

فهرس الابواب والفصول من كتاب غنية الطالبين

٨١٣ فصل ان محمد بن عبد الله رسول الله ٢٢٣ فصل [illegible]

این جہل کاف است

از تصنیف حضرت غوث الثقلین شاہ محی الدین عبد القادر جیلانی قدس سره

که شیخ عبد الحق دہلوی آنرا ترجمہ نمودہ است رحمہما اللہ تعالے جل و علا

کَفَاكَ رَبُّكَ كَمْ يَكْفِيكَ

بس است ترا — پروردگار تو — بسا ست که بسنده کند ترا

وَاكِفَةٍ كَفْكَافُهَا كَكَمِينٍ كَانَ

از روی حادثه — که پوشیدن وی — مانند کمین است — که باشد

مِنْ كَلْكَا يَكُرُّ كَرًّا كَكَرِّ الْكَرِّ

از ضیاد — می آید — مانند حمله — ریسمان

فِي كَبَدٍ تَحْكِي مَشَكَّكُهُ

در جگر — بر سنگ — کارد تیز را

كَلْكَلُكَ لَكَّا

مانند شیر — که از قفا حمله زند

كَفَاكَ مَا بِي كَفَاكَ

بس است مرترا — آنچه نزد من است — بس است مرترا

الْكَافُ كَمْ كَهَيَّةٍ يَا كَوْكَبًا

مانند دار — از روی — ای ستاره

كَانَ تَحْكِي فِي كَوْكَبِ الْفَلَكِ

ومن يتوكل على الله فهو حسبه

بفضل رب العالمين بعون معين كتاب مستطاب مدايت انتساب مسمى



بفرمائش حاجی عبد الستار و حاجی محمود و حافظ حسام الدین باہتمام محمد منیر سروراتر

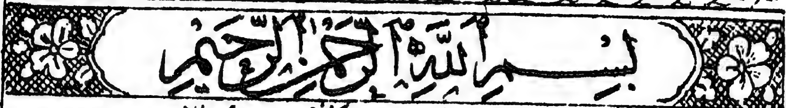
در مطبع اسلامیہ واقع لاہور مطبوع گردید

بسم الله الرحمن الرحیم

خطبهٔ مولوی عبد الله خلف مولوی عبد الحکیم سیالکوتی

سپاس بی نیازی راست که بحق دائی آن نیازمند بارگاه خویش را از غیر بی نیاز کند و طالبان
صادق را بمطلب اصلی و اصل سازد و درود مسعود و سرور است که وصال جویان را آن
نردبان بمعراج کمال انسانی رساند و محرم نهانخانه جمع گرداند این نسخه ترجمه کتاب غنیة الطالبین است که
باستدعای شیخ شیوخ ولی وقت عارف کامل سالار طائفه اخیار شیخ بلاول قادری لاهوری رحمة الله
علیه حضرت شیخنا شیخ الآفاق استاذ الکل فی الکل علی الاطلاق عالم عارف نحریر متقن جامع علوم اولین
و آخرین ابی و استاذی و وثیقی عبد الحکیم بن شیخ شمس الدین قدس الله سرهما العزیز نوشته اند
و صورت واقعه چنین بود که آنحضرت پیش از استدعای شیخ استخاره کردند و در استخاره اجازت نوشتن
ترجمه نیافتند چون حسب وعده که بشیخ بود طلب ترجمه کرد عدم اجازت در جواب گفتند شیخ کیفیت ترجمه که بعید
آن استخاره واقع شد استفسار کرد گفتند که ترجمه خلاصه مطلب این کتاب مستطاب پیش نهاد خاطر
داشته استخاره بوقوع آمده بود اجازت نیافت بلکه صریح منع واقع شد شیخ گفت که چون این قسم
ترجمه بعبارت فارسی سهل المأخذ ناسخ این نسخه سنیه می شود از این سبب اجازت نشده و من چون
بعبارت عربیه آشنا نیستم ترجمه الفاظ این کتاب را می خواهم که از مثل شما سند داشته باشم و در هنگام
عمل محتاج باستفسار از دیگری نشوم چون باین قصد استخاره کردند اجازت شد و این ترجمه بتحریر آمد
اینمقاله فقیر عبد الله الملقب باللبیب از زبان حقائق تبیان حضرت قدس سره العزیز شنیده اول
این نسخه نوشته شد تا بر طالبان صادق معلوم بوده نسخه از انتحال مأمون و مصئون باشد

بسم



بسم الله الرحمن الرحيم

بنام خدا بخشنده مهربان

الحمد لله على نعمائه والصلوة على سيد انبيائه وعلى آله واحبائه

همه سپاس مر خدا راست بر نعمتهای او و درود بر سالار پیغمبران او و بر اولاد او و دوستان او

قال غوث الاعظم سند العرب والعجم نور الثقلين قطب

فرمود غوث اعظم تکیه گاه عرب و عجم روشنی دو عالم مدار

الخافقين محيي السنة ابو محمد عبد القادر الحسني الحسيني

دو جهان زنده کننده سنت ابو محمد عبد القادر حسنی و حسینی

الجيلاني قدس الله سره العالي وافاض بركاته على من اقتدى

گیلانی پاک سازد خدا تعالی سر او که بلند است و بریزاد برکتهای او بر کسی که پیروی کند

بطريقه السامي بسم الله الرحمن الرحيم رب يسر واعن يا كريم

بطریق او که بلند است آغاز میکنم کتاب را بنام خدای ... پروردگار آسان بکن و یاری بده ای کرم کننده

اللهم عونك ولطفك صلى الله على سيدنا محمد وآله و

بار خدایا اعتماد من بر یاری تو و لطف تو است رحمت فرستد خدا تعالی بر سالار ما که نام پاکش محمد است و بر اولاد او

اصحابه وسلم الحمد لله الذي بتحميده يستفتح كل كتاب و

و اصحاب او و سلام فرستد همه سپاس و ستایش مر خدا راست که با سپاس او آغاز کرده شود هر مکتوب را و

بذكره يصدر كل خطاب وبحمده يتنعم اهل النعيم في دار

بذکر او ابتدا کرده شود هر سخن را و بحمد او نعمت یابند اهل بهشت در دار

الجزاء والثواب وباسمه يشفى كل داء وبه يكشف كل غمة

جزا و ثواب و بنام او شفا داده می شود از هر مرض و باو دور کرده می شود هر اندوه

وبلاء اليه ترفع الايدي بالتضرع والدعاء في الشدة والرخاء

و بلا بسوی او برداشته شود دستها بزاری و دعا در سختی و فراخی

والسراء والضراء وهو سامع لجميع الاصوات بفنون الخطاب

و در خوشی و ناخوشی و او شنونده است همه آوازها بگوناگون خطاب

خطبه شیخ المشائخ مولوی عبد الحکیم مترجم این نسخه

آغاز کتاب

على اختلاف اللغات والمجيب للمضطر الدعاء فله الحمد على

بر رنگا رنگ زبانها و اجابت کننده است درمانده را دعا پس مر او راست حمد بر

ما اولى واسدى وله الشكر على ما انعم واعطى واوضح المحجة و

مقابله چیزیکه داد و نکوئی کرد و مقصود رسانید و منعم کرد و مر او راست شکر بر مقابله چیزیکه انعام و عطا کرد و روشن کرد راه

هدى وصلواته على صفيه ورسوله الذي به من الضلالة

فراخ را و نمود و درحمتهای خدای تعالی نازل باد بر برگزیده او و پیغمبر او که بسبب او از گمراهی

هدى محمد وآله واصحابه واخوانه المرسلين والملائكة

راه نمود خلق را که نام شریف محمد است صلعم و بر اولاد او و اصحاب او و بر برادران او که پیغمبرانند و بر فرشتگان

المقربين وسلم تسليما اما بعد فقد الح على بعض اصحابي

مقربان و سلام فرستد برایشان سلام فرستادنی اما پس از حمد و صلوة پس بتحقیق الحاح و زاری تمام کرد بر من بعضی از یاران

وشدد في الخطاب في تصنيف هذا الكتاب لحسن ظنه في

و سخت کرد بمن سخن در تصنیف این کتاب از جهة نیکوگمانی که آن بعضی داشتند در

الاصابة الصواب والله هو العاصم في الاقوال والافعال

رسیدن چیزی که راست است و خدای تعالی است که نگهدارنده است در سخنها و کارها از لغزش

والمطلع على الضمائر والنيات والمنعم المتفضل تسهيل ما

و واقف است بر چیزهای پوشیده و نیت ما و انعام و فضل کننده است به آسان کردن چیزیکه

اراد واليه عز وجل الابتهاء لتطهير القلوب من الرياء و

خواسته است آن بعض اصحاب و بسوی خدای تعالی است زاری درخواستن از برای پاک کردن دلها را از ریا و

النفاق وابدال السيئات بالحسنات انه غافر للذنوب و

از نفاق و بدل کردن بدیهای را به نیکیها بدرستی او آمرزنده گناهان خورد و

الخطيئات وقابل التوبة من العباد فلما رايت صدق رغبته

بزرگ است و قبول کننده توبه را از بندگان پس هرگاه دیدم راستی رغبت آن بعض را

في معرفة الآداب الشرعية من الفرائض والسنن والهيئات

در دانستن چیزهای نیک شریعت از فرائض الٰهی و سنن رسول و هیئات اصحاب و علما و مشایخ

ومعرفة الصانع عز وجل بالآيات والعلامات ثم الاتعاظ

و در دانستن آفریدگار عز وجل بدلایل یقینی و علامتهای باطنی پس دیدم صدق رغبت او را در پند

بالقرآن والالفاظ النبوية في مجالس تذكرها ومعرفة اخلاق

گرفتن بقرآن و الفاظ پیغمبر علیه السلام در مجلسها که ذکر خواهیم کرد آنها را و در دانستن اخلاق

الصالحين سمّيت بها في اثناء الكتب ليكون عونا له على سلوك

صالحان که ذکر خواهم کرد برآنها در میان کتاب تا که یاری دهد آن بعض اصحاب را بر راه رفتن

طَرِيقِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَامْتِثَالِ أَوَامِرِهِ وَانْتِهَاءِ نَوَاهِيهِ وَوَجَدْتُ

راه حق تعالی بجا آوردن فرمودهای او و باز ماندن از نا فرموده‌های او و یافتم

لَهُ نِيَّةً صَادِقَةً قَدْ صَدَرَتْ مِنْ فُتُوحِ الْغَيْبِ فِي أَجَبْتُهُ إِلَى

آن بعضی را نیت درست که ظاهر شده از فتحهای غیب در من و قبول کردم سوال آن اصحاب

ذَلِكَ فَسَارَعْتُ مُشَمِّرًا مُسْتَغِيثًا مُحْتَسِبًا لِلثَّوَابِ وَرَاجِيًا لِلنَّجَاةِ

تصنیف این کتاب بسیار چستی کردم در انحال که دامن چیده و طلب کننده ام مر ثواب را و امیدوار شده ام از برای رستگاری

فِي يَوْمِ الْحِسَابِ إِلَى جَمْعِ هَذَا الْكِتَابِ بِتَوْفِيقِ رَبِّ الْأَرْبَابِ الْمُلْهِمِ

در روز حساب بسوی جمع کردن این کتاب به توفیق پروردنده پروردنده‌ها که الهام کننده

لِلصَّوَابِ وَقَدْ سَمَّيْتُهُ غُنْيَةً لِطَالِبِي طَرِيقِ الْحَقِّ عَزَّ وَجَلَّ بَابٌ

صواب است و گفتیق نامیدم این کتاب را غنیه طالبی حق یعنی بی‌نیاز کننده مطالب طریق حق تعالی را باب

ذکر ایمان

فِيمَا يَبْدَأُ فَنَقُولُ الَّذِي يَجِبُ عَلَى مَنْ يُرِيدُ الدُّخُولَ فِي دِينِنَا

ابتدا میکنیم پس می گوئیم آنچه واجب است بر کسی که میخواهد در آمدن در دین ما

أَوَّلًا أَنْ يَتَلَفَّظَ بِالشَّهَادَتَيْنِ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللهِ وَ

پیش از همه اعمال جوارح گفتن دو کلمه شهادت است بیست هیچ معبود مگر الله و محمد رسول الله است و

يَتَبَرَّأَ مِنْ كُلِّ دِينٍ غَيْرِ دِينِ الْإِسْلَامِ وَيَعْتَقِدَ بِقَلْبِهِ وَحْدَانِيَّةَ

بیزار شدن از هر دینی که غیر دین اسلام است و اعتقاد کردن بدل به یگانگی

اللهِ تَعَالَى عَلَى مَا سَنُبَيِّنُهُ إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى إِذْ كَانَ الْإِسْلَامُ هُوَ

خدا تعالی بطریقی که بیان خواهیم کرد اگر خواسته خدا تعالی است چون بوده است اسلام که

الدِّينُ عِنْدَ اللهِ تَعَالَى قَالَ اللهُ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللهِ

دین است نزد خدا تعالی چنانچه خدا فرموده است بدرستی دین مقبول پیش خدا

الْإِسْلَامُ وَقَالَ تَعَالَى وَمَنْ يَبْتَغِ غَيْرَ الْإِسْلَامِ دِينًا فَلَنْ يُقْبَلَ مِنْهُ

اسلام است و فرموده است هر که طلب کند غیر از اسلام دین پس قبول کرده نخواهد شد از او

فَإِذَا أَتَى بِذَلِكَ دَخَلَ فِي الْإِسْلَامِ وَحَرُمَ قَتْلُهُ وَسَبْيُ ذَرَارِيهِ

پس وقتیکه آورد آن دو کلمه شهادت را در آمد در اسلام و حرام شد کشتن او و بند کردن اولاد او

وَاسْتِغْنَامُ أَمْوَالِهِ وَيُغْفَرُ لَهُ مَا تَقَدَّمَ مِنَ التَّفْرِيطِ فِي حَقِّ اللهِ

و غنیمت آوردن مالهای او را و آمرزیده می شود او را چیزی که پیش کرده است از تقصیرات در حقوق خدا

عَزَّ وَجَلَّ لِقَوْلِهِ تَعَالَى قُلْ لِلَّذِينَ كَفَرُوا إِنْ يَنْتَهُوا يُغْفَرْ لَهُمْ مَا قَدْ

از جهت فرمودن حق تعالی بگو ای پیغمبر مر کافران را اگر باز مانند از کفر آمرزیده میشود ایشان را چیزی

سَلَفَ وَقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُمِرْتُ أَنْ أُقَاتِلَ النَّاسَ

که پیش گذشت از ایشان از تقصیرات و از جهت فرمودن پیغمبر صلعم امر کرده شده ام به قتال کردن کفار

حَتّٰى يَقُولُوا لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ فَاِذَا قَالُوهَا عَصَمُوا مِنِّي دِمَاءَهُمْ وَ

تا آنکه بگویند ایشان کلمهٔ توحید را پس هرگاه که گفتند کلمهٔ توحید نگهداشتند از من خونهای خود را و

اَمْوَالَهُمْ اِلَّا بِحَقِّهَا وَحِسَابُهُمْ عَلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلِقَوْلِهِ صَلَّى اللّٰهُ

مالهای خود را مگر بحق آن و حساب ایشان در قیامت بر حق تعالی است و از جهت فرمودن پیغمبر

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَلْاِسْلَامُ يَجُبُّ مَا قَبْلَهُ ثُمَّ يَجِبُ عَلَيْهِ الْغُسْلُ لِلْاِسْلَامِ

علیه السلام که اسلام دور میکند چیزی را که پیش از وی بوده است از گناه پس از اقرار واجب میشود بر وی غسل از جهت اسلام

لِمَا رُوِيَ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَمَرَ ثُمَامَةَ ابْنَ اُثَالٍ وَقَيْسَ

از جهت چیزی که روایت است بدرستی پیغمبر خدا صلی الله علیه وسلم فرمود ثمامه ابن اثال و قیس

ابْنَ عَاصِمٍ لَمَّا اَسْلَمَا بِالْغُسْلِ وَفِي رِوَايَةٍ اَلْقِ عَنْكَ شَعْرَ الْكُفْرِ وَاغْتَسِلْ ثُمَّ

ابن عاصم را هرگاه اسلام آوردند به غسل و در روایت وارد شده انداز از خود موی کفر را و غسل بکن بعد از آن

يَجِبُ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ لِاَنَّ الْاِيْمَانَ قَوْلٌ وَعَمَلٌ لِاَنَّ الْقَوْلَ دَعْوٰى وَ

واجب می شود بر وی نماز بشرط دخول وقت از جهت آنکه ایمان قول است و عمل است چرا که قول دعوی است و

الْعَمَلَ هُوَ الْبَيِّنَةُ وَالْقَوْلُ صُورَةٌ وَالْعَمَلُ رُوحُهَا وَلِلصَّلٰوةِ شَرَائِطُ

عمل گواه آن و دعوی بی گواه مسموع نیست و قول صورت است و عمل روح اوست و نماز را شرائط است

يَتَقَدَّمُهَا وَهِيَ الطَّهَارَةُ بِالْمَاءِ الطَّهُورِ اَوِ التَّيَمُّمُ عِنْدَ عَدَمِهِ وَالسَّتَارَةُ

که پیش از نماز باشد و آن طهارت اندام است به آب پاک یا تیمم کردن وقت نابودن آب و پوشیدن

بِثَوْبٍ طَاهِرٍ وَالْوُقُوفُ عَلٰى بُقْعَةٍ طَاهِرَةٍ وَاسْتِقْبَالُ الْقِبْلَةِ وَالنِّيَّةِ

عورت بجامه پاک و ایستادن بر جای پاک و روآوردن به قبله و نیت نماز کردن

وَدُخُولُ الْوَقْتِ اَمَّا الطَّهَارَةُ فَلَهَا فَرَائِضُ وَسُنَنٌ وَالْفَرَائِضُ فِي ظَاهِرِ

و درآمدن وقت اما طهارت پس مر او را فرضهاست و سنتها و فرائض در ظاهر

الْمَذْهَبِ عَشَرَةٌ اَلنِّيَّةُ اَوَّلًا وَهُوَ اَنْ يَنْوِيَ بِطَهَارَتِهِ رَفْعَ الْحَدَثِ

مذهب مصنف ده چیز است اول نیت فرض است و آن اینست که قصد کند بطهارت خود دور کردن حدث

وَاِنْ كَانَ تَيَمُّمًا فَاسْتِبَاحَةَ الصَّلٰوةِ لِاَنَّ التَّيَمُّمَ لَا يَرْفَعُ الْحَدَثَ وَ

و اگر تیمم باشد پس قصد مباح کردن نماز چراکه تیمم دور نمی کند حدث را و

مَحَلُّهَا الْقَلْبُ فَاِنْ ذَكَرَ ذٰلِكَ بِلِسَانِهِ مَعَ اعْتِقَادِهِ بِقَلْبِهِ كَانَ قَدْ

محل نیت دل است پس اگر ذکر کرد نیت بزبان با اعتقاد کردن بدل پس تحقیق

اَتٰى بِالْفَضْلِ وَاِنِ اقْتَصَرَ عَلَى الْاِعْتِقَادِ اَجْزَاَهُ ثُمَّ التَّسْمِيَةُ وَهُوَ اَنْ

بجا آورد نیکو و مستحب را و اگر بس کرد بر اعتقاد دل بس است بعد از آن فرض تسمیه است و آن اینست

يَذْكُرَ اللّٰهَ تَعَالٰى عِنْدَ اِرَادَتِهِ اَخْذَ الْمَاءِ ثُمَّ الْمَضْمَضَةُ وَهُوَ دَوَرَانُ

که یاد کند حق تعالی را وقت قصد کردن او گرفتن آب بعد از آن فرض مضمضه است و آن مضمضه گردانیدن

الْمَاءِ فِي الْفَمِ وَمَجُّهُ وَإِخْرَاجُهُ مِنْهُ ثُمَّ الْاِسْتِنْشَاقُ وَهُوَ إِدْخَالُ

آب در دهان و انداختن و برآوردن او از آن است. بعد از آن فرض استنشاق است و آن در آوردن

الْمَاءِ فِي مَنْخَرَيِ الْأَنْفِ ثُمَّ غَسْلُ الْوَجْهِ وَحَدُّهُ مِنْ مَنَابِتِ شَعْرِ

آب در دو سوراخ بینی است. بعد از آن فرض شستن رو و حد او از محل روئیدن موی

الرَّأْسِ إِلَى مَا انْحَدَرَ مِنَ اللَّحْيَيْنِ وَالذَّقَنِ طُولًا وَمِنْ وَتَدِ الْأُذُنِ

سر تا جایی که فرود است از استخوان که محل رستن ریش است و تا فرود زنخ در طول و در جانب عرض از بنا گوش است

إِلَى وَتَدِ الْأُذُنِ عَرْضًا ثُمَّ غَسْلُ الْيَدَيْنِ إِلَى الْمِرْفَقَيْنِ ثُمَّ مَسْحُ الرَّأْسِ

تا بنا گوش دیگر. پس فرض است شستن دو دست تا آرنج و آرنج داخل فرض است. پس مسح کردن سر

وَصِفَتُهُ أَنْ يَغْمِسَ يَدَيْهِ فِي الْمَاءِ ثُمَّ يَرْفَعَهُمَا فَارِغَتَيْنِ فَيَضَعَهُمَا

و طریق مسح آنست که فرو برد دو دست خود را در آب پس بردارد هر دو دست خود را خالی از آب پس نهد هر دو دست

عَلَى مُقَدَّمِ رَأْسِهِ وَيَجُرَّهُمَا إِلَى قَفَاهُ وَيُعِيدَهُمَا إِلَى الْمَوْضِعِ الَّذِي

بر پیش سر خود و بکشد آن هر دو را تا گردن و باز گرداند هر دو دست را تا جایی که

بَدَأَ مِنْهُ وَيَكُونَ الْإِبْهَامَانِ فِي صِمَاخَيِ الْأُذُنَيْنِ ثُمَّ يَمْسَحُ بِهِمَا

ابتدای مسح کرده بود و باشد هر دو نر انگشت در دو سوراخ گوش پس مسح کند بر آن هر دو نر انگشت

الْجِلْدَتَيْنِ الْقَائِمَتَيْنِ مَعَ الصِّمَاخَيْنِ ثُمَّ يَغْسِلُ الرِّجْلَيْنِ إِلَى

دو چرم گوش که استاده است با دو سوراخ. پس بشوید هر دو پا را تا

الْكَعْبَيْنِ وَهُمَا النَّاتِيَانِ فِي مَفْصِلِ الْقَدَمِ وَكُلُّ ذٰلِكَ مَرَّةً مَرَّةً

دو کعب و دو کعب عبارت است از دو بلندی که در بند قدم است و همه چیزها مذکور فرض است یکبار یکبار

وَأَمَّا التَّاسِعُ فَهُوَ تَرْتِيبُ الْأَعْضَاءِ كُلِّهَا كَمَا نَطَقَ بِهِ الْقُرْآنُ فِي

و نهم فرض از فرائض ترتیب است در شستن اعضا مذکوره چنانکه ناطق است به آن ترتیب قرآن در

قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ يٰٓأَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوٓا إِذَا قُمْتُمْ إِلَى الصَّلٰوةِ فَاغْسِلُوا

قول حق عز و جل ای گروهی کسانی که ایمان آورده اید وقتی که خواهید شما که برخیزید بسوی نماز پس بشوئید شما

وُجُوْهَكُمْ وَأَيْدِيَكُمْ إِلَى الْمَرَافِقِ وَامْسَحُوا بِرُءُوْسِكُمْ وَأَرْجُلَكُمْ إِلَى

روهای خود را و دستهای خود را تا آرنج و مسح کنید سرهای خود را و بشوئید پاهای خود را تا

الْكَعْبَيْنِ وَالْعَاشِرُ الْمُوَالَاةُ وَهُوَ إِتْبَاعُ الْعُضْوِ الثَّانِي الْأَوَّلَ قَبْلَ

کعبین و فرض دهم موالات است و الموالات پس در دادن عضو دوم را عضو اول را پیش

أَنْ يَنْشَفَ مَاءُ الْأَوَّلِ وَأَمَّا سُنَنُهَا فَعَشْرٌ أَيْضًا غَسْلُ الْكَفَّيْنِ

از خشک شدن عضو اول ده و اما سنت وضو هم ده چیز است شستن دو دست

قَبْلَ إِدْخَالِهِمَا الْإِنَاءَ وَالسِّوَاكُ وَالْمُبَالَغَةُ فِي الْمَضْمَضَةِ وَالْاِسْتِنْشَاقِ

پیش از در آوردن در ظرف آب و مسواک کردن و مبالغه کردن در مضمضه و استنشاق

الکف بالفتح و تشدید الفاء تعالیه بالفارسیة پنجه از دست

نشف بالفتح و بفتحتین بخود کشیدن جامه عرق را و کشیدن آب با از چیزی را زمین

إلا أن يكون صائما وتخليل اللحية على اختلاف الروايتين و

مگر آن وقت که باشد روزه دار و خلال کردن بانگشتان ریش را بعد از فراغ وضو بالعد شستن رو و

غسل داخل العينين والبداءة باليمين وأخذ ماء جديد

شستن اندرون دو چشم و آغاز کردن از راست و گرفتن آب تازه

للأذنين ومسح العنق وتخليل ما بين الأصابع والغسلة الثانية

از برای مسح هر دو گوش و مسح گردن و خلال کردن انگشتان دست و پای و شستن اعضاء وضو بار دوم

والثالث وأما التيمم فأن تضرب يديه على تراب طاهر له غبار

و سیوم و اما تیمم پس آنست که بزند دو دست را بر خاک پاک که گرد داشته باشد

يعلق باليد ناويا الاستباحة صلوة مفروضة مسميا ضربة واحدة

که بچسبد بدست در آن حال که نیت کننده است تیمم از جهت مباح شدن نماز فرض و تسمیه خواننده است زدن یکبار

يفرج بين أصابعه فيمسح وجهه بباطن أصابع يديه وظهر كفيه

گشاده دارد میان انگشتان دست پس مسح کند روی خود را بباطن انگشتان دست و مسح کند پشت دو کف دست

بباطن راحتيه وأما الطهارة الكبرى فنذكرها في باب آداب

بباطن دو کف دست و اما طهارت بزرگ که غسل است پس ذکر خواهیم کرد او را در باب آداب

الخلاء إن شاء الله تعالى وأما الستارة فأن يكون ثوبا طاهرا

خلاء و اما ستر عورت پس آنکه باشد جامه پاک

يستر عورته ومنكبيه من سائر أنواع الثياب إلا الحرير فإن

که بپوشد عورت او را و دو دوش او را از همه نوعهای جامه مگر از ابریشم پس بدرستیکه

الصلوة فيه باطلة وإن كان طاهرا وكذلك المغصوب وأما

نماز در جامه ابریشم باطل است و اگرچه باشد پاک و همچنین طور نماز جایز نیست در جامه غصب کرده و اما

البقعة فأن يكون طاهرة من جميع النجاسات فإن كانت النجاسة

جای پس آنکه باشد پاک از همه پلیدیها پس اگر باشد پلیدی

التي عليها قد نشفتها الرياح أو الشمس فبسط عليها بساطا طاهرا

که بر جای است خشک کرده است او را بادها یا آفتاب پس بگسترد بران جای بساط پاک را

فصلى عليه صحت صلوته على إحدى الروايتين وكذلك إن كانت

پس گزارد نماز برو صحیح است نماز او بر یکی از دو روایت و همچنین طور نماز جایز است اگر باشد

مغصوبة على رواية ضعيفة وأما استقبال القبلة فأن

جای غصب کرده بر روایت ضعیفه و اما روی آوردن قبله پس آنکه

يتوجه إلى عين الكعبة إن كان بمكة وما قاربها من البقاع و

رو آرد بسوی نفس کعبه اگر باشد در مکه و هر چیزی که نزدیک آن است از جایها و

علق چسبیدن ١٢ رشیدی

التفریج کشاده کردن ١٢ رشیدی

راحة کف دست ١٢ رشیدی

الى

إلى جهتها إن كان على بعد منها بالاجتهاد وبذل الطاقة بالاستدلال

دبسوی جانب آن کعبه اگر باشد دور از مکه بکوشش کردن و خرج کردن طاقت خود باشد بجستن دلال کردن

بالشواهد والدلالات بالنجوم والشمس والرياح وغير ذلك وأما

بشواهد و دلائل از ستارگان و آفتاب و بادها و جز آن و اما

النية فمحلها القلب وهو أن يعتقد أداء ما افترض الله تعالى

نیت پس جای آن دل است و آن اینست که اعتقاد کند ادای چیزی که فرض کرده است حق تعالی

عليه من فعل الصلوة بعينها وامتثال الأمر الواجب من غير رياء

برو از کردن نماز معین و بجا آوردن امر حق را که واجب است بغیر نمودن

وسمعة ثم يحضر قلبه إلى أن يفرغ منها وقد جاء في الحديث

و شنوانیدن خلق پس حاضر کند دل خود را تا آنکه فارغ شود از نماز و تحقیق آمده است در حدیث

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال لعائشة رضي الله عنها

از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدرستی فرمود پیغمبر مر عائشه را

ليس لك من صلوتك إلا ما حضر فيه قلبك وأما دخول الوقت فيعلمه

نیست مر ترا از نماز مگر چیزیکه حاضر باشد دران دل تو و اما در آمدن وقت پس بداند

يقينا أو غلبة الظن في يوم الغيم وهيجان الرياح والموانع ثم

بیقین یا به غلبه گمان در روز ابر و در وقت شورش بادها و موانع تحقیق وقت و پس

يؤذن فيقول الله أكبر الله أكبر الله أكبر الله أكبر أشهد أن لا

اذان گویند پس بگویند تکبیر چار بار خدا تعالی بزرگ است گواهی میدهم که نیست

إله إلا الله أشهد أن لا إله إلا الله أشهد أن محمدا رسول الله

هیچ معبودی بحق بجز ذات پاک الله تعالی گواهی میدهم که محمد پیغمبر خدا است

أشهد أن محمدا رسول الله حي على الصلوة حي على الصلوة حي على

گواهی میدهم که محمد پیغمبر خدا است دو بار بگویند بیائید بر نماز بیائید بر نماز بیائید بر

الفلاح حي على الفلاح الله أكبر الله أكبر لا إله إلا الله ثم يقيم

رستگاری بیائید بر رستگاری الله تعالی بزرگ است الله بزرگ است نیست هیچ معبودی بجز او پس اقامت گوید

فيقول الله أكبر الله أكبر أشهد أن لا إله إلا الله أشهد أن محمدا

پس بگوید الله بزرگ است الله بزرگ است گواهی میدهم آنکه نیست هیچ معبودی بجز او گواهی میدهم بدرستی محمد

رسول الله حي على الصلوة حي على الفلاح قد قامت الصلوة قد

رسول خدا تعالی است بیائید بر نماز بیائید بر رستگاری تحقیق قائم شد نماز تحقیق

قامت الصلوة الله أكبر الله أكبر لا إله إلا الله

قائم شد نماز الله بزرگ است الله بزرگ است نیست هیچ معبودی بجز او

فصل فإذا

فصل پس وقتی

كملت هذه الشرائط دخل في الصلوة بقول الله اكبر لا يجزئه

تمام شد این شرطها درآید در نماز بگفتن الله اکبر بس نمی کند

غيره من الفاظ التعظيم ولها اركان وواجبات ومسنونات و

غیر ازین کلمۂ تکبیر از الفاظ تعظیم و در آن نماز را رکنهاست و واجبات است و سنتهاست و

هيئات اما الاركان فخمسة عشر القيام وتكبيرة الاحرام و

هیئتهاست اما ارکان پانزده است ایستادن و تکبیر تحریمه گفتن و

قراءة الفاتحة والركوع والطمانية فيه والاعتدال عنه والطمانية

خواندن فاتحه و درکوع کردن و آرمیدن دررکوع و راست شدن از رکوع و آرمیدن

فيه والسجود والطمانية فيه والجلوس بين السجدتين والطمانية

در اعتدال و سجده کردن و آرمیدن در سجده و نشستن درمیان دو سجده و آرمیدن

فيه والتشهد الاخير والجلوس فيه والصلوة على النبي صلى الله

دران جلوس و تشهد پسین و نشستن دران تشهد و درود کردن بر پیغمبر

عليه وسلم والتسليم واما الواجبات فتسعة التكبير غير تكبيرة

علیه السلام و لفظ سلام گفتن اما واجبات پس نه اند تکبیر گفتن غیر تکبیر

الاحرام والتسميع والتحميد عند الرفع من الركوع والتسبيح في

تحریمه و سمع الله لمن حمده گفتن و ربنا لک الحمد گفتن وقت برداشتن سر از رکوع و سبحان ربی العظیم گفتن در

الركوع والسجود مرة مرة وقوله رب اغفرلي في الجلسة بين

رکوع و سبحان ربی الاعلی گفتن در سجده یک یک بار و گفتن رب اغفرلی در نشستن درمیان

السجدتين مرة واحدة والتشهد الاول والجلوس له ونية

دو سجده یکبار و التحیات اول و نشستن برای تشهد اول و نیت

الخروج من الصلوة في التسليم واما المسنونات فاربعة عشر

برآمدن از نماز در سلام اما سنتها پس چارده است

الاستفتاح والتعوذ وقراءة بسم الله الرحمن الرحيم وقوله امين

خواندن انی وجهت الخ و خواندن اعوذ الخ و خواندن تسمیه و گفتن آمین

وقراءة سورة وقول ملأ السموات والارض بعد التحميد وما زاد

و خواندن سوره از سورتها و گفتن لفظ ملأ السموات و الارض بعد ربنا لک الحمد و چیزی که زیاده باشد

على التسبيحة الواحدة في الركوع والسجود وفي قول رب اغفرلي

از یک تسبیح در رکوع و سجود و در گفتن رب اغفرلی دو بار

والسجود على الانف في احدى الروايتين وجلسة الاستراحة

و سجده کردن بر بینی در یک روایت و نشستن از جهت راحت

انی وجهت وجهی للذی
فطر السموات والارض
بعد التحمید وملء ما شئت من
شيء بعد

بعد

بَعْدَ قَضَاءِ السَّجْدَتَيْنِ وَالتَّعَوُّذُ مِنْ أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ بِأَنْ يَقُولَ

پس از اداى دو سجده دپناه خواستن از چار چيز به اينكه گويد

أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ فِتْنَةِ

پناه مى جويم بخدا از عذاب دوزخ واز عذاب گور واز فتنه

الْمَسِيحِ الدَّجَّالِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ وَالدُّعَاءُ بِمَا ذُكِرَ فِي

مسيح دجال واز بلاء زندگانى ومرگ وخواندن دعا كه مذكور است در

الْأَخْبَارِ بَعْدَ أَنْ يُصَلِّيَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي التَّشَهُّدِ

احاديث پس از درود بر پيغامبر صلى الله عليه وسلم در نشستن

الْأَخِيرِ وَالْقُنُوتُ فِي الْوِتْرِ وَالتَّسْلِيمَةُ الثَّانِيَةُ عَلَى رِوَايَةٍ ضَعِيفَةٍ

پسين وخواندن دعا قنوت در وتر وسلام در جانب دوم گفتن بر روايت ضعيف

وَأَمَّا الْهَيْئَاتُ فَخَمْسٌ وَعِشْرُونَ هَيْئَةً رَفْعُ الْيَدَيْنِ عِنْدَ

اما هيئات نماز پس بيست وپنج هيئت است. برداشتن دو دست در وقت

الْافْتِتَاحِ وَالرُّكُوعِ وَالرَّفْعِ مِنْهُ وَهُوَ أَنْ يَكُونَ كَفَّاهُ مَعَ

شروع نماز وبرداشتن دو دست در وقت ركوع ودر وقت برداشتن سر از ركوع وآن برداشتن اينست كه باشد دو كف دست او برابر

مَنْكِبَيْهِ وَإِبْهَامَاهُ عِنْدَ شَحْمَتَيْ أُذُنَيْهِ وَأَطْرَافُ أَصَابِعِهِ مَعَ

دو دوش او ودو نر انگشت او نزد دو نرمه گوش او وسر انگشتان او با

فُرُوعِ أُذُنَيْهِ ثُمَّ إِرْسَالُهُمَا بَعْدَ الرَّفْعِ وَوَضْعُ الْيَمِينِ عَلَى الشِّمَالِ

جوانب دو گوش او پس گذاشتن آن دو دست را پس از رفع ونهادن دست راست بر دست چپ

فَوْقَ السُّرَّةِ وَالنَّظَرُ إِلَى مَوْضِعِ السُّجُودِ وَالْجَهْرُ بِالْقِرَاءَةِ وَالتَّأْمِينِ

بالاى ناف ونظر كردن بسوى جاى سجده وبلند كردن قراءت وبلند گفتن آمين

وَالْإِسْرَارُ بِهِمَا وَوَضْعُ الْيَدَيْنِ عَلَى الرُّكْبَتَيْنِ فِي الرُّكُوعِ وَمَدُّ

وآهسته خواندن قراءة وآمين ونهادن دو دست بر دو زانو در ركوع ودراز كردن

الظَّهْرِ وَمُجَافَاةُ عَضُدَيْهِ عَنْ جَنْبَيْهِ فِيهِ وَالْبُدَاءَةُ بِوَضْعِ الرُّكْبَةِ

پشت ودور داشتن دو بازو خود را از دو پهلوى خود در سجده وابتدا كردن بنهادن زانو

ثُمَّ الْيَدِ فِي السُّجُودِ وَمُجَافَاةُ الْبَطْنِ عَنِ الْفَخِذَيْنِ وَالْفَخِذَيْنِ عَنِ السَّاقَيْنِ

پس تر دست در سجود ودور داشتن شكم از دو ران ودو ران را از دو ساق

فِيهِ وَالتَّفْرِيقُ بَيْنَ الرُّكْبَتَيْنِ فِي السُّجُودِ وَوَضْعُ الْيَدَيْنِ حِذَاءَ

در سجده وجدائى كردن در دو زانو در سجده ونهادن دو دست برابر

الْمَنْكِبَيْنِ فِيهِ وَالْافْتِرَاشُ فِي الْجُلُوسِ بَيْنَ السَّجْدَتَيْنِ وَفِي التَّشَهُّدِ

دو دوش در سجده وگستردن پر دو پا در نشستن درميان دو سجده وگستردن دو پا در تشهد

الاول والتورك في الثاني ووضع اليد اليمنى على الفخذ اليمنى

اول ونشستن بر سرین در تشهد ثانی ونهادن دست راست بر ران راست

مقبوضة مشيرا بالسبابة محلقا بالابهام مع الوسطى ووضع

در انحالتی که قبض کرده شده باشد آن دست در انحالتیکه اشارت کننده باشد بانگشت شهادت وحلقه کننده باشد از انگشت

اليسرى على الفخذ اليسرى مبسوطة فان اخل بشرط من الشرائط التي

دست چپ بر ران چپ در انحالتی که گشاده باشد دست چپ پس اگر اخلال کرد بچیزی از شرائط که

ذكرناها اولا بغير عذر لم تنعقد الصلوة وان ترك ركنا عامدا او

ذکر کردم من آنها را در اول بغیر عذر منعقد نه شد نماز او واگر ترک کرد رکن را دانسته یا

ساهيا بطلت وان ترك واجبا ساهيا جبره بسجود السهو وان تركه

بسهو باطل شد نماز واگر ترک کرد واجب را بسهو بر آرکند نقصان را بسجده سهو واگر ترک کرد واجب

عامدا بطلت الصلوة وان ترك سنة او هيئة لم تبطل ولم يسجد

بقصد کرد پس باطل شد نماز واگر ترک سنت را وهیئت کرد نه نماز باطل می شود ونه سجده سهو لازم آید

كتاب الزكوة ويجب عليه ان كان له مال زكوي وهو ان

کتاب زکوة وواجب می شود بر آن مسلمان زکوة اگر باشد مر او را مال که موجب زکوة هست آن مال

يملك عشرين مثقالا من الذهب او مائتي درهم من الورق او

اگر مالک بود بیست مثقال از طلا بوزن مکه یا دو صد درم از نقره یا

قيمة احدهما من عروض التجارة او خمسا من الابل او ثلثين من البقر

قیمت یکی ازین دو از کالای تجارت یا پنج از شتر یا سی از گاو

او اربعين من الغنم سائمة حولا كاملا الا ان يكون عبدا او مكاتبا

یا چهل از گوسپند که چرنده باشد در صحرا سال تمام مگر آنکه باشد آن مالک بنده یا مکاتب

فانه لا يجب عليهما الزكوة فيخرج عن الذهب والفضة ربع

پس بدرستی واجب نیست بر ایشان زکوة پس بر آرد از طلا ونقره که نصاب باشد چهارم

العشر فيكون عن عشرين دينارا نصف دينار لان عشرها

حصه از دهم پس باشد از بیست دینار نیم دینار از جهت آنکه عشر بیست دینار

ديناران وربعهما نصف دينار وعن مائتي درهم خمسة دراهم

دو دینار است وچهارم حصه دو دینار نیم دینار است وباشد از دو صد درم واجب پنج درم

لان عشرها عشرون وربعها خمسة وعن خمس من الابل شاة

از جهت آنکه دهم حصه آن بیست است وچهارم حصه بیست پنج است وبرآرد از پنج شتر یک شاة

وهي الجذع من الضان قد تمت لها ستة اشهر والثني من المعز

وآن جذع است از گوسپند دنبه دار که تمام شده باشد او را شش ماه وثنی است از بز

وَهُوَ مَا لَهُ سَنَةٌ وَعَنْ عَشْرٍ شَاتَانِ وَعَنْ خَمْسَةَ عَشَرَ ثَلَاثُ

و نبی آنست که مراو را یکسال باشد و برآرد از ده شتر دو شاة و از پانزده شتر سه

شِيَاهٍ وَعَنْ عِشْرِيْنَ اَرْبَعُ شِيَاهٍ وَعَنْ سِتٍّ وَعِشْرِيْنَ اِبْنَتُ مَخَاضٍ

شاة و از بیست شتر چهار شاة و از بیست و شش شتر برآرد بنت مخاض و آن

وَهِيَ مَا لَهَا سَنَةٌ وَدَخَلَتْ فِي الثَّانِيَةِ فَاِنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهَا فَابْنُ

بنت مخاض آنست که مراو را تمام شده باشد یکسال و در آمده باشد در سال دوم پس اگر قادر نباشد بر بنت مخاض پس بده

لَبُوْنٍ ذَكَرٍ وَهُوَ مَا لَهُ سَنَتَانِ وَدَخَلَ فِي الثَّالِثَةِ وَعَنْ سِتٍّ وَ

ابن لبون نر و ابن لبون نر آنست که مراو را دو سال کامل گذشته باشد و در آمده باشد در سومی و از سی و شش

ثَلٰثِيْنَ اِبْنَتُ لَبُوْنٍ وَهِيَ فِي سِنِّ ابْنِ لَبُوْنٍ وَعَنْ سِتٍّ وَاَرْبَعِيْنَ

بدهد او را که بنت لبون باشد و آن بنت لبون در سال ابن لبون است و از چهل و شش برآرد

حِقَّةً وَهِيَ مَا كَمُلَ لَهَا ثَلٰثُ سِنِيْنَ وَعَنْ اِحْدٰى وَسِتِّيْنَ جَذَعَةً

حقه را و آن حقه او را آنست که تمام شده مراو را سه سال و برآرد از شصت و یک شتر جذعه را

وَهِيَ مَا كَمُلَ لَهَا اَرْبَعُ سِنِيْنَ وَعَنْ سِتٍّ وَسَبْعِيْنَ بِنْتَيْ لَبُوْنٍ وَ

و آن جذعه آنست که تمام شده باشد مراو را چار سال و از هفتاد و شش دو بنت لبون و

عَنْ اِحْدٰى وَتِسْعِيْنَ حِقَّتَيْنِ اِلٰى اَنْ تَبْلُغَ عِشْرِيْنَ وَمِائَةً فَاِذَا زَادَتْ

از نود و یک شتر برآرد دو حقه را تا اگر برسد به صد و بیست شتر پس وقتیکه زیاده شود

وَاحِدَةٌ كَانَ فِي كُلِّ اَرْبَعِيْنَ بِنْتُ لَبُوْنٍ وَفِي كُلِّ خَمْسِيْنَ حِقَّةٌ

یکی باشد در هر چهل شتر بنت لبون و باشد در هر پنجاه شتر یک حقه

وَاَمَّا الْبَقَرُ فَيُخْرَجُ عَنْ ثَلٰثِيْنَ تَبِيْعًا اَوْ تَبِيْعَةً وَهِيَ مَا كَمُلَ لَهَا سَنَةٌ

و اما گاو پس برآرد از سی گاو یک تبیع نر یا ماده و آن چیزیست که کامل شده باشد او را یکسال

وَعَنْ اَرْبَعِيْنَ مُسِنَّةً وَهِيَ مَا كَمُلَ لَهَا سَنَتَانِ وَعَنْ سِتِّيْنَ

و از چهل گاو برآرد یک مسنه را و آن چیزیست که تمام شده باشد او را دو سال و از شصت گاو برآرد

تَبِيْعَتَيْنِ فَاِذَا بَلَغَتْ سَبْعِيْنَ كَانَ فِيْهَا تَبِيْعٌ وَمُسِنَّةٌ ثُمَّ عَلٰى

دو تبیعه را پس وقتیکه رسد گاو هفتاد باشد در آنها یک تبیع و یک مسنه پس بر

هٰذَا الْاِعْتِبَارِ يُخْرَجُ عَنْ كُلِّ ثَلٰثِيْنَ تَبِيْعًا وَعَنْ كُلِّ اَرْبَعِيْنَ مُسِنَّةً

همین قیاس برآرد از هر سی گاو یک تبیعه و از هر چهل گاو یک مسنه

وَاَمَّا الْغَنَمُ فَفِيْ كُلِّ اَرْبَعِيْنَ شَاةً اِلٰى اَنْ تَبْلُغَ مِائَةً وَعِشْرِيْنَ فَاِذَا

و اما گوسپند پس در هر چهل گوسپند یک شاة تا اگر برسد آن غنم بیکصد و بیست پس وقتیکه

زَادَتْ وَاحِدَةٌ فَفِيْهَا شَاتَانِ اِلٰى مِائَتَيْنِ فَاِذَا زَادَتْ وَاحِدَةٌ فَفِيْهَا

زیاده شود یکی پس در آن غنم دو شاة هست تا اگر برسد عدد غنم بدو صد پس وقتیکه زیاده شود یکی پس در آن غنم

ابن مخاض بفتح میم شتر بچه که یکساله باشد و در سال دوم در آمده باشد ۱۲ رشیدی

لبون بالفتح شیردار
ابن لبون و بنت لبون بچه
دو ساله که لبنیه سال سوم درآمده
باشد ۱۲ رشیدی

حقه
بالکسر و تشدید قاف ۱۲
حقه بالکسر شتر بچه سه ساله
که پا در چهارم گذاشته باشد ۱۲
رشیدی

تبیع بچه گاو یکساله
رشیدی

ثلث شياه الى ثلثمائة فاذا زادت ففي كل مائة شاة فيعطي المخرج

سه گوسفند است تا آنکه به سیصد رسد پس اگر زیاده شود در هر صد یک گوسفند است پس بدهد زکوة دهنده

عن جميع ذلك للثمانية الاصناف المذكورة في القرآن للفقراء

از همه اموال مذکوره از برای هشت گروه که مذکورند در قرآن از برای فقیران

الذين لا يملكون كفايتهم والمساكين وهم الذين لهم معظم

که مالک نیستند کفایت خود را و برای مساکین و آنها کسانی اند که مر ایشان را اکثر

الكفاية ولا يملكون تمامها والعاملين عليها وهم الجباة لها

کفایت است و مالک نیستند تمام کفایت را و کسانیکه کار میکنند بر آن جمع زکوة و آنها جمع میکنندگان

والحفظون لها الى ان يؤدوها الى الامام والمؤلفة قلوبهم وهم

و کسانیکه نگه میدارند آن مالها را تا آنکه برسانند او را بپادشاه و بدهد برای کسانی که الفت داده شده دلهای ایشان

قوم من الكفار يرجى اسلامهم اذا اعطوا المال او يكفوا شرهم عن

قومی از کافرانند که امید داشته میشود اسلام ایشان دفعکرده میشود مال را یا باز دارند بدی خود را از

المسلمين وفي الرقاب وهم المكاتبون وان اشترى بزكاته رقبة

مسلمانان و در خلاص کردن گردن از بندگی و آن رقاب مکاتبان اند و اگر بخرد بزکوة خود بنده را

كاملة فاعتقها جاز ايضا على رواية والغارمين وهم المديونون

پس آزاد کند او را روا است بیک روایت و بدهد قرضداران را و آن قرضداران اند

الذين لا طاقة لهم على قضاء ديونهم وفي سبيل الله وهم الغزاة

که قدرت ندارند برادا کردن قرضهای خود و بدهد در راه خدا تعالی و آن غازیانند

الذين لا جزاء لهم في ديوان الامام ولا غيره من السلاطين وان

که نیست مر ایشان را حصه در دفتر پادشاه و نه در دفتر غیر پادشاه از حکام و اگرچه

كانوا اغنياء وابن السبيل وهو المسافر المنقطع به دون الذي

باشند آن غازیان توانگر و بدهد برای پسر راه و آن مسافر است که منقطع شده باشد از مال خود بسبب سفر نه

ينشئ السفر من بلده فاذا ادى ما عليه من زكوة الفرض تستحب

شروع میکند سفر را از شهر خود پس وقتی که ادا کرد آنچه که بر وست از زکوة فرض مستحب است

له صدقة التطوع في سائر اوقاته ليلا ونهارا قليلا وكثيرا

او را صدقه نفل در همه وقتهای در شب و روز کم و بیش

لا سيما في الاشهر المباركة كشهر رجب وشعبان وشهر رمضان

خصوصا در ماههای بابرکت چنانچه ماه رجب و ماه شعبان و ماه رمضان

وايام العيد وعاشورا وايام الجدب والضيق ليحوي بذلك العافية

و روزهای عید و روز عاشورا و روزهای قحط و تنگی تا آنکه جمع کند بآن صدقه

فِي الْجِسْمِ وَالْمَالِ وَالْأَهْلِ وَالْخَلَفَ السَّرِيعَ فِي الدُّنْيَا وَالثَّوَابَ

درتن ومال واہل وخلف آن مال دیگر زود در دنیا وبیابد ثواب

الْجَزِيلَ فِي الْآخِرَةِ فَصْلٌ وَيُخْرِجُ زَكٰوةَ الْفِطْرِ إِذَا فَضَلَ عَنْ قُوتِهِ

بزرگ در عاقبت فصل وبرآرد صدقه فطر را وقتیکه زیاده باشد از قوت او

وَقُوتِ عِيَالِهِ يَوْمَ الْعِيدِ وَلَيْلَتَهُ عَنْ نَفْسِهِ وَزَوْجَتِهِ وَ

وقوت عیال او برآرد صدقه فطر در روز عید وشب او از خود واز زن خود و

رَقِيقِهِ وَوَلَدِهِ وَأُمِّهِ وَأَبِيهِ وَإِخْوَانِهِ وَأَخَوَاتِهِ وَأَعْمَامِهِ وَ

از بنده خود واز پسر خود واز مادر خود واز پدر خود واز برادر خود واز خواهران خود واز اودران خود و

بَنِي أَعْمَامِهِ عَنْ تَرْتِيبِ الْأَقْرَبِ فَالْأَقْرَبِ بِشَرْطِ أَنْ يَكُونُوا فِي

از پسران اودران خود برآرد صدقه از ترتیب از نزدیکتر پس آن نزدیک تر بشرط اگر باشند آنجماعه مذکوره در

مُؤْنَتِهِ وَنَفَقَتِهِ وَقَدْرُهَا صَاعٌ وَزْنُهُ خَمْسَةُ أَرْطَالٍ وَثُلُثٌ

مؤنت او ونفقه او ومقدار آن صدقه یک پیمانه است وزن آن پنج رطل وسیوم حصه رطل است

بِالْعِرَاقِيِّ مِنَ التَّمْرِ أَوِ الزَّبِيبِ أَوِ الْبُرِّ أَوِ الشَّعِيرِ أَوْ دَقِيقِهِمَا أَوْ سَوِيقِهِمَا

بوزن عراق از خرما یا از مویز یا از گندم یا از جو یا آرد گندم وجو یا تلقان گندم وجو

وَكَذٰلِكَ الْأَقِطُ عَلَى الصَّحِيحِ مِنَ الْمَذْهَبِ فَإِنْ عَدِمَ هٰذِهِ الْأَصْنَافَ

وہمین طور جائز است اقط شه بر قول صحیح از مذهب امام احمد پس اگر نایاب باشد این چیزها

جَمِيعَهَا فَلْيُخْرِجْ مِنْ قُوتِ الْبَلَدِ مِنْ سَائِرِ أَنْوَاعِ الْحَبِّ كَالْأَرُزِّ

همه پس کو که برآرد از قوت شهر از باقی نوعها دانه همچو برنج

وَالذُّرَةِ وَالدُّخْنِ وَغَيْرِهَا كِتَابُ الصِّيَامِ وَإِذَا دَخَلَ شَهْرُ

وذرة وارزن وجز آن کتاب روزه ها هرگاه که آمد ماه

رَمَضَانَ وَجَبَ عَلَيْهِ أَنْ يَصُومَ لِقَوْلِهِ تَعَالَى فَمَنْ شَهِدَ مِنْكُمُ

رمضان واجب است بر مسلمان روزه گرفتن از جهت فرموده حق تعالی پس هر که حاضر باشد از شما

الشَّهْرَ فَلْيَصُمْهُ فَإِذَا ثَبَتَ عِنْدَهُ دُخُولُ الشَّهْرِ إِمَّا بِرُؤْيَةِ نَفْسِهِ

در ماه رمضان پس گو که روزه بگیرد در آن ماه پس وقتیکه ثابت شد نزد او در آمدن ماه رمضان یا بدیدن او خود دیگر

الْهِلَالَ أَوْ شَهَادَةِ رَجُلٍ وَاحِدٍ عَدْلٍ ثَبَتَ بِذٰلِكَ أَوْ إِكْمَالِ شَعْبَانَ

ماه را یا بگواهی دادن یکمرد که عادل باشد که ثابت شده دخول رمضان بقول او نزد قاضی یا بکمال کردن شعبان

ثَلٰثِينَ يَوْمًا أَوْ حُدُوثِ غَيْمٍ أَوْ قَتَرَةٍ فِي لَيْلَةِ الثَّلٰثِينَ مِنْهُ نَوٰى

سی روز یا باشد پیدا شدن ابر یا غبار در شب سی ام از شعبان نیت کند

أَيَّ وَقْتٍ مِنَ اللَّيْلِ مِنْ وَقْتِ غُرُوبِ الشَّمْسِ إِلَى قَبْلِ أَنْ تَطْلُعَ الْفَجْرُ

در هر وقت از شب از وقت فرو رفتن آفتاب پیش از طلوع صبح

الثاني بانه صائم غدا من شهر رمضان هكذا كل ليلة الى ان

صادق نيت كند بانكه روزه كرنده ام فردا از همين رمضان همين طور نيت كند در هر شب تا انكه

ينتهي الشهر ولان نوى في اول ليلة من الشهر انه صائم الشهر

تمام شود ماه رمضان واكر نيت كند در اول شب از ماه رمضان اينكه بدرستي روزه كرنده است ماه را

جميعه كفاه ذلك في رواية ضعيفة والصحيح الاول فاذا اصبح

تمام بسند است اين نيت او در روايت ضعيف از امام احمد وصحيح اول است پس وقتيكه صبح كرد

وجب عليه ان يمسك في جميع نهاره عن الاكل والشرب و

واجبست بر او اينكه نكاه دارد خود را در تمام روز از خوردن ونوشيدن و

الجماع وجميع ما يصل الى جوفه من اي موضع كان وعن الحجامة

جماع كردن واز هر چيزي كه رسد بشكم او از هر جائي كه رسد واز خون كرفتن

لنفسه او غيره واستدعاء القيء والمني فان خالف في جميع

خود را يا غير خود را وطلب كردن قي وطلب كردن مني پس اكر مخالفت كرد در همه چيزها كه

ذلك بطل صومه ووجب عليه الامساك الى غروب الشمس و

مذكور شد باطل شد روزه او وواجب شد بر ان مخالفت كننده نكه داشتن خود را تا فرو رفتن آفتاب و

القضاء الا الجماع فانه يجب عليه مع ذلك كفارة وهي عتق

واجبست بر او قضا نيز مكر در جماع پس بدرستي واجبست بر جماع كننده با امساك و قضا كفارت وان كفارت آزاد كردن

رقبة مؤمنة سليمة من العيوب المضرة في العمل فان لم يجد

بنده مؤمن است كه سلامت باشد از عيبها كه ضرر كننده در كار و خدمت است پس اكر نيابد بنده را

فصيام شهرين متتابعين فان لم يستطع فاطعام ستين

پس روزه كيرد دو ماه پي در پي پس اكر طاقت روزه ندارد پس طعام دهد شصت

مسكينا لكل واحد منهم مد من طعام وهو رطل وثلث

فقير را هر يكي را از ايشان يك مد از كندم وان مد رطل و ثلث رطل است

بالعراقي فيكون مائة وثلاثة وسبعون درهما وثلث درهم

بوزن عراقي پس باشد آن مد بوزن يكصد و هفتاد و سه درم و سيوم حصه درهم

او نصف صاع من تمر او شعير فان لم يجد ذلك فمن قوت بلده

يا نيم صاع ذهد از خرما يا از جو پس اكر نيابد اين چيزها پس بدهد از قوت كه متعارف

كما قلنا في الفطرة فان لم يجد شيئا سقطت عنه واستغفر

چنانچه كفته ايم در صدقه فطر پس اكر نيابد چيزي را ساقط شد كفاره ازو و آمرزش خواهد

الله عز وجل وتاب اليه واحسن العمل في الثاني ويجتنب في

از خدا و بازكردد بسوي او ونيكو باحتياط كند عمل روزه را در بار دوم و به پرهيزد در

نهار

نهار رمضان الخلوة بامرأة شابة والقبلة لها وان كانت ايضا

روز رمضان از خلوت نشستن با زن جوان وبوسه كردن اورا اگرچه باشد آن زن

ممن يحل له او ذات محرم يعني رحم ويجتنب السواك بعد الزوال

حلال مر او را يا خداوند حرمت كه نكاح كردن با او حرام باشد وپرهيز دسواك كردن را پس از نيم روز

ومضغ العلك وجمع ريقه ثم بلعه وذوق الطعام عند الطبخ

واز خائيدن مصطكى وجمع كردن آب دهن را پس فرو بردن آن وچشيدن طعام را وقت پختن

وغيره والغيبة والنميمة والكذب والسب وغير ذلك ويستحب

وغير پختن واز گله وسخن چينى واز دروغ واز دشنام ودگر از آن ومستحب است

له تعجيل الافطار الا في يوم الغيم وتأخيره افضل وتأخير السحور

مر او را جست افطار كردن بشتاب در روز ابر پس تأخير او افضل است تأخير خوردن سحر

الا ان يكون ممن يخفى عليه ذلك اي طلوع الفجر والاولى له ان

مگر اگر باشد از كسان كه پنهان است بر او طلوع فجر وبهتر است مر او را

يفطر على التمر او على الماء ويدعو وقت الافطار لما روي عن النبي

افطار كردن بخرما يا به آب ودعا خواند وقت افطار از جهت چيزي كه روايت

صلى الله عليه وسلم انه قال اذا صام احدكم فقدم عشاؤه

از پيغامبر صلى الله عليه وسلم انكه بدرستي فرمود وقتي كه روزه گيرد يكي از شما پس پيش آورده شود طعام شبانه او

فليقل بسم الله اللهم لك صمت وعلى رزقك افطرت سبحانك و

پس بگويد كه افطار ميكنم بنام خدا بار خدايا براى تو روزه گرفته بودم وبر روزى تو گشادم پاكى است مر ترا وسپاس

بحمدك اللهم تقبل منا انك انت السميع العليم كتاب الاعتكاف

هست مر ترا بار خدايا قبول كن روزه را از من پس بدرستى تو شنونده دعا وبنده را دانندۀ نيات ايشان را كتاب اعتكاف

ويستحب له الاعتكاف ولا يكون الا في مسجد يصلى فيه بالجماعة واولى المساجد

ومستحب است مر او را اعتكاف ونمى باشد آن اعتكاف مگر در مسجدى كه گزارده ميشود در وى نماز بجماعت وبهترين مساجد مسجد

الجامع اذا كان اياما تتخللها جمعة ويصح بغير صوم والاولى ان

جامع است وقتي كه باشد اعتكاف در روزها كه درميان آنها جمعه باشد وصحيح است اعتكاف بى روزه وبهتر است اين كه

يكون بالصوم لانه اجمع لهمه واعون على كسر نفسه والسوق

باشد اعتكاف با روزه از جهت آنكه جمع كننده تر است از براى قصد او ويارى دهنده تر است بر شكستن نفس او ودلالت تر است

باشتقاق ما هو بصدده لان الاعتكاف هو حبس النفس في مكان

به برآوردن چيزى كه صائم در پى او ست از جهت آنكه اعتكاف بستن نفس است در جاى

مخصوص ولزوم الشيء والمداومة عليه قال الله تعالى ما هذه

خاص وچسپيدن چيزي را وهميشه بودن بران چيز فرمود حق تعالى بطريق حكايت چه چيز است اين

التماثيل التي أنتم لها عاكفون وهو من السنن المأثورة عن النبي

صورتها یعنی بتان که شما همیشه بر آن افتاده اید و مجوس اید و اعتکاف از سنتهاست که مروی است از رسول

صلى الله عليه وسلم وأصحابه لأن النبي صلى الله عليه وسلم

صلی الله علیه وسلم و از اصحاب او از جهت آنکه پیغمبر صلی الله علیه وسلم

اعتكف العشر الأخير من شهر رمضان ثم لم يزل على ذلك حتى توفاه

معتکف شده ده آخر را از رمضان پس همیشه بوده است بر آن اعتکاف تا آنکه بمیراند

الله تعالى وندب الصحابة إليه فقال من أراد أن يعتكف فليعتكف

حق تعالی و رغبت داد صحابه را بسوی اعتکاف پس گفت کسی که خواهد اعتکاف را پس باید که اعتکاف کند

العشر الأواخر فإذا اعتكف ينبغي له أن يشتغل بفعل يقربه إلى

در عشره آخره پس وقتی که اعتکاف کند می باید که مشغول شود بکاری که نزدیک سازد

الله تعالى من قراءة القرآن والتسبيح والتهليل والتفكر ويجتنب

بخدا تعالی از خواندن قرآن و سبحان الله گفتن و لا اله الا الله گفتن و فکر کردن در افعال و صفات الهی و پرهیز دارد

مما لا يعنيه من القول والفعل والعمل ويلزم الصمت من غير ذكر

از آنکه مقصود نیست از سخن و کار و کردار و لازم گیرد خاموشی از غیر ذکر

الله تعالى ويجوز له التدريس وإقراء القرآن لأن ذلك يتعدى

خدا تعالی و درست است معتکف را درس علوم دینی گفتن و خوانانیدن قرآن از جهت آنکه این عبادت است که می رسد

نفعه إلى غيره فهو أكثر ثوابا من اشتغاله بخاصة نفسه ويجوز

نفع او بغیر او پس این بیشتر است از روی ثواب از مشغول شدن بعبادت که خاص بخود باشد و جائز است

له الخروج من معتكفه لما لا بد له من الاغتسال من الجنابة والأكل

مر او را بر آمدن از جای اعتکاف از برای چیزی که چاره ندارد از آن چیز از غسل کردن جنابت و خوردن

والشرب وقضاء حاجة الإنسان من البول والغائط وعند الخوف

و نوشیدن و قضا کردن حاجت آدمی از بول و براز و هنگام ترس

على نفسه من الفتنة والمرض الشديد وغير ذلك

كتاب الحج

فإذا كملت

بر نفس خود از بلا و بیماری سخت و جز آنها پس وقتی که تمام حاصل شود

في حقه شرائط الحج وجب عليه أداء الحج والعمرة على الفور وهو

در حق او شرطهای حج واجب می شود بر آن شخص ادا کردن حج و عمره در حال و آن

أن يكون بعد إسلامه حرا عاقلا بالغا مستطيعا بالزاد والراحلة

اینست که باشد پس از اسلام آزاد و عاقل و بالغ توانا باشد بتوشه و مرکب

وتخلية الطريق من عدو يمنعه وإمكان السير إليه وهو

و خالی بودن راه از دشمن که مانع باشد و توانائی سیر کردن بسوی آن حج و آن

اتساع

إتِّساعُ الوقتِ لأداءِ الحجِّ وصحةُ البدنِ للاستمساكِ على الراحلةِ
گنجائش وقت است از برای اداى حج وتندرستى تن از برای نگهداشتن خود را بر مركب

والاستطاعةُ بالزادِ والراحلةِ إنَّما يكونُ بعدَ تحصيلِ النفقةِ
وتوانائى بتوشه ومركب جز اينكه باشند پس از حاصل كردن خرچ

لعيالِهِ إلى أن يعودَ إليهم والمسكنِ لهم وقضاءِ الديونِ إن كانت
از برای عیال خود تا انكه برگشته آيد بسوی ایشان وبعد حاصل كردن جاى بودن برای ایشان وپس از اداى قرضها اگر باشند قرض

عليهِ وأن يكونَ لهُ كفايةٌ بعدَ رجوعِهِ من فضلِ مالٍ أو أجرةِ
برو واينكه باشد اورا چيزی كه بسند باشد اورا پس از باز آمدن از حج از زيادتى مال يا مزد مال

عقارٍ أو بضاعةٍ فإن خالفَ وقصّرَ بعيالِهِ وامتنعَ من قضاءِ
غير منقول يا مال وامانت داده باشد برای سود پس اگر مخالفت كرد شرع را وتقصير كرد در حق عيال خود وباز ماند از اداى

دينِهِ وخرجَ إلى الحجِّ كانَ مأثوماً مسخوطاً عليهِ لما قالَ النبيُّ صلّى اللهُ
قرض خود وبرآمد بسوى حج باشد گنهگار غضب كرده شده حق تعالى برو از جهت فرمودن پيغامبر صلعم

عليهِ وسلّمَ كفى بالمرءِ إثماً أن يضيّعَ من يقوتُهُ فإن سلمَ من
عليه وسلم بسنده است مرد را گناه اينكه ضايع كند كسى را كه قوت ميداد اورا پس اگر سلامت باشد از

المخالفةِ حتّى فرغَ من الحجِّ والعمرةِ سقطَ عنهُ الفرضُ فصل
مخالفت شرع تا انكه فارغ شد از حج وعمره ساقط شد ازو فرض

فإذا بلغَ الميقاتَ الشرعيَّ وهو ذاتُ عرقٍ إن كانَ من أهلِ المشرقِ
پس وقتيكه برسد جای احرام را كه از شرع مقرر است وآن ميقات ذات عرق است اگر باشد از مردم مشرق

والجحفةُ إن كانَ من أهلِ المغربِ وذو الحليفةِ إن كانَ من أهلِ
وجحفه است اگر باشد از اهل مغرب وذو الحليفه است اگر باشد از اهل

المدينةِ ويلملمُ إن كانَ من أهلِ اليمنِ وقرنٌ إن كانَ من أهلِ نجدٍ
مدينه ويلملم است اگر باشد از اهل يمن وقرن است اگر باشد از اهل نجد

يغتسلُ ويتنظّفُ أو يتيمّمُ إن لم يجدِ الماءَ ويتّزرُ بإزارٍ ويرتدي
غسل كند وپاك كند خود را از چرك وموى زيادتى يا تيمم كند اگر نيابد آب كه كافى غسل باشد وببندد ازار ...

برداءٍ ويكونانِ أبيضينِ نظيفتينِ ويتطيّبُ ويصلّي ركعتينِ
چادر را وباشند هر دو چادر سفيد پاكيزه وخوشبو مالد وبگذارد دو ركعت را

ثمّ يحرمُ وينوي الإحرامَ بقلبِهِ ويلبّي بالعمرةِ إن كانَ متمتّعاً وهو
پس از آن احرام بندد ونيت كند احرام را بقلب خود وتلبيه كند بعمره تنها اگر باشد متمتع وآين

الأفضلُ أو بالحجِّ المفردِ أو بالحجِّ والعمرةِ جميعاً ويشترطُ فيقولُ
افضل است يا بحج تنها يا بحج وعمره هر دو وشرط كند ...

اللهم إني أريد العمرة أو الحج أو إياهما جميعاً فيسر ذلك لي و

بارخدايا بدرستي ميخواهم من عمره را يا حج را يا آن هردو را پس آسان بكن مرا و

تقبل مني وتحل حيث حبستني ويلبي وصفة التلبية

قبول بكن آنرا از من و خواهم برآمد از احرام جائي كه بندكردي تو مرا و تلبيه كند و كيفيت تلبيه اين است

لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك لك لبيك إن الحمد والنعمة

ايستاده ام بخدمت و اطاعت فرمان تو بار خدايا ايستادن پس از ايستادن نيست شريك مر ترا بدرستي سپاس و نعمت

لك والملك لك لا شريك لك يرفع بذلك صوته يقول ذلك بعد

مر تراست و ملك مر تراست نيست شريك مر ترا بلند كند باين كلمات آواز خود را بگويد اين كلمات را پس

الإحرام وعقيب الصلوة الخمس وفي إقبال الليل والنهار والتقاء

از احرام و پس از نمازهاے پنج و در آمدن شب و روز و وقت ملاقات

الرفاق وإذا علا شرفاً أو هبط وادياً أو سمع ملبياً وفي مساجد

كردن همراهان و وقتيكه برآيد بلندي را يا فرود آيد وادي را يا بشنود تلبيه كننده را و در مسجدهاے

الحرام وبقاعه ويصلي على النبي صلى الله عليه وسلم ويدعو

حرم و جاهاي حرم و درود فرستد بر پيغمبر صلى الله عليه وسلم و دعا كند

لنفسه بما أحب إذا فرغ من التلبية فصل فإذا أحرم لا يغطي

خود را بچيزي كه دوست ميدارد وقتيكه فارغ شود از تلبيه پس وقتيكه احرام بست نپوشد

رأسه ولا يلبس المخيط ولا الخفين فإن فعل ذلك لزمه ذبح شاة

سر را و نپوشد جامه دوخته را و نه هردو موزه را پس اگر كرد از اينها چيزي لازم است او را كشتن يك گوسپند

إلا أن لا يجد الإزار والنعلين ولا يتطيب في بدنه وثيابه من

مگر آنكه نيابد ازار را و نعلين را و نپوشد موزه را و خوشبوئي نمالد در تن خود و جامهاي خود را از

أنواع الطيب فإن فعل ذلك متعمداً غسله وذبح شاة ولا يقلم

انواع خوشبوئي پس اگر استعمال كرد دانسته بشويد او را و ذبح كند يك گوسپند و نه ببرد

أظفاره ولا يحلق رأسه فإن قلم ثلثة أظفار أو حلق ثلث شعرات

ناخنها را و نه تراشد سر را پس اگر ببريد سه ناخن را يا تراشد سه موي را

من رأسه أو بدنه فعليه ذبح شاة فإن كان دون ذلك ففي كل ظفر

از سر خود يا بدن خود پس بر وي واجب است ذبح شاة پس اگر باشد كم از سه پس در هر ناخن

أو شعرة مد من طعام ولا يعقد النكاح لنفسه ولغيره ويجوز

يا مو يك مد است از گندم و نكاح نبندد خود را و نه غير را و روا است

له الارتجاع ولا يباشر الزوجة والأمة في الفرج ودون الفرج

او را آمد و رفت كردن و مباشرت نكند با زن و داه در فرج و غير فرج

فإن

فَإِنْ فَعَلَ ذٰلِكَ بَطَلَ حَجُّهُ إِذَا كَانَ ذٰلِكَ قَبْلَ رَمْيِ جَمْرَةِ الْعَقَبَةِ

پس اگر مباشرت کند باطل شد حج او وقتی که باشد آن مباشرت پیش از انداختن سنگریزه عقبه

وَلَا يَسْتَمْنِي وَلَا يُكَرِّرُ النَّظَرَ فَإِنْ فَعَلَ فَأَمْنَى فَعَلَيْهِ الْكَفَّارَةُ

و نه برآرد منی را به قصد خود و بار بار نظر نکند بسوی زنان پس اگر نظر کرد مکرر و منی برآمد پس واجب است بر و کفارت

وَهِيَ ذَبْحُ شَاةٍ وَلَا يَقْتُلُ الصَّيْدَ الْمَأْكُولَ وَمَا تَوَلَّدَ مِنْ مَأْكُولٍ وَ

و آن کفارت ذبح شاة است و نه کشد صیدی را که خورده می شود و صیدی را که زاینده است از ماکول و

غَيْرِ مَأْكُولٍ وَلَا يَأْكُلُ مَا صِيدَ لِأَجْلِهِ أَوْ أَشَارَ إِلَيْهِ أَوْ دَلَّ عَلَيْهِ

غیر ماکول و نخورد چیزی که شکار کرده شد از جهت او یا شکاری که اشاره کرده باشد بسوی او یا رهنمائی کرده باشد

أَوْ أَعَانَ عَلَى ذَبْحِهِ مِثْلَ أَنْ يُمْسِكَهُ أَوْ يُعِيرَهُ سِكِّينًا وَنَحْوُ ذٰلِكَ فَإِنْ

یا یاری کرده باشد بر ذبح او مانند آنکه نگاه دارد صید را از برای ذبح یا عاریت دهد کارد را و همچو آن چیزهای دیگر پس اگر

فَعَلَ فَعَلَيْهِ الْجَزَاءُ مِثْلُهُ مِنَ النَّعَمِ فَإِنْ كَانَ الصَّيْدُ نَعَامَةً فَعَلَيْهِ

کرد از اینها چیزی پس بر وست جزا مانند آن صید از چارپایه پس اگر باشد شکار شترمرغ پس بر وست

بَدَنَةٌ وَإِنْ كَانَ حِمَارَ وَحْشٍ فَعَلَيْهِ بَقَرَةٌ وَإِنْ كَانَ بَقَرَةَ الْوَحْشِ

بدنه یعنی اشتر یا ماده گاو و اگر باشد گور خر پس بر وست ماده گاو و اگر باشد نیلگاو

وَأَنْوَاعَهَا فَعَلَيْهِ بَقَرَةٌ وَإِنْ كَانَ غَزَالًا أَوْ ثَعْلَبًا فَعَلَيْهِ عَنْزٌ وَإِنْ كَا

و اقسام آن پس بر وست ماده گاو و اگر باشد آهو یا روباه پس بر وست آهو ماده بز کوهی و اگر باشد

ضَبُعًا فَكَبْشٌ وَإِنْ كَانَ أَرْنَبًا فَعَنَاقٌ وَإِنْ كَانَ يَرْبُوعًا فَجَفْرَةٌ وَفِي

کفتار پس گوسپند و اگر باشد خرگوش پس ماده بزغاله و اگر باشد موش صحرائی پس بزغاله ماده چهار ماهه و در

الضَّبِّ جَدْيٌ وَفِي الْكَبِيرِ كَبِيرَةٌ وَفِي الصَّغِيرِ صَغِيرٌ عَلَى مِثْلِ

سوسمار بزغاله است و در کلان کلانست و در خورد خورد است بر مانند

مَا قِيلَ فِي جَمِيعِ الصِّفَاتِ وَإِنْ كَانَ ذٰلِكَ حَمَامًا فَفِي كُلِّ وَاحِدٍ شَاةٌ

چیزی که گفته شده است در همه صفتها و اگر باشد کبوتر پس در هر کبوتر بز است

فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ مِثْلٌ فَقِيمَتُهُ يُرْجَعُ فِي مَعْرِفَةِ ذٰلِكَ إِلَى قَوْلِ عَدْلَيْنِ

پس اگر نباشد مانند آن صید از چارپایه پس واجب می شود قیمت آن صید رجوع کند در دانستن قیمت بسوی قول دو عادل

مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَيَجُوزُ لَهُ ذَبْحُ الْحَيَوَانِ الْإِنْسِيِّ وَأَكْلُهُ وَيَجُوزُ لَهُ قَتْلُ

از مسلمانان و روا است محرم را ذبح حیوان که الفت دارد با آدمیان و خوردن آن و روا است مر او را کشتن

كُلِّ مَا فِيهِ مَضَرَّةٌ كَالْحَيَّةِ وَالْعَقْرَبِ وَكَلْبِ الْعَقُورِ وَالسَّبُعِ وَالنَّمِرِ

هر چیزی که در و ضرر باشد همچون مار و کژدم و سگ گزنده و شیر و پلنگ

وَالذِّئْبِ وَالْفَهْدِ وَالْفَأْرَةِ وَالْغُرَابِ الْأَبْقَعِ وَالْحِدَأَةِ وَالْبُرْغُوثِ

و گرگ و یوز و موش و زاغ ابلق و غلیواز جمع بازی استجانور شکاری را گویند

حداة بالکسر و فتح دال و همزه ... [illegible]

براغيث جمع برغوث بالضم كيك ١٢ رشيدي

القراد بالضم كنه ١٢ رشيدي

البق بالفتح وتشديد القاف پشه ١٢ رشيدي

وزغ جمع [illegible] ... [illegible]

في القاموس الصواب كقرابة بيضة القمل والبرغوث وجمعه صواب وصيبان ١٢

أنواعها والزنبور والبق والبراغيث والقراد والأوزاغ والذباب

وهمه اقسام او وزنبور وپشه وکیک وکنه وکردش ومکس

وجميع حشرات الأرض ويجوز قتل النملة عند الأذية وكذلك

وهمه خزنده‌های زمین ودرست است کشتن مورچه وقت آزار وهمچنین کشتن

القمل والصئبان في إحدى الروايتين والأخرى عليه أن يتصدق

شپش وبیضه شپش در یکی روایت کشتن شپش وبیضه جایز است ودیگر اورا لازم است که تصدق کند

بما أمكن ولا يقتل صيد الحرم فإن قتله كان حكمه كما ذكرنا في

بهرچه قدرت داشته باشد بر او ونکشد شکار حرم مکه را پس اگر کشت صید حرم را باشد حکم او در شرع آنچه ذکر کرده‌ایم در

صيد الإحرام ولا يقطع أشجار الحرم ولا يقلعها فإن فعل ذلك ضمن

شکار احرام ونبرد درخت حرم را ونه کند اورا پس اگر این کار را تاوان دهد

الشجرة الكبيرة ببقرة والصغيرة بشاة وكذلك صيد المدينة و

درخت کلان را بماده گاو ودرخت خورد را بشاة وهمچنین شکار مدینه و

شجرها يحرم عليه إلا أن جزاءه سلب ما عليه من الثياب و

درختهای مدینه حرام است بر آن محرم مگر آنکه تاوان این هردو کشیده گرفتن چیزی که بر محرم است از جامها و

يكون ذلك حلالا لمن أخذه فصل فإن كان في الوقت سعة

می‌باشد آنچه حلال مر کسی را که گرفته است پس اگر باشد در وقت وسعت

فأمكنه دخول مكة قبل يوم عرفة بأيام فالمستحب له أن يغتسل

پس میتواند درآمدن در مکه پیش از روز عرفه بچند روز پس بهتر است اورا اینکه غسل کند

غسلا كاملا ويدخلها من أعلاها فإذا بلغ المسجد الحرام دخل

غسل تمام ودرآید در مکه از بالای آن پس وقتیکه رسد مسجد حرام را درآید

من باب بني شيبة ويرفع يديه عند رؤية البيت ويقول

از در بنی شیبه وبردارد دو دست را وقت دیدن خانه کعبه وبگوید

اللهم إنك أنت السلام ومنك السلام حيِّنا ربنا بالسلام

بارخدایا بدرستی تویی پاک از همه نقصانها واز تست سلامتی همه را زنده دار مارا پروردگار ما بسلامتی

اللهم زد هذا البيت تعظيما وتشريفا وتكريما ومهابة

بارخدایا زیاده بکن این خانه را ببزرگی وشرافت وعزیزی وهیبت

وبرا وزد من شرفه وعظمه ممن حجه أو اعتمره تعظيما و

ونیکی وزیاده بکن کسی را که مشرف شده خانه را وبزرگی داد اورا از کسان که حج کرده‌اند یا عمره کرده‌اند از بزرگی وتعظیم و

تشريفا وتكريما ومهابة الحمد لله كثيرا كما هو أهله وكما ينبغي

تشریف وبزرگی وهیبت حمد بسیار خدا را بسیار چنانچه سزاوار اوست وچنانچه سزاوار است

بلاغ بالفتح رسانیدن ورسانیده شدن ۱۲ رشیدی

لكرم وجهك وعزك وجلالك الحمد لله الذي بلغني بيته و
مر بزرگی ذات اورا وعزت اورا وجلال اورا حمد بیشمر خدا را که رسانید مرا بخانه خود و
راني لذلك اهلا والحمد لله على كل حال اللهم انك دعوت الى
دانست مرا برای اینخانه لائق وحمد است مر خدا را بر همه حال بار خدایا بدرستی تو طلب کردی بسوی
حج بيتك وقد جئناك له لذلك اللهم تقبل مني واعف عني
حج خانه خویش وتحقیق آمده ایم ترا از برای آن حج بار خدایا قبول کن از من وعفو کن از من
واصلح لي شاني كله لا اله الا انت يرفع بذلك صوته ثم يطوف
ودر صلاح آر همه حال مرا نیست هیچ معبودی بحق بجز تو بلند کند باین دعا آواز خود را پس طواف کند
للقدوم ويضطبع بردائه فيكشف كتفه الايمن ويستر الايسر
از برای آمدن کعبه واضطباع کند بچادر خود سله واضطباع آنست که برهنه کند دوش راست را وپوشد دوش چپ را
ثم يتقدم الى الحجر الاسود فيستلمه بيده ويقبله ان امكنه
پس پیش آید بحجر اسود پس لمس کند اورا بدست خود وبوسه کند بدهن خود اگر بتواند
والا استلمه وقبل يده فان زحم اشار بيده اليه ويقول بسم الله
واگر نتواند برساند دست خود را وبوسه کند دست را اگر بسیار انبوه شود اشارت کند بدست خود بسوی حجر اسود وبگوید بنام خدا
والله اكبر اللهم ايمانا بك وتصديقا بكتابك ووفاء بعهدك
وخدا بزرگتر است بار خدایا ایمان آوردم بتو وگرویدم بکتاب تو ووفا کردم به پیمان تو
واتباعا لسنة نبيك محمد صلى الله عليه وسلم ويطوف على يمينه
وپیروی کردم مر طریقه پیغمبر ترا که محمد است صلی الله علیه وسلم وطواف شروع کند از جانب راست خود
وهو ان يرجع الى باب البيت فيمضي الى الحجر الذي عليه ميزاب
وآن باینطریقه است که باز آید بسوی در خانه پس برود بسوی سنگ که بر روی است ناودان
البيت مسرعا وهو السعي الشديد مع تقارب الخطا حتى اذا بلغ
خانه کعبه در انحال که سرعت کننده باشد وآن سرعت رفتن است بشتابی نزدیک کننده دان گام تا آن وقتی که برسد
الركن اليماني استلمه ولم يقبله فاذا بلغ الحجر الاسود عد ذلك
رکن یمانیه را دست رساند اورا وبوسه نکند اورا پس هرگاه رسد بحجر اسود بشمارد این را
شوطا واحدا ثم يطوف كذلك ثانيا وثالثا قائلا في جميع ذلك
یک دور طواف پس طواف کند همچنین مرتبه دوم وسوم در انحال که گوینده باشد در همه اینها
اللهم اجعله حجا مبرورا وسعيا مشكورا وذنبا مغفورا ثم
بار خدایا بگردان این حج را مقبول وبگردان این سعی مارا جزا داده شده وبگردان گناه را آمرزیده پس
يخفف مشيه ويقارب خطاه فيمشي على هينته في الاربعة
آهسته کند رفتار خود را ونزدیک زند گام را پس برود بر همین طریق در چار طواف

هنيئة
ای علی السکینة والوقار فعلة من الهون ای الخفة

خطا بالفتح گام نهادن کذا فی الرشیدی
فالهمزة مبدلة من الواو ۱۲
هون بالفتح آرام وآهسته کردن ۱۲ رشیدی

الباقية ويقول فيها رب اغفر وارحم واعف عما تعلم وانت

كه باقی است و بگويد دران چار طواف پروردگارا بخش و رحمت بكن و عفو كن آنچه ميدانی و تو

الاعز الاكرم اللهم ربنا اتنا في الدنيا حسنة وفي الاخرة

نهايت بزرگی و نهايت كرم داری بار خدايا پروردگار ما بده مارا در دنيا نيكی و در آخرت

حسنة وقنا عذاب النار ويدعو بما اراد من خير الدنيا والاخرة

نيكی و نگهدار مرا از عذاب دوزخ و طلب كند هرچه خواهد از نيكی دنيا و آخرت

وينبغي ان يكون ناويا لذلك طاهرا من الاحداث والانجاس ساتر

و می بايد كه باشد نيت كننده طواف قدوم را كه پاك باشد از پليدی شرعی و از پليدی حقيقی پوشنده

العورة لان النبي صلى الله عليه وسلم قال الطواف بالبيت صلوة

عورت باشد از جهت آنكه پيغمبر صلی الله عليه وسلم فرمود طواف خانه كعبه نماز است

الا ان الله تعالى اباح لكم فيه النطق فاذا فرغ من ذلك صلى ركعتين

مگر آنكه الله تعالی مباح كرد شمارا دران طواف سخن پس هرگاه فارغ شود از طواف قدوم بگذارد دو ركعت

خفيفتين خلف مقام ابرهيم خليل الرحمن عليه السلام فيقرأ

سبك و قرأت و جميع اركان در پس مقام ابراهيم دوست خدا عليه السلام پس خواند

في الاولى بعد الفاتحة قل يايها الكفرون وفي الثانية قل هو الله

در ركعت اولی بعد از قرأت فاتحه سوره كافرون و در ركعت دوم سوره اخلاص

احد ثم يرجع الى الحجر الاسود فيستلمه ثم يخرج الى الصفا من بابه

پس باز آيد بحجر اسود و دست رساند اورا پس برآيد بسوی كوه صفا از دروازه

ويرقى عليه الى حيث يمكنه رؤية الكعبة ثم يكبر ثلثا ويقول

و برآيد بالای آن صفا تا جائی كه ديدن كعبه [illegible] پس تكبير گويد سه بار و بگويد

الحمد لله على ما هدنا لا اله الا الله وحده لا شريك له صدق

سپاس مر خدای را براه نمودن او مارا نيست سزاوار عبادت مگر خدای يگانه شريك نيست اورا راست كرد

وعده ونصر عبده وهزم الاحزاب وحده لا اله الا الله ولا

وعده خود را و ياری داد بنده خود را و گريزانيد گروه كفار را تنها نيست معبودی مگر خدا و نه

نعبد الا اياه مخلصين له الدين ولو كره الكافرون ثم ينزل و

می پرستيم هيچ چيزی را مگر ذات پاك او را در حالی كه خالص كننده ايم [illegible]

يلبي ويدعو ثانيا وثالثا ثم ينزل ماشيا حتى يكون بينه وبين

و تلبيه كند و دعا كند بار دوم و سوم پس فرود آيد پياده روان تا آنكه باشد ميان او و ميان

الميل الاخضر المنتصب عند المسجد ما قدره ستة اذرع ثم يسرع

ميل سبز كه ايستاده است نزد مسجد بمسافت كه اندازه آن شش گز است پس سرعت كند

بانظهار دين اسلام

يعنی رسول صلی الله عليه وسلم را در وقت جنگ با كفار

كه بر پيغمبر صلی الله عليه وسلم آمده بود ۱۲

قوله وهزم الاحزاب وحده … ۱۲ مجمع البحار

هزم شكستن … ۱۲

فِي الْمَشْيِ حَتَّى يَبْلُغَ اِلَى الْمِيلَيْنِ الْاَخْضَرَيْنِ ثُمَّ يُخَفِّفُ مَشْيَهُ اِلَى
در رفتن تا آنکه رسد دو میل سبز را پس سبک کند رفتن را تا

اَنْ يَبْلُغَ الْمَرْوَةَ فَيَرْقَى عَلَيْهَا فَيَفْعَلُ كَمَا فَعَلَ عَلَى الصَّفَا ثُمَّ يَنْزِلُ
آنکه رسد کوه مروه را پس برآید بالای مروه پس کند چنانچه کرده بود بر صفا پس فرود آید

وَيَمْشِي فِي مَوْضِعِ مَشْيِهِ وَيَسْعَى فِي مَوْضِعِ سَعْيِهِ اِلَى اَنْ يَصِيرَ
و برود هموار در جای رفتن هموار خویش در اول بار و جستی کند در محل سعی کردن خود تا آنکه باز گردد

اِلَى الصَّفَا ثُمَّ كَذٰلِكَ فَيَعُدُّ سَبْعًا يَبْدَءُ بِالصَّفَا وَيَخْتِمُ بِالْمَرْوَةِ
بسوی صفا پس همین طور کند پس بشمارد هفت بار آغاز کند بصفا و تمام کند بمروه

وَيَنْبَغِي اَنْ يَكُونَ مُتَطَهِّرًا كَمَا ذَكَرْنَا فِي الطَّوَافِ بِالْبَيْتِ فَاِذَا فَرَغَ
و می باید که پاک باشد از احداث و انجاس چنانچه ذکر یافت در طواف خانه پس هرگاه فارغ شد

مِنْ ذٰلِكَ حَلَقَ اَوْ قَصَّرَ اِنْ كَانَ مُتَمَتِّعًا وَلَمْ يَكُنْ قَدْ سَاقَ هَدْيًا وَفَعَلَ
از این کارها بتراشد سر خود را یا قصر کند اگر بوده است متمتع و نبوده است که همراه برده است هدی را و بکند

مَا يَفْعَلُ الْحَلَالُ فَاِذَا كَانَ يَوْمُ التَّرْوِيَةِ وَهُوَ الثَّامِنُ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ
هر کاری که می کند کسیکه حلال است و احرام ندارد پس وقتی که باشد روز ترویه و او هشتم روز ماه ذی حجه است

اَحْرَمَ مِنْ مَكَّةَ لِلْحَجِّ فَيَاْتِي مِنًى فَيُصَلِّي بِهَا الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ وَالْمَغْرِبَ
احرام بندد آن متمتع از مکه برای حج پس درآید در منا پس بگذارد در منی ظهر و عصر و مغرب

وَالْعِشَاءَ وَيَبِيتُ بِهَا ثُمَّ يُصَلِّي الصُّبْحَ فَاِذَا طَلَعَتِ الشَّمْسُ دَفَعَ مَعَ
و عشا را و شب کند در منی پس بگذارد نماز فجر را پس هرگاه برآید آفتاب روان شود با

النَّاسِ اِلَى الْمَوْقِفِ بِعَرَفَةَ فَاِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ خَطَبَ الْاِمَامُ خُطْبَةً
مردم بسوی جای ایستادن به عرفه پس وقتی که بگردد آفتاب خطبه خواند امام خطبه

يُعَلِّمُ النَّاسَ فِيهَا مَا يَنْبَغِي اَنْ يَفْعَلُوهُ مِنَ الْوُقُوفِ وَمَوْضِعِهِ وَوَقْتِهِ
بیاموزد مردم را در آن خطبه چیزی که می باید کرد مردم را از ایستادن و جای آن و وقت آن

وَدَفْعِهِ مِنْ عَرَفَاتٍ وَالصَّلٰوةِ بِمُزْدَلِفَةَ وَالْمَبِيتِ بِهَا وَغَيْرِ ذٰلِكَ
و روان شدن از عرفات و نماز گزاردن بمزدلفه و شب کردن بمزدلفه و جز آن

مِنْ رَمْيِ الْجِمَارِ وَالنَّحْرِ وَالْحَلْقِ وَالطَّوَافِ بِالْبَيْتِ دَنَا مِنَ الْاِمَامِ فَيَعِي مَا يَقُولُ
از انداختن سنگریزه و کشتن قربانیه و سر تراشیدن و طواف خانه کعبه نزدیک شود از امام پس گوش دارد چیزی که امام می گوید

ثُمَّ يُصَلِّي مَعَ الْاِمَامِ الظُّهْرَ وَالْعَصْرَ يَجْمَعُ بَيْنَهُمَا بِاِقَامَةٍ لِكُلِّ صَلٰوةٍ
پس بگذارد با امام ظهر و عصر و جمع کند هر دو را در یک وقت بگفتن اقامت هر یک نماز را

ثُمَّ يَتَقَدَّمُ اِلَى جَبَلِ الرَّحْمَةِ وَالصَّخَرَاتِ بِقُرْبِ الْاِمَامِ لِيَسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةَ
پس پیش رود بسوی کوه رحمت و کوه صخرات نزدیک امام تا آنکه روبروی شود قبله را

فيقف هناك ويجتهد في الدعاء والثناء على الله عز وجل و

پس ایستند آنجا و کوشش کنند در دعا و در ثنا گفتن بر خدای تعالی و

ينبغي أن يكون أكثر ذكره لا إله إلا الله وحده لا شريك له له

سزاوار آنکه باشد اکثر ذکر او نیست هیچ معبودی بحق مگر الله یگانه است نیست شریک مراو را مراو را

الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير

ملک و مراو راست سپاس زنده میکند و میمیراند و او زنده است هرگز نمیرد بدست قدرت اوست نیکی

وهو على كل شيء قدير اللهم اجعل في قلبي نورا وفي بصري نورا

و بر هر چیزی تواناست بار خدایا بگردان در دل من نور و در چشم من نور

وفي سمعي نورا ويسر لي أمري فإن فاته الوقوف مع الإمام نهارا

و در گوش من نور و آسان بکن برای من کار من پس اگر فوت شد او را استادن با امام در روز

أدركه بعد خروج الإمام من الموقف قبل أن يطلع الفجر الثاني

دریابد او را بعد از آمدن امام از موقف پیش از طلوع فجر دوم

من ليلة النحر فقد فاته الوقفة وإلا فقد فاته الحج فإن دفع

از شب نحر پس تحقیق فوت شد او را وقوف و اگر نرسید با امام پس تحقیق فوت شد او را حج پس اگر برگشت

مع الإمام إلى طريق مزدلفة يكون على التؤدة والسكون والوقار

با امام بسوی راه مزدلفه میشود بر دوستی و برقرار و وقار

فإذا وصل مزدلفة صلى مع الإمام بها المغرب والعشاء جماعة

پس وقتی که برسد در مزدلفه بگذارد با امام در مزدلفه نماز مغرب و عشا را با جماعت

أو منفردا إن فاته مع الإمام ثم حط رحله فيبيت هناك و

و یا تنها اگر فوت شد نماز او را با امام پس فرود آورد رخت خود را پس شب کند آنجا و

يأخذ منها حصى الجمار ومن حيث تيسر له ذلك وعدده سبعون

بگیرد از آنجا سنگریزه و از هر جا که آسان باشد او را آن سنگریزه و شمار آنها هفتاد است

حصاة وقدره أن يكون أكبر من الحمص وأصغر من البندق و

و مقدار آن کلانتر باشد از نخود و خوردتر باشد از فندق و

يستحب أن يغتسل ثم يصلي الفجر إذا أصبح ويجتهد أن يغلس بها

و مستحب است بشوید آن پس بگذارد نماز فجر وقتی که صبح کند و کوشش کند که در تاریکی گزارد

ثم يأتي المشعر الحرام فيقف عنده فيكثر الحمد لله والثناء عليه

پس بیاید مشعر حرام را پس ایستد نزد او پس بسیار گوید حمد و ثنا

والتهليل والتكبير والدعاء والأولى أن يقول في دعائه اللهم

و تهلیل و تکبیر و دعا و بهتر آنست که بگوید در دعای خود بار خدایا

كما أوقفتنا فيه وأريتنا إياه فوفقنا لذكرك كما هديتنا و

چنانچه استاده كردی تو مارا و بنمودی تو مارا اینجا پس توفیق ذكر بده چنانچه راه راست نمودی مارا

اغفر لنا وارحمنا كما وعدتنا بقولك وقولك الحق فإذا

بیامرز و بخشش مارا چنانچه وعده كردی بقول خویش و فرمودهٔ تو راست است

أفضتم من عرفات إلى قوله تعالى غفور رحيم وإذا أضاء النهار

پس وقتیكه بسیار روشن شود روز

وأسفر دفع إلى منى وأسرع في وادي محسر فإذا وصل إلى وادي

و صبح برود بمنی و جستی كند در وادی محسر پس وقتیكه برسد وادی

منى رمى جمرة العقبة بسبع حصيات مكبرا في إثر كل حصاة

منی را اندازد سنگریزه عقبه را بهفت سنگریزه و در اثر كل تكبیر گوید پس هر سنگریزه

رافعا يديه حتى يرى بياض إبطيه كما روي عن النبي صلى الله عليه

بلند دارنده باشد دو دست خود را تا آنكه دیده شود سفیدی بغل او چنانچه مرویست از پیغمبر صلی الله علیه

وسلم أنه رمى كذلك وسكت عن التلبية عند أول حصاة

وسلم بدرستی او انداخت سنگریزه را همین طور و خاموش بماند از تلبیه نزد اول سنگریزه

يرميها ويكون رميه هذا بعد طلوع الشمس وقبل الزوال و

كه می اندازد اورا و باشد انداختن او جمره عقبه را پس از طلوع آفتاب و پیش از زوال و

فيما بعد من أيام التشريق بعد الزوال فإذا رمى نحر هديا إن كان

در چیزیكه پس از این است از ایام تشریق بعد از زوال پس وقتیكه فارغ شد از رمی بكشد هدیه را اگر باشد

معه وحلق أو قصر جميع رأسه وإن كانت امرأة تقصر من شعرها

همراه او و بتراشد یا كوتاه كند موی سر خویش را و اگر باشد زن بتراشد یا كوتاه كند از موی خود بیشتر

بقدر الأنملة ثم يمضي إلى مكة ويغتسل ويتوضأ فيطوف

بقدر سر انگشتان پس برود بسوی مكه و غسل كند و وضو سازد و پس طواف كند

طواف الزيارة ويعينه بالنية ويصلي ركعتين خلف المقام

برای زیارت معین بانیت و بگذارد دو ركعت پس مقام

فإذا فرغ سعى بين الصفا والمروة إن أراد لأن السعي قد سقط

پس وقتیكه فارغ شود از نماز سعی كند در میان صفا و مروه اگر خواهد از جهت آنكه سعی ساقط شده است

بفعله في طواف القدوم ثم قد حل له كل شيء من محظورات

از رو سعی او در طواف قدوم پس حلال شده مر او را هر چیزی كه منع كرده شده بود بواسطهٔ

الإحرام وصار حلالا كما كان قبل الإحرام ثم يتقدم إلى زمزم

احرام و شد حلال چنانكه بود اول از احرام پس پیش آید بچاه زمزم

فيشرب من مائها ويقول عند شربه بسم الله اللهم اجعله

پس بنوشد از آب او پس بگوید بوقت نوشیدن آب بخورم بنام خدای بار خدایا بگردان این را

لنا علما نافعا ورزقا واسعا وريا وشبعا وشفاء من كل داء

برای ما علم نافع وروزی فراخ وسیرابی وسیری وتندرستی از هر بیماری

واغسل به قلبي واملأه من خشيتك ثم يرجع الى منى فيبيت

وبشوی به او دل مرا وپر بکن دل مرا از ترس خود پس بازگردد بمنی پس شب کند

بها ثلث ليال فيرمي الجمرات الثلث في ايام التشريق على ما

در منی سه شب پس اندازد سه جمره در سه روز تشریق چنانچه

ذكرنا كل يوم باحدى وعشرين حصاة كل جمرة سبع حصيات

یاد کردیم هر روز بیست ویک سنگریزه هر جمره هفت سنگریزه

فيبدأ بالجمرة الاولى وهي ابعد الجمرات من مكة مما يلي مسجد

پس آغاز کند بجمره اولی وآن جمره اولی دورترین جمره هاست از مکه از جانب متصل مسجد

الخيف فيجعلها عن يساره ويستقبل القبلة فاذا رماها تقدم

خیف است پس گرداند آن جمره را بجانب چپ خود وروی آرد قبله را پس وقتی که اندازد جمره اولی را پیش برود

عنها يسيرا لئلا يصيبه حصى غيره فيقف هناك داعيا لله

ازو اندکی تا آنکه نرسد اورا سنگریزه دیگران پس بایستد آنجا دران حال کرده دعا کننده مر خدا

عز وجل بقدر قراءة سورة البقرة ان امكنه ثم يرمي الجمرة

عز وجل را مقدار خواندن سوره بقره اگر تواند پس اندازد جمره

الوسطى فيجعلها عن يمينه ويستقبل القبلة فيدعو كالاولى

میانه را پس گرداند آن جمره را بجانب راست خود وروی آرد بقبله پس دعا کند مانند جمره اول

ثم يرمي الجمرة الاخيرة وهي جمرة العقبة فيجعلها عن يمينه

پس اندازد جمره پسین را وآن جمره عقبه است پس بگرداند اورا از جانب راست خود

وينزل الى الوادي يكون مستقبلا الى القبلة ولا يقف هناك

وفرود آید بسوی وادی که عقبه باشد روی آرنده بسوی قبله ونایستد آنجا

ثم يفعل في اليوم الثاني والثالث كذلك وان احب ان يتعجل

پس کند در روز دوم وسیوم مانند روز اول واگر دوست دارد آنکه زود فارغ شود

لا يرمي في اليوم الثالث دفن ما بقي معه من الحصى هناك ويخرج

ونه اندازد سنگریزه در روز سیوم دفن کند چیزی راکه باقی مانده است با او از سنگریزه آنجا وبرآید

قاصدا الى مكة فياتي الابطح فيصلي هناك الظهر والعصر و

قصد کننده بسوی مکه پس بیاید در وادی ابطح پس گذارد در ابطح ظهر وعصر

المَغرِبَ وَالعِشَاءَ ثُمَّ يَنَامُ يَسِيرًا ثُمَّ يَدخُلُ مَكَّةَ فَيُقِيمُ بِهَا أَوْ

مغرب وعشا را پس خواب کند اندکی پس در آید در مکه پس اقامت کند در مکه یا

غَيرِهَا كَالزَّاهِرِ وَالأَبطَحِ وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَدخُلَ البَيتَ يَكُونُ حَافِيًا

در غیر مکه از جاهای دیگر مثل زاهر وابطح و هرگاه که خواهد در آمدن در خانه کعبه باشد پای برهنه

وَيُصَلِّي فِيهِ نَفلًا وَيَشرَبُ مِنْ مَاءِ زَمزَمَ وَيَرتَوِي مِنهُ وَيَنوِي

و بگذارد در آن کعبه نماز نفل و بنوشد از آب زمزم و سیر شود از او و نیت کند در وقت خوردن آب

مَا أَحَبَّ مِنَ العِلمِ وَالمَغفِرَةِ وَالرِّضوَانِ لِقَولِهِ عَلَيهِ السَّلَامُ مَاءُ

هرچه دوست دارد از علم و آمرزش و در رضای خدا از جهت آنکه فرمود پیغامبر علیه السلام آب

زَمزَمَ لِمَا شُرِبَ لَهُ وَيُكثِرُ الاِعتِمَادَ وَالنَّظَرَ إِلَى الكَعبَةِ لِمَا رُوِيَ

زمزم از برای چیزیست که نوشیده شده است به نیت آن چیز و بسیار کند توجه و نظر خود را بسوی کعبه از جهت آنکه مرویست

فِي بَعضِ الأَخبَارِ أَنَّ النَّظَرَ إِلَيهَا عِبَادَةٌ ثُمَّ لَا يَخرُجُ حَتَّى يُوَدِّعَ البَيتَ

در بعضی خبرها بدرستی نظر کردن بسوی خانه کعبه عبادتست پس نه برآید تا آنکه وداع کند خانه را

فَيَطُوفُ بِهِ سَبعًا ثُمَّ يَقِفُ بَينَ الرُّكنِ وَالبَابِ وَيَدعُو فَيَقُولُ اللَّهُمَّ

پس طواف کند باو هفت بار پس بایستد در میان رکن یمانی و در خانه و دعا خواند پس بگوید بار خدایا

هٰذَا بَيتُكَ وَأَنَا عَبدُكَ وَابنُ عَبدِكَ وَابنُ أَمَتِكَ حَمَلتَنِي عَلَى مَا

این خانه تست و من بنده تو ام و پسر بنده تو ام و پسر داه تو ام برداشتی تو مرا بر چیزی

سَخَّرتَ لِي مِنْ خَلقِكَ وَسَيَّرتَنِي فِي بِلَادِكَ حَتَّى بَلَّغتَنِي بِنِعمَتِكَ

که رام کردی مرا او را از مخلوقات خویش و سیر کنانیدی در شهرهای خود تا آنکه رسانیدی مرا بنعمت خویش

وَأَعَنتَنِي عَلَى قَضَاءِ نُسُكِي فَإِنْ كُنتَ رَضِيتَ عَنِّي فَازدَدْ عَنِّي

و یاری دادی مرا بر ادای عبادت که بر من بود پس اگر بوده تو راضی از من پس زیاده بکن از من

رِضًا وَإِلَّا فَمُنَّ عَلَيَّ الآنَ قَبلَ تَبَاعُدِي عَنْ بَيتِكَ هٰذَا وَانصِرَافِي

رضا را و اگر نبوده راضی پس منت بنه بر من بر رضای خود اکنون پیش از جدا شدن من از خانه تو این است وقت برگشتن من

إِنْ أَذِنتَ لِي غَيرَ مُستَبدِلٍ بِكَ وَلَا بِبَيتِكَ وَلَا رَاغِبٍ عَنكَ وَ

اگر دستوری دهی تو در این حال که بدل نکننده باشم بتو و نه بخانه تو و نه روگردانیده ام از تو و

لَا عَنْ بَيتِكَ اللَّهُمَّ فَأَصحِبنِي العَافِيَةَ فِي بَدَنِي وَالصِّحَّةَ فِي جِسمِي

نه از خانه تو بار خدایا هم صحبت بکن مرا تندرستی در تن من و صحت در جسم من

وَالعِصمَةَ فِي دِينِي وَأَحسِنْ مُنقَلَبِي وَارزُقنِي طَاعَتَكَ مَا أَبقَيتَنِي

و پارسائی در دین من و نیکو گردان بازگشت مرا و روزی بکن مرا فرمان برداری خویش مادامی که باقی داری مرا

وَاجمَعْ لِي خَيرَ الدُّنيَا وَالآخِرَةِ إِنَّكَ عَلَى كُلِّ شَيءٍ قَدِيرٌ وَمَا زَادَ عَلَى

و جمع بکن مرا نکوئی دو جهان بدرستی تو بر هر چیز توانائی و هرچه زیاده کند بر

ذلك من الدعاء من خير الدنيا والآخرة كان حسنًا ثم يصلي على

این دعا از نیکی دنیا و آخرت باشد نیکو پس درود فرستد

النبي صلى الله عليه وسلم ولم يقم بعد ذلك بمكة فان أقام أعاد

بر پیغامبر صلی الله علیه وسلم و نایستد بعد ازین بمکه پس اگر ایستاد در مکه باز

الطواف والا ذبح شاة **فصل** فان كان في الوقت ضيق وخاف

کند طواف و اگر باز نکند طواف ذبح کند شاة را پس اگر باشد در وقت تنگی و بترسد

فوت الوقفة بعرفات فان احرم من الميقات بدء بعرفات فوقف

از فوت شدن وقوف بعرفات پس اگر احرام به بندد از میقات آغاز کند از عرفات پس بایستد

هناك ثم دفع منها بعد غروب الشمس فيفعل ما قلنا من البيتوتة

در آنجا پس روان شود از عرفات پس از فرو شدن آفتاب پس بکند چیزیکه گفته ایم از شب گذاردن

بمزدلفة ثم الرمي بمنى ثم اذا دخل مكة طاف طوافين ينوي بالاول

در مزدلفه پس انداختن سنگریزه در منی پس وقتیکه در آید در مکه طواف کند دو طواف را و نیت کند بطواف

القدوم وبالثاني الزيارة ثم يسعى بين الصفا والمروة ثم يحل له

قدوم را و دوم زیارت را پس سعی کند درمیان صفا و مروه پس از ان حلال میشود او را

كل شيء ثم يعود الى منى للرمي في الايام الثلث ثم يتم الافعال

هر چیزی پس باز آید بمنی از جهت رمی جمار در هر سه روز پس از ان تمام کند افعال

على ما تقدم ذكره **فصل** وصفة العمرة أن يحرم لها من الميقات

بر طریقی که گذشت ذکر او وصفت عمره اینست که احرام به بندد از برای عمره از میقات

الشرعي الذي تقدم ذكره بعد أن يغتسل ويتطيب ويصلي

شرعی که بالا بیان کرده شد ذکر او پس از ان که غسل کند و خوشبو مالد و گذارد

ركعتين فيطوف بالبيت سبعًا ويسعى بين الصفا والمروة ويقصر

دو رکعت را پس طواف کند بخانه کعبه هفت بار و سعی کند درمیان کوه صفا و مروه و قصر کند

أو يحلق ثم يحل منها إن لم يكن ساق هديًا وإن كان بمكة خرج الى

یا بتراشد پس برآید از عمره اگر همراه نبرده باشد هدی را و اگر باشد در مکه برآید بسوی

التنعيم فيحرم منه فيفعل كذلك **فصل** ولا يبطل الحج الا بالوطي

تنعیم که نام جائیست پس احرام به بندد از و پس بکند همچنین که بالا مذکور شد و باطل نمیشود حج مگر بوطی کردن

في الفرج أو دون الفرج مع الانزال واركان الحج اربعة الاحرام

در فرج خواه انزال شود یا نه یا بوطی کردن در جای دیگر بشرط انزال و ارکان حج چهار اند احرام

والوقوف وطواف الزيارة والسعي وعن الشيخ رحمه الله لها

و ایستادن در عرفات و طواف زیارت و سعی کردن درمیان صفا و مروه و از شیخ مرویست که ارکان حج

لكان

رُكْنَانِ اَحَدُهُمَا الْوُقُوْفُ بِعَرَفَةَ وَالثَّانِي الطَّوَافُ بِالْبَيْتِ وَالصَّحِيْحُ

دو اند وقوف بعرفه وطواف کعبه وصحیح

الْاَوَّلُ فَاِذَا تَرَكَ وَاحِدًا مِّنْ هٰذِهِ الْاَرْكَانِ كَانَ حَجُّهُ نَاقِصًا وَعَلَيْهِ

قول اول است پس چون ترک کرد یکی از این ارکان اربعه شد حج او ناقص و بروست

الْاِتْيَانُ بِهٖ اِمَّا فِيْ سَنَتِهٖ وَاِمَّا فِي الْعَامِ الْمُسْتَقْبَلِ يَاْتِيْ بِهٖ مُحْرِمًا

حج کردن بار دیگر یا در همان سال یا در سال آینده بیارد آن حج را با احرام

وَلَا يَجْبُرُهٗ دَمٌ بِحَالٍ وَاَمَّا وَاجِبَاتُهٗ فَخَمْسَةٌ وَهِيَ الْمَبِيْتُ بِمُزْدَلِفَةَ

و برابر نکند آن نقصان را گوسفند هرگز اما واجبات حج پس پنج است و آن پنج اینست شب کردن در مزدلفه

اِلٰى مَا بَعْدَ نِصْفِ اللَّيْلِ وَالْمَبِيْتُ بِمِنًى وَالرَّمْيُ وَالْحَلَاقَةُ وَطَوَافُ

تا پس نیم شب و شب کردن بمنی و انداختن سنگریزه و تراشیدن سر و طواف

الْوَدَاعِ فَاِنْ تَرَكَ وَاحِدًا مِّنْهَا جَبَرَهٗ بِدَمٍ وَهُوَ شَاةٌ كَمَا قُلْنَا فِيْ تَرْكِ

وداع پس اگر ترک کرد یکی ازین واجبات برابر کند آن نقصان را بخون و آن شاه است چنانچه گفته ایم در ترک

الْوَاجِبَاتِ فِي الصَّلٰوةِ يَجْبُرُهٗ بِسُجُوْدِ السَّهْوِ وَاَمَّا مَسْنُوْنَاتُهٗ

واجبات در نماز برابر کند آن نقصان را بسجود سهو اما سنتهای حج پس

خَمْسَةَ عَشَرَ وَهِيَ الْاِغْتِسَالُ لِلْاِحْرَامِ وَلِدُخُوْلِ مَكَّةَ وَلِلْوُقُوْفِ

پانزده است اول آن سنن غسل کردن برای احرام و غسل کردن برای درآمدن مکه و غسل از برای

بِعَرَفَةَ وَلِلْمَبِيْتِ بِمُزْدَلِفَةَ وَلِرَمْيِ الْجِمَارِ اَيَّامَ مِنًى وَلِطَوَافِ الزِّيَارَةِ

استادن بعرفه و غسل از برای شب کردن بمزدلفه و غسل کردن از برای انداختن سنگریزه در روزهای منی و غسل از

وَلِطَوَافِ الْوَدَاعِ وَالثَّانِيْ طَوَافُ الْقُدُوْمِ وَالثَّالِثُ الرَّمَلُ وَالرَّابِعُ

و غسل از جهت طواف وداع و دوم از اینها طواف قدوم است و سیوم از اینها پویه و دویدن در صفا و

الْاِضْطِبَاعُ فِي الطَّوَافِ وَالسَّعْيِ وَاسْتِلَامُ الرُّكْنَيْنِ وَالتَّقْبِيْلُ وَ

چادر زیر بغل کردن و بر دوش چپ انداختن در وقت طواف و سعی و بسودن دو رکن را بدست یا بلب و بوسه کردن

الْاِرْتِقَاءُ عَلَى الصَّفَا وَالْمَرْوَةِ وَالْمَبِيْتُ بِمِنًى ثَلٰثًا وَالْوُقُوْفُ عَلَى

و برآمدن بر صفا و مروه و شب کردن بمنی سه بار و استادن بر

الْمَشْعَرِ الْحَرَامِ وَالْوُقُوْفُ عِنْدَ الْجَمَرَاتِ الثَّلَاثِ وَالْخُطَبُ وَالْاَذْكَارُ

مشعر حرام و استادن در وقت انداختن سه جمره و وقت خطبها و ذکرها

وَشِدَّةُ السَّعْيِ فِيْ مَوَاضِعِهٖ وَالْمَشْيُ فِيْ مَوَاضِعِهٖ وَرَكْعَتَا الطَّوَافِ

و سخت سعی کردن در جایهای سعی و رفتن در جایهای رفتن و دو رکعت طواف

فَاِنْ تَرَكَ هٰذِهِ الْاَشْيَاءَ اَوْ وَاحِدًا مِّنْهَا كَانَ تَارِكًا لِّلْاَفْضَلِ وَلَا شَيْءَ

پس اگر تارک باشد همه سنتها را یا یکی از اینها باشد ترک کننده بهتر و نیست چیزی

عليه فصل واما العمرة فاركانها ثلاثة الاحرام والطواف

بر وى واجب اما عمره پس اركان او سه اند احرام وطواف

بالبيت والسعي بين الصفا والمروة وواجباتها الحلاق وحسب

خانه كعبه وسعى درميان صفا ومروه وواجبات آن عمره سرتراشيدن است پس پس

وسننها الغسل عند الاحرام والادعية والاذكار المشروعة

وسنت عمره غسل است در وقت احرام وخواندن دعاها وذكرها كه مشروع اند

في الطواف والسعي وقد بينا الحكم في تركها في الحج فصل

در هنگام طواف وسعى وتحقيق بيان كرده ايم حكم را در ترك آن سنتها در باب حج فصل

فاذا من الله تعالى بالعافية وقدم المدينة فالمستحب له ان

پس هرگاه عطا كرد حق تعالى تندرستى را وآمد در مدينه پس مستحب است او را كه

يأتي مسجد النبي صلى الله عليه وسلم فليقل عند دخوله المسجد

بيايد در مسجد رسول صلى الله عليه وسلم پس بايد كه بگويد وقت در آمدن در مسجد

اللهم صل على سيدنا محمد وعلى آل سيدنا محمد وافتح لي ابواب

بار خدايا درود فرست بر بزرگ ما كه نام پاكش محمد است وبر اولاد بزرگ ما محمد وبگشا براى ما درهاى

رحمتك وكف عني ابواب زحمتك الحمد لله رب العلمين

رحمت خويش وببند برمن درهاى عذاب خويش همه ستايش مر خدا راست كه پرورنده جهان است

ثم يأتي القبر ولكن بحذائه بينه وبين القبلة ويجعل جدار

پس بيايد بقبر رسول صلى الله عليه وسلم وبايد كه باشد در برابر قبر در ميان او ودر قبله وبگرداند ديوار

القبلة خلف ظهره والقبر امامه تلقاء وجهه والمنبر عن

قبله را پس پشت خويش وقبر را در پيش خود برابر روى خود ومنبر را از

يساره وليقم مما يلي المنبر وليقل السلام عليك ايها النبي و

جانب چپ خود وبايد كه ايستاده باشد از جائى كه نزديك منبر است وبايد كه بگويد سلام بر تو باد اى پيغامبر خدا و

رحمة الله وبركاته اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت

رحمت خدا باد بر تو وفضل بسيار باد در حق تو بار خدايا درود بفرست بر محمد وبر اولاد او چنانچه درود فرستادى

على ابرهيم انك حميد مجيد اللهم آت سيدنا محمدا

بر ابراهيم بدرستى تو ستوده شده وبزرگى بار خدايا بده تو بزرگ سالار ما را كه محمد است

الوسيلة والفضيلة والدرجة الرفيعة والمقام المحمود الذي

وسيله را وبده محمد را بزرگى در دنيا وآخرت وبده او را درجه بزرگ وبده مقام محمود آنكه

وعدته اللهم صل على روح محمد في الارواح وصل على جسده في

وعده كردى او را بار خدايا درود فرست بر روح محمد در روحها ودرود فرست بر تن او در

الاجسادِ كما بلّغ رسالتك وتلى آياتك وصدع بأمرك وجاهد

چنانچه رسانید رسالتهای ترا و خواند آیات ترا و جدا کرد حق را از باطل بامر تو و جهاد کرد

في سبيلك وأمر بطاعتك ونهى عن معصيتك وعادى عدوّك

در راه تو و فرمود خلق را بطاعت تو و منع کرد از گناه تو و دشمنی کرد با دشمنان تو

ووالى وليّك وعبدك حتّى أتاه اليقين اللّهمّ إنّك قلت في

و دوستی کرد با دوستان تو و عبادت کرد ترا تا آنکه آمد او را موت بار خدایا بدرستیکه تو فرموده در

كتابك لنبيّك ولو أنّهم إذ ظلموا أنفسهم جاؤك فاستغفروا

کتاب خود پیغمبر خود را و اگر بدرستی ایشان هنگامیکه ظلم کرده اند بر جان خود بیایند پیش تو پس طلب آمرزش کنند

الله واستغفر لهم الرسول لوجدوا الله توّابا رحيما وإنّي أتيت

از خدا تعالی و طلب آمرزش کند ایشانرا رسول هر آینه بیابند خدا تعالی را بخشنده گناهان و مهربان و بدرستی من آمدم پیش

نبيّك تائبا من ذنوبي مستغفرا فأسئلك أن توجب لي المغفرة

پیغمبر تو بازگردنده از گناهان خود طلب آمرزش کننده پس میخواهم از تو اینکه ثابت بگردانی برای من آمرزش

كما أوجبتها لمن أتاه في حال حيوته فأقرّ عنده بذنوبه فدعى له

چنانچه واجب گردانیدی آمرزش را از برای کسی که آمده بود نزد پیغمبر در حال حیات و پس اقرار کرده بود نزد او بگناهان خود

نبيّه فغفرت له اللّهمّ إنّي أتوجّه إليك بنبيّك عليه سلامك

پیغمبر پس بیامرزیدی تو او را بار خدایا روی آرم من بسوی تو بوسیله پیغمبر تو بر او ست سلام تو

نبيّ الرحمة يا رسول الله إنّي أتوجّه بك إلى ربّي ليغفر لي ذنوبي

که پیغمبر رحمت است ای پیغمبر خدا بدرستی من روی آرم بتو بسوی پروردگار خود تا آنکه بیامرزد مرا گناهان

اللّهمّ إنّي أسألك بحقّه أن تغفر لي وترحمني اللّهمّ اجعل محمّدا

بار خدایا بدرستی من میخواهم از تو بحق پیغمبر تو اینکه بیامرزی مرا و رحمت کنی بر من بار خدایا بگردان محمد را

أوّل الشافعين وأنجح السائلين وأكرم الأوّلين والآخرين اللّهمّ

اول شفاعت کننده ها و مقصود رسنده تر از سایلان درگاه تو و بزرگتر پیشینیان و پسینیان بار خدایا

كما آمنّا به ولم نره وصدّقناه ولم نلقه فأدخلنا مدخله واحشرنا

چنانچه ایمان آورده ایم باو و ندیدیم او را و گرویده ایم او را و ملاقات نکرده ایم او را پس در آر ما را در جای او و محشور گردان ما را

في زمرته وأوردنا حوضه واسقنا بكأسه مشربا رويّا سائغا

در گروه او و وارد گردان ما را بر حوض او و بنوشان ما را در کاسه او آبی که سیر کننده باشد و صافی باشد

هنيئا لا نظمأ بعده أبدا غير خزايا ولا ناكثين ولا مارقين ولا

و گوارا که تشنه نشویم بعد از آن هرگز و نه خوار باشیم و نه شکننده های عهد و نه بیرون روندگان از دین و نه

جاحدين ولا مرتابين ولا مغضوب عليهم ولا ضالّين واجعلنا من

و نه انکار کننده ها و نه شک دارنده ها و نه غضب کرده شده ها و نه گمراهان و بگردان ما را از

أَهْلِ شَفَاعَتِهِ ثُمَّ يَتَقَدَّمُ عَنْ يَمِيْنِهِ ثُمَّ لِيَقُلِ السَّلَامُ عَلَيْكُمَا

اهل شفاعت او پس پیش شود اندر جانب راست او پس بگوید سلام بر شما باد

يَا صَاحِبَيْ رَسُوْلِ اللّٰهِ وَرَحْمَةُ اللّٰهِ وَبَرَكَاتُهُ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا اَبَا بَكْرٍ

ای یاران رسول خدا و رحمت خدا باد و برکت او سلام بر تو ای ابابکر

الصِّدِّيْقُ اَلسَّلَامُ عَلَيْكَ يَا عُمَرُ الْفَارُوْقُ اَللّٰهُمَّ اجْزِهِمَا عَنْ نَبِيِّهِمَا

صدیق راست گوینده سلام بر تو باد ای عمر که فرق کننده بار خدایا جزا ده تو ایشان را از پیغمبر ایشان

وَعَنِ الْاِسْلَامِ خَيْرًا وَاغْفِرْ لَنَا وَلِاِخْوَانِنَا الَّذِيْنَ سَبَقُوْنَا بِالْاِيْمَانِ

و از دین اسلام نیکی را و ببخش ما را و برادران ما را که پیش گذشته اند بایمان

وَلَا تَجْعَلْ فِيْ قُلُوْبِنَا غِلًّا لِّلَّذِيْنَ اٰمَنُوْا رَبَّنَا اِنَّكَ رَءُوْفٌ رَّحِيْمٌ ثُمَّ

و مگردان در دلهای ما کینه ای پروردگار ما برای مومنان پروردگار ما بدرستی تو بخشنده و

يُصَلِّيْ رَكْعَتَيْنِ وَيَجْلِسُ وَيُسْتَحَبُّ اَنْ يُّصَلِّيَ بَيْنَ الْقَبْرِ وَالْمِنْبَرِ فِي

بگزارد دو رکعت را و بنشیند و مستحب است که بگزارد نماز درمیان قبر و منبر رسول در

الرَّوْضَةِ وَاِنْ اَحَبَّ اَنْ يَّمْسَحَ بِالْمِنْبَرِ تَبَرُّكًا بِهٖ وَالصَّلٰوةَ بِمَسْجِدِ

روضه متبرکه و اگر دوست دارد و اینکه مسح کند منبر را از جهت تبرک باو و نماز کردن در مسجد

قُبَا وَاَنْ يَّاْتِيَ قُبُوْرَ الشُّهَدَاۤءِ وَالزِّيَارَةَ لَهُمْ فَعَلَ ذٰلِكَ وَاَكْثَرَ الدُّعَاۤءَ

قبا و اینکه بیاید قبرهای شهیدان را و زیارت کند ایشان را بکند این را و بسیار کند دعا را

هُنَاكَ ثُمَّ اِذَا اَرَادَ الْخُرُوْجَ مِنَ الْمَدِيْنَةِ اَتٰى مَسْجِدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ

در آنجا پس وقتی که خواهد برآمدن از مدینه بیاید در مسجد رسول صلی الله

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَتَقَدَّمَ اِلَى الْقَبْرِ وَسَلَّمَ عَلٰى رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ

علیه و سلم و پیش شود بسوی قبر و سلام گوید بر رسول خدا صلی الله علیه و

سَلَّمَ فَعَلَ كَمَا فَعَلَ اَوَّلًا وَوَدَّعَهُ وَسَلَّمَ عَلٰى صَاحِبَيْهِ كَذٰلِكَ ثُمَّ قَالَ

سلم بکند چنانچه کرده بود اول بار و وداع کند رسول را و سلام گوید بر دو یار پیغمبر چنانچه اول گفته بود پس بگوید

اَللّٰهُمَّ لَا تَجْعَلْ اٰخِرَ الْعَهْدِ مِنِّيْ بِزِيَارَةِ قَبْرِ نَبِيِّكَ وَاِذَا تَوَفَّيْتَنِيْ فَتَوَفَّنِيْ

بار خدایا مگردان آخر العهد از من بزیارت قبر پیغمبر تو و وقتی که بمیرانی تو مرا پس بمیران

عَلٰى مَحَبَّتِهٖ وَسُنَّتِهٖ اٰمِيْنَ يَا اَرْحَمَ الرَّاحِمِيْنَ

كِتَابُ الْاٰدَابِ

بر محبت او و سنت او قبول کن دعا را ای رحیم‌ترین رحم کنندها

فَصْلٌ اَلْاِبْتِدَاۤءُ بِالسَّلَامِ سُنَّةٌ وَرَدُّهٗ اٰكَدُ مِنِ ابْتِدَاۤئِهٖ وَهُوَ

آغاز کردن بسلام سنت است و باز گفتن سلام قوی‌تر است از آغاز سلام

مُخَيَّرٌ فِيْ صِفَتِهٖ اِمَّا اَنْ يُّدْخِلَ الْاَلِفَ وَاللَّامَ فَيَقُوْلُ اَلسَّلَامُ عَلَيْكُمْ

مختار است در صفت سلام گفتن یا آنکه در آرد الف و لام را پس بگوید سلامتی بر شما است

ورحمة الله وبركاته او يحذف فيهما فيقول سلام عليكم ورحمة

الله وبركاته ولا يزيد على ذلك وقد روي في ذلك حديث

وهو ما روي عن عمران بن الحصين رضي الله تعالى عنهما انه

قال جاء رجل اعرابي الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال السلام

عليكم فرد عليه ثم جلس فقال النبي صلى الله عليه وسلم عشر ثم

جاء آخر فقال السلام عليكم ورحمة الله وبركاته فرد عليه فجلس

فقال النبي صلى الله عليه وسلم ثلثون اي ثلثون حسنة والسنة

ان يسلم الماشي على الجالس والراكب على الماشي والجالس وسلام

الواحد من الجماعة على غيرهم يجزئ وكذلك رد الواحد من الجماعة

يجزئ عنهم ولا يجوز البداءة بالسلام على المشرك فان بدء مشرك

يرد عليه بان يقول وعليك واما رده على المسلم بان يقول و

عليكم السلام كما قال وان زاد على قوله والبركات كان اولى وان

قال لمسلم سلام لم يجبه ويعرفه انه ليس بتحية الاسلام

لانه ليس بكلام تام ويستحب للنساء السلام بعضهن على بعض

واما سلام الرجل على المرأة الشابة فمكروه وان كانت برزة فلا حرج

وَأَمَّا السَّلَامُ عَلَى الصِّبْيَانِ فَمُسْتَحَبٌّ لِأَنَّ فِيهِ تَعْلِيمَ الْأَدَبِ لَهُمْ
واما سلام گفتن بر کودکان پس اولیست زیرانکه در سلام گفتن آموختن ادب است مر کودکان را

وَكَذٰلِكَ يُسْتَحَبُّ لِمَنْ قَامَ مِنَ الْمَجْلِسِ أَنْ يُسَلِّمَ عَلَى أَهْلِهِ وَكَذٰلِكَ
و همچنین اولیست گفتن مر کسی را که برخاست از مجلس اینکه سلام گوید بر اهل مجلس و همچنین

يُسَلِّمُ عَلَيْهِمْ إِذَا عَادَ إِلَيْهِمْ وَكَذٰلِكَ إِنْ حَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُمْ حَائِلٌ
سلام گوید بر ایشان وقتیکه باز آید بسوی ایشان و همچنین سلام گوید اگر پرده واقع شود میان تو و میان مجلسیان

مِثْلُ الْبَابِ وَالْحَائِطِ وَكَذٰلِكَ إِذَا سَلَّمَ عَلَى رَجُلٍ ثُمَّ الْتَقَاهُ ثَانِيًا سَلَّمَ
چنانچه در و دیوار و همچنین وقتیکه سلام گوید بر مردی پس پیش آید او را دوباره سلام گوید

عَلَيْهِ وَلَا يُسَلِّمُ عَلَى الْمُتَلَبِّسِينَ بِالْمَعَاصِي كَمَنِ اجْتَازَ عَلَى قَوْمٍ يَلْعَبُونَ
بر آن و سلام نگوید بر آمیختگان بگناهان چنانچه کسیکه گذشت بر جماعت که میبازند

بِالشِّطْرَنْجِ وَالنَّرْدِ وَيَشْرَبُونَ الْخَمْرَ وَيَلْعَبُونَ بِالْجَوْزِ وَالْقِمَارِ وَإِنْ
بشطرنج و نرد و مینوشند شراب و میبازند بچهار مغز و قمار و اگر

سَلَّمُوا عَلَيْهِ رَدَّ إِلَّا أَنْ يَغْلِبَ عَلَى ظَنِّهِ انْزِجَارُهُمْ عَنْ مَعَاصِيهِمْ
سلام گویند ایشان بر این پس باز گوید مگر آنکه بیشتر بود بر گمان او باز ماندن ایشان از گناهان ایشان

بِتَرْكِهِ الرَّدَّ عَلَيْهِمْ فَإِذًا لَا يَرُدُّ وَلَا يَهْجُرُ الْمُسْلِمُ أَخَاهُ فَوْقَ الثَّلَاثِ
بگذاشتن باز گفتن سلام بر ایشان پس اکنون باز نگوید سلام و ترک سخن نکند مسلمان برادر مسلمان را بالا از سه روز

إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِنْ أَهْلِ الْبِدَعِ وَالضَّلَالِ وَالْمَعَاصِي فَتُسْتَحَبُّ اسْتِدَامَةُ
مگر آنکه باشند از اهل بدعتها و اهل گمراهی و گناهها پس اولیست همیشه

الْهِجْرَةِ لَهُمْ وَبِالسَّلَامِ يَتَخَلَّصُ مِنْ إِثْمِ الْهِجْرَةِ لِلْمُسْلِمِ وَيُسْتَحَبُّ لِلْمُسْلِمِ
جدای گزیدن ایشان و بسلام گفتن خلاص میشود از گناه جدای از مسلمان و اولیست مسلمانرا

الْمُصَافَحَةُ لِأَخِيهِ الْمُسْلِمِ وَلَا يَنْزِعُ يَدَهُ حَتَّى يَنْزِعَ الْآخَرُ يَدَهُ إِذَا
دست گرفتن مر برادر خود را که مسلمان است و دور نکند دست خود را تا دور کند دیگری دست خود را وقتیکه

كَانَ هُوَ الْمُبْتَدِي وَإِنْ تَعَانَقَا وَقَبَّلَ أَحَدُهُمَا رَأْسَ الْآخَرِ وَيَدَهُ
او باشد آغاز کننده سلام و اگر بغل گیری کردند و بوسه داد یکی از ایشان سر دیگری را و دست او

عَلَى وَجْهِ التَّبَرُّكِ وَالتَّدَيُّنِ جَازَ وَأَمَّا تَقْبِيلُ الْفَمِ فَمَكْرُوهٌ **فَصْلٌ**
بر روش برکت جستن و دیندار شدن روا است و اما بوسه دادن دهن پس مکروه است

وَيُسْتَحَبُّ الْقِيَامُ لِلْإِمَامِ الْعَادِلِ وَالْوَالِدَيْنِ وَأَهْلِ الدِّينِ وَالْوَرَعِ
و اولیست استادن مر بادشاه دادور را و مادر و پدر را و دیندار را و پرهیزگار

وَأَكَارِمِ النَّاسِ وَأَصْلُ ذٰلِكَ مَا رُوِيَ أَنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
و بزرگان مردم را و بنیاد این مسئله چیزیست که روایت کرده شده اینکه پیغامبر خدا

أرسل إلى سعد رضي الله عنه في شأن أهل قريظة فجاء على حمار أقمر فقال رسول الله

فرستاد سوی سعد رضی الله عنه را در شأن اهل قریظه پس آمد سعد بر حمار سفید پس فرمود پیغمبر خدا

صلى الله عليه وسلم قوموا إلى سيدكم وقد روت عائشة رضي الله عنها أنها قالت

برخیزید برای سالار خود و تحقیق روایت کرد عائشه رضی الله عنها بدرستی گفت عائشه

كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا دخل على فاطمة رضي الله تعالى

که بود پیغمبر خدا وقتی که درآمدی بر فاطمه

عنها قامت إليه فأخذت بيده وقبلته وأجلسته في مجلسها وإذا دخلت على

استاده میشد فاطمه برای پیغمبر میگرفت فاطمه دست پیغمبر را و بوسه میداد فاطمه پیغمبر را و مینشاند فاطمه پیغمبر را در نشستگاه خود و چون در آمدی

النبي صلى الله عليه وسلم قام إليها وأخذ بيدها وقبلها وأجلسها في

پیغمبر استاده میشد پیغمبر برای فاطمه و میگرفت دست فاطمه و بوسه میداد فاطمه را و مینشاند پیغمبر فاطمه را

مجلسه وقد روي عنه صلى الله عليه وسلم أنه قال إذا جاءكم كريم

نشستگاه خود و تحقیق روایت کرده شده است از پیغمبر خدا بدرستی او فرمود هرگاه بیاید شما را بزرگ

قوم فأكرموه ولأن ذلك يغرس المحبة والود في القلوب فيستحب لأهل الخير و

قومی پس گرامی دارید او را از جهت آنکه استاده شدن نهال میکند محبت را و دوستی را در دلها پس دوست داشته شد استاده شدن برای اهل نیکی و

الصلاح كالمهادات لهم ويكره لأهل المعاصي والفجور وهو من الأدب

صلاح چنانچه تحفه دادن ایشان را و مکروه است استادن گناهگاران را و از ادب است

أن يخمر العاطس وجهه ويخفض صوته ويحمد الله عز وجل إلى قوله

که بپوشد عطسه زننده روی خود را و پست کند آواز خود را و ثنا گوید خدا را تا قول خدا

رب العالمين رافعا بها صوته لأنه روي في بعض الأخبار عن النبي صلى

رب العالمین و در این حال که بلند کننده است آواز خود را از برای آنکه روایت کرده شده در بعضی خبرها از پیغامبر خدا

الله عليه وسلم أنه قال إن العبد إذا قال الحمد لله قال الملك رب

بدرستی بنده چون گوید ستایش مر خدا را پس گوید فرشته پروردگار

العالمين فإذا قال رب العالمين بعد الحمد قال الملك يرحمك

جهان پس چون گوید بنده رب العالمین پس از حمد بگوید فرشته رحمت کند ترا

ربك ولا يلتفت يمينا ويسارا فإذا قال ذلك استحب

پروردگار تو و نگرداند وقت عطسه راست و چپ پس چون گوید عطسه زننده حمد را او بست

لمن سمعه أن يشمته بأن يقول له يرحمك الله و

مر کسی را که شنیده است حمد را اینکه دعا کند او را بانیکه گوید رحمت کند ترا خدا و

يرد عليه فيقول يهديكم الله ويصلح بالكم وإن قال

باز دعا کند عطسه کننده شنونده را براه نماید شما را خدا و نیکو کند حال شما را و اگر گفت عطسه زننده

يَغْفِرُ اللهُ لَكُمْ جَازَ عَنِ الْأَوَّلِ فَإِنْ زَادَ الْعَاطِسُ عَلَى ثَلَاثِ مَرَّاتٍ
بیامرزد خدا شمارا روایت از اول پس اگر بیافزاید عطسه زننده بر سه بار

سَقَطَ التَّشْمِيتُ لِأَنَّ ذَلِكَ رِيحٌ وَزُكَامٌ كَذَا جَاءَ فِي الْأَثَرِ وَهِيَ مَا رُوِيَ
بر افتاد دعا گردن اورا زیرا که عطسه باد و زکام چنین آمده است در حدیث وان حدیث

عَنْ سَلَمَةَ بْنِ الْأَكْوَعِ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ
از سلمه پسر اکوع بدرستی گفت سلمه فرمود پیغمبر خدا

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُشَمِّتُ الْعَاطِسَ ثَلَاثًا فَإِنْ زَادَ عَلَى ذَلِكَ فَهُوَ مَزْكُومٌ
دعا کرده شود عطسه زننده را سه بار پس اگر زیاده کند عطسه بران سه پس مکس صاحب زکام

وَإِذَا تَثَاوَبَ أَحَدُكُمْ غَطَّى فَمَهُ بِيَدِهِ أَوْ بِكُمِّهِ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
و چون فاژه کشد بپوشد دهن خود را بدست خود یا آستین خود فرمود پیغامبر خدا

إِذَا تَثَاوَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيُمْسِكْ عَلَى فِيهِ فَإِنَّ الشَّيْطَانَ يَدْخُلُ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ
چون فاژه کند یکی از شما پس نگاه دارد بر دهن خود پس تحقیق شیطان می درآید یعنی در دهن واز

رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ اللهَ
گفت که گفت پیغامبر خدا تحقیق خدا

تَعَالَى يُحِبُّ الْعُطَاسَ وَيَكْرَهُ التَّثَاوُبَ فَإِذَا تَثَاوَبَ أَحَدُكُمْ فَلْيَرُدَّهُ
دوست میدارد عطسه را و ناخوش میدارد فاژه را پس چون فاژه کند یکی از شما پس باید رد کند

مَا اسْتَطَاعَ وَلَا يَقُولُ هَاهْ هَاهْ فَإِنَّ ذَلِكَ مِنَ الشَّيْطَانِ يَضْحَكُ
تا که توانائی دارد و نگوید ها ها پس تحقیق آن آواز از شیطانست خنده میکند شیطان

مِنْهُ وَيَجُوزُ لِلرَّجُلِ تَشْمِيتُ الْمَرْأَةِ الْبَرْزَةِ الْعَجُوزَةِ وَيُكْرَهُ لِلشَّابَّةِ
ازان و روا است مردرا دعا کردن عطسه زن گشاده روی کلانسال و مکروه است مرزن جوان

الْخَفِرَةِ فَأَمَّا الصَّبِيُّ فَتَشْمِيتُهُ أَنْ يُقَالَ لَهُ بُورِكَ فِيكَ وَجَزَاكَ
رو پوش را اما کودک پس دعا عطسه او این است که گفته شود او را برکت کرده شود در تو یا مزد دهد

اللهُ تَعَالَى أَوْ خَيَّرَكَ اللهُ تَعَالَى فَصْلٌ فِي الْعَشْرِ الْخِصَالِ الَّتِي فِي
خدای تعالی یا نیکی دهد ترا خدای تعالی در بیان ده خصلتی که در

الْفِطْرَةِ خَمْسٌ مِنْهَا فِي الرَّأْسِ وَخَمْسَةٌ فِي الْجَسَدِ فَالَّتِي فِي الرَّأْسِ الْمَضْمَضَةُ
خلقت است پنج ازانها در سر است و پنج ازانها در تن پس آنچه در سر است آب در دهن گردانیدن

وَالْاسْتِنْشَاقُ وَالسِّوَاكُ وَقَصُّ الشَّارِبِ وَإِعْفَاءُ اللِّحْيَةِ وَالَّتِي فِي الْجَسَدِ
و آب در بینی کردن و مسواک کردن و بریدن سبلت و دراز هشتن ریش و آنکه در تن است

حَلْقُ الْعَانَةِ وَنَتْفُ الْإِبْطِ وَتَقْلِيمُ الْأَظْفَارِ وَالْاسْتِنْجَاءُ بِالْمَاءِ وَ
تراشیدن موی اندام نهانی و کندن موی بغل و بریدن ناخن و استنجا کردن باب و

الختان والاصل في قص الشارب ما روي عن النبي صلى الله عليه

وختنه کردن و دلیل بریدن سبلت چیزیست که روایت کرده است از پیغمبر

وسلم ابن عمر رضي الله تعالى عنهما انه قال احفوا الشارب واعفوا

پسر عمر رضی [illegible] بدرستی او گفت ببرید سبلت را و بسیار گذارید

اللحية وفي حديث ابي هريرة رضي الله تعالى عنه قصوا الشارب

ریش را و در حدیث ابی هریره رضی الله تعالی عنه است ببرید سبلت را

واعفوا اللحى وكلا اللفظين واحدة معناهما قصه من اصول الشعر

و بگذارید ریشها را و هر دو لفظ [illegible]

بالمقراض واستيصاله به واما حلقه بالموسى فمكروه لما روي عن

بمقراض [illegible] و اما تراشیدن سبلت با ستره [illegible]

ابن عمر رضي الله تعالى عنهما انه قال قال رسول الله صلى الله

عبد الله بن عمر رضی الله عنهما [illegible] بدرستی گفت که فرمود پیغمبر خدا

عليه وسلم ليس منا من حلق الشارب ولان في ذلك مثلة وذهابا

نیست از ما کسی که تراشید سبلت را [illegible]

لماء الوجه وجماله في بقاء اصول الشعر زينة وجمال وقد روي عن

[illegible]

الصحابة رضي الله عنهم انهم كانوا يجزون شواربهم واما

از یاران پیغامبر [illegible] سبلتهای خود را و اما

اعفاء اللحية فهو توفيرها وتكثيرها ومنه قوله تع حتى عفوا اي

[illegible]

كثروا وقد روي ان ابا هريرة رضي الله تعالى عنه كان يقبض على

بسیار شدند و [illegible] روایت کرده شده است [illegible] ابو هریره [illegible]

لحيته فما فضل عن لحيته جزه وكان عمر رضي الله تعالى عنه

[illegible]

يقول خذ واما تحت القبضة فصل والاصل في حلق العانة و

[illegible]

نتف الابط وتقليم الاظفار ما روي عن انس ابن مالك رضي الله

[illegible]

تعالى عنهما انه قال وقت لنا رسول الله صلى الله عليه وسلم

بدرستی او گفت [illegible] پیغمبر خدا [illegible]

اربعين ليلة لا يجاوزها قص الشارب وقص الاظفار ونتف

چهل شب نگذاریم آن چهل شب را بریدن سبلت و بریدن ناخن و کندن

الابط وحلق العانة قال بعض اصحابنا هذا في حق المسافر واما

بغل و تراشیدن موی اندام نهانی گفت بعضی یاران ما این مدت در حق مسافر است و هر چون که

المقيم فلا يستحب له ان يزيد ذلك على عشرين يوما واختلفت

باشد مقیم پس دوست نیست او را اینکه زیاده کند هر یک آن امور مذکوره را بر بیست روز و مختلف است

الرواية عن الامام احمد في تصحيح هذا الحديث فروي عنه انكاره

روایت از امام احمد در صحت این حدیث پس روایت کرده شده است از امام انکار کردن او

وروي عنه الاحتجاج به في التوقيت بهذا المقدار فاذا ثبت استحباب

و روایت کرده شده است از و حجت آوردن با این حدیث در بیان وقت با این اندازه پس هر گاه که ثابت شد دوست بودن

ذلك فهو مخير بين التنور بالنورة وبين حلقه بالموسى فقد روي

امور مذکوره پس آن مرد مختار داده شده است میان آهک مالیدن و میان تراشیدن با استره پس تحقیق روایت

عن الامام احمد رضي الله تعالى عنه انه يتنور وكذلك روى منصور

از امام احمد رح بدرستی او نوره میکرد و اینچنین روایت کرده است منصور

بن حبيب بن ابي ثابت رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه

از پیغامبر خدا

وسلم انه طلى له ابو بكر رضي الله تعالى عنه وتولى عانته بيده

بدرستی شان اینست که مالید مر پیغمبر را ابو بکر نوره و والی شد پیغمبر اندام نهانی خود را بدست خود

وروي عن انس رضي الله تعالى عنه بخلافه فقال لم يتنور رسول

و روایت است از انس بخلاف این پس گفت نوره نکرده است پیغمبر

الله صلى الله عليه وسلم قط وكان اذا كثر عليه الشعر حلقه فاذا

خدا هرگز و بود پیغامبر هر گاه که بسیار شد برو موی بتراشید پس هر گاه

ثبت هذا فيجوز ان يتولى ذلك غيره اذا لم يحسن هو في ما سوى

ثابت شد این پس روا است اینکه والی شود نوره را غیر او چون نیک نداند او نوره کردن در جائیکه غیر

العانة من الفخذ والساق فاذا بلغ العانة تولاها هو بنفسه و

اندام نهانی است از ران و ساق و چون برسد اندام نهانی را والی شود خود و

الاصل في ذلك ما روي عن ام سلمة رضي الله تعالى عنها ان النبي

دلیل درین چیزیست که روایت کرده شده است از ام سلمه رض بدرستی پیغمبر خدا

صلى الله عليه وسلم كان اذا بلغ عانته نورها بنفسه وفي بعض

بود هر گاه که میرسید اندام نهانی خود را نوره میکرد آن جا را خود و در بعضی

نسخه‌ها (تاریکی) در حاشیه: نسخ نوره کردن الخ است

الألفاظ إذا بلغ مراقّه وأخذ أحمد بن حنبل رضي الله عنه بهذا قال أبو
احادیث واقع شده بجای عانه مراقه یعنی جای بول و گرفت احمد بن حنبل رض باین روایت نوره

العباس النسائي نوّرنا أبا عبد الله فلما بلغ عانته نوّرها بنفسه
نسائی نوره کردیم ابا عبد الله را پس هرگاه رسید ابا عبد الله اندام نهانی خود را نوره کرد بخود

فإذا ثبت هذا وأنه يجوز إزالة هذه الشعور من العانة والفخذين و
پس هرگاه ثابت شد نوره کردن و اینکه روا است دور کردن این موی ها از اندام نهانی و از دو ران و از

الساقين بالنورة فيجوز أيضا بالموسى لأنه أحد ما يزال به كالنورة و
دو ساق بنوره پس روا باشد دور کردن بستره نیز بجهت آنکه استره یکی از چیزهاست که دور کرده می‌شود

يؤيد هذا القياس حديث أنس بن مالك رضي الله تعالى عنه لم يتنوّر رسول
و قوت میدهد این قیاس را حدیث انس رض که نوره نکرد پیغمبر خدا

الله صلى الله عليه وسلم قط وكان إذا كثر عليه الشعر حلقه ولا يقال إن
هرگز و بود پیغمبر وقتی که بسیار میشد بروی موی می‌تراشید و گفته نشود و تحقیق

الحلق والتنوير إنما ورد في العانة خاصة لما تقدم من حديث أم سلمة
تراشیدن و نوره کردن جز این نیست که واقع شده در اندام نهانی خاص از برای چیزی که بالا گذشت از حدیث ام سلمه رض

رضي الله تعالى عنها قالت إن النبي صلى الله عليه وسلم كان إذا بلغ
گفت بدرستی پیغمبر خدا بود وقتی که میرسید

عانته نوّرها بنفسه فدل على أنه كان تولى غير العانة في إزالة الشعر
اندام نهانی خود را نوره میکرد از خود پس رهنمونی کرد این حدیث بر آنکه تحقیق بود که میسپرد به غیر غیر اندام نهانی خود در دور کردن مو

لغيره وليس ذلك إلا الفخذ والساق وإن ذكر في ذلك الحديث في المنع
بدیگری و نیست آن غیر اندام نهانی مگر ران و ساق و اگر یاد کرده شده است در منع کردن نوره غیر اندام نهانی

فهو محمول على أن من أراد بذلك التزين لرغبة الرجال فيه من العلوق
پس آن منع حمل کرده شده است بر کسی که خواسته است بنوره کردن زینت دادن خود را از جهت میل کردن مردان بوی از چسپنده‌ها

والمتشبهين بالنساء من المخانيث وغيرهم والله تعالى أعلم
و کسانیکه مانند زنان می‌شوند از مخنثان و دیگران و خداوند داناتر است

بالصواب **فصل** ويكره نتف الشيب لما روى عمرو بن
براست و مکروه است کندن موی سفید از جهت چیزیکه روایت کرد عمرو بن

شعيب عن أبيه عن جده رضي الله تعالى عنهم قال إن
شعیب از پدر خود و او از جد خود گفت بدرستی

النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن نتف الشيب وقال
پیغامبر خدا باز داشت از کندن موی سپید و گفت پیغامبر

وَقَالَ اِنَّهُ نُوْرُ الْاِسْلَامِ وَفِيْ لَفْظٍ اٰخَرَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى

و فرمود پیغامبر پیرسشتی موی سپید نور مسلمانی است و در حدیث دیگر آمده فرمود پیغامبر خدا

اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَنْتِفُوا الشَّيْبَ مَا مِنْ مُسْلِمٍ اَلْبَسَ شَيْبَةً فِي

مکنید موی سپید نیست هیچ مسلمانی که پوشانده شود پیری را در

الْاِسْلَامِ اِلَّا كَانَتْ لَهُ نُوْرًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَفِيْ حَدِيْثٍ يَحْيٰى اِلَّا كَتَبَ

مسلمانی مگر آنکه بوده است آن پیری او را روشنائی در روز قیامت و در حدیث آمده است مگر آنکه نوشته است

اللّٰهُ تَعَالٰى لَهُ بِهَا حَسَنَةً وَحَطَّ عَنْهُ خَطِيْئَتَهُ وَقَدْ رُوِيَ فِيْ بَعْضِ

خدا مر او را بآن پیری نیکی و دور کرده است از وی گناه او را و تحقیق روایت کرده است در بعض

التَّفَاسِيْرِ فِيْ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَجَاۤءَكُمُ النَّذِيْرُ اَنَّهُ هُوَ الشَّيْبُ فَكَيْفَ يَجُوْزُ

تفسیرها در قول خدا و آمد شما را ترساننده بدرستی آن ترساننده پیری است پس چگونه روا باشد

اِزَالَةُ النَّذِيْرِ بِالْمَوْتِ وَالْمُذَكِّرِ بِهِ الْمُنْهِيْ عَنِ الشَّهَوَاتِ وَاللَّذَّاتِ وَالْكَافِّ

دور کردن چیزیکه ترساننده است بمرگ و یاد دهنده مرگ است باز دارنده از آرزوها و لذت ها و نگاه دارنده

عَنْهَا الْمُحِثِّ عَلَى التَّاَهُّبِ وَالتَّجْهِيْزِ لِلْاٰخِرَةِ وَعِمَارَةِ دَارِ الْبَقَاۤءِ

از لذت ها برانگیزنده بر ساختگی و آمادگی از برای آخرت و آبادان کردن سرای جاودانی

وَمَعَ ذٰلِكَ يَكُوْنُ مُقَاوِمًا لِلْقَدَرِ كَارِهًا لِفِعْلِ اللّٰهِ تَعَالٰى بِهِ وَغَيْرِ

و با این چیزها میباشد کننده موی سپید هم پنجه تقدیر الهی ناخوش کننده کار خدا را باو و نا راضی

رَاضٍ بِقَضَاۤئِهِ عَزَّ وَجَلَّ مُؤْثِرًا لِلشَّبَابِ وَالطَّرَاوَةِ وَالْبَقَاۤءِ عَلٰى

بحکم خدا و گزیننده مر جوانی را و تازگی را و جاودانی را بر

حَدَاثَةِ السِّنِّ زَاهِدًا فِي الْوَقَارِ وَالْحُرْمَةِ وَالتَّقَمُّصِ بِنُوْرِ الْاِسْلَامِ

نوجوانی و ترک کننده بردباری و بزرگی و پوشیدن پیراهن نور مسلمانی

وَخِلْقَةِ اِبْرٰهِيْمَ خَلِيْلِ الرَّحْمٰنِ لِاَنَّهُ رُوِيَ فِيْ بَعْضِ الْكُتُبِ اَنَّهُ اَوَّلُ

و خلقت ابراهیم دوست خدا زیرا که روایت کرده شده است در بعضی کتاب ها بدرستی اول

مَنْ شَابَ فِي الْاِسْلَامِ اِبْرٰهِيْمُ النَّبِيُّ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَ

کسی که پیر شد در مسلمانی ابراهیم علیه السلام است و

رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ يَسْتَحْيِيْ

روایت کرده شده است از پیغامبر خدا بدرستی که فرمود بدرستی خدا شرم میکند

مِنْ ذِي الشَّيْبَةِ يَعْنِيْ مِنْ عَذَابِهِ فَصْلٌ وَيُسْتَحَبُّ

از خداوند پیری مراد میدارد از عذاب کردن پیری شرم میکند و او بهتر است

تَقْلِيْمُ الْاَظْفَارِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَيَكُوْنُ مُخَالِفًا لِمَا يَكُوْنُ التَّرْتِيْبُ

بریدن ناخن روز جمعه پس باشد بریدن ناخن مخالف از برای چیزی که باشد ترتیب

ـه١ حث برانگیختن علیه ۱۲ صر
ـه٢ تاهب ساختگی کردن ۱۲ ص
ـه٣ وفی منتخب اللغات التاهب ساخته و آماده شدن فالتجهیز کما وقع فی بعض النسخ عطف تفسیری له ۱۲
ـه٤ تجهیز آماده شدن کاری را ۱۲ صراح
ـه٥ وهو اعداد ما یحتاج الیه کذا فی النهایة واعداد ساختن و آماده کردن کاری را کذا فی منتخب اللغات ۱۲
ـه٦ تاثیر نشان ماندن در چیزی ۱۲ ص
ـه٧ تاثیر ... نشان ... در چیزی ...
ـه٨ تقمص پوشیدن ۱۲ صر
ـه٩ ذکر فی المظهر ان اول من شاب من بنی آدم کان خلیل الله علی نبینا وعلیه صلوات الله وسلامه فلما رای الشیب فی لحیته قال ما هذا یا رب فقال الله تعالی هذا وقار فقال علیه السلام یا رب زدنی وقارا ۱۲ شرح شرعة الاسلام

لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم من قص أظفاره مخالفا
از جهت آنکه روایت کرده شده است از پیغامبر خدا ع هرکه ببرید ناخنهای خود را بی ترتیب

لم ير في عينيه رمدا وفي حديث حميد بن عبد الرحمن عن أبيه من
نبیند در چشم خود دردی و در حدیث حمید بن عبد الرحمن روایت کرد از پدر خود هرکه

قص أظفاره يوم الجمعة دخل فيه شفاء وخرج منه داء وقد روي
ببرید ناخن خود را روز جمعه درآید دروی تندرستی و برآید ازوی رنج و تحقیق روایت کرده

هذه الفضيلة والاستحباب في ذلك يوم الخميس بعد العصر
این فضیلت و ادب در آن بریدن روز پنجشنبه بعد از نماز دیگر

ومعنى المخالفة أن يبدأ بالخنصر من اليمنى ثم بالوسطى ثم
و مراد مخالفت این است که آغاز کردن کند بانگشت کوچک از دست راست پس از آن بانگشت میانه پس از آن

بالإبهام ثم البنصر ثم السبابة ومن اليسرى أن يبدأ بالإبهام
به نرانگشت پس از آن بانگشت که پهلوی انگشت کوچک است پس از آن بانگشت که پهلوی نرانگشت است و از دست چپ آغاز کند

ثم الوسطى ثم الخنصر ثم السبابة ثم البنصر هكذا فسره
پس میانه پس خنصر پس سبابه پس بنصر این چنین بیان کرده

عبد الله ابن بطة عن أصحابنا رحمه الله وروى وكيع عن
عبدالله بن بطه از یاران ما و روایت کرد وکیع از

عائشة رضي الله تعالى عنها أنها قالت قال رسول الله صلى الله
عایشه گفت عایشه گفت پیغمبر خدا ع

عليه وسلم يا عائشة إذا أنت قلمت أظفارك فابدئي بالوسطى
ای عایشه وقتی که ببری ناخن خود پس آغاز کن بانگشت میانه

ثم بالخنصر ثم بالإبهام ثم بالبنصر ثم السبابة فإن ذلك
پس خنصر پس نرانگشت پس بنصر پس سبابه زیرا که این

يورث الغناء وينبغي أن يكون التقليم بالمقص أو السكين
میراث دهد توانگری را و سزاوار آنکه باشد بریدن ناخن بمقراض یا بکارد

ويكره ذلك بالأسنان وإذا قلم أظفاره يستحب له
و مکروه است بریدن ناخن بدندان و چون ببرد ناخنهای خود دوست است او را

غسل البراجم ودفن الأظفار في التراب وكذلك
شستن بند انگشتان و گور کردن ناخن بریده را در خاک و همچنین دوست است گور کردن

الشعور من الرأس والبدن والدم من الحجامة والفصد لما روي
مویهای از سر و از بدن و خونی که از حجامت و رگ زدن باشد از جهت آنکه

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ أَمَرَ بِدَفْنِ الدَّمِ وَالشَّعْرِ وَالظُّفْرِ
از پیغامبر اینکه فرمود گور کردن خون وموی وناخن

فَصْلٌ وَأَمَّا حَلْقُ الرَّأْسِ فِي غَيْرِ الْحَجِّ وَالْعُمْرَةِ وَالضَّرُورَةِ فَمَكْرُوهٌ فِي إِحْدَى
هر چونکه باشد تراشیدن سر در غیر حج وعمره وناچاری پس مکروه است در یک از

الرِّوَايَتَيْنِ عَنِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
دو روایت از امام احمد رض از پیغامبر خدا صلعم

وَسَلَّمَ لِمَا رُوِيَ فِي حَدِيثِ أَبِي مُوسَى وَعُبَيْدِ بْنِ عُمَيْرٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا
از جهت چیزیکه روایت کرده شده است در حدیث ابی موسی وعبید بن عمیر رض

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَيْسَ مِنَّا مَنْ حَلَقَ وَرَوَى
از پیغامبر خدا بدرستی گفت نیست از ما کسیکه سر تراشید و روایت کرده

الدَّارَقُطْنِيُّ فِي الْأَفْرَادِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى
دار قطنی در احادیث که بیک طریق از پیغامبر روایت کرده

اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَا تُوضَعُ النَّوَاصِي إِلَّا فِي حَجٍّ أَوْ عُمْرَةٍ وَلِأَنَّ النَّبِيَّ
شده است اینکه فرمود پیغامبر که نهاده نشود موی از سر مگر در حج یا عمره از جهت آنکه

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَمَّ الْخَوَارِجَ وَجَعَلَ سِيمَاهُمْ حَلْقَ الرُّؤُسِ وَلِأَنَّ
پیغامبر خدا نکوهش کرد بیرون شوندگان را وگردانید نشانه ایشان تراشیدن سر از جهت

عُمَرَ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ لِصَبِيغٍ لَوْ وَجَدْتُكَ مَحْلُوقًا لَضَرَبْتُ الَّذِي
عمر رض گفت مر صبیغ را اگر یابم ترا سر تراشیده هر آینه بزنم آنچه را

فِيهِ عَيْنَاكَ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمَا أَنَّهُ قَالَ الَّذِي يَحْلِقُ فِي
که در او چشم تست و روایت از ابن عباس است بدرستی گفت آنکس که سر تراشد در

الْمِصْرِ شَيْطَانٌ وَلِأَنَّ فِي ذَلِكَ تَشَبُّهًا بِالْأَعَاجِمِ وَقَدْ قَالَ
شهر هم حلق شیطانست زیرا که در سر تراشیدن مانند ساختن است بعجم و تحقیق فرمود

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ تَشَبَّهَ بِقَوْمٍ فَهُوَ مِنْهُمْ وَإِذَا
پیغامبر خدا هر که مانند ساخت خود را بقومی پس آنکس از ایشانست وچون

ثَبَتَ كَرَاهِيَةُ مَا ذَكَرْنَا جَعَلَ مَكَانَهُ أَخْذَ الشَّعْرِ بِالْجَلَمِ وَهُوَ الْمِقَصُّ
ثابت شد مکروه بودن چیزیکه گفته ایم یعنی حلق سر گرداند بجای حلق سر گرفتن موی ببرنده و آن مقراض است

كَمَا كَانَ يَفْعَلُ أَحْمَدُ بْنُ حَنْبَلٍ رَضِيَ اللهُ تَعَالَى عَنْهُ وَإِنْ شَاءَ اسْتَقْصَى
چنانکه بود که میکرد احمد بن حنبل واگر خواهد بنهایت رساند

فِي ذَلِكَ فَيَقُصُّهُ مِنْ أَصْلِهِ وَإِنْ شَاءَ أَخَذَ أَطْرَافَ الشَّعْرِ وَالرِّوَايَةِ
در بریدن پس ببرد موی سر از بیخش واگر خواهد بگیرد سرهای موی و در روایت دیگر

الأخرى لا يكره ذلك لما روى أبو داود بإسناده عن عبد

دیگر را امام احمد کروه نیست سر تراشیدن از جهت آنچه روایت کرد ابو داود باسناد خود از عبد الله

الله بن جعفر رضي الله تعالى عنهما قال إن النبي صلى الله عليه

پسر جعفر گفت ابو داود که بدرستی پیغمبر خدا صلعم

وسلم أرسل إلى آل جعفر ثلاثاً أن يأتيهم ثم أتاهم فقال لا

فرستاد بسوی آل جعفر تا ال را اینکه بیاید بایشان پس آمد نزد ایشان پس فرمود

تبكوا على أخي بعد اليوم ثم قال صلى الله عليه وسلم ادعوا إلي

گریه مکنید بر برادر من جعفر پس از امروز پس گفت پیغمبر خدا صلعم بخوانید بطرف من

بني أخي فجيء بنا كأنا أفراخ فقال صلى الله عليه وسلم ادعوا

پسران برادر من پس آورده شد ما را چنانکه گویا ما بچه های مرغیم پس فرمود پیغامبر بخوانید

إلي الحلاق فأمره فحلق رؤوسنا وقد روي أن النبي صلى

برای ما سر تراش را پس فرمود آن سر تراش را پس تراشید سرهای ما را و تحقیق روایت کرده شده است بدرستی

الله عليه وسلم حلق رأسه في آخر عمره بعد أن كان شعره

تراشید سر خود را در آخر زندگانی خود پس از آنکه بود موی پیغامبر

يضرب منكبيه وفي حديث علي رضي الله عنه كان شعر رسول

دو دوش آن را و در روایت علی است بود موی پیغامبر

الله صلى الله عليه وسلم إلى شحمتي أذنيه لأن الناس عصرا

خدا تا دو نرمه گوش آن و از جهت آنکه بدرستی مردم در وقتی

بعد عصر يحلقون ولم يظهر عليهم نكير ولأن في ذلك مشقة

پس از وقتی سر میتراشند و ظاهر نشده است بر ایشان انکار کسی و از جهت آنکه در موی داشتن گرانی

وحرجا عفي عنه كما عفي عن سؤر الهرة وحشرات

و زحمت است در گذشته شده است از وی چنانکه بخشیده شده است از پس خورده گربه و جانورهای زمین

الأرض فصل ويكره القزع وهو أن يحلق بعض الشعر

و مکروه است قزع و آن تراشیدن پاره موی سر و

يترك بعضه لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه نهى

گذاشتن پاره از برای آنچه روایت کرده شده از پیغامبر خدا بدرستی پیغامبر باز داشت

عن القزع وأما حلق القفا فمكروه إلا في الحجامة خاصة لأن النبي

از قزع و اما تراشیدن گردن پس مکروه است مگر در حجامت خاص زیرا که پیغامبر

صلى الله عليه وسلم نهى عن حلق القفا إلا في الحجامة لأنه من فعل

خدا منع فرمود از تراشیدن گردن مگر در حجامت از جهت آنکه این کار

المجوس وكان ابو عبد الله احمد يحلقه في الحجامة ولان ذلك

مثال القنزعة واما اتخاذ الجمة وفرق الشعر فسنة ماثورة

روي ان النبي صلى الله عليه وسلم فرق وامر اصحابه رضي

الله تعالى عنهم بالفرق وقد روي ذلك عن بضعة وعشرين

من اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم منهم ابو عبيدة و

عمار وابن مسعود رضي الله تعالى عنهم فصل ويكره

التحذيف للرجال وهو ارسال الشعر الذي بين العذار والنزعتين

الذي هو عادة العلويين ولا يكره ذلك للنساء لما روى ابو بكر

الخلال من اصحابنا باسناده عن علي كرم الله تعالى وجهه انه

كرهه وعن الوليد بن مسلم انه قال ادركت الناس وما هو من

زيهم واما اخذ الشعر من الوجه بالمنقاش مكروه للرجال و

النساء لان النبي صلى الله عليه وسلم لعن المتنمصات وهو اخذ

الشعر من الوجه بالمنقاش ذكره ابو عبيدة واما المرأة فيكره لها حف

جبينها بالزجاج والموسى والشعر الخارج على وجهها لما تقدم من النهي

عن ذلك وقيل يجوز لها ذلك لزوجها خاصة اذا طلب منها ذلك و

خافت ان لم تفعله اعرض عنها وتزوج بغيرها فادى الى الفساد

دیترسد اگر نکند او را اعراض کند شوهر از ان و جفت گیرد غیر آن زن را پس برساند بسوی فساد

والمضرة بها فيجوز لها ذلك لما فيه من المصلحة كما جوز لها التزيين

و ضرر بان زن پس جایز است مر او را اینکار از جهت چیزیکه در انست از آشتی چنانکه روا است زن را آراستن

بالوان الثياب والتطيب بانواع الطيب والتشوق له والملاعبة

برنگارنگ جامها و خوشبو ساختن بگونا گون خوشبو و خواهان بودن مرشوهر را و بازی کردن

والممازجة اياه فعلى هذا يحمل لعن النبي صلى الله عليه وسلم المتنمصات

و مزاح کردن پس برین روایت حمل کرده شود نفرین کردن پیغامبر خدا زنان موی کننده را

والمتنمصات على اللواتي اردن بذلك غير ازواجهن للفجور بهن والميل اليهن

بران زنانی که خواسته باشند بان کندن غیر شوهران خود را از برای گناه کردن با ایشان و خواهش کردن بطرف ایشان

وترويج انفسهن للزنا والله اعلم فصل ويكره الخضاب بالسواد

و رواج دادن خودها را برای زنا و مکروه است رنگ کردن بسیاهی

لما روى الحسن رضي الله عنه ان النبي صلى الله عليه وسلم قال في

از جهت چیزی که روایت کرده است حسن رض بدرستی پیغامبر فرمود در شان

قوم يغيرون البياض بالسواد يسود الله تعالى وجوههم يوم القيمة

قومی که دگرگون میسازند سفید را بسیاهی سیاه میگرداند خدا تعالی روهای ایشان را در روز قیامت

وفي حديث ابن عباس رضي الله تعالى عنهما ان النبي صلى الله عليه وسلم قال

و در حدیث ابن عباس است رض بدرستی پیغامبر فرمود

فيهم لا يريحون رائحة الجنة واما الاخبار التي رويت في

در شان ایشان نمی بویند بوی بهشت و هرچند که باشد خبرها که روایت کرده شده است در رخصت

الخضاب بالسواد فانه انس للزوجة ومكيدة للعدو

رنگ کردن بسیاهی بدرستی که آن رنگ سیاهی موجب الفت است زن خود را و سبب غا و فریبت در وقت جنگ بر دشمن را

فمحمول لاجل الحرب وذكر الزوجة فيه تبعا

پس آن محمول است از جهت جنگ و یاد کردن زن در ان بطریق متابعت

لا قصدا فصل فاذا ثبت كراهية السواد

نه بقصد پس وقتی که ثابت شد مکروه بودن رنگ سیاه

فالمستحب ان يخضب الراس بالحناء والكتم وقد

پس دوست این که رنگ کند سر را بحنا و کتم و بتحقیق

خضب الامام احمد بن حنبل رحمة الله عليه راسه ولحيته

رنگ کرد امام احمد سر خود را و موی ریش را

سَنَةً فَقَالَ لَهُ عَمُّهُ عَجِلْتَ فَقَالَ لَهُ هٰذِهِ سُنَّةُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى
سال بود پس گفت مر او را عم او شتابی کردی پس گفت احمد عم را که این رنگ سنت پیغامبر خدا است
اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ وَرُوِيَ عَنْ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ أَنَّهُ
و روایت کرده شده است از ابی ذر رضی که
قَالَ خَيْرُ مَا غُيِّرَ بِهِ الشَّيْبُ الْحِنَّاءُ وَالْكَتَمُ وَأَمَّا خِضَابُ رَسُولِ
گفت بهتر چیزها که دگرگون کرده شد با وی پیری حنا و کتم است و اما خضاب پیغمبر
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاخْتَلَفَ النَّاسُ فِي ذٰلِكَ فَرُوِيَ عَنْ أَنَسٍ
خدا پس مختلف اند مردمان در روایت خضاب پس روایت است از انس
رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا
بدرستی که گفت انس بتحقیق پیغامبر نبود مر
شَابَ إِلَّا يَسِيرًا وَلٰكِنْ أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُمَا خَضَبَا
پیر مگر اندک لیکن ابابکر و عمر رضی رنگ کردند ایشان
بَعْدَهُ بِالْحِنَّاءِ وَالْكَتَمِ وَرُوِيَ أَنَّ أُمَّ سَلَمَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهَا
بعد پیغمبر خدا بحنا و کتم و روایت است بتحقیق مادر سلمه
أَخْرَجَتْ لِلنَّاسِ شَعْرَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَخْضُوبًا بِالْحِنَّاءِ
بیرون آورده بوده مردمان موی پیغامبر خدا را رنگ کرده شده بحنا
وَالْكَتَمِ فَدَلَّ حَدِيثُهَا عَلَى إِثْبَاتِ خِضَابِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
و کتم پس دلالت میکند حدیث ام سلمه بر ثبوت رنگ کردن پیغمبر
بِذٰلِكَ وَأَمَّا الْخِضَابُ بِالْوَرْسِ وَالزَّعْفَرَانِ فَظَاهِرُ كَلَامِ الْإِمَامِ
بحنا بیرون کتم باشد رنگ کردن با ورس که گیاهی است سرخ و زعفران پس ظاهر سخن امام
أَحْمَدَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ فِيهِ الْجَوَازُ لِمَا رُوِيَ عَنْ أَبِي مَالِكٍ الْأَشْعَرِيِّ
احمد در آن روا بودن است بسبب چیزی که روایت کرده شده از ابی مالک اشعری
رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ كَانَ خِضَابُنَا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
که بود خضاب کردن ما رسول صلی الله علیه و سلم را
بِالْوَرْسِ وَالزَّعْفَرَانِ فَإِذَا ثَبَتَ هٰذَا فِي شَعْرِ الرَّأْسِ فَمِثْلُهُ فِي اللِّحْيَةِ
با ورس و زعفران پس چون ثابت شد خضاب در موهای سر پس مانند آن در ریش
لِعُمُومِ قَوْلِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَيِّرُوا الشَّيْبَ وَلَا تَشَبَّهُوا
از جهت عام بودن قول پیغمبر خدا که بدل کنید پیری را و مانند نشوید
بِالْيَهُودِ وَقَوْلِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ أَبِي ذَرٍّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ
به یهودان و قول پیغمبر در حدیث ابی ذر رضی الله عنه

الورس نبت اصفر یصبغ به کذا فی النهایة و منتخب اللغات الورس بالفتح ... گیاهی

خَيْرُ مَا غُيِّرَ بِهِ الشَّيْبُ الْحِنَّاءُ وَالْكَتَمُ وَهُوَ عَامٌّ فِي شَعْرِ الرَّأْسِ وَ

بهتر آن چیز که بدل کرده شد بآن چیز سپیدی را حنا و کتم است و این حدیث عام است اندر موی سر و

اللِّحْيَةِ وَأَيْضًا أَنَّ أَبَا بَكْرٍ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ جَاءَ بِأَبِيهِ أَبِي قُحَافَةَ يَوْمَ

ریش و دیگر تحقیق ابا بکر صدیق رض آمد بپدر خود ابی قحافه روز

فَتْحِ مَكَّةَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ أَقْرَرْتَ الشَّيْخَ فِي بَيْتِهِ لَأَتَيْنَاهُ

فتح شدن مکه بسوی پیغامبر خدا صلعم پس گفت پیغامبر صلعم اگر ای ماندی پیر را در خانه خود هر آینه می آمدیم او را

تَكْرِمَةً لِأَبِي بَكْرٍ فَأَسْلَمَ وَرَأْسُهُ وَلِحْيَتُهُ كَالثَّغَامَةِ الْبَيْضَاءِ فَقَالَ

از جهت بزرگی داشتن مر ابی بکر را پس مسلمان شد ابی قحافه و سر او و ریش او مانند گیاهی است که گلش سفید است پس گفت

رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَيِّرُوهُمَا وَجَنِّبُوهُ عَنِ السَّوَادِ وَقَالَ أَبُو عُبَيْدَةَ

پیغامبر خدا دگرگون کنید سر و ریش او را و گوشه دارید ابی قحافه را از سیاهی گفت ابو عبیده

الثَّغَامَةُ نَبْتٌ أَبْيَضُ الزَّهْرِ وَالثَّمَرِ تُشَبَّهُ بَيَاضُ الشَّيْبِ بِهِ وَقَالَ

ثغامه گیاهی است سفید گل و بار مانند کرده میشود سفیدی پیری را بآن گیاه و گفت

ابْنُ الْأَعْرَابِيِّ هِيَ شَجَرَةٌ تَبْيَضُّ كَأَنَّهَا الثَّلْجُ فَصْلٌ وَيُسْتَحَبُّ أَنْ

ابن اعرابی آن ثغامه درختی است سفید میشود چنانکه برف است و دوست اینکه

يَكْتَحِلَ وِتْرًا لِمَا رَوَى أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ كَانَ يَكْتَحِلُ وِتْرًا

سرمه کنند طاق از جهت حدیثی که روایت کرده است انس از پیغامبر صلعم بدرستی بود پیغامبر سرمه میکرد طاق

وَاخْتَلَفَ النَّاسُ فِي صِفَةِ الْوِتْرِ فِي ذٰلِكَ فَرُوِيَ فِي حَدِيثِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض

و اختلاف کرده اند مردم در چگونگی طاق در سرمه کردن پس روایت کرده شده است در حدیث انس رض

قَالَ أَنَسٌ رض أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَكْتَحِلُ ثَلَاثًا فِي الْيُمْنَى وَمِيلَيْنِ فِي الْيُسْرَى وَ

گفت انس بدرستی پیغامبر خدا بوده است سرمه میکرد سه میل در چشم راست و دو میل اندر چشم چپ

رُوِيَ فِي حَدِيثِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض فِي كُلِّ عَيْنٍ ثَلَاثًا فَصْلٌ وَيَدَّهِنُ غِبًّا وَهُوَ

و روایت کرده شده است در حدیث ابن عباس در هر چشم سه میل و روغن بمالد یک روز و یکبارگی

أَنْ يَفْعَلَ ذٰلِكَ يَوْمًا وَيَتْرُكَ يَوْمًا لِمَا رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ رض أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى

که بکنید آن را روزی و بگذارد روزی از جهت که روایت کرده است ابو هریره بدرستی پیغامبر خدا

أَنْ يَتَرَجَّلَ الرَّجُلُ إِلَّا غِبًّا وَالْفَضِيلَةُ فِي ذٰلِكَ أَنْ يَكُونَ يَدْهُنُ الْبَنَفْسَجِ

باز داشت از شانه کردن موی راست کند و چرب کند مرد مگر پس از یکروز و بزرگی در چرب کردن است اینکه باشد بروغن بنفشه

لِمَا رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّ فَضْلَ دُهْنِ الْبَنَفْسَجِ عَلَى سَائِرِ الْأَدْهَانِ

از جهت چیزی که روایت کرده ابو هریره رض از پیغامبر خدا بدرستی بزرگی روغن بنفشه بر باقی روغن ها

كَفَضْلِي عَلَى سَائِرِ النَّاسِ فَصْلٌ وَيُسْتَحَبُّ أَنْ لَا يُخْلِيَ الْإِنْسَانُ نَفْسَهُ

همچو بزرگی این بر همه مردم است و دوست اینکه خالی نکند آدمی خود را

سَفَرًا وَحَضَرًا عَنْ سَبْعَةِ أَشْيَاءَ بَعْدَ تَقْوَى اللّٰهِ تَعَالَى وَالثِّقَةِ بِهِ وَهِيَ
در سفر و در وطن از هفت چیز پس از ترس خدا و تکیه کردن با او وآن هفت چیز این است

التَّنْظِيفُ وَالتَّزْيِينُ وَالْمِكْحَلَةُ وَالْمُشْطُ وَالسِّوَاكُ وَالْمِقَصُّ وَالْمِدْرَى وَهِيَ
پاک ساختن خود را و آراستن و سرمه دادن و شانه و مسواک و آلت بریدن موی و مدری و مدری

خَشَبَةٌ مَدْوُودَةُ الرَّأْسِ أَدْنَى مِنْ شِبْرٍ يَتَّخِذُهَا الْعَرَبُ وَالصُّوفِيَّةُ يَدْرَؤُونَ
چوبکی است گرد سر کمتر از بدست میگیرند آنرا عرب و صوفیان و دور میکنند

بِهَا عَنْ أَنْفُسِهِمُ الْأَذَى كَالْقَمْلِ وَغَيْرِهَا وَيَحُكُّونَ بِهَا الْجَسَدَ وَيَقْتُلُونَ الدَّبِيبَ
بآن چوب از خود آزار چنانچه شپش و غیر آن و میخارانند بآن چوبک تن را و میکشند جنبنده را

حَتَّى لَا يُبَاشِرُونَ كُلَّ شَيْءٍ بِأَيْدِيهِمْ وَالسَّابِعُ قَارُورَةُ الدُّهْنِ لِأَنَّهُ رُوِيَ فِي حَدِيثِ
تا آنکه بر ساسند هر چیز را دست خود و هفتم شیشه روغن است از جهت آنکه روایت کرده شده

عَائِشَةَ رض أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا كَانَ يَفُوتُهُ ذٰلِكَ حَضَرًا وَلَا سَفَرًا فَصْلٌ فِيمَا
از عائشه رض بدرستی پیغامبر خدا نبود که فوت میشد او را این در حضر و نه در سفر در چیزیکه

يُكْرَهُ مِنَ الْخِصَالِ يُكْرَهُ الصَّفِيرُ وَالتَّصْفِيقُ وَفَرْقَعَةُ الْأَصَابِعِ فِي الصَّلٰوةِ وَيُكْرَهُ
مکروه است از خصلتها مکروه است آواز کردن مانند مرغ و دست زدن و شکستن انگشتان در نماز و مکروه است

تَخْرِيقُ الثِّيَابِ فِي حَقِّ الْمُتَوَاجِدِ عِنْدَ السَّمَاعِ وَلَا يُعَارَضُ فِي ذٰلِكَ الْوَاجِدُ وَيُكْرَهُ
پاره کردن جامه ها در حق آنکه بتکلف وجد میکند وقت شنیدن سرود و منع کرده نشود در پاره کردن جامه کسیکه وجد واقعی کند

الْأَكْلُ عَلَى الطَّرِيقِ وَمَدُّ الرِّجْلِ بَيْنَ جُلَسَائِهِ وَالْاِتِّكَاءُ الَّذِي يَخْرُجُ بِهِ عَنْ مُسْتَوَى
خوردن بر راه و دراز کردن پای میان همنشینان و مکروه است تکیه کردن که می براید بآن از راست نشستن

الْجُلُوسِ لِأَنَّهُ تَجَبُّرٌ وَأَهْوَانٌ بِالْجُلَسَاءِ إِلَّا مِنَ الْعُذْرِ وَيُكْرَهُ إِطَالَةُ الثِّيَابِ وَيُكْرَهُ مَضْغُ
زیرا که آن بزرگی است و خوار داشتن همنشینان است مگر آنکه آن نشستن بعذر باشد و مکروه است دراز کردن جامها و مکروه است

الْعِلْكِ لِأَنَّهُ دَنَاءَةٌ وَيُكْرَهُ التَّشَدُّقُ بِالضَّحِكِ وَالْقَهْقَهَةِ وَرَفْعُ الصَّوْتِ فِي
مصطکی زیرا که آن فرومایگی است و مکروه است کشادن دهن را بخنده و قهقهه کردن و بلند کردن آواز

غَيْرِ حَاجَةٍ وَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ مِشْيَتُهُ مُعْتَدِلًا لَا يُسَارِعُ إِلَى حَدٍّ يُتْعِبُ الْمَاشِي وَيُتْعِبُ
بی حاجت و می باید که باشد رفتن او میانه نشتابد تا حدیکه رنجه کند رونده را و ماند کند

نَفْسَهُ وَلَا يَخْطُو بِحَيْثُ يُورِثُهُ الْعُجْبَ وَيُكْرَهُ فِي الْبُكَاءِ النَّحِيبُ وَالتَّعْدَادُ
خود را و گام نزند بروشی که بخشد او را عجب و مکروه است در گریستن او را ماند خیر کردن و آواز بلند کردن

إِلَّا أَنْ يَكُونَ مِنْ خَوْفِ اللّٰهِ تَعَالَى أَوْ لِلنَّدَمِ عَلَى مَا فَاتَ مِنْ أَوْقَاتِهِ بِبَطَالَتِهِ
مگر آنکه باشد آن گریه از ترس خدا یا از پشیمانی بر چیزیکه فوت شده از وقتهای او بیهودگی آن

أَوْ لِانْكِسَارِ قَلْبِهِ عِنْدَ عَدَمِ بُلُوغِهِ إِلَى دَرَجَةٍ لَحَظَهَا فَيَبْكِي حَسْرَةً عَلَيْهَا
یا از شکسته شدن دل او نزد نا رسیدن او بسوی پایه که نگریسته است آنرا پس بگرید از جهت پریشانی بران

وَيُكْرَهُ إِزَالَةُ دَرَنِهِ بِحَضْرَةِ النَّاسِ وَيُكْرَهُ الْكَلَامُ فِي الْمَوَاضِعِ الْمُسْتَقْذَرَةِ

ومکروهست دور کردن چرکنت پیش مردم ومکروهست سخن گفتن در جایهای چرکین

كَالْحَمَّامِ وَالْخَلَاءِ وَمَا أَشْبَهَ ذَلِكَ وَكَذَلِكَ لَا يُسَلِّمُ وَلَا يَرُدُّ عَلَى مُسْلِمٍ وَيُكْرَهُ

چنانکه حمام وآبدستگاه وچیزی که بآن ماند وهمچنین سلام نگوید ورد سلام نکند بر هیچ مسلمانی ومکروهست

كَشْفُ رَأْسِهِ بَيْنَ النَّاسِ وَمَا لَيْسَ بِعَوْرَةٍ مِمَّا جَرَتِ الْعَادَةُ بِسَتْرِهِ وَيَحْرُمُ كَشْفُ

برهنه کردن سر خود میان مردم وبرهنه کردن چیزیکه نیست عورت از آنچه رفته است روش بپوشیدن آن وحرامست برهنه کردن

الْعَوْرَةِ وَيُكْرَهُ أَنْ يُقْسِمَ بِأَبِيهِ أَوْ بِغَيْرِ اللَّهِ تَعَالَى فِي الْجُمْلَةِ فَإِنْ حَلَفَ حَلَفَ بِاللَّهِ

عورت ومکروهست سوگند کردن به پدر یا بغیر خدا تعالی فی الجمله پس اگر سوگند میکند سوگند کند بخدا

وَإِلَّا فَلْيَصْمُتْ كَذَلِكَ جَاءَ فِي الْأَثَرِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَصْلٌ فِي الْاِسْتِئْذَانِ

واگرنه خاموش باشد همچنین آمده است در حدیث پیغامبر در فرمان خواستن

يَنْبَغِي لَهُ إِذَا قَصَدَ بَابَ إِنْسَانٍ أَنْ يُسَلِّمَ فَيَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَأَدْخُلُ لِمَا رُوِيَ أَنَّ

میبباید مومن را وقتی که بخواهد دروازه آدمی را اینکه سلام گوید پس بگوید سلامتی باد بر شما درآیم از جهت چیزیکه روایت

رَجُلًا مِنْ بَنِي عَامِرٍ اسْتَأْذَنَ عَلَى رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ فِي بَيْتٍ فَقَالَ أَأَلِجُ

مردی از قبیله عامر فرمان خواست از پیغامبر خدا وآن پیغامبر در خانه بود پس گفت اندرآیم

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِخَادِمِهِ أُخْرُجْ إِلَى هَذَا وَعَلِّمْهُ الْاِسْتِئْذَانَ فَقَالَ لَهُ قُلْ

پس فرمود پیغامبر خدا خدمتگار خود را برا بسوی این مرد وبیاموز اورا روش فرمان خواستن پس گفت مرد را بگو

السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَأَدْخُلُ فَسَمِعَهُ الرَّجُلُ فَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَأَدْخُلُ فَأَذِنَ لَهُ فَدَخَلَ

سلامتی باد بر شما داخل میشوم پس شنید آنرا آن مرد پس گفت سلامتی باد بر شما درآیم پس فرمان داد او را پس درآمد

وَلَا يُدِيرُ ظَهْرَهُ إِلَى الْبَابِ وَلَا يَبْعُدُ لِأَنَّهُ يَمْنَعُهُ مِنْ سَمَاعِ الْجَوَابِ يَفْعَلُ ذَلِكَ ثَلَاثًا

و پشت ندهد بسوی در وقت فرمان خواستن ودور نشود زیراکه باز میدارد دوری اورا از شنیدن جواب چنان کند سه بار

فَإِنْ أُجِيبَ فَبِهَا وَإِلَّا انْصَرَفَ إِلَّا أَنْ يَغْلِبَ عَلَى ظَنِّهِ أَنَّهُ لَمْ يَسْمَعْ نِدَاءَهُ لِمَا بَيْنَهُمَا

پس اگر جواب داده شد بهتر واگرنه برگردد مگر آنکه بسیار باشد بر گمان اینکه نشنیده صاحب خانه فریاد او را از جهت چیزیکه

مِنْ بُعْدٍ أَوْ شُغْلٍ كَانَ لَهُ أَنْ يَزِيدَ عَلَى الثَّلَاثِ وَالْأَصْلُ فِي ذَلِكَ مَا رَوَى أَبُو سَعِيدٍ

از دوری یا مشغولی بکاری باشد مر او را اینکه بیفزاید بر سه بار ودلیل درین چیز نیست که روایت کرده است ابو سعید

الْخُدْرِيُّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ الْاِسْتِئْذَانُ ثَلَاثٌ فَإِنْ أَذِنَ

خدری از پیغامبر بدرستی گفت پیغامبر فرمان خواستن سه بار است پس اگر فرمان داده شد

لَكَ فَادْخُلْ وَإِلَّا فَارْجِعْ وَسَوَاءٌ فِي ذَلِكَ الْأَجَانِبُ وَالْأَقَارِبُ الْمَحَارِمُ كَالْأُمِّ

مر ترا درآ واگرنه بازگرد وبرابر است در فرمان خواستن بیگانگان وخویشان که حرام اند چون مادر

وَمَا أَشْبَهَ كُلَّهَا لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمَّا سَأَلَهُ رَجُلٌ هَلْ عَلَيَّ أَنْ أَسْتَأْذِنَ عَلَى

وچیزی که مانند آنست زیراکه پیغامبر خدا هرگاه پرسید او را مردی آیا بر من است اینکه دستوری خواهم بر

أُمِّي قَالَ نَعَمْ قَالَ إِنِّي مَعَهَا فِي الْبَيْتِ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِسْتَأْذِنْ عَلَيْهَا قَالَ

برمادر گفت پیغمبر آری گفت آنمرد که بدرستی من با مادرم در خانه گفت پیغامبر صلعم دستوری خواه برمادر باز گفت آنمرد

إِنِّي خَادِمُهَا قَالَ اِسْتَأْذِنْ عَلَيْهَا أَتُحِبُّ أَنْ تَرَاهَا عُرْيَانَةً فَأَمَّا زَوْجَتُهُ وَ

من خادم او هستم گفت پیغامبر دستوری خواه از مادر آیا دوست میداری اینکه ببینی مادر را برهنه هر چیز که باشد زن او و

أَمَتُهُ الْجَائِزُ لَهُ وَطْؤُهَا فَلَيْسَ عَلَيْهِ الْاِسْتِئْذَانُ فِي حَقِّهِمَا لِأَنَّ أَكْثَرَ مَا فِي ذٰلِكَ

کنیزك او که رواست مر او را زیر کردن آن پس نیست بر آنکس فرمان خواستن در حق آنها زیرا که بیشتر چیزیکه دران نیست

أَنْ يُصَادِفَ مُنْكَشِفَةً مُنْبَسِطَةً وَقَدْ أُبِيحَ لَهُ النَّظَرُ إِلَى أَبْدَانِهِنَّ وَلٰكِنْ

اینست که برسد در یافتن که برهنه است و گشاده است و تحقیق مباح کرده شده است مر او را دیدن بسوی اندامهای ایشان

يُسْتَحَبُّ لَهُ أَنْ يُحَرِّكَ نَعْلَهُ أَوَّلًا إِذَا دَخَلَ الْمَنْزِلَ لِيُعْلِمَ دُخُولَهُ نَصَّ عَلَى ذٰلِكَ

او لیست مر او را اینکه بجنباند کفش خود را اول وقتیکه درآید بخانه تا دانسته شود درآمدن او هویدا ساخته است

الْإِمَامُ أَحْمَدُ فِي رِوَايَةِ مُهَنَّى وَإِذَا دَخَلَ يُسَلِّمُ عَلَى أَهْلِهِ لِيَكْثُرَ خَيْرُ بَيْتِهِ كَمَا

امام در روایت کتاب خود چون درآید سلام گوید بر مردم خود تا افزاید نیکی خانه او چنانچه

جَاءَ الْأَثَرُ وَنَسْتَوْفِي ذٰلِكَ فِي بَابِ دُخُولِ الْمَنْزِلِ إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى وَلَا

آمده است حدیث و بتمام خواهیم گفت این را در باب درآمدن خانه و نه

يَطْرُقُ أَهْلَهُ لَيْلًا لِنَهْيِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَطْرُقَ الرَّجُلُ أَهْلَهُ لَيْلًا قَدْ فَعَلَ ذٰلِكَ

درآید بر مردم خود در شب از جهت باز داشتن پیغامبر صلعم از درآمدن مرد بر اهل خود در شب تحقیق کرده بودند

رَجُلَانِ فَوَجَدَا عِنْدَ أَهْلِهِمَا مَا يَكْرَهَانِ فَإِذَا أُذِنَ لَهُ فِي دَارِ غَيْرِهِ فَدَخَلَ جَلَسَ

دو مردم پس یافتند پیش اهل خویش چیزیکه مکروه میداشتند پس وقتیکه دستوری داده شد مر او را در سرای دیگری پس درآمد بنشیند

حَيْثُ يَأْذَنُ لَهُ صَاحِبُ الدَّارِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الذِّمَّةِ وَلَئِنْ جَاءَ قَوْمًا وَهُمْ

جائی که فرماید او را خداوند سرا و اگرچه باشد صاحب خانه کافر ذمی و اگر نا گهان رسید جماعتی را و ایشان

عَلَى طَعَامِهِمْ فَلَا يَأْكُلُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ صَاحِبُ الطَّعَامِ مِمَّنْ جَرَتْ عَادَتُهُ بِالسَّمَاحَةِ

بر خوردنی خود اند پس نخورد مگر آنکه میباشد خداوند طعام از آنها که رفته است شیوه آن بر جوانمردی

وَطِيبِ الْقَلْبِ بِذٰلِكَ فَصْلٌ فِيمَا يُسْتَحَبُّ فِعْلُهُ بِيَمِينِهِ وَمَا يُسْتَحَبُّ

و خوشدلی بآن خوردن در چیزیکه اولیست کردن آن بدست راست و چیزیکه اولیست

فِعْلُهُ بِشِمَالِهِ يُسْتَحَبُّ لَهُ تَنَاوُلُ الْأَشْيَاءِ بِيَمِينِهِ وَالْأَكْلُ وَالشُّرْبُ وَالْمُصَافَحَةُ وَ

کردن آن بدست چپ و اولیست مر او را گرفتن چیزها بدست راست و خوردن و نوشیدن و مصافحه کردن

الْبُدَاءَةُ بِهَا فِي الْوُضُوءِ وَالْاِنْتِعَالِ وَلُبْسِ الثِّيَابِ وَكَذٰلِكَ يَبْدَأُ فِي الدُّخُولِ

و آغاز کردن بدست راست در آبدست و کفش پوشیدن و جامه پوشیدن و همچنین آغاز کنند در درآمدن در

إِلَى الْمَوَاضِعِ الْمُبَارَكَةِ كَالْمَسَاجِدِ وَالْمَشَاهِدِ وَالْمَنَازِلِ وَالدُّورِ بِرِجْلِهِ الْيُمْنَى

جاها بزرگ چنانچه مسجد ها و جلسها و منزلها و سراها بپای راست

و اما

واما الشمال فلفعل الاشياء المستقذرة ولازالة الدرن كالاستنثار

والاستنجاء وتنقية الانف وغسل النجاسات كلها الا ان يشق عليه

ذلك او يتعذر كالمشلول والمقطوع يساره فيفعله بيمينه ولا يمشي

في نعل واحد الا ان يكون ذلك يسيرا بمقدار ما يصلح الاخرى اذا

انقطع شسعها واذا اراد ان يناول انسانا توقيعا او كتابا فليقصد

يمينه واذا مشى مع من هو اعلى منه في المنزلة والفضل فليمش عن يمينه

يجعله كالامام في الصلوة وان كان دونه في المنزلة يجعله عن يمينه و

يمشي عن يساره وقد قيل المستحب المشي على اليمين في الجملة لتخلى اليسار للبزاق

وغيره **فصل في آداب الاكل والشرب** ويستحب للآكل ان يسمي الله تعالى

عند اكله ويحمده عند فراغه وكذلك عند الشرب لان ذلك ابرك لطعامه

وابعد للشيطان لما روي ان اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم قالوا يا رسول الله انا ناكل

ولا نشبع قال صلى الله عليه وسلم فلعلكم تفترقون قالوا نعم قال صلى الله عليه وسلم فاجتمعوا على

طعامكم واذكروا اسم الله تعالى يبارك لكم فيه وعن جابر بن عبد الله رضي الله عنهما

انه سمع النبي صلى الله عليه وسلم يقول اذا دخل الرجل بيته فذكر اسم الله عز وجل عند

دخوله وعند طعامه قال الشيطان لاولاده لا مبيت لكم ولا عشاء واذا

دخل فلم يذكر الله عند دخوله قال الشيطان ادركتم المبيت فاذا لم يذكر اسم الله عند طعامه قال ادركتم المبيت والعشاء

چون در آید مرد بخانه پس یاد نکند خدا را وقت در آمدن میگوید شیطان دریافتید شما خوابگاه را پس چون یاد نکند خدا را وقت طعام خود میگوید شیطان

وعن حذيفة رض انه قال كنا اذا حضرنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم طعاما لم نضع

و روایت است از حذیفه رض بدرستی گفت بودیم وقتی که حاضر میشدیم با پیغامبر صلعم طعام را نمی نهاد

احدنا يده حتى يبدأ رسول الله صلى الله عليه وسلم وانا حضرنا معه طعاما فجاء اعرابي

یکی از ما دست خود را بر طعام تا آغاز میکرد پیغمبر خدا صلعم و بدرستی تا حاضر شدیم با پیغمبر خدا طعامی را پس آمد یک صحرائی

كانما يدفع فذهب ليضع يده في الطعام فاخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده ثم جاءت

چنانستی که دور میکند مردم را پس رفت آن اعرابی تا بنهد دست خود را در طعام پس گرفت پیغمبر خدا صلعم دست اعرابی را پس آمد

جارية كانما تدفع فذهبت لتضع يدها في الطعام فاخذ رسول الله صلى الله عليه وسلم

یک دختر چنانستی که دور میکند مردم را پس رفت آن تا بنهد دست خود را در طعام پس گرفت پیغمبر خدا صلعم

بيدها وقال ان الشيطان يستحل الطعام الذي لم يذكر اسم الله عليه وانه

دست آن جاریه را و گفت پیغامبر بدرستی که شیطان حلال می پندارد طعامی را که یاد کرده نشده است نام خدا بر او و بدرستی شیطان

جاء بهذا الاعرابي ليستحل به فاخذت بيده وجاء بهذه الجارية ليستحل بها فاخذت

آمده است باین اعرابی در حالیکه حلال می پندارد طعام با آن اعرابی پس گرفتم دست او و آمده است شیطان باین دختر در حالیکه حلال

بيدها فوالذي نفسي بيده ان يده في يدي مع ايديهما وان نسي ان يذكر

دست جاریه را پس سوگند است آن کسی که جان من بدست قدرت اوست بدرستی دست شیطان در دست منست با دستهای ایشان و اگر فراموش کند

اسم الله تعالى عند اوله فليقل بسم الله اوله واخره هكذا روي في حديث

نام خدا اول طعام پس باید که گوید پیوسته بنام خدا در اول و آخر همچنین روایت شده است در حدیث

عائشة رض عن النبي عليه الصلوة والسلام ويستحب ان يبدأ بالملح ويختم به ويتناول

عائشه رض از پیغامبر صلعم و ادب است آغاز کردن طعام به نمک و ختم کردن بان و بگرفتن

اللقمة بيمينه ويصغرها ويجيد مضغها ولا يطيل بلعها ويأكل مما يليه

لقمه را بدست راست و کوچک سازد لقمه را و نیک کند خائیدن لقمه و دراز نکند فرو بردن لقمه را و خوردن الا پیش

اذا كان نوعا واحدا وان كان انواعا فلا بأس ان يجيل يده في القصعة وكذلك

وقتی که باشد طعام یک رنگ و اگر باشد طعام رنگارنگ پس نیست باک اینکه بگرداند دست خود را در کاسه و همچنین است

اذا كان ثمارا او فاكهة فلا يأكل من ذروة الطعام ووسطه بل يأكل من

اگر باشد میوه‌ای یا چیزیکه بان دل خوش کند یعنی دست بگرداند پس نخورد از بلندی طعام و از میانه آن بلکه بخورد از

جوانبه واذا كان ثريدا اكل بثلثة اصابع ولعقها ولا ينفخ في الطعام والشراب

کناره‌ها طعام و چون باشد ثرید بخورد بسه انگشت و بلیسد انگشت را و نفخ نکند در طعام و در شراب

ولا يتنفس في انائه واذا ضاق نفسه نحى القدح عن فيه فاذا استنفس عاد

و دم نگیرد در آوند شراب و چون تنگ شود دم او کوتاه کند کاسه را از دهن خود و چون دم گرفت باز گرداند کاسه

إليه ويكره الاتكاء في الأكل والشرب ويجوز الأكل والشرب قائماً وقيل

بسوی وی ومکروهست تکیه کردن در خوردن ونوشیدن وروا است خوردن ونوشیدن ایستاده وگفته شده است

يكره والجلوس أحب وإذا دفع الإناء إلى أحد من جلسائه بدأ بمن عن يمينه

مکروهست ونشستن بهترست وچون میدهد آوندرا بسوی یکی از همنشینان خود آغاز کند بکسی که از راست او

ولا يجوز الأكل والشرب في أواني الذهب والفضة ولا المضبب إذا كان ذلك

وروا نیست خوردن ونوشیدن در آوندهای زر ونقره ونه آوند که گرفته شده است بزر ونقره

كثيراً وإذا قدم بين يديه في شيء من ذلك طعام دفعه من الإناء إلى

بسیار وچون پیش آورده شود در میان دو دست او در چیزی ازین آوندها طعام برداردش از آوند بسوی

الخبز أو إناء غير ذلك الجنس ثم أكله والإنكار على من أحضره واجب وكذلك الحكم في البخور في مداخن الذهب والفضة

نان یا آوندی دیگر غیر آن جنس پس بخورد آنرا وانکار کردن بر کسی که حاضر آورد آنرا واجبست وهمچنین است حکم در بخور کردن در آوندهای زر ونقره

كذلك الحكم في ماء الورد من المرأس المتخذة من ذلك فيحرم عليه الحضور

وهمچنین است حکم در گلاب پاشیدن از آنکه پاشیدن که ساخته شده است از زر ونقره پس حرام میشود بر وی حاضر شدن

في تلك البقعة ويتعين عليه الإنكار والقيام من ذلك المجلس ويكون

در آنجا که این چیزها است ولازم میشود بر وی انکار کردن وبرخاستن از آن نشستگاه وباشد

إنكاره برفق بأن يقول تمام سروركم أن تحملوا بما أباحته الشريعة و

انکار کردن او بنرمی بآنکه بگوید درستی خوشحالی شما این است که باید بچیزی که مباح کرده است آنرا شریعت

جعلته حكماً إلا بما حرمته وحظرته ولا خير في لذة تؤول إلى معصية

وگردانیده است آنرا ... نه بچیزی که حرام کرده است آنرا ومنع کرده است از وی ونیست نیکوئی در لذتی که باز میگردد بطرف گناه

أو كروا رحمكم الله قول النبي صلى الله عليه وسلم من شرب في إناء ذهب أو فضة أو إناء

یاد کنید رحمت کند شمارا خدا گفته پیغامبررا هر که نوشید در آوند زر یا نقره یا در آوندی که

فيه شيء من ذلك فإنما يجرجر في بطنه نار جهنم وإذا حصلت اللقمة في

در وی چیزی از آنست پس جز این نیست که بجوشد در شکم او آتش دوزخ وچون حاصل شد لقمه در

فيه فلا يخرجها منه إلا أن يضطر إلى ذلك لشرقة أو حرارة يستضر بها

دهن او پس نه بیرون آرد از دهن مگر آنکه بیچاره شود بسوی بیرون آوردن از جهت گلوگیر شدن یا گرمی که زیان یابد بآن

وإذا عطس على طعام خمر وجهه واحتاط في ستره لأجل الطعام وإذا كان على

وچون عطسه زند بر طعام بپوشد روی خودرا ونگاه دارد در پوشیدن او بواسطه طعام وچون باشد بر

رأسه إنسان قائم أذن له في الجلوس فإن أبى عليه أو قام مملوكه أو غلامه

سر او آدمی ایستاده فرماید مر او را در نشستن پس اگر انکار کرد بر او یا ایستاده است بنده او یا پسر او

لقضاء حاجته وسقيه الماء أخذ من أطايب الطعام فلقمه ولتبحث مسح

برای روا کردن حاجت او وآب دادن او گیرد از خوشترین طعام پس لقمه دهد او را وباید بست پاک کردن

الأناء من فضلة الطعام ولقط الفتات من جوانب الأناء والطبق ويستحب

آوند از زیادتی طعام وچیدن ریزه های طعام از گرد آوند واولیست

أن يباسط الأخوان بالحديث الطيب والحكايات التي تليق بالحال إذا كانوا

گشاده روی کردن برادران به سخن نیک وقت خوردن وبه سخنهای که سزاوار وقت است چون باشند

منقبضين وينبغي أن يأكل مع أبناء الدنيا بالأدب ومع الفقراء بالإيثار

فراگیرنده ها وسیباید که بخورد با دنیاداران باادب وبادرویشان بگزیدن ایشان را

ومع الأخوان بالانبساط ومع العلماء بالتعلم والاتباع وإذا أكل مع ضرير

وبابرادران بگشادگی وباعالمان بآموختن وپیروی کردن وچون بخورد با نابینایان

أعلمه بما بين يديه فربما فاته أطايب الطعام لعماه ويستحب الإجابة

داناند اورا آنچه میان دو دست اوست پس بسیار است که [illegible] از خوشترین طعام از جهت کوری او وواجب است قبول کردن

إلى وليمة العرس فإن أحب أن يأكل أكل وإلا دعا وانصرف لما روى جابر بن

دعوت طعام کتخدائے پس اگر دوست دارد بخورد والا دعا کند وبرگردد از جهت روایت جابر

عبد الله رض أنه قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من دعي فليجب فإن شاء طعم وإن شاء

بدرستی گفت پیغامبر خدا صلعم هرکه خوانده شود بطعام پس قبول کند پس اگر خواهد بخورد واگر خواهد

ترك وعن عبد الله بن عمر رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من دعي فلم يجب فقد عصى

بگذارد روایت است از عبدالله که گفت پیغامبر خدا صلعم کسیکه خوانده شود بطعام پس قبول نکرد پس [illegible]

الله تعالى ورسوله ومن دخل على غير دعوة فقد دخل سارقا وخرج مغيرا هذا

خدا ورسول خدا را وهرکه درآید بی خواندن پس بتحقیق درآمده دزد وبیرون آمد تاراج کننده [illegible]

الذي ذكرنا إذا كان ذلك خاليا عن المنكر فإن حضره منكر كالطبل والمزمار و

آنکه ذکر کردیم قبول کردن ولیمه [illegible] طعام خالی از ناسزا [illegible]

العود والناي والشربوق والشبابة والرباب والمغاني والطنابير والجغران

وبربط ونای وشربوق وشبابه ورباب وکاهل سرود وطنبورها وجغران

الذي يلعب به الترك لا يجلس هناك لأن جميع ذلك محرم وأما الدف يجوز

که می بازند باو ترکان ننشیند آنجا زیرا که همه آنها حرام است [illegible]

استعماله في النكاح وسماع القول بالقضيب والرقص مكروه كما فسر بعض

بکار بردن آنرا در نکاح وشنیدن گفتن بچوب بازی ورقص کردن مکروه است چنانچه تفسیر کرده اند بعضی

المفسرين قوله عز وجل ومن الناس من يشتري لهو الحديث فقال هو الغناء

مفسران [illegible] سخن بیهوده را [illegible] سرود

والنعر وجاء في بعض الأحاديث عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال الغناء ينبت

[illegible] آمده است در بعض حدیث از پیغامبر [illegible] گفت پیغامبر سرود میرویاند

النفاق في القلب كما ينبت السيل البقل وسئل الشبلي

نفاق را در دل چنانچه میرویاند سیل سبزه را و پرسیده شد شبلی را

عن الغناء فقيل أحق هو قال لا قال فماذا بعد الحق إلا الضلال ثم

از سرود پس گفته شد آیا درست است سرود گفت شبلی پس کدام چیز است پس از راستی مگر گمراهی پس

يكفي في كراهته ما في ذلك من ثوران الطبع وهيجان الشهوة والميل إلى

بس میکند در مکروه بودن سرود چیزیکه در آنست از برانگیختن طبع و برانگیختن آرزو و میل بطرف

النسوان وأباطيل النفوس ودعوتها والطرب في السخف والدناءة والاشتغال

زنان و بطرف بیهودگیهای نفس و بی‌خردیها و خوشحالی و سبکی و فروتنی و مشغول گشتن

بذكر الله نعم أطيب وأسلم لمن آمن بالله واليوم الآخر ودعوة الختان ليست

بیاد خدا خوشتر و درست‌تر است برای کسیکه ایمان آورده بخدا و روز قیامت و خواندن برای طعام ختنه ادب

مستحبة ولا على من دعي إليها أن يجيب ويكره التقاط النثار لأنه

نیست و نیست بر کسیکه خوانده شده است برای طعام ختنه قبول کردن و مکروه است چیدن افتاده شده از انه

شبيهة النهبة وفيه سخف ودناءة ويكره حضور طعام الولائم

باشد تاراج است و در چیدن سبکی و فروتنی است و مکروه است حاضر شدن طعام مهمانیهای خوشحالی

ما عدا العرس إذا كان على الصفة التي وصفها رسول الله صلى الله عليه وسلم

غیر از عروسی وقتیکه باشد آن طعام بر صفتی که بیان کرده است پیغمبر خدا و آن این است که

يمنع منه المحتاج ويحضره المستغني عنه ويكره لأهل الفضل والعلم في الجملة التسرع إلى

باز داشته شود از آن طعام آرزومند و حاضر میشود از آن بی‌نیاز و مکروه است مر خداوند بزرگی و دانش را شتافتن بطرف

إجابة الطعام والتسامح بذلك لما فيه من الذلة والدناءة والشره ولا سيما

قبول کردن طعام و آسانی کردن با آن طعام از جهت چیزیکه در آنست از فروتنی و کمینگی و حرص طعام خصوص

إذا كان حاكما وقيل ما وضع أحد يده في قصعة أحد إلا ذل ويحرم التطفل على

وقتی که بباشد خورنده طعام حاکم و گفته شده ننهاد هیچ کسی دست خود را در کاسه کسی مگر خوار شد و حرام است ناخوانده رفتن بر

طعام الناس وهو دخوله مع المدعو من غير أن يدعى وهو ضرب من الوقاحة

طعام مردم و آن تطفل درآمدنست با خوانده شدگان از غیر آنکه خوانده شود و آن تطفل یک گونه از بی‌شرمی

والغصب ففيه إثمان أحدهما الأكل لما لم يدع إليه والثاني دخوله إلى

و غصب کردن است پس در تطفل دو گناه است یکی از آن خوردن هر چیزیکه خوانده نشده است بطرف آن و دیگر درآمدن بطرف

منزل الغير بغير إذنه والنظر إلى أسراره والتضييق على من حضره

منزل دیگری بی فرمان او و نگاه کردن بطرف پنهانیهای او و تنگ ساختن بر آنکه حاضر شده است او را

ومن الأدب أن لا يكثر النظر إلى وجوه الآكلين لأنه مما يحشمهم ولا يتكلم

و از ادب است اینکه بسیار نکند نگاه بطرف رویهای خورندگان زیرا که آن نگاه از آن چیزیست که حشم می‌رواند ایشان را

عَلَى الطَّعَامِ بِمَا يَسْتَقْذِرُهُ النَّاسُ مِنَ الْكَلَامِ وَلَا بِمَا يُضْحِكُهُمْ خَوْفًا

بر طعام بچیزی که چرکین میدارند مردم آنرا از گفتار ونه بچیزی که بخندانند ایشانرا از جهت ترس

عَلَيْهِمْ مِنَ الشَّرَقِ وَلَا بِمَا يُحْزِنُهُمْ لِئَلَّا يُنَغِّصَ عَلَى الْآكِلِينَ أَكْلَهُمْ وَيُسْتَحَبُّ

بر ایشان از گلو بند شدن ونه بچیزی که اندوهگین سازد ایشانرا تا تیره نکند بر خورندگان خوردن ایشان و دوست

غَسْلُ الْيَدِ قَبْلَ أَكْلِ الطَّعَامِ وَبَعْدَهُ وَقِيلَ يُكْرَهُ قَبْلَ الطَّعَامِ وَيُسْتَحَبُّ بَعْدَهُ

شستن دست پیش از خوردن طعام و پس از آن و گفته شده که مکروهست پیش از طعام و دوست پس از آن

وَيُكْرَهُ أَكْلُ الْبَقْلَةِ الْخَبِيثَةِ وَهِيَ الثُّومَةُ وَالْبَصَلَةُ وَالْكُرَّاثُ لِكَرَاهَةِ

و مکروهست خوردن سبزه چرکین و آن سیر و پیاز و گندنا است از جهت ناخوش بودن

رِيحِهِ وَقَدْ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ أَكَلَ مِنْ هٰذِهِ الْبَقْلَةِ الْخَبِيثَةِ

بوی او و بتحقیق روایت است از پیغامبر اینکه گفت هر که بخورد از این سبزه چرکین

فَلَا يَقْرَبَنَّ مُصَلَّانَا وَكَثْرَةُ الْأَكْلِ بِحَيْثُ يُخَافُ مِنْهُ التُّخَمَةُ مَكْرُوهَةٌ

پس نزدیک نشود بنمازگاه ما و بسیاری خوردن باین روشی که ترسیده میشود از وی تخمه را مکروهست

وَقَدْ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَا مَلَأَ ابْنُ آدَمَ وِعَاءً شَرًّا مِنْ بَطْنِهِ

و بتحقیق روایت است از پیغامبر اینکه گفت پر نکرده فرزند آدم هیچ آوندی را که بدتر است از شکم او

وَيُكْرَهُ لِغَيْرِ صَاحِبِ الطَّعَامِ مِنَ الضَّيْفِ أَنْ يُلْقِمَ مَنْ حَضَرَ مَعَهُ عَلَى الطَّبَقِ

و مکروهست غیر خداوند طعام را از مهمان نواله دادن کسی را که حاضرست با او بر طبق

إِلَّا بِإِذْنِ صَاحِبِ الطَّعَامِ لِأَنَّهُ يَأْكُلُ عَلَى مِلْكِ صَاحِبِهِ عَلَى وَجْهِ الْإِبَاحَةِ وَ

مگر بفرمان خداوند طعام زیرا که مهمان میخورد بر ملک خداوند طعام بر طریق مباح ساختن برای او و

لَيْسَ ذٰلِكَ بِتَمْلِيكٍ وَلِهٰذَا اخْتَلَفَ النَّاسُ فِي الْوَقْتِ الَّذِي يَحْصُلُ الطَّعَامُ

نیست آن خوردن بر طریق ملک ساختن و از برای همین اختلاف کرده مردم در هنگام که میگردد طعام

مِلْكًا لِلْآكِلِ فَقَالَ قَوْمٌ إِذَا حَصَلَ فِي فِيهِ وَاسْتَهْلَكَ وَقَالَ آخَرُونَ لَا

ملک خورنده پس گفته است گروهی وقتی که میدرآید در دهن و نابود سازد او را و گفته اند دیگران مالک

يَمْلِكُهُ بَلْ يَأْكُلُ عَلَى مِلْكِهِ وَلِذَا قُدِّمَ الطَّعَامُ فَلَا يَحْتَاجُ بَعْدَ التَّقْدِيمِ إِلَى الْإِذْنِ

نمیشود او را بلکه میخورد او بر ملک خداوند او و وقتی که پیش نهاده شود طعام پس نیاز مند نمیشود بعد پیش نهادن بسوی فرمان

إِذَا كَانَ قَدْ جَرَتِ الْعَادَةُ فِي تِلْكَ الْبَلْدَةِ الْأَكْلُ كَذٰلِكَ فَيَكُونُ الْعُرْفُ

چون بباشد بتحقیق روان شده است روش در آن شهر خوردن اینچنین پس میباشد گرد آوردن مردم

إِذْنًا وَيُكْرَهُ إِخْرَاجُ شَيْءٍ مِنْ فِيهِ وَرَدُّهُ إِلَى الْقَصْعَةِ وَيُكْرَهُ التَّخَلُّلُ عَلَى

دستوری و مکروهست بر آوردن چیزی از دهن خود و باز آوردن بسوی کاسه و مکروهست خلال کردن بر

الطَّعَامِ وَلَا يَمْسَحُ يَدَهُ بِالْخُبْزِ وَلَا يَسْتَنْدُ لَهُ وَلَا يَخْلِطُ طَعَامًا بِطَعَامٍ يَعْنِي

طعام و پاک نکند دست خود را بنان و خوار نسازد نان را و نیامیزد طعام را بطعام مراد میدارد

ألوان الطبائخ لأنه قد يكره ذلك طباع كثير من الناس وإن كان نفسه

گوناگون پخته ها زیرا که گاهی ناخوش میدارد این را طبیعت های بسیاری از مردم واگرچه باشد نفس او

تميل إليه فيترك ذلك لأجلهم ولا يجوز له ذم الطعام ولا لصاحبه

خواهان بسوی او پس بگذارد از جهت مردم و روا نیست مر او را نکوهیدن طعام و روا نیست خداوند طعام را

استحسانه ومدحه ولا تقويمه لأنه دناءة وقد روي أن النبي صلى الله عليه وسلم

نیکو شمردن طعام و خوشحال شدن و بها کردن آن زیرا که فرومایگی است و روایت کرده شده است که پیغامبر

ما مدح طعاما ولا ذمه ولا يرفع يده حتى يرفعوا أيديهم إلا أن يعلم منهم

نستوده است طعام را و نه نکوهیده است و نه بردارد دست خود را تا آنکه بردارند مردم دستهای خود را مگر آنکه بداند از مردم

الانبساط إليه فلا يتكلف ذلك ويستحب أن يجعل ماء الأيدي في طست

گشادگی بسوی خود پس رنج نکشد آن را و دوست است اینکه بگرداند آب دستهای شسته در یک طشت

واحد لما روي في الخبر لا تبددوا يبدد شملكم وروي أن النبي صلى الله عليه وسلم

از جهت چیزی که روایت است در حدیث پراکنده مکنید پریشان کرده میشود جمعیت شما را و روایت است که پیغامبر

نهى أن يرفع الطست حتى يطف يعني يمتلي ولا يغسل يده بما يطعم من

منع کرد از آنکه برداشته شود طشت را تا آنکه پر میشود مراد میدارد پر میشود و نشوید دست خود را بچیزی که خورده میشود

دقيق الباقلاء والعدس والمرطان وغير ذلك ويجوز بالنخالة ولا يقرن

از آرد لوبیا و نسک و سرطان و غیره آن و روا است دست شستن بسبوس و باهم نکند

بين التمرتين لنهيه صلى الله عليه وسلم عن ذلك وقيل لا يكره ذلك إن كان وحده

دو خرما را در دهن از جهت بازداشتن پیغامبر صلعم از آن و گفته شده است مکروه نیست آن باهم کردن اگر باشد تنها

أو كان هو صاحب الطعام ولا يتخير الأطعمة على صاحب الدار بل يقنع

یا باشد آن کس خداوند طعام و نه گزیند و نفرماید طعام ها را بخداوند خانه بلکه قناعت کند

بما قدمه لأن في ذلك حمله على التكلف وقد قال صلى الله عليه وسلم أنا وأتقياء

بر آنچه پیش آورده است صاحب خانه او را زیرا که در آن فرمایش بار کردن است او را بر رنج کشیدن و تحقیق گفته است پیغامبر من و پرهیزگاران

أمتي برآء من التكلف وإن استدعى منه صاحب الدار التشهي عليه كان

امت من بیزارند از رنج کشیدن و اگر بخواهد از او خداوند خانه خواهش او بر طعام باشد

له أن يذكر شهوته ويكره له رد الهدية وإن قلت إذا كانت من

مر او را یاد کردن آرزوی خود و مکروه است او را باز دادن هدیه واگرچه کم باشد چون باشد تحفه از

جهة حلال طيبة واجتهد في المكافات أو الدعاء له ومن سقط في

وجه حلال پاک و بکوشد در برابری کفایت کردن با او یا در دعا کردن مر او را و کسی که افتاده است در

طعامه أو شرابه شيء فلا يخلو إما أن يكون له نفس سائلة ما عدا

خوردنی او یا در شراب او چیزی پس خالی نیست آن چیز یا آنکه می باشد مر او را خون روان و آن چیز غیر

السمك يكون الطعام نجسا ويحرم أكله إذا كان مائعا وإن كان

ماهی است پس میباشد طعام پلید وحرام میشود خوردن آن اگر باشد آن طعام آبگین واگر باشد آن طعام

جامدا رفعه وما حوله وإن كان مما لا نفس له سائلة فإن كان

خشک وبی آب بردارد آن چیز را با طعام گرد وگرد آن است واگر باشد آن چیز از آنچه که نیست خون روان مراو را پس اگر باشد

من ذوات السموم لم يأكله ويحرم الطعام لأجل الضرر به لا بعينه

از خداوندان زهر نخورد طعام را وحرام میشود طعام بلکه از جهت زیان بسبب وی نه از جهت

كالحية والعقرب وإن كان ذبابا غمسه في الطعام حتى يغوص

چنانچه مار وکژدم واگر باشد آن چیز مگس غوطه دهد او را در طعام تا آنکه فرو رود

جناحاه ثم أخرجه وإن مات فإن الطعام طاهر يأكله لما روي

هر دو بال او پس برآرد آنرا واگر بمیرد مگس پس بدرستی طعام پاک است بخورد او را از برای چیزیکه روایت

أن النبي صلى الله عليه أنه قال إذا وقع الذباب في إناء أحدكم فليغمسه

از پیغامبر بدرستی فرمود چون افتد مگس در آوند یکی از شما غوطه دهد بس آنرا

فيه فإن في أحد جناحيه داء وفي الأخرى شفاء وإنه يلقي بالذي

در طعام پس بدرستی در یک از هر دو بال او زهر است ودر دیگرے شفا است وبدرستی مگس مے اندازد آن که

فيه الداء ويستحب له مص الشراب ولا يكرعه كرعا ويقطعه ثلث

در آن زهر است وادب است مر او را مکیدن آب ونخورد آب را بچو خوردن دواب وبگذارد آب را سه بار

دفعات للنفس ولا يتنفس في الإناء ويسمي على أوله ويحمد الله تعالى

از جهت دم گرفتن ونفس نزند در آوند وبسم الله بگوید بر اول خوردن وثنا گوید

في آخره والاختصار في هذه الجملة أن نقول هي اثنا عشر خصلة

در آخر آن وکوتاهی همه در آداب طعام این است اینکه بگوییم آن دوازده روش است

أربع منها فريضة وأربع سنة وأربع آداب أما الفريضة فالمعرفة

چهار از آنها فرض است وچهار سنت است وچهار ادب است هر چه باشد فرض پس شناختن

بما أكله من أين هو والتسمية والرضا والشكر وأما السنة

آنچه خورده از کجاست آن وبسم الله گفتن وخوشنود بودن وشکر گفتن وهر چه باشد سنت

فالجلوس على الرجل اليسرى والأكل بثلاثة أصابع ولعق الأصابع والأكل

پس نشستن بر پای چپ وخوردن بسه انگشت ولیسیدن انگشتان وخوردن

مما يليه وأما الآداب فالمضغ الشديد وتصغير اللقم وقلة النظر إلى وجوه القوم

از آنچه پیش خودست وهر چه که باشد ادب طعام پس خاییدن سخت است وخورد کردن نواله او وکم کردن نگاه بطرف رویهای مردم

وأن لا يفرش المائدة بالخبز ويضع فوقه الأدم وأن لا يأكل متكئا ولا

واینکه فرش نکند خوان بنان وننهد بالای نان خورشها واینکه نخورد تکیه کننده ونه

مُنبطحًا على بطنه **فصل** فإذا أفطر عند غيره قال أفطر عندكم

دران حال که بر رو افتاده است بر شکم خود پس چون روزه بگشاید نزد دیگری بگوید روزه بگشایند نزد شمایان

الصائمون وأكل طعامكم الأبرار وتنزلت عليكم الرحمة وصلت

روزه داران وبخورند طعام شمارا نیکوکاران وفرود آید بر شمایان رحمت وصلوات گویند

عليكم الملائكة الحمد لله الذي أطعمنا وسقانا وجعلنا من المسلمين

بر شما فرشتگان وسپاس مر خدایرا آنکه طعام داد مارا وآب داد مارا وگردانید مارا از مسلمانان

وهدانا من الضلالة وفضلنا على كثير من خلقه تفضيلا اللهم أشبع جائع

وراه نمود مارا از گمراهی وبزرگی داد مارا بر بسیاری از آفرینش خود برتری دادن بار خدایا سیر گردان گرسنگان

أمة محمد صلى الله عليه وسلم واكس عاريها وعاف مرضها ورد غائبها واجمع شمل

امت محمد را وبپوشان برهنگان امت را وتندرستی ده بیماران امت را وباز آر غایبان امت را وگرد آر پریشانی

أهل الدار وأدر أرزاقهم واجعل دخولنا بركة وخروجنا مغفرة و

صاحب خانه وفرود ریز روزیهای ایشان وبگردان درآمدن ما با برکت وبرآمدن ما آمرزش و

آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار برحمتك يا أرحم

بده مارا در دنیا نیکوی ودر آخرت نیکوی ونگهدار مارا از عذاب دوزخ بمهربانی خود ای مهربان ترین

الراحمين **فصل** في آداب الحمام وبناء الحمام وبيعه وشراؤه وكراه مكروه

همه مهربانان در آداب های حمام وساختن حمام وفروختن او وخریدن او وکرایه دادن او مکروه است

في الجملة لما فيه من مشاهدة عورات الناس فقد روي عن علي ابن أبي طالب

بهمه از جهت چیزیکه در انست از دیدن اندامهای مردم وتحقیق روایت است از علی

رض أنه قال بئس البيت الحمام ينزع من أهله الحياء ولا يقرأ فيه القرآن وأما

آنکه گفت بد خانه است حمام میکشد از اهل خود شرم را وخوانده نمیشود دران قرآن وهر آینه

دخوله فالأولى أن لا يدخله إذا وجد من ذلك بدا لما ورد عن عبد الله بن

درآمدن در حمام پس بهتر انست اینکه نه درآید او را وقتیکه بیابد از آن گزیر از جهت چیزیکه وارد است از عبد الله

عمر رض أنه كان يكره الحمام ويعلل بأنه من رفيع العيش وعن الحسن وابن سيرين

اینکه بود او که مکروه میداشت حمام را ومیگفت باینکه از تازگی عیش است واز حسن وابن سیرین

أنهما كانا لا يدخلان الحمام وقال عبد الله بن الإمام أحمد رح ما رأيت أبي قط

اینکه ایشان نمی درآمدند حمام را وگفت پسر امام احمد که ندیدم پدر خود را هرگز

دخل الحمام وإن كان به حاجة إلى ذلك ودعت الضرورة

که درآمده در حمام واگر باشد بکسی حاجت بطرف حمام وخواننده ضرورت بطرف او

جاز له دخوله مستترا بمئزر غاضا لبصره

رواست مر او را درآمدن حمام دران حال که پوشیده است خود را بلنگی پوشیده است چشم خود را

عن عورات النساء وان امكنه ان يخلى الحمام له فيدخله بالليل

از اندامهای زنان و اگر توانست باشد او را که خالی کرده شود حمام مر او را پس در آید در او بشب

او وقتا يقل ذنوبه بالنهار وقد سئل الامام احمد رحمه الله عن ذلك

یا در وقتیکه کم میشود مردمان او بروز و بتحقیق پرسیده شد امام احمد رح ازان حمام

فقال رحمه الله تعالى ان كنت تعلم ان كل من في الحمام عليه ازار فادخله والا فلا

پس گفت ان اگر بوده تو میدانی اینکه هر کسی که در حمام است برو لنگی است پس در آ در و اگر نه پس نه

تدخله وقد روت عائشة رضي الله عنها عن النبي صلعم انه قال بئس البيت الحمام

در ورد و بتحقیق روایت کرده است عائشه رض از پیغامبر صلعم اینکه گفت پیغامبر بد خانه ایست حمام خانه

بيت لا يستر وماؤه لا يطهر قالت عائشة رض ما يسر عائشة انها دخلته

که پوشنا نمیشود و آب پاک نمیشود و گفت عائشه رض آسان باشد عائشه را اینکه او در آمده است حمام را

ولها مثل حشو ذهبا وقال صلى الله عليه وسلم في حديث جابر بن عبد الله رض من

و حال آنکه او را مانند کوه احد است زر و گفت پیغامبر صلعم در حدیث جابر رض کسی که

كان يؤمن بالله واليوم الاخر فلا يدخل الحمام الا بمئزر واما النساء فانما

بوده است که ایمان می آرد بخدا و بروز قیامت پس در نیاید حمام را مگر بلنگی و هر چون که باشند زنان پس

يجوز لهن دخوله بالشرائط التي ذكرناها في حق الرجال او وجود العذر و

روا نیست ایشان را در آمدن حمام مگر بشرطهای که یاد کردیم آنها را در حق مردان و یا بودن عذر و

الحاجة كالمرض وكالحيض والنفاس لما روى ابن عمر رض عن النبي صلى الله عليه وسلم

حاجت با ایشان چنانچه بیماری و حیض و نفاس از جهت چیزیکه روایت کرده است ابن عمر رض از پیغامبر صلعم

انه قال ستفتح عليكم ارض العجم وستجدون بيوتا يقال لها الحمام فلا يدخلها

اینکه گفت سرانجام است که فتح کرده میشود بر شما زمین عجم و سرانجام است که می یابید ازان زمین خانها را که گفته میشود مر آنها را حمام پس در نیاید

الرجال الا بازار وامنعوا منها النساء الا مريضة او نفساء واذا دخل

مردان مگر بلنگی و باز دارید ازان حمام زنان را مگر بیمار را و خداوند نفاس را و وقتیکه در آید

الحمام فلا يسلم ولا يقرأ القران لما تقدم من حديث علي رض فصل

در حمام پس سلام نگوید و نه خواند قران از جهت چیزیکه گذشت از حدیث علی رض

في النهي عن التعري في الجملة وفي حال الغسل لما روى ابو داود باسناده عن

در بازداشتن از برهنه شدن در همه جا و در وقت غسل کردن از جهت چیزیکه روایت کرده است ابو داود باسناد او از

بهز بن حكيم عن ابيه عن جده رض قال قلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم عوراتنا

بهز بن حکیم از پدر او از جد او گفت او گفتم ای پیغامبر خدا صلعم بر هنگیهای ما یان

ما ناتي منها وما نذر قال صلى الله عليه وسلم احفظ عورتك الا من زوجتك او ما ملكت

کدامی را بیاریم ازانها و کدامی را ترک کنیم گفت پیغامبر صلعم نگهدار برهنگی اندام خود را از همه مگر از زن خود یا کسیکه مالک شده است او را

يمينك قال قلت يا رسول الله اذا كان القوم بعضهم في بعض قال صلى الله عليه وسلم

دست راست تو گفت جد او گفتم ای پیغامبر خدا وقتی که باشد گروه پاره اند باهم پاره و دیگر گفت پیغامبر

ان استطعت ان لا يرينها احد فلا يرينها قال قلت يا رسول الله اذا كان احدنا خاليا

اگر توانی اینکه نه بیند آن اندام را هیچکس پس نه بیند آن را گفت جد او گفتم ای پیغامبر خدا وقتی که باشد یکی از ما تنها

قال صلى الله عليه وسلم الله احق ان يستحيى منه من الناس ورواه ابو داود باسناده

گفت پیغامبر خدا سزاوار تر است اینکه شرم داشته شود از او از مردم و روایت کرده است ابو داود

عن ابي سعيد الخدري رض عن ابيه عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لا ينظر الرجل الى

گفت پیغامبر نه بیند مرد بسوی

عورة الرجل ولا تنظر المرأة الى عورة المرأة ولا يفضي الرجل الى الرجل في

اندام مرد و نه بیند زن بسوی اندام زن و نرسد مرد بسوی مرد در

ثوب ولا تفضي المرأة الى المرأة في ثوب واما حالة الغسل في موضع خال

یک جامه و نرسد زن بسوی زن در یک جامه و هر چونکه در وقت غسل در جای تنها

لا يراه احد فيكره ان يغتسل بلا مئزر لما روى ابو داود باسناده عن عطاء عن يعلى

که نمی بیند او را هیچکس پس مکروه است اینکه غسل کند بی لنگ از جهت چیزی که روایت کرده ابو داود باسناد خود

بن امية رض قال يعلى ان رسول الله صلى الله عليه وسلم رأى رجلا يغتسل بلا ازار

گفت بدرستی پیغامبر خدا دید مردی را که غسل میکرد بی لنگ

فصعد المنبر فحمد الله تعالى واثنى عليه وقال ان الله حيي ستير يحب

پس برآمد پیغامبر بر منبر پس سپاس گفت خدا را و ثنا کرد بر او و گفت پیغامبر بدرستی خدا شرمناک است بسیار پوشنده است

الستر والحياء فاذا اغتسل احدكم فليستتر واما ان دخل الماء للغسل

پوشیدن را و شرم را پس وقتیکه غسل کند یکی از شما پس پوشیده شود و هر چونکه باشد اگر در آید در آب برای غسل

او لغيره فيكره ايضا بلا مئزر لان للماء سكانا لما روى جابر بن عبد الله رض

یا برای غیر او پس مکروه است نیز در آمدن بی لنگ زیرا که بدرستی مر آب را باشندگانست از جهت چیزی که روایت کرده است جابر

عن النبي صلى الله عليه وسلم انه نهى ان يدخل الماء بلا مئزر وعن الحسن رض انه قال ان للماء

از پیغامبر صلعم اینکه بازداشته است پیغامبر از اینکه در آید در آب بی لنگ و نقل است از حسن رض اینکه گفت بدرستی مر آب را

سكانا وان احق من استتر من سكانه لنحن **فصل** وقد رخص الامام

باشندگانند و بدرستی سزاوار ترین کسیکه پوشیده است از باشندگان آب هر آینه ماییم و بتحقیق رخصت کرده است

احمد رحمه الله في ذلك في رواية اخرى وانه لا يكره ذلك لانه سئل عن

امام احمد رح در برهنه در آمدن در آب در روایت دیگر و اینکه مکروه نیست این در آمدن زیرا که بدرستی پرسیده شد

رجل كان عند نهر ليس يراه احد قال ارجو ومعنى ذلك انه لا يكون به

امام احمد از مردی که بود نزد جوئی که نمی دید او را هیچکس گفت امید دارم و معنی آن اینست که نمی باشد باو

بَاسٌ وَالْأَوْلَى وَالْأَصَحُّ مَا تَقَدَّمَ مِنَ النَّهْيِ فَصْلٌ فِي لُبْسِ الْخَاتَمِ وَ

باک وبهتر ودرست تر چیزیست که گذشت از بازداشتن در بیان پوشیدن انگشتری و

اِتِّخَاذِهِ عَنْ أَبِي دَاوُدَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض قَالَ أَرَادَ رَسُولُ اللّٰهِ

ساختن آن از ابی داود گفت انس خواست پیغامبر خدا

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنْ يَكْتُبَ إِلَى بَعْضِ الْأَعَاجِمِ فَقِيلَ لَهُ لَا يَقْرَؤُونَ كِتَابًا إِلَّا بِالْخَاتَمِ فَاتَّخَذَ

اینکه بنویسد مکتوب بطرف بعضی عجمیان پس گفته شد پیغامبر را اینکه نمی خوانند عجمیان مکتوب را مگر با مهر پس خواست

خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ وَنَقَشَ فِيهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ وَعَنْ أَنَسٍ رض قَالَ كَانَ

انگشتری از نقره و بنوشت در و محمد پیغامبر خدا و روایت است از انس اینکه گفت بود

خَاتَمُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ فِضَّةٍ كُلُّهُ فَصُّهُ مِنْهُ وَفِي لَفْظٍ عَنْ أَنَسٍ رض

انگشتری پیغامبر خدا از نقره تمامی نگینه او از نقره بود و روایت دیگر از انس است

أَنَّهُ قَالَ كَانَ خَاتَمُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ وَرِقٍ فَصُّهُ حَبَشِيٌّ رَوَاهُ أَبُو دَاوُدَ

بدرستی او گفت بود انگشتری پیغامبر خدا از نقره از خرمهره یا عقیق حبشی بود و روایت کرد ابو داود

بِإِسْنَادِهِ عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رض قَالَ اتَّخَذَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَاتَمًا مِنْ ذَهَبٍ

گفت اینکه گرفت پیغامبر خدا انگشتری از زر

وَجَعَلَ فَصَّهُ مِمَّا يَلِي بَطْنَ كَفِّهِ وَنَقَشَ فِيهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ فَاتَّخَذَ النَّاسُ خَوَاتِيمَ

و گردانید نگینه او از آن طرف که پیوسته کف دست او و نوشت در و محمد پیغامبر خداست و گرفتند مردم انگشترهای

الذَّهَبِ فَلَمَّا رَآهُمْ قَدِ اتَّخَذُوهَا رَمَى بِهِ وَقَالَ لَا أَلْبَسُهُ أَبَدًا ثُمَّ اتَّخَذَ خَاتَمًا مِنْ فِضَّةٍ

زر پس هرگاه دید پیغامبر ایشانرا گرفته اند انگشترهای زر را انداخت پیغمبر انگشتر را و فرمود نمی پوشم آنرا هرگز پس گرفت انگشتری را از نقره

وَنَقَشَ فِيهِ مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللّٰهِ ثُمَّ لَبِسَ ذٰلِكَ الْخَاتَمَ بَعْدَهُ أَبُو بَكْرٍ رض ثُمَّ لَبِسَ بَعْدَ أَبِي بَكْرٍ

و نوشت در و محمد پیغامبر خداست پس پوشید انگشتری را بعد پیغامبر ابوبکر پس پوشید بعد از ابی بکر

عُمَرُ رض ثُمَّ لَبِسَهُ عُثْمَانُ رض حَتَّى وَقَعَ فِي بِئْرِ أَرِيسَ فَصْلٌ وَيُكْرَهُ اتِّخَاذُ

عمر پس پوشید انگشتری را عثمان تا آنکه افتاد آن انگشتری در چاه اریس و مکروه است گرفتن

الْخَاتَمِ مِنَ الْحَدِيدِ وَالشَّبَهِ لِمَا رَوَى أَبُو دَاوُدَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ بُرَيْدَةَ

انگشتری از آهن و برنج از جهت چیزیکه روایت کرده است ابو داود

عَنْ أَبِيهِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ إِنَّ رَجُلًا جَاءَ إِلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

گفت پدر بریده بدرستی مردی آمد بطرف پیغامبر

وَسَلَّمَ وَعَلَيْهِ خَاتَمٌ مِنْ شَبَهٍ فَقَالَ لَهُ مَا لِي أَجِدُ مِنْكَ رِيحَ الْأَصْنَامِ

و حال آنکه بر آن مرد انگشتری از برنج بود پس گفت پیغامبر مرا و را چیست مرا که می یابم از تو بوی بتان

فَطَرَحَهُ ثُمَّ جَاءَ وَعَلَيْهِ خَاتَمٌ مِنْ حَدِيدٍ فَقَالَ مَا لِي أَرَى

پس انداخت آن مرد انگشتری را پس آمد و بروی هست انگشتری از آهن پس گفت چیست مرا که می بینم

عَلَيْكَ حِلْيَةُ أَهْلِ النَّارِ فَطَرَحَهُ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ مِنْ أَيِّ شَيْءٍ أَتَّخِذُهُ

قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِتَّخِذْهُ مِنْ وَرِقٍ وَلَا تُتِمَّهُ مِثْقَالًا فَصْلٌ

وَيُكْرَهُ التَّخَتُّمُ فِي الْوُسْطَى وَالسَّبَّابَةِ لِمَا رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَهَى عَلِيًّا رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ عَنْ

ذٰلِكَ فَصْلٌ وَالْاِخْتِيَارُ التَّخَتُّمُ فِي الْيُسْرَى وَفِي الْخِنْصَرِ لِمَا رَوَى أَبُو

دَاوُدَ بِإِسْنَادِهِ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يَتَخَتَّمُ فِي يَسَارِهِ وَ

كَانَ فَصُّهُ فِي بَاطِنِ كَفِّهِ وَرُوِيَ ذٰلِكَ عَنْ أَكْثَرِ السَّلَفِ الصَّالِحِ وَلِأَنَّ خِلَافَ

ذٰلِكَ عَادَةُ وَشِعَارُ الْمُبْتَدِعَةِ وَلِأَنَّ الْمُسْتَحَبَّ أَنْ يَكُونَ تَنَاوُلُ الْأَشْيَاءِ

بِالْيَمِينِ لِيَضَعَهُ فِي الشِّمَالِ وَفِي ذٰلِكَ صِيَانَةٌ لِلْخَاتَمِ وَصِيَانَةٌ لِلْمَكْتُوبِ

عَلَيْهِ مِنَ الْأَسْمَاءِ وَالْحُرُوفِ وَقَدْ رُوِيَ عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ

يَتَخَتَّمُ فِي يَمِينِهِ فَعَلَى هٰذَا الْيَمِينُ وَالْيَسَارُ سَوَاءٌ وَالْاِخْتِيَارُ الْأَوَّلُ فَصْلٌ

فِي آدَابِ الْخَلَاءِ وَالْاِسْتِنْجَاءِ إِذَا أَرَادَ دُخُولَ الْخَلَاءِ نَحَّى عَنْهُ مَا كَانَ فِيهِ

ذِكْرُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ كَالْخَاتَمِ وَالتَّعْوِيذِ وَغَيْرِهِمَا وَيُقَدِّمُ رِجْلَهُ الْيُسْرَى وَ

يُؤَخِّرُ الْيُمْنَى وَيَقُولُ بِسْمِ اللّٰهِ أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الْخُبُثِ وَالْخَبَائِثِ وَمِنَ الرِّجْسِ النَّجِسِ

الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ لِمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ هٰذِهِ الْحُشُوشَ مُحْتَضَرَةٌ

فَاسْتَعِيذُوا بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ وَلْيَقُلْ أَحَدُكُمْ أَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنَ الرِّجْسِ

النجس الخبيث الشيطان الرجيم ويكون مغطي الرأس مستترا ولا يرفع

چرکین پلید ... باشد پوشیده سر و ... و سر برندارد

ثوبه حتى يدنو من الارض ويكون اعتماده على رجله اليسرى لانه اسهل

جامه خود را تا آنکه نزدیک شود از زمین و میباشد زور او بر پای چپ زیرا که آن آسانتر است

لخروج الخارج ولا يتكلم ولا يرد على من يسلم عليه ولا يجيب متكلما و

مر برآمدن آینده را و سخن نگوید و جواب نگوید بر کسی که سلام میگوید برو و جواب نگوید سخن کننده را و

يحمد الله في قلبه عند العطاس ولا يرفع راسه الى السماء ولا يضحك مما

ستایش گوید خدا را در دل خود وقت عطسه زدن و نه برآرد سر خود را بسوی آسمان و نه خندد از چیزی که

يخرج منه لا من غيره ويبعد من الناس ويهيئ موضعا مستفلا رخوا

می برآید از وی و نه از دیگری و دور شود از مردم و آماده کند جای جدا بهر خود نرم

لبوله لئلا يترشش عليه ولا يرى عورته احد فان كان الموضع صلبا

برای ساختن بول تا آنکه پاشیده نشود برو و ننماید اندام خود هیچ یکی را پس اگر باشد جای سخت

او مهب الريح الصق دبر ذكره بالارض وان كان في الصحراء لم يستقبل

یا جای وزیدن باد را بچسپاند سر مردی خود را بر زمین و اگر باشد در بیابان رو نیارد

القبلة ولم يستدبرها بل يشرق ويغرب كما جاء في الخبر ولا يستقبل

قبله را و پشت نکند قبله را بل رو بمشرق کند یا بمغرب چنانچه آمده است در خبر رو نیارد

الشمس والقمر ولا يبول في جحر ولا تحت شجرة مثمرة ولا غير مثمرة لانه

آفتاب و مهتاب را و بول نکند در سوراخی و نه در زیر درخت میوه دهنده و غیر میوه دهنده زیرا که بدرستی

قد يستظل بظلها فيتلوث ثيابهم وقد يسقط من ثمرتها فيتنجس

گاهی نشسته میشود بسایه او پس آلوده میشود جامهای ایشان و گاهی می افتد از میوه او پس ناپاک میگردد

ولا في طريق ولا في مشرعة نهر ولا في فناء حائط لان بذلك يستحق اللعنة

و نه در راه و نه در جای فرود آمدن بجوی و نه در سایه دیوار زیرا که بدرستی بآن سزاوار میشود لعنت را

كما ورد في الخبر ولا يذكر الله في موضعه بالقرآن ولا بغيره تنزيها

چنانچه آمده است در حدیث و یاد نکند خدا را در جای بول بقرآن خواندن ... از جهت پاک داشتن

لاسمه عز وجل ولا يزيد على بسم الله والتعوذ من الشيطان على ما ذكرنا

مر نام خدا را و زیاده نکند بر بسم الله گفتن و اعوذ بالله گفتن بر آنکه یاد کردیم

فاذا فرغ قال الحمد لله الذي اذهب عنا الاذى فعافاني غفرانك ثم يقوم

پس چونکه فارغ شود بگوید ستایش مر خدای را آنکه برد از ما چیز گنده را و تندرست کرد مرا ... پس برخیزد

عن موضعه الى موضع طاهر ولا يستنجي هناك لئلا يتلوث يده

از جای خود بطرف جای پاک و پاک نکند خود را آنجا تا آنکه آلوده نشود دست او

بالنجاسة

بِالنَّجَاسَةِ أَوْ يَرُشَّ الْمَاءَ عَلَى بَدَنِهِ وَثِيَابِهِ ثُمَّ يَنْظُرُ فَإِنْ كَانَ الْخَارِجُ لَمْ

پخته گشت با پاشیده شود آب پلید بر تن او و جامه او پس دیده شود پس اگر باشد برآمده پریشان

يَنْتَشِرْ عَنِ الْمَخْرَجِ إِلَّا بِمِقْدَارِ مَا جَرَتِ الْعَادَةُ بِهِ كَانَ مُخَيَّرًا بَيْنَ الْاِسْتِجْمَارِ

نشده است از جای برآمدن مگر باندازه چیزی که رفته است روش بران اختیار دارنده میان پاک کردن

بِجَامِدٍ وَبَيْنَ الْاِسْتِنْجَاءِ بِالْمَاءِ فَإِنِ اخْتَارَ الْجَامِدَ فَالْاِخْتِيَارُ الْحَجَرُ

بخشک و میان پاک کردن باب پس اگر گیرد خشک را پس مختار سنگ است

وَعَدَدُهُ ثَلٰثَةُ أَحْجَارٍ إِنْ كَانَ لَمْ يَسْتَجْمِرْ بِهِنَّ أَحَدٌ مِنْ قَبْلُ طَاهِرَةً فَيَأْخُذُ

و شمار آن سه سنگ است اگر استنجا نکرده است بآنها کسی پیش از این در حالیکه پاک اند پس بگیرد

حَجَرًا مِنْهَا بِيَمِينِهِ فَيَبْدَأُ بِالْقُبُلِ بَعْدَ أَنْ يَمْسَحَ أَصْلَ ذَكَرِهِ إِلَى رَأْسِهِ وَ

سنگی از آن سه بدست راست خود و پس آغاز کند بر اندام پیش پس از آنکه مسح کند بیخ ذکر خود را تا سر او و

يَنْتُرَهُ ثَلٰثًا بِيَدِهِ الْيَسَارِ مُتَنَحْنِحًا لِيَتَحَقَّقَ اسْتِفْرَاغُ الْبَوْلِ بِذٰلِكَ فَهُوَ الْاِسْتِبْرَاءُ

پاک کند سه مرتبه بدست چپ خود در حالیکه سرفه کننده است تا پیدا آید برآوردن بول را بتحقیق پس آن استبراء است

وَيَأْخُذُ ذَكَرَهُ بِشِمَالِهِ وَيَمُدُّهُ عَلَى الْحَجَرِ الَّذِي فِي يَمِينِهِ وَيَمْسَحُهُ حَتّٰى يَرٰى

و بگیرد ذکر خود را بچپ خود و بکشد او را بر سنگ آنکه در دست راست است و بمالد او را تا آنکه ببیند

مَوْضِعَ الْمَسْحِ جَافًّا يَفْعَلُ كَذٰلِكَ ثَلٰثًا بِثَلٰثَةِ أَحْجَارٍ فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى

جای مالیدن خشک شده بکند همچنین سه بار بسه سنگ و اگر توانا نیست بر

الْأَحْجَارِ فَبِثَلٰثِ خِرَقٍ أَوْ خَزَفٍ أَوْ مَدَرٍ أَوْ ثَلٰثِ حَثَيَاتٍ مِنْ تُرَابٍ أَيْ يَمْسَحُ

سنگها پس بسه لته یا بسه سفال یا بسه کلوخ یا بسه کف از خاک یا بمالد

عَلَى الْأَرْضِ أَوِ الْحَائِطِ عِنْدَ عَدَمِ هٰذِهِ الْأَشْيَاءِ حَتّٰى يَرَى الْجَفَافَةَ وَ

بر زمین یا بر دیوار وقت نابودن این چیزها تا آنکه می بیند خشکی و

النَّشَافَةَ عَنْ أَثَرِ كُلِّ مَسْحَةٍ فَإِذَا فَعَلَ ذٰلِكَ فَقَدْ سَقَطَ عَنْهُ حُكْمُ

آب چینی از پس هر مالیدن پس وقتی که کرد آن را پس تحقیق دور شد از وی حکم

الْقُبُلِ وَيَنْبَغِي أَنْ يَحْتَرِزَ عَنْ مَدِّ الذَّكَرِ فِي الْاِسْتِبْرَاءِ مِنْ مَوْضِعِ الْحَشَفَةِ

اندام پیش و می باید اینکه بگریزد از کشیدن اندام در استبرا در جای سر ذکر

لِأَنَّهُ قَدْ يَبْقَى الْبَوْلُ فِي قَصَبَةِ الْإِحْلِيلِ ثُمَّ يَخْرُجُ بَعْدَ فَرَاغِهِ عَنِ الْوُضُوءِ

از جهت آنکه بدرستی گاه میماند بول در نای سوراخ ذکر پس می برآید پس از فارغ شدن او از وضو

فَيَبْطُلُ وُضُوءُهُ وَلِهٰذَا شُرِعَ فِي حَقِّهِ أَنْ يَخْطُوَ خُطُوَاتٍ قَبْلَ الْاِسْتِبْرَاءِ

پس باطل میشود وضو او و از جهت آن فرموده شد در حق اینکه قدم زند سه گام پیش از پاک کردن

وَالتَّنَحْنُحُ خَوْفًا مِنْ بَقَاءِ شَيْءٍ مِنَ الْبَوْلِ فِي الْإِحْلِيلِ وَأَمَّا الدُّبُرُ فَيَأْخُذُ

و سرفیدن از جهت ترسیدن از ماندن چیزی از بول در سوراخ ذکر و هر چه باشد اندام پس پس بگیرد

الحجر بشماله ويمسحه على المسربة من مقدمها الى ان يبلغ الى
مؤخرها ثم يرمي به ثم يأخذ الحجر الثاني ويبدأ به من مؤخرها
فيمسحها الى ان يبلغ مقدمها ثم يرمي به ثم يأخذ الحجر الثالث فيديره
حول المسربة فيرمي به وقد حصل بذلك الانقاء فان لم ينق بان
رأى على الحجر الاخير نداوة زاد الى خمسة وان لم ينق بذلك زاد الى
سبعة او تسعة ولا يقطعه الا على وتر وان نقي بحجر واحد او باثنين
زاد الى ثلثة لان الشرع بذلك ورد وقد ذكر للاستنجاء صفة اخرى
وهو ان يأخذ الحجر بشماله فيضعه على مقدم صفحته اليمنى ثم يمره
الى مؤخرها ثم يديره على اليسرى فيمره عليها الى مؤخرها حتى يبلغ
الموضع الذي بدأ منه ويأخذ حجرا آخر فيمره من مقدم صفحته
اليسرى كذلك ثم يأخذ حجرا آخر فيمسح به الوسط والكل جائز فقد
جاء في الاثر ان رجلا قال لبعض الصحابة من الاعراب وقد خاصمه
لا احسبك انك تحسن الخراءة فقال بلى وابيك اني بها لحاذق
قال فصفها لي قال ابعد الاثر واعد المدر واستقبل بنبت الشيح
واستدبر الريح واقعي اقعاء الظبي واجفل اجفال النعام اما الشيح

فهو نبت طيب الريح يكون بالبادية والاقعاء ههنا الاستيفاز على

پس آن گیاهی است خوش بوی باشد در دشت واقعاء اینجا بار گردن است بر

صدور قدميه والاحتفاز الارتفاع عن الارض **فصل** و

پیش دو پای خود واحتفاز بلند داشتن سرین خود است از زمین فصل و

الاستنجاء بالماء ان يمسك قضيبه بيده اليسرى ويطرح الماء باليمنى

استنجا کردن بآب این است که نگاه دارد آلت خود را بدست چپ و بیندازد آب را بدست راست

فيغسله سبعا بعد الاستبراء والتنحنح وفصل الازعاج على ما ذكرناه

پس بشوید او را هفت بار پس از پاک کردن و سرفیدن و زیادت انگیز کردن بنابر آنکه یاد کردیم او را

وقد شبه فقهاء المدينة رض الذكر بالضرع ولا يزال يخرج منه الشيء

بتحقیق مانند کرده اند دانایان مدینه آلت مرد را بپستان و همیشه می براید ازو چیزی

بعد الشيء ما دام الرجل يمده فاذا وقع الماء الذكر انقطع البول واما

پس از چیزی تا هنگام که مرد همیکشد او را پس هرگاه که افتد آب بر آلت مرد می ماند بول پس

الدبر فيباشر المحل بيده اليسرى ويصب الماء باليمنى فيتابع صبه

کون پس استعمال کند آن محل را بدست چپ خود و بریزد آب را بدست راست پس در پی بریزد آب را

ويسترخي قليلا ويجيد ذلك الموضع بيده حتى يتيقن نظافته وينقي

و سست کند سفره را اندکی و نیکو کند مالش آنجای را بدست خود تا یقین کند پاکی او را و پاک شود

ولا يلزمه غسل باطن المخرجين لان ذلك مما يعفى عنه في الشرع ولا عليه

و لازم نیست او را شستن اندرون هر دو اندام از جهت آنکه آن از چیزی است که بخشیده میشود او را در شرع و نیست

الاستنجاء من الريح والفضيلة في الجمع بين الاستجمار بالجامد والماء

استنجا کردن از باد و فضیلت در جمع کردن میان استنجا کردن بخشک و بآب است

فان اختصر على الحجر اجزاه لكن استعمال الماء اولى في الجملة لانه قيل اذا لم

پس اگر اقتصار کند بر حجر بسنده شود او را لاکن استعمال کردن آب بهتر است در همه حال زیرا که گفته شده است هرگاه که

يستنج بالماء اعتراه الوسواس ولهذا قيل ان قوما من الشعراء لا يستنجون

استنجا نکند بآب پیدا میشود او را وسواس و از جهت این گفته شده است بدرستی گروه از شاعران استنجا نمیکنند

بالماء لان كلام الخنا والفحش يجيء بذلك فهو سببه نعوذ بالله من كلام

بآب زیرا که سخن فحش ناسزا می آید بآن پس آن استنجا نا کردن سبب فاحش است پناه میجوییم از سخن

ثمرة القذر والنتن **فصل** واما اذا انتشرت النجاسة الى

که بار رسیده است از پلیدی و گندگی فصل و اما هرگاه که پراگنده شود پلیدی بسوی

معظم حشفته في القبل والصفحتين في الدبر لم يجز غير الماء لانها

اکثر سر ذکر در اندام پیش و بسوی دو جانب در اندام پس بس نیکند او را غیر آب زیرا که

خرجت من محل الترخص فصارت كالنجاسة التي على بقية البدن
براده است از بدن ... رخصت پس گشت آن مانند چرکی که بر باقی تن است

من الفخذ والصدر وغيرهما ولا يزول إلا بالماء **فصل** وصفة
از ران و سینه و غیر ایشان و دور نمیشود آن نجاست مگر با آب و چگونگی

ما يجوز به الاستنجاء أن يكون جامدا طاهرا منقيا غير مطعوم ولا
چیزیکه روا است باو استنجا کردن اینست اینکه میباشد خشک پاک پاک کننده ناخوردنی و نیست

حرمة له وغير متصل بحيوان ولا يجوز بالروث والرمة لأنهما
بزرگی مراورا و نه پیوسته است بجاندار و روا نیست بسرگین و استخوان زیراکه بدرستی آنها

من طعام الجن ولا بشيء من زجاج يلطخ فلا ينقي كالحممة والزجاجة
از خوراک دیو است و نه بچیزی از سم که آلوده میکند پس پاک نمیکند چنانکه انگشت و آبگینه

والحصاة الملساء **فصل** ويجب ما ذكرنا من الاستنجاء لجميع ما
و سنگ هموار و روا است چیزیکه یاد کردیم از استنجا کردن چیزی که

يخرج من السبيلين سوى الريح وذلك كالغائط والدودة والحصاة
می براید از دو راه جز از باد و آن مانند گه و کرم و سنگ

والدم والمدة والشعر وأما الذكر فالخارج منه خمسة أشياء أحدها
و خون و ریم و موی است پس چونکه باشد ذکر پس برآینده ازو پنج چیز است یکی از آنها

البول والثاني المذي وهو ماء أبيض رقيق يخرج عند اللذة عند
بول است و دوم مذی است و آن مذی آب سپید تنک است پس آن می براید هنگام لذت وقت

الملاعبة والتذكار وحكمه حكم البول وزيادة غسل الذكر
بازی و یاد کردن و حکم مذی حکم بول است با افزودن شستن ذکر

والأنثيين كما قال النبي صلى الله عليه وسلم في حديث علي رض ذلك ماء الفحل ولكل
و خایه ها چنانکه گفت پیغامبر آن مذی آب نر است و هر

فحل ماء فليغسل ذكره وأنثييه وليتوضأ وضوءه للصلاة و
نر آب است پس بشوید ذکر خود را و خایه های خود را و وضو کند همچون وضو برای نماز و

الثالث الودي وهو ماء أبيض خاثر يخرج بأثر البول فحكمه حكم
و سیوم ودی است و آن ودی آب سپید است بسته می براید در پس بول پس حکم آن حکم

البول فقط والرابع المني وهو الماء الأبيض الدافق عند اللذة
بول است بس و چهارم منی است و آن آب سفید است که جهنده است هنگام لذت

الكبرى بالجماع أو الاحتلام وقد يكون أصفر عند قوة
بزرگ بجماع کردن و بخواب دیدن و گاه میباشد منی زرد وقت توانایی

الرجل وقد يكون احمر عند كثرة الجماع وقد يكون رقيقا عند ضعف

البنية والقوة ويعلم بالرائحة كرائحة الطلع والعجين وهو طاهر

في اشهر الروايتين وموجبه غسل جميع البدن وماء المرأة رقيق

اصفر والخامس الريح يخرج من القبل نادرا كما يخرج من الدبر

فصل في كيفية الطهارة الكبرى وهو على ضربين كامل ومجزئ

اما الكامل فهو ان ياتي بالنية وهو اعتقاده رفع الحدث الاكبر

او الجنابة فان تلفظ به مع اعتقاده بقلبه كان افضل ويسمي

عند اخذ الماء ويغسل يديه ثلثا ويغسل ما به من الاذى ثم يتوضأ

وضوءه كاملا ويؤخر غسل قدميه ويحثي على راسه ثلث حثيات

من الماء يروي بها اصول شعره ويفيض الماء على سائر جسده ثلثا

ويدلك بدنه بيديه ويتبع المغابن وغضون البدن ويتحقق

حصول الماء عليها لقوله صلى الله عليه وسلم بلوا الشعر وانقوا البشرة فان

تحت كل شعرة جنابة ويبدء بشقه الايمن وينتقل من موضع

غسله فيغسل قدميه فان سلم في خلال ذلك من نواقض الطهارة

الصغرى جاز له ان يصلي بهذه الطهارة لانا نحكم له برفع الحدثين

جَمِيعًا وَإِلَّا أَحْدَثَ لِلصَّلٰوةِ وُضُوءً وَالْأَصْلُ فِي جَمِيعِ ذٰلِكَ مَا

یکجا و اگر سلامت نماند تازه کند برای نماز وضو را اصل در همه آن چیزیست که

رُوِيَ عَنْ عَائِشَةَ رض أَنَّهَا قَالَتْ كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا أَرَادَ

روایت کرد عائشه رض اینکه گفت عائشه بود پیغمبر خدا و چونکه میخواست

الْغُسْلَ مِنَ الْجَنَابَةِ يَغْسِلُ يَدَيْهِ ثَلٰثًا ثُمَّ يَأْخُذُ بِيَمِينِهِ فَيَصُبُّ عَلٰى شِمَالِهِ

غسل کردن از جنابت شست دست خود را سه بار پس میگرفت بدست راست آب پس میریخت بر دست چپ خود

ثُمَّ يَتَمَضْمَضُ وَيَسْتَنْشِقُ ثَلٰثًا وَيَغْسِلُ وَجْهَهُ ثَلٰثًا وَذِرَاعَيْهِ ثَلٰثًا

پس آب در دهن میکرد و آب در بینی میکرد سه بار و می شست روی خود را سه بار و می شست دو بازوی خود را سه بار

ثُمَّ يَصُبُّ عَلٰى رَأْسِهِ الْمَاءَ ثَلٰثًا ثُمَّ يَغْتَسِلُ فَإِذَا خَرَجَ غَسَلَ قَدَمَيْهِ وَ

پس میریخت بر سر خود آب سه بار پس غسل میکرد پس چون می برآمد می شست دو پای خود را و

أَمَّا الْمُجْزِئُ فَهُوَ أَنْ يَغْسِلَ فَرْجَهُ وَيَنْوِيَ وَيُسَمِّيَ وَيَعُمَّ بَدَنَهُ بِالْغُسْلِ

هرچه روا باشد غسل پس آن اینست که بشوید اندام خود نیت میکند و بسم الله بگوید و در گیرد تن خود را در غسل

مَعَ الْمَضْمَضَةِ وَالْاِسْتِنْشَاقِ لِأَنَّهُمَا وَاجِبَانِ فِي الْكُبْرٰى وَفِي الصُّغْرٰى

با آب در دهن کردن و آب در بینی کردن زیرا که بدرستی آب در دهن و بینی کردن واجبند در غسل و در وضو

رِوَايَتَانِ أَصَحُّهُمَا وُجُوبُهُمَا فِيهَا أَيْضًا وَلَا يَجُوزُ لَهُ أَنْ يُصَلِّيَ بِهٰذَا الْغُسْلِ

دو روایت است درست تر آن واجب بودن آن دو چیز است در وضو نیز و روا نیست مر او را نماز گزاردن باین غسل کفایه

إِلَّا أَنْ يَنْوِيَ بِهِ الْغُسْلَ وَالْوُضُوءَ وَيَدْخُلُ بَقِيَّةُ أَفْعَالِ الْوُضُوءِ فِي

مگر آنکه نیت کند باین غسل وضو هر دو و می درآید باقی کارها وضو در

الْغُسْلِ لِلْعُذْرِ بِالنِّيَّةِ وَإِذَا عُدِمَتِ النِّيَّةُ لَمْ يَحْصُلْ لَهُ الْوُضُوءُ فَلَا تَصِحُّ

غسل از جهت عذر بکردن نیت و هرگاه که نکند نیت پیدا نشد مر او را وضو پس پاره نشود

الصَّلٰوةُ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا صَلٰوةَ لِمَنْ لَا وُضُوءَ لَهُ بِخِلَافِ الْأَوَّلِ

نماز و تحقیق گفت پیغامبر نیست نماز مر کسی را که نیست وضو مر او را بخلاف غسل کامل

فَإِنَّهُ قَدْ أَتٰى فِيهِ بِالْوُضُوءِ الْكَامِلِ وَالسَّرَفُ فِي اسْتِعْمَالِ الْمَاءِ غَيْرُ مُسْتَحَبٍّ

پس بدرستی تحقیق آورده است در وضو کامل را و افزونی در استعمال کردن آب ادب نیست

وَالْاِقْتِصَادُ هُوَ الْمَحْمُودُ الْمَنْدُوبُ إِلَيْهِ وَقِلَّةُ الْمَاءِ مَعَ إِحْكَامِ الْغُسْلِ وَ

و میانه روی ستوده شده است و پسندیده است بسوی او و کمی آب با استواری غسل و

الْوُضُوءِ أَوْلٰى مِنَ الْإِسْرَافِ وَقَدْ رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تَوَضَّأَ بِمُدٍّ وَهُوَ

وضو بهتر است از افزونی و تحقیق روایت کرده شده است اینکه پیغامبر وضو کرده است بیک مد و آن مد

رِطْلٌ وَثُلُثٌ وَاغْتَسَلَ بِصَاعٍ وَهُوَ أَرْبَعَةُ أَمْدَادٍ فَصْلٌ فِي الْأَذْكَارِ

یک رطل و سیوم حصه رطل است و غسل کرد بیک صاع و آن صاع چهار مد است در ذکرها

المستحب ذكرها عند غسل الاعضاء يقول اذا فرغ من الاستطابة

كه ادب است گفتن آن در وقت شستن اندام ها بگويد چون فارغ شود از استنجا كردن

اللهم نق قلبي من الشك والنفاق وحصن فرجي من الفواحش و

اى بارخدايا پاك كن دل من از گمان و نفاق و نگاهدار اندام مرا از بديها و

يقول عند التسمية اعوذ بك من همزات الشياطين واعوذ بك رب

بگويد وقت بسم الله گفتن پناه ميخواهم بتو اى پروردگار من از خلشهاى و وسوسه هاى شيطان ها و پناه ميخواهم بتو اى پروردگار

ان يحضرون ويقول عند غسل يديه اللهم اني اسألك اليمن و

از آنكه حاضر شوند شيطانها مرا و بگويد وقت شستن دو دست خود اى بارخدا بدرستيكه من ميخواهم از تو يمن و

البركة واعوذ بك من الشوم والهلكة ويقول عند المضمضة اللهم

بركت را و پناه ميخواهم بتو از شامت و هلاكى و بگويد هنگام آب در دهن كردن اى بارخدايا

اعني على تلاوة القرآن كتابك وكثرة الذكر لك ويقول عند الاستنشاق

يارى ده مرا بر خواندن قرآن كه كتاب تست و بسيارى ياد تو و بگويد هنگام آب در بينى كردن

اللهم اوجدني رائحة الجنة وانت عني راض ويقول عند الاستنثار

اى بارخدايا پيدا كن مرا بوى بهشت و حالانكه تو از من خوشنودى و بگويد هنگام افشردن بينى

اللهم اني اعوذ بك من روائح النار ومن سوء الدار ويقول عند غسل

اى بارخدايا بدرستيكه من پناه ميخواهم بتو از بوهاى دوزخ و از بد سراى و بگويد وقت شستن

وجهه اللهم بيض وجهي يوم تبيض وجوه اوليائك ولا تسود وجهي

روى خود اى بارخدايا سفيد كن روى مرا روزيكه سفيد ميشود و نورانى روهاى دوستان تو و سياه مكن روى مرا

يوم تسود وجوه اعدائك وعند غسل ذراعه اليمنى اللهم اتني كتابا

روزيكه سياه ميشوند روهاى دشمنان تو و بگويد وقت شستن دست راست اى بارخدايا بده دفتر مرا

بيميني وحاسبني حسابا يسيرا وعند غسل ذراعه اليسرى اللهم اني

بدست راست من و حساب كن مرا حساب آسان و بگويد وقت شستن دست چپ اى بارخدايا بدرستيكه من

اعوذ بك ان تؤتيني كتابي بشمالي او من وراء ظهري ويقول عند

پناه ميخواهم بتو از آنكه ميدهى تو مرا دفتر مرا بدست چپ يا پس از پشت من و بگويد وقت

مسح الرأس اللهم غشني برحمتك وانزل علي من بركاتك واظلني تحت

مسح كردن سر اى بارخدايا بپوش مرا برحمت خود و فرود آر بر من از بركتهاى خود و سايه كن مرا از زير

ظل عرشك يوم لا ظل الا ظلك ويقول عند مسح الاذنين اللهم اجعلني

عرش خود روزيكه نيست سايه مگر سايه تو و بگويد وقت مسح كردن دو گوش اى بارخدايا گردان

من الذين يستمعون القول فيتبعون احسنه اللهم اسمعني منادي

مرا از آنكه بشنوند گفتار را پس پيروى ميكنند نيكوتر آنرا اى بارخدايا شنوان مرا فرياد كننده

الجنة مع الابرار ثم يمسح عنقه فيقول اللهم فك رقبتي من النار

بهشت با نيكوكاران پس مسح كند گردن خود را پس بگويد اى بار خدايا آزاد كن گردن مرا از دوزخ

واعوذ بك من السلاسل والاغلال ويقول عند غسل قدمه اليمنى اللهم

و پناه ميبرم بتو از زنجيرها و طوقها و بگويد وقت شستن پاى راست اى بار خدايا

ثبت قدمي على الصراط مع اقدام المؤمنين ويقول عند غسل قدمه اليسرى

ثابت دار قدم مرا بر پل صراط با پاهاى مؤمنين و بگويد وقت شستن پاى چپ

اللهم اني اعوذ بك ان تزل قدمي عن الصراط يوم تزل اقدام المنافقين

اى بار خدايا پناه ميبرم بتو از آنكه بلغزانى پاى مرا از پل صراط روزى كه ميلغزد پاهاى منافقان

فاذا فرغ من وضوئه رفع راسه الى السماء ثم قال اشهد ان لا اله الا

پس چون فارغ شود از وضوء خود بلند كند سر خود بسوى آسمان پس بگويد گواهى ميدهم بآنكه نيست معبودى بجز

الله وحده لا شريك له واشهد ان محمدا عبده ورسوله سبحانك و

خدا بتنهائى تنهاست نيست همتا مر او را و گواهى ميدهم بآنكه محمد بنده او است و فرستاده او پاكى است ترا و

بحمدك لا اله الا انت عملت سوءا وظلمت نفسي استغفرك واسألك

ثنا ميست نيست خدا مگر تو كار بد كردم و ظلم كردم نفس خود را آمرزش ميخواهم از تو و ميخواهم از تو

التوبة فاغفر لي وتب علي انك انت التواب الرحيم اللهم اجعلني

بازگشت پس بيامرز مرا و رحمت كن بر من بدرستيكه تو بخشنده و رحمت كننده اى بار خدايا بگردان مرا

من التوابين واجعلني من المتطهرين واجعلني صبورا شكورا و

از بازگشت كنندگان و بگردان مرا از پاكيزگان و بگردان مرا صبر كننده و سپاس كننده و

اجعلني اذكرك واسبحك بكرة واصيلا **فصل** في آداب اللباس

بگردان مرا ياد كننده ترا بسيار و تسبيح گوينده ترا بگاه و بيگاه — در آداب پوشاك

وهو على خمسة اضرب محرم على كل مكلف ومحرم على شخص دون شخص

و آن پوشش بر پنج گونه است حرام است بر هر عاقل بالغ و حرام است بر يكى نه بر ديگرى

ومكروه ومباح ومتنزه عنه فاما المحرم على كل مكلف فالمغصوب

و مكروه است و مباح است و پاكى گرفته شده است از او هرچه حرام باشد بر هر مكلف پس آن است گرفته شده

واما المحرم على شخص دون شخص فالحرير مباح للنساء حرام على البالغ

و هرچه حرام باشد بر يكى نه بر ديگرى پس ابريشم است مباح است مر زنان را و حرام است بر

الذكور وهل يباح ان يلبسوه البنين الصغار ام لا على روايتين و

مردان آيا ميشود پوشانيد پسران را يا نه بنابر دو روايت است

كذلك في اباحة لبسه للبالغين في قتال المشركين وجهادهم روايتان

و همچنين در روا بودن پوشيدن آن بر مردان در جنگ كافران دو روايت است

فهذا هو الضرب المباح واما المكروه فهو اطالة الثوب الى حد

پس این قسم روا است و هر چه مکروه باشد پس آن دراز کردن جامه است تا حدی که

يجرّ الى الخيلاء والكبر وكذلك ما فيه الحرير والقطن لا يعلم هل هما

کشیده شود بطرف خرامیدن و بزرگی و همچنین است آنچه درو ابریشم و ریسمان است دانسته نمیشود آیا هر دو

نصفان او احدهما اكثر واما المتنزه منه فهو كل لبسة يكون بها

برابر اند یا یکی از ینها بیشتر است و هر چه پاکی کرده شده است ازو پس آن هر پوشیدنی است که بسبب آن گشتن

مشتهرا بين الناس كالخروج عن عادة اهل بلده وعشيرته فينبغي

شهرت گیرنده میان مردم چنانچه برآمدن از روش مردم شهر و گروه خود پس می سزد

ان يلبس ما يلبسون ولا يباينهم فيها حتى لا يشار اليه بالاصابع و

این که بپوشد چیزی که بپوشند مردم شهر و جدا نکند ایشانرا در پوشش تا آنکه اشارت کرده نشود بطرف او بانگشتها و

يغتاب فيكون ذلك سببا الى حملهم على غيبته فيشاركهم في اثم

غیبت کرده نشود پس میباشد آن پوشش سبب بطرف بار کردن ایشانرا بر بدسگالی او پس شریک میشود ایشانرا در گناه

الغيبة له فصل ولنا قسمان آخران احدهما واجب والآخر مندوب

بدسگالی مراورا و ما را دو قسم دیگر است از پوشش یکی از آنها واجب است و دیگری ادب است

فاما الواجب فعلى ضربين احدهما يرجع الى حق الله تعالى والثاني الى حق

پس هر چه لازم باشد واجب پس بر دو گونه است یکی آنکه میگردد بطرف حق خدا و دومی بطرف حق

الانسان خاصة واما الذي لحق الله تعالى هو ستر العورة عن اعين

آدمی در ان حال که خاصه او باشد و اما آنکه برای حق خدا است آن پوشیدن اندام است از چشم

الناس على ما بيناه في فصل التعري واما الذي لحق الانسان فهو الذي

مردم بر روشی که بیان کردیم در فصل تعری و اما آنکه برای حق آدمی است پس آن ست که

يتوقى به من الحر والبرد وانواع المضار فيجب عليه ذلك ولا يجوز تركه

نگاه داشته شود باو از گرما و سرما و از انواع رنجهای پس واجب میشود برو آن پوشش و روا نیست گذاشتن او

لان فيه عونا على اتلاف نفسه وذلك حرام واما المندوب فكذلك

زیرا که درو یاری داده است بر تلف کردن نفس خود و آن حرام است و اما آن پوشش که ادب است پس همچنین

ينقسم على قسمين احدهما في حق الله تعالى وهو الرداء اذا كان في جماعة

بر دو گونه است یکی از آنها در حق خدا است و آن چادر است چون باشد در گروهی

وجمع الناس فلا يعري منكبيه من شيء من الثياب الجميلة كالاعياد

و هنگامه مردم پس برهنه نکند دو دوش خود را از جامهای نیک چنانچه روزهای عید

والجمع وغير ذلك والقسم الثاني في حق المخلوقين وهو ما يتجملون به

و جمعه و غیر آن و قسم دوم در حق آفریده شده است و آن چیزیست که زینت کرده میشوند باو

بينهم من أنواع الثياب المباح ولا يزدري لصاحبه ولا ينقص

بان میان خودها از انواع جامه‌ها که مباح است و کمینه نمی‌کند خداوند جامه را و کم نمی‌کند

مروته بينهم ويكره الاقتعاط وهو التعميم بغير الحنك ويستحب التلحي

مروت او را میان ایشان و مکروه است اقتعاط و آن دستار بستن است بغیر اینکه بر زند علاقه را تحت الحنک و دوست

وهو إذا كان بالحنك ويكره كلما خالف زي العرب وشابه زي

و آن دستیست که بر زند علاقه زیر حنک و مکروه است هر چیزی که مخالف پوشش عربست و مانند است پوشش

الأعاجم وتطويل الذيل مكروه لأنه ورد في الأثر عن النبي صلى الله عليه وسلم إزرة

عجم را و دراز کردن دامن مکروه است زیرا که وارد شده است در حدیث از پیغامبر اینکه فرمود پیغامبر

المسلم إلى نصف الساق ولا حرج ولا جناح فيما بين الكعبين وما

لنگی مسلمان تا نیم ساق است و نیست حرج و نیست گناه در لنگی که در میان دو شتالنگ است و چیزی

كان أسفل من الكعبين فهو في النار من جر إزاره بطرا لم ينظر الله تعالى

باشد پایان از شتالنگ پس وی در دوزخ است کسی که دراز کند لنگ خود را از روی کبر نظر نمیکند خدا

إليه وذكر أبو داود بإسناده عن أبي سعيد الخدري رض عن النبي صلى الله عليه وسلم

بسوی او و یاد کرده است ابوداود بروایت خود از ابی سعید از پیغامبر خدا

واشتمال الصماء مكروه في الصلوة وهو أن يلتحف بثوبه ويجعل طرفيه

و بجو... پیچیدن جامه سخت مکروه است در نماز و آن این است که بپوشد خود را بجامه و بگرداند دو طرف او

على جانب فلا يكون ليده موضع تخرج منه ولذلك سمي الصماء وكذلك

بر یک جانب پس نباشد مر دو را جائی که برآید ازو و از جهت آن بالصماء نامیده شده است و همچنین

يكره السدل وهو أن تترك وسط ردائه على رأسه وباقيه منسدل على

مکروه است فرو هشتن جامه و آن است که بگذارد میانه چادر بر سر خود و باقی آن آویزان گذاشته بر

ظهره وهي لبسة اليهود وكذلك يكره الاحتباء وهو أن يجلس ويضم

بر پشت او و آن پوشیدن یهود است و همچنین مکروه است احتبا و آن احتبا اینست که بنشیند و بهم کند

ركبتيه إلى صدره ويدير ثوبه من وراء ظهره إلى أن يبلغ ركبتيه

دو زانوی خود را بسوی سینه خود و بگرداند جامه خود را از پشت خود تا آنکه میرسد دو زانو او را

ويشده حتى يكون كالمعتمد عليه والمستند إليه إذا لم يكن على أثوابه

و سخت میبندد جامه را تا آنکه میباشد مانند تکیه کننده برو و وقتی که نباشد آن احتبا بر جامه‌های بسیار

لأنه يؤدي إلى انكشاف عورته ولا بأس بذلك إذا كان تحته ثوب و

زیرا که می‌رساند بسوی برهنه شدن اندام او و نیست باک احتبار چون باشد زیر او جامه و

كذلك يكره التلثم وتغطية الأنف في الصلوة ويكره التشبه

همچنین مکروه است نقاب بستن بر دهن و پوشیدن بینی در نماز و مکروه است مانند کردن

بزيّ النساء للرجال وكذلك للنساء التشبّه بزيّ الرجال لأنّ النبيّ
بپوشش زنان مردان را ونيز همچنين مكروه است مر زنان را مانند كردن به پوشش مردان زيرا كه پيغمبر

صلى الله عليه وسلم لعن فاعله وتوعّد عليه ويكره الإقعاء في الصلوة وهو أن
نفرين كرده است كننده او را وترسانده است بر وى ومكروه است بر كون نشستن در نماز وآن اينست كه

يمدّ ظهر قدميه ويجلس على عقبيه أو يجلس على أليتيه وينصب
دراز كند پشت دو پاى خود ونشيند بر دو پاشنه خود يا بنشيند بر دو سرين خود وايستاده كند

قدميه قال النبيّ صلى الله عليه وسلم هو إقعاء كإقعاء الكلب منهيّ عنه ويكره
دو پاى خود را فرموده پيغامبر عم اين نشستن همچون نشستن سگ است باز داشته شده است از وى ومكروه است

لبس ما شفّ منه الأبدان من الثياب وإن شفّت منه العورة كان
پوشيدن چيزى از جامه كه شكافته است از وى اندام اعضاى وا گر شكافته است از وى اندام نهانى باشد

فاسقا كما لو كشفها إذا تعمّد لبسه ولا تصحّ صلوته فيها وقد ندب الشرع
گنهكار چنانچه اگر برهنه كند عورت را چون دانسته بپوشد جامه با روشنى را ودرست نيست نماز او در آن جامه وبتحقيق مستحب داشته است شرع

السراويل بقوله صلى الله عليه وسلم السراويل نصف الكسوة وهي في حقّ الرجال
تنبان را بقول فرموده پيغامبر عم كه تنبان نيم پوشش است وتنبان در حق مردان

آكد ويكره توسعة بوائكه وتضييقها أولى وأحبّ لأنّه أستر للعورة
استوارتر است ومكروه است فراخ كردن پائچهاى او وتنگ كردن او بهتر است زيرا كه پوشنده تر است اندام را

وقد روي أنّه صلى الله عليه وسلم قال اللهمّ اغفر للمتسرولات قال ذلك في حقّ
وبتحقيق روايت كرده شده است اينكه گفت پيغمبر بار خدايا ببخش زنان تنبان پوش را فرموده پيغمبر اين حديث در حق

امرأة مرّ بها علت بآلية فسقطت فأدار وجهه عنها فقيل إنّها متسرولة
زنى كه گذشت پيغامبر بر آن در حالى كه بلند گريان بود پس افتاد آن زن پس گردانيد پيغمبر روى خود را از آن زن پس گفته شد به درستى كه آن زن تنبان پوش است

وفي بعض الأحاديث عنه صلى الله عليه وسلم أنّه كره السراويل المخرفجة وهي
ودر بعضى حديثها از پيغامبر عم كه مكروه داشته است تنبان فراخ را وآن تنبان فراخ

الواسعة الطويلة التي تقع على ظهر القدمين وأصله السعة يقال
فراخ ودراز است كه مى‌افتد بر پشت دو پاى واصل مخرفجه فراخى است گفته مى‌شود

عيش مخرفج إذا كان واسعا وأفضل اللباس ما كان ساترا وأفضل الوان
زندگى فراخ است وقتى كه فراخ باشد وبهترين پوشش چيزيست كه پوشنده است وبهترين رنگهاى

الثياب ما كان أبيض لقوله صلى الله عليه وسلم خير ثيابكم البياض وفي لفظ
جامه چيزيست كه سفيد باشد از جهت فرموده پيغامبر كه بهترين جامهاى شما سفيد است ودر روايت

آخر عليكم بالبياض يلبسها أحياؤكم وكفّنوا بها موتاكم وعن ابن
ديگر است لازم است بر شما سفيد بپوشد آنرا زنده‌هاى شما وكفن دهيد با آن مرده‌هاى شما را وروايت از ابن

ابن عباس رض انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم البسوا من ثيابكم

از ابن عباس بدرستی او گفت فرمود پیغامبر خدا بپوشید از جامهای شما

البياض فانها من خير ثيابكم وكفنوا فيها موتاكم وان خير

سفید را پس بدرستی سفید از بهترین جامهای شماست و کفن دهید در آن سفید مردگان خود را و بدرستی بهترین

اكحالكم الاثمد يجلو البصر وينبت الشعر فصل في اداب النوم

سرمهای شماست اثمد روشن میکند بصر را و میرویاند مژگان را در آداب خواب

يستحب لمن اراد ان ينام ان يوكي سقاءه ويطفي سراجه ويغلق

دوست مر کسی را که خواست خواب کند اینکه به بندد دهن مشک خود را و بکشد چراغ خود را و به بندد

بابه ويغسل فاه ان كان قد اكل ما له رائحة لئلا يقصده الدبيب

در خود را و بشوید دهن خود را اگر باشد تحقیق خورده است چیزی که او را بوست تا آنکه او را قصد نکند جنبنده

ويسمي باسم الله عز وجل ثم يقول ما روى ابو داود باسناده عن سعيد

و نام گیرد نام خدا پس بگوید چیزی که روایت کرده است ابو داود بروایت خود از سعید

بن عبيدة قال حدثني البراء بن عازب رضي الله تعالى عنهما قال

گفت سعید که روایت کرد مرا براء پسر عازب گفت براء

قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اتيت مضجعك فتوضأ وضوءك

فرمود مرا پیغامبر خدا چون می آئی خوابگاه خود را پس وضو کن مثل وضوی تو

للصلوة ثم اضطجع على شقك الايمن وقال اللهم اني اسلمت وجهي

برای نماز پس دراز بکش بر پهلوی راست خود و بگوی بار خدایا بسپردم ذات خود را

اليك وفوضت امري اليك والجأت ظهري اليك رغبة ورهبة

بسوی تو و بگذاشتم کار خود را بسوی تو و تکیه و پناه گرفتم پشت خود را بسوی تو و میل کردم و ترسیدم

اليك لا ملجأ ولا منجا منك الا اليك امنت بكتابك الذي انزلت

بسوی تو نیست پناه و نه جای رستگاری مگر بسوی تو گرویدم بکتاب تو که فرستاده آورده

ونبيك الذي ارسلت فان مت مت على الفطرة واجعلهن اخر ما

و پیغامبر تو که فرستاده چون اگر بمیرم بمیرم بر فطرت اسلام و فرمود پیغامبر بگردان این کلمات را آخر

تقول قال البراء فقلت استذكرهن فقلت برسولك الذي ارسلت

میگوئی تو گفت براء پس گفتم یاد میکردم این کلمات را پس گفتم برسولک الذی ارسلت

قال لا ونبيك الذي ارسلت ويكون نومه على ما ذكر في الخبر على جنبه

فرمود پیغامبر نه و بگو ونبیک الذی ارسلت و باشد خواب و بنا بر آنکه یاد کرده شده است در حدیث بر پهلوی

الايمن مستقبل القبلة كما يكون في اللحد وان نام على ظهره متفكرا في

راست روبروی قبله چنانکه میباشد در لحد و اگر بخوابد بر پشت خود اندیشه کننده در

مَلَكُوتِ السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ فَلَا بَأْسَ وَيُكْرَهُ نَوْمُهُ عَلَى وَجْهِهِ وَإِذَا رَأَى فِي

مَنَامِهِ مَا يُزْعِجُهُ اسْتَعَاذَ بِاللّٰهِ تَعَالَى مِنْ شَرِّهِ وَتَفَلَ عَنْ يَسَارِهِ ثَلٰثًا

وَقَالَ اللّٰهُمَّ ارْزُقْنِي خَيْرَ رُؤْيَايَ وَاكْفِنِي شَرَّهَا وَيَقْرَأُ آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَ

قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ وَمُعَوِّذَتَيْنِ إِلَّا أَنْ يَكُونَ جُنُبًا وَلَا يُفَسِّرُ مَنَامَهُ إِلَّا عَلَى

مَنْ يُحْسِنُ مِنْ عَالِمٍ أَوْ حَكِيمٍ وَيَكُونُ مُحِبًّا وَلَا يُفَسِّرُ مَا رَآهُ مِنَ الْأَحْلَامِ

لِأَنَّ الشَّيْطَانَ يَتَمَثَّلُ لَهُ وَقَدْ رُوِيَ عَنْ أَبِي قَتَادَةَ رض أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ

رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ الرُّؤْيَا مِنَ اللّٰهِ وَالْحُلْمُ مِنَ الشَّيْطَانِ فَإِذَا رَأَى

أَحَدُكُمْ شَيْئًا يَكْرَهُهُ فَلْيَنْفُثْ عَنْ يَسَارِهِ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ ثُمَّ لْيَتَعَوَّذْ مِنْ شَرِّهَا

فَإِنَّهَا لَا تَضُرُّهُ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا انْصَرَفَ

مِنْ صَلٰوةِ الْغَدَاةِ يَقُولُ هَلْ رَأَى أَحَدٌ مِنْكُمُ اللَّيْلَةَ رُؤْيَا وَيَقُولُ إِنَّهُ

لَيْسَ يَبْقَى بَعْدِي مِنَ النُّبُوَّةِ إِلَّا الرُّؤْيَا الصَّالِحَةُ وَفِي حَدِيثِ عُبَادَةَ

ابْنِ الصَّامِتِ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ جُزْءٌ مِنْ سِتَّةٍ

وَأَرْبَعِينَ جُزْءًا مِنَ النُّبُوَّةِ وَإِذَا أَرَادَ الْخُرُوجَ مِنْ مَنْزِلِهِ ذَكَرَ الْكَلِمَاتِ

الَّتِي وَرَدَتْ فِي حَدِيثِ الشَّعْبِيِّ عَنْ أُمِّ سَلَمَةَ رض أَنَّهَا قَالَتْ مَا خَرَجَ

رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ بَيْتِي قَطُّ إِلَّا رَفَعَ طَرْفَهُ إِلَى السَّمَاءِ فَقَالَ اللّٰهُمَّ

إني أعوذ بك أن أضل أو أُضل أو أزل أو أُزل أو أظلم أو أُظلم أو

بدرستی که من پناه میجویم بتو اینکه گمراه شوم یا گمراه کرده شوم یا بلغزم یا بلغزانیده شوم یا ستم کنم یا ستم کرده شوم

أجهل أو يُجهل عليَّ ويقرأ قل هو الله أحد مع المعوذتين إذا أصبح

یا نادان گردم یا نادان کرده شوم و بخواند قل هو الله احد یا قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس وقتی که صبح کند

وإذا أمسى ويدعو مع ذلك بدعاء رسول الله صلى الله عليه وسلم اللهم بك نصبح

و وقتی که شب کند و دعا کند بدان دعای پیغمبر خدا و آن این است ای بار خدایا بتو صبح میکنیم

وبك نمسي وبك نحيى وبك نموت وتزيد في الصباح وإليك النشور

و بتو شب میکنیم و بتو زنده میشویم و بتو می‌میریم و بیافزاید در روز بسوی تست زنده شدن

وفي المساء وإليك المصير ويقول مع ذلك اللهم اجعلني من أعظم

و بیافزاید در شب بسوی تست بازگشت و بگوید با آن ای بار خدایا بگردان مرا از بزرگترین

عبادك عندك نصيبا في كل خير تقسمه في هذا اليوم وفيما بعده

بندهای تو که نزدیک تست روزی بهتر در هر نیکی که بخش میکنی تو درین روز و در پس آن روز

من نور تهدي به أو رحمة تنشرها أو رزق تبسطه أو ضر تكشفه

آن نیکی نوری است که راه مینمایی بآن یا رحمت که پراکنده میکنی تو آنرا یا روزیست که فراخ میکنی تو آنرا یا ضرری است که برمیگشایی آنرا

أو ذنب تغفره أو شدة تدفعها أو فتنة تصرفها أو معافاة تمن

یا گناهی است که می‌بخشی آنرا یا سختی است که دور میکنی آنرا یا بلایی است که برمیگردانی آنرا یا تندرستی که عطا میکنی

بها برحمتك إنك على كل شيء قدير وإذا أراد دخول المسجد فليقدم

آنرا برحمت خود بدرستی تو بر همه چیزی توانایی و هرگاه که خواهد در مسجد درآمدن پس پیش کند

رجله اليمنى ويؤخر رجله اليسرى ويقول بسم الله السلام على رسول

پای راست را و پس کند پای چپ را و بگوید درآیم بنام خدا و سلام بر پیغامبر خدا

الله صلى الله عليه وسلم اللهم صل على محمد وعلى آل محمد واغفر لي ذنوبي وافتح

ای بار خدایا رحمت بفرست بر محمد و بر آل محمد و بیامرز مرا گناهان من و بگشا

لي أبواب رحمتك وليسلم على من كان في المسجد فإن لم يكن فيه أحد

مرا درهای رحمت تو و سلام گوید بر کسی که بوده است در مسجد پس اگر نباشد در مسجد هیچ کسی

قال السلام علينا من ربنا عز وجل وإذا دخله لا يجلس حتى يأتي

بگوید سلام بر ماست از پروردگار ما هرگاه که درآید در مسجد ننشیند تا گزارد

بركعتين ثم إن شاء تنفل وإلا جلس مشتغلا بذكر الله عز وجل

دو رکعت نماز ثم اگر بخواهد نماز نفل کند و اگر نه بنشیند مشغول گردیده بیاد خدا

أو صامتا لا يذكر شيئا من أمور الدنيا ولا يكثر كلامه إلا ما لا بد

یا خاموش که یاد نکند چیزی را از کارهای دنیا و بسیار نکند سخن چیزی که گزیر نیست

مِنْهُ فَإِنْ كَانَ قَدْ دَخَلَ وَقْتُ الصَّلٰوةِ صَلَّى السُّنَّةَ وَالْفَرْضَ مَعَ

از ان پس اگر باشد که تحقیق برآمده است وقت نماز بگذارد نماز سنت و فرض با

الْجَمَاعَةِ فَإِذَا فَرَغَ وَأَرَادَ الْخُرُوجَ فَلْيُقَدِّمْ رِجْلَهُ الْيُسْرَى وَيُؤَخِّرِ الْيُمْنَى

جماعت پس هرگاه که فارغ میشود و میخواهد برآمدن پس پیش کند پای چپ و پس دارد پای راست

وَلْيَقُلْ بِسْمِ اللّٰهِ السَّلَامُ عَلَى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ

و بگوید برآمدن بنام خدای و سلام بر پیغامبر خداست ای بار خدایا رحمت بفرست بر محمد و بر آل

مُحَمَّدٍ وَاغْفِرْ لِي ذُنُوبِي وَافْتَحْ لِي أَبْوَابَ فَضْلِكَ وَيُسْتَحَبُّ لَهُ فِي دُبُرِ

محمد و بپوش مرا گناهان من و بگشای مرا درهای بخشش خود و دوست مراورا در پس

كُلِّ صَلٰوةٍ أَنْ يُسَبِّحَ ثَلٰثًا وَثَلٰثِينَ وَيَحْمَدَ ثَلٰثًا وَثَلٰثِينَ وَيُكَبِّرَ ثَلٰثًا وَثَلٰثِينَ

هر نماز اینکه تسبیح گوید سی و سه بار و تحمید گوید سی و سه بار و تکبیر گوید سی و سه بار

وَيُتِمَّ الْمِائَةَ بِلَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ وَهُوَ عَلَى

و بانجام رساند صد را بکلمه یعنی نیست هیچ معبودی بحق مگر خدا تنهاست نیست همتا مر او را مر او راست ملک و مر او راست ثنا و ان خدا بر

كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَيُسْتَحَبُّ لَهُ الْمُدَاوَمَةُ عَلَى الطَّهُورِ فَإِنَّهُ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

همه چیز تواناست و دوست مر او را همیشه بودن بر پاکی پس بدرستی روایت کرده شده است از پیغامبر

فِي حَدِيثِ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض أَنَّهُ قَالَ دُمْ عَلَى الطَّهُورِ فِي عُمْرِكَ وَصَلِّ بِاللَّيْلِ

در حدیث انس بن مالک رض بدرستی فرمود پیغامبر همیشه باش بر پاکی در زندگی خود و بگذار نماز در شب

وَالنَّهَارِ مَا اسْتَطَعْتَ يُحِبُّكَ الْحَفَظَةُ وَصَلِّ صَلٰوةَ الضُّحٰى فَإِنَّهَا صَلٰوةُ

و روز مقدار که طاقت داری دوست دارند ترا نگهبانان که فرشته ها اند و بگذار نماز چاشت پس بدرستی آن نماز

الْأَوَّابِينَ وَسَلِّمْ عَلَى أَهْلِ بَيْتِكَ إِذَا دَخَلْتَ بَيْتَكَ يَكْثُرْ خَيْرُ بَيْتِكَ وَوَقِّرْ

بازگشتگانست و سلام بگوی بر اهل خانه خود وقتی که می درآیی در خانه خود بسیار میشود نیکی خانه تو و بزرگ دار

كَبِيرَ الْمُسْلِمِينَ وَارْحَمْ صَغِيرَهُمْ تُرَافِقْنِي فِي الْجَنَّةِ فَقَدْ جَمَعَ هٰذَا الْحَدِيثُ

کلانان مسلمانان را و مهربانی کن خردوان آنانرا یار میشوی در بهشت پس بتحقیق جمع کرد این حدیث

الْآدَابَ جُمْلَةً **فَصْلٌ** فِي دُخُولِ الْمَنْزِلِ وَالْكَسْبِ مِنَ الْحَلَالِ وَالْوَحْدَةِ

ادبها را همه — در بیان درآمدن در منزل و کسب کردن از حلال و در تنهایی

وَإِذَا أَرَادَ دُخُولَ مَنْزِلِهِ فَلَا يَدْخُلْ حَتّٰى يَتَنَحْنَحَ وَيَقُولَ السَّلَامُ عَلَيْنَا

و وقتی که خواهد درآمدن در منزل خود پس نه درآید تا که سرفه کند و بگوید سلام بر ماست

مِنْ رَبِّنَا فَقَدْ جَاءَ فِي بَعْضِ الْأَخْبَارِ أَنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا خَرَجَ مِنْ مَنْزِلِهِ وَكَّلَ

از پروردگار ما پس بتحقیق آمده است در بعضی خبرها بدرستی که مومن چون می برآید از منزل خود وکیل میکند

اللّٰهُ تَعَالَى بِبَابِهِ مَلَكَيْنِ يَحْفَظَانِ مَالَهُ وَأَهْلَهُ وَيُوَكِّلُ إِبْلِيسُ سَبْعِينَ

خدایتعالی بر در او دو فرشته که نگاه میدارند مال او را و اهل او را و میگمارد شیطان هفتاد

شَيْطَانًا مَرَدَةً فَإِذَا دَنَى الْمُؤْمِنُ مِنْ بَابِهِ قَالَ الْمَلَكَانِ اللَّهُمَّ وَفِّقْهُ

شیطان سرکش را چون نزدیک میشود مومن از در خود میگویند فرشتگان ای بارخدایا توفیق بده او را

إِنْ كَانَ انْقَلَبَ بِكَسْبٍ طَيِّبٍ فَإِذَا تَنَحْنَحَ دَنَى الْمَلَكَانِ وَتَنَبَّأ عَدَتِ

اگر بوده است برگشته بکسب پاک پس چون سرفه کند نزدیک میشوند فرشتگان و دور میشوند

الشَّيَاطِينُ وَإِذَا قَالَ السَّلَامُ عَلَيْنَا مِنْ رَبِّنَا تَوَارَتِ الشَّيَاطِينُ وَ

دیوان و چون گفت سلام باد بر ما از طرف پروردگار ما پوشیده میشوند شیطانها

قَامَ الْمَلَكَانِ أَحَدُهُمَا بِالْيَمِينِ وَالْآخَرُ عَنِ الشِّمَالِ فَإِذَا فَتَحَ الْبَابَ

و استاده میشوند فرشتگان یکی از ایشان از جانب راست و دیگری از چپ و چون میگشاید در را

فَقَالَ بِسْمِ اللّٰهِ ذَهَبَتِ الشَّيَاطِينُ وَدَخَلَ مَعَهُ الْمَلَكَانِ وَحَسَّنَا

پس میگوید بسم الله میروند دیوان و می درایند با او فرشتگان و نیک میدانند

كُلَّ شَيْءٍ فِي مَنْزِلِهِ وَأَطَابَا لَهُ مَعِيشَةَ يَوْمِهِ وَلَيْلَتِهِ فَإِذَا جَلَسَ

هر چیزیکه در منزل اوست و خوش میکنند او را زندگانی روز او و شب او پس چون می نشیند

الْمُؤْمِنُ قَامَ الْمَلَكَانِ عَلَى رَأْسِهِ فَإِنْ أَكَلَ أَكَلَ طَيِّبًا وَإِنْ شَرِبَ شَرِبَ

مومن استاده میشوند فرشتگان بر سر او پس اگر میخورد میخورد پاک و اگر مینوشد مینوشد

طَيِّبًا مَا دَامَ فِي مَنْزِلِهِ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ وَكَانَ طَيِّبَ النَّفْسِ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ مِنْ

پاک تا آنگاه که در منزل خود است روز و شب و میباشد پاکیزه جان پس اگر نمیکند مومن

ذٰلِكَ شَيْئًا ذَهَبَ عَنْهُ الْمَلَكَانِ وَدَخَلَ مَعَهُ الشَّيَاطِينُ وَاسْتَقْبَحُوا

چیزی ازینها میروند از وی فرشتگان و می درایند با او دیوان و بد میکنند

كُلَّ مَا فِي مَنْزِلِهِ فِي عَيْنِهِ وَأَسْمَعَتْهُ مِنْ أَهْلِهِ مَا يَسُوءُهُ حَتَّى يَكُونَ

هر چیزیکه در منزل وست در چشم او و می شنوانند از اهل او چیزیکه بد میدارد آنرا تا آنکه باشد

بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَهْلِهِ مَا يُفْسِدُ عَلَيْهِ دِينَهُ وَإِنْ كَانَ أَعْزَبَ أَلْقَوْا عَلَيْهِ

میان او و میان اهل او چیزی که برهم میکند دین او را و اگر باشد بی زن و بی فرزند می اندازند برو

النُّعَاسَ وَالْكَسَلَ وَإِنْ نَامَ نَامَ جِيفَةً وَإِنْ جَلَسَ جَلَسَ فِي تَمَنِّي مَا لَا

سستی و کاهلی و اگر میخوابد میخوابد مردار و اگر می نشیند می نشیند در آرزوی چیزی که

يَنْفَعُهُ خَبِيثُ النَّفْسِ يُفْسِدُونَ عَلَيْهِ طَعَامَهُ وَشَرَابَهُ وَنَوْمَهُ وَ

سود نمیکند او را در این حال که پلید نفس او برهم میکنند برو خوراک او و شراب او و خواب او و

أَمَّا الْكَسْبُ فَقَدْ رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ

هر چیزیکه باشد کسب پس تحقیق روایت کرده است ابو هریره رض از پیغامبر خدا

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا حَلَالًا اسْتِعْفَافًا عَنِ الْمَسْأَلَةِ وَ

بدرستی فرمود پیغامبر هر که میخواهد از دنیا حلال را از جهت پارسائی از سوال و

سَعْيًا عَلَى أَهْلِهِ وَتَعَطُّفًا عَلَى جَارِهِ بَعَثَهُ اللّٰهُ تَعَالَى يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَ
سعی براہل خود ومہربانی کردن برہمسایہ خود و می انگیزد اورا خدا تعالی در روز قیامت

وَجْهُهُ كَالْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَمَنْ طَلَبَ الدُّنْيَا حَلَالًا مُكَاثِرًا مُفَاخِرًا
حالانکہ روی او ہمچون ماہ شب چہاردہم است وہرکہ میخواہد از دنیا حلال را در حالیکہ بسیار کنندہ است و

مُرَائِيًا لَقِيَ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَهُوَ عَلَيْهِ غَضْبَانُ وَعَنْ ثَابِتٍ
ونمایندہ است می بیند خدای را روز قیامت وحالانکہ خدا بر وخشمناک است وروایت است از ثابت

الْبُنَانِيِّ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ بَلَغَنِي أَنَّ الْعَافِيَةَ فِي عَشَرَةِ أَشْيَاءَ
بدرستی گفت رسید مرا بدرستی تندرستی در دہ چیز است

تِسْعَةٌ مِنْهَا فِي طَلَبِ الْمَعِيشَةِ وَوَاحِدَةٌ فِي الْعِبَادَةِ وَرَوَى جَابِرُ بْنُ
نہ ازان در جستن سبب زندگانی ویکی در بندگی است وروایت کردہ است جابر

عَبْدِ اللّٰهِ رض عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ لَا يَفْتَحُ الرَّجُلُ عَلَى نَفْسِهِ مِنَ الْمَسَائِلِ
از پیغامبر خدا بدرستی فرمود پیغامبر نمیکشاید برخود دری از سوال

إِلَّا فَتَحَ اللّٰهُ عَلَيْهِ بَابًا مِنَ الْفَقْرِ وَمَنْ يَسْتَعْفِفْ يُعِفَّهُ اللّٰهُ وَمَنْ يَسْتَغْنِ
مگر کشادہ است خدا براو دری از درویشی وہرکہ پارسائی میکند پارسا میسازد خدا اورا وہرکہ بی نیازی جوید

يُغْنِهِ اللّٰهُ لَأَنْ يَأْخُذَ أَحَدُكُمْ حَبْلًا ثُمَّ يَعْمِدَ إِلَى هٰذَا الْوَادِي فَيَحْتَطِبَ مِنْهُ
بی نیاز کند اورا خدا ہر آئینہ اینکہ بگیرد یکی از شما ریسمان را پس قصد کند بطرف این بیابان پس جمع کند ہیزم را از او

ثُمَّ يَأْتِيَ سُوقَكُمْ فَيَبِيعَهُ بِمُدِّ تَمْرٍ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ النَّاسَ أَعْطَوْهُ
پس بیاید بازار شمارا پس بفروشد آنرا بیک پیمانہ خرما بہتر است مر اورا از اینکہ سوال کند مردم را بدہند اورا

أَوْ مَنَعُوهُ وَرُوِيَ مَا مِنْ رَجُلٍ يَفْتَحُ عَلَى نَفْسِهِ بَابًا مِنَ الْمَسْئَلَةِ إِلَّا فَتَحَ اللّٰهُ
یا باز دارند اورا وروایت کردہ شدہ است نیست ہیچ مردی کہ بکشاید برخود دری از سوال مگر آنکہ کشادہ است خدای بر

عَلَيْهِ سَبْعِينَ بَابًا مِنَ الْفَقْرِ وَرُوِيَ عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ
ہفتاد در از درویشی وروایت کردہ شدہ است از پیغامبر خدا بدرستی او فرمود بدرستی

اللّٰهَ يُحِبُّ كُلَّ مُؤْمِنٍ مُحْتَرِفٍ أَبَا الْعِيَالِ وَلَا يُحِبُّ الْفَارِغَ الصَّحِيحَ لَا فِي
خدا دوست میدارد مومن کارگزار را کہ خداوند عیال است و دوست نمیدارد تندرست را کہ نہ در

عَمَلِ الدُّنْيَا وَلَا فِي عَمَلِ الْآخِرَةِ وَرُوِيَ أَنَّ دَاوُدَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَلِيفَةَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ
کار دنیاست ونہ در کار آخرت وروایت کردہ شدہ است بدرستی داود خلیفہ خدا

سَأَلَ اللّٰهَ تَعَالَى أَنْ يَجْعَلَ كَسْبَهُ بِيَدِهِ فَأَلَانَ فِي يَدِهِ الْحَدِيدَ فَصَارَ فِي
پرسید خدارا اینکہ بگرداند کسب ورا بدست او پس نرم کرد در دست او آہن را پس گشت آہن در

يَدِهِ كَالشَّمْعِ وَالْعَجِينِ يَتَّخِذُ مِنْهُ الدُّرُوعَ فَيَبِيعُهَا فَيَعِيشُ هُوَ وَعِيَالُهُ
دست او ہمچو موم یا خمیر میساخت ازو زرہ ہارا پس میفروخت پس زندگانی میکرد او و عیال او

بِثَمَنِهَا وَقَالَ ابْنُهُ سُلَيْمَانُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ رَبِّ قَدْ أَعْطَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ
به بهای او و گفت پسر داود سلیمان پروردگارا تحقیق دادی مرا از ملک

مَا لَمْ تُعْطِ أَحَدًا قَبْلِي وَسَأَلْتُكَ أَنْ لَا تُعْطِيَهُ أَحَدًا بَعْدِي فَأَعْطَيْتَنِيهِ
آنچه ندادی هیچ یکی را پیش از من و خواستم از تو این که ندهی آن ملک کسی را پس از من پس دادی تو مرا سوال من

فَإِنْ قَصَّرْتُ فِي شُكْرِكَ فَدُلَّنِي عَلَى عَبْدٍ هُوَ أَشْكَرُ مِنِّي فَأَوْحَى اللهُ تَعَالَى
پس اگر تقصیر کردم در شکر تو پس رهنمونی کن مرا بر بنده که او شکر کننده تر است از من پس وحی کرد خدای تعالی

إِلَيْهِ يَا سُلَيْمَانُ إِنَّ عَبْدًا يَكْتَسِبُ بِيَدِهِ لِيَسُدَّ جُوعَهُ وَيَسْتُرَ عَوْرَتَهُ وَ
بطرف او ای سلیمان بدرستی بنده کسب میکند بدست خود می بندد گرسنگی خود را و میپوشد اندام خود را و

يَتَعَبَّدُ لِي هُوَ أَشْكَرُ لِي مِنْكَ فَقَالَ اجْعَلْ كَسْبِي بِيَدِي فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ
عبادت میکند مرا آن بنده شاکر تر است مرا از تو پس گفت سلیمان الهی بگردان کسب من بدست من پس آمد سلیمان را جبرائیل

عَلَيْهِ السَّلَامُ فَعَلَّمَهُ عَمَلَ الْخُوصِ يَتَّخِذُ مِنْهُ الْقِفَافَ فَأَوَّلُ مَنْ عَمِلَ الْخُوصَ
پس دانا ند او را بسر کرد خرما که بسازد از آن زنبیلها پس اول کسی که زنبیل بافی کرد

سُلَيْمَانُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقِيلَ عَنْ بَعْضِ الْحُكَمَاءِ أَنَّهُ قَالَ لَا يَقُومُ الدِّينُ وَالدُّنْيَا
سلیمان است و گفته شده است نقل از بعضی حکیمان بدرستی گفت بر پا نمیشود دین و دنیا

إِلَّا بِأَرْبَعَةٍ الْعُلَمَاءِ وَالْأُمَرَاءِ وَالْغُزَاةِ وَأَهْلِ الْكَسْبِ فَالْأُمَرَاءُ هُمُ الرُّعَاةُ
مگر بچهار کس عالمان و امیران و غازیان و کاسبان پس امیران ایشان راعیان باشند

يَرْعَوْنَ الْخَلْقَ وَالْعُلَمَاءُ هُمْ وَرَثَةُ الْأَنْبِيَاءِ يَدُلُّونَ الْخَلْقَ عَلَى الْآخِرَةِ وَالنَّاسُ
میچرانند خلق را و عالمان ایشان وارثان پیغامبران اند و ایشان رهنمونی میکنند خلق را بر آخرت و مردم

يَقْتَدُونَ بِهِمْ وَالْغُزَاةُ هُمْ جُنْدُ اللهِ تَعَالَى فِي الْأَرْضِ يَقْلَعُ بِهِمُ الْكُفَّارَ وَأَمَّا
پیروی میکنند بایشان و غازیان ایشان لشکر خدا اند در زمین پراگنده میشوند بایشان کافران و اما

أَهْلُ الْكَسْبِ فَهُمْ أُمَنَاءُ اللهِ تَعَالَى بِهِمْ مَصَالِحُ الْخَلْقِ وَعِمَارَةُ الْأَرْضِ وَ
کاسبان پس ایشان امینان خدا اند بایشان مصلحتهای خلقت و آبادانی زمین و

الرُّعَاةُ إِذَا صَارُوا ذِئَابًا فَمَنْ يَحْفَظُ الْغَنَمَ وَالْعُلَمَاءُ إِذَا تَرَكُوا الْعِلْمَ وَ
راعیان وقتیکه میگردند گرگان پس کیست که نگاه دارد گوسپندان را و عالمان وقتی که بگذارند علم را و

اشْتَغَلُوا بِالدُّنْيَا فَبِمَنْ يَقْتَدِي الْخَلْقُ وَالْغُزَاةُ إِذَا رَكِبُوا لِلْفَخْرِ وَالْخُيَلَاءِ
مشغول شوند بدنیا پس بکه پیروی کنند خلق و غازیان وقتی که سوار شوند برای فخر و تکبر

وَخَرَجُوا لِلطَّمَعِ فَمَتَى يَظْفَرُونَ عَلَى الْعَدُوِّ وَأَهْلُ الْكَسْبِ إِذَا خَانُوا النَّاسَ
و برآیند برای طمع پس کی فتح یابند بر دشمن و کاسبان وقتی که خیانت کنند مردم را

فَكَيْفَ يَأْمَنُهُمُ النَّاسُ وَإِذَا لَمْ يَكُنْ فِي التَّاجِرِ ثَلَاثُ خِصَالٍ افْتَقَرَ فِي الدُّنْيَا
پس چگونه ایمن سازند ایشان را مردم و وقتی که نباشد در سوداگر سه خصلت آن محتاج میشود در دنیا

وَالْاٰخِرَةِ اَوَّلُهَا لِسَانٌ نَقِيٌّ عَنْ ثَلٰثٍ اَلْكِذْبِ وَاللَّغْوِ وَالْحَلْفِ وَالثَّانِيَةُ

و آخرت اول آنها زبان پاکیزه است از سه چیز دروغ و بیهوده و سوگند دوم

قَلْبٌ صَافٍ مِنَ الْغِشِّ وَالْحَسَدِ بِجَارِهٖ وَقَرِيْنِهٖ وَالثَّالِثَةُ نَفْسٌ مُحَافِظَةٌ

دل صاف است از جرکنت و حسد به همسایه خود و خویش خود و سیوم کی که نفس نگهدارنده است

لِثَلٰثِ خِصَالٍ اَلْجُمُعَةِ وَالْجَمَاعَاتِ وَطَلَبِ الْعِلْمِ فِيْ بَعْضِ سَاعَاتِ اللَّيْلِ وَ

بر سه خصلت جمعه و جماعت ها و طلب کردن علم در بعضی ساعت های شب و

النَّهَارِ وَاِيْثَارِ مَرْضَاةِ اللّٰهِ عَلٰى غَيْرِهٖ وَاِيَّاكَ وَالْكَسْبَ الْحَرَامَ فَقَدْ قِيْلَ اِذَا

روز و برگزیدن رضای حق بر نیکوی خود و دور دار خود را از کسب حرام پس تحقیق گفته شده است چون

كَسَبَ الْعَبْدُ خَبِيْثًا وَاَرَادَ اَنْ يَّاْكُلَ مِنْهُ وَقَالَ بِسْمِ اللّٰهِ قَالَ الشَّيْطَانُ كُلْ

کسب میکند بنده پلید و میخواهد که خورد از آن و میگوید بسم الله میگوید شیطان بخور

اِنِّيْ كُنْتُ مَعَكَ حَتّٰى كَسَبْتَهٗ فَلَا اُفَارِقُكَ اِنَّمَا اَنَا شَرِيْكُكَ فَهُوَ شَرِيْكُ

بدرستی من بودم با تو تا تو کسب کردی آنرا پس جدا نمیشوم از تو چرا این جهت که من شریک توام پس آن شیطان شریک

كُلِّ كَاسِبِ حَرَامٍ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَشَارِكْهُمْ فِي الْاَمْوَالِ وَالْاَوْلَادِ فَالْاَمْوَالُ

هر کسب کننده حرام است گفت خدا شریک شو ای شیطان آدمیان را در مالها و فرزندان پس در مالها شریک

الْحَرَامُ وَالْاَوْلَادُ اَوْلَادُ الزِّنَا كَذَا ذُكِرَ فِي التَّفْسِيْرِ وَرُوِيَ عَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ رض

مال حرام است و اولاد و شرکت فرزندان زنا اند چنین گفته شده است در تفسیر و روایت است از ابن مسعود رض

عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ لَا يَكْتَسِبُ الْعَبْدُ مَالًا مِنَ الْحَرَامِ فَيَتَصَدَّقُ

از پیغامبر کسب نمیکند بنده از مال حرام و صدقه میکند

بِهٖ فَيُؤْجَرُ عَلَيْهِ وَلَا يُنْفِقُ مِنْهُ فَيُبَارَكُ لَهٗ فِيْهِ وَلَا يَتْرُكُ خَلْفَ ظَهْرِهٖ اِلَّا

بآن پس مزد داده نمیشود بر آن و خرج میکند از آن پس برکت کرده نمیشود مر او را در آن و میگذارد آنرا پس پشت خود مگر

كَانَ زَادَهٗ اِلَى النَّارِ وَبِالْجُمْلَةِ اَنَّهٗ لَا يَمْتَنِعُ مِنَ الْحَرَامِ اِلَّا مَنْ هُوَ مُشْفِقٌ

بود وی توشه او بطرف دوزخ و بجمله اینست که باز نمی ماند از حرام مگر کسی که او شفقت کننده است

عَلٰى لَحْمِهٖ وَدَمِهٖ فَدِيْنُ الْمَرْءِ لَحْمُهٗ وَدَمُهٗ فَلْيَجْتَنِبِ الْحَرَامَ وَاَهْلَهٗ وَلَا يُجَالِسْهُمْ وَلَا يَاْكُلْ طَعَامَ

بر گوشت خود و خون خود پس بدرستی دین مرد گوشت او و خون اوست پس باید که پرهیز کند حرام و اهل حرام را و ننشیند حرام خواران را و نخورد طعام

مَنْ كَسْبُهٗ حَرَامٌ وَلَا يَدُلُّ اَحَدًا عَلٰى حَرَامٍ فَيَكُوْنُ شَرِيْكَهٗ فَالْوَرَعُ هُوَ مِلَاكُ

کسی که کسب وی حرام است و رهنمونی نکند کسی را بر حرام پس باشد شریک حرام خوار را پس گذاشتن شبهات مدار

الدِّيْنِ وَقِوَامُ الْعِبَادَةِ وَاسْتِكْمَالُ اَمْرِ الْاٰخِرَةِ وَاَمَّا الْوَحْدَةُ وَالْعُزْلَةُ

دین است و برپا دارنده عبادت است و تمام کردن کار آخرت و هرچه تنهایی باشد تنهایی و گوشه گرفتن

فَقَدْ جَاءَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ عَلَيْكُمْ بِالْعُزْلَةِ فَاِنَّهَا عِبَادَةٌ وَقَالَ

پس تحقیق آمده است از پیغامبر علیه بدرستی فرمود بر شما باد بگوشه نشستن پس آن عبادت است و گفت

النبي صلى الله عليه وسلم المؤمن من جلس بيته وقال النبي صلى الله عليه وسلم افضل الناس رجل

چنانچه مومن کسیست که بنشیند در خانه خود و فرمود پیغمبر بهترین مردم مردیست

اعتزل يكف عن الناس شره وفي بعض الالفاظ عنه صلى الله عليه وسلم انه قال الغريب

که گوشه گرفته است باز میدارد از مردم بدی خود و در بعضی حدیث از پیغامبر بدرستی فرمود غریب

هو الذي يفر بدينه وعن بعض السلف انه قال هذا زمان السكوت ولزوم

آنست که بگریزد به دین خود و نقل است از بعضی علماء پیشین بدرستی اینکه گفت این مقام خاموشیست و لازم گرفتن

البيوت وهو بشر الحافي وقيل لسعد بن ابي وقاص رض لما تفرد في قصره

خانه ها را و آن سلف بشر حافی است و گفته شده مر سعد وقاص را هرگاه که تنها شد در کوشک خود

بالعقيق تركت اسواق الناس ومجالس الاخوان وتخليت فقال رأيت اسواقهم

در عقیق بود ترک کردی بازارهای مردم و مجلسهای برادران را و گوشه گرفتی پس گفت دیدم بازارهای ایشانرا

لاغية ومجالسهم لاهية فوجدت الاعتزال فيما هناك عافية قال

بیهوده گوینده و مجلسهای ایشانرا غفلت ورزنده پس یافتم گوشه گرفتن در چیزهای که آنجاست تندرستی گفت

وهيب بن الورد رحمه الله خالطت الناس خمسين سنة فما وجدت

وهیب بن ورد آمیختم مردم را پنجاه سال پس نیافتم

رجلا غفر لي زلة ولا ستر لي عورة ولا امنته اذا غضب وما وجدت

مردی که بخشید مرا گناه و نپوشید مرا عیب و نه امن یافتم از وی چون غضب کرد و نیافتم

منهم الا من تركب هواه وعن الشعبي رحمه الله انه قال تعاشر الناس بالدين

از ایشان کسی که سوار میشود هوای خود را و نقل است از شعبی بدرستی گفت زندگانی کردند مردم بدین

زمنا طويلا حتى ذهب الدين ثم تعاشروا بالمروة حتى ذهب المروة

مدت دراز تاآنکه رفت دین پس زندگانی کردند بمردمی تاآنکه رفت مردمی

ثم تعاشروا بالحياء حتى ذهب الحياء ثم تعاشروا بالرغبة والرهبة

پس زندگانی کردند بشرم تاآنکه رفت شرم پس زندگانی کردند بمیل و ترس

واظن انه سيجيئ بعد هذا ما هو اشد منه وقال الحكيم العبادة عشرة

و گمان میکنم بدرستی که می آید بعد ازین آنچه سخت تر است ازان و گفت حکیم که عبادت ده چیز است

اجزاء تسعة في الصمت وواحدة في العزلة فراودت نفسي على الصمت

نه جزء در خاموشی و یکی در تنهایی پس رغبت دادم نفس خود را بر خاموشی

فلم اقدر عليه فصرت الى العزلة فجمعت لي التسعة وكان يقول لا شيء

پس نتوانستم بر او پس گشتم بسوی تنهایی پس جمع شد مرا نه و بود حکیم که میگفت هیچ چیز

اوعظ من القبر ولا انس من الكتاب ولا اسلم من الوحدة وقال بشر

پندکننده تر از گور و نه هیچ مونس خوشتر از کتاب و سلامت تر از تنهایی و گفت بشر

بن الحارث رحمه الله انما يطلب العلم ليهرب به من الدنيا لا ليطلب به الدنيا

بن حارث جز این نیست که طلب کرده میشود علم تا گریخته میشود بوی از دنیا نه برای آنکه طلب کرده شود باو دنیا

وروي عن عائشة رض انها قالت قيل يا رسول الله اي جلسائنا خير

و روایت است از عائشه بدرستی گفت گفته شد ای پیغامبر خدا کدامی همنشینان ما بهتر است

قال صلى الله عليه وسلم من ذكركم الله تعالى رؤيته وذكركم الآخرة علمه

فرمود پیغامبر کسیکه یاد دهد شما را خدا دیدن او را و یاد دهد شما را آخرت دانش او

وزاد في علمكم منطقه وكان عيسى ابن مريم عم يقول يا معشر

و بیافزاید علم شما را گفتار او و بوده است عیسی میگفت ای جماعت

الحواريين تحببوا الى الله عز وجل ببغض اهل المعاصي وتقربوا الى الله

کارزاران دوستی طلبید بطرف خدای بدشمنی گناه کاران و نزدیک شوید بطرف خدا

تعالى بالتباعد عنهم والتمسوا رضاه بسخطهم وان كان لا بد من

بدوری از ایشان و بجوئید رضای خدا را بدشمنی ایشان و اگر بوده است که گزیر نیست از

المخالطة فلتكن للعلماء فان النبي صلى الله عليه وسلم قال مجالسة العلماء

آمیزش پس گو باشد مر علما را پس بدرستی پیغامبر فرمود همنشینی علما

عبادة وقال صلى الله عليه وسلم الزم قلبك التفكر وجسدك التصبر وعينك

عبادت است و فرمود پیغامبر لازم بگیر دل خود را فکر و تن خود را محنت کشی و چشم خود را

البكاء ولا تهتم لرزق غد فان ذلك خطيئة تكتب عليك والزم

گریه و غم مخور مر روزی خود را پس بدرستی آن گناه است نوشته میشود بر تو و لازم گیر

المساجد فان عمار بيت الله تعالى هم اهل الله عز وجل وقال صلى الله عليه وسلم

مسجدها پس بدرستی آبادان کنندگان خانه خدا اهل الله اند و فرمود پیغامبر

من اكثر الاختلاف الى المساجد اصاب اخا مستفادا ورحمة منتظرة

کسیکه بسیار کرده شد آمد بطرف مسجدها میرسد برادری فائده گرفته شده و بوی رحمت امید کرده شده

وكلمة تدل على هدى واخرى تصرف عن الردى وعلما مستطرفا

و سخنی که دلالت نماید بر راستی و سخنی دیگر را که باز گرداند از هلاکت و علم که عجیب است

وترك الذنوب حياء وخشية ولو اعتزل الانسان مهما اعتزل لم يكن له

و بیگذارد گناهان را از حجت خدا و ترسیدن و اگر گوشه گیرد آدمی هرگاه گوشه گرفت نیست مر او را

متسعا في الشرع اعتزال عن الجمعة والجماعات فلا يجوز له تركهما

فراخی در شرع گوشه گرفتن او از جمعه و جماعتها پس روا نیست مر او را ترک آنها

في الجملة فانه يكفر بمداومته على ترك الجمعة

اندکی پس بدرستی کافر میشود به همیشه ترک کردن جمعه را

لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال

از چیزی که روایت است از پیغامبر صلعم که گفت

من ترك الجمعة ثلثا من غير عذر طبع الله تعالى

کسی که ترک کرد جمعه را سه بار بغیر عذر مهر میکند خدای

على قلبه وفي حديث جابر رض واعلموا ان الله عز وجل قد افترض

بر دل او و در حدیث جابر است بدانید بدرستی خدا تحقیق فرض کرده است

عليكم الجمعة في مقامي هذا في شهري هذا وفي عامي هذا الى يوم

بر شما جمعه در جای من که اینست در ماه من که اینست و در سال من که اینست تا روز

القيمة من تركها وله امام عادل او جائر استخفافا بها او جحودا لها

قیامت هر که ترک کند انرا و مر او راست امام عادل یا ظالم از جهت سبک داشتن جمعه را یا انکار کردن بان

فلا جمع الله تعالى له شمله ولا اتم له امره الا لا صلوة له الا لا زكوة

پس جمع نکند خدای عز وجل پریشانی او را و تمام نکند مر او را امر او آگاه باش نیست مر او را نماز و نه زکوة

له الا لا حج له الا لا صوم له الا ان يتوب فمن تاب تاب الله عليه

مر او را و نه حج مر او را و نه روزه مر او را مگر آنکه باز گشت کند پس هر که باز گشت کند رحمت کند خدای برو

لان في تركها استهانة بمنادي الله عز وجل وهو قوله عز وجل يا ايها

زیرا که بدرستی در گذاشتن ان خوار کردنست ندای خدای را بطرف جمعه و آن قول خدا است ای انسان

الذين امنوا اذا نودي للصلوة من يوم الجمعة فاسعوا الى ذكر

که ایمان آورده اند وقتی که فریاد کرده شود برای نماز روز جمعه پس بشتابید بطرف یاد کردن

الله ومن استهان بالله عز وجل وبمناديه يكفر فعليه التوبة و

حق و کسی که اهانت کرد بخدای تعالی و به ندای او کافر میشود پس بر اوست بازگشت کردن و

تجديد الاسلام ويتوب الله على من تاب فلا يجوز تركها الا لعذر

نو مسلمان شدن و رحمت میکند خدا بر کسی که بازگشت نمود پس روا نیست مر او را گذاشتن جمعه مگر از جهت

يبيحه الشرع كما قيل خذ عن الناس جانبا غير طاعن عليهم ولا تاركا

روا داشته است او را شرع چنانچه گفته شده است بگیر از مردم گوشه در حالی که طعنه نکند بر ایشان و نگذارنده

لجماعتهم فليجتهد المرء في الاعتزال عن الناس ما استطاع الا من يكون

جماعت ایشان را پس بکوشد مرد در گوشه گرفتن از مردم تا تواند مگر از کسیکه باشد

عونا له في امر دينه لان الكذب انما يجري بين اثنين والفجور

یاری ده مر او را در کار دین او زیرا که بدرستی دروغ جز این نیست روان میشود در میان دو کس و گناه

بين اثنين وقتل النفس بين اثنين وقطع المال بين اثنين والسلامة

میان دو کس است و کشتن میان دو کس است و گرفتن مال میان دو کس است و سلامت

مِنْ ذٰلِكَ فِي الْاِعْتِزَالِ وَالْاِنْفِرَادِ **فَصْلٌ فِي آدَابِ السَّفَرِ وَالتَّحَيُّرِ**

از آن در گوشه گرفتن و تنها شدن است

فِيهِ وَاِذَا اَرَادَ سَفَرًا اَوْ حَجًّا اَوْ غَزْوًا اَوْ تَحَوُّلًا مِنْ دَارٍ اِلَى دَارٍ اَوْ طَلَبَ

و چون میخواهد سفر کردن یا حج یا غزا یا گشتن از سرای بسوی سرای دیگر یا خواستن

حَاجَةٍ فَلْيُصَلِّ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ يَطْلُبُ حَاجَتَهُ اَوْ يَتَحَوَّلُ وَاَمَّا فِي السَّفَرِ

حاجت پس بگزارد نماز دو رکعت پس بخواهد حاجت خود یا برگردد و هر چونکه باشد در سفر

فَلْيَقُلْ عَلٰى رَأْسِ الرَّكْعَتَيْنِ اَللّٰهُمَّ بَلِّغْ بَلَاغًا مَبْلَغَ خَيْرٍ وَمَغْفِرَةٍ

پس بگوید بر سر دو رکعت نماز ای بارخدایا برسان رسانیدن بجای نیک و بخشش

مِنْكَ وَرِضْوَانًا بِيَدِكَ الْخَيْرُ وَاَنْتَ عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ اَللّٰهُمَّ اَنْتَ

از تو و خوشنودی بدست تست نیکوی و تو بر هر چیز توانا ای بارخدا توی

الصَّاحِبُ فِي السَّفَرِ وَالْخَلِيفَةُ فِي الْاَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَلَدِ اَللّٰهُمَّ هَوِّنْ

یار در سفر و خلیفه در اولاد و در مال و در فرزندان ای بارخدا آسان کن

عَلَيْنَا السَّفَرَ وَاطْوِ لَنَا الْبُعْدَ اَللّٰهُمَّ اِنِّي اَعُوذُ بِكَ مِنْ وَعْثَاءِ السَّفَرِ

بر ما سفر و به پیچ بر ما دوری ای بارخدا بدرستی پناه میخواهم بتو از سختی های سفر

وَكَآبَةِ الْمُنْقَلَبِ وَسُوْءِ الْمَنْظَرِ فِي الْاَهْلِ وَالْوَلَدِ وَالْمَالِ وَيَتَحَرّٰى اَنْ تَكُونَ

و رنج بازگشتن و بدی نظر در اهل و فرزند و در مال و بخواهد اینکه بیباشد

ذٰلِكَ بُكْرَةَ خَمِيسٍ اَوْ سَبْتٍ اَوِ اثْنَيْنِ وَاِذَا اسْتَوٰى عَلٰى رَاحِلَتِهِ قَالَ سُبْحَانَ

سفر پگاه پنجشنبه یا شنبه یا دوشنبه و چون نشیند بر مرکب بگوید پاکیست

الَّذِي سَخَّرَ لَنَا هٰذَا وَمَا كُنَّا لَهُ مُقْرِنِينَ وَاِنَّا اِلٰى رَبِّنَا لَمُنْقَلِبُونَ وَاِذَا

مر آن کسی را که زبون کرد برای ما این را و نبودیم ما مر او را توانا و بدرستی ما بسوی پروردگار خود باز گشت کننده ایم و هر گاه که

رَجَعَ مِنَ السَّفَرِ صَلّٰى رَكْعَتَيْنِ وَقَالَ آيِبُونَ تَائِبُونَ عَابِدُونَ لِرَبِّنَا

برگردد از سفر نماز کند دو رکعت و بگوید آمدیم در حالی که برگردنده و توبه کننده و عبادت کننده ایم

حَامِدُونَ لِاَنَّهُ رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ كَانَ يَفْعَلُهُ وَاِذَا خَرَجَ فَلَا

حمد گوینده ایم پروردگار را بدرستی روایتست از پیغامبر آنکه بود پیغامبر که میکرد این را و هر گاه که برآید بسفر پس نباشد

يَكُنْ قَائِدًا لِلنَّاسِ اِذَا وَجَدَ مَنْ يَقُودُهُمْ وَلَا يُشِيرُ عَلَيْهِمْ بِمَنَازِلَ

پیش رو مردم را چون بیابد کسی که پیش روی کند ایشان را و اشارت نکند بایشان بجاهای فرود آمدن

يَنْزِلُونَهَا اِذَا وَجَدَ مَنْ يَكْفِيهِ ذٰلِكَ وَعَلَيْهِ بِالصَّمْتِ وَحُسْنِ

که فرود آیند آنجا چون می یابد کسی که بس میکند آن کس اشارت را و لازمست بر و بخاموشی و نیکو

الصُّحْبَةِ وَكَثْرَةِ الْمَنْفَعَةِ لِاِخْوَانِهِ وَاِيَّاهُ وَالْقِيلَ وَالْقَالَ وَلَا يَنْزِلُ

صحبت داشتن و بسیار نفع رسانیدن مر برادران خود را و دور دارد خود را از گفت و گو و فرود نیاید

على الطريق ولا على ماء فإنه مأوى الحيات والسباع بل يتنحى عنه ولا يمر على الطريق فإنه مكروه و

براه و نه بر آب پس بدرستی آن جای مار و درندگانست بلکه گوشه گیرد از آن و در بر نگذرد پس بدرستی آن مکروه است و

ينبغي أن يكون سفره على لسان المعرفة من أوصافه المذمومة إلى صفاته الحميدة ويخرج من هواه

میباید اینکه باشد سفر او بر زبان معرفت و از صفتهای نکوهیده بطرف صفتهای پسندیده و بیرون آید از آرزوی خود

إلى طلب رضاء مولاه بتصحيح تقواه فأول ما يجب عليه إذا أراد أن

بسوی طلب خوشنودی خداوند خود بدرست کردن پرهیزگاری خود پس نخستین چیزیکه واجب است بر مسافر چون بخواهد

يسافر من بلده أن يرضي خصومه وأن يرضي والديه ومن يكون

مسافر شدن از شهر خود خشنود کردن دشمنان خود است و خشنود کردن مادر و پدر خود و کسی که

في حكمهما من الأجداد والخالات ويخلف لعياله من يمونهم في

بجای ایشان است از پدر کلان و خاله ها و خلیفه سازد برای عیال خود کسی که بار بردار ایشان باشد در

مدة سفره أو ليستصحبهم ويحملهم معه وينبغي أن يكون سفره

هنگام سفر او یا همراه کند عیال خود و بردار ایشان را با خود و می باید اینکه باشد سفر او

لطاعة من الطاعات كالحج أو زيارة النبي صلى الله عليه وسلم أو زيارة شيخ أو

برای طاعتی از طاعتها چنانچه حج کردن یا زیارت کردن پیغامبر علیه السلام یا زیارت کردن پیر یا

موضع من هذه المواضع الشريفة أو المباح كالتجارة أو العلم بعد

جای از این جاهای بزرگ یا برای امر مباح چنانچه سوداگری یا برای علم آموختن پس

إحكام علوم العبادات الخمس لأن علمها فريضة وما وراءها مباح

از محکم کردن علمهای بندگیهای پنجگانه زیرا که دانستن آنها فرض است و آنچه ورای ایشانست مباح است

وفيه فضل وقيل فرض على الكفاية وينبغي أن يعاشر أصحابه في

و در آن علم بزرگیست و گفته اند علم آموختن ماورای عبادات خمسه فرض کفایت است و میباید اینکه زندگانی کند یاران خود را در

سفره بحسن الخلق وجميل المداراة وترك المخالفة واللجاج في جميع

سفر خود به نیک خلقی و نیکوی مدارات و ترک کردن مخالفت و از ستیزه در همه

الأشياء ويشتغل بخدمة أصحابه في السفر ولا يستخدم أحدا إلا

چیزها و مشغول شود بخدمت یاران خود در سفر و خدمت نطلبد از کسی مگر

عند الضرورة ويجتهد أبدا أن يكون في سفره على الطهارة و

نزد ضرورت و بکوشد همیشه اینکه باشد در سفر خود بر پاکی و

من آداب الصحبة أن يقف مع صاحبه إذا عيي ويسقيه الماء

از ادبهای صحبت [illegible] استادن با یار خود چون مانده شود یار او و بنوشاند او را آب

إذا عطش ويرفق به إذا ضجر ويداريه إذا غضب ويحفظه ورحله

چون تشنه شود و نرمی کند با یار چون تنگدل شود و مدارا کند چون خشمناک شود و پاسبانی کند او را و مال او را

إذا نام ويؤثره إذا قلّ الزاد ويواسيه بما يفتح له ولا ينفرد به دونه

چون بخوابد و برگزیند اورا چون کم شود زاد او و برابر کند یار را بچیزیکه فتح کرده شود مر اورا و یگانه نشود بآن بغیر از یار

ولا يكتمه سرًّا ولا يفشي له سرًّا ولا يستظهره إلا بجميل ويردّ غيبته

و پنهان نکند ازو سر و پراگنده نکند سر اورا و یاد نکند پس پشت او مگر به نیکوئی و باز گرداند غیبت ورا

ويحسن ذكره عند الرفقة ولا يعيبه عندهم ولا يشكو منه إليهم

و نیکو کند ذکر اورا نزد دوستان و عیب نکند اورا نزد دوستان و گله نکند ازو بسوی ایشان

ويتحمل منه أذاه وينصحه إذا شاوره ويسأل عن اسمه وبلده و

و بردارد ازو آزاری اورا و نصیحت کند اورا چون مصلحت کند اورا و پرسد از نام او و شهر او و

نسبه وإن كان أرفع منه منزلة ويظهر للرفقة أنه تابع له

نسب او اگرچه باشد بلندتر ازو از روی مرتبه و آشکارا کند مر یاران را آنکه پیرو است ایشان را

وإن كان هو المتبوع ويوضح لتابعه عيوب نفسه على طريق النصح

اگرچه اوست پیشرو و آشکارا کند مر پیرو خود را عیبهای او بر طریق پند

له لا على طريق التوبيخ والتعنيف وينبغي أن يتعوذ من كل شيء يخافه

نه بر طریق سرزنش و سختی و میسزد و پناه جستن از هر چیزی که میترسد او

وعندما يحل بموضع أو ينزل بمنزل أو يجلس في مكان أو ينام فيه

و هنگامی که فرود می آید در جای یا نزول کند در منزل یا نشیند در جایها یا بخواهد در جایگاهی

بأن يقول أعوذ بالله وبكلماته التامات التي لا يجاوزهن برّ و

بآنکه بگوید که پناه میخواهم بخدا و کلمه های خدا که تمام اند آنکه در نمی گذارد آنهارا نیکوکار و

لا فاجر وبأسماء الله الحسنى كلها ما علمت منها وما لم أعلم من شر ما

بدکار و پناه میخواهم بنامهای خدا که نیک اند همه دانسته ام ازانها و آنچه ندانسته ام از بدی چیزی

خلق وذرأ وبرأ ومن شر ما ينزل من السماء وما يعرج فيها ومن شر

که آفریده است و پراگنده کرده است و پیدا کرده است و از بدی چیزیکه فرود می آید از آسمان و چیزیکه بالا برود در آسمان و از بدی

ما ذرأ في الأرض ومن شر ما يخرج منها ومن فتنة الليل والنهار و

چیزیکه پیدا کرده است در زمین و از بدی چیزی که می برآید از زمین و از بلای شب و روز و

من طارق الليل والنهار إلا طارقا يطرق منك بخير يا أرحم الراحمين

از رونده شب و روز مگر رونده که بیرود بنیکی ای رحمت کننده ترین رحمت کنندگان

ومن كل دابة ربي آخذ بناصيتها إن ربي على صراط مستقيم و

و پناه میخواهم از هر جنبنده که پروردگار من گیرنده است موی های پیشانی اورا بدرستی پروردگار من بر راه راست است و

لا يتخذ في الركاب الأجراس لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال إنه مع كل جرس

نگیرد در سواران جرسهارا زیرا که پیغامبر صلعم گفت که با هر جرس

شيطان وقال صلى الله عليه وسلم ان الملائكة لا تصحب رفقة فيها جرس ويستحب

شیطانست وگفت پیغامبر که فرشتگان صحبت ندارند جماعت را که در آنها جرس است و دوست

ان يصحبه في سفره عصا ويجتهد ان لا يخلو منها لما روى ميمون

همراه داشتن در سفر خود عصا را وبکوشد اینکه خالی نباشد از عصا از جهت چیزی که روایت کرده میمون

بن مهران عن ابن عباس رض قال امساك العصا سنة الانبياء و

بن مهران از ابن عباس که گفت نگاه داشتن عصا سنت پیغمبران ست و

علامة المؤمنين وقال الحسن البصري رحمه الله في العصا ست خصال

نشانه مومنان وگفت حسن بصری رح در عصا شش خصلت است

سنة الانبياء وزينة الصلحاء وسلاح على الاعداء يعني الحية والكلب

سنت پیغامبرانست وآرایش صالحانست وسلاح است بر دشمنان یعنی مار وسگ

وغير ذلك وعون الضعفاء ورغم المنافقين وزيادة في الحسنات

وجز آن ویاری ناتوانان ست واندوه منافقانست وافزونی در نیکیهاست

ويقال اذا كان مع المؤمن العصا هرب الشيطان منه وخشع منه

وگفته میشود که چون باشد با مومن عصا بگریزد شیطان ازو وبترسد ازو

المنافق والفاجر ويكون قبلته اذا صلى وقوة اذا اعيى وفيها

منافق وگنه کار وباشد قبله او چون نماز کند وقوت او چون مانده شود ودر آن عصا

منافع كثيرة كما قال الله في قصة موسى عليه السلام هي عصاي

نفعهاست بسیار چنانچه فرمود خدا در قصه موسی پیغامبر آن چیزکه در دست است عصای منست

اتوكؤا عليها واهش بها على غنمي ولي فيها مآرب اخرى فصل

تکیه میکنم بر آن وبرگ درخت می [illegible] بآن بر گوسفندان خود ومرا در آن عصا نفعهای دیگرست

ولا يجوز اخصاء شيء من الحيوان والعبيد نص عليه الامام احمد

وروا نیست خصی کردن چیزی از جانداران وبندگان [illegible] امام احمد

في رواية حرب وابي طالب وكذلك السمة في الوجه على ما نقل

در روایت حرب وابی طالب وهمچنین روا نیست داغ کردن در روی حیوان بنابر آنکه نقل کرده است

ابو طالب عنه لان النبي صلى الله عليه وسلم نهى ان يخصى كل ذي نسل من

ابو طالب از پیغامبر زیرا که بدرستی پیغامبر باز داشت از خصی هر خداوند اولاد از

البهائم وفي حديث ابي هريرة رض وفي حديث انس بن مالك رض

چهارپایان ودر حدیث ابی هریره ودر حدیث انس بن مالک

انه صلى الله عليه وسلم نهى عن الوسم في الوجه ورخص في الاذان وان كانت

بدرستی پیغامبر باز داشت از داغ کردن در روی ودستوری داد در داغ کردن گوشها واگر باشد

لا بد من الوسم لاجل العلامة ليعرفوا البهائم حين الاختلاط جاز

لاجار از داغ کردن از جهت نشانه تا بشناسند چهارپایان را هنگام درهم شدن رواست

في غير الوجه كالافخاذ والاسنمة **فصل** ولا يجوز فعل شيء من

در غیر رو چنانچه رانها و کوهانها ورواست کردن چیزی از

المستقذرات في المساجد ويكره العمل فيها كالخياطة والخرازة و

چرکنها در مسجدها و مکروه است کار کردن در مسجدها همچو درزی گری و موزه دوزی و

البيع والشراء وما اشبه ذلك ويكره رفع الاصوات الا بذكر الله تعالى

فروختن و خریدن و آنچه بدان ماند و مکروه است بلند کردن آوازها مگر بیاد خدا تعالی

والنخامة في المسجد خطيئة وكفارتها دفنها ويكره زخرفة المساجد

و تف انداختن در مسجد گناه است و کفاره آن پنهان کردن او در خاک است و مکروه است آراستن مسجد را

بالتزاويق والخلوق ولا بأس بتجصيصها وتطيينها ويكره اتخاذها

بنقشها و بخلوق نیست باک بگچ کردن مسجد و اندودن او بگل و مکروه است گرفتن مسجد را

بيتا ومقاما الا للغريب او المعتكف لان النبي صلى الله عليه وسلم انزل وفد

خانه و جای مگر برای غریب یا معتکف زیرا که بدرستی پیغامبر ع فرود آورد جماعت

بني عبد قيس وروي ثقيف في المسجد ولا بأس بانشاد الشعر والقصائد

بنی قیس را و روایت کرده شده است که جماعت ثقیف را در مسجد و نیست باک بخواندن بیت و قصیدها

فيها الخالية من السخف والهجاء للمسلمين والاولى صيانتها الا ان

در مسجد که خالی است از بیهودگی و هجو مسلمانان و بهتر نگاه داشتن مسجد است از آن مگر آنکه

يكون من الزهديات المرققات المشوقات المبكيات فيجوز الاكثار

بیتها باشد از بیت های ترک دنیا که نرم کننده دلها و شوق انگیزنده اند و گریه آرنده اند پس رواست بسیار خواندن

منها والاولى من ذلك القرآن والتسبيح لان المساجد وضعت لذكر

ازان بیتها و بهتر ازان بیتها خواندن قرآن و تسبیح کردن است زیرا که بدرستی مسجدها ساخته شده است برای یاد

الله تعالى والصلوة فينبغي ان لا يحمل سوى ذلك ويكره نقل تراب

خدا و نماز پس میسزد که فرود نیاید بآن مسجدها کاری جز از یاد حق و مکروه است برداشتن خاک

المسجد واما ما حصل فيه من المزابل والكناسة فيستحب اخراج

مسجد و هرچه که چیزی که حاصل شده است در مسجد از سرگینها و روبیدنی او پس دوست است برآوردن

ذلك وفيه فضل كثير وقد روي عن النبي صلى الله عليه وسلم ان ذلك مهر حور

او و در وی فضیلت بسیار است و بتحقیق روایت کرده شده است از پیغامبر ع بدرستی آن برآوردن کابین حور

العين ويكره تمكين الصبيان والمجانين من دخوله ولا بأس بعبور

و مکروه است قادر گردانیدن کودکان و دیوانگان را در درآمدن مسجد و نیست باک بگذشتن

الجنب فيه وتمنع الحائض لأنه لا يؤمن من تلويث المسجد وإذا

جنب در مسجد و منع کرده شود حائض را زیرا که بدرستی ایمن نیست از آلوده کردن مسجد و چون

دعت الضرورة للجنب جاز له أن يتوضأ ويلبث في المسجد إلى حين

بخواهد ضرورت مر جنب را بودن در مسجد روا است مر او را وضو کردن و درنگ در مسجد تا هنگام که

يقدر على الغسل والأولى أن يتيمم للجنابة مع ذلك أيضا وكذلك

توانا بود بر غسل کردن و بهتر تیمم کردن است مر جنابت را با آن وضو کردن و همچنین

إذا لم يجد الماء إلا في بئر المسجد يتيمم لجوازه إلى البئر ثم يغتسل إذا

چون نیافت آب مگر در چاه مسجد تیمم کند برای گذشتن بسوی چاه پس غسل کند چون

وصل إليها **فصل** في الأصوات فما كان منها من إنشاد

رسد بسوی چاه در بیان آوازها پس چیزی که بوده است از آنها پیدا از خواندن

الأشعار المتعرية من الملاهي على ضربين مباح ومحظور فالمباح

بیت که خالی است از بیهودگی ها بر دو گونه است یکی مباح است و دیگری منع کرده شده است

ما لا سخف فيه والمحظور ما كان فيه سخف فأما ما ينضم إلى

چیزی است که حماقت و سبکی عقل نیست در او و محظور چیزی است که بوده است در او سبکی عقل و حماقت پس هر چه که باشد چیزی که

الملاهي فمحظور سواء خلا عن السخف أو قارن السخف إلا أنه

به بازیها پس منع کرده شده است برابر است که خالی باشد از سبکی یا پیوسته باشد بسبکی لیکن بدرستی

إذا قارنه سخف حصل الحظر لعلتين ويكره قراءة القرآن بالألحان

چون پیوست شعر بسبکی پیدا آید منع از جهت دو علت یکی لهو دوم سبکی و مکروه است خواندن قرآن با آوازها

المشبهة بصوت الأغاني المطربة إعظاما لها وتنزيها أو لأن

که مانند است به آواز سازها خوشحال کننده از جهت بزرگ داشتن قرآن را و پاک داشتن زیرا که

الغالب من ذلك إخراج الكلام عن سننه وإسقاط الإطالة و

بیشتر از آن سرود بر آوردن کلام است از طریقه آن و انداختن مد و

الهمز في موضعه وإطالة المقصور وقصر الممدود وإدغام

همزه است در جاهای آن و دراز کردن حرف کوتاه است و کوتاه کردن حرف درازست و در آوردن

الحروف ولأن ثمرة القرآن خشية الله عز وجل وتجديد عند

حرفها در یکدیگر است و زیرا که بدرستی میوه قرآن ترس خداست و ترسانیدن است هنگام

سماع مواعظه والاعتبار ببراهينه وقصصه وأمثاله و

شنیدن پندها و عبرت گرفتن بدلیل های آن و قصه ها و مثلها و

التشوق إلى وعده وذلك يزول بطيب سماعه قال الله عز وجل

شایق شدن بسوی وعده های خدا و آن همه دور میشود بشنیدن آواز خوش گفت خدای

إنما المؤمنون الذين إذا ذكر الله وجلت قلوبهم وإذا تليت

عليهم آياته زادتهم إيمانا وعلى ربهم يتوكلون وقال تعالى

أفلا يتدبرون القرآن وقوله جل وعلا ليدبروا آياته وقوله تعالى

وإذا سمعوا ما أنزل إلى الرسول ترى أعينهم تفيض من الدمع مما

عرفوا من الحق والألحان المطربة تحول بين ذلك وكره لأجل ذلك

وكذا يسافر بالمصحف إلى أهل الحرب حتى لا ينالوا منه ويستخفوا

بحرمته ولا يستمع إلى أصوات الأجنبيات من شواب النساء لأن

النبي صلى الله عليه وسلم قال التسبيح للرجال والتصفيق للنساء

هذا إذا نابت المصلي نائبة في صلوته فكيف بالشعر والغزل والأمور

المهيجة لطباع الناس من ذكر صفات العشاق والمعشوقين و

دقائق صفات المحبة والميل والصفات المشتهيات التي تشوق

النفس إلى سماعها فيهيج دواعي السماع وتثير طبعه إلى المحارم

فلا يجوز لأحد سماع ذلك وإن قال قائل إني أسمعها على معان

أسلم فيها عند الله تعالى لكذبناه لأن الشرع لم يفرق بين ذلك

ولو جاز لأحد جاز للأنبياء عليهم السلام ولو كان ذلك عذرا

لا اجر نا سماع القيان لمن يدعي انه لا يطربه وشرب المسكر

هر آينه روا نبينيم شنيدن آواز ... مر كسي را كه دعوي ميكند بدرستي آن سرود خوشحال نميكند او را و روا نبينيم نوشيدن

لمن ادعى انه ما يسكره فلو قال عادتي اني متى شربت الخمر انكففت

مر كسي را كه دعوي ميكند بدرستي شراب مست نميكند او را پس اگر گفت شخصي عادت من است هر گاه كه مينوشم شراب باز ميمانم

عن الحرام لم يبح له ولو قال اني شاهدت المردان والاجنبيات و

از حرام مباح گردانيده نميشود مر او را و اگر گفت بدرستي من هر گاه كه مي بينم ساده رويان و زنان بيگانه را و

خلوت بهم اعتبرت في حسنهم لم يجز له ذلك بل نقول ترك ذلك

خلوت ميكنم با ايشان عبرت ميگيرم در حسن ايشان روا نيست مر او را اين بلكه ميگوييم كه گذاشتن آن

واجب والاعتبار بغير المحرمات اكثر من ذلك وانما هذه طريقة

واجب است و پند گرفتن بغير حرام بيشتر است از حرام و جز اين نيست كه اين راه

من اراد تناول الحرام بطريق الله عز وجل فيركب هواه فلا نسلم

كسيست كه ميخواهد خوردن حرام در راه خدا پس سوار ميشود آرزوي خود را پس قبول نكنيم

لاصحابها ولا نلتفت اليهم قال الله عز وجل قل للمؤمنين يغضوا

مر ياران آن را و التفات نكنيم بسوي ايشان گفت خدا بگو اي محمد مر مومنان را بپوشند

من ابصارهم ويحفظوا فروجهم ذلك ازكى لهم فمن قال النظر ازكى

بعضي چشمهاي خود و نگاه دارند اندام هاي خود اين پاكيزه تر است مر ايشان را پس كسي كه گفت ديدن پاكيزه تر

كان مكذبا للقران ويكره الندب والنياحة فاما البكاء على الميت

باشد آن كس دروغ دارنده قرآن را و مكروه است فرياد كردن در پس مرده و نوحه كردن ليكن هر چه كه باشد گريه كردن

فغير مكروه **فصل** في الاذن في قتل الحيوان ما يباح منه وما لا

پس مكروه نيست ... در بيان دستوري در كشتن حيوان چيزي كه روا است از آن و چيزي كه

يباح فمن راى شيئا من الحيات في منزله فليؤذنه ثلثا فان بدا

روا نيست پس كسي كه ... مار مي را در منزل خود پس بداناند او را سه بار ... پس اگر ظاهر شد

له فليقتله واما في الصحارى فيجوز قتله من غير ايذان وكذلك

پس بكشد او را و اما در بيابان پس روا است كشتن مار از غير اعلام او و همچنين

الابتر هو قصير الذنب وذو الطفيتين الذي في ظهره خط اسود

مار دم بريده آن ابتر كوتاه دم است و ماري كه خداوند دو خط است آنكه در پشت او خط سياه است

وقيل له شعرات سوداوات بين عينيه فانه يقتله بلا ايذان و

و گفته اند مر او را موهاي سياه است در ميان دو چشم او پس بدرستي كه بكشد آن مار را بغير اعلام و

صفة الايذان ان يقول امض بسلام لا تؤذينا قد جاء في ذلك

طريق اعلام آنست كه بگويد بگذر بسلامتي آزار مكن ما را تحقيق آمده است در اين

اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سُئِلَ عَنْ حَيَّاتِ الْبُيُوتِ فَقَالَ اِذَا

بدرستی پیغامبر پرسیده شد از ماران خانه ها پس گفت پیغامبر چون

رَأَيْتُمْ مِنْهُمْ شَيْئًا فِي مَسَاكِنِكُمْ فَقُولُوا اَنْشُدُكُمُ الْعَهْدَ الَّذِي اَخَذَ

ببینید از ماران چیزی در خانهای خود پس بگوئید سوگند میدهم شمارا بوعده که گرفته است

عَلَيْكُمْ نُوحٌ اَنْشُدُكُمُ الْعَهْدَ الَّذِي اَخَذَ عَلَيْكُمْ سُلَيْمَانُ اَنْ لَا تُؤْذُونَا فَاِنْ

بر شما نوح پیغامبر و سوگند میدهم شمارا بوعده که گرفته است بر شما سلیمان ع اینکه آزار مکنید مارا پس اگر

عُدْنَ فَاقْتُلُوهُنَّ وَمَا رُوِيَ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ

باز آیند پس بکشید آنهارا و چیزیکه روایت است از ابن مسعود که گفت گفت پیغامبر

اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اُقْتُلُوا الْحَيَّاتِ كُلَّهُنَّ فَمَنْ خَافَ ثَأْرَهُنَّ فَلَيْسَ مِنِّي وَفِي حَدِيثِ

بکشید مارانرا همه پس کسیکه بترسید کینه ایشانرا پس نیست از امت من و در حدیث

سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ رض قَالَ اِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اُقْتُلُوا الْحَيَّاتِ

سالم است که گفت بدرستی پیغامبر خدا فرمود بکشید مارانرا

وَذَا الطُّفْيَتَيْنِ وَالْاَبْتَرَ فَاِنَّهُمَا يَطْمِسَانِ الْبَصَرَ وَيُسْقِطَانِ الْحَبَلَ

و مار خداوند دو خط را و مار دم بریده را پس بدرستی آن هر دو کور میکنند چشم را و می اندازند بچه را

قَالَ وَكَانَ عَبْدُ اللهِ رض يَقْتُلُ كُلَّ حَيَّةٍ وَجَدَهَا فَاَبْصَرَهُ اَبُو لُبَابَةَ رض

گفت سالم بود عبدالله می کشت هر ماررا که مییافت آنرا پس دید اورا ابولبابه رض

وَهُوَ يُطَارِدُ حَيَّةً فَقَالَ اِنَّهُ قَدْ نُهِيَ عَنْ ذَوَاتِ الْبُيُوتِ وَالْاَصْلُ فِي

و حالانکه عبدالله قریب میکرد و یاری کرد شکار کند مار را پس گفت ابولبابه بدرستیکه منع کرده است پیغامبر از ماران خداوند خانها و دلیل در

النَّهْيِ عَنْ ذَوَاتِ الْبُيُوتِ مَا رُوِيَ عَنْ اَبِي السَّائِبِ قَالَ اَتَيْتُ اَبَا سَعِيدٍ الْخُدْرِيَّ

منع کردن از کشتن ماران خانگی چیزیست که روایت است از ابی سایب گفت ابو سایب آمدم ابوسعید را

رض فَبَيْنَمَا اَنَا جَالِسٌ عِنْدَهُ سَمِعْتُ تَحْتَ سَرِيرِهِ تَحْرِيكَ شَيْءٍ فَنَظَرْتُ فَاِذَا

پس ناگاه و من در اوقات که نشسته بودم نزد او شنیدم زیر تخت او جنبش چیزی پس دیدم ناگاه

حَيَّةٌ فَقُمْتُ فَقَالَ اَبُو سَعِيدٍ مَا بَالُكَ قُلْتُ حَيَّةٌ هٰهُنَا قَالَ فَمَاذَا تُرِيدُ

ماریست پس ایستادم پس گفت ابوسعید چیست حال تو پس گفتم ماریست اینجا گفت ابوسعید چه میخواهی

قُلْتُ اَقْتُلُهَا فَاَشَارَ اِلَى بَيْتٍ فِي دَارِهِ تِلْقَاءَ بَيْتِهِ فَقَالَ اِنَّ ابْنَ عَمٍّ لِي

گفتم پس کشتن آنرا پس اشارت کرد ابوسعید بسوی خانه که در سرای وی است جانب خانه او پس گفت ابوسعید عم زاده من

كَانَ فِي هٰذَا الْبَيْتِ فَلَمَّا كَانَ يَوْمُ الْاَحْزَابِ اسْتَأْذَنَ اِلَى اَهْلِهِ وَكَانَ

بود در این خانه پس هرگاه شد روز جنگ احزاب دستوری خواست از پیغامبر با اهل خود و بود آن عم زاده

حَدِيثَ الْعَهْدِ بِعُرْسٍ فَاَذِنَ لَهُ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَاَمَرَهُ اَنْ يَذْهَبَ بِسِلَاحِهِ

نو کدخدا پس دستوری داد پیغامبر مر او را و فرمود پیغامبر اینکه برود به سلاح خود

فأتى داره فوجد امرأته قائمة على باب البيت فأشار إليها بالرمح فقالت

پس آمد بسرای خود پس یافت زن خود را استاده بر در خانه پس اشارت کرد بطرف زن بنیزه پس گفت زن

لا تعجل حتى تنظر ما أخرجني فدخل البيت فإذا حية منكرة فطعنها

شتابی مکن تا ببینی چه چیز کشیده است مرا از خانه پس درآمد در خانه پس ناگاه ماریست بد پس زخم کرد او را

بالرمح ثم خرج بها في الرمح تضطرب قال فلا أدري أيهما كان أسرع موتا

بنیزه پس برآورد مار را بنیزه در حالیکه جنبش میکرد گفت ابو سعید نمیدانم کدامی این دو بود شتاب تر در مردن

الرجل أو الحية فأتى قومه رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالوا ادع الله تعالى أن

مرد یا مار پس آمد قوم عم زاده پیش پیغامبر علیه السلام پس گفتند دعا کن خدای را اینکه

يرد صاحبنا فقال صلى الله عليه وسلم استغفروا لصاحبكم ثم قال صلى الله عليه وسلم إن نفرا

بازگرداند یار ما را پس گفت پیغامبر آمرزش خواهید برای یار خود را پس گفت پیغامبر بدرستی جماعت

من الجن أسلموا بالمدينة فإذا رأيتم أحدا منهم فحذروه ثلاث مرات

از جن ایمان آورده اند در مدینه پس هرگاه که می بینید شما یکی از ایشان را پس بترسانید او را سه بار

ثم إن بدا لكم بعد أن تحذروه فاقتلوه بعد الثلث وروي في بعض

پس اگر ظاهر شود شما را پس از آن ترسانیدن پس بکشید او را پس از سه بار و روایت کرده است در بعضی

الألفاظ فليؤذنه ثلثا فإن بدا له فليقتله فإنه شيطان ويجوز

احادیث پس اعلام کنند سه بار پس اگر ظاهر شود پس بکشد او را زیرا که آن مار شیطانست و روا است

قتل الأوزاغ لما روى عامر بن سعيد عن أبيه رض قال أمر رسول الله

کشتن کرپاسک از جهت چیزیکه روایت کرده است عامر از پدر خود گفت فرمود پیغامبر

صلى الله عليه وسلم بقتل الوزغ وسماه فويسقا وعن أبي هريرة رض عن النبي

خدا بکشتن کرپاسک و نامید او را پیغامبر نافرمان و نقل است از ابی هریره از پیغامبر

صلى الله عليه وسلم قال إن في أول ضربة سبعين حسنة يعني من قتلها بأول

گفت پیغامبر بدرستی در اول زدن هفتاد نیکی است مراو را یعنی پیغامبر کسی که او را کشت با اول

ضربة كان له ذلك ويكره قتل النملة إلا من أذية شديدة لما روى

زدن باشد مراو را هفتاد نیکی و مکروه است کشتن مورچه مگر از آزار سخت از جهت چیزیکه روایت

أبو هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أن نملة قرصت نبيا من الأنبياء فأمر

ابو هریره از پیغمبر بدرستی مورچه گزید پیغامبر را از پیغامبران پس فرمود

بقرية النمل فأحرقت فأوحى الله تعالى إليه أن إن قرصتك نملة

به ویران خانهای مورچگان پس سوخته شد آنها پس وحی فرستاد خدا بطرف آن پیغامبر بدرستی اگر گزید ترا یک مورچه

أهلكت أمة من الأمم تسبح ويكره قتل الضفدع لما روي عن

هلاک کردی جماعتی از جماعتها که تسبیح میکنند و مکروه است کشتن غوک از جهت چیزیکه روایت کرده شده است از

عبد الرحمن بن عثمان قال انه سئل النبي صلى الله عليه وسلم من ضفدع يجعلها

عبد الرحمان بن عثمان گفت بدرستی پرسیده شد پیغامبر از غوک که می اندازند او را

في دواء فنهاه النبي صلى الله عليه وسلم عن قتلها ويكره قتل جميع ما يباح قتله بالنار

در دارو پس منع کرد او را پیغامبر از کشتن ضفدع و مکروهست کشتن همه آن چیزها را که مباحست کشتن او باتش

من القمل والبق والبراغيث والنمل لقوله صلى الله عليه وسلم لا يعذب بالنار الا رب

از شپش و پشه و کیک و مورچه از جهت آنکه فرمود پیغامبر که عذاب نمیکند باتش کس مگر پروردگار

النار ويجوز قتل كل شيء يؤذي من الحيوانات وان لم تكن توجد

آتش و رواست کشتن هر چیزی که آزار رسانند از جانداران و اگر یافته نشده است

منه الاذية بعد ما كان مخلوقا على صفة تؤذي لان من طبعه الاذية

ازوی آزار را پس از آنکه بوده است آفریده بر صفت آزار زیرا که بدرستی از طبیعت اوست آزار

وذلك كالحية التي ذكرنا صفتها والعقرب والكلب العقور والفارة

و آن جانوران مانند مارست که یاد کردیم صفت او را و چنانچه کژدم و سگ گزنده و موش

وغير ذلك وكذلك الكلب الاسود البهيم لانه شيطان وكل حيوان

و دیگر آن و همچنین سگ تمام سیاه زیرا که بدرستی آن سگ شیطانست و هر جانداری که

يجده انسان عطشانا اثيب على سقايته الماء لقوله صلى الله عليه وسلم في كل

می یابد او را آدمی تشنه ثواب داده میشود بر نوشانیدن او را آب از جهت فرمودن پیغامبر در هر

كبد حراء اجر هذا اذا لم يكن مؤذيا واما المؤذي فلا يسقيه فان ذلك

جگر گرم مزد و بهره ایست این ثواب وقتی است که نباشد ایذا کننده و هر چیزی که باشد جانور آزار کننده پس نخورانند او را

تنمية وتكثير الاذية وذلك لا يجوز فلا يجوز اتخاذ الكلب وتربيته

افزودنست و بسیار کردنست آزار او را و آن روا نیست پس روا نیست گرفتن سگ و پروردن او

في داره الا للحرث او الصيد او للماشية وان كان عقورا حرم تركه

در خانه خود مگر برای پاسبانی زراعت یا شکار یا برای رمه و اگر باشد سگ گزنده حرامست گذاشتن او

قولا واحدا ووجب قتله ليدفع شره عن الناس وقد ورد في بعض

یک قول و واجبست کشتن او تا دور شود بدی او از مردم و بتحقیق آمده است در بعضی

الاحاديث من اقتنى كلبا بغير صيد او ماشية نقص من اجره كل يوم

حدیثها کسی که نگاه داشت سگی را از جهت غیر شکار و پاسبانی رمه کم میشود از مزد او هر روز

قيراطان ولا يجوز تكليف الحيوان البهيمة فوق طاقته في الحمل و

دو قیراط و روا نیست رنج دادن جانداران و چهارپایان بالای توانائی او در بردن و

الحرث والسير ومنعه ما يكفيه من العلف فان فعل ذلك اثم ويكره

زراعت کردن و راه رفتن و بازداشتن او چیزی که بس میکند او را از کاه پس اگر کرد آن را گناهکار میشود و مکروهست

لَهُ إِطْعَامُهُ فَوْقَ طَاقَتِهِ وَإِكْرَاهُهُ عَلَى أَكْلِ مَا اتَّخَذَهُ النَّاسُ عَادَةً لِأَجْلِ

مر حیوان را خورانیدن بالای توانست او و ستم کردن اورا بر خوردن چنانچه گرفته اند مردم اورا عادت از برای

التَّسْمِينِ وَيُكْرَهُ الْأَكْلُ مِنْ كَسْبِ الْحَجَّامِ لِأَنَّ فِي ذَلِكَ دَنَاءَةً وَقَدْ قَالَ

فربه کردن و مکروه است خوردن از کسب خون کشیدن زیراکه بدرستی در آن کمینگیست و تحقیق گفت

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَسْبُ الْحَجَّامِ خَبِيثٌ وَقَدْ حَرَّمَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا لِأَنَّ ذَلِكَ مَرْوِيٌّ

پیغامبر کسب حجام پلید است و تحقیق حرام کرده آنرا بعضی یاران ما زیراکه بدرستی آن روایت کرده

عَنِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ رح **فَصْلٌ** وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَاجِبٌ قَالَ اللهُ

از امام احمد بن حنبل فرمان برداری کردن مادر و پدر را واجبست گفت خدای.

عَزَّ وَجَلَّ إِمَّا يَبْلُغَنَّ عِنْدَكَ الْكِبَرَ أَحَدُهُمَا أَوْ كِلَاهُمَا فَلَا تَقُلْ لَهُمَا أُفٍّ

تعالی اگر برسند نزدیک تو پیری را یکی از مادر و پدر یا هر دو ایشان پس مگو ایشانرا اف

وَلَا تَنْهَرْهُمَا وَقُلْ لَهُمَا قَوْلًا كَرِيمًا وَقَالَ تَعَالَى وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا

و زجر مکن ایشانرا و بگو ایشانرا سخن بزرگ و گفت خدای و همراهی کن ایشانرا در دنیا نیکو

وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ أَنِ اشْكُرْ لِي وَلِوَالِدَيْكَ إِلَيَّ الْمَصِيرُ وَرُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ

و گفت خدا شکر کن مرا و مادر و پدر خود را بطرف منست بازگشت و روایت است از ابن عباس

رض أَنَّهُ قَالَ مَنْ أَصْبَحَ مُسْخِطًا لِوَالِدَيْهِ أَصْبَحَ وَلَهُ بَابَانِ مِنَ النَّارِ وَمَنْ

بدرستی گفت ابن عباس کسیکه صبح کرد در آن حال که در غضب آرنده است مادر و پدر خود را صبح میکند و مر اورا دو در است از دوزخ و کسی

أَمْسَى مُسْخِطًا لِوَالِدَيْهِ أَمْسَى وَلَهُ بَابَانِ مِنَ النَّارِ وَإِنْ كَانَ وَاحِدًا

شب میکند در آن حال که خشمناک کننده است مادر و پدر خود را شب میکند مر اورا دو در است از دوزخ و اگر باشد خشمناک کننده یک از مادر و پدر

فَوَاحِدٌ وَإِنْ ظَلَمَاهُ وَإِنْ ظَلَمَاهُ وَعَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ رض

پس یک در است اورا و اگرچه ستم کرده باشند اورا مادر و پدر و نقل است از عبد الله بن عمر

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رِضَاءُ الرَّبِّ فِي رِضَاءِ الْوَالِدَيْنِ وَسَخَطُهُ

که گفت گفت پیغامبر خدا خوشنودی پروردگار در خوشنودی مادر و پدر است و خشم خدا

فِي سَخَطِ الْوَالِدَيْنِ وَعَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ عُمَرَ رض أَنَّهُ قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلَى النَّبِيِّ

در خشم مادر و پدر است و نقل است از عبد الله بن عمر بدرستی گفت آمد مردی بسوی پیغامبر

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ إِنِّي أُرِيدُ الْجِهَادَ فَقَالَ أَلَكَ الْأَبَوَانِ قَالَ نَعَمْ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

پس گفت بدرستی میخواهم جهاد را پس گفت پیغامبر آیا مر تراست مادر و پدر گفت آری گفت پیغامبر

فَفِيهِمَا فَجَاهِدْ وَصِفَةُ الْبِرِّ أَنْ تَكْفِيَهُمَا مَا يَحْتَاجَانِ إِلَيْهِ وَتَكُفَّ

پس در حق ایشان جهاد کن بنفس خود و صفت نیکوی با مادر و پدر آنست که بس کنی چیزی که محتاج شوند بسوی آن و باز داری

عَنْهُمَا الْأَذَى وَتُدَارِيَهُمَا مُدَارَاةَ الصَّغِيرِ وَلَا تَضْجَرَ مِنْهُمَا وَلَا مِنْ

از ایشان آزار را و صلح کنی ایشانرا همچون صلح کودک و تنگدل نشوی از ایشان و نه از

حَوَائِجِهِمَا وَتَجْعَلَ خِدْمَتَهُمَا بَدَلًا مِنْ كَثِيرِ نَوَافِلِكَ مِنَ الصَّلٰوةِ وَ
حاجت های ایشان و بگردانی خدمت ایشان را بدل از بسیار عبادتهای زایده از نماز و

الصِّيَامِ وَتَسْتَغْفِرَ لَهُمَا عَقِيبَ صَلٰوتِكَ وَلَا تُحْوِجَهُمَا إِلَى التَّعَبِ
روزه و آمرزش خواهی برای ایشان پس نماز خود و محتاج نکنی ایشانرا بسوی رنج

وَتَحَمَّلَ أَذَاهُمَا وَلَا تُعْلِ صَوْتَكَ عَلَى أَصْوَاتِهِمَا وَلَا تُخَالِفَهُمَا فِيمَا لَا
و برداری آزار ایشانرا و بلند نکنی آواز خود را بر آوازهای ایشان و مخالفت نکنی ایشانرا در چیزی که

يَكُونُ فِيهِ حَرَجٌ لِلشَّرْعِ مَعْنَاهُ لَا يَكُونُ فِي ذٰلِكَ تَرْكُ الْفَرَائِضِ كَحَجَّةِ
نباشد در آن سختی شرع را و معنی آن اینست که نباشد در آن ترک فرایض چنانچه حج

الْإِسْلَامِ وَالصَّلٰوةِ الْخَمْسِ وَالزَّكٰوةِ وَالْكَفَّارَةِ وَالنُّذُورِ وَأَنْ لَا يَكُونَ
اسلام و نماز پنجگانه و زکوة و کفاره و نذر حق تعالی. و نه بنیها شد

فِي ذٰلِكَ ارْتِكَابُ الْمُحَرَّمِ مِنْ أَنْوَاعِ الْمَنَاهِي مِنَ الزِّنَا وَشُرْبِ الْخَمْرِ وَالْقَتْلِ
در آن چیز کردن حرام را از اقسام که منع کرده شده اند از زنا و خوردن شراب و کشتن

وَالْقَذْفِ وَأَخْذِ الْمَالِ كَالْغَصْبِ وَالسَّرِقَةِ لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا طَاعَةَ
و تهمت زنا کردن و گرفتن مال چنانچه کشیدن بزور و دزدیدن از جهت فرموده پیغامبر که نیست فرمان برداری

لِمَخْلُوقٍ فِي مَعْصِيَةِ اللّٰهِ وَقَدْ قَالَ تَعَالَى وَإِنْ جَاهَدَاكَ عَلَى أَنْ تُشْرِكَ
مر آفریده را در نافرمانبرداری حق تعالی و تحقیق فرموده خدای تعالی و اگر رنج دهند ترا مادر پدر برای آنکه شریک کنی

بِي مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ فَلَا تُطِعْهُمَا وَصَاحِبْهُمَا فِي الدُّنْيَا مَعْرُوفًا فَهٰذَا
بمن چیزی را که نیست مر ترا بآن چیز دانش پس فرمان مبر ایشانرا و همراهی کن ایشانرا در دنیا به نیکوی پس این

الْحَدِيثُ وَالْآيَةُ عَامٌّ فِي تَرْكِ طَاعَةِ كُلِّ مَنْ أَمَرَ بِمَعْصِيَةِ اللّٰهِ أَوْ تَرْكِ
حدیث پیغمبر و آیت قرآن عام اند در ترک فرمانبری هر کسیکه فرمود بگناه خدا یا ترک کردن

طَاعَتِهِ وَمَذْكُورٌ ذٰلِكَ عَنِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ فِي رِوَايَةِ أَبِي طَالِبٍ فِي الرَّجُلِ
طاعت خدا و یاد کرده شده است آن از امام احمد در روایت ابی طالب در شان مردی

الَّذِي يَنْهَاهُ أَبَوَاهُ مِنَ الصَّلٰوةِ فِي الْجَمَاعَةِ فَقَالَ لَيْسَ لَهُمَا طَاعَةٌ فِي
که منع میکرد او را پدر و مادر او از نماز در جماعت پس گفت امام نیست مر ایشانرا فرمان برداری در

تَرْكِ الْفَرْضِ وَأَمَّا النَّوَافِلُ فَيَجُوزُ تَرْكُهَا لِطَاعَتِهِمَا بَلِ الْأَفْضَلُ طَاعَتُهُمَا
ترک فرض و هر چیزکه باشد نفل پس روا است گذاشتن آنها از جهت فرمانبرداری ایشان بلکه افضل است فرمانبرداری ایشان

وَمِنَ الْبِرِّ لَهُمَا أَنْ تَصِلَ مَنْ وَصَلَهُمَا وَتَهْجُرَ مَنْ هَجَرَهُمَا وَتَغْضَبَ
و از فرمانبرداری مادر و پدر است پیوستن بکسی که پیوسته است با ایشان و گذاشتن کسی که گذاشته است ایشانرا و غضب کردن

لَهُمَا كَمَا تَغْضَبُ لِنَفْسِكَ فِي الْمَوْتِ وَالْحَيٰوةِ وَإِذَا ثَارَ طَبْعُكَ فِي الْغَضَبِ
جهت ایشان چنانچه غضب میکنی از جهت نفس خود در موت و در زندگی و چون بجنبد طبع تو در غضب کردن

عليهما فاذكر تربيتهما وسهرهما واشفاقهما وتعبهما وقول

بر مادر و پدر پس یاد کن تربیت ایشان را و بیداری ایشان و اشفاقهای ایشان و رنج کشیدن ایشان و قول

الله سبحانه لك وقل لهما قولا كريما فان لم تردعك عن غيظك

خدای را مر ترا که بگو مر ایشان را سخنی نیک پس اگر باز ندارد ترا از خشم تو

الرحمة لهما ولا بهما فاعلم انك محروم مسخوط عليك فتب الى الله

نرمی مر ایشان را و نه بسبب ایشان پس بدانکه بدرستی تو محرومی و غضب کرده شده هست بر تو پس بازگشت کن بطرف خدا

تعالى اذا سكن غضبك ان كنت خالفت امره فيهما ولا تسافر سفر الذي ليس

چون بنشیند غضب تو اگر بودی تو خلاف کردی فرموده خدا را در حق مادر و پدر و سفر مکن سفری که نیست

بواجب عليك الا بامرهما ولا تفرغ الا ان يتعين عليك باذنهما ولا

واجب بر تو مگر بفرمان ایشان و فراغت مکن مگر وقتی که اجازت دهند بر تو

تفجعهما بنفسك وقد نهى غيرك ان يفجعهما بك فقال النبي صلى الله عليه وسلم

دردمند مکن ایشان را بنفس خود و حال آنکه بتحقیق منع کرده شده هست غیر ترا اینکه دردمند کند ایشان را بسبب تو پس گفت پیغامبر

لعن الله المفرق بين الوالدة وولدها وان ظفرت بطعام او شراب

لعنت کند خدا کسی را که جدایی کننده است میان مادر و فرزند او و اگر ظفر یابی تو بطعام یا بشراب

فعليك بايثارهما باطيبه فطالما اثراك وجاعا واشبعاك و

پس لازم هست بر تو گزیدن مادر و پدر بخوشترین آن پس مدت دراز برگزیده اند ترا و گرسنه بودند و سیر کردند ترا و

سهرا ونوماك ترشد بذلك انشاء الله تعالى **فصل** فيما يستحب

بیدار بودند و خوابانیدند ترا راه راست بیابی بآن اگر خدا خواسته است در بیان چیزی که مستحب است

من الكنى والاسماء وما يكره منها يمنع الانسان ان يسمي ولده و

از کنیت ها و نامهای و چیزیکه مکروه هست از آنها منع کرده شود آدمی از آنکه نام کند فرزند خود را و

يكنيه باسم النبي صلى الله عليه وسلم وكنيته ويجوز افراد احدهما عن الاخر و

کنیت نهد او را بنام پیغامبر ع و کنیت پیغامبر و روا هست جدا کردن یکی از آن نام و کنیت از دیگری و

قد روي عن امام احمد رض رواية اخرى كراهة في الجملة يعني الجمع

بتحقیق روایت است از امام احمد روایت دیگر مکروه بودن آن بهر طریق مراد میدارد جمع کردن نام

والافراد وروي عنه الجواز في الجملة والدليل على جواز التسمية باسم

یا جدا کردن یکی از دیگری و روایت است از امام احمد روا بودن بهر طریق و دلیل روا بودن نام نهادن بنام

النبي دون كنيته ما روى انس بن مالك وابو هريرة رض عن النبي

پیغامبر بغیر از کنیت چیزیست که روایت کرده است انس بن مالک و ابو هریره از پیغامبر

صلى الله عليه وسلم انه قال سموا باسمي ولا تكنوا بكنيتي والدليل على جواز الجمع

بدرستی گفت پیغامبر نام نهید بنام من و کنیت نه نهید بکنیت من و دلیل بر روا بودن جمع کردن

بينهما ما روي عن عائشة رض انها قالت جاءت امرأة الى النبي صلى الله عليه وسلم

ميان آن نام پيغامبر و كنيت چيزيست كه روايت كرده است عائشه بدرستي گفت آمد زني بسوي پيغامبر عم

فقالت يا رسول الله اني ولدت غلاما فسميته محمدا وكنيته بابي

پس گفت اي پيغامبر خدا بدرستي من زائيده ام پسري پس نام نهاده ام او را محمد و كنيت نهاده ام او را ابو

القاسم فذكر لي انك تكره ذلك فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما الذي احل

القاسم پس ياد كرده شد مرا بدرستي تو مكروه ميداري آنرا پس گفت پيغامبر عم كدام چيزيست كه حلال كرد

اسمي وحرم كنيتي او ما الذي حرم كنيتي واحل اسمي ويكره من الكنى

نام مرا و حرام كرد كنيت مرا يا كدام چيزيست كه حرام كرد كنيت مرا و حلال كرد نام مرا و مكروه است از كنيت نامي

ابو يحيى وابو عيسى ويكره ان يسمي عبده بافلح ونجاح ويسار ونافع

ابو يحيى و ابو عيسى و مكروه است ناميدن بنده هاي خود را برستگاري و به فيروزي و توانگري و سودمند

ورباح وابي يحيى وبركة وبرة وحزن وعاصية لما روى عمر بن الخطاب رض

و سود و ابي يحيى و بركت و پارسا و اندوه و نافرماني از جهت چيزيكه روايت از عمر خطاب رض

قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال لئن عشت لانهين ان تسمي العبيد

گفت بدرستي پيغامبر خدا گفت هر اينه اگر زنده ماندم البته منع خواهم كرد از نيكه نام نهند بنده هاي خود

يسارا وبركة او رباحا او نجاحا او افلح ويكره من الالقاب والاسماء

توانگري يا بركت يا سود يا نجات يا رستگار و مكروهست از لقبهاي و نامهاي

ما يوازي اسماء الله تعالى كملك الملوك وشاهنشاه وما شاكل

چيزيكه برابرست نامهاي خدا را چنانچه ملك الملوك و شاهنشاه و چيزيكه مانند

ذلك لان ذلك عادة الفرس ويكره التسمي بالاسماء التي لا تليق

آنست زيراكه بدرستي آن عادت اهل فارس است و مكروهست ناميدن بنامهاي آنكه سزاوار نيست

الا بالله سبحانه وتعالى وتقدس كقدوس واله وخالق ومهيمن

مگر بخدا چنانچه پاكيزه و خداي و آفريدگار و نگاهبان

قال الله تعالى وجعلوا لله شركاء قل سموهم قال بعض المفسرين

گفت خداي و گردانيدند مر خدا را انبازان بگو يا محمد بناميد ايشانرا گفتند بعض مفسران

قل سموهم باسمائي فانظروا اذلك هل تليق بهم ويحرم على كل

بگو يا محمد بناميد ايشانرا بنامهاي من پس ببينيد آيا سزاوار است ايشانرا نامهاي خدا و حرامست بر هر

واحد ان يلقب اخاه او عبده بلقب يكره لان الله تعالى نهى عن

يك اينكه لقب نهد برادر خود را يا بنده خود را بلقب كه بد ميدارد او را زيراكه بدرستي خدا منع كرده است از

ذلك فقال عز وجل ولا تنابزوا بالالقاب وسماه فسوقا و

آن پس گفت خداي فرياد مكنيد بلقبهاي و ناميد خدا آن فرياد كردن را بلقب گناه و

فصل ويستحب أن تدعو أخاك بأحب أسمائه إليه ويستحب

واو بست خواندن برادر را بدوست ترين نامهاي بسوي او واو بست

لمن غضب إن كان قائماً جلس وإن كان جالساً اضطجع وإن مس

هر كسيرا كه غضب آيد او را اگر باشد استاده بنشيند واگر باشد نشسته ودراز شود واگر دست رساند

الماء البارد سكن غضبه لما روى الحسن رض أن النبي صلى الله عليه وسلم قال

آب سرد را فرو نشيند غضب او از جهت چيزيكه روايت كرد امام حسن بدرستي پيغامبر گفت

إن الغضب جمرة تتوقد في قلب ابن آدم فإذا وجد أحدكم ذلك فإن

بدرستي غضب انگشت است گرمي افروزد در دل فرزند آدم پس هرگاه كه بيابد يكي از شما آن غضب را پس اگر

كان قائماً فليقعد وإن كان قاعداً فليتكئ ويكره أن يجلس الرجل

باشد استاده پس بنشيند واگر باشد نشسته پس تكيه كند وكروه است نشستن مرد

بين قوم وهم في ستر بغير إذنهم لأن النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن ذلك ويكره

ميان گروهي وحال آنكه ايشان در راز اند بي دستوري ايشان زيرا كه بدرستي پيغامبر باز داشت از آن نشستن وكروه است

الجلوس بين الظل والشمس ويكره الاتكاء على يده اليسرى والاضطجاع

نشستن ميان سايه وآفتاب وكروه است تكيه كردن بر دست چپ خود ودراز كشيدن

بين الجلوس وإذا قام من مجلسه يستحب له أن يقول كفارة المجلس

ميان نشستنگاه وچون برخيزد از مجلس خود او بست مر او را گفتن از براي پوشيدن گناه مجلس

سبحانك اللهم وبحمدك لا إله إلا أنت أستغفرك وأتوب إليك

پاكيست ترا اي خداوند وبثناي تو ميكنم ترا ثنا گفتن نيست هيچ خداي مگر تو آمرزش ميخواهم از تو وباز ميگردم بسوي تو

ويكره المشي بالنعل في المقابر ويستحب لمن دخلها أن يقول اللهم

وكروه است رفتن به نعلين در گورستان واو بست مر كسي را كه در آيد بگورستان اينكه بگويد اي بار خدايا

رب هذه الأجساد البالية والعظام النخرة التي خرجت من دار

پروردگار اين تنهاي كهنه واستخوانهاي پوسيده كه برآمده اند از سراي

الدنيا وهي بك مؤمنة صل على محمد وعلى آل محمد وأنزل عليهم

دنيا وحال آنكه بتو ايمان دارند رحمت كن بر محمد وبر آل محمد وفرود فرست بر ايشان

روحاً منك وسلاماً مني ويقول السلام عليكم دار قوم

رحمت از خود وسلام از من وبگويد سلام بر شما است اي اهل سراي گروه

مؤمنين وإنا إن شاء الله بكم لاحقون لأنه مروي أيضاً وإذا زار

مسلمانان وبدرستي ما اگر خدا خواسته است بشما برسنده ايم زيرا كه بدرستي روايت كرده شده است نيز وچون زيارت كند

قبراً لم يضع يده عليه ولا يقبله فإنه عادة اليهود ولا يقعد عليه

گور را ننهد دست خود برو وبوسه نكند او را پس بدرستي آن عادت يهود است ونشيند بر گور

وَلَا يَتَّكِئُ وَلَا يَدُوسُهُ إِلَّا أَنْ يَضْطَرَّ إِلَى ذَلِكَ كُلِّهِ بَلْ يَقِفُ عِنْدَ

و تکیه نکند و لکو بدانرا پای مگر آنکه بیچاره شود بطرف آن همه بلکه بایستد نزدیک

مَوْضِعِ وُقُوفِهِ أَنْ لَوْ كَانَ حَيًّا وَيَحْتَرِمُهُ كَمَا لَوْ كَانَ حَيًّا وَيَقْرَأُ إِحْدَى

جای استادن خود اگر میبود زنده و بزرگ دارد اورا چنانچه اگر می بود زنده و بخواند یازده

عَشْرَةَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ وَغَيْرَهَا مِنَ الْقُرْآنِ وَيَهْدِي ثَوَابَ

مرتبه قل هو الله احد و دیگر از قرآن و تحفه دهد ثواب

ذَلِكَ لِصَاحِبِ الْقَبْرِ وَهُوَ أَنْ يَقُولَ اللّٰهُمَّ إِنْ كُنْتَ قَدْ أَثَبْتَنِي عَلَى

آنرا مر خداوند گوررا و آن هدیه دادن آنست که بگوید ای بار خدا اگر بوده تحقیق ثواب داده مرا بر

قِرَاءَةِ هَذِهِ السُّورَةِ فَإِنِّي قَدْ أَهْدَيْتُ ثَوَابَهَا لِصَاحِبِ هَذَا الْقَبْرِ

خواندن این سوره پس بدرستی من تحقیق هدیه فرستادم ثواب این را مر خداوند این گور را

ثُمَّ يَسْأَلُ اللّٰهَ حَاجَتَهُ وَلَا يَكْسِرُ عَظْمًا وَلَا يَدُوسُهُ فَإِنْ كَانَ أُلْجِئَ

پس بخواهد خدا را حاجت خود و نشکند استخوانرا و نکوبد آنرا پس اگر باشد بیچاره کرده شود

إِلَى ذَلِكَ وَاضْطُرَّ فَلْيَسْتَغْفِرْ لِصَاحِبِ الْقَبْرِ وَيُكْرَهُ الطِّيَرَةُ وَ

بسوی آن و مضطر کرده شود پس آمرزش خواهد مر خداوند گور را و مکروهست شگون بد گرفتن و

لَا بَأْسَ بِالتَّفَاؤُلِ وَيُسْتَحَبُّ التَّوَاضُعُ لِكُلٍّ وَيُسْتَحَبُّ تَوْقِيرُ الشُّيُوخِ

نیست باک به فال خوش گرفتن و واجبست فروتنی کردن مر همه را و اولیست بزرگی دادن پیران را

وَرَحْمَةُ الْأَطْفَالِ وَالْعَفْوُ عَنْهُمْ وَلَا يَتْرُكُ تَأْدِيبَهُمْ **فَصْلٌ** وَيَجُوزُ

و نرمی کردن خوردانرا و عفو از ایشان و نگذارد ادب دادن خوردان و روا است

أَنْ يَقُولَ الرَّجُلُ لِغَيْرِهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ وَصَلَّى اللّٰهُ عَلَى فُلَانِ بْنِ

گفتن مرد دیگریرا صلوت فرستد خدای بر تو و صلوت فرستد خدای بر فلان بن

فُلَانٍ لِمَا رُوِيَ أَنَّ عَلِيًّا رض قَالَ لِعُمَرَ رض صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْكَ وَالنَّبِيُّ

فلان از برای آنکه روایتست بدرستی حضرت علی رض گفت مر حضرت عمر رض را صلوات فرستد خدا بر تو و پیغامبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى آلِ أَبِي أَوْفَى **فَصْلٌ** وَيُكْرَهُ مُصَافَحَةُ

صلوات گفت ای بار خدایا صلوات بفرست بر ابی اوفی و مکروهست دست گرفتن

أَهْلِ الذِّمَّةِ لِمَا رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ رض عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ

کافران ذمی را از جهت چیزیکه روایت کرد ابو هریره رض بدرستی گفت گفت پیغامبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ لَا تُصَافِحُوا أَهْلَ الذِّمَّةِ **فَصْلٌ** وَالْأَدَبُ فِي الدُّعَاءِ

دست مگیرید کافران ذمی را و ادبست در دعا کردن

أَنْ يَمُدَّ يَدَيْهِ وَيَحْمَدَ اللّٰهَ تَعَالَى وَيُصَلِّيَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

دراز کردن دو دست خود و ثنا گفتن خدا را و درود گفتن بر پیغامبر ع

ثم يسأل حاجته ولا ينظر الى السماء في حال دعائه فاذا فرغ مسح

پس از آن بخواهد حاجت خود را و نه بیند بطرف آسمان در وقت دعا کردن و چون فارغ شود بمالد

يديه على وجهه لما روي ان النبي صلى الله عليه وسلم انه قال سلوا الله ببطون

دو دست خود بر روی خود از برای چیزیکه روایت است از پیغامبر بدرستی فرمود پیغامبر بخواهید خدا را به درون

اكفكم **فصل** والتعوذ بالقرآن جائز لقوله عز وجل فاستعذ

کف های خود و پناه جستن بقرآن روا است از جهت قول خدا پناه بخواه بخدا

بالله من الشيطان الرجيم وقوله عز وجل قل اعوذ برب الفلق قل اعوذ

بخدا از شیطان رانده شده و از جهت قول خدا بگو یا محمد پناه میخواهم به پروردگار صبح بگو یا محمد پناه میخواهم

برب الناس ولما روي ان النبي صلى الله عليه وسلم كان اذا اشتكى شيئا قرأ على

به پروردگار مردم از برای چیزیکه روایت بدرستی بود پیغامبر چون دردمند میشد و میخواند بر

نفسه المعوذتين ونفث وكان صلى الله عليه وسلم يقول اعوذ بوجه الله

خود قل اعوذ برب الفلق و قل اعوذ برب الناس میدمید و بود پیغامبر میفرمود پناه میخواهم بذات خدای

الكريم وكلماته التامات من شر ما خلق وذرأ وبرأ ومن شر كل

بزرگ و کلمات او که درست اند از بدی هر چیزیکه آفریده است و پراکنده کرده و پیدا کرده است از بدی هر

دابة ربي آخذ بناصيتها وكذلك الرقية بالقرآن وباسماء الله

جنبنده که پروردگار من گیرنده است موی پیشانی او را و همچنین افسون کردن بقرآن و بنام های خدا

الحسنى جائزة لقوله عز وجل وننزل من القرآن ما هو شفاء و

که نیکوتر اند روا است از جهت فرموده خدا و فرود می آریم از قرآن چیزیکه شفا است و

رحمة للمؤمنين وقال تعالى وهذا كتاب انزلناه مبارك وقال

رحمت مر مسلمانان را و فرمود خدای تعالی و این قرآن نوشته شده است که فرود آورده ام آنرا نیک

النبي صلى الله عليه وسلم استرقوا لها فانه لو سبق القدر شيء لسبقته

و فرمود پیغامبر افسون بخوانید مر چشم را پس بدرستی اگر پیشی میگرفت تقدیر خدا را چیزی هر آینه سبقت میکرد

العين ويريد به صلى الله عليه وسلم في حق الحسن والحسين رضي الله عنهما

چشم آدمی مراد میدارد پیغامبر بآن حدیث در حق امام حسن و حسین

فصل ويكتب للمحموم ويعلق عليه ما روي عن الامام

و نوشته شود برای تب گرفته شده و بیاویزد برو چیزیکه روایت است از امام

احمد حنبل رض انه قال حممت فكتب لي من الحمى بسم الله الرحمن الرحيم

احمد حنبل بدرستی گفت که تب گرفته شدم پس نوشته شد مرا از جهت تب آغاز میکنم بنام خدای بخشنده مهربان

وبالله محمد رسول الله يا نار كوني بردا وسلاما على ابراهيم واردوا

و بنام خدا و بخدا محمد فرستاده خدا است ای آتش باش سردی و سلامتی بر ابراهیم و خواستند بوی مکر

به كيدا فجعلناهم الاخسرين اللهم رب جبرئيل وميكائيل و
پس ابراهیم را وخواستند پس گردانیدیم ایشانرا زیانکاران ای بار خدایا پروردگار جبرائیل و میکائیل و

اسرافيل اشف صاحب هذا الكتاب بحولك وقوتك وجبروتك
اسرافیل شفا کن خداوند مکتوب را بقوت خود و توانائی خود

يا ارحم الراحمين فصل وقد قال بعض اصحابنا يكتب للمعسرة
ای رحیم ترین رحمت کنندگان و تحقیق گفته اند بعضے یاران نوشته شود مرزنی را

اذا عسر عليها الولادة في جام او اناء نظيفة بسم الله الرحمن الرحيم
چون دشوار شود براو زائیدن در کاسه یا آوند پاکیزه

لا اله الا الله الحليم الكريم سبحان الله رب العرش العظيم الحمد
نیست هیچ خدای مگر خدای داناست و بزرگ است پاکی ست خدایرا که پروردگار عرش بزرگ است و ثنا است

لله رب العالمين كانهم يوم يرونها لم يلبثوا الا عشية او
مر خدایرا که پروردگار جهانهاست چنانستی کافران روزیکه ببینند قیامت را میگویند که درنگ نکرده ایم در گورها مگر شبانگاه روزی

ضحها كانهم يوم يرون ما يوعدون لم يلبثوا الا ساعة من
یا در چاشت ان چنانستی روزیکه می بینند ان چیزرا که وعده کرده شده اند درنگ نکرده اند در دنیا مگر یکساعت از

نهار بلاغ فهل يهلك الا القوم الفسقون ثم تغسل ويسقى
روز قرآن رسانیدن حکم خداست پس هلاک کرده نمیشود مگر قوم گنه کاران پس شسته شود و نوشیده شود

منه وينضح ما بقي على صدرها وكذلك يجوز الرقية من
ازان و پاشیده شود باقی آب بر سینه آن و همچنین رواست افسون کردن از

النملة وغيرها كالعقارب والحيات والبراغيث والبثور لان
مورچه و دیگران چنانچه کژدم ها و مارها و کیک ها و پشه ها زیراکه پیغمبر

النبي صلى الله عليه رخص في الرقية من كل ذي حمة وقال صلى الله عليه وسلم
پیغامبر ع رخصت کرده است در افسون کردن از هر خداوند زهر و فرمود پیغامبر ع

من قال حين يمسي ثلث مرات صلى الله على نوح وعلى نوح السلام
هرکه میگوید وقتیکه شب میکند صلوات فرستد خدا بر نوح و بر نوح سلام است

لم تلدغه عقرب تلك الليلة وقال صلى الله عليه من قال حين يمسي
نگزد اورا کژدم دران شب و فرمود پیغامبر ع هرکه میگوید وقتیکه شب میکند

ثلاث مرات اعوذ بكلمات الله التامات كلها من شر ما خلق
سه بار پناه میگیرم بکلمه های خدا که تمام اند همه از بدی هر چیز که آفریده است

لم تضره حمة تلك الليلة ويجوز النفخ في الرقيا ويكره التفل
زیان نکند اورا هیچ زهری دران شب و رواست دمیدن در افسون و مکروه است آب دهن

فصل ويغسل العائن وجهه ويديه ومرفقيه وركبتيه

وبشوید چشم رساننده روی خود را و دو دست خود را و دو آرنج خود را و دو زانو خود را

وأطراف رجليه وداخل إزاره في إناء ثم يصب الماء على المعين

واطراف دو پای خود را واندرون ازار خود را پس ریخته شود آب بر بیمار

لما روى أبو أمامة بن سهل بن حنيف رض أنه كان يغتسل فرآه

از جهت چیزی که روایت کرد ابو امامه آنکه بدرستی بود غسل میکرد ابو امامه پس دید او را

عامر بن ربيعة رض فتعجب منه فقال بالله ما رأيت كاليوم ولا جلد

عامر بن ربیعه پس شگفت آمد از دیدن او پس گفت عامر سوگند بخدا ندیده ام مانند امروز و نه پوست دختر

مخبأة في خدرها أو قال جلد فتاة فلبط به حتى ما كان يرفع رأسه

پنهان کرده شده در پرده خود یا گفت پوست زن جوان پس آسیب چشم رسانیده شد به ابو امامه تا آنکه نبود که می بر داشت سر خود را

قال فذكروا ذلك لرسول الله صلى الله عليه وسلم فقال هل تتهمون أحدا

گفت ابو امامه پس ذکر کرده شد این حال مر پیغامبر را ع پس فرمود پیغامبر آیا تهمت میکنید شما کسی را

قالوا لا يا رسول الله إلا أن عامر بن ربيعة قال له كذا وكذا

گفتند نه ای پیغامبر خدا مگر آنکه بدرستی عامر بن ربیعه گفت مر ابو امامه را چنین و چنین

فدعاه رسول الله صلى الله عليه وسلم ودعى عامرا وقال سبحان الله تعالى

پس خواند ابو امامه را پیغامبر خدا و خواند عامر را و گفت پاکی است خدا را

لم يقتل أحدكم أخاه إذا رأى شيئا يعجبه فليدع له بالبركة

بچه سبب میکشد یکی از شما برادر خود را هرگاه که دید کسی چیزی را که شگفت می آید او را پس دعا کند مر او را به برکت

قال ثم أمره صلى الله عليه وسلم أن يغتسل له فغسل وجهه وظهر كفيه

گفت ابو امامه پس فرمود عامر را پیغامبر اینکه غسل کند برای ابو امامه پس شست عامر روی خود را و پشت دو دست خود را

ومرفقيه وغسل صدره وداخل إزاره وركبتيه وقدميه في

و دو آرنج خود را و شست سینه خود را و درون ازار خود را و دو زانو خود را و دو پای خود را در

الإناء ظاهرهما وباطنهما ثم أمر به فصب على رأسه وكفأ الإناء

آوند ظاهر آن دو قدم و باطن آن دو قدم پس فرمود پیغامبر با آب پس ریخته شد بر سر ابو امامه پس سرنگون کرده شد

من خلفه حسبته قال فأمره فحسا منه حسوات فراح مع الركب

از پس ابو امامه گفت راوی می پندارم که گفت ابو امامه پس فرمود پیغامبر ابو امامه را پس چشید ابو امامه از آن آب چند بار پس روانه شد ابو امامه

وإن اغتسل غسلا كاملا ثم صب الماء على المعين كان أكمل

واگر غسل کند چشم رساننده غسل کامل پس ریخته شد آب بر چشم رسیده شده باشد کامل تر

فصل والتعالج في الأمراض جائز بالحجامة والفصد والكي

و علاج کردن در بیماری ها رواست خون گرفتن ورگ زدن وداغ کردن

وشرب الأدوية والأشربة وقطع العروق والبط وقطع العضو

و دارو خوردن و شربت های خوردن و بریدن رگ های و چاک کردن زخم ها و بریدن اندام

عند وقوع الأكلة فيه وخوف التعدي إلى بقية البدن و

هنگام افتادن رگ خوره دران و ترسیدن در گذشتن بطرف های اندام و

قطع البواسير وكل ما فيه صلاح للجسد لما روي أن النبي صلى الله

بریدن بواسیر و هر چیزیکه دران صلاح تن است از برای چیزیکه روایت کرده شده بدرستی

عليه وسلم احتجم وشاور الطبيب فقال للطبيبين أيما أيكم أطب

پیغامبر حجامت کرد و مشورت کرد طبیب را پس فرمود پیغامبر طبیب را خبر کنید کدامی شما طبیب است

فقالوا يا رسول الله هل في الطب خير فقال صلى الله عليه وسلم إن الذي

پس گفتند طبیبان ای پیغامبر خدا آیا در طب نیکویی است پس فرمود پیغامبر بدرستی آنکه

أنزل الداء أنزل الدواء وسئل الإمام أحمد عن الكي فقال الأعراب

فرستاد زحمت را فرستاده است دوا را و پرسیده شد امام احمد از داغ کردن پس گفت

قد تفعله قد كوى النبي صلى الله عليه وقد فعله الصحابة رض وقال في

تحقیق اعراب گاهی میکنند داغ تحقیق داغ کرده شده است پیغامبر و تحقیق کرده انرا یاران و گفت امام احمد در

موضع آخر قطع عمران بن حصين رض عرق النساء وعن الإمام

جای دیگر بریده عمران رگ ران را و از امام

أحمد رواية أخرى كراهية ذلك وأما التداوي بمحرم كالخمر

احمد روایت دیگر است مکروه بودن ان و هرچه که باشد دوا کردن بحرام همچون شراب

والسم والميتة وشيء نجس فغير جائز وكذلك بلبن الأتان الأهلية

و زهر و مرده و چیزیکه پلید است پس ناروا است و همچنین روایت است دارو کردن بشیر ماده خر اهلی

لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال ما جعل شفاء أمتي فيما حرم

از جهت چیزیکه روایت کرده شده از پیغامبر بدرستی فرمود پیغامبر ع نگردانیده شد شفای امت من در چیزیکه حرام کرده

عليها والحقنة مكروهة إلا عند الضرورة ولا يجوز الفرار

بران است و دارو در دبر انداختن مکروه است مگر هنگام ضرورت و در روایت گریختن

من الطاعون وإن كان خارجا من البلد لا يقدم عليه لئلا يكون

از وبا و اگر باشد بیرون از شهر پیش نیاید بروی تا آنکه نباشد

عونا على هلاك نفسه

فصل

ولا يخلو بامرأة ليست منه

یاری دهنده بر هلاک نفس خود و خلوت نکند با زن که نیست از وی

بمحرم لأن النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن ذلك وقال إن الشيطان ثالثهما

محرم زیرا که بدرستی پیغامبر منع کرده است از ان خلوت و فرمود بدرستی شیطان ...

لهما المعصية ولا ينظر إلى امرأة شابة إلا لعذر من شهادة

مر آن هر دو را گناه و نظر نکند بطرف زن جوان مگر از جهت عذر از گواهی دادن

أو علاج في المرض ويجوز النظر إلى المرأة البرزة والعجوز لعدم

یا دارو کردن در بیماری و رواست نظر کردن بطرف زن گشاده رو که پیر است از جهت نابودن

الافتتان بها ولا يجتمع رجلان ولا امرأتان عريانين في لحاف

فتنه بآن و یکجا نشود دو مرد و نه دو زن برهنه در یک لحاف

واحد وإزار لأن النبي صلى الله عليه وسلم نهى عن ذلك ولأن ذلك يؤدي

یا در یک چادر زیرا که بدرستی پیغامبر علیه السلام منع فرموده است از آن و از جهت آنکه بدرستی این کار میرساند

إلى أن ينظر أحدهما عورة الآخر وذلك منهي عنه ولأنه لا يؤمن

بطرف اینکه نظر کند یکی از ایشان اندام نهانی دیگری را و آن منع کرده شده است از جهت آنکه امن نیست

من ارتكاب معصية بتزيين الشيطان بذلك فصل فإن كان

از کردن گناه بزیبا کردن شیطان آن گناه را پس اگر باشد

له مملوك من ذكر أو أنثى وجب عليه الرفق به ولا يكلفه من

او را بنده از مرد یا زن واجب است بر آن مهربانی کردن با آن بنده و در رنج ندهد بنده را از

العمل ما لا يطيق ويكسوه ويطعمه ويزوجه إن شاء ولا يكرهه

کاری که طاقت ندارد و بپوشاند او را و طعام دهد او را و جفت دهد او را اگر خواهد و ستم نکند

على ذلك فإن قصر في ذلك عصى وأمر ببيعه أو عتقه إن شاء

بر جفت گرفتن پس اگر تقصیر کرد در آن چیزها نافرمان شد خدا را و فرموده شود بفروختن آن یا آزاد کردن آن اگر خواهد

أو يكاتبه إن طلب العبد ذلك وقد جاء في الحديث إن آخر

یا مکاتب کند او را اگر بخواهد بنده کتابت را و تحقیق آمده است در حدیث بدرستی آخر

وصية رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلوة وما ملكت أيمانكم فصل

وصیت پیغامبر خدا این است نگاه دارید نماز را و چیزی که مالک است دست شما آن را

ويكره المسافرة بالمصحف إلى أرض العدو لئلا تناوله أيدي

و مکروه است مسافر شدن بمصحف بطرف زمین دشمن تا آنکه نرسد آنرا دستهای

المشركين إلا أن يكون للمسلمين قوة ظاهرة والشوكة و

کافران مگر آنکه باشد مر مسلمانان را توانایی ظاهر و شکوه

الغلبة فيجوز استصحابه ليقرأ فيه لئلا ينسى القرآن فصل

و غلبه پس رواست همراه گرفتن قرآن را تا آنکه خوانده شود در او تا که فراموش نشود قرآن

ويستحب إذا نظر في المرآة أن يقول الحمد لله الذي سوى

و او پسند است چون نظر کند در آیینه اینکه بگوید ثنا است مر خدا را آنکه درست نمود

خَلْقِي وَأَحْسَنَ صُورَتِي وَزَانَ مِنِّي مَا شَانَ مِنْ غَيْرِي لِأَنَّ

آفرینش من و نیکو نمود صورت من و زیبا کرد از من چیزی که عیبناک کرده از غیر من زیرا که بدرستی

ذَلِكَ مَرْوِيٌّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَصْلٌ وَإِذَا طَنَّتْ أُذُنُهُ يُصَلِّي

این روایت کرده شده است از پیغامبر ؐ و چون آواز کند گوش او درود گوید

عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَقُولُ ذَكَرَ اللهُ مَنْ ذَكَرَنِي بِخَيْرٍ لِأَنَّهُ مَرْوِيٌّ عَنِ

بر پیغامبر و بگوید یاد کند خدا کسی را که یاد کرد مرا به نیکوئی زیرا که بدرستی این روایت کرده شده

النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَصْلٌ وَيَقُولُ إِذَا اشْتَكَى بَدَنَهُ أَوْ أَعْضَاءَهُ

از پیغامبر و بگوید چون درد کند بدن او یا اندام او

مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنِ اشْتَكَى مِنْكُمْ شَيْئًا أَوِ اشْتَكَى

چیزیکه روایت کرده شده است از پیغامبر ؐ بدرستی فرمود پیغامبر هرکرا از شما درد کند چیزی یا درد کند

أَخًا لَهُ فَلْيَقُلْ رَبُّنَا اللهُ الَّذِي فِي السَّمَاءِ تَقَدَّسَ اسْمُكَ أَمْرُكَ

برادر را که مراو راست پس بگوید پروردگار ما خداست که در آسمانست تأثیر قدرت او پاکست نام تو فرمان تو

فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ كَمَا رَحْمَتُكَ فِي السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ اغْفِرْ لَنَا

در آسمان و زمین است چنانکه رحمت تو در آسمان و زمین است بیامرز مارا گناه

حُوبَنَا وَخَطَايَانَا يَا رَبَّ الطَّيِّبِينَ أَنْزِلْ رَحْمَةً مِنْ رَحْمَتِكَ وَشِفَاءً

ای پروردگار پاکان فرود آر رحمتی از رحمت خود و شفائی

مِنْ شِفَائِكَ عَلَى الْوَجَعِ الَّذِي بِهِ فَإِنَّهُ يَبْرَأُ بِإِذْنِ اللهِ تَعَالَى فَصْلٌ وَإِذَا رَأَى شَيْئًا يَتَطَيَّرُ

از شفای خود بر دردی که باوست پس و بدرستی به میشود بفرمان خدای تعالی و چون که می بیند چیزی را که شگون بد میگیرد

مِنْهُ قَالَ اللَّهُمَّ لَا يَأْتِي بِالْحَسَنَاتِ إِلَّا أَنْتَ وَلَا يَذْهَبُ بِالسَّيِّئَاتِ

از او بگوید ای بارخدایا نمی آرد نیکیها را مگر تو و نمی برد بدیها را

إِلَّا أَنْتَ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ لِأَنَّهُ مَرْوِيٌّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مگر تو و بازگشت نیست از گناه و توانائی نیست بر عبادت مگر بیاری خدا زیرا که بدرستی این روایتست از پیغامبر ؐ

فَصْلٌ وَيُسْتَحَبُّ إِذَا رَأَى بِيعَةً أَوْ كَنِيسَةً أَوْ سَمِعَ صَوْتَ شَبُّورٍ

واجبست چون ببیند عبادتخانه نصارا را یا عبادتخانه یهود را یا بشنود آواز بوق را

أَوْ صَوْتَ نَاقُوسٍ أَوْ رَأَى جَمْعًا مِنَ الْمُشْرِكِينَ وَالْيَهُودِ وَالنَّصَارَى

یا آواز ناقوس را یا دید گروه از کافران و جهودان و ترسایان

أَنْ يَقُولَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلَهًا

اینکه بگوید گواهی میدهم آنکه نیست هیچ معبودی مگر خدا بحق در حالیکه یگانه است همتا نیست مراورا خدای

وَاحِدًا لَا نَعْبُدُ إِلَّا إِيَّاهُ فَإِنَّ ذَلِكَ مَرْوِيٌّ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

یگانه است بندگی نمیکنیم مگر اورا پس بدرستی این روایتست از پیغامبر ؐ

وَقَالَ غَفَرَ اللّٰهُ لَهُ بِعَدَدِ أَهْلِ الشِّرْكِ وَيَقُولُ إِذَا سَمِعَ صَوْتَ الرَّعْدِ

و فرمود پیغامبر که بخشد خدا مر گوینده را گناه بشمار کافران و بگوید چون بشنود آواز رعد

وَالصَّوَاعِقِ اَللّٰهُمَّ لَا تَقْتُلْنَا بِغَضَبِكَ وَلَا تُهْلِكْنَا بِعَذَابِكَ

و صواعق را ای بار خدایا مکش مرا بغضب تو و هلاک مکن بعذاب تو

وَعَافِنَا قَبْلَ ذٰلِكَ وَيَقُولُ إِذَا رَأَى الرِّيحَ اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ

و عافیت ده مارا پیش از آن و بگوید چون ببیند باد را ای بار خدایا من میخواهم

خَيْرَهَا وَخَيْرَ مَا أُرْسِلَتْ بِهِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهَا وَشَرِّ مَا أُرْسِلَتْ

نیکی باد و نیکی چیزیکه فرستاده شده است باد بآن چیز و پناه میخواهم بتو از بدی باد و بدی چیزیکه فرستاده

بِهِ **فَصْلٌ** وَإِذَا دَخَلَ السُّوقَ قَالَ مَا كَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ اَللّٰهُمَّ إِنِّي

بآن چیز و چون درآید در بازار بگوید چیزیکه بود پیغامبر میگفت ای بار خدایا

أَسْأَلُكَ خَيْرَ هٰذَا السُّوقِ وَخَيْرَ مَا فِيهِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ شَرِّهِ وَشَرِّ

میخواهم از تو نیکی این بازار و بهترین چیزیکه در انست و پناه میخواهم بتو از بدی بازار و بدی

مَا فِيهِ اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ أَنْ أُصِيبَ فِيهَا يَمِينًا فَاجِرَةً أَوْ

چیزیکه در انست ای بار خدایا پناه میخواهم بتو این که برسم در بازار بسوگند دروغ را یا

صَفْقَةً خَاسِرَةً لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَ

بیع زیانکار نیست هیچ خدا مگر خدا بحق تنهاست نیست همتا مراورا مراوراست ملک و

لَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ الْخَيْرُ وَهُوَ عَلٰى كُلِّ

مراوراست ثنا زنده میگرداند و میمیراند و او زنده است و نمی میرد و بدست اوست نیکوئی و او بر همه

شَيْءٍ قَدِيرٌ وَإِذَا رَأَى الْهِلَالَ قَالَ اَللّٰهُمَّ أَهِلَّهُ عَلَيْنَا بِالْيُمْنِ وَ

چیز تواناست و چون دید هلال را گفت ای بار خدایا نازل کن بر من بیمن و

الْإِيمَانِ وَالسَّلَامَةِ وَالْإِسْلَامِ رَبِّي وَرَبُّكَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ **فَصْلٌ**

ایمان و سلامتی و اسلام رب من و رب تو الله غالب و بزرگ است

وَإِذَا رَأَى مُبْتَلًى قَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي عَافَانِي مِمَّا ابْتَلَاكَ بِهِ وَ

و چون ببیند گرفتاری را به بلا گوید ثنا است مر خدای را که تندرست گردانید مرا از چیزیکه گرفتار کرد ترا بآن و

فَضَّلَنِي عَلَيْكَ وَعَلٰى كَثِيرٍ مِمَّنْ خَلَقَ تَفْضِيلًا فَإِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَ

بزرگی داد مرا بر تو و بر بسیار از کسانی که آفریده انرا بزرگی دادن پس بدرستی خدا

جَلَّ يُعَافِيهِ مِنْ ذٰلِكَ كَائِنًا مَا كَانَ أَبَدًا مَا عَاشَ **فَصْلٌ** وَ

تندرست میدارد او را از آن بلا هر بلای که باشد همیشه تا آنگاه که زنده است و

يَقُولُ لِلْحَاجِّ إِذَا قَدِمَ مِنْ سَفَرِهِ تَقَبَّلَ اللّٰهُ نُسُكَكَ وَأَعْظَمَ أَجْرَكَ

بگوید مر حاجی را چون باز آید از سفر خود بپذیرد خدای تعالی عبادت ترا و بزرگ گرداند مزد ترا

واخلف نفقتك لما روي عن عمر ابن الخطاب رض انه كان يقول

و بدل دہد خدای چیزی ترا از جہت چیزیکہ روایت است از عمر ابن خطاب بدرستی بود میگفت

ذلك **فصل** واذا عاد مريضا مسلما وراه منزولا به موت فقال

آنرا چون پرسد بیمار مسلمانرا و دید اورا فرود آورده شده است باو مرگ

ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال الموت فزع فاذا بلغ احدكم

چیزیکہ روایت است از پیغامبر بدرستی فرمود مرگ ترس است پس چون برسید یکی از شمارا

وفاة صاحبه فليقل انا لله وانا اليه راجعون وانا الى ربنا

مرگ یار خود پس بگوید ما ازان خداییم بدرستی ما بطرف او بازگردنده ایم و ما بطرف پروردگار خود

لمنقلبون اللهم اكتبه عندك في المحسنين واجعل كتابه

بازگردنده ایم ای بارخدای بنویس ورا نزد تو در نیکوکاران و بگردان دفتر اورا

في عليين واخلف على عقبه في الاخرين ولا تحرمنا اجره ولا

در علیین و خلیفہ شو بر پس ماندگان او و ناامید مکن مرا از مزد او و بلا

تفتنا بعده ويستحب ايضا ان يشير عليه بالتوبة من الذنوب

مینداز مارا بعد او و اولیست نیز وقت مردن اشارت کردن براو بتوبہ از گناہان

والخروج من المظالم والوصية بثلث ماله للاقارب والفقراء

و برآمدن از ستم ہای و وصیت بسیوم حصہ مال خود برای نزدیکان و فقیران

منهم الذين لا يرثونه وان لم يكونوا فللفقراء والمساكين و

از ایشان آنانکہ وارث نیستند اورا و اگر نباشند نزدیکان پس وصیت کند از برای فقیران و بی نوایان و

المساجد والقناطير ووجوه البر والخير **فصل** ويقول حين

مسجدہا و پلہا و اقسام نیکی و خیر و بگوید ہنگام کہ

يضع الميت في قبره ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اذا وضعتم

مینهد مرده را در گور خود چیزیکہ روایت است از پیغامبر بدرستی فرمود پیغامبر چون می نهید

موتاكم في القبر فقولوا بسم الله وعلى ملة رسول الله ويقول اذا

مردگان خودرا در گور پس بگوئید نهادیم بنام خدای و بر دین پیغامبر خدا و بگوید چون

حثى التراب على الميت ايمانا بك وتصديقا برسولك وايمانا

بریزد خاک بر مرده ایمان آوردنی بتو و گرویدنی به پیغامبر تو و ایمان آوردم

ببعثك هذا ما وعد الله ورسوله وصدق الله ورسوله لان

به برانگیختن تو این چیزیست کہ وعده کرد خدا و پیغامبر او زیرا کہ

ذلك مروي عن علي رض وقال من فعل ذلك كان له بكل ذرة

آن روایت است از حضرت علی و گفت علی ہرکہ کرد آنرا باشد مراورا بہر ذره

من آداب النكاح فصل في آداب النكاح من تراب حسنة

از اوبهای نکاح است — در بیان اداب نکاح — از خاک نیکی

أن يكون فيه نية المتزوج امتثال أمر الله عز وجل في قوله تعالى

این که باشند در آن نیت جفت کننده بجا آوردن فرمان خدا در قول خدای

وأنكحوا الأيامى منكم والصالحين من عبادكم وإمائكم وقوله تعالى

و نکاح کنید زنان بیوه و مردان بی زن را از شما و نیکوکاران را از بندگان شما و زنان شما و قول خدا تعالی

فانكحوا ما طاب لكم من النساء مثنى وثلاث ورباع وقوله صلى الله عليه وسلم

پس نکاح کنید چیزی که خوش آید مر شما را از زنان دوگان و سه گان و چهارگان و قول پیغامبر

تناكحوا تناسلوا فإني مكاثر بكم الأمم ولو بالسقط فيعتقد

نکاح کنید و اولاد بهم رسانید پس بدرستی من ... بسیاری شما امتان را و اگرچه باشد بچه ناتمام پس اعتقاد کند

وجوب النكاح بهاتين الآيتين والخبر عند عدم خوف الزنا

واجب بودن نکاح کردن بآن دو روایت مذکوره و حدیث پیغامبر هنگام نابودن ترس زنا

وعند وجوده ليخرج من الخلاف في الجملة لأن النكاح عند

و نزد یافتن آن ترس تا آنکه برآید از خلاف علماء در وجوب نکاح زیراکه بدرستی نکاح نزد

أبي داود في رواية الإمام أحمد واجب على الإطلاق فيكون له

ابوداود در روایت امام احمد واجبست ... پس شد مر او را

ثواب الممتثل لأمر الله عز وجل ويعتقد مع ذلك إحراز دينه

ثواب بجا آرنده فرمان حق و اعتقاد کند بان فرمان ... دین خود

وتكميله لقول النبي صلى الله عليه وسلم من تزوج فقد أحرز نصف دينه

و کامل ساختن آنرا از جهت فرمان پیغامبر هر که جفت گرفت پس تحقیق نگاه داشت نصف دین خود را

وقوله صلى الله عليه وسلم إذا تزوج العبد فقد استكمل نصف دينه و

و قول پیغامبر هر گاه که جفت گرفت بنده پس تحقیق کامل کرد نیمه دین خود را و

يتخير الحسيبة الأجنبية البكر وأن تكون من نساء يعرفن

اختیار کند زن بزرگ نژاد و بیگانه و دختر بکر را و این که باشد زن از زنان که شناخته میشوند

بكثرة الولادة لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال لجابر بن عبد الله رض لما

به بسیاری زائیدن زیراکه بدرستی پیغامبر فرمود مر جابر را هر گاه که

أخبره أنه تزوج بالثيب فقال له أفلا بكرا تلاعبها وتلاعبك

خبر کرد پیغامبر را ... جابر زن گرفت بیوه پس فرمود پیغامبر ...

وإنما شرطنا كثرة الولادة لما تقدم من قوله صلى الله عليه وسلم

و جز این نیست که شرط کردیم در آن بسیار زائیدن از جهت چیزی که گذشت از فرمان پیغامبر

تناكحوا تناسلوا فاني مكاثر بكم الامم ولو بالسقط وفي بعض

الاحاديث قال صلى الله عليه وسلم تزوجوا الولود الودود فاني مكاثر بكم الامم وانما شرطت

الاجنبية ولا تكون من اقاربه لئلا يقع بينهم منافرة وعداوة

فتؤدي الى قطع الارحام المامور بايصالها ولهذا منع الشرع

الجمع بين الاختين في عقد النكاح ولا ينبغي ان يتزوج سليطة

اللسان ولا مختلعة ولا متواثمة فاذا تزوج فليحسن خلقه

معها ولا يؤذيها ولا يكرهها على مهرها لتختلع منه ولا يشتم

لها ابا ولا اما فان فعل ذلك كان الله ورسوله بريئين منه

قال النبي صلى الله عليه وسلم استوصوا بالنساء خيرا فانهن عوان عندكم

يعني اسراء وقد جاء في بعض الآثار من تزوج امرأة بصداق

ولا يريد ان يؤديه اليها جاء يوم القيمة زانيا فان آذته

المرأة بلسانها وكان في ذلك فساد دينه فليستتر هو نفسه

منها او يلجأ الى الله عز وجل ويبتهل اليه بالدعاء فانه يكفي

وان صبر على ذلك كان كالمجاهد في سبيل الله عز وجل وان

طابت هي له بشيء من مالها من غير اكراه فليأكله هنيئا

مريئًا وينبغي أن يجتهد فينظر إلى وجهها وبدنها من غير

و مي سزد اين كه بكوشد پس ببيند بطرف روي زن و تن آن بي

أن يخلو بها قبل العقد لئلا يقع بقلبه شيء فيكرهها فيؤدي

آنكه خلوت كند باو قبل از نكاح تا آنكه نه افتد در دل او چيزي پس ناخوش دارد او را پس برساند

إلى طلاقها ومفارقتها عن قريب وفي ذلك وقوع في المكروه

بطرف طلاق او و جدا شدن آن زن از نزديك و دران طلاق افتادن است در مكروه

عند الله عز وجل لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال ما من مباح أبغض

نزد خداي تعالى زيرا كه بدرستي پيغامبر فرموده نيست هيچ مباح دشمن تر

إلى الله تعالى من الطلاق والأصل في ذلك ما روي عن النبي صلى

بطرف خداي تعالى از طلاق و اصل دران چيزيست كه روايت است از پيغامبر

الله عليه وسلم أنه قال إذا قذف الله تعالى في قلب أحدكم خطبة امرأة

بدرستي فرموده هرگاه كه انداخت خداي تعالى در دل يكي از شما خواستگاري زني

فلينظر إلى وجهها وكفيها فإنه أحرى أن يؤدم بينهما وما روي

پس ببيند بطرف روي آن و دو دست آن پس بدرستي ديدن سزاوار تر است اينكه سازگار كرده شود ميان ايشان و آنچه روايت

عن جابر بن عبد الله رض أنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا خطب أحدكم

از جابر بدرستي گفت جابر فرموده پيغامبر خدا هرگاه كه خواستگاري كند يكي از شما

المرأة فإن استطاع أن ينظر إلى ما يدعوه إلى نكاحها فليفعل فخطبت

زنرا پس اگر تواند ديدن بطرف چيزيكه بخواند او را بطرف نكاح آن پس بكند پس خواستم

جارية فكنت أتخبأ لها حتى رأيت منها ما دعاني إلى نكاحها وتزوجها

يك دختري را پس بودم كه پنهان ميشدم مر او تا آنكه ديدم از آن چيزيكه خواند مرا بطرف نكاح او و جفت كردن او

ذكره أبو داود في سننه وينبغي أيضًا أن تكون من ذوات الدين

ياد كرد اين حديث را ابو داود در سنن خود و مي سزد اين كه باشد زن از خداوندان دين

والعقل لما روى أبو هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال تنكح المرأة

و عقل از براي چيزيكه روايت كرد ابو هريره از پيغامبر بدرستي فرموده نكاح كرده شود زن

لأربع لمالها ولحسبها ولجمالها ولدينها فاظفر بذات الدين تربت

از جهت چهار از جهت مال آن و از جهت نژاد آن و از جهت حسن آن و از جهت دين آن پس فيروز شو بخداوند دين خاك آلوده

يداك وإنما نص النبي صلى الله عليه وسلم على ذات الدين لأنها تعين الزوج

دست تو و جز اين نيست كه حديث كرد پيغامبر بر خداوند دين زيرا كه بدرستي آن ياري ميدهد شوهر را

على معيشته وتقنع باليسير والباقيات توقعنه في الوزر والوبال

بر زندگاني و قناعت ميكند باندك و باقي مي اندازد شوهر را در گناه و غم

إلا أن يسلم الله تعالى عن ذلك وقد فسر أكثر المفسرين قوله
مگر آنکه سلامت دارد خدای تعالی از آن و تحقیق تفسیر کرده اند بیشتر مفسران قول خدا تعالی را

عز وجل فالآن باشروهن وابتغوا ما كتب الله لكم المباشرة بالجماع
پس اکنون نزدیکی کنید زنان را و بخواهید چیزی را که نوشته است خدا تعالی مر شما را مباشرة را بجماع کردن

والابتغاء بالولد أي اطلبوا الولد بالمباشرة وكذلك ينبغي للمرأة
و ابتغا را بفرزند یعنی بخواهید فرزند بنزدیکی کردن و هم چنین می سزد مرزن را

أن تنوي بذلك تحصين فرجها والولد والثواب الجزيل عند الله
اینکه نیت کند به نکاح کردن پاک داشتن اندام خود را و فرزند را و ثواب بزرگ را نزد خدا تعالی

بالصبر عند الزوج وعلى الحبل والولادة وتربية الولد لما روى
بصبر کردن نزد شوهر و بر بار و بر زائیدن و بر پروردن فرزند از جهت چیزیکه روایت کرده است

زياد بن ميمون عن أنس بن مالك رض قال إن امرأة كان يقال لها الحولاء
زیاد از انس پسر مالک گفت بدرستی زنی بود گفته میشود مر او را حولا

عطارة من أهل المدينة دخلت على عائشة رض فقالت يا أم المؤمنين
و عطر فروشی بود از مردم مدینه در آمد حولا به عایشه پس گفت ای مادر مسلمانان

زوجي فلان أتزين له كل ليلة وأتطيب كأني عروس زفت ليلة
شوهر من فلان است می آرایم مر او را هر شب و خوشبوی میمالم چنانکه گویا من عروسم که سپرده شده ام بشوهر

فإذا أوى إلى فراشه دخلت عليه في لحافه والتمس بذلك رضاء
پس هرگاه که جای گیرد بسوی فراش خود میروم در لحاف او و میخواهم بآن خوشنودی

الله تعالى حول وجهه عني أراه أبغضني فقالت اجلسي حتى يدخل
خدا تعالی را میگرداند شوهر روی خود را از من می بینم او را که دشمن داشت مرا پس گفت عایشه بنشین تا که در آید

رسول الله صلى الله عليه وسلم فقالت فبينما أنا كذلك إذ دخل رسول الله صلى
پیغامبر خدا گفت حولا در میان آنکه نشسته بودم ناگاه در آمد پیغامبر خدا

الله عليه وسلم فقال ما هذه الريح التي أجدها أتتكم الحولاء أبتعتم منها شيئا
پس فرمود پیغامبر که چیست این بوی که می یابم او را آمده است شما را حولاء خریده اید از آن عطار چیزی

قالت عائشة رض لا والله يا رسول الله فقصت الحولاء قصتها فقال
گفت عایشه نه خریده ام سوگند خداست ای پیغامبر خدا پس بیان کرد حولاء قصه خود را پس فرمود

صلى الله عليه وسلم لها اذهبي واسمعي وأطيعي له قالت أفعل يا رسول الله صلى الله عليه وسلم
پیغامبر حولاء را برو و بشنو فرموده او را و فرمانبرداری کن گفت حولا میکنم ای پیغامبر خدا

فما لي من الأجر قال صلى الله عليه وسلم ما من امرأة رفعت من بيت زوجها شيئا
پس چیست مرا از مزد فرمود پیغامبر هیچ زنی که برداشته است از خانه شوهر خود چیزی

ووضعته تريد به الاصلاح الا كتب الله تعالى لها حسنة ومحى

و نهاده است انرا و دران حال که میخواهد راست کردن خانه مگر نوشته است خدا مراورا نیکی و دور کرده است

عنها سيئة ورفع لها درجة وما من امراة حملت من زوجها حين

ازان گناه و بلند کرده است مراورا پایه و نیست کسی از زنان که حمل گرفته باشد از شوهر خود

تحمل الا كان لها من الاجر مثل القائم ليلة والصائم نهارا والغازي

مگر باشد برای آن زن از اجر چون قایم در شب و روزه دار در روز و جنگ کننده

في سبيل الله تعالى وما من امراة ياتيها طلق الا كان لها بكل طلقة

در راه خدا تعالى و نیست کسی از زنان که می آید اورا درد زه مگر آنکه بوده است مراورا بهر دردی

عتق نسمة وبكل رضعة عتق رقبة فاذا فطمت ولدها ناداها

ازاد کردن بنده و بهر مکیدن آزاد کردن بنده پس چون باز گرفت از شیر فرزند خود را آواز میکند اورا

مناد من السماء ايتها المرأة قد كفيت العمل فيما مضى فاستانفي

آواز کننده از آسمان ای هر کدامی زن تحقیق تمام کردی کار را در زمان گذشته پس از سر گیر

العمل فيما بقي قالت عائشة رض قد اعطي النساء كثيرا فما بالكم يا

کار در زمان که باقیست گفت عایشه تحقیق داده شده اند زنان ثواب بسیار پس چیست

معشر الرجال فضحك رسول الله صلعم قال ما من رجل اخذ بيد امرأته يراودها

گروه مردان پس خندید رسول خدا پس گفت نیست هیچ مردی که گرفت دست زن خود را

الا كتب الله له تعالى حسنة فان عانقها فعشر حسنات فاذا اتاها

مگر نوشته است خدا اورا نیکی و اگر دست در گردن او کرد پس ده نیکی است پس چون آمد زن را

كان خيرا من الدنيا وما فيها فاذا قام ليغتسل لم يمر الماء على شعرة

باشد بهتر از دنیا و چیزی که در آنست و چون برخیزد تا غسل کند نمیگذرد آب را بر موی

من جسده الا تكتب له حسنة وتمحى عنه سيئة وترفع له درجة

از تن او مگر نوشته میشود اورا نیکی و دور کرده شود از او گناه و بلند کرده میشود اورا درجه

وما يعطي بغسله خير من الدنيا وما فيها وان الله عز وجل يباهي

و چیزی که داده میشود بغسل کردن بهتر است از دنیا و چیزی که در انست و بدرستی خدای تعالی فخر میکند

به الملئكة يقول انظروا الى عبدي نام في ليلة قرة يغتسل من

بغسل کردن فرشتگان را میگوید ببینید طرف بنده من استاده در شب سرد که غسل میکند از

الجنابة يتيقن باني ربه اشهدوا باني قد غفرت له وعن ابن المبارك

جنابت یقین دارد باینکه من پروردگار اویم گواه باشید باینکه تحقیق بخشیدم مراورا و نقل است از ابن مبارک

بن فضالة عن الحسين رض قال قال رسول الله صلى الله عليه استوصوا بالنساء

و او را از امام حسین گفت امام حسین فرمود پیغامبر خدا قبول کنید پند من در حق زنان

خَيْرًا فَإِنَّهُنَّ عَوَانٌ عِنْدَكُمْ يَعْنِي مَا سُورًا لَا يَمْلِكْنَ لِأَنْفُسِهِنَّ شَيْئًا

نیکی را بدرستی ایشان بندیانند پیش شما یعنی مالک نیستند مر نفسهای خودرا چیزی

وَإِنَّمَا أَخَذْتُمُوهُنَّ بِأَمَانَةِ اللّٰهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَاسْتَحْلَلْتُمْ فُرُوجَهُنَّ

و جز این نیست که گرفته اید شما ایشانرا امانت خدای تعالی و حلال ساخته اید اندامهای ایشانرا

بِكَلِمَةِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَعَنْ عُبَادَةَ ابْنِ كَثِيرٍ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ الْحَرِيرِيِّ عَنْ

بکلمه خدای تعالی و نقلست از عباده پسر کثیر و او از عبد الله و او از

مَيْمُونَةَ زَوْجِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خِيَارُ الرِّجَالِ

میمونه زوجه پیغامبر عم گفت فرمود پیغامبر خدا بهترین مردان

مِنْ أُمَّتِي خِيَارُهُمْ لِنِسَائِهِمْ وَخَيْرُ النِّسَاءِ مِنْ أُمَّتِي خَيْرُهُنَّ لِأَزْوَاجِهِنَّ

از امت من بهترین ایشانست مر زنان خودرا و بهترین زنان از امت من بهترین ایشانست مر شوهران خودرا

يُرْفَعُ لِكُلِّ امْرَأَةٍ مِنْهُنَّ كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ أَجْرُ أَلْفِ شَهِيدٍ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ

برداشته میشود هر زنی را از ایشان هر روز و شب مزد هزار شهید کشته شده اند در راه خدا

اللّٰهِ صَابِرِينَ مُحْتَسِبِينَ وَتَفْضُلُ إِحْدَيهُنَّ عَلَى الْحُورِ الْعِينِ كَفَضْلِ

در آن حال که صابر اند و طلب اجر کننده اند از خدا و بزرگ است یکی از ایشان بر حور عین بمچو بزرگی

مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلَى أَدْنَى رَجُلٍ مِنْكُمْ وَخَيْرُ النِّسَاءِ مِنْ أُمَّتِي مَنْ تَأْتِي مَسَرَّةَ

محمد عم بر کمترین مردی از شما و بهترین زنان از امت من کسیست که می آید آسان کننده

زَوْجِهَا فِي كُلِّ شَيْءٍ يَهْوَاهُ مَا خَلَا مَعْصِيَةَ اللّٰهِ تَعَالَى عَزَّ وَجَلَّ وَخَيْرُ

بر شوهر خود در هر چیزیکه دوست میدارد اورا غیر از گناه خدای تعالی بهترین

الرِّجَالِ مِنْ أُمَّتِي مَنْ تَلَطَّفَ بِأَهْلِهِ لُطْفَ الْوَالِدَةِ بِوَلَدِهَا يُكْتَبُ لِكُلِّ

مردان از امت من کسیست که مهربانی کند با اهل خود هم چون مهربانی مادر بفرزند خود نوشته میشود مر هر

رَجُلٍ مِنْهُمْ كُلَّ يَوْمٍ وَلَيْلَةٍ أَجْرُ مِائَةِ شَهِيدٍ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللّٰهِ صَابِرِينَ

مردی از ایشان هر روز و شب مزد صد شهید که کشته شده اند در راه خدا در آن حالی که صبر کننده اند

مُحْتَسِبِينَ فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رض يَا رَسُولَ اللّٰهِ وَكَيْفَ يَكُونُ

و طلب ثواب کننده اند پس گفت عمر بن خطاب ای پیغامبر خدا چگونه میباشد

لِلْمَرْأَةِ أَجْرُ أَلْفِ شَهِيدٍ وَلِلرَّجُلِ أَجْرُ مِائَةِ شَهِيدٍ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَوَمَا

زنرا مزد هزار شهید و مردرا مزد صد شهید فرمود رسول عم آیا تو

عَلِمْتَ أَنَّ الْمَرْأَةَ أَعْظَمُ أَجْرًا مِنَ الرَّجُلِ وَأَفْضَلُ ثَوَابًا فَإِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ

ندانستی بدرستی زن بزرگترست از روی مزد از مرد و بهترست از روی ثواب پس بدرستی خدای

يَرْفَعُ لِلرَّجُلِ فِي الْجَنَّةِ دَرَجَاتٍ فَوْقَ دَرَجَاتِهِ بِرِضَاءِ زَوْجَتِهِ عَنْهُ

بلند میکند برای مرد در بهشت مرتبه های بالای مرتبه های او بسبب خوشنودی زن او از و

وَدُعَائِهَا لَهُ أَوَعَلِمْتَ أَنَّ أَعْظَمَ وِزْرًا بَعْدَ الشِّرْكِ بِاللهِ الْمَرْأَةُ إِذَا

و دعا کردن زن مراورا آیا ندانستی تو بدرستی بزرگتر از روی بار گناه بعد از شرک بخدا زن است چون

غَضِبَتْ زَوْجَهَا أَلَا فَاتَّقُوا اللهَ فِي الضَّعِيفَيْنِ فَإِنَّ اللهَ سَائِلُكُمْ عَنْهُمَا

غضب میکند شوهر خود را آگاه باشید بپرهیزید خدا را در دو ناتوان پس بدرستی خدا پرسنده شماست از ایشان

الْيَتِيمِ وَالْمَرْأَةِ فَمَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهِمَا فَقَدْ بَلَغَ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَرِضْوَانِهِ

یتیم و دیگری زن پس هر که نیکوئی کرد بطرف آن هر دو پس بتحقیق رسید بطرف خدا تعالی و خوشنودی آن

وَمَنْ أَسَاءَ إِلَيْهِمَا فَقَدِ اسْتَوْجَبَ مِنَ اللهِ سَخَطَهُ وَحَقُّ الزَّوْجِ كَحَقِّي

و هر که بدی کرد با ایشان پس بتحقیق سزاوار شد از خدا غضب او را و حق شوهر همچون حق من است

عَلَيْكُمْ فَمَنْ ضَيَّعَ حَقِّي فَقَدْ ضَيَّعَ حَقَّ اللهِ فَقَدْ بَاءَ بِسَخَطٍ مِنَ اللهِ وَ

بر شما پس کسی که ضایع کرد حق مرا پس بتحقیق ضایع کرد حق خدا را پس بتحقیق سزاوار گشت بغضب خدای و

مَأْوَاهُ جَهَنَّمُ وَبِئْسَ الْمَصِيرُ وَعَنْ أَبِي جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ

بازگشت اوست دوزخ و بد ... و نقل است از ابی جعفر

جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللهِ رض قَالَ بَيْنَمَا نَحْنُ عِنْدَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ فِي نَفَرٍ

و او از جابر گفت جابر ناگاه ما نزد پیغامبر خدا بودیم و آن حضرت در جماعتی

مِنْ أَصْحَابِهِ رض إِذْ أَقْبَلَتْ حَتَّى قَامَتْ عَلَى رَأْسِهِ ثُمَّ قَالَتْ السَّلَامُ عَلَيْكَ

از یاران خود بود در آنوقت پیش آمد زنی تا آنکه استاد بر سر پیغامبر خدا گفت سلام بر تو باد

يَا رَسُولَ اللهِ أَنَا وَافِدَةُ النِّسَاءِ إِلَيْكَ لَيْسَتْ امْرَأَةٌ يَبْلُغُهَا مَسِيرِي

ای پیغامبر خدا من پیغام کننده زنانم بطرف تو نیست هیچ زنی که میرسد او را سیر کردن

إِلَيْكَ إِلَّا أَعْجَبَهَا ذَلِكَ يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّ اللهَ تَعَالَى رَبُّ الرِّجَالِ وَرَبُّ

بطرف تو مگر آنکه عجب می آید او را سیر کردن من ای پیغامبر خدا بدرستی خدا تعالی پروردگار مردان و پروردگار

النِّسَاءِ وَآدَمُ أَبُو الرِّجَالِ وَأَبُو النِّسَاءِ وَحَوَّاءُ أُمُّ الرِّجَالِ وَأُمُّ النِّسَاءِ

زنان است و آدم پدر مردان و پدر زنانست و حوا مادر مردان و مادر زنان است

فَالرِّجَالُ إِذَا خَرَجُوا فِي سَبِيلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقُتِلُوا فَأَحْيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ

پس مردان چون می برآیند در راه خدای پس کشته شوند پس زنده اند نزد پروردگار خود

يُرْزَقُونَ وَإِذَا جُرِحُوا فَلَهُمْ مِنَ الْأَجْرِ مِثْلُ مَا عَلِمْتَ وَنَحْنُ نَجْلِسُ عَلَيْهِمْ

روزی داده میشوند و چون زخمی شوند پس مر ایشانراست از مزد مانند چیزی که دانستی تو و ما می نشینیم بر ایشان

وَنَخْدُمُهُمْ فَهَلْ لَنَا مِنَ الْأَجْرِ شَيْءٌ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَعَمْ اقْرَئِي عَنِّي النِّسَاءَ

و خدمت میکنیم ایشانرا آیا مارا از مزد چیزیست فرمود پیغامبر آری بخوان از من زنان را

السَّلَامَ وَقُولِي لَهُنَّ إِنَّ طَاعَةَ الزَّوْجِ وَاعْتِرَافًا بِحَقِّهِ يَعْدِلُ مَا

سلام و بگو ایشانرا بدرستی فرمانبرداری شوهر و قبول کردن حق او برابر میشود ثوابی را

هنالك وقليل منكن يفعله وعن ثابت عن انس رض قال جئن بعثتني النساء

آنجا هست واندکی از شمایان میکنید آنرا وعمل آرید وروایت است از ثابت واو از انس رض گفت فرستادند مرا زنان

الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله ذهب الرجال بالفضل وبالجهاد في

بطرف پیغامبر خدا ع پس گفتم ای پیغامبر خدا رفتند مردان بزیادتی وبه غزا کردن در

سبيل الله تعالى فما لنا من عمل ندرك به عمل المجاهدين في سبيل الله

راه خدا پس چیست مارا از کاری که برسیم با آن کار غازیان را در راه خدا

فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم مهنة احداكن في بيتها تدرك عمل المجاهدين في

فرمود پیغمبر خدا ع خدمت یکی از ایشان در خانه میرسد کار غازیان را در

سبيل الله عز وجل وعن عمران بن حصين رض قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم

راه خدای تعالی وروایت است از عمران گفت پرسیده شد پیغامبر خدا ع

هل على النساء جهاد فقال صلى الله عليه وسلم نعم جهادهن الغيرة يجاهدن انفسهن

آیا بر زن جهاد هست پس فرمود پیغامبر آری جهاد ایشان غیرت کردن است جهاد میکنند ایشان نفس خود را

فان صبرن فهن مجاهدات فان رضين فهن مرابطات ولهن اجران

پس اگر صبر کنند پس ایشان جهاد کنندگانند پس اگر ایشان راضی شوند پس آن زنها ومر ایشان راست دو مزد

اثنان فينبغي للزوجين ان يعتقدا هذا الثواب المذكور في هذا الحديث

پس سزد مر زن و مرد را اینکه اعتقاد کنند این ثواب مذکور را در این حدیث

وما قبلها عند العقد والجماع جميعا واداء الحق الواجب على كل واحد

وآنچه قبل از آنست نزد عقد کردن وجماع کردن وبجا آوردن حق را که واجب است بر هر یکی

منهما للاخر بقوله عز وجل ولهن مثل الذي عليهن ليكونا مطيعين لله عز

از ایشان دیگری را بقول خدا ومر ایشان را مانند آنست که مرد را بر ایشان است تا آنکه باشند زن و مرد فرمانبردار خدا را

وجل ممتثلين امره جل ثناؤه وتعتقد المرأة ان ذلك خير لها من الجهاد

در حالیکه بجا آرند فرمان خدا را واعتقاد کنند زن بدرستی آن بجا آوردن حق خود بهتر است از جنگ با کافران

والغزو لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ليس شيء خير للمرأة من زوج

از برای آنکه نقل است از پیغامبر ع بدرستی او فرمود نیست چیزی بهتر مر زن را از شوهر

او قبر وقال صلى الله عليه وسلم مسكين مسكين مسكين رجل ليست له امرأة قيل يا

یا گور و فرمود پیغامبر ع گداست گداست گداست مردیکه نیست مر او را زن گفته شد ای

رسول الله وان كان غنيا من المال قال وان كان غنيا من المال فقال مسكينة مسكينة امرأة

پیغمبر خدا اگر چه باشد توانگر از مال فرمود پیغمبر اگر چه باشد توانگر از مال پس فرمود پیغمبر گداست زنی

ليس لها زوج قيل يا رسول الله وان كانت غنية من المال قال صلى الله عليه وسلم

که نباشد مر او را شوهر گفته شد ای پیغمبر خدا اگر چه باشد توانگر از مال فرمود پیغامبر ع

وإن كانت غنية من المال ويستحب أن يكون العقد يوم

واگرچه باشد توانگر از مال واولیست اینکه باشد نکاح روز

الجمعة أو الخميس والمساء أولى من التبكير ويسن أن يكون الخطبة

جمعه یا روز پنجشنبه وشب کردن عقد بهتر است از روز وسنت است اینکه باشد خطبه نکاح

قبل التواجب فإن أخرت جاز وهو مخير بين أن يعقد النكاح

پیش از ایجاب وقبول پس اگر تاخیر کرده شد رواست وآن مختار است میان آنکه ببندد نکاح

بنفسه أو يوكل فيه غيره فإذا انعقد العقد يستحب للحاضرين

خودش یا وکیل میکند دران دیگری را پس چون بسته شد عقد اولیست مر حاضران را

أن يقولوا بارك الله لك وبارك عليك وجمع بينكما في خير و

اینکه بگویند برکت کند خدا مر ترا وبرکت باد بر تو . وجمع کند میان شما در نیکوی و

عافية ثم إن طلبت المرأة وأهلها الإمهال استحب له إجابتهم

تندرستی پس اگر طلب کرد زن واهل آن درنگ اولیست مر او را پذیرفتن

إلى ذلك قدر ما يعلم التهيئ لأمورها فيه وقضاء حوائجها

بطرف آن مقدار مدتی که پیدا اند ساختگی کردن مر چیزها را دران مدت واداکردن حاجتها را

من شراء الجهاز والتزين لها فإذا زفت إليه اتبع ما روي عن

از خریدن جهاز وآراستن مر او را پس چون سپرده شد بسوی او پیروی کند چیزی را که روایت است از

عبد الله ابن مسعود رض وذلك أنه جاءه رجل فقال إني تزوجت

عبد الله ابن مسعود وآن روایت اینست بدرستی آمد عبد الله را مردی پس گفت بدرستی من زن گرفته ام

بجارية بكر وقد خشيت أن تكرهني أو تفركني فقال له إن

زن بکر و ترسیدم اینکه ناخوش شمرد مرا یا دشمن دارد مرا پس گفت عبد الله مر او را بدرستی

الألف من الله والفرك من الشيطان وإذا دخلت إليك فمرها

الفت از خداست ودشمنی از شیطان است وچون درآید زن در خانه پس امر کن او را

لتصل خلفك ركعتين وقل اللهم بارك لي في أهلي وبارك

تا نماز کند در پس تو دو رکعت وبگو ای خدایا برکت ده مرا در اهل من وبرکت کن

لأهلي في اللهم ارزقني منهم وارزقهم مني اللهم اجمع

مر اهل مرا در من ای بار خدایا روزی ده مرا از ایشان وروزی ده ایشان را از من ای بار خدایا جمع کن

بيننا إذا جمعت في خير وفرق بيننا إذا فرقت إلى خير فإذا أراد

میان ما چون جمع کنی در نیکوی وجدا کن میان ما چون جدا کنی بسوی نیکوی پس چون خواهد

الجماع فليقل بسم الله العلي العظيم اللهم اجعل ذرية طيبة

جماع پس بگوید بنام خدای بلند بزرگ ای بار خدایا بگردان اولاد پاک

إن قدّرت أن تخرج عن صلبي اللهم جنّبني الشيطان وجنّب

اگر اندازه کرده تو اینکه برآید آن از صلب من ای بارخدایا نگوشته دارمرا از شیطان ونگوشته دار

الشيطان ما رزقتني فإذا قضى حاجته فليقل بسم الله الحمد لله

شیطان را از چیزیکه روزی کرده تومرا وچون ادا کرد مرد حاجت خودرا پس بگوید بنام خدا وستایش مرخدای راست

الذي خلق من الماء بشرا فجعله نسبا وصهرا وكان ربك قديرا

آنکه آفرید از آب آدمی را پس گردانید آنرا نژاد وداماد ی وبوده هست پروردگار تو توانا

يقول ذلك في نفسه ولا يحرّك به شفتيه والأصل في ذلك ما

بگوید آنرا در نفس خود ونه جنبانند بان گفتن دو لب خودرا واصل دران گفتن چیزیست

روى كريب عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو أن

که روایت کرده است کریب از ابن عباس رض گفت گفت پیغمبر خدا اگر بدرستی

أحدكم إذا أراد أن يأتي أهله قال بسم الله اللهم جنّبنا الشيطان

یکی از شما چون وقتی میخواهد اینکه بیاید اہل خودرا گفت بسم الله ای بارخدایا دوردار مرا از شیطان

وجنّب الشيطان ما رزقتنا ثم إن قدّر أن يكون بينهما ولد

ودوردار شیطان را از چیزیکه روزی کرده مرا پس اگر اندازه کرده شده است اینکه میان ایشان باشد فرزند

في ذلك لم يضرّه شيطان أبدا وإذا ظهرت أمارة حبل المرأة

در آن وقت هیچ ضرر نرساند اورا شیطان همیشه وچون ظاهر شود نشانه بار

فليصفّ غذاءها من الحرام والشبهة ليتخلّق الولد على أساس لا

پس پاک کند خوراک زن را از حرام وشبهه تا پیدا شود فرزند بر بنیاد که نی

يكون للشيطان عليه سبيل والأولى أن يكون من حين الزفاف

باشد شیطان را برو راه وبهتر آنست اینکه می باشد پاکی خوراک از هنگام سپردن زن

ويدوم على ذلك ليتخلّص هو وأهله وولده من الشيطان في الدنيا

وهمیشه باشد بر آن تا خلاص شود مرد واهل او وفرزند او از شیطان در دنیا

ومن النار في العقبى قال الله عز وجل يا أيها الذين آمنوا قوا أنفسكم

و از آتش در آخرت گفت خدای آنکسانی که ایمان آوردند نگاه دارید خودرا

وأهليكم نارا ومع ذلك يخرج الولد صالحا بارّا بوالديه طائعا

و اہل خودرا از آتش وزنیج وبه آن می برآید فرزند نیکوکار فرمان بردار مادر وپدر را گردنده

لربه عز وجل كل ذلك ببركة تصفية الغذاء فإذا فرغ من الجماع

مر پروردگار خودرا همه آن به برکت پاکی خوراک است پس چون فارغ شود از جماع

تنحّى عنها وغسل ما به من الأذى وتوضّأ إن أراد العود إليها

دور شود از زن وبشوید چیزیکه با وست از چرک وضو کند اگر میخواهد باز گشتن بسوی زن

ولا اغتسل ولا ينام جنبا فانه مكروه وكذلك روي عن النبي

واگر نه غسل کند و نخوابد جنب پس آن مکروه است و همچنین روایت است از پیغامبر

صلى الله عليه وسلم الا ان يشق ذلك عليه لبرد او بعد حمام وماء او خوف ونحو

مگر آنکه سخت باشد آن غسل کردن بر او از جهت سرما یا دوری گرمابه و آب از جهت ترس و مانند آن

ذلك فينام الى حين زوال ذلك ولا يستقبل القبلة عند المجامعة

پس خواب کند تا آنگاه که دور شدن آن و رو نه آرد قبله را نزد جماع کردن

ويغطي رأسه ويستتر عن العيون وان كان عن صبي طفل لانه روي

و بپوشد سر خود را و بپوشد از چشمها و اگرچه باشد از کودک بچه زیرا که بدرستی روایت کرده است

عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اذا اتى احدكم اهله فليستتر فانه اذا لم يستتر

از پیغامبر بدرستی گفت چون بیاید یکی از شما اهل خود را پس باید بپوشد پس بدرستی چون نپوشد

استحيت الملائكة وخرجت ويحضره الشيطان واذا

شرم میدارند فرشتگان و بیرون آیند و حاضر میشوند او را دیوان و چون

كان بينهما ولد كان الشيطان فيه شريكا وكذلك يروى عن

میباشد میان ایشان فرزند میباشد شیطان در او شریک و همچنین روایت کرده میشود از

السلف انه اذا لم يسم عند الجماع التف الشيطان على احليله

علمای گذشته بدرستی چون بسم الله نگوید نزد جماع می پیچد شیطان بر سوراخ ذکر او

يطا كما يطا ويستحب له الملاعبة لها قبل الجماع والانتظار

وطی میکند شیطان چنانچه وطی میکند او و دوست داشته شده مر او را بازی کردن با زن پیش از جماع و دوست منتظر بودن

لها بعد قضاء حاجته حتى تقضي حاجتها فان ترك ذلك مضرة

زن را پس از ادای کردن حاجت خود تا تمام کند حاجت خود را پس بدرستی ترک انتظار رنج رسانیدن

عليها ربما افضى الى البغضاء والمفارقة وان اراد العزل عنها

بر زن است گاهی میرساند آن بسوی دشمنی و جدایی و اگر میخواهد انزال بیرون از فرج زن

فلا يفعل الا باذنها ان كانت حرة وباذن سيدها ان كانت

پس نکند مگر بفرمان زن اگر باشد آزاد و بفرمان خداوند آن اگر باشد

امة وان كانت امة جاز بغير اذنها لان الحق له دونها وقد جاء

داه و اگر باشد داه او جایز است بغیر فرمان داه زیرا که بدرستی حق مر او است نه داه را و بتحقیق آمد

رجل الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال ان لي جارية هي خادمنا

مرد بسوی پیغامبر خدا پس گفت بدرستی مرا داه است که آن خدمتگار ما است

اطوف عليها وانا اكره ان تحمل فقال صلى الله عليه وسلم اعزل عنها ان شئت

میگردم بر آن و ما بد دارم آنکه باردار شود گفت پیغامبر دور شو از آن بنگام انزال اگر میخواهی تو

فإنه سيأتيها ما قدر لها ويجتنب وطيها في حال الحيض والنفاس

وكذلك بعد انقطاع الدم حتى تغتسل من الحيض قولا واحدا و

في النفاس قبل الأربعين استحبابا فإن لم تجد الماء وجب التيمم

فإن خالف فوطي فيه تصدق بدينار أو نصف دينار على أحد

الروايتين والأخرى يستغفر الله تعالى ويتوب أن يرجع إلى مثله

ولا يكفر ويجتنب وطيها في الموضع المكروه وقال النبي صلى الله عليه وسلم

ملعون من أتى امرأة في دبرها فإن لم تتق نفسه إلى الجماع لا يجوز

له تركه لأن لها حقا في ذلك وعليها مضرة في تركه لأن شهوتها

أعظم من شهوته وقد روى أبو هريرة رض أن النبي صلى الله عليه وسلم قال

فضلت شهوة النساء على الرجال بتسعة وتسعين إلا أن الله

تعالى ألقى عليهن الحياء وقيل الشهوة عشرة أجزاء تسعة منها

للنساء وواحدة للرجال والقدر الذي لا يجوز أن يؤخر الوطي

عنه أربعة أشهر إلا أن يكون له عذر فإن جاوز الأربعة

الأشهر كان لها فراقه وإن سافر عنها مدة أكثر من ستة

أشهر فطلبت منه القدوم فأبى أن يقدم مع القدرة كان

للحاكم ان يفرق بينهما اذا طلبت الزوجة ذلك وهذا هو

مر حاكم را اینکه جدائی کند میان ایشان چون طلب کند زن جدائی را و این مدت چهار ماه آن تعیین

التاقيت الذي وقته عمر ابن الخطاب رض للناس في مغازيهم

مدتی است که تعیین کرده است آنرا عمر خطاب رض مر مردم در غزوهای ایشان

يسيرون شهرا ويقيمون اربعة اشهر ويسيرون راجعين الى

در آن حال که سیر میکنند یکماه و می ایستند چهار ماه و سیر میکنند در حال که باز میگردند بسوی

اهلهم شهرا واذا راى امراة غيره فاعجبته جامع امرأته ليسكن

اهل خود تا یکماه چون ببیند زن دیگری را جماع کند زن خود را تا فرو نشیند

ما به من التوقان لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اذا راى احدكم

چیزی که او راست از آرزو از جهت چیزیکه روایت است از پیغامبر بدرستی گفت چون ببیند یکی از شما

امراة تعجبه فليأت اهله فان الشيطان يقبل في صورة امراة

زنی را که عجب می آرد او را پس بیاید اهل خود را پس بدرستی شیطان پیش می آید در صورت زن

ويدبر في صورة امراة فمن لم تكن له امراة يلتجي الى الله عز وجل

و پشت میدهد در صورت زن پس کسیکه نبوده است مر او را زن پناه آرد بسوی خدا

ويسأله السلامة من المعاصي ويستعيذ به من الشيطان الرجيم

و بخواهد از وی سلامتی از گناهان و پناه جوید بخدا از شیطان که رانده شده است

ولا يجوز له ان يحدث غيره بما جرى بينه وبين اهله من امر

و روا نیست مرد را اینکه سخن کند دیگری را بچیزیکه رفته است میان او و میان زن او از کار

الجماع ولا للمراة ان تحدث بذلك للنساء لان ذلك سخف ودناءة

جماع و نیست روا مر زن را اینکه سخن کند بآن حال جماع مر زنان را زیرا که بدرستی این کم عقلی است و فرومایگی است

وقبيح في الشرع والعقل لما روى ابو هريرة رض في حديث فيه طول

و بد است در شرع و عقل از جهت چیزیکه روایت کرده است ابوهریره رض در حدیث که در وی درازیست

عن النبي صلى الله عليه وسلم الى ان قال ثم اقبل على الرجال فقال هل منكم الرجل

از پیغامبر تا آنکه گفت ابوهریره پس روآورد پیغمبر بر مردان پس گفت پیغمبر آیا از شما مردیست

اذا اتى اهله فاغلق عليه بابه والقى عليه ستره واستتر بستر الله

چون می آید اهل خود را پس می بندد در او و می اندازد پرده را و پوشیده شد بپرده خدا

قالوا نعم قال ثم يجلس بعد ذلك فيقول فعلت كذا فعلت كذا

گفتند آری گفت پیغمبر پس می نشیند آن مرد بعد از آن پس میگوید کردم چنین کردم چنین

قال فسكتوا قال فاقبل على النساء فقال هل منكن من تحدث

گفت ابوهریره پس خاموش شدند گفت ابوهریره پس روآورد پیغمبر بسوی زنان گفت آیا از شما کسی هست که سخن میکند

فسكتن فجثت فتاة على إحدى ركبتيها وتطاولت لرسول الله

پس خاموش شدند پس بزانو نشست کنیزان جوان بر یکی از دو زانو او و دراز شد مر پیغامبر را

صلى الله عليه وسلم ليراها ويسمع كلامها فقالت يا رسول الله إنهم ليتحدثون

تا به بیند او را و بشنود سخن او را پس گفت آن زن جوان ای پیغامبر خدا بدرستی مردان هر آینه سخن میکنند

وإنهن ليتحدثنه فقال هل تدرون ما مثل ذلك إنما مثل ذلك

وبدرستی زنان هر آینه سخن میکنند [illegible] آیا میدانید چیست مانند آن [illegible] مانند آن

مثل شيطانة لقيت شيطانا في السكة فقضى منها حاجته والناس

زن شیطانی است که دریافت شیطان را در کوچه پس ادا کرد از وی حاجت خود را و حال آنکه مردم

ينظرون إليه ألا إن طيب الرجال ما ظهر ريحه ولم يظهر لونه ألا

می بینند بسوی او آگاه باشید بدرستی خوشبوی مردان آن چیز است که آشکار است بوی او و ظاهر نیست رنگ او آگاه باشید

إن طيب النساء ما ظهر لونه ولم يظهر ريحه فصل وإذا دعا

بدرستی خوشبوی زنان آن چیز است که ظاهر است رنگ او و ظاهر نیست بوی او چون خواند

امرأة للجماع فأبت عليه كانت عاصية لله تعالى وعليها وزر

زن خود را برای جماع کردن پس نافرمانی کرد بر او باشد آن زن گنهگار مر خدای را و بر اوست بار گناه

قال النبي صلى الله عليه وسلم في حديث أبي هريرة رض أيما امرأة منعت زوجها

فرمود پیغامبر در حدیث ابی هریره هر زنی که باز داشت شوهر خود را

حاجته كان عليها قيراطان من الإصر وأيما رجل منع زوجته

حاجت او باشد بر آن زن دو قیراط از گناه و هر مردی که باز داشت

حاجتها كان عليه من الإصر قيراط يعني الإثم وفي بعض الأحاديث

حاجت زن را باشد بر آن مرد از گناه یک قیراط [illegible] و در بعضی حدیث است

قال صلى الله عليه وسلم إذا دعا أحدكم امرأته إلى فراشه فلتأته وإن كانت على

فرمود پیغامبر چون بخواند یکی از شما زن خود را بطرف بستر خود پس باید که بیاید آن زن اگرچه بوده است بر

التنور وروى أبو هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال إذا دعا أحدكم امرأته

تنور و روایت کرد ابو هریره از پیغامبر بدرستی که فرمود چون بخواند یکی از شما زن خود را

إلى فراشه فلم تأته فبات غضبان عليها لعنتها الملائكة حتى تصبح

بسوی فراش خود پس نیامد آن زن او را پس شب گذرانید در حالیکه غضبناک است بر وی لعنت کنند او را فرشتگان تا آنکه صبح کند

وعن قيس بن سعد رضي الله عنه قال أتيت الحيرة فرأيتهم يسجدون

و نقل است از قیس بن سعد بدرستی گفت آمدم شهر حیره را پس دیدم ایشان را که سجده میکردند

لمرزبان لهم فأتيت النبي صلى الله عليه وسلم فقلت يا رسول الله أنت

مر پادشاه را [illegible] پس آمدم پیغامبر را پس گفتم ای پیغامبر خدا تو

أحق أن يسجد لك فقال صلى الله عليه وسلم أرأيت لو مررت بقبري أكنت تسجد

سزاوار تری بآنکه سجده کرده شود ترا پس فرمود پیغامبر ع خبر کن مرا اگر بگذری بگور من آیا بودی سجده میکردی

له قال قلت لا قال صلى الله عليه وسلم فلا تفعلوا ذلك إذا وقال صلى الله عليه وسلم لو كنت آمر

مرگور را گفت گفتم نی فرمود پیغامبر ع پس مکنید سجده آنرا اگر میبودم امر میکردم

أحدا أن يسجد لأحد لأمرت النساء أن يسجدن لأزواجهن لما جعل الله

عز وجل لهم عليهن من الحقوق والمرزبان هو ملك لهم وعن حكيم ابن

معوية القشيري رض عن أبيه قال قلت يا رسول الله صلى الله عليه و

ما حق زوجة أحدنا عليه قال صلى الله عليه وسلم أن تطعمها إذا طعمت وتكسوها

إذا اكتسيت ولا تضرب الوجه ولا تقبح الوجه ولا تهجر إلا في البيت

فإن أصرت المرأة على النشوز وهو الامتناع عن الإجابة لهذا

الشأن أو لخبيثة متكرهة متبرمة فليبدأ الزوج بوعظها و

تخويفها بالله عز وجل فإن أقامت على ذلك هجرها في المضجع و

الكلام فيما دون ثلثة أيام فإن ارتدعت وإلا كان له ضربها

بما لا يكون مبرحا كالدرة أو مخراق لأن المقصود ارتداعها و

طاعتها له لا إهلاكها فإن لم يصلح الحال بينهما بعث الحاكم

حكمين حرين مسلمين عدلين من أهلهما ذوي وكالة الزوجان

ينظران بينهما ما فيه من المصلحة من إصلاح أو فراق بمال و

غيره مما يفعلان يلزمهما حكمه **فصل** ويستحب وليمة

جز آن پس هر چيزى كه بكنند و حكم لازم ميشود ايشانرا حكم او — و اولىست مهمانى

العرس والسنة ان لا ينقص فيها عن شاة وبأي شيء أولم من

عرس و سنت اينست كه كم نكند در آن مهمانى از يك بز و هر چيزى كه مهمانى كرد از

الطعام جاز وتجب اجابته اذا كان مسلما في اليوم الاول ويستحب

طعام روا است و واجبست قبول كردن آن مهمانى چون باشد مسلمان در روز اول و اولىست

في اليوم الثاني ويباح في اليوم الثالث بل هي دناءة والاصل في

قبول كردن در روز دوم و مباحست در روز سيوم بلكه آن روز سيوم فرومايگيست و اصل در

ذلك ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال لعبد الرحمن أولم ولو بشاة

مهمانى چيزيست كه روايت كرده شد از پيغمبر صلعم بدرستيكه گفت مر عبد الرحمن را كه مهمانى كن اگرچه بيك بز

وقال صلى الله عليه وسلم الوليمة في أول يوم حق والثاني معروف وبعد ذلك

و گفت پيغمبر صلعم مهمانى در اول روز حق است و در دومى مشهورست و پس از آن

دناءة وقال صلى الله عليه وسلم في حديث ابن عمر رضي الله عنهما اذا دعي احدكم

فرومايگيست و گفت پيغمبر صلعم در حديث ابن عمر رضا چون خوانده شود يكى از شما

الى وليمة عرس فليجب فان كان مفطرا اكل وان كان صائما ترك

بسوى مهمانى عرس پس قبول كند پس اگر باشد بى روزه بخورد و اگر باشد روزه دار بگذارد

وانصرف وهل يكره النثار والتقاطه أم لا على روايتين على

و برگردد و آيا مكروه است پراگنده كردن بر سر عروس شكر و ميوه و خرما و برچيدن آن يانه درين مسئله دو روايت است

احدهما يكره لما فيه من السخف والدناءة للنفس والتهيير و

بنا بر يكى از دو روايت مكروه است از جهت چيزى كه دروست از كم عقلى و فرومايگى مر نفس را و شدت و

الشراهة فكانت الصيانة عن ذلك أولى وتركه في باب الورع

حرص پس باشد نگاهداشتن از آن بهتر و گذاشتن آن در باب ورع

أحرى وعلى الرواية الثانية لا يكره لما روي ان النبي صلى الله عليه وسلم

سزاوارتر و بنا بر روايت دوم مكروه نيست از جهت چيزيكه مرويست بدرستيكه پيغمبر

نحر بدنة وخلى بينها وبين المساكين وقال من شاء اقتطع

كشت شترى را و واگذاشت آنرا در ميان او و در ميان فقرا و فرمود هر كس كه خواهد ببرد پاره گيرد

ولا فرق بين النثار وبين ذلك والاولى من ذلك القسمة بين

و نيست فرقى در ميان نثار كردن و در ميان اين عمل كه پيغمبر كرد و بهتر از آن نثار كردن قسمت كردنست در ميان

الحاضرين فانه أطيب وأجمل وادخل في باب الورع **فصل**

حاضران پس بدرستيكه اين خوش آينده ترست و جميل ترست و داخل ترست در طريق پرهيزگارى

فاذا كملت شرائط النكاح وهو حصول الولي العدل والشهود
العدول والكفاءة والخلو من المانع من الردة والعدة وغيرهما
استأذنها العاقد للنكاح اذا لم تكن مجبرة وهو اذا كانت ثيبا
او بكرا لا اب لها وعرفها الزوج مقدار الصداق وصفته ثم
يخطب ويستغفر الله عز وجل ويأمر بذلك الولي على وجه
الاستحباب والاولى ثم يستنطقه فيقول له قد زوجتك
بنتي او اختي فلانة فيسميها على ما اتفقا عليه من الصداق
ويقول الزوج قد قبلت هذا النكاح ولا ينعقد النكاح الا
بالعربية لمن يحسنها فان لم يحسنها فبلسانه ولغته وهل
يلزمه تعلم العربية اذا لم يحسنها لعقد النكاح ام لا على الوجهين
ويستحب ان يخطب بخطبة عبد الله ابن مسعود رض لانه روي
ان الامام احمد بن حنبل رض كان اذا شهد املاكا ولم يسمع خطبة
عبد الله بن مسعود ترك الاملاك وانصرف وهو ما اخبرنا به
الشيخ الامام هبة الله بن المبارك بن موسى السقطي ببغداد عن
القاضي ابي المظفر هناد بن ابرهيم بن محمد بن نصر النسفي عن القاضي

أبي عمر القاسم بن جعفر بن عبد الواحد الهاشمي البصري عن محمد

بن أحمد اللؤلؤي عن أبي داود قال حدثنا محمد بن الأنباري

المفتي قال حدثنا وكيع عن إسرائيل عن أبي إسحق عن أبي الأحوص

عن أبي عبيدة عن عبد الله بن مسعود رض قال علمنا رسول الله

صلى الله عليه وسلم خطبة الحاجة الحمد لله نحمده ونستعينه ونستغفره و

نعوذ بالله من شرور أنفسنا ومن سيئات أعمالنا من يهدي الله

فلا مضل له ومن يضلله فلا هادي له وأشهد أن لا إله إلا

الله وأشهد أن محمدا عبده ورسوله يا أيها الناس اتقوا ربكم

الذي خلقكم من نفس واحدة وخلق منها زوجها وبث منهما

رجالا كثيرا ونساء واتقوا الله الذي تساءلون به والأرحام إن

الله كان عليكم رقيبا يا أيها الذين آمنوا اتقوا الله وقولوا قولا

سديدا يصلح لكم أعمالكم ويغفر لكم ذنوبكم ومن يطع الله و

رسوله فقد فاز فوزا عظيما ويستحب أن يضيف إليها قوله

عز وجل وأنكحوا الأيامى منكم والصالحين من عبادكم وإمائكم إن

يكونوا فقراء يغنهم الله من فضله والله واسع عليم يرزق من

١٣١

تعلق تلك خاص القدر على ترتيب الموجودات لنظام المتقنة الأزلية للإرادة القضاء من الطبع المجاز قلا في الجمع

يتاء بغير حساب ولن قرء غير هذه الخطبة جاز مثل أن يقول

كرمي خواهد بي حساب واگر بخواند غير اين خطبه عبد الله بن مسعود روايت شايد كه گويد

الحمد لله المتفرد بآلائه الجواد بإعطائه الذي تجلى بأسمائه

سپاس وستايش مر خداي را كه يگانه است بنعمتهاي خويش دهنده است بخششهاي خويش را بي علت وعوض آنكه آشكارا شده

المتوحد بكبريائه لا يصف الواصفون صفته ولا ينعته الناعتون

يگانه است به بزرگي خويش نميتوانند ستايش كردن ستايندگان حق صفت او را و نميتوانند ستايش كردن ستايندگان

حق نعته لا إله إلا الله الواحد الصمد المعبود ليس كمثله شيء

حق ستايش او را نيست معبودي بحق مگر آن خدا كه يگانه است و بي نياز است و معبود است نيست مثل او چيزي

وهو السميع البصير تبارك الله العزيز الغفار بعث محمدا صلى الله عليه وسلم

و او شنوا است و بينا است بزرگ است خدايي كه غالب است بر همه و بخشنده فرستاد محمد را

بالحق نبيا صفيا بريا من العاهات كلها نبلغ ما أرسل به سراجا

براستي پيغمبري صاف و پاك از عيبها همه ظاهري و باطني پس رسانيد چيزي كه فرستاده شد باوي چراغ

زاهرا ونورا ساطعا وبرهانا لامعا صلى الله عليه وسلم وعلى آله

روشن و تابان و نوري بلند و حجتي درخشنده

أجمعين ثم إن هذه الأمور كلها بيد الله يصرفها في طرائقها و

پس بدرستي اين كارها همه بدست خداي تعالى است ميبرد آن كارها در راههاي آنها و

يمضيها في حقائقها لا مقدم لما أخر ولا مؤخر لما قدم ولا يجتمع

روان ميكند آنها را در جاهاي لائق آنها نيست هيچ كس پيش كننده مر چيزي را كه پس كرده است و نيست هيچ كس پس كننده مر

إثنان إلا بقضائه وقدره ولكل قضاء قدر ولكل قدر أجل ولكل

دو كس مگر بقضاي او و بتقدير او و مر هر قضاي را قدر است و مر هر چيزي را كه اراده كرده شده است او را وقتي

أجل كتاب يمحو الله ما يشاء ويثبت وعنده أم الكتاب وكان

وقت را كتابي است كه در آن نوشته شده است محو ميكند خداي تعالى هر چيزي را كه ميخواهد و ثابت ميدارد چيزي را كه ميخواهد و نزد او است لوح محفوظ و

من قضاء الله وقدره أن فلان ابن فلان يخطب كريمتكم

از قضاي خداي تعالى و قدر او بدرستي كه فلان بن فلان طالب نكاح ميكند مر زن نيكخصال شما را

فلانة بنت فلان وقد أتاكم راغبا فيكم خاطبا كريمتكم وقد بذل

كه فلانه بنت فلان است وتحقيق آمده است شما را رغبت كننده است در شما پيغام نكاح كننده است كريمه شما را وتحقيق خرج كرده

لها من الصداق ما وقع عليه الاتفاق فزوجوا خاطبكم وأنكحوا

مر او را از كابين چيزي كه افتاده بر او اتفاق طرفين پس جفت كنيد خاطب خود را و نكاح كنيد

راغبكم قال الله تعالى وأنكحوا الأيامى منكم والصالحين من عبادكم

راغب خويش را

وَإِمَّا يَكُمْ إِنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِهِمُ اللّٰهُ مِنْ فَضْلِهِ وَاللّٰهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ

فَإِذَا فَرَغَ مِنَ الْخُطْبَةِ عَقَدَ النِّكَاحَ عَلَى مَا قَدَّمْنَا ذِكْرَهُ ۞ بَابُ

پس چون فارغ شود از خطبه بر بندد نکاح بر طریق که پیش کردم ذکر او را

الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَقَدْ ذَكَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ

فرمودن بچیزی که مشروع است و بازداشتن از چیزی که انکار کرده شده است در شرع تحقیق یاد کرده است خدای تعالی

الْآمِرِينَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهِينَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَمَدَحَهُمْ فِي كِتَابِهِ قَالَ عَزَّ

امر کننده‌ای معروف را و بازدارنده از منکر را و ستوده است ایشان را در قرآن خود فرمود خدای

وَجَلَّ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَالْحَافِظُونَ لِحُدُودِ

تعالی امر کننده‌اند بچیزی که مشروع است و بازدارنده‌اند از چیزی که نامشروع است و نگاهدارنده‌اند حدهای

اللّٰهِ وَقَالَ اللّٰهُ تَعَالَى كُنْتُمْ خَيْرَ أُمَّةٍ أُخْرِجَتْ لِلنَّاسِ تَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ

خدای تعالی را و فرمود حق تعالی بوده اید شما بهترین امت که برآورده و پیدا کرده شده است برای نفع مردم میفرمایید مردم

وَتَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتُؤْمِنُونَ بِاللّٰهِ وَقَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَالْمُؤْمِنُونَ

و باز میدارید مردم را از نامشروع و ایمان می آرید بخدای تعالی و فرمود خدای تعالی و مردان مومن

وَالْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ

و زنان مومنه بعضی از شما دوستان بعضی اند امر میکنند بچیزی که مشروع است و باز میدارند

عَنِ الْمُنْكَرِ وَرُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ لَتَأْمُرُنَّ بِالْمَعْرُوفِ

از چیزی که نامشروع است مرویست از پیغمبر صلعم هر آینه امر خواهید کرد شما ای اصحاب

وَلَتَنْهَوُنَّ عَنِ الْمُنْكَرِ أَوْ لَيُسَلِّطَنَّ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ شِرَارَكُمْ عَلَى خِيَارِكُمْ

و باز خواهید داشت از منکر یا آنکه گمارد حق تعالی بد ان شما بر نیکان شما ستم کنند

فَيَدْعُو خِيَارُكُمْ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ وَرَوَى سَالِمُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ

پس هر چند دعا کنند برای خلاصی قبول کرده نشود دعای شما

عَنْ أَبِيهِ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَانْهَوْا عَنِ

امر کنید بمعروف و نهی کنید از

الْمُنْكَرِ قَبْلَ أَنْ تَدْعُوا فَلَا يُسْتَجَابُ لَكُمْ وَقَبْلَ أَنْ تَسْتَغْفِرُوا فَلَا يُغْفَرُ

منکر پیش از آنکه شما دعا کنید پس قبول کرده نشود دعای شما و پیش از آنکه طلب آمرزش کنید پس آمرزیده نشود

لَكُمْ أَلَا إِنَّ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ لَا يَدْفَعُ رِزْقًا وَلَا يُقَرِّبُ

شما را آگاه باشید بدرستی که امر معروف و نهی از منکر دور نمیکند رزق را و کم نمیکند

أَجَلًا أَلَا إِنَّ الْأَحْبَارَ مِنَ الْيَهُودِ وَالرُّهْبَانَ مِنَ النَّصَارَى لَمَّا تَرَكُوا

عمر را آگاه باشید بدرستی دانشمندان قوم موسی ع و عابدان قوم عیسی ع هرگاه که گذاشتند

١٣٣

الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر لعنهم الله على لسان أنبيائهم

ثم عمّوا بالبلاء والأمر بالمعروف والنهي عن المنكر واجبان على

كل مسلم حر مكلف عالم بذلك بشرط القدرة على وجه لا يؤدي

إلى فساد عظيم وضرر في نفسه وماله وأهله ولا فرق بين أن

يكون إماما أو عالما أو قاضيا أو واحدا من الرعية وإنما شرطنا

العلم بالمنكر والقطع به لما في ذلك من خوف الوقوع في الإثم

لأنه لا يأمن المنكر أن يكون الأمر بخلاف ما ظن وقد قال الله

عز وجل يا أيها الذين آمنوا اجتنبوا كثيرا من الظن إن بعض

الظن إثم ولا يجب عليه كشف ما ستر عنه لأن الله تعالى نهى عن ذلك

فقال ولا تجسسوا إنما الواجب عليه إنكار ما ظهر وفي تجسس ما

ستر كشف الستر وذلك ممنوع عنه **فصل** وإنما شرطنا

القدرة على ذلك لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال ما من قوم

يكون فيهم رجل يعمل المعاصي ويقدرون أن يغيروا عليه فلا يغيروا

عليه إلا أن عمهم الله بعذاب قبل أن يتوبوا فقد شرط رسول الله

صلى الله عليه وسلم القدرة في ذلك وهو إذا كانت الغلبة لأهل الصلاح

وعدل السلطان ومعاونة أهل الخير وأما إذا كان الإنكار
تعزيرا بالنفس وخوف ضربه وماله فلا يجب عليه ذلك لقوله
عز وجل ولا تلقوا بأيديكم إلى التهلكة وقوله عز وجل ولا تقتلوا
أنفسكم وقول النبي صلى الله عليه وسلم لا ينبغي للمؤمن أن يذل نفسه قيل
يا رسول الله كيف يذل نفسه قال صلى الله عليه وسلم لا يتعرض لما لا يمكنه
وقول النبي صلى الله عليه وسلم إذا رأيتم أمرا لا تستطيعون تغييره فاصبروا
حتى يكون الله تعالى هو الذي يغير فإذا ثبت أنه لا يجب عليه
الإنكار فهل يجوز إنكاره إذا غلب على ظنه الخوف على نفسه
فعندنا يجوز ذلك وهو الأفضل إذا كان من أهل العزيمة
والصبر فهو كالجهاد في سبيل الله مع الكفار وقد قال الله تعالى
في قصة لقمان عليه السلام وأمر بالمعروف وانه عن المنكر
واصبر على ما أصابك وقال النبي صلى الله عليه وسلم لأبي هريرة يا أبا هريرة
مر بالمعروف وانه عن المنكر واصبر على ما أصابك ولا سيما
إذا كان ذلك عند سلطان جائر أو لإظهار كلمة الإيمان
عند ظهور كلمة الكفر لأن الفقهاء اتفقوا على ذلك وإنما

فصل الخلاف بيننا وبينهم في غير هذين الموضعين

خلاف در میان ما یعنی اصحاب احمد بن حنبل و در میان علمای دیگر در غیر این دو جاست

فاذا ثبت وجوب الانكار فالمنكرون ثلثة اقسام قسم يكون

پس هرگاه که ثابت شد واجب بودن منع از منکر پس منع کننده سه گروه اند گروهیست که

انكارهم باليد وهم الائمة والسلاطين والقسم الثاني انكارهم

منع ایشان بدست می باشد و ایشان پادشاهان و حاکمان اند و گروه دوم آنست که منع ایشان

باللسان دون اليد وهم العلماء والقسم الثالث انكارهم

بزبان است نه بدست و ایشان دانشمندان اند و گروه سوم منع ایشان

بالقلب وهم العامة وقد جاء في هذا المعنى حديث وهو ما

بدل است و ایشان مردم عوام اند و بتحقیق آمده است در معنی حدیث از پیغمبر ﷺ و آن چیزیست که

روى ابو سعيد الخدري رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اذا رأى

روایت کرده است ابو سعید خدری رض از پیغمبر ﷺ وقتی که ببیند

احد منكم منكرا فليغيره بيده فان لم يستطع فبلسانه فان

یکی از شمایان ناشروع را پس تغییر کند آن را بدست خود و اگر طاقت ندارد پس بزبان خود پس اگر

لم يستطع فبقلبه وذلك اضعف الايمان يعني اضعف

طاقت نداشته باشد پس بدل خود و این مرتبه سست ایمان است مراد میدارد سست ترین

فعل الايمان وقد روي عن بعض الصحابة رض انه قال اذا رأى

کارهای اهل ایمانست و بتحقیق مرویست از بعضی یاران رض بدرستی که گفت وقتی که ببیند

احد منكم منكرا فلا يستطيع النكير عليه فليقل ثلث مرات

یکی از شمایان ناشروع را پس طاقت ندارد منع کردن بر او پس باید که بگوید سه مرتبه

اللهم ان هذا منكر فاذا قال ذلك كان له ثواب من امر

بارخدایا این کار ناشروع است پس وقتی که گفت این را باشد مر او را ثواب آنکس که امر کرد

بالمعروف ونهى عن المنكر **فصل** وان غلب على ظنه

بمعروف و نهی کرد از منکر و اگر غالب باشد بر گمان او

عدم زوال المنكر وبقاؤه على ذلك فهل يجب عليه الانكار

نابود شدن ناشروع و باقی ماندن آن شخص بر آن منکر پس آیا واجبست بر وی منع کردن

ام لا على روايتين عن الامام احمد رح احدهما يجب لجواز ان

یا واجب نیست این مسئله بر دو روایت است از امام احمد رح یک روایت واجبست از جهت آنکه روا است

يرتدع وينزجر ويرق قلبه ويلحقه التوفيق والهداية ببركة

که باز ماند و بگردد و نرم شود دل او و برسد او را توفیق و هدایت الهی ببرکت

صدقه فيرجع عما هو عليه والظن لا يمنع من جواز انكاره

راستی آن گوینده پس باز میگردد از آنچه بر وی است و گمان آن شخص باز نمیدارد از روا بودن منع او

والرواية الاخرى لا يجب عليه انكاره حتى يغلب على ظنه

و روایت دیگر نیست واجب نیست برو منع کردن او تا آنکه غالب شود گمان او

زواله لان القصد بالانكار زوال المنكر فاذا قوي في الظن

دور شدن آن نامشروع زیرا که مقصود از منع کردن دور کردن نامشروع است پس وقتی که استوار شود در گمان

بقاؤه كان تركه اولى

باقی ماندن آن نامشروع باشد ترک منع بهتر

فصل

ويشترط في الآمر بالمعروف والناهي عن المنكر خمس شرائط اولها ان يكون

و شرط گرفته شده در امر کننده معروف و منع کننده از منکر پنج شرط نخستین آنکه باشد

عالما بما يامر وينهى والثاني ان يكون قصده وجه الله و

دانا بچیزے که میفرماید و منع میکند و دوم آنکه باشد مقصود او ذات حق و رضای او و

اعزاز دين الله واعلاء كلمة الله وامره دون الرياء والسمعة

عزت دادن دین خدای را و بلند کردن سخن حق را و اظهار کردن طاعت حق را و امر او را نه مقصود او

والحمية لنفسه فانما ينصر ويوفق ويزول به المنكر اذا كان

و نگاهداشتن ننگ مر نفس خود را و جز اینکه غالب کرده میشود و توفیق داده شود و دور شود بآن نامشروع وقتی که باشد

صادقا مخلصا فان الله تعالى ان تنصروا الله ينصركم ويثبت

راست گو و با اخلاص اگر یاری میکنید شما خدا را یعنی دین پیغمبر او را یاری خواهد کرد خدا شما را

اقدامكم وقال الله تعالى ان الله مع الذين اتقوا والذين هم

قدمهای شما را در جنگ و هر آئینه خدا با کسانیست که پرهیزگارند و با کسانی که در عمل خود

محسنون فاذا اتقى الشرك وترك نظر الخلق في انكاره واحسن

احسان و اخلاص کنند پس وقتیکه پرهیز کرد شرک را و گذاشت دیدن خلق را در منع او و نیکو کرد

العمل باخلاصه في ذلك كان الظفر له وان كان غير ذلك

عمل را باخلاص خود را در آن باشد ظفر مر او را و اگر باشد غیر این چیز که گذشت

كان له الخذلان والصغار والذلة والمهانة وبقاء المنكر

باشد او را خواری و خردی و آهسته خندیدن و بقاء نامشروع

على حاله بل زيادته ونفاقه وضراوة اهل المعاصي واتفاق

بر حال خود بلکه زیاده شدن آن منکر و غلبه آن منکر و دلیر شدن گناهگاران و یکی شدن

شياطين الانس والجن على مخالفة الله تعالى وترك طاعته

شیطانهای آدمیان و پریان بر مخالفت حق تعالی و گذاشتن فرمانبرداری او

وارتكاب المحرمات والثالث أن يكون أمره ونهيه باللين

والتودد لا بالفظاظة والغلظة بل بالرفق والنصح والشفقة

على أخيه كيف وافق عدوه الشيطان اللعين الذي قد

استولى على عقله وزين له معصية ربه ومخالفة أمره

يريد بذلك إهلاكه وإدخاله النار كما قال الله تعالى إنما يدعوا

حزبه ليكونوا من أصحاب السعير وقال الله تعالى لنبيه صلى الله عليه وسلم

فبما رحمة من الله لنت لهم ولو كنت فظا غليظ القلب لانفضوا

من حولك وقال تعالى لموسى وهارون حين بعثهما إلى فرعون

فقولا له قولا لينا لعله يتذكر أو يخشى وقال النبي صلى الله عليه وسلم في

حديث أسامة لا ينبغي لأحد أن يأمر بالمعروف وينهى عن المنكر

حتى يكون فيه ثلاث خصال عالما بما يأمر عالما بما ينهى رفيقا

فيما يأمر رفيقا فيما ينهى والرابع أن يكون صبورا حليما سمحا

متواضعا زائل الهوى قوي القلب لين الجانب طبيبا يداوي

مريضا حكيما يداوي مجنونا إماما هاديا قال الله تعالى وجعلنا

منهم أئمة يهدون بأمرنا لما صبروا وعلى احتمال الأذى من قومه

على نصرة دين الله وإعزازه والقيام معه بجعلهم أئمة هداة

أطباء الدين قادة المؤمنين وقال الله تعالى في قصة لقمان

وأمر بالمعروف وانه عن المنكر واصبر على ما أصابك إن ذلك

من عزم الأمور والخامس أن يكون عاملا بما يأمر متنزها عما

ينهى عنه وغير متلطخ به لئلا يكون لهم تسلق فيكون عند

الله مذموما ملاما قال الله تعالى أتأمرون الناس بالبر و

تنسون أنفسكم وأنتم تتلون الكتاب أفلا تعقلون وقال النبي

صلى الله عليه وسلم في حديث أنس بن مالك رض رأيت ليلة أسري بي رجالا

تقرض شفاههم بالمقاريض فقلت من هؤلاء يا جبرئيل قال

عليه الصلوة والسلام خطباء أمتك الذين يأمرون الناس

وينسون أنفسهم وهم يتلون الكتاب قال الشاعر لا تنه عن

خلق وتأتي مثله * عار عليك إذا فعلت عظيم * وقال قتادة رض

ذكر لنا أن في التورية مكتوبا يا ابن آدم تذكرني وتنساني

وتدعو إلي وتفر مني فباطل ما تذهبون وأراد بذلك عز

وجل من يأمر بالمعروف وينهى عن المنكر ويترك نفسه وهو

جل وعلا أعلم بذلك فضل والأولى له إن استطاع أن

داناتر است سبحان او و بهتر است اگر طاقت داشته باشد اینکه

يأمره وينهاه في خلوة ليكون ذلك أبلغ وأمكن في الموعظة

امر کند و نهی کند او را پنهان در گوشه تا آنکه باشد نهایت رسنده‌تر در دل و قرارگیرنده‌تر در پند

والزجر والنصيحة له وأقرب إلى القبول والإقلاع وقد قال أبو

و در باز داشتن و در نصیحت کردن مر او را و نزدیکتر بسوی قبول و در بر کندن و بتحقیق گفت

الدرداء من وعظ أخاه بالعلانية فقد شانه ومن وعظ سرا

ابو درداء کسیکه پند کرد برادر خود را آشکارا پس بتحقیق عیب کرد او را و کسیکه پند کرد او را پنهانی

فقد زانه فإن فعل ذلك ولم ينفعه أظهر ذلك واستعان

پس بتحقیق آراسته کرد او را پس اگر کرد پنهانی و سود نکرد ظاهر کند این هنگام این امر معروف را و یاری جوید

عليه بأهل الخير فإن لم ينفع فبأصحاب السلطان وينبغي أن

بر آن بر اهل نیکی و اگر نفع نکرد پس یاری جوید بمردم سلطان یعنی حاکم و می باید اینکه

لا يترك إنكار المنكر أبدا لأن الله تعالى ذم قوما تركوا ذلك و

نگذارد منع کردن نامشروع همیشه زیرا که حق تعالی نکوهید گروهی را که گذاشته بودند این را و

تغافلوا عنه وقال عز وجل كانوا لا يتناهون عن منكر

غفلت کرده بودند از و بوده‌اند ایشان که با یکدیگر منع نمیکرده‌اند از عمل زشت

فعلوه لبئس ما كانوا يفعلون وقال الله عز وجل لولا ينهاهم

که کرده بودند آنرا سوگند است بخدا هر آینه بسیار بدست چیزیکه میکرده‌اند ایشان چرا منع نمیکرده‌اند

الربانيون والأحبار عن قولهم الإثم وأكلهم السحت لبئس ما

مردم خداپرست و دانشمندان از گفتن ایشان بد و از خوردن حرام هر آینه بسیار بد است

كانوا يصنعون يعني هلا نهاهم علماؤهم وفقهاؤهم وقراؤهم

ایشان میکرده‌اند و مراد میدارد حق تعالی که چرا منع نکرده‌اند یهود را دانایان ایشان و فقیهان ایشان و

عن القول الفاحش وأكل الحرام وفعل المعاصي وقيل إن الله

از قول و سخن زشت و از خوردن حرام و از کردن گناه و گفته شده بدرستی حق تعالی

أوحى إلى يوشع بن نون إني مهلك من قومك أربعين ألفا من

وحی فرستاد بسوی یوشع بدرستی هلاک کننده‌ام از قوم تو چهل هزار کس از

خيارهم وستين ألفا من شرارهم قال يا رب هؤلاء الأشرار

نیکان ایشان و شصت هزار کس از بدان ایشان گفت ای پروردگار من این جماعت بدان‌اند

فما بال الأخيار قال تعالى إنهم لم يغضبوا بغضبي وأكلوهم و

پس چیست حال نیکان گفت خدا تعالی بدرستی این نیکان در غضب نیامدند از جهت غضب من و خوردند با ایشان

ثار بوهم فصل وقد ذكرنا أن الشرط الخامس أن يكون عاملا

آشا میدند بان بدان وتحقیق یاد کردیم ما به درستی شرط پنجم اینست که باشد عمل کننده

بما يأمر متنزها عما ينهى عنه إلا أن شيوخنا ذكروا أن الأمر

بآنچه میفرماید پاک دارنده خود را از آنچه نهی میکند لیکن پیران ما ذکر کرده اند به درستی امر کردن

بالمعروف والنهي عن المنكر واجب على الفاسق كوجوبه على العدل

به نیک و منع کردن از زشت واجبست بر فاسق نیز چنانچه واجبست بر مرد عادل

فأشرنا إلى ذلك لما تقدم من عموم الآيات والأخبار من غير

پس اشارت کردیم بسوی این مسئله از جهت چیزی که گذشته یا از عام بودن آیات قرآن و خبرهای رسول صلعم که بغیر

فرق وقد حمل بعض السلف قوله تعالى ومن الناس من يشري

جدا کردن در میان فاسق و عادل و بتحقیق حمل کرده اند بعضی از پیشینیان قول خدای تعالی را و بعضی مردم اند که میفروشند

نفسه ابتغاء مرضات الله على الأمر بالمعروف والنهي عن المنكر

خود را در طلب خوشنودی حق تعالی بر فرمودن به نیک و باز داشتن از زشت

وروي أن عمر بن الخطاب رضي الله تعالى عنه سمع إنسانا يقرأ

و روایت کرده شده است به درستی عمر خطاب رضی الله تعالی عنه شنید آدمی را که میخواند

هذه الآية فقال إنا لله وإنا إليه راجعون قام رجل يأمر

این آیت را که باز گشت پس گفت عمر به درستیکه ما از جهت مجازات نیک ... برخاست مردی امر میکرد

بالمعروف وينهى عن المنكر فقتل وعن أبي أمامة رض قال إن

به نیک و منع میکرد از منکر پس کشته شد و مرویست از امامه رض گفت به درستی

رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أفضل الجهاد كلمة حق عند إمام جائر

رسول صلعم گفت بهترین جهاد سخن راست گفتن پیش پادشاه ظالم است

وعن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أفضل الشهداء

و مرویست از جابر گفت فرمود رسول صلعم بهترین شهیدان

يوم القيمة حمزة بن عبد المطلب ورجل قام إلى إمام جائر

روز قیامت حمزه است بن عبد المطلب و مردی که برخاست بسوی پادشاه جابر

فأمره ونهاه فقتله وقد ذكر الله تعالى الذي ينهى عن المنكر

پس امر کرد او را بمعروف و نهی کرد از منکر پس کشت او را پادشاه و بتحقیق ذکر کرده است حق تعالی کسی را که منع کرده میشود از

وتأخذه العزة فلا يمتنع فقال عز وجل وإذا قيل له اتق الله

[illegible]

أخذته العزة بالإثم الآية وقال ابن مسعود رض إن من أكبر الذنوب

[illegible]

۱۴۱

عِنْدَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَقَالُ لِلْعَبْدِ اِتَّقِ اللهَ فَيَقُولُ عَلَيْكَ نَفْسَكَ

وَجَمِيعُ ذٰلِكَ عَامٌّ فِي حَقِّ صَالِحٍ وَطَالِحٍ وَرَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ رض أَنَّ

النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَإِنْ لَمْ تَعْمَلُوا وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ

وَإِنْ لَمْ تَنْتَهُوا عَنْهُ وَأَنَّهُ لَا يَخْلُو أَحَدٌ مِنْ مَعْصِيَةٍ إِمَّا ظَاهِرًا أَوْ

إِمَّا بَاطِنًا فَإِنْ قُلْنَا لَا يُنْكِرُ إِلَّا الْمُتَنَزِّهُ عَنْهُ تَعَذَّرَ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ

وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَنْدَرِسُ الْمُنْكَرُ وَيَضْمَحِلُّ

فَصْلٌ

وَالَّذِي

يُؤْمَرُ بِهِ وَيُنْكَرُ عَلَى ضَرْبَيْنِ فَكُلُّ مَا وَافَقَ الْكِتَابَ وَالسُّنَّةَ وَالْعَقْلَ

فَهُوَ مَعْرُوفٌ وَكُلُّ مَا خَالَفَ فَهُوَ مُنْكَرٌ ثُمَّ ذٰلِكَ يَنْقَسِمُ قِسْمَيْنِ

أَحَدُهُمَا ظَاهِرٌ يَعْرِفُهُ الْعَوَامُّ وَالْخَوَاصُّ وَهُوَ كَوُجُوبِ الصَّلٰوةِ

الْخَمْسِ وَصَوْمِ رَمَضَانَ وَالزَّكٰوةِ وَالْحَجِّ وَغَيْرِ ذٰلِكَ وَمِنَ الْمُنْكَرِ

كَتَحْرِيمِ الزِّنَا وَشُرْبِ الْخَمْرِ وَالسَّرِقَةِ وَقَطْعِ الطَّرِيقِ وَالرِّبٰوا وَالْغَصْبِ

وَغَيْرِ ذٰلِكَ فَهٰذَا الْقِسْمُ يَجِبُ إِنْكَارُهُ عَلَى الْعَوَامِّ كَمَا يَجِبُ عَلَى الْخَوَاصِّ

مِنَ الْعُلَمَاءِ وَالْقِسْمُ الثَّانِي مَا لَا يَعْرِفُهُ إِلَّا الْخَوَاصُّ مِثْلُ اعْتِقَادِ

مَا يَجُوزُ عَلَى الْبَارِي وَمَا لَا يَجُوزُ عَلَيْهِ فَهٰذَا يَخْتَصُّ إِنْكَارُهُ بِالْعُلَمَاءِ

فَإِنْ أَخْبَرَ أَحَدٌ مِنَ الْعُلَمَاءِ بِذٰلِكَ لِوَاحِدٍ مِنَ الْعَوَامِّ جَازَ لَهُ ذٰلِكَ

وَوَجَبَ عَلَى الْعَامِّيِّ الْإِنْكَارُ عِنْدَ الْقُدْرَةِ عَلَى مَا بَيَّنَّا وَلَا يَجُوزُ

و واجب است بر عامی ... انکار ... وقت توانائی چنانچه بیان کردیم و روا نیست عامی را

قَبْلَ ذَلِكَ وَأَمَّا إِذَا كَانَ الشَّيْءُ مِمَّا اخْتَلَفَ الْفُقَهَاءُ فِيهِ وَ

پیش از خبر کردن عالم مرا او را و اما وقتی که باشد آن چیز که اختلاف کرده اند فقها درو و

سَاغَ فِيهِ الْاجْتِهَادُ كَشُرْبِ عَامِّيٍّ النَّبِيذَ مُقَلِّدًا لِأَبِي حَنِيفَةَ رح

... باشد درو اجتهاد را همچون خوردن عامی نبیذ ... در حال که پیروی کننده ... ابو حنیفه

وَتَزَوُّجِهِ لِمُبَانَةٍ بِلَا وَلِيٍّ عَلَى مَا عُرِفَ مِنْ مَذْهَبِهِ لَمْ يَكُنْ لِأَحَدٍ

... نکاح کردن زنی را بی ولی چنانچه معلوم شده از مذهب حنفیه نیست هیچ کسی را

مِمَّنْ هُوَ عَلَى مَذْهَبِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ وَالشَّافِعِيِّ الْإِنْكَارُ عَلَيْهِ لِأَنَّ

از آن کسانی که ... مذهب امام ... و شافعی اند انکار کردن بران ...

الْإِمَامَ أَحْمَدَ قَالَ فِي رِوَايَةِ الْمَرْوَزِيِّ لَا يَنْبَغِي لِلْفَقِيهِ أَنْ يَحْمِلَ

امام احمد گفته است در روایت مروزی سزاوار نیست مر فقیه را ...

النَّاسَ عَلَى مَذْهَبِهِ وَلَا يُشَدِّدُ عَلَيْهِمْ وَإِذَا ثَبَتَ هَذَا فَالْإِنْكَارُ

مردم ... بر مذهب خود و ... بر مردم و وقتی که ... ثابت شد این ...

إِنَّمَا يَتَعَيَّنُ فِي خَرْقِ الْإِجْمَاعِ دُونَ الْمُخْتَلَفِ فِيهِ وَقَدْ نُقِلَ عَنِ

جز این نیست متعین است در کاری که خلاف اجماع باشد نه در هر چه خلاف علما در آن باشد و تحقیق نقل کرده شده

الْإِمَامِ أَحْمَدَ مَا يَدُلُّ عَلَى جَوَازِ الْإِنْكَارِ فِي الْمُخْتَلَفِ فِيهِ وَهُوَ مَا قَالَ

از امام احمد چیزی که دلالت میکند بر روا بودن ... در مسئله که اختلاف باشد درو و آن چیزیست که گفته است

وَفِي رِوَايَةِ الْمَيْمُونِيِّ فِي رَجُلٍ يَمُرُّ بِالْقَوْمِ وَهُمْ يَلْعَبُونَ بِالشِّطْرَنْجِ

و در روایت میمونی در شان مردی که گذر کند بر گروهی و ایشان بازی میکنند با شطرنج

يَنْهَاهُمْ وَيَعِظُهُمْ وَمَعْلُومٌ أَنَّ ذَلِكَ جَائِزٌ عِنْدَ أَصْحَابِ الشَّافِعِيِّ

منع کند آن گروه را و پند گوید ایشان را و معلوم است ... که آن بازی ... روا است نزد شافعی

فَصْلٌ وَيَنْبَغِي لِكُلِّ مُؤْمِنٍ أَنْ يَعْمَلَ بِهَذِهِ الْآدَابِ فِي سَائِرِ

و ... مر هر مسلمان را ... عمل ... آن ادبها که در تمام ...

أَحْوَالِهِ وَلَا يَتْرُكَ الْعَمَلَ بِهَا وَقَدْ رُوِيَ عَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ

حالهای خود و ترک نکند عمل را بآن آداب و تحقیق روایت کرده شده است از حضرت

عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض أَنَّهُ قَالَ تَأَدَّبُوا ثُمَّ تَعَلَّمُوا وَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللهِ

عمر رض ... که گفت ادب حاصل کنید پس از آن بیاموزید و گفت ابو عبد الله

الْبَلْخِيُّ أَدَبُ الْعِلْمِ أَكْثَرُ مِنَ الْعِلْمِ وَقَالَ عَبْدُ اللهِ بْنُ مُبَارَكٍ إِذَا

ادب دانش بیشتر از دانش است و گفت عبد الله بن مبارک وقتی که

١٢ اللغات غياث ١٢ از منتخب ...

وُصِفَ لِي رَجُلٌ لَهُ عِلْمُ الْأَوَّلِينَ وَالْآخِرِينَ لَا أَتَأَسَّفُ عَلَى

بیان کرده شد مرا مردیکه مر اورا علم پیشینیان و پسینیان باشد افسوس ندارم من بر

فَوْتِ لِقَائِهِ وَإِذَا سَمِعْتُ رَجُلًا لَهُ أَدَبُ النَّفْسِ أَتَمَنَّى لِقَائَهُ

فوت شدن دیدار او و هنگامیکه بشنوم مردیرا که او ادب نفس دارد آرزو میکنم دیدار او را

وَأَتَأَسَّفُ عَلَى فَوْتِهِ وَيُقَالُ مِثْلُهُ كَمِثْلِ بَلْدَةٍ لَهَا خَمْسَةٌ مِنَ

و افسوس میکنم بر فوت او و گفته میشود مانند آن کس همچون شهریست که مر آنرا پنج

الْحُصُونِ الْأَوَّلُ مِنْ ذَهَبٍ وَالثَّانِي مِنْ فِضَّةٍ وَالثَّالِثُ مِنْ

قلعه است اول از طلا باشد و دوم از نقره و سوم از

حَدِيدٍ وَالرَّابِعُ مِنْ آجُرٍّ وَالْخَامِسُ مِنْ لَبِنٍ فَمَا دَامَ أَهْلُ الْحِصْنِ

آهن و چهارم از خشت پخته و پنجم از خشت خام پس همیشه تا وقتیکه اهل قلعه

مُتَعَاهِدِينَ الَّذِي هُوَ مِنْ لَبِنٍ لَا يَطْمَعُ الْعَدُوُّ فِي الثَّانِي فَإِذَا

نگاه داشتند قلعه را که از خشت خام است پس طمع نکند دشمن در قلعه ثانی پس چون بر خود فرو گذارند

أَهْمَلُوا ذَلِكَ طَمِعُوا فِي الْحِصْنِ الثَّانِي ثُمَّ فِي الثَّالِثِ حَتَّى تَخْرُبَ

که ترک کنند صاحبان قلعه قلعه اول را طمع کرده شود دشمن در قلعه دوم بعد از آن که ترک دوم کرده بودند طمع کردند

الْحُصُونُ كُلُّهَا فَكَذَلِكَ الْإِيمَانُ فِي خَمْسَةٍ مِنَ الْحُصُونِ أَوَّلُهَا

قلعهاست همه پس همچنان ایمان در پنج قلعه است نخستین آنها

الْيَقِينُ ثُمَّ الْإِخْلَاصُ ثُمَّ أَدَاءُ الْفَرَائِضِ ثُمَّ إِتْمَامُ السُّنَنِ ثُمَّ حِفْظُ

یقین است پس قلعه اخلاص پس رعایت پس قلعه ادای کردن فرائض است پس قلعه تمام و کمال کردن سنتها است

الْآدَابِ فَمَا دَامَ الْعَبْدُ يَحْفَظُ الْآدَابَ وَيَتَعَاهَدُهَا فَالشَّيْطَانُ

آداب نگاه داشتن است پس تا وقتیکه بنده نگاه میدارد ادب را و پیوسته خود را در نگهداشت او است پس شیطان

لَا يَطْمَعُ فِيهِ فَإِذَا تَرَكَ الْأَدَبَ طَمِعَ الشَّيْطَانُ فِي السُّنَنِ ثُمَّ فِي الْفَرَائِضِ

طمع نمیکند در آن بنده پس هرگاه که ترک کرد ادب را طمع میکند شیطان در سنت تا بعد از آن که ترک

ثُمَّ فِي الْإِخْلَاصِ ثُمَّ فِي الْيَقِينِ فَيَنْبَغِي لِلْإِنْسَانِ أَنْ يَحْفَظَ الْآدَابَ

پس از آن طمع میکند در اخلاص پس از آن طمع میکند در یقین پس میباید آدمی را اینکه نگاه دارد ادبها را

فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ مِنَ الْوُضُوءِ وَالصَّلَوٰةِ وَالْبَيْعِ وَالشِّرَاءِ وَغَيْرِ ذَلِكَ هَذَا

در همه کارهای خود از وضو و نماز و فروختن و خریدن و جز آن این

آخِرُ مَا اخْتَرْنَا وَأَرَدْنَا وَلَخَّصْنَا مِنْ آدَابِ الشَّرِيعَةِ فَبِامْتِثَالِ

نهایت چیزیکه خواستیم من و پاک کردم از زواید از ادبهای شریعت پس بسبب بجا آوردن

الْأَمْرِ فِي الْعِبَادَاتِ الْخَمْسِ الْمُتَقَدِّمِ ذِكْرُهَا يَصِيرُ مُسْلِمًا وَبِالتَّأَدُّبِ

فرموده خدا در عبادات پنج که بالا رفت ذکر آنها میگردد مسلمان و به ادب آراسته شدن

بهذه الآداب يكون تابعا للسنة ومقتضيا للأثر ويحصل

معرفة ما يبقى عليه حقيقة معرفة الصانع وهي من أعمال

القلب فأمرناها ليسهل عليه الدخول في ديننا فإذا تقمص

بنور الإسلام ظاهرا قلنا له تقمص بنور الإيمان باطنا باب

في معرفة الصانع عز وجل فنقول فأما معرفة الصانع عز

وجل بالآيات والدلالات على وجه الاختصار فهي أن يعرف و

يتيقن أن الله واحد أحد فرد صمد لم يلد ولم يولد ولم يكن له كفوا أحد

ليس كمثله شيء وهو السميع البصير لا شبيه له ولا نظير ولا

عون ولا شريك ولا ظهير ولا وزير ولا ند ولا مشير له ليس بجسم فيمس

ولا جوهر فيحس ولا عرض فيقضي ولا ذي تركيب وآلة وتأليف

وماهية وتحديد وهو الله للسماء رافع وللأرض واضع لا

طبيعة من الطبائع ولا طالع من الطوالع ولا ظلمة تظهر ولا نور

تزهر حاضر الأشياء علما شاهد لها من غير مماسة عزيز

قاهر حاكم قادر راحم غافر ساتر معز ناصر رؤف خالق فاطر

أول آخر ظاهر باطن فرد معبود حي لا يموت أزلي لا يفوت

١٧٥

أبدي الملكوت سرمدي الجبروت قيوم لا ينام عزيز لا يضام

منيع لا يرام فله الأسماء العظام والمواهب الكرام تقضي بالفناء

على جميع الأنام قال كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال

والإكرام وهو بجهة العلو مستو على العرش محتو على الملك محيط

علمه بالأشياء إليه يصعد الكلم الطيب والعمل الصالح يرفعه

يدبر الأمر من السماء إلى الأرض ثم يعرج إليه في يوم كان

مقداره ألف سنة مما تعدون ونعتقد أن لله عز وجل

تسعة وتسعين اسما من أحصاها دخل الجنة وذلك مروي

عن أبي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال لله تسعة وتسعون

اسما أو مائة إلا واحدا من أحصاها دخل الجنة وجميعها في

القرآن في سور متفرقة منها خمسة أسماء في الفاتحة وهي يا الله

يا رب يا رحمن يا رحيم يا ملك وفي سورة البقرة ستة وعشرون

اسما يا محيط يا قدير يا عليم يا حليم يا تواب يا بصير يا واسع

يا بديع يا رؤوف يا شاكر يا الله يا واحد يا غفور يا حكيم يا قابض

يا باسط يا لا إله إلا هو يا حي يا قيوم يا علي يا عظيم يا ولي يا غني

يَا حَمِيدُ وَفِي آلِ عِمْرَانَ أَرْبَعَةُ أَسْمَاءٍ يَا قَائِمُ يَا وَهَّابُ يَا سَرِيعُ

اى ستوده شده و در سوره عمران چهار نام ست اى قايم بهمت خود اى بيعوض بسيار بخشنده

يَا خَبِيرُ وَفِي سُورَةِ النِّسَاءِ سِتَّةُ أَسْمَاءٍ يَا رَقِيبُ يَا حَسِيبُ

اى آگاه از هر چيز و در سوره نساء شش نام هست اى نگاهبان اى كفايت كننده حساب

يَا شَهِيدُ يَا غَفُورُ يَا مُقِيتُ يَا وَكِيلُ وَفِي الْأَنْعَامِ خَمْسَةُ أَسْمَاءٍ

اى حاضر كه غايب نگردد اى بسيار آمرزنده اى روزى دهنده اى آنكه كارها بدو سپرده و در سوره انعام پنج نام ست

يَا فَاطِرُ يَا قَاهِرُ يَا قَادِرُ يَا لَطِيفُ يَا خَبِيرُ وَفِي الْأَعْرَافِ اسْمَانِ

اى پيدا كننده هر چيز اى غالب بر هر چيز اى توانا بر هر چيز اى باريك بين اى باخبر از هر چيز و در سوره اعراف دو نام ست

يَا مُحْيِي يَا مُمِيتُ وَفِي الْأَنْفَالِ اسْمَانِ يَا نِعْمَ الْمَوْلَى يَا نِعْمَ النَّصِيرُ

اى زنده كننده اى ميراننده و در سوره انفال دو نام هست اى بهين دوستان اى بهين مددگاران

وَفِي هُودٍ سَبْعَةُ أَسْمَاءٍ يَا حَفِيظُ يَا رَقِيبُ يَا مَجِيدُ يَا قَوِيُّ يَا مُجِيبُ

و در سوره هود هفت نام هست اى نگاهدارنده خلق اى نگاهبان اى صاحب بزرگى اى توانا اى قبول كننده

يَا وَدُودُ يَا فَعَّالُ لِمَا يُرِيدُ فِي الرَّعْدِ اسْمَانِ يَا كَبِيرُ يَا مُتَعَالُ وَفِي إِبْرَاهِيمَ

اى سخت دوست فرمانبران اى كننده هر چه خواهد و در سوره رعد دو نام ست اى آنكه همه چيز نسبت بذات او حقير است اى برتر و در سوره ابراهيم

اسْمٌ وَاحِدٌ وَهُوَ يَا مَنَّانُ وَفِي الْحِجْرِ اسْمٌ وَاحِدٌ وَهُوَ يَا خَلَّاقُ وَفِي

يك نام ست و آن اسم منان ست اى عطا كننده با منت و در سوره حجر يك نام ست و آن خلاق ست اى پيدا كننده و در

النَّحْلِ اسْمٌ يَا بَاعِثُ وَفِي مَرْيَمَ اسْمَانِ يَا صَادِقُ يَا وَارِثُ وَفِي

سوره نحل يك نام ست اى برانگيزنده خلق پس از موت و در سوره مريم دو اسم ست اى راست گو اى باقى پس از عدم

الْمُؤْمِنُونَ اسْمٌ يَا كَرِيمُ وَفِي النُّورِ ثَلَاثَةُ أَسْمَاءٍ يَا حَقُّ يَا مُبِينُ يَا نُورُ

سوره مومنون يك نام ست اى خداوند جود و در سوره نور سه نام ست اى عادل اى هستوار كه در و تغير نيست

وَفِي الْفُرْقَانِ يَا هَادِي وَفِي سَبَأٍ يَا فَتَّاحُ وَفِي الْمُؤْمِنِ أَرْبَعَةُ

و در سوره فرقان اى راه نماينده و در سوره سبا اى گشاينده كارهاى بسته و در سوره مومن چهار

أَسْمَاءٍ يَا غَافِرُ يَا قَابِلُ يَا شَدِيدُ يَا ذَا الطَّوْلِ وَفِي الذَّارِيَاتِ ثَلَاثَةُ

نام ست اى بخشنده عاصيان اى قبول كننده توبه اى سخت توانا اى خداوند قوت و در سوره ذاريات سه

أَسْمَاءٍ يَا رَزَّاقُ يَا ذَا الْقُوَّةِ يَا مَتِينُ وَفِي الطُّورِ يَا مَنَّانُ وَفِي

نام اند اى روزى دهنده اى خداوند توانائى اى استوار و در سوره طور و در سوره

اقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ يَا مُقْتَدِرُ وَفِي الرَّحْمَنِ يَا بَاقِي يَا ذَا الْجَلَالِ يَا ذَا

اقتربت الساعة اى بسيار توانا

الْإِكْرَامِ وَفِي الْحَدِيدِ أَرْبَعَةٌ يَا أَوَّلُ يَا آخِرُ يَا ظَاهِرُ يَا بَاطِنُ وَفِي

و در سوره حديد چهار نام ست و در سوره

الحشر عشرة أسماء يا قدوس يا سلام يا مؤمن يا مهيمن يا عزيز
يا جبار يا متكبر يا خالق يا باري يا مصور وفي البروج يا مبدئ
يا معيد وفي قل هو الله أحد يا أحد يا صمد هكذا ذكر سفيان
بن عيينة وذكر عبد الله بن أحمد أسماء زوائد على هذه وهو
يا مجيب يا قاهر يا فاصل يا فالق يا رقيب يا ماجد يا جواد
يا أحكم الحكمين وذكر أبو بكر النقاش في كتاب تفسير
الأسماء والصفات عن جعفر بن محمد يعني الصادق رضه أنه قد
قال إن لله ثلثمائة وستين اسماء وروي أيضا عن غيره مائة
وأربعة عشر أسماء وكل ذلك محمول على أنهم وجدوا في القرآن
أسماء مكررة نعدوها أسماء والصحيح فيما ذكر عن أبي هريرة
رضي الله تعالى عنه

فصل

ونعتقد أن الإيمان قول
باللسان ومعرفة بالجنان وعمل بالأركان يزيد بالطاعة و
ينقص بالعصيان ويقوى بالعلم ويضعف بالجهل وبالتوفيق
يقع كما قال الله عز وجل فأما الذين آمنوا فزادتهم إيمانا
وهم يستبشرون وما جاز عليه الزيادة جاز عليه النقصان

وقال الله تعالى وإذا تليت عليهم آيته زادتهم إيمانا وقوله

عز وجل ليستيقن الذين أوتوا الكتب ويزداد الذين آمنوا

إيمانا وما روي عن ابن عباس وأبي هريرة وأبي الدرداء أنهم

قالوا الإيمان يزيد وينقص وغير ذلك مما يطول شرحه وقد

أنكرت الأشعرية زيادة الإيمان ونقصانه وهو في اللغة

تصديق القلب المتضمن للعلم بالمصدق به وهو في الشريعة

التصديق وهو العلم بالله وصفاته مع جميع الطاعات الواجب

منها والنوافل مع اجتناب الزلات والمعاصي ويجوز أن يقال

هو الدين والشريعة والملة لأن الدين هو ما يدان به من

الطاعات مع اجتناب المحظورات والمحرمات وذلك هو

صفة الإيمان وأما الإسلام فهو من جملة الإيمان وكل

إيمان إسلام وليس كل إسلام إيمانا لأن الإسلام هو بمعنى

الاستسلام والانقياد وكل مؤمن مستسلم منقاد لله تعالى

وليس كل مسلم مؤمنا بالله لأنه قد يسلم مخافة السيف

فالإيمان اسم يتناول مسميات كثيرة أفعالا وأقوالا فيعم

بالصواب اعلم ١٣

جميع الطاعات والاسلام عبارة عن الشهادتين مع طمانينة

همه طاعات را ایمان و اسلام عبارتست از لفظ بکلمه شهادت آرام دل

القلب والعبادات الخمس وقد اطلق الامام احمد بن حنبل رحمة

و تعیین کردن ذات عبادات پنجگانه یعنی اقرار نماز و روزه و حج و زکوة و صواب ... اگر اقرار ... رشد او را

الله عليه ان الايمان عين الاسلام فذهب الى الحديث المروي

بدرستی ایمان عین اسلام است پس رفته است بسوی حدیث که مروی است

عن عبد الله بن عمر رض انه قال حدثني عمر بن الخطاب انه قال

از عبد الله بن عمر بدرستی آن عبد الله گفت حدیث خواند بدرستی عمر بن خطاب بدرستی

بينما انا عند رسول الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم اذ طلع علينا رجل

در آن اوقات که من نزد رسول بودم در روزی ناگاه ظاهر شد برما مردی

شديد بياض الثوب شديد سواد الشعر لا يرى عليه اثر السفر

سخت بود سفیدی جامهای او سخت بود سیاهی موی او دیده نمیشد بر او نشانی راه از گرد و غبار و غیر آن

ولا يعرفه منا احد حتى جلس الى رسول الله صلى الله عليه وسلم فاسند ركبتيه

و نمیدانست او را از ما یان هیچیکی تا آنکه نشست متوجه و مقابل بر رسول خدا و تکیه داد دو زانوی خود را

الى ركبتيه ووضع كفيه على فخذيه ثم قال يا محمد اخبرني عن

بر دو زانوی رسول و نهاد دو کف دست خود را از ادب بر دو ران رسول یا از گمان انبساط و محبت پس گفت آگاه کن ای محمد

الاسلام فقال صلى الله عليه وسلم ان تشهد ان لا اله الا الله وان محمدا

اسلام که چه چیز است پس گفت آنکه گواهی بدهی که نیست هیچ معبود بحق بجز الله و گواهی بدهی که محمد

رسول الله وتقيم الصلوة وتؤتي الزكوة وتصوم رمضان و

پیغمبر خداست برحق و برپای داری نماز را و بدهی زکوة را و روزه بگیری رمضان را و

تحج البيت ان استطعت اليه سبيلا قال صدقت قال

طواف کنی خانه کعبه را اگر استطاعت و توانائی داری بسوی او از زاد راه گفت آن مرد راست گفتی ای محمد گفت عمر رض

فتعجبنا منه يسأله ويصدقه ثم قال اخبرني عن الايمان

پس تعجب آمد ما را از سخن او سوال هم میکند و تصدیق هم میکند پس گفت آن مرد خبر کن مرا از ایمان

قال صلى الله عليه وسلم ان تؤمن بالله وملئكته وكتبه ورسله واليوم

گفت پیغمبر آنکه بگروی و باور داری بخدا که موجود است و بفرشتهای او و بکتابهای خدا و پیغمبران او و بروز

الاخر والقدر خيره وشره قال صدقت قال اخبرني عن الاحسان

آخر که آمدنی است و باندازه کردن حق تعالی نیکی و بدی را گفت آن مرد راست گفتی گفت آن مرد خبر ده مرا از احسان

قال ان تعبد الله كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك قال

گفت پیغمبر آنکه پرستش کنی خدا را چنانکه گویا می بینی تو او را یعنی حاضر دانی حق تعالی را پس اگر نبوده تو که می بینی تو او را

فاخبرني عن الساعة قال ما المسئول عنها باعلم من السائل

قال فاخبرني عن اماراتها قال ان تلد الامة ربتها وان ترى

الحفاة العراة العالة رعاء الشاء يتطاولون في البنيان قال عمر فلبثت

هنيئة ثم قال لي رسول الله هل تدري من السائل قال قلت

الله ورسوله اعلم قال صلى الله عليه وسلم فانه جبرئيل اتاكم يعلمكم

دينكم وفي لفظ اخر قال ذلك جبرئيل اتاكم ليعلمكم امر دينكم

وما اتاني قط في صورة الا عرفته الا في صورته هذه فقد فرق

جبرئيل عليه السلام بين الاسلام والايمان بسؤالين فاجاب النبي

صلى الله عليه وسلم بجوابين مختلفين فذهب الامام احمد رض ايضا الى حديث

الاعرابي حيث قال يا رسول الله اعطيت فلانا ومنعتني فقال النبي

صلى الله عليه وسلم ذلك مؤمن فقال الاعرابي وانا مؤمن فقال له النبي صلى الله عليه

ومسلم انت وذهب ايضا الى قول الله تعالى قالت الاعراب امنا

قل لم تؤمنوا ولكن قولوا اسلمنا ولما يدخل الايمان في قلوبكم

واعلم ان زيادة الايمان انما يكون بعد التحقيق بعد اداء الاوامر

وانتهاء النواهي بالتسليم في القدر وترك الاعتراض على الله

عز وجل في فعله في جميع خلقه وترك الشك في وعده في الاقسام

والرزق وفي الثقة به والتوكل عليه والخروج من الحول والقوة

والصبر على البلاء والشكر على النعماء والتنزيه للحق وترك التهمة

له في سائر الاحوال فاما بمجرد الصلوة والصيام فلا وسئل

الامام احمد عن الايمان أمخلوق هو ام غير مخلوق فقال من قال

ان الايمان مخلوق فقد كفر لان في ذلك ايهاما وتعريضا

بالقرآن ومن قال غير مخلوق فقد ابتدع لان في ذلك ايهاما

ان اماطة الاذى عن الطريق وافعال الاركان غير مخلوقة

فقد انكر على الطائفتين وذكر الحديث ان النبي صلى الله عليه وسلم قال

الايمان بضع وسبعون خصلة افضلها قول لا اله الا الله

وادناها اماطة الاذى عن الطريق فانما كفر القائل بخلق القرآن

وبدع الاخر لان مذهبه رحمه الله مبني على ان القرآن اذا

لم ينطق بشيء ولا روي في السنة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم شيء

وانقرض عصر الصحابة ولم ينقل احد منهم قولا فالكلام فيه

بدعة وحدث ولا يجوز للمؤمن ان يقول انا مؤمن حقا بل يجب

أن يقول أنا مؤمن إن شاء الله خلاف ما قالت المعتزلة أنه
يجوز أن يقول أنا مؤمن حقا وإنما قلنا ذلك لما روي عن
عمر بن الخطاب رض أنه قال من زعم أنه مؤمن فهو كافر وعن
الحسن رح قال إن رجلا قال عند عبد الله بن مسعود إني مؤمن
فقيل لابن مسعود إن هذا يزعم أنه مؤمن قال فاسئلوه أفي
الجنة هو أم هو في النار فسألوه فقال الله أعلم فقال عبد الله
فهلا وكلت الأخرى كما وكلت الأولى ولأن المؤمن حقا من هو
عند الله تعالى مؤمن وهو الذي يكون من أهل الجنة ولا يكون
كذلك إلا بعد موافاته بالإيمان ويختم له بذلك ولا نعلم أحدا
بما يختم له فينبغي أن يكون خائفا راجيا مصلحا حذرا مترقبا
حتى يأتيه الموت وهو على خير عمل وإن الناس يموتون على ما
عاشوا عليه ويحشرون على ما ماتوا عليه كما جاء في الحديث
قال عليه السلام كما تعيشون تموتون وكما تموتون تبعثون

ونعتقد أن أفعال العباد خلق الله وكسب لهم خيرها وشرها
حسنها وقبحها ما كان منهما طاعة ومعصية لا على معنى

أنه أمر بالمعصية لكن قضى بها وقدرها وجعلها على حسب قصده

وأنه قسم الأرزاق وقدرها فلا يصدها صاد ولا يمنعها

مانع لا زائدها ينقص ولا ناقصها يزيد ولا ناعمها يخشن ولا

لا خشنها ينعم ورزق غد لا يؤكل اليوم وقسم زيد لا ينقل إلى

عمرو وأنه تعالى يرزق الحرام كما يرزق الحلال على معنى أنه يجعله

غذاء للأبدان وقواما للأجساد لا على معنى أنه إباحة الحرام و

كذلك القاتل لم يقطع أجل المقتول المقدر له بل يموت بأجله

وكذلك الغريق ومن هدم عليه الحائط والقي من شاهق ومن

أكله سبع وكذلك هداية المسلمين والمؤمنين وضلالة

الكفرين إليه عز وجل جميع ذلك فعل له وصنعه لا شريك له

في ملكه وإنما أثبتنا للعباد كسبا لموضع توجه الأمر والنهي

والخطاب إليهم ثم استحقاق الثواب والعقاب لديهم كما وعد

قال الله تعالى جزاء بما كانوا يعملون وقال عز وجل بما صبروا وقال

جل وعلا وما سلككم في سقر قالوا لم نك من المصلين ولم نك

نطعم المسكين وقال تبارك وتعالى هذه النار التي كنتم بها

تكذبون وقال جلت عظمته ذلك بما قدمت يداك وغير

ذلك من الآيات تعلق سبحانه الجزاء على أفعالهم فأثبت لهم

كسبا خلاف ما قالت الجهمية من أنه لا كسب للعباد وأنهم

كالباب يرد ويفتح والشجرة تحرك وتهتز وهم الجاحدون للحق

الرادون للكتاب والسنة والدليل على أن كون ذلك خلق الله

عز وجل وكسب للعباد خلافا للقدرية في قولهم أن جميع

ذلك خلق للعباد دون الله عز وجل تبا لهم وهم مجوس هذه

الأمة جعلوا لله شركاء ونسبوه إلى العجز وأن يجري في ملكه ما

لا يدخل في قدرته وإرادته تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا قوله

عز وجل والله خلقكم وما تعملون وكذا قال نعم جزاء بما كنتم

تعملون فلما كان الجزاء واقعا على أعمالهم كان الخلق واقعا على

أعمالهم ولا جائز أن يقال المراد بذلك ما يعملونه من الحجارة

من الأصنام لأن الحجارة أجسام والعباد لا يعملونها وإنما الأعمال

التي يقع فيها ما يعملون العباد فوجب أن ترجع الخلق إلى أعمالهم

من الحركات والسكنات وقال نعم ولا يزالون مختلفين إلا

من رحم ربك ولذلك خلقهم والمعنى للاختلاف خلقهم وقال

الله تعالى أم جعلوا لله شركاء خلقوا كخلقه فتشابه الخلق

عليهم قل الله خالق كل شيء وقال جل وعلا هل من خالق غير الله

يرزقكم من السماء والأرض وقال تعالى إخبارا عن المشركين إن

تصبهم حسنة يقولوا هذه من عند الله وإن تصبهم سيئة

يقولوا هذه من عندك قل كل من عند الله فمال هؤلاء القوم

لا يكادون يفقهون حديثا وقال النبي صلى الله عليه وسلم في حديث حذيفة

رض إن الله تعالى خلق كل صانع وصنعته حتى خلق الجزار وجزوره

وعن ابن عباس رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال إن الله يقول أنا خلقت

الخير والشر وطوبى لمن قدرت على يديه الخير وويل لمن قدرت

على يديه الشر وسئل الإمام أحمد رض عن أعمال العباد التي يستوجبون

بها من الله السخط والرضى أشيء من الله أم شيء من العباد فقال هي

لله خلقا ومن العباد عملا ونعتقد أن المؤمن وإن أذنب ذنوبا

كثيرة من الكبائر والصغائر لا يكفر بها وإن خرج من الدنيا

بغير توبة إذا مات على التوحيد والإخلاص بل نرد أمره إلى الله

عَزَّ وَجَلَّ اِنْ شَاءَ عَفَا عَنْهُ وَاَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ وَاِنْ شَاءَ عَذَّبَهُ وَ

اگر خواهد عفو کند از وی و در آرد او را در بهشت و اگر خواهد او را عذاب کند و

اَدْخَلَهُ النَّارَ فَلَا تَدْخُلُ بَيْنَ اللّٰهِ تَعَالٰى وَبَيْنَ خَلْقِهِ مَا لَمْ يُخْبِرِ اللّٰهُ بِمَصِيْرِهِ

در آرد او را در دوزخ پس داخل نمی شوی میان الله و در میان مخلوق تا اگر خبر داده نشود به بازگشت

فصل وَنَعْتَقِدُ اَنَّ مَنْ اَدْخَلَهُ اللّٰهُ النَّارَ بِكَبِيْرَتِهِ مَعَ الْاِيْمَانِ

و اعتقاد کنیم درستی آن شخص که داخل کند الله تعالی او را در دوزخ به سبب کبیره با ایمان

فَاِنَّهُ لَا يُخَلَّدُ فِيْهَا بَلْ يُخْرِجُهُ مِنْهَا لِاَنَّ النَّارَ فِيْ حَقِّهِ كَالسِّجْنِ

پس هر آینه جاوید نماند او در دوزخ بلکه بیرون آرد او را از دوزخ زیرا که آتش دوزخ در حق او همچو زندان است

فِي الدُّنْيَا فَيَسْتَوْفِيْ مِنْهُ بِقَدْرِ كَبِيْرَتِهِ وَجَرِيْمَتِهِ ثُمَّ يُخْرِجُ بِرَحْمَةِ

در دنیا پس تمام بگیرد از وی به اندازه گناه کبیره و گناه صغیره او پس بیرون آرد به رحمت

اللّٰهِ تَعَالٰى وَلَا يُخَلَّدُ فِيْهَا وَلَا تَلْفَحُ وَجْهَهُ النَّارُ وَلَا تُحْرِقُ اَعْضَاءَ

خدای تعالی و همیشه نماند در آن آتش و نسوزد روی او را آتش و نسوزد اعضای

السُّجُوْدِ مِنْهُ لِاَنَّ ذٰلِكَ مُحَرَّمٌ عَلَى النَّارِ وَلَا يَنْقَطِعُ طَمَعُهُ مِنَ اللّٰهِ

سجده او را زیرا که آن اعضا حرام است بر آتش و دور نشود امید او از حق تعالی

عَزَّ وَجَلَّ فِيْ كُلِّ حَالٍ مَا دَامَ فِي النَّارِ حَتّٰى يَخْرُجَ مِنْهَا فَيَدْخُلَ الْجَنَّةَ وَ

در هیچ حال تا هنگام که در آتش است تا اگر بر آید از آن آتش پس در آید در بهشت و

يُعْطَى الدَّرَجَاتِ عَلٰى قَدْرِ طَاعَتِهِ الَّتِيْ كَانَتْ لَهُ فِي الدُّنْيَا خِلَافَ

داده شود مرتبها به اندازه طاعت که او را در دنیا بوده است خلاف

مَا قَالَتْهُ الْقَدَرِيَّةُ اَنَّ الْكَبِيْرَةَ تُحْبِطُ الطَّاعَاتِ فَلَا يُثَابُ عَلَيْهَا

آنچه گفته اند قدریه که کبیره ضائع کند عبادات را پس ثواب داده نشود بر آن

وَكَذٰلِكَ قَوْلُ الْخَوَارِجِ تَبًّا لَهُمْ وَيَنْبَغِيْ اَنْ يُؤْمِنَ بِخَيْرِ الْقَدَرِ وَ

و همچنین است قول خوارج هلاکت باد مر ایشان را و باید که ایمان آورده شود به نیکی تقدیر و

شَرِّهِ وَحُلْوِ الْقَضَاءِ وَمُرِّهِ وَاَنَّ مَا اَصَابَهُ لَمْ يَكُنْ لِيُخْطِئَهُ بِالْحَذَرِ

بدی او [illegible]

وَمَا اَخْطَاهُ مِنَ الْاَسْبَابِ لَمْ يَكُنْ لِيُصِيْبَهُ بِالطَّلَبِ وَاَنَّ جَمِيْعَ

[illegible] نبوده است که برسد او را به طلب و کوشش [illegible]

مَا كَانَ فِيْ سَالِفِ الدُّهُوْرِ وَالْاَزْمَانِ وَمَا يَكُوْنُ اِلٰى يَوْمِ الْبَعْثِ

[illegible] تا روز برانگیختن خلق

وَالنُّشُوْرِ بِقَضَاءِ اللّٰهِ وَقَدَرِهِ الْمَقْدُوْرِ وَاَنَّهُ لَا يَعْصِيْ لِمَخْلُوْقٍ

به قضای الله [illegible]

مِنَ الْقَدَرِ الْمَقْدُورِ الَّذِي خُطَّ فِي اللَّوْحِ الْمَسْطُورِ وَاَنَّ الْخَلَائِقَ

لَوْ جَهَدُوا اَنْ يَنْفَعُوا الْمَرْءَ بِمَا لَمْ يَقْضِهِ اللّٰهُ تَعَالٰى لَمْ يَقْدِرُوا عَلَيْهِ

وَلَوْ جَهَدُوا اَنْ يَضُرُّوهُ بِمَا لَمْ يَقْضِهِ اللّٰهُ لَمْ يَسْتَطِيعُوا كَمَا وَرَدَ

فِي خَبَرِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض وَقَالَ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَاِنْ يَمْسَسْكَ اللّٰهُ بِضُرٍّ

فَلَا كَاشِفَ لَهُ اِلَّا هُوَ وَاِنْ يُرِدْكَ بِخَيْرٍ فَلَا رَادَّ لِفَضْلِهِ يُصِيبُ

بِهِ مَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَرُوِيَ عَنْ زَيْدِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ رض

قَالَ حَدَّثَنِي رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ الصَّادِقُ الْمَصْدُوقُ اِنَّ خَلْقَ

اَحَدِكُمْ يُجْمَعُ فِي بَطْنِ اُمِّهِ اَرْبَعِينَ يَوْمًا نُطْفَةً وَفِي لَفْظٍ اَرْبَعِينَ

لَيْلَةً ثُمَّ يَكُونُ عَلَقَةً مِثْلَ ذٰلِكَ ثُمَّ يَكُونُ مُضْغَةً مِثْلَ ذٰلِكَ ثُمَّ

يَبْعَثُ اللّٰهُ مَلَكًا بِاَرْبَعِ كَلِمَاتٍ خَلْقِهِ وَرِزْقِهِ وَعَمَلِهِ وَشَقِيٌّ اَمْ سَعِيدٌ

وَاِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ اَهْلِ النَّارِ حَتّٰى لَا يَكُونَ بَيْنَهَا وَبَيْنَهُ اِلَّا بَاعٌ

فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ اَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُهَا وَاِنَّ الرَّجُلَ

لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ اَهْلِ الْجَنَّةِ حَتّٰى لَا يَكُونَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا اِلَّا بَاعٌ فَيَسْبِقُ

عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ اَهْلِ النَّارِ فَيَدْخُلُهَا وَعَنْ هِشَامِ ابْنِ

عُرْوَةَ عَنْ اَبِيهِ عَنْ عَائِشَةَ رض عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ

إِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ فِي الْكِتَابِ أَنَّهُ مِنْ

هر آینه مرد هر آینه می کند کار اهل بهشت و بدرستی شان اینست که نوشته شده است در لوح محفوظ بدرستی که او

أَهْلِ النَّارِ فَإِذَا كَانَ عِنْدَ مَوْتِهِ تَحَوَّلَ فَيَعْمَلُ عَمَلَ أَهْلِ النَّارِ فَمَاتَ فَدَخَلَ

از اهل دوزخ است پس هرگاه که باشد نزدیک مرگ خود برگردد از آن عمل نیک پس کند کار اهل دوزخ پس بمیرد پس در آید

النَّارَ وَإِنَّ الرَّجُلَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ النَّارِ وَإِنَّهُ لَمَكْتُوبٌ فِي الْكِتَابِ أَنَّهُ

در آتش و بدرستی مرد هر آینه می کند کار اهل آتش و بدرستیکه شان اینست که نوشته شده است در کتاب که او

مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَإِذَا كَانَ قَبْلَ مَوْتِهِ عَمِلَ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمَاتَ فَدَخَلَ

از اهل بهشت است پس هرگاه باشد پیش موت خود بکند کار اهل بهشت پس بمیرد و پس در آید در

الْجَنَّةَ وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ السُّلَمِيِّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رض قَالَ بَيْنَمَا

بهشت مرویست از عبد الرحمن از علی ابن ابی طالب رض گفت در اوقاتی که

نَحْنُ مَعَ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهُوَ يَنْكُتُ فِي الْأَرْضِ إِذْ رَفَعَ رَأْسَهُ فَقَالَ

ما با رسول بودیم در آن رسول میکاوید بسر چوب زمین را ناگاه برداشت سر خود را پس گفت

مَا مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَقَدْ عُلِمَ مَقْعَدُهُ فِي النَّارِ أَوْ مَقْعَدُهُ فِي الْجَنَّةِ فَقَالُوا

نیست هیچ یکی مگر بتحقیق دانسته شده است جای نشست او در دوزخ و جای نشست او در بهشت پس گفتند

أَفَلَا نَتَّكِلُ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اعْمَلُوا فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ وَعَنْ سَالِمِ بْنِ

آیا پس تکیه نکنیم بر آن چیزیکه در علم خدا معین شده است ... عمل کنید پس هر کس آسان

عَبْدِ اللهِ عَنْ أَبِيهِ رض قَالَ إِنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ قَالَ يَا رَسُولَ اللهِ أَرَأَيْتَ

گفت پدر سالم که عمر رض گفت ای رسول خدا خبر کن مرا

مَا نَعْمَلُ فِيهِ أَشَيْءٌ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ أَوْ شَيْءٌ مُبْتَدَعٌ أَوْ مُبْتَدَأٌ قَالَ

بچیزی که می کنیم آیا چیزی هست که فراغ حاصل کرده شده و از آن و تحقیق نسبت ما و را نوشته اند یا چیزیست

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَدْ فُرِغَ مِنْهُ قَالَ أَفَلَا نَتَّكِلُ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ اعْمَلْ

رسول الله صلی الله علیه وسلم بتحقیق فراغ حاصل کرده شده است او گفت عمر پس اعتماد نکنیم ...

يَا ابْنَ الْخَطَّابِ فَكُلٌّ مُيَسَّرٌ لِمَا خُلِقَ لَهُ فَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ السَّعَادَةِ

ای پسر خطاب پس هر کس آسان کرده شده است مر چیزیکه پیدا کرده شد برای او پس کسیکه بوده است از اهل سعادت

فَيَعْمَلُ لِلسَّعَادَةِ وَمَنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الشَّقَاوَةِ فَيَعْمَلُ لِلشَّقَاوَةِ وَنُؤْمِنُ

عمل میکند برای سعادت یعنی موافق ... و کسیکه بوده است از اهل شقاوت ... پس عمل میکند برای

بِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَأَى رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ لَيْلَةَ الْإِسْرَاءِ بِعَيْنِ

با اینکه پیغمبر ... دید پروردگار را ... بچشم سر در شب معراج

رَأْسِهِ لَا بِفُؤَادِهِ وَلَا فِي الْمَنَامِ لِمَا رَوَى جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللهِ رض قَالَ

نه بدل خود و در خواب از جهت چیزیکه مرویست از جابر پسر ... گفت ... جابر که فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم في قوله تعالى لقد رآه نزلة أخرى رأيت ربي

جل اسمه مشافهة لا شك فيه وفي قوله تعالى عند سدرة

المنتهى قال رأيته عند سدرة المنتهى حتى تبين لي نور وجهه

قال ابن عباس رض في قوله تعالى وما جعلنا الرؤيا التي أريناك

إلا فتنة للناس هي رؤيا عين أراها النبي ليلة الإسراء به وقال

ابن عباس رض كانت الخلة لإبراهيم عليه السلام والكلام لموسى عليه السلام

والرؤية لمحمد صلى الله عليه وسلم وقال ابن عباس رض رأى محمد صلى الله عليه وسلم ربه

بعينه مرتين ولا يعارض هذا ما روي عن عائشة رض من إنكار ذلك

لأنه نفي وهذا البيان إثبات فقدم عند الاجتماع لأن النبي

صلى الله عليه وسلم أثبت لنفسه الرؤية وقال أبو بكر بن سليمان رأى محمد

صلى الله عليه وسلم ربه أحد عشر مرة منها بالسنة تسع مرات في ليلة

المعراج حين كان يتردد بين موسى عليه السلام وربه عز وجل

يسأله أن يخفف عن أمته الصلوة فنقص خمسا وأربعين صلوة

في تسع مقامات ومرتين بالكتاب ونؤمن بأن منكرا ونكيرا

إلى كل أحد يأتيان سوى النبيين فيسألانه ويمتحنانه مما يعتقده

من الأديان وهما يأتيان القبر فيرسل في ذلك الميت الروح ثم

يقعد فإذا سئل سلبت روحه بلا ألم ونؤمن بأن الميت يعرف من

يزوره إذا أتاه وآكده يوم الجمعة بعد طلوع الفجر قبل طلوع

الشمس والإيمان بعذاب القبر وضغطته واجب لأهل المعاصي

والكفر وكذلك التنعيم فيه لأهل الطاعة والإيمان خلاف ما قالت

المعتزلة من إنكارهم ذلك وإنكارهم مسألة منكر ونكير ودليل

أهل السنة على إثبات ذلك قوله تعالى يثبت الله الذين آمنوا

بالقول الثابت في الحيوة الدنيا وفي الآخرة قيل في التفسير الحيوة الدنيا عند

خروج الروح وفي الآخرة عند مسألة نكير ومنكر وما روي عن

أبي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا قبر أحدكم

أو الإنسان أتاه ملكان أسودان أزرقان يقال لأحدهما النكير

وللآخر المنكر فيقولان له ما كنت تقول في هذا الرجل يعني محمد

رسول الله صلى الله عليه وسلم فهو قائل ما كان يقول فإن كان مؤمنا

قال لهما عبد الله ورسوله أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد

أن محمدا رسول الله فيقولان إنا كنا لنعلم أنك تقول مثل ذلك

ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ سَبْعُونَ ذِرَاعًا فِي سَبْعِينَ ذِرَاعًا وَيُنَوَّرُ لَهُ فِي

قَبْرِهِ ثُمَّ يُقَالُ نَمْ فَيَقُولُ دَعُونِي أَرْجِعُ إِلَى أَهْلِي فَأُخْبِرُهُمْ فَيُقَالُ

نَمْ كَنَوْمَةِ الْعَرُوسِ الَّذِي لَا يُوقِظُهُ إِلَّا أَحَبُّ أَهْلِهِ حَتَّى يَبْعَثَهُ

اللهُ مِنْ مَضْجَعِهِ ذَلِكَ وَإِنْ كَانَ مُنَافِقًا قَالَ لَا أَدْرِي كُنْتُ أَسْمَعُ

النَّاسَ يَقُولُونَ شَيْئًا وَكُنْتُ أَقُولُهُ فَيَقُولَانِ إِنَّا كُنَّا نَعْلَمُ تَقُولُ

ذَلِكَ ثُمَّ يُقَالُ لِلْأَرْضِ الْتَئِمِي عَلَيْهِ فَتَلْتَئِمُ حَتَّى تَخْتَلِفَ فِيهَا أَضْلَاعُهُ

فَلَا يَزَالُ فِيهَا مُعَذَّبًا حَتَّى يَبْعَثَهُ اللهُ مِنْ مَضْجَعِهِ ذَلِكَ وَتَعَلَّقُوا

أَيْضًا لِمَا رَوَى عَطَاءُ بْنُ يَسَارٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعُمَرَ بْنِ

الْخَطَّابِ رض يَا عُمَرُ كَيْفَ أَنْتَ إِذَا اتُّخِذَ لَكَ مِنَ الْأَرْضِ ثَلٰثَةُ أَذْرُعٍ

وَشِبْرٌ فِي عَرْضِ ذِرَاعٍ وَشِبْرٍ ثُمَّ قَامَ إِلَيْكَ أَهْلُكَ فَغَسَّلُوكَ وَكَفَّنُوكَ

وَحَنَّطُوكَ ثُمَّ حَمَلُوكَ حَتَّى يُغَيِّبُوكَ فِيهِ ثُمَّ يُهِيلُوا عَلَيْكَ التُّرَابَ

ثُمَّ انْصَرَفُوا عَنْكَ وَأَتَاكَ سَائِلَا الْقَبْرِ مُنْكَرٌ وَنَكِيرٌ أَصْوَاتُهُمَا مِثْلُ

الرَّعْدِ الْقَاصِفِ وَأَبْصَارُهُمَا مِثْلُ الْبَرْقِ الْخَاطِفِ قَدْ سَدَلَا

شُعُورَهُمَا وَتَلْتَلَاكَ وَتَوَهَّلَاكَ وَقَالَا مَنْ رَبُّكَ وَمَا دِينُكَ فَقَالَ

يَا نَبِيَّ اللهِ يَكُونُ مَعِي قَلْبِي الَّذِي هُوَ مَعِي الْيَوْمَ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

نعم إذا ألقيتهما وهذا دليل ونص على أن ذلك بعد إعادة الروح

لأن عمر رض قال ومعي قلبي فقال النبي عليه السلام نعم وعن المنهال

بن عمرو وعن البراء بن عازب رض قال خرجنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم

في جنازة رجل من الأنصار وانتهينا إلى القبر ولما يلحد فجلس النبي

صلى الله عليه وسلم وجلسنا حوله كأن على رؤوسنا الطير من هيبته وفي يده

عود ينكت به الأرض فرفع رأسه وقال استعيذوا بالله من عذاب

القبر مرتين أو ثلاثا ثم قال صلى الله عليه وسلم إن العبد إذا كان في إقبال من

الآخرة وانقطاع من الدنيا نزلت عليه ملائكة بيض الوجوه كأن

وجوههم الشمس ومعهم كفن من أكفان الجنة وحنوط من حنوط

الجنة فيجلسون منه مد البصر ثم يجيء ملك الموت حتى يجلس عند

رأسه فيقول أيتها النفس المطمئنة الطيبة أخرجي إلى مغفرة من

الله ورضوانه قال فتخرج تسيل كما تسيل القطرة من الإناء

فيأخذونها ولا يدعونها في يده طرفة عين حتى يأخذوها

فيجعلونها في ذلك الكفن والحنوط فيخرج منها نفحة أطيب من

ريح المسك وجدت على وجه الأرض فيصعدون بها فلا يمرون

بها على ملاء من الملئكة الا قالوا ما هذه الريح الطيبة فيقولون

هذا فلان بن فلان باحسن اسمائه ثم ينتهون بها الى سماء

الدنيا يستفتحون لها فيفتح لهم فيستقبلونها ويشيعونها من كل

سماء الى السماء التي تليها حتى ينتهوا الى السماء السابعة فيقول

الله عز وجل اكتبوا كتابه في عليين واعيدوه الى الارض منها

خلقناهم وفيها نعيدهم ومنها نخرجهم تارة اخرى فتعاد الروح

الى جسده ويأتيه ملكان فيقولان له من ربك وما دينك فيقول

ربي الله وديني الاسلام فيقولان له ما تقول في هذا الرجل الذي

بعث فيكم فيقول هو رسول الله صلى الله عليه وسلم وجاءنا بالحق فيقولان

له ما علمك بذلك فيقول قرأت القرآن كتاب الله تعالى وآمنت به

وصدقته فينادي مناد من السماء صدق عبدي فافرشوا له من

الجنة والبسوه من الجنة وافتحوا له بابا الى الجنة فيأتيه ريحها و

طيبها ويفسح له في قبره مد بصره ويأتيه رجل حسن الوجه طيب

الريح فيقول له ابشر بالذي يسرك هذا يومك الذي كنت توعد

فيقول من انت قال انا عملك الصالح فيقول رب اقم الساعة

اي المداه وهي الغاية التي ينتهي اليها البصر

وَاِنَّ الْعَبْدَ الْكَافِرَ اِذَا كَانَ فِيْ اِقْبَالٍ مِّنَ الْاٰخِرَةِ وَانْقِطَاعٍ مِّنَ الدُّنْيَا

اَنْزَلَ اللّٰهُ عَلَيْهِ مَلٰٓئِكَةً سُوْدَ الْوُجُوْهِ مَعَهُمُ الْمُسُوْحُ فَيَجْلِسُوْنَ مِنْهُ

مَدَّ الْبَصَرِ ثُمَّ يَجِيْءُ مَلَكُ الْمَوْتِ يَجْلِسُ عِنْدَ رَاْسِهٖ فَيَقُوْلُ اَيَّتُهَا النَّفْسُ

الْخَبِيْثَةُ اُخْرُجِيْ اِلٰى سَخَطِ اللّٰهِ وَغَضَبِهٖ فَتَتَفَرَّقُ فِيْ اَعْضَائِهٖ كُلِّهَا

فَيَنْتَزِعُهَا كَمَا يُنْتَزَعُ السَّفُّوْدُ مِنَ الصُّوْفِ الْمَبْلُوْلِ فَيَنْقَطِعُ مِنْهُ

الْعُرُوْقُ وَالْعَصَبُ فَيَاْخُذُوْنَهَا فَيَجْعَلُوْنَهَا فِيْ تِلْكَ الْمُسُوْحِ وَ

يَخْرُجُ مِنْهَا كَاَنْتَنِ جِيْفَةٍ فَيَصْعَدُوْنَ بِهَا فَلَا يَمُرُّوْنَ بِهَا عَلٰى مَلَاٍ

مِّنَ الْمَلٰٓئِكَةِ اِلَّا قَالُوْا مَا هٰذِهِ الرِّيْحُ الْخَبِيْثَةُ فَيَقُوْلُوْنَ هٰذَا فُلَانُ

بْنُ فُلَانٍ بِاَقْبَحِ اَسْمَائِهٖ حَتّٰى يَنْتَهُوْا بِهَا اِلَى السَّمَاءِ الدُّنْيَا فَيَسْتَفْتِحُوْنَ

فَلَا يُفْتَحُ لَهُمْ ثُمَّ قَرَءَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هٰذِهِ الْاٰيَةَ لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ

اَبْوَابُ السَّمَاءِ فَيَقُوْلُ اللّٰهُ سُبْحَانَهٗ اُكْتُبُوْا كِتَابَهٗ فِيْ سِجِّيْنٍ

ثُمَّ تُطْرَحُ رُوْحُهٗ طَرْحًا ثُمَّ قَرَءَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَنْ يُّشْرِكْ

بِاللّٰهِ فَكَاَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخْطَفُهُ الطَّيْرُ اَوْ تَهْوِيْ بِهِ الرِّيْحُ

فِيْ مَكَانٍ سَحِيْقٍ يَعْنِيْ تُرَدُّ فَتُعَادُ اِلَيْهِ رُوْحُهٗ فِيْ جَسَدِهٖ فَيَاْتِيْهِ

مَلَكَانِ فَيُجْلِسَانِهٖ فَيَقُوْلَانِ مَنْ رَّبُّكَ فَيَقُوْلُ هَاهْ هَاهْ لَا اَدْرِيْ

فيقولان له ما دينك فيقول هاه هاه لا أدري فيقولان له

ما تقول في هذا الرجل الذي بعث فيكم فيقول هاه هاه لا

أدري فينادي المنادي كذب عبدي فافرشوا له فراشا من النار

والبسوه من النار وافتحوا بابا من النار فيدخل عليه من حرها و

سمومها ويضيق عليه قبره حتى تختلف فيه أضلاعه ويأتيه

رجل قبيح الثياب قبيح الوجه منتن الريح فيقول أبشر بالذي

يسوءك هذا يومك الذي كنت توعد فيقول من أنت فيقول

أنا عملك السوء فيقول رب لا تقم الساعة وعن عبد الله بن عمر

رض قال إن المؤمن إذا وضع في قبره يوسع عليه في قبره سبعون

ذراعا عرضه وسبعون ذراعا طوله وتنشر عليه الرياحين و

يستر بالحرير من الجنة فإن كان معه شيء من القرآن كفاه

نوره فإن لم يكن معه شيء من القرآن جعل له نور مثل نور

الشمس في قبره ويكون مثله كمثل العروس تنام ولا يوقظها إلا

أحب أهلها فتقوم من النوم كأنها لم تستتم منها وإن الكافر

إذا وضع في قبره يضيق عليه حتى تدخل أضلاعه في جوفه ويرسل

عليه حيات كأمثال البخت فيأكلن لحمه حتى لا يذرن على عظمه

بر او رها مانند شتر بختی پس بخورند گوشت او را تا آنکه نگذارند بر استخوان او

لحما ويرسل عليه شياطين صم بكم عمي ويقال وهو الشيطان

گوشت را و فرستاده شود بر او شیطانها کر و گنگ و کور و گفته میشود که اوست شیطان

الرجيم ومعهم مطاريس من حديد فيضربونه بها حتى لا يسمعون

رانده شده و با ایشان ... بزرگ باشد از آهن پس میزنند او را بآن تا آنکه نشنوند

صوته ولا ينظرون فيرحمونه ويعرض عليه النار بكرة وعشيا

آواز او را و نه ببینند او را پس رحم کنند او را و پیش آورده میشود بر او آتش بگاه و شبانگاه

فهذه الأخبار دالة على إثبات عذاب القبر ونعيمه فإن اعترضوا

و این خبر دلالت میکند بر اثبات عذاب گور و نعمت دادن در گور پس اگر اعتراض کنند

عليه فقالوا كيف القول في المصلوب والمحترق والغريق ومن

بر آن دلایل پس گویند چگونه است سخن ... که بردار کشیده شده است و سوخته شده است و غرق شده است و کسیکه

أكلته السباع فتفرقت لحمه والطير معها تحصل أجزاء متعددة

خورده است او را درندها و پرندها پس پراکنده شده گوشت او پس پیدا شد اجزاء بسیار

فيقال لهم ان النبي صلى الله عليه ذكر عذاب القبر والمسألة على ما هو

پس گفته شود ایشان را در جواب بدرستی پیغمبر صلعم بیان کرد عذاب گور و پرسش او را بر طریقی که

معهود وعادة في الخلق انهم يدفنون في القبور وان وجد ميت

معلوم است و عادت در خلق است بدرستی ایشان دفن کرده میشوند در قبرها و اگر یافته شود مرده

على هذه الصفة البعيدة النادرة لا يمتنع ان يقال ان الله يصير

بر این صفت که دور است و کم یاب است ممتنع نیست که گفته شود بدرستیکه الله میگرداند

روحه الى الأرض ثم يضغط ويسأل ويعذب او ينعم كما أن أرواح

روح او را بسوی زمین پس او را منغط کرده شود و پرسیده میشود و عذاب کرده میشود یا نعمت داده شود

الكفار تعذب كل يوم مرتين غدوة وعشيا حتى تقوم الساعة

کافران را عذاب کرده میشود در هر روزی دو بار بگاه و شبانگاه تا آنکه برپا شود قیامت

ثم تدخل النار مع الاجساد حينئذ كما قال الله تعالى النار يعرضون

پس داخل میشود در آتش با جسمها این وقت چنانکه گفت الله تعالی آتش پیش آورده شود

عليها غدوا وعشيا ويوم تقوم الساعة ادخلوا آل فرعون أشد

بر آن بگاه و شبانگاه و روزیکه برپا میشود قیامت در آرند اولاد فرعون را در سخت‌ترین

العذاب وان أرواح الشهداء والمؤمنين في حواصل طيور

عذاب‌ها و بدرستی جانهای شهیدان و مومنان در حوصلهای پرندهای

تتمه

علیها

۱۶۷

۱۲

مجمع البحار

خُضرٍ تسرحُ في الجنةِ وتأوي إلى قناديلَ من نورٍ تحتَ العرشِ
سبز مانند که می چرند در بهشت و جای می گیرند بسوی قندیلها از نور در زیر عرش

ثمّ تأتي الأجسادَ عندَ النفخةِ الثانيةِ إلى الأرضِ للعرضِ والحسابِ
پس می آید تنها را وقت نفخه دوم در صور بسوی زمین برای پیش آوردن و حساب کردن

يومَ القيمةِ كما رُوي عن ابنِ عبّاسٍ رض قال قالَ رسولُ اللهِ صلّى اللهُ عليهِ وسلم
در روز قیامت چنانچه مروی است از ابن عباس رض گفت ابن عباس رض فرمود رسول الله ﷺ

لمّا أُصيبتْ إخوانُكم بأُحُدٍ جعلَ اللهُ أرواحَهم في أجوافِ طيرٍ
هرگاه که شهید شدند برادران شما در احد گردانید خدا تعالی روحهای ایشان در شکمهای پرندگان

خُضرٍ تسرحُ في الجنةِ وتأوي إلى قناديلَ من ذهبٍ في ظلِّ العرشِ
سبز می چرند در بهشت و جای می گیرند بسوی قنادیل از طلا در سایه عرش

فلمّا وجدوا طيبَ مأكلِهم ومشربِهم ومقيلِهم قالوا من يُبلغُ
پس هرگاه که یافتند خوبی خورش خود و نوش خود و جای قیلوله خود گفتند کیست که برساند

إخوانَنا أنّا أحياءٌ في الجنةِ نُرزقُ فلا يزهدوا في الجهادِ ولا ينكلوا
برادران ما را که ایشان زنده ایم در بهشت روزی داده میشویم پس ترک نکنند جهاد را و باز نمانند

عن الحربِ فقالَ اللهُ عزّ وجلّ وهو أصدقُ القائلينَ إنّا أُبلغُهم
از جنگ پس گفت خدا تعالی من میرسانم ایشان را

فأنزلَ اللهُ ولا تحسبنّ الذين قُتلوا في سبيلِ اللهِ أمواتاً بل أحياءٌ
پس فرستاد حق تعالی و مپندار آن کسانی را که کشته شده اند در راه خدا مردگان بلکه زنده اند

عندَ ربِّهم يُرزقونَ فرحينَ بما آتاهمُ اللهُ من فضلِهِ يجوزُ أن
نزد پروردگار روزی داده میشوند خوشحال اند بچیزی که داده است حق تعالی ایشان را پس روا است اینکه

يقعَ المسألةُ والعذابُ والنعيمُ ببعضِ جسدِ المؤمنِ والكافرِ
واقع شود پرسش و عذاب و نعمت دادن بپاره از تن مومن و کافر

دونَ بقيةِ أجزائِهِ ويكونُ ما فُعلَ بالبعضِ فُعلَ بالكلِّ وقد قيلَ
نه باقی جزهای او و باشد چیزی که کرده شود به پاره تن که کرده شود بهمه تن او و تحقیق

إنّ اللهَ يجمعُ تلكَ الأجزاءَ المتفرقةَ للضغطةِ والمسألةِ كما يفعلُ
بدرستی حق تعالی جمع میکند آن اجزاء پراگنده را از برای ضغطه و پرسش چنانچه کرده شود

ذلكَ للحشرِ والمحاسبةِ ثمّ الإيمانُ بالبعثِ من القبورِ والنشرِ
او را از برای برانگیختن و حساب کردن پس گرویدن به برانگیختن مردگان از گور و پراگنده کردن

عنها واجبٌ كما قالَ اللهُ عزّ وجلّ وإنّ الساعةَ آتيةٌ لا ريبَ فيها
از انها ثابت است چنانچه فرمود حق تعالی بدرستیکه قیامت آینده است نیست شک در وی

وأن الله يبعث من في القبور كما قال الله عز وجل كما بدأكم تعودون

و برمی‌انگیزد حق تعالی کسانی را که در گورها اند فرمود حق تعالی چنانچه پیدا کرده است اول شما را باز

وقال جل وعلا منها خلقناكم وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم تارة

از خاک پیدا کرده‌ایم شما را و در آن خاک باز خواهیم گردانید شما را و از آن خاک خواهیم برآورد شما را بار

أخرى يحشرهم ويجمعهم جل وعلا ليجزي كل نفس بما تسعى وليجزي

دیگر برمی‌انگیزد حق تعالی ایشان را و جمع میکند تا جزا دهد هر کسی را بچیزیکه سعی کرده است و تا جزا دهد

الذين أساؤا بما عملوا ويجزي الذين أحسنوا بالحسنى وقال جل جلاله

آن کسانی را که بدی کرده‌اند بمقابله عمل ایشان و جزا دهد آن کسانی را که نیکی کرده‌اند بجزای نیک و فرمود حق تعالی

الذي خلقكم ثم يميتكم ثم يحييكم والذي قدر على إنشاء الخلق

آن خدای که پیدا کرده است شما را پس بمیراند شما را پس زنده میکند شما را و آن کسی که تواناست بر پیدا کردن خلق

قادر على إعادتهم وقد أنكرت المعطلة تبا لهم والإيمان بأن الله

تواناست بر باز آوردن ایشان و تحقیق انکار کرده‌اند معطله حشر را هلاکت باد ایشان را و گرویدن باینکه حق تعالی

يقبل شفاعة نبينا صلى الله عليه وسلم في أهل الكبائر والأوزار واجب قبل

قبول خواهد کرد شفاعت پیغمبر ما را در حق مردم صاحب کبیره و گناهان دیگر واجب است پیش از

دخول النار عاما للحساب لجميع أمم المؤمنين وبعد دخولها للأمة

آمدن در آتش عام است شفاعت در وقت حساب بهمه امتهای مسلمانان و پس از در آمدن در آتش مر امت خود را

خاصة فيخرجون منها بشفاعته عليه السلام وغيره من المؤمنين

خاص پس برآورده میشوند از آتش بشفاعت پیغمبر و بشفاعت غیر آن پیغمبر از صالحان مؤمنان

حتى لا يبقى في النار من كان في قلبه مثقال ذرة من الإيمان ومن

تا آنکه باقی نخواهد ماند در آتش کسیکه باشد در دل او مقدار ذره ایمان و کسیکه

قال لا إله إلا الله مرة واحدة في عمره مخلصا لله عز وجل خلاف

گوید کلمه توحید یکبار در تمام عمر باخلاص خدای را بر خلاف

ما زعمت القدرية من إنكارهم بذلك وفي كتاب الله تكذيبهم قال الله

چیزیکه زعم برده‌اند معتزله از انکار شفاعت و در کتاب خدا است دروغگو ساختن ایشان گفت خدا

عز وجل فما لنا من شافعين ولا صديق حميم وقوله عز وجل فهل

پس نیست ما را از شفاعت کنندها و نه دوست که کوشش کننده باشد پس آیا هست

لنا من شفعاء فيشفعوا لنا وقال الله جل جلاله فما تنفعهم شفاعة

مرا از شفاعت کنندها پس شفاعت کنند مرا و فرمود حق تعالی پس نفع نمیکند ایشان را شفاعت

الشافعين فقد أثبت الله تعالى في الآخرة شفاعة وكذلك في السنة

شفاعت کنندگان پس تحقیق ثابت کرده حق تعالی در آخرت شفاعت را همچنین ثابت است شفاعت در حدیث

وَهُوَ مَا رُوِيَ عَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ رض اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اِنِّي اَوَّلُ مَنْ

يَنْشَقُّ الْاَرْضُ عَنْهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَنَا وَلَا فَخْرَ اَنَا سَيِّدُ وَلَدِ اٰدَمَ وَلَا فَخْرَ

وَاَنَا صَاحِبُ لِوَاءِ الْحَمْدِ وَلَا فَخْرَ وَاَنَا اَوَّلُ مَنْ يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَلَا فَخْرَ وَاَنَا

اٰخِذٌ بِحَلْقَةِ بَابِ الْجَنَّةِ فَيُؤْذَنُ لِي فَيَسْتَقْبِلُنِي وَجْهُ الْجَبَّارِ فَاَخِرُّ

لَهُ سَاجِدًا فَيَقُولُ تَعَالٰى يَا مُحَمَّدُ اِرْفَعْ رَاْسَكَ وَاشْفَعْ تُشَفَّعْ وَسَلْ

تُعْطَ فَاَرْفَعُ رَاْسِي فَاَقُولُ يَا رَبِّ اُمَّتِي اُمَّتِي فَلَا اَزَالُ اَرْجِعُ اِلٰى رَبِّي

فَيَقُولُ اِذْهَبْ فَانْظُرْ فَمَنْ وَجَدْتَ فِي قَلْبِهِ مِثْقَالَ حَبَّةٍ مِنَ الْاِيْمَانِ

فَاَخْرِجْهُ مِنَ النَّارِ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَاُخْرِجُ مِنْ اُمَّتِي اَمْثَالَ الْجِبَالِ ثُمَّ يَقُولُ

لِيَ النَّبِيُّونَ اِرْجِعْ اِلٰى رَبِّكَ فَاسْاَلْهُ فَاَقُولُ قَدْ رَجَعْتُ اِلٰى رَبِّي حَتّٰى

اسْتَحْيَيْتُ مِنْهُ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ

شَفَاعَتِي لِاَهْلِ الْكَبَائِرِ مِنْ اُمَّتِي وَعَنْ اَبِي هُرَيْرَةَ رض اَنَّهُ قَالَ قَالَ

رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِكُلِّ نَبِيٍّ دَعْوَةٌ مُسْتَجَابَةٌ فَتَعَجَّلَ كُلُّ نَبِيٍّ دَعْوَتَهُ

وَاَنَا اخْتَبَاْتُ دَعْوَتِي شَفَاعَةً لِاُمَّتِي يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَهِيَ نَائِلَةٌ اِنْ

شَاءَ اللّٰهُ تَعَالٰى مِنْ اُمَّتِي لِمَنْ مَاتَ لَا يُشْرِكُ بِاللّٰهِ شَيْئًا وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

فِي حَدِيثِ اَنَسٍ الْاَنْصَارِيِّ رض اِنِّي لَاَشْفَعُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ لِاَكْثَرَ مِمَّا عَلٰى

وَجْهِ الْاَرْضِ مِنْ حَجَرٍ وَمَدَرٍ وَلَهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَفَاعَةٌ فِي الْقِيَامَةِ عِنْدَ

روی زمین است از سنگ و کلوخ و مر پیغمبر ص را شفاعت است در قیامت نزد

الْمِيزَانِ وَعِنْدَ الصِّرَاطِ وَكَذٰلِكَ مَا مِنْ نَبِيٍّ اِلَّا وَلَهُ شَفَاعَةٌ وَعَنْ

ترازو و نزدیک پل صراط و همچنین نیست هیچ پیغمبری مگر اورا شفاعت است و مرویست از

حُذَيْفَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ يَقُولُ اِبْرٰهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

حذیفه رض از پیغمبر ص بدرستی که او گفت ابراهیم ع

يَوْمَ الْقِيَامَةِ يَا رَبَّاهُ فَيَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا لَبَّيْكَاهُ فَيَقُولُ يَا رَبِّ

در روز قیامت ای پروردگار من پس بگوید حق تعالی لفظ اجابت و معنی این معلوم پس بگوید ای پروردگار

اَحْرَقْتَ بَنِي اٰدَمَ فَيَقُولُ جَلَّ وَعَلَا اَخْرِجُوا مِنَ النَّارِ مَنْ كَانَ فِي قَلْبِهِ

سوختی پسران آدم را پس بگوید حق تعالی بکشید از آتش کسی را که باشد در دل او

مِثْقَالُ بُرَّةٍ اَوْ شَعِيرَةٍ مِنَ الْاِيمَانِ وَكَذٰلِكَ لِلصِّدِّيقِينَ وَالصّٰلِحِينَ

مقدار دانه گندم یا جو از ایمان و همچنین مر صدیقان و صالحان را

مِنْ كُلِّ اُمَّةٍ شَفَاعَةٌ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ اَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

هر یک را شفاعت است گفت پیغمبر ص در حدیث ابی سعید خدری رض

لِكُلِّ نَبِيٍّ عَطِيَّةٌ وَاِنِّي اخْتَبَاْتُ عَطِيَّتِي شَفَاعَةً لِاُمَّتِي وَاِنَّ الرَّجُلَ

مر هر پیغمبری را عطا است از جانب حق تعالی و بدرستی من پنهان نگاه داشته ام عطای خود را برای شفاعت امت خود و بدرستی مرد

مِنْ اُمَّتِي يَشْفَعُ لِلْقَبِيلَةِ فَيُدْخِلُهُمُ اللهُ تَعَالٰى الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهِ

از امت من شفاعت میکند مر قبیله را پس در آورد حق تعالی ایشان را در بهشت بشفاعت آن مرد

وَاِنَّ الرَّجُلَ يَشْفَعُ لِفِئَامٍ مِنَ النَّاسِ فَيُدْخِلُهُمُ اللهُ الْجَنَّةَ بِشَفَاعَتِهِ

و هر آئینه مرد شفاعت کند برای جماعتی از آدمیان پس داخل کند ایشان را در بهشت بشفاعت او

وَاِنَّ الرَّجُلَ يَشْفَعُ لِثَلٰثَةِ نَفَرٍ وَاِنَّ الرَّجُلَ يَشْفَعُ لِلْاِثْنَيْنِ وَاِنَّ الرَّجُلَ

و هر آئینه مرد شفاعت کند سه کس را و مرد شفاعت کند دو کس را و بدرستی مرد

يَشْفَعُ لِلرَّجُلِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ ابْنِ مَسْعُودٍ رض لَيَدْخُلُ

شفاعت کند دیگر را و فرمود پیغمبر ص در حدیث ابن مسعود رض هر آئینه در آید

الْجَنَّةَ قَوْمٌ مِنَ الْمُسْلِمِينَ قَدْ عُذِّبُوا بِالنَّارِ بِرَحْمَةِ اللهِ تَعَالٰى وَشَفَاعَةِ

در بهشت قومی از مسلمانان تحقیق عذاب کرده شده بودند بآتش برحمت خدای تعالی و شفاعت

الشَّافِعِينَ وَاَيْضًا فِي حَدِيثِ اُوَيْسٍ الْقَرَنِيِّ رض الْمَعْرُوفِ وَلِلّٰهِ تَفَضُّلٌ

شفاعت کنندهها و نیز در دلیل حدیث اویس قرنی که مشهور است و مر خدای را فضل

وَتَكَرُّمٌ وَرَحْمَةٌ وَمِنَّةٌ عَلٰى مَنْ يَشَاءُ مِنْ اَهْلِ النَّارِ فِي اِخْرَاجِهِمْ مِنْهَا

و کرم و رحمت و منت است بر هر کسی که خواهد از اهل دوزخ در بر آوردن ایشان از آتش

١٧١

بعد ما احترقوا وصاروا فحماً وعن الحسن عن أنس رض عن النبي صلى الله عليه

أنه قال ما زلت أشفع إلى ربي ويشفعني حتى أقول يا رب شفعني فيمن

قال لا إله إلا الله فيقول جل وعلا هذه ليست لك يا محمد ولا لأحد

هذه لي وعزتي وجلالي ورحمتي لا أدع في النار أحداً قال لا إله إلا

الله والإيمان بالصراط على جهنم واجب وهو جسر ممدود على متن

جهنم يأخذ من يشاء الله إلى النار ويجوز من يشاء ويسقط في

جهنم من يشاء إلى النار ولهم في تلك الأحوال نور بحسب أعمالهم

فمنهم ماش وساع وراكب وزاحف وسحب وقد وصفه النبي

صلى الله عليه بأنه ذو كلاليب في خبر فيه طول إلى أن قال صلى الله عليه ذو كلاليب

مثل شوك السعدان هل تعرفون شوك السعدان قالوا نعم يا رسول

الله صلى الله عليه قال فإنها مثل شوك السعدان غير أنه لا يعلم عظمها

إلا الله تعالى جل اسمه فتخطف الناس فمنهم موبق بعمله ومنهم

المخردل المصروع ومنهم من يخردل ثم ينجو وقيل ذلك للقطع أيضاً و

قال صلى الله عليه استجيدوا ضحاياكم فإنها مطاياكم على الصراط وجاء

في وصف الصراط عنه صلى الله عليه أنه أدق من الشعرة وأحد من الجمرة

واحدٌ من السيف طوله ثلث مائة سنة من سني الآخرة يجوزه

و یکی از تیغ درازی او را سیصد سال باشد از سالهای آخرت میگذرند از و

الأبرار ويزلّ عنه الفجار وقيل ثلاثة آلاف سنة من سني الآخرة

نیکوکاران و میلغزند از و بدکاران و گفته اند درازی وی سه هزار سال است از سالهای آخرت

وأهل السنة يعتقدون أن لنبينا صلى الله عليه وسلم حوضاً في القيمة يسقي

و اهل سنت اعتقاد میکنند بدرستی مر پیغمبر ما را صلعم حوضیست در قیامت آب خورند

منه المؤمنون دون الكافرين ويكون ذلك بعد جواز الصراط قبل

از و مسلمانان نه کافران و باشد آن پس از گذشتن صراط پیش از

دخول الجنة من شرب منه شربة لم يظمأ بعدها أبداً عرضه

در آمدن بهشت کسیکه بنوشد از و یکبار تشنه نشود بعد از آن هرگز پهنای او

مسيرة شهر ماؤه أشد بياضاً من اللبن وأحلى من العسل حوله

مقدار سیر یکماه است آب او سخت ترین است از روی سفیدی از شیر و شیرین ترست از شهد در گرد او

أباريق على نجوم السماء فيه ميزابان يصبان من الكوثر أصله في

ابریقهاست بر شمار ستارهای آسمان در وی دو ناودان است میریزند در آن حوض آب از کوثر اصل او در

الجنة وفرعه في الموقف وقد ذكره النبي صلى الله عليه وسلم في حديث ثوبان

بهشت است و فرع او در حسابگاه است و بتحقیق ذکر کرده است پیغمبر صلعم در حدیث ثوبان رض

رض أنا عند حوضي يوم القيمة فسئل النبي صلى الله عليه وسلم عن سعة الحوض

من نزد حوض خودم در روز قیامت پس پرسیده شد پیغمبر از فراخی حوض

فقال صلى الله عليه وسلم ما بين مقامي هذا إلى عمان شرابه أشد بياضاً من

پس گفت پیغمبر صلعم مقدار آنچه در میان جای ایستادن من است تا عمان آب او سخت ترست از روی سفیدی

اللبن وأحلى من العسل فيه ميزابان من الجنة أحدهما من ورق و

از شیر و شیرین ترست از شهد در و دو ناودان است از بهشت یکی از آن دو ناودان از نقره است و

الآخر من ذهب من شرب منه شربة لم يظمأ بعدها أبداً وقال

دیگری از طلاست کسیکه بخورد از و یکبار تشنه نشود پس از آن هرگز و فرمود

صلى الله عليه وسلم في حديث عبد الله بن عمر رض موعدكم حوضي عرضه مثل

پیغمبر صلعم در حدیث عبد الله بن عمر رض محل وعده شما حوض منست پهنای او مانند

طوله وهو أبعد ما بين أيلة إلى مكة وذلك مسيرة شهر فيه أباريق

درازی او و آن دورترست از مقدار آنچه در میان ایلیا تا مکه است و آن مقدار سیر یکماه است در وی ابریقهاست

أمثال الكواكب ماؤه أشد بياضاً من الفضة من ورده فشرب منه

مقدار ستارهای در بسیاری و روشنی آب او سخت ترست از روی سفیدی از نقره کسیکه وارد شود بحوض پس بخورد از او

لم يظمأ بعدها أبداً وكذلك لكل نبي من الأنبياء حوض إلا صالح

تشنه نشود پس از آن هرگز و همچنین مر هر پیغمبری را حوض است مگر حضرت صالح

النبي فإن حوضه ضرع ناقته يسقي من ذلك مؤمنو كل أمة

پیغمبر را پس بدرستی حوض او پستان ناقه اوست سیراب شوند از آن حوض مسلمانان هر امت

منهم دون الكافرين وفي حديث آخر عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال حوضي

از آن امتها نه کافران و در حدیث دیگر است از پیغمبر بدرستی که فرمود حوض من

ما بين عدن وعمان حافتاه خيام الدر المجوف وآنيته عدد نجوم

مقدار دوری است که درمیان عدن و عمان است دو جانب او خیمه ها مروارید کاواک است و آوندهای او بشمار ستارهای

السماء طينه المسك الأذفر ماؤه أبيض من اللبن وأبرد من الثلج

آسمان است گل او خوشبوی از مشک اذفر آب او سفیدتر از شیر است و سردتر از یخ است

وأحلى من العسل من شرب منه شربة لم يظمأ بعدها أبداً فيذاد

و شیرین تر از شهد است کسیکه بخورد ازو یک جرعه تشنه نشود پس از آن هرگز پس دور کرده

عني يوم القيمة رجال كما تذاد الغريبة من الإبل فأقول الأهل

از من در روز قیامت مردان را چنانچه رانده شود شتر بیگانه از میان شتران خود پس گویم هان بیایید

الأهل فيقال إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك فأقول ما أحدثوا

بیایید شما پس گفته شود مرا و را بدرستی تو نمیدانی چه پیدا کرده اند پس از تو پس گویم چه چیز نو پیدا کردند

فيقال إنهم غيروا وبدلوا فأقول ألا سحقاً وبعداً وقد أنكرت

پس گفته شود بدرستی ایشان دگرگون کردند و تبدیل کردند پس گویم آگاه باشید دوری باد ایشان را از رحمت و تحقیق انکار کرده اند

ذلك المعتزلة فلا يسقون منه ويدخلون النار ورداً عطاشاً

این حوض را معتزله پس آب داده نشود ایشان را از حوض و در آورده شوند در آتش در حالی که طالب آب اند و تشنه اند

إن لم يتوبوا عن مقالتهم وجحودهم الحق ورد الآيات والأخبار

اگر توبه نکنند از سخن خویش و از انکار کردن ایشان حق را و از رد کردن آیات و احادیث

والآثار وقد روي عن أنس بن مالك رض يرفعه إلى النبي صلى الله عليه وسلم

و اقوال اکابر را و مرویست از انس ابن مالك رض که میرسانید این حدیث را به پیغمبر

أنه قال من كذب بالشفاعة لم يكن له فيها نصيب ومن كذب

بدرستی پیغمبر فرمود کسیکه دروغ داشت شفاعت را نباشد مر او را در آن هیچ بهره و کسیکه دروغ داشت

بالحوض لم يكن له فيه نصيب وأهل السنة يعتقدون أن الله

حوض را نباشد مر او را در آن حوض بهره و اهل سنت اعتقاد میکنند بدرستی که خدای

يجلس رسوله ونبيه المختار على سائر رسله وأنبيائه معه على

بنشاند پیغمبر خود را که برگزیده شده است بر همه پیغمبران با خود بر

الْعَرْشِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ لِمَا رُوِيَ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ ابْنِ عُمَرَ رض عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم

عرش در روز قیامت از جهت آنچه که مرویست از عبد الله بن عمر رض از پیغمبر

فِي قَوْلِهٖ عَزَّ وَجَلَّ عَسٰى اَنْ يَّبْعَثَكَ رَبُّكَ مَقَامًا مَّحْمُوْدًا قَالَ يُجْلِسُهٗ

در بیان قول حق تعالی نزدیکست آنکه بفرستد ترا پروردگار تو در مقام محمود فرمود پیغمبر بنشاند

مَعَهٗ عَلَى السَّرِيْرِ وَعَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالٰى

با خویش بر تخت و مرویست از هشام از عایشه رض

عَنْهَا اَنَّهَا قَالَتْ سَاَلْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْمَقَامِ الْمَحْمُوْدِ فَقَالَ

بدرستی آن عایشه گفت پرسیدم پیغمبر را از مقام محمود پس گفت

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَدَنِيْ رَبِّي الْقُعُوْدَ عَلَى الْعَرْشِ وَكَذٰلِكَ عَنْ عُمَرَ بْنِ

پیغمبر وعده کرد مرا پروردگار نشستن بر تخت و همچنین طور مرویست از عمر رض

الْخَطَّابِ رض وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سَلَامٍ رض قَالَ اِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ

و مرویست از عبد الله رض فرمود پیغمبر وقتیکه باشد روز قیامت

جِيْئَ بِنَبِيِّكُمْ فَاُقْعِدَ بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ عَلٰى كُرْسِيِّهٖ فَقِيْلَ لَهٗ يَا اَبَا مَسْعُوْدٍ

آورده شود پیغمبر شما را و نشانده شود بحضور حق تعالی بر کرسی او پس گفته شد مرا ای ابو مسعود

اِذَا كَانَ عَلٰى كُرْسِيِّهٖ اَلَيْسَ هُوَ مَعَهٗ قَالَ وَيْلَكُمْ هٰذَا اَقَرُّ حَدِيْثٍ

وقتیکه باشد بر کرسی او آیا نیست آن پیغمبر با خدا یعنی گفت ابو سعید هلاکت باد شما را این حدیث

فِي الدُّنْيَا لِعَيْنِيْ وَقَالَ الْحَجَّاجُ فِيْ حَدِيْثِهٖ اِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ نَزَلَ

در دنیا از برای چشم من و گفته است حجاج در حدیث خود وقتیکه باشد روز قیامت فرود آید

الْجَبَّارُ عَلٰى عَرْشِهٖ وَقَدَمَاهُ عَلَى الْكُرْسِيِّ وَيُؤْتٰى بِنَبِيِّكُمْ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيُقْعَدُ

خدا تعالی بر عرش خود و پاهای او بر کرسی باشد آورده شود پیغمبر شما را پس نشانده شود آن

بَيْنَ يَدَيْهِ عَلَى الْكُرْسِيِّ فَقَالُوْا لِلْحُمَيْدِيِّ اِذَا كَانَ عَلَى الْكُرْسِيِّ فَهُوَ

حضرت در دست او بر کرسی پس گفتند مر حمیدی را الذین باشد بر کرسی آن پیغمبر

مَعَهٗ قَالَ نَعَمْ وَيْلَكُمْ هُوَ مَعَهٗ وَيَعْتَقِدُ اَهْلُ السُّنَّةِ اَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى

با خدا تعالی گفت حمیدی آری هلاک باشد شما را آن پیغمبر با حضرت است و اعتقاد میکنند اهل سنت بدرستی حق تعالی

يُحَاسِبُ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَيُدْنِيْهِ فَيَضَعُ كَنَفَهٗ عَلَيْهِ حَتّٰى

حساب میکند بنده مومن خود را در روز قیامت و نزدیک میکند او را پس می نهد ستر خود را بر او تا آنکه

يَسْتُرَهٗ مِنَ النَّاسِ لِمَا رُوِيَ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عُمَرَ رض اَنَّهٗ سَمِعَ رَسُوْلَ

میپوشد او را از مردم از جهت آنچه مرویست از عبد الله بدرستی شنید پیغمبر را

اللّٰهِ يَقُوْلُ يُؤْتٰى بِالْمُؤْمِنِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَيُدْنِيْهِ اللّٰهُ تَعَالٰى مِنْهُ فَيَضَعُ

میگفت آورده میشود مسلمانان را در روز قیامت پس نزدیک میکند حق تعالی او را از خود پس می نهد

كفه عليه حتى ستره من الناس فيقول عبدي اتعرف ذنب كذا

اتعرف ذنب كذا وكذا مرتين فيقول نعم رب حتى اذا اقره بذنوبه

كلها فرأى نفسه انه قد هلك فيقول له الحق عز وجل عبدي

ذنوبك هذه بأني قد سترتها عليك في الدنيا وانا اغفرها لك

اليوم ومعنى المحاسبة تعريف الله عبده بمقادير ثواب الاعمال

وعذابه بقراءة سيئاته وحسناته وما له وما عليه وقد انكرت

المعطلة المحاسبة وقد كذبهم الله تعالى بقوله ان الينا ايابهم

ثم ان علينا حسابهم ويعتقد اهل السنة ان لله تعالى ميزانا

يزن فيه الحسنات والسيئات يوم القيامة له كفتان ولسان

وقد انكرت المعتزلة مع المرجئة والخوارج ذلك فقالت ان معنى

الميزان العدل دون موازنة الاعمال وفي كتاب الله وسنة رسوله

تكذيبهم قال الله تعالى ونضع الموازين القسط ليوم القيمة فلا

تظلم نفس شيئا وان كان مثقال حبة من خردل اتينا بها و

كفى بنا حاسبين وقال تعالى فاما من ثقلت موازينه فهو في

عيشة راضية واما من خفت موازينه فامه هاوية الآية و

الْعَدْلُ لَا يُوصَفُ بِالْخِفَّةِ وَالثِّقَلِ وَإِنَّمَا هُوَ بِيَدِ الرَّحْمٰنِ جَلَّ جَلَالُهُ

عدل را وصف نتوان کرد بسبکی و گرانی و این میزان بدست خدا تعالی باشد

لِأَنَّهُ هُوَ الَّذِي يَتَوَلَّى حِسَابَهُمْ لِمَا رَوَى النَّوَّاسُ بْنُ سَمْعَانَ الْكِلَابِيُّ

زیرا که خدا تعالی بخود گرفته است حساب ایشان را از جهت چیزی که روایت کرد نواس

قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ الْمِيزَانُ بِيَدِ الرَّحْمٰنِ عَزَّ وَجَلَّ

گفت شنیدم پیغمبر را که میفرمود ترازو بدست خداست

يَرْفَعُ أَقْوَامًا وَيَضَعُ آخَرِينَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَقِيلَ إِنَّهُ بِيَدِ جِبْرَائِيلَ

بلند کند خدا تعالی گروه‌ها و پست کند گروه دیگر را در روز قیامت و گفته شده است بدرستی که المیزان بدست جبرائیلست

عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَا رُوِيَ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ رض قَالَ إِنَّ جِبْرَائِيلَ

از جهت چیزی که مرویست از حذیفه گفت بدرستی جبرائیل

صَاحِبُ الْمِيزَانِ فَيَقُولُ لَهُ رَبُّهُ زِنْ يَا جِبْرَائِيلُ بَيْنَهُمْ فَيَرُدُّ بَعْضَهُمْ

صاحب ترازو است پس میگوید حق تعالی مر او را بسنج ای جبرائیل در میان ایشان پس گرداند بعضی ایشان را

عَلَى بَعْضٍ وَرَوَى عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عُمَرَ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُوضَعُ

بر بعضی و روایت کرد عبدالله گفت فرمود رسول خدا نهاده شود

الْمِيزَانُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَيُؤْتَى بِالرَّجُلِ فَيُوضَعُ فِي كِفَّةِ الْمِيزَانِ وَ

ترازو در روز قیامت پس آورده شود مرد را پس نهاده شود او را در پله ترازو و

يُوضَعُ مَا أُحْصِيَ مِنْ عَمَلِهِ فِي كِفَّتِهِ فَيَمِيلُ بِهِ الْمِيزَانُ فَيَبْعَثُ اللّٰهُ

نهاده شود چیزی که احصا کرده شده است از عملهای او در پله دیگر پس مایل میشود باو ترازو پس فرستاده شود او را

بِهِ إِلَى النَّارِ فَإِذَا أُدْبِرَ بِهِ إِذَا صَائِحٌ يَصِيحُ مِنْ عِنْدِ الرَّحْمٰنِ لَا تَعْجَلُوا

بسوی آتش پس وقتی که پشت گردانیده شود او را ناگاه فریاد کند فریاد کننده از پیش خدا عجلت مکنید

لَا تَعْجَلُوا فَإِنَّهُ قَدْ بَقِيَ لَهُ فَيُؤْتَى بِشَيْءٍ فِيهِ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللّٰهُ فَيُوضَعُ

عجلت مکنید پس بدرستی تحقیق مانده است او را چیزی پس آورده شود چیزی که درو نوشته باشد از کلمه توحید پس نهاده میشود

مَوْضِعَ الرَّجُلِ فِي كِفَّةِ حَسَنَاتِهِ حَتَّى يَمِيلَ بِهِ الْمِيزَانُ فَيُؤْمَرُ بِهِ إِلَى

در محل نهادن مرد پله نیکی‌هاست مایل خواهد شد باو ترازو پس فرموده شود او را بسوی

الْجَنَّةِ وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ يُؤْتَى بِالرَّجُلِ

بهشت و در حدیث دیگر است از پیغمبر بدرستی فرمود آورده میشود مرد را

يَوْمَ الْقِيٰمَةِ إِلَى الْمِيزَانِ ثُمَّ يُؤْتَى بِتِسْعَةٍ وَتِسْعِينَ سِجِلًّا كُلُّ سِجِلٍّ

در روز قیامت بسوی ترازو پس آورده میشود او را نود و نه سجل هر سجل

مَدَّ الْبَصَرِ فِيهَا كُلُّهَا سَيِّئَاتُهُ وَحَسَنَاتُهُ فَتَرْجَحُ سَيِّئَاتُهُ عَلَى

مقدار درازی چشم باشد در آن نود و نه سجل باشد همه بدیهای او و نیکیهای او پس گران آید بدیهای او بر

حسناته فيؤمر به الى النار فاذا ادبر به اذا صائح يصيح من

عند الرحمن لا تعجلوا لا تعجلوا فقد بقي له فيؤتى بمثل رأس الابهام

وامسك على النصف منها فيه شهادة ان لا اله الا الله واني

رسول الله فيوضع في كفة حسناته فتثقل حسناته على

سيئاته فيؤمر به الى الجنة وفي لفظ آخر فيخرج له بقرطاس مثل

هذا وامسك على ابهامه فيه شهادة ان لا اله الا الله وان

محمدا رسول الله الى آخر الحديث وقيل ان الصنج يومئذ مثاقيل

الذر والخردل تكون الحسنات في صورة حسنة تطرح في كفة النور

فتثقل بها الميزان برحمة الله وتكون السيئات في صورة سيئة

تطرح في كفة الظلمة فيخفف بها الميزان بعدل الله تعالى و

علامة ثقل الميزان ارتفاعها وعلامة انحطاطها خفتها

بخلاف موازين الدنيا وقيل هو مثل موازين الدنيا وسبب

ثقلها الايمان وقول الشهادتين وسبب خفتها الشرك بالله

عز وجل واذا ارتفعت ادخل صاحبها الجنة واذا خفت ادخل

صاحبها النار الهاوية لانها في تخوم اسفل السافلين كما قال

۱۷۸

الله عز وجل فاما من ثقلت موازينه فهو في عيشة راضية
اما هر کس که گران باشد سبزاهای او پس او در زندگانی که راضی خواهد بود
اي في جنة عالية واما من خفت موازينه فامه هاوية اي
یعنی در بهشت بلند اما کسی که سبک باشد سبزاهای او پس ام او هاویه است ای
اصله ومأواه ومرجعه نار حامية وهي هاوية والناس في
اصل و جای آرام و جای بازگشت او آتش سوزانست وان آتش نام او هاویه است و مردم در
موازنة الاعمال على ثلاثة اضرب منهم من ترجح حسناته على
سنجیدن اعمالها بر سه گونه اند بعضی اند که گران آید نیکیهای او بر
سيئاته فيؤمر به الى الجنة ومنهم من ترجح سيئاته على حسناته
بدیهای او پس فرموده شود او به بهشت و بعضی اند که گران آید بدیهای ایشان بر نیکیهای او
فيؤمر به الى النار ومنهم من لا ترجح احدهما على الاخرى فهم اصحاب
پس فرموده شود او بسوی دوزخ و بعضی اند که گران نباشد هیچ یکی از ان دو بر دیگری پس ایشان اصحاب
الاعراف ثم ينالهم الله برحمة اذا شاء فيدخلهم الجنة فهو قوله
اعراف باشند پس از ان برسد ایشان را حق تعالی برحمت خویش وقتی که خواهد پس درآرد ایشان را در بهشت پس اینست قول او
عز وجل وعلى الاعراف رجال الاية والذي يوزن صحائف اعمالهم
از قول الله تعالی و بر اعراف مردان باشند تا آخر آیت و چیزی که سنجیده شود نامهای اعمال ایشانست
على ما ذكرنا من تسعة وتسعين سجلا وطريق ذلك النقل والسمع
چنانچه ذکر کردیم از نود و نه سجل و راه ثبوت این نقلست از رسول و شنیدن از
واما المقربون فيدخلون الجنة بغير حساب كما جاء في الحديث
واما نزدیکان پس درآیند در بهشت بی حساب چنانچه آمده است در حدیث
انه يدخل الجنة سبعون الفا بغير حساب ومع كل واحد منهم
بدرستی که درآید در بهشت هفتاد هزار کس بیحساب و با هر یکی که از ایشان
سبعون الفا على نص الحديث المشهور واما الكافرون فيدخلون
هفتاد هزار باشند چنانچه در حدیث مشهور وارد است اما کافران پس درآیند
النار بغير حساب ومن المؤمنين من يحاسب حسابا يسيرا ثم
در دوزخ بیحساب و بعضی مومنان اند که حساب کرده شوند حساب آسان پس
يؤمر به الى الجنة على ما تقدم ومنهم من يناقش ثم امره الى الله
فرموده شود او بسوی بهشت چنانچه بالا گذشت و بعضی اند از مومنان که مناقشه کرده شود ایشان را در حساب
ان شاء امر به الى الجنة او الى النار قال عز وجل فاما من اوتي
اگر خواهد امر کند او را بسوی بهشت یا بسوی آتش فرمود حق تعالی پس اما کسی که داده میشود

كِتَابَهُ بِيَمِينِهِ فَسَوْفَ يُحَاسَبُ حِسَابًا يَسِيرًا الآية وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا

اورا نامه اعمال او بدست راستش پس سر انجام است که حساب کرده شود آسان تر تا آخر آیة

وَكُلَّ إِنْسَانٍ أَلْزَمْنَاهُ طَائِرَهُ فِي عُنُقِهِ وَنُخْرِجُ لَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ كِتَابًا

و هر آدمی لازم ساختیم عمل اورا در گردن او برآورده میشود اورا در روز قیامت نامه

يَلْقٰهُ مَنْشُورًا اِقْرَأْ كِتَابَكَ كَفٰى بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا

که می بیند پراگنده کرده شده بخوان نامه اعمال خود را بس است نفس تو امروز بر حساب گیرنده

وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَدِيثِ عَلِيٍّ رض إِنَّ اللهَ يُحَاسِبُ كُلَّ الْخَلْقِ

و فرموده پیغمبر در حدیثی که مرویست از علی رض بدرستی حق تعالی حساب کند همه خلق را

إِلَّا مَنْ أَشْرَكَ بِاللهِ فَإِنَّهُ لَا يُحَاسَبُ وَيُؤْمَرُ بِهِ إِلَى النَّارِ فَصْلٌ

مگر کسی که شریک اعتقاد کرده باشد بخدا پس بدرستی او حساب کرده نمیشود و فرموده میشود اورا بسوی آتش

وَيَعْتَقِدُ أَهْلُ السُّنَّةِ أَنَّ الْجَنَّةَ وَالنَّارَ مَخْلُوقَتَانِ وَهُمَا الدَّارَانِ

در اعتقاد دارند اهل سنت بدرستی بهشت و دوزخ پیدا کرده شده اند و این هر دو سرا است

أَعَدَّهُمَا اللهُ تَعَالَى إِحْدٰهُمَا لِلنَّعِيمِ وَالثَّوَابِ لِأَهْلِ الطَّاعَةِ وَ

طیار کرده است آن دو سرای را خدای تعالی یکی از آن دو برای نعمت و ثواب دادن مر اهل طاعت و

الْإِيمَانِ وَالْأُخْرٰى لِلْعِقَابِ وَالنَّكَالِ لِأَهْلِ الْمَعَاصِي وَالطُّغْيَانِ

ایمان را و دیگر از برای عذاب و نکال مر اهل گناه و سرکشی

هُمَا مُنْذُ خَلَقَهُمَا اللهُ تَعَالَى بَاقِيَتَانِ لَا يَفْنِيَانِ أَبَدًا وَهِيَ الْجَنَّةُ الَّتِي

و آن دو سرای از آن هنگام که پیدا کرده است آنها را باقی اند فانی نمیشوند هرگز و آن بهشتی است که

كَانَ فِيهَا آدَمُ وَحَوَّاءُ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَإِبْلِيسُ اللَّعِينُ ثُمَّ أُخْرِجَا مِنْهَا

بوده است درو آدم و حوا ع و شیطان پس برآورده شدند از آن هر دو

الْقِصَّةَ الْمَشْهُورَةَ وَقَدْ أَنْكَرَتِ الْمُعْتَزِلَةُ ذٰلِكَ فَأَمَّا الْجَنَّةُ فَلَا

بعنوان قصه مشهوره را و بتحقیق انکار کرده اند معتزله این را اما بهشت پس نمی

يَدْخُلُونَهَا وَأَمَّا النَّارُ فَلَعَمْرِي هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ مُخَلَّدُونَ

درآیند آن معتزله درو و اما آتش پس سوگند به بقای خود ایشان درو همیشه خواهند بود

لِإِنْكَارِهِمْ وَحُكْمِهِمْ بِذٰلِكَ لِلْمُؤْمِنِ الْمُوَحِّدِ الْمُطِيعِ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ سَبْعِينَ

از جهت انکار کردن ایشان آن جنت و نار را و از جهت حکم کردن ایشان بآن آتش از برای مسلمانان که اعتقاد توحید دارند

سَنَةً بِكَبِيرَةٍ وَاحِدَةٍ وَفِي كِتَابِ اللهِ وَسُنَّةِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

هفتاد سال بواسطه یک کبیره و در کتاب خداوند تعالی و سنت رسول ص

تَكْذِيبُهُمْ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ جَنَّةٍ عَرْضُهَا السَّمٰوٰتُ وَالْأَرْضُ أُعِدَّتْ

تکذیب ایشان را هست فرموده حق تعالی بهشت که پهنای او مقدار هفت طبقه آسمان و زمین است که طیار کرده

١٨٠

١٨١

للمتقين وقال عز وجل اتقوا النار التي اعدت للكافرين وما

مر پرهیزگاران را و فرمود حق تعالی بترسید آتش را که طیار کرده شده است برای کافران و چیزی که

كان معدا كان موجودا يعلمه كل عاقل فنعلم انهما مخلوقتان

باشد طیار شده باشد موجود میداند این سخن را هر عاقل پس دانسته شد که این هر دو مخلوق اند الان

وقال رسول الله صلى الله عليه وسلم في حديث انس بن مالك رض دخلت الجنة

و فرمود رسول خدا در حدیث انس درآمدم در بهشت

فاذا انا بنهر يجري حافتاه خيام اللؤلؤ فضربت بيدي الى ما

پس ناگاه رسیدم بجوی که روان است دو طرف او خیمهای مروارید پس زدم بدست خود بسوی چیزی که

يجري فاذا مسك اذفر قلت يا جبرئيل ما هذا قال هذا الكوثر الذي

میرفت پس ناگاه [illegible] مشک خوشبوی گفتم ای جبرائیل چه چیز است گفت جبرائیل این است کوثر که

اعطاك الله تعالى وقال صلى الله عليه وسلم في حديث ابي هريرة رض حين قيل

داده است حق تعالی و گفت رسول در حدیث ابو هریره رض وقتیکه گفته شد

له يا رسول الله اخبرنا عن الجنة ما بناؤها قال عليه السلام لبنة

مر او را ای پیغمبر خدا خبر کن مرا از بهشت چیست بنای او گفت پیغمبر یک خشت از

من ذهب ولبنة من فضة وملاطها مسك اذفر وحصاها

از طلا است و یک خشت او از نقره و گل او از مشک خوشبوی است و سنگریزه او

الياقوت واللؤلؤ وترابها الورس والزعفران من دخلها يخلد

یاقوت و مروارید است و خاک او ورس و زعفران کسیکه درآید در وی همیشه ماند

ولا يموت وينعم ولا يبأس ولا يخرق ثيابهم ولا يبلى شبابهم فهذا

و نمیرد و خوش باشد عیش او و سختی نه بیند و کهنه نشود جامهای ایشان و کهنه نشود جوانی ایشان

دليل على كونهما مخلوقتين وان نعيم الجنة دائم لا يفنى كما قال

دلیلست بر بودن آن هر دو مخلوق و هر آینه نعمت بهشت همیشه است فانی نشود چنانچه فرمود

الله تعالى اكلها دائم وظلها وقال عز وجل لا مقطوعة ولا

حق تعالی ماکولات بهشت همیشه است و سایه او و فرمود حق تعالی نه بریده شده است و نه

ممنوعة ومن نعيمها الحور العين خلقهن الله تعالى في الجنة

باز داشته شده است و از نعمتهای آن بهشت حوران که چشمها کلان دارند پیدا کرده است ایشان را حق تعالی در بهشت

للبقاء لا يفنين ولا يمتن كما قال عز وجل فيهن قاصرات الطرف

از برای همیشگی و فانی نشوند و نه میرند چنانچه فرمود حق تعالی در آنها یعنی در بهشت حوریانند [illegible]

لم يطمثهن انس قبلهم ولا جان وقوله تبارك وتعالى حور مقصورات

[illegible] سوده است ایشان را آدمی پیش از اهل جنت و نه جن و قول خدا تعالی حورانند [illegible]

في الخيام وروت ام سلمة زوجة النبي صلى الله عليه وسلم قالت قلت يا رسول
الله اخبرني عن قول الله عز وجل كامثال اللؤلؤ المكنون قال صفاؤهن
كصفاء الدر في الاصداف الى ان قال يقلن نحن الخالدات فلا نموت
ابدا ونحن الناعمات فلا نبأس ونحن المقيمات فلا نظعن ابدا
ونحن الراضيات فلا نسخط ابدا وهن في دار حق فلا يقلن الا حقا
والنبي صلى الله عليه وسلم صادق لا يقول الا حقا فاخبر انهن خالدات لا
يمتن وروى معاذ بن جبل رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال لا تؤذي
امرأة زوجها في الدنيا الا قالت زوجته من الحور العين لا تؤذيه
قاتلك الله فانما هو عندك دخيل يوشك ان يفارقك الينا
فاذا ثبت انهما لا يفنيان وما فيهما ابدا فلا يخرج الله تعالى
من الجنة احدا ولا يسلط على اهلها الموت فيها ولا يزول عنهم
نعيمها لانهم في كل يوم في مزيد نعيم ابد الاباد وتمام نعيمهم
ان الله يأمر بالموت فيذبح على سور بين الجنة والنار وينادي
المنادي يا اهل الجنة خلود ولا موت ويا اهل النار خلود ولا
موت على ما ورد به الخبر الصحيح عن النبي صلى الله عليه وسلم

فصل

١٨٣

ويعتقد اهل الاسلام قاطبة ان محمد بن عبد الله بن عبد المطلب

و اعتقاد کنند اهل اسلام همه بدرستی محمد را ابن عبد المطلب

بن هاشم رسول الله وسيد المرسلين وخاتم النبيين وانه مبعوث

پیغمبر خدا است و سالار همه پیغمبران است و تمام کرده شده است با او پیغمبران را بدرستی او فرستاده شده است

الى الناس كافة والى الجن عامة كما قال الله عز وجل وما ارسلناك

بسوی مردم همه و بسوی جن همه فرستاده ام ترا

الا كافة للناس وما ارسلناك الا رحمة للعالمين وقال النبي

مگر رحمت و فرستاده ام ترا مگر رحمت از برای جن و انس و فرمود پیغمبر

صلى الله عليه وسلم في حديث ابن امامة رض ان الله فضلني على الانبياء

در حدیث ابی امامه بدرستی حق تعالی بزرگی داد مرا بر همه پیغمبران

باربع ارسلني الى الناس كافة وذكر الحديث وانه صلى الله عليه وسلم

بچهار چیز فرستاده مرا بسوی مردم همه و ذکر کرد حدیث را و اعتقاد کنند اهل اسلام اینکه بدرستی پیغمبر

اعطي من المعجزات ما اعطي غيره وقد عدها بعض اهل العلم

داده شده است از معجزات چیزی که داده نشده است دیگران را و تحقیق شمرده اند بعضی علما

الف معجزة منها القرآن المنظوم على وجه مخصوص مفارق

هزار معجزه را بعضی از آنها قرآن است که تالیف داده شد بر طریق مخصوص که جدا است

لجميع اوزان كلام العرب ونظمه وترتيبه وبلاغته وفصاحته

از همه وزن های کلام عرب و تالیف القرآن و ترتیب او و بلاغت او و فصاحت او

على وجه جاوز فصاحة كل فصيح وبلاغة كل بليغ وعجزت العرب

در گذشته است فصاحت هر فصیح و بلاغت هر بلیغ را و درمانده اند عرب

ان تأتي بمثله ولا بسورة منه كما قال الله تعالى فأتوا بسورة

از آوردن مانند او نه قادر اند باوردن سوره از مثل او چنانکه گفت حق تعالی بگو پیغمبر پس بیارید

من مثله ولا بسورة منه كما قال الله تعالى فأتوا بعشر سور مثله

مانند آن قرآن چنانچه گفته حق تعالی بگو پیغمبر پس بیارید ای منکران ده سوره از خود مانند کرده

مفتريات فلم يأتوا ثم قال تعالى فأتوا بسورة من مثله فعجزوا

در فصاحت و بلاغت پس نیاوردند فرمود پس بیارید یک سوره از مانند قرآن پس درماندند

عن ذلك مع زيادة بلاغتهم وفصاحتهم على اهل زمانهم وانقطعوا

از آوردن با وجود زیادت بودن بلاغت و فصاحت ایشان بر اهل زمانه خود و جدا شدند

فظهر فضله عليهم فلذلك صار القرآن معجزا له صلى الله عليه وسلم

پس ظاهر شد فضل پیغمبر بر ایشان پس از جهت اینکه گشت قرآن معجزه پیغمبر را

كالعصى في حق موسى عليه السلام لأن موسى بعث في زمان
السحرة الحذاق في صنعتهم فتلقفت عصى موسى عليه السلام
ما سحروا به أعين الناس وخيلوه إليهم فغلبوا هنالك وانقلبوا
صاغرين وألقي السحرة ساجدين وكإحياء عيسى عليه السلام الموتى
وإبرائه الأكمه والأبرص لأنه عليه السلام بعث في زمن الناس فيه
أطباء حذاق به يوثقون الأعلال والأسقام التي لا تبرأ ببراعتهم
في صدق الصنعة فانقادوا إليه وآمنوا به لمجاوزته في الصنعة
عليهم وبراعته في المعجزة فيما تواطؤه منه ففصاحة القرآن
وإعجازه معجزة للنبي صلى الله عليه وسلم كالعصا وإحياء الموتى في حق
موسى وعيسى عليهما السلام ومن معجزاته عليه السلام نبع الماء
من بين أصابعه وإطعام الزاد القليل الخلق الكثير وكلام الذراع
المسموم وقوله لا تأكل مني فإني مسموم وانشقاق القمر و
حنين الجذع وكلام البعير ومجيء الشجرة إليه وغير ذلك مما
يبلغ ألف معجزة على ما ذكر وأما آيات النبي صلى الله عليه وسلم فمثل عصى
موسى ويده البيضاء وإحياء الموتى وإبراء الأكمه والأبرص ومثل

ناقة صالح والمعجزات التي كانت للأنبياء للأمرين أحدهما لئلا

ناقه صالح و دیگر معجزات که بودند پیغمبرانرا از جهت دو وجه یک وجه آنکه

يكذب لها أمة فيهلكوا كما هلكت الأمم قبلهم كما قال الله تعالى وما

تکذیب نکنند آن معجزه را امت او پس هلاک شوند چنانچه هلاک شده اند امتها پیشین چنانچه فرمود حق تعالی که

منعنا أن نرسل بالآيات إلا أن كذب بها الأولون والثاني لو جاء

باز نداشت مرا از فرستادن معجزات انبیا گذشته مگر آنکه تکذیب کرده بودند آن معجزه را پیشینیان و دوم وجه آنست اگر می آورد

بمثل ما جاء به الأولون لقالوا له ما جئت بغريب وقد نقلت من موسى

مانند چیزیکه آورده بودند انبیا پیشینیان هر آینه میگفتند ایشان مر پیغمبر را نه آورده تو چیزی غریب و کمیاب و تحقیق نقل کرده شده است از موسی

وعيسى فأنت من أتباعهم لا نؤمن لك حتى تأتينا بما لم يأت به الأولون

و عیسی پس تو از تابعان ایشان هستی ایمان نمی آریم بتو تا آنکه بیاری تو مایانرا بچیزیکه نیاورده اند پیغمبران سابق

ولهذا لم يؤت الله سبحانه نبيا من أنبيائه معجزة غيره بل خص كل نبي

ازین جهت نداده است حق تعالی هیچ پیغمبر را معجزه دیگری بلکه خاص کرده پیغمبر را

بمعجزة غير معجزة من كان قبله **فصل** ويعتقد أهل السنة أن أمة

بمعجزه غیر معجزه کسیکه بوده پیش از او و اعتقاد میکنند اهل سنت بدرستی امت

محمد عليه السلام خير الأمم أجمعين وأفضلهم أهل القرن الذين

محمد ع بهترین امتها است همه و بهترین آن امت اهل زمانه اند که

شاهدوه وآمنوا به وصدقوه وبايعوه وتابعوه وقاتلوا بين يديه

دیده اند اورا و گرویده اند باو و تصدیق کرده اند اورا و بیعت کرده اند اورا و پیروی کرده اند باو و جنگ کرده اند بکفار پیش او

وفدوه بأنفسهم وأموالهم وعزروه ونصروه وأفضل أهل القرن

فدا کرده اند جانهای خویش را و مالهای خود را و بزرگی داده اند و یاری کرده اند اورا و بهترین اهل این قرن

أهل الحديبية الذين بايعوه بيعة الرضوان فهم ألف وأربع مائة رجل

آنهایی اند که در حدیبیه بودند با پیغمبر ع بیعت کرده اند باو بیعت رضوان که حق تعالی از ایشان راضی شده و ایشان یکهزار و چهارصد کسانی اند

وأفضلهم أهل بدر وهم ثلث مائة وثلثة عشر رجلا عدد أصحاب

و بهترین اهل حدیبیه کسانی اند که در بدر حاضر بودند با پیغمبر و ایشان سیصد و سیزده مرد اند مقدار شمار یاران

طالوت وأفضلهم الأربعون أهل دار الخيزران الذين كملوا بعمر بن

طالوت و بهترین ایشان چهل اند اهل دار خیزران آن کسانیکه تمام کردند به عمر رض

الخطاب وأفضلهم العشرة الذين شهد لهم النبي صلى الله عليه وسلم بالجنة وهم أبو بكر

و بهترین ایشان ده کس اند که گواهی داد ایشانرا پیغمبر ع به بهشت و ایشان این ده

وعمر وعثمان وعلي وطلحة والزبير وعبد الرحمن بن عوف وسعد وسعيد

[illegible]

١٨٥

وَأَبُو عُبَيْدَةَ بْنُ الْجَرَّاحِ وَأَفْضَلُ هٰؤُلَاءِ الْعَشَرَةِ الْأَبْرَارِ الْخُلَفَاءُ الرَّاشِدُونَ

وبهترین این ده کس نیکوکار خلفا راه نما ینده

الْأَرْبَعَةُ الْأَخْيَارُ وَأَفْضَلُ الْأَرْبَعَةِ أَبُو بَكْرٍ ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ عُثْمَانُ ثُمَّ عَلِيٌّ رَضِيَ

پسندیده خصالت وبهترین چهار ابوبکر است پس عمر است پس عثمانست پس علی است

اللّٰهُ تَعَالَىٰ عَنْهُمْ وَلِهٰؤُلَاءِ الْأَرْبَعَةِ الْخِلَافَةُ بَعْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ثَلٰثُونَ سَنَةً

ومراین اینهمه را خلافتست پس از پیغمبر سی سال

وَلِيَ مِنْهَا أَبُو بَكْرٍ رض سَنَتَيْنِ وَشَيْئًا وَعُمَرُ رض عَشْرًا وَعُثْمَانُ رض اثْنَي عَشَرَ وَعَلِيٌّ

والی گردید شد از ان سی ابوبکر رض دو سال وچیزی ووالی شد عمر ده سال وعثمان دوازده سال وعلی

رض سِتًّا ثُمَّ وَلِيَهَا مُعَاوِيَةُ تِسْعَ عَشَرَ سَنَةً وَكَانَ قَبْلَ ذٰلِكَ وَلَّاهُ عُمَرُ الْإِمَارَةَ

شش سال پس از ان والی شد بر خلافت معاویه نوزده سال وبوده است ازین پیش سیزده بود باو عمر رض حکومت را

عَلَىٰ أَهْلِ الشَّامِ عِشْرِينَ سَنَةً وَخِلَافَةُ الْأَئِمَّةِ الْأَرْبَعَةِ كَانَتْ بِاخْتِيَارِ الصَّحَابَةِ

بر شام بیست سال وخلافت را چهار امام بوده است باختیار یاران را

وَاتِّفَاقِهِمْ وَرِضَاهُمْ وَلِفَضْلِ كُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ فِي عَصْرِهِ وَزَمَانِهِ عَلَىٰ مَنْ سِوَاهُ

و باتفاق ایشان وبرضای ایشان از جهت بزرگی هر یک از ایشان در زمانه خویش بر دیگران

مِنَ الصَّحَابَةِ وَلَمْ تَكُنْ بِالسَّيْفِ وَالْقَهْرِ وَالْغَلَبَةِ وَالْأَخْذِ مِمَّنْ هُوَ أَفْضَلُ مِنْهُ

از اصحاب ونبوده است آن خلافت به تیغ وقهر وغلبه وگرفتن از کسیکه بهتر ازو باشد

وَأَمَّا خِلَافَةُ أَبِي بَكْرٍ الصِّدِّيقِ رِضْوَانُ اللّٰهِ عَلَيْهِ وَسَلَامُهُ وَبَرَكَاتُهُ فَبِاتِّفَاقِ

واما خلافت صدیق اکبر رض پس بوده است باتفاق

الْمُهَاجِرِينَ وَالْأَنْصَارِ كَانَتْ وَذٰلِكَ لَمَّا تُوُفِّيَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَامَتْ

تمام صحابه از مهاجران وانصار واین ثابت است هرگاه که میرانده شد رسول خدا ع برخاستند

خُطَبَاءُ الْأَنْصَارِ فَقَالُوا مِنَّا أَمِيرٌ وَمِنْكُمْ أَمِيرٌ فَقَامَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ رض فَقَالَ

خطیبان انصار پس گفتند انصار مر مهاجران را از ما امیر واز شما امیر پس برخاست عمر رض وگفت

يَا مَعْشَرَ الْأَنْصَارِ أَلَسْتُمْ تَعْلَمُونَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَمَرَ أَبَا بَكْرٍ أَنْ يَؤُمَّ بِالنَّاسِ قَالُوا

ای گروه انصار آیا نمیدانید شما بدرستی پیغمبر ع فرمود ابوبکر را باینکه امامت کند گفتند

بَلَىٰ قَالَ فَأَيُّكُمْ تَطِيبُ نَفْسُهُ أَنْ يَتَقَدَّمَ أَبَا بَكْرٍ قَالُوا مَعَاذَ اللّٰهِ أَنْ نَتَقَدَّمَ أَبَا بَكْرٍ

آری گفت پس کدامی خوش می آید نفس اورا اینکه پیش شود از ابوبکر گفتند پناه میجوئیم بخدا از اینکه پیش شویم از ابابکر

وَفِي لَفْظٍ فَقَالَ لَهُمْ عُمَرُ رض فَأَيُّكُمْ تَطِيبُ نَفْسُهُ أَنْ يُزِيلَهُ عَنْ مَقَامٍ أَقَامَهُ فِيهِ رَسُولُ

ودر لفظ دیگر واقعست پس کدامی شما خوش می آید نفس اورا اینکه دور کند ابوبکر را از جائیکه اقامت کرده است اورا در اینجا

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالُوا كُلُّهُمْ كُلُّنَا لَا تَطِيبُ أَنْفُسُنَا نَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ فَاتَّفَقُوا مَعَ

رسول خدا ع پس گفتند همه ایشان همه ما یان خوش نمی آید نفس ما را آمرزش میخواهیم از خدا پس اتفاق کردند همه یاران

۱۸۶

المهاجرين فبايعوه باجمعهم وفيهم علي والزبير ولهذا قيل في النقل الصحيح
لما بويع ابو بكر الصديق رض قام ثلثا يقبل على الناس يقول يا ايها الناس
اقلتكم بيعتي هل من كاره فيقوم علي رض في اوائل الناس فيقول لا نقيلك ولا
نستقيلك ابدا قدمك رسول الله صلى الله عليه وسلم فمن يؤخرك وبلغنا عن الثقات
ان عليا رض كان اشد الصحابة قولا في امامة ابي بكر رض وروي ان عبد الله
بن الكواء دخل على علي بعد قتال الجمل وسأله هل عهد اليك رسول الله صلى الله عليه وسلم في
هذا الامر شيئا فقال نظرنا في امرنا فاذا الصلوة عضد الاسلام فرضينا
لدنيانا بما رضي الله ورسوله لديننا فولينا الامر ابا بكر وذلك ان
النبي صلى الله عليه وسلم استخلف ابا بكر الصديق رض في اقامة الصلوة المفروضة
ايام مرضه فكان يأتيه بلال وقت كل صلوة فيؤذنه بالصلوة فيقول
عليه السلام مروا ابا بكر رض فليصل بالناس وكان النبي صلى الله عليه وسلم يتكلم في
شان ابي بكر رض في حال حيوته بما يتبين للصحابة انه احق الناس بالخلافة
بعده وكذلك في حق عمر وعثمان وعلي ان كل واحد منهم احق بالامر في
عصره وزمانه من ذلك ما روى ابن بطة باسناده عن علي رض انه قال
قيل يا رسول الله صلى الله عليه وسلم من نؤمر بعدك قال صلى الله عليه وسلم ان تؤمروا ابا بكر تجدوه

١٨٧

آمِينًا زَاهِدًا فِي الدُّنْيَا رَاغِبًا فِي الْآخِرَةِ وَإِنْ تُؤَمِّرُوا عُمَرَ تَجِدُوهُ قَوِيًّا أَمِينًا

لَا يَخَافُ فِي اللهِ لَوْمَةَ لَائِمٍ وَإِنْ تُوَلُّوا عَلِيًّا تَجِدُوهُ هَادِيًا مَهْدِيًّا فَلِذَلِكَ

أَجْمَعُوا عَلَى خِلَافَةِ أَبِي بَكْرٍ وَقَدْ رُوِيَ عَنْ إِمَامِنَا أَبِي عَبْدِ اللهِ أَحْمَدَ بْنِ حَنْبَلٍ

رِوَايَةٌ أُخْرَى أَنَّ خِلَافَةَ أَبِي بَكْرٍ رض ثَبَتَتْ بِالنَّصِّ الْجَلِيِّ وَالْإِشَارَةِ وَهُوَ

مَذْهَبُ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ وَجَمَاعَةٍ مِنْ أَصْحَابِ الْحَدِيثِ رض وَوَجْهُ هَذِهِ

الرِّوَايَةِ مَا رَوَى أَبُو هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم أَنَّهُ قَالَ لَمَّا عُرِجَ بِي إِلَى السَّمَاءِ

سَأَلْتُ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَجْعَلَ الْخَلِيفَةَ مِنْ بَعْدِي عَلِيَّ بْنَ أَبِي طَالِبٍ فَقَالَتِ

الْمَلَائِكَةُ يَا مُحَمَّدُ إِنَّ اللهَ يَفْعَلُ مَا يَشَاءُ الْخَلِيفَةُ مِنْ بَعْدِكَ أَبُو بَكْرٍ وَقَالَ

عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي حَدِيثِ ابْنِ عُمَرَ رض الَّذِي بَعْدِي أَبُو بَكْرٍ لَا يَلْبَثُ بَعْدِي

إِلَّا قَلِيلًا وَعَنْ مُجَاهِدٍ رض قَالَ قَالَ لِي عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ رض مَا خَرَجَ النَّبِيُّ

صلى الله عليه وسلم مِنْ دَارِ الدُّنْيَا حَتَّى عَهِدَ إِلَيَّ أَنَّ أَبَا بَكْرٍ يَلِي مِنْ بَعْدِي ثُمَّ عُمَرُ ثُمَّ

عُثْمَانُ مِنْ بَعْدِهِ ثُمَّ عَلِيٌّ مِنْ بَعْدِهِ وَأَمَّا خِلَافَةُ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض فَإِنَّهَا

كَانَتْ بِاسْتِخْلَافِ أَبِي بَكْرٍ رض فَانْقَادَتِ الصَّحَابَةُ إِلَى بَيْعَتِهِ وَسَمَّوْهُ

أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ فَقَالَ عَبْدُ اللهِ بْنُ عَبَّاسٍ رض قَالُوا لِأَبِي بَكْرٍ رض مَا تَقُولُ

لِرَبِّكَ غَدًا إِذَا لَقِيتَهُ وَقَدِ اسْتَخْلَفْتَ عَلَيْنَا عُمَرَ رض وَقَدْ عَرَفْتَ فَظَاظَتَهُ

قال أقول استخلفت عليهم خير أهلك وأما خلافة عثمان ابن عفان

گفت ابوبکر میگویم که خلیفه ساخته‌ام بر ایشان بهتر اهل تو خطاب است بخدا واما خلافت عثمان رض

رض فكانت أيضا عن اتفاق الصحابة رض وذلك أن عمر رض أخرج أولاده

پس بوده است نیز از اتفاق صحابه رض وآن اینست که بدرستی عمر رض برآورد اولاد خود را

عن الخلافة وجعلها شورى بين ستة نفر وهم طلحة وزبير وسعد

از خلافت و گردانید خلافت را بمشورت درمیان شش کس

ابن أبي وقاص وعثمان وعلي وعبد الرحمن ابن عوف فأخرج طلحة

پس آورد طلحه

والزبير والسعد أنفسهم منها فبقيت بين علي وعثمان وعبد الرحمن

و زبیر و سعد خود را از آن خلافت پس باقی ماند درمیان علی و عثمان و عبد الرحمن

ابن عوف فقال عبد الرحمن لعلي وعثمان أنا أختار أحدكما لله ولرسوله

پس گفت عبد الرحمن من اختیار میکنم از شمایان از برای کار خدا و رسول خدا

وللمؤمنين فأخذ بيد علي رض فقال يا علي عليك عهد الله وميثاقه

و برای مومنین پس گرفت دست علی را پس گفت ای علی بر تو است پیمان خدا و پیمان رسول او

وذمته وذمة رسوله لئن أنا بايعتك لتنصحن لله ولرسوله و

وقتیکه بیعت کنم ترا هر آینه نصیحت کنی از برای خدا و رسول خدا و

للمؤمنين ولتسيرن بسيرة رسوله وأبي بكر رض وعمر رض فخاف علي

از جهت اداء حق مسلمانان هر آینه بسیرت و روش رسول خدا النبی خلیفه اول و ثانی پس ترسید علی رض

أن لا يقوى ما قووا عليه فلم يجبه ثم أخذ بيد عثمان فقال له مثل

که توانا نشود هر چیز که توانا بودند ایشان پس قبول نکرد پس گرفت دست عثمان را پس گفت عبد الرحمن با او همچو

ما قال لعلي رض فأجابه عثمان رض على ذلك فمسح يده عثمان فبايعه

گفته بود علی را پس قبول کرد عثمان عهد را پس سود دست عثمان را پس بیعت کرد عثمان را

وبايع علي رض ثم بايع الناس أجمع فصار عثمان ابن عفان خليفة

و بیعت کرد عثمان علی را پس بیعت کردند مردم همه و گشت عثمان رض خلیفه

بين الناس باتفاق الكل فكان إماما حقا إلى أن مات ولم يوجد فيه

از میان مردم باتفاق همه پس بوده است امام راست تا مردن و نیافته شد در وی چیزی که

أمر يوجب الطعن فيه ولا فسقه ولا قتله خلاف ما قالت الروافض

موجب طعنه باشد و نه چیزیکه موجب فسق و قتل او باشد برخلاف چیزیکه گفته اند روافض

تبا لهم وأما خلافة علي رض كانت عن اتفاق الجماعة وإجماع الصحابة

هلاکت باد ایشان را و اما خلافت امیر المومنین علی رض بوده است از اتفاق جماعت عظام و اجماع صحابه کرام

لما روى أبو عبد الله ابن بطة عن محمد ابن الحنفية رض قال كنت مع علي

از جهت چیزی که روایت کرد ابو عبدالله گفت بودم با علی

بن أبي طالب رض وعثمان ابن عفان رض محصور فأتاه رجل فقال إن

ابن طالب و حال آنکه عثمان حصر کرده شده بود پس آمد مردی علی را گفت

أمير المؤمنين مقتول الساعة قال فقام علي رض فأخذت بوسطه

امیر المؤمنین کشته میشود همین ساعت گفت محمد بن حنفیه پس برخاست حضرت علی رض پس گرفتم میان اورا

تخوفا عليه فقال خل لا أم لك قال فأتى علي الدار وقد قتل عثمان

از جهت ترسیدن بر هلاک او پس فرمود علی بگذار مادر مباد ترا گفت محمد پس آمد علی در سرای عثمان و تحقیق کشته شده بود

فأتى داره ودخلها فأغلق بابه فأتاه الناس فضربوا عليه الباب فدخلوا

پس آمد سرای اورا و در آمد در سرای وبست در اورا پس آمدند پیش او مردم پس زدند براو در را پس در آمدند

عليه فقالوا إن عثمان قد قتل ولا بد للناس من خليفة ولا نعلم أحدا

بر علی پس گفتند مردم بدرستی عثمان کشته شده است وچاره نیست مردم را از خلیفه ونشناسیم هیچ کس را

أحق بها منك فقال لهم علي لا تريدوني فإني لكم وزير خير من أمير

سزاوار تر بخلافت از تو پس گفت مرایشان را علی نخواهید مرا برای خلافت پس بدرستی من شما را وزیر بهترم از امیر

قالوا والله لا نعلم أحدا أحق بها منك قال رضي الله فإن أبيتم علي فإن

گفتند قسم بخدا نمیدانیم هیچ کس را سزاوار تر بخلافت از تو گفت علی رض پس اگر باز مانید از قبول

بيعتي لا يكون سرا ولكن أخرج إلى المسجد فمن شاء أن يبايعني بايعني

بیعت من نخواهد پنهان ولیکن می برآیم بسوی مسجد پس کسیکه خواهد بیعت کردن بمن بیعت کند

قال فخرج رض إلى المسجد فبايعه الناس فكان إماما حقا إلى أن قتل خلافا

گفت محمد پس برآمد علی رض بسوی مسجد پس بیعت کردند با او مردم پس بود امام راست تا آنکه کشته شد برخلاف

ما قالت الخوارج أنه لم يكن إماما قط تبا لهم وأما قتاله رض لطلحة و

چیزی که گفته اند خوارج بدرستی او نبوده است امام هرگز هلاکت باد ایشانرا اما جنگ کردن او با این صحابه

الزبير وعائشة ومعاوية فقد نص الإمام أحمد رحمه الله على الإمساك

پس صریح کرده است امام احمد از باز ماندن

عن ذلك وجميع ما شجر بينهم من منازعة ومنافرة وخصومة لأن الله

از این سخن و از همه چیزی که اختلاف واقع شد میان ایشان از نزاع کردن با یکدیگر و نفرت از یکدیگر و جنگ کردن زیرا آنکه خدا تعالی

تعالى يزيل ذلك من بينهم يوم القيمة كما قال عز وجل ونزعنا ما في

دور خواهد کرد این مخالفت را از میان ایشان در روز قیامت چنانچه فرموده حق تعالی برآوردیم چیزی که در

صدورهم من غل إخوانا على سرر متقابلين ولأن عليا كان على

سینه ایشان بود از کینه در آن حال که برادران بر تختها نشسته روبرو زیرا آنکه بدرستی علی رض بوده است بر

١٩٠

الحق في قتالهم لانه كان يعتقد صحة امامته على ما بينا من اتفاق

راستی بود در جنگ کردن با ایشان زیرا که بوده است علی اعتقاد میکرد صحت خلافت خود را چنانچه بیان کردم از اتفاق

اهل الحل والعقد من الصحابة على امامته وخلافته فمن خرج عن

اهل حل و عقد از صحابه بر امامت او پس هر کسیکه بر آید از

ذلك بعد ونا صبه حربا كان باغيا خارجا عن الامام فجاز قتاله و

اطاعت او و بر خاست از برای جنگ باشد باغی بر امام پس روا است کشتن او و

من قاتله من معوية وطلحة والزبير طلبوا ثار عثمان خليفة حق

کسیکه جنگ کرد او را از معاویه و غیره طلب کردند قاتل عثمان رض که خلیفه بود حق

المقتول ظلما والذين قتلوه كانوا في عسكر علي رض فكل ذهب الى

کشته شده به ستم و کسانیکه کشته بودند او را در لشکر علی رض پس رفت هر یک بسوی

تاويل صحيح فاحسن احوالنا الامساك في ذلك وردهم الى الله عز و

تاویل درست پس نیکوترین حالها ما باز ماندن است در این کار و باز گردانیدن حکم ایشان را بسوی خدا تعالی

جل وهو احكم الحاكمين وخير الفاصلين والاشتغال بعيوب انفسنا

و آن خدا حکم کننده تر از حاکمان است و نیکوترین از فاصلان حق و باطل است و بهترین احوال مشغول شدن است بعیبهای نفوس خود

وتطهير قلوبنا من امهات الذنوب وظواهرنا من موبقات الامور

و پاک کردن دلها خود را از اصول گناهان یعنی اخلاق ذمیمه که گناهان جوارح از آن پیدا شوند و ظاهرهای خود را از کارهای هلاک کننده

اما خلافة معاوية بن ابي سفيان فثابتة صحيحة بعد موت علي رض

و اما خلافت معاویه پس ثابت است و درست است پس از موت علی رض

وبعد خلع الحسن بن علي رضي الله تعالى عنهما نفسه عن الخلافة

و پس از بر آوردن حسن رض خود را از خلافت

وتسليمها الى معاوية لراي رآه الحسن ومصلحة عامة تحققت

و سپردن خلافت بمعاویه از جهت اندیشه که دید حسن رض و مصلحت عام برای خلق که پدید آمده بود

له وهي حقن دماء المسلمين وتحقيق قول النبي صلى الله عليه وسلم في الحسن رض

مر حسن را و آن مصلحت نگاه داشت خونها مسلمانان از ضایع شدن و راست گردانیدن فرموده پیغمبر در حق امام حسن رض

ابني هذا سيد يصلح الله تعالى به بين فئتين عظيمتين فوجبت

فرزند من این یعنی حسن بزرگست صلح خواهد کرد حق تعالی باو در میان دو گروه بزرگ پس ثابت شد

امامته بعقد الحسن له فسمي عامه عام الجماعة لارتفاع الخلاف

امامت معاویه بعقد کردن حسن معاویه را پس نامیده شد آن سال عقد را سال جماعه از جهت برطرف شدن خلاف

بين الجميع واتباع الكل لمعاوية رض لانه لم يكن هناك منازع ثالث

از میان همه مردم و پیروی کردن همه مر معاویه را زیرا که نبوده است آنجا نزاع کننده سیوم

191

في الخلافة وخلافة معاوية مذكورة في قول النبي صلى الله عليه وسلم وهو ما روي عن

در خلافت و خلافت معاویه مذکور است در قول رسول خدا و آنچه که مرویست از

النبي صلى الله عليه وسلم انه قال تدور رحى الاسلام خمسا وثلثين سنة او ستا

پیغمبر خدا بدرستی فرمود خواهد گشت آسیای اسلام سی و پنج سال یا

وثلثين او سبعا وثلثين والمراد بالرحى في هذا الحديث القوة في الدين

سی و شش سال یا سی و هفت سال و مراد از آسیا در این حدیث قوت در دین است

والخمس السنين الفاضلة عن الثلثين فهي من جملة خلافة معاوية

و پنج سال زاید از سی سال پس پنج سال از جمله خلافت معاویه باشد

الى تمام تسعة عشر سنة وشهور لان الثلثين كملت بعلي رض كما بينا

تا تمامی نوزده سال و چند ماه زیرا که سی سال تمام شد بعلی رض چنانچه بیان کردیم

ونحسن الظن بنساء النبي صلى الله عليه وسلم اجمعين ونعتقد انهن امهات

و نیکو کنیم گمان را بزنان پیغمبر خدا همه را و اعتقاد میکنیم بدرستی ایشان مادران

المؤمنين وان عائشة رض افضل نساء العالمين وبرأها الله تعالى من

مسلمانان اند و بدرستی عائشه رض بهترین زنان جهانست و پاک گردانید او را حق تعالی از

قول الملحدين فيها بما يقرأ ويتلى الى يوم الدين وكذلك فاطمة بنت

قول ملحدان در شان او که نسبت بزنا میکردند علیهم اللعنة بچیزیکه خوانده میشود و تلاوت کرده میشود تا روز قیامت و همچنین

نبينا محمد صلى الله عليه وسلم رضي الله تعالى عنها وعن بعلها واولادها

پیغمبر ما

افضل نساء العلمين ويجب موالاتها ومحبتها كما يجب ذلك في حق

بهترین زنان جهانست و واجبست نصرت و دوستی آن فاطمه چنانچه واجبست نصرت و محبت

ابيها صلى الله عليه وسلم قال النبي صلى الله عليه وسلم فاطمة بضعة مني يريبني ما يريبها

پدر او چنانچه فرمود پیغمبر فاطمه پاره است از من در قلق و رنج میدارد مرا چیزیکه در رنج

فهؤلاء اهل القران هم الذين ذكرهم الله في كتابه واثنى عليهم فهم

پس این جماعه اهل قران اند که ذکر کرده است ایشان را خدا تعالی در کتاب خویش و ثنا گفته است بر ایشان پس ایشان اند

المهاجرون الاولون والانصار الذين صلوا الى القبلتين قال الله تعالى

مهاجران که ترک وطن خود کرده بودند بواسطه محبت اسلام و انصار کسانیکه نماز گزارده اند بسوی دو قبله فرمود حق تعالی

فيهم لا يستوي منكم من انفق من قبل الفتح وقاتل اولئك اعظم درجة

در شان ایشان برابر نیست از شما کسیکه خرج کند مال خود را پیش از فتح مکه و قتال کرد ایشان بزرگ اند از روی مرتبه

من الذين انفقوا من بعد وقاتلوا وكلا وعد الله الحسنى وقال جل

از کسانیکه خرج کرده اند مال از پس فتح و قتال کرده اند و همه را وعده کرده است خدا تعالی

۱۹۲

وقال تعالى وعد الله الذين آمنوا وعملوا الصالحات ليستخلفنهم في الأرض

حق تعالی وعده کرد کسانی را که ایمان آورده اند از شما و عمل نیک کرده اند هر آینه خلیفه خواهیم کرد ایشان را در زمین

كما استخلف الذين من قبلهم وليمكنن لهم دينهم الذي ارتضى

چنانچه خلیفه کرده کسانی را که پیش از ایشان بوده اند و هر آینه استوار گردانیم ایشان را دین ایشان که برگزیده است حق تعالی

لهم وليبدلنهم من بعد خوفهم أمنا وقال تعالى والذين معه

برای ایشان و هر آینه بدل کنیم ایشان را از پس ترس امن را و نیز فرمود حق تعالی و کسانی که با آن رسول اند

أشداء على الكفار رحماء بينهم تراهم ركعا سجدا إلى قوله يعجب

سخت اند بر کافران شفقت کننده اند در میان خود می بینی تو ایشان را رکوع کننده و سجده کننده تا آخر آیه

الزراع ليغيظ بهم الكفار روى جعفر بن محمد عن أبيه في قوله عز

روایت کرد امام جعفر صادق از پدر خود در تفسیر قول خدای تعالی

وجل محمد رسول الله والذين معه في العسر واليسر والغار والعريش

محمد رسول خداست و کسانی که با او هستند در دشواری و آسانی و در غار و در عریش اشارت

أبو بكر أشداء على الكفار عمر بن الخطاب رحماء بينهم عثمان

با بوبکر است رض سخت ترانند بر کفار اشاره بعمر است رض نرم دل اند در میان خویش اشارت بعثمان

بن عفان تراهم ركعا سجدا علي بن أبي طالب يبتغون فضلا من

است رض می بینی تو ایشان را رکوع کننده و سجده کننده اشارت بعلی ابن ابی طالب است رض طلب میکنند فضل از خدا

الله ورضوانا طلحة وزبير حواريا رسول الله صلى الله عليه وسلم سيماهم في

و خوشنودی اشاره بطلحه و زبیر است که ناصران رسول اند علامت ایشان در

وجوههم من أثر السجود سعد وسعيد وعبد الرحمن بن عوف و

رویهای ایشان از اثر سجود اشاره بسعد و سعید و عبد الرحمن و

أبو عبيدة بن الجراح هؤلاء العشرة ذلك مثلهم في التوراة و

ابو عبیده ست این اند عشره مبشره مذکور بطریق اشارت بترتیب در کلام مجید اینست صفت ایشان در توریة

مثلهم في الإنجيل كزرع أخرج شطأه يعني محمدا صلى الله عليه وسلم فآزره

صفت ایشان در انجیل همچو زراعت که برآورده است خوشه خود را مراد پیغمبر است صلعم پس قوی کرد

بأبي بكر فاستغلظ بعمر فاستوى على سوقه بعثمان يعجب الزراع

بابی بکر پس سطبر شد آن زراعت بعمر رض پس ایستاد بر ساقها و تنهای خود بعثمان رض شگفت می آورد زراعت کنندگان را

بعلي ابن أبي طالب ليغيظ بهم بالنبي صلى الله عليه وسلم وأصحابه الكفار

بعلی رض تا که در غضب آید بایشان به پیغمبر و اصحاب او کافران

واتفق أهل السنة على وجوب الكف عما شجر بينهم والإمساك

و اتفاق کرده اند اهل سنت بر واجب بودن نگاه داشتن خود را از اختلاف که واقع شده است در میان ایشان

١٩٣

عَنْ مُسَاوِيهِمْ وَاظْهَارِ فَضَائِلِهِمْ وَمَحَاسِنِهِمْ وَتَسْلِيمِ أَمْرِهِمْ إِلَى

از بدیهاے ایشان و ظاهر کردن صفات حمیده و افعال نیکو ایشان و سپردن کار ایشانرا بسوے

اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مَا كَانَ وَجَرَى مِنِ اخْتِلَافِ عَلِيٍّ وَطَلْحَةَ وَالزُّبَيْرِ

خداے تعالے بر طریق که بوده است و رفته است مخالفت در بین صحابه

وَعَائِشَةَ وَمُعَاوِيَةَ رَضِيَ اللّٰهُ تَعَالَى عَنْهُمْ عَلَى مَا قَدَّمْنَا بَيَانَهُ وَ

چنانچه بالا بیان آن کردیم و

إِعْطَاءِ كُلِّ ذِي فَضْلٍ فَضْلَهُ كَمَا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَالَّذِينَ جَاؤُا

و دادن هر خداوند هنر رنگے را بزرگے که لایق اوست چنانچه فرموده حق تعالی وآن کسانیکه آمدند

مِنْ بَعْدِهِمْ يَقُولُونَ رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا وَلِإِخْوَانِنَا الَّذِينَ سَبَقُونَا

که پس ایشان میگویند اے پروردگار ما بیامرز مارا و برادران مارا که گذشته اند پیشتر از ما

بِالْإِيمَانِ وَلَا تَجْعَلْ فِي قُلُوبِنَا غِلًّا لِلَّذِينَ آمَنُوا رَبَّنَا إِنَّكَ رَؤُفٌ

بایمان و مگردان در دلهاے ما کینه مر کسانیرا که ایمان آورده اند پروردگارا بدرستی تو مهربان کننده

رَحِيمٌ وَقَالَ تَعَالَى تِلْكَ أُمَّةٌ قَدْ خَلَتْ لَهَا مَا كَسَبَتْ وَلَكُمْ مَا

بخشاینده کمال اینست گروهی که گذشته است مر او را چیزیکه کسب کرده است و برشما ست چیزیکه

كَسَبْتُمْ وَلَا تُسْئَلُونَ عَمَّا كَانُوا يَعْمَلُونَ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا ذُكِرَ

کرده اید شما و پرسیده نخواهید شد از آنچه بوده اند ایشان که میکرده اند و فرموده پیغمبر وقتیکه یاد کرده میشود

أَصْحَابِي فَأَمْسِكُوا وَفِي لَفْظٍ وَإِيَّاكُمْ وَمَا شَجَرَ بَيْنَ أَصْحَابِي فَلَوْ أَنْفَقَ

اصحاب من پس باز مانید و در لفظ دیگر واقع است نگاه دارید شما خود را از آنچه اختلاف شده در میان اصحاب من

أَحَدُكُمْ مِثْلَ أُحُدٍ ذَهَبًا مَا بَلَغَ مُدَّ أَحَدِهِمْ وَلَا نَصِيفَهُ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

یکے از شما مقدار کوه احد طلا را نمیرساند مد ایشانرا و نصف او را و در عبارت انبیا مخصوص است

فِي حَدِيثِ بْنِ مَالِكٍ رض طُوبَى لِمَنْ رَآنِي وَمَنْ رَأَى مَنْ رَآنِي وَقَالَ

در حدیث انس خوشے ستا مرکسے را که دید مرا و کسیکه دید کسیرا که دیده است مرا و گفت

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا تَسُبُّوا أَصْحَابِي فَمَنْ سَبَّهُمْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللّٰهِ وَقَالَ

پیغمبر دشنام مکنید یاران مرا پس کسیکه دشنام کرد ایشانرا بروست لعنت خدا و فرموده پیغمبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي رِوَايَةِ أَنَسٍ رض إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ اخْتَارَنِي وَاخْتَارَ لِي

در روایت انس بدرستیکه حق تعالی برگزید مرا و برگزید برائے من

أَصْحَابِي فَجَعَلَهُمْ أَنْصَارِي وَجَعَلَهُمْ أَصْهَارِي وَأَنَّهُ سَيَجِيءُ فِي آخِرِ

یاران مرا پس گردانید ایشانرا انصار من یعنی یاری دهنده و گردانید ایشانرا اصهار من و در آخر

الزَّمَانِ قَوْمٌ يَنْتَقِصُونَهُمْ أَلَا فَلَا تُوَاكِلُوهُمْ أَلَا فَلَا تُشَارِبُوهُمْ أَلَا

زمان گروهے که کم کنند رتبه ایشانرا آگاه باشید نخورید با ایشان آگاه باشید نیاشامید با ایشان

فَلَا تُنَاكِحُوهُمْ اَلَا فَلَا تُصَلُّوا مَعَهُمْ اَلَا فَلَا تُصَلُّوا عَلَيْهِمْ عَلَيْهِمْ

پس نکاح مکنید با ایشان آگاه باشید که نماز مگزارید با ایشان آگاه باشید که پس نماز مکنید بر ایشان

حَلَّتِ اللَّعْنَةُ وَرَوَى جَابِرٌ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

فرود آمده است لعنت و دور است از رحمت حق و روایت کرد جابر رض که فرمود رسول خدا ص

لَا يَدْخُلُ النَّارَ اَحَدٌ مِمَّنْ بَايَعَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ وَرَوَى اَبُو هُرَيْرَةَ رض

نخواهد درآمد در آتش دوزخ یکی که بیعت کرده است زیر درخت ثمره یعنی بیعت رضوان و روایت کرد ابو هریره رض

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِطَّلَعَ اللّٰهُ عَلَى اَهْلِ بَدْرٍ فَقَالَ يَا اَهْلَ

که فرمود رسول خدا ص مهربانی کرد حق تعالی بر اهل بدر پس فرمود که ای اهل

بَدْرٍ اِعْمَلُوا مَا شِئْتُمْ فَقَدْ غَفَرْتُ لَكُمْ وَرَوَى ابْنُ عُمَرَ رض قَالَ قَالَ

بدر بکنید هر چه می‌خواهید تحقیق آمرزیدم شما را و روایت کرد ابن عمر رض گفت فرمود

رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّمَا اَصْحَابِي مِثْلُ النُّجُومِ فَبِاَيِّهِمْ اَخَذْتُمْ بِقَوْلِهٖ

پیغمبر ص جز این نیست که یاران من همچو ستارها اند پس هر کدام ازیشان را که گرفتید شما

اِهْتَدَيْتُمْ وَعَنِ ابْنِ بُرَيْدَةَ عَنْ اَبِيْهِ رض قَالَ اِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ

پیشوا راه راست یافتید و مروی است از بریده از پدرش گفت بدرستی که پیغمبر ص فرمود

مَنْ مَاتَ مِنْ اَصْحَابِي بِاَرْضٍ جُعِلَ شَفِيْعًا لِاَهْلِ تِلْكَ الْاَرْضِ وَقَالَ

کسیکه مرد از یاران من در زمینی گردانیده میشود شفاعت کننده مر اهل آن زمین را و گفت

سُفْيَانُ ابْنُ عُيَيْنَةَ رض مَنْ نَطَقَ فِي اَصْحَابِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

سفیان رض کسیکه چیزی گوید در حق اصحاب رسول ص

عَلَيْهِ بِكَلِمَةٍ فَهُوَ صَاحِبُ هَوًى وَاَهْلُ السُّنَّةِ اَجْمَعُوا عَلَى السَّمْعِ

سخنی پس آنکس صاحب هوای نفس و بدعتی و گمراه و اهل سنت اتفاق کرده اند بر شنیدن

وَالطَّاعَةِ لِاَئِمَّةِ الْمُسْلِمِيْنَ وَاتِّبَاعِهِمْ وَالصَّلٰوةِ خَلْفَ كُلِّ بَرٍّ مِنْهُمْ

و فرمانبرداری کردن از برای پادشاهان و امامان دین مسلمانان و پیروی کردن ایشان را و نماز گزاردن

وَفَاجِرٍ وَالْعَادِلِ مِنْهُمْ وَالْجَائِرِ وَمَنْ وَلَّوْهُ وَنَصَبُوْهُ وَاسْتَنَابُوْهُ

و بدکار و پس هر که عادل باشد از ایشان و ظالم و پیروی کردن از برای هر کسی که او را والی ساختند امام و

وَاَنْ لَا يَقْطَعُوْا لِاَحَدٍ مِنْ اَهْلِ الْقِبْلَةِ بِجَنَّةٍ وَلَا نَارٍ مُطِيْعًا كَانَ اَوْ

و اتفاق کرده اند بر اینکه حکم نکنند مر هیچ یکی را از اهل قبله به بهشت و دوزخ فرمانبردار باشد یا

عَاصِيًا رَاشِدًا كَانَ اَوْ غَاوِيًا اَوْ عَاتِيًا اِلَّا اَنْ يَطَّلِعَ مِنْهُ عَلٰى

گناهکار راه راست یابنده باشد یا گمراه کننده یا تباه کار مگر آنکه دانسته شود از و بدعت

بِدْعَةٍ وَضَلَالَةٍ وَاَجْمَعُوْا عَلٰى تَسْلِيْمِ الْمُعْجِزَاتِ لِلْاَنْبِيَاءِ وَالْكَرَامَاتِ

یا گمراهی ... و اتفاق کرده اند همه اهل سنت و جماعت بر تسلیم ... معجزه ها برای پیغمبران و کرامات

لِلْأَوْلِيَاءِ وَأَنَّ الْغَلَاءَ وَالرُّخْصَ مِنْ قِبَلِ اللهِ لَا مِنْ أَحَدٍ مِنْ خَلْقِهِ مِنَ
مر اولیا را ف و اتفاق کرده اند بر اینکه گرانی و ارزانی از جانب خداست نیست از جهت یکی از

السَّلَاطِيْنِ وَالْمُلُوْكِ وَلَا مِنَ الْكَوَاكِبِ كَمَا زَعَمَتِ الْقَدَرِيَّةُ وَالْمُنَجِّمُوْنَ
سلاطین و ملوک و نه از ستارها ست چنانچه زعم کرده اند معتزله که بواسطه ملوک و اختران

لِمَا رَوَى أَنَسُ بْنُ مَالِكٍ رض أَنَّ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِنَّ الْغَلَاءَ وَالرُّخْصَ
از جهت چیزیکه مرویست از انس بدرستی پیغمبر فرموده که گرانی و ارزانی

جُنْدَانِ مِنْ جُنُوْدِ اللهِ اِسْمُ أَحَدِهِمَا الرَّغْبَةُ وَالْآخَرِ الرَّهْبَةُ فَإِذَا أَرَادَ اللهُ
دو لشکر اند از لشکرهای خدا نام یکی از ایشان رغبت ست و نام دیگرے رهبت یعنی ترس پس وقتیکه خواهد خدا

أَنْ يُغْلِيَهُ قَذَفَ الرَّغْبَةَ فِيْ قُلُوْبِ التُّجَّارِ فَحَبَسُوْهُ وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يُرْخِصَهُ
اینکه گران کند چیز را اندازد رغبت و میل در خاطر سوداگران پس نگاه میدارند آن چیز را و وقتیکه میخواهد خدا ارزان

قَذَفَ الرَّهْبَةَ فِيْ صُدُوْرِ التُّجَّارِ فَأَخْرَجُوْهُ مِنْ أَيْدِيْهِمْ وَالْأَوْلَى لِلْعَاقِلِ
چیزے را می اندازد ترس و نفرت را در دل ایشان پس برآرند آن چیز را از دست ایشان و بهتر برای

الْمُؤْمِنِ الْكَيِّسِ أَنْ يَتَّبِعَ وَلَا يَبْتَدِعَ وَلَا يُغَالِيَ وَ يَعْمَقَ وَيَتَكَلَّفَ
مومن زیرک است اینکه پیروی پیغمبر کند بر وفق ظاهر آیات و احادیث و بدعت پیدا نکند و غلو نکند و فرو نرود و دور

لِئَلَّا يَضِلَّ وَيَزِلَّ فَيَهْلِكَ قَالَ عَبْدُ اللهِ بْنُ مَسْعُوْدٍ اِتَّبِعُوْا وَلَا تَبْتَدِعُوْا
تا اینکه گمراه نشود و نلغزد پس هلاک شود گفت عبد الله پیروی کنید و بدعت مکنید

فَقَدْ كُفِيْتُمْ وَقَالَ مُعَاذُ بْنُ جَبَلٍ رض إِيَّاكَ وَمُغَمَّصَاتِ الْأُمُوْرِ وَأَنْ
پس تحقیق بس کرده اند شما را همین قدر و زیاده ازین طلب مکنید و گفت معاذ پرهیز تو از چیزها که پوشیده شده و اینکه

تَقُوْلَ لِلشَّيْءِ مَا هٰذَا فَقَالَ مُجَاهِدٌ حِيْنَ بَلَغَهُ هٰذَا مِنْ مُعَاذٍ قَدْ كُنَّا
بگوئے تو مر چیزے را که چیست پس گفت مجاهد وقتیکه رسید او را از معاذ تحقیق بودیم

نَقُوْلُ لِلشَّيْءِ مَا هٰذَا فَأَمَّا الْآنَ فَلَا فَعَلَى الْمُؤْمِنِ اتِّبَاعُ السُّنَّةِ وَالْجَمَاعَةِ
که میگفتیم مر چیزے را که چیست این اما اکنون پس نخواهیم گفت پس بر مومن ست پیروے سنت و جماعت

فَالسُّنَّةُ مَا سَنَّهُ رَسُوْلُ اللهِ وَالْجَمَاعَةُ مَا اتَّفَقَ عَلَيْهِ أَصْحَابُ رَسُوْلِ
پس سنت راه ست که رفته ست او را پیغمبر ع و جماعت چیزے ست که اتفاق کرده اند بر او یاران رسول

اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيْ خِلَافَةِ الْأَئِمَّةِ الْأَرْبَعَةِ الْخُلَفَاءِ الرَّاشِدِيْنَ الْمَهْدِيِّيْنَ
در زمان خلافت ائمه چهار که خلیفها اند راه نما بوده اند و راه راست نموده شده اند

رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِيْنَ وَأَنْ لَا يُكَاثِرَ أَهْلَ الْبِدَعِ وَلَا يُدَانِيَهُمْ
و اینکه مبالغه و مباحثه نکنند با اهل بدعت و نزدیک نشوند بایشان

وَلَا يُسَلِّمَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّ إِمَامَنَا أَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ رَحِمَهُ اللهُ قَالَ مَنْ سَلَّمَ
و سلام نکند بر ایشان زیرا که امام احمد فرموده ست هر که سلام گفت

196

عَلَى صَاحِبِ بِدْعَةٍ فَقَدْ أَحَبَّهُ لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَفْشُوا السَّلَامَ

بر صاحب بدعت پس بتحقیق دوست داشت اورا از جهت فرموده پیغمبر علیه السلام پراگنده کنید سلام را

بَيْنَكُمْ تَحَابُّوا وَلَا يُجَالِسُهُمْ وَلَا يَقْرُبُ مِنْهُمْ وَلَا يُهَنِّيهِمْ فِي الْأَعْيَادِ

درمیان خویش تا آنکه محبت پیدا کنید و نه نشیند با ایشان و نزدیک نشود با ایشان و مبارکباد نگوید ایشانرا در عیدها

وَأَوْقَاتِ السُّرُورِ وَلَا يُصَلِّي عَلَيْهِمْ إِذَا مَاتُوا وَلَا يَتَرَحَّمُ عَلَيْهِمْ إِذَا

و در وقتهای خوشی و نگذارد نماز جنازه بر ایشان وقتیکه بمیرند و شفقت نکنید بر ایشان وقتیکه ذکر

ذُكِرُوا بَلْ يُبَايِنُهُمْ وَيُعَادِيهِمْ فِي اللهِ عَزَّ وَجَلَّ مُعْتَقِدًا بُطْلَانَ

کرده شوند بلکه دور باشد از ایشان و دشمنی کند ایشانرا از برای خدا تعالی در آن حال که اعتقاد کننده است بطلان

مَذْهَبِ أَهْلِ بِدْعَةٍ مُحْتَسِبًا بِذَلِكَ الثَّوَابَ الْجَزِيلَ وَالْأَجْرَ الْكَثِيرَ وَرُوِيَ

مذهب اهل بدعت در آن حال که طلب کننده باشد باین ثواب عظیم و مزد بزرگ . و مرویست

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ نَظَرَ إِلَى صَاحِبِ بِدْعَةٍ بُغْضًا لَهُ فِي اللهِ

از پیغمبر علیه السلام بدرستیکه فرمود کسیکه ببیند بسوی صاحب بدعت از جهت دشمن داشتن اورا از برای خدا

مَلَأَ اللهُ قَلْبَهُ أَمْنًا وَإِيمَانًا وَمَنِ انْتَهَرَ صَاحِبَ بِدْعَةٍ بُغْضًا لَهُ فِي اللهِ

پر میکند خدا دل اورا از امن و ایمان و کسیکه سرزنش کرد صاحب بدعت را از روی دشمن داشتن از برای خدا

آمَنَهُ اللهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَمَنِ اسْتَحْقَرَ بِصَاحِبِ بِدْعَةٍ رَفَعَهُ اللهُ تَعَالَى

امن میدهد اورا خدا تعالی روز قیامت و کسیکه خوار داشت صاحب بدعت را بلند میکند خدا تعالی اورا

فِي الْجَنَّةِ مِائَةَ دَرَجَةٍ وَمَنْ لَقِيَهُ بِالْبِشْرِ أَوْ بِمَا يَسُرُّهُ فَقَدِ اسْتَخَفَّ بِمَا

در بهشت صد درجه و کسیکه پیش آمد اورا بگشاده روی یا بچیزیکه خوشحال کند اورا پس بتحقیق سبک کرده

أَنْزَلَ اللهُ تَعَالَى عَلَى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَنْ أَبِي الْمُغِيرَةِ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ

فرود آورده خدا تعالی بر پیغمبر علیه السلام و مرویست از مغیره از ابن عباس رضی الله

تَعَالَى عَنْهُ أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبَى اللهُ عَزَّ وَجَلَّ أَنْ يَقْبَلَ

بدرستیکه گفت او که فرموده پیغمبر علیه السلام سوگند یاد کرد حق تعالی بر قبول کردن

عَمَلَ صَاحِبِ بِدْعَةٍ حَتَّى يَدَعَ بِدْعَتَهُ وَقَالَ فُضَيْلُ بْنُ عِيَاضٍ مَنْ أَحَبَّ

عمل صاحب بدعت تا آنکه بگذارد بدعت خود را و گفت فضیل رحمة الله علیه کسیکه دوست میدارد

صَاحِبَ بِدْعَةٍ أَحْبَطَ اللهُ عَمَلَهُ وَأَخْرَجَ نُورَ الْإِيمَانِ مِنْ قَلْبِهِ وَإِذَا عَلِمَ

صاحب بدعت را ضایع کند حق تعالی عمل اورا و بر آورد نور ایمان از دل او و وقتیکه دانست

اللهُ عَزَّ وَجَلَّ مِنْ رَجُلٍ أَنَّهُ مُبْغِضٌ لِصَاحِبِ بِدْعَةٍ رَجَوْتُ اللهَ تَعَالَى

حق تعالی از مردیکه بدرستیکه او دشمن است مر صاحب بدعت را امیدوارم از خدا تعالی

أَنْ يَغْفِرَ ذُنُوبَهُ وَإِنْ قَلَّ عَمَلُهُ وَإِذَا رَأَيْتَ مُبْتَدِعًا فِي طَرِيقٍ فَخُذْ

اینکه بیامرزد گناهان اورا و اگرچه کم باشد عمل او و وقتیکه ببینی تو بدعتی را در راه پس بگیر

١٩٧

طريقاً آخر وقال فضيل بن عياض سمعت سفيان بن عيينة
يقول من تبع جنازة مبتدع لم يزل في سخط الله تعالى حتى يرجع
وقد لعن النبي صلى الله عليه وسلم المبتدع فقال صلى الله عليه وسلم من أحدث حدثاً
أو آوى محدثاً فعليه لعنة الله والملائكة والناس أجمعين ولا يقبل
الله منه الصرف والعدل يعني بالصرف الفريضة وبالعدل
النافلة وعن أبي أيوب السجستاني أنه قال إذا حدثت الرجل
بالسنة فقال دعنا من هذا وحدثنا بما في القرآن فاعلم أنه
ضال

فصل واعلم أن لأهل البدع علامات يعرفون بها
فعلامة أهل البدعة الوقيعة في أهل الأثر وعلامة الزنادقة
تسميتهم أهل الأثر بحشوية ويريدون إبطال الآثار
وعلامة القدرية تسميتهم أهل الأثر مجبرة وعلامة الجهمية
تسميتهم أهل السنة مشبهة وعلامة الرافضة تسميتهم
أهل الأثر ناصبية وكل ذلك عصبية وغياظ لأهل السنة
ولا اسم لهم إلا اسم واحد وهو أصحاب الحديث ولا يلتصق بهم
ما لقبهم أهل البدع كما لم يلتصق بالنبي صلى الله عليه وسلم تسمية كفار

ملكة ساحرا وشاعرا ومجنونا ومفتونا وكاهنا ولم يكن لاسمه
عند الله وعند ملائكته وعند انسه وجنه وسائر خلقه الا
رسولا نبيا بريئا من العاهات كلها قال الله تعالى انظر كيف
ضربوا لك الامثال فضلوا فلا يستطيعون سبيلا هذا آخر
ما الفنا في باب معرفة الصانع والاعتقاد على مذهب اهل
السنة والجماعة على الاختصار والقدرة ثم نردف هذه الجملة
بفصلين آخرين لا يسع للعاقل المؤمن جهلهما اذا اراد سلوك
المحجة احد الفصلين فيما لا يجوز اطلاقه على الباري من الصفات
والاخلاق والعباد والنقائص وما يجوز من ذلك والفصل الثاني
في بيان مقالة الفرق الضالة من طريق الهدى الداحضة حجتهم
في يوم الدين والمحاسبة واما الفصل الاول فيما لا يجوز
اطلاقه على الباري عز وجل من الصفات ويستحيل اضافته
اليه من الاخلاق وما يجوز من ذلك لا يجوز ان يوصف الباري
تعالى بالجهل والشك والظن وغلبة الظن والسهو والنسيان
والسنة والنوم والقلق والغفلة والعجز والموت والخرس والصمم

والعمى والشهوة والنفور والميل والحرد والغيظ والحزن و

التأسف والكمد والحسرة والتلهف والألم واللذة والنفع

والمضرة والتمني والعزم والكذب ولا يجوز أن يسمى إيمانا

خلاف ما قالت السالمية وتعلقهم بقوله عز وجل ومن يكفر

بالإيمان فقد حبط عمله محمول على أنه من يكفر بوجوب الإيمان

كان كمن كفر بالرسول وما جاء به صلى الله عليه وسلم من الله عز وجل من الأوامر

والنواهي ولا يجوز أن يوصف عز وجل بأنه مطيع ولا محبل للنساء

العالم ولا يجوز عليه الحدود ولا النهاية ولا القبل ولا البعد

ولا تحت ولا قدام ولا خلف ولا كيف لأن جميع ذلك ما ورد به

الشرع إلا ما ذكرنا من أنه على العرش استوى على ما ورد به القرآن

والأخبار بل هو عز وجل خالق لجميع الجهات ولا يجوز عليه الكمية

واختلف في جواز تسميته بالشخص فمن جوز ذلك فلقول النبي

صلى الله عليه وسلم في حديث المغيرة بن شعبة رض لا شخص أغير من الله ولا

شخص أحب إليه المعاذرة من الله ومن منع ذلك قال لأن لفظ الخبر

ليس بصريح في الشخص لاحتماله أن يكون معناه لا أحد أغير من

اللّٰهِ وَقَدْ وَرَدَ فِي بَعْضِ الْأَلْفَاظِ لَا أَحَدَ أَغْيَرُ مِنَ اللّٰهِ وَلَا يَجُوزُ أَنْ

از خدا ... و روا نیست اینکه

يُسَمَّى فَاضِلًا وَعَتِيقًا وَفَقِيهًا وَلَا فَهِيمًا وَلَا فَطِنًا وَلَا مُحَقِّقًا وَ

نامیده شود حق تعالی را باین اسما چه اینها موہم سبق اند بعدم و ورود شرع

عَاقِلًا وَمُوَقَّرًا وَلَا طَبِيبًا وَقِيلَ يَجُوزُ وَلَا عَادِيًا لِأَنَّ ذٰلِكَ مَنْسُوبٌ

و روا نیست گفتن طبیب یعنی پاک و بعضی گفته اند جائز ست اطلاق طبیب و نه عادی زیرا که آن نسبت

إِلَى زَمَنِ عَادٍ وَهُوَ مُحْدَثٌ وَلَا مُطِيقًا لِأَنَّهُ خَالِقُ كُلِّ طَاقَةٍ وَهِيَ

بسوی زمن عاد و آن نو پیدا است و اطلاق کرده نشود بر حق تعالی مطیق یعنی توانائی دارنده زیرا که او پیدا کننده هر طاقت

مُتَنَاهِيَةٌ وَلَا مَحْفُوظًا لِأَنَّهُ هُوَ الْحَافِظُ وَلَا يَجُوزُ وَصْفُهُ بِالْمُبَاشَرَةِ

نهایت دارنده و روا نیست اطلاق محفوظ یعنی نگاه داشته شده زیرا که او حافظ و نگاهبان هر چه ما سوی است

وَلَا يَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ مُكْتَسِبٌ لِأَنَّ ذٰلِكَ مُحْدَثٌ بِقُدْرَةٍ مُحْدَثَةٍ

و روا نیست وصف حق تعالی باینکه او کسب کننده زیرا که این کسب پیدا میشود بقدرت که نو پیدا شده باشد

وَاللّٰهُ تَعَالَى سُبْحَانَهُ عَنْ ذٰلِكَ وَلَا يَجُوزُ عَلَيْهِ الْعَدَمُ وَهُوَ قَدِيمٌ

و حق تعالی پاک ست ازین صفتها و روا نیست بر حق تعالی نیستی و آن قدیم ست

لَا بِقِدَمٍ وَلَا أَوَّلَ لِوُجُودِهِ خِلَافُ مَا قَالَ ابْنُ كِلَابٍ مِنْ أَنَّهُ قَدِيمٌ

نه بصفت قدم که زاید بر ذات باشد و نیست آغاز مر وجود او را برخلاف چیزیکه گفته ست ابن کلاب بدرستی او قدیم ست

بِقِدَمٍ وَهُوَ بَاقٍ لَا يَفْنَى وَهُوَ عَزَّ وَجَلَّ عَالِمٌ بِمَعْلُومَاتٍ غَيْرِ

بقدم که زاید بر ذات اوست و باقیست که هرگز فنا نیابد برا او و حق تعالی داناست بمعلومات که

مُتَنَاهِيَةٍ وَقَادِرٌ بِمَقْدُورَاتٍ غَيْرِ مُتَنَاهِيَةٍ خِلَافُ مَا قَالَتِ

نهایت ندارد و قادرست بمقدورات که نهایت ندارد برخلاف چیزیکه دعوی

الْأَشْعَرِيَّةُ مِنْ قَوْلِهَا بَاقٍ بِبَقَاءٍ خِلَافُ مَا ادَّعَتِ الْمُعْتَزِلَةُ مِنْ

کرده اند اشعریه از قول خود که باقیست ببقاء برخلاف چیزیکه دعوی کرده اند معتزله

أَنَّ كُلَّ ذٰلِكَ مُتَنَاهِيَةٌ وَأَمَّا الصِّفَاتُ الَّتِي يَجُوزُ وَصْفُهُ

بدرستیکه همه اینها انتها دارند و اما صفتها که روا است وصف کردن خدا تعالی را

عَزَّ وَجَلَّ بِهَا فَالْفَرَحُ وَالضَّحِكُ وَالْغَضَبُ وَالسَّخَطُ وَالرِّضَاءُ وَ

بدان صفات پس خوشحال شدن و خنده کردن و غضب و خشنودی ست و

قَدْ قَدَّمْنَا ذٰلِكَ فِي أَوَّلِ الْبَابِ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ مَوْجُودٌ

تحقیق بالا بیان کردیم این را در اول باب و روا است صفت خدا باینکه موجود ست

لِقَوْلِهِ وَوَجَدَ اللّٰهَ عِنْدَهُ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ شَيْءٌ لِقَوْلِهِ تَعَالَى

از جهت قول خدا و یافت خدا تعالی را نزد او و روا است صفت کردن حق تعالی را باینکه شی ست از جهت فرمودن حق

قُلْ أَيُّ شَيْءٍ أَكْبَرُ شَهَادَةً قُلِ اللهُ وَيَجُوزُ أَنْ يُوصَفَ بِأَنَّهُ نَفْسٌ

بگو كدام چيز بزرگست از روي شهادت بگو خدا تعالی و روا است صفت كردن حق تعالى را به نفس

وَذَاتٌ وَعَيْنٌ مِنْ غَيْرِ تَشْبِيهٍ بِجَارِحَةِ الْإِنْسَانِ عَلَى مَا تَقَدَّمَ

و ذات و عين از غير اعتقاد كردن كه عين او همچو چشم آدمی است چنانچه بالا گذشت

بَيَانُهُ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ كَائِنٌ مِنْ غَيْرِ حَدٍّ لِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ

بيان اين و روا است صفت كردن او تعالى بآنكه بوده است بی تعيين كردن حد نهايت او را [illegible]

وَكَانَ اللهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا وَكَانَ اللهُ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ رَقِيبًا وَيَجُوزُ

و بوده است حق تعالى در ازل به هر چيز دانا و بوده است حق تعالى بر هر چيز نگاهبان و جائز است

وَصْفُهُ بِأَنَّهُ قَدِيمٌ وَبَاقٍ وَبِأَنَّهُ مُسْتَطِيعٌ لِأَنَّ مَعْنَى الْاِسْتِطَاعَةِ

وصف كردن حق تعالى بآنكه قديم است يعنی ابتدا نيست وجود او را و باقيست كه انتها ندارد وجود او و مستطيع است

الْقُدْرَةُ وَهُوَ مَوْصُوفٌ بِالْقُدْرَةِ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ عَارِفٌ

قدرتست يعنی توانائی و آن حق تعالى موصوف است بقدرت پس موصوف باشد باستطاعت يعنی دانا است

وَمَتِينٌ وَوَاثِقٌ وَدَرِيٌّ وَدَارِيٌّ لِأَنَّ جَمِيعَ ذٰلِكَ رَاجِعٌ إِلَى مَعْنَى

و استوار است و محكم است و درايت دارد زيرا كه همه اينها راجع اند بسوی معنی

الْعَالِمِ وَلَمْ يَرِدِ الشَّرْعُ بِمَنْعِ ذٰلِكَ وَلَا اللُّغَةُ بَلْ قَالَ الشَّاعِرُ اَللّٰهُمَّ

عالم و وارد نشده است شرع بمنع اطلاق اين اسما و نه لغت بلكه گفته است شاعر بار خدايا

لَا أَدْرِي وَأَنْتَ الدَّارِي وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ رَاءٍ وَيَرْجِعُ إِلَى

نمی دانم و تو داننده و روا است صفت كردن خدا بآنكه بيننده است و باز ميگردد و معنی [illegible]

مَعْنَى الْعَالِمِ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ مُطَّلِعٌ عَلَى خَلْقِهِ وَعِبَادِهِ بِمَعْنَى

معنی عالم چه رؤيت عبارت از علم بمبصرات است و روا است صفت كردن بآنكه واقفست بر خلق و بندها بمعنی

عَالِمٌ بِهِمْ وَكَذٰلِكَ وَاحِدٌ بِمَعْنَى عَالِمٍ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ جَمِيلٌ

عالم بهم يعنی كه دانا است بايشان و همچنين جائز است اطلاق واجد بمعنی عالم و روا است وصف كردن حق تعالى را

وَمُجْمِلٌ يَعْنِي فِي الصُّنْعِ إِلَى خَلْقِهِ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ دَيَّانٌ عَلَى

و نيكو سلوك كننده است يعنی در احسان كردن بسوی خلق خويش و روا است ستودن حق تعالى بآنكه ديان است بر

مَعْنَى أَنَّهُ يُجَازِي عِبَادَهُ عَلَى أَفْعَالِهِمْ الدِّينُ الْحِسَابُ كَمَا تَدِينُ

معنی كه جزا دهنده است خلق خود را بر كارهای ايشان دين در لغت بمعنی حساب است چنانكه ميكنی

تُدَانُ مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ أَيْ يَوْمِ الْحِسَابِ وَعَلَى مَعْنَى الشَّارِعِ لِعِبَادِهِ

جزا داده خواهی شد مالك روز دين است يعنی روز حساب است و بمعنی آن لفظ ديان بر حق تعالى بر آنچه شريعت

عِبَادَةً وَشَرِيعَةً دَعَاهُمْ إِلَيْهَا وَفَرَضَ ذٰلِكَ عَلَيْهِمْ ثُمَّ هُوَ يُجَازِيهِمْ

عبادت و شريعت را خواند خلق را بسوی آن شريعت و لازم گردان شريعت را بر ايشان و حق تعالى جزا دهنده

عَلَى مَا فَعَلُوا فِيهَا وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ مُقَدِّرٌ عَلَى مَعْنَى التَّقْدِيرِ

إِنَّا كُلَّ شَيْءٍ خَلَقْنَاهُ بِقَدَرٍ وَتَقْدِيرُ فَهَدَى وَعَلَى مَعْنَى الْخَبَرِ قَالَ

إِلَّا امْرَأَتَهُ قَدَّرْنَا إِنَّهَا لَمِنَ الْغَابِرِينَ أَيْ أَخْبَرْنَا لُوطًا عَلَيْهِ السَّلَامُ

بِأَنَّ امْرَأَتَهُ مِنَ الْبَاقِينَ فِي الْعَذَابِ مِنْ دُونِ أَهْلِهِ وَلَا يَجُوزُ أَنْ

يَكُونَ مَعْنَاهُ الظَّنَّ وَالشَّكَّ تَعَالَى اللهُ عَنْ ذَلِكَ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ

بِأَنَّهُ نَاظِرٌ عَلَى مَعْنَى أَنَّهُ رَاءٍ مُدْرِكٌ لِلْأَشْيَاءِ لَا عَلَى مَعْنَى أَنَّهُ

مُرَوٍّ مُفَكِّرٌ تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ شَفِيقٌ عَلَى مَعْنَى

الرَّحْمَةِ بِخَلْقِهِ وَالرَّأْفَةِ لَا عَلَى مَعْنَى الْخَوْفِ وَالْحُزْنِ وَكَذَلِكَ يَجُوزُ

وَصْفُهُ بِأَنَّهُ رَفِيقٌ عَلَى مَعْنَى الرَّحْمَةِ وَالتَّعَطُّفِ بِخَلْقِهِ لَا عَلَى مَعْنَى

التَّثْبِيتِ فِي الْأُمُورِ وَالْإِجْمَالِ فِي إِصْلَاحِهَا وَالسَّلَامَةِ مِنْ عَوَاقِبِهَا

وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ سَخِيٌّ كَمَا يَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ كَرِيمٌ وَجَوَادٌ

لِأَنَّ مَعْنَى الْكُلِّ التَّفَضُّلُ وَالْإِحْسَانُ إِلَى خَلْقِهِ وَلَا يُقْصَدُ

بِذَلِكَ الرَّخَاوَةُ وَاللِّينُ عَلَى مَا هُوَ فِي اللُّغَةِ مُسْتَعْمَلٌ أَرْضٌ سَخِيَّةٌ

وَقِرْطَاسٌ سَخِيٌّ إِذَا كَانَا لَيِّنَيْنِ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ آمِرٌ وَنَاهٍ

وَمُبِيحٌ وَحَاظِرٌ وَمُحَلِّلٌ وَمُحَرِّمٌ وَفَارِضٌ وَمُلْزِمٌ وَمُوجِبٌ ف

٢٠٣

نادبٌ ومرشدٌ وقاضٍ وحاكمٌ على ما ذكرناه وكذلك يجوز وصفه

مندوب کننده است وراه نماینده است وقضا کننده وحکم کننده است چنانکه یاد کردیم وهمچنین روا است وصف کردن حق تعالی را

بانّه واعدٌ ومتوعّدٌ ومخوّفٌ ومحذّرٌ وذامٌّ ومادحٌ ومخاطِبٌ

بانکه او وعده کننده است وترساننده است ونکوهنده است وستاینده است وخطاب کننده

ومتكلّمٌ وقائلٌ كلّ ذلك راجعٌ الى معنى انّه موصوفٌ بالكلام

وسخن کننده وگوینده اینهمه اسما باز گردند بسوی اینکه حق تعالی موصوفست بصفت کلام چه اینها همه ماخوذ از صفت

يجوز وصفه بانّه معدمٌ على معنى انّه لم يوجد ولم يفعل وعلى معنى

روا است وصف کردن حق تعالی را بانکه او نیست کننده است باینمعنی که پیدا نکرده وکار نکرده وباینمعنی که

انّه معدمٌ لما اوجده بعد ايجاده بقطع البقاء عنه فينعدم بذلك

نیست کننده است هر چیز که پیدا کرده است او را پس از پیدا کردن او به بریدن بقا را از آن چیز پس نیست شود آن چیز بسبب آن قطع

ويجوز وصفه بانّه فاعلٌ بمعنى انّه مخترعٌ لذات ما فعله وخالقٌ

ودرست صفت کردن حق تعالی را بانکه کننده است باینمعنی که پیدا کننده است مر عین چیزی که کرده است او را وایجاد کننده

له وجاعلٌ بقدرته فاستحقّ لذلك هذا الوصف لا على معنى

بقدرت خویش پس سزاوار شد از جهت آنکه نفس اشیا اختراع واحداث کرد این وصف را

المباشرة للاشياء لانّ حقيقة ذلك تلاقي الاجسام وتماسّها

آنکه مباشرت وملابست کرد اشیا زیرا که حقیقت این فعل بمعنی مباشرت ملاقات اجسام وسودن آنها

والله سبحانه تعالى متعالٍ عن ذلك وكذلك يجوز وصفه بانّه

وحق تعالی بلند است از ملاقات وتماس وهمچنین روا است وصف کردن حق تعالی را بانکه

جاعلٌ على معنى انّه فاعلٌ وفعله مفعولٌ كقوله تعالى وجعلنا

جاعلست بر اینمعنی که فاعل وکننده اشیاست وفعل آن حق تعالی عین مفعولست در خارج چنانچه قول خدا است وگردانیدیم

الليل والنهار آيتين ويجوز ان يكون الجعل بمعنى الحكم قال

شب وروز را دلیل بر واحدانیت خویش جعل اینجا بمعنی فعل وایجاد است ومیتواند که باشد جعل بمعنی حکم

عزّ وجلّ وجعلناه قرآناً عربيّاً ويجوز وصفه بانّه تاركٌ في

وگردانیدیم این کتاب را قرآن بلغت عرب ودرست صفت کردن حق تعالی را بانکه ترک کننده است ودر

الحقيقة كما وصف بانّه فاعلٌ على معنى انّه فاعلٌ ضدّ فعله

حقیقت صفت است بانکه کننده ضد فعل دیگر خود را بجای آن فعل اول

الآخر بدلاً من الاوّل بقدرته العامّة الشاملة لا على معنى كفّ

بقدرت خویش که عامست وفرا گیرنده تمام ممکنات است نه بمعنی نگاهداشتن

النفس ومنعها عمّا يدعو الى فعله ويجوز وصفه بانّه يوجد على

نفس را بازداشتن او را از آنچه طلب میکند او را بسوی کارش ودرست است وصف کردن حق تعالی را بانکه ایجاد میکند بمعنی آنکه

مَعْنَى أَنَّهُ يَخْلُقُ وَكَذَلِكَ يَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ مُكَوِّنٌ عَلَى مَعْنَى أَنَّهُ

معنی آنکه پیدا میکند نه بر معنی مباشرت و همچنین روا است وصف کردن بمکون بایمعنی که

مُوجِدٌ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ مُثَبِّتٌ عَلَى مَعْنَى أَنَّهُ يُوجِدُ فِي الشَّيْءِ

موجد است و روا است وصف کردن حق تعالی را باینکه ثابت کننده است بر ایمعنی که پیدا میکند در چیز

الْبَقَاءَ وَالثَّبَاتَ كَمَا قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ يُثَبِّتُ اللهُ الَّذِينَ آمَنُوا

بقا و ثبات را چنانچه فرمود حق تعالی ثابت میدارد حق تعالی آن کسان را که ایمان آورده اند

بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ وَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ يَمْحُو اللهُ مَا يَشَاءُ وَيُثْبِتُ وَعِنْدَهُ

بقول خدا اثبه محو میکند حق تعالی چیزی را که میخواهد و ثابت میدارد چیزی را که میخواهد و نزد او

أُمُّ الْكِتَابِ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ عَامِلٌ وَصَانِعٌ بِمَعْنَى خَالِقٍ وَيَجُوزُ

اصل کتابها یعنی لوح محفوظ و روا است وصف کردن حق تعالی باینکه دانا و صانع است یعنی پیدا کننده و روا است صفت کردن

وَصْفُهُ بِأَنَّهُ مُصِيبٌ عَلَى مَعْنَى أَنَّ أَفْعَالَهُ وَاقِعَةٌ عَلَى مَا قَصَدَهُ وَ

حق تعالی را باینکه مصیب است بر ایمعنی که افعال حق تعالی واقع است بر طریقی که خواسته است

أَرَادَهُ مِنْ غَيْرِ تَفَاوُتٍ وَتَزَائُدٍ وَتَنَاقُصٍ لِأَنَّهُ تَعَالَى عَالِمٌ بِهَا وَ

بی تفاوت و زیادتی و نقصان یعنی هر فعل او مشتمل بر حکمتها که لایق بحال او است زیرا که حق تعالی دانا است

بِحَقَائِقِهَا وَكَيْفِيَّاتِهَا لَا عَلَى مَعْنَى أَنَّ ذَلِكَ مُوَافِقٌ لِأَمْرِ آمِرِهِ

بحقیقت آنها و بچگونگی ایشان نه بر ایمعنی مصیب است که فعل او موافق است از برای امر آن امر کننده که فرموده

بِفِعْلِهَا تَعَالَى عَنْ ذَلِكَ وَيَجُوزُ إِطْلَاقُ هَذِهِ الصِّفَةِ عَلَى عَبْدٍ

بکردن آن بزرگ است خدا ازین صفت و روا است گفتن این صفت یعنی مصیب بر بنده

مِنْ عَبِيدِهِ فَيُقَالُ أَنَّهُ مُصِيبٌ بِمَعْنَى أَنَّهُ مُطِيعٌ لِرَبِّهِ مُتَّبِعٌ

از بندهای او پس گفته میشود مر بنده را که آن بنده مصیب است بایمعنی که فرمان برداری کننده است مر پروردگار خود را پیروی کننده

لِأَمْرِهِ مُنْتَهٍ لِنَهْيِهِ وَكَذَلِكَ إِذَا كَانَ مُطِيعًا لِمَنْ هُوَ فَوْقَهُ وَ

مر امر او را باز میاید از جهت منع حق تعالی و همچنین وقتیکه باشد فرمان برنده از برای کسیکه فوق او و

رَئِيسُهُ وَيَجُوزُ وَصْفُ أَفْعَالِهِ عَزَّ وَجَلَّ بِأَنَّهُ صَوَابٌ عَلَى مَعْنَى أَنَّهَا

سردار او باشد و روا است وصف افعال حق تعالی را باینکه صوابست بر ایمعنی که آن افعال

حَقٌّ وَثَابِتٌ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ مُثِيبٌ وَمُنْعِمٌ عَلَى مَعْنَى أَنَّهُ

حق اند و ثابت اند بمعنی موافق امر اند و روا است وصف کردن حق تعالی باینکه بدرستی او ثواب دهنده و نعمت دهنده است

يَجْعَلُ الْمُثَابَ مُنْعَمًا مُعَظَّمًا وَكَذَلِكَ يَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ مُعَاقِبٌ

گردانیده است شخصی را که ثواب داده شده است او را انعام داده شده و بزرگ و همچنین روا است وصف کردن حق تعالی باینکه عقاب

وَمُجَازٍ عَلَى مَعْنَى أَنَّهُ يُهِينُ الْعَاصِيَ وَيُؤْلِمُهُ عَلَى مَعْصِيَتِهِ وَيَجُوزُ

و جزا دهنده است بر ایمعنی که خوار میسازد گنهگار را والم میرساند او را بر گناه و روا است

وَصْفُهُ بِأَنَّهُ قَدِيمُ الْاِحْسَانِ عَلَى مَعْنَى أَنَّهُ مَوْصُوفٌ بِالْخَلْقِ وَ

الرِّزْقِ فِي الْقِدَمِ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ الَّذِينَ سَبَقَتْ لَهُمْ مِنَّا

الْحُسْنَى وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ دَلِيلٌ وَقَدْ نَصَّ الْإِمَامُ أَحْمَدُ عَلَيْهِ

فِي حَقِّ رَجُلٍ قَالَ لَهُ زَوِّدْنِي دَعْوَةً فَإِنِّي أُرِيدُ الْخُرُوجَ إِلَى طَرَسُوسَ

فَقَالَ لَهُ قُلْ يَا دَلِيلَ الْحَائِرِينَ دُلَّنِي عَلَى طَرِيقِ الصَّادِقِينَ وَاجْعَلْنِي

مِنْ عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ وَيَجُوزُ وَصْفُهُ بِأَنَّهُ طَبِيبٌ لِمَا رُوِيَ

عَنْ أَبِي رِمْثَةَ التَّيْمِيِّ أَنَّهُ قَالَ كُنْتُ مَعَ أَبِي عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

فَرَأَيْتُ كَتِفَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِثْلَ التُّفَّاحَةِ فَقَالَ لَهُ أَبِي يَا رَسُولَ

اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنِّي طَبِيبٌ أَفَأُطِبُّهَا قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طَبِيبُهَا الَّذِي

خَلَقَهَا وَرُوِيَ عَنْ أَبِي السَّفَرِ أَنَّهُ قَالَ مَرِضَ أَبُو بَكْرٍ رض فَعَادَهُ جَمَاعَةٌ

فَقَالُوا لَهُ أَلَا نَدْعُو لَكَ الطَّبِيبَ فَقَالَ قَدْ رَآنِي قَالُوا فَأَيْشَ قَالَ

لَكَ فَقَالَ قَالَ لِي إِنِّي فَعَّالٌ لِمَا أُرِيدُ وَكَذَلِكَ يُرْوَى أَنَّ أَبَا الدَّرْدَاءِ

مَرِضَ فَعَادُوهُ فَقَالُوا لَهُ أَيْشَ تَشْتَكِي قَالَ ذُنُوبِي فَقَالُوا أَيْشَ

تَشْتَهِي فَقَالَ الْجَنَّةَ فِي أَوَّلِ الْفَصْلِ وَإِنَّمَا يَجُوزُ أَنْ يُدْعَى بِمَا

يُسَمَّى بِهِ مِنَ الْأَسْمَاءِ الَّتِي يَجُوزُ وَصْفُهُ بِهَا وَقَدْ ذَكَرْنَا تِسْعَةً وَ

تسعين اسماً في ما تقدم فهي كذا في الدعاء وان اراد ان يصفه

اسم را در بالا پس این اسماء سوی نود و نه است در دعا اگر خواهد وصف کردن خدا تعالی را

ويدعوه بما ذكرنا في هذا الفصل جاز ذلك الا انه يجتنب في دعائه

و دعوت کردن او بنام اگر یاد کردیم درین فصل روا هست این لیکن به او که پرهیز در دعای خود

من ان يدعوه عز وجل بقوله يا ساخر يا مستهزئ يا ماكر يا خادع

از آنکه بخواند خدای را بقول خود ای جزا دهنده سخریه کار ای جزا دهنده استهزای

ومبغض وغضبان ومنتقم ومعادي ومعذب ومهلك فلا

و دشمن دارنده ... و غضب کننده و انتقام گیرنده و دشمنی کننده دشمنان دین او ... و هلاک کننده پس دعا

يدعوا بها وان كان مما يجوز وصفه بها على وجه الجزاء والمقابلة

نکند با این نامها اگرچه بود ... این اسماء ... روا است وصف کردن حق تعالی بنامها بطریق جزا دادن و برابری کردن

لاهل الاجرام على وجه الاستحقاق اما الفصل الثاني في بيان

مر اهل گناه را ... استحقاق ایشان ... و اما فصل دوم در بیان

الفرق الضالة عن طريق الهدى والاصل في ذلك ما روي عن

گروههای گمراه اند از راه ... و اصل در بیان گروه ... آنچیزی است که مروی است از

كثير بن عبد الله بن عمر وابن عوف عن ابيه عن جده رض قال قال

کثیر ... و ابن عوف از پدر خود و از جد خود گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم لتسلكن سنن من قبلكم حذو النعل بالنعل

رسول خدا ... هر آینه خواهند رفت طریقه کسانیکه پیش از شما بوده اند ...

ولتاخذن مثل اخذهم ان شبرا فشبرا وان ذراعا فذراعا وان

و هر آینه خواهید گرفت ...

باعا فباعا حتى لو دخلوا جحر ضب لدخلتم فيه معهم الا ان بني

...

اسرائيل افترقت على موسى باحدى وسبعين فرقة كلها ضالة

جدا شده اند بر موسی ع ... هفتاد و یک گروه همه آنها گمراه بوده اند

الا فرقة واحدة الاسلام وجماعتهم ثم انها افترقت على عيسى

مگر یک گروه که گروه اسلام باشند و جماعت ایشان پس بدرستی آن بنی اسرائیل جدا شدند بر عیسی ع

ابن مريم باثنين وسبعين فرقة كلها ضالة الا واحدة الاسلام

هفتاد و دو گروه همه آنها گمراه شدند مگر یک فرقه ... اسلام

وجماعتهم ثم انكم تكونون على ثلثة وسبعين فرقة كلها

اند و جماعت ایشان پس بدرستی شما خواهید بود بر هفتاد و سه فرقه همه ...

ضالة إلا فرقة واحدة الإسلام وجماعتهم وعن عبد الرحمن

بن جبير بن نفير عن أبيه عن عوف بن مالك الأشجعي قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم تفترق أمتي على ثلاث وسبعين فرقة أعظمها

فتنة على أمتي الذين يقيسون الأمور برأيهم يحرمون الحلال

ويحللون الحرام وعن عبد الله بن زيد عن عبد الله بن عمر

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن بني إسرائيل افترقوا على إحدى

وسبعين فرقة كلها في النار إلا واحدة وستفترق أمتي على

ثلاث وسبعين فرقة كلها في النار إلا واحدة قالوا وما

تلك الواحدة قال صلى الله عليه وسلم من كان على مثل ما أنا عليه وأصحابي

وهذا الافتراق الذي ذكره النبي صلى الله عليه وسلم لم يكن في زمانه ولا في

زمان أبي بكر وعمر وعثمان وعلي رض وإنما كان ذلك بعد

تقادم السنين والأعوام وفوت الصحابة والتابعين والفقهاء

السبعة فقهاء المدينة وعلماء الأمصار وفقهائها قرنا

بعد قرن وقبض العلم بموتهم إلا شرذمة قليلة وهم الفرقة

الناجية يحفظ الله الدين بهم كما روي عن عروة عن عبد

اللهِ بنِ عمرَ رض قال قال رسولُ اللهِ صلى اللهُ عليه وسلم إنّ اللهَ تعالى لا

يَنزِعُ العلمَ من صدورِ الرجالِ بعدَ أن يُعطِيَهم ولكن يَذهبُ

بالعلماءِ فكلّما ذهبَ بعالمٍ ذهبَ بما معه من العلمِ حتى يَبقى

من لا يعلمُ فيَضِلّون ويُضِلّون وفي لفظٍ آخرَ عن عروةَ عن

أبيه عن عبدِ اللهِ بنِ عمرَ رض قال سمعتُ رسولَ اللهِ صلى اللهُ عليه وسلم

إنّ اللهَ لا يقبضُ العلمَ انتزاعًا ينتزعُه من الناسِ ولكن يقبضُ

العلمَ بقبضِ العلماءِ حتى إذا لم يَبقَ عالمٌ اتّخذَ الناسُ رؤوسًا

جُهّالًا فسُئِلوا فأفتَوا بغيرِ علمٍ فضَلّوا وأضَلّوا وعن كثيرِ

بنِ عبدِ اللهِ بنِ عوفٍ عن أبيه عن جدِّه رض عن رسولِ اللهِ

صلى اللهُ عليه وسلم أنّه قال إنّ الدينَ ليأرِزُ إلى الحجازِ كما تأرِزُ الحيّةُ إلى

جُحرِها وليَعقِلَنّ الدينُ من الحجازِ معقِلَ الأُرويّةِ من رأسِ الجبلِ

إنّ الدينَ بدأ غريبًا وسيعودُ غريبًا فطوبى للغرباءِ قيل و

من الغرباءُ قال صلى اللهُ عليه وسلم الذين يُصلِحون ما أفسدَ الناسُ من

سنّتي من بعدي وعن عكرمةَ عن ابنِ عباسٍ رض قال لا يأتي على

الناسِ زمانٌ إلّا أماتوا فيه سنّةً وأحيَوا بدعةً وعن الحارثِ

عن علي ابن ابي طالب رض قال ذكر رسول الله صلى الله عليه وسلم الفتن

فقلنا ما المخرج منها يا رسول الله قال رسول الله صلى الله عليه وسلم كتاب

الله هو الذكر الحكيم وهو الصراط المستقيم هو الذي لا تلتبس

به الألسن هو الذي لم تنته الجن إذ سمعته أن قالوا إنا سمعنا

قرآنا عجبا من قال به صدق ومن حكم به عدل وعن عبد الرحمن

بن عمرو عن العرباض بن سارية رض قال صلى بنا رسول الله صلى الله عليه وسلم

صلوة الصبح فوعظنا موعظة بليغة ذرفت منها العيون

ووجلت منها القلوب واقشعرت منها الجلود فقلنا يا

رسول الله كأنها موعظة مودع فقال صلى الله عليه وسلم أوصيكم بتقوى

الله والسمع والطاعة وإن كان عبدا حبشيا فإنه من يعش من

بعدي يرى خلافا كثيرا فعليكم بسنتي وسنة الخلفاء

الراشدين من بعدي تمسكوا بها وعضوا عليها بالنواجذ

إياكم ومحدثات الأمور فإن كل محدثة بدعة وكل بدعة ضلالة

وعن أبي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أيما داع دعى

إلى الهدى فاتبع فله مثل أجر من اتبعه لا ينقص من أجورهم

شيء وأيما داع دعى إلى الضلالة فاتبع فعليه مثل أوزار من

چیزی و هرکدام خواننده که خواند بسوی گمراهی پس پیروی کرده شد اورا پس بر اوست مانند گناهان کسانیکه

اتبعه لا ينقص من أوزارهم شيء **فصل** فأصل ثلث و

پیروی کرده اند اورا کم کرده نمیشود از گناهان ایشان چیزی پس اصل هفتاد و سه

سبعين فرقة عشرة أهل السنة والخوارج والشيعة و

گروه ده گروه است

المعتزلة والمرجية والمشبهة والجهمية والضرارية والنجارية

والكلابية فأهل السنة طائفة واحدة والخوارج خمس عشر فرقة

پس اهل سنت یک طایفه است و خوارج پانزده فرقه است

والمعتزلة ست فرق والمرجية اثنى عشر فرقة والشيعة اثنتا

و معتزله شش فرقه است و مرجیه دوازده فرقه اند و شیعه سی و دو

وثلثون فرقة والجهمية والنجارية والضرارية والكلابية

فرقه اند و جهمیه و نجاریه و ضراریه و کلابیه

كل واحدة فرقة واحدة والمشبهة ثلث فرق فجميع ذلك ثلث

هریک اینها یک فرقه اند و مشبهه سه فرقه اند پس همه اینها هفتاد و سه

وسبعون فرقة على ما أخبر به النبي صلى الله عليه وسلم وأما الفرقة الناجية

فرقه اند چنانچه خبر کرد پیغمبر ؐ و اما فرقه نجات یابنده

فهي أهل السنة والجماعة وقد بينا مذهبهم واعتقادهم على

پس آن اهل سنت و جماعت است و بتحقیق بیان کردم مذهب ایشان و عقیده ایشان بر آن

ما قدمنا ذكره وتسمى هذه الفرقة الناجية القدرية والمعتزلة

که بالا بیان کردم ذکر اورا و نامیده اند این فرقه ناجیه را قدریه و معتزله

مجبرة لقولها إن جميع المخلوقات بمشية الله تعالى و[illegible]

مجبره یعنی قایل بجبر و نفی اختیار اند از جهت قایل شدن این فرقه ناجیه بدرستیکه همه مخلوقات بمشیت خدا

وإرادته وخلقه وتسميها المرجية شكاكية لاستثنائها

و اراده و خلق خداست و می نامند این فرقه ناجیه را مرجیه شکاکیه از جهت استثنا کردن ایشان

في الإيمان يقول أحدهم أنا مؤمن إن شاء الله تعالى على ما قدمنا

در ایمان میگوید یکی از ایشان من مؤمنم انشاء الله تعالی چنانچه بالا بیان کردم

بيانه وتسميها الرافضة ناصبية لقولها باختيار الإمام

و می نامند این فرقه را رافضه ناصبیه از جهت قایل شدن اینها فرقه باختیار کردن

ونصبه بالعقد وتسميها الجهمية والنجارية مشبهة

و بر پا کردن امام را بعقد جماعه اهل اسلام و می نامند این فرقه را جهمیه و نجاریه مشبهه

لاثباتها صفات الباري عز وجل من العلم والقدرة والحيوة

از جهت اثبات کردن ان فرقه ما جمیع صفات حق تعالی را از علم و قدرت و حیوة

وغيرها من الصفات وتسميها الباطنية حشوية لقولها

و غیر ذلک و می نامند او را باطنیه حشویه از جهت قول ان فرقه

بالاخبار وتعلقها بالاثار وما اسمهم الا اصحاب الحديث و

باخبار رسول و دست زدن ایشان باثار صحابه و نیست اسم ایشان مگر اصحاب حدیث و

اهل السنة على ما بينا واما الخوارج فلهم اسامي والقاب

اهل سنت چنانچه بیان کردیم و اما خوارج پس ایشان را نامها و لقب ها است

سموا الخوارج لخروجهم على علي ابن ابي طالب رض وسموا حكمية

نامیده شده اند خوارج از جهت برامدن ایشان بر امیر المومنین علی رض و نامیده شده اند محکمیه

لانكارهم الحكمين اباموسى الاشعري وعمرو بن العاص ولقولهم لا

از جهت انکار کردن انها دو حکم ابا موسی اشعری و عمرو بن عاص را که در معامله مخالفت با معاویه

حكم الا لله لما حكم الحكمين وسموا ايضا حرورية لانهم نزلوا بحروراء

حکم مگر خدای را هرگاه که حکم گرفت علی ان هر دو حکم را و نامیده شده اند نیز حروریه از جهت انکه ایشان فرود آمدند

وهو موضع وسموا شراة لقولهم شرينا انفسنا في الله اي بعناها

و ان نام جای است و نامیده شده اند شرات از جهت گفتن ایشان فروختیم جانهای خود را بثواب خدا

بثواب الله ورضاه وسموا مارقة لمروقهم من الدين وقد وصفهم

و رضای او و نامیده شده اند ایشان مارقه از جهت برامدن ایشان از دین و بتحقیق صفت کرده

النبي صلى الله عليه وسلم بانهم يمرقون من الدين كما يمرق السهم من الرمية

پیغمبر علیه السلام بدرستی که ایشان برایند از دین چنانچه تیر از نشانه

ثم لا يعودون فيه فهم الذين مرقوا من الدين والاسلام وفارقوا

پس باز نخواهند آمد در دین پس ایشانند که برامده اند از دین و اسلام جدا شده اند

الملة وشردوا عنها وعن الجماعة وضلوا عن سواء الهدى و

از ملت و گریخته اند از ان ملت و از جماعت و گم شده اند از راه راست

السبيل وخرجوا عن السلطان وسلوا السيف على الائمة واستحلوا

و برامده اند از سلطان و کشیده اند شمشیر بر ائمه و حلال داشته اند

دماءهم واموالهم وكفروا من خالفهم ويشتمون اصحاب رسول

خونها و مالهای ایشان را و نسبت کفر کردند کسی را که مخالفت کردند ایشان را و دشنام میدهند اصحاب رسول خدا را

اللهِ صلى الله عليه وسلم وأصهاره ويتبرؤن منهم ويرمونهم بالكفر

وخسران اورا و بیزار میشوند از اصحاب و نسبت میکنند ایشان را بکفر

والعظائم ويرون خلافهم ولا يؤمنون بعذاب القبر ولا

و گناهان کبیره و روا میدارند ازخلاف کردن با ایشان و ایمان نمی آرند بعذاب گور و نه بحوض

الحوض ولا الشفاعة ولا يخرجون أحداً من النار ويقولون

و نه بشفاعت و نمی آرند هیچ یکی را از آتش و میگویند

من كذب كذبةً أو أتى صغيرةً أو كبيرةً من الذنوب فمات

کسیکه دروغ گفت یکبار یا کرد گناه صغیره یا کبیره را پس مرد

من غير توبة فهو كافر وفي النار مخلد ولا يرون الجماعة إلا

بی توبه پس آن شخص کافرست و در آتش همیشه است و روا نمیدارند جماعت نماز را مگر

خلف إمامهم ويرون تأخير الصلوة عن وقتها والصوم قبل

در پس امام خود ایشان و روا میدارند تاخیر کردن نماز را از وقتش و روزه پیش از

رؤية الهلال والفطر مثل ذلك والنظر والنكاح بغير ولي

دیدن ماه و فطر مثل این و نظر کردن بغیر نکاح کردن بغیر حضور ولی

ويرون المتعة والدرهم بالدرهمين يداً بيدٍ حلالاً ولا يرون

و روا میدارند نکاح متعه را و روا دارند بیع کردن یک درهم بدو درهم دست بدست حلال و روا نمیدارند

الصلوة في الخفاف ولا المسح عليها ولا طاعة السلطان ولا

نماز را در موزه ها و نه مسح کردن بر موزه ها و نه فرمانبرداری پادشاه و نه

خلافة قريش وأكثر ما يكون الخوارج بالجزيرة وعمان والموصل

خلافت قریش و اکثر بودن خوارج درین جایهاست

وحضرموت ونواحي العرب والذي وضع لهم الكتب عبد الله

و آن کسیکه پیدا کرد برای ایشان کتابها این اشخاص اند

بن زيد ومحمد بن حرب ويحيى بن كامل وسعيد بن هارون

فهم خمس عشرة فرقةً النجدات نسبوا إلى نجدة بن عامر الحنفي

پس ایشان پانزده فرقه اند یکی از آنها نجدات است نسبت کرده شده اند ایشان بسوی نجده بن عامر

من اليمامة وهم أصحاب عبد الله بن ناصر ذهبوا إلى أن من

و از بلاد یمامه بود و ایشان اصحاب عبد الله بن ناصر اند رفته اند بسوی اینکه کسی که

كذب كذبةً أو أتى صغيرةً وأصر عليها فهو مشرك وإن زنى

دروغ گفت یکبار و یا کرد صغیره و محکم شد بران گناه پس او مشرک است و اگر زنا کرد

وسرق وشرب الخمر من غير ان يصر عليها فهو مسلم وانه
لا يحتاج الى امام انما الواجب العلم بكتاب الله فحسب ومنهم
الازارقة وهم اصحاب نافع بن الازرق ذهبوا الى ان كل كبيرة
كفر وان الدار دار كفر وان ابا موسى وعمرو بن العاص كفرا بالله
حين حكمهما علي رض بينه وبين معاوية رض في النظر في الاصلح
للرعية ويرون ايضا قتل الاطفال يعني اولاد المشركين ويحرمون
الرجم ولا يحدون قاذف المحصن ويحدون قاذف المحصنات
ومنهم الفزركية منسوبة الى ابن فزرك ومنهم العطوية منسوبة
الى العطية بن الاسود ومنهم العجاردة منسوبة بعبد الرحمن
بن عجرد وهم فرق كثيرة وهم الميمونية جميعا يجيزون بنات
البنين وبنات البنات وبنات الاخوة وبنات الاخوات و
يقولون ان سورة يوسف ليست من القران ومنهم الحازمية
تفردت بان الولاية والعداوة صفتان في ذاته تعالى وتبعت
من الحازمية المعلومية فذهب الى ان من لم يعلم الله باسمائه
فهو جاهل ونفوا ان تكون الافعال خلقا لله تعالى وان يكون

الاستطاعة مع الفعل ومن اصل الخمس عشرة المجهولية وهي

توانائی وقدرت بر فعل مقارن باشند بلکه مقدم است واز اصل پانزده گروه فرقهٔ مجهولیه است وآن فرقه

تقول ان من علم الله ببعض اسمائه فهو عالم به غير جاهل ومنهم

میگوید بدرستی که کسیکه داند خدا تعالی را ببعض نامهای او پس او دانا است بخدا وجاهل نیست واز ایشان

الصلتية وهي منسوبة الى عثمان بن الصلت وادعت ان

اصل فرقه صلتیه است وآن منسوب است بعثمان بن صلت ودعوی کرده اند که بدرستی

من استجاب لنا واسلم وله طفل فليس له اسلام حتى يدرك وندعوه

کسیکه قبول کرد ما را واسلام آورد واورا طفل باشد پس نیست آن طفل را اسلام تا آنکه برسد بحد بلوغ ودعوت کنیم

فيقبله ومنهم الاخنسية منسوبة الى رجل يقال له الاخنس

پس قبول کند اورا واز آن اصل فرقه اخنسیه است منسوب است بمردی که گفته میشود اورا اخنس

فذهبوا الى ان السيد ياخذ من زكوة عبده ويعطيه من زكوته

پس رفته اند بسوی اینکه سید وخواجه از زکوة بنده بستاند وبدهد خواجه بنده خود را از زکوة خود

اذا احتاج وافتقر ومنهم الظفرية والحفصية طائفة منها

وقتیکه محتاج باشد بنده وفقیر باشد واز آن اصل فرقه ظفریه است وحفصیه طائفه است از ظفریه

متشعبة منها يزعمون ان من عرف الله وكفر بما سواه من رسوله

برآمده از آن زعم میکنند بدرستی کسیکه شناخت خدا را وکافر شد به چیزهای غیر اوست از پیغمبر

وجنة ونار وفعل سائر الجنايات من قتل النفس واستحلال الزنا

وبهشت ودوزخ وکرد همه جنایات را از کشتن نفس وحلال داشتن زنا را

فهو برئ من الشرك وانما يشرك من جهل الله وانكره فحسب

پس آنکس پاک است از شرک وکفر جز اینکه مشرک کسی است که جاهل بخدا باشد ومنکر او پس بس

ويزعمون ان الحيران الذي ذكره الله تعالى في القرآن هو علي

وزعم میکنند بدرستی حیران که ذکر کرده است حق تعالی اورا در قرآن بقول خود علی است

وحزبه واصحابه يدعونه الى الهدى ائتنا وهم اهل النهروان

واصحاب او طلب میکنند اورا بسوی راه راست که بیا ما را وایشان اهل نهروان اند

ومنهم الاباضية زعموا ان جميع ما افترض الله تعالى على خلقه

واز آن اصل فرقه اباضیه اند از اصحاب عبد الله بن اباض زعم کرده اند بدرستی همه چیزها که فرض کرده حق تعالی بر خلق خود

ايمان وان كل كبيرة فهو كفر نعمة لا كفر شرك ومنهم البيهسية

ایمان است وبدرستی هر کبیره کفر نعمت است یعنی انکار نعمت نه کفر شرک است واز آن اصل فرقه بیهسیه است

فهو منسوبة الى ابي بيهس تفرد وازعموا ان الرجل لا يكون

پس این منسوب است بابی بیهس بن جابر الخارجی جدا از فریق دیگر پس زعم میکنند بدرستی مرد مؤمن نباشد

مسلما حتى يعلم جميع ما احل الله عليه وحرم عليه بعينه ونفسه

مسلمان تا آنکه بداند همه چیزها که حلال کرده است خدا بروی و همه چیزها که حرام کرده است بروی مخصوص

ومن البيهسية من يقول كل من واقع ذنبا حراما ما عليه ليس بكفر

واز بیهسیه جماعتی اند که میگویند هر که کند گناهی که حرام است بروی کافر نیست

حتى يرفع الى السلطان فيحده عليه ثم يحكم بالكفر ومنهم الشمراخية

تا آنکه برده شود بسوی حاکم پس حد بزند او را بعد از ان … و از ازان اصول فرقه خوارج

منسوبة الى عبد الله بن الشمراخ فزعم ان قتل الابوين حلال و

منسوب است بعبد الله بن شمراخ پس زعم کرده است … پدر و مادر حلال است و

كان حين ادعى ذلك في دار التقية فتبرأت منه الخوارج بذلك

بوده است آن عبد الله وقتی که دعوی کرد این حکم را در دار التقیه بیزار شدند ازو خوارج بسبب این حکم

ومنهم البدعية قولها كقول الازارقة وتفردت بان الصلوة

و از آن اصول فرق خوارج بدعیه اند قول ایشان همچو قول ازارقه است و جدا شده اند باینکه بدرستی نماز در رکعت

ركعتان بالغداة وركعتان بالعشي لقول الله عز وجل اقم الصلوة

است … و دو رکعت است شبانگاه از جهت قول حق تعالی برپا دار نماز را

طرفي النهار وزلفا من الليل ان الحسنات يذهبن السيئات

در دو جانب روز و … از شب بدرستی نیکیها میبرند بدیها را … صلوة دو رکعت

واتفقت مع الازارقة على جواز سباء النساء وقتل

و اتفاق کرده اند این طایفه با ازارقه … زنان کفار را و کشتن

الاطفال من الكفار مطلقا لقوله تعالى لا تذر على الارض من

اولاد [illegible]

الكفرين ديارا واتفقت جميع الخوارج على كفر علي رضي الله عنه

از کافران … و اتفاق کرده اند همه خوارج بر نسبت کفر کردن بعلی رض

لاجل التحكيم وعلى كفر مرتكب الكبيرة الا النجدات فانها لم يوافقهم

از جهت حکم گرفتن ابوموسی … و بر نسبت کفر کردن صاحب کبیره …

على ذلك فصل واما الشيعة فلهم اسامي منها الشيعة

بر این حکم … و اما شیعه پس مر ایشان را نامهاست بعضی از ان نامها شیعه است

والرافضة ومنهم الغالية ومنهم الطيارة وانما قيل لها الشيعة

و رافضه است و بعضی از ایشان غالیه اند و از ایشان اند طیاره … گفته شد … شیعه

لانها تشيعت عليا رضي الله عنه وفضلوه على سائر الصحابة

زیراکه ایشان پیروی کرده اند علی رض را و تفضیل داده اند او را بر همه یاران

٢١٧

وَقِيلَ لَهَا الرَّافِضَةُ لِرَفْضِهِمْ أَكْثَرَ الصَّحَابَةِ وَإِمَامَةَ أَبِي بَكْرٍ وَ
و گفته شده است ایشانرا رافضه از جهت ترک کردن ایشان اکثر یاران را و ترک کردن امامت ابو بکر و

عُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا وَقِيلَ سُمُّوا الرَّوَافِضَ لِرَفْضِهِمْ زَيْدَ بْنَ عَلِيٍّ
و عمر رضی الله عنهما و گفته شده است نامیده شدند ایشان روافض زیرا که ترک کرده اند ایشان زید بن علی را

لَمَّا تَوَلَّى أَبَا بَكْرٍ وَعُمَرَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا وَقَالَ بِإِمَامَتِهِمَا فَقَالَ زَيْدٌ
هرگاه که دوست داشت آن زید شیخین را و گفت بامامت ایشان و گفت زید

رَفَضْتُمُونِي فَسُمُّوا رَافِضَةً وَقِيلَ إِنَّ الشِّيعِيَّ مَنْ لَا يُفَضِّلُ عُثْمَانَ
ترک کردید مرا پس نامیده شدند رافضه و گفته شده است شیعه کسی است که فضیلت ندهد عثمان را

عَلَى عَلِيٍّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمَا وَالرَّافِضِيُّ مَنْ فَضَّلَ عَلِيًّا عَلَى عُثْمَانَ رض
بر علی رض و رافضی کسی است که تفضیل کند علی را بر عثمان رض

وَمِنْهُمُ الْقَطْعِيَّةُ لِقَطْعِهِمْ عَلَى مَوْتِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ وَمِنْهُمُ الْغَالِيَةُ
و از ایشان اند قطعیه از جهت قطع کردن ایشان بر موت موسی بن جعفر رض و از ایشان اند غالیه

لِغُلُوِّهِمْ فِي عَلِيٍّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ وَقَوْلِهِمْ فِيهِ بِمَا لَا يَلِيقُ مِنْ صِفَاتِ
از جهت غلو کردن و قول ایشان در شان علی بچیزی که سزاوار نیست از صفات

الرُّبُوبِيَّةِ وَالنُّبُوَّةِ وَالَّذِينَ صَنَّفُوا كُتُبَهُمْ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَعَلِيُّ
ربوبیت و نبوت و کسانیکه تصنیف کرده اند کتابهای ایشان این جماعه اند

بْنُ الْمَنْصُورِ وَأَبُو الْأَحْوَصِ وَالْحُسَيْنُ بْنُ سَعِيدٍ وَالْفَضْلُ بْنُ

شَاذَانَ وَأَبُو عِيسَى الْوَرَّاقُ وَابْنُ الرَّاوَنْدِيِّ وَأَكْثَرُ مَا يَكُونُونَ
و اکثر جاهاییکه هستند

فِيهِ مِنْ بِلَادِ قُمَّ وَقَاشَانَ وَبِلَادِ إِدْرِيسَ وَالْكُوفَةِ فَصْلٌ وَأَمَّا
ایشان از شهرها این بلاد است

الرَّافِضَةُ فَهُمْ ثَلَاثُ أَصْنَافٍ الْغَالِيَةُ وَالزَّيْدِيَّةُ وَالرَّافِضَةُ
و رافضه پس ایشان سه گروه اند

أَمَّا الْغَالِيَةُ فَيَتَفَرَّقُ مِنْهَا اثْنَتَا عَشْرَةَ فِرْقَةً مِنْهَا الْبَيَانِيَّةُ
اما غالیه پس متفرق شد از انها دوازده گروه

وَالطَّيَّارِيَّةُ وَالْمَنْصُورِيَّةُ وَالْغُبَرِيَّةُ وَالْخَطَّابِيَّةُ وَالْمُعَمَّرِيَّةُ

وَالْبَزِيغِيَّةُ وَالْمُفَضَّلِيَّةُ وَالْمُتَنَاسِخَةُ وَالنَّزِيعِيَّةُ وَالسَّبَائِيَّةُ

والمفوضة وأما الزيدية تشعبت ست شعب منها

الجارودية والسليمانية والبترية والنعيمية واليعقوبية

والسادسة لا تنكر الرجعة ويتبرؤن من أبي بكر وعمر رض

وأما الرافضة تفرقت أربع عشر فرقة القطعية و

الكيسانية والكربية والمغيرية والمحمدية والحسنية

والناؤسية والاسماعيلية والقرامضية والمباركية

والشميطية والعمارية والمطورية والموسوية والامامية

والذي اتفقت عليه طوائف الرافضة وفرقها اثبات

الامامة عقلا وان الامامة نص وان الائمة معصومون

من الآفات من الغلط والسهو والخطاء ومن ذلك انكارهم

امامة المفضول والاختيار الذي قدمناه في ذكر الائمة

ومن ذلك تفضيلهم عليا على جميع الصحابة وتنصيصهم

على امامته بعد النبي صلى الله عليه وسلم وتبرءهم من أبي بكر وعمر وغيرهم

من الصحابة الا نفرا منهم سوى ما حكي عن الزيدية فانهم

خالفوهم في ذلك ومن ذلك أيضا ادعاءهم ان الامة ارتدت

بتركهم امامة علي رض الا ستة نفر وهم علي وعمار والمقداد
بترک کردن امامت علی را رض مگر شش کس را آن شش کس این چهار صحابه اند

بن الاسود وسلمان الفارسي ورجلان اخران ومن ذلك قولهم
و دو مرد دیگر و از احکام متفقه ایشان است

ان للامام ان يقول لست بامام في حال التقية وان الله لا
بدرستی مر امام را است اینکه بگوید نیستم من امام در حال ترس و بدرستی که

يعلم ما يكون قبل ان يكون وان الاموات يرجعون الى الدنيا
خدا نمیداند چیزی را که پیش از آنکه بشود و بدرستی مردها باز می آیند بسوی دنیا

قبل يوم الحساب الا الغالية منهم فانها زعمت بان لا حساب
پیش از روز حساب مگر غالیه از ایشان پس بدرستی ایشان زعم کرده اند که نیست حساب

ولا حشر ومن ذلك ان الامام يعلم كل شيء ما كان وما يكون
و نیست حشر و از احکام متفقه ایشان است اینکه امام میداند هر چیزی که شده است و چیزی که خواهد شد

من امر الدنيا والدين حتى عدد الحصى وقطر الامطار وورق
از امر دنیا و دین تا اینکه شمار سنگریزها و قطرهای باران و برگهای درختان

الاشجار وان الائمة تظهر على ايديهم المعجزات كالانبياء
و بدرستی امامان ظاهر میشوند بر دست ایشان معجزات چنانچه بر دست پیغمبران

عليهم السلام وقال الاكثرون منهم ان من حارب عليا رض
و گفتند اکثر از ایشان بدرستی کسیکه جنگ کرد علی را رض

فهو كافر بالله عز وجل واشياء ذكروها غير ذلك واما
پس او کافر است بخدای تعالی و چیزهای که ذکر کرده اند غیر این مذکور و اما

الذي انفردت عن كل فرقة فمنهم الغالية وقد ادعت ان
چیزی که جدا است از هر گروه پس از ایشان غالیه اند و تحقیق دعوی کرده اند بدرستی

عليا افضل من الانبياء صلوات الله عليهم اجمعين وادعت
علی بهتر است از پیغمبران همه و دعوی کرده

انه ليس بمدفون في التراب كبقية الصحابة رضي الله تعالى عنهم
بدرستی او نیست دفن کرده شده در خاک چنانچه دیگر یاران

بل هو في السحاب يقاتل اعدائه تعالى من فوق السحاب وانه
بلکه او در ابر است جنگ میکند دشمنان خود را از بالای ابر و بدرستی علی

كرم الله وجهه يرجع في اخر الزمان فيقتل مبغضه واعداءه
کرم الله وجهه باز خواهد آمد در آخر زمان خواهد کشت بغض کنندهای خود را و دشمنان خود را

٢١٩

وأن عليا وسائر الائمة لم يموتوا بل هم باقون الى ان تقوم
و بدرستی علی و باقی ائمه معصومین نمرده اند بلکه باقی هستند تا آنکه برپا شود
الساعة ولا يتطرق عليهم الموت وادعت ايضا ان عليا
قیامت و راه نمی یابد بسوی ایشان موت و دعوی کرده اند که علی رض
نبي وان جبرئيل عليه السلام غلط في نزول الوحي عليه و
پیغمبر است و دعوی کرده اند که جبرائیل عم غلط کرد در فرود آمدن وحی بسوی او و
ادعت ايضا ان عليا كان الها عليهم لعنة الله وملئكته
دعوی کرده اند نیز بدرستی علی بود است خدا بر ایشان لعنت خدا و فرشتگان
وسائر خلقه الى يوم الدين وقلع آثارهم واباد خضراءهم و
و همه خلق تا روز قیامت و برکند اثرهای ایشان را و هلاک کند سبزه های ایشان را و
لا جعل منهم في الارض ديارا لانهم بالغوا في غلوهم وتمردوا
نگرداند از ایشان در زمین گردنده آنگاه باشد بدرستی بنهایت رسیده اند در غلو خود که گردن کشی کردند
على الكفر وتركوا الاسلام وفارقوا الايمان وجحدوا الاله و
بر کفر و گذاشتند اسلام را و جدا شدند از ایمان و منکر شدند خدا و
الرسل والتنزيل فنعوذ بالله ممن ذهب الى هذه المقالة و
پیغمبران را و قرآن را پس پناه میجوییم بخدا از کسی که رفته اند بسوی این سخن و
يتفرع من الغالية البنانية وهم ينسبون الى بنان بن
برآمده اند از غالیه بنانیه و ایشان منسوب اند بسوی بنان
سمعان ومن جملة فريتهم واباطيلهم ان الله على صورة الانسان
و از جمله افترای و سخنان باطله ایشان که بدرستی خدا تعالی بر صورت انسان
لذ بوا على الله تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا قال عز وجل ليس
دروغ گفته اند بلند است خدا تعالی ازین ناشایستگی بلندی بزرگ فرمود حق تعالی نیست
كمثله شيء وهو السميع البصير واما الطيارية من الغالية
مانند او چیزی و او شنوا و بیناست و اما طاریه از غالیه
وهي منسوبة الى عبد الله بن معاوية بن عبد الله بن جعفر
و او منسوب است بسوی عبد الله
الطيار يقولون بالتناسخ وان روح آدم ع روح الله فنسخت
طیار قائل اند ایشان به تناسخ و بدرستی روح آدم ع روح خداست تناسخ کرد
فيه والمتعمقون من الغالية القائلون بالتناسخ يزعمون
در آدم و دور در رونده اند از غالیه که قائل اند بتناسخ زعم می کنند

أنَّ الرُّوحَ المنقولةَ إلى هذهِ الدارِ بعدَ أنْ خرجتْ من الدنيا

بالموتِ أوّلَ ما ينتسخُ في جملٍ ثمّ انتقلَ إلى ما دونَ هيكلِهِ أبدًا

حالًا بعدَ حالٍ إلى أنْ تنقلَ إلى دودِ العذرةِ وما شاكلَ ذلكَ و

هو آخرُ ما ينتسخُ فيهِ حتّى قالَ بعضُهم أنَّ أرواحَ العصاةِ تنسخُ

في الحديدِ والطينِ والفخارِ وتكونُ معذّبةً بالنارِ والطبخِ والضربِ

والسبكِ والابتذالِ والامتهانِ عقابًا على أجرامِهم وأمّا المغيريّةُ

فمنسوبةٌ إلى مغيرةَ بنِ سعدٍ ادّعى النبوّةَ وزعمَ أنَّ اللهَ نورٌ على

صورةِ رجلٍ وادّعى إحياءَ الموتى وغيرَ ذلكَ وأمّا المنصوريّةُ

فمنسوبةٌ إلى أبي منصورٍ كانَ يزعمُ أنّهُ صعدَ إلى السماءِ ومسحَ

الربُّ رأسَهُ وزعمَ أنَّ عيسى أوّلُ خلقِ اللهِ ثمّ عليٌّ رضيَ اللهُ عنهُ و

رسلُ اللهِ لا ينقطعُ وأنْ لا جنّةَ ولا نارَ وتزعمُ هذهِ الطائفةُ أنَّ

منْ قتلَ أربعينَ نفسًا ممّن خالفَهم دخلَ الجنّةَ ويستحلّونَ أموالَ

الناسِ وأنَّ جبرئيلَ عليهِ السلامُ أخطأَ بالرسالةِ وهو الكفرُ

الذي لا يشوبُهُ شيءٌ وأمّا الخطّابيّةُ فمنسوبةٌ إلى الخطّابِ

يزعمونَ أنَّ الأئمّةَ أنبياءُ أمناءُ وفي كلِّ وقتٍ رسولًا ناطقٌ

وَصَامِتٌ مُحَمَّدٌ وَعَلِيٌّ صَامِتٌ وَأَمَّا الْمَعْمَرِيَّةُ فَكَذٰلِكَ تَقُولُ

وپیغمبر ساکت ست محمد پیغمبر گویاست باحکام شرایع و علی پیغمبر ساکت ست و اما معمریه پس همچنین گویند

فَانْفَرَدَتْ عَنِ الْخَطَّابِيَّةِ بِالزِّيَادَةِ فِي تَرْكِ الصَّلٰوةِ وَأَمَّا الْبَزِيعِيَّةُ

پس جدا شده اند از خطابیه بزیادت در ترک نماز اما بزیعیه

الْمَنْسُوبَةُ إِلَى بَزِيعٍ زَعَمُوا أَنَّ جَعْفَرًا هُوَ اللّٰهُ فَلَا يُرٰى وَلٰكِنْ شُبِّهَ

منسوب اند به بزیع زعم کرده اند بدرستی که جعفر خداست پس دیده نمیشود و لکن مانند

هٰذِهِ الصُّورَةُ تَبًّا لَهُمْ وَأَنَّهُمْ يَأْتِيهِمُ الْوَحْيُ وَيُرْفَعُونَ إِلَى الْمَلَكُوتِ

این صورت ست هلاک باد ایشان را بدرستی که ایشان را می آید وحی و برداشته میشوند بسوی ملکوت

تَبًّا لَهُمْ مَا أَعْظَمَ فِرْيَتَهُمْ وَكِذْبَهُمْ وَأَبَاطِيلَهُمْ بَلْ يُحَطُّونَ إِلَى

هلاک باد ایشان را عجب بزرگ ست دروغ ایشان و دروغ ایشان و سخنهای باطله ایشان بلکه فرود آورده میشوند

أَسْفَلِ السَّافِلِينَ إِلَى الْهَاوِيَةِ وَالدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ بِمَقَالَتِهِمُ

اسفل السافلین تا هاویه و درک پایین از درکات بسبب سخن ایشان

السُّوْءِ وَدَعْوَاهُمُ الزُّورِ وَأَمَّا الْمُفَضَّلِيَّةُ فَمَنْسُوبَةٌ إِلَى الْمُفَضَّلِ

و دروغ ایشان اما مفضلیه پس منسوب اند به مفضل

الصَّيْرَفِيِّ يَنْتَحِلُونَ الرِّسَالَةَ وَالنُّبُوَّةَ وَقَوْلُهُمْ فِي الْأَئِمَّةِ كَقَوْلِ

صراف بر خود می بندند دروغ پیغمبری را و قول ایشان در ائمه همچون قول

النَّصَارٰى فِي الْمَسِيحِ وَأَمَّا الشَّرِيعِيَّةُ فَمَنْسُوبَةٌ إِلَى شَرِيعٍ زَعَمُوا

نصاری ست در مسیح اما شریعیه پس منسوب ست به شریع زعم کرده اند

أَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى فِي خَمْسَةِ أَشْخَاصٍ النَّبِيِّ وَآلِهِ يَعْنِي فِي النَّبِيِّ وَآلِهِ وَ

که خدا در پنج کس ست پیغمبر و اولاد او ست و

هُمُ الْعَبَّاسُ وَعَلِيٌّ وَجَعْفَرٌ وَعَقِيلٌ وَأَمَّا السَّبَائِيَّةُ فَمَنْسُوبَةٌ

آل این چهار تن اند و اما سبائیه پس

إِلَى عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ سَبَا مِنْ دَعْوَاهُمْ أَنَّ عَلِيًّا لَمْ يَمُتْ وَأَنَّهُ يَرْجِعُ قَبْلَ

به عبد الله بن سبا از دعوی های ایشان ست آنکه بدرستی علی رض نمرده ست و بدرستی باز خواهد آمد پیش

يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَالسَّيِّدُ الْحِمْيَرِيُّ مِنْهُمْ وَأَمَّا الْمُفَوِّضَةُ فَهُمُ

از روز قیامت و سید که از قبیله حمیر ست از این سبائیه ست و اما مفوضیه پس ایشان

الْقَائِلُونَ إِنَّ اللّٰهَ فَوَّضَ تَدْبِيرَ الْخَلْقِ إِلَى الْأَئِمَّةِ وَأَنَّ اللّٰهَ تَعَالٰى

قایل اند بدرستی سپرده ست حق تعالی تدبیر خلق را بسوی ائمه و بدرستی که خدا تعالی

قَدْ أَقْدَرَ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَلٰى خَلْقِ الْعَالَمِ وَتَدْبِيرِهِ وَإِنْ كَانَ مَا

تحقیق قادر ساخته ست پیغمبر را بر خلق عالم و تدبیر او و بدرستی بوده است که

خلق الله من ذلك شيئا وكذلك قالوا في حق علي رض ومنهم من

إذا رأى السحاب سلم عليه يزعم أن عليا رض فيه على ما بينا من

قبل وأما الزيدية فإنها سموا بذلك لميلهم إلى قول زيد بن

علي في توليه أبي بكر وعمر رض وأما الجارودية فمنسوبة

إلى أبي جارود زعموا أن عليا وصي رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو الإمام

وقالوا إن النبي صلى الله عليه وسلم نص على علي بصفته لا باسمه ويسوقون

الإمامة إلى الحسين ثم هي شورى فيمن خرج منهم وأما السليمانية

فمنسوبة إلى سليمان بن كثير قال زرقان زعموا أن عليا كرم

الله وجهه كان الإمام وأن بيعة أبي بكر وعمر خطأ لا يستحقان

اسم السبق وأن الأمة تركت الأصلح وأما البترية فمنسوبة

إلى الأبتر وهو النواء وكان يلقب به وزعموا أن بيعة أبي بكر

وعمر ليست بخطأ لأن عليا ترك الامارة وهم واقفون في

عثمان ويقولون علي إمام حين بويع وأما النعيمية فمنسوبة

إلى نعيم بن اليمان وهي تقول بقول الأبترية إلا أنها تبرأت

من عثمان بن عفان رض عنه وكفرت به وأما اليعقوبية

۲۲۳

يقولون بامامة ابا بكر وعمر رض وينكرون الرجعة فهي تنسب

پس میگویند بامامت ابی بکر و عمر رض که امام برحق اند و منکر اند بازگشت او را پس این فرقه منسوبست

الى رجل يقال له يعقوب ومنهم من تبرأ من ابي بكر وعمر

بمردیکه گفته میشود او را یعقوب و بعضی از ایشان بیزار شده اند از شیخین رض

رض ويقول بالرجعة **فصل** واما الرافضة فالاربعة عشر

و میگویند بازگشت را بدنیا و اما رافضه پس چهارده

فرقة التي تفرعت عنها فاولها القطعية سموا بذلك لقطعهم

فرقه اند که متفرق شده اند از ایشان پس نخستین ایشان قطعیه ست نامیده شده اند باین نام از جهت

على موت موسى ابن جعفر ساقوا الامامة الى محمد بن الحنفية و

بموت موسی بن جعفر و در آمدند ایشان امامت را تا محمد بن حنفیه و

هو القائم المنتظر والثانية الكيسانية وهي منسوبة الى كيسان

اوست امام قایم که انتظار کرده شده است او را و دوم فرقه کیسانیه اند

يقولون بامامة محمد بن الحنفية لانه دفع اليه الراية بالبصرة

میگویند بامامت محمد بن حنفیه زیرا که داده شد علم را باو در بصره

والثالثة الكربية وهم اصحاب ابن كريب الضرير والرابعة

و فرقه سیوم کربیبیه ست و ایشان اصحاب ابن کریب بودند و فرقه چهارم

المغيرية وهم اصحاب المغيرة وهو امامهم الى خروج المهدي

مغیریه و ایشان یاران مغیره اند و آن مغیره امام ایشان است تا برآمدن مهدی

والخامسة المحمدية وقد زعمت ان القائم محمد بن عبد الله بن

و فرقه پنجم محمدیه ست و تحقیق زعم کرده اند که امام قایم محمد بن عبد الله بن

الحسن ابن الحسين وانه اوصى الى ابي منصور دون بني

حسن ست و بدرستی او وصیت کرد عهد امامت را بابی منصور نه بنی

هاشم كما اوصى موسى عليه السلام الى يوشع بن نون دون

هاشم چنانچه وصیت کرد موسی علیه السلام عهد خلافت را در بنی اسرائیل به یوشع نه باولاد

ولده وولد هارون واما السادسة فالحسينية زعمت ان

خود و نه باولاد هارون عم و اما فرقه ششم از رافضه پس حسینیه ست زعم کرده اند ایشان

ابا منصور اوصى الى ولده الحسين بن ابي منصور وهو

ابو منصور وصیت کرد خلافت خود بحسین بن ابی منصور و اوست

الامام بعده واما الناوسية لقبوا به لانهم نسبوا الى ناوس

امام پس از وی و اما فرقه هفتم ناوسیه لقب کرده شده اند باین نام زیرا که نسبت کرده شده اند

البصري الذي هو رئيسهم ويقولون بامامة جعفر وانه

بصری که سردار ایشان بود و میگویند بامامت جعفر صادق و بدرستی او

حي لم يمت بعد وانه قائم وهو المهدي واما الاسماعيلية

زنده است و او قائم ست و موجود ست و مهدی موعود و اما فرقه هشتم اسماعیلیه

فقد قالوا ان جعفر ميت والامام بعده اسماعيل وقالوا

پس گفته اند باینکه بدرستی جعفر صادق مرده است و امام پسر او اسماعیل ست و گفته اند

انه يملك وهو المنتظر واما القرامطية فهم يسوقون

که او مالک زمین خواهد شد و او ست مهدی که انتظار برده میشود بخروج وی و اما فرقه نهم قرامطیه پس میکشند

الامامة الى جعفر وان جعفر نص على دراية محمد بن اسمعيل

امامت را تا جعفر و بدرستی جعفر نص کرد بر درایت و علم محمد بن اسماعیل که او امام خواهد شد

ومحمد لم يمت وهو حي وهو المهدي واما المباركية

و محمد نمرده است و او زنده ست اکنون و او ست مهدی منتظر و اما فرقه دهم مبارکیه

فمنسوبة الى رئيسهم المبارك زعموا ان محمد بن اسمعيل مات

پس منسوب ست بسوی سردار خویش که مبارک ست زعم کرده اند بدرستی محمد بن اسماعیل مرده

وان الامامة في ولده واما الشميطية فمنسوبة الى رئيسهم

و بدرستی امامت در اولاد او ست و اما فرقه یازدهم شمیطیه پس منسوب ست بسوی سردار ایشان

يقال له يحيى بن شميط زعموا ان الامام جعفر ثم بنى جعفر

که گفته اند او را یحیی بن شمیط زعم کرده اند بدرستی امام جعفر ست پس امامت در بنی جعفر ست

ثم في ولده واما العمارية يقال لهم الافطحية لان عبد

پس در اولاد ایشان و اما فرقه دوازدهم عماریه ست و گفته میشود ایشان را افطحیه زیرا که عبد الله

الله بن جعفر كان افطح الرجلين يقولون ان الامام بعد جعفر

بن جعفر بوده ست عریض و سطبر پایهای او میگویند امام پس جعفر

ابنه عبد الله وهم عدد كثير واما الممطورية سموا بذلك

پسر او ست عبد الله و این عماریه جماعه کثیرست اما فرقه سیزدهم ممطوریه نامیده شده اند باین نام

لانهم ناظروا يونس بن عبد الرحمن وهو من القطعية الذين

زیراکه مناظره کردند بیونس و آن یونس از فرقه قطعیه ست که

يقطعون على موت موسى بن جعفر فقال لهم يونس انتم اهون

قطع میکنند بموت موسی بن جعفر پس گفت مر ایشان را یونس شما یان خوارتر

من الكلاب الممطورة فلزمهم هذا اللقب ويسمون الواقفة

از سگان باران زده شده پس چسپید بایشان این نام و نامیده شده اند واقفه

۲۲۵

لوقوفهم على موسى بن جعفر وقولهم هو حي لم يمت ولا يموت

وهو المهدي عندهم وأما الموسوية فسموا بذلك لوقوفهم

في موسى وقولهم لا ندري أمات هو أم حي وقالوا إن صحت

إمامة غيره أنفذوها وأما الامامية فيسوقون الامامة إلى

محمد بن الحسن وأنه القائم المنتظر الذي يظهر فيملأ الأرض

عدلا كما ملئت جورا وأما الزرارية فهم أصحاب زرارة ادعى

ما ادعت العمارية وقيل إنه ترك مقالتها وانه سأل عبد

الله بن جعفر عن مسائل ولم يعلمه فصار إلى موسى بن

جعفر فقد شبهت مذاهب الروافض باليهودية قال الشعبي

محبة الروافض محبة اليهود وقالت اليهود لا تصلح الامامة

إلا لرجل من آل داود وقالت الرافضة لا تصلح الامامة

إلا لرجل من ولد علي بن أبي طالب وقالت اليهود لا جهاد

في سبيل الله حتى يخرج المسيح الدجال وينزل سبب من السماء

وقالت الروافضة لا جهاد في سبيل الله حتى يخرج المهدي

وينادي مناد من السماء وتؤخر اليهود صلوة المغرب حتى

تَشْتَبِكَ النُّجُومُ وَكَذٰلِكَ الرَّوَافِضُ يُؤَخِّرُونَهَا وَالْيَهُودُ تَزُولُ

در هم نتابند ستاره‌ها وهمچنین روافض تاخیر میکنند مغرب را ویهود مایل میشوند

عَنِ الْقِبْلَةِ شَيْئًا وَكَذٰلِكَ الرَّافِضَةُ وَالْيَهُودُ تَنُودُ فِي الصَّلٰوةِ

از قبله چیزے وهمچنین روافض ویهود اسفار میکنند در نماز

وَكَذٰلِكَ الرَّافِضَةُ وَالْيَهُودُ تَسْدِلُ أَثْوَابَهَا فِي الصَّلٰوةِ وَكَذٰلِكَ

وهمچنین اند روافض ویهود آویزان میکنند جامهاے خود را در نماز وهمچنین اند

الرَّوَافِضُ وَالْيَهُودُ تَسْتَحِلُّ دَمَ كُلِّ مُسْلِمٍ وَكَذٰلِكَ الرَّوَافِضُ وَ

روافض ویهود حلال میدانند خون هر مسلم وهمچنین روافض و

الْيَهُودُ لَا تَرَى عَلَى النِّسَاءِ عِدَّةً وَكَذٰلِكَ الرَّافِضَةُ وَالْيَهُودُ

یهود نمی بینند بر زنان عدت وهمچنین روافض عدت را متعه نگاه نمیدارند ویهود

لَا تَرَى فِي الطَّلَاقِ الثَّلٰثِ شَيْئًا وَكَذٰلِكَ الرَّوَافِضَةُ وَالْيَهُودُ

نمی بینند در سه طلاق چیزے را وهم چنین روافض یهود

حَرَّفَتِ التَّوْرٰيةَ وَكَذٰلِكَ الرَّافِضَةُ حَرَّفُوا الْقُرْاٰنَ لِأَنَّهُمْ قَالُوا

تحریف وتغیر کرده اند توریت را وهم چنین روافض تغیر کرده اند قران را زیرا که ایشان گفته اند

الْقُرْاٰنُ غُيِّرَ وَبُدِّلَ وَخُوْلِفَ بَيْنَ نَظْمِهِ وَتَرْتِيْبِهِ وَأُحِيلَ عَمَّا

قران تغیر وتبدیل کرده شده است ومخالفت کرده شده است در نظم وترتیب او وگردانیده شده است از

أُنْزِلَ عَلَيْهِ وَقُرِئَ عَلٰى وُجُوْهٍ غَيْرِ ثَابِتَةٍ عَنِ الرَّسُوْلِ وَأَنَّهُ قَدْ

فرود آورده شده است بران ترتیب وخوانده شده است بر طریق ها که ثابت نشده است از رسول ع وبدرستی تحقیق

نُقِصَ مِنْهُ وَزِيدَ فِيهِ وَالْيَهُودُ يُبْغِضُونَ جِبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

کم کرده شده است ازو وزیاده کرده شده است درو ویهود دشمنی میکنند جبرائیل را علیه السلام

وَيَقُولُونَ هُوَ عَدُوُّنَا مِنَ الْمَلٰئِكَةِ وَكَذٰلِكَ صِنْفٌ مِنَ الرَّوَافِضِ

ومیگویند اود شمن است از فرشتها وهم چنین گروهے از روافض

يَقُوْلُوْنَ غَلِطَ جِبْرَئِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالْوَحْيِ إِلٰى مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

میگویند غلط کرد جبرائیل ع بوحی آوردن به محمد ع

وَإِنَّمَا بُعِثَ إِلٰى عَلِيٍّ رض كَذَبُوْا تَبًّا لَهُمْ إِلٰى اٰخِرِ الدَّهْرِ

وجز اینکه فرستاده شد بسوے علی رض دروغ گفته اند هلاکت باد برایشان تا آخر زمانه

فصل

وَأَمَّا الْمُرْجِئَةُ فَفِرَقُهَا اثْنٰى عَشَرَ فِرْقَةً اَلْجَهْمِيَّةُ وَالصَّالِحِيَّةُ

واما مرجیه پس گروهاے ایشان دوازده اند که نامهاے ایشان جهمیه

وَالشَّمْرِيَّةُ وَالْيُوْنُسِيَّةُ وَالْيُوْنَانِيَّةُ وَالنَّجَّارِيَّةُ وَالْغَيْلَانِيَّةُ

والشَّيبانية والحنفية والمعاذية والمريسية والكرامية و

إنما سُمّوا المرجئة لأنها زعمت أنّ الواحد من المكلفين إذا

قال لا إله إلا الله محمد رسول الله وفعل بعد ذلك سائر المعاصي

لم يدخل النار أصلاً وأنّ الإيمان قول بلا عمل والأعمال الشرائع

والإيمان قول مجرد والناس لا يتفاضلون في الإيمان وأنّ

إيمانهم وإيمان الملائكة والأنبياء واحد لا يزيد ولا ينقص

ولا يستثنى فيه فمن أقرّ بلسانه ولم يعمل فهو مؤمن **فصل**

وأمّا الجهمية فمنسوبة إلى جهم بن صفوان وكان يقول

الإيمان هو المعرفة بالله ورسوله وجميع ما جاء من عنده فقط

ويزعمون أنّ القرآن مخلوق وأنّ الله تعالى لم يكلّم موسى وأنه

تعالى لم يتكلم ولا يُرى ولا يُعرف له مكان وليس له عرش ولا

كرسي ولا هو على العرش وأنكروا الموازين وعذاب القبر وكون

الجنة والنار مخلوقتين وادّعوا أنهما إذا خلقتا تفنيان

والله عزّ وجلّ لا يكلّم خلقه ولا ينظر إليهم يوم القيمة ولا

ينظر أهل الجنة إلى الله تعالى ولا يرونه فيها وأنّ الإيمان معرفة

القلب دون اقرار اللسان وانكروا جميع صفات الحق عز و

دل ست نه اقرار کردن بزبان وانکار کرده اند همه صفات خدارا از علم وقدرت وارادت

جل تعالى الله عن ذلك علوا كبيرا واما الصالحية فانها سميت

وسمع وبصر وحیات وتکوین واما صالحیه جز اینکه نامیده شده اند

بذلك لقولها بمذهب ابى الحسين الصالحى وكان يقول الايمان

باین نام ازجهة گفتن ایشان بمذهب ابی حسین صالحی و بود وی که میگفت ایمان

هو المعرفة والكفر هو الجهل وان قول من قال ثالث ثلاثة ليس

همین شناخت حق ست و کفر نادانستن حق ست و بدرستی قول کسی که گفت خدا سیوم از سه

بكفر وان كان لا يظهر الا ممن كان كافرا وان لا عبادة الا

کفر نیست واگرچه بود درست این قول ظاهر نمیشود مگر از کافر و بدرستی نیست عبادت مگر

الايمان واما اليونسية فمنسوبة الى يونس البرى وزعم

ایمان واما یونسیه پس منسوب ست به یونس و زعم کرد

ان الايمان هو المعرفة والخضوع والمحبة لله عز وجل وان

بدرستی ایمان همین شناختن و انکسار و فروتنی مرخدایرا و دوست داشتن خدایرا و بدرستی

من ترك خصلة منها فهو كافر واما الشمرية فمنسوبة الى

کسیکه ترک کرد یک خصلت را از آن خصال ایمان پس او کافر ست واما شمریه پس منسوب ست

ابى شمر زعم ان الايمان هو المعرفة والخضوع والمحبة والاقرار

به ابی شمر و زعم کرده اند بدرستی ایمان همین شناختن خدا و انکسار و فروتنی و محبت ست و اقرار

بانه واحد ليس كمثله شيء وذلك باجتماعه ايمان وقال ابو

بانکه خدا یگانه است نیست مانند او چیزی واینهمه مجموعه ایمان ست و گفت ابو

شمر لا اسمي من ركب الكبيرة فاسقا على الاطلاق دون ان

شمر نه نام کنم کسیرا که کرد گناه کبیره فاسق ست مطلق بدون

اقول فاسق في كذا وكذا واما اليونانية فمنسوبة الى يونان

گویم فاسق ست در فلان گناه واما یونانیه پس منسوب ست بیونان

زعموا ان الايمان هو المعرفة والاقرار بالله ورسله وما لا يجوز

زعم کرده اند بدرستی ایمان همین شناخت و اقرار بخدا ست و برسول او و چیزیکه روا نیست

في العقل لا يفعله واما النجارية فمنسوبة الى محمد حسين ابن

در عقل نه کند اورا واما نجاریه پس منسوب ست بمحمد حسین

محمد النجاري يقولون ان الايمان هو المعرفة بالله ورسله و

محمد نجاری میگویند که ایمان همین شناخت ست بخدا و رسول او و

فرائضه المجتمع عليها والخضوع له والاقرار باللسان فمن جهل

فرضهای که متفق علیه اند و فروتنی کردن مر خدا را و اقرار کردن بزبان پس هرگاه که جاهل شد

منه شيئا وقامت عليه الحجة ولم يقر به كان كافرا واما

از وی چیزی را و قائم شد دلیل و اقرار نکرد باو باشد کافر و اما

الغيلانية فمنسوبة الى غيلان وافقوا الشمرية وزعموا ان

غیلانیه پس منسوب است بسوی غیلان موافق اند شمریه را و زعم کرده اند بدرستی

العلم بحدوث الاشياء ضروري والعلم بالتوحيد هو العلم

علم به بودن اشیا نو پیدا شده ظاهر است احتیاج بدلیل ندارد و علم به یگانگی حق همین علم

باللسان وفي حكاية زرقان ان غيلان كان يقول بان الايمان

بزبان است و در حکایت زرقان واقع است بدرستی غیلان بوده است که میگفت اینکه ایمان

هو الاقرار باللسان وهو التصديق واما الشبيبية فهم اصحاب

همین اقرار بزبان است و همین اقرار تصدیق است و اما شبیبیه پس ایشان اصحاب

محمد بن شبيب زعموا ان الايمان هو الاقرار بالله والمعرفة بوحدانيته

محمد بن شبیب هستند زعم کرده اند بدرستی ایمان همین اقرار کردن بخدا است و شناختن او را به یگانگی در ذات و صفات

ونفي التشبيه عنه وزعم محمد ان الايمان كان في ابليس و

و نفی کردن مشابهت اجسام از وی و زعم کرده است محمد بدرستی ایمان بوده است در ابلیس

انما كفر لاستكباره واما الحنفية فهم بعض اصحاب ابي حنيفة

جز اینکه کافر شده است از جهت بزرگ پنداشتن خود را و اما حنفیه پس بعض یاران ابی حنیفه کوفی اند

النعمان بن ثابت زعموا ان الايمان هو المعرفة والاقرار بالله

که نام ایشان نعمان بن ثابت است زعم کرده اند بدرستی ایمان شناختن و اقرار است بخدا

ورسوله وبما جاء من عنده جملة على ما ذكره البرهوتي في كتاب

و رسول او و به هر چیزی که آمده است از پیش خدا تعالی بطریق اجمال چنانچه ذکر کرده است برهوتی در کتاب

الشجرة واما المعاذية فمنسوبة الى معاذ الموصي كان يقول من

شجره و اما معاذیه پس منسوب است بمعاذ [illegible] بوده است که میگفت هر که

ترك طاعة الله يقال له انه فسق ولا يقال فاسق والفاسق

ترک کرد فرمانبرداری خدا را گفته میشود او را که فسق کرد و نه گفته شود او را فاسق بصیغه اسم فاعل که دلالت بر دوام دارد

ليس بعدو الله ولا ولي الله واما المريسية فمنسوبة الى بشر

نه دشمن خدا است و نه ولی خدا [illegible] و اما مریسیه پس منسوب است ببشر

المريسي يزعمون ان الايمان هو التصديق وان التصديق

مریسی زعم میکنند بدرستی ایمان همین گرویدن است و گرویدن

يكون بالقلب واللسان والى هذا كان يذهب ابن الراوندي
وزعم ايضاً ان السجود للشمس ليس بكفر ولكنه امارة الكفر

فصل واما الكرامية فمنسوبة الى ابي عبد الله بن كرام
زعموا ان الايمان هو الاقرار باللسان دون القلب وان المنافقين
كانوا مؤمنين في الحقيقة ومن قولهم ان الاستطاعة تتقدم
الفعل مع وجود كونها مقارنة له بخلاف ما قال اهل السنة
من انها مع الفعل ولا يجوز ان يتقدمه من غير شرط ومؤلفو
كتبهم ابو الحسين الصالحي وابن الراوندي ومحمد بن شبيب
الحسين بن محمد النجار واكثر ما يكون مذهبهم بالمشرق و
نواحي خراسان

فصل في ذكر مقالة المعتزلة والقدرية
وانما سموا المعتزلة لاعتزالهم الحق وقيل لاعتزالهم اقاويل
المسلمين لان الناس كانوا مختلفين في مرتكب الكبيرة فقال
بعضهم هم مؤمنون بما معهم من الايمان وقال بعضهم هم
كافرون فاحدث واصل بن عطا قولا ثالثا وفارق المسلمين
واعتزل المؤمنين فقال لا هم بمؤمنين ولا كافرين فسموا

بذلك المعتزلة وقيل انما سموا بذلك لاعتزالهم مجلس

بااین سبب معتزله و گفته شده است که نامیده شد ایشانرا باین نام از کناره گرفتن ایشان از مجلس

الحسن البصري رحمة الله عليه فمر الحسن بهم وقال هؤلاء

حسن بصری / پس گذر کرد حسن بر ایشان و گفت ایشان

معتزلة فلقبوا بذلك وهم يقتدون بعمرو بن عبيد ولما

معتزله اند پس لقب کرده شد باین نام و ایشان پیروی میکنند عمرو را / و هرگاه

غضب الحسن البصري على عمرو بن عبيد عوتب في ذلك

که خشم آمد حسن بصری را بر عمرو / عتاب کرده شد حسن بصری را در

فقال اتعاتبوني في رجل رايته يسجد للشمس من دون الله

پس گفت امام حسن بصری آیا عتاب میکنید مرا در حق مرد که دیده ام او را که سجده میکند آفتاب را از غیر خدا

في المنام وسموا قدرية لردهم قضاء الله عز وجل وقدره

در خواب / و نامیده شد ایشانرا نیز قدریه از جهت رد کردن ایشان قضای حق تعالی و قدر او را

في معاصي العباد واثباتهم لها بانفسهم ومذهب المعتزلة

در گناهان بنده ها / و اثبات کردن ایشان آن معاصی را بذات خود بی دخل قدرت حق و مذهب

والجهمية والقدرية في نفي الصفات واحد وقد ذكرنا

این سه گروه یکیست / در نفی صفات زایده بر ذات / و تحقیق ذکر کردیم

بعض مذاهبهم في الاعتقاد ومؤلفو كتبهم ابو الهذيل وجعفر

بعضی مذهبهای ایشانرا در اعتقاد / و تصنیف کنندگان کتابهای ایشان ابو هذیل اند

بن حرب الخياط والكعبي وابو هاشم وابو عبد الله البصري

وعبد الجبار بن احمد الهمداني واكثر ما يكون مذهبهم

و اکثر جای بودن مذهب ایشان

بالعسكر والاهواز وجرجان وهم ست فرق الهذلية والنظامية

این جای است / و این معتزله شش فرقه اند مسمی باین نامها

والمعمرية والجبائية والكعبية والبهشمية والذي

و احکامی که

اجتمعت عليه فرق المعتزلة نفي الصفات باجمعها فنفت

که جمع شده اند برو گروهای معتزله نفی صفات زایده بر ذات است همه / پس نفی کرده

ان يكون له عز وجل علم وقدرة وحيوة وسمع وبصر و

اینکه باشد مر او را علم و قدرت و حیات و سمع و بصر

كذلك نفي الصفات المثبتة بالسمع من الاستواء والنزول

وغير ذلك واجمعت ايضا على ان كلام الله محدث وارادته

محدثة وانه تكلم بكلام خلقه في غيره ويريد بارادة محدثة

لا في محل وانه تعالى يريد خلاف معلومه ويريد من عباده

ما لا يكون ويكون ما لا يريد وانه تعالى لا يقدر على مقدورات

غيره بل يستحيل ذلك وانه لم يخلق افعال عبيده بل هم الخالقون

لها دون ربهم وان كثيرا مما تغذاه الانسان لم يرزقه الله اذا

كان حراما وانما الذي يرزق الله الحلال دون الحرام وان

الانسان قد يقتل دون اجله والقاتل يقطع اجله قبل حينه

وان من ارتكب كبيرة من الموحدين وان لم يكن كفرا فانه

يخرج بها من ايمانه ويخلد في النار ابد الآبدين ويبطل جميع

حسناته وابطلوا شفاعة النبي صلى الله عليه وسلم لاهل الكبائر

واكثرهم نفوا عذاب القبر والميزان وراوا الخروج على السلطان

وترك طاعته وانكروا انتفاع الميت بدعاء الحي له والصدقة

عنه ووصول ثوابها اليه وزعمت ايضا ان الله سبحانه لم

يكلم آدم ونوحا وابراهيم وموسى وعيسى ومحمدا صلوات الله

عليهم اجمعين ولا جبرائيل ولا ميكائيل ولا اسرافيل ولا

حملة العرش ولا ينظر اليهم مثل ما يكلم ابليس واليهود والنصارى

واما الذي انفردت به كل فرقة منها اما الهذيلية فقد انفرد

شيخهم ابو الهذيل بان لله علما وقدرة وسمعا وبصرا وان

كلام الله بعضه مخلوق وبعضه غير مخلوق وهو قوله تعالى

كن وقال ان الله تعالى ليس بخلاف خلقه وان مقدورات الله

متناهي فيبقى اهل الجنة لا حركة لهم والله تعالى لا يقدر

على تحريكهم ولا هم يقدرون على ذلك وجوز ان يكون الميت

والمعدوم والعاجز يفعل الافعال وابى ان يكون الله تعالى لم

يزل سميعا واما النظامية كان شيخهم النظام يقول ان الجمادات

تفعل بايجاب الخلقة وكان ينفي الاعراض الا الحركة الاعتمادية

ويقول ان الانسان هو الروح وان احدا لم ير النبي صلى الله عليه وسلم

وانما راى ظرفه يعني جسمه وخرق الاجماع فقال من ترك

الصلوة عامدا ذاكرا فلا اعادة عليه وكان ينفي اجماع الامة

ويجوز اجتماعها على باطل ويقول ان الايمان مثل الكفر والطاعة

كالمعصية وفعل النبي صلى الله عليه كفعل ابليس اللعين وان سيرة عمر

على كسيرة الحجاج وانما التزم ذلك وركبه لانه كان يقول

الحيوان كله جنس واحد وزعم ان القران ليس بمعجز في نظمه و

ان الله تعالى ليس بقادر على تحريق الطفل ولو كان على شفير

جهنم ولا على طرحه فيها وهو اول من قال بالكفر من اهل القبلة

وكان يقول ان الجسم يتجزى الى ما لا غاية له وكان يقول ان

الحيات والعقارب والخنافس في الجنة وكذلك الكلاب والخنازير

في الجنة واما المعمرية فكان شيخهم المعمر يقول بقول اهل

الطبائع ويجاوز ويزعم ان الله تعالى لم يخلق لونا ولا طعما

ولا رائحة ولا موتا ولا حيوة وان ذلك كله فعل الجسم بطبعه

وكان يقول ان القران فعل الاجسام وليس هو بفعل الله وانكر

ان يكون الله تعالى قديما بالله وابعده الله تعالى من هذه

الامة واما الجبائية فكان شيخهم الجبائي خرق الاجماع و

شذ عنه في اشياء منها انه كان يقول ان العباد خالقون

لافعالهم لم يسبقه الى هذه احد وكان يقول ان الله تعالى

احبل نساء العالمين بخلقه الحبل فيهن وكان يقول ان الله

تعالى مطيع لعباده اذا فعل ما ارادوه وقال من حلف ان يعطي

غريمه حقه غدا واستثنى في ذلك بقوله ان شاء الله لم ينفعه

الاستثناء فاذا لم يعط حنث وكان يقول ان من سرق خمسة

دراهم كان فاسقا وان نقصت منه حبة لم يفسق واما

البهشمية الى ابي هاشم بن الجبائي وكان ابو هاشم يجوز

ان يكون المكلف قادرا وهو لا يكون فاعلا ولا تاركا فيعاقبه

الله تعالى على فعل وكان يقول من تاب من سائر الذنوب الا

ذنبا واحدا لم تصح توبته فيما تاب منه واما الكعبية فمنسوبة

الى ابي القاسم الكعبي وكان بغدادي المذهب فانكر ان يكون

الله سميعا بصيرا وان يكون مريدا بالحقيقة وان ارادة الله

تعالى من فعل عباده هو الامر به وارادته من فعل نفسه هو علمه

وعدم الاكراه وزعم ان العالم كله ملأ وان المتحرك انما هو

الصفحة الاولى من الاجسام وان الانسان لو تدهن بدهن

وَمَتَى لَمْ يَكُنْ هُوَ الْمُتَحَرِّكُ لَكِنَّ الذِّهْنَ مُتَحَرِّكٌ وَكَانَ يَقُولُ اَنَّ

در وقت نباشد او متحرک لکن آن روغن که بظاهر او جسمیده است و بوده است میگفت بدرستی

الْقُرْاٰنَ مُحْدَثٌ وَلَا يَقُولُ مَخْلُوقٌ فَصْلٌ وَاَمَّا ذِكْرُ مَقَالَةِ

قران نو پدید آمده است و نه میگفت که مخلوق است از جهت رعایت ظاهر لفظ حدیث در بیان سخن

الْمُشَبِّهَةِ وَهُمْ ثَلَاثَةُ فِرَقٍ اَلْهِشَامِيَّةُ وَالْمُقَاتِلِيَّةُ وَ

مشبهه و ایشان سه فرقه اند

الْوَاسِمِيَّةُ وَالَّذِي اتَّفَقَتْ عَلَيْهِ الْفِرَقُ الثَّلَاثَةُ اَنَّ اللّٰهَ

و چیزیکه اتفاق کرده اند برو فرقهای سه اینست بدرستی حق تعالی

جِسْمٌ وَاَنَّهُ لَا يَجُوزُ اَنْ يُعْقَلَ الْمَوْجُودُ اِلَّا جِسْمًا وَالَّذِي

جسم است و بدرستی روا نیست این که ادراک کرده شود موجود را مگر جسم یعنی هر چه جسم نیست موجود نیست و

غَلَبَ عَلَيْهِمُ التَّشْبِيهُ فِرَقُ الرَّوَافِضَةِ وَالْكَرَامِيَّةِ الَّذِي

غالب است و ایشانرا تشبیه گروهای روافض و کرامیه اند و کسیکه

اَلَّفَ كُتُبَهُمْ هِشَامُ بْنُ الْحَكَمِ وَلَهُ كِتَابٌ فِي اِثْبَاتِ الْجِسْمِ

جمع و تصنیف کرده کتابهای ایشانرا هشام است و مر او را کتابیست در اثبات جسم حق تعالی

وَاَمَّا الْهِشَامِيَّةُ فَمَنْسُوبَةٌ اِلَى هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ فَزَعَمَ اَنَّ

اما هشامیه پس منسوب اند بسوی هشام بن حکم پس زعم کرده اند بدرستی

اللّٰهَ تَعَالَى جِسْمٌ طَوِيلٌ عَرِيضٌ عَمِيقٌ نُورٌ سَاطِعٌ لَهُ قَدْرٌ مِنَ

حق تعالی جسم است دراز و پهن و عمیق نوری درخشنده و ساطع اندازه است از

الْاَقْدَارِ كَالسَّبِيكَةِ الصَّافِيَةِ يَتَحَرَّكُ وَيَسْكُنُ وَيَقُومُ وَيَقْعُدُ

اندازه ها یعنی محدود است مانند نقره که صاف باشد حرکت و آرام دارد و می ایستد و می نشیند

وَحُكِيَ عَنْهُ اَنَّهُ قَالَ اَحْسَنُ الْاَقْدَارِ اَنْ يَكُونَ سَبْعَةَ اَشْبَارٍ

و حکایت کرده شده است از آن هشام بدرستی گفت بهترین قدرها اینست که باشد مقدار هفت بدست

وَقِيلَ لَهُ رَبُّكَ اَعْظَمُ اَمْ اُحُدٌ فَقَالَ رَبِّي اَعْظَمُ وَاَمَّا الْمُقَاتِلِيَّةُ

و گفته شده است او را پروردگار تو بزرگ است یا کوه احد پس گفت پروردگار من بزرگ است و اما مقاتلیه

فَمَنْسُوبَةٌ اِلَى مُقَاتِلِ بْنِ سُلَيْمَانَ حُكِيَ عَنْهُ اَنَّهُ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ

پس منسوب است بمقاتل حکایت کرده شده است ازو بدرستی او گفت حق تعالی

تَعَالَى جِسْمٌ وَاَنَّهُ جُثَّةٌ عَلَى صُورَةِ الْاِنْسَانِ لَحْمٌ وَدَمٌ وَلَهُ جَوَارِحُ

جسم است و او تن است بر صورت آدمی گوشت و خون است و مر او را اعضاست

وَاَعْضَاءٌ مِنْ رَاْسٍ وَلِسَانٍ وَعُنُقٍ وَاَنَّهُ فِي جَمِيعِ ذٰلِكَ لَا يُشْبِهُ

از سر و زبان و گردن و بدرستی در همه این اعضا مشابهت نیست

الاشياء ولا تشبهه **فصل** في ذكر مقالة الجهمية تفرد

جهم بن صفوان بان الانسان انما ينسب اليه ما يظهر منه

على المجاز لا على الحقيقة كما يقال طالت النخلة وادركت

الثمرة وكان يابى ان يقول ان الله شيء ويقول بحدوث

علم الله ويمتنع ان يقول ان الله كان عالما بالاشياء قبل كونها

ويقول ان الجنة والنار تفنيان وينفي الصفات كان مذهب

جهم بترمذ وهو بلد وقيل بمرو وله تاليف في نفي الصفات

قتله مسلم بن احوز المازني واما الضرارية فمنسوبة الى

ضرار بن عمرو كان يقول ضرار ان الاجسام اعراض مجتمعة و

جوز ان تنقلب الاعراض اجساما وان الاستطاعة بعض

المستطيع وهي قبل الفعل وانكر قراءة ابن مسعود وابي بن

كعب واما النجارية فهي منسوبة الى الحسين بن محمد النجار

كان يثبت فعل الفاعلين بالحقيقة لله تعالى وللعبد و

كان يقول بنفي الصفات وقال بقول المعتزلة في نفي الصفات

الا في الارادة فانه اثبت ان القديم مريد لنفسه وكان

يقول بخلق القرآن ويقول ان الله مريد على معنى انه ليس

میگفت بآنکه قرآن مخلوقست و میگفت بدرستی حق تعالی مرید است بآن معنی بدرستی نیست

بمقهور ولا مغلوب وان الله متكلم بمعنى انه ليس بعاجز

جبر کرده شده و نه غلبه کرده شده بر او و بدرستی حق تعالی متکلم است بآن معنی که نیست عاجز

عن الكلام وانه لم يزل جوادا بمعنى نفي البخل عنه ومذهبه

از کلام و بدرستی او همیشه بوده است بخشش کننده بآن معنی که بخل ندارد و مذهب او

موافق لمذهب ابن عون وابي يوسف الرازي فاكثر ما يكون

موافق مذهب ابن عون و ابو یوسف است و اکثر مذهب او

مذهبه بقاشان واما الكلابية منسوبة الى ابي عبد الله بن كلاب

در کاشان است و اما کلابیه پس منسوبست بابو عبد الله

وكان يقول صفات الله ليست بقديمة ولا محدثة وكان

و بوده است میگفت صفتهای حق تعالی نه قدیم است و نه محدث و بوده است

يقول لا اقول صفاته هي هو ولا هي غيره وان معنى الاستواء

میگفت نمیگویم صفتهای حق تعالی عین اوست و نه میگویم غیر اوست و بدرستی معنی استوی

نفي الاعوجاج في قوله الرحمن على العرش استوى وان الله لم يزل

نفی کجی است در قول حق تعالی رحمن بر عرش برابر است و بدرستی حق تعالی همیشه

على ما كان عليه من قبل وان لا مكان ونفى ان يكون للقرآن

بر آن چیز است که بر آن بود از پیش و حال آنکه نیست جای مر او را و نفی کرد آنکه باشد مر قرآن را

حروفا فصل في ذكر مقالة السالمية وهي منسوبة الى

حرف — در بیان سخن سالمیه و این فرقه منسوبست بابن

ابن سالم من قولهم ان الله سبحانه يرى يوم القيمة في صورة

سالم از قول ایشان است بدرستی حق تعالی دیده میشود در قیامت بصورت

آدمي محمدي وانه عز وجل يتجلى لسائر الخلق يوم القيمة من

آدمی از امت محمد و بدرستی حق تعالی ظاهر خواهد شد همه خلق را در روز قیامت از

الجن والانس والملئكة والحيوان اجمع لكل واحد في معناه

جن و آدمی و فرشتها و حیوانات همه هر یک را در معنی او

وفي كتاب الله تكذيبهم وهو في قوله عز وجل ليس كمثله

و در کتاب خدا دروغ کردن این فرقه است و آن قول عز و جل است نیست مانند او

شيء وهو السميع البصير ومن قولهم ان لله تعالى سرا لو

چیزی و او شنوا و بیناست و از سخن ایشان است مر خدای را رازیست اگر

۲۳۹

أظهره لبطل التدبير وللأنبياء سر لو أظهره لبطلت

ظاهر كند او را باطل كند تدبير عالم و مر پيغمبر را رازي ست كه اگر ظاهر كند او را باطل شود

النبوة وللعلماء سر لو أظهره لبطل العلم وهذا فاسد لأن

پيغمبري و مر علما را رازي ست كه اگر ظاهر كند او را باطل شود و اين سخن ايشان فاسد ست زيرا

الله تعالى حكيم وتدبيره محكم لا يتطرق نحوه البطلان و

حق تعالى دانا و [illegible] ست و تدبير او بر استواري و حكمت ست و راه نيابد بسوى تدبير او بطلان و

الفساد وما ذكروه يؤدي إلى إبطال حكمته تعالى وهذا كفر

فساد و چيزي كه ذكر كرده اند اين گروه مي رساند بسوى باطل كردن حكمت خداي تعالى و اين كفر ست

ومن قولهم أن الكفار يرون الله تعالى في الآخرة ويحاسبهم

و از قول ايشان است بدرستي كه كفار خواهند ديد حق تعالى را در آخرت و حساب كند ايشان را

ومن قولهم أن إبليس سجد لآدم في الثانية وفي القرآن تكذيبهم

و از قول ايشان ست بدرستي شيطان سجده كرد آدم را در بار دوم و در قرآن ست دروغ كردن ايشان

وهو قول الله عز وجل إلا إبليس أبى واستكبر وكان من الكافرين

و آن قول خداي تعالى مگر ابليس

وقوله تعالى إلا إبليس لم يكن من الساجدين ومن قولهم أن

و قول خداي تعالى مگر ابليس كه نبوده ست از سجده كنندگان و از قول ايشان ست بدرستي

إبليس ما دخل الجنة وفي القرآن تكذيبهم وهو قوله تعالى

شيطان در نيامده ست در بهشت و در قرآن ست چيزي كه دروغگو ميكند ايشان را و آن قول خداي تعالى

اخرج منها فإنك رجيم ومن قولهم أن جبرئيل كان يجيء إلى

برآي از بهشت اي شيطان پس بدرستي كه تو رانده شده و از قول ايشان ست بدرستي جبرئيل عم بوده كه مي آمد

النبي صلى الله عليه وسلم ولا يبرح من مكانه ومن قولهم أن الله تعالى

بسوى پيغمبر و دور نمي شد از جاي خود و از قول ايشان ست حق تعالى

لما كلم موسى عليه السلام أعجب موسى بنفسه فأوحى الله إليه

هرگاه سخن كرد با موسى عم شگفت آورد موسى را نفس او پس وحي فرستاد حق تعالى

يا موسى أتعجبك نفسك مد عينيك فمد موسى عينيه فنظر

اي موسى شگفت آورد ترا نفس تو دراز بكن دو چشم خود را پس دراز كرد موسى دو چشم خود را پس نظر كرد

وإذا قدامه مائة طور على كل طور موسى وهذا منكر عند أهل

پس ناگاه پيش نظر او صد طور ست و بر هر طور موسى ست و اين قول باطل ست نزد اهل

النقل وأصحاب الحديث فهو حديث باطل وقد أوعد النبي

نقل و اصحاب حديث پس اين حديث باطل ست و بتحقيق ترسانيده پيغمبر عليه السلام

صلى الله عليه وسلم من كذب عليه فقال من كذب علي متعمدا فليتبوأ

کسے را که دروغ گوید بر پیغمبر پس فرمود کسی که دروغ گوید بر من دانسته پس گو طلب کند

مقعده من النار ومن قولهم ان الله تعالى يريد من العباد

جاے خود را در آتش دوزخ واز قول ایشان ست بدرستی حق تعالی میخواهد از بندها

الطاعات ولا يريد منهم المعاصي وانه عز وجل اراد منهم

طاعتها را ونه میخواهد از ایشان گناهان ودرستی حق تعالی خواسته ست ان معاصی را با ایشان

لا منهم وهذا باطل لان الله تعالى قال ومن يرد الله فتنته فلن

نه از ایشان واین سخن باطل ست زیرا که حق تعالی گفته ست وکسی که خواسته ست حق تعالی فتنه او را پس هیچ نتو

تملك له من الله شيئا يعني كفره وقال الله تعالى ولو شاء ربك

مالک مر او را چیزے مراد میدارد از فتنه کفر را وگفت خدای تعالی واگر میخواست پروردگار تو

ما فعلوه وقال تعالى ولو شاء الله ما اقتتلوا ومن قولهم ان

نمیکردند ایشان کفر را وگفت خدای تعالی واگر میخواست خدای تعالی جنگ نمیکردند ایشان واز قول ایشان ست بدرستی

النبي صلى الله عليه وسلم كان يحفظ القرآن قبل النبوة وقبل ان ياتيه

پیغمبر بوده ست حافظ قرآن پیش از پیغمبری ودر پیش از انکه آمده

جبريل عليه السلام وفي القرآن تكذيبهم وهو قوله تعالى

جبرائیل ودر قرآن ست تکذیب ایشان وان قول خدای تعالی ست

ما كنت تدري ما الكتب ولا الايمان وقوله تعالى وما كنت

نبوده تو داننده که چه چیز ست کتاب ونبوده تو داننده ایمان را وقول خدای تعالی ونبوده تو

تتلوا من قبله من كتب ولا تخطه بيمينك ومن قولهم ان

که میخواندی پیش از نبوة کتاب را ونبوده خط نوشته با پنجه دست راست خود واز قول ایشان ست بدرستی

الله تعالى يقرأ على لسان كل قارئ وانهم اذا سمعوا القرآن من

حق تعالی میخواند بر زبان هر خواننده ودرستی ایشان وقتیکه می شنوند قرآن را از

قارئ فانما يسمعونه من الله وهذا القول يفضي الى الحلول

خواننده پس جز اینکه می شنوند او را از حق تعالی واین سخن ست که میرساند بسوے فرود آمدن خدای تعالی در بنده

نعوذ بالله من ذلك ويؤدي الى ان الله تعالى يلحن ويلفظ و

پناه میجوییم بخدا ازین ومیرساند بسوے اینکه خدای تعالی بدرستی آواز میکند وغلط میکند

هذا كفر ومن قولهم ان الله تعالى في كل مكان ولا فرق بين

این کفر ست واز قول ایشان ست بدرستی خدای تعالی هر جاے ست ونیست فرق میان

العرش وغيره من الامكنة وفي القرآن تكذيبهم قال الله عز

عرش وغیر عرش از جاهاے ودر قرآن مذکور ست تکذیب ایشان فرمود خدای تعالی

وَجَلَّ الرَّحْمٰنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوٰى وَلَا يُقَالُ عَلَى الْأَرْضِ اسْتَوٰى

رحمن بر عرش مستوی است و گفته نشود که بر زمین استوا دارد

وَلَا عَلٰى بُطُوْنِ الْحِبَالِ وَالْجِبَالِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ مِنَ الْأَمْكِنَةِ وَهٰذَا آخِرُ

و گفته نشود که استوا دارد بر شکمهای آبستنان و بر کوهها و غیر این از جاهای و این است نهایت

مَا يَتَعَلَّقُ بِالْاِعْتِقَادِ وَالْأُصُوْلِ عَلٰى وَجْهِ الْإِشَارَةِ وَالْاِخْتِصَارِ

آنچه وابسته است با اعتقاد و اصول دین بطریق اشارت و کوتاهی

وَاِنَّمَا لَمْ نُشِرْ اِلٰى اِبْطَالِ كُلِّ مَذْهَبٍ مِنْ مَذَاهِبِ هٰذِهِ الْفِرَقِ

و جز این نیست که اشارت نکردم بسوی باطل کردن هر مذهبی از مذهبهای این گروههای

الضَّالَّةِ خَوْفًا مِنْ اِطَالَةِ الْكِتَابِ وَاِنَّمَا اَوْرَدْنَا ذِكْرَ مَقَالَاتِهِمْ

گمراه از جهت ترسیدن از دراز شدن کتاب و جز اینکه آوردم من بیان سخنهای ایشان

مُجَرَّدَةً لِلتَّحْذِيْرِ مِنْهَا اَعَاذَنَا اللّٰهُ وَاِيَّاكُمْ مِنْ شَرِّ هٰذِهِ الْمَذَاهِبِ

تنها از دلایل از جهت پرهیز کردن از آنها پناه دهد خدا ما را و شما را از بدی این مذهبها و از بدی

وَاَهْلِهَا وَاَمَاتَنَا عَلَى الْإِسْلَامِ وَالسُّنَّةِ فِي الْفِرْقَةِ النَّاجِيَةِ بِرَحْمَتِهٖ

اهل ایشان و بمیراند حق تعالی ما را بر کتاب خود بر طریقه مصطفی در گروهی که نجات یابنده است برحمت او

بَاب وَاَمَّا الْاِتِّعَاظُ بِمَوَاعِظِ الْقُرْاٰنِ وَالْأَلْفَاظِ النَّبَوِيَّةِ

و اما پند گرفتن به پندهای قرآن و الفاظ پیغمبری

فِيْ مَجَالِسَ نَذْكُرُهَا فَالْأَوَّلُ مِنْ ذٰلِكَ مَجْلِسٌ فِيْ قَوْلِهٖ عَزَّ وَجَلَّ

در چند مجلس ذکر میکنیم آنرا پس نخستین از آن مجلسی است در بیان قول حق تعالی

فَاِذَا قَرَاْتَ الْقُرْاٰنَ فَاسْتَعِذْ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطٰنِ الرَّجِيْمِ اِعْلَمْ اَنَّ

و چون بخوانی تو قرآن را پس پناه جو بخدا از شیطان رانده شده بدان تو بدرستی

هٰذِهِ الْاٰيَةَ فِيْ سُوْرَةِ النَّحْلِ وَهِيَ مَكِّيَّةٌ اِلَّا ثَلَاثَ اٰيَاتٍ مِنْ اٰخِرِهَا

این آیت در سوره نحل است و آن سوره مکی است مگر سه آیت از آخر آن سوره

اُنْزِلَتْ بِالْمَدِيْنَةِ وَعَدَدُ اٰيَاتِهَا مِائَةٌ وَعِشْرُوْنَ اٰيَةً وَثَمَانُ اٰيَاتٍ

که نزول شده است لیکن سه آیت در مدینه نزول و شمار آیتهای او صد و بیست و هشت آیت است

وَعَدَدُ كَلِمَاتِهَا اَلْفٌ وَثَمَانُ مِائَةٍ وَاِحْدٰى وَاَرْبَعُوْنَ كَلِمَةً وَ

و شمار کلمات آن سوره هزار و هشتصد و چهل و یک کلمه است

حُرُوْفُهَا سَبْعَةُ اٰلَافٍ وَسَبْعُمِائَةٍ وَتِسْعَةُ اَحْرُفٍ قَالَ اَهْلُ

شمار حروف او هفت هزار و هفتصد و نه حروف است گفت اهل

التَّفْسِيْرِ كَانَ سَبَبُ نُزُوْلِ هٰذِهِ الْاٰيَةِ اَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَرَءَ

تفسیر بوده است سبب نزول این آیت بدرستی پیغمبر خوانده

۲۴۲

سورة النجم وقرء والليل اذا يغشى في صلوة الفجر بمكة فاعلن

قراءتهما فلما بلغ الى قوله افرايتم اللت والعزى ومنوة

الثالثة الاخرى نعس النبي صلى الله عليه وسلم فالقى الشيطان في قراءته

تلك الغرانيق العلى عندها الشفاعة ترتجى يعني الاصنام

ففرح المشركون بذلك لانهم اثبتوا لها الشفاعة ويقولون

هؤلاء شفعاؤنا عند الله كما قال الله عز وجل ما نعبدهم الا

ليقربونا الى الله زلفى وكانوا يقولون انها اجسام طاهرة

ليس لها ذنوب فهي اولى بالعبادة لها من غيرها من الملوك

والملئكة لان لهم ذنوبا وهم ذو ارواح فشبهوا الاصنام

بالغرانيق وهي الذكور من الطيور واحدها غرنوق وغرنيق

لكونها تعلو وترتفع في السماء وقيل هو طائر ابيض من طير

الماء وقيل هو الكركي ويسمى ايضا للشاب الناعم غرنوق

ومنه حديث علي رض كاني انظر الى غرنوق من قريش يتشحط

في دمه اي شاب وقال المقاتل يعني الملائكة رجوا ان تكون

للملئكة شفاعة لان طائفة من الكفار كانت تعبد الملئكة

فلما بلغ الرسول بخاتمة النجم سجد وسجد كل من حضر من مسلم

پس هرگاه رسید رسول به خاتمه سوره والنجم سجده کرد و سجده کرد هر کسی که از مسلمانان که حاضر بودند

ومشرك غير ان الوليد بن المغيرة كان رجلا شيخا كبيرا فرفع

و کافر مگر آنکه بدرستی ولید بوده ست مردی پیر کلان سال پس برداشت

ملأ كفه من التراب الى جبهته فسجد عليه فقال نحني كما تحني

مقدار پر کف خود از خاک را بسوی پیشانی خود پس سجده کرد بران خاک پس گفت انحنا کردن یعنی عجز میکنم چنانچه

ام ايمن وصواحباتها وكان ايمن خادم النبي صلى الله عليه وسلم فقتل يوم

مادر ایمن و همه صحبتان آن ام ایمن و بوده ست مادر ایمن خادم پیغمبر پس کشته شد در روز

حنين فوقعت هاتان الكلمتان في قلب كل مشرك وبما من سجع

جنگ حنین پس افتادند این دو کلمه در دل هر کافر و آن دو کلمه از سجع

الشيطان وفتنته القاهما في قراءة النبي صلى الله عليه وسلم عند ذكر

شیطان ست و فتنه ست که انداخت آنها را بر زبان پیغمبر نزد یاد کردن

الطواغيت والاصنام فعجب الفريقان كلاهما من سجود الجميع

طاغوتها و بتان را پس شگفت آمد هر دو گروه را از سجده کردن همه آنها

واتباعهم للنبي صلى الله عليه وسلم في ذلك فاما المسلمون فعجبوا من سجود

و پیروی کردن همه آنها مر پیغمبر را درین سجده اما مسلمانان پس شگفت آمد ایشان را از سجده کردن

المشركين على غير ايمان ويقين واما المشركون فطابت انفسهم

کافران بغیر ایمان و یقین و اما مشرکان پس خوشحال شدند نفسهای ایشان

الى النبي صلى الله عليه وسلم واصحابه لما سمعوا منه ما القى الشيطان في امنيته

بسوی پیغمبر هرگاه که شنیدند از پیغمبر چیزی را که انداخته بود شیطان در تلاوت

واستبشروا وقالوا ان محمدا قد رجع الى دينه الاول ودين قومه

و شادی کردند و گفتند بدرستی محمد تحقیق باز گشت بسوی دین نخستین خود و دین قوم خود

فسجدوا تعظيما لالهتهم ففشت الكلمتان في الناس باظهار

پس سجده کردند از جهت بزرگ الهه خویش پس پراگنده شد آن دو کلمه در مردم بظاهر کردن

الشيطان حتى بلغت الكلمات الحبشة فكبر ذلك على النبي

شیطان تا آنکه رسید این کلمات بحبشه پس گران آمد این کار بر پیغمبر

صلى الله عليه وسلم فلما امسى اتاه جبريل عليه السلام وقال معاذ الله

پس هرگاه که شب کرد پیغمبر آمد او را جبرائیل و گفت جبرائیل پناه میگیرم

من هاتين الكلمتين ما انزلتهما وربي عز وجل ولا امرني بهما

ازین دو کلمه که نفرستاده ست این دو کلمه را پروردگار من و نفرموده ست مرا باین دو کلمه

ربك فلما رأى ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم شق عليه وقال

پروردگار تو پس هرگاه دید این را پیغمبر ع دشوار شد بر پیغمبر ع و گفت

أطعت للشيطان وتكلمت بكلامه وأشركته في أمر الله عز

فرمانبرداری کردم شیطان را و سخن کردم بسخن شیطان و شریک کردم شیطان را در کار خدا

وجل فنسخ الله ما ألقى الشيطان وأنزل عليه وما أرسلنا من

پس محو کرد خدا آنچه چیزی را که انداخته بود شیطان بر زبان رسول و فرود آورد در حق تو این آیت را بر پیغمبر نفرستادیم

قبلك من رسول ولا نبي إلا إذا تمنى ألقى الشيطان في أمنيته

پیش از تو هیچ رسول و نه پیغمبری را مگر وقتی که تلاوت کرد کلام حق را می انداخت شیطان در امنیت او

يعني في تلاوته وقراءته فينسخ الله ما يلقي الشيطان ثم يحكم

یعنی در قرائت او و تلاوت او پس دور میکند حق تعالی چیزی را که انداخته است شیطان پس استوار میکند

الله آياته والله عليم حكيم فلما برأ الله عز وجل نبيه صلى الله

حق تعالی آیات خود را و الله تعالی داناست و حکیم پس هرگاه که پاک گردانید حق تعالی نبی خود را

عليه وسلم من سجع الشيطان وفتنته انقلب المشركون بضلالهم

از سجع شیطان و فتنه او برگشتند مشرکان از جهت گمراهی

وعداوتهم ثم أمر النبي صلى الله عليه وسلم بالاستعاذة فأنزل الله عز و

و دشمنی خود پس امر کرده شد پیغمبر را باستعاذه پس فرستاد حق تعالی این آیت را

جل فإذا قرأت القرآن فاستعذ بالله من الشيطان الرجيم قال عبد الله

گفت

بن عباس معناه إذا أردت أن تقرأ القرآن فقل أعوذ بالله من

ابن عباس معنی این آیت چنین است وقتی که خواهی تو خواندن قرآن پس بگو اعوذ بالله من

الشيطان الرجيم يعني احترز بالله من الشيطان الرجيم أي إبليس

الشیطان الرجیم مراد میدارد پناه بگو بخدا از شیطان رانده شده ای ابلیس

اللعين يعني المرجوم باللعنة فيقال ليس شيء قط أغلظ على إبليس

لعین که ملعون و مطرود است مراد میدارد از وی رانده شده بلعنت

اللعين من التعوذ بالله منه إنه ليس له سلطان يعني ملكا على

از پناه جستن بخدا از شر او و بدرستیکه نیست شیطان را غلبه بر کسانیکه

الذين آمنوا في علم الله في الشرك فيضلهم عن الهدى وعلى ربهم

ایمان آورده اند در علم خدا در شرک راه راست و بر پروردگار

يتوكلون يعني بالله يثقون إنما سلطانه يعني ملكه على الذين

خود توکل میکنند مراد میدارد بر کسانیکه

٢٤٥

يَسُوْلُوْنَهُ يَعْنِيْ اِبْلِيْسَ اللَّعِيْنَ يَعْنِيْ يَتَّبِعُوْنَهُ عَلٰى اَمْرِهٖ فَيُضِلُّهُمْ

عَنْ دِيْنِهِمُ الْاِسْلَامِ وَالَّذِيْنَ هُمْ بِهٖ يَعْنِيْ بِاللّٰهِ مُشْرِكُوْنَ اَيْ مِنْ اَجْلِهٖ

مُشْرِكُوْنَ

بَابٌ

وَمَعْنٰى اَعُوْذُ الْاِسْتِعَاذَةُ وَالْاِسْتِجَارَةُ وَ

الْاِلْتِجَاءُ وَالْمَعَاذُ الْمَلْجَأُ يُقَالُ عَاذَ بِهٖ يَعُوْذُ بِهٖ عِيَاذًا وَاَعُوْذُ

عَوْذًا وَمَعْنٰى مَعَاذَ اللّٰهِ اَيِ الْمَلْجَأُ اِلَيْهِ وَاَعُوْذُ بِاللّٰهِ يُقَالُ هٰذَا

عَوْذٌ لِيْ مِمَّا اَخَافُ اَيْ مُجِيْرِيْ وَالدَّافِعُ عَنِّيْ فَكَاَنَّ الْعَبْدَ يَعُوْذُ

بِاللّٰهِ لِيَقِيَهٗ مِنْ شَرِّ الشَّيْطَانِ وَالتَّعَوُّذُ بِالْقُرْاٰنِ هُوَ التَّشَفِّيْ

بِهٖ وَقِيْلَ مَعْنَى الْاِسْتِعَاذَةِ الْاِحْتِرَازُ بِاللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى

حَاكِيًا عَنْ اُمِّ مَرْيَمَ رَبِّ اِنِّيْ اُعِيْذُهَا بِكَ وَذُرِّيَّتَهَا يَعْنِيْ مَرْيَمَ

وَعِيْسٰى مِنَ الشَّيْطٰنِ الرَّجِيْمِ يَعْنِيْ اَحْتَرِزُ بِاللّٰهِ فِيْ حَقِّهِمَا مِنَ

الشَّيْطٰنِ الرَّجِيْمِ وَاشْتِقَاقُ الشَّيْطٰنِ مَاْخُوْذٌ مِنَ الشَّطَنِ وَهُوَ

الْحَبْلُ الطَّوِيْلُ الْمُضْطَرِبُ وَالشَّطَنُ الْبُعْدُ فَكَاَنَّهٗ تَبَاعَدَ مِنَ

الْخَيْرِ وَطَالَ فِي الشَّرِّ وَاضْطَرَبَ فِيْهِ ثُمَّ قِيْلَ لِلْاِنْسَانِ شَيْطَانٌ

اَيْ كَالشَّيْطَانِ فِيْ فِعْلِهٖ وَكُلُّ شَيْءٍ مُسْتَقْبَحٍ فَهُوَ مُشَبَّهٌ

بِالشَّيْطَانِ يُقَالُ كَاَنَّ وَجْهَهٗ وَجْهُ الشَّيْطَانِ وَكَاَنَّ رَاْسَهٗ

رأس الشيطان ومنه قوله عز وجل طلعها كأنه رؤوس
الشياطين فهو رأس الشيطان المعروف وقد قيل هو حيات
لها رؤوس منكرة وأعراف وقيل رؤوس الشياطين نبت معروف
وأما الرجيم فهو المرجوم باللعن أي رماه باللعن وأبعده من
الحضرة بعصيانه في ترك السجود لآدم عليه السلام ورجمته
الملائكة بالرماح وطردته بها من السماء إلى الأرض ثم
جعلت له الكواكب رجوما فيرجم هو وذريته إلى أن تقوم
الساعة بالكواكب وباللعن كما قال الله عز وجل وجعلناها رجوما
للشياطين فصل إن الشيطان بعيد من الله وبعيد
من كل خير وبعيد من الجنة وقريب إلى النار فأمر النبي صلى الله
عليه وسلم وأمته الكرام بالتعوذ من الشيطان الرجيم البعيد
من الرحمن ليبعدوا من النيران ويتقربوا إلى الجنان وينظروا
إلى وجه الملك الديان فكأن الله عز وجل يقول يا عبدي
الشيطان مني بعيد وأنت مني قريب فأحسن الأدب في
حفظ الحال حتى لا يكون للشيطان عليك سبيل وسبب

من الأسباب وحسن الأداب في أداء الأوامر والانتهاء النهي

والرضاء بجريان المقدور في النفس والمال والأهل والولد و

الخلائق أجمعين فإذا دام العبد على ذلك ولازمه وواظب عليه

وعانقه كانت له النجاة من فتن الشيطان ووساوسه وهواجس

النفس وغوائلها وعذاب القبر وضغطته وهول القيمة و

شدتها وألم النار وزفرتها وكان في جوار الله في جنة المأوى

مع النبيين والصديقين والشهداء والصالحين وحسن أولئك

رفيقا منقلبا في نعم الله في كل حال دائما أبدا قال الله عز وجل

إن عبادي ليس لك عليهم سلطان فإذا كان على العبد سمة

العبودية للملك الأعلى لم يكن للشيطان الضعيف الخسيس

الأدنى عليه تسلط وابتلاء في الجلوة ولا إذا خلا لا على القلب

بالمعصية إذا نوى ولا على الجوارح إذا كادت بها أن تهوي و

تردي فحينئذ يسمع النداء هكذا نفعل بمن ترك الهوى واتبع

الحق وبه اهتدى وفيه يختصم الملأ الأعلى وبالعظيم يدعى

في الملكوت الأعلى وبه يباهي الملك الأعلى على العرش إذ هو

عَلَيْهِ اسْتَوَى بِكَلَامِهِ الْقَدِيمِ الْمَصُونِ مِنْ سَجْعِ الشَّيْطَانِ وَالْبَاطِلِ
که بروی استوی می دارد بکلام خویش که نگاه داشته شده است از سجع شیطان و از باطل

عِنْدَ قِرَاءَةِ الْقَارِي إِذَا قَرَأَ كَذَٰلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ
وقت خواندن قاری هرگاه که بخواند قول هذا همچنین تا اگر باز گردانیم از بنده بدی را و زشتی را

إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا الْمُخْلَصِينَ إِذْ هُوَ فِي السِّرِّ وَالْعَلَانِيَةِ اتَّقَى فَالْفِرَارُ
بدرستی که او از بندهای منست که اخلاص دارند از جهت آنکه آن بنده در نهان و آشکارا پاک باشد پس گریختن

مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَدَعَايَةٍ أُخْرَى فَأَوْلَى إِذِ الْحَذَرُ وَاقِعٌ مِنَ الْعَلِيِّ
از شیطان و از طلب او سزاوارتر و لایق تر است زیرا که ترسیدن واقع است از خدای تعالی

الْأَعْلَى حَيْثُ قَالَ إِنَّ الشَّيْطَانَ لَكُمْ عَدُوٌّ فَاتَّخِذُوهُ عَدُوًّا إِنَّمَا يَدْعُو
و اعلی است جای که فرموده حق تعالی بدرستی شیطان مر شما را دشمن است پس بگیرید او را دشمن جز اینکه طلب میکند

حِزْبَهُ لِيَكُونُوا مِنْ أَصْحَابِ السَّعِيرِ وَلَقَدْ أَضَلَّ مِنْكُمْ جِبِلًّا كَثِيرًا
گروه خود را تا آنکه باشند از اصحاب دوزخ و فرمود حق تعالی هر آینه تحقیق گمراه کرد ابلیس خلق بسیار را

أَفَلَمْ تَكُونُوا تَعْقِلُونَ فَاتِّبَاعُ الشَّيْطَانِ أَصْلُ كُلِّ شَقَاوَةٍ وَ
آیا نبوده اید شما که دریابید آنرا پس پیروی کردن شیطان بیخ هر بدبختی

عَنَاءٍ وَفِي الْمُخَالَفَةِ سَعَادَةٌ وَنَعْمَاءُ وَرَاحَةٌ وَهُدًى وَالْخُلُودُ فِي
رنج است و در مخالفت او نیک بختی و نعمت است و راحت است و راست است و همیشه بودن در

دَارِ الْبَقَا فَصْلٌ وَيَسْتَفِيدُ الْعَبْدُ بِالْاِسْتِعَاذَةِ خَمْسَةَ
دار نعمت و بقا و حاصل میکند بنده باستعاذه پنج

أَشْيَاءَ أَحَدُهَا الثَّبَاتُ عَلَى الدِّينِ وَالْهُدَى وَالثَّانِي السَّلَامَةُ
چیز را یکی از آن ها استوار بودن بر دین و باقی بودن بر ره و دویم سلامت بودن

مِنْ شَرِّ اللَّعِينِ وَالْعَنَا وَالثَّالِثُ الدُّخُولُ فِي الْحِصْنِ الْحَصِينِ
از بدی ابلیس و رنج و سویم در آمدن در قلعه محکم

وَالزُّلْفَى وَالرَّابِعُ الْوُصُولُ إِلَى الْمَقَامِ الْأَمِينِ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ
و قرب حاصل کردن حق و چهارم رسیدن بمقام که در وامن است با مصاحبت پیغامبران و صدیقان

وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَالْخَامِسُ نَيْلُ مَعُونَةِ رَبِّ الْأَرْضِ وَالسَّمَاءِ
و شهیدان و نیکوکاران پنجم رسیدن یاری پروردگار زمین و آسمان

كَمَا ذُكِرَ فِي بَعْضِ الْكُتُبِ الْمُتَقَدِّمَةِ لَمَّا قَالَ إِبْلِيسُ اللَّعِينُ فِي
چنانچه ذکر کرده شده در بعضی کتب پیشینه هرگاه گفت ابلیس

مُخَاطَبَتِهِ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ لَآتِيَنَّهُمْ مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ
خطاب کردن او بحق تعالی هر آینه خواهم آمد با فرزندان آدم را از پیش ایشان و از پس ایشان

وعن ايمانهم وعن شمائلهم قال الله تعالى وعزتي وجلالي لآمرنهم

واز راستهاے ایشان واز چپهاے ایشان فرمود حق تعالی در جواب آن لعین هر آینه خواهم فرمود ایشان را

بالاستعاذة فاذا استعاذوا بي حفظتهم عن اليمين بالهداية وعن

باستعاذه پس وقتی که استعاذه بجویند بمن نگاه دارم ایشان را از جانب راست بهدایت واز

الشمال بالعناية وعن الخلف بالعصمة وعن القدام بالنصرة حتى

شمال بعنایت ولطف واز پس نگاهبانی ... تا آنکه

لا تضرهم وسوستك يا ملعون وورد في بعض الاحاديث عن رسول

ضرر نکند وسوسه تو اے ملعون ووارد است در بعضی احادیث از پیغمبر علیه السلام

الله صلى الله عليه وسلم انه قال من استعاذ بالله مرة حفظه الله تعالى في يوم

بدرستی که فرمود هر کس که پناه جوید بخدا یکبار نگاه دارد او را حق تعالی در تمام روز

ذلك وقال ايضا عليه السلام اغلقوا ابواب المعاصي بالاستعاذة و

از شر شیطان وفرمود پیغمبر علیه السلام ببندید درهاے گناهان را باستعاذه و

افتحوا ابواب الطاعة بالتسمية قيل ان ابليس يبعث كل يوم

بگشائید درهاے طاعتها را به بسم الله وگفته شده بدرستی که ابلیس میفرستد هر روز

ثلثمائة وستين عسكرا لاضلال المؤمن فاذا استعاذ بالله

سیصد وشصت لشکر را از براے گمراه بنده مومن پس هرگاه که پناه جوید بخدا

نظر الله الى قلبه ثلثمائة وستين نظرة ففي كل نظرة من

نظر کند حق تعالی بدل او سیصد وشصت نظر پس در هر نظرے از نظرهاے

نظراته تهلك عسكر من عساكر الشيطان لعنه الله فصل

خویش هلاک میکند حق تعالی لشکرے را از لشکرهاے شیطان

والذي يخاف الشيطان منه ويحذره الاستعاذة و

آن چیزے که میترسد از او شیطان وحذر میکند از او استعاذه است و

شعاع نور معرفة قلوب العارفين فان لم تكن من العارفين فعليك

پرتو نور شناخت دلهاے عارفین پس اگر نباشی تو از عارفان پس بر تو لازم است

باستعاذة المتقين الى ان ترقى الى درجة العارفين فحينئذ شعاع نور

استعاذه پرهیزگاران تا آنکه برسے تو بمرتبه عارفان پس این هنگام پرتو نور

قلبك يكسر شوكته ويهزم جنده ويبيد خضراءه ويقلع شافته

دل تو میشکند قوت او را وهزیمت میدهد لشکر او را وهلاک میکند حاضران او را وبر میکند ...

في خاصتك وربما جعلت شحنة لاخوانك واتباعك كما

در حق خاص ذات تو وبسا است که گردانیده میشوے شحنه ونگاهبان از براے برادران وپیروان خود ...

وَرَدَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي حَقِّ عُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رض إِنَّ الشَّيْطَانَ

وارد شده است از پیغمبر ع در حق حضرت عمر رض بدرستی شیطان میگریزد

يَفِرُّ مِنْ ظِلِّكَ يَا عُمَرُ وَقَوْلُهُ مَا سَلَكَ عُمَرُ وَادِيًا إِلَّا وَالشَّيْطَانُ

از سایه تو ای عمر و قول رسول الله ع نرفت عمر رض وادی را مگر آنکه شیطان

سَلَكَ غَيْرَ ذَلِكَ الْوَادِي وَقِيلَ إِنَّ الشَّيْطَانَ كَانَ يُصْرَعُ إِذَا رَأَى

رفت در غیر آن وادی و گفته شده است شیطان بدرستی بوده است دیوانه میشد چو دیدی

عُمَرَ رض قَالَ فَإِذَا عَلِمَ الشَّيْطَانُ مِنَ الْعَبْدِ الصِّدْقَ فِي عَدَاوَتِهِ وَمُخَالَفَتِهِ

عمر را رض و فرمود پیغمبر ع و هرگاه دانست شیطان از بنده راستی او در دشمنی خویش و مخالفت کردن

لِدَعْوَتِهِ أَيِسَ مِنْهُ وَتَرَكَهُ وَاشْتَغَلَ بِغَيْرِهِ وَإِنَّمَا يَأْتِيهِ لِمَمًا أَحْيَانًا

در خواست نا امید میشود از وی و ترک میکند او را و مشغول میشود بغیر او و جز این نیست که می آید آن بنده را

عَلَى وَجْهِ الْاخْتِفَاءِ وَالتَّلَصُّصِ فَلْيَكُنِ الْعَبْدُ مُلَازِمًا لِلصِّدْقِ

بر طریق پنهانی و دزدی پس گو باشد بنده لازم گیرنده راستی را

مُسْتَيْقِظًا مُتَرَقِّبًا لِمَجِيءِ الشَّيْطَانِ وَكَيْدِهِ فَإِنَّ مُتَقَلَّبَهُ دَقِيقٌ

بیدار ترسنده از آمدن شیطان را و مکر او را پس بدرستی

وَعَدَاوَتَهُ قَدِيمَةٌ أَصْلِيَّةٌ وَأَنَّهُ يَجْرِي فِي الْجُلُودِ وَاللُّحُومِ مَجْرَى

و دشمنی او قدیم است و اصلی پس بدرستی او میرود در چرمها و گوشتها

الدَّمِ فِي الْعُرُوقِ وَقَدْ رُوِيَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض أَنَّهُ يَقُولُ بَعْدَ

خون در رگها و تحقیق روایت بدرستی ابو هریره بوده است میگفت پس

كِبَرِهِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ أَنْ أَزْنِيَ أَوْ أَقْتُلَ فَقِيلَ لَهُ أَتَخَافُ

از کلان سالی خود بار خدایا بدرستی من پناه میجویم بتو از زنا کردن و خون کردن پس گفته شد او را آیا میترسی

مِنْ ذَلِكَ فَقَالَ كَيْفَ لَا أَخَافُ وَإِبْلِيسُ حَيٌّ فَصْلٌ وَأَوْلَى

ازین کارها پس گفت چون نترسم و حال آنکه ابلیس زنده است و بهترین چیزها

مَا يُسْتَعَانُ بِهِ عَلَى مُحَارَبَةِ الشَّيْطَانِ وَدَفْعِهِ كَلِمَةُ الْإِخْلَاصِ

که یاری طلب کرده میشود باو بر جنگ شیطان و دفع او کلمه توحید است

وَذِكْرُ الْمَرْءِ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَاكِيًا عَنْ رَبِّهِ

و یاد کردن بنده پروردگار خود را چنانچه فرموده پیغمبر ع در آن حال که حکایت کننده است از پروردگار خود

عَزَّ وَجَلَّ أَنَّهُ قَالَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللهُ حِصْنِي فَمَنْ قَالَهَا دَخَلَ حِصْنِي وَمَنْ

کلمه توحید قلعه منست پس کسی که گفت کلمه توحید را در آمد در قلعه من

دَخَلَ حِصْنِي فَقَدْ أَمِنَ عَذَابِي وَقَوْلُهُ عَلَيْهِ الصَّلَوٰةُ وَالسَّلَامُ

در آمد در قلعه من ایمن شد از عذاب من و قول پیغمبر علیه السلام

من قال لا اله الا الله مخلصا دخل الجنة فالشيطان سبب

کسی کہ گفت کلمہ توحید را در آن حال کہ پاکست از نفاق و اخلاص دارد داخل شود در بہشت پس شیطان وسیلہ

العذاب فاذا قال العبد الكلمة وتقمص بموجباتها من اداء

عذاب است پس وقتیکہ گفت بندہ کلمہ توحید را و پوشید موجبات آن کلمہ را از ادای

الاوامر وترك النواهي فراه الشيطان متلبسا بذلك تباعد منه

فرمودہا و ترک کردن نواہی پس دید شیطان او را پوشیدہ بآن لباس دور میشود ازو

ولم يقدم عليه فنجا العبد من فتنته كما ينجو بالجنة القتال

و پیش نمی آید برو پس خلاص شد بندہ از بلای او چنانچہ نجات می یابد بسپر جنگ کنندہ

من سلاح عدوه وكذلك التسمية يكثر ذكرها فانه روي

از سلاح دشمن خود و ہمچنین تسمیہ بسیار گوید ادرا پس بدرستی مرویست

عن النبي صلى الله عليه وسلم انه سمع رجلا يقول تعس الشيطان فقال

از پیغمبر علیہ السلام بدرستیکہ شنید مردی را کہ میگفت ہلاک باد شیطان را پس گفت

له عليه الصلوة والسلام لا تقل هكذا فانه يتعاظم الشيطان

او را پیغمبر مگو این چنین پس بدرستی آن ابلیس بزرگ میشود

اللعين ويقول بعزتي غلبتك ولكن قل بسم الله فانه يتصاغر

و میگوید سوگند بعزت خود غالب آمدم بر تو ولیکن بگو بسم الله الرحمن الرحیم پس بدرستی خورد

الشيطان حتى يصير مثل الذرة وكذلك يستعان عليه

تا آنکہ گردد مانند مورچہ خورد و ہمچنین طلب یاری کردہ میشود برابلیس

بترك الطمع فيما سوى فضل الله عز وجل من ابناء الدنيا

بترک کردن طمع در ہر چہ غیر فضل و عنایت حق تعالی است از فرزندان دنیا

واموالهم وحمدهم وثنائهم وجمعهم والتكثر بهم وهدايا هم

و اموال ایشان و حمد و ثنای ایشان و جمع کردن ایشان و بسیار حاصل کردن ایشان و ہدایای

فان الدنيا وابناءها مال الشيطان وجنوده وحزبه والمرء

پس بدرستی دنیا و فرزندان او مال شیطان است و لشکر او و گروہ او و مرد

مع ماله والملك مع جنده فعلى العبد الياس من ذلك كله و

با مال خود است و بادشاہ با لشکر خود است پس بر بندہ است نومید شدن از اینہا ہمہ

الاستغناء بالله عز وجل والثقة به والتوكل عليه والرجوع

بی نیازی حاصل کردن بخدا تعالی و اعتماد کردن و تکیہ کردن بخدا و توکل کردن برو و رجوع کردن

اليه في جميع اموره واحواله واستعمال الورع من الحرام والشبهة

بسوی او در ہمہ کارہا و حالہای خود و استعمال کردن پرہیزگاری از حرام و شبہہ

٢٥٣

وَتَرْكُ مِنَّةِ الْخَلْقِ وَالتَّقْلِيلُ مِنْ مُبَاحِ الدُّنْيَا وَحَلَالِهَا وَالْأَكْلِ
وگذاشتن منت خلق را و اندک گرفتن از مباحات دنیا و حلال آن و ترک خوردن

لِشَهْوَةٍ وَشَرَهٍ كَحَاطِبِ اللَّيْلِ مِنْ غَيْرِ تَفْتِيشٍ وَتَنْقِيرٍ وَمَنْ لَمْ يُبَالِ
برآرزوے نفس و حرص او همچو هیزم چیننده در شب بغیر جست وجو کردن و کاویدن و کسی که باک ندارد

مِنْ أَيْنَ مَطْعَمُهُ وَمَشْرَبُهُ لَمْ يُبَالِ اللهُ تَعَالَى مِنْ أَيِّ أَبْوَابِ النَّارِ
که از کجاست خوردنی او و شراب او باک ندارد حق تعالی از هر درے از درهای دوزخ

يُدْخِلُهُ فَيَلْزَمُ الْعَبْدُ ذَلِكَ حَتَّى يَيْأَسَ الشَّيْطَانُ مِنْهُ وَيَسْلَمُ
در آرد او را پس لازم گیرد بنده این پرهیزگارے را تا آنکه نا امید شود شیطان ازو پس سلامت ماند

بِرَحْمَةِ اللهِ وَعَوْنِهِ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَالشَّيْطَانُ قَرِينُهُ فِي قَلْبِهِ
برحمت خدا تعالی و یارے وے پس اگر نکند این کارها را پس شیطان همنشین اوست در دل او

وَصَدْرِهِ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ وَمَنْ يَعْشُ عَنْ ذِكْرِ الرَّحْمٰنِ نُقَيِّضْ لَهُ
و در سینه او فرمود حق تعالی و هر که روگردانده از ذکر خدا تعالی میگماریم براو

شَيْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِينٌ فَتَارَةً يُوَسْوِسُهُ فِي الصَّلٰوةِ وَأُخْرٰى
شیطان را پس آن شیطان او را همنشین است پس گاہے وسوسه میکند او را در نماز و گاهی

يُمَنِّيهِ الْأَمَانِيَّ الْبَاطِلَةَ مِنْ شَهَوَاتِ النَّفْسِ الْمُحَرَّمَةِ مِنْهَا وَالْمُبَاحِ
آرزومند میکند او را بآرزوهای باطله از شهوتهاے نفس که حرام اند و مباح اند

وَتَارَةً يُثَبِّطُهُ عَنِ الْمُسَارَعَةِ فِي الْخَيْرَاتِ وَالْإِتْيَانِ بِالسُّنَنِ وَ
و بار دیگر باز میدارد او را از جستن کردن در نیکیها و از ادا کردن سنتها و

الْوَاجِبَاتِ وَالْعِبَادَاتِ وَالْقُرُبَاتِ فَيَخْسَرُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةَ فَيُحْشَرُ
واجبات و عبادات و طاعات پس زیانکار میشود در هردو جهان پس برانگیخته میشود

مَعَهُ وَرُبَّمَا سَلَبَ الْإِيمَانَ فِي آخِرِ عُمُرِهِ فَيُخَلَّدُ مَعَهُ فِي النَّارِ يَوْمَ
با آن شیطان و بسا است که کشیده میبرد ایمان را در آخر عمر او پس همیشه میباشد با آن شیطان در آتش در روز

الْقِيٰمَةِ مَعَ فِرْعَوْنَ وَهَامَانَ وَقَارُوْنَ نَعُوْذُ بِاللهِ مِنْ سَلْبِ الْإِيمَانِ
قیامت با این کافران نگونسار پناه میجوئیم بخدا از زوال ایمان

وَمُتَابَعَةِ الشَّيْطَانِ فِي السِّرِّ وَالْإِعْلَانِ فَصْلٌ وَرَوَى مُقَاتِلٌ
و پیروی شیطان در نهانی و آشکارا مروی است از مقاتل

عَنِ الزُّهْرِيِّ عَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَنَّهَا قَالَتْ رَاحَ
از زهرے از عروه از عائشه رضه بدرستی آن عائشه گفت شتاب کرده میدید

أَصْحَابُ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَاتَ عَشِيَّةٍ يُرِيدُونَ رَسُولَ اللهِ
اصحاب رسول الله ص در یک شبانگاه طلب میکردند رسول الله را ع

صلى الله عليه وسلم فيهم أبو بكر وعمر وعثمان وعلي وسلمان وعمار بن

در آن اصحاب بودند آن یاران

ياسر رضي الله تعالى عنهم أجمعين فخرج رسول الله صلى الله عليه وسلم و

پس برآمد رسول صلعم و

قد أخذته الرحضاء يعني عرق الحمى يتحدر منه مثل الجمان

گرفته بود او را رحضا مراد از رحضا خوی تب است که فرو می آمد از وی مانند جمان

يعني اللؤلؤ ثم مسح الجبهة وقال لعن الله الملعون ثلاثا ثم

مراد از جمان لولو است پس مسح کرد پیشانی خود را و گفت لعنت کند خدا تعالی ملعون را سه بار پس

أطرق فقال له علي رضي الله عنه بأبي وأمي من لعنت آنفا فقال صلى الله عليه وسلم

فرود آورد سر را پس گفت پیغمبر را علی فدای تو باد پدر و مادر من چه کس را لعنت کردی تو اکنون پس گفت

إبليس الخبيث عدو الله أدخل ذنبه في دبره فباض سبع بيضات

ابلیس خبیث را که دشمن خداست در آورد دم خود را در دبر خود پس بیضه داد هفت بیضه

ثم أولاده الموكلون بني آدم أحدهم اسمه المدهش وكل

پس ایشان اند اولاد ابلیس که گماشته شده اند بفرزندان آدم یکی از ایشان نام او مدهش است گماشته

بالعلماء يردهم إلى الأهواء المختلفة والثاني اسمه حديثة

بعلما که باز میگرداند ایشان را بسوی هواهای مختلف و دوم نام او حدیثه است

هو صاحب الصلوة فينسيهم الذكر ويعبثهم باللحظ ويطرح

او همراه نماز است فراموش میکناند ایشان را ذکر بازی میدهد و می اندازد

عليهم التثاؤب والنعاس حتى ينام أحدهم فيقال له قد نمت

بر ایشان فاژه و پینکی را تا اگر خواب کند یکی از ایشان گفته میشود او را که خفتی

فيقول لم أنم فيدخل في الصلوة بغير وضوء والذي نفس

جواب گوید که خواب نکرده ام پس در آید در نماز بی وضو پس سوگند است بآن ذات

محمد بيده ليخرجن أحدهم من صلوته ما له شطرها ولا ربعها

که جان محمد در دست اوست هر آینه برآید یکی از ایشان از نماز خود در حالی که نیست او را نیمه او و چهارم حصه او

ولا عشرها ووزرها أكثر من أجرها والثالث اسمه الزلنبور

و نه دهم حصه او و گناه آن نماز بیش از ثواب اوست و سیوم نام او زلنبور است

وهو صاحب الأسواق يأمرهم بالتطفيف والكذب في الشراء

و او صاحب بازار است میفرماید ایشان را بکم بودن و دروغ گفتن در خرید

والبيع والتحلي لسلعة والمدح لها إذا باعها حتى ينفقها

و فروختن و آراسته کردن کالای خود را و ستودن او را وقتی که فروخته شد او را تا آنکه رواج دهد او را

٢٥٤

عن نفسه والرابع اسمه بتر وهو صاحب قد الجيوب و

خمش الوجوه والدعاء بالويل والثبور عند نزول المصيبة

حتى يحبط اجر صاحبها والخامس اسمه منشوط وهو صاحب

اخبار الكذب والنميمة والهمز والغمز حتى يؤثم العباد و

السادس اسمه واسم وهو صاحب لدبر الذي ينفخ في الاحليل

وعجز المراة حتى يزني كل واحد منهما بصاحبه والسابع

اسمه الاعور وهو صاحب السرقة يقول للسارق شد بها

فاقتك وتقضي بها دينك وتستر بها عورتك ثم تتوب

فينبغي لكل مؤمن ان لا يغفل عن الشيطان في سائر احواله

ولا يامنه في جميع اموره فقد جاء في الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم

انه قال ان للوضوء شيطانا يقال له الولهان فاستعيذوا

بالله منه وجاء في الحديث عن النبي صلى الله عليه انه قال تراصوا

في الصفوف لئلا يتخللكم الشيطان كانها بنات حذف

قال ابو حذيفة قال ابو عبيدة هي هذه الغنم الصغار

الحجازية واحدتها حذفة ويقال نقد ايضا ويقال ليس

٢٥٥

لها أذنابٌ ولا آذانٌ يُجاءُ بها من جُرَش بلدةٌ باليمن يقذ

رُوِيَ عن عثمان بن العاص أنه قال قلتُ يا رسول الله كيف

حال الشيطان بيني وبين صلوتي وقراءتي فقال صلى الله عليه وسلم

ذاك شيطانٌ يقال له خِنزِبٌ إذا أحسستَه فتعوَّذ بالله منه

واتفل عن يسارك ثلاثاً قال ففعلتُ ذلك فأذهبه الله

عنّي وقال النبي صلى الله عليه وسلم في الحديث المشهور ما منكم من أحدٍ

إلا وله شيطانٌ قالوا ولا أنت يا رسول الله قال صلى الله عليه وسلم ولا

أنا إلا أن الله تبارك وتعالى قد أعانني عليه فأسلمَ منه و

في حديثٍ آخر عنه صلى الله عليه وسلم وما منكم من أحدٍ إلا وقد وُكِّل

به قرينُه من الجنّ قيل ولا أنت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ولا

أنا إلا أن الله قد أعانني عليه فأسلمَ فلا يأمرني إلا بخيرٍ و

قيل إن الله لمّا لعن إبليس خلق منه زوجته الشيطانةَ من

ضلعه الأيسر كما خُلِقت حوّا من آدم عليه السلام فغشيها

فحملت منه إحدى وثلاثين بيضةً فصارت أصلاً

لذريته تفرّعت الذريةُ عنها فطبقت البرَّ والبحرَ حتى

قِيلَ نَقَضَتْ كُلُّ بَيْضَةٍ عَشَرَةَ آلَافٍ ذَكَرًا وَأُنْثَى يَعْنِي
گفته شده است هر بیضه انداخت ده هزار نر و ماده مراد میدارد که
تَفَرَّعَتْ مِنْهَا فَكَسَفُوا الْجِبَالَ وَالْجَزَائِرَ وَالْخَرَابَاتِ وَالْفَلَوَاتِ
بر آمدا بمقدار از آن بیضه پس پر کردند کوهها را و جزیره‌ها را و خرابات‌ها را و دشت‌ها را
وَالْبِحَارَ وَالرِّمَالَ وَالْأَدْغَالَ وَالْآجَامَ وَالْعُيُونَ وَمَجَامِعَ الطُّرُقِ
و دریاها را و ریگستانها را و جای‌های بسیار درختها و بیشه‌ها را و چشمه‌ها را و
وَالْحَمَّامَاتِ وَالْكُنُفَ وَالْمَزَابِلَ وَالْهَوَاءَ وَمَعَارِكَ الْحُرُوبِ وَالنَّوَاوِيسَ
و حمامات را و جاهای ستر را و مزبله‌ها و جاهای پست و جاهای کشتن شتران و ناووس‌ها
وَالْقُبُورَ وَالدُّورَ وَالْقُصُورَ وَخِيَامَ الْأَعْرَابِ وَجَمِيعَ الْبِقَاعِ
و در قبرها و در سراها و در کوشکها و خیمه‌های صحرانشینان و همه بقعها و جاهای
وَقَالَ اللّٰهُ أَفَتَتَّخِذُونَهُ وَذُرِّيَّتَهُ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِي وَهُمْ لَكُمْ
و فرمود حق تعالی آیا پس میگیرید شما ابلیس و اولاد او را دوست و یاری دهنده از من و حال آنکه ایشان
عَدُوٌّ بِئْسَ لِلظَّالِمِينَ بَدَلًا فَوَيْلٌ لِمَنِ اسْتَبْدَلَ بِعِبَادَةِ اللّٰهِ عَزَّ
دشمن اند بد است آن شیطان مر ظالمان را بدلی از معبود بر حق پس هلاکت است مر کسی را که بدل گرفت از عبادت خدا
وَجَلَّ طَاعَةَ الشَّيْطَانِ وَذُرِّيَّتِهِ لَا جَرَمَ أَنَّهُ مَعَهُمْ فِي النَّارِ خَالِدًا
فرمانبرداری شیطان و اولاد او لاجرم بدرستی او با ایشان در آتش خواهد بود همیشه
فِيهَا إِنْ لَمْ يَتُبْ وَلَمْ يَتَدَارَكْ فَيَنْتَبِهْ لِنَفْسِهِ وَلْيَسْعَ فِي فَكَاكِهَا
در وی اگر توبه نکرد و تدارک نکرد پس بیدار میشد برای نفس خود و میکوشید در رها کردن نفس
وَخَلَاصِهَا فَيُفَارِقُ قُرَنَاءَ السُّوءِ وَالْأَعْمَالَ الْخَبِيثَةَ وَدُعَاةَ
و خلاصی او از شیطان پس جدا میشود از همنشینان بد و از کار بد و از طلب کنندگان
الضَّلَالِ وَجُنُودَ الشَّيْطَانِ فَيَرْجِعُ إِلَى اللّٰهِ وَيَلْزَمُ طَاعَتَهُ وَ
گمراهی و از لشکرهای شیطان پس بازگشت بسوی خدا و لازم میگرفت فرمانبرداری حق
يُجَالِسُ الْعُلَمَاءَ مِنْ عِبَادِهِ وَالْعَارِفِينَ بِهِ الْعَامِلِينَ الدَّاعِينَ إِلَيْهِ
و همنشین میشود دانشمندان از بندهای خدا که شناسنده اند با و عمل کننده اند برای رضای او و
الرَّاغِبِينَ فِيهِ وَالرَّاجِينَ بِفَضْلِهِ الْخَائِفِينَ لِسَطْوَتِهِ الرَّاهِبِينَ
میل کننده اند در حق تعالی امیدوار اند مر عطای او را ترسنده اند از قهر او و ترسنده اند
مِنْ أَخْذِهِ الزَّاهِدِينَ فِي الدُّنْيَا الرَّاغِبِينَ فِي الْعُقْبَى الْقَائِمِينَ
از گرفتن او و روگردانند از دنیا در جنت کشنده اند در آخرت و ایستاده اند
فِي اللَّيْلِ وَالصَّائِمِينَ فِي النَّهَارِ الْبَاكِينَ عَلَى مَا فَاتَ مِنْ أَيَّامِ الْبَطَالَاتِ
در شب و روزه گیرنده اند در روز و گریه کننده اند بر هرچه فوت شده است از روزهای بطالات

٢٥٧

العازمين على الخيرات فيما يأتي من الساعات التائبين من

جميع الذنوب والخطيئات المتوكلين على خالق الأرض والسموات

الواثقين برب الخليقة والبريات في اللحظات والساعات

القانتين في آناء الليل وأطراف النهار أولئك آمنون من

التكاسل والأغلال وآفات الدنيا وأهوال النيران لأنهم خالفوا

طاعة الشيطن وأطاعوا الرحمن في السر والإعلان فقابلهم الديان

وجازاهم المنان بما أخبر في قوله البيان فوقهم الله شر ذلك

اليوم ولقيهم نضرة وسرورا وجزيهم بما صبروا جنة وحريرا

وبقوله تعالى إن المتقين في جنات ونهر في مقعد صدق عند

مليك مقتدر وقال الله تعالى ولمن خاف مقام ربه جنتان و

قد ذكر الله عز وجل في كتابه هذا العبد المفتون بعد تقواه

بقوله تعالى إن الذين اتقوا إذا مسهم طيف من الشيطن

تذكروا فإذا هم مبصرون فأخبر عز وجل أن جلاء القلوب

بذكر الله وبه يزول عنها الغطاء والظلمة والرين والغفلة

وبه تنكشف الكروب فالذكر مفتاح التقوى فالورع و

التقوى باب الآخرة كما ان الهوى باب الدنيا قال الله تعالى

و تقوی دروازهٔ آخرت ست چنانچه هوای نفس در دنیاست پس فرمود حق تعالی

واذكروا ما فيه لعلكم تتقون فاخبر تبارك وتعالى ان

یاد کنید چیزیکه در قرآن ست شاید شما پرهیزگار شوید پس خبر کرد حق تعالی بدرستی

الانسان بالذكر يتقي **فصل** وفي القلب لمتان لمة

آن که انسان بیاد حق پرهیزگار شود و در دل بنده دو نزدو آینده اند نزدو آینده

الملك وهي ايعاد بالخير والتصديق بالحق ولمة من العدو

از فرشته و آن وعده کردن ست به نیکی و گرویدن به راستی و نزدو آینده ست از دشمن

وهي ايعاد بالشر وتكذيب بالحق ونهي عن الخير وهو مروي

و آن ترسانیدن ست از بدی و دروغ داشتن حق را و باز داشتن از نیکی و این مرویست

عن عبد الله بن مسعود رض وقال الحسن البصري رحمة الله عليه

از عبد الله بن مسعود رض گفت حسن بصری رح

وانما هما همان يجولان في القلب هم من الله وهم من العدو

جز اینکه دو لمه دو خطره اند میگردند در دل خطره ایست از حق تعالی و خطره ایست از شیطان

فرحم الله عبدا وقف عند همه فما كان من الله امضاه وما كان

پس رحم کند خدا تعالی بنده را که ایستاد نزد هم و خطره خود پس هر خطره که بوده ست از خدا روان کرد او را

من عدوه جاهده وقال مجاهد في قول الله تعالى من شر الوسواس

از دشمن او جهاد کرد با او و دفع کرد گفت مجاهد در تفسیر قول خدا تعالی پناه میجویم از بدی وسواس کننده که

الخناس قال هو ينبسط على قلب الانسان فاذا ذكر الله خنس و

خناس ست پس رونده گفت مجاهد آن خناس پهن میشود بر دل بنده پس وقتی که یاد میکند خدا را باز پس میرود

انقبض واذا غفل انبسط على قلبه وقال مقاتل هو الشيطان

و در هم میشود و وقتی که غافل میشود از یاد حق پهن میشود بر دل او و گفت مقاتل آن خناس شیطان ست

في صورة الخنزير معلق في القلب في جسد ابن آدم يجري منه

در صورت خوک چسپنده ست بدل در تن پسر آدم میرود از او

مجرى الدم سلطه الله عز وجل على ذلك من الانسان فذلك

محل راه رفتن خون گماشته ست او را خدا تعالی بر آن دل از آدمی پس آنست مراد از

قوله الذي يوسوس في صدور الناس فاذا سهى ابن آدم وسوس

قول خدا تعالی آن خناس که وسواس می کند در سینه های مردم پس وقتی که سهو میکند آدمی وسوسه میکند

في قلبه حتى يبتلع قلبه الخناس الذي اذا ذكر الله عز وجل

خناس در دل آدمی تا آنکه فرو میبرد دل او خناس آنکه وقتی که یاد میکند حق تعالی را

مشكوة المصابيح

٢٥٩

مفاتيح الخزائن

ابن آدم خنس عن قلبه فذهب عنه وخرج من جسده وقال

آدمی باز پس میشود از دل او پس دور میشود از وی و بیرون آید از تن او و گفت

عكرمة الوسواس محله من الرجل في فؤاده وعينيه ومحله

عکرمه وسواس جای او از مرد در دل و در دو چشم اوست و محل آن وسواس

في المرأة في عينيها إذا أقبلت وفي عجزتها إذا أدبرت

از زن در دو چشم اوست وقتی که روی آرد و در سرین اوست وقتی که پشت دهد

فصل وفي القلب خواطر ستة أحدها خاطر النفس و

و در دل شش خطره است یکی از آنها خاطر نفس است و

الثاني خاطر الشيطان والثالث خاطر الروح والرابع خاطر الملك

دوم خاطر شیطان است و سیوم خاطر روح است و چهارم خاطر فرشته است

والخامس خاطر العقل والسادس خاطر اليقين فخاطر النفس يأمر

و پنجم خاطر عقل است و ششم خاطر یقین است پس خاطر نفس امر میکند

بتناول الشهوات ومتابعة الهوى المباح منه والحرج وخاطر

بتناول شهوات و پیروی کردن هوای نفس را که مباح است ازان و گناه است و خاطر

الشيطان يأمر في الأصل بالكفر والشرك والشكوى والتهمة لله

شیطان امر میکند در اصل اعتقاد بکفر و انباز کردن خدای را و گله کردن ازو و تهمت کردن

عز وجل في وعده وفي الفرع بالمعاصي والتسويف بالتوبة وما

در وعده او و در اعمال جوارح بگناهان و بفردا انداختن توبه را و بچیزی که

فيه هلاك النفس في الدنيا والآخرة فالخاطران مذمومان نعلمهما

در وی هلاک نفس است در دنیا و آخرت پس هر دو خاطر ذم کرده شده اند

بالسوء وهما لعموم المؤمنين وخاطر الروح وخاطر الملك

مر آنرا بدی و این هر دو خاطر از برای عام مسلمانان است و خاطر روح و خاطر فرشته

يردان بالحق والطاعة لله عز وجل وما يكون عاقبته سلامة الدنيا

فرود می آیند بامر حق و فرمانبرداری مر خدای را و چیزی که باشد انجام آن سلامتی دنیا

والآخرة وما يوافق العلم فهما محمودان لا يعدمهما خصوص الناس

و آخرت و چیزی که موافق علم باشد پس این دو خاطر ستوده شده اند نایاب نکنند این هر دو

وأما خاطر العقل فتارة يأمر بما يأمر به النفس والشيطان وتارة

و اما خاطر عقل پس گاهی امر میکند بچیزی که امر میکند بآن نفس و شیطان و گاهی امر میکند

بما يأمر به الروح والملك وذلك حكمة من الله وإتقان لصنعته

بچیزی که امر میکند بآن روح و فرشته و این خاطر عقل حکمت است از حق تعالی و محکم کردن مر صنع خود را

لِيَدْخُلَ الْعَبْدُ فِي الْخَيْرِ وَالشَّرِّ بِوُجُودِ مَعْقُولٍ وَصِحَّةِ شُهُودٍ
تا اندر آید بنده در نیکی و بدی بیافتن معقول و در ستی شهود

وَتَمْيِيزٍ فَيَكُونُ عَاقِبَةُ ذٰلِكَ مِنَ الْجَزَاءِ وَالْعِقَابِ عَائِدًا لَهُ وَعَلَيْهِ
و بتمیز پس باشد آن ابتلا از ثواب و عقاب باز گردنده برای نفع و برای ضرر او

لِأَنَّ اللّٰهَ تَعَالَى جَعَلَ الْجِسْمَ مَكَانًا لِجَرَيَانِ أَحْكَامِهِ وَمَحَلًّا لِنَفَاذِ
زیرا که حق تعالی گردانید تن را جای روان کردن احکام خویش و محل از برای روان کردن

مَشِيئَتِهِ فِي مَبَانِي حِكْمَتِهِ كَذٰلِكَ جَعَلَ الْعَقْلَ مَطِيَّةَ الْخَيْرِ وَالشَّرِّ
ارادات خویش در اصل حکمت خود هم چنین گردانید عقل را مرکب نیکی و بدی

يَجْرِي مَعَهُمَا فِي خِزَانَةِ الْجِسْمِ إِذْ كَانَا مَكَانًا لِلتَّكْلِيفِ وَمَوْضِعًا
روان میشود آن عقل با این هر دو در گنجینه تن وقتی که باشد آن عقل و جسم جای تکلیف و محل

لِلتَّصْرِيفِ وَسَبَبًا لِلتَّعْرِيفِ الْعَائِدِ إِلَى لَذَّةِ النَّعِيمِ أَوْ عَذَابٍ أَلِيمٍ
از جهت گردانیدن او از حالی بحالی و باشد سبب از برای دانانیدن چیزی که گشتنده است آن داشتن لذت

وَأَمَّا خَاطِرُ الْيَقِينِ وَهُوَ رُوحُ الْإِيمَانِ وَمَوْرِدُ الْعِلْمِ يَرِدُ مِنَ اللّٰهِ
و اما خاطر یقین و آن روح ایمان است و محل ورود علم است وارد میشود آن خاطر

تَعَالَى وَيَصْدُرُ عَنْهُ وَهُوَ مَخْصُوصٌ بِخَوَاصٍّ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ الْمُوقِنِينَ
و پیدا میشود از او و این خاطر مخصوص است بخواص از اولیا که یقین کننده اند

الصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالْأَبْدَالِ لَا يَرِدُ إِلَّا بِحَقٍّ وَإِنْ خَفِيَ وُرُودُهُ
و راست اند و شهیدان که ابدال اند وارد نمیشود مگر بحق و اگر چه پنهان باشد وارد شدن

وَدَقَّ مَجِيئُهُ وَلَا يَنْقَدِحُ إِلَّا بِعِلْمٍ لَدُنِّيٍّ وَإِخْبَارِ الْغُيُوبِ وَأَسْرَارِ
و باریک باشد آمدن او و ظاهر نمیشود آن خاطر مگر بعلم لدنی و خبرهای غایب و رازهای

الْأُمُورِ فَهُوَ لِلْمَحْبُوبِينَ وَالْمُرَادِينَ وَالْمُخْتَارِينَ الْقَائِلِينَ لِلّٰهِ
اشیا پس این خاطر از برای کسانیست که محبوب خدا اند و مراد او هستند و برگزیده شده گوینده اند خدا را

الْغَائِبِينَ عَنْ ظَوَاهِرِهِمُ الَّذِينَ انْقَلَبَتْ عِبَادَاتُهُمُ الظَّاهِرَةُ إِلَى
پنهان اند از ظواهر خویش آنکسانیکه برگشته عبادتهای ظاهر ایشان بسوی عبادتهای

الْبَاطِنَةِ مَا خَلَا الْفَرَائِضَ وَالسُّنَنَ الْمُؤَكَّدَاتِ فَهٰؤُلَاءِ أَبَدًا فِي
باطن یعنی استبدال کردند نوافل ظاهر را بتوجه باطنی بجناب قدس حضرت الهی سوای فرایض و سنن موکده

مُرَاقَبَةِ بَوَاطِنِهِمْ وَاللّٰهُ تَعَالَى يَتَوَلَّى تَرْبِيَةَ ظَوَاهِرِهِمْ كَمَا قَالَ عَزَّ
بپاسبانی دلها و نهانهای خود اند و حق تعالی بخود گرفته است تربیت ظاهر ایشان را چنانچه فرموده است

وَجَلَّ وَعَلَا فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ إِنَّ وَلِيِّيَ اللّٰهُ الَّذِي نَزَّلَ الْكِتَابَ وَ
پروردگار بزرگ و تعالی در کتاب مجید خود که ولی من خداست که فرود آورد کتاب را

هُوَ يَتَوَلَّى الصّٰلِحِيْنَ تَوَلَّاهُمْ وَكَفَاهُمْ وَاَشْغَلَ قُلُوْبَهُمْ بِمُطَالَعَةِ

اوست متولی صالحان بخود گرفته است حق تعالی کار صالحان را و بس شد برای ایشان و مشغول ساخت دلهای ایشان را

اَسْرَارِ الْغُيُوْبِ وَنَوَّرَهَا بِالتَّجَلِّيْ فِيْ كُلِّ قَرِيْبٍ فَاصْطَفَاهُمْ لِمُحَادَثَتِهِ

رازهای پنهان و روشن گردانید آن دلها را بتجلی کردن در هر نزدیکی پس برگزید ایشان را برای سخن گفتن خود

وَاخْتَصَّهُمْ بِالْاُنْسِ بِهٖ وَالسُّكُوْنِ اِلَيْهِ وَالطُّمَانِيْنَةِ لَدَيْهِ فَهُمْ

و خاص کرد ایشان را بانس خود و قرار گرفتن با او و آرام یافتن پیش او پس ایشان

فِيْ كُلِّ يَوْمٍ فِيْ مَزِيْدِ عِلْمٍ وَنُمُوِّ مَعْرِفَةٍ وَتَوْفِيْرِ نُوْرٍ وَقُرْبٍ مِنْ

در هر روز در زیادتی علم و افزونی معرفت اند و توفیر نور و قرب اند از

مَحْبُوْبِهِمْ وَمَعْبُوْدِهِمْ وَهُمْ فِيْ نَعِيْمٍ لَا نَفَادَ لَهٗ وَاٰلَاءٍ لَا انْقِطَاعَ

محبوب و معبود خویش پس ایشان در نعمت اند که تمام نیست

لَهَا وَسُرُوْرٍ لَا غَايَةَ لَهٗ وَلَا مُنْتَهٰى فَاِذَا بَلَغَ الْكِتَابُ اَجَلَهٗ وَانْتَهٰى

آن نعمتها را و در عطاها اند که نیست انقطاع آنها را و در خوشی اند که نیست نهایت او را پس چون برسد نوشته بسر عمر ایشان

مَا قُدِّرَ لَهُمْ مِنَ الْبَقَاءِ فِيْ دَارِ الْفَنَاءِ نَقَلَهُمْ مِنْهَا بِاَحْسَنِ

چیزی که تعیین کرده شده است ایشان را از بقا در سرای فنا ببرد ایشان را ازین دار فنا به نیکوترین

الْاِنْتِقَالِ كَمَا يُنْقَلُ الْعَرُوْسُ مِنْ حُجْرَةٍ اِلٰى دَارٍ مِنَ الْاَدْنٰى اِلَى

انتقال چنانکه برده می شود عروس را از خانه تنگ بسوی سرای از جای پست بجای

الْاَعْلٰى فَالدُّنْيَا فِيْ حَقِّهِمْ جَنَّةٌ وَفِي الْاٰخِرَةِ لِاَعْيُنِهِمْ قُرَّةٌ وَهُوَ

بلند پس دنیا در حق ایشان بهشت است و در آخرت مر چشم ایشان را روشنی و سردی است و آن

النَّظَرُ اِلٰى وَجْهِهِ الْكَرِيْمِ مِنْ غَيْرِ حِجَابٍ وَلَا بَابٍ وَلَا حَاجِبٍ وَلَا

نظر کردن است بدیدار حق تعالی بی پرده و بی دربان و بی

بَوَّابٍ وَلَا مَانِعٍ وَلَا حَادٍّ وَلَا مَنٍّ وَلَا امْتِنَانٍ وَلَا ضَيْمٍ وَلَا ضِرَارٍ

نگاهبان و بی منع کننده و بی حد کننده و بی منت نهادن و بی قبول کردن منت و بی ظلم و بی ضرر

وَلَا انْقِطَاعٍ وَلَا نَفَادٍ كَمَا قَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ اِنَّ الْمُتَّقِيْنَ فِيْ جَنّٰتٍ

و بی منقطع شدن و تمام شدن

وَّنَهَرٍ فِيْ مَقْعَدِ صِدْقٍ عِنْدَ مَلِيْكٍ مُّقْتَدِرٍ وَكَمَا قَالَ لِلَّذِيْنَ

و جایگاه [illegible] حق تعالی کسانی

اَحْسَنُوا الْحُسْنٰى وَزِيَادَةٌ اَحْسَنُوْا فِي الدُّنْيَا لَهٗ بِالطَّاعَةِ

عمل نیکو کرده اند جزای نیکوست یعنی بهشت و زیاده تر بر آن رویت حق نیکوئی کرده اند در دنیا برای خدا پیش بطاعت

فَجَازَاهُمْ فِي الْعُقْبٰى بِالْجَنَّةِ وَالْكَرَامَةِ وَاَعْطَاهُمُ النِّعْمَةَ وَالسَّلَامَةَ

پس جزا داد ایشان را به بهشت و بزرگی و داد ایشان را نعمت و سلامتی از رنج و محنت

وَزَادُوا لَهُ بِتَطْهِيرِ الْقُلُوبِ وَتَرْكِ الْعَمَلِ لِمَا سِوَاهُ فَجَازَاهُمْ

وزیاده کرده اند ایشان از برای حق تعالی پاک کردن دلها را و ترک کردن عمل از غیر حق پس جزا داد ایشان را

سُبْحَانَهُ وَتَعَالَى بِالزِّيَادَةِ فِي دَارِ الْبَقَاءِ وَالْمِنَّةِ وَهُوَ دَوَامُ

بزیادتی در سرای بقا و عطا و آن زیادتی همیشه

النَّظَرِ إِلَى وَجْهِهِ الْكَرِيمِ كَمَا أَخْبَرَ فِي كِتَابِهِ الْمُبِينِ لِعِبَادِهِ أُولِي

نظر کردن است بسوی دیدار بزرگ او چنانچه خبر کرد در کتاب روشن خود مر بندگان خود را که خداوند

الْأَلْبَابِ وَالْعُقُولِ **فَصْلٌ** وَلِلنَّفْسِ وَالرُّوحِ مَكَانَانِ

عقول خالص اند — مر نفس و روح را دو جای ست

لِإِلْقَاءِ الْمَلَكِ وَالشَّيْطَانِ فَالْمَلَكُ يُلْقِي التَّقْوَى إِلَى الْقَلْبِ وَ

از برای انداختن خطره ملک و شیطان پس فرشته می اندازد پرهیزگاری را بسوی دل و

الشَّيْطَانُ يُلْقِي الْفُجُورَ إِلَى النَّفْسِ فَطَالِبُ النَّفْسِ الْقَلْبَ بِاسْتِعْمَالِ

شیطان می اندازد نافرمانی و گناه را بسوی نفس پس طلب میکند نفس قلب را باستعمال کردن

الْجَوَارِحِ بِالْفُجُورِ وَفِي مَكَانَيْنِ فِي الْبِنْيَةِ الْعَقْلُ وَالْهَوَى يَتَصَرَّفَانِ

اعضا برای گناه — و در دو جای اند در تن عقل و هوا — تصرف میکنند

بِمَشِيَّةِ حَاكِمٍ وَهُوَ التَّوْفِيقُ وَالْإِغْوَاءُ وَفِي الْقَلْبِ نُورَانِ سَاطِعَانِ

بخواست حاکم که توفیق باشد و آن جمع اسباب خیر ست و اغوای بد آن عبارت ست از جمع اسباب شر و در

وَهُمَا الْعِلْمُ وَالْإِيمَانُ فَجَمِيعُ ذَلِكَ أَدَوَاتُ الْقَلْبِ وَحَوَاسُّهُ وَالْآتُ

که آن علم و ایمان باشد — پس اینهمه آلات دل اند

وَالْقَلْبُ فِي وَسَطِ هَذِهِ الْآلَاتِ كَالْمَلِكِ وَهَذِهِ جُنُودُهُ تَرِدُ

و دل در میان این آلت ها همچو پادشاه ست — و اینها لشکرهای او یند می آیند

إِلَيْهِ أَوْ كَالْمِرْآةِ الْمَجْلُوَّةِ وَهَذِهِ الْآلَاتُ حَوْلَهَا تَظْهَرُ فَيَرَاهَا

بسوی او یا دل همچون آیینه است روشن کرده شده و این آلتها در گرد او اند ظاهر میشوند پس می بیند

وَيَقْدَحُ فِيهَا فَيَجِدُهَا **فَصْلٌ** أَعُوذُ بِرَبِّ الْعَرْشِ وَالْكُرْسِيِّ

دل آنها را و روشن میشوند در آیینه پس می یابد آنها را — پناه می جویم به پروردگار عرش و کرسی

مِنَ الشَّيْطَانِ الْغَوِيِّ وَخَوَاطِرِ السُّوءِ وَهَوَاجِسِ النَّفْسِ وَمِنْ فِتْنَةِ

از شیطان گمراه — و از خطرهای بد و از وساوس نفس — و از بلای

كُلِّ جِنِّيٍّ وَإِنْسِيٍّ وَمِنْ رِيَاءٍ وَنِفَاقٍ وَعُجْبٍ وَكِبْرٍ وَشِرْكٍ وَخِلَالِ

هر جن و آدمی — و از ریا که در عمل غیر حق منظور باشد و از نفاق و خودبینی و بزرگی و شرک و خصلتهای

السُّوءِ النَّاشِئَةِ فِي الْقَلْبِ وَمِنْ كُلِّ شَهْوَةٍ وَلَذَّةٍ مُؤَدِّيَةٍ إِلَى

بد که پیدا میشود در دل — و از هر شهوت و لذت که اندازه ست بسوی

٢٦٣

المهالك للنفس ومن البدع والضلال والأهوية المسلطة

وازهلاک کننده نفس را واز بدعتهای وگمراهی وهواهای نفس که گماشته اند

للنيران على الجسم ومن كل قول وفعل وهم يحجب من القلوب

آتش ها را بر تن واز هر سخن وکار ووهمی که پوشیده کند از دلهای

العرشية قلبي ومن اتباع الأهوية المضلة والطبائع النفسية

عرشی دل مرا واز پیروی کردن هواهای نفس که گمراه کننده است واز طبیعتهای نفس

والأخلاق الردية وأعوذ بالملك الحميد المجيد من الشيطان

واز خلق های بد وپناه می جویم بپادشاه ستوده شده وبزرگ از شیطان

الخبيث المريد أعوذ بالرب الودود ونقمته إذا غفلت عن

پلید رانده شده پناه میجویم بخدا از عذاب او وخشم او چون غافل شوم از

طاعته إذ هو أقرب إلي من حبل الوريد أعوذ بالله من سطوته

طاعت او زیرا که او نزدیکتر است بمن از شه رگ پناه میجویم از قهر او

إذا غضب على أهل المعصية أعوذ به من هيبته عند شدة

وقتیکه در غضب آید بر گناهگاران پناه میجویم باو از هیبت او در وقت سختی گرفتن

بطشه في يوم القيمة للطاغين من بريته وأعوذ به من كشف

در روز قیامت مر سرکشان را از خلق او وپناه میجویم باو از دور کردن

الغطاء والستر والنسيان في معصيته في البر والبحر ونسيان

پرده واز حیران شدن در معصیت او در دشت ودریا واز فراموش

الأصل والفرع والميل إلى الرفع والرعونة والخيلاء والكبر و

اصل وفرع واز میل کردن بسوی [illegible]

ترك الطاعة والفرية والبر والتأبي عليه والأيمان الكاذبة

[illegible]

والحنث دون البر وخاتمة السوء والإفلاس من كل خير و

[illegible]

الموافاة عند حضور المنية بالشر فصل ومجاهدة

[illegible]

الشيطان باطنة فهي بالقلب والجنان والإيمان فإذا

شیطان نهانیست وآن جهاد بدل است وایمان است [illegible]

جاهدته كان مددك الرحمن ومعتمدك الملك الديان و

جهاد کردی تو آن شیطان را باشد قوت دهنده تو خدای بخشاینده وتکیه گاه تو پادشاه جزا دهنده و

مجمع البحار

رجاءك رؤية وجه الجليل المنان وجهاد الكفار جهاد

وامید تو دیدن دیدار بزرگ که عطا دهنده است ، جهاد با کافران است جهاد

الظاهر بالسيف والرماح ومددك فيه الملك والأعوان

آشکارا به شمشیر و نیزه‌ها ، و قوت دهنده تو درین جنگ پادشاه است و یاران

ورجاؤك فيه دخول الجنان فإن قتلت في مجاهدة الكفار

وامید تو درین جهاد درآمدن در بهشت است پس اگر کشته شدی تو در جهاد کافران

كان جزاؤك الخلود في دار البقاء وإن قتلت في مجاهدة

باشد جزای تو همیشه بودن در آخرت ، و اگر کشته شدی در جهاد

الشيطن ومخالفتك إياه بفناء أجلك واخترام منيتك

شیطان و در مخالفت تو او را تمام شدن عمر تو و رسیدن مرگ تو

كان جزاؤك وجه رب العلمين عند اللقاء فإن قتلك الكافر

باشد جزای تو روی پروردگار جهانیان وقت لقای پروردگار پس اگر کشت ترا کافر

كنت شهيدا وإن قتلك الشيطان بمتابعتك إياه والانقياد

شدی تو شهید ، و اگر کشت ترا شیطان به پیروی کردن تو او را و منقاد کردن

لأمره كنت من قرب الملك الجبار طريدا فجهاد الكفار له نهاية

امر او باشی از قرب پادشاه که پاک است از نقصان دور انداخته شده پس جهاد کفار او را نهایت

وفناء وجهاد الشيطان والنفس لا غاية له ولا منتهى قال

و تمام است و جهاد شیطان و نفس را نهایت نیست و نیست تمامی او را ، فرمود

الله جل وعلا واعبد ربك حتى يأتيك اليقين يعني الموت

بار خدای عبادت کن پروردگار خود را ای پیغمبر تا آنکه بیاید ترا یقین مراد از یقین موت

واللقاء فالعبادة بمخالفة الشيطان والهوى قال الله عز

و ملاقات حق است زیرا که یقین است و عبادت حاصل میشود به مخالفت شیطان و هوای نفس فرمود خدا

وجل فكبكبوا فيها هم والغاوون وجنود إبليس أجمعون وقال

فرمود

النبي صلى الله عليه وسلم حين رجع من غزوة تبوك رجعنا

پیغمبر صلی الله علیه وسلم وقتیکه برگشت از جنگ تبوک بازگشتیم

من الجهاد الأصغر إلى الجهاد الأكبر عنى به صلى الله عليه وسلم مجاهدة

از جهاد خرد که جهاد کفار باشد بسوی جهاد بزرگ ، مراد داشته است پیغمبر از آن جهاد کردن

الشيطن والنفس والهوى لمداومتها وطول ممارستها وخطرها

با نفس و شیطان و هوا ، از جهت همیشه بودن این مجاهده و دراز بودن مشغولی او و خطر او

۲۶۵

والخوف من سوء خاتمتها مجلس اخرى في قوله عز
وجل انه من سليمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم اعلم ان
هذه الاية الشريفة في سورة النمل وهي مكية وعدد اياها
ثلث وتسعون اية وكلماتها الف ومائة وتسع واربعون
كلمة وحروفها اربعة الاف وسبعمائة وتسعة وتسعون
حرفا وذلك ان سليمان بن داود النبي عليه السلام وعلى نبينا
المصطفى وعلى سائر الانبياء والمؤمنين وعباد الله الصالحين
والملائكة المقربين لما خرج من وادي النمل في مسيره من بيت
المقدس الى اليمن اخذ بالناس في مفازتهم فعطش الناس فسألوا
الماء فتفقد الهدهد عند ذلك فسأل عنه ودعا امير الطيور
وهو الكركي فسأله عنه ولم يكن معه الا هدهد واحد
فقال الكركي لا ادري اين ذهب ولا استأمرني وكان عم
يريد الهدهد ليضع منقاره في الارض فيخبره كم بعد الماء
وقربه وكم بينه وبين الماء من قامة او فرسخ وكان الهدهد
مخصوصا بذلك من دون بقية الطيور وكان اذا اريد عنه

٢٦٦ مفازة

ذلك إذ ارتفع في طيرانه إلى الجو فينظر ذلك ثم ينقض إلى

از این علم بلند میشد در پریدن خود بسوی هوا پس دیده میشد او را و معلوم میشد که قدر و بعد آب را پس نشیب میکرد

تلك البقعة التي فيها الماء فيضع منقاره فيها فيعرف

بآن بقعه که در وی آب است پس مینهاد نوک خود را در آن بقعه پس دانسته میشد

ذلك فتبادر الشياطين فتحفر ذلك البقعة فتخرج الماء و

آن آب را پس شتاب میکردند شیاطین پس میکندند آن بقعه را پس بیرون می آوردند آب و

يتخذوا الأحواض والبرك والركايا وتملأ الروايا والقرب و

میگرفتند حوضها را و برکها را و چاهها را و پر میکردند راویه ها را و مشکها را

الظروف ويشرب الدواب والناس والجان ثم يرتحلون

و ظرفها را و آب میخورند چارپایان و آدمیان و پریان پس کوچ میکردند

فلما فقد الهدهد في تلك الساعة غضب سليمان عند ذلك

پس هرگاه یافته نشد هدهد در آن ساعت که مردم تشنه بودند خشم آمد سلیمان را

غضبا شديدا وجعل يقول لأعذبنه عذابا شديدا يعني

خشم سخت و بوده است که هر آینه عذاب خواهم کرد هدهد را عذاب سخت مراد میدارد

لأنتفن ريشه فلا يطير مع الطيور حولا كاملا أو لأذبحنه

هر آینه خواهم کند پر او را پس نپرد سال تمام یا ذبح خواهم کرد او را

ثم استثنى وقال أو ليأتيني بسلطان مبين يقول أو ليأتيني

پس استثنا کرد از قسم خود و گفت یا اینکه بیارد مرا حجت روشن میگوید سلیمان یا اینکه بیارد پیش من

بعذر وحجة بينة وكان أشد عذابه الذي يعذب به الطير

عذر و حجت روشن از جهت رهائی خود و بود سخت ترین عذاب که عذاب میکرد باو پرنده را

لما يريد عذابه أن ينتف ريشه حتى يتركه أقرع ليس عليه ريش

هرگاه که میخواست عذاب ایشان اینکه میکند پر ایشان تا آنکه میگذاشت او را کل نیست بر او پر

قال فمكث غير بعيد أي لبث غير طويل ثم أقبل الهدهد فقيل

گفت خدا تعالی پس درنگ کرد هدهد زمانی نه دراز یعنی مراد از غیر بعید غیر طویل است پس رو آورد هدهد پس گفته شد

له إن سليمان قد أوعدك فقال هل استثنى قيل نعم قال فأقبل

هدهد را بدرستی سلیمان علیه السلام تحقیق ترسانیده است ترا بعذاب پس گفت هدهد آیا استثنا کرد گفته شد آری گفت پس

حتى قام بين يديه ثم سجد فقال له دام ملكك طول الدهر وعشت

تا آنکه استاد پیش سلیمان پس سجده کرد پس گفت بطریق دعا همیشه باد ملک تو و زنده باشی

إلى الأبد فجعل ينكت بمنقاره ويومي برأسه إلى سليمان فقال

همیشه پس گشت که میکاوید بنوک خود و اشارت کرد بسر خود بسوی سلیمان پس گفت

٢٦٧

له أحطت بما لم تحط به يقول بلغت وعلمت بما لم تبلغه و

لا تعلمه يعني جئتك بأمر لم يخبرك به الجن ولم يصبح لك فيه و

لم تعلم به الإنس وجئتك من سبإ يعني من أرض سبإ بنبإ

يقين يعني بخبر عجيب لا شك فيه فقال له سليمان ما هو فقال

إني وجدت امرأة تملكهم فقال لها بلقيس بنت أبي السرح الحميرية

وأوتيت من كل شيء يعني أعطيت من كل شيء في بلادها اليمن

وما والاها من العلم والسلطان والمال والجنود وأنواع الخيل و

لها عرش عظيم يعني سرير حسن وكان طول عرشها في السماء ثلاثين

ذراعا وقيل ثمانون ذراعا في العرض ثمانون ذراعا مكللا بأنواع

الجواهر والدر واللؤلؤ وجدتها وقومها يسجدون للشمس

من دون الله يعني يصلون للشمس من دون الله وذلك دين

المجوس وزين لهم الشيطان أعمالهم يعني حسنها لهم فصدهم

عن السبيل يعني أن الشيطان صدها وجنودها عن طريق الإسلام

والهدى فهم لا يهتدون يعني لا يعرفون الإسلام ألا يسجدوا

لله يعني هلا يسجدوا لله الذي يخرج الخبء يعني الغيب والسر

في السموت والارض ويعلم ما تخفون وما تعلنون بالسنتهم

کردند مر او را سجده خداست آسمانها و زمین و میداند آنچه پنهان میدارید و آنچه ظاهر میکنید بزبانهای خود

الله لا اله الا هو رب العرش العظيم يعني بالعظيم العرش فقال

خدای که نیست معبودی بحق مگر خدا که پروردگار عرش بزرگ است مراد بعظیم عرش است پس گفت

سليمان للهدهد دلنا على الماء سننظر فيما تقول اصدقت

سلیمان مر هدهد را راه نمای ما را بر آب زود باشد که نگریم در آنچه میگوئی آیا راست گفتی

في مقالتك ام كنت من الكذبين فلما دلهم على الماء وشربوا و

در سخن خویش یا بوده تو از دروغ گویان پس هرگاه که راه نمایی کرد ایشانرا بر آب و خوردند و

استكفوا فدعا سليمان الهدهد وكتب معه كتابا وختمه بخاتمه

و بسنده شدند طلب کرد سلیمان هدهد را پس نوشت با او مکتوبی را و مهر کرد بمهر خویش

ودفعه اليه ثم قال اذهب بكتابي هذا فالقه اليهم يعني اهل سبا

و انداخت بسوی هدهد پس گفت ببر مکتوب مرا که اینست پس بینداز بسوی ایشان یعنی مردم سبا

ثم تول عنهم يعني ارجع الي فانظر ماذا يرجعون يعني ماذا يردون

پس روی گردان از ایشان یعنی بازگرد بسوی من پس نظر کن چه سخن باز میگردانند ایشان یعنی چه باز

عليك من الجواب والذي كتب في الكتاب بسم الله الرحمن الرحيم

بر تو از جواب و آنچه نوشت در کتاب خود اینست بسم الله الرحمن الرحیم

انه من سليمان بن داود الا تعلوا علي يعني ان لا تعظموا في

بدرستیکه این مکتوب از سلیمان پسر داود است که بلند مشوید بر من یعنی بزرگ مشوید در

طاعتي واتوني مسلمين يعني مصالحين فان كنتم من الجن فقد

فرمانبرداری من و بیائید پیش من مسلمانان یعنی صلح کنندگان پس اگر بوده اید شما از جن پس

عبدتم لي وان كنتم من الانس فعليكم السمع والطاعة قال

بنده شوید مرا و اگر بوده اید از آدمیان پس بر شما است شنیدن و فرمانبرداری

فانطلق الهدهد بالكتاب حتى انتهى اليها ظهيرة وهي قائلة

پس رفت هدهد با نامه تا آنکه رسید بآن بلقیس در نیمروز و آن بلقیس قیلوله کرده بود

في قصرها قد غلقت عليها الابواب فلا يصل اليها شيء و

در کوشک خود و تحقیق بسته شده بود بر آن بلقیس درها پس نمیرسید باو چیزی و

الحرس حول قصرها وكان لها من قومها اثنا عشر الف مقاتل

نگاهبانان در گرد کوشک او بود و بود مر آن بلقیس را از قوم خود دوازده هزار مرد جنگ کننده

كل واحد منهم امير على مائة الف مقاتل سوى نسائهم وذراريهم

و از هر یک از ایشان امیر بود بر صد هزار مقاتل جز از زنان ایشان و اولاد ایشان

وكانت تخرج الى قومها تقضي بينهم في امورهم وحوائجهم في كل

جمعة يوما قد جعلت عرشها على اربعة اعمدة من ذهب ثم

تجلس هي فيه وهي تراهم ولا يرونها فاذا اراد الرجل منها الحاجة

والامر فسألها فقام بين يديها فينكس رأسه ولا ينظر نحوها

ثم يسجد فلا يرفع رأسه حتى تأذن له اعظاما لها فاذا قضيت

حوائجهم وامرت بامرها دخلت قصرها ولم يروها الى مثل

ذلك اليوم ملكها ملك عظيم فلما اتى الهدهد بالكتاب و

جد الابواب قد غلقت دونها والحرس حول القصر دائر حوله

فطلب السبيل اليها حتى وصل اليها من كوة في القصر فدخل

فيها من بيت الى بيت حتى انتهى الى اقصى سبعة ابيات على

عرشها في السماء ثلثون ذراعا فراها مستلقية على عرشها

نائمة ليس عليها الا خرقة على عورتها وكذلك كانت تصنع

اذا نامت قال فوضع الكتاب الى جنبها على السرير ثم طار فوقف

في كوة ينتظرها حتى تستيقظ عن غفلتها وتقرأ الكتاب

فمكث طويلا وهي لا تستيقظ فلما ابطأ عليه ذلك انحط

نقرتها نقرة فاستيقظت فنظرت فاذا هي بالكتاب الى

پس نوک زد بلقیس را پس بیدار شد آن بلقیس ناگاه یافت نامه پهلوی خود

جنبها على السرير فاخذته وركت عينها فجعلت تنظر ما حال

پس گرفت آن نامه را پس مالید دو چشم خود را و شروع میکرد در نظر [illegible]

الكتاب وكيف وصل الكتاب اليها والابواب مغلقة فخرجت

نامه را و چطور رسید باو و حال آنکه درها بسته بود پس برآمد

فاذا الحرس حول القصر فقالت هل رأيتم احدا دخل علي وفتح

پس ناگاه پاسبانان در گرد کوشک اند پس گفت آیا دیده اید شما کسی را درآمده باشد بر من [illegible]

بابا قالوا لا ما زالت الابواب مغلقة كما هي ونحن حول القصر نحرس

[illegible]

ففتحت الكتاب وقرأته وكانت كاتبة وقارية فاذا فيه بسم

پس گشاد کتاب را و خواند و بوده است نویسنده و خواننده پس ناگاه یافت بسم

الله الرحمن الرحيم فلما قرأته ارسلت الى قومها فاجتمعوا اليها

الله الرحمن الرحيم را پس هرگاه خواند نامه را فرستاد [illegible] بسوی قوم خود پس جمع شدند [illegible]

وقالت لهم اني القي الي كتاب كريم يعني مختوما وحسن انه

[illegible]

من سليمان وانه بسم الله الرحمن الرحيم الا تعلوا علي واتوني

از سلیمان است [illegible]

مسلمين يعني مصالحين فقالت يا ايها الملأ افتوني في امري

پس گفت ای [illegible] جماعه بزرگان [illegible]

يعني اخبروني بما اريد ان اصنع في امري ما كنت قاطعة امرا

[illegible]

يعني عاملة حتى تشهدون يعني تسمعون وتحضرون المشورة

[illegible]

فقالوا نحن اولوا قوة يعني منعة واولوا بأس شديد لم يغلبنا

[illegible]

عدو قط بالقتال والمنعة والكثرة ولم تعط احد المقادة و

[illegible]

انت اعلم بامرك فامرينا بامر نتبعه فابوا الا تعظيما لحقها

[illegible]

نهو قوله عز وجل والامر اليك فانظري ماذا تأمرين فيه نتبع

پس اینست قول خدای عز وجل و امر بسوی تست پس نظر کن چه چیز میفرمایی تو درین کار پیروی کنیم

امرك فنطقت بعلم وحكم وقالت ان الملوك اذا دخلوا قرية

فرموده ترا پس سخن گفت بحکمت و دانش و گفت بلقیس بدرستی پادشاهان وقتیکه درآیند در ده

افسدوها يعني خربوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة يعني منعة

فاسد کنند او را میگوید بلقیس خراب کنند آن ده را و گردانند عزیزان اهل آن ده را خوار یعنی عزیزان

اهلها اذلة صغيرة وكذلك يفعلون الملوك المحاربون ياخذون

آن قریه را خوار و همچنین میکنند پادشاهان جنگ کننده میگیرند

اموالهم ويقتلون مقاتليهم ويسبون ذراريهم ثم قالت اني

مالهای اهل قریه را و میکشند جنگ کننده ایشان و بند میکنند اولاد ایشان را پس گفت ان بلقیس

مرسلة اليهم بهدية يعني الى سليمان فناظرة بم يرجع المرسلون

فرستنده ام بسوی آن سلیمان هدیه را پس بیننده ام بچه چیز باز آیند رسولان

يعني فانظر ماذا يردون على رسلي وماذا يخبروني عنه قال

پس نظر میکنم چه چیز باز میگردانند بر رسولان من و چه چیز میگویند مرا از سلیمان گفت راوی

فاهدت اليه اثنا عشر غلاما فيهم تانيث مخنثة ايديهم

پس هدیه فرستاد بلقیس بر سلیمان دوازده غلام که در ایشان علامات زنان بود از نرمی آواز و اعضا

قد مشطتهم والبستهم لباس الجواري وتقدمت اليهم وصيتهم

تحقیق شانه کرده بود موی ایشان را و پوشانیده بود پوشاک دختران و پیشتر کرد بلقیس

اذا سئلوا عند سليمان وكلمهم فليردوا جوابا بكلام فيه تانيث

وقتی که پرسیده شوند بحضرت سلیمان پس باز دهید جواب را بسخنی که بطریقه زنان باشد

واهدت اليه اثنا عشر جارية فيهن غلظ فاستاصلت نواصيهن

و هدیه فرستاد بسوی سلیمان دوازده دختر را و در ایشان سختی بود در آواز و قطعا پس برکند موی

وازرتهن والبستهن النعال وقالت لهن اذا كلمكن سليمان

و ازار پوشانید ایشان را و پوشانید ایشان را نعلهای مردان و گفت بلقیس برای آن دختران وقتی که سخن کند

فرددن له جوابا صحيحا وارسلت اليه بعود يلنجوج وبالمسك

پس رد کنید جواب و کلام درست بی حجاب و حیا و فرستاد بسوی سلیمان عود و مشک را

العنبر والحرير في الاطباق وعلى ايدي الوصائف وارسلت بانثى

و عنبر و ابریشم را در طبقها بر دستهای خدمتگاران و فرستاد بسوی سلیمان ده

عشرة بختية تحلب كذا وكذا من اللبن وارسلت اليه بخرزتين

ماده شتر بزرگ که دوشیده میشد بسیار از شیر و فرستاد بسوی سلیمان دو مهره

أحدهما مثقوبة ونقبتها ملتوية والثانية غير مثقوبة و

أرسلت إليه بقدح فارغ وأرسلت مع هذه الهدية امرأة

وأوصتها بأن تحفظ جميع ما يكون من أمر سليمن وكلامه حتى

تخبرها به وقالت لهم قوموا بين يديه قياما ولا تجلسوا حتى

يأمركم فإنه إن كان جبارا لم يأمركم بالجلوس فأرضيه بالمال

فيسكت عنا وإن كان حليما عليما عالما أمركم بالجلوس و

أمرت الامرأة أن تقول له بأن يدخل في الخرزة المثقوبة

خيطا بغير علاج إنس ولا جان وأمرتها أن تقول له أن يثقب

الأخرى بغير حديد ولا علاج إنس ولا جان وأن يميز بين

الغلمان والجواري وأمرتها أن تقول له أن تملأ القدح

ماءً مزيدا دونا ليس من الأرض ولا من السماء وكتبت إليه

مسئلة عن ألف باب من العلم فانطلق رسلها بهديتها حتى

أتوا بها إلى سليمان فوضعوا الهدية بين يديه وقاموا على أرجلهم

ولم يجلسوا فنظر إليهم سليمان ولم يحرك لحظة يدا ولا رجلا

ولا تهشش لها ولم يفرح ولم يعرف الرسل ذلك فيه ولا

من مقابله ثم رفع رأسه ونظر الى رسلها وقال ان الارض

لبوی او پس برداشت سر خود را و نظر کرد جانب رسایل بلقیس یعنی ایلچیان او و گفت بدرستی زمین

لله والسماء لله يرفعها ويضع الارض لمن شاء وقف ومن

ملک خداست و آسمان ملک خداست بلند کرد آسمان را و نهاد زمین را یعنی ... هر که خواهد ایستاده

شاء جلس فاذن لهم بالجلوس فتقدمت الرسول الى

خواهد بنشیند پس دستوری داد ایشان را به نشستن گفت راوی قصه پس پیش آمد آن قاصد که ایلچی بود

سليمان وقدمت اليه الخرزتين وقالت له ان بلقيس تقول

سلیمان و پیش آورد آن دو خرمهره را و گفت بدرستی بلقیس میگوید

لك بان تدخل في هذه الخرزة المثقوبة خيطا ينفذ الى الجانب

ترا اینکه درآری درین خرمهره سوراخ دار رشته که برآید از جانب

الاخر من غير علاج انس ولا جان وان تثقب الخرزة الثانية

دیگر بی کار و عمل آدمی و جن و دیگر بلقیس میگوید سوراخ کنی تو خرمهره دیگر را

ثقبا ينفذ الى الجانب الاخر بغير حديد ولا علاج انس ولا

که برآید از طرف دیگر بی آهن و بی کار آدمی

جان ثم قربت اليه القدح وقالت له انها تقول لك بان

و جن پس پیش آورد آن زن بسوی سلیمان قدح را و گفت بدرستی بلقیس میگوید ترا باینکه

تملا هذا القدح ماء مزيدا رويا ليس من الارض ولا من السماء

پر کنی تو قدح را از آب شیرین که نباشد از زمین ونه از آسمان

ثم قدمت الوصف والوصائف وقالت ان بلقيس تقول

پس پیش آورد آن زن غلامان را و کنیزکان را و گفت بدرستی بلقیس میگوید

لك انك تميز بين الغلمان والجواري فعند ذلك جمع سليمن

مر ترا اینکه جدا سازی کنی میان غلامان و کنیزان پس درین وقت جمع کرد سلیمان

اهل مملكته فاجتمعوا عليه ثم اخرج الخرزتين فقال من لي

اهل ملک را پس جمع شدند بسوی او و گفت سلیمان کیست مرا که درآرد

بهذه الخرزة يدخل فيها خيطا يخرج الى الجانب الاخر فتكلمت

درین خرمهره رشته که برآید از جانب دیگر پس کلام کرد

دودة تكون في الفصفصة يعني في الرطبة وهي دودة حمراء

کرمی که میباشد در اسپست و این کرم سرخ است

وقالت ايها الملك انا لك بها على ان تجعل رزقي في الرطبة

و گفت کرم ای ... منم برای این کار درپیش تو ای سلیمان این کار را برین شرط که گردانی روزی مرا

٢٧٤

فَقَالَ نَعَمْ قَالَ فَعَلَّقَ فِي رَأْسِ الدُّودَةِ خَيْطًا فَدَخَلَتْ فِي الْخَرَزَةِ
پس گفت سلیمان مران کرم را آری بگفت راوی پس آویخت آن کرم در سر خود رشته پس در آمد در خرمهره

فَحَكَّتْهَا حَتَّى خَرَجَتْ مِنَ الْجَانِبِ الْآخَرِ فَجَعَلَ رِزْقَهَا فِي الرَّطْبَةِ
سوراخ کرد آن را تا آنکه برآمد از جانب دیگر پس گردانید سلیمان روزی او را در رطب

ثُمَّ قَرَّبَ الْخَرَزَةَ الثَّانِيَةَ وَقَالَ مَنْ لِي يَثْقُبُ هٰذِهِ الْخَرَزَةَ
پس نزدیک آورد خرمهره دیگر را و گفت سلیمان کیست برای من که این خرمهره را سوراخ کند

بِغَيْرِ حَدِيدٍ فَتَكَلَّمَتْ دُودَةٌ أُخْرَى بَيْنَ يَدَيْهِ وَهِيَ الْأَرَضَةُ
بغیر آهن پس کلام کرد کرم دیگر در حضور او و آن کرم ارضه کرم سفید که در چوب می باشد

فَقَالَتْ أَيُّهَا الْمَلِكُ أَنَا لَكَ بِهٰذِهِ عَلَى أَنْ تَجْعَلَ رِزْقِي فِي الْخَشَبِ
پس گفت آن کرم ای بادشاه منم برای این خدمت بشرط اینکه گردانی روزی مرا در چوب

فَقَالَ ذٰلِكَ لَكَ فَوَقَعَتْ عَلَى الْخَرَزَةِ فَثَقَبَتْهَا إِلَى الْجَانِبِ الْآخَرِ
پس گفت سلیمان آن کرم را ارسے قبول کردم پس افتاد آن کرم بر خرمهره پس سوراخ کرد او را تا جانب دیگر

فَجَعَلَ رِزْقَهَا فِي الْخَشَبِ ثُمَّ قَدَّمَ الْقَدَحَ وَأَمَرَ بِإِحْضَارِ الْخَيْلِ
پس گردانید سلیمان روزی او را در چوب و فرمود که حاضر کردن اسپان

الْعِرَابِ فَحَضَرُوا فَأُجْرِيَتْ حَتَّى إِذَا جَهِدَتْ وَتَعِبَتْ وَسَالَ
عربی پس حاضر کرد اسپان را پس از مودوه شد اسپان تا آنکه مانده شدند و دوان شد

عَرَقُهَا فَحِينَئِذٍ مَلَأَ الْقَدَحَ مِنَ الْعَرَقِ وَهُوَ الْمَاءُ الْمُزْبِدُ الرَّوِيُّ
عرق از اینها پس پر کرده شد قدح از عرق و آن هست آب کف دار شیرین که

لَيْسَ هُوَ مِنَ الْأَرْضِ وَلَا مِنَ السَّمَاءِ ثُمَّ أَمَرَ بِمَاءٍ فَوُضِعَ بَيْنَ يَدَيْهِ
نه از زمین است و نه از آسمان پس فرمود آب پس نهاده شد در پیش او

فَقَالَ لِلْوُصَفَاءِ تَوَضَّئُوا لِيَتَمَيَّزَ الْغِلْمَانُ مِنَ الْجَوَارِي قَالَ
پس گفت مر خدمتگاران را وضو کنید تا آنکه ظاهر شوند غلامان از کنیزان گفت راوی

فَجَعَلَتِ الْجَوَارِي يَصْبُبْنَ الْمَاءَ عَلَى أَكُفِّهِنَّ فَجَعَلَتْ أَحَدُهُنَّ
پس شروع کردند کنیزان می ریختند آب بر کفهای خویش پس شروع کرد یکی از آنها

تَأْخُذُ الْمَاءَ بِكَفِّهَا الْيُسْرَى وَتُفْرِغُهُ عَلَى ذِرَاعِهَا الْأَيْسَرِ ثُمَّ
میگرفت آب را بکف چپ خود پس می ریخت آب را بر بازوی چپ خود پس

تُتْبِعُهَا كَفَّهَا الْيُمْنَى فَتَغْسِلُهَا فَتُعْرَفُ عِنْدَ ذٰلِكَ أَنَّهَا جَارِيَةٌ
تابع میکرد آن کف را بسوی کف راست پس می شست او را پس شناخته میشد در اینوقت که او کنیزک است

فَيَعْزِلُهَا حَتَّى عَزَلَ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ جَارِيَةً وَصِيفَةً وَأَمَّا الْغِلْمَانُ
پس جدا کرده میشد در یک جانب تا آنکه در یک گوشه کرده شد دوازده کنیزک خدمتگار و اما غلامان

٢٧٥

فجعل الوصيف يأخذ الماء بكفه اليمين فيغسل به ذراعه

پس شروع کرد هر یکے از آنها میگرفت آب را ... بکف راست خویش پس مے شست بآن آب بازوی ...

اليمنى ثم يتبع به اليسار فيعرف أنه غلام حتى عزل اثنا عشر

راست خود بعد از آن تابع میکرد کف چپ را پس دانسته میشد هر کسی این غلام است تا آنکه در گوشه کرده شده دوازده

غلاما ثم نظر إلى المسائل فأجابها عليهم بألف جواب فقام رسولها

غلام را پس از آن دید سلیمان در مسایل پس جواب داد آنها را بهزار جواب ...

ثم رد عليها هديتها وقال لرسولها أتمدونن بمال فما آتاني

پس بازگردانید بر آن بلقیس هدیه او را و گفت سلیمان مر رسولان بلقیس را آیا مدد میکنید شما مرا بمال پس آنچه داده

الله من النبوة والملك خير مما آتاكم من المال بل أنتم بهديتكم

خدای تعالی مرا از شریعت و پیغمبری بهتر است از آنچه داد شما را از مال بلکه شما بآن هدیه خویش

تفرحون يعني تعجبون ثم كتب إليها كتابا ودفعه إلى الهدهد

... خوشحال میشوید پس نوشت سلیمان سوی بلقیس نامه را و داد بهدهد

وقال له ارجع إليهم فلنأتينهم بجنود لا قبل لهم بها يعني

و گفت بازگرد بسوی ایشان پس هر آینه خواهیم آورد ایشانرا با لشکرے که نیست پیش آمدن ایشانرا بآن لشکر مراد

بجموع لا قبل لهم بها ولنخرجنهم منها أذلة يعني من قرية

بسیار جماعت است که نیست پیش آمدن ایشانرا و هر آینه بر آریم ایشانرا از آن قریه سبا خوار مراد میدارد از قریه

سبأ أذلة صغرة وهم صاغرون أذلاء فلما أتى الهدهد

سبا را خوار و ایشان باشند خوار همیشه پس هرگاه آورد هدهد نامه را

بالكتاب مرة أخرى فقرأته ورجعت رسلها فقصت عليها قصة

نامه را بار دیگر پس خواند نامه را و باز گشتند رسولان او از پیش سلیمان و بیان کردند بر او قصه

سليمان وما فعل في جميع ما أرسلت به إليه وما رد إليها من

سلیمان را و هرچه کرد سلیمان در چیزهاے که فرستاده بود بسوے سلیمان و چیزے که بازگردانید بلقیس را از

الجواب فقالت لقومها هذا أمر نزل علينا من السماء لا ينبغي منابذته

جواب پس گفت بلقیس مر قوم خود را این کاریست از آسمان سزاوار نیست مخالفت او

ولا طاقة ثم عمدت إلى عرشها فجعلته في آخر سبعة أبيات ثم

و ما طاقت نداریم پس قصد کرد بسوے تخت خود پس گردانید تخت را در پسین هفت خانه پس

أقامت عليه الحرس ثم أقبلت إلى سليمان فرجع الهدهد إلى

بر پا کرد بر آن تخت پاسبانان را پس روے آورد سوے سلیمان گفت راوی پس باز گشت هدهد بسوے

سليمان فأخبره أنها قد أقبلت إليه بجميع أهل مملكته إليه ثم

سلیمان و خبر کرد او را بآنکه بلقیس آینده است بسوے تو بجمیع اهل ملک را پیش خود پس

قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَؤُا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا يَعْنِي سَرِيرِهَا قَبْلَ أَنْ

گفت ایشان را ای جماعه بزرگان کیست از شما که بیارد تخت او را پیش از آنکه

يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ يَعْنِي مُصَالِحِينَ فَلَا يَحِلُّ لَنَا بَعْدَ الصُّلْحِ أَخْذُهُ قَالَ

بیایند آن جماعه بقبیر صلح کننده پس پس حلال نیست مرا گرفتن آن تخت پس از صلح پس گفت مر سلیمان را

عِفْرِيتٌ مِنَ الْجِنِّ يُقَالُ لَهُ عَمْرٌو وَهُوَ الْعِفْرِيتُ الشَّدِيدُ الْغَلِيظُ

عفریتی از جن که نام او عمرو بود و آن عفریت درشت و سخت است

مِنَ الْجِنِّ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ يَعْنِي مِنْ مَجْلِسِكَ

از جن من می آرم آن تخت او را پیش از آنکه برخیزی تو از جای خود مراد میدارد از جای نشستن

لِلْقَضَاءِ وَهُوَ إِلَى نِصْفِ النَّهَارِ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَيْ عَلَى حَمْلِهِ

از برای حکم و فصل خصومات و آن تا نیم روز بود و بدرستی که من بر برداشتن او توانا ام

أَمِينٌ عَلَى مَا فِيهِ مِنَ اللُّؤْلُؤِ وَالْجَوَاهِرِ وَالزَّبَرْجَدِ وَالذَّهَبِ وَ

و امانت دارم بر چیزی که بر آن تخت است از مروارید و جواهر و زمرد و طلا و

الْفِضَّةِ وَكَانَ قُوَّةُ الْعِفْرِيتِ أَنَّهُ يَضَعُ قَدَمَهُ حَيْثُ يَنَالُ

نقره و بوده است توانایی عفریت آنکه می نهاد قدم خود را در جایی که میرسید

طَرْفُهُ يَعْنِي يَنْتَهِي بَصَرُهُ فَقَالَ سُلَيْمَانُ أَنَا أَضَعُ قَدَمِي حَيْثُ

نظر چشم او پس گفت سلیمان را من هم مینهم پای خود را جایی که

يَبْلُغُ بَصَرِي فَآتِيكَ بِهِ فَقَالَ سُلَيْمَانُ أُرِيدُ أَعْجَلَ مِنْكَ فَقَالَ

میرسد چشم من پس می آرم بیش تو آن تخت را پس گفت سلیمان میخواهم چیست تر از تو پس گفت

الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ يَعْنِي اسْمَ اللّٰهِ الْأَعْظَمِ وَهُوَ يَا حَيُّ

آن کسی که پیش اوست علم از کتاب الهی یعنی اسم اعظم را میداند و آن این دو نام است

يَا قَيُّومُ أَنَا أَدْعُو رَبِّي فَأَرْجِعُ هِمَّتِي وَأَنْظُرُ فِي كِتَابِ رَبِّي وَآتِيكَ

من دعا میکنم پروردگار خود را و باز میگردانم قصد خود را و نظر میکنم در کتاب پروردگار خود و بیارم

بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ وَهُوَ آصَفُ بْنُ بَرْخِيَا بْنِ شَمْعِيَا

پیش تو آن تخت را پیش از آنکه برگردد بسوی تو چشم تو و آن شخص آصف بود

وَاسْمُ أُمِّهِ بَاطُورَا وَهُوَ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ وَكَانَ يَعْلَمُ اسْمَ اللّٰهِ

و نام مادر او باطورا بود و او از بنی اسرائیل است و بوده است میدانست اسم

الْأَعْظَمَ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ يَعْنِي قَبْلَ أَنْ

اعظم را من می آرم آن تخت را پیش از آنکه برگردد نظر تو بسوی تو یعنی پیش از آنکه

يَجِيءَ إِلَيْكَ الشَّيْءُ الَّذِي يَبْلُغُهُ طَرْفُكَ أَيْ نَظَرُكَ فَقَالَ لَهُ سُلَيْمَانُ

بیاید بسوی تو چیزی که رسیده است او را نظر تو پس گفت او را سلیمان

غلبت إن فعلته وإن لم تفعل ولكن لا تفضحني بالحق وأنا سيد

الإنس والجن فقام آصف فتوضأ ثم سجد لله عز وجل يدعو

الله باسمه الأعظم وهو يقول يا حي يا قيوم وروي عن علي رضي الله عنه

أنه قال هو الاسم الذي إذا دعي به أجاب وإذا سئل به أعطى وهو

يا ذا الجلال والإكرام قال فغاب عرشها تحت الأرض حتى نبع عند

كرسي سليمان وقيل إنه نبع تحت كرسي كان يضع سليمان قدميه

عليه إذا جلس على كرسيه الكبير فلما رأى العرش قد نبع قالت

الجن لسليمان يقدر آصف أن يجيء بالسرير ولا يجيء ببلقيس

فقال آصف لسليمان أنا آتيك بها قال فأمر سليمان فبني له

صرح أملس من قوارير ثم أجري تحته الماء وألقي فيه السمك يرى

من فوقها الصرح من صفائه ثم أمر سليمان بكرسيه فوضع في

وسط الصرح وأمر بكراسي لأصحابه فوضعت فجلس عليها وجلس

أصحابه وكان الذين يلونه عليه السلام من أهل الكراسي الإنس

ثم الجن ثم الشياطين وكان هذا دأبه عليه السلام حتى إذا أراد

أن يسير في البلاد يجلس هو على كرسيه وأولئك على كراسيهم

٢٧٨

ثم يأمر بالريح فتحملهم بين السماء والأرض وإذا أراد أن يسير

پس میفرمودند بادرا پس میبرداشت درمیان آسمان و زمین و هرگاه میخواست سیر کردن

على الأرض أمر الريح فتسكن فيسير على وجه الأرض وكان لسليمان

بر روی زمین میفرمود بادرا پس آرام میگرفت باد پس سیر میکرد بر روی زمین و بود مر سلیمان را

عليه السلام مجلس كما هو للملوك اليوم فلما استقر بهم المجلس

مجلسی چنانکه هست آن مجلس بادشاهان امروز را پس هرگاه که قرار گرفت مجلس

أمر آصف فعاد وسجد ودعا الله عز وجل باسمه الأعظم وهو يا

فرمود بطلب آصف پس بازآمد آصف و سجده کرد خدای را و خواند حق تعالی را باسم اعظم و آن یا

حي يا قيوم فإذا هو ببلقيس مستقرة عنده وقيل إن الذي عنده

حی یا قیوم است پس ناگاه بلقیس حاضر است و قرار گرفته است نزد سلیمان و گفته شده است آنکس که نزد او

علم من الكتاب هو الخضر عليه السلام وقال سليمان لما رآها

علم از لوح محفوظ بود خضر بود و گفت سلیمان هرگاه که دید آن بلقیس را

مستقرة عنده قال هذا من فضل ربي ليبلوني يعني ليختبرني

حاضر پیش خود گفت اینست از عطای پروردگار من تا بیازماید مرا

أأشكر على ما أعطيت من الملك أم أكفر بالنعمة إذ رأيت من هو

آیا شکر خواهم کرد بر چیزی که داده شده ام از ملک یا کفران نعمت خواهم کرد چون دیدم کسی که

دوني أفضل مني علما فعزم لله عز وجل على الشكر ومن شكر

کمتر است از من فاضلتر است از من در علم پس قصد کرد مر خدای را بر شکر گفتن و کسیکه شکر گوید

فإنما يشكر لنفسه ومن كفر بالنعمة فإن ربي غني كريم لا يعجل

پس جز این نیست که شکر میکند برای نفس خود و کسیکه کفران کرد پس پروردگار من بی‌نیاز کریم است شتاب نمیکند

بالعقوبة فلما سمعت الجن بذلك دفعوا في بلقيس عند سليمان

بعذاب پس هرگاه که شنیدند جن این سخن را بد گفتند در شأن بلقیس پیش سلیمان علیه السلام

ليكرهوها إليه خافوا أن يتزوجها فتظهره على أمورهم وكانت

تا ناخوش گردانند بلقیس را بسوی سلیمان ترسیدند که نکاح کند سلیمان او را پس واقف شود بر کارهای جنیان

تعلم بذلك لأن أمها كانت جنية وكان اسمها عميرة بنت

بلقیس میدانست امور جنیان را از آنکه مادر بلقیس بود جنی بود نام او عمیره

عمرو وقيل إن اسمها رواحة بنت السكن ملك الجن فقالوا أصلح

و گفته اند نام او رواحه است دختر پادشاه جنیان بود پس گفتند جنیان

الله الملك إن في عقلها شيئا ورجلاها كحافر الحمار وكانت

خدای تعالی پادشاه را اینکه در عقل بلقیس چیزیست از نقصان و پاهای او مانند سم خرست و بود بلقیس

غَلَبْتَ إِنْ فَعَلْتَ أَوْ لَمْ تَفْعَلْ وَلَكِنْ لَا تَفْضَحْنِي بِالْحَقِّ وَأَنَا سَيِّدُ

غالب آمدی تو اگر کردی این کار را یا نکردی تو این کار را و لیکن رسوا مکن مرا سوگند بحق تو را بخدا و حالانکه من سردار

الْإِنْسِ وَالْجِنِّ فَقَامَ آصِفُ فَتَوَضَّأَ ثُمَّ سَجَدَ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ يَدْعُو

آدمی و جن ام و ایستاد آصف و وضو کرد و ایستاد سجده کننده دعا میکرد

اللّٰهَ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ وَهُوَ يَقُولُ يَا حَيُّ يَا قَيُّومُ وَرُوِيَ عَنْ عَلِيٍّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ

خدا را باسم اعظم و میگفت یا حی یا قیوم و مروی است از علی رض

أَنَّهُ قَالَ هُوَ الْاِسْمُ الَّذِي إِذَا دُعِيَ بِهِ أَجَابَ وَإِذَا سُئِلَ بِهِ أَعْطَى وَهُوَ

بدرستی این چیز که خواند آصف آن اسم اعظم است که چون دعا کرده شود بوسیله او قبول کند خدا و چون سوال کرده شود عطا کند و آن

يَا ذَا الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ قَالَ فَغَابَ عَرْشُهَا تَحْتَ الْأَرْضِ حَتَّى نَبَعَ عِنْدَ

یا ذا الجلال و الاکرام است گفت راوی پس پنهان شد عرش آن بلقیس در زیر زمین تا آنکه ظاهر شد نزدیک

كُرْسِيِّ سُلَيْمَانَ وَقِيلَ إِنَّهُ نَبَعَ تَحْتَ كُرْسِيٍّ كَانَ يَضَعُ سُلَيْمَانُ قَدَمَيْهِ

کرسی حضرت سلیمان و گفته شده بدرستی آن تخت بلقیس ظاهر شد زیر کرسی که بود که میگذاشت سلیمان پاهای خود را

عَلَيْهِ إِذَا جَلَسَ عَلَى كُرْسِيِّهِ الْكَبِيرِ فَلَمَّا رَأَى الْعَرْشَ قَدْ نَبَعَ قَالَتِ

بر وی هنگامیکه می نشست بر کرسی بزرگ پس آنگاه که دید سلیمان عرش را که تحقیق ظاهر شده است گفتند

الْجِنُّ لِسُلَيْمَانَ يَقْدِرُ آصِفُ أَنْ يَجِيءَ بِالسَّرِيرِ وَلَا يَجِيءُ بِبِلْقِيسَ

جنیان مر سلیمان را آیا توانا است آصف بر آوردن تخت و توانا نیست بر آوردن بلقیس این کلام ایشان اعتراض بود

فَقَالَ آصِفُ لِسُلَيْمَانَ أَنَا آتِيكَ بِهَا قَالَ فَأَمَرَ سُلَيْمَانُ فَبُنِيَ لَهُ

پس گفت آصف مر سلیمان را من آرنده ام پیش تو آن بلقیس را گفت راوی پس فرمود سلیمان بنای خانه پس بنا کرده شد

صَرْحٌ أَمْلَسُ مِنْ قَوَارِيرَ ثُمَّ أَجْرَى تَحْتَهُ الْمَاءَ وَأَلْقَى فِيهِ السَّمَكَ

مر او را کوشک هموار و صاف از شیشه پس روان کرده شد در زیر او آب و انداخته شد در آن آب ماهیان

مِنْ فَوْقِ الصَّرْحِ مِنْ صَفَائِهِ ثُمَّ أَمَرَ سُلَيْمَانُ بِكُرْسِيِّهِ فَوُضِعَ فِي

آن ماهیان و آب از بالای کوشک از جهت صفای او پس فرمود سلیمان آوردن کرسی خود پس نهاده شد کرسی او در

وَسَطِ الصَّرْحِ وَأَمَرَ بِكَرَاسِيِّ لِأَصْحَابِهِ فَوُضِعَتْ فَجَلَسَ عَلَيْهَا وَجَلَسَ

میانه کوشک و فرمود بکرسیهای یاران خود پس نهاده شدند پس نشست بر آن کرسی و نشستند

أَصْحَابُهُ وَكَانَ الَّذِينَ يَلُونَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ أَهْلِ الْكَرَاسِيِّ الْإِنْسُ

یاران او و بوده اند آن کسانیکه نزدیک او می نشستند از اهل کرسی ها آدمی

ثُمَّ الْجِنُّ ثُمَّ الشَّيَاطِينُ وَكَانَ هٰذَا دَأْبَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى إِذَا أَرَادَ

پس از آن جنیان پس از آن شیاطین و بوده است این عادت سلیمان علیه السلام تا اگر در وقتی که خواست

أَنْ يَسِيرَ فِي الْبِلَادِ يَجْلِسُ هُوَ عَلَى كُرْسِيِّهِ وَأُولَئِكَ عَلَى كَرَاسِيِّهِمْ

سیر کردن در شهرها می نشست بر کرسی خود و آن اصحاب بر کرسی های خویش

٢٧٨

ثُمَّ يَأْمُرُ بِالرِّيحِ فَتَحْمِلُهُمْ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ وَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَسِيرَ

پس میفرمودند بادرا پس مے برداشت درمیان آسمان و زمین و وقتیکه میخواست سیر کردن

عَلَى الْأَرْضِ أَمَرَ الرِّيحَ فَتَسْكُنُ فَيَسِيرُ عَلَى وَجْهِ الْأَرْضِ وَكَانَ لِسُلَيْمَانَ

برروے زمین میفرمود بادرا پس آرام میگرفت باد پس سیر میکرد برروے زمین و بوده است سلیمان را

عَلَيْهِ السَّلَامُ مَجْلِسٌ كَمَا هُوَ لِلْمُلُوكِ الْيَوْمَ فَلَمَّا اسْتَقَرَّ بِهِمُ الْمَجْلِسُ

مجلس چنانچه هست آن مجلس بادشاهان امروز را پس هرگاه که قرار گرفت مجلس

أَمَرَ آصِفَ فَعَادَ وَسَجَدَ وَدَعَى اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ بِاسْمِهِ الْأَعْظَمِ وَهُوَ يَا

میفرمود بطلب آصف پس بازآمد آصف و سجده کرد خدای را و دعا کرد حق الله را باسم اعظم و آن یا

حَيُّ يَا قَيُّومُ فَإِذَا هُوَ بِبِلْقِيسَ مُسْتَقِرَّةً عِنْدَهُ وَقِيلَ إِنَّ الَّذِي عِنْدَهُ

حی یا قیوم است پس ناگاه بلقیس حاضر است و قرار گرفته است نزد سلیمان و گفته شده است آنکس که پیش او

عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ هُوَ الْخِضْرُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ سُلَيْمَانُ لَمَّا رَآهَا

علم از لوح محفوظ بود خضر بود و گفت سلیمان هرگاه که دید آن بلقیس را

مُسْتَقِرَّةً عِنْدَهُ قَالَ هٰذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي يَعْنِي لِيَخْتَبِرَنِي

حاضر پیش خود گفت اینست از عطای پروردگار من تا آزمایش نماید مرا

أَأَشْكُرُ عَلَى مَا أُعْطِيتُ مِنَ الْمُلْكِ أَمْ أَكْفُرُ بِالنِّعْمَةِ إِذْ رَأَيْتُ مَنْ هُوَ

آیا شکر خواهم کرد چیزیرا که داده شده ام از ملک یا کفران نعمت خواهم کرد وقتیکه دیدم کسیکه او را

دُونِي أَفْضَلَ مِنِّي عِلْمًا فَعَزَمَ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى الشُّكْرِ وَمَنْ شَكَرَ

کمتر است از من فاضلتر است از من در علم پس قصد کرد مر خدای را بر شکر گفتن و آنکه شکر خدا میگوید

فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ بِالنِّعْمَةِ فَإِنَّ رَبِّي غَنِيٌّ كَرِيمٌ لَا يَعْجَلُ

پس جز این نیست که شکر میگوید برای نفس خود چرا که نفع او راجع باوست و کسیکه کفران کرد نعمت پس هر آینه پروردگار

بِالْعُقُوبَةِ فَلَمَّا سَمِعَتِ الْجِنُّ بِذٰلِكَ وَقَعُوا فِي بِلْقِيسَ عِنْدَ سُلَيْمَانَ

بعذاب پس هرگاه شنیدند جن باین قصه سخن بد گفتند در شان بلقیس پیش سلیمان علیه السلام

لِيُكَرِّهُوهَا إِلَيْهِ خَافُوا أَنْ يَتَزَوَّجَهَا فَتُظْهِرُهُ عَلَى أُمُورِهِمْ وَكَانَتْ

تا آنکه مکروه گردانند بلقیس را بسوے سلیمان ترسیدند اینکه نکاح کند سلیمان او را پس واقف شود بر کارهای جنیان

تَعْلَمُ بِذٰلِكَ لِأَنَّ أُمَّهَا كَانَتْ جِنِّيَّةً وَكَانَ اسْمُهَا عُمَيْرَةَ بِنْتَ

بلقیس بسید است امور جنیان ازیراکه مادر بلقیس بوده است جنی و بوده است نام او عمیره

عَمْرٍو وَقِيلَ إِنَّ اسْمَهَا رَوَاحَةُ بِنْتُ السَّكَنِ مَلِكِ الْجِنِّ فَقَالُوا أَصْلَحَ

و گفته اند نام او رواحه است دختر بادشاه جنیان بود پس گفتند جنیان نیکو گرداند

اللّٰهُ الْمَلِكَ إِنَّ فِي عَقْلِهَا شَيْئًا وَرِجْلَاهَا كَحَافِرِ الْحِمَارِ وَكَانَتْ

خدای تعالی بادشاه را اینکه در عقل بلقیس چیزیست از نقصان و پاهای او همچو سم خر است و بوده است بلقیس

٢٧٩

بلقيس هلباء شعراء فلما قيل له ذلك اراد ان يروز عقلها و

پس هرگاه که گفته شد مر سلیمان را این سخن خواست آنکه بیازماید عقل او را و ... پایهای موی دار

يرى قدميها فلاجل ذلك اجرى الماء وجعل فيه الضفادع والسمك

ببیند دو پای او را ازین جهت روان کرد آب را زیر کوشک پس گردانید در آن آب غوک ها و ماهی ها

وامر بعرشها ان يغير فيزاد فيه وينقص منه ليروز عقلها

و فرمود به تخت او که تغییر کرده شود و در آن تخت ... کم کرده شود از او تا آنکه بیازماید عقل بلقیس را

فذلك قوله تعالى نكروا لها عرشها يعني غيروا لها سريرها

پس آنست قول خدای تعالی تغییر کنید برای او تخت او را یعنی تغییر دهید برای بلقیس تخت او را

ننظر اتهتدي يعني تعرفه ام تكون من الذين لا يهتدون يعني

ببینیم آیا خواهد راه یافت مراد ... یا خواهد بود از کسانی که نمی شناسند تخت را

الذين لا يعرفون فاقبلت حتى انتهت الى الصرح فقيل لها ادخلي

... پس پیش آمد بلقیس تا آنکه رسید به کوشک پس گفته شد او را در آ

الصرح يعني القصر وقيل الصرح هو البيت بلغة حمير فلما رأته

در کوشک و گفته شده است صرح خانه است بزبان حمیر که قبیله ایست از یمن پس هرگاه دید

حسبته لجة يعني ماء غمراء فقالت في نفسها انما اراد ان يغرقني

پنداشت او را دریا یعنی آب عمیق پس گفت آن بلقیس در دل خود جز این نیست که خواسته است آنکه غرق کند مرا

كان غير هذا احسن من ذا فكشفت عن ساقيها فاذا ساقان شعراوان

بود بهتر ازین ... پس دور کرد جامه را از دو ساق خود پس ناگاه ظاهر شد دو ساق موی دار

وانما هي من احسن الناس وابعد مما قيل له فيها فقيل لها انه صرح

و آن بلقیس بهترین مردم بود ... پس گفته شد او را

ممرد يعني قصر املس لا شعث فيه كالامرد الذي لا شعر في وجهه

... یعنی کوشکیست هموار ... چنانچه ساده رو ... موی در روی او

كانه ملزق بعضه ببعض اتخذ بلاطه من القوارير قال فمضت

... گرفته شده است ... از شیشه ها ... رفت بلقیس

نحو سليمان وقد ابصر قدميها وابصر الشعر الذي على ساقيها

بسوی سلیمان و تحقیق دید دو پای او را و دید موی را که بر ساق او است در آن حال

مهدبا فاعجبه ذلك عجبا شديدا فلما انتهت الى سليمان

... پس خوش آمد سلیمان را ... پس هرگاه که رسید بسوی سلیمان

فقيل لها اهكذا عرشك فنظرت اليه فجعلت ذلك تعرف وتنكر

پس گفته شد او را آیا چنین است عرش تو پس دید بسوی آن تخت پس بود ... که شناخت و نشناخت

فقالت في نفسها من اين يصل الى ذلك السرير الذي هو داخل

پس گفت بلقیس در دل خود از کجا رسند باین تخت و حال آنکه او درون

سبعة ابيات والحرس حوله فلم تعرف ولم تنكر فقالت كانه

هفت خانه است و پاسبانان در گرد او هستند پس یقین کرد و نشناخت پس گفت بلقیس گوئیا

هو فقال سليمان واوتينا العلم من قبلها يعني من قبل بلقيس

که آن تخت اینست و گفت سلیمان داده شده بود ما علم از پیش بلقیس

وكانت مجوسية وكنا مسلمين من قبلها فقالت رب اني ظلمت

و بوده است آن بلقیس آتش پرست و بوده ایم ما مسلمانان پیش از او پس گفت بلقیس ای پروردگار من

يعني في الظن الذي ظننت بسليمان انه اراد ان يغرقني و

یعنی در گمان که کرده ام به سلیمان که خواسته بود غرق مرا و

قيل ظلمت نفسي يعني ضررت نفسي بعبادة الشمس واسلمت

گفته شده یعنی ظلمت اینست که ضرر کردم بنفس خود بعبادت کردن آفتاب را و اسلام آوردم

مع سليمن يعني واطعت الله مع سليمان ويقال اخلصت مع

با سلیمان مراد میدارد اطاعت خدا را با اطاعت سلیمان و گفته میشود خالص شدم

سليمن لله رب العلمين في العبادة فاسلمت وصدها يعني ان

سلیمان مر خدا را که پروردگار جهانیان است در عبادت پس مسلمان شد و باز داشت او را

سليمن صدها عما كانت تعبد من دون الله انها كانت من قوم

سلیمان از آنچه بوده است عبادت میکرد بجز خدا را بدرستی او بوده است از قوم

كفرين فتزوج بها سليمان فامر بالنورة فاتخذت فتنور سليمان

کافران پس کدخدا شد او را سلیمان پس فرمود نوره پس ساخته شد پس نوره کرد سلیمان

وبلقيس وهو اول من اتخذ النورة قال فسالها سليمان عن

و بلقیس و آن سلیمان اول کسانی است که درست کرده اند نوره را گفت راوی پس پرسید او را سلیمان از

اشياء وهي سالته ودخل بها سليمان فولدت له غلاما فسماه

چیزها و پرسید او سلیمان را و دخول کرد با او سلیمان پس زائید مر سلیمان را پسر پس نام نهاد او را

داود فمات في حياته ثم مات سليمان وماتت بلقيس بعده

داود و مرد پسر در حیات پدر خود پس مرد سلیمان و مرد بلقیس پس از سلیمان

بشهر وقيل ان سليمان اعطاها قرية بالشام فكانت تاخذ

یک ماه و گفته شده بدرستی سلیمان داده بود او را ده در شام پس بود که میگرفت

خراجها حتى ماتت وقيل ان سليمن لما دخل بها سرجها في

خراج از آن ده تا آنکه مرد و گفته شد بدرستی سلیمان هرگاه که دخول کرد با او سر داده بود او را در

جُنُودِهِ وَرَدَّهَا إِلَى مُلْكِهَا وَكَانَ يَأْتِيهَا فِي كُلِّ شَهْرٍ مَرَّةً فَيَرْكَبُ

لشکر او و باز گردانیده بود او را بسوی ملک او و بود دست سلیمان که آمد بلقیس را در یکبار پس سوار میشد

مِنْ بَيْتِ الْمَقْدِسِ إِلَى الْيَمَنِ عَلَى مَا تَقَدَّمَ ذِكْرُهُ فَصْلٌ وَإِنَّمَا

از بیت المقدس بسوی یمن چنانچه گذشت بالا ذکر او وجز اینکه

اسْتَوْفَيْتُ هٰذِهِ الْقِصَّةَ فِي هٰذَا الْمَجْلِسِ لِمَا فِيهَا مِنَ الْعِبْرَةِ لِكُلِّ

تمام و کمال بیان کردم این قصه را در مجلس از جهت آنکه در قصه عبرتهاست از برای هر

عَاقِلٍ مُؤْمِنٍ نَاظِرٍ فِي الْعَوَاقِبِ مُعْتَبِرٍ فِي سِيَرِ السَّلَفِ الصَّالِحِ وَ

عاقل و از برای مسلمان که نظر و فکر کننده است نظر کننده است بعبرت در خصلت های گذشتگان نیکوکار و

الطَّالِحِ وَقُدْرَةِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ النَّافِذَةِ فِي الْأُمَمِ الْمَاضِيَةِ الْخَالِيَةِ

بدکار و در قدرت حق تعالی روا نده است در امت های گذشته

وَكَرَامَتِهِ لِأَهْلِ الطَّاعَةِ وَتَسْخِيرِهِ أَهْلَ مَعْصِيَتِهِ لَهُمْ وَإِعْطَاءِ

و بزرگی دادن او مر اهل طاعت خویش را و منقاد و مسخر ساختن اهل معصیت را برای ایشان و دادن

مَقَادَتِهِمْ بِإِذْلَالِهِمْ وَتَمْلِيكِهِ الْخَلْقَ لِأَهْلِ وِلَايَتِهِ وَمَحَبَّتِهِ لِمَا

بر کشیدن ایشان و خوار گردانیدن مر آن اهل طاعت را و مالک گردانیدن حق تعالی خلق را اهل ولایت و دوستی خود

أَطَاعَ سُلَيْمَانُ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ كَيْفَ مَلَّكَهُ بِلْقِيسَ وَمُلْكَهَا وَ

که فرمانبرداری کرد سلیمان پروردگار خویش را ملک او گردانید بلقیس را و ملک او را و

قَدْ كَانَ فِي أَهْلِ مَمْلَكَتِهَا اثْنَا عَشَرَ أَلْفَ مُقَاتِلٍ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ

تحقیق بود در اهل ولایت او دوازده هزار جنگ کننده که هر یک از ایشان

أَمِيرٌ عَلَى مِائَةِ أَلْفٍ مِنْهُمْ وَجُنْدُ سُلَيْمَانَ يَحْتَوِي عَلَى أَرْبَعِمِائَةِ أَلْفٍ

امیر بود بر صد هزار ایشان و لشکر سلیمان چهار صد هزار بود

مِائَتَا أَلْفٍ مِنَ الْإِنْسِ وَمِائَتَا أَلْفٍ مِنَ الْجِنِّ وَالتَّفَاوُتُ مَا

دویست هزار آدمی بود و دویست هزار جن و تفاوت در

بَيْنَ الْجُنْدَيْنِ ظَاهِرٌ فَهٰذَا مُلِّكَ لِطَاعَتِهِ وَهٰذِهِ مُلِكَتْ لِكُفْرِهَا

دو لشکر روشن است پس این سلیمان مالک گردانیده شد از جهت طاعت و این بلقیس مملوک گردانیده

وَمَعْصِيَتِهَا فَاعْلَمْ أَيُّهَا الْإِنْسَانُ أَنَّ الْإِسْلَامَ يَعْلُو وَلَا يُعْلَى عَلَيْهِ

و گناه او پس بدان تو ای آدمی بدرستی اسلام غالب آید و غالب آمده نشود بر او

وَلَنْ يَجْعَلَ اللهُ لِلْكٰفِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا وَكَذٰلِكَ أَنْتَ يَا

و هرگز نگردانیده است حق تعالی مر کافران را بر مسلمانان راهی و همچنین تو ای

مُوَفَّقُ إِذَا آمَنْتَ أَمِنْتَ مِنْ أَعْدَائِكَ فِي الدُّنْيَا وَمِنْ نَارِ اللهِ

صاحب توفیق وقتیکه ایمان آوردی ایمن شدی از دشمنان خویش در دنیا و از آتش خدا

الموقدة التي في العقبى تخدمك النار وتطرق بين يديك

که افروخته شده است در آخرت باشد آتش خادم تو و میرود پیش تو

وترشدك الطريق مكرمة لك ومعظمة وطائعة لامر مولاها

و مینماید ترا راه را است از جهت بزرگی و تعظیم تو در آنحال که فرمانبردار است و فرمان صاحب خود را

وممتثلة له فتقول لك جز يا مؤمن فقد اطفأ نورك لهبي

و بجا آرنده است فرموده او را پس میگوید آن آتش مر ترا بگذر ای مسلمان پس بحقیق کشت نور ایمان تو زبانه مرا

عبارة لطيفة اي انك مكرم منور خلعة الملك عليك

قول آتش عبارت نازک ست یعنی بدرستی تو ای مومن بزرگ صاحب نوری سر و پا بادشاه و بر توست

علامة الوقار عليك فعلى الحواشي والعبيد تعظيمك و

نشان وقار بر توست پس بر تابعان و بندها لازم است بزرگی دادن تو و

توقيرك وخدمتك واما الكافر والعاصي فيتغيظ النار

وقار کردن تو و خدمت تو و اما کافر و گنهگار پس در غضب می آید آتش

عليه وتنتقم منه انتقام الجبار من عدوه عند ظفره به

برو و کینه میکشد از او همچو انتقام مرد غالب بتوانا از دشمن خود وقتیکه دست یابد بر دشمن

كما قال الله عز وجل اذا رأتهم من مكان بعيد سمعوا لها

چنانچه فرموده حق تعالی وقتیکه ببیند آتش آن کافران را و عاصیان را از جای دور میشنوند آتش را

تغيظا وزفيرا فان اردت العزة في الدنيا والاخرة فعليك

خشم بجوش و آواز پس اگر خواهی تو عزت را در دنیا و آخرت لازم است بر تو

بطاعة الله والصبر عن معصية الله تجدها برحمة الله تعالى

فرمانبرداری خدا و باز ماندن از معصیت و میبابی تو او را برحمت خدا

قال الله عز وجل من كان يريد العزة فلله العزة جميعا وقال

فرموده حق تعالی کسیکه میخواهد عزت را پس مر خدای راست عزت دادن همه و فرمود

تعالى ولله العزة ولرسوله وللمؤمنين ولكن المنفقين لا

حق تعالی مر خدای راست عزت و رسول را و مومنان را و لیکن منافقان

يعلمون فنفاقك يا مدعي الايمان وشركك يا مدعي الاخلاص

نمی فهمند این را پس نفاق تو ای دعوی کننده ایمان و شرک تو ای مدعی اخلاص

حجباك عن رؤية عزة الجبار ونبيه المختار والمؤمنين

پرده شده اند از دیدن بزرگی جبار و پیغمبر مختار و مومنان

الاخيار فلو كنت عاملا بموجب الايمان موقنا بشرائط الاخلاص

نیکوکار پس اگر باشی تو عمل کننده باحکام ایمان یقین کننده باشی بشرطهای اخلاص

لا أمنت في الدنيا من كل مؤذي وكل شيطن من الانس والجان

وفي الآخرة من عذاب النيران وكانت لنصرة لك ولاعدائك

الهوان قال الله عز وجل إن تنصروا الله ينصركم ويثبت

أقدامكم وقال تعالى ولا تهنوا وتدعوا إلى السلم وأنتم الأعلون

والله معكم ولكن الغفلة قد تكاثفت على قلبك وتراكم الرين

عليه وترادف السواد والظلمة لديه فيا لها من حسرة و

ندامة يوم تبلى السرائر في يوم القيمة يوم الحاقة يوم

الطامة الكبرى يوم القارعة يوم الصاخة يومئذ تعرضون

لا تخفى منكم خافية يومئذ يصدر الناس أشتاتا ليروا

أعمالهم فمن يعمل مثقال ذرة خيرا يره ومن يعمل مثقال ذرة

شرا يره قيل إن الذرة هي قشر الهباء الذي يظهر في شعاع

الشمس مثل رؤس الابر وقيل اربع ذرات مثقال خردلة و

قيل هي النملة الحمراء الصغيرة التي لا تكاد ترى إذا دبت

وقيل إن الذرة جزء من ألف جزء من شعيرة وقال عبد الله

بن عباس إذا وضعت كفك على التراب ثم رفعتها فكل شيء

يَعلقُ بها مِنَ التراب فهو ذرة فأين أنت من يوم توزن فيه

الأعمال بهذه الزنة تثقل وتخف بهذه الخفة ويوم يقول

الله تعالى فيه يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفدا ونسوق

المجرمين الى جهنم وردا اي عطاشا وحينئذ ينكشف الغطاء

ويظهر المخبأ ويمتاز المؤمن من الكافر والصديق من المنافق

والموحد من المشرك والولي من العدو والمحق من المدعي فاحذر

يا مسكين من هول ذلك اليوم وانظر من اي الحزبين تكون فان

عملت لله العظيم واتقيت في عملك عن الخبير وصفيته عما

يسوء للناقد البصير فانت في حزب المتقين الوافدين على الرحمن

في يوم النشور فلك الكرامة يا كريم ولك السلامة والبشرى

يا حكيم وان كان غير ذلك فاعلم انك بالحزب الآخر لاحق

وهالك مع من هو هالك في النار مع فرعون وهامان و

قارون متلاحق قال الله عز وجل فمن كان يرجوا لقاء ربه

فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا فلا ينجيك

في ذلك اليوم من غير العمل الصالح فصل في فضل بسم الله

الرحمن الرحيم عن عطاء عن جابر بن عبد الله قال لما نزل بسم

الله الرحمن الرحيم هرب الغيم الى المشرق وسكنت الرياح وهاج

البحر واصغت البهائم باذانها ورجمت الشياطين من السماء

وحلف الله عز وجل بعزته لا يسمى اسمه على شيء الا شفاه

ولا يسمى اسمه على شيء الا بارك فيه ومن قرأ بسم الله الرحمن الرحيم

دخل الجنة وعن ابي وائل عن عبد الله بن مسعود قال من اراد ان

ينجيه الله من الزبانية التسعة عشر فليقرأ بسم الله الرحمن الرحيم

فانها تسعة عشر حرفا ليجعل الله تعالى كل حرف منها جنة من

واحد منهم وعن طاؤس عن ابن عباس ان عثمان بن عفان رضي

سأل النبي صلى الله عليه وسلم عن بسم الله الرحمن الرحيم قال فقال هو اسم

من اسماء الله عز وجل وما بينه وبين اسم الله الاعظم الا كما بين

سواد العين وبياضها من القرب وعن انس بن مالك قال قال

رسول الله صلى الله عليه وسلم من رفع قرطاسا من الارض فيه بسم الله الرحمن

الرحيم اجلالا لله ان يداس كتب عند الله من الصديقين وخفف

عن والديه وان كانا مشركين يعني العذاب وقيل لم يسرق

إبليس اللعين مثل ثلاث رنات رنة حين لعن وأخرج من

هرگز ابلیس لعین سه ناله ناله وقتیکه رانده شد وبرآورده شد از

ملكوت السماء ورنة حين ولد النبي صلى الله عليه وسلم ورنة حين أنزلت

فرشتگان آسمان وناله وقتیکه زائید پیغمبر علیه السلام وناله وقتیکه فرود آمد

فاتحة الكتاب لكون بسم الله الرحمن الرحيم فيها وعن سالم بن أبي

فاتحه زیرا که تسمیه در وی است وروایت است از سالم

الجعد أن عليا رض قال لما أنزلت بسم الله الرحمن الرحيم قال رسول

پسر جعد که علی رض گفت هرگاه که فرود آمد تسمیه فرمود پیغمبر ع

الله صلى الله عليه وسلم أول ما أنزلت هذه الآية على آدم فقال أمن ذريتي من

اول آنچه فرود آمد این آیت بر آدم پس گفت آدم ایمن شد اولاد من از

العذاب ما داموا على قراءتها ثم رفعت فأنزلت على إبراهيم الخليل

عذاب تا وقتیکه بر خوانند او را پس برداشته شد تسمیه را پس فرود آورده شد بر ابراهیم خلیل

فتلاها وهو في كفة المنجنيق فجعل الله عليه النار بردا وسلاما

پس خواند ابراهیم ع او را و در آنحال که او در پله منجنیق بود پس گردانید حق تعالی بر وی آتش را برد وسلامتی

ثم رفعت بعده فما أنزلت إلا على سليمان وعندها قالت

پس از وی برداشته شد پس فرود نیامد مگر بر سلیمان ونزد آن فرود آمدن گفتند

الملائكة الآن تم والله ملكك ثم رفعت فأنزلها الله عز وجل

فرشتگان اکنون تمام شد سوگند خدا است ملک تو ای سلیمان پس برداشته شد پس فرود آورد او را

علي ثم يأتي أمتي يوم القيمة وهم يقولون بسم الله الرحمن الرحيم

بر من پس بیاید امت من روز قیامت وحالانکه ایشان خواهند گفت تسمیه

فإذا وضعت أعمالهم في الميزان رجحت حسناتهم قال رسول الله

پس وقتیکه نهاده شوند عملهای ایشان در میزان گران آید نیکیهای ایشان به برکت تسمیه فرمود پیغمبر

صلى الله عليه وسلم اكتبوها في كتبكم فإذا كتبتموها فتكلموا بها فصل

ع نویسید تسمیه را در کتابهای خود پس وقتیکه بنویسید بخوانید او را فصل

آخر في فضل بسم الله الرحمن الرحيم عن عكرمة رحمة الله عليه أنه

دوم در فضیلت تسمیه روایت از عکرمه رح

قال أول ما خلق الله اللوح والقلم أمر الله القلم يجري على اللوح بما

اول چیزیکه پیدا کرد خدای تعالی لوح وقلم وفرمود قلم را پس روان شد بر لوح بچیزیکه

هو كائن إلى يوم القيمة فأول ما كتب على اللوح بسم الله الرحمن

شدنی است تا روز قیامت پس اول چیزیکه نوشت قلم بر لوح تسمیه بود

٢٨٧

الرحيم فجعل الله هذه الآية أمانا لخلقه ما داموا على قراءتها

وهي قراءة أهل سبع سموات وأهل الصفيح الأعلى وأهل سرادقات

المجد والكروبيين والصافين والمسبحين فأول ما أنزلت على

آدم عليه السلام فقال تدامن ذريتي من العذاب ما داموا على

قراءتها ثم رفعت فأنزلت على إبراهيم الخليل عليه السلام في سورة الحمد

فقرأها وهو في كفة المنجنيق فجعل الله النار عليه بردا وسلاما

ثم رفعت بعده فأنزلت على موسى في الصحف فيها قهر فرعون

وسحرته وهامان وجنوده وقارون وأتباعه ثم رفعت بعده

فأنزلت على سليمان بن داود فعندها قالت الملائكة اليوم

والله تم ملكك يا ابن داود فلم يقرءها سليمان على شيء إلا

خضع له وأمره الله يوم أنزلها عليه أن ينادي في أسباط

بني إسرائيل ألا من أحب منكم أن يسمع آية أمان الله فليحضر

إلى سليمان في محراب داود فإنه يريد أن يقوم خطيبا فلم يبق

محبوس نفسه في العبادة ولا سائح إلا هو وكل ليلة حتى اجتمعت

الأحبار والعباد والزهاد والأسباط كلها عنده فقام فرقي

منبر الخليل ابراهيم وتلا عليهم آية الأمان بسم الله الرحمن

بر منبر خليل عليه السلام و خواند بر ايشان آيت امان بسم الله الرحمن الرحيم

الرحيم فلم يسمعها أحد إلا امتلأ فرحا وقالوا نشهد أنك

پس نشنيدند آن تسميه هيچ يكى مگر آنكه پر شد از خوشى و گفتند گواهى ميدهيم بدرستى

لرسول الله حقا فبها قهر سليمن ملوك الأرض وبها افتتح

كه رسول خدا است بدرستى پس بسبب تسميه غالب آمد سليمان بادشاهان روى زمين را و بدان تسميه فتح كرد

الله لنبيه محمد صلى الله عليه وسلم مكة ثم رفعت بعد سليمان

خداست براى پيغمبر خود محمد مكه را پس برداشته شد پس از سليمان

فأنزلت على المسيح عيسى بن مريم ففرح بها واستبشر بها

و فرود آورده شد بر عيسى پس خوشحال شد بآن تسميه و بشارت شادى داد بآن

الحواريون فأوحى الله تعالى إليه يا ابن العذراء أتدري أي

حواريان را پس وحى فرستاد حق تعالى بسوى او اى پسر دختر نارسيده آيا ميدانى كدامى

آية أنزلت عليك إنها آية الأمان قوله بسم الله الرحمن الرحيم

آيت فرود آورده شده بر تو كه آن آيت امان است كه تسميه باشد

فأكثر تلاوتها في قيامك وقعودك ومضجعك ومجيئك و

پس بسيار كن تلاوت آن در ايستادن خود و در نشستن خود و در خواب درآمدن خود و در رفتن خود و

ذهابك وصعودك وهبوطك فإنه من وافى يوم القيامة

و بالا برآمدن خود و فرود آمدن خود پس بدرستى ايشان نيست هر كه بيايد روز قيامت

وفي صحيفته بسم الله الرحمن الرحيم ثمانمائة مرة وكان

در نامه اعمال خود تسميه را هشت صد بار ديده باشد

مؤمنا بي وبربوبيتي أعتقته من النار وأدخلته الجنة

مؤمن بمن و بخدائى من آزاد كنم او را از آتش دوزخ و درآورم او را در بهشت

فلتكن افتتاح قراءتك وصلاتك فإن من جعلها في افتتاح

پس بايد كه باشد تسميه آغاز خواندن شما و نماز شما پس هر كس كه گرداند تسميه را آغاز

قراءته وصلاته إذا مات على ذلك لم يرعه منكر ونكير وهون

قرائت خود و نماز خود و همچنانكه بميرد نترساند او را منكر و نكير و آسان كرده شود

عليه سكرات الموت وضغطة القبر وكانت رحمتي عليه و

بر او تلخى موت و فشار گور و باشد رحمت من بر او و

أفسح له في قبره وأنور له فيه مد بصره وأخرجه من قبره أبيض

فراخ گردانم مر او را قبر او و روشن كرده ام گور او را بمقدار درازى چشم و برآرم او را از گور سفيد

٢٨٩

مجمع البحار

ص ١٢

الجسم وانور الوجه يتلالأ نوره واحاسبه حسابا يسيرا

واثقل موازينه واعطيه النور التام على الصراط حتى يدخل

الجنة وامر المنادي ان ينادي به في عرصات القيمة بالسعادة

والمغفرة وقال عيسى عم اللهم يا رب فهذا لي خاصة فقال لك

خاصة ولمن تبعك واخذ اخذك وقال بقولك وهو لاحمد

وامته من بعدك واخبر عيسى عم ذلك لاتباعه فقال ومبشرا

برسول ياتي من بعدي اسمه احمد من صفته ونعته وفضله كتبت

وكتبت واخذ ميثاقهم بالايمان به وجدد شانه عند ما رفعه

الله تعالى الى السماء لاصحابه فلما انقرض الحواريون ومن

اتبعه وجاء الاخرون فضلوا واضلوا فبدلوا واستبدلوا

بالدين دنيا ثم فرفعت عندها انه الامان من صدور النصرى

وبقيت في صدور مسلمي اهل الانجيل مثل بحيرا الراهب و

امثاله حتى بعث الله النبي صلى الله عليه فانزلت عليه في سورة الحمد

بمكة فامر رسول الله صلى الله عليه فكتبت تلك على رؤس السور و

صدور الرسائل والدفاتر فكان نزول هذه الاية على رسوله

الله صلى الله عليه وسلم فتحا عظيما وحلف رب العزة بعزته ان لا يسمي

فتح بزرگ و سوگند کرد خداے تعالے بعزت خویش اینکه نخواند او را

مؤمن موقن على شيء الا باركت فيه ولا يقرؤها مؤمن الا قالت

مسلمان صاحب یقین کامل بر چیزے مگر برکت کنم او را در آن چیز و نخواند مومن او را مگر گوید

الجنة له لبيك وسعديك اللهم ادخل عبدك هذا في بسم

او را بهشت لبیک ای خدا یا در آر بنده خود را که این ست در من ببرکت

الله الرحمن الرحيم فاذا دعت الجنة لعبد فقد استوجب له

تسمیه پس چون طلب کرد بهشت بنده را که گفت تسمیه را پس بتحقیق واجب کرد بر ایشان

دخولها وقد قال صلى الله عليه وسلم لا يرد دعاء اوله بسم الله الرحمن الرحيم

در آمدن بهشت و بتحقیق فرمود پیغمبر علیه السلام باز نمیگردد دعا که اول او تسمیه باشد

قال وان امتي يأتون القيمة وهم يقولون وهم يقولون بسم الله

گفت پیغمبر صلعم بدرستی امت من مے آیند در روز قیامت و ایشان میگویند تسمیه را

الرحمن الرحيم فتثقل حسناتهم في الميزان فتقول الامم ما ارجح

پس گران میشود نیکیهاے ایشان در ترازو پس میگویند امتها چه را جح کرد

موازين امة محمد صلى الله عليه وسلم فيقول الانبياء لهم كان امة محمد صلى الله عليه وسلم

اعمال امت محمد را صلعم پس میگویند پیغمبران امت خویش را بدرستی امت محمد صلعم

مبتدأ كلامهم ثلثة اسماء من اسماء الله تعالى الكرام لو وضعت

اول کلام ایشان سه نام از نامهاے خداے بزرگ اند اگر نهاده شود آن

في كفة الميزان ووضعت سيئات الخلق جميعا في الكفة الاخرى

در پله ترازو و اگر نهاده شود بدیهاے خلق همه در پله دیگر

لرجحت حسناتهم قال وجعل الله تعالى هذه الاية شفاء من كل

هر آئینه گران میشود نیکیهاے ایشان گفت پیغمبر صلعم و بتحقیق گردانید خداے تعالی این آیت را شفا از هر

داء وعونا لكل دواء وغناء من كل فقر وسترا من النار وامانا

بیماری و مددگار هر دوا را و نگاهدارے از هر فقرے و پرده از آتش و امان

من الخسف والمسخ والقذف ما داموا على قراءتها فصل

از فرو بردن در زمین و تغیر شدن صورت و انداختن و بلا تا وقتیکه بر خواندن او هستند

في تفسير قوله بسم الله الرحمن الرحيم قوله عز وجل بسم الله

در بیان معنے تسمیه قول خداے عزوجل بسم الله

روي عن عطية العوفي عن ابي سعيد الخدري قال قال رسول

روایت کرده شده از عطیه عوفی از ابی سعید خدری رض که گفت فرمود رسول

الله صلى الله عليه وسلم ان عيسى عم ارسلته امه رضي الله عنها الى الكتاب

بدرستی که عیسی عم فرستاد او را مادر او به سوی مکتب

ليتعلم فقال له المعلم قل بسم الله الرحمن الرحيم فقال عيسى وما

تا علم بیاموزد پس گفت او را بگو بسم الله پس گفت عیسی عم چیست

بسم الله قال لا ادري فقال الباء بهاء الله والسين سناء الله و

بسم الله گفت معلم نمی دانم گفت عیسی عم که حرف با روشنی خدای تعالی است و حرف سین رفعت و بلندی

الميم مملكته وقال ابو بكر الوراق بسم الله روضة من رياض الجنة

و میم اشارت به پادشاهی او و گفت ابو بکر بسم الله باغیست از باغهای بهشت

لكل حرف منها تفسير على حدة فالباء على ستة اوجه بارئ

هر حرفی را از ان بسم الله بیانیست علیحده پس با شش وجه است وجه اول آنست که با اشارت است به بارئ

خلقه من العرش الى الثرى بيانه هو الله الخالق البارئ من العرش

خلق مخلوقات خود بی تفاوت از عرش تا ثری است بیان او از قرآن آنست که اوست خدای الله خالق

الى الثرى بصير بخلقه من العرش الى الثرى بيانه والله بصير بما

وجه دوم آنست که او بیناست بخلق خود از عرش تا زیر زمین بیان این طرز قرآن آنست که خدای تعالی بیناست

تعملون باسط رزق خلقه من العرش الى الثرى بيانه الله يبسط

به چیزی که میکنید و وجه سوم آنست که حق سبحانه فراخ کننده روزی خلق خود از عرش تا ثری بیانش آنست که الله فراخ

الرزق لمن يشاء ويقدر باق بعد فناء خلقه من العرش الى الثرى

روزی برای هر که میخواهد و تنگ میسازد روزی کسی که خواهد و وجه چهارم آنست که حق سبحانه باقیست بعد از فنای مخلوقات از

بيانه كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال والاكرام باعث

و بیان او از قرآن آنست که هر که بر روی زمین است فنا شونده است و باقی ماند ذات پروردگار تو که خداوند بزرگی و بزرگی

الخلق بعد الموت من العرش الى الثرى للثواب والعقاب بيانه و

بعد از موت از عرش تا ثری برای ثواب و عذاب بیانش آنست که

ان الله يبعث من في القبور بار بالمؤمنين من العرش الى الثرى

خدا بر می انگیزد در روز قیامت کسانی را که در گورها اند و وجه ششم آنست که الله تعالی احسان کننده است از عرش تا ثری

بيانه هو البر الرحيم والسين على خمسة اوجه سميع لاصوات

بیانش آنست که بدرستی خدا احسان کننده و مهربان و سین بسم الله بر پنج وجه است اول آنکه خدا شنونده است آوازهای

خلقه من العرش الى الثرى بيانه ام يحسبون انا لا نسمع سرهم

خلق خود را از عرش تا ثری بیانش آنست ایشان می پندارند که ما نمی شنویم سر ایشان

ونجواهم سيد قد انتهى سؤدده من العرش الى الثرى بيانه الله

با یکدیگر میگویند آری می شنویم وجه دوم آنست که الله تعالی سرور است که بتحقیق رسیده است سالاری او از عرش تا ثری بیانش

٢٩٢

الصمد سريع الحساب مع خلقه من العرش الى الثرى بيانه

والله سريع الحساب سلام سلم خلقه من الظلمة من العرش

الى الثرى بيانه السلام المؤمن ساتر ذنوب عباده من العرش

الى الثرى بيانه غافر الذنب وقابل التوب والمنيم على اثناعشر

وجهها مالك الخلق من العرش الى الثرى بيانه الملك القدوس

مالك خلقه من العرش الى الثرى بيانه قل اللهم مالك الملك

منان على خلقه من العرش الى الثرى بيانه بل الله يمن عليكم

مجيد على خلقه من العرش الى الثرى بيانه ذو العرش المجيد

مؤمن امن خلقه من العرش الى الثرى بيانه وامنهم من خوف

مهيمن اطلع على خلقه من العرش الى الثرى بيانه المؤمن المهيمن

مقتدر على خلقه من العرش الى الثرى بيانه في مقعد صدق

عند مليك مقتدر مقيت على خلقه من العرش الى الثرى

بيانه وكان الله على كل شيء مقيتا مكرم اوليائه من العرش

الى الثرى بيانه ولقد كرمنا بني ادم منعم على خلقه من العرش

الى الثرى بيانه واسبغ عليكم نعمه ظاهرة وباطنة مفضل

٢٩٣

على خلقه من العرش الى الثرى بيانه ان الله لذو فضل على

واحسان كننده بر خلقان خود از عرش تا زمين بيانش آنكه بدرستى خداى تعالى هرآينه خداوند احسان است بر

الناس مصور خلقه من العرش الى الثرى بيانه الخالق البارئ

مردمان صورت دهنده خلقان خود است از عرش تا زمين بيانش آنكه خداى تعالى آفريننده

المصور وقال اهل الحقائق وانما المعنى في المعنى بسم الله

و صورت دهنده است و گفته اند اهل الحقايق جز اين نيست مراد در معنى تسميه

الرحمن الرحيم التيمن والتبرك وحث الناس على الابتداء

بركت جستن و بركت جستن و بر انگيختن مردمان بر آغاز كردن

في اقوالهم وافعالهم ببسم الله كما افتتح الله سبحانه وتعالى

در اقوال و افعال خود به تسميه چنانچه آغاز كرده است خداى تعالى

كتابه العزيز **فصل** اعلم ان الناس اختلفوا في هذا الاسم

كتاب عزيز خود را به تسميه بدانكه بدرستى مردمان اختلاف كرده اند در اين اسم

فقال خليل بن احمد وجماعة من اهل العربية انه اسم موضوع

پس گفته است خليل و جماعة از اهل عربيت كه بدرستى كه نام نهاده شده

لله عز وجل لا يشاركه فيه احد قال الله تعالى هل تعلم له سميا

براى خداى تعالى نيست شريك او را در آن اسم هيچكس گفت خداى تعالى آيا ميدانى براى آن خداى

يعني ان كل اسم لله تعالى مشترك بينه وبين غيره له على

يعنى هر اسميكه مر خداى تعالى راست مشترك است ميان او و ميان غير او و مر خداى را

الحقيقة ولغيره على المجاز الا هذا الاسم فانه مختص به لان

بر حقيقت و غير را بر مجاز مگر اين اسم كه خاصست بخداى تعالى زيرا كه

فيه معنى الربوبية والمعاني كلها تحته الا ترى انك اذا

در وى معنى خداوندى است و همه معانيها زير اوست آيا نمى بينى بدرستى تو كه هرگاه

اسقطت منه الالف بقي لله واذا اسقطت من لله اللام

كه جدا كنى از آن اسم الف را باقى ماند لله و هرگاه كه انداخته شود از لله لام

الاولى بقي له واذا اسقطت من له اللام بقي هو واختلفوا

اول را باقى ماند له هرگاه كه انداخته شود از له لام باقى ماند هو و اختلاف كرده اند

في اشتقاقه فقال النضر بن شميل هو من التأله وهو

در اشتقاق اين اسم پس گفته نضر اسم مشتق است از تأله است و اين تأله

التنسك والتعبد ويقال اله الاهة اي عبد عبادة وقال

عبادت كردن است و گفته اند الاهه يعنى پرستيده شد بر پرستيدن و گفته اند

٢٩٤

آخرون هو من الأله وهو الاعتماد ويقال ألهت إلى فلان

دیگران آن اسم مشتق از اله است و آن بمعنی تکیه کردن است گفته میشود

آله إلهاً أي فزعت إليه واعتمدت عليه معناه أن الخلق

یعنی فزع و زاری نمودم بسوی او و تکیه کردم برو و معنی این اسم آنست که بدرستی خلق

يفزعون ويتضرعون إليه في الحوادث والحوائج فهو يألههم

زاری و تضرع مینمایند بسوی او در حادثها و حاجتها پس الله پناه دهنده ایشانست

أي يجيرهم فسمي إلهاً كما يقال إمام للذي يؤتم به فالعباد

پس نامیده شد اله چنانچه گفته میشود امام مر کسی را که اقتدا کرده میشود باو پس بندگان

مولهون إليه أي مضطرون إليه في المنافع والمضار كالواله

واله اند بسوی او یعنی بیچاره اند بسوی او در نفعها و ضررها همچو حیران

المضطر المغلوب وقال أبو عمرو بن العلاء هو من ألهت في

بیچاره مغلوب و گفته است ابو عمرو آن اسم مشتق است از الهت شدم

الشيء إذا تحيرت فيه فلم تهتدي إليه ومعناه أن العقول

الشیء گوئی تو این را وقتیکه حیران شوی پس راه نیابی بسوی آن و معنی این اسم آنست بدرستیکه عقلها

تتحير في كنه صفته وعظمته والإحاطة بكيفيته فهو إله

حیران گشته در نهایت صفتهای او و بزرگی او و فرا گرفتن چگونگی او پس آن خدا ایشان حیرت

كما يقال للمكتوب كتاباً وللمحسوب حساباً وقال المبرد هو

چنانچه گفته میشود مکتوب را کتاب و مر حساب کرده شده را حساب و گفته است مبرد آن اسم

من قول العرب ألهت إلى فلان أي سكنت إليه فكأن الخلق

مشتق است از قول عرب الهت الی فلان ای آرام گرفتم بسوی او پس گویا خلق

يسكنون ويطمئنون بذكره قال الله عز وجل ألا بذكر الله

سکون و آرام میگیرند بیاد او گفت خدا ... آگاه باشید که بیاد خدا

تطمئن القلوب وقيل أصله من الوله وهو ذهاب العقل

آرام میگیرد دلها و گفته شده است اصل آن اسم از وله است و آن رفتن عقل است

لفقدان من يعز عليه فكأنه يسمى بذلك لأن القلوب توله

از جهت ناپدید شدن کسیکه ارجمند است برو پس گویا نامیده شده خدا بآن اسم زیراکه دلها شیفته

بمحبته وتضطرب وتشتاق عند ذكره وقيل معناه المحتجب

محبت او و مضطرب و مشتاق میگردد نزد یاد کردن او و گفته اند معنی او در حجاب شونده

لأن العرب إذا عرفت شيئاً ثم حجب عن أبصارها سمته لاهاً

زیراکه عرب وقتیکه میشناسند چیزی را پس پوشیده شود از چشمان ایشان نامیده اند

٢٩٥

مجمع البحار ٥

صحاح ٥

يقال لاهت العروس تلوه لوها اذا احتجبت فالله تعالى هو

الظاهر بالربوبية بالدلائل والاعلام والمحتجب من جهة الكيفية

عن الاوهام وقيل معناه المتعالي يقال لاه اي ارتفع ومنه

قيل للشمس الهة وقيل معناه القادر على الاختراع وقيل معناه

السيد الرحمن الرحيم قال قوم هما بمعنى واحد وهو ذو

الرحمة وهما من صفات الذات وقيل هما بمعنى ترك عقوبة

من يستحق العقوبة واسداء الخير الى من لا يستحقه وهما من

صفات الفعل وفرق الآخرون بينهما فقالوا الرحمن للمبالغة

ومعناه الذي وسعت رحمته كل شيء والرحيم دون ذلك في

الرتبة وقال بعضهم الرحمن العاطف على جميع خلقه مؤمنهم

وكافرهم برهم وفاجرهم بان خلقهم ورزقهم قال الله ورحمتي

وسعت كل شيء والرحيم بالمؤمنين خاصة بالهداية والتوفيق

في الدنيا وبالجنة والرؤية في الآخرة قال الله تعالى وكان

بالمؤمنين رحيما فالرحمن خاص اللفظ عام المعنى والرحيم عام

اللفظ خاص المعنى فالرحمن خاص من حيث انه لا يجوز ان يسمى

٢٩٦

به احد غير الله عام من حيث انه يشمل جميع الموجودات

از هيچكس غير خدا عام معنى او ازين جهت كه در ميگيرد همه موجودات را

من طريق الخلق والرزق والنفع والدفع والرحيم عام من حيث

از راه آفريدن و روزى دادن و نفع رسانيدن و دور داشتن زيان و عامست از جهت

اشتراك المخلوقين في المسمى به خاص من طريق المعنى لانه يرجع

شريك بودن همه مخلوقات در چيزى كه نام ميده شد بان رحيم همه جا يافته ميشود و خاصست از راه معنى زيرا كه

الى اللطف والتوفيق وقال ابن عباس رضي الله عنهما هما

بسوى لطف و توفيق و گفت ابن عباس كه آن دو

اسمان دقيقان احدهما ادق من الاخر وقال مجاهد الرحمن باهل

اسم باريك اند يكى باريك از ديگريست كه معنى رحمن مهربانست

الدنيا والرحيم باهل الاخرة وفي الدعا يا رحمن الدنيا يا رحيم

و دنيا و معنى رحيم مهربانست باهل آخرت و در دعا آمده اى رحمن دنيا و اى رحيم

الاخرة وقال الضحاك الرحمن باهل السماء حين اسكنهم

آخرت كه معنى رحمان مهربانست باهل آسمان ازين جهت كه جا داد ايشانرا

السموت وطوقهم الطاعات وجنبهم الافات وقطع عنهم

در آسمانها و طوق گردانيد در گردنهاى ايشان طاعتها را و دور داشت ايشانرا از آفتها و قطع كرد از

المطاعم واللذات والرحيم باهل الارض حين ارسل اليهم

خوردنيها و لذتها و معنى رحيم اينست كه مهربانست باهل زمين ازين جهت كه فرستاد بسوى ايشان پيغمبران

الرسل وانزل عليهم الكتب وقال عكرمة الرحمن برحمة واحدة

و فرود آورد بايشان كتابها و گفت عكرمه رحمن رحمت كننده است بيك رحمت

والرحيم بمائة رحمة وروى ابو هريرة رضي الله تعالى عنه

و رحيم مهربانست بصد رحمت و روايت كرده است ابو هريره

عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال ان لله عز وجل مائة رحمة وانه

كه رسول خدا فرموده است بدرستيكه خداى راست صد رحمت است و بدرستيكه

انزل منها رحمة واحدة الى الارض فقسمها بين خلقه

فرود آورده است ازان صد رحمت يك رحمت بسوى زمين پس قسمت كرد آن يك رحمت را در ميان خلق خود

فيها يتعاطفون وبها يتراحمون واخر تسعة وتسعين لنفسه

بآن يك مهربانى ورزند و نگاه داشته است نود و نه رحمت براى ذات خود

يرحم بها عباده يوم القيمة وفي لفظ اخر وان الله ضام هذه

كه مهربانى خواهد كرد بآنها در روز قيامت و در لفظ ديگر آمده است كه بدرستيكه خداى تعالى ضم خواهد گردانيد

٢٩٧

إلى تلك فيكملها مائة ويرحم بها عباده يوم القيمة الرحمن

یک رحمت دنیا را بسوی آن نود و نه رحمت پس کامل خواهد ساخت آنها را بصد رحمت پس رحمت خواهد کرد آن

الذي إذا سئل أعطى والرحيم الذي إذا لم يسأل غضب وقال

کسیست که وقتی که سوال کرده شود عطا کند و رحیم کسیست که وقتی که سوال کرده نشود خشم کند و فرمود

النبي صلى الله عليه وسلم في حديث أبي هريرة رض من لا يسأل الله يغضب

نبی صلعم در حدیث ابی هریره رض کسیکه سوال نکند از خدای خشم میگیرد

عليه وقال الشاعر الله يغضب إن تركت سؤاله وبني آدم

بروی و گفته است شاعر الله خشم میگیرد اگر ترک کنی سوال از وی و پسر آدمی

حين يسأل يغضب الرحمن بالنعماء وهي ما أعطى وحبى

هنگامیکه سوال کرده میشود خشم میگیرد مهربان است به نعما و آن نعما چیزیست که عطا کرده و داد

الرحيم بالآلاء وهي ما صرف وذوى الرحمن بالإنقاذ من

مهربان است بالاء و آن چیزیست که باز گردانید و دور ساخت از بلا ها رحمان است بخلاص کردن

النيران كما قال جل من قائل وكنتم على شفا حفرة من النار

آتش های دوزخ چنانکه فرمود خدای تعالی که بزرگ است از گوینده و بودید شما بر کنار حفره ای از آتش

فأنقذكم منها والرحيم بإدخال الجنان كما قال ادخلوها بسلم

پس خلاص داد شما را از آن آتش و رحیم است بدر آوردن در بهشتها چنانکه فرمود خدای تعالی در آیید در

آمنين الرحمن برحمة النفوس والرحيم برحمة القلوب الرحمن

بهشتها با سلامت از جانب خدای تعالی و در آنحال که ایمن باشید از هر خوف رحمن

بكشف الكروب والرحيم بغفران الذنوب بتبيين الطريق

بکشادن و دور کردن غمها و شدتها و رحیم است به بخشیدن گناهان به بیان کردن راه حق

والرحيم بالعصمة والتوفيق الرحمن بغفران السيئات وإن

و رحیم است بنگاه داشتن از گناه و توفیق طاعت رحمن است به بخشیدن بدیها اگرچه بزرگ باشند

كن عظيمات والرحيم بقبول الطاعات وإن كن غير صافيات

و رحیم است بقبول کردن طاعتها اگرچه باشد غیر صافی از عیب

الرحمن بمصالح معاشهم الرحيم بمصالح معادهم الرحمن الذي

رحمن است بمصلحت های زندگانیهای ایشان و رحیم است بمصلحت های بازگشت ایشان یعنی قیامت

يرحم ويقدر على كشف الضر ودفع الشر الرحيم يرزق ويطعم

که مهربانی کند و قادر باشد بر دور کردن ضرر و دفع کردن بدی و رحیم است که طعام میدهد و روزی میرساند

ولا يطعم إن الله هو الرزاق ذو القوة المتين الرحمن بمن يجحده

و او را طعام خورانیده نمیشود که احتیاج بطعام ندارد بدرستیکه خدا همان است روزی دهنده و خداوند دانائی و استوار رحمن است

وَالرَّحِيمُ بِمَنْ وَحَّدَهُ اَلرَّحْمٰنُ بِمَنْ كَفَرَهُ وَالرَّحِيمُ بِمَنْ شَكَرَهُ

رحیم بر کسیکه یگانه یافت او را و رحمن بر کسیکه کفران کرد نعمتهای او را و رحیم ست بر که شکر نعمتش کرد

اَلرَّحْمٰنُ بِمَنْ قَالَ لَهُ نِدًّا وَالرَّحِيمُ بِمَنْ قَالَ فَرْدًا **فَصْلٌ** قُلْ

رحمن ست بر کسیکه قایل شود شریک او و رحیم ست بر کسی که قایل شود بر فرد ایستادگی او بگو

بِسْمِ اللّٰهِ تَجِدْ عَفْوَ اللّٰهِ هٰذَا سَمَاعُكَ مِنَ الْقَارِي فَكَيْفَ سَمَاعُكَ

بسم الله تا یابی عفو الله را این شنیدن تست از قاری پس چگونه باشد شنیدن تو

مِنَ الْبَارِي فَهٰذَا سَمَاعُكَ وَالْعَمُّ بَاقٍ فَكَيْفَ سَمَاعُكَ وَالرَّبُّ سَاقٍ

از خالق این شنیدن تست در انحال که غم باقیست پس چگونه باشد شنیدن تو در انحال که پروردگار ساقی

فَهٰذَا سَمَاعُكَ بِوَاسِطَةٍ فَكَيْفَ سَمَاعُكَ بِلَا وَاسِطَةٍ فَهٰذَا سَمَاعُكَ

این شنیدن تست بواسطه پس چگونه باشد شنیدن تو بی واسطه این شنیدن تست

فِي دَارِ الْغُرُورِ فَكَيْفَ سَمَاعُكَ فِي دَارِ السُّرُورِ فَهٰذَا سَمَاعُكَ فِي

در سرای بازی پس چگونه باشد شنیدن تو در سرای خوشی این شنیدن تست در

دَارِ الشَّيْطَانِ فَكَيْفَ سَمَاعُكَ فِي جِوَارِ الرَّحْمٰنِ فَهٰذَا سَمَاعُكَ مِنْ

سرای شیطان پس چگونه باشد شنیدن تو در همسایگی رحمان این شنیدن تست از بنده

عَبْدٍ ذَلِيلٍ فَكَيْفَ سَمَاعُكَ مِنَ الْمَلِكِ الْجَلِيلِ هٰذِهِ لَذَّةُ الْخَبَرِ

خوار ... پس چگونه باشد شنیدن تو از پادشاه بزرگ این لذت خبر ست

فَكَيْفَ لَذَّةُ النَّظَرِ هٰذِهِ لَذَّةُ الْمُجَاهَدَةِ فَكَيْفَ لَذَّةُ الْمُشَاهَدَةِ

پس چگونه باشد لذت نظر این لذت مجاهده ست پس چگونه باشد لذت مشاهده

هٰذِهِ لَذَّةُ الْبَيَانِ فَكَيْفَ لَذَّةُ الْعِيَانِ هٰذَا لَذَّةُ الْمُغَايَبَةِ

این لذت بیان ست پس چگونه باشد لذت آشکارا دیدن حق این لذت غایبانه ست

فَكَيْفَ لَذَّةُ الْمُعَايَنَةِ **فَصْلٌ** قُلْ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي تَعَالَى عَنِ

پس چگونه باشد لذت بچشم دیدن بگو بنام خدای که برتر ست از

الْأَضْدَادِ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي تَنَزَّهَ عَنِ الْأَنْدَادِ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي تَقَدَّسَ

ضدها بنام خدای که پاک ست از شریکان بنام خدای که پاک ست

عَنِ اتِّخَاذِ الْأَوْلَادِ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي نَوَّرَ الْأَنْوَارَ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي

از گرفتن فرزندان بنام آنکه روشن گردانید نورها را بنام آنکه

أَكْرَمَ الْأَبْرَارَ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي قَدَّرَ الْأَقْدَارَ وَنَوَّرَ الْقُلُوبَ وَالْأَبْصَارَ

بزرگی داد نیکوکاران را بنام آنکه اندازه ساخت همه چیز را و روشن گردانید دلها و چشمها را

بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي تَجَلَّى لِقُلُوبِ الْأَبْرَارِ فِي أَوْقَاتِ الْأَسْحَارِ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِي

بنام آنکه تجلی نمود در دلهای نیکوکاران در وقتها و ساعتها و سحرها بنام آنکه

عَلَّمَ الأَحْبَابَ الأَسْرَارَ فَغَمَرَهَا بِالأَنْوَارِ وَاسْتَوْدَعَهَا الأَسْرَارَ

آموخت دوستان حق را اسرار خود پس پوشیدان قلوب را با انوار و ودیعت سپرد آن را اسرار

وَأَزَاحَ عَنْهَا الأَخْطَارَ وَحَفِظَهَا مِنْ رِقِّ الأَغْيَارِ وَحَطَّ عَنْهَا

و دور گردانید از ان دلها خطرها را و نگهداشت آن دلها را از بندگی اغیار خود و دور کرد از آن دلها

الأَثْقَالَ وَالأَغْلَالَ وَالأَصَارَ وَالأَوْزَارَ إِذْ كَانَ مَوْصُوفًا فِي

گرانیها را و غلها و بارها و گناهان زیرا که بوده است خدای تعالی موصوف ستوده

الأَزَلِ بِالإِحْسَانِ وَالإِفْضَالِ وَغُفْرَانِ الذُّنُوبِ لأَهْلِ

در ازل به نیکو کردن و فضل نمودن و آمرزیدن گناهان مر اهل استغفار را

الاسْتِغْفَارِ قُلْ بِسْمِ اللهِ اسْمِ الَّذِي أَجْرَى الأَنْهَارَ وَأَنْبَتَ

بگو بسم الله نام کسی که روان گردانیده است جویها را و رویانیده است

الأَشْجَارَ اسْمِ مَنْ عَمَّرَ الْبِلَادَ بِأَهْلِ الطَّاعَةِ مِنَ الْعِبَادِ فَجَعَلَهُمْ

درختان را نام کسی که معمور گردانید شهرها را با اهل طاعت از بندگان خود پس گردانید ایشان

لَهَا أَوْتَادًا كَالْجِبَالِ فَصَارَتِ الأَرْضُ بِهِمْ لِمَنْ عَلَيْهَا كَالْمِهَادِ

برای آن بلاد میخها مانند کوهها پس گشت زمین بسبب ایشان مر کسانی را که بروی اند همچو گستر

فَهُمُ الأَرْبَعُونَ الأَخْيَارُ مِنَ الأَبْدَالِ الْمُنَزِّهُونَ الرَّبَّ عَنِ

پس ایشانند چهل تن برگزیدگان از ابدال پاک کننده اند حق تعالی را از

الشُّرَكَاءِ وَالأَنْدَادِ وَمُلُوكٌ فِي الدُّنْيَا وَشُفَعَاءُ الأَنَامِ يَوْمَ

شرک و انباز و ایشان پادشاه اند در دنیا و شفاعت کنندگان مر خلق را در روز

التَّنَادِ إِذْ خَلَقَهُمْ رَبِّي مَصْلَحَةً لِلْعَالَمِ وَرَحْمَةً لِلْعِبَادِ

قیامت زیرا که آفریده است ایشان را خدای تعالی از برای صلاح عالم و رحمت برای بندها

فصل بِسْمِ اللهِ لِلذَّاكِرِينَ ذُخْرٌ وَلِلأَقْوِيَاءِ عِزٌّ وَلِلضُّعَفَاءِ

بسم الله مر ذکر کنندگان را ذخیره است و توانا را عزت است و مر ناتوان را

حِرْزٌ وَلِلْمُحِبِّينَ نُورٌ وَلِلْمُشْتَاقِينَ سُرُورٌ بِسْمِ اللهِ رَاحَةُ الأَرْوَاحِ

پناه است و دوستان را نور است و مشتاقان را خوشی است تسمیه راحت الارواح است

بِسْمِ اللهِ نَجَاةُ الأَشْبَاحِ بِسْمِ اللهِ نُورُ الصُّدُورِ بِسْمِ اللهِ نِظَامُ

تسمیه خلاصی جسمها است تسمیه نور سینه ها است تسمیه نظام کارها

الأُمُورِ بِسْمِ اللهِ تَاجُ الْوَاثِقِينَ بِسْمِ اللهِ سِرَاجُ الْوَاصِلِينَ بِسْمِ

است تسمیه تاج عارفان است تسمیه چراغ واصلان است تسمیه

اللهِ مُغْنِي الْعَاشِقِينَ بِسْمِ اللهِ اسْمِ مَنْ أَعَزَّ عِبَادًا وَأَذَلَّ عِبَادًا

بی نیاز گرداننده است عاشقان را از غیر حق تسمیه نام کسی است که ارجمند گردانید بندگان را و خوار ساخت

۳۰۰

بسم الله اسم من جعل النار لاعدائه مرصادا وجعل الروح

تسمیه نام کسی است که گردانیده است آتش دوزخ را برای دشمنان خود جای انتظار و گردانید راحت

لاحبائه ميعادا بسم الله اسم الواحد بلا عدد بسم الله اسم

برای دوستان خود وعده کرده شده بنام خدای که واحد است بی شمار بنام خدای که

الباقي بلا امد بسم الله اسم القائم بلا عمد بسم الله افتتاح كل

باقیست بی نهایت بنام خدای که برپاست بی ستون تسمیه آغاز هر

سورة اسم من طابت به الخلوات اسم من به تمت الصلوات اسم

سورت است تسمیه نام کسی است که بیاد او خوش است خلوتها نام کسی است که تمام یافته است نمازها نام

من به حسنت الظنون اسم من سهرت له العيون اسم من قال

کسی است که بیاد او نیکوست گمانها نام کسی است که بیداری نموده است برای او چشمان نام کسی که گفت

للشيء كن فيكون اسم من تنزه عن المساس اسم من استغنى عن

همه چیزها را که پیدا شو پس پیدا میشود نام کسی است که پاکست از سودن نام کسی که بی نیاز است از

الاناس اسم من جل عن القياس قل بسم الله حرفا فحرفا تاخذ الاجر

مردمان نام کسی که بزرگست از اندازه بگو بسم الله یک یک حرف تا بگیری مزد

الفا الفا ويحط عنك الاوزار جرفا فجرفا من قالها بلسانه

هزار هزار و دور کرده شود از تو گناه جراف جراف هر که بگوید او را بزبان خود

شهد الدنيا ومن قالها بقلبه شهد العقبى ومن قالها بسره

گواه میشود برای او دنیا و هر که بگوید بدل خود گواه میشود برای او آخرت و هر که بگوید او را بسر خود

شهد المولى بسم الله كلمة طابت بها الفم وبسم الله كلمة لا يبقى

گواه میشود برای او مولی تسمیه کلمه ایست که شیرین میشود باو دهن تسمیه کلمه ایست که باقی نمی ماند

معها الغم كلمة تمت بها النعمة كلمة كشفت بها النقمة

با او غم کلمه ایست که تمام میشود باو نعمت کلمه ایست که دور کرده میشود باو عذاب

كلمة خصت بها هذه الامة كلمة جمعت بين جلال وجمال

کلمه ایست که خاص گردانیده شده است باو این امت کلمه ایست که جامع است میان جلال و جمال

فقوله بسم الله جلال في جلال وقوله الرحمن الرحيم جمال في جمال

پس قول او بسم الله جلال است در جلال است و قوله الرحمن جمال در جمال است

فمن شهد جلاله طاش ومن شهد جماله عاش كلمة جمعت بين

پس هر که مشاهده جلال او کرد هلاک شد یعنی فانی شد و هر که مشاهده جمال او کرد زنده گشت کلمه ایست که جامع است

قدرة ورحمة فالقدرة جمعت طاعة المطيعين والرحمة محقت

میان قدرت و رحمت پس قدرت جمع کرده طاعت فرمانبرداران را و رحمت ناچیز گردانید

ذُنوبَ المُذنبينَ

فصل

قُل بسمِ اللهِ فكأنّه يقولُ لي وصل

گناهان گناهکاران را . بگو بسم الله پس گویا که میفرماید خدای تعالی

مَن وَصَلَ إلى الطاعاتِ ثمّ بنورِ الطاعاتِ وَصَلَ إلى العِيانِ

هرکه رسید بسوی طاعت پس بنور طاعت رسید بسوی معاینه

ثمّ استغنى بالعِيانِ عن البيانِ فصارَ قلبُه وعاءً للأسرارِ

پس بی نیاز گشت بمعاینه از بیان پس گشت دل او آوند اسرار را

وعلومِ الأديانِ ومَن وَصَلَ إلى الحبيبِ نجا مِنَ النحيبِ ومَن وَصَلَ

و آوند علمهای ادیان و هرکه رسید بسوی دوست خلاص گشت از گریستن و هرکه رسید

إلى النظرِ استغنى عن الخبرِ ومَن وَصَلَ إلى الصمدِ نجا مِنَ الكمدِ

بنظر بی نیاز شد از خبر و هرکه رسید بصمد نجات یافت از اندوه

ومَن وَصَلَ إلى الرفاقِ نجا مِنَ الفراقِ ومَن وَصَلَ إلى ذي المجدِ

و هرکه رسید بموافقت دوست رستگاری یافت از جدائی و هرکه رسید بخداوند بزرگی

سَلِمَ مِنَ الوجدِ ومَن وَصَلَ إلى اللقاءِ أمِنَ مِنَ الشقاءِ

سلامتی یافت از درد فراق و هرکه رسید بلقا ایمن شد از بدبختی

فصل

قُل بسمِ اللهِ فالباءُ باري البرايا والسينُ ستّارُ الخطايا والميمُ

بگو بسم الله پس حرف با اشارت ست به پیدا کننده مخلوقات و سین ... و میم

المنّانُ بالعطايا وقيلَ إنّ الباءَ بريءٌ مِنَ الأولادِ والسينُ

منت نهنده بعطاها و گفته اند معنی با بیزار ست از فرزندان و سین

سميعُ الأصواتِ والميمُ مجيبُ الدعواتِ وقيلَ أطعِموا فإنّي

شنونده آوازهاست و میم مستجاب کننده دعاها و گفته اند معنی میم آنست که

مُطعِمُكم واسقُوا فإنّي ساقيكم وانظُروا إليّ فإنّي باقيكم وقيلَ

طعام دهید فقیران را که من طعام دهنده شما ام و معنی سین آنست که آب دهید تشنگان را که من آب دهنده شما ام

الباءُ بكاءُ التائبينَ والسينُ سجودُ العابدينَ والميمُ معذرةُ

و گفته اند که با اشارت بگریه تائبان ست و سین اشارت بسجود عابدان ست و میم اشارت بعذر خواهی

المذنبينَ وقيلَ اللهُ كاشفُ البلايا الرحمنُ مُعطي العطايا الرحيمُ

گناهکاران ست و گفته اند معنی الله دور کننده بلاهاست و رحمن دهنده عطاها و رحیم

غافرُ الخطايا اللهُ للعارفينَ الرحمنُ للعابدينَ الرحيمُ للمذنبينَ

بخشنده گناهان ست الله نصیب عارفان ست رحمان مرعابدان راست رحیم برای گناهکاران

اللهُ الذي خلقكم وهو أحسنُ الخالقينَ الرحمنُ الذي رزقكم

الله پیدا کننده ست که آفرید شما را او نیکوترین پیدا کنندگان ست رحمن آنست که روزی داد شما را

۳۰۲

وَهُوَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ الرَّحِيمُ الَّذِي يَغْفِرُ لَكُمْ وَهُوَ خَيْرُ الْغَافِرِينَ

واو بهترین رزق دهندگان ست رحیم آنست که بیخشد شمارا واو بهترین بخشندگان ست

وَقِيلَ اللّٰهُ بِإِسْبَاغِ النِّعَمِ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ بِالْجُودِ وَالْكَرَمِ اللّٰهُ

و گفته اند الله ست بتمام گردانیدن نعمت ها و رحمن و رحیم ست به بخشش و کرم خدا است

بِإِخْرَاجِنَا مِنَ الْبُطُونِ الرَّحْمٰنُ بِإِخْرَاجِنَا مِنَ الْقُبُورِ الرَّحِيمُ بِإِخْرَاجِنَا

به بیرون آوردن ما از شکم و رحمن ست به بیرون آوردن ما از گورها و رحیم ست به بیرون آوردن ما

مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ **فَصْلٌ** رَحِمَ اللّٰهُ مَنْ خَالَفَ الشَّيْطَانَ

از تاریکی کفر و عصیان بسوی نور طاعت و ایمان رحمت کند الله تعالی کسی را که خلاف کند شیطان را

وَجَانَبَ الْعِصْيَانَ وَاتَّقَى النِّيرَانَ وَأَكْثَرَ الْإِحْسَانَ وَأَدَامَ ذِكْرَ

و پرهیز کند گناه را و بترسد از آتش دوزخ و بسیار کند احسان بخلق و ادام و همیشه ذکر کند

الرَّحْمٰنِ فَقَالَ بِسْمِ اللّٰهِ رَحِمَ اللّٰهُ مَنِ اعْتَصَمَ بِاللّٰهِ وَأَنَابَ إِلَى

خدای تعالی را پس بگوید بسم الله رحمت کند خدای تعالی کسی را که چنگ زند بخدای تعالی و بازگردد بسوی

اللّٰهِ وَتَوَكَّلَ عَلَى اللّٰهِ وَاشْتَغَلَ بِذِكْرِ اللّٰهِ فَقَالَ بِسْمِ اللّٰهِ رَحِمَ اللّٰهُ

خدا و تکیه کند بر خدای تعالی و مشغول شود بیاد خدای تعالی پس بگوید تسمیه رحمت کند خدای

مَنْ زَهِدَ فِي الدُّنْيَا وَرَغِبَ فِي الْآخِرَةِ وَصَبَرَ عَلَى الْأَذَى وَشَكَرَ

کسی را که ترک کرد دنیا و مایل شود در آخرت و صبر کرد بر بلاکت و شکر کرد

عَلَى النَّعْمَاءِ وَاشْتَغَلَ بِذِكْرِ الْمَوْلَى فَقَالَ بِسْمِ اللّٰهِ طُوبَى لِعَبْدٍ

بر نعمت و مشغول شد بیاد مولی پس گفت تسمیه خوشی ست بنده را

اجْتَنَبَ الطَّاغُوتَ وَقَنَعَ مِنَ الدُّنْيَا بِالْقُوتِ وَاشْتَغَلَ بِذِكْرِ

که پرهیز کرد بت و شیطان را و بسنده شد از دنیا بقوت ضروری و مشغول شد بذکر

الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ فَيَقُولُ **مَجْلِسٌ** فِي قَوْلِهِ تَعَالَى وَتُوبُوا

زنده که نمی میرد پس بگوید مجلس ست در بیان قول خدای تعالی توبه کنید

إِلَى اللّٰهِ جَمِيعًا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَهٰذَا خِطَابٌ

بسوی خدای تعالی همه ای مومنان شاید که رستگاری یابید این خطاب ست

لِلْعُمُومِ بِالتَّوْبَةِ وَحَقِيقَةُ التَّوْبَةِ فِي اللُّغَةِ الرُّجُوعُ يُقَالُ تَابَ

همگنانرا بتوبه حقیقت توبه در زبان عرب بازگشتن ست گفته میشود توبه کرد

فُلَانٌ مِنْ كَذَا أَيْ رَجَعَ عَنْهُ فَالتَّوْبَةُ هِيَ الرُّجُوعُ عَمَّا كَانَ

فلان از چنین یعنی بازگشت از آن پس توبه بازگشتن ست از آنچه

مَذْمُومًا فِي الشَّرْعِ إِلَى مَا هُوَ مَحْمُودٌ فِي الشَّرْعِ وَالْعِلْمُ بِأَنَّ الذُّنُوبَ

بد باشد در شرع بسوی آنچه نیکو و ستوده باشد در شرع و دانستن آنکه گناه

وَالْمَعَاصِي مُهْلِكَاتٌ وَمُبْعِدَاتٌ مِنَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنْ جَنَّتِهِ
ومعصیت هلاک کننده است ودور اندازنده است از خدای تعالی واز بهشت او

وَتَرْكُهَا مُقَرِّبٌ اِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَجَنَّتِهِ فَكَأَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ
وترک این معاصی نزدیک کننده است بسوی خدا وبهشت او پس گویا خدای تعالی میفرماید

اِرْجِعُوا اِلَيَّ مِنْ هَوَى نُفُوسِكُمْ وَتَوَقُّفِكُمْ مَعَ شَهَوَاتِكُمْ عَسَى
باز گردید بسوی من از هوای نفسهای خویش واز استادن بشهوتهای خویش نزدیک است

اَنْ تَظْفَرُوا بِبُغْيَتِكُمْ عِنْدِي فِي الْمَعَادِ وَتَبْقَوْا فِي نَعِيْمِي فِي
که ظفر یابید بمطلب خود نزد من در آخرت وباقی مانید در نعمت در

دَارِ الْبَقَاءِ وَالْقَرَارِ وَتُفْلِحُوا وَتَفُوزُوا وَتَنْجُوا وَتَدْخُلُوا
دار بقا ودار آرام ورستگار شوید وبمقصود رسید ونجات یابید ودر آیید

بِرَحْمَتِي الْجَنَّةَ الْعُلْيَا الْمُعَدَّةَ لِلْاَبْرَارِ وَخَاطَبَهُمْ اَيْضًا بِخِطَابِ
در بهشت برین که آماده است برای گناهگاران وخطاب کرد ایشان نیز بخطاب

الْخُصُوصِ وَالْاِقْتِضَاءِ فَقَالَ تَعَالَى يَا اَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا تُوبُوا
خاص وخطاب طلب پس گفت ای آنکه ایمان آورده اید باز گردید

اِلَى اللّٰهِ تَوْبَةً نَصُوحًا عَسَى رَبُّكُمْ اَنْ يُكَفِّرَ عَنْكُمْ سَيِّئَاتِكُمْ
بسوی خدای تعالی باز گشتنی خالص نزدیک است خداوند شما دور کند از شما گناهان شما

وَيُدْخِلَكُمْ جَنّٰتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْاَنْهٰرُ وَمَعْنَى النَّصُوحِ الْخَالِصُ
ودر آرد شما را در بهشتها که روان است از زیر درختان آن جویها ومعنی نصوح است که خالص باشد

لِلّٰهِ تَعَالَى الْخَالِي مِنَ الشَّوَائِبِ مَاْخُوذٌ مِنَ النِّصَاحِ وَهُوَ الْخَيْطُ
برای خدای تعالی خالی از خلط چیزها دیگر گرفته شده است از نصاح که بمعنی ریسمان است

وَهُوَ تَوْبَةٌ مُجَرَّدَةٌ لَا تَتَعَلَّقُ بِشَيْءٍ وَلَا يَتَعَلَّقُ بِهَا شَيْءٌ يَكُونُ
وآن توبه خالص است که نچسپد بچیزی ونه چسپد با وی چیزی که باشد

الْعَبْدُ مَعَهَا مُسْتَقِيْمًا عَلَى الطَّاعَةِ غَيْرَ مَائِلٍ اِلَى الْمَعْصِيَةِ
بنده با آن توبه راست بر عبادت نه میل کننده بسوی گناه

لَا يَرُوغُ كَمَا يَرُوغُ الثَّعْلَبُ وَلَا يُحَدِّثُ نَفْسَهُ بِعَوْدٍ اِلَى الْمَعْصِيَةِ
باز نگردد چون باز گردیدن روباه وسخن نکند بالنفس خویش بباز گشتن را بسوی نافرمانی

وَلَا ذَنْبٍ مِنَ الذُّنُوبِ وَاَنْ يَتْرُكَ الذَّنْبَ لِلّٰهِ خَالِصًا كَمَا
ونه بهیچ گناهی از گناهان وآنکه بگذارد گناه را خالص برای خدا چنانچه

ارْتَكَبَهُ لِهَوًى خَالِصًا حَتَّى يُخْتَمَ لَهُ بِحُسْنِ الْخَاتِمَةِ فَاِنَّ التَّوْبَةَ
اختیار آن گناه کرده بود از جهت هوای نفس خالص تا ختم کرده شود ویرا به نیکوی خاتمه در توبه نصوح

۳۰۴

صحاح ۱۲

مِنْ سَائِرِ الذُّنُوبِ وَاجِبَةٌ بِإِجْمَاعِ الْأُمَّةِ وَقَدْ ذَكَرَ اللّٰهُ سُبْحَانَهُ
وَتَعَالَى التَّائِبِينَ فِي غَيْرِ مَوْضِعٍ قَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ إِنَّ اللّٰهَ يُحِبُّ
التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ فَذَكَرَ أَنَّهُ يُحِبُّهُمْ لِتَوْبَتِهِمْ وَ
تَطَهُّرِهِمْ مِنَ الذُّنُوبِ الْمُبْعِدَةِ عَنْهُ عَزَّ وَجَلَّ وَقَالَ فِي مَوْضِعٍ
آخَرَ التَّائِبُونَ الْعَابِدُونَ الْحَامِدُونَ السَّائِحُونَ الرَّاكِعُونَ
السَّاجِدُونَ الْآمِرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّاهُونَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ
الْحَافِظُونَ لِحُدُودِ اللّٰهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ فَذَكَرَ اسْمًا مَعْرُوفًا
يَعْنِي التَّائِبُونَ ثُمَّ وَصَفَهُ بِهٰذِهِ الْأَوْصَافِ الْحَمِيدَةِ فَعُلِمَ
أَنَّ التَّائِبَ مَنْ هٰذِهِ صِفَتُهُ فَإِذَا اتَّصَفَ بِهَا اسْتَحَقَّ الْبِشَارَةَ

بشارت

وَالْإِيمَانَ بِقَوْلِهِ وَبَشِّرِ الْمُؤْمِنِينَ **فَصْلٌ** وَالَّذِي عَنْهُ التَّوْبَةُ
مِنَ الذُّنُوبِ كَبَائِرُ وَصَغَائِرُ أَمَّا الْكَبَائِرُ فَقَدِ اخْتَلَفَ فِيهَا
الْعُلَمَاءُ فَمِنْهُمْ مَنْ قَالَ هِيَ ثَلَاثٌ وَقِيلَ أَرْبَعٌ وَقِيلَ سَبْعٌ وَقِيلَ
تِسْعٌ وَقِيلَ إِحْدَى عَشَرَةَ وَكَانَ ابْنُ عَبَّاسٍ رض إِذَا بَلَغَهُ قَوْلُ ابْنِ
عُمَرَ الْكَبَائِرُ سَبْعٌ يَقُولُ هِيَ إِلَى سَبْعِينَ أَقْرَبُ مِنْهَا إِلَى سَبْعَةٍ
وَكَانَ يَقُولُ كُلُّ مَا نَهَى اللّٰهُ عَنْهُ فَهُوَ كَبِيرَةٌ وَقِيلَ إِنَّهَا مُبْهَمَةٌ

لا يعرف عددها كليلة القدر وساعة يوم الجمعة ليعظم

جد الناس في طلبها فكذلك كبائر ليشتد حذر الناس من

نزول الذنوب كلها وقيل كل ما اوعد الله عليه بالنار فهو

كبيرة وقيل كل ما اوجب الحد في الدنيا فهو كبيرة وقد جمعها

بعض العلماء بالله عز وجل فقال هي سبع عشرة اربعة في

القلب وهي الشرك بالله والاصرار على معصية الله والقنوط

من رحمة الله والامن من مكر الله واربع في اللسان وهي

شهادة الزور وقذف المحصن واليمين الغموس وهي التي

يحق بها باطل او يبطل بها حق او يقطع بها مال امرء مسلم

باطلا ولو سواكا من اراك والسحر وثلاث في البطن وهي شرب

الخمر والمسكر من كل شراب واكل مال اليتيم ظلما واكل الربوا

وهو يعلم به واثنتان في الفرج وهما الزنا واللواطة واثنتان

في اليدين وهما القتل والسرقة وواحدة في الرجلين وهي

الفرار من الزحف الواحد من اثنين والعشرة من عشرين و

المائة من المائتين وواحدة في جميع الجسد وهي عقوق الوالدين

فهو ان لا تبر قسمهما اذا اقسما عليك وان تضربهما

و آن عقوق استنا که راست نکنی تو سوگند ایشان هرگاه که سوگند خورند بر تو و اگر بزنی ایشان را

اذا سباك وان لا تعطيهما اذا سالاك وان لا تطعمهما

وقتیکه دشنام دهند ترا و اگر ندهی ایشان را چیزی وقتیکه طلب کنند از تو و اگر طعام ندهی ایشان را

اذا جاعا واستطعماك **فصل** واما الصغائر فالامر

وقتیکه گرسنه شوند و طلب طعام کنند از تو و اما گناهان صغیره پس بیشتر اند از آنکه

ان تحصى ولا سبيل الى تحقيق معرفتها وبيان حصرها لكنا

توان شمرده و هیچ راهی نیست بسوی تحقیق شناختن آن و بیان ضبط آن لیکن

نعلم ذلك بشواهد الشرع وانوار البصائر فان مقصود الشرع

میدانیم آن را بگواهان شرع که آیات و احادیث اند و بنورهای باطن پس بدرستی مقصود شرع

سياق الخلق وقربه وجواره الى الله عز وجل بترك الذنوب

راندن خلق است طرف خدای تعالی نزدیکی و همسایگی او بترک گناهان

كما قال تعالى وذروا ظاهر الاثم وباطنه ومنها النظر الى

چنانچه فرموده است خدای تعالی بگذارید گناه ظاهر و باطن را و بعضی از آن صغایر نظر کردن است بسوی

مستحسن والقبلة له والمضاجعة معه من غير جماع و

خوبروی خواه زن خواه امرد و بوسه دادن او را و همخواب شدن با او بی آنکه جماع کند و

السب لاخيه المسلم والشتم له دون القذف والضرب له

دشنام دادن برادر مسلمان را غیر دشنام زنا و زدن او را

والغيبة والنميمة والكذب وغير ذلك مما يطول شرحه

و غیبت کردن و سخن چینی و دروغ گفتن و غیر آنکه دراز است بیان آن

فاذا تاب المؤمن الكبائر اندرجت الصغائر في ضمنها لقوله

پس هرگاه توبه میکند مومن از کبایر درمی آیند صغایر در ضمن آن از جهت قول خدای

تعالى ان تجتنبوا كبائر ما تنهون عنه نكفر عنكم سيئاتكم

تعالی اگر پرهیز کنید از کبایر چیزیکه باز داشته میشوید از آن درگذریم و عفو کنیم از شما گناهان

الاية ولكن لا يطمع نفسه في ذلك بل يجتهد في التوبة عن

لیکن طمع ندهد نفس خود را در آن بلکه کوشش باید کرد در توبه کردن از

جميع الذنوب كبيرها وصغيرها كما قال الشاعر خل الذنوب

همه گناهان کبیره و صغیره چنانچه گفته است شاعر بگذار همه گناهان

كبيرها وصغيرها فهو التقى واصنع كماش فوق ارض

بزرگ و خورد را پس همین است تقوی و بکن چنانکه میکند رونده بالای زمین

الشوك يجد زما يرى لا تحقرن صغيرة ان الجبال من الحصا

چنانکه پرهیز می کند از ... حقیر شمارد هیچ گناه صغیره را بدرستی که کوهها از سنگریزه ها

لم تحقر وعن انس بن مالك رض انه قال نزل رسول الله صلى الله عليه

و از انس رض مرویست که او گفت که فرود آمد رسول صلعم

بواد هو واصحابه ليس فيه حطب ولا شيء يرونه فامرهم ان

خود با اصحاب او در وادی که نبود در وی هیزم و نه چیزی از جنس هیزم که در نظر آید پس فرمود یاران را

يحتطبوا فقالوا يا رسول الله ما نرى حطبا فقال لا تحقروا شيئا

که هیزم جمع کنند پس گفتند ای رسول خدا نمی بینیم هیچ هیزم پس فرمود که حقیر ندارید هیچ چیزی را

تاخذونه فجعل الرجل يجمع الشيء بعضه الى بعض حتى جمعوا

پس شروع کرد هر مردی که جمع کند هر چیزی را بعض آنرا بسوی بعض دیگر تا آنکه جمع کردند

سوادا عظيما فقال لاصحابه الا ترون هكذا تكون المحقرات

سیاهی بزرگ یعنی توده فراهم آوردند پس گفت مر یاران خود را آیا نمی بینید همچنین میباشد گناهان حقیر

من غير في شر حتى الذنب الصغير الى الصغير والكبير الى الكبير

از ... و بدی تا آنکه گناه خورد ... کرده شود بسوی گناه خورد و گناه بزرگ بسوی بزرگ

والخير الى الخير والشر الى الشر وقيل ان الذنب اذا صغر عند

و نیکی بسوی نیکی و بدی بسوی بدی و گفته اند گناه وقتیکه خورد باشد نزد

العبد عظم عند الله تعالى واذا استعظمه العبد صغر

بنده بزرگ میگردد نزد خدا تعالی و وقتیکه بزرگ پندارد او را بنده خورد میگردد

عند الله تعالى فانما يستعظم الذنب الصغير العبد المؤمن

نزد خدای تعالی پس جز این نیست که بزرگ پندارد گناه خورد را بنده مومن

بعظم ايمانه وسمو معرفته كما جاء في الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم

بسبب بزرگی ایمان خود و زیادتی معرفت خود چنانکه آمده است در حدیث از پیغمبر صلعم

انه قال المؤمن يرى ذنبه كالجبل فوقه يخاف ان يقع عليه

بدرستی فرمود که مومن می بیند گناه خود را همچون کوهی که بالای سر وی باشد میترسد از آنکه بیفتد بر وی

والمنافق يرى ذنبه كذباب طار على انفه فاطاره وقال

و منافق می بیند گناه خود را همچون مگسی پرنده بر بینی او که براند آنرا و گفته اند

بعضهم الذنب الذي لا يغفر قول الرجل ليت كل شيء عملته

بعضی علما گناهی که بخشیده نمیشود گفتن مرد است کاش که هر چیزی که کرده ام

مثل هذا وهذا من نقصان ايمانه وضعف معرفته وقلة

مثل آن بودی ... گناه را بسبب سهل شمرده و این معنی از نقصان ایمان و سستی معرفت و کمی

٣٠٨

٣٠٩

عِلْمِهِ بِجَلَالِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَوْ كَانَ عِنْدَهُ عِلْمٌ بِذَلِكَ لَرَأَى

دانش اوست به بزرگی خدای تعالی و اگر میبود پیش او علم به بزرگی حق تعالی هر آینه میدید

الصَّغِيرَ كَبِيرًا وَالْحَقِيرَ عَظِيمًا كَمَا أَوْحَى اللهُ تَعَالَى إِلَى بَعْضِ

گناه خورد را کلان و حقیر را بزرگ چنانچه وحی کرده است خدای تعالی بسوی بعضی از

أَنْبِيَائِهِ لَا تَنْظُرْ إِلَى قِلَّةِ الْهَدِيَّةِ وَانْظُرْ إِلَى عِظَمِ مُهْدِيهَا

پیغمبران خود مبین بسوی قلت هدیه و ببین بسوی بزرگی دهنده آن

وَلَا تَنْظُرْ إِلَى صِغَرِ الْخَطِيئَةِ وَانْظُرْ إِلَى كِبْرِيَاءِ مَنْ وَاجَهْتَهُ بِهَا

و نظر مکن بسوی خوردی گناه و ببین بسوی بزرگی کسیکه روبروی او شده بآن

وَلِهَذَا قَالَ مَنْ جَلَّتْ رُتْبَتُهُ وَعَظُمَتْ مَنْزِلَتُهُ عِنْدَ اللهِ عَزَّ

و ازین جهت گفته است کسیکه بزرگست مرتبه او نزد خدای تعالی

وَجَلَّ لَا صَغِيرَةَ بَلْ كُلُّ مُخَالَفَةٍ لِلهِ تَعَالَى فَهِيَ كَبِيرَةٌ وَقَالَ

نیست صغیره نزد او بلکه هر مخالفت فرموده خدا کبیره است گفته است

بَعْضُ الصَّحَابَةِ لِأَصْحَابِهِ مِنَ التَّابِعِينَ إِنَّكُمْ لَتَعْمَلُونَ أَعْمَالًا

یکی از صحابه رضی مریاران خود را از تابعین بدرستی شما هر آینه میکنید کارها

هِيَ أَدَقُّ فِي أَعْيُنِكُمْ مِنَ الشَّعْرِ كُنَّا نَعُدُّهَا عَلَى عَهْدِ رَسُولِ اللهِ

که باریک تر در چشمهای شما از موی بودیم ما میشمردیم آنها را در عهد رسول الله

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْمُوبِقَاتِ فَإِنَّمَا قَالَ ذَلِكَ لِقُرْبِهِمْ مِنَ الرَّسُولِ صَلَّى اللهُ

از جمله مهلکات پس جز این نیست که گفت آن صحابی این سخن از جهت نزدیک بودن

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمِنَ اللهِ جَلَّ جَلَالُهُ فَيَعْظُمُ مِنَ الْعَالِمِ مَا لَمْ يَعْظُمْ مِنَ الْجَاهِلِ

و بخدای تعالی پس بزرگ دانسته میشود از عالم گناهی که بزرگ دانسته نمیشود از جاهل

وَيُتَجَاوَزُ عَنِ الْعَامِّيِّ مَا لَا يُتَجَاوَزُ عَنِ الْعَارِفِ عَلَى قَدْرِ مَا بَيْنَهُمَا

و در گذاشته میشود از عامی آنچه درگذرده نمیشود از عارف به اندازه آنچه میان ایشان است

مِنَ التَّفَاوُتِ فِي الْعِلْمِ وَالْمَعْرِفَةِ وَالْمَنْزِلَةِ فَالتَّوْبَةُ فَرْضُ عَيْنٍ

از تفاوت در علم و معرفت و منزلت پس توبه فرض عین است

فِي حَقِّ كُلِّ شَخْصٍ لَا يُتَصَوَّرُ أَنْ يَسْتَغْنِيَ عَنْهَا أَحَدٌ مِنَ الْبَشَرِ

در حق هر کسی تصور نمیشود که بی نیاز باشد هیچ یکی از آدمیان

لِأَنَّهُ لَا يَخْلُو عَنْ مَعْصِيَةِ الْجَوَارِحِ فَإِنْ خَلَا عَنْهَا فَلَا يَخْلُو عَنِ

زیرا که هیچکس خالی نیست از معصیت اعضا و اگر خالی باشد از آن معصیت جوارح پس خالی نیست

الْهَمِّ بِالذُّنُوبِ بِالْقَلْبِ وَإِنْ خَلَا عَنْ ذَلِكَ فَلَا يَخْلُو مِنْ وَسْوَاسِ

قصد گناهان بدل و اگر خالی باشد از قصد گناه پس خالی نباشد از وسوسه

الشیطٰن بایراد الخواطر المتفرقة المذهلة عن ذکر الله تعالٰی

شیطان بدر آوردن خطرهای پریشان که غافل سازد از یاد خدای تعالٰی

فان خلا عنها فلا یخلو عن غفلة و تقصیر فی العلم بالله عز

پس اگر خالی باشد ازان پس خالی نخواهد بود از غفلت و قصور در دانستن ذات حق تعالٰی

و جل بصفاته و افعاله کل ذلک علی قدر منازل المؤمنین فی

و صفات و افعال او و همه این حالات بر قدر منازل مومنان ست در

احوالهم و مقاماتهم فلکل حال طاعات و ذنوب و حدود و

احوال و مقامات ایشان پس هر حال را طاعتهاست و گناههاست و حدود او

شروط تحفظها طاعة و ترکها و الغفلة عنها ذنب فیحتاج

شروط نگاهداشت آن طاعت ست و ترک آن و غافل بودن ازان گناه ست پس محتاج میشود

الی توبة و هو الرجوع عن التعویج الذی وجد الی سنن الطریق

بسوی توبه و آن توبه بازگشتن ست از کجی یافته شده بسوی طریق راه راست

المستقیم الذی شرع له و مقام اقیم فیها و منزلة مهدت له

که شرع ساخته شده ست برای او و بسوی مقامیکه استاده کرده شده ست در و منزل تیار کرده شده

فالکل مفتقر الی التوبة و انما یتفاوتون فی المقادیر فتوبة

پس همه کس محتاج ست بسوی توبه و تفاوت دارند مگر در مقدار آنچه ازان توبه کنند پس توبه

العوام من الذنوب و توبة الخواص من الغفلة و توبة خاص

عوام از گناهان ست و توبه خواص از غفلت ست و توبه خاص

الخاص من رکون القلب الی ما سوی الله عز و جل کما قال ذو

الخاص از میل دل ست بسوی غیر خدای تعالٰی چنانچه گفت

النون المصری رحمه الله توبة العوام من الذنوب و توبة

ذو النون مصری رح توبه عوام از گناه ست و توبه

الخواص من الغفلة و کما قال ابو الحسن النوری التوبة ان

خواص از غفلت و چنانچه گفته ست ابو الحسن نوری توبه آنست که

تتوب من کل شیء سوی الله عز و جل فشتان بین تائب یتوب

توبه بکنی از هر چیزی که غیر خدای تعالٰی ست پس بسی فرقست میان تائبی که توبه کند

من الزلات و تائب یتوب من الغفلات و تائب یتوب من رؤیة

از لغزشها و آنکه توبه کند از غفلتها و تائبی که توبه کند از دیدن

الحسنات و تائب یتوب من طمأنینة القلب الی غیر خالق

نیکوئیها و تائبی که توبه کند از آرام گرفتن دل بغیر آفریننده

(margin: او - بسیار مهیا شده اند)

(margin glosses: ۱۳۱۰ — رکون — السکون — السوی — دلیل — ایسر — الخالق)

البريات فالأنبياء عليهم السلام لم يستغنوا عن التوبة

مخلوقات پس پیغمبران ... نیز بی نیاز نبوده اند از توبه

ألا ترى إلى ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال ليغان على قلبي

نمی بینی آنچه مروی است از سرور پیغمبران ... بدرستی پرده تنگ انداخته میشود بردل

وإني لأستغفر الله عز وجل في اليوم والليلة سبعين مرة

و من بدرستی هر آینه طلب آمرزش میکنم از خدای ... در شبانه روز هفتاد بار

وآدم عليه السلام لما أكل من الشجرة المنهية تطايرت الحلل

و آدم ... هرگاه که خورد از درخت منهی پرید جامهای بهشت

عن جسده وبدت عورته وبقي التاج والإكليل على رأسه

از تنش و برهنه شد عورت او و باقی ماند تاج و اکلیل بر سرش

فاستحيى أن يرتفعا عنه فجاءه جبرئيل عليه السلام فأخذ

پس شرم داشت ... که دور شوند ازو پس آمد جبرائیل ... پس گرفت

التاج عن رأسه والإكليل عن جبينه ونودي هو وحواء أن

تاج را از سرش و اکلیل را از پیشانی او و ندا کرده شد او را و حوا را بآنکه

اهبطا من جواري فإنه لا يجاورني من عصاني فالتفت

فرود آئید از همسایگی من بدرستی همسایه نمیشود با من هرکه نافرمانی کند مرا پس نگاه کرد آدم

إلى حواء باكيا وقال لها هذا أول شؤم المعصية أخرجنا

بسوی حوا گریان و گفت او را این اول شامت گناه است که بیرون آورد ما را

من جوار الحبيب فأحوجا إلى التوبة والتضرع والافتقار

از همسایگی دوست پس محتاج ساخته شدند آدم و حوا بسوی توبه و عاجزی و زاری

والاستكانة والذلة من بعد عيش بارد وذلك الملك العظيم

و اظهار مسکنت و خواری پس از زندگی خنک و پس از آن پادشاهی بزرگ

والفضل الكبير والعز والدلال وارتفاع المنزلة في أشرف

و فضل بزرگ و بعد از آن عز و ناز و بلندی مرتبه در شریف ترین

الأمكنة وأطهرها وآمنها وأقربها إلى الله تعالى فلو استغنى

جاهای و پاک ترین جاها و ایمن ترین و نزدیک ترین آن بسوی خدای تعالی پس اگر

أحد عن التوبة وأمن من العدو وشؤم النفس ووسواس الشيطان

کسی از توبه و ایمن میشد از دشمن و شامت نفس و وسوسه شیطان

ومكائده واغتر بشرف المكان وطهارته والقرب إلى

و مکرهای او و مغرور میشد بشرف جا و پاکیزگی آن و قرب خدا

ذنوب منزلته لكان ذلك حقيقا بآدم عليه السلام فلم يستغن

نزدیک مرتبه او بود هر آینه سزاوار بآدم ع پس او مستغنی نشد

عن التوبة حتى تاب الله عليه لقوله عز وجل فتلقى آدم من

از توبه تا اینکه رجوع کرد خدای تعالی بر او بمغفرت بقول او پس فرا گرفت آدم از

ربه كلمات فتاب عليه إنه هو التواب الرحيم وروي عن

پروردگار خویش چند کلمه پس رجوع کرد پروردگار بر او بمغفرت پس هر آینه اوست قبول کننده توبه و مهربان

الحسن بن علي رض أنه قال لما تاب الله على آدم عليه السلام

حسن رض [illegible] او فرمود هرگاه که رجوع کرد خدای بر آدم برحمت و مغفرت و قبول

هنأته الملائكة فهبط جبرائيل عليه السلام وميكائيل و

مبارکباد گفتند او را فرشتگان پس فرود آمد جبرائیل ع و میکائیل و

إسرافيل عليه السلام فقالوا يا آدم قرت عيناك بتوبة الله

اسرافیل ع پس گفتند ای آدم خنک و روشن باد هر دو چشم تو بقبول توبه خدا

عليك فقال آدم يا جبرائيل فإن كان بعد هذه التوبة

تو را پس گفت آدم ای جبرائیل پس اگر باشد بعد از این توبه

سؤال فأين مقامي فأوحى الله إليه يا آدم ورثت ذريتك

سوال پس کجا باشد مقام من پس وحی فرستاد خدای تعالی بر او ای آدم میراث نهادم برای

التعب والنصب وورثتهم التوبة فمن دعاني منهم لبيته

رنج و مشقت و میراث نهادم ایشان را توبه پس هرکسیکه بخواند مرا از ایشان اجابت

كما لبيتك ومن سألني منهم المغفرة لم أبخل عليه فإني قريب

چنانچه ترا اجابت کردم و هرکه سوال کند آمرزش را بخل نکنم بر وی بدرستی من نزدیکم

مجيب يا آدم وأحشر التائبين من القبور في الجنة و

و اجابت کننده ام ای آدم حشر خواهم کرد تائبان را از گناهان در بهشت و

أخرجهم من قبورهم فرحين ضاحكين مستبشرين ودعاؤهم

بر آورم ایشان را از گور در آن حال که خوشحال و خندان باشند و دعای ایشان

مستجاب وكذلك نوح النبي صلى الله عليه الذي أغرق الله تعالى

مستجاب است و همچنین نوح [illegible] آنکه غرق گردانید خدای تعالی

أهل الشرق والغرب بدعوته والغيرة على عرضه ولتكذيبهم

همه اهل مشرق و مغرب را بدعای او و از جهت غیرت بر آبروی او و از جهت دروغگو داشتن

إياه وشدة غضبه عليهم لذلك وهو آدم الثاني لأن الخلق

او را و از جهت شدت خشم او بر ایشان از جهت آن تکذیب و آن نوح آدم دوم است زیرا که همه خلق

مِنْ ذُرِّيَّتِهٖ عَلٰى مَا قِيْلَ اِنَّهٗ لَمْ يَتَوَالَدِ الَّذِيْنَ كَانُوْا مَعَهٗ فِي

از اولاد او نيند بنا بر آنكه گفته اند كه هيچ فرزند نشد از آنانكه بودند با نوح ع در

السَّفِيْنَةِ مِنَ النَّاسِ غَيْرُ اَوْلَادِهِ الثَّلَاثَةِ وَهُمْ سَامٌ وَحَامٌ وَ

كشتى از مردم سواى اولاد او كه سه اند و ايشان سام و حام و

يَافِثُ فَالْخَلْقُ تَشَعَّبَتْ مِنْهُمْ وَمَعَ هٰذِهِ الْمَنْزِلَةِ قَالَ رَبِّ اِنِّيْ

يافث پس همه خلق بر آگنده شد از ايشان و با وجود اين مرتبه گفت اى پروردگار من بدرستيكه

اَعُوْذُ بِكَ اَنْ اَسْئَلَكَ مَا لَيْسَ لِيْ بِهٖ عِلْمٌ وَاِنْ لَا تَغْفِرْ لِيْ وَ

پناه مى جويم بتو از آنكه سوال كنم از تو چيزى كه نباشد مرا بآن علمى و اگر تو نيامرزى مرا و

تَرْحَمْنِيْ اَكُنْ مِّنَ الْخٰسِرِيْنَ وَاِبْرٰهِيْمُ الْخَلِيْلُ مَعَ جَلَالِ قَدْرِهٖ وَاصْطِفَاءِ

رحمت نكنى باشم از جمله زيان كاران و حضرت ابراهيم ع با بزرگى مرتبه او و با برگزيدگى نمودن

اللّٰهِ لَهٗ لِخُلَّتِهٖ وَجَعْلِهٖ اَبَا الْاَنْبِيَاءِ وَالْمُرْسَلِيْنَ كَمَا رُوِيَ اَنَّهٗ اَخْرَجَ

خداى تعالى براى دوستى خويش او را و گردانيدن او را پدر پيغمبران و مرسلان چنانكه مرويست كه بيرون آورده شد

مِنْ وَلَدِهٖ وَوَلَدِ وَلَدِهٖ اَرْبَعَةَ اٰلَافِ نَبِيٍّ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ

از فرزندان او و فرزندان فرزندان او چهار هزار پيغمبر ع

قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَجَعَلْنَا ذُرِّيَّتَهُمُ الْبَاقِيْنَ حَتّٰى نَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

فرمود خداى تعالى و گردانيده ايم فرزندان ابراهيم را باقى تا آنكه پيغمبر ما محمد ص

مِنْ وَلَدِهٖ وَمُوْسٰى وَعِيْسٰى وَدَاوٗدُ وَسُلَيْمَانُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَ

از فرزندان او بست و موسى و عيسى و داود ع

غَيْرُهُمْ لَمْ يَسْتَغْنِ عَنِ التَّوْبَةِ وَالْاِسْتِكَانَةِ وَالْاِفْتِقَارِ اِلَى

غير ايشان اولاد او بيند با اينهمه بزرگيها بى نياز نشد از توبه و اظهار مسكنت و احتياج بسوى

اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَقَالَ الَّذِيْ خَلَقَنِيْ فَهُوَ يَهْدِيْنِ وَالَّذِيْ هُوَ

خداى تعالى پس گفت آنخدايى كه آفريد مرا پس او براه راست مينمايد مرا و آنكه او

يُطْعِمُنِيْ وَيَسْقِيْنِ وَاِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِيْنِ وَالَّذِيْ يُمِيْتُنِيْ

طعام و آب ميرساند و وقتيكه بيمار شوم پس او شفا ميدهد مرا و آنكه ميميراند مرا

ثُمَّ يُحْيِيْنِ وَالَّذِيْ اَطْمَعُ اَنْ يَّغْفِرَ لِيْ خَطِيْٓئَتِيْ يَوْمَ الدِّيْنِ

پس زنده خواهد گردانيد و آنكه طمع ميدارم آنكه بيامرزد مرا گناهان مرا در روز قيامت

الْاٰيَةَ وَقَوْلُهٗ عَزَّ وَجَلَّ وَاَرِنَا مَنَاسِكَنَا وَتُبْ عَلَيْنَا اِنَّكَ اَنْتَ

تا آخر آيت و قول خداى حكايت از ابراهيم ع و اسمعيل ع و بنما ما را محلها و عبادات حج يا مطلق عبادات و توبه ما بپذير

التَّوَّابُ الرَّحِيْمُ وَمُوْسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ مَعَ جَلَالَةِ قَدْرِهٖ وَاصْطِفَاءِ

قبول كننده توبه و مهربانى و موسى عليه السلام با وجود بزرگى قدر و برگزيدن

اللهِ لَهُ لِلرِّسَالَةِ وَالْكَلَامِ وَاصْطِنَاعِهِ لِنَفْسِهِ وَالْقَائِهِ

خدای تعالی مر او را برای پیغمبری و سخن کردن با خود و برگزیدن برای ذات خویش و انداختن

الْمَحَبَّةَ عَلَيْهِ وَتَأْيِيدِهِ لَهُ بِالْمُعْجِزَاتِ الْبَاهِرَاتِ مِنَ الْيَدِ وَ

دوستی بر وی و قوت دادن مر او را بمعجزهای غالب از ید بیضا و

الْعَصَا وَالْآيَاتِ التِّسْعِ وَالْأَشْيَاءِ الَّتِي كَانَتْ لَهُ فِي التِّيهِ مِنْ

عصا و نشانهای نه و چیزهای که بود مر او را در بیابان از

عَمُودِ النُّورِ بِاللَّيْلِ وَالْمَنِّ وَالسَّلْوَى وَغَيْرِ ذٰلِكَ مِنَ الْآيَاتِ الَّتِي

ستون روشنائی در شب و باریدن ترنجبین و مرغ و غیر آن از معجزهای که

لَمْ تَكُنْ لِأَحَدٍ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قَبْلَهُ قَوْلُهُ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَلِأَخِي وَ

نبود دست مر هیچ یکی از پیغمبران پیش از وی و با اینهمه بزرگی میگوید ای پروردگار من بیامرز مرا و برادر مرا

أَدْخِلْنَا فِي رَحْمَتِكَ وَأَنْتَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَدَاوُدُ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

در آر ما را در رحمت خویش و تو مهربان تری از همه مهربانان و داود پیغمبر

مَعَ جَلَالَةِ قَدْرِهِ وَإِعْطَاءِ اللهِ لَهُ ذٰلِكَ الْمُلْكَ الْعَظِيمَ كَانَ

با بزرگی مرتبه او و دادن خدای تعالی مر وی را آن ملک عظیم که بود

حُرَّاسُهُ ثَلَاثَةً وَثَلَاثِينَ أَلْفَ حَارِسٍ وَكَانَ إِذَا قَرَأَ الزَّبُورَ

پاسبانان او سی و سه هزار و بود و چون میخواند زبور را

اصْطَفَّتِ الطَّيْرُ عَلَى رَأْسِهِ وَوَقَفَ الْمَاءُ عَنْ جَرَيَانِهِ وَحَدَّتِهِ

صف میزدند مرغان بالا سرش و می ایستاد آب از روانی و تیزی خود

وَاصْطَفَّتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ حَوْلَهُ وَالسِّبَاعُ وَالْهَوَامُّ كَذٰلِكَ

و صف میزدند جنیان و آدمیان گرد او و درندها و گزندها هم چنین صف میکشیدند

لَا يُؤْذِي بَعْضُهَا بَعْضًا وَتُسَبِّحُ الْجِبَالُ لِتَسْبِيحِهِ وَأَلَانَ لَهُ

آزار نمیداد یکی مر دیگری را و تسبیح میگفتند کوهها به تسبیح گفتن او و نرم گردانیده شد او را

الْحَدِيدَ لِرِزْقِهِ إِجْلَالًا لِقَدْرِهِ وَصِيَانَةً لِأَمْرِهِ فَبَكَى أَرْبَعِينَ

آهن برای روزیش برای تعظیم قدر او و نگاه داشتن مر امر او را پس گریست چهل

يَوْمًا وَهُوَ سَاجِدٌ حَتَّى نَبَتَ الْعُشْبُ مِنْ دُمُوعِهِ فَرَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى

روز و در سجده تا آنکه روئید گیاه از اشکهایش پس رحمت کرد خدا تعالی او را

وَتَابَ عَلَيْهِ حَتَّى قَالَ عَزَّ وَجَلَّ فَغَفَرْنَا لَهُ ذٰلِكَ وَإِنَّ لَهُ عِنْدَنَا

و قبول کرد توبه او را گفت خدای تعالی پس آمرزیدیم مر او را آن تقصیر و بدرستی و برا نزدیک ما

لَزُلْفَى وَحُسْنَ مَآبٍ وَسُلَيْمَانُ بْنُ دَاوُدَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ مَعَ مُلْكِهِ

هر آینه نزدیکیست و نیکو بازگشت است و سلیمان پسر داود با وجود آن ملک

العظيم وريحه المسخرة له غدوها شهر ورواحها شهر و

بزرگ و باد آن باد که مسخر بوده وبرا که از صباح تا نیمروز یکماهه راه رفتی و بعد از زوال تا شام یکماهه مقدار راه رفتی

الملك الذي لا ينبغي لاحد من بعده لما عوقب على خطيئته

و آن ملک که سزاوار نیست هیچ کسی را پس از وی هرگاه که عذاب کرده شده وبرا بر خطیئه اش

من اجل التمثال الذي عبد في داره اربعين يوما من غير

از جهت صورتی که پرستیده شده در سرای او چهل روز بی آنکه

علمه فسلب ملكه منه اربعين يوما فهرب تائها على وجهه

بدان علم او باشد پس ربوده شد پادشاهی او چهل روز پس گریخت در آنحال که متحیر بود بر طریق خود

وكان يسال بكفيه فلا يطعم فاذا قال اطعموني فاني سليمان

و بود که سوال لقمه میکرد بدو کف دستش و هیچ کس او را طعام نمیداد پس هرگاه که میگفت طعام دهید مرا که من سلیمان

بن داود شج راسه وضرب واهين وكذب ولقد استطعم

بن داودم شکسته میشد سر او و زده میشد و اهانت کرده میشد و تکذیب کرده میشد و بتحقیق طلب طعام کرد

يوما من بيت فطرد وبزقت امراة على وجهه وروي انه

روزی از خانه پس رانده شد و انداخت زنی بر روی او و مرویست که

ذات يوم اخرجت عجوز جرة فيها بول وصبته على راسه

روزی بیرون آورد پیرزنی کوزه را که در او بول بود پس ریخت آنرا بر سرش

فبقي في الذل على ذلك الى ان يخرج الله له الخاتم من بطن حوت

پس باقی ماند در خواری بر آن حال تا آنکه بیرون آورد خدای تعالی برای او خاتم از شکم ماهی

فلبسه حين انتهت الاربعون يوما من ايام العقوبة فجاءت

پس پوشید آن انگشتری را هنگامیکه تمام شد چهل روز از روزهای عقوبت پس آمدند

الطير حينئذ فعكفت عليه وجاءت الجن والشياطين و

مرغان در آن هنگام پس استاده شدند بالای او و آمدند جنیان و شیاطین و

الوحوش فاجتمعت حوله فلما عرفه الذين اهانوه وضربوه

ددان پس جمع شدند گرد او پس هرگاه که شناختند او را آنانکه اهانت کرده بودند و زده بودند

اعتذروا له بما جرى منهم اليه من الاساءة فقال لا الومكم

عذر خواستند او را از آنچه گذشته بود از ایشان بسوی او از بدی پس گفت که ملامت نمیکنم شمارا

فيما صنعتم من قبل ولا احمدكم الآن فيما تصنعون

در آنچه کرده بودید پیش ازین و نمی ستایم شمارا اکنون در آنچه میکنید

فان هذا امر من عند ربي فلا بدلي منه فتاب الله عليه و

این چیزیست از نزد خدای من و چاره نیست از و پس قبول کرد خدای تعالی توبه او را

٣١٥

رَدَّ إِلَيْهِ مُلْكَهُ وَأَكْثَرَ مُؤَمَّلَهُ وَمَرْجِعَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا كَانَ

هٰؤُلَاءِ السَّادَاتُ الْكُبَرَاءُ الْقَادَةُ وُلَاةُ الْخَلْقِ وَالشَّرْعِ وَخُلَفَاءُ

اللهِ فِي خَلْقِهِ كَانَ حَالُهُمْ كَذٰلِكَ فَمَا حَالُكَ وَاغْتِرَارُكَ يَا مِسْكِينُ

وَأَنْتَ فِي دَارِ الْغُرُورِ فِي أَنْطَاعِ الشَّيَاطِينِ مُحِيطٌ بِكَ جُنُودُ

الْأَعْدَاءِ مِنَ الْخَلْقِ وَالْهَوَاءِ وَالنَّفْسِ وَالشَّهَوَاتِ وَالْإِرَادَاتِ وَ

الْوَسَاوِسِ وَتَزْيِينِ الشَّيْطَانِ وَتَحْسِينِهِ وَاغْتَرَرْتَ بِالْعِبَادَاتِ

الظَّاهِرَةِ مِنَ الصَّوْمِ وَالصَّلٰوةِ وَالزَّكٰوةِ وَالْحَجِّ وَكَفِّ الْجَوَارِحِ

عَنِ الْمَعَاصِي الظَّاهِرَةِ وَبَاطِنُكَ عَارٍ عَنِ الْعِبَادَاتِ الْبَاطِنَةِ

صِفْرٌ عَنْهَا مِنَ الْوَرَعِ الشَّافِي وَالتَّقْوٰى وَالزُّهْدِ وَالصَّبْرِ وَالرِّضَا

وَالْقَنَاعَةِ وَالتَّوَكُّلِ وَالتَّفْوِيضِ وَالْيَقِينِ وَسَلَامَةِ الصَّدْرِ

وَسَخَاوَةِ النَّفْسِ وَرُؤْيَةِ الْمِنَّةِ وَالنِّيَّةِ وَالْإِحْسَانِ وَحُسْنِ الظَّنِّ وَ

حُسْنِ الْخُلُقِ وَحُسْنِ الْمَعَاشِ وَحُسْنِ الْمَعْرِفَةِ وَحُسْنِ الطَّاعَةِ وَ

الصِّدْقِ وَالْإِخْلَاصِ وَغَيْرِ ذٰلِكَ مِمَّا يَطُولُ شَرْحُهُ بَلْ هُوَ مَشْحُونٌ

مُمْتَلِئٌ بِأَخْلَاقٍ قَبِيحَةٍ وَأُمَّهَاتِ الذُّنُوبِ الَّتِي مِنْهَا يَتَفَرَّعُ كُلُّ

مِحْنَةٍ وَدَاهِيَةٍ وَكُلِّ بَلِيَّةٍ مُهْلِكَةٍ مُوبِقَةٍ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ

مِنْ خَوْفِ الْفَقْرِ وَالسَّخَطِ لِقَدَرِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَالْاِعْتِرَاضِ عَلَيْهِ

از ترس درویشی و ناخوش بودن مر تقدیر خدای را و اعتراض کردن بر خدای تعالی

فِيْ قَضَائِهٖ فِيْ خَلْقِهٖ وَالتُّهْمَةِ لَهٗ فِيْ ذٰلِكَ وَالشَّكِّ فِيْ وَعْدِهٖ

در حکم و تقدیر او در خلق او است و تهمت نهادن مر خدای را در آن قضا و شک نمودن در وعده او

وَالْغِلِّ وَالْحِقْدِ وَالْحَسَدِ وَالْغِشِّ وَطَلَبِ الْعُلُوِّ وَالْمَنْزِلَةِ وَحُبِّ

و کینه و کینه و حسد و پوشیدن حق و طلب بلندی و طلب مرتبه و دوستی

الثَّنَاءِ وَالْمَحْمَدَةِ وَحُبِّ الْجَاهِ فِي الدُّنْيَا وَالرِّضَاءِ بِهَا وَالطُّمَانِيْنَةِ

ثنا و آفرین گفتن و دوستی جاه در دنیا و راضی شدن بدنیا و آرام گرفتن

اِلَيْهَا وَالتَّكَبُّرِ عَلٰى عِبَادِ اللّٰهِ وَالتَّعْظِيْمِ عَلَيْهِمْ وَالشُّمُوْخِ بِالْاَنْفِ كَمَا

بدنیا و تکبر کردن بر بندهای خدای تعالی و بزرگ نمودن بر ایشان و پیچیدن بینی از تکبر چنانچه

قَالَ تَعَالٰى وَاِذَا قِيْلَ لَهُ اتَّقِ اللّٰهَ اَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْاِثْمِ وَالْغَضَبِ

خدای تعالی فرموده و چون گفته شود او را بترس از خدای تعالی بگیرد او را تکبر بگناه و خشم

وَالْحَمِيَّةِ وَالْاَنَفَةِ وَحُبِّ الرِّيَاسَةِ وَالْعَدَاوَةِ وَالْبَغْضَاءِ وَالطَّمَعِ

و ناموس و ننگ داشتن و دوستی جاه و دشمنی و بغض و طمع

وَالْبُخْلِ وَالشُّحِّ وَالرَّغْبَةِ وَالرَّهْبَةِ وَالْفَرَحِ وَالْاَشَرِ وَالْبَطَرِ وَ

و بخل و مایل شدن بمال کسی و ترسیدن از کسی و خوشی و بزرگی

التَّعْظِيْمِ لِلْاَغْنِيَاءِ وَالْاِسْتِهَانَةِ بِالْفُقَرَاءِ وَالْفَخْرِ وَالْخُيَلَاءِ وَ

بزرگ داشتن توانگران را و سهل و حقیر داشتن فقیران را و نازیدن و تکبر کردن و

التَّنَافُسِ فِي الدُّنْيَا وَالْمُبَاهَاتِ بِهَا وَالرِّيَاءِ وَالسُّمْعَةِ وَالْاِعْرَاضِ

رغبت نمودن در دنیا و فخر کردن در دنیا و نمودن عمل و شنوانیدن آن بکسی و روگردانیدن

عَنِ الْحَقِّ اسْتِكْبَارًا وَالْخَوْضِ فِيْمَا لَا يَعْنِيْ وَكَثْرَةِ الْكَلَامِ مِنْ غَيْرِ

از حق بتکبر و فرو رفتن در آنچه مقصود نباشد و بسیار سخن کردن بی آنکه در آن

نَفْعٍ وَالتِّيْهِ وَالتَّصَلُّفِ وَاخْتِيَارِ اَحْوَالِ الْغَيْرِ وَتَرْكِ حَالِكَ

نفعی باشد و تکبر و لاف زدن و اختیار نمودن حال دیگری و ترک کردن حالت

الَّتِيْ اَنْتَ عَلَيْهَا وَجُعِلَتْ عِبَادَتُكَ فِيْ حِفْظِهَا وَالتَّمَلُّكِ وَ

که تو بر آن باشی و حال آنکه گردانیده شده است عبادت تو در نگاهداشت آن حالت و خود را مالک

الْاِقْتِدَارِ فِيْ اَمْرِ اللّٰهِ وَالتَّوْقِيْرِ لِلْمَخْلُوْقِيْنَ وَالْمُدَاهَنَةِ لَهُمْ وَالْعُجْبِ

و توانا دیدن در کار خدای تعالی و بزرگ داشتن مخلوقین را و حق پوشیدن کردن برای ایشان و خودبینی

بِالْاَعْمَالِ وَحُبِّ الْمَدْحِ بِمَا لَمْ تَفْعَلْهُ وَالْاِشْتِغَالِ بِعُيُوْبِ الْخَلْقِ وَ

باعمال خود و دوست داشتن مدح بآنچه نکرده باشد و مشغول شدن بعیب های خلق و

التعامي عن عيوبك ونسيان نعمة الله واضافتها الى نفسك

کور ساختن از عیبهای خود و فراموش کردن نعمت خدای تعالی و نسبت کردن آن بسوی نفس خود

او الى الخلق الذين هم مسخرون واٰلة لتلك النعمة والوقوف

یا بسوی خلق که ایشان مسخر و آلت اند برای این نعمت و استادن

مع الظاهر والتقاعد عن النظر في الاصول وحفظ الحدود

با ظاهر و فرو نشستن از نظر کردن در اصول و نگاه داشتن حدها

ووضع الشيء في محله وايثار الفرح وبغض الحزن الذي بعده

و نهادن هر چیز را در محلش و اختیار کردن خوشی را و دشمن داشتن اندوه را که پس از آن

خراب القلب وخروج الخشية منه وبعده اطفاء نور

خرابی دلست و بیرون رفتن ترس ازو و بعد از آن ترس میرانیدن نور

الحكمة وبترك ذلك ايجاد قرب الرب والانس به والاستماع

حکمت است و بترک آن خوف پیدا کردن قرب رب است و الفت کردن است با او و شنیدن و گوش

اليه والفهم منه والاستغناء به عن جميع البرية والسعادة

داشتن با او و فهم کردن سخن از او و بی نیاز شدن است با او از همه خلق و نیکبختی

الابدية والنجاة السرمدية والنعمة الكلية ومستحون

ابدی و رستگاری واسپی و نعمت کلی است و مستحقون

بالانتصار للنفس اذا نالها الذل الذي دواؤها فيه وسعادتها

بیاری دادن برای نفس وقتیکه برسد آنرا خواری که دارو وی او در آنست و نیکبختی او

به ودخولها في زمرة احباب الله تعالى واصفيائه وخلصائه

با آنست و آنست در آمدن او در گروه دوستان خدای تعالی و برگزیدگان او و خالصان

وشهدائه وعلمائه والعارفين بمجاري اقداره وابدال

و شهیدان او و عالمان بذات او و شناسندگان محل جریانهای تقدیر او و ابدال

انبيائه عليهم السلام وضعف الانتصار للحق جلت عظمته

پیغمبران او علیهم السلام و سست بستن یاری دادن مر حق را عظمت بزرگ الاستقصار

ونصار دينه واوليائه القائمين بحجته الداعين للخلق الى

و یاری دهندگان دین او و دوستان که قیام مینمایند بحجت او و میخوانند خلق را بسوی

طاعته المحذرين لنقمته وناره بتذكيرهم لايامه المرغبين

طاعت او و بیم کنندگان از عذاب و انتقام او و آتش او بیاد دادن ایشان روزهای عذاب خدای را

في رحمته وجنته واتخاذ الاخوان في العلانية مع عداوتك

در رحمت او و بهشت او و فراگرفتن برادران در ظاهر با دشمنی تو ایشان را

إتيانهم في السر والإعلان عن موافقة الأخيار الأبرار المنكسرين

القلوب والأفئدة الذين هم جلساء الرحمن جلت عظمته

المطمئنون إليه الملازمون للشدة المداومون على الخدمة

المتنعمون بالمنة المتلبسون بالخلعة الموسومون بجلساء

الرحمن رب العزة الآمنون في الدنيا من دوران الدول و

الفتنة وفي القبور من شر هول المطلع والضغطة وفي

القيمة من طول الحساب والوحشة الخالدون في دار البقاء

في النعمة والسرور والبهجة والفرحة المخصوصون فيها

بكل ظريف ولطيف في كل ساعة ولحظة وطرفة واغترت

أيضا بما خولت من الدنيا وما أطلقت فيها من القضاء

وارحت عن العناء فأمنت من سلب العطاء والفضل والنعم

التي كان لغيرك ثم انتقل منه إليك ممن تقدم ومضى

من فرعون وهامان وقارون وشداد وعاد وقيصر وكسرى

من الملوك الخالية والأمم الفانية الذاهبة الذين تلاعبت

بهم الدنيا وغرتهم الأماني حتى جاء أمر الله وغركم بالله الغرور

وَحِيلَ بَيْنَهُمْ وَبَيْنَ مَا يَشْتَهُونَ وَجَمَعُوا وَفُرِّقَ وَقُطِعَ بَيْنَهُمْ

و پرده انداخته شد میان ایشان و میان آنچه آرزو میکردند جمع کردند آنرا و اسباب بنا و برایشان ساخته شد

وَبَيْنَ مَا خُوِّلُوا وَأُذِيلُوا مِنْ فُرُشِهِمُ الَّتِي مَهَّدُوهَا لِأَنْفُسِهِمْ

و میان آنچه داده شده بودند و دور کرده شده اند از بسترهاے که براے خود گسترده بودند

وَأُهْبِطُوا عَنِ الْمَنَازِلِ الَّتِي شَيَّدُوهَا وَأُزِيلُوا عَنِ الْعِزِّ الَّذِي

و فرود آورده شده اند از منزلها که محکم و استوار گردانیده بودند و دور کرده شده اند از عزتے که

كَانُوا بِهِ ظَفِرُوا وَعَنِ الْمُلْكِ الَّذِي ادَّعَوْهُ وَخُيِّلُوا فَطُولِبُوا

بدان ظفر یافته بودند و از ملکے که دعوے کرده اند و خیال نموده اند و مطالبه کرده شده

بِالْوَدَائِعِ الَّتِي اسْتُودِعُوهَا بِالْعَوَارِيِّ الَّتِي اسْتُؤْمِنُوهَا فَجَاءَتْهُمْ

با امانتها که سپرده شده بود بایشان و عاریتها که امین کرده شده بودند بدانها پس آمد

مِنَ اللَّهِ مَا لَمْ يَكُونُوا احْتَسَبُوا وَوُقِفُوا عَلَى مَسَاوِي مَا عَمِلُوا

از خداے تعالے چیزے که پندا شته نبودند یعنی عذاب و واقف گردانیده شده اند بر بدیهاے آنچه کرده بودند

وَنُوقِشُوا عَلَى دَقَائِقِ مَا اقْتَرَفُوا وَحُبِسُوا فِي أَضْيَقِ الْحُبُوسِ الَّتِي

و مناقشه کرده شدند بر باریکیهاے آنچه کسب کرده بودند و بند کرده شده اند در تنگترین بندهاے که

فِي الدُّنْيَا لِغَيْرِهِمْ حَبَسُوا وَشُدِّدُوا بِأَشَدِّ الَّذِي شَدَّدُوا وَ

در دنیا مردم دیگر را بند کرده بودند و سخت گرفته شد بر ایشان سخت تر از آنچه سخت گرفته بودند

عُوقِبُوا بِأَبْلَغِ مَا عَاقَبُوا وَبِالنَّارِ أُحْرِقُوا وَبِأَيْدِيهِمْ وَأَرْجُلِهِمْ

و عذاب کرده شد بعذاب کامل تر از ایشان مردم را عذاب میکردند در دنیا و بآتش دوزخ سوخته شدند و بدست و پاے

فِيهَا بِالْأَغْلَالِ غُلُّوا وَمِنْ زَقُّومٍ وَضَرِيعٍ أُطْعِمُوا وَمِنْ حَمِيمٍ سُقُوا

در آن آتش طوقها و غل انداخته شده اند از زقوم و ضریع که نوعیست از خار گزانیده شده اند از آب گرم سوزنده نوشانیده شده اند

وَمِنْ طِينَةِ خَبَالٍ تَيَمَّمُوا أَمَا كَانَتْ لَكَ بِهَؤُلَاءِ الْمَاضِينَ عِبْرَةٌ

و از طینت خبال که ریم اهل دوزخ است درباره آب تیمم کرده شدند آیا نبوده است ترا باین گذشتگان پندے

وَبِالْمَأْسُورِينَ عَنْ أَهَالِيهِمْ عِظَةٌ عَنِ ادِّعَاءِ مَا خَلَّفُوا وَسُكْنَى

و بند کرده شدگان از اهل این گذشتگان موعظه که باز دارد ترا از چیزے که پس گذاشته اند و سکنے

مَا بَنَوْا وَعَنْهُ أُجْلُوا إِذْ كَانُوا فِي بِنَائِهِمْ ذَلِكَ جَابَرُوا وَظَلَمُوا

آنچه بنا کرده اند و از وے جلا وطن ساخته شده اند از جهت آنکه بودند در آن بناے خویش جور و ظلم کرده بودند

فَكَمْ مِنْ عِرْضٍ وَظَهْرٍ وَخَدٍّ وَرَأْسٍ حِينَئِذٍ نَالُوا وَضَرَبُوا وَكَمْ مِنْ

پس بسا آبروے و پشت و رخ و سر را در آن هنگام رسیدند و زدند و بسا

عَيْنِ مِسْكِينٍ بَائِسٍ فَقِيرٍ ذَلِيلٍ أَبْكَوْا وَأَدْمَعُوا وَكَمْ مِنْ غَنِيٍّ ذِي

چشم مسکین محنت زده فقیر خوار که گریان ساختند و از آن اشک روان کرده بودند و بسا

حَسَبٍ اَذَلُّوا وَاَفْقَرُوا وَكَمْ مِنْ بِدْعَةٍ وَسُنَّةٍ سَيِّئَةٍ وَرَسْمٍ

شرف را خوار و حقیر ساختند و بسا بدعت و طریقه بد و رسم بد ظاهر ساختند

شَرَعُوا وَرَسَمُوا وَكَمْ مِنْ قَلْبٍ حَكِيمٍ لَبِيبٍ عَلِيمٍ كَسَرُوا وَاَغْضَبُوا

و رسم نهاده اند و بسا دل حکیم عاقل دانا را شکسته و بخشم آورده اند

وَكَمْ مِنْ دُعَاءٍ وَنَحِيبٍ وَصَوْتٍ حَزِينٍ فِي جُنْحِ اللَّيْلِ مِنْ اَرْبَابِ

و بسا دعا و گریه و آواز با درد در تاریکی شب از صاحبان

الْقُلُوبِ بِظُلْمِهِمْ اِلَى الرَّحْمٰنِ رَفَعُوا شِكَايَةً مِنْهُمْ اِلَيْهِ فِي كَشْفِ

دل بسوی خدا بر داشتند از جهت شکایت کردن ایشان بسوی خدای در دور

مَا بِهِمْ اِذْ هُمْ عَلَى الْخَيْرِ سَقَطُوا فَانْتَدَبَتْ لِذٰلِكَ الْمَلٰئِكَةُ الْكِرَامُ

آنچه بایشان رسیده است زیرا که ایشان بر نیک افتاده اند پس اجابت آن دعا و زاری ایشان را فرشتگان بزرگ

تَلْبِيَةً بِاَدْعُوا اِلَى الْمَلِكِ الْعَظِيمِ الْمُنْصِفِ غَيْرِ الْجَائِرِ اَوْصَلُوا وَانْتَهَوْا

و بسوی آن سبقت نمودند و بسوی پادشاه بزرگ با انصاف که هیچ ظلم نمیکند رسیدند و رسانیدند

فَنَظَرَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ الْعَلِيمُ بِمَا فِي صُدُورِهِمْ وَالْخَبِيرُ بِمَا يُخْفُونَ

پس نظر کرد خداوند تعالی بزرگ دانا و آنچه که در سینهای ایشان است و آگاه به آنچه پنهان میدارند

وَمَا يُعْلِنُونَ فِيمَا شَكَوْا وَمِنْهُ ضَجُّوا فَاَجَابَهُمُ الْعَزِيزُ الْجَلِيلُ

و آنچه ظاهر میسازند در چیزی که شکایت و تنگدلی نموده اند پس جواب داد غالب بزرگ

لَاَنْصُرَنَّكُمْ وَلَوْ بَعْدَ حِينٍ فَجَعَلَهُمْ حَصِيدًا فَهَلْ تَرٰى لَهُمْ مِنْ بَاقِيَةٍ

که هر اینه یاری خواهم کرد شما را اگرچه بعد از زمانی باشد پس گردانید ایشان را درویده پس آیا می بینی ایشان را هیچ

فَقَوْمٌ بِالْغَرَقِ وَقَوْمٌ بِالْخَسْفِ وَقَوْمٌ بِالْحَصْبِ وَقَوْمٌ بِالْقَتْلِ وَقَوْمٌ

پس قومی هلاک گردانیده شد بغرق در آب و قومی بفرو بردن در زمین و قومی بسنگ ریزه و قومی بکشتن و قومی

بِالْمَسْخِ فِي الصُّوَرِ وَقَوْمٌ بِالْمَسْخِ بِالْمَعَانِي بِاَنْ جُعِلَ قُلُوبُهُمْ قَاسِيَةً

به تبدیل صورت و قومی بمسخ معنوی باینکه گردانیده شده دلهای ایشان سخت

كَالْحِجَارَةِ الصَّمَّاءِ فَطُبِعَ عَلَيْهَا بِطَابَعِ الْكُفْرِ وَخُتِمَهَا بِخَاتَمِ الرَّانِ

همچون سنگ سخت پس مهر نهاد بر آن دلها بمهرهای کفر و مهر کردن دلها را بمهر شرک

وَالرَّيْنِ وَالْغِطَاءِ وَالظُّلْمَةِ فَلَمْ يَلِجْ فِيهَا الْاِسْلَامُ وَلَا الْاِيمَانُ ثُمَّ

و زنگ و پرده و تاریکی ظلم پس نه درآمد در آن دلها اسلام و ایمان پس

اَخَذَهُمْ اَخْذَةً رَابِيَةً وَبَطَشَ بِهِمْ بَطْشَةَ الْجَبَّارِ فَاَدْخَلَهُمْ دَارَ الْبَوَارِ

گرفت ایشان را گرفتن سخت و سخت گرفت ایشان را سخت گرفتن غالب پس درآورد ایشان را در سرای هلاک

كُلَّمَا نَضِجَتْ جُلُودُهُمْ بَدَّلْنَاهُمْ جُلُودًا غَيْرَهَا فَهُمْ اَبَدًا

هر وقتیکه پخته و گداخته میشود پوستهای ایشان تبدیل میکنیم و بدل میدهیم ایشان را پوستهای دیگر و عذاب میکنیم ایشان را همیشه

فِي نَكَالٍ وَجَحِيمٍ وَطَعَامٍ ذِي غُصَّةٍ وَعَذَابٍ أَلِيمٍ خَالِدِينَ فِيهَا

مَا دَامَتِ السَّمٰوٰتُ وَالْأَرْضُ لَا يَمُوتُونَ فِيهَا وَمِنْهَا لَا يَخْرُجُونَ

لَا غَايَةَ لِوَيْلِهِمْ وَلَا مُنْتَهَى لِثُبُورِهِمْ وَلَهُمْ فِيهَا مَعِيشَةٌ ضَنْكًا

لَا يَتَخَلَّصُ إِلَيْهِمْ رَوْحٌ وَلَا يَخْرُجُ مِنْهُمْ نَفَسٌ وَلَا رُوحٌ اِنْقَطَعَتْ

آمَالُهُمْ وَأَصْوَاتُهُمْ وَنَشِبَتْ قُلُوبُهُمْ فِي حُلُوقِهِمْ وَخَرِسَتْ أَلْسِنَتُهُمْ

وَقِيلَ لَهُمْ اِخْسَؤُا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ فَاحْذَرْ يَا مِسْكِينُ أَنْ تَقْتَدِيَ بِأَفْعَالِهِمْ

أَوْ تَسْتَنَّ بِسُنَّتِهِمْ فَتَقْفُوَ آثَارَهُمْ فَتَمُوتَ مِنْ غَيْرِ تَوْبَةٍ وَتُؤْخَذَ عَلَى

غَفْلَةٍ وَغِرَّةٍ مِنْ غَيْرِ أَنْ تُمَهِّدَ لِنَفْسِكَ عُذْرًا وَتُعِدَّ لَكَ جَوَابًا وَ

مُخْلِصًا وَتُقَدِّمَ بِهَا زَادًا وَمَجَازًا فَيَحِلَّ بِكَ مِنَ الْعَذَابِ وَالنَّكَالِ مَا

حَلَّ بِهِمْ

فَصْلٌ فِي شُرُوطِ التَّوْبَةِ وَكَيْفِيَّتِهَا

أَمَّا شُرُوطُهَا فَثَلَاثَةٌ أَوَّلُهَا النَّدَمُ عَلَى مَا عَمِلَ مِنَ الْمُخَالَفَاتِ وَهُوَ قَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

النَّدَمُ تَوْبَةٌ وَعَلَامَةُ صِحَّةِ النَّدَمِ رِقَّةُ الْقَلْبِ وَغَزَارَةُ الدَّمْعِ

وَلِهٰذَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ جَالِسُوا التَّوَّابِينَ فَإِنَّهُمْ أَرَقُّ

أَفْئِدَةً وَالثَّانِي تَرْكُ الزَّلَّاتِ فِي جَمِيعِ الْحَالَاتِ وَالسَّاعَاتِ وَالثَّالِثُ

الْعَزْمُ عَلَى أَنْ لَا يَعُودَ إِلَى مِثْلِ مَا اقْتَرَفَ مِنَ الْمَعَاصِي وَالْخَطِيئَاتِ وَهُوَ

مَعْنَى قَوْلِ أَبِي بَكْرٍ الْوَاسِطِيِّ حِينَ سُئِلَ عَنْ تَوْبَةِ النَّصُوحِ فَقَالَ

أَنْ لَا يَبْقَى عَلَى صَاحِبِهَا أَثَرٌ مِنَ الْمَعْصِيَةِ سِرًّا وَلَا جَهْرًا وَمَنْ كَانَ

تَوْبَتُهُ نَصُوحًا فَلَا يُبَالِي كَيْفَ أَمْسَى وَأَصْبَحَ فَالنَّدَمُ يُورِثُ عَزْمًا

وَقَصْدًا فَالْعَزْمُ أَنْ لَا يَعُودَ إِلَى مِثْلِ مَا اقْتَرَفَ مِنَ الْمَعَاصِي لِعِلْمِهِ

الْمُسْتَفَادِ بِالنَّدَمِ أَنَّ الْمَعَاصِيَ حَائِلَةٌ بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَبِّهِ وَبَيْنَ مَحَابِّ

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ السَّلِيمَةِ مِنَ التَّبِعَاتِ كَمَا وَرَدَ فِي الْخَبَرِ أَنَّ الْعَبْدَ

يُحْرَمُ الرِّزْقَ الْكَثِيرَ بِذَنْبٍ يُصِيبُهُ وَأَيْضًا الزِّنَا يُورِثُ الْفَقْرَ

وَعَنْ بَعْضِ الْعَارِفِينَ إِذَا رَأَيْتَ التَّغَيُّرَ وَالتَّضْيِيقَ فِي الْمَعِيشَةِ وَ

التَّعَسُّرَ فِي الرِّزْقِ وَتَشَعُّبَ الْحَالِ فَاعْلَمْ أَنَّكَ تَارِكٌ لِأَمْرِ مَوْلَاكَ

تَابِعٌ لِهَوَاكَ وَإِذَا رَأَيْتَ الْأَيْدِيَ تَسَلَّطَتْ عَلَيْكَ وَالْأَلْسُنَ وَتَنَاوَلَتْكَ

الظَّلَمَةُ فِي النَّفْسِ وَالْأَهْلِ وَالْمَالِ وَالْوَلَدِ فَاعْلَمْ أَنَّكَ مُرْتَكِبُ الْمَنَاهِي

وَمَانِعُ الْحُقُوقِ وَمُتَجَاوِزُ الْحُدُودِ وَمُحَرِّقُ الرُّسُومِ وَإِذَا رَأَيْتَ

الْهُمُومَ وَالْغُمُومَ وَالْكُرُوبَ فِي الْقَلْبِ قَدْ تَرَاكَمَتْ فَاعْلَمْ أَنَّكَ مُعْتَرِضٌ عَلَى

الرَّبِّ فِيمَا قَدَّرَ عَلَيْكَ وَقَضَى ذَلِكَ مُتَّهِمٌ لَهُ فِي وَعْدِهِ وَمُشْرِكٌ بِهِ

خَلْقَهُ فِي أَمْرِهِ غَيْرُ وَاثِقٍ بِهِ وَلَا أَنْتَ رَاضٍ بِتَدْبِيرِهِ فِيكَ وَفِي خَلْقِهِ

٣٢٣

فاذا علم التائب هذا بالنظر في حاله والتفكر فيها ندم على ذلك

پس هرگاه بداند تایب این چیزها را بنظر کردن در حال خود و فکر در آنها پشیمان میشود بر آن

ومعنى الندم توجع القلب عند علمه بفوات محبوبه فتطول

و معنی ندامت دردناک شدن دل ست نزد دانستن او بفوت شدن محبوبش را پس دراز میشود

حسراته وأحزانه وبكاؤه ونحيبه وانسكاب عبراته فيعزم

حسرت و افسوس او و اندوه و گریه او و آواز گریه او و روان شدن از انسکاب اشکهای او پس عزم

على أن لا يعود الى مثل ذلك لما تحقق عنده من العلم بشؤم ذلك

بر آنکه باز گردد بمانند آن زیراکه ثابت شده نزد او علم بشامت آن

وأنه أضر من السم القاتل والسبع الضاري والنار المحرقة و

و بآنکه ضرر کننده ترست از زهر کشنده و شیر درنده و از آتش سوزان و

السيف القاطع وأن المؤمن لا يلسع من جحر مرتين فيهرب ضرورة

شمشیر بران و آنکه مومن گزیده نمیشود از یک سوراخ دو بار پس میگریزد بضرورت

من المعاصي كما يهرب من هذه المضار والمهالك ففي المعاصي

از گناهان چنانچه میگریزد از مواضع ضرر پس در معاصی

هلاك كلي وفي الطاعات بقاء كلي والسلامة الأبدية وسعادة

هلاک کلیت و در طاعات بقای کلیت و سلامت ابدیه و سعادت

دنيوية وأخروية فيا ليت المعاصي لم تخلق ولم تكن فرب شهوة ساعة

دنیا و آخرت ست پس ای کاش که معاصی مخلوق و موجود نمیشد پس بسا شهوت یکساعت

أورثت حزنا طويلا وأعقبت داء دويا وأهدمت عمرا طويلا و

که پیدا گردانید اندوه دراز را پس در پی آورد مرضی بیمار کننده و از پا در آورد عمر دراز و

أو بقت في النار حينا كثيرا وأما القصد الذي ينبعث منه وهو

بند میکند در آتش مدتی بسیار و اما قصدی که پیدا میشود از این ندامت و آن

إرادة التدارك فله تعلق بالحال وهو موجب ترك كل محظور هو

اراده تدارک ست پس آن اراده تعلقی بحال و آن سبب ترک هر حرامی ست که شخص

ملابس له ومداوم عليه وأداء كل فرض هو متوجه عليه في الحال

ملابس و مرتکب اوست و مداومت کننده ست بر آن و ادای هر فرضی که متوجه ست بر او در حال

وله تعلق بالماضي وهو تدارك ما فرطه بالمستقبل وهو

و آن قصد را تعلقی ست بگذشته و آن در رسیدن هر چیزی را که تقصیر کرده ست در و تعلقی ست باینده

المداومة على الطاعة وترك المعصية الى الموت فأما شرط

همیشه فرمان برداری کردن ست و ترک نافرمانی ست تا مردن و اما شرایط

صحته فيما يتعلق بالماضي وهو ان يرد فكره الى اول يوم بلغ

صحت آن در آنچه تعلق بگذشته دارد آنست که باز گرداند اندیشهٔ خود را بسوی اول روز که رسیده

فيه بالسن والاحتلام فيفتش عما مضى من عمره سنة سنة

درو بسال و احتلام پس تفتیش کند از آنچه گذشت از عمرش سال سال

وشهرا شهرا ويوما يوما وساعة ساعة ونفسا نفسا فينظر الى

و ماه ماه و روز روز و ساعت ساعت و دم دم پس نظر کند بسوی

الطاعات ما الذي قصر فيها والى المعاصي ما الذي قارف منها

طاعتها که کدام است که در آن تقصیر کرده و بسوی معاصی که کدام است کسب کرده از آن

اما الطاعات فان كان ترك صلوة فلم يصلها البتة او صلاها

اما طاعتها که پس اگر باشد ترک نماز پس نگذارده است نماز را اصلا البته یا گزارده است

في غير شرائطها وغير اركانها مثل ان صلاها من غير وضوء او

آن نماز را بی شرائطش و بی ارکان مانند آنکه گزارده باشد بی وضو یا

مع وضوء مختل من شرط كالنية او بعض واجباته كالمضمضة

با وضوئی که باطل باشد از شرطی همچون نیت یا از بعض واجباتش چنانچه آب در دهن کردن

والاستنشاق وغسل الوجه وغير ذلك من الاعضاء او صلى في

و آب در بینی کردن و شستن روی و غیر آن از اعضای وضو یا گزارده باشد

ثوب نجس او حرير او غصب او على ارض مغصوبة فانه يقضيها

جامه پلید یا در جامه ابریشم یا در جامه مغصوب یا بر زمین غصبی پس قضا کند همه این نمازها را

جميعا من حين بلوغه الى حين توبته فيشتغل بقضاء الفرائض

از هنگام بلوغش تا وقت توبه اش پس مشغول شود بقضا کردن فرایض

او لا يزال يصليها الى ان يضيق وقت صلوة الحاضرة ثم يصلي

اول همیشه بگذارد نمازهای فوت شده را تا آنکه تنگ شود وقت نماز حاضر از روی ادا پس بگزارد

الحاضرة اداء ثم يشتغل بقضاء الفوائت هكذا الى ان ياتي على

نماز حاضر را از روی ادا پس مشغول شود بقضای فوائت همچنان تا آنکه بیاید بر

اخرها فاذا حضرت الجماعة صلاها مع الجماعة وينويها قضاء

آخر آن فوائت پس وقتیکه حاضر شود جماعت دارد در قضای فوائت باشد بگذارد آن نماز را

ثم يصلي على عادته حتى اذا تضايق وقت التي صلاها مع الامام

پس باز بگذارد فوائت را بر عادت خود تا آنکه هرگاه که تنگ شود وقت آن نماز که گزارده است آنرا با امام

صلاها وحده اداء كل ذلك انما يفعله احتياطا لتحصيل الترتيب

ادا بگزارد آن نماز را تنها از روی ادا همه این احتیاط است برای تحصیل ترتیب

في القضاء إذ هو واجب عندنا فإن نوى مع الإمام أداء جماعة
سوغ قد حصل له في ذلك ولا يعيدها مرة أخرى والصحيح هو
الأول فإن كان في عمره الماضي مخلطا في دينه من الذين قال
الله تعالى في حقهم وآخرون اعترفوا بذنوبهم خلطوا عملا صالحا و
آخر سيئا عسى الله أن يتوب عليهم تارة يغلب عليه الإيمان فيحسن
العمل من صلاته وصيامه والتحرز من النجاسات والمحرم في
الشرع ويحتاط لدينه والأخرى تغلبه الشقاوة ويزله الشيطن
فيبخس في صلوته ويتساهل في شرائطها وأركانها وواجباتها
فيأتي ببعضها ويترك بعضها أو يصلي يوما ويترك أياما أو
يصلي من صلوة يوم وليلة صلوة أو صلوتين ويترك باقيها
فليجتهد وليتحر في ذلك فما تيقن أنه أتى به على التمام والكمال
على وجه يسوغ في الشرع لم يقضها ويقضي الباقي وإن نظر لنفسه
وارتكب العزيمة والأشد فقضى الجميع لكان ذلك احتياطا وخيرا
قدمه لنفسه بكفارة وترقيعا لكل ما فرط من سائر الأوامر يوم
القيمة ودرجات في الجنة إذا مات على التوبة والإسلام والسنة

وإذا فرغ من قضاء الفرائض ومدّ الله في أجله وأمهل في مدته

ووفقه لخدمته ورضيه لطاعته وإقامته لها وجعل من أهل

محبته وأنقذه من الضلال وأخرجه من موافقة الشيطان و

متابعته ومن ركوب الهوى وملاذ نفسه فأدبره من دنياه

وأقبله على أخراه فليشتغل حينئذ بقضاء السنن المؤكدات

وما يتعلق بكل صلوة على ما ذكرنا في الفرائض ثم بعد ذلك يجتهد

في التهجد وصلوة الليل والأوراد الذي نشير إليها في آخر الكتاب

إن شاء الله تعالى وأما الصوم فإن كان تركه في سفر أو مرض أو

أفطر عمدًا في الحضر أو ترك النية ليلًا عمدًا أو سهوًا فليقض ذلك

جميعه وإن شك في ذلك فليتحر وليجتهد في ذلك فليقض ما

غلب على ظنه تركه ويترك باقيه فلا يقضيه وإن أخذ بالأحوط

فقضى الجميع كان خيرًا له فيحسب من حين بلوغه إلى حين توبته

فإن كان بين ذلك عشر سنين صام عشرة أشهر وإن كان اثنا

عشرة سنة صام سنة عن كل سنة شهرًا وهو شهر رمضان

وأما الزكوة فيحسب جميع ماله وعدد السنين من أول تمام ملكه

لا مِنْ زَمَانِ بُلُوغِهِ وَعَقْلِهِ اِذِ الزَّكٰوةُ وَاجِبَةٌ عَلَى الصَّبِيِّ وَالْمَجْنُوْنِ عِنْدَنَا

نه از زمان بالغ شدن و عاقل شدن زیرا که زکوة واجبست بر کودک و دیوانه نزد ما

فَيُخْرِجُهَا وَيَدْفَعُهَا اِلٰى مُسْتَحِقِّيْهَا مِنَ الْفُقَرَآءِ وَالْمَسَاكِيْنِ وَغَيْرِهِمْ فَاِنْ

پس بیرون آورد زکوة را و بدهد مستحقانرا از فقیران و مسکینان و غیر ایشان از مصارف زکوة

كَانَ قَدْ اَدّٰى فِيْ بَعْضِ السِّنِيْنَ وَتَوَانٰى فِيْ بَعْضٍ حَسَبَ ذٰلِكَ وَاَدَّى

ادا کرده باشد در بعضے سالها و سستے نموده در بعض حساب کند آنرا و ادا کند آنرا

الْمَتْرُوْكَ وَيَتْرُكُ الْمُؤَدّٰى عَلٰى مَا تَقَدَّمَ فِي الصَّوْمِ وَالصَّلٰوةِ وَاَمَّا الْحَجُّ فَاِنْ

که نداده است و بگذارد ادا کرده شده را بر آن وجه که پیش رفت در روزه و نماز و اما حج پس اگر

كَانَ قَدْ تَمَّ شُرُوْطُهُ فِيْ حَقِّهِ فَوَجَبَ عَلَيْهِ السَّعْيُ فِيْهِ وَالْقَصْدُ اِلَيْهِ

تمام شده باشد شرائط آن در حق او پس واجب باشد بر او سعی در آن و قصد بسوے آن

فَتَوَانٰى وَفَرَّطَ حَتَّى افْتَقَرَ وَاخْتَلَّتِ الشَّرَآئِطُ فِيْ حَقِّهِ بُرْهَةً مِنَ الزَّمَانِ

پس سستے و تقصیر کرد تا آنکه فقیر شد و خلل یافت شرائط در حق او در پاره از زمان

ثُمَّ قَدَرَ فَعَلَيْهِ الْخُرُوْجُ وَالْقَصْدُ اِلَيْهِ وَاِنْ لَمْ يَجِدِ الْمَالَ وَكَانَ لَهُ اَقْدِرَةٌ

پس باز قادر شد پس واجبست بر و بیرون آمدن براے حج و قصد کردن بسوے او پس اگر قادر نمیشود بمال مگر او را قدرت است

عَلَى الْخُرُوْجِ بِبَدَنِهِ مَعَ الْاِفْلَاسِ فَعَلَيْهِ الْخُرُوْجُ فَاِنْ لَمْ يَقْدِرْ اِلَّا بِمَالٍ فَعَلَيْهِ

بر بر آمدن ببدن او با افلاس پس واجبست بر و که بر آید پس اگر قادر نمیشود بمال پس واجبست

اَنْ يَكْتَسِبَ مِنَ الْحَلَالِ قَدْرَ الزَّادِ وَالرَّاحِلَةِ فَاِنْ لَمْ يَقْدِرْ عَلَى الْكَسْبِ

بر و که کسب کند از حلال بمقدار توشه و مرکب پس اگر قادر نباشد بر کسب

فَلْيَسْاَلِ النَّاسَ لِيَدْفَعُوْا اِلَيْهِ مِنْ زَكٰوتِهِمْ وَصَدَقَاتِهِمْ لِيَحُجَّ لِاَنَّ

پس سوال کند از مردم تا بدهند باو از مال زکوة و صدقهاے خود تا حج کند زیرا که

الْحَجَّ مِنَ السَّبِيْلِ عِنْدَنَا وَهُوَ وَاحِدٌ مِنَ الْاَصْنَافِ الثَّمَانِيَةِ وَهُوَ

حج نزد ما از جمله سبیل است و آن یکے از اصناف ثمانیه مصارف زکوة و صدقات است و آن

قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَفِيْ سَبِيْلِ اللّٰهِ فَاِنْ مَاتَ قَبْلَ ذٰلِكَ مَاتَ عَاصِيًا

قول خدا تعالے است که صدقات در راه خداست پس اگر بمیرد پیش از آن بمیرد گناهگار

اِثْمًا لِاَنَّهُ فَرَّطَ فِيْ اَدَآءِ الْحَجِّ وَهُوَ عِنْدَنَا عَلَى الْفَوْرِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

زیرا که تقصیر کرد در اداے حج و حج نزد ما واجبست بر فور یعنی شتاب بعد از حصول قدرت زاد و راحله فرمود پیغمبر

مَنْ وَجَدَ زَادًا وَرَاحِلَةً تُبَلِّغُهُ الْبَيْتَ فَلَمْ يَحُجَّ فَلَا عَلَيْهِ اَنْ يَمُوْتَ

هر که یابد زاد و راحله که برساند او را بخانه کعبه پس حج نکند پس نیست باکے بر وی که بمیرد در آن حال که

يَهُوْدِيًّا اَوْ نَصْرَانِيًّا اَوْ عَلٰى اَيِّ مِلَّةٍ شَآءَ وَفِيْ لَفْظٍ مَنْ مَاتَ وَلَمْ يَحُجَّ فَاِنْ شَآءَ

یهودی باشد یا نصرانی یا بر هر دینے که خواهد یعنی البته معذب خواهد شد و در لفظ دیگر است هر که بمیرد در آن حال که حج نکرده

أَنْ يَمُوتَ يَهُودِيًّا أَوْ نَصْرَانِيًّا كُلُّ ذَٰلِكَ تَأْكِيدًا لِجَانِبِ الْأَمْرِ وَ

اگر خواهد نصرانی یا یهودی همه از جهت تاکید مر جانب امر را و

اِحْتِيَاطًا لِحِفْظِهِ وَخَوْفًا مِنْ تَضْيِيعِهِ وَإِنْ كَانَ عَلَيْهِ كَفَّارَاتٌ

احتیاط مر نگاه داشتن او را و ترسیدن از ضایع ساختن آن و اگر باشد بر آن تائب کفارت ها

وَنُذُورٌ فَعَلَيْهِ الْخُرُوجُ مِنْهَا وَالْاِحْتِيَاطُ فِيهَا عَلَى مَا ذَكَرْنَا وَأَمَّا

و نذرها پس لازم است بر وی بیرون آمدن از آن و احتیاط و اندیشه تمام در بیرون آمدن بر وجهی که ذکر کردیم و اما

الْمَعَاصِي فَيَنْبَغِي أَنْ يُفَتِّشَ مِنْ أَوَّلِ بُلُوغِهِ عَنْ سَمْعِهِ وَبَصَرِهِ وَ

معاصی پس باید که تفتیش کند از اول بلوغ از گوش و چشم و

لِسَانِهِ وَيَدِهِ وَرِجْلِهِ وَفَرْجِهِ وَجَمِيعِ جَوَارِحِهِ ثُمَّ يَنْظُرُ فِي جَمِيعِ أَيَّامِهِ

زبان و دست و پای و فرج و تمام اعضای خویش پس نظر کند در همه روزها

وَسَاعَاتِهِ وَيُفَصِّلُ عِنْدَ نَفْسِهِ دِيوَانَ مَعَاصِيهِ حَتَّى يَطَّلِعَ عَلَى

و ساعتها و تفصیل کند پیش خود دفتر گناهان را تا مطلع شود بر

جَمِيعِهَا صَغَائِرِهَا وَكَبَائِرِهَا وَيَتَذَكَّرُهَا جَمِيعَهَا بِرُؤْيَةِ قُرَنَائِهِ

جمیع گناهان خرد و بزرگ و یاد کند همه گناهان را به دیدن همراهانی

الَّذِينَ كَانُوا مَعَهُ فِيهَا وَشَارَكُوهُ فِي اقْتِرَافِهَا وَالْبِقَاعِ الَّتِي قَارَفَ

که بودند با او در آن معاصی و شرکت داشتند با او در کسب معاصی و یاد کند بقعها که کسب کرده

عَلَيْهَا وَالْمَنَازِلِ الَّتِي تَسَتَّرَ فِيهَا عَنِ الْأَعْيُنِ فِي زَعْمِهِ وَغَفَلَ عَنِ

معاصی بر آنها و یاد کند منزلها که پنهان شده بود در آن از چشم مردم بزعم خود و غافل بود از آن

الْأَعْيُنِ الَّتِي لَا تَنَامُ وَلَا تُغْمِضُ طَرْفَةَ عَيْنٍ عَنْهُ كِرَامًا كَاتِبِينَ يَعْلَمُونَ

چشمها که خواب نمیکنند و پوشیده نمیشود هیچ چشم زدنی از وی فرشتگان بزرگ نویسندگان

مَا تَفْعَلُونَ مَا يَلْفِظُ مِنْ قَوْلٍ إِلَّا لَدَيْهِ رَقِيبٌ عَتِيدٌ غَفَلَ عَنْ هٰؤُلَاءِ

آنچه میکنید شما تلفظ میکنند و نمیگویند هیچ سخنی مگر آنکه نزد او نگاهبانی ست و غافل شد از این

الْكِرَامِ الْحَفَظَةِ لَهُ مُعَقِّبَاتٌ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمِنْ خَلْفِهِ يَحْفَظُونَهُ

فرشتگان بزرگ نگاهبانان آن بنده را فرشتگان اند پس یک دیگر از پیش او و از پس او نگاه میدارند او را

مِنْ أَمْرِ اللّٰهِ وَيُحْصُونَ عَلَيْهِ أَفْعَالَهُ وَأَنْفَاسَهُ وَغَفَلَ عَنْ عَالِمِ السِّرِّ

از امر خدای تعالی و میشمارند بر وی کارها و دمهای او را از امر خدای و غافل شد از دانای پوشیده

وَأَخْفَى الْعَلِيمِ بِذَاتِ الصُّدُورِ وَالْخَبِيرِ بِمَا يُخْفُونَ وَمَا يُعْلِنُونَ

و اخفی که پنهان تر است و داناست بانچه درون سینه است آگاه است بانچه پنهان میدارند و بانچه ظاهر میکنند

ثُمَّ يَنْظُرُ فِي ذَٰلِكَ فَإِنْ كَانَتِ الْمَعَاصِي تَتَعَلَّقُ بِحَقِّ اللّٰهِ تَعَالَى وَهِيَ

پس نظر کند در آن پس اگر باشد معاصی متعلق بخدای تعالی و آن معاصی

٣٢٩

بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ لَا تَتَعَلَّقُ بِمَظَالِمِ الْعِبَادِ كَالزِّنَا وَشُرْبِ الْخَمْرِ وَسَمَاعِ

در میان او و در میان خدای تعالی است که تعلق ندارد بمظالمهای بندگان همچون زنا و شرب خمر و شنیدن

الْمَلَاهِي وَكَالنَّظَرِ إِلَى غَيْرِ مَحْرَمٍ وَالْقُعُودِ فِي الْمَسْجِدِ وَهُوَ جُنُبٌ وَ

سرود و نظر بسوی نامحرم و نشستن در مسجد در حال جنابت و

مَسِّ الْمُصْحَفِ بِغَيْرِ وُضُوءٍ وَاعْتِقَادِ بِدْعَةٍ فَتَوْبَةٌ عَنْهَا بِالنَّدَمِ

دست رسانیدن بمصحف بی وضو و عقیدت کردن بدعت را پس توبه او از آن پشیمانی است

وَالتَّحَسُّرِ وَالْاِعْتِذَارِ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَحْسُبُ مِقْدَارَهَا مِنْ حَيْثُ

و افسوس و عذر خواستن بسوی خدای تعالی و حساب کند مقدار آنها را از روی

الْكَثْرَةِ وَمِنْ حَيْثُ الْمُدَّةِ وَيَطْلُبُ لِكُلِّ مَعْصِيَةٍ عَنْهَا حَسَنَةً

کثرت و مدت و طلب کند مر هر گناه را از آن گناهها نیکی

تُنَاسِبُهَا فَيَأْتِي مِنَ الْحَسَنَاتِ بِمِقْدَارِ تِلْكَ السَّيِّئَاتِ أَخْذًا مِنْ قَوْلِهِ

که مناسبت آن معصیت را پس بیارد از نیکیها باندازه بدیها از جهت گرفتن از قول خدای

تَعَالَى إِنَّ الْحَسَنٰتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ وَمِنْ قَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اتَّقِ

تعالی هر آینه نیکیها می برند بدیها را و از قول پیغمبر صلعم بترس

اللّٰهَ حَيْثُ كُنْتَ وَأَتْبِعِ السَّيِّئَةَ الْحَسَنَةَ تَمْحُهَا فَتَكْفِيرُ كُلِّ سَيِّئَةٍ

از خدای تعالی هر جا که باشی و در پس هر بدی نیکی کن تا محو کند بدی را پس کفارت هر بدی

بِحَسَنَةٍ مِنْ جِنْسِهَا بِمَا تُقَارِبُ أَنْ تَكُونَ كَفَّارَةً لَهُ دُونَ غَيْرِهِ

نیکی است که از جنس او باشد یا نزدیک است اینکه باشد مر او را نه دیگری را

فِي التَّشْبِيهِ فَتَكْفِيرُ شُرْبِ الْخَمْرِ بِالتَّصَدُّقِ بِكُلِّ شَرَابٍ حَلَالٍ هُوَ

در حق مشابهت پس کفارت شرب خمر تصدق کردن است بهر شرابی حلال که

أَحَبُّ إِلَيْهِ وَأَطْيَبُ عِنْدَهُ وَسَمَاعُ الْمَلَاهِي بِسَمَاعِ الْقُرْآنِ

دوستتر و پاکتر باشد نزد او و کفارت شنیدن سرود بشنیدن قرآن

وَأَحَادِيثِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَحِكَايَاتِ الصَّالِحِينَ وَتَكْفِيرُ الْقُعُودِ

و حدیث رسول صلعم و حکایات صالحان است و کفارت نشستن

فِي الْمَسْجِدِ جُنُبًا بِالْاِعْتِكَافِ فِيهِ مَعَ الْاِشْتِغَالِ بِالْعِبَادَةِ وَتَكْفِيرُ

در مسجد با جنابت نشستن در آن با مشغول شدن بعبادت و کفارت

مَسِّ الْمُصْحَفِ مُحْدِثًا بِإِكْرَامِ الْمُصْحَفِ وَكَثْرَةِ قِرَاءَةِ الْقُرْآنِ مِنْهُ

مس مصحف بی وضو ببزرگ داشتن مصحف و بسیار خواندن قرآن از روی آن

وَكَثْرَةِ تَقْبِيلِهِ عَلَى الطَّهَارَةِ وَالْاِعْتِبَارِ بِمَا فِيهِ وَالْاِتِّعَاظِ بِهِ

و بسیار پیش آوردن آن را بطهارت و عبرت گرفتن بآنچه در وی است و پند گرفتن باو

وَالْعِلْمُ بِهِ وَالْعَمَلُ بِهِ وَبِأَنْ يَكْتُبَ مُصْحَفًا وَيَجْعَلَهُ وَقْفًا عَلَى

و درست داشتن و عمل کردن باو و بآنکه بنویسد مصحف را و بگرداند آنرا وقف بر

الْمُسْلِمِينَ لِيُقْرَؤُا فِيهِ وَأَمَّا مَظَالِمُ الْعِبَادِ فَفِيهَا أَيْضًا مَعْصِيَةٌ

مسلمانان که خوانده شود در وی و اما ستمهای بندگان پس در آن نیز گناه

وَجِنَايَةٌ عَلَى حَقِّ اللّٰهِ تَعَالَى فَإِنَّ اللّٰهَ تَعَالَى نَهَى عَنِ الظُّلْمِ لِلْعِبَادِ

و جنایت است بر حق خدای تعالی زیرا که خدای تعالی نهی کرده است از ظلم کردن بر بندگان

كَمَا نَهَى عَنِ الزِّنَا وَشُرْبِ الْخَمْرِ وَالرِّبَا فَمَا يَتَعَلَّقُ مِنْ ذٰلِكَ بِحَقِّ اللّٰهِ تَعَالَى

چنانچه نهی کرده است از زنا و شرب خمر و ربا پس آنچه تعلق دارد از این مظالم به حق خدای تعالی

تَدَارُكُهُ بِالنَّدَمِ وَالتَّحَسُّرِ وَتَرْكِ مَا مِثْلُهُ فِي ثَانِي الْحَالِ وَالْإِتْيَانِ

تدارک کند آنرا بندامت و حسرت و ترک آنچه مانند آن باشد در ثانی حال و آوردن

بِالْحَسَنَاتِ لِتُكَفِّرَ عَنْهُ فَتَكْفِيرُ إِيذَائِهِ لِلنَّاسِ بِالْإِحْسَانِ إِلَيْهِمْ

نیکیها تا کفارت کند از آن پس کفارت ایذاء مردمان احسان

وَالدُّعَاءِ لَهُمْ فَإِنْ كَانَ الْمُؤْذَى مَيِّتًا فَبِالتَّرَحُّمِ عَلَيْهِ وَالْإِحْسَانِ

و دعا کردن است بایشان پس اگر باشد ایذا کرده شده میت پس کفارتش برحمت فرستادن است بر وی و احسان

لِوَلَدِهِ وَوَرَثَتِهِ إِذَا كَانَتِ الْأَذِيَّةُ بِاللِّسَانِ أَوِ الضَّرْبِ وَتَكْفِيرُ

بفرزندان و نبیرگان او و وارثان او اگر بوده باشد ایذا بزبان یا بزدن و کفارت

غَصْبِ أَمْوَالِهِمْ فِي حَقِّ اللّٰهِ تَعَالَى بِالتَّصَدُّقِ بِمَا يَمْلِكُهُ مِنَ الْحَلَالِ

غصب کردن مالهای ایشان در آنچه تعلق بحق خدای تعالی دارد بتصدق کردن بچیزی که در ملکش باشد از حلال

وَإِنْ كَانَتِ الْأَذِيَّةُ فِي الْأَعْرَاضِ مِثْلَ أَنِ اغْتَابَهُمْ وَمَشَى بَيْنَهُمْ

و اگر باشد ایذا در آبروها مانند آنکه غیبت ایشان کرده باشد و روان شده باشد در میان

بِالنَّمِيمَةِ وَقَدَحَ فِيهِمْ فَتَكْفِيرُ ذٰلِكَ بِالثَّنَاءِ عَلَيْهِمْ إِنْ كَانُوا مِنْ

ایشان بسخن چینی و عیب کرده باشد ایشانرا پس کفارت آن ستایش ایشان است اگر باشند از

أَهْلِ الدِّينِ وَالسُّنَّةِ وَإِظْهَارِ مَا يَعْرِفُ فِيهِمْ مِنْ خِصَالِ الْخَيْرِ

اهل دین و اسلام و اهل سنت و جماعت و ظاهر ساختن آنچه میداند و میشناسد در ایشان از خصلتهای نیک

فِي أَقْرَانِهِ وَأَمْثَالِهِ فِي الْمَحَافِلِ وَالْمَجَامِعِ وَتَكْفِيرُ قَتْلِ النُّفُوسِ فِي

در اقران و امثال خود در مجلسها و مجمعها و کفارت قتل نفس در

حَقِّ اللّٰهِ تَعَالَى بِإِعْتَاقِ الرِّقَابِ لِأَنَّ ذٰلِكَ إِحْيَاءٌ لِلْعَبْدِ لِأَنَّ الْعَبْدَ

آنچه تعلق بحق خدای دارد بآزاد کردن بنده است زیرا که آن اعتاق زنده کردن بنده است زیرا که بنده

كَالْمَفْقُودِ الْمَعْدُومِ فِيمَا يَرْجِعُ إِلَى نَفْسِهِ كَمَا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ

همچو گمشده معدوم است در آنچه راجع بذات اوست چنانچه فرموده است خدای تعالی

ضَرَبَ اللّٰهُ مَثَلًا عَبْدًا مَّمْلُوكًا لَّا يَقْدِرُ عَلٰى شَيْءٍ فَكُلُّ تَصَرُّفَاتِهِ لِمَوْلَاهُ

بیان کرده است خدای تعالی مثل بنده مملوک که قادر نیست بر هیچ چیزی پس همه او مر مولا راست

تَصَرُّفَاتُهُ وَحَرَكَاتُهُ وَسَكَنَاتُهُ فَهُوَ مُجَرَّدٌ لِسَيِّدِهِ إِذْ جَمِيعُ

تصرف و جنبش و آرام او پس او خالص مر صاحب راست زیرا که همه آن

ذٰلِكَ لَهُ فَفِي إِعْتَاقِهِ إِيجَادُهُ وَإِحْيَاؤُهُ فَكَأَنَّ الْقَاتِلَ أَعْدَمَ

چیزها مر او راست پس در عتاق او ایجاد او و احیای اوست پس گویا قاتل معدوم کرد

عَبْدًا عَابِدًا لِلّٰهِ تَعَالٰى وَعَطَّلَ طَاعَتَهُ لَهُ فَيَجْنِي عَلٰى حَقِّهِ فَأُمِرَ

بنده را که عبادت میکرد خدای تعالی را و تعطیل ساخت طاعتش را پس جنایت کرد بر حق خدای تعالی پس

بِإِقَامَةِ عَبْدٍ مِثْلِهِ عَابِدٍ لِلّٰهِ تَعَالٰى وَلَا يَتَحَقَّقُ ذٰلِكَ إِلَّا بِعِتْقِهِ

ایستاده کردن بنده مانند او عبادت کننده و ثابت نمیشود اقامت مگر با آزاد شدن او

عَنْ رِقِّ الْعُبُودِيَّةِ فَيَتَصَرَّفُ فِي نَفْسِهِ لِنَفْسِهِ مِنْ غَيْرِ مَانِعٍ وَ

از رق عبودیت تا تصرف کند در خود برای خود از غیر مانع و

لَا حَاجِزٍ فَيُقَابَلُ الْإِعْدَامُ بِالْإِيجَادِ وَهٰذَا فِي حَقِّ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَمَّا

حاجز پس مقابله کرده میشود معدوم ساختن بموجود کردن و اینهمه در آنست که بحق الله تعلق دارد و اما

فِي حَقِّ الْعِبَادِ فَلَا يَخْلُو إِمَّا أَنْ يَكُونَ فِي النُّفُوسِ أَوْ فِي الْأَمْوَالِ أَوْ

مظلمه در حق عباد پس خالی نیست از اینکه باشد در جانها یا در مالها یا در

الْأَعْرَاضِ أَوِ الْقُلُوبِ وَهٰذَا هُوَ الْإِيذَاءُ الْمَحْضُ وَأَمَّا إِذَا كَانَتِ

آبرو یا در دلها و این است ایذای خالص و اما وقتیکه باشد

الْمَظْلِمَةُ فِي النُّفُوسِ بِأَنْ جَرٰى عَلٰى يَدِهِ قَتْلٌ خَطَأً فَتَوْبَتُهُ بِتَسْلِيمِ

مظلمه در نفس بانکه جاری شده باشد بر دست او قتل از روی خطا پس توبه او بسپردن

الدِّيَةِ إِلٰى مَنْ يَسْتَحِقُّهَا مِنْ مُنَاسِبِيِّ مَوْلًى أَوْ لِلْإِمَامِ فَهِيَ فِي عُهْدَةِ

خونبها است بمستحق او از هم نسب یا معتق یا پادشاه پس قاتل در عهده

ذٰلِكَ حَتّٰى تَصِلَ الدِّيَةُ إِلَيْهِمْ إِمَّا مِنَ الْعَاقِلَةِ أَوِ الْإِمَامِ فَإِنْ لَمْ تَكُنْ

این است تا آنکه برسد خونبها بسوی ایشان اما از عاقله یا پادشاه پس اگر نباشد

لَهُ عَاقِلَةٌ وَلَا وُجِدَ فِي بَيْتِ الْمَالِ شَيْءٌ سَقَطَتْ فَإِنْ كَانَ هُوَ قَادِرًا

آن قاتل را عاقله و یافته نشود در بیت المال چیزی ساقط میشود دیت پس اگر باشد آن قاتل قادر

عَلٰى أَدَائِهَا وَلَا عَاقِلَةَ لَهُ فَلَيْسَ لَهُ غَيْرُ عِتْقِ رَقَبَةٍ مُؤْمِنَةٍ فَإِنْ

بر ادای این دیت و نباشد عاقله مر او را پس نیست بر او مگر آزاد کردن بنده مؤمن پس اگر

تَطَوَّعَ بِالدِّيَةِ كَانَ أَوْلٰى إِذِ الدِّيَةُ إِنَّمَا تَجِبُ عِنْدَنَا عَلَى الْعَاقِلَةِ

بطریق نفل بدهد دیت باشد بهتر زیرا که دیت واجب نیست نزد ما مگر بر عاقله

فلا يخاطب بها القاتل وهو الصحيح وقيل انه يجب عليه اداء

پس مخاطب نيست بآن قاتل وهمين قول صحيح ست وگفته اند كه واجب ميشود براو اداى

الدية في هذه الحالة اذا لم يكن له عاقلة وله يسار وهو مذهب

ديت درين حالت چون نباشد مراورا عاقله وباشد مراورا مال واينمذهب

الشافعي لان الدية تجب ابتداء على القاتل ثم يتحملها عنه العاقلة

امام شافعي ست زيراكه ديت واجب ميشود اول بر قاتل پس برميدارند آنرا ازو عاقله

على وجه التخفيف عنه والنصرة له والمواساة له في الغرامة لما

بر وجه تخفيف ازو ويارى وى واحسان كردن در تاوان از جهت آنكه

بينهما من التوارث وقد عدمت العاقلة ههنا فوجبت عليه

ميان ايشان ست از ميراث گرفتن از يكديگر وبتحقيق معدوم شد اينجا عاقله پس واجب شد بر قاتل

لاسيما وهو في حالة التوبة والخروج من المظالم والتورع والخلاص

خصوصا كه او درحال توبه وبيرون آمدن از گناه وپرهيزگارى وخلاص شدن

عن حقوق الادميين واما ان كان القتل عمدا فلا يتخلص الا

از حقوق آدميان ست واما اگر باشد قتل دانسته پس خلاصى نيابد مگر

بالقصاص وكذلك ان كان دون النفس في محل يمكن الاقتصاص

بقصاص وهم چنين ست اگر باشد كم از نفس در محلے كه ممكن باشد قصاص گرفتن

منه فان كان في النفس فالكلام مع الوارث وان كان فيما دون

ازو پس اگر باشد جنايت در نفس پس كلام با وارث ست واگر باشد در ما دون نفس

النفس فمع المجني عليه فان طابت النفوس باسقاط ذلك والعفو

پس كلام با كسے ست كه جنايت برو واقع شده پس اگر خوش شوند نفس با ساقط كردن قصاص وعفو

عنه سقط وان طلبوا العفو على مال بذله وتبرا عن عهدته

ازان ساقط ميشود واگر طلب كنند عفو مقابله مال خرچ كند مال را وبيزار شود وبيرون آيد از عهده آن

فان قتل قتيلا ولم يعرف انه هو القاتل كان عليه ان يعترف

پس اگر كشت كسے را ودانسته نشد كه او كشته ست باشد برو اينكه اقرار كند

عند ولي الدم ويحكمه في روحه فان شاء عفى عنه وان شاء

نزد والے خون وحاكم سازد اورا در جان خود پس اگر خواهد والے خون عفو كند ازو واگر خواهد

قتله او اخذ المال عليه ولا يجوز له اخفاء لانه لا يسقط

بكشد يا بگيرد مال ودرست نيست مر آن قاتل را پنهان داشتن آن زيراكه ساقط نميشود

بمجرد التوبة فان قتل جماعة في اوقات مختلفة ومحال متعددة

خون قتل بمجرد توبه پس اگر كشت جماعتے را در اوقات مختلف ودر جاهاے متعدده

وَقَدْ تَقَادَمَ الزَّمَانُ وَلَا يَعْرِفُ أَوْلِيَاءَهُمْ وَلَا عَدَدَ مَنْ قَتَلَهُمْ

و حال آنکه گذشته باشد زمان و نشناسد دوستان ایشان را و نه شمار کسانی را که کشته است

أَحْسَنَ تَوْبَتَهُ وَعَمَلَهُ وَأَقَامَ عَلَى نَفْسِهِ حَدًّا لِلّٰهِ بِأَنْوَاعِ الْمُجَاهَدَاتِ

نیکو گردانید توبه و عمل خود را و ایستاده کند بر نفس خود حد خدای تعالی را بگوناگون مجاهدات

وَالتَّعْذِيبِ لَهَا وَالْعَفْوِ عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَآذَاهُ وَعِتْقِ الرِّقَابِ وَتَصَدَّقَ

و عذاب کردن مر آن نفس را و عفو کردن از کسی که ظلم و ایذا کرده است او را و آزاد کردن بندها و صدقه کند

بِمَالٍ وَأَكْثَرَ النَّوَافِلَ لِيُفَرِّقَ ثَوَابَ ذٰلِكَ عَلَيْهِمْ عَلَى قَدْرِ حُقُوقِهِمْ يَوْمَ

مال را و بسیار کند نفلها را تا تفریق کند ثواب این اعمال بر آن جماعه مقتولان به اندازه حقوق ایشان روز

الْقِيَامَةِ فَيَنْجُو هُوَ وَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ بِرَحْمَةِ اللّٰهِ تَعَالَى الَّتِي وَسِعَتْ

قیامت پس نجات یابد او و داخل شود بهشت را برحمت خدای تعالی که فرا رسیده است

كُلَّ شَيْءٍ وَهُوَ أَرْحَمُ الرَّاحِمِينَ وَلَا فَائِدَةَ إِذْ ذَاكَ فِي التَّحَدُّثِ بِمَا

هر چیز را و او مهربان ترین مهربانان است و نیست هیچ فایده [illegible]

جَرَى عَلَيْهِ مِنْ أَنْوَاعِ الْقَتْلِ وَالْجِرَاحَاتِ وَقَطْعِ الطَّرِيقِ إِذْ لَا يَعْبَأُ

گذشته است برو از انواع قتل و جراحات و قطع طریق [illegible] زیرا که [illegible] نمیشود

بِأَرْبَابِهَا وَمُسْتَحِقِّيهَا لِيُوَفِّيَهُمْ أَوْ يَسْتَحِلَّ مِنْهُمْ بَلْ يَشْتَغِلُ

بر صاحبان و مستحقان آنها تا بدهد حق ایشان [illegible] از ایشان بلکه مشغول شود

بِمَا ذَكَرْنَاهُ وَكَذٰلِكَ إِنْ زَنَا أَوْ شَرِبَ أَوْ سَرَقَ وَلَا يَعْرِفُ مَالِكَهَا

بآنچه ذکر کردیم و همچنین است اگر زنا کرد یا شراب خورد و یا دزدی کرد و نشناسد مالک را

أَوْ قَطَعَ الطَّرِيقَ وَلَا يَعْرِفُ الْمَقْطُوعَ عَلَيْهِ أَوْ بَاشَرَ امْرَأَةً دُونَ

یا راه زد و نشناسد کسی را که راه زده است یا مباشرت کرد بزنی و در غیر

الْفَرْجِ مَا يَجِبُ فِيهِ حَدُّ اللّٰهِ وَالتَّعْزِيرُ فَإِنَّهُ لَا يَلْزَمُهُ فِي صِحَّةِ

فرج چیزی را که واجب میشود در وی حد خدای تعالی و تعزیر پس لازم نیست او را در صحت

التَّوْبَةِ أَنْ يَفْضَحَ وَيَهْتِكَ سِتْرَهُ وَيَلْتَمِسَ مِنَ الْإِمَامِ أَوِ الْحَاكِمِ

توبه اینکه رسوا کند خود را [illegible] و پرده خود را و اینکه طلب کند از حاکم یا پادشاه

إِقَامَةَ الْحُدُودِ عَلَيْهِ بَلْ يَسْتَتِرُ بِسِتْرِ اللّٰهِ تَعَالَى وَيَتُوبُ إِلَى اللّٰهِ

برپا کردن حدها را برو بلکه در پرده شود به پرده خدای تعالی و توبه و رجوع نماید بسوی خدا

عَزَّ وَجَلَّ فِيمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ اللّٰهِ وَيَشْتَغِلُ بِأَنْوَاعِ الْمُجَاهَدَاتِ مِنْ

در آنچه میان او و میان پروردگار اوست و مشغول شود با نواع مجاهده از

صِيَامِ النَّهَارِ وَالتَّقَلُّلِ مِنَ الْمُبَاحِ وَاللَّذَّاتِ وَقِيَامِ اللَّيْلِ وَ

روزه [illegible] و کم خوردن و [illegible] از مباح و لذت ها و قیام شب و

قراءة القرآن وكثرة التسبيح والتورع وغير ذلك قال النبي

صلى الله عليه من أتى بشيء من هذه القاذورات فليستتر بستر الله

تعالى ولا يبدي لنا صفحته فإن من أبدى لنا صفحته أقمنا عليه

حدود الله فإن خالف ما قلناه ودفع أمره إلى الوالي فأقام عليه

الحد وقع موقعه وصحت توبته وتكون مقبولة عند الله و

برئ من عهدة ذنبه وتطهر من إثمه ولطخه وأما الأموال

فإن كان تناول مال إنسان بغصب أو سرقة أو قطع طريق أو

خيانة في عين من وديعة أو عارية أو معاملة من نوع تلبيس

كترويج زائف أو ستر عيب في المبيع أو نقص أجرة أجير أو منع

أجرته جملة فكل ذلك عليه أن يفتش عنه لا من مدة بلوغه

بل من مدة وجود ذلك بعد بلوغه وعقله وتمييزه أو قبل بلوغه

وهو في حجر وليه ووصيه واختلط ماله بماله وتهاون الولي

في ذلك ولم يبال به بأن كان ظالما منحرفا في دينه فاختلط ذلك

الحرام بمال الصبي تارة من فعل الصبي وأخرى من ظلم الوصي

وجب على الصبي التائب بعد بلوغه تفتيش ذلك ورد كل

حقوق إلى أهله وتصفية ماله من تلك الشبهات والحرام

هر حقے بسوی اہل آن و صاف گردانیدن مال خود از شبہات و حرام

فليحاسب نفسه على الحبّات والذرّات من أوّل يوم جنايته

پس حساب کند نفس خود را بر ہر دانہ و ذرہ از اول خیانت

إلى يوم توبته قبل أن يأتيه الموت على غفلة من غير حساب في

تا روز توبہ وپیش از آنکہ بیاید اورا مرگ بر غفلت بے آنکہ حساب خود کردہ باشد

تقوم عليه القيامة على غِرّة من غير تحصيل ثواب وتهذيب

قایم شود برو قیامت بر بے خبرے و مغروریے بے حاصل کردن ثواب و پاک ساختن

كتاب فيُسأل فلا يسمع جوابًا ويندم فلا ينفعه الندامة

نامہ اعمال خود پس سوال خواہد کرد و نخواہد شنید جوابے زیراکہ جوابش نمیدہند و پشیمان شود پس سود نکند او را

ويستعتب فلا يُعتب ويعتذر فلا يُعذر ويستمهل فلا يُمهل

و طلب کند رضا ساختن خدای تعالی را پس رخصت دادہ نشود در آن و عذر گوید پس پذیرفتہ نشود و مہلت طلبد

ويستشفع فلا يُشفع له إذا كان مفرطًا في حال حيوته ومخرفًا

و طلب شفاعت کند پس شفاعت کردہ نشود او برای او وقتیکہ باشد تقصیر کنندہ در حال حیوۃ و باز ماندہ

في حال يقظته وفطنته منتظرًا في أمور معاشه حريصًا في

در ہر حال بیداری و زیرکی خویش در حال زندگانیش حرص کنندہ در

تحصيل شهواته ولذاته متابعًا هواه وشيطانه معرضًا عن

حاصل کردن آرزوہا و لذت ہاے خویش پیروی کنندہ مر ہوای و شیطان خود را رو گردان از

طاعة ربّه وجنابه متثبطًا عن إجابته متسارعًا في معصيته

طاعت پروردگار خود و آستانہ خود پس شوندہ و درنگ کنندہ از قبول نمودن فرمان او شتابان در نافرمانی

وخلافه فلذلك طال في القيمة حسابه وعظم ويله ونحيبه

و خلاف او پس ازین جہت دراز شد در قیامت حساب او و بزرگ شد ہلاکت و گریہ او

وانقطع ظهره ونكس رأسه واشتدّ خجلته وحياؤه وانقطعت

و شکستہ پشت او و نگون گشت سر او و سخت شد خجالت او و شرمندگی او و گسستہ شد

حجّته وبرهانه وأخذت حسناته وتضاعفت سيّئاته

حجت و دلیل او و گرفتہ شد نیکیہاے او و دو چند گشت بدیہاے او

وخسرت صفقته وظهر إفلاسه واشتدّ عليه غضب

و زیان کار شد سودائے او و پیدا شد افلاس او و سخت شد برو غضب

ربّه وأخذته وأخذته الزبانية إيّاه إلى ما مهّد لنفسه من

پروردگار او و گرفتن او و میکشند او را فرشتگان دوزخ بسوے آنچہ گستردہ است برای خویش از

عَذَابِ رَبِّهِ وَاَوْبَقَهَا وَاَوْرَدَ بِهَا فَسَاوَى مَنْ فِي النَّارِ مِنْ قَارُوْنَ

از عذاب پروردگار خود و هلاک گردانید نفس خود را پس برابر شد کسانی را که در آتش دوزخ اند از قارون

وَفِرْعَوْنَ وَهَامَانَ اِذْ مَظَالِمُ الْعِبَادِ لَا تُسَامَحُ فِيْهَا وَلَا تُتْرَكُ

و فرعون و هامان زیرا که مظالم بندگان مسامحت کرده نمیشود در آن و گذاشته نمیشود

وَفِي الْاَثَرِ اَنَّ الْعَبْدَ لَيُوْقَفُ مِنْ بَيْنِ يَدَيِ اللّٰهِ تَعَالٰى وَلَهُ مِنَ

و در حدیث است که بدرستی که بنده هر آینه استاده کرده میشود پیش خدای تعالی و او را از

الْحَسَنَاتِ اَمْثَالُ الْجِبَالِ لَوْ سَلِمَتْ لَهُ لَكَانَ مِنْ اَهْلِ الْجِنَانِ فَيَقُوْمُ

نیکیهاست مانند کوهها اگر سلامت ماند حسنات مر وی را هر آینه باشد از اهل بهشت پس استاده میشوند

اَصْحَابُ الْمَظَالِمِ فَيَكُوْنُ قَدْ سَبَّ عِرْضَ هٰذَا وَاَخَذَ مَالَ هٰذَا وَضَرَبَ

خداوندان مظلمها پس باشد صاحب حسنات که دشنام کرده باشد آبروی این یکی را و گرفته باشد مال یکی را و زده

هٰذَا فَيَنْقُصُ حَسَنَاتُهُ فَلَا يَبْقٰى لَهُ شَيْءٌ فَيَقُوْلُ الْمَلَائِكَةُ يَا رَبَّنَا

یکی را پس بقصاص داده میشود نیکیهاے او پس باقی نمی ماند برای او چیزی پس میگویند فرشتگان ای پروردگار ما

فَنِيَتْ حَسَنَاتُهُ وَبَقِيَ طَالِبُوْنَ كَثِيْرًا فَيَقُوْلُ اَلْقُوْا مِنْ سَيِّئَاتِهِمْ

فانی شد نیکیهاے او و باقی ماندند طالبان حقوق بسیار پس میفرماید حق عز و جل بیندازید از بدیهای ایشان

اِلٰى سَيِّئَاتِهِ وَصُكُّوْا لَهُ صَكًّا اِلَى النَّارِ فَيَهْلِكُ هُوَ بِسَيِّئَةِ غَيْرِهِ

بسوی بدیهاے او و بنویسید براے او خطی بسوی دوزخ پس هلاک میشود بگناه دیگری

بِطَرِيْقِ الْقِصَاصِ فَكَذٰلِكَ يَنْجُو الْمَظْلُوْمُ بِحَسَنَةِ الظَّالِمِ اِذْ يُنْقَلُ

بطریق قصاص پس همچنین رستگار میشود مظلوم بنیکی ظالم زیرا که نقل کرده

اِلَيْهِ عِوَضًا مِمَّا ظَلَمَهُ وَرَوَتْ عَائِشَةُ رض عَنْ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بسوی مظلوم میشود نیکی اش عوض باشد از آنچه ظالم ظلم کرده است و روایت است از عایشه رض از رسول خدا صلی الله علیه وسلم

اَنَّهُ قَالَ الدَّوَاوِيْنُ ثَلَاثَةٌ دِيْوَانٌ يَغْفِرُهُ اللّٰهُ تَعَالٰى وَدِيْوَانٌ لَا

که او فرموده دفترهاے اعمال سه است دفتری است که می بخشد آنرا خداے تعالی و دو دفتری است که

يَغْفِرُهُ اللّٰهُ وَدِيْوَانٌ لَا يُتْرَكُ مِنْهُ شَيْءٌ فَاَمَّا الدِّيْوَانُ الَّذِيْ

نمی بخشد و دفتری است که نمیگذارد از وی هیچ چیز پس آن دفتر که

لَا يَغْفِرُهُ اللّٰهُ تَعَالٰى فَالشِّرْكُ بِاللّٰهِ جَلَّ جَلَالُهُ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ

نمی بخشد آنرا خدای تعالی پس انباز کردن بخدای تعالی غیر او را فرمود خداے تعالی

اِنَّهُ مَنْ يُشْرِكْ بِاللّٰهِ فَقَدْ حَرَّمَ اللّٰهُ عَلَيْهِ الْجَنَّةَ وَمَأْوٰهُ النَّارُ

بدرستی که هر که شریک سازد بخدای تعالی چیزی را پس بتحقیق حرام گردانیده است خدای تعالی بر وی بهشت و جای او دوزخ است

وَاَمَّا الدِّيْوَانُ الَّذِيْ يَغْفِرُهُ فَظُلْمُ الْعَبْدِ نَفْسَهُ فِيْمَا بَيْنَهُ وَبَيْنَ

و آن دفتر که می بخشد خدای تعالی آنرا پس ظلم کردن بنده است نفس خود را در آنچه میان او و میان

ربه واما الديوان الذي لا يترك منه شيئ فظلم العباد بعضهم

بعضا وعن ابي هريرة رضي الله عنه انه قال اتدرون من

المفلس من امتي يوم القيمة بصلاته وصيامه قالوا يا رسول

الله المفلس فينا من لا درهم له ولا متاع قال النبي صلى الله عليه وسلم

المفلس من امتي من يأتي يوم القيمة بصلاته وصيامه وقد شتم هذا

وقذف هذا واكل مال هذا وسفك دم هذا وضرب هذا

فيقاص هذا من حسناته وهذا من حسناته وان فنيت حسناته

اخذ من خطاياهم فطرحت عليه ثم طرح في النار فينبغي للمذنب

ان يبادر الى التوبة روي عن ابن عباس رض عنهما عن النبي صلى الله

عليه وسلم انه قال هلك المسوفون الذين يقولون سوف نتوب

وروي عن ابن عباس رض في قوله عز وجل بل يريد الانسان

ليفجر امامه يعني يقدم ذنوبه ويؤخر توبته ويقول

سأتوب حتى يأتيه الموت وهو على شر ما كان عليه فيموت

وقال لقمان الحكيم لابنه يا بني لا تؤخر التوبة الى غد فان

الموت يأتيك بغتة فالواجب على كل احد ان يتوب حين

يصبح وحين يمسي قال مجاهد من لم يتب إذا أصبح وأمسى

فهو من الظالمين فالتوبة على وجهين أحدهما في حق العباد

وقد ذكرناها والثاني بينك وبين الله تعالى فيكون

بالاستغفار باللسان والندم بالقلب والإضمار أن لا يعود

على ما أشرنا إليه من قبل فليجتهد هذا التائب من الظلم و

يبذل جهده في تكثير الحسنات حتى يقتص منه يوم القيمة

فتؤخذ حسناته وتوضع في موازين أرباب المظالم ولتكن

كثرة حسناته بقدر كثرة مظالمه للعباد وإلا هلك بسيئات

غيره وهذا يوجب استغراق جميع العمر في الحسنات لو طال

عمره بحسب مدة الظلم فكيف والموت على الرصد وربما

يكون الأجل قريبا فتخترمه المنية قبل بلوغ الأمنية وقبل

إخلاص العمل وتصحيح النية وتصفية اللقمة فليبادر إلى

ذلك وليبذل له الاجتهاد فليكتب جميع ذلك وأسامي أصحاب

المظالم واحدا واحدا ويطوف نواحي العالم وأطراف البلاد و

أقطارها ويطلبهم ليستحلهم أو يؤدي حقوقهم فإن لم يجدهم

فإلى ورثتهم وهو مع ذلك خائف من عذاب الله راج لرحمته

پس باز گرداند حقوق ایشان بسوی وارثان ایشان و او با وجود اینکار ترسنده باشد از عذاب خدا امیدوارنده رحمت او را

تائب مقلع عن جميع ما يكره مولاه متشمر في طاعته ومرضاته

دور شونده بر کننده از همه آنچه ناخوش دارد آنرا خداوند او و دامن چیننده و شتابان شونده در طاعت و در رضای او

فإن أدركته منيته وهو على ذلك فقد وقع أجره على الله قال

پس اگر برسد او را مرگش و حال آنکه او بر آن حال است پس بتحقیق واقع شد مزد او بر خدای تعالی فرموده

الله عز وجل ومن يخرج من بيته مهاجرا إلى الله ورسوله ثم يدركه الموت

خدای عز و جل و هر که بیرون آید از خانه خویش در حال که جدائی کننده است بسوی خدا و رسول او پس دریابد او را

فقد وقع أجره على الله وقد جاء في الصحيحين المتفق عليه عن أبي سعيد

پس واقع شد اجر او بر خدای تعالی و بتحقیق آمده است در صحیح بخاری و صحیح مسلم حدیثی که هر دو شیخ بر آن اتفاق کرده اند

الخدري رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال كان فيمن كان قبلكم رجل

از پیغمبر آنکه فرمود در کسانیکه بود پیش از شما مردی که

قتل تسعة وتسعين نفسا فسأل عن أعلم أهل الأرض فدل

کشته بود نود و نه کس را پس پرسید از داناترین اهل زمین پس رهنمائی کرده شد

على راهب فأتاه فقال له إنه قد قتل تسعة وتسعين نفسا فهل

بسوی راهبی در صحرا پس آمد پیش آن راهب و گفت بدرستی او کشته است نود و نه کس را پس آیا هست

له من توبة فقال لا فقتله فكمل به مائة ثم سأل عن أعلم

مر او را توبه پس گفت راهب نیست او را توبه پس کشت راهب را پس کامل ساخت بوی صد خون را باز پرسید از

أهل الأرض فدل على رجل عالم فأتاه فقال إنه قد قتل مائة نفس

اهل زمین پس رهنمائی کرده شد بر مردی عالم پس آمد او را و گفت مر او را بدرستی او کشته است صد کس را

فهل له من توبة قال نعم ومن يحول بينك وبين التوبة انطلق

پس گفت آیا هست او را توبه گفت آری و کیست که حائل شود میان تو و میان توبه روان شو

إلى أرض كذا وكذا فإن بها أناسا يعبدون الله فاعبد الله معهم

بسوی زمین چنین و چنین هر آینه در آن زمین مردان اند که عبادت میکنند خدا را پس عبادت بکن با ایشان

ولا ترجع إلى أرضك فإنها أرض سوء فانطلق حتى إذا انتصف

و باز مگرد بسوی زمین خود پس بدرستی آن زمین بدی است پس روان شد مرد تا آنکه چون نیم

الطريق أتاه الموت فاختصمت فيه ملائكة الرحمة وملائكة

راه رفت آمد او را مرگ پس با هم جنگ کردند در وی فرشتگان رحمت و فرشتگان

العذاب إنه لم يعمل خيرا قط فأتاهم ملك في صورة آدمي

عذاب و گفتند فرشتگان که او هیچ نیکوکاری نکرده است پس آمد پیش ایشان فرشته بصورت آدمی

فجعلوه بينهم حكما فقال قيسوا ما بين الارضين الى ايتهما كان

ادنى فهو له فقاسوا فوجدوه ادنى الى الارض التي اراد فقبضته

ملائكة الرحمة وفي رواية فكان الى القرية الصالحة اقرب

بشبر فجعل من اهلها وفي رواية فاوحى الله عز وجل الى هذه

ان تباعدي والى هذه ان تقربي وقال قيسوا ما بينهما

فوجدوه الى هذه اقرب بشبر فغفر له فهذا دليل واضح على

ان قصده الى التوبة وسعيه اليها ونيته لها نافع ودليل

على انه لا خلاص الا برجحان ميزان الحسنات ولو بمثقال ذرة

فلا بد للتائب من تكثير الحسنات والنوافل ليرضى بها الخصوم

يوم القيمة وترفع بها الفرائض كما قال النبي صلى الله عليه وسلم اكثروا

من النوافل ترفع بها الفرائض او كما قال ويعقد مع الله تعالى

عقدا صحيحا مؤكدا وعهدا وثيقا لا يعود الى تلك الذنوب

ولا الى امثالها ابدا ويستعين على ذلك بالعزلة والصمت

وقلة الاكل وقلة النوم واحراز قوت حلال والتورع عن

الحرام والشبهة اما بكسب او بضاعة في يده من ارث او سبب

حلال فإن كان فيما ورثه شبهة أو حرام أخرجه ولم يأكل منه

حلال پس اگر باشد در آنچه میراث یافته شبهه یا حرامے بیرون کند آن را و نخورد از آن

ولم يلبس بشيء منه فإن رأس المعاصي الحرام وملاك الدين

و نپوشد بچیزے از آن زیرا که سر گناهان حرام ست و سرمایه و اصل دین

الحلال والورع وتصفية اللقمة فكل ما ينشأ من الإنسان من

حلال خوردن ست و پرهیزگارے و صاف گردانیدن لقمه پس هر چه پیدا میشود از آدمے از

خير وشر من اللقمة فالحلال يورث الخير والحرام يورث

نیکے و بدے از سبب لقمه ست پس حلال پیدا میکند نیکے و حرام پیدا میکند

الشر كالقدر إذا طبخ ما فيها واستكمل نضاجه تبين الرائحة

بدے همچون دیگ که هرگاه که پخته میشود آنچه در وے ست و کامل میگردد پختگی آن ظاهر میشود بوے

الفائحة عما فيها كل إناء ينضح بما فيه ويكثر مجالسة الفقهاء

گرمی دهد از آنچه که در وے ست پس هر آوندے تراوش میکند آنچه در وے ست و بسیار کند همنشینی فقیهان

والعلماء بالله يستفيد منهم أمر دينه ويعرفونه سلوك

و عالمان بخداے تعالے یعنی علماے ربانی تا فایده گیرد از ایشان کار دین و بشناساند او را راه رفتن

الطريق إلى الله تعالى وحسن الأدب في طاعته والقيام في أمره

بسوے خداے تعالے و نیکوے ادب در طاعت او و ایستادن در فرموده او

وينبهونه على ما خفي عليه من أمر السلوك في طريقه فلا بد لكل

و آگاه کنند او را بر آنچه پنهان ست بر او از امر سلوک در طریق پس ناچار ست هر

من سلك طريقا لم يعرفه من دليل يدله ومرشد يرشده و

کسے را که برود راهے که ناشناخته ست آن را از دلیل که دلالت کند او را و مرشدے که راه راست نماید او را و

هاد يهديه وقائد يقوده ويستعمل الصدق في جميع

هادے که هدایت کند و کشنده که بکشد او را و بکار فرماید تا طالب راستی را در همه

ذلك والإخلاص والجد في المجاهدة قال الله تعالى والذين

آن و اخلاص و کوشش را در مجاهده فرموده ست خداے تعالے آنانکه

جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا فقد ضمن للمجتهد الصادق

مجاهده کنند در طلب خدا هر آینه می نمایم ایشان را راه هاے خود پس بتحقیق ضامن شده ست خداے تعالے

في طريقه الهداية فإذا صدق في ذلك لا يعدم الهداية لأن

در راه هدایت پس چون صادق باشد در مجاهده نایاب نمیکند هدایت را زیرا که

الله لا يخلف الميعاد وليس بظلام للعبيد وهو أرحم الراحمين

خداے تعالے خلاف نمیکند وعده و نیست پروردگار ستم کننده مر بندگان را و او مهربانترین مهربانان ست

مجمع ۳۴۲

رؤفٌ رحيمٌ لطيفٌ بخلقه بارٌّ بِبريّته معينٌ وموفّقٌ

سخت مهربانست رحیم است لطف کننده است بخلق خود احسان کننده است بمخلوق خویش و توفیق دهنده است

للمقبلين اليه داعٍ للمدبرين المولّين عنه باللطف

مر روی آرندگان را بر وی خواننده است پشت دهندگان و روی گردانندگان از وی بلطف تر بین خواند

يفرح بتوبتهم كالوالدة الشفيقة اذا قدم ولدها من سفره

خوشحال میشود بتوبه ایشان یعنی راضی میگردد همچو خوشحال مادر مهربان وقتیکه بخانه بیاید فرزند او از سفر

البعيدة قال النبي صلى الله عليه وسلم لله افرح بتوبة احدكم من رجل

دور فرمود پیغمبر هر آینه خدا تعالی خوشنود شونده است بتوبه از مرد یکه

مرّ بارضٍ دويّةٍ مهلكةٍ ومعه راحلة عليها طعامه وشرابه

بگذرد بر زمین جنگل هلاک کننده و با او شتر او است و بران شتر طعام و آب او است

وما يصلحه فاضلّها فخرج في طلبها حتى كادت نفسه تخرج

و آنچه صلاح وی نیست او در آن است پس گم کند آن شتر را پس رنج کشید در طلب آن تا آنکه نزدیک رسد که جانش بدر آید

فقال ارجع الى المكان الذي اضللتها فيه فاموت هناك

پس گفت در دل باز گردم بجای که گم کرده ام شتر را در آنجا پس بمیرم آنجا

فرجع الى مكانه فغلبته عينه فغمضها لحظة فاستيقظ

پس باز گشت آنجا بسوی جای خویش پس زور آورد چشمش پس پوشید چشم را ساعتی پس بیدار شد

فاذا راحلته عند راسه عليها طعامه وشرابه قال علي كرّم

پس ناگاه دید که شتر وی نزدیک سر او ست بران شتر است طعام او و شراب او و فرموده است امام المسلمین

الله وجهه سمعت ابا بكر رض وهو الصادق قال قال رسول

که شنیده ام ابو بکر صدیق را رضی که میگفت فرموده رسول خدا

الله صلى الله عليه وسلم ما من عبدٍ اذنب ذنبا فقام فتوضّأ وصلى واستغفر

صلی الله علیه وسلم نیست هیچ بنده که کند گناهی پس بر خیزد و وضو کند و بگذارد دو رکعت نماز و طلب

الله من ذنبه الا كان حقا على الله ان يغفر له لانه يقول

از خدا از گناه خویش مگر که باشد خود واجب بر خدای تعالی بحسب وعده او اینکه بیامرزد او را از بهر آنکه

جلّ وعلا ومن يعمل سوءا او يظلم نفسه ثم يستغفر الله يجد الله

خداوند تبارک هر که بکند بدی یا ستم کند بر نفس خود پس آمرزش خواهد از خدای تعالی می یابد خدای را

غفورا رحيما واما الاموال الحاضرة المغصوبة فليردّ

آمرزنده مهربان اما مالهای حاضر که کشیده گرفته است از مردم پس باز گرداند

الى المالك ما يعرف له مالكا معينا او الى ورثته على ما تقدّم

بسوی مالک آنچه می شناسد او را مالک معین یا بسوی وارثان او بر آن تفصیل که گذشت

٣٤٣

وَمَا لَا يُعْرَفُ لَهُ مَالِكًا مُعَيَّنًا فَعَلَيْهِ أَنْ يَتَصَدَّقَ بِهِ عَنْ صَاحِبِهِ

فَإِنِ اخْتَلَطَ الْحَرَامُ بِالْحَلَالِ مِثْلَ أَنْ اخْتَلَطَ الْمَغْصُوبُ بِالْإِرْثِ

الْحَلَالِ لِحَسَبِ فَاجْتَهِدْ فِي مَعْرِفَةِ مِقْدَارِ الْحَرَامِ فَتَصَدَّقْ بِذَلِكَ

الْمِقْدَارِ وَتَرْكِ الْبَاقِي لَهُ وَلِعِيَالِهِ وَأَمَّا الْأَعْرَاضُ فَهُوَ سَبُّ

النَّاسِ وَشَتْمُهُمْ مُشَافَهَةً وَهُوَ الْجِنَايَةُ عَلَى الْقُلُوبِ وَكَذَلِكَ

غِيبَتُهُمْ وَذِكْرُهُمْ بِالْقَبِيحِ وَمَا يَسُوءُهُمْ مِنَ الْغِيبَةِ وَهُوَ كُلُّ كَلَامٍ

لَا يَحْسُنُ أَنْ يُقَالَ لَهُ فِي وَجْهِهِ فَإِذَا قَالَهُ فِي غِيبَةٍ مِنْهُ كَانَ

قَدِ اغْتَابَهُ فَكَفَّارَتُهُ أَنْ يَذْكُرَهُ ذَلِكَ وَيَسْتَحِلَّهُ فَإِنْ كَانُوا

جَمَاعَةً فَوَاحِدًا وَاحِدًا وَمَنْ مَاتَ مِنْهُمْ قَبْلَ ذَلِكَ فَتَدَارُكُ

ذَلِكَ بِتَكْثِيرِ الْحَسَنَاتِ عَلَى مَا ذَكَرْنَا كُلُّ ذَلِكَ إِذَا بَلَغَتْهُمُ

الْغِيبَةُ وَأَمَّا إِذَا لَمْ تَبْلُغْهُمْ فَلَا يَجِبُ عَلَيْهِ اسْتِحْلَالُهُمْ بَلْ لَا يَجُوزُ

لِأَنَّ فِيهِ إِيصَالَ الْأَلَمِ إِلَى قُلُوبِهِمْ بَلْ يَأْتِي الَّذِينَ اغْتَابَهُمْ

عِنْدَهُمْ فَيُكَذِّبُ نَفْسَهُ عِنْدَهُمْ وَيُثْنِي عَلَى الْمُغْتَابِينَ

فَصْلٌ وَلَا بُدَّ أَنْ يَعْرِفَهُ قَدْرَ جِنَايَتِهِ وَلَا يُعَرِّضُ لَهُ فِي

سَائِرِ الْمَظَالِمِ وَلَا يَكْفِي فِي ذَلِكَ الِاسْتِحْلَالُ الْمُبْهَمُ بِجَوَازِ أَنَّ الْمَظْلُومَ

إذا عرف قدر ظلمه على الحقيقة لم تطب نفسه بالإحلال

وقتیکه بشناسد مقدار ستمی که ظلم کرده است بحقیقت خوش نشود نفس او به بخشیدن آن

بل لو خر ذلك ليوم القيمة ليأخذ بدله من حسناته أو يحمله

بلکه نگاه دارد آنرا برای روز قیامت تا بگیرد از نیکیهای او یا بار کند او را

من سيئاته وإن كان من جملة جنايته على الغير ما لو عرفه وذكره

از بدیهای خویش و اگر باشد از جمله گناهان او بر غیر چیزی که شناسد و یاد کند او را

لتأذى بمعرفته كزناه بجاريته وأهله أو نسبته باللسان

هر آینه آزار گیرد بشناختن آن مانند زنا کردن او بجاریه او یا زن او یا نسبت کردن او را از زبان

إلى عيب خفي من عيوبه يعظم أذاه به فههنا لا طريق له

بسوی عیب پنهان از عیب او که بزرگ باشد آزار او بآن پس اینجا نیست راه وی را

إلا أن يستحله مبهما ويبقى عليه له مظلمة ما فيجبرها

مگر بحل طلبد از او با ابهام و باقی ماند بر وی مظلمه از جهت ابهام پس برابر کند آنرا

بالحسنات كما يجبر مظلمة الميت والغائب وكل جناية على

به نیکیها چنانچه برابر کرده میشود مظلمه مرده و غایب را و هر جنایتی که بر

الغير لم يعلم بها لو ذكر الجاني له ذلك لم تطب نفسه

غیر کرده است و غیر آنرا نداند اگر ذکر کند جنایت کننده برای او آنرا خوش نشود نفس او

بالإحلال بسرعة أولا يأمن من المجني عليه مقابلة بها فحق

به بخشیدن بزودی او یا ایمن نباشد جانی از مقابله کردن او بآن جنایت پس حق

الجاني في ذلك وطريقه أن يتلطفه ويسعى في مهماته و

جانی در آن و طریقش آنست که نرمی کند با او و کوشش کند در مهمات او و

أغراضه ويظهر من حبه والشفقة عليه ما يستميل به قلبه

غرضهای او و ظاهر کند از دوستی او و مهربانی نمودن برو چیزی که مایل گرداند بآن دل او را

فإن الإنسان عبد الإحسان وكل من نفر بسيئة مال ورجع

زیرا که آدمی بنده احسان است و هر که نفرت گیرد بسبب بدی مایل شود و باز آید

بحسنة فإن تعذر ذلك عليه فالكفارة بتكثير الحسنات

بسبب نیکی پس اگر دشوار باشد این طریق بروی پس کفارت بسیار کردن از نیکیهاست

ليجزى بها في يوم القيمة جنايته فإن الله تعالى يحكم به عليه

تا جزا داده شود بآن در روز قیامت گناه وی را زیرا که خدای تعالی حکم میکند بآن بروی

ويلزمه قبول حسناته مقابلة لجنايته عليه إذا امتنع من

و لازم میکند برو پذیرفتن نیکیها برای جنایت او بروی هر گاه ابا کند از

القبول كمن أتلف في الدنيا مالا فجاء بمثله فامتنع من له
فيها همچون کسے که تلف کند در دنیا مال کسے را پس بیارد مانند آنرا پس اباکند کسی که او را است

الحق عن قبول ذلك وابرائه عن ذلك فإن الحاكم يحكم عليه
حق از قبول کردن آن وابرا دادن او از آن نزد آن پس بر بستر حاکم حکم میکند برو

بالقبض شاء أم لم يشأ وكذلك الله عز وجل يحكم بذلك في
بقبض حق بیا بر است که او قبول کند یا نکند و همچنین خدای تعالی حکم خواهد کرد بآن در

عرصات القيمة وهو أحكم الحاكمين وأعدل العادلين فضلا
عرصات قیامت و او حاکم ترین حاکمان و عادل ترین عادلان است

فإذا تخلص من مظالم العباد وتفرغ لعبادة الله تعالى في
پس چون فارغ شود از ظلمهای بندگان و فارغ شود برای عبادت خدا تعالی در آن

خاصته سلك طريق الورع لأن به يتخلص العبد في الدنيا و
احوال که خاص او است برود راه پرهیزگاری را زیرا که بآن در سبع خلاص میشود بنده در دنیا و

الآخرة من العباد ومن عذاب الله عز وجل وبه يخفف عنه
آخرت از بندگان و از عذاب خدای تعالی و بآن و در سبک میشود ازو

الحساب يوم القيمة فإن الحساب يوم القيمة لحقوق العباد
حساب در روز قیامت زیرا که حساب روز قیامت از جهت حقوق عباد است

والمعاملات التي جرت في الدنيا بين الأنام على غير وجه الشرع
و از جهت معاملات است که جاری میشود میان بندها در دنیا بر غیر وجه شرعی

وأما من حاسب نفسه في الدنيا وأخذ من الخلق ما يستحقه
اما هر که حساب کند با نفس خویش در دنیا و بگیرد از آنچه حق او است

وأعرض عما ليس له وخاف من طول الحساب في القيمة فعلى
و رو بگرداند از آنچه نیست او را و بترسد از درازی حساب در قیامت پس بر

أي شيء يحاسب وفي الخبر أن الله تعالى يستحيي أن يحاسب
هر کدام چیز حساب کرده شود و ... چون حساب خود در دنیا خود کرده ...

الورعين في القيمة ولهذا قال النبي صلى الله عليه وسلم حاسبوا أنفسكم
با پرهیزگاران در قیامت و ازین جهت فرمود پیغمبر حساب کنید با نفسهای خویش

قبل أن تحاسبوا وزنوها قبل أن توزنوا وقال صلى الله عليه وسلم من حسن
پیش از آنکه حساب طلبیده شوید و بسنجید اعمال خود پیش از آنکه سنجیده شود اعمال شما و فرمود از خوبی

إسلام المرء تركه ما لا يعنيه وهذا إشارة إلى التوقف في كل
اسلام مردست گذاشتن آنچه ضروری نباشد او را و این حدیث اشارت است بتوقف کردن در هر

شيءٍ وتركُ الاقدامِ عليه الا باذنِ الشرعِ فان وجدَ في الشرعِ

چیزے و قدم نهادن بر آن مگر بفرمودن شرع پس اگر یابد در شریعت

مساغاً لتناولهِ والشروعِ فيه فعل والا وقف عنه ومال الى

راهے برائے گرفتن و شروع کردن در آن بکند و اگر نه باز ایستد از آن و میل کند بسوے

غيرهِ واليه اشار رسول الله صلى الله عليه وسلم دع ما يريبك الى ما لا يريبك

دیگر آن و بسوے این معنے اشاره فرموده است رسول خدا ص بگذار آنچه در شک اندازد ترا در آنچه

وقال صلى الله عليه وسلم المؤمن وقّافٌ والمنافق لقّافٌ وقال صلى الله عليه وسلم لو

و فرموده ص که مومن توقف کننده است و منافق فرو برنده است و جاے دیگر فرموده است اگر

صلّيتم حتى تكونوا كالحنايا وصمتم حتى تكونوا كالاوتارِ

نماز کنید شما تا آنکه بشوید همچو کمانها و روزه گیرید تا آنکه بشوید همچو زهها

فما ينفعكم الا الورع الشافي وفي موضعٍ آخر المؤمن فتّاشٌ

پس سود نمیکند شمارا مگر پرهیزگاری شفا بخشنده و جاے دیگر فرموده است که مومن جست وجوی کننده

وقال صلى الله عليه وسلم من لم يبال من اين مطعمه ومشربه لم يبال الله تعالى

و فرموده است کسیکه باک نداشت که از کجاست خوردن او و نوشیدن او باک ندارد خدا

من اي بابٍ من النار يدخله عن جابر بن عبد الله رض عن رسول

در درآمدن او از هر درے از درهای دوزخ در حدیث است از جابر رض از رسول

الله صلى الله عليه وسلم انه قال ايها الناس ان احدكم لن يموت حتى يستكمل

خدا ص که فرمود اے آدمیان بدرستی یکے از شما نمی میرد تا آنکه تمام کند

رزقه فلا تستبطئوا الرزق واتقوا الله واجملوا في الطلب وخذوا

روزے خود پس دیر مشمرید روزی را و بترسید از خدای و نیکوئی کنید در جستن و بگیرید

ما حلّ لكم وذروا ما حرم عليكم وعن ابن مسعود رض عن رسول

چیزے که حلال است شمارا و بگذارید چیزے که حرام است بر شما و روایت است از ابن مسعود از رسول

الله صلى الله عليه وسلم انه قال لا يكتسب عبدٌ مالاً من الحرام فيتصدق

خدا ص که فرمود کسب نمیکند بنده مال حرام را و صدقه میکند

به فيؤجر عليه ولا ينفق منه شيئاً فيبارك له فيه ولا يتركه

بآن پس مزد داده میشود بر آن مال و خرج نمیکند از آن مال چیزے پس برکت کرده شود او را و او را

خلف ظهره الا كان زاده الى النار وقال صلى الله عليه وسلم ان الله لا

پس پشت خود مگر آنکه بوده است آن توشه او بسوے دوزخ و فرموده ص بدرستی خدا در

يمحو الشر بالشر ولكن يمحو الشر بالخير عن عمران بن الحصين رض

نمیکند بدے را به بدے لیکن دور میکند بدے را به نیکے و روایت است از عمران

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ اللهَ تَعَالَى يَقُولُ عَبْدِي أَدِّ مَا

اینکه گفت پیغمبر علیه السلام بدرستی خدا میگوید اے بندہ من اداکن چیزے کہ

افْتَرَضْتُ عَلَيْكَ تَكُنْ مِنْ أَعْبَدِ النَّاسِ وَانْتَهِ عَمَّا نَهَيْتُكَ عَنْهُ

فرض کردہ ام بر تو میشوی از عبادت کنندہ ترین مردم وباز شو از چیزے کہ باز داشتم ترا از

تَكُنْ مِنْ أَوْرَعِ النَّاسِ وَاقْنَعْ بِمَا رَزَقْتُكَ تَكُنْ مِنْ أَغْنَى النَّاسِ وَ

میشوی از پرہیزگار ترین مردم وخشنود شو بچیزے کہ روزی کردہ ام ترا میشوی از بے نیاز ترین مردم و

قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَبِي هُرَيْرَةَ رض كُنْ وَرِعًا تَكُنْ أَعْبَدَ النَّاسِ وَقَالَ

گفت پیغمبر م مر ابی ہریرہ را رض باش پرہیزگار میشوی بندگی کنندہ ترین مردم وگفت

الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ رَحْمَةُ اللهِ عَلَيْهِ مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنَ الْوَرَعِ خَيْرٌ مِنْ

حسن بصری رح مقدار مورچه از پرہیزگاری بہتر ست از

أَلْفِ مِثْقَالٍ مِنَ الصَّوْمِ وَالصَّلٰوةِ وَأَوْحَى اللهُ تَعَالَى إِلَى مُوسَى

ہزار مقدار از روزہ ونماز ووحی فرستاد خدا تعالے بسوے موسے

عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ الْمُتَقَرِّبُونَ بِمِثْلِ الْوَرَعِ وَقِيلَ رَدُّ

علیہ السلام نزدیک نمیشوند بسوے من نزدیک شوندگان بمانند پرہیزگاری وگفته شده ست

دَانِقٍ مِنْ فِضَّةٍ أَفْضَلُ عِنْدَ اللهِ مِنْ سِتِّمِائَةِ حَجَّةٍ مَبْرُورَةٍ وَ

ششم حصہ درہم از نقرہ بہتر ست نزد خدا از ششصد حج مقبول و

قِيلَ سَبْعِينَ مُتَقَبَّلَةً وَقَالَ أَبُو هُرَيْرَةَ رض جُلَسَاءُ اللهِ تَعَالَى

گفته شده ست ہفتاد حج قبول کردہ شدہ وگفت ابو ہریرہ رض ہمنشینان خدا تعالی

غَدًا أَهْلُ الْوَرَعِ وَالزُّهْدِ وَقَالَ ابْنُ الْمُبَارَكِ رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى رَدُّ

فردا اہل پرہیزگاری وزہد اند وگفت ابن مبارک رح گردانیدن

فَلْسٍ مِنَ الْحَرَامِ أَفْضَلُ مِنْ مِائَةِ فَلْسٍ يُتَصَدَّقُ بِهِ رُوِيَ عَنِ ابْنِ

یک پول از حرام بہتر ست از صد پول کہ صدقہ میکنند بآن در روایت کردہ شدہ ست از

الْمُبَارَكِ أَنَّهُ كَانَ بِالشَّامِ يَكْتُبُ الْحَدِيثَ فَانْكَسَرَ قَلَمُهُ فَاسْتَعَارَ

مبارک اینکہ بودہ ست در شام کہ مینوشت حدیث را پس شکست قلم او پس عاریت گرفت

قَلَمًا فَلَمَّا فَرَغَ مِنَ الْكِتَابَةِ نَسِيَ يَجْعَلُ الْقَلَمَ فِي مَقْلَمَتِهِ فَلَمَّا

قلم را پس ہرگاه کہ فارغ شد از نوشتن فراموش کرد پس گردانید قلم را در قلمدان خود پس ہرگاه

رَجَعَ إِلَى مَرْوَ رَأَى الْقَلَمَ وَعَرَفَهُ فَتَجَهَّزَ لِلْقُدُومِ إِلَى الشَّامِ لِرَدِّ الْقَلَمِ

بازگشت بسوے مرو دید قلم را وشناخت آنرا پس آمادہ شد برای رفتن بسوے شام تا بازگرداند قلم را

وَعَنْ نُعْمَانَ بْنِ بَشِيرٍ رض أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ

ونقل ست از نعمان بن بشیر کہ میگفت شنیدم پیغمبر خدا را

يقول الحلال بيّن والحرام بيّن وبينهما مشتبهات لا يعلمها
میگوید حلال آشکار است و حرام آشکار است و میان ایشان چیزهای پوشیده است که نمیدانند

كثير من الناس فمن اتقى الشبهات استبرأ لدينه وعرضه
بسیار از مردم پس کسیکه پرهیزید شبهات را پاک ساخت دین خود را و آبروی خود را

ومن لم يتق الشبهات يقع في الحرام كالراعي يرعى حول
و کسیکه نه پرهیزد شبهات را افتاد در حرام چنانچه چراننده که میچراند گرد

الحمى يوشك ان يقع فيه وان لكل ملك حمى وان حمى الله عز
قرق نزدیک است که افتد در آن و بدرستی هر پادشاه را قرق است و بدرستی قرق خدا

وجل محارمه الا وان في الجسد مضغة اذا صلحت صلح
حرامهاست وی آگاه باش و بدرستی در تن گوشت پاره ایست هرگاه که نیک شد نیک شود

الجسد كله واذا فسدت فسد الجسد كله الا وهي القلب
تن همه و هرگاه که بد شد تباه میشود تن همه آگاه باش آن گوشت دل است

عن ابي موسى الاشعري رض قال لكل حد حدود الاسلام
نقل است از ابوموسی اشعری که گفت مر هر چیز را نهایت است و نهایت اسلام

الورع والتواضع والصبر والشكر فالورع ملاك الامور
پرهیزگاری است و تواضع و صبر کردن و سپاس کردن است پس پرهیزگاری ستون همه

والصبر النجاة من النار والشكر الفوز بالجنة ودخل الحسن
و صبر کردن رستگاری است از آتش و سپاس کردن رسیدن است به بهشت و درآمد حسن

البصري رحمه الله مكة فرأى غلاما من اولاد علي ابن ابي
بصری بمکه پس دید پسرے را از اولاد علی ابن ابی

طالب رض قد اسند ظهره الى الكعبة يعظ الناس فوقف
طالب بتحقیق تکیه کرده است پشت خود را بسوی کعبه پند میکرد مردم را پس ایستاد

عليه الحسن وقال له ما ملاك الدين فقال الورع فقال
بر وی حسن و گفت مر او را چیست مدار دین پس گفت پرهیزگاری است و گفت

ما آفة الدين قال الطمع فتعجب الحسن منه وقال ابراهيم
چیست آفت دین پس گفت طمع کردن است پس شگفت آمد حسن را از او و گفت ابراهیم

بن ادهم رض الورع ورعان ورع فرض وورع حذر فورع
بن ادهم پرهیزگاری دو گونه است پرهیزگاری فرض است و پرهیزگاری ترس است

الفرض الكف عن معاصي الله وورع الحذر الكف عن الشبهات
ورع فرض بازماندن است از گناهان و پرهیزگاری ترس بازماندن است از شبهات

٣٤٩

مجمع البحار

فِي مَحَارِمِ اللّٰهِ تَعَالَى فَوَرَعُ الْعَامِّ مِنَ الْحَرَامِ وَالشُّبْهَةِ وَهُوَ

در حرامهاے خدا تعالیٰ پس پرہیزگارے عام از حرام و شبہہ ست و آن حرام و شبہہ

كُلُّ مَا كَانَ لِلْخَلْقِ عَلَيْهِ تَبِعَةٌ وَلِلشَّرْعِ فِيهِ مُطَالَبَةٌ وَوَرَعُ

ہر چیز یست کہ بودہ ست مر خلق را برو رنجی و مر شرع را درو طلب کردنے و پرہیزگارے

الْخَاصِّ مِنْ كُلِّ مَا كَانَ فِيهِ الْهَوَى وَلِلنَّفْسِ فِيهِ شَهْوَةٌ وَلَذَّةٌ

خاص از ہر چیز یست کہ بودہ ست در آن میل نفس و مر نفس را درو آرزوے و لذتے ست

وَوَرَعُ خَاصِّ الْخَاصِّ مِنْ كُلِّ مَا كَانَ لَهُمْ فِيهِ إِرَادَةٌ وَرُؤْيَةٌ

و پرہیزگارے خاص الخاص از ہر چیز یست کہ بودہ ست مر ایشان را در آن خواہش و اندیشہ

فَالْعَامُّ يَتَوَرَّعُ فِي تَرْكِ الدُّنْيَا وَالْخَاصُّ يَتَوَرَّعُ فِي تَرْكِ الْجَنَّةِ

پس عام پرہیزگارے میکند در گذاشتن دنیا و خاص پرہیزگارے میکند در گذاشتن بہشت

الْعُلْيَا وَخَاصُّ الْخَاصِّ يَتَوَرَّعُ فِي تَرْكِ مَا سِوَى الَّذِي خَلَقَ وَبَرَأَ

بلند و خاص الخاص پرہیزگاری میکند در گذاشتن ہر چیز کہ غیر آنکسے ست کہ آفریدہ و پیدا کردہ

قَالَ يَحْيَى بْنُ مُعَاذٍ الرَّازِيُّ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ الْوَرَعُ عَلَى وَجْهَيْنِ

گفت یحیی معاذ رضہ پرہیزگارے بر دو وجہ ست

وَرَعٌ فِي الظَّاهِرِ وَهُوَ أَنْ لَا تَتَحَرَّكَ إِلَّا لِلّٰهِ وَوَرَعٌ فِي الْبَاطِنِ وَ

پرہیزگارے در ظاہر ست و آن اینست کہ نہ جنبی مگر براے خدا و پرہیزگاریست در باطن و

هُوَ أَنْ لَا يَدْخُلَ فِي قَلْبِكَ سِوَاهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَقَالَ يَحْيَى

آن اینست کہ نہ درآید در دل تو غیر خداے و گفت یحیی

رَحِمَهُ اللّٰهُ أَيْضًا مَنْ لَمْ يَنْظُرْ فِي دَقِيقِ مِنَ الْوَرَعِ لَمْ يَحْصُلْ لَهُ

نیز کسیکہ نظر نکرد در باریک ترین از پرہیزگارے پیدا نشد مر او را

شَيْءٌ وَلَمْ يَصِلْ إِلَى الْجَلِيلِ مِنَ الْعَطَاءِ وَقِيلَ مَنْ دَقَّ فِي

چیزے و نرسید بسوے بزرگ از عطا و گفتہ شدہ ست کسیکہ باریک شد در

الْوَرَعِ نَظَرُهُ جَلَّ فِي الْقِيمَةِ خَطَرُهُ وَقِيلَ الْوَرَعُ فِي الْمَنْطِقِ أَشَدُّ

پرہیزگارے نظر او بزرگ شد در قیامت مرتبہ او و گفتہ شدہ ست پرہیزگاری در گفتار سخت

مِنْهُ فِي الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ وَالزُّهْدُ فِي الرِّيَاسَةِ أَشَدُّ مِنْهُ

تر ست از وے در زر و نقرہ و زہد کردن در سرداری سخت تر ست از زہد

فِي الذَّهَبِ وَالْفِضَّةِ لِأَنَّكَ تَبْذُلُ لَهُمَا فِي طَلَبِ الرِّيَاسَةِ

در زر و نقرہ زیرا کہ بدر ستیکہ تو خرج میکنی زر و نقرہ را در خواہش سرداری

وَقَالَ أَبُو سُلَيْمَانَ الدَّارَانِيُّ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ الْوَرَعُ أَوَّلُ

و گفت سلیمان دارانی رحم پرہیزگارے اول

الزهد كما ان القناعة طرف الرضاء وقال ابو عثمان
رحمة الله عليه ثواب الورع خفة الحساب وقال يحيى بن
معاذ الرازي رحمه الله الورع الوقوف على حد العلم من
غير تأويل وقال ابن الجلاء رحمه الله من لم يصحبه الورع
في فقره اكل الحرام النص وقال يونس بن عبيد الله الورع
الخروج من كل شبهة ومحاسبة النفس مع كل طرفة قال
سفيان الثوري رحمه الله ما رأيت اسهل من الورع كل ما حاك
في نفسك كرهته وهو قول النبي صلى الله عليه وسلم الاثم ما حاك في
صدرك وكرهت ان يطلع عليه الناس وهو اذا لم ينشرح
الصدر به وكان في قلبك منه شيء وكذلك قوله صلى الله عليه وسلم
الاثم حواز القلوب يعني ما حز في صدرك وحاك ولم يطمئن
عليه القلب فاجتنبه ومنه الحديث اياكم والحكاكات
فانها المأثم قوله صلى الله عليه وسلم دع ما يريبك الى ما لا يريبك وقال
معروف الكرخي رض احفظ لسانك من المدح كما تحفظ من
الذم وقال بشر بن الحارث رض اشد الاعمال ثلثة الجود في

الغفلة والورع في الخلوة وكلمة حق عند من يخاف ويرجى

و پرهیزگاری در تنهایی و راست گفتن نزد کسیکه از او ترسیده شود و امید داشته شود

وقيل جاءت أخت بشر بن الحارث الحافي إلى الإمام أحمد بن

و گفته شده است آمد خواهر بشر حافی رح بسوی امام احمد

حنبل رحمة الله عليهما وقالت يا إمام إنا نغزل على سطوحنا

حنبل رح و گفت یا امام ما ریسمان میریسیم بر پشت بامها

فتمر بنا مشاعل الظاهرية ويقع الشعاع علينا فيجوز لنا الغزل

پس میگذرد با مشعلهای ظاهریه و می افتد روشنائی بر ما پس رواست ما را ریسیدن

في شعاعها فقال من أنت عافاك الله قالت أنا أخت بشر بن

در روشنائی آن پس گفت امام آن زن را کیستی تو بخشد ترا خدا گفت من خواهر بشر حافی ام

الحارث فبكى الإمام أحمد رض وقال من بيتكم يخرج الورع لا

پس گریست امام احمد و گفت از خانه شما بر آید پرهیزگاری

تغزلي في شعاعها وقال علي العطار رح مررت بالبصرة في بعض

مریس در روشنائی آن و گفت علی عطار رح گذشتم در بصره در بعضی

الشوارع وإذا مشائخ قعود وصبيان يلعبون فقلت ألا

کوچه ها ناگاه پیران نشسته اند و خوردان بازی میکنند پس گفتم من کودکان را

تستحيون من هؤلاء المشائخ فقال صبي من بينهم هؤلاء

شرم نمیکنید از آن پیران پس گفت مرا یکی از کودکان که آن

المشائخ قل ورعهم فقلت هيبتهم وقيل إن مالك بن

پیران کم است پرهیزگاری شان پس کمست ترس آن و گفته شده است بدرستی مالک

دينار رض مكث بالبصرة أربعين سنة فلم يصح له أن يأكل

دینار رح درنگ کرد در بصره چهل سال پس درست نشد مر او را آنکه بخورد

من تمر البصرة ولا رطبها حتى مات ولم يذقه وكان إذا انقضى

از میوه آن و نه از خرما آن تا آنکه مرد و نچشید آنرا و بود هرگاه سپری شد

وقت الرطب قال يا أهل البصرة هذا بطني ما نقص منه شيء

موسم خرما میگفت ای اهل بصره این شکم من کم نشد از و چیزی

ولا زاد فيكم شيئا وقيل لإبراهيم بن أدهم رح ألا تشرب من

و نه افزود در شما چیزی و گفته شده است مر ابراهیم ادهم را آیا نمی نوشی از

ماء زمزم فقال لو كان لي دلو لشربت وقيل كان الحارث

آب زمزم پس گفت اگر میبود مرا دلو هرآینه می نوشیدم و گفته شده است که بود حارث

المحاسبي رضي الله عنه إذا مدّ يده إلى طعام فيه شبهة ضرب على

محاسبي ... وقتی که دراز کرد دست خود را بسوی طعام و میبود در آن طعام شبهه می جنبید بر

رأس إصبعه عرق فيعلم أنه غير حلال وقيل إنّ بشر الحافي

سر انگشت او رگ پس میدانست اینکه حلال نیست و گفته شده است بدرستی بشر حافی

رحمه الله كان إذا قدّم بين يديه طعام فيه شبهة لا تمتدّ

بود چون از پیش آورده میشد میان دو دست او طعام که در وی شبهه است دراز نمیشد

إليه يده وقيل إنّ أمّ أبي يزيد البسطامي رض كانت إذا مدّت

بسوی او دستش و گفته شده است که مادر ابا یزید بسطامی بود چون دراز میکرد

يدها إلى طعام فيه شبهة تباعدت لكونها حاملة بأبي

دست خود بسوی طعام که در وی شبهه است دور میشد طعام در هنگام بودن از آن حامله با با یزید

يزيد فلم تمدّ يدها إليه وكان بعضهم إذا قدّم إليه طعام

پس دراز نمیگشت دست او سوی او و بود بعض ایشان چون پیش کرده میشد سوی او طعام

فيه شبهة فاحت منه رائحة منكرة فيعلم من ذلك فامتنع

که در آن شبهه است پراگنده میشد از وی بوی بد پس میدانست پس باز میماند

من أكله وقيل عن بعضهم أنه كان إذا وضع في فيه لقمة

از خوردن او و گفته شده است از بعض ایشان بدرستی چون می نهاد در دهن خود نواله

من طعام فيه شبهة لم تمضغ فتصير كالرمل في فمه

از طعامیکه در وی شبهه است نمی خاید پس میگشت همچون ریگ در دهن او

إنما فعل الله تعالى لهم ذلك تخفيفا ورحمة وشفقة

و جز این نیست که کرده است خدای ایشان را از جهت سبکی و رحمت و مهربانی و شفقت

وحمية لهم لما صفوا اللقم واجتهدوا في طلب الحلال وترك

و نگهبانی مر ایشان را هرگاه که صاف کردند نواله ها و کوشیدند در خواستن حلال و گذاشتن

الحرام والشبهة حماهم الله تعالى عما يكرهونه من المطاعم

حرام و شبهه نگهداشت ایشان را خدای تعالی از چیزیکه میدانند آنرا از خوردنیها

فذبّ عنهم في معرفة ذلك وكفاهم مؤنة التفتيش والتنقير

پس دور کرد خدای از ایشان در شناختن آن و بسند ساخت ایشانرا مشقت جستن و کاوش کردن

عن بائع الطعام وكسبه ومعيشته وعن الثمن الذي اشترى

از فروشنده طعام و کسب و معیشت و بهائیکه خریده است

به وأصله وتحصيله من وجه الحلال فجعل ذلك علامة

بآن و از اصل آن و پیدا کردن آن طعام از جهت حلال پس گردانید خدا سبب آن

عِنْدَهُمْ فِي أَيِّ وَقْتٍ رَأَوْهَا كَفُّوا أَيْدِيَهُمْ عَنْ تَنَاوُلِ الطَّعَامِ

نزد ایشان در هر وقت که دیدند آن نشانها را باز داشتند دست خود از خوردن طعام

وَإِذَا لَمْ يَرَوْهَا تَنَاوَلُوهُ هٰذَا فِي حَقِّ هٰؤُلَاءِ السَّادَةِ الْكِرَامِ الَّذِينَ

و چون نمی بینند آن نشانها را میخورند و این نشانها در حق آن پیشوایان بزرگ ست که

تَحَقَّقَتْ إِلَيْهِمُ الْعِنَايَةُ وَعَمَّتْهُمُ الرِّعَايَةُ وَأَمَّا الْحَلَالُ فِي

پیوسته شده اند مر ایشانرا عنایت خدا و در گرفته ست ایشانرا رعایت او اما حلال در

حَقِّ الْعَوَامِّ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فَكُلُّ مَا لَا يَكُونُ لِلْخَلْقِ فِيهِ تَبِعَةٌ وَلَا

حق عوام از مسلمانان پس هر چیزیست که نباشد مر خلق را در آن حق و نه

لِلشَّرْعِ عَلَيْهِ مُطَالَبَةٌ كَمَا قَالَ سَهْلُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ التُّسْتَرِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ

شرع را بر او گرفت و گیر چنانچه گفت سهل تستری رح

تَعَالَىٰ حِينَ سُئِلَ عَنِ الْحَلَالِ قَالَ الْحَلَالُ هُوَ الَّذِي لَا يُعْصَى

وقتیکه پرسیده شد از حلال گفت حلال آنست که نافرمانی کرده نمیشود

اللّٰهُ فِيهِ وَقَالَ مَرَّةً أُخْرَى الْحَلَالُ الصَّافِي الَّذِي لَا يُنْسَى اللّٰهُ فِيهِ

خدا را در او و گفت سهل بار دیگر حلال صافی آنست که فراموش کرده نشود خدا در او

فَالْحَلَالُ حَلَالٌ حُكْمًا لَا حَلَالٌ عَيْنًا إِذْ لَوْ كَانَ حَلَالًا عَيْنًا لَمْ يَحِلَّ

پس حلال حلال ست بحکم خدا نه حلال بوجود از جهت آنکه اگر میبود حلال بوجود هر اینه حلال نمیشد

لِأَحَدٍ أَكْلُ الْمَيْتَةِ وَلَا إِذَا اشْتَرَى الشُّرْطِيُّ بِمَالِهِ الْحَرَامِ طَعَامًا

هیچ یکی را خوردن مرده و نه وقتیکه خرید داروغه بمال خود که حرام ست طعام

حَلَالًا ثُمَّ رَجَعَ فَاسْتَقَالَ الْبَيْعَ فَرَجَعَ الطَّعَامُ إِلَىٰ يَدِ مَالِكِهِ الْأَوَّلِ

حلال را پس باز گردانید بیع را و باز گشت طعام بدست مالک اول

أَنْ لَا يَجُوزَ أَكْلُهُ لِلْمُتَوَرِّعِ الْمُؤْمِنِ لِأَنَّهُ قَدْ تَخَلَّلَ بَيْنَهُمَا حَالَةٌ

اینکه روا نباشد آن طعام مر پرهیزگار مومن را زیرا که در میانی تحقیق در آمده است میان ایشان

يَحْرُمُ أَكْلُهُ فِيهَا وَهُوَ حُصُولُهُ فِي يَدِ الشُّرْطِيِّ فَلَمَّا اتَّفَقَ الْمُسْلِمُونَ

حرام میشود خوردن آن طعام در آن وقت و آن وقت پیدا آمدن طعام ست در دست داروغه خرنده پس هرگاه

عَلَىٰ جَوَازِ أَكْلِ هٰذَا الطَّعَامِ الَّذِي حَصَلَ فِي مِلْكِ الشُّرْطِيِّ الْمُشْتَرِي

... بودن خوردن این طعام که پیدا شده در ملک داروغه خرنده

بِمَالِهِ الْحَرَامِ الَّذِي يَحْرُمُ أَكْلُهُ عِنْدَ جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ عُلِمَ أَنَّ

بمال حرام خویش که حرام ست خوردن آن نزد همه مسلمانان دانسته شد که هر آینه

الْحَلَالَ وَالْحَرَامَ مَا كَانَ الشَّرْعُ حَكَمَ بِهِ لَا نَفْسُ الْعَيْنِ لِأَنَّ ذٰلِكَ

حلال و حرام چیزیست که بوده ست که شرع حکم کرده ست بآن نه حلال و حرام بذات خود زیرا که حلال

٣٥٥

طعام الأنبياء كما جاء به في الحديث أن النبي صلى الله عليه وسلم سمع

خود طعام پیغمبران ست چنانچه آمده است در حدیث شریف بدرستی نبی صلعم شنید

رجلاً يقول اللهم ارزقني الحلال المطلق فقال له صلى الله عليه وسلم

مردی را که میگفت ای بار خدای روزی کن مرا حلال پاک پس گفت مر او را پیغمبر

ذلك رزق الأنبياء اسأل الله رزقاً لا يعذبك عليه وكذلك

آن روزی پیغمبران ست بلکه بخواه از خدای تعالی روزیی که عذاب نکند ترا بران و همچنین

في الشرع من اتجر من أهل الذمة واليهود والنصارى والمجوس

در شریعت ست کسی که سودا گردد از کافران ذمی که یهود و نصارى و مجوس اند

في المحرمات من الخمر والخنزير وليّنا بيعها وأخذنا منهم

در چیزهای حرام از شراب و خوک والی شدیم و ایم ایشان را بفروختن آنها پس بگیریم از ایشان

العشر من أثمانها وروي ذلك عن عمر بن الخطاب رضي الله عنه فقال

ده یک حصه از بهای آنها و روایت کرده شده است از عمر خطاب این گفت

ولّوهم بيعها وخذوا العشر من أثمانها فإذا أخذ العشر منهم

والی کنید ایشان را بفروختن آنها و بگیرید دهم حصه بهای آنها پس وقتیکه گرفته میشود دهم حصه از ایشان

فما يصنع به أليس ينتفع به المسلمون فلو كان الحلال حلال

پس چه کرده میشود بآن آیا نمی گیرند نفع بآن عشر مسلمانان پس اگر میبود حلال حلال

العين لما جاز أخذ ذلك لأن الخمر والخنزير وثمنها حرام و

بذات خود پس هرآینه روا نمیشد گرفتن آن عشر زیرا که شراب و خوک و بهای ایشان حرام ست و

أحل ذلك لدخول اليد والعقد كما قيل بين الحلال والحرام يد

حلال گردانیده شد آنرا از جهت درآمدن دست و عقد بیع چنانچه گفته شده است فرق میان حلال و حرام دست

فمن أخذ الشرع في يده مصباحاً فأخذ به وأعطى به ولم يتأول

پس کسی که گرفت شرع را در دست خود چراغ پس گرفت به شرع و داد بآن و تغییر نداد

فيه ولم يخرج عنه فأخذ ما أذن له الشرع وأعطى ما أذن

در شرع و نه برآمد از آن پس گرفت چیزیکه فرموده مرا در اشرع و داد چیزیکه فرموده بود

له الشرع فيه وصار جميع تصرفاته بالشرع أكل الحلال

مر او را شرع در آنچه و گشت همه تصرفات او بشرع خوردن حلال را

بالشرع وليس عليه طلب الحلال المطلق والعين إذ ذاك لا

بشرع و نیست واجب بر او خواستن حلال پاک و حلال بذات خود زیرا که آن

يكاد يدرك إلا أن يشاء الله أن يكرم به بعض أوليائه وأصفيائه

نزدیک نیست که دریافته شود مگر آنکه میخواهد خدای اینکه کرم کند بآن بعض دوستان خود را و برگزیدگان خود را

وَمَا ذٰلِكَ عَلَى اللّٰهِ بِعَسِيْرٍ فَالنَّاسُ فِي الطَّعَامِ عَلٰى ثَلَاثَةِ اَضْرُبٍ

و نیست این بر خدا دشوار پس مردم در طعام سه گونه اند

مُتَّقٍ وَّوَلِيٌّ وَّبَدَلٌ عَارِفٌ فَحَلَالُ الْمُتَّقِيْ مَا لَيْسَ لِلْخَلْقِ عَلَيْهِ

یکے پرہیزگار ست و یکے ولی و یکے بدل عارف ست پس حلال پرہیزگار چیزیست که نیست مر خلق را در وی

تَبِعَةٌ وَّلَا لِلشَّرْعِ عَلَيْهِ مُطَالَبَةٌ وَطَعَامُ الْوَلِيِّ الْحَقِّ الَّذِيْ هُوَ

حق و نه شرع را بر وی خواهش و طعام ولی محقق که پرہیزگار ست

الزَّاهِدُ زَائِلُ الْهَوٰى مَا لَيْسَ فِيْهِ الْهَوٰى بَلْ هُوَ مُجَرَّدُ بِاَمْرِهٖ وَطَعَامُ

دور شده ست از ہوای نفس چیزیست که نیست در وی ہوای نفس بلکه آن محض فرموده خدا است و

الْبَدَلِ الَّذِيْ هُوَ الْعَارِفُ الْمَفْعُوْلُ فِيْهِ زَائِلُ الْاِرَادَةِ كَرَّة

بدل که او دانا ست و کار کرده شده ست در وی دور شونده ست خواهش او

الْقَدَرِ مَا لَمْ تَكُنْ لَهٗ فِيْهِ هِمَّةٌ وَّلَا اِرَادَةٌ بَلْ فَضْلٌ كُلُّهٗ مِنَ اللّٰهِ

تقدیر الهی ست که نبوده ست در وی قصد و خواهش بلکه فضل ست همه او را از خدا ے

عَزَّ وَجَلَّ يَرْزُقُهٗ وَيُدَلِّلُهٗ وَيُرَبِّيْهِ بِقُدْرَتِهِ الشَّامِلَةِ وَمِنَّتِهِ

روزی میدهد او را و بهره میکند و تربیت میکند او را بقدرت خود که در گیرنده ست

الْعَامَّةِ وَمَشِيَّتِهِ النَّافِذَةِ كَالطِّفْلِ الرَّضِيْعِ فِيْ حِجْرِ اُمِّهِ

که عام ست بخواهش او که رونده ست چنانچه بچه شیر خواره در کنار مادر

الشَّفِيْقَةِ فَمَا لَمْ يَتَحَقَّقْ لَهُ الْمَقَامُ الْاَوَّلُ لَا يَصِلُ اِلَى الْمَقَامِ

مهربان ست پس تا آنکه درست نشد مر او را مرتبه اول نمیرسد بسوی مرتبه

الثَّانِيْ وَمَا لَمْ يَتَحَقَّقْ لَهُ الْمَقَامُ الثَّانِيْ لَا يَصِلُ اِلَى الْمَقَامِ الثَّالِثِ

ثانی و تا پیدا نشد مر او را مرتبه دوم نمیرسد بسوی مرتبه سوم

فَطَعَامُ الْمُتَّقِيْ شُبْهَةٌ فِيْ حَقِّ زَائِلِ الْهَوٰى وَطَعَامُ زَائِلِ الْهَوٰى شُبْهَةٌ

پس طعام پرہیزگار شبهه ست در حق آنکه دور شونده ست ہوای نفس و طعام دور شده ہوا شبهه ست

فِيْ حَقِّ زَائِلِ الْاِرَادَةِ وَالْهِمَّةِ كَمَا قِيْلَ سَيِّئَاتُ الْمُقَرَّبِيْنَ حَسَنَاتُ

در حق دور شده خواهش و قصد چنانچه گفته شده بدیهای نزدیکان نیکهای

الْاَبْرَارِ فَطَعَامُ الشَّيْخِ مُبَاحٌ لِّلْمُرِيْدِ وَطَعَامُ الْمُرِيْدِ حَرَامٌ فِيْ حَقِّ

نیکوکاران ست پس طعام شیخ مباح ست برای مرید و طعام مرید حرام ست در حق

الشَّيْخِ لِصَفَاءِ حَالَتِهٖ وَنَزَاهَةِ رُتْبَتِهٖ وَعُلُوِّ مَنْزِلَتِهٖ وَقُرْبِهٖ مِنْ

شیخ از جهت صاف بودن حال او و پاک بودن مرتبه او و بلند بودن جای او و نزدیک بودن او از

رَبِّهٖ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنْ دَقَائِقِ الْوَرَعِ مَا نُقِلَ عَنْ كَهْمَشٍ اَنَّهٗ قَالَ اَذْنَبْتُ

حق و از باریکیهای پرہیزگاری چیزیست که نقل کرده شده ست از کهمش آنکه گفت گناه کردم

ذَنْبًا وَاَنَا اَبْكِي عَلَيْهِ مُنْذُ اَرْبَعِيْنَ سَنَةً وَذٰلِكَ اَنَّهُ زَارَنِي

گناه و پس گریه میکنم بر او مدت چهل سال و آن اینست که زیارت کرد مرا

اَخٌ لِّي فَاشْتَرَيْتُ بِدَانِقٍ سَمَكَةً مَشْوِيَّةً فَلَمَّا فَرَغَ مِنْ اَكْلِهَا

برادر من پس خریدم بیک دانق یعنی سس درهم ماهی بریان را پس چون فارغ شد از خوردن آن

اَخَذْتُ قِطْعَةَ طِيْنٍ مِّنْ جِدَارِ جَارٍ لِّي حَتّٰى غَسَلَ يَدَهُ وَلَمْ اَسْتَحِلَّ

گرفتم پاره خاک را از دیوار همسایه خود تا شست دست خود را و درنخواست کردم آنرا

لَهُ وَقِيْلَ اِنَّ رَجُلًا كَانَ فِيْ بَيْتٍ بِكِرَاءٍ فَكَتَبَ رُقْعَةً وَاَرَادَ

وگفته شده است بدرستی مردی بود در خانه بکرایه پس نوشت رقعه را و خواست که

اَنْ يُّتَرِّبَهَا مِنْ جِدَارِ الْبَيْتِ فَخَطَرَ بِبَالِهِ اَنَّ الْبَيْتَ بِالْكِرَاءِ

آلوده کند اورا از دیوار خانه پس گذشت بدل اینکه خانه کرایه است

ثُمَّ اِنَّهُ خَطَرَ بِبَالِهِ اَنْ لَّا خَطَرَ لِهٰذَا فَتَرَّبَ الْكِتَابَ فَسَمِعَ هَاتِفًا

پس گذشت بدل او که نیست خطر مر آنرا پس خاک آلوده ساخت کتابه را پس شنید

يَقُوْلُ سَيَعْلَمُ الْمُسْتَخِفُّ بِالتُّرَابِ مَا يَلْقٰى غَدًا مِّنْ طُوْلِ الْحِسَابِ

که میگفت زود که میدانستند خوار داشت سبک داننده خاک را چیزی که می بیند آنرا فردا از درازی حساب

وَرُئِيَ عُتْبَةُ الْغُلَامِ يَتَصَبَّبُ عَرَقًا فِي الشِّتَاءِ فَقِيْلَ لَهٗ فِيْ

و دیده شد عتبه را که میریزد خوی او را در زمستان پس گفته شد مر او را در

ذٰلِكَ فَقَالَ اِنَّهٗ مَكَانٌ عَصَيْتُ فِيْهِ رَبِّيْ فَسُئِلَ عَنْهُ فَقَالَ

این سبب پس گفت عتبه بدرستی آن جایست نافرمانی کرده ام پروردگار را پس پرسیده شد از آن

كَشَطْتُ مِنْ هٰذَا الْجِدَارِ قِطْعَةَ طِيْنٍ غَسَلَ ضَيْفٌ لِّيْ يَدَهٗ بِهَا

عتبه برکندم از این دیوار پاره خاک برای مهمان خود شست دست خود با آن

وَلَمْ اَسْتَحِلَّ صَاحِبَهٗ وَقِيْلَ اِنَّ الْاِمَامَ اَحْمَدَ بْنَ حَنْبَلٍ رَّحِمَهُ اللّٰهُ

و درخواست نکردم خداوند آنرا وگفته شده است بدرستی امام احمد حنبل رح

رَهَنَ سَطْلًا لَّهٗ عِنْدَ بَقَّالٍ بِمَكَّةَ فَلَمَّا اَرَادَ فَكَّهٗ اَخْرَجَ

گرو داشت طشت خود را نزد بقال در مکه پس هرگاه که خواست خلاص کردن برآورد

الْبَقَّالُ اِلَيْهِ سَطْلَيْنِ وَقَالَ خُذْ اَيَّهُمَا لَكَ فَقَالَ الْاِمَامُ اَحْمَدُ

بقال بسوی امام دو طشت و گفت بگیر هر کدام این دو که مر تراست پس گفت امام

اَشْكَلَ عَلَيَّ سَطْلِيْ فَهُوَ لَكَ وَالدَّرَاهِمُ لَكَ فَقَالَ الْبَقَّالُ سَطْلُكَ

پوشیده است بر من طشت من پس آن و دراهم هم تراست پس گفت بقال طشت تو

هٰذَا فَاِنَّمَا اَرَدْتُ اَنْ اُجَرِّبَكَ فَقَالَ لَا اٰخُذُهٗ وَمَضٰى وَتَرَكَ

اینست و جز این نیست که خواستم آنکه آزمایم ترا پس گفت امام نمیگیرم طشت را و گذاشت طشت را

۳۵۷

السطل عنده، وقيل إن رابعة العدوية رحمة الله عليها خاطت
شقا في قميصها في ضوء مشعلة سلطانية ففقدت قلبها
زمانا حتى تذكرت ذلك فشقت قميصها فوجدت قلبها و
رأى سفيان الثوري رض في المنام وله جناحان يطير بهما في الجنة
من شجرة إلى شجرة فقيل له بم نلت هذا قال بالورع وكان
حسان بن أبي سنان لا ينام مضطجعا ولا يأكل سمينا
ولا يشرب باردا ستين سنة فرئي في المنام بعد ما مات
فقيل له ما فعل الله بك قال خيرا إلا أني محبوس عن الجنة
بإبرة استعرتها فلم أردها وكان لعبد الرحمن بن زيد غلام
خدمه سنين وتعبد أربعين سنة وكان في ابتداء أمره
كيالا فلما مات رئي في المنام فقيل له ما فعل الله بك قال
خيرا غير أني محبوس عن الجنة وقد أخرج علي من غبار
القفيز أربعين قفيزا ومر عيسى عليه السلام بمقبرة فنادى
رجلا منهم فأحياه الله تعالى فقال من أنت فقال كنت حمالا
أنقل للناس فنقلت يوما لإنسان حطبا فكسرت منه خلالا

٣٥٩

تخلّلت به فانا مطالب منه متّ فصل ولا يتمّ الورع

خلال كردم بآن پس من طلب كرده شده ام بآن از آن هنگام كرده ام و درست نشود پرهيزگارى

إلّا أن ترى عشرة أشياء فريضة على نفسه أوّلها حفظ

مگر آنكه ببيند ده چيز فريضه بر نفس خود نخستين اينها نگاه داشتن

اللسان من الغيبة لقوله تعالى ولا يغتب بعضكم بعضا

زبان ست از غيبت از جهت فرموده خداى تعالى كه غيبت نكند بعضى از شما بعضى را

والثاني الاجتناب عن سوء الظنّ لقوله تعالى اجتنبوا

و دوم پرهيز كردن از بدگمانى ست بپرهيزيد

كثيرا من الظنّ إنّ بعض الظنّ إثم ولقوله صلّى الله عليه إيّاكم

بسيار از گمان بد بدرستى گمان بد گناه ست و از جهت فرموده پيغمبر ع دور باشيد

والظنّ فإنّه أكذب الحديث والثالث الاجتناب عن السخرية

از گمان بد پس بدرستى گمان بد دروغ ترين سخنان ست و سوم پرهيز كردن از مسخره كردن

لقوله تعالى لا يسخر قوم من قوم والرابع غضّ البصر عن

از جهت قول خداى تعالى مسخره نكند گروهى از گروهى و چهارم پوشيدن چشم ست از

المحارم لقوله تعالى قل للمؤمنين يغضّوا من أبصارهم

حرامها از جهت قول خداى بگو اى محمد مسلمانان را تا بپوشند پاره اى چشمهاى خود

والخامس صدق اللسان لقوله تعالى وإذا قلتم فاعدلوا

و پنجم راستى زبان ست از جهت قول خداى تعالى و چون بگوييد پس راست گوييد

يعني فاصدقوا والسادس أن يعرف منّة الله تعالى عليه

يعنى راست گوييد و ششم آنكه بداند منت خداى را بر خود

لكيلا يعجب بنفسه لقوله تعالى بل الله يمنّ عليكم أن

تا شگفت نكند بر خود از جهت قول خداى تعالى بلكه خداى تعالى منت نهد بر شما كه

هداكم للإيمان والسابع أن ينفق ماله في الحقّ ولا ينفقه

كه راه نمود شما را براى ايمان و هفتم آنكه خرج كند مال خود را در راه حق و نه خرج كند

في الباطل لقوله تعالى والذين إذا أنفقوا لم يسرفوا ولم

او را در باطل از جهت قول خداى تعالى و آنانكه هرگاه خرج كنند اسراف نكنند و

يقتروا يعني لم ينفقوا في المعصية ولم يمنعوا من الطاعة

تنگ دستى نكنند يعنى خرج نكنند در گناه و باز نمى دارند از طاعت

والثامن أن لا يطلب لنفسه العلوّ والكبر لقوله تعالى

و هشتم اين كه نخواهد براى خود بلندى و بزرگى را از جهت قول خدا

تلك الدار الآخرة نجعلها للذين لا يريدون علوا في الأرض

آن سرای آخرت یعنی بهشت میگردانیم مر کسانی را که نمیخواهند سر فرازی در زمین

ولا فسادا والتاسع المحافظة على الصلوات الخمس في مواقيتها

ونه بدی ونهم نگهبانی کردن بر نمازهای پنجگانه در وقتهای آن

بركوعها وسجودها لقوله تعالى حافظوا على الصلوات والصلوة

با رکوع وسجود از جهت قول خدای نگهداری نمازها را خاصه نماز

الوسطى وقوموا لله قانتين والعاشر الاستقامة على السنة

میانه یعنی عصر وایستاده شوید برای خدا در حال که عبادت کننده اند ودهم استوار بودن بر راه پیغمبر

والجماعة لقوله تعالى وأن هذا صراطي مستقيما فاتبعوه

وجماعه مسلمانان از جهت قول خدای تعالی بدرستی این راه منست در حال که راست است پس پیروی کنید اورا

ولا تتبعوا السبل فتفرق بكم عن سبيله فصل ويجوز أن

وپیروی مکنید راهها را پس پراگنده کند شمارا از راه خدا وروا هست باز گشتن

يتوب عن بعض الذنوب دون بعض إذا لم يمكنه التوبة

از پاره گناهان نه از پاره گناه چون نتواند باز گشت کردن

عن جميعها في حالة واحدة مثل أن يتوب عن الكبائر دون

از همه گناهان در یک وقت مانند آنکه باز گشت کند از گناهان بزرگ نه از

الصغائر لعلمه أن الكبائر أعظم عند الله وأجلب

گناهان خورد از جهت دانستن او آنکه گناه بزرگ است نزد خدا وبا شکوه اند در کشنده

لسخطه ومقته والصغائر دونها في الرتبة إذ هي أقرب

مر غضب خدای را ودشمنی اورا وگناهان صغیره فرود اند از کبیره در مرتبه از جهت آنکه آن صغیره

إلى تطرق العفو إليها فلا يستحيل أن يتوب عن الأعظم

بسوی راه یافتن بخشش خدا بسوی آنها پس محال نیست اینکه باز گشت کند از گناه بزرگ

ثم إذا قوي الإيمان واليقين في قلبه وظهرت أنوار الهداية

پس ترک چون قوت میگیرد ایمان ویقین در دل او وهویدا میشود نور هدایت

وانشرح صدره للإنابة إلى الله تعالى ترك حينئذ جميع

وکشاده میشود سینه او از برای بازگشت بسوی خدا میگزارد آن هنگام همه

الصغائر ودقائق الزلات والشرك الخفي وذنوب القلوب

گناه صغیره را وباریکیهای گناهان وشرک پنهان وگناه دل را

أجمع ومعاصي الحالات والمقامات بعد ذلك كلما رفع

همه وگناههای حالها ومقامها را پس از آن همه دفع براند

إلى حالة ومقام كان هناك ما يأتي وما يذر من أمر ونهي يعرفه

بسوی حالتی ومقامی که بود آنجا چیزیکه می آرد ومیگذارد امر ونهی شناسد آن

كل ذائق لهذا الأمر وسالك لهذه الطريقة ويخالط أهلها

هر چشنده مر این حالت را ورونده این راه را وآمیزنده مر اهل آن حال را

فلا يأخذ الناس في أول وهلة بما هو منتهى الأمر إنما بعثتم

پس نگیرد مردم را در نخست کار بچیزیکه او نهایت کار است جز این نیست که فرستاده شده اید

ميسرين ولم تبعثوا معسرين ولا منفرين إن هذا الدين

آسان کنندگان وفرستاده نشده اید دشوار کنندگان ونه کسی را رماننده بدرستیکه این دین

متين فأوغل فيه برفق فإن المنبت أي المنقطع لا طريقا

استوار است پس فرود رود بنرمی پس بدرستیکه بریده شده نه راه رفت

سلك ولا ظهرا أبقى ومثل أن يتوب عن بعض الكبائر

ونه پشت باقی گذاشت از اشتر ومانند آنکه توبه کند از بعضی کبائر

دون بعض لعلمه أن بعضها أشد من البعض عند الله و

نه از بعضی از جهت دانستن او اینکه بعض اینها سخت تر است از بعض نزد خدا و

أغلظ عقوبة وأبلغ كالذي يتوب عن القتل والنهب و

سخت تر است از روی عذاب ورسنده تر است چنانکه کسیکه توبه میکند از کشتن وتاراج کردن و

الظلم للعباد لعلمه أن ذنوب العباد لا يترك وما بينه وما

ستم کردن بر بندگان از جهت دانستن او اینکه گناهان بنده ها گذاشته نمیشود وگناهی که میان بنده

بين الله تعالى يتسارع العفو إليه ومثل أن يتوب عن شرب

ومیان خداست زود میرسد بخشش بسوی او ومانند آنکه توبه میکند از نوشیدن

الخمر دون الزنا لعلمه أن الخمر مفتاح الشر فإنه إذا زال

شراب نه از زنا جهت دانستن او اینکه شراب کلید بدیست پس بدرستیکه چون زایل

عقله ارتكب جميع المعاصي وهو لا يشعر بها من القذف و

عقل او میکند همه گناهها را واو آگاه نیست از تهمت زنا کردن و

السب والكفر بالله والزنا والقتل والنهب لأن الخمر مجمع

دشنام دادن ونسبت کفر کردن بخدا وزنا کردن وکشتن وکشیده گرفتن زیرا که بدرستی شراب جمع

المعاصي وأمها وأصلها وكمن يتوب عن صغيرة أو صغائر

گناهان است ومادر آنها وبیخ آنهاست وچنانچه کسیکه توبه کند از یک گناه صغیره یا بسیار

وهو مصر على كبيرة مثل أن يتوب عن الغيبة أو عن النظر

وحال آنکه او دلیر است بر گناه کبیره مانند آنکه توبه میکند از غیبت کردن یا از نظر کردن

إلى المحرم وهو مصر على شرب الخمر لشدة ضراوته بالخمر

بسوے حرام درحالیکه او دلیر است بر نوشیدن خمر از جهت سختی عادت او بشراب

ولهجه بها وتعوده لها وتسويل نفسه بأنه مداوي مرضه

واز جهت سخت محبت داشتن او با آن شراب و عادت گرفتن او مر شراب را و آراستن نفس این را که دار و کننده بیمار

بها وقد أمرنا باستعمال الدواء وتزيين الشيطان له ذلك و

بشراب و بتحقیق فرموده شده ایم با بکار بردن دارو واز جهت زیبا کردن شیطان شراب را و

تحسينه وقوة شهوته فيها لما في شربها من السرور والفرح

نیکو نمودن را از جهت سخت بودن آرزو در شراب زیراکه در نوشیدن آن خرمی و شادی است

وذهاب الهموم وصحة الجسم على زعمهم وذهوله عن بوائقها

ورفتن غمها و تندرستی تن است بر گمان ایشان و از جهت فراموشکار بودن او از بلاها

وعاقبتها والغفلة عن عقوبة الله لأجلها وفساد الدين و

و آخرت آن و غافل شدن از عذاب خدا مر او را از جهت شراب از بر هم شدن دین و

الدنيا بها لأنها سبب زوال العقل الذي به انتظام أمر الدين

دنیا بآن زیراکه بدرستی شراب سبب دور شدن عقل است که باو وابستگی کار دین

والدنيا وإنما قلنا أنه تصح التوبة عن بعض هذه الذنوب

و دنیاست و جز این نیست که گفتیم اینکه درست است توبه کردن از پاره گناهان

دون بعض لأنه لا يخلو كل مسلم من جمع بين طاعة الله ومعصيته

نه از پاره زیراکه بدرستی خالی نیست که همه مسلمانان از هم کردن میان فرمانبرداری کردن خدا و

في الأحوال كلها وإنما يتفاوتون في الحالات وعظم الذنوب

مر او را در حالها جز این نیست که گوناگون اند در حالها خود و بزرگی گناه

وصغرها على قرب أحوالهم من الله وبعدها فإذا قال الفاسق

و خردی آنها در حال که تا بست نزدیکی حالهای ایشان از خدا و دوری آن احوال پس گفت چون فاسق

إن قهرني الشيطان بواسطة غلبة الشهوة في بعض المعاصي

اگر غلبه کند شیطان بواسطه بسیاری آرزو در بعضی گناهان

فلا ينبغي لي أن أرخي العنان وأخلع العذار بالكلية

پس نمی سزد مرا اینکه سست کنم لگام را و دور کنم تنگ را بتمامی

فأمرج في المعاصي بل أجاهد فيما يخف علي من ترك بعض

پس گردم هم خود را در گناهها بلکه میکوشم در چیزیکه سبک است بر من از گذاشتن بعض

المعاصي فأتركها فيكون قهري لبعض ذلك كفارة لبعض

گناهها پس میگذارم آنرا پس میباشد قهر کردن من بر نفس مر بعض گناه را دور کردن مر بعض

الباقي ولعل الله يرى اخانه في بعض معاصيه وأتركها لاجله

باقی را و امیدوارم خدا را ببیند مرا که بیشتر بسم اورا در بعض گناهها و میگذارم آنها را از برای او

وأجاهد نفسي وشيطاني في تركها فيعينني ويوفقني ويحول

و جنگ میکنم نفس خود را و شیطان خود را در گذاشتن آنها پس یاری کند مرا خدا و توفیق دهد مرا و پرده

بيني وبين بقية المعاصي برحمته ولو لم يكن الامر على ما قلنا

میان من و میان باقی گناهان را بمهربانی خود و اگر نبود کار بر وجهی که گفتیم

لما صحت صلوة كل فاسق ولا صومه ولا زكوته ولا حجه ولا

هر اینه درست نباشد نماز هر گناهکار و نه روزه و نه زکوة و نه حج و نه

شيء من الطاعات بان تقول له انت فاسق خارج من طاعة

هیچ چیز از بندگیهای او بآنکه گفته شود مر او را تو گناهکاری بیرون از فرمان

الله بفسقك مخالف لامره فعباداتك هذه لغير الله تعالى

خدا بگناه خود مخالف فرموده او پس بندگی تو مر غیر خدا را است

فان زعمت انها لله عز وجل فاترك الفسق فان امر الله فيه واحد

پس اگر گمان داری که آن بندگی خدا راست پس بگذار گناه را پس بدرستی کار خدا یکی ست

ولا يتصور ان تقصد بصلاتك التقرب الى الله ما لم تتقرب

صورت نبندد اینکه قصد کنی به نماز خود نزدیکی بسوی خدا تا آنکه نزدیک نشوی

بترك الفسق وهذا محال لا يقال فما هذا الا بمثابة من عليه

بگذاشتن گناه و این دشوار نیست که گفته نمیشود پس نیست این مگر مانند کسی که بر او

ديناران لرجلين وهو قادر على الاداء اليهما فادى احد

دو دینار است مر دو مرد را و آن توانا ست بر رسانیدن بسوی ایشان پس رسانید یکی

الدينارين الى احدهما وجحد الاخر وحلف عليه مع علمه ذلك

دو دینار بسوی یکی از آن دو مرد و منکر شد دیگری را و سوگند کرد بر انکار با دانستن آن دینار را

وتحققه له فلا شك ان ذمته برئية مما قد ادى ومشغولة

و یقین داشتن او مر او را پس هیچ گمان نیست اینکه ذمه او پاک کند از چیزی که برسانید

بما جحد وابى فكذلك من اطاع الله تعالى في بعض اوامره

بچیزی که انکار کرد او را و ابا آورد پس همچنین کسی که فرمانبرداری کرد خدا را در بعض فرموده او

مطيع له بطاعته واذا عصاه في بعض نواهيه عاص له بمعصيته

مطیع است مر او را به بندگی او و چون نافرمانی کرد در بعض فرموده ناهی او گناهکار است مر او را بگناه

فهو مليء ناقص الايمان طائع بطاعته مخالف له بمخالفته

پس آن مسلمان است لیکن که کم است ایمان او فرمانبردار است به بندگی خود گناهکار است بمخالفت کرد

وَهٰذَا هُوَ دَأْبُ كُلِّ مُخَلِّطٍ فِي أَمْرِ دِينِهِ إِلَى أَنْ يَبْلُغَ إِلَى حَالٍ يَزُولُ

و این ست روش هر کسی که بهم میکند گناه و کار دین خود تا آنکه میرسد بسوی حالیکه دور میشود

هَوَاهُ فَيَنْقَطِعُ عَنْهُ جَمِيعُ الْمَعَاصِي إِلَّا مَنْ شَاءَ اللّٰهُ أَنْ يَقْضِيَ عَلَيْهِ

خواهش او پس دور میشود از وی همه گناهها مگر کسیکه خواسته ست خدا اینکه حکم کند بر آن

بِهَا إِذْ لَا عِصْمَةَ لَنَا وَيَتُوبُ اللّٰهُ عَلَى مَنْ تَابَ وَيَتَفَضَّلُ بِالرَّحْمَةِ

گناه زیرا که نگاهدارنده نیست مارا و رحمت خدا بر آنکس که توبه کرده است و فضل میکند خدا برحمت

عَلَى مَنْ أَنَابَ فَصْلٌ فِي ذِكْرِ الْأَخْبَارِ وَالْآثَارِ الْوَارِدَةِ فِي التَّوْبَةِ

بر کسیکه بازگشت بسوی او در یاد کردن خبرها و حدیثها که آینده اند در توبه

قَالَ جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ رض خَطَبَنَا رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ الْجُمُعَةِ

گفت جابر خطبه خواند مارا رسول ﷺ روز جمعه

فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ تُوبُوا إِلَى اللّٰهِ قَبْلَ أَنْ تَمُوتُوا وَبَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ

پس گفت ای مردم بازگردید بسوی خدا پیش از مردن و شتابید بکارها

الصَّالِحَةِ قَبْلَ أَنْ تُشْغَلُوا وَصِلُوا الَّذِي بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ رَبِّكُمْ

نیک پیش از آنکه بازداشته شوید و بپیوندید آنرا که میان شما و پروردگار شما اند

تَسْعَدُوا وَأَكْثِرُوا الصَّدَقَةَ تُرْزَقُوا وَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ تُحْصَنُوا

سعادتمند شوید و بسیار کنید از صدقه روزی داده میشوید و بفرمایید به نیکوئی در پناه داشته میشوید

وَانْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ تُنْصَرُوا وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَثِيرًا مَا يَقُولُ

و بازدارید از بدی یاری داده شوید و بود پیغمبر خدا بسیار میگفت

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي وَتُبْ عَلَيَّ إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ وَقَالَ

ای بار خدایا ببخش و رحمت کن بدرستی توئی توبه پذیرنده و رحمت کننده و گفت

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ إِبْلِيسَ حِينَ أُهْبِطَ إِلَى الْأَرْضِ قَالَ وَعِزَّتِكَ وَجَلَالِكَ لَا أَزَالُ

پیغمبر ﷺ بدرستی شیطان و قتیکه فرود آورده شد از بهشت بسوی زمین گفت سوگند ست بعزت

أُغْوِي ابْنَ آدَمَ مَا دَامَ الرُّوحُ فِي جَسَدِهِ فَقَالَ الرَّبُّ وَعِزَّتِي

گمراه میکنم آدمیزاد تا آنکه جان در تن اوست پس گفت پروردگار سوگند ست بعزت

وَجَلَالِي لَا أَمْنَعُهُ التَّوْبَةَ مَا لَمْ يُغَرْغِرْ بِنَفْسِهِ وَعَنْ مُحَمَّدِ

و بزرگی خود که باز نمیدارم اورا از توبه تا آنکه گلوگیر نشده است از آن خود نقلست از محمد

بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ السُّلَمِيِّ رَحِمَهُ اللّٰهُ أَنَّهُ قَالَ جَلَسْتُ إِلَى نَفَرٍ مِنْ أَصْحَابِ

اینکه بدرستی گفت نشستم بسوی جماعتی از یاران

رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِالْمَدِينَةِ فَقَالَ رَجُلٌ مِنْهُمْ سَمِعْتُ رَسُولَ

رسول ﷺ در مدینه پس گفت مردی از ایشان شنیدم رسول ﷺ

اللّٰہِ صلی اللہ علیہ وسلم یَقُولُ مَنْ تَابَ قَبْلَ مَوْتِہٖ بِنِصْفِ یَوْمٍ تَابَ اللّٰہُ

کہ میگفت کسیکہ توبہ کرد پیش از مرگ خود بہ نیمروز باز میگردد حق تعالیٰ برحمت

عَلَیْہِ وَقَالَ الْاٰخَرُ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰہِ صلی اللہ علیہ وسلم یَقُولُ مَنْ تَابَ

بروے وگفت مردے دیگر شنیدم پیغمبر خدا را کہ میگفت کسیکہ توبہ کرد

قَبْلَ الْغَرْغَرَۃِ تَابَ اللّٰہُ عَلَیْہِ وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُطَرِّفٍ رَحْمَۃُ اللّٰہِ

پیش از گلو بند شدن رحمت میکند خدا بروے نقلست از محمد بن مطرف

عَلَیْہِ اَنَّہٗ قَالَ یَقُوْلُ اللّٰہُ تَعَالیٰ وَیْحَ ابْنَ اٰدَمَ یُذْنِبُ الذَّنْبَ

اینکہ گفت میگوید خداے تعالیٰ رحمت ست فرزند آدم را گناہ میکند

فَیَسْتَغْفِرُنِیْ فَاَغْفِرُ لَہٗ وَیْحَہٗ ثُمَّ یَعُوْدُ فَیَسْتَغْفِرُنِیْ فَاَغْفِرُ لَہٗ

پس آمرزش میخواہد مرا پس مے بخشم مر او را پس باز میگردد بسوے گناہ پس آمرزش میخواہد پس

وَیْحَہٗ لَا ھُوَ یَتْرُکُ ذَنْبَہٗ وَلَا ھُوَ یَیْاَسُ مِنْ رَحْمَتِیْ اُشْھِدُکُمْ اَنِّیْ

رحمت باد او را تا وے نمیگذارد گناہ خود را و نہ نا امید میشود از رحمت من گواہ میکنم شما را بدرستی

قَدْ غَفَرْتُ لَہٗ وَقَالَ اَنَسٌ رضی اللہ عنہ کَانَ رَسُوْلُ اللّٰہِ صلی اللہ علیہ وسلم وَصَحَابَتُہٗ

کہ بخشیدم او را وگفت انس رضی اللہ عنہ بود پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و یاران او

بَعْدَ مَا اُنْزِلَتْ وَاَنِ اسْتَغْفِرُوْا رَبَّکُمْ ثُمَّ تُوْبُوْا اِلَیْہِ یَسْتَغْفِرُوْنَ

پس از آنکہ فرود شد آیہ کہ آمرزش خواہید پروردگار خود را پس توبہ کنید بسوے او آمرزش میخواستند

کُلَّ یَوْمٍ مِائَۃَ مَرَّۃٍ وَیَقُوْلُوْنَ نَسْتَغْفِرُ اللّٰہَ وَنَتُوْبُ اِلَیْہِ قَالَ

ہر روز صد بار و میگفتند آمرزش میخواہیم ترا اے بار خدا و توبہ میکنیم بسوے تو گفت انس

وَجَاءَ رَجُلٌ اِلیٰ رَسُوْلِ اللّٰہِ صلی اللہ علیہ وسلم فَقَالَ یَا رَسُوْلَ اللّٰہِ اِنِّیْ اَذْنَبْتُ

آمد مردے بسوے پیغمبر خدا صلی اللہ علیہ وسلم و گفت اے پیغمبر خدا بدرستی گناہ کردم

ذَنْبًا قَالَ صلی اللہ علیہ وسلم اِسْتَغْفِرِ اللّٰہَ قَالَ اِنِّیْ اَتُوْبُ ثُمَّ اَعُوْدُ قَالَ

گفت پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم آمرزش خواہ خداے را گفت آن مرد بدرستی توبہ میکنم پس باز میگردم گفت

صلی اللہ علیہ وسلم کُلَّمَا اَذْنَبْتَ فَتُبْ حَتّٰی یَکُوْنَ الشَّیْطَانُ ھُوَ الْحَسِیْرُ

پیغمبر صلی اللہ علیہ وسلم ہرگاہ کہ گناہ کنی پس توبہ کن تا آنکہ می باشد شیطان ہمو زیان کار

قَالَ یَا نَبِیَّ اللّٰہِ اِذًا تَکْثُرُ ذُنُوْبِیْ فَقَالَ صلی اللہ علیہ وسلم عَفْوُ اللّٰہِ اَکْثَرُ مِنْ

پس گفت اے پیغمبر خدا آنگاہ بسیار میشود گناہان من پس گفت صلی اللہ علیہ وسلم بخشش خداے بیشتر ست از

ذُنُوْبِکَ وَقَالَ الْحَسَنُ رَحْمَۃُ اللّٰہِ لَا تَتَمَنَّی الْمَغْفِرَۃَ مِنْ غَیْرِ

گناہان تو وگفت حسن آرزو مدار رحمت خدا را

تَوْبَۃٍ وَلَا الثَّوَابَ بِغَیْرِ الْعَمَلِ لِاَنَّ الْغِرَّۃَ بِاللّٰہِ اَنْ تَتَمَادیٰ فِیْ

توبہ و نہ ثواب را بے عمل نیک زیرا کہ مر ستی غرہ شدن بخدا اینست کہ فرو روی در

سَخَطِهِ وَتَتْرُكَ الْعَمَلَ بِمَا يُرْضِيهِ وَتَتَمَنَّى عَلَيْهِ الْمَغْفِرَةَ

غضب او و بگذاری عمل کردن بچیزیکه رضا است او را و امید داری بر او آمرزش

فَتَغُرُّكَ الْأَمَانِيُّ حَتَّى يَحِلَّ بِكَ أَمْرُهُ أَمَا سَمِعْتَهُ يَقُولُ وَ

پس میفریبد ترا امیدهای بیهوده تا آنکه فرود آید بتو حکم خدای آیا نشنیدهٔ خدای را میگوید

غَرَّتْكُمُ الْأَمَانِيُّ حَتَّى جَاءَ أَمْرُ اللّٰهِ وَغَرَّكُمْ بِاللّٰهِ الْغَرُورُ وَقَالَ

فریب داد شما را امیدهای بیهوده تا آنکه آمد حکم خدای و فریب داد شما را شیطان و گفت

اللّٰهُ تَعَالَى وَإِنِّي لَغَفَّارٌ لِمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ

خدای بدرستی من هر آینه بخشنده ام کسی را که توبه کرد و ایمان آورد و عمل نیکو کرد پس

اهْتَدَى وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَرَحْمَتِي وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ فَسَأَكْتُبُهَا

راه راست یافت و گفت خدا و رحمت من در گرفته است هر چیز را پس نزد نوشت که آن را

لِلَّذِينَ يَتَّقُونَ وَيُؤْتُونَ الزَّكٰوةَ وَالَّذِينَ هُمْ بِآيَاتِنَا يُؤْمِنُونَ

مر کسانی را که پرهیزگاری میکنند و میدهند زکوٰة و آنکه ایشان بآیتهای ما ایمان می آرند

فَالطَّمَعُ فِي الرَّحْمَةِ وَالْجَنَّةِ مِنْ غَيْرِ تَوْبَةٍ وَغَيْرِ تَقْوَى حُمْقٌ وَ

پس امیدوار شدن رحمت حق و بهشت بی توبه و بی پرهیزگاری بیخردی و

جَهْلٌ وَغُرُورٌ لِأَنَّهُمَا مُقَيَّدَتَانِ بِهَاتَيْنِ الْآيَتَيْنِ وَقَالَ النَّبِيُّ

نادانی است و فریب زیرا که آن رحمت و بهشت مقید اند بآن توبه و تقوی بحکم آن دو آیت سابق و گفت

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ الْمُؤْمِنَ مَنْ يَرَى ذُنُوبَهُ كَأَنَّهُ بِأَصْلِ جَبَلٍ يَخَافُ أَنْ

که مسلمان آنکس بیند گناه خود را چنانکه گویا که به بیخ کوه است میترسد از آنکه

يَقَعَ عَلَيْهِ وَإِنَّ الْفَاجِرَ يَرَى ذُنُوبَهُ كَذُبَابٍ وَقَعَ عَلَى أَنْفِهِ فَقَالَ

بیفتد بر وی و بدرستی گناهگار بیند گناه خود را همچون مگسی که می افتد بر بینی او

بِهِ هٰكَذَا فَطَارَ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ الْعَبْدَ لَيُذْنِبُ الذَّنْبَ فَيُدْخِلُهُ

با او همچنین پس بپرید و گفت پیغمبر بدرستی بنده گناه میکند پس در آرد گناه

الْجَنَّةَ فَقَالُوا يَا نَبِيَّ اللّٰهِ وَكَيْفَ يُدْخِلُهُ الْجَنَّةَ قَالَ يَكُونُ

او را در بهشت گفتند ای پیغمبر خدا چگونه است گفت پیغمبر میباشد

الذَّنْبُ نُصْبَ عَيْنَيْهِ يَسْتَغْفِرُ مِنْهُ وَيَنْدَمُ عَلَيْهِ حَتَّى يُدْخِلَ

گناه در پیش چشم او و آمرزش میخواهد از و و پشیمان میشود بر او تا آنکه می درآرد

الْجَنَّةَ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ أَرَ شَيْئًا أَحْسَنَ طَلَبًا وَلَا أَسْرَعَ إِدْرَاكًا

او را گناه در بهشت و گفت پیغمبر ندیدم چیزی را نیکوتر از روی خواستن و نه شتابنده تر از روی

مِنْ حَسَنَةٍ حَدِيثَةٍ لِذَنْبٍ قَدِيمٍ إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ

از نیکی نو مر گناه کهنه را بدرستی نیکیهانی میبرد

السيئات ذلك ذكرى للذاكرين وقال صلى الله عليه وسلم اذا اذنب

العبد ذنبا كانت نكتة سوداء في قلبه فاذا تاب ونزع

واستغفر صفا قلبه منها واذا لم يتب ولم ينزع ولم

يستغفر كان الذنب على الذنب والسواد على السواد حتى يعمى

القلب فيموت بذلك قوله عز وجل كلا بل ران على قلوبهم

ما كانوا يكسبون وقال صلى الله عليه وسلم ترك الخطيئة اهون من

طلب التوبة فاغتنم غفلة المنية قال وكان آدم بن زياد

يقول لينزلن احدكم نفسه انه قد حضره الموت فاستقال

ربه فاقاله فليعمل بطاعة الله قيل اوحى الله تعالى الى داود

عليه السلام اياك ان اخذك على غرة فتلقاني بلا حجة ودخل

بعض الصالحين على عبد الملك بن مروان فقال له عظني

فقال هل انت على استعداد لحلول الموت ان اتاك قال

لا قال فهل انت مجمع على التحول عن هذه الحالة الى حالة

ترضاها قال لا قال فهل بعد الموت دار فيها مستعتب

قال لا قال فهل تأمن من الموت ان يأتيك على غرة قال لا قال

ما رأيتُ مثلَ هذه الخصالِ يرضى بها عاقلٌ قال النبيُّ صلى الله عليه وسلم
ندیدم مانند این عادتها را راضی شود بهیچ دانایی وگفت پیغمبر خدا

الندمُ توبةٌ وقال صلى الله عليه وسلم من أذنب ذنباً ثمّ ندم عليه
که پشیمانی توبه است ونیز گفت پیغمبر هر که گناه کرد پس از آن پشیمان گشت بر وی

فهو كفّارتُه وقال الحسنُ رح التوبةُ على أربعِ دعائمَ استغفارٌ
پس آن پشیمانی دور کننده گناه است وگفت حسن توبه بر چهار ستون است یکی آمرزش خواستن

باللسان وندمٌ بالقلب وتركٌ بالجوارح وإضمارٌ أن لا يعود
بزبان است دوم پشیمانی بدل است سیوم گذاشتن گناه است باعضا ودر دل داشتن اینکه

وقال التوبةُ النصوحُ أن يتوبَ ثمّ لا يرجعَ فيما تاب منه
وگفت حسن توبه خالص اینست که توبه کند پس بازنگردد در چیزی که توبه است از آن

وقال صلى الله عليه وسلم التائبُ من الذنب كمن لا ذنب له والمستغفرُ
وگفت پیغمبر بازگشته از گناه مانند کسی است که نیست گناه مر او را وآمرزش خواهنده

من الذنب وهو مقيمٌ عليه كالمستهزئ بربّه وإنّ الرجلَ
از گناه در حالی که او استاده است بر آن گناه همچون استهزا کننده است بپروردگار خود

إذا قال أستغفرك وأتوب إليك ثمّ عاد ثمّ قالها ثمّ عاد
چون گفت آمرزش میخواهم ترا خدایا ورجوع میکنم بسوی تو پس بازگردید بسوی گناه پس درگذشت گرد

ثلثَ مرّاتٍ كُتِبَ في الرابعة من الكبائر وقال الفضيلُ بن
سه بار نوشته میشود در مرتبه چهارم از گناهان کبیره وگفت فضیل عیاض

عياض رح كن وصيَّ نفسِك ولا تجعل الرجالَ أوصياءَك كيف
باش وصی نفس خود وگردان مردم را وصیان خود چگونه

تلومهم أن تضيّعوا وصيّتَك وقد ضيّعتَها في حياتك و
ملامت میکنی مردم را اگر گم کردند وصیت ترا بتحقیق ضایع کرده تو وصیت را در زندگانی خود

أنشد بعضُهم يقول تمتّعْ إنّما الدنيا متاعٌ × وإنّ دوامَها لا يُستطاعُ ×
شعر گفته اند بعض ایشان بهره گیر جز این نیست که دنیا اندک متاعی است و همیشگی دنیا

وقدِّمْ ما ملكتَ وأنت حيٌّ × أميرٌ فيه متّبَعٌ مطاعٌ × ولا يغررْك
پیش فرست چیزی را که خداوند آنی در حالی که تو زنده فرمان دهنده پیروی کرده شده

من توصي إليه × فقصرُ وصيّةِ المرءِ الضياعُ × وقال آخر ×
بسوی او وصیت میکنی آخر وصیت مرد ضایع شدن است وگفت شخص دیگر

إذا ما كنتَ متّخذاً وصيّاً × فكنْ فيما ملكتَ وصيَّ نفسِك ×
چون بوده تو گیرنده وصی پس شو در چیزی که خداوند آنی وصی نفس خود

۳۶۸

ستحصد ما زرعت غداً وتجني * إذا وضع الحساب ثمار غرسك

و سرانجام هست که درو میکنی تو فردا چیزی را که کاشته تو و میبری میوه که نهاده شود حساب میوه نهال خود

فصل آخر عن أبي أمامة الباهلي رض قال أن النبي صلى الله عليه وسلم

فصل دیگر است در روایت کرده است از ابی امامه باهلی که گفت بدرستی پیغمبر ع

قال صاحب اليمين أمير على صاحب الشمال فإذا عمل العبد حسنة

فرمود فرشته بازوی راست زیاده است بر فرشته بازوی چپ پس هرگاه عمل کند بنده نیکی را

كتب له صاحب اليمين عشراً وإذا عمل سيئة فأراد صاحب

مینویسد از برای او فرشته بازوی راست ده و هرگاه که عمل کند بنده بدی را اراده میکند صاحب

الشمال أن يكتبها قال صاحب اليمين أمسك عنه فيمسك

بازوی چپ که بنویسد آنرا میگوید یار دست راست نگهدار از او از نوشتن پس نگهدارد

عنه ست ساعات من النهار أو سبعاً فإن استغفر الله تعالى

از آن شش ساعت از روز یا هفت پس اگر آمرزش میخواهد بنده خدا را

منها لم يكتب عليه شيئاً وإن لم يستغفر كتب عليه سيئة

از آن بدی نمینویسد بر او چیزی و اگر آمرزش نخواست مینویسد بر او بدی

واحدة وفي لفظ آخر أن العبد إذا أذنب لم يكتب عليه حتى

یک و در روایت دیگر است که بنده چون گناه میکند نوشته نشود بر او تا آنکه

يذنب ذنباً آخر فإذا اجتمعت عليه خمسة من الذنوب

گناه میکند دیگر پس هرگاه که جمع میشود بر او پنج گناه

فإذا عمل حسنة واحدة كتب له خمس حسنات وجعل الخمس

پس هرگاه میکند یک نیکی نوشته میشود مر او را پنج نیکی و گردانیده میشود پنج نیکی

بإزاء خمس سيئات فيصيح عند ذلك إبليس لعنة الله عليه

برابر پنج گناه پس فریاد میکند نزد آن شیطان رانده شده

ويقول كيف لي أن أستطيع على ابن آدم فإني وإن اجتهدت

و میگوید چگونه باشد مرا اینکه طاقت آرم بر آدمی پس چند سعی من اگرچه کوشش کردم

عليه يبطل بحسنة واحدة جميع جهدي وروى يونس عن

بر او برهم میکند یک نیکی همه مشقت من و روایت کرده است یونس از

الحسن رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ليس من عبد إلا عليه ملكان

حسن رض و او از پیغمبر ع گفت نیست هیچ بنده مگر بر او دو فرشته اند

وصاحب اليمين أمير على صاحب الشمال فإذا عمل العبد

و یار دست راست فرمانده است بر یار دست چپ پس هرگاه که عمل کند بنده

۳۶۹

السيئة قال له صاحب الشمال أكتبها فيقول له صاحب

بدی میگوید بدو یار دست چپ مینویسم آنرا پس میگوید آنرا یار

اليمين دعه حتى يعمل خمس سيئات فإذا عمل خمس سيئات

دست راست بگذار آنرا تا آنکه میکند پنج بدی پس هرگاه که کرد پنج بدی

قال صاحب الشمال أكتبها فيقول له صاحب اليمين دعه

میگوید یار دست چپ مینویسم آنرا پس میگوید آنرا یار دست راست بگذار آنرا

حتى يعمل حسنة فإذا عمل حسنة قال له صاحب اليمين قد

تا میکند یک نیکی پس هرگاه که کرد نیکی میگوید آنرا یار دست راست بتحقیق

أخبرنا بأن الحسنة بعشر فتعال حتى نمحو خمسا بخمس و

خبر کرده شده ایم بآنکه یک نیکی بده است پس بیا تا دور کنیم پنج بدی را به پنج نیکی و

نثبت له خمسا من الحسنات قال فيصيح الشيطان عند

نویسیم برای او پنج نیکی گفت پیغمبر پس میگوید شیطان نزد

ذلك فيقول متى أدرك ابن آدم وهذه الأحاديث موافقة

آن پس میگوید کی میرسم فرزند آدم را و این حدیثهای مذکور موافق اند

لقوله عز وجل وإني لغفار لمن تاب وآمن وعمل صالحا ثم

مر قول خدا تعالی را که بدرستی من بخشنده ام مر کسی را که بازگشت کرد و عمل نیکو پس

اهتدى قال علي ابن أبي طالب كرم الله وجهه مكتوب

راه راست یافت گفت علی ابن ابیطالب گرامی دارد خدا تعالی او را که نوشته شده است

حول العرش قبل آدم بأربعة آلاف عام وإني لغفار لمن

در گرد عرش پیش از آدم بچهار هزار سال این آیت و بدرستی البته بخشنده ام برای آنکه

تاب وآمن وعمل صالحا ثم اهتدى وموافقة لقوله تعالى إن

توبه کرد و ایمان آورد و کرد نیکو پس هدایت یافت و احادیث مذکوره موافقت مر قول خدا تعالی را که

الحسنات يذهبن السيئات ذلك ذكرى للذاكرين وروي عن

نیکیها می برند بدیها را این پند است مر یاد کنندگان را و روایت کرده شده از

ابن عباس رض أنه قال إذا تاب العبد وتاب الله عليه أنسى الله

ابن عباس رض آنکه گفت هرگاه که توبه کرد بنده و قبول کرد خدا تعالی توبه آنرا فراموش میگرداند

تعالى حفظة ما كان قد عمل من مساوي عمله وأنسى جوارحه

فرشتگان نگهبان را چیزی که تحقیق کرده بود از بدیهای کردار او و فراموش میگرداند اعضای

ما عملت من الخطايا وأنسى مقامه من الأرض وأنسى مقامه من

او را چیزی که کرده است از گناهها و فراموش گرداند خدا جای گناه از زمین و فراموش میگرداند جای از

السَّمَاءِ فَيَجِيءُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَلَيْسَ عَلَيْهِ شَيْءٌ شَهِيدًا عَلَيْهِ

وَرُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهُ قَالَ اَلتَّائِبُ مِنَ الذَّنْبِ كَمَنْ

لَا ذَنْبَ لَهُ وَفِي لَفْظٍ وَلَوْ عَادَ فِي الْيَوْمِ سَبْعِينَ مَرَّةً وَقَالَ

عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مَسْعُوْدٍ رض مَنْ قَالَ اَسْتَغْفِرُ اللّٰهَ الْعَظِيمَ الَّذِي

لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّوْمُ وَاَتُوْبُ اِلَيْهِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ غُفِرَ لَهُ

ذُنُوْبُهُ وَاِنْ كَانَتْ مِثْلَ زَبَدِ الْبَحْرِ وَعَنِ ابْنِ مَسْعُوْدٍ رض اَنَّهُ قَالَ

يَنْظُرُ الْاِنْسَانُ فِي كِتَابِهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ فَيَرٰى فِي اَوَّلِهِ الْمَعَاصِيَ

وَفِي اٰخِرِهِ الْحَسَنَاتِ فَاِذَا رَجَعَ اِلٰى اَوَّلِ الْكِتَابِ رَاٰى كُلَّ ذٰلِكَ

حَسَنَاتٍ وَذٰلِكَ قَوْلُهُ تَعَالٰى فَاُولٰئِكَ يُبَدِّلُ اللّٰهُ سَيِّاٰتِهِمْ

حَسَنٰتٍ وَهٰذَا هُوَ فِي حَقِّ التَّائِبِ الَّذِي خَتَمَ اللّٰهُ لَهُ بِالتَّوْبَةِ

وَالْاِنَابَةِ وَقَالَ بَعْضُ السَّلَفِ اِنَّ الْعَبْدَ اِذَا تَابَ مِنَ الذُّنُوْبِ

صَارَتِ الذُّنُوْبُ الْمَاضِيَةُ كُلُّهَا حَسَنَاتٍ وَلِهٰذَا قَالَ ابْنُ

مَسْعُوْدٍ رض وَلَيَتَمَنَّيَنَّ اُنَاسٌ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ اَنْ يَكْثُرَ سَيِّاٰتُهُمْ

وَاِنَّمَا قَالَ ذٰلِكَ لِمَا ذَكَرَ اللّٰهُ تَعَالٰى مِنْ تَبْدِيلِ السَّيِّاٰتِ بِالْحَسَنَاتِ

لِمَنْ يَشَاءُ مِنْ عِبَادِهِ وَرَوَى الْحَسَنُ (البصري) رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

أَنَّهُ قَالَ إِذَا أَخْطَأَ أَحَدُكُمْ حَتَّى يَمْلَأَ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ ثُمَّ

ایشان فرمود اگر گناه کرد یکی از شما تا آنکه پر کرد میانه زمین و آسمان پس

تَابَ تَابَ اللّٰهُ عَلَيْهِ وَلِهٰذَا جَاءَ فِي الْخَبَرِ يَا ابْنَ آدَمَ لَوْ لَقِيتَنِي

توبه کرد رحمت میکند خدا بروی و از همین جهت آمده است در حدیث ای فرزند آدم اگر ببینی مرا

بِقُرَابِ الْأَرْضِ ذُنُوبًا لَقِيتُكَ بِقُرَابِهَا مَغْفِرَةً فَصْلٌ

بمقدار زمین گناهها بینم ترا بمقدار آن به بخشش فصل

آخَرُ فِي ذٰلِكَ وَرُوِيَ أَنَّ عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ مَسْعُودٍ رض مَرَّ ذَاتَ

دیگر است در توبه و روایت کرده است که عبد الله بن مسعود رض گذشت

يَوْمٍ فِي مَوْضِعٍ مِنْ نَوَاحِي الْكُوفَةِ فَإِذَا الْفُسَّاقُ قَدِ اجْتَمَعُوا

روزی در جایی از کناره‌های کوفه ناگاه دید که گناهکاران جمع شده اند

فِي دَارِ رَجُلٍ مِنْهُمْ وَهُمْ يَشْرَبُونَ الْخَمْرَ وَمَعَهُمْ مُغَنٍّ يُقَالُ لَهُ

در سرای یک مردی از ایشان و حال آنکه ایشان مینوشند شراب و با ایشان سرود گوی است و گفته

زَاذَانُ كَانَ يَضْرِبُ بِالْعُودِ وَيُغَنِّي بِصَوْتٍ حَسَنٍ فَلَمَّا سَمِعَ

زادان بود که میزد چنگ را و سرود میگفت باواز خوش پس هرگاه که شنید

ذٰلِكَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مَسْعُودٍ رض قَالَ مَا أَحْسَنَ هٰذَا الصَّوْتَ

آنرا عبد الله بن مسعود گفت چه نیکوست این آواز

لَوْ كَانَ بِقِرَاءَةِ كِتَابِ اللّٰهِ تَعَالَى كَانَ أَحْسَنَ وَجَعَلَ رِدَاءَهُ

اگر میبود بخواندن قرآن میبود بهتر و گردانید عبد الله چادر خود

عَلَى رَأْسِهِ وَمَضَى فَسَمِعَ ذٰلِكَ الصَّوْتَ زَاذَانُ فَقَالَ مَنْ هٰذَا

بر سر خود و گذشت پس شنید این سخن را زادان پس گفت زادان کیست این

قَالُوا كَانَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ مَسْعُودٍ رض صَاحِبُ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

گفتند بود عبد الله بن مسعود رض یار پیغمبر

قَالَ فَأَيُّ شَيْءٍ قَالَ قَالُوا قَالَ مَا أَحْسَنَ هٰذَا الصَّوْتَ لَوْ كَانَ بِقِرَاءَةِ

گفت زادان چه چیز گفت عبد الله گفتند گفت چه نیکوست این آواز اگر میبود بخواندن

الْقُرْآنِ كَانَ أَحْسَنَ فَدَخَلَتِ الْهَيْبَةُ فِي قَلْبِهِ فَقَامَ فَضَرَبَ

قرآن میبود بهتر پس درآمد هیبت در دل زادان پس استاد زادان و زد

بِالْعُودِ عَلَى الْأَرْضِ فَكَسَرَهُ ثُمَّ أَسْرَعَ حَتَّى أَدْرَكَهُ وَجَعَلَ الْمِنْدِيلَ

عود را بر زمین پس شکست آنرا پس شتافت تا آنکه دریافت عبد الله را و گردانید دستار

فِي عُنُقِ نَفْسِهِ وَجَعَلَ يَبْكِي بَيْنَ يَدَيْ عَبْدِ اللّٰهِ فَاعْتَنَقَهُ عَبْدُ اللّٰهِ

در گردن خود و آغاز گریه کرد در پیش عبد الله پس گردن گیری کرد او را عبد الله

وَجَعَلَ يَبْكِي كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا ثُمَّ قَالَ عَبْدُ اللّٰهِ كَيْفَ لَا أُحِبُّ مَنْ

وآغاز گریه کرد هر یکے از ایشان پس گفت عبد الله چگونه دوست ندارم کسے را که

أَحَبَّهُ اللّٰهُ فَتَابَ مِنْ ضَرْبِهِ بِالْعُودِ وَجَعَلَ يُلَازِمُ عَبْدَ اللّٰهِ حَتّٰى

دوست داشته ست او را خداے تعالیٰ ورحمت کرده ست بر وے پس توبه کرد زادان از نواختن عود و گشت ملازم عبد الله تا آنکه

تَعَلَّمَ الْقُرْآنَ وَأَخَذَ الْحَظَّ الْوَافِرَ مِنَ الْعِلْمِ حَتّٰى صَارَ إِمَامًا فِي الْعِلْمِ

آموخت قرآن را و گرفت بهره تمام از دانش تا آنکه گشت پیشوا در دانش

وَقَدْ جَاءَ فِي كَثِيرٍ مِنَ الْأَخْبَارِ رَوَى زَاذَانُ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ مَسْعُودٍ

و تحقیق آمده ست در بسیارے از اخبار روایت کرده ست زادان از عبد الله بن مسعود

وَرَوَى زَاذَانُ عَنْ سَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رض وَفِي الْإِسْرَائِيلِيَّاتِ مَرْوِيٌّ

و روایت کرده ست زادان از سلمان فارسے رض و در کتابهاے بنی اسرائیل روایت کرده ست

أَنَّهُ كَانَتْ امْرَأَةٌ بَغِيَّةٌ مُغَنِّيَةٌ مُفَتِّنَةٌ لِلنَّاسِ بِجَمَالِهَا وَكَانَ

که بود زنے بدکاره و بود آن زن سرود گوینده و فریبنده مردم را بجمال خود و بود

بَابُ دَارِهَا أَبَدًا مَفْتُوحًا وَهِيَ قَاعِدَةٌ عَلَى السَّرِيرِ بِحِذَاءِ الْبَابِ

در سراے او همیشه گشاده و آن نشسته ست بر تخت در برابر در

فَكُلُّ مَنْ مَرَّ بِهَا وَنَظَرَ إِلَيْهَا افْتَتَنَ بِهَا وَاحْتَاجَ إِلَى إِحْضَارِ

پس هر که گذر میکرد بآن و میدید بسوے او فریفته میشد بآن و محتاج میشد بسوے حاضر ساختن

عَشَرَةِ دَنَانِيرَ أَوْ أَكْثَرَ مِنْ ذٰلِكَ حَتّٰى تَأْذَنَ بِالدُّخُولِ عَلَيْهَا

ده دینار را یا بیشتر از آن تا اذن بدهد او آنرا بدر آمدن بر آن

فَمَرَّ عَلٰى بَابِهَا ذَاتَ يَوْمٍ عَابِدٌ مِنْ عُبَّادِ بَنِي إِسْرَائِيلَ فَوَقَعَ

پس گذشت بر در آن روزے عابدے از عابدان بنی اسرائیل پس افتاد

بَصَرُهُ عَلَيْهَا فِي الدَّارِ وَهِيَ قَاعِدَةٌ عَلَى السَّرِيرِ فَافْتَتَنَ بِهَا وَ

چشم عابد بر آن زن در سراے و بحال آنکه آن زن نشسته ست بر تخت پس فریفته شد بآن و

جَعَلَ يُجَادِلُ نَفْسَهُ حَتّٰى أَنَّهُ يَدْعُو اللّٰهَ تَعَالٰى لِيُزِيلَ ذٰلِكَ عَنْ

آغاز جنگ کرد بنفس خود تا آنکه دعا میکرد خدا را تا دور کند این را از

قَلْبِهِ فَلَمْ يَزُلْ ذٰلِكَ عَنْ نَفْسِهِ وَلَمْ يَمْلِكْ نَفْسَهُ حَتّٰى بَاعَ قُمَاشًا

دل او پس دور نشد از دل او و مالک نشد نفس خود را تا فروخت متاع

كَانَ لَهُ فَجَمَعَ مِنَ الدَّنَانِيرِ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ فَجَاءَ إِلٰى بَابِهَا فَأَمَرَتْهُ

که بود او را پس جمع کرد از دینارها چیزے که محتاج بود بسوے آن پس آمد عابد بسوے در آن زن پس

أَنْ يُسَلِّمَ الذَّهَبَ إِلٰى وَكِيلِهَا وَوَاعَدَتْهُ لِعَشِيَّةٍ فَجَاءَ إِلَيْهَا

آن زن عابد را که بسپارد زر به وکیل او و وعده کرد آن زن عابد را بر شب پس آمد عابد بسوے آن

لذلك الوعد وقد تزينت وجلست في بيتها على سريرها

از براے آن وعده وتحقیق آراسته ست آن ونشسته ست در خانهٔ خود بر تخت خود

فدخل عليها العابد وجلس معها على السرير فلما مد يده إليها

پس درآمد عابد بر آن زن ونشست با آن زن بر تخت پس هرگاه که دراز کرد دست خود بسوے او

تداركه الله برحمته ببركة عبادته المتقدمة فوقع في قلبه

دریافت خدا تعالیٰ اورا برحمت خود ببرکت بندگی پیشینه او پس افتاد در دل او

أن الله تعالى يراني في هذه الحالة من فوق عرشه وأنا في

که خدا تعالیٰ مے بیند مرا درین حال از بالاے عرش خود ومن در

الحرام وقد حبط عملي كله فوقعت الهيبة في قلبه فارتعد في

حرامم وتحقیق تباه شد عمل من همه پس افتاد ترس در دل او پس لرزید در

نفسه وتغير لونه فنظرت إليه المرأة فرأته متغير اللون

خود ودیگرگون شد رنگ او پس نگاه کرد آن زن بسوے او پس دید آنرا دگرگون گشته رنگ

فقالت له أيش أصابك يا رجل فقال إني أخاف الله ربي

پس گفت آنرا چه چیز رسید ترا اے مرد پس گفت من میترسم پروردگار خود را

فأذن لي بالخروج فقالت له ويحك إن كثيرا من الناس

پس اجازت ده مرا به برآمدن پس گفت رحمت باد ترا بدرستی بسیار مردم

يتمنون الذي وجدته فأيش هذا الذي أنت فيه فقال إني

آرزو میکنند آنرا چیزے که دریافته تو پس چیست اینکه تو در آنے پس گفت بدرستی من

أخاف الله جل ثناؤه وأن المال الذي دفعته إلى وكيلك هو

میترسم خداے را که بزرگ ست ثناے او وبدرستی مال که داده ام بوکیل تو آن مال

لك حلال فأذني بالخروج فقالت له كأنك لم تعمل هذا العمل

مرترا ست حلال پس اجازت ده مرا به برآمدن پس گفت زن مر اورا گویا که تو نکرده این عمل را

قط قال لا فقالت له من أين أنت وما اسمك فأخبرها أنه من

هرگز گفت نه پس گفت از کجائے تو وچیست نام تو پس خبر کرد اورا بدرستی که آن

قرية كذا واسمه كذا فأذنت له بالخروج من عندها فخرج و

ده فلانست ونام او فلانست پس فرمود اورا به برآمدن از نزد خود پس برآمد آن مرد و

هو يدعو بالويل والثبور ويبكي على نفسه فوقعت الهيبة

حال آنکه او میخواست هلاکت را وعذاب را ومیگریست بر نفس خود پس افتاد ترس

في قلب المرأة ببركة ذلك العابد فقالت في نفسها إن هذا

در دل زن ببرکت این عابد پس گفت آن زن در دل خود بدرستی این

الرَّجُلَ اَوَّلَ ذَنْبٍ اَذْنَبَ فَدَخَلَ عَلَيْهِ مِنَ الْخَوْفِ مَا دَخَلَ وَ

مرد اول گناه کرده پس در آمد برو از ترس چیزے در آمد و

اِنِّيْ قَدْ اَذْنَبْتُ مُنْذُ كَذَا وَكَذَا سَنَةً وَاِنَّ رَبَّهُ الَّذِيْ نَخَافُ

بدرستی من گناه کرده ام مدت چندین و چندین سال و بدرستے پروردگار او که مے ترسیدم

مِنْهُ هُوَ رَبِّيْ فَيَنْبَغِيْ اَنْ يَكُوْنَ خَوْفِيْ اَشَدَّ مِنْ خَوْفِهٖ فَتَابَتْ

از و او پروردگار منست پس میسزد اینکه سیباشد ترس من سخت از ترس او پس توبه کرد

اِلَى اللّٰهِ تَعَالٰى وَاَغْلَقَتِ الْبَابَ عَنِ النَّاسِ وَلَبِسَتْ ثِيَابًا خُلْقَانًا

آن زن بسوے خدا تعالی و بر بست بر خود در از مردم و پوشید جامهاے کهنه

وَاَقْبَلَتْ عَلَى الْعِبَادَةِ فَكَانَتْ فِيْ عِبَادَتِهَا مَا شَآءَ اللّٰهُ تَعَالٰى

و رو آورد به بندگے پس بود آن زن در بندگے خود مدتے که خواسته ست خداے تعالی

فَقَالَتْ فِيْ نَفْسِهَا اِنِّيْ لَوِ انْتَهَيْتُ اِلٰى ذٰلِكَ الرَّجُلِ لَعَلَّهُ يَتَزَوَّجُنِيْ

پس گفت آن زن در خود بدرستیکه من اگر برسیدم آن مرد را شاید بزنے بخواهد مرا

فَاَكُوْنُ عِنْدَهٗ وَاَتَعَلَّمُ مِنْهُ اَمْرَ دِيْنِيْ وَيَكُوْنُ عَوْنًا لِّيْ عَلٰى عِبَادَةِ

پس باشم نزد او و مے آموزم از و کار دین خود و میباشد آن مرد یارے ده مرا بر عبادة

رَبِّيْ فَتَجَهَّزَتْ وَحَمَلَتْ مَعَهَا مِنَ الْاَمْوَالِ وَالْخَدَمِ مَا شَآءَ اللّٰهُ

پروردگار من پس سامان کرد و بر داشت با خود از مالها و خادمان چیزے که خدا خواسته ست

وَانْتَهَتْ اِلٰى تِلْكَ الْقَرْيَةِ وَسَاَلَتْ عَنْهُ فَاَخْبَرُوا الْعَابِدَ اَنَّهٗ

و رسید بسوے آن ده و پرسید از آن عابد پس خبر دادند عابد را که

قَدِمَتِ امْرَاَةٌ تَسْاَلُ عَنْكَ فَخَرَجَ الْعَابِدُ اِلَيْهَا فَلَمَّا رَاٰتْهُ

آمده ست زنے که مے پرسد از تو پس آمد عابد بسوے او پس هرگاه که دید او را

الْمَرْاَةُ كَشَفَتْ عَنْ وَجْهِهَا لِكَيْ يَعْرِفَهَا فَلَمَّا رَاٰهَا الْعَابِدُ وَ

زن برهنه کرد زن روے خود را تا بشناسد آنرا عابد پس هرگاه که دید زن را عابد و

عَرَفَ وَجْهَهَا وَتَذَكَّرَ الْاَمْرَ الَّذِيْ كَانَ بَيْنَهٗ وَبَيْنَهَا صَاحَ

شناخت روے زن را و یاد کرد کارے که بود میان او و میان آن زن فریاد کرد

صَيْحَةً فَخَرَجَتْ رُوْحُهٗ فَبَقِيَتِ الْمَرْاَةُ حَزِيْنَةً وَقَالَتْ فِيْ نَفْسِهَا

و بر آمد جان او پس ماند زن اندوهگین و گفت در خود بدرستے

اِنِّيْ خَرَجْتُ لِاَجْلِهٖ وَقَدْ مَاتَ فَهَلْ لَهٗ اَحَدٌ مِّنْ اَقْرِبَآئِهٖ يَحْتَاجُ

من بر آمدم از براے او و بتحقیق مرد او پس آیا او را کسے هست از نزدیکان که آرزومند ست

اِلَى امْرَاَةٍ فَقَالُوْا لَهَا اَخٌ صَالِحٌ لٰكِنَّهٗ مُعْسِرٌ لَا مَالَ لَهٗ فَقَالَتْ

بسوے زن پس گفتند مر او را برادریست صالح لیکن بے نوا ست نیست مال او را پس گفت

لا بأس به فإن لي ما لا يكفينا فجاء أخوه فتزوج بها فولدت

نیست بیم باک با آن فقیر نیستی مرا مال بست که بسنده شود ما را پس آمد برادر آن عابد پس بزنی خواست او را پس زاد

له سبعًا من البنين كلهم صاروا أنبياء في بني إسرائيل

مر او را هفت پسر همه گشتند پیغمبران در بنی اسرائیل

فانظر إلى بركة الصدق والطاعة وحسن النية كيف هدى الله

پس نگاه کن بسوی برکت راستی و طاعت و نیکوئی نیت چگونه راه نمود الله تعالی

زادان بعبد الله بن مسعود لما كان صادقًا حسن السريرة

زاذان مطرب را بعبد الله بن مسعود هرگاه که بود آن عبد الله راست گو نیکو دل

فلا يصلح بك الفاسد حتى تكون أنت صالحًا في ذات نفسك

پس صالح نشود بتو بدکار تا آنکه باشی تو صالح در ذات خود

خائفًا لربك إذا خلوت مخلصًا له إذا خالطت غيرك من

ترسنده پروردگار خود را وقتیکه بخلوت روی مخلص مر او را وقتیکه بر آمیزی با مردم

الخلق في حركاتك وسكناتك موحدًا لله عز وجل في ذلك

مر خلق را در حرکات و سکنات خود یگانه داننده خدای را عز و جل در

كله فحينئذ تزاد في توفيقك وتسديدك وتحفظ عن

همه حال پس این هنگام می افزاید در توفیق تو و استواری تو و نگاه داشته میشوی از

الهوى والإغواء من شياطين الجن والإنس والمنكرات كلها

خواهشهای نفس و گمراهی شیطان جن و آدمی و بدیهای همه

والفساق والبدع والضلالات أجمع فزال بك المنكر من

و گناهکاران و از بدعتها و از گمراهیها همه پس دور شد بتو نامشروع

غير تكلف ومن غير أن يصير المعروف منكرًا كما هو في زماننا

بے رنج تو و بی آنکه گردد مشروع نامشروع چنانچه آن در زمانه ما است

ينكر أحدهم منكرًا واحدًا فيتفرع منه منكرات جمة وفساد

بر میخیزد یکی از شما نامشروع را پس در پی آید از آن بدیهای بسیار و فساد است

عظيم من السب والقذف والضرب والكسر وخرق الثياب

بزرگ از دشنام دادن و تهمت زنا کردن و زدن و شکستن و جامه دریدن

وإفساد الأموال وكل ذلك لقلة صدقهم ونقصان إيمانهم

و برهم زدن مالها را و همه این از جهت کمی راستی ایشان و کمی ایمان ایشان

ويقينهم وغلبة أهويتهم عليهم فالمنكر فيهم بعد فرض

و یقین ایشان و غالب بودن هواهای نفس شان بر ایشان پس نامشروع در ایشان هست هنوز

لِأَنَّهُ مُتَوَجِّهٌ عَلَيْهِمْ وَبِأَنْفُسِهِمْ شُغْلٌ طَوِيلٌ وَهُمْ يُنْكِرُونَ عَلَى

و در کردن آن متوجه بر ایشان ست و بالنفسهای ایشان شغل دراز ست و ایشان انکار میکنند بر

الْغَيْرِ فَيَتْرُكُونَ الْفَرْضَ الْعَيْنَ وَيَتَعَلَّقُونَ بِالْفَرْضِ عَلَى الْكِفَايَةِ

دیگرے پس میگذارند فرض عین را که اصلاح خود ست و می آویزند بفرض کفایت که امر معروف ست

وَيَتْرُكُونَ مَا يَعْنِيهِمْ وَيَشْتَغِلُونَ بِمَا لَا يَعْنِيهِمْ قَالَ النَّبِيُّ

و میگذارند چیزے را که می شاید ایشان را و مشغول میشوند بچیزے که نمی شاید ایشان را گفت نبی

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ حُسْنِ إِسْلَامِ الْمَرْءِ تَرْكُهُ مَا لَا يَعْنِيهِ مَنْ أَرَادَ أَنْ

از خوبے اسلام مرد گذاشتن چیزے که نمی شاید اورا از کسیکه خواست

يَزُولَ بِهِ الْمُنْكَرُ بِسُرْعَةٍ فَعَلَيْهِ بِالْإِنْكَارِ عَلَى نَفْسِهِ وَالْوَعْظِ

دور شود باو ناسزا بشتابے پس لازم ست برو انکار کردن بر خود و پند کردن

لَهَا وَمَنْعِهَا وَفَطْمِهَا عَنِ الْمَعَاصِي مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَنَ

مر اورا و باز داشتن نفس را و باز گرفتن اورا از معاصے چیزے که آشکار است ازانها و چیزے که پنهان ست

فَإِذَا تَطَهَّرَ مِنْ ذَلِكَ كُلِّهِ فَحِينَئِذٍ اشْتَغَلَ بِغَيْرِهِ فَزَالَ بِهِ

پس چون پاک شد از گناهان همه پس آن هنگام مشغول شود بدیگرے پس دور شود باو

الْمُنْكَرُ بِأَحْسَنِ مَا يَكُونُ مِنَ الْوُجُوهِ كَمَا زَالَ فِي حَقِّ عَبْدِ اللهِ بْنِ

ناشروع به نیکوترین روشے که میباشد از روشها چنانچه دور شد در حق عبد الله بن

مَسْعُودٍ رض وَانْظُرْ إِلَى بَرَكَةِ الْعِبَادَةِ وَالصِّدْقِ أَيْضًا فِي حَقِّ

مسعود رض ناشروع یعنے سرود و نگاه کن بسوے برکت بندگے و راستی نیز در حق

الْعَابِدِ كَيْفَ نَجَّاهُ اللهُ مِنَ الْبَغِيَّةِ وَارْتِكَابِ الْكَبِيرَةِ

عابد بنی اسرائیل چگونه رستگاری داد اورا خدا تعالی ازان بدکاره و از سوار شدن گناه کبیره

كَذَلِكَ لِنَصْرِفَ عَنْهُ السُّوءَ وَالْفَحْشَاءَ إِنَّهُ مِنْ عِبَادِنَا

همچنین ست هر آینه میگردانیم از یوسف علیه السلام بدے و ناسزا را بدرستی او از بندگان ما ست که خالص کرده اند

فَإِنَّ اللهَ تَعَالَى حَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ تِلْكَ الْفَاحِشَةِ لِمَا تَقَدَّمَ لَهُ

پس خداے تعالی درآمد میان زاهد و میان زن بدکاره از جهت چیزے که پیش بود مر عابد را

مِنَ الصِّدْقِ فِي الْخَلَوَاتِ وَحُسْنِ الطَّاعَاتِ فِيمَا مَضَى مِنَ الْأَيَّامِ

از راستی در تنهائے و خوبے بندگے در چیزے که گذشته ست از روزها

وَالسَّاعَاتِ ثُمَّ انْظُرْ كَيْفَ نَجَّى اللهُ تَعَالَى تِلْكَ الْبَغِيَّةَ بِبَرَكَةِ

و ساعتها پس ببین چگونه رستگار کرد خداے آن زن بدکاره را ببرکت

الْعَابِدِ ثُمَّ كَيْفَ نَالَتْ بَرَكَتُهُ أَخَاهُ فَأَزَالَ اللهُ فَقْرَهُ وَجَهْدَهُ

آن عابد پس چگونه رسید ببرکت آن عابد برادر او را پس بدرستی خدا دور کرد درویشی او را و

وَزَوَّجَهُ بِأَحْسَنِ النِّسَاءِ وَأَغْنَاهُ وَرَزَقَهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ

و زن داد او را به نیکوترین زنها و توانگر کرد او را و روزی داد او را از جایی که نه پنداشت

وَجَعَلَهُ أَبَا الْأَنْبِيَاءِ السَّبْعَةِ وَجَعَلَهَا أُمَّهُمْ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ

و گردانید او را پدر هفت پیغمبران و گردانید آن زن را مادر ایشان

فَالْخَيْرُ كُلُّهُ فِي الطَّاعَةِ وَالشَّرُّ كُلُّهُ فِي الْمَعْصِيَةِ فَلَا كَانَتِ

پس نیکویی همه آن در بندگی است و بدی همه آن در نافرمانی است پس مباد

الْمَعْصِيَةُ وَلَا كُنَّا إِذَا كُنَّا مِنْ أَهْلِهَا فَصْلٌ وَإِنَّمَا تُعْرَفُ

نافرمانی و نباشیم ما چون باشیم ما از اهل معصیت و جز این نیست که شناخته

تَوْبَةُ التَّائِبِ فِي أَرْبَعَةِ أَشْيَاءَ أَحَدُهَا أَنْ يَمْلِكَ لِسَانَهُ مِنَ

توبه توبه کننده در چهار چیز اول آنکه مالک شود زبان خود را از

الْفُضُولِ وَالْغِيبَةِ وَالنَّمِيمَةِ وَالْكَذِبِ وَالثَّانِي أَنْ لَا يَرَى لِأَحَدٍ

زیاده گوئی و غیبت کردن و سخن چینی کردن و دروغ گفتن دوم آنکه نه بیند کسی را

فِي قَلْبِهِ حَسَدًا وَلَا عَدَاوَةً وَالثَّالِثُ أَنْ يُفَارِقَ إِخْوَانَ السُّوءِ

در دل خود حسد و نه دشمنی و سیوم آنکه جدا شود برادران بدی را

فَإِنَّهُمُ الَّذِينَ يَحْمِلُونَهُ عَلَى رَدِّ هَذَا الْقَصْدِ وَيُشَوِّشُونَ عَلَيْهِ

پس بدرستی ایشان آنکسانی که بر انگیزانند او را بر باز گردانیدن این قصد و پریشان میکنند بر وی

صِحَّةَ هَذَا الْعَزْمِ وَلَا يَتِمُّ لَهُ ذَلِكَ إِلَّا بِالْمُوَاظَبَةِ عَلَى الْمُشَاهَدَةِ

درستی این نیت و درست نمیشود مر او را این امر توبه مگر به همیشگی بر مشاهدت

الَّتِي تَزِيدُ بِهَا رَغْبَتُهُ فِي التَّوْبَةِ وَتَوَفُّرِ دَوَاعِيهِ عَلَى إِتْمَامِ مَا

که می افزاید به آن میل او در توبه و بسیار میشود چیزی که باعث او بر تمام کردن چیزی که

عَزَمَ عَلَيْهِ مِمَّا يُقَوِّي خَوْفَهُ وَرَجَاءَهُ فَعِنْدَ ذَلِكَ تَنْحَلُّ مِنْ قَلْبِهِ

نیت کرده است بر او از آنچه که توانا میکند ترس او را و امید او را پس نزد آن ثابت بودن گشاده میشود از دل او

عُقَدُ الْإِصْرَارِ عَلَى مَا هُوَ عَلَيْهِ مِنْ قَبِيحِ الْأَفْعَالِ فَيَقِفُ عَنْ تَعَاطِي

گره اصرار کردن بر چیزی که او بر آنست از بدی افعال پس بایستد از کردن چیزهای

الْمَحْظُورَاتِ وَيَكْبَحُ لِجَامَ نَفْسِهِ عَنْ مُتَابَعَةِ الشَّهَوَاتِ فَيُفَارِقُ

منع کرده شده است و باز دارد لگام نفس خود از پیروی آرزوها پس جدا میشود

الزَّلَّةَ فِي الْحَالِ وَيُبْرِمُ الْعَزِيمَةَ عَلَى أَنْ لَا يَعُودَ إِلَى مِثْلِهَا فِي الْاِسْتِقْبَالِ

گناه را اکنون و استوار کند نیت را بر آنکه نگردد بسوی مانند آن در آینده

وَالرَّابِعُ أَنْ يَكُونَ مُسْتَعِدًّا لِلْمَوْتِ نَادِمًا مُسْتَغْفِرًا لِمَا سَلَفَ مِنْ

چهارم آنکه آماده باشد برای مرگ و پشیمان و آمرزش خواهان مر چیزی را که گذشته از

ذنوبه مجتهدًا في طاعة ربه وقيل علامة انه مقبول التوبة

گناهان گذشته در طاعت پروردگار خود و گفته شده است نشان آنکه پذیرفته شده است توبه او

اربعة اشياء اولها ان ينقطع عن اصحاب الفسق ويرى هم

چهار چیز است اول آنکه ببرد از یاران گناه و ببیند ایشانرا

هيبة من نفسه ويخالط الصالحين والثاني ان يكون منقطعًا

ترس از خود و بیامیزد نیکوکاران را و دوم آنکه باشد برنده

عن كل ذنب مقبلا على جميع الطاعات والثالث ان يذهب

از هر گناه روی آرنده بر همه عبادات را و سوم آنکه برود

فرح الدنيا من قلبه ويرى حزن الاخرة دائما في قلبه والرابع

خوشی دنیا از دل او و ببیند اندوه آخرت را همیشه در دل خود و چهارم

ان يرى نفسه فارغا عما ضمن الله له يعني من الرزق مشتغلا

آنکه ببیند خود را فارغ از چیزی که ضامن شده او را خدای تعالی یعنی برای رزق مشغول

بما امر الله به من الطاعة فاذا وجدت فيه هذه العلامات كان

بچیزی که فرموده است خدای بآن از فرمانبرداری پس هرگاه که یافته شد این نشانها باشد

من الذين قال الله تعالى في حقهم ان الله يحب التوابين ويحب

از آنکه گفته است خداوند تعالی در حق ایشان بدرستی خداوند تعالی دوست میدارد توبه کنندگان و دوست میدارد

المتطهرين ووجب له على الناس اربعة اشياء اولها ان يحبوه

پرهیزگاران را و واجب است مر او را بر مردم چهار چیز اول آنکه دوست دارند او را

لان الله تعالى قد احبه والثاني ان يحفظوه بالدعاء على ان

زیرا که خدای تعالی دوست میدارد او را و دوم آنکه مدد کنند او را بدعا بر آنکه

يثبته الله تعالى على التوبة والثالث ان لا يعيروه بما سلف

استوار دارد خدا او را بر توبه و سوم آنکه عیب نکنند او را بچیزی که

من ذنوبه لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من عير مؤمنا

از گناهان از جهت چیزی که روایت کرده شده است از پیغمبر علیه السلام آنکه فرمود هر که عیب کرد مومن را

بفاحشة فهو كفارة لها وكان حقا على الله تعالى ان يوقعه

به ناشایسته پس آن عیب کردن کفارت مر آن ناسزا را بود و ثابت بر خدا آنکه بیفکند او را

فيها ومن عير مؤمنا بجريرة لم يخرج من الدنيا حتى يرتكبها

در آن ناسزا و کسی که عیب کرد مسلمان را بگناه بیرون نیاید از دنیا تا آنکه سوار شود آنرا

ويفتضح بها ولان المؤمن لا يقصد الوقوع في الذنب ولا

و رسوا شود بآن و دیگر آنکه بدرستی مومن قصد نمیکند افتادن در گناه و

يتعمده ولا يعتقده دينا يتدين به وانما يكون ذلك تزيين

الشيطان وفرط ضراوة الشهوة وشدة الشبق وتراكم الغفلة

والغرة قال الله تعالى وكره اليكم الكفر والفسوق والعصيان فقد

اخبر انه بغض الى المؤمنين المعصية فلا يجوز ان يعير بها اذا تاب

واناب بل يدعى له بالثبات على التوبة والتوفيق والحفظ والرابع

ان يجالسوه ويذاكروه ويعينوه ويكرمه الله تعالى ايضا باربع

كرامات احدها ان يخرجه من الذنوب كانه لم يذنب قط والثانية

يحبه الله تعالى والثالثة ان لا يسلط عليه الشيطان ويحفظه

منه والرابعة ان يؤمنه من الخوف قبل ان يخرجه من الدنيا لانه

عز وجل قال تتنزل عليهم الملئكة ان لا تخافوا ولا تحزنوا و

ابشروا بالجنة التي كنتم توعدون

فصل في ذكر اقاويل

شيوخ الطريقة في التوبة قال ابو علي الدقاق رحمه الله التوبة

على ثلثة اقسام اولها التوبة واوسطها الانابة واخرها الاوبة

فالتوبة بداية والانابة واسطة والاوبة نهاية فكان من تاب

لخوف العقوبة كان صاحب توبة ومن تاب طمعا في الثواب او

رَهْبَةً مِنَ الْعِقَابِ كَانَ صَاحِبَ إِنَابَةٍ وَمَنْ تَابَ مُرَاعَاةً لِلْأَمْرِ
از جهت عذاب بوده ست خداوند انابت و هرکه باز گشت از گناه از جهت رعایت

لَا لِرَغْبَةٍ فِي الثَّوَابِ أَوْ رَهْبَةٍ مِنَ الْعِقَابِ كَانَ صَاحِبَ أَوْبَةٍ
نه از جهت آرزوی در ثواب ونه ترس از عذاب بوده ست خداوند اوبت

وَقِيلَ التَّوْبَةُ صِفَةُ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى تُوبُوا إِلَى اللّٰهِ جَمِيعًا
و گفته شده ست که توبه صفت مومنان ست گفته ست خدای عزوجل باز گردید بسوی خدا همه

أَيُّهَ الْمُؤْمِنُونَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَالْإِنَابَةُ صِفَةُ الْأَوْلِيَاءِ الْمُقَرَّبِينَ
ای مومنان شاید که شما رستگاری یابید وانابت صفت اولیاست که نزدیکان حق اند

قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَجَاءَ بِقَلْبٍ مُنِيبٍ وَالْأَوْبَةُ صِفَةُ الْأَنْبِيَاءِ وَ
وآمده ست بدل که انابت کننده ست و اوبت صفت پیغمبران ست

الْمُرْسَلِينَ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ نِعْمَ الْعَبْدُ إِنَّهُ أَوَّابٌ وَقَالَ الْجُنَيْدُ
مرسلان فرمود خدای تعالی نیکو بنده ست ایوب بدرستی آن گردنده بسوی حق ست و گفت جنید

رَحِمَهُ اللّٰهُ التَّوْبَةُ عَلَى ثَلٰثِ مَعَانٍ الْأَوَّلُ نَدَمٌ وَالثَّانِي الْعَزْمُ عَلَى
رحمه الله توبه بر سه معنی ست اول پشیمان شود بر گناه دوم نیت بکند بر

تَرْكِ الْمُعَاوَدَةِ لِمَا نَهَى اللّٰهُ عَنْهُ وَالثَّالِثُ يَسْعَى فِي أَدَاءِ الْمَظَالِمِ
گذاشتن باز گشتن بر گناه از جهت چیزی که منع کرده ست خدای تعالی ازو وسوم سعی کند در ادای ستمهای خلق

وَقَالَ سَهْلُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ التَّوْبَةُ تَرْكُ التَّسْوِيفِ وَقَالَ الْجُنَيْدُ
و گفت سهل بن عبد الله تستری توبه گذاشتن درنگ ست و گفت جنید

سَمِعْتُ الْحَارِثَ يَقُولُ مَا قُلْتُ قَطُّ اللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ التَّوْبَةَ وَ
شنیدم حارث را که میگفت نگفتم هرگز ای بار خدایا بدرستی من میخواهم از تو توبه

لٰكِنِّي أَقُولُ أَسْأَلُكَ شَهْوَةَ التَّوْبَةِ وَقَالَ الْجُنَيْدُ دَخَلْتُ عَلَى السَّرِيِّ
لیکن میگویم میخواهم از تو آرزوی توبه و گفت جنید در آمدم بر سری سقطی

رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ يَوْمًا فَرَأَيْتُهُ مُتَغَيِّرًا فَقُلْتُ لَهُ مَا لَكَ فَقَالَ دَخَلَ عَلَيَّ
روزی پس دیدم اورا دگرگون شده پس گفتم مر او را چیست مر ترا پس گفت در آمد بر من

شَابٌّ فَسَأَلَنِي عَنِ التَّوْبَةِ فَقُلْتُ لَهُ أَنْ لَا تَنْسَى ذَنْبَكَ فَعَارَضَنِي
جوانی پس پرسید مرا از توبه پس گفتم مر اورا آنکه فراموش نکنی گناه خود را پس برابری کرد مرا

وَقَالَ بَلِ التَّوْبَةُ أَنْ تَنْسَى ذَنْبَكَ فَقُلْتُ إِنَّ الْأَمْرَ عِنْدِي عَلَى مَا
و گفت بلکه توبه اینست که فراموش کنی گناه خود را پس گفتم کار من نزد منست بر طریقیکه

قَالَهُ الشَّابُّ فَقَالَ لِمَ قُلْتُ لِأَنِّي إِذَا كُنْتُ فِي حَالِ الْجَفَاءِ فَنَقَلَنِي
گفته ست او را جوان پس گفت سری چرا گفتم زیرا که من هرگاه که بودم آمده ام در حال رنج پس برآورد مرا

إلى حال الوفاء فذكر الجفاء في حال الصفاء جفاء فسكت وقال

بسوے حال راحت پس یاد کردن رنج در وقت راحت محنت ست پس خاموش شد و گفت

سهل ابن عبد الله التوبة أن لا تنسى ذنبك وقال الجنيد رضـ

سهل بن عبد الله توبه آنست که فراموش نکنے گناه خود را و گفت جنید

حين سئل عن التوبة فقال هي أن تنسى ذنبك وتكلم أبو نصر

وقتیکه پرسیده شد از توبه پس گفت توبه آنست که فراموش کنے گناه خود را و سخن کرده ست ابو

السراج في المقالتين فقال أشار سهل إلى أحوال المريدين و

سراج در هردو گفتار پس گفت سهل اشاره کرده ست بسوے حال هاے مریدان و

المتعرضين تارة لهم وتارة عليهم فأما الجنيد فإنه أشار إلى

کسانیکه درچسپیده و اند گاهے براے لطف خود را و گاهے براے نقصان اے خود را اما جنید پس بدرستی او اشاره

توبة المحققين ولا يذكرون ذنوبهم مما غلب على قلوبهم من

توبه محققان و یاد نمیکنند ایشان گناهان خود را از جهت چیزیکه غالب آمده ست بر دلهاے ایشان از

عظمة الله تعالى ودوام ذكره وقال وهو مثل ما سئل رويم

بزرگے خدا تعالیٰ و همیشگے ذکر او و گفت ابو نصر سراج و آن سخن جنید مانند چیزے ست که سوال

عن التوبة فقال التوبة من التوبة وقال ذو النون المصري

از توبه پس گفت توبه کردن از توبه که توبه و دل شراه نیا بد چه یاد توبه فرع یاد گناه ست الخ و گفت ذو النون

رحمه الله توبة العوام من الذنوب وتوبة الخواص من الغفلة

توبه عوام از گناهان ست و توبه خاصان از غفلت ست

وقال أبو الحسن النوري رحمه الله التوبة أن تتوب من كل

و گفت ابو الحسن النورے توبه آنست که باز گشت کنے از هر

شيء سوى الله عز وجل قال عبد الله بن محمد بن علي رحمهم الله

چیزے که سواے خدا ست گفت عبد الله بن محمد

شتان بين تائب يتوب من الزلات وتائب يتوب من

فرق ست میان کسیکه توبه کند از گناهان و کسیکه توبه میکند از

الغفلات وتائب يتوب من رؤية الحسنات قال أبو بكر

غفلت هاے و کسیکه باز گشت میکند از دیدن نیکیها و گفت ابو بکر

الواسطي رحمه الله التوبة النصوح أن لا يبقى على صاحبها أثر

واسطے توبه خالص آنست که نماند بر صاحب توبه نشانه

من المعصية سرا ولا جهرا ومن كانت توبته نصوحا لا يبالي

از گناه پنهان و آشکارا و کسیکه بوده ست توبه او خالص باک نمیدارد

٣٨٢

٥

كيف امسى واصبح قال يحيى بن معاذ الرازي رحمه الله في مناجاته

که چگونه شب کرد و چگونه روز کرد گفت یحیی در مناجات خود

الهي لا اقول تبت ولا اعود لما اعرف من خلقي ولا اضمن

ای بار خدایا نمیگویم که توبه کردم و باز نمیگردم بسوی گناه از جهت چیزی که میشناسم از عادت خود و ضامن

ترك الذنوب لما اعرف من ضعفي ثم اني اقول لا اعود لعلي

ترک گناه را از جهت چیزی که میشناسم از ناتوانی خود پس بدرستی من میگویم باز نمیگردم بسوی گناه شاید که

اموت قبل ان اعود قال ذو النون رض الاستغفار من غير

بمیرم پیش از آنکه باز گردم بگناه و گفت ذو النون مصری ره آمرزش خواستن بی

اقلاع توبة الكذابين وقال ايضا رحمه الله حقيقة التوبة

کندن ازگناه توبه دروغگویان است و گفت ذو النون مصری حقیقت توبه آنست

ان تضيق عليك الارض بما رحبت حتى لا يكون لك قرار ثم

که تنگ شود زمین بر تو با فراخی آن تا آنکه نمیباشد مر ترا جای گریز پس

تضيق عليك نفسك كما اخبره الله تعالى في كتابه العزيز

تنگ شود بر تو نفس تو چنانچه خبر کرد خدای تعالی در کتاب بزرگ خویش

وضاقت عليهم الارض بما رحبت وضاقت عليهم انفسهم

و تنگ شد زمین بر آنانکه تخلف از غزو خدا نمودند زمین با فراخی آن و تنگ شد بر ایشان نفس

وظنوا ان لا ملجأ من الله الا اليه ثم تاب عليهم ليتوبوا وقال

و دانستند که نیست پناه از عذاب خدا مگر بسوی او پس رحمت کرد خدا بر ایشان تا توبه کنند و گفت

ابن عطاء رحمه الله التوبة توبتان توبة الانابة وتوبة

ابن عطار ره توبه دو گونه است توبه انابت است و توبه

الاستجابة فتوبة الانابة ان يتوب العبد خوفا من عقوبته

استجابت پس توبه انابت اینست که توبه کند بنده از ترس عذاب خدا

وتوبة الاستجابة ان يتوب حياء من كرمه وقال يحيى بن

و توبه استجابت آنست که توبه کند از جهت شرم از کرم حق و گفت یحیی بن

معاذ الرازي رحمه الله زلة واحدة بعد التوبة اقبح من سبعين

معاذ ره گناه صغیره پس از توبه بدتر است از هفتاد گناه

قبلها وقال ابو عمرو الانطاكي رحمه الله ركب علي بن عيسى

که پیش از توبه است و گفت ابو عمرو انطاکی ره سوار شد علی بن عیسی

الوزير في موكب عظيم فجعل الغرباء يقولون من هذا فقالت

وزیر در لشکر بزرگ پس آغاز کردند مردم غریب و بار که میگفتند کیست این

٣٨٣

إمرأة قائمة على الطريق إلى متى تقولون من هذا هذا عبد

زنے کہ ایستادہ بود بر راہ تا کے گوئید کیست این این بندہ ایست

سقط من عين الله فابتلاه الله بما ترون فسمع علي بن عيسى

کہ افتادہ ست از نظر خدا پس مبتلا کردہ ست خدا بچیزے کہ می بینید پس شنید علی بن عیسے

ذلك ورجع إلى منزله واستعفى من الوزارة وذهب إلى مكة

سخن از زن را و باز گشت بسوے خانہ خود و بخشایش خواست از وزارۃ و رفت بسوے مکہ

وجاور بها مجلس في قوله تعالى إن أكرمكم عند الله أتقاكم

و مجاور شد بمکہ در بیان قول خدا بیشک گرامی تر از شما نزد خدا ایند پرہیزگار تر شما

اختلف العلماء في معنى التقوى وحقيقة المتقي فالمنقول

و اختلاف کردہ اند علما در معنے تقوے و حقیقت متقے پس نقلست از

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال جميع التقوى في قوله عز وجل إن

پیغمبر صلے اللہ علیہ وسلم کہ فرمود تمامے پرہیزگارے درین قول خداست بدرستی

الله يأمر بالعدل والإحسان وإيتاء ذي القربى وينهى

خدا میفرماید شمارا بسیار روے و نیکوئے و دادن خویشان و باز دارد و اورا

عن الفحشاء والمنكر والبغي يعظكم لعلكم تذكرون وقال

از چیزہائے بد و ناسزاوار و نافرمانی پند میکند خدا شمارا شاید کہ شما پند گیرید و گفت

ابن عباس رض المتقي الذي يتقي الشرك والكبائر والفواحش

ابن عباس رض پرہیزگار کسے ست کہ میترسد کفر را و گناہ کبیرہ را و بدیہا را

وقال ابن عمر رض التقوى أن لا ترى نفسك خيرا من أحد

و گفت ابن عمر رض پرہیزگارے آنست کہ نہ بینے تو نفس خود را بہتر از ہیچ کسے

وقال الحسن رحمه الله المتقي الذي يقول لكل من رآه هذا

و گفت حسن پرہیزگار آنست کہ گوید ہر کرا دید این

خير مني وقال عمر ابن الخطاب رض لكعب الأحبار حدثني

بہتر ست از من و گفت عمر بن الخطاب رض مر کعب احبار را کہ سخن گو مرا

عن التقوى فقال هل أخذت طريقا ذا شوك قال نعم قال

از پرہیزگارے گفت احبار آیا سیر کردہ ہیچ راہ خار دار را گفت عمر آرے گفت

فما عملت فيه فقال حذرت وشمرت قال كعب كذلك

پس چہ کردے در آن راہ پس گفت عمر ترسیدم و دامن برچیدم گفت کعب ہمچنین ست

التقوى فنظمه الشاعر × خل الذنوب صغيرها وكبيرها

پرہیزگارے پس نظم کردہ ست این را شاعر بگذار گناہ ہاے خود را خورد آن و بزرگ آن

فهو التقي × واصنع كماش فوق ارض الشوك يحذر ما يرى ×

پس آنست پرهیزگار و کار کن همچو کسی که رود بالای زمین خار دار که می‌ترسد چیزی را که می‌بیند

لا تحقرن صغيرة ان الجبال من الحصى × قال ابن عمر بن

و خوار مکن گناه صغیره را بدرستی که کوه از سنگ ریزه است گفت عمر بن

عبد العزيز ليس التقي صيام النهار وقيام الليل والتخليط

عبد العزیز نیست پرهیزگاری روزه داشتن به روز و قیام شب و آمیختن

فيما بين ذلك ولكن التقوى ترك ما حرم الله واداء ما افترض

در میان آن لیکن پرهیزگاری ترک کردن چیزی است که حرام کرده است خدا و ادا کردن

الله فما رزق الله بعد ذلك فهو خير الى خير وقيل لطلق بن

خدا پس آن چیزی که روزی کرده خدا پس از آن چیز نیکوست و گفته شده است طلق بن

حبيب اجمل لنا التقوى فقال التقوى عمل بطاعة الله على نور

حبیب را نیکو بیان کن برای ما تقوی پس گفت تقوی فرمانبرداری کردن خداست در این حال که بر نوری

من الله رجاء لثواب الله حياء من الله وقيل التقوى ترك معصية

از خداست از جهت امید ثواب خدا و شرم از خدا و گفته شده است تقوی ترک کردن نافرمانی

الله على نور من الله مخافة عقاب الله قال بكر بن عبيد الله رحمه

خداست در این حال که بر نور از خداست از جهت ترس عذاب خدا و گفت بکر بن عبید الله

الله عليه لا يكون الرجل تقيا حتى يكون نقي المطعم ونقي الغضب

نمی‌شود مرد پرهیزگار تا آنکه باشد پاک طعام او از حرام و شبهه و پاکیزه باشد غضب

وقال عمر بن عبد العزيز ايضا المتقي ملجم كالمحرم في الحرم

و گفت عمر بن عبد العزیز نیز پرهیزگار در دنیا لگام داده شده است مانند محرم در زمین حرم

وقال شهر بن حوشب المتقي الذي يترك ما لا باس به حذر

و گفت شهر بن حوشب متقی آنکس است که بگذارد چیزی را که در آن باک نیست از ترس

الوقوع فيما فيه باس وقال سفيان الثوري وفضيل رحمهما الله

افتادن در چیزی که در او باک است و گفت سفیان ثوری و فضیل عیاض

عليهما هو الذي يحب للناس ما يحب لنفسه انما المتقي

که متقی کسی که دوست دارد برای مردم چیزی را که دوست میدارد برای نفس خود جز این نیست

الذي يحب للناس اكثر مما يحب لنفسه اتدرون ما وقع

آن کسی است که دوست میدارد برای مردم چیزی که دوست میدارد برای نفس خود آیا میدانید چه واقع شد

لاستاذي سري السقطي رحمة الله عليه وهو ان سلم عليه ذات يوم

مر استاد مرا که سری سقطی است و آن اینست که سلام کرد بر سری روزی

صَدِيقٌ لَهُ فَرَدَّ عَلَيْهِ وَهُوَ عَابِسٌ لَمْ يَنْبَسِطْ لَهُ فَقُلْتُ لَهُ فِي ذَلِكَ
پس گفت مر سری را پس رد کرد بر او وآن ترش او بود خوش نمیشد بر وی پس گفتم او را در این

فَقَالَ بَلَغَنِي أَنَّ الْمَرْءَ الْمُسْلِمَ إِذَا سَلَّمَ عَلَى أَخِيهِ وَرَدَّ عَلَيْهِ أَخُوهُ
پس گفت سری که رسید مرا اینکه مرد مسلمان چون سلام گوید بر برادر خود ورد میکند بر او برادر او

قُسِمَتْ بَيْنَهُمَا مِائَةُ رَحْمَةٍ تِسْعُونَ مِنْهَا لِأَبَشِّهِمَا وَعَشْرَةٌ لِلْآخَرِ
بخش کرده میشود میان ایشان صد رحمت نود کسی راست که گشاده روتر است و ده مر دیگر را

فَأَحْبَبْتُ أَنْ يَكُونَ لَهُ تِسْعُونَ وَقَالَ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ التِّرْمِذِيُّ رَهُ
پس دوست داشتم اینکه باشد مر او را نود رحمت وگفت محمد بن علی ترمذی

هُوَ الَّذِي لَا خَصْمَ لَهُ وَقَالَ سَرِيٌّ السَّقَطِيُّ هُوَ الَّذِي يَبْغَضُ
پرهیزگار آنست که دشمن نیست مر او را وگفت سری سقطی متقی آنست که دشمن دارد نفس

نَفْسَهُ وَقَالَ الشِّبْلِيُّ هُوَ الَّذِي يَتَّقِي مَا دُونَ اللهِ قَالَ النَّاطِقُ
خود را وگفت شبلی متقی آنست که پرهیز دهد هر چیزی را که سوای خدا است گفت گوینده

الصَّادِقُ أَلَا كُلُّ شَيْءٍ مَا خَلَا اللهَ بَاطِلٌ وَقَالَ مُحَمَّدُ ابْنُ خَفِيفٍ
راستگو آگاه باشید هر چیزی که غیر خدا است باطل ست وگفت محمد ابن حفیف

التَّقْوَى مُجَانَبَةُ كُلِّ شَيْءٍ يُبْعِدُكَ عَنِ اللهِ وَقَالَ الْقَاسِمُ بْنُ الْقَاسِمِ
پرهیزگاری یکسو گذاشتن هر چیزی را که دور میدارد ترا از خدا وگفت قاسم بن قاسم

هُوَ الْمُحَافَظَةُ عَلَى آدَابِ الشَّرِيعَةِ وَقَالَ النُّورِيُّ هُوَ الَّذِي يَتَّقِي
تقوی نگاهبانی کردن ست بر ادبهای شریعت وگفت نوری متقی آنست که پرهیز د

الدُّنْيَا وَآفَاتِهَا وَقَالَ أَبُو يَزِيدَ هُوَ التَّوَرُّعُ عَنْ جَمِيعِ الشُّبُهَاتِ
دنیا را ورنجهای او را وگفت ابو یزید تقوی پرهیزیدن ست از همه شبها در قول و فعل و اعتقاد

وَقَالَ أَيْضًا الْمُتَّقِي مَنْ إِذَا قَالَ قَالَ لِلّٰهِ وَإِذَا سَكَتَ سَكَتَ لِلّٰهِ وَإِذَا
وگفت ابو یزید پرهیزگار آنست که چون گوید برای خدا گوید وچون خاموش شود خاموش شود برای خدا

ذَكَرَ ذَكَرَ لِلّٰهِ وَقَالَ الْفُضَيْلُ بْنُ عِيَاضٍ لَا يَكُونُ الْعَبْدُ مِنَ الْمُتَّقِينَ
ذکر کند برای خدا کند وگفت فضیل نمیشود بنده از پرهیزگاران

حَتَّى يَأْمَنَهُ عَدُوُّهُ كَمَا يَأْمَنُهُ صَدِيقُهُ وَقَالَ سَهْلٌ الْمُتَّقِي مَنْ
تا ایمن نشود از دشمن او چنانچه ایمن میشود دوست او وگفت سهل متقی آنست

تَبَرَّأَ مِنْ حَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ وَقِيلَ التَّقْوَى أَنْ لَا يَرَاكَ اللهُ حَيْثُ نَهَاكَ
که بیزار ست از بازگشت خود از گناه و توانائی خود بر طاعت بر عصمت حق در گناه به بیند و توفیق او در

وَلَا يَفْقِدُكَ حَيْثُ أَمَرَكَ وَقِيلَ هُوَ الْاقْتِدَاءُ بِالنَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
ونه گم کند ترا جائی که فرموده ست ترا وگفته اند تقوی پیروی کردن پیغمبر ست صلعم

٣٨٦

وقيل أن تتقي بقلبك من الغفلات وبنفسك من الشهوات

وگفته شده ست پرهیزگاری آنست که پرهیزگاری دل خود از بیهوشیها و بنفس خود از آرزوها

وبحلقك من اللذات وبجوارحك من السيئات فحينئذ يرجى لك

و بحلق خود از لذتها و به اعضاے خود از بدیها پس این هنگام امید داشته میشود ترا

الوصول إلى رب الأرض والسموات وقال أبو القاسم هو حسن

رسیدن بسوے پروردگار زمین و آسمانها وگفت ابو القاسم تقوے خوش

الخلق وقال بعضهم يستدل على تقوى الرجل بثلاث حسن

خلقی ست وگفته اند بعضی که راه برده میشود پرهیزگاری مرد بسه چیز نیکوی

التوكل فيما لم ينل وحسن الرضى فيما قد نال وحسن الصبر على

توکل در چیزے که نیافته است و نیکوی رضا در چیزے که یافته است و نیکوی صبر بر

ما فات وقيل المتقي الذي يتقي متابعة هواه وقال مالك

چیزے که فوت شده است وگفته اند متقی کسی که پرهیز کند از پیروی هوای خود را وگفت مالک

حدثني وهب بن كيسان أن بعض فقهاء أهل المدينة كتب

روایت کرد مرا وهب ... بعضی فقیهان مدینه نوشتند

إلى عبد الله بن الزبير رض أن لأهل التقوى علامات يعرفون

بسوے عبد الله بن زبیر که اهل تقوے را نشانهاست که شناخته میشوند

بها الصبر عند البلاء والرضاء بالقضاء والشكر عند النعماء

بآن صبر کردن نزد نزول بلا و خوشنود شدن بقضا خدا و شکر کردن نزد رسیدن نعمتها

والتذلل لأحكام القرآن وقال ميمون بن مهران لا يكون الرجل

و رام شدن مر احکام قرآن را وگفت میمون بن مهران نمی باشد مرد

تقيا حتى يكون أشد محاسبة لنفسه من الشريك الشحيح و

پرهیزگار تا آنکه شود او سخت تر از روے حساب مر نفس خود را از شریک بخیل و

السلطان الجائر وقال أبو تراب بين يدي التقوى خمس عقبات

پادشاه ظالم وگفت ابو تراب در پیش تقوے پنج کوه ست

من لا يجاوزها لا ينالها وهي اختيار الشدة على النعمة واختيار

کسی که نمی گذرد آنرا نمیرسد تقوے را و آن برگزیدن سختی ست بر نعمت و برگزیدن

القوت على الفضول واختيار الذل على العز واختيار الجهد على

اندکیهاست بر زیادتی و برگزیدن خواری ست بر سروری و برگزیدن رنج سخت بر

الراحة واختيار الموت على الحيوة وقال بعضهم لا يبلغ الرجل

آسودگی و برگزیدن مرگ ست بر زندگی وگفته اند بعضی که نمیرسد مرد

٣٨٧

تمام التقوى لا إذا كان بحيث لو جعل ما في قلبه على طبق

کوان پرهیزگارے را کرد تمی که باشد باین صفت که اگر گردانیده شود چیزے که در دل اوست بر طبق

فيطاف به في السوق لم يستحيي من شيء مما عليه وقيل التقوى

پس گردانیده شود آنرا در بازار شرم ندارد از هیچ چیزے الخ بر طبق ست یعنی درون و برون او یکسان

أن تزين سرك للحق كما تزين علانيتك للخلق وقال أبو الدردا

آنست که بیارائے درون خود را برائے خدا چنانچه می آرائے ظاهر خود را برائے خلق و گفت ابو دردا

رض يريد العبد أن يعطى مناه × ويأبى الله إلا ما أراد × يقول

میخواهد مرد اینکه داده شود امید هائے او را و باز میدارد خدا مر امید را مگر چیزے که خواسته ست می

المرء فائدتي ومالي × وتقوى الله أحسن ما استفاد × عن

مرد فایده من و نعمت من و پرهیزگاری خدا بهترین از چیزے ست که پیدا کرده ست و نقل شده

مجاهد عن أبي سعيد الخدري رض قال جاء رجل إلى رسول الله

مجاهد از ابی سعید خدری که گفت ابی سعید آمد مردے بسوے پیغمبر

صلى الله عليه وسلم فقال يا نبي الله أوصني فقال صلى الله عليه وسلم عليك بتقوى الله

پس گفت ای پیغمبر وصیت کن مرا پس گفت پیغمبر بر تو باد به پرهیزگارے

فإنه جماع كل خير وعليك بالجهاد فإنه رهبانية الإسلام

پس بدرستی آن مجموعه همه نیکوئیهاست و بر تو باد بجهاد پس بدرستی آن رهبانیت مسلمانانست

وعليك بذكر الله فإنه نور لك وعن أبي هرمز نافع بن هرمز

و بر تو باد بیاد حق پس بدرستی آن نور مر تراست نقلست از ابی هرمز

قال سمعت أنسا رض يقول قيل يا محمد من آل محمد قال كل تقي فالتقوى

گفت شنیدم انس را که میگفت گفته شد ای محمد کیست اولاد تو گفت هر مومن پرهیزگار پس

جماع الخيرات وحقيقة الاتقاء التحرز بطاعة الله عز وجل عن

مجموعه نیکیهاست و حقیقت پرهیزگارے پناه گرفتن ست به فرمانبرداری خدا از

عقوبته يقال اتقى فلان بترسه وأصل التقوى اتقاء الشرك

عذاب او گفته میشود پناه گرفت فلان به سپر خود و اصل تقوے پرهیزیدن از شرک است

ثم بعده اتقاء المعاصي والسيئات ثم بعده اتقاء الشبهات

پس بعد از آن پرهیزیدن گناه ها را صغیره و کبیره پس از آن پرهیزیدن از شبهات

ثم يدع بعده الفضلات وجاء في تفسير قوله تعالى اتقوا الله

پس از آن بگذارد زیادتیها را و آمده ست در بیان قول خدا بترسید که پرهیزید خدا را

حق تقاته هو أن يطاع فلا يعصى ويذكر فلا ينسى ويشكر فلا

حق پرهیزیدن و آن اینست که فرمانش برداری کرده شود پس نافرمانی کرده نشود و یاد کرده شود پس فراموش

يكفر وقال سهل بن عبد الله لا معين إلا الله ولا دليل إلا رسول

انكار كرده ميشود وگفت سهل بن عبد الله نيست يارى دهنده مگر خدا ونيست راه نما مگر پيغمبر

الله ولا زاد إلا التقوى ولا عمل إلا الصبر عليه وقال الكتاني

خدا ونيست توشه مگر پرهيزگارى ونيست كار مگر صبر كردن بر او وگفت كتانى

قسمت الدنيا على البلوى وقسمت الجنة على التقوى ومن لم

قسمت كرده شد دنيا را بر آزمايش وتكليف وقسمت كرده شد بهشت را بر پرهيزگارى وكسى كه

يحكم بينه وبين الله التقوى والمراقبة لم يصل إلى الكشف

محكم نكند ميان خود وميان خدا پرهيزگارى را وفكر را نميرسد بسوى كشف

والمشاهدة وقال النصرآبادي التقوى أن يتقي العبد ما سوى

ومشاهده وگفت نصرآبادى تقوى آنست كه پرهيزد بنده چيزى را كه غير خدا است

تعالى وقال سهل من أراد أن تصح له التقوى فليترك الذنوب

وگفت سهل كسى كه خواست اينكه درست شود مر او را تقوى پس بگذارد گناهها را

كلها وقال النصرآبادي أيضا من لزم التقوى اشتاق إلى

همه وگفت نصرآبادى نيز كسى كه لازم گرفت تقوى را آرزومند شد بسوى

مفارقة الدنيا لأن الله تعالى يقول وللدار الآخرة خير للذين

جدائى دنيا زيرا كه بدرستى خدا ميگويد هر آينه سراى آخرت بهتر است مر كسانى را

يتقون وقال بعضهم من تحقق في التقوى هون الله على قلبه

كه پرهيزگارند وگفته اند بعضى اكابر كسيكه درست شد در پرهيزگارى آسان ميكند خدا بر دل او

الإعراض عن الدنيا وقال أبو عبد الله الروذباري التقوى

روگردانى از دنيا وگفت ابو عبد الله تقوى

مجانبة ما يبعدك عن الله تعالى وقال ذو النون المصري

كناره كردن چيزى است كه دور ميدارد ترا از خدا وگفت ذو النون مصرى

التقي من لا يدنس ظاهره بالمعارضات ولا باطنه بالعلالات

متقى كسى است كه نيالايد ظاهر خود را بچيزهائيكه مخالف شرع اند ونه باطن خود را بچيزهائى كه غافل كنند

ويكون واقفا مع الله تعالى في موقف الاتفاق وقال ابن عطية

وباشد ايستاده با خدا در محل اتفاق وتسليم وگفت ابن عطيه

للمتقي ظاهر وباطن فظاهره محافظة الحدود وباطنه

مر متقى را ظاهر است وباطن پس ظاهر نگاهبانى حدهاى شرع است وباطن آن

النية والإخلاص وقال ذو النون المصري رحمه الله لا عيش إلا

نيت واخلاص است وگفت ذو النون مصرى نيست زندگانى مگر

مع رجال امتحن قلوبهم للتقوى وترتاح بالذكر وقال ابو حفص

التقوى في الحلال المحض لا غير وقال ابو الحسين الزنجاني من كان

رأس ماله التقوى كلت الالسن عن وصف ربحه وقال الواسطي

التقوى ان يتقي من تقواه يعني من رؤية تقواه وروي ان

ابن سيرين اشترى اربعين حبا سمنا فاخرج غلامه فارة من

حب فسأله من اي حب من الحباب اخرجتها فقال لا ادري

فصبها كلها وروي عن بعض الائمة انه كان لا يجلس في ظل

شجرة غريمه ويقول جاء في الخبر كل قرض جر نفعا فهو ربا

وقيل ان ابا يزيد غسل ثوبه في الصحراء مع صاحب له فقال

صاحبه نعلق الثياب على جدران الكروم فقال لا نغرز الوتد في

جدار الناس فقال نعلقه على الشجر فقال لا انه يكسر الاغصان

فقال نبسط على الاذخر فقال لا انه علف الدواب لا نستره عنها

فولى ظهره الى الشمس وحمل القميص على ظهره ووقف حتى جف

جانبه ثم قلبه حتى جف الجانب الآخر وعن ابرهيم بن ادهم رح

انه قال بت ليلة تحت صخرة ببيت المقدس فلما كان بعض الليل

٣٩١

نَزَلَ مَلَكَانِ فَقَالَ اَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ مَنْ هٰهُنَا فَقَالَ الْاٰخَرُ اِبْرٰهِيْمُ

فرود آمد دو فرشته پس گفت یکے از ایشان مر یار خود را کیست اینجا پس گفت فرشته دیگر ابراهیم

بْنُ اَدْهَمَ فَقَالَ ذَاكَ الَّذِيْ حَطَّ اللّٰهُ دَرَجَتَهُ مِنْ دَرَجَاتِهِ فَقَالَ

بن ادهم ست پس گفت آن کسی ست که محو کرد خدا تعالی مرتبه از مرتبهاے او پس گفت

لِمَ قَالَ لِاَنَّهُ الَّذِي اشْتَرٰى بِالْبَصْرَةِ التَّمْرَ فَوَقَعَتْ تَمْرَةٌ مِنْ تَمْرِ

چرا ست آن کم کردن مرتبه گفت بدرستی آن ابراهیم خرید در بصره خرما پس افتاد یک خرما از خرما

الْبَقَّالِ عَلٰى تَمْرِهِ قَالَ اِبْرٰهِيْمُ فَمَضَيْتُ اِلَى الْبَصْرَةِ وَاشْتَرَيْتُ التَّمْرَ

بقال بر خرماے او گفت ابراهیم پس رفتم بسوے بصره و خریدم خرما

مِنْ ذٰلِكَ الرَّجُلِ وَاَوْقَعْتُ تَمْرَةً عَلٰى تَمْرِهِ وَرَجَعْتُ اِلٰى بَيْتِ الْمَقْدِسِ

از آن مرد و انداختم یک خرما بر خرماے او و باز گشتم بسوے بیت المقدس

وَنِمْتُ تَحْتَ الصَّخْرَةِ فَلَمَّا كَانَ بَعْضُ اللَّيْلِ اِذَا اَنَا بِمَلَكَيْنِ نَزَلَا مِنَ السَّمَاءِ

و خواب کردم زیر سنگ پس هرگاه که گذشت پاره از شب ناگاه ملاقی شدم بدو فرشته که فرود آمدند از آسمان

فَقَالَ اَحَدُهُمَا لِصَاحِبِهِ مَنْ هٰهُنَا قَالَ الْاٰخَرُ اِبْرٰهِيْمُ بْنُ اَدْهَمَ فَقَالَ

پس گفت یکے از ایشان مر دیگر را کیست اینجا گفت دیگر ابراهیم بن ادهم ست پس گفت این

ذَاكَ الَّذِيْ رَدَّ الشَّيْءَ اِلٰى مَكَانِهِ وَرُفِعَتْ دَرَجَتُهُ وَقِيْلَ التَّقْوٰى

آن کسی ست که چیز را بجاے خود و بلند کرده شد مرتبه او و گفته شد پرهیزگاری

عَلٰى وُجُوْهٍ تَقْوَى الْعَامَّةِ تَرْكُ الشِّرْكِ بِالْخَالِقِ وَتَقْوَى الْخَاصَّةِ

بر چند وجه ست یکے تقوے عوام ست و آن ترک شرک ست بخداے آفریننده و تقوے خاص

تَرْكُ الْهَوٰى بِتَرْكِ الْمَعَاصِيْ وَمُخَالَفَةُ النَّفْسِ فِيْ سَائِرِ الْاَحْوَالِ وَ

ترک هواے نفس بترک گناهان و مخالفت نفس در همه احوال و

تَقْوٰى خَاصِّ الْخَاصِّ مِنَ الْاَوْلِيَاءِ تَرْكُ الْاِرَادَةِ فِي الْاَشْيَاءِ وَالتَّجَرُّدُ

تقوے خاص الخاص از اولیا ترک خواهش در چیزها و ترک اختیار

فِي النَّوَافِلِ مِنَ الْعِبَادَاتِ وَالتَّعَلُّقِ بِالْاَسْبَابِ وَالرُّكُوْنِ اِلٰى مَا سِوَى

کردن نوافل را از عبادات یعنی تبدیل کردن نوافل را بحضور حق تعالی و ترک میل بسوے غیر

الْمَوْلٰى وَلُزُوْمِ الْحَالِ وَالْمَقَامِ وَامْتِثَالِ الْاَمْرِ فِيْ جَمِيْعِ ذٰلِكَ مَعَ اَحْكَامِ

حق تعالے و ترک ملازمت حال و مقام یعنی در هیچ حال و مقام آرام نگیرد چه ایشم آرام بغیر حق ست و فرمان بردارے

الْفَرَائِضِ وَتَقْوَى الْاَنْبِيَاءِ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لَا يَتَجَاوَزُهُمْ غَيْبٌ فِيْ

فرضها و تقوے پیغمبران در نمیگذرد ایشانرا پنهان در

غَيْبٍ فَهُوَ مِنَ اللّٰهِ وَاِلَى اللّٰهِ يَاْمُرُهُمْ وَيَنْهَاهُمْ وَيُوَفِّقُهُمْ وَيُؤَدِّبُهُمْ

پنهان یعنی در غایت پنهانے از جانب حق تعالے امر میکند ایشانرا و نهی میکند و توفیق می بخشد ایشانرا

ويلبسهم ويطعمهم ويكلمهم ويحدثهم ويرشدهم ويهديهم

وخورش میکنند ایشان را وعلاج بیماری میکند وکلام میکند با ایشان وارشاد میکند ایشان را

ويعطيهم ويهنيهم ويطلعهم ويبصرهم لا مجال للعقل في ذلك

وعطا میکند ایشان را ومبارکباد میکند وآگاه میکند ایشان را وبینا میکند ایشان را نیست مجال عقل را در تفهیم ایشان

فهم في معزل عن البشر بل عن الملائكة أجمع إلا فيما يتعلق بالحكم

پس ایشان اند دور از آدمی بلکه دور از فرشتگان همه آنها مگر در چیزی که متعلق است بحکم

الظاهر والأمر المبين الموضوع للأمة وعوام المؤمنين فإنهم

ظاهر وامر روشن که نهاده شده است برای امت وعوام مومنان پس بدرستی ایشان

يشاركون الخلق في ذلك ويفترقون عنهم فيما سوى ذلك وقد

شریک اند خلق را در آنچه متعلق بظاهر است وجدا میشوند از ایشان در چیزی که در ماسوای است وگاهی

يعطى لبعض ذلك الكرام من الأبدال والخلص من الأولياء فيقصر

داده میشود اندکی از آن تصرف برای بزرگان ابدال وپاکان اولیا پس کوتاه میشود

عباراتهم عن ذكر ذلك فلا يظهر إلى الوجود ولا تدرك بالسمع

عبارات ایشان از بیان آن پس ظاهر نمیشود بسوی هستی ودریافته نمیشود بشنوائی

والحس إلا ما يغلب على اللسان فيندر من ذلك كلمة أو كلمات

وحس ظاهر مگر چیزی که غلبه کند بر زبان پس سرزده میشود از آن یک کلمه یا دو کلمه

ثم يتدارك إليه بالسكينة والتثبيت وإسبال الستر عليه

پس دریابد حق تعالی او را این هنگام بآرام دادن او وثابت گردانیدن او وانداختن پرده بر وی

فيستيقظ لأمره ويحفظ لسانه ويستغفر الله تعالى مما جرى

پس بیدار میشود مر کار خود را پس نگاه میدارد زبان خود را وطلب آمرزش میکند از خدای تعالی از

ويغير العبارة ويحسن اللفظ على وجه يعقل ويفهم على ما

وتغیر میکند عبارات را ونکو میکند لفظ را بر وجهی که دریافته وفهمیده شود آنچه

هو المعهود عند الناس فصل وطريق التقوى أولا التخلص

معلوم است نزد مردم وراه پرهیزگاری نخستین پاک شدن است

من مظالم العباد وحقوقهم ثم من المعاصي الكبائر منها والصغائر

از ظلمهای بندهء وحقهای ایشان پس پاک شدن از گناهان بزرگ وخورد

ثم الاشتغال بترك ذنوب القلب التي هي أمهات الذنوب

پس مشغول شدن بترک گناهان دل که اصل گناهها است

وأصولها فمنها يتفرع ذنوب الجوارح من الرياء والنفاق و

وبیخ ها آنها پس گناهان دل شاخ میشوند گناهان اعضا از نمایش عمل ونفاق و

لا اسبال
فسرد
گذاشتن
ازار
ومانند
آن ۲

۳۹۲

سنة
نم
پیچ
پیچ
سیر
ماصلم

العجب والكبر والحرص والطمع والخوف من الخلق والرجاء بهم وطلب
واز شگفت آمدن بعمل خود و تکبر و آز و از خواستن و ترسیدن از خلق و امید داشتن از ایشان و طلب
الجاه والرياسة والتقدم على أبناء جنسه وغير ذلك مما يطول شرحه
مرتبه و سرداری و پیش روی بر همسران خود و غیر این از آنچه دراز است شرح او
وإنما يقوى على جميع ذلك بمخالفة الهوى ثم الاشتغال بترك
و استوار میشود بر همه آن مگر بمخالفت هوای نفس بسوی لذاتها پس مشغول شدن بترک
الإرادة فلا يختار مع الله شيئا ولا يدبر مع الله تدبيره ولا يتخير
خواهش پس اختیار نکند با خدا تعالی هیچ چیزی را و تدبیر نکند با خدا تعالی تدبیر خود و اختیار نکند
عليه ولا ينص على جهة وسبب في رزقه ولا يعترض عليه عز وجل
بر خدا تعالی چیزی را و نهایت نرسد در هیچ راه و سببی در رزق خود و اعتراض نکند بر آن خدا تعالی
في خلقه بل يسلم الكل إليه ويستسلم بين يديه ويطرح نفسه لديه
در آفرینش خود بلکه بسپارد همه را بسوی او و انقیاد و فروتنی کند بسوی او و بیندازد نفس خود را نزد او
فيصير في يد قدرته كالطفل الرضيع في يد ظئره وداية وكالميت
پس بگردد در دست قدرت او همچون کودک شیرخوار در دست شیر دهنده و دایه خود و همچو مرده
في يد غاسله مسلوب اختياره مرفوع إرادته فالنجاة كل النجاة
در دست شوینده خود دور کرده شده اختیار او کشیده شده است خواهش او پس رستگاری همه آن رستگاری
في ذلك فإن قال قائل كيف الطريق إلى ذلك قيل له الطريق إلى
در همین است پس اگر گوید گوینده چگونه است راه بسوی آن حال گفته میشود مر او را بدرستی راه بسوی
ذلك بصدق اللجاء إلى الله عز وجل والانقطاع إليه ولزوم طاعته
آن بدرستی پناه بردن بسوی خدا تعالی عز و جل و از همه خلق پیوستن بسوی او و لازم گرفتن بندگی او
بامتثال أوامره وانتهاء نواهيه والتسليم في قدره وحفظ حدوده و
بفرمانبرداری امرهای او و باز آمدن از نهی های او و سپردن خود در اقضای قدرت او و نگاه داشتن حدهای خدا
صيانة الحال دائما أبدا واختلف أقاويل الشيوخ في النجاة فقال
و نگه داشتن حال همیشه پیوسته و اختلاف است در قولهای بزرگان در نجات پس گفت
الجنيد رحمه الله ما نجى من نجا إلا بصدق اللجاء إلى الله عز وجل قال
جنید سح نرست کسی که رست مگر براستی التجا بسوی خدای عز و جل فرمود
الله عز وجل وعلى الثلاثة الذين خلفوا حتى إذا ضاقت عليهم الأرض
خدا تعالی عز و جل این آیت بر سه کس که پس گذاشته اند تا وقتیکه تنگ شد بر ایشان زمین
بما رحبت وضاقت عليهم أنفسهم وظنوا أن لا ملجأ من الله إلا
بفراخی خویش و تنگ شد بر ایشان نفسهای ایشان و یقین دانستند اینکه نیست گریزگاه از خدا تعالی مگر

إليه وقال رويم ما نجا من نجا إلا بالصدق والتقوى قال الله عز

بسوی او وگفت رویم نرست کسیکه رست مگر براستی وپرهیزگاری فرمود خدایتعالی

وجل وينجي الله الذين اتقوا بمفازتهم وقال الجريري ما نجا من نجا

ورستگاری دهد خدایتعالی کسانیکه پرهیزیدند برستگاری ایشان وگفت جریری نرست کسیکه رست

إلا بمراعاة الوفاء قال الله تعالى الذين يوفون بعهد الله ولا ينقضون

مگر بنگاه داشت کردن وفا فرمود خدایتعالی کسانیکه وفا میکنند بعهد خدایتعالی ونمی شکنند

الميثاق وقال عطاء ما نجا من نجا إلا بتحقيق الحياء قال الله تعالى

پیمان را وگفت ابن عطاء رحمة الله نرست کسیکه رست مگر بتحقیق کردن حیاء فرمود خدایتعالی

ألم يعلم بأن الله يرى وقال بعضهم ما نجا من نجا إلا بالحكم والقضاء

آیا ندانسته است باینکه بدرستی خدایتعالی می بیند وگفت بعضی از ایشان نرست کسیکه رست مگر بحکم خدایتعالی وقضاء

السابق في علم الله عز وجل قال الله تعالى إن الذين سبقت لهم منا

پیش کرده در علم خدایتعالی است فرمود خدایتعالی بدرستی آنکسانیکه پیش رفته است ایشانرا از من

الحسنى وقال الحسن البصري رحمه الله ما نجا من نجا إلا بالإعراض

نیکوئی ایشانرا وگفت حسن بصری رح نرست کسیکه رست مگر برو گردانیدن

عن الدنيا وأهلها قال الله تعالى إنما الحيوة الدنيا لعب ولهو وقد

از دنیا واهل آن فرمود خدایتعالی نیست زندگانی دنیا مگر بازی ولهو وتحقیق

ذكر النبي صلى الله عليه وسلم أن حب الدنيا رأس كل خطيئة وما تقرب المتقربون إلى

یاد کرد پیغمبر ع بدرستی محبت دنیا سر همه گناهانست ونزدیک نشده اند نزدیکی جویندگان بسوی

الله بشيء أفضل من أداء ما افترض الله وقال منذ خلقها الله تعالى ما

خدایتعالی بهیچ چیزی بهتر از اداء فرض خدایتعالی وفرمود پیغمبر ع از آن زمانیکه آفرید خدایتعالی دنیا نه

نظر إليها وقال الحسن رض معناه ما نظر إليها بعين رحمته من مقتها

دید بسوی او وگفت حسن رض معنی آن نا دیدن اینست که ندید بسوی آن دنیا بچشم رحمت یعنی نظر از جهته

فهي الحجاب العظيم وبها تبين الخالص من المعيب ولا يصح لمن بقي عليه

پس آن دنیا پرده بزرگست میان حق وبنده وبآن دنیا روشن میشود برگزیده از عیبناک ودرست نیست مر کسانیکه باقیست بر ایشان

منها شيء الوصول إلى حلاوة مناجاته سبحانه لأنها ضد عن الله

از آن دنیا چیزی رسیدن به لذت مناجات حق سبحانه زیرا که بدرستی آن دنیا دشمن خدا است

وضد ما يحبه الله **فصل** وقد دعا الله عز وجل خلقه إلى توحيده

ودشمن چیزیکه دوست میدارد خدای او را وتحقیق خواند خدای عز وجل خلق خود را بسوی توحید خود

وطاعته بالوعد والوعيد والترغيب والترهيب فحذروا وأنذروا

وبندگی خود بوعده کردن بثواب وعذاب وبآرزو مند گردانیدن بثواب وترسانیدن از عذاب پس ترسانید آنحضرت صلی

٣٩٤

خَوْفًا وَزَجْرًا اِعْذَارًا اِلَيْهِمْ وَتَاْكِيْدًا لِلْحُجَّةِ عَلَيْهِمْ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ
و ترسانید و باز داشت از جهت دور کردن عذاب ایشان و قوی کردن حجت را بر ایشان پس فرمود خدا تعالی

رُسُلًا مُّبَشِّرِيْنَ وَمُنْذِرِيْنَ لِئَلَّا يَكُوْنَ لِلنَّاسِ عَلَى اللّٰهِ حُجَّةٌ بَعْدَ الرُّسُلِ
فرستادیم پیغمبران بشارت دهنده بهشت و ترساننده از دوزخ تا آنکه نباشد مر مردم را بر خدا حجتی بعد از فرستادن پیغمبران

وَقَالَ عَزَّ مِنْ قَائِلٍ وَلَوْ اَنَّا اَهْلَكْنٰهُمْ بِعَذَابٍ مِّنْ قَبْلِهٖ لَقَالُوْا رَبَّنَا لَوْلَا
و چنانچه فرمود و اگر هلاک میکردیم ایشان را بعذابی پیش از فرستادن رسول هر آینه گفتندی ای پروردگار ما چرا

اَرْسَلْتَ اِلَيْنَا رَسُوْلًا فَنَتَّبِعَ اٰيٰتِكَ مِنْ قَبْلِ اَنْ نَّذِلَّ وَنَخْزٰى وَقَالَ
نفرستادی بسوی ما پیغمبری تا پیروی کنیم آیات ترا پیش از آنکه خوار گردیم و رسوا شویم و فرمود

تَعَالٰى فِيْ اٰيَةٍ اُخْرٰى وَمَا كُنَّا مُعَذِّبِيْنَ حَتّٰى نَبْعَثَ رَسُوْلًا وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا
خدا تعالی در آیت دیگر و نبودیم عذاب کنندگان تا آنکه بفرستیم پیغمبر را و فرمود خدا تعالی

يٰاَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَآءَتْكُمْ مَّوْعِظَةٌ مِّنْ رَّبِّكُمْ وَشِفَآءٌ لِّمَا فِي الصُّدُوْرِ
ای مردمان بتحقیق آمد شما را پند از پروردگار شما و شفا چیزی را که در سینها است

وَهُدًى وَّرَحْمَةٌ لِّلْمُؤْمِنِيْنَ وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا فِي التَّخْوِيْفِ وَالتَّحْذِيْرِ وَ
و راه راست و رحمت مر مومنان را فرمود خدا تعالی در ترسانیدن و هراسانیدن و

يُحَذِّرُكُمُ اللّٰهُ نَفْسَهٗ وَاللّٰهُ رَءُوْفٌۢ بِالْعِبَادِ وَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى وَ
بترسانید شما را خدا تعالی از ذات مقدس خود و خدا تعالی مهربانست به بنده ها فرمود خدا تعالی این آیت و

اعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ يَعْلَمُ مَا فِيْ اَنْفُسِكُمْ فَاحْذَرُوْهُ وَقَالَ جَلَّتْ عَظَمَتُهٗ
بدانید بدرستی خدا تعالی میداند چیزی که در نفسها شما است پس بترسید از او و فرمود خدا تعالی

وَاعْلَمُوْا اَنَّ اللّٰهَ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيْمٌ وَقَالَ جَلَّتْ قُدْرَتُهٗ وَاتَّقُوْنِ يٰاُولِي
و بدانید بتحقیق الله تعالی به همه چیز داناست و گفت خدا تعالی که بزرگست قدرت او و بپرهیزید ای صاحب

الْاَلْبَابِ وَقَالَ سُبْحَانَهٗ وَتَعَالٰى فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاعْلَمُوْا اَنَّكُمْ مُّلٰقُوْهُ وَقَالَ
عقل و گفت اسم پاکیست او را و بزرگست و بپرهیزید از عذاب خدا و بدانید که بتحقیق شما ملاقی شوید او را و فرمود

تَعَالٰى وَاتَّقُوْا يَوْمًا تُرْجَعُوْنَ فِيْهِ اِلَى اللّٰهِ ثُمَّ تُوَفّٰى كُلُّ نَفْسٍ مَّا كَسَبَتْ وَهُمْ
خدا تعالی و بپرهیزید بروزی که باز گردانیده شوید در آن روز بسوی خدا پس به کمال داده شود هر نفس را جزای چیزی که کرده است

لَا يُظْلَمُوْنَ وَقَالَ تَعَالٰى وَاتَّقُوْا يَوْمًا لَّا تَجْزِيْ نَفْسٌ عَنْ نَّفْسٍ شَيْئًا وَّلَا
ظلم کرده نمیشوند و فرمود خدا تعالی و بپرهیزید عذاب روزی را که کفایت نمیکند نفسی از نفسی چیزی را و

يُقْبَلُ مِنْهَا عَدْلٌ وَّلَا تَنْفَعُهَا شَفَاعَةٌ وَقَالَ جَلَّ جَلَالُهٗ يٰاَيُّهَا النَّاسُ
پذیرفته نمیشود از آن نفس فدیه را و نه نفع دهد او را شفاعتی و فرمود خدا تعالی ای مردمان

اتَّقُوْا رَبَّكُمْ وَاخْشَوْا يَوْمًا لَّا يَجْزِيْ وَالِدٌ عَنْ وَّلَدِهٖ وَلَا مَوْلُوْدٌ هُوَ جَازٍ
بپرهیزید عذاب پروردگار خود را و بترسید روزی را که کفایت نکند هیچ پدری از پسر خود و نه هیچ پسری بس کفایت کننده است

٣٩٥

عن والده شيئا ان وعد الله حق فلا تغرنكم الحيوة الدنيا ولا

از پدر خود چیزی را بدرستی وعده خدایتعالی راست است پس فریب ندهد شمارا زندگانی دنیا و

يغرنكم بالله الغرور وقال تعالى يا ايها الناس اتقوا ربكم ان

فریب ندهد شمارا بخدایتعالی شیطان و فرمود خدایتعالی ای هرکدامی مردم بپرهیزید عذاب پروردگار خود را

زلزلة الساعة شيء عظيم وقال عز وجل يا ايها الناس اتقوا ربكم

زلزله روز قیامت چیزی بزرگست و فرمود خدایتعالی ای هرکدامی مردم بپرهیزید عذاب پروردگار

الذي خلقكم من نفس واحدة وخلق منها زوجها وبث منهما

که آفرید شمارا از شخص واحد و آفرید ازان شخص زن اورا و پراگنده کرد ازان هردو

رجالا كثيرا ونساء واتقوا الله الذي تساءلون به والارحام ان

مردان بسیار و زنان را و بپرهیزید عذاب خدا را که سوال میکنید بنام او و بپرهیزید از قطع ارحام بدرستی

الله كان عليكم رقيبا وقال تبارك وتعالى يا ايها الذين امنوا

خدایتعالی بوده بر ایشان پاسبان و فرمود خدایتعالی ای مومنان

اتقوا الله وقولوا قولا سديدا وقال عز وجل يا ايها الذين امنوا

بپرهیزید از عذاب خدایتعالی و گوئید سخن استوار و فرمود خدا ای مومنان

اتقوا الله ولتنظر نفس ما قدمت لغد واتقوا الله ان الله خبير

بپرهیزید عذاب او را و باید که ببیند هر شخص چه چیز پیش فرستاده است از برای فردا و بپرهیزید عذاب خدای را بدرستی خدا دانا است

بما تعملون وقال جل جلاله واتقوا الله ان الله شديد العقاب و

بچیزیکه میکنید شما و فرمود خدایتعالی بپرهیزید از عذاب خدایتعالی بدرستی خدایتعالی را سخت است عذاب و

قال تعالى قوا انفسكم واهليكم نارا وقودها الناس والحجارة وقال

فرمود خدایتعالی ای مومنان نگاه دارید نفسهای خود را و اهلهای خود را از آتشی که هیزم او آدمیان و سنگ است و فرمود

عز وجل افحسبتم انما خلقناكم عبثا وانكم الينا لا ترجعون

خدایتعالی آیا پنداشته اید شما جز اینکه آفریده ایم شمارا بیهوده و بدرستی شما بسوی ما رجوع نمیکنید

وقال جل وعلا ايحسب الانسان ان يترك سدى وقال جل وعلا

و فرمود خدایتعالی آیا می پندارد آدمی اینکه گذاشته میشود و اراه و فرمود خدایتعالی

افامن اهل القرى ان ياتيهم باسنا بياتا وهم نائمون او امن اهل

آیا ایمن شدند مردم ده ها اینکه بیاید ایشان را عذاب ما شبانگاه و حال اینکه ایشان خواب کنندگانند آیا ایمن شدند

القرى ان ياتيهم باسنا ضحى وهم يلعبون فما جوابك يا مسكين عن

اهل ده ها اینکه بیاید ایشان را عذاب چاشتگاه و حال اینکه ایشان بازی میکنند پس چیست جواب تو ای مسکین از

هذه الاية وما عملك بها فهل انتهيت عن اتباع شهواتك

این آیت ها و چیست عمل تو باین آیتها پس آیا باز ماندی تو از متابعت هواء خود

الخبيثة المؤذية لك في الدنيا والآخرة المحلة لك في دار الشقاء

که پلیداند و هلاک کننده اند مر ترا در دنیا و آخرت فرود آرنده ترا در سرای بدبختی

والمهانة التي يحرقك نارها وتنهشك حياتها وتلسعك

و خواری سرایکه میسوزد مرا آتش او و نیش میزنند مارهای او و نیش میزنند ترا

وتلسنك عقاربها وهوامها وتأكلك ديدانها وتضربك

کژدمهای او و گزندگان او و میخورند ترا کرمها و میزنند ترا

زبانيتها وخزانها ويجدد عليك في كل يوم انواع عذابها و

فرشته ها که موکل دوزخ اند و نگاهبانان او و نو کرده میشود بر تو در هر روز نوعهای عذاب او و

انت فيها مع فرعون وهامان وقارون والشياطين سواء و

تو دران سرای با فرعون و هامان و قارون و شیاطین هستی و

قال في الترغيب ومن يتق الله يجعل له مخرجا ويرزقه من حيث

گفت خدای تعالی در ترغیب کسیکه بترسد خدایرا میگرداند خدای تعالی مر او را محل برآمدن و رزق میرساند او را از جائیکه

لا يحتسب وقال جل وعلا ومن يتق الله يكفر عنه سيئاته ويعظم

گمان ندارد و فرمود خدای تعالی کسیکه بترسد خدا را دور میکند ازوی بدیهای او و بسیار [illegible]

له اجرا وقال تعالى يا ايها الانسان ما غرك بربك الكريم الذي

مر او را مزد و فرمود خدای تعالی ای هر کدامی مردم چه چیز فریب داد ترا به پروردگار تو که کریم است آنکه

خلقك فسويك فعدلك وقال عز وجل الم يأن للذين آمنوا

آفرید ترا از عدم پس برابر ساخت اعضا تو و فرمود خدای تعالی آیا نرسیده است وقت کسانی را که ایمان آورده اند

ان تخشع قلوبهم لذكر الله فقد رغبك فيما عنده في طلب فضله

اینکه فروتنی کند دلهای ایشان مر ذکر خدا را پس تحقیق راغب گردانید ترا خدا در چیزیکه نزد اوست در طلب فضل خود

وسعة رحمته وطيب رزقه والاستراحة اليه والطمانينة لديه

و فراخی رحمت خویش و خوشی رزق خود و راحت گرفتن بسوی او و آرام گرفتن نزد او

بسلوك طريق التقوى وملازمته والمواظبة عليه فبين لك

برفتن راه تقوی و لازم گرفتن آن تقوی و همیشه بودن بران تقوی پس بیان کرد ترا

بذلك الطريق واوضح لك الحجة وضمن لك بعد ذلك غفران

باین سلوک تقوی راه و روشن گردانید برای تو راه فراخ را و ضامن شد ترا پس آن آمرزیدن

الذنوب وتكفير السيئات وعظم الاجر والجزاء بقوله عز

گناهان و دور کردن گناهان را و بزرگ کرد مزد و جزا را

وجل ومن يتق الله يكفر عنه سيئاته ويعظم له اجرا ثم نبهك

و آنکس که بترسد از خدا کفارت کند ازو گناهان او را و بزرگ کند مر او را اجر پس آگاه کند ترا

عَنْ غِرَّتِكَ بِهِ وَتَقَدُّمِكَ عَنْهُ وَتَعَامِيكَ عَنْ طَرِيقِهِ وَتَصَامِّكَ

از غفلت تو و خواب تو از حق تعالی و کوری تو از راه او و کری تو

عَنْ سَمَاعِ آيَاتِهِ وَمِنْ مَوَاعِظِهِ وَزَوَاجِرِهِ فَقَالَ تَعَالَى مَا غَرَّكَ بِرَبِّكَ

از شنیدن آیات او و پندهای او و سرزنشهای او پس گفت او تعالی چه چیز مغرور گردانید ترا به پروردگار تو

الْكَرِيمِ الَّذِي خَلَقَكَ فَسَوَّاكَ فَعَدَلَكَ فَوَصَفَ نَفْسَهُ بِالْكَرِيمِ

آنکه پیدا کرد ترا پس برابر کرد ترا پس ستود خدا تعالی خود را بکریم

لِئَلَّا تَزْهَدَ فِي مُعَامَلَتِهِ وَتَنْفِرَ عَنْ مُقَارَبَتِهِ وَتَشْتَغِلَ عَنْهُ

تا آنکه رو نگردانی از معامله او و بگریزی از نزدیکی او و مشغول نباشی از وی

بِخَلِيقَتِهِ ثُمَّ ذَكَّرَكَ بِأَنَّهُ خَلَقَكَ وَأَوْجَدَكَ مِنْ عَدَمِكَ وَأَحْيَاكَ

به مخلوقات او پس یاد داد ترا بآنکه او خدا تعالی آفرید ترا و موجود گردانید ترا از نیستی تو و زنده گردانید ترا

بَعْدَ أَنْ لَمْ تَكُنْ شَيْئًا وَأَغْنَاكَ بَعْدَ فَقْرِكَ وَقَوَّاكَ بَعْدَ ضَعْفِكَ

پس آنکه نبود چیزی و مالدار گردانید ترا پس بینوائی تو و توانا گردانید ترا پس ناتوانائی تو

وَبَصَّرَكَ فِي مَصَالِحِكَ بَعْدَ عَمَاكَ وَعَلَّمَكَ بَعْدَ جَهْلِكَ وَهَدَاكَ

و بینا گردانید ترا در بهبودها تو پس از کوری تو و دانا گردانید ترا پس از نادانی تو و راه راست نمود ترا

بَعْدَ ضَلَالَتِكَ فَمَا يَعُودُكَ يَا غَافِلُ عَنْ طَلَبِ فَضْلِهِ الْوَاسِعِ وَمَا

پس از گمراهی تو پس چیست نشستن تو غافل از طلب بخشش او که فراخ است و چه چیز

يُبْطِئُكَ عَنْ مُلَازَمَةِ طَاعَتِهِ الَّتِي تُشَرِّفُكَ فِي الدُّنْيَا وَتُسْعِدُكَ فِي

است باز دارنده تو از لازم گرفتن بندگی او که بزرگی میدهد ترا در دنیا و نیک بخت میکند ترا در

الْعُقْبَى وَتَرْفَعُكَ فِي الدَّرَجَاتِ الْعُلَى أَرَضِيتَ بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا وَ

آخرت و می بردارد ترا در مرتبه های بلند آیا راضی شده تو به زندگی دنیا و

اسْتَبْدَلْتَ الَّذِي هُوَ أَدْنَى بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ وَآثَرْتَ الدُّنْيَا وَأَبْنَاءَهَا

و بدل کردی تو آن چیزی را که بهتر است بچیزیکه فروتر است و اختیار کردی تو دنیا را و فرزندان او را

وَمَا ظَهَرَ لَكَ مِنْ زِينَةٍ الَّتِي لَا بَقَاءَ لَهَا عَلَى الْفِرْدَوْسِ الْأَعْلَى وَالْمُرَافَقَةِ

و چیزیکه ظاهر شد مر ترا از زینت آن دنیا که نیست بقائی مر او را بر بهشت برین و همراهی

مَعَ الْأَنْبِيَاءِ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ أَمَا سَمِعْتَ قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ

با پیغمبران و صدیقان و شهیدان آیا نشنیده تو قول خدا عز و جل که فرمود

أَرَضِيتُمْ بِالْحَيٰوةِ الدُّنْيَا مِنَ الْآخِرَةِ فَمَا مَتَاعُ الْحَيٰوةِ الدُّنْيَا فِي الْآخِرَةِ

آیا راضی تو به زندگانی دنیا که فانیست از سرای آخرت پس نیست سامان زندگانی دنیا در آخرت

إِلَّا قَلِيلٌ وَقَوْلَهُ تَعَالَى بَلْ تُؤْثِرُونَ الْحَيٰوةَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةُ خَيْرٌ وَ

مگر اندک و فرمود خدا تعالی بلکه اختیار کرده اید شما زندگانی دنیا را و حال آنکه آخرت نیکوست و

۳۹۸

أبقى وقوله فأما من طغى وآثر الحيوة الدنيا فإن الجحيم هي المأوى

باقیست وفرمود خدای تعالی اما کسیکه نافرمانی کرد واختیار کرد زندگانی دنیا را پس تحقیق دوزخ جایگاه اوست

فصل واعلم أن دخول النار بالكفر وتضاعف العذاب و

وبدانکه بدرستی در آمدن دوزخ بکفر است وزیادتی عذاب و

قسمة الدركات بالأعمال السيئة والأخلاق السيئة ودخول

قسمت طبقهای دوزخ بسبب اعمال بد است وصفات بد ودر آمدن

الجنة بالإيمان وتضاعف النعيم وقسمة الدرجات بالأعمال

بهشت بایمان است وزیادتی نعمتهای وقسمت درجات او بسبب عملهای

الصالحة والأخلاق الحسنة وأن الله عز وجل خلق الجنة فحشاها

نیکو است وخصال نیکو وبدرستی خدای عز وجل آفرید بهشت را پس پر کرد اورا

بالنعيم ثوابا لأهلها وخلق النار فحشاها بالعذاب عقابا لأهلها

بنعمتهای از جهت ثواب دادن اهل او را وآفرید خدای تعالی دوزخ را پس پر کرد اورا بعذاب

وخلق الدنيا فحشاها بالآفات والنعيم محنة وابتلاء ثم خلق

وآفرید دنیا را پس پر کرد اورا به آفتهای ونعمتهای از جهت امتحان وآزمایش نمودن پس آفرید

الخلق والجنة والنار في غيب منهم لم يعاينوهما فالنعيم والآفات

خلق را وحال آنکه بهشت ودوزخ در پنهانی از ایشان ندیده اورا پس نعمتهای وآفتهای

التي في الدنيا هي أنموذج الآخرة ومذاقة ما فيها وخلق في الأرض

که در دنیا است آن نمونه آخرتست وچشیدن چیزیکه در آنست وآفرید در زمین

من عبيده ملوكا أعطاهم سلطانا أرعب به القلوب وملك به

از بندهای خود پادشاهان که داد ایشانرا غلبه قدرت که ترسانیدن بآن دلهای مردم ومالک گردانیدن

النفوس فهو أنموذج ومثال لتدبيره وملكه ونفاذ أمره ومعاملته

نفسهای مردم را در آنحال که نمونه است ومثال مر تدبیر او را وملک او را وروان شدن حکم ومعامله او را

فجعل خبر ذلك كله تنزيلا ووصف الدارين ووصف ملكه و

پس گردانید خدای تعالی خبر آنرا همه قرآن وستود هر دو سرا را وستود ملک خود را و

قدرته وتدبيره ومنته وصنائعه وضرب الأمثال على ذلك ثم

قدرت خود را وتدبیر خود را وعطا خود را وصنعتهای خود را وزد خدای تعالی مثلها بر آن پس گفت

قال تعالى وتلك الأمثال نضربها للناس وما يعقلها إلا العالمون

فرمود خدای تعالی وآن مثلها است که زده ایم آنرا از برای مردم ونمیدانند آن مثلها مگر دانایان

فالعلماء بالله يفهمون عن الله أمثاله لأن المثل إنما هو صفة

پس دانایان بخدای را فهمیده از خدای تعالی مثلهای او را زیرا که بدرستی مثل نیست مگر صفت چیزیکه

شَيْءٍ قَدْ شَاهَدْتَهُ يُرِيكَ صِفَةَ مَا غَابَ عَنْكَ وَيُبَصِّرُكَ بِمَا

چیزی که تحقیق دیده تو او را می‌نماید ترا صفت چیزی که غایب است از تو و بینا می‌کند ترا بچیزی که

تُبْصِرُهُ بِعَيْنِكَ لِيَنْفُذَ بَصَرُ قَلْبِكَ إِلَى مَا لَا تُبْصِرُهُ عَيْنُكَ فَيَقْبَلُ

دیده تو بچشم خود تا در رود چشم دل تو بسوی چیزی که ندیده آنرا چشم تو پس در یابد

قَلْبُكَ مَا خُوطِبْتَ بِهِ مِنْ خَيْرِ الْمَلَكُوتِ وَخَيْرِ الدَّارَيْنِ وَخَيْرِ مُعَامَلَةِ

دل تو چیزی را که مخاطب کرده شده تو بآن چیز از خیر ملکوت و خیر دو سرای و خیر معامله

مَلِكِ الْمُلُوكِ فَلَيْسَ فِي الدُّنْيَا نِعْمَةٌ وَلَا شَهْوَةٌ إِلَّا وَهِيَ أُنْمُوذَجُ الْجَنَّةِ

پادشاهان پس نیست در دنیا نعمتی و لذتی مگر آن نمونه بهشت است

وَذَوْقُهَا ثُمَّ مِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ فِيهَا مَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ

و چشیدن آن پس ترک از غیر آن در بهشت چیزی است که هیچ چشمی ندیده است و نه هیچ گوش شنیده است

وَلَا خَطَرَ عَلَى قَلْبِ بَشَرٍ فَلَوْ سُمِّيَ لِلْعِبَادِ مِنْهَا لَمْ يَنْتَفِعُوا بِتِلْكَ الْأَسْمَاءِ

و نه گذشته است بر دل هیچ آدمی پس اگر نامیده شود مر بندها را از آن نعمتها نفع نگیرند بآن نامها

لِأَنَّهُمْ لَمْ يَعْقِلُوهُ هٰهُنَا وَلَا رَأَوْهُ وَلَيْسَ لَهَا أُنْمُوذَجٌ فِي الدُّنْيَا وَالْجَنَّةُ

زیرا که بدرستی آن گروه تعقل نکنند از اینجا و ندیده اند او را و نیست مر او را نمونه در دنیا و بهشت

مِائَةُ دَرَجَةٍ وَإِنَّمَا وُصِفَ مِنْهَا ثَلَاثُ دَرَجَاتٍ الذَّهَبُ وَالْفِضَّةُ

صد درجه است و وصف کرده شده است از آنها مگر سه درجه یکی زر دوم نقره

وَالنُّورُ ثُمَّ مِنْ وَرَاءِ ذَلِكَ غَيْرُ مَعْقُولٍ وَلَا تَحْمِلُهُ الْعُقُولُ وَكَذَلِكَ

و سیوم نور پس ترک از پس آن دریافته نشده است و نمی بردارد او را عقلها و همچنین چیزی که

مَا فِي الدُّنْيَا مِنَ الشِّدَّةِ وَالْعَذَابِ فَهُوَ أُنْمُوذَجُ دَارِ الْعِقَابِ ثُمَّ مِنْ

در دنیا است از سختی و عذاب پس او نمونه سرای آخرت است پس ترک از

وَرَاءِ ذَلِكَ شَيْءٌ لَا تَحْمِلُهُ الْعُقُولُ مِنْ أَلْوَانِ الْعَذَابِ كُلُّ ذَلِكَ يَخْرُجُ

پس آن عذابها است که نمی بردارد او را عقلها از رنگهای عذاب همه آنکه بالا مذکور شد می برآید

لَهُمْ مِنْ غَضَبِهِ وَلِأَهْلِ الْجَنَّةِ مِنْ رَحْمَتِهِ فَكُلُّ مَنْ تَنَاوَلَ مِنْ عَبِيدِهِ

مر اهل دوزخ را از غضبش و مر اهل بهشت را از رحمت آنخدای تعالی پس هر کسیکه خورد از بندهای او

مِنْ دُنْيَاهُ مَا أُبِيحَ لَهُ وَشَكَرَهُ عَلَيْهَا أُبْدِلَ لَهُ مِنَ الْجَنَّةِ مَا يَدِقُّ هَذَا

از دنیای او چیزی را که مباح کرده شده است مر او را و شکر کرد بر آن چیز بدل داده شده مر او را از بهشت چیزی که حقیر است این

فِي جَنْبِهِ وَمَنْ تَنَاوَلَ مَا لَمْ يُبَحْ لَهُ فَقَدْ حَرَّمَ نَفْسَهُ حَظَّهَا مِنَ الدَّرَجَاتِ

در پهلوی او و کسیکه خورد چیزی که مباح کرده نشده مر او را پس تحقیق منع کرد نفس خود را نصیب وی را از مرتبهای بهشت

وَمَنْ كَذَّبَ بِهَا حَرَّمَ الْجَنَّةَ بِمَا فِيهَا أَجْمَعَ وَلِأَهْلِ الْجَنَّةِ عَرَائِسُ وَ

و کسیکه دروغ دانست او را منع کرد نفس خود را از بهشت با چیزی که در وی است همه پس مر اهل بهشت را عروسها است و

وَوَلَائِمُ وَضِيَافَاتٌ فَالْعَرَائِسُ لِلدَّعْوَةِ وَذَلِكَ أَنَّ رَبَّ الْعِزَّةِ

پس عروسها از جهت خواندن حق تعالی است و آن اینست بدرستی حق تعالی و طعامها که خدا و مهمانیها

سُبْحَانَهُ دَعَاهُمْ إِلَى دَارِ السَّلَامِ لِيُجَدِّدَ لَهُمْ أَبَدًا نَاطِرِيَّةً وَأَعْمَارًا

خواند مومنانرا بسوی بهشت تا آنکه نو کند مرایشانرا تنهای تازه و عمرها

أَبَدِيَّةً وَالْوَلَائِمُ لِلْأَزْوَاجِ وَالضِّيَافَاتُ لِلزِّيَارَةِ وَلِأَهْلِ الْجَنَّةِ

همیشه و طعامها که خدا از برای جفتها و مهمانیها از برای زیارت ایشان و مراهل بهشت را

تَلَاقٍ وَزِيَارَاتٌ فِيمَا بَيْنَهُمْ وَمُتَحَدَّثٌ فِي مَوَاطِنِ الْأُلْفَةِ وَمُجْتَمَعٌ

ملاقات و زیارتها است درمیان ایشان و سخن گردشت در جای آرام و یکجا شدنست

فِي ظِلِّ طُوبَى يَلْقَوْنَ الرُّسُلَ هُنَاكَ وَيَزُورُونَهُمْ وَمَجَالِسُ الْمَلَائِكَةِ

در سایه درختها طوبی می بینند پیغمبران را آنجا و زیارت میکنند ایشانرا و مجلسهای فرشتگان

فِيمَا بَيْنَهُمْ سَلَامُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَجْمَعِينَ وَأَسْوَاقٌ يَأْتُونَهَا يَتَخَيَّرُونَ

درمیان ایشان سلام خدا باد بر همه و بازارهاست که می آیند اهل بهشت آن بازارها و

الصُّوَرَ وَهَدَايَا مِنَ الرَّحْمَنِ فِي أَوْقَاتِ الصَّلَوَاتِ يُغْدَى وَيُرَاحُ عَلَيْهِمْ

صورتهای نیک و هدیهارا از خدایتعالی در وقتها نماز در روز و شب برده میشود برایشان

مِنْ أَلْوَانِ الْأَطْعِمَةِ وَالْأَشْرِبَةِ وَالْفَوَاكِهِ بُكْرَةً وَعَشِيًّا أَرْزَاقُهُمْ

از خوردنیها و نوشیدنیها و میوهها بگاه و بیگاه رزقهای ایشان

زَائِدَةٌ لَا مَقْطُوعَةٌ وَلَا مَمْنُوعَةٌ وَمَزِيدٌ مِنَ اللَّهِ يَوْمًا بِيَوْمٍ فَإِذَا

بسیار است بریده نشده است و بازداشته نشده و زیاده کرده شده است از خدا روز بروز پس وقتیکه

أَتَاهُمُ الْمَزِيدُ نَسُوا مَا قَبْلَهُ ثُمَّ لَهُمْ مُتَنَزَّهٌ يَخْرُجُونَ إِلَيْهِ فِي رِيَاضٍ

می آید ایشانرا زیادتی فراموش میکنند چیزیکه پیش از وست پس مرایشانرا تماشاگاه است که می برایند بسوی او در باغهای

عَلَى شَاطِئِ نَهْرِ الْكَوْثَرِ عَلَيْهِ خِيَامُ الدُّرِّ مَضْرُوبَةٌ وَكُلُّ خَيْمَةٍ سُتُونٌ

که بر کناره جوی کوثر است بران جوی خیمهای مروارید زده شده است و هر خیمه سقف کرده است

مِيلًا فِي عَرْضِ مِثْلِهِ مِنْ لُؤْلُؤَةٍ وَاحِدَةٍ لَيْسَ لَهَا بَابٌ فِيهَا جَوَارٍ

در پهنائی مانند آن از یک دانه مروارید که نیست اورا دری دران خیمه کنیزان

عَبِقَاتٌ لَمْ يَنْظُرْ إِلَيْهِنَّ مَلَكٌ وَلَا أَحَدٌ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ مِنَ الْخَدَمِ

خوشبو اند که ندیده ایشانرا هیچ فرشته و نه یکی از اهل بهشت از خدمتگاران

وَالْحُورِ وَهُوَ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فِيهِنَّ خَيْرَاتٌ حِسَانٌ وَلِذَا قَالَ اللَّهُ

و حور و آن قول خدایتعالی که فرمود دران خیمهای نیکورویان خوب واند و وقتی فرمود خدایتعالی

لَهُنَّ حِسَانٌ فَمَنْ يَقْدِرُ أَنْ يَصِفَ حُسْنَهُنَّ ثُمَّ قَالَ تَعَالَى حُورٌ

مرایشانرا خوبرو پس کیست قادر براین که بیان کند ایشان را پس از آن که فرمود حوران

مقصورات في الخيام فتلك خيرة الرحمن اختار صورهن الحسان

نگاه داشته شده در خیمه‌ها پس آنها برگزیده‌ها اند اختیار کرده است صورتهای نیکو

بين الصور بدعن من سحائب الرحمة فإذا أمطرت جوار

ایشانرا از میان صورتها پیدا شده اند از ابرهای رحمت پس وقتیکه میبارد آن ابر میبارد کنیزان

حسان على مشية الكريم نور وجوههن من نور العرش ضربت

خوبرو بخواهش خداتعالی نور رویهای ایشان از نور عرش است زده شده است

عليهن خيام الدر فلم يرهن أحد منذ خلقهن فهن مقصورات

بر ایشان خیمهای مروارید پس ندیده است ایشانرا هیچکس از آن هنگام که آفریده است ایشانرا پس ایشان نگاه داشته

في الخيام قد قصرن أي حبسن على أزواجهن من جميع الخلق فأهل

در خیمه‌ها تحقیق حبس کرده شده اند بر شوهرهای خود از همه خلق پس اهل

الجنة يتنعمون في القصور مع الأزواج ويلبثون في النعمة ما

بهشت تنعم و تلذذ میکنند در آن قصرها با جفتهای خود و درنگ میکنند آن اهل بهشت در آن نعمتها

شاء الله حتى إذا كان اليوم الذي يريد الله عز وجل أن يجدد لهم

خواسته است خداتعالی تا وقتیکه شود روزیکه میخواهد خداتعالی اینکه نو کند ایشانرا

نعمة ونزهة نودوا في درجات الجنان يا أهل الجنان هذا يوم

نعمت و تماشاهای ندا کرده شوند در درجهای بهشتها ای اهل بهشت بدرستی این روز

نزهة وسرور وتفسح وحبور فاخرجوا إلى متنزهكم فيخرجون على خيول

تماشا و خوشی است و روز فراخی و آرایش است پس برآیند بسوی تماشاه خود پس می برآیند بر اسپان

الدر والياقوت من أبواب مدائنهم إلى تلك الميادين ثم يسيرون

مروارید و یاقوت از درهای شهرهای خود بسوی آن میدانها پس سیر میکنند

على تلك الميادين إلى تلك الرياض على شاطئ نهر الكوثر فيهديهم الله

بر آن میدانها تا آن باغها بر کنار جوی کوثر پس راه نمایند ایشانرا خداتعالی

إلى منازلهم فينزل كل رجل منهم عند خيمته ولا باب لها فتصدع

بمنزلهای ایشان پس فرود می آید هر مردی از ایشان نزدیک خیمه خود و نیست در مر او را پس پاره کرده میشود

الخيمة عن باب وذلك بعين ولي الله تعالى ليعلم أن التي فيها

خیمه را از دری و آن پاره شدن در حضور چشم مومن ولی خدا خواهد بود تا آگه داند بدرستی آن زنیکه در آن خیمه است

لم يطلع عليها أحد وفاء لما قدم الله من الوعد في دار الدنيا خيرات

مطلع نشده است بر او هیچکس از جهت وفا کردن چیزیرا که پیش یاد کرد خداتعالی از وعده در سرای دنیا جائیکه

قال فيهن خيرات حسان ثم قال تعالى حور مقصورات في الخيام

فرمود در آن خیمها برگزیده اند نیکو رویی پس ترک فرمود آیت مذکور حوران نگاه داشته شده در خیمه‌ها

ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَطْمِثْهُنَّ إِنْسٌ قَبْلَهُمْ وَلَا جَانٌّ فَيَسْتَوِي مَعَهَا

پس ترک فرمود یعنی تصرف بکارت ایشان نکرده است هیچ آدمی پیش از ایشان و نه جنی پس می‌نشینند با آن زنان

عَلَى سَرِيرِ النُّزْهَةِ فِي تِلْكَ الْحِجَالِ فَيُمَالُ عَلَيْهِمْ مِنْ وَلِيمَتِهَا فَإِذَا

بر تخت پاکیزگی در آن خانها آراسته بانواع زینت پس آورده میشود بر ایشان از طعام که غذائی آن زنان پس

طَعِمُوا أَكْلًا ثُمَّ سَقَاهُمُ اللَّهُ شَرَابًا طَهُورًا وَتَفَكَّهُوا بِطَرَفِ

میخورند طعام ولیمه را پس ترک می‌نوشاند ایشان را خدای تعالی شراب پاک و تنقیح میگیرند بمیوه‌ها تازه

الْفَوَاكِهِ الَّتِي جَدَّدَهَا اللَّهُ لَهُمْ مِنْ تِلْكَ الْهَدَايَا فِي ذَلِكَ الْيَوْمِ وَالْحُلَلِ

نو سید هر خدای تعالی مر ایشان را از آن هدایا که در وقتها تازه است زیورها

وَالْحُلَلِ فَخَلَعَ عَلَيْهِمْ كِسْوَةَ الرَّحْمَنِ وَاشْتَغَلُوا بِالْخَيْرَاتِ الْحِسَانِ

و پوششها پس میپوشاند خدای تعالی بر ایشان پوشش رحمن و مشغول میشوند بخوبان نیکو رو

يَقْضُونَ مِنْهُنَّ الْأَوْطَارَ وَالنَّهَمَاتِ ثُمَّ يَتَحَوَّلُونَ إِلَى مَجَالِسِ

که تمام حاصل میکنند از آنها حاجتها خود را و شهوتها را پس ترک باز میگردند بسوی مجلسهای

الْعَبْقَرِيَّاتِ الْمُوَشَّاتِ بِأَلْوَانِ النُّقُوشِ عَلَى شَوَاطِئِ الْأَنْهَارِ فِي تِلْكَ

آفرینشی که آراسته کرده شده است برنگا رنگ نقشها بر کنارهای جویها در آن

الرِّيَاضِ يَرْكَبُونَ الرَّفَارِفَ الْخُضْرَ وَيَتَّكِئُونَ عَلَيْهَا وَهُوَ قَوْلُهُ تَعَالَى

باغها سوار میشوند رفرفها سبزرا و تکیه میکنند بر آن و آن قول خدای تعالی

مُتَّكِئِينَ عَلَى رَفْرَفٍ خُضْرٍ وَعَبْقَرِيٍّ حِسَانٍ فَإِذَا قَالَ اللَّهُ لِشَيْءٍ حِسَانٍ

تکیه کننده اند بر رفرف سبز و بسترها و افرشی نیکو و وقتیکه میگفت خدای تعالی چیزیرا نیکو

فَمَا ذَا بَقِيَ فَالرَّفْرَفُ هُوَ شَيْءٌ إِذَا اسْتَوَى عَلَيْهِ رَفْرَفَ بِهِ وَأَهْوَى

پس چه باقی ماند پس رفرف چیزیست که هرگاه نشسته میشود بر او

كَالْمُرْجُوحَةِ يَمِينًا وَشِمَالًا وَرَفْعًا وَخَفْضًا يَتَلَذَّذُ مَعَ أَنِيسِهِ

بجنبد بر او را بجانب راست و چپ و بلندی و پستی همچو مرجوحه لذت می‌یابند با یار خود

فَإِذَا رَكِبُوا الرَّفَارِفَ أَخَذَ إِسْرَافِيلُ فِي السَّمَاعِ وَرُوِيَ فِي الْخَبَرِ أَنَّهُ

پس وقتیکه سوار میشوند بر رفرفها شروع میکنند اسرافیل در سرود کردن و روایت کرده شده است در حدیث

لَيْسَ أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللَّهِ تَعَالَى أَحْسَنَ صَوْتًا مِنْ إِسْرَافِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

نیست هیچ یکی از آفرینش خدای تعالی نیکوتر از روی آواز اسرافیل ع

فَإِذَا أَخَذَ فِي السَّمَاعِ قَطَعَ عَلَى أَهْلِ سَبْعِ سَمٰوَاتٍ صَلَاتَهُمْ وَتَسْبِيحَهُمْ

پس وقتیکه میگیرد در سرود گفتن بریده میشود بر اهل هفت آسمان نمازهای ایشان و تسبیحهای ایشان

فَإِذَا رَكِبُوا الرَّفَارِفَ وَأَخَذَ إِسْرَافِيلُ فِي السَّمَاعِ بِأَلْوَانِ الْأَغَانِي

پس وقتیکه سوار شدند بر رفرفها و گرفت اسرافیل در سرود برنگا رنگ آوازها

تسبيحا وتقديسا للملك القدوس فلم يبق في الجنة شجرة الا
از روی تسبیح و تقدیس مر بادشاهی را که پاکست باقی نماند در بهشت درختی مگر
وردت ولم يبق ستر ولا باب الا ارتج وانفتح ولم يبق حلقة
گل کرد و باقی نماند پرده و نه دری مگر جنبید شده و گشاده شد و باقی نماند هیچ حلقه
باب الا طنت بالوان طنينها ولم يبق اجمة من آجام الذهب
دری مگر آواز کرد برنگارنگ آوازهای خود و باقی نماند بیشه از بیشهای زر
والفضة الا وقع هبوب الصوت في مقاصبها فزمرت تلك
و نقره مگر افتاد آواز وزیدن در نیستانهای او پس آواز نی بر آورد آن
المقاصب بفنون الزمر فلم يبق جارية من جواري الحور العين
نیستانها بانواع آوازهای نی و باقی نماند کنیزکی از کنیزکان حور
الا غنت باغانيها والطير بالحانها فيوحي الله عز وجل الى
مگر سرود کرد بسرودهای خود و پرندها باواز خود پس وحی میفرستد خدای تعالی بسوی
الملائكة ان جاوبوهم واسمعوا عبادي الذين نزهوا اسماعهم
فرشتگان اینکه جواب دهید ایشان را و شنوانید بندهای مرا که پاک داشته اند گوشهای
عن مزامير الشيطان فيجاوبون بالحان واصوات روحانيين
از مزمارهای شیطان پس جواب میدهند آن فرشتگان بالحانهای و آوازهای روحانی
فتختلط هذه الاصوات فتصير رجة واحدة ثم يقول الله تعالى
پس درهم میشود آن آوازها پس میگردد یک آواز بزرگ پس میگوید خدای تعالی
قم يا داود عند ساق عرشي فمجدني فيندفع داود بتمجيد ربه
ای داود استاده شو نزد یک پایه عرش من پس یاد کن مرا به بزرگی پس پیش میشود داود به تمجید گفتن
بصوت يغمر الاصوات ويجليها وتتضاعف اللذة واهل
باوازی که می پوشد آوازها را و می آراید آنها را و دوچندان میشود لذت و اهل
الخيام على تلك الرفارف تهوي بهم وقد حفت بهم افانين
خیمهای بر آن رفرفها اند که فرو میبرند ایشان را و تحقیق گرد گرفته ایشان را انواعهای
اللذات والاغاني فذلك قوله عز وجل فهم في روضة
لذتها و سرودها پس اینست قول خداست عز وجل پس ایشان در باغی
يحبرون قال يحيى بن كثير الروضة اللذة والسماع فبيناهم
نعمت و بزرگی داده گفت یحیی بن کثیر روضه لذت و سرود است پس در میان اوقات که ایشان
على لذاتهم وسرورهم اذا انفتح لهم باب الملك القدوس من
بر لذتهای و خوشیهای خود باشند ناگاه گشاده میشود بر ایشان در پادشاه پاک از

جَنَّةِ عَدْنٍ فَارْتَجَّتْ أَصْوَاتُ صُفُوفِ الرُّوحَانِيِّينَ مِنْ بَابِ

بهشت عدن پس بلند شد آوازهای صفهای روحانیان از در

جَنَّةِ عَدْنٍ بِتَمَاجِيدِ الْمَاجِدِ الْكَرِيمِ إِلَى دَرَجَاتِ الْجِنَانِ وَثَارَتْ

بهشت عدن به بزرگی یاد کردن خدای را که بزرگ کریم است تا درجهای بهشتها و پراگنده شد

رِيحٌ عَدْنِيَّةٌ بِأَلْوَانِ الطِّيبِ وَالرَّوْحِ وَالنَّسِيمِ وَهُوَ نَسِيمُ الْقُرْبَةِ

بوی بهشت عدن برنگارنگ خوشبویی و خوشی و باد خوش و آن باد نزدیکی حق تعالی است

وَسَطَعَ عَلَى أَثَرِ ذَلِكَ نُورٌ فَأَشْرَقَتْ مِنْهُ رِيَاضُهُمْ وَخِيَامُهُمْ وَ

و بلند شد بر پس آن نوری پس روشن شد از او باغهای ایشان و خیمههای ایشان و

شَوَاطِئُ أَنْهَارِهِمْ وَامْتَلَأَ كُلُّ شَيْءٍ مِنْهُمْ نُورًا ثُمَّ نَادَاهُمُ الْجَلِيلُ

کنارهای جویهای ایشان و پر شده هر چیز از آن نور پس ترک ندا کرد ایشان را جلیل

جَلَّ جَلَالُهُ مِنْ فَوْقِ رُؤُوسِهِمُ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَحِبَّائِي وَأَوْلِيَائِي

از بالای سر ایشان سلام باد بر شما ای دوستان من و اولیای من

وَأَصْفِيَائِي يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ كَيْفَ وَجَدْتُمْ مُتَنَزَّهَكُمْ هَذَا

و برگزیدههای من ای اهل بهشت چگونه یافتید شما تفرجگاه خود را و این

يَوْمُكُمْ بَدَلُ نَيْرُوزِ أَعْدَائِي طَلَبُوا يَوْمًا مِنَ الدُّنْيَا لِيُجَدِّدُوا

روز شما بدل نیروز دشمنان منست که طلب کرد روزی از دنیا تا آنکه نو کنند

عَلَى أَنْفُسِهِمُ النِّعْمَةَ الَّتِي قَدْ كَدَّرُوهَا عَلَى أَنْفُسِهِمْ بِخُبْثِهِمْ

بر نفسهای خود نعمتی که تحقیق تیره کرده بودند آنرا بر نفسهای خود به بدبختی خود

وَشَقَائِهِمْ فَلَمْ يَنَالُوا مَا طَلَبُوا مِنَ اللَّذَّةِ وَخَسِرُوا فِي جَنْبِ مَا

پس نرسیدند چیزی را که طلب کرده بودند از لذت و زیان کار شدند در پهلوی چیزی که

طَلَبُوا فِي الْعَاجِلِ وَلَمْ يَتَصَبَّرُوا حَتَّى يَنَالُوا هَذَا الَّذِي أَعْدَدْتُ

طلب کردند در دنیا و صبر نکردند تا برسیدند این چیز را که آماده کردهام

فِي الْآجِلِ لِأَهْلِ طَاعَتِي فَأَعْرَضْتُمْ عَمَّا إِلَيْهِ أَقْبَلُوا وَامْتَنَعْتُمْ مِمَّا

در آخرت برای اهل طاعت خود را پس رو گردانیدید شما از آنچه پیش آمدند بسوی او و باز ماندید شما از آنچه

فِيهِ تَنَافَسَ أَهْلُ الدُّنْيَا فَالْيَوْمَ يَذُوقُونَ وَبَالَ مَا تَنَافَسُوا فِيهِ

در آن رغبت اهل دنیا هست پس امروز می چشیدند آنها عذاب چیزی که رغبت داشتند در آن

وَتَبَاكَوْا مَا انْقَطَعَ بِهِ مَا طَلَبُوا مِنَ اللَّذَّةِ وَالنَّهْمَةِ فِي دَارِ الْفَنَاءِ

و ملاقی شدند چیزی را که منقطع شد باو آنچه طلب کردند از جهت لذت و شهوت در سرای فنا

وَصَارُوا إِلَى الذُّلِّ وَالْهَوَانِ وَجُزِيتُمْ بِمَا صَبَرْتُمْ جَنَّةً وَحَرِيرًا

و گشتند بسوی خواری و رسوائی و جزا داده شدید شما بمقابله چیزی که صبر کردید شما بهشت را و حریر را

۴۰۵

وَمُتَنَزَّهًا وَسَلَامًا وَهٰذَا يَوْمُ نَيْرُوزِكُمْ وَهٰذَا يَوْمُ زِيَارَتِكُمْ

و تفرجگاه را و سلامتی را و این روز نیروز شما است و تفرجگاه و این روز زیارت گاه شما است

فِي دَارِي فِي جَنَّةِ عَدْنٍ وَطَالَ مَا رَأَيْتُكُمْ فِي أَيَّامِ الدُّنْيَا فِي

در سرای من در بهشت عدن و دراز است زمانیکه دیدم شما را در روزهای دنیا در

مِثْلِ ذٰلِكَ الْيَوْمِ مُشْتَغِلِينَ بِعِبَادَتِي وَطَاعَتِي وَالْمُتْرَفُونَ

مانند آن روز که نیروز دنیا باشد مشغول بودید شما به بندگی من و پرستش من و گردنکشان

فِي لَهْوِهِمْ وَلَعِبِهِمْ سُكَارَى حَيَارَى عُصَاةٌ مُتَمَرِّدِينَ يَتَنَعَّمُونَ

در بازی و لعب خود در آنحال که هستند حیران گنهگار گردنکشان تنعم میکنند

بِحُطَامِ الدُّنْيَا وَيَفْرَحُونَ بِتَدَاوُلِهَا بَيْنَهُمْ وَأَنْتُمْ تُرَاقِبُونَ جَلَالِي

با سباب دنیا و خوشحال میشوند بدست کردن آنها در میان خود و شما پاسبانی میکردید بزرگی مرا

وَتَحْفَظُونَ حُدُودِي وَتَرْعَوْنَ عَهْدِي وَتُشْفِقُونَ عَلَى حُقُوقِي

و نگاه میداشتید حدهای مرا و رعایت میکردید عهد مرا و مهربانی میکردید بر حقوقهای من

وَيُفْتَحُ لَهُمْ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النِّيرَانِ يَفُورُ لَهَبُهَا وَدُخَانُهَا

و گشاده میشود برای اهل جنت دری از درهای دوزخ پس سخت میشود زبانه او و دود او

وَصُرَاخُ أَهْلِهَا وَعَوِيلُهُمْ لِيَنْظُرَ أَهْلُ الْجِنَانِ مِنْ هٰذِهِ الْمَجَالِسِ

و فریاد اهل آن دوزخ و ناله ایشان تا آنکه می بینند اهل بهشت از این مجلسها یکه

إِلَى مَا مَنَّ اللّٰهُ بِهِ عَلَيْهِمْ فَيَزْدَادُونَ غِبْطَةً وَسُرُورًا وَيَنْظُرُ أَهْلُ

عطا کرده است خدای تعالی بر ایشان پس زیاده شوند آن اهل بهشت از روی رشک و خوشی و ببینند اهل

النَّارِ مِنْ تِلْكَ السُّجُونِ وَالْمَحَابِسِ فِي تِلْكَ الْأَغْلَالِ وَالْقُيُودِ بِتَحَسُّرٍ

دوزخ از آن بندیخانه و زندانهای و در آن طوقهای و زنجیرها پس حسرت میبرند

عَلَى مَا فَاتَهُمْ يَسْتَغِيثُونَ بِوُجُوهِ أَهْلِ الْجِنَانِ إِلَى اللّٰهِ وَيُنَادُونَهُمْ

بر چیزیکه فوت شد ایشان را و فریادرس خواهند بر رویها اهل بهشت بسوی خدای تعالی و ندا میکنند ایشان را

بِأَسْمَائِهِمْ فَيَقُولُ اللّٰهُ تَبَارَكَ اسْمُهُ إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ

بنامهای ایشان پس میفرماید خدای تعالی بدرستی یاران بهشت امروز

فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ هُمْ وَأَزْوَاجُهُمْ فِي ظِلَالٍ عَلَى الْأَرَائِكِ مُتَّكِئُونَ

در کار خوشحال اند آن اهل بهشت و زنان ایشان در سایه های درختان بر تختهای آراسته تکیه کننده اند

لَهُمْ فِيهَا فَاكِهَةٌ وَلَهُمْ مَا يَدَّعُونَ سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ

مر ایشان را در بهشت میوه های و مر ایشان راست چیزیکه میخواهند سلام است بر ایشان در حالتی که گفته شده است

وَامْتَازُوا الْيَوْمَ أَيُّهَا الْمُجْرِمُونَ أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَلَّا

و جدا میشوید امروز ای گنهگاران آیا عهد نکرده بودم یعنی گرده نبودم پیشتا ای پسران آدم اینکه نه

۴۰۶

تعبدوا الشيطٰن انه لكم عدو مبين وان اعبدوني هذا

پرستید شیطان را بدرستی شیطان مرشما را دشمن است آشکارا و به پرستید مرا اینست

صراط مستقيم فتجيش لهم النار فتفرق جمعهم وينقطع

راه راست پس جوش میزند بایشان دوزخ پس جدا میشود جمع ایشان و بریده میشود

نداءهم ثم ترمي بهم الى جزائر في النار فاذا اخرجوا اليها دبت

ندا ایشان پس انداخته میشود ایشان را بسوی جزیرها که در دوزخ اند که برآورده میشوند بسوی جزایر آتش روان میشود

اليهم عقارب لها انياب كامثال النخل ثم يقبل عليهم سيل

بر ایشان کژدمهای که ایشان را نیشها ست مانند تنه درخت خرما پس ترک در می آید بر ایشان سیلها

من نار حشوه غضب الجبار فيحملهم فيغرقهم في بحار النيران

از آتش که پری او غضب خدا است پس میبردار دان سیلها ایشان را پس غرق میکنند ایشان را در دریاهای

وينادي منادي من قبل الله تعالى هذا يومكم الذي كنتم

دوزخ و ندا میکنند منادی از جانب خدا تعالی اینست روز تو روز شما که

تبارزوني فيه بالعظائم وتتمردون على بنعمتي وتفرحون

ظاهر می آمدید بمن در آن روز بجنگهای بزرگ و سرکشی میکردید بر من به نعمت من و خوشحالی میشدید

في دار الاحزان والعبودة بما تتناهون به ما اعددت لاهل

در سرای اندوه ها و بندگی یعنی دنیا بآنچه تمام شد میکردید چیزیکه را که آماده کرده ام مر اهل

طاعتي فقد انقطعت عنكم تلك اللذات فذوقوا وبال ما

طاعت خود را پس بتحقیق بریده شد از شما آن لذتها پس چشید عذاب چیزیرا که

آثرتموه فان اهل الجنة قد شغلوا عليكم بالتنعم بالوان

اختیار کرده بودید آنرا پس بدرستی اهل بهشت تحقیق مشغول شدید از شما به نعمتها آنکه بطعامهای گوناگون و

الفواكه وطرف الهدايا وافتضاض العذارى وركوب

رنگارنگ میوه های و تازه هدیها و تصرف کردن بکارت بکران و سواری

الرفارف والتلذذ بالاغاني والوان السماع وسلامي عليهم

تختها و لذت گرفتن بسرودها و رنگارنگ آواز خوش و سلام من بر ایشان

واقبالي بالبر واللطف اليهم والمزيد ما يستفرغ نعمهم

و پیش آمدن من به نیکوئی و لطف بسوی ایشان و زیادتی تمام نمیشود نعمتهای ایشان

ليتهنئوا بنعيمهم ويزداد اللذة على لذتهم فيا اهل الجنة

تا که خوشحال شوند به نعمتهای خود و زیاده شود لذت ایشان بر لذت پس ای اهل بهشت

هذا لكم بدل يوم اعدائي الذين تباشروا واهدوا الى ملوكهم

این روز شما را بدل روز دشمنان منست آنانکه بشارت میدادند بیکدیگر و هدیه میفرستادند بسوی بادشاهان خود

۴۰۷

وَقَبِلُوا هَدَايَاهُمْ وَأَنْتُمُ الْفَائِزُونَ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض أَنَّهُ قَالَ

و قبول کرده اند هدیه ایشان و شما رسیده اید بکام خود و مرویست از ابی هریره رض بدرستی گفت

قَالَ رَجُلٌ لِرَسُولِ اللّٰهِ إِنِّي رَجُلٌ قَدْ حُبِّبَ إِلَيَّ الصَّوْتُ الْحَسَنُ

گفت مردی ای پیغمبر خدا من مردیم که تحقیق دوست گردانیده شده است بسوی من آوازهای خوش

فَهَلْ فِي الْجَنَّةِ صَوْتٌ حَسَنٌ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِي وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ

پس آیا هست در بهشت آواز خوش فرمود پیغمبر ع آری سوگند آنکس که نفس من در دست اوست

إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ لَيُوحِي إِلَى شَجَرَةٍ فِي الْجَنَّةِ أَنْ أَسْمِعِي عِبَادِيَ الَّذِينَ

بدرستی خدای تعالی هر آینه وحی میفرستد بسوی درختی در بهشت که بشنوان آن بندهای مرا آنانکه

اشْتَغَلُوا بِعِبَادَتِي وَذِكْرِي عَنْ عَزْفِ الْبَرَابِطِ وَالْمَزَامِيرِ فَتَرْفَعُ

مشغول بودند به بندگی من و یاد من از آوازهای بربطها و نایها پس بردارد آن درخت

بِصَوْتٍ لَمْ يَسْمَعِ الْخَلَائِقُ بِمِثْلِهِ مِنْ تَسْبِيحِ الرَّبِّ وَتَقْدِيسِهِ وَ

آوازی که نشنیده است خلایق مانند آن از تسبیح پروردگار و تقدیس او و

عَنْ أَبِي قِلَابَةَ رض قَالَ قَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللّٰهِ هَلْ فِي الْجَنَّةِ مِنْ لَيْلٍ

مرویست از ابی قلابه بدرستی او گفت گفت مردی ای رسول خدا آیا هست در بهشت از شب

قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَمَا يُهَيِّجُكَ عَلَى هٰذَا قَالَ سَمِعْتُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَذْكُرُ

گفت پیغمبر ع و چه چیز برانگیخت ترا برین سخن گفت آن مرد شنیدم خدای تعالی را که یاد میکند

فِي الْكِتَابِ وَلَهُمْ رِزْقُهُمْ فِيهَا بُكْرَةً وَعَشِيًّا فَقُلْتُ اللَّيْلُ بَيْنَ

در کتاب خود مر ایشانراست رزق ایشان در آن بهشت پگاه و بیگاه پس گفتم شب میان

الْبُكْرَةِ وَالْعَشِيِّ فَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَيْسَ هُنَاكَ لَيْلٌ إِنَّمَا

پگاه و بیگاه است پس فرمود پیغمبر خدا ع نیست آنجا شب و نیست آن

هُوَ ضَوْءٌ وَنُورٌ يَرُدُّ الْغُدُوَّ عَلَى الرَّوَاحِ وَالرَّوَاحَ عَلَى الْغُدُوِّ وَ

مگر روشنی و نوری که باز می آرد پگاه را بر بیگاه و بیگاه را بر پگاه و

يَأْتِيهِمْ طُرَفُ الْهَدَايَا مِنَ اللّٰهِ لِمَوَاقِيتِ الصَّلَوَاتِ الَّتِي كَانُوا يُصَلُّونَهَا

می آید ایشانرا تازه هدیه‌ها از خدای تعالی در وقتهای نمازها که بوده اند میگذاردند آنرا

فِي الدُّنْيَا وَتُسَلِّمُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ فَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَكُونَ لَهُ

در دنیا و سلام میکنند بر ایشان فرشتگان پس هر که خواسته باشد مر او را

حَظٌّ فِي هٰذَا الْعَيْشِ اللَّذِيذِ الدَّائِمِ فَعَلَيْهِ بِحِفْظِ حُدُودِ شُرُوطِ

بهره ازین زندگانی لذت دار همیشه پس بروی است نگاهداشتن حدهای شروط

التَّقْوَى وَهِيَ مَذْكُورَةٌ فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُوَلُّوا

پرهیزگاری و آن شروط یاد کرده اند در قول خدا عز و جل نیست نیکی اینکه بگردانید شما

وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلٰكِنَّ الْبِرَّ مَنْ اٰمَنَ بِاللّٰهِ وَ

رویہاے خودرا جانب مشرق ومغرب ولیکن نیکو کسے است کہ گروید بخدا تعالےٰ و

الْيَوْمِ الْاٰخِرِ وَالْمَلٰٓئِكَةِ وَالْكِتٰبِ وَالنَّبِيّٖنَ وَاٰتَى الْمَالَ عَلٰى حُبِّهٖ

بروز قیامت وبفرشتگان وبکتابہا وبہ پیغمبران وداون مال را با وجود دوست داشتن

ذَوِي الْقُرْبٰى وَالْيَتٰمٰى وَالْمَسٰكِيْنَ وَابْنَ السَّبِيْلِ وَالسَّآئِلِيْنَ وَفِي

خویشان را ویتیمان ومسکینان را ومسافران را وسوال کنندگان را ودر آزاد کردن

الرِّقَابِ وَاَقَامَ الصَّلٰوةَ وَاٰتَى الزَّكٰوةَ وَالْمُوْفُوْنَ بِعَهْدِهِمْ اِذَا

گردنہا وبرپا داشتن نماز را وداون زکوٰۃ را ووفا کنندگان بعہد خویش وقتیکہ

عٰهَدُوْا وَالصّٰبِرِيْنَ فِي الْبَاْسَآءِ وَالضَّرَّآءِ وَحِيْنَ الْبَاْسِ اُولٰٓئِكَ

عہد کردند وصبر کنندگان در سختیہا وضررہا ودر وقت ترس ایشان آنکسانے

الَّذِيْنَ صَدَقُوْا وَاُولٰٓئِكَ هُمُ الْمُتَّقُوْنَ وَعَلَيْهِ بِالْاِتْيَانِ بِحُدُوْدِ

اند کہ صادق ورزدین خود وایشان پرہیزگاران اند وبراوست بجا آوردن حدہاء

الْاِسْلَامِ وَاَجْزَآئِهٖ وَرُوِيَ عَنْ حُذَيْفَةَ بْنِ الْيَمَانِ رض اَنَّهٗ قَالَ فِيْ

اسلام وارکان آن وروایت کردہ شدہ است از حذیفہ رض بدرستی او گفت در

تَفْسِيْرِ قَوْلِهٖ تَعَالٰى عَزَّ وَجَلَّ يٰٓاَيُّهَا الَّذِيْنَ اٰمَنُوا ادْخُلُوْا فِي السِّلْمِ

تفسیر قول خداے عزوجل اے آنکہ ایمان آوردید درآئید اے آدمیان در اسلام

كَآفَّةً اَلْاِسْلَامُ ثَمَانِيَةُ اَسْهُمٍ اَلصَّلٰوةُ سَهْمٌ وَالزَّكٰوةُ سَهْمٌ وَ

ہمہ السلام ہشت حصہ است نماز یکحصہ است وزکوٰۃ مال حصہ است و

الصِّيَامُ سَهْمٌ وَالْحَجُّ سَهْمٌ وَالْعُمْرَةُ سَهْمٌ وَالْجِهَادُ سَهْمٌ وَالْاَمْرُ

روزہ حصہ است وادای حج حصہ است واداے عمرہ حصہ است وجہاد حصہ است وامر

بِالْمَعْرُوْفِ سَهْمٌ وَالنَّهْيُ عَنِ الْمُنْكَرِ سَهْمٌ وَقَدْ خَابَ مَنْ لَا سَهْمَ لَهٗ

معروف حصہ است ونہی از منکر حصہ است وتحقیق ناامید شد کسیکہ نیست اورا ہیچ حصہ ازینہا

وَعَنْ عَاصِمٍ يَعْنِي الْاَحْوَلَ عَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ

ومرویست از عاصم از انس از پیغمبر صلعم بدرستی

قَالَ مَثَلُ الْاِسْلَامِ كَمَثَلِ الشَّجَرَةِ النَّابِتَةِ اَلْاِيْمَانُ بِاللّٰهِ اَصْلُهَا وَالصَّلٰوتُ

فرمود صفت اسلام ہمچو صفت درختے ثابت است ایمان آوردن بخدا بیخ اوست و نمازہا

الْخَمْسُ فُرُوْعُهَا وَصِيَامُ رَمَضَانَ لِحَاهَا وَالْحَجُّ وَالْعُمْرَةُ جَنَاهَا وَ

پنجگانہ شاخہا بزرگ اوست وروزہ ماہ رمضان پوست اوست واداے حج وعمرہ میوہ چیدہ شدہ اوست و

الْوُضُوْءُ وَالْغُسْلُ مِنَ الْجَنَابَةِ شِرْبُهَا وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ وَصِلَةُ الرَّحِمِ

وضو کردن وغسل کردن از جنابت حصہ آب اوست ونیکو برداری مادر وپدر وپیوند رحم

٤٠٩

غصونها والكف عن محارم الله عز وجل ورقها والاعمال
شاخها خوردوست و باز ماندن از حرامهای خدا تعالی برگ اوست و کردارهای
الصالحة ثمرها وذكر الله عز وجل عروقها ثم قال صلى الله عليه وسلم كما لا تحسن
نیک میوه اوست و یاد کردن خدا تعالی ریشهای اوست پس گفت رسول خدا ص چنانچه نیست زیبا
الشجرة ولا تصلح الا بالورق الاخضر كذلك لا يصلح الاسلام
درخت و صلاحیت ندارد مگر ببرگ سبز همچنین صلاحیت ندارد اسلام
الا بالكف عن المحارم والاعمال الصالحة فصل في صفة
مگر بباز آمدن از حرامهای خدا تعالی و بکردارهای نیک در بیان صفت
النار وما اعد الله لاهلها فيها وصفة الجنة وما اعد الله عز
دوزخ و چیزی که مهیا کرده است خدا اهل او را دران و در صفت بهشت و چیزی که مهیا کرده است خدا تعالی
وجل لاهلها فيها عن ابي هريرة رض انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
اهل او را دران مرویست از ابی هریره رض بدرستی که گفت رسول خدا ص
اذا كان يوم القيمة واجتمع الخلائق ليوم لا ريب فيه في
وقتیکه باشد روز قیامت و یکجا شوند خلایق مر روزی را که نیست شک دران در
صعيد واحد غشيتهم ظلمة سوداء لا ينظر بعضهم بعضا
یک زمین هموار فرو پوشید آن خلایق را تاریکی سیاه پس نبیند بعض ایشان مر بعضی را
من شدة الظلمة والخلائق قيام على صدور اقدامهم وبينهم
از سختی تاریکی و خلایق ایستاده اند بر پیش قدمهای خود و میان ایشان
وبين ربهم عز وجل مسيرة سبعين عاما قال فبينما هم كذلك
و میان پروردگار ایشان راه هفتاد سال است فرمود پیغمبر پس میان اوقات ایشان که
اذ تجلى الخالق تبارك وتعالى للملائكة فاشرقت الارض بنور
ناگاه تجلی میکند آفریننده خلق تبارک و تعالی مر فرشتگان را پس روشن شود زمین بنور
ربها وانجلت الظلمة فغشي الخلائق كلهم نور ربهم والملائكة
پروردگار خود و دور شود تاریکی پس بپوشد خلایق را همه نور پروردگار ایشان و فرشتگان
حافون من حول العرش يسبحون بحمد ربهم ويقدسون له
طواف میکنند گرد عرش در آن حال که تسبیح میکنند با ثنای پروردگار خود و تقدیس میکنند او را
قال فبينما الخلائق قيام كلهم صفوفا كل امة قائمة في
فرمود پیغمبر پس درین اوقات که خلایق ایستاده اند همه ایشان صفها اند هر امت ایستاده در
ناحية اذ اتي بالصحف والميزان ووضعت الصحف وعلق
گوشه ناگاه آورده میشود صحیفها و ترازو وی را و نهاده شود نامهای و آویخته میشود

الميزان بيد ملك من الملائكة يرفعه مرة ويخفضه مرة

ترازوی در دست فرشته از فرشتگان می بردارد آن ترازو را یکبار وپست میکند او را یکبار

اخرى قال فبينما هم كذلك كشف الغطاء عن الجنة فازلفت

دیگر فرمود پیغمبر پس درمیان آنکه ایشان همچنین اند ناگاه دور شود پرده از بهشت پس نزدیک کرده شود

فهبت منها ريح فوجد المسلمون عرفها كالمسك وبينهم

پس بوزد از آن بهشت بادی پس می یابند مسلمانان خوشبوی او همچو مشک ودرمیان ایشان

وبينها مسيرة خمسمائة عام ثم كشف الغطاء من جهنم فهبت

ودرمیان بهشت راه پانصد سال است پس ترک دور شود پرده از دوزخ پس بوزد

منها ريح مع دخان شديد فوجد المجرمون عرفها وبينهم وبينها

از آن بادی با دود سخت پس می یابند گناهگاران بوی او ودرمیان ایشان ودرمیان او

مسيرة خمسمائة عام ثم جيء بها تقاد موثقة بسلسلة عظيمة

راه پانصد ساله است پس آورده شود او را درآن حال کشیده میشود به زنجیر بزرگ

عليها تسعة عشر خازنا من الملائكة مع كل خازن منهم سبعون

بر آن دوزخ موکل اند نوزده خزینه دار از فرشتگان با هر خزینه دار ایشان باشند هفتاد

الف ملك اعوان له يقودها كل خازن منهم مع اعوانه و

هزار فرشته یاری دهنده او را پس بکشند آن را هر خزینه دار از ایشان با یاری دهندهای خود و

سائر الخزان مع اعوانهم يمشون عن يمينها وشمالها وورائها

باقی خزینه داران با ایشان اند یاری دهنده ایشان سیر روند از راستا وچپا او وپس او

بيد كل ملك منهم مقمع من حديد يصيحون بها فتمشي

در دست آن فرشته از ایشان باشد یا چنگل از آهن فریاد میکنند او را پس روان میشود

ولها زفير وشهيق ووعث وظلمة ودخان وتقعقع

ومر او را آواز درون دم است وبر آوردن یا آواز است همچو آواز اول خر وآواز آخر خر وسختی وتاریکی ودود وغوغا بسیار

ولهب عال من شدة غضبها على اهلها فينصبونها بين

وزبانه بلند از سختی غضب او بر اهل خود پس بر پا میکنند او را میان

الجنة والموقف فترفع طرفها فتنظر الى الخلائق ثم تجيء

بهشت وجای ایستادن پس میبردارد چشم خود را آن دوزخ پس مینگرد بسوی خلائق پس ترک حمله میکند

اليهم لتأكلهم فيحبسونها خزنتها بسلاسلها فلو تركت لأتت

بسوی اهل عرصات تا بخورد ایشان را پس بند میکنند او را نگاهبانان او به زنجیرهای او واگر رها کرده شود آن دوزخ هر آینه بیاید

على كل مؤمن وكافر فلما رأت انها قد حبست عن الخلائق

بر هر مومن وکافر پس هرگاه که دید که بدرستی او نگاه داشته شده از خلائق

فَارَتْ فَوْرًا شَدِيدًا تَكَادُ تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ ثُمَّ شَهَقَتِ الثَّانِيَةُ

جوشید جوشیدنی سخت نزدیکست که بشگافد از شدت غضب پس برکشد فریاد کرد فریاد دوم

فَتَسْمَعُ الْخَلَائِقُ صَوْتَ صَرِيفِ أَسْنَانِهَا فَارْتَعَدَتْ عِنْدَ ذَلِكَ

پس میشنود خلایق آواز برهم مالیدن دندان آنرا پس می لرزد نزدیک آن

الْأَفْئِدَةُ وَانْخَلَعَتِ الْقُلُوبُ وَطَارَتِ الْأَفْئِدَةُ وَشَخَصَتِ الْأَبْصَارُ

دلها و می برآید دلها و می برد عقلها و تیره شود چشمها

وَبَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ قَالَ قَائِلٌ يَا نَبِيَّ اللهِ صِفْهَا لَنَا قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و برسید دلها سوی گلوها را گفت گوینده ای پیغمبر وصف کن آن دوزخ را پس گفت پیغمبر

نَعَمْ مِثْلُ هَذِهِ الْأَرْضِ عِظَمًا سَبْعُونَ جُزْءًا مِنْ بُعْدٍ سَوْدَاءُ مُظْلِمَةٌ

آری آن دوزخ مانند این زمین است از روی بزرگی هفتاد حصه است از دوری سیاه است تاریک

لَهَا سَبْعَةُ رُؤُسٍ لِكُلِّ رَأْسٍ مِنْهَا ثَلٰثُونَ بَابًا طُولُ كُلِّ بَابٍ مِنْهَا

مر او را هفت سر است و مر هر سر او را سی در است درازی هر در از آن درها

مَسِيرَةُ ثَلٰثِ لَيَالٍ وَشَفَتُهَا الْعُلْيَا تَضْرِبُ مَنْخِرَهَا وَالشَّفَةُ السُّفْلَى

راه سه شبانروز است و لب زبرین او میزند سوراخ بینی او را و لب زیرین او

لَتَسْحَبُهَا وَفِي كُلِّ مَنْخِرٍ مِنْ مَنَاخِرِهَا وَثَاقٌ وَسِلْسِلَةٌ عَظِيمَةٌ يُمْسِكُهَا

میکشد او را و در هر سوراخ از سوراخهای بینی او رسنی است و زنجیر بزرگ نگاه میدارند او را

سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ غِلَاظٌ شِدَادٌ كَالِحَةٌ أَنْيَابُهُمْ أَعْيُنُهُمْ كَالْجَمْرِ

هفتاد هزار فرشته درشت و سخت بیرون برآمده نیشهای ایشان چشمهای ایشان همچو اخگر است

وَأَلْوَانُهُمْ كَلَهَبِ النَّارِ يَفُورُ مِنْ مَنَاخِرِهِمْ لَهَبٌ وَدُخَانٌ عَالٍ

و رنگهای ایشان همچو زبانه آتش است و میجوشد از سوراخهای بینی ایشان زبانه و دود بلند

مُسْتَعِدِّينَ لِأَمْرِ الْجَبَّارِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى قَالَ فَتَسْتَأْذِنُ جَهَنَّمُ

آماده اند مر فرمان خدای تعالی را فرمود پیغمبر پس این هنگام دستوری خواهد دوزخ

رَبَّهَا عَزَّ وَجَلَّ فِي السُّجُودِ لَهُ فَيَأْذَنُ لَهَا فِي السُّجُودِ فَتَسْجُدُ مَا شَاءَ اللهُ

پروردگار خود را در سجده کردن مر او را پس اذن میکند حق تعالی مر او را پس سجده میکند آن دوزخ مدتیکه

قَالَ ثُمَّ يَقُولُ لَهَا الْجَبَّارُ عَزَّ وَجَلَّ ارْفَعِي رَأْسَكِ قَالَ فَتَرْفَعُ رَأْسَهَا

گفت پیغمبر پس میفرماید مر او را جبار عز و جل بردار سر خود را از سجده فرمود پیغمبر پس بردارد آن دوزخ

فَيَقُولُ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي جَعَلَنِي يَنْتَقِمُ بِي مِمَّنْ عَصَاهُ وَلَمْ يَجْعَلْ

و میگوید حمد است مر خدای تعالی را که گردانید مرا که انتقام میکرد بمن از کسانیکه نافرمانی کردند او را و نگردانید

شَيْئًا مِمَّا خَلَقَهُ يَنْتَقِمُ بِهِ مِنِّي ثُمَّ قَالَ تَقُولُ بِلِسَانٍ طَلْقٍ ذَلْقٍ

چیزی را از آنچه که آفریده او را که انتقام بگیرد با او از من پس گفت پیغمبر میگوید بزبان روان هموار

سلكو الحمد لله ما شاء الله من ذلك الحمد بصوت لها جهير ثم

حمد است مر خدا را چیزی که خواسته است خدای تعالی از آن حمد باواز که مر او را بلند است پس ترک

تزفر زفرة فلا يبقى ملك مقرب ولا نبي مرسل ولا احد ممن

فریاد کرد فریاد کردنی پس باقی نخواهد ماند هیچ فرشته مقرب ونه پیغمبر مرسل ونه هیچ یکی از آن کسانیکه

شهد الموقف الا جثى على ركبتيه ثم تزفر الثانية فلا تبقى

حاضر موقف اند مگر ایستاده شوند بر زانوهای خود پس ترک فریاد میکند فریاد دوم پس باقی نماند

قطرة في عين احد الا بدرت ثم تزفر الثالثة فلو كان لكل

هیچ قطره در چشم کسی مگر می برآید پس ترک فریاد میکند فریاد سوم پس اگر باشد هر

آدمي او جني عمل اثنين وسبعين نبيا لواقعوها ثم تزفر

آدمی یا جن را کردار هفتاد و دو پیغمبر هر آئینه می افتند او را پس ترک فریاد میکند

الرابعة فلا يبقى شيء الا انقطع كلامه غير ان جبرئيل و

فریاد چهارم پس باقی نماند هیچ چیزی مگر بریده شده است کلام او بغیر آنکه بدرستی جبرائیل و

ميكائيل وخليل الرحمن عز وجل متعلقون بالعرش يقول

میکائیل و ابراهیم خلیل دست زده بعرش میگوید

كل واحد منهم نفسي نفسي لا اسألك غيرها قال ثم ترمي

هر یکی از ایشان نفسی نفسی میخواهم ترا غیر آن نفس فرمود پیغمبر پس ترک می اندازد

بشرر كعدد نجوم السماء اعظم كل شررة كالسحابة العظيمة

آن دوزخ شرارها همچو شمار ستارهای آسمان بزرگ هر شراره همچو ابر بزرگ که

الطالعة من المغرب فيقع ذلك الشرر على رؤس الخلائق

برآینده است از مغرب پس می افتد آن شرارها بر سرهای خلائق

قال ثم ينصب الصراط عليها فيهيأ له سبع قناطر قنطرة ما

فرمود پیغمبر پس ترک برپا کرده میشود پل صراط برآن دوزخ پس آماده کرده میشود او را هفت پل میان

بين كل قنطرتين منها سبعون عاما وقيل سبع قناطر و

هر دو پل راه هفتاد سال باشد و گفته شده است هفت پل است و

عرض الصراط من الطبقة الاولى الى الطبقة الثانية مسيرة

پهنای صراط از طبقه اولی تا طبقه پائین راه

خمسمائة عام ومن الثانية الى الثالثة مسيرة خمسمائة

پانصد سال است و از طبقه دوم تا طبقه سوم راه پانصد

عام ومن الثالثة الى الرابعة مثلها ومن الرابعة الى الخامسة

سال است و از [illegible] تا چهارم مانند آن و از چهارم تا پنجم

مِثْلُهَا وَمِنَ الْخَامِسَةِ إِلَى السَّادِسَةِ مِثْلُهَا وَمِنَ السَّادِسَةِ إِلَى

همچنین و از پنجم تا ششم مانند آن و از ششم تا

السَّابِعَةِ كَذٰلِكَ مَسِيرَةُ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ وَهِيَ أَعْرَضُهُنَّ وَأَشَدُّهُنَّ

هفتم همچنین راه پانصد سال و آن طبقهٔ هفتم فراخ‌تر و سخت‌تر ایشانست

حَرًّا وَأَبْعَدُهُنَّ قَعْرًا وَأَكْثَرُهُنَّ أَلْوَانًا وَأَكْبَرُهُنَّ جَمْرًا سَبْعِينَ جُزْءً

از روی گرمی و دورتر ایشانست از روی تک و بسیارتر ایشانست از روی رنگها و بزرگتر ایشانست از روی اخگر هفتاد

وَأَمَّا الطَّبَقَةُ الدُّنْيَا فَقَدْ جَازَ لَهَبُهَا الصِّرَاطَ يَمِينًا وَشِمَالًا فِي السَّمَاءِ

پس هرچونکه باشد طبقه نزدیک پس تحقیق تجاوز کرده است زبانه او صراط را راستا و چپها در آسمان

مَسِيرَةَ ثَلٰثَةِ أَمْيَالٍ فَكُلُّ طَبَقَةٍ أَشَدُّ حَرًّا وَأَكْبَرُ جَمْرًا وَأَكْثَرُ أَلْوَانِ

راه سه کروه پس هر طبقه سخت‌تر است از روی گرمی و بسیارتر از روی اخگر و بسیارتر اندوی

الْعَذَابِ مِنَ الَّتِي فَوْقَهَا بِسَبْعِينَ جُزْءًا فِي كُلِّ طَبَقَةٍ بَحْرٌ وَأَنْهَارٌ وَ

انواع عذاب از آن طبقه که بالای اوست هفتاد حصه در هر طبقه دریاست و جویهاست و

جِبَالٌ وَشَجَرٌ طُولُ كُلِّ جَبَلٍ مِنْهَا فِي السَّمَاءِ مَسِيرَةُ سَبْعِينَ أَلْفَ عَامٍ

کوهها و درختست درازی هر کوه از آن کوهها در آسمان راه هفتاد هزار ساله است

وَفِي كُلِّ طَبَقَةٍ مِنْهَا سَبْعُونَ جَبَلًا فِي كُلِّ جَبَلٍ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ

و در هر طبقه از آن هفتاد کوه است و در هر کوه از آن کوهها هفتاد هزار

شُعْبَةٍ فِي كُلِّ شُعْبَةٍ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ شَجَرَةِ ضَرِيعٍ لِكُلِّ شَجَرٍ مِنْهَا

دره است و در هر دره از آن هفتاد هزار درخت ضریع است مر هر درختی را از آن

سَبْعُونَ شُعْبَةً عَلَى كُلِّ شُعْبَةٍ مِنْهَا سَبْعُونَ حَيَّةً وَسَبْعُونَ عَقْرَبًا

هفتاد شاخ است بر هر شاخ از آن هفتاد مار و هفتاد کژدم است

طُولُ كُلِّ حَيَّةٍ مِنْهَا مَسِيرَةُ ثَلٰثِ أَمْيَالٍ فَأَمَّا الْعَقَارِبُ كَالْبَخَاتِي

درازی هر مار از آن راه سه کروه است پس هرچونکه باشد کژدمان پس همچون شتران بختی

الْعِظَامِ عَلَى كُلِّ شَجَرَةٍ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ ثَمَرٍ وَفِي كُلِّ ثَمَرٍ رَأْسُ

بزرگ است بر هر درختی از آن درختان هفتاد هزار میوه است در هر میوه سر

شَيْطَانٍ فِي جَوْفِ كُلِّ ثَمَرَةٍ مِنْهَا سَبْعُونَ دُودَةً طُولُ كُلِّ دُودَةٍ مِنْهَا

شیطان است در میان هر میوه از آن میوه هفتاد کرم است درازی هر کرم از آن کرمها

غَلْوَةٌ وَمِنْهَا ثَمَرٌ لَيْسَ فِيهِ دُودٌ وَلٰكِنْ فِيهِ شَوْكٌ وَكَانَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مقدار یک تیر پرتاب است و بعضی از آن میوه‌ها نیست در او کرم و لیکن در او خار است و بود پیغمبر

يَقُولُ إِنَّ لِجَهَنَّمَ سَبْعَةَ أَبْوَابٍ لِكُلِّ بَابٍ مِنْهَا سَبْعُونَ وَادِيًا

که می‌فرمود بدرستی دوزخ مر او را هفت در است مر هر دری را از آن درها هفتاد دشت است

قعر كل وادٍ منها مسيرة سبعين عاماً ولكل وادٍ منها سبعون

تک هر وشت ازان وشتها راه هفتاد سال است و مر هر وادی را ازان هفتاد

ألف شعبة في كل شعبة منها سبعون ألف مغارة وفي كل

هزار شاخ است در هر شاخها ازان هفتاد هزار شکاف است و در هر

مغارة سبعون ألف شق قعر كل شق منها مسيرة

شکافی ازان هفتاد هزار شکاف است هر شکاف ازانها راه

سبعين عاماً في جوف كل شق منها سبعون ألف ثعبان في

هفتاد سال است در کاوکی هر شکاف ازان هفتاد هزار اژدها است در

شدق كل ثعبان منها سبعون ألف عقرب لكل عقرب منها

هر جانب دهن هر اژدها هفتاد هزار کژدم است مر هر کژدمی را ازان

سبعون ألف فقارة في كل فقارة قلة سم لا ينتهي الكافر ولا

هفتاد هزار مهره است در هر مهره بیست کوزه زهر است نمیرسد بجای خود کافر و نه

المنافق حتى يوافي ذلك كله قال فبينما الخلائق جاثون

منافق تا که برسد بهمه اینها فرمود پیغمبر ص پس میان اوقات که خلایق استاده اند

على ركبهم وجهنم تخطر كما يخطر الجمل المغتلم قال فينادي

بر زانوی خود و حال آنکه دوزخ مضطرب است و حمله میکند چنانچه حمله میکند شتر مست فرمود پیغمبر ص پس بانگ میکند

منادٍ بصوت عالٍ فيقوم النبيون والصديقون والشهداء

ندا کننده به آواز بلند پس بخیزند پیغامبران و صدیقان و شهیدان

والصالحون ثم عرضوا عرضة ردت فيها المظالم ثم عرضوا

و صالحان پسترک پیش آورده میشوند خلایق پیش آوردنی که باز گردانیده شود دران مظالم پسترک عرض کرده شوند

الثانية فتعادلت الأرواح والأجساد وظهرت الأجساد على

عرض دوم پس عدل بایکدیگر میکنند ارواح و تنها و غالب می آیند تنها بر

الأرواح ثم عرضوا على الله الثالثة فطارت الصحف فوقعت في

روحها پسترک عرض کرده میشوند بر خدا سوم پس بپرند صحیفها می افتند در

أيدي الخلق فمن أوتي كتابه بيمينه ومنهم من أوتي كتابه بشماله

دستهای خلق پس بعضی ازایشان آنکسانیکه داده شود صحیفه بدست راست و بعضی ازایشان کسانی اند که داده میشود

ومنهم من أوتي كتابه وراء ظهره فأما الذين أوتوا كتابهم بأيمانهم

و بعضی ازایشان کسانی اند که داده میشود صحیفه او پس پشت او اما آنکسانی که داده شده است صحیفه ایشان از راست

فأعطوا نوراً من نور ربهم وهنأتهم الملائكة بكرامتهم فجازوا

پس داده شدند نوری از نور پروردگار ایشان و مبارکباد میدهند ایشانرا فرشتگان به بزرگی ایشان پس گذشتند

۴۱۵

الصراط برحمة ربهم ودخلوا جناتهم فلقيتهم خزانهم

صراط را برحمت پروردگار خود درآمدن بهشت‌ها خود را. پس ملاقی میشوند ایشانرا خزینه داران بهشت

عند ابواب جناتهم بكسوتهم ومراكبهم وبالحلية التي تبتغي

نزدیک درها بهشتهای ایشان به پوشش ایشان واسپان ایشان وبزیورها که بوده است

لهم فافترقوا الى منازلهم وانقلبوا مسرورين الى قصورهم

مر ایشانرا پس جدا شدند بسوی منزلهای خود وبرگشتند خوشحال بسوی قصورها خود

فدخلوا على ازواجهم فنظروا الى ما لا تصف السنتهم ولم تبصر

پس درآمدند بر زنان خویش پس دیدند بسوی چیزیکه نستوده است زبانهای ایشان ونديده

ابصارهم ولم يخطر على قلوبهم فاكلوا وشربوا ولبسوا حليتهم

چشمهای ایشان ونگذشته است بر دلهای ایشان پس خوردند ونوشیدند وپوشیدند زیورهای خود

ثم اعتنقوا ازواجهم ما قدر لهم ثم حمدوا خالقهم الذي اذهب

پس در بغل گرفتند زنان خود را هر چه اندازه کرده شده است ایشانرا پس حمد گفتند آفریننده خود را که برد

عنهم حزنهم وامنهم من فزعهم ويسر لهم حسابهم ثم شكروا لما

از ایشان اندوه را وایمن کرد ایشانرا از ترس ایشان وآسان کرد مر ایشانرا حساب ایشان پس شکر گفتند چیزیرا

اعطاهم ربهم فقالوا الحمد لله الذي هدنا لهذا وما كنا لنهتدي

که داد ایشانرا پروردگار ایشان پس گفتند حمد است مر خدایرا که راه راست نمود مارا باین نعمت ونبوده ایم که راه راست

لولا ان هدنا الله نقرت اعينهم بما تزودوا من دنياهم كانوا

اگر نه راه راست نمودی مارا خدای تعالی پس روشن شد چشمهای ایشان بتوشه که برداشته اند از دنیا خود بودند

موقنين مؤمنين مصدقين خائفين راجين راغبين فعند

یقین کننده ایمان آرنده راست پندارنده ترسنده امیدوارنده رغبت کننده پس نزد

ذلك نجا الناجون وهلك الكافرون واما الذين اوتوا كتابهم

آن برستند رستگاران وهلاک شدند کافران وآنکسانیکه داده شدند صحیفه

بشمالهم من وراء ظهورهم فاسودت وجوههم وانقلبت

بدست چپ ایشان و از پس پشت ایشان پس سیاه شد روهای ایشان وبرگشت

زرقا عيونهم ووسموا على خراطيمهم وعظمت اجسادهم وغلظت

کبود های چشمهای ایشان وداغ کرده شد بر بینیهای ایشان وبزرگ شد تنهای ایشان وستبر شد

جلودهم وهتفوا بويلهم حين نظروا الى كتابهم وعاينوا

پوستهای ایشان وندا کرده شدند به هلاکت خویش وقتیکه نظر کردند بسوی صحیفه خود ودیدند

ذنوبهم لم يغادروا صغيرة ولا كبيرة الا وجدوها مثبتة

گناهان خود ونگذاشتند هیچ گناه خورد را ونه بزرگ را مگر یافتند آنرا نوشته شده

۴۱۶

فِي كُتُبِهِمْ نَهَمٌ كَاسِفٌ بَالُهُمْ سَيِّئٌ ظَنُّهُمْ شَدِيدٌ رُعْبُهُمْ كَثِيرٌ

در صحیفه‌های خود پس ایشان تیره است دلهای ایشان بد است گمان ایشان سخت است ترس ایشان بسیار است

هَمُّهُمْ مُنَكَّسَةٌ رُؤُوسُهُمْ خَاشِعَةٌ أَبْصَارُهُمْ خَاضِعَةٌ رِقَابُهُمْ

اندوه ایشان نگونست سرهای ایشان خیره است چشمهای ایشان فرو افکنده گردنهای ایشان

يُسَارِقُونَ النَّظَرَ إِلَى نَارِهِمْ لَا يَرْتَدُّ إِلَيْهِمْ طَرْفُهُمْ لِأَنَّهُمْ عَايَنُوا

می دزدند نظر بسوی آتش ایشان باز نمیگردد بسوی ایشان نظر ایشان زیراکه بدرستی ایشان دیدند

أَمْرًا عَظِيمًا كَبِيرًا مُفْظِعًا جَلِيلًا طَامًّا مُكْرِبًا مُفْزِعًا مُرْعِبًا

کارے بزرگ کلان ترساننده بزرگ غالب بر هر حادثه بکربا سخت غم آرنده و کنده نفس را ترساننده

مُحْزِنًا مُخْشِئًا مُهِمًّا لِلْقُلُوبِ وَلِلْعُيُونِ مُبْكِيًا فَأَقَرُّوا بِالْعُبُودِيَّةِ

خوار کننده اندوه آرنده دلها را و مر چشمها را گریاننده پس اقرار کردند به بندگی

لِرَبِّهِمْ وَاعْتَرَفُوا بِذُنُوبِهِمْ وَكَانَ اعْتِرَافُهُمْ عَلَيْهِمْ نَارًا وَعَارًا

مر پروردگار خود را و قبول کردند گناهان خود را و بوده است اعتراف ایشان بر ایشان آتشی و ننگی

وَحُزْنًا وَشَقَاءً وَإِلْزَامًا وَسَخَطًا قَالَ فَبَيْنَمَا الْقَوْمُ بَيْنَ يَدَيْ

و اندوهی و بد بختی و لازم گردانیدن بر ایشان حجت را و غضب فرمود پیغمبر پس در میان اوقات قوم پیش

رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ جَاثُونَ عَلَى رُكَبِهِمْ بِذُنُوبِهِمْ مُعْتَرِفُونَ زُرْقًا

پروردگار خود ایستاده اند بر زانوهای خود بگناهان خود اعتراف کننده کبود است

أَعْيُنُهُمْ لَا يُبْصِرُونَ هَاوِيَةٌ قُلُوبُهُمْ فَلَا يَعْقِلُونَ مُرْتَجِفَةٌ

چشمهای ایشان که نمی بینند افتاده است دلهای ایشان پس نمیدانند چیزی را لرزنده است

أَوْصَالُهُمْ فَلَا يَتَكَلَّمُونَ مُنْقَطِعَةٌ أَرْحَامُهُمْ فَلَا يَتَوَاصَلُونَ

بندهای ایشان پس سخن نمیکنند بریده است رحمهای ایشان پس پیوند نمیکنند با یکدیگر رحم را

فَلَا أَنْسَابَ بَيْنَهُمْ يَوْمَئِذٍ وَلَا يَتَسَاءَلُونَ أُصِيبُوا فِي أَنْفُسِهِمْ

پس نیست نسبها در میان ایشان این روز و نمی پرسند یکدیگر را رسانیده شده است ایشان را مصیبت در نفسها

فَلَا يُجْبَرُونَ وَيَسْأَلُونَ الرَّجْعَةَ فَلَا يُجَابُونَ قَدْ أَيْقَنُوا بِمَا

پس اصلاح نمی پذیرند و میخواهند بازگشت را پس جواب نمییابند تحقیق یقین کردند بچیزی که

كَانُوا يُكَذِّبُونَ فَهُمْ عِطَاشٌ لَا يُرْوَوْنَ وَجِيَاعٌ لَا يُشْبَعُونَ

بوده اند دروغ میپنداشتند او را پس ایشان تشنه اند که سیراب نمیشوند و گرسنه اند سیر نمیشوند

وَعُرَاةٌ لَا يُكْتَسَوْنَ مَغْلُوبُونَ لَا يُنْصَرُونَ مَحْزُونُونَ مَسْلُوبُونَ

و برهنه اند که نمی پوشند مغلوب اند یاری داده نمیشوند اندوهناک اند تاراج کرده شده اند

مَغْبُونُونَ أَنْفُسَهُمْ وَأَهْلِيهِمْ وَأَمْوَالَهُمْ وَمَكَاسِبَهُمْ قَالَ

زیان کرده شده اند در نفسهای خود و اهل خود و مالهای خود و کسبهای خود فرمود پیغمبر

فبينما القوم كذلك اذا امر الله تعالى خزنة جهنم ان يخرجوا منها

پس در اوقات که قوم چنان اند ناگاه امر کند خدا تعالی نگاهبان دوزخ را اینکه برآیند ازان دوزخ

ومعهم اعوانهم وان يحملوا ادواتهم من السلاسل والاغلال والمقامع

و یاری دهندهای ایشان و اینکه بردارند آلتهای خود از زنجیرها و طوقها و چنگلها

فيخرجوا منها على ناحية ينتظرون بما يؤمرون قال فلما نظر

پس برآیند فرشتگان ازان دوزخ بسوی گوشه منتظر میباشند بچه امر کرده شوند پس هرگاه که نظر کرد

اليهم الاشقياء وعاينوا وثاقهم وثيابهم عضوا ايديهم فاكلوا

بسوی ایشان بدبختان و دیدند بندهای ایشان و جامهای ایشان را گزیدند دستهای خود را پس خوردند

انامله وهتفوا بويلهم وفاضت دموعهم وزلزلت اقدامهم

سر انگشتان خود را و فریاد کردند بهلاکت خود و روان شد اشکهای ایشان و لرزید پاهای ایشان

وايسوا من كل خير فيقول خذوهم فغلوهم ثم الجحيم صلوهم

و نا امید شدند از هر نیکی پس میفرماید خدا تعالی بگیرید ایشان را پس طوق کنید و در گردنهای ایشان پس در دوزخ

ثم في سلسلة فاوثقوهم قال فمن شاء الله ان يلقيه في تلك

پس در زنجیرها سخت بربندید ایشان را گفت پیغمبر پس کسانی را که خواهد خدا تعالی اینکه بیندازد آنها را در آن

الاطباق دعا خزانها فقال لهم خذوهم فابتدر الى كل انسان

طبقها دوزخ خواند نگاهبانان آنها را پس فرمود ایشان را بگیرید آن کسانی را پس جستی کرد بسوی هر آدمی

منهم سبعون ملكا فشدوا وثاقهم وجعلوا الاغلال الثقال

ازان فرشتگان هفتاد فرشته پس سخت کردند بندهای ایشان را و گردانیدند طوقهای گران را

في اعناقهم والسلاسل في مناخرهم فخنقوا وجمعوا بين نواصيهم

در گردنهای ایشان و زنجیرها در سوراخهای بینیهای ایشان پس گلو گرفته شدند و جمع کرده شدند میان پیشانی

واقدامهم من وراء ظهورهم فتكسرت صلابهم قال فلما فعل

و پایهای ایشان از پشت ایشان پس شکست پشتهای ایشان فرمود پیغمبر پس هرگاه که کرده شد

ذلك بهم شخصت ابصارهم وانتفخت اوداجهم واحترقت

آن عذاب بایشان خیره شد چشمهای ایشان و آماسید رگهای گردن ایشان و سوخت

لحوم رقابهم وسلخت عروقهم واشتعل حر الاغلال في رؤسهم

گوشتهای گردنهای ایشان و چرم دور کرده شد از رگهای ایشان و شعله زد گرمی طوقها در سرهای ایشان

فغلت منها ادمغتهم ففاضت على جلودهم حتى وقعت على

پس جوشید ازان گرمی دماغهای ایشان پس ریخت آن مغز بر پوستهای ایشان تا آنکه افتاد بر

اقدامهم فتساقطت منها جلودهم واخضرت منها لحومهم

پاهای ایشان پس ریخت آن چرمهای ایشان و سبز کننده شد ازان گوشتهای ایشان

فسال منها صديدهم فلما جعلت الاغلال في اعناقهم ملأت

پس روان شد از آن ریم ایشان پس هرگاه انداخته شد طوقها در گردنهای ایشان پر شد

ما بين مناكبهم الى آذانهم فاحترقت لحامهم وتقطعت

میان دوشهای ایشان تا گوشهای ایشان پس سوخت گوشتهای ایشان و بریده

شفاههم وبدت انيابهم والسنتهم بصوت وصراخ وهم

لبهای ایشان را و ظاهر شد دندانهای ایشان و زبانهای ایشان با آوازی و فریادی و شوری

لها لهب عال يجري حرها يجري الدم في عروقهم بحو فتجري

مر آن طوقها را زبانه هست بلند روان میشود گرمی او مثل روان شدن خون در رگهای ایشان و آن طوقها کاواک اند

فلا لها لهب النار فبلغ حر تلك الاغلال قلوبهم فسلخت حتى

در کاواکی آنها زبانهٔ آتش پس میرسد گرمی آن طوقها دلهای ایشان را پس ور میشود گرم آن دلها تا

بلغت حناجرهم فاشتد خناقهم وانقطعت اصواتهم وقد فنيت

آنکه به گلوها میرسد ایشان و سخت میشود گرفتگی گلوهای ایشان و بریده شد آوازهای ایشان و فنا شد

جلودهم فبينما هم كذلك امر الله تعالى خزنة جهنم ان يكسوهم

پوستهای ایشان پس میان اوقات ایشان چنین اند امر کرد خدا تعالی نگاهبانان دوزخ را که بپوشانند آن

ثيابا قال فلبسوا ثيابهم وسرابيلهم شديدا سوادها ومنتنا

جامها گفت پس پوشانیده شوند جامهای ایشان و پیراهنهای ایشان سخت است سیاهی آن و گنده است

ريحها وخشنا مسها تلظى من شدة حرها لو وضعت على

بوی او و سخت است سودن آن زبانه میزند از سختی گرمی خود اگر نهاده شود بر

جبال الارض اذابتها قال ثم يقول الله عز وجل لخزنة جهنم

کوههای زمین هر آینه گداز دهد آنها را فرمود پیغمبر پس میگوید خدا تعالی مر خازنان دوزخ را

سوقوهم الى منازلهم قال فياتون بسلاسل اخر اطول واغلظ

برآرید ایشان را بسوی منزلهای ایشان فرمود پیغمبر پس می آرند زنجیرهای دیگر درازتر از آن و سطبرتر

من الاولى او يقوا فيها قال فياخذ كل ملك سلسلة من تلك

از آن زنجیرها که بسته شده بودند در آن فرمود پیغمبر پس میگیرد هر فرشته زنجیری از آن

السلاسل فيقرن فيها امة من الامم ثم يضع طرفها على عاتقه

زنجیرها پس می بندد در آن گروهی از گروهها را پس مینهند جانب آن زنجیر بر گردن

فيسوقهم طهرة ثم ينطلق بهم مسحوبين على وجوههم في ذلو

خود پس میگرداند بجانب ایشان پشت خود پس میبرد ایشان را در حال کشیده شده اند بر رویها خود در پس

كل امة منهم سبعون الف ملك يضربونهم بمقامع حتى

هر گروه از ایشان هفتاد هزار فرشته اند میزنند ایشان را بچکشهای که آهن اند تا

يأتوا بهم جهنم فيقفوا بهم عليها قال ثم تقول لهم الملئكة هذه

آورند ايشانرا بران دوزخ پس استاده ميكنند ايشانرا بران دوزخ فرمود پيغمبر پستر ميگويند مر ايشانرا فرشتگان اين

النار التي كنتم بها تكذبون أفسحر هذا أم أنتم لا تبصرون

آتش آن آتشي است كه بوديد شما دروغ مي پنداشتيد او را آيا سحر است اين يا شما نمي بينيد

اصلوها فاصبروا أو لا تصبروا سواء عليكم إنما تجزون ما كنتم

درآئيد آن آتش را پس صبر كنيد يا صبر نكنيد برابر است بر شما جزا داده نميشود مگر چيزيكه بوديد شما

تعملون قال فلما أوقفوا عليها فتحت لهم أبوابها وكشف عنها

عمل ميكرديد فرمود پيغمبر پس هرگاه ايستانيده كرده شوند بران دوزخ گشاده شود مر ايشانرا درهاي وي برداشته شود از وي

غطاؤها فتسعرت والهبت نارها فخرج منها دخان شديد مع

پرده او پس جوشيد آن دوزخ و زبانه زد آتش او پس مي برآيد از آن دود سخت با

شرر كعدد نجوم السماء فطارت الى السماء مقدار سبعين عاما

شرارهاي بشمار ستارهاي آسمان پس بپريد آن شرارهاي بسوي آسمان مقدار هفتاد ساله راه

ثم رجع ذلك فوقع على رؤسهم فاحترقت أشعارهم وانقلعت

پستر باز ميگردد آن پس مي افتد بر سرهاي ايشان پس ميسوزد موهاي ايشان و مي گسستند كلهاي

جماجمهم قال ثم صرخت جهنم بأعلى صوتها الي يا أهل النار الي

سرهاي ايشان فرمود پيغمبر پستر آواز ميكند دوزخ باواز بلند خود بسوي من بيائيد اي

يا أهل النار أما وعزة ربي لا نتقمن منكم ثم قالت الحمد لله الذي

اهل دوزخ آگاه باشيد سوگند بعزت پروردگار خود هر آئينه انتقام ميگيرم از شما پستر ميگويد حمد است مر خدايرا

جعلني أغضب لغضبه وينتقم بي من أعدائه رب ذي جبر

كه گردانيد مرا غضبناك ميشوم از جهت غضب او و انتقام ميگيرد به من از دشمنان خود اي پروردگار صاحب جبر

الى جبري وقوة الى قوتي قال فتخرج منها ملائكة أمم فيستقبل

بسوي جبر من و قوت بسوي قوت من فرمود پيغمبر پس مي برآيد از آن دوزخ فرشتگان ديگر پس پيش مي آيد

كل واحد منهم أمة من الأمم فيرفعهم براحته فيكبهم في جهنم

فرشته از آنها گروهي را از گروههاي پس مي بردارد ايشانرا بكف دست پس مي اندازد ايشانرا در دوزخ

على وجوههم فيهوون على رؤسهم مقدار سبعين عاما من قبل

برروبهاي ايشان پس فرود مي روند بر سرها سوي خود مقدار هفتاد ساله راه پيش از

أن يبلغوا رؤس جبالها قال واذا بلغوا رؤس جبالها لم يستقروا

آنكه برسند سرهاي كوههاي آن دوزخ فرمود پيغمبر پس وقتيكه ميرسند سرهاي كوههاي آن دوزخ قرار نميگيرند

عليها حتى يبدل لكل انسان منهم سبعون جلدا قال فأول اكله

بر آنها تا آنكه بدل كرده ميشد مر آدمي را از آن اهل دوزخ هفتاد پوست فرمود پيغمبر نخستين لقمه

۴۲۱

يأكلون على رؤوس تلك الجبال أكلة من الزقوم ظاهرة حرارتها

که میخورند بر سر آن کوهها لقمه از زقوم که ظاهر است گرمی او

شديدة حرارتها كثير شوكها قال فبينما هم يمضغون أكلتهم

و سخت است گرمی او بسیار است خار او فرمود پیغمبر ﷺ پس میان اوقات که ایشان میخایند لقمه خود را از زقوم

تلك إذا أتتهم الملائكة يضربونهم بمقامعهم فتكسرت عظامهم

ناگاه می آیند ایشانرا فرشتگان میزنند ایشانرا بچگلهای که با ایشانست پس شکسته شود استخوانهای ایشان

ثم أخذوا بأرجلهم فألقوهم في جهنم فهووا على رؤوسهم مقدار

پس گرفته میشوند بپایهای ایشان پس می اندازند ایشانرا در دوزخ پس فرو میروند بر سرهای ایشان بمقدار

سبعين عاما من قبل أن يتقاروا في شعابها قال فما تقاروا في

هفتاد سال راه از پیش آنکه قرار گیرند در دره های آن کوه فرمود پیغمبر ﷺ پس قرار نگیرند در

شعابها حتى يبدل لكل إنسان منهم سبعون جلدا قال وأكلتهم

دره های آن کوه تا آنکه بدل کرده میشود هر آدمی را از ایشان هفتاد پوست فرمود پیغمبر ﷺ و لقمه ایشان

تلك في أفواههم لا يستطيعون أن يسيغوها قال فيجمع الأكلة

آن زقوم باقیست در دهانهای ایشان نمیتوانند فرو برد آنرا فرمود پیغمبر ﷺ پس جمع میشود لقمه

والقلب عند الحلق فيغصون بها فيستغيث كل إنسان منهم

و دل نزدیک گلو پس گلو گرفته میشود بآن پس فریاد میکند هر آدمی از ایشان

بالشراب فإذا في تلك الشعاب أودية تنصب إلى جهنم قال

بآب پس بدرستی در آن دره ها رودها اند که میریزند بسوی دوزخ فرمود پیغمبر ﷺ

فينطلقون يمشون حتى يردوها فيكبوا عليها يشربون منها

پس روان میشوند و میروند تا آنکه فرود می آیند بآن رودها پس بر روی افتند برای آنکه بنوشند از آن

قال فينقطع جلود وجوههم فتقع فيها قال فلا يستطيعون

فرمود پس کنده میشود پوست های روهای ایشان پس می افتد در آن چشمه فرمود پیغمبر ﷺ نمیتوانستند

أن يشربوا منها قال فيعرضون عنها إعراضة فتدركهم الملائكة

اینکه بنوشند از آن چشمه فرمود پیغمبر ﷺ پس روی گردانند از آن چشمه گردانیدنی پس در رسند ایشانرا فرشتگان

وهم منكبون على تلك العيون فيضربونهم فتكسر عظامهم ثم

و حال آنکه ایشان بر روی افتاده اند بر آن چشمها پس میزنند فرشتگان ایشانرا پس شکسته میکنند استخوانهای ایشان

يأخذون بأرجلهم فيلقونهم في جهنم فيهوون على رؤوسهم مقدار

میگیرند پایهای ایشانرا پس می اندازند ایشانرا در دوزخ پس فرو می روند نگونسار مقدار

أربعين ومائة عام في لهب ودخان شديد من قبل أن يتقاروا في

یکصد و چهل سال راه در زبانه و دود سخت از پیش آنکه قرار گیرند در

أوديتها قال فلا يتقارون في أوديتها حتى يبدل لكل انسان

رودهای دوزخ فرمود پیغمبر قرار نگیرند در وادیهای آن تا که بدل کرده میشود مر هر آدمی را

منهم سبعون جلدا قال ومنتهى تلك العيون في تلك الأودية

از ایشان هفتاد پوست فرمود پیغمبر و نهایت آن چشمه‌ها در آن رودها است

قال فيشربون منها فإذا هي حميم فلا يتقار في بطونهم حتى يبدل

فرمود پیغمبر پس مینوشند از آن چشمه‌ها پس ناگاه آن آبیست گرم پس قرار نگیرند در شکمهای ایشان تا که بدل

الله لكل انسان منهم سبعة جلود قال فإذا تقار في بطونهم

خدای تعالی مر هر آدمی را از ایشان هفت پوست فرمود پیغمبر پس وقتیکه قرار بگیرد آن آب گرم در اندرونها

قطع أمعاءهم ثم خرجت من مقاعدهم وجرى باقية في عروقهم فذاب

ببرد روده‌های ایشان را پس بیرون برآید از مقعدهای ایشان و روان میشود باقی آن آب در رگهای ایشان پس

لحومهم وتصدعت عظامهم وأدركتهم الملائكة فضربت

گوشتهای ایشان و بشکند استخوانهای ایشان و در میرسند ایشان را فرشتگان پس میزنند بر

وجوههم وأدبارهم ونكستهم بمقامعهم لكل مقمع منها ثلاثمائة

رویهای ایشان و پسهای ایشان و سرهای ایشان بچنگلهای خود مر هر چنگل را از آن سیصد

وستون حرفا فإذا ضربت بها رؤوسهم انقلعت جماجمهم وتكسرت

و شصت تیزی هست پس وقتیکه میزنند بآن سرهای ایشان را کنده میشود کلهای سر ایشان و میشکند

أصلابهم وسحبوا في النار على وجوههم حتى توسطوا جحيمهم فاشتعلت

پشتهای ایشان و کشیده میشوند در آتش بر رویهای خود تا میروند در میانه دوزخ پس می‌افروزد

النار في جلودهم وتلعت في آذانهم تخرج لهبها من مناخرهم

آتش در پوستهای ایشان و پراکنده میشود و میزنند در گوشهای ایشان پس می‌برآید زبانه آواز سوراخهای

وأضلاعهم ويتفجر الصديد من أجسادهم وخرجت أعينهم

و استخوان پهلوهای ایشان شکافته میشود ریم از تنهای ایشان و می‌برآید چشمهای ایشان

فتعلقت على خدودهم ثم قرنوا مع شياطينهم الذين كانوا

پس آویزان میشود بر رخسارهای ایشان پس ترک بند کرده میشود با شیطانهایی که بوده اند

يطغونهم وآلهتهم التي كانت مستغاثهم فالقوا في أماكن

اطاعت میکردند ایشان را و با خدایان که بوده اند طلب فریادرسی کرده شده ایشان پس انداخته میشوند در جاهای

ضيقة مقرنين فهتفوا بويلهم ثم جيء بأموالهم فأحميت

تنگ بهم بند کرده شده با شیاطین پس فریاد میکنند هلاکت خویش پس ترک آورده شود مالهای ایشان پس

في نار جهنم فكويت بها جباههم وجنوبهم ووضعت على ظهورهم

در آتش دوزخ پس داغ کرده میشود بآن پیشانیهای ایشان و پهلوهای ایشان و نهاده شود بر پشتهای ایشان

فخرجت من بطونهم فهم اولياء جهنم وقرناء الشياطين

پس می براید از شکمهای ایشان پس ایشان صاحبان دوزخ اند و نزدیکان شیاطین

والحجارة وعلقوا الخطايا هم كالجبال ليشتد عليهم العذاب

و سنگهای و آویخته میشوند بگناهان خود که همچون کوه هست تا سخت شود برایشان عذاب

فطول احدهم مسيرة شهر وعرضه مسيرة خمسة ايام وغلظه

پس درازی یکی از ایشان راه یکماه و پهنای او راه پنجروز و سطبری او

مسيرة ثلثة ليال ورأسه مثل الاقرع وهو جبل باقصى الشام في

راه سه روز و شب و سراو مانند اقرع و آن کوهی هست در سرحد شام در

فيه اثنان وثلثون نابا قد خرج بعضها من رأسه وبعضها

دهن آن کوهی سی و دو پشک باشند تحقیق برآمده هست بعضے از آن پشک از سراو و بعضے

من اسفل لحيته وانفه مثل الرابية العظيمة طول شعر رأسه وغلظه

از زیر ریش او و بینی او مانند پشته بزرگ درازی موی سراو و سطبری او

مثل شجرة الارز وكثرته كآجام الدنيا وشفته العليا قالصة

مانند درخت صنوبر و انبوهی او همچو بیشه دنیا ولب بالا او کشیده شود بجانب بال

والسفلى تسعون ذراعا وطول يده مسيرة عشر ايام وغلظها

ولب پایین نود گز و درازی دست او راه ده روز و سطبری آن دست

مسيرة يوم وفخذه مثل ورقان وغلظ جلده اربعون ذراعا

راه یکروز و ران او مانند ورقان و سطبری او چهل گز

بذراعه وطول ساقه مسيرة خمس ليال وغلظها مسيرة يوم كل

بگزهای او و درازی ساق او راه پنج شبانروز و سطبری او راه یکروز تمام هر

حدقة له مثل حراء وهو جبل بمكة اذا صب فوق رأسه القطران

حدقه چشم او مانند کوه حرا هست و آن کوهیست در مکه وقتیکه ریخته میشود برسراو مس گداخته

اشتعلت فيه النار فلم تزد الا التهابا قال وكان يقول صلى الله عليه

شعله میزند دران آتش پس زیاده نمیشود مگر از روی زبانه گفت راوی و بوده است میگفت پیغمبر

والذي نفسي بيده لو ان رجلا اخرج من النار بجر سلسلة مغلولة يده

سوگند بکسے که نفس من بدست قدرت اوست اگر یک مردی بیرون آید از دوزخ که میکشد زنجیر را بسته شده باشد دست او

الى عنقه في عنقه الاغلال وفي رجليه الكبول لرأه الخلائق

با گردن او در گردن او طوقها و در هر دو پاهای او بندها پس هر که ببیند او را خلائق

لانهزموا هنه وفروا منه كل مفر قال فمن شدة حرها وغمها

هر آینه هزیمت خورند از آن و بگریزند از و در هر جای گریز فرمود پیغمبر از سختی گرمی آن دوزخ و غم آن

۴۲۳

أوديتها قال فلا ينفذون في أوديتها حتى يبدل لكل إنسان
رودهای دوزخ فرمود پیغمبر ﷺ قرار نمیگیرند در وادیهای آن تا که بدل کرده میشود هر آدمی را

منهم سبعون جلدا قال ومنتهى تلك العيون في تلك الأودية
از ایشان هفتاد پوست فرمود پیغمبر ﷺ و نهایت آن چشمه‌ها در آن رودها است

قال فيشربون منها فإذا هي حميم فلا يقار في بطونهم حتى يبدل
فرمود پیغمبر ﷺ پس مینوشند از آن چشمه‌ها پس ناگاه آن آبیست گرم پس قرار نمیگیرد در شکمهای ایشان تا که بدل

الله لكل إنسان منهم سبعة جلود قال فإذا يقار في بطونهم
خدایتعالی کند هر آدمی را از ایشان هفت پوست فرمود پیغمبر ﷺ پس وقتیکه قرار میگیرد آن آب گرم در اندرون

قطع أمعاءهم ثم خرجت من مقاعدهم وجرى باقيه في عروقهم فذاب
ببرد رودهای ایشانرا پس بیرون برآید از مقعدهای ایشان و روان میشود باقی آن آب در رگهای ایشان پس

لحومهم وتصدعت عظامهم وأدركتهم الملائكة فضربت
گوشتهای ایشان و بشکند استخوانهای ایشان و در رسند ایشانرا فرشتگان پس میزنند بر

وجوههم وأدبارهم ورؤسهم بمقامعهم لكل مقمع منها ثلثمائة
رویهای ایشان و پسهای ایشان و سرهای ایشان بچنگکهای خود هر یک چنگک را از آن سیصد

وستون حرفا فإذا ضربت بها رؤسهم انقلعت جماجمهم وتكشف
و شصت تیزی است پس وقتیکه میزنند با آن سرهای ایشانرا کنده میشود کلهای سر ایشان و ...

أصلابهم ويسحبون في النار على وجوههم حتى توسطوا جحيمهم فاستعرت
پشتهای ایشان و کشیده میشوند در آتش بر رویهای خود تا میروند در میانه دوزخ پس می افروزد

النار في جلودهم ولتعبث في آذانهم تخرج لهبها من مناخرهم
آتش در پوستهای ایشان و پراگنده میشود و میزنند در گوشهای ایشان پس می برآمد زبانه از راه سوراخهای بینی

وأضلاعهم وتبحر الصديد من أجسادهم وخرجت أعينهم
و استخوان پهلوهای ایشان شگافته میشود ریم از تنهای ایشان و می برآید چشمهای ایشان

فتعلقت على خدودهم ثم قرنوا مع شياطينهم الذين كانوا
پس آویزان میشود بر رخسارهای ایشان پس ترک بند کرده میشود با شیطانهایی که بوده اند

يطغونهم وآلهتهم التي كانت يستغاثهم فألقوا في أماكن
اطاعت میکردند ایشانرا و با خدایانیکه بوده اند طلب فریادرسی کرده شده ایشان پس انداخته میشوند در جاهای

ضيقة مقرنين فهتفوا بويلهم ثم يجئ بأموالهم فأحميت
تنگ بهم بند کرده شده با شیاطین پس فریاد میکنند هلاکت خویش پس آورده شود مالهای ایشان پس

في نارهم فكويت بها جباههم وجنوبهم ووضعت على ظهورهم
در آتش دوزخ پس داغ کرده میشود با آن پیشانیهای ایشان و پهلوهای ایشان و نهاده میشود بر پشتهای ایشان

تخرجت من بطونهم فهم اولياء جهنم وقرناء الشياطين

پس می برآید از شکمهای ایشان پس ایشان صاحبان دوزخ اند و نزدیکان شیاطین

والحجارة وعلقوا بخطاياهم كالجبال ليشتد عليهم العذاب

و سنگهای و آویخته میشوند بگناهان خود که همچون کوه هست تا سخت شود بر ایشان عذاب

فطول احدهم مسيرة شهر وعرضه مسيرة خمسة ايام وغلظه

پس درازی یکی از ایشان راه یکماه و پهنای او راه پنج روز و سطبری او

مسيرة ثلثة ليال ورأسه مثل الاقرع وهو جبل باقصى الشام في

راه سه روز و شب و سر او مانند اقرع و آن کوهی است در سرحد شام در

فيه اثنان وثلثون نابا قد خرج بعضها من رأسه وبعضها

و دهن آن کو در فی سی و دو نیش باشد تحقیق برآمده است بعضے از آن نیش از سر او و بعضے

من اسفل لحيته وانفه مثل الرابية العظيمة طول شعر رأسه وغلظه

از زیر ریش او و بینی او مانند پشته بزرگ درازی موی سر او و سطبری او

مثل شجرة الارز وكثرته كآجام الدنيا وشفته العليا قالصة

مانند درخت صنوبر و انبوهی او همچو بیشه دنیا و لب بالا او کشیده شود بجانب بالا

والسفلى تسعون ذراعا وطول يده مسيرة عشرة ايام وغلظها

و لب پائین نود گز و درازی دست او راه ده روز و سطبری آن دست

مسيرة يوم وفخذه مثل ورقان وغلظ جلده اربعون ذراعا

راه یکروز و ران او مانند ورقان و سطبری او چهل گز

بذراعه وطول ساقه مسيرة خمس ليال وغلظها مسيرة يوم كل

بگزهای او و درازی ساق او راه پنج شبانروز و سطبری او راه یکروز تمام هر

حدقة له مثل حراء وهو جبل بمكة اذا صب فوق رأسه القطران

حدقه چشم او مانند کوه حرا است و آن کوهیست در مکه و وقتیکه ریخته میشود بر سر او مس گداخته

اشتعلت فيه النار فلم تزد الا التهابا قال وكان يقول صلى الله عليه

شعله میزند در آن آتش پس زیاده نمیشود مگر از روی زبانه گفت راوی و بوده است میگفت پیغمبر

والذي نفسي بيده لو ان رجلا خرج من النار يجر سلسلة مغلولة يده

سوگند آنکسی که نفس من بدست قدرت اوست اگر بدستی مردی برآید از دوزخ که میکشد زنجیر بسته شده دستهای او

الى عنقه في عنقه الاغلال وفي رجليه الكبول لرآه الخلائق

تا گردن او در گردن او طوقها و در هر دو پاهای او بندها پس هر که ببیند او را خلائق

لانهزموا عنه وفروا منه كل مفر قال فمن شدة حرها وغمها

هر آینه هزیمت خورند ازو و بگریزند ازو در هرجای گریز فرمود پیغمبر از سختی گرمی آن دوزخ و غم آن

وألوان عذابها وضيق منازلها أخضرت لحومهم وتصدعت
و رنگهای عذاب و تنگی جایهای او سبز میشود گوشتهای ایشان و می شکند
عظامهم وذابت أدمغتهم فسالت على جلودهم واحترقت فقطعت
استخوانهای ایشان و میگدازد مغزهای ایشان پس سیر میرود بر پوستهای ایشان و میسوزد ان پس جدا میشود
أوصالهم فسال منها صديدهم فتدودت أجسادهم وسمنت
بندهای ایشان پس روان میشود از ان ریم ایشان پس کرم میکنند تنهای ایشان و فربه میشود
ديدانهم وصارت مثل حمار الوحش لها أظافير مثل أظافير النسور
کرمهای ایشان و میگردند مانند خر وحشی مر کرمهای را ناخنهاست مانند ناخن کرکسان
والعقبان تنشد ما بين جلودهم ولحومهم وتنهشهم وتزفر زفرة
و عقابان سخت میروند میان پوستهای ایشان و گوشتهای ایشان و میگزند ایشانرا و فریاد میکنند
وتتردد كما تتردد الوحش المذعورة يأكلن لحومهم ويشربن
و میگردند چنانچه میگردد وحشی ترسانده شده میخورند گوشتهای ایشان و مینوشند
دماءهم ليس لها مأكل ولا مشرب غيره ثم تأخذهم الملائكة
خونهای ایشان که نیست مر ایشانرا خوردن و نوشیدن ورای و پس میگیرد ایشانرا فرشتگان
فتسحبهم على وجوههم على الجمر والحجارة كأنها أسنة مستعدين
پس میکشند ایشانرا بر رویهای ایشان بر اخگرها و سنگها چنانکه گویا نیزه هاست در [illegible]
منطلقين بهم إلى بحر جهنم مسيرة سبعين عاما فلا يبلغونه
آنجا که برند ایشانرا بسوی دریای دوزخ راه هفتاد سال پس نمیرسند آن دریا را
حتى تتقطع أوصالهم وتبدل جلودهم في كل يوم سبعين ألف
تا آنکه بریده میشود بندهای ایشان و بدل کرده میشود پوستهای ایشان در هر روز هفتاد هزار
مرة فإذا انتهوا بهم إلى خزنة أخذوا بأرجلهم فقذفوهم فيه
بار پس وقتیکه میرسند ملایکه با ایشان به نگاهبانان بحر دوزخ میگیرند آن خازنان پایهای آن دوزخیان
فلا يعلم أحد قعر ذلك البحر إلا الذي خلقه وقد قيل إنه مكتوب
پس نمیداند هیچ کسی تک آن دریا مگر آن کسیکه آفریده است اورا و تحقیق گفته شده بدرستی نوشته شده
في بعض أسفار التوراة أن بحر الدنيا عند بحر جهنم كعين صغيرة
در بعضی سفرهای توریت بدرستی دریای دنیا نزدیک دریای دوزخ همچون چشمه خورد است
في ساحل بحر الدنيا فإذا قذفوا فيه وجدوا أمس العذاب فالبعض
در کنار دریا دنیا پس وقتیکه انداخته شوند دوزخیان در آن دریا و بیابند سوختن عذاب را میگویند بعضی
لبعض كأنما الذي عذبنا به قبل هذا حلم فلا يغمسون مرة
مر بعضی را چنانستی آن عذاب که عذاب کرده شده ایم با آن پیش از این خواب بود [illegible] پس غوطه داده میشوند

در بعضه

ويرتفعون ويغلي ويقذفهم سبعين باعا بعد كل باع كبعد

دمی برآید پس جوش شد دریا پس می اندازد ایشان را هفتاد کلاج دوری هر کلاج همچو دوری

المشرق من المغرب ثم تسوقهم الملائكة بمقامعهم فتضربونهم

جای برآمدن آفتاب از فرو رفتن آن پس ترک میرانند ایشان را فرشتگان بچنگکهای خود پس میزنند ایشان را

بها فترددونهم الى قعرها مسيرة سبعين عاما منها طعامهم

بآن پس باز میگردانند ایشان را بسوی تک آن دریا هفتاد ساله راه از آن دریاست خوراک ایشان

وشرابهم فيرتفعون من قعرها مقدار اربعين ومائة عام

و آب ایشان پس برآیند از تک آن دریا مقدار یکصد و چهل ساله راه

يريد احدهم ان يتنفس فيستقبله الملائكة بمقامعهم

پس میخواهد یکی از ایشان اینکه دمی گیرد پس پیش می آیند فرشتگان بچنگکهای خویش

متبادرين اليه لضربه غير انه يذكر انه اذا رفع راسه

در آنحال که پیشی کننده اند بسوی ایشان از برای زدن ایشان جز این که ذکر کرده شده است بدرستی آن

وقع على راسه سبعون الف مقمع لا يخطئه شيء منها فيردده

می افتد بر سر او هفتاد هزار چنگک که خطا نمیکند چیزی از آن پس باز میگرداند

سبعين باعا في قعرها كل باع كبعد المشرق من المغرب قال

او را هفتاد کلاج در تک آن دریا هر کلاجی از آن کلاجها همچو دوری مشرق از مغرب فرمود

فهم فيها ما شاء الله من ذلك حتى تاكل لحومهم وعظامهم

پس ایشان در آن دریا باشند مادامیکه خواسته است خدای تعالی از آن تا اکل میشود گوشتهای و استخوانهای ایشان

تبقى ارواحهم فتضرب موجه سبعين عاما ثم تنبذهم الى

و باقی ماند ارواح ایشان پس میزنند ایشان موج آن دریا هفتاد ساله را پس ترک می اندازد ایشان را بسوی

ساحل من سواحله فيه سبعون الف مغارة في جوف كل مغارة

کناره از کنارهای خود در آن کنار هفتاد هزار غار است در کاواکی هر غار

سبعون الف شق كل شق منها مسيرة سبعين عاما في جوف

هفتاد هزار پاریدگی است هر پاریدگی از آنها راه هفتاد ساله است در کاواکی

كل شق منها سبعون الف ثعبان طول كل ثعبان منها سبعون

هر پاریدگی از آن هفتاد هزار اژدها ست درازی هر یک اژدها از آن هفتاد گز ست

ذراعا لكل ثعبان منها سبعون نابا في كل ناب منها قلة سم

هر اژدها را از آنها هفتاد نیش است در هر یکی از آن نیشها پشته زهر است

في شدق كل ثعبان منها الف عقرب لكل عقرب منها سبعون

در یک جانب دهن هر یکی از آنها هفتاد هزار کژدم است هر کژدمی را از آنها هفتاد

الفقارة واحدة فقار الظهر ۱۲ صحاح + یعنی مهره پشت ۱۲ مهذب

فقارة في كل فقارة منها سم قلة قال فيخرج أرواحهم من ذلك

مهره پشت ست ودر هر مهره پشت از آنها بسته سبت از زهر فرمود پیغمبر م پس می برآید ارواحهای ایشان از آن دریا

البحر إلى تلك المغارة فيجدد لهم أجساد وجلود ويحلون الحديد

بسوی آن غارها پس نو داده میشود ایشانرا تنها و پوستها و بدر پوشانیده میشود ایشانرا آهن

فتخرج عليهم تلك الحيات والعقارب فتعلق في كل إنسان منهم

پس بر آید بر ایشان مارها و کژدمها پس می چسپد بهر آدمی از ایشان

سبعون ألف حية وسبعون ألف عقرب فيصبرون ثم ترتفع

هفتاد هزار مار و هفتاد هزار کژدم پس صبر میکنند پس ترک بلند میشوند تا

إلى ركبهم فيصبرون ثم ترتفع إلى صدورهم فيصبرون ثم ترتفع

و کژدم تا زانوهای ایشان پس صبر میکنند پس ترک بلند میشوند تا استخوان گلوی ایشان پس صبر میکنند پس ترک بلند میشوند

إلى تراقيهم فيصبرون ثم ترتفع فتعلق بمناخرهم وشفاههم وألسنتهم

تا استخوان گلوهای ایشان پس صبر کنند پس ترک بلند میشوند پس می چسپند بسوراخهای بینی ایشان و لبهای ایشان و زبانهای ایشان

وآذانهم فيجزعون وليس لهم مستغاث إلا أن يهربوا إلى جهنم

و گوشهای ایشان پس جزع میکنند و نیست مر ایشانرا فریادرسی مگر اینکه بگریزند بسوی دوزخ

فيقعوا فيها فأما الحيات فتمضغ لحومهم وتنشف دماءهم و

پس بیفتند در آن و اما ماران پس می خایند گوشتهای ایشان و میخوشند خونهای ایشان و

أما العقارب فتلدغهم فتساقط لحومهم وتقطع أوصالهم

اما کژدمان پس میگزند ایشانرا پس میریزند گوشتهای ایشان از غایت زهر و جدا میشوند بندهای ایشان

فإذا وقعوا في النار مكثت النار سبعين عاما لا تحرقهم من سم

پس وقتیکه می افتند در دوزخ درنگ میکند آتش هفتاد ساله نمیسوزد ایشانرا از زهر

الحيات والعقارب قال ثم تحرقهم النار سبعين عاما ثم تجدد

ماران و کژدمان فرمود پیغمبر م پس ترک میسوزد ایشانرا آتش هفتاد ساله پس ترک نو کرده میشود

لهم جلود غير جلودهم ثم يستغيثون بالطعام فتأتيهم الملئكة

ایشانرا غیر پوستها غیر پوستهای ایشان پس ترک فریادرسی میکنند بطعام پس می آرند ایشانرا فرشتگان

بطعام يقال له الوليمة هو أشد يبسا من الحديد فيمضغونه فلا

طعامیکه گفته میشود مر او را ولیمه و آن سخت تر است از روی خشکی از آهن پس میخایند آن طعام را پس

يستطيعون يأكلون منه شيئا فيلقونه من أفواههم ويسدون

نمیتوانند که بخورند از وی چیزی پس می اندازند آن طعام را از دهنهای خود و آغاز میکنند بخوردن

بأيديهم من شدة الجوع فيأكلون أناملهم والفهر فإذا أكلوها

دستهای خود از سختی گرسنگی پس میخورند سر انگشتان خود را پس ترک میخورند کفهای خود را پس چون بخورند

٤٢٦

بَدَؤُا بِسَوَاعِدِهِمْ فَأَكَلُوهَا أَيْضًا إِلَى مَرَافِقِهِمْ ثُمَّ بَدَؤُا بِمَرَافِقِهِمْ

آغاز میکنند بساعدهای خود را پس میخورند آنها را نیز تا آرنج پس از آن آغاز میکنند بآرنجهای خود

فَأَكَلُوهَا إِلَى مَنَاكِبِهِمْ فَتَبْقَى رُؤُوسُ الْمَنَاكِبِ لَوْ نَالُوا بَعْدَهَا شَيْئًا مِنْ

پس میخورند آنها را تا دوشهای خود پس باقی ماند سرهای دوشها اگر برسند پس ازان چیزی را از

أَجْسَادِهِمْ بِأَفْوَاهِهِمْ لَأَكَلُوهُ فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ بِأَجْسَادِهِمْ أُخِذُوا

تنهای خود بدهنهای خویش هر آینه بخورند پس وقتیکه کردند آن معامله با تنهای خویش گرفته میشوند

فَنِيطُوا بِعَرَاقِيبِهِمْ بِكَلَالِيبَ مِنْ حَدِيدٍ عَلَى شَجَرَةِ الزَّقُّومِ قَالَ فَنِيطَ

و آویخته میشوند از ساقهای خود بچنگالهای از آهن بر درخت زقوم فرمود پیغمبر پس آویخته شود

مِنْهُمْ سَبْعُونَ أَلْفًا فِي شُعْبَةٍ وَاحِدَةٍ فَمَا تَجِيءُ مُصَوَّبِينَ عَلَى رُؤُوسِهِمْ

از ایشان هفتاد هزار در شاخ واحد و ... میشود در آن حال که آویخته شده اند بسرهای خود

فَيُوقَدُ تَحْتَهُمُ الْجَحِيمُ فَيَسْتَقْبِلُ حَرُّ النَّارِ وُجُوهَهُمْ مِقْدَارَ

پس افروخته میشود زیر ایشان دوزخ پس پیش می آید گرمی دوزخ رویهای ایشان را مقدار

سَبْعِينَ عَامًا حَتَّى تَذُوبَ أَجْسَادُهُمْ وَتَبْقَى أَرْوَاحُهُمْ ثُمَّ يُجَدَّدُ

هفتاد سال تا آنکه بگدازد تنهای ایشان و باقی میماند روحهای ایشان پس تازه کرده میشود

لَهُمْ جُلُودٌ وَأَجْسَادٌ ثُمَّ يُنَاطُونَ بِأَنَامِلِهِمْ وَلَهَبُ النَّارِ مِنْ تَحْتِهِمْ

ایشان را پوست و تنها پس باز آویخته میشوند بسرانگشتان خود و زبانه آتش در زیر ایشان

تَدْخُلُ مِنْ مَقَاعِدِهِمْ وَتَأْكُلُ مِنْ أَفْئِدَتِهِمْ حَتَّى تَخْرُجَ مِنْ مَنَاخِرِهِمْ

می در آید در کونهای ایشان و میخورد آن آتش از دلهای ایشان تا آنکه می بر آید آن آتش از سوراخهای

وَأَفْوَاهِهِمْ وَمَسَامِعِهِمْ مِقْدَارَ سَبْعِينَ عَامًا حَتَّى تَذُوبَ عِظَامُهُمْ

و دهنهای و گوشهای ایشان مقدار هفتاد سال تا آنکه آب شوند استخوانهای ایشان

وَلُحُومُهُمْ وَتَبْقَى أَرْوَاحُهُمْ ثُمَّ يُتْرَكُونَ وَيُجَدَّدُ لَهُمْ جُلُودٌ وَأَجْسَادٌ

و گوشت ایشان و باقی خواهند ماند ارواح ایشان پس ترک کرده میشوند پس تازه کرده میشوند مر ایشان را

ثُمَّ يُنَاطُونَ بِأَبْصَارِهِمْ مِثْلَهَا فَلَا يَزَالُونَ يُعَذَّبُونَ كَذَلِكَ حَتَّى

باز آویخته میشوند به چشمهای خود مانند آن پس همیشه عذاب کرده میشوند هم چنین تا آنکه

لَا يَبْقَى مَفْصَلٌ فِي أَجْسَادِهِمْ إِلَّا نِيطُوا بِهِ مِقْدَارَ سَبْعِينَ عَامًا

باقی نماند هیچ بندی در تنهای ایشان مگر آویخته میشوند بآن مقدار هفتاد سال

وَلَا تَبْقَى شَعْرَةٌ فِي رُؤُوسِهِمْ إِلَّا نِيطُوا بِهَا فَيَأْتِيهِمُ الْمَوْتُ مِنْ كُلِّ

و باقی نماند موئی در سرهای ایشان مگر آویخته شوند بآن مو پس می آید ایشان را مرگ از هر

مَفْصَلٍ مِنْهُمْ وَمَا هُمْ بِمَيِّتِينَ وَمِنْ وَرَائِهِمْ عَذَابٌ غَلِيظٌ فَإِذَا

بندی از ایشان و حال آنکه نیستند ایشان از مردگان پس آن عذاب سخت پس وقتیکه

فُعِلَ ذٰلِكَ بِهِمْ كُلُّهُ اَنْزَلُوْهُمْ فَانْطَلَقُوْا بِكُلِّ اِنْسَانٍ مِنْهُمْ اِلٰى مَنْزِلِهِ
کرده شد آن عذاب با ایشان همه و فرود می آیند فرشتگان با ن دوزخیان پس برند ایشان هر یک آدمی را بسوی

مَغْلُوْلًا بِسِلْسِلَةٍ مَسْحُوْبًا عَلٰى وَجْهِهِ قَالَ وَلَهُمْ مَنَازِلُ فِيْهَا كَقَدْرِ
بسته شده بزنجیر کشیده شده بر روی خود فرمود پیغمبر مرآن دوزخیان را در آن دوزخ منزلها ست بقدر

اَعْمَالِهِمْ فَمِنْهُمْ مَنْ يُعْطٰى مَنْزِلَةً مَسِيْرَةَ شَهْرٍ طُوْلُهَا وَعَرْضُهَا مِثْلُ ذٰلِكَ
کردهای خود پس بعضی از ایشان کسی ست که داده میشود او را منزل که راه یکماه درازی او و پهنای او مانند آن

نَارٌ تَسْتَوْقِدُ لَا يُنْزِلُهُ غَيْرُهُ وَمِنْهُمْ مَنْ يُعْطٰى مَنْزِلَةً مَسِيْرَةَ تِسْعٍ وَعِشْرِيْنَ
آتشی ست که می افروزد فرود نمی آید در او جز او و بعضی از ایشان کسی ست که داده میشود منزل که راه بیست و نه

لَيْلَةً طُوْلًا وَعَرْضًا ثُمَّ كَذٰلِكَ تُنْقَصُ مَنَازِلُهُمْ وَتَضِيْقُ حَتّٰى اَنَّ
شب ست درازی و پهنای او پس ترک همچنین کم میشود منزلهای ایشان و تنگ میشود تا آنکه

اَحَدَهُمْ لَيُعْطٰى مَنْزِلَةً مَسِيْرَةَ يَوْمٍ طُوْلًا وَعَرْضًا وَمِنْ نَحْوِ سَعَةِ
یکی ایشان را داده میشود منزل که راه یکروز ست دراز و پهنا و از جانب فراخی

مَنَازِلِهِمْ يُعَذَّبُوْنَ فَمِنْهُمْ مَنْ يُعَذَّبُ عَلَى الْقَفَا وَمِنْهُمْ مَنْ يُعَذَّبُ
منزلهای خود عذاب کرده میشود پس بعض از ایشان کسی ست که عذاب کرده میشود بر پشت افتاده و

جَالِسًا وَمِنْهُمْ مَنْ يُعَذَّبُ جَاثِيًا عَلٰى رُكْبَتِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يُعَذَّبُ
در آنحال که نشسته است و بعضی از ایشان کسی ست که عذاب کرده میشود در آنحال که نشسته بر زانو و بعضی از ایشان کسی ست

قَائِمًا عَلٰى رِجْلَيْهِ وَمِنْهُمْ مَنْ يُعَذَّبُ مُنْبَطِحًا عَلٰى بَطْنِهِ فَهٰذِهِ الْمَنَازِلُ
در حالیکه ایستاده است و بعضی از ایشان کسی ست که عذاب کرده میشود نگون بر شکم پس این همه منزلها

كُلُّهَا اَضْيَقُ عَلٰى اَهْلِهَا مِنْ زُجِّ الرُّمْحِ وَمِنْهُمْ مَنْ تَكُوْنُ نَارُهُ اِلٰى كَعْبَيْهِ
همه این تنگ تر باشند بر اهل آن منازل از تیزی سر نیزه و بعضی از ایشان کسی ست که می باشد آتش او تا شتالنگ

وَمِنْهُمْ مَنْ تَكُوْنُ نَارُهُ اِلٰى رُكْبَتِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ تَكُوْنُ نَارُهُ اِلٰى حَقْوَيْهِ
و بعضی از ایشان کسی ست که باشد آتش او تا زانوی او و بعضی ایشان کسی ست که می باشد آتش او تا کمرگاه او

وَمِنْهُمْ مَنْ تَكُوْنُ نَارُهُ اِلٰى سُرَّتِهِ وَمِنْهُمْ مَنْ تَكُوْنُ نَارُهُ اِلٰى تَرْقُوَتِهِ
و بعضی از ایشان کسی ست که باشد آتش او تا ناف او و بعضی از ایشان کسی ست که باشد آتش او تا چنبر گردن

وَمِنْهُمْ مَنْ تَكُوْنُ نَارُهُ غَرَقًا فَمَرَّةً تَغْلُوْا بِهِ وَمَرَّةً تَدُرُّهُ فَتَبْلُغُهُ
و بعضی از ایشان کسی ست که باشد آتش او غرق پس یکبار بجوش شد او را و یکبار سیلر داند او را پس برساند

مَسِيْرَةَ شَهْرٍ فِيْ قَعْرِهَا فَاِذَا دَفَعُوْا فِيْ مَنَازِلِهِمْ قُرِنَ كُلٌّ مِنْهُمْ مَعَ
یکماه راه در تک خود پس وقتیکه می افتند در منزلهای خود یکی میشوند با نزدیکان

قُرَنَائِهِمْ فَبَكَوْا حَتّٰى تَنْزِفَ دُمُوْعُهُمْ ثُمَّ يَبْكُوْنَ الدَّمَ بَعْدَ الدُّمُوْعِ
خود پس بگریند تا که تمام میشود اشکهای ایشان پس گریند خون پس اشکها

نزفت ماء البئر نزفا اذا انزحته انزفت البئر اي ذهب ماءها ١٢ صحاح

حتى لو أن السفن أرسلت إذا بكوا في دموعهم لجرت قال ولهم

تا آنکه اگر کشتی‌ها سر داده شود در اشکهای ایشان هر آینه روان شوند فرمود پیغمبر مر ایشان را

يوم يجتمعون فيه في أصل الجحيم ثم لا يكون جماعة أبدا قال فأذن

روزی است که یکجا میشوند در آن روز در اصل دوزخ پس ترک کرده شد جماعت همیشه فرمود پس اذن کند

الله في ذلك اليوم نادى مناد في أصل الجحيم ليسمع صوته أعلاهم

خدای تعالی مر ایشان را در آن روز فریاد کند کننده فریاد در اصل دوزخ که می‌شنود آواز او بالای ایشان

وأسفلهم وأدناهم وأقصاهم يقال له حشر يقول يا أهل النار

و پایین ایشان و دور ایشان و نزدیک ایشان گفته میشود مر آن ندا کننده را حشر میگوید ای اهل دوزخ

اجتمعوا فيجتمعون أجمعون في أصل الجحيم ومعهم الزبانية قال

یکجا شوید پس یکجا میشوند همه در اصل دوزخ و با ایشان نگاهبانان اند فرمود

فيأتمرون من بينهم فيقول الذين استضعفوا للذين استكبروا

پس مشورت میکنند با یکدیگر پس میگویند آن کسانیکه ضعیف بوده اند مر کسانی را که متکبر بودند

إنا كنا لكم تبعا فهل أنتم مغنون عنا من عذاب الله من شيء قال

بدرستی ما بوده ایم مر شما را پس رو در دنیا پس آیا هستید کفایت کننده از ما از عذاب خدا هیچ چیزی بگویند

الذين استكبروا إنا كل فيها إن الله قد حكم بين العباد وقال الذين

کسانیکه متکبر بودند بدرستی ما یان همه در آن دوزخ ایم بدرستی خدا تحقیق حکم کرد میان بندها و گویند کسانی که

استكبروا للذين استضعفوا لا مرحبا بكم إنا نستغيثون قال

متکبر بودند مر کسانی را که ضعیف بودند خوشی و فراخی مباد طلب فریاد میکنند از ما یان بگویند

الذين استضعفوا للذين استكبروا بل أنتم لا مرحبا بكم أنتم

کسانی که ضعیف بوده اند مر کسانی را که متکبر بوده اند بلکه شما را خوشی و فراخی مباد

قدمتموه لنا فبئس القرار قال الذين استضعفوا للذين استكبروا

پیش آوردید آن عذاب مارا پس بد است آرام بگویند کسانیکه ضعیف بودند مر کسانی را که متکبر بوده اند

ربنا من قدم لنا هذا فزده عذابا ضعفا في النار فقال الذين

پروردگار ما کسی که پیش آورد مارا عذاب پس بیفزای اورا عذاب دوچندان در آتش پس بگویند کسانی که

استكبروا لو هدانا الله لهديناكم قال الذين استضعفوا للذين

متکبر بوده اند اگر راه راست مینمود مارا خدا هر آینه راه راست مینمودیم شمارا بگویند کسانیکه ضعیف بوده اند مر

استكبروا بل مكر الليل والنهار إذ تأمروننا أن نكفر بالله ونجعل

متکبر بوده اند بلکه مکر و فریب کردن شما در شب و روز وقتیکه میفرمودید مارا اینکه کفر ورزیم بخدا و بگردانیم

له أندادا فنبرأ منكم وما كنتم تدعوننا إليه في الدنيا قال

او را انباز پس بیزاریم از شما و چیزی که بوده اید میخواندید مارا بسوی آن در دنیا فرمود پیغمبر

ثُمَّ اَقْبَلُوْا اَجْمَعِيْنَ عَلٰى قُرَنَائِهِمْ مِنَ الشَّيَاطِيْنِ فَقَالُوْا اَغْوَيْتُمُوْنَا

پس ترک روی آوردند همه بر نزدیکان خود از شیاطین پس بگویند شیاطین ایشانرا گمراه کردیم شمارا

كَمَا غَوَيْنَا قَالَ الشَّيْطَانُ عِنْدَ اٰخِرِ مَقَالَتِهِمْ بِصَوْتٍ لَهٗ عَالٍ يَا اَهْلَ

چنانچه گمراه شدیم بگوید شیطان نزد لب اخر گفتار بآن آوازی که مر اورا است بلند ای اهل

النَّارِ اِنَّ اللّٰهَ وَعَدَكُمْ وَعْدَ الْحَقِّ وَدَعَاكُمُ اللّٰهُ فَلَمْ تُجِيْبُوْهُ وَلَمْ

دوزخ بدرستی خدای تعالی وعده کرده بود وعده راست و خواند شمارا بسوی آن پس قبول نکردید اورا و

تُصَدِّقُوْا وَاِنِّيْ وَعَدْتُكُمْ وَعْدًا فَاَخْلَفْتُكُمْ وَمَا كَانَ لِيْ عَلَيْكُمْ مِنْ

راست ندانستید و من وعده کردم شمارا پس وعده خلاف کردم با شما آن وعده را و نبود مرا بر شما

سُلْطَانٍ اِلَّا اَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِيْ فَلَا تَلُوْمُوْنِيْ وَلُوْمُوْا اَنْفُسَكُمْ

غلبه مگر اینکه خواندم شمارا بر باطل پس قبول کردید فرمان مرا پس ملامت مکنید و ملامت کنید نفسهای

مَا اَنَا بِمُصْرِخِكُمْ وَمَا اَنْتُمْ بِمُصْرِخِيَّ فَاَنَا الْكَافِرُ الْيَوْمَ بِمَا عَبَدْتُمُوْنِيْ

نیستم فریادرس شما و نیستید شما فریادرس من پس من نسبت کفر میکنم شمارا امروز بسبب چیزی که عبادت

مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ قَالَ فَاَذَّنَ مُؤَذِّنٌ بَيْنَهُمْ اَنْ لَعْنَةُ اللّٰهِ عَلَى الظّٰلِمِيْنَ قَالَ

از غیر خدای تعالی فرمود پس بانگ بلند بانگ کننده میان ایشان که لعنت خداست بر ظالمان یعنی کا

فَلَعَنَ عِنْدَ ذٰلِكَ الَّذِيْنَ اسْتُضْعِفُوْا الَّذِيْنَ اسْتَكْبَرُوْا وَلَعَنَ الَّذِيْنَ

پس لعنت کنند نزد آن فریاد آن کسانیکه ضعیف بوده اند مر کسانی را که متکبر بوده اند و لعنت کنند کسانی

اسْتَكْبَرُوْا الَّذِيْنَ اسْتُضْعِفُوْا وَلَعَنُوْا قُرَنَاءَهُمْ مِنَ الشَّيَاطِيْنِ وَ

که متکبر بوده اند مر کسانی را که ضعیف بوده اند و لعنت کنند نزدیکان خوابش از شیاطین و

لَعَنَهُمْ قُرَنَاؤُهُمْ ثُمَّ قَالُوْا الْقُرَنَاءُ يَا لَيْتَ بَيْنَنَا وَبَيْنَكُمْ بُعْدَ

لعنت کنند ایشانرا نزدیکان ایشان پس ترک گفتند مر نزدیکان خود را کاشکی بودی میان ما و شما دوری

الْمَشْرِقَيْنِ فَبِئْسَ الْقُرَنَاءُ اَنْتُمْ لَنَا الْيَوْمَ وَبِئْسَ الْوُزَرَاءُ كُنْتُمْ لَنَا فِي

مشرق و مغرب پس بد نزدیکان اند شما مارا امروز و بد وزیران بوده اید شما مارا در

الدُّنْيَا فَلَمَّا نَظَرُوْا اِلٰى جَمَاعَتِهِمْ قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ هَلُمُّوْا فَاطْلُبُوْا

دنیا پس هرگاه که دیدند بسوی جماعت خود گفت بعضی از ایشان مر بعض را پس بیائید پس باید که

اِلَى الْخَزَنَةِ فَلَعَلَّهُمْ يَشْفَعُوْنَ لَنَا عِنْدَ رَبِّهِمْ فَيُخَفِّفُ عَنَّا يَوْمًا

از خازنان دوزخ شاید ایشان شفاعت کنند مارا نزدیک پروردگار خویش پس سبک کنند از ما روزی

مِنَ الْعَذَابِ قَالَ وَهُمْ عَلٰى ذٰلِكَ يُعَذَّبُوْنَ قَالَ وَبَيْنَ مُرَاجَعَةِ

از عذاب فرمود پیغمبر و ایشان در همه حال عذاب کرده میشوند فرمود و میان جواب دادن خازنان

الْخَزَنَةِ اِيَّاهُمْ مِقْدَارُ سَبْعِيْنَ عَامًا ثُمَّ يُرَاجِعُوْنَهُمْ فَيَقُوْلُوْنَ اَلَمْ

خازنان ایشانرا تعداد هفتاد سال است پس ترک جواب میدهند ایشانرا پس میگویند آیا

تَأْتِيكُمْ رُسُلُكُمْ بِالْبَيِّنٰتِ قَالُوا بِأَجْمَعِهِمْ بَلٰى قَالَ الْخَزَنَةُ فَادْعُوا

نیامده بودند شمارا پیغامبران شما گفتند همه ایشان آری گفتند خازنان پس دعا بکنید

وَمَا دُعَاءُ الْكٰفِرِينَ إِلَّا فِي ضَلٰلٍ قَالَ فَلَمَّا رَأَوْا أَنَّ الْخَزَنَةَ لَا يَرُدُّ

و نیست دعاے کافران مگر در گمراہے فرمود پس هرگاه که دیدند بدرستی خازنان باز نگردانند

عَلَيْهِمْ خَيْرًا لَا اسْتَغَاثُوا بِمَالِكٍ فَقَالُوا يَا مَالِكُ ادْعُ لَنَا رَبَّكَ

بر ایشان نیکی طلب فریاد رسے میکنند بمالک سردار خازنان دوزخ پس میگویند ای مالک دعا کن مارا از

فَلْيَقْضِ عَلَيْنَا بِالْمَوْتِ فَيَمْكُثُ مَالِكٌ مِقْدَارَ الدُّنْيَا لَا يُجِيبُهُمْ

پس حکم کنند بر ما بمرگ پس درنگ میکند مالک مقدار بقاے دنیا جواب نمیدهد

فَلَا يَرُدُّ عَلَيْهِمْ قَوْلًا ثُمَّ يُرَاجِعُهُمْ فَيَقُولُ إِنَّكُمْ مَاكِثُونَ أَحْقَابًا

و باز نمیگرداند بر ایشان گفتار بسترک باز میگرداند پس میگوید بدرستی شما درنگ کننده اید چندین حقبه

مِنْ قَبْلِ أَنْ يَقْضِيَ عَلَيْكُمُ الْمَوْتُ فَلَمَّا رَأَوْا أَنَّهُ لَا يَرُدُّ عَلَيْهِمْ

پیش از آنکه بیاید بر شما مرگ پس هرگاه که می بینند باز نگرداند مالک بر ایشان

خَيْرًا اسْتَغَاثُوا بِرَبِّهِمْ فَقَالُوا رَبَّنَا أَخْرِجْنَا مِنْهَا فَإِنْ عُدْنَا

نیکی طلب فریاد رسی میکنند بپروردگار پس میگویند ظالمان ای پروردگار ما برآر ما را از آن

فَإِنَّا ظٰلِمُونَ يَعْنِي نَقُولُ إِنْ عُدْنَا فِي مَعْصِيَتِكَ قَالَ فَيَمْكُثُ

بدرستی ما ظالم ایم یعنی اگر بازگردیم در معصیت تو پس ظالم ایم فرمود پیغمبر پس درنگ میکند

الْجَبَّارُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالٰى مِقْدَارَ سَبْعِينَ عَامًا لَا يُرَاجِعُهُمْ بِقَوْلِهِمْ

خدا جبار مقدار هفتاد سال باز نمیگرداند با ایشان بگفتار ایشان

وَلَا يَرُدُّ عَلَيْهِمْ خَيْرًا ثُمَّ أَجَابَهُمْ بِقَوْلِهِ وَأَنْزَلَهُمْ مَنْزِلَةَ الْكِلَابِ

و رد نمیکنند بر ایشان نیکی بسترک جواب میدهد ایشان را بقول خود و فرود می کرد ایشان را جای سگان

وَقَالَ اخْسَئُوا فِيهَا وَلَا تُكَلِّمُونِ قَالَ فَلَمَّا رَأَوْا أَنَّهُ لَا يَرْحَمُهُمْ

پس میگوید خوار باشید در آن دوزخ و کلام مکنید مرا فرمود پس هرگاه می بینند پروردگار که رحم نمیکند

وَلَا يَرُدُّ عَلَيْهِمْ خَيْرًا قَالَ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجَزِعْنَا

و رد نمیکند بر ایشان نیکی میگویند بعضی ایشان بعضی را برابر است بر ما جزع کنیم

مِنَ الْعَذَابِ أَمْ صَبَرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ فَمَا لَنَا مِنْ شٰفِعِينَ

از عذاب یا صبر کنیم نیست ما را جای گریز پس نیست ما را از شفاعت کنندگان

وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ قَالَ

و نه یار دلسوز پس اگر بدرستی ما را باشد بازگشت باشیم از مومنان فرمود

ثُمَّ تَنْصَرِفُ بِهِمُ الْمَلٰٓئِكَةُ إِلٰى مَسَاكِنِهِمْ فَزَلَّتْ عِنْدَ ذٰلِكَ أَقْدَامُهُمْ

بسترک باز میگردانند ایشان را فرشتگان بسوی جاهاے خود پس میلغزد نزدیک آن پاهای ایشان

ودحضت حجتهم ونظروا ما عند ربهم عز وجل ويئسوا من

و باطل شود حجت ایشان و ببینند عذابی که نزدیک پروردگار ایشان است و نا امید شوند از

رحمته وتلقاهم الكرب الشديد ونزل بهم الخزي والهوان

رحمت پروردگار خود و پیش می آید ایشان را اندوه سخت و نازل میشود بایشان رسوائی و خواری

الطويل ...... يهتفوا بحسراتهم على ما فرطوا في دنياهم وحملوا

دراز پس فریاد میکنند بحسرت خود بر چیزی که تقصیر کرده اند در دنیای خود و می بردارند

أوزارهم على رقابهم وأوزار أتباعهم من غير أن ينقص من

بارهای خود را بر گردنهای خود و بارهای متابعان خود بغیر اینکه کم کرده شود چیزی از

أوزارهم وعذابهم أكثر من تراب أرضهم وقطر بحورهم مع

بارهای ایشان و عذاب اهل دوزخ بیشتر است از خاک زمین ایشان و قطره های دریای ایشان با

زبانية سريع أمرهم غليظ كلامهم عظيمة أجسادهم كالبرق

نگاهبانان که شتابنده است فرمان ایشان و درشت است سخن ایشان بزرگ است تنهای ایشان همچو برق است

وجوههم كالجمر أعينهم كاللهيب ألوانهم كالحة أنيابهم

روهای ایشان همچو انگشت است چشمهای ایشان همچو زبانه آتش است رنگهای ایشان بیرون برآمده است

كصياصي البقر أظفارهم يعني القرون والمقامع الطوال الثقال

همچو شاخهای گاو ناخنهای ایشان است و چنگلهای دراز گران

المحرقة بأيديهم لو ضربوا بها الجبال انصدعت وكانت رميما

سوزنده در دستهای ایشان اگر بزنند بآن کوهها را پاره شوند و گردند پوسیده

يضربون بها عصاة ربهم فيحق لهم أن تسيل أعينهم الدم بعد

میزنند بآن گناهگاران پروردگار خود را پس سزاوار است ایشان را اینکه روان شود از چشمان ایشان

الدموع لأنهم إن دعوهم لم يجيبوهم وإن بكوا لم يرحموهم وإن

از آنکه اگر خوانند ایشان را جواب نمیدهند ایشانرا و اگر گریه کنند رحم نکنند ایشان و اگر

استغاثوا بماء بارد لم يغيثوهم إلا بماء كالمهل يشوي الوجوه

طلب فریادرسی کنند بآب سرد فریاد نرسید ایشانرا مگر بآبی که مانند مس گداخته است بریان میکند

وكان النبي صلى الله عليه يقول إنه لتأتي أهل النار سحابة عظيمة كل

روها را و بود پیغمبر که میگفت هر آینه می آید اهل دوزخ را ابر بزرگ هر

يوم فتسقط عليهم لها صواعق تخطف أبصارهم ورعد يقصف

روز پس فرو آید بر ایشان مر آن ابر را صاعقه ها که میبرد چشمهای ایشان و رعد است که میشکند

ظهورهم وظلمة لا يبصرون معها زبانيتهم فتنادي السحابة

پشتهای ایشان و تاریکیست که نمی بینند با آن نگاهبانان خود را پس آواز میکند ایشانرا آن ابر

بِصَوْتٍ لَهَا جَهِيرٍ يَا أَهْلَ النَّارِ مَا تُرِيدُونَ أَنْ أُمْطِرَكُمْ فَيَقُولُونَ بِأَجْمَعِهِمْ أَمْطِرْنَا

با واز یکه مراد رحمت سخت اہل دوزخ چه میخواهید که بارش کنم شمارا پس میگویند همه بیارید بر ما را

الْمَاءَ الْبَارِدَ فَتُمْطِرُهُمْ سَاعَةً حِجَارَةً تَقَعُ عَلَى رُؤُوسِهِمْ تَنْقَطِعُ جَمَاجِمُهُمْ ثُمَّ تُمْطِرُهُمْ سَاعَةً

آب سرد پس میبارد انها را ساعتی سنگ که می افتد بر سرهای ایشان پس میشکند کاسهای سر

أُخْرَى أَنْهَارًا مِنْ حَمِيمٍ وَجَمْرًا كَثِيرًا وَسِيَاطًا وَخَطَاطِيفَ مِنَ الْحَدِيدِ ثُمَّ تُمْطِرُهُمْ سَاعَةً أُخْرَى

دیگر نهرهاے آب گرم و آتش بسیار و تازیانه و خطفها از آهن پس میبارد ایشان را ساعتی

حَيَّاتٍ وَعَقَارِبَ وَدُودًا وَغِسْلِينَ قَالَ فَإِذَا أَمْطَرَتْ فِي جَهَنَّمَ بَحْرَ بُحُورِهَا

مارها و کژدمها و کرمها و آب گرم گفت پس وقتیکه دردوزخ گرم میشود دریاے او

فَمَاجَتْ لُجَجُهَا وَغَضِبَتْ فَلَمْ تَتْرُكْ فِي جَهَنَّمَ سَهْلًا وَلَا جَبَلًا إِلَّا

پس موج میزند دریاے آب او غضبناک میشود پس نگذارد در دوزخ پستی و نه کوهی بلند مگر

ارْتَفَعَتْ عَلَيْهِ فَتُغْرِقُ أَهْلَ النَّارِ أَجْمَعِينَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَمُوتُوا قَالَ

بلند شد برو پس غرق میشود اہل دوزخ همه غیر اینکه بمیرند فرمود

فَتَزْدَادُ جَهَنَّمُ عَلَى مَنْ فِيهَا مِنَ الْعُصَاةِ غَيْظًا وَحَرًّا وَزَفِيرًا وَ

پس زیاده میشود در دوزخ بر کسیکه در انست از گنهگاران از روے خشم و از روی گرمی و برآوردن نفس

شَهِيقًا وَلَهَبًا وَدُخَانًا وَظُلْمَةً وَوَعْثًا وَسُمُومًا وَحَمِيمًا وَجَحِيمًا

فرو بردن آن و از روی زبانه دود و سیاهی و از روی پرده و لغزش باد گرم و آب گرم و از روی گرمی

وَسَعِيرًا وَشِدَّةً عَلَى مَنْ فِيهَا لِنِقْمَةِ رَبِّهَا فَنَعُوذُ بِاللَّهِ مِنْهَا

و شورش و سختی بر کسیکه در آن دوزخ ست از جهت غضب پروردگار پس پناه میبریم بخدا از دوزخ

وَمِنْ أَعْمَالِهَا وَمُقَارَنَةِ أَهْلِهَا اللَّهُمَّ رَبَّنَا وَرَبَّهَا لَا تُورِدْنَا

و از عملهای آن و نزدیکی اہل آن ای بارخدای پروردگار ما و پروردگار دوزخ فرو میار مارا

حِيَاضَهَا وَلَا تَجْعَلْ فِي أَعْنَاقِنَا أَغْلَالَهَا وَلَا تُلْبِسْنَا مِنْ ثِيَابِهَا

به حوضهای او و مگردان در گردنهاے ما طوقهاے آن و مپوشان مارا از جامهاے او

وَلَا تُطْعِمْنَا مِنْ زَقُّومِهَا وَلَا تَسْقِنَا مِنْ حَمِيمِهَا وَلَا تُسَلِّطْ عَلَيْنَا

و مخوران مارا از زقوم او و منوشان مارا از آب گرم آن و مگمار بر ما

خُزَّانَهَا وَلَا تَجْعَلْنَا مَأْكَلَةً لِنَارِهَا وَلَكِنْ جَوِّزْنَا بِرَحْمَتِكَ صِرَاطَهَا

نگهبانان او و مگردان مارا خوراک آتش او ولیکن بگذران مارا برحمت از صراط او

وَاصْرِفْ عَنَّا شَرَرَهَا وَلَهَبَهَا حَتَّى تُنَجِّيَنَا بِرَحْمَتِكَ مِنْهَا وَمِنْ

و بازگردان از ما شررهاے او و زبانهاے او تا رستگاری دهی مارا برحمت خویش و از

دُخَانِهَا وَمِنْ كَرْبِهَا وَعَذَابِهَا آمِينَ يَا رَبَّ الْعَالَمِينَ وَكَانَ يَقُولُ

دود او و اندوه و عذاب او چنین باد ای پروردگار عالمیان و بوده ست که می گفت

صلى الله عليه وسلم لو أن أدنى باب من أبواب جهنم فتح بالمغرب لذابت

اگر کمترین دری از درهاے دوزخ کشاده شود در مغرب هر اینه گداز

منه جبال المشرق كما يذوب القطر ولو أن شررة من شرر

از گرمے او کوهہاے مشرق چنانچه سیگداز و مس گداخته شده واگر یک شراره از شرارهاے

جهنم طارت فوقعت بالمغرب ورجل بالمشرق لغلى دماغه

دوزخ بپرد پس بیفتد در مغرب ومردیست در مشرق بجوشد دماغ او

حتى يفور على جسده وإن أدنى أهل النار عذابا رجال الحذو

تا آنکه بریزد بر تن او ودر ... کمترین اهل دوزخ از روے عذاب مردانی اند

لهم نعال من نار تخرج من مسامعهم ومناخرهم وتغلي منها

ایشان را پوشش از آتش پس می برآید آن آتش از گوشهاے ایشان و سوراخهاے بینی ایشان و میجوشد

أدمغتهم والذين يلونهم يلقون على صخرة من صخور جهنم

از وی دماغهاے ایشان و آن کسانیکه متصل مے باشند ایشان را انداخته میشود بر سنگی از سنگهاے دوزخ

فينتفضون فيها كما ينتفض الحب من المقلى الحار وكلما سقطوا

پس مے طپید در آن دوزخ چنانچه مے طپید دانه در تابه گرم و هرگاه که می افتند

من صخرة وقعوا على أخرى فأهل النار كلهم يعذبون على قدر

از سنگے واقع میشوند بر دیگرے پس اهل دوزخ همه ایشان عذاب کرده میشود بقدر

أعمالهم نعوذ بالله من أعمالهم ومصيرهم قال صلى الله عليه وسلم وأما

عملهاے خود پس مے پناه میبرم بخداے تعالے از اعمال ایشان و بازگشت ایشان فرمود و اما

عذاب الذين لا يحفظون فروجهم فيساطون بفروجهم بقدر

عذاب آن کسانیکه نگاه نه دارند فرجهاے خود از حرام پس آویخته میشود بفرجهاے ایشان بقدر

ما كانت الدنيا حتى تذوب أجسادهم وتبقى أرواحهم ثم ينزلون

عمرے که بوده است دنیا تا آنکه بگداز تنهاے ایشان و باقی ماند روحهاے ایشان پس فرود آورده شوند

فيجدد لهم أجساد وجلود ثم يعذبون فيجلد كل إنسان منهم

پس نو کرده میشود ایشان را تنها و پوستها پس عذاب کرده میشوند پس میزند هر آدمی را از ایشان

سبعون ألف ملك قدر ما كانت الدنيا حتى تذوب أجسادهم

هفتاد هزار فرشته مقدار مدتی که بوده است در دنیا تا آنکه بگداز تنهاے ایشان

وتبقى أرواحهم فذلك عذابهم وأما عذاب السارق فيقطع عضوا

وباقی میماند روحهاے ایشان پس اینست عذاب ایشان واما عذاب دزد پس بریده میشود بند

عضوا ثم يجدد فذلك عذابه غير أنه يتبادر إلى كل إنسان

بند پس نو کرده میشود پس اینست عذاب او وجز آنکه بدرستی ...

مِنْهُمْ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ مَعَهُمُ الشِّفَارُ وَأَمَّا عَذَابُ الَّذِينَ

از ایشان هفتاد هزار فرشته که با ایشان ست کاردها و اما عذاب کسانیکه

يَشْهَدُونَ الزُّورَ فَيُنَاطُونَ بِأَلْسِنَتِهِمْ ثُمَّ يُجْلَدُ كُلُّ إِنْسَانٍ مِنْهُمْ

گواهی میدهند بدروغ پس آویخته میشوند بزبانهای خود پس ترک میزنند هر آدمی را از ایشان

سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ حَتَّى تَذُوبَ أَجْسَادُهُمْ وَتَبْقَى أَرْوَاحُهُمْ وَأَمَّا

هفتاد هزار فرشته تا آنکه بگدازد تنهای ایشان و بماند روحهای ایشان و اما

عَذَابُ الْمُشْرِكِينَ فَيُجْعَلُونَ فِي مَغَارِ جَهَنَّمَ ثُمَّ يُغْلَقُ عَلَيْهِمْ وَفِيهَا

عذاب مشرکان پس آنست که گردانیده میشود در غارهای دوزخ پس ترک بسته میشود الغار بر ایشان

حَيَّاتٌ وَعَقَارِبُ وَجَمْرٌ كَثِيرٌ وَلَهَبٌ وَدُخَانٌ شَدِيدٌ يُجْلَدُ كُلُّ

باشند ماران و کژدمان و اخگر بزرگ و زبانه و دود سخت ترک کرده میشود هر

إِنْسَانٍ مِنْهُمْ كُلَّ سَاعَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ جَلْدَةٍ فَذَلِكَ عَذَابُهُمْ وَأَمَّا

آدمی را از ایشان هر ساعت هفتاد هزار پوست پس اینست عذاب ایشان و اما

عَذَابُ الْجَبَّارِينَ الْمُتَكَبِّرِينَ فَيُجْعَلُونَ فِي تَوَابِيتَ مِنْ نَارٍ ثُمَّ يُغْلَقُ

عذاب جباران و تکبر کنندگان پس اینست که گردانیده میشوند در صندوقهای از آتش پس قفل کرده میشود

عَلَيْهِمْ فَتُوضَعُ فِي الدَّرْكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ قَالَ فَيُعَذَّبُ كُلُّ إِنْسَانٍ

بر ایشان پس نهاده میشود در طبقه پائینه از آتش گفت پیغمبر پس عذاب کرده میشود هر آدمی

مِنْهُمْ كُلَّ سَاعَةٍ تِسْعَةً وَتِسْعِينَ لَوْنًا مِنَ الْعَذَابِ يُجْلَدُ أَحَدُهُمْ

از ایشان در هر ساعتی نود و نه رنگ از عذاب ترک کرده میشود مر ایشان را

فِي كُلِّ يَوْمٍ أَلْفَ جَلْدَةٍ فَذَلِكَ عَذَابُهُمْ قَالَ وَأَمَّا الَّذِينَ يَغُلُّونَ فَيَأْتُونَ

در هر روز هزار جلد پس اینست عذاب ایشان فرمود و اما آنکسانیکه دزدی میکنند پس می آرند

بِغُلُولِهِمْ ثُمَّ يُلْقَى بِهَا فِي بَحْرِ جَهَنَّمَ ثُمَّ يُقَالُ لَهُمْ غُوصُوا حَتَّى تُخْرِجُوا

دزدیهای خود را پس ترک انداخته میشوند با آن دزدی در دریای دوزخ پس ترک گفته میشود مر ایشان را غوطه بزنید

غُلُولَكُمْ لِيَنْتَهُوا عَلَى قَعْرِهِ وَلَا يَعْلَمُ قَعْرَهُ إِلَّا الَّذِي خَلَقَهُ قَالَ

دزدی خود را تا آنکه میرسند از تک آن و نمیدانند تک آنرا مگر آنکه آفریده است او را فرمود

فَيَغُوصُونَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يُخْرِجُونَ رُؤُوسَهُمْ يَتَنَفَّسُونَ فَيَنْزِلُ

پس غوطه میزنند مدتی که خواسته است خدا پس ترک می برآرند سر خود را که نفس بکشند پس نجستی میرسد

إِلَى كُلٍّ مِنْهُمْ سَبْعُونَ أَلْفَ مَلَكٍ مَعَ كُلِّ مَلَكٍ مِقْمَعٌ مِنَ الْحَدِيدِ فَيَهْوِي

بسوی هر آدمی از آن اهل غوطه هفتاد هزار فرشته با هر فرشته چنگک از آهن پس فرود می آرد

بِهِ إِلَى رَأْسِهِ فَذَلِكَ عَذَابُهُمْ أَبَدًا قَالَ وَكَانَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ إِنَّ اللَّهَ

آن را بر سر او پس اینست عذاب ایشان همیشه گفت راوی و بوده ست پیغمبر که میگفت به درستی

فتقضي على أهل النار انهم لابثون فيها أحقابا فلا أدري كم من

حکم کرده بر اهل دوزخ بدرستی ایشان درنگ کننده اند در و چند حقبه پس نمیدانم که آن چند

حقب غير ان الحقب الواحد ثمانون ألف سنة والسنة ثلثمائة

حقبه است جز اینکه یک حقبه هشتاد سال است و یک سال سیصد

وستون يوما واليوم ألف سنة مما تعدون فالويل لأهل النار

و شصت روز است و روز هزار سال است از آن روز ها که میشمارید پس هلاکت است مر اهل

والويل لتلك الوجوه التي كانت لا تصبر على حر الشمس حين تلفحها

و هلاکت است آن روهاے را که بوده است که صبر نمیکرد بر گرمی آفتاب هنگامیکه میسوزد اورا

النار وويل لتلك الرؤس التي كانت لا تصبر على الصداع حين

آتش و هلاکت مر آن سرها را که بوده است صبر نمیکرد بر درد سر هنگامیکه

يصب فوقها الحميم وويل لتلك الأعين التي كانت لا تصبر على الرمد

ریخته شود بالاے او آب گرم و هلاکت آن چشمها را که بوده است صبر نمیکرد بر درد چشم

حين تزرق وتشخص في النار وويل لتلك الآذان التي كانت تسمع

هنگامیکه کبود و خیره میشود در آتش و هلاکت آن گوشها را که بوده است می شنود

الأحاديث تلتذ ذها حين يفور منها لهب وويل لتلك المناخر

سخنها که لذت می یافت هنگامیکه بر آید از آن زبانه آتش و هلاکت آن سوراخهای بینی

التي كانت تجزع من ريح الجيف حين تنشق بالنار وويل لتلك

که بوده است که زاری میکرد از بوی بد هنگامیکه بخورد آتش اورا و هلاکت آن

الأعناق التي كانت لا تصبر على الوجع حين يجعل فيها الأغلال

گردنها را که بوده است صبر نمیکرد بر درد هنگامیکه گردانیده شود در وی زنجیرها

وويل لتلك الجلود التي كانت لا تصبر على اللباس الخشن حين

و هلاکت مر آن پوستها را که بوده است صبر نمیکرد بر پوشاک درشت هنگامیکه

يجعل عليها ثياب من نار خشن مسها منتن ريحها تلظى نارا و

گردانیده شود بر آن پوستها جامها از آتش دوزخ که درشت باشد سودن او گنده است بوی او زبانه زند

ويل لتلك البطون التي كانت لا تصبر على الأذى حين يدخلها

هلاکت آن شکمها را که بوده است صبر نمیکرد بر درد هنگامیکه در آید در آن

الزقوم من نار حميم تقطع أمعاءهم وويل لتلك الأقدام التي كانت

زقوم آب گرم که ببرد روده هاے ایشانرا و هلاکت مر آن پایها را که بوده است

لا تصبر على الحفاء حين تحذى لها نعال من نار فويل لأهل النار من

صبر نمیکرد بر برهنه پایی هنگامیکه بریده میشود بر آن نعلین از آتش پس هلاکت مر اهل دوزخ را

أصناف العذاب اللهم بحق هذا العلم العظيم وفضلك العميم أن

گوناگون عذاب اى بار خدا بحق اين علم بزرگ و فضل خويش كه عام ست

تجعلنا من أهلها **فصل** وقال أبو هريرة رض أن رسول الله صلى الله

گردان ما را از اهل دوزخ وگفت ابو هريره رض بدرستى پيغمبر

كان يقول إن لجسر جهنم سبعة قناطر بين كل قنطرتين

بوده ست ميگفت بدرستى مر پل دوزخ را هفت بند ست ميان هر دو بند راه

سبعون عاما وعرض الجسر كحد السيف فيجوز عليه أول زمرة

هفتاد سال و پهناى پل همچو دم شمشير ست پس ميگذرد بر آن پل نخستين گروه

من الناس سراعا كطرف العين والزمرة الثانية كالبرق الخاطف

از مردم زود تيز رو در مقدار مدت چشم بر هم زدن وگروه دوم همچو برق جهنده

والزمرة الثالثة كالريح العاصف والزمرة الرابعة كالطير و

وگروه سوم همچو باد تند وگروه چهارم همچو پرنده و

الزمرة الخامسة كالخيل والزمرة السادسة كالرجل المسرع والزمرة

گروه پنجم همچو اسپ وگروه ششم همچو مرد تيز رو وگروه

السابعة يمرون عليه مشاة ثم يبقى رجل واحد فهو آخر من يمر

هفتم ميگذرند بر آن پياده باز ميماند مردى تنها پس او پسين كسانيست كه

على ذلك الجسر فيقال له مر فيضع عليه قدميه فيزل إحداهما

بر آن پل پس گفته ميشود او را برو پس مى نهد بر آن هر دو پاى خود پس لغزد يكى از آن دو پا

ثم يركبه فيجثو على ركبتيه فتصيب النار من شعره وجلده قال

باز سوار ميشود پل را پس ميرود بر دو زانوى خود پس ميرسد آتش از موى او و پوست او گفت

فلا يزال يتزحزح على بطنه فتزل قدمه الأخرى وتشتت يده

پس هميشه كشان ميرود بر شكم خود پس ميلغزد پاى ديگر وى و مى اندازد دست خود را

وتتعلق الأخرى وهو على ذلك تصيبه النار فهو يظن أن لا ينجو

و مى آويزد ديگر پس او بر آن حال ميرسد او را آتش پس او گمان ميبرد در رستگارى

منها فلا يزال يتزحزح على بطنه حتى يخرج منها فإذا خرج منها

از آن پس هميشه كشان ميرود بر شكم خود تا آنكه برآيد از آن دوزخ هرگاه كه برآمد از دوزخ

نظر إليها فقال تبارك الذي أنجاني منك ما أظن أن ربي أعطى

مى بيند بسوى آن دوزخ پس ميگويد با بركت مر كسى را كه رستگارى داد مرا از تو گمان نمى برم كه پروردگار

أحدا من الأولين والآخرين مثل ما أعطاني أنه نجاني منك بعد

هيچ يكى را از خلق اول و آخر مانند چيزى كه داد مرا و آن اينست كه رستگارى داد مرا از تو پس

إذ رأيت ولقيت قال فيأتيه ملك من الملائكة فيأخذ بيده

از آنکه دیده ام و ملاقات کرده ام ترا فرمود پس می آید او را فرشته از فرشتگان پس میگیرد دست او را

فينطلق به إلى الغدير بين يدي باب الجنة فيقول له الملك اغتسل

پس میبرد او را بسوی حوض پیش در بهشت پس میگوید مر او را فرشته بشوی خود را

في هذا الغدير واشرب منه قال فيغتسل ويشرب منه فيعود له

درین حوض و بنوش از آن گفت راوی پس میشوید خود را و مینوشد از آن پس باز می آید

ريح أهل الجنة وألوانهم ثم ينطلق به فيوقفه على باب جهنم فيقول

بوی اهل بهشت و رنگهای ایشان پس میبرد او را پس استاده میکند او را بر دروازه دوزخ پس

له قف ههنا حتى يأتيك إذنك من ربك عز وجل قال فينظر إلى

او را بایست اینجا تا آنکه بیاید ترا اذن تو از پروردگار تو گفت پیغمبر پس می بیند بسوی

أهل النار ويسمع عواءهم كعواء الكلاب قال فيبكي فيقول يا رب

اهل دوزخ و می شنود آواز ایشان همچون آواز سگان گفت پس میگرید آن شخص و میگوید ای

اصرف وجهي عن أهل النار لا أسألك يا رب غيره قال فيأتيه

بگردان روی مرا از اهل دوزخ سوال نمیکنم از تو ای پروردگار غیر آن گفت پیغمبر پس می آید او را

ذلك الملك من عند رب العالمين عز وجل فيحول وجهه من النار

آن فرشته از نزد پروردگار عالمیان پس میگرداند روی او را از آتش

إلى الجنة قال وبين مقامه إلى باب الجنة خطوة فينظر إلى باب

بسوی بهشت گفت و میان جای ایستادن آن تا در بهشت یک گام است پس می بیند بسوی در

الجنة وعرضها وأن ما بين عضادتي باب الجنة مسيرة أربعين

بهشت و فراخی آن و بدرستی میان دو چوب در که استاده باشد از دو جانب راه چهل

عاما للطير المسرع قال فيسأل ذلك الرجل ربه عز وجل فيقول

سال راه مر پرنده را که تیز رو باشد گفت پس سوال میکند آن مرد از پروردگار خود عز و جل پس میگوید

يا رب إنك قد أحسنت إلي الإحسان كله أنجيتني من النار و

ای پروردگار من تحقیق نیکوی کردی بسوی من نیکوی تمام رهانیدی مرا از دوزخ و

صرفت وجهي عن أهل النار إلى الجنة إنما بيني وبين باب الجنة

گردانیدی روی مرا از اهل دوزخ بسوی بهشت و نیست در میان من و میان در بهشت

خطوة فأسألك يا رب بعزتك أن تدخلني الباب ولا أسألك غيره

مگر یک گام سوال میکنم از تو ای پروردگار من بعزت تو که درآری مرا در بهشت و سوال نمیکنم از تو غیر آن

ولكن اجعل الباب بيني وبين أهل النار فلما أسمع حسيسها ولا

ولیکن بگردان در بهشت را میان من و میان اهل دوزخ پس نشنوم آواز آن دوزخ و نه

أرى أهلها قال فيأتيه ذلك الملك من عند رب العلمين فيقول أي ابن

ببينم اهل آنرا گفت پس مے آید او را آن فرشته از نزد پروردگار عالمیان پس میگوید ای پسر

آدم ما الذي بك ألست زعمت أنك لا تسأل غيره قال عليه السلام

آدم عجب در رسیده چه بوده ترا آیا گفته بودی که هرگز نخواهم جز آن گفت

فيقول ويحلف لا وعزة الرب لا أسأل غيره فيأخذه بيده فيدخله

پس میگوید آن مرد و سوگند میخورد سوگند به بزرگی پروردگار که نخواهم جز آن پس میگیرد دست او را پس

الباب ثم ينطلق الملك إلى عند رب العلمين عز وجل قال فينظر

در بهشت پس میرود فرشته بسوی پروردگار عالمیان گفت راوی پس مے بیند

ذلك الرجل في الجنة عن يمينه وشماله وبين يديه مسيرة سنة

آن مرد در بهشت از راست و از چپ خود و پیش خود یک ساله راه

فلا يرى أحدا غير الشجر والثمر وبين مقامه إلى أدنى شجرة خطوة قال

پس نمی بیند هیچکس را جز درخت و میوه و میان جای او تا نزدیک درخت یک گام است گفت

فينظر إليها فإذا أصلها ذهب وغصنها فضة بيضاء وورقها

پس می بیند بسوی آن درخت پس ناگاه بیخ آن درخت زر است و شاخ او نقره سفید و برگ او

كأحسن حلل رآها آدمي وثمارها ألين من الزبد وأحلى من العسل

بهتر پوشاک که دیده است آنرا آدمی و میوه آن نرم تر از مسکه و شیرین تر از شهد

وأطيب ريحا من المسك قال فتحير ذلك الرجل مما رأى قال فيقول

و خوشبو تر از مشک گفت حیران میشود آن مرد از آنچه می بیند پس میگوید ای

يا رب نجيتني من جهنم وأدخلتني باب الجنة فأحسنت إلي

پروردگار مرا نجات دادی مرا از دوزخ و درآوردی در بهشت و نیکوی کردی بسوی من

الإحسان كله وإنما بيني وبين هذه الشجرة خطوة لا أسألك غيره

نیکوی و نیست میان من و میان این درخت مگر یک گام نمیخواهم از تو جز آن

قال فيأتيه ذلك الملك فيقول ما الذي بك يا ابن آدم ألست زعمت

گفت پس می آید او را آن فرشته پس میگوید او را عجب دروغ گوی تو ای پسر آدم آیا نبودی گفته

أنك لا تسأل زيادة فما لك تسأل وأين ما أقسمت ألا تستحيي قال

بدرستی تو سوال نخواهی کرد زیاده را پس چیست ترا که می طلبی زیادتی را و کجاست سوگند تو آیا شرم نمیداری گفت

فيأخذ بيده فينطلق به إلى أدنى منازله فإذا هو بقصر من لؤلؤ

پس میگیرد دست او پس میبرد او را تا نزدیک منزل او پس ناگاه او ملاقی میشود بکوشک از

بين يديه على مسيرة سنة قال فإذا أتاها نظر إلى ما بين يديه

پیش او فراخی راه یکساله گفت پیغمبر پس وقتیکه می آید می بیند بسوی چیزی که پیش او است

آن مرد قصر را

فرأى منزلا كأنما كان ذلك القصر وما وراءه معه حلما فلا يملك

نفسه حين ينظر إليه فيقول يا رب أسألك هذا المنزل ولا

أسألك غيره قال فيأتيه ملك من الملائكة فيقول يا ابن آدم

أما أقسمت بربك عليك ما ألذ بك يا ابن آدم هو لك فإذا أتاه

نظر إلى ما بين يديه كأنما كان منزله معه حلما قال فيقول يا رب

أسألك هذا المنزل قال فيأتيه ذلك الملك فيقول له يا ابن آدم

ما لك لا توفي بالعهد ألست زعمت أنك لا تسأل غيره ولا يلومه

لأنه يرى ما تكاد نفسه تخرج من العجائب قال فيقول هو لك

قال فإذا بين يديه منزل آخر كأنما كانت معه تلك المنازل حلما

فيبقى مبهوتا لا يستطيع أن يتكلم قال عليه السلام فيقول له

رسول الله صلى الله عليه ما لك لا تسأل ربك فيقول يا سيدي صلى الله عليك

والله لقد حلفت لرب العزة حتى خشيت منه وسألته حتى

استحييت قال فيقول له رب العزة عز وجل أيرضيك أن أجمع لك

الدنيا منذ يوم خلقتها إلى يوم أفنيتها ثم أضعفها لك عشرة

أضعاف قال فيقول ذلك الرجل يا رب أتهزأ بي وأنت رب العالمين

قَالَ فَيَقُولُ لَهُ رَبُّ الْعِزَّةِ عَزَّ وَجَلَّ إِنِّي لَقَادِرٌ أَنْ أَفْعَلَهُ فَاسْأَلْنِي مَا

گفت پیغمبر ؐ پس میگوید اورا پروردگار هرآینه من قادرم اینکه بکنم آنرا پس بطلب از من

شِئْتَ قَالَ فَيَقُولُ الرَّجُلُ يَا رَبِّ أَلْحِقْنِي بِالنَّاسِ قَالَ فَيَأْتِيهِ مَلَكٌ

چیزیکه میخواهی گفت ؐ پس میگوید آنمرد ای پروردگار برسان مرا بمردم گفت راوی پس می آید او را فرشته

فَيَأْخُذُ بِيَدِهِ فَيَنْطَلِقُ بِهِ يَمْشِي فِي الْجَنَّةِ حَتَّى يَبْدُو لَهُ شَيْءٌ كَأَنَّهُ لَمْ

پس میگیرد دست او را پس میبرد او را در انحال که میرود در بهشت تا آنکه ظاهر میشود او را چیزی چنانچه گویا ند

يَكُنْ رَأَى مَعَهُ شَيْئًا فَيَخِرُّ سَاجِدًا وَيَقُولُ فِي سَجْدَتِهِ إِنَّ رَبِّي عَزَّ وَجَلَّ

مانند او چیزی را پس می افتد در آن حالیکه سجده کننده است و میگوید در سجده خود بدرستی پروردگار من

تَجَلَّى لِي فَيَقُولُ لَهُ الْمَلَكُ ارْفَعْ رَأْسَكَ هَذَا مَنْزِلُكَ وَهُوَ أَدْنَى مَنَازِلِكَ

تجلی کرد مرا پس میگوید مر او را فرشته بردار سر خود را اینست جای تو و آن کمترین جاهای تست

قَالَ فَيَقُولُ لَوْلَا أَنَّ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ حَبَسَ بَصَرِي لَحَارَ مِنْ نُورِ هَذَا الْقَصْرِ

گفت پس میگوید اگر نه بدرستی خدا تعالی بسته است بینائی مرا هرآینه خیره میشد از نور این کوشک

قَالَ فَيَنْزِلُ فِي ذَلِكَ الْقَصْرِ فَيَلْقَاهُ رَجُلٌ إِذَا رَأَى وَجْهَهُ وَثِيَابَهُ

پس فرود می آید در آن کوشک پس هرآینه ملاقی میشود او را مردی که چون می بیند روی او و لباس او

بَقِيَ مَبْهُوتًا يَظُنُّ أَنَّهُ مَلَكٌ فَيَأْتِيهِ ذَلِكَ الرَّجُلُ فَيَقُولُ السَّلَامُ عَلَيْكَ

میماند خاموش گمان میبرد بدرستی او فرشته است پس می آید او را آنمرد پس میگوید سلامتی بر تو باد

وَرَحْمَةُ اللهِ وَبَرَكَاتُهُ لَقَدْ آنَ لَكَ أَنْ تَجِيءَ فَيَرُدُّ عَلَيْهِ السَّلَامَ ثُمَّ

و رحمت خدا و برکت های وی او هرآینه تحقیق آمد وقت مر ترا اینکه بیائی تو پس باز میدهد بروی

يَقُولُ لَهُ مَنْ أَنْتَ يَا عَبْدَ اللهِ فَيَقُولُ أَنَا قَهْرَمَانٌ لَكَ وَأَنَا عَلَى هَذَا

میگوید مر او را کیستی تو ای بنده خدا پس میگوید من نگاهبانم مر ترا بر این

الْمَنْزِلِ وَلَكَ مِثْلِي أَلْفُ قَهْرَمَانٍ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ عَلَى قَصْرٍ مِنْ قُصُورِكَ

جا و مر ترا مانند من هزار نگاهبان است هر یکے از ایشان بر کوشکی است از کوشکهای تو

تِلْكَ أَلْفُ قَصْرٍ فِي كُلِّ قَصْرٍ أَلْفُ خَادِمٍ وَزَوْجَةٌ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ قَالَ

و مر ترا هزار کوشک است و در هر کوشک هزار خدمتگار و زن است از حور عین گفت

فَيَدْخُلُ فِي قَصْرِهِ ذَلِكَ فَإِذَا هُوَ بِقُبَّةٍ مِنْ لُؤْلُؤٍ بَيْضَاءَ وَفِي جَوْفِهَا

پس می آید در کوشک خود که آنست پس ناگاه او ملاقی میشود بخرگاهی از مروارید سفید و در درون او

سَبْعُونَ بَيْتًا فِي كُلِّ بَيْتٍ سَبْعُونَ بَابًا لِكُلِّ بَابٍ مِنْهَا قُبَّةٌ مِنْ لُؤْلُؤٍ

هفتاد خانه در هر خانه هفتاد در مر هر دری را از آن قبه است از مروارید

فَيَدْخُلُ تِلْكَ الْقِبَابَ فَيَفْتَحُهَا وَلَمْ يَفْتَحْهَا أَحَدٌ مِنْ خَلْقِ اللهِ قَبْلَهُ فَإِذَا

پس می آید بسوی آن خرگاه پس میگشاید اینها را و نبوده است که گشاده باشد او را هیچ کسی از خلق خدا پیش

هُوَ فِي جَوْفِ تِلْكَ الْقُبَّةِ بِقُبَّةٍ مِنْ جَوْهَرَةٍ حَمْرَاءَ طُولُهَا سَبْعُونَ

درون آن خرگاه ملاقی میشود بخرگاهی از جوهر سرخ که درازی او هفتاد گز

ذِرَاعًا لَهَا سَبْعُونَ بَابًا كُلُّ بَابٍ مِنْهَا يُفْضِي إِلَى جَوْهَرَةٍ حَمْرَاءَ عَلَى مِثْلِ

گز ست مر او را هفتاد در ست هر در از آن میرساند تا جوهر سرخ بر مثل

طُولِهَا لَهَا سَبْعُونَ بَابًا لَيْسَ مِنْهَا جَوْهَرَةٌ عَلَى لَوْنِ صَاحِبَتِهَا فِي كُلِّ جَوْهَرَةٍ

درازی او مر او را هفتاد در ست نیست از آنها هیچ جوهری برنگ دیگرے در هر جوهرے

أَزْوَاجٌ وَمَنَاصٌّ وَأَسِرَّةٌ قَالَ فَإِذَا دَخَلَهَا وَجَدَ فِيهَا زَوْجَةً مِنَ الْحُورِ

زنان و تخت عروس و سریرها ست پس وقتیکه می درآید آن جوهر را می یابد در آن زنی را از حور

الْعِينِ تُسَلِّمُ عَلَيْهِ فَيَرُدُّ عَلَيْهَا السَّلَامَ ثُمَّ يَقُومُ مُبْهُوتًا فَتَقُولُ لَهُ

عین پس سلام میدهد برو پس باز میدهد بر آن زن سلام را پس ترک می ایستد خاموش پس میگوید آنحور را

قَدْ آنَ لَكَ أَنْ تَزُورَنَا وَأَنَا زَوْجَتُكَ قَالَ فَيَنْظُرُ فِي وَجْهِهَا فَيَرَى

تحقیق وقت آن آمد که زیارت بکنی ما را من زن توام گفت پیغمبر پس مے بیند در روی آن زن پس می بیند

وَجْهَهُ فِي وَجْهِهَا كَمَا يَرَى أَحَدُكُمْ وَجْهَهُ فِي الْمِرْآةِ مِنَ الْحُسْنِ وَالْجَمَالِ

روی خود را در روی او چنانکه می بیند یکے از شما روی خود را در آینه از غایت نیکوی و خوبی

وَالصَّفْوَةِ فَإِذَا عَلَيْهَا سَبْعُونَ حُلَّةً فِي كُلِّ حُلَّةٍ سَبْعُونَ لَوْنًا لَيْسَ

و صفا پس ناگاه بر آن زن هفتاد حله ست در هفتاد حله هفتاد رنگ ست نیست

فِيهَا لَوْنٌ عَلَى لَوْنِ صَاحِبَتِهَا يُرَى مُخُّ سَاقِهَا مِنْ وَرَائِهَا لَا يُعْرِضُ عَنْهَا

از آن حله هیچ حله برنگ دیگر دیده میشود مغز ساق آن حور از پس آن حلها روگردان نمیشود آن مرد

إِعْرَاضَةً إِلَّا ازْدَادَتْ حُسْنًا فِي عَيْنِهِ سَبْعِينَ ضِعْفًا فَهِيَ لَهُ مِرْآةٌ

روگردانیدنی مگر زیاده میشود آن زن از روی حسن در چشم او هفتاد چندان پس آنحور مر آن مرد را آینه است

وَهُوَ لَهَا مِرْآةٌ قَالَ وَإِنَّ لِكُلِّ قَصْرٍ مِنْهَا ثَلَاثَمِائَةٍ وَسِتُّونَ بَابًا عَلَى كُلِّ

و آن مرد آن زن را مرد ست گفت راوی بدرستیکه هر کوشکے را از آن سیصد و شصت در اند و بر هر

بَابٍ ثَلَاثُمِائَةٍ وَسِتُّونَ قُبَّةً مِنْ لُؤْلُؤٍ وَيَاقُوتَةٍ وَجَوْهَرَةٍ لَيْسَ مِنْهَا

در سیصد و شصت خرگاه از مروارید و یاقوت و جواهر و نیست از آن خرگاه

قُبَّةٌ عَلَى لَوْنِ صَاحِبَتِهَا فَإِذَا أَشْرَفَ عَلَى ظَهْرِ الْقَصْرِ أَشْرَفَ عَلَى مُلْكِهِ

هیچ خرگاهے برنگ دیگر پس وقتیکه می برآید بر پشت کوشک می برآید بر ملک خود

مَسِيرَةً مِنَ الْأَرْضِ يَنْفُذُ بَصَرُهُ إِذَا سَارَ فِيهِ سَارَ فِي مُلْكِهِ مِائَةَ سَنَةٍ

مقدار زمین که میرسد چشم او بسوی او وقتیکه سیر میکند در ملک خود مدت صد سال

لَا يَنْتَهِي إِلَى شَيْءٍ فِيهِ إِلَّا نَظَرَ فِيهِ أَجْمَعَ وَإِنَّ الْمَلَائِكَةَ تَدْخُلُ عَلَيْهِم

نمیرسد بسوی چیزے در آن ملک خود مگر نظر میکند در آن همه و بدرستی فرشتگان می درآیند در او

في قصوره من كل باب بالسلام والهدايا من عند رب العالمين ليس

در کوشکهاے او از هر درے بسلام و تحفهها از نزد پروردگار عالمیان نیست

منهم ملك إلا ومعه من الهدايا ما ليس مع الآخر كل يوم في النهار يسلم

از ایشان هیچ فرشته مگر با او ست از تحفهها چیزے که نیست با دیگرے هر روز و شبانگاه سلام میکنند

عليه الملائكة معها الهدايا وتصديق ذلك في كتاب الله عز وجل

بروی فرشتگان با آن تحفهها و راست کننده این سخن مذکور ست در کتاب خدا تعالی

يقول والملائكة يدخلون عليهم من كل باب سلام عليكم بما صبرتم

فرمود و فرشتگان می درآیند بر ایشان از هر در میگویند سلام ست بر شما بر شکیبائی که کردید

فنعم عقبى الدار وقال تعالى ولهم رزقهم فيها بكرة وعشيا وكان يقول

پس نیکو ست سرای آخرت و فرمود خدا تعالی و مر ایشان راست رزق ایشان بامداد و شبانگاه و بوده ست

صلى الله عليه إن هذا الرجل يسميه أهل الجنة المسكين لفضل منازلهم على

پیغمبر که میگفت بدرستی این مرد را می نامند اهل بهشت مسکین از جهت فضیلت منزلهاے ایشان بر

منزله وإن لهذا المسكين ثمانين ألف خادم في طعامه إذا اشتهى

منزل او و بدرستی این مسکین راست هشتاد هزار خدمتگار ست در طعام او وقتیکه آرزو میکند

الطعام نصبوا له مائدة من موائدها من ياقوتة حمراء ممنطقة

طعام را بر پا میکنند مر او را خوانها از یاقوت سرخ که مرصع کرده شده

من ياقوتة صفراء محفوفة بالدر واليواقيت والزبرجد وقوائمها

میان آن بیاقوت زرد گرداگرد شده ست بمروارید و یاقوت و زمرد و پایهاے او

من لؤلؤ حافتيها عشرون ميلا قال فيوضع له عليها من الطعام

از مروارید که جانب او بیست کروه ست فرمود پیغمبر پس نهاده میشود او را بر آن خوان از طعام

سبعون لونا ويقوم بين يديه ثمانون خادما مع كل خادم منهم

هفتاد رنگ و می ایستند پیش او هشتاد خدمتگار با هر خدمتگار از ایشان

صحفة فيها طعام وكأس فيه شراب في كل صحفة من الطعام ما

کاسه ست که در آن طعام ست و کاسه ست که در آن شراب ست در هر کاسه از طعام چیزے ست

ليس في الأخرى وفي كل كأس شربة ما ليس في الأخرى يجد طعم أولها

که نیست در دیگرے و در هر کاسه شربتے ست که نیست در دیگرے مے یابد مزه اول طعام

كطعم آخرها ويجد لذة آخرها كلذة أولها يشبه بعضه بعضا و

همچو آخر آن و می یابد لذت آخر او همچو اول او مانند ست بعضی آن بعضی را و

ليس منها لون إلا وهو يصيب مثله وليس له خادم إلا ويعطى

نیست از آن هیچ رنگے از رنگها مگر میرسد و میخورد از آن و نیست هیچ خادمے مگر داده میشود

حَظَّهُ مِنْ ذٰلِكَ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ إِذَا رُفِعَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَكَانَ يَقُولُ

بهره او از آن خوردنے ونوشیدنے وقتیکه برداشته شود از پیش او و بوده ست پیغمبر

النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَإِنَّ أَهْلَ الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا يَزُورُونَهُ وَلَا يَزُورُهُمْ وَإِنَّ

که میگفت که بدرستی اہل مرتبه بلند زیارت میکنند او را و زیارت نمیکنند او ایشان را

أَهْلَ الدَّرَجَةِ الْعُلْيَا لَيَسْعَى عَلَىٰ كُلِّ رَجُلٍ ثَمَانِمِائَةِ أَلْفِ خَادِمٍ وَبِيَدِ

اہل مرتبه بلند ہر آینه خدمت میکنند بر ہر مردے از ایشان ہشتاد وصد ہزار خدمتگار و بدست

كُلِّ خَادِمٍ مِنْهُمْ صَحْفَةٌ فِيهَا طَعَامٌ لَيْسَ فِي الْأُخْرَىٰ وَلَيْسَ مِنْهَا لَوْنٌ

ہر خدمتگار از ایشان کاسه طعامی ست که نیست در کاسه دیگر و نیست از آن ہیچ رنگے

إِلَّا وَهُوَ يُصِيبُ مِنْهُ وَلَيْسَ مِنْهُمْ خَادِمٌ إِلَّا وَيُعْطِي حَظَّهُ مِنْ ذٰلِكَ

مگر آن شخص بهره رسد از آن لون و نیست از ایشان خادمی مگر داده شده ست بهره خود از آن

الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ إِذَا رُفِعَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْهِ وَمَا مِنْهُمْ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا وَلَهُ

خوردنے ونوشیدنے وقتیکه برداشته میشود از پیش او و نیست از ایشان ہیچ یکے مگر او راست

اثْنَتَانِ وَسَبْعُونَ زَوْجَةً مِنَ الْحُورِ الْعِينِ وَآدَمِيَّتَانِ لِكُلِّ زَوْجَةٍ

ہفتاد و دو زن از حور عین و دو زن از آدمی مر ہر زنے را

مِنْهُنَّ قَصْرٌ مِنْ يَاقُوتَةٍ خَضْرَاءَ مُمَنْطَقَةٌ بِحَمْرَاءَ فِيهَا سَبْعُونَ

از آن زنان کوشکے ست از یاقوت سبز که مرصع کرده شده ست میانه بیاقوت سرخ در آن کوشک

أَلْفَ مِصْرَاعٍ لِكُلِّ مِصْرَاعٍ قُبَّةٌ مِنْ لُؤْلُؤَةٍ وَلَيْسَ مِنْهَا زَوْجَةٌ إِلَّا

ہزار تخته در ست مر ہر تخته او را خرگاہے ست از مروارید و نیست از ایشان ہیچ زنی مگر

وَعَلَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ حُلَّةٍ فِي كُلِّ حُلَّةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ لَوْنٍ لَيْسَ

بر آن ہفتاد ہزار حله ست در ہر حله ہفتاد ہزار رنگ ست نیست

مِنْهَا حُلَّةٌ تُشْبِهُ الْأُخْرَىٰ وَلَيْسَ مِنْهُنَّ زَوْجَةٌ إِلَّا بَيْنَ يَدَيْهَا أَلْفُ

از آن حله حله مانند دیگرے و نیست از ایشان ہیچ زنے مگر پیش او ہزار

جَارِيَةٍ قِيَامٌ لِحَوَائِجِهَا وَسَبْعُونَ أَلْفَ جَارِيَةٍ لِمَجْلِسِهَا وَمَا مِنْهُنَّ

داه ایستاده ست مر ہر حاجت ہاے او را و ہفتاد ہزار داه از برای مجلس او و نیست ہیچ

جَارِيَةٌ إِلَّا وَقَدِ اشْتَغَلَتْهَا فِي حَاجَتِهَا إِذَا قُرِّبَ إِلَيْهَا الطَّعَامُ

خدمتگارے مگر بتحقیق مشغول ست از آن در حاجت خود پس وقتیکه نزدیک میشود بسوی آن زن طعام

قَامَ بَيْنَ يَدَيْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ جَارِيَةٍ كُلُّ جَارِيَةٍ مِنْهُنَّ بِيَدِهَا

ایستاده ست پیش او ہفتاد ہزار داه ہر داہے از ایشان در دست او

صَحْفَةٌ فِيهَا مِنَ الطَّعَامِ وَكَأْسٌ مِنَ الشَّرَابِ فِيهَا مِنَ الطَّعَامِ وَ

کاسه ست که در آن از طعام ست و کاسه ست از شراب در آن از خوردنے و

وَالشَّرَابِ مَا لَيْسَ فِي الْآخِرَةِ وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَشْتَاقُ الرَّجُلُ إِلَى

و نوشیدنی که نیست در دیگرسرای و بود پیغمبر ۴ گفت آرزومند میشود مرد بسوی

أَخٍ لَهُ كَانَ يُحِبُّهُ فِي اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فِي الدُّنْيَا فَيَقُولُ يَا لَيْتَ شِعْرِي مَا

برادر یکه دوست میداشت آنرا در محبت خدای تعالی عز و جل در دنیا پس میگوید ای کاشکی دانسته میبود مراکه چه

فَعَلَ أَخِي فُلَانٌ شَفَقَةً عَلَيْهِ أَنْ يَكُونَ قَدْ هَلَكَ فَيَطَّلِعُ اللهُ عَزَّ

کرد برادر من فلان از جهت ترسیدن بر او از آن که هلاک شده باشد پس آگاه میشود خدای عز

وَجَلَّ عَلَى مَا فِي قَلْبِهِ فَيُوحِي إِلَى الْمَلَائِكَةِ أَنْ سِيرُوا بِعَبْدِي هَذَا إِلَى

و جل بر آنچه در دل اوست پس وحی میکند خدا بسوی فرشتگان اینکه سیر کنید به بنده من این بسوی

أَخِيهِ فَيَأْتِيهِ الْمَلَكُ بِنَجِيبَةٍ عَلَيْهَا رَحْلُهَا مِنْ مَيَاثِرِ النُّورِ قَالَ

برادر او پس می آید او را فرشته بناقه برگزیده که بر پشت پالان از نمدهای نور گفت پیغمبر ۴

فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ فَيَرُدُّ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَيَقُولُ لَهُ قُمْ فَارْكَبْ وَانْطَلِقْ

پس سلام میگوید بروی فرشته پس باز میدهد آن مرد سلام بر آن فرشته پس میگوید مر او را برخیز پس سوار شو و روان شو

إِلَى أَخِيهِ قَالَ فَيَرْكَبُ عَلَيْهَا فَيَسِيرُ فِي الْجَنَّةِ مَسِيرَةَ أَلْفِ عَامٍ

بسوی برادر خود فرمود ۴ پس سوار میشود بر آن شتر پس سیر میکند در بهشت راه هزار سال

أَسْرَعَ مِنْ أَحَدِكُمْ إِذَا رَكِبَ نَجِيبَةً فَسَارَ عَلَيْهَا فَرْسَخًا قَالَ فَلَا يَكُونُ

شتابتر از یکی شما وقتی که سوار میشود بناقه خود و سیر میکند بر آن شتر یک فرسخ گفت ۴ پس نمیباشد

شَيْءٌ حَتَّى يَبْلُغَ مَنْزِلَ أَخِيهِ قَالَ فَيُسَلِّمُ عَلَيْهِ فَيَرُدُّ عَلَيْهِ السَّلَامَ وَ

چیزی تا آنکه میرسد جای برادر خود پس سلام میدهد بر برادر پس باز میدهد بروی سلام و

يُرَحِّبُ بِهِ قَالَ فَيَقُولُ أَيْنَ كُنْتَ يَا أَخِي لَقَدْ كُنْتُ أَشْفَقْتُ عَلَيْكَ

مرحبا گوید باو گفت پیغمبر ۴ پس میگوید آمده برادر را کجا بودی تو ای برادر من هرآینه بوده ام ترسیدم بر تو

قَالَ فَيَعْتَنِقُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمَا صَاحِبَهُ ثُمَّ يَقُولَانِ الْحَمْدُ لِلهِ الَّذِي

گفت پیغمبر ۴ پس کنار میگیرند هریکی از ایشان برادر خود را پس میگویند حمد مر خدای را

جَمَعَ بَيْنَنَا فَيَحْمَدَانِ اللهَ عَزَّ وَجَلَّ بِأَحْسَنِ أَصْوَاتٍ سَمِعَهَا أَحَدٌ مِنَ

که جمع کرد میان ما پس حمد میگویند خدای عز و جل را به نیکوترین آوازها که نشنیده است آنرا یکی از

النَّاسِ قَالَ فَيَقُولُ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُمَا عِنْدَ ذَلِكَ يَا عَبْدَيَّ لَيْسَ هَذَا

مردم و فرمود ۴ پس میگوید خدای عز و جل مر آن دو مرد را وقت ستایش ای بندگان من نیست این

حِينَ عَمَلٍ وَلَكِنْ هَذَا حِينُ نِعْمَةٍ وَمَسْأَلَةٍ فَاسْأَلَانِي أُعْطِكُمَا مَا

وقت بندگی لیکن این وقت نعمت و خواهش است پس طلب کنید تا بدهم شما را چیزی که

شِئْتُمَا فَيَقُولَانِ يَا رَبِّ اجْمَعْ بَيْنَنَا فِي هَذِهِ الدَّرَجَةِ قَالَ فَيَجْعَلُ

میخواهید شما پس میگویند ای پروردگار ما جمع کن میان ما در این درجه فرمود ۴ پس میگرداند

اللهُ عزَّ وجلَّ تلكَ الدرجةَ مجلستَهما في خيمةٍ محفوفةٍ بالدُّرِّ و

خدا تعالى آن درجه را نشستگاه ايشان در يک خيمه گرد کرده شده ست بمرواريد

الياقوتِ ولازواجهما منزلٌ سوى ذلكَ قالَ يبشرونَ ويأكلونَ

و ياقوت و مر زنان ايشان را جايى ست جز آن گفت پس بنوشند و بخورند

ويتمتعونَ وكانَ يقولُ صلى الله عليه وسلم انَّ الرجلَ منهم ليأخذُ لقمةً

و کامرانی ميکنند و بوده ست ميگفت پيغمبر بدرستی مردی از ايشان هرآينه ميگيرد نواله

فيجعلُها في فيهِ ثمَّ يخطرُ بباله طعامٌ آخرُ فيتحولُ تلكَ اللقمةُ

پس ميگذارد در دهن خود پس ترک ميگذرد در دل او طعامی ديگر پس ميگردد آن نواله را

الى الذي تمنى قيلَ يا رسولَ اللهِ ما ارضُ الجنةِ قالَ ارضُها رخامةٌ

بسوی آن طعام که آرزو کرده بود گفته شد ای پيغمبر خدا چيست زمين بهشت فرمود پيغمبر زمين آن سنگ سفيد

نرم

من فضةٍ ملساءَ وترابُها مسكٌ وتلالُها زعفرانٌ وحيطانُها دُرٌّ

از نقره هموار کرده شده ست و خاک او مشک ست و پشتهای او زعفران ست و ديوارهای او

مرواريد

وياقوتٌ وذهبٌ وفضةٌ يُرى ظاهرُها من باطنِها وباطنُها

و ياقوت ست و زر و نقره ست ديده ميشود بيرون او از درون او و درون او

من ظاهرِها وليسَ في الجنةِ قصرٌ الا يُرى ظاهرُه من باطنِه وباطنُه

از بيرون او و نيست در بهشت هيچ کوشکی مگر ديده ميشود بيرون او از درون او و درون او

من ظاهرِه وليسَ في الجنةِ رجلٌ الا وهو يلبسُ ازاراً ورداءً وحللاً

از بيرون او و نيست در بهشت مردی مگر او ميپوشد چادر پائين و چادر بالا و حلهها

غيرَ مقطعةٍ وغيرَ مخيطةٍ وليسَ منهم رجلٌ الا وهو يلبسُ تاجاً

نابريده و نا دوخته و نيست از آن اهل بهشت هيچ مردی مگر او پوشد تاجی

من لؤلؤٍ محفوفاً بالدُّرِّ والياقوتِ والزبرجدِ له ضفيرتانِ من

از مرواريد که گرد کرده شده ست بدُر و ياقوت و زبرجد مراو را دو گره موست از

الذهبِ في عنقِه طوقٌ من ذهبٍ محفوفٌ بالدُّرِّ والياقوتِ الاخضرِ

از زر در گردن او طوقی از زر که گرد کرده شده ست بدر و ياقوت سبز

وفي يدِ كلِّ رجلٍ منهم ثلثةُ اسورةٍ سوارٌ من ذهبٍ وسوارٌ من فضةٍ

و در دست هر مردی از ايشان سه دست برنجن ست يک دست برنجن زر و يک دست برنجن از نقره

وسوارٌ من لؤلؤٍ تحتَ تيجانِهم اكاليلُ من دُرٍّ وياقوتٍ وعلى حللِهم

و يک دست برنجن از مرواريد زير تاجهای ايشان افسرهاست از در و ياقوت و بر آن حلهای خود

تلكَ يلبسونَ السندسَ وعلى السندسِ الاستبرقَ والحريرَ الاخضرَ

سبز پوشند ديباج تنک و بر آن ميپوشند ديباج سطبر و ابريشم سبز

مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ وَظَوَاهِرُهَا الْعَبْقَرِيُّ

تکیه کننده اند بر فرش که استر آن از دیبا تنک ست و ابره او منقش

الْحِسَانُ أَسِرَّتُهَا مِنْ يَاقُوتٍ أَحْمَرَ وَقَوَائِمُهَا اللُّؤْلُؤُ عَلَى كُلِّ سَرِيرٍ

نیکو تخت هاے آن فرش از یاقوت سرخ و پایهاے او از مروارید بر هر سریر

مِنْهَا أَلْفُ مِثَالٍ لِكُلِّ مِثَالٍ سَبْعُونَ لَوْنًا لَيْسَ مِنْهَا مِثَالٌ

از آن هزار فراش ست مر هر فراش را هفتاد رنگ ست نیست از ایشان فراشهای

يُشْبِهُ الْآخَرَ بَيْنَ يَدَيْ كُلِّ سَرِيرٍ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ زَرْبِيَّةٍ

مانند دیگر پیش هر سریر از آن سریرها هفتاد هزار بساط ست

لِكُلِّ زَرْبِيَّةٍ سَبْعُونَ لَوْنًا لَيْسَ مِنْهَا زَرْبِيَّةٌ يُشْبِهُ صَاحِبَتَهَا

مر هر بساط را هفتاد رنگ نیست از ایشان هیچ بساطے برنگ یار خود

عَنْ يَمِينِ كُلِّ سَرِيرٍ مِنْهَا سَبْعُونَ أَلْفَ كُرْسِيٍّ وَعَنْ شِمَالِهَا مِثْلُ

از راستاے هر سریر از آنها هفتاد هزار صندلے و چپاے او هم چنین ست

ذَلِكَ لَيْسَ مِنْهَا كُرْسِيٌّ يُشْبِهُ آخَرَ وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ إِنَّ أَهْلَ

نیست از آن صندلے ها هیچ صندلے مانند دیگرے و بوده ست که میگفت پیغمبر بدرستی اهل

الْجَنَّةِ أَجْمَعِينَ أَعْلَاهُمْ وَأَسْفَلَهُمْ عَلَى طُولِ آدَمَ وَطُولُ آدَمَ سِتُّونَ

بهشت همه بلندان ایشان و پستان ایشان بر درازے آدم باشند و درازی آدم هفتاد

ذِرَاعًا شَبَابًا جُرْدًا مُرْدًا مُكَحَّلِينَ مُحَمَّمِينَ هُمْ وَنِسَاؤُهُمْ عَلَى قَدْرٍ

گز بود جوان بهشند بی موی بی ریش سیاه چشم سخت سیاه باشند موی ایشان ها اگر شسته شده

وَاحِدٍ قَالَ فَلَمَّا فُعِلَ ذَلِكَ بِهِمْ نَادَى مُنَادٍ فِي الْجَنَّةِ فَيَسْمَعُ صَوْتَهُ

گفت پس هرگاه که کرده شد این کار با ایشان فریاد کند فریاد کننده در بهشت پس بشنوی آواز او را

أَعْلَاهُمْ وَأَدْنَاهُمْ وَأَقْصَاهُمْ يَقُولُ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ أَرَضِيتُمْ

بلندان ایشان و نزدیکان ایشان و دوران ایشان پس میگوید ای اهل بهشت آیا راضی شدید

مَنَازِلَكُمْ فَيَقُولُونَ بِأَجْمَعِهِمْ نَعَمْ وَاللهِ لَقَدْ أَنْزَلَنَا رَبُّنَا مَنْزِلَ

بمنزلهاے خود پس میگویند همه ایشان آرے سوگند خدا هر آینه بتحقیق فرود آورد ما را پروردگار ما جای

الْكَرَامَةِ لَا نَبْغِي عَنْهَا حِوَلًا وَلَا بِهَا بَدَلًا رَضِينَا بِرَبِّنَا جَارًا

فرود آوردن بزرگی دنمیخواهیم از وی گردش را و نه بآن عوض را راضی شدیم بپروردگار خود را همسایه

اللَّهُمَّ رَبَّنَا فَإِنَّا سَمِعْنَا مُنَادِيَكَ فَأَجَبْنَاهُ الْقَوْلَ الصَّادِقَ اللَّهُمَّ

ای بار خدا پروردگار ما پس بدرستی ما شنیدیم ندا کننده را اجابت کردیم او را گفتن راست ای بار خدا

رَبَّنَا فَإِنَّا اشْتَهَيْنَا النَّظَرَ إِلَى وَجْهِكَ فَأَرِنَاهُ فَإِنَّهُ أَفْضَلُ ثَوَابِنَا

پروردگار ما آرزو داریم دیدن روے تو پس بنما ما را بدرستی آن دیدن بهترین ثواب ماست

عِنْدَكَ قَالَ فَأَمَرَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عِنْدَ ذٰلِكَ بِالْجَنَّةِ الَّتِي فِيهَا مَنْزِلُهُ

نزدیک تو گفت پیغمبر پس فرماید خدای عزوجل نزد آن بهشتی که در آن منزل اوست

وَمَجْلِسُهُ وَاسْمُهَا دَارُ السَّلَامِ خُذِي زِينَتَكِ وَتَزَيَّنِي وَاسْتَعِدِّي

و جای نشست او و نام او جای سلامتیست بگیر آرایش خود را و زینت کن خود را و آماده شو

لِزِيَارَةِ عِبَادِي فَاسْمَعَتْ لِرَبِّهَا وَأَطَاعَتْهُ قَبْلَ أَنْ يَقْضِيَ الْكَلِمَةَ

برای زیارت بندهای من پس بشنود امر پروردگار خود را و فرمان برداری کند او را پیش از تمام

وَأَخَذَتْ زِينَتَهَا وَاسْتَعَدَّتْ لِزُوَّارِ اللّٰهِ تَعَالَى فَيَأْمُرُ اللّٰهُ تَعَالَى

و گرفت آن دار السلام زینت خود را و طیار شد مر زیارت کننده خدا تعالی را پس فرماید خدای تعالی

مَلَكًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ أَنِ ادْعُ عِبَادِي إِلَى زِيَارَتِي قَالَ فَيَخْرُجُ ذٰلِكَ

فرشته را از فرشتگان اینکه بخوان بندهای مرا بسوی زیارت من فرمود پس بیرون آید

الْمَلَكُ مِنْ عِنْدِ الرَّحْمٰنِ فَيُنَادِي بِأَعْلَى صَوْتِهِ بِصَوْتٍ لَهُ لَذِيذٍ

فرشته از نزد خدا تعالی عزوجل پس فریاد میکند باواز بلند خود باوازی که مر او راست لذیذ

مُمَدَّدٍ فَيَقُولُ يَا أَهْلَ الْجَنَّةِ يَا أَوْلِيَاءَ اللّٰهِ زُورُوا رَبَّكُمْ قَالَ فَيَسْمَعُ

دراز میگوید ای اهل بهشت ای دوستان خدا زیارت کنید پروردگار خود را فرمود پس

صَوْتَهُ أَعْلَاهُمْ وَأَسْفَلُهُمْ فَيَرْكَبُونَ عَلَى النُّوقِ وَالْبَرَاذِينِ بِأَجْمَعِهِمْ

آواز او را بلندان ایشان و پستان ایشان پس سوار میشوند بر شتران و اسپان ترکی همه ایشان

فَيَسِيرُونَ فِي ظِلٍّ إِلَى جَنْبِ تِلَالٍ مِنْ مِسْكٍ أَبْيَضَ وَزَعْفَرَانٍ

پس سیر میکنند در سایه بسوی پهلو پشته‌ها از مشک سفید و زعفران

أَصْفَرَ فَيُسَلِّمُونَ عِنْدَ الْبَابِ وَتَسْلِيمُهُمْ أَنْ يَقُولُوا السَّلَامُ

زرد پس سلام میدهند نزدیک در و سلام گفتن ایشان اینست که میگویند سلام باد

عَلَيْنَا مِنْ رَبِّنَا فَيَسْتَأْذِنُونَ فَيُؤْذَنُ لَهُمْ بِتَعْمِلَةٍ فَيَدْخُلُونَ

برما از پروردگار ما پس دستوری میخواهند پس دستوری داده میشوند مر ایشان را بقصدی

الْبَابَ فَتَهُبُّ رِيحٌ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ اسْمُهَا الْمُثِيرَةُ فَتَنْسِفُ

در را پس میوزد بادی از زیر عرش نام او مثیره است پس برانگیزنده و پراگنده

تِلَالَ الْمِسْكِ وَالزَّعْفَرَانِ فَتُغَبِّرُ فِي جُيُوبِهِمْ وَرُؤُوسِهِمْ وَثِيَابِهِمْ

از پشته‌های مشک و زعفران پس میرود گریبانهای ایشان و سرهای ایشان و جامهای

فَيَدْخُلُونَ وَيَنْظُرُونَ إِلَى عَرْشِ رَبِّهِمْ وَكُرْسِيِّهِ نُورًا يَتَلَأْلَأُ عَلَيْهِمْ

پس درآیند و می‌بینند بسوی عرش پروردگار خود و کرسی او نوری را که میدرخشد بر ایشان

مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَجَلَّى لَهُمْ فَيَقُولُونَ سُبْحَانَكَ رَبَّنَا قُدُّوسٌ رَبُّ

از غیر اینکه تجلی کند خدا تعالی مر ایشان را پس میگویند پاکیست ترا ای پروردگار ما پاکست پروردگار

الملئكة والروح تباركت وتعاليت أرنا ننظر الى وجهك فا

فرشتگان و روح بزرگست ترا پروردگارا و بلندست ترا بنماے مرا ببینیم بسوے روے تو فرمود

فيأمر الله عز وجل الحجب التي من نور ان اعتزلي فلا يزال ترتفع

پس امر میکند خداے تعالے پردهاے را که از نور اند اینکه دور شوید پس همیشه دور میشود

حجاب وراء حجاب حتى يرتفع سبعون حجابا كل حجاب هو

پرده پس پرده تا اینکه برداشته میشود هفتاد پرده هر پرده سخت تر

أشد نورا من الذي يليه سبعين ضعفا فيتجلى لهم رب العزة

ست از روے نور از آنکه متصل ست باو هفتاد چند آن پس تجلی میکند مر ایشانرا پروردگار

عز وجل فيخرون له سجدا ما شاء الله يقولون وهم ساجدون

پس می افتند مر او را سجده کنان مدتیکه خواسته ست خدا ایشان میگویند حالیکه سجده کننده

سبحانك لك الحمد والتسبيح ابدا انجيتنا من النار وادخلت

پاکیست ترا و مر تراست همه ستایش و تسبیح همیشه رهاینده ماراز آتش دوزخ و درآوردی مارا

الجنة فنعم الدار رضينا عنك الرضاء كله فارض عنا فيقول

در بهشت پس نیکو سراست پس راضی شدیم از تو همه رضا پس راضی شو از ما پس میگوید خدا

تبارك وتعالى قد رضيت عنكم الرضاء كله وليس هذا اوان

بزرگ و بلند تحقیق راضی شدم از شما راضی شدن همه و نیست این وقت

عمل ولكن هذا حين نضرة ونعيم فاسئلوني اعطكم وتمنوا

عمل و لیکن این هنگام تازگی و نعمت ست پس بخواهید از من بدهم شمارا و آرزو کنید بر من

علي اذكر قال فيتمنون من غير ان يتكلموا فيتمنون ان

زیاده کنم شمارا فرمود پس آرزو میکنند در دل بغیر اینکه سخن گویند پس تمنا میکنند اینکه

يديم لهم ما اعطاهم فيقول تعالى اني مديم لكم ما اعطيتكم

همیشه دارد مر ایشانرا چیزیکه داده ست ایشانرا پس میگوید خداوند تعالى بدرستی که من همیشه دارنده ام شمارا

ومزيدكم مثله قال فيرفعون رؤسهم بالتكبير ولا يستطيعون

و زیادت کننده ام شمارا مانند آن فرمود پس برمیدارند سرهاے خود را بگفتن تکبیر و نتوانند

ان يرفعوا ابصارهم الى ربهم عز وجل من شدة نور رب العزة

اینکه بردارند چشمهاے خود بسوے پروردگار خود بسبب زیادتی نور رب العزت

وذلك المجلس يسمى شرقي قبة عرش رب العلمين فيقول لهم رب

و آن مجلس نامیده میشود جانب مشرق قبه عرش پروردگار عالمیان پس میگوید ایشانرا پروردگار

العزة مرحبا يا عبادي وجيراني واصفيائي واحبائي و

خوشی باد شمارا ای بندهاے من و همسایهاے من و برگزیدهاے من و دوستان من و

أَوْلِيَاءِي وَخِيَرَتِي مِنْ خَلْقِي وَأَهْلِ طَاعَتِي قَالَ فَإِذَا بَيْنَ يَدَيْ

دوستان من و برگزیدگان من از آفرینش من و اهل طاعت من گفت پس ناگهان پیش

عَرْشِ رَبِّ الْعِزَّةِ مَنَابِرُ مِنْ نُورٍ مِنْ دُونِ تِلْكَ الْمَنَابِرِ كَرَاسِيُّ مِنْ

عرش پروردگار منبرهاست از نور از نزدیک آن منبرها مسندهاست از

نُورٍ مِنْ دُونِ تِلْكَ الْكَرَاسِيِّ الْفُرُشُ وَدُونَ الْفُرُشِ النَّمَارِقُ وَدُونَ

نور از نزدیک آن مسندها فرشهاست و نزدیک فرشها بالشهاست و نزدیک

النَّمَارِقِ الزَّرَابِيُّ قَالَ فَيَقُولُ لَهُمْ رَبُّ الْعِزَّةِ هَلُمَّ اجْلِسُوا عَلَى كَرَامَتِي

این بالشها بساطهاست گفت پس میگوید ایشان را پروردگار بزرگی بیائید بنشینید بر بزرگیهای من

فَيَتَقَدَّمُ الرُّسُلُ فَيَجْلِسُونَ عَلَى تِلْكَ الْمَنَابِرِ وَيَتَقَدَّمُ الْأَنْبِيَاءُ فَيَجْلِسُونَ

پس پیش میشوند پیغمبران پس بنشینند بر آن منبرها و پیش می آیند پیغمبران و می نشینند

عَلَى تِلْكَ الْكَرَاسِيِّ وَيَتَقَدَّمُ الصَّالِحُونَ فَيَجْلِسُونَ عَلَى تِلْكَ الزَّرَابِيِّ

بر آن مسندها و پیش میشوند نیکوکاران و می نشینند بر آن بساطها

قَالَ فَتُوضَعُ لَهُمْ مَوَائِدُ مِنْ نُورٍ عَلَى كُلِّ مَائِدَةٍ سَبْعُونَ لَوْنًا

گفت پس نهاده میشود مر ایشان را خوانچه از نور بر هر مائده هفتاد رنگ

مُكَلَّلَةً بِاللُّؤْلُؤِ وَالْيَاقُوتِ قَالَ فَيَقُولُ رَبُّ الْعِزَّةِ لِحَفَدَتِهِ

آراسته کرده شده است به مروارید و یاقوت گفت پس میگوید پروردگار بزرگی مر خدمتگاران خود را

أَطْعِمُوهُمْ فَيُوضَعُ لَهُمْ عَلَى كُلِّ مَائِدَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ صَحْفَةٍ مِنْ

طعام دهید ایشان را پس نهاده میشود مر ایشان را بر هر خوانچه هفتاد هزار پیاله از

دُرٍّ وَيَاقُوتٍ وَفِي كُلِّ صَحْفَةٍ سَبْعُونَ لَوْنًا مِنَ الطَّعَامِ قَالَ فَيَقُولُ

مروارید و یاقوت و در هر کاسه هفتاد رنگ است از طعام گفت پس میگوید

عَزَّ وَجَلَّ كُلُوا يَا عِبَادِي قَالَ فَيَأْكُلُونَ مَا شَاءَ اللَّهُ مِنْ ذَلِكَ قَالَ

پروردگار بخورید ای بندهای من گفت پس میخورند تا بحدیکه خواسته پروردگار از این طعام گفت

فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ إِنَّ طَعَامَنَا الْيَوْمَ الَّذِي عِنْدَ أَهْلِنَا

پس میگوید بعضی از ایشان مر بعض را بدرستی طعام ما

عِنْدَ هَذَا حُلُمٌ قَالَ فَيَقُولُ رَبُّ الْعِزَّةِ لِحَفَدَتِهِ اسْقُوا عِبَادِي

نزد این طعام مگر خیال و خواب است گفت پس میگوید پروردگار مر خدمتگاران خود را بنوشانید بندهای مرا

قَالَ فَيُؤْتَوْنَ بِشَرَابٍ فَيَشْرَبُونَ مِنْهُ فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ إِنَّ

گفت پس داده شد ایشان را شراب پس مینوشند از این پس میگوید بعضی از ایشان مر بعض دیگر را بدرستی

شَرَابَنَا عِنْدَ هَذَا الشَّرَابِ حُلُمٌ قَالَ فَيَقُولُ رَبُّ الْعِزَّةِ لِحَفَدَتِهِ

شراب ما نزد این شراب خیال و خواب است گفت پس میگوید پروردگار مر خدمتگاران خود را

أَطْعَمْتُمُوهُمْ وَسَقَيْتُمُوهُمْ فَكِّهُوهُمُ الْآنَ قَالَ فَيَأْتُونَ بِفَاكِهَةٍ

طعام داده ید شما ایشان را و شراب داده ید پس میوه دهید ایشان را اکنون گفت پس می آرند میوها را

فَيَأْكُلُونَ مِنْهَا فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ لَمْ تَأْكُلْنَا عِنْدَ هٰذِهِ

پس میخورند از ان پس میگوید بعض ایشان مر بعض را که میوهاے ما نزد این میوه

حُلُمٌ قَالَ فَيَقُولُ رَبُّ الْعِزَّةِ سُبْحَانَهُ أَطْعَمْتُمُوهُمْ وَفَكَّهْتُمُوهُمْ

خیال و خواب است گفت پس میگوید پروردگار بزرگی طعام داده ید ایشان را و میوه داده ید ایشان را

وَسَقَيْتُمُوهُمُ اكْسُوهُمْ وَحَلُّوهُمْ قَالَ فَيَأْتُونَهُمْ بِكِسْوَةٍ وَ

و شراب داده ید ایشان را لباس پوشانید ایشان را و زیور دهید گفت پس می آرند لباس و

حِلْيَةٍ يَكْسُونَهَا فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ لِمَنْ كِسْوَتُنَا وَحِلْيَتُنَا

زیورها می پوشانند ایشان را پس میگوید بعض ایشان مر بعض را که لباس ما و زیور ما

عِنْدَ هٰذِهِ حُلُمٌ قَالَ فَبَيْنَمَا هُمْ جُلُوسٌ عَلَىٰ كَرَاسِيِّهِمْ بَعَثَ اللّٰهُ عَزَّ

نزد این خیال و خواب است گفت و در ان اوقات که ایشان نشسته اند بر مسندهاے خود می برانگیزد

وَجَلَّ عَلَيْهِمْ رِيحًا مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ تُسَمَّى الْمُثِيرَةَ فَتَأْتِيهِمْ بِمِسْكٍ

بر ایشان بادی از زیر عرش که نام نهاده میشود او را مثیره پس می آرد آن باد ایشان را مشک

وَكَافُورٍ مِنْ تَحْتِ الْعَرْشِ أَشَدَّ بَيَاضًا مِنَ الثَّلْجِ فَتُعَبِّرُ ثِيَابَهُمْ وَ

و کافور از زیر عرش سخت تر از روی سفیدی از برف پس میرود جامهاے ایشان و

رُؤُوسَهُمْ وَجُيُوبَهُمْ فَتُطَيِّبُهُمْ لَمْ يُرْفَعْ مِنْهُمُ الْمَوَائِدُ مَعَ مَا عَلَيْهَا

سرهای ایشان و گریبانهاے ایشان پس خوشبو میکند ایشان را برداشته نمیشود از ایشان خوانها با چیزی که بر ان بود

مِنَ الطَّعَامِ قَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَيَقُولُ لَهُمْ رَبُّ الْعِزَّةِ سَلُونِي الْآنَ

از طعام گفت پیغمبر علیه السلام پس میگوید ایشان را پروردگار بزرگی بطلبید از من اکنون

أُعْطِيكُمْ وَتَمَنَّوْا عَلَيَّ أَزِدْكُمْ قَالَ فَيَقُولُونَ بِأَجْمَعِهِمُ اللّٰهُمَّ رَبَّنَا

بدهم شما را و آرزو کنید بر من زیاده کنم شما را گفت پیغمبر پس میگویند همه ایشان ای بار خدا پروردگار ما

فَإِنَّا نَسْأَلُكَ رِضَاكَ عَنَّا فَيَقُولُ عَزَّ وَجَلَّ إِنِّي قَدْ رَضِيتُ

هر آینه ما میخواهیم از تو رضاے تو پس میگوید خداے عز و جل بر ستی من تحقیق راضی شدم

يَا عِبَادِي عَنْكُمْ قَالَ فَيَخِرُّونَ لَهُ سُجَّدًا بِالتَّسْبِيحِ وَالتَّكْبِيرِ فَيَقُولُ

ای بنده های من از شما گفت پیغمبر می افتند مر او را سجده کنان بتسبیح و تکبیر گفتن پس میگوید

رَبُّ الْعِزَّةِ يَا عِبَادِي ارْفَعُوا رُؤُوسَكُمْ لَيْسَ هٰذَا حِينَ عَمَلٍ هٰذَا حِينَ

پروردگار بزرگی ای بندهاے من بردارید سرهاے خود را نیست اینوقت عمل این هنگام

نَضْرَةٍ وَنَعِيمٍ قَالَ فَيَرْفَعُونَ رُؤُوسَهُمْ وَوُجُوهُهُمْ مُشْرِقَةٌ مِنْ

سرور است و نعمت گفت پیغمبر پس می بردارند سرهاے خود را و حال آنکه رویهاے ایشان درخشنده است از

تؤيد بهم قال فيقول رب العزة عز وجل انصرفوا الى منازلكم

نور خود پروردگار ایشان گفت پیغمبر ص پس میگوید پروردگار بزرگ که عز و جل برگردید بسوی جایهای خود

قال فيخرجون من عند ربهم ثم يلقاهم غلمانهم يردون بهم قال

پس می برآیند از نزدیک پروردگار خود پس ملاقات میشوند ایشان را غلامان ایشان بسوی جایهای ایشان گفت ص

فيركبون كل واحد منهم على ناقته او برذونه ويركب معه سبعون

پس سوار شوند هر یکی از ایشان بر شتر خود یا اسپ ترکی خود و سوار میشود با او هفتاد

الف غلام على مثل الذي يركب فيسير من شاء منهم بالسود

هزار غلام بر مانند هر چیزی که خود سوار میشود بر او پس سیر میکند هر که میخواهد از آن غلامان بسیاه

الى داره ثم يسير معه سائرهم حتى يعلم القصر الذي يريد قال

بسوی سرای او پس سیر میکند با او باقی آن غلامان تا آنکه می‌آید بسوی کوشکی که خود را که میخواهد گفت ص

فاذا جاء قصره فدخل على زوجته فقامت اليه فرحبت به وقالت

پس وقتیکه بیاید بسوی کوشک خود پس درآید بر زن خود پس برخیزد بسوی او آن زن و مرحبا گوید باو

له حبيبي يا حبيبي جئتني بحسن ونور وجمال وكسوة وريح و

آن زن آمده را آمدی ای دوست من آمدی تو مرا با خوبی و نور و آرایش و پوشش و بوی خوش

حلية لم افارقك عليها قال فينادي ملك من عند الرحمن عز

زیور جدا نشده بودم من از تو بدان چیز گفت ص پس ندا کند فرشته از نزد خدای

وجل بصوت عال يقول يا اهل الجنة كذلك انتم ابدا يجدد

باواز نیک بلند پس میگوید ای اهل بهشت همچنین هستید شما همیشه تازه کرده میشود

لكم النعيم قال والملائكة يدخلون عليهم من كل باب سلام

مر شما را نعمت و فرشتگان می‌آیند بر ایشان از هر در که میگویند سلامتی باد

عليكم بما صبرتم فنعم عقبى الدار ان ربكم يقرء عليكم السلام

بر شما از هر عیب و نقصان بسبب چیزی که رنج برده اید شما پس نیکوست سرای آخرت پروردگار شما خوانده است

ومعهم من الاطعمة والاشربة والكسوة والحلية وكان يقول

و حال آنکه با ایشان از خوردنی و نوشیدنی و پوشیدنی و زیور و بوده است که میگفت ص

صلى الله عليه ان في الجنة مائة درجة ما بين كل درجتين امير يرون

مهتری در بهشت صد پایه است میان هر دو پایه امیر است که می بینند اهل بهشت

له الفضيلة والسؤدد فيها جبال من مسك ابيض وزعفران

مر او را فضیلت و بزرگی و در آن بهشت کوههاست از مشک سفید و زعفران

اصفر اذا اكلوا طعامهم يجشوا اطيب من المسك فاذا شربوا

زرد وقتیکه بخورند طعام را آروغ زنند خوشبوتر از مشک و وقتیکه بنوشند

٤٥٢٠

ثم أبهم رشحت جلودهم لا يتغوطون ولا يهريقون الماء ولا

آب خود را آنچه از پوستهای ایشان پس انگنده میکنند و نمیریزند آب را یعنی بول را و

يبصقون ولا يتمخطون ولا يمرضون ولا يصدعون وكان

تف نمیکنند و آب بینی نمیکنند و بیمار نمیشوند و دردسر نمیکنند و بود

يقول صلى الله عليه وسلم أهل الجنة أعلاهم وأسفلهم يتغدون

که میگفت ﷺ اهل بهشت بلندان ایشان و پستان ایشان طعام چاشتگاه میخورند

متكئين ساعتين ويتعاصلون ساعتين ويحمدون خالقهم

در آنحال که تکیه کننده اند دو ساعت و جدا میشوند دو ساعت و تحمید میگویند آفریننده خود را

أربع ساعات ويتزاورون ساعتين وفيها ليل ونهار و

چار ساعت و زیارت یکدیگر میکنند دو ساعت و در آن بهشت شب و روز هست و

ظلمة ليلها أشد بياضا من نهار اليوم سبعين جزءا وكان

سیاهی شب بهشت سخت تر است از روی سفیدی از روز دنیا هفتاد حصه و بوده است که

يقول صلى الله عليه وسلم إن أدنى أهل الجنة عطية من لو نزل عليه الإنس

میگفت ﷺ که کمترین اهل بهشت از روی بخشش کسی هست که اگر فرود آید بروی انس

والجن لكان عنده من الكراسي والفرش والنمارق والزرابي

و جن که مهمان وی شوند هر آینه باشد نزد او از صندلیها و فرشها و بالین و بساطها

ما يجلسون ويتكؤن عليه ويفضل عليهم من الموائد والصحاف

مقداریکه میشینند و تکیه میکنند بروی و زیاده میشود از ایشان از خوانهای و کاسهای

والخدم والطعام والشراب إلا كقدر ما أصاب رجل واحد

و خادمان و خوردنی و نوشیدنی مگر مقدار چیزی که میرسد او را یکمرد

وكان يقول صلى الله عليه وسلم إن جذوع الشجر ذهب ومنها فضة و

و بوده است که میگفت ﷺ که تنهای درخت از زر است و بعضی از نقره است و

منها ياقوت ومنها زبرجد وسعفها مثل ذلك وورقها

بعضی از یاقوت است و بعضی از زمرد است و شاخهای درختان همچنین که تنها اند و ورق آن

كأحسن حلل رآها أحد وثمرها ألين من الزبد وأحلى من العسل

بهترین حلها است که دیده است آنرا یکی و میوه آن نرم تر از مسکه و شیرین تر از شهد

طول كل شجرة منها خمسمائة عام وغلظ أصلها مسيرة سبعين عاما إذا رفع الرجل منهم بصره

درازی هر درخت از آن راه پانصد سال است و ستبری تنه آن درخت راه هفتاد سال است وقتیکه بردارد مردی از ایشان چشم

نظر إلى أقصى فرع من الشجرة وما فيها من الثمار وإن على

می بیند تا نهایت شاخ از آن درخت و چیزیکه در آن درخت هست از میوها و بدرستی بر

كُلُّ شَجَرَةٍ سَبْعُونَ أَلْفَ نَوْعٍ مِنَ الثِّمَارِ وَلَيْسَ مِنْهَا لَوْنٌ عَلَى طَعْمِ

الْآخَرِ إِذَا اشْتَهَى شَيْئًا مِنْ تِلْكَ الْأَنْوَاعِ انْحَنَتْ لَهُ تِلْكَ الشُّعْبَةُ

الَّتِي فِيهَا تِلْكَ الثَّمَرَةُ الَّتِي اشْتَهَى مِنْ مَسِيرَةِ خَمْسِمِائَةِ عَامٍ

أَوْ مَسِيرَةِ خَمْسِينَ عَامًا أَوْ دُونَ ذَلِكَ حَتَّى يَأْخُذَهَا بِيَدِهِ إِنْ

شَاءَ فَإِنْ عَجَزَ أَنْ يَأْخُذَهَا بِيَدِهِ فَتَحَ فَاهُ فَتَدْخُلُ فِيهِ فَإِذَا

قَطَفَ عَنْهَا شَيْئًا أَحْدَثَ اللهُ مَكَانَهَا أَحْسَنَ مِنْهَا وَأَطْيَبَ

فَإِذَا أَصَابَ مِنْهَا حَاجَتَهُ وَاكْتَفَى رَجَعَتِ الشُّعْبَةُ حَيْثُ كَانَتْ

وَمِنْهَا شَجَرَةٌ لَا تُثْمِرُ وَلَكِنْ فِيهَا أَكْمَامٌ فِيهَا حَرِيرٌ وَحُلَلٌ وَسُنْدُسٌ

وَزُخْرُفٌ وَعَبْقَرِيٌّ وَمِنْهَا شَجَرَةٌ لَهَا أَكْمَامٌ فِيهَا الْمِسْكُ وَ

الْكَافُورُ وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ أَهْلُ الْجَنَّةِ يَرَوْنَ رَبَّهُمْ كُلَّ يَوْمِ جُمُعَةٍ

وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ لَوْ أَنَّ إِكْلِيلًا مِنَ الْجَنَّةِ وُلِّيَ مِنَ السَّمَاءِ

لَذَهَبَ بِضَوْءِ الشَّمْسِ وَكَانَ يَقُولُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ إِنَّ فِي الْجَنَّةِ قُصُورًا

فِي كُلِّ قَصْرٍ مِنْهَا أَرْبَعَةُ أَنْهَارٍ مَاءٍ مَعِينٍ وَلَبَنٍ مَعِينٍ وَخَمْرٍ

مَعِينٍ وَعَسَلٍ مَعِينٍ إِذَا شَرِبَ مِنْهُ شَيْئًا صَارَ خِتَامُهُ مِسْكًا

وَلَا يَشْرَبُونَ مِنْهَا شَيْئًا حَتَّى يُمْزَجَ مِنْ عُيُونٍ فِي الْجَنَّةِ اسْمُ

احدها الزنجبيل والاخرى تسنيم والاخرى كافور وان

یکے ازآن زنجبیل ست ونام دیگرے تسنیم ونام دیگرے کافور وانکه

المقربين يشربون منها صرفا وكان يقول صلى الله عليه لو ان

نزدیکان خدا همی خورند ازآن چشمہاے خالص وبوده ست که میگفت پیغمبر اگر

الله قضى بينهم انهم يتنازعون الكاس بينهم ما رفعوها

خدا حکم بکرد درمیان ایشان که ایشان بکشند یکدیگر کاسہاے را نمی برداشتند

من افواههم ابدا وكان يقول صلى الله عليه ان اهل الجنة يتزاورون

از دهانہاے خود همیشه وبود که میگفت بدرستی اهل بهشت زیارت میکنند یکدیگر را

على مسيرة مائة الف عام او فوق ذلك فاذا رجعوا من عند

بر مسیره صد هزار ساله راه یا بالا تر ازو پس چون باز میگردند از نزد

اخوانهم فلهم اهدى الى منازلهم من احدكم الى منزله وكان

برادران خود پس ایشان راه یابنده تر بسوے منزلهاے خود از یکے از شما بسوے جاے خود

يقول صلى الله عليه ان اهل الجنة اذا زاروا ربهم عز وجل وارادوا

که میگفت بدرستی اهل بهشت وقتیکه زیارت میکنند پروردگار خود را عز وجل ومیخواهند

الانصراف يعطى كل رجل منهم رمانة خضراء فيها سبعون

بازگشتن را داده میشود هر مردے را از ایشان انار سبز درآن هفتاد

۴۵۵

حبة لكل حبة سبعون لونا ليس منها حبة على لون الاخرى

دانه باشد وهر دانه را هفتاد رنگ باشد نیست ازآنها هیچ دانه بر رنگ دیگرے

فاذا انصرفوا من عند ربهم عز وجل مروا في اسواق الجنة

پس وقتیکه باز میگردند از نزد پروردگار خود عز وجل میگذرند در بازارهاے بهشت

ليس فيها بيع ولا شراء وفيها من الحلي والحلل والسندس

نیست درآنها فروختن وخریدن ودرآن بازارها ست از حلیها وابریشم تنک

والاستبرق والحرير والزخرف والعبقري من در وياقوت

وابریشم گنده وحریر وزر ومنقش از مروارید ویاقوت

واكاليل معلقة فياخذون من تلك الاسواق من هذه

وافسرهاے آویخته پس میگیرند ازآن بازارها ازآن

الاصناف ما يطيقون حمله ولا ينقص من اسواقها شيء

قسم چیزے که میتوانند برداشت اورا وکم نمیتواند شد از بازارهاے او چیزے

وفيها صور كصور الناس من احسن ما يكون مكتوب على

ودرآن بازارها صورتها ست همچو صورت مردم از نیکو ترین چیزے که میباشد نوشته شده بر

نحو كل صورة منها من تمنى أن تكون حسنة على حسن صورتي

جعل الله حسنه على صورتي ومن تمنى أن يكون حسن وجهه

على تلك الصورة جعله الله على تلك الصورة قال ثم

ينصرفون إلى منازلهم فيلقاهم غلمانهم صفوفا قياما

بالترحيب والتسليم فيبشر كل واحد منهم صاحبه الذي

يليه حتى تبلغ البشرى زوجته ثم يستخفها الفرح حتى

تقوم إليه فتستقبله عند بابه بالترحيب والتسليم

فتعانقه ويعانقها فيدخلان جميعا معتنقين وكان

يقول صلى الله عليه لو أن امرأة من نساء أهل الجنة برزت لم

يرها ملك مقرب ولا نبي مرسل إلا افتتن بحسنها وكان

يقول صلى الله عليه إن آخر شراب يشربون أهل الجنة على أثر

طعامهم شراب يقال له طهور دهاق فإذا شرب منه شربة

هضم طعامهم وشرابهم فجعله كالمسك وجشاه المسك و

لا يكون في بطونهم أذى فإذا شربوا اشتهوا الطعام فهذا لهم

أبدا وكان يقول صلى الله عليه إن دواب أهل الجنة خلقهن من ياقوت

أبيض وكان يقول صلى الله عليه وسلم هن ثلاث جنات الجنة وعدن و
سفید وبوده است که میگفت پیغمبر آن سه بهشت جنة ودوم عدن و

دار السلام الجنة أصغر من جنة عدن بسبعمائة ألف ألف
دار السلام جنت خردترست از بهشت عدن به هفتصد هزار

جزء وأن قصور الجنة ظاهرها من ذهب وباطنها من
حصه وبدرستی کوشکهای جنت بیرون آن از زرست ودرون آن از

زبرجد وأبرجتها من ياقوت أحمر وشرفاتها نظام اللؤلؤ
زبرجد وبرجهای آن از یاقوت سرخ وکنگرهای آن از پیوند مروارید

وكان يقول صلى الله عليه وسلم إن الرجل من أهل الجنة ليتمتع عند زوجته
وبوده است که میگفت پیغمبر بدرستی مرد از اهل بهشت هرآینه بهره میگیرد نزد زن خود

التكأة الواحدة مقدار سبعمائة عام ما يتحول ثم تناديه
یک تکیه کردن مقدار هفت صد سال که باز نمیگردد پس ترک ندا میکند او را

زوجته الأخرى من القصر أحسن منها يا أخي قد آن لك أن
زن دیگر از کوشک بهتر از آن زن ای برادر دینی من تحقیق رسید وقت مر ترا

يكون لنا منك دولة فيقول الرجل من أنت فتقول أنا من
که باشد مرا از تو دولتی پس میگوید مرد کیستی تو پس میگوید من آنکسم که

التي يقول الله عز وجل فلا تعلم نفس ما أخفي لهم من قرة
گفته است خدای عز وجل در شان او پس نمیداند هیچ کسی که چه چیز پنهان داشته است مر ایشان را از

أعين فيتحول إليها فيمكث عندها مقدار سبعمائة عام
چشم پس میگردد بسوی او پس درنگ میکند آن مرد نزد آن زن مقدار هفت صد سال

يأكل ويشرب ويباضعها وكان يقول صلى الله عليه وسلم إن في الجنة لشجرة
میخورد ومی آشامد ومجامعت میکند آنرا وبوده است که میگفت پیغمبر که در بهشت درختی ست

يسير الراكب في ظلها سبعمائة عام ما يقطعها تجري من تحتها
که میرود سوار در سایه او هفت صد سال تمام نمیکند آنرا میرود در زیر او

الأنهار وأن على كل غصن من غصونها مدائن مبنية طول
جویها وبدرستی هر شاخی از شاخهای او شهرهاست بنا کرده شده درازی

كل مدينة منها عشرة آلاف ميل وأن ما بين كل مدينة إلى
هر شهر از آن شهرها ده هزار گروه است وبدرستی میان هر شهری تا

الأخرى كما بين المشرق والمغرب وأن عيون السلسبيل لتجري
دیگری چنانکه میان مشرق ومغرب است وبدرستی چشمهای سلسبیل هرآینه میرود

۴
۴۴
۴
۴۵۷
الدولت بالضم یزادن من المال ۱۲ مجمع البحار

من تلك القصور الى تلك المدائن وان الورقة منها لتظل

از آن کوشکها بسوی آن شهرها و بدرستی برگ از درخت هر آیینه سایه میکند

الامة الكبيرة العظيمة وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان الرجل من

گروه بزرگ و عظیم را و بوده است که میگفت پیغمبر ع بدرستی مرد از

اهل الجنة اذا دخل على زوجته قالت له والذي هو اكرمني

اهل بهشت چون در آید بر زن خود میگوید او را سوگند آن کسی است که بزرگ داد مرا

بك ما في الجنة شيء هو احب الي منك قال فيقول لها ايضا

بتو نیست در بهشت چیزی دوست تر بسوی من از تو گفت پیغمبر ع پس میگوید مرا نیز

مثل ذلك قال وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان في الجنة ما لا يصفه

مانند این گفت راوی و بوده است که میگفت ع بدرستی در بهشت چیزی است که وصف کرده نتواند

الواصفون ولا يخطر على قلوب العالمين ولا تسمع به اذان الواعين

وصف کنندگان و نگذشته است بر دلهای جهانیان و نشنیده است گوشهای شنوندگان

وفيها ما لم تره المخلوقون وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان الله عز وجل

و در آن بهشت است آنچه ندیده است آنرا مخلوقات و بوده است که میگفت ع بدرستی پروردگار عز وجل

ينزل المتحابين فيه في جنة عدن على عمود من ياقوتة حمراء

فرود می آرد دوستان را در بهشت عدن بر ستونی از یاقوت سرخ

غلظها مسيرة سبعين الف عام على سبعين الف بيت لكل

بر سر آن هفتاد هزار سال راه است که بر هفتاد هزار خانه است مر هر

بيت قصر مشرفين على اهل الجنة مكتوب على جباههم كتاب

خانه را از ایشان کوشکی است بر اهل بهشت در آن حال که بر سر ایشان نوشته شده است بر

من نور هؤلاء المتحابون في الله اذا اطلع احدهم من قصره

از نور ایشان دوست دارنده یکدیگر را در راه خدا و چون برآید یکی از ایشان از کوشک خود

الى اهل الجنة ملأ نور وجهه قصور اهل الجنة كما تملأ

بسوی اهل بهشت پر میکند نور روی او کوشکهای اهل بهشت را چنانچه پر میکند

الشمس بيوت اهل الارض فينظر اهل الجنة وجهه فيقول

آفتاب خانهای اهل دنیا را پس می بینند اهل بهشت روی او را پس میگویند

بعضهم لبعض هذا من المتحابين في الله عز وجل فاذا وجهه

بعضی ایشان مر بعضی را این است از دوست دارندگان در راه خدای عز وجل پس ناگاه روی او

مثل القمر ليلة البدر وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان فضل حسن

مانند ماه است در شب چهاردهم و بوده است که میگفت ع بدرستیکه فضیلت خوبی

الرجل على حسن الخادم من أهل الجنة كمثل القمر ليلة البدر

مرد بر خوبی خادم از اهل بهشت مانند فضیلت ماه است شب چهاردهم

على النجوم وكان يقول صلى الله عليه وسلم إن نساء أهل الجنة يتغنين

بر ستارها و بوده است که میگفت پیغمبر بدرستی زنان بهشت سرود میکنند

عند آخر طعامهم بأصوات لذيذة ممدودة يقلن نحن الخالدات

نزد آخر خوردنیهای ایشان بآوازهای پسندیده دراز میگویند ما همیشه باشنده ایم

فلا نموت أبدا ونحن الآمنات فلا نخاف أبدا ونحن الراضيات

پس نمی میریم هرگز و ما ایمن ایم پس نمیترسیم هرگز و ما راضی شده ایم

فلا نسخط أبدا ونحن الثابتات فلا نهرم أبدا ونحن الكاسيات

پس خشمناک نمیشویم هرگز و ما جاویدانیم پس پیر نمیشویم هرگز و ما پوشنده ایم

فلا نعرى أبدا ونحن الخيرات الحسان أزواج قوم كرام وكان

پس برهنه نمیشویم و ما نیکو رویانیم خوش شکل زنان قوم بزرگیم و بوده است

يقول صلى الله عليه وسلم إن طير الجنة لها سبعون ألف ريشة لكل ريشة

که میگفت بدرستی پرنده بهشت مر او را هفتاد هزار پر است مر هر پرے را از آن

منها لون ليس يشبه الآخر عظم كل طير منها مثل في ميل إذا

پرها رنگے است که نیست مانند دیگرے بزرگے هر پرنده از آن پرندها [illegible] کروه در کرده است وقتی

اشتهى المؤمن شيئا منها أوتي به فوضع في جوف الصحفة فانتفض

خواهش میکند مومن چیزے را از آنها آورده میشود پس نهاده میشود درمیان کاسه پس می افشاند

فوقع منه سبعون لونا من الطعام من نحو نضيج وشيي وألوان

پس می افتد از آن هفتاد رنگ از طعام مانند پخته شده و بریان کرده شده و رنگ

شتى طعمها أطيب من المن ولينها ألين من الزبد وبياضها

دیگر لذت او خوشتر است از انگبین و نرمی او نرم تر از مسکه و سفیدی او

أشد بياضا من المخيض فإذا أكل منها انتفض وطار ولم ينقص

سفید تر از دوغ پس وقتیکه میخورد از آن می افشاند پرنده خود را و می پرد و کم نمیشود

منها ريشة نطيور ثم ومراكبهم ترعى في رياض الجنة وحول

از و پرے [illegible] پرنده ایشان و چهارپایان ایشان میچرند در باغهای بهشت و گرداگرد

قصورهم وكان يقول صلى الله عليه وسلم إن أهل الجنة يعطيهم الله تعالى

کوشکهای ایشان و بوده که میگفت که اهل بهشت میدهد ایشان را خدای عزوجل

خواتيم من ذهب يلبسونها وهي خواتيم الخلد ثم يعطيهم

انگشتریها از زر میپوشند آنها را و آن انگشتریهای همیشگی است پس میدهد ایشان را

نحو انهم من درّ و ياقوت و لؤلؤ و ذلك اذا زاروه في دار السلام

انگشتریهائے از مروارید و یاقوت و دُر و آن انگشتریے وقتی ست که زیارت میکنند او را

وكان يقول صلى الله عليه ان اهل الجنة اذا زاروا ربهم اكلوا و شربوا

و بوده است که میگفت صلی الله علیه اهل بهشت وقتیکه زیارت میکنند پروردگار خود را میخورند و مینوشند

و تمتعوا قال يقول رب العزة عز و جل يا داود مجدني بصوتك

و بهره میگیرند گفت میگفت پروردگار عز و جل ای داود ثنا کن مرا باواز

الحسن فيمجده ما شاء الله من ذلك فلا يبقى شيء في الجنة

نیک که تراست پس ثنا میکند داود م تا انگاه که خواسته ست پروردگار لیقس پس نمیماند چیزے در بهشت

الا انصت لحسن صوته و لذاذته ثم يحبوهم رب العزة عز

مگر خاموش میشود از جهت خوبی آواز او و لذت گرفتن با ان پس ترک اجابت میکنند ایشان را

و جل بالكسوة و الحلية ثم ينصرفون الى اهليهم و كان يقول

و با پوشش و زیور پس باز میگردند بسوے اهل خود و بوده که میگفت م

صلى الله عليه ان لكل رجل من اهل الجنة شجرة يقال له طوبى فاذا اراد

که هر مرد را از اهل بهشت درختیست که گفته میشود او را طوبی پس هرگاه

احدهم ان يلبس الكسوة المرتفعة انطلق الى طوبى فتفتحت له

یکے از ایشان که بپوشد پوشش بلند میرود بسوے طوبی پس گشاده میشود مراد را

اكمامها وهي ستة الوان في كل واحد منها سبعون لونا ليس

غلاف آن درخت و آن شش رنگست در هر رنگ از آن هفتاد رنگ ست نیست

منها ثوب على لون الآخر ولا شيء على شيء الآخر فيأخذ من

از آن جامه هیچ بر رنگ دیگرے و نه زینتی بر زینت دیگر پس میگیرد از

اي ذلك شاء ارق من النعمان وكان يقول صلى الله عليه ان ازواج

هر کدام که میخواهد تنک تر از برگ لاله و بوده است که میگفت م که زنان

اهل الجنة مكتوب في نحر كل امرأة منهن انت حبيبي و انا

اهل بهشت نوشته شده است در گلوے هر زنے از انها تو محبوب منی و من

حبيبك ليس عنك معدل ولا عنك مقصر و ليس لك في قلبي

محبوب توام نیست از تو در گذشتن و نه از تو قصور و نیست در دل من

غل ولا غش فينظر الرجل الى نحر زوجته فيرى سواد كبدها

الایشی کینه و رشکے پس نظر میکند مرد بسوے گلوے زن خود پس می بیند سیاهی جگر او را

من وراء عظمها و لحمها كبدها له مرآة و كبده لها مرآة

از پس استخوانهاے او و گوشت او پس جگر آن زن مر آن مرد را آینه است و جگر آن مرد مر آن زن را آینه

ولا يغيبها ذلك الا كما يغيب السلك في الياقوت بياضهن

غايب نميشود دران نزان آن جگر الا چنانچه غايب ميشود رشته در ياقوت سپيدى ايشان

كبياض المرجان وصفاءهن كصفاء الياقوت قال الله عز

همچو سپيدى مرجان است وصفاى ايشان همچو صفاى ياقوت است فرمود خداى

وجل كانهن الياقوت والمرجان وكان يقول صلى الله عليه وسلم ان

چنانستى كه آن حوران ياقوت و مرجانند و بوده پيغمبر ميگفت صلى الله عليه وسلم بدرستيكه

اهل الجنة على النوق والبراذين يقع خف احديهن عند اقصى

اهل بهشت باشند بر ناقها و اسپان تركى مى افتد پاى هر يكى ازان ناقها در جاى نهايت

طرفها وموضع حافر ذلك البرذون عند اقصى طرفه خلقت

رسيدن چشم ايشان است وجاى سم ايشان نزديك نهايت رسيدن چشم آنها پيدا كرده شده اند

من در وياقوت كل دابة منهن سبعون ميلا ازمة النوق

از در و ياقوت بزرگى هر چهار پايه ازانها هفتاد كروه است مهارهاى ناقه ها

والبراذين خلق اللؤلؤ والزبرجد فصل في قوله عز وجل

و اسپان پيدا كرده شده است از مرواريد و زبرجد در بيان قول خداى تعالى

فوقيهم الله شر ذلك اليوم ولقيهم نضرة وسرورا الى

پس نگاهداشت خداى ايشانرا از بدى آن روز و پيش آورد ايشانرا تازگى و خوشى تا آخر

اخر صفة اهل الجنة اما قوله فوقيهم الله شر ذلك اليوم

يعنى صفت اهل بهشت است اما قول خداى فوقيهم الله الى آخره

يعني يوم القيمة يقيهم فيه شدة الحساب وهول جهنم

مراد ميدارد روز قيامت نگاه ميدارد ايشانرا از سختى حساب و ترس دوزخ

اذا جيء بها في عرصات القيمة يقودها تسعة عشر خازنا

وقتيكه آورده ميشود او در عرصات قيامت ميكشند اورا نوزده نگاهبانان

من الملئكة مع كل خازن منهم سبعون الف ملك اعوان

از فرشتگان با هر نگاهبان هفتاد هزار فرشته است كه يارى دهنده است

له غلاظ شداد كالحة انيابهم اعينهم كالجمر والوانهم كلهب

او درشت اند سختند بر آينده است دندان ايشان چشمهاى ايشان همچو اخگرست و رنگهاى

النار يفور من مناخرهم لهب ودخان عال مستعدين لامر

آتش مى برآيد از سوراخهاى بينى ايشان زبانه و دود بلند در آنحال آماده اند مر امر

الجبار تبارك وتعالى يقودها كل خازن واعوانه بثوبان

جبار تبارك وتعالى را پس ميكشند آنها دوزخ را هر نگاهبان و يارى دهنده

وَسِلْسِلَةٍ عَظِيْمَةٍ فَتَارَةً يَمْشُوْنَ عَنْ يَمِيْنِهَا وَأُخْرَى عَنْ شِمَالِهَا

و بزنجیر بزرگ پس گاهے میروند از راستا و گاهے از چپا

وَمَرَّةً مِنْ وَرَائِهَا بِيَدِ كُلِّ مَلَكٍ مِنْهُمْ مِقْمَعٌ مِنْ حَدِيْدٍ يَصِيْحُوْنَ

و گاهے از پس او در دست هر فرشته از ایشان چنگلے ست از آهن فریاد میکنند

بِهَا فَتَمْشِيْ وَلَهَا زَفِيْرٌ وَشَهِيْقٌ وَرَعْدٌ وَظُلْمَةٌ وَدُخَانٌ وَقَعْقَعَةٌ

بان پس روان میشود و مر او را برآوردن دم سخت و درآوردن او و دشواری و تاریکے و دخان و آواز سخت

وَلَهَبٌ عَالٍ مِنْ شِدَّةِ غَضَبِهَا عَلَى أَهْلِهَا فَيَنْصِبُوْنَهَا بَيْنَ الْجَنَّةِ

و شعله بلند از سختے غضب او بر اهل خود پس بر پا میکنند او را میان بهشت

وَالْمَوْقِفِ فَتَرْفَعُ طَرْفَهَا فَتَنْظُرُ إِلَى الْخَلَائِقِ ثُمَّ تَجَهَّمُ إِلَيْهِمْ لِتَأْكُلَهُمْ

و جاے ایستادن خلق پس می بردارد گوشه چشم پس نظر میکند سوی خلائق پس ترش جبینی میکند بسوی

فَتَحْبِسُهَا الْخَزَنَةُ بِسَلَاسِلِهَا وَلَوْ تُرِكَتْ لَأَتَتْ عَلَى كُلِّ مُؤْمِنٍ وَكَافِرٍ

پس بند میکنند او را نگاهبانان بزنجیرها و اگر گذاشته شود هر آینه بیاید بر هر مومن و کافر

فَإِذَا رَأَتْ أَنَّهَا قَدْ حُبِسَتْ عَنِ الْخَلَائِقِ فَارَتْ فَوْرَةً شَدِيْدَةً كَادَتْ

پس وقتیکه دید بدرستی آن بند کرده شد از خلائق بجوش شد جوشیدنی سخت نزدیک است

تَمَيَّزُ مِنَ الْغَيْظِ ثُمَّ شَهِقَتْ ثَانِيَةً فَتَسْمَعُ الْخَلَائِقُ صَوْتَ صَرِيْفِ أَسْنَانِهَا فَإِذَا تَغَدَّتْ

که بشکافد از غصه پس بر کشد نفس بار دوم شنود خلائق آواز دندان او پس میلرزد و

عِنْدَ ذٰلِكَ الْأَفْئِدَةُ وَانْخَلَعَتِ الْقُلُوْبُ وَطَارَتِ الْأَفْئِدَةُ وَشَخَصَتِ الْأَبْصَارُ وَبَلَغَتِ الْقُلُوْبُ

نزد آن دلها و کنده شوند دلها و می پرد دلها و خیره می شود چشمها و میرسد دلها

الْحَنَاجِرَ ثُمَّ تَزْفِرُ زَفْرَةً فَلَا يَبْقَى مَلَكٌ مُقَرَّبٌ وَلَا نَبِيٌّ مُرْسَلٌ وَلَا أَحَدٌ

بحلقها پس ترک می برآرد نفس را برآوردن سخت پس نمیماند هیچ فرشته نزدیکی و نه نبی مرسل و نه

مِمَّنْ شَهِدَ الْمَوْقِفَ إِلَّا جَثَى عَلَى رُكْبَتَيْهِ ثُمَّ تَزْفِرُ أُخْرَى فَلَا يَبْقَى قَطْرَةٌ

که حاضر است در عرصات مگر نشیننده است بر هر دو زانوے خود پس ترک می برآرد نفس را پس نمیماند هیچ قطره

فِيْ عَيْنِ أَحَدٍ إِلَّا نَدَرَتْ ثُمَّ تَزْفِرُ الثَّالِثَةَ فَلَوْ كَانَ لِكُلِّ آدَمِيٍّ وَجِنِّيٍّ

در چشم هیچ کسے مگر برآید بسترک می برآرد نفس سوم بار پس اگر باشد مر هر آدمی و پریے را

عَمَلُ اثْنَيْنِ وَسَبْعِيْنَ نَبِيًّا لَوَقَعُوْا وَظَنُّوْا أَنَّهُمْ لَا يَنْجُوْا مِنْهَا

عمل هفتاد و دو پیغمبر هر آینه می افتند دوزخ را و گمان میبرند بدرستیکه ایشان رستگار

ثُمَّ تَزْفِرُ الرَّابِعَةَ فَلَا يَبْقَى شَيْءٌ إِلَّا انْقَطَعَ كَلَامُهُ وَيَتَعَلَّقُ جِبْرَئِيْلُ

بسترک زیاده میکند چهارم بار نمیماند چیزے مگر بریده میشود کلام آن و جبرائیل

وَمِيْكَائِيْلُ وَخَلِيْلُ الرَّحْمٰنِ عَزَّ وَجَلَّ بِالْعَرْشِ يَقُوْلُ كُلُّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ

و میکائیل و ابراهیم خلیل بعرش میگوید هر یکے از ایشان

الوعث الوعر والشنر المشي فيه ... الشفا السهل الوعث المكان السهل كثير الوحل يغيب فيه الاقدام ... القعقعة حكاية حركة الشيء

نفسي نفسي لا أسألك غيرها ثم ترمي بشرر منها كعدد نجوم

نمی‌خواهیم از تو نفس خود را نمی‌خواهیم غیر را پس ترک می‌اندازد شررها را همچو شمار ستارهای

السماء عظم كل شررة منها كالسحابة العظيمة الطالعة من

آسمان بزرگی هر شراره از آن شرارها همچو ابری بزرگ است که برآینده است از

المغرب فيقع ذلك الشرر على رؤوس الخلائق فهذا هو الشر الذي

مغرب پس می‌افتد آن شرر بر سر آن خلق پس این آن بدی است

وقاه الله المؤمنين الذين يوفون بالنذر ويخافون عذابه إن

که نگاه داشته است خدا ایشان مومنان را که وفا میکنند نذر و میترسند عذاب او را آنکه

يقيهم فالله تعالى يكفي أهل التوحيد والإيمان وأهل السنة

نگه میدارد ایشان را پس خدا تعالی بسنده میشود اهل توحید و ایمان را و اهل سنت را

شر ذلك اليوم ولقّاهم برحمته ويسّر حسابهم ويدخلهم جنته

از بدی آن روز و نگه میدارد ایشان را برحمت خویش و آسان میکند حساب ایشان و در می‌آرد

ويخلدهم فيها أبد الآباد بمنّه ويزيد الكافرين وأهل الشرك و

و همیشه میدارد ایشان را در آن بهشت بکرم خویش و زیاده میکند کافران و مشرکان را و

الأوثان شراً إلى شر وخوفاً إلى خوف وعذاباً إلى عذاب فيدخلهم

بت پرستان را بدی با بدی و ترس با ترس و عذاب با عذاب پس میدرآرد ایشان را

جهنم ويخلدهم فيها أبد الآباد ثم قال عز وجل ولقّاهم نضرة

در دوزخ و همیشه میدارد ایشان را در آن دوزخ پس ترک قول خدا عزوجل و پیش آورد ایشان را

وسروراً فالنضرة في الوجوه والسرور في القلوب وذلك أن

و خوشی پس تازگی در روها و خوشی در دلها و این است که بدرستی

المؤمن إذا خرج من قبره يوم القيمة نظر أمامه فإذا هو بإنسان

مومن وقتیکه می برآید از قبر خود روز قیامت نظر میکند پیش ایشان پس ناگاه او ملاقیست

وجهه مثل الشمس تضحك طيب النفس وعليه ثياب بيض وعلى

که روی او مانند آفتاب است میخندد پاک است نفس او و بر او جامها سفید است و بر

رأسه تاج فينظر إليه حتى يدنو منه فيقول سلام عليك يا ولي

سر او تاج است پس می‌بیند بسوی او تا نزدیک میشود از او پس میگوید سلامتی باد بر تو ای دوست

الله فيقول وعليك السلام من أنت يا عبد الله هل أنت ملك من

خدا پس میگوید و بر تو باد سلامتی کیستی تو ای بنده خدا آیا تو فرشته از

الملئكة فيقول لا فيقول أنت نبي من الأنبياء فيقول لا والله

فرشتگان پس میگوید نه پس میگوید تو نبی هستی از انبیاء پس میگوید نه سوگند بخدا

فيقول أنت من المقربين فيقول لا والله فيقول من أنت

پس میگوید آدمی مر او را تو از مقربان هستی پس میگوید نه سوگند بخدا پس میگوید مر او را تو کیستی

فيقول أنا عملك الصالح جئت أبشرك بالجنة والنجاة من النار

پس میگوید من عمل تو ام نیک آمده ام که بشارت دهم ترا به بهشت و رستگاری از آتش

فيقول له يا عبد الله أتعلم ذلك فتبشرني فيقول نعم فيقول فما

پس میگوید ای بنده خدا آیا میدانی آنرا پس بشارت میدهی مرا پس میگوید آری پس میگوید

تريد مني فيقول له اركبني فيقول سبحان الله ما ينبغي لمثلك

چه میخواهی از من پس میگوید مر او را عمل نیک سوار شو مرا پس میگوید بنده پاکیست خدا را سزاوار نیست مثل ترا

أن يركب عليه فيقول بلى فإني طال ما ركبتك في دار الدنيا فإني

اینکه سوار کرده شود بر او پس میگوید آری بدرستی من مدت دراز است که سوار شدم بر تو در دار دنیا پس من

أسألك بوجه الله إلا ما ركبتني فيركبه فيقول له لا تخف أنا

سوال میکنم از تو برضای خدا مگر اگر سوار شوی تو مرا پس سوار میشود بنده او را پس میگوید مر او را مترس

دليلك إلى الجنة فيفرح فيتبين ذلك الفرح في وجهه حتى

رهنمای تو ام بسوی بهشت پس خوشحال میشود پس ظاهر شد آن خوشی در روی او تا

يتلألأ ويرى فيه النور والسرور في قلبه فذلك قوله عز و

پر نور میشود و دیده میشود در روی وی نور و خوشی در دل او پس اینست قول خدای عزوجل

جل ولقاهم نضرة وسرورا وأما الكافر فإذا خرج من قبره نظر

و پیش آمد ایشانرا تازگی و خوشی و اما کافر وقتیکه بر آید از قبر خود می بیند

أمامه فإذا هو برجل قبيح الوجه أزرق العينين أسود أشد

پیش روی خود پس ناگاه او ملاقی میشود بمردی بد روی کبود چشم سیاه سخت تر از روی

سوادا من القير في ليلة مظلمة وثيابه سود يجر أثيابه في

سیاهی از قیر در شب تاریک جامه های او سیاه ست میکشد لباس خود را در

الأرض يدبدب دبدبة الرعد وريحه أنتن من الجيفة فيقول

زمین و آواز میکند مانند آواز رعد و بوی او گنده است از مردار پس میگوید

من أنت يا عبد الله ويريد أن يعرض عنه بوجهه فيقول يا

کیستی تو ای بنده خدا و میخواهد اینکه بگرداند از وی روی خود پس میگوید ای

عدو الله إلي إلي أنت لي وأنا لك اليوم فقال ويحك أشيطان

دشمن خدا بسوی من بسوی من بیا که تو مرایی و من ترا هستم امروز پس میگوید کافر هلاکت باد ترا آیا شیطان

أنت فيقول لا والله ولكني عملك الطالح فيقول ما تريد مني

تو پس میگوید نه سوگند بخدا ولیکن من عمل بد تو ام پس میگوید کافر هلاکت باد چه میخواهی از من

فيقول أريد أن أركبك فيقول أنشدك بالله مهلا فإنك

پس میگوید میخواهم اینکه سوار شوم ترا پس میگوید که قرار دهم سوگند میدهم ترا بخدا

تضعني على رؤوس الخلائق فيقول والله ما منه بد فطال ما

بر سر همه خلق پس میگوید سوگند خدا نیست از آن سواری چاره پس دراز است

ركبتني فأنا اليوم أركبك قال فيركبه فذلك قوله عز وجل

که سوار شدی تو مرا پس من امروز سوار میشوم ترا گفت پس سوار میشود آن مرد کافر را پس این است قول خدا

وهم يحملون أوزارهم على ظهورهم ألا ساء ما يزرون ثم ذكر

و ایشان برمیدارند گناهان خود را بر پشت های خود آگاه باش بد است چیزی که برمیدارند ایشان پس ذکر

عز وجل أولياءه فقال وجزاهم بعد البشارة بما صبروا على البلاء

دوستان خود را گفت خدا و جزا داد ایشان را پس بشارة دادن بمقابله صبر کردند بر بلا

وأداء الأوامر وانتهاء المنهي والتسليم في القدر جنة وحريرا

و بجا آوردن فرمودها و بازماندن از نافرموده و سر نهادن در قدر بهشت و جامهای ابریشم

وأما الجنة فيتنعمون فيها وأما الحرير فيلبسون قال متكئين

و اما بهشت پس نعمت میبرند در آن و اما جامه ابریشم پس میپوشند گفت خدا تکیه کنندگان

فيها يعني في الجنة على الأرائك يعني السرر عليها الحجال يعني

در آن در بهشت بر تخت ها که بر آنها پرده هاست

الستر لا يرون فيها شمسا ولا زمهريرا يعني ولا يصيبهم حر

نمی بینند در آن بهشت آفتاب و نه سردی یعنی نمیرسد ایشان را گرمی

الشمس ولا برد الزمهرير لأنه ليس فيها شتاء ولا صيف ثم قال

آفتاب و نه سردی زمهریر زیرا که نیست در بهشت زمستان و نه تابستان پس فرمود

عز وجل ودانية عليهم ظلالها وذللت قطوفها تذليلا يعني ظلال

عز وجل و نزدیک شوند بر ایشان سایه های درخت

الشجر وذلك أن أهل الجنة يأكلون من الفواكه إن شاؤا قياما

و آن بدرستی اهل بهشت میخورند از میوه ها اگر خواهند ایستاده

وإن شاؤا قعودا وإن شاؤا نياما وإذا أرادوها دنت منهم

و اگر خواهند نشسته و اگر خواهند خفته و چون خواهند میوه را نزدیک میشود

حتى يأخذوا منها ثم يقوم أحدهم قائما وذلك قوله عز وجل و

تا بگیرند از آن ایستاده پس این است قول خدا

ذللت قطوفها تذليلا ثم قال عز وجل ويطاف عليهم بآنية

قال ابو بكر

مِنْ فِضَّةٍ وَأَكْوَابٍ تُرِى الْأَكْوَابُ يَعْنِي الْكِيزَانَ مُدَوَّرَةَ الرُّؤُسِ

از نقره و کوزه ها گرد سر

الَّتِي لَيْسَتْ لَهَا عُرًى وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ قَوَارِيرَا يَعْنِي هِيَ قَوَارِيرُ وَلَكِنَّهَا

که نیست مر آنها را دسته و گفت عزوجل کوزه ها شیشه ها یعنی آن شیشه هاست ولیکن

مِنْ فِضَّةٍ وَذَلِكَ أَنَّ قَوَارِيرَ الدُّنْيَا مِنْ تُرَابِهَا وَقَوَارِيرَ الْجَنَّةِ مِنْ

از نقره و این هست که شیشه های دنیا از خاکست و شیشه های جنت از

فِضَّةٍ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا يَعْنِي قُدِّرَتِ الْأَكْوَابُ عَلَى الْإِنَاءِ وَقُدِّرَ

نقره باندازه کرده اند کوزه ها را اندازه کردنی یعنی اندازه کرده شده است کوزه ها برآوندها و اندازه

الْإِنَاءُ عَلَى كَفِّ الْخَادِمِ عَلَى رِيِّ الْقَوْمِ إِذَا سَقَوْهُ لَمْ يَبْقَ فِيهَا شَيْءٌ

آوند بر کف دست خادم بر سیری قوم و چون سیراب شوند باقی نماند در آن چیزی

وَلَمْ يَزِدْ عَلَيْهِ فَكَانَتْ قَدَرًا عَلَى الْإِنَاءِ وَكَفِّ الْخَادِمِ وَرِيِّ الْقَوْمِ

و نه زیاده میشود بر آن پس باشند اندازه کرده شده برآوند و کف خادم و سیری قوم

فَذَلِكَ قَوْلُهُ تَعَالَى قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا وَقَالَ تَعَالَى وَيُسْقَوْنَ فِيهَا

پس اینست قول خدای تعالی اندازه کرده شده است اندازه کردنی و گفت خدای تعالی و آشامانیده شوند

كَأْسًا يَعْنِي خَمْرًا فَكُلُّ شَرَابٍ فِي الْإِنَاءِ لَيْسَ بِخَمْرٍ فَلَيْسَ هُوَ بِكَأْسٍ وَقَالَ

بهشت شراب را پس هر شراب که در آوند است نیست خمر پس نیست آن آوند کاس و گفت

تَعَالَى كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا يَعْنِي كُلُّهَا قَدْ مُزِجَ فِيهَا الزَّنْجَبِيلُ

خدای تعالی بوده است مزاج آن زنجبیل یعنی همه آن آمیخته شده است در آن زنجبیل

ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَجَلَّ عَيْنًا فِيهَا تُسَمَّى سَلْسَبِيلًا يَسِيلُ عَلَيْهِمْ مِنْ جَنَّةِ

پس گفت عزوجل در آن بهشت چشمه است سلسبیل که روان میشود بر ایشان از بهشت

عَدْنٍ فَتَمُرُّ عَلَى كُلِّ جَنَّةٍ ثُمَّ تَرْجِعُ نَعَمُ الْجَنَّةِ كُلُّهَا فَقَالَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى

عدن پس میگذرد بر هر بهشتی پس ترک باز میگردد و بهشت همه را گفت خدای تعالی

وَيَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ فَالْوِلْدَانُ هُمُ الْغِلْمَانُ الَّذِينَ

و میگردند بر ایشان خوردان که همیشه برخوردی باشند پس ولدان خوردان اند که

لَا يَشِيبُونَ أَبَدًا فَهُمْ مُخَلَّدُونَ يَعْنِي لَا يَحْتَلِمُونَ وَلَا يَكْبَرُونَ أَبَدًا

پیر نشوند هرگز یعنی نه بالغ میشوند و نه بزرگ همیشه

غِلْمَانٌ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا فِي الْحُسْنِ وَالْبَيَاضِ مَنْثُورًا فِي

غلمان که چون ببینی تو ایشان را پنداری ایشان را مروارید در خوبی و سپیدی پراکنده کرده شده در

الْكَثْرَةِ يَعْنِي مِثْلَ اللُّؤْلُؤِ الْمَنْثُورِ الَّذِي لَا يُدْرَى مَا عَدَدُهُ ثُمَّ قَالَ

بسیاری مراد سپید اند مانند مروارید پراکنده کرده شده که دانسته نمیشود که چند اند پس گفت

جمع کوب ... کوزه

قال ابن الاعرابی لا یسمی الکاس کاسا الا وفیه الشراب

۴۶۲

عَزَّ وَجَلَّ اِذَا رَاَيْتَ ثَمَّ يَعْنِي هُنَالِكَ مِنَ الْجَنَّةِ رَاَيْتَ نَعِيْمًا وَّمُلْكًا

خدا عزوجل وقتیکه می بینی آنجا یعنی در بهشت می بینی نعمت ها و ملک

كَبِيْرًا وَذٰلِكَ اَنَّ رَجُلًا مِّنْ اَهْلِ الْجَنَّةِ لَهٗ قَصْرٌ فِيْ ذٰلِكَ الْقَصْرِ

بزرگ را آن اینست که مرد یست از اهل بهشت مر او را کوشکی ست و در آن کوشک

سَبْعُوْنَ قَصْرًا فِيْ كُلِّ قَصْرٍ سَبْعُوْنَ بَيْتًا كُلُّ بَيْتٍ مِّنْ لُؤْلُؤَةٍ

هفتاد کوشک است در هر کوشک هفتاد خانه هر خانه از مروارید

مُجَوَّفَةٍ طُوْلُهَا فِي السَّمَاءِ فَرْسَخٌ وَعَرْضُهَا فَرْسَخٌ فِيْ فَرْسَخٍ عَلَيْهَا اَرْبَعَةُ

کاواک که درازی او بجانب آسمان یک فرسنگ است و عرض او گروه در گروه است بر آن خانه چهار

اٰلَافِ مِصْرَاعٍ مِّنْ ذَهَبٍ فِيْ ذٰلِكَ الْبَيْتِ سَرِيْرٌ مَّنْسُوْجٌ بِقُضْبَانِ

هزار در باشد از زر و در آن خانه تختی ست بافته شده بشاخهای

الدُّرِّ وَالْيَاقُوْتِ عَنْ يَّمِيْنِ السَّرِيْرِ وَعَنْ يَّسَارِهٖ اَرْبَعَةُ اٰلَافِ كُرْسِيٍّ

مروارید و یاقوت از دست راست تخت و از چپ او چهار هزار صندلی

مِّنْ ذَهَبٍ قَوَائِمُهَا مِنْ يَّاقُوْتٍ اَحْمَرَ عَلٰى ذٰلِكَ السَّرِيْرِ سَبْعُوْنَ فِرَاشًا

از زر است که پایهایش از یاقوت سرخ است بر آن تخت هفتاد بستر است

كُلُّ فِرَاشٍ عَلٰى لَوْنٍ وَّهُوَ مُتَّكِئٌ عَلٰى يَسَارِهٖ عَلَيْهِ سَبْعُوْنَ حُلَّةً مِّنْ

هر بستر هر رنگی و آن مرد تکیه کننده است بر جانب چپ خود و بر آن مرد هفتاد حله است از

دِيْبَاجٍ الَّذِيْ يَلِيْ جَسَدَهٗ حَرِيْرَةٌ بَيْضَاءُ وَعَلٰى جَبْهَتِهٖ اِكْلِيْلٌ

دیبا آنچه چسپان است بر تن او ابریشم او سفید است و بر پیشانی او افسر است

مُكَلَّلٌ بِالزَّبَرْجَدِ وَالْيَاقُوْتِ وَاَلْوَانِ الْجَوَاهِرِ كُلُّ جَوْهَرَةٍ

مرصع بزمرد و یاقوت و رنگارنگ جواهر هر گوهر

عَلٰى لَوْنٍ وَّعَلٰى رَاْسِهٖ تَاجٌ مِّنْ ذَهَبٍ فِيْهِ سَبْعُوْنَ زَاوِيَةً فِيْ كُلِّ

هر رنگ و بر سر آن مرد تاج است از زر و در آن تاج هفتاد گوشه است و در هر

زَاوِيَةٍ دُرَّةٌ تُسَاوِيْ مَالَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَفِيْ يَدِهٖ ثَلٰثَةُ اَسْوِرَةٍ

گوشه مروارید است که برابر است در بها مال مشرق و مغرب را و در دست او سه دست برنجن

سِوَارٌ مِّنْ ذَهَبٍ وَّفِضَّةٍ وَسِوَارٌ مِّنْ لُؤْلُؤٍ وَّفِيْ اَصَابِعِ يَدَيْهِ وَ

یکی از زر و دوم از نقره و سوم از مروارید و در انگشتان دستهای او و

رِجْلَيْهِ خَوَاتِيْمُ مِنْ ذَهَبٍ وَّفِضَّةٍ فِيْهِ اَلْوَانُ الْفُصُوْصِ وَبَيْنَ

پایهای او انگشتریهاست از زر و نقره که در آن نگینهای رنگارنگ است و در روبرو

يَدَيْهِ عَشَرَةُ اٰلَافِ غُلَامٍ لَا يَكْبَرُوْنَ وَلَا يَشِيْبُوْنَ اَبَدًا وَتُوْضَعُ

او ده هزار غلام است که نه بزرگ میشوند و نه پیر میشوند همیشه و نهاده میشود

٥

نعیماً

العرض

ملک

نعم

٣٦٧

بالکسر

١٢

صحاح

منتخب اللغات

بين يديه مائدة من ياقوتة حمراء طولها ميل في ميل ويوضع

على المائدة سبعون ألف إناء من ذهب وفضة وفي كل

إناء سبعون لوناً من الطعام فيأخذ اللقمة بيده فما يخطر

على باله غيرها حتى تتحول اللقمة عن حالها إلى الحالة التي

يشتهيها وبين يديه غلمان بأيديهم أكواب من فضة وأواني

من فضة ومعهم الخمر والماء فيأكل على قدر أربعين

رجلاً من الألوان كلها فإذا شبع من لون من الطعام سقوه شربة

مما يشتهي من الأشربة فيتجشى فيفتح الله عز وجل عليه ألف

باب من الشهوة أو يشرب حتى يعرق فإذا عرق ألقى الله عليه

ألف باب من الشهوة إلى الطعام والشراب ويدخل عليه الطير

من الأبواب كأمثال النجائب العظام فيقومون بين يديه صفاً

فينعت كل طير نفسه بصوت مطرب لذيذ ألذ من كل غناء

في الدنيا يقول يا ولي الله كلني فإني كنت أرعى في كذا وكذا في

رياض الجنة وأشرب من عين كذا وكذا فيحملون إليه أصواتهم

فمن لم يصره ينظر إلى أعلاها صوتاً وأجودها نعتاً فيشتهيها

فيعلم الله عز وجل ما قد استقر في قلبه من حبه فيجئ ذلك الطير

پس میداند خدا تعالی چیزی که قرار گرفته است در دل او از دوستی آن پرنده و پس می آید این پرنده

فيقع على المائدة بعضه قديد وبعضه شوي اشد بياضا

و می افتد بر خوانچه پاره از آن و پاره از آن بریان سخت تر است از روی

من الثلج واحلى من العسل فيأكل حتى اذا شبع منها واكتفى

از برف و شیرین تر از شهد پس میخورد تا وقتیکه سیر میشود از آن و بسند میکند

صار طيرا كما كان فيخرج من الباب الذي كان دخل منه فهو على

میگردد پرنده چنانچه بود پس می برآید از دری که آمده بود از آن پس آن مرد بر

الارائك وزوجته مستقبلته يبصر وجهه في وجهها من

تختهاست و زن او در برو است او می بیند آن مرد روی خود را در روی آن زن از

الصفاء والبياض كلما اراد ان يجامعها نظر اليها فيستحي

جهت صفائی و سفیدی هرگاه که میخواهد که صحبت کند او را می بیند بسوی او پس شرم میدارد

منها ان يدعوها فتعلم ما يريد منها زوجها فتدنو اليه

از آن که بخواند او را پس میداند آن زن چیزی که میخواهد مرد از آن پس نزدیک میشود

فتقول بابي وامي ارفع رأسك وانظر الي فانك اليوم لي

پس میگوید قربان تو شوم به پدر و مادر خود بردار سر خود را و ببین بسوی من که تو امروز برای منی

وانا لك فيجامعها على قوة مائة رجل من الاولين وعلى شهوة

و من برای توام پس صحبت میکند آن مرد آن زن را بر قوت صد مرد از پیشینیان و بر شهوت

اربعين رجلا فلما اتيها وجدها عذراء لا يغفل عنها

چهل مرد پس هرگاه که می آید آن زن را می یابد او را بکر غافل نمیشود از آن

مقدار اربعين يوما فاذا فرغ وجد ريح المسك منها فيزداد

مقدار چهل روز پس هرگاه فراغت یافت می یابد بوی مشک از آن پس زیاده

حبا لها وفيها له اربعة الاف وثمانية زوجة مثلها

در دوستی مر او را و در آن کوشک چهار هزار و هشت زن است مانند او

لكل زوجة سبعون خادما وجارية وروي عن علي ابن ابي

هر زنی را هفتاد خادم است و داه است و مرویست از علی

طالب عن النبي صلى الله عليه انه قال لو ان جارية او خادما

از پیغمبر بدرستی که فرمود اگر داسی یا خدمتگارے

اخرجت الى الدنيا لاقتتل عليها اهل الدنيا حتى كلهم يتفانوا

بر آورده شود بسوی دنیا هر آینه جنگ میکنند با یکدیگر بر آن اهل دنیا تا آنکه بهم همه فانی شوند

وَلَوْ اَنَّ الْحُوْرَ الْعِيْنَ اَخْرَجَتْ ذَوَائِبَهَا فِي الْاَرْضِ لَاَطْفَاَتْ

واگر بدرستی زنے حور عین برآرد گیسو ہاے خود را در زمین ہر آئینہ کشتہ شود

نُوْرَ الشَّمْسِ مِنْ نُوْرِهَا قِيْلَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ وَكَمْ بَيْنَ الْخَادِمِ

نور آفتاب از نور آن گفتہ شد یا رسول اللہ وچندم فرق ہست میان خدمتکار

وَالْمَخْدُوْمِ قَالَ وَالَّذِيْ نَفْسِيْ بِيَدِهٖ اِنَّ بَيْنَ الْخَادِمِ وَالْمَخْدُوْمِ

وصاحب فرمود سوگند بآنکہ نفس من در دست اوست بدرستی میان خدمتگار

كَالْكَوْكَبِ الْمُظْلِمِ اِلٰى جَنْبِ الْقَمَرِ فِي النِّصْفِ قَالَ فَبَيْنَمَا

فرق ہمچو ستارہ تاریک بہ پہلوے ماہتاب در نصف ماہ گفت پس میان اوقات

هُوَ جَالِسٌ عَلٰى سَرِيْرَةٍ اِذْ بَعَثَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ اِلَيْهِ مَلَكًا مَعَهٗ

کہ آمرد نشستہ ست برتخت خود ناگاہ میفرستد خدا تعالی فرشتہ را بسوے او کہ باوست

سَبْعُوْنَ حُلَّةً كُلُّ حُلَّةٍ عَلٰى لَوْنٍ قَدْ غَابَتْ بَيْنَ اِصْبَعَيِ الْمَلَكِ

ہفتاد حلہ ہر حلہ بر رنگ تحقیق غایب شد درمیان دو انگشت فرشتہ

وَمَعَهُ التَّسْلِيْمُ وَالرِّضٰى فَيَجِيْءُ حَتّٰى يَقُوْمَ عَلٰى بَابِهٖ فَيَقُوْلُ

وباوست تسلیم و رضا پس می آید تا آنکہ می ایستد بر در او پس میگوید

لِحَاجِبِهٖ اِيْذَنْ لِيْ عَلٰى وَلِيِّ اللّٰهِ فَاِنِّيْ رَسُوْلُ اللّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِيْنَ

مر دربان او اذن دہ مرا ای دوست خدا پس من فرستادہ پروردگار عالمیانم

اِلَيْهِ فَيَقُوْلُ الْحَاجِبُ وَاللّٰهِ مَا اَمْلِكُ مِنْهُ الْمُنَاجَاةَ وَلٰكِنْ

بسوے او پس میگوید دربان سوگند خدا مالک نیستم از آن سخن گفتن را ولیکن

سَاَذْكُرُكَ اِلٰى مَنْ يَلِيْنِيْ مِنَ الْحَجَبَةِ فَلَا يَزَالُوْنَ يَذْكُرُوْنَ

سرانجام ست کہ یاد کنم ترا بسوے کسی کہ نزدیکست مرا از دربانان پس ہمیشہ آن دربانان یاد میکنند

اَمْرَهٗ بَعْضُهُمْ اِلٰى بَعْضٍ حَتّٰى يَاْتِيَهُ الْخَبَرُ بَعْدَ سَبْعِيْنَ بَابًا

کاران فرشتہ بعضی آن بسوے بعضی تا آنکہ بیاید او را خبر بعد ہفتاد در

فَيَقُوْلُ يَا وَلِيَّ اللّٰهِ اِنَّ رَسُوْلَ رَبِّ الْعِزَّةِ عَلَى الْبَابِ فَيَاْذَنُ

پس میگویند دربانان ای دوست خدا بدرستی فرستادہ رب العزۃ بر در ہست پس اذن می

لَهٗ بِالدُّخُوْلِ عَلَيْهِ فَيَدْخُلُ الْمَلَكُ فَيَقُوْلُ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا

مراد را بدرآمدن بروے پس می درآید فرشتہ پس میگوید سلام باد بر تو ای

وَلِيَّ اللّٰهِ اِنَّ رَبَّ الْعِزَّةِ عَزَّ وَجَلَّ يُقْرِئُكَ السَّلَامَ وَهُوَ عَنْكَ

دوست خدا بدرستی خدا تعالی میگوید ترا سلام و حال آنکہ از تو

رَاضٍ فَلَوْلَا اَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ لَمْ يَقْضِ عَلَيْهِ الْمَوْتَ لَمَاتَ شَوْ

راضی ست پس اگر نبود بدرستی خدا تعالی عز وجل قضا نکردہ ست بروے مرگ را ہر آئینہ بمیرد از

الذوائب جمع ذابۃ وہی الشعر المضفور من الراس کذا فی مجمع البحار وفی الصحاح الذوائب للغرس
الحبک الذی یعلق به علیهم
حجاب
یلزم
یعنی

الفرح فذلك قوله عز وجل ورضوان من الله أكبر ذلك

از شادی پس اینست قول خدای عز وجل و راضی بودن از خدا اسے بزرگ تر است

هو الفوز العظيم وذلك قوله تعالى إذا رأيت يعني يا محمد

رسیدن بزرگ و آنست قول خدای و وقتی که ببینی تو اے محمد

ثم رأيت نعيما يعني هنالك النعيم الذي هو فيه وملكا

در آنجا نعمت اسے که در وست و ملک

كبيرا حين لا يدخل عليه رسول رب العلمين إلا بإذنه

بزرگ را و وقتیکه نمی در آید بر آن بهشتی فرستاده پروردگار عالمیان مگر باذن وی

قال جل وعلا عاليهم ثياب سندس خضر وإستبرق يعني

فرمود خدای بالای ایشان جامه سندس سبز و استبرق می خواهد

الديباج وإنما قال عاليهم لأن الذي يلي جسده حريرة

دیبا را و جز این نیست که گفت خدای تعالی بالای ایشان زیرا که بدو پیوسته جامه ابریشمین است

بيضاء ثم قال وحلوا أساور من فضة وفي آية أخرى

سفید پس فرمود و پوشانیده شده اند دست برنجنها از نقره و در آیه دیگر فرموده

يحلون فيها من أساور من ذهب ولؤلؤا فهي ثلاثة أسورة

و پوشانیده میشوند در آن بهشت دست برنجنها از زر و مروارید پس آن سه دست برنجن است

ثم قال عز وجل وسقاهم ربهم شرابا طهورا وذلك أن على

پس فرمود عز وجل و نوشانید ایشان را پروردگار ایشان شرابی پاک و آن است که بر در

باب الجنة شجرة ينبع من ساقها عينان فإذا جاز الرجل

در بهشت درختیست که می بر آید از تنه او دو چشمه پس وقتیکه میگذرد مرد

الصراط إلى العينين يدخل في عين منهما فيغتسل فيها

صراط را بسوی آن دو چشمه می در آید در یک چشمه از آن پس غسل میکند در آن

وريحه أطيب من المسك طوله سبعون ذراعا في السماء على طول آدم عليه السلام

و خوشبوی او خوشتر است از مشک درازی آن هفتاد گز است بسوی آسمان بدرازی آدم

فأهل الجنة كلهم رجالهم ونساؤهم على قدر واحد في ميلاد عيسى عليه السلام أبناء

پس اهل بهشت همه مردان و زنان باشند بر یک قدر باشند در تولد عیسی پسران

ثلث وثلثين سنة يكبر الصغير حتى يصير من ثلث وثلثين سنة ويحط الشيخ

سی و سه سال بزرگ می شود تا آنکه میگردد پسر سی و سه سال و فرود می آید پیر

عن حاله إلى ثلث وثلثين سنة كلهم رجالهم ونساؤهم على قدر واحد في

از حال خود بسوی سی و سه سال همه مردان و زنان آن بر یک قدر باشند در

حزن يوسف بن يعقوب عليه السلام ويشرب من العين

حزن یوسف بن یعقوب علیه السلام و می‌نوشد از چشمهٔ

الأخرى فينفي ما في صدره من غل أو هم أو حسد أو حزن

دیگر پس دور میشود چیزی که در سینهٔ اوست از [illegible] یا اندوه [illegible]

فيطهر الله عز وجل قلبه بذلك الماء فيخرج وقلبه على

پس پاک میکند خدا تعالی دل او را بآن آب [illegible] و حال آنکه دل او بر

أبواب على لسان محمد صلى الله عليه وسلم عربي ثم ينطلقون حتى يأتوا

دل ایوب پیغمبر است و زبان او بر زبان محمد عربیست بس ترک روان میشوند تا آنکه می آیند

الباب فيقول لهم الخزنة طبتم فيقولون نعم فيقولون

بر در بهشت پس میگویند [illegible] پس میگویند اهل بهشت [illegible] پس میگویند

ادخلوها خالدين يبشرونهم بالخلود قبل الدخول بأنهم

درآئید در بهشت [illegible] بشارت میدهند ایشان را بهمیشگی پیش از در آمدن

لا يخرجون منها أبدا فأول ما يدخل من باب الجنة ومعه

بیرون نخواهند برآمد از آن بهشت هرگز پس اول [illegible] درآید از دروازهٔ بهشت و با او

الملكان اللذان كانا معه في دار الدنيا الكرام الكاتبين

دو فرشته اند که آنها باشند با او در سرای دنیا بزرگ نویسندگان

فإذا هو بملك معه نجيبة من ياقوتة خضراء كأن

پس ناگاه [illegible] با او [illegible] از یاقوت سبز چنانکه

زمامها من ياقوتة حمراء وعليها راحلة مقدمها و

مهار او از یاقوت سرخ است و بر او پالانی است که پیش او و

مؤخرها در وياقوت وصفحتاها الذهب والفضة و

پس او مروارید و یاقوت است و بر دو پهلوی او زر است و نقره و

معه سبعون حلة فيلبسها ويضع على رأسه التاج ومعه

با او هفتاد حله است پس میپوشد آنرا و مینهد بر سر او تاج و با او

عشرة آلاف غلام كاللؤلؤ المكنون فيقول يا ولي الله

ده هزار غلام است همچو مروارید پوشیده [illegible]

اركب فإن هذا لك ولك مثلها فيركبها ولها جناحان

سوار شو پس این ناقه مر تراست و مر تراست مانند این [illegible] پس سوار میشود آنرا و مر او راست

خطوها منتهى البصر فيسير على نجيبة وبين يديه

گام آن در نهایت نگاه چشم است پس میرود [illegible] شتر و حال آنکه [illegible]

٥٤ خطوه بالفتح گام نهادن [illegible]

عشرة الاف غلام ومعه الملكان اللذان كانا معه في

ده هزار غلام ست دنیا او دو فرشته اند که بوده اند با او در

دار الدنيا حتى ياتي الى قصوره فينزلها ثم قال عز وجل

دنیا تا آنکه بیاید بسوی کوشکهای خود پس فرود می آید در آن کوشکها پس گفت خدای عزوجل

ان هذا الذي وصفت لكم في هذه السورة كان لكم

بدرستی این چیزی که بیان کردم مرشما را در این سوره بوده ست مرشما را

خيرا لاعمالكم من حسن الثواب وكان سعيكم اي عملكم مشكورا

بهتر از اعمال شما از نیکویی ثواب وبوده ست عمل شما ستوده شده

يعني شكر الله عز وجل اعمالكم فاثابكم الجنة

ستود خدا برای شما کردارهای شما وجزا داد شما را بهشت

باب

في ذكر فضائل الشهور والايام المباركة

در بیان یاد کردن فضیلتهای ماهها و روزهای مبارک

مجلس في فضائل شهر رجب

مجلسی ست در بزرگیهای ماه رجب

قال الله عز وجل ان عدة الشهور عند الله اثنا

فرمود خدا که شمار ماهها نزدیک خدا است دو

عشر شهرا في كتب الله يوم خلق السموت والارض منها

دوازده ماه ست در کتاب خدا آن روز که پیدا کرد آسمانها و زمین را از آن

اربعة حرم سبب نزول هذه الاية ان المؤمنين ساروا من

چهار ماه حرام ست یعنی قتال اندر وی حرام ست سبب نزول این آیت آنست که بدرستی مومنان رفتند از

المدينة الى اهل مكة قبل ان يفتح على رسول الله صلى الله عليه فقالوا

مدینه بسوی اهل مکه پیش از آنکه فتح شود مکه بر رسول صلعم پس گفتند مومنان

انا نخاف ان يقاتلنا كفار مكة في شهر الحرام فانزل الله تبارك

بدرستی ما میترسیم از آنکه قتال کنند با کفار مکه در ماه حرام پس فرو فرستاد خدا تبارک

وتعالى ان عدة الشهور عند الله اثنا عشر شهرا في كتاب الله

وتعالی این آیت بدرستی شمار ماهها نزد خدا تعالی دوازده ماه ست در کتاب خدا

يعني في اللوح المحفوظ يوم خلق السموت والارض منها اربعة

یعنی در لوح محفوظ آن روز که پیدا کرد خدا آسمانها و زمین را از آن چهار ماه

حرم يعني رجب وذا القعدة وذا الحجة والمحرم واحد فرد وهو

حرام ست مراد میدارد از آن چهار ماه حرام رجب و ذیقعده و ذی الحجه و محرم یکی از آنها تنهاست و آن

رجب وثلاثة سرد متتابعة ذلك الدين القيم يعني الحساب

رجب ست و سه متصل اند پی هم این سنت ست حساب را

القيم المستقيم فلا تظلموا فيهن أنفسكم يعني في الأشهر

الحرم خص تعالى بالنهي هذه الأربعة الأشهر ليبين لنا

تميزها العظيم حرمتها وتأكيدا أمرها بالنهي عن الظلم فيها

على غيرها من الشهور وإن كان الظلم منهيا عنه في سائر

الشهور كما قال الله تعالى عز وجل حافظوا على الصلوات والصلوة

الوسطى أمرنا بالمحافظة على الصلوة الوسطى وهي العصر وإن كان الأمر شاملا

في المحافظة لجميع الصلوة وإنما أفرد الوسطى بالصلوة بالذكر لما ذكرنا من الاختصاص

والتميز في الحرمة والتأكيد يعني بالظلم لا تقتلوا فيهن أحدا

من مشركي العرب إلا أن يبدؤكم بالقتال وقال أبو يزيد الظلم

هو الترك لطاعة الله تعالى والعمل بمعاصي الله عز وجل وقال

عيزن هو وضع الشيء في غير موضعه وهو راجع إلى ذلك ثم

قال تعالى وقاتلوا المشركين يعني كفار مكة كافة جميعا

كما يقاتلونكم كافة يعني إن قاتلوكم في الشهر الحرام فقاتلوهم

جميعا واعلموا أن الله في النصر مع المتقين واختلف أهل

التفسير في الدين القيم فقال مقاتل الدين القيم هو الذي

الحق وقال الآخرون هو الدين الصادق وهو دين الاسلام

درست ست وگفتند دیگر ان آن دین براست ست که دین اسلام ست

وقال آخرون هو الدين الحنيفية وقال آخرون الدين

وگفتند دیگر ان دین ست که مایل باشد از کژی براستی وگفتند دیگران که دین

القيم هو الذي امر الله به المسلمين فضل ورجب وهو

قیم دینی ست که امر کرد خدا تعالی بان مسلمانانرا فضل در رجب وان

اسم من الاسماء المشتقة واشتقاقه من الترجيب والترجيب

اسمی است از اسمای مشتقه واشتقاق او از لفظ ترجیب ست و ترجیب

هو التعظيم عند العرب يقال رجبت هذا الشهر اذا عظمته

بمعنی تعظیم ست نزد اهل عرب گفته میشود رجبت هذا الشهر وقتیکه بزرگ داری

ومن ذلك قول الحباب بن المنذر بن الجموح يوم سقيفة

واز ان قبیله ست قول حباب روزیکه جمع شدند اصحاب

بني ساعدة يوم توفي رسول الله صلى الله عليه وسلم واختلف المهاجرون

در صفه بنی ساعده روزیکه میرانده شده رسول ع واختلاف کردند مهاجران

والانصار في امير ينصبونه فقالت الانصار منا امير و

وانصار در امیر برپا کنند آنرا پس گفتند انصار از ما امیر ست

منكم امير القصة المشهورة فغضب الحباب فسل سيفه

واز شما امیر ست بخوان قصه مشهوره را پس در غضب شد حباب برهنه کرد شمشیر خودرا

وقال انا جذيلها المحكك وعذيقها المرجب اي انا العظيم

وگفت منم چوب آن قبیله که خاریده شده ست بمن ومنم خرمای بزرگ که بستون ستاده کرده میشود

في قومي لطاعتهم فيهم والعذيق تصغير عذق وهو النخلة

در قوم که فرمان برده شده ام درایشان وعذیق صیغه تصغیر عذق ست وآن خرمای

الكريمة على اهلها كانوا يعمدونها اذا مالت لئلا تسقط

بزرگ ست براهل خود بوده اند عربان که ستون مینهاده اند آنرا وقتیکه کج میشد تا که نیفتد

والرجبة البناء الذي يكون حول النخلة وقوله جذيلها

ورجبه بنائیست که باشد درگرد خرما وقول او جذیلها

المحكك جذيل تصغير جذل وهو الجذع والنخلة التي تحتك

المحکک لفظ جذیل صیغه تصغیر جذل ست وآن تنه درخت خرما ست که میخارد

به الابل الجربا وقيل الجذل عود ينصب في معاطن الابل

بآن شتران گرگین وگفته میشود جذل چوبیست که برپا کرده میشود در نشستگاه شتر

تحتك به الفصال وقال ابو زيد عن يحيى بن زياد الفراء

كه بخارند بان بچهاي شتر وگفت ابو زيد كه نقل است از يحيى بن زياد فراء

انما سمي رجب لانهم كانوا يرجبون الاعذاق في هذا الشهر

جز اين نيست كه ناميده شده ست رجب براكه ايشان بوده اند كه بنا ميكردند درگرد خرماها

على النخل ويسندونها بالخوص الى السعف لئلا تنفضها الرياح

و ميبستند از شاخها تا آنكه نيفشاند آنها را بادها

يقال منه رجبت النخلة ترجيبا اذا فعلت بها ذلك وقال

گفته ميشود از آنست رجبت النخلة وقتيكه تو كردي با آن چنين كار وگفتند

آخرون الترجيب ان يوضع الشوك على الاعذاق في حفظها ممن

ديگران ترجيب آنست كه نهاده ميشود خار را گرد خرماها از جهت نگاهباني مر او را از

تناول ايدي المستطعمين والتحرز من تناثر الثمر على الارض و

رسيدن دست هاي خورندگان ونگاه داشتن از افتادن ميوه بر زمين و

قال آخرون الترجيب ان تدعم النخلة اذا مالت بدعامة لئلا

گفتند ديگران ترجيب آنست كه ستون دهي تو خرما را وقتيكه كج شد تا آنكه

تسقط وتحز وقال آخرون هو ماخوذ من قول العرب رجبت

نيفتد وگفتند ديگران آن گرفته شده است از قول عرب رجبت

الشيء اي هبته رهبة وقال آخرون الترجيب التاهب و

الشيء يعني ترسانيدم او را وگفتند ديگران ترجيب آماده شدن و

الاستعداد لقول النبي صلى الله عليه وسلم انه ليترجب فيه خير كثير لشعبان

ساخته كردن ست از جهت قول نبي صلى الله عليه وسلم بدرستي هر آينه آماده كرده شده در آن ماه رجب نيكوئي بسيار

وقال آخرون الترجيب تكرار ذكر الله تعالى وتعظيمه لان

وگفتند ديگران كه ترجيب تكرار ذكر خداست و بزرگي او زيراكه

الملائكة يرجبون اصواتهم فيه بالتسبيح والتحميد والتقديس

فرشتگان تكرار ميكنند آواز خود را در آن رجب به تسبيح و تحميد و تقديس

لله عز وجل ويقال انه رجم بالميم ايضا فيكون معناه ترجم فيه

مر خداي عز وجل را وگفته ميشود رجم بميم نيز پس ميباشد معناي او رانده ميشوند در آن ماه

الشياطين حتى لا يؤذوا فيه المؤمنين ورجب ثلثة احرف

شياطين تا ايذا ندهند در آن ماه مومنان را رجب سه حرف ست

راء وجيم وباء فالراء رحمة الله عز وجل والجيم جود الله تع

راء وجيم و باء پس راء رحمت خداست وجيم بخشش او تعالى

والثاني بِرُّ الله عزّ وجلّ فمن أوّل هذا الشهر إلى آخره من الله عزّ

و دوم نیکوی الله تعالی پس از اول این ماه تا آخر او ست بخشش از خدا عز و جل ست

وجلّ تلك عطايا للعباد رحمة الله بلا عذاب وجود بلا بخل

مر بندگان را یکی رحمت ست بی عذاب و دوم بخششی ست بی بخل

وبِرّ بلا جفاء فصل ولرجب أسماء أُخَر منها أنّه يسمّى رجب

و سیوم نیکوییست بی جفا و مر رجب را نامهای دیگر ست از آن جمله نامیده شد رجب

مضر ومنصل الأسنّة وشهر الله الأصمّ وشهر الله الأصبّ

مضر و غیر آن از نامهای مذکور

والشهر المطهّر والشهر السابق والشهر الفرد وأمّا قولهم رجب

اما قول ایشان رجب

مضر فقد روي عن النبي صلّى الله عليه وسلم أنّه قال في بعض خطبه أنّ الزمان

مضر پس بتحقیق روایت کرده شده است از پیغمبر علیه السلام بدرستی گفت در بعضی خطبهای خود که زمان

قد استدار كهيئته يوم خلق الله السموات والأرض السنة اثنا

تحقیق گشته است همچو روش خویش که در روز آفرینش آسمانها و زمین بود سال دوازده

عشر شهرًا منها أربعة حرم ثلاث متواليات ذو القعدة و

ماه است از آنجمله چهار ماه حرام است در آن ها قتال ... از آن پی در پی اند ذو القعده و

ذو الحجّة والمحرّم وواحد فرد وهو رجب مضر الذي بين

ذو الحجه و محرم و یکی تنها و آن رجب ست و آن رجب مضر ست که در میان

جمادى وشعبان وإنّما عرّف موضعه بقوله بين جمادى و

جمادی و شعبان ست و جز این نیست که دانند جای خود را بقول خود میان جمادی و

شعبان إبطالا للنسيء الذي كانت العرب تفعله في الجاهلية

شعبان از جهت باطل کردن مر نسیء را که بوده اند عرب میکردند آنرا در زمان جاهلیت

وهو قوله عزّ وجلّ إنّما النسيء زيادة في الكفر يضلّ به الذين

و آن قول خدای عز و جل ست جز این نیست که نسیء زیادتی ست در کفر گمراه میشوند بآن کسانی که

كفروا وذلك أنّ العرب في الجاهلية كانت إذا أرادت أحدث

کفر ورزیدند ... است که عرب در زمان جاهلیت بوده اند ... سیحو استند بر آمدن

من منى قام رجل من بني كنانة يقال له نعيم بن ثعلبة وكان

از منی ... برخاست مردی از بنی کنانه که گفته میشد او را نعیم ... و بوده

رئيس القوم فيقول أنا الذي لا أُجاب ولا أُعاب ولا يُردّ لي قضاء

مهتر قوم پس میگفت من آنکسی ام که قبول کرده شده ام و عیب کرده نشده ام و رد کرده نمیشود

فيقولون له صدقت إنا نا شهرا يريدون اخر عنا حرمة المحرم

پس میگفتند مر او را راست گفتی تو تاخیر کن مارا ماهی میخواستند اینکه تاخیر کن از ما حرمت ماه محرم دیگر

واجعلها في صفر واحل لنا المحرم وانما دعاهم الى ذلك لئلا

و گردان آنرا در ماه صفر و حلال گردان مارا ماه محرم و جز این نیست که میخواند ایشانرا بسوی این بغیر حرمت تا

تتوالى عليهم ثلاثة أشهر لا يغيرون فيها وقد كان معاشهم

پی در پی نیاید بر ایشان سه ماه که غارت نمیکنند در آنها و تحقیق بوده است زندگانی ایشان

من الاغارة فيفعل ذلك عاما ثم يرجع الى تحريم المحرم واباحة

از غارت کردن پس میکرد آنرا یکساله پس ترک میکرد بسوی حرمت ماه محرم و اباحت

صفر فذلك الانساء ومنه قيل نسأ الله في أجله وأنسأ الله أجله

ماه صفر پس آنست انساء و از آن است که گفته شده یعنی تاخیر کرد الله در اجل او و تاخیر کرد خدا تعالی اجل

ثم وصف النبي صلى الله عليه وسلم رجب بصفتين وقيده بنعتين أحدهما

پس وصف کرد پیغمبر رجب را بدو صفت و تقیید کرد او را بدو نعت یکی از آن

قوله رجب مضر لأن مضر كان يبالغ في تعظيمه وتكبيره و

قول آن رجب مضر است زیرا که بدرستی مضر بوده است که مبالغه میکرد در تعظیم آن رجب و بزرگی او و

تحريمه الثاني أنه قيده بقوله بين جمادى وشعبان خوفا

دوم از آن دو نعت آنست که بدرستی پیغمبر قید کرد او را میان جمادی و شعبان از جهت ترس

من التقديم والتأخير كما جرى في تحريم المحرم الى صفر فخص الشهر

از پیش و پس کردن چنانچه جاری شد در تاخیر کردن ماه محرم بسوی ماه صفر پس خاص کرد ماه

وقيده وأبده تحريمه وأكده وقيل إنما سمي رجب مضر لأن بعض

و قید کرد او را و استوار کرد تحریم او را و محکم کرد او را و گفته شده است جز این نیست که نامیده شده رجب

الكفار دعا على قبيلة من القبائل فيه فأهلكهم الله عز وجل

کفار دعا کرده بودند بر قبیله از قبایل پس هلاک کرد ایشان را خدا تعالی

وقيل إن الدعاء فيه مستجاب على الظلمة وكل جائر ولهذا كانت

و گفته شده است که دعا در آن رجب مستجاب است بر ظالمان و هر ظلم کننده و از جهت بوده

الجاهلية يؤخرون دعواتهم على من ظلمهم فيدعون عليه في رجب فلا يرد خائبا وأما منصل

مردمان جاهلیت که تاخیر میکردند دعاهای خود را بر کسیکه ظلم کرد ایشانرا پس دعا میکردند بر ایشان در ماه رجب پس باز گردانیده نمیشدند نا امید

الأسنة لأنهم كانوا ينزعون الأسنة فيه عن الرماح ويغمدون سيوفهم وسهامهم تهيئا لذلك لعظمة حرمته

زیرا که ایشان بودند که میکشیدند سنانهارا در این ماه از نیزهها و در غلاف میکردند تیغهای خود را و نیزههای خود را از جهت مهیا کردن

بذلك منصل الأسنة ويقال نصلت السهم اذا جعلت له نصلا والنصلة

بآن کشنده سنانها و گفته میشود پیکان کشیدم تیر را و قتیکه گردانیدی مر او را پیکان و النصلة میگویند

إذا نزعت عنه نصله وأما شهر الله الأصم فلما روي عن

عثمان بن عفان رضي الله عنه أنه لما استهل رجب رقي المنبر يوم

الجمعة وخطب ثم قال ألا إن هذا شهر الله الأصم وهو شهر زكاتكم

فمن كان عليه دين فليؤد دينه ثم ليزك ما بقي قال ابن

الأنباري أما قوله الأصم فإنما سمي بذلك لأن العرب كانت

تظل تحارب بعضها بعضا فإذا أهل رجب وضعوا السلاح

ونزعوا الأسنة فلا يسمع فيه قعقعة السلاح ولا صلصلة

الرماح وكان الرجل إذا ركب في طلب قاتل أبيه فإذا رآه في

رجب لم يتعرض له كأنه لم يره ولم يسمع له خبرا فسمي أصم

لذلك وقيل سمي أصم لأنه لم يسمع فيه غضب الله تعالى على

قوم قط لأن الله تعالى عذب الأمم الماضية في سائر الشهور

ولم يعذب أمة من الأمم في هذا الشهر وفي هذا الشهر حمل الله

نوحا في السفينة فجرت به ومن معه في السفينة ستة أشهر

قال إبراهيم النخعي إن رجب شهر الله تعالى فيه حمل الله نوحا في

السفينة فصامه نوح وأمر بصومه من كان معه فأمنه الله

تعالى بمن كان معه من الطوفان فطهر الله الارض من الشرك

وکسی را که بوده است با او از طوفان و پاک کرد خدا تعالی زمین را از شرک

والعدوان ورفع ذلك غيره الى النبي صلى الله عليه وسلم وهو ما اخبرنا

و دشمنانگی شیطان و برداشت آن قول را ابراهیم نخعی بسوی پیغمبر ﷺ و آن چیزیست که خبر کرد ما را

هبة الله باسناده عن ابي حازم عن سهل بن سعد رضي الله عنه عن

هبة الله باسناد خود از ابی حازم از سهل ابن سعد رض از

النبي صلى الله عليه وسلم انه قال الا ان رجب من الاشهر الحرم وفيه حمل

پیغمبر ﷺ که فرموده آگاه باشید که رجب از ماههای حرام است و در آن رجب برداشت

الله نوحا في السفينة فصامه نوح في السفينة وامر من كان

خدای تعالی نوح را در کشتی پس روزه داشت نوح ع در کشتی و امر کرد کسی را که بود

معه بصيامه فانجاهم الله تعالى وامنهم من الغرق وطهر

با او به روزه داشتن پس نجات داد ایشانرا خدا تعالی و امن داد ایشانرا از غرق شدن و پاک کرد

الله الارض من الكفر والطغيان بالطوفان وقيل انما سمي

خدای تعالی زمین را از کفر و سرکشی بغرق طوفان و گفته شده است که نامیده شد

اصم لانه اصم من جفائك وذلتك وسميع بفضلك يا مؤمن وشرفك

اصم زیرا که اصم است از جفای تو و لغزش تو و شنوا است بفضل تو ای مومن و بزرگی تو

فجعله الله تعالى اصم من جفائك وذلتك لئلا يشهد عليك

پس گردانید او را خدا کر از جفای تو و لغزش تو تا آنکه گواهی ندهد بر تو

بها يوم القيمة بل يكون شهيدا لك لما سمع من فضلك

روز قیامت بلکه باشد گواه ترا بچیزی که می شنود از فضل تو

واحسانك العمل فيه واما الاصب فمعناه انه تصب الرحمة

و نیکو کردن عمل در آن ماه و اما اصب پس معنی او اینست که آن ماه ریخته میشود رحمت

فيه صبا على العباد ويعطيهم الله تعالى من الكرامات و

در آن ماه ریختنی بر بندگان و میدهد ایشانرا خدای تعالی از کرامات

المثوبات ما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب

ثواب که نه هیچ چشم آنرا دیده است و نه هیچ گوش شنیده و نه گذشته است بر دل

بشر من ذلك ما اخبرنا الشيخ الامام هبة الله بن المبارك

هیچ آدمی از آنجمله چیزیست که خبر کرد ما را شیخ امام هبة الله

السقطي رحمه الله باسناده عن الاعمش عن ابرهيم عن علقمة

باسناد خویش از اعمش از ابراهیم از علقمه

عَنْ اَبِي سَعِيدِ الْخُدْرِيِّ رض عَنِ النَّبِيِّ صلى الله عليه وسلم اَنَّهُ قَالَ اِنَّ عِدَّةَ

از ابی سعید خدری رض از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود که شمار

الشُّهُورِ عِنْدَ اللّٰهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللّٰهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمٰوٰتِ

ماه ها نزدیک خدا تعالی دوازده ست در کتاب خدا تعالی روزیکه آفرید خدا تعالی آسمانها

وَالْاَرْضَ مِنْهَا اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ فَرَجَبٌ يُقَالُ شَهْرُ اللّٰهِ الْاَصَمُّ وَثَلٰثَةٌ

و زمینها را یعنی ازان ماه چهار ماه ست که حرام ست پس رجب گفته میشود ماه خدا و سه

اُخَرُ مُتَوَالِيَاتٌ يَعْنِي ذُو الْقَعْدَةِ وَذُو الْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ اَلَا اِنَّ رَجَبَ

دیگر پے در پے اند مراد میدارد ذو القعده و ذو الحجه و المحرم آگاه باش که رجب

شَهْرُ اللّٰهِ وَشَعْبَانُ شَهْرِي وَرَمَضَانُ شَهْرُ اُمَّتِي فَمَنْ صَامَ مِنْ

ماه خدا ست و شعبان ماه من ست و رمضان ماه امت من پس کسیکه روزه داشت از

رَجَبٍ يَوْمًا اِيْمَانًا وَّاحْتِسَابًا اِسْتَوْجَبَ رِضْوَانَ اللّٰهِ الْاَكْبَرِ

رجب یکروز درحال که مومن باشد و طلب آخرت میکند از خدا واجب گرداند رضامندی خدای بزرگ

وَاُسْكِنَ الْفِرْدَوْسَ الْاَعْلٰى وَمَنْ صَامَ مِنْهُ يَوْمَيْنِ فَلَهُ مِنَ الْاَجْرِ

و ساکن گردانیده شود بهشت برین را و کسیکه روزه داشت ازان رجب دو روز پس مر او را است از مزد

ضِعْفَانِ وَوَزْنُ كُلِّ ضِعْفٍ مِّثْلُ جِبَالِ الدُّنْيَا وَمَنْ صَامَ مِنْ

دو حصه و وزن هر حصه مانند کوههای دنیا و کسیکه روزه داشت از

رَجَبٍ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ جَعَلَ اللّٰهُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ النَّارِ خَنْدَقًا طُوْلُهُ

رجب سه روز گرداند خدای تعالی میان او و میان آتش خندقی که درازی او

مَسِيْرَةُ سَنَةٍ وَمَنْ صَامَ مِنْ رَجَبٍ اَرْبَعَةَ اَيَّامٍ عُوْفِيَ مِنَ

یکساله راه ست و کسیکه روزه داشت از رجب چهار روز امان داده میشود از

الْبَلَايَا مِنَ الْجُنُوْنِ وَالْجُذَامِ وَالْبَرَصِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيْحِ الدَّجَّالِ

بلاها از دیوانگی و پیسی و برص و از فتنه دجال

وَمَنْ صَامَ مِنْهُ خَمْسَةَ اَيَّامٍ وُقِيَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمَنْ صَامَ

و کسیکه روزه داشت ازان رجب پنج روز نگاهداشته شود از عذاب گور و کسیکه روزه داشت

مِنْهُ سِتَّةَ اَيَّامٍ خَرَجَ مِنْ قَبْرِهِ وَوَجْهُهُ اَضْوَءُ مِنَ الْقَمَرِ لَيْلَةَ

ازان رجب شش روز برآید از قبر خود درحال آنکه روی او بیشتر درخشنده از نور ماه شب

الْبَدْرِ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ سَبْعَةَ اَيَّامٍ فَاِنَّ لِجَهَنَّمَ سَبْعَةَ اَبْوَابٍ

چهاردهم و کسیکه روزه داشت ازان ماه هفت روز پس بدرستی دوزخ را هفت در ست

يُغْلِقُ اللّٰهُ عَنْهُ بِصَوْمِ كُلِّ يَوْمٍ مِّنْ اَيَّامِهِ بَابًا مِّنْ اَبْوَابِهَا

همه آن بسته میشود ازان صیام ببرکت روزه هر روز از روزهای او دری از درهای او

ومن صام منه ثمانية أيام فإن للجنة ثمانية أبواب يفتح

وکسیکه روزه داشت از آن ماه هشت روز پس بدرستی بهشت را هشت در است بکشاید

الله له بصوم كل يوم بابا من أبوابها ومن صام منه تسعة

خدا مراو را بعوض هر روزه هر روز دری از دروازه های بهشت وکسیکه روزه داشت از آن ماه نه

أيام خرج من قبره وهو ينادي أشهد أن لا إله إلا الله ولا يرد

روز برآید از قبر خود در حالیکه ندا کند باین کلمات که گواهی میدهم اینکه معبود بحق الله است و گردانیده نشود

وجهه دون الجنة ومن صام منه عشرة أيام جعل الله تعالى

روی او مگر بسوی بهشت وکسیکه روزه داشت از آن ماه ده روز گرداند خدا تعالی

له على كل ميل على الصراط فراشا يستريح عليه ومن

مراو را بر هر کروه بر صراط فرشی که آرام گیرد برو وکسیکه

صام منه أحد عشر يوما لم ير يوم القيامة أفضل منه

روزه داشت از وی یازده روز هرگز نخواهد دید هیچ کس را روز قیامت بهتر از خود

إلا من صام مثله أو زاد عليه ومن صام من رجب اثنا عشر

مگر کسیکه روزه داشت مانند او یا زیاده کرد برو وکسیکه روزه داشت از رجب دوازده روز

يوما كساه الله تعالى يوم القيامة حلتين الحلة الواحدة خير

بپوشاند خدا تعالی او را روز قیامت دو حله یک حله از آن بهتر است

من الدنيا وما فيها ومن صام من رجب ثلاثة عشر يوما يوضع

از دنیا و آنچه در وی است وکسیکه روزه داشت از آن ماه سیزده روز نهاده میشود

له يوم القيامة مائدة في ظل العرش فيأكل منها والناس في

مراو را روز قیامت خوانی در سایه عرش پس میخورد از آن و مردم در

شدة شديدة ومن صام من رجب أربعة عشر يوما أعطاه

شدت سخت باشند وکسیکه روزه داشت از آن ماه چهارده روز میدهد او را

الله عز وجل ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على

خدا تعالی چیزی که هیچ دیده ندیده است و هیچ گوشی نشنیده و نگذشته است بر

قلب بشر ومن صام منه خمسة عشر يوما يوقفه الله تعالى

دل هیچ آدمی وکسیکه روزه داشت از وی پانزده روز ایستاده میکند او را خدا تعالی

يوم القيامة موقف الآمنين ولا يمر به ملك مقرب ولا نبي

روز قیامت جای ایستادن ایمن یافتگان و نمیگذرد باو فرشته مقرب و نه نبی

مرسل إلا قال له طوبى لك إنك من الآمنين وفي لفظ آخر

مرسل مگر میگوید مراو را خوشی باد ترا که تو هر آینه از ایمن یافتگان هستی و در روایت دوم است

۵۷

۱۲۱۲

۴۸۲

زِيَادَةً عَلَى خَمْسَةَ عَشَرَ وَهِيَ مَنْ صَامَ مِنْهُ سِتَّةَ عَشَرَ يَوْمًا كَانَ

زیاده بر پانزده روز و این ست کسیکه روزه داشت از ماه شانزده روز میباشد

فِي أَوَائِلِ مَنْ يَزُورُ الرَّحْمٰنَ وَيَنْظُرُ إِلَيْهِ وَيَسْمَعُ كَلَامَهُ وَمَنْ صَامَ

در نخستین کسیکه زیارت میکنند رحمن را و می بینند بسوی او و می شنود کلام او و کسیکه روزه داشت

مِنْهُ سَبْعَةَ عَشَرَ يَوْمًا يَنْصِبُ اللهُ لَهُ عَلَى كُلِّ مِيلٍ مِنَ الصِّرَاطِ

از ماه هفده روز بر پا کرده میشود مر او را بر هر کروه از صراط

مَنْزِلًا يَسْتَرِيحُ عَلَيْهِ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ ثَمَانِيَةَ عَشَرَ يَوْمًا

آسودگاه که می آساید بر آن و کسیکه روزه داشت از وی هژده روز

زَاحَمَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي قُبَّتِهِ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ تِسْعَةَ عَشَرَ

مزاحمت کند ابراهیم را در قبه خود و کسیکه روزه داشت از ماه نوزده

يَوْمًا بَنَى اللهُ لَهُ قَصْرًا فِي الْجَنَّةِ تُجَاهَ قَصْرِ إِبْرَاهِيمَ وَآدَمَ عَلَيْهِمَا

روز بنا کنند او را خدا ایشوم کوشکی در بهشت روبروی کوشک ابراهیم و آدم

السَّلَامُ وَيُسَلِّمُ عَلَيْهِمَا وَيُسَلِّمَانِ عَلَيْهِ وَمَنْ صَامَ مِنْهُ عِشْرِينَ

و سلام میکند آنصایم بر ایشان و سلام میکنند ایشان بر وی و کسیکه روزه داشت از آن بیست

يَوْمًا نَادَى مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ يَا عَبْدَ اللهِ أَمَّا مَا قَدْ مَضَى فَقَدْ غَفَرَ

روز ندا میکند نداکننده از آسمان ای بنده خدا اما چیزی که گذشت پس تحقیق بخشید

اللهُ لَكَ فَاسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ فِيمَا بَقِيَ وَأَمَّا الْمُطَهِّرُ فَلَا نَرْبِطُهُ

خدا ایشوم مر ترا پس از سر گیر عمل را در مدتی که باقی مانده ست و اما آنکه مطهر گویند ماه رجب را پس نسبتی از نیست

صَائِمُهُ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْخَطِيئَاتِ مِنْ ذٰلِكَ مَا أَخْبَرَنَا بِهِ الشَّيْخُ

روزه دارنده خود را از گناهان و خطاها از آنجمله است که خبر کرد ما را بر آن شیخ

الْإِمَامُ هِبَةُ اللهِ بْنُ الْمُبَارَكِ السَّقَطِيُّ رَحِمَهُ اللهُ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ

امام هبة الله بن مبارک سقطی رح از حسن بن احمد

بْنِ عَبْدِ اللهِ الْمُقْرِي بِإِسْنَادِهِ عَنْ هَارُونَ بْنِ عَنْتَرَةَ عَنْ أَبِيهِ

بن عبد الله مقری باسناد خود از هارون بن عنتره از پدر خود

عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ شَهْرَ رَجَبٍ

از علی ابن ابیطالب رض گفت فرمود رسول صلعم بدرستیکه ماه رجب

شَهْرٌ عَظِيمٌ مَنْ صَامَ مِنْهُ يَوْمًا كَتَبَ اللهُ تَعَالَى لَهُ صَوْمَ أَلْفِ سَنَةٍ

ماهیست بزرگ هرکه روزه داشت از وی روزی مینویسد خدا ایشوم مر او را هزار سال روزه داشتن

وَمَنْ صَامَ مِنْهُ يَوْمَيْنِ كَتَبَ اللهُ تَعَالَى لَهُ صَوْمَ أَلْفَيْ سَنَةٍ وَمَنْ

و کسیکه روزه داشت از وی دو روز مینویسد خدا ایشوم مر او را مزد کسیکه روزه داشت دو هزار سال و کسیکه

۴۹۳

۱۲

صام منه ثلثة ايام كتب الله له صوم ثلاثة الاف سنة

روزه داشت از وی سه روز مینویسد خدایتعالی مر او را اجرت کسیکه روزه داشت سه هزار سال

ومن صام منه سبعة ايام اغلقت عنه ابواب جهنم ومن

و کسیکه روزه داشت از وی هفت روز بند کرده میشود از وی درهای دوزخ و کسیکه

صام منه ثمانية ايام فتحت له ابواب الجنة الثمانية يدخل

روزه داشت از وی هشت روز گشاده میشود مر او را درهای هشت بهشت درآید

من ايها شاء ومن صام منه خمسة عشر يوما بدلت سيئاته

از هر دری که خواهد و کسیکه روزه داشت از وی پانزده روز بدل کرده میشود بدیهای او

حسنات ونادى مناد من السماء قد غفر لك فاستانف العمل

به نیکیها و ندا کند ندا کننده از آسمان هر آیینه بخشیده شد ترا پس از سر گیر عمل را

ومن زاد زاده الله تعالى واخبرنا الشيخ الامام هبة الله بن المبارك

و کسیکه زیاده کرد زیاده کند او را الله تعالی و خبر کرد ما را امام هبة الله

باسناده عن يونس عن الحسن رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من

باسناد خویش از یونس از حسن رض گفت فرمود رسول صلعم هر که

صام يوما من رجب عدل له بصيام ثلثين سنة واخبرنا

روزه داشت یکروز از رجب برابر است مر او را از روزه داشتن سی سال و خبر کرد ما را

الشيخ الامام هبة الله عن الحسن بن احمد بن عبد الله المقرى

شیخ امام هبة الله از حسن بن احمد بن عبد الله مقری

باسناده عن العلاء بن كثير عن مكحول انه قال ان رجلا سأل ابا

باسناد خود از علا بن کثیر از مکحول که گفت بدرستی مردی سوال کرده بود

الدرداء رض عن صيام رجب فقال له سالت عن شهر كانت

ابو درداء را رض از روزه داشتن رجب پس گفت مر او را پرسیدی تو از ماهیکه بود ماندند

الجاهلية تعظمه في جاهليتها وما زاده الاسلام الا فضلا

آن مردمان جاهلیت بزرگی داده بودند او را در جاهلیت خود و زیاده نکرده است مر او را اسلام مگر فضیلت

وتعظيما ومن صام منه يوما تطوعا يحتسب به ثواب الله تعالى

و بزرگی و هر که روزه داشت از رجب یکروز از روی بندگی میخواهد بآن ثواب خدایتعالی

ويبتغي به وجهه مخلصا اطفأ صومه ذلك اليوم غضب الله

و میخواهد بآن ذات پاک او را در حالیکه اخلاص دارد فرو نشاند روزه آن روز غضب

تعالى واغلق عنه بابا من ابواب النار ولو اعطي ملأ الارض

می بندد از وی دری از درهای آتش و اگر داده شود پری زمین

۴۸۴

ذَهَبًا مَا كَانَ جَزَآءً لَهُ وَلَا يَسْتَكْمِلُ أَجْرَ شَيْءٍ مِنَ الدُّنْيَا دُونَ

زر دنیا شد آنرا مزد مر او را و تمام نمیشود مزد او بچیزے از دنیا بغیر

يَوْمِ الْحِسَابِ وَلَهُ إِذَا أَمْسَى عَشْرُ دَعْوَاتٍ مُسْتَجَابَاتٍ فَإِنْ دَعَى

روز حساب و مر او راست روزه دار را هنگام شب میکند ده دعا قبول کرده پس اگر دعا میکند

بِهِ لِشَيْءٍ مِنْ عَاجِلِ الدُّنْيَا أَعْطَاهُ وَإِلَّا ادَّخَرَ لَهُ مِنَ الْخَيْرِ كَأَفْضَلِ

بآن مر چیزے را در شتاب آینده دنیا بدهد مر او را و الا ذخیره کرده از نیکی بهترین

مَا دَعَى بِهِ دَاعٍ مِنْ أَوْلِيَاءِ اللهِ تَعَالَى وَأَصْفِيَائِهِ الصَّادِقِينَ

چیزیکه دعا کرده باو دعا کننده از دوستان خدا تعالی و پاکان او راست گو

وَمَنْ صَامَ يَوْمَيْنِ كَانَ لَهُ مِثْلُ ذَلِكَ وَلَهُ مَعَ ذَلِكَ أَجْرُ عَشَرَةٍ

و کسیکه روزه داشت دو روز میباشد مر او را مانند آن مر او را باین مزد ده کس

مِنَ الصِّدِّيقِينَ فِي عُمْرِهِمْ بَالِغَةً أَعْمَارُهُمْ مَا بَلَغَتْ وَيُشَفَّعُ فِي

از راستان در عمر خود رسانده باشد عمرهاے ایشان بجدیکه برسد و قبول کرده شود شفاعت او

مِثْلِ مَا يُشَفَّعُونَ فِيهِ وَيَكُونُ فِي زُمْرَتِهِمْ حَتَّى يَدْخُلَ الْجَنَّةَ

بمقدار که قبول کرده میشود شفاعت صدیقان در گروه ایشان تا آنکه در آید در بهشت

مَعَهُمْ وَيَكُونُ مِنْ رُفَقَائِهِمْ وَمَنْ صَامَ ثَلٰثَةَ أَيَّامٍ كَانَ لَهُ مِثْلُ

با ایشان و میباشد از دوستان ایشان و کسیکه روزه داشت سه روز باشد مر او را مانند

ذَلِكَ وَقَالَ اللهُ تَعَالَى عِنْدَ إِفْطَارِهِ لَقَدْ وَجَبَ حَقُّ عَبْدِي هٰذَا

آن و میگوید خدا تعالی نزد افطار او هر آینه بتحقیق واجب شد حق بنده من که اینست

وَوَجَبَتْ لَهُ مَحَبَّتِي وَوِلَايَتِي أُشْهِدُكُمْ يَا مَلَائِكَتِي أَنِّي قَدْ

و واجب شد مر او را دوست داشتن من گواه میکنم شما را ای فرشتگان هر آینه من

غَفَرْتُ لَهُ مِنْ ذَنْبِهِ مَا تَقَدَّمَ وَمَا تَأَخَّرَ وَمَنْ صَامَ أَرْبَعَةَ أَيَّامٍ

بخشیدم مر او را از گناهان پیشین و واپسین و کسیکه روزه داشت چهار روز

كَانَ لَهُ مِثْلُ ذَلِكَ وَثَوَابُ أُولِي الْأَلْبَابِ التَّوَّابِينَ وَيُعْطَي

میباشد مر او را مانند آن و ثواب صاحبدلان که بسیار توبه کننده اند و داده میشود

كِتَابَهُ فِي أَوَائِلِ الْفَائِزِينَ وَمَنْ صَامَ خَمْسَةَ أَيَّامٍ كَانَ لَهُ مِثْلُ

کتاب او در نخستین رستگاران و کسیکه روزه داشت پنج روز باشد مر او را مانند

ذَلِكَ وَيُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَوَجْهُهُ مِثْلُ الْقَمَرِ لَيْلَةَ الْبَدْرِ وَ

این و برانگیخته شود روز قیامت و حال آنکه روے او مانند ماه شب چهاردهم است و

يُكْتَبُ لَهُ عَدَدُ رَمْلِ عَالِجٍ حَسَنَاتٌ وَيَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَيُقَالُ لَهُ

نوشته میشود مر او را نیکیها بشمار ریگ عالج که نام جائیست و می در آید در بهشت و گفته میشود مر او را

۵۱

تمنى على الله ما شئت ومن صام ستة ايام كان له مثل ذلك

آرزو بکن بر خدا هرچیزے که میخواهی و هرکه روزه داشت شش روز باشد مراو را مانند این

ويعطى سوى ذلك نور يستضىء به اهل الجمع فى القيمة و

و داده میشود جز این نورے که روشن میشوند بآن مردم که جمع اند در روز قیامت

يبعث فى الآمنين حتى يمر على الصراط بغير حساب ويعافى عن

برانگیخته شود در امن یافتگان تا آنکه بگذرد بر صراط بغیر حساب و نگهداشته میشود از

عقوق الوالدين وقطيعة الرحم ويقبل الله عليه بوجهه اذا

نافرمانی والدین و بریدن از خویشان و متوجه می آید خدا تعالی براو بذات پاک خود هرگاه

۵۲

لقيه يوم القيمة ومن صام سبعة ايام كان له مثل ذلك و

که ملاقی میشود مراو را روز قیامت و کسیکه روزه داشت هفت روز باشد مراو را مانند این و

يغلق عنه سبعة ابواب النار ويحرمه الله على النار ويوجب

بند کرده میشود ازو هفت در دوزخ و حرام میکند او را خدا تعالی بر دوزخ و واجب میکند

له الجنة يتبوء منها حيث يشاء ومن صام ثمانية ايام كان له

مراو را بهشت جا گیرد ازو هرجا که خواهد و کسیکه روزه داشت هشت روز باشد مراو را

مثل ذلك ونفتح له ابواب الجنة الثمانية يدخلها من اى

مانند این و گشاده میشود مراو را درهاے هشت بهشت می درآید درآن از هر

باب يشاء ومن صام تسعة ايام كان له مثل ذلك ويرفع كتابه

دریکه خواهد و هرکه روزه داشت نه روز باشد او را مانند این و برداشته شود اعمال نامه او

فى عليين ويبعث يوم القيمة فى الآمنين ويخرج من قبره

در علیین و برانگیخته شود روز قیامت در امن یافتگان و برآید از گور خود

ووجهه نور يتلالاء يشرق لاهل الجمع حتى يقولوا هذا نبى

درحالیکه روی او نور باشد که میدرخشد روشنی میدهد اهل جمع را تا آنکه میگویند این پیغمبر

مصطفى وان ادنى ما يعطى ان يدخل الجنة بغير حساب و

برگزیده است و کمترین چیزے که داده میشود اینست که درآید در بهشت بغیر حساب و

۵۳

من صام عشرة ايام فبخ بخ له فيعطى مثل ذلك وعشر اضعافه

کسیکه روزه داشت ده روز پس کل رضامندی و مدح مراو راست پس داده میشود مانند این و ده چند این

وهو ممن يبدل الله سيئاته حسنات ويكون من المقربين القوامين

و او از کسانے است که بدل میکند خدا تعالی همه بدیهاے ایشان به نیکیها و میباشد از نزدیکان که ایستاده

لله بالقسط وكان كمن عبد الله الف عام صائما قائما صابرا

اند براے خدا تعالی بعدل و باشد مانند کسیکه بندگی کرد خدا تعالی را هزار سال در آنحال که روزه دارنده ایستاده

محتسبا ومن صام عشرين يوما كان له مثل ذلك وعشرون
طلب ثواب كننده است وكسيكه روزه داشت بيست روز باشد مراورا مانند اين وبيست

ضعفا وهو ممن يزاحم ابرهيم خليل الله في قبته ويشفع في
حصه آن واو از كسيست كه بهم ميباشد با ابراهيم خليل الله در قبه خود وبه شفاعت او در

مثل ربيعة ومضر كلهم من اهل الخطايا واهل الذنوب ومن
مانند قبيله بني ربيعه ومضر همه ايشان از اهل گناهان باشند واهل ذنوب وكسيكه

صام ثلاثين يوما كان له مثل ذلك وثلثون ضعفا وينادي
روزه داشت سى روز باشد مراورا مانند آن وسى چند آن وندا كند

مناد من السماء يا ولي الله ابشر بالكرامة العظمى قال وما الكرامة
ندا كننده از آسمان اى دوست خدا بشارت باد مر ترا به بزرگى بزرگ فرمود چيست اكرام

العظمى قال النظر الى وجه الله تعالى الجميل ومرافقة النبيين
بزرگ گفت ديدن بسوى روى خداى كه بزرگ است با همراهى پيغمبران

والصديقين والشهداء والصلحين وحسن اولئك رفيقا
وراستان وشهيدان ونيكوكاران ونيكواند ايشان همراهان

طوبى لك طوبى غدا اذا كشف الغطاء وافضيت الى جسيم ثواب
خوشى باد مر ترا فردا كه دور كرده ميشود پردها ورسيدى تو بسوى بزرگ ثواب

ربك الكريم فاذا نزل به ملك الموت سقاه الله تعالى عند خروج
پروردگار بزرگ پس وقتيكه فرود مى آيد فرشته مرگ بنوشاند اورا خداى تعالى وقت برآمدن

نفسه شربة من حياض الفردوس ويهون عليه سكرات الموت
جان او شربتى از حوضهاى بهشت وآسان ميكند بروى سختى موت

حتى ما يجد الم الموت وظل في قبره ريانا ويظل في الموقف ريان
تا اگر نمى يابد درد موت وهميشه باشد در گور خود سيراب وهميشه باشد در جاى ايستادن

حتى يرد حوض النبي صلى الله عليه وسلم فاذا خرج من قبره شيعه سبعون الف
تا آنكه فرود آورده شود بر حوض پيغمبر ص وهنگاميكه برآيد از گور خود همراه ميكنند او را هفتاد هزار

ملك معهم النجائب من الدر والياقوت ومعهم طرائف الحلي و
فرشتگان با ايشان شتران از در وياقوت وبا ايشان عجايب زيورها و

الحلل فيقولون له يا ولي الله النجاء النجاء الى ربك عز وجل الذي
پوشاكها ست پس ميگويند مراورا اى دوست خدا بشتاب بشتاب بسوى پروردگار خود كه

اظمأت له نهارك وانحلت له جسمك فهو من اول الناس دخولا
تشنه داشته دل خود را براى او ولاغر كرده مر او را تن خود را پس آن باشد از اول كسانيكه مى در

٤٨٧

جَنَّاتِ عَدْنٍ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَعَ الْفَائِزِيْنَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَرَضُوْا

در جنت عدن روز قیامت با رستگاران که راضی شد خدا ازیشان و راضی شدند

عَنْهُ ذٰلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيْمُ قَالَ وَمَنْ كَانَ لَهٗ فِيْ كُلِّ يَوْمٍ يَصُوْمُ

ازو این است رستگاری بزرگ گفت ؐ و اگر باشد مر او را در هر روز که روزه میدارد

صَدَقَةٌ عَلٰى زِنَةِ قُوْتِهٖ تَصَدَّقَ بِهَا فَهَيْهَاتَ هَيْهَاتَ هَيْهَاتَ

صدقه دادن برو زن قوت خود که تصدق کند بآن پس دور است دور است دور است

ثَلَاثًا لَوِ اجْتَمَعَ جَمِيْعُ الْخَلَائِقِ عَلٰى اَنْ يَّقْدِرُوْا قَدْرَ مَا اُعْطِيَ ذٰلِكَ

سه بار اگر جمع شود همه خلایق بر اینکه اندازه کنند مقدار چیزیکه داده شد این

الْعَبْدُ مِنَ الثَّوَابِ مَا بَلَغُوْا مِعْشَارَ الْعُشْرِ مِمَّا اَعْطَى اللّٰهُ ذٰلِكَ الْعَبْدَ

بنده را از ثواب هرگز نرسند دهم حصه را از آنچه داده است خدا همین این بنده را

مِنَ الثَّوَابِ وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الزُّبَيْرِ رض اَنَّهٗ قَالَ مَنْ فَرَّجَ عَنْ مُؤْمِنٍ

از ثواب و مرویست از عبد الله بن زبیر رض که فرمود هر کسیکه کشاده کند از مومنی

كُرْبَةً فِيْ شَهْرِ رَجَبٍ وَهُوَ شَهْرُ اللّٰهِ الْاَصَمُّ اَعْطَاهُ اللّٰهُ تَعَالٰى فِي الْفِرْدَوْسِ

اندوهی را در رجب که آن ماه خداست و اصم است میدهد او را خدا تعالی در بهشت

قَصْرًا مَدَّ بَصَرِهٖ اَلَا فَاَكْرِمُوْا رَجَبَ يُكْرِمْكُمُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِاَلْفِ كَرَامَةٍ

کوشکی مقدار درازی چشم او آگاه باشید پس بزرگ دارید رجب را که بزرگ دارد شما را خدا به هزار

قَالَ عُقْبَةُ بْنُ سَلَامَةَ بْنِ قَيْسٍ يَرْفَعُهٗ اِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَنَّهٗ قَالَ مَنْ تَصَدَّقَ

مرویست از عقبه بن سلامه که میرساند او را بسوی نبی ؐ که فرمود هر کسیکه صدقه دهد

فِيْ رَجَبٍ بَاعَدَهُ اللّٰهُ تَعَالٰى مِنَ النَّارِ كَمَقْدَارِ غُرَابٍ طَارَ فَرْخًا مِنْ وَكْرِهٖ

در رجب دور دارد او را خدا تعالی از آتش همچو مقدار زاغی که بپرد از آشیانه خود

وَهُوَ فِي الْهَوَاءِ حَتّٰى مَاتَ هَرِمًا وَقِيْلَ الْغُرَابُ يَعِيْشُ خَمْسَمِائَةِ عَامٍ وَ

و حال آنکه در هوا است تا آنکه بمیرد بسبب پیری و گویند زاغ میزید پانصد سال و

اَمَّا السَّابِقُ فَلِاَنَّهٗ اَوَّلُ الْاَشْهُرِ الْحُرُمِ وَاَمَّا الْفَرْدُ فَلِاَنَّهٗ مُفْرَدٌ عَنْ

اما نامیدن آن رجب سابق پس از جهت که نخستین ماههای حرام است و اما نامیدن رجب فرد پس

اِخْوَانِهٖ كَمَا رَوٰى ثَوْرُ بْنُ يَزِيْدَ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيْ حَجَّةِ

برادران خود چنانچه روایت کرد ثور بن یزید گفت که فرمود رسول ؐ در حج

الْوَدَاعِ فِيْ خُطْبَتِهٖ اَلَا اِنَّ الزَّمَانَ قَدِ اسْتَدَارَ كَهَيْئَتِهٖ يَوْمَ خَلَقَ اللّٰهُ

وداع در خطبه خود ترجمه این حدیث گذشت از روزیکه پیدا کرد خدا

السَّمٰوٰتِ وَالْاَرْضَ السَّنَةُ اِثْنَا عَشَرَ شَهْرًا مِنْهَا اَرْبَعَةٌ حُرُمٌ ثَلَاثٌ

آسمانها و زمین را در دوازده سال(ماه) از آنها چهار حرام اند سه

اصحاح

مُتَوَالِيَاتٌ ذُوالْقَعْدَةِ وَذُوالْحِجَّةِ وَالْمُحَرَّمُ وَوَاحِدَةٌ فَرْدٌ رَجَبُ مُضَرَ

یکی در پی آینده دیگر فرد هست رجب مضر

الَّذِي بَيْنَ جُمَادِي وَشَعْبَانَ فَصْلٌ آخَرُ وَعَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ

آنکه در میان جمادی و شعبان است فصل دیگر مرویست از عکرمه از ابن عباس رض

رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ رَجَبٌ شَهْرُ اللهِ وَشَعْبَانُ شَهْرِي وَرَمَضَانُ

از پیغامبر صلعم که بدرستی او فرمود رجب ماه خداست و شعبان ماه منست و رمضان

شَهْرُ أُمَّتِي وَعَنْ مُوسَى ابْنِ عِمْرَانَ قَالَ سَمِعْتُ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

ماه امت منست و مرویست از موسی بن عمران گفت شنیدم از انس بن مالک رض

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ فِي الْجَنَّةِ نَهْرًا يُقَالُ لَهُ رَجَبٌ أَشَدُّ

که گفت فرمود رسول الله صلعم بدرستی در بهشت نهریست که گفته بشود او را رجب سخت تر است

بَيَاضًا مِنَ اللَّبَنِ وَأَحْلَى مِنَ الْعَسَلِ مَنْ صَامَ مِنْ رَجَبٍ يَوْمًا سَقَاهُ اللهُ

از روی سفیدی از شیر و شیرین تر است از شهد هرکه روزه داشت از رجب یک روز بنوشاند خدا او را

مِنْ ذَلِكَ النَّهْرِ وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض أَنَّهُ قَالَ إِنَّ فِي الْجَنَّةِ قَصْرًا لَا

ازین نهر و مرویست از انس بن مالک رض بدرستی او گفت در بهشت کوشکی هست که

يَدْخُلُهُ إِلَّا صُوَّامُ رَجَبٍ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض أَنَّهُ قَالَ لَمْ يَصُمْ رَسُولُ اللهِ

نه درآیند در وی مگر روزه داران ماه رجب و مرویست از ابو هریره رض بدرستی او گفت هرگز روزه نداشت رسول

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شَهْرًا بَعْدَ رَمَضَانَ إِلَّا رَجَبَ وَشَعْبَانَ وَعَنْ أَنَسٍ رض أَيْضًا

صلعم هیچ ماه بعد از رمضان مگر رجب و شعبان و مرویست از انس رض نیز

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَامَ ثَلٰثَةَ أَيَّامٍ مِنَ الشَّهْرِ الْحَرَامِ الْخَمِيسَ

که گفت فرمود رسول صلعم هرکه روزه داشت سه روز از ماههای حرام روز پنجشنبه

وَالْجُمُعَةَ وَالسَّبْتَ كَتَبَ اللهُ لَهُ عِبَادَةَ تِسْعِمِائَةِ سَنَةٍ وَقِيلَ رَجَبُ

و آدینه و شنبه مینویسد خدا برای او عبادت نهصد سال و گفته شده است رجب

لِتَرْكِ الْجَفَاءِ وَشَعْبَانُ لِلْعَمَلِ وَالْوَفَاءِ وَرَمَضَانُ لِلصِّدْقِ وَالصَّفَاءِ

از برای ترک بدی است و شعبان از برای عمل نیک و وفای عهد است و رمضان از برای راستی

رَجَبٌ شَهْرُ التَّوْبَةِ شَعْبَانُ شَهْرُ الْمَحَبَّةِ رَمَضَانُ شَهْرُ الْقُرْبَةِ رَجَبٌ

رجب ماه توبه است شعبان ماه محبت است رمضان ماه نزدیکیست رجب

شَهْرُ الْحُرْمَةِ شَعْبَانُ شَهْرُ الْخِدْمَةِ رَمَضَانُ شَهْرُ النِّعْمَةِ رَجَبٌ شَهْرُ

ماه حرمت است شعبان ماه خدمت رمضان ماه نعمت رجب ماه

الْعِبَادَةِ شَعْبَانُ شَهْرُ الزَّهَادَةِ رَمَضَانُ شَهْرُ الزِّيَادَةِ رَجَبٌ

عبادت است و شعبان ماه جهد کردن است رمضان ماه زیادتی است رجب

شهر يضاعف الله فيه الحسنات شعبان يكفر فيه السيئات

ماه ست که دو چندان میکند در آن نیکوئیها شعبان ماهیست که دور میکند خدا شر وزر بدیها

رمضان ينتظر فيه الكرامات رجب شهر السابقين شعبان

رمضان ماهیست که دیده میشود در وی کرامتها حق رجب ماه سبقت کنندگان است شعبان

شهر المقتصدين رمضان شهر العاصين وقال ذو النون المصري

ماه میانه روندگان است رمضان ماه گنهکاران است و گفت ذو النون مصری

رحمه الله رجب لترك الآفات وشعبان لاستعمال الطاعات و

رحمه الله رجب از برای ترک آفات است و شعبان از برای کردن طاعتها و

رمضان لانتظار الكرامات فمن لم يترك الآفات ولم يستعمل

رمضان از بهر دیدن کرامتها پس هرکه ترک نکند آفات را و عمل نکند

الطاعات ولم ينتظر الكرامات فهو من أهل الترهات وقال

بندگیها را و انتظار نکند کرامتها را پس او از اهل ... و گفت

أيضا رجب شهر الزرع وشعبان شهر السقي ورمضان شهر

ذو النون رجب ماه کشت است و شعبان ماه آب دادن است و رمضان ماه

الحصاد وكل يحصد ما زرع ويجزي ما صنع ومن ضيع زرعه

درودن است و هر کسی میدرود چیزی که کشته است و جزا داده میشود چیزی را که کرده است و کسیکه ضایع

ندم يوم حصاده وأخلف ظنه مع سوء معاده وقال بعض

پشیمان شد در روز درودن کشت خود و خلاف یافت گمان خود را با بدی بازگشتن خود و گفت بعض

الصالحين السنة شجرة رجب أيام إيراقها وشعبان أيام

صالحان سال درختیست رجب روزهای برگ اوست و شعبان روز

إثمارها ورمضان أيام قطافها وقيل خص رجب بالمغفرة من

بار آوردن او و رمضان روزهای میوه بریدن او و گفته شده است رجب خاص کرده شده است

الله تعالى وشعبان بالشفاعة ورمضان بتضعيف الحسنات

خدای تعالی و شعبان خاص کرده شده است بشفاعت و رمضان خاص کرده شده است به دو چندان

وليلة القدر بإنزال الرحمة ويوم عرفة بإكمال الدين كما قال

و لیلة القدر خاص کرده شده است به نزول رحمت و روز عرفه به تمام کردن دین چنانچه گفت

الله تعالى اليوم أكملت لكم دينكم ويوم الجمعة بإجابة أدعية

خدای تعالی امروز تمام کردم مر شما را دین شما و روز جمعه خاص است بقبول دعای

الداعين ويوم العيد بالعتق من النار وفكاك رقاب المؤمنين

دعا کنندگان و روز عید خاص است به آزادی از آتش دوزخ و خلاصی کردن مومنان

قَالَ الْمَازِنِيُّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ رض أَنَّهُ قَالَ صُومُوا رَجَبَ
و گفت مازنی از حسین بن علی رض که بدرستی او گفت روزه دارید رجب را

فَإِنَّ صَوْمَ رَجَبٍ تَوْبَةٌ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَرُوِيَ عَنْ سَلْمَانَ
روزه رجب توبه ایست از خدای عز و جل و روایت کرده شده است از سلمان

الْفَارِسِيِّ رض أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ يَقُولُ مَنْ صَامَ
فارسی رض که او گفت شنیدم من رسول خدا را که میفرمود هر که روزه داشت

يَوْمًا مِنْ رَجَبٍ فَكَأَنَّمَا صَامَ أَلْفَ سَنَةٍ وَكَأَنَّمَا أَعْتَقَ أَلْفَ رَقَبَةٍ
یکروز از رجب پس چنانستی که روزه داشته هزار سال و چنانستی که ازاد کرده است هزار برده

وَمَنْ تَصَدَّقَ فِيهِ بِصَدَقَةٍ فَكَأَنَّمَا تَصَدَّقَ بِأَلْفِ دِينَارٍ وَ
و کسیکه تصدق کرد اندر آن صدقه پس چنانستی که صدقه داده است بهزار دینار و

كَتَبَ اللهُ لَهُ بِكُلِّ شَعْرَةٍ عَلَى بَدَنِهِ أَلْفَ حَسَنَةٍ وَرَفَعَ أَلْفَ دَرَجَةٍ
می‌نویسد خدای تعالی بمقابله هر موی که بر بدن اوست هزار نیکی و بلند میسکند هزار مرتبه

وَمَحَى عَنْهُ أَلْفَ سَيِّئَةٍ وَكَتَبَ لَهُ بِكُلِّ يَوْمٍ يَصُومُهُ وَبِكُلِّ صَدَقَةٍ
و محو میکند از و هزار بدی و مینویسد مر او را العوض هر روز که روزه داشته و بمقابله هر صدقه

يَتَصَدَّقُ بِهَا أَلْفَ حَجَّةٍ وَأَلْفَ عُمْرَةٍ وَبَنَى لَهُ فِي الْجَنَّةِ أَلْفَ
که صدقه کرده هزار حج و هزار عمره و بنا کرده میشود مر او را در بهشت هزار

دَارٍ وَأَلْفَ قَصْرٍ وَأَلْفَ حُجْرَةٍ وَفِي كُلِّ حُجْرَةٍ أَلْفَ مَقْصُورَةٍ وَفِي
خانه و هزار کوشک و هزار حجره و در هر حجره هزار خیمه و در

كُلِّ مَقْصُورَةٍ أَلْفَ حَوْرَاءٍ أَحْسَنَ مِنَ الشَّمْسِ أَلْفَ مَرَّةٍ فَضْلٌ
هر خیمه هزار حور نیکوتر از آفتاب هزار بار فضیلت

فِي فَضْلِ صِيَامِ أَوَّلِ يَوْمٍ مِنْ رَجَبٍ وَقِيَامِ أَوَّلِ لَيْلَةٍ مِنْهُ أَخْبَرَنَا
در فضیلت روزه اول روز از رجب و قیام اول شب از آن خبر کرد ما را

الْإِمَامُ الشَّيْخُ هِبَةُ اللهِ السَّقَطِيُّ رَحِمَهُ اللهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَنَسِ بْنِ
امام شیخ هبة الله رح باسناد خود از انس بن

مَالِكٍ رض قَالَ كَانَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ إِذَا دَخَلَ رَجَبٌ قَالَ اللَّهُمَّ
مالک رض گفت بود رسول الله صلعم که هرگاه که می آمد رجب میگفت ای بار خدا

بَارِكْ لَنَا فِي رَجَبٍ وَشَعْبَانَ وَبَلِّغْنَا رَمَضَانَ وَأَخْبَرَنَا الشَّيْخُ
برکت کن ما را در رجب و شعبان و برسان ما را برمضان و خبر کرد ما را شیخ

الْإِمَامُ هِبَةُ اللهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مَيْمُونِ بْنِ مِهْرَانَ بِإِسْنَادِهِ عَنْ
امام هبة الله باسناد خود از میمون بن مهران باسناد خود از

أبي ذر رضه عن النبي صلى الله عليه أنه قال من صام أول يوم من رجب

ابی ذر رضه از نبی ص که فرمود هرکه روزه داشت اول روز از رجب

عدل صيام شهر ومن صام سبعة أيام أغلقت عنه أبواب

برابر بود روزهای ماه را وهرکه روزه داشت هفت روز بسته شد از و درهای

جهنم السبعة ومن صام ثمانية أيام فتحت له أبواب الجنة

هفت دوزخ وهرکه روزه داشت هشت روز گشاده میشود مر او را هشت بهشت

الثمانية ومن صام منه عشرة أيام بدل الله سيئاته حسناته

وهرکه روزه داشت از و ده روز بدل میکند بدیهای او به نیکیها

ومن صام منه ثمانية عشر يوما نادى مناد من السماء قد

وهرکه روزه داشت از و هژده روز ندا میکند ندا کننده از آسمان هر آینه

غفر لك فاستأنف العمل وأخبرنا الشيخ الإمام هبة الله

بخشیده شد ترا پس از سر گیر عمل را وخبر داد مارا شیخ امام هبة الله

بإسناده عن سلامة بن قيس يرفعه إلى النبي صلى الله عليه من صام

باسناد خود از سلامة بن قیس رض که میرساند بسوی پیغمبر ص هرکه روزه داشت

أول يوم من رجب كفر الله عنه ذنوب ستين سنة ومن

اول روز از رجب دور میکند خدای تعالی از و گناهان شصت سال وهرکه

صام خمسة عشر يوما حاسبه الله حسابا يسيرا ومن صام

روزه داشت پانزده روز حساب میکند او را خدای تعالی حساب آسان وهرکه روزه داشت

ثلثين يوما من رجب كتب الله تعالى له رضوانه ولم يعذبه

سی روز از رجب مینویسد خدای تعالی مر او را خدای تعالی خوشنودی خود و عذاب نکند او را

وروي أن عمر بن عبد العزيز رحمه الله كتب إلى الحجاج بن أرطاة

و روایت کرده شده است که عمر ابن عبد العزیز رح نوشت بسوی حجاج ابن ارطاة

وهو على البصرة وقيل إلى عدي بن أرطاة عليك بأربع

و او حاکم بود بر بصره و گفته شده است بسوی عدی ابن ارطاة بر تو باد نگاه داشتن چهار

ليال في السنة فإن الله تعالى يفرغ فيهن الرحمة إفراغا وهي

شب در سال زیرا که خدای تعالی میریزد در آن شبها رحمت و آن

أول ليلة من رجب وليلة النصف من شعبان وليلة

اول شب است از رجب و شب میانه از شعبان و شب

السابع والعشرين من رمضان وليلة الفطر وهي خالد بن

بیست و هفتم از رمضان و شب فطر و آن خالد بن

متعلق صفحه ۴۹۲

معدان رح انه قال خمس ليالٍ في السنة من واظب عليهن رجاء

معدان رح که او گفت پنج شب است در سال که هر که مواظبت کند برآنها برای امید

ثوابهن وتصديقاً بوعدهن ادخله الله تعالى الجنة اول

ثواب آن شبها و راست داننده است وعده آنها را می درآید او را خدا تعالی در بهشت اول

ليلة من رجب يقوم ليلها ويصوم نهارها وليلتي

شب از رجب بایستد شب او را و روزه دارد روز او را و هر دو شب

العيدين يقوم ليلهما ويصوم نهارهما وليلة عاشوراء

هر دو عید بایستد شبهای آنها و روزه دارد روزهای آنها و شب عاشورا

يقوم ليلها ويصوم نهارها فصل وقد جمع بعض العلماء

بایستد شب او و روزه دارد روز او و هر آینه جمع شد بعض علما

رحمة الله عليهم الليالي التي يستحب احياؤها فقال انها اربع

رح که مستحب است زنده داشتن آنها پس گفت آنها چهارده

عشرة ليلة في السنة وهي اول ليلة من شهر المحرم وليلة عاشوراء

شب است در سال و آن اول شب از ماه محرم و شب عاشورا

واول ليلة من شهر رجب وليلة النصف منه وليلة سبع

و اول شب از ماه رجب و شب میانگی از او و شب بست وهفتم

وعشرين منه وليلة النصف من شعبان وليلة العرفة و

از او و شب میانگی از شعبان و شب عرفه و

ليلتا العيدين وخمس ليالٍ منها في شهر رمضان وهن وتر

هر دو شب عید و پنج شب از آن شبها در ماه رمضان است و آنها طاق

ليالي العشر الاواخر وكذلك يستحب مواصلة سبعة عشر يوماً

شبهای ده آخر است و همچنین مستحب است پیوستن هفده روز

بالاوراد والمواظبة على العبادة فيها وهي يوم عرفة ويوم

به وردها و همیشگی بر بندگی در آن روزها و آن روز عرفه است و روز

عاشوراء ويوم النصف من شعبان ويوم الجمعة ويوما

عاشورا و روز میانگی از شعبان و روز جمعه و هر دو روز

العيدين والايام المعلومات وهي عشر ذي الحجة والايام

هر دو عید و روزهای معلومه و آن ده روز ذی الحجه است و ایام

المعدودات وهي ايام التشريق وآكدها يوم الجمعة وشهر

معدودات و آن ایام تشریق است و موکد تر آنها روز جمعه است و ماه

رمضان لما روى انس رض عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال اذا سلم

رمضان است از جهت روايتى كه روايت كرده است انس از رسول الله صلعم كه فرمود چون سلامت ماند

يوم الجمعة سلمت الايام واذا سلم شهر رمضان سلمت

روز جمعه سلامت ماند همه روزها و چون سلامت ماند ماه رمضان سلامت ماند

السنة ثم اكد الايام وافضلها بعد ذلك يوم الاثنين والخميس

همه سال بيشتر استوارترين روزها و بهترين آنها بعد از اين روز دوشنبه و پنجشنبه

لهما يومان ترفع فيهما الاعمال الى الله عز وجل فصل في الادعية

و آن روزها كه برداشته ميشود در آنها عملها بسوى خدا تعالى فضيلت در بيان دعاهاى

الماثورة في اول ليلة من رجب يستحب ان يدعو في اول

كه روايت كرده شده اند در اول شب از ماه رجب مستحب است اينكه بخوانند در اول

ليلة من رجب اذا فرغ من صلاته بهذا الدعاء وهو ان يقول

شب از رجب و هنگام فارغ شود از نماز خود باين دعا و آن اينست كه بگويد

الهي تعرض لك في هذه الليلة المتعرضون وقصدك

اى بار خدايا پيش آمدند ترا درين شب پيش آيندگان و آهنگ كردند ترا

القاصدون وامل فضلك ومعروفك الطالبون ولك في

آهنگ كنندگان و اميد داشتند بخشش ترا و احسان ترا طالبان و مر تراست در

هذه الليلة نفحات وجوائز وعطايا ومواهب تمن بها على من

اين شب و [illegible] و جايزها و بخششها و بخششها منت نهى بآن كسيرا

تشاء من عبادك وتمنعها من لم تسبق له العناية منك وها

كه بخواهى از بندگان و باز ميدارى تو آنرا كه نرسيده است مرورا عنايت از تو و آن

انا عبدك الفقير اليك المؤمل فضلك ومعروفك فان كنت

منم بنده تو محتاج بسوى تو اميدوار فضل تو و رحمت تو پس اگر بوده تو

يا مولاي تفضلت في هذه الليلة على احد من خلقك وعدت

اى صاحب من كه تفضل كرده [illegible] درين شب [illegible] از خلق تو [illegible]

عليه بعائدة من عطفك فصل على محمد واله وجد على بطولك

[illegible] از مهربانى [illegible]

ومعروفك يا رب العلمين وكان على ابن ابي طالب رض يفرغ

و احسان خود اى پروردگار عالميان و بود [illegible] رض كه خالى ميكرد

نفسه للعبادة في اربع ليال في السنة وهي اول ليلة من رجب

نفس خود را براى عبادت در چهار شب از سال و آن اول شب [illegible] از رجب

وَلَيْلَةَ الْفِطْرِ وَلَيْلَةَ الْأَضْحٰى وَلَيْلَةَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ وَكَانَ

و شب عید الفطر و شب عید الضحی و شب نیمه از شعبان و بود

مِنْ دُعَائِهِ فِيهَا اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ مَصَابِيحِ الْحِكْمَةِ وَ

از دعاهای او در آن شب‌ها ای بار خدا درود و رحمت بفرست بر محمد و آل او که چراغهای حکمت‌اند و

مَوَالِي النِّعْمَةِ وَمَعَادِنِ الْعِصْمَةِ وَاعْصِمْنِي بِهِمْ مِنْ كُلِّ سُوْءٍ وَلَا

صاحبان نعمت اند و کانهای پاکی و نگهدار مرا با ایشان از هر بدی و مگیر

تَأْخُذْنِي عَلٰى غِرَّةٍ وَلَا عَلٰى غَفْلَةٍ وَلَا تَجْعَلْ عَوَاقِبَ أَمْرِي حَسْرَةً وَ

مرا برنا از مودی و نه به غفلت و مگردان انجام کار من افسوس و

نَدَامَةً وَارْضَ عَنِّي فَإِنَّ مَغْفِرَتَكَ لِلظّٰلِمِينَ وَأَنَا مِنَ الظّٰلِمِينَ

پشیمانی و راضی شو از من پس براستی آمرزش تو مر ظالمان راست و من از ظالمان ام

اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لِي مَا لَا يَضُرُّكَ وَأَعْطِنِي مَا لَا يَنْفَعُكَ فَإِنَّكَ الْوَسِيعَةُ

ای بار خدا بیامرز مرا چیزی که ضرر نمیکند ترا و بده مرا چیزی که نفع نمیکند ترا که تو آن کسی که فراخ است

رَحْمَتُهُ الْبَدِيعَةُ حِكْمَتُهُ فَأَعْطِنِي السَّعَةَ وَالدَّعَةَ وَالْأَمْنَ وَ

رحمت او عجیب است حکمت او پس عطا کن مرا فراخی و راحت و امن و

الصِّحَّةَ وَالشُّكْرَ وَالْمُعَافَاةَ وَالتَّقْوٰى وَالصَّبْرَ وَالصِّدْقَ

تندرستی و شکر بر نعمت و عافیت و پرهیزگاری و صبر و راستی

عَلَيْكَ وَعَلٰى أَوْلِيَائِكَ أَعْطِنِي الْيُسْرَ مَعَ الْعُسْرِ وَاعْمُمْ بِذٰلِكَ

بر تو و بر دوستان تو عطا کن مرا آسانی پس سختی و عام کن بدین

أَهْلِي وَوَلَدِي وَإِخْوَانِي فِيكَ وَمَنْ وَلَدَنِي مِنَ الْمُسْلِمِينَ وَ

اهل مرا و فرزندان مرا و برادران مرا که در راه تو اند و کسیکه زاییده مرا از مسلمانان و

الْمُسْلِمَاتِ وَالْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ فَصْلٌ فِي الصَّلٰوةِ الْوَارِدَةِ

و مسلمانان زنان و مومنین مردان و مومن زنان فصل در نماز که وارد است در

فِي شَهْرِ رَجَبٍ أَخْبَرَنَا الشَّيْخُ الْإِمَامُ هِبَةُ اللّٰهِ بْنُ الْمُبَارَكِ

در ماه رجب خبر داد ما را شیخ امام هبة الله بن مبارک

السَّقَطِيُّ حَدَّثَنَا مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ الْمَحَامِلِيُّ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ إِسْمٰعِيلَ

که سخن گفت ما را محمد

بْنُ مُحَمَّدٍ الصَّفَّارُ أَخْبَرَنَا سَعْدُ بْنُ نَصْرِ بْنِ الْمَنْصُورِ الْبَزَّازُ أَخْبَرَنَا

سُفْيَانُ ابْنُ عُيَيْنَةَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ طَارِقِ بْنِ شِهَابٍ عَنْ

٤٩٥

سلمان رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال وقد استهل رجب يا

از پیغمبر صلعم که فرمود و حال آنکه طلوع کرده بود رجب ای

سلمان ما من مؤمن ولا مؤمنة يصلي في هذا الشهر

سلمان نیست هیچ مومن و مومنه که نماز گذارد درین ماه

ثلاثين ركعة يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب وقل هو الله

سی رکعت بخواند در هر رکعتی سوره فاتحه و قل هو الله

احد ثلاث مرات وقل يا ايها الكافرون ثلاث مرات الا محى الله

سه بار و قل یا ایها سه بار مگر آنکه محو کرد خدای

عنه ذنوبه واعطي من الاجر كمن صام الشهر كله كان من

از و گناهان او و داد از مزد مانند کسیکه روزه داشت تمام ماه و باشد از

المصلين الى السنة المقبلة ورفع له كل يوم عمل شهيد من

نمازگزاران تا سال آینده و بالا برداشته شود مر او را هر روز عمل شهید از

شهداء بدر وكتب له بصيام كل يوم عبادة سنة ورفع له

شهیدان بدر و نوشته میشود مر او را بروزه هر روز عبادت یکساله و برداشته میشود

الف درجة فان صام الشهر كله وصلى هذه الصلوة انجاه

هزار مرتبه پس اگر روزه داشت تمام ماه و نماز گزارد باین طور که مذکور شد نجات دهد

الله من النار واوجب له الجنة وكان في جوار الله سبحانه اخبرني

خدا ایشان را از آتش و واجب گرداند مر او را بهشت و باشد در قرب خدا خبر داد مرا

بذلك جبرئيل عليه الصلوة والسلام وقال يا محمد هذه

باین ثواب جبرائیل ع و گفت ای محمد ص این

علامة بينكم وبين المشركين والمنافقين لان المنافقين

علامتیست از بهر فرق کردن میان شما و میان مشرکان و منافقان زیراکه منافقان

لا يصلون ذلك قال سلمان قلت يا رسول الله اخبرني

نمیگذارند این نماز را گفت سلمان گفتم یا رسول الله خبر ده مرا

كيف اصليها ومتى اصليها قال يا سلمان تصلي في

چگونه گذارم این نماز را و کی گذارم گفت ای سلمان بگذاران در

اوله عشر ركعات تقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب

اول او ده رکعت بخوان در هر رکعت فاتحه

مرة واحدة وقل هو الله احد ثلث مرات وقل يا ايها

یکبار و سوره اخلاص سه بار و سوره کافرون

٤٩٦

الكفرون ثلث مرات فاذا سلمت رفعت يديك

وقلت لا اله الا الله وحده لا شريك له له الملك و

له الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير وهو

على كل شيء قدير اللهم لا مانع لما اعطيت ولا معطي

لما منعت ولا ينفع ذا الجد منك الجد ثم امسح بهما وجهك

وصل في وسط الشهر عشر ركعات اقرء في

كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وقل هو الله احد وقل

يا ايها الكفرون ثلث مرات فاذا سلمت فارفع يديك

الى السماء وقل لا اله الا الله وحده لا شريك له له

الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت

بيده الخير وهو على كل شيء قدير الها واحدا احدا

صمدا فردا وترا لم يتخذ صاحبة ولا ولدا ثم امسح

على وجهك وصل في اخر الشهر عشر ركعات اقرء في كل

ركعة فاتحة الكتاب مرة واحدة وقل هو الله ثلث مرات

وقل يا ايها الكفرون ثلث مرات فاذا سلمت فارفع يديك

إلى السماء وقل لا إله إلا الله وحده لا شريك له له الملك
بسوی آسمان و بگو نیست هیچ معبودی مگر الله یگانه است نیست او را شریک مر او راست ملک

وله الحمد يحيي ويميت بيده الخير وهو على كل شيء قدير
و مر او راست ستودگی زنده میکند و میمیراند بدست اوست نیکی و او بر هر چیز قادر است

وصلى الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين ولا حول ولا قوة
و درود خدا باد بر سردار ما که محمد است و آل پاک او و نیست توانائی و طاقت

إلا بالله العلي العظيم وسل حاجتك يستجاب لك دعاؤك
مگر بخدای بلند بزرگ و بخواه حاجت خود که قبول کرده شود مر ترا دعای تو

ويجعل الله بينك وبين جهنم سبعين خندقا كل
و گرداند خدا میان تو و میان دوزخ هفتاد خندق هر

خندق كما بين السماء والأرض ويكتب لك بكل ركعة ألف ألف
خندق در کشادگی همچو کشادگی میانه زمین و آسمان باشد و نوشته شود ترا بعوض هر رکعت هزار هزار

ركعة ويكتب لك براءة من النار وجوازا على الصراط قال
رکعت و نوشته شود مر ترا آزادی از آتش دوزخ و گذشتن بر صراط گفت

سلمان فلما فرغ النبي صلى الله عليه وسلم من الحديث
سلمان هرگاه فارغ شد نبی از حدیث

خر ساجدا يبكي شكرا لله تعالى لما سمعت من هذه الزيادة
افتادم سجده کننده و گریستم در حالیکه شکر کنم خدا را از جهت چیزی که شنیدم ازین زیاده ثواب

وجدت في كتاب العمل بالسنة فصل في تأكيد الفضيلة
و یافتم در کتاب عمل بسنت پیغمبر فصلست در بیان تاکید فضیلت

في صوم أول الخميس من رجب والصلوة في أول ليلة الجمعة
در روزه داشتن اول پنجشنبه از رجب و نماز گزاردن در اول شب جمعه

أخبرنا الشيخ أبو البركات هبة الله السقطي أخبرنا القاضي
خبر داد مارا شیخ ابو البرکات هبة الله سقطی خبر داد مارا قاضی

أبو الفضل جعفر بن يحيى بن الكمال المكي أخبرنا أبو عبد الله
ابو الفضل خبر داد مارا ابو عبد الله

الحسين بن عبد الكريم بن محمد بن محمد الجزري بمكة في
در مکه در

المسجد الحرام أخبرنا أبو الحسن علي بن عبد الله بن جهضم
مسجد حرام خبر داد مارا ابو الحسن

الهمداني أخبرنا أبو الحسن علي بن محمد بن سعيد السعدي

البصري أخبرنا أبي قال أخبرنا خلف بن عبد الله الصنعاني

عن حميد الطويل عن أنس بن مالك رض قال قال رسول الله

صلى الله عليه رجب شهر الله وشعبان شهري ورمضان شهر أمتي

قيل يا رسول الله ما معنى قولك شهر الله قال صلى الله عليه لأنه مخصوص

بالمغفرة وفيه تحقن الدماء وفيه تاب الله تعالى على أنبيائه

وفيه أنقذ أولياءه من يد أعدائه من صامه استوجب على

الله تعالى ثلاثة أشياء مغفرة لجميع ما سلف من ذنوبه

وعصمة فيما بقي من عمره وأما الثالث يأمن العطش يوم

العرض الأكبر فقام شيخ ضعيف فقال يا رسول الله إني أعجز

عن صيامه كله فقال رسول الله صلى الله عليه صم أول يوم منه و

أوسط يوم فيه وآخر يوم منه فإنك تعطى ثواب من صامه كله

فإن الحسنة بعشر أمثالها ولكن لا تغفلوا عن أول ليلة جمعة

في رجب فإنها ليلة تسميها الملائكة ليلة الرغائب وذلك

أنه إذا مضى ثلث الليل لا يبقى ملك في جميع السموات والأرض

إلا وهم يجتمعون في الكعبة وحواليها فيطلع الله تعالى عليهم
اطلاعة فيقول ملائكتي سلوني ما شئتم فيقولون ربنا
حاجتنا أن تغفر لصوام رجب فيقول الله تعالى قد فعلت
ذلك ثم قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من أحد يصوم يوم الخميس أول
خميس في رجب ثم يصلي فيما بين المغرب والعشاء العتمة
يعني ليلة الجمعة اثنتي عشرة ركعة يقرأ في كل ركعة بفاتحة
الكتاب مرة وإنا أنزلناه في ليلة القدر ثلاث مرات وقل هو
الله أحد اثنتي عشرة مرة يفصل بين كل ركعتين بتسليمة
فإذا فرغ من صلاته صلى علي سبعين مرة يقول اللهم صل على
محمد النبي الأمي وعلى آله وسلم ثم يسجد سجدة يقول في سجوده
سبوح قدوس رب الملائكة والروح سبعين مرة ثم يرفع رأسه
فيقول رب اغفر وارحم وتجاوز عما تعلم فإنك أنت العزيز الأعظم
سبعين مرة ثم يسجد الثانية فيقول مثل ما قال في السجدة
الأولى ثم يسأل الله تعالى حاجته في سجوده فإنها تقضى قال
رسول الله صلى الله عليه وسلم والذي نفسي بيده ما من عبد ولا أمة صلى

هذه الصلوة الا غفر الله له جميع ذنوبه ولو كانت مثل
زبد البحر وعدد الرمل ووزن الجبال وعدد قطر الامطار
وورق الاشجار و شفع يوم القيمة في سبعمائة من اهل
بيته فاذا كان اول ليلة في قبره جاءه ثواب هذه الصلوة
بوجه طلق ولسان ذلق فيقول له يا حبيبي ابشر فقد نجوت
من كل شدة فيقول من انت فوالله ما رايت رجلا احسن
وجها من وجهك ولا سمعت كلاما احلى من كلامك ولا
شممت رائحة اطيب من رائحتك فيقول له يا حبيبي انا
ثواب تلك الصلاة التي في ليلة كذا في شهر كذا في سنة
كذا جئت الليلة لاقضي حاجتك وانس وحدتك وادفع
عنك وحشتك فاذا نفخ في الصور اظللتك في عرصة
القيمة على راسك فابشر فلن تعدم الخير من مولاك ابدا

فصل في فضل صيام يوم السابع والعشرين من رجب

اخبرنا الشيخ ابو البركات هبة الله السقطي قال اخبرنا
الشيخ الحافظ ابو بكر احمد بن علي بن ثابت الخطيب قال

٥٠١

أخبرنا عبد الله بن علي محمد بن بشر قال أخبرنا علي بن عمر

خبر داد ما را عبد الله بن علي محمد بن بشير گفت خبر داد ما را علي بن عمر

الحافظ أخبرنا أبو بكر نصر حيشون بن موسى الخلال أخبرنا

حافظ خبر داد ما را ابو بكر نصر حيشون بن موسى خلال خبر داد ما را

علي بن سعيد الديلمي أخبرنا ضمرة بن ربيعة القرشي

علي بن سعيد ديلمي خبر داد ما را ضمره بن ربيعه قرشي

عن ابن شوذب عن مطر الوراق عن شهر بن حوشب عن أبي

از ابن شوذب از مطر وراق از شهر بن حوشب از ابي

هريرة رض عن النبي صلى الله عليه قال من صام يوم السابع والعشرين

ابو هريره از نبي صلعم فرمود رسول صلعم هر كه روزه داشت روز بيست و هفتم

من رجب كتب له ثواب صيام ستين شهرا وهو أول يوم

ماه رجب نوشته شود مر او را ثواب روزه شصت ماه و آن اول روز است

نزل فيه جبرائيل عليه السلام على النبي صلى الله عليه بالرسالة و

كه نزول كرد در او جبرائيل عم بر نبي صلعم برسالت

أخبرنا هبة الله بإسناده عن الحسن البصري قال كان

خبر داد ما را هبة الله باسناد خود از حسن بصري رح گفت بود

عبد الله بن عباس رض إذا كان يوم السابع والعشرين من رجب

عبد الله بن عباس رض هرگاه كه ميبود روز بيست و هفتم از رجب

أصبح معتكفا وظل مصليا إلى وقت الظهر فإذا صلى الظهر

صبح ميكرد در اعتكاف و شب ميبود در نماز تا وقت ظهر پس هرگاه گذارد ظهر را

تنفل هنيهة ثم صلى أربع ركعات يقرأ في كل ركعة

نفل ميكرد ساعتي پس ترك ميگذارد چهار ركعات ميخواند در هر ركعت

الحمد لله مرة والمعوذتين مرة وإنا أنزلناه في ليلة القدر

الحمد لله يكبار و معوذتين دو بار و سوره القدر

ثلاثا وقل هو الله أحد خمسين مرة ثم يخلد إلى الدعاء إلى

سه بار و سوره اخلاص پنجاه بار پس ترك جاويد ميشد بسوى دعا تا

وقت العصر ويقول هكذا كان يصنع رسول الله صلى الله عليه في

وقت عصر و ميگفت همچنين ميكرد رسول صلعم در

هذا اليوم وأخبرنا هبة الله بإسناده عن أبي سلمة عن أبي

اين روز و خبر داد ما را هبة الله باسناد خود از ابي سلمه از ابي

هُرَيْرَةَ وَسَلْمَانَ الْفَارِسِيِّ رَضِيَ اللهُ عَنْهُمْ قَالَا قَالَ رَسُولُ اللهِ
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ فِي رَجَبٍ يَوْمًا وَلَيْلَةً مَنْ صَامَ ذَلِكَ الْيَوْمَ وَقَامَ
تِلْكَ اللَّيْلَةَ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ كَمَنْ صَامَ مِائَةَ سَنَةٍ وَقَامَ
لَيَالِيَهَا وَهِيَ ثَلٰثَةٌ يَبْقَيْنَ مِنْ رَجَبٍ وَهُوَ الْيَوْمُ الَّذِي بُعِثَ
فِيهِ نَبِيُّنَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَصْلٌ فِي آدَابِ الصِّيَامِ وَمَا نُهِيَ عَنْهُ
مِنَ الْآثَامِ يَنْبَغِي لِلصَّائِمِ أَنْ يُجَرِّدَ صَوْمَهُ مِنَ الْآثَامِ وَيُتِمَّهُ
بِتَقْوَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ لِمَا أَخْبَرَنَا بِهِ الشَّيْخُ هِبَةُ اللهِ قَالَ أَخْبَرَنَا
الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْفَقِيهُ الْحَنْبَلِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا مُحَمَّدُ
بْنُ أَحْمَدَ الْحَافِظُ قَالَ أَخْبَرَنَا الْحُسَيْنُ بْنُ جَعْفَرٍ الْوَاعِظُ قَالَ
أَخْبَرَنَا أَحْمَدُ بْنُ عِيسَى بْنِ السُّكَيْنِ قَالَ أَخْبَرَنَا ابْنُ إِسْحٰقَ الْمُلَقَّبُ
بِالْحُسَامِ قَالَ أَخْبَرَنَا إِسْحٰقُ بْنُ رَزِينٍ الرَّاسِبِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا إِسْمٰعِيلُ
بْنُ يَحْيَى قَالَ أَخْبَرَنَا مِسْعَرُ بْنُ كِدَامٍ عَنْ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ
الْخُدْرِيِّ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَجَبٌ مِنَ
الشُّهُورِ الْحُرُمِ وَأَيَّامُهُ مَكْتُوبَةٌ عَلَى بَابِ السَّمَاءِ السَّادِسَةِ فَإِذَا
صَامَ الرَّجُلُ مِنْهُ يَوْمًا وَجَرَّدَ صَوْمَهُ بِتَقْوَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ

نطق الباب وينطق اليوم ويقال يا رب اغفر له وإذا لم يتم
صومه بتقوى الله تعالى لم يستغفر له ويقال أو قيل له خدعتك
نفسك وعن الأعرج عن أبي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه
الصيام جنة فإذا كان أحدكم صائما فلا يجهل فإن امرؤ شاتمه
أو قاتله فليقل إني صائم وعن النبي صلى الله عليه أنه قال من لم يترك
قول الزور والعمل به فليس لله حاجة في أن يترك طعامه وشرابه
وعن الحسن عن أبي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه الصيام
جنة من النار ما لم يخرقه وقيل وما يخرقه قال بكذب أو بغيبة
وعن أبي هريرة رض عن رسول الله صلى الله عليه أنه قال ليس الصيام من
الأكل والشرب ولكن الصيام من اللغو والرفث أخبرنا الشيخ
أبو نصر محمد بن البنا قال أخبرنا والدي الشيخ أبو علي بن أحمد
بن عبد الله بن البنا قال أخبرنا محمد الحافظ قال حدثنا عبد الله
قال حدثنا جعفر بن محمد الجمال قال حدثنا سعيد بن عتبة
قال أخبرنا بشر بن خلف قال حدثنا بقية قال حدثنا محمد
الحجاج عن خاقان عن أنس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه

٥٠٥

خمس يفطرن الصيام وينقضن الوضوء الكذب والنميمة

والغيبة والنظر بالشهوة واليمين الكاذبة واخبرنا ابو نصر

عن والده باسناده عن انس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

ما صام من ظل ياكل لحوم الناس واخبرنا ابو نصر عن والده

باسناده عن حذيفة بن اليمان رض قال من تامل خلف امرأة

من فوق ثيابها بطل صومه واخبرنا ابو نصر باسناده عن

سليمان بن موسى قال قال جابر بن عبد الله رض اذا صمت

فليصم سمعك وبصرك ولسانك من الكذب والمحارم

ودع اذى الجار وليكن عليك وقار وسكينة ولا تجعل يوم

صومك ويوم فطرك سواء قال النبي صلى الله عليه رب صائم

ليس له من صيامه الا الجوع والعطش ورب قائم ليس له من

قيامه الا السهر وقال صلى الله عليه اهتز لذلك العرش وغضب له

الرب عنى به صلى الله عليه اذا لم يرد بالعمل وجه الله تعالى بل اريد

به الخلق وقال صلى الله عليه ان الله تعالى يقول انا خير شريك و

من اشرك معي شريكا في عمله فهو لشريكي دوني اني لا اقبل

إلا ما أخلص لي يا ابن آدم أنا خير قسيم فانظر عملك الذي عملت
لغيري فإنما جزاءك على الذي عملت له وكان صلى الله عليه وسلم يقول
في دعائه اللهم طهر لساني من الكذب وقلبي من النفاق
وعملي من الرياء وبصري من الخيانة فإنك تعلم خائنة الأعين
وما تخفي الصدور فينبغي للصائم أن يتأدب ويجتنب من
الرياء ونظر الخلق وعلمهم في صومه وجميع عباداته لئلا يخسر
الدنيا والآخرة وحدثنا الشيخ أبو نصر عن والده بإسناده
عن أبي فراس أنه سمع عبد الله بن عمر رض يقول سمعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول صام نوح الدهر إلا يومين الفطر والأضحى
وصام داود عليه السلام نصف الدهر وصام إبراهيم عليه السلام
ثلاثة أيام من كل شهر صام الدهر وأفطر الدهر وأخبرنا الشيخ
أبو نصر عن والده بإسناده عن محمد بن المنكدر عن جابر بن عبد
الله أن رجلا جاء إلى النبي صلى الله عليه وسلم من أهل البادية فقال
يا رسول الله أخبرني عن صومك فغضب النبي صلى الله عليه وسلم حتى
احمرت وجنتاه فلما رأى ذلك عمر ابن الخطاب رض أقبل على الرجل

٥٠٦

فَزَبَرَهُ وَانْتَهَرَهُ حَتّٰى اَسْكَتَهُ فَلَمَّا سُرِّيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ عُمَرُ

پس ترسانید او را و منع کرد تا آنکه خاموش کردانید او را پس وقتیکه برداشته شد غضب از نبی ص گفت عمر رض

يَا نَبِيَّ اللّٰهِ جَعَلَنِيَ اللّٰهُ فِدَاكَ اَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ يَصُوْمُ الدَّهْرَ كُلَّهُ

ای پیغمبر خدا بگرداند خدا تعالی مرا فدای تو خبر کن مرا از مردے که روزه دارد سال را همه

قَالَ لَا صَامَ ذٰلِكَ وَلَا اَفْطَرَ فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللّٰهِ اَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ

گفت پیغمبر ص نه روزه داشت آنکس و نه افطار کرد یعنی نه ثواب روزه یافت و نه لذت افطار پس گفت ای پیغمبر خدا

يَصُوْمُ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذٰلِكَ صَوْمُ الدَّهْرِ كُلِّهِ

که روزه دارد سه روز از هر ماه فرمود ص آنکس روزه داشت همه عمر

فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللّٰهِ اَخْبِرْنِي عَنْ رَجُلٍ يَصُوْمُ الْاِثْنَيْنِ وَالْخَمِيْسَ قَالَ

پس گفت ای پیغمبر خدا خبر ده مرا از مردے که روزه دارد روز دوشنبه و پنجشنبه گفت

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَمَّا الْخَمِيْسُ فَيَوْمٌ تُرْفَعُ فِيْهِ الْاَعْمَالُ وَاَمَّا يَوْمُ الْاِثْنَيْنِ فَهُوَ

ص اما پنجشنبه پس روزیست که برداشته میشود در وی اعمال و اما روز دوشنبه پس آن

الْيَوْمُ الَّذِيْ وُلِدْتُ فِيْهِ وَاُنْزِلَ عَلَيَّ فِيْهِ الْوَحْيُ فَصْلٌ فَاِذَا

روزیست که پیدا کرده شدم من درو یعنی در آن روز و فرود آورده شد برمن وحی پس هرگاه

جَاءَ وَقْتُ الْاِفْطَارِ فَلْيَقُلْ عِنْدَ اِفْطَارِهٖ بِسْمِ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ لَكَ صُمْتُ

که آید وقت افطار پس بگوید وقت افطار شروع بنام خدا ای بار خدا ترا روزه داشتم

وَعَلٰى رِزْقِكَ اَفْطَرْتُ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ

و بر روزی تو افطار کردم پاکیست ترا و ثنا میگویم ترا ای بار خدا بپذیر از من که هر آئینه توئی

اَنْتَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ وَكَانَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رض يَقُوْلُ

شنوا و دانا و بود عبد الله بن عمرو بن عاص که میگفت

عِنْدَ فِطْرِهٖ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِيْ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ

بهنگام افطار روزه ای بار خدا من میخواهم از تو برحمت تو که در گرفته است هر شئی را

اَنْ تَغْفِرَ لِيْ وَعَنْ اَبِي الْعَالِيَةِ قَالَ مَنْ قَالَ عِنْدَ فِطْرِهٖ الْحَمْدُ لِلّٰهِ

که بیامرزی مرا و از ابی عالیه روایت است گفت هر که گوید وقت افطار روزه حمد مر خدا ایرا است

الَّذِيْ عَلٰى فَقَهَرَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ نَظَرَ فَخَبَرَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ مَلَكَ

که دانست پس غالب آمد و حمد مر خدا ایرا که دید و اختیار کرد و حمد مر خدا ایرا است که مالک است

فَقَدَرَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ يُحْيِي الْمَوْتٰى فَقَدْ خَرَجَ مِنْ ذُنُوْبِهٖ كَيَوْمِ

پس قادر است و حمد مر خدا ایرا است که زنده میکند مردگان را پس هر آئینه برآمد از گناه خود همچو روزیکه

وَلَدَتْهُ اُمُّهٗ وَعَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعِيْدٍ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الزُّبَيْرِ

پیدا شد از مادر خود و از مصعب بن سعید روایت است از عبد الله بن زبیر

إلا ما أخلص لي يا ابن آدم أنا خير قسيم فانظر عملك الذي عملت
لغيري فإنما جزاؤك على الذي عملت له وكان صلى الله عليه وسلم يقول
في دعائه اللهم طهر لساني من الكذب وقلبي من النفاق
وعملي من الرياء وبصري من الخيانة فإنك تعلم خائنة الأعين
وما تخفي الصدور فينبغي للصائم أن يتأدب ويجتنب عن
الرياء ونظر الخلق وعلمهم في صومه وجميع عباداته لئلا يخسر
الدنيا والآخرة وحدثنا الشيخ أبو نصر عن والده بإسناده
عن أبي فراس أنه سمع عبد الله بن عمر رض يقول سمعت رسول
الله صلى الله عليه وسلم يقول صام نوح الدهر إلا يومين الفطر والأضحى
وصام داود عليه السلام نصف الدهر وصام إبراهيم عليه السلام
ثلاثة أيام من كل شهر صام الدهر وأفطر الدهر وأخبرنا الشيخ
أبو نصر عن والده بإسناده عن محمد بن المنكدر عن جابر بن عبد
الله أن رجلا جاء إلى النبي صلى الله عليه وسلم من أهل البادية فقال
يا رسول الله أخبرني عن صومك فغضب النبي صلى الله عليه وسلم حتى
احمرت وجنتاه فلما رأى ذلك عمر ابن الخطاب رض أقبل على الرجل

في النهاية الوجنة ما ارتفع من الخد وفي الكرماني فاحمرت وجنتاه

٥٠٦

فَزَبَرَهُ وَانْتَهَرَهُ حَتّٰى اَسْكَتَهُ فَلَمَّا سُرِّيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ عُمَرُ رض

پس ترسانید او را و منع کرد تا آنکه خاموش کرد نهید او را پس وقتیکه برداشته شد غضب از نبی ص گفت عمر رض

يَا نَبِيَّ اللّٰهِ جَعَلَنِيَ اللّٰهُ فِدَاكَ اَخْبِرْنِيْ عَنْ رَجُلٍ يَصُوْمُ الدَّهْرَ كُلَّهُ

ای پیغمبر خدا بگرداند خدا فدای تو مرا ای تو خبر کن مرا از مردی که روزه دارد سال را همه

قَالَ لَا صَامَ ذٰلِكَ وَلَا اَفْطَرَ فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللّٰهِ اَخْبِرْنِيْ عَنْ رَجُلٍ

گفت پیغمبر ص نه روزه داشت آنکس و نه افطار کرد یعنی ثواب روزه یافت و نه لذت افطار پس گفت ای پیغمبر خدا

يَصُوْمُ ثَلٰثَةَ اَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذٰلِكَ صَوْمُ الدَّهْرِ كُلِّهِ

که روزه دارد سه روز از هر ماه فرمود ص آنکس روزه داشت همه عمر

فَقَالَ يَا نَبِيَّ اللّٰهِ اَخْبِرْنِيْ عَنْ رَجُلٍ يَصُوْمُ الْاِثْنَيْنِ وَالْخَمِيْسِ قَالَ

پس گفت ای پیغمبر خدا ص خبر ده مرا از مردی که روزه دارد روز دوشنبه و پنجشنبه گفت

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَمَّا الْخَمِيْسُ فَيَوْمٌ تُرْفَعُ فِيْهِ الْاَعْمَالُ وَاَمَّا يَوْمُ الْاِثْنَيْنِ فَهُوَ

ص اما پنجشنبه پس روزیست که برداشته میشود در وی اعمال و اما روز دوشنبه پس آن

الْيَوْمُ الَّذِيْ وُلِدْتُ فِيْهِ وَاُنْزِلَ عَلَيَّ فِيْهِ الْوَحْيُ فَصْلٌ فَاِذَا

روزیست که پیدا کرده شدم من در وی و فرود آورده شد بر من وحی پس هرگاه

جَاءَ وَقْتُ الْاِفْطَارِ فَلْيَقُلْ عِنْدَ اِفْطَارِهِ بِسْمِ اللّٰهِ اَللّٰهُمَّ لَكَ صُمْتُ

که آید وقت افطار پس بگوید وقت افطار شروع بنام خدا ای بار خدا ترا روزه داشتم

وَعَلٰى رِزْقِكَ اَفْطَرْتُ سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ اَللّٰهُمَّ تَقَبَّلْ مِنَّا اِنَّكَ

و بر روزی تو افطار کردم پاکیست ترا و ثنا میگویم ترا ای بار خدا بپذیر از من که هر آینه توئی

اَنْتَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ وَكَانَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عَمْرِو بْنِ الْعَاصِ رض يَقُوْلُ

شنوا و دانا و بود عبد الله بن عمرو بن عاص که میگفت

عِنْدَ فِطْرِهِ اَللّٰهُمَّ اِنِّيْ اَسْئَلُكَ بِرَحْمَتِكَ الَّتِيْ وَسِعَتْ كُلَّ شَيْءٍ

هنگام افطار روزه ای بار خدا من میخواهم از تو برحمت تو که در گرفته است هر چیزی را

اَنْ تَغْفِرَ لِيْ وَعَنْ اَبِي الْعَالِيَةِ قَالَ مَنْ قَالَ عِنْدَ فِطْرِهِ الْحَمْدُ لِلّٰهِ

که بیامرزی مرا و از ابی عالیه روایتست گفت هرکه گوید وقت افطار روزه حمد مر خدای راست

الَّذِيْ عَلٰى فَقَهَرَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ نَظَرَ فَخَبَرَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ مَلَكَ

آنکه مهربانی کرد پس غالب آمد و حمد مر خدای راست که دید و اختیار کرد و حمد مر خدای راست که مالک است

فَقَدَرَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِيْ يُحْيِي الْمَوْتٰى فَقَدْ خَرَجَ مِنْ ذُنُوْبِهِ كَيَوْمِ

پس قادر است و حمد مر خدای راست که زنده میکند مردگان را پس هر آینه برآمد از گناه خود همچو روزیکه

وَلَدَتْهُ اُمُّهُ وَعَنْ مُصْعَبِ بْنِ سَعِيْدٍ عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ الزُّبَيْرِ

پیدا شد از مادر خود و از مصعب بن سعید از عبد الله بن زبیر روایتست

افطار

کشادن

٥٠٧

٥٢

٥٣

عَنْ سَعْدِ بْنِ مَالِكٍ رض قَالَ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ إِذَا أَفْطَرَ عِنْدَ

أَحَدٍ قَالَ أَفْطَرَ عِنْدَكُمُ الصَّائِمُونَ وَأَكَلَ طَعَامَكُمُ الْأَبْرَارُ

وَصَلَّتْ عَلَيْكُمُ الْمَلٰئِكَةُ **فَصْلٌ** اِعْلَمْ أَنَّ شَهْرَ رَجَبٍ تُسْتَجَابُ

فِيهِ الدَّعْوَةُ وَتُقَالُ فِيهِ الْعَثْرَةُ وَتُضَاعَفُ عَلَى مَنْ اجْتَرَمَ

فِيهِ الْعُقُوبَةُ مِنْ ذٰلِكَ مَا أَخْبَرَنَا هِبَةُ اللّٰهِ قَالَ أَخْبَرَنَا الْقَاضِي

هَنَّادُ بْنُ إِبْرَاهِيمَ النَّسَفِيُّ قَالَ أَخْبَرَنَا عَبْدُ الْقَاهِرِ بْنُ عُمَرَ الْجَزَرِيُّ

بِهَا قَالَ أَخْبَرَنَا هِبَةُ اللّٰهِ قَالَ أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ الْفَرْخَانَ قَالَ أَنَا أَحْمَدُ

بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ الْأَنْبَارِيُّ قَالَ أَنَا إِبْرَاهِيمُ بْنُ فِرَاشٍ عَنْ عُمَرَ

بْنِ سَمُرَةَ عَنْ مُوسَى بْنِ الْعَبَّاسِ عَنِ الْأَصْبَغِ عَنْ بُنَانَةَ عَنِ الْحُسَيْنِ

بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رض قَالَ بَيْنَمَا نَحْنُ فِي الطَّوَافِ إِذْ سَمِعْنَا

صَوْتًا وَهُوَ يَقُولُ يَا مَنْ يُجِيبُ دُعَاءَ الْمُضْطَرِّ فِي الظُّلَمِ يَا كَاشِفَ

الْكَرْبِ وَالْبَلْوٰى مَعَ السَّقَمِ قَدْ بَاتَ وَفْدُكَ حَوْلَ الْبَيْتِ وَالْحَرَمِ وَنَحْنُ

نَدْعُو وَعَيْنُ اللّٰهِ لَمْ تَنَمْ هَبْ لِي بِجُودِكَ مَا أَخْطَأْتُ مِنْ جُرْمٍ يَا مَنْ

أَشَارَ إِلَيْهِ الْخَلْقُ بِالْكَرَمِ إِنْ كَانَ عَفْوُكَ لَمْ يَسْبِقْ لِمُجْتَرِمٍ فَمَنْ يَجُودُ

عَلَى الْعَاصِينَ بِالنِّعَمِ قَالَ الْحُسَيْنُ بْنُ عَلِيٍّ رض قَالَ لِي أَبِي عَلِيٌّ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ

يَا حُسَيْنُ أَمَا تَسْمَعُ النَّادِبَ ذَنْبَهُ وَالْمُعَاتِبَ رَبَّهُ أَمْضِ نَعَاكَ

اي حسين آيا نمي شنوي گريه كننده را بر گناه خود و عتاب كننده پروردگار خود را اين نزديكت

تُدْرِكُهُ وَنَادِهِ قَالَ الْحُسَيْنُ رض فَأَسْرَعْتُ حَتَّى أَدْرَكْتُهُ فَإِذَا أَنَا

كه دريابي او را و آواز ده او را گفت حسين رض پس شتاب كردم تا آنكه دريافتم او را و ناگاه من

بِرَجُلٍ جَمِيلِ الْوَجْهِ نَقِيِّ الْبَدَنِ نَظِيفِ الثِّيَابِ طَيِّبِ الرِّيحِ إِلَّا أَنَّهُ

رسيدم بمردي نيكو روي پاك بدن خوش جامه خوشبوي مگر آنكه

قَدْ شُلَّ جَانِبُهُ الْأَيْمَنُ فَقُلْتُ أَجِبْ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ

تحقيق خشك شده بود پهلوي راست او پس گفتم اجابت كن امير المؤمنين علي را

فَقَامَ يَجُرُّ شِقَّهُ حَتَّى وَقَفَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيِّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ كَرَّمَ

پس ايستاد كه مي‌كشيد جانب خود را تا آنكه ايستاد پيش امير المؤمنين علي ابن ابي طالب

اللَّهُ وَجْهَهُ فَقَالَ لَهُ مَنْ أَنْتَ وَمَا شَأْنُكَ قَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ

پس گفت مر او را كيستي تو و چيست حال تو گفت يا امير المؤمنين

مَا شَأْنُ مَنْ أُخِذَ بِالْعُقُوبَةِ وَمُنِعَ الْحُقُوقَ قَالَ وَمَا اسْمُكَ قَالَ

چه باشد حال كسيكه گرفته شده است بعقوبت و منع كرده شده است از حقوق گفت و چيست نام تو گفت

مُنَازِلُ ابْنُ لَاحِقٍ قَالَ فَمَا قِصَّتُكَ قَالَ كُنْتُ مَشْهُورًا فِي الْعَرَبِ

منازل بن لاحق گفت پس چيست قصه تو گفت بودم من مشهور در عرب

بِاللَّهْوِ وَالطَّرَبِ أَرْكُضُ فِي صَبْوَتِي وَلَا أُفِيقُ مِنْ غَفْلَتِي إِنْ تُبْتُ

بازي و خوشي اسپ مي‌دوانيدم در ميدان جواني خود و بهوش نمي‌آمدم از غفلت خويش و اگر توبه

لَمْ تُقْبَلْ تَوْبَتِي وَإِنِ اسْتَقَلْتُ لَمْ تُقَلْ عَثْرَتِي أُدِيمُ الْعِصْيَانَ

قبول نمي‌شد توبه من و اگر طلب بازگشت مي‌كردم بازگردانيده نمي‌شد لغزش من هميشه گناه مي‌كردم

فِي رَجَبٍ وَشَعْبَانَ وَكَانَ لِي وَالِدٌ شَفِيقٌ رَفِيقٌ يُحَذِّرُنِي

در ماه رجب و شعبان و بود مرا پدري مهربان نرم دل كه مي‌ترسانيد مرا از

مَصَارِعَ الْجَهَالَةِ وَشِقْوَةَ الْمَعْصِيَةِ يَقُولُ لِي يَا بُنَيَّ لِلَّهِ سَطَوَاتٌ

جايهاي افتادن جهل و بدبختي گناه مي‌گفت اي پسرك من مر خدا راست گرفتن

وَنَقِمَاتٌ فَلَا تَتَعَرَّضْ لِمَنْ يُعَاقِبُ بِالنَّارِ فَكَمْ قَدْ ضَجَّ مِنْكَ الظَّلَامُ

و عذابها پس پيش مياي از آنكه عذاب مي‌كند بآتش پس بسا فرياد كرده است از تو تاريكيها

وَالْمَلَائِكَةُ الْكِرَامُ وَالشَّهْرُ الْحَرَامُ وَاللَّيَالِي وَالْأَيَّامُ وَكَانَ إِذَا

و فرشتگان بزرگ و ماهي كه در وي قتال حرام است و شبها و روزها و بود پدر من و قتيكه

أَلَحَّ عَلَيَّ بِالْعَتَبِ أَلْحَحْتُ عَلَيْهِ بِالضَّرْبِ فَأَلْبَغْتُ إِلَيْهِ يَوْمًا

ستيزه مي‌كرد بر من بسرزنش مي‌ستيهيدم بروي بزدن پس رسانيده شدم بسوي پدر روزي

فقال والله لا أصومن ولا أفطرن ولا أصلين ولا أنام فصام أسبوعًا

پس گفت پدر سوگند بخدا به پروردگار که روزه نمیگیرم و افطار نمیکنم و نماز نمیکنم و خواب نمیکنم تا وقتی حاصل شود از پدر

ثم ركب جملا أورق وأتى مكة يوم الحج الأكبر فقال لأفدن إلى

پس سوار شد شتری را که رنگ او سرخ بود سفید آمیز و آمد در مکه روز حج اکبر و گفت پدر هر آینه میروم بسوی

بيت الله ولأستعينن عليك الله قال فقدم مكة يوم الحج الأكبر

خانه خدا یعنی کعبه و هر آینه طلب یاری میکنم بر تو از خدا گفت پس پیش آمد پدر من مکه را روز حج اکبر

فتعلق بأستار الكعبة ودعا علي وقال يا من إليه أتى الحجاج

پس چسپید به پردهای کعبه و دعا بد کرد بر من و گفت ای کسیکه بسوی او می آیند حاجیان

من بعد يرجون لطف عزيز واحد صمد هذا منازل لا يرتدد

از دور امید دارند مهربانی عزیز یگانه و بی نیاز را اینست منازل بیگردد

عن عقوقي فخذ بحقي يا رحمن من ولدي وشل منه بجودك منك

از عقوق فرزند من پس بگیر حق من ای رحمن از پسر من و شل باد از او برکت بخشش تو

جانبه يا من تقدس لم يولد ولم يلد قال فلا والذي رفع السماء

پهلوی او ای کسیکه پاک است نزائیده شده است و نمیزاید گفت پس سوگند آن کسیکه بلند کرد آسمان را

وأنبع الماء ما استتم كلامه حتى شل جانبي الأيمن فظللت كالخشبة

و بر آورده است آب را هنوز تمام نشده بود کلام او تا آنکه شل شد پهلوی راست من و گشتم من همچو چوب

الملقاة بأرجاء الحرم وكان الناس يغدون ويروحون علي و

خشک و افتاده بگوشه حرم و مردم می آمدند و میرفتند صباح و شام بر من و

يقولون هذا أجاب الله فيه دعوة أبيه فقال له علي رض فما فعل

میگفتند این کس است که قبول کرد خدا در دعای پدر او پس گفت مر او را علی رض پس چه کرد

أبوك قال يا أمير المؤمنين سألته أن يدعو الله لي في المواضع

پدر تو یعنی بجاست گفت شل ای امیر المؤمنین من سوال کردم پدر را اینکه دعای نیک کند برای من بجاهای

التي دعا علي فيها بعد أن رضي عني فأجابني فحملته على ناقة

که دعای بد کرده بود در حق من بعد از آنکه راضی شد از من پس قبول کرد سوال مرا پس برداشتم

وجدت في السير حتى وصلنا إلى واد يقال له وادي الأراك فنفر

او را و سعی کردیم در رفتن تا آنکه رسیدیم بسوی وادی که میگفتند او را وادی اراک پس پرید

طائر من شجرة فنفرت الناقة فوقع منها ومات في الطريق فقال

پرنده از درختی پس رمید ناقه پس افتاد پدرم از ناقه و مرد در راه پس گفت

علي رض ألا أعلمك دعوات سمعتها من رسول الله صلى الله عليه

علی رض آیا بیاموزم ترا دعاهای که شنیدم از رسول الله صلی الله علیه و آله و صحابه وسلم

وقال لما دعا بها مهموم الا فرج الله تعالى عنه همه ولا مكروب

الا فرج الله تعالى عنه كربته فقال نعم فقال الحسين بن علي رض

فهما نعلمه الدعاء ودعا به وخلص من مرضه بغدا علينا

صحيحا سالما فقلت للرجل كيف عملت قال لما هدأت العيون

دعوت به مرة وثانية وثالثة فنوديت حسبك الله فقد دعوت

الله باسمه الاعظم الذي اذا دعي به اجاب واذا سئل به اعطى

ثم حملتني عيني فنمت فرأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم في منامي فعرضتها

عليه فقال صلى الله عليه وسلم صدق علي بن عمي فيها اسم الله الاعظم الذي اذا

دعي به اجاب واذا سئل به اعطى ثم حملتني عيني مرة ثانية فرأيت

النبي صلى الله عليه فقلت يا رسول الله اريد ان اسمع الدعاء منك فقال

صلى الله عليه قل اللهم اني اسألك يا عالم الخفية ويا من السماء بقدرته

مبنية ويا من الارض بعزته مدحية ويا من الشمس والقمر بنور

جلاله مشرقة مضيئة ويا مقبلا على كل نفس مؤمنة زكية

ويا مسكن رعب الخائفين واهل التقية يا من حوائج الخلق عنده

مقضية يا من نجا يوسف من رق العبودية يا من ليس له بواب

ينادي ولا صاحب يغشى ولا وزير يعطي ولا غيره رب يدعى

که خوانده شود و نیست او را هم صحبت که آمده شود پیش او و نه وزیر که داده گردد او و نه غیر او پروردگار که خوانده شود

ولا يزداد على كثرة الحوائج الا كرما وجودا وصل على محمد وآله و

و نیفزاید و نیست بر بسیاری حاجت ها مگر از روی کرم و بخشش و درود و رحمت بفرست بر محمد و آل او و

اعطني سؤلي انك على كل شيء قدير قال فانتبهت وقد برأت

بده بمن سوال مرا بدرستیکه تو بر همه چیز قادری گفت شبلی پس بیدار شدم و حال آنکه به شدم

قال علي رض تمسكوا بهذا الدعاء فانه كنز من كنوز العرش وقد

گفت علی رضی الله عنه چنگ زنید باین دعا که بدرستیکه این دعا خزانه ایست از خزانهای عرش و تحقیق

نقل مثل ذلك في زمن عمر بن الخطاب رض وغيره مما يطول شرحه

نقل کرده شده است در زمان عمر خطاب رضی الله عنه و غیر آن که دراز است شرح آن

وفي الجملة لا ينبغي لذوي لب ان يستهينوا بالمعاصي والمظالم ودعاء

و مجمل سخن آنکه نباید خداوند خرد را که خوار دارد گناه ها را و دعای

المظلوم فقد قال النبي صلى الله عليه وسلم الظلم ظلمات يوم القيمة وقال

مظلوم را پس تحقیق فرموده است پیغمبر صلعم ظلم تاریکیها است در روز قیامت و گفت

صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى ليستحيي اذا بسط العبد كفيه اليه بالدعاء

صلعم که بدرستیکه خدای تعالی حیا میکند هرگاه که گسترده شده بنده دو کف دست خود را بسوی او بدعا

ان يردهما صفرا فاما ان يعجل له في الدنيا او يؤخر له في يوم

اینکه رد کند خالی پس یا آنکه زود بدهد او را در دنیا یا تاخیر کند در برآوردن آن در روز

القيمة وقد انشد في ذلك اتسمع بالدعاء فتزدريه * تبين فيك

قیامت و تحقیق خوانده شده است درین باب این ابیات آیا میشنوی تو دعا را و سهل میپنداری تو آنرا

ما صنع الدعاء * سهام الليل لا تخطي ولكن لها امد وللامد انقضاء

چه کرد دعا تیرهای دعای شب خطا نمیکند لیکن مر او را وقت است و وقت را انجام

مجلس في فضل شهر شعبان وما ينزل في ليلة النصف من

مجلس است در بیان فضیلت های ماه شعبان و آنچه نازل میشود در شب نصف از

المغفرة والرضوان اخبرنا الشيخ ابو نصر محمد عن والده ابي علي الحسين

مغفرت و خوشنودی خبر داد ما را الشیخ ابو نصر محمد از پدر خود ابی علی حسین

اخبرنا ابو الحسن علي بن محمد بن عمر بن حفص جعفر المقري باقتضاء

خبر داد ابو حسن علی بن محمد بن عمر بن حفص جعفر مقری

ابي الفتح الحافظ اخبرنا ابو بكر محمد بن عبد الله الشافعي اخبرنا

خبر داد ما را ابو بکر محمد بن عبد الله شافعی خبر داد ما را

إسحق بن الحسن أنا عبد الله بن سلمة أخبرنا مالك بن أنس عن
أبي النضر مولى عمر بن عبيد الله عن أبي سلمة بن عبد الرحمن عن
عائشة زوج النبي صلى الله عليه وسلم رض أنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم
يصوم حتى نقول لا يفطر ويفطر حتى نقول لا يصوم وما رأيت
رسول الله صلى الله عليه وسلم استكمل صيام شهر قط إلا شهر رمضان وما
رأيته صام في شهر أكثر من صيامه في شعبان وهو حديث صحيح
أخرجه البخاري عن عبد الله بن يوسف عن مالك وأخبرنا
أبو نصر عن محمد عن والده بإسناده عن هشام بن عروة عن عائشة
رض قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم حتى نقول لا يفطر ويفطر
حتى نقول لا يصوم وكان أحب صيامه في شعبان فقلت يا
رسول الله ما لي أرى صيامك في شعبان فقال صلى الله عليه وسلم يا عائشة
إنه شهر ينسخ لملك الموت فيه اسم من يقبض روحه في بقية
العام فأنا أحب أن لا ينسخ اسمي إلا وأنا صائم وأخبرنا أبو نصر
عن محمد عن والده بإسناده عن عطاء بن يسار عن أم سلمة رض
قالت لم يكن رسول الله صلى الله عليه وسلم يصوم في شهر بعد رمضان

٥١٣

أكثر من صيامه في شعبان وذلك أنه كل من يموت في تلك

زیاده تر از روزه داشتن آن سرور در ماه شعبان و این چیز مذکوره ثابت است که هر کسی که خواهد مرد در این

السنة ينسخ اسمه في شعبان من الأحياء إلى الأموات وأن

سال پس نوشته میشود نام او در شعبان از زندگان بسوی مردگان و به تحقیق

الرجل ليسافر وقد نسخ اسمه فيمن يموت وحدثنا أبو نصر عن

[illegible] سفر کند و حال آنکه نوشته شده است نام او در گروهی که خواهد مرد و حدیث کرد ما را ابو نصر از

والده باسناده عن ثابت عن أنس رض قال سئل النبي صلى الله عليه وسلم عن

پدر خود با سناد خود از ثابت از انس رض گفت رض سوال کرده شد نبی ع م از

أفضل الصيام فقال صيام شعبان تعظيما لرمضان وأخبرنا أبو

بهترین روزه گفت روزه شعبان از جهت بزرگی ماه رمضان و خبر داد ما را ابو

نصر عن والده باسناده عن معوية بن صالح قال إن عبيد الله

نصر از پدر خود باسناد خود از معویة بن صالح گفت که عبید الله

بن قيس حدثه أنه سمع عائشة رض عنها تقول كان أحب الشهور إلى

بن قیس حدیث خواند بر وی که او شنید عایشه رض را که میگفت رض که بود دوسترین ماهها بسوی

رسول الله صلى الله عليه وسلم شعبان يصله برمضان وقال عبد الله رض قال

رسول الله ع م شعبان می پیوست او را بماه رمضان و گفت عبد الله رض فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام آخر يوم الاثنين من شعبان غفر له

رسول الله ع م هر که روزه داشت آخر روز دوشنبه را از ماه شعبان آمرزیده شد او را

يعني آخر اثنين فيه لا آخر يوم من الشهر لأن استقبال الشهر

یعنی آخر دوشنبه که در آن ماه باشد نه آخر روز از ماه زیرا که پیش آمدن ماه رمضان

باليوم واليومين فيه منهي عنه وعن أنس بن مالك رض قال قال

بیک روز و دو روز منع کرده شده است و روایت است از انس بن مالک رض گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم إنما سمي شعبان لأنه يتشعب لرمضان فيه

رسول ع م جز این نیست که نامیده شده است شعبان از جهت آنکه پراگنده کرده میشود در این ماه از برای

خير كثير وإنما سمي رمضان لأنه يرمض الذنوب فصل

نیکی بسیار و نامیده شده است رمضان از این جهت که میسوزد گناهان را

قال الله تعالى وربك يخلق ما يشاء ويختار فالله تعالى اختار

فرمود خدا تعالی و پروردگار تو می آفریند هر چه خواهد و میگزیند هر چه خواهد پس خدای تعالی برگزید

من كل شيء أربعة ثم اختار من الأربعة واحدا اختار من الملئكة

از هر چیز چهار چیز را پس برگزید از هر چهار چیز یکی را برگزید از فرشتگان

أربعةً جبرائيلَ وميكائيلَ وإسرافيلَ وعزرائيلَ ثم اختار
چهار فرشتها جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و عزرائیل را پس برگزید

منهم جبرائيلَ واختار من الأنبياء أربعةً إبراهيمَ وموسى و
از ایشان جبرائیل را و برگزید از انبیا چهار کس را ابراهیم و موسی و

عيسى ومحمدًا صلى الله عليه وسلم أجمعين ثم اختار منهم محمدًا صلى الله عليه وسلم واختار
عیسی و محمد صلعم را اجمعین پس برگزید از ایشان محمد ص را و برگزید

من الصحابة رض أربعةً أبا بكر وعمر وعثمان وعليًّا رض ثم اختار
از صحابه رض چهار کس را ابابکر و عمر و عثمان و علی رض پس برگزید

منهم أبا بكر رض ومن المساجد أربعةً المسجدَ الحرامَ والمسجدَ الأقصى
از ایشان ابابکر رض را و از مسجدها چهار مسجد را مسجد حرام و مسجد اقصی

ومسجدَ المدينة المشرفة ومسجدَ طور سيناء ثم اختار منهم
و مسجد مدینه مشرف و مسجد کوه طور سینا پس برگزید از ایشان

المسجدَ الحرامَ ومن الأيام أربعةً يومَ الفطر ويومَ الأضحى ويومَ
مسجد حرام و از روزها چهار روز را روز فطر و روز اضحی و روز

عرفةَ ويومَ عاشوراء ثم اختار منها يومَ عرفة ومن الليالي أربعةً
عرفه و روز عاشورا را پس برگزید از آنها روز عرفه و از شبها چهار شب

ليلةَ البراءة وليلةَ القدر وليلةَ الجمعة وليلةَ العيد ثم
شب برات و شب قدر و شب جمعه و شب عید پس

اختار منها ليلةَ القدر ومن البقاع أربعةً مكةَ والمدينةَ و
برگزید از آنها لیلة القدر و از جاها چهار جا مکه و مدینه و

بيتَ المقدس ومساجدَ العشائر ثم اختار منها مكةَ ومن الجبال
بیت المقدس و مساجد العشایر را پس برگزید از آنها مکه را و از کوهها

أربعةً أحدًا وطورَ سيناء ولكامَ ولبنانَ ثم اختار منها طورَ
چهار کوه را کوه احد و طور سینا و لکام و لبنان پس برگزید از آنها طور

سيناء ومن الأنهار أربعةً جيحونَ وسيحونَ والفراتَ والنيلَ
سینا و از نهرها چهار نهر را جیحون و سیحون و فرات و نیل

ثم اختار منها فراتَ واختار من الشهور أربعةً رجبَ وشعبانَ
پس برگزید از آنها فرات را و برگزید از ماهها چهار ماه را رجب و شعبان

ورمضانَ والمحرمَ واختار منها شعبانَ وجعله شهرَ النبي صلى الله عليه
و رمضان و محرم و برگزید از آنها شعبان را و گردانید او را ماه پیغمبر

سیحون نهر

الفرات

اسم نهر الکوفة ۱۲ صح

فكذا ان النبي صلى الله عليه وسلم افضل الانبياء كذلك شهره افضل

پس چنانچه نبی صلعم افضل پیغمبران است همچنین ماه او افضل

الشهور وقد روى ابو هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال

ماهها است و تحقیق روایت کرده ابو هریره رض از نبی صلعم که وی فرمود

شعبان شهري ورجب شهر الله ورمضان شهر امتي شعبان

شعبان ماه منست و رجب ماه خدا است و رمضان ماه امت منست شعبان

هو المكفر ورمضان هو المطهر وقال النبي صلى الله عليه وسلم شعبان شهر

کفارت کننده است و رمضان پاک کننده است و فرمود نبی صلعم شعبان ماهی است

بين رجب ورمضان يغفل الناس عنه وفيه ترفع اعمال العباد

در میان رجب و رمضان و غافل اند مردم از فضیلت او و در آن ماه برداشته میشوند عملهای بندگان

الى رب العلمين فاحب ان ترفع عملي وانا صائم وعن انس بن

بسوی رب العالمین پس من دوست میدارم که برداشته شود عملهای من و من روزه دار باشم و از انس بن

مالك رض بانه قال ان النبي صلى الله عليه وسلم قال فضل رجب على سائر

مالک رض روایت است که گفت بدرستی که نبی صلعم فرمود بزرگی رجب بر تمام

الشهور كفضل القران على سائر الكلام وفضل شعبان على

ماهها همچون بزرگی قرآنست بر تمام کلامها و فضل شعبان بر

سائر الشهور كفضلي على سائر الانبياء وفضل رمضان على

تمام ماهها همچو فضل منست بر تمام انبیا و فضل رمضان بر

سائر الشهور كفضل الله على سائر خلقه وعن انس بن مالك رض

تمام ماهها همچو فضل خدا است بر همه خلقت او و روایت است از انس بن مالک رض

انه قال كان اصحاب النبي صلى الله عليه وسلم اذا نظروا الى هلال شعبان

که گفت بوده اند اصحاب رسول الله صلعم هرگاه که نظر میکردند بسوی هلال شعبان

اكبوا على المصاحف يقرؤنها واخرج المسلمون زكوة اموالهم

بر روی افتادندی بر مصحفها که میخواندند آنرا و بیرون آوردند مسلمانان زکوة مالهای خود را

ليتقوى بها الضعيف والمسكين على صيام شهر رمضان

تا قوی شوند بآن زکوة ضعیفان و مسکینان بر روزه داشتن ماه رمضان

ودعا الولاة اهل السجن فمن كان عليه حد اقاموه عليه و

و میطلبیدند حاکمان بندیان را پس کسیکه واجب شده است بروی حد شرعی جاری میکردند بروی

الا خلوا سبيله وانطلق التجار فقضوا ما عليهم وقبضوا

اگر نه خلاص میساختند و میرفتند سوداگران پس ادا میکردند قرضه که بر ایشان بود و میگرفتند قرضه

مالهم حتى اذا نظروا الى هلال رمضان اغتسلوا واعتكفوا

که مرایشانرا چیست تا آنکه هرگاه می دیدند هلال رمضان را غسل میکردند و اعتکاف میکردند

فصل شعبان خمس احرف شين وعين وباء والف ونون

شعبان پنج حرف است شین و عین و با و الف و نون

فالشين من الشرف والعين من العلو والباء من البر والالف

پس شین اشارت از شرف است و عین از بلندی و با از نیکی و الف

من الالفة والنون من النور فهذه العطايا من الله تعالى للعبد

از الفت و نون از نور پس اینهمه عطایا ست مر بنده را از خدا تعالی

في هذا الشهر وهو شهر تفتح فيه الخيرات وتنزل فيه البركات

در این ماه و او ماهی ست که کشاده میشود درو نیکیها و فرود می آید درو برکتها

وتترك فيه الخطيئات وتكفر فيه السيئات وتكثر فيه الصلوات

و ترک کرده میشود درو خطاها و کفاره کرده میشود درو بدیها را و زیاده کرده میشود درو درود

على محمد خير البريات وهو شهر الصلوة على النبي المختار وقال الله

بر محمد که بهترین خلقت است و او ماه درود فرستادن است بر نبی صلعم برگزیده گفت

تعالى عز وجل ان الله وملئكته يصلون على النبي يايها

خدای تعالی بزرگ بدرستیکه الله تعالی و فرشتگان او درود میفرستند بر نبی صلعم ای

الذين امنوا صلوا عليه وسلموا تسليما فالصلوة من الله

ایمان داران درود بفرستید بروی و سلام فرستید سلام فرستادنی پس صلوة از خدا

الرحمة ومن الملائكة الشفاعة والاستغفار ومن المؤمنين

رحمت است و از فرشتگان شفاعت و استغفار و از مومنان

الدعاء والثناء وقال مجاهد الصلوة من الله التوفيق و

دعا و ثنا و گفت مجاهد صلوة از خدا توفیق است و

العصمة ومن الملئكة العون والنصرة ومن المؤمنين الاتباع

نگهداشتن از گناه و از فرشتگان مدد و نصرت و از مومنان پیروی کردن

والحرمة وقال ابن عطاء الصلوة على النبي صلى الله عليه وسلم من الله تعالى

و حرمت و گفت ابن عطا رح درود فرستادن بر نبی صلعم از خدا تعالی

الوصلة ومن الملئكة الرقة ومن المؤمنين المتابعة والمحبة

وصلت است و از فرشتگان نرمی دل است و از مومنان متابعت و محبت است

وقال غيره صلوة الرب تبارك وتعالى على نبيه صلى الله عليه وسلم تعظيم

و گفت سوای ابن عطا و دیگری صلوة خدا تعالی بر نبی خود صلعم پیدا کردن بزرگی است

517

الحرمة وصلوة الملئكة عليه صلى الله عليه وسلم اظهار الكرامة وصلوة

و حرمت و درود فرشتگان بر آنسرور اظهار کرامت است و درود

الامة عليه صلى الله عليه وسلم طلب لشفاعته وقد قال صلى الله عليه وسلم من صلى

امت بر آنسرور طلب شفاعت است و تحقیق فرموده هرکه درود فرستد

علي واحدة صلى الله عليه عشرا فينبغي لكل مؤمن لبيب ان

بر من یکبار درود فرستد خدا بروی ده بار پس سزاوار است هر مومن دانا را که

لا يغفل في هذا الشهر بل يتأهب فيه لاستقبال شهر رمضان

غافل نشود درین ماه بلکه آماده شود درین ماه از برای استقبال ماه رمضان

بالتطهر من الذنوب والتوبة عما فات وسلف فيما مضى

به پاک شدن از گناهان و توبه کردن از هرچه فوت شده و گذشته است در زمان

من الايام ويتضرع الى الله في شهر شعبان ويتوسل الى الله

ماضی پس تضرع کند بسوی خدا تعالی در ماه شعبان و توسل جوید بسوی خدا تعالی

تعالى بصاحب الشهر محمد صلى الله عليه وسلم حتى يصلح فساد قلبه ويداوي

بصاحب ماه که محمد است تا آنکه درست کند فساد دل او و دوا کند

مرض سره ولا يسوف ويؤخر ذلك الى غد لان الايام ثلثة

مرض باطن او را و دیر نکند این کار را بسوی فردا زیرا که روزها سه است

امس وهو اجل واليوم وهو عمل وغدا وهو امل فلا تدري هل

یکی دی روز است و آن گذشته است و دوم امروز است و آن در عمل است و سیوم فردا است و آن امید است

تبلغه ام لا فامس موعظة واليوم غنيمة وغدا مخاطرة وكذلك

پس نمیدانی که آیا میرسد فردا یا نه پس دیروز موعظت و عبرت است و امروز غنیمت است و فردا در خطر است آیا رسد یا نرسد

الشهور ثلاثة رجب فقد مضى يذهب فلا يعود ورمضان

ماه سه است ماه رجب پس تحقیق گذشت و رفت و باز نیاید و رمضان

فهو منتظر لا تدري هل تعيش الى ادراكه ام لا وشعبان وهو

پس آن در انتظار است نمیدانی آیا میرسد زنده تا آنکه دریابد یا نه و شعبان و آن

واسطة بين شهرين فلتغتنم الطاعة فيه وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم

واسطه است در میان دو ماه پس غنیمت دان طاعت را در آن و تحقیق فرمود پیغمبر

لرجل وهو يعظه وقيل هو عبد الله ابن عمر بن الخطاب رض اغتنم

مردی را در حالی که نصیحت میکرد او را و گفته اند که عبد الله بن عمر بن خطاب رض غنیمت دان

خمسا قبل خمس شبابك قبل هرمك وصحتك قبل سقمك

پنج چیز را پیش از پنج چیز جوانی خود را پیش از پیری خود و تندرستی خود را پیش از بیماری

التائب

الاستعداد

۱۲۱۲

۱۲۱۲

۵۱۸

وَغِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ وَفَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَحَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ

و غنا را پیش از فقر خود و فراغت را پیش از شغل خود و حیات خود را پیش از موت خود

فَصْلٌ فِي لَيْلَةِ الْبَرَاءَةِ وَمَا خُصَّتْ بِهِ مِنَ الرَّحْمَةِ وَالْكَرَامَةِ

فصل در فضیلت شب برات و آنچه خاص شده است بآن از رحمت و کرامت

وَالْفَضَائِلِ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ حٰمٓ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ

و فضائل فرموده خدا تعالی قسم است بکتاب روشن بدرستی که ما نازل کردیم آنرا

فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رض حٰمٓ يَعْنِي قَضَى اللّٰهُ مَا هُوَ

در شب با برکت گفت ابن عباس رض یعنی حم آنست که قضا کرده خدا تعالی هر چه که

كَائِنٌ إِلَى يَوْمِ الْقِيٰمَةِ وَالْكِتَابِ الْمُبِينِ يَعْنِي الْقُرْاٰنَ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ

شونده است تا روز قیامت و سوگند بکتاب روشن است یعنی قرآن بدرستی که فرستادیم

يَعْنِي الْقُرْاٰنَ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ هِيَ لَيْلَةُ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ

یعنی قرآن را در شب مبارک که آن شب نیمه از ماه شعبان است

وَهِيَ لَيْلَةُ الْبَرَاءَةِ وَقَالَ ذٰلِكَ أَكْثَرُ الْمُفَسِّرِينَ سِوَى عِكْرِمَةَ فَإِنَّهُ

و آن شب برات است و گفته اند همین اکثر مفسران بدون عکرمه که او

قَالَ هِيَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ وَقَدْ سَمَّى اللّٰهُ تَعَالٰى أَشْيَاءَ كَثِيرَةً فِي الْقُرْاٰنِ

گفته آن شب قدر است و بدرستیکه نامیده است خدا تعالی بسیار چیزها را در قرآن

مُبَارَكًا مِنْهَا سَمَّى الْقُرْاٰنَ مُبَارَكًا قَالَ وَهٰذَا ذِكْرٌ مُبَارَكٌ

مبارک از آنجمله نامیده است قرآن را مبارک گفت خدا و این ذکر مبارک است

أَنْزَلْنَاهُ فَمِنْ بَرَكَتِهِ أَنَّهُ مَنْ قَرَأَهُ وَآمَنَ بِهِ اهْتَدٰى وَتَخَلَّصَ

که فرستاده ایم آنرا یعنی قرآن را پس از برکت آن است که قرآن را خواند و ایمان آورد بآن راه راست

مِنَ النَّارِ وَنَجَا حَتّٰى يَتَعَدّٰى ذٰلِكَ إِلَى الْاٰبَاءِ وَالْأَبْنَاءِ قَالَ

از آتش دوزخ تا آنکه میگذرد آن برکت بسوی پدران و پسران فرمود

النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَرَأَ الْقُرْاٰنَ نَظَرًا فِي الْمُصْحَفِ خَفَّفَ اللّٰهُ

نبی کسیکه خواند قرآن را در آنحال که نظر در قرآن دارد سبک میکند خدا تعالی

عَزَّ وَجَلَّ عَنْ أَبَوَيْهِ الْعَذَابَ وَإِنْ كَانَا كَافِرَيْنِ وَمِنْهَا أَنَّهُ عَزَّ

از مادر و پدر او عذاب را و اگر چه باشند کافران و از آنجمله است که خدا تعالی

وَجَلَّ سَمَّى الْمَاءَ مُبَارَكًا قَالَ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً مُبَارَكًا

نامیده آب را مبارک فرمود و فرود آوردیم از آسمان آب مبارک را

فَمِنْ بَرَكَتِهِ أَنَّ حَيَاةَ الْأَشْيَاءِ بِهِ كَمَا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ وَجَعَلْنَا

پس از برکت آن است زندگی چیزها بآن است چنانچه فرمود خدا تعالی و گردانیدیم ما

۵۱۹

من الماء كل شيء حي أفلا يؤمنون وقيل فيه عشر لطائف الرقة
واللين والقوة واللطافة والصفاوة والحركة والرطوبة و
البرودة والتواضع والحياة وجعل الله تعالى هذه اللطائف في
المؤمن اللبيب رقة القلب ولين الخلق وقوة الطاعة ولطافة
النفس وصفاوة العمل والحركة في الخير والرطوبة في العين و
البرودة في المعاصي والتواضع عند الخلق والحياة عند استماع
الحق ومنها أنه عز وجل سمى الزيتون مباركا قوله تعالى من
شجرة مباركة زيتونة وهي أول شجرة أكل منها آدم عم حين
أهبط إلى الأرض وفيها طعام واستضاء كما قال الله تعالى
وصبغ للآكلين وقيل الشجرة المباركة هو إبراهيم عليه السلام
وقيل هو القرآن وقيل هو الإيمان وقيل هي نفس المؤمن المطمئنة
الأمارة بالخير الممتثلة للأمر المنتهية للنهي المسلمة للقدر
الموافقة للرب فيما قضى وسطر ومنها أنه عز وجل سمى عيسى
عليه السلام مباركا قال عز وجل وجعلني مباركا أينما كنت
فمن بركته عليه السلام ظهور الثمرة من النخلة اليابسة لأمه

الصِّدِّيقَةِ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ وَنَبْعُ الْمَاءِ مِنْ تَحْتِهَا قَالَ عَزَّ
کرامت که بود که نام وے مریم ست ع و جوشیدن آب را از زیر اوموسی ع فرمود
وَجَلَّ فَنَادٰيهَا مِنْ تَحْتِهَا اَلَّا تَحْزَنِيْ قَدْ جَعَلَ رَبُّكِ تَحْتَكِ
خدا پس آواز کرد مریم را از زیر آن که اندوهناک مباش تحقیق گردانید پروردگار تو زیر تو جوی
سَرِيًّا وَهُزِّيْ اِلَيْكِ بِجِذْعِ النَّخْلَةِ تُسَاقِطْ عَلَيْكِ رُطَبًا جَنِيًّا
آب خورد و بجنبان بسوے خود درخت خرما را تنه میریزد بر تو خرما ے پخته تر
فَكُلِيْ وَاشْرَبِيْ وَقَرِّيْ عَيْنًا وَاِبْرَاءُ الْاَكْمَهِ وَالْاَبْرَصِ وَاِحْيَاءُ
پس بخور و بنوش و روشن کن چشم را و بکرد اند مادر زاد را و پیسے را و زنده گرداند
الْمَوْتٰى بِدَعْوَتِهٖ وَغَيْرُ ذٰلِكَ مِنَ الْخَيْرَاتِ وَالْمُعْجِزَاتِ وَمِنْهَا اَنَّهُ
مردگان را بدعاے او و بجز این از نیکوی ها و معجزه ها و از آنجمله است که بدرستی
عَزَّ وَجَلَّ سَمَّى الْكَعْبَةَ مُبَارَكًا قَالَ عَزَّ وَجَلَّ اِنَّ اَوَّلَ بَيْتٍ وُّضِعَ
خدا تعالیٰ نامید کعبه را مبارک فرمود عز و جل بدرستی نخستین خانه که نهاده شده
لِلنَّاسِ لَلَّذِيْ بِبَكَّةَ مُبَارَكًا وَمِنْ بَرَكَتِهَا اَنَّ مَنْ دَخَلَهَا وَ
ازبرای عبادت مردم هر آینه خانه ایست در مکه مبارک و از برکت او آنست که هر که در آمد در آنجا نه و
عَلَيْهِ اَثْقَالٌ مِّنَ الذُّنُوْبِ خَرَجَ مَغْفُوْرًا لَّهٗ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَ
حال آنکه بر وبار راست از گناهان مے بر آید در آنحالیکه آمرزیده است فرمود حق تعالیٰ
جَلَّ وَمَنْ دَخَلَهٗ كَانَ اٰمِنًا فَمَنْ دَخَلَ الْبَيْتَ وَهُوَ مُؤْمِنٌ
و کسیکه در آمد کعبه را امین شد پس کسیکه در آمد خانه را و آن مومنست
مُحْتَسِبٌ تَائِبٌ اٰمَنَهُ اللّٰهُ عَذَابَهٗ وَقَبِلَ تَوْبَتَهٗ وَغَفَرَ لَهٗ وَ
طلب اجر کننده است از حق و توبه کننده است ایمن گرداند او را حق تعالیٰ از بلاهاے و قبول کند توبه او و بیامرزد او را
قِيْلَ مَنْ دَخَلَهٗ كَانَ اٰمِنًا مِّنْ اَنْ تُؤْذِيَ فِي الْحَرَمِ حَتّٰى يَخْرُجَ مِنْهُ
گفته شده است هر که داخل شود آنخانه را باشد ایمن از اینکه او را ایذا کرده شود در حرم تا آنکه بر آید از آن
وَلِهٰذَا يَحْرُمُ قَتْلُ صَيْدِهٖ وَقَطْعُ شَجَرِهٖ لِحُرْمَةِ الْكَعْبَةِ فَحُرْمَةُ
و از بهر این حرام است کشتن شکار را و بریدن درخت آن از جهت حرمت کعبه پس حرمت
الْكَعْبَةِ لِحُرْمَةِ اللّٰهِ وَحُرْمَةُ الْمَسْجِدِ بِحُرْمَةِ الْكَعْبَةِ وَحُرْمَةُ
کعبه برای حرمت خداست و حرمت مسجد بهر حرمت کعبه است و حرمت
مَكَّةَ لِحُرْمَةِ الْمَسْجِدِ وَحُرْمَةُ الْحَرَمِ بِحُرْمَةِ مَكَّةَ كَمَا قِيْلَ اِنَّ الْكَعْبَةَ
مکه بهر حرمت مسجد است و حرمت حرم مانند حرمت مکه است چنانچه گفته شده بدرستیکه
قِبْلَةٌ لِاَهْلِ الْمَسْجِدِ وَالْمَسْجِدُ قِبْلَةٌ لِاَهْلِ مَكَّةَ وَمَكَّةُ قِبْلَةٌ لِاَهْلِ
قبله است مر اهل مسجد را و مسجد قبله است مر مردم مکه را و مکه قبله است مر اهل

الحرم والحرم قبلة لأهل الأرض وإنما سماها بكة لأن

الأقدام تبك بعضها بعضا أي يدفع ويذرء وبكة ومكة

واحد تبدل أحدهما بالأخرى كلمد ولبد ولازم ولازب

ومنها سمي ليلة البراءة مباركة لما فيها من نزول الرحمة و

البركة والخير والعفو والغفران لأهل الأرض ومن ذلك

ما أخبرنا الشيخ أبو نصر عن والده قال أخبرنا محمد قال أخبرنا

عبد الله بن محمد أخبرنا إسمعيل بن عمر البجلي أخبرنا عمر بن

موسى الوجيهي عن زيد بن علي عن آبائه عن علي بن أبي طالب رض

عن النبي صلى الله عليه أنه قال ينزل الله تعالى في ليلة النصف من

شعبان إلى السماء الدنيا فيغفر لكل مسلم إلا لمشرك أو

مشاحن أو قاطع رحم أو امرأة تبغي في فرجها وأخبرنا أبو

نصر عن والده بإسناده عن يحيى بن سعيد عن عروة عن

عائشة رض قالت لما كانت ليلة النصف من شعبان انسل

النبي صلى الله عليه من مرطي ثم قالت والله ما كان مرطي من حرير

ولا قز ولا كتان ولا خز ولا صوف قال قلت لها سبحان الله

فمن أي شيء كان قالت كان سداه من شعر وكانت

لحمته من وبر وحسبت نفسي أن يكون صلى الله عليه قد أتى بعض

نسائه فقمت فالتمسته في البيت فوقعت يدي على قدميه

وهو ساجد فحفظت من دعائه صلى الله عليه وهو يقول سجد لك

سوادي وجناني وآمن بك فؤادي أبوء لك بالنعم وأعترف

لك بالذنب ظلمت نفسي فاغفر لي إنه لا يغفر الذنوب إلا

أنت أعوذ بعفوك من عقوبتك وأعوذ برحمتك من نقمتك

وأعوذ برضاك من سخطك وأعوذ بك منك لا أحصي

ثناء عليك أنت كما أثنيت على نفسك قالت فما زال صلى الله عليه

قائما وقاعدا حتى أصبح وقد اضعدت قدماه وأنا أغمزهما

وأقول بأبي أنت وأمي أليس قد غفر الله لك ما تقدم من

ذنبك وما تأخر أليس قد فعل الله بك أليس أليس قال صلى الله عليه

يا عائشة أفلا أكون عبدا شكورا هل تدرين ما في هذه

الليلة قالت قلت وما فيها قال فيها يكتب كل مولود في

هذه السنة وفيها يكتب كل ميت وفيها تنزل أرزاقهم

وفيها ترفع أعمالهم وأفعالهم قلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ما

در آن شب برداشته میشود اعمال بندگان وافعال ایشان گفتم یا رسول الله ص نیست

أحد يدخل الجنة إلا برحمة الله قال صلى الله عليه وسلم ما أحد يدخل

هیچ یکی که در آید در بهشت مگر برحمت خدا تعالی پس فرمود ص نیست هیچ یکی که در آید در

الجنة إلا برحمة الله قلت ولا أنت قال صلى الله عليه وسلم ولا أنا إلا أن

بهشت مگر برحمت خدا تعالی. گفتم یا رسول الله ص تو هم نه پس فرمود ص ومن نیز نیستم مگر آنکه

يتغمدني الله برحمة منه ثم مسح يده على هامته وعلى وجهه و

بپوشد مرا خدا تعالی برحمت از خود پس مالید دست خود بر تارک خود و بر روی خود و

أخبرني أبو نصر قال أنا والدي حدثنا محمد بن أحمد الحافظ

خبر داد مرا ابو نصر گفت خبر کرد مرا پدر من حدیث خواند محمد بن احمد حافظ

أنا عبد الله بن محمد أنا أبو العباس الهروي وإبراهيم بن محمد

خبر کرد مرا عبد الله بن محمد خبر کرد مرا ابو العباس هروی و ابراهیم بن محمد

بن الحسن قالا أخبرنا أبو عامر الدمشقي أنا الوليد بن مسلم

بن حسن گفتند خبر کرد ما را ابو عامر دمشقی خبر کرد مرا ولید بن مسلم

أخبرني هشام بن الغاز وسليمان بن مسلم وغيره من مكحول

خبر کرد مرا هشام بن غاز و سلیمان بن مسلم و غیره از مکحول

عن عائشة رض أن رسول الله صلى الله عليه قال لها يا عائشة أية ليلة

از عائشه رض بدرستیکه رسول الله ص فرمود مر عائشه را ای عائشه کدامی شب است

هي قالت الله ورسوله أعلم فقال ليلة النصف من شعبان

این گفت عائشه رض الله و رسول او دانا تر است پس فرمود آنحضرت ص شب نیمه از شعبان

فيها ترفع أعمال الدنيا وأعمال العباد ولله فيها عتقاء من

در آن شب برداشته میشود عمل دنیا و عمل بندگان و مر خدا راست در آن آزاد کردگان از

النار بعدد شعر غنم كلب فهل أنت أذنت لي الليل قالت قلت

آتش بعدد موی گوسفندان کلب [illegible]

نعم فصلى فخفف القيام وقرأ الحمد وسورة خفيفة ثم سجد

آری پس نماز خواند پس سبک کرد قیام را و خواند فاتحه و سوره خورد پس سجده کرد

إلى شطر الليل ثم قام في الركعة الثانية فقرأ فيها نحوا من

تا نیم شب پس استاد در رکعت دوم پس خواند در آن هم مانند

قراءة الأولى فكان سجوده إلى الفجر قالت عائشة رض وكنت

خواندن اول رکعت پس بود سجده او تا صبح فرمود عائشه رض و بودم

أنظره حتى ظننت ان الله تعالى قد قبض رسوله فلما طال

که ببردم انتظار آنسرور را تا آنکه گمان بردم که حق تعالی قبض کرد روح آنسرور را پس هرگاه دراز شد

علي دنوت منه حتى مسست أخمص قدمه فتحرك فسمعته

انتظار بر من نزدیک شدم از وی تا آنکه مالیدم کف پای او پس بجنبید پس شنیدم او را

يقول في سجوده اعوذ بعفوك من عقابك واعوذ برضاك

که میگفت در سجده خود ای بار خدایا من پناه میجویم بعفو تو از عذاب تو و پناه میجویم برضای تو

من سخطك واعوذ بك منك جل وجهك لا احصي ثناء

از قهر تو و پناه میجویم از تو بزرگست ذات تو نه میتوانم گفت شمار

عليك انت كما اثنيت على نفسك قلت يا رسول الله قد سمعتك

بر تو چنانکه تو ثنا کرده بر خود گفتم یا رسول الله شنیدم من ترا

تذكر في سجودك الليلة شيئا ما سمعتك تذكره قط قال

که میگفتی در سجده خود در شب چیزی را نشنیدم چیزی را که یاد میکردی آنچیز را هرگز

صلى الله عليه وسلم وعلمت ذلك قلت نعم قال صلى الله عليه وسلم تعلميهن وعلميهن

[illegible] دانستی تو آنرا گفتم آری فرمود بیاموز این کلمات را و بیاموز آنها را

فان جبرئيل عليه الصلوة والسلام امرني ان اذكرهن في

که جبرئیل علیه السلام امر کرد مرا که یاد کنم این کلمات را در

السجود واخبرني ابو نصر عن والده قال انا عبد الله بن محمد

سجده وخبر داد مرا ابو نصر از پدر خود گفت خبر داد مرا عبد الله بن محمد

انا اسحق بن احمد الفارسي انا احمد بن الصباح بن ابي سريج

خبر کرد مرا اسحق بن احمد فارسی خبر کرد مرا احمد بن صباح بن ابی سریج

انا يزيد بن هرون حدثنا الحجاج بن ارطاة عن يحيى ابن

خبر کرد یزید بن هارون حدیث خواند حجاج بن ارطاه از یحیی بن

ابي كثير عن عروة عن عائشة رض قالت فقدت رسول الله

ابی کثیر از عروه از عائشه گفت عائشه رض گم کردم رسول الله را

صلى الله عليه وسلم ذات ليلة فخرجت فاذا هو بالبقيع رأسه الى السماء

[illegible] یکشب پس برآمدم پس ناگاه آنسرور در مقبره بقیع بود و سر مبارک او سوی آسمان

فقال لي اكنت تخافين ان يحيف الله ورسوله عليك فقلت

پس فرمود آنسرور مرا [illegible] می ترسیدی که ظلم کند خدا و رسول او پس گفتم

له يا رسول الله ظننت انك اتيت بعض نسائك فقال صلى الله عليه

مرآنسرور را ای پیغمبر خدا گمان بردم از آنکه تو رسیدی [illegible] بعضی ازواج مطهره خود پس فرمود

٥٢٥

إن الله تعالى ينزل ليلة النصف من شعبان إلى السماء الدنيا

فيغفر لأكثر من عدد شعر غنم كلب وعن عكرمة مولى ابن

عباس رض في قوله تعالى فيها يفرق كل أمر حكيم قال هي

ليلة النصف من شعبان يدبر الله تعالى أمر السنة وينسخ

الأحياء من الأموات ويكتب حاج بيت الله فلا يزيد فيهم

أحد ولا ينقص منهم أحد وقال حكيم بن كيسان يطلع الله

تعالى إلى خلقه في ليلة النصف من شعبان فمن طهره في تلك

الليلة زكاه إلى مثلها وعن عطاء بن يسار يعرض عمل السنة

في ليلة النصف من شعبان فيخرج الرجل مسافرا وقد نسخ

من الأحياء إلى الأموات ويتزوج وقد نسخ من الأحياء إلى

الأموات وأخبرني أبو نصر عن والده بإسناده عن مالك بن

أنس عن هشام بن عروة عن عائشة رض قالت سمعت النبي صلى الله عليه

يقول يفتح الله الخير في أربع ليال سحا ليلة الأضحى وليلة

الفطر وليلة النصف من شعبان ينسخ الله فيها الآجال و

الأرزاق ويكتب فيها الحاج وليلة عرفة إلى الأذان قال

سعيد قال ابراهيم بن ابي نجيح خمس فيها ليلة الجمعة وقال

سعید که گفت مرا ابی ابراهیم ابن ابی نجیح پنج شب است که درانها شب جمعه هم و گفت

ابوهريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال جاءني جبرائيل عليه

ابوهریره رض از نبی صلعم که آن حضرت صلعم فرمود آمد مرا جبرائیل ع

السلام ليلة النصف من شعبان وقال لي يا محمد ارفع راسك

شب نیمه از شعبان وگفت مرا ای محمد صلعم بلند کن سر خود را

الى السماء قلت له ما هذه الليلة قال هذه ليلة يفتح الله

بسوی آسمان گفتم اورا چیست این شب گفت جبرائیل این شبی است که میگشاید خدا

سبحانه وتعالى فيها ثلاث مائة باب من ابواب الرحمة يغفر

درآن شب سه صد در را از درهای رحمت مر امرزد

لكل من لا يشرك به شيئا الا ان يكون ساحرا او كاهنا او مد

هر کسی را که شرک نمیکند با او چیزی مگر اینکه باشد سحر کننده یا کاهن یا همیشه خورنده

خمر او مصرا على الربا والزنا فان هؤلاء لا يغفر لهم حتى يتوبوا

شراب یا همیشه باشد بر سود خواری و زنا کردن که اینها امرزش نیست مرا اینها را تا اینکه توبه کنند

فلما كان ربع الليل نزل جبرائيل عليه السلام وقال يا محمد ارفع راسك

پس هرگاه که بود چهارم حصه شب فرود آمد جبرائیل ع وگفت ای محمد بلند کن سر خود را

فرفع راسه فاذا ابواب الجنة مفتوحة وعلى الباب الاول

پس برداشتم سر خود را پس ناگاه درهای بهشت گشاده شده اند و بر دروازه اول

ملك ينادي طوبى لمن ركع في هذه الليلة وعلى الباب الثاني

فرشته است که ندا میکند بشارت مر کسی را که رکوع کند درین شب و بر دروازه دوم

ملك ينادي طوبى لمن سجد في هذه الليلة وعلى الباب

فرشته است که ندا میکند بشارت مر کسی را که سجده میکند درین شب و بر دروازه

الثالث ملك ينادي طوبى لمن دعا في هذه الليلة وعلى

سوم فرشته است که ندا میکند بشارت مر کسی را که دعا میکند درین شب و بر

الباب الرابع ملك ينادي طوبى للذاكرين في هذه الليلة

دروازه چهارم فرشته است که ندا میکند بشارت مر کسی را که ذکر خدا کند درین شب

وعلى الباب الخامس ملك ينادي طوبى لمن بكا من خشية الله

و بر دروازه پنجم فرشته است که ندا میکند بشارت مر کسی را که گریه کند از ترس خدا تعالی

في هذه الليلة وعلى الباب السادس ملك ينادي طوبى

درین شب و بر دروازه ششم فرشته است که ندا میکند بشارت

۵۲۷

للمسلمين في هذه الليلة وعلى الباب السابع ملك ينادي
مر مسلمان را در شب و بر دروازه هفتم فرشته است که ندا میکند

هل من سائل فيعطى سؤاله وعلى الباب الثامن ملك ينادي
آیا کسی هست که سوال کند که داده شود سوال او و بر دروازه هشتم فرشته است که ندا میکند

هل من مستغفر فيغفر له فقلت يا جبرائيل الى متى تكون
آیا کسی هست که طلب آمرزش کند پس آمرزیده شود او پس گفتم ای جبرائیل تا چند گاه باشند

هذه الأبواب مفتوحة قال الى طلوع الفجر من اول الليل
این درها گشاده گفت جبرائیل تا بر آمدن فجر از اول شب

ثم قال يا محمد ان لله تعالى فيها عتقاء من النار بعدد شعر
پس گفت یا محمد بدرستی خدا تعالی را درین شب آزاد کرده شدگان است از آتش بشمار موی

غنم كلب فصل وقيل انما سميت ليلة البراءة لأن
گوسپندان کلب و گفته شده است جز اینکه نامیده شده است شب براءة زیرا که

فيها براءتين براءة للأشقياء من الرحمن وبراءة للأولياء
در آن شب دو بیزاریست بیزاریست مر بدبختان را از رحمن و بیزاریست دوستان خدا را

من الخذلان وقد روي عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال اذا كانت
از خواری و بتحقیق روایت کرده شده است از رسول صلعم که فرمود هرگاه میباشد

ليلة النصف من شعبان اطلع الله على خلقه اطلاعة فيغفر
شب میانه از شعبان آگاه میشود خدا تعالی بر احوال خلق خود پس میآمرزد

للمؤمنين ويمهل الكافرين ويدع أهل الحقد بحقدهم حتى
مومنان را و میگذارد کافران را و میگذارد مردم کینه را بکینه ایشان تا آنکه

يدعوه وقيل ان للملئكة ليلتي عيد في السماء كما ان
بگذارند کینه را گفته شده است که فرشتگان را دو شب عید است در آسمان چنانچه

للمسلمين يومي عيدين في الأرض فعيد الملئكة ليلة البراءة
مسلمانان را دو روز عید است در زمین پس عید فرشتگان شب براءت است

وليلة القدر وعيد المؤمنين يوم الفطر ويوم الأضحى و
و شب قدر و عید مومنان روز فطر است و روز اضحی

عيد الملئكة بالليل لأنهم لا ينامون وعيد المؤمنين
و عید فرشتگان در شب است زیرا که ایشان نمی خسپند و عید مومنان

بالنهار لأنهم ينامون وقيل ان الحكمة في ان الله تعالى
در روز شده بنابر آنکه ایشان می خسپند و گفته شده است که حکمت درین آنست که خدا تعالی

۵۲۸

أظهر ليلة البراءة وأخفى ليلة القدر لأن ليلة القدر ليلة
ظاهر کرد شب برات را و پنهان کرد شب قدر را زیرا که شب قدر شب
الرحمة والغفران والعتق من النيران أخفاها الله عز وجل
رحمت و آمرزش است و آزادی از دوزخ پوشیده کرد آن شب خدای تعالی
لئلا يتكلوا عليها وأظهر ليلة البراءة لأنها ليلة الحكم و
تا اعتماد نکنند بر آن شب و ظاهر کرد شب برات را زیرا که آن شب شب حکمت و
القضاء وليلة السخط والرضى ليلة القبول والرد والوصول
قضا و شب قهر و رضا است و شب قبول و رد و شب نزدیکی
والصد ليلة السعادة والشقاء والكرامة والنقاء فواحد فيها
و دوری است و شب سعادت و شقاوت و کرامت است پس یکی در آن شب
يسعد والآخر فيها يبعد وواحد يجزى وواحد يخزى و
نیک بخت گردانیده میشود و دیگری رانده میشود و یکی جزا داده میشود و دیگری خوار کرده میشود و
واحد يكرم والآخر يحرم وواحد يؤجر والآخر يهجر فكم من
یکی بزرگ داشته میشود و دیگری محروم کرده میشود و یکی مزد داده میشود و دیگری دور انداخته میشود پس
كفن مغسول وصاحبه في السوق مشغول وكم من بر محفور
کفن شسته شده و صاحب او در بازار مشغول و بسیاست از گور کنده شده
فصاحبه بالسرور مغرور وكم من فم ضاحك وهو عن قريب
و صاحب او بسرور مغرور است و بسیاست از دهن خندان و حال آنکه او عنقریب
هالك وكم من منزل كمل بناؤه وصاحبه قد أزف فناؤه
هلاک شونده است و بسیاست از منزل تمام شده است بنای او و صاحب او نزدیک است فنای او
وكم من عبد يرجو الثواب فيبدو له العقاب وكم من عبد
و بسیاست از بنده که امیدوار ثواب است پس پیدا شود او را عذاب و بسیاست از بنده که
يرجو البشارة فيبدو له الخسارة وكم من عبد يرجو الجنان
امیدوار بشارت است پس پیدا شود او را زیانکاری و بسیاست از بنده که امیدوار بهشت است
فيبدو له النيران وكم من عبد يرجو الوصل فيبدو له الفصل
پس پیدا شود او را دوزخ و بسیاست از بنده که امید دارد وصل را پس پیدا شود او را جدایی
وكم من عبد يرجو العطاء فيبدو له البلاء وكم من عبد يرجو
و بسیاست از بنده که امید دارد بخشش را پس پیدا شود او را بلا و بسیاست از بنده که امید دارد
الملك فيبدو له الهلك وقيل إن الحسن البصري رحمه الله
ملک را پس پیدا شود او را هلاک و گفته شده است که حسن بصری رحمة الله علیه

كَانَ يَخْرُجُ مِنْ دَارِهِ يَوْمَ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ وَكَانَ وَجْهُهُ قَدْ

بوده است که بیرون آمد از خانه خود روز نیمه از شعبان و چنانکه گویی روی او

قُبِرَ وَدُفِنَ ثُمَّ أُخْرِجَ مِنْ قَبْرِهِ فَقِيلَ لَهُ فِي ذَٰلِكَ فَقَالَ وَاللّٰهِ مَا

گور کرده شده است و دفن کرده شده پس بیرون آورده شده از گور خود پس گفته شد او را در این حال

الَّذِي انْكَسَرَتْ سَفِينَتُهُ بِأَعْظَمَ مُصِيبَةً مِنِّي قِيلَ لَهُ وَلِمَ ذَٰلِكَ

که شکسته باشد کشتی او در موج دریا بزرگ از روی مصیبت از من گفته شد مر او را و از چیست این

قَالَ لِأَنِّي مِنْ ذُنُوبِي عَلَىٰ يَقِينٍ وَمِنْ حَسَنَاتِي عَلَىٰ وَجَلٍ فَلَا أَدْرِي

گفت از جهت آنکه من از گناهان خود بر یقینم و از نیکوئی‌های خود بر ترسم پس نمی‌دانم

أَتُقْبَلُ مِنِّي أَمْ تُرَدُّ عَلَيَّ **فَصْلٌ** فَأَمَّا الصَّلَاةُ الْوَارِدَةُ فِي

آیا پذیرفته شود از من یا رد کرده شود بر من اما صلوة وارد در

لَيْلَةِ النِّصْفِ مِنْ شَعْبَانَ فَهِيَ مِائَةُ رَكْعَةٍ بِأَلْفِ مَرَّةٍ قُلْ هُوَ اللّٰهُ

شب نیمه از شعبان پس آن نماز صد رکعت هزار بار خواندن سوره اخلاص

أَحَدٌ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَتُسَمَّىٰ هَٰذِهِ الصَّلَاةُ صَلَاةَ الْخَيْرِ

در هر رکعت ده بار و نامیده میشود این نماز را نماز خیر

وَتُفَرَّقُ بَرَكَتُهَا وَكَانَ السَّلَفُ الصَّالِحُ يُصَلُّونَهَا جَمَاعَةً وَيَجْتَمِعُونَ

و پراگنده میشود برکت او و بوده اند گذشتگان صالح که میگزاردند این را بجماعت و جمع میشدند

لَهَا وَفِيهَا فَضْلٌ كَثِيرٌ وَثَوَابٌ جَزِيلٌ وَرُوِيَ عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ رَحِمَهُ اللّٰهُ

برای این نماز و در این نماز فضل بسیار است و ثواب بیشمار و روایت کرده شده است از حسن بصری رحمه الله

أَنَّهُ قَالَ حَدَّثَنِي ثَلَاثُونَ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ مَنْ

که گفت حدیث خواندند برای من سی کس از اصحاب رسول الله صلی الله علیه وسلم که هر که

صَلَّىٰ هَٰذِهِ الصَّلَاةَ فِي هَٰذِهِ اللَّيْلَةِ نَظَرَ اللّٰهُ إِلَيْهِ سَبْعِينَ نَظْرَةً وَ

بگزارد این نماز را در این شب نظر میکند خدای تعالی بسوی او هفتاد نظر و

قَضَىٰ لَهُ بِكُلِّ نَظْرَةٍ سَبْعِينَ حَاجَةً أَدْنَاهَا الْمَغْفِرَةُ وَيُسْتَحَبُّ أَنْ

روا میکند مر او را بهر نظر هفتاد حاجت کمترین از آنها آمرزش است و مستحب است

تُصَلَّىٰ هَٰذِهِ الصَّلَاةُ أَيْضًا فِي الْأَرْبَعَ عَشْرَةَ لَيْلَةً الَّتِي يُسْتَحَبُّ

که گزارده شود این نماز را نیز در چهارده شب که مستحب است

إِحْيَاؤُهَا الَّتِي ذَكَرْنَاهَا فِي فَضَائِلِ رَجَبٍ لِيَحُوزَ بِهَا الْمُصَلِّي

زنده داشتن آنها آنچنانکه یاد کردیم آنها را در فضیلت ماه رجب تا دریابد بآن نماز گزارنده

هَٰذِهِ الْكَرَامَةَ وَهَٰذِهِ الْفَضِيلَةَ وَالْمَثُوبَةَ **مَجْلِسٌ** فِي

این بزرگی را و دریابد این فضیلت و ثواب را مجلسی است در بیان

فَضَائِلُ شَهْرِ رَمَضَانَ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا

فضیلت های ماه رمضان فرمود خدای تعالی ای کسانی که ایمان آورده اید

كُتِبَ عَلَيْكُمُ الصِّيَامُ كَمَا كُتِبَ عَلَى الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ

نوشته شده است بر شما روزه رمضان چنانچه نوشته شده است بر کسانیکه پیش از شما بوده اند

قَالَ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ إِذَا سَمِعْتَ اللّٰهَ تَعَالَى يَقُولُ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

گفت حسن بصری رحمه الله وقتیکه بشنوی تو خدای عز و جل را که میگوید ای هر کدامی که

آمَنُوا فَارْغْ لَهَا سَمْعَكَ فَإِنَّهَا لِأَمْرٍ تُؤْمَرُ بِهِ أَوْ لِنَهْيٍ تُنْهَى عَنْهُ وَقَالَ

ایمان آورده اید خالی کن تو شنوایی خود را که آن برای کاریست که امر کرده شده است بآن یا برای نهی است

جَعْفَرُ الصَّادِقُ رض لَذَّةُ مَا فِي النِّدَاءِ أَزَالَهُ تَعَبَ الْعِبَادَةِ وَالْعَنَاءِ قَالَ

جعفر صادق رض لذت آنچه در ندا هست دور کردن مشقت عبادت و رنج را گفت

اللّٰهُ تَعَالَى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا يَا نِدَاءٌ مِنَ الْعَالِمِ وَأَيْ اِسْمٌ مِنَ الْمَعْلُومِ

خدای تعالی ای آنکسانیکه ایمان آورده اید حرف یا طلب است از دانا و لفظ ای اسمی است که تفسیر کرده شده است

الْمُنَادَى وَهَا تَنْبِيهٌ عَلَى نِدَاءِ الْمُنَادَى الَّذِينَ هُوَ إِشَارَةٌ إِلَى الْمَعْرِفَةِ

که ندا کرده شده و لفظ ها آگاهانیدن است بر طلب کسیکه طلب کرده شده است و لفظ الذین اشارت است بسوی دانستن

السَّابِقَةِ وَالصُّحْبَةِ الْقَدِيمَةِ آمَنُوا إِشَارَةٌ إِلَى السِّرِّ الْمَعْلُومِ بَيْنَ

سابق و صحبت قدیم است و لفظ آمنوا اشارت است بسوی رازیکه معلوم است میان

الْمُنَادِي وَالْمُنَادَى كَأَنَّهُ يَقُولُ يَا مَنْ هُوَ لِي بِسِرِّهِ الْخَالِصِ لِنَفْسِهِ

طلب کننده و طلب کرده شده چنانستی که میگوید ای کسیکه خاص است برای من بسر خویش آنکسیکه پاک کرده شده است

وَبِلِسَانِهِ كُتِبَ أَيْ فُرِضَ وَأُوجِبَ عَلَيْكَ الصِّيَامُ وَهُوَ مَصْدَرٌ كَقَوْلِكَ

نوشته شده یعنی فرض کرده شده و واجب گردانیده شده بر شما صیام و لفظ صیام مصدر است چون

صُمْتُ صِيَامًا وَقُمْتُ قِيَامًا وَأَصْلُ الصِّيَامِ فِي اللُّغَةِ الْإِمْسَاكُ

روزه داشتم روزه داشتنی و ایستادم ایستادنی و اصل لفظ صیام در لغت نگاه داشتن است

يُقَالُ صَامَتِ الرِّيحُ إِذَا سَكَنَتْ وَأَمْسَكَتْ عَنِ الْهُبُوبِ وَصَامَتِ

گفته میشود صامت الریح وقتیکه آرام گیرد و باز ایستد از وزیدن و صامت

الْخَيْلُ إِذَا وَقَفَتْ وَأَمْسَكَتْ عَنِ السَّيْرِ وَيُقَالُ صَامَ النَّهَارُ إِذَا

الخیل هرگاه که باز ایستد و آرام گیرد از سیر و گفته میشود صام النهار هرگاه

اعْتَدَلَ وَقَامَ قَائِمُ الظَّهِيرَةِ لِأَنَّ الشَّمْسَ إِذَا بَلَغَتْ كَبِدَ السَّمَاءِ

برابر شود و بایستد ایستادن نیم روز زیرا که آفتاب هرگاه برسد میانه آسمان

وَقَفَتْ وَأَمْسَكَتْ عَنِ السَّيْرِ هُنَيَّةً كَمَا قَالَ الشَّاعِرُ حَتَّى إِذَا

می ایستد و آرام میگیرد از سیر اندکی ساعت چنانچه گفت شاعر وقتیکه

صامَ النهارُ واعتدلَ * وسالَ للشمسِ لعابٌ فنزلَ ويقالُ

ایستاد روز برابر شد و روان شد آفتاب را آب دهن پس فرود آمد مراد از سراب ...

للرجلِ اذا صمتَ وامسكَ عن الكلامِ صامَ قالَ اللهُ تعالى

مرد را وقتی خاموش شد و باز ایستاد از کلام صام گفت خدای تعالی

انّي نذرتُ للرحمنِ صوماً اي صمتاً فالصومُ هو الامساكُ

من نذر کردم خدای را صوم ای خاموشی پس روزه آن باز ایستادن است

عن المعتادِ من الطعامِ والشرابِ والجماعِ في الشرعِ مع تركِ

از آنچه خو گرفته شده است از خوردن و آشامیدن و جماع کردن در شرع با ترک کردن

الآثامِ قالَ اللهُ عزَّ وجلَّ كما كُتبَ على الذينَ من قبلكم اي من الانبياءِ

گناهان فرمود خدای تعالی چنانچه نوشته شده است بر آنانکه بودند پیش از شما یعنی از انبیاء

والاممِ اوّلهم آدمُ عليه السلام وهو ما روى عبدُ الملكِ بنُ هارونَ

و امتها اول ایشان آدم ع و آن چیزیست که روایت کرد عبد الملک بن هارون

بنِ عنترةَ عن ابيهِ عن جدّهِ قالَ سمعتُ عن عليِّ بنِ ابي طالبٍ رض

بن عنتره از پدر خود از جد خود گفت شنیدم از علی بن ابی طالب رض

يقولُ اتيتُ رسولَ اللهِ صلى الله عليه وسلم ذاتَ يومٍ عندَ انتصافِ النهارِ

که میگفت آمدم رسول الله صلعم را روزی وقت نیم روز

وهو في الحجرةِ فسلّمتُ عليهِ فردَّ عليَّ السلامَ ثمّ قالَ يا عليُّ هذا

و آن رسول ع در حجره بود پس سلام کردم بر او پس جواب داد بر من سلام را پس فرمود ای علی

جبرائيلُ يقرئكَ السلامَ فقلتُ عليكَ وعليهِ السلامُ يا رسولَ اللهِ

جبرائیل که میخواند بر تو سلام پس گفتم بر تو و بر وی سلام باد ای رسول خدا

فقالَ صلى الله عليه وسلم ادنُ منّي فدنوتُ منهُ فقالَ يا عليُّ يقولُ لكَ جبرئيلُ

پس فرمود ع نزدیک شو از من پس نزدیک شدم پس فرمود ای علی میگوید مر ترا جبرئیل

صُمْ من كلِّ شهرٍ ثلاثةَ ايّامٍ يُكتبُ لكَ باوّلِ يومٍ عشرةَ آلافِ سنةٍ

روزه دار از هر ماه سه روز نوشته میشود مر ترا بمقابله اول روز ثواب ده هزار سال

وباليومِ الثاني ثلثونَ الفَ سنةٍ وباليومِ الثالثِ مائةَ الفِ سنةٍ

و بمقابله روز دوم سی هزار سال و روز سیوم ثواب صد هزار سال

فقلتُ يا رسولَ اللهِ هذا الثوابُ لي خاصةً ام للناسِ عامةً قالَ

پس گفتم ای رسول الله این ثواب خاص از برای منست یا از برای عام مردم گفت

صلى الله عليه وسلم يا عليُّ يعطيكَ اللهُ هذا الثوابَ ولمن يعملُ مثلَ عملكَ بعدكَ

ای علی رض میدهد مر ترا خدای تعالی این ثواب و هر کسیکه این کار کند بعد از تو

لعاب
الشمس
ما نزله
صیف
شدة
الحر
٥٣٢

قلت يا رسول الله وما هي قال ايام البيض ثالث عشر ورابع

گفتم یا رسول الله کدام است آن روز گفت ایام بیض سیزدهم و چهاردهم

عشر وخامس عشر قال عنترة فقلت لعلي رض لاي شيء سمي

و پانزدهم گفت عنتره پس گفتم مر علی را رض از چه نامیده شد

هذه الايام ايام البيض فقال علي رض لما اهبط الله تعالى

این روزها را ایام بیض پس گفت علی رض هرگاه فرود آورد خدای تعالی

آدم من الجنة الى الارض احرقته الشمس فاسود جسده فاتاه

آدم را از بهشت بسوی زمین بسوخت او را آفتاب پس سیاه شد جسم او پس آمد

جبرائيل عليه السلام فقال يا آدم اتحب ان تبيض جسدك

جبرائیل ع پس گفت ای آدم دوست میداری که سفید شود جسم تو

قال نعم قال له فصم من الشهر ثالث عشر ورابع عشر وخامس عشر

گفت آری گفت مر او را پس روزه دار از ماه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم

فصام آدم عليه السلام اول يوم فابيض ثلث جسده ثم صام

پس روزه داشت آدم ع اول روز پس سفید شد سیوم حصه جسم او پس

اليوم الثاني فابيض ثلثا جسده ثم صام اليوم الثالث فابيض

روز دوم پس سفید شد دو ثلث جسم او پس روزه داشت روز سوم پس سفید شد

جسده كله فسميت ايام البيض يا آدم عليه السلام من الذين

جسم او تمام پس نامیده شد ایام بیض پس آدم ع از آنانکه

كتب عليهم الصيام من قبل محمد صلى الله عليه وسلم قال الحسن وجماعة من

که نوشته شد بر ایشان صیام پیش از رسول الله ص گفت حسن و جماعتی از

العلماء بالتفسير اراد الله تعالى بالذين من قبلكم النصارى

علمای تفسیر مراد داشته خدای تعالی بالذین من قبلکم نصاری را

شبه صيامنا بصيامهم لاتفاقهما في الوقت والقدر وذلك

که مشابه است روزه ما بر روزه نصاری از جهت اتفاق ایشان در وقت و قدر و آن

ان الله تعالى فرض على النصارى صيام شهر رمضان فاشتد ذلك

که خدای فرض کرد بر نصاری روزه ماه رمضان پس سخت شد این روزه

عليهم لانه ربما كان ياتي في الحر الشديد او في البرد الشديد

بر ایشان زیرا که بسا بود که می آمد در گرمی سخت یا در سردی سخت

وكان يضرهم في اسفارهم ومعايشهم فاجتمع راي علمائهم

و بود که ضرر میداد او بسفرهای ایشان و زندگانی ایشان پس جمع شد رای علمای ایشان

ورؤساءهم على ان يجعلوا صيامهم في فصل من السنة بين

و دشوار آمد بر ایشان که گردانند روزهای خود را در موسمی از سال که در میان

الشتاء والصيف فجعلوه في الربيع وزادوا فيه عشرة ايام

سرما و گرما باشد پس گردانیدند آن را در ربیع و زیاده کردند درآن ده روز دیگر

كفارة لما صنعوا فصار اربعين يوما ثم ان ملكا لهم اشتكى

از برای کفاره آنچه کردند پس گشت چهل روز پس بدرستی پادشاهی مر ایشان را درد کرد

فمه فجعل لله عز وجل ان هو برئ من وجعه ذلك ان يزيد في

دهن او پس نذر کرد خدای را که اگر او شفا یابد از درد خود که زیاده کند در

صومهم اسبوعا فزادوا فيه ثم مات ذلك الملك ووليهم ملك

روزهای خود یک هفته پس زیاده کردند در وی پس مرد این پادشاه و والی شد ایشان را پادشاه

آخر فقال اتموه خمسين يوما قال مجاهد اصابهم موتان فقال

دیگر پس گفت تمام کنید آنرا پنجاه روز گفت مجاهد رسید ایشان را موت مواشی پس گفت

زيدوا في صيامكم فزادوا عشرا قبل وعشرا بعد قال الشعبي

زیاده کنید در روزهای خود پس زیاده کردند ده پیش و ده پس گفت شعبی

لو صمت السنة كلها لافطرت اليوم الذي يشك فيه فيقال

اگر روزه دارم تمام سال هرآینه افطار کنم روزی که شک کرده شود در آن پس گفته

من شعبان ويقال من رمضان وذلك ان النصارى فرض

از شعبان و گفته شود از رمضان و آن از برای آنست که نصاری فرض کرده شد

عليهم شهر رمضان كما فرض علينا فحولوه الى الفصل وذلك

بر ایشان ماه رمضان چنانچه فرض کرده شد بر ما پس گردانیدند آن روزه را بسوی فصل

انهم كانوا ربما صاموا في القيظ يعدون ثلاثين يوما ثم

بدرستی ایشان بوده اند که بسا است که روزه گرفته اند در تابستان پس شمردند سی روز پس

جاء بعدهم قرن منهم فاخذوا بالثقة في انفسهم فصاموا

آمد بعد ایشان قرنی از ایشان پس گرفتند با استواری در نفسهای خود پس روزه داشتند

قبل الثلاثين يوما وبعدها يوما ثم لم يزل الآخر يستن بسنة

پیش از سی روز روزی و بعد از سی روز روزی پس همیشه دیگران سنت گرفتند بسنت

القرن الذي قبله حتى صاروا الى خمسين يوما فذلك قال عز و

قرنی که پیش از ایشان بود تا آنکه گردیدند تا پنجاه روز پس اینست قول خدای

جل كما كتب على الذين من قبلكم لعلكم تتقون يعني لكي تتقوا

چنانچه نوشته شد بر آنکه پیش از شما بودند تا آنکه بترسید شما یعنی تا بترسید شما

عنصر و دانش

الاكل والشرب والجماع وقال اهل التفسير ايضا فرض الله
از خوردن و آشامیدن و جماع و گفتند اہل تفسیر نیز فرض کرد خدا تعالی
تعالى على رسوله محمد صلى الله عليه وسلم وعلى المؤمنين صوم يوم عاشورا
بر رسول خدا محمد ﷺ و بر مومنان روزه روز عاشورا
وثلاثة ايام من كل شهر حين قدم المدينة فكانوا يصومونها
و سه روز از هر ماه وقتیکه آمد در مدینه مطهره پس بودند که روزه داشتند آنرا
الى ان نزل صيام شهر رمضان قبل قتال بدر بشهر وايام
تا آنکه نازل شد روزهای ماه رمضان پیش از جنگ بدر یک ماه و روزها
قال الله تعالى اياما معدودات يعني شهر رمضان ثلاثين
فرمود خدا تعالی روزهای شمرده یعنی ماه رمضان سی
يوما او تسعة وعشرين يوما وروي عن سعيد بن عمرو بن
روز است یا بیست و نه روز و روایت کرده شده است از سعید بن عمرو بن
سعيد بن العاص رض انه سمع ابن عمر رض يحدث عن النبي صلى الله عليه
سعید بن عاص که او شنید از ابن عمر رض که حدیث میکرد از نبی ﷺ
انه قال انا وامتي امية لا نحسب ولا نكتب الشهر هكذا
که فرمود من و امتان من ناخوانده ایم و نه حساب میکنیم و نه مینویسیم ماه رمضان چنین
وهكذا واتمام الثلاثين وسمي الشهر شهرا لشهرته و
و چنین است و چنین است تمام سی روزه و نامیده شد شهر را شهر از جهت شهرت او و
هو ماخوذ من الشهرة وهي البياض ومنه يقال شهرت السيف
آن ماخوذ است از شهرت و آن سفیدیست و از اینست که گفته میشود شهرت السیف
اذا سللته وشهر الهلال اذا طلع فصل اختلف الناس في
هرگاه صیقل کردی آنرا و شهر الهلال هرگاه طلوع کرد مختلف شده اند مردم در
معنى قوله رمضان فقال بعضهم رمضان اسم من اسماء الله
معنی قول او رمضان پس گفت بعض ایشان رمضان اسمیست از اسم های خدا تعالی
تعالى فيقال شهر رمضان كما يقال شهر الله الاصم لرجب
پس گفته میشود ماه رمضان چنانچه گفته میشود شهر الله اصم مر رجب را
وعبد الله وروى جعفر الصادق عن ابائه رض عن النبي صلى الله عليه وسلم
و گفته میشود عبد الله و روایت کرد جعفر صادق رض از پدران خود رض از نبی ﷺ
انه قال شهر رمضان شهر الله وقال انس بن مالك رض قال رسول
که فرمود ماه رمضان ماه خداست و گفت انس بن مالک رض که فرمود رسول خدا ﷺ

چهارم جیم
۵۳۵
۵۳
۱۲

الله صلى الله عليه [وسلم] لا تقولوا رمضان بل انسبوه كما نسبه الله تعالى

في القرآن فقال شهر رمضان وروى الاصمعي قال ابو عمرو

انما سمي رمضان لانه رمضت فيه الفصال من الحر وقال

غيره لان الحجارة كانت ترمض فيه من الحرارة والرمضاء الحجارة

المحماة وقيل سمي بذلك لانه يرمض الذنوب اي يحرقها

وهكذا روي عن النبي صلى الله عليه [وسلم] وقيل ان القلوب تاخذ من حرارة

الموعظة والفكرة في امر الآخرة كما ياخذ الرمل والحجارة من

حر الشمس وقال الخليل ماخذه من الرمض وهو مطر ياتي في

الخريف فسمي هذا الشهر رمضان لانه يغسل الابدان من الآثام

غسلا ويطهر القلوب تطهيرا فصل في قوله عز وجل

شهر رمضان الذي انزل فيه القرآن روي عن عطية بن الاسود

سال ابن عباس رضي الله تعالى [عنه] انه قد وقع الشك في قوله انا انزلناه

في ليلة مباركة وقد نزل القرآن في سائر الشهور قال الله تعالى

عز وجل وقرآنا فرقناه لتقرأه على الناس على مكث فقالوا لولا

نزل عليه القرآن جملة واحدة من اللوح المحفوظ في ليلة القدر

٥٣٧

من شهر رمضان ثم وضع في بيت العزة في سماء الدنيا ثم نزل

از ماه رمضان پس نهاده شد در بیت عزت در آسمان دنیا پس فرود آورد

به جبرئيل عليه السلام على محمد صلى الله عليه وسلم نجوما نجوما في ثلث

با او جبرئیل علیه السلام بر محمد ص پاره پاره در سه

وعشرين سنة وذلك قال عز وجل فلا أقسم بمواقع النجوم

و بیست سال و این است که فرمود خدای پس سوگند میخورم بمواقع ستارگان

وقال داود ابن أبي هند قلت للشعبي شهر رمضان الذي

و گفت داود ابن ابی هند گفتم شعبی را ماه رمضان آن چیست

أنزل فيه القرآن أما كان ينزل عليه عليه السلام في سائر

که فرود آورده شد در آن قرآن آیا نبود که فرود آورده میشد بر او در همه

السنة قال بلى ولكن جبرئيل ع كان يعرض محمدا صلى الله عليه وسلم في رمضان

سال گفت آری ولکن جبرئیل ع بود که برابر میکرد محمد ص را در ماه رمضان

بما أنزل الله فيحكم الله ما يشاء ويثبت ما يشاء وينسيه ما

بچیزی که فرستاده است خدا پس حکم میکرد خدا چیزی که میخواهد و ثابت میدارد چیزی را و میبرد

يشاء عن شهاب بن طارق عن أبي ذر الغفاري رض عن النبي

آنچه میخواهد منقول است از شهاب بن طارق از ابی ذر غفاری رض از نبی ص

قال أنزلت صحف إبراهيم في ثلث ليال مضين من شهر رمضان وأنزلت

گفت فرود آورده شد کتاب ابراهیم در سه شب که گذشته بودند از ماه رمضان و فرود آورده شد

توراة موسى عم في ست ليال مضين من شهر رمضان وأنزل زبور داود في ثماني

توریت موسی عم در شش شب که گذشته بودند از ماه رمضان و فرود آورده شد زبور داود در

عشرة ليلة مضت من شهر رمضان وأنزل إنجيل عيسى عليه السلام

هژده شب که گذشته بودند از ماه رمضان و فرود آورده شد انجیل عیسی علیه السلام

في ثلث عشرة ليلة مضت من شهر رمضان وأنزل الفرقان

در سیزده شب که گذشته بودند از ماه رمضان و فرود آورده شد قرآن

على محمد صلى الله عليه وسلم في الرابعة والعشرين من شهر رمضان ثم وصف

بر محمد صلی الله علیه وسلم در بیست و چهارم از ماه رمضان پس وصف کرد

عز وجل القرآن فقال هدى للناس من الضلالة وبينات من

خدای عز وجل قرآن را پس فرمود راه راست نماینده است از گمراهی و روشن کننده

الحلال والحرام والحدود والأحكام من الهدى والفرقان

حلال و حرام و حدود و احکام از راه راست و فرقان

يفصل بين الحق والباطل فصل فيما يختص بشهر

رمضان من الفضائل أخبرني أبو نصر عن والده قال أنبا

ابن الفارس قال ثنا أبو حامد أحمد بن محمد بن الجلودي النيسابوري

قال أخبرنا محمد بن إسحاق بن خزيمة قال أنا علي بن حجر

السعدي قال أنا يوسف بن زياد قال أخبرنا همام بن يحيى

عن علي بن زيد بن جدعان عن سعيد بن المسيب عن سلمان

قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه في آخر يوم من شعبان فقال

أيها الناس قد أظلكم شهر عظيم شهر مبارك شهر فيه

ليلة خير من ألف شهر جعل الله صيامه فريضة وقيام

ليله تطوعا من تقرب فيه بخصلة من الخير أو أدى فيه

فريضة كان كمن أدى سبعين فريضة فيما سواه وهو

شهر الصبر والصبر ثوابه الجنة وشهر المواساة وشهر

يزاد فيه في رزق المؤمن فمن فطر فيه صائما كان مغفرة

لذنوبه وعتق رقبته من النار وكان له مثل أجره من غير

أن ينقص من أجره شيء قالوا ليس كلنا يجد ما يفطر الصائم

قال يعطي الله هذا الثواب لمن فطر صائما على تمرة او شربة
فرمود عطا میکند خدای این ثواب هر کسی را که افطار کند روزه دار را بر یک خرما یا شربت
ماء او مذقة لبن وهو شهر اوله رحمة واوسطه مغفرة وآخره عتق من النار من
آب یا بر یک چشیدن شیر و آن ماهی است که اول او رحمت است و میانه او مغفرت و آخر او آزادی است از آتش
خفف عن مملوكه فيه غفر الله له واعتقه من النار فاستكثروا فيه من اربع خصال
سبک کرد باری از مملوک خود درین ماه می بخشد خدا او را و آزاد کند او را از آتش پس زیاده کنید درین ماه از چهار خصال
خصلتان ترضون بهما ربكم وخصلتان لا غناء لكم عنهما فاما الخصلتان اللتان
دو خصلت است که راضی کنید بآنها پروردگار خود را و دو خصلت که نیست بی نیازی مر شما را از و و اما دو خصلتی
ترضون بهما ربكم فشهادة ان لا اله الا الله وتستغفرونه واما
که راضی میکنید شما بآن پروردگار خود را پس گواهی اینکه نیست معبودی مگر خدا تعالی و طلب آمرزش کنید او را
اللتان لا غناء لكم عنهما فتسألون الله الجنة وتعوذون به من
آن دو خصلت که نیست بی نیازی مر شما را از آنها پس بخواهید از خدا بهشت و پناه بگیرید باو از
النار ومن اشبع فيه صائما سقاه الله تعالى من حوضي شربة
آتش و هر که سیر میکند درین ماه روزه دار را بنوشاند او را خدا از حوض من جرعه آبی
لا يظمأ بعدها ابدا وعن الكلبي عن ابي نضرة عن ابي سعيد
که تشنه نشود پس از آن هرگز و روایت است از کلبی او روایت کرد از ابی نضر از ابی سعید
الخدري رضه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان ابواب الجنة وابواب
خدری رضه گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم که دروازهای بهشت و دروازهای
السماء لتفتح لاول ليلة من شهر رمضان ولا تغلق الى آخر ليلة
آسمان هر آینه گشاده میشود در اول شب از ماه رمضان و بند نمیشود تا آخر شب
منه ليس من عبد وامة يصلي في ليلة منها الا كتب الله تعالى
از آن ماه نیست از بنده مومن و مومنه که نماز گذارد در شبی از آنها مگر مینویسد خدا تعالی
له بكل سجدة الفا وسبعمائة حسنة وبنى له بيتا في الجنة من
مر او را بمقابله هر سجده هزار و هفتصد نیکی و بنا کرد مر او را خانه در بهشت از
ياقوت حمراء له سبعون الف باب لكل باب منها مصراعان
یاقوت سرخ مر او را هفتاد هزار دروازه بهر دروازه را از آنها دو تخته
من ذهب موشح من ياقوتة حمراء فاذا صام اول يوم من شهر رمضان
از زر موشح از یاقوت سرخ پس هر که روزه دارد اول روز از ماه رمضان
غفر الله له كل ذنب الى آخر يوم من رمضان وكان كفارة لما
می آمرزد خدا همه گناه او را تا آخر روز رمضان و باشد کفاره

٥٣٩

مثلها وكان له بكل يوم يصومه قصر في الجنة له ألف باب

من ذهب واستغفر له سبعون ألف ملك من غدوة إلى أن

تتوارى بالحجاب وكان له بكل سجدة يسجدها من ليل أو نهار شجرة

في الجنة يسير الراكب في ظلها مائة عام لا يقطعها وأخبرني

أبو نصر عن والده بإسناده عن الأعرج عن أبي هريرة رض قال

ابونصر از پدر خود باسناد خود از اعرج از ابی هریره رض گفت

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا كان أول ليلة من شهر رمضان

فرمود رسول الله صلعم هرگاه که باشد شب اول از ماه رمضان

نظر الله إلى خلقه وإذا نظر إلى عبد لم يعذبه أبدا ولله عز وجل

في كل يوم ألف ألف عتيق من النار وأخبرني أبو نصر عن والده

بإسناده عن سهل عن أبيه عن أبي هريرة رض قال إن رسول الله

باسناد خود از سهل از پدر خود از ابی هریره رض گفت که رسول الله صلعم

صلى الله عليه وسلم قال إذا جاء رمضان فتحت أبواب الجنة وغلقت أبواب النار

وصفدت الشياطين وعن نافع بن بردة عن أبي مسعود الغفاري

رض قال إنه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما من عبد يصوم يوما

من رمضان إلا زوج زوجة من الحور العين في خيمة من درة

مجوفة مما نعت الله عز وجل حور مقصورات في الخيام على كل

امرأة منهن سبعين حلة ليس منها حلة على لون الأخرى وتعطى

زن از ایشان هفتاد حله که نیست از آنها حله بر رنگ دیگرے و داده میشود

سبعين لونا من الطيب ليس منها لون على لون الآخر ويعطي

هفتاد رنگ از خوشبو که نیست از آنها هیچ رنگی بر رنگ دیگر داده میشود

سبعون سريرا من ياقوتة حمراء موشحة بالدر على كل سرير

هفتاد تخت از یاقوت سرخ ... بر هر تختی

سبعون فراشا على كل فراش أريكة لكل امرأة سبعون ألف وصيف

هفتاد بستر بر هر بستر تخت آراسته هست مر هر زنی را هفتاد هزار خدمتگار

لحاجتها وسبعون ألف وصيفة لزوجها مع كل وصيفة صحفة

برای حاجت خود و هفتاد هزار خدمتگار زن ... با هر خدمتگار کاسه

من ذهب فيها لون من طعام تجد لآخر لقمة منها لذة لم

از زر که در آن قسمی هست از طعام ... لقمه از آن طعام لذتی که

تجد لأوله ويعطى زوجها مثل ذلك على سرير من ياقوت أحمر هذا

نیافته است مر اول لقمه را و داده میشود زوج آن زن مانند این بر تخت از یاقوت سرخ و این

لكل يوم صامه من رمضان سوى ما يعمل من الحسنات فضل

بهر هر روزی که روزه داشته است آن روز را از رمضان سوای آنچه عمل کند از نیکوئیها فضل

أخبرني أبو نصر عن والده بإسناده قال ثنا محمد بن أحمد قال

خبر داد مرا ابو نصر از پدر خود باسناد خود گفت حدیث خواند محمد بن احمد گفت

حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا أبو القاسم بن عبد الله بن محمد

حدیث خواند عبد الله بن محمد گفت حدیث خواند مرا ابو القاسم بن عبد الله بن محمد

قال حدثنا الحسن بن إبراهيم بن يسار وإبراهيم بن محمد بن حارث

گفت حدیث خواند مرا حسن بن ابراهیم بن یسار و ابراهیم بن محمد بن حارث

قال حدثنا سلمة بن شبيب قال ثنا القسم بن محمد قال ثنا

گفت حدیث خواند مرا سلمه بن شبیب گفت حدیث خواند مرا قاسم بن محمد گفت حدیث خواند

هشام بن الوليد قال حدثنا حماد بن سليمان الدوسي عن الحسن

هشام بن ولید گفت حدیث خواند مرا حماد بن سلیمان دوسی از حسن

عن الضحاك بن مزاحم عن ابن عباس رض قال إنه سمع النبي صلى الله عليه وسلم

از ضحاک بن مزاحم از ابن عباس رض گفت که او شنید نبی صلی الله علیه وسلم را

إن الجنة لتنجد وتزين من الحول إلى الحول لدخول شهر رمضان

در بهشت هر آینه پاک کرده میشود و آراسته کرده میشود از سالی تا سالی از جهت در آمدن ماه رمضان

فإذا كان أول ليلة من شهر رمضان هبت ريح من تحت العرش

پس هرگاه باشد اول شب از ماه رمضان میوزد بادی از زیر عرش

يقال لها المثيرة تصفق اوراق اشجار الجنة وحلق المصاريع

فيسمع لذلك طنين لم يسمع السامعون احسن منه فتزين الحور

العين حتى يقفن بين شرف الجنة فينادين هل من خاطب

الى الله عز وجل فيزوجه ثم يقلن لرضوان ما هذه الليلة

فيجيبهن بالتلبية يا خيرات حسان هذه اول ليلة من شهر رمضان

فتحت ابواب الجنة للصائمين من امة محمد صلى الله عليه فيقول الله يا

رضوان افتح ابواب الجنان يا مالك اغلق ابواب الجحيم من الصائمين

من امة محمد صلى الله عليه يا جبريل اهبط الى الارض وصفد مردة الشياطين

وغلهم بالاغلال ثم اقذف لهم في لجج البحار حتى لا يفسدوا على

امة محمد حبيبي صيامهم قال ويقول الله عز وجل في كل ليلة من

شهر رمضان ثلاث مرات هل من سائل فاعطيه سؤله هل من تائب

فاتوب عليه هل من مستغفر فاغفر له من يقرض الغني غير المعدم

والوفي غير الظلوم قال ولله في كل يوم من شهر رمضان عند

الافطار الف الف عتيق من النار كلهم قد استوجب العقاب

فاذا كان ليلة الجمعة ويوم الجمعة اعتق الله تعالى في كل ساعة

ألف ألف عتيق من النار كلهم قد استوجبوا العذاب فإذا كان

في آخر يوم من شهر رمضان أعتق الله في ذلك اليوم بعدد

ما أعتق من أول الشهر إلى آخره فإذا كان ليلة القدر يأمر

جبرئيل عليه السلام فيهبط في كبكبة من الملائكة ومعه لواء أخضر

إلى الأرض فيركزه على ظهر الكعبة وله ستمائة جناح لا ينشرها

إلا في ليلة القدر فينشرها في تلك الليلة فيجاوز المشرق و

المغرب ويأمر جبرئيل عليه السلام الملائكة بالدخول بين

هذه الأمة فيدخلون بينهم فيسلمون على كل قائم ومصلي

وذاكر ويصافحونهم ويؤمنون على دعائهم حتى يطلع الفجر ثم

ينادي جبرئيل يا معشر الأولياء الرحيل فيقولون يا جبرئيل

ما صنع الله في حوائج المؤمنين من أمة محمد صلى الله عليه وسلم فيقول إن

الله تعالى نظر إليهم وعفا عنهم وغفر لهم إلا أربعة فقال

رسول الله صلى الله عليه وسلم هؤلاء الأربعة مدمن خمر وعاق والديه

وقاطع رحم ومشاحن قيل يا رسول الله من المشاحن قال المصارم

فإذا كان ليلة الفطر سميت تلك الليلة ليلة الجائزة

فإذا كان غداة الفطر بعث الله تعالى الملائكة في كل البلاد

پس هرگاه که باشد فردای فطر برانگیزد خدا تعالی فرشتگان را در هر شهر

فيهبطون إلى الأرض فيقومون على أفواه السكك فينادون

پس فرود می آیند بسوی زمین پس می ایستند بر دهانهای کوچها پس ندا میکنند

بصوت يسمعه كل من خلق الله تعالى إلا الجن والإنس فيقولون

بآوازی که میشنود هر چیز که پیدا کرد خدا تعالی مگر جن و انسان پس میگویند

يا أمة محمد صلى الله عليه أخرجوا إلى رب كريم يعطي الجزيل ويغفر الذنوب

ای امت محمد صلعم برآیید بسوی رب کریم که میدهد عطای بزرگ و می آمرزد گناهان

العظيم فإذا برزوا إلى مصلاهم يقول الله تعالى للملائكته يا

بزرگ پس وقتیکه برآیند بسوی مصلی خود میگوید خدا تعالی فرشتگان خود را ای

ملائكتي ما جزاء الأجير إذا عمل عمله قال فيقول الملائكة إلهنا

فرشتگان من چیست جزای مزدور هرگاه که عمل کند عمل خود فرمود پس میگویند فرشتگان

سيدنا أن توفيه أجره فيقول فإني أشهدكم يا ملائكتي إني قد

سردار ما تمام و کمال مزد او را پس میگوید خدا تعالی من گواه میکنم شما را ای فرشتگان من که

جعلت ثواب صيامهم من شهر رمضان وقيامهم رضائي ومغفرتي

گردانیدم ثواب روزهای ایشان از ماه رمضان و قیام ایشان خوشنودی خود و آمرزش خود

ثم يقول يا عبادي سلوني فبعزتي وجلالي لا تسألوني اليوم في

پس میگوید ای بندگان من سوال کنید از من پس سوگند مرا بعزت و جلال خود که نخواهید شما امروز در

جمعكم هذا لآخرتكم شيئا إلا أعطيتكم ولا لدنياكم إلا نظرت

این جماعت خود از برای آخرت خود چیزی مگر بدهم شما را و نخواهید از برای دنیای خود مگر نظر کنم

لكم وعزتي وجلالي لأسترن عليكم عثراتكم ما راقبتموني وعزتي

برشما را و سوگند مرا بعزت و جلال خود هر آینه بپوشم بر شما لغزشهای شما از هنگامی که ترسیدید شما و

لا أخزيكم ولا أفضحكم بين أصحاب الحدود وانصرفوا مغفورا

فضیحت نکنم و خوار نکنم شما را در میان اصحاب حدود و باز گردید در حالتیکه آمرزیده شده اید

لكم لقد أرضيتموني ورضيت عنكم قال فتفرح الملائكة و

شما هر آینه راضی کردید شما از من و راضی شدم من از شما فرمود پس خوش میشوند فرشتگان و

يستبشرون بما يعطي الله عز وجل هذه الأمة إذا أفطروا من

بشارت میدهند بچیزی که داده است خدا تعالی این امت را وقتیکه افطار میکنند از

شهر رمضان وعن الضحاك بن مزاحم عن ابن عباس رض عن النبي صلى الله عليه وسلم

ماه رمضان و مرویست از ضحاک بن مزاحم از ابن عباس رض از نبی صلعم

نحوه واللفظ متقارب واخبرني ابو نصر عن والده باسناده

مانند آن ولفظ هر دو حدیث نزدیک بهمست وخبر کرد مرا ابو نصر از پدر خود باسناد خود

عن نافع عن ابي مسعود الغفاري رض انه قال انه سمع رسول الله

از نافع از ابی مسعود غفاری رض که گفت که او شنید رسول الله

صلى الله عليه وسلم يقول يوما اهل شهر رمضان لو يعلم العباد ما في شهر

صلعم را که میگفت روزیکه دیده شده ماه رمضان اگر بدانند بندگان فضیلتی که در ماه رمضان

رمضان لتمنى العباد ان يكون شهر رمضان سنة فقال رجل

هست هر آئینه آرزو میکنند بندگان اینکه باشد ماه رمضان یکسال پس گفت مردی

من خزاعة يا رسول الله حدثنا فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الجنة

از قبیله خزاعه یا رسول الله بیان کن ما را آن فضیلت پس فرمود [illegible] بدرستیکه بهشت

لتزين لشهر رمضان من راس الحول الى الحول حتى اذا كان اول ليلة

هر آئینه آراسته میشود از جهت ماه رمضان از سال تا سال دیگر تا وقتیکه میشود اول شب

منه هبت ريح من تحت العرش فصفقت اوراق اشجار الجنة

از آن ماه میوزد بادے از زیر عرش پس بهم میزند برگهای درختهای بهشت را

فنظرت الحور العين الى ذلك فقلن يا رب اجعل لنا من عبادك

پس می بینند حور عین بسوے این پس میگویند ای پروردگار بگردان برای ما از بندگان خود

في هذا الشهر ازواجا تقر اعيننا بهم وتقر اعينهم بنا فما

درین ماه جفتها که روشن شود چشمهای ما بایشان و چشمهای ایشان بما پس

من عبد صام شهر رمضان الا زوجه الله زوجة من الحور

از هیچ بنده که روزه داشت ماه رمضان مگر تزویج کرد او را خدا زنی از حور

العين في خيمة من درة مجوفة مما نعت الله تعالى به حور

عین در خیمه از مروارید کاواک از آن چیزها که وصف کرد خدا [illegible] حور

مقصورات في الخيام على كل امراة منهن سبعون حلة ليس

[illegible] در خیمه ها بر هر زنی از آن حوران هفتاد حله است نیست یکی از آن

منها حلة على لون الاخرى ويعطى سبعون لونا من الطيب ليس

از آن حله بر رنگ دیگرے وداده میشود هفتاد رنگ از مشک نیست هیچ رنگ

منه لون يشبه الاول لكل امراة منهن على سرير من ياقوت موشح

از آن [illegible] رنگ اول را هر زنی از آن حوران بر تختی باشد از یاقوت مرصع

بالدر عليه سبعون فراشا بطائنها من استبرق وفوق كل

بمروارید که بر وے هفتاد فرش باشد که استرهای آن از استبرق باشد [illegible]

فراش سبعون اريكة ولكل امرأة منهن سبعون الف وصيف
بستر هفتاد و تخت آراسته و مر هر زنی را از آنها هفتاد هزار خدمتکار باشد

يخدمها وسبعون الف وصيف لزوجها بيد كل وصيف صحفة
که خدمت کند ایشان را و هفتاد هزار خدمتکار مر شوهر او را بر دست هر خدمتکار کاسه

من ذهب فيه لون من الطعام يجد لآخره من اللذة ما لا يجد
از زر در آن کاسه رنگی از طعام باشد که بیابد آخر لقمه او را لذتی که نیافته است

لاوله ويعطى لزوجها مثل ذلك على سرير من ياقوتة حمراء عليه
مر اول لقمه را و داده میشود شوهر او را از عطایای مذکور بر تختی از یاقوت سرخ بر آن تخت

سواران من ذهب مرصع بالياقوت هذا لكل من صام شهر
دو دست برنجن باشد از زر که مرصع است بیاقوت این عطا مر کسی را که روزه داشت ماه

رمضان سوى ما عمل من الحسنات وعن قتادة عن انس بن مالك
رمضان و وراء چیزیکه میکند از نیکوییها و روایت کرده شده است از قتاده که او روایت کرد

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا كان اول ليلة من شهر رمضان
گفت فرمود رسول الله صلعم و چون باشد اول شب از ماه رمضان

نادى الجليل جل عظمته رضوان خازن الجنان فيقول لبيك
ندا میکند خدا عز و جل جلاله رضوان را که نگهبان بهشت است ای رضوان پس میگوید ایستاده

وسعديك فيقول نجد جنتي وزينها للصائمين من امة
و بجا می آرم فرموده ترا ای ربی پس میفرماید حق تعالی پاکیزه ساز بهشت مرا و آراسته کن او را برای روزه

احمد ولا تغلقها منهم حتى ينقضي شهرهم ثم ينادي مالكا
محمد صلعم و مبند از ایشان هیچکدام را تا آنکه تمام شود ماه ایشان بستر ندا میکند مالک

خازن النار يا مالك فيقول لبيك وسعديك فيقول اغلق
نگهبان دوزخ را که ای مالک پس میگوید مالک ایستاده ام و بجا می آرم فرمان ترا ای ربی پس میگوید

ابواب الجحيم من الصائمين من امة احمد ثم لا تفتحها عليهم
درهای دوزخ را از روزه داران امت محمد صلعم بستر مکشا آنها را بر ایشان

حتى ينقضي شهرهم ثم ينادي جبرئيل عليه السلام فيقول لبيك
تا آنکه بگذرد ماه ایشان بستر ندا میکند جبرئیل را عم پس میگوید جبرائیل ایستاده ام

وسعديك فيقول انزل الى الارض فغل مردة الشياطين
و بجا می آرم فرمان ترا ای ربی پس میگوید فرود شو بسوی زمین پس بند کن سرکشان شیاطین را

عن امة احمد حتى لا يفسدوا عليهم صيامهم وافطارهم ولله
از امت محمد مصطفی صلعم تا فاسد نکنند بر ایشان روزه های ایشان و افطار ایشان و مر خدا را

سوار بالکسر دست برنجن ۱۲ صحاح

عَزَّ وَجَلَّ فِي كُلِّ يَوْمٍ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ عِنْدَ طُلُوعِ الشَّمْسِ وَ

عز و جل در هر روز از ماه رمضان وقت بر آمدن آفتاب و

عِنْدَ وَقْتِ الْإِفْطَارِ عُتَقَاءَ أَعْتَقَهُمْ مِنَ النَّارِ عَبِيداً وَإِمَاءً

وقت افطار آزاد شدگان که آزاد میکند حق تعالی ایشان را از آتش از غلامان و کنیزان

وَلَهُ فِي كُلِّ سَمَاءٍ مُنَادٍ مِنْهُمْ مَلَكٌ لَهُ عُرْفٌ تَحْتَ عَرْشِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

و مر او را در هر آسمان ندا کننده هست در میان ایشان ندا کننده فرشته است مر او را یالے هست در زیر عرش

وَفَرَائِصُهُ فِي تُخُومِ الْأَرْضِ السَّابِعَةِ السُّفْلَى لَهُ جَنَاحٌ بِالْمَشْرِقِ

و جمیع فرایصه است گوشتی که در میان پهلو و دوش است که اکثر از بهار با یه می جنبد در منتهاے زمین هفتم است مر او را بالی

وَجَنَاحٌ بِالْمَغْرِبِ مُكَلَّلٌ بِالْمَرْجَانِ وَالدُّرِّ وَالْجَوَاهِرِ يُنَادِي هَلْ

و بالی است بمغرب که مرصع است بمرجان و در و جواهر فریاد میکند آن فرشته آیا

مِنْ تَائِبٍ يُتَابُ عَلَيْهِ هَلْ مِنْ دَاعٍ يُسْتَجَابُ لَهُ هَلْ مِنْ مَظْلُومٍ

باز آینده از گناه که پذیرفته شود توبه او را آیا هست از دعا کننده که قبول کرده شود دعای او آیا

يَنْصُرُهُ اللّٰهُ هَلْ مِنْ مُسْتَغْفِرٍ يَغْفِرُ اللّٰهُ لَهُ هَلْ مِنْ سَائِلٍ يُعْطَى

یاری کند او را الله تعالی آیا کسی هست آمرزش خواهنده که ببخشد او را خدا تعالی مر او را آیا هست از سوال

سُؤْلَهُ قَالَ وَيُنَادِي الرَّبُّ تَعَالَى ذِكْرُهُ فِي الشَّهْرِ كُلِّهِ عِبَادِي وَ

سوال او فرمود و ندا میکند پروردگار تعالی در تمام آن ماه غلامان من و

إِمَائِي أَبْشِرُوا وَاصْبِرُوا وَدَاوِمُوا يُوشِكُ أَنْ أَرْفَعَ عَنْكُمُ

کنیزان من بشارت شما را و صبر کنید و مداومت کنید نزدیک است اینکه بردارم از شما

الْمَؤُنَاتِ وَتُفْضُوا إِلَى رَحْمَتِي وَكَرَامَتِي فَإِذَا كَانَ لَيْلَةُ الْقَدْرِ

رنج را و برسید برحمت من و کرامت من و چون میشود شب قدر

نَزَلَ جِبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي كَبْكَبَةٍ مِنَ الْمَلٰئِكَةِ يُصَلُّونَ عَلَى

نازل میشود جبرئیل ع در گروه از فرشتگان دعاے رحمت میگویند بر

كُلِّ عَبْدٍ قَائِمٍ أَوْ قَاعِدٍ يَذْكُرُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رَضِيَ

هر بنده ایستاده است و یا نشسته یاد کند خدای عز و جل را و روایت است از انس بن مالک رضی

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَوْ أَذِنَ اللّٰهُ لِلسَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ أَنْ تَتَكَلَّمَا

گفت فرمود رسول الله صلعم اگر دستوری دهد خدا تعالی آسمان و زمین را که کلام کنند

لَبَشَّرَتَا مَنْ صَامَ رَمَضَانَ بِالْجَنَّةِ وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ أَوْفَى رَضِيَ

هر آینه بشارت میدادند کسی را که روزه داشت رمضان را به بهشت و روایت است از عبد الله بن اوفی رضی

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَوْمُ الصَّائِمِ عِبَادَةٌ وَصَمْتُهُ تَسْبِيحٌ وَدُعَاؤُهُ

گفت فرمود رسول الله صلعم خواب روزه دار عبادت است و خاموشی او تسبیح است و دعای او

مستجاب وعمله مضاعف وعن الأعمش عن أبي خيثمة رض

مستجابست وعمل او دو چندان است و روایت کرد اعمش از ابی خیثمه رض

أنه قال كانوا يقولون رمضان إلى رمضان والحج إلى الحج و

بدرستی که گفت بودند اصحاب که میگفتند رمضان تا رمضان و حج تا حج و

الجمعة إلى الجمعة والصلوة إلى الصلوة كفارات لما بينهن

جمعه تا جمعه و نماز تا نماز کفاره است مر آنچیز را که در میان ایشانست

ما اجتنب الكبائر وعن أمير المؤمنين عمر بن الخطاب رض أنه كان

وقتیکه پرهیز کرده شود کبایر را و روایتست از امیر المؤمنین عمر بن خطاب رض که بدرستیکه بود

يقول إذا دخل شهر رمضان مرحبا بشهر خير كله صيام نهاره

که میگفت وقتیکه در آید ماه رمضان خوشی و فراخی باد بماهیکه نیکیست همه او روزه است روز او

وقيام ليله والنفقة فيه كالنفقة في سبيل الله عز وجل وعن

و قیام است شب او و خرج کردن در آن ماه مانند خرج کردن است در راه خدای عز وجل و روایت

أبي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من صام رمضان وقامه

از ابی هریره رض از نبی صلعم که بدرستی او فرمود هرکه روزه داشت در ماه رمضان و قیام کرد

إيمانا واحتسابا غفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر وعن أبي

در حالتیکه ایمان دارد و امید اجر دارد می آمرزد خدا تعالی مر او را آنچیز که پیش رفته است از گناهان و آنچه

هريرة رض أيضا عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال كل حسنة يعملها ابن

ابی هریره رض نیز از نبی صلعم که فرمود هر نیکی که میکند فرزند

آدم من أمتي تضاعف عشرا إلى سبعمائة ضعف إلا الصوم فإن

آدم از امت من زیاده کرده میشود تا ده تا هفتصد مگر روزه زیرا که

الله تعالى يقول الصوم لي وأنا أجزي به يدع شهوته وأكله و

خدای تعالی میگوید روزه برای من است و من جزا میدهم به آن میگذارد بنده آرزوی خود و خوردن خود

شربه من أجلي والصوم جنة وللصائم فرحتان فرحة عند

و نوشیدن خود از جهت من و روزه سپر است و مر روزه دار را دو فرحت است یکی فرحت وقت

إفطاره وفرحة عند لقاء ربه وأخبرنا أبو البركات السقطي

افطار خود و فرحتی وقت دیدار پروردگار خود و خبر داد ما را ابو البرکات سقطی

بإسناده عن يزيد بن هارون قال حدثنا المسعودي قال بلغني

باسناد خود از یزید بن هارون گفت حدیث خواند بر من مسعودی گفت رسید مرا

أن من قرأ في ليلة من شهر رمضان في التطوع إنا فتحنا لك فتحا

که کسیکه بخواند در شبی از ماه رمضان در نفلها سوره انا فتحنا

مُبِيْنًا حُفِظَ فِي ذٰلِكَ الْعَامِ فَصْلٌ رَمَضَانُ خَمْسَةُ

محفوظ باشد از دعاها در آن سال رمضان پنج

أَحْرُفٍ الرَّاءُ رِضْوَانُ اللّٰهِ وَالْمِيمُ مُحَابَاةُ اللّٰهِ وَالضَّادُ ضِمَانُ

حرف است حرف را اشارت از خوشنودی خدا است و حرف میم محبت خدا است و حرف ضاد نگهداشتن

اللّٰهِ وَالْأَلِفُ أُلْفَةُ اللّٰهِ وَالنُّونُ نُورُ اللّٰهِ فَهُوَ شَهْرُ رِضْوَانٍ وَ

خدا است و الف الفت خدا است و نون نور خدا است پس آن ماه رضای خدا و

مُحَابَاةٍ وَضِمَانٍ وَأُلْفَةٍ وَنُورٍ وَنَوَالٍ وَكَرَامَةٍ لِلْأَوْلِيَاءِ وَالْأَبْرَارِ

محبت و ضمان و الفت و نور و بخشش و بزرگی است مر دوستان و نیکوکاران را

وَقِيلَ مَثَلُ شَهْرِ رَمَضَانَ فِي الشُّهُورِ كَمَثَلِ الْقَلْبِ فِي الصُّدُورِ وَ

و گفته شده است تشبیه ماه رمضان در ماهها همچو دل است در سینها و

كَالْأَنْبِيَاءِ فِي الْأَنَامِ وَكَالْحَرَمِ فِي الْبِلَادِ فَالْحَرَمُ يُمْنَعُ مِنْهُ الدَّجَّالُ

همچو پیغامبران است در مردم و همچو حرم است در شهرها پس حرم از بهر آن است که بازداشته

اللَّعِينُ وَشَهْرُ رَمَضَانَ تُصَفَّدُ فِيهِ مَرَدَةُ الشَّيَاطِينِ وَيَكُونُ

لعین را و ماه رمضان بند کرده میشود در آن سرکشان شیاطین را و باشند

الْأَنْبِيَاءُ شُفَعَاءَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَشَهْرُ رَمَضَانَ شَفِيعٌ لِلصَّائِمِينَ

پیغامبران شفاعت کننده گنهگاران را و ماه رمضان شفاعت کننده است مر روزه داران را

وَالْقَلْبُ مُزَيَّنٌ بِنُورِ الْمَعْرِفَةِ وَالْإِيمَانِ وَشَهْرُ رَمَضَانَ مُزَيَّنٌ

و دل آراسته شده است بنور معرفت و ایمان و ماه رمضان آراسته شده

بِنُورِ تِلَاوَةِ الْقُرْآنِ فَمَنْ لَمْ يُغْفَرْ لَهُ فِي شَهْرِ رَمَضَانَ فَفِي أَيِّ

بنور خواندن قرآن پس کسیکه آمرزیده نشد درین ماه رمضان پس در کدام

شَهْرٍ يُغْفَرُ لَهُ فَلْيَتُبِ الْعَبْدُ إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ قَبْلَ أَنْ يُغْلَقَ أَبْوَابُ

ماه بخشیده شود او را پس باید که توبه کند بنده بسوی خدا پیش از آنکه بند کرده شود درهای

التَّوْبَةِ وَلْيَتُبْ إِلَيْهِ عَزَّ وَجَلَّ قَبْلَ أَنْ يَفُوتَ وَقْتُ الْإِنَابَةِ

توبه و باید که توبه کند بسوی عز و جل پیش از آنکه بمیرد وقت انابت

وَلْيَبْكِ قَبْلَ أَنْ يَنْقَضِيَ وَقْتُ الْبُكَاءِ وَالرَّحْمَةِ وَقَدْ قَالَ النَّبِيُّ صلى الله عليه وسلم

و باید که بگرید پیش از آنکه بگذرد وقت گریستن و رحمت یعنی زندگانی و فرمود

إِنَّ أُمَّتِي لَمْ يُخْزَوْا مَا أَقَامُوا شَهْرَ رَمَضَانَ فَقَالَ رَجُلٌ يَا نَبِيَّ اللّٰهِ

که امت من خوار کرده نمیشود تا وقتیکه بپا داشتند ماه رمضان پس گفت مردی ای پیغمبر خدا

وَمَا خِزْيُهُمْ قَالَ مَنِ انْتَهَكَ فِيهِ مُحَرَّمًا أَوْ عَمِلَ سَيِّئَةً أَوْ شَرِبَ خَمْرًا

چیست خواری ایشان گفت کسیکه کرد در وی حرام را یا کار بد یا نوشید شراب را

أو زنى لم يقبل منه رمضان ولعنه الله وملائكته وأهل

یا زنا کرد پذیرفته نمیشود از وی رمضان ولعنت میکند او را خدا تعالی وفرشتگان او واهل

السموات الى مثله من الحول فان مات فيما بينه وبين رمضان

آسمان تا مانند آن از سال واگر بمیرد در آنمدت که درمیان آن ودرمیان آن رمضان است

فليس له عند الله حسنة فصل وقيل ان سيد البشر آدم

پس نیست مر او را نزد خدای نیکوئی وگفته شده است که سردار مردم آدم

عليه الصلوة وسيد العرب محمد وسيد الفرس سلمان وسيد

ع است وسردار عرب محمد است وسردار فارس سلمان است وسردار

الروم صهيب وسيد الحبش بلال وسيد القرى مكة وسيد

روم صهیب است وسردار حبش بلال است وسردار دیهات مکه است وسردار

الاودية وادي بيت المقدس وسيد الايام يوم الجمعة وسيد

وادیها وادی بیت المقدس است وسردار روزها روز جمعه است وسردار

الليالي ليلة القدر وسيد الكتب القران وسيد البقرة

شبها شب قدر است وسردار کتابها قران است وسردار سوره بقره

اية الكرسي وسيد الاحجار الحجر الاسود وسيد الابار زمزم

آیت کرسی است وسردار سنگها حجر اسود است وسردار چاهها زمزم است

وسيد العصا عصا موسى وسيد الحيتان الحوت الذي

وسردار عصاها عصای موسی است وسردار ماهیها آن ماهی است

كان يونس عليه السلام في بطنه وسيد النوق ناقة صالح

که بود یونس ع درشکم او وسردار شترها ناقه صالح ع است

وسيد الخيل الافراس البراق وسيد الخواتيم خاتم سيدنا

وسردار خیل اسبها براق است وسردار انگشتریها انگشتری سردار ما

سليمان وسيد الشهور شهر رمضان فصل في فضائل

سلیمان پیغمبر است وسردار ماهها ماه رمضان است در فضیلت های

ليلة القدر قوله تعالى انا انزلناه في ليلة القدر الى آخر السورة

شب قدر فرمود خدای تعالی سوره انا انزلناه در فضیلت شب قدر تا آخره

انا انزلناه كناية عن القران انزل الله تعالى من اللوح المحفوظ

پس ضمیر در انا انزلناه کنایه است از قران یعنی فرستاده ام آن قران را فرستاد خدای تعالی از لوح محفوظ

الى سماء الدنيا الى السفرة وهم الكتبة من الملائكة فكان

بسوی آسمان دنیا بجانب فرشته های سفره وآن نویسندگان اند از فرشتگان پس بود

في النهاية القدر ما قضاه وحكم به من الامور وقد تسكن داله ومنه ليلة القدر وهي الليلة التي تقدر فيها الارزاق وتقضى ...

يُنزلُ في تلكَ الليلةِ من اللوحِ على قدرِ ما ينزلُ به جبرئيلُ

قرآن درین شب از لوح محفوظ بر مقداریکه فرود می آید بآن جبرائیل ع

عليه السلامُ بإذنِ اللهِ تعالى على النبيِّ صلى الله عليه وسلم في السنةِ كلِّها

باذن الله تعالی بسوی نبی ع درسال

إلى مثلِها من قابلٍ حتى نزلَ القرآنُ كلُّه في ليلةِ القدرِ من

تا مانند آن سال آینده تا فرود آمد همه آن قرآن در شب قدر از

شهرِ رمضانَ إلى سماءِ الدنيا وقالَ ابنُ عباسٍ رض وغيرُه إنا أنزلناهُ

ماه رمضان بسوی آسمان دنیا وگفت ابن عباس رض وغیره مراد از ضمیر انا انزلناه

في ليلةِ القدرِ يعني أنزلنا جبرئيلَ عليه السلامُ بهذه السورةِ

در شب قدر یعنی فرستادیم جبرائیل ع را باین سوره

وجملةَ القرآنِ في ليلةِ القدرِ على الكتبةِ ثم نزلَ بعدَ ذلكَ

وهمه قرآن در شب قدر بر فرشتگان نویسنده پس بعد از آن نازل شد

نجمًا نجمًا على رسولِ اللهِ صلى الله عليه وسلم في ثلاثٍ وعشرينَ سنةً في

پاره پاره بر رسول الله ص در بیست و سه سال در

سائرِ الشهورِ والأيامِ والليالي والأوقاتِ قولُه تعالى في ليلةِ

همه ماهها وروزها وشبها ووقتها فرمود خدا تعالی در شب

القدرِ أي في ليلةٍ عظيمةٍ وقيلَ في ليلةِ الحكمِ وسُمِّيتْ

قدر یعنی در شب بزرگ وگفته شده در شب حکم و نامیده شده است

ليلةَ القدرِ لتعظيمِها ولقدرِها لأنَّ اللهَ تعالى يُقدِّرُ

شب قدر از برای تعظیم آن شب وبرای مرتبه او زیراکه بدرستی خدا تعالی اندازه میکند

فيها ما يكونُ من أمرِ السنةِ إلى مثلِها من العامِ المقبلِ ثم

در آن شب هرچه باشد از کار سال تا مانند آن از سال آینده بعد

قالَ وما أدراكَ ما ليلةُ القدرِ يا محمدُ لولا أنَّ اللهَ أعلمكَ

فرمود وچه چیز دانا کرد ترا که چیست شب قدر ای محمد اگر خدا تعالی نمی دانانید ترا

بعظمتِها فكلُّ ما في القرآنِ وما أدراكَ فقد أعلمَه اللهُ

بس تعظیم کردن او را پس هرچه در قرآن بلفظ وما ادراک مذکور است پس بتحقیق دانانید خدا تعالی

إياهُ وما فيه وما يدريكَ فلم يُدرِه ولم يُطلِعْه عليه

آن پیغمبر را وهرچه در قرآنست وما یدریک است پس نه دانانید [illegible]

كقولِه عزَّ وجلَّ وما يدريكَ لعلَّ الساعةَ تكونُ قريبًا و

چنانچه فرمود خدا تعالی وچه چیز می داناند ترا شاید قیامت باشد نزدیک و

١٥٥

مَا تَبَيَّنَ لَهُ وَقْتُهَا قَوْلُهُ تَعَالَى لَيْلَةُ الْقَدْرِ أَيْ لَيْلَةُ الْعَظَمَةِ

بیان نکرد پیغمبر صلعم را وقت آن فرمود خدای تعالی لیلة القدر یعنی شب بزرگی

وَالْحِكْمَةِ وَقِيلَ هِيَ اللَّيْلَةُ الْمُبَارَكَةُ الَّتِي قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ

و حکمت و گفته شده است آن شب شب مبارک است که فرمود خدای تعالی

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةٍ مُبَارَكَةٍ فِيهَا يُفْرَقُ كُلُّ أَمْرٍ حَكِيمٍ ثُمَّ قَالَ عَزَّ

که بدرستی ما فرو فرستادیم در شب مبارک در آن شب که جدا کرده میشود هر امر را محکم پس فرمود

وَجَلَّ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ يَعْنِي الْعَمَلُ فِيهَا خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ

خدای تعالی شب قدر بهتر است از هزار ماه یعنی عمل در آن شب بهتر است از هزار

شَهْرٍ لَيْسَ فِيهَا لَيْلَةُ قَدْرٍ وَيُقَالُ إِنَّ الصَّحَابَةَ رض لَمْ يَفْرَحُوا بِشَيْءٍ

ماه که نیست در آن شب شب قدر و بدرستی گفته میشود که صحابه رض خوشی نمیشدند بچیزی

كَفَرَحِهِمْ بِقَوْلِهِ تَعَالَى خَيْرٌ مِنْ أَلْفِ شَهْرٍ وَذَلِكَ أَنَّ رَسُولَ اللهِ

مانند خوشحال شدن ایشان بقول خدای تعالی خیر من الف شهر و آن تا بیست که رسول الله

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذَكَرَ يَوْمًا لِأَصْحَابِهِ أَرْبَعَةً مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ بِأَنَّهُمْ

ع یاد کرد روزی برای صحابه خود چهار کس را از بنی اسرائیل بآنکه ایشان

عَبَدُوا اللهَ ثَمَانِينَ سَنَةً لَمْ يَعْصُوهُ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَذَكَرَ أَيُّوبَ

عبادت کردند خدای تعالی هشتاد سال که بیچ بار نافرمانی نکردند خدای تعالی را یک چشم زدن و یاد کرد ایوب را

وَزَكَرِيَّاءَ وَحِزْقِيلَ وَيُوشَعَ بْنَ نُونٍ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ فَتَعَجَّبَ أَصْحَابُ

و زکریا و حزقیل و یوشع بن نون ع پس تعجب کردند اصحاب

رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ ذَلِكَ فَأَتَاهُ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ

رسول الله صلعم از این حدیث پس آمد جبرائیل ع و گفت

لَهُ يَا مُحَمَّدُ عَجِبْتَ أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ مِنْ عِبَادَةِ هَؤُلَاءِ النَّفَرِ ثَمَانِينَ

مرا و را ای محمد تعجب کردی تو و اصحاب تو از عبادت این نفران هشتاد

سَنَةً لَمْ يَعْصُوا اللهَ تَعَالَى فِيهَا طَرْفَةَ عَيْنٍ فَقَدْ أَنْزَلَ اللهُ عَلَيْكَ

سال و بیچ نافرمانی نکردند خدای تعالی را در آن مدت یک چشم زدن پس تحقیق فرستاد خدای تعالی بر تو

خَيْرًا مِنْ ذَلِكَ ثُمَّ قَرَأَ عَلَيْهِ إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ إِلَى آخِرِهَا

بهتر از این پس خواند بر آنحضرت صلعم سوره انا انزلناه الخ

فَقَالَ لَهُ هَذَا أَفْضَلُ مِمَّا عَجِبْتَ أَنْتَ وَأَصْحَابُكَ مِنْهُ فَسُرَّ بِذَلِكَ

و گفت مرا او را این بهتر است از آنچه تعجب کردی تو و اصحاب تو از آن پس خوشحال شد

النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ يَحْيَى بْنُ نَجِيحٍ أَنَّهُ كَانَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ رَجُلٌ لَبِسَ

نبی صلعم و گفت یحیی بن نجیح که بود در بنی اسرائیل مردی پوشید

السِّلَاحَ أَلْفَ شَهْرٍ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ تَعَالَىٰ لَمْ يَضَعْهُ عَنْهُ فَذَكَرَ ذٰلِكَ

سلاح را هزار ماه در راه خدای تعالی و ننهاد آن سلاح را از خود پس یاد کرد این را

رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِأَصْحَابِهِ فَتَعَجَّبُوا مِنْ قَوْلِ ذٰلِكَ فَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّ

رسول الله صلعم مر اصحاب خود را پس تعجب کردند از شنیدن پس نازل کرد خدای تعالی

وَجَلَّ لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ يَعْنِي خَيْرٌ لَكُمْ مِنْ تِلْكَ الْأَلْفِ

این آیت لیلة القدر خیر من الف شهر یعنی بهتر است مر شما را ازین هزار ماه

شَهْرٍ الَّتِي لَبِسَ فِيهَا ذٰلِكَ الرَّجُلُ السِّلَاحَ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَلَمْ يَضَعْهُ

ماهیکه پوشیده در آن این مرد سلاح را در راه خدای تعالی و ننهاد آن سلاح

عَنْهُ وَقِيلَ إِنَّهُ كَانَ اسْمُهُ شَمْعُونَ الْعَابِدَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ وَ

از خود و گفته شده که بدرستی بود نام او شمعون عابد در بنی اسرائیل و

قِيلَ شَمْسُونَ تَنَزَّلُ الْمَلٰئِكَةُ يَعْنِي تَنْزِلُ مِنْ غُرُوبِ الشَّمْسِ إِلَىٰ

گفته شده شمسون نازل میشوند فرشتگان یعنی از غروب آفتاب تا

طُلُوعِ الْفَجْرِ وَالرُّوحُ يَعْنِي جِبْرَئِيلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ الضَّحَّاكُ

طلوع فجر و روح یعنی جبرائیل عم و گفت ضحاک

عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ أَنَّهُ قَالَ الرُّوحُ عَلَىٰ صُورَةِ الْإِنْسَانِ عَظِيمُ الْخَلْقِ وَ

از ابن عباس که گفت روح بر صورت آدمی بزرگ است خلقت او و

هُوَ الَّذِي قَالَ اللّٰهُ تَعَالَىٰ عَزَّ وَجَلَّ وَيَسْئَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ وَهُوَ الْمَلَكُ

آن چیزیست که گفت خدای عز و جل در شان او و می پرسند از تو از روح و آن فرشته است

يَقُومُ مَعَ الْمَلٰئِكَةِ صَفًّا وَحْدَهُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَقَالَ مُقَاتِلٌ هُوَ

که می ایستد با فرشتگان صف تنها در روز قیامت و گفت مقاتل آن

أَشْرَفُ الْمَلٰئِكَةِ عِنْدَ اللّٰهِ تَعَالَىٰ وَقَالَ غَيْرُهُ إِنَّهُ مَلَكٌ وَجْهُهُ عَلَىٰ

بهترین ملایکه است نزد خدای تعالی و گفت غیر او که آن فرشته ست که روی او بر

صُورَةِ الْإِنْسَانِ وَجَسَدُهُ جَسَدُ الْمَلٰئِكَةِ وَهُوَ أَعْظَمُ مَخْلُوقٍ

صورت انسان است و جسم او جسم ملایکه است و آن اعظم مخلوقات است

عِنْدَ الْعَرْشِ يَقُومُ صَفًّا وَيَقُومُ الْمَلٰئِكَةُ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَىٰ يَوْمَ يَقُومُ

نزد عرش که می ایستد صف فرمود خدای تعالی روزیکه می ایستند

الرُّوحُ وَالْمَلٰئِكَةُ صَفًّا فِيهَا يَعْنِي فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ أَيْ

روح که صف و فرشتگان که صف در آن یعنی در شب قدر بامر پروردگار خود

بِأَمْرِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ يَعْنِي بِكُلِّ خَيْرٍ سَلَامٌ هِيَ أَيْ هِيَ سَلَامٌ أَيْ سَالِمَةٌ

یعنی بکل خیر هر نیکی سالم یعنی آن شب سالم است

۵۵۳

حَتّٰى مَطْلَعِ الْفَجْرِ لَا يَحْدُثُ فِيْهَا دَاءٌ وَلَا كَهَانَةٌ مَطْلَعِ الْفَجْرِ

تا دمیدن صبح پیدا نمیشود در وے درد و نہ کہانت مطلع

بِكَسْرِ اللَّامِ يُرِيْدُ الطُّلُوْعَ وَبِالْفَتْحِ يُرِيْدُ الْمَوْضِعَ الَّذِيْ يَطْلُعُ فِيْهِ

بکسر لام مصدر ست بمعنی برآمدن و بالفتح جائیست کہ وے برآید آفتاب در آنجا

وَقِيْلَ سَلَامٌ يَعْنِيْ سَلَامَ الْمَلٰئِكَةِ عَلَى الْمُؤْمِنِيْنَ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ

و گفته شده است مراد از سلام سلام فرشتگانست بر مومنان از اہل زمین

يَقُوْلُوْنَ سَلَامٌ سَلَامٌ حَتّٰى يَطْلُعَ الْفَجْرُ فَصْلٌ وَتُلْتَمَسُ لَيْلَةُ

میگویند فرشتگان ... در دہہ آخر ماہ رمضان و طلب کرده میشود لیله

الْقَدْرِ فِي الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَآكَدُهَا لَيْلَةُ سَبْعٍ وَ

القدر در دہہ آخر ماہ رمضان و قوی تر آنہا شب بست و

عِشْرِيْنَ وَعِنْدَ مَالِكٍ جَمِيْعُ لَيَالِي الْعَشْرِ الْأَخِيْرِ لَيْسَ بَعْضٌ بِآكَدَ

ہفتم ست و نزدیک مالک ہمه شبہاے دہہ اخیره نیست بعضے قوی تر

مِنْ بَعْضٍ وَعِنْدَ الشَّافِعِيِّ آكَدُهَا إِحْدٰى وَعِشْرِيْنَ وَقِيْلَ إِنَّهَا لَيْلَةُ

از بعضے و نزد امام شافعی قوی تر آنہا بست و یکم ست و گفته شده که بدرستی شب

التَّاسِعِ عَشَرَ وَهُوَ مَذْهَبُ عَائِشَةَ رض وَقَالَ أَبُوْ بُرَيْدَةَ الْأَسْلَمِيُّ

بست و نہم ست و آن مذہب عائشه ست رض و گفت ابو بریده اسلمی

هُوَ لَيْلَةُ ثَلٰثٍ وَعِشْرِيْنَ وَقَالَ أَبُوْ ذَرٍّ وَالْحَسَنُ إِنَّهَا لَيْلَةُ خَمْسٍ وَ

آن شب بست و سیوم ست و گفت ابوذر و حسن که آن شب بست و پنجم ست

عِشْرِيْنَ وَرَوٰى بِلَالٌ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهَا لَيْلَةُ أَرْبَعٍ وَعِشْرِيْنَ وَقَالَ

و روایت کرد بلال از نبی ص که آن شب بست و چہارم ست و گفت

ابْنُ عَبَّاسٍ وَأُبَيُّ بْنُ كَعْبٍ أَنَّهَا لَيْلَةُ سَبْعٍ وَعِشْرِيْنَ وَالدَّلِيْلُ عَلٰى أَنَّ

ابن عباس و ابی بن کعب بدرستیکه آن شب بست و ہفتم ست و دلیل بر اینکه

آكَدَهَا لَيْلَةُ سَبْعٍ وَعِشْرِيْنَ وَاللّٰهُ تَعَالٰى أَعْلَمُ مَا رَوٰى حَنْبَلٌ بِإِسْنَادِهِ

قوی ترین آنہا شب بست و ہفتم ست و خدا تعالی الیبار دانا تر ست چیزیست که روایت کرد حنبل باسناد خود

عَنِ ابْنِ عُمَرَ قَالَ كَانُوْا لَا يَزَالُوْنَ يَقُصُّوْنَ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الرُّؤْيَا

از ابن عمر گفت بودند که ہمیشه قصه میکردند بر نبی ص خواب را

مِنَ الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَرٰى رُؤْيَاكُمْ قَدْ تَوَاطَأَتْ أَنَّهَا

از دہہ اخیره پس فرمود ص دانستم خوابہاے شما ہر آینه بے در پے واقع شده

لَيْلَةُ السَّابِعَةِ مِنَ الْعَشْرِ الْأَوَاخِرِ مَنْ كَانَ مُتَحَرِّيًا فَلْيَتَحَرَّهَا لَيْلَةَ

آن شب بست و ہفتم ست از عشره اخیره کسیکه باشد جوینده پس بجوید آن شب

السابعة من العشر الأواخر ويروى أن ابن عباس قال لعمر بن

هفتم از عشره اخیره و روایت کرده میشود که ابن عباس گفت مر عمر بن

الخطاب رضي الله عنه إني نظرت في الأفراد فلم أر فيها أحرى من السبعة

خطاب را بدرستی من نظر کردم در عددهای طاق پس ندیدم در آنها که سزاوار تر باشد از هفت

فذكر بعض ما ذكره في السبعة فقال السموات سبع والأرضون

پس یاد کرد چیزی را که یاد میکند آنرا در هفت پس گفت آسمانها هفت است و زمینها هفت

سبع والليالي سبع والأفلاك سبع والبحور سبع والسعي بين

است و شبها هفت است و آسمانها هفت است و دریاها هفت است و دویدن در میان

الصفا والمروة سبع والطواف بالبيت سبع ورمي الجمار وخلق

صفا و مروه هفت است و طواف در بیت و انداختن سنگریزه هفت است

الإنسان من سبع ورزقه من سبع وشق في وجهه سبع والحواميم

آدمی از هفت است و روزی آدمی از هفت است و پاره کرده شده است در روی آدمی هفت است

سبع والحمد سبع آيات وقراءة القرآن على سبعة أحرف والسبع

هفت است و الحمد هفت آیت است و قراءة قرآن بر هفت حرف است

المثاني والسجود على سبعة أعضاء وأبواب جهنم سبع وأسماؤها

و سجود بر هفت اعضا است و درهای جهنم هفت است و نامهای آن

سبع ودركاتها سبع وأصحاب الكهف سبع وأهلك عاد بالريح

و درجها هفت است و درکهای آن هفت است و اصحاب کهف هفت است و هلاک کرده شد عاد به باد

في سبع ليال ومكث يوسف في السجن سبع سنين والبقرات

در هفت شب و درنگ کرد یوسف ع در زندان هفت سال و گاوان

سبع والسنون المجدبة سبع والسنون المخصبة والصلوات

هفت است و سالهای تنگی هفت است و سالهای فراخی هفت اند و نمازهای

الخمس سبعة عشر ركعة وقال الله عز وجل وسبعة إذا رجعتم

پنجگانه هفده رکعت است و فرمود خدای و هفت روز است وقتیکه باز آئید

وحرم من النساء بالنسب سبع ومن الصهر سبع وجعل رسول

و حرام کرده شده است از زنان از جهت نسب هفت و از جهت زن گرفتن هفت و گردانید رسول

الله صلى الله عليه طهارة الإناء إذا ولغ فيه الكلب سبع مرات إحداهن

الله ع طهارة آوند وقتیکه بلیسد در وی سگ هفت بار یکی از آنها

بالتراب وعدد حروف سورة القدر إلى قوله سلام هي سبع و

به گل و شمار حروف سوره قدر تا سلام هی هفت است و

٥٥٥

عِشْرُونَ حَرْفًا وَمَكَثَ أَيُّوبُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي بَلَائِهِ سَبْعَ

سِنِينَ وَأَيَّامُ الْأَعْجَازِ وَقَالَتْ عَائِشَةُ رض زَوْجَنِي رَسُولُ اللّٰهِ

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَنَا بِنْتُ سَبْعِ سِنِينَ وَأَيَّامُ الْعَجُوزِ يَعْنِي الْحُسُومُ سَبْعٌ

ثَلَاثَةٌ مِنْ شُبَاطٍ وَأَرْبَعَةٌ مِنْ آذَارَ وَقَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

شُهَدَاءُ أُمَّتِي سَبْعَةٌ اَلْقَتِيلُ فِي سَبِيلِ اللّٰهِ وَالْمَطْعُونُ وَالْمَسْلُولُ

وَالْغَرِيقُ وَالْحَرِيقُ وَالْمَبْطُونُ وَالنُّفَسَاءُ مِنَ النِّسَاءِ وَأَقْسَمَ اللّٰهُ

عَزَّ وَجَلَّ بِسَبْعٍ وَالشَّمْسِ وَضُحٰهَا إِلٰى قَوْلِهِ وَنَفْسٍ وَمَا سَوّٰهَا وَ

كَانَ طُولُ مُوسٰى عم سَبْعَةَ أَذْرُعٍ بِذِرَاعِ ذٰلِكَ الْقَرْنِ وَطُولُ

عَصَا مُوسٰى سَبْعَةَ أَذْرُعٍ فَإِذَا ثَبَتَ أَنَّ أَكْثَرَ الْأَشْيَاءِ سَبْعٌ فَقَدْ

نَبَّهَ اللّٰهُ تَعَالٰى عِبَادَهُ عَلٰى أَنَّ لَيْلَةَ الْقَدْرِ اَلسَّابِعُ وَالْعِشْرُونَ

بِقَوْلِهِ تَعَالٰى سَلٰمٌ هِيَ حَتّٰى مَطْلَعِ الْفَجْرِ فَعَلِمْنَا بِذٰلِكَ أَنَّهَا لَيْلَةُ

السَّابِعِ وَالْعِشْرِينَ فَصْلٌ فَهَلْ لَيْلَةُ الْجُمُعَةِ أَفْضَلُ أَمْ لَيْلَةُ

الْقَدْرِ اِخْتَلَفَ أَصْحَابُنَا فِي ذٰلِكَ فَاخْتَارَ الشَّيْخُ أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ بْنُ

بَطَّةَ وَالشَّيْخُ أَبُو الْحَسَنِ الْجَزَرِيُّ وَأَبُو حَفْصٍ عُمَرُ الْبَرْمَكِيُّ رَحِمَهُمُ اللّٰهُ

أَنَّ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ أَفْضَلُ وَاخْتَارَ أَبُو الْحَسَنِ التَّمِيمِيُّ رَحِمَهُ اللّٰهُ

تحقیق

أن الليلة التي أنزل فيه القرآن من ليالي القدر فإنها أفضل
که شبی که فرود آمد درو سے قرآن از شبهاے قدر بدرستی که آن شب بهتر است
من ليلة الجمعة فأما أمثال تلك الليلة من ليالي القدر فليلة
از شب جمعه پس اما چیزیکه باشد مانند آن شب از شبهاے قدر پس شب
الجمعة أفضل وقال أكثر العلماء ليلة القدر أفضل من ليلة
جمعه بهتر است وگفت اکثر علماے لیلة القدر بهتر است از شب
الجمعة وغيرها من الليالي وجه اختيار أصحابنا ما روى القاضي
جمعه وغیره از شبهاے وجه اختیار اصحاب ما آنست که روایت کرد قاضی
الإمام أبو يعلى رحمة الله عليه بإسناده عن ابن عباس أنه قال قال
امام ابو یعلی باسناد خود از ابن عباس رضه که گفت فرمود
رسول الله صلى الله عليه يغفر الله تعالى ليلة الجمعة لأهل الإسلام
رسول الله صلعم مے آمرزد خدای تعالی شب جمعه مر اهل اسلام را
أجمعين وهذه فضيلة لم ينقل عنه عليه السلام لغيرها من
همه واین فضیلتی است که نقل کرده نشده است از آنحضرت صلعم مر غیر آن شب جمعه را از
الليالي وقد روي عنه صلى الله عليه أنه قال أكثروا علي من الصلوة في الليلة
شبها و روایت کرده شده است از آنحضرت صلعم که فرمود بسیار گوئید بر من از درود در شب
الغراء واليوم الأزهر ليلة الجمعة ويومها والغرة من الشيء خياره
روشن برگزیده و روز روشن وآن شب و روز او ست و برگزیده از چیز بهتر آنست
ولأن ليلة الجمعة تابعة ليومها وقد جاء في فضل يومها ما لم
واز جهت آنکه مر شب جمعه تابع است مر روز خود را وتحقیق آمده است در فضیلت روز آن شب چیزیکه
يجئ في فضل يوم ليلة القدر من ذلك ما روى أنس رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه
نیامده است در فضیلت روز شب قدر از آنجمله چیزیست که روایت کرد انس رضه از نبی صلعم
أنه قال ما طلعت الشمس على يوم أعظم عند الله من يوم الجمعة و
بدرستی فرمود صلعم طلوع نکرده آفتاب بر هیچ روزی بزرگ تر از نزدیک خدا تعالی از روز جمعه و
لا أحب إليه منه وروى أبو هريرة عن النبي صلى الله عليه أنه قال لا
نیست دوست تر روزے از آن نزدیک خدا تعالی و روایت کرد ابو هریره رضه از نبی صلعم که فرمود
تطلع الشمس ولا تغرب على يوم أفضل من يوم الجمعة وما من
طلوع نمیکند آفتاب و غروب نمیکند بر هیچ روزے بهتر از روز جمعه و نیست هیچ
دابة إلا وهي تفزع ليوم الجمعة إلا هذين الثقلين من الجن
جنبنده مگر آن فزع میکند براے روز جمعه مگر این دو فرقه از جن و آدمے

والانس وقد روى ابو هريرة رض ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله عز و

و آدمی و روایت کرد ابو هریره رض که نبی ص فرمود که خدای تعالی

جل يبعث الايام يوم القيمة على هيئتها ويبعث الجمعة وهي

می برانگیزد روزها را روز قیامت بر شکل خودها و می برانگیزد روز جمعه را و حال آنکه آن

زهراء منيرة واهلها يحفون بها كالعروس تهدى الى كريمها

روشن و درخشنده است و اهل جمعه گرد میگیرند او را همچو عروسی که پیش آورده میشود بشوهر خود

تضيء لهم ويمشون في ضوءها والوانهم كالثلج وريحهم كالمسك

روشن میشود برای ایشان و میروند ایشان در روشنائی او و رنگهای ایشان همچو برف سفید و بوی ایشان

يخوضون في جبال الكافور وينظر اليهم اهل الموقف الثقلان

فرو میروند در کوههای کافور و می بینند بسوی ایشان اهل عرصات جن و آدمی

ما يطرفون تعجبا حتى يدخلون الجنة فان قيل فما جوابكم

چشم نمی زنند بر هم از روی تعجب تا آنکه در آیند در بهشت پس اگر گفته شود چیست جواب شما

من قوله عز وجل ليلة القدر خير من الف شهر قيل المراد بها

از قول خدای تعالی لیلة القدر خیر من الف شهر گفته شد مراد بآن

خير من الف شهر ليس فيها ليلة الجمعة كما ان تقديرها عندهم

بهتر است از هزار ماه که نیست در آن ماه شب جمعه چنانچه بدرستی تقدیر این آیت نزد ایشان

خير من الف شهر ليس فيها ليلة القدر وايضا ان ليلة الجمعة

این است که بهتر است از هزار ماه که نیست در وی شب قدر و نیز بدرستی شب جمعه

باقية في الجنة لان في يومها تقع الزيارة الى الله سبحانه وتعالى

باقیست در بهشت زیرا که بدرستی در روز آن واقع میشود زیارت سوی خدای تعالی

وهي معلومة في الدنيا بعينها على القطع وليلة القدر مظنون

و آن معلوم است در دنیا بتعیین آن بر طریق قطع و یقین و شب قدر بطریق ظن دانسته شده است

عينها وجه اختيار التميمي وغيره من العلماء ان ليلة القدر

بعین آن وجه اختیار تمیمی و غیره از علمای آنکه بدرستی شب قدر

افضل لقوله تعالى خير من الف شهر والف شهر ثلث وثمانون

بهتر است از شب جمعه از جهت فرموده خدای تعالی آیة مذکور و هزار ماه هشتاد و سه سال است

سنة واربعة اشهر وقيل انه عرض على النبي صلى الله عليه وسلم اعمار امته

و چهار ماه و گفته شد که بدرستی پیش آورده میشود بر نبی ص عمرهای امت او

فاستقلها فاعطي ليلة القدر وعن مالك بن انس رحمة الله عليه

پس کم شمرد آنرا و داده شد او را شب قدر در عوض درازی عمر و روایت کرد مالک بن انس رح

۵۵۸

أنه قال سمعت ممن أثق به يقول إن رسول الله صلى الله عليه وسلم رأى

بدرستی او گفت شنیدم از کسیکه استواری دارم باو که میگفت رسول خدا ﷺ دید

أعمار الناس قبله أو ما شاء الله تعالى من ذلك فكأنه تصاغر

عمرهای مردم را پیش از خود را یا آنچه خواسته بود خدا ایشه از آن پس چنانست که کم پنداشت ﷺ

أعمار أمته بأن لا يبلغوا من العمل مثل الذي بلغ غيرهم في

عمرهای امت خود را باینکه نمیرسند از عمل مانند آنچه رسیدند غیر ایشان در

طول العمر فأعطاه الله تعالى ليلة القدر خير من ألف شهر

درازی عمر پس داد او را خدا ایشه شب قدر بهتر از هزار ماه

وقال مالك بن أنس بلغني أن سعيد بن المسيب قال من حضر صلوة

و گفت مالک بن انس رض رسید مرا که سعید بن مسیب گفت کسیکه حاضر شد نماز

العشاء ليلة القدر أصاب منها حظا عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال

خفتن را در شب قدر رسید از آن بهره را روایت کرده شده است از نبی ﷺ که گفت

من صلى العشاء والمغرب في جماعة فقد أخذ بحظه من ليلة

کسیکه گذارد نماز خفتن و نماز مغرب را در جماعت پس تحقیق گرفت آنکس بهره خود را از شب

القدر ومن قرأها يعني سورة القدر فكأنما قرأ ربع القرآن

قدر و کسیکه خواند سوره قدر را پس چنانستی که خواند چهارم حصه قرآن را

ويستحب أن يقرأ في العشاء الأخيرة من شهر رمضان فصل

و مستحب است که خواند در عشاء اخیره از ماه رمضان

فإن قال قائل لم لم يطلع الله عباده على ليلة القدر يقينا

پس اگر گفت گوینده چرا اطلاع نداد خدا ایشه بندگان خود را بر شب قدر از روی یقین

وقطعا كما أطلعهم على ليلة الجمعة وبينها لهم قيل له لئلا

و قطع چنانچه خبر کرد ایشانرا بر شب جمعه و بیان کرد ایشانرا گفته شود مر آن

يتكلموا على عملهم فيها فيقولوا قد عملنا في ليلة خير من ألف

تکیه نکنند بر عمل خود در آن شب پس تحقیق بگویند ایشان عمل کرده ایم ما در شبی که بهتر است از

شهر فقد غفر الله لنا وحصل لنا عنده درجات وجنات

ماه پس هر آینه بخشید خدا ایشه ما را و حاصل شد ما را نزد او درجات و بهشت ها

فلا يعملوا عملا واطمئنوا فيغلب عليهم الرجاء فيهلكوا وهذا

پس عمل نکنند هیچ عمل را و آرام گیرند و پس غالب میشود بر ایشان امید بر فنای مدت عمرهای وا

كما لم يطلعهم على فناء آجالهم لئلا يقول من كان في عمره

چنانست که خبر دار نکرد ایشانرا بر فنای مدت عمرهای ایشان تا نگوید کسیکه باشد در عمر او

٥٥٩

هكذا وقع في المنتخب ١٢

طول أتبع الشهوات واللذات والتنعم في الدنيا فإذا قارب

ودراز به پیروی میکنند شهوات ولذات را ونعمت رانی در دنیا پس هرگاه نزدیک شد

فناء أجلي تبت واشتغلت بعبادة ربي وأموت تائبا

نهایت عمر من توبه کنم ومشغول میشوم به بندگی پروردگار خود ومیخواهم مرد درحالیکه توبه کننده ام

مصلحا فغيب الله تعالى منهم آجالهم ليكونوا أبدا على وجل

نیکوکارم پس پنهان داشت خدا تعالی از ایشان عمرهای ایشان تا باشند همیشه بر ترس

وحذر من الموت فيحسنوا العمل ويداوموا على التوبة وإصلاح

وبیم از موت پس نیکو میکنند عمل وهمیشه باشند بر توبه ودرستی

العمل فيأتيهم الموت وهم على خير حال فتحصل لهم الأقسام من

عمل پس در آید ایشان را موت ودر احوال که ایشان بر نیک حال باشند پس برسد ایشان را اقسام از

اللذات والشهوات في الدنيا وينجون من عذاب الله في الآخرة

لذت ها وآرزوها ودر دنیا ونجات یابند از عذاب خدا تعالی در آخرت

برحمة الله تعالى وقيل إن الله تعالى أخفى خمسة أشياء في خمسة

برحمت خدا تعالی وگفته شد که خدا تعالی پوشیده کرد پنج چیز را در پنج چیز

الأول أخفى رضاء الله في الطاعات والثاني أخفى غضبه في

اول پوشیده کرد رضای خود را در طاعت دوم پوشیده کرد غضب خود را در

المعاصي والثالث أخفى صلوة الوسطى بين الصلوة والرابع أخفى

گناهان سیوم پوشیده کرد صلوة وسطی در میان نماز چهارم پوشیده کرد

وليه في خلقه والخامس أخفى ليلة القدر في شهر رمضان

دوست خود را در خلق خود وپنجم پوشیده کرد شب قدر را در ماه رمضان

فصل وإن الله عز وجل أعطى المصطفى صلى الله عليه وسلم خمس ليال

وهر آینه خدا تعالی جل وعلا داد مصطفی را صلعم پنج شب

الأول ليلة المعجزة والقدرة وهي انشقاق القمر قوله تعالى

اول شب معجزه وقدرت وآن شب پاره کردن ماه است قول تعالی

اقتربت الساعة وانشق القمر وكان انفلاق البحر لموسى عليه السلام

نزدیک رسید ساعت وپاره شد ماه وبود پاره شدن دریا موسی را عم

وهو بضرب العصا والانشقاق لمحمد صلى الله عليه وسلم بإشارة إصبع

وآن بضرب عصا بود وپاره شدن ماه از برای آنحضرت صلعم باشاره انگشت

المصطفى فهو أعظم في المعجزات والإعجاز والقدرة والثانية

پس آن شق القمر بزرگترین معجزات است در اعجاز وقدرت دوم

۵۶۰

ليلة الاجابة والدعوة قوله تعالى واذ صرفنا اليك نفرا

من الجن يستمعون القرآن والثالثة ليلة الحكم والقضية

قوله تعالى انا انزلناه في ليلة مباركة انا كنا منذرين فيها

يفرق كل امر حكيم والرابعة ليلة الدنو والقربة هي ليلة

المعراج قوله تعالى سبحان الذي اسرى بعبده ليلا من

المسجد الحرام الى المسجد الاقصا الاية واما الخامسة فليلة

السلام والتحية قوله انا انزلناه في ليلة القدر الى قوله

تنزل الملئكة والروح فيها يعني ليلة القدر وروي عن ابن

عباس رض عنه انه قال اذا كان ليلة القدر يامر الله سبحانه

وتعالى جبرئيل عليه السلام ان ينزل الى الارض ومعه سكان

سدرة المنتهى وهم سبعون الف ملك ومعهم الوية من نور

فاذا هبطوا الى الارض ركز جبرئيل عليه السلام لواءه والملئكة

الويتهم في اربع مواطن عند الكعبة وعند قبر النبي صلى الله عليه وسلم

وعند مسجد بيت المقدس وعند مسجد طور سيناء ثم يقول

جبرئيل عليه السلام للملئكة تفرقوا فيتفرقون فلا يبقى دار

ولا حجرة ولا بيت ولا سفينة فيها مؤمن او مؤمنة الا دخلت

ونه حجره ونه خانه ونه کشتی که در آنها مرد مومن هست یا زن مومنه مگر که در آیند

الملائكة فيها الا بيت فيه كلب او خنزير او خمر او جنب من

فرشتگان در وی مگر خانه که در آن سگ یا خنزیر یا شراب یا جنب از

حرام او صورة فيسبحون ويقدسون ويهللون ويستغفرون

حرام یا صورت پس تسبیح میگویند و پاکی یاد میکنند و تهلیل میگویند و استغفار میخواهند

لامة محمد صلى الله عليه وسلم حتى اذا كان وقت الفجر يصعدون الى السماء

مر امت محمد را صلعم تا آنکه که باشد وقت فجر بالا میروند بسوے آسمان

فيستقبلهم سكان سماء الدنيا فيقولون لهم من اين اقبلتم

پس استقبال میکنند ایشان را ساکنان آسمان دنیا پس میگویند مر ایشان را از کجا می آیید

فيقولون سكان سماء الدنيا ما فعل الله بهم وبحوائجهم فيقول

پس میگویند ساکنان آسمان دنیا چه کرد خدای تعالی با ایشان و بحاجت های ایشان

جبرئيل عليه السلام ان الله غفر لصالحيهم وشفعهم في

جبرائیل عم که خدای تعالی بخشید مر نیکوکاران ایشان را و قبول شفاعت ایشان کرد در

طالحيهم فترفع ملائكة سماء الدنيا اصواتهم بالتسبيح والتقديس

بدکاران ایشان پس بر میدارند فرشتگان آسمان دنیا آوازهاے خود را بتسبیح و تقدیس

والثناء على رب العلمين شكرا لما اعطاه الله هذه الامة من

و ثنا بر رب العالمین براے جهت شکر آنچیز که داد خدای تعالی این امت را از

المغفرة والرضوان ثم تشيعهم ملائكة سماء الدنيا الى سماء

مغفرت و رضوان پس مشایعت میکنند فرشتگان آسمان دنیا بسوے آسمان

الثانية ثم كذلك سماء بعد سماء الى السابعة ثم يقول جبرئيل

دوم پس همچنین آسمان بعد آسمان تا هفتم پس میگوید جبرائیل

يا سكان السموات ارجعوا فترجع ملائكة كل سماء الى مواضعهم

ای ساکنان آسمان باز گردید پس باز میگردند فرشتگان هر آسمان بسوی جایهای خود

ويرجع سكان سدرة المنتهى الى السدرة فيقول سكان السدرة

و باز میگردند ساکنان سدرة المنتهی بسوے سدره پس میگویند ساکنان سدره

اين كنتم فيجيبون مثل ما اجابوا اهل السماء الدنيا فترفع

کجا بودید پس جواب میدهند چنانکه جواب دادند اهل آسمان دنیا پس بلند میکنند

سكان السدرة اصواتهم بالتسبيح والتقديس فتسمع جنة

ساکنان سدره آوازهاے خود را بتسبیح و تقدیس پس میشنود بهشت

المأوى ثم جنة النعيم ثم جنة عدن ثم الفردوس وليسمع

و بستر جنت نعیم بستر جنت عدن بستر فردوس و می‌شنود

عرش الرحمن فيرتفع العرش صوته بالتسبيح والتهليل والثناء

عرش بلند می‌کند عرش آواز خود را به تسبیح و تهلیل و ثنا

على رب العالمين شكرا لما أعطى هذه الأمة فيقول الله عز وجل

بر پروردگار عالمیان از جهت شکر آنچه داده است این امت را پس می‌گوید خدای عز و جل

وهو أعلم يا عرشي لم رفعت صوتك فيقول إلهي بلغني أنك

و حال آنکه او داناتر است ای عرش من چرا بلند کردی آواز خود را پس می‌گوید پروردگارا رسید مرا

قد غفرت البارحة لصالحي أمة محمد صلى الله عليه وسلم وشفعت صالحيها

بخشیدی دوش مر نیکوکاران امت محمد را و شفاعت قبول کردی مر نیکوکاران را

في طالحيها فيقول الله تعالى صدقت يا عرشي ولأمة محمد صلى الله عليه

در بدکاران ایشان پس می‌گوید خدای تعالی راست گفتی ای عرش من و مر امت محمد را

عندي من الكرامة ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر

نزد من ست از کرامتها آنقدر که ندید هیچ چشم و نشنید هیچ گوش و نه گذشت

على قلب بشر وقيل إن جبرئيل عليه السلام إذا نزل من السماء

بر دل آدمی و گفته شد که جبرائیل هرگاه که فرود می‌آید از آسمان

ليلة القدر لا يدع أحدا من الناس إلا سلم عليه وصافحه

شب قدر نمی‌گذارد هیچ کدام را از مردم مگر سلام می‌کند بر وی و دست می‌دهد

وعلامة ذلك اقشعرار جلده وترقق قلبه وتدمع عينه

و علامت این [illegible] بر تن برخاستن ست و نرم شدن دل و اشک فرو ریختن

ولهذا روي أن النبي صلى الله عليه وسلم كان مهموما لأجل أمته فقال الله

و از جهت روایت کرده شده است که [illegible] بود غمناک به سبب امت خود پس گفت خدای

تعالى يا محمد لا تغتم فإني لا أخرج أمتك من الدنيا حتى أعطيهم

ای محمد غمناک مشو که من هرآینه بیرون نکنم امت ترا از دنیا تا آنکه دهم ایشان را

درجات الأنبياء وذلك أن الأنبياء عليهم الصلوة والسلام

درجهای پیغمبران و آن امت که انبیا

تنزل عليهم الملائكة بالروح والرسالة والوحي والكرامة ولذلك

فرود می‌آید بر ایشان فرشته‌ها با روح و رسالت و وحی و کرامت

أنزل الملائكة على أمتك في ليلة القدر بالتسليم والرحمة

فرود آرم فرشتگان را بر امت تو در شب قدر به سلام و رحمت

مِنِّي فَصْلٌ وَالْأَمَارَةُ فِي أَنَّهَا لَيْلَةُ الْقَدْرِ أَنْ تَكُونَ لَيْلَةً

از خود . نشان آنکه به رستی آن شب شب قدرست آنکه می باشد شب

طَلْقَةً سَمْحَةً لَا حَارَّةً وَلَا بَارِدَةً وَقِيلَ لَا يُسْمَعُ فِيهَا نُبَاحُ

طلب یعنی درد هیچ موذی نباشد از سرد نه گرمی و گفته شده است شنیده نمیشود در آن شب آواز

الْكَلْبِ وَتَطْلُعُ الشَّمْسُ صَبِيحَتَهَا لَيْسَ لَهَا شُعَاعٌ كَالطَّسْتِ وَ

سگ و می برآید آفتاب در صبح آن شب نیست مر او را روشنائی چون طشت و

تَكْشِفُ عَجَائِبَهَا لِأَرْبَابِ الْقُلُوبِ وَأُولِي الْوِلَايَةِ وَأَهْلِ الطَّاعَةِ

ظاهر کرده میشود عجائب آن شب مر اهل آن دل را و ولایت و اهل طاعت را

لِمَنْ يَشَاءُ اللهُ تَعَالَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ عِبَادِهِ عَلَى قَدْرِ أَحْوَالِهِمْ

هر کسی را که میخواهد خدا تعالی از مومنان از بندگان خود بر قدر احوال ایشان

وَأَقْسَامِهِمْ وَمَنَازِلِهِمْ فِي الْقُرْبِ مِنَ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَصْلٌ

و اقسام ایشان و منازل ایشان در قرب خدا تعالی

وَصَلٰوةُ التَّرَاوِيحِ سُنَّةُ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلَّاهَا لَيْلَةً وَقِيلَ

و نماز تراویح سنت نبی ست ص گذارد آنرا رسول ص در یک شب و گفته میشود

لَيْلَتَيْنِ وَقِيلَ ثَلَاثًا ثُمَّ انْتَظَرُوهُ وَلَمْ يَخْرُجْ وَقَالَ لَوْ خَرَجْتُ

دو شب و گفته میشود سه شب بعد از آن منتظر شدند اصحاب پیغمبر را و نه برآمد و گفت اگر من برآمدمی

لَفُرِضَتْ عَلَيْكُمْ ثُمَّ إِنَّهَا اسْتُدِيمَتْ فِي أَيَّامِ عُمَرَ رض فَلِذٰلِكَ

هر آینه فرض میشد بر شما پس همیشه کرده شد در ایام عمر رض پس ازین جهت

أُضِيفَتْ إِلَيْهِ لِأَنَّهُ ابْتَدَأَهَا وَالْحَدِيثُ الْمَرْوِيُّ فِي ذٰلِكَ عَنْ

اضافت کرده میشود بسوی او زیرا که ابتدا کرد آنرا و حدیث مروی در این باب است از

عَائِشَةَ رض أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ فِي جَوْفِ اللَّيْلِ فِي

عائشه رض ام المومنین که نبی ص برآمد در میان شب در

شَهْرِ رَمَضَانَ فَصَلَّى فِي الْمَسْجِدِ وَصَلَّى النَّاسُ بِصَلَاتِهِ فَلَمَّا كَانَ

ماه رمضان پس نماز گزارد در مسجد و نماز گزاردند مردمان بنماز او پس هرگاه

اللَّيْلَةُ الثَّانِيَةُ كَثُرَ النَّاسُ حَتَّى عَجَزَ الْمَسْجِدُ عَنْ أَهْلِهِ فَلَمْ يَخْرُجْ

آمد شب دوم زیاده شد مردم تا آنکه عاجز شد مسجد از اهل خود پس نه برآمد

إِلَيْهِمْ حَتَّى خَرَجَ لِصَلٰوةِ الْفَجْرِ فَلَمَّا صَلَّى الْفَجْرَ أَقْبَلَ عَلَى النَّاسِ وَ

بسوی ایشان تا آنکه برآمد برای نماز فجر پس هرگاه گزارد نماز فجر پیش آمد بر مردم و

قَالَ لَهُمْ إِنَّهُ لَمْ يَخْفَ عَلَيَّ شَأْنُكُمُ اللَّيْلَةَ وَلٰكِنْ خَشِيتُ أَنْ

گفت مر ایشان را پوشیده نبود بر من شان شما امشب ولیکن مترسیدم از آنکه

تفرض عليكم صلوة الليل فتعجزوا عن ذلك قالت وكان

فرض شود بر شما نماز شب پس عاجز شوید از این وگفت عائشه وبود

يرغبهم في احياء حديث رمضان من غير ان يأمرهم

که رغبت میکرد ایشانرا در زنده داشتن رمضان از غیر آنکه امر کند ایشانرا

بعزيمة فتوفي رسول الله صلى الله عليه والامر على ذلك في ايام خلافة

بقصد وجزم پس میرانده شد رسول الله ص وکار بر آن بود در روزهای خلافت

ابي بكر الصديق رض وصدرا من خلافة عمر رض وروي عن علي

ابوبکر صدیق رض ودر اول خلافت عمر رض ودر روایت کرده شده

انه قال انما اخذ عمر بن الخطاب رض هذه التراويح من حديث

که گفت جز این نیست که گرفت عمر بن خطاب رض این تراویح را از حدیث

سمعه مني قالوا وما هو يا امير المؤمنين قال سمعت رسول

که شنید آن حدیث را از من گفتند صحابه چیست آن حدیث یا امیر المؤمنین گفت شنیدم رسول

الله صلى الله عليه يقول ان لله تعالى حول العرش موضعا يسمى حظيرة

الله صلعم که میگفت بدرستی خدایتعالی را در گرد عرش جائیست که نامیده میشود حظیره

القدس وهي من النور فيها ملائكة لا يحصي عددهم الا الله

القدس وآن از نور است درآن فرشتها اند که درگرفته نمیشود شمار ایشانرا مگر خدای

عز وجل يعبدون الله تعالى عبادة لا يفترون ساعة

عبادة میکنند خدایتعالی را عبادت کردنی که فرو گذاشته نمیشوند ساعتی

فاذا كان ليالي شهر رمضان استأذنوا ربهم ان ينزلوا الى

پس هرگاه که باشد شبهای رمضان اذن میخواهند از پروردگار خود که فرود آیند بسوی

الارض فيصلون مع بني آدم فكل من مسهم من امة محمد

زمین پس نماز میگذارند با بنی آدم پس هر کسیکه مس میکند ایشانرا از امت محمد

صلى الله عليه او مسوه سعد سعادة لا يشقى بعدها ابدا فقال عمر

ص یا مس میکنند او را نیکبخت شد نیکبختی شدنی که بدبخت نمیشود بعد از آن هرگز پس گفت

اذا ذاك فنحن احق بهذا فجمع للتراويح وسنها وروي عن علي

وقتیکه چنین است پس ما سزاوارتریم باین پس جمع شدند برای تراویح وسنت کرد او را وروایت

ابن ابي طالب رض انه اذا خرج في اول ليلة من شهر رمضان فسمع

از علی بن ابی طالب رض که بدرستی او بیرون آمد در اول شب از ماه رمضان پس شنید

القرآن في المساجد فقال نور الله قبر عمر كما نور مساجد الله

قرآن را در مسجدها پس گفت روشن گرداند خدایتعالی گور عمر را چنانچه روشن کرد مساجد خدا را

بالقرآن وكذلك يروى عن عثمان بن عفان رض وفي لفظ

بقرآن وهمچنین روایت کرده شده است از عثمان رض ودر لفظ

آخر ان عليا رض اجتاز بالمساجد وهي تزهر بالقناديل والناس

آخر همچنین است که علی رض بگذشت مسجدها وآن مسجدها روشن بود بقندیلها ومردم

يصلون التراويح فقال نور الله عز وجل على عمر قبره كما نور

میگزاردند نماز تراویح را پس گفت روشن کرد خدا قبر عمر را چنانچه روشن کرد

مساجدنا وروي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من علق في بيت من بيوت

مسجدهای ما را روایت است از پیغمبر که فرمود کسیکه آویخت در خانه از خانهای

الله قنديلا لم تزل الملئكة تستغفر له وتصلي عليه وهم

خدا قندیل را همیشه فرشتگان آمرزش میخواهند مر او را ودرود می فرستند برو وایشان

سبعون الف ملك حتى يطفئ ذلك القنديل وعن ابي ذر الغفاري

هفتاد هزار فرشتگان اند تا آنکه بمیرد آن قندیل وروایت کرده شده است از ابی ذر

رض انه قال صلينا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم فلما كانت الليلة الثالثة

رض که گفت نماز گزاردیم ما با رسول الله صلعم پس هرگاه که آمد شب

والعشرون قام فصلى بنا حتى مضى ثلث الليل ثم لما كانت الليلة

بست وسوم ایستاد پس نماز گزارد با ما تا گذشته سیوم حصه از شب پس هرگاه که آمد شب

الرابعة والعشرون لم يخرج الينا فلما كانت الليلة الخامسة

بست وچهارم برون نیامد بسوی ما پس هرگاه که آمد شب بست وپنجم

والعشرين خرج وصلى بنا حتى مضى شطر الليل فقلنا له لو نفلتنا

برآمد ونماز گزارد با ما تا آنکه گذشت حصه از شب پس گفتیم مر او را اگر نفل گزاردی

ليلتنا هذه لكان حسنا فقال صلى الله عليه وسلم انه من قام مع الامام حتى

دراین شب مرا اینه باشد بهتر پس فرمود هرکه ایستاد با امام تا وقتیکه

ينصرف كتب له قيام ليلة ولم يصل بنا في الليلة السادسة و

بگردید نوشته میشود مراورا قیام یک شب ونگزارد با ما در شب بست وششم

العشرين فلما كانت الليلة السابعة والعشرون قام بنا وجمع

پس هرگاه که آمد شب بست وهفتم ایستاد با ما وجمع کرد

اهله وصلى بنا حتى خشينا ان يفوتنا الفلاح قيل وما الفلاح

اهل خود را ونماز گزارد با ما تا آنکه ترسیدیم که فوت شود ما را فلاح گفته شد چیست فلاح

قال السحور فصل ويستحب لها الجماعة والجهر بالقراءة

گفت طعام سحر ومستحب است مر این تراویح را جماعت وبلند خواندن قرآن

لأن النبي صلى الله عليه وسلم صلاها كذلك في تلك الليالي ويكون ابتداؤها

زيرا كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم گزارد تراويح را همچنين درين شبها و باشد ابتداى اين تراويح

في الليلة التي يبقى صاحبها غرة رمضان لأنها ليلة من شهر

در شب آن شبى است كه ... غره رمضان را زيرا كه آن شب شبى است از ماه

رمضان ولأن النبي صلى الله عليه وسلم كذلك صلاها ويكون فعلها بعد

رمضان و ازين جهت كه پيغمبر همچنين گذارد تراويح را و باشد كردن او بعد

صلوة الفرض وبعد ركعتين سنة لأن النبي صلى الله عليه وسلم هكذا صلاها

نماز فرض عشا و بعد دو ركعت سنت زيرا كه پيغمبر صلى الله عليه وسلم همچنين گزارد

وهي عشرون ركعة يجلس عقب كل ركعتين ويسلم فهي خمس

و اين بيست ركعت است مى نشيند پس هر دو ركعت و سلام دهد پس اين پنج

ترويحات كل أربعة منها ترويحة وينوي في كل ركعتين أصلي

ترويح است هر چهار از ايشان ترويحه است و نيت كند و در هر دو ركعت ميگذارم

ركعتي التراويح المسنونة إذا كان فردا أو إذا كان إماما أو

دو ركعت تراويح را كه سنت كرده شده است هرگاه كه باشد تنها يا اگر باشد امام يا

مأموما ويستحب أن يقرأ في الركعة الأولى منها في أول ليلة

مقتدى و مستحب است كه بخواند در ركعت اول از آن در شب اول

من شهر رمضان الفاتحة وسورة العلق وهي اقرأ باسم ربك

از ماه رمضان سوره فاتحه و سوره علق و آن اقرأ باسم ربك است

الذي خلق لأنها أول سورة نزلت من القرآن عند إمامنا أحمد

زيرا كه آن اول سوره است كه فرود آمد از قرآن نزديك امام ما احمد

بن محمد بن حنبل رحمة الله عليه وكذلك عند جميع الأئمة رضوان

بن محمد بن حنبل رحمة الله عليه و همچنين است نزديك همه امامان رضوان

الله عليهم ثم يسجد في آخرها ثم ينهض فيبدأ بسورة البقرة

الله عليهم پس سجده كند در آخر اين سوره پس برخيزد و شروع كند سوره بقره را

ويستحب له قراءة الختمة كاملة ليسمع الناس جميع القرآن

و مستحب است مر آن امام را خواندن ختم قرآن تمام تا بشنوند مردم جميع قرآن را

فيقفوا على ما فيه من الأوامر والنواهي والمواعظ والزواجر ولا

پس واقف ميشوند بر آنچه در قرآنست از امرها و نهى ها و نصيحتها و زجرها و

يستحب الزيادة على ختمة واحدة لئلا يشق ذلك على المأمومين

مستحب ست زياده كردن بر يك ختم تا آنكه دشوار شود اين بر مقتديان

٥٦٧

ختم القرآن

فيضجروا ويلحقهم السآمة ويكرهوا الجماعة ويثقلوا بها
پس تنگ شوند پس لاحق شود ایشان را ملال و کراهت کنند جماعت را و گران شود بجماعت

فيفوتهم أجر عظيم وثواب جزيل فيكون ذلك بسبب الإمام
پس فوت شود ایشان را اجر عظیم و ثواب بزرگ پس باشد اینهمه بسبب امام

فيعظم إثمه فيكون من الآثمين وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم في مثل
پس بزرگ شود گناه او پس باشد از گناه‌کاران و تحقیق فرمود نبی ص در مانند

ذلك لمعاذ أفتان أنت يا معاذ وذلك لما صلى بقوم وطول
این کار مر معاذ را آیا فتنه و بلا پیدا کننده ای معاذ و این فرمود وقتیکه نماز گذارد معاذ

في القراءة وقطع أحدهم الصلوة وانفرد ثم شكى ذلك إلى النبي صلى الله عليه
در قرائت و برید یکی از ایشان نماز را و تنها گزارد پس شکایت کرد این کار را بسوی نبی ص

ويستحب تأخير الوتر إلى آخر صلوة التراويح ويقرأ في الركعة
و مستحب است درنگ کردن وتر تا آخر نماز تراویح و بخواند در رکعت

الأولى سبح اسم ربك الأعلى الذي وفي الثاني سورة الكافرون
اول سوره اعلی و در دوم سوره کافرون

وفي الثالثة سورة الإخلاص لأن النبي صلى الله عليه وسلم كذلك كان يصلي
و در سوم سوره اخلاص زیرا که نبی ص همچنین بود که میگزارد

ويكره التنفل بين كل ترويحتين ويكره أن يصلي التراويح في
و مکروه است نفل گزاردن در میان هر دو ترویحه و مکروه است که بگذارد ترویحه را در

المسجدين وكذلك صلوة النوافل في جماعة بعد التراويح في أحد
دو مسجد و همچنین نماز نفلها در جماعت بعد تراویح در یکی

الروايتين لأنه هو التعقب وذلك مكروه عند الإمام أحمد
از دو روایت زیرا که آن تعقیب است و این مکروه است نزد امام احمد حنبل

رحمة الله تعالى روي عن أنس بن مالك رض أنه كره ها بل ينام
روایت کرده شده است از انس بن مالک رض که بدرستی آن مکروه

نومة خفيفة ثم يقوم يأتي بما شاء من النوافل والتهجد
خواب اندکی پس برخیزد و بجای آورد هر چه خواهد است از نفلها و تهجد

ثم يرجع إلى منامه وهي ناشئة الليل التي أثنى الله عليها
پس رجوع کند بسوی خوابگاه خود و آن برخاستن شب است که ثنا خواند خدای تعالی بر او

وذكرها وقال إن ناشئة الليل هي أشد وطأ وأقوم قيلا
و ذکر کرد او را و گفت که برخاستن شب است آن سخت تر است از روی موافقت دل و درست

الثانية أن ذلك جائز غير مكروه لكنه يؤخره لما روي عن عمر

دوم آنست كه آن نماز نفل بجماعت بعد تراويح جائزست نيست مكروه ليكن تاخير ميكند اورا از جهت خبر كروه از

أنه قال تدعون فضل الليل آخره الساعة التي تنامون أحب

بدرستي او گفت ميگذاريد فضل شب آخر او را ساعتي كه خواب ميكنيد شما دوست تر است

إلي من الساعة التي تقومون فضل آخر ليحثهم بما يتعلق

بسوي من از ساعتي كه برميخيزيد فضل ديگر تحريص ميشود ايشان را بدان چيز كه وابسته است

بليلة القدر وجميع شهر رمضان قوله عز وجل تنزل الملائكة

بشب قدر و همه ماه رمضان فرمود خداي فرود مي آيند فرشتگان

والروح فيها فإذا نزلت الملائكة والروح الذي هو جبرئيل عليه

و جبرائيل در شب قدر پس چون فرود آيند فرشتگان و روح كه او جبرائيل است

السلام ومعه سبعون ألف ملك وهو أمير عليهم فجبرئيل عليه

و با او هفتاد هزار فرشته است و آن امير است بر ايشان پس جبرئيل

السلام يسلم على من كان قاعدا والملائكة تسلم على من كان نائما

سلام ميگويد بر كسيكه نشسته باشند و فرشتگان سلام ميگويند بر كسيكه باشد خواب كننده

والباري سبحانه وتعالى يسلم على عباده من كان قائما كما جاء أن

و خداوند تعالى سلام ميگويد بر بندگان خود كسيكه باشد ايستاده چنانچه جائز است كه

يسلم الله عز وجل على عباده المؤمنين من أهل الجنة في الجنة

سلام ميگويد خداي عزوجل بر بندگان مومن از اهل بهشت در بهشت

بقوله سلام قولا من رب رحيم فجاز أن يسلم على عباده الأبرار

بقول خود سلام است و ... گفتن شده از پروردگار رحيم پس جائزست كه سلام گويد بر بنده نيكوكار

في الدنيا الذين سبقت لهم منا الحسنى والعناية والسعادة في

در دنيا آنانكه سبقت كرده است ايشان را نيكوئي و عنايت و سعادت در

الأزل الفانين عن الخلق الباقين بالرب المطمئنين إلى الحق

روز ازل كه فاني شده اند از خلق و باقي اند به پروردگار آرام گيرنده اند بسوي پروردگار

فلا يبقى في ليلة القدر بقعة إلا وعليها ملك ساجد وقائم

پس نميماند در شب قدر هيچ جاي مگر آنكه برو فرشته است سجده كننده و ايستاده

يدعو للمؤمنين والمؤمنات إلا أن تكون كنيسة أو بيعة أو بيت

دعا ميكند مردان مومن و زنان مومنه مگر آنكه باشد آن بقعه پرستشگاه نصارى يا پرستشگاه جهودان يا آتشكده

النار أو بيت الوثن أو بعض ما كنتم التي يطرحون فيها الخبث

يا بتخانه يا بعض جاهائي كه مي اندازند در آنها پليدي

فلا يزالون يدعون ليلتهم تلك للمؤمنين والمؤمنات وأما

پس همیشه دعا میکنند در آن شب مومنین و مومنات را و اما

جبرئيل عليه السلام فلا يدع أحدا من المؤمنين والمؤمنات

جبرئیل ع پس وانمیگذارد کسی را از مومنین و مومنات

إلا يسلم عليه ويصافحه ويقول له إن كنت في الطاعة فسلام

مگر که سلام میکند بر وی و مصافحه میکند او را و میگوید مر او را اگر باشی تو در طاعت پس سلام باد

عليك بالقبول والإحسان وإن كنت بالمعصية فسلام عليك

بر تو بقبول و احسان و اگر بوده تو در معصیت پس سلام باد بر تو

بالغفران وإن كنت بالنوم فسلام عليك بالرضوان وإن كنت

بآمرزش و اگر بوده تو بخواب پس سلام باد بر تو برضای حق و اگر بوده تو

في القبر فسلام عليك بالروح والريحان فهو قوله عز وجل من

در گور پس سلام باد بر تو بخوشی و خوشبوی پس آنست مر قول خدای عز وجل یعنی از

كل أمر سلام وقيل إن الملائكة تسلم على أهل الطاعات ولا تسلم على

هر چیز سلام است و گفته شده است که فرشتگان سلام میگویند بر اهل طاعت و سلام نمیگویند بر

أهل العصيان فمنهم الظلمة ليس لهم نصيب في سلام الملائكة

اهل عصیان پس بعضی از ایشان ظالم نیست مر ایشان را نصیبه در سلام فرشتگان

وآكل الحرام وقاطع الرحم والنمام وآكل أموال اليتيم فهؤلاء

و خورندگان حرام و قطع کنندگان رحم و سخن چین و خورنده مال یتیمان پس ایشان

ليس لهم نصيب في سلام الملائكة فأي مصيبة أعظم من هذه

نیست مر ایشان را نصیبه در سلام ملائکه پس کدام مصیبت بزرگتر است از این

المعصية يمضي شهر أوله رحمة وأوسطه مغفرة وآخره

معصیت که بگذرد ماهی که اول او رحمت است و میانه او مغفرت است و آخر او

عتق من النار ولا يكون لك حظ في سلام ملائكة رب العصاة

آزادی است از آتش و نباشد ترا بهره در سلام فرشتگان پروردگار عاصیان

والأبرار فهل كان ذلك إلا لبعدك من الرحمن وكونك من

[illegible]

أهل الطغيان وموافقتك الشيطان ومخالفتك سالكي سبيل

[illegible]

النيران وبعدك ومجانبتك من سالكي سبيل الجنان فهل

[illegible]

الروح الرحمة والريحان الطيب … الرزق والرحمة … الراحة … مجمع البحار … روح وريحان

٥٨٧

الطاعة من بيده الضر والاحسان فشهر رمضان شهر الصفاء
مر بنده کسی را که بدست اوست ضرر و احسان پس ماه رمضان ماه صفائیست

وشهر الوفاء وشهر الذاكرين وشهر الصابرين وشهر الصادقين
و ماه وفا و ماه ذکر کنندگان و ماه صبر کنندگان و ماه راستان

فاذا لم يؤثر في اصلاح قلبك واقلاعك عن معاصي ربك و
پس وقتیکه تاثیر نکرد در درستی دل تو و برکندن تو از گناهان پروردگار خود و

مجانبة اهل الشقاء والجرائم فما الذي يؤثر في قلبك فاي خير
دوری از اهل بدبختی و گناهان پس چیست آنچه تاثیر میکند در دل تو پس کدام نیکی

يرتجى فيك واي بقية بقيت فيك واي فلاح يترقب منك
امید داشته میشود از تو و کدام باقی مانده باقیست در تو و کدام رستگاری منتظر است از تو

فتنبه يا مسكين لما حل بك واستيقظ من رقدتك وغفلتك
پس آگاه شو ای مسکین مر چیزی را که فرود آمد بتو و بیدار شو از خواب خود و غفلت خود

وانظر الى الذي دهاك وشيع بقية شهرك بالتوبة والانابة
و نظر کن بسوی چیزی که رسیده است ترا و پیروی بکن بقیه ماه خود را بتوبه و باز گشتن از گناهان

وتمتع فيها بالاستغفار والطاعة لعلك تكون ممن تناله الرحمة
و نفع گیر در آن ماه بطلب آمرزش و طاعت شاید که باشی تو از آن کسانیکه میرسد ایشان را رحمت

والرأفة وودعها باسبال العبرات وابك على نفسك المشومة
و مهربانی و وداع کن او را بریختن اشکها و گریه کن بر نفس خود که شامت زده است

بالعويل والويل والنياحات فكم من صائم لا يصوم غيره ابدا و
باواز بلند و ناله و نوحها پس بسیار روزه دارنده اند که روزه نخواهند گرفت غیر آن همیشه

كم من قائم لا يقوم بعده ابدا والعامل يعطى اجره عند فراغه من
بسیار ایستندگان اند که نه ایستند بعد رمضان همیشه و عمل کننده داده میشود اجر او نزد فارغ شدن او از

عمله وقد فرغنا من العمل فليت شعري أمقبول صيامنا وقيامنا
عمل خود و تحقیق فارغ شدیم از عمل پس کاشکی میدانستم آیا مقبول است روزه ما و قیام ما

ام مضروب بهما وجوهنا يا ليت شعري من المقبول منا فنهنيه
یا زده شده است آن هر دو بر رویهای ما ای کاشکی میدانستم که کیست مقبول از ما پس مبارکباد گوییم او را

ومن المردود منا فنعزيه وقال النبي صلى الله عليه وسلم رب صائم ليس له من
و کیست مردود از ما پس تعزیت پرسیم او را و فرمود نبی صلی الله علیه وسلم بسیار روزه داران اند که نیست ایشان را از

صيامه الا الجوع والعطش ورب قائم ليس له من قيامه الا السهر
روزه خود مگر گرسنگی و تشنگی و بسیار ایستندگان اند که نیست مر ایشان را از قیام خود جز بیداری

السلام عليك يا شهر الصيام السلام عليك يا شهر القيام السلام

سلام باد بر تو ای ماه رمضان سلام باد بر تو ای ماه قیام سلام باد

عليك يا شهر الايمان السلام عليك يا شهر القرآن السلام عليك يا

بر تو ای ماه ایمان سلام باد بر تو ای ماه قرآن سلام باد بر تو ای

شهر الانوار السلام عليك يا شهر المغفرة والغفران السلام عليك

ماه نورها سلام باد بر تو ای ماه مغفرت و آمرزش سلام باد بر تو

يا شهر الدرجات والنجاة من الدركات السلام عليك يا شهر

ای ماه درجات و رستگاری از درکات سلام باد بر تو ای ماه

التائبين العابدين السلام عليك يا شهر العارفين السلام عليك

توبه کنندگان بندگی کنندگان سلام باد بر تو ای ماه عارفان سلام باد بر تو

يا شهر المجتهدين السلام عليك يا شهر الامان كنت للعاصين

ای ماه مجتهدان سلام باد بر تو ای ماه امان که بوده مر گنهکاران را

حبسا وللمتقين انسا السلام على القناديل والمصابيح الزاهرة والقلوب

بند از گناه و مر پرهیزگاران را انس به عبادت سلام باد بر قندیلها و چراغهای روشن و دلهای

الطاهرة والدموع الهاطلة والمحاريب المنورة والعبرات المسكبة

بیدار و اشکهای روان و محرابهای روشن و اشکهای ریزنده

المتقطرة والانفاس الصاعدة من القلوب المحترقة اللهم اجعلنا

قطره قطره و نفسهای بالا رونده از دلهای سوخته ای بار خدایا گردان ما را

ممن قبلت صيامه وصلوته وبدلت سيئاته بحسناته وادخلته

از آن گروه که قبول کرده تو روزه آنها و نماز آنها و بدل کرده تو بدیهای آنها به نیکویی ها و در آوردی آنها را

برحمتك في جنانك ورفعت درجاته يا ارحم الراحمين فصل

برحمت خود در بهشت خود و بلند کرده تو درجات ایشان را ای رحیم ترین رحمان فصل

في ذكر الفطر قال الله تعالى قد افلح من تزكى وذكر اسم ربه فصلى

در ذکر فطر فرمود خدا تعالی تحقیق رستگار شد کسی که پاک شد و یاد کرد نام خدا را پس نماز خواند

قوله قد افلح فالفلاح على وجهين احدهما الفوز بالجنة والنجاة

قول خدا قد افلح پس فلاح بر دو وجه است یکی از آنها رسیدن به بهشت و نجات

من النيران في العقبى ومن الآفات والبليات في الدنيا والثاني

از آتش در آخرت و از آفات و بلاها در دنیا و دوم

اليمن والسعادة بالتوفيق للطاعة في الدنيا والخلود في الجنان في

برکت و نیک بختی و توفیق یافتن برای طاعت در دنیا و همیشگی در بهشت در

الأُخرى قال الله عزّ وجلّ قد أفلح المؤمنون يعني سعدوا ونظيره

آخرت گفت خداے عزّ وجلّ تحقیق رستگار رسے یافتند مومنان یعنی سعادتمند شدند و مانند آن

قد أفلح من تزكّى أي وُفِّقَ للزكوة وتطهيره إيمانه وتقواه من

آن آیت یعنی رستگار شد کسیکه توفیق داده شد برای زکوة و پاک کردن ایمان خود و اتقای آن و پرهیزگاری

الآثام وأمّا من لم يزكّ فلا فلاح له قال الله عزّ وجلّ لا يفلح

از گناهان اما کسیکه توفیق داده نشد زکوٰة را پس نیست رستگاری مراو را گفت خدای عزّ وجلّ رستگار

المجرمون أي لا يفوزون ولا يسعدون وأمّا قوله من تزكّى فقد

نشوند گنهکاران یعنی ظفر نیابند و نیکبخت نمیشوند اما قول خدای تعالی من تزکی پس تحقیق

اختلف في ذلك فقال ابن عبّاس رض يعني من تطهّر من الشرك

اختلاف کرده اند درین پس گفت ابن عباس رض یعنی کسیکه پاک شود از شرک

بالإيمان وقال الحسن من تزكّى يعني من كان صالحًا وعمله زاكيًا

بایمان و گفت حسن کسیکه پاک گرد یعنی کسیکه باشد نیکوکار و عمل او پاک

ناميًا وقال أبو الأحوص أعني به زكوة الأموال كلّها وقال قتادة و

افزاینده و گفت ابو الاحوص مراد داشته ام بآن زکوتهای مال ایشان همه آنها و گفت قتاده و

عطا أراد به زكوة الفطر لا غير وقوله وذكر اسم ربّه فصلّى فقد

عطا مراد داشته است بآن زکوة فطر نه غیر و قول او تعالی و ذکر اسم ربه الخ پس تحقیق

اختلف في ذلك أيضًا فقال ابن عبّاس معناه وحّد الله تعالى

اختلاف کرده اند درین نیز پس گفت ابن عباس معنی آن یگانه گفت خدای تعالی را

وصلّى الصلوات الخمس وقال أبو سعيد الخدري ذكر اسم ربّه

و ادا کرد نمازهای پنجگانه را و گفت ابو سعید خدری یاد کرد اسم پروردگار خود را

بالتكبير وصلّى يعني خرج إلى العيد فصلّى وقال وكيع بن الجرّاح

بتکبیر و نماز خواند یعنی بر آمد بسوی عیدگاه پس نماز گزارد و گفت وکیع بن جراح

زكوة الفطر لرمضان كسجدة السهو للصلوة وفرض رسول الله

صدقهٔ فطر ماه رمضان را مانند سجدهٔ سهو است مر نماز را و فرض کرد رسول خدا

صلّى الله عليه وسلّم زكوة الفطر طهرة للصائم من الرفث فكأنّها جبران للصائم

صدقهٔ فطر را از جهت پاکی مر روزه دار را پس گویا که آن صدقهٔ فطر اصلاح کرد

لما دخله من النقصان بالآثام من اللغو والرفث والكذب و

چیزی را که در آمده است اندر روزه مر او را از نقصان بسبب گناهان و از لغو و کلام فحش و دروغ

الغيبة والنميمة وأكل الشبهات والنظر إلى المستحسنات

غیبت و سخن چینی و خوردن شبهات و دیدن بسوی نیکو رویان

فجعلت الفطرة مكفرة لها متممة للصيام جابرة لها كالتوبة

پس گردانیده شده است صدقه فطر کفارت کننده مر او را کامل کننده روزه را اصلاح کننده مر او را مانند توبه

للذنوب والاستغفار لها والسجود للسهو فكما أن السجود للسهو

مر گناهان را و استغفار مر ایشان را و سجده مر سهو را پس چنانچه سجده سهو

شرع ترغيما للشيطان إذ كان هو السبب في ذلك فكذلك التوبة

مشروع کرده شده است از جهت خوار کردن شیطان زیرا که شیطان سبب بود در آن پس همچنین توبه

من المعاصي والفطرة لرمضان شرعتا ترغيما له لأن المعاصي و

از گناهان و صدقه فطر رمضان را مشروع کرده شده اند از جهت خوار کردن شیطان را زیرا که گناه و

الرفث الحاصل في الصيام بسببه الشيطان أعاذنا الله وجميع

کلام فحش که حاصل میشود در رمضان بسبب آن شیطان است پناه دهد خدا ما را و همه

المؤمنين من مكائده ومصائده وغوائله وسلمنا من آفات الدنيا

مومنان را از مکرهای او و شکارهای او و فریبهای او و نگهدارد ما را از آفات دنیا

وبلايها وأخرجنا منها برحمته ومنه آمين فصل وإنما سمي

و بلاهای آن و برآرد ما را از آن برحمت خود و احسان خود آمین و جز این نیست

العيد عيدا لأنه يعيد الله إلى عباده الفرح والسرور في يوم عيدهم

روز عید را عید زیرا که بر میگرداند خدا بسوی بندگان خود خوشی و سرور در روز عید

وقيل إنما سمي عيدا لأنه فيه عوائد الإحسان من الله وفوائد

و گفته شده است که نامیده شده عید از جهت آنکه در آن روز منفعتهای احسان است از خدا و فایدهای

الامتنان منه للعبد وقيل لأنه يعود العبد فيه إلى التضرع

منت نهادن از آن بر بنده را و گفته شده است از آنکه بازمیگردد در آن روز بنده بسوی تضرع

والبكاء ويعود الرب عز وجل فيه إلى الهبة والعطاء وقيل لأنهم

و گریه و بازمیگردد پروردگار عز و جل در آن روز بسوی بخشش و عطا و گفته شده است که ایشان

عادوا إلى مثل ما كانوا عليه من الطهارة وقيل معناه عادوا

بازمیگردند بسوی مانند چیزی که بوده اند بر آن از پاکی و گفته شده است معنی آن که بازگشته اند

من طاعة الله إلى طاعة الرسول ومن الفريضة إلى السنة ومن

از طاعت خدا بسوی طاعت رسول و از فریضه بسوی سنت و از

صوم رمضان إلى صوم ستة أيام من شوال وقيل إنما سمي

روزه داشتن رمضان بسوی روزه داشتن شش روز از شوال و گفته شده است از آنکه

عيدا لأنه يقال للمؤمنين فيه عودوا إلى منازلكم مغفورا لكم

عید زیرا که گفته میشود مر مومنان را در آن روز بازگردید بسوی منزلهای خویش در حالی که آمرزیده شده اید

لكم وقيل انما سمي العيد عيدا لان فيه ذكر الوعد والوعيد
ويوم الجزاء والمزيد ويوم عتق الاماء والعبيد واقبال الحق
الى القريب من خلقه والبعيد ووجود الانابة والاوبة من
العبد الضعيف الى الغفور الودود وقال وهب بن منبه خلق
الله الجنة يوم الفطر وغرس شجرة طوبى يوم الفطر واصطفى
جبرئيل للوحي يوم الفطر والسحرة وجدوا المغفرة يوم الفطر و
روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اذا كان يوم الفطر وخرج الناس
الى الجبانة اطلع الله تعالى عليهم فيقول عبادي لي صمتم و
لي صليتم انصرفوا مغفورا لكم وروي عن انس بن مالك رض
ان النبي صلى الله عليه وسلم قال ليلة الفطر يوفي الله تعالى فيها اجر من صام
شهر رمضان فيامر الله تعالى غداة الفطر الملائكة فيهبطون
الى الارض ويقولون على افواه السكك ومجامع الطرق فينادون
بصوت يسمعه جميع الخلائق الا الانس والجن يا امة محمد
اخرجوا الى ربكم عز وجل يقبل القليل ويعطي الجزيل ويغفر
الذنب العظيم فاذا برزوا الى مصلاهم وصلوا ودعوا لم يدع

لهم الرب تبارك وتعالى حاجة إلا قضاها ولا سؤالا إلا أجابه

مر ایشان را پروردگار تبارک و تعالی هیچ حاجت مگر روا میکند آنرا و نه هیچ سوال مگر اجابت میکند آنرا

ولا ذنبا إلا غفر له فينصرفون مغفورا لهم وفي حديث ابن

و نه گناهی مگر می آمرزد او را پس باز میگردند در حالیکه مغفور اند مر ایشان را و در حدیث ابن

عباس رض فإذا كان ليلة الفطر سميت تلك الليلة ليلة الجائزة

ابن عباس رض پس هرگاه که باشد شب فطر نامیده میشود این شب شب جایزه

وإذا كان غداة الفطر بعث الله ملائكته في كل البلاد فيهبطون

و هرگاه که باشد بامداد فطر بر انگیزد خدای تعالی فرشتگان را در هر شهر پس فرود می آیند

إلى الأرض فيقومون على أفواه السكك وينادون بصوت يسمعه

بسوی زمین و می ایستند بر سر کوچها و ندا میکنند باوازیکه میشنود آنرا

كل من خلق الله تعالى إلا الجن والإنس يقولون يا أمة محمد

هر کسی که پیدا کرده است خدای تعالی مگر پری و انسان پس میگویند ای امت محمد

أخرجوا إلى رب كريم يعطي الجزيل ويغفر الذنب العظيم فإذا برزوا

بر آیید بسوی پروردگار کریم که میدهد ثواب بزرگ و می آمرزد گناهان بزرگ را پس هرگاه

إلى مصلاهم يقول الله تعالى لملائكته يا ملائكتي فيقولون

بسوی نمازگاه خود میگوید خدای تعالی مر فرشتگان خود را که ای فرشتگان من پس میگویند

لبيك وسعديك فيقول لهم ما جزاء الأجير إذا عمل عمله فيقولون

ایستاده ایم ما حاضر و یاری میدهیم پروردگارا هر دو خدمتها پس میگوید مر ایشان را چیست جزای مزدور وقتیکه کرد کار او

إلهنا وسيدنا ومولانا نوفيه أجره قال فيقول الجليل جل جلاله

ای خدای ما و سردار ما و مولای ما و کامل کن اجر او را و تمام دهد پس میگوید جلیل جل جلاله

أشهدكم يا ملائكتي إني قد جعلت ثواب صيامهم من شهر

گواه میکنم شما را ای فرشتگان من هر آینه من گردانیدم ثواب روزه های ایشان از ماه

رمضان وقيامهم رضائي ومغفرتي ثم يقول يا عبادي

رمضان و قیام ایشان رضای خود و مغفرت خود پس میگوید ای بندگان من

سلوني فوعزتي وجلالي لا تسألوني اليوم في جمعكم هذا شيئا

سوال کنید از من پس سوگند بعزت و جلال خود که سوال نکنید شما امروز در جماعت خود چیزی

لآخرتكم إلا أعطيتكم ولا لدنياكم إلا نظرت لكم وعزتي وجلالي

از برای آخرت خود مگر میدهم شما را و نه برای دنیای خود مگر نظر کنم شما را و بعزت خود و جلال

لأسترن عليكم عثراتكم ما راقبتموني ولا أخزيكم ولا أفضحكم

که البته میپوشم بر شما لغزشهای شما را مادامیکه پاسبانی کردید شما مرا و خوار نکنم شما را و فضیحت

بين أصحاب الحدّ وانصرفوا مغفوراً لكم قد أرضيتموني ورضيت

بیان یاران حد که حد برآنها واجب شده باز گردید در حالیکه آمرزیده شده است شمارا هرآینه خشنود کردید مرا راضی گردم

عنكم قال فتفرح الملائكة وتستبشر بما يعطي الله عز وجل

از شما گفت ابن عباس پس خوشحال میشوند و بشارت میدهند فرشتگان بچیزیکه میدهد خدای

هذه الأمة إذا أفطروا من شهر رمضان فصل وأربعة أعياد

این امت را هرگاه که روزه افطار میکنند از ماه رمضان وچهار عید است

لأربعة أقوام أحدها عيد قوم إبراهيم قوله عز وجل فنظر

مر چهار قوم را یکی عید قوم ابراهیم است ع قوله عز وجل پس نظر کرد

نظرة في النجوم فقال إني سقيم وذلك أن قومه خرجوا إلى

نظر کردنی بستارگان پس گفت من بیمارم وبیان آن اینست که بر درستی قوم آن ع برآمده بودند

عيد لهم فتخلف إبراهيم عليه السلام عنهم واعتل بعلة و

بسوی عید که ایشانرا است وپس ماند ابراهیم ع از ایشان و بیمار ساخت خود را ببیماری

لم يخرج معهم لأنه لم يكن على دينهم فلما خرجوا أخذ فأساً و

و برآمد با ایشان زیرا که آن ع نبود بر دین ایشان پس هرگاه که برآمدند گرفت تبر را و

كسر أصنامهم وجاء بالفأس فوضعه في عنق الصنم الكبير

بشکست بتهای ایشانرا و آورد تبر را و نهاد اورا در گردن بت بزرگ

فلما رجعوا قالوا من فعل هذا بآلهتنا يا إبراهيم القصة إلى آخرها

پس هرگاه بازآمد قوم گفتند که کرد این کار بمعبودان ما ای ابراهیم بخوان قصه را تا آخر آن

فغار خليل الرحمن عليه السلام لربه فأتعب يديه بكسر الأصنام

پس غیرت کرد خلیل الرحمن ع از جهت پروردگار خود پس رنجه داد دست خود را بشکستن بتان

وخاطر بنفسه في ولاية رب الأنام فأكرمه ربه بالخلة وأحيى

و در خطر انداخت نفس خود را در دوستی پروردگار مردم پس گرامی کرد او را پروردگار او بدوستی خود و

على يديه الطيور الميتة وأخرج من ظهره أهل الرسالة والنبوة

بر دست او جانوران مرده را وبرآورد از پشت او اهل پیغامبری ونبوت

وجعله أبا المصطفى صلى الله عليه خير البرية وأما العيد الثاني فهو عيد

و گردانید اورا پدر مصطفی ع که بهترین خلق است واما عید دوم آن عید

قوم موسى كليم الرحمن عليه السلام قوله عز وجل موعدكم يوم

قوم موسی ع قوله عز وجل وعده شما

الزينة وقيل سمي يوم الزينة لأنه عز وجل زين موسى وقومه

زینت است و گفته شد که نامیده شد روز زینت زیرا که خدای عز وجل زینت داد موسی ع وقوم او

بإهلاك عدوهم فرعون وقومه فخرج مع فرعون وقومه اثنان

بهلاک کردن دشمن ایشان فرعون و قوم او پس برآمدند با فرعون و قوم او هفتاد

وسبعون ساحرا وقيل ثلاثة وسبعون ومعهم سبعمائة عصا

و دو ساحر و گویند هفتاد و سه و با ایشان هفتصد عصا بود

وحبل وجعلوا في وسط العصا الملتفة بالحبال الزيبق و

و رسن و گردانیدند در میان عصاهای پیچیده شده بر رسنها سیماب را و

الخلائق قيام على الرمضاء واشتد حر الشمس فسال الزيبق

خلایق ایستاده بود بر زمین گرم و سخت شد گرمی آفتاب پس روان شد زیبق

فسعت العصا الملتفة بالحبال فتخيل للناس أنها حيات

پس دوید عصاهای پیچیده شده بر رسنها پس گمان شد مردم را که اینها مار اند شده

تسعى وهي لا تتحرك فأوجس في نفسه خيفة موسى على قومه

که دوید و حال آنکه آن حرکت نمیکردند پس پوشیده در نفس خود ترس را موسی بر قوم خود

قال ربما يتوهمون أن الذي نعلوه حق فينقص إيمانهم

گفت شاید که وهم کنند که آنچه کرده اند ساحران حق است پس ناقص شود ایمان

أو يرتدون وقال الله تعالى لموسى عليه السلام والق عصاك

یا مرتد شوند و فرمود خدای تعالی موسی را و بیفکن از عصای خود را

فإذا هي تلقف ما يأفكون فألقى موسى عصاه فإذا هي حية

پس ناگاه این عصا فرو میبرد چیزی را که افترا میکنند ایشان پس انداخت موسی عصا را پس ناگاه آن

كأعظم جمل يكون ولها عينان تتقدان نارا ودمدمة وهيبة

مانند بزرگ شتری که باشد و مرا او را دو چشم که فروزند از روی آتش و دمدمه و هیبت

فأقبلت على ما صنعوا من السحر والحبال والعصي فتلقفها

پس پیش آمد بر چیزی که کرده بودند از سحر و رسنها و عصا پس تلقف کرد یعنی

تلقمها بأسرها ولم تتغير بانتفاخ بطن ونقصان حركة ولا

لقمه کرد ایشان را تمام و متغیر نشد به انتفاخ شکم و نقصان حرکت و نه

زاد في طولها ولا في عرضها فألقي السحرة ساجدين له عز و

زیاده شد در طول آن و نه در عرض آن پس افتادند ساحران سجده کنندگان مر او را عز

جل وكان أكبرهم اسمه شمعون فقالوا آمنا يعني صدقنا برب

و جل و بود بزرگتر از ایشان نام آن شمعون بود پس گفتند ایمان آوردیم یعنی گرویدیم به پروردگار

هرون وموسى ثم أقبلت الحية على عسكر فرعون وقومه فانهزموا

هارون و موسی پس پیش آمد مار بر لشکر فرعون و قوم او پس گریختند

۵۷۹

وقيل مات منهم خمسون الفا القصة بطولها واما الثالث عيد

گفتند مرد از ایشان پنجاه هزار قصه دراز است از کتب باید طلبید و اما سوم عید

عيسى عم وقومه قوله عز وجل اللهم ربنا انزل علينا مائدة

عیسی عم است و قوم او فرمود خدای تعالی ای پروردگار ما بفرست برما خوانی

من السماء تكون لنا عيدا لاولنا واخرنا واية منك الاية وذلك

از آسمان که باشد مارا عید مر اول مارا و آخر مارا و نشانی از تو و این آن بود

ان الحواريين قالوا يعيسى عليه السلام هل يستطيع ربك ان

که حواریان گفتند ای عیسی ع آیا میتواند پروردگار تو که

يعطيك ان سالته ان ينزل علينا مائدة من السماء فقال لهم

بدهد مارا اگر بخواهی ازو که بفرستد برما خوانی از آسمان گفت ایشان را

عيسى اتقوا الله فلا تسالوه البلاء ان كنتم مؤمنين فانها ان

عیسی ع بترسید خدای را پس مخواهید ازو بلا را اگر باشید ایمانداران پس آن خوان اگر

انزلت ثم كذبتم بها عوقبتم قالوا نريد ان ناكل منها فقد

فرستاده شود پس تکذیب دارید آنرا عذاب کرده شوید گفتند میخواهیم که بخوریم از آن پس تحقیق

جعنا وتطمئن قلوبنا يعني تسكن قلوبنا الى ما تدعونا اليه من الايمان

گرسنه شده ایم و آرام یابد دلهای ما یعنی ساکن شود دلهای ما بسوی چیزی که میخوانی بسوی آن

والتصديق ونعلم ان قد صدقتنا بانك نبي ورسول ونكون عليها

و تصدیق و بدانیم که راست گفته تو بما که تو نبی و رسول هستی و باشیم ما بر آن

يعني على المائدة من الشاهدين عند بني اسرائيل اذا رجعنا اليهم

یعنی بر خوان از گواهان نزد بنی اسرائیل هرگاه باز گردیم بسوی ایشان

والحواريون هم الذين اجابوا عيسى عم حين حزنهم وهم بيت المقدس

و حواریان کسانی اند که قبول کردند عیسی را ع وقتی که گذشت بر ایشان و ایشان [illegible]

يقصرون الثياب بالنبطية الحواريون المبيضون للثياب وهم اثني

سفید میکنند جامها را و در زبان نبطیه حواریان سفید کنندگان جامه را گویند و ایشان

عشر رجلا لما قال لهم عيسى من انصاري الى الله يعني من ينصرني

دوازده مرد بودند هرگاه گفت ایشان را عیسی ع کیست مددگار من بسوی خدا یعنی کیست مدد کند

مع الله على اهل الكفر والطغيان فادعوهم الى طاعة

با خدا یعنی بر اهل کفر و گمراهی پس دعوت کرده ایشان را بسوی طاعت

الله تعالى وتوحيده فقال الحواريون نحن انصار الله

خدای تعالی و توحید او پس گفتند حواریان ما ایم مددگار کنندگان دین خدا

فَتَرَكُوا مَعِيشَتَهُمْ وَاتَّبَعُوا عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ يَسِيحُونَ مَعَهُ

پس گذاشتند معیشت خود را و پیروی کردند عیسی ع را که سیر میکردند با او

أَيْنَمَا تَوَجَّهَ مِنَ الْأَرْضِ فَيَرَوْنَ الْعَجَائِبَ وَالْمُعْجِزَاتِ الَّتِي تَجْرِي فِي

هر جا که رو می آورد از زمین پس میدیدند عجایب را و معجزات را که روان میشد در

يَدِهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَيَّ وَقْتٍ جَاعُوا وَاحْتَاجُوا إِلَى الطَّعَامِ أَخْرَجَ

دست عیسی ع پس هر وقت که گرسنه میشدند و حاجتمند میشدند بسوی طعام برآورد

عِيسَى يَدَهُ فَأَخْرَجَ مِنَ الْأَرْضِ لِكُلِّ وَاحِدٍ مِنْهُمْ رَغِيفَيْنِ وَلِنَفْسِهِ

عیسی ع دست خود را پس برآورد از زمین هر یکی را دو نان و هر نفس خود را

كَذَلِكَ وَكَانَ جِبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَمْشِي مَعَهُ وَيُرِيهِ الْعَجَائِبَ

همچنین و بود جبرائیل ع که سیر میرفت با او و مینمود او را عجایبات

وَيُؤَيِّدُهُ وَيَنْصُرُهُ بِالْأَشْيَاءِ فَمَا زَالَ عِيسَى عَلَيْهِ الصَّلَوٰةُ وَالسَّلَامُ

و مدد میداد او را و یاری میداد او را بچیزها همیشه بود عیسی علیه السلام

يُرِي بَنِي إِسْرَائِيلَ الْعَجَائِبَ وَلَمْ يَزِدْهُمْ ذَلِكَ إِلَّا بُعْدًا مِنْ تَصْدِيقِهِ

مینمود بنی اسرائیل را عجایب ها و نمی افزود ایشان را اینها مگر دوری از تصدیق او

وَاتِّبَاعِهِ حَتَّى خَرَجَ يَوْمًا مَعَهُ خَمْسَةُ آلَافٍ بَطَرِيقٍ مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ

و پیروی او تا آنکه برآمد روزی با او پنج هزار مرد براه از بنی اسرائیل

وَسَأَلُوهُ الْمَائِدَةَ مَعَ الْحَوَارِيِّينَ فَقَالَ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ صَلَوَاتُ اللهِ

و سوال کردند از و سفره را با حواریان پس گفت عیسی ع بن مریم

عَلَيْهِ عِنْدَ ذَلِكَ اللَّهُمَّ رَبَّنَا أَنْزِلْ عَلَيْنَا مَائِدَةً مِنَ السَّمَاءِ تَكُونُ

نزدیک این گاه ای بار خدایا ای پروردگار ما بفرست بر ما سفره از آسمان که باشد

لَنَا عِيدًا لِأَوَّلِنَا وَآخِرِنَا يَقُولُ تَكُونُ عِيدًا لِمَنْ كَانَ فِي زَمَانِنَا

ما را عیدی مر اول ما را و آخر ما را میگوید باشد عیدی مر کسی را که باشد در زمانه ما

عِنْدَ نُزُولِ الْمَائِدَةِ وَتَكُونُ عِيدًا لِمَنْ بَعْدَنَا وَتَكُونُ الْمَائِدَةُ آيَةً

هنگام نزول مائده و باشد عید مر کسی را که باشد پس از ما و باشد مائده معجزه

مِنْكَ وَارْزُقْنَا يَعْنِي الْمَائِدَةَ وَأَنْتَ خَيْرُ الرَّازِقِينَ مِنْ غَيْرِكَ فَإِنَّكَ

از تو و روزی گردان ما را سفره و تو بهترین روزی دهندگانی از غیر خود پس هر آینه تو

خَيْرُ مَنْ يَرْزُقُ قَالَ اللهُ تَعَالَى إِنِّي مُنَزِّلُهَا يَعْنِي الْمَائِدَةَ عَلَيْكُمْ

بهترین کسی هستی که روزی میدهد فرمود خدا تعالی هر آینه من فرستنده ام مائده را بر شما

فَمَنْ يَكْفُرْ بَعْدُ مِنْكُمْ أَيْ بَعْدَ نُزُولِهَا مِنْكُمْ فَإِنِّي أُعَذِّبُهُ عَذَابًا لَا

پس کسیکه کفران کرد بعد از شما یعنی پس نزول مائده از شما پس هر آینه من عذاب کنم او را

أُعَذِّبُهُ أَحَدًا مِنَ الْعٰلَمِينَ فَأَنْزَلَهَا اللّٰهُ عَلَيْهِمْ يَوْمَ الْأَحَدِ مِنَ
عذاب کرده‌ام او هیچ یکی را از عالمیان پس فرستاد آن مائده را خدا تعالی بر ایشان روز یکشنبه از
السَّمَاءِ سَمَكًا طَرِيًّا وَخُبْزًا رُقَاقًا وَتَمْرًا وَقِيلَ كَانَتْ سُفْرَةً فِيهَا
آسمان ماهی تر و نان تنک و خرما و گفته شد که بود سفره که در آن
سَمَكَةٌ مَشْوِيَّةٌ وَعِنْدَ رَأْسِهَا مِلْحٌ وَعِنْدَ ذَنَبِهَا خَلٌّ وَفِيهَا خَمْسَةُ
ماهی بریان و نزدیک سر او نمک بود و نزدیک دم او سرکه و در آن بود پنج
أَرْغِفَةٍ عَلٰى كُلِّ رَغِيفٍ زَيْتُونَةٌ وَخَمْسُ رُمَّانَاتٍ وَتَمَرَاتٌ قَدْ
نان نشست بر هر نان میوهٔ زیتون بود و پنج انار بود و خرما که چیده تحقیق
نُضِدَ حَوْلَهَا مِنَ الْبُقُولِ مَا خَلَا الْكُرَّاثَ وَقِيلَ أَنَّ عِيسٰى عَلَيْهِ السَّلَامُ
چیده شده بود گرد او سبزیها بغیر از گندنا از جهت بدبوی او و گویند که عیسی ع
قَالَ لِأَصْحَابِهِ وَهُمْ جُلُوسٌ فِي رَوْضَةٍ هَلْ مَعَ أَحَدٍ مِنْكُمْ شَيْءٌ فَجَاءَ
گفت مر اصحاب خود را و حال آنکه ایشان نشسته بودند در باغی آیا هست با یکی از شما چیزی پس آورد
شَمْعُونُ بِسَمَكَتَيْنِ صَغِيرَتَيْنِ وَخَمْسَةِ أَرْغِفَةٍ وَجَاءَ آخَرُ بِشَيْءٍ
شمعون دو ماهی خورد و پنج نان و آورد دیگری چیزی
مِنَ السَّوِيقِ فَعَمَدَ عِيسٰى ع فَقَطَّعَهُمَا صِغَارًا وَكَسَرَ الْخُبْزَ فَوَضَعَهُ
از تلخان پس قصد کرد عیسی ع پس برید آن ماهی خورد را و بشکست خبز را پس نهاد
فِلَقًا وَوَضَعَ السَّوِيقَ وَتَوَضَّأَ ثُمَّ صَلّٰى رَكْعَتَيْنِ وَدَعَا بِهِ فَأَلْقَى
او را جدا و نهاد تلخان را و طهارت کرد پس گذارد دو رکعت را و دعا کرد به وی پس انداخت
اللّٰهُ سُبْحَانَهُ وَتَعَالٰى عَلٰى أَصْحَابِهِ شِبْهَ السُّبَاتِ فَفَتَحَ الْقَوْمُ أَعْيُنَهُمْ
خدای تعالی سبحانه بر اصحاب او خواب سبک پس گشاد قوم چشمهای
فَزَادَ الطَّعَامُ حَتّٰى بَلَغَ الرُّكَبَ فَقَالَ عِيسٰى لِلْقَوْمِ كُلُوا وَسَمُّوا اللّٰهَ وَ
و زیاده شد طعام تا که رسید موضع سوار از زانو پس گفت مر قوم خود را بخورید و نام خدا بگویید و
لَا تَرْفَعُوا وَأَمَرَهُمْ أَنْ يَجْلِسُوا حِلَقًا حِلَقًا فَجَلَسُوا وَأَكَلُوا وَسَمَّوُا اللّٰهَ
نه بردارید و فرمود ایشان را که بنشینند حلقه حلقه پس نشستند و خوردند و نام خدا
تَعَالٰى حَتّٰى شَبِعُوا وَهُمْ خَمْسَةُ آلَافِ رَجُلٍ وَقِيلَ إِنَّهُمْ أَلْفُ رَجُلٍ
تا که سیر شدند و ایشان پنج هزار کس بودند و گفته شد که ایشان هزار کس
وَثَمَانِمِائَةِ رَجُلٍ وَامْرَأَةٍ مِنْ بَيْنِ فَقِيرٍ وَجَائِعٍ وَبَيْنَ مَنْ لَهُ فَاقَةٌ
و هشتصد مرد و زن بودند از میان فقیر و گرسنه و در میان آنکس که مر او را احتیاج
إِلٰى رَغِيفٍ وَاحِدٍ فَصَدَرُوا كُلُّهُمْ شِبَاعًا يَحْمَدُونَ رَبَّهُمْ فَإِذَا مَا
بسوی نان یک پس برآمدند همه ایشان سیر که حمد میگفتند پروردگار خود را و تا که

عليها الحيتة ورفعت السفرة الى السماء وهم ينظرون قال

برکن سفره بود و بر صورت حوت بود و بر داشته شد آن سفره سوی آسمان و ایشان می دیدند گفت

فاستغنى كل فقير اكل منها يومئذ ولم يزل غنيا حتى مات و

پس غنی شد هر فقیری که خورد از آن آن روز و همیشه بود غنی تا آنکه مرد و

برئ كل زمن وليشفي كل مريض قال مقاتل فنادى عيسى ع

بری شد هر زمن مانده و شفا یافت هر بیمار و گفت مقاتل پس ندا کرد عیسی ع

للقوم اكلتم فقالوا نعم قال فلا ترفعوا قالوا الا نرفع ورفعوا

قوم را خوردید شما پس گفتند آری گفت پس بر ندارید گفتند بر نداریم و بر داشتند

فبلغ كل ما رفعوا من الفضل في اربعة وعشرين مكتلا فامنوا

پس رسید هر چیزی که بر داشتند از زیادتی در بیست و چهار زنبیل پس ایمان آوردند

عند ذلك بعيسى عليه السلام وصدقوا به ثم رجعوا الى قومهم

نزد آن معجزه بعیسی ع و تصدیق کردند بآن پس باز گشتند سوی قوم خود

اليهود يعني بني اسرائيل ومعهم فضل المائدة فلم يزالوا بهم

که یهود بودند یعنی بنی اسرائیل و با ایشان زیادتی خوان بود پس همیشه بودند

قومهم حتى ردوهم عن الاسلام وكفروا بالله تعالى وجحدوا

با ایشان قوم ایشان تا آنکه گردانیدند ایشان را از اسلام و کافر شدند بخدای تعالی و انکار کردند

بنزول المائدة فمسخهم الله عز وجل وهم نيام خنازير وهم

بفرود آمدن مائده پس مسخ کرد خدای تعالی صورت ایشان و ایشان خفته بودند بصورت خوک

ذكور وليس فيهم صبي ولا امرأة وقيل في ذلك اشارة مائدة

نر بودند و نبود در ایشان کودک و نه زن و گویند درین اشارت است مائده

وضع عليها طعام محدود صدر عنها الجم الغفير والجمع

نهاده شده بود بر آن طعام شمرده شده بر آید سیر از وی قوم بزرگ و جمع

الكثير وهي بحالها فكيف بمائدة الرضا وبساط الرحمة

بسیار و حال آنکه بحال بود پس چگونه باشد مائده رضا و بساط رحمت

الذي لا حد لها ولا نهاية وفي الخبر ان لله عز وجل مائة رحمة

که نیست حد او را و نه نهایت پس در خبر است که خدای را عز وجل صد رحمت است

انزل منها الى خلقه فيها يتراحمون وبها يتعاطفون واخر تسعة

که فرستاد از آن سوی خلق خود پس بآن رحم کرده میشوند و بآن عاطفت کرده میشوند و دیگر نود

وتسعين عنده يرحم بها عباده يوم القيمة وفي خبر آخر

و نه نزد پروردگار است که رحم میکند بآن بندگان خود در روز قیامت و در خبر دیگر

إن يوم القيامة يبسط الجليل جل جلاله بساط الكرم فيغفر ذنوب
که روز قیامت می گستراند جلیل جل جلاله بساط بزرگی که درآید گناهان
الأولين والآخرين في حواشيه ويبقى البساط فارغا حتى يتطاول
اولین و آخرین در حواشی آن و باقی ماند بساط خالی تا آنکه دست دراز کند
إليه إبليس رجاء أن تصيبه ومع ذلك لا ينبغي لكل عاقل
بسوی آن ابلیس از جهت امید آنکه آن نصیب او است و با این سزاوار نیست هر عاقل
لبيب أن يتكل على ذلك ويغتر به ولا يغلبه الرجاء فيهلك
دانا را که تکیه کند برین و فریفته شود بآن و غلبه نکند او را رجا پس هلاک شود
بل يبذل مجهوده ويستفرغ وسعه في أداء الأوامر والانتهاء
بلکه خرج کند کوشش خود و فارغ کند وسعت خود را در ادا کردن اوامر و باز ماندن
عن النواهي وتسليم الأمور إلى الله عز وجل ويكثر من الاستغفار
از نواهی و سپردن کارها بسوی خدا تعالی و بسیار کند از استغفار
والتوبة ويكون دائما على حذر لا خوف مؤيس من رحمة الله
و توبه و باشد همیشه بر راه خوف نه چندان خوف که نا امید کند از رحمت خدا
ولا رجاء يوقع في ارتكاب المحارم وإهمال الأوامر بل ينبغي بين
و نه چندان امید که اندازد در کردن حرامها و در گذاشتن امرها بلکه طلب کند میان
ذلك سبيلا كما قيل لو وزن خوف المؤمن ورجاؤه لاعتدلا فلكن
این هر دو راهی چنانکه گویند اگر وزن کرده شود خوف مومن و رجای او هر آینه برابر باشد
خوفه ورجاؤه كجناحي الطائر والطائر لا يطير بجناح واحد وأما العيد التاسع
خوف او و رجای او همچو بازوی جانور و جانور نمیپرد بیک بازو و اما عید چهارم
فهو عيد أمة محمد صلى الله عليه وسلم وقد ذكرنا ما يتعلق به في أول المجلس فصل يشترك
پس آن عید امت محمد است و تحقیق یاد کردیم آنچه متعلق او بود در اول مجلس شریک
المؤمن والكافر في العيد فكل له عيد فالمؤمن عيده لرضاء الرحمن
مومن و کافر در عید پس هر یکی مر او را عید است پس مومن عید آن رضای خدا
والكافر عيده لرضاء الشيطان المؤمن يذهب إلى عيده وعلى
و کافر عید او رضای شیطان است مومن میرود بسوی عیدگاه خود و بر
رأسه تاج الهداية وعلى عينيه علامة فكرة العبرة وعلى
سر او است تاج هدایت و بر هر دو چشم او علامت فکرت عبرت است و بر
أذنيه استماع الحق وعلى لسانه الشهادة بالتوحيد
هر دو گوش او علامت شنوائی حق و بر زبان او گواهی دادن بتوحید حق است

٥٨٣

وَفِي قَلْبِهِ الْمَعْرِفَةُ وَالْيَقِينُ وَعَلَى عُنُقِهِ رِدَاءُ الْإِسْلَامِ وَفِي
و در دل او معرفت و یقین ست و بر گردن او چادر اسلام ست و در

وَسَطِهِ مِنْطَقَةُ الْعُبُودِيَّةِ وَمَقْعَدُهُ الْمَحَارِيبُ وَالْجَوَامِعُ وَ
کمر او کمربند عبودیت ست و جای نشست او محرابها و جامع مسجدها و

الْمَسَاجِدُ وَمَعْبُودُهُ رَبُّ الْعِبَادِ وَالْبَرِيَّةِ ثُمَّ التَّضَرُّعُ مِنْهُ وَ
مسجدها ست و معبود او پروردگار بندگان و خلق ست پس تضرع و زاری ست از آن بنده و

السُّؤَالُ وَيُقَابِلُهُ الرَّبُّ بِالْإِجَابَةِ وَالنَّوَالِ ثُمَّ يُحِلُّهُ دَارَ الْكَرَامَةِ وَ
سوال و پیش می آید او را پروردگار بقبول دعا و بخشش پس فرود آرد در سرای بزرگی و

الْجِنَانِ وَالْكَافِرُ يَذْهَبُ إِلَى عِيدِهِ وَعَلَى رَأْسِهِ تَاجُ الْخُسْرَانِ وَالضَّلَالِ
بهشت و کافر میرود بسوی عید خود و بر سر او تاج خسران ست و گمراهی

وَعَلَى أُذُنَيْهِ خَتْمُ الْغَفْلَةِ وَالْحِجَابِ وَعَلَى عَيْنَيْهِ عَلَامَةُ الشَّهْوَةِ
و بر هر دو گوش او مهر غفلت و حجاب ست و بر هر دو چشم او نشان فراموشی و

الشَّهَوَاتِ وَعَلَى لِسَانِهِ خَتْمُ الشَّقَاوَةِ وَالْإِبْعَادِ وَعَلَى قَلْبِهِ ظُلْمَةُ
آرزوها ست و بر زبان او مهر شقاوت و دوری ست و بر دل وی ظلمت

النُّكْرَةِ وَالْجُحُودِ وَعَلَى وَسَطِهِ زُنَّارُ الْفُرْقَةِ وَالشَّقَاوَةِ وَالشِّقَاقِ
جهل و انکار ست و بر کمر او زنار کفر و شقاوت و بدبختی ست

وَمَوْضِعُهُ الْبِيعَةُ وَالْكَنَائِسُ أَوْ بَيْتُ النَّارِ وَمَعْبُودُهُ الْوَثَنُ وَ
و جای نشست او عبادتخانه نصاری و عبادتگاه جهود یا آتشکده است و معبود او بت سنگی و

الْأَصْنَامُ وَمَصِيرُهُ آخِرًا إِلَى الْجَهَنَّمِ وَالنِّيرَانِ فَصْلٌ لَيْسَ الْعِيدُ
بتهاست و بازگشت او در آخر بسوی دوزخ و آتشها باشد نیست عید

بِلُبْسِ النَّاعِمَاتِ وَأَكْلِ الطَّيِّبَاتِ وَمُعَانَقَةِ الْمُسْتَحْسَنَاتِ وَالتَّمَتُّعِ
بپوشیدن جامهای نرم و طعامهای پاکیزه و در برگرفتن خوبرویان و فایده گرفتن

بِاللَّذَّاتِ وَالشَّهَوَاتِ لَكِنَّ الْعِيدَ بِظُهُورِ عَلَامَةِ الْقَبُولِ لِلطَّاعَاتِ
بلذتها و آرزوها لیکن عید بظاهر شدن نشانی قبول طاعتهاست مر بنده را

وَتَكْفِيرِ الذُّنُوبِ وَالْخَطِيئَاتِ وَتَبْدِيلِ السَّيِّئَاتِ بِالْحَسَنَاتِ
و کفارت گناهها و خطاها و بدل کردن بدیها را به نیکیها

وَالْبِشَارَةِ بِارْتِفَاعِ الدَّرَجَاتِ وَالْخِلَعِ وَالطُّرَفِ وَالْهِبَاتِ وَ
و بشارت دادن به بلندی درجها و خلعتها و تحفها و بخششها و

الْكَرَامَاتِ وَانْشِرَاحِ الصَّدْرِ بِنُورِ الْإِيمَانِ وَسُكُونِ الْقَلْبِ بِقُوَّةِ
کرامتها و گشادن سینه ها بنور ایمان و آرام گرفتن دل بقوت

اليقين وما ظهر عليه من العلامات وانفجار بحور العلوم

یقین و چیزی که ظاهر شد بران دل از نشانهای و گشاده شدن دریاهای علوم

من القلب على الألسنة وأنواع الحكم والفصاحة والبلاغة

از دل بر زبانها و گونه گونه حکمتها و فصاحت و بلاغت

كما قيل إن رجلا دخل على علي كرم الله وجهه ورضي الله عنه

چنانچه گفته شد که مردی درآمد بر علی کرم الله وجهه و رض

في يوم عيد وهو يأكل الخبز الخشكار فقال له اليوم يوم

در روز عید و حال آنکه او میخورد نان خشکار پس گفت مر او را امروز روز

العيد وأنت تأكل الخبز الخشكار فقال اليوم عيد لمن قبل

عید است و تو میخوری نان خشکار پس گفت امروز عید است مر کسی را که

صومه وشكر سعيه وغفر ذنبه اليوم لنا عيد وغدا لنا عيد

روزه او و مشکور باشد سعی او و آمرزیده شد گناه او امروز مرا عید است و فردا مرا عید است

وكل يوم لا نعصي الله فيه فهو لنا عيد فينبغي لكل عاقل أن

و هر روز که گناه نکنیم خدا را در آن روز پس آن عید است پس سزاوارست مر هر دانا را که

يترك النظر إلى الظاهر ولا يتقيد به بل يكون نظره في يوم العيد

بگذارد نظر کردن را بسوی ظاهر و مقید نشود بدان بلکه باشد نظر او در روز عید

نظر التفكر والاعتبار فيشبه العيد بيوم القيمة فليذكر نفخ

نظر تفکر و عبرت پس مشابه کند روز عید را بروز قیامت پس یاد گیرد دمیدن

الصور يوم القيمة عند سماع صوت بوق السلطان ليلة

صور روز قیامت را نزد شنیدن آواز نای بادشاه در شب

العيد وإذا بات الناس ليلة العيد ورقدوا منتظرين لعيدهم

عید و هرگاه شب کنند مردم در شب عید و غنودند در حالتی که امید دارند عید خود را

متأهبين له فيذكروا الرقود بين النفختين وإذا رأى الناس

استعداد کننده مر او را پس یاد کنند غنودن میان دو نفخه و هرگاه بیند مردم را

صبيحة يوم العيد وقد خرجوا من قصورهم وبيوتهم مختلفي

در صبح روز عید که برآمدند از کوشکهای خود و خانهای خود مختلف

الأحوال متفاوتي اللباس والألوان كل ذي زي وحلية وحلة

الاحوال متفاوت اللباس والالوان هر کس جامه و زیور پوشیده است

منهم مسرور وأهل المعصية مغموم المتقي راكب والمجرم

از ایشان خوش است و اهل معصیت غمناک پرهیزگار سوار است و مجرم

المشرك متعثر مكبوب على وجهه مسحوبا ومأش كما قال
مشرك لغزنده نگون افتاده ست بر روے خود کشیده شده ست یا رونده ست چنانچه
عز من قائل يوم نحشر المتقين الى الرحمن وفدا اي ركبانا على
فرمود کسی که ارجمند ست از گوینده گان روزیکه حشر کنیم پرهیزگارانرا بسوی رحمن سوار بر
النجائب ونسوق المجرمين الى جهنم وردا اي عطاشا والزاهد
شترها و میرانیم گناهکارانرا بسوے دوزخ تشنه و زاهد
والعارف والبدل كل واحد في راحة وغني عند مليكهم
و عارف و ابدال هر یک در راحت ست و بی نیاز نزدیک پادشاه خود
ومحبوبهم تحت ظل العرش عليهم الحلي والحلل وانوار الطاعات
و دوست خود زیر سایه عرش باشند بر ایشان باشد زیورها و جامها و نورهاے طاعات
والمعارف على وجوههم ظاهرة وهي نضرة ومشرقة وبين
و معرفتها بر روی ایشان ظاهر باشد و ایشان تازه و درخشنده اند و پیش
ايديهم موائد عليها انواع الاطعمة والاشربة والفواكه
ایشان خوانها اند که بر آنخوانها گوناگون طعام هست و شرابها و میوها
حتى يقضي حساب الخلائق ثم يسيرون الى الجنة الى منازلهم
تا تمام کرده شود حساب خلایق را پس تر میروند بسوے بهشت بسترهاے خود
التي اعد الله تعالى لهم وفيها ما تشتهيه الانفس وتلذ
که وعده داده ست خدا تعالی ایشانرا که در آن بهشت و منزلها موجود ست چیزیکه میخواهد نفس و لذت گیرد
الاعين مما لا عين رأت ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب
چشمها از آن قسم که نه هیچ چشم دید و نه گوشے شنید و نه بر دل هیچ آدمی
بشر قال الله تعالى فلا تعلم نفس ما اخفي لهم من قرة اعين
گذشت فرمود خدا تعالے پس نمیداند هیچ نفسے چیزیکه پنهان داشته شده ست از روشنی چشمها
جزاء بما كانوا يعملون واما الراغب في الدنيا في نياحة وبكاء
از مزد دادن چیزیکه میکنند و اما میل کننده در دنیا در ناله و گریه ست
وعناء مسدود عما فيه القوم من النعم بدنياه وتناوله الحرام
و رنج و باز داشته شده ست از آنچه که در وی قوم اند از نعمتها بدنیاے خود و خوردن او حرام
والشبهات وتخليطه في طاعة ربه وهو يرى مكانه في الجنة
و شبهات را و در هم آمیختن او در بندگی پروردگار خود و حال آنکه او می بیند مکان خود را در بهشت
فلا يصل اليه حتى يخرج مما عليه من الحقوق والكافر ينادي
پس نمیرسد بسوے او تا آنکه برآید از آنچیزے که بر وی ست از حقوق خداوند و بنده ها و کافر فریاد میکند

۵۸۶

بالوَيْل والثبور لما قد عاين وانكشف له من أنواع العذاب و
ویل و هلاک را از جهت چیزیکه بتحقیق دیده است و ظاهر شده است از انواع عذاب و

النكال والهوان والهلاك والخلود في النيران وإذا رأى الأعلام
بند هاسے و خوار یها و هلاک و همیشه بودن در آتش دوزخ و هرگاه ببیند علم ها را

قد نُشرت والألوية قد ضُربت فليذكر أهل الإسلام أصحاب
که پراگنده شده اند و نیز هاسے که زده شده اند پس یاد گیرد اهل اسلام اصحاب

الأعلام حين ينادي منادي الرحمن بالتوجه إلى زيارة رب الأنام
علمها را وقتیکه ندا میکند ندا کننده خدا بتوجه یعنی بر آوردن بسوی زیارت پروردگار خلق

إلى دار السلام بأمر السلام وإذا رأى الصفوف قد استكملت
بسوی بهشت بحکم خدا و هرگاه که ببیند که صفها هر آینه کامل شده اند

والخلائق قد اجتمعت فليذكر وقوف الخلائق بين يدي الجبار
و خلقت هر آینه جمع شده اند پس یاد گیرد ایستادن خلقها پیش خداوند جبار

وصفوف الفجار والأبرار يوم النشر الذي فيه تظهر الأسرار وإذا
و صفهاسے بدکاران و نیکوکاران در روز رستخیز که در وے ظاهر میشود رازها و هرگاه

رأى الناس قد انصرفوا من الجبانة فكل يرجع إلى ما قد قسم له من
ببیند مردم را که باز گردیدند از عیدگاه خود پس هر یک رجوع میکنند بسوی چیزیکه قسمت کرده

دار أو مسجد أو خان فليذكر منصرف الخلائق من بين يدي الملك
خانه یا مسجد یا دکان پس یاد گیرد باز گشتن خلایق از پیش پادشاه

المنان الديان إلى الجنة أو إلى النار كما قال ذو العظمة والامتنان
جزا دهنده بسوی بهشت یا بسوی دوزخ چنانچه فرمود صاحب عظمت و نعمت

ويوم تقوم الساعة يومئذ يتفرقون فريق في الجنة وفريق في
روزیکه قایم میشود قیامت در آن روز فرقه فرقه میشوند فرقه در بهشت و فرقه در

السعير مجلس في فضائل أيام العشر قوله عز وجل والفجر و
دوزخ مجلس ست در فضیلت روزهاسے ده قول خداے تعالی سوگند

ليال عشر والشفع والوتر والليل إذا يسر هل في ذلك قسم لذي
و سوگند شبها ده و قسم است جفت و فرد را و سوگند است بشب وقتیکه برود آیا هست در آن مذکور قسم برای

حجر قوله والفجر اختلف الناس في ذلك فقال ابن عباس رض
عقل قول خدا والفجر اختلاف کرده اند مردم در معنی این پس گفت ابن عباس رض

عنى بالفجر صلوة الصبح وليال عشر هي عشر ذي الحجة والشفع
مراد داشته شده است بفجر نماز صبح آن ده روز ذی حجه است وجفت

هو الخلق والوتر هو الله والليل اذا يسر يعني اذا ذهب هل في

ذلك قسم لذي حجر اي ان ذلك قسم لذي لب وعقل وجواب

القسم قوله تعالى ان ربك لبالمرصاد وقال مقاتل والفجر يعني

به غداة جمع يوم النحر وليال عشر وهي عشر ليال قبل الاضحى

وانما سماها عز وجل ليال عشر لانها تسعة ايام وعشر ليال

والشفع والوتر اما الشفع آدم وحواء والوتر فهو الله عز وجل

والليل اذا يسر اذا اقبل وهي ليلة الاضحى فاقسم عز وجل بيوم

النحر والعشر وبآدم وحواء واقسم بنفسه تبارك وتعالى

وبليلة الاضحى فلما فرغ منها قال هل في ذلك قسم لذي

حجر يعني هل في ذلك القسم كفاية لذي لب يعني ذي عقل

فيعرف عظم هذا القسم ان ربك لبالمرصاد وقيل المراد

بالفجر فجر النهار وقيل هو نهار فعبر عنه بالفجر لانه اوله و

قال مجاهد فهو فجر يوم النحر خاصة وقال عكرمة اقسم الله

تعالى بانفجار المياه من العيون والنبات من الارض والثمار

من الشجرة وقيل اقسم الله بانفجار الماء من اصابع النبي صلى الله عليه وسلم

وَقِيلَ أَقْسَمَ اللّٰهُ بِانْفِجَارِ النَّاقَةِ مِنَ الصَّخْرَةِ لِصَالِحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وگفته شده سوگند یاد کرد خدا تعالی به شکافتن شتر ماده از سنگ مر صالح علیه السلام را

وَقِيلَ أَقْسَمَ اللّٰهُ تَعَالَى بِانْفِجَارِ الْمَاءِ مِنَ الْحَجَرِ بِعَصَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ

وگفته شد سوگند یاد کرد خدا تعالی به شکافتن آب از سنگ بعصای موسی ع

وَقِيلَ أَقْسَمَ اللّٰهُ تَعَالَى بِانْفِجَارِ الْمَاءِ مِنْ عُيُونِ الْعُصَاةِ وَقِيلَ أَقْسَمَ

وگفته شد سوگند یاد کرد خدا تعالی به شکافتن آب از چشمهای گناهکاران وگفته شد سوگند

اللّٰهُ تَعَالَى بِانْفِجَارِ الْمَعْرِفَةِ مِنَ الْقَلْبِ كَمَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى أَوَمَنْ كَانَ

یاد کرد خدا تعالی به شکافتن معرفت از دل چنانچه فرمود خدا تعالی آیا کسیکه بود

مَيْتًا فَأَحْيَيْنَاهُ يَعْنِي بِالْإِيمَانِ وَالْمَعْرِفَةِ وَأَيْضًا قَوْلُهُ تَعَالَى وَلَيَالٍ

مرده پس زنده گردانیدیم او را یعنی بایمان و معرفت و ایضا فرمود خدا تعالی و سوگند بشبها

عَشْرٍ رَوَى جَابِرُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ وَالْفَجْرِ وَ

ده روایت کرد جابر بن عبد الله رض از نبی ص که فرمود فجر و

لَيَالٍ عَشْرٍ هِيَ عَشْرُ الْأَضْحَى وَقَالَ ابْنُ الزُّبَيْرِ وَابْنُ عَبَّاسٍ رض أَنَّهَا

شبهای ده این ده اضحی ست وگفت ابن زبیر و ابن عباس رض که آن ده

عَشْرُ ذِي الْحِجَّةِ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ فِي رِوَايَةٍ أُخْرَى أَنَّهُ الْعَشْرُ الْأَوَاخِرُ

ده ذی الحجه است واز ابن عباس در روایت دیگر است که آن ده آخر ست

مِنْ شَهْرِ رَمَضَانَ وَقَالَ مُجَاهِدٌ أَنَّهَا عَشْرُ مُوسَى عم وَقَالَ مُحَمَّدُ

از ماه رمضان وگفت مجاهد که آنها عشره موسی است ع که زیاده از سی روز شد وگفت محمد

بْنُ الْجَرِيرِ الطَّبَرِيُّ أَنَّهَا عَشْرُ أَوَّلِ الْمُحَرَّمِ قَوْلُهُ وَالشَّفْعِ وَالْوَتْرِ

بن جریر طبری که آن عشره اول محرم ست قول او شفع و وتر

قَالَ قَتَادَةُ وَالسُّدِّيُّ الشَّفْعُ كُلُّ اثْنَيْنِ وَالْوَتْرُ هُوَ اللّٰهُ وَقِيلَ هُمَا

گفت قتاده والسدی شفع هر چیز را جفت ست و وتر آن خداست وگفته شد که شفع

آدَمُ وَحَوَّا وَهُوَ قَوْلُ مُقَاتِلٍ وَهُوَ أَنَّ آدَمَ كَانَ وَتْرًا فَشُفِعَ بِزَوْجَتِهِ

آدم و حواست وآن قول مقاتل ست وآن اینست که آدم ع بود طاق پس جفت کرد بزوجه او

حَوَّا وَقِيلَ الصَّلٰوةُ مِنْهَا شَفْعٌ وَمِنْهَا وَتْرٌ قَالَ الرَّبِيعُ بْنُ أَنَسٍ وَ

که حوا بود وگفته شد نماز ست که بعضی از آن جفت ست و بعضی از آن فرد وگفت ربیع بن انس و

أَبُو الْعَالِيَةِ هِيَ صَلٰوةُ الْمَغْرِبِ الشَّفْعُ فِيهَا رَكْعَتَانِ وَالْوَتْرُ

ابو العالیه که آن نماز مغرب ست جفت در آن دو رکعت ست و طاق

الثَّالِثَةُ وَقِيلَ هُوَ يَوْمُ النَّحْرِ لِأَنَّهُ الْعَاشِرُ وَالْوَتْرُ يَوْمُ الْعَرَفَةِ

رکعت سیوم ست وگفته شد که آن روز نحر ست که آن ده ست و طاق روز عرفه ست

لانه التاسع وقيل الشفع يومان بعد النحر والوتر اليوم الثالث

زيرا كه آن نهم است وگفته شد كه شفع دو روز بعد نحر است و وتر روز سوم است

قوله والليل اذا يسر يعني اذا ذهب وقيل اذا اظلم وقيل انه

قوله وسوگند بشب وقتيكه سيرود وگفته شد وقتيكه سياه شود وگفته شد كه آن شب

ليلة المزدلفة خاصة وقيل يعني اذا سرى فيه اهله لان السرى

شب مزدلفه است خاص وگفته شد يعنى وقتيكه سير كرد در آن شب اهل آن زيرا كه سرى

وهو سرى الليل وقوله وهل في ذلك قسم لذي حجر يعني لذي

آن رفتن در شب است آيا هست درين مذكور سوگند مر صاحب دانش را

عقل وهو قول ابن عباس رض وقال الحسن وابو رجاء لذي علم

اين قول ابن عباس است رض وگفت حسن و ابو رجاء مر ذى علم را

وقال محمد بن كعب لذي دين معناه ان في ذلك قسما لذي حجر

وگفت محمد بن كعب مر صاحب دين را يعنى آن اينست كه درين قسم است مر صاحب دين را

وهل ههنا في موضع ان ومعنى قوله عز وجل والفجر وليال عشر

ولفظ هل درينجا در جاى ان است يعنى استفهام براى تقرير است ومعنى اين آيت اينست كه سوگند است بفجر

ورب الفجر ورب ليال عشر الى اخر القسم وكذلك فيما

وقسم است بحق پروردگار فجر وبحق پروردگار شبها ده تا آخر قسم بر قسمى لفظ رب مقدر است وهمچنين است

شاكل ذلك كقوله والشمس وضحاها والسماء والطارق و

در مانند اينست چنانچه قول او تعالى سوگند آفتاب وچاشت او وسوگند آسمان وستاره رونده او و

السماء ذات البروج وغيرها فصل فيما ورد في عشر ذي

سوگند آسمان كه صاحب بروج است وغير اين فضلت آنچه وارد شد در دهه ذى الحجه

الحجة من كرامات الانبياء وما نقل في ذلك من الاخبار و

از كرامات انبيا وآنچه نقل كرده شد درين از اخبار

الآثار وفضائل الاعمال اخبرنا الشيخ ابو البركات قال انبا

آثار وفضائل عملها خبر كرد مارا شيخ ابو البركات گفت خبر كرد مارا

الشيخ الحافظ ابو بكر احمد بن علي الثابت الخطيب قال انبا احمد

شيخ حافظ ابوبكر احمد بن على ثابت خطيب گفت خبر داد مارا احمد

بن احمد بن درقويه قال انبا محمد بن عبد الله الشافعي رح قال

بن احمد بن درقويه گفت خبر داد مارا محمد بن عبد الله شافعى گفت

انبا محمد ابن عبد الله بن عبد الرحمن بجلب قال انبا عمرو بن عثمان

خبر داد مارا محمد بن عبد الله بن عبد الرحمن بجلب گفت خبر داد مارا عمر بن عثمان

قال انبأ ابو الوليد عن ابن المبارك عن خالد الحذاء عن عكرمة

گفت خبرداد ما را ابو الوليد از ابن مبارك از خالد حذاء از عكرمه

عن ابن عباس رض انه قال في عشر ذي الحجة قبل الله توبة آدم

از ابن عباس رض كه فرمود در عشره ذي الحجه قبول كرد خدا توبه آدم

وتاب عليه بعرفة لانه اعترف بذنبه وفيه وجد ابرهيم الخليل

و توبه داد براو آمرزش كرد برو در روز عرفه زيرا كه آدم عم اقرار كرد بگناه خود ودران عشره يافت

صلوات الله عليه الخلة فبذل ماله للضيفان ونفسه للنيران

خليل الله عم خلت را پس خرج كرد مال خود را براي مهمانان ونفس خود را در آتش

وولده للقربان وقلبه للرحمن ولم يصح لاحد التوكل الا لابرهيم

و فرزند خود را براي قرباني ودل خود را براي رحمن ودرست نشد مر هيچ كس را توكل مگر ابراهيم را

خليل الرحمن وفيه بناء ابرهيم عليه السلام الكعبة الشريفة وقال

ودران عشره بنا كرد ابراهيم عم كعبه شريفه را گفت

الله تعالى واذ يرفع ابرهيم القواعد من البيت واسمعيل الاية

خداي تعالى هرگاه كه برداشت ابراهيم بناي كعبه را واسمعيل تا آخر آيت

وفيه اكرم الله موسى عم بالمناجاة وفيه نزلت على داود المغفرة

ودران عشره بزرگ كرد خدا موسى را بمناجات ودران عشره فرود آورد بر داود عم مغفرت را

وفيه كانت ليلة المباهاة وقيل ان فيه افتتاح نزول القران

ودران ده بود شب مباهات وگفته شد كه دران ده بود ابتداي فرود آمدن قرآن

بكرة يوم الاضحى والنبي صلى الله عليه متوجه الى المصلى وفيه

صبح روز اضحى وحال آنكه نبي صلعم روآورنده بود بسوي نمازگاه ودران

كانت بيعة الرضوان فانزل الله تعالى اذ يبايعونك تحت الشجرة

ده بود بيعت پس فرود آورد خداي تعالى وقتيكه بيعت ميكنند ترا زير درخت

وهي سمرة وكان ذلك يوم الحديبية واصحاب رسول الله صلى الله عليه

وآن درخت كز بود وبود آن بيعت روز جنگ حديبيه وياران رسول الله صلى الله عليه

الف واربعمائة رجل وقيل الف وخمسمائة رجل واول من اطلق

يكهزار وچهارصد كس وگفته شد يكهزار وپنجصد كس واول كسيكه روان كرد

يده للمبايعة ابو سنان الاسدي عليه وعلى جميع الصحابة رحمة

دست خود براي بيعت ابو سنان اسدي بود برو و بر جميع صحابه رحمة

الله وبركاته وتحياته والتابعين لهم باحسان وفيه يوم التروية

خدا و بركت او باد وبر متابعت كنندگان ايشان به نيكوئي ودران ده

٥٩١

٥٢

يوم التروية ثامن ذي الحجة لانهم كانوا يروون فيها من الماء لما بعده اي يستقون ويسقون مجمع البحار

ويوم عرفة ويوم النحر وهو يوم الحج الأكبر وأخبرنا الشيخ أبو

وروز عرفه وروز نحر و آن روز حج اكبر است وخبر داد ما را شيخ ابو

البركات عن الفضل بن محمد عن أحمد بن علي الحافظ بإسناده

البركات از فضل بن محمد از احمد بن علي حافظ باسناد خود

عن أبي سعيد الخدري رض عن النبي صلى الله عليه أنه قال سيد الشهور

از ابي سعيد خدري رض از نبي صلى الله عليه وسلم كه فرمود سردار ماهها

شهر رمضان وأعظمها حرمة ذو الحجة وأخبرنا الشيخ أبو البركات

ماه رمضان است و بزرگتر ماهها از روي حرمت ذو الحجه است وخبر داد ما را شيخ ابو البركات

عن الفضل بن محمد القصار الأصفهاني قال أنبا أبو سعيد الحسن

از فضل بن محمد قصار اصفهاني گفت خبر داد ما را ابو سعيد حسن

بن علي بن سهدان قال أخبرنا عبد الله بن محمد وراق قال أخبرنا

بن علي بن سهدان گفت خبر داد ما را عبد الله بن محمد وراق گفت خبر داد ما را

أبو بكر البزار قال أخبرنا أبو كامل الفضل بن الحسين الخدري

ابو بكر بزار گفت خبر داد ما را ابو كامل فضل بن حسين خدري

قال أنبا أبو عاصم بن هلال عن أيوب عن أبي الزبير عن جابر رض

گفت خبر داد ما را ابو عاصم بن هلال از ايوب از ابي زبير از جابر رض

عن النبي صلى الله عليه أنه قال أفضل أيام الدنيا أيام عشر ذي الحجة

از نبي م كه فرمود بزرگتر روزهاي دنيا روز عشره ذي الحجه است

قيل ولا مثلها في سبيل الله قال ولا مثلها في سبيل الله إلا رجل

گفته شد ونيست مانند آن در راه خدا گفت ونيست مانند آن در راه خدا مگر مردي

عفر وجهه في التراب وأخبرنا الشيخ أبو البركات عن القاضي

كه آلوده روي خود را در خاك وخبر داد ما را شيخ ابو البركات از قاضي

أبو المظفر هناد بن إبراهيم البخاري النسفي بإسناده عن عطاء

ابو المظفر هناد بن ابراهيم بخاري نسفي باسناد خود از عطاء

بن أبي رباح قال سمعت عائشة رض قالت كان على عهد رسول الله

بن ابي رباح گفت شنيدم عائشه رض را گفت بود بر عهد رسول الله

صلى الله عليه رجل يحب السماع يعني الغناء وكان إذا أهل هلال ذي الحجة

صلى الله عليه وسلم مردي كه دوست ميداشت سرود را و بود كه هرگاه ديد هلال ذي الحجه را

أصبح صائما فاتصل الحديث برسول الله صلى الله عليه قال فأحضره وقال

صبح ميكرد حالانكه روزه دار بود پس رسيد اين خبر برسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود اي

فقال له ما حملك على صيام هذه الأيام فقال يا رسول الله إنها أيام مشاعر وأيام حج فأحببت

پس گفت مر او را چه چیز آماده کرد ترا بر روزه داری این روزها پس گفت یا رسول الله این روزها روزهای مشاعر و ایام حج است

أن يشركني الله تعالى في دعائهم فقال له النبي صلى الله عليه وسلم لك بعدد كل يوم تصومه عتق مائة رقبة

که شریک کند مرا خدا تعالی در دعای ایشان پس گفت مر او را نبی مر ترا است بعدد هر روز که روزه داری ثواب آزادی صد بنده

ومائة بدنة تهديها ومائة فرس تحمل عليها في سبيل الله عز وجل فإذا كان يوم التروية

و صد شتر که هدیه کرده شود و صد اسب که سواری کرده شود بر آن در راه خدا تعالی پس هرگاه که باشد روز ترویه

فلك عتق ألف رقبة وألف بدنة وألف فرس تحمل عليها في سبيل

پس مر ترا است ثواب آزادی هزار بنده و هزار شتر و هزار اسب که سواری کرده شود بر آن در راه

الله عز وجل فإذا كان يوم عرفة فلك عتق

خدای تعالی پس هرگاه که باشد روز عرفه پس مر ترا است ثواب آزاد کردن

ألفي رقبة وألفي بدنة تهديها وألفي فرس تحمل عليها في سبيل

دو هزار بنده و دو هزار شتر که هدیه بسکنی او را و دو هزار اسب که سواری کرده شود بر آن در راه

الله عز وجل وصيام سنة قبلها وسنة بعدها وأخبرنا الشيخ

خدای تعالی و ثواب روزه یکسال پیش از آن و یکسال پس از آن و خبر داد ما را شیخ

أبو البركات بإسناده عن سعيد بن جبير عن ابن عباس رض

ابو البرکات باسناد خود از سعید بن جبیر از ابن عباس رض

أنه قال ما من أيام العمل الصالح فيها أحب إلى الله عز وجل منه

که فرمود نیست هیچ روزی که عمل نیک در آن روز دوستر باشد بسوی خدا تعالی از عمل

في هذه الأيام يعني أيام التشريق قالوا يا رسول الله ولا الجهاد

درین روزها یعنی روزهای تشریق گفتند یاران یا رسول الله و نه جهاد

في سبيل الله إلا رجل خرج بنفسه وماله فلم يرجع من ذلك بشيء

در راه خدا تعالی مگر مردی که برآمد بنفس خود و مال خود پس باز نگشت از آن بچیزی

وأخبرنا الشيخ أبو البركات عن أبي بكر بن أحمد بن علي بن ثابت

و خبر کرد ما را شیخ ابو البرکات از ابی بکر بن احمد بن علی بن ثابت

الحافظ بإسناده عن هنيدة بن خالد الخزاعي عن حفصة رضي الله عنها

حافظ باسناد خود از هنیده بن خالد خزاعی از حفصه رض

أنها قالت أربع لم يكن النبي صلى الله عليه وسلم يتركهن صوم عشر ذي الحجة

که هرگز فرمود آن حفصه چهار چیز است که نبود نبی که ترک کند و آنرا روزه عشره ذی الحجه

وعاشوراء وثلاثة أيام من كل شهر وركعتين قبل الغداة وأخبرنا

و عاشورا و سه روز از هر ماه و دو رکعت پیش از فرض بامداد و خبر داد ما را

۵۹۳

هكذا وقع في الصحيح

الشيخ ابو البركات عن حمزة بن عيسى بن الحسن الوركاني باسناده
شیخ ابو البرکات از حمزه بن عیسی بن حسن ورکانی باسناد خود
عن سعيد بن المسيب عن ابي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم
از سعید بن مسیب از ابی هریره رض از نبی صلی الله علیه وسلم
ما من ايام احب الى الله تعالى ان يتعبد له فيهن من ايام عشر ذي
الحجة وان صيام يوم فيها يعدل صيام سنة وقيام ليلة فيها بقيام
سنة واخبرنا الشيخ ابو البركات عن الحسن بن احمد المقرئ باسناده
یک سال و خبر داد ما را شیخ ابو البرکات از حسن بن احمد مقری باسناد خود
عن محمد بن المنكدر عن جابر رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من صام ايام
از محمد بن منکدر از جابر از نبی صلی الله علیه وسلم
العشر كتب الله له بكل يوم صوم سنة وعن سعيد بن جبير رحمه الله
ده روز ذی الحجه ... یکسال و روایت است از سعید بن جبیر رح
عليه انه كان يقول لا تطفئوا سرجكم ليالي العشر ويأمر بايقاظ الخدم
وتعجبه فيه العبادة فصل في آداب الصلوة الواردة في ايام العشر
... در ایام عشره
اخبرنا بها الشيخ ابو البركات عن الشريف ابي عبد الله محمد بن علي بن
خبر داد ما را شیخ ابو البرکات از شریف ابی عبد الله محمد بن علی بن
محمد بن يحيى المهدي باسناده عن هشام بن عروة عن ابيه عن عائشة
محمد بن یحیی مهدی باسناد خود از هشام بن عروه از پدر خود از عایشه
رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من احيا ليلة من ليالي عشر ذي الحجة
از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود هر که زنده داشت شبی از شبهای ده ذی الحجه
فكانما عبد الله عبادة من حج واعتمر طول سنة ومن صام فيها
يوما فكانما عبد الله تعالى سائر سنة واخبرنا الشيخ ابو البركات
روز ... سال ... شیخ ابو البرکات
عن محمد بن محمد بن عبد العزيز الشاهد باسناده عن جعفر بن محمد بن
از محمد بن محمد بن عبد العزیز شاهد باسناد خود از جعفر بن محمد بن

فضائل عشره ذی الحجه ... ۵۹۴

علي بن الحسين عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي ابن الحسين

علي بن حسين از پدر خود محمد بن علي از پدر خود علي بن حسين

زين العابدين عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه علي عن النبي

زين العابدين از پدر خود حسين بن علي رض از پدر خود علي رض از نبي ص

صلى الله عليه وسلم أنه قال إذا دخل عشر ذي الحجة فجدوا في الطاعة فإنها

كه فرموده هرگاه كه درآيد دهه ذي الحجه پس كوشش كنيد در طاعت زيرا كه آن

أيام فضلها الله تعالى وجعل حرمة لياليها كحرمة نهارها فمن

روزها ست كه فضيلت داده ست آنرا خداي تعالى وگردانيده حرمت شبهارا مانند حرمت نهارها پس كسيكه

صلى في ليلة من الليالي العشر في الثلث الأخير أربع ركعات

نماز گذارد در شبي از شبهاي دهه در سيوم حصه اخير چهار ركعت

يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة والمعوذتين ويكرر سورة

كه بخواند در هر ركعت فاتحه يكبار و معوذتين يكبار وتكرار كند سوره

الإخلاص ثلاثا ويقرأ آية الكرسي ويكرر ذلك ثلاثا في كل

اخلاص سه بار و بخواند آية الكرسي و تكرار كند اين را سه بار در هر

ركعة فإذا فرغ من صلوته رفع يديه وقال سبحان ذي العزة

ركعت پس هرگاه فارغ شد از نماز خود بردارد دستهاي خود را و بگويد پاكست خداوند عزت

والجبروت سبحان ذي القدرة والملكوت سبحان الحي الذي

و جبروت پاكست خداوند توانائي و ملكوت را پاكست زنده كه

لا يموت لا إله إلا هو يحيي ويميت وهو حي لا يموت سبحان الله

نمي ميرد نيست هيچ معبود مگر او زنده ميكند و مي ميراند و او زنده ست نمي ميرد پاكست خدا

رب العباد والبلاد والحمد لله كثيرا طيبا مباركا على كل حال

كه پروردگار بندگان و شهرهاست و ستايش مر خداي را ستايش بسيار و پاك و مبارك بر هر حال

الله أكبر كبيرا ربنا وجلاله وقدرته بكل مكان قال الشيخ يعني

خداي بزرگ بزرگتر پروردگار ما و بزرگي او و قدرت او بهر مكان ست گفت شيخ يعني

علمه بكل مكان ثم يدعو بما شاء فإن له من الأجر كمن حج إلى

علم او بهر مكان ست پس دعا كند بچيزي كه خواهد پس مر او راست از اجر مانند كسي كه حج كرد

بيت الله الحرام وزار قبر النبي صلى الله عليه وسلم وجاهد في سبيل الله تعالى

بيت الله و زيارت كرد قبر نبي ص و جهاد كرد در راه خداي تعالى

ولم يسأل الله تعالى شيئا إلا أعطاه إياه وإن صلاها في كل ليلة

و نخواست از خداي تعالى چيزي مگر داد او را آن چيز و اگر گزارد او را در هر شب

مِنْ لَيَالِي الْعَشْرِ حَلَّهُ اللّٰهُ تَعَالَى الْفِرْدَوْسَ الْأَعْلَى وَمَحَا عَنْهُ كُلَّ سَيِّئَةٍ

از شبهای دهه فرود آرد خدای تعالی او را در بهشت برین و دور گرداند از وی هر بدی

وَقِيلَ لَهُ اِسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ عَرَفَةَ وَصَامَ نَهَارَهَا وَ

و گفته شود مر او را از سر گیر عمل را پس هرگاه که باشد روز عرفه و روزه داشت روز او را و

صَلَّى لَيْلَهَا وَدَعَا بِهٰذِهِ الدُّعَاءِ وَأَكْثَرَ التَّضَرُّعَ بَيْنَ يَدَيِ اللّٰهِ

نماز گزارد شب او را و دعا کرد باین دعا و زیاده کرد تضرع را پیش خدای تعالی

تَعَالَى يَقُولُ اللّٰهُ تَعَالَى يَا مَلَائِكَتِي اِشْهَدُوا أَنِّي قَدْ غَفَرْتُ لَهُ وَ

میگوید خدای تعالی ای فرشتگان من گواهی دهید که هر آینه من بخشیدم مر او را و

أَشْرَكْتُهُ بِالْحَاجِّ إِلَى بَيْتِ اللّٰهِ قَالَ فَتَسْتَبْشِرُ الْمَلَائِكَةُ بِمَا يُعْطِي

شریک کردم او را با حاجیان بسوی بیت الله فرمود پس بشارت میدهند فرشتگان بچیزی که

اللّٰهُ تَعَالَى ذٰلِكَ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ بِصَلٰوتِهِ وَدُعَائِهِ فَضْلٌ

خدای تعالی این بنده مومن را بنماز او و دعای او فضل

وَالْعَشْرُ لِخَمْسَةِ أَنْبِيَاءَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ الْأَوَّلُ عَشْرُ آدَمَ عَمِ وَهُوَ أَنَّهُ

و دهه به پنج پیغامبران هست ع نخستین دهه دهه آدم ع هست او آنست که

لَمَّا خَلَقَ اللّٰهُ حَوَّاءَ عَلَيْهَا السَّلَامُ مِنْ ضِلْعِهِ الْأَيْسَرِ الْقَصِيرِ وَهُوَ

هرگاه پیدا کرد خدای تعالی حوا را از استخوان پهلوی چپ خرد خود در حالیکه

نَائِمٌ فَاسْتَيْقَظَ مِنْ سِنَتِهِ فَرَأَى حَوَّاءَ جَالِسَةً عِنْدَهُ فَقَالَ لَهَا

خفته بود پس بیدار گشت از خواب خود پس دید حوا را نشسته نزد خود پس گفت مر او را

لِمَنْ أَنْتِ قَالَتْ لَكَ فَأَرَادَ أَنْ يَمَسَّهَا فَقِيلَ لَهُ لَا تَمَسَّهَا حَتّٰى

کراهستی تو گفت حوا مر ترا هستم پس اراده کرد که مساس کند او را پس گفته شد مر او را مساس مکن

تُعْطِيَ مَهْرَهَا قَالَ إِلٰهِي وَمَا مَهْرُهَا قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى هُوَ أَنْ تُصَلِّيَ

بدهی مهر او گفت خدایا چیست مهر او گفت خدای تعالی آنست که درود گویی

عَلَى نَبِيِّ آخِرِ الزَّمَانِ عَشْرًا فَذٰلِكَ مَهْرُهَا وَالثَّانِي عَشْرُ إِبْرٰهِيمَ

بر پیغمبر آخر زمان ده بار پس آنست مهر او و دوم عشره ابراهیم است

خَلِيلِ الرَّحْمٰنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى وَإِذِ ابْتَلٰى إِبْرٰهِيمَ

خلیل الرحمن ع فرمود خدای تعالی و هنگامیکه آزمود ابراهیم را

رَبُّهُ بِكَلِمٰتٍ فَأَتَمَّهُنَّ وَهِيَ عَشْرُ خِصَالٍ خَمْسٌ مِنْهَا فِي الرَّأْسِ الْفَرْقُ

پروردگار او بکلمات پس تمام کرد ابراهیم آن کلمات را و آن کلمات ده خصلت بود پنج از آن در سر

وَقَصُّ الشَّارِبِ وَالسِّوَاكُ وَالْمَضْمَضَةُ وَالْاِسْتِنْشَاقُ وَ

و پست کردن موی بروت و مسواک کردن و آب در دهن کردن و آب در بینی کردن و

خمس في البدن وهي تقليم الأظفار ونتف الإبطين والختان

و پنج دیگر در تن ست و آن بریدن ناخنست و کندن موے بغلها ست و اندام نهانی

وحلق العانة وتخليل الأصابع فلما أتمّ إبراهيم عليه السلام

و تراشیدن موی زهار و خلال کردن انگشتان ست پس هرگاه که تمام کرد ابراهیم ع

هذه الخصال العشرة أكرمه الله تعالى بالخلة قوله تعالى

این ده خصلت را بزرگ کرد او را خداے تعالے به خلت قوله تعالے

واتخذ الله إبراهيم خليلا والثالث عشر شعيب النبي عليه السلام

و بگرفت خدای تعالے ابراهیم را خلیل و سیوم عشره شعیب ست ع

قوله عز وجل فإن أتممت عشرا فمن عندك وهو أنه أجر

قوله عز وجل اگر تمام کرده تو ده سال را پس از جانب تست احسان و آنچنانست مزدور ساخت

موسى عليه السلام نفسه عشر سنين فكان أجرته مهر ابنة

موسے علیه السلام نفس خود را ده سال پس بود مزد او کابین دختر

شعيب النبي عليه السلام وقيل إن شعيبا عليه السلام بكى

شعیب نبی ع و گفته شده است که شعیب ع بگریست

عشر سنين حتى ذهب بصره فرد الله بصره عليه فأوحى الله

ده سال تا آنکه رفت بینائے او پس باز داد خدا تعالے بینائے را بدو پس وحی کرد

تعالى إليه يا شعيب إن كنت تخاف النيران فقد أمنتك منها

بسوے او که ای شعیب اگر بوده که خوف میکردے آتش را پس تحقیق ایمن گردانیدم ترا

وإن كنت تريد الجنان فقد وهبت لك وإن كنت تطلب

و اگر بوده تو که میخواستے بهشت را پس بخشیدم ترا و اگر بوده تو که طلب میکنے

الرضوان فقد أعطيتك فقال يا جبرائيل ليس بكائي حبا

رضوان را پس دادم ترا پس گفت ای جبرائیل نیست گریه من از روے دوستی

للجنان ولا خوفا من النيران ولكن شوقا إلى لقاء الرحمن فقال

بهشت و نه از روے خوف از آتش و لیکن از روے شوق بسوے دیدار خدا پس گفت

الله عز وجل الآن حق لك فابك ثم ابك ثم عوض لبكائه

خدای عز و جل اکنون سزاوار است گریه مر ترا پس بگری پس بگری پس عوض داد گریه او را

وهو أن جعل الله نبيه موسى عليه السلام خادما له عشر سنين

و آن بدل آنست که خدای تعالے نبی خود موسے ع را خادم مر او را ده سال

جزاء لما كان من بكائه على محبته سوى ما قد ادخر له عنده.

از جهت مزد بود آنچه بود از گریه او بر محبت خدای تعالے بغیر چیزے که ذخیره کرده است برای او نزد خود

من الكرامات والمنازل العاليات والقرب منه تبارك وتعالى

والنظر الى وجهه الكريم وغير ذلك مما لا عين رأت ولا اذن

سمعت ولا خطر على قلب بشر والرابع عشر موسى عليه السلام

قوله عز وجل وواعدنا موسى ثلثين ليلة واتممناها بعشر

وذلك ان الله عز وجل وعد موسى عليه السلام المناجاة و

اعطاه التورية فصام موسى عليه السلام ثلثين يوما وكان

ذلك شهر ذي الحجة وقيل انه شهر ذي القعدة فلما قصد

المناجاة وضع قطعة زيتون في فيه لما شاهد من تغير رائحة

فمه فقال عز وجل يا موسى اما علمت ان خلوف فم الصائم عنده

اطيب من ريح المسك ثم امره ان يصوم عشرا من المحرم

اخرها يوم عاشورا وعلى قول من قال الشهر كان ذي القعدة

فيكون عشر ذي الحجة ثم قربه واكرمه بالمناجاة والقربة قوله

عز وجل ولما جاء موسى لميقاتنا الاية والخامس عشر نبينا

المصطفى صلى الله عليه قوله عز وجل والفجر وليال عشر يعني عشر

ذي الحجة وقد ذكرناه فصل وقيل ان اكرم هذه الايام

العشرة أكرمه الله تعالى بعشر كرامات البركة في عمره والزيادة

و هر را گرامی کند او را خدای تعالی به ده بزرگی یکی برکت در عمر او و دوم زیادة

في ماله والحفظ لعياله والتكفير لسيئاته والتضعيف لحسناته

در مال او و سیوم نگهبانی در عیال او و کفاره بدیهای او را و دو چند کردن نیکوییهای او

والتسهيل لسكراته والضياء لظلماته والتثقيل لميزانه و

و آسان کردن بر سختیهای موت او را و روشن کردن ظلمات او را و گران کردن میزان او را و

النجاة من دركاته والصعود على درجاته ومن تصدق في

خلاص دادن از درکات او و بالا بردن بر درجات او و هر که صدقه کرد در این

هذه الأيام العشر بصدقة على مسكين فكأنما تصدق على

روزهای ده به چیزی بر مسکین پس گویا صدقه کرد بر

أنبيائه ورسله ومن عاد فيها مريضا فكأنما عاد أولياء

پیغمبران خود و رسولان خود و کسیکه عیادت کرد در این روزها مریض را پس گویا که عیادت کرد دوستان

الله وبدلائه ومن شيع جنازة فكأنما شيع جنازة شهدائه

خدا و ابدالان او را و هر که پیروی کرد جنازه را پس گویا پیروی کرد جنازه شهیدان او را

ومن كسا مؤمنا كساه الله تعالى من حلله ومن لطف فيها بيتيم

و کسیکه بپوشانید برهنه را بپوشاند او را خدای تعالی از حلهای خود و هر که لطف کرد در آن روزها یتیم را

لطف الله تعالى به في القيامة تحت ظل عرشه ومن حضر

لطف کند خدای تعالی او را در قیامت زیر سایه عرش خود و هر که حاضر شد

مجلسا من مجالس العلم فكأنما حضر مجالس أنبياء الله ورسله

در مجلسی از مجلسهای علم پس گویا که حاضر شد مجلس انبیا را و رسولان را

وقال وهب بن منبه رض إن آدم عليه السلام لما أهبط إلى

و گفت وهب بن منبه رض که آدم ع هرگاه فرود آورده شد بسوی

الأرض بكى على ذنبه ستة أيام ثم أوحى الله إليه في اليوم السابع

زمین گریست بر گناه خود شش روز بستر وحی کرد خدای تعالی بسوی او در روز هفتم

وهو محزون كظيم منكس رأسه يا آدم ما هذا الجهد الذي بك

در حالیکه او غمگین بود و اندوه ناک و سر فگنده که ای آدم چیست این سختی که به تست

فقال إلهي عظمت مصيبتي وأحاطت بي خطيئتي وصرت

پس گفت خدایا بزرگ گشت مصیبت من و گرد گرفته است بمن گناه من و گشتم

في دار الهوان بعد الكرامة وفي دار الشقاوة بعد السعادة

در سرای خواری بعد کرامت و در سرای شقاوت بعد سعادت

وفي دار الموت والفناء بعد الخلد والبقاء فكيف لا ابكي على [illegible]
ودر سرای موت و فنا بعد خلد یعنی بهشت و بقا پس چرا نگریم بر گناهان خود
فاوحى الله تعالى اليه يا آدم الم اصطنعك لنفسي ثم اصطفيتك
پس وحی کرد خدا تعالی بسوی او ای آدم آیا پیدا نکرده بودم ترا بذات خود و برگزیدم ترا
على خلقي وخصصتك بكرامتي والقيت عليك محبتي اما
بر خلق خود و خاص کردم ترا بکرامت خود و افکندم بر تو محبت خود آیا
خلقتك بيدي واسجدت لك ملائكتي الم تكن في بحبوحة
پیدا نکردم ترا بدست خود و سجده کنانیدم ترا فرشتگان خود را آیا نبوده تو در میانه
كرامتي ومنتهى رحمتي فعصيت امري ونسيت عهدي فكيف
بزرگی من و نهایت رحمت من پس بیفرمانی کردی امر مرا و فراموش کردی عهد مرا پس چگونه
نسيت رحمتي ونعمتي فوعزتي وجلالي لو ملأت الارض
فراموش کردی رحمت مرا و نعمت مرا پس سوگند است مرا بعزت و جلال خود اگر پر کرده شود زمین
رجالا كلهم مثلك يعبدوني ويسبحوني الليل والنهار لا يفترون
بمردم که همه ایشان مانند تو عبادت کنند مرا و تسبیح کنند مرا شب و روز و فرو گذاشته نشوند
عن عبادتي طرفة عين ثم انهم عصوني لانزلتهم منازل
از عبادت من یک چشم زدن پس ایشان بیفرمانی کنند مرا هر آینه فرود آرم ایشان را در منزل
العاصين قال فبكى عند ذلك ثلاثمائة عام على جبل الهند
گناهکاران گفت راوی پس گریست آدم ع نزدیک این کلام سه صد سال بر کوه هند
تجري دموعه في اودية جبالها فنبتت من تلك الدموع اشجار
میرفت اشکهای او در نهرهای کوهها پس روئید ازین اشک درختهای
طيبة فقال له جبرئيل عليه السلام اذهب الى بيت الله الحرام
خوشبو پس گفت مر او را جبرائیل ع برو بسوی خانه خدا که کعبه است
واصبر حتى تدخل ايام العشر ثم تب الى الله لعله يرحم ضعفك
و صبر کن تا آنکه آید روزهای دهه پیشتر توبه کن بسوی خدا شاید که رحم کند بر ضعف تو
فمضى فكان يخطو خطوة فكان موضع قدميه عمران وما
پس رفت و بود که میزد گام را پس گشت جای هر دو پاے او عمارت و
بينهما مفاوز وقيل كان بين قدميه ثلاثة فراسخ حتى اتى
میان هر دو پاے ویرانه و گفته شده بود میان هر دو پاے او سه فرسنگ تا آنکه آمد
البيت فطاف بالبيت اسبوعا كاملا وبكى حتى خاض في دموعه
خانه کعبه را پس طواف کرد کعبه را یک هفته کامل و بگریست تا آنکه فرو رفت در اشکهای خود

الى الكعبة وجرت على الأرض فقال لا اله الا انت سبحنك
تا نزدیک خانه کعبه و روان شد بر زمین پس گفت نیست هیچ اله مگر تو پاکی یاد میکنم ترا

وبحمدك عملت سوءً وظلمت نفسي فاغفر لي وانت خير
و بحمد ستایش ترا کردم بدی را و ظلم کردم بر نفس خود پس بیامرز مرا و تو اے بهترین

الغافرين وارحمني وانت ارحم الراحمين فاوحى الله اليه يا آدم
آمرزگاران و رحم کن بر من و تو اے بهترین رحم کنندگان پس وحی کرد خدا تعالی بسوی او که ای آدم

قد رحمت ضعفك وغفرت ذنبك وقبلت توبتك فذلك
هر آئینه رحم کردم ضعف ترا و بخشیدم گناه ترا و قبول کردم توبه ترا پس اینست

قوله عز وجل فتلقى آدم من ربه كلمات فتاب عليه فوجد
قول خدا تعالی پس گرفت آدم از پروردگار خود کلمات را پس قبول کرد حق تعالی توبه او را پس یافت

آدم من بركات ايام العشر التوبة وكذلك المؤمن الذي عصى
آدم از برکتهاے روزهاے دهه توبه را و هم چنین مومن که بیفرمانی کرد

ربه واتبع هواه في معصية مولاه اذا تاب واناب وانقاد
پروردگار خود را و پیروی کرد هوای خود را در بیفرمانی صاحب خود هرگاه که توبه کرد و بازگشت نمود و فرمانبردار شد

لطاعة الله في هذه الايام يتفضل الله عليه بالرحمة والغفران
مر طاعت خدا را درین روزهاے دهه فضیلت میکند خدا تعالی بر وے برحمت و آمرزش

ويبدل السيئات بالحسنات برحمة منه فصل وقد اقسم
و بدل کردن بدیها را به نیکیها برحمت خود [illegible] و بتحقیق سوگند یاد کرد

الله تعالى بالفجر وليال عشر والشفع والوتر والليل اذا يسر الى
خدا تعالی به فجر و شبهاے دهه و جفت و طاق و شب وقتیکه در آید تا

قوله ان ربك لبالمرصاد وهي ثمان قناطر على جسر جهنم فيسأل
قول او ان ربك لبالمرصاد و آن هشت نردبان هست بر پل دوزخ پس پرسیده شود

العبد في اول موقف منها من الايمان بالله فان كان مؤمنا
بنده در اول درجه ازین جاے از ایمان بخدا پس اگر باشد مومن

فنجى ولا تردى في النار ثم جاز الى الثاني فيسأل عن الوضوء والصلوة
پس رستگار شده و افگنده نمی شود در دوزخ پس گذشت بسوی دوم پس پرسیده شود از وضو و نماز

فان قصر فيهما تردى في النار وان اكمل ركوعها وسجودها فنجا ثم
پس اگر کوتاهی کرد در آنها مے افگنده شود در دوزخ و اگر تمام کرد رکوع او را و سجود او را پس نجات یافت پس

جاز الى الثالث فيسأل عن الزكوة فان كان اداها فنجا ثم جاز
گذشت بسوی سیوم پس پرسیده شود از زکوة پس اگر ادا کرده باشد پس رستگار شد پس

الى الرابع فيسأل عن الصيام فان كمل صيامه نجا ثم جاز الى الخامس

بسوی چهارم پس پرسیده شود از روزه پس اگر باشد که تمام کرده باشد روزه را نجات یافت پس گذشت

فيسأل عن الحج والعمرة فاذا كان اداهما نجا ثم جاز الى السادس فيسأل

پس پرسیده شود از حج و عمره پس اگر باشد که ادا کرده باشد رستگار شد پس گذشت بسوی ششم پس

عن الامانة فان لم يخن فيها فنجا ثم جاز الى السابع فيسأل عن

از امانت پس اگر خیانت نکرده باشد در آن پس نجات یافت پس گذشت بسوی هفتم پس پرسیده

الغيبة والنميمة والبهتان فان لم يكن اغتاب فنجا ثم جاز الى

غیبت و سخن چینی و دروغ بستن پس اگر غیبت نکرده باشد پس رستگار شد پس گذشت

الثامن فيسأل عن اكل الحرام فان لم يكن اكل فنجا والا تردى في النار

هشتم پس پرسیده شود از خوردن حرام پس اگر نخورده باشد پس رستگار شد و الا افتد در آتش

فصل في ذكر يوم التروية قال الله سبحانه وتعالى واذن في الناس

در ذکر روز ترویه گفت خدای تعالی و اعلام کن مردم را

بالحج يأتوك رجالا الآية وهذه الآية في سورة الحج وهي من عجائب

بادای حج بیایند ترا پیاده و این آیه در سوره حج است و آن سوره عجایب

سور القرآن العظيم فان فيها مكيا ومدنيا وحضريا وسفريا و

سورهاست از قرآن مجید که در آن سوره آیتهای مکی و مدنی اند و آیتها که در حضر و سفر نازل شده

ليليا ونهاريا وفيها ناسخ ومنسوخ فاما المكي فمن رأس ثلثين آية

در شب و روز نازل شده و در آن سوره است آیه که نسخ کننده و نسخ کرده شده است اما آنکه در مکه نازل شده از سر سی آیه

منها الى اخرها واما الآيات المدنية فمن رأس خمسة عشر الى رأس

از آن سوره تا آخر آن و اما آیات مدنیه پس از سر پانزده آیت تا سر

ثلثين واما الليلي منها فمن اولها الى رأس خمس آيات واما النهاري

سی آیت و اما آنکه در شب نازل شده پس از اول آن تا سر پنج آیت و آنچه در روز

منها فمن رأس خمس الى رأس تسع واما الحضري فالى رأس العشرين و

نازل شده پس از سر پنج تا سر نه آیت و اما آنچه در حضر نازل شده پس تا سر بیست آیه است

نسب ذلك الى المدينة لقربها منها واما الناسخ فقوله تعالى اذن

منسوب است این سوره بسوی مدینه بسبب قرب این از مدینه و اما آیات ناسخ پس قول [illegible]

للذين يقاتلون الآية واما المنسوخ فثلاث آيات وما ارسلنا من

[illegible] و اما منسوخ پس سه آیت است و نفرستادیم ما پیش

قبلك من رسول ولا نبي نسخت بقوله تعالى سنقرئك فلا تنسى و

از تو هیچ رسول و نه هیچ پیغمبری منسوخ کرده شد باین آیت که [illegible]

الثانية قوله تعالى فالله يحكم بينهم يوم القيمة فيما كانوا

دوم قوله تعالى پس خداى تعالى حكم ميكند درميان ايشان روز قيامت در آنچه بودند

فيه يختلفون فنسخت باية السيف والثالثة وجاهدوا في

كه خلاف ميكردند در آن پس منسوخ گرديده شد بآيه سيف وسيوم آيت كوشش كنيد در

الله حق جهاده فنسخت بقوله تعالى فاتقوا الله ما استطعتم

راه خدا چنانكه حق كوشش است پس منسوخ ست بقوله تعالى پس پرهيز كنيد از خدا چندانكه توانايد

قوله وأذن في الناس بالحج اي نادِ يا ابرهيم ذريتك وغيرهم

قوله تعالى و آواز ده در مردمان بحج يعنى ندا كن اى ابراهيم اولاد خود را وغير ايشان را

من بني آدم من المؤمنين بالحج يأتوك رجالا اي يجيئون اليك

از بنى آدم كه ايمان دارانند باداى حج مى آيند بسوى تو پياده يعنى بيايند بسوى تو

رجالا على ارجلهم وعلى كل ضامر يعني ركبانا على الابل يأتوك

مردم پياده بر پايهاى خود و بر هر لاغرى يعنى سوار بر شتر مى آيند

من كل فج عميق يعني من كل ارض بعيدة وطريق بعيد قال الله

از هر راه دور يعنى از هر زمين دور و راه دور فرمود خداى تعالى

تعالى ذلك لابرهيم عليه السلام حين فرغ من عمارة البيت

اين كلام ابراهيم را هرگاه كه فارغ شد از عمارت خانه كعبه

الحرام وقال الهي من يقصد هذا البيت فأمره ان تؤذن في

گفت الهى كيست كه خواهش ميكند اين خانه را پس فرمان كرد او را كه آواز كند

الناس بالحج فصعد ابا قبيس وهو الجبل الذي الصفا في اصله

مردم باداى حج پس بالا برآمد بر كوه ابا قبيس وآن كوهيست كه صفا در بيخ اوست

فنادى باعلا صوته يا ايها الناس اجيبوا ربكم ان الله يأمركم

پس ندا كرد بآواز بلند خود اى مردم قبول كنيد پروردگار خود را كه خداى تعالى امر ميكند

ان تحجوا بيته فسمع نداء ابرهيم كل مؤمن ومؤمنة على وجه

كه حج كنيد خانه او را پس شنيد آواز ابراهيم را هر مومن و مومنه كه بر روى زمين

الارض ومن في اصلاب الرجال وارحام النساء فالتلبية

بود وكسيكه در پشتهاى مردمان و رحمهاى زنان بود پس لبيك

اليوم هي جواب نداء ابرهيم عليه السلام عن امر ربه فاجابوا

در روز جواب ندا دادن ابراهيم ست از امر پروردگار خود پس جواب

كلهم لبيك فمن اجاب ذلك اليوم فلا يخرج من الدنيا حتى

همه ايشان لبيك پس كسيكه جواب داده است آنروز نمى برآيد از دنيا تا آنكه

يزور هذا البيت فصل في فضائل من احرم بالحج ولبى

زیارت کند این خانه را در فضیلت کسی که احرام بست بحج و لبیک گفت

وقصد البيت بلبيه دنا روى مجاهد عن ابن عباس رض

و قصد کرد خانه کعبه را و بسوی او نزدیک شد روایت کرد مجاهد از ابن عباس رض

قال كنا مع رسول الله صلى الله عليه وسلم اذ اقبلت طائفة من اليمن قالوا

گفت که بودیم ما همراه رسول الله صلعم ناگاه پیش آمد گروهی از یمن گفتند

فداك الامهات والاباء اخبرنا بفضائل الحج قال نعم ايما

یا رسول الله فدا شوند پدران و مادران ما خبر ده ما را الفضایل حج گفت پیغمبر آری هر

رجل خرج من منزله حاجا او معتمرا فكلما رفع قدما ووضع

مردی که آمد از جای خود در حالیکه حج کننده است یا عمره کننده پس هر قدم که می بردارد

قدما تناثرت الذنوب من قدميه كما تتناثر الورق من الشجر

قدم را می ریزد گناهان از قدمهای او چنانچه می ریزد برگ از درخت

فاذا ورد المدينة وصافحني بالسلام صافحته الملئكة

پس هرگاه که در آمد در مدینه و دست بوسی کرد مرا بسلام و دست بوسی میکنند او را فرشتگان

بالسلام فاذا ورد الماء ذا الحليفة واغتسل طهره الله من

بسلام پس هرگاه که در آمد آب ذا الحلیفه را و غسل کرد پاک میکند او را خدای تعالی از

الذنوب واذا لبس ثوبين جديدين جدد الله له الحسنات

گناهان و هرگاه پوشید جامه نو نو کرد خدای تعالی مر او را نیکیها

واذا قال لبيك اللهم لبيك اجابه الله تعالى بلبيك وسعديك

و هرگاه که گفت لبیک اللهم لبیک اجابت میکند او را خدا تعالی بلبیک و سعدیک

اسمع كلامك وانظر اليك واذا دخل مكة فطاف وسعى بين

می شنوم کلام تو و نظر میکنم بسوی تو و هرگاه که در آمد مکه را پس طواف کرد و دوید میان

الصفا والمروة وصل الله له بالخيرات واذا وقف بعرفات

صفا و مروه رسانید خدا تعالی مر او را به نیکیها و هرگاه که ایستاد بعرفات

وضجت له الاصوات بالحاجات باهى الله تعالى بهم ملائكة

و بلند شد مر او را آوازها بخواستن حاجتها فخر کرد خدای تعالی بایشان فرشتگان

سبع سموات فيقول ملائكتي وسكان سمواتي اما ترون

هفت آسمان را پس میگوید فرشتگان و ساکنان آسمان من آیا نمی بینید

الى عبادي اتوني من كل فج عميق شعثا غبرا قد انفقوا

بسوی بندهای من که آمدند از هر راه دور موی ژولیده و گرد آلوده هر گونه خرج کرده

الأموالَ وأتعبوا الأبدانَ فوعزّتي وجلالي وكرمي لأهبنَّ

مالها را در رنج داوند تنها را پس سوگند مرا بعزت و جلال و کرم خود هر آینه می بخشم

مسيئهم لمحسنهم ولأخرجنّهم من الذنوب كيوم وضعتهم

بدکاران ایشان را به نیکوکاران ایشان و بیرون می آرم ایشان را از گناهان مانند روزی که زائیده بود

أمّهاتهم فإذا رموا الجمار وحلقوا الرؤس وزاروا البيت ناداهم

مادران ایشان پس هرگاه انداختند سنگریزها و تراشیدند سرها را و زیارت کردند بیت الله را ندا

منادٍ من بطنان العرش ارجعوا مغفورًا لكم واستأنفوا العمل

ندا کننده از زیر عرش باز گردید شما در آن حالیکه آمرزیده شده اید و از سر نو گیرید عمل را

ورُوي أنّ رسول الله صلى الله عليه وسلم أتاه أعرابيّ وقال له يا رسول الله

و روایت کرده شده است که رسول الله آمد او را اعرابی و گفت مر او را یا رسول الله

خرجتُ أريد الحجّ ففاتني وأنا رجلٌ مُمَوَّلٌ يعني مُثرٍ فأْمُرْني بما

برآمده ام و خواهش دارم حج را پس فوت شد از من و من مردی ام توانگر پس فرما مرا چیزی که

أصنع فأبلغ به الحجّ أو مثل أجر الحجّ فالتفت إليه رسول الله

بکنم پس برسم با آن حج را یا مانند ثواب حج را پس نگریست بسوی او رسول الله

صلى الله عليه وسلم فقال له انظر إلى أبي قبيس فلو أنّ لك أبا قبيس ذهبًا أحمر

پس گفت ببین بسوی ابا قبیس پس اگر باشد ترا ابا قبیس زر سرخ

وجعلته في سبيل الله ما بلغت ما بلغ الحاجّ ثم قال عليه

و گردانیده تو او را در راه خدا نرسیده تو آنچه را رسیده است حج کننده پس گفت پیغمبر

السلام إنّ الحاجّ إذا أخذ في جهازه لم يرفع شيئًا ولا يضعه

بدرستی حج کننده وقتیکه گرفت در طیار سامان خود نمی بردارد چیزی را و نمی نهد چیزی را

إلّا كتب الله له عشر حسنات ومحا عنه عشر سيّئات و

مگر مینویسد خدای تعالی مر او را ده نیکی و محو میکند از و ده بدی را

رفع له عشر درجات فإذا ركب بعيره لم يرفع البعير خفًّا

بر داشته میشود مر او را ده درجه پس هرگاه سوار شد بر شتر خود بر نمی دارد شتر پای را

ولا يضعه إلّا كتب الله له مثل ذلك فإذا طاف بالبيت

و نمی نهد او را مگر مینویسد خدا مر او را مانند این ثواب پس هرگاه گرد کرد کعبه را

خرج من ذنوبه فإذا سعى بين الصفا والمروة خرج من ذنوبه

برآید از گناهان خود پس هرگاه دوید میان صفا و مروه برآمد از گناهان خود

فإذا وقف بعرفات خرج من ذنوبه ثمّ قال إذا وقف بالمشعر

پس هرگاه ایستاد در عرفات برآمد از گناهان خود پستر فرمود وقتیکه بایستاد بمشعر حرام

الحرام خرج من ذنوبه فاذا رمى الجمار خرج من ذنوبه ثم قال

برآمد از گناهان خود پس هرگاه انداخت سنگ ریزها را برآمد از گناهان خود پس فرمود

للاعرابي انى لك ان تريد تبلغ ما بلغ الحاج وعن على بن

مر اعرابی را آیا میخواهی که برسی به چیزی را که رسید حج گزار [illegible]

ابي طالب كرم الله وجهه انه قال كنت طائفا مع النبي صلى الله عليه وسلم

بن ابی طالب رض که فرمود بودم من طواف کننده همراه نبی ص

بالبيت الحرام فقلت له يا رسول الله فداك ابي وامي ما هذا

بیت الحرام را پس گفتم مر او را یا رسول الله فدا باد پدر و مادر من چیست این

البيت فقال يا على اسس الله تعالى هذا البيت في دار الدنيا

خانه پس فرمود یا علی بنیاد نهاد خدای تعالی این خانه را در سرای دنیا

كفارة لذنوب امتي فقلت فداك ابي وامي يا رسول الله ما

از بهر کفاره امت من پس گفتم فدا باد پدر و مادر من یا رسول الله چیست

هذا الحجر الاسود قال صلى الله عليه وسلم تلك جوهرة كانت في الجنة فاهبط

این حجر اسود فرمود ص این جوهری است که بوده است در بهشت پس فرود آورد

الله بها الى دار الدنيا لها شعاع كشعاع الشمس فاشتد سوادها

خدای تعالی آن را در سرای دنیا مر این را روشنی است همچو روشنی آفتاب پس سخت شد سیاهی او

وتغير لونها منذ مستها ايدي المشركين وعن ابن ابي مليكة

و تغیر شد رنگ او از آن وقت که مس کردند او را دست مشرکان و مرویست از ابی ملیکه

عن عبد الله بن عباس رض عنه انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم

از عبد الله بن عباس رض که گفت ابن عباس شنیدم من رسول الله ص را

يقول ينزل على هذا البيت الحرام في كل ليلة ويوم مائة وعشرون

که میگفت فرود می آید بر این خانه حرام هر شب و روز یکصد و بیست

رحمة ستون منها للطائفين بالبيت الحرام واربعون منها

رحمت شصت از آن مر طواف کنندگان این بیت الحرام را و چهل از آن

للعاكفين حول البيت الحرام وعشرون منها للناظرين اليها

مر معتکفان گرد بیت الحرام را و بیست از آن مر بینندگان را بسوی او

وعن الزهري عن سعيد بن المسيب عن عمر بن ابي سلمة عن

و روایت است از زهری از سعید بن مسیب از عمر بن ابی سلمه از

النبي صلى الله عليه وسلم انه قال يقول الله تعالى ان عبدا صححت له في جسمه و

نبی ص که فرمود میگوید خدای تعالی بدرستی بنده که صحت دادم او را در بدن او و

فتحت له في عمره ويمضي عليه ثلثة اعوام لا يغدوا

فراخی کرده ام مرا ورا در عمر او و بگذرد بر وی سه سال که نرود

الى هذا البيت انه لمحروم انه لمحروم وعن ابي سعيد

بسوی این خانه بدرستی که او هر آینه محروم است و روایت است از ابی سعید

الخدري قال حججنا مع عمر بن الخطاب رض في اول خلافته

خدری گفت حج کردیم ما همراه عمر بن خطاب رض در ابتدای خلافت او

فدخل المسجد حتى وقف عند الحجر فقال انك حجر لا تضر و

پس در آمد در مسجد تا ایستاد نزدیک حجر اسود پس گفت که هر آینه سنگی نه زیان میکنی

لا تنفع ولولا اني رايت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقبلك ما قبلتك

نه نفع میرسانی و اگر نمیبود بدرستی دیده ام رسول الله صلعم را بوسه میداد ترا بوسه نمیدادم

فقال له علي رض لا تقل هذا يا امير المؤمنين فانه ليضر

پس گفت مر او را علی رض مگو این چنین ای امیر المؤمنین زیرا که این سنگ هر آینه

وينفع باذن الله ولو انك قرات القران وعلمت ما فيه

و نفع میرساند باذن خدای تعالی و اگر تو خوانده قرآن را و دانسته چیزی که در وی است

لما انكرت علي فقال له عمر يا ابا الحسن وما تاويله في

هرگز انکار نکرده تو بر من پس گفت مر او را عمر ای ابا الحسن چیست تاویل او در

كتاب الله عز وجل فقال قوله تعالى واذ اخذ ربك من بني

کتاب خدای عز و جل پس گفت علی قول خدای تعالی و چون گرفت پروردگار تو از بنی

ادم من ظهورهم ذريتهم واشهدهم على انفسهم الست

آدم از پشتهای ایشان اولاد ایشان را و گواه کرد ایشان را بر نفسهای ایشان آیا نیستم

بربكم فلما اقروا بالعبودية كتب اقرارهم في ورق ثم دعا

پروردگار شما پس هرگاه اقرار کردند به بندگی نوشت اقرار ایشان را در صحیفه بعد از آن خواند

الحجر فالقمه ذلك الورق فهو امين الله تعالى على هذا

سنگ را پس خورانید او را این صحیفه پس او امین خدای تعالی است بر اینجا

المكان ليشهد لمن وافاه يوم القيمة فقال عمر يا ابا الحسن

تا گواهی دهد کسی را که وفا کرده است بوی در قیامت پس گفت عمر ای ابو الحسن

لقد جعل الله بين ظهرانيك من العلم غير قليل وعن ابي

هر آینه گردانیده خدای تعالی میان دو سینه تو از علم بی کم یعنی بسیار و مرویست از

صالح عن ابي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال الحاج

ابی صالح از ابی هریره رض از نبی صلعم که فرمود حج کنندگان

وَالْعُمَّارُ وَفْدُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ إِنْ دَعَوْهُ أَجَابَهُمْ وَإِنِ اسْتَغْفَرُوا

وعمره گذارندگان گروه خدای تعالی اند اگر خوانند او را قبول میکند دعای ایشانرا و اگر آمرزش خواهند

غَفَرَ لَهُمْ وَعَنْ مُجَاهِدٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ

می آمرزد ایشان را و از مجاهد مرویست که نبی صلعم گفت ای بار خدایا بیامرز

لِلْحَاجِّ وَلِمَنِ اسْتَغْفَرَ لَهُ الْحَاجُّ وَرُوِيَ عَنِ الْحَسَنِ أَنَّهُ قَالَ فِي

حاجیان را و کسی را که آمرزش خواهند از بهر او حاجیان و روایت است از حسن که گفت در

الْخَبَرِ أَنَّ الْمَلَائِكَةَ يَتَلَقَّوْنَ الْحَاجَّ فَيُسَلِّمُونَ عَلَى صَاحِبِ الْجِمَالِ

خبر است که فرشتگان ملاقات میکنند حاجیان را پس سلام میرسانند بر صاحب شتران

وَيُصَافِحُونَ أَصْحَابَ الْبِغَالِ وَالْحَمِيرِ وَيُعَانِقُونَ الرَّجَّالَةَ

و مصافحه میکنند خداوندان استران و خداوندان خران را و معانقه میکنند پیادگان را

وَرُوِيَ عَنِ الضَّحَّاكِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مُرْسَلًا أَنَّهُ قَالَ أَيُّمَا

و روایت است از ضحاک از نبی صلعم ۱۵۲ هرکدام مسلمان

مُسْلِمٍ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ قَاصِدًا فِي سَبِيلِ اللهِ ثُمَّ وَقَصَتْهُ الدَّابَّةُ

که برآید از خانه خود در حالیکه قصد کننده است در راه خدای تعالی پس انداخت

قَبْلَ الْقِتَالِ أَوْ لَدَغَتْهُ هَامَّةٌ أَوْ مَاتَ بِأَيِّ حَتْفٍ فَهُوَ شَهِيدٌ

پیش از جنگ یا گزید او را گزنده یا مرد بهر مرگی پس او شهید است

وَأَيُّمَا مُسْلِمٍ خَرَجَ مِنْ بَيْتِهِ إِلَى بَيْتِ اللهِ تَعَالَى ثُمَّ نَزَلَ بِهِ الْمَوْتُ

و هر مسلمان که برآمد از خانه خود بسوی بیت الله تعالی پس فرود آمد بان موت

قَبْلَ بُلُوغِهِ إِلَّا أَوْجَبَ اللهُ لَهُ الْجَنَّةَ وَعَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ

پیش از رسیدن خود واجب کرد خدای تعالی مر او را بهشت و مرویست از سفیان بن عیینه

عَنْ أَبِي الزِّنَادِ عَنِ الْأَعْرَجِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

از ابی زناد از اعرج از ابی هریره از نبی صلعم

أَنَّهُ قَالَ مَنْ حَجَّ هٰذَا الْبَيْتَ فَلَمْ يَرْفُثْ وَلَمْ يَفْسُقْ

که فرمود کسیکه حج کرد این خانه را پس گناه نکرد و فسق نکرد

وَلَمْ يَجْهَلْ عَادَ كَمَا وَلَدَتْهُ أُمُّهُ وَرُوِيَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ الْمُسَيَّبِ

و جهل نکرد بازگشت چنانکه زائید او را مادر او و روایت است از سعید بن مسیب

عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ حَجَّ هٰذَا الْبَيْتَ

از رسول الله صلعم که فرمود هرکه حج کرد این خانه را

ثُمَّ عَادَ فَلَمْ يَرْفُثْ وَلَمْ يَفْسُقْ وَلَمْ يَجْهَلْ عَادَ كَيَوْمِ وَضَعَتْهُ

پس باز گشت پس گناه نکرد و فسق نکرد و جهل نکرد بازگشت مانند روزی که زائید او را

أمة وقال صلى الله عليه وسلم ليدخل ثلاثة نفر بالحجة الواحدة

امت او ... هر آینه داخل میشود سه کس بیک حج

الجنة الموصي بها والمنفذ لها والحاج عنه والجهاد كذلك و

در بهشت یکے ازان کسے است که وصیت کننده است دوم روان کننده مر آن وصیت را سوم حج گذارنده از وصیت

عن علي بن عبد العزيز قال كنت عديلا لأبي عبيد القاسم بن سلام

و مرویست از علی بن عبد العزیز گفت بودم من عدیل مر ابی عبید قاسم بن سلام را

سنة من السنين فلما صرت إلى الموقف فصرت إلى ركن جبل

سالے از سالها پس هرگاه گشتم بسوے موقف پس گشتم بسوے کنج کوه

الرحمة فتطهرت ونسيت نفقتي عنده فلما صرت إلى المأزمين

رحمت پس پاک شدم و فراموش کردم خرج خود را نزدیک آن کوه پس هرگاه گشتم بسوی مازمین

قال لي أبو عبيد لو اشتريت لنا زبدا وتمرا فخرجت لابتياع ذلك

گفت مرا ابو عبید اگر بخری تو از برائے ما مسکه و خرما پس برآمدم از برای گرفتن آن

فتذكرت النفقة ورجعت عودي على بدئي إلى أن وافيت الموضع

پس یاد کردم نفقه را و باز گشتم تا آنکه رسیدم آن جا را

فإذا النفقة بحالها فأخذتها ورجعت وكنت قد صادفت

پس ناگاه نفقه من بحال خود است پس گرفتم او را و باز گشتم و بودم تحقیق یافته بودم

الوادي مملوا قردة وخنازير وغير ذلك فجزعت منهم ثم إني

وادی را پر از بوزنه و خنزیرها و سواے این پس ترسیدم از ایشان باز من

رجعت فإذا هم على حالهم حتى دخلت على أبي عبيد قبل الصبح

باز گشتم پس ناگاه ایشان بر حال خوداند تا که درآمدم بر ابے عبید پیش از صبح

فسألني عن أمري فأخبرته وذكرت له القردة والخنازير فقال

پس پرسید از کار من پس خبر کردم او را و یاد دادم او را از بوزنها و خوکها پس گفت

تلك ذنوب بني آدم تركوها وانصرفوا فصل واختلفوا في

این گناهان بنی آدم اند که گذاشته اند آنها را و رفته اند و اختلاف کرده اند در

تسمية يوم التروية والتروية اسم اليوم الثامن من شهر ذي

نام نهادن روز ترویه و ترویه نام روز هشتم است از ماه ذی

الحجة وهو اليوم الذي يخرج الناس فيه من مكة إلى منى فسمي

الحجه و این روزیست که می برآیند مردم درآن روز از مکه بسوے منا پس نامیده شد

تروية لأن الناس يتروون من ماء زمزم والتروية تفعلة من

ترویه زیرا که بدرستی مردم سیر میشوند از آب زمزم و لفظ ترویه بروزن تفعله است از

٤٠٩

قولهم إذ تروّى إذا استقى الماء وسقى وشرب واغتسل والناس

قول عربیان ارتوی میگویند وقتیکه نوشید آب را و نوشانید و خورد و غسل کرد و مردم

يسقون من ماء زمزم في ذلك اليوم مستكثرين وقيل سميت

مینوشیدند از آب زمزم در آن روز بسیار و گفته شده است نامیده شد

التروية لأن إبراهيم عليه السلام رأى في المنام في ليلتها أنه

ترویه زیرا که بدرستی ابراهیم علیه السلام دید در خواب در شب ترویه که

يذبح ولده فلما أصبح تردّى وتفكر أنه من العدو الشيطان أم

ذبح میکرد پسر خود را پس هرگاه که صبح کرد در اندیشه شد و فکر کرد بدرستی آن خواب از دشمن شیطان است

من الحبيب الرحمن فبقي ذلك اليوم متفكراً فيما رأى فلما كان

از دوست خدا پس ماند در آن روز متفکر گشت در خوابی که دید پس هرگاه که شد

يوم عرفة قيل له افعل ما تؤمر به فعرف أنه من الحبيب فلهذا سمي

روز عرفه گفته شد مر او را بکن آنچه را که امر کرده شده بان پس شناخت بدرستی آن خواب از دوست است پس ازین

يوم عرفة قوله عز وجل أذّن في الناس بالحج أمر خليله بدعوة عباده

روز عرفه و فرمود خدای عز و جل اعلام بکن مردم را با دای حج فرمود دوست خود را بدعوت بندگان خود

إلى بيته فالدعوات أربعة دعوة دعوة الله لعباده قال الله عز

بسوی خانه خود پس دعوت چهار است یکی دعوت خدا است مر بندگان را فرمود خدای عز و جل

وجل والله يدعو إلى دار السلام دعاهم من دار إلى دار دعاهم من

و خدا میخواند بسوی سرای سلامتی یعنی بهشت خواند ایشان را از سرای بسوی سرای خواند ایشان را از

دار التكليف إلى دار التشريف ومن دار الغيبة إلى دار المشاهدة

سرای تکلیف بسوی سرای تشریف و از سرای غیبت بسوی سرای مشاهده

ومن دار الزوال إلى دار البقاء ومن دار البلوى إلى دار المولى دعاهم

و از سرای زوال بسوی سرای بقا و از سرای آزمایش بسوی سرای مولی خواند ایشان را

من دار أولها بكاء وأوسطها عناء وآخرها فناء إلى دار أولها

از سرایی که اول ایشان گریه است و میانه ایشان رنج است و آخر آن فنا است بسوی سرایی که اول آن

عطاء وأوسطها رضاء وآخرها لقاء والثاني دعوة النبي صلى الله عليه وسلم

عطا است و میانه آن رضا است و آخر آن لقای خدا است و دوم دعوت نبی است صلی الله علیه وسلم

دعا أمته إلى دين الإسلام قوله عز وجل ادع إلى سبيل ربك بالحكمة

که خواند امت خود را بسوی دین اسلام فرمود خدای عز و جل بخوان سوی راه پروردگار خود بحکمت

والموعظة الحسنة الآية فالدعوة إليه صلى الله عليه وسلم للهداية ليست

و بنصیحت نیکو الخ پس خواندن بسوی آن پیغمبر از راه راه نمودن

إليه كما قال عليه السلام بعثت هاديًا وليس إليّ من الهداية

… برانگیخته شده ام هدایت کننده و نیست بدست من از راه راست نمودن

شيء وبعث إبليس غاويًا وليس إليه من الضلالة شيء قال

چیزی و فرستاده شد ابلیس گمراه کننده و نیست در دست او از گمراهی چیزی فرمود

الله عز وجل إنك لا تهدي من أحببت ولكن الله يهدي من

خدای عز وجل که هر آینه تو نمی توانی راه راست کسی را که دوست میداری ولیکن خدای تعالی راه راست نماید

يشاء وسأل النبي صلى الله عليه وسلم هداية عمه أبي طالب فأبى أن يهديه

کرا که خواهد سوال کرد پیغمبر … هدایت عم خود را که ابوطالب است پس قبول نکرد … که هدایت کند او را

وهدى وحشيًا قاتل حمزة رض كما أنه عز وجل يقول لنبيه عليه

و هدایت کرد وحشی قاتل حمزه را رض چنانست که خدای عز وجل میگوید مر نبی خود را

السلام يا محمد عليك الدعوة كما قال عز وجل يا أيها الرسول بلغ

ای محمد بر تست خواندن چنانچه فرمود خدای تعالی ای پیغمبر … رسول برسان

ما أنزل إليك وقوله تعالى إنا أرسلناك شاهدًا ومبشرًا ونذيرًا

چیزی که فرستاده شد بر تو و فرمود خدای تعالی هر آینه فرستادیم ترا گواه و مژده دهنده بهشت و ترساننده از دوزخ

وداعيًا إلى الله بإذنه وسراجًا منيرًا الآية ولك الشفاعة و

و خواننده بسوی خدا باذن او و چراغ روشن الخ و بر تست شفاعت و

أما الإجابة والهداية فإليّ قال عز وجل يهدي الله لنوره من

اما اجابت و هدایت پس بسوی منست فرمود عز وجل راه راست می نماید خدای تعالی بنور خود کرا

يشاء وقوله تعالى ولو شئنا لآتينا كل نفس هداها والثالثة

که میخواهد قول خدا و اگر خواهیم ما هر آینه بدهیم هر نفس را راه راست و سوم خواندن

المؤذن يدعو إلى الصلوة وإلى دار أمر الله تعالى قال الله تعالى

موذن است میخواند بسوی نماز و بسوی سرای امر خدای … فرمود خدای تعالی

ومن أحسن قولًا ممن دعا إلى الله عن جابر بن عبد الله رض عن رسول

و کیست نیکوتر از روی گفتار از کسیکه خواند بسوی خدای تعالی در روایت از جابر بن عبد الله از

الله صلى الله عليه وسلم أنه قال إن المؤذنين والملبين يوم القيمة يخرجون من

که فرمود بانگ نماز گویندگان و لبیک گویندگان روز قیامت می برآیند از

قبورهم المؤذن يؤذن والملبي يلبي ويستغفر للمؤذن مد

گورهای خود در احوال که بانگ نماز گوینده بانگ نماز گوید و لبیک گوینده لبیک گوید و طلب آمرزش

صوته ويشهد له كل رطب ويابس من شجر ومدر يسمع صوته

درازی آواز او و گواهی میدهد او را هر … تر و خشک از درخت و کلوخ که شنونده است آواز او را

وَيُكْتَبُ لِلْمُؤَذِّنِ بِكُلِّ إِنْسَانٍ صَلَّى فِي ذٰلِكَ الْمَسْجِدِ مِثْلُ حَسَنَاتِهِمْ وَ

و نوشته میشود مر موذن را بهر انسان که نماز گزارد درین مسجد مانند نیکوی‌های ایشان و

يُعْطِيهِ اللّٰهُ تَعَالَى مَا بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ كُلَّ شَيْءٍ سَأَلَهُ إِمَّا

میدهد او را خداے تعالے میان اذان و اقامت هر چیز که خواست از خدا یا

أَنْ يُعَجِّلَهُ فِي الدُّنْيَا أَوْ يَصْرِفَ عَنْهُ سُوءً أَوْ يَدَّخِرَ لَهُ فِي الْآخِرَةِ

اینکه شتابی کند او را در دنیا یا بگرداند از وے بدی او یا موخر کند او را در آخرت

وَرُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ أَخْبِرْنِي بِعَمَلٍ

و روایت کرده شده است که پیغمبر آمد او را مردے پس گفت یا رسول الله خبر ده مرا بعملی

وَاحِدٍ أَدْخُلُ بِهِ الْجَنَّةَ فَقَالَ تَكُونُ مُؤَذِّنَ قَوْمِكَ يَجْمَعُونَ بِكَ

یک که در آیم بآن در بهشت پس فرمود باشی موذن قوم خود که جمع آیند بتو

صَلٰوتَهُمْ قَالَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ فَإِنْ لَمْ أُطِقْ قَالَ تَكُونُ إِمَامَ قَوْمِكَ

نماز خود را گفت یا رسول الله پس اگر طاقت ندارم گفت باشی امام قوم خود را

يُقِيمُونَ بِكَ صَلٰوتَهُمْ قَالَ فَإِنْ لَمْ أُطِقْ قَالَ فَعَلَيْكَ بِالصَّفِّ

که اقتدا کنند بتو در نمازهاے خویش گفت اگر طاقت ندارم گفت بر تو باد بایستادن در

الْأَوَّلِ وَعَنْ عَائِشَةَ أُمِّ الْمُؤْمِنِينَ رض قَالَتْ نَزَلَتْ هٰذِهِ الْآيَةُ

اول و از عایشه ام المومنین رض روایتست که گفت فرود آمده است این آیه

فِي الْمُؤَذِّنِينَ وَمَنْ أَحْسَنُ قَوْلًا مِمَّنْ دَعَا إِلَى اللّٰهِ وَعَمِلَ صَالِحًا يَعْنِي

در شان موذنان و کیست نیکوتر از روی گفتار از کسیکه خواند بسوے خدا تعالی و عمل نیکو کرد یعنی

دَعَا الْخَلْقَ إِلَى الصَّلٰوةِ وَصَلَّى بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ وَعَنْ أَبِي

خواند خلق را بسوے نماز و نماز گزارد در میان اذان و اقامت و روایتست از

أُمَامَةَ الْبَاهِلِيِّ رض أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ يُغْفَرُ لِلْمُؤَذِّنِ مَدَّ

ابی امامه باهلی رض که پیغمبر صلعم فرمود آمرزیده میشود موذن را مقدار درازی

صَوْتِهِ وَلَهُ مِثْلُ أَجْرِ مَنْ صَلَّى مَعَهُ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أُجُورِهِمْ

آواز او و مر او راست مانند اجر کسیکه نماز گزارد با او بغیر آنکه نقصان کرده شود از اجر ایشان

شَيْئًا وَعَنْ سَعْدِ بْنِ أَبِي وَقَّاصٍ رض أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ الْمَرِيضُ

چیزے و روایت از سعد بن وقاص رض که پیغمبر صلعم فرمود بیمار

ضَيْفُ اللّٰهِ مَا دَامَ فِي مَرَضِهِ يُرْفَعُ لَهُ كُلَّ يَوْمٍ عَمَلُ سَبْعِينَ شَهِيدًا

مهمان خداست تا وقتیکه در مرض خود است بر داشته میشود مر او را هر روز عمل هفتاد شهید

فَإِنْ عَافَاهُ اللّٰهُ مِنْ مَرَضِهِ يَخْرُجُ مِنْ ذُنُوبِهِ كَيَوْمٍ وَلَدَتْهُ أُمُّهُ

پس اگر عافیت داد او را خداے تعالی از مرض او پس بر آید از گناهان خود مانند روزیکه زاد او را مادر او

وَلَمْ تُقْضَ عَلَيْهِ بِالْمَوْتِ أَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ بِغَيْرِ حِسَابٍ وَقَالَ

و اگر قضا کرده شود بروے موت را درآرد او را در بهشت بغیر حساب و گفت

بَعْضُهُمُ الْمُؤَذِّنُ حَاجِبُ اللّٰهِ تَعَالَى يُعْطِي بِكُلِّ أَذَانٍ ثَوَابَ أَلْفِ

بعضی ایشان موذنان دربان خدای تعالی است میدهد بعوض هر اذان ثواب هزار

نَبِيٍّ وَالْإِمَامُ وَزِيرُ اللّٰهِ يُعْطِي بِكُلِّ صَلٰوةٍ ثَوَابَ أَلْفِ صِدِّيقٍ وَ

نبی و امام وزیر خدای تعالی است میدهد او را بعوض هر نماز ثواب هزار صدیق و

الْعَالِمُ وَكِيلُ اللّٰهِ تَعَالَى يُعْطِي بِكُلِّ حَدِيثٍ نُورًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَكُتِبَ

عالم وکیل خدای تعالی است داده شود او را بعوض هر حدیث نور روز قیامت و نوشته شود

لَهُ عِبَادَةُ أَلْفِ سَنَةٍ وَالْمُتَعَلِّمُونَ مِنَ الرِّجَالِ وَالنِّسَاءِ هُمْ

مر او را عبادت هزار سال و علم آموزندگان از مردم و زنان ایشان

خُدَّامُ اللّٰهِ فَمَا جَزَاؤُهُمْ إِلَّا الْجَنَّةُ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَطْوَلُ النَّاسِ

خادمان خدای تعالی اند پس نیست جزای ایشان مگر جنت و فرمود ع دراز ترین مردم

أَعْنَاقًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ أَعْنَاقُ الْمُؤَذِّنُونَ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

از روی گردن روز قیامت گردنهاست موذنان است و فرمود نبی ع

مَنْ أَذَّنَ سَبْعَ سِنِينَ أَعْتَقَهُ اللّٰهُ مِنَ النَّارِ بَعْدَ أَنْ يُحْسِنَ

هرکه اذان گفت هفت سال آزاد میکند خدای تعالی او را از آتش پس از آنکه نیکو میکند

نِيَّتَهُ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَغْفِرُ اللّٰهُ تَعَالَى لِلْمُؤَذِّنِ مَدَّ صَوْتِهِ وَ

نیت خود را و فرمود نبی ع می آمرزد خدای تعالی موذن را مقدار درازی آواز او و

يُصَدِّقُهُ كُلُّ مَا سَمِعَهُ مِنْ رَطْبٍ وَيَابِسٍ وَأَمَّا الدَّعْوَةُ الرَّابِعَةُ

صداقت میکند او را هر چیز که می شنود از تر و خشک و اما دعوت چهارم

فَدَعْوَةُ إِبْرٰهِيمَ الْخَلِيلِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَأَذِّنْ فِي

پس خواندن ابراهیم خلیل ع است فرموده خدای عز و جل و اعلان بده در

النَّاسِ بِالْحَجِّ الْآيَةَ وَقَدْ ذَكَرْنَاهَا فِي أَوَّلِ الْمَجْلِسِ مَجْلِسٌ فِي

مردم بحج و یاد کردیم آنرا در اول مجلس مجلس است در بیان

فَضَائِلِ يَوْمِ عَرَفَةَ قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ

فضیلت اسے روز عرفه فرمود خدای عز و جل امروز کامل کردم مر شما دین تو

وَأَتْمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا هٰذِهِ الْآيَةَ

و تمام کردیم بر تو نعمت خود و راضی شدیم یعنی برگزیدیم شما را اسلام از روے دین این آیه

نَزَلَتْ بِعَرَفَاتٍ دُونَ سَائِرِ آيَاتِ هٰذِهِ السُّورَةِ لِأَنَّهَا نَزَلَتْ بِالْمَدِينَةِ

فرود آمد بعرفات بدون همه آیات این سوره زیرا که آن سوره فرود آمد در مدینه

وهي سورة المائدة قوله تعالى اليوم اكملت لكم دينكم يعني

و آن سوره مائده است قول خداے تعالے امروز کامل کردم شرایع دین شمارا

شرائع دينكم من الحلال والحرام واتممت عليكم نعمتي اي منتي

از حلال و حرام و تمام کردم منت خود را

عليكم اي لا يجتمع معكم بعرفات كافر ولا مشرك ورضيت

بر شما یعنے جمع نشود باشما در عرفات کافر و نه مشرک و اختیار کردم

لكم الاسلام دينا يعني اخترت لكم دين الاسلام نزلت هذه

بر شما راه دین و اسلام فرود آمد این

الاية يوم عرفة بعرفات في حجة الوداع ثم مكث رسول الله

آیت روز عرفه در عرفات در حج وداع بستہ درنگ کرد رسول الله

صلى الله عليه وسلم بعد نزولها احدى وثمانين يوما ثم قبضه الله تعالى

ص بعد فرود آمدن آن آیت در عرفات هشتاد و یک روز پس قبض کرد آن پیغمبر را خداے تعالے

الى رحمته ورضوانه روي ذلك عن عبد الله بن عباس رضي

بسوے رحمت خود و رضامندی خود روایت کرده شده است این مذکور بالا از عبد الله بن عباس رض

عنه وغيره من المفسرين وقال محمد بن كعب القرظي رحمة الله

و سواے آن از مفسران و گفت محمد بن کعب قرظے رح

عليه نزلت هذه الاية يوم فتح مكة وقال جعفر الصادق

نازل شد این آیت بروز فتح مکه و گفت جعفر صادق

رضي الله عنه اليوم اشارة الى بعث النبي صلى الله عليه وسلم ويوم رسالته

رضے الله عنه امروز اشارہ است بسوے فرستادن نبی ص و روز رسالت او

وقيل ان اليوم اشارة الى يوم الازل والاتمام اشارة الى الوقت

و گفته شد که الیوم اشارہ است بسوے روز ازل و اتمام اشارہ است بسوے وقت

والرضا اشارة الى الابد وقيل ان كمال الدين في شيئين في

و لفظ رضا اشارہ است بسوے ابد و گفته شده است که کمال دین در دو چیز است یکے در

معرفة الله تعالى واتباع سنة رسول الله صلى الله عليه وسلم وقيل كمال

معرفت خداے تعالے و دوم در پیروے سنت رسول الله ص و گفته شد کمال

الدين في الامن والفراغ لانك اذا كنت امنا بما تكفل الله تعالى

دین در امن از غم روزے و فراغ خاطر است زیرا که هرگاه باشی تو امین بچیزے که ضامن شد خداے تعالے

لك صرت فارغا لعبادته وقيل كمال الدين في التبري من الحول

مر ترا گشتے تو فارغ بهر عبادت او و گفته شد که کمال دین بیزار شدن است از گردش

والقوة والرجوع من الكل الى من له الكل وقيل ان كمال

قوت ورجوعست از هر چیز بسوی کسی که مر او راست هر چیز وگفته شد که کمال

الدين حيث رد الحج الى يوم عرفة لانهم كانوا يحجون كل سنة

دین وقتی ست که باز گردانید حج بسوی روز عرفه زیرا که ایشان حج میکردند هر سال

في كل شهر فلما رد الله وقت الحج الى الميقات وجعله فريضة

در هر ماه پس هرگاه باز گردانید خدای تعالی وقت حج را بسوی وقت معین و گردانید او را فرض

انزل اليوم اكملت لكم دينكم والدين على وجوه عدة الله في

فرستاد این آیت مذکور را و دین بر چند وجه ست که شمرده ست آنرا خدا تعالی در

القران منها بمعنى الدنيا وهو قوله عز وجل ما كان لياخذ

قرآن بعضی از آن بمعنی دنیاست و آن قول خدای تعالی عز وجل نبود اینکه بگیرد

اخاه في دين الملك يعني في دنياه وعادته وسيرته ومنها

برادر خود را در دنیا بادشاه و بعضی از آن

الحساب قوله عز وجل ذلك الدين القيم يعني الحساب المستقيم

بمعنی حساب ست فرمود خدای عز وجل آن حساب راست ست

ومنها الجزاء قوله عز وجل يومئذ يوفيهم الله دينهم الحق

و بمعنی جزاء ست فرمود خدای تعالی آن روز میدهد ایشان را جزاء ایشان برابر

اي الجزاء العدل ومنها بمعنى الحكم قوله عز وجل ولا تاخذكم

اعمال ایشان و بمعنی حکم ست فرمود خدای تعالی نگیرد شما را

رافة في دين الله يعني في حكم الله ومنها بمعنى العيد قوله وذر

مهربانی در دین خدای تعالی یعنی حکم خدا و بمعنی عید ست فرمود او تعالی و بگذار

الذين اتخذوا دينهم لعبا ولهوا يعني عيدهم ومنها الصلوة و

کسانی را که گرفته اند دین خود را بازی و بیهودگی یعنی عید خود را و بمعنی صلوة و

الزكوة قوله ذلك دين القيمة ومنها القيامة قوله تعالى

زکوة ست فرمود خدای تعالی و آن دین راست ست یعنی نماز و زکوة و بمعنی قیامت فرمود خدا تعالی

مالك يوم الدين ومنها الشريعة قوله عز وجل اليوم اكملت

مالک روز قیامت و بمعنی شریعت ست فرمود خدای تعالی امروز کامل کردم

لكم دينكم يعني شرائع دينكم فصل قوله اليوم اكملت لكم دينكم وذلك ان الله نزل الكتب جملة جملة

برای شما دین شما یعنی شرایع دین شما فرمود امروز کامل کردم برای شما دین شما و آن ثابت ست بدرستی خدا فرستاد کتابها را یکبارگی

انزل الفرقان متفرقا فقيل ايهما احسن نزولا قيل القران

فرستاد فرقان را جدا جدا پس گفته شد که کدام ایشان بهتر ست از روی نزول گفته شد قرآن

خمس لأن الله تعالى لما أنزل التورية جملة واحدة فقبلوه

پس قبول کردند از [illegible] خدای تعالی هرگاه فرستاد توریت را یکبارگی

بني اسرائيل فعملوا بها قليلا فثقلت عليهم تلك الأوامر و

بنی اسرائیل پس عمل کردند بآن اندکی پس گران شد برایشان این اوامر و

النواهي التي في التورية فقالوا سمعنا وعصينا وأما القرآن

نواهی که در توریت بود پس گفتند شنیدیم و بیفرمانی کردیم و اما قرآن

فانزل الله شيئا بعد شيء على التدريج متفرقا فاول ما أمر

پس فرستاد خدای تعالی اندک اندک آهسته آهسته جدا جدا پس اول [illegible]

الله المؤمنين بقوله لا اله الا الله محمد رسول الله وضمن لهم

خدای تعالی مومنان را بقول خود لا اله الا الله محمد رسول الله و ضامن شد ایشان را

إذا قالوها الجنة فسمعوا وأطاعوا ثم أمرهم بإقامة صلاتين

وقتیکه گفتند آن کلمه را بهشت پس شنیدند و اطاعت کردند پس امر فرمود ایشان را باقامت دو نماز

ركعتين قبل طلوع الشمس وركعتين بعد غروبها ثم أمرهم

دو رکعت پیش از طلوع آفتاب و دو رکعت بعد غروب آفتاب پس امر فرمود ایشان را

بالصلوة الخمس ثم أمرهم بالجمعة على الجماعة بعد الهجرة

نماز پنجگانه پس امر کرد ایشان را بگزاردن نماز جمعه بجماعت بعد هجرت

ثم أمرهم بالزكوة ثم أمرهم بصوم عاشورا ثم أمرهم بصوم

پس امر فرمود ایشان را بزکوة پس امر فرمود ایشان را بروزه روز عاشورا پس امر فرمود ایشان را

ثلاثة أيام من كل شهر ثم أمرهم بصوم شهر رمضان

بسه روز از هر ماه پس امر فرمود ایشان را بروزه ماه رمضان

ثم أمرهم بالجهاد ثم أمرهم بالحج ثم إذا تمت الأوامر والنواهي أنزل

پس امر فرمود ایشان را بجهاد پس امر فرمود ایشان را بحج پس هرگاه تمام کرد اوامر و نواهی را فرستاد

الله على رسوله في حجة الوداع اليوم أكملت لكم دينكم الآية

خدای تعالی بر رسول خود در حجة الوداع امروز کامل کردم برای شما دین شما را [illegible]

وكان ذلك يوم الجمعة ويوم عرفة كذلك نقل عن عمر

و بود این روز جمعه و روز عرفه همچنین نقل کرده شده است از عمر

ابن الخطاب رضي الله عنه قال طارق بن شهاب جاء رجل

ابن خطاب رضی الله عنه گفت طارق بن شهاب که مردی

من اليهود إلى عمر بن الخطاب رض فقال له آية تقرؤنها لو كانت

از یهود [illegible] عمر بن خطاب رض پس گفت آیتیست که میخوانید اگر

نزلت علينا وعلمنا ذلك اليوم لاتخذناه عيدا فقال له

بر ما نازل ميشد و ميدانستيم آن روز را هر آئينه ميگرفتيم آن روز را عيد پس گفت مر اورا

عمر اي آية فقال اليوم اكملت لكم دينكم الآية فقال عمر رضي

عمر كدام آيت است پس گفت اليوم تا آخر پس گفت عمر رض

قد علمت في اي يوم نزلت وفي اي مكان نزلت انها نزلت

تحقيق دانستم در كدام روز نازل شد و در كدام جا فرود آمد بدرستى آن آيت فرود آمد

يوم عرفة ويوم الجمعة ونحن مع رسول الله صلى الله عليه وسلم وقوف

روز عرفه و روز جمعه و ما با رسول الله صلعم ايستاده بوديم

بعرفات وكلاهما بحمد الله تعالى لنا عيد ولا يزال هذا اليوم

در عرفات و آن هر دو بحمد الله ما را عيد است و هر روز اين روز عيد است

عيدا للمسلمين ما بقي واحد وقال رجل من اليهود لابن عباس

مسلمانان را تا اينكه باقيست از ايشان يك كس و گفت مردى از يهود مر ابن عباس را

لو كان هذا اليوم فينا لاتخذناه عيدا قال له ابن عباس واي

اگر ميبود اين روز در ما هر آينه ميگرفتيم اورا عيد گفت اورا ابن عباس و كدام

عيد اكمل من يوم عرفة **فصل** واختلف العلماء في

عيد كاملتر است از روز عرفه و اختلاف كرده اند علما در

معنى الذي لاجله قيل للموقف عرفات وليوم الموقف

معنى كه از جهت آن گفته شد مر مقام ايستادن را عرفات و روز ايستادن را

عرفة فقال الضحاك ان آدم عم لما اهبط الى الارض وقع بالهند

عرفه پس گفت ضحاك بدرستى آدم را هرگاه فرود آورده شد بسوى زمين افتاد در هند

والحوا بجدة فجعل آدم يطلب حوا وهي تطلبه فاجتمعا

و حوا در جده پس آدم طلب ميكرد حوا را و حوا طلب ميكرد آدم را پس جمع شدند

بعرفات يوم عرفة وتعارفا فسمي هذا اليوم عرفة والموضع

در عرفات روز عرفه و شناسا شدند يكديگر را پس ناميده شد اين روز روز عرفه و اين جا

عرفات وقال السدي انما سميت عرفات لان هاجرة حملت

عرفات و گفت سدى بجز اين نيست كه ناميده شد عرفات بدرستى هاجره برداشت

اسمعيل عليه السلام فاخرجته من عند سارة وكان ابرهيم

اسمعيل عم را پس برآورد اورا از نزد ساره و بود ابراهيم عم

عليه السلام غائبا فلما قدم لم ير اسمعيل عليه السلام وحدثته

غايب پس هرگاه باز آمد نديد اسمعيل عم را و سخن كرد

سارة بالذي صنعت هاجرة فانطلق في طلب إسمعيل فوجد

پس ساره با آنچه کرده بود هاجره پس روان شد ابراهیم ع در طلب اسمعیل پس یافت

مع هاجرة بعرفات فعرفه فسميت عرفات وروي عن النبي

او را با هاجره در عرفات پس شناخت او را پس نامیده شد عرفات و روایت شد از نبی

صلى الله عليه وسلم أنه قال إن إبرهيم عليه السلام غدا من فلسطين فحلفته

که فرمود بدرستی ابراهیم ع روان شد از فلسطین پس سوگند داد او را

سارة أن لا ينزل عن ظهر دابته حتى يرجع إليها من الغيرة

ساره که فرود نیاید از پشت چارپای خود تا آنکه برگردد بسوی او از غیرت

فأتى إسمعيل ثم رجع فحبسته سارة سنة ثم استأذنها

پس آمد ابراهیم ع بپیش اسمعیل پس باز گشت پس بازداشت او را ساره یکسال پس از آن طلبید اذن

فأذنت له فخرج حتى بلغ مكة وجبالها فكان ليلة يسير و

پس اذن داد مر او را پس برآمد تا که رسید مکه و کوه ها را پس بود شبی که میرفت و

يسعى حتى أذن الله عز وجل له في ثلث الليل الأخير عند سند

میدوید تا آنکه اذن کرد خدا عز و جل مر او را در ثلث آخر شب نزد سند

جبل عرفات فلما أصبح عرف البلاد والطريق فجعل الله عز و

کوه عرفات پس هرگاه که صبح کرد شناخت شهرها را و راه را پس گردانید خدای

جل عرفة حيث عرف فقال اللهم اجعل بيتك في أحب بلادك

عز و جل عرفه هرگاه که شناخت پس گفت ای بار خدا بگردان خانه خود را در دوسترین شهرهای

إليك حتى تهوي إليه قلوب المسلمين من كل فج عميق

بسوی تو تا آنکه مایل شود بسوی او دلهای مسلمانان از هر راه دور

وقال عطاء إنما سميت عرفات لأن جبريل عليه السلام كان

و گفت عطا جز این نیست که نامیده شد عرفات زیرا که بدرستی جبرائیل ع بود

يري إبرهيم عليه السلام المناسك فيقول له عرفت ثم يريه

که مینمود ابراهیم ع را محلهای عبادت پس میگفت مر او را شناختی پس مینمود

فيقول عرفت فسميت عرفات وروى سعيد بن المسيب عن

پس میگفت شناختی پس نامیده شد عرفات و روایت کرد سعید بن مسیب از

علي ابن أبي طالب رضه أنه قال بعث الله عز وجل جبريل عليه السلام

علی ابن ابی طالب که او گفت فرستاد خدای تعالی جبرئیل را

إلى إبرهيم عليه السلام فحج به حتى إذا أتى عرفات قال له قد

بسوی ابراهیم ع پس حج گزارد با او تا که هرگاه آمد در عرفات گفت مر او را هر آینه

عرفت قال كان قد أتاها مرة من قبل ذلك فسميت

عرفات وروى أبو الطفيل عن ابن عباس رضي قال إنما سميت

عرفة لأن جبرئيل عم أتى إبراهيم عليه السلام فأراه بقاع

مكة ومشاهدها فكان يقول يا إبراهيم هذا موضع كذا وهذا

موضع كذا فيقول قد عرفت قد عرفت وروى أسباط عن

السدي قال لما أذن إبراهيم عليه السلام للناس بالحج أجابوه

بالتلبية وأتاه من أتاه فأمره الله عز وجل أن يخرج إلى عرفات

ونعتها له فخرج فلما بلغ الشجرة استقبله الشيطان على الجمرة

الثالثة التي هي جمرة العقبة فرماه بسبع حصيات وكبر مع

كل حصاة فطار فوقع على الجمرة الثانية فرماه وكبر فطار

فوقع على الجمرة الأولى فرماه وكبر فلما رأى أنه لا يطيعه

ذهب فانطلق إبراهيم حتى أتى ذا المجاز فلما نظر إليه لم يعرفه

فجاز فلذلك سمي ذا المجاز ثم انطلق حتى وقف بعرفات فلما

نظر إليها بالنعت عرفها فقال عرفت فسميت عرفات بذلك

وسمي ذلك اليوم يوم عرفة حتى إذا أمسى ازدلف إلى جمع

فسميت مزدلفة وإنما سمي جمعا لأنه يجمع فيه بين الصلوتين

پس نامیده شد مزدلفه وچرا اینکه نامیده شده شب جمع چونکه جمع ... که یکجا میکنند در دو نماز

المغرب والعشاء وإنما سمي المشعر الحرام لأن الله أشعر الناس

شام وخفتن وچرا اینکه نامیده شده شب مشعر حرام زیرا که خدای تعالی آگاه کرد مردم را

وأعلمهم بأنه حرم كسائر بقاع الحرم كيلا يأتوا فيه بمحرم

ودانا کرد ایشانرا بانکه بدرستی آن مشعر حرام همچو باقی جاهای حرم است تا آنکه نیارند درو چیزی حرامی را

وعن أبي صالح عن ابن عباس رض قال إنما سميت تروية وعرفة

وروایت است از ابی صالح از ابن عباس رض که گفت جز این نیست که نامیده شد ترویه وعرفه

لأن إبراهيم عليه السلام رأى ليلة التروية في منامه أنه يؤمر

زیرا که ابراهیم ع دید شب ترویه در خواب خود که بدرستی او امر کرده شد

بذبح ابنه فلما أصبح تروى يومه أجمع أي تفكر أمن الله هذا

بذبح کردن پسر خود پس هرگاه که صبح کرد اندیشه کرد در آن روز همه آیا از خداست این

الحكم أم من الشيطان فسمي اليوم من فكرته تروية ثم رأى

حکم یا از شیطان پس نامیده شد روز از فکرت او ترویه پس دید

ليلة عرفة ذلك ثانيا فلما أصبح عرف أن ذلك من الله سبحانه

شب عرفه آن خواب را دوم بار پس هرگاه که صبح کرد شناخت بدرستی که این امر از خداوند سبحانه

فسمي ذلك اليوم يوم عرفة وقال بعضهم سميت بذلك لأن

پس نامیده شد این روز روز عرفه وگفت بعض ایشان نامیده شد باین نام زیرا که

الناس يعترفون في هذا اليوم على الموقف بذنوبهم والأصل

مردم اقرار میکنند در این روز بر این محل گناهان خود واصل

فيه أن آدم عليه السلام لما أمر بالحج فوقف بعرفات يوم عرفة

درین آنست که آدم ع هرگاه امر کرده شد بحج پس ایستاد در عرفات روز عرفه

فقال ربنا ظلمنا أنفسنا الآية وقيل هي مأخوذة من العرف

پس گفت پروردگار ما ظلم کردیم بالنفسهای خود الآیه وگفته شد که آن عرفات گرفته شده از عرف

وهو الطيب قال الله عز وجل عرفها لهم أي طيبها وقيل

وآن پاکی وخوشبوئیست فرمود خدای عز وجل ... وگفته شد

هي ضد منى لأن منى موضع يمنى فيه الدم أي يصب ولذلك

که این ضد منا است زیرا که منا جائیست که ریخته میشود در وی خون یعنی ریخته میشود واز این جهت

سميت منى ففيه يكون الفروث والدماء فهي ليست بطيبة

نامیده شد منا پس در وی میباشد سرگینها وخونها پس آن نیست پاک

٦٢٠

وَعَرَفَاتٌ لَيْسَتْ فِيهَا تِلْكَ الْأَقْذَارُ فَهِيَ طَيِّبَةٌ فَلِذَلِكَ سُمِّيَتْ

و عرفات نیست درو آن چیز کثیفها پس این پاک است پس ازین جهت نامیده

عَرَفَاتٍ وَيَوْمُ الْوُقُوفِ بِهَا يَوْمَ عَرَفَةَ وَقِيلَ لِأَنَّ النَّاسَ

عرفات و روز ایستادن در آن روز عرفه و گفته شد زیرا که مردم

يَتَعَارَفُونَ بِهَا وَقِيلَ أَصْلُ هَذَيْنِ الْاِسْمَيْنِ مِنَ الصَّبْرِ يُقَالُ

می شناسند یکدیگر را در آن و گفته شد اصل این دو نام از صبر است گفته شود

رَجُلٌ عَارِفٌ إِذَا كَانَ صَابِرًا خَاضِعًا خَاشِعًا وَيُقَالُ فِي الْمَثَلِ

مردے عارف هرگاه که باشد صابر فروتنی کننده و ترسنده و گفته میشود در ضرب المثل

النَّفْسُ عَرُوفٌ وَمَا حَمَّلْتَهَا تَتَحَمَّلُ وَقَالَ ذُو الرُّمَّةِ عَرُوفٌ لِمَا

نفس صابر است و چیزیکه بار کنی تو او را بر دارد و گفت ذو الرمه که نام شاعر است صابر است چیزے که

خَطَّتْ عَلَيْهِ الْمَقَادِيرُ أَيْ صَبُورٌ عَلَى قَضَاءِ اللَّهِ فَسُمِّيَ بِهَذَا الْاِسْمِ

فرود آورده است تقدیر او را یعنی صبر کننده است بر قضاے الٰہی پس نامیده شد باین نام

لِخُضُوعِ الْحَاجِّ وَتَذَلُّلِهِمْ وَصَبْرِهِمْ عَلَى الدُّعَاءِ وَأَنْوَاعِ الْبَلَاءِ

از جهت فروتنی حاجیان و خوار داشتن ایشان و صبر کردن ایشان بر دعا و انواع بلا

وَاحْتِمَالِ الشَّدَائِدِ وَالْمَشَقَّاتِ لِإِقَامَةِ هَذِهِ الْعِبَادَةِ فَصْلٌ

و بر داشتن سختیها و مشقتها از جهت بر پا داشتن این عبادت

فِي شَرَفِ يَوْمِ عَرَفَةَ وَلَيْلَتِهِ أَخْبَرَنَا هِبَةُ اللَّهِ بْنُ الْمُبَارَكِ قَالَ

در بزرگی روز عرفه و شب او خبر داد مارا هبة الله بن مبارک گفت

أَنْبَأَ أَبُو عَلِيٍّ الْحَسَنُ بْنُ أَحْمَدَ أَنْبَأَ عَلِيُّ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْمُعَدِّلُ أَنْبَأَ

خبر داد مارا ابو علی حسن بن احمد خبر داد مارا علی محمد بن عبد الله معدل خبر داد مارا

أَبُو عَلِيِّ بْنُ الصَّوَّافِ أَنْبَأَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ نَاجِيَةَ أَنْبَأَ عُمَرُ

ابو علی بن صواف خبر داد مارا عبد الله بن محمد بن ناجیه خبر داد مارا عمر

بْنُ حَفْصٍ أَبُو عَمْرٍو أَنْبَأَ مُحَمَّدُ بْنُ مَرْوَانَ أَنْبَأَ هِشَامٌ الدَّسْتُوَائِيُّ

بن حفص ابو عمرو خبر داد مارا محمد بن مروان خبر داد مارا هشام دستوائے

عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ عَنْ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ

از ابی زبیر از جابر بن عبد الله رض گفت فرمود رسول الله ص

مَا مِنْ يَوْمٍ أَفْضَلُ مِنْ يَوْمِ عَرَفَةَ يُبَاهِي اللَّهُ تَعَالَى بِأَهْلِ الْأَرْضِ

نیست هیچ روزے بهتر از روز عرفه فخر میکند خداے تعالے باهل زمین

أَهْلَ السَّمَاءِ يَقُولُ انْظُرُوا إِلَى عِبَادِي شُعْثًا غُبْرًا وَجَاؤُوا فِي

بر اهل آسمان میگوید به بینید بسوے بندگان من ژولیده موی پراگنده و آمدند مرا

مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ يَرْجُونَ رَحْمَتِي وَيَخَافُونَ عَذَابِي فَلَمْ يُرَ يَوْمٌ

از هر راه دور که امید دارند رحمت مرا و میترسند از عذاب من پس دیده نشد

أَكْثَرُ عَتِيقًا مِنَ النَّارِ مِنْ يَوْمِ عَرَفَةَ وَأَخْبَرَنَا هِبَةُ اللهِ عَنْ

زیاده تر از روی آزادی از آتش از روز عرفه و خبر داد ما را هبة الله از

أَبِي مُحَمَّدٍ الْحَسَنِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الْفَارِسِيِّ بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ

ابی محمد حسن بن محمد بن احمد فارسی باسناد خود از حسن

الْعَنْبَرِيِّ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ خَطَبَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ النَّاسَ يَوْمَ عَرَفَةَ

عنبری از ابن عباس رض گفت خطبه خواند نبی صلعم مردم را روز عرفه

فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّهُ لَيْسَ الْبِرُّ فِي إِيجَافِ الْإِبِلِ وَلَا فِي إِيضَاعِ

پس گفت ای هر کدام مردم نیست نیکی در لاغر کردن شتران و نه در صف کردن

الْخَيْلِ وَلَكِنْ سَيْرًا جَمِيلًا لَا تُوَاطِئُوا ضَعِيفًا وَلَا تُؤْذُوا مُسْلِمًا

اسپان ولیکن سیر کنید سیر خوب و به بیوندید ضعیف را و آزرده مکنید مسلمانی را

وَعَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رض قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ

و روایت است از نافع بن انس عمر رض گفت شنیدم رسول الله صلعم که میگفت

إِنَّ اللهَ تَعَالَى يَنْظُرُ إِلَى عِبَادِهِ يَوْمَ عَرَفَةَ فَلَا يَدَعُ أَحَدًا فِي قَلْبِهِ

بر آینه خدای تعالی می بیند بسوی بندگان خود روز عرفه پس نگذارد هیچ کدام را که در دل او

مِثْقَالُ ذَرَّةٍ مِنَ الْإِيمَانِ إِلَّا غَفَرَ لَهُ فَقُلْتُ لِابْنِ عُمَرَ لِلنَّاسِ

مقدار یک ذره از ایمان مگر که بخشیده میشود مرا و را پس گفتم مر ابن عمر را آیا مر همه مردم

جَمِيعًا أَمْ لِأَهْلِ عَرَفَةَ فَقَالَ بَلْ لِلنَّاسِ جَمِيعًا وَأَخْبَرَنَا هِبَةُ اللهِ

را یا مر اهل عرفه را پس گفت بلکه مر همه مردم را و خبر داد ما را هبة الله

قَالَ أَنْبَأَنَا مُكَابِرُ بْنُ الْجَحْشِ الْمَازِنِيُّ بِالْبَصْرَةِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي الزُّبَيْرِ

گفت خبر داد ما را مکابر بن جحش مازنی در بصره باسناد خود از ابی زبیر

عَنْ جَابِرٍ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِذَا كَانَ يَوْمُ عَرَفَةَ يَنْزِلُ

از جابر رض از نبی صلعم که فرمود هر گاه که باشد روز عرفه فرود می آید

اللهُ تَعَالَى إِلَى سَمَاءِ الدُّنْيَا فَيُبَاهِي بِالْحُجَّاجِ الْمَلَائِكَةَ فَيَقُولُ لَهُمْ

خدای تعالی بسوی آسمان دنیا پس فخر میکند بحاجیان بر فرشتگان پس میگوید مر ایشان را

عَزَّ وَجَلَّ يَا مَلَائِكَتِي انْظُرُوا إِلَى عِبَادِي كَيْفَ جَاؤُونِي مِنْ كُلِّ فَجٍّ

عز و جل ای فرشتگان من ببینید بسوی بندگان من چگونه آمدند مرا از هر راه

عَمِيقٍ شُعْثًا غُبْرًا يَرْجُونَ رَحْمَتِي وَيَخَافُونَ عَذَابِي فَحَقٌّ عَلَيَّ

دور ژولیده موی پراگنده رو که امید میدارند رحمت من و میترسند از عذاب من پس واجب

المزور ان يكرم زائره وحق على الضيف ان يكرم ضيفه

زیارت کرده شده که بزرگ کنند زیارت کننده خود را و حق است بر میزبان که تکریم کند ضیف خود را

اشهدوا اني قد غفرت لهم وجعلت قراهم دخول الجنة

گواه باشید که هر آینه من آمرزیدم مر ایشان را و گردانیدم [illegible] ایشان درآمدن در بهشت

قال فتقول الملائكة يا رب ان فيهم فلانا يزهو وفلانة

گفت پس میگویند فرشتگان که ای پروردگار در ایشان فلان مردیست که تکبر میکند و فلان زن

تزهو فيقول الله عز وجل قد غفرت لهم فما من يوم اكثر عتقا

که تکبر میکند پس میگوید خدای عز وجل هر آینه بخشیدم مر ایشان را پس نیست هیچ روز زیاده تر از

من النار من يوم عرفة واخبرنا هبة الله باسناده عن طلحة

آزاد از آتش از روز عرفه و خبر داد ما را هبة الله باسناد خود از طلحه

بن عبيد الله رض ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما رأى ابليس يوما هو فيه

بن عبید الله رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم گفت ندید شیطان روزی را که در آن روز

اصغر ولا احقر ولا ادحر ولا اغيظ من يوم عرفة وذلك

خوارتر و نه خوارتر و دورتر و خشمناکتر باشد از روز عرفه و آن از جهت

لما يرى من تنزيل الرحمة والعفو عن الذنوب الا ما رأى يوم

چیزیست که می بیند از فرود آمدن رحمت و بخشش از گناهان مگر چیزی که دید روز

بدر قالوا يا رسول الله وما رأى يوم بدر قال اما انه رأى جبرئيل

بدر گفتند یا رسول الله و چه دید روز بدر گفت [illegible] جبرائیل را

يدعو الملائكة وعن عكرمة عن ابن عباس رض انه كان يقول ان

میخواند فرشتگان را و روایتست از عکرمه از ابن عباس رض که بود که میگفت که بدرستی

يوم الحج الاكبر يوم عرفة وهو يوم المباهاة ينزل الله تعالى

روز حج اکبر روز عرفه است و آن روز فخر کردن است که فرود می آید خدای تعالی

الى السماء الدنيا فيقول تعالى للملائكة انظروا الى عبادي شعثا

بسوی آسمان دنیا پس میگوید خدای تعالی مر فرشتگان را [illegible] بسوی بندگان خود

ارضي صدقوا بي فليس من يوم اكثر عتقا من النار من يوم

زمین [illegible] پس نیست هیچ روزی زیاده تر از روی آزاد کردن از آتش از روز

عرفة وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اليوم

عرفه و روایتست از ابی هریره رض گفت فرمود رسول الله ص مراد از روز

الموعود يوم القيمة والشاهد يوم الجمعة والمشهود يوم

موعود روز قیامت است و مراد از شاهد روز جمعه است و مراد از مشهود روز [illegible]

عرفة وعن عطاء عن ابن عباس رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال
عرفه است و روایتست از عطا از ابن عباس رض از نبی صلعم که بدرستی فرمود
ان الله تعالى باهى بالناس يوم عرفة عامة وباهى بعمر ابن الخطاب
که خدای تعالی فخر کرد بمردم روز عرفه عام و فخر کرد بعمر ابن خطاب
خاصة وعن ابن عمر رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الا ان اعظم
خاص و روایتست از ابن عمر رض گفت فرمود رسول الله صلعم دانا و آگاه باشید بدرستی بزرگ
الناس جرما من انصرف من عرفات ويرى ان الله عز وجل لم يغفر
مردم از روی گناه کسی است که بازگشت از عرفات و دید که خدای تعالی عز و جل نمی آمرزد
له وعن ابي هريرة رض انه قال ان الله تعالى يرحم عشية يوم
او را و روایتست از ابی هریره رض که فرمود خدای تعالی می بخشد شب روز
عرفة لاهل الجمع جميعا الا اهل الكبائر فاذا كان غداة المزدلفة
عرفه مر اهل جمع را همه مگر اهل کبیره را پس هرگاه که باشد فردای مزدلفه
غفر لاهل الكبائر والتبعات اخبرنا هبة الله بن المبارك قال
آمرزد مر اهل کبایر را و اهل آزار را خبر داد ما را هبة الله بن مبارک گفت
اخبرنا ابو الفتح محمد بن احمد بن المطري يعرف بالباهر قال
خبر داد ما را ابو الفتح محمد بن احمد بن مطری که معروف است بباهر گفت
اخبرنا ابن علي ابن احمد بن الرفا السامري انبا ابراهيم بن عبد الصمد
خبر داد ما را ابن علی بن احمد بن رفا سامری خبر داد ما را ابراهیم بن عبد الصمد
الهاشمي انبا ابو مصعب عن مالك بن انس عن نافع عن ابن عمر
هاشمی خبر داد ابو مصعب از مالک بن انس از نافع از ابن عمر
قال وقف بنا رسول الله صلى الله عليه وسلم عشية يوم عرفة فلما قام
گفت ایستاد با ما رسول الله صلعم شب روز عرفه پس هرگاه که ایستاد
عند الدفعة استنصت الناس فانصتوا فقال يا ايها الناس
نزد روان شدن طلب خاموشی کرد از مردم پس خاموش شدند پس گفت ای مردم
ان ربكم عز وجل قد تطول عليكم في يومكم هذا فوهب مسيئكم
هر آینه پروردگار شما عز و جل تحقیق احسان کرد بر شما در روز خود که این است پس بخشید بدکار شما
لمحسنكم واعطى لمحسنكم ما سأله وغفر ذنوبكم الا التبعات
به نیکوکار شما و داد مر نیکوکار شما را آنچه سؤال کرد و آمرزید گناهان شما را مگر تبعات
ادفعوا بسم الله فلما صرنا بالمزدلفة وقف بنا رسول الله صلى الله عليه
روان شوید بنام خدا پس هرگاه که رسیدیم بمزدلفه ایستاد با ما پیغمبر صلعم

ثم فلما كان عند الدفعة استوقف الناس واستنصتهم
در وقت سحر پس هرگاه که شد وقت رفتن ایستاده کرد مردم را و طلب خاموشی کرد از ایشان
فأنصتوا ثم قال يا أيها الناس إن ربكم قد تطول عليكم
پس خاموش شدند پس گفت ای گروه مردم بدرستی پروردگار شما تفضل احسان کرد بر شما در
في يومكم هذا فوهب مسيئكم لمحسنكم وأعطى محسنكم ما
این روز شما پس بخشید بدان شما را به نیکوکاران شما و داد نیکوکاران شما را آنچه
سأله وغفر ذنوبكم وغفر التبعات وضمن لأهلها الثواب
خواستند و آمرزید گناهان شما و بخشید رنجهای شما و ضامن شد مر اهل رنجها را ثواب
إذ هو اسم الله فقام أعرابي وأخذ بزمام الناقة فقال يا رسول
چون از شروع بنام خدا پس برخاست یک اعرابی و گرفت زمام ناقه را پس گفت یا رسول الله
الله والذي بعثك بالحق ما بقي من عمل إلا وقد عملته وإني لأحلف
سوگند بدانکه فرستاد ترا براستی نماند هیچ عملی مگر تحقیق کرده ام آنرا و بدرستیکه من سوگند میخورم
على اليمين الفاجرة فهل دخلت فيمن وصفت فقال يا أعرابي
پس آیا درآمدم در کسانیکه صفت کرده تو پس فرمود ای اعرابی
إنك إن تحسن فيما تستأنف يغفر لك فيما مضى خل زمام
بدرستیکه تو اگر نیکوئی کنی در عملیکه از سر میگیری می آمرزد ترا آنچه گذشت بگذار مهار شتر را
الناقة وأخبرنا هبة الله عن أبي علي الحسن بن الحباب المقري
شتر را و خبر داد ما را هبة الله از ابی علی حسن بن حباب مقری
بإسناده عن عباس بن مرداس أن رسول الله صلى الله عليه وسلم دعا
باسناد خود از عباس بن مرداس که بدرستی رسول الله ص دعا کرد
عشية عرفة لأمته بالمغفرة والرحمة فأجابه الله تعالى
شب عرفه از برای امت خود بآمرزش و رحمت پس قبول کرد او را خدای تعالی
إني قد فعلت إلا ظلم بعضهم بعضا فأما ذنوبهم فيما بيني
بدرستیکه من کردم مگر ظلم کردن بعضی بر بعضی پس اما گناهان ایشان که باشد میان من
وبينهم فقد غفرتها فقال يا رب إنك قادر أن تثيب هذا
و میان ایشان پس بتحقیق آمرزیدم پس گفت ای پروردگار من بدرستیکه تو توانائی که ثواب دهی این
المظلوم خيرا من مظلمته وتغفر لهذا الظالم قال فلم يجبه
مظلوم را بهتر از ستم او و بیامرزی این ستمکار را فرمود پس قبول نکرد
تلك العشية فلما كان غداة مزدلفة أعاد الحديث فأجابه
در آن شب پس هرگاه بود بامداد مزدلفه اعاده کرد حدیث را پس قبول کرد

۶۲۵

اللّٰه تعالى انّي قد غفرت لهم قال ثمّ تبسّم رسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه وسلم

خدا تعالى كه هر آينه آمرزيدم ايشان را گفت راوى پس تبسّم كرد رسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه وسلم

فقال له بعض اصحابه يا رسول اللّٰه تبسّمت في ساعة لم تكن

پس گفتند مر آنحضرت را بعض اصحاب او يا رسول اللّٰه تبسّم كردى در ساعتى كه نبودى

تتبسّم فيها فقال تبسّمت من عدوّ اللّٰه ابليس لانّه لمّا علم انّ اللّٰه

تبسّم ميكردى در آن پس فرمود تبسّم كردم از دشمن خداى تعالى كه ابليس است زيرا كه آن هرگاه دانست

قد استجاب لي في امّتي ما اهوى يدعو بالويل والثبور ويحثو

هر آينه پذيرفت مرا در حق امت من هرچه ميخواستم آهنگ كرد كه فرياد كند بويل و ثبور يعنى واويلاه و شوراه

التراب على راسه وعن سعيد بن جبير قال بينما رسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه وسلم

خاك بر سر خود و روايت است از سعيد بن جبير گفت در ميان اوقات كه پيغمبر

يوم عرفة بعرفات في الموضع الذي ترفع العباد فيه ايديهم

روز عرفه بعرفات بود در جايى كه بلند ميكنند بندگان در آنجا دستهاى خود را

الى اللّٰه تعالى ويعجّون بالدعاء اذ هبط عليه جبرئيل عليه السلام

بسوى خداى تعالى و بلند ميكنند آواز را بسوى خواندن دعا ناگاه فرود آمد بروى جبرئيل

فقال يا محمّد انّ العليّ الاعلى يقرء عليك السلام ويقول لك هؤلاء

و گفت اى محمد كه بدرستى بلندترين بلندان ميخواند بر تو سلام و ميگويد مر ترا اين قوم

حجّاج بيتي وزوّاري وحقّ على المزور ان يكرم الزائر اشهدك

حج كنندگان خانه من اند و زيارت كنندگان من و حق است بر زيارت كرده شده كه كرم كند زيارت كننده

واشهد ملائكتي انّي قد غفرت لهم جميعا وهكذا افعل بزوّار

و گواه ميگيرم فرشتگان خود را كه هر آينه بخشيدم همه ايشان را و هم چنين ميكنم بزيارت كنندگان

يوم الجمعة وعن علي رض عنه انه لمّا كان عشيّة يوم عرفة

روز جمعه و مرويست از على رض كه گفت هرگاه كه آمد شب روز عرفه

ورسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه وسلم واقف اقبل على الناس بوجهه فقال مرحبا

و رسول اللّٰه صلى اللّٰه عليه وسلم ايستاده بود پيش آمد بر مردم بروى خويش پس گفت خوش آمديد

بوفد اللّٰه ثلاث مرّات الذين اذا سالوا اعطوا ويخلف عليهم

اى گروه خداى سه بار آنانكه هرگاه خواستند چيزى داده شدند و بدل ميدهد بر ايشان

نفقاتهم في الدنيا ويجعل لهم عند اللّٰه في الآخرة مكان كلّ درهم

نفقهاى ايشان در دنيا و ميگرداند ايشان را نزد خدا در آخرت بجاى هر درم

الف الا ابشّركم قالوا بلى يا رسول اللّٰه قال فانّه اذا كان في هذه

هزار آيا بشارت دهم شما را گفتند آرى اى رسول خدا گفت پس بدرستى هرگاه كه باشد درين

العشية ينزل الله إلى سماء الدنيا ثم يأمر ملائكته فيهبطون

شبانگاه فرود می آید خدای تعالی سوی آسمان دنیا پس امر میکند فرشتگان خود را پس فرود می آیند

إلى الأرض فلو طرحت إبرة لم تسقط إلا على رأس ملك فيقول

سوی زمین پس اگر انداخته شود سوزنی نیفتد مگر بر سر فرشته پس میگوید

الله عز وجل يا ملائكتي انظروا إلى عبادي جاؤوني شعثا

خدای عز وجل ای فرشتگان من ببینید سوی بندگان من که آمده اند مرا موی

غبرا من أطراف البلاد هل تسمعون ما يسألوني قالوا يا ربنا

گرد آلوده از جوانب شهرها آیا میشنوید چه چیز سوال میکنند از من گفتند ای پروردگار ما

يسألونك المغفرة فيقول سبحانه وتعالى أشهدكم أني قد

میخواهند از تو آمرزش پس میگوید خدای تعالی گواه میکنم شما را که هر آینه من

غفرت لهم ثلاث مرات فأفيضوا عن موقفكم مغفورا لكم

بخشیدم ایشان را سه بار پس برآئید از محل ایستادن خود در آنحال که بخشیده شده است شما را

فصل في تفضيل صيامه وما ورد فيه من الصلوات و

در بیان بزرگی روزه روز عرفه و چیزیکه وارد شده است در آن از نماز و

أمر به من صنوف الدعوات أخبرنا هبة الله بن المبارك

امر کرده شد بدان از اقسام دعاها خبر داد ما را هبة الله بن مبارک

قال أنبأنا أحمد بن محمد بإسناده عن عبد الرحمن بن زيد بن أسلم

گفت خبر داد ما را احمد بن محمد باسناد خود از عبد الرحمن بن زید بن اسلم

عن أبيه قال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من صام يوم عرفة

از پدر خود گفت بدرستیکه رسول الله صلعم فرمود هر که روزه داشت روز عرفه

غفر الله له ما تقدم من ذنبه بسنة وأخبرنا هبة الله

بیامرزد خدای تعالی مراورا چیزیکه پیش رفت از گناهان یکسال و خبر کرد ما را هبة الله

بإسناده عن أبي قتادة عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال صيام يوم

باسناد خود از ابی قتاده از نبی صلعم که فرمود روزه روز

عرفة كفارة سنتين سنة ماضية وسنة مستقبلة وأما

عرفه کفاره دو سال است یکی گذشته و آینده و اما

الصلوة فما أخبرنا به هبة الله قال أنبأنا الشيخ أبو علي بن

نماز پس آنچه خبر داد ما را بآن هبة الله گفت خبر داد ما را شیخ ابو علی بن

الحسن بن أحمد بن عبد الله المقرئ قال أنبأنا أبو الفتح هلال

حسن بن احمد بن عبد الله مقری گفت خبر داد ما را ابو الفتح هلال

بن محمد بن جعفر الصفار قال أنبأ أبو الحسن علي بن أحمد

بن محمد بن جعفر صفار گفت خبر داد ما را ابو الحسن علی بن احمد

الحلواني أنبأ موسى بن عمران البلخي أنبأ أبو يوسف بن

حلوانی خبر داد ما را موسی بن عمران بلخی خبر داد ما را ابو یوسف بن

موسى القطان أنبأ عمر بن نافع أنبأ مسعود بن واصل أنبأ

موسی قطان ابن عمر بن نافع خبر داد ما را مسعود بن واصل خبر داد ما را

النهاس بن قهم عن قتادة عن سعيد بن المسيب عن أبي هريرة

نهاس بن قهم از قتاده از سعید بن مسیب از ابی هریره رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى يوم عرفة بين الظهر و

گفت فرمود رسول الله صلعم هر که نماز گزارد در روز عرفه در میان ظهر و

العصر أربع ركعات يقرأ في كل ركعات فاتحة الكتاب مرة

عصر چهار رکعت که بخواند در هر رکعت سوره فاتحه یکبار

وقل هو الله أحد خمسين مرة كتب له ألف ألف حسنة ورفع

و قل هو الله پنجاه بار نوشته شود مر او را هزار هزار نیکی و برداشته شود

له بكل حرف في القرآن درجة في الجنة ما بين كل درجتين مسيرة

مر او را بعوض هر حرف که در قرآنست درجه در جنت که در میان هر درجه مقدار درازی راه

خمسمائة عام ويزوجه الله تعالى بكل حرف في القرآن سبعين

پنجصد ساله راه باشد و تزویج میکند او را خدای تعالی بعوض هر حرف که در قرآنست هفتاد

حوراء مع كل حوراء سبعون ألف مائدة من الدر والياقوت

حور که با هر حور هفتاد هزار دستارخوان باشد از در و یاقوت

على كل مائدة سبعون ألف لون ما بين لحم طير خضر برده

بر هر خوان هفتاد هزار رنگ طعام در میان سه چیز گوشت مرغ سبز سردی او

برد الثلج وحلاوته حلاوة العسل وريحه ريح المسك لم

سردی برفست و حلاوت او حلاوت شهد و خوشبوی او مانند خوشبوی مشک نه

تمسسه نار ولا حديدة يجد لآخره طعما كما يجد لأوله

رسیده است او را آتش و نه آهن یعنی نه بآتش پخته شده و نه بکارد بریده شده می یابد مر لقمه آخر او را چنانچه می

ثم يأتيهم طائر جناحاه من ياقوتين حمراوين ومنقاره

پس می آید ایشان را جانوری که بال و پرش از یاقوت سرخ باشد و نول شان

من ذهب له سبعون ألف جناح ينادي بصوت لذيذ لم

از زر مر او را هفتاد هزار بال و پر باشد آواز میکند بآواز لذیذ

ثم يسمع السامعون بمثله ويقول مرحبا باهل عرفة قال ثم يغوص ذلك الطير في صحفة الرجل منهم ثم يخرج من تحت كل جناح من اجنحته سبعون لونا من الطعام فياكل منه ثم ينتقض فيطير فاذا وضع في قبره اضاء له بكل حرف في القرآن نورا حتى يرى الطائفين حول البيت ويفتح له باب من ابواب الجنة ثم يقول عند ذلك رب اتم الساعة رب اقم الساعة مما يرى من الثواب والكرامة واخبرنا هبة الله بن المبارك قال انبا الحسن باسناده عن علي بن ابي طالب رض وعبد الله بن مسعود رض قال قال رسول الله صلى الله عليه من صلى يوم عرفة ركعتين يقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب ثلاث مرات في كل مرة يبدء ببسم الله الرحمن الرحيم الا قال الله تعالى اشهد واني قد غفرت له ذنوبه واما الدعوات فما اخبرنا هبة الله بن المبارك عن القاضي الشريف ابي الحسين محمد بن علي بن مهتدي بالله عن ابي الفتح يوسف بن عمر بن مسروق القواس قال انبا عبد الله بن احمد بن ثابت البزاز انبا ايوب يعني ابن الوليد الضرير انبا ابو النصر

629

يَعْنِي الْهَاشِمَ بْنَ الْقَاسِمِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْفَضْلِ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ أَبِيهِ

عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عُمَرَ اللَّيْثِيِّ عَنْ أَبِيهِ قَالَ بَلَغَنَا أَنَّ اللَّهَ تَعَالَى

أَهْدَى إِلَى عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ خَمْسَ دَعَوَاتٍ جَاءَ بِهِنَّ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ

وَقَالَ لِعِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ أُدْعُ بِهَؤُلَاءِ الْخَمْسِ الدَّعَوَاتِ فَإِنَّهُ لَيْسَ عِبَادَةٌ

أَحَبَّ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى مِنْ عِبَادَةِ أَيَّامِ الْعَشْرِ أَوَّلُهُنَّ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ

وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ بِيَدِهِ

الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَالثَّانِيَةُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا

اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلَٰهًا وَاحِدًا صَمَدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً

وَلَا وَلَدًا وَالثَّالِثَةُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَٰهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ

لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ حَيٌّ لَا يَمُوتُ بِيَدِهِ

الْخَيْرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَالرَّابِعَةُ حَسْبِيَ اللَّهُ وَكَفَى سَمِعَ

اللَّهُ لِمَنْ دَعَا لَيْسَ وَرَاءَ اللَّهِ مُنْتَهَى وَالْخَامِسَةُ اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ

مَا تَقُولُ وَخَيْرًا مِمَّا تَقُولُ اللَّهُمَّ لَكَ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَمَحْيَايَ

وَمَمَاتِي وَلَكَ يَا رَبِّ تُرَاثِي اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ

وَمِنْ شَتَاتِ الْأَمْرِ اللَّهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ مِنْ خَيْرِ مَا تَجِيءُ بِهِ الرِّيحُ

فَسَأَلَ الْحَوَارِيُّوْنَ عِيْسَى بْنَ مَرْيَمَ عم فَقَالُوْا مَا ثَوَابُ مَنْ دَعَا

پس سوال کردند حواریان از عیسے بن مریم عم و گفتند چیست ثواب کسیکه دعا کرد

بِهٰذِهِ الدَّعْوَاتِ فَقَالَ أَمَّا مَنْ قَالَ الْأُوْلٰى مِائَةَ مَرَّةٍ فَإِنَّهُ

باین دعاها پس گفت عیسے عم هر کسیکه خواند اول دعا صد بار پس بدرستی

لَا يَكُوْنُ لِأَحَدٍ مِنْ أَهْلِ الْأَرْضِ عَمَلٌ مِثْلَ ذٰلِكَ الْعَمَلِ فِيْ ذٰلِكَ

نباشد مر هیچ یکے را از اهل زمین عملے مثل این عمل در این روز

الْيَوْمِ وَكَانَ أَكْثَرَ الْعِبَادِ حَسَنَاتٍ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَمَنْ قَالَ

روز و باشد بیشتر از عابدان در نیکو بها روز قیامت و هر که گفت

الثَّانِيَةَ مِائَةَ مَرَّةٍ كَتَبَ اللهُ لَهُ أَلْفَ أَلْفِ حَسَنَةٍ وَمَحٰى عَنْهُ

دعاے دوم صد بار مینویسد خداے تعالے مر او را هزار هزار نیکی و محو میکند از او

مِثْلَهَا سَيِّئَاتٍ وَرَفَعَ لَهُ عَشَرَ أَلْفِ دَرَجَاتٍ فِي الْجَنَّةِ

مانند آن بدیها و بر میدارد مر او را ده هزار درجه در بهشت

وَمَنْ قَالَ الثَّالِثَةَ مِائَةَ مَرَّةٍ نَزَلَ سَبْعُوْنَ أَلْفَ مَلَكٍ مِنْ

و هر که گفت دعاے ثالث صد بار فرود می آیند هفتاد هزار فرشته از

سَمَاءِ الدُّنْيَا رَافِعِيْ أَيْدِيْهِمْ يُصَلُّوْنَ عَلٰى مَنْ قَالَهَا وَمَنْ قَالَ

آسمان دنیا بر داشته دست که طلب رحمت میکنند بر کسیکه دعا کرد و هر که گفت دعاے

الرَّابِعَةَ مِائَةَ مَرَّةٍ تَلَقَّاهَا مَلَكٌ وَيَضَعُهَا بَيْنَ يَدَيِ الرَّحْمٰنِ

چهارم صد بار بر میدارد آن دعا را فرشته و می نهد آنرا پیش روے خداوند

عَزَّ وَجَلَّ فَيَنْظُرُ إِلٰى مَنْ قَالَهَا وَمَنْ نَظَرَ اللهُ تَعَالٰى إِلَيْهِ لَمْ يَشْقَ

عز و جل پس می بیند بسوے کسیکه گفت آنرا و هر که نظر کند خداے تعالے بسوے او بدبخت نشود

فَقَالُوْا يَا عِيْسٰى فَمَا ثَوَابُ مَنْ قَالَ الْخَامِسَةَ قَالَ هِيَ دَعْوَتِيْ

و گفتند اے عیسے پس چیست ثواب کسیکه گفت دعاے پنجم گفت این دعاے منست

وَلَمْ يُؤْذَنْ لِيْ فِيْ تَفْسِيْرِهَا وَأَخْبَرَنَا هِبَةُ اللهِ بْنُ الْمُبَارَكِ

و اذن نداده اند مرا در بیان آن و خبر داد ما را هبة الله بن مبارک

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عَبْدِ اللهِ الْمُقْرِيْ بِإِسْنَادِهِ عَنْ خَلِيْفَةَ

از حسن بن احمد بن عبد الله مقرے باسناد خود از خلیفه

بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ أَبِيْ طَالِبٍ رض أَنَّهُ قَالَ أَكْثَرُ مَا يَدْعُوْ بِهِ

بن حسین از علے بن ابے طالب رض که گفت زیاده تر انچه دعا میکرد بآن

النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَشِيَّةَ عَرَفَةَ يَقُوْلُ اللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كَمَا نَقُوْلُ

نبی صلعم شب عرفه میگفت ای بار خدایا مر تراست ستایش چنانچه میگوئیم

وخيراً مما نقول اللهم لك صلاتي ونسكي ومحياي ومماتي

و بهتر از آنچه میگوییم ای بار خدا مر تراست نماز من و عبادتهای من و زندگانی من و مرگ من

ولك يا رب تراثي اللهم إني أعوذ بك من عذاب القبر و

و مر تراست ای پروردگار میراث من ای بار خدا بدرستیکه من پناه میگیرم بتو از عذاب گور و

فتنة الصدر وشتات الأمر اللهم إني أسألك من خير ما

فتنه سینه و پراگندگی امر ای بار خدا بدرستیکه من میخواهم از تو بهتر آنچه

تجري به الريح وأخبرنا هبة الله بن المبارك بإسناده عن

روان است بآن باد و خبر داد ما را هبة الله بن مبارک باسناد خود از

موسى بن عبيدة عن علي بن أبي طالب رضه قال قال رسول الله

موسی بن عبیده از علی بن ابی طالب گفت فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم أكثر دعائي ودعاء الأنبياء من قبلي بعرفة لا إله إلا

زیاده ترین دعای من و دعای پیغمبران پیش از من در عرفه این بود که نیست معبودی

الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد وهو على كل شيء

جز خدا یگانه که نیست انباز مر او را مر او راست ملک و مر او راست ستایش و او بر همه چیز قادر

قدير اللهم اجعل في قلبي نوراً وفي سمعي نوراً وفي بصري

ای بار خدا بگردان در دل من نور و در گوش من نور و در بینائی من

نوراً اللهم اشرح لي صدري ويسر لي أمري اللهم إني أعوذ

نور ای بار خدا بگشا سینه من برای من و آسان کن مرا کار من ای بار خدا بدرستیکه من پناه میگیرم

بك من وساوس الصدر وفتنة القبر وشتات الأمر اللهم

بتو از وسوسهای سینه و فتنه قبر و پراگندگی کار ای بار خدا

إني أعوذ بك من شر ما يلج في الليل ومن شر ما يلج في النهار

بدرستیکه من پناه میگیرم بتو از شر آنچه درآید در شب و از شر آنچه درآید در روز

ومن شر ما تهب به الرياح ومن شر بوائق الدهر وروي لفضل

و از شر آنچه بوزد بآن باد و از شر حوادث روزگار و روایت کرده فضل

عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال في حجة الوداع حين اجتمعوا بعرفة

از پیغمبر که فرمود در حجة الوداع وقتیکه جمع شدند در عرفه

هذا يوم الحج الأكبر ولا حج لمن لم يوافق عرفة اليوم والليلة

این است روز حج اکبر و نیست حج مر کسی را که در نیابد عرفه را امروز و امشب

فاليوم دعاء وسؤال الرب عز وجل وهو يوم تهليل وتكبير

پس امروز روز دعا و سوال پروردگار است عز و جل و آن روز تهلیل و تکبیر است

۶۳۲

وتلبية انه من وافى هذا اليوم في هذا المكان وحرم سؤال
درود لبیک گفتن است بدرستی کسیکه رسید امروز درینمکان و محروم شد از سوال

ربه عز وجل فهو المحروم وانكم تدعون جوادًا لا يبخل وحليمًا
پروردگار خود عزوجل پس او محروم است از همه نیکیها و بدرستی شما میخوانید سخی را که بخل ندارد و

لا يجهل وعالمًا لا ينسى انه من صام يوم عرفة مقيمًا في
و عالمیکه فراموش نمیکند بدرستی هرکه روزه داشت روز عرفه در اهل که مقیم است

اهله فقد صام عامًا امامه وعامًا خلفه فصل واما ما
اہل خود پس تحقیق روزه داشت یکسال پیش از و و یکسال پس از و و اما چیزیکه

اختص به رسول الله صلى الله عليه وسلم من الدعاء في عشية عرفة وهو
خاص است بآن رسول خدا ص از دعا در شب عرفه و آن

ما اخبرنا به هبة الله بن المبارك قال انبا القاضي ابو القاسم
چیزیست که خبر داد ما را هبة الله بن مبارک گفت خبر داد ما را قاضی ابو القاسم

عبد الرحمن بن الحسن ابن عبد الكريم العسكري قال حدثنا
عبد الرحمن بن حسن ابن عبد الکریم عسکرے گفت خبر داد ما را

علي بن محمد بن عبيد الله المعدل قال حدثنا محمد بن عبد الله
علی بن محمد بن عبید الله معدل گفت خبر داد ما را محمد بن عبد الله

بن ابراهيم ثنا محمد بن احمد ابي شيبة ثنا علي ثنا مسلم انبا
بن ابراهیم حدیث خواند برما محمد بن احمد ابی شیبه حدیث خواند برما علی حدیث خواند برما مسلم

ابن ابي فديك قال حدثني ابراهيم بن فضل المخزومي عن سليمان
ابن ابی فدیک گفت حدیث خواند برمن ابراهیم بن فضل مخزومی از سلیمان

بن زيد عن هرم بن حيان عن علي بن ابي طالب رض انه قال
بن زید از هرم بن حیان از علی بن ابی طالب رض که فرمود

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ليس في الموقف بعرفة قول ولا عمل افضل
فرمود رسول الله ص نیست درمیان موقف در عرفه قولے و عملے بهتر

من هذا الدعاء واول من ينظر الله اليه صاحبه وهو انه صلى الله عليه وسلم
ازین دعا و اول کسیکه نظر کند خدا تعالی بسوی او صاحب این دعاست و آن اینست که

كان اذا وقف بعرفة استقبل القبلة بوجهه وبسط يديه
بود که هرگاه می ایستاد در عرفه روئے می آورد بقبله و دست گسترد دستهای خود را

كهيئة الداعي ثم يلبي ثلاثًا ويقول لا اله الا الله وحده لا
مانند دعا کننده پس لبیک میگفت سه بار و میگفت نیست هیچ معبود بحق مگر خدا تنها که نیست شریک

۵

٦٣٤

شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت بيده الخير وهو

على كل شيء قدير مائة مرة ثم يقول لا حول ولا قوة إلا

بالله العلي العظيم أشهد أن الله على كل شيء قدير وأن الله قد

أحاط بكل شيء علما يقول ذلك مائة مرة ثم يتعوذ بالله

من الشيطان الرجيم ويقول إن الله هو السميع العليم يقولها

ثلث مرات ثم يقرأ فاتحة الكتاب ثلاث مرات ويبدأ في

كل مرة ببسم الله الرحمن الرحيم ويختمها بآمين ويقرأ قل هو

الله أحد مائة مرة ثم يقول بسم الله الرحمن الرحيم اللهم

صل على النبي الأمي ورحمة الله وبركاته مائة مرة ثم يدعو

إلى الله عز وجل بما يشاء فيقول الله تعالى لملائكته انظروا

إلى عبدي توجه إلى بيتي وكبرني ولبى لي وسبحني وحمدني

وهللني وقرأ بأحب السور إلي وصلى على رسولي أشهدكم

أني قد قبلت عمله وأوجبت له أجره وغفرت له ذنوبه و

شفعته فيما سألني فصل في دعاء جبرئيل وميكائيل

وخضر عليهم السلام عشية عرفة أخبرنا هبة الله بن المبارك

٦٣٥

قَالَ أَنبَا الحَسَنُ بنُ أَحمَدَ بنِ عَبدِ اللهِ المُقرِي قَالَ أَخبَرَنَا الحُسَينُ

گفت خبر داد ما را حسن بن احمد بن عبد الله مقری گفت خبر داد ما را حسین

بنُ عِمرَانَ المُؤَذِّنُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو القَاسِمِ الفَامِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو عَلِيٍّ

بن عمران موذن گفت خبر داد ما را ابو القاسم فامی گفت حدیث خواند بما ابو علی

الحَسَنُ بنُ عَلِيٍّ قَالَ حَدَّثَنَا أَحمَدُ بنُ عَمَّارٍ أَنبَا مُحَمَّدُ بنُ مَهدِيٍّ قَالَ

حسن بن علی گفت حدیث خواند بر من احمد بن عمار خبر داد ما را محمد بن مهدی گفت

حَدَّثَنِي ابنُ جُرَيجٍ عَن عَطَاءٍ عَنِ ابنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم

حدیث کرد مرا ابن جریج از عطا از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله صلعم

يَجتَمِعُ البَرِّيُّ وَالبَحرِيُّ يَعنِي إِليَاسَ وَالخَضِرَ عم كُلَّ عَامٍ بِمَكَّةَ قَالَ ابنُ

جمع می آیند بری و بحری هر سالی در مکه یعنی الیاس و خضر م هر سالی در مکه گفت ابن

عَبَّاسٍ رض وَبَلَغَنَا أَنَّهُ يَحلِقُ أَحَدُهُمَا رَأسَ صَاحِبِهِ فَيَقُولُ أَحَدُهُمَا

عباس و رسید مرا که بدرستی که تراشیده شد یکی از ایشان سر یار خود را پس میگوید یکی از ایشان

لِلآخَرِ قُل بِسمِ اللهِ مَا شَاءَ اللهُ لَا يَأتِي بِالخَيرِ إِلَّا اللهُ بِسمِ اللهِ مَا شَاءَ

دیگری را بگو بنام خدا چیزیکه خواست خدا شده نمی آرد نیکی را مگر خدا بنام خدا چیزیکه خواست خدا شد

اللهُ لَا يَصرِفُ السُّوءَ إِلَّا اللهُ بِسمِ اللهِ مَا شَاءَ اللهُ وَمَا بِكُم مِن نِعمَةٍ

بر نمیگرداند بدی را مگر خدای تعالی بنام خدا چیزیکه خواست شد و چیزیکه بشماست از نعمت

فَمِنَ اللهِ بِسمِ اللهِ مَا شَاءَ اللهُ وَلَا حَولَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللهِ قَالَ ابنُ عَبَّاسٍ

پس از خداست بنام خدا چیزیکه خواست خدا آینه شد و نیست گردش و نه قوت مگر بخدا گفت ابن عباس رض

قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيهِ وَسَلَّمَ مَن قَالَهَا كُلَّ يَومٍ أَمِنَ مِنَ الغَرَقِ وَالحَرَقِ وَالسَّرَقِ

فرمود نبی صلعم هر که خواند این دعا را هر روز ایمن گردد از غرق و سوختن و دزدی

وَمِن كُلِّ شَيءٍ يَكرَهُهُ حَتَّى يُمسِيَ وَمَن قَالَهَا حِينَ يُمسِي كَانَ فِي حِرزِ

و از هر چیزی که مکروه میداند تا آنکه شب کند و هر که گفت وقتیکه شب میکند باشد در نگهبانی

اللهِ حَتَّى يُصبِحَ وَأَخبَرَنَاهُ هِبَةُ اللهِ قَالَ أَنبَا الحَسَنُ بنُ أَحمَدَ الأَزهَرِيُّ

خدای تعالی تا آنکه صبح کند و خبر داد ما را هبة الله گفت خبر داد ما را حسن بن احمد ازهری

قَالَ أَنبَا أَبُو طَالِبِ بنُ حَمدَانَ البَكرِيُّ أَنبَا إِسمٰعِيلُ قَالَ ثَنَا عَبَّاسٌ

گفت خبر داد ما را ابو طالب بن حمدان بکری گفت خبر داد ما را اسماعیل گفت خبر داد ما را عباس

الدُّورِيُّ أَنبَا عُبَيدُ اللهِ بنُ إِسحٰقَ العَطَّارُ بنُ مُحَمَّدِ بنِ البِشرِ القَيسِيُّ عَن

دوری خبر داد ما را عبید الله بن اسحق عطار بن محمد بن بشر قیسی از

عَبدِ اللهِ الحَسَنِ عَن أَبِيهِ عَن جَدِّهِ عَن عَلِيٍّ رض قَالَ يَجتَمِعُ فِي كُلِّ يَومِ

عبد الله حسن از پدر خود از جد خود از علی رض گفت جمع می آیند هر روز

عَرَفَةَ بِعَرَفَاتٍ جِبْرَئِيلُ وَمِيكَائِيلُ وَإِسْرَافِيلُ وَخِضْرٌ فَيَقُولُ

عرفه در عرفات جبرائیل و میکائیل و اسرافیل و خضر علیه السلام پس میگوید

جِبْرَئِيلُ عم مَا شَاءَ اللّٰهُ وَلَا حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللّٰهِ فَيَرُدُّ عَلَيْهِ مِيكَائِيلُ

جبرائیل ع جیزیکه خواست خدا آنچه شد و نیست گردش و توانائی مگر بخدای تعالی پس میگرداند بروی میکائیل

فَيَقُولُ مَا شَاءَ اللّٰهُ كُلُّ نِعْمَةٍ مِّنَ اللّٰهِ فَيَرُدُّ عَلَيْهِ إِسْرَافِيلُ فَيَقُولُ

پس میگوید چیزیکه خواست خدا شد هر نعمت از خدای تعالی ست پس میگرداند بروی اسرافیل و میگوید

مَا شَاءَ اللّٰهُ الْخَيْرُ كُلُّهُ بِيَدِ اللّٰهِ فَيَرُدُّ عَلَيْهِمُ الْخِضْرُ فَيَقُولُ مَا شَاءَ

هرچه خواست خدای تعالی شد نیکی همه بدست خداست پس باز میگرداند بر ایشان خضر ع و میگوید چیزیکه خواست

اللّٰهُ لَا يَدْفَعُ السُّوءَ إِلَّا اللّٰهُ ثُمَّ يَتَفَرَّقُونَ وَلَا يَجْتَمِعُونَ إِلَى قَابِلِ

خدای تعالی شد دفع نمیکند بدی مگر خدای تعالی پس متفرق میشوند و جمع نمیشوند تا سال آینده

ذٰلِكَ الْيَوْمِ وَاللّٰهُ أَعْلَمُ

فصل

قَالَ ابْنُ جُرَيْجٍ بَلَغَنِي أَنَّهُ كَانَ

این روز و خدای تعالی داناست گفت ابن جریج رسید مرا که بدرستی بود

يَقُولُ أَنْ يَكُونَ أَكْثَرُ دُعَاءِ الْمُسْلِمِ فِي الْمَوْقِفِ رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا

که میگفت اینکه باشد بیشتر دعای مسلم در موقف این کلام پروردگارا بده ما را در دنیا

حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ وَرَوَى مُجَاهِدٌ عَنِ

نیکوئی و در آخرت نیکوئی و نگهدار ما را از آتش و روایت کرد مجاهد از

ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ عِنْدَ الرُّكْنِ الْيَمَانِي مَلَكٌ قَائِمٌ مُنْذُ خَلَقَ اللّٰهُ

ابن عباس رض گفت نزد رکن یمانی فرشته ایست ایستاده از آن وقت که پیدا کرد

تَعَالَى السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضَ يَقُولُ آمِينَ فَقُولُوا رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا

آسمانها و زمین را میگوید آمین پس بگوئید پروردگارا بده ما را در دنیا

حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ ثَابِتٍ

نیکوئی و در آخرت نیکوئی و نگهدار ما را از عذاب دوزخ مرویست از حماد بن ثابت

قَالَ إِنَّهُمْ قَالُوا لِأَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض ادْعُ لَنَا فَقَالَ اللّٰهُمَّ رَبَّنَا آتِنَا

گفت ایشان گفتند مر انس بن مالک را رض دعا کن ما را پس گفت ای بار خدا پروردگارا بده

فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ قَالُوا

در دنیا نیکوئی و در آخرت نیکوئی و نگهدار ما را از عذاب دوزخ گفتند

زِدْنَا فَأَعَادَهَا قَالُوا زِدْنَا قَالَ مَا تُرِيدُونَ قَدْ سَأَلْتُ اللّٰهَ لَكُمْ خَيْرَ

زیادت کن ما را باز گفت گفتند زیادت کن گفت چه میخواهید تحقیق خواستم از خدا برای شما بهتری

الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَقَالَ أَنَسٌ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُكْثِرُ أَنْ يَدْعُوَ

دنیا و آخرت و گفت انس بود رسول الله صلعم که بسیار دعا میکرد بآن

یقال علم قتابل اسے مقبل ۱۲ صحاح القابل سال دیم ۱۲ جهدنبه

۶۳۶

۴۳۷

بها يقول ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة و
آن سیکه گفت پروردگارا بده ما را در دنیا نیکوئی و در آخرت نیکوئی و

قنا عذاب النار وقد ذكر الله تعالى من دعا بهذا الدعاء جعل
نگهدار ما را از عذاب دوزخ و تحقیق ذکر کرد خدای تعالی کسی که خواند خدای را باین دعا گردانید

له نصيبا وحظا من فضله ورحمته قال الله تعالى عز وجل
مر او را نصیبی و حظی از فضل خود و رحمت خود فرمود خدای تعالی

ومن الناس من يقول ربنا آتنا في الدنيا أي أعطنا إبلا وغنما
و بعضی از مردم کسانی اند که میگویند پروردگارا بده ما را در دنیا ای بده ما را اشتر و بز

وبقرا وعبيدا وإماء وذهبا وفضة ينوي الدنيا في كل
و گاو و بنده و کنیزک و زر و نقره قصد میکند دنیا در هر چیز

شيء ولها ينفق ولها يعمل ولها ينصب في همه وسؤله
و از برای او نفقه میکند و از بهر او عمل میکند و از بهر او میخیزد بر نسبت پس است مراد او و خواهش او

وطلبته فقال الله عز وجل وما له في الآخرة من خلاق يعني
و مطلوب او پس فرمود خدای عز و جل و نیست انکس را در آخرة از بهره یعنی

حظا ولا نصيبا ومنهم من يقول ربنا آتنا في الدنيا حسنة
بهره و نه نصیبی و بعضی از ایشان کسی اند که میگویند پروردگارا بده ما را در دنیا نیکوئی

وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار وهم النبي صلى الله عليه وسلم والمؤمنون
و در آخرت نیکوئی و نگهدار ما را از آتش دوزخ و ایشان پیغامبر اند و مومنان

رض واختلف العلماء في معنى الحسنتين فقال علي بن أبي طالب
رض و اختلاف کرده اند عالمان در معنی هر دو نیکی پس فرمود علی بن ابی طالب

كرم الله وجهه قوله ربنا آتنا في الدنيا حسنة امرأة صالحة
قوله ربنا یعنی پروردگارا بده ما را در دنیا نیکوئی یعنی زن صالحه

وفي الآخرة حسنة الحور العين وقنا عذاب النار وهي المرأة
و در آخرت نیکوئی یعنی حور عین و نگهدار ما را از عذاب دوزخ و این زن

السوء وقال الحسن في الدنيا حسنة العلم والعبادة وفي الآخرة
بد کردار است و گفت حسن در دنیا نیکوئی علم و عبادت است و در آخرت نیکوئی

حسنة الجنة وقال السدي وابن حبان في الدنيا حسنة أي
نیکوئی بهشت است و گفت سدی و ابن حبان در دنیا نیکوئی یعنی

رزقا حلالا واسعا وعملا صالحا وفي الآخرة حسنة المغفرة
رزق حلال است و فراخ و کردار نیک و در آخرت نیکوئی این مغفرت

والثواب وقال عطية في الدنيا حسنة العلم والعمل به وفي

و ثواب ست وگفت عطیه در دنیا نیکوئے علم ست و عمل بدان و در

الآخرة حسنة تيسير الحساب ودخول الجنة وقيل في الدنيا

آخرت نیکوئے حاصل کردن حساب ست و درآمدن در بهشت وگفته شد در دنیا

حسنة التوفيق والعصمة وفي الآخرة حسنة النجاة والرحمة

نیکوئے توفیق و عصمت ست و در آخرت نیکوئے نجات و رحمت

وقيل في الدنيا حسنة أولادا أبرارا وفي الآخرة موافقة الأنبياء

وگفته شد در دنیا نیکوئے اولاد نیک ست و در آخرت موافقت پیغمبران

وقيل في الدنيا حسنة المال والنعمة وفي الآخرة حسنة تمام النعمة

وگفته شد در دنیا نیکوئے مال و نعمت ست و در آخرت نیکوئے تمام کردن نعمت

وهو الفوز من النار ودخول الجنة وقيل في الدنيا حسنة

و آن رستگاری ست از آتش و درآمدن در بهشت وگفته شد در دنیا نیکوئے

الإخلاص وفي الآخرة حسنة الخلاص وقيل في الدنيا حسنة

اخلاص ست و در آخرت نیکوئے رستگاریست وگفته شد در دنیا نیکوئے

الثبات على الإيمان وفي الآخرة حسنة السلام والرضوان

ثبات ست بر ایمان و در آخرت نیکوئے سلام ست و خوشنودے

وقيل في الدنيا حسنة حلاوة الطاعة وفي الآخرة حسنة

وگفته شد در دنیا نیکوئے حلاوت طاعت ست و در آخرت نیکوئے

لذة الرؤية وقال قتادة في الدنيا عافية وفي الآخرة عافية

لذت دیدار وگفت قتاده در دنیا عافیت ست و در آخرت عافیت

والذي يؤيد هذا التأويل ما روى ثابت البناني عن أنس

و آنکه تایید میکند این را چیزیست که روایت کرد ثابت بنانی از انس رض

أن رسول الله صلى الله عليه وسلم عاد رجلا قد صار مثل الفرخ المنتوف فقال

که رسول الله صلعم بیمار پرسیده کرد مردے را که او گشته بود مانند چوزه پرکنده پس گفت

رسول الله صلى الله عليه وسلم هل كنت تدعو الله بشيء أو تسأله شيئا فقال كنت

رسول الله صلعم آیا بوده تو که دعا میکردے خدا را بچیزے یا خواستے از او چیزے پس گفت بوده‌ام

أقول اللهم ما كنت معاقبي به في الآخرة فعجله لي في الدنيا فقال

که میگفتم ای بار خدا چیزی که بوده عذاب کننده بآن در آخرت پس شتاب کن آن را بمن در دنیا پس گفت

صلى الله عليه وسلم سبحان الله إذن لا تستطيعه ولا تطيقه هلا قلت

پاکیست خدای را آنگون تاب نمی آری آنرا و طاقت نمیداری او را چرا نه گفتی تو

٥٧

ابرار بالفتح

نیکوکاران

جمع

بار و بر

بتشدید

راس

٦٣٨

اَللّٰهُمَّ رَبَّنَا اٰتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَّقِنَا عَذَابَ

ای بار خدا پروردگار ما بده ما را در دنیا نیکوئی و در آخرت نیکوئی و نگهدار ما را از

النَّارِ قَالَ فَدَعَا اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ بِهَا فَشَفَاهُ فَقَالَ سَهْلُ بْنُ عَبْدِ اللّٰهِ

عذاب دوزخ پس دعا کرد خدای را عزوجل بوی آن پس شفا داد او را خداوند و گفت سهل بن عبد الله

فِي الدُّنْيَا السُّنَّةُ وَفِي الْاٰخِرَةِ الْجَنَّةُ وَعَنِ الْمُسَيَّبِ عَنْ عَوْفٍ اَنَّهُ

در دنیا سنت و در آخرت جنت و روایت است از مسیب از عوف که

قَالَ فِي هٰذِهِ الْاٰيَةِ مَنْ اٰتَاهُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ الْاِسْلَامَ وَالْقُرْاٰنَ وَاَهْلًا

گفت درین آیت کسیکه داد او را خدای تعالی اسلام و قرآن و اہل

وَمَالًا فَقَدْ اُوْتِيَ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَّفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً وَعَنْ عَبْدِ

و مال پس هر آئینه داده شد در دنیا نیکوئی و در آخرت نیکوئی و روایتست از

الْعَلِيِّ عَنِ ابْنِ وَهْبٍ قَالَ سَمِعْتُ سُفْيَانَ الثَّوْرِيَّ يُحَدِّثُ فِي هٰذِهِ

عبد العلی از ابن وهب گفت شنیدم سفیان ثوری را که میگفت درین

الْاٰيَةِ قَالَ فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً الرِّزْقُ الطَّيِّبُ وَفِي الْاٰخِرَةِ حَسَنَةً الْجَنَّةُ

آیه گفت در دنیا نکوئی رزق پاکست و در آخرت نیکوئی جنت است

مَجْلِسٌ فِي فَضَائِلِ يَوْمِ الْاَضْحٰى وَيَوْمِ النَّحْرِ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ

در بیان فضایل روز اضحی و روز نحر فرمودن خدای تعالی

اِنَّا اَعْطَيْنٰكَ الْكَوْثَرَ فَصَلِّ لِرَبِّكَ وَانْحَرْ اِنَّ شَانِئَكَ هُوَ الْاَبْتَرُ

بدرستی که دادیم ترا کوثر پس نماز بگذار برای پروردگار خود و قربانی بده بدرستی دشمن تو همان است

قَالَ عَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عَبَّاسٍ رضـ اَلْكَوْثَرُ اَلْخَيْرُ الْكَثِيْرُ مِنْهُ الْقُرْاٰنُ وَ

گفت عبد الله بن عباس رضـ کوثر آن نیکی بسیار است بعضی از آن قرآن است و

النُّبُوَّةُ وَالنَّهْرُ الَّذِيْ فِي الْجَنَّةِ وَهُوَ نَهْرٌ يَجْرِيْ مِنْ بُطْنَانِ الْجَنَّةِ

نبوة و نهرے که در بهشت است و آن نهر است که روانست از میانه بهشت

بَاطِنُهُ الدُّرُّ الْمُجَوَّفُ وَعَلٰى حَافَتَيْهِ قِبَابٌ مِنَ الْيَاقُوْتِ الْاَخْضَرِ

میان آن جوهر مروارید کاواک است و بر کناره او قبابست از یاقوت سبز

مَاؤُهُ اَحْلٰى مِنَ الْعَسَلِ وَاَلْيَنُ مِنَ الزُّبْدِ حَمْاَتُهُ الْمِسْكُ الْاَذْفَرُ وَتُرَابُهُ

آب او شیرین ترست از شهد و نرم ترست از مسکه و لای او مشک اذفرست و خاک او

الْكَافُوْرُ الْاَبْيَضُ وَحَصَاهُ الدُّرُّ وَالْيَاقُوْتُ يَطَّرِدُ مِثْلَ السِّهَامِ

کافور سفید ست و سنگریزه او در و یاقوت ست میرود مانند تیر از تیزی

اَعْطَاهُ اللّٰهُ تَعَالٰى لِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ مُقَاتِلٌ اِنَّا اَعْطَيْنٰكَ الْكَوْثَرَ

داده است او را خدای تعالی پیغمبر خود را که محمد است صلعم و گفت مقاتل در معنی این

۶۳۹

هو نهر بطنان الجنة وانما سمي الكوثر لانه اكثر انهار الجنة
که آن نهر یست میانه بهشت و جز این نیست که نامیده شد کوثر زیرا که آن زیاده ترین نهرهای بهشت
خيرا وذلك النهر عجاج يطرد مثل السهم طينته المسك الاذفر
از روی بهتری و این نهر فراوان آب روانست مانند تیر گل او مشک تیز
وحصباؤه الياقوت والزبرجد واللؤلؤ اشد بياضا من الثلج
و سنگ ریزهای او یاقوت و زبرجد و مروارید است سفید تر از برف
والين من الزبد واحلى من العسل حافتاه قباب الدر المجوف
و نرم تر از مسکه و شیرین تر از شهد کنارهای او قبهای مروارید کاواک است
كل قبة طولها فرسخ في فرسخ عليها اربعة الاف مصراع من
هر قبه درازی او یک فرسخ در فرسخ بر آن قبه چهار هزار در است از
ذهب في كل قبة زوجة من الحور العين لها سبعون خادما فقال
زر در هر قبه زنیست از حور العین مر او را هفتاد خدمتگار است پس گفت
النبي صلى الله عليه وسلم ليلة الاسراء قلت لجبرئيل ما هذه الخيام فقال
نبی صلعم شب معراج گفتم مر جبرائیل را چیست این خیمها پس گفت
جبرئيل هذه مساكن لازواجك في الجنة وينبع من الكوثر
جبرائیل این خانهاست مر ازواج ترا در بهشت و بیرون آید از کوثر
اربعة انهار لاهل الجنان التي ذكرها الله عز وجل في سورة محمد
چهار نهر مر اهل بهشت را که ذکر کرد آنرا خدای تعالی در سوره محمد
صلى الله عليه وسلم احدها الماء والثاني اللبن والثالث الخمر والرابع العسل
یکے ازان آب ست و دوم شیر و سیوم شراب و چهارم شهد
قوله عز وجل فصل لربك وانحر قال مقاتل يعني صل لربك
فرمود عز وجل فصل لربك وانحر گفت مقاتل یعنی گزار مر پروردگار
الصلوات الخمس وانحر البدن يوم النحر وقيل فصل لربك
نماز پنج گانه و قربانی کن شترها را روز قربانی و گفته شد پس نماز گزار مر پروردگار
يعني صلوة العيد وانحر يعني انحر البدن يمينا وقيل ارفع
یعنی نماز عید و قربانی کن شتر را و در سنا و گفته شد بردار
يدك بالتكبير الى نحرك قبل وانحر يعني استقبل القبلة بنحرك
دست خود را بتکبیر سوی قلاده خود یعنی برای نیت نماز و گفته شد پیش کن رو به قبله خود را بنحر خود
وقوله عز وجل ان شانئك هو الابتر وذلك ان النبي صلى الله عليه
و قول او خدای عز وجل بدرستی دشمن تو همان دم بریده است و آن اینست که نبی صلی

دخل المسجد الحرام من باب بني سهم بن عمرو بن هصيص والناس

درآمد در مسجد حرام از دروازهٔ بنی سهم بن عمرو بن هصیص ومردم

من قريش جلوس في المسجد فمضى النبي صلى الله عليه وآله ولم يجلس حتى

از قریش نشسته بودند در مسجد پس گذشت نبی ص ونه نشست تا آنکه

خرج من باب الصفا فنظروا إليه حين خرج ولم يروه حين

برآمد از باب صفا پس دیدند بسوی او وقتیکه برآمد ونه دیدند وقتیکه

دخل فلم يعرفوه فتلقاه العاص بن وائل بن هشام بن سعيد

درآمد پس نشناختند آن پیغمبر را پس پیش آمد پیغمبر را عاص بن وائل بن هشام بن سعید

بن سعد بن سهم على باب الصفا وهو يدخل والنبي صلى الله عليه وآله

بن سعد بن سهم بر دروازهٔ صفا واو درآینده بود ونبی ص

يخرج وكان النبي صلى الله عليه وآله توفي ابنه عبد الله بن محمد وكان

برآینده وبوده ست پیغمبر ص که میرانده شده بود پسر او عبد الله بن محمد وبوده

الرجل إذا مات ولم يكن له من بعده ابن يرثه فيسمونه

مرد هرگاه که بمیرد ونباشد مراورا از پس او پسرے که ارث برد اورا پس مینامیدند اورا

أبتر فلما انتهى العاص بن وائل إلى القوم سألوه فقالوا له من

ابتر یعنی دم بریده پس هرگاه که رفت عاص بن وائل بسوے قوم پرسیدند ازو وگفتند مراورا کیست

ذا الذي تلقاك فقال لهم الأبتر فنزلت قوله عز وجل

آنکه ملاقی شد ترا پس گفت ایشان را که ابتر ملاقی شد پس نازل شد قول خدای عز وجل

إن شانئك يعني عدوك ومبغضك هو الأبتر يعني مقطوع

بدرستی دشمن تو وبغض کننده تو دم بریده ست یعنی بریده شده

من الخير الذي هو العاص بن وائل وأما أنت يا محمد سأذكر

از نیکی آنکه عاص بن وائل ست واما تو اے محمد یاد کرده شده

معي إذا ذكرت فرفع الله عز وجل ذكره عليه السلام في الناس

بمن وقتیکه یاد کرده شوم پس بلند کرد خداے عز وجل ذکر آنحضرت را ع در مردم

عامة قال الله تعالى ألم نشرح لك صدرك ووضعنا عنك

همه فرمود خداے تعالی آیا نکشادیم سینهٔ ترا ونهادیم از تو

وزرك الذي أنقض ظهرك ورفعنا لك ذكرك فيذكر

بارے که شکسته بود پشت ترا یعنی تبلیغ احکام که بار گران است وبلند کردیم ذکر ترا پس یاد کرده میشود

صلى الله عليه وآله في كل عيد وجمعة على المنابر والمساجد وفي الأذان و

ص در هر عید وجمعه بر منبرها ومسجدها وبانگ نماز و

الإقامة والصلوة وكل المواطن حتى في خطبة النكاح وخطبة
اقامت و نماز و هر جاها تا اگر در خطبه نکاح و خطبه

الكلام وفي الكلام وفي الحاجات صلى الله عليه وسلم وجعل مأويه الفردوس
کلام و در سخن و در حاجات سلم و گردانید ماواے او فردوس

الأعلى وما ضر قوله شانئه وعدوه وجعل مأوى العاصين
برین و هیچ ضرر نرسانید قول بدخواه او و دشمن او را و گردانید ماواے عاصیان

وابل النار وأنواع العذاب والنكال لقول النبي صلى الله عليه وسلم ذلك
و اہل دوزخ و گوناگون عذاب و رنج از جهت قول نبی علیه السلام گفتن او سبب

وكفوه بالله عز وجل فهكذا يجازي الله عز وجل كل محب للنبي
و کفر او بخدا تعالى پس همچنین جزا میدهد خداے تعالى هر دوست نبی را

صلى الله عليه وسلم من المؤمنين من أمته بالجنة ومبغضه عليه السلام
از مؤمنان امت او در بهشت و دشمنان او را

من المنافقين والكفار بالنار فصل قوله عز وجل فصل
از منافقان و کافران در آتش فرمود خدا عز وجل پس نماز

لربك وانحر اعلم أن الله عز وجل أمر نبيه عليه السلام وأمته
پروردگار خود را و قربانی کن بدان بدرستی خداے تعالی امر کرد نبی را و امت او را

بالصلوة ثم أمرهم ثانيا بأشياء بعد الصلوة منها الذكر
بگذاردن نماز پس امر کرد ایشان را دوباره بچند چیزها بعد نماز بعضی از آن ذکر است

ومنها الدعاء ومنها النحر فصل وأما الذكر فقوله عز
و بعضی از آن دعا است و بعضی از آن قربانی و اما ذکر پس قول خداے تعالی

وجل يا أيها الذين آمنوا اذكروا الله ذكرا كثيرا وقوله عز وجل
ای کسانیکه ایمان آورده اند یاد کنید خداے را یاد کردن بسیار و قول الله عز و جل

فاذكروني أذكركم واشكروا لي ولا تكفرون اختلف العلماء
پس یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را و شکر کنید مرا و کفران نکنید اختلاف کرده اند علماے

في ذلك فقال ابن عباس اذكروني بطاعتي أذكركم بمعونتي
در این ذکر پس گفت ابن عباس یاد کنید مرا بطاعت من یاد کنم شما را بیاری خود

كما قال الله تعالى والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا
چنانچه فرمود خداے و کسانیکه جهاد کردند در ما هر آینه راه نمائیم ایشان را راه خود

فقال سعيد بن جبير اذكروني بطاعتي أذكركم بمغفرتي
و گفت سعید بن جبیر یاد کنید مرا بطاعت من یاد کنم شما را بآمرزش خود

كما قال الله عز وجل واطيعوا الله والرسول لعلكم ترحمون

چنانچه فرموده خدای عز وجل اطاعت کنید خدای و رسول را همیشه تا شما رحم کرده شوید

وقال فضيل بن عياض فاذكروني بطاعتي اذكركم بثوابي

وگفت فضیل بن عیاض پس یاد کنید مرا بطاعت من یاد کنم شما را بثواب خود

كما قال الله عز وجل ان الذين امنوا وعملوا الصلحت انا لا

چنانچه فرموده خدای عز وجل بدرستیکه کسانیکه ایمان آوردند و عمل کردند نیکو هر آینه ما

نضيع اجر من احسن عملا اولئك لهم جنت عدن الاية

ضایع نکنیم اجر کسیکه نیکو کرد عمل را ایشانند که مر ایشان راست بهشت عدن

وقال النبي صلى الله عليه وسلم من اطاع الله فقد ذكر الله وان قلت صلاته

و فرموده نبی ع هرکه اطاعت کرد خدای را پس بتحقیق یاد کرد خدای را و اگرچه کم باشد نماز او

وصيامه وتلاوته القران ومن عصى الله فقد نسي الله و

و روزه او و تلاوت قران و هرکه بیفرمانی کرد خدای را پس بتحقیق فراموش کرد خدای را

ان كثرت صلاته وصيامه وتلاوته القران وقال ابو بكر

اگرچه زیاده باشد نماز او و روزه او و تلاوت قران وگفت ابو بکر

الصديق رض كفى بالتوحيد عبادة وكفى بالجنة ثوابا وقال

صدیق رض بسندست توحید از روی عبادت و بسنده جنت از روی ثواب وگفت

ابن كيسان فاذكروني بالشكر اذكركم بالزيادة كقوله تعالى

ابن کیسان پس یاد کنید مرا بشکر یاد کنم شما را بزیادت چنانچه فرموده خدای

لئن شكرتم لازيدنكم وقيل اذكروني بالتوحيد والايمان

اگر شکر کنید مرا هر آینه زیاده کنم شما را نعمت وگفته شده است یاد کنید مرا بتوحید و ایمان

اذكركم بالدرجات والجنان كقوله عز وجل وبشر الذين

یاد کنم شما را بدرجات و بهشت چنانچه فرموده خدای عز وجل و بشارت ده کسانی را

امنوا وعملوا الصلحت ان لهم جنت تجري من تحتها الانهر

که ایمان آوردند و عمل نیکو کردند که بدرستی ایشان راست بهشت که جاریست از زیر آن نهرها

الاية وقيل اذكروني على ظهر الارض اذكركم في بطنها اذا

وگفته شده است یاد کنید مرا بر پشت زمین یاد کنم شما را در شکم آن وقتیکه

انسيكم اهلها كما قال الاصمعي رايت اعرابيا واقفا يوم

فراموش کنند شما را اهل زمین چنانچه فرموده اصمعی دیدم اعرابی را که ایستاده بود روز

عرفة بعرفات وهو يقول الهي عجت اليك الاصوات

عرفه در عرفات و میگفت الهی بلند شد بسوی تو آوازها

بضروب اللغات يسئلونك الحاجات وحاجتي اليك

بگوناگون زبانها بخواهند از تو حاجتها و حاجت من بسوی تو است

أن تذكرني عند البلاء إذا نسيني أهلي وقيل اذكروني

که یاد کنی مرا وقت بلا هرگاه که فراموش کنند مرا اهل من وگفته شد یاد کنید مرا

في الدنيا أذكركم في الآخرة وقيل اذكروني بالطاعات

در دنیا یاد کنم شما را در آخرت وگفته شد یاد کنید مرا بطاعتها

أذكركم بالمعافاة دليله قوله تعالى من عمل صالحا من

یاد کنم شما را بعفوها ودلیل این آنست که فرمود خدای تعالی هر که عمل کرد نیکو از

ذكر أو أنثى وهو مؤمن فلنحيينه حيوة طيبة وقيل

مرد یا زن واو مومن است پس هر آینه زنده خواهیم کرد او را بحیات پاک وگفته شد

اذكروني بالخلاء والملاء أذكركم بالخلاء والملاء كما روي

یاد کنید مرا در باطن و ظاهر یاد کنم شما را در باطن وظاهر چنانچه روایت کرده شده

أن الله تعالى قال في بعض الكتب أنا عند ظن عبدي بي

که خدای تعالی فرمود در بعضی کتابها من نزدیک گمان بنده خودم که بمن دارد

فليظن بي ما شاء وأنا معه إذا ذكرني فمن ذكرني في نفسه

پس گمان برد بمن آنچه خواهد و من با او هستم وقتیکه یاد کند او مرا پس کسیکه یاد کرد مرا در ذات خود

ذكرته في نفسه ومن ذكرني في ملاء ذكرته في ملاء خير

یاد کنم او را در ذات خود وکسیکه یاد کرد مرا در ظاهر یاد کنم او را در ظاهر بهتر

منه ومن تقرب إلي شبرا تقربت إليه ذراعا ومن تقرب

از آن وکسیکه نزدیک شد بمن یک بلشت نزدیک میشوم بسوی او یک گز وکسیکه نزدیک شد

إلي ذراعا تقربت إليه باعا ومن أتاني ماشيا أتيته هرولة

بمن یک گز نزدیک میشوم بسوی او مقدار باعی وکسیکه آمد مرا رونده می آیم او را دونده

ومن أتاني بقراب الأرض خطيئة أتيته بمثلها مغفرة

وکسیکه بیاید مرا مقدار بعد زمین از روی گناه می آیم او را مانند آن با مغفرت

بعد أن لا يشرك بي شيئا وقيل اذكروني في النعمة والرخاء

پس از آنکه شرک نکند بمن چیزی وگفته شده است یاد کنید مرا به نعمت و نرمی

أذكركم في الشدة والبلاء كما قال الله عز وجل فلولا أنه

یاد کنم شما را در شدت و بلا چنانچه فرمود خدای تعالی پس اگر نبودی او

كان من المسبحين للبث في بطنه إلى يوم يبعثون فقال

از تسبیح گویندگان البته می ماند در شکم آن ماهی تا روز قیامت وگفت

سلمان الفارسي رض ان العبد اذا كان دعا في السراء فنزل

سلمان فارسی رض بدرستی بنده هرگاه باشد که دعا کند در خوشی پس نازل شود

به البلاء فيقول الملائكة يا ربنا عبدك قد نزل به البلاء

بلا پس میگویند فرشتگان ای پروردگار ما بنده تو هر آینه نازل شد باو بلا

فيشفعون له فيجيبهم الله تعالى واذا لم يكن دعا قالوا

پس شفاعت میکنند مر او را پس قبول میکند خدای تعالی و اگر نبود که دعا کرده است گویند فرشتگان

الآن فلا يشفعوا له بيانه قصة فرعون آلآن وقد عصيت

اکنون یعنی در بلا دعا میکند پس شفاعت نمیکنند او را بیان او قصه فرعون است اکنون تو بر کردی

قبل الآية وقيل اذكروني بالتسليم والتفويض اذكركم

پیش از این و گفته شد یاد کنید مرا به تسلیم و سپردن یاد کنم شما را

باصلح الاختيار بيانه قول عز وجل ومن يتوكل على الله

به نیکوترین اختیار بیان این قول خدای تعالی است و کسیکه توکل کرد بر خدای تعالی

فهو حسبه وقيل اذكروني بالشوق والمحبة اذكركم

پس او بسنده است او را و گفته شد یاد کنید مرا بشوق و محبت یاد کنم شما را

بالوصل والقربة وقيل اذكروني بالحمد والثناء اذكركم

بوصل و قربت و گفته شد یاد کنید مرا به بزرگی و ثنا یاد کنم شما را

بالعطاء والجزاء وقيل اذكروني بالتوبة اذكركم بغفران

بعطا و جزا و گفته شد یاد کنید مرا بتوبه یاد کنم شما را بآمرزش

الحوبة اذكروني بالدعاء اذكركم بالعطاء اذكروني بالسؤال

گناه یاد کنید مرا بدعا یاد کنم شما را بعطا یاد کنید مرا بسوال

اذكركم بالنوال اذكروني بلا غفلة اذكركم بلا مهلة

یاد کنم شما را به بخشش یاد کنید مرا بی غفلت یاد کنم شما را بی درنگ

اذكروني بالندم اذكركم بالكرم اذكروني بالمعذرة اذكركم

یاد کنید مرا به ندامت یاد کنم شما را به بخشش یاد کنید مرا به خواستن یاد کنم شما را

بالمغفرة اذكروني بالارادة اذكركم بالافادة اذكروني

بآمرزش یاد کنید مرا بارادت یاد کنم شما را بافادت یاد کنید مرا

بالتنصل اذكركم بالتفضل اذكروني بالاخلاص اذكركم

به بیرون آمدن از گناه یاد کنم شما را به بزرگی دادن یاد کنید مرا به محبت پاک

بالخلاص اذكروني بالقلوب اذكركم بكشف الكروب اذكروني

به نجات یاد کنید مرا بدلها یاد کنم شما را بکشف دور سختی ها یاد کنید مرا

خمس

الانبياء

۱۲۱۲

سبع

۶۴۵

من

۱۲

٥٧

بلا نسيان اذكركم بالايمان اذكروني بالافتقار اذكركم
بی فراموشی یاد کنم شما را بایمان یاد کنید مرا بافتقار یاد کنم شما را
بالاقتدار اذكروني بالاعتذار والاستغفار اذكركم بالرحمة
باقتدار یاد کنید مرا بعذر کردن و طلب آمرزش یاد کنم شما را برحمت
والاغتفار اذكروني بالايمان اذكركم بالجنان اذكروني
و بخشش یاد کنید مرا بایمان یاد کنم شما را به بهشت یاد کنید مرا
اذكركم بالاكرام اذكروني بالقلب اذكركم بكشف الحجب
یاد کنم شما را ببخشش یاد کنید مرا بدل یاد کنم شما را بکشادن پرده ها
اذكروني ذكرا فانيا اذكركم ذكرا باقيا اذكروني بالابتهال
یاد کنید مرا از روی ذکر فانی یاد کنم شما را از روی ذکر باقی یاد کنید مرا بعجز
اذكركم بالافضال اذكروني بالتذلل اذكركم بمغفرة
یاد کنم شما را به بزرگی دادن یاد کنید مرا به خواری یاد کنم شما را بآمرزش
الزلل اذكروني بالاعتراف اذكركم بمحو الاقتراف اذكروني
گناهان یاد کنید مرا باعتراف یاد کنم شما را بگم کردن گناهان یاد کنید مرا
بصفاء السر اذكركم بخالص البر اذكروني بالصدق
بصفای باطن یاد کنم شما را بخالص نیکی یاد کنید مرا بصدق
اذكركم بالرفق اذكروني بالصفو اذكركم بالعفو اذكروني
یاد کنم شما را برفق یاد کنید مرا به برگزیدگی یاد کنم شما را به بخشش یاد کنید مرا
بالتعظيم اذكركم بالتكريم اذكروني بالتكبير اذكركم
به بزرگی یاد کنم شما را به بزرگی دادن یاد کنید مرا بتکبیر یاد کنم شما را
بالنجاة من السعير اذكروني بترك الجفاء اذكركم بحفظ
به نجات از سعیر یاد کنید مرا بترک جفا یاد کنم شما را به نگهداشت
الوفاء اذكروني بترك الخطاء اذكركم بانواع العطاء اذكروني
وفا یاد کنید مرا بترک خطا یاد کنم شما را بگونه گون عطا یاد کنید مرا
بالجهد في الخدمة اذكركم باتمام النعمة اذكروني من حيث
بکوشش کردن در خدمت یاد کنم شما را بتمام نعمت یاد کنید مرا چنانچه هستید
انتم اذكركم من حيث انا ولذكر الله اكبر قال الربيع في هذه
شما یاد کنم شما را چنانچه هستم من و هر آینه ذکر خدای تعالی بزرگتر است گفت ربیع در این
الاية ان الله تعالى ذاكر من ذكره وزائد لمن شكره ومعذب
آیه هر آینه خدای تعالی یاد کننده است مر کسی را که یاد کند او را و زیاده کننده است مر او را که شکر کند و

لمن يكفره وقال السدي فيها ليس من عبد يذكر الله تعالى
کسی را که کفران کند او را وگفت سدی در بیان آیت نیست هیچ بنده که یاد میکند خدای تعالی را

الا ذكره لا يذكره مؤمن الا ذكره بالرحمة ولا يذكره كافر
مگر که یاد میکند خدای تعالی او را یاد نمیکند او را هیچ مؤمن مگر یاد میکند او را برحمت و یاد نمیکند او را هیچ کافر

الا ذكره بالعذاب وقال سفيان بن عيينة بلغنا ان الله
مگر یاد میکند او را بعذاب وگفت سفیان بن عیینه رسید ما را اینکه خدای تعالی

عز وجل قال اعطيت عبادي ما لو اعطيته جبرئيل و
فرمود میدهم بندگان خود را چیزی که اگر بدهم او را به جبرائیل و

ميكائيل كنت قد اجزلت لهما فقلت لهم اذكروني اذكركم
میکائیل بودم تحقیق عطا دادم ایشان را ثواب بزرگ پس گفتم مر ایشان را یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را

وقلت لموسى قل للظلمة لا يذكروني فاني اذكر من ذكرني
وگفتم مر موسی علیه السلام را بگو مر ظالمان را یاد نکنند مرا که من یاد میکنم کسی را که یاد میکند مرا

وان ذكري اياهم ان العنهم وقال ابو عثمان النهدي اني
و هر آینه یاد کردن من ایشان را آنست که لعنت کنم ایشان را وگفت ابو عثمان نهدی هر آینه من

اعلم حين يذكرني ربي قيل له وكيف ذلك فقال ان الله
میدانم هنگامیکه یاد میکند مرا پروردگار من گفته شد مر او را چگونه باشد این گفت خدای تعالی

عز وجل قال اذكروني اذكركم فاذا ذكرت الله ذكرني و
فرمود یاد کنید مرا یاد کنم شما را پس هرگاه که یاد کردم خدا را یاد کرد مرا و

قيل اوحى الله عز وجل الى داود عليه السلام يا داود بي
گفته شد وحی فرستاد خدای تعالی بسوی داود علیه السلام ای داود بمن

فافرحوا وبذكري فتنعموا وقال الثوري لكل شيء عقوبة
خوشنودی کنید و بذکر من پس تنعم کنید وگفت ثوری مر هر چیز را عقوبت است

وعقوبة العارف انقطاعه عن ذكر الله وقيل اذا تمكن
و عقوبت عارف بریده شدن اوست از یاد خدای تعالی وگفته شد هرگاه جای گیرد

الذكر من القلب فاذا دنا منه الشيطان صرع كما يصرع
ذکر در دل پس هرگاه نزدیک میشود از وی شیطان صرع میشود چنانچه صرع میشود

الانسان اذا دنا منه الشيطان فيقولون ما لهذا فيقال
انسان وقتیکه نزدیک شود از وی شیطان پس میگویند شیطانان چیست این شیطان را پس گفته شود

قد مسه الانس وقال سهل بن عبد الله ما اعرف معصية
تحقیق مس کرده او را آدمی وگفت سهل بن عبد الله نمیدانم هیچ گناهی

أكبر من نسيان هذا الرب الكريم وقيل الذكر الخفي لا
بدتر از فراموشی این پروردگار بزرگ وگفته شد ذکر خفی بر
يرفعه الملك لأنه لا اطلاع له عليه فهو ستر بين العبد
نمیدارد اورا فرشته زیرا که نیست خبر مر اورا بر آن پس آن پوشیده است میان بنده
وبين الله تعالى وقال بعضهم وصف لي ذاكر في الأجمة
و میان خدای تعالی وگفت بعضی از ایشان وصف کرده شد مرا ذکر کننده در بیشه
فأتيته فبينما نحن جلوس وإذا سبع عظيم أقبل فضربه
پس آمدم اورا پس درمیان اوقاتیکه ما نشسته بودیم ناگاه آمد درنده بزرگ پس زد
ضربة ونهش منه قطعة فغشي عليه وعلي فلما أفقت
زدنی و برکند ازو پاره گوشت را پس غشی طاری شد بر او و بر من پس هرگاه افاقه
قلت له ما هذا فقال قيض الله علي هذا السبع كلما
پس گفتم مر اورا چیست این پس گفت خدا تعالی گماشت بر من این درنده را هرگاه که
دخلتني فترة عن ذكري جاءني فعضني كما رأيت فصل
درآمد بمن سستی از ذکر آمد مرا پس گزید مرا چنانچه دیدی تو
وأما الدعاء فقوله عز وجل وقال ربكم ادعوني أستجب
واما دعا پس فرمود خدای عزوجل وگفت پروردگار شما دعا کنید مرا اجابت
لكم وقوله تعالى فإذا فرغت فانصب وإلى ربك فارغب
شما را و فرمود خدای تعالی پس هرگاه که فارغ شدی از نماز خود پس برپا کن و بسوی پروردگار
أي إذا فرغت من صلوتك فانصب للدعاء له تبارك وتعالى
یعنی هرگاه که فارغ شدی از نماز خود پس برپا کن خود را برای دعا مر خدای تبارک وتعالی
وقوله عز وجل وإذا سألك عبادي عني فإني قريب أجيب
وگفت خدای عزوجل وهرگاه سوال کنند از تو بندگان من از من پس من نزدیک ام قبول
دعوة الداع إذا دعان الآية واختلف المفسرون في نزول
دعا دعا کننده وقتیکه دعا کند مرا واختلاف کردند مفسران در نزول
هذه الآية فروى الكلبي عن أبي صالح عن ابن عباس رض أنه
این آیت پس روایت کرد کلبی از ابی صالح از ابن عباس رض که
قال سألت يهود أهل المدينة للنبي صلى الله عليه كيف يسمع
گفت سوال کردند یهود اهل مدینه مر نبی را صلعم چگونه میشنود
ربنا دعاءنا وأنت تزعم أن بيننا وبين السماء مسيرة
پروردگار ما دعای مارا و تو زعم میکنی که میان ما و میان آسمان مسافت

خمسمائة عام وأن غلظ كل سماء مثل ذلك فنزلت هذه

پانصد سال است و ستبری هر آسمان مانند این است پس فرود آمد این

الآية وإذا سألك عبادي عني فإني قريب وقال الحسن

آیت و هرگاه پرسند از تو بندگان از من پس بدرستی که من نزدیک ام و گفت حسن

سأل أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم رسول الله صلى الله عليه وسلم أين ربنا

پرسیدند اصحاب پیغمبر صلعم رسول صلعم را که کجاست پروردگار ما

فأنزل الله هذه الآية وقال عطاء وقتادة لما نزلت هذه

پس نازل شد این آیت و گفت عطا و قتاده هرگاه فرود آمد این آیت

الآية وقال ربكم ادعوني أستجب لكم قال رجل يا رسول

و گفت پروردگار شما بخوانید مرا قبول کنم برای شما گفت مردی یا رسول الله

الله كيف ندعو ربنا ومتى ندعوه فأنزل الله هذه الآية

صلعم چگونه دعا کنیم پروردگار خود را و کجا دعا کنیم او را پس نازل شد این آیت

وإذا سألك عبادي عني فإني قريب وقال الضحاك سأل

و هرگاه سوال کنند از تو عبادت کنندگان من از من پس بدرستی من نزدیک ام و گفت ضحاک سوال کرد

بعض الصحابة رسول الله صلى الله عليه وسلم أقريب ربنا فنناجيه أم بعيد

بعض صحابه رسول را صلعم آیا نزدیک است پروردگار ما پس مناجات کنیم او را یا دور است

فنناديه فأنزل الله هذه الآية وإذا سألك عبادي عني

که ندا کنیم او را پس فرستاد حق تعالی این آیت را و اذا سألك عبادی عنی

فإني قريب قال أهل المعاني فيه إضمار كأنه قال فقل لهم

فانی قریب گفتند اهل معانی در وی چیزی پوشیده است چنانکه گفت پس بگو ایشان را

أو فأعلمهم إني قريب منهم بالعلم وقال أهل الإشارة رفع

یا بدانان ایشان را که بدرستی من نزدیک ام از ایشان به علم و گفتند اهل اشاره برداشتن

الواسطة إظهار للقدرة قوله أجيب دعوة الداع إذا دعان

واسطه ظاهر کردن قدرت است قول ... اجابت میکنم دعای دعا کننده

فليستجيبوا أي فليستجيبوا لي بالطاعة يقال أجاب واستجاب

پس باید که استجابت کنند مرا بفرمان گفته شده اجاب و استجاب

بمعنى واحد وقال أبو الرجاء الخراساني يعني فليدعوني و

به یک معنی وارد و گفت ابو رجا خراسانی باید که دعا کنند مرا

الإجابة في اللغة الطاعة وإعطاء ما سئل وقال ...

اجابت در لغت بندگی کردن است و دادن چیزی سوال کرده شده و گفت ...

السماء بالمطر وأجابت الأرض بالنبات أي سألت السماء

السماء بالمطر واجابت الارض بالنبات یعنی سوال کرد شده آسمان را

المطر فأعطت وسألت الأرض النبات فأعطت فالإجابة من

باران پس داد وسوال کرده شد زمین را رویدنی پس داد واجابت منسوب

الله عز وجل هو الإعطاء ومن العبد الطاعة قوله وليؤمنوا

بخدای تعالی یعنی دادن ست ومنسوب به بنده یعنی طاعت ست قول او تعالی وباید که ایمان آرند

بي لعلهم يرشدون لكي يهتدوا فإن سأل سائل من قوله

بمن امید ست که راه راست بیابند تا اگر راه راست گیرند پس اگر سوال کند سوال کننده از قول او

أجيب دعوة الداع إذا دعان وقوله ادعوني أستجب لكم

اجیب دعوة الداع اذا دعان وازقول او تعالی ادعونی استجب لکم

وقد نرى كثيرا من خلق الله تعالى يدعون فلا يجاب لهم قيل

تحقیق می بینیم بسیارے را از خلق خدای تعالی که دعا میکنند وقبول نشود ایشان را دعا گفته

اختلف أهل العلم في وجه الآيتين وتأويلهما فقال بعضهم

اختلاف کرده اند اهل علم در وجه این هر دو آیت وتاویل این هر دو آیت پس گفت بعض

معنى الدعاء ههنا الطاعة ومعنى الإجابة الثواب كأنه

یعنی دعا اینجا طاعت ست ومعنی اجابت ثواب گویا که

قال عز وجل أجيب دعوة الداع بالثواب إذا أطاعني وقال

وی تعالی فرمود قبول میکنم طاعت طاعت کننده وقتیکه اطاعت کرد مرا وگفت

بعضهم معنى الآيتين خاص وإن كان لفظهما عاما تقديره

بعض ایشان که معنی این هر دو آیت خاص ست اگرچه لفظ آن عام ست تقدیر آن

أجيب دعوة الداع إن شئت وأجيب دعوة الداع إذا

قبول میکنم دعاے داعی را اگر خواهم وقبول میکنم دعاے داعی را وقتیکه

وافق القضاء وأجيب دعوة الداع إذا لم يسأل محالا أجيب

موافقت کند قضا را وقبول میکنم دعاے دعا کننده را وقتیکه محال نطلبد قبول میکنم

دعوة الداع إذا كانت الإجابة له خيرة يدل على ذلك ما

دعاے داعی را وقتیکه باشد اجابت مرا ورا نیکو ودلالت میکند بر این آنچه

روي عن علي بن أبي المتوكل عن أبي سعيد قال قال رسول الله

روایت کرده شد از علی ابن ابی المتوکل از ابی سعید گفت فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم ما من مسلم دعا الله عز وجل بدعوة ليس فيها قطيعة

نیست هیچ مسلمانی که دعا کرد خدا تعالی را بدعاے که نیست در آن قطع رحم

رحم ولا اثم الا اعطاه الله تعالى بها صاحبها احدى ثلاث
رحم و نه گناه مگر آنکه میدهد او را خداے تعالے بعوض آن دعا صاحب آنرا یکے از سه
خصال اما ان يعجل دعوته واما ان يدخرها له الى الآخرة
خصلت یا اینکه بزودے داده شود دعاے او را یا آنکه ذخیره کرده میشود او را بسوے آخرت
واما ان يدفع عنه من السوء مثلها قالوا يا رسول الله فاذا
و یا آنکه دفع کرده شود ازو از بدیها مانند آن گفتند یا رسول الله پس آنگاه
نكثر من الدعاء قال صلى الله عليه وسلم الله اكبر الله اكثر وقال بعضهم ان
زیاده کنیم از دعا فرمود خدا بزرگ است خدا بسیار میکند اجابت را و گفت بعض ایشان که
الآية عامة ليس فيها اكثر من اجابة الدعوة فاما اعطاء
آیت عام است نیست درو زیادت از اجابت دعا اما دادن
المنية وقضاء الحاجة فليس بمذكور في الآية وقد يجيب
مراد و قضاے حاجت پس نیست مذکور در آیت و گاه پاسخ میدهد
السيد عبده والوالد ولده ولا يعطيه سؤاله فالاجابة
صاحب بنده خود را و پدر پسر خود را و نمیدهد او را سوال او پس اجابت
كائنة لا محالة عند حصول الدعوة لان قوله اجيب و
شونده است ناچار هنگام حاصل شدن دعا زیرا که قول او تعالے اجیب و
استجيب خبر والخبر لا يعترض عليه النسخ لانه اذا نسخ
استجیب خبر است نه انشا و خبر عارض نمیشود برو نسخ زیرا که هرگاه خبر منسوخ شد
صار المخبر كاذبا وتعالى الله عن ذلك علوا كبيرا وخبر
گردد خبر کننده دروغگو و خدا بلند است ازین بلندی بزرگ و خبر
الله تعالى لا يقع بخلاف مخبره والذي يؤيد هذا التاويل
خداے تعالے واقع نمیشود خلاف آنچه ازو خبر کرده شده است و آنچیز که قوی میکند این تاویل را
ما روى نافع بن عمر عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من فتح له باب
چیزیست که روایت کرد نافع بن عمر از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود کسیکه کشاده شد مر او را درے
في الدعاء فتحت له ابواب الاجابة واوحى الله تعالى الى داود
در دعا کشاده شد مر او را درهاے اجابت و وحی کرد خداے تعالے بسوی داود
عليه السلام قل للظلمة لا يدعوني فاني اوجبت على نفسي
علیه السلام بگو ظالمان را که دعا مکنند مرا که هر آئینه من واجب کرده ام بر ذات خود
ان اجيب واني اذا اجبت الظالمين لعنتهم وقيل ان الله
که جواب دهم کسے را که دعا کند و هر آئینه من هرگاه جواب دهم ظالمان را لعنت میکنم ایشان را و گفته شد که خدا

تعالى يجيب دعوة المؤمن في الوقت الا انه يؤخر اعطاء

تعالی جواب میدهد دعای مومن را در حال مگر اینکه تاخیر میکند دادن

مراده ليدعوه فيسمع صوته يدل عليه ما روي عن محمد

مراد او را تا آنکه دعا میکند مومن مر خدای را پس بشنود خدا آواز او را دلالت میکند بر آن آنچه روایت کرده شد از محمد

بن المنكدر عن جابر بن عبد الله قال قال رسول الله صلى الله عليه

بن منکدر از جابر ابن عبد الله گفت فرمود رسول الله صلعم

ان العبد ليدعو الله عز وجل وهو يحبه فيقول الله تعالى

که بنده هر آینه دعا میکند خدای عز و جل را و حال آنکه دوست میدارد خدا او را پس میگوید

يا جبرئيل اقض لعبدي هذا حاجته واخرها فاني احب

ای جبرائیل قضا کن این بنده مرا حاجت او و تاخیر دار آن حاجت را که من دوست

ان لا ازال اسمع صوته وان العبد ليدعو الله عز وجل و

که همیشه بشنوم آواز او را و به درستی بنده هر آینه دعا میکند خدا تعالی را و

هو يبغضه فيقول يا جبرئيل اقض لعبدي هذا حاجته

حال آنکه خدا دشمن میدارد او را پس میگوید خدا ای جبرائیل روان کن این بنده مرا حاجت او

باخلاصه وعجلها فاني اكره ان اسمع صوته وقيل ان يحيى

بسبب اخلاص او و زود کن که هر آینه من مکروه میدارم که بشنوم آواز او را و گفته شد که یحیی

بن سعيد قال رأيت رب العزة في المنام فقلت يا رب كم

بن سعید گفت دیدم پروردگار را در خواب گفتم ای پروردگار چند گاه است

ادعوك فلا تستجيب لي قال يا يحيى اني احب صوتك وقال

که دعا میکنم ترا پس اجابت نمیکنی مرا گفت ای یحیی من دوست میدارم آواز ترا و گفت

بعضهم ان للدعاء ادابا وشرائط هي اسباب الاجابة ونيل

بعض ایشان که مر دعا را ادب است و شرایطها که اسباب اجابت است و رسیدن

المنى فمن راعاها واستكملها كان من اهل الاجابة ومن اغفلها

امیدها پس کسیکه نگاه داشت آن را و تمام کرد آن را باشد از اهل اجابت و هر که غافل شد از آنها

او اخل بها فهو من اهل الاعتداء في الدعاء وقيل انه سئل

یا خلل کرد بآن پس او از اهل تعدی و زیادت در دعا و گفته شد که سوال کرده شد

ابرهيم بن ادهم رحمة الله عليه فقيل له ما بالنا ندعو الله

ابراهیم بن ادهم رح پس گفته شد چیست حال ما که دعا میکنیم خدا را

فلا يستجيب لنا فقال لانكم عرفتم الرسول فلم تتبعوا سنته

پس قبول کرده نمیشود دعا را پس گفت ابراهیم زیرا که بدرستی شما شناختید رسول را پس پیروی نکردید

وَعَرَفْتُمُ الْقُرْآنَ فَلَمْ تَعْمَلُوا بِهِ وَأَكَلْتُمْ نِعْمَةَ اللّٰهِ فَلَمْ تُؤَدُّوا

تُشْكُرُهَا وَعَرَفْتُمُ الْجَنَّةَ فَلَمْ تَطْلُبُوهَا وَعَرَفْتُمُ النَّارَ فَلَمْ

تَرْهَبُوا بِهَا وَعَرَفْتُمُ الشَّيْطَانَ فَلَمْ تُحَارِبُوهُ وَوَافَقْتُمُوهُ

وَعَرَفْتُمُ الْمَوْتَ فَلَمْ تَسْتَعِدَّ لَهُ وَدَفَنْتُمُ الْأَمْوَاتَ فَلَمْ

تَعْتَبِرُوا بِهِمْ وَتَرَكْتُمْ عُيُوبَكُمْ وَاشْتَغَلْتُمْ بِعُيُوبِ النَّاسِ

فَصْلٌ وَأَمَّا النَّحْرُ فَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَانْحَرْ وَالْأَصْلُ فِي

النَّحْرِ أَمْرُ اللّٰهِ تَعَالَى لِخَلِيلِهِ إِبْرٰهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَذٰلِكَ إِنَّ

إِبْرٰهِيمَ خَلِيلَ الرَّحْمٰنِ لَمَّا أَنْجَاهُ اللّٰهُ تَعَالَى مِنْ نَارِ نَمْرُودَ

الْجَبَّارِ وَسَلَّمَهُ مِنْ كَيْدِهِ وَعَذَابِهِ قَالَ إِنِّي ذَاهِبٌ إِلَى رَبِّي

يَعْنِي مُهَاجِرًا إِلَى رَبِّي يَعْنِي إِلَى رِضَاءِ رَبِّي بِأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ

سَيَهْدِيْنِي لِدِيْنِهِ وَهُوَ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَوَّلُ مَنْ هَاجَرَ مِنْ

خَلْقِ اللّٰهِ فِي دِيْنِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَهَاجَرَ وَمَعَهُ لُوطٌ وَسَارَةُ

أُخْتُ لُوطٍ وَهُوَ ابْنُ خَالِ إِبْرٰهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَمَّا قَدِمَ

الْأَرْضَ الْمُقَدَّسَةَ سَأَلَ رَبَّهُ الْوَلَدَ قَالَ رَبِّ هَبْ لِي مِنَ

الصّٰلِحِيْنَ يَقُوْلُ هَبْ لِي وَلَدًا صَالِحًا فَاسْتَجَابَ اللّٰهُ لَهُ

فبشرة بغلم حليم يعني عليم وهو الغلام وهو اسحق بن سارة

پس بشارت داد او را بفرزندی دانا بردبار است و آن اسحق بن ساره

فلما بلغ معه السعي يعني المشي الى الجبل قال يبني اني ارى

پس هرگاه رسید اسحق با وی بسعی کردن با ابراهیم یعنی رفتن همراه او بکوه عرفات گفت ای پسرمن

في المنام اني اذبحك يعني امرت في المنام بان اذبحك وذلك

در خواب که من ذبح میکنم ترا یعنی امر کرده شده ام در خواب به ذبح تو و این امر

لنذر كان عليه فيه عليه السلام فانظر ماذا ترى فرد

از جهت نذری بود که بود بر او پس فکر کن چه چیزی می بینی پس جواب داد

عليه اسحق يابت افعل ما تؤمر واطع ربك فمن ثم لم يقل

بروی اسحاق ای پدر بکن چیزی که امر کرده شده و فرمانبرداری کن پروردگار خود را

اسحق لابرهيم افعل ما رايت في المنام ورأى ذلك ابرهيم

اسحق مر ابراهیم را بکن چیزی که می بینی در خواب و دید این خواب را ابراهیم

عليه السلام ثلث ليال متتابعات وكان ابرهيم صام وصلى

سه شب پی در پی و بوده ابراهیم که روزه میداشت و نماز

قبل الذبح فقال ستجدني ان شاء الله من الصبرين على الذبح

پیش از ذبح پس گفت زود خواهی یافت مرا اگر خواهد الله از صابران بر ذبح کردن

فلما اسلما يقول اسلما لامر الله تعالى وطاعته وتله للجبين

پس هرگاه انقیاد کردند هردو میگوید انقیاد کردند مر امر خدا تعالی را و بندگی او را و انداخت او را

يقول كبه على جبهته فلما اخذ بناصيته ليذبحه لله

پس هرگاه گرفت پیشانی او را تا ذبح کند او را برای

علم الله منهما الصدق فقال الله عز وجل فناديناه ان

دانست خدای تعالی از آن هردو راستی پس فرمود عز وجل و ندا کردیم او را که

يابرهيم قد صدقت الرؤيا في ذبح ابنك كذلك نجزي

ای ابراهیم بتحقیق راست کردی خواب خود را در ذبح کردن پسر خود پس ...

اذبحه فداء ابنك قال الله عز وجل وفديناه بذبح عظيم

ذبح کن فدای پسر خود فرمود خدا و فدا دادیم آن اسحاق را ...

واسم الكبش رزين كان من الوعول يرعى في الجنة اربعين

و نام گوسفند رزین بود و بود آن گوسفند از بزها که میچرید در بهشت چهل سال

سنة قبل ان يذبح وقيل انه هو الكبش الذي قرب هابيل

پیش از ذبح کردن و گفته شده که آن گوسفند بیشک قربان داده بود

هابيل بن آدم المقتول شهيدا عليه السلام وكان يرعى في الجنة
هابیل بن آدم ع کشته شد شهید ع و بود آن که ... در بهشت
قد فدي به إسحق النبي عليه السلام من الذبح قال الله عز وجل
تحقیق فدا کرده شد بآن اسحق نبی ع از ذبح فرمود خدای عز وجل
إنا كذلك نجزي المحسنين يعني هكذا نجزي كل محسن فجزاه
ما ایچنین جزا میدهیم نیکوکاران را یعنی ایچنین جزا میدهیم هر نیکوکار را پس جزا داد او را
الله خيرا بإحسانه بطاعته لأمر الله تعالى في الذبح لابنه
خدا نیکو بسبب نیکی او در طاعت او بر امر خدای تعالی در ذبح کردن مر پسر خود را
إسحق وقيل إن المأمور بذبحه إنما هو إسمعيل عليه السلام
که اسحق بود و گفته شد که مامور بذبح اسمعیل ع بود نه اسحق ع
ثم قال الله عز وجل إن هذا لهو البلوء المبين يعني النعيم
پس فرمود خدای تعالی بدرستی این نعمت ظاهرست یعنی نعمت
المبين حين عفا عنه وفداه بالكبش وقيل إنه لما وضع
ظاهرست وقتیکه عفو کرد از آن ابراهیم و فدا داد پسر او را بگوسفند و گفته شد که هرگاه نهاد
الخليل عليه السلام السكين على حلق ولده نودي أن يا إبرهيم
خلیل ع کارد بر حلق پسر خود ندا کرده شد که ای ابراهیم
خل ولدك فإن مرادنا لم يكن قربانا بالولد وإنما كان مرادنا
بگذار فرزند خود را پس بدرستی مراد ما نبود دست قربانی پسر و جز این نیست که مراد ما
خلو القلب من محبة الولد ولهذا قيل إنه ذكر في بعض الكتب
خالی کردن دل است از محبت پسر و ازین جهت گفته شد که یاد کرده شد در بعض کتاب
أن إبرهيم عليه السلام لما أراد أن يذبح ولده قال في سره
که ابراهیم ع هرگاه اراده کرد که ذبح کند پسر خود را گفت در باطن
يا رب إيش لو كان هذا الذبح على يد غيري لكان خيرا قال
ای پروردگار اگر میبود این ذبح بر دست غیر من هر آینه می‌بود بهتر فرمود
الله تعالى لا يكون إلا على يدك فقالت الملائكة يا ربنا
خدای تعالی نباشد مگر بر دست تو پس گفتند ملایکه ای پروردگار ما
لما فعلت هكذا قال حتى يزيد بلاء على بلاء فقالت الملئكة
از چه کردی اینچنین فرمود تعالی تا زیاده شود بلا بر بلا پس گفتند فرشتگان
لم ذلك قال حتى لا يحب أحدا غيري فإني لا أقبل الشريك في
چرا هست آن فرمود تا دوست ندارد هیچ یکی را جز من که من قبول نمیکنم شریک را در

الحبيب فابراهيم عليه السلام احب ولده فابتلي بذبحه و

دوستی پس ابراهیم ع دوست داشت پسر خود را پس مبتلا کرده شد بذبح

يعقوب احب يوسف فغاب عنه اربعين سنة وابتلي

و یعقوب ع دوست داشت یوسف ع را و غایب شد از وی چهل سال و مبتلا کرده شد

بفراقه ونبينا محمد صلى الله عليه وسلم احب الحسن والحسين رض وعلقا

بفراق او و نبی ما محمد صلعم دوست داشت حسن و حسین را رض و تعلق شدند

بقلبه فجاء جبرئيل واخبره بان احدهما يسم والاخر يقتل

بدل او پس آمد جبرائیل ع و خبر داد او را که یکی از ایشان زهر داده شود و دیگرے قتل کرده شود

حتى لا يحب مع الحبيب سواه فصل ويستحب اذا خرج

تا که دوست ندارد با دوست خود چیز او را و مستحب ست وقتیکه برآید

المؤمن الى صلوة العيد في طريق ان يرجع في طريق اخرى لما

مومن بسوے نماز عید در راه اینکه باز گردد در راه دیگر از جهت چیزے

روى ابن عمر ان النبي صلى الله عليه وسلم اخذ يوم العيد في طريق ورجع

که روایت کرد ابن عمر که نبی صلعم گرفت روز عید در راهے و باز گشت

في طريق اخر فاختلف الناس في ذلك فقال اكثرهم انما اراد

در راه دیگر پس اختلاف کردند مردم درین پس گفت اکثر ایشان جز این نیست که اراده کرد

بذلك اختلاف حرز المشركين لعسكره فخالف بين الطريقين

باین قول اختلاف نگاه داشت مشرکان مر لشکر او را پس مخالفت کرد درمیان دو راه

ليختلف الحرز وقال اخرون انما قصد بذلك الاختصار

تا مخالفت شود نگاه داشت و گفتند دیگران قصد کرد بدین کوتاهے

في الرجوع كانه سلك الطريق الاطول في المسير لكثرة الحسنات

در باز گشت گویا رفت راه دراز در وقت رفتن از جهت زیادتی نیکوئے

ورجع في الاقصر وقال اخرون لما مضى في طريق شهدت له

و باز گشت در راه قصیر و گفتند دیگران هرگاه گذشت در راه گواهے میدهد مر او را

الارض فاذا رجع في طريق اخر لتشهد له الارض الثانية وقيل

زمین پس چون باز گشت در راه دیگر تا گواهے دهد مر او را زمین دوم و گفته شد

انه عليه السلام مضى على حي من الاحياء ثم رجع على غيرهم

که آنحضرت ع گذشت بر زنده از زندگان پس باز گشت بر غیر ایشان

ليساوي بينهم في الاكرام لان ذوقه عليه السلام كانت

تا برابر شود درمیان ایشان در اکرام زیرا که ... آن سرور ع بود

رحمةً قال الله تعالى وما أرسلناك إلا رحمةً للعالمين و

رحمت فرمود خدای تعالی و نفرستادیم ترا مگر رحمت از بهر عالمیان و

قيل إن الأرض تفتخر بوطي النبي صلى الله عليه وسلم وغيره من الأنبياء

گفته شده که زمین فخر میکند بر پا گذاردن نبی صلعم و دیگر از پیغمبران

والأولياء وسعيهم عليها فأراد صلى الله عليه وسلم أن يساوي بين البقعتين

و دوستان خدا و بر رفتن ایشان بر این زمین پس قصد کرد صلعم که برابری کند میان هردو قطعهٔ زمین

لكيلا تفتخر بعضها على بعض وقيل إنه عليه السلام كان

تا فخر نکند بعض آن زمین بر بعض دیگر و گفته شده که آنحضرت صلعم بود

قد سلك إلى المصلى في طريق وقصده الحقيقة إلى الله عز

تحقیق رفت بسوی نمازگاه در راهی و قصد او در حقیقت بسوی خدای عز و جل بود

وجل ثم أراد الرجوع إلى الأهل والوطن والطين والماء المعروف

پس اراده کرد برگشتن بسوی اهل و وطن و گل و آب که معروف و

المعهود فكره أن يسلك إلى الله تعالى طريقا ثم يسلكه إلى غيره

معهود است پس مکروه دانست که رود بسوی خدای تعالی راهی باز برود در همان راه بسوی غیر او

فرجع في طريق آخر وقيل إنه عليه السلام لو لم يرجع في طريق

پس بازگشت در راه دیگر و گویند که آنحضرت صلعم اگر بر نگشتی در راه دیگر

آخر لوجب على الناس الاستنان به عليه السلام وتعذر

هر آئینه واجب میشد بر مردم بجا آوردن سنت آنسرور صلعم و دشوار میشد

عليهم التفرق بعد صلوة العيد إلى منازلهم فأراد أن يبين

بر آن اصحاب جدا شدن بعد نماز عید بسوی منزلهای خود پس خواست که بیان کند

التوسعة عليهم في الرجوع في أي طريق شاؤا وقيل إنه

فراخی را بر ایشان در بازگشتن در هر راه که خواهند و گفته شد که آنسرور

صلى الله عليه وسلم فزع من مكيدة الكفار والمنافقين وقيل إنه كان

صلعم ترسید از مکر کافران و منافقان و گفته شده است که آنسرور بود

يتصدق على من كان معه فكان يرجع في طريق آخر حتى يوفر

صدقه میداد کسیکه بود با او صلعم پس بود که بازگشت در راه دیگر تا آنکه وافر شود

الصدقة على الفقراء وقيل إنه كان يفعل ذلك لأجل ازدحام

صدقه بر فقیران و گفته شده که بود آنسرور صلعم که میکرد این کار از جهت ازدحام

الناس عليه صلى الله عليه وسلم فصل في فضيلة يوم النحر والأضحية

مردم بر آنسرور صلی الله علیه وسلم در بیان فضیلت روز نحر در روز عید اضحی

٦٥٧

رَوَى عَبْدُ اللهِ بْنُ قُرْطٍ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَعْظَمُ
روایت کرد عبد الله بن قرط گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بزرگترین

الْأَيَّامِ عِنْدَ اللهِ يَوْمُ النَّحْرِ وَرُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِفَاطِمَةَ
روزها نزدیک خدای تعالی روز قربانیست و روایت کرده شده است که نبی ص فرمود فاطمه را

قُومِي إِلَى أُضْحِيَّتِكِ فَاشْهَدِيهَا فَإِنَّهُ يُغْفَرُ لَكِ بِأَوَّلِ قَطْرَةٍ
برخیز بسوی قربانی خود پس حاضر باش بروی که آمرزیده شود ترا باول قطره

يَقْطُرُ مِنْ دَمِهَا كُلُّ ذَنْبٍ عَمِلْتِهِ وَقُولِي إِنَّ صَلَاتِي وَنُسُكِي وَ
که بچکد از خون آن هر گناهے که کردهٔ و بگوی که نماز من و عبادت من و

مَحْيَايَ وَمَمَاتِي لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَرُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ
زندگی من و موت من خدای راست که پروردگار عالمیانست و روایت کرده شد از نبی ص که

قَالَ إِنَّ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ إِلٰهِي مَا ثَوَابُ مَنْ ضَحَّى مِنْ أُمَّةِ
فرمود که داود ع گفت ای الهی چیست ثواب کسیکه قربانی کرد از امت

مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ ثَوَابُهُ أَنْ تُعْطَى بِكُلِّ شَعْرَةٍ مِنْهَا
محمد ص فرمود خدای عز و جل ثواب او آنست که داده میشود مقابل هر موی از آن

عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَيُمْحَى عَنْهُ عَشْرُ سَيِّئَاتٍ وَيُرْفَعُ لَهُ عَشْرُ
ده نیکی و محو کرده شود از وی ده بدی و برداشته میشود مر او را ده

دَرَجَاتٍ فَقَالَ إِلٰهِي فَمَا ثَوَابُهُ إِذَا شُقَّ بَطْنُهَا قَالَ إِذَا انْشَقَّ
درجه پس گفت الهی پس چیست ثواب او هرگاه که پاره شود شکم آن فرمود هرگاه پاره شود

الْقَبْرُ عَنْهُ أَخْرَجَهُ اللهُ تَعَالَى آمِنًا مِنَ الْجُوعِ وَالْعَطَشِ وَمِنْ
گور از ان برون آرد او را خدای تعالی درحالیکه ایمن باشد از گرسنگی و تشنگی و از

أَهْوَالِ الْقِيَامَةِ يَا دَاوُدُ لَهُ بِكُلِّ بَضْعَةٍ مِنْ لَحْمِهَا طَيْرٌ فِي
خوفهای قیامت ای داود مر او را مقابله هر پاره گوشت از گوشت او جانوریست در

الْجَنَّةِ كَأَمْثَالِ الْبُخْتِ وَبِكُلِّ كُرَاعٍ مِنْهَا مَرْكَبٌ مِنْ مَرَاكِبِ
بهشت مانند شتر بختی و مقابله هر پاره از آن قربانی ستوریست از ستورهای

الْجَنَّةِ وَبِكُلِّ شَعْرَةٍ عَلَى جَسَدِهَا قَصْرٌ فِي الْجَنَّةِ وَبِكُلِّ شَعْرَةٍ
بهشت و مقابله هر موی که بر جسم اوست کوشکیست در بهشت و مقابله هر موی

عَلَى رَأْسِهَا جَارِيَةٌ مِنَ الْحُورِ الْعِينِ أَمَا عَلِمْتَ يَا دَاوُدُ أَنَّ
که بر سر اوست کنیزکیست از حور عین آیا ندانستی ای داود که

الضَّحَايَا هِيَ الْمَطَايَا وَأَنَّ الضَّحَايَا تَمْحُو الْخَطَايَا وَتَدْفَعُ الْبَلَايَا
قربانیها هم ایشان مرکبها اند و قربانیها محو میکنند گناهها را و دفع میکنند بلاها را

٦٥٨

٥٢

٥٣

مروا بالضحايا فانها فداء المؤمن كفداء اسحق من الذبح

بفرمائے بقربانیها پس ایشان فداء مومن است مانند فداء اسحق ع از ذبح

وقال النبي صلى الله عليه وسلم استحسنوا ضحاياكم فانها مطاياكم يوم

و فرمود نبی ع نیکو کنید قربانیهای خود را پس این مرکبهای شماست روز

القيمة وروى ان عليا رضي الله عنه قرأ يوم نحشر المتقين الى

قیامت و روایت کرده شده است که علی رض خواند روزیکه حشر کنیم پرهیزگاران را بسوی

الرحمن وفدا ثم قال وهل يكون الوفد الا ركبانا على نجائبهم

رحمان در استقبال گروه اند پس گفت نمی باشد وفد مگر جماعه سواران بر شتران بزرگ

ونجائبهم ضحاياهم لم يؤتون بنوق لم ير الخلائق مثلها

و شتران ایشان قربانیهای ایشان اند داده میشود ایشانرا ناقهاکه ندیده است خلائق مانند آن

عليها ارحلة من الذهب وازمتها الزبرجد ثم ينطلق

بر آن ناقها پالانهاست از زر و مهارهای آن ها از زبرجد پس ترک میرود

بهم الى الجنة حتى يقرعوا بابها وروى عن النبي صلى الله عليه وسلم

بایشان بسوی بهشت تا بکوبند در بهشت را و روایت کرده شده است از نبی ع

انه قال ضحوا وطيبوا بها نفسا فانه من اخذ اضحيته

که فرمود قربانی کنید و خوش کنید بآن نفس را پس بدرستی شان است کسیکه گرفت قربانی

فاستقبل بها القبلة كان دمها وشعرها محضورا له

پس مستقبل شد بآن قبله باشد خون و موی او نگهداشته شده برای او

الى يوم القيمة فان الدم اذا وقع في التراب فانما يقع في

تا روز قیامت پس بدرستیکه خون وقتیکه افتد در خاک جز این نیست که می افتد در

حرز الله انفقوا يسيرا تؤجروا كثيرا وروى ان النبي صلى الله عليه وسلم

پناه خدا خرچ کنید کم را مزده داده میشوید بسیار و روایت کرده شده است که

دعا بكبشين املحين اقرنين عظيمين فاضجع احدهما وقال

طلبید دو قوچ ابلق شاخدار بزرگ پس بر پهلو خوابانید یکی را و گفت

بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله والله اكبر اللهم هذا عن

ای بار خدا این از

محمد وعن اهل بيته ثم بالاخر ثم وقال بسم الله والله اكبر

محمد ست و از اهل بیت او پس ترک دوم بار خوابانید دوم را و گفت

اللهم هذا عن محمد وعن امته وعن جابر بن عبد الله عن

ای بار خدا این از محمد ست و از امت او و روایت است از جابر بن عبد الله

النبي صلى الله عليه وسلم انه ضحى بكبشين يوم النحر واخبرنا هبة الله

بدرستی که پیغمبر صلعم قربانی کرد دو قوچ روز قربانی و خبر داد ما را هبة الله

عن محمد بن احمد بن الحارث المعدل الكوفي قال انبانا القاضي

از محمد بن احمد بن حارث معدل کوفی گفت خبر داد ما را قاضی

محمد بن محمد بن عبد الله الجعفي انبانا محمد بن جعفر الاشجعي

محمد بن محمد بن عبد الله جعفی خبر داد ما را محمد بن جعفر اشجعی

انبانا علي بن المنذر الطرقي انبانا ابن فضيل عن هشام عن

خبر داد ما را علی بن منذر طرقی خبر داد ما را ابن فضیل از هشام از

عروة عن ابيه عن عائشة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال

عروه از پدر خود از عائشه رض از نبی صلعم بدرستی که فرمود

من قرب اضحيته يوم النحر لينحرها قربه الله تعالى الى

هر که نزدیک کند قربانی خود را روز قربانی تا نحر کند آن را نزدیک میکند او را خدا تعالی بسوی

الجنة فاذا نحرها غفر الله له باول قطرة تقطر من دمها

بهشت پس هرگاه ذبح کرده آمرزد خدا او را باول قطره که میچکد از خون آن

وجعلها الله تعالى له مركبا يوم القيمة الى المحشر ويعطى

و گردانید آن را خدا تعالی از بهر او مرکب روز قیامت بسوی محشر و داده میشود

بعدد شعرها وصوفها حسنات وروى عن انس بن مالك

بعدد موهای او و پشم او نیکیها و روایت کرده شده از انس بن مالک

ان النبي صلى الله عليه وسلم ضحى بكبشين اقرنين املحين فكان يذبح

که پیغمبر صلعم قربانی کرد بدو قوچ شاخدار ابلق پس بود که ذبح میکرد

ويسمي ويضع رجله على صفحتهما قال ابو عبيد الاملح ما

و تسمیه میگفت و مینهاد پای خود بر گردن او گفت ابو عبیده املح چیزیست

فيه بياض وسواد والسواد عليه وينظر في سواد ويبرك في

که در وی سپیدی و سیاهی باشد و سیاهی بیشتر باشد که ببیند در سیاهی و نشیند در

سواد وروت عائشة رض انه امر النبي صلى الله عليه وسلم بكبش اقرن يطاء

سیاهی و روایت کرده عائشه رض که فرمود پیغمبر صلعم بقوچ شاخدار که برود

في سواد ويبرك في سواد فاتى به فضحى به فاضجعه وذبحه فقال

در سیاهی و نشیند در سیاهی پس آورده شد آن پس قربانی کرد بآن پس خوابانید آن را و ذبح کرد پس گفت

بسم الله اللهم تقبل من محمد وآل محمد ومن امة محمد وقال اصحاب

بسم الله الهی بار خدایا قبول کن از محمد و آل محمد و از امت محمد و گفت اصحاب

الحديث قوله ويطأ في سواد وينظر في سواد معناه
لكثرة لحمه ولحمه ما يظل في ظل نفسه وينظر فيه ويبرك
فيه يقال أهل اللغة معنى السواد في هذا الموضع أي كان أسود
اليدين والعينين والركبتين فصل في صلوة ليلة الأضحى
وهي أن يصلي ركعتين يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب خمسة
عشر مرة وقل هو الله أحد كذلك وقل أعوذ برب الفلق مثل
ذلك وقل أعوذ برب الناس بعد ذلك فإذا سلم قرأ آية
الكرسي ثلاث مرات واستغفر الله خمسة عشر مرة ثم يدعو
بما شاء من خير الدنيا والآخرة فصل والأضحية
سنة لا يستحب تركها لمن قدر عليها عند الإمام أحمد و
مالك والشافعي رحمة الله عليهم وعند غيرهم هي واجبة و
الأصل في استحبابها دون وجوبها ما روي عن ابن عباس
عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال أمرت بالنحر وهو لكم سنة وفي خبر
آخر ثلث علي فرض ولكم تطوع النحر والوتر وركعتا الفجر و
في حديث أم سلمة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا دخل العشر

وَأَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ يُضَحِّيَ فَلَا يَمَسَّ مِنْ شَعْرِهِ وَلَا بَشَرِهِ شَيْئًا تَعَلُّقُ عَدَمِ

خواست یکی از شما که قربانی کند پس مس نکند از موی و از ظاهر جرم او چیزی را

الْأُضْحِيَةِ بِالْإِرَادَةِ وَمَا كَانَ وَاجِبًا بِالشَّرْعِ لَا يَتَعَلَّقُ بِالْإِرَادَةِ

قربانی را بخواهش هرکس و هرچه واجبست در شرع وابسته بارادۀ نیست

فَصْلٌ وَأَفْضَلُهَا الْإِبِلُ ثُمَّ الْبَقَرُ ثُمَّ الْغَنَمُ وَلَا يُجْزِي إِلَّا

و بزرگترین قربانی شترست بستر گاو بستر گوسفند و بسند نمیشود مگر

الْجَذَعُ مِنَ الضَّأْنِ وَالثَّنِيُّ مِنْ غَيْرِهِ أَمَّا الْجَذَعُ فَهُوَ مَا كَمُلَ لَهُ

جذع از قسم گوسفند و ثنی از غیر او اما جذع پس آن بچه ایست که کامل شد او را

سِتَّةُ أَشْهُرٍ وَالثَّنِيُّ مِنَ الْمَعْزِ مَا كَمُلَ لَهُ سَنَةٌ وَمِنَ الْبَقَرِ مَا كَمُلَ

شش ماه و ثنی از بز بچه ایست که کامل شده است یکسال و از گاو بچه ایست که تمام شد

لَهُ سَنَتَانِ وَمِنَ الْإِبِلِ مَا كَمُلَ لَهُ خَمْسُ سِنِينَ وَتُجْزِي الشَّاةُ

مر او را دو سال و از شتر بچه ایست که کامل شده باشد مر او را پنجسال و بسند میشود بز

عَنْ وَاحِدٍ وَالْبَدَنَةُ مِنَ الْإِبِلِ وَالْبَقَرِ عَنْ سَبْعَةٍ وَأَفْضَلُ

از یک کس و دو جانب از شتر و گاو از هفت کس و بزرگترین

الضَّحَايَا الْأَشْهَبُ ثُمَّ الْأَصْفَرُ ثُمَّ السُّودُ وَالْأَفْضَلُ أَنْ يَذْبَحَهَا

قربانیها سفیدست بستر رنگ زرد بستر رنگ سیاه و بهتر آنست که آنرا ذبح کند

بِنَفْسِهِ وَإِنْ لَمْ يُحْسِنْ فَلْيُشَاهِدْ ذَبْحَهَا وَيَأْكُلْ ثُلُثَهَا وَ

بدست خود و اگر نیکو نداند پس ببیند ذبح کردن آن و بخورد سوم حصه او و

يُهْدِي ثُلُثَهَا وَيَتَصَدَّقُ بِثُلُثِهَا وَيَجْتَنِبُ فِيهَا الْمَعِيبَةَ

هدیه دهد سوم حصه او و صدقه کند سوم حصه او و پرهیزد در آن قربانی عیب ناک را

وَالْعُيُوبُ خَمْسَةٌ فَلَا يُضَحِّي بِعَضْبَاءِ الْقَرْنِ وَالْأُذُنِ وَهِيَ

و عیب ها پنج اند پس قربانی نکنند شکسته شاخ و بریده گوش و آن

مَا ذَهَبَ أَكْثَرُ أُذُنِهَا أَوْ قَرْنِهَا وَقِيلَ مَا ذَهَبَ ثُلُثُ أُذُنِهَا

چیزیست که رفته باشد اکثر گوش او یا شاخ او و گویند که چیزیست که رفته باشد سوم حصه

وَقَرْنِهَا وَكَذَلِكَ لَا يُضَحِّي بِالْجَمَّاءِ لِأَنَّهَا كَالْعَضْبَاءِ فِي أَصَحِّ

و شاخ او و همچنین قربانی نکند بی شاخ را زیرا که آن همچو عضباست در صحیح تر

الْقَوْلَيْنِ وَلَا بِالْعَوْرَاءِ الْبَيِّنِ عَوَرُهَا وَهِيَ مَا انْخَسَفَتْ عَيْنُهَا

دو قولها و نه بکور که ظاهرست کوری او و آن عورا چیزیست که تاریک شده است چشم او

وَذَهَبَتْ وَلَا بِالْعَجْفَاءِ الَّتِي لَا تُنْقِي وَهِيَ الْهَزِيلَةُ الَّتِي لَا

و رفته است و نه بگوسفند لاغری که پاک کرده نشود و آن لاغرست که نیست

٦٦٣

لا مخ فيها ولا بالعرجاء البين عرجها وهي التي لا تقدر
على المشي مع السرح ولا المشاركة في العلف لضعفها ولا
بالمريضة البين مرضها ولا بالجرباء لأن جربها يفسد
اللحم وقد نهى النبي صلى الله عليه وسلم أن يضحى بالمقابلة وهي ما قطع
شيء من مقدم أذنها وبقي معلقا ولا بالمدابرة وهي ما قطع
شيء من خلف أذنها ولا بالخرقاء وهي ما ثقب الكي أذنها
ولا بالشرقاء وهي ما شق الكي أذنها وذلك محمول على نهي
تنزيه لا على نهي تحريم والأولى أن يجتنب ذلك وإن ضحى
بها جاز وأيام النحر ثلثة يوم العيد بعد الصلوة أو قدرها
ويومان بعده هو مذهب أكثر الفقهاء وقال الشافعي ره
يوم العيد وأيام التشريق الثلاثة والذي ذكرنا من أنه
ثلاثة أيام منقول عن عمر وعلي وابن عباس وأبي هريرة
رضوان الله تعالى عليهم أجمعين ومن ضحى قبل صلوة الإمام
فهي شاة لحم لا يحصل له بذلك ثواب الأضحية لما روى منصور
عن الشعبي عن البراء بن عازب قال خطبنا رسول الله صلى الله عليه وسلم

يَوْمَ النَّحْرِ بَعْدَ الصَّلٰوةِ فَقَالَ مَنْ صَلّٰى صَلٰوتَنَا وَنَسَكَ نُسُكَنَا

روز قربانی بعد نماز پس فرمود کسیکه نماز گزارد نماز ما و قربانی کرد قربانی ما

فَقَدْ اَصَابَ اَصْحَابَ النُّسُكِ وَمَنْ نَسَكَ قَبْلَ الصَّلٰوةِ فَتِلْكَ

پس تحقیق رسید اصحاب قربانی را و کسیکه قربانی کرد پیش از نماز پس آن

شَاةُ لَحْمٍ فَقَامَ اَبُوْ بُرْدَةَ بْنُ نِيَارٍ رض فَقَالَ يَا رَسُوْلَ اللّٰهِ لَقَدْ

بز گوشت است پس برخاست ابو برده بن نیار رض پس گفت یا رسول الله هر آینه

نَسَكْتُ قَبْلَ اَنْ اَخْرُجَ اِلَى الصَّلٰوةِ وَعَرَفْتُ اَنَّ الْيَوْمَ يَوْمُ اَكْلٍ

قربانی کردم پیش از آنکه برآیم بسوی نماز و شناختم که امروز روز خوردن

وَشُرْبٍ فَتَعَجَّلْتُ وَاَكَلْتُ وَاَطْعَمْتُ اَهْلِيْ وَجِيْرَانِيْ فَقَالَ رَسُوْلُ

و نوشیدن است پس شتاب کردم و خوردم و خورانیدم اهل خود را و همسایگان خود را پس فرمود

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تِلْكَ شَاةُ لَحْمٍ فَقَالَ اِنَّ عِنْدِيْ عَنَاقًا جَذَعَةً وَ

رسول الله ص آن قربانی بز گوشت است پس گفت ابو برده بدرستیکه نزد من بزغاله شش ماهه است

هِيَ خَيْرٌ مِّنْ شَاتَيْ لَحْمٍ فَهَلْ تَجْزِيْ عَنِّيْ فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَعَمْ وَلَا تَجْزِيْ

آن بهتر است از دو بز گوشت پس آیا بسنده است از من پس فرمود ص بلی و بسنده نیست

عَنْ اَحَدٍ بَعْدَكَ وَعَنِ الْاَسْوَدِ بْنِ قَيْسٍ قَالَ شَهِدْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

از هیچکس بعد از تو و روایت است از اسود بن قیس گفت دیدم نبی ص را

يَوْمَ النَّحْرِ مَرَّ بِقَوْمٍ ذَبَحُوْا قَبْلَ الصَّلٰوةِ فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ ذَبَحَ قَبْلَ

روز قربانی که گذشت بقومیکه ذبح کرده بودند پیش از نماز پس فرمود ص هر که ذبح کرد پیش از

الصَّلٰوةِ فَلْيُعِدْ وَفِيْ بَعْضِ الْاَخْبَارِ مَنْ كَانَ ذَبَحَ قَبْلَ اَنْ يُّصَلِّيَ

نماز پس باید که بازگرداند و در بعضی احادیث هست هر که باشد که ذبح کرد پیش از آنکه نماز گزارد

فَلْيُعِدْ اُخْرٰى مَكَانَهَا وَمَنْ لَّمْ يَكُنْ ذَبَحَ فَلْيَذْبَحْ **فَصْلٌ**

پس باید که بازگرداند دیگری بجای او و کسیکه نبوده است که ذبح کرده پس باید که ذبح کند

فِيْ ذِكْرِ اَيَّامِ التَّشْرِيْقِ قَالَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَاذْكُرُوا اللّٰهَ فِيْ اَيَّامٍ

در ذکر ایام تشریق فرمود خدای تعالی و یاد کنید خدا را در روزهای

مَعْدُوْدَاتٍ يَعْنِيْ بِالذِّكْرِ التَّكْبِيْرَ اِدْبَارَ الصَّلَوٰتِ وَعِنْدَ

شمرده مراد یاد کردن تکبیر است پس از نمازها و نزدیک

الْجَمَرَاتِ يُكَبِّرُ مَعَ كُلِّ حَصَاةٍ وَغَيْرِهَا مِنَ الْاَوْقَاتِ وَيَخْتَصُّ ذٰلِكَ

جمرها تکبیر گوید با هر سنگ ریزه و غیر آن از اوقات مختص است این

مِنْ اَوَّلِ الْعَشْرِ اِلٰى اٰخِرِ اَيَّامِ التَّشْرِيْقِ قَوْلُهُ فِيْ اَيَّامٍ مَّعْدُوْدَاتٍ

از اول دهه تا آخر ایام تشریق قوله در روزهای شمرده شده

يعني ايام التشريق ايام منى لثلاث واما المعلومات

يعني روزهاى تشريق ... منا كه سه است واما معلومات

فهي ايام العشر وعلى هذا اكثر العلماء يدل عليه قوله تعالى

پس آن ده روز است وبرين مذهب بسيارى علما دلالت ميكند برين قول خداى تعالى

فمن تعجل في يومين فلا اثم عليه وانما يكون الصدد في

پس هركه شتاب كرد در دو روز پس نيست گناه براو وجز اين نيست كه ميباشد ... در

ايام التشريق في يومين منها او جميع الثلاث قال ابن

ايام تشريق در دو روز ازانها يا همه سه روز گفت ابن

عباس رض امر الله تعالى بذكره في الايام المعدودات وهي ايام

عباس رض امر كرد خداى تعالى بذكر خويش در ايام شمرده شده وآن ايام

التشريق ثلاثة ايام بعد النحر وجعلها معدودة لقلتها

تشريق است سه روز پس از قربانى وگردانيد آن را خداى تعالى معدوده از جهت

في ايام عمرك كقوله تعالى في شهر رمضان اياما معدودات

در روزهاى عمر تو مانند گفتن خداى تعالى در حق ماه رمضان ايام معدودات

لقلتها من بين الشهور وكما قال تعالى وشروه بثمن بخس

از جهت كم بودن آن از ميان ماهها وچنانچه فرمود خداى تعالى و فروختند يوسف را بهاى

دراهم معدودة وقيل انما سميت معدودة لانها تعد

درهمهاى چند وگفته شده است ناميده شد معدوده زيرا كه آن شمرده شود

من ايام الحج فيفرغ فيها مما عليه من افعال الحج من المبيتة

از روزهاى حج پس فارغ شود حاجى دران ايام ازانچه بروست از افعال حج از شب بودن

بمزدلفة ورمي الجمار بمنى وقال الزجاج تستعمل المعدودات

در مزدلفه وانداختن سنگ ريزه در منى وگفت زجاج استعمال كرده ميشود معدودات

في اللغة للشيء القليل فسميت بذلك لانها ثلاثة ايام

در لغت براى چيز اندك پس ناميده شد بآن از جهت آنكه سه روز است

فالايام المعدودات ثلاثة ايام التشريق والذكر المامور

پس ايام معدودات سه روز تشريق است وذكر امر كرده شده

فيها التكبير عن نافع عن ابن عمر رض انه قال الايام المعدودة

در آن ايام تكبير است روايت است از نافع از ابن عمر رض كه گفت ايام معدودات

ثلاثة ايام يوم النحر ويومان بعده وقال ابراهيم النخعي

سه روز است روز قربانى ودو روز پس ازان وگفت ابراهيم نخعى

الْمَعْدُودَاتُ أَيَّامُ الْعَشْرِ وَالْمَعْلُومَاتُ أَيَّامُ النَّحْرِ وَسَبَبُ

معدودات روزهاے دهه ذی الحجه است و معلومات روز قربانی و سبب

أَمْرِ اللّٰهِ تَعَالَى الْمُسْلِمِينَ بِالذِّكْرِ فِي هٰذِهِ الْآيَةِ وَالَّتِي قَبْلَهَا

امر کردن خداے تعالے مسلمانان را بذکر در این آیت و آیتے که اول از وی است

قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ عَلَى مَا ذَكَرَ الْمُفَسِّرُونَ

آیت پس یاد کنید خداے را مانند یاد کردن شما پدران خود را بر طریقیکه ذکر کرده مفسران

أَنَّ الْعَرَبَ كَانُوا إِذَا فَرَغُوا مِنْ حَجِّهِمْ وَقَفُوا عِنْدَ الْبَيْتِ وَ

اینست که عرب بوده اند که هرگاه فارغ میشدند از حج خود می ایستادند نزدیک خانه کعبه و

ذَكَرُوا مَآثِرَ آبَائِهِمْ وَمَفَاخِرَهُمْ وَكَانَ الرَّجُلُ يَقُولُ إِنَّ أَبِي

یاد میکردند بزرگیهاے پدران خود را و فخرهاے ایشان و بود مرد که میگفت که پدر من

كَانَ يَقْرِي الضَّيْفَ وَيُطْعِمُ الطَّعَامَ وَيَنْحَرُ الْجَزُورَ وَيَفُكُّ

بود که مهمانی میکرد مهمان را و طعام میداد و میکشت شتران خود را و خلاص میکرد

الْعَانِيَ وَيَجُزُّ النَّوَاصِيَ وَيَفْعَلُ كَذَا وَكَذَا وَيَتَفَاخَرُونَ بِذٰلِكَ

بندیان را و ازاد میکرد گرفتاران را و میکرد چنین و چنین و فخر میکردند باین

فَأَمَرَهُمُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ بِذِكْرِهِ فَأَنْزَلَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فَاذْكُرُوا اللّٰهَ

پس امر کرد ایشان را خداے تعالے بیاد کردن خود پس فرو فرستاد خداے تعالے پس یاد کنید خداے را

كَذِكْرِكُمْ آبَاءَكُمْ أَوْ أَشَدَّ ذِكْرًا إِلَى قَوْلِهِ تَعَالَى وَاذْكُرُوا اللّٰهَ

مانند یاد کردن شما پدران خود را تا قول خود تعالے شانه و یاد کنید خدا را

فِي أَيَّامٍ مَعْدُودَاتٍ وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا فَاذْكُرُونِي فَأَنَا الَّذِي فَعَلْتُ

در روزها معدوده و فرمود جل و علا پس یاد کنید مرا پس من آنم که کردم

ذٰلِكَ لَكُمْ وَبِآبَائِكُمْ وَأَحْسَنْتُ إِلَيْكُمْ وَإِلَيْهِمْ وَقَالَ السُّدِّيُّ

این کار براے شما و پدران شما و نیکوئی کردم بسوی شما و بسوی پدران شما و گفت

كَانَتِ الْعَرَبُ إِذَا قَضَتْ مَنَاسِكَهَا وَأَقَامُوا بِمِنًى يَقُومُ الرَّجُلُ

بوده اند مردم عرب که هرگاه ادا میکردند عبادتهاے خود را و می ایستادند بمنی می ایستاد مرد

فَيَسْأَلُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ وَيَقُولُ اللّٰهُمَّ إِنَّ أَبِي كَانَ عَظِيمَ

پس سوال میکرد خداے عز و جل را و میگفت اے بار خدا بدرستیکه پدر من بود بزرگ

الْجَفْنَةِ عَظِيمَ الْقُبَّةِ كَثِيرَ الْمَالِ فَأَعْطِنِي مِثْلَ ذٰلِكَ لَيْسَ

کاسه بزرگ دیگ و بسیار مال دار پس بده مرا مانند این نبود که

يَذْكُرُ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّمَا يَذْكُرُ أَبَاهُ وَيَسْأَلُ أَنْ يُعْطَى فِي دُنْيَاهُ

یاد میکرد خداے را بلکه یاد میکرد پدر خود را و سوال میکرد که بدهد خدا او را در دنیاے او

٦٦٧

فأنزل الله تعالى هذه الآية وقال ابن عباس وعطاء والربيع

پس نازل کرد خدای تعالی این آیت را گفت ابن عباس و عطا و ربیع

والضحاك معناه فاذكروا الله تعالى كذكر الصبيان

و ضحاک رح معنی آن آیت پس یاد کنید خدای را مانند یاد کردن کودکان

الصغار الآباء وهو قول الصبي أول ما يفصح ويفقه

پدران را و آن گفتن کودک است اول بار که گویا میشود و فهم

كلام أبيه وأمه ثم يلهج بأبيه وأمه عن عمرو بن مالك عن

سخن پدر و مادر پس حریص گردد به پدر و مادر خود روایت از عمرو بن مالک از

أبي الجوزاء قال قلت لابن عباس رض أخبرني عن قول الله عز

ابی جوزا گفت گفتم مر ابن عباس را رض خبر ده مرا از قول خدای تعالی عز و جل

وجل فاذكروا الله كذكركم آباءكم أو أشد ذكرا وقد يأتي

پس یاد کنید خدای را مانند یاد کردن شما پدران خود را و گاه است که بیاید

على الرجل يوم لا يذكر فيه أباه فقال ابن عباس ليس كذلك

بر مرد روزی که یاد نکند در آن روز پدر خود را پس گفت ابن عباس رض نیست معنی آن

ولكن أن تغضب لله عز وجل إذا عصي أشد من غضبك

و لیکن مراد آنست که خشم گیری از جهت خدای عز و جل وقتیکه نافرمانی او کرده شود سخت تر از خشم

لوالديك إذا شتما وعن محمد بن كعب القرظي فاذكروا الله

از جهت پدر و مادر تو وقتیکه دشنام داده شوند و مروی است از محمد بن کعب پس یاد کنید خدای را

كذكركم آباءكم أو أشد ذكرا يعني بل أشد كقوله أو يزيدون

مانند یاد کردن شما پدران خود را بلکه زیاده تر یعنی او بمعنی بل است مانند قول خدای تعالی

أي بل يزيدون قال مقاتل أو أشد ذكرا أي أكثر ذكرا كقوله

بلکه زیاده ازان گفت مقاتل او بمعنی اکثر است مانند قول خدای

أو أشد قسوة أو أشد خشية فصل وقد سمى الله عز

یعنی بیشتر از روی سختی و بیشتر از روی ترس و بتحقیق نامید خدای عز و جل

وجل أشياء في القرآن ذكرا من ذلك سمى التوراة ذكرا فقال

چند چیز را در قرآن ذکر بعضی ازان نامید توریت را ذکر پس فرمود

عز وجل فاسئلوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون وسمى

پس سوال کنید اهل توریت را اگر هستید شما نمیدانید و نامید

القرآن ذكرا فقوله عز وجل وهذا ذكر مبارك أنزلناه وسمى

قرآن را ذکر فرمود خدای تعالی این ذکر یعنی قرآن مبارک است که فرستادیم ما او را

اللوح المحفوظ ذكرًا قوله تعالى ولقد كتبنا في الزبور من

لوح محفوظ را ذکر فرمود خدای تعالی و تحقیق نوشتیم ما در زبور از

بعد الذكر يعني من بعد اللوح المحفوظ وسمى الموعظة ذكرًا

پس ذکر یعنی بعد از لوح محفوظ و نامید موعظت را ذکر

قوله عز وجل فلما نسوا ما ذكروا به وسمى الرسول ذكرًا

فرمود خدا پس هرگاه فراموش کردند آنچه پند دادیم ما و نامید رسول را ذکر

قوله عز وجل قد انزل الله اليكم ذكرًا رسولا والخبر ذكرًا

فرمود خدای تحقیق فرستاد بسوی شما ذکری را که رسول است و نامید خبر را ذکر

قوله عز وجل هذا ذكر من معي وذكر من قبلي والشرف ذكرًا

فرمود خدای عز وجل این خبر کسیکه با من است و خبر کسیکه پیش از منست و نامید شرف را بزرگی

قوله عز وجل انه لذكر لك ولقومك والتوبة ذكرًا

فرمود خدای عز وجل این بدرستی بزرگی است مر ترا و مر قوم ترا و نامید توبه را ذکر

قوله عز وجل ذلك ذكرى للذاكرين والصلوة ذكرًا

فرمود خدای آن توبه پندی است مر خواننده را و نامید نماز را ذکر

قوله عز وجل فاذكروا الله كما علمكم وسمى صلوة العصر ذكرًا

فرمود خدا پس نماز کنید خدا را چنانکه آموخت شما را و نامید نماز عصر را ذکر

قوله عز وجل اني احببت حب الخير عن ذكر ربي يعني صلوة العصر

فرمود خدای عز وجل حکایت از سلیمان که بدرستی من دوست داشتم دوستی مال یعنی اسپان را

والجمعة ايضًا ذكرًا قوله عز وجل فاسعوا الى ذكر الله والشفاعة ذكرًا

و نامید جمعه را نیز ذکر فرمود خدا پس کوشش کنید بسوی ذکر خدا یعنی نماز جمعه

قوله عز وجل اذكرني عند ربك وسمى الطاعة ذكرًا

فرمود خدای حکایت از یوسف یاد کن مرا یعنی شفاعت کن مرا نزدیک پروردگار خود و نامید طاعت را ذکر

قوله عز وجل فاذكروني اذكركم معناه اذكروني بالطاعة

فرمود خدا پس یاد کنید مرا یاد کنم شما را معنی آن اینست که یاد کنید مرا بطاعت

اذكركم بالمغفرة وسمى الندامة ذكرًا قوله عز وجل اذ

یاد کنیم شما را بمغفرت و نامید ندامت را ذکر فرمود خدا هرگاه

ظلموا انفسهم ذكروا الله اي ندموا بالقلب واستغفروا

ظلم کردند بر نفسهای خود یاد کردند خدای را یعنی پشیمان شدند بدل و آمرزش خواستند

باللسان وسمى التكبير ذكرًا قوله عز وجل واذكروا الله في

بزبان و نامید تکبیر را ذکر فرمود خدا یاد کنید خدا را در

أيام معدودات يعني أيام التشريق فصل واختلف

لم سميت أيام التشريق فقال قوم إن المشركين كانوا

يقولون أشرق ثبير كيما نغير يعني ادخل في الشروق يا ثبير

وهو اسم جبل كيما نغير أي كيما ندفع لأنهم كانوا لا

يدفعون ولا يفيضون من المزدلفة إلا بعد أن تشرق

الشمس فجاء الإسلام فأبطل ذلك وقيل إنما سميت أيام

التشريق لأنهم كانوا يشرقون فيها لحوم الأضاحي و

تشريق اللحم أن يشرح ويشرق في الشمس ويسمى القديد

شرائق اللحم وقيل بل سميت لصلوة يوم النحر والتشريق

صلوة العيد وإنما أخذ من شروق الشمس لأن ذلك

وقتها وسمي المصلى المشرق لأن الناس يبرزون فيه للشمس

فسمي يوم العيد يوم التشريق لهذا المعنى ثم صارت

أيام التشريق تبعا للعيد وقيل لذي النون المصري رحمه

لم سمي الموقف بالمشعر ولم يسم بالحرم فقال لأن الكعبة

بيته والحرم حجابه والمشعر بابه فلما قصده الوافدون

أوقفهم بالباب الأول يتضرعون اليه ثم أوقفهم

ایستاده کرد ایشان را بدر اول که تضرع می‌کنند بسوی او پس ایستاده کرد ایشان را

بالباب الثاني وهو المزدلفة فلما نظر الى تضرعهم

در پرده دوم و آن مزدلفه است پس هرگاه دید بسوی زاری ایشان

امرهم بتقريب قربانهم فلما ان قربوها وتطهروا من

امر کرد ایشان را بدادن قربانیهای ایشان پس هرگاه قربانی داده شد پاک گشتند از

الذنوب امرهم بالزيارة على الطهارة فقيل له لم كره

گناهان امر کرد ایشان را بزیارت بر پاکی پس گفته شد چرا مکروه کرده شده

الصيام في ايام التشريق قال لان القوم زوار الله تعالى

روزه در ایام تشریق گفت از جهت آنکه گروه زوار خدا که تعالی

وهم في ضيافته ولا ينبغي للضيف ان يصوم عند

وایشان در ضیافت خدایند هستند و سزاوار نیست مهمان را که روزه دارد نزدیک

من اضافه فقيل له يا ابا الفيض ما معنى تعلق الرجل

کسیکه ضیافت کرد او را پس گفته شد مر او را ای ابو الفیض چیست معنی آویختن مرد

باستار الكعبة قال مثله كمثل رجل بينه وبين صاحبه

به پرده‌های کعبه گفت ابو الفیض مانند او مانند مردیست که در میان او و در میان صاحب او

جناية فهو متعلق بذيل رجال يشفعون له ان يهب له

گناهیست پس او آویزنده است بدامن مردم که شفاعت کنند مر او را که ببخشند مر او را

جرمه فصل واختلف في قدر التكبير في هذه الايام

گناه او و اختلاف کرده شده است در قدر تکبیر درین ایام

قال نافع رض كان عمر وعبد الله ابنه رض يكبران في

گفت نافع رض بوده است عمر و عبد الله پسر او رض که تکبیر می‌گفتند درین

هذه الايام عقيب الصلوة وفي المجلس وعلى الفرش والفسطاط

درین روزها پس از نماز و در مجلس و بر فرش و خیمه

وفي الطريق ويكبر الناس بتكبيرهما ويتأولان هذه

و در راه و تکبیر می‌گفتند مردم بتکبیر گفتن آن دو و تأویل میکردند این

الاية فالاتفاق حاصل على كون التكبير سنة وانما

آیه پس اتفاق حاصل است به بودن تکبیر سنت و جز این نیست

الخلاف في قدره وكان علي رض يكبر من صلوة الغداة

که خلاف در قدر اوست و بوده است که علی رض تکبیر میگفت از نماز بامداد

من يوم عرفة الى صلوة العصر من اخر ايام التشريق وهو
از روز عرفه تا نماز عصر از آخر ایام تشریق و آن

مذهب امامنا احمد بن محمد بن حنبل رحمه الله تعالى واحد
مذهب امام ماست که احمد حنبل است و یکی از

اقوال الشافعي رہ ومذهب ابي يوسف ومحمد بن الحسن وهو
قولهای شافعی است رہ و مذهب ابو یوسف و محمد بن حسن و آن

اولى الاقاويل واجمعها وكان عبد الله بن مسعود رض يكبر
بهترین قولهاست و جمع کننده ترین اقوال است و بود عبد الله بن مسعود رض که تکبیر میگفت

من صلوة الغداة يوم عرفة الى صلوة العصر من يوم النحر
از نماز بامداد روز عرفه تا نماز عصر از روز قربانی

وهو مذهب الامام الاعظم ابي حنيفة رضي الله تعالى عنه
و آن مذهب امام اعظم ابی حنیفه است رض

وكان ابن عباس وزيد بن ثابت رضي الله تعالى عنهم يكبران
و بود ابن عباس و زید بن ثابت رض که تکبیر میگفتند

من صلوة الظهر من يوم النحر الى صلوة العصر من اخر ايام
از نماز ظهر از روز قربانی تا نماز عصر از آخر روزهای

التشريق وهو قول عطاء والاظهر من مذهب الشافعي رہ
تشریق و آن قول عطاست و ظاهرترین از مذهب شافعی رح

ان يبتدئ بالتكبير من صلوة الظهر يوم النحر الى صلوة الفجر
که ابتدا کند به تکبیر از نماز ظهر روز قربانی تا نماز فجر

من اخر ايام التشريق اقتداء بالحاج وهو مذهب الامام
از آخر روزهای تشریق از بهر پیروی کردن بحاجیان و آن مذهب امام

مالك وللشافعي رہ قول ثالث اوله من صلوة المغرب ليلة
مالک است و شافعی را قول سومی است اول او از نماز شام شب

النحر الى صلوة الصبح من اخر ايام التشريق واما لفظ التكبير
قربانی است تا نماز صبح از آخر روزهای تشریق و اما لفظ تکبیر

فكان ابن مسعود رض يكبر اثنين الله اكبر الله اكبر لا اله
پس بود ابن مسعود رض که تکبیر میگفت دو بار الله اکبر الله اکبر نیست هیچ معبودی

الا الله والله اكبر الله اكبر ولله الحمد وهو مذهب امامنا
مگر خدا و خدا بزرگست خدا بزرگست و برای خداست حمد و آن مذهب امام ما

أحمد وأبي حنيفة رض وأهل العراق وعن مالك رحمه الله تعالى

أنه كان يقول الله أكبر الله أكبر ثم يقطع ثم يقول الله أكبر

لا إله إلا الله وكان سعيد بن جبير والحسين رحمهما الله تعالى

يقولان الله أكبر الله أكبر الله أكبر ثلاثا نسقا ثم يقول

التكبير إلى آخره على ما ذكرنا أولا وهو مذهب الشافعي رض

وأهل المدينة وعن قتادة أنه كان يقول الله أكبر كبيرا

الله أكبر على ما هدانا الله أكبر ولله الحمد وروى أبو هريرة

رض أن رسول الله صلى الله عليه قال أيام منى أيام أكل وشرب وذكر

الله تعالى وعن جعفر بن محمد رض أنه قال إن رسول الله صلى الله عليه

بعث مناديا فنادى في أيام التشريق أنها أيام أكل وشرب

وبعال فصل وإن كان محرما فمن صلوة الظهر يوم

النحر إلى آخر أيام التشريق عند إمامنا أحمد رحمه الله تعالى

وكذلك في الصحيح عنه لا يكبر إلا إذا صلى الفرض في جماعة

ولا يكبر إذا كان وحده ولا عقيب النوافل فصل وهذا

التكبير الذي ذكرناه في عيد الأضحى مثله في عيد الفطر

بل آكد في الفطر ليلة الفطر لقول الله عز وجل ولتكملوا

بلکه استوارتر است در شب فطر زیرا که فرمودن خداوند تعالی است باید که کامل کنید شما

العدة ولتكبروا الله على ما هداكم الآية غير أن ابتداءه

روزه ها را شمار و تکبیر گویید خدا را بر آنچه راه نمود شما را مگر آنکه ابتدای او

من بعد غروب الشمس ليلة الفطر إلى أن يفرغ الإمام من

بعد غروب آفتاب شب عید فطر است تا آنکه فارغ شود امام از

خطبتي العيد يوم العيد ثم ينقطع وقال الإمام أبو حنيفة

هر دو خطبه عید روز عید پس منقطع شود و گفت امام ابو حنیفه

رحمه الله ليس في الفطر تكبير مسنون وقال مالك يكبر يوم الفطر

نیست در فطر تکبیر مسنون و گفت مالک تکبیر گوید روز عید فطر

دون ليلته ويكون وقته إلى أن يأتي المصلى ويخرج الإمام

نه شب او و باشد وقت آن تا آنکه آید نمازگاه و بیرون آید امام

ويظهر للناس للصلوة وقال الشافعي رحمه الله يكبر من غروب

و ظاهر شود مردم را برای نماز و گفت شافعی تکبیر گوید از غروب شدن

الشمس ليلة الفطر إلى أن يفرغ الإمام من خطبتي العيد

آفتاب شب فطر تا آنکه فارغ شود امام از هر دو خطبه عید

يوم العيد وقال في قول يكبر من غروب الشمس ليلة العيد

روز عید و گفت در قولی تکبیر گوید از غروب شدن آفتاب شب عید

إلى أن يظهر الإمام في المصلى وقال في قول إلى أن يحرم بالصلوة

تا آنکه ظاهر شود امام در مصلی یعنی نمازگاه و گفت در قولی دیگر تا آنکه احرام بندد به نماز

في قول إلى أن يفرغ من الصلوة مجلس في فضائل يوم

و در قولی دیگر تا آنکه فارغ شود از نماز مجلسی است در بیان فضیلتهای روز

عاشوراء قال الله عز وجل إن عدة الشهور عند الله اثنا

عاشورا گفت خدای تعالی بدرستی شمار ماهها نزدیک خدای تعالی

عشر شهرا في كتاب الله إلى قوله منها أربعة حرم وقد تقدم

دوازده ماه است در کتاب خدای تعالی تا قول او از آن چهار ماه حرام است

ذكر ذلك وأن منها المحرم فهذا الشهر من الأشهر المحرمة

ذکر این و بدرستی از آن ماهها حرام ماه محرم است پس این ماه از ماههای محرم است

عند الله تعالى ويوم عاشوراء الذي عظم الله تعالى أجر

نزدیک خدای تعالی و روز عاشورا است که بزرگ گردانیده است خدای تعالی

٦٧٣

مَنْ أَطَاعَهُ فِيهِ مِنْ ذٰلِكَ مَا أَخْبَرَنَا بِهِ أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ
کسیکه اطاعت کرده در آن ماه از آنجمله چیزیست که خبر کرد ما را بآن ابو نصر از پدر خود

بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُجَاهِدٍ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ
باسناد خود از مجاهد از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله ص

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَامَ يَوْمًا مِنَ الْمُحَرَّمِ فَلَهُ بِكُلِّ يَوْمٍ ثَلٰثُونَ يَوْمًا وَمِنْ
هر که روزه داشت روزی از ماه محرم پس مر او راست بمقابله هر روز سی روز و از آنجمله

ذٰلِكَ مَا رُوِيَ عَنْ مَيْمُونِ بْنِ مِهْرَانَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ
چیزیکه روایت کرده شده است از میمون بن مهران از ابن عباس رض گفت

قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَامَ عَاشُورَا مِنَ الْمُحَرَّمِ أُعْطِيَ ثَوَابَ
فرمود رسول الله ص هر که روزه داشت روز عاشورا از محرم داده میشود مر او را

عَشَرَةِ آلَافِ مَلَكٍ وَمَنْ صَامَ يَوْمَ عَاشُورَا مِنَ الْمُحَرَّمِ أُعْطِيَ ثَوَابَ
ده هزار فرشتگان و هر که روزه داشت روز عاشورا از محرم داده میشود مر او را ثواب

عَشَرَةِ آلَافِ شَهِيدٍ وَثَوَابَ عَشَرَةِ آلَافِ حَاجٍّ وَمُعْتَمِرٍ وَمَنْ
ده هزار شهید و ثواب ده هزار حاجیان و عمره کنندگان و کسیکه

مَسَحَ بِيَدِهِ عَلَى رَأْسِ يَتِيمٍ يَوْمَ عَاشُورَا رَفَعَ اللّٰهُ تَعَالَى لَهُ بِكُلِّ
بمسح کرد دست خود بر سر یتیم روز عاشورا برداشت خدای مر او را بمقابله

شَعْرَةٍ عَلَى رَأْسِهِ دَرَجَةً فِي الْجَنَّةِ وَمَنْ فَطَّرَ مُؤْمِنًا لَيْلَةَ عَاشُورَا
هر موئیکه بر سر اوست درجه در بهشت و کسیکه افطار کنانید مومن را شب عاشورا

فَكَأَنَّمَا أَفْطَرَ عِنْدَهُ جَمِيعُ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَأَشْبَعَ بُطُونَهُمْ
پس گویا که افطار کنانید نزد او همه امت محمد ص و سیر گردانید شکمهای ایشان

قَالُوا يَا رَسُولَ اللّٰهِ لَقَدْ فَضَّلَ اللّٰهُ تَعَالَى يَوْمَ عَاشُورَا عَلَى سَائِرِ
گفتند صحابه یا رسول الله هر آینه فضل داد خدای تعالی روز عاشورا را بر همه

الْأَيَّامِ قَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَعَمْ خَلَقَ اللّٰهُ تَعَالَى السَّمٰوٰتِ فِي
روزها فرمود ص بلی پیدا کرد خدای تعالی آسمانها را در

يَوْمِ عَاشُورَا وَخَلَقَ الْجِبَالَ يَوْمَ عَاشُورَا وَخَلَقَ الْبِحَارَ يَوْمَ عَاشُورَا
روز عاشورا و پیدا کرد کوهها را روز عاشورا و پیدا کرد دریاها را روز عاشورا

وَخَلَقَ الْقَلَمَ يَوْمَ عَاشُورَا وَخَلَقَ اللَّوْحَ يَوْمَ عَاشُورَا وَخَلَقَ آدَمَ
و پیدا کرد قلم را روز عاشورا و پیدا کرد لوح را روز عاشورا و پیدا کرد آدم را

يَوْمَ عَاشُورَا وَأَدْخَلَهُ الْجَنَّةَ يَوْمَ عَاشُورَا وَوُلِدَ إِبْرٰهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ
روز عاشورا و درآورد او را در بهشت روز عاشورا و پیدا کرده شد ابراهیم ع

يوم عاشورا وفدى ابنه من الذبح وغرق فرعون يوم

روز عاشورا و فدا داده شد پسر او از ذبح و غرق شد فرعون روز

عاشورا وكشف الله تعالى البلاء عن ايوب عليه السلام يوم

عاشورا و دور کرد خدای تعالی بلا از ایوب ع روز

عاشورا وتاب الله تعالى على آدم عليه السلام يوم عاشورا

عاشورا و توبه قبول کرد خدای تعالی از آدم ع روز عاشورا

وغفر الله تعالى ذنب داود عليه السلام يوم عاشورا وولد

و آمرزید خدای تعالی گناه را از داود ع روز عاشورا و زائیده شد

عيسى عليه السلام يوم عاشورا ويوم القيمة في يوم عاشورا

عیسی ع روز عاشورا و روز قیامت در روز عاشورا است

وفي لفظ آخر عن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من

و در لفظ دیگر در روایت از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله ص هر که

صام يوم عاشورا كتب الله له عبادة ستين سنة بصيامها

روزه داشت روز عاشورا را بنویسد خدای تعالی مر او را عبادة شصت ساله بروزه داشتن آن

وقيامها ومن صام يوم عاشورا اعطي ثواب الف شهيد ومن

و شب زنده داشتن آن و هر که روزه داشت روز عاشورا داده میشود مر او را ثواب هزار شهید و هر که

صام يوم عاشورا كتب الله له اجر اهل سبع سموات ومن

روزه داشت روز عاشورا بنویسد خدای تعالی مر او را مزد اهل هفت آسمان و هر که

فطر مؤمنا يوم عاشورا فكانما افطر عنده جميع امة محمد

افطار کناند مومن را روز عاشورا پس چنانستی که روزه افطار کنانید همه امت محمد را

صلى الله عليه وسلم واشبع بطونهم ومن مسح راس يتيم في يوم عاشورا رفعت

ص و سیر گرداند شکمهای ایشان و هر که مسح کرد سر یتیم را در روز عاشورا برداشته شود

له بكل شعرة على راسه درجة في الجنة فقال عمر بن الخطاب رض

مر او را عوض هر موی سر یتیم درجه در بهشت پس گفت عمر ابن الخطاب رض

يا رسول الله لقد فضلنا الله تعالى بيوم عاشورا قال صلى الله عليه وسلم

یا رسول الله ص هر آینه فضیلت داد خدای تعالی ما را بروز عاشورا فرمود

نعم خلق الله تعالى السموات يوم عاشورا والارض كمثله و

آری آفرید خدای تعالی آسمانها را روز عاشورا و زمین را مانند آن و

خلق الجبال يوم عاشورا والنجوم كمثله وخلق العرش يوم عاشورا

آفرید کوهها را روز عاشورا و ستارگان را مانند آن و آفرید عرش را روز عاشورا

وَالْكُرْسِيَّ كَمِثْلِهِ وَخَلَقَ اللَّوْحَ يَوْمَ عَاشُورَا وَالْقَلَمَ كَمِثْلِهِ وَ

و کرسی را همچنان و آفرید لوح را روز عاشورا و قلم همچنان و

خَلَقَ جِبْرَئِيلَ يَوْمَ عَاشُورَا وَالْمَلَائِكَةَ كَمِثْلِهِ وَخَلَقَ آدَمَ عم

آفرید جبرائیل را روز عاشورا و فرشتگان را همچنان و آفرید آدم ع را

فِي يَوْمِ عَاشُورَا وَوُلِدَ إِبْرٰهِيمُ عم فِي يَوْمِ عَاشُورَا وَنَجَّاهُ اللّٰهُ

روز عاشورا و زاییده شد ابراهیم ع روز عاشورا و نجات داد او را خدای

تَعَالَى يَوْمَ عَاشُورَا وَفَدَاهُ اللّٰهُ ابْنَهُ يَوْمَ عَاشُورَا وَغَرِقَ فِرْعَوْنُ

روز عاشورا و فدا داد او را خدای تعالی از پسر او روز عاشورا و غرق کرد فرعون را

فِي يَوْمِ عَاشُورَا وَرُفِعَ إِدْرِيسُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَوْمِ عَاشُورَا

روز عاشورا و برداشت ادریس را ع روز عاشورا

وَكُشِفَ الضُّرُّ عَنْ أَيُّوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَوْمِ عَاشُورَا وَرُفِعَ

و دور کرد ضرر را از ایوب ع روز عاشورا و برداشت

عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَوْمِ عَاشُورَا وَوُلِدَ عِيسَى السَّلَامُ وَ

عیسی ع را روز عاشورا و زاییده شد عیسی ع

فِي يَوْمِ عَاشُورَا وَتَابَ اللّٰهُ تَعَالَى عَلَى آدَمَ عم فِي يَوْمِ عَاشُورَا

روز عاشورا و توبه داد خدای تعالی آدم ع را روز عاشورا

وَغَفَرَ ذَنْبَ دَاوُدَ عم فِي يَوْمِ عَاشُورَا وَأَعْطَى اللّٰهُ الْمُلْكَ

و آمرزید گناهان داود ع را روز عاشورا و داد خدای تعالی ملک

لِسُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي يَوْمِ عَاشُورَا وَاسْتَوَى الرَّبُّ تَعَالَى

سلیمان را ع روز عاشورا و مستوی شد پروردگار تعالی

وَتَبَارَكَ عَلَى الْعَرْشِ فِي يَوْمِ عَاشُورَا وَيَوْمُ الْقِيٰمَةِ فِي يَوْمِ

و تبارک بر عرش در روز عاشورا و روز قیامت در روز

عَاشُورَا وَأَوَّلُ مَطَرٍ نَزَلَ مِنَ السَّمَاءِ يَوْمَ عَاشُورَا وَأَوَّلُ رَحْمَةٍ

عاشورا است و اول باران نازل شد از آسمان روز عاشورا و اول رحمت

نَزَلَتْ فِي يَوْمِ عَاشُورَا وَمَنِ اغْتَسَلَ يَوْمَ عَاشُورَا لَمْ يَمْرَضْ مَرَضًا

نازل شد در روز عاشورا است و هر که غسل کرد روز عاشورا بیمار نشود به هیچ بیماری

إِلَّا مَرَضَ الْمَوْتِ وَمَنِ اكْتَحَلَ بِالْإِثْمِدِ يَوْمَ عَاشُورَا لَمْ تَرْمَدْ عَيْنُهُ

مگر مرض موت و هر که سرمه کرده باشد در روز عاشورا درد نکند چشم او

تِلْكَ السَّنَةَ كُلَّهَا وَمَنْ عَادَ مَرِيضًا يَوْمَ عَاشُورَا فَكَأَنَّمَا عَادَ

در همه این سال و هر که عیادت کرد بیمار را روز عاشورا پس گویا که عیادت

ولد آدم ومن سقى شربة من ماء يوم عاشورا فكأنما لم

تمام اولاد آدم را و هر که بنوشانید شربت از آب روز عاشورا پس چنانستی که

يعص الله طرفة عين ومن صلى أربع ركعات يوم عاشورا

بیفرمانی نکرده خدای تعالی را یک چشم زدن و هر که گزارد چهار رکعت روز عاشورا

يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وخمسين مرة قل

که بخواند در هر رکعت فاتحه یکبار و پنجاه بار سورهٔ اخلاص

هو الله أحد غفر الله تعالى له ذنوب خمسين عاما ماضيا

بیامرزد خدای تعالی او را گناهان پنجاه سال گذشته

وخمسين عاما مستقبلا وبنى الله تعالى له في الملأ الأعلى

و پنجاه سال آینده و بنا میکند خدای تعالی برای او در گروه فرشتگان

ألف قصر من نور وقد ورد في حديث آخر أربع ركعات

هزار محل از نور و تحقیق وارد شده در حدیث دیگر چهار رکعت

بتسليمتين يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة واحدة

بدو بار سلام دادن که بخواند در هر رکعت سورهٔ فاتحه یکبار

وإذا زلزلت الأرض زلزالها مرة وقل يا أيها الكافرون مرة

و سورهٔ الزلزال یکبار و سورهٔ الکافرون یکبار

وقل هو الله أحد مرة ويصلي على النبي صلى الله عليه وسلم سبعين مرة

و سورهٔ اخلاص یکبار و درود فرستد بر پیغمبر [illegible] هفتاد مرتبه

إذا فرغ منها مروي ذلك في حديث أبي هريرة رضي وعن أبي هريرة

وقتیکه فارغ شد از آن مرویست این در حدیث ابی هریره رضی و مرویست از ابی هریره

رضي أيضا قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم افترض على بني إسرائيل

رضی نیز گفت فرمود رسول الله [illegible] فرض کرده شد بر بنی اسرائیل

صوم يوم في السنة وهو يوم عاشورا العاشر من المحرم

روزهٔ یک روز در یک سال و آن روز عاشوراست و آن دهم روز از محرم است

فصوموه ووسعوا فيه على عيالكم ومن وسع على أهله من ماله

پس روزه دارید و فراخ کنید طعام بر عیال خود و هر که فراخ کرد طعام با اهل خود از مال خود

في يوم عاشورا وسع الله عليه سائر سنته ومن صام هذا

در روز عاشورا فراخ کند خدای تعالی بر او همه سال او و هر که روزه داشت این

اليوم كان له كفارة أربعين سنة ومن أحيا ليلة عاشورا

روز را باشد مر او را کفاره چهل سال و هر که زنده داشت شب عاشورا

وَاَمْسٰى صَائِمًا مَاتَ وَلَمْ يَدْرِ بِالْمَوْتِ وَفِيْ حَدِيْثِ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللّٰهُ

در صبح کرد و در آنحالیکه روزه دار بود بمرد و ندانسته باشد مرگ خود را و در حدیث علی کرم الله

وَجْهَهٗ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ مَنْ اَحْيَا لَيْلَةَ عَاشُوْرَاءَ اَحْيَاهُ

وجهه است گفت فرمود رسول الله ص هر که زنده داشت شب عاشورا را زنده گرداند

اللّٰهُ تَعَالٰى مَا شَاءَ وَعَنْ سُفْيَانَ بْنِ عُيَيْنَةَ عَنْ جَعْفَرٍ الْكُوْفِيِّ

خدای تعالی هر چه خواهد و روایت از سفیان بن عیینه از جعفر کوفی

عَنْ اِبْرَاهِيْمَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْتَشِرِ وَكَانَ مِنْ اَفْضَلِ مَنْ رَاٰى بِالْكُوْفَةِ

از ابراهیم بن محمد بن منتشر و بود آن ابراهیم از بهترین کسانیکه دیده شده در کوفه

عَلٰى مَا قِيْلَ فِيْ زَمَانِهٖ اَنَّهٗ بَلَغَهٗ اَنَّ مَنْ وَسَّعَ عَلٰى عِيَالِهٖ فِيْ يَوْمِ

چنانچه گفته شد در زمان او که بدرستی رسید او را که کسیکه فراخ کرد بر عیال خود در روز

عَاشُوْرَاءَ وَسَّعَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ سَائِرَ سَنَتِهٖ قَالَ سُفْيَانُ فَجَرَّبْنَا

عاشورا فراخ کند خدای تعالی بر او همه سال او گفت سفیان پس تجربه کردیم

ذٰلِكَ مُنْذُ خَمْسِيْنَ سَنَةً فَلَمْ نَرَ اِلَّا سَعَةً وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ رض

آنرا مدت پنجاه سال پس ندیدیم مگر فراخی و روایت از عبد الله رض

قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ مَنْ وَسَّعَ عَلٰى اَهْلِهٖ فِيْ يَوْمِ عَاشُوْرَاءَ

گفت فرمود رسول الله ص هر که فراخ کرد بر اهل خود در روز عاشورا

وَسَّعَ اللّٰهُ عَلَيْهِ سَائِرَ سَنَتِهٖ وَقِيْلَ عَنْ بَعْضِ السَّلَفِ اَنَّهٗ قَالَ

فراخ کند خدا بر او همه سال و گفته شده است از بعض سلف رح که گفت

مَنْ صَامَ يَوْمَ الزِّيْنَةِ يَعْنِيْ يَوْمَ عَاشُوْرَاءَ اَدْرَكَ مَا فَاتَهٗ مِنْ

هر که روزه داشت روز زینت یعنی روز عاشورا دریافته باشد چیزی را که فوت شده او را از

صِيَامِ السَّنَةِ وَمَنْ تَصَدَّقَ فِيْهِ يَوْمَئِذٍ اَدْرَكَ مَا فَاتَهٗ مِنْ

روزهای سال و هر که صدقه داد در آنروز دریافت چیزیکه فوت کرده او را

صَدَقَةِ السَّنَةِ وَقَالَ يَحْيَى بْنُ كَثِيْرٍ مَنِ اكْتَحَلَ يَوْمَ عَاشُوْرَاءَ بِكُحْلٍ

صدقه سال و گفته یحیی بن کثیر هر که سرمه کشید روز عاشورا بسرمه

فِيْهِ مِسْكٌ لَمْ تَشْتَكِ عَيْنُهٗ اِلٰى قَابِلٍ مِّنْ ذٰلِكَ الْيَوْمِ وَاَخْبَرَنَا

که در وی مشک است درد نکند چشم او تا سال آینده ازین روز و خبر داد ما را

اَبُوْ نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهٖ بِاِسْنَادِهٖ عَنْ اَبِيْ غَلِيْظِ بْنِ اُمَيَّةَ بْنِ خَلَفٍ

ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ابی غلیظ بن امیه بن خلف

الْجُمَحِيِّ قَالَ رَاَى النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ عَلٰى بَنِيْ صُرَدًا فَقَالَ هٰذَا اَوَّلُ طَائِرٍ

جمحی گفت دید نبی ص بر خانه من صرد پس گفت این نخستین جانوریست

صَامَ يَوْمَ عَاشُوْرَا وَقَالَ قَيْسُ بْنُ عُبَادَةَ كَانَتْ الوَحْشُ تَصُوْمُ

روزه داشتند روز عاشورا و گفت قیس بن عباده بوده است وحش که روزه میداشتند

يَوْمَ عَاشُوْرَا وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

روز عاشورا و مرویست از ابوهریره رض گفت فرمود رسول الله صلعم

أَفْضَلُ الصِّيَامِ بَعْدَ شَهْرِ رَمَضَانَ شَهْرُ اللهِ الَّذِي يَدْعُوْنَهُ

بهترین روزها بعد ماه رمضان ماهیست که میخوانید شما او را

الْمُحَرَّمَ وَأَفْضَلُ الصَّلٰوةِ بَعْدَ الْمَفْرُوْضَةِ وَفِي جَوْفِ اللَّيْلِ الصَّلٰوةُ

محرم و بهترین نمازها بعد روزهای فرضی و درمیانه شب نماز

يَوْمَ عَاشُوْرَا وَعَنْ عَلِيٍّ كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ قَالَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

روز عاشوراست و مرویست از علی کرم الله وجهه گفت که نبی

قَالَ فِي شَهْرِ اللهِ الْمُحَرَّمِ تَابَ اللهُ عَلَى قَوْمٍ وَيَتُوْبُ عَلَى آخَرِيْنَ

فرمود در ماه خدا که محرم است قبول کرد توبه قومی را و قبول توبه کرد بر دیگران

وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَامَ آخِرَ

و مرویست از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله صلعم هر که روزه داشت آخر

يَوْمٍ مِنْ ذِي الْحِجَّةِ وَأَوَّلَ يَوْمٍ مِنَ الْمُحَرَّمِ فَقَدْ خَتَمَ السَّنَةَ

روز از ذی الحجه و اول روز از محرم پس تحقیق ختم کرد سال

الْمَاضِيَةَ بِصَوْمٍ وَافْتَتَحَ السَّنَةَ الْمُسْتَقْبِلَةَ بِصَوْمٍ وَجَعَلَ

گذشته را بروزه و ابتدا کرد سال آینده را بروزه و گردانید

اللهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ كَفَّارَةَ خَمْسِيْنَ سَنَةً وَعَنْ عُرْوَةَ عَنْ عَائِشَةَ

خدای تعالی مر او را کفاره پنجاه سال و مرویست از عروه از عایشه رض

قَالَتْ كَانَ عَاشُوْرَا يَوْمًا تَصُوْمُهُ قُرَيْشٌ فِي الْجَاهِلِيَّةِ

گفت عایشه بوده است عاشورا روزیکه روزه میداشتند قریش در ایام جاهلیت

وَكَانَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُوْمُهُ بِمَكَّةَ فَلَمَّا قَدِمَ الْمَدِيْنَةَ

و بود رسول الله صلعم که روزه میداشت در مکه پس هرگاه درآمد در مدینه

فُرِضَ صِيَامُ رَمَضَانَ فَمَنْ شَاءَ صَامَ يَوْمَ عَاشُوْرَا وَمَنْ

فرض کرده شد روزه رمضان پس هر که خواهد روزه دارد روز عاشورا و هر که

شَاءَ تَرَكَهُ وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ قَدِمَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَدِيْنَةَ

خواهد ترک کند او را و مرویست از ابن عباس رض گفت آمد رسول الله صلعم در مدینه

فَوَجَدَ الْيَهُوْدَ تَصُوْمُ يَوْمَ عَاشُوْرَا فَسَأَلَ عَنْ ذٰلِكَ فَقَالُوْا

پس دریافت یهود را که روزه میداشتند روز عاشورا پس پرسید از این روزه داشتن پس

هذا اليوم الذي أظهر الله عز وجل فيه موسى عليه السلام

وبني إسرائيل على قوم فرعون فنحن نصومه تعظيما له فقال

النبي صلى الله عليه وسلم نحن أحق بموسى منكم فأمر بصومه فصل

واختلف العلماء رض في تسميته بيوم عاشوراء فقال أكثرهم

إنما سمي يوم عاشوراء لأنه عاشر يوم من أيام المحرم وقال

بعضهم إنما سمي عاشوراء لأنه عاشر الكرامة التي أكرم

الله عز وجل هذه الأمة بها أولها رجب وهو شهر الله

تعالى الأصم وإنما جعله كرامة لهذه الأمة وفضله

على سائر الشهور كفضل هذه الأمة على سائر الأمم الكرامة

الثانية شهر شعبان وفضله على سائر الشهور كفضل النبي

صلى الله عليه وسلم على سائر الأنبياء والثالثة شهر رمضان وفضله

على سائر الشهور كفضل الله تعالى على خلقه والرابعة

ليلة القدر وهي خير من ألف شهر والخامسة يوم الفطر

وهو يوم الجزاء والسادسة أيام العشر وهي أيام ذكر الله فيها

والسابعة يوم عرفة وصومه كفارة سنتين والثامنة

يَوْمُ الْفِطْرِ وَهُوَ يَوْمُ الْقُرْبَانِ وَالتَّاسِعَةُ يَوْمُ الْجُمُعَةِ وَهُوَ

روز فطر است و آن روز قربانی است ونهم روز جمعه است و آن

سَيِّدُ الْأَيَّامِ وَالْعَاشِرُ يَوْمُ عَاشُورَا وَصَوْمُهُ كَفَّارَةُ سَنَةٍ

سردار روزها است و دهم روز عاشورا است وروزه آن کفاره یکسال است

وَكُلُّ وَقْتٍ مِنْ هٰذِهِ الْأَيَّامِ كَرَامَةٌ جَعَلَهَا اللّٰهُ لِهٰذِهِ الْأُمَّةِ

و هر وقت از این روزها بزرگی است که گردانید اورا خدای تعالی از برای این امت

تَكْفِيرًا لِذُنُوبِهِمْ وَتَطْهِيرًا لِخَطَايَاهُمْ وَقَالَ بَعْضُهُمْ إِنَّمَا

از جهت کفاره گناهان ایشان و از جهت پاک کردن گناهان ایشان و گفت بعض ایشان جز این نیست

سُمِّيَ عَاشُورَا لِأَنَّ اللّٰهَ تَعَالَى أَكْرَمَ فِيهِ عَشَرَةً مِنَ الْأَنْبِيَاءِ

که نامیده شد عاشورا را از جهت آنکه خدای بزرگ کرد درین روز ده کس را از انبیا

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِعَشْرِ كَرَامَاتٍ إِحْدَاهَا أَنَّهُ عَزَّ وَجَلَّ تَابَ عَلَى

علیهم السلام بده کرامت یکی آنکه خدای توبه داد بر

آدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ وَالثَّانِيَةُ رَفَعَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ إِدْرِيسَ

آدم علیه السلام درین روز و دوم برداشت خدای ادریس را

عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ مَكَانًا عَلِيًّا وَالثَّالِثَةُ اسْتَوَتْ سَفِينَةُ

علیه السلام درین روز جای بلند یعنی در بهشت در زندگی و سوم آرام گرفت کشتی

نُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ عَلَى الْجُودِيِّ وَالرَّابِعَةُ وُلِدَ إِبْرَاهِيمُ

نوح علیه السلام درین روز بر جودی و چهارم زاینده شد ابراهیم

عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ وَاتَّخَذَهُ اللّٰهُ تَعَالَى خَلِيلًا وَأَنْجَاهُ مِنْ نَارِ

علیه السلام درین روز و گرفت اورا خدای دوست خود و نجات داد اورا از آتش

نَمْرُودَ فِيهِ وَالْخَامِسَةُ تَابَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ

نمرود در آن روز و پنجم توبه قبول کرد خدای تعالی بر داود علیه السلام

فِيهِ وَرَدَّ الْمُلْكَ عَلَى سُلَيْمَانَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ وَالسَّادِسَةُ

در آن روز و باز داد ملک بسلیمان علیه السلام درین روز و ششم

كَشَفَ اللّٰهُ ضُرَّ أَيُّوبَ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِيهِ وَالسَّابِعَةُ نَجَّى اللّٰهُ

دور کرد خدای ضرر از ایوب علیه السلام در آن روز و هفتم نجات داد خدای

عَزَّ وَجَلَّ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنَ الْبَحْرِ وَأَغْرَقَ فِرْعَوْنَ فِي الْبَحْرِ

موسی علیه السلام را از دریا و غرق کرد فرعون را در دریا

فِيهِ وَالثَّامِنَةُ نَجَّى اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ يُونُسَ عَلَيْهِ السَّلَامُ مِنْ بَطْنِ

در آن روز و هشتم نجات داد خدای تعالی یونس را علیه السلام از شکم

الحُوتِ فِيهِ وَالتَّاسِعَةِ رَفَعَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ عِيسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ

ماهی در آن روز و نهم برداشت خدای تعالی عیسی را

إِلَى السَّمَاءِ فِيهِ وَالعَاشِرَةِ وُلِدَ نَبِيُّنَا مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِيهِ

بسوی آسمان در آن روز و دهم زائیده شد نبی ما صلی الله علیه وسلم در آن روز

فَصْلٌ وَاخْتَلَفُوا فِي أَيِّ يَوْمٍ هُوَ مِنَ المُحَرَّمِ فَقَالَ

و اختلاف کرده اند که آن عاشورا در کدام روز است از محرم پس گفتند

الأَكْثَرُونَ اليَوْمُ العَاشِرُ مِنَ المُحَرَّمِ وَهُوَ الصَّحِيحُ لِمَا تَقَدَّمَ وَقَالَ

اکثر ایشان روز دهم است از ماه محرم و آن صحیح است از جهت چیزی که پیش رفت و گفت

بَعْضُهُمْ هُوَ الحَادِي عَشَرَ مِنْهُ وَنُقِلَ عَنْ عَائِشَةَ رَضِيَ اللهُ عَنْهَا أَنَّهُ

بعض ایشان آن روز یازدهم است از ماه محرم و نقل است از عایشه رض که آن روز

هُوَ التَّاسِعُ مِنْهُ وَعَنِ الحَكَمِ بْنِ الأَعْرَجِ أَنَّهُ سَأَلَ ابْنَ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

نهم است از ماه محرم و مرویست از حکم بن اعرج که بدرستی او سوال کرد از ابن عباس

عَنْ أَيِّ يَوْمٍ يُصَامُ عَاشُورَاءُ فَقَالَ إِذَا رَأَيْتَ هِلَالَ المُحَرَّمِ

از کدام روز روزه داشته شود در عاشورا پس گفت هرگاه دیدی هلال محرم را

فَاعْدُدْ ثُمَّ أَصْبِحْ صَائِمًا مِنْ تَاسِعِهِ قُلْتُ كَذَلِكَ كَانَ يَصُومُ

پس بشمار بستر صبح کن در حالیکه روزه دار باشی از نهم او گفتم همچنین بود که روزه میداشت

مُحَمَّدٌ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ نَعَمْ وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ أَيْضًا

رسول الله صلعم گفت بلی و در حدیث دیگر است از ابن عباس رض نیز

أَنَّهُ كَانَ يَقُولُ صَامَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَوْمَ عَاشُورَاءَ وَأَمَرَ

که او بود که میگفت روزه داشت رسول الله صلعم روز عاشورا را و امر کرد

بِصِيَامِهِ قَالُوا يَا رَسُولَ اللهِ تُعَظِّمُهُ اليَهُودُ وَالنَّصَارَى فَقَالَ

بروزه داری آن روز گفتند صحابه یا رسول الله صلعم بزرگ میدارند آن روز را یهود و نصاری پس گفت

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا كَانَ العَامُ المُقْبِلُ إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى

رسول الله صلعم هرگاه که باشد سال آینده اگر خواهد خدای تعالی

صُمْنَا يَوْمَ التَّاسِعِ فَلَمْ يَأْتِ العَامُ المُقْبِلُ حَتَّى تُوُفِّيَ رَسُولُ

روزه داریم ما روز نهم پس نیامد سال دوم تا آنکه فوت شد رسول

اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ ابْنُ عَبَّاسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ فِي لَفْظٍ آخَرَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

الله صلعم گفت ابن عباس رض در لفظ دیگر فرمود رسول الله صلعم

لَئِنْ عِشْتُ إِلَى قَابِلٍ إِنْ شَاءَ اللهُ تَعَالَى صُمْتُ يَوْمَ التَّاسِعِ فَإِنَّهُ

اگر زنده باشم تا سال آینده اگر خواسته باشد خدای تعالی روزه دارم روز نهم را زیرا که

٦٨٢

أن يعرفه يوم عاشورا فصل في ذكر من فضائل

اینکه فوت شود آن پیغمبر ص را روز عاشورا ویا دہ سکینم از فضایل

يوم عاشورا أن الحسين ابن علي رضي الله تعالى عنهما قتل

روز عاشورا که حسین بن علی کشته شد

فيه روي عن أم سلمة رض أنها قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم

در آن روز روایت است از ام سلمه رض که گفت آن ام سلمه بود رسول الله ص

في منزلي إذا دخل عليه الحسين رض فطالعت عليهما من

در خانه من که ناگاه در آمد بر وی حسین رض پس دیده بانی کردم بر ایشان از

الباب وإذا الحسين رض على صدر النبي صلى الله عليه وسلم يلعب وفي

در و ناگاه حسین رض بر سینه مبارک نبی ص بازی میکرد و در

يد النبي صلى الله عليه وسلم قطعة من طين ودموعه تجري فلما خرج

دست نبی ص پاره از گل بود و حال آنکه اشک او روان است پس هرگاه بر آمد

الحسين رض دخلت فقلت بأبي أنت وأمي يا رسول الله

حسین رض در آمدم پس گفتم پدر من بفدای تو و مادر من فدای باد یا رسول الله

طالعت عليك وفي يدك طينة وأنت تبكي فقال صلى الله عليه وسلم

دیده بانی کردم بر تو و در دست تو گلیست و حال آنکه تو میگریی پس گفت ص

لي لما فرحت به وهو على صدري يلعب أتاني جبرئيل عم

مرا هرگاه خوشحال شدم بحسین رض و حال آنکه او بر سینه من بازی میکرد آمد مرا جبرائیل عم

وناولني الطينة التي يقتل عليها فلذلك بكيت وروي

و داد مرا پاره گلی که کشته میشود حسین بر آن گل پس از جهت آن گریستم و مرویست

عن الحسن البصري رحمه الله أنه قال إن سليمان بن عبد الملك

از حسن بصری رح که گفت آن حسن بصری بدرستی سلیمان بن عبد الملک

رأى النبي صلى الله عليه وسلم في المنام يبشره ويلاطفه فلما أصبح سأل

دید نبی ص را در خواب که بشارت میداد او را و ملاطفت میکند او را پس هرگاه

الحسن رض عن ذلك فقال له الحسن رض لعلك فعلت إلى

حسن رض از این خواب پس گفت مر او را حسن رض شاید که تو کرده باشی

أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وسلم معروفا فقال له نعم وجدت رأس

اهل بیت رسول الله ص احسانی پس گفت آری دریافتم سر

الحسين بن علي رض في خزانة يزيد بن معاوية فكسوته خمسة

حسین بن علی رض را در خزانه یزید بن معاویه پس پوشیدم او را پنج کفن

من الديباج وصليت عليه مع جماعة من اصحابي فقبرته

از دیبا و درود خواندم بر وی مع جماعتی از دوستان خود در گور کردم او را

فقال له الحسن لقد رضي النبي صلى الله عليه وسلم عنك بسبب ذلك

پس گفت مر او را حسن هر اینه راضی شد نبی ﷺ از تو بسبب این کار

فاحسن الى الحسن رحمه الله تعالى وامر له بالجوائز وروي

پس نیکویی کرد آن سلیمان بسوی حسن رح و فرمود او را بعطا و روایت

عن حمزة بن الزيات قال رايت النبي صلى الله عليه وسلم وابرهيم الخليل

از حمزه بن زیات گفت دیدم نبی ﷺ را و ابراهیم خلیل را

عليه السلام في المنام يصليان على قبر الحسين بن علي رض

در خواب که درود میگفتند بر گور حسین بن علی رض

واخبرنا ابو نصر عن والده باسناده عن ابي اسامة عن جعفر

و خبر داد مارا ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ابی اسامه از جعفر

بن محمد رض قال هبط على قبر الحسين بن علي رض يوم اصيب

بن محمد رض گفت فرود آمد بر گور حسین رض روزیکه کشته شد

سبعون الف ملك يبكون عليه الى يوم القيمة فصل

هفتاد هزار فرشته که میگریستند بر او تا روز قیامت

وقد طعن قوم على من صام هذا اليوم العظيم وما ورد فيه

و طعن کرده اند قومی بر کسیکه روزه دارد درین روز بزرگ و چیزیکه وارد شد درین روز

من التعظيم وزعموا انه لا يجوز صيامه لاجل قتل الحسين

از بزرگی و زعم کرده اند که جایز نیست روزه این روز از جهت کشته شدن حسین

بن علي رض فيه وقالوا ينبغي ان تكون المصيبة فيه عامة

بن علی رض درین روز و گفتند باید که باشد مصیبت درین روز عام

لجميع الناس لفقده فيه وانتم تتخذونه يوم فرح وسرور

از بهر همه مردم از جهت کم شدن آن حسین درین روز و حال آنکه شما میگیرید این روز را روز خوشحالی و خوشی

وتامرون فيه بالتوسعة على العيال والنفقة الكثيرة و

و میفرمایند در آن روز بفراخی طعام بر عیال و نفقه بسیار و

الصدقة على الفقراء والضعفاء والمساكين وليس هذا

صدقه دادن بر فقیران و ضعیفان و مسکینان و نیست این

من حق الحسين رض على جماعة المسلمين وهذا القائل خاطئ و

از حق حسین بن علی رض بر جماعه مسلمانان و این گوینده خطا کننده است و

٦٨٤

مذهبه قبيح فاسد لأن الله تعالى اختار لسبط نبيه محمد

مذهب او بد است فاسد است زیرا که خدا تعالی برگزید سبط نبی خود محمد ص

صلى الله عليه وسلم الشهادة في أشرف الأيام وأعظمها وأجلها و

را شهادت در بزرگ ترین روزها و عظیم ترین آنها و جلیل ترین آنها و

أرفعها عنده ليزيده بذلك رفعة في درجاته وكراماته

بلند ترین روزها نزد حق تعالی تا زیاده کند او را باین شهادت بلند شدن در درجات او و کرامات او

مضافة إلى كرامته وبلغه منازل الخلفاء الراشدين

اضافه کرده شده سوی بزرگی او و برساند او را بمنزلهای خلفای راشدین

الشهداء بالشهادة ولو جاز أن يتخذ يوم موته يوم مصيبة

که شهید اند بشهادت و اگر جایز بودی که گرفته شدی روز موت او روز مصیبت

لكان يوم الاثنين أولى بذلك إذ قبض الله تعالى نبيه محمدا

هر آینه بودی روز دوشنبه سزاوار تر باین که قبض کرده شد جان نبی خدا محمد ص

صلى الله عليه وسلم فيه وكذلك أبو بكر الصديق رضي الله عنه قبض فيه وهو

در آن روز و همچنین ابوبکر صدیق رض قبض کرده شد جان او در آن دوشنبه

ما روى هشام بن عروة عن عائشة رضي الله عنها قالت قال أبو بكر رضي الله عنه

همین است که روایت کرد هشام بن عروه از عائشه رض که گفت آن عائشه فرمود ابوبکر رض

لي أي يوم توفي النبي صلى الله عليه وسلم فيه قلت يوم الاثنين قال

مرا کدام روز است که فوت شد نبی ص در آن روز گفتم روز دوشنبه گفت

رضي الله عنه إني أرجو أن أموت فيه فمات رضي الله عنه فيه وفقد

رض من هم امیدوارم که بمیرم در آن روز پس مرد رض در آن روز و گم شدن

رسول الله صلى الله عليه وسلم وفقد أبي بكر رضي الله عنه أعظم من

رسول الله ص و گم شدن ابوبکر رض بزرگ تر است از

فقد غيرهما وقد اتفق الناس على شرف يوم الاثنين و

گم شدن دیگران و هر آینه اتفاق کرده اند مردم به بزرگی روز دوشنبه و

فضيلة صومه وأنه تعرض فيه الأعمال وفي يوم الخميس

فضیلت روزه او و بدرستی شان اینست که عرض کرده میشود در آن روز اعمال و در روز پنجشنبه

ترفع أعمال العباد وكذلك يوم عاشوراء لا يتخذ يوم مصيبة

برداشته میشود اعمال بندگان و همچنین روز عاشورا است گرفته نمیشود روز ماتم

ولأن يوم عاشوراء أن يتخذ يوم مصيبة ليس بأولى من

و از جهت آنکه گرفتن روز عاشورا را روز ماتم نیست بهتر از

۶۸۵

۵۳

أنْ يتخذ يوم فرح وسرور لما قد منا ذكره وفضله من

اینکه گرفته شود روز شادی و خوشی از جهت چیزیکه پیش کردیم ذکر او و بزرگی از اینکه

أنه نجى الله تعالى فيه أنبياءه من أعدائهم وأهلك فيه

نجات داد خدا تعالی در آن روز انبیا را از دشمنان ایشان و هلاک کرد در این روز

أعداءهم الكفار من فرعون وقومه وغيرهم وأنه تعالى

دشمنان ایشان را که کافر بودند از فرعون و قوم او و دیگر کافران و پیدا کرد

خلق السموات والأرض والأشياء الشريفة فيه وآدم عليه السلام

او پیدا زمین و آسمان را و چیزهای بزرگ را در این روز و آدم ع

وغير ذلك وما أعد الله تعالى لمن صامه من الثواب الجزيل

و دیگر از این روز و آنچه آماده کرده است خدای تعالی مر کسی را که روزه داشت از ثواب بزرگ

والعطاء الوافر وتكفير الذنوب وتمحيص السيئات فصار

و عطای وافر و کفاره گناهان و کم کردن بدیها پس گشت

عاشوراء بمثابة بقية الأيام الشريفة كالعيدين والجمعة

عاشورا بمثابه باقی روزهای بزرگ همچو عیدین و جمعه

وعرفة وغيرها ثم لو جاز أن يتخذ هذا اليوم مصيبة

و عرفه و غیره پس اگر جایز بودی گرفتن این روز را روز ماتم

لاتخذه الصحابة والتابعون رض لأنهم أقرب إليه منا

هر آینه میگرفتند او را اصحابه و تابعان رض زیرا که ایشان نزدیکتر بودند بسوی او از ما

وأخص به فقد ورد عنهم الحث على التوسعة على العيال

و خاصتر بآن و تحقیق وارد شده از ایشان افزودن در فراخی بر عیال

فيه والصوم فيه من ذلك ما روي عن الحسن رح أنه قال

در آن روز و روزه داشتن در آن روز از آنجمله چیزیست که روایت کرده شده است از حسن رح که گفت

صوم يوم عاشوراء فريضة وكان علي رض يأمر بصيامه

روزه روز عاشورا فرض است و بود علی رض که امر میکرد بروزه آن عاشورا

فقالت لهم عائشة رض من يأمركم بصوم يوم عاشوراء قالوا

پس گفت ایشان را یعنی روزه داران را عائشه رض کیست که امر میکند شما را بروزه روز عاشورا گفتند

علي رض قالت إنه أعلم من بقي بالسنة وروي عن علي رض

علی رض امر کرده است گفت بدرستی او دانا ترین کسانیست که باقی مانده بسنت رسول ص و روایت است از علی رض

أنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من أحيا ليلة عاشوراء أحياه

که گفت فرمود رسول الله ص هر که زنده داشت شب عاشورا را زنده کند او را

۶۸۶

اللهُ تعالى ما شاءَ فَدَلَّ على بُطلانِ ما ذهبَ اليهِ القائِلُ

خدا میخواست پس دلالت میکند بر باطل بودن چیزیکه رفت بسوی آن گوینده

واللهُ تعالى اعلمُ مجلسٌ في فضائلِ يومِ الجمعةِ قال الله

و خدای تعالی داناتر است در بیان فضیلتهای روز جمعه فرمود خدای تعالی

تعالى يا ايها الذين آمنوا اذا نُودِيَ للصلوةِ من يومِ الجمعةِ

ای کسانیکه ایمان آورده اید هرگاه ندا کرده شوید شما برای نماز روز جمعه

فاسعوا الى ذكرِ اللهِ وذروا البيعَ ذلكم خيرٌ لكم ان كنتم تعلمون

پس بروید بسوی ذکر خدای تعالی یعنی نماز و بگذارید خرید و فروخت آن نماز بهتر است شما را

قال عبدُ اللهِ بنُ عباسٍ رض يا ايها الذين آمنوا يعني اقرّوا

گفت عبد الله بن عباس رض ای کسانیکه ایمان آورده اید یعنی اقرار کرده اید بزبان

وصدّقوا بوحدانيةِ اللهِ تعالى اذا نُودِيَ للصلوةِ يعني اذا دُعيتم

و تصدیق کرده اید بدل بر یگانگی خدای تعالی وقتیکه ندا کرده شود برای نماز یعنی هرگاه که خوانده شوید

بالاذانِ يومَ الجمعةِ فاسعوا الى ذكرِ اللهِ يعني فامشوا الى

باذان روز جمعه پس بروید بسوی ذکر خدای تعالی یعنی بروید بسوی

صلوةِ الجمعةِ وذروا البيعَ يعني واتركوا البيعَ بعدَ النداءِ

نماز جمعه و بگذارید بیع را یعنی ترک کنید بیع را بعد از بانگ نماز جمعه

ذلكم يعني الصلوةَ خيرٌ لكم من الكسبِ في التجارةِ ان كنتم

آن یعنی نماز نیک است شما را از کسب در تجارت اگر بوده اید شما

تعلمون يعني تصدّقون وسببُ نزولِ هذهِ الآيةِ ان

که میدانید یعنی بدل راست بداشته اید و سبب فرود آمدن این آیت آنست که

اليهودَ افتخروا على المسلمين باشياءَ ثلاثةٍ احدها قالوا

یهود فخر میکردند بر مسلمانان به سه چیز یکی از آن میگفتند

نحنُ اولياءُ اللهِ واحباؤُهُ دونكم والثاني لنا كتابٌ ولا

ما دوستان خدائیم و محبان او نه شما و دوم آنکه ما را کتاب است و شما را

لكم كتابٌ والثالثُ لنا سبتٌ ولا سبتَ لكم فردَّ اللهُ عليهم

نیست کتاب و سوم ما را شنبه است و نیست شما را شنبه پس جواب داد خدای

وكذّبهم في هذهِ الآيةِ فقال لنبيّهِ صلى الله عليه وسلم قل يا ايها الذين

و تکذیب کرد ایشان را در این آیت پس گفت مر پیغمبر خود را صلعم بگو ای گروه

هادوا ان زعمتم انكم اولياءُ للهِ من دونِ الناسِ فتمنّوا

یهود اگر گمان برده اید که شما دوستان خدائید نه مردم پس آرزو کنید

٦٨٧

الموت ان كنتم صدقين بقولكم نحن اولياء الله من دون الناس

مرگ را اگر بوده اید شما راست گو در قول خود که ما دوستان خدا ایم نه دیگران

فانزل عز وجل لقولهم انتم اميون لا كتاب لكم قوله

و فرستاد خدای تعالی رد قول ایشان شما ناخوانده اید نیست کتاب مر شما را قول وی عز

جل وعلا هو الذي بعث في الاميين رسولا منهم ذمهم

جل و علا خدا آنکس است که فرستاد در ناخوانندگان پیغمبرے را از ایشان و مذمت

فقال تعالى مثل الذين حملوا التورية ثم لم يحملوها كمثل الحمار

و گفت صفت آنها که بار کرده شدند توریت پس ترک نبردند آن را همچو خر که برداشت

يحمل اسفارا الاية وانزل تبارك وتعالى لقولهم لنا سبت

کتب هارا و فرستاد خدای تعالی رد قول ایشان که ما را شنبه است

لا سبت لكم يايها الذين امنوا اذا نودي للصلوة من

و نیست شما را شنبه ای کسانیکه ایمان آورده اید وقتیکه ندا کرده شود برای نماز از

يوم الجمعة الى قوله تعالى ذلكم خير لكم الاية ثم قال عز

روز جمعه تا قول خدا تعالی پس ترک گفت

وجل واذا راوا تجارة او لهوا انفضوا اليها الاية وذلك

عز و جل و وقتیکه ببینند سوداے را یا بازی را پراگنده شوند بسوی آن و آن اینکه

ان العير اذا قدمت المدينة استقبلوها بالطبل و

هرگاه کاروان وقتیکه می آمد در مدینه پیش می آمدند آن کاروان را بطبل و

التصفيق فيخرج الناس من المسجد فلما كان ذات يوم

دستک زدن پس می برآمدند مردم از مسجد پس هرگاه که شد روزیکه

جاءت العير فخرجت الناس من المسجد غير اثنا عشر رجلا

آمد کاروان پس برآمدند مردم از مسجد جز دوازده کس مرد

وامراة ثم جاءت عير اخرى فخرجوا ايضا الا اثنا عشر رجلا

و زنان پس آمد قافله دیگر پس برآمدند نیز مگر دوازده کس مرد

وامراة ثم ان دحية بن خليفة الكلبي من بني عامر بن عوف

و زنان پس دحیه بن خلیفه کلبی از بنی عامر بن عوف

اقبل بتجارة من الشام قبل ان يسلم وكان يحمل معه من

آمد بسوداگری از شام پیش از آنکه سلام آورد و بوده است که بردارنده می شد با او از

انواع التجارة وكان يتلقاه اهل المدينة بالطبل والتصفيق

انواع تجارت و بوده است که پیش می آمدند او را اهل مدینه بطبل و دستک زدن

ذم باليهود
وتشديد
ميسم
نکوهيد
و بد گفتن
بالکسر
لاغر ۱۲
رشيد
۶۸۸
تصفيق

توافق قدومه يوم الجمعة والنبي صلى الله عليه قائم على المنبر يخطب

فخرج اليه الناس فقال النبي صلى الله عليه انظروا كم بقي في المسجد

فقالوا اثنى عشر رجلا وامرأة فقال النبي صلى الله عليه لولا هؤلاء

لقد سومت لهم الحجارة يعني علمت على الحجارة لهم فانزل

الله عز وجل واذا رأوا تجارة او لهوا انفضوا اليها وتركوك

قائما على المنبر قل ما عند الله خير من اللهو يعني الطبل و

التصفيق ومن التجارة التي جاء بها دحية والله خير الرازقين

من غيره وقيل من الاثنى عشر رجلا بقوا في المسجد منهم ابو بكر

وعمر رضوان الله تعالى عليهما **فصل** في فضائل يوم

الجمعة من طريق الاثار من ذلك ما روى العلاء بن عبد

الرحمن عن ابيه عن ابي هريرة رض قال ان النبي صلى الله عليه قال

لم تطلع الشمس ولم تغرب على يوم افضل من يوم الجمعة وما

من دابة الا وهي تفزع من يوم الجمعة الا الثقلان الجن

والانس وعلى كل باب من ابواب المسجد ملكان يكتبان الناس

الاول فالاول كرجل قرب بدنة وكرجل قرب بقرة وكرجل

قرّب شاةً وكرجلٍ قرّب دجاجةً وكرجلٍ قرّب بيضةً فإذا

قربان کرده باشد بزی را و مانند مردیکه قربانی کرده ماکیان را و مانند آنکه قربانی کرده باشد تخم مرغ را

قام الإمام طويت الصحف وعن أبي سلمة عن أبي هريرة

که برخاست امام از برای خطبه خوانده شد صحیفه‌ها یعنی ثواب و مرویست از ابی سلمه از ابوهریره

رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال إنّ خير يومٍ طلعت فيه الشمس يوم

از نبی صلعم که فرمود بهترین روزیکه طلوع کرده در آن آفتاب روز

الجمعة فيه خلق الله تعالى آدم وفيه أدخله الجنة وفيه

جمعه است در آن روز آفریده است خدای تعالی آدم را و در آن روز داخل کرده است او را در بهشت و در

أهبط منها وفيه تقوم الساعة وفيه ساعة لا يصادفها

آن روز فرود آورده شده است از آن و در آن روز قایم خواهد شد قیامت و در آن روز ساعتی هست که نمی یابد آنرا

مؤمنٌ يسأل الله تعالى فيها شيئًا إلّا أعطاه إيّاه قال أبو

مومن که طلب کند از خدا تعالی چیزی را مگر داده خدا تعالی آن چیز را او را گفت ابو

سلمة قال عبد الله بن سلام قد عرفت تلك الساعة هي آخر

سلمه گفت عبدالله بن سلام هر آینه شناختم آن ساعت را که این آخر

ساعةٍ من النهار وهي الساعة التي خلق فيها آدم عليه السلام

ساعت است از روز و این ساعتیست که پیدا شده آدم در آن ساعت

قال الله عزّ وجلّ خلق الإنسان من عجلٍ وروى عبد الله بن

فرمود خدای تعالی آفریده شد انسان را از شتابی و روایت کرد عبدالله بن

منذر قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يوم الجمعة سيّد الأيام

منذر گفت فرمود رسول الله صلعم روز جمعه سردار روزهاست

وأعظمها عند الله تعالى وهو أعظم عند الله تعالى من يوم

و بزرگترین آنها نزدیک خدای تعالی و آن بزرگتر است نزد خدا تعالی از روز

الفطر وفيه خمس خلالٍ خلق الله تعالى آدم عليه السلام وفيه

عید فطر و در آن پنج خصلت است آفرید خدای تعالی آدم را … و در آن روز و در آن

أهبط على الأرض وفيه توفّي وفيه ساعة لا يسأل العبد

فرود آورده شد بر زمین و در آن روز میرانده شد و در آن روز ساعتیست که سوال نمی کند بنده چیزی

فيها شيئًا إلّا أعطاه إيّاه ما لم يسأل حرامًا وفيه تقوم الساعة

در آن روز مگر که عطا کند او را آن چیز را تا وقتیکه سوال نکند حرام را و در آن روز قایم شود قیامت

وما من ملكٍ مقرّبٍ عند الله عزّ وجلّ إلّا وهو يفزع من يوم

و نیست هیچ فرشته مقرب نزدیک پروردگار مگر که او میترسد از روز

الجمعة ولا سماء ولا ارض ولا هو يشفق من يوم الجمعة

آدینه ونیست آسمان و نه زمین مگر آنکه میترسند از روز آدینه

وعن ابي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال خير يوم طلعت

و روایت است از ابوهریره رض از نبی صلی الله علیه وسلم که بدرستی فرمود بهترین روزی که طلوع کرد

فيه الشمس فيه خلق آدم عليه السلام وفيه ادخل الجنة

دران آفتاب دران روز پیدا شد آدم ع و دران روز در آورده شد در بهشت

وفيه اخرج منها وفيه تقوم الساعة وعن ابي هريرة رض ايضا

و دران روز بر آورده شد از آن و دران روز قایم شود قیامت و روایت است از ابوهریره رض نیز

عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اليوم الشاهد الجمعة والمشهود

از نبی ع که فرمود یوم شاهد روز جمعه است و یوم مشهود

يوم عرفة والموعود يوم القيمة ما طلعت شمس ولا غربت

روز عرفه و یوم موعود روز قیامت است ف طلوع شد آفتاب و نه غروب

على يوم افضل من يوم الجمعة فيه ساعة لا يوافقها عبد

بر هیچ روزی بهتر از روز جمعه در آن روز ساعتی هست که موافقت میکند هیچ بنده

مؤمن يسأل الله تعالى فيها خيرا الا اعطاه او يستعيذه

مومن که بخواهد از خدای تعالی در آن ساعت نیکی را مگر داد آن چیز او را یا طلب پناه کند

من شيء الا يعيذه اخبرنا ابو نصر عن والده باسناده

از چیزی که پناه میدهد او را خبر کرد ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود

عن علي بن ابي طالب رض قال اذا كان يوم الجمعة خرجت

از علی ابن ابی طالب رض گفت هرگاه باشد روز جمعه بر آیند

الشياطين يرتون الناس الى اسواقهم ومعهم الرايات و

شیاطین چسپی میکنند مردم را بسوی بازارها و با ایشان علمها ست و

تخرج الملائكة على ابواب المساجد يكتبون على قدر منازلهم

بر آیند فرشتگان بر درهای مسجد که می نویسند بر قدر منزلهای ایشان

السابق والمصلي والذي يليه حتى يخرج الامام فمن دنا

پیش آینده و مصلی و دیگر متصل او است تا بر آید امام برای خطبه خواندن پس هر که نزدیک شد

من الامام فنصت واستمع ولم يلغ كان له كفلان من الاجر

از امام پس خاموش شد و شنید خطبه را و بیهوده نگفت مر او را دو حصه است از مزد

ومن نأى عنه فاستمع ونصت ولم يلغ كان له كفل من

و کسیکه دور است از امام پس شنید خطبه و خاموش شد و لغو نگفت مر او را حصه است از

الآخر ومن دنى من الإمام فلغى ولم ينصت ولم يستمع كان

مزد و کسیکه نزدیک شد از امام پس لغو گفت و خاموش نشست و نشنید خطبه را باشد

عليه كفلان من الوزر ومن نأى عنه فلغى ولم ينصت ولم

بروی دو حصه از گناه و هر که دور شد از امام پس لغو گفت و خاموش نشست و نه

يستمع كان عليه كفل من الوزر ومن قال صه فقد تكلم

شنید خطبه باشد بر وی حصه از گناه و کسیکه گفت مر دیگری را سکوت کن پس تحقیق کلام کرد

فلا جمعة له ثم قال علي رض عنه هكذا سمعت من نبيكم

پس نیست ثواب جمعه مر او را بتمام فرمود علی رض همچنین شنیدم از پیغمبر شما

محمد صلى الله عليه وعن أبي هريرة رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه يقول

محمد را و مرویست از ابی هریره رض گفت شنیدم رسول الله ص که میفرمود

إذا قلت لصاحبك يوم الجمعة والإمام يخطب أنصت فقد

هرگاه گفتی یار خود را روز جمعه و حال آنکه امام خطبه می خواند خاموش باش پس

لغوت وعن عمرو بن شعيب عن أبيه عن جده رض قال قال رسول

لغو گفتی تو و مرویست از عمرو بن شعیب از پدر خود از جد خود رض گفت رسول ص

الله صلى الله عليه قال تقعد الملائكة على أبواب المساجد يوم الجمعة

فرمود می ایستند فرشتگان بر درهای مسجدها روز جمعه

يكتبون مجيء الناس حتى يخرج الإمام فإذا خرج الإمام وطويت

که می نویسند آمدن آدمیان تا آنکه بر آید امام پس هرگاه برآید امام و پیچیده شد

الصحف ورفعت الأقلام قال فتقول الملائكة بعضهم لبعض

صحیفه ها و برداشته شد قلمها فرمود ص پس میگویند فرشتگان بعضی مر دیگر را

ما حبس فلانا وما حبس فلانا قال فتقول الملائكة بعضهم

چه چیز نگاه داشت فلانی را و چه چیز نگاه داشت فلانی را فرمود ص پس میگویند فرشتگان بعضی مر

لبعض اللهم إن كان مريضا فاشفه وإن كان ضالا فاهده

دیگری را ای بار خدا اگر باشد بیمار پس شفا ده او را و اگر باشد گمراه پس راه نما او را

وإن كان غائبا فأعنه وقال جعفر حدثنا ثابت قال بلغنا أن

و اگر باشد گم شده پس باز گیر او را و گفت جعفر حدیث خواند بر ما ثابت گفت رسید ما را که

لله تعالى ملائكة معهم ألواح من فضة وأقلام من ذهب

مر خدا را فرشتهاست که با ایشان تختهاست از نقره و قلمهاست از زر

يكتبون من صلى ليلة الجمعة ويوم الجمعة في جماعة أخبرنا

که می نویسند کسی را که نماز گزارد شب جمعه و روز جمعه در جماعت خبر داد ما را

الشيخ ابو نصر عن والده باسناده عن ابي الزبير عن جابر

شيخ ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ابي زبير از جابر

بن عبد الله رض قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من كان يؤمن

بن عبد الله رض گفت كه رسول الله صلعم فرمود هر كه ايمان دارد

بالله واليوم الآخر فعليه الجمعة في يوم الجمعة الا مريضا

بخدا و در روز آخر پس واجبست برو نماز جمعه در روز جمعه مگر آنكه باشد بيمار

او مسافرا او امرأة او صبيا او مملوكا ومن استغنى عنها

يا مسافر يا زن يا كودك يا بنده و هر كه بے پروا شد ازو

بلهو او تجارة استغنى الله تعالى عنه والله غني حميد وعن

ببازے يا تجارت بے پروا ميشود خداے تعالى ازو و الله بے نياز است و ستوده شده

ابي الجعد الظهيري عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من ترك الجمعة

ابي جعد ظهيرى از نبي صلعم كه فرمود هر كه ترك كرد جمعه را

ثلاثا تهاونا بها طبع الله تعالى على قلبه واخبرنا الشيخ

سه بار از سبب خوار داشتن بآن جمعه مهر كند خداے تعالى بر دل او و خبر كرد ما را شيخ

ابو نصر عن والده باسناده عن سعيد بن المسيب عن جابر

ابو نصر از والد خود باسناد خود از سعيد بن مسيب از جابر

بن عبد الله رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول على

بن عبد الله رض گفت شنيدم رسول الله را صلعم كه ميفرمود بر

منبره يا ايها الناس توبوا الى الله تعالى قبل ان تموتوا و

منبر خود اے هر كدام شما مردمان بازگرديد بسوے خداے تعالى پيش از آنكه بميريد و

بادروا بالاعمال الصالحة قبل ان تشتغلوا وصلوا الذي

شتاب كنيد باعمال صالحه پيش از آنكه مشغول شويد بامر دنيا و داده شويد آن چيز را

بينكم وبين ربكم بكثرة ذكركم له تسعدوا واكثروا من

كه در ميان شما و در ميان پروردگار شما بسيارے ياد كردن شما مر او را سعادتمند شويد و بسيار دهيد از

الصدقة في السر والعلانية توجروا وتحمدوا وترزقوا

صدقه در پوشيده و ظاهر اجر داده شويد و ثنا خوانده شويد و رزق داده شويد

واعلموا ان الله تعالى قد فرض عليكم الجمعة فريضة مكتوبة

و بدانيد كه خداے تعالى بتحقيق فرض كرد بر شما جمعه را فرض نوشته شده

في مقامي هذا في شهري هذا في عامي هذا الى يوم القيمة

در جاے من كه اينست در ماه من كه اينست در سال من كه اينست تا روز قيامت

مَنْ يَجِدُ اِلَيْهَا سَبِيْلًا فَمَنْ تَرَكَهَا فِيْ حَيَاتِيْ اَوْ بَعْدِيْ

کسی که یافت سوی او راه پس هر که ترک کرد آنرا در حیات من یا بعد من

جُحُوْدًا بِهَا اَوْ اِسْتِخْفَافًا بِهَا وَلَهُ اِمَامٌ جَائِرٌ اَوْ عَادِلٌ

از روی انکار یا از روی سبک داشتن آن و مر او راست امام ظالم یا عادل

فَلَا جَمَعَ اللّٰهُ لَهُ شَمْلَهُ وَلَا بَارَكَ لَهُ فِيْ اَمْرِهِ اَلَا وَلَا صَلٰوةَ

پس جمع نکند خدا پراکندگی او را و برکت نکند او را در کار او دانا و آگاه باشید نیست نماز

لَهُ اَلَا وَلَا وُضُوْءَ لَهُ اَلَا وَلَا زَكٰوةَ لَهُ اَلَا وَلَا حَجَّ لَهُ اَلَا وَلَا

مر او را آگاه باشید نیست وضو مر او را آگاه باشید نیست زکوة مر او را آگاه باشید نیست حج مر او را آگاه باشید

بَرَكَةَ لَهُ حَتّٰى يَتُوْبَ فَاِنْ تَابَ تَابَ اللّٰهُ تَعَالٰى عَلَيْهِ اَلَا وَ

نیست برکت مر او را تا آنکه توبه کند پس اگر توبه کند قبول کند خدای تعالی توبه او آگاه باشید و

لَا تَؤُمَّنَّ اِمْرَءَةٌ رَجُلًا وَلَا يَؤُمَّنَّ اَعْرَابِيٌّ مُهَاجِرًا وَلَا

امامت نکند زنان مردان را و امامت نکند اعرابی مهاجر را آگاه باشید و امامت

يَؤُمَّنَّ فَاجِرٌ مُؤْمِنًا اِلَّا اَنْ يَقْهَرَهُ سُلْطَانٌ يَخَافُ سَيْفَهُ

نکند فاجر مؤمن را مگر آنکه قهر کند او را سلطان که بترسد شمشیر او را

وَسَوْطَهُ وَاَخْبَرَنَا اَبُوْ نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِاِسْنَادِهِ عَنْ ثَابِتٍ

و تازیانه او را و خبر داد ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ثابت

الْبُنَانِيِّ عَنْ طَاوُسٍ عَنْ اَبِيْ مُوْسَى الْاَشْعَرِيِّ رض قَالَ اِنَّ النَّبِيَّ

بنانی از طاوس از ابی موسی اشعری رض گفت که پیغمبر

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ اِنَّ اللّٰهَ يَبْعَثُ الْاَيَّامَ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ عَلٰى هَيْئَتِهَا

فرمود که خدای تعالی برانگیزد همه روزها را روز قیامت بر هیئات خودها

وَيَبْعَثُ الْجُمُعَةَ وَهِيَ زَاهِرَةٌ مُنِيْرَةٌ اَهْلُهَا يَحُفُّوْنَ بِهَا

و برانگیزد روز جمعه را در حالیکه روشن است و روشن کننده اهل خود را گرد میکنند او را

كَالْعَرُوْسِ تُهْدٰى اِلٰى كَرِيْمِهَا تُضِيْءُ لَهُمْ يَمْشُوْنَ فِيْ ضَوْءِهَا

همچون عروس که برده میشود بسوی شوهر روشن میشود بر ایشان میروند در روشنی آن

اَلْوَانُهُمْ كَالثَّلْجِ وَرِيْحُهُمْ كَالْمِسْكِ يَخُوْضُوْنَ فِيْ جِبَالِ الْكَافُوْرِ

رنگهای ایشان چون برف و بوی ایشان مانند مشک فرو میروند در کوههای کافور

وَيَنْظُرُ اِلَيْهِمُ الثَّقَلَانِ مَا يَطْرِفُوْنَ تَعَجُّبًا حَتّٰى يَدْخُلُوا الْجَنَّةَ

و می بینند بسوی ایشان دو گروه جن و انسان [illegible] از روی تعجب تا در آیند در بهشت

لَا يُخَالِطُهُمْ اَحَدٌ اِلَّا الْمُؤَذِّنُوْنَ الْمُحْتَسِبُوْنَ وَاَخْبَرَنَا

آمیخته نشود با ایشان هیچکس مگر مؤذنان که طلب اجر کننده اند از خدای و خبر داد ما را

أبو نصر عن والده بإسناده عن ثابت البناني عن أنس بن مالك

ابونصر از پدر خود باسناد خود از ثابت بنانی از انس بن مالک رض

رض عن النبي صلى الله عليه أنه قال إن لله تعالى ستمائة ألف عتيق

از نبی ص که فرمود که خدای تعالی را ششصد هزار آزاد سے بست

من النار في كل يوم وليلة الجمعة ويوم الجمعة أربعة و

از آتش دوزخ در هر روز وشب جمعه و روز جمعه بست و

عشرون ساعة في كل ساعة ستمائة ألف عتيق من النار كلهم

چهار ساعت ست در هر ساعت ششصد هزار آزاد سے بست از آتش که همه

قد استوجبوا النار وفي لفظ آخر عن ثابت عن أنس رض عن النبي

تحقیق مستوجب اند آتش را و در لفظ دیگر ست از ثابت از انس رض از نبی

صلى الله عليه قال إن الله تعالى في كل ساعة من ساعات الدنيا

ص فرمود که خدای تعالی را در هر ساعت از ساعات دنیا

ستمائة ألف عتيق من النار يعتقهم كلهم قد استوجبوا النار

ششصد هزار آزاد سے بست از آتش آزاد میکند ایشان را که همه ایشان تحقیق مستوجب اند آتش

يوم القيمة وفي يوم الجمعة وليلة الجمعة أربعة وعشرون

روز قیامت و در روز جمعه و شب جمعه بست و چهار

ساعة ليس فيها ساعة إلا ولله عز وجل فيها ستمائة ألف

ساعت ست نیست در آن از ساعتی که برای خدا تعالی هست در آن ساعت ششصد هزار

عتيق يعتقهم من النار كلهم قد استوجبوا النار وعن عبد

عتیق که آزاد میکند ایشان را از آتش همه ایشان سزاوار اند آتش را و در روایت از عبد

الرحمن بن أبي ليلى عن أبي الدرداء رض قال قال رسول الله صلى

الرحمن بن ابی لیلی از ابی درداء رض گفت فرمود رسول الله ص

الله عليه من صلى يوم الجمعة في جماعة كتبت له حجة متقبلة

هر که نماز گزارد روز جمعه در جماعت نوشته میشود او را یک حج قبول کرده شده

ومن صلى العصر كانت له عمرة وإن أمسى في مكانه لم يسأل

و هر که نماز عصر گزارد باشد مر او را عمره و اگر در نماز خود

الله تعالى شيئا إلا أعطاه وعن أبي أمامة الباهلي رضي الله عنه

از خدا چیزے مگر داده او را و در روایت از ابی امامه باهلی

قال قال رسول الله صلى الله عليه من صام يوم الجمعة وصلى مع

گفت فرمود رسول الله ص هر که روزه داشت روز جمعه و نماز گزارد با

۶۹۵

۵۲

الامام وشهد جنازة وتصدق بصدقة وعاد مريضا

امام و حاضر شد جنازه را و چیزی صدقه داد و عیادت کرد بیماری را

وشهد نكاحا وجبت له الجنة واخبرنا ابو نصر عن والده

و حاضر شد نکاح را واجب شد مر او را بهشت و خبر داد ما را ابو نصر از پدر خود

باسناده عن عمرو بن شعيب عن ابيه عن جده رض عن النبي

باسناد خود از عمرو بن شعیب از پدر خود از جد خود از پیغمبر

صلى الله عليه وسلم انه قال يحضر الجمعة ثلاثة نفر فرجل حضرها

که فرمود حاضر میشوند جمعه را سه کس پس مردیست که حاضر میشود او را

يلغو فذلك حظه ورجل حضرها بدعاء فهو رجل دعا الله

لغو میگوید پس آنست بهره او از آن و مردیست که حاضر میشود او را با دعا پس او مردیست طلب کند از خدا

تعالى فان شاء اعطاه وان شاء منعه ورجل حضرها

تعالی پس اگر خواهد بدهد او را و اگر خواهد ندهد او را و مردیست که حاضر میشود او را

بانصات وسكوت ولم يتخط رقبة مسلم ولم يؤذ احدا

با خاموشی و سکوت و نه پا گذارد گردن مسلمانی را و ایذا نداد کسی را

فهي كفارة الى الجمعة التي تليها وزيادة ثلاثة ايام

پس او کفاره است تا جمعه دیگر متصل است بآن و زیاده سه روز

فان الله عز وجل يقول من جاء بالحسنة فله عشر امثالها

زیرا که خدای تعالی میگوید هر که آورد نیکی را پس مر او راست ده مانند آن

وقد ورد في الحديث عنه صلى الله عليه وسلم انه قال ما من دابة الا

و تحقیق وارد شده است در حدیث از آنحضرت که فرموده نیست از جنبنده

وهي قائمة على ساق يوم الجمعة مشفقة من قيام الساعة

مگر ایستاده است بر پا روز جمعه ترسنده از قیام قیامت

الا الشياطين وشقي بني ادم ويقال ان الطير والهوام

مگر شیاطین و بدبختان اولاد آدم و گویند که پرنده و چرنده

تلقى بعضها بعضا في يوم الجمعة فيقول سلام عليكم يوم

ملاقات میکنند بعضی بعضی را در روز جمعه پس میگویند سلام بر شما روز

صالح وفي خبر آخر ان جهنم تسعر في كل يوم قبل الزوال عند

نیک است و در حدیث دوم آنست که دوزخ گرم کرده میشود در هر روز پیش از زوال نزدیک

استواء الشمس في كبد السماء فلا تصلوا في هذه الساعة

برابر شدن آفتاب در میانه آسمان پس نماز مگذارید در این ساعت

٥٧

٥٢

٦٩٦

إلا يوم الجمعة فإنها صلوة كلها وإن جهنم لا تسعر

مگر روز جمعه پس بدرستی که جمعه نماز است همه آن و بدرستی که دوزخ گرم کرده نمی‌شود

فيه فصل روي عن أبي صالح عن أبي هريرة رض أن النبي

در آن روز. روایت است از ابی صالح از ابی هریره رض که نبی ص

صلى الله عليه قال من اغتسل يوم الجمعة ثم راح في الساعة الأولى

فرمود هر که غسل کرد روز جمعه پس رفت در ساعت اول

فكأنما قرب بدنة ومن راح في الساعة الثانية فكأنما

پس چنانستی که قربانی کرد شتری را و هر که رفت در ساعت دوم پس چنانستی

قرب بقرة ومن راح في الساعة الثالثة فكأنما قرب كبشا

قربانی کرد گاو را و هر که رفت در ساعت سوم پس چنانستی که قربانی کرد گوسفند

أقرن ومن راح في الساعة الرابعة فكأنما قرب دجاجة

شاخدار را و هر که رفت در ساعت چهارم پس چنانستی که قربانی کرد ماکیان

ومن راح في الساعة الخامسة فكأنما قرب بيضة فإذا

و هر که رفت در ساعت پنجم پس چنانستی که قربانی کرد تخم مرغ را پس چون

خرج الإمام حضرت الملائكة يستمعون الذكر فالساعة

بیرون آمد امام حاضر آیند ملائکه که بشنوند ذکر یعنی خطبه را پس ساعت

الأولى تكون بعد صلوة الصبح والساعة الثانية تكون

نخستین می‌باشد پس از نماز بامداد و ساعت دوم می‌باشد

عند ارتفاع الشمس والثالثة عند انبساطها وهي الضحى

نزدیک بلند شدن آفتاب و سیوم نزدیک پهن وار شدن آفتاب و آن

الأعلى إذا مضت الأقدام بحر الشمس والساعة الرابعة

بلندترست وقتی که بسوزد قدمها بگرمی آفتاب و ساعت چهارم

تكون قبل الزوال والخامسة إذا زالت الشمس ومع استوائها

می‌باشد پیش از زوال و پنجم هرگاه زایل شد آفتاب و برابر شد آن

وعن نافع عن ابن عمر رض قال قال رسول الله صلى الله عليه من اغتسل

و مرویست از نافع از ابن عمر رض گفت فرمود رسول الله ص هر که غسل کرد

في كل يوم جمعة أخرجه الله تعالى من ذنوبه ثم قيل له

در هر روز جمعه بیرون آورد او را خدای تعالی از گناهان او پس گفته شود مر او را

استأنف العمل وروي عن رسول الله صلى الله عليه أنه قال من

از سر گیر عمل را و مرویست از رسول الله ص که فرمود هر که

غسّل واغتسل وغدا وابتكر ودنى من الامام ولم يلغ كان

غسل کنانید و غسل کرد و صباح کرد و بگاه آمد و نزدیک شد از امام و لغو نگفت باشد

له بكل خطوة صيام سنة وقيامها وقوله صلى الله عليه وسلم من غسّل

مر او را بمقابله هر قدم روزه یکسال و قیام یکسال و قول آن سرور هر که غسل کنانید

بالتشديد اي غسّل اهله كناية عن الجماع وهذا يستحب

غسل کنانید اهل خود را مراد است از جماع و این جهت مستحب است

عند اهل العلم اتيان الزوجة في يوم الجمعة وكان بعض

نزدیک اهل علم آوردن زوجه در روز جمعه و بودند بعض

السلف يفعله اتباعا لهذا الحديث ومن روى بالتخفيف

سلف که میکردند این کار از جهت اتباع این حدیث و کسیکه روایت کرد بتخفیف یعنی

غسل راسه ثم غسل جسده وعن الحسن عن ابي هريرة رضي

شست سر خود را پس شست تن خود را و مرویست از حسن از ابو هریره رضی

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يا ابا هريرة اغتسل كل يوم جمعة

گفت و بود رسول الله ای ابو هریره غسل کن هر روز جمعه

ولو صار ان تشتري الماء بقوت يومك فغسل الجمعة مستحب

اگر چه بگردد اینکه بخری آب را بقوت روز خود پس غسل روز جمعه مستحب است

عند اكثر الفقهاء وواجب عند داود فلا ينبغي ان يترك

نزدیک اکثر فقیهان و واجب است نزدیک داود پس نباید ترک کردن

من ياتي الجمعة قال ووقته بعد طلوع الفجر الثاني و

کسیکه آید جمعه گفت و وقت آن غسل بعد برآمدن صبح دوم است و

الاولى له ان يعقبه بالرواح الى المسجد ليخرج من الخلاف

بهتر مر او را است اینکه در پی آورد برفتن بسوی مسجد تا بر آید از خلاف

وان يتحفظ من نقض الطهارة حتى يصلي الجمعة وينوي

و اینکه نگاه بدارد از شکستن طهارت تا آنکه ادا کند جمعه را و نیت کند

بالغسل خدمة مولاه فان اصبح جنبا فتوضى واغتسل

بغسل خدمت صاحب خود پس اگر صبح کرد در حالیکه جنب باشد پس وضو کند و غسل کند

نوى بهما الجنابة والجمعة جاز ويتنظف باخذ شعره

نیت کند بآنها جنابت و جمعه را جایز است و پاک کند بگرفتن موی خود

وظفره وقطع رائحته اي الكريهة ويلبس احسن ثيابه

و ناخن خود و دور کردن بوی بد و بپوشد لباس خود

وأفضلها البياض ويتعمم ويرتدي فإنه جاء في الحديث
و بهترین آنها سفید است و دستار بندد و چادر بپوشد زیرا که آمده است در حدیث

أن الملائكة تصلي على أصحاب العمائم يوم الجمعة ويتطيب
بدرستی فرشتگان درود میفرستند بر اصحاب دستار روز جمعه و خوشبو کند

بأطيب طيبه مما يظهر ريحه ويخفى لونه وليخرج من بيته
به نیکوترین خوشبو که ظاهر شود بوی او و پوشیده بود رنگ او و برآید از خانه خود

إلى الجامع وعليه السكينة والوقار خاشعا متواضعا مجتنبا
بسوی جامع مسجد در حالیکه بر وی آرام و بردباری فروتنی کننده و تضرع نماینده

مفتقرا مكثرا من الدعاء والاستغفار والصلوة على رسول
حاجتمند بسیار گوینده از دعا و استغفار و درود بر رسول الله

الله صلى الله عليه وسلم وينوي بخروجه زيارة مولاه في بيته والتقرب
ص و نیت کند بخروج خود زیارت مولای خود در خانه خود و نزدیک شدن

إلى الله تعالى بأداء فرائضه والعكوف في المسجد إلى حين
بسوی خدای تعالی با دا کردن فرضها و اعتکاف کردن در مسجد تا وقت

انقلابه إلى بيته وينوي كف جوارحه عن اللهو واللغو
بازگشتن او بسوی خانه خود و نیت کند بستن اعضای خود را از لهو و لغو

في الطريق والجامع وليترك راحة يوم الجمعة وحظوظ
در راه و در مسجد و باید که ترک کند راحت خود را روز جمعه و حظهای

دنياه وليواصل الأوراد والعبادة فيه فيجعل أول نهاره
دنیای خود و متصل دارد وردها و عبادت را در آن روز پس مقرر گرداند اول روز خود

إلى انقضاء صلوة الجمعة للخدمة ثم يجعل وسط النهار
تا گذشتن نماز جمعه از بهر خدمت باز مقرر کند میانه روز

إلى صلوة العصر لاستماع العلم ومجالس الذكر وبعد صلوة
تا نماز عصر از بهر شنیدن علم و مجلسهای وعظ و پس از نماز

العصر إلى غروب الشمس للتسبيح والاستغفار وأفضل ما
عصر تا فرو رفتن آفتاب از بهر تسبیح و استغفار و بهترین چیزی

يشتغل به في هذا الوقت وفي كل يوم وليلة من الأذكار
که مشغول شود بآن درین وقت و در هر روز و شب از ذکر خدا

أن يقول لا إله إلا الله وحده لا شريك له له الملك وله
این است که گوید [illegible]

الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير وهو على

زنده میکند و میمیراند و او زنده است که نمیمیرد در دست او است نیکوئی و او بر

كل شيء قدير مائتا مرة سبحان الله العظيم وبحمده مائة مرة

همه چیز قادر است دوصد بار پاکیست خدای بزرگ را و ستایش او و دوصد بار

لا إله إلا الله الملك الحق المبين مائة مرة اللهم صل على

نیست هیچ معبودی مگر خدای که بادشاه راست ظاهر است دوصد بار ای بار خدا درود فرست بر

محمد عبدك ورسولك النبي الأمي مائة مرة واستغفر الله

محمد بنده تست و رسول تو نبی ناخوانده صد بار و آمرزش میخواهم از

الحي القيوم واسأله التوبة مائة مرة وما شاء الله لا قوة

خدای زنده است قایم است و میخواهم از وی توبه صد بار هرچه خواهد خدای و نیست قوت

إلا بالله مائة مرة فذلك سبعمائة مرة من أنواع الأذكار

مگر بخدای تعالی صد بار پس این هفتصد بار است از انواع ذکر

وقد نقل عن بعض الصحابة رض أنه كان يسبح في كل يوم

و تحقیق نقل کرده شده است از بعض صحابه رض که بود که تسبیح میگفت در هر روز

اثني عشر ألف تسبيحة وعن بعض التابعين رحمة الله عليه

دوازده هزار تسبیح و روایت است از بعض تابعین رح

أنه كان يسبح كل يوم ثلاثين ألفا كل قد علم صلاته و

که بود که تسبیح میگفت هر روز سی هزار بار همه تحقیق دانسته بود نماز خود را

تسبيحه فاحذر أن تكون من المحرومين فلا تذكر ولا تذكر

تسبیح خود را پس بترس ازینکه باشی از محرومان پس یاد نکنی و یاد کرده نشوی

والمؤمن أولا يكون ذاكرا لله عز وجل ثم مذكورا له عز و

و مومن اول می باشد ذکر کننده خدای را پستر ذکر کرده شده مر او را عز و

جل قال الله تعالى فاذكروني أذكركم وأما قبل الصلوة فلا

جل فرمود خدای تعالی یاد کنید مرا یاد کنم شما را و اما پیش از نماز پس

يستحب له حضور القاص لأن القصص بدعة وكان ابن

مستحب نیست مر او را حضور قصه خوان زیرا که قصها بدعت است و بود ابن

عمر وغيره من الصحابة رض يخرجون القصاص من الجامع اللهم

عمر و غیره از صحابه رض که بیرون میکردند قصه خوانان را از مسجد ای بار خدا

إلا أن يكون عالما بالله تعالى من أهل المعرفة واليقين يكون

مگر اینکه باشد قصه خوان دانا بخدای تعالی از اهل معرفت و یقین پس باشد

حضوره مجلسه افضل من صلوته لحديث ابي ذر رض حضور

حاضر شدن مجلس او بهتر از نماز از جهت حديث ابی ذر رض حاضر شدن

مجلس العلم افضل من صلوة الف ركعة واذا اتى الجامع لا

مجلس علم بهتر ست از نماز هزار ركعت و هر گاه كه آيد در جامع مسجد

يتخطى رقاب الناس الا ان يكون اماما او مؤذنا لما روي

زير پا نكند گردنهاى مردم را مگر آنكه باشد امام يا مؤذن از جهت چيزيكه مرويست

عن النبي صلى الله عليه انه قال لرجل راه يتخطى رقاب الناس يا فلان

از نبی صلعم كه فرمود مردی را كه ديد اورا كه زير پا ميكرد گردنهای مردم را ای

ما منعك ان تصلي معنا الجمعة فقال اولم ترني يا رسول الله

چه چيز باز داشت ترا ازينكه گذارده با ما نماز جمعه پس گفت آنمرد آيا نديدی تو مرا ای رسول الله

قال صلى الله عليه وسلم رايتك تلبثت واذيت اي تاخرت

فرمود صلعم ديدم ترا تاخير كردی از نگاه آمدن و ايذا كردی يعنی تلبث

من البكور واذيت الحضور وفي حديث اخر قال النبي صلى الله عليه

يعنی تاخير كردی من البكور و ايذا كردی حاضران را و در حديث ديگر ست فرمود نبی صلعم

ما منعك اليوم ان تجمع قال يا نبي الله قد جمعت قال صلى الله عليه

چه باز داشت ترا امروز ازينكه جمعه كنی گفت يا نبی الله تحقيق جمع كرده ام فرمود ص

اولم ارك تتخطى رقاب الناس وقد قيل ان من فعل ذلك

آيا نديدم ترا كه زير پا ميكردی گردنهای مردم را و گفته شده است كه هر كه بكند اين كار

جعل جسرا يوم القيمة على ظهر جهنم يتخطاه الناس ولا

كرده ميشود پل روز قيامت بر پشت دوزخ كه زير پا كنند اورا مردم و

يمر بين يدي المصلي لان في الخبر لان يقف احدكم

نگذرد پيش نمازگزارنده زيرا كه در حديث ست ايستادن يكی از شما

اربعين سنة خير له من ان يمر بين يدي المصلي وفي

چهل سال بهتر ست مراورا از گذشتن پيش نمازگزارنده و در

لفظ اخر لان يكون الرجل رمادا تذروه الرياح خير له

روايت ديگر ست بودن مرد ريگی كه ميبرد آنرا باد بهتر ست مراورا

من ان يمر بين يدي المصلي ولا يقيمن احدا من موضعه

از گذشتن پيش نمازگزارنده و نه خيزاند هيچ يكی را از جای خود

ويجلس مكانه لما روي عن النبي صلى الله عليه انه قال لا يقيمن

و نه نشيند در جای او از جهت چيزيكه مرويست از نبی صلعم كه فرمود برنخيزاند

أحدكم أخاه من مجلسه ثم يجلس فيه وكان ابن عمر رضي الله عنه إذا

که از شما برادر خود را از مجلس خود پس بنشیند در جای او و بود ابن عمر رضی الله عنه

قام له الرجل من مجلسه لم يجلس فيه حتى يعود إليه ولو

برخاست مر او را مردی از مجلس خود نه نشست در آن تا آنکه باز می آمد بسوی آن

رأى بين يديه فرجة فهل يجوز له أن يتخطى رقاب الناس

ببیند در پیش خود جای خالی پس آیا جایز است مر او را که زبر پا کند گردنهای مردم را

فيجلس فيها على روايتين عند إمامنا أحمد رحمه الله تعالى

پس نشیند در آنجا این مسئله بر دو روایت است نزد امام ما احمد رحمه الله تعالی

فإن قدم صاحبا له يجلس في موضعه فإذا جلس هناك جاز

پس اگر پیش فرستاد صاحب خود را پس نشست در جای او و پس اگر نشست در آنجا جایز است

وإن بسط له شيئا فهل لغيره أن يرفعه ويجلس هناك على

و اگر گسترد مصلی از بهر خود پس آیا میرسد مر غیر او را که بردارد آن را و بنشیند آنجا این مسئله بر

وجهين عند أصحابنا ويجتهد أن يدنو من الإمام فينصت

دو وجه است نزدیک اصحاب ما و کوشش کند که نزدیک باشد از امام پس خاموش

إلى الخطبة فلا يتكلم فإن تكلم أثم في إحدى الروايتين و

بسوی خطبه و کلام نکند و اگر کلام کند گناهگار شود در یکی از دو روایت و

لا يحرم الكلام قبل الشروع في الخطبة وبعد الفراغ منها

حرام نیست سخن گفتن پیش از شروع خطبه و بعد فراغ از آن

فصل أخبرنا الشيخ أبو نصر عن والده بإسناده

خبر داد ما را شیخ ابو نصر از پدر خود باسناد خود

قال أنبأنا أبو القاسم عبد الله بن عمر الفقيه الشافعي رحمه الله

گفت خبر داد ما را ابو القاسم عبد الله بن عمر فقیه شافعی رحمه

تعالى قال حدثنا حبيب بن الحسن القزاز قال حدثنا

گفت حدیث خواند بر ما حبیب بن حسن قزاز گفت حدیث خواند بر ما

جعفر بن محمد الخراساني قال حدثنا أبو أيوب سليمان

جعفر بن محمد خراسانی گفت حدیث خواند بر ما ابو ایوب سلیمان

ابن عبد الرحمن الدمشقي قال حدثنا محمد بن شعيب عن

بن عبد الرحمن دمشقی گفت حدیث خواند بر ما محمد بن شعیب از

عمر بن عبد الله مولى غفرة عن أنس بن مالك رضي الله عنه عن النبي

عمر بن عبد الله مولی غفره از انس بن مالک رضی الله عنه از نبی

أنه قال أتاني جبرئيل عم في كفه كمرآة بيضاء فيها نكتة

که فرمود آمد مرا جبرائیل در دست او مانند آئینه سفید است در آن نکته

سوداء فقلت ما هذه يا جبرئيل قال هذه الجمعة لكم

سیاه است پس گفتم مر او را چیست این ای جبرائیل گفت این جمعه است مر شما را

فيها خير كثير قلت وما هذه النكتة السوداء قال هذه

در این خیر بسیار است گفتم چیست این نکته سیاه گفت این

الساعة تقوم يوم الجمعة وهو سيد الأيام ونحن نسميه

قیامت است که قایم میشود روز جمعه و آن سردار روزها است و ما می نامیم آنرا

عندنا يوم المزيد قلت ولم تسمونه يوم المزيد يا جبرئيل

نزد خود روز مزید گفتم و از چه می نامید او را روز مزید ای جبرائیل

قال ذلك لأن ربك عز وجل اتخذ في الجنة واديا أفيح من

گفت ازین جهت که پروردگار تو عزوجل ساخت در بهشت وادی خوشبوتر از

مسك أبيض فإذا كان يوم الجمعة من أيام الآخرة هبط الجبار

مشک سفید تر پس هرگاه باشد روز جمعه از روزهای آنجهان فرود آید جبار

تبارك وتعالى من عرشه إلى كرسيه إلى ذلك الوادي وقد

تبارک وتعالی از عرش خود بسوی کرسی خود بسوی این وادی و تحقیق

حف الكرسي بمنابر من نور يجلس عليها النبيون وحفت

گرد کرده شده است کرسی با منبرها از نور که نشینند برآن انبیاء و گرد کرده شده اند

المنابر بكراسي من ذهب مكللة بالجوهر يجلس عليها

منبرها به کرسیها از زر مرصع بجواهر که نشینند بر و

الصديقون والشهداء ثم جاء أهل الغرف حتى حفوا بالكثيب

صدیقان و شهیدان پس بیایند اهل غرفه تا آنکه گرد کرده میشود به تلها

فيقول الله عز وجل أنا الذي صدقتكم وعدي وأتممت

پس میگوید پروردگار منم آنکه راست کردم شما را وعده خود و کامل کردم

عليكم نعمتي وأحللتكم كرامتي ثم يقول فسلوني فيقولون

بر شما نعمت خود و فرود آوردم شما را در بزرگی خود پس میگوید پس سوال کنید از من پس

بأجمعهم نسألك الرضا عنا فيقول رضاي عنكم

همه ایشان میخواهیم از تو رضای تو از خود پس میگوید پروردگار رضای من از شما

أحلكم داري وأنالكم كرامتي ثم يقول سلوني فيعدون

فرود آوردم شما را در سرای من و رسانید شما را بزرگی پس میگوید خدا بخواهید از من

يقولون ربنا نسألك الرضا ثم يقول سلوني فيسألونه

پس میگویند پروردگارا میخواهیم از تو رضا پس میگوید سوال کنید از من پس

حتى تنتهي امنية كل عبد منهم ثم يقولون حسبنا ربنا

تا آنکه تمام شود آرزوی هر بنده از ایشان پس میگویند بس است ما را پروردگار ما

فيفتح لهم بقدر ما نصرافهم من يوم الجمعة ما لا عين رأت

پس گشاده میشود مر ایشان را بقدر [illegible] ایشان از روز جمعه چیزی که ندیده

ولا اذن سمعت ولا خطر على قلب بشر ويرجع اهل الغرف

و هیچ گوشی نشنیده و نگذشته بر دل هیچ بشر و باز میگردند اهل غرفه

الى غرفهم وكل غرفة من لؤلؤة بيضاء وياقوتة حمراء

بسوی غرفهای خود و هر غرفه از لؤلوی سفید و یاقوت سرخ

وزمردة خضراء ليس فيها قصم ولا وصم مطردة فيها

و زمرد سبز است نیست در آن شکستگی و نه عیبی روان شده است در آنها

الانهار متدلية فيها ثمارها وفيها ازواجها وخدمها

جویها آویخته شده است در آن غرفها میوهای آن و باشند در آن زنهای آنها و خدمتگاران

ومساكنها فليسوا الى شيء احوج منهم الى يوم الجمعة

و جایهای سکونت آنها پس نیستند [illegible] محتاجتر از ایشان بسوی روز جمعه

ليزدادوا فضلا من ربكم ورضوانا واخبرنا ابو نصر

تا زیاده شوند از روی فضل از پروردگار خود و از روی خوشنودی و خبر داد ما را ابو نصر

عن والده باسناده قال حدثنا محمد بن احمد الحافظ قال

از پدر خود باسناد خود گفت حدیث خواند بر ما محمد بن احمد حافظ گفت

حدثنا ابو علي محمد بن احمد الصواف قال حدثنا ابو العباس

حدیث خواند ما را ابو علی محمد بن احمد صواف گفت حدیث خواند ما را ابو العباس

عبد الله بن اصفهر قال حدثنا اسحق بن ابراهيم ابو صالح الخراز

عبد الله بن اصفهر گفت حدیث خواند ما را اسحق بن ابراهیم ابو صالح خزاز

قال حدثنا عمرو بن شمر عن سعد بن طريف الاسكاف عن الاصبغ

گفت حدیث خواند ما را عمرو بن شمر از سعد بن طریف اسکاف از اصبغ

بن نباته عن علي رض قال قال رسول الله صلى الله عليه اذا كان يوم

بن نباته از علی رض گفت فرمود رسول صلی الله علیه وسلم هرگاه باشد

الجمعة غدا امين الله جبرئيل عليه السلام الى المسجد الحرام

روز جمعه بگاه میرود امین خدای تعالی جبرئیل ع بسوی مسجد حرام خانه

فَرَكَزَ لِوَاءَهُ فِيهِ وَغَدَا سَائِرُ الْمَلَائِكَةِ إِلَى الْمَسَاجِدِ الَّتِي يُجَمَّعُ

پس فرود میبرد نیزه خود را دران و پگاه میروند باقی فرشتگان بسوے مسجدهایی که جمعه گزارده میشود

فِيهَا فَرَكَزُوا أَلْوِيَتَهُمْ وَرَايَاتِهِمْ بِأَبْوَابِ الْمَسَاجِدِ ثُمَّ يَنْشُرُونَ

دران پس فرود مے برند نیزهاے وعلمهاے خود را بر درهاے مسجد پس پراگنده میکنند

قَرَاطِيسَ مِنْ فِضَّةٍ وَأَقْلَامًا مِنْ ذَهَبٍ ثُمَّ يَكْتُبُونَ الْأَوَّلَ

کاغذها را از نقره و قلمهاے ایشان از زرست پس مے نویسند اول را

فَالْأَوَّلَ مَنْ بَكَّرَ إِلَى الْجُمُعَةِ فَإِذَا دَخَلَ كُلَّ مَسْجِدٍ سَبْعُونَ مِمَّنْ

پس اول را کسیکه پگاه رود بسوے جمعه پس هرگاه درآمدند در هر مسجدے هفتاد کس ازان

بَكَّرَ إِلَى الْمَسْجِدِ طُوِيَتْ الْقَرَاطِيسُ وَكَانُوا أُولَئِكَ السَّبْعُونَ الَّذِينَ

که پگاه رفته اند بسوے مسجد پیچیده میشود کاغذها و باشند آن هفتاد که

بَكَّرُوا إِلَى الْجُمُعَةِ كَالَّذِينَ اخْتَارَ مُوسَى قَوْمَهُ سَبْعِينَ رَجُلًا

پگاه رفته اند بسوے جمعه مانند کسانیکه برگزید موسے از قوم خود را هفتاد کس

وَالَّذِينَ اخْتَارَهُمْ مُوسَى مِنْ قَوْمِهِ كَانُوا أَنْبِيَاءَ ثُمَّ يَتَخَلَّلُ

وآن کسانیکه اختیار کرد موسے علیه از قوم خود بوده اند پیغمبران پس تر مے در آیند

الْمَلَائِكَةُ الصُّفُوفَ يَتَفَقَّدُونَ الرِّجَالَ فَيَقُولُ بَعْضُهُمْ

فرشتگان صفها را پس جستجو میکنند مردان را پس میگوید بعض ایشان

لِبَعْضٍ مَا فَعَلَ فُلَانٌ فَيَقُولُونَ مَاتَ فَيَقُولُونَ رَحِمَهُ اللهُ تَعَالَى

مر بعض دیگر را چه کرد فلانے پس میگویند مرد پس میگویند رحمت کند خدا بر او

فَإِنَّهُ كَانَ صَاحِبَ جُمُعَةٍ وَيَقُولُونَ مَا فَعَلَ فُلَانٌ فَيَقُولُونَ

که او بوده است صاحب جمعه و میگویند چه کرد فلانے پس میگویند

غَائِبٌ فَيَقُولُونَ حَفِظَهُ اللهُ فَإِنَّهُ كَانَ صَاحِبَ جُمُعَةٍ وَيَقُولُونَ

غایب است پس میگویند نگاه دارد خدا او را که او بوده است صاحب و میگویند

مَا فَعَلَ فُلَانٌ فَيَقُولُونَ مَرِيضٌ فَيَقُولُونَ عَافَاهُ اللهُ فَإِنَّهُ كَانَ

چه کرد فلانے پس میگویند بیمار است پس میگویند عافیت دهاد او را خدا که بود

صَاحِبَ جُمُعَةٍ **فَصْلٌ** وَفِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ سَاعَةٌ لَا يُوَافِقُهَا

صاحب جمعه و در روز جمعه ساعت است که موافقت نمیکند

عَبْدٌ يَدْعُو اللهَ عَزَّ وَجَلَّ إِلَّا اسْتُجِيبَ دَعْوَتُهُ أَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرٍ

بنده که میخواند خدا تعالی را مگر قبول کرده میشود دعاے او خبر داد ما را ابونصر

عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ عَنْ

از پدرش باسناد خود از محمد بن ابراهیم از ابے سلمه از

أبي هريرة رض قال أتيت الطور فوجدت فيه كعبا

فحدثته عن النبي صلى الله عليه وسلم وحدثني عن التورية قال فما

اختلفنا في شيء حتى انتهينا إلى الحديث فقلت قال رسول

الله صلى الله عليه وسلم في الجمعة ساعة لا يوافقها مؤمن يصلي فيسأل

الله تعالى فيها خيرا إلا أعطاه إياه فقال كعب في كل سنة

قال فقلت بل في كل جمعة كذلك قال صلى الله عليه وسلم فذهب قليلا

ثم رجع فقال صدقت والله إنها لكما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

في كل جمعة وإنه لسيد الأيام وأحبها إلى الله تعالى فيه

خلق آدم وفيه أسكن الجنة وفيه أهبط منها وفيه

تقوم الساعة ما من دابة إلا وهي مصيخة تنتظر ما تكون

في يوم الجمعة إلا الثقلين فرجعت فلقيت عبد الله بن

سلام رض فحدثته بمجلسي وحديث كعب قال فقال عبد

الله رض كذب كعب هو كما قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو في

التورية فقال فقلت إنه قد رجع فقال عبد الله بن سلام

رض إني لأعلم تلك الساعة قلت أي ساعة هي قال آخر ساعة

مِنْ نَهَارِ يَوْمِ الْجُمُعَةِ قَالَ فَقُلْتُ وَكَيْفَ وَقَدْ سَمِعْتُ النَّبِيَّ
از روز جمعه گفت پس گفتم وچطور درست وتحقیق شنیدم من رسول را

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا يُوَافِقُهَا مُؤْمِنٌ يُصَلِّي وَلَا حِيْنَ صَلوٰةٍ قَالَ أَلَمْ
که فرمود موافقت نمیکند اورا مومن که نماز گزارد و نیست الساعت وقت نماز گفت آیا

سَمِعْتَ رَسُوْلَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ مَنِ انْتَظَرَ صَلَاةً فَرْضٍ فَهُوَ فِيْ
نشنیده ای رسول الله ص را که میفرمود هر که منتظر باشد نماز فرض را پس او در

صَلَاةٍ قُلْتُ بَلٰى قَالَ فَهِيَ كَذٰلِكَ وَفِيْ لَفْظٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ سِيْرِيْنَ
نماز است گفتم آری گفت پس این همچنین است ودر لفظی دیگر است از محمد بن سیرین

عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِنَّ فِي الْجُمُعَةِ سَاعَةً
از ابی هریره رض گفت فرمود رسول الله ص که در روز جمعه ساعتیست

لَا يُوَافِقُهَا عَبْدٌ مُؤْمِنٌ يَسْأَلُ اللهَ فِيْهَا خَيْرًا اِلَّا أَعْطَاهُ اِيَّاهُ
که موافقت نمیکند اورا بنده مومن که بخواهد از خدای تعالی دران ساعت خیر مگر که بدهد او را

وَقَالَ بِيَدِهِ يُقَلِّلُهَا وَقَدْ رُوِيَ عَنْ بَعْضِ السَّلَفِ أَنَّهُ قَالَ اِنَّ
و گفت رسول ص باشارت دست خود و اندک بیند آنرا و تحقیق روایت است از بعض سلف که گفت

لِلّٰهِ فَضْلًا مِنَ الرِّزْقِ سِوَى أَرْزَاقِ الْعِبَادِ لَا يُعْطِيْ مِنْ ذٰلِكَ
مرخدای تعالی را فضلیست از رزق بغیر رزقهای بندگان داده نمیشود از این

الْفَضْلِ اِلَّا لِمَنْ سَأَلَهُ عَشِيَّةَ الْخَمِيْسِ وَيَوْمَ الْجُمُعَةِ وَأَخْبَرَنَا
فضل مگر کسی که سوال کند اورا شب پنجشنبه و روز جمعه و خبر داد ما را

أَبُوْ نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِاِسْنَادِهِ عَنْ سَعِيْدِ بْنِ رَاشِدٍ عَنْ زَيْدِ بْنِ
ابو نصر از پدر خود باسناد خود از سعید بن راشد از زید بن

عَلِيٍّ عَنْ مَرْجَانَةَ عَنْ فَاطِمَةَ بِنْتِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رض عَنْ أَبِيْهَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ
علی از مرجانه از فاطمه بنت نبی ص از پدر خود ص

قَالَ اِنَّ فِي الْجُمُعَةِ لَسَاعَةً لَا يُوَافِقُهَا عَبْدٌ مُسْلِمٌ يَسْأَلُ اللهَ فِيْهَا
فرمود که در روز جمعه ساعتیست که موافقت نمیکند اورا بنده مومن که بخواهد دران ساعت

خَيْرًا اِلَّا أَعْطَاهُ قُلْتُ يَا أَبَتِ أَيَّةُ سَاعَةٍ هِيَ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اِذَا تَدَلّٰى
چیزی را مگر که بدهد اورا خدا گفتم ای پدر کدام ساعت است آن گفت ص چون نزدیک شود

نِصْفُ الشَّمْسِ لِلْغُرُوْبِ قَالَتْ فَكَانَتْ فَاطِمَةُ رض اِذَا كَانَ يَوْمُ
نیم آفتاب بغروب گفت مرجانه پس بوده است آن فاطمه رض هرگاه میبود روز

الْجُمُعَةِ أَمَرَتْ غُلَامًا لَهَا يُقَالُ لَهُ زَيْدٌ يَصْعَدُ عَلٰى
جمعه امر میکرد غلام خود را که اورا زید میگفتند بالا برآ

۱۰۷

الظراب فاذا تدلى نصف الشمس للغروب فاذني واعلمني

پس وقتیکه نزدیک شود نیم آفتاب بغروب شدن پس خبر کن مرا و بدانان مرا

فكان يصنعه فاذا كان تلك الساعة اذنها واعلمها فتقوم

پس بوده ست زید که بالا میرفت پس هرگاه میبود این ساعت خبر میکرد آنرا و میدانانید آنرا

و تدخل المسجد حين تغرب الشمس و تصلي و في حديث كثير

و می درآمد در مسجد وقتیکه فرو میشد آفتاب و نماز میگزارد و در حدیث کثیر

بن عبد الله المزني عن ابيه عن جده رض قال ان رسول الله صلى الله عليه

بن عبد الله مزنی از پدر خود از جد خود رض فرمود رسول الله صلعم

قال في الجمعة ساعة من نهار لا يسأل الله فيها عبد شيئا الا

فرمود در روز جمعه ساعتی ست از روز نمیخواهد خدای تعالی را در آن ساعت بنده چیزی مگر

اعطاه سؤله قيل له واية ساعة هي يا رسول الله قال صلى الله عليه

بدهد او را سوال او گفته شد آنرا و کدام ساعت ست آن یا رسول الله فرمود صلعم

حين تقام الصلوة الى الانصراف منها قال كثير بن عبد الله

وقتیکه برپا کرده میشود نماز جمعه تا باز گشتن از آن نماز. گفت کثیر بن عبد الله

المزني يعني بذلك رسول الله صلى الله عليه يوم الجمعة واخبرنا

مزنی مراد داشت بآن رسول الله صلعم روز جمعه و خبر داد ما را

ابو نصر عن والده باسناده عن محمد بن المنكدر قال سمعت

ابو نصر از پدر خود باسناد خود از محمد بن منکدر گفت شنیدم

جابر بن عبد الله رض يقول عرض هذا الدعاء على رسول الله

جابر بن عبد الله را رض که میگفت عرض کرده شد این دعا بر رسول الله

صلى الله عليه فقال لو دعي به على شيء بين المشرق والمغرب في ساعة

صلعم پس گفت اگر دعا کرده میشود بآن بر چیزی که میان مشرق و مغرب ست در ساعت

يوم الجمعة لاستجيب لصاحبه سبحانك لا اله الا انت يا

روز جمعه هر آینه قبول کرده میشود مر صاحب او را و آن دعا اینست که پاکی یاد میکنم ای

حنان يا منان يا بديع السموات والارض يا ذا الجلال والاكرام

ای مهربان ای نعمت دهنده ای پیدا کننده آسمان و زمین ای صاحب بزرگی و اکرام

وقال صفوان بن سليم بلغني ان من قال حين يجلس الامام

و گفت صفوان بن سلیم رسید مرا اینکه هر که گفت وقتیکه می نشیند امام

على المنبر يوم الجمعة لا اله الا الله وحده لا شريك له

بر منبر روز جمعه نیست هیچ معبود مگر خدای تعالی که یگانه است نیست شریک مر او را

لَهُ الْمُلْكُ وَلَهُ الْحَمْدُ يُحْيِي وَيُمِيتُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ

مراورا است ملک و مراورا است ثنا زنده میکند و می میراند و اوست بر همه چیز قادر

غُفِرَ لَهُ وَقَالَ الْبَرَاءُ بْنُ عَازِبٍ رض سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه

آمرزیده میشود مراورا و گفت براء بن عازب رض که شنیدم رسول الله ص را

يَقُولُ فَضْلُ الْجُمُعَةِ فِي رَمَضَانَ عَلَى سَائِرِ الْأَيَّامِ كَفَضْلِ رَمَضَانَ

که میفرمود بزرگی جمعه در رمضان بر همه روزها مانند بزرگی رمضان

عَلَى سَائِرِ الشُّهُورِ فَصْلٌ فِي الصَّلٰوةِ عَلَى النَّبِيِّ صلى الله عليه فِي

بر تمام ماهها در درود فرستادن بر نبی ص در

يَوْمِ الْجُمُعَةِ أَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ

روز جمعه خبر داد ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از علی بن

أَبِي طَالِبٍ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه أَكْثِرُوا مِنَ الصَّلٰوةِ

ابی طالب رض گفت فرمود رسول الله ص بسیار گوئید از درود

عَلَيَّ يَوْمَ الْجُمُعَةِ فَإِنَّهُ يَوْمٌ تُضَاعَفُ فِيهِ الْأَعْمَالُ وَسَلُوا

بر من روز جمعه پس بدرستی آن جمعه روزی است که دو چندان کرده میشود در آن عملها و سوال کنید

اللّٰهَ لِيَ الدَّرَجَةَ الْوَسِيلَةَ قِيلَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه وَمَا الدَّرَجَةُ

از خدا از بهر من درجه وسیله گفتند یا رسول الله ص چیست درجه

الْوَسِيلَةُ مِنَ الْجَنَّةِ قَالَ هِيَ أَعْلَى دَرَجَةٍ فِي الْجَنَّةِ لَا يَنَالُهَا

الوسیله از بهشت فرمود این بزرگترین درجهاست در بهشت نمیرسد اورا

إِلَّا نَبِيٌّ وَأَرْجُو أَنْ أَكُونَ هُوَ وَعَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ عَنْ جَابِرٍ

مگر نبی و امید دارم من که باشم آن پیغمبر یابنده درجه وسیله و مرویست از محمد بن منکدر از

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صلى الله عليه مَنْ قَالَ حِينَ يَسْمَعُ النِّدَاءَ اللّٰهُمَّ

گفت فرمود رسول الله ص هر که گوید وقتیکه میشنود بانگ نماز جمعه این دعا ای

رَبَّ هٰذِهِ الدَّعْوَةِ التَّامَّةِ وَالصَّلٰوةِ الْقَائِمَةِ آتِ مُحَمَّدًا

پروردگار این خواندن تمام لیوے نماز و پروردگار نماز که برپاست همیشه بده محمد را

الْوَسِيلَةَ وَالْفَضِيلَةَ وَالدَّرَجَةَ الرَّفِيعَةَ وَابْعَثْهُ مَقَامًا

وسیله و فضیلت و مرتبه بلند و بفرست اورا در مقام

مَحْمُودًا الَّذِي وَعَدْتَهُ حَلَّتْ لَهُ الشَّفَاعَةُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَ

محمود که وعده کرده بودے اورا فرود آمد اورا شفاعت من روز قیامت و

عَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صلى الله عليه يَقُو

مرویست از عبد الله بن عباس رض گفت شنیدم رسول الله ص را که میفرمود

أكثروا الصلوة على نبيكم في الليلة الغراء واليوم الأزهر

بسیار کنید درود بر نبی خود در شب روشن و روز روشن

ليلة الجمعة ويوم الجمعة وعن عبد العزيز بن صهيب

یعنی شب و روز جمعه است و مرویست از عبد العزیز بن صهیب

عن أنس بن مالك رض قال كنت واقفا بين يدي رسول الله

از انس بن مالک رض گفت بودم من ایستاده پیش رسول الله

صلى الله عليه فقال من صلى علي في كل جمعة ثمانين مرة غفر

ص پس فرمود هر که درود فرستد بر من در روز جمعه هشتاد بار بیامرزد

الله تعالى له ذنوب ثمانين سنة قلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم

خدای تعالی مر او را گناهان هشتاد ساله گفتم یا رسول الله ص

كيف الصلوة عليك قال صلى الله عليه تقول اللهم صل على محمد

چگونه است صلوة بر تو فرمود ص که گوئی ای بار خدا درود فرست بر محمد

عبدك ورسولك النبي الأمي وتعقد واحدة وعن مكحول

که بنده تو و رسول تست نبی امی تا خوانده گره کنی یکی را و مرویست از مکحول

الشامي عن أبي أمامة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه أكثروا من

شامی از ابی امامه رض گفت فرمود رسول الله ص بسیار کنید از

الصلوة علي في يوم الجمعة فإن صلوة أمتي تعرض علي في

صلوة بر من در روز جمعه پس بدرستیکه درود امت من عرض کرده میشود بر من در

كل يوم جمعة فمن كان أكثرهم علي صلوة كان أقربهم

هر روز جمعه پس هر که باشد اکثر ایشان از روی درود فرستادن بر من باشد اقرب ایشان

مني منزلة يوم القيمة فصل فيما يجب أن يقرء

از من از روی منزلت روز قیامت در آنچه سنت است خواندن آن

في صلوة الصبح يوم الجمعة أخبرنا أبو نصر عن والده

در نماز صبح روز جمعه خبر داد ما را ابو نصر از پدر خود

باسناده عن أبي الأحوص عن عبد الله رض قال كان النبي صلى الله عليه

باسناد خود از ابی الاحوص از عبد الله رض گفت بود پیغمبر ص

يقرء في الصبح يوم الجمعة الم السجدة وهل أتى وروي عنه

که میخواند در صبح روز جمعه سوره الم سجده و سوره الدهر و مرویست از انس

صلى الله عليه كان يقرء في المغرب بقل يا أيها الكافرون وقل هو الله

صلی الله علیه و سلم که بود که میخواند در مغرب سوره الکافرون و سوره اخلاص

وَفِي الْعِشَاءِ بِسُورَةِ الْجُمُعَةِ وَالْمُنَافِقِينَ وَقِيلَ إِنَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و در عشا سوره جمعه و سوره منافقون و گفته شد که آنحضرت ص

كَانَ يَقْرَءُ ذٰلِكَ فِي صَلوٰةِ الْجُمُعَةِ وَعَنِ الْحَسَنِ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ

بود که میخواند این در نماز جمعه و مرویست از حسن از ابو هریره رض

رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ قَرَءَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ سُورَةَ

گفت فرمود رسول الله ص هر که خواند شب جمعه سوره

يٰسٓ وَحٰمٓ الدُّخَانِ أَصْبَحَ مَغْفُورًا لَهُ وَقِيلَ إِنَّ مَنْ قَرَءَ سُورَةَ

یس و حم دخان صبح کرد در حالیکه آمرزیده اند او را و گفته شد هر که خواند سوره

الْكَهْفِ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ كَانَ كَمَنْ تَصَدَّقَ بِعَشَرَةِ آلَافِ

کهف در روز جمعه باشد مانند کسیکه تصدق کرد ده هزار

دِينَارٍ وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يُصَلِّيَ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ وَيَوْمَ الْجُمُعَةِ

دینار و مستحب است که نماز گزارد شب جمعه و روز جمعه

أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ بِأَرْبَعِ سُوَرٍ سُورَةِ الْأَنْعَامِ وَسُورَةِ الْكَهْفِ

چهار رکعت بچهار سوره یکی سوره انعام دوم سوره کهف

وَسُورَةِ طٰهٰ وَسُورَةِ الْمُلْكِ فَإِنْ لَمْ يُحْسِنِ الْقُرْاٰنَ قَرَءَ جَمِيعَ

و سوم سوره طه و چهارم سوره الملک پس اگر نیکو نمیداند قرآن را بخواند همه

مَا يُحْسِنُ مِنْهُ فَذٰلِكَ لَهُ خَتْمَةٌ فَقَدْ قِيلَ خَتْمَةٌ مِنْ حَيْثُ

آنچه نیکو میداند از آن پس این مر او را ختم قرآن پس تحقیق گفته شد که ختم او از روی

عِلْمِهِ وَإِنْ كَانَ يُحْسِنُ الْقُرْاٰنَ يُسْتَحَبُّ لَهُ أَنْ يَخْتِمَ فِي يَوْمِ

دانش او است و اگر باشد که نیکو میداند قرآن را مستحب است مر او را که ختم کند در روز

الْجُمُعَةِ فَإِنْ لَمْ يَقْدِرْ يَشْفَعْ إِلَيْهِ لَيْلَةَ الْجُمُعَةِ فَإِنْ جَعَلَ

جمعه پس اگر نتواند جفت کند با او شب جمعه پس اگر گرداند

اٰخِرَ خَتْمَتِهِ فِي رَكْعَتَيِ الْمَغْرِبِ أَوْ رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ كَانَ أَحْسَنَ وَ

آخر ختم خود در دو رکعت مغرب یا دو رکعت فجر باشد بهتر

كَذٰلِكَ إِنْ جَعَلَ خَتْمَتَهُ بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ يَوْمَ الْجُمُعَةِ

همچنین اگر گرداند ختم خود در میان اذان و اقامت روز جمعه

كَانَ فِيهِ فَضْلٌ كَبِيرٌ وَإِنْ قَرَءَ أَلْفَ مَرَّةٍ قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ يَوْمَ

باشد در آن فضل بزرگ و اگر بخواند هزار بار سوره اخلاص روز

الْجُمُعَةِ فِي عَشْرِ رَكَعَاتٍ أَوْ عِشْرِينَ أَوْ غَيْرِهَا كَانَ أَفْضَلَ

جمعه در ده رکعت یا بیست رکعت یا زیاده از آن باشد بزرگتر

مِنْ خَتْمَةِ الْقُرْاٰنِ وَيُسْتَحَبُّ الصَّلٰوةُ عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَلْفَ

از ختم قرآن و مستحب ست درود فرستادن بر نبی صلعم هزار

مَرَّةٍ يَوْمَ الْجُمُعَةِ وَكَذٰلِكَ التَّسْبِيْحُ اَلْفَ مَرَّةٍ وَهِيَ الْكَلِمَاتُ

بار روز جمعه و همچنین تسبیح هزار بار و آن چهار کلمه

الْاَرْبَعُ الَّتِيْ تَقَدَّمَتْ سُبْحَانَ اللّٰهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا اِلٰهَ اِلَّا

ست که پیش رفت ذکر آن پاکیست مر خدا را و ثنا خدا را و نیست هیچ معبود مگر

اللّٰهُ وَاللّٰهُ اَكْبَرُ فَصْلٌ فِيْ تَسْمِيَتِهٖ يَوْمَ الْجُمُعَةِ اَخْبَرَنَا

خدا و الله بزرگترست فصلیست در نامیدن او بروز جمعه خبر داد ما را

اَبُوْ نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهٖ بِاِسْنَادِهٖ عَنْ سَلْمَانَ رض قَالَ قَالَ لِيْ رَسُوْلُ

ابونصر از پدر خود باسناد خود از سلمان رض گفت فرمود مرا رسول

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اَتَدْرِيْ لِمَ سُمِّيَ يَوْمُ الْجُمُعَةِ قُلْتُ لَا قَالَ لِاَنَّ

الله صلعم آیا میدانی که چرا نامیده شد جمعه گفتم نمیدانم یا رسول الله فرمود

فِيْهِ جُمِعَ اَبُوْكُمْ اٰدَمُ قَالَ لٰكِنِّيْ اَقُوْلُ لَا يَتَطَهَّرُ رَجُلٌ يَوْمَ الْجُمُعَةِ

در او جمع کرده شد پدر شما آدم فرمود و لیکن من میگویم پاک نمیشود روز جمعه مردی

فَيَتَوَضَّأُ وَيُحْسِنُ وُضُوْءَهٗ ثُمَّ يَاْتِي الْجُمُعَةَ اِلَّا كَفَّرَ لَهٗ مَا

پس وضو کند و نیک کند وضوی خود را پس بیاید نماز جمعه را مگر که دور کرده میشود

بَيْنَهَا وَبَيْنَ الْجُمُعَةِ الْاُخْرٰى مَا اجْتَنَبَ الْكَبَائِرَ وَقَالَ بَعْضُهُمْ

گناهی که میان این جمعه و جمعه دیگرست که پرهیز کند گناههای کبیره را و گفت بعضی ایشان

هُوَ مِنَ الْاِجْتِمَاعِ وَهُوَ اجْتِمَاعُ قَالَبِ اٰدَمَ وَرُوْحِهٖ بَعْدَ اَنْ

ان جمعه مشتق از اجتماع ست و آن یعنی جمع کردن قالب آدم و روح او ست پس از آنکه

كَانَ مُلْقٰى اَرْبَعِيْنَ سَنَةً وَقَالَ اٰخَرُوْنَ لِاجْتِمَاعِ اٰدَمَ وَ

افتاده بود میان مکه و طایف هفتاد سال و گفتند دیگران از جهت جمع گشتن آدم و

حَوَّا عَلَيْهِمَا الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ لَمَّا خَلَقَهَا اللّٰهُ تَعَالٰى مِنْ ضِلْعِ

حوا ست هرگاه آفرید آن را خدا تعالی از استخوان پهلوی

اٰدَمَ عَلَيْهِ الصَّلٰوةُ وَالسَّلَامُ وَقَالَ اٰخَرُوْنَ لِاجْتِمَاعِ اٰدَمَ وَ

آدم ع و گفتند دیگران از جهت جمع گشتن آدم و

حَوَّا بَعْدَ الْفُرْقَةِ الطَّوِيْلَةِ وَقِيْلَ اِنَّمَا سُمِّيَ بِذٰلِكَ لِاجْتِمَاعِ

حوا ست بعد جدائی دراز و گفته شد که جز این نیست که نامیده شد باین نام

اَهْلِ الْبَلَدِ وَالرُّسْتَاقِ فِيْهِ وَقِيْلَ لِاَنَّهٗ تَقُوْمُ فِيْهِ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ

اهل شهر و دیهات در آن روز و گفته شد از جهت که قایم شود در آن روز قیامت

وهو يوم الجمع قال الله عز وجل يوم يجمعكم ليوم الجمع
و آن روز یکجا شدن مردم است فرمود خدای تعالی روزی که جمع کند شما را از جهت روز جمع آمدن

فصل وجميع ما ذكرناه من صيام الأشهر والأضحية
و همه آنچه ذکر کردیم آنرا از روزه ماهها و عید اضحی

والعبادات من الصلوة والأذكار وغير ذلك وما سنذكره
و عبادتها از نمازها و ذکرها و جز اینها و آنچه یاد خواهیم کرد

إن شاء الله تعالى لا يقبل إلا بعد التوبة وطهارة القلب
ان شاء الله تعالی قبول کرده نمیشود مگر بعد توبه و طهارت دل

وإخلاص العمل لله تعالى وترك الرياء والسمعة وأما التوبة
و خالص کردن عمل بهر خدای تعالی و ترک کردن ریا و شنوانیدن مردم و اما توبه

فقد تقدم بيانها ونزيد عليه بأن الله يحب التوابين
پس بتحقیق پیشتر رفت بیان آن و زیاده میکنیم بر آن که خدای تعالی دوست میدارد توبه

ويحب كل قلب طاهر من الذنوب قال عز وجل إن الله يحب التوابين ويحب
و دوست میدارد هر دل پاک را از گناهان پس فرمود عز وجل که خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را

المتطهرين قال عطاء ومقاتل والكلبي إن الله يحب التوابين من
پاکان را گفت عطا و مقاتل و کلبی که خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را از

الذنوب والمتطهرين بالماء من الأحداث والحيض والجنابات
گناهان و پاک کنندگان خود را بآب از بی وضوئی و حیض و جنابت ها

والنجاسات بيانه قصة أهل قبا حيث ذكرهم
و نجاستها بیان آن قصه اهل قبا است جایی که ذکر کرد ایشان را

الله عز وجل بقوله فيه رجال يحبون أن يتطهروا سألهم
خدای تعالی بقول خود در آن مسجد مردانند که دوست میدارند که پاک باشند پرسید ایشان را

النبي صلى الله عليه وسلم عما يعملون فقالوا نتبع الماء الأحجار في الاستنجاء
از آنچه میکردند پس گفتند اهل قبا تابع میکنیم آب برای سنگها از بهر استنجا

وقال مجاهد يحب التوابين من الذنوب والمتطهرين
و گفت مجاهد دوست میدارد توبه کنندگان را از گناهان و پاک کنندگان را

عن أدبار النساء أن يأتوها من أتى امرأة في دبرها فليس
از پس زنان اینکه آیند آنها را کسیکه آید زنی را از پس پس نیست

من المتطهرين فإن دبر المرأة مثله من الرجل وقيل التوابين
از پاکان زیرا که پس زن مانند پس مرد است و گفته شد توبه کنندگان

مِنَ الذُّنُوبِ وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الشِّرْكِ رُوِيَ عَنْ أَبِي الْمِنْهَالِ
از گناهان و خود را پاک کنندگان از شرک روایت است از ابی منهال

أَنَّهُ قَالَ كُنْتُ عِنْدَ أَبِي الْعَالِيَةِ فَتَوَضَّأْ وُضُوءًا حَسَنًا فَقُلْتُ
که گفت بودم من نزد ابی عالیه پس وضو کرد وضوی نیک پس گفتم

إِنَّ اللهَ يُحِبُّ التَّوَّابِينَ وَيُحِبُّ الْمُتَطَهِّرِينَ فَقَالَ الطُّهُورُ مِنَ
که خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را و دوست میدارد پاک کنندگان را پس گفت او

الْمَاءِ إِنَّ الطُّهُورَ حَسَنٌ وَلَكِنَّهُمُ الْمُتَطَهِّرُونَ مِنَ الذُّنُوبِ وَ
به درستی که وضو امر نیکوست ولیکن مراد از متطهرین که در شان آنها مدح است متطهرین از گناهان اند و

عَنْ سَعِيدِ بْنِ جُبَيْرٍ قَالَ إِنَّ اللهَ تَعَالَى يُحِبُّ التَّوَّابِينَ مِنَ الشِّرْكِ
مرویست از سعید بن جبیر گفت خدای تعالی دوست میدارد توبه کنندگان را از شرک

وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الذُّنُوبِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْكُفْرِ وَالْمُتَطَهِّرِينَ
و خود را پاک کنندگان را از گناهان و گفته شد که توبه کنندگان از کفر و پاک کنندگان

بِالْإِيمَانِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الذُّنُوبِ لَا يَعُودُونَ فِيهَا وَ
با یمان و گفته شد توبه کنندگان از گناهان که باز نگردند بآن گناه و

الْمُتَطَهِّرِينَ مِنْهَا لَمْ تُصِيبُوهَا وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْكَبَائِرِ
پاک کنندگان از گناهان که نرسند آنرا و گفته شد توبه کنندگان از گناهان کبیره

وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الصَّغَائِرِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْأَفْعَالِ
و پاک کنندگان از گناهان صغیره و گفته شد که توبه کنندگان از افعال

وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الْأَقْوَالِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْأَقْوَالِ وَالْأَفْعَالِ
و پاک کنندگان از اقوال و گفته شد که توبه کنندگان از اقوال و افعال

وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الْعُقُودِ وَالْإِضْمَارِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْآثَامِ
و پاک کنندگان از عقیده و اضمار و گفته شد توبه کنندگان از بزه ها

وَالْمُتَطَهِّرِينَ مِنَ الْأَجْرَامِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الْجَرَائِرِ وَالْمُتَطَهِّرِينَ
و پاک کنندگان از گناهها و گفته شد توبه کنندگان از جنایتها و پاکان

مِنْ خُبْثِ السَّرَائِرِ وَقِيلَ التَّوَّابِينَ مِنَ الذُّنُوبِ وَالْمُتَطَهِّرِينَ
از چرک پنهان یعنی دلها و گفته شده است توبه کنندگان از گناهان و پاک کنندگان

مِنَ الْعُيُوبِ وَقِيلَ التَّوَّابُ الَّذِي كُلَّمَا أَذْنَبَ تَابَ قَالَ اللهُ
از عیبها و گفته شد توبه کننده از همه چیزی که گناه کرد توبه کند فرمود خدای تعالی

عَزَّ وَجَلَّ إِنَّهُ كَانَ لِلْأَوَّابِينَ غَفُورًا عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْمُنْكَدِرِ عَنْ
به درستی آنحضرت ایشان بوده است توبه کنندگان را آمرزگار مرویست از محمد بن منکدر از

جابر ابن عبد الله رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم مر رجل ممن

جابر ابن عبد الله گفت فرمود رسول الله صلعم گذشت مردی که بود است

كان قبلكم بجمجمة فنظر اليها فقال اي رب انت انت

پیش از شما بکاسهٔ سر پس دید بسوی او پس گفت ای پروردگار تو تویی

وانا انا انت العواد بالمغفرة وانا العواد بالذنوب ثم

و من منم تویی باز آینده با مرزش و منم باز آینده بگناهان پس

خر ساجدا فقيل له ارفع راسك فانا العواد بالمغفرة وانت

افتاد سجده کننده پس گفته شد او را بردار سر خود را پس منم باز گردنده بمغفرت و تویی

العواد بالذنوب فرفع راسه فغفر له واما الاخلاص فقد

باز گردنده بگناهان پس برداشت سر خود را پس آمرزیده شد او را و اما اخلاص پس

قال الله عز وجل وما امروا الا ليعبدوا الله مخلصين له

فرمود خدای تعالی و نه فرموده شد ایشان مگر آنکه عبادت کنند خدای را در حالی که پاک کنند

الدين وقال جل وعلا الا لله الدين الخالص وقال الله تعالى

طاعت و فرمود عز و جل آگاه باش مر خدای راست دین پاک و فرمود عز و جل

لن ينال الله لحومها ولا دماؤها ولكن يناله التقوى منكم

نمیرسد خدا را گوشتهای آن قربانیها و نه خونهای آنها و لیکن میرسد خدای را پرهیزگاری

وقال جل جلاله لنا اعمالنا ولكم اعمالكم ونحن له مخلصون

و فرمود جل جلاله مر است اعمال ما و ایشان راست اعمال ایشان و ما او را اخلاص کنندگانیم

اختلف الناس في معنى الاخلاص وقال الحسن سالت حذيفة

مختلف شده اند مردم در معنی اخلاص و گفت حسن پرسیدم حذیفه را

رض عن الاخلاص ما هو قال سالت النبي صلى الله عليه وسلم عن الاخلاص

از معنی اخلاص که چیست آن گفت پرسیدم نبی صلعم را از معنی اخلاص

ما هو قال صلى الله عليه وسلم سالت جبرئيل عليه السلام عن الاخلاص

که چیست آن گفت صلعم پرسیدم جبرائیل عم را از معنی اخلاص

ما هو قال سالت رب العزة جل وعلا عن الاخلاص ما هو

که چیست آن گفت پرسیدم پروردگار را جل جلاله را از معنی اخلاص که چیست آن

فقال سبحانه وتعالى هو سر من سري استودعه قلب

پس فرمود سبحانه و تعالی آن اخلاص راز یست از رازهای من در دل

من احببت من عبادي وعن ابي ادريس الخولاني رحمه الله

کسیکه دوست میدارم من او را از بندگان خود و روایت از ابی ادریس خولانی

قا- قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إن لكل حق حقيقة وما بلغ عبد

گفت فرمود رسول الله عم هر هستی مر حق را یعنی امر ثابت در واقع حقیقت است

حقيقة الإخلاص حتى لا يحب أن يحمد على شيء من عمله

حقیقت اخلاص را تا آنکه دوست ندارد ستایش کردن او را بر چیزی از عمل کرده

لله عز وجل وقال سعيد بن جبير الإخلاص أن يخلص العبد

مر خدای را و گفت سعید بن جبیر اخلاص اینست که خالص کند بنده

دينه لله وعمله لله تعالى ولا يشرك به في دينه ولا يرائي بعمله

دین خود را و عمل خود را از بهر خدا و شریک نگرداند بان در دین خود و ننماید عمل خود را

أحدا وقال الفضيل ترك العمل من أجل الناس رياء والعمل من أجل الناس شرك والإخلاص

هیچ یک این دو اول اخلاص است و گفت فضیل گذاشتن عمل از جهت مردم ریاست و کردن عمل از جهت مردم شرک

هو الخوف من أن يعاقبك الله تعالى عليهما وقال يحيى بن

ترسیدن است از اینکه عذاب کند خدای تعالی برین هر دو کار و گفت یحیی بن

معاذ الإخلاص تمييز العمل من العيوب كتمييز اللبن من الفرث

معاذ اخلاص جدا کردن عمل است از عیب ها مانند جدا کردن شیر از سرگین

والدم وقال أبو الحسين البوشنجي هو ما لا يكتبه الملكان ولا

و خون و گفت ابو الحسین بوشنجی اخلاص چیزیست که نمینویسند آنرا فرشتگان و نه

يفسده الشيطان ولا يطلع عليه الإنسان وقال رويم هو

فاسد میکند آنرا شیطان و نه مطلع میشود بر آن انسان و گفت رویم اخلاص

ارتفاع رؤيتك من الفعل وقيل هو ما يراد به الحق ويقصد

برطرف شدن دیدن تو از عمل تست و گفته شد اخلاص چیزیست که خواسته میشود با و حق و قصد

به الصدق وقيل هو ما لا تشوبه الآفات ولا يتبعه رخص

بان راستی در اقوال و گفته شد اخلاص چیزیست که خلط نمیکند آنرا آفات و پیروی نمیکند آنرا رخصت ها

التأويلات وقيل هو ما استتر عن الخلائق واستصفى من

تاویلات و گفته شد اخلاص چیزیست که پوشیده است از خلق و پاک است از

العلائق وقال حذيفة المرعشي هو أن تستوي أفعال العبد

علاقها و گفت حذیفه اخلاص اینست که برابر شود فعلهای بنده

في الظاهر والباطن وقال أبو يعقوب المكفوف هو أن يكتم

در آشکارا و پنهان و گفت ابو یعقوب مکفوف اخلاص آنست که پوشاند

حسناته كما يكتم سيئاته وقال سهل بن عبد الله هو الإفلاس

نیکیهای خود را چنانچه پوشیده بدیهای خود را و گفت سهل بن عبد الله اخلاص افلاس

عن أنس بن مالك رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ثلاث لا يغل

و مرویست از انس بن مالک رضی الله عنه گفت فرمود رسول الله صلعم سه چیز اند که خیانت نکند

عليهن قلب مسلم إخلاص العمل لله ومناصحة ولاة الأمر

بر ایشان دل مسلمان خالص کردن عمل مر خدا را و نصیحت کردن والیان امر را

ولزوم جماعة المسلمين وقيل الإخلاص إفراد الحق في الطاعة

و لازم گرفتن جماعت مسلمانان را و گفته شده است اخلاص جدا کردن حق را در فرمانبرداری

بالقصد وهو إرادة العبد بطاعته التقرب إلى مولاه دون

بخواهش خود و آن خواستن بنده است بطاعت خود نزدیکی بسوی صاحب خود

أحد من خلقه فلا يتصنع للخلق ولا يكتسب منهم الحمد

نه بسوی هیچ یکی از خلق او پس کار نکند از برای خلق و کسب نکند از ایشان ستایش را

ولا يستجلب منهم الحب ولا يدفع بها عن نفسه اللوم و

و طلب نکند از ایشان دوستی را و دور نکند بآن طاعت از خود ملامت و

الذم وقيل الإخلاص تصفية الفعل عن ملاحظة المخلوقين

نکوهش را و گفته شد اخلاص صاف کردن عمل است از دیدن آفریدها

قال ذو النون المصري الإخلاص لا يتم إلا بالصدق فيه و

گفت ذو النون مصری اخلاص تمام نمیشود مگر براستی در وی و

الصبر عليه والصدق لا يتم إلا بالإخلاص فيه والمداومة

صابر بودن بر اخلاص ... و صدق تمام نشود مگر باخلاص در وی و همیشگی

عليه وقال أبو يعقوب السوسي متى شهدوا في إخلاصهم

بر اخلاص و گفت ابو یعقوب سوسی هرگاه که دیدند در اخلاص خود

الإخلاص احتاج إخلاصهم إلى إخلاص وقال ذو النون المصري

اخلاص را محتاج شد اخلاص ایشان باخلاص ... و گفت ذو النون مصری

ثلاث من علامات الإخلاص استواء المدح والذم من

سه چیز است از علامات اخلاص برابر شدن ستایش و نکوهش از

العامة ونسيان رؤية الأعمال واقتضاء ثواب العمل

عامه خلق و فراموش کردن دید عمل را و طلب ثواب را ...

في الآخرة وقال أيضا الإخلاص ما حفظ من العدو أن

در آخرت و گفت نیز اخلاص چیزیست که نگاه داشته شد از دشمن

يفسده وقال أبو عثمان المغربي الإخلاص ما لا يكون للنفس

که فاسد کند او را ... گفت ابو عثمان مغربی اخلاص چیزیست که نصیب نباشد نفس را

فيه حظ بحال وهو إخلاص العوام وأما إخلاص الخواص

ما يجري عليهم لا بهم فتبدو عنهم الطاعات وهم عنها

بمعزل ولا يقع عليهم رؤية ولا بها اعتداد فذلك

إخلاص الخواص وقال أبو بكر الدقاق نقصان كل مخلص في

إخلاصه رؤية إخلاصه فإذا أراد الله تعالى أن يخلص

إخلاصه يسقط عن إخلاصه رؤيته لإخلاصه فيكون مخلصا

لا مخلصا وقال سهل رحمة الله تعالى عليه ورضوانه لا يعرف

الرياء إلا مخلص وقال أبو سعيد الخراز رحمه الله رياء

العارفين أفضل من إخلاص المريدين وقال أبو عثمان

الإخلاص نسيان رؤية الخلق بدوام النظر إلى الخالق و

قيل الإخلاص ما أريد به الحق وقصد به الصدق وقيل

هو الإغماض عن رؤية الأعمال وقال سري السقطي رحمه الله

من تزين للناس بما ليس فيه سقط من عين الله تعالى وقال

الجنيد رحمه الله الإخلاص سر بين الله تعالى وبين العبد لا يعلمه

ملك فيكتبه ولا شيطان فيفسده ولا هوى فيميله وقال

ذكيم رحمه الله الاخلاص في العمل هو الذي لا يريد صاحبه
رویم رحمه الله اخلاص در عمل آنست که نخواهد صاحب عمل بر
عليه عوضا في الدارين ولا حظا من الملكين وسئل ابن عبد
بر آن عمل عوض در هر دو جهان و نه نصیب از دو فرشته و پرسیده شد ابن عبد الله
الله اي شيء اشد على النفس فقال الاخلاص لانه ليس لها منه
را که ای چیز سخت ترست بر نفس پس گفت اخلاص زیرا که نیست نفس را در آن
نصيب وقيل هو ان لا يشهد على عملك احد غير الله عز
نصیب و گفته شد که اخلاص اینست که حاضر نشود بر عمل تو هیچ یکے غیر خدا
وجل وقال بعضهم دخلت على سهل بن عبد الله يوم جمعة
و گفته اند بعضی ایشان در آمدم بر سهل بن عبد الله روز جمعه
قبل الصلوة فرايت في البيت حية فجعلت اقدم رجلا و
پیش از نماز پس دیدم در خانه مارے پس پیش نهادم قدم را یکے و
اؤخر رجلا اخرى فقال ادخل لا يبلغ احد حقيقة الايمان
پس پس کردم قدم را دیگر یعنی متردد میشدم پس گفت در آ نمیرسد هیچ یکے در حقیقت ایمان
وعلى وجه الارض شيء يخافه ثم قال هل لك في صلوة الجمعة
و حال آنکه بر روی زمین کسے باشد که بترسد پس گفت سهل آیا هست ترا میل در نماز جمعه
فقلت بيننا وبين المسجد مسيرة يوم وليلة فاخذ بيدي
پس گفتم میان ما و میان مسجد راه یک شبانه روز است پس گرفت دست مرا
فما كان الا قليلا حتى رايت المسجد فدخلنا وصلينا الجمعة
پس نبود دست مگر اندک زمان تا آنکه دیدم مسجد را پس در آمدیم ما و ادا کردیم جمعه را
ثم خرجنا فوقف ينظر الى الناس وهم يخرجون فقال اهل لا
پس بیرون آمدیم پس ایستاد سهل میدید بسوی مردم و ایشان بیرون می آمدند پس گفت سهل اهل
اله الا الله كثير ولكن المخلصون منهم قليل كنت مع ابرهيم
کلمه توحید بسیار اند و لیکن کسانی که اخلاص دارند از ایشان کم اند و حضرت خواص
الخواص رحمه الله في سفر فجئنا الى موضع فيه حيات كثيرة
خواص رحمه الله در سفر پس آمدیم بجائے که در وی ماران بسیار بودند
فوضع ركوته وجلس وجلست فلما كان برد الليل وبرد
پس نهاد ابریق خود را و نشست و نشستم پس هرگاه بود سردی شب و سردی
الهوى خرجت الحياة فصحت بالشيخ فقال اذكر الله تعالى
هوا بیرون آمدند ماران پس آواز دادم شیخ را که ابراهیم باشد پس گفت شیخ یاد کن خدا

قد كرت فرجعت ثم عادت فصحت به فقال مثل ذلك ثم

پس باز گردم شدارا پس باز گشته مارا پس بانگ برآمد پس فرمود مرشیخ را پس گفت همچنین

ازل الى الصباح في مثل تلك الحالة فلما اصبحنا قام و

پس بوده ام درین حال تا صباح پس چون صبح کردیم و فرمود شیخ و رفتم با او پس افتاد

مشى ومشيت معه فسقطت من وطائه حية عظيمة

روان شد و روان شدم با او پس افتاد از فرش او ماری بزرگ

قد تطوقت فقلت ما احسست بها فقال لا منذ زمان

که طوق زده بود پس گفتم دریافته بودی تو این مار را پس گفت شیخ نه

ما بت ليلة اطيب من البارحة وقال ابو عثمان رحمه الله تعالى

شب نکرده ام خوشتر از امشب و گفت ابو عثمان رحمة الله عليه

من لم يذق وحشة الغفلة لم يجد طعم انس الذكر فصل

هر که نچشید وحشت غفلت را نیافت لذت انس ذکر را

ينبغي لكل متعبد وعارف ان يحذر في جميع احواله من الرياء

و سزاوار است هر عابد و عارف را که بترسد در همه احوال از ریا

ورؤية الخلق والعجب فان النفس خبيثة وهي منشأ الاهوية

و دیدن خلق و عجب که نفس پلید است و آن جای پیدا شدن میلها

المضلة والشهوات المردية واللذات الحائلة بين العبد

گمراه کننده و آرزوهای هلاک کننده و لذتها که حایل شونده اند میان بنده

وبين الحق عز وجل لا طريق الى الامن من غوائلها ما دام

و میان خدای نیست راه بسوی امن از قهر نفس او تا وقتی که

الروح في جسد ابن ادم وان بلغ العبد الى حالة البدلية و

روح در تن فرزند آدم است اگرچه رسیده باشد بنده بحالت ابدال و

الصديقية وان كانت هذه الحالة اسلم من الابتداء و

صدیقان و اگرچه بوده است این حالت بدایتها و صدیقیت سالمتر از ابتدای حال

امن من شرها ودواهيها والخير اغلب والنور النزول والهداية

ایمن تر از بدیها و بلاهای نفس و نکوئی غالب تر بوده و نور و امن بیشتر و هدایت

متحققة بسبيل الله عز وجل والتوفيق شامل والحفظ موجود

ثابت است براه خدا عز وجل و توفیق فراگیرنده است و حفظ حق از معاصی حاضر

فيران العصمة ليس لنا انما ذلك مختص بالانبياء عليهم السلام

چرا که عصمت که عبارت است از نگاه داشتن از گناه و معاصی نیست مرا بدرستیکه آن عصمت خاص است به پیغمبران

لِيَقَعَ الْفَرْقُ بَيْنَ النُّبُوَّةِ وَالْوِلَايَةِ وَقَدْ تَوَعَّدَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ

تا آنکه واقع شود فرق میان نبوة و ولایت و بتحقیق ترسانیده است خدای تعالی

أَهْلَ الرِّيَاءِ وَالسُّمْعَةِ وَنَبَّهَ عَلَى شُؤْمِ النَّفْسِ وَغَوَائِلِهَا وَنَهَى

اهل ریا و اهل سمعه را و آگاه نمود بر شامت و غارت‌های نفس و باز داشت

عَنِ اتِّبَاعِهَا وَأَمَرَ بِمُخَالَفَتِهَا فِي الْقُرْآنِ تَارَةً وَفِيمَا نَطَقَ بِهِ

از پیروی آن و فرمود بمخالفت آن در قرآن یک باری و در چیزی که نطق کرد بآن

رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنَ الْأَخْبَارِ وَالسُّنَّةِ أُخْرَى مِنْ ذٰلِكَ قَالَ اللّٰهُ

رسول الله صلعم از اخبار و سنت بار دیگر از آنجمله قول خدای تعالی است

عَزَّ وَجَلَّ فَوَيْلٌ لِلْمُصَلِّينَ الَّذِينَ هُمْ عَنْ صَلَاتِهِمْ سَاهُونَ

پس ویل است مر نمازگزاران را که ایشان از نماز خویش غافل اند

الَّذِينَ هُمْ يُرَاءُونَ وَيَمْنَعُونَ الْمَاعُونَ وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا يَقُولُونَ

آن کسانیکه ریا میکنند و باز میدارند زکوة را و فرمود جل و علا میگویند ایشان

بِأَفْوَاهِهِمْ مَا لَيْسَ فِي قُلُوبِهِمْ وَاللّٰهُ أَعْلَمُ بِمَا كَانُوا يَكْتُمُونَ وَ

بدهن‌های خود چیزی که نیست در دلهای ایشان و خدای داناتر است بچیزیکه بوده اند ایشان و میپوشیدند

قَالَ تَعَالَى وَإِذَا قَامُوا إِلَى الصَّلٰوةِ قَامُوا كُسَالَى يُرَاءُونَ النَّاسَ وَ

فرمود حق تعالی و وقتی که برخیزند آن منافقان بسوی نماز برخیزند با کسالت مینمایند مردم را و

لَا يَذْكُرُونَ اللّٰهَ إِلَّا قَلِيلًا مُذَبْذَبِينَ بَيْنَ ذٰلِكَ لَا إِلَى هٰؤُلَاءِ

یاد نمیکنند خدا را مگر اندک مضطرب اند هر دو گروه میان هر دو گروه و نه باین گروه

وَلَا إِلَى هٰؤُلَاءِ وَقَالَ تَعَالَى إِنَّ كَثِيرًا مِنَ الْأَحْبَارِ وَالرُّهْبَانِ

و نه بآن گروه یعنی کافران و فرمود خدای تعالی بدرستی بسیاری از دانشمندان و عابدان

لَيَأْكُلُونَ أَمْوَالَ النَّاسِ بِالْبَاطِلِ وَيَصُدُّونَ عَنْ سَبِيلِ اللّٰهِ وَ

هر آینه میخورند مالهای مردم را بطریق باطل یعنی برشوت و ریا و جز ذلک و باز میدارند مردم را از راه خدا

الْأَحْبَارُ هُمُ الْعُلَمَاءُ وَالرُّهْبَانُ الْعُبَّادُ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّهَا

احبار علما اند و رهبان عابدان اند و فرمود عز و جل ای

الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبُرَ مَقْتًا عِنْدَ اللّٰهِ

کسانیکه ایمان آورده اید چرا میگوئید چیزی که نمیکنید بزرگ است از روی بغض در نزد خدا

أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ وَقَالَ تَعَالَى وَأَسِرُّوا قَوْلَكُمْ

اینکه بگوئید چیزی که نمیکنید و فرمود خدای تعالی و پنهان کنید سخن خود را

أَوِ اجْهَرُوا بِهِ إِنَّهُ عَلِيمٌ بِذَاتِ الصُّدُورِ وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا أَمْ

یا آشکارا کنید او را بدرستی حق تعالی داناست برازهای دلها و فرمود حق تعالی

كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة

امیدوار هست لقاے پروردگار خود را پس گو عمل کند نیک و شریک نکند بعبادت

ربه احدا وقال تعالى ان النفس لامارة بالسوء الا ما رحم

پروردگار خود هیچ کسے را و فرمود حق تعالى بدرستی نفس هر آئینه امر کننده است به بدی مگر آنکه رحم کند

ربي وقال تعالى واحضرت الانفس الشح وقال عز وجل

پروردگار من و فرمود حق تعالى و حاضر کرده شد نفسهاے بخیل را و فرمود عز وجل

لداود عليه السلام يا داود اهجر هواك فانه لا منازع

مر داود را اے داود ترک کن میل نفس خود را [illegible]

ينازعني في ملكي غير الهوى وقال تعالى ولا تتبع الهوى

که نزاع کند در ملک من جز هواے نفس و فرمود خداے تعالى و پیروی مکن هوای نفس را

فيضلك عن سبيل الله واما السنة فمن ذلك ما روى

پس گمراه کند ترا از راه خدا واما حدیث رسول الله پس از آنجمله است چیزے که روایت کرده شد

عن شداد بن اوس رض انه قال دخلت على النبي صلى الله عليه وسلم فرأيت

از شداد بن اوس که گفت درآمدم بر نبی پس دیدم

في وجهه ما ساءني فقلت ما الذي بك يا رسول الله فقال

در روے او چیزیکه بدحال کرد مرا پس گفتم چه چیز است بتو اے پیغمبر خدا پس فرمود

صلى الله عليه وسلم اخاف على امتي الشرك بعدي فقلت ايشركون من

میترسم بر امت خود شرک را پس از من پس گفتم آیا شرک خواهند کرد

بعدك يا رسول الله فقال صلى الله عليه وسلم اما انهم لا يعبدون شمسا

بعد از تو یا رسول الله پس فرمود بدرستی ایشان عبادت نخواهند کرد آفتاب را

ولا قمرا ولا وثنا ولا حجرا ولكنهم يراؤن في اعمالهم و

ونه ماهتاب را ونه بتان را ونه سنگها را ولکن ایشان ریا میکنند در اعمال خود و

الرياء هو الشرك ثم تلا قوله تعالى فمن كان يرجو لقاء ربه

ریا شرک است پس خواند قول خدای تعالى پس هر که آرزو دارد ملاقات پروردگار خود را

فليعمل عملا صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا وقال

پس باید که عمل کند نیک و شریک نکند بعبادت پروردگار خود کسے را یعنی ریا نکند و فرمود

صلى الله عليه وسلم يجاء يوم القيمة بصحف مختومة فيقول الله عز

آورده شود روز قیامت نامهاے مهر کرده شده پس میگوید خدای تعالى

وجل القوا هذا واقبلوا هذا فيقولون وعزتك

فرشتگان خود را بیندازید این را وقبول کنید این را پس میگویند فرشتگان [illegible]

وجلالك ما علمنا الا خيرا فيقول تعالى نعم ولكن هذا عمل

و جلال تو نه دانستيم ما بجز نيكى پس گويد خداى تعالى آرى وليكن اين عملست

لغيري ولا اقبل الا ما ابتغي به وجهي وكان النبي صلى الله عليه وسلم

براى جز من و قبول نميكنم مگر چيزى كه طلب كرده شده است بدو ذات مرا و بود نبى صم

يقول في دعائه اللهم طهر لساني من الكذب وقلبي من

ميگفت در دعاى خود اى بار خدايا پاك كن زبان مرا از كذب و دل مرا از

النفاق وعملي من الرياء وبصري من الخيانة فانك تعلم خائنة

نفاق و عمل مرا از ريا و چشم مرا از خيانت كه تو ميدانى خيانت

الاعين وما تخفي الصدور وقال صلى الله عليه وسلم لا تقعدوا الا على

چشمها را و چيزى كه پنهان ميدارند سينها و فرمود صم نشينيد مگر بر

عالم يدعوكم من خمس الى خمس من الرغبة الى الزهد ومن الرياء

عالم كه طلب كند شما را از پنج بسوى پنج از رغبت دنيا بسوى زهد و از ريا

الى الاخلاص ومن الكبر الى التواضع ومن المداهنة الى الناصحة

بسوى اخلاص و از كبر بسوى تواضع و از [illegible] بسوى نصيحت و پند

ومن الجهل الى العلم وقال صلى الله عليه وسلم ان الله تعالى يقول انا خير

و از نادانستن بسوى دانش و فرمود صم خداى ميگويد من بهترين شريكم

شريك من اشرك معي شريكا في عمله فهو لشريكي دوني لاني

[illegible]

لا اقبل الا ما اخلص لي يا ابن آدم انا خير قسيم فانظر عملك

[illegible]

الذي عملت لغيري فانما اجرك على الذي عملت له وقال

[illegible]

صلى الله عليه وسلم بشر هذه الامة بالسناء والرفعة في الدين والتمكين

بشارت داده شده است اين امت به بزرگى و بلندى در دين و قدرت [illegible]

في البلاد ما لم يعملوا عمل الآخرة للدنيا ومن يعمل عمل الآخرة

در شهرها [illegible] عمل آخرت از جهت دنيا و هركه كند عمل آخرت

للدنيا لم يقبل منه وما له في الآخرة من نصيب وقال صلى الله عليه

از بهر دنيا قبول كرده نشود از وى و نيست او را در آخرت نصيبى و فرمود صم

ان الله يعطي الدنيا على نية الآخرة ولا يعطي الآخرة على نية

كه خداى ميدهد دنيا بر نيت آخرت و نميدهد آخرت بر نيت

723

الدنيا وعن أنس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم رأيت

ليلة أسري بي رجالا تقرض شفاههم بمقاريض من نار فقلت

لجبرئيل عليه السلام من هؤلاء قال خطباء أمتك الذين

يقولون الشيء ولا يعملون به يقولون ما يعرفون ويفعلون

ما ينكرون يأمرون الناس بالبر وينسون أنفسهم وقال صلى الله

عليه وسلم إن أخوف ما أخاف على أمتي كل منافق عليم اللسان

والذي نفسي بيده لا تقوم الساعة حتى يكون عليكم أمراء

كذبة ووزراء فجرة وأعوان خونة وعرفاء ظلمة وقراء

فسقة وعباد جهال يفتح الله تعالى عليهم فتنة غبراء مظلمة

فيتهوكون فيها تهوك اليهود الظلمة فحينئذ ينقض

الإسلام عروة عروة حتى لا يقال الله الله وعن عدي بن

حاتم رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يؤتى بناس يوم القيمة في

أعظم نكال فيقول الله تعالى إنكم كنتم إذا خلوتم بارزتموني

بالعظائم وإذا لقيتم الناس لقيتموهم مخبتين هبتم الناس

ولم تهابوني وأجللتم الناس ولم تجلوني وعزتي لأذيقنكم

أَلِيمِ الْعَذَابِ وَعَنْ أُسَامَةَ بْنِ زَيْدٍ رض قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ

دردناک عذاب و مرویست از اسامه بن زید رض گفت شنیدم رسول الله

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ يُلْقَى رَجُلٌ فِي النَّارِ فَتَنْدَلِقُ أَقْتَابُ بَطْنِهِ فَيَدُورُ

که میفرمود انداخته شود مرد را در آتش پس برآید بیرون رودهای شکم او پس گردانیده شود

بِهِ كَمَا يَدُورُ الْحِمَارُ بِالرَّحَا بِصَاحِبِهَا فَيُقَالُ لَهُ أَلَيْسَ كُنْتَ تَأْمُرُ بِالْمَعْرُوفِ

او را چنانچه میگردد خر آسیا بهمراه صاحبش پس گفته شود مر او را آیا نبوده تو که امر میکردی بمعروف

وَتَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ فَيَقُولُ كُنْتُ آمُرُ بِالْمَعْرُوفِ وَلَا آتِيهِ وَأَنْهَى

و باز میداشتی از منکر پس گوید بودم من امر کننده بمعروف و نمیکردم و باز میداشتم

عَنِ الْمُنْكَرِ وَآتِيهِ وَلَا أَجْتَنِبُهُ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رُبَّ صَائِمٍ

از منکر و باز میکردم و دور نمیشدم از آن و فرمود نبی صلعم بسیار روزه دار اند

لَيْسَ لَهُ مِنْ صِيَامِهِ إِلَّا الْجُوعُ وَالْعَطَشُ وَرُبَّ قَائِمٍ لَيْسَ لَهُ مِنْ

که نیست مر او را از روزه خود مگر گرسنگی و تشنگی و بسیار قایم اللیل است که نیست مر او را از

قِيَامِهِ إِلَّا السَّهَرُ وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اهْتَزَّ لِذٰلِكَ الْعَرْشُ وَ

قیام خود مگر بیداری و فرمود نبی صلعم در حرکت آمد بجهت آن عرش و

غَضِبَ لَهُ الرَّبُّ تَبَارَكَ وَتَعَالٰى وَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِئْسَ الْعَبْدُ

در غضب آمد مر او را پروردگار تبارک و تعالی و فرمود نبی صلعم بدترین بندگان

عَبْدٌ حَالَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ ثَوَابِ اللّٰهِ عَبْدٌ مِنْ خَلْقِ اللّٰهِ تَعَالٰى يَعْبُدُ

بنده ایست که حایل ست میان او و میان ثواب حق تعالی بنده از مخلوقات حق می پرستد عابد

لَهُ رَجَاءَ مَا فِي يَدَيْهِ فَيُتْعِبُ بَدَنَهُ فِي مَرْضَاتِهِ فَيُخْرِجُ دِينَهُ

بنده را از جهت امید چیزیکه در دست اوست پس رنج میدهد عابد تن خود را در رضای آن بنده پس بیرون

وَيَنْفَسِخُ وَيَفْقِدُ مُرُوَّتَهُ حَتّٰى يَحُولَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ رَبِّهِ يَرْجُو

دین او رفته میشود و بد میشود مروت او تا آنکه درآید درمیان بنده و درمیان خدا امید میداد

اللّٰهُ تَعَالٰى فِي الْكَبِيرِ كَرْجُو الْعَبْدَ فِي الصَّغِيرِ يُعْطِي الْعَبْدَ مِنْ

خدا تعالی در بزرگ یعنی در خود بصورت عبادت میکند و امید میداد آن بنده در عضو خورد دل

خِدْمَتِهِ مَا لَا يُعْطِي اللّٰهَ تَعَالٰى مِنْ طَاعَتِهِ وَعَنْ مُجَاهِدٍ أَنَّهُ

خدمت او چیزی که نمیکند خدا تعالی از جهت طاعت او یعنی دل را که مدار عبادت است براو نیست بر بنده

قَالَ جَاءَ رَجُلٌ إِلٰى رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ إِنِّي أَتَصَدَّقُ

گفت آمد مردی بسوی رسول الله صلعم پس گفت یا رسول الله من میدهم

بِصَدَقَةٍ فَأَلْتَمِسُ بِهَا وَجْهَ اللّٰهِ تَعَالٰى وَأُحِبُّ أَنْ يُقَالَ لِي خَيْرٌ

صدقه پس طلب میکنم با او رضای خدا تعالی را و دوست میدارم که گفته شود نیک

٧٢٥

فنزل قوله سبحانه فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملا

صالحا ولا يشرك بعبادة ربه احدا قال النبي صلى الله عليه وسلم يخرج

في آخر الزمان اقوام يختلون الدنيا بالدين فيلبسون للناس

جلود الضان من اللين والسنتهم احلى من السكر وقلوبهم

قلوب الذئاب يقول الله تعالى ابي يغترون ام علي يجترؤن

بي حلفت لابعثن على اولئك فتنة تدع الحليم فيها حيرانا

وعن ضمرة عن ابي حبيب قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان

الملائكة يرفعون عمل عبد من عباد الله فيستكثرونه ويزكونه

حتى ينتهوا به الى حيث يشاء الله تعالى من سلطانه فيوحي

الله تعالى اليهم انكم حفظة على عمل عبدي وانا رقيب على

ما في نفسه ان عبدي هذا اخلص عمله فاكتبوه في سجين

ويصعدون بعمل عبد من عباده يستقلونه ويحقرونه

حتى ينتهوا به الى حيث شاء الله من سلطانه فيوحي الله اليهم

انكم حفظة على عمل عبدي وانا رقيب على ما في نفسه ان

عبدي هذا اخلص لي عمله فاكتبوه في عليين وعن ابي هريرة

عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه قال ان الله تبارك وتعالى اذا

از رسول الله صلعم که فرمود خدای تعالی هرگاه

كان يوم القيمة يقضي بين خلقه وكل امة جاثية فاول

گویا شده باشد روز قیامت حکم کند در میان خلق خود و حال آنکه هر گروه نشسته اند بر زانو

من يدعى به رجل جمع القرآن ورجل قتل في سبيل الله

طلب کرده شود مردی است که جمع کرده باشد قرآن را و دیگری کشته باشد در راه خدا

ورجل كثير المال فيقول الله تعالى للقاري ماذا عملت

و مرد دیگری که بسیار گرد مال را پس بگوید خدای تعالی مر قاری را چه چیز عمل کردی تو

فيما علمت فيقول كنت اقوم به آناء الليل واطراف النهار

در آنچه دانسته پس بگوید بوده ام که قایم میکردم بآن قرآن ساعات شب و طرفهای روز

فيقول تبارك وتعالى كذبت وتقول الملائكة كذبت

پس بگوید تبارک و تعالی دروغ گفتی و گویند فرشتگان دروغ گفتی

بل اردت ان يقال فلان قاري فقد قيل ذلك ويقال

بلکه خواستی بآن قرائت اینکه گویند فلانی قاری است پس گفته شد ترا قاری و گفته شود

لصاحب المال ماذا عملت فيما آتيتك فيقول كنت اصل

مر صاحب مال را چه چیزی کردی تو در آنچه داده شد ترا پس بگوید بوده ام پیوند میکردم

الرحم واتصدق به فيقول الله تبارك وتعالى كذبت و

رحم را و تصدق میکردم بآن پس بگوید خدای تعالی دروغ گفتی

تقول الملائكة كذبت بل اردت ان يقال فلان جواد

گویند فرشتگان دروغ گفتی بلکه خواستی اینکه گفته شود فلانی جود و بخشش میکند

فقد قيل ذلك ويؤتى بالذي قتل في سبيل الله تعالى

و هر آینه گفته شد این نام ترا و آورده شود مرد دیگر کشته شده در راه خدای تعالی

فيقول الله تعالى لماذا قتلت فيقول قاتلت في سبيلك

پس بگوید خدای تعالی از چه کشته شدی تو پس بگوید جنگ کردم در راه تو

حتى قتلت في سبيلك فيقول الله تبارك وتعالى كذبت

تا آنکه کشته شدم در راه تو پس میگوید خدای تعالی دروغ گفتی

وتقول الملائكة كذبت بل اردت ان يقال فلان جرئ

و گویند فرشتگان دروغ گفتی بلکه خواستی که گفته شود فلانی دلیر است و مردانه

وقد قيل ذلك ثم ضرب رسول الله صلى الله عليه وسلم بيده على

و گفته شد این نام ترا پس زد رسول خدا صلعم دست خود را بر

رُكْبَتَيْهِ وَقَالَ يَا أَبَا هُرَيْرَةَ أُولٰئِكَ الثَّلَاثَةُ أَوَّلُ خَلْقِ اللّٰهِ

بر دو زانو وگفت اي ابو هريره اين سه كس نخستين خلق خدا ست

عَزَّ وَجَلَّ تُسَعَّرُ بِهِمُ النَّارُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ قَالَ فَبَلَغَ هٰذَا الْخَبَرُ

كه افروخته شود آتش دوزخ بايشان روز قيامت گفت ابو هريره رسيد اين خبر

مُعَاوِيَةَ رض فَبَكٰى بُكَاءً شَدِيدًا وَقَالَ لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ تَعَالٰى وَ

بمعاويه رض پس بگريست گريه سخت وگفت راست گفت خداي تعالى و

صَدَقَ رَسُولُهُ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَرَأَ هٰذِهِ الْآيَةَ مَنْ كَانَ يُرِيدُ الْحَيٰوةَ

راست گفت رسول او عليه السلام وخواند اين آيت را كسيكه بوده است ميخواست حيوة

الدُّنْيَا وَزِينَتَهَا نُوَفِّ إِلَيْهِمْ أَعْمَالَهُمْ فِيهَا وَهُمْ فِيهَا لَا يُبْخَسُونَ

دنيا وآرايش اورا بكمال وتمام ميدهيم بايشان جزاي اعمال نيك ايشان درآن دنيا وايشان در

أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَيْسَ لَهُمْ فِي الْآخِرَةِ إِلَّا النَّارُ وَحَبِطَ مَا صَنَعُوا

ايشانند كسانيكه نيست ايشانرا در آخرت مگر آتش دوزخ وضايع شد چيزيكه كرده بودند از عملهاي

فِيهَا وَبَاطِلٌ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ أُولٰئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ

درآن دنيا وباطل است آنچه بوده اند ميكردند ايشان آنكسانيكه مر ايشانراست عذاب بد

وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ وَعَنْ عَدِيِّ بْنِ حَاتِمٍ الطَّائِيِّ رض

وايشانند در آخرت زيانكاره وروايت از عدي بن حاتم طائي

عَنْ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ يُؤْمَرُ بِنَاسٍ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مِنْ

از رسول الله صلعم كه فرمود فرموده شود مردمي را روز قيامت از

أَهْلِ النَّارِ إِلَى الْجَنَّةِ حَتّٰى إِذَا دَنَوْا مِنْهَا وَاسْتَنْشَقُوا رَائِحَتَهَا

اهل دوزخ كه ببرند بسوي بهشت تا آنكه وقتيكه نزديك شوند از آن بهشت و دريابند بوي اورا

وَنَظَرُوا إِلٰى قُصُورِهَا وَإِلٰى مَا أَعَدَّ اللّٰهُ تَعَالٰى لِأَهْلِهَا نُودُوا

وبه بينند بسوي كوشكهاي آن وبسوي چيزيكه آماده كرده است خداي تعالى اهل آنرا ندا كرده شوند

أَنِ اصْرِفُوهُمْ لَا نَصِيبَ لَهُمْ فِيهَا فَيَرْجِعُونَ بِحَسْرَةٍ وَنَدَامَةٍ

برگردانيد ايشانرا نيست حصه ايشانرا درآن بهشت پس باز گردند بحسرت وپشيماني

مَا رَجَعَ الْأَوَّلُونَ وَالْآخِرُونَ بِمِثْلِهَا فَيَقُولُونَ يَا رَبَّنَا لَوْ

كه هرگز نه برگشته بودند پيشينيان وپسينيان مانند آن حسرت پس بگويند اي پروردگار ما كاشكي

أَدْخَلْتَنَا النَّارَ قَبْلَ أَنْ تُرِيَنَا مَا أَرَيْتَنَا مِنْ ثَوَابِكَ مَا أَعْدَدْتَ

اندرون ميكردي مارا در آتش پيش از نمودن تو چيزيكه نمودي مارا از ثواب آنچه آماده كرده

[illegible] يَقُولُ اللّٰهُ تَعَالٰى ذٰلِكَ أَرَدْتُ بِكُمْ كُنْتُمْ إِذَا

[illegible] پس بگويد خداي اين حسرت وندامت خواستم شما را از جهت آنكه بوديد

خلوتم بأرزتموني بالعطايا وإذا لقيتم الناس لقيتموهم

خلوت میکردید پیش آمدید مرا بگناهان بزرگ و وقتیکه ملاقات میکردید مردم را ملاقات میکردید

مخبتين متواضعين تراؤن الناس بأعمالكم خلاف ما

فروتنی کننده با تواضع مینمودید مردم را عملهای خویش خلاف چیزی که

تنطوي عليه قلوبكم هبتم الناس ولم تهابوني أجللتم الناس

پیچیده بود در دلهای شما ترسیدید از مردم و نترسیدید از من بزرگ داشتید مردم را

ولم تجلوني وتركتم للناس ولم تتركوا لي فاليوم أذيقكم

و بزرگ نداشتید و گذاشتید شما از بهر مردم عمل بد و نگذاشتید پس امروز بچشانم شما را

أليم عذابي مع ما حرمتم من جزيل ثوابي وعن ابن عباس رض

دردناک ترین عذاب خود با چیزی که محروم گردانیده شده اید از بزرگ ثواب من و مرویست از ابن عباس

قال: عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه لما خلق الله تعالى جنة عدن خلق

از رسول الله صلی الله علیه وسلم که فرمود هرگاه که پیدا کرد خدای تعالی جنت عدن را پیدا کرد

فيها ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر

در آن چیزی که هیچ چشم ندیده و نه گوشی شنیده و نه گذر کرده است بر دل آدمی

ثم قال لها سبحانه وتعالى تكلمي فقالت قد أفلح المؤمنون

پس گفت مر او را سبحانه و تعالی بگو پس گفت تحقیق رستگار شدند مومنان

ثلاثا ثم قالت إني حرام على كل بخيل ومرائي وسأل رجل

سه بار پس گفت من حرامم بهر بخیل و ریاکار و سوال کرد مردی

رسول الله صلى الله عليه وسلم فيما النجاة غدا قال لا تخادع الله تعالى

رسول الله صلی الله علیه وسلم را پس بچه چیز نجات حاصل شود فردای روز قیامت گفت فریب مده خدای تعالی را

قال وكيف أخادع الله عز وجل قال أن تعمل بما أمرك و

گفت آن مرد چگونه فریب داده میشود خدای را گفت اینکه عمل کنی به چیزی که فرموده ترا و

تريد به غير وجه الله تعالى فاتقوا الرياء فإنه الشرك بالله

اراده کنی بآن بجز ذات خدای تعالی پس بپرهیزید از ریا که آن شرک است بخدا

تعالى فإن المرائي ينادى يوم القيامة بأربعة أسماء على

که ریاکار ندا کرده شود روز قیامت بچهار اسم بر

رؤس الخلائق يا كافر يا فاجر يا غادر يا خاسر ضل عملك

سرهای خلایق ای کافر ای فاجر ای فریب کننده ای زیان کننده گم شد

وبطل أجرك فلا خلاق لك اليوم فالتمس أجرك ممن كنت

و باطل شد اجر تو پس نیست ترا امروز بهره پس بطلب مزد خود را از کسیکه بوده تو

٧٢٩

مخادعة فریب دادن

غادر

تعمل له يا مخادع نعوذ بالله من الرياء والسمعة والنفاق

میکردی عمل را ای فریب دهنده و مکر کننده پس پناه میجوییم بخدا از ریا و شنوانیدن عمل و نفاق

فان ذلك عمل اهل النار قال الله عز وجل ان المنافقين في

پس بدرستی اینها عمل اهل آتش ست فرمود خدای تعالی بدرستی منافقان در

الدرك الاسفل من النار يعني في الهاوية مع فرعون و

طبقهٔ پایین از آتش دوزخ خواهند بود یعنی در هاویه با فرعون

هامان وقومهما فان قيل قد جاء في بعض الاخبار ما يدل على

و هامان و قوم ایشان پس اگر گفته شود که بتحقیق آمده است در بعض اخبار چیزی که دلالت میکند

ان رؤية الخلق للعمل لا تضر وهو ما روي عن وكيع عن سفيان

که دیدن خلق عمل را زیان ندارد و آن چیزیست که روایت کرده شد از وکیع از سفیان

عن حبيب عن ابي صالح عن ابي هريرة رض قال جاء رجل الى

از حبیب از ابی صالح از ابی هریره رض گفت آمد مردی بسوی

رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله اي اعمل العمل اسره فيطلع

رسول الله صلعم پس گفت یا رسول الله من عمل میکنم پنهان میکنم آنرا پس مطلع میشود

عليه فيعجبني الذي فيه اجر فقال لك اجران اجر السر واجر العلانية

بر او پس شگفت می آید مرا آنچه در وی مزد است پس فرمود ترا دو اجر است اجر پنهان کردن و اجر آشکارا

قيل هذا محمول على ان ذلك الرجل كان يعجبه اقتداء الناس

گفته شد این محمول است بر آنکه این مرد بود که عجب می آمد او را پیروی کردن مردم

به في عمله وعلم ذلك رسول الله صلى الله عليه وسلم منه فقال له لك اجران

با او در عمل او و دانست این را رسول الله صلعم از او پس گفت ترا دو اجر است

اجر لعملك واجر لاقتداء الناس بك كما قال صلى الله عليه وسلم من سن سنة

اجری از بهر عمل تو و اجری از بهر اقتدا مردم بتو چنانچه فرمود صلعم کسیکه بنهد در میان خلق سنتی

حسنة فله اجرها واجر من عمل بها الى يوم القيمة الحديث

نیکو را پس مر او راست اجر او و مزد کسیکه عمل کرد بآن تا روز قیامت تا آخر

الى اخره واما اذا تجرد العجب من الاقتداء به فانه لا اجر له لان

حدیث و اما وقتیکه خالی باشد عجب از اقتدا مردم بآن نیست اجر مر او را زیرا که

العجب يسقط العبد من عين الله وقال الحسن البصري رحمه الله اذا

عجب ساقط میکند بنده را از چشم خدای تعالی گفت حسن بصری رح هرگاه

شئت لقيت ابيض بضا ذلق اللسان حديد النظر ميت القلب

بخواهی ملاقات کنی سفید را در گفتار تیز نظر [illegible] مرده دل

ترى أبداناً ولا قلوب وتسمع الصوت ولا أنيس أخصب ألسنة

می بینی تنها را و نیست دلها را می شنوی آواز را و نیست انسی فراخ گشت زبانها

وأجدب قلوباً حتى لقد حدثني جماعة من أصحاب رسول الله

و تنگ رسیده تر باشند دلها [illegible] حدیث کردند مرا جماعتی از یاران رسول الله

صلى الله عليه وسلم أنه لا تزال هذه الأمة تحت يد الله في كنفه ما لم تمال

که همیشه باشد این امت زیر دست لطف خدا در پناه او تا وقتیکه میل نکنند

قراؤها أمراءها وما لم تزل صلحاؤها فجارها وما لم يأمن

علماء ایشان بسوی امراء ایشان و تا وقتیکه نیامیزند صالحان ایشان با فاجران ایشان و تا ایمن نشوند

خيارها شرارها فإذا هم فعلوا ذلك رفع الله تعالى عنهم يده و

از نیکان ایشان بدان ایشان پس [illegible] دست لطف خود را

ضربهم بالفاقة والفقر وملأ قلوبهم رعباً وسلط عليهم جبابرهم

اندازد و ایشان را بفاقه و فقر و پر کند دل ایشان را از ترس و مسلط گرداند بر ایشان ظالمان ایشان را

فساموهم سوء العذاب وقال أيضاً رحمه الله بئس العبد عبد

پس طلب کنند ایشان را عذاب بد و گفت نیز حسن بصری ره بدترین بنده که

يسأل المغفرة وهو يعمل بالمعصية يخشع ليحسب عنده أمانة

طلب میکند مغفرت را و او میکند گناه اظهار میکند خشوع را تا پنداشته شود که نزد او امانت است

وإنما يصنع بالخيانة ينهى ولا ينتهي يأمر ولا يفعل إن أعطى

و جز این نیست که میکند خیانت منع میکند [illegible] امر میکند [illegible] اگر دهد

قتر وإن منع لم يعذر إن صح أمن وإن سقم ندم وإن افتقر

[illegible] و اگر منع کند [illegible] اگر تندرست باشد ایمن شود از عذاب و اگر

حزن وإن استغنى فتن يرجو النجاة ولا يعمل ويخاف العذاب

اندوهگین شود و اگر غنی شود مبتلا شود امید میدارد نجات را و عمل [illegible] عذاب را

ولا يحذر يريد الزيادة ولا يشكر ويؤثر الثواب ولا يصبر

[illegible] زیادتی در نعمت و شکر نمیکند و طلب میکند ثواب را و صبر نمیکند

يعجل النوم ويؤخر الصوم وقال يوماً لفرقد السبخي وهو جالس

[illegible] روزه را و گفت حسن بصری روزی فرقد را و آن حسن نشسته بود

في مجلسه وعليه ثياب فاخرة وعلى فرقد جبة صوف ثياب

در مجلس خود و بود جامهای فاخر و بر فرقد جبه پشمین بود جامهای [illegible] جامه

أهل الجنة وثيابك ثياب أهل النار جعلوا زهدهم في ثيابهم

اهل بهشت است و جامهای تو جامه اهل دوزخ است گردانیدند ترک دنیای خود در جامهای خود

وتكبرهم في صدورهم والله لأحدهم أعجب بصوفه من صاحب

و تکبر او در سینهای خود سوگند بخدا است یکی از ایشان عجب بیشتر دارد بصوف خود از صاحب

المطرف بمطرفه ما لهم تفاخروا البسوا ثياب الملوك وأميتوا

چادر بچادر خود چه چیز است ایشان را که فخر میکنند بپوشید جامهای ملوک را و بمیرانید

قلوبكم بالخشية وقال عمر رض البس من الثياب ما لم يشهرك

دلهای را بخوف خدا و گفت عمر رض بپوش از جامها که مشهور نکند ترا در میان

بين القراء ولا يزدريك السفهاء وكان يقال كن صوفي

قرا علما و حقیر نه پندارند ترا سفیهان یعنی اهل دنیا و بوده است که گفته میشد باش صوفی

القلب قطني الثياب وفي الجملة الناس في اللباس على ثلاثة

دل فارغ از ماسوی الله ... جامه ... و مردم در لباس بر سه

أضرب الأتقياء والأولياء والأبدال فلباس الأتقياء

گونه اند اتقیا اند و اولیا و ابدال پس پوشش پرهیزگاران

هو الحلال الذي ليس للخلق عليه تبعة ولا للشرع فيه مطالبة

حلال است که نباشد خلق را بر او رنجی و نه شرع را در او مطالبه ف ۲

فكل حلال لباسهم سواء كان قطنا أو صوفا أزرق وأبيض

پس هر حلال لباس ایشان است برابر است که باشد پنبه یا پشم نیلگون یا سفید

ولباس الأولياء ما وقع به الأمر وهو أدنى ما يستر به العورة

و لباس اولیا چیزیست که وارد شده است با او امر الهی و آن ادنی چیزیست که پوشیده میشود با او شرمگاه

والجسد الذي لا بد منه وتدعو إليه الضرورة ليتحقق

و جسم که ضرورت است و طلب کند بسوی او ضرورت تا ثابت شود

بذلك كسر أهويتهم فيبلغوا إلى درجة الأبدال ولباس الأبدال

باین لباس شکستگی هوای نفس ایشان پس برسند بدرجه ابدال و لباس ابدال

ما جاء به القدر مع حفظ الحدود قميص بقيراط أو حلة بمائة

چیزیست که آورد تقدیر الهی با نگاهداشت حدود و از حلال و حرام پیراهن باشد بیک قیراط یا حلیه بصد

دينار بفضل إرادة فيسموا إلى الأعلى ولا هوى يكسر بالأدنى بل

دینار پس نیست خواهش که بلند شود بسوی لباس اعلی و نیست هوای نفس که شکسته شود بلباس ادنی بلکه

ما تفضل به المولى من جميع ما أحل وأعطى من غير نصب فيه ولا

چیزیست که احسان کرده است مولی تعالی از جمیع چیزی که حلال گردانیده است و عطا کرده بی محنت و بی رنج

عناء ولا إشراف من النفس ولا منى وما سوى هذه الوجوه فهو

رنج و بی انتظار نفس و از نفس و آرزو و هر چه سوای این سه گونه است پس آن

مِنَ الْجَاهِلِيَّةِ الْاُوْلٰى وَرُعُوْنَةِ النَّفْسِ وَاتِّبَاعِ الْهَوٰى بَابٌ

از جاهلیت اول ست که در کفر بوده و از حماقت نفس و پیروی هوا ست باب ست

فِيْ ذِكْرِ فَضَائِلِ اَيَّامِ الْاُسْبُوْعِ وَالْاَيَّامِ الْبِيْضِ وَمَا وَرَدَ فِيْ صِيَامِ

در بیان فضیلت روزهاے هفته و ایام بیض و آنچه وارد شده ست در روزه از

ذٰلِكَ مِنَ التَّخْصِيْصِ وَذِكْرِ اَوْرَادِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ فِيْهَا مِنْ ذٰلِكَ

آن ایام بیض از ورغلانیدن بران و ورد شب و روز در آن ایام بیض از جمله چیزیست

مَا اَخْبَرَنَا اَبُوْ نَصْرٍ عَنْ وَّالِدِهٖ بِاِسْنَادِهٖ قَالَ اَنْبَا اَبُو الْحَسَنِ عَلِيُّ

که خبر داد ما را ابو نصر رح از پدر خود باسناد خود گفت خبر داد ما را ابو الحسن علے

بْنُ اَحْمَدَ الْمُقْرِيُّ رح قَالَ حَدَّثَنَا اَبُو الْحُسَيْنِ اَحْمَدُ بْنُ عُثْمَانَ بْنِ

بن احمد مقرئ رح گفت حدیث خواند بر من ابو الحسین احمد بن عثمان بن

يَحْيَى الْاَدَمِيُّ قَالَ حَدَّثَنَا عَبَّاسُ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ حَاتِمٍ الدُّوْرِيُّ قَالَ

یحیے آدمے گفت حدیث خواند بر من عباس بن محمد بن حاتم دورے گفت

حَدَّثَنَا حَجَّاجُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْاَعْوَرُ قَالَ حَدَّثَنَا اَبُوْ جُرَيْجٍ قَالَ اَخْبَرَنِيْ

حدیث خواند بر ما حجاج بن محمد اعور گفت حدیث خواند بر ما ابو جریج گفت خبر داد ما را

اِسْمٰعِيْلُ بْنُ اُمَيَّةَ عَنْ اَيُّوْبَ بْنِ خَالِدٍ عَنْ عُبَيْدِ اللّٰهِ بْنِ رَافِعٍ

اسمعیل بن امیه از ایوب بن خالد از عبید الله بن رافع

مَوْلٰى اَبِيْ سَلَمَةَ عَنْ اَبِيْ هُرَيْرَةَ رض قَالَ اَخَذَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

مولے ابے سلمه از ابے هریره رض گفت گرفت رسول الله صلعم

بِيَدِيْ فَقَالَ خَلَقَ اللّٰهُ تَعَالٰى التُّرْبَةَ يَوْمَ السَّبْتِ وَخَلَقَ فِيْهَا

دست مرا پس گفت پیدا کرد خداے تعالے خاک را روز شنبه و پیدا کرد در آن

الْجِبَالَ يَوْمَ الْاَحَدِ وَخَلَقَ الشَّجَرَ يَوْمَ الْاِثْنَيْنِ وَخَلَقَ الْمَكْرُوْهَ يَوْمَ

کوهها را روز یکشنبه و آفرید درخت را روز دوشنبه و آفرید هر چه مکروه و ناخوش ست روز

الثُّلٰثَاءِ وَخَلَقَ النُّوْرَ يَوْمَ الْاَرْبِعَاءِ وَبَثَّ فِيْهَا الدَّوَابَّ يَوْمَ

سه شنبه و آفرید نور را روز چهار شنبه و پراگنده کرد در آن چهار پایان را روز

الْخَمِيْسِ وَخَلَقَ اٰدَمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ الْعَصْرِ مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ

پنجشنبه و آفرید آدم را عم بعد عصر از روز جمعه

اٰخِرَ الْخَلْقِ فِيْ اٰخِرِ سَاعَةٍ مِّنْ سَاعَاتِ الْجُمُعَةِ فِيْمَا بَيْنَ الْعَصْرِ

آخر پیدایش در آخر ساعت از ساعتهاے روز جمعه در میان عصر

اِلَى اللَّيْلِ وَعَنْ اَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض قَالَ سُئِلَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

تا شب و مرویست از انس بن مالک رض گفت سوال کرده شد رسول الله صلعم را

عن الأيام فسئل عن يوم السبت فقال يوم مكر وخديعة

از روزها پس پرسیده شد از روز شنبه پس فرمود روز مکر و فریب است

قالوا وكيف ذاك يا رسول الله قال صلى الله عليه لأن فيه ابتداء

گفتند چگونه است این یا رسول الله صلعم فرمود زیرا که در آن روز ابتدای

الدنيا وعمارتها وسئل صلى الله عليه عن يوم الاثنين قال صلى الله عليه

دنیاست و عمارت آن و پرسیده شد از روز دوشنبه فرمود

يوم سفر وتجارة قالوا وكيف ذلك يا رسول الله قال صلى الله عليه لأن

روز سفر و تجارت است گفتند چگونه است این یا رسول الله فرمود زیرا که

فيه سافر شعيب النبي عليه السلام واتجر وسئل صلى الله عليه عن يوم الثلثا

در آن روز سفر کرد شعیب ع و تجارت کرد و پرسیده شد از روز سه شنبه

قال صلى الله عليه يوم دم قالوا وكيف ذلك يا رسول الله قال صلى الله عليه

فرمود ص روز خون است گفتند چگونه است این یا رسول الله فرمود ص

لأن فيه حاضت حوا وقتل ابن آدم أخاه وسئل صلى الله عليه عن يوم

زیرا که در آن روز حیض دید حوا و قتل کرد پسر آدم برادر خود را و پرسیده شد از روز

الأربعاء قال صلى الله عليه يوم نحس وشوم قالوا وكيف ذلك يا رسول

چهارشنبه فرمود ص روز نحس و شوم است گفتند چگونه است این یا رسول الله

الله صلى الله عليه لأن فيه أغرق الله تعالى فرعون وقومه وأهلك

فرمود ص زیرا که در آن روز غرق کرد خدای تعالی فرعون را و قوم او را و هلاک کرد

عادا وثمود وسئل صلى الله عليه عن يوم الخميس فقال صلى الله عليه قضاء

عاد و ثمود را و پرسیده شد از روز پنجشنبه فرمود روا برآمدن

الحوائج والدخول على السلاطين قالوا وكيف ذلك يا رسول

حاجتهاست و درآمدن بر پادشاهان گفتند چگونه است این یا رسول

الله قال صلى الله عليه فيه دخل إبراهيم خليل الرحمن على نمرود فقضى

الله فرمود ص در آن روز درآمد ابراهیم خلیل الله بر نمرود و پس برآورد

حوائجه وأخذ منه هاجر وسئل صلى الله عليه عن يوم الجمعة

حاجتهای او را و گرفت از وی هاجره را و پرسیده شد از روز جمعه

فقال صلى الله عليه يوم خطبة ونكاح قالوا وكيف ذلك يا رسول

پس فرمود ص روز خطبه و نکاح است گفتند چگونه است این یا رسول الله

الله قال صلى الله عليه كانت الأنبياء ينكحون وروي عن الزهري عن

فرمود ص بوده اند انبیا که نکاح میکردند و روایت است از زهری که از

عبد الرحمن بن كعب عن أبيه عن جده قال ما كان رسول

عبد الرحمن بن كعب از پدر خود از جد خود گفت نبود رسول

الله صلى الله عليه وسلم يخرج في سفر إلا يوم الخميس وعن معاوية بن قرة

الله که بیرون آید در سفر مگر روز پنجشنبه و روایت از معاویه بن قره

عن أنس رضي يرفعه إلى النبي صلى الله عليه وسلم قال من احتجم يوم الثلثا

از انس رضی رسانیده او را تا نبی ص فرمود هر که حجامت کرد روز سه شنبه

لسبعة عشر من الشهر أخرج الله تعالى منه داء سنة وقيل

هفدهم از ماه بر آرد حق تعالی از وی درد یک ساله و گفته شد

إن الله تعالى أعطى يوم السبت لموسى وخمسين نبيا مرسلا

که خدا تعالی داد روز شنبه موسی را و پنجاه کس را از انبیاء مرسل

وأعطى يوم الأحد لعشرين نبيا ولعيسى عليه السلام وأعطى

وداد روز یکشنبه بیست نبی را و عیسی ع را وداد

يوم الاثنين لمحمد صلى الله عليه وسلم ولثلاثة وستين مرسلا وأعطى يوم

روز دوشنبه محمد و شصت و سه کس مرسل را وداد روز

الثلثا لسليمان عليه السلام وخمسين مرسلا وأعطى يوم

روز سه شنبه سلیمان ع را و پنجاه مرسلان را وداد روز

الأربعا ليعقوب عليه السلام وخمسين مرسلا وأعطى يوم

چهارشنبه یعقوب را ع و پنجاه مرسلان را وداد روز

الخميس لآدم عليه السلام وخمسين نبيا ويوم الجمعة لله عز

پنجشنبه آدم را ع و پنجاه پیغمبران را و روز جمعه از بهر خدای

وجل وتقدس قال النبي صلى الله عليه وسلم إلهي ما حظ أمتي قال تعالى

ست فرمود نبی ص پروردگارا چیست بهره امت من گفت تعالی

وتبارك يا محمد الجمعة لي والجنة لي فأعطيت لك معشر الأمة

و تبارک ای محمد جمعه از بهر من ست و بهشت از بهر من پس دادم جمعه امت ترا

والجنة معها وأنا مع الجنة لأمتك وعن أنس بن مالك رضي

و بهشت با اوست و من با جنت برای امت تو ام و روایت از انس بن مالک

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام يوم الأربعا والخميس والجمعة

گفت فرمود رسول الله ص هر که روزه دارد روز چهارشنبه و جمعه

بنى الله تعالى له قصرا في الجنة من لؤلؤة وياقوت وزمرد

بنا سازد خدای تعالی برای او کوشکی در بهشت از مروارید و یاقوت و زمرد

وَكَتَبَ اللهُ تَعَالَى لَهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ وَفِي لَفْظٍ آخَرَ عَنْ أَنَسٍ رض
و مینویسد خدای تعالی مراورا رستگاری از آتش و در لفظ دیگر ست از انس رض

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَامَ ثَلٰثَةَ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ حَرَامٍ
گفت فرمود رسول الله صلعم هر که روزه داشت سه روز از هر ماه حرام

الْخَمِيسَ وَالْجُمُعَةَ وَالسَّبْتَ كَتَبَ اللهُ تَعَالَى لَهُ عِبَادَةَ تِسْعِمِائَةِ
پنجشنبه و جمعه و شنبه مینویسد خدای تعالی مراورا عبادت نهصد

سَنَةٍ وَقَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صُومُوا يَوْمَ السَّبْتِ وَالْأَحَدِ وَخَالِفُوا الْيَهُودَ
ساله و فرمود صلعم روزه دارید روز شنبه و یکشنبه و مخالف شوید یهودان را

وَالنَّصَارَى وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ تُفْتَحُ
و نصاری را و روایت از ابی هریره رض از نبی صلعم که فرمود گشاده میشود

أَبْوَابُ السَّمَاءِ كُلَّ اثْنَيْنِ وَخَمِيسٍ فَيَغْفِرُ اللهُ تَعَالَى فِي ذٰلِكَ
درهای آسمان هر روز دوشنبه و پنجشنبه پس بیامرزد خدای تعالی درین

الْيَوْمِ لِكُلِّ عَبْدٍ لَا يُشْرِكُ بِاللهِ شَيْئًا إِلَّا امْرَأً كَانَ بَيْنَهُ وَبَيْنَ
روز هر بنده را که شرک نکرده باشد بخدا هیچ چیزی مگر امریکه باشد میان او و میان

أَخِيهِ شَحْنَاءُ يَقُولُ تَعَالَى أَنْظِرُوا هٰذَيْنِ حَتَّى يَصْطَلِحَا وَرُوِيَ
برادر او کینه میفرماید خدای تعالی مهلت دهید این دو کس را تا صلح کنند با یکدیگر و مرویست

أَنَّهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ يَدَعْ صَوْمَهُمَا حَضَرًا وَلَا سَفَرًا وَيَقُولُ إِنَّهُمَا
که آنسرور صلعم نمیگذاشت روزه خود نه در حضر و نه در سفر و میفرمود که این هر دو روز

يَوْمَانِ تُعْرَضُ فِيهِمَا الْأَعْمَالُ **فَصْلٌ** وَأَمَّا صِيَامُ الْأَيَّامِ
روزی ست که عرض کرده میشود دران اعمال و اما روز ایام

الْبِيضِ فَفِيهَا فَضْلٌ كَثِيرٌ مِنْ ذٰلِكَ مَا أَخْبَرَنَا أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ
بیض پس دران فضل بسیار ست از انجمله خبریست که خبر داد مارا ابو نصر از پدر خود

قَالَ أَنْبَأَنَا هِلَالُ بْنُ مُحَمَّدٍ قَالَ حَدَّثَنَا النَّقَّاشُ قَالَ حَدَّثَنَا الْحُسَيْنُ
گفت خبر داد مارا هلال بن محمد گفت حدیث خواند بر من نقاش گفت حدیث خواند بر من حسین

بْنُ سُفْيَانَ قَالَ حَدَّثَنَا سُلَيْمَانُ بْنُ يَزِيدَ مَوْلَى بَنِي هَاشِمٍ قَالَ
بن سفیان گفت حدیث خواند بر من سلیمان بن یزید مولے بنے هاشم گفت

حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ يَزِيدَ عَنْ عَبْدِ الْمَلِكِ بْنِ هَارُونَ عَنْ سَعِيدِ بْنِ
حدیث خواند بر من علے بن یزید از عبد الملک بن هارون از سعید بن

عُثْمَانَ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ رض قَالَ صَوْمُ
عثمان از علے بن حسین بن علے بن ابے طالب رض گفت روزه

يَوْمَ ثَالِثَ عَشَرَ يَعْدِلُ صِيَامَ ثَلٰثَةِ آلَافِ سَنَةٍ وَصَوْمُ

روز سیزدهم برابر است روزه‌های سه هزار سال را و روزه

رَابِعَ عَشَرَ يَعْدِلُ صَوْمَ عَشَرَةِ آلَافِ سَنَةٍ وَمَنْ صَامَ يَوْمَ

چهاردهم برابر میشود روزهای ده هزار سال را و هرکه روزه دارد روز

خَامِسَ عَشَرَ يَعْدِلُ صَوْمَ مِائَةِ أَلْفِ سَنَةٍ وَثَلَاثَةَ عَشَرَ أَلْفِ

پانزدهم برابر میشود روزه صد هزار سال و سیزده هزار

سَنَةٍ وَعَنْ أَبِي إِسْحٰقَ عَنْ جَرِيرٍ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

سال را و مرویست از ابی اسحٰق از جریر رض گفت فرمود رسول الله صلعم

صِيَامُ ثَلٰثَةِ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ ثَالِثَ عَشَرَ وَرَابِعَ عَشَرَ وَخَامِسَ عَشَرَ

روزه سه روز از هر ماه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم

يَعْدِلُ صَوْمَ الدَّهْرِ كُلِّهِ وَعَنْ حُذَيْفَةَ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ

برابر است روزه تمام عمر را و مرویست از حذیفه رض گفت فرمود رسول الله

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَامَ ثَلٰثَةَ أَيَّامٍ مِنَ الشَّهْرِ صَامَ الدَّهْرَ وَقَدْ صَدَّقَهُ

صلعم هرکه روزه دارد سه روز از هر ماه روزه دارد تمام عمر و تحقیق راست گفت

اللّٰهُ فِي كِتَابِهِ الْعَزِيزِ بِقَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ

خدا است در کتاب عزیز خود بقول خود هرکه آورد نیکی پس مر او را

عَشْرُ أَمْثَالِهَا وَعَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

ده نیکیست مانند آن و مرویست از ابن عباس رض گفت بود رسول الله صلعم

لَا يَدَعُ صِيَامَ الْأَيَّامِ الْبِيضِ فِي سَفَرٍ وَلَا حَضَرٍ وَعَنِ الشَّعْبِيِّ رض

میگذاشت روزه‌های ایام بیض را در سفر و نه در حضر و مرویست از شعبی

قَالَ سَمِعْتُ ابْنَ عُمَرَ رض قَالَ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنْ صَامَ

گفت شنیدم ابن عمر را رض گفت شنیدم نبی صلعم را که میگفت هرکه روزه دارد

ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ وَصَلَّى رَكْعَتَيِ الْفَجْرِ وَلَمْ يَتْرُكِ الْوِتْرَ فِي

سه روز از هر ماه و گذارد دو رکعت فجر و نگذارد وتر را در

سَفَرٍ وَلَا حَضَرٍ كُتِبَ لَهُ أَجْرُ شَهِيدٍ وَعَنْ سَعِيدِ بْنِ أَبِي هِنْدٍ

سفر و نه در حضر نوشته میشود مر او را اجر شهید و مرویست از سعید بن ابی هند

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض قَالَ أَوْصَانِي حَبِيبِي رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِثَلَاثٍ

از ابی هریره رض گفت وصیت کرد مرا دوست من رسول الله صلعم بسه چیز

لَا أَدَعُهُنَّ حَتَّى أَلْقَاهُ صِيَامِ ثَلَاثَةِ أَيَّامٍ مِنْ كُلِّ شَهْرٍ وَالْوِتْرِ قَبْلَ

ترک نکنم آنها را تا آنکه ملاقات کنم او را روزه سه روز از هر ماه و وتر پیش از

النوم وصلوة الضحى وعن عبد الملك بن هرون بن عنترة عن

خواب و نماز چاشت و مرویست از عبد الملک بن هرون بن عنتره از

ابيه عن جده قال سمعت علي بن ابي طالب رض يقول اتيت رسول

پدر خود از جد خود گفت شنیدم علی بن ابی طالب را رض که میفرمود آمدم رسول را

الله صلى الله عليه وسلم ذات يوم عند انتصاف النهار في الحجرة فسلمت عليه

روزے وقت نیمه روز در حجره پس سلام کردم بروی ص

فرد على النبي صلى الله عليه وسلم ثم قال يا علي هذا جبرئيل يقرئك السلام

پس رد کرد بر من نبی ص پس فرمود اے علی این جبرائیل است میخواند ترا سلام

فقلت عليك وعليه السلام يا رسول الله فقال ادن مني فدنوت

پس گفتم بر تو و بر وے باد یا رسول الله ص پس فرمود نزدیک شو بمن پس نزدیک شدم

منه فقال يا علي يقول لك جبرئيل عليه السلام صم من كل شهر

باو ص پس فرمود یا علی میگوید ترا جبرائیل ع روزه دار از هر ماه

ثلاثة ايام يكتب لك باول يوم عشرة الاف سنة وباليوم

سه روز که نوشته شود ترا باول روز ده هزار سال و بروز

الثاني ثلثين الف سنة وباليوم الثالث مائة الف سنة

دوم سی هزار سال و بروز سوم صد هزار سال

فقلت يا رسول الله هذا الثواب لي خاصة ام للناس عامة

پس گفتم یا رسول الله این ثواب خاص از بهر من است یا از بهر عام مردم

قال صلى الله عليه وسلم يا علي يعطيك الله هذا الثواب ولمن يعمل مثل عملك

فرمود ص اے علی میدهد ترا خدا این ثواب و کسے را که کند مانند عمل تو

بعدك قلت يا رسول الله وما هي قال صلى الله عليه وسلم الايام البيض

بعد تو گفتم یا رسول الله کدام روزهاست آن فرمود ایام بیض

ثالث عشر ورابع عشر وخامس عشر قال عنترة قلت لعلي رض

که سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم است گفت عنتره گفتم مر علی را رض

لاي شيء سميت هذه الايام البيض فقال علي بن ابي طالب رض

از چه سبب نامیده شد این روزها را ایام بیض پس گفت علی رض

لما اهبط الله ادم عليه السلام من الجنة الى الارض احرقته

هرگاه فرود آورد خدا آدم را ع از بهشت بسوے زمین بسوخت او را

الشمس فاسود جسده فاتاه جبرئيل عليه السلام فقال يا ادم

آفتاب پس سیاه شد تن او پس آمد او را جبرائیل ع پس گفت اے آدم

أتحب أن يبيض جسدك قال نعم قال فصم من الشهر ثالث عشر

آیا دوست میداری که سفید شود تن تو گفت آری گفت پس روزه دار از ماه سیزدهم

ورابع عشر وخامس عشر فصام آدم عليه السلام أول يوم

و چهاردهم و پانزدهم پس روزه داشت آدم ع اول روز

فابيض ثلث جسده ثم صام اليوم الثاني فابيض ثلثا جسده

پس سفید شد سوم حصه تن او پس روزه داشت روز دوم پس سفید شد دو سوم حصه تن او

ثم صام اليوم الثالث فابيض جسده كله فسميت الأيام البيض

پس روزه داشت روز سوم پس سفید شد همه تن او پس نامیده شد ایام بیض

وعن زر بن حبيش رض قال سألت ابن مسعود رض عن الأيام البيض

و مرویست از زر بن حبیش رض گفت پرسیدم ابن مسعود را از ایام بیض

قال سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم عنها فقال إن آدم لما عصى وأكل

گفت پرسیدم رسول الله ص را از آن پس فرمود که آدم ع هرگاه بیفرمانی کرد و خورد

من الشجرة أوحى الله تعالى إليه يا آدم اهبط من جواري وعزتي

از درخت وحی کرد خدا تعالی بسوی او که ای آدم فرود آی از همسایگی من و سوگند مرا

وجلالي لا يجاورني من عصاني قال فهبط إلى الأرض مسودا فأ

و جلال خود همسایه نشود من کسیکه نافرمانی کرد مرا فرمود پس فرود آمد آدم بسوی زمین سیاه [illegible]

فبكت الملائكة وضجت وقالت يا رب خلق خلقته بيدك

پس گریستند ملائکه و نالا کردند و گفتند ای پروردگار خلقت آفریدی تو او را بدست

وأسكنته جنتك وأسجدت له ملائكتك في ذنب واحد

و جا دادی تو او را در بهشت خود و سجده کنانیدی تو او را فرشتگان خود در یک گناه

حولت بياضه سوادا فأوحى الله تعالى إليه يا آدم صم لي هذا

بدل ساختی سفیدی او بسیاهی پس وحی کرد خدای تعالی بسوی او که ای آدم روزه دار برا

اليوم يوم ثالث عشر فصامه فأصبح ثلثه أبيض ثم أوحى الله

روز که روز سیزدهم باشد پس صبح کرد آدم ع درحالیکه سوم حصه تن او سفید شده [illegible]

تعالى إليه يا آدم صم هذا اليوم يوم رابع عشر فصامه فأصبح

بسوی او که ای آدم روزه دار این روز که روز چهاردهم پس روزه داشت [illegible]

ثلثاه أبيض ثم أوحى الله عز وجل إليه يا آدم صم هذا اليوم يوم

[illegible]

خامس عشر فصامه فأصبح كله أبيض فسميت الأيام البيض

پانزدهم پس روزه داشت [illegible]

وقال القتيبي في ادب الكاتب العرب تسميها الايام البيض

وگفت قتیبی در ادب الکاتب عرب می نامند این روزها را ایام بیض

لان لياليها تبيض بطلوع القمر من اولها الى آخرها باب

زیرا که شب های آنها سفید میباشد به برآمدن آفتاب از اول آن تا آخر آن باب

في صيام الدهر وما لمن صامه من الثواب والاجر اخبرني

در بیان روزهای همیشه و چیزی که کسی راست که روزه دارد از ثواب و مزد خبر داد مرا

ابو نصر عن والده قال ثنا ابو الحسن علي بن احمد المقري قال

ابو نصر از پدر خود گفت حدیث خواند بر من حسن علی بن احمد مقری گفت

ثنا ابراهيم بن احمد القرميسيني قال ثنا الحسن بن سهيل قال

حدیث خواند بر من ابراهیم بن احمد قرمیسینی گفت حدیث خواند بر من حسن بن سهیل گفت

ثنا يحيى قال ثنا ابراهيم بن ابي نجا عن صفوان بن سليم عن

حدیث خواند بر من یحیی گفت حدیث خواند بر من ابراهیم بن ابی نجا از صفوان بن سلیم از

علقمة بن ابي علقمة عن عمر بن الخطاب رض قال قال رسول

علقمه بن ابی علقمه از عمر بن خطاب رض گفت فرمود رسول الله

الله صلى الله عليه وسلم افضل الصيام صيام داود ومن صام الدهر

بهترین روزه ها روزه داود است که یک روز روزه میداشت و یک روز افطار کرد و کسی که

كله فقد وهب نفسه لله تعالى وعن ابي موسى الاشعري

پس تحقیق بخشید نفس خود را برای خدا و مرویست از ابی موسی اشعری

عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من صام الدهر ضيقت عليه جهنم

از نبی ع فرمود هر که روزه دارد همیشه تنگ کرده شود باو دوزخ

هكذا وعقد تسعين وعن شعيب عن سعد بن ابراهيم قال

همچنین گره کرد رسول ع صورت نود در حساب نود و مرویست از سعد بن ابراهیم گفت

كانت عائشة رض تصوم الدهر وعن يعقوب قال ثنا ابي

بوده است عائشه رض که روزه میداشت تمام عمر و مرویست از یعقوب گفت حدیث

قال سرد سعد الصوم قبل ان يموت اربعين سنة وعن

گفت سرد پیوست روزه پیش از مردن چهل سال و مرویست

ابي ادريس عابد الله تعالى قال صام ابو موسى الاشعري رض

از ابی ادریس عابد گفت روزه گرفت ابو موسی اشعری رض

حتى صار كانه خلال قال فقلت له يا ابا موسى لو اجممت

تا آنکه گشت مانند خلال و گفت گفتم مر او را یا ابا موسی اگر راحت میدادی

سرد بالفتح پیاپی نگاه داشتن روزه ۱۲۵ منتخب ۱۲

اجمام آسایش دادن

نَفْسَكَ فَقَالَ إِجْمَامُهَا أُرِيدُ إِنِّي رَأَيْتُ السَّابِقَ مِنَ الْخَيْلِ

نفس خود را پس گفت راحت آن اینست که من دیدم پیش رونده از اسپان آنست که

الْمُضَمَّرَةَ عَنْ أَبِي إِسْحٰقَ بْنِ إِبْرٰهِيمَ قَالَ حَدَّثَنِي عَمَّارٌ الرَّاهِبُ

لاغر شده باشد و مرویست از ابی اسحق بن ابراهیم گفت حدیث خواند بر من عمار راهب

قَالَ رَأَيْتُ سُكَيْنَةَ الطُّفَارِيَّةَ فِي مَنَامِي وَكَانَتْ تَحْضُرُ مَعَنَا

گفت دیدم سکینه طفاریه را در خواب خود و بود که حاضر میشد با ما

مَجْلِسَ عِيسَى بْنِ زَاذَانَ بِالْأُبُلَّةِ تَنْحَدِرُ مِنَ الْبَصْرَةِ حَتّٰى تَأْتِيَهُ

در مجلس عیسے بن زادان در بلده ابله فرود مے آمد از بصره تا آنکه مے آمد از بصره آن عیسی را

قَاصِدَةً قَالَ عَمَّارٌ فَقُلْتُ لَهَا يَا سُكَيْنَةُ مَا فَعَلَ عِيسٰى فَضَحِكَتْ

قصد کننده گفت عمار پس گفتم مر او را اے سکینه چه کرد عیسے پس خندید

ثُمَّ قَالَتْ قَدْ كُسِيَ حُلَّةَ الْبَهَاءِ وَطَافَتْ بِالْأَبَارِيقِ حَوْلَهُ الْخُدَّامُ

پس گفت سکینه تحقیق پوشانیده شد سرو پاے حسن و تازگی و طواف کردند با بریقها گرد آن

ثُمَّ حُلِّيَ وَقِيلَ يَا قَارِئُ ارْقَ فَلَعَمْرِي لَقَدْ بَرَاكَ الصِّيَامُ وَكَانَ

پس آراسته کرده شد و گفته شد اے قاری بالا بر آ پس سوگند بقا تحقیق لاغر کرد ترا روزه و بود

عِيسٰى قَدْ صَامَ حَتَّى انْحَنٰى وَانْقَطَعَ صَوْتُهُ عَنْ أَنَسٍ رض قَالَ كَانَ

عیسے به تحقیق روزه گرفته بود تا آنکه گوژ شده بود و منقطع شده بود آواز او مرویست از انس رض

أَبُو طَلْحَةَ رض لَا يَصُومُ عَلٰى عَهْدِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَجْلِ الْغَزْوِ

ابو طلحه رض روزه نمیداشت در زمان رسول الله صلعم بسبب جهاد

فَلَمَّا مَاتَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَمْ أَرَهُ مُفْطِرًا إِلَّا يَوْمَ الْفِطْرِ وَيَوْمَ النَّحْرِ

پس هرگاه مرد رسول الله صلعم ندیدم او را افطار کننده روزه مگر روز فطر و روز قربانی

وَعَنْ أَبِي بَكْرِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ الْحَارِثِ بْنِ هِشَامٍ قَالَ حَدَّثَنِي مَنْ

و مرویست از ابی بکر بن عبد الرحمن بن حارث بن هشام گفت حدیث خواند بر من کسیکه

رَأٰى رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي يَوْمٍ صَائِفٍ يَصُبُّ عَلٰى رَأْسِهِ الْمَاءَ مِنْ

دید رسول الله صلعم را در روز تابستان که میریخت بر سر خود آب را از

شِدَّةِ الْحَرِّ وَالْعَطَشِ وَهُوَ صَائِمٌ وَعَنْ سُفْيَانَ عَنْ أَبِي إِسْحٰقَ عَنِ

سختی گرمی و تشنگی و حال آنکه او روزه دار بود و مرویست از سفیان از ابی اسحق از

الْحَارِثِ عَنْ عَلِيٍّ رض قَالَ كَانَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَصُومُ يَوْمًا وَيُفْطِرُ

حارث از علی رض گفت بود رسول الله صلعم که روزه میداشت یک روز و افطار

يَوْمًا وَمَا نُقِلَ فِي حَدِيثِ جَابِرٍ رض قَالَ لَمَّا أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَمَّا سَأَلَهُ

یکروز و چیزیکه نقل کرده شد در حدیث جابر رض گفت که نبی صلعم فرمود هرگاه پرسید او را

عمر رض يا نبي الله أخبرني عن رجل يصوم الدهر كله قال صلى الله عليه وسلم لا

عمر رض یا نبی الله خبر ده مرا از مردی که روزه دارد همه عمر فرمود ص نه

صام ذلك ولا أفطر نحمول على رجل صام الدهر ولم يفطر يومي

روزه گرفت این کس و نگشاد و پس این حدیث محمول است بر مردی که روزه گرفت تمام عمر و افطار نکرد

العيدين وأيام التشريق ولذا قال الإمام أحمد بن حنبل رحمه الله وأما إذا

عید و روزهای تشریق و همچنین گفت امام احمد بن حنبل رح و اما هرگاه

أفطر هذه الأيام وصام بقية السنة فلا نهي في حقه بل له ما ذكرنا

افطار کرد درین روزها و روزه داشت باقی سال پس نهی نیست در حق او بلکه مر او راست آنچه یاد کردیم

من الفضائل **فصل** في فضل الصيام على الجملة من ذلك ما أخبرنا

از فضیلت‌ها در فضیلت روزه بطریق اجمال هر روزه که باشد از انجمله خبر است که خبر داد

أبو نصر عن والده بإسناده عن عمرو بن ربيعة عن سلام بن قيس

ابو نصر از پدر خود با اسناد از عمرو بن ربیعه از سلام بن قیس رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام يوما ابتغاء وجه الله تعالى بعده

گفت فرمود رسول الله ص هر که روزه داشت یک روز از جهت طلب رضای خدا دور میکند او را

الله من جهنم كبعد غراب طار وهو فرخ حتى مات هرما وقيل إن

خدای تعالی از دوزخ مانند دوری آن زاغ که پریده باشد و حال آنکه او چوزه بود تا آنکه مرد و گفته شده که

الغراب يعيش مقدار خمسمائة سنة وعن أبي الدرداء رض قال قال

زاغ زندگانی میکند مقدار پانصد سال و مرویست از ابی الدرداء رض گفت فرمود

رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام يوما في سبيل الله تعالى جعل الله بينه

رسول الله ص هر که روزه داشت یک روز در راه خدای تعالی میگرداند خدای تعالی میان او

وبين النار خندقا عرضه كما بين السماء والأرض وعن أبي سعيد

و میان آتش خندقی که فراخی او مانند فراخی آسمان و زمین است و مرویست از ابی سعید

الخدري رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صام يوما في سبيل الله

خدری گفت فرمود رسول الله ص هر که روزه دارد یک روز در راه خدای تعالی

تعالى باعد الله بذلك وجهه عن النار سبعين خريفا وعن عائشة

دور میگرداند خدای تعالی بدین روزه ذات او را از آتش مقدار هفتاد سال و مرویست از عایشه

رض أنها قالت سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ما من عبد أصبح

رض که فرمود شنیدم رسول الله ص را که میفرمود هیچ بنده نیست که صبح کرد

صائما إلا فتحت له أبواب السماء وسبحت أعضاؤه واستغفر

در حالیکه روزه دار باشد مگر گشاده میشود مر او را درهای آسمان و تسبیح میخوانند اعضای او و آمرزش

٧٤٢

له أهل سماء الدنيا إلى أن توارى بالحجاب ولن صلى ركعتين

مراورا اهل آسمان دنیا تا آنکه برود آفتاب در پس پرده و اگر گزارد دو رکعت

ركعتين تطوعا أضاءت له السموات نورا وقلن أزواجه من الحور

دو رکعت بطریق نفل روشن میکنند مراورا آسمانها از روی نور و گویند زنان او از حور

العين اللهم اقبضه إلينا فقد اشتقنا إلى رؤيته وإن هلل أو سبح

عین ای بار خدا قبض کن او را بسوی ما پس تحقیق ما مشتاق شده ایم دیدارا و اگر تهلیل گفت

تلقاها سبعون ألف ملك يكتبونها إلى أن توارى بالحجاب وعن

ملاقات میکنند هفتاد هزار فرشته که مینویسند آنرا تا آنکه در پرده رود آفتاب و مرویست

أبي صالح عن أبي هريرة رض قال إن النبي صلى الله عليه وسلم قال كل حسنة يعملها

از ابی صالح از ابی هریره رض گفت بیشک پیغمبر صلعم فرمود هر نیکی که میکند آنرا

ابن آدم فهي بعشر حسنات إلى مائة حسنة أو سبعمائة حسنة إلا الصوم

فرزند آدم پس آن نیکی یکی بده میباشد تا صد نیکی یا هفتصد نیکی مگر روزه

فإن الله تعالى قال في بعض كتبه الصوم لي وأنا أجزي به ولخلوف

پس بیشک فرمود خدا تعالی در بعض کتاب خود روزه از بهر منست و من جزا میدهم آنرا و بوی

فم الصائم أطيب عند الله من ريح المسك وعن علي رض أنه قال سمعت

دهن روزه دار خوشبوتر است نزد خدا از بوی مشک و مرویست از علی رض که فرمود شنیدم

رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من منعه الصيام من الطعام والشراب

رسول الله را صلعم که میفرمود هر که باز داشت او را روزه از طعام و شراب

الذي يشتهيه أطعمه الله من ثمار الجنة وسقاه من شرابها وعن

که میخواهد آنرا میخوراند او را از میوه های بهشت و مینوشاند او را از شراب آن و مرویست

أبي هريرة رض أنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لكل أهل عمل باب من

از ابی هریره رض که فرمود رسول الله صلعم هر اهل عمل را دریست از

أبواب الجنة يدعون منه بذلك العمل ولأهل الصيام باب

درهای بهشت که طلب کرده میشوند بآن عمل از آن در و هر اهل روزه را دریست

يدعون منه يقال له الريان قال أبو بكر رض يا رسول الله هل أحد

که طلب کرده میشوند از آن گفته میشود مر او را ریان گفت ابو بکر یا رسول الله آیا هست کسی

يدعى من هذه الأبواب كلها قال صلى الله عليه وسلم نعم وأنا أرجو أن تكون

طلب کرده از همه درها فرمود صلعم آری و من امید میدارم که باشی

منهم يا أبا بكر فقال صلى الله عليه وسلم إن لكل شيء بابا وإن باب العبادة الصيام

از آن کسان ای ابا بکر فرمود صلعم هر چیز را دریست و دروازه عبادت روزه است

وقال انس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بالصوم تصفو

و گفت انس بن مالک رضی الله عنه گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم بروزه صاف گردد

قلوبكم وعن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصوم

دلهای خویش را و مرویست از ابی هریره رض گفت فرمود رسول الله صلعم روزه

نصف الصبر ولكل شيء زكوة وزكوة الجسد الصوم وعن ابي

نصف صبرست و هر چیزی را زکوة هست و زکوة جسم روزه است و مرویست از ابی

اوفى رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال نوم الصائم عبادة وسكوته

اوفی رض از نبی صلعم فرمود خواب روزه دار عبادتست و سکوت او

تسبيح وعمله متقبل وعن ابن عباس رض قال قال رسول الله صلى

تسبیح است و عمل او قبول کرده شده است و مرویست از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله

الله عليه يوضع للصائمين يوم القيمة مائدة من ذهب عليها

نهاده شود روزه داران را روز قیامت خوانچه از زر بر آن

شهدة فياكلون منها والناس ينظرون وعن احمد بن ابي

شهد باشد پس خورند از آنها و مردم بینند و مرویست از احمد بن ابی

الحواري قال حدثني ابو سليمن قال جاءني ابو علي الاصم

حواری گفت حدیث خواند بر من ابو سلیمان گفت آمد مرا ابو علی اصم

باحسن حديث سمعته في الدنيا قال يوضع للصوام مائدة

بنیکو حدیثی که شنیدم او را در دنیا گفت فرمود نهاده شود روزه داران را خوانچه

ياكلون عليها والناس في الحساب قال فيقولون يا رب نحن

که خورند بر آن و مردم در حساب باشند باز گفت فرمود پس گویند ای پروردگار ما

نحاسب وهولاء ياكلون قال فيقول انهم طال ما صاموا

ما حساب کرده میشویم و ایشان میخورند فرمود پس گوید بدرستیکه ایشان دراز شد که روزه گرفته اند

وافطرتم وقاموا ونمتم وعن ابن عباس رض قال ان رسول الله

و افطار کردید شما و ایستاده اند و خفته بودید شما و مرویست از ابن عباس رض گفت رسول الله

صلى الله عليه قال الصائمون اذا خرجوا من قبورهم ينفح من افواههم

صلعم فرمود روزه داران هرگاه بر آیند از قبرهای خویش بوی خوش دمیده شود از دهانهای

ريح المسك ويؤتون بمائدة من الجنة فياكلون منها

بوی مشک و آورده شوند به خوانچه از بهشت پس میخورند از آنها

وهم في ظل العرش وقال سفيان بن عيينة بلغنا

و ایشان در سایه عرش باشند و گفت سفیان بن عیینه رسانیده شدم این را که

الصائم لا يحاسب على ما يفطر عليه وعن ابي صالح عن

روزه دار حساب کرده نمیشود بر چیزی که افطار میکند برو و مرویست از ابی صالح از

ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول الله عز وجل

ابی هریره رض گفت فرمود رسول ص میفرماید خدای تعالی

الصوم لي وانا اجزي به يدع شهوته واكله وشربه من

روزه برای منست و من جزا میدهم به آن ترک میکند آرزوی خود را و اکل و شرب خود برای

اجلي والصوم جنة وللصائم فرحتان فرحة عند فطره و

من و روزه سپر است و روزه دار را دو فرحت است فرحتی وقت افطار روزه و

فرحة عند لقاء ربه ولخلوف فمه اطيب عند الله من ريح

فرحتی وقت ملاقات پروردگار خود و هر آینه بوی دهن او خوشبوتر است نزد خدا از بوی

المسك وعن جابر بن عبد الله رض قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال

مشک و مرویست از جابر بن عبد الله رض گفت رسول ص فرمود

الصوم جنة يجتن بها العبد من النار وعن سعيد بن جبير

روزه سپر است که پناه میگیرد بآن بنده از آتش و مرویست از سعید بن جبیر

عن ابن عمر رض عن عمر بن الخطاب رض قال ما اسى على شيء من

از ابن عمر رض از عمر بن خطاب رض گفت اندوه ندارم بر چیزی از

الدنيا اثر له غلقي الا الصيام في الهاجرة والمشي الى الصلوة

دنیا که گذاشته ام مگر روزه در گرمی و رفتن بسوی نماز

وعن مجاهد عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

و مرویست از مجاهد از ابی هریره رض گفت فرمود رسول الله ص

لو ان رجلا صام لله تطوعا ثم اعطي ملأ الارض ذهبا

اگر مردی روزه گیرد برای خدا بطریق نفل پس داده شود مقدار پری زمین طلا

لم يستوف ثوابه دون الحساب **فصل** واما اوراد

تمام نگرفته شود ثواب او نزد حساب و اما وردهای

الليل والحث على قيامه مما اتفق في الصحيحين وما ذكر في

شب و برانگیختن بر قیام او از آنچه متفق است در صحیحین و چیزی که ذکر کرده است در

غيرهما من الكتب من ذلك ما روي عن شقيق عن عبد الله رض

غیر صحیحین از کتابها از آنجمله است چیزی که روایت کرده شده از شقیق از عبد الله رض

قال ذكر عند النبي صلى الله عليه وسلم رجل فقيل يا رسول الله ان فلانا

گفت ذکر کرده شد پیش پیغمبر ص مردی پس گفته شد ای رسول خدا بدرستی فلانی

نام الليلة حتى أصبح ما صلّى فقال النبي صلى الله عليه وسلم ذلك رجل بال

خواب کرد همه شب تا آنکه صبح کرد هرگز نماز نکرد پس فرمود ... این مردیست که بول کرد

الشيطان في أذنه وفي الخبر إذا نام الرجل عقد الشيطان على

شیطان در گوش او و در حدیث ست هرگاه خواب میکند مرد گره میکند شیطان بر

رأسه ثلاث عقد فإن قعد وذكر الله تعالى انحلت عقدة

سر او سه گره پس اگر برخاست مرد و نشست و یاد کرد [illegible] گشاده شد یک گره او

وإن توضأ انحلت عقدة وإن صلى ركعتين انحلت العقد

و اگر وضو کرد گشاده شد گره دیگر و اگر دو رکعت نماز کرد گشاده شد گره دیگر

كلها وأصبح نشيطا طيب النفس وإلا أصبح كسلان خبيث

همه آن و صبح کرد خوشحال پاک ست نفس او و اگر نه صبح کرد با کسل خبیث ست

النفس وفي خبر آخر إن للشيطان سعوطا ولعوقا وذرورا

نفس او و در حدیث دیگر ست که شیطان را دارو در بینی چکانیدن ست و داروی لیسیدن و داروی افشاندن

فإذا أسعط العبد ساء خلقه وإذا ألعقه ذرب لسانه

پس وقتیکه دارو در بینی میکند بنده بد میشود اخلاق او و هرگاه داروی لیسیدن [illegible] تیز میشود زبان او

بالشر وإذا ذرّه نام بالليل حتى الصبح وطول القيام في صلوة

به بدی و وقتیکه داروی افشاند خواب کند تا صبح و درازی قیام در نماز

الليل هي مثنى مثنى وكثرة الركوع والسجود في صلوة النهار

شب ست و آن دوگان دوگان ست و بسیاری رکوع و سجود در نماز روز ست

فإن أراد أن يصليها أربعا بتسليمة جاز وصلوة الليل في

و اگر خواهد که گزارد آنرا چهارگانه بیک سلام روا ست و نماز شب در

حق النبي صلى الله عليه وسلم نافلة وفريضة وقربة وكرامة وفي حق أمته

حق نبی [illegible] نفل ست و فرض ست و موجب نزدیکی و بزرگی و در حق امت

مكملة ومتممة للفرائض وعن سالم عن ابن عمر رض قال كان

کمال و تمام کننده فرایضست و مرویست از سالم از ابن عمر گفت بود

الرجل في حياة رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا رأى رؤيا قصها على رسول

مردی در حیات رسول الله هرگاه میدید خوابی بیان میکرد آنخواب را بر رسول

الله صلى الله عليه وسلم قال فتمنيت أن أرى رؤيا أقصها على رسول الله

گفت ابن عمر پس آرزو کردم که ببینم خوابی که بیان کنم آنرا بر رسول الله

صلى الله عليه وسلم قال وكنت غلاما شابا عزبا وكنت أنام في المسجد على عهد

گفت و بودم جوان بی زن و بودم خواب میکردم در مسجد بر عهد

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرأيت في النوم كأن ملكين أخذاني فذهبا

رسول الله صلی الله علیه وسلم پس دیدم در خواب چنانچه بودند دو فرشته که گرفتند مرا و بردند

بي إلى النار فإذا هي مطوية كطي البئر وإذا لها قرنان كقرني

مرا بسوی آتش پس ناگاه آن آتش پیچیده شده است مانند پیچیدن چاه و ناگاه او را دو شاخ

البئر فرأيت ناسا قد عرفتهم فجعلت أقول أعوذ بالله من النار

چاه پس دیدم مردمانی را که میشناختم ایشان را پس شروع کردم گفتن اعوذ بالله من النار

أعوذ بالله من النار فلقينا ملك آخر فقال لي لن ترع قال

پناه میخواهم بخدا از آتش پس ملاقات کرد مرا فرشته دیگر پس گفت مرا مترس گفت راوی

فقصصتها على حفصة رض فقصتها على رسول الله صلى الله عليه وسلم

بیان کردم این خواب را بر حفصه که خواهر من بود پس بیان کرد آن را حفصه به رسول الله صلی الله علیه وسلم

فقال صلى الله عليه وسلم نعم الرجل عبد الله لو كان يصلي من الليل قال

پس فرمود صلی الله علیه وسلم بهترین مردم عبد الله است اگر میگذارد نماز در شب گفت راوی

فكان رض لا ينام من الليل إلا قليلا وعن أبي سلمة عن عبد

پس بود ابن عمر رض که خواب نمیکرد در شب مگر اندکی و در روایت از ابی سلمه از عبد

الله بن عمرو بن العاص رض قال قال لي رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تكن

الله بن عمرو بن عاص گفت فرمود مرا رسول الله صلی الله علیه وسلم مباش

مثل فلان كان يقوم الليل فترك قيام الليل وعن أبي صالح

مانند فلان که بود قیام میکرد در شب پس گذاشت قیام شب و در روایت از ابی صالح

عن ابن شهاب قال أخبرني علي بن حسين أن أباه الحسين

از ابن شهاب گفت خبر داد مرا علی بن حسین که پدر او حسین

بن علي أخبره أن علي بن أبي طالب رض أخبره أن رسول الله صلى الله عليه وسلم

بن علی خبر داد او را که علی بن ابی طالب رض خبر داد که رسول الله صلی الله علیه وسلم

طرقه هو وفاطمة ابنته صلى الله عليه وسلم ورضي الله عنها فوجدهما نياما فقال

شب آمد او را و فاطمه زهرا دختر خویش را پس یافت ایشان را خفته پس فرمود

ألا تصليان فقلت يا رسول الله إن أنفسنا بيد الله تعالى فإذا

آیا نماز نمیگذارید شما پس گفتم یا رسول الله جانهای ما در دست خداست پس هرگاه

شاء أن يبعثنا بعثنا فانصرف رسول الله صلى الله عليه وسلم حين قلت

که خواهد برانگیزد ما را برانگیزد پس برگشت رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتی که گفتم

ذلك له فلم يرجع شيئا فسمعته وهو يضرب فخذه و

این جواب را او را پس باز نگردانید چیزی را پس شنیدم او را و میزد ران خویش را و

يقول صلى الله عليه وسلم وكان الانسان اكثر شيء جدلا وحدثنا ابو نصر

عن والده باسناده عن سفيان الثوري عن ابي الزبير عن جابر

بن عبد الله رضي الله عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ركعتان يصليهما

العبد في جوف الليل خير من الدنيا وما فيها ولولا ان اشق

على امتي لفرضتها عليهم وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده

عن ابي العالية قال حدثني ابو مسلم انه سال ابا ذر رضي الله عنه اي صلوة

افضل فقال ابو ذر رضي الله عنه سالت عنها رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال

جوف الليل او قال نصف الليل وقليل فاعله وفي بعض الاخبار

سال داود النبي صلى الله عليه وسلم ربه عز وجل وقال الهي اني احب ان

اتعبد لك فاي وقت افضل فاوحى الله تعالى اليه يا داود

لا تقم اول الليل ولا اخره فانه من قام اوله نام اخره ومن

قام اخره لم يقم اوله ولكن قم وسط الليل حتى تخلو بي واخلو

بك وارفع الي حوائجك وعن يحيى بن المختار عن الحسن انه قال

ما عمل عبد عملا اثر لعانا ولا اخفا لظهر ولا اطيب لنفس

من قيام في جوف ليل بدام او انفاق مال في حق وكان ابو

الا دنداء رض يقول يا ايها الناس اني لكم ناصح اني عليكم شفيق
ابو هريره رض که ميگفت اي مردم بدرستي شما را نصيحت کننده ام بدرستي بر شما شفقت کننده ام

صلوا في ظلمة الليل لوحشة القبور وصوموا في الدنيا لحر يوم
نماز گزارید در تاریکی شب از جهت وحشت و تنهایی گور و روزه گیرید در دنیا از جهت گرمی روز

النشور وتصدقوا لمخافة يوم عسير يا ايها الناس اني لكم
برخاستن و صدقه کنید از جهت ترس روز سخت ای مردم من شما را

ناصح اني عليكم شفيق وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده
نصیحت کننده ام بر شما و شفقت کننده و حدیث خواند بر من ابو نصر از پدر خود باسناد خود

عن يحيى بن ابي كثير عن ابي جعفر انه سمع ابا هريرة رض يقول
از یحیی بن ابی کثیر از ابی جعفر که او شنید ابو هریره را رض که میگفت

قال رسول الله صلى الله عليه اذا بقي ثلث الليل ينزل الله تعالى الى
فرمود رسول الله ص وقتیکه بماند سیوم حصه شب فرود می آید حق تعالی سوی

السماء الدنيا فيقول من الذي يدعوني فاستجيب له من
آسمان دنیا پس میگوید کیست آنکه دعا میکند مرا پس قبول کنم او را کیست

الذي يستغفرني فاغفر له من الذي يسترزقني فارزقه
که آمرزش خواهد از من که آمرزم او را کیست که طلب رزق کند از من که روزی دهم او را

من ذا الذي يستكشف الضر فاكشفه عنه حتى ينفجر الفجر
کیست که طلب کند دور شدن رنج پس دور کنم از او تا آنکه صبح دمد

وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده عن ابي هريرة رض قال
و حدیث خواند بر من ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ابی هریره رض گفت

ان رسول الله صلى الله عليه قال ينزل ربنا عز وجل كل ليلة الى السماء
رسول الله ص فرمود فرود می آید پروردگار ما هر شب بسوی آسمان

الدنيا ثلث الليل الاخر فيقول هل من مستغفر فاغفر له
دنیا سیوم حصه شب پس میگوید آیا هست کسیکه آمرزش خواهد پس بیامرزم او را

هل من داع فيستجاب له هل من سائل فيعطى سؤله فمن ثم
آیا هست کسیکه دعا کند پس قبول کرده شود آیا هست کسیکه سوال کند پس داده شود سوال او

كانوا يستحبون الصلوة من آخر الليل وعن ابي امامة رض
بودند که مستحب میداشتند نماز را از آخر شب و روایت از ابی امامه رض

قال قيل لرسول الله صلى الله عليه اي الليل اسمع قال جوف الليل الاخر
گفت گفته شد رسول الله ص را کدام وقت شب شنوده تر است دعا فرمود میان

وأدبار الصلوات المكتوبات وعن عبد الله بن عمرو رض قال

و پس از نمازهای فرض و در روایت از عبد الله بن عمرو رض گفت

إن رسول الله صلى الله عليه وسلم إن خير الصيام صيام داود عليه السلام

رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود بهترین روزه ها روزه داود عليه السلام است

كان يصوم نصف الدهر وخير الصلوة صلوة داود عليه

بود که روزه میداشت نصف عمر را و بهترین نماز نماز داود عليه السلام است

السلام كان يرقد نصف الليل ويصلي آخر الليل حتى إذا بقي

بود که خواب میکرد نصف شب و نماز میکرد آخر شب تا آنکه هرگاه باقی میماند

سدس الليل وفي لفظ آخر عن عبد الله بن عمرو قال قال رسول الله

ششم حصه شب و در لفظ دیگر روایت از عبد الله بن عمرو گفت فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم أحب الصلوة إلى الله تعالى صلوة داود عليه السلام

دوستترین نمازها بسوی خدای تعالی نماز داود عليه السلام است

كان يرقد شطر الليل ثم يقوم ثم يرقد آخره ثم يقوم ثلث

بود که خواب میکرد حصه شب بعد قیام میکرد بعد خواب میکرد آخر شب بعد قیام میکرد سوم

الليل بعد شطره وقال أبو هريرة رض إني أجعل الليل أثلاثا

شب بعد حصه آن شب و گفت ابو هریره رض که من میگردانم شب را سه حصه

فثلثا أنام وثلثا أصلي وثلثا أتذكر فيه حديث رسول

پس یک حصه میخسپم و یک حصه نماز میگزارم و حصه یاد میکنم در آن حدیث رسول

الله صلى الله عليه وسلم وقال ابن مسعود رض فضل صلوة الليل على صلوة

الله صلى الله عليه وسلم و گفت ابن مسعود رض بزرگی نماز شب بر نماز

النهار كفضل صدقة السر على صدقة العلانية وقال عمرو

روز مانند بزرگی صدقه پوشیده است بر صدقه ظاهر و گفت عمرو

بن العاص رض ركعة بالليل خير من عشر بالنهار وسأل رسول

بن عاص یک رکعت در شب بهتر است از ده رکعت در روز و پرسید رسول الله

الله صلى الله عليه وسلم جبرئيل عليه السلام أي الليل أسمع فقال إن العرش

صلى الله عليه وسلم جبرائیل را کدام شب شنوده تر گفت که عرش

يهتز من السحر وقال النبي صلى الله عليه وسلم عليكم بقيام الليل فإنه دأب

در نشاط می آید از وقت سحر و فرمود نبی صلى الله عليه وسلم بر شما باد قیام شب که آن عادت

الصالحين قبلكم وإن قيام الليل قربة إلى الله تعالى وتكفير

نیکوکاران پیشینیان است و قیام شب سبب قرب است بسوی خدا و کفاره است

السيئات ومنهاة عن الاثم ومطرودة للداء عن الجسد

وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده عن الاعمش عن ابي سفيان

عن جابر رض قال قال رسول الله صلى الله عليه ان في الليل ساعة لا

يوافقها عبد يسأل الله تعالى فيها شيئا الا اعطاه اياه و

هي في كل ليلة قالوا وهذا عام مثل الساعة في يوم الجمعة

ومثل ليلة القدر في العشر الاخيرة من شهر رمضان ويقال

ان في الليل وقتا لا بد ان ينام فيه ويغفل كل ذي عين

الا الحي القيوم الذي لا يموت فلعلها هذه الساعة وفي

حديث عمرو بن عبسة رض عليك بصلوة اخر الليل فانها

مشهودة محضورة تحضرها ملائكة الليل وملائكة النهار

فصل واما صلوة رسول الله صلى الله عليه المذكورة في

المتفق عليه فما روي عن ابي اسحق قال اتيت الاسود بن

يزيد وكان لي اخا وصديقا فقلت له يا ابا عمرو حدثني

ما حدثتك عائشة رض عن صلاة رسول الله صلى الله عليه قالت

كان صلى الله عليه ينام اول الليل ويحيي اخره ثم ان كانت له

حاجة الى اهله قضى حاجته ثم لم يمس ماء حتى ينام فاذا

سمع النداء الاول قالت وثب ولا والله ما قالت قام فافاض

عليه الماء ولا والله ما قالت اغتسل وانا اعلم ما تريد

ان لم يكن جنبا توضأ وضوء الصلوة ثم صلى وعن كريب

مولى ابن عباس عن ابن عباس رضي الله عنهما انه بات ليلة

عند ميمونة ام المؤمنين قال فاضطجعت في عرض

الوسادة واضطجع رسول الله صلى الله عليه في طولها واهله فنام رسول

الله صلى الله عليه حتى اذا انتصف الليل او قبله بقليل او بعده

بقليل استيقظ رسول الله صلى الله عليه فجلس فمسح النوم عن

وجهه بيده ثم قرأ العشر الآيات الخواتم من سورة آل

عمران ثم قام الى شن معلقة فتوضأ منها فاحسن وضوءه

ثم قام فصلى قال ابن عباس رضي فقمت فصنعت مثل ما صنع

رسول الله صلى الله عليه ثم ذهبت فقمت الى جنبه فوضع رسول

الله صلى الله عليه يده اليمنى على رأسي ياخذ باذني اليمنى يفتلها فصلى

ركعتين خفيفتين ثم خرج فصلى الصبح وعن ابي سلمة

عن عائشة رض قالت ما كنت ألفى النبي صلى الله عليه وسلم من آخر السحر إلا

از عائشه رض فرمود نیافته بودم پیغمبر را از آخر سحر مگر آنکه

وهو نائم عندي يعني بعد الوتر وعن مسروق عن عائشة رض

خواب کننده بود نزد من یعنی بعد نماز وتر و در روایت از مسروق از عائشه رض

قالت إن النبي صلى الله عليه وسلم كان يعجبه الدائم من العمل فقلت أي

فرمود که پیغمبر ص بود دوست که خوش میکرد عمل همیشه پس گفتم کدام ساعت

الليل كان يقوم قالت رض إذا سمع الصارخ وعن الحسن رض قال

شب بود برمیخاست فرمود عائشه رض وقتیکه میشنید آواز خروس را و در روایت از حسن رض

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم صلوا من الليل ولو أربعا صلوا ولو ركعتين

فرمود رسول الله ص نماز گزارید از شب اگرچه چهار رکعت باشد و نماز گزارید اگرچه دو رکعت

ما من أهل بيت تعرف لهم صلاة بالليل إلا ناداهم مناد

نیست هیچ اهل خانه که دانسته شود ایشان را نماز شب مگر آنکه ندا کند ایشان را ندا کننده

يا أهل البيت قوموا لصلاتكم وعن أبي سلمة عن أبي

ای اهل خانه برخیزید برای نماز خویش و در روایت از ابی سلمه از ابی

هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما أذن الله لشيء مثل

هریره رض گفت فرمود رسول الله ص گوش ننهاد خدا هیچ چیزی را مانند

ما أذن للنبي حسن الصوت يتغنى بالقرآن وعن عروة

گوش نهادن او مر پیغمبر خوش آواز را که سرود کرده باشد بقرآن و در روایت از عروه

عن عائشة رض قالت أن النبي صلى الله عليه وسلم سمع رجلا يقرأ في سورة

از عائشه رض گفت که پیغمبر ص شنید مردی را که میخواند سورتی را

من الليل فقال صلى الله عليه وسلم رحمه الله لقد ذكرني كذا وكذا آية

در شب پس فرمود ص رحمت کند خدا او را هر آینه یاد داد مرا چندین آیت

كنت أسقطتها من سورة كذا وكذا وأما صلاته صلى الله عليه وسلم

که بوده ام ساقط کرده بودم آنها را از سوره و اما نماز پیغمبر ص

في الليل فما أخبرنا به الشيخ أبو نصر عن والده قال حدثنا

در شب پس چیزیست که خبر داد ما را بآن شیخ ابو نصر از پدر خود گفت حدیث خواند برما

محمد بن أحمد بن أبي الفوارس قال حدثنا أحمد بن يوسف قال

محمد بن احمد بن ابی الفوارس گفت حدیث خواند برما احمد بن یوسف گفت

حدثنا أحمد بن إبراهيم بن ملحان قال حدثني أبو بكر قال

حدیث خواند برما احمد بن ابراهیم بن ملحان گفت حدیث خواند مرا ابو بکر گفت

قال حدثني الليث عن ابن ابي حبيب عن عراك عن عروة

حدیث خواند مرا لیث از ابن ابی حبیب از عراک او عروه

قال ان عائشة رض اخبرته ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كان

گفت عائشه رض خبر کرد اورا که رسول الله صلعم بود که

يصلي بالليل ثلث عشرة ركعة وركعتي الفجر وروي

نماز میکرد در شب سیزده رکعت و دو رکعت فجر و مرویست

انه صلى الله عليه وسلم كان يصلي من الليل اثنتي عشرة ركعة ثم

که آنسرور صلعم بود که نماز میکرد از شب دوازده رکعت پس

يوتر بواحدة وقيل عشر ركعات ثم يوتر بواحدة فصل

وتر میکرد بیک رکعت و گفته شد ده رکعت پس وتر میکرد بیک رکعت فصل

اخر في صلاة الليل فقد ذكر الله تعالى القائمين بالليل

دیگر در نماز شب پس تحقیق یاد کرد خدای تعالی قیام کنندگان را در شب

في كتابه العزيز فقال عز وجل كانوا قليلا من الليل ما

در کتاب مجید خود پس فرمود عز و جل بوده اند اندکی از شب خواب

يهجعون وبالاسحار هم يستغفرون وقال جل وعلا تتجافى

میکردند و سحرها ایشان آمرزش میخواستند و گفت جل و علا کناره میگیرد دور باشد

جنوبهم عن المضاجع يدعون ربهم خوفا وطمعا وقال

پهلوهای ایشان از خوابگاهها عبادت میکنند پروردگار خود را از جهت خوف عذاب و از برای طمع

تعالى امن هو قانت اناء الليل ساجدا وقائما يحذر

جل و علا آیا کسیکه عبادت کننده است در ساعتهای شب در آن حال ساجد است و قایم است میترسد

الاخرة ويرجو رحمة ربه وقال تبارك وتعالى والذين

آخرت و امید دارد رحمت پروردگار خود را و فرمود تبارک و تعالی و کسانیکه

يبيتون لربهم سجدا وقياما وقال جل وعلا ومن الليل

شب میگذرانند پروردگار خود را در آن حال که ساجد اند و قایم و فرمود حق تعالی و از شب

فتهجد به نافلة لك عسى ان يبعثك ربك مقاما محمودا

پس بیدار شو تهجد را در آن شب در حالیکه این زیاده است برای تو نزدیک است که برانگیزد ترا پروردگار تو بمقام محمود

وقال النبي صلى الله عليه وسلم اذا جمع الله الاولين والاخرين يوم

و فرمود پیغمبر صلعم وقتیکه جمع کند خدا اولین و آخرین را در روز

القيمة نادى مناد ليقم الذين كانت تتجافى جنوبهم عن

قیامت ندا کند ندا کننده که برخیزند کسانیکه دور میشد پهلوهای ایشان از

المضاجع يدعون ربهم خوفا وطمعا فيقومون وهم

خواب گاه تا عبادت میکردند پروردگار خود را از جهت خوف عذاب و طمع ثواب پس برخیزند و ایشان

قليل ثم يرجع فينادي ليقم الذين كانوا لا تلهيهم تجارة

اندکی اند بسیار باز میگردند پس ندا میکند که برخیزند کسانی که بوده اند که غافل نمیکرد ایشان را تجارت

ولا بيع عن ذكر الله فيقومون وهم قليل ثم يرجع فينادي

و نه خرید و فروخت از ذکر خدا پس برخیزند و ایشان اندکی اند پس باز میگردند پس ندا میکند

ليقم الذين كانوا يحمدون الله عز وجل في السراء والضراء

که برخیزند کسانی که بوده اند که ستایش میکردند خدای تعالی را در نعمت و بلا

فيقومون وهم قليل ثم يحاسب سائر الناس من بعدهم

پس برخیزند و ایشان اندکی اند پس حساب کرده شوند همه مردم از پس ایشان

وقال صلى الله عليه وسلم استعينوا بطعام السحر على صوم النهار وبقيلولة

و فرمود علیه السلام یاری خواهید بطعام سحر بر روزه روز و بقیلوله

النهار على قيام الليل ان صاحب النوم يجيء مفلسا وما نام احد

روز بر قیام شب که صاحب خواب می آید مفلس و خواب نکرد هیچ کسی

طول ليلة الا بال الشيطان في اذنه وكان رسول الله صلى الله عليه وسلم

درازی شب مگر بول کرد شیطان در گوش او و بود رسول الله ص

ربما ردد آية حتى يصبح وقالت عائشة رض نام رسول الله

بسا بار میخواند یک آیت را تا آنکه صبح میکرد و فرمود عائشه رض خفت رسول الله

صلى الله عليه وسلم ليلة حتى لصق جلده بجلدي ثم قال يا عائشة

شبی تا آنکه چسپید جلد او بجلد من پس گفت ای عائشه رض

أتأذنين لي ان اتعبد لربي الليلة قلت والله اني لاحب

آیا اذن میدهی مرا که عبادت کنم پروردگار خود را امشب گفت عائشه رض سوگند بخدا دوست

قربك ولكني اوثر هواك ثم قام صلى الله عليه وسلم يقرأ القرآن و

میدارم نزدیکی ترا ولیکن اختیار کردم آرزوی ترا پس برخاست و ایستاد ص که میخواند قرآن را و

يبكي حتى بل بالدموع منكبيه ثم جلس يقرأ حتى بل بالدموع

میگریست تا آنکه تر شد با اشک دو شانهٔ او پس نشست و میخواند تا آنکه تر شد با اشک

جنبيه وحقويه ثم اضطجع يبكي ويقرأ حتى بل بالدموع

دو پهلوی او و دو حقوی او پس بپهلو خواب کرد و میگریست و میخواند تا آنکه تر شد با اشک

ما يلي الارض فاتاه بلال رض فقال بابي وامي الم يغفر الله لك

آنچه متصل زمین بود پس آمد او را بلال رض پس گفت پدر و مادرم فدای تو باد آیا نیامرزیده است

قال صلى الله عليه يا بلال أفلا أكون عبدا شكورا أنه أنزل علي في

فرمود او ای بلال آیا نباشم بنده شکرگو که بدرستی که فرود آمد بر من در

هذه الليلة إن في خلق السموات والأرض واختلاف الليل

این شب این آیت بدرستی در پیدا کردن آسمانها و زمینها و اختلاف شب

والنهار لآيات لأولي الألباب الذين يذكرون الله قياما

و روز هر آینه دلایل است بر وجود ذات حق ... خداوندان عقل آنانکه یاد میکنند خدا را ایستاده

وقعودا وعلى جنوبهم ويتفكرون في خلق السموات والأرض

و نشسته و بر پهلوهای خویش و فکر میکنند در پیدا کردن آسمانها و زمینها

ربنا ما خلقت هذا باطلا سبحانك فقنا عذاب النار وقالت

میگویند ای پروردگار ما پیدا نکردی اینها را بیهوده پاکیست مر ترا پس نگاهدار ما را از عذاب آتش و فرمود

عائشة رض ما رأيت رسول الله صلى الله عليه يصلي في شيء من

عائشه رض ندیدم رسول الله را که نماز میکرد در چیزی از

صلاة الليل جالسا حتى دخل في السن فجعل يصلي وهو جالس

نماز شب نشسته تا آنکه درآمد در سال یعنی پیر شد پس میگزارد در حالی که او نشسته

فإذا بقي عليه من السورة ثلاثون آية أو أربعون آية قام

پس هرگاه باقی ماند بر او از سوره سی آیت یا چهل آیت ایستاد و

فقرأها ثم ركع صلى الله عليه وقال يعمر بن بشر أتيت باب عبد الله

پس خواند سوره پس رکوع کرد و گفت یعمر بن بشر آمدم بدر عبد الله

بن المبارك بعد العشاء الآخرة فوجدته يصلي وهو يقرأ

بن مبارک بعد نماز عشای آخر پس دریافتم او را که نماز میکرد و میخواند

إذا السماء انفطرت حتى بلغ يا أيها الإنسان ما غرك

سورة انفطار تا آنکه رسید باین آیت ای هر کدامی انسان چه چیز غره دار ساخت

بربك الكريم وقف يرددها إلى أن ذهب هوي من الليل

پروردگار کریم خود ایستاد و باز میگردانید این آیت را تا آنکه گذشت زمانی دراز از شب

فرجعت حين طلع الفجر وهو يرددها فلما رأى الفجر قد

پس باز آمدم وقتیکه طلوع کرد فجر و او باز میگردانید این آیت را پس هرگاه دید که فجر

طلع قطع ثم قال حلمك وجهلي حلمك وجهلي فانصرفت

طلوع کرده است قطع کرد پس گفت حلم تو و جهل من دلیر ساخت حلم تو و جهل من دلیر ساخت پس

وتركته وقال النبي صلى الله عليه الشتاء ربيع المؤمن قصر نهاره

و گذاشتم او را و فرمود پیغمبر زمستان ربیع مومن است کوتاه است

فصامه وطال ليله نعامه وقال ابن مسعود رض ينبغي

لقاري القرآن ان يعرف بليله اذا الناس نائمون وبنهاره

اذا الناس يفطرون وبكائه اذا الناس يضحكون وبورعه

اذا الناس يخلطون وبخشوعه اذا الناس يختالون وبحزنه

اذا الناس يفرحون وبصمته اذا الناس يخوضون فصل

في فضل الصلاة بين العشائين حدثنا ابو نصر عبد الله

قال ثنا ابو الفتح محمد بن احمد بن ابي الفوارس الحافظ املاء قال

ثنا بشر قال حدثنا محمد بن سليمان المصيصي قال حدثنا

زيد بن الحباب عن عمر بن عبد الله بن خثعم عن يحيى بن

ابي كثير عن ابي سلمة عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله

صلى الله عليه وسلم من صلى ست ركعات بعد المغرب لم يتكلم بينهن

عدلن بعبادة ثنتي عشرة سنة وفي حديث زيد بن

الحباب ولم يتكلم بينهن بسوء وقيل يستحب ان يقرا

في الركعتين الاوليين بقل يا ايها الكافرون وقل هو الله

احد ليسرع بهما لانه قيل انهما يرفعان مع صلاة المغرب

ثم يصلي باقيها ويطول فيها ان شاء وفي حديث ابن عباس رض

پستر گذارد باقی را ودراز کند درآنها اگر خواهد ودر حدیث ابن عباس رضی

ان النبي صلى الله عليه وسلم قال من صلى اربع ركعات بعد المغرب قبل

که نبی صلی الله علیه وسلم فرمود هرکه نماز گزارد چهار رکعت بعد مغرب پیش از

ان يتكلم احدا رفعت له في عليين وكان كمن ادرك ليلة

آنکه سخن گوید کسی برداشته شود مراورا در علیین وباشد مانند کسیکه دریافت شب

القدر في المسجد الاقصى وهو خير من قيام نصف ليلة

قدر را در مسجد اقصی وآن بهترست از قیام نصف شب

وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده عن طارق بن شهاب

وحدیث خواند برما ابونصر از پدر خود باسناد خود از طارق بن شهاب

عن ابي بكر الصديق رض قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول

از ابی بکر صدیق رض گفت شنیدم نبی صلی الله علیه وسلم را که میگفت

من صلى المغرب وصلى من بعدها اربعا كان كمن حج بعد

هرکه گزارد مغرب را وگزارد پس از آن چهار رکعت باشد مانند کسیکه حج کرد بعد

حجة قلت فان صلى بعدها ستا قال يغفر له ذنوب خمسين

حج گفتم پس اگر نماز گزارد بعد از آن شش رکعت فرمود که آمرزیده شود او را گناه پنجاه

سنة وعن سعيد بن جبير عن ثوبان رض قال قال رسول الله

سال وروایت است از سعید بن جبیر از ثوبان رض گفت فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم من عكف نفسه ما بين المغرب والعشاء في مسجد

صلی الله علیه وسلم هرکه در گوشه داشت نفس خود را مابین مغرب وعشا در مسجد

جماعة لم يتكلم الا بصلاة او قرآن كان حقا على الله ان

جماعت کلام نکرد مگر بنماز یا قرآن باشد حق بر خدا تعالی که

يبني له قصرين في الجنة مسيرة كل قصر منهما مائة عام و

بنا کند مراورا دو کوشک در بهشت وسعت هر کوشک را صد سال باشد و

يغرس له بينهما غراسا لو طافه اهل الدنيا لوسعهم وحدثنا

نشانده شود او را درمیان کوشک باغ اگر طواف کنند آن را اهل دنیا هر آینه گنجا شدی انهارا وحدیث

ابو نصر عن والده باسناده عن هشام بن عروة عن عائشة

ابونصر از پدر خود باسناد خود از هشام بن عروه از عائشه رض

قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من صلوة احب الى الله تعالى

گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم نیست هیچ نماز دوست تر بسوی خدا تعالی از

صَلٰوةُ الْمَغْرِبِ بِهَا يَفْتَتِحُ الْعَبْدُ لَيْلَهُ وَيَخْتِمُ بِهَا نَهَارَهُ وَلَمْ

نماز مغرب که بآن شروع کند بنده شب خود را و ختم میکند بآن روز خود را و کم

يُحَطَّ عَنْ مُسَافِرٍ وَلَا عَنْ مُقِيمٍ مَنْ صَلَّاهَا وَصَلَّى بَعْدَهَا

کرده نمیشود از مسافر و نه از مقیم هر که گزارد آنرا و گزارد پس از آنها

أَرْبَعًا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَكَلَّمَ جَلِيسًا بَنَى اللّٰهُ لَهُ قَصْرَيْنِ مُكَلَّلَيْنِ

چهار رکعت بغیر از انکه کلام کند نشسته بنا کند خدایتعالی مر او را دو کوشک مکلل باشد

بِالدُّرِّ وَالْيَاقُوْتِ بَيْنَهُمَا مِنَ الْجِنَانِ مَا لَا يَعْلَمُ عِلْمَهُ إِلَّا

بدر و یاقوت درمیان ایشانست از درختان چیزیکه نمیداند او را مگر

اللّٰهُ تَعَالٰى وَمَنْ صَلَّاهَا وَصَلَّى بَعْدَهَا سِتًّا مِنْ غَيْرِ أَنْ يَتَكَلَّمَ

خدای تعالی و اگر گزارد المغرب را و گزارد پس از آن شش رکعت بغیر آنکه کلام کند

جَلِيسًا غُفِرَ لَهُ أَرْبَعِيْنَ عَامًا وَكَانَ أَبُوْ هُرَيْرَةَ رض يُصَلِّي بَيْنَ

نشسته آمرزیده شود مر او را چهل سال گناهان و بود ابوهریره رض که میگزارد مابین

الْعِشَاءَيْنِ ثِنْتَيْ عَشْرَةَ رَكْعَةً وَعَنْ هِشَامِ بْنِ عُرْوَةَ عَنْ

مغرب و عشا دوازده رکعت و مرویست از هشام بن عروه از

أَبِيْهِ عَنْ عَائِشَةَ رض قَالَتْ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلَّى

پدر او از عائشه رض گفت رض فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد

بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ عِشْرِيْنَ رَكْعَةً بَنَى اللّٰهُ لَهُ بَيْتًا فِي

میان مغرب و عشا بیست رکعت بنا کند خدایتعالی او را خانه در

الْجَنَّةِ وَرُوِيَ أَنَّ أَنَسَ بْنَ مَالِكٍ رض كَانَ يُصَلِّي مَا بَيْنَ الْمَغْرِبِ

بهشت و مرویست که انس بن مالک رض بود که میگزارد درمیان مغرب

وَالْعِشَاءِ وَيَقُوْلُ هِيَ نَاشِئَةُ اللَّيْلِ وَعَنْ عَبْدِ الرَّحْمٰنِ بْنِ

و عشا و میگفت این ساعت ناشئة شب که در سوره مزمل حق تعالی فرموده و مرویست از عبد

الْأَسْوَدِ عَنْ عَمِّهِ أَنَّهُ قَالَ مَا أَتَيْتُ سَاعَةً عَبْدَ اللّٰهِ بْنَ مَسْعُوْدٍ

اسود از عم او که گفت نیامدم ساعتی عبد الله بن مسعود را

رض إِلَّا وَجَدْتُهُ يُصَلِّي مَا بَيْنَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ وَكَانَ يَقُوْلُ

رض مگر که دریافتم آنرا که نماز میگزارد مابین مغرب و عشا و بود میگفت

هِيَ سَاعَةُ غَفْلَةٍ وَقِيْلَ فِيْهَا نَزَلَتْ تَتَجَافٰى جُنُوْبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ

این ساعت غفلت ست و گفته شد در این ساعت فرود آمد این آیت که معنی آن بالاند از بستر

وَعَنْ عَبْدِ اللّٰهِ بْنِ أَوْفٰى رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ قَرَأَ

و مرویست از عبد الله بن اوفی رض از نبی صلعم که فرمود هر که خواند

٧٥٩

بعد المغرب الم تنزيل السجدة وتبارك الذي بيده الملك

بعد مغرب سورة سجده و سورة الملك

جاء يوم القيمة ووجهه مثل القمر ليلة البدر وقد ادى

آيد روز قيامت و حاليكه روى او باشد مانند ماه شب چهاردهم و تحقيق ادا كرد

حق تلك الليلة وهذه الركعات التي وردت بها الاخبار

حق اين شب و اين ركعتهاى كه وارد شده اند حديث

يحتمل ان تكون منفردة عن الركعتين السنة ويحتمل ان

احتمال است كه باشد منفرد از دو ركعت سنت و احتمال است كه

تكون معهما فصل واما الركعات قبل صلوة المغرب

باشد مع سنت و اما ركعتهاى پيش از نماز مغرب

فقد سئل احمد بن حنبل رح فقال اما انا فلا افعلها وان

پس تحقيق سوال كرده شد احمد حنبل رح پس گفت اما من پس نكنم آنرا و اگر

فعل رجل لم يكن به باس وسئل ابن عمر رض عن صلوتهما فقال

كرد مردى باكى ندارد و پرسيده شد ابن عمر رض از گزاردن آنها پس گفت

ما رايت احدا على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم يصليهما ولم ينه

نديدم من كسى را بر زمان رسول الله ص كه گزارده باشد آنها را و منع نكرد

ابن عمر عنهما وروي عن انس بن مالك رض قال كنا نصلي على

ابن عمر از آنها و روايت است از انس بن مالك رض گفت بوديم ما ميگزارديم بر

عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم بعد غروب الشمس قبل صلوة المغرب

زمان رسول الله ص بعد غروب آفتاب پيش از نماز مغرب

ركعتين فقلت له هل كان رسول الله صلى الله عليه وسلم صلاهما

دو ركعت پس گفتم مر او را آيا بود رسول الله ص كه ميگزارد آنها را

فقال قد كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يرانا نصليهما فلا يامرنا و

پس گفت تحقيق بود رسول الله ص كه ميديد ما را كه ميگزارديم پس نه امر كرد

لا ينهانا قال ابرهيم النخعي قد كان بالكوفة خيار اصحاب

و نه باز داشت گفت ابراهيم نخعى تحقيق بود در كوفه نيكو ترين اصحاب

رسول الله صلى الله عليه وسلم علي بن ابي طالب وابن مسعود وحذيفة

رسول الله ص على ابن ابى طالب و ابن مسعود و حذيفه

بن اليمان وعمار بن ياسر وابو مسعود الانصاري وغيرهم

بن يمان و عمار بن ياسر و ابو مسعود انصارى و غير ايشان

رضي الله عنهم ثم ما رأيت احدا منهم يصلي قبل المغرب وما

پس ندیدم هیچ یکی را از ایشان که نماز میکرد پیش از مغرب و نه

صلى هاتين الركعتين ابوبكر ولا عمر ولا عثمان رضي الله عنهم

گزارد این دو رکعت را ابوبکر و نه عمر و نه عثمان رضی الله عنهم

فصل آخر في ذكر ما ورد في فعله بين العشائين وثوابه

فصل دیگر در ذکر آنچه وارد شده است در کردن او در میان دو عشا و در ان

فاعله للنبي صلى الله عليه وسلم بتركه فعله ذلك في المنام وغير ذلك من

کننده آن نقل شده است [illegible] به برکت کردن [illegible] در خواب و جز این از

الثواب عن عبد الرحمن بن حبيب الحارثي البصري عن سعيد

ثواب روایت است از عبد الرحمن بن حبیب حارثی بصری از سعید

بن سعد عن ابي طيبة كرز بن وبرة الحارثي وكان من الابدال

بن سعد از ابی طیبه کرز بن وبره حارثی و بود وی است او کرز از ابدال

قال اتاني اخ لي من اهل الشام فاهدى لي هدية وقال لي

گفت آمد مرا برادر من از اهل شام پس هدیه آورد برای من و گفت مرا

اقبل مني هذه الهدية يا كرز فانها نعم الهدية قال فقلت يا

قبول کن از من این هدیه ای کرز پس این بهترین هدیه است گفت راوی پس گفتم

اخي ومن اهدى اليك هذه الهدية قال اعطانيها ابراهيم

برادر کدام کس این هدیه فرستاد ترا گفت داد آن هدیه مرا ابراهیم

التيمي رحمه الله تعالى قال فقلت فهل سألت ابراهيم من اعطاه

تیمی رحمه الله گفت پس گفتم آیا پرسیدی از ابراهیم کدام کس داد او را

هذه العطية قال بلى قال لي كنت جالسا في فناء الكعبة

این عطیه گفت آری گفت مرا بودم نشسته در پیش کعبه

وانا في التهليل والتسبيح والتحميد فجاءني رجل فسلم علي و

و من در تسبیح و تهلیل و تحمید بودم پس آمد مرا مردی پس سلام کرد بر من و

جلس عن يميني فلم ار في زماني احسن منه وجها ولا احسن

نشست بر طرف راست من پس ندیدم در زمانه خود نیکوتر روی تر از و و نه نیکوتر

منه ثيابا ولا اطيب منه ريحا ولا اشد بياضا منه فقلت

[illegible] از و و نه خوشبوتر از و و نه زیاده تر از روی سفیدی از و پس گفتم

يا عبد الله من انت ومن اين جئت وما انت فقال انا الخضر

ای بنده خدا کیستی تو و از کجا آمدی پس گفت من خضرم

جئت للسلام عليك وحبا لك في الله وعندي هدية أريد

آمده ام برای سلام تو و دوستی تو و نزد من هدیه است میخواهم

أن أهديها إليك فقلت له فأعلمني هديتك هذه ما

که هدیه کنم آن هدیه ترا پس گفتم مرا او را پس بیاموز مرا هدیه خود را این چه

هي فقال الخضر عم تقرء قبل أن تطلع الشمس وتنبسط على

چیز است پس گفت خضر ع بخوانی پیش از آنکه برآید آفتاب و [illegible] شدن بر

الأرض وقبل أن تغرب سورة الحمد سبع مرات وقل أعوذ

زمین [illegible] و پیش از فرو رفتن سوره الحمد هفت مرتبه و قل اعوذ

برب الناس سبع مرات وقل أعوذ برب الفلق سبع مرات و

برب الناس هفت بار و قل اعوذ برب الفلق هفت بار

قل هو الله أحد سبع مرات وقل يا أيها الكافرون سبع مرات و

قل هو الله احد هفت بار و قل یا ایها الکافرون هفت مرتبه

آية الكرسي سبع مرات وتقول سبحان الله والحمد لله ولا إله

آیة الکرسی هفت مرتبه و بگوی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله

إلا الله والله أكبر سبع مرات وتصلي على النبي صلى الله عليه وسلم سبع مرات

والله اکبر هفت مرتبه و درود فرستی بر نبی ص هفت مرتبه

وتستغفر لنفسك ولوالديك وللمؤمنين والمؤمنات سبع

و آمرزش خواهی از بهر نفس خود و والدین خود و از بهر مومنان و مومنات هفت

مرات وعقيب الاستغفار اللهم رب افعل بي وبهم عاجلا

بار و پس از استغفار بگوی تو ای بار خدایا پروردگار بکن بمن و با ایشان [illegible]

وآجلا في الدين والدنيا والآخرة ما أنت له أهل ولا تفعل

و استقبال در دین و دنیا و آخرت آنچه تو لایق آنی [illegible]

بنا يا مولانا ما نحن له أهل إنك غفور حليم جواد كريم بر

با ما ای مولانا آنچه ما لایق او هستیم که تو آمرزنده [illegible] بسیار بخشنده [illegible]

رؤف رحيم سبع مرات وانظر أن لا تدع ذلك غدوة و

بسیار مهربان رحمت کننده هفت بار و ببین که نگذاری این مسبعات را صبح و شام

عشية فإن الذي أعطانيها قال لي قلها مرة واحدة في

پس بدرستی کسیکه داد مرا گفت مرا بگو آنرا یکمرتبه در

دهرك فقلت أحب أن تعرفني من أعطاك هذه الهدية قال

عمر تو پس گفتم دوست میدارم که بشناسانی مرا که داد ترا این هدیه گفت

أعطانيها محمد صلى الله عليه وسلم قال فقلت للخضر ع علمني شيئا إن

داد مرا این هدیه محمد ص گفت پس گفتم مر خضر را ع بیاموز مرا چیزی را که

أنا قلته رأيت النبي صلى الله عليه وسلم في منامي فأسأله هو أعطاك

اگر بگویم آنرا ببینم نبی را ص در خواب خود پس سوال کردم آیا او داده است

هذه العطية فقال لي أمتهم أنت لي قلت لا والله ولكني

این عطیه پس گفت مرا آیا تهمت کننده تو بر من گفتم سوگند بخدا ولکن

أحب أن أسمع ذلك من رسول الله صلى الله عليه وسلم فقال لي إن كنت

دوست میدارم که بشنوم این را از رسول الله ص پس گفت مرا اگر بوده تو

تريد أن ترى النبي صلى الله عليه وسلم في منامك فاعلم أنك إذا صليت المغرب

میخواهی که ببینی نبی ص را در خواب خود پس بدان که تو هرگاه گذاردی مغرب را

تقوم تصلي إلى العشاء الآخر من غير أن تكلم أحدا من الآدميين

بایستی و نماز گزاری تا عشاء دیگر سوای آنکه کلام کنی هیچ یکی را از آدمیان

وأقبل على صلاتك التي أنت فيها وتسلم في كل ركعتين و

و روی آر بر نماز که تو در آن هستی و سلام ده در هر دو رکعت و

اقرأ في كل ركعة سورة الحمد مرة وقل هو الله أحد سبع مرات

بخوان در هر رکعت سوره فاتحه یکبار و سوره اخلاص هفت بار

ثم تصلي صلاة العتمة في جماعة ولا تكلمن أحدا حتى تأتي

پس بگذار نماز عشا را بجماعت و کلام مکن هیچ یکی را تا آنکه در آیی

منزلك وتصلي الوتر وتصلي عند نومك ركعتين تقرأ

منزل خود و بگذاری وتر را و بگذاری وقت خفتن خود دو رکعت که بخوانی

في كل ركعة سورة الحمد وقل هو الله أحد سبع مرات ثم تسجد

در هر رکعت سوره فاتحه و سوره اخلاص هفت بار پس سجده کنی

بعد الصلوة وتستغفر الله تعالى في سجودك سبع مرات و

بعد نماز و استغفار کنی خدا را در سجده خود هفت بار و

قل سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر ولا حول ولا

بگو سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اکبر ولا حول ولا

قوة إلا بالله العلي العظيم سبع مرات ثم ارفع رأسك من السجود

قوة الا بالله العلی العظیم هفت بار پس بردار سر خود را از سجده

واستو جالسا فارفع يديك وقل يا حي يا قيوم يا ذا الجلال و

و بنشین برابر و هموار پس بردار هر دو دست خود را و بگو یا حی یا قیوم یا ذا الجلال و

۲۷۶۳

۵۲ عتمه نماز خفتن

الاكرام يا اله الاولين والاخرين ويا رحمن الدنيا والاخرة

الاكرام يا اله الاولين والاخرين و يا رحمن الدنيا والاخره

ورحيمهما يا رب يا رب يا رب يا الله يا الله يا الله ثم قم

ورحيمهما يا رب يا رب يا رب يا الله يا الله يا الله پس برخيز

فادع بمثل ما دعوت في قيامك ثم اسجد وادع في سجودك

و دعا كن مانند آنچه دعا كرده در قيام خود پس سجده كن و دعا كن در سجده خود

مثل ما دعوت ثم ارفع راسك ونم حيث شئت مستقبل

مانند آنچه دعا كرده پس بردار سر خود را و بخسب هرگونه كه خواهی مستقبل

القبلة وانت تصلي على النبي صلى الله عليه وسلم وادم ذلك حتى تغلبك

قبله و حال آنكه درود گوئی بر پيغمبر و هميشه باش بر اين تا آنكه غالب شود ترا

النوم فقلت احب ان تعلمني ممن سمعت منه هذا الدعاء

خواب پس گفتم دوست ميدارم اينكه بياموزی مرا از آنكه شنيدی از او اين دعا را

فقال اتتهمني انت لي فقلت والذي بعث محمدا صلى الله عليه وسلم بالحق

پس گفت آيا تهمت ميدهی مرا پس گفتم مر او را سوگند بآنكه فرستاد محمد را بحق

نبيا ما انا بمتهم لك فقال عليه السلام اني حضرت محمدا

از روی نبوت من متهم نميكنم ترا پس گفت خضر من حاضر شدم محمد را

صلى الله عليه وسلم حين علم هذا الدعاء واوصي اليه به وكنت عنده

هرگاه كه تعليم داده شد اين دعا و وصيت كرده شد بسوی او باين دعا و بودم من نزد او

فتعلمته ممن علمه اياه قال ابرهيم فقلت له اخبرني بثواب

پس آموختم از آنكسيكه آموخت او را آن دعا گفت ابراهيم پس گفتم مر او را خبر ده مرا از ثواب

هذا الدعاء فقال لي الخضر عليه السلام اذا لقيت محمدا صلى الله عليه وسلم

اين دعا پس گفت مرا خضر هرگاه ملاقات كنی پيغمبر را

فاسئله عن ثوابه قال ابرهيم ففعلت ما قال لي الخضر عليه

پس بپرس از او ثواب او گفت ابراهيم پس كردم آنچه گفت مرا خضر

السلام ولم ازل اصلي على النبي صلى الله عليه وسلم وانا في فراشي فذهب

و هميشه درود ميگفتم بر پيغمبر و من بر بستر بودم پس رفت

عني النوم من شدة الفرح بما علمني الخضر عليه السلام و

از من خواب از شدت خوشی بآنچه كه آموخت مرا خضر

بما رجوته من لقاء النبي صلى الله عليه وسلم واصبحت على تلك الحالة

بآن چيز كه اميدوار بودم از ملاقات نبی و صبح كردم بر اين حال

إلى أن صليت الفجر وجلست في محرابي إلى أن ارتفع
تا آنکه گزاردم نماز فجر را و نشستم در محراب خود تا آنکه بلند شد

النهار فصليت الضحى وأنا أحدث نفسي إن عشت
روز پس گزاردم نماز ضحی را و من سخن میکردم با خود اگر زنده باشم

الليلة فعلت هذا كما فعلت في الليلة الماضية فغلبني
امشب پس بکنم این کار را چنانچه کرده بودم در شب گذشته پس غلبه کرد مرا

النوم فجاءتني الملائكة فحملوني فأدخلوني في الجنة فرأيت
خواب پس آمدند مرا فرشتگان پس برداشتند مرا و درآوردند در بهشت پس دیدم

قصورا من الياقوت الأحمر وقصورا من زمرد أخضر
کوشکها از یاقوت سرخ و کوشکها از زمرد سبز

وقصورا من لؤلؤ أبيض ورأيت أنهارا من عسل ولبن
و کوشکها از مروارید سفید و دیدم جویها از شهد و شیر

وخمر ورأيت في قصر منها جارية أشرفت علي فرأيت
و شراب و دیدم در کوشکی ازآن کنیزکی را که نظر کرد بر من پس دیدم

صورة وجهها أشد من نور الشمس الضاحية وإذا لها
صورت روی او سخت ترست از روشنی آفتاب چاشتگاه و ناگاه او را

ذوائب قد سقطت على الأرض من أعلى القصر فسألت
گیسوهاست که افتاده است بر زمین از بالای کوشک پس پرسیدم

الملائكة الذين أدخلوني لمن هذا القصر ولمن هذه
ملائکه را که درآورده بودند مرا کراست این کوشک و کراست این

الجارية فقالوا للذي يعمل مثل عملك فلم يخرجوني من
کنیزک پس گفتند آن را که کند مانند عمل تو پس بیرون نکردند مرا از

تلك الجنان حتى أطعموني من ثمرها وسقوني من ذلك
این باغها تا آنکه خورانیدند مرا از میوهای آن و نوشانیدند از این

الشراب ثم أخرجوني وردوني إلى الموضع الذي كنت
شراب پس بیرون آوردند مرا و واپس گردانیدند بسوی جایی که بودم

فيه فأتاني رسول الله صلى الله عليه وسلم ومعه سبعون نبيا وسبعون
در آن پس آمد مرا رسول الله صلعم و با او هفتاد نبی و هفتاد

صفا من الملائكة كل صف ما بين المشرق والمغرب فسلم
صف از فرشتگان هر صف مقدار مسافت که در میان مشرق و مغرب باشد

۵۱

علي واخذ بيدي فقلت يا رسول الله صلى الله عليه وسلم ان الخضر

بر من و گرفت دست مرا پس گفتم یا رسول الله [illegible] خضر

اخبرني انه سمع منك هذا الحديث فقال النبي صلى الله عليه وسلم

خبر داد مرا که او شنیده است از تو این حدیث را پس فرمود نبی

صدق الخضر وكلما يحكيه فهو حق وهو عالم اهل الارض

راست گفت خضر و هرچه حکایت کرد او را پس آن راست است و آن دانا اهل زمین است

وهو رئيس الابدال وهو من جنود الله في الارض فقلت يا

و او سردار ابدال است و آن ابدال از لشکر خدا است در زمین پس گفتم یا

رسول الله ما لمن يعمل هذا العمل من الثواب سوى ما رأيت فقال

رسول [illegible] مر کسی را که بکند این عمل از ثواب سوای آنچه دیدم پس فرمود

صلى الله عليه وسلم لي واي ثواب يكون افضل من هذا الذي رأيت

مرا کدام ثواب بهتر از این است که دیدی

واعطيت لقد رأيت موضعك من الجنة واكلت من

و داده شدی تو هرآینه دیدی جای خود را از بهشت و خوردی از

ثمارها وشربت من شرابها ورأيت الملائكة والانبياء

میوه های او و نوشیدی از شرابهای او و دیدی فرشتگان را و انبیا را

معي ورأيت الحور العين فقلت يا رسول الله فمن يعمل مثل

با من و دیدی حور عین را پس گفتم یا رسول الله پس کسیکه بکند مانند

ما عملت ولم ير مثل الذي رأيت في منامي هل يعطى شيئا

آنچه کردم من [illegible] مثل آنچه دیدم در خواب خود آیا داده میشود چیزی

مما اعطيته فقال النبي صلى الله عليه وسلم والذي بعثني بالحق نبيا

از آنچه داده شده ام من پس فرمود [illegible] سوگند بخدای که برانگیخت مرا پیغمبر برحق

انه ليغفر له جميع الكبائر التي عملها ويرفع الله عنه غضبه

[illegible] گناهان کبیره که کرده است آنها را و برمیدارد خدا [illegible] از و غضب

ومقته والذي بعثني بالحق نبيا انه ليعطي العامل هذا

و سوگند بخدای که برانگیخت مرا پیغمبر برحق که داده میشود عامل این عمل

وان لم ير الجنة في منامه مثل ما اعطيت وان مناديا

و اگرچه ندیده بهشت را در خواب خود مانند آنچه داده شدی تو [illegible] منادی

ينادي من السماء ان الله قد غفر لعاملها ولجميع امته

ندا میکند از آسمان که [illegible] خدا آمرزید عامل او را و همه امت [illegible]

۵۲

۷۶۶

صلى الله عليه وسلم من المؤمنين والمؤمنات من المشرق الى المغرب و

صـ از مردان مومن و زنان مومنه از مشرق تا مغرب و

يؤمر صاحب الشمال ان لا يكتب على احد منهم شيئا من السيئات

امر کرده فرشته صاحب چپ را که ننویسد بر هیچ یکے از ایشان چیزے از بدے

الى السنة المقبلة قال فقلت له بابي انت وامي يا رسول الله

تا سال آینده گفت پس گفتم مر اورا فدایت شوند پدر و مادر من یا رسول الله صـ

بالذي اراني جمالك واراني الجنة أله هذه الثواب ولا

سوگند بخدا آنکه نمود مرا جمال تو و نمود مرا بهشت آیا مر آن عامل را هست این ثواب

صلى الله عليه وسلم نعم يعطى ذلك جميعا فقلت يا رسول الله انه لينبغي

صـ آرے داده میشود این همه پس گفتم یا رسول الله بدرستی سزاوار است

لجميع المؤمنين والمؤمنات ان يتعلموا هذا ويعلموه لما فيه

مر همه مومنین و مومنات را که بیاموزند این را و بیاموزانند از جهت

من الثواب والفضل فقال النبي صلى الله عليه وسلم والذي بعثني بالحق

از ثواب و فضل پس فرمود نبی صـ سوگند بخدا ایکه فرستاد مرا نبی برحق

نبيا بما يعمل هذا الا من خلقه الله سعيدا ولا يتركه الا من

عمل نکند این دعا را مگر کسیکه پیدا کرد اورا خدا نیک سعید و ترک نکند اورا مگر کسیکه

خلقه الله شقيا فقلت يا رسول الله فهل يعطى عامل هذا شيئا

آفرید اورا خدا بدبخت پس گفتم یا رسول الله پس آیا داده میشود عامل این چیزے

غير هذا فقال النبي صلى الله عليه وسلم والذي بعثني بالحق نبيا ان

جز این از ثواب فرمود نبی صـ سوگند بخدا ایکه فرستاد مرا نبی برحق که

من عمل هذا العمل ليلة واحدة كتبت له بكل قطرة نزلت

هر که بکند این عمل را یکشب نوشته میشود مر اورا بعوض هر قطره که فرود آمده

من السماء منذ خلق الله الدنيا الى يوم ينفخ فى الصور حسنا

از آسمان از آن زمان که آفرید خدا دنیا را تا آنروز که دمیده شود در صور نیکی

وتمحى عنه بعدد كل حبة تنبت من الارض سيئات له ولمن

و محو کرده میشود ازو بعدد هر دانه که میروید از زمین بدیهای مر اورا و مر کسیرا که

عمل به من المؤمنين والمؤمنات من الاولين والاخرين وعن

عمل کرد بآن از مردان مسلمان و زنان مسلمان از اولین و آخرین و مروی است از

الاعرج عن ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى

اعرج از ابوهریره رض گفت فرمود رسول الله صـ هر که گذارد

ليلة الجمعة ركعتين يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب و

شب جمعه دو رکعت که بخواند در هر رکعت سوره فاتحه و

آية الكرسي مرة وخمسة عشر مرة قل هو الله احد ويقول

آیة الکرسی یکبار و پانزده بار سوره اخلاص و بگوید

في آخر صلاته ألف مرة اللهم صل على محمد النبي الأمي فإنه

در آخر نماز خود هزار بار این درود بار خدایا بفرست بر محمد پیغمبر خود که امی است پس بدرستیکه او

يراني في المنام ولا يتم له الجمعة الأخرى الا وقد رآني و

ببیند مرا در خواب و تمام نشود او را جمعه دیگر مگر آنکه ببیند مرا و

من رآني فله الجنة وغفر له ما تقدم من ذنبه وما تأخر

هر که دید مرا پس مر او راست بهشت و آمرزیده شود او را آنچه پیش گذشت از گناهان و آنچه

ذكرهما في الحديث فصل في ذكر الصلوة بعد العشاء

ذکر کرد آن را در حدیث از ذکر نماز بعد عشاء

الآخرة من ذلك ما حدثنا به ابو نصر عن والده باسناده عن

دیگر از آنجمله است چیزی که حدیث خواند ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از

عبد الله بن عباس رض انه قال من صلى اربعا بعد عشاء الآخرة

عبد الله بن عباس رض که گفت هر که گذارد چهار رکعت بعد عشاء دیگر

كان كمن أدرك ليلة القدر في المسجد الحرام وكذلك عن

باشد مانند کسیکه دریافت شب قدر را در مسجد حرام و همچنین مرویست از

كعب بن الأحبار من صلى بعد العشاء الآخرة اربع ركعات

کعب بن احبار هر که گذارد بعد از عشاء دوم چهار رکعت

بقراءة حسنة كان له من الأجر مثل ليلة القدر وقيل

بقراءت نیکو باشد مر او را از اجر مانند شب قدر و گفته شده است

يعني كأنما صلاها في ليلة القدر فأخبرنا ابو نصر عن

مراد این است آن چنانستی که گذارد آن چهار رکعت را در شب قدر و خبر کرد ما را ابو نصر از

والده باسناده عن ثابت البناني عن انس بن مالك رض

پدر خود باسناد خود از ثابت بنانی از انس بن مالک رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى ركعتين بعد العشاء

گفت فرمود رسول الله هر که گذارد دو رکعت بعد عشاء

الآخرة يقرأ في كل ركعة بفاتحة الكتاب وعشرين مرة قل

دیگر که بخواند در هر رکعت سوره فاتحه و بیست بار سوره اخلاص

هو الله احد بنى الله له قصرا فى الجنة ينظر اليهما اهل الجنة

تا کرد خدا مرو را کوشکی در بهشت که بنگرند آنها را اهل بهشت

فصل واما الوتر فالافضل اخر الليل لما تقدم من

و اما وتر پس بهتر است که آخر شب گذارد و از جهت آنکه پیش گذشت

فضل قيام اخر الليل وما روى عن نافع عن ابن عمر رضي الله عنه

بزرگی قیام آخر شب و آنچه مرویست از نافع از ابن عمر رض

عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان رجلا سأله عن قيام الليل فقال

از نبی صلی الله علیه وسلم فرمود که مردی سوال کرد آنحضرت را از قیام شب پس فرمود

مثنى مثنى فاذا خشيت الصبح فواحدة توتر لك ما قبلها

دو دو رکعت پس هرگاه که بترسی از برآمدن صبح پس یکی طاق گرداند آنچه پیشتر گزاردی

وكان العمر الفاروق رض يوتر في اخر الليل وابو بكر الصديق

و بوده است عمر فاروق رض وتر میگذارد در آخر شب و ابو بکر صدیق

رض يوتر في اول الليل فسألهما النبي صلى الله عليه وسلم فقال لابي بكر

وتر میگذارد در اول شب پس پرسید هر دو را پیغمبر پس گفت ابو بکر را

رض متى توتر فقال اول الليل قبل ان انام وقال لعمر رض متى

رض کدام وقت وتر میگذاری پس گفت اول شب پیش از خفتن و گفت عمر را رض کدام وقت

توتر فقال من اخر الليل فقال صلى الله عليه وسلم عن ابي بكر رض حذر هذا

وتر میگذاری پس گفت آخر شب پس فرمود درشان ابو بکر نگه داشته است این مرد

وقال عن عمر رض انه قوي هذا وقد روي عن عمر رض انه

و فرمود درشان عمر رض که قوی است این مرد [illegible] و روایت است از عمر رض که

قال ان الاكياس يوترون اول الليل وان الاقوياء يوترون

گفت زیرکان وتر میگذارند در اول شب و توانایان [illegible] وتر میگذارند در

اخر الليل وهو افضل وقيل بل اول الليل افضل لقول ابي بكر

آخر شب و آن بهتر است و گفته شده است که اول شب بهتر است از جهت [illegible]

رض وما روي عن عثمان رض انه قال اما انا فاوتر اول الليل

و آنچه مرویست از عثمان رض که گفت اما من پس وتر میگذارم در اول شب

فاذا استيقظت صليت ركعة شفعت بها وتري فما

پس هرگاه بیدار شدم [illegible] رکعت [illegible] جفت میکنم با وی طاق خود را پس

شبهتها الا بالغريبة من الابل ضممتها الى اخواتها ثم

تشبیه کرده ام آن یک رکعت را [illegible] آن را به برادرانش [illegible]

اوترت في آخر صلاتي والمشهور عنه رض من فعله انه كان

وتر میگذارم در آخر نماز خود ومشهور از فعل او این است که بود

يحيي الليل كله في ركعة واحدة يختم فيها القرآن وهي وتره

زنده میداشت همه شب در یک رکعت که ختم میکرد در آن قرآن را واین وتر او بود

وعن ابي هريرة رض قال اوصاني خليلي ابو القاسم صلى الله عليه وسلم

ومرویست از ابوهریره رض گفت وصیت کرد مرا خلیل من ابو القاسم

بثلاث الوتر قبل النوم وصوم ثلاثة ايام من كل شهر و

بسه چیز وتر پیش از خواب وروزه سه روز از هر ماه و

ركعتي الضحى ولا سيما في حق من يخاف ان لا يستيقظ الا

دو رکعت ضحی خصوصا در حق کسیکه بترسد ازینکه بیدار نشود مگر

بعد طلوع الفجر فان الاولى ان ينام على وتر وقد قال علي رض

بعد بر آمدن صبح پس در رستی اولی است که خواب کند بر وتر وگفته علی

الوتر على ثلاثة انحاء ان شئت اوترت اول الليل ثم صليت

وتر بر سه گونه است اگر خواهی گذاری اول شب پس گذاری

ركعتين ركعتين وان شئت اوترت بركعة فاذا استيقظت

دو دو رکعت واگر خواهی وتر گذاری یک رکعت پس هرگاه بیدار شوی

شفعت اليها اخرى ثم اوترت من آخر الليل وان شئت

جفت کنی بسوی او رکعت دیگر پس وتر گذاری از آخر شب واگر خواهی

اخرت الوتر حتى يكون آخر صلاتك وعن جابر بن عبد الله رض

موخر کنی وتر را تا آنکه باشد آخر نماز تو ومرویست از جابر بن عبد الله

عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من خاف ان لا يستيقظ من آخر

از نبی صلعم که فرمود هرکه بترسد ازینکه بیدار نشود از آخر

الليل فليوتر من اول الليل ثم ليرقد ومن طمع ان يقوم من

شب پس باید که وتر گذارد اول شب پس خواب کند وکسیکه امید دارد که قیام کند از

آخر الليل فليوتر فان قيام آخر الليل محضور وذلك افضل

آخر شب پس باید که موخر کند وتر را زیرا که قیام آخر شب محضور است واین افضل است

وعن عائشة رض قالت كان رسول الله صلى الله عليه وسلم اذا اوتر من

ومرویست از عائشه رض که گفت بود رسول الله صلعم هرگاه وتر گذارد از

آخر الليل فان كانت له حاجة الى اهله دنا منهن والا اضطجع

آخر شب پس اگر باشد مر او را حاجتی بسوی اهل خود نزدیک شدی بایشان والا تکیه کردی

فِي مُصَلَّاهُ حَتَّى يَأْتِيَهُ بِلَالٌ رض فَيُؤْذِنُهُ بِالصَّلٰوةِ وَقَالَتْ

در مصلاے خود تا آنکه بیاید بلال مؤذن رض پس اذان دهد او را بنماز و گفت

عَائِشَةُ رض مِنْ كُلِّ اللَّيْلِ قَدْ أَوْتَرَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَوَّلِهِ

عائشه رض هر شب تحقیق وتر میگذارد رسول الله صلعم از اول آن

وَأَوْسَطِهِ وَانْتَهٰى وِتْرُهُ إِلَى السَّحَرِ وَفِي الْخَبَرِ كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ

و میانه آن و انتهاے وتر او تا سحر و در خبر است بود رسول الله صلعم

يُوْتِرُ عِنْدَ الْأَذَانِ وَيُصَلِّي الرَّكْعَتَيْنِ عِنْدَ الْإِقَامَةِ وَكَانَ أَصْحَابُ

وتر میگذارد نزدیک اذان و نماز میگذارد دو رکعت وقت اقامت و بود اصحاب

رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُصَلُّوْنَ الْعِشَاءَ ثُمَّ يُصَلُّوْنَ رَكْعَتَيْنِ ثُمَّ

رسول الله صلعم میگذاردند عشا را پس میگذاردند دو رکعت پستر

أَرْبَعًا فَمَنْ بَدَا لَهُ أَنْ يُوْتِرَ أَوْتَرَ وَمَنْ أَرَادَ أَنْ يَنَامَ نَامَ فَصَلَّى

چهار رکعت پس کسیکه ظاهر میشد او را ترگذاردن وتر میگذارد و کسیکه میخواست خفتن میخفت

وَمَنْ أَوْتَرَ أَوَّلَ اللَّيْلِ ثُمَّ قَامَ إِلَى التَّهَجُّدِ فَهَلْ يَفْسَخُ وِتْرَهُ أَمْ

و هر که وتر گذارد اول شب پس برخیزد براے تهجد آیا فسخ کند وتر را یا

يُصَلِّي مَا شَاءَ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَفْسَخَهُ عَلَى رِوَايَتَيْنِ عَنْ أَحْمَدَ رحمه الله

بگذارد و چیزی که خواهد بغیر اینکه فسخ کند از آن چیزے این حکم بر دو روایت است از امام احمد

أَحَدُهُمَا لَا يَفْسَخُهُ وَقَالَ فِي رِوَايَةِ الْفَضْلِ بْنِ زِيَادٍ الْوِتْرُ آخِرَ

یکے آنکه فسخ نمیکند او را و گفت در روایت فضل بن زیاد و وتر آخر

اللَّيْلِ أَفْضَلُ فَإِنْ خَافَ رَجُلٌ أَنْ يَنَامَ فَلْيُوْتِرْ أَوَّلَ اللَّيْلِ فَإِنْ

شب بهتر است پس اگر بترسد مردے که بخسپد پس باید که وتر ادا کند در اول شب و اگر

قَامَ آخِرَ اللَّيْلِ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ رَكْعَتَيْنِ وَلَمْ يُوْتِرْ وَالرِّوَايَةُ الْأُخْرٰى

برخاست آخر شب بگذارد دو دو رکعت و وتر نکند و در روایت دوم فسخ

يَنْقُضُهُ قَالَ الْفَضْلُ بْنُ زِيَادٍ قُلْتُ لِأَحْمَدَ أَفَتَرَاهُ يَنْقُضُ

میکند از گفت فضل بن زیاد گفتم احمد را رض آیا میبینی تو او را و اسید ارد

الْوِتْرَ قَالَ لَا وَإِنْ نَقَضَهُ فَلَا بَأْسَ قَدْ فَعَلَ ذٰلِكَ عُمَرُ وَعَلِيٌّ

وتر را گفت نه و اگر بشکند پس نیست باک تحقیق کرده است این کار عمر و علی

وَأُسَامَةُ وَابْنُ عُمَرَ وَابْنُ عَبَّاسٍ وَأَبُوْ هُرَيْرَةَ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُمْ وَصِفَةُ

و اسامه و ابن عمر و ابن عباس و ابو هریره رض و صفت

نَقْضِ الْوِتْرِ وَفَسْخِهِ أَنَّهُ إِذَا أَوْتَرَ أَوَّلَ اللَّيْلِ بِوَاحِدَةٍ وَنَامَ ثُمَّ

شکستن وتر و فسخ آن این است که هرگاه وتر گذارد در اول شب یک رکعت و خواب کند پس

قام في اثناء الليل ليصلي صلى ركعة واحدة ينوي بها

برخیزد در میانه شب تا گذارد نماز تهجد بگزارد یک رکعت نیت کند بآن

نقض وتره واشفاعه وسلم منها فيصير كلما صلى من

شکستن وتر خود و جفت کردن آن و سلام دهد بران رکعت پس میگردد هرچه گذارده بود

قبل شفعاء ثم يصلي ما شاء مثنى مثنى ثم يوتر بركعة

پیش ازین جفت بستر گذارد هرچه خواهد دو دو بستر وتر گذارد یک رکعت

واحدة قبل طلوع الفجر ويكشف ذلك فعل عثمان بن عفان رض

پیش از بر آمدن فجر و کشف میکند این را فعل عثمان بن عفان رض

الذي قد منا ذكره ولا يترك الوتر على حاله ثم يوتر مرة اخرى

آنکه پیش کردیم ما ذکر آن و ترک نه کند وتر را بر حال خود بستر وتر کند بار دیگر

لان النبي صلى الله عليه وسلم قال لا وتران في ليلة وان لم ينقضه و

زیرا که [illegible] فرمود نیست دو وتر در یک شب و اگر نشکند آنرا و

صلى ما اراد فقد بينا جواز ذلك فصل في دعاء

گذارد آنچه خواهد پس تحقیق بیان کردیم جواز آن در بیان دعای

الوتر وهو ان يقول اذا رفع راسه من الركوع في الركعة الاخرة

وتر و آن اینست که بگوید وقتیکه بردارد سر خود را از رکوع در رکعت اخیره

من الوتر اللهم انا نستعينك ونستهديك ونستغفرك و

از وتر الهی بدرستیکه ما یاری میجوییم از تو و راه راست میجوییم از تو و آمرزش میجوییم از تو و

نؤمن بك ونتوكل عليك ونثني عليك الخير كله نشكرك و

ایمان می آریم بتو و توکل میکنیم بر تو و ثنا میگوییم بر تو ثنای نیک همه شکر میکنیم ترا و

لا نكفرك ونخلع ونترك من يفجرك اللهم اياك نعبد ولك

کفران نعمت تو نمیکنیم و قطع میکنیم و ترک میکنیم کسی را که گناه کند ترا الهی خاص ترا عبادت میکنیم و برای

نصلي ونسجد واليك نسعى ونحفد ونرجو رحمتك ونخشى

تو نماز میگذاریم و سجده میکنیم و بسوی تو سعی میکنیم و در خدمت تو [illegible] امید میداریم رحمت ترا و میترسیم

عذابك ان عذابك بالكفار ملحق اللهم اهدني فيمن هديت

از عذاب تو بدرستیکه عذاب تو بکافران رسنده است الهی راه نما مرا در آن کسانیکه راه نمودی

وعافني فيمن عافيت وتولني فيمن توليت وبارك لي فيما

و عافیت ده مرا در آن کسانیکه عافیت دادی [illegible] و برکت ده مرا در آنچه

اعطيت وقني شر ما قضيت انك تقضي ولا يقضى عليك

دادی و نگهدار مرا از بدی آنچه قضا کردی بدرستیکه تو حکم میکنی و حکم کرده نمیشود بر تو

نقض بالفتح باز کردن تار ریسمان و شکستن بناء عهد و بالکسر نقض شده

إنه لا يذل من واليت ولا يعز من عاديت تباركت ربنا

بدرستي خوار نميشود كسيكه تو حاكم و دوست او باشي وعزت نميابد كسيكه تو دشمن او باشي بزرگي تراست پروردگار ما

وتعاليت اللهم إني أعوذ برضاك من سخطك وبعفوك

وبلندي تو اي بار خدا من پناه ميگيرم برضاي تو از قهر تو و بعفو تو

من عقوبتك وأعوذ بك منك لا أحصي ثناء عليك أنت

از عذاب تو و پناه ميگيرم بتو از تو و نميتوانم شمرد ثناي ترا بر تو تو

كما أثنيت على نفسك ولئن زاد على ذلك جاز ثم يمر يديه

که ثنا گفته خود کرده بر نفس خود و اگر زياده کند بر اين جايز است پس بگرداند دست خود را

على وجهه في إحدى الروايتين والأخرى يمرها على صدره

بر روي خود در يک روايت و در روايت ديگر بگرداند بر سينه خود

فإن كان إماما في شهر رمضان قال في جميعها بالنون

پس اگر باشد امام در ماه رمضان گويد در همه صيغها واحد متکلم بنون

والألف اهدنا وعافنا إلى آخر الدعاء فصل وإذا كان

والف يعني اهدنا و عافنا تا آخر دعا هرگاه باشد

ممن يصلي بالليل وغلبته النعاس فالأولى له أن ينام

از کساني که گزارد نماز بشب و غلبه کند او را نعاس پس بهتر او را آنست که خواب کند

لما روي في الصحيحين عن عائشة رض قالت قال رسول الله

از جهت چيزيکه مرويست در صحيحين از عائشه رض گفت عائشه رض فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم إذا نعس أحدكم وهو في الصلوة فليرقد حتى يذهب

هرگاه که سستي خواب غلبه کند بر يکي از شما و حال آنکه او در نماز است پس بايد که خواب کند

عنه النوم فإنه إذا صلى وهو ناعس لعله يذهب ليستغفر

از وي خواب پس بدرستي وقتي که نماز گزارد و حال آنکه او در سستي است شايد برود تا آنکه استغفار کند

فيسب نفسه وعن عبد العزيز بن صهيب عن أنس رض

پس دشنام کند خود را و مرويست از عبد العزيز بن صهيب از انس رض

قال دخل رسول الله صلى الله عليه وسلم المسجد وحبل ممدود بين

گفت آمد رسول الله در مسجد و حال آنکه رسن دراز بسته شده بود در

الساريتين فقال ما هذا قالوا هو لزينب تصلي فإذا

دو ستون پس فرمود چيست اين گفتند اين رسن از زينب است که نماز ميگزارد

كسلت أو فترت أمسكت به فقال حلوه ثم قال

سست ميشود يا فتور ميکند او را خواب ميدارد دست خود را باين رسن پس فرمود بکشائيد رسن را

صلى الله عليه وسلم يصلي أحدكم نشاطه فإذا كسل أو فتر فليقعد

نماز بگذارد وقتی از نشاط و وقت خوش خود پس هرگاه سست یا فتور کند خواب برود

وعن عروة عن عائشة رض أنها كانت امرأة من بني أسد

و در روایت از عروه از عائشه رض که بود زنی از بنی اسد

فدخل النبي صلى الله عليه وسلم فقال من هذه قالت هذه فلانة لا

پس درآمد نبی ص پس فرمود کیست این زن گفت عائشه این فلانه است که

تنام الليل فقال النبي صلى الله عليه وسلم عليكم بالذي تطيقون من العمل

در شب خواب نمیکند پس فرمود لازم است بر شما کردن عملی که طاقت آن داشته باشید

فوالله لا يمل الله عز وجل حتى تملوا قالت وأحب العمل إلى

سوگند بخدا ملول نمیشود حق تعالی از قبول عمل شما تا آنکه ملول شوید شما گفت عائشه رض و دوست ترین عمل نزد

الله تعالى الذي يدوم عليه صاحبه وإن قل كان رسول

خدای تعالی آنست که مداومت کند بر وی صاحب او و اگرچه کم باشد آن عمل پس بود رسول

الله صلى الله عليه وسلم كان إذا أمرهم بما يطيقون من العمل يقولون

الله ص بود که هرگاه امر کرد ایشان را بچیزی که طاقت دارند از عمل میگفتند

يا رسول الله إنا لسنا كهيئتك إن الله عز وجل قد غفر

یا رسول الله ما نیستیم مثل تو زیرا که خدای تعالی آمرزیده است

لك ما تقدم من ذنبك وما تأخر فيغضب حتى يعرف

ترا آنچه پیشتر است از گناه تو و آنچه پس آمد پس غضب میکرد تا آنکه شناخته میشد علامت غضب

في وجهه والسنة في حق من غلبه النوم حتى شغله عن

در روی او و پس سنت در حق کسی که غلبه کند او را خواب تا آنکه باز دارد او را از

الصلوة والذكر أن ينام حتى يذهب عنه ثقل النوم و

نماز و ذکر آنکه خواب کند تا آنکه برود از وی گرانی خواب و

ينبسط للعبادة ويعقل ما يقول وروي عن ابن عباس

خوشحال شود از جهت عبادت و داند آنچه گوید و روایت است از ابن عباس

رض أنه كان يكره النوم قاعدا وفي الخبر لا تكابدوا الليل

که او بود که مکروه میداشت خواب را نشسته و در حدیث است رنج مکشید شب را

وقد كان من الصالحين من يتعمد لنفسه النوم ليستقوي به

تحقیق بوده اند از صالحان کسانی که قصد میکردند برای خود خواب را تا قوت شود

على أوسط الليل ومنهم من كره التعمد للنوم وكان لا ينام

به قیام میانه شب و بعضی از ایشان مکروه داشته اند قصد کردن خواب را و بوده اند که خواب

حَتّٰى يَغْلِبَهُ النَّوْمُ وَيُقَالُ اِنَّ وَهْبَ بْنَ مُنَبِّهٍ الْيَمَانِيَّ رح

تا آنکه غلبه میکرد ایشانرا خواب و گفته میشود که وهب بن منبه یمانی رح

مَا وَضَعَ جَنْبَهُ اِلَى الْاَرْضِ ثَلَاثِيْنَ سَنَةً كَانَتْ لَهُ مِسْوَرَةٌ

ننهاد پهلوی خود را بر زمین سی سال بوده است او را وساده

مِنْ اَدَمٍ اِذَا غَلَبَهُ النَّوْمُ وَضَعَ صَدْرَهُ عَلَيْهَا وَخَفَقَ خَفَقَاتٍ

از چرم وقتیکه غلبه میکرد او را خواب مینهاد سینه خود بر آن و می جنبانید سر را از سستی خواب

ثُمَّ يَفْزَعُ اِلَى الْقِيَامِ وَكَانَ يَقُوْلُ لَاَنْ اَرٰى فِيْ بَيْتِيْ شَيْطَانًا

بعد فارغ میشد بسوی قیام و بود که میگفت هر آینه دیدن من شیطان را در خانه خود

اَحَبُّ اِلَيَّ مِنْ اَنْ اَرٰى فِيْهِ وِسَادَةً يَعْنِيْ لِاَنَّهَا تَدْعُوْ اِلَى

بهتر است مرا از دیدن من در خانه خود بالش را زیرا که بالش میطلبد بسوی

النَّوْمِ وَسُئِلَ بَعْضُهُمْ عَنْ وَصْفِ الْاَبْدَالِ فَقَالَ اَكْلُهُمْ

خواب و پرسیده شد بعض از ایشان از وصف ابدال پس گفت خوردن ایشان

فَاقَةٌ وَنَوْمُهُمْ غَلَبَةٌ وَكَلَامُهُمْ ضَرُوْرَةٌ وَصَمْتُهُمْ حِكْمَةٌ

فاقه است و خواب ایشان غلبه است و سخن ایشان ضرورت است که از و چاره نباشد و سکوت

وَعِلْمُهُمْ قُدْرَةٌ وَسُئِلَ بَعْضُهُمْ عَنْ صِفَةِ الْخَائِفِيْنَ فَقَالَ

و دانش ایشان قدرت است و پرسیده شد بعض ایشان از وصف ترسندگان پس گفت

اَكْلُهُمْ اَكْلُ الْمَرْضٰى وَنَوْمُهُمْ نَوْمُ الْغَرْقٰى وَلَا يَنْظُرُ اِلَى اَحْوَالِ

خوردن ایشان خوردن بیماران و خواب ایشان خواب غرق شدگان است و نظر کرده نشود بسوی احوال

الصَّالِحِيْنَ وَاَفْعَالِهِمْ بَلْ اِلٰى مَا رُوِيَ عَنِ الرَّسُوْلِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَ

صالحان و افعال ایشان بلکه بسوی چیزیکه مروی است از رسول خدا صلعم و

الْاِعْتِمَادُ عَلَيْهِ حَتّٰى يَدْخُلَ الْعَبْدُ فِيْ حَالَةٍ يَنْفَرِدُ بِهَا عَنْ غَيْرِهِ

تکیه بر وی است تا آنکه در آید بنده در حالتیکه جدا شود بآن حالت از غیر خود

وَعَنْ اُمِّ سَلَمَةَ عَنْ عَائِشَةَ رض قَالَتْ سُئِلَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

و روایت است از ام سلمه از عایشه رض گفت عایشه رض پرسیده شد رسول الله صلعم را

اَيُّ الْاَعْمَالِ اَفْضَلُ قَالَ اَدْوَمُهُ وَاِنْ قَلَّ وَعَنْ عَلْقَمَةَ عَنْ

کدام عمل بهتر است گفت آنچه همیشه باشد و اگرچه کم باشد و روایت است از علقمه از

عَائِشَةَ رض قَالَتْ كَانَتْ صَلَاةُ رَسُوْلِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَهٰذَا

عایشه رض گفت بوده است نماز رسول الله صلی الله و از این جهت

كَانَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْمُ لَيْلَةً نِصْفَ اللَّيْلِ وَلَيْلَةً

بوده است رسول الله صلعم قائم میشد در شبی نیم شب و در شبی

ثلثه وليلة نصف الليل مع نصف سدسه ويقوم ليلة
ربعه فقط ويقوم سدس الليل بحسب وكل ذلك مذكور
في سورة المزمل وروي عنه صلى الله عليه وسلم انه قال صل من الليل
الليل ولو قدر حلب شاة وقد يكون ذلك قدر اربع ركعات
وقد يكون قدر ركعتين وقال صلى الله عليه وسلم ركعتان يصليهما
العبد في جوف الليل خير من الدنيا وما فيها ولولا ان اشق
على امتي لفرضتهما عليهم كل ذلك ليسهل على امته قيام
الليل والعبادة ولا يثقل عليهم ويبغض العبادة اليهم
فيسأموا بل ارشدهم صلى الله عليه وسلم لقيام الليل وذكر فضله و
ثوابه لئلا يقتصروا على الفرائض والسنن خاصة ويستحب
من قيام الليل ثلثه واقل الاستحباب من القيام سدسه
لان النبي صلى الله عليه وسلم لم يقم ليلة قط حتى اصبح بل كان ينام
فيها ولم ينم ليلة حتى يصبح بل كان يقوم فيها على ما بيناه
وقيل ان صلاة اول الليل للمتهجدين وقيام اوسط الليل للقانتين
وقيام آخره للمصلين والقيام من الفجر للغافلين وعن

يوسف بن مهران أنه قال بلغني أن تحت العرش ملكا في

یوسف بن مهران پرسش او گفت رسید مرا اینکه در زیر عرش فرشته ایست در

صورة ديك براثنه من لؤلؤ وصيصته من زبرجد أخضر

صورت خروس که چنگال او از مروارید است و خار او از زبرجد سبز است

فإذا مضى ثلث الليل ضرب بجناحيه وزقا وقال ليقم المصلون

پس وقتیکه میرود سوم حصه شب میزند دو بال خود را و فریاد میکند و میگوید باید که برخیزند نماز گزاران

فإذا مضى نصف الليل ضرب بجناحيه وزقا وقال ليقم المتهجدون

و چون وقتیکه میگذرد نصف شب میزند دو بال خود را و فریاد میکند باید که برخیزند تهجد گزاران

فإذا مضى ثلثا الليل ضرب بجناحيه وزقا وقال ليقم القانتون

پس وقتیکه میگذرد دو ثلث شب میزند دو بال خود را و فریاد میکند و میگوید باید که برخیزند نماز گزاران

فإذا طلع الفجر ضرب بجناحيه وزقا وقال ليقم الغافلون

پس وقتیکه طلوع کند فجر میزند دو بال خود را و فریاد میکند و میگوید باید که برخیزند غافلان

وعليهم أوزارهم وقال بعض العارفين إن الله تعالى ينظر

و بر ایشان است گناهان ایشان و گفت بعض عارفان که خدای تعالی نظر میکند

بالأسحار إلى قلوب المتيقظين فيملأها أنوارا فترد الفوائد

در سحرها بسوی دلهای بیداران پس پر میکند آنها را از نور پس فرود می آید فایده

على قلوبهم فتستنير ثم تستنير من قلوبهم إلى

بر دلهای ایشان پس روشن میشود پس روشن میشود از دلهای ایشان

قلوب الغافلين وروي أن الله تعالى أوحى إلى بعض الصديقين

دلهای غافلان و مرویست که خدای تعالی وحی فرستاد بسوی بعض صدیقان

أن لي عبادا من عبادي يحبوني وأحبهم ويشتاقون

که مرا بندگانست از بندگان من که دوست میدارند مرا و دوست میدارم من ایشان را و مشتاق

إلي وأشتاق إليهم ويذكروني وأذكرهم وينظرون إلي

بسوی من و مشتاقم بسوی ایشان و یاد میکنند مرا و یاد میکنم ایشان را و نظر میکنند بسوی من

وأنظر إليهم فإن حذوت طريقهم أحببتك وإن عدلت

و نظر میکنم بسوی ایشان پس اگر پیروی کنی راه ایشان را دوست میدارم ترا و اگر درگذری

عنهم مقتك فقال يا رب وما علامتهم قال يراعون

از ایشان دشمن میدارم ترا پس گفت ای پروردگار چیست علامت ایشان گفت نگاه میدارند

الظلال بالنهار كما يراعي الراعي الشفيق غنمه ويحنون

سایه ها را از جهت اوقات ... چنانچه نگاه میدارد شبان مهربان گوسفندان خود را

إلى غروب الشمس كما يحن الطير إلى أوكارها عند الغروب

بسوی غروب آمدن آفتاب چنانکه آرزو میکنند پرنده ها بسوی آشیانهٔ خویش وقت غروب آفتاب

فإذا جنهم الليل واختلط الظلام وفرشت الفرش ونصبت

[illegible]

الأسرة وخلا كل حبيب بحبيبه نصبوا إلي أقدامهم و

[illegible]

افترشوا إلي وجوههم فناجوني بكلامي وتملقوني

[illegible]

بإنعامي فبين صارخ وباك وبين متأوه وشاك وبين

[illegible]

قائم وقاعد وبين راكع وساجد بعيني ما يتحملون من أجلي

قائم شونده و نشیننده و در میان رکوع کننده و سجود کننده [illegible] از جهت من

وبسمعي ما يشتكون من حبي أول ما أعطيهم أقذف من

[illegible]

نوري في قلوبهم فيخبرون عني كما أخبر عنهم والثانية

[illegible]

لو كانت السموات السبع وما فيها في موازينهم لاستقللتها

[illegible]

لهم والثالثة أقبل بوجهي الكريم عليهم فترى من أقبلت

[illegible]

بوجهي الكريم عليه يعلم أحد ما أريد أن أعطيه فضلا

[illegible]

وأما قيام جميع الليل فعل الأقوياء الذين سبقت لهم منه

[illegible]

العناية وأديمت لهم الرعاية وأحيط على قلوبهم التوفيق

[illegible]

ونور الجلال ثم الجمال فجعل القيام بالليل لهم موهبة و

[illegible]

خلعة فلم يسلبه منهم مولاهم عز وجل حتى اللقاء

خلعت پس نمیکشند از ایشان صاحب ایشان تا آنکه ملاقات او کرده بموت

وقد روي عن عثمان بن عفان رضه أنه كان يحيي الليل بركعة

واحدة يختم فيها القرآن وقد قدمنا ذكره وذكر من

أربعين رجلا من التابعين أنهم كانوا يحيون الليل كله

ويصلون صلاة الغداة بوضوء عشاء الآخرة أربعين

سنة صح النقل عنهم واشتهر منهم سعيد بن جبير و

صفوان بن سليم وأبو حازم ومحمد بن المنكدر من أهل المدينة

وفضيل بن عياض ووهيب بن الورد من أهل مكة وطاوس

ووهب بن منبه من أهل اليمن والربيع بن خثيم والحكم

من أهل الكوفة وأبو سليمان الرازي وعلي بن بكار من

أهل الشام وأبو عبد الله الخواص وأبو عاصم من أهل عبادان

وحبيب أبو محمد وأبو جابر السلماني من أهل فارس و

مالك بن دينار وسليمان التيمي ويزيد الرقاشي وحبيب

بن أبي ثابت ويحيى البكاء من أهل البصرة وغيرهم ممن

يطول ذكرهم رحمة الله عليهم ورضوانه فصل ومن

استكملت غفلته وأحاطت به خطيئته وقيدته و

يتعلّمه عن قيام الليل زلّته وذنوبه فأحبّ قيامه والدخول

باز دارنده است از قيام شب گناهان او و ذنوب او پس دوست ميدارد قيام خود و در آمدن

في زمرة القانتين المستغفرين بالأسحار فليستغفر الله

در گروه فرمانبرداران که استغفار ميکنند در سحرها پس بايد که استغفار کند خدا را

تعالى ثلاثا عند نومه واضطجاعه ثم يقرأ بسم الله الرحمن الرحيم

سه بار وقت خواب کردن و بر پهلوي خوابيدن خود پس بخواند بسم الله الرحمن الرحيم

ثم يقرأ عشر آيات من أول سورة الكهف وعشرا من آخرها

پس بخواند ده آيت از اول سوره کهف و ده از آخر آن

ويقرأ آمن الرسول وقل يا أيها الكافرون فإن الله تعالى

و بخواند آمن الرسول تا آخر سوره و قل يا ايها الکافرون که خداي تعالى

يوقظه ويؤهله لقيام الليل بسعة رحمته الواسعة ومغفرته

بيدار کند او را و اهل گرداند او را براي قيام شب به رحمت فراخ خود و آمرزش

الشاملة ودعائه العامة للمؤمنين من عباده وليقل

شامله خود و دعاي خود که عام است مر مومنان را از بندگان خود و بايد که بگويد

أيضا اللهم أيقظني في أحب الساعات إليك واستعملني

نيز اي بار خدايا بيدار کن مرا در دوسترين ساعتها بسوي خود و در کار کن مرا

بأحب الأعمال لديك التي تقربني إليك زلفى وتبعدني من

بدوست ترين کارها نزد خود که نزديک کند مرا بسوي تو نزديک کردن و دور کند مرا از

سخطك بعدا أسألك فتعطيني وأستغفرك فتغفر لي و

غضب تو دور کردن ميخواهم از تو پس بده مرا و استغفار ميکنم از تو پس بيامرز مرا و

أدعوك فتستجيب لي اللهم لا تؤمني مكرك ولا تولني

دعا ميکنم ترا پس قبول کن مرا اي بار خدايا ايمن مگردان مرا از عذاب خود و ميار مرا

غيرك ولا ترفع عني سترك ولا تنسني ذكرك ولا تجعلني من

بغير خود و برمدار از من ستر خود و فراموش مکن از من ذکر خود و مگردان مرا از

الغافلين فإنه قيل من قال هذه الكلمات عند نومه أهبط

غافلان که گويند هر که گفت اين کلمات را وقت خواب خود فرود … آرد

الله عز وجل له ثلاثة أملاك يوقظونه للصلوة فإن صلى

خداي تعالى مر او را سه فرشته و بيدار ميکنند او را بهر نماز پس اگر نماز گزارد

فدعا أمنوا على دعائه فإن لم يقم تعبد الأملاك في الهواء

و دعا کرد آمين گويند بر دعاي او و اگر برنخاست عبادت ميکنند فرشتگان در هواي او

وكتب له ثواب عبادتهم وليقل ايضا ما نقل عن النبي

و نوشته میشود مراورا ثواب عبادت ایشان و باید که بگوید نیز آنچه منقول است از نبی

صلى الله عليه انه قال من سره ان يستيقظ بالليل فليقل عند

ص که گفت کسیکه خوشحال دارد او را که بیدار شود در شب پس باید که بگوید وقت

اضطجاعه اللهم ابعثني من مضجعي لذكرك وشكرك و

بر پهلو خوابیدن خود ای پروردگار برانگیز مرا از خوابگاه خود از بهر ذکر خود و شکر خود و

صلاتك واستغفارك وتلاوة كتابك وحسن عبادتك

نماز خود و استغفار خود و تلاوت کتاب خود و نیک عبادت خود

ثم يسبح ثلاثا وثلاثين مرة ويحمد ثلاثا وثلاثين مرة

بعد تسبیح گوید سه و سی بار و حمد گوید سه و سی بار

ويكبر اربعا وثلاثين مرة وان احب ان يقول خمسا و

و تکبیر گوید سی و چهار بار و اگر دوست دارد اینکه گوید بست و

عشرين مرة سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله

پنج بار سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله

اكبر فهو اخف عليه ومجموعها مائة اجزاء عن الاول

اکبر پس آن سبکتر است بروی و مجموع این همه کلمات صد است از اول

وروي عن عائشة رض انها قالت كان رسول الله صلى الله عليه

و مرویست از عائشه رض که گفت بود رسول الله ص

آخر ما يقول حين ينام وهو واضع خده على يده اليمنى

آخر کلام که میگفت وقتیکه خواب میکرد و او نهاده است رخساره خود بر دست راست

وهو يرى انه ميت في ليلته تلك اللهم رب السموات

و او میشمرد که مرده است در آن شب ای بار خدا پروردگار هفت آسمان

السبع ورب العرش العظيم ربنا ورب كل شيء منزل

و پروردگار عرش عظیم پروردگار ما و پروردگار هر چیز فرود آرنده

التوراة والانجيل والفرقان فالق الحب والنوى اعوذ

توریت و انجیل و فرقان شکافنده دانه و خسته و پناه میجویم

بك من شر ذي شر ومن شر كل دابة انت آخذ بناصيتها

از بدی هر صاحب بدی و از بدی هر جنبنده که تو گیرنده ناصیه او

اللهم انت الاول فليس قبلك شيء وانت الآخر فليس بعدك

ای بار خدا تو نخستینی پس نیست پیش از تو چیزی و تو پسینی پس نیست پس از تو

شيء وانت الظاهر فليس فوقك شيء وانت الباطن فليس

چیزے و تو ظاهرے پس نیست بالاے تو چیزے و تو باطنے پس نیست

دونك شيء اقض عني الدين واغنني من الفقر فصل

جدا سے تو چیزے اداکن از من قرض من و غنی کن مرا از فقر

ومن انعم عليه بقيام الليل وفعل شيء من النوافل فليجتهد

وهر کہ نعمت داده شد بروے بقیام شب و کردن چیزے از نوافل پس باید کہ جہد کند

في المداومة عليه مع القدرة وعدم العذر لما روي عن

همیشہ با وصف قدرت و نبودن عذر از جہت آنکہ مروی است از

عائشة رض عن النبي صلى الله عليه انه قال من عبد الله سبحانه

عائشہ رض از نبی صلعم کہ فرمود هر کہ عبادت کند خداے تعالی را

من عبادة ثم تركها ملالة مقته الله تعالى وقالت عائشة رض

از عبادت سے پستر ترک کند آنرا از جہت ملالت خشم کند خداے تعالی او را وگفت عائشہ رض

كان رسول الله صلى الله عليه اذا غلبه نوم او مرض فلم يقم تلك

بود رسول الله صلعم هرگاه کہ غلبہ میکرد او را خواب یا بیمارے پس برنمیخاست آن

الليلة صلى من النهار اثنتي عشرة ركعة وفي الخبر ان

شب نماز میگزارد از روز دوازده رکعت و در حدیث است کہ

احب الاعمال الى الله تعالى ادومها وان قل فصل و

دوست ترین اعمال بسوے خداے تعالی همیشہ ترآن است اگرچہ اندک است

يستحب لمن قام من الليل للتهجد ان يقول الحمد لله الذي

مستحب است کسی را کہ برخیزد از شب براے تهجد کہ گوید حمد مر خداے را کہ

احياني بعد ما اماتني واليه النشور ويقرء العشر الاخر

زنده کرد مرا بعد از آنکہ بمیرانید مرا و بسوے اوست حشر خلائق و بخواند ده آیت آخر

من آل عمران ثم يستاك ويتوضأ ثم يقول سبحانك و

از آل عمران پستر مسواک کند و وضو کند پستر بگوید پاکی ترا

بحمدك لا اله الا انت استغفرك واسئلك التوبة فاغفر

حمد میگویم ترا نیست معبودی بجز تو آمرزش میخواهم از تو و میخواهم از تو توبه پس بیامرز

لي وتب علي انك انت التواب الرحيم اللهم اجعلني من

مرا و توبه ده مرا کہ تو توبه دهنده رحیم اے بار خدا گردان مرا از

التوابين واجعلني من المتطهرين واجعلني صبورا شكورا

توبه کنندگان و گردان مرا از پاکان و گردان مرا صبر کننده و شکر کننده

سقت بالفتح وشمول ١٢ ايضاح اللغات

وَاجْعَلْنِي مِمَّنْ يَذْكُرُكَ ذِكْرًا كَثِيرًا وَيُسَبِّحُكَ بُكْرَةً وَأَصِيلًا

و گردان مرا از آن کسی که یاد میکنند ترا یاد کردن بسیار و تسبیح میگویند ترا گاه و بیگاه

ثُمَّ يَرْفَعُ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَيَقُولُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ

پس بر دارد سر خود را بسوی آسمان و بگوید گواهی میدهم که نیست معبودی بحق مگر خدا

وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ

که یگانه است نیست انبازی مر او را و گواهی میدهم که محمد بنده او ست و رسول او

أَعُوذُ بِعَفْوِكَ مِنْ عِقَابِكَ وَأَعُوذُ بِرِضَاكَ مِنْ سَخَطِكَ

پناه میخواهم بعفو تو از عذاب تو و پناه میخواهم برضای تو از قهر تو

وَأَعُوذُ بِكَ مِنْكَ لَا أُحْصِي ثَنَاءً عَلَيْكَ أَنْتَ كَمَا أَثْنَيْتَ

و پناه میخواهم بتو از تو در نگرفته ام ثنای تو بر تو چنانچه ثنا گفتی تو خود مر

عَلَى نَفْسِكَ أَنَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ نَاصِيَتِي بِيَدِكَ جَارٍ

بر نفس خود من بنده توام و پسر بنده توام پیشانی من بدست تست جاریست

فِي حُكْمُكَ عَدْلٌ فِي قَضَاؤُكَ هٰذِهِ يَدَايَ بِمَا كَسَبْتُ وَ

و بسوی حکم تو عدل کننده است در من قضای تو اینست هر دو دست من که بآن کسب کرده ام و

هٰذِهِ نَفْسِي بِمَا اجْتَرَحَتْ لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ سُبْحَانَكَ إِنِّي كُنْتُ

اینست نفس من بانچه که ارتکاب کرده است نیست معبودی بجز تو پاکی تو هستی من بوده ام

مِنَ الظَّالِمِينَ عَمِلْتُ سُوءًا وَظَلَمْتُ نَفْسِي فَاغْفِرْ لِي ذَنْبِيَ

از ستمکاران بد کردم و ظلم کردم نفس خود را پس بیامرز مرا گناه

الْعَظِيمَ إِنَّكَ أَنْتَ رَبِّي إِنَّهُ لَا يَغْفِرُ الذُّنُوبَ إِلَّا أَنْتَ وَ

بزرگ من که توئی پروردگار من که نمی آمرزد گناهان را مگر تو و

لَا إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ فَإِذَا أَتَمَّ قَامَ إِلَى الصَّلٰوةِ مُتَوَجِّهًا فَلْيَقُلِ اللهُ

نیست هیچ معبود بجز تو پس هرگاه تمام کند برخیزد بسوی نماز در حالیکه متوجه باشد پس بگوید خدا

أَكْبَرُ كَبِيرًا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ كَثِيرًا وَسُبْحَانَ اللهِ بُكْرَةً وَأَصِيلًا ثُمَّ

بزرگ بودنی و ستایش است مر خدای را بسیار و پاکی یاد کردن خدای را گاه و بیگاه پس

يُسَبِّحُ عَشْرًا وَيَحْمَدُ عَشْرًا وَيُهَلِّلُ عَشْرًا وَيُكَبِّرُ عَشْرًا وَلْيَقُلِ

تسبیح گوید ده بار و حمد گوید ده بار و لا اله گوید ده بار و تکبیر گوید ده بار و بگوید

اللهُ أَكْبَرُ ذُو الْمَلَكُوتِ وَالْجَبَرُوتِ وَالْكِبْرِيَاءِ وَالْعَظَمَةِ وَالْجَلَالِ

الله بزرگ است صاحب ملکوت و جبروت و صاحب بزرگی و عظمت و جلال

وَالْقُدْرَةِ وَإِنْ شَاءَ أَنْ يَقُولَ هٰذِهِ الْكَلِمَاتِ فَلْ[illegible]

و قدرت و اگر خواهد بگوید این کلمات را که [illegible]

مأثورة عن رسول الله صلى الله عليه وسلم في قيامه للتهجد بعد

روایت از رسول الله ص که میگفت در قیام خود برای تهجد

اللهم لك الحمد أنت نور السموات والأرض ولك الحمد

ای بارخدا برای تست ستایش تو روشن کننده آسمانها و زمین و مر ترا است حمد

أنت بهاء السموات والأرض ولك الحمد أنت رب السموات

تو رونق دهنده آسمانها و زمین و مر ترا است حمد تو پروردگار آسمان

والأرض ولك الحمد أنت قيوم السموات والأرض ومن

و زمین و مر ترا است حمد تو قائم کننده آسمانها و زمینها و آنکه

فيهن ومن عليهن أنت الحق ومنك الحق ولقاؤك حق

در وی است و آنکه بر وی است تو حق و از تست حق و دیدار تو حق است

والجنة حق والنار حق والنبيون حق ومحمد صلى الله عليه وسلم حق

و بهشت حق است و دوزخ حق است و پیغمبران حق اند و محمد ص حق است

اللهم لك أسلمت وبك آمنت وعليك توكلت وبك

ای بارخدا برای تو انقیاد کردم و بتو گرویدم و بر تو توکل کردم و بتو مخاصمه کردم

خاصمت وإليك حاكمت فاغفر لي ما قدمت وما أخرت

ظاهری و باطنی و بسوی تو محاکمه کردم پس بیامرز مرا آنچه پیش کردم از گناهان و آنچه پس کردم

وما أسررت وما أعلنت أنت المقدم وأنت المؤخر لا إله

و آنچه پوشیده کردم و آنچه ظاهر کرده ام تو مقدم و تو موخر نیست هیچ معبود

إلا أنت اللهم آت نفسي تقواها وزكها أنت خير من زكاها

مگر تو ای بارخدا بده نفس مرا پرهیزگاری و پاک کن او را تو بهترین پاک کننده

أنت وليها ومولاها اللهم اهدني لأحسن الأعمال فإنه

تو مالک آنی و خداوند آن ای بارخدا راه نما مرا به نیکوترین عملها که

لا يهدي لأحسنها إلا أنت واصرف عني سيئها فإنه

نشاید به نیکوترین عملها مگر تو و بگردان از من بدیهای آن که

لا يصرف سيئها إلا أنت أسألك مسألة البائس

بر نگرداند بدیهای آن مگر تو میخواهم از تو خواستن سخت محتاج

المسكين وأدعوك دعاء المفتقر الذليل فلا تجعلني بدعائك

مسکین و دعا میکنم بتو دعای سخت حاجتمند ذلیل پس مگردان مرا به دعای تو

رب شقيا وكن بي رؤوفا رحيما يا خير المسؤولين وأكرم

ای پروردگار بدبخت و باش بمن مهربان و رحیم ای بهترین سوال کرده شدگان و بزرگ ترین

المعطين واخبرنا ابو نصر عن والده باسناده عن يحيى

دهندگان و خبر داد ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از یحیی

بن ابي كثير قال حدثني ابو سلمة بن عبد الرحمن قال سألت

بن ابی کثیر گفت حدیث خواند بر من ابو سلمه بن عبد الرحمن گفت پرسیدم

عائشة رض باي شيء كان يكبر ويفتتح النبي صلى الله عليه وسلم صلاته

عایشه را رض که بکدام چیز تکبیر میکرد و شروع میکرد نبی صلعم نماز خود را

اذا قام من الليل قالت كان يكبر ويفتتح فيقول اللهم رب

هرگاه که برخاستی از شب فرمود بود که تکبیر میکرد و میگفت ای بار خدا پروردگار

جبرئيل وميكائيل واسرافيل فاطر السموات والارض عالم

جبرائیل و میکائیل و اسرافیل پیدا کننده آسمانها و زمین ها دانسته اسرار

الغيب والشهادة انت تحكم بين عبادك فيما كانوا فيه

غیب و شهادت توئی که حکم میکنی در میان بندگان خود در آنچه

يختلفون اهدني لما اختلفوا فيه من الحق باذنك انك

اختلاف می کنند راه نما مرا در چیزی که اختلاف کرده اند در وی از راستی بامر تو بدرستیکه تو

تهدي من تشاء الى صراط مستقيم فصل يستحب اذا قام

راه مینمائی هر که را میخواهی بسوی راه راست مستحب است که هرگاه

لصلاة الليل ان يفتتح صلاته بركعتين خفيفتين ولا

از بهر نماز شب که ابتدا کند نماز خود را بدو رکعت سبک و نه

يتناول شيئا من الطعام والشراب حتى يفرغ مما انعم الله

خورد چیزی از طعام و شراب تا آنکه فارغ شود از آنچه که انعام کرده

عليه من فعل الصلوة والتسبيح لانه اذا استيقظ من نومه

است بروی از کردن نماز و تسبیح زیرا که هرگاه که بیدار شد از خواب خود

يكون حامي القلب [illegible] الهم فاذا اكل او شرب تغير قلبه

باشد صاف دل [illegible] پس هرگاه خورد یا نوشید چیزی متغیر شد دل او

عن هيئته واظلم فالاولى له ان يؤخر ذلك الا ان

از هیئت خود و تاریک شد پس اولی بهر او آنست که موخر کند این را مگر آنکه

يكون جائعا وافرطه الجوع او يخاف من جوع النهار في شهر

باشد گرسنه و غلبه کرد ورا گرسنگی یا بترسد از گرسنگی در روز در ماه

رمضان ويخاف طلوع الفجر فان المستحب تقديم الاكل

رمضان و بترسد از برآمدن فجر پس در آنجاست مستحب تقدیم خوردن است

٦٨٥

فصل ويستحب أن لا ينام حتى يقرأ ثلاث مائة آية

و مستحب است که نخوابد تا آنکه بخواند سه صد آیت

ليكتب في زمرة العابدين ولم يكتب من الغافلين فليقرأ

تا گردد در گروه عابدان و نوشته نشود از غافلان پس بخواند

سورة الفرقان والشعراء فإن فيهما ثلاث مائة آية وإن

سوره فرقان و شعرا که در آنها سه صد آیت است و اگر

لم يحسنهما قرأ سورة الواقعة ونون والحاقة وسورة

نیکو نداند آنها را بخواند سوره واقعه و نون و حاقه و سوره

الواقع أي سأل سائل والمدثر فإن لم يحسنهن فليقرأ

واقع یعنی سأل سائل و مدثر و اگر نیکو نداند آنها را پس بخواند

سورة الطارق إلى خاتمة القرآن فإنها ثلاث مائة آية وإن

سوره طارق تا آخر قرآن پس آنها سه صد آیت هستند و اگر

قرأ مقدار ألف آية كان أحسن وأكمل للفضل وكتب له

بخواند بمقدار هزار آیت باشد نیکوتر و کاملتر فضیلت را و نوشته شود مراورا

قنطار من الأجر وكتب من القانتين وذلك من سورة

مقدار ... از اجر و نوشته شود از عابدان و آن هزار آیت از سوره

تبارك الذي بيده الملك إلى خاتم القرآن فإن لم يحسنها

تبارک الذی تا آخر قرآن است پس اگر نیکو نداند آنها را

فليقرأ مائتين وخمسين مرة قل هو الله أحد فإن مجموعها

پس بخواند دو صد و پنجاه بار قل هو الله که مجموع آن

ألف آية وينبغي له أن لا يدع قراءة أربع سور في كل ليلة

هزار آیت است و سزاوار است مر او را که نگذارد قرائت چهار سوره در هر شب

الم السجدة وسورة يس وحم الدخان وتبارك وإن قرأ

الم سجده و سوره یس و حم دخان و تبارک و اگر بخواند

معها سورة الزمر والواقعة كان أحسن كان النبي صلى الله عليه وسلم

با آنها سوره زمر و واقعه باشد نیکوتر و بوده است

لا ينام حتى يقرأ السجدة وتبارك الملك وفي خبر آخر سورة

که نمی‌خفت تا آنکه میخواند سجده را و تبارک ملک را و در خبر دیگر است سوره

بني إسرائيل والزمر وفي خبر آخر المسبحات ويقال فيها آية

بنی اسرائیل و زمر را و در خبر دیگر است که مسبحات ... گفته میشود که در آنها آیت است

أفضل من مائة ألف آية فصل والذي يستعان

که بهتر از صد هزار آیت است و آنچه استعانت کرده میشود

به على قيام الليل أشياء منها أكل الحلال والاستقامة

به بر قیام شب چیزهاست بعضی از آنها خوردن حلال و استقامت

على التوبة وغم خوف الوعيد وشوق رجاء الموعود و

بر توبه و غم خوف وعده عذاب و شوق رجای وعده و

منها أنه يجتنب كل الشبهات والإصرار على الذنوب

از آنهاست که پرهیز کند از همه شبهات و اصرار بر گناهان

ويدفع عليه هم الدنيا وحبها عن القلب بذكر الموت و

و دور کند غم دنیا و دوستی آن را از دل بیاد کردن موت و

الفكر في المعاد وما يلقى بعد الموت وقال رجل للحسن

فکر در معاد و آنچه ملاقات میشود بعد موت و گفت مردی حسن را

يا أبا سعيد إني أبيت معافا وأحب قيام الليل وأعد

ای ابا سعید من شب گذرانم تندرست و دوست میدارم قیام شب را و طیار میکنم

طهوري فما بالي لا أقوم فقال ذنوبك قيدتك و

آب وضوی خود را پس چه حالت مرا که نمیخیزم پس گفت گناهان تو بند کرد ترا

قال الثوري حرمت قيام الليل خمسة أشهر بذنب أذنبته

گفت ثوری محروم شدم از قیام شب پنج ماه بگناهی که کردم

قيل وما هو قال رأيت رجلا يبكي فقلت في نفسي هذا

گفته شد چیست آن گناه گفت دیدم مردی را که میگریست پس گفتم در دل خود این کس

مرائي وكان الحسن ره يقول إن العبد ليذنب الذنب

ریاکار است و حسن ره میگفت که بنده هر آینه میکند گناه

فيحرم به قيام الليل وصيام النهار وقيل كم من أكلة منعت

پس محروم میشود بآن از قیام شب و صیام روز و گفته شد که بسیار است از خوردنی که باز

قيام ليلة وكم من نظرة حرمت قراءة سورة وإن العبد

[illegible] و بسیار است از نظری که محروم ساخت از قرائت سوره و بنده

ليأكل الأكلة أو يفعل فعلة فيحرم بها قيام السنة فبحسب

هر آینه میخورد چیزی یا میکند کاری پس محروم میشود بآن از قیام سال پس بحسب

النقد يعرف المريد من النقصان بعلة الذنوب

جستجو کردن دانسته میشود مرید از نقصان [illegible] گناهان واقف کرده میشود

على التفقد وقال أبو سليمان لا يفوت أحد صلاة جماعة

بر جست وجو کردن وگفت ابو سلیمان فوت نمیکند هیچ کدام نماز جماعت را

إلا بذنب وكان يقول الاحتلام بالليل عقوبة والجنابة

مگر بگناهی و بود میگفت که احتلام در شب عقوبت است و جنابت

البعد ومنها قلة الطعام والشراب وخلو المعدة منها

دوری از رحمت و از آنهاست کمی طعام و شراب و خالی کردن معده از آن

لما روي عن عون بن عبد الله أنه قال كان في بني إسرائيل

از جهت چیزی که روایت کرد عون بن عبد الله که گفت بودند در بنی اسرائیل

ناس متعبدون فكان إذا حضر فطرهم قام عليهم قائم فقال

مردم که عبادت میکردند پس بودند که هرگاه حاضر میشد طعام ایشان ایستاده میشد بر ایشان کسی

لا تأكلوا كثيرا فإنكم إذا أكلتم كثيرا نمتم كثيرا وإذا نمتم

مخورید زیاده که اگر خورده شد زیاده خفته شوید بسیار و چون خفته شوید

كثيرا صليتم قليلا وقيل إن كثرة النوم من كثرة شرب

بسیار نماز گزارید اندک و گفته شد که زیادتی خواب از زیادتی نوشیدن

الماء وقيل إنه اتفق رأي سبعين صديقا وهم يقولون

آب است و گفته اند متفق شد رای هفتاد کس از صدیقان و ایشان میگفتند

إن كثرة النوم من كثرة شرب الماء ومنها أنه يلزم قلبه

که زیادتی خواب از زیادتی نوشیدن آب است و از آنهاست که لازم گرداند دل را

الهم والغم والحزن ويقظة دائمة فيحيي بها القلب و

هم و غم و اندوه و بیداری دایمی پس زنده کند بآن دل خود را و

يديم الفكر في الملكوت ويقيل في النهار ولا يكد تعب

دایم کند فکر را در ملکوت و قیلوله کند در روز و زیاده رنج نکند

جوارحه في أمور الدنيا فإن اختار أن يقوم أول الليل حتى

اعضای خود در امور دنیا پس اگر اختیار کند که قیام کند اول شب تا

يغلبه النوم ثم ينام ثم يقوم متى استيقظ ثم ينام حتى

غلبه کند او را خواب بخسپد پس قیام کند هرگاه که بیدار شود پس بخسپد تا

غلبه النوم ثم يقوم آخر الليل فيكون له في الليل نومتان و

غلبه کند او را خواب پس قیام کند آخر شب پس باشد مر او را در شب دو خواب و

نومتان فيكابد الليل وهو من أشد الأعمال وهي حالة

دو خواب پس بر رنج گذارد شب را و آن سخت ترین اعمال است و آن حالتی

أهل الحضور واليقظة والفكر والتذكر وقيل أنها من

أخلاق رسول الله صلى الله عليه وسلم وقد يكون للعابد في الليل نومات

ونومات في تضاعيف ذلك وإما أن يكون القيام و

النوم موزونا دائما فلا يكون ذلك إلا للنبي صلى الله عليه وسلم فيكون

قلبه دائم اليقظة ووحي من الله سبحانه يؤمر به وينهى

ويوقظ وينوم ويقلب ويحرك لخاص له ذلك دون

بقية الخلق فصل ويستحب لمن نام الليل أن ينام آخره

بوجهين أحدهما أنه يذهب النعاس بالغدوة والنوم

بالغدوة مكروه ولهذا كانوا يأمرون الناعس بالنوم بعد

صلوة الصبح ويمنعون قبلها وقد ورد أن رسول الله صلى الله

عليه وسلم كانت له هجعة بعد صلوة الفجر والوجه الثاني أن

نوم آخر الليل يذهب صفرة الوجه وإذا كان يديم نومه ولم ينم

بقيت الصفرة بحالها وينبغي أن يتقي ذلك لأنه باب غامض

وهو من الشهوة الخفية والشرك الخفي لأنه إشارة إليه

بالأصابع ويتوسم فيه الصلاح والسهر والصوم والخوف

من الله عز وجل لاجل تلك الصفرة التي في وجهه نعوذ

بالله من الشرك والرياء وكل امارة تدل عليها وينبغي ان

يقل شرب الماء بالليل لما قدمنا من انه يجلب النوم و

لانه تكون منه صفرة الوجه سيما في اخر الليل وعند

الانتباه من النوم وفي الخبر كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا اوتر

من اخر الليل اضطجع على شقه الايمن ضجعة حتى ياتيه بلال

رض فيخرج معه الى الصلوة وقد كان السلف يستحبون هذه

الضجعة بعد الوتر وقبل صلاة الصبح حتى جعلها بعضهم

سنة وهو ابو هريرة رض ومن تابعه في ذلك وانما

استحبوا ذلك لانه يزيد لاهل المشاهدة والحضور لانه

يكشف لهم عن الملكوت وتضيء لهم انواع العلوم من

الجبروت ويلقنون غرائب الحكم والعلوم ويطلعون على

ما غاب عنهم من الاسرار والحظوظ مما اعدها لهم رب

الخليقة علام الغيوب وفي حق العمال واهل المجاهدة

راحة وسكون ولذلك نهى الرسول صلى الله عليه وسلم عن الصلوة

بَعْدَ طُلُوعِ الْفَجْرِ إِلَى طُلُوعِ الشَّمْسِ وَبَعْدَ صَلٰوةِ الْعَصْرِ إِلَى

بعد طلوع صبح تا طلوع آفتاب و پس از نماز عصر تا

غُرُوبِ الشَّمْسِ لِيَسْتَرِيحَ فِيهَا أَهْلُ أَوْرَادِ اللَّيْلِ وَالنَّهَارِ وَ

غروب آفتاب تا راحت گیرد در آن اهل ورد شب و روز و

كَذٰلِكَ يُسْتَحَبُّ أَنْ يَفْصِلَ بَيْنَ قَضَائِهَا وَبَيْنَ صَلٰوةِ اللَّيْلِ بِجُلُوسٍ

همچنین مستحب است که جدا کند در قضا و نماز شب به نشستن

يُسَبِّحُ فِيهِ مِائَةَ تَسْبِيحَةٍ لِيَكُونَ عَوْنًا عَلَى الصَّلٰوةِ وَلِتَسْكُنَ

که تسبیح کند در آن صد تسبیح تا باشد یاری دهنده بر نماز و آرام گیرد

الْجَوَارِحُ وَتَزُولَ سَآمَةُ النَّفْسِ لِلْقِيَامِ وَيُحْتَسَبُ لَهَا التَّهَجُّدُ

اعضا را و دور کند ملالت نفس را برای قیام و حساب کرده شود برای نفس تهجد

وَالصَّلٰوةُ وَهُوَ دَاخِلٌ تَحْتَ قَوْلِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمِنَ اللَّيْلِ فَسَبِّحْهُ

و نماز را و آن داخل است در زیر قول خدا تعالی و از پاره شب پس تسبیح گو خدا را

وَإِدْبَارَ النُّجُومِ وَبِقَوْلِهِ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَأَدْبَارَ السُّجُودِ أَيْ

و در پس ستاره را و قول خدای تعالی و پس سجده ها یعنی

أَعْقَابَ الصَّلٰوةِ **فَصْلٌ** فَإِنْ فَاتَهُ قِيَامُ اللَّيْلِ بِنَوْمٍ

پس نمازها پس اگر فوت شود او را قیام شب به خواب

أَوْ شُغْلٍ فَإِنْ قَضَاهُ مَا بَيْنَ طُلُوعِ الشَّمْسِ إِلَى زَوَالِهَا كَانَ

یا شغلی پس اگر قضا کند او را در میان طلوع آفتاب تا زوال آن باشد

كَمَنْ صَلَّاهُ فِي وَقْتِهِ مِنَ اللَّيْلِ لِمَا حَدَّثَنَا بِهِ أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ

مانند کسی که گزارد او را در وقت آن از شب از جهت آنکه حدیث کرد ما را ابو نصر از والد خود

بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَبْدِ اللهِ بْنِ غَنْمٍ قَالَ حَدَّثَنِي عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ

به اسناد خود از عبد الله بن غنم گفت حدیث خواند مرا عمر بن خطاب رض

أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ قَبْلَ الظُّهْرِ

که او شنید رسول الله صلعم را که میگفت چهار رکعت پیش از ظهر

بَعْدَ الزَّوَالِ يُحْسَبْنَ بِمِثْلِهِنَّ مِنَ السَّحَرِ وَفِي لَفْظٍ آخَرَ عَنْ عُمَرَ

بعد زوال حساب کرده میشود مانند آنها از سحر و در روایت دیگر است از عمر

رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ نَامَ عَنْ حِزْبِهِ مِنَ اللَّيْلِ

رض از نبی که فرمود هر که خفت از ورد خود از شب

أَوْ نَسِيَهُ فَقَرَأَهُ مِنْ صَلَاةِ الْفَجْرِ إِلَى صَلَاةِ الظُّهْرِ فَكَأَنَّمَا

یا فراموش کرد آنرا پس خواند او را از نماز فجر تا نماز پیشین پس چنانست که

ورده في ليلة وعن بعض السلف أنه قال اجتمع رأي آل محمد
صلى الله عليه وسلم أن من صلى ورده الذي فاته من الليل قبل الزوال
كان كمن صلاه في الليل وإن لم يقدر على ذلك فيقضيه
ما بين الظهر والعصر قال الله تعالى وهو الذي جعل الليل
والنهار خلفة لمن أراد أن يذكر أو أراد شكورا أي جعلهما
خلفين يتعاقبان في الفضل يخلف أحدهما الآخر فضلا
فقد تحصل من هذه الجملة أن أوراد الليل خمسة أحدها
ما بين العشاءين والثاني ما بعد عشاء الآخرة إلى وقت النوم
والثالث جوف الليل والرابع الثلث الأخير والخامس وهو
السحر الأخير قبل طلوع الفجر الثاني وهو للقراءة والاستغفار
وللتفكر والاعتبار دون الصلاة لأنه لا يؤمن أن
تصادف صلاته طلوع الفجر وهو الوقت المنهي عن
الصلوة فيه ولذا قال صلى الله عليه وسلم صلوة الليل مثنى مثنى فإذا
خشيت الفجر فأوتر بركعة توتر لك ما قبلها اللهم إلا
أن يكون قد نام عن وتره ورده فإنه يصليها هذه الساعة

على ما تقدم من بيانه في فصل فعل الوتر فصول أوراد النهار

برآنچه پیش رفت بیان او در فصل فعل وتر فصلهاست ورد روز

فصل وأما أوراد النهار خمسة أيضا أحدها من وقت

فصل اما ورد روز پنج ست نیز یکی از آن ها از وقت

طلوع الفجر الثاني إلى طلوع الشمس والثاني صلوة الضحى وما

برآمدن فجر دوم ست تا برآمدن آفتاب و دوم نماز چاشت و آنچه

كان في معناها إلى الزوال والثالث أربع ركعات بعد

باشد در معنی آن تا زوال و سوم چهار رکعت بعد از

الزوال بقراءة حسنة وسلام واحد وقيل إن أبواب السماء

زوال بقرائت نیک و یک سلام و گویند که درهای آسمان

تفتح لها والرابع ما بين الظهر والعصر والخامس بعد العصر

گشاده میشود مر او را و چهارم در میان ظهر و عصر و پنجم بعد عصر

إلى عند الغروب فصل وأما الورد الأول من النهار

تا وقت غروب آفتاب و اما ورد اول از روز

فيستحب الجلوس من بعد صلوة الفجر إلى طلوع الشمس بذكر

پس مستحب ست نشستن بعد از نماز فجر تا برآمدن آفتاب بذکر

الله تعالى فيه إما بتلاوة القرآن أو بتسبيح أو تفكر أو تذكر

خدای در آن یا بتلاوت قرآن یا تسبیح یا تفکر یا یاد خدا

أو تعليم أو الجلوس لي عالم وكذلك بعد صلوة العصر إلى

یا تعلیم یا نشستن برای عالم و همچنین بعد نماز عصر

أن تغرب الشمس لأنهما وقتان نهي عن التنفل بالصلاة

غروب شدن آفتاب زیرا که این هر دو وقت بازداشته شده از نماز نفل

فيهما لما أخبرنا الشيخ أبو نصر عن والده قال أخبرنا أبو علي

در آن از جهت خبر داد ما را شیخ ابو نصر از والد خود گفت خبر داد ما را ابو علی

إسمعيل بن محمد بن إسمعيل الخطبي قال حدثنا محمد بن يعقوب

اسمعیل بن محمد بن اسمعیل الخطبی گفت حدیث خواند بر ما محمد بن یعقوب

قال حدثنا هدبة بن خالد القيسي قال حدثنا حماد بن سلمة

گفت حدیث کرد ما را هدبه بن خالد قیسی گفت حدیث خواند بر ما حماد بن سلمه

عن علي بن زيد عن الشعبي عن أبي أمامة رض قال إن رسول

از علی بن زید از شعبی از ابی امامه رض گفت که رسول

اللهِ صلى الله عليه وسلم قال لأن أقعد مع قوم أذكر الله تعالى من بعد

صلوة الفجر حتى تطلع الشمس أكبر وأهلل أحب إلي من أن

أعتق أربع رقاب من ولد إسمعيل وعن أنس بن مالك

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تناموا عن طلب أرزاقكم فيما

يا أنس ما معنى قول رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تناموا عن طلب

أرزاقكم قال إذا صليتم الفجر فقولوا ثلاثا وثلاثين مرة

الحمد لله وسبحان الله ولا إله إلا الله والله أكبر وفي حديث

آخر يسبح ثلاثا وثلاثين مرة ويحمد ثلاثا وثلاثين مرة

ويكبر أربعا وثلاثين مرة ويختمها بلا إله إلا الله وحده

لا شريك له له الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو حي لا

يموت بيده الخير وهو على كل شيء قدير وهكذا يفعل

بعد العصر وعند النوم وحدثنا أبو نصر عن والده بإسناده

عن عروة ابن الزبير رض قال إنه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول

غدوة أو روحة في سبيل الله خير من الدنيا وما فيها فقال

رجل يا رسول الله صلى الله عليه وسلم فمن لا يستطيع غزوا قال من

جلس حين يصلي المغرب يذكر الله تعالى حتى يصلي العشاء

بنشست وقتیکه گزارد مغرب را یاد کند خدای تعالی را تا آنکه گزارد عشا را

كان مجلسه ذلك روحة في سبيل الله ومن جلس حين

باشد مجلس وی این شب گردان در راه خدای تعالی و کسیکه نشست وقتیکه

يصلي الغداة يذكر الله تعالى حتى تطلع الشمس كانت مثل

گزارد نماز صبح را یاد کند خدای تعالی را تا آنکه برآید آفتاب باشد مانند

غزوة في سبيل الله وحدثنا أبو نصر عن والده باسناده

غزا در راه خدای تعالی و حدیث گفت ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود

عن أبي أمامة رضي الله تعالى عنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من عبد يقول

از ابی امامه رض گفت فرمود رسول الله صلعم نیست هیچ بنده که بگوید

في دبر صلوة الغداة لا إله إلا الله وحده لا شريك له له

در پس نماز صبح که نیست هیچ معبودی مگر خدای تعالی تنها نیست شریک مر او را مر او را

الملك وله الحمد يحيي ويميت بيده الخير وهو على كل شيء

ملک و مر او راست حمد زنده میکند و میمیراند در دست اوست نیکی و او بر همه چیز

قدير عشر مرات إلا كتب الله تعالى له بهن عشر حسنات

قادر ده بار مگر نویسد خدای تعالی مر او را بعوض آن ده نیکی

ومحى عنه بهن عشر سيئات ورفع له بهن عشر درجات

و محو کند از وی بعوض آن ده بدی و بردارد او را بعوض آن ده درجه

وكن عدل عشر رقاب ولا يضره يومئذ ذنب يصيبه

و باشد برابر ده برده که آزاد کرده باشد و ضرر نکند او را آن روز گناهی که برسد او را

إلا أن يكون شركا وما من عبد أحسن الوضوء فغسل وجهه

مگر آنکه باشد شرک و نیست هیچ بنده که نیکو کند وضو را پس بشوید روی خود

كما أمر الله تعالى إلا حط الله عنه كل ذنب نظرت إليه

چنانچه امر کرد خدای تعالی مگر دور کند خدای تعالی از وی هر گناهی که دیده بسوی آن

عيناه أو تكلم به لسانه وما من عبد يغسل يديه كما أمر الله

هر دو چشم او یا کلام کرد بآن زبان او و نیست هیچ بنده که بشوید دست خود را چنانچه فرمود

عز وجل إلا حط الله عنه كل ذنب بطشت به يداه ثم

خدای تعالی مگر دور کند خدای تعالی از وی هر گناه که کرده بود او را دست او پس

مسح رأسه وأذنيه إلا حط عنه كل ذنب استمعت إليه

مسح کرد سر خود را و گوش خود را مگر دور کند از وی هر گناه که شنید بسوی آن

أُذُنَاهُ ثُمَّ غَسَلَ رِجْلَيْهِ كَمَا أَمَرَهُ اللهُ تَعَالَى إِلَّا حَطَّ اللهُ عَنْهُ كُلَّ

هر دو گوش او پس شست هر دو پای خود را چنانچه فرموده او را خدا تعالی مگر دور میکند خدا تعالی از و

ذَنْبٍ مَشَتْ بِهِ رِجْلَاهُ حَتَّى يَقُومَ إِلَى صَلَاتِهِ فَتَكُونَ تِلْكَ

هر گناه که رفت بدان پاهای او تا آنکه بایستد بسوی نماز خود پس باشد این

الصَّلَوةُ فَضِيلَةً وَمَا مِنْ عَبْدٍ نَامَ عَلَى ذِكْرٍ طَاهِرًا فَأَوَّلُ مَا

نماز فضیلت و نیست هیچ بنده که بخسپد بر ذکر خدا تعالی در حالت پاکی پس اول بیدار

يَنْتَبِهُ يَدْعُو بِدَعْوَةٍ إِلَّا كَانَتْ دَعْوَتُهُ مُسْتَجَابَةً وَمَا مِنْ عَبْدٍ

بیدار شود و دعا کند بدعایی مگر باشد دعای او قبول کرده شده و نیست هیچ بنده

رَمَى بِسَهْمٍ فِي سَبِيلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَأَصَابَ أَوْ أَخْطَأَ إِلَّا أُعْطِيَ بِهِ

که انداخت تیری در راه خدا تعالی پس رسید بر نشانه یا خطا کرد مگر داده شود در آن

تَحْرِيرَ رَقَبَةٍ وَمَا مِنْ عَبْدٍ شَابَ شَيْبَةً فِي سَبِيلِ اللهِ إِلَّا أُعْطِيَ

ثواب آزادی گردن و نیست هیچ بنده که پیر شد پیری اندک در راه خدا تعالی مگر داده شود

بِهَا نُورًا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ وَمَنْ أَعْتَقَ رَقَبَةً كَانَتْ لَهُ فِدَاءً مِنْ

بآن نور روز قیامت و هر که آزاد کرد گردنی را باشد مر او را فدیه از

نَارِ جَهَنَّمَ كُلَّ عُضْوٍ بِعُضْوٍ حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ

آتش دوزخ هر عضو بمقابل عضو بنده و حدیث خواند ما را ابو نصر از پدر خود

بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ رض أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللهِ صلى الله عليه

باسناد خود از حسن بن علی رضی الله عنه که گفت شنیدم رسول الله صلی الله علیه را

يَقُولُ مَنْ صَلَّى الْغَدَاةَ فِي مَسْجِدِهِ ثُمَّ جَلَسَ يَذْكُرُ اللهَ تَعَالَى إِلَى

که میفرمود هر که نماز گزارد بامداد در مسجد خود پس بنشست و یاد کرد خدا تعالی را تا

أَنْ تَطْلُعَ الشَّمْسُ وَإِذَا طَلَعَتْ حَمِدَ اللهَ تَعَالَى وَقَامَ يُصَلِّي رَكْعَتَيْنِ

برآمدن آفتاب پس هرگاه برآمد آفتاب ثنا گوید خدا تعالی را و بایستد و نماز گزارد دو رکعت

أَعْطَاهُ اللهُ بِكُلِّ رَكْعَةٍ أَلْفَ أَلْفِ قَصْرٍ فِي الْجَنَّةِ فِي كُلِّ قَصْرٍ

بدهد او را خدا تعالی بهر رکعت هزار هزار کوشک در بهشت در هر کوشک

أَلْفُ أَلْفِ حَوْرَاءَ مَعَ كُلِّ حَوْرَاءَ أَلْفُ أَلْفِ خَادِمٍ وَكَانَ عِنْدَ اللهِ

هزار هزار حور با هر حور هزار هزار خادم و باشد نزد خدا تعالی

مِنَ الْأَوَّابِينَ وَعَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رض قَالَ كَانَ رَسُولُ اللهِ

از جمله اوابین و روایت است از نافع از ابن عمر رض گفت بود رسول الله

صلى الله عليه إِذَا صَلَّى الْفَجْرَ لَمْ يَقُمْ مِنْ مَجْلِسِهِ حَتَّى تُمْكِنَهُ الصَّلَوةُ وَ

هرگاه میگزارد نماز فجر را برنمیخاست از مجلس خود تا آنکه ممکن شود او را نماز

قال ﷺ من صلى الصبح وجلس في مجلسه حتى تمكنه

فرمود ﷺ هر که گزارد نماز فجر را و نشست در مجلس خود تا آنکه ممکن باشد او را

الصلوة كانت بمنزلة حجة وعمرة متقبلتين فكان ابن عمر

نماز باشد بمنزله حج و عمره که قبول کرده شده اند پس بود ابن عمر

رض اذا صلى الغداة جلس حتى تطلع الشمس فقيل له لم تفعل هذا

رضی هرگاه میگزارد نماز بامداد می نشست تا آنکه بر آید آفتاب پس گفته شد او را چرا میکنی این کار

فقال اريد به السنة وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده

پس گفت میخواهم بآن ادای سنت و حدیث کرد ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود

عن عكرمة عن ابن عباس رض قال قال رسول الله ﷺ من صلى الفجر

از عکرمه از ابن عباس رض گفت فرمود رسول الله ﷺ هر که گزارد نماز فجر

في جماعة ثم اعتكف الى طلوع الشمس ثم صلى اربع ركعات

در جماعت پس گوشه نشست تا برآمدن آفتاب پس گزارد چهار رکعت

متواليات يقرء في اول الركعة بفاتحة الكتب واية الكرسي

پے در پے که بخواند در اول رکعت سوره فاتحه و آیة الکرسی

ثلاث مرات وقل هو الله احد سبع مرات وفي الركعة الثانية

سه بار و سوره اخلاص هفت بار و در رکعت دوم

فاتحة الكتاب مرة والشمس وضحها وفي الركعة الثالثة فاتحة

فاتحه یکبار و سوره والشمس وضحیها و در رکعت سوم سوره فاتحه

الكتاب والسماء والطارق وفي الركعة الرابعة فاتحة الكتب

و السماء والطارق و در رکعت چهارم سوره فاتحه

واية الكرسي مرة وقل هو الله احد ثلاث مرات بعث

و آیة الکرسی یکبار و سوره اخلاص سه بار برانگیزد

الله تعالى اليه سبعين ملكا من كل سماء عشرة املاك

خدای تعالی بسوی او هفتاد فرشته از هر آسمان ده فرشته

معهم اطباق من اطباق الجنة ومناديل من مناديل

با ایشان طبقهاست از طبقهای بهشت و مندیلها از مندیلهای

الجنة فيحملون تلك الصلوة على تلك اطباق ثم يصعدون

بهشت پس بر میدارند آن نماز را بر آن طبقها پس بالا میبرند آن را

بها فلا يمرون بقوم من الملائكة الا استغفروا لصاحبها

پس نمیگذرند بقومی از ملائکه مگر استغفار میکنند صاحب آن نماز را

فَإِذَا وُضِعَتْ بَيْنَ يَدَيِ الْجَبَّارِ قَالَ اللهُ تَعَالَى عَبْدِي لِي

پس هرگاه نهاده شود پیش خداوند جبار گفت خدای تعالی بنده من از بهر من

صَلَّيْتَ وَلِأَيَّايَ عَبَدْتَ فَاسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ قَدْ غَفَرْتُ لَكَ

نماز گزاردی و مرا عبادت کردی پس از سر گیر عمل را که بیامرزیدم مر ترا

فَهٰذِهِ الصَّلٰوةُ هِيَ تَفْسِيرُ مَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْ رَبِّهِ

و این نماز تفسیر است مر چیزی را که روایت است از نبی از پروردگار خود

عَزَّ وَجَلَّ قَالَ يَا ابْنَ آدَمَ صَلِّ لِي أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ مِنْ أَوَّلِ النَّهَارِ

عز و جل گفت ای ابن آدم بگزار مرا چهار رکعت از اول روز

أَكْفِكَ آخِرَهُ وَقَدْ حَمَلَهُ بَعْضُهُمْ عَلَى صَلٰوةِ الْفَجْرِ فَرْضِهَا وَمَسْنُونِهَا

بس کفایت کنم ترا در آخر او و بتحقیق حمل کرده اند بعض ایشان بر نماز فجر فرض آن و سنت آن

وَالصَّحِيحُ مَا ذَكَرْنَا **فَصْلٌ** وَأَمَّا الْوِرْدُ الثَّانِي فَصَلٰوةُ

و صحیح همان است که ذکر کردیم ما و اما ورد ثانی پس نماز

الضُّحٰى وَهِيَ صَلَاةُ الْأَوَّابِينَ وَهَلْ يُسْتَحَبُّ الْمُدَاوَمَةُ عَلَيْهَا

ضحی است و آن نماز اوابین است و آیا مستحب است مداومت بر آن

أَمْ لَا عَلَى وَجْهَيْنِ عِنْدَ أَصْحَابِنَا وَالْأَصْلُ فِي ذٰلِكَ مَا حَدَّثَنَا

یا نه بر دو وجه است نزد اصحاب ما و اصل در این آنست که حدیث خواند ما را

أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ يَحْيَى بْنِ كَثِيرٍ عَنْ أَبِي سَلَمَةَ

ابونصر از والد خود با سناد خود از یحیی بن کثیر از ابی سلمه

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض أَنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلٰوةُ الضُّحٰى صَلٰوةُ

از ابوهریره رض که رسول الله ص نماز ضحی نماز

الْأَوَّابِينَ وَبِهٰذَا الْإِسْنَادِ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ صَلٰوةُ الضُّحٰى أَكْثَرُ

اوابین است و باین اسناد است که فرمود رسول الله نماز ضحی اکثر

صَلٰوةِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَحَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ

نماز داود است ع و حدیث خواند ما را ابونصر از پدر خود با سناد خود

عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ بَابًا مِنْ

از ابوهریره رض از نبی ص که فرمود که دری است از

أَبْوَابِ الْجَنَّةِ يُقَالُ لَهُ الضُّحٰى فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ نَادٰى

درهای بهشت گفته میشود او را ضحی پس هرگاه که باشد روز قیامت ندا کند

مُنَادٍ أَيْنَ الَّذِينَ كَانُوا يُصَلُّونَ صَلَاةَ الضُّحٰى دَائِمًا عَلَيْهَا

ندا کننده کجا اند آنان که بودند که میگزاردند نماز ضحی و همیشه بودند بر آن

ادخلوا الجنة برحمة الله وكان الناس على عهد امير

در آرید این را در بهشت برحمت خدا و بودند مردم بر عهد امیر المومنین

المومنين عمر ابن الخطاب وعلي رض يصلون صلوة الضحى

عمر ابن خطاب و علی رض که میگذاردند نماز ضحی

ثم ينتظرون الوقت الذي يصلي فيه صلاة الضحى

پس انتظار میکردند وقتی را که میگذاردند در آن نماز ضحی

فيصلونها في المسجد وعن الضحاك بن قيس عن ابن عباس

پس میگذاردند آنرا در مسجد و در روایت از ضحاک بن قیس از ابن عباس

قال لقد اتى على الناس زمان لا يدري ما وجه هذه الاية

گفت هر آئینه بیاید بر مردم زمانی که ندریابند که چه وجه است این آیت

يسبحن بالعشي والاشراق حتى رأينا الناس يصلون الضحى

تسبیح میکنند وقت شبانگاه و وقت روشن شدن آفتاب تا آنکه دیدیم مردم را که میگذاردند

وقال ابن مليكة سئل ابن عباس رض عن صلاة الضحى فقال

و گفت ابن ملیکه پرسیده شد ابن عباس رض از نماز ضحی پس گفت

انها لفي كتاب الله تعالى ثم قرأ في بيوت اذن الله ان

که بدرستیکه او در قرآن خدا است ... پس خواند این آیت را در خانها که دستوری

ترفع ويذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والاصال

تا بلند کرده میشود و یاد کرده میشود در آن نام او تسبیح گفته میشود در آن وقت بامداد و شبانگاه

وكان ابن عباس رض يصلي ركعتي الضحى ولكن لا يدمن

و بود ابن عباس رض که میگذارد دو رکعت ضحی و لیکن مداومت نمیکند

عليها ولهذا لما سئل عكرمة عن صلاة ابن عباس رض

بر آن و ازین جهت زمانیکه سوال کرده شد عکرمه را از نماز ابن عباس رض

الضحى قال كان يصليها اليوم ويدعها العشرة وقال

که ضحی باشد گفت بود که میگذارد آنرا یک روز و ترک میکرد ده روز و گفت

النخعي كانوا يكرهون ان يديموا صلاة الضحى فيصلون

نخعی بودند که کراهت میکردند که مداومت کنند نماز ضحی را پس میگذاردند

ويدعون لئلا تكون كالمكتوبة فصل واما عدد ركعات

و ترک میکردند تا نباشد مانند نماز فرض و اما شمار رکعات

صلوة الضحى فاقلها ركعتان واعلاها ثمان ركعات

نماز ضحی پس اقل آن دو رکعت است و زیاده آن هشت رکعت و

أكثرها اثنتا عشرة ركعة فأما الركعتان فما أخبرنا به

اکثر آن دوازده رکعت اما دو رکعت پس آنچه خبر کرد ما را آن

الشيخ أبو نصر عن والده بإسناده عن عبد الله بن بريدة عن

شیخ ابو نصر از پدر خود باسناد خود از عبد الله بن بریده از

أبيه رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم في الإنسان ثلثمائة وستون

پدر خود رض گفت فرمود رسول الله صلعم در انسان سه صد و شصت

مفصلا فعليه أن يتصدق عن كل مفصل كل يوم بصدقة

مفصل است پس واجب بر وی که صدقه کند از هر مفصل هر روز تصدقه

قالوا ومن يطيق ذلك يا رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلى الله عليه وسلم النخامة

گفتند اصحاب و کیست که طاقت دارد آن را یا رسول الله صلعم فرمود آب بینی

يراها في المسجد فيدفنها أو الشيء ينحيه عن الطريق فإن لم يقدر

بیند آن را در مسجد پس دفن کند آن را یا چیزی را دور میکند از راه پس اگر طاقت ندارد

فركعتا الضحى تجزيه وحديث أبي هريرة رض أوصاني خليلي

پس دو رکعت چاشت کفایت کند آن را و حدیث ابو هریره رض است که وصیت کرد مرا خلیل من

أبو القاسم صلى الله عليه وسلم بثلاث الوتر قبل النوم وصوم ثلثة أيام

ابو القاسم صلعم بسه چیز وتر پیش از خواب و روزه سه روز

من كل شهر وركعتي الضحى وروي أربع ركعات وهو ما تقدم

از هر ماه و دو رکعت ضحی و روایت کرده چهار رکعت و او آنست که پیش گذشت

في الفصل الذي قبله وفي حديث عكرمة عن ابن عباس رض

بیان او در فصلی که پیش از این بود و در حدیث عکرمه است از ابن عباس رض

عن النبي صلى الله عليه وسلم صلوة الضحى أربع ثم ست ركعات ثم ثمان

از نبی صلعم نماز ضحی چهار رکعت است پس شش رکعت است پس هشت

ركعات وعن حميد الطويل عن أنس عن النبي صلى الله عليه وسلم كان

رکعت و مرویست از حمید طویل از انس از نبی صلعم بود

يصلي الضحى ست ركعات ثم ثمان ركعات وعن عكرمة بن

که میگذارد نماز ضحی شش رکعت بعد هشت رکعت و مرویست از عکرمه بن

خالد عن أم هانى بنت أبي طالب رض قالت لما قدم رسول الله

خالد از ام هانی بنت ابی طالب رض که گفت هرگاه آمد رسول الله

صلى الله عليه وسلم في الفتح فتح مكة نزل بأعلى مكة فصلى ثمان ركعات

صلعم در فتح مکه فرود آمد ببالای مکه پس نماز گزارد هشت رکعت

نخاعه

نخامه بالضم بلغم که از گلو بر آید ۱۲

۸۰۰

فقلت یا رسول الله ما هذه الصلوة قال صلی الله علیه وسلم صلوة
پس گفتم یا رسول الله چیست این نماز فرمود علیه السلام نماز

الضحی قال احمد بن حنبل رحمة الله ورضوانه هو ثبت و
ضحی گفت احمد بن حنبل رحمة الله علیه آنحدیث صحیح و ثابت و

الاختیار عند اهل العلم رحمهم الله ثمان رکعات وکذلک
مختار نزدیک اهل علم هشت رکعت است و همچنین

روی ابو سعید رض عن النبی صلی الله علیه وسلم وعن عائشة رض ایضا انها
روایت کرد ابو سعید رض از نبی ع و مرویست از عائشه رض نیز که آن عائشه

صلت الضحی ثمان رکعات وقال القاسم بن محمد رض کانت
گزارد نماز ضحی هشت رکعت و گفت قاسم بن محمد رض بود

عائشة رض تصلی الضحی ثمان رکعات وتطیل ذلک وکانت
عائشه رض که میگزارد نماز ضحی هشت رکعات و دراز میکرد این را و بود

اذا صلتها اغلقت الباب علیها ثم عشر رکعات ان اختار
چون گزاردی آن نماز را بند میکرد در را بر خود پس ده رکعت است اگر اختیار کند

ثم ثنتی عشرة رکعة وهو افضلها لما حدثنا به ابو نصر
پس دوازده رکعت است و این بهتر است از بهر آنکه حدیث خواند ما را ابو نصر

عن والده باسناده عن حمزة بن موسی بن انس بن مالک
از پدر خود باسناد او از حمزه بن موسی بن انس بن مالک

الانصاری عن عمه ثمامة بن انس عن جده انس بن مالک رضی
انصاری از عم خود ثمامه بن انس از جد خود انس بن مالک رض

قال سمعت رسول الله صلی الله علیه وسلم یقول من صلی الضحی اثنتی عشرة
گفت شنیدم رسول الله ع را میفرمود اگر گزارد نماز چاشت دوازده

رکعة بنی الله تعالی له بها قصرا من ذهب فی الجنة وحدثنا
رکعت بنا میکند خدا تعالی او را بآن نماز کوشکی از زر در بهشت و حدیث خواند

ابو نصر عن والده باسناده عن ام حبیبة رض قالت ان رسول
ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ام حبیبه رض گفت که رسول الله

صلی الله علیه وسلم قال من صلی اثنتی عشرة رکعة من النهار بنی الله تعالی
فرمود هر که گزارد دوازده رکعت از روز بنا میکند خدای

له بیتا فی الجنة وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده عن
مر او را خانه در بهشت و حدیث خواند ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از

عن ابراهيم التيمي عن ابيه عن ابي ذر رض قال قال رسول الله

از ابراهيم تيمي از پدر خود از ابي ذر رض گفت فرمود رسول الله

صلى الله عليه وسلم يا ابا ذر ان النهار اثنتا عشرة ساعة فاعد لكل

صلى الله عليه وسلم اي ابوذر هر آئينه روز دوازده ساعت ست پس آماده كن براي هر

ساعة منها ركعة وسجدتين يذرء عنك ما فيها من ذنب

ساعت ازو يك ركعت و دو سجده دور كند از تو چيزي كه در آن ساعت ست از گناه

يا ابا ذر من صلى ركعتين لم يكن من الغافلين ومن صلى

اي ابوذر هر كه گزارد دو ركعت نباشد از غفلت كنندگان و هر كه گزارد

اربعا كتب من الذاكرين ومن صلى ستا لم يلحقه في يومه

چهار ركعت نوشته شد از ذكر كنندگان و هر كه گزارد شش ركعت نرسيد او را در آن روز

حنث الا الشرك بالله تعالى ومن صلى اثنتي عشرة ركعة

گناه مگر شرك بخداي تعالى و هر كه گزارد دوازده ركعت

بني له بيت في الجنة قلت يا رسول الله اجمعا ام شتى قال

بنا كرده ميشود مر او را خانه در بهشت گفتم يا رسول الله يكجا گزارد اين ركعات يا متفرق فرمود

صلى الله عليه وسلم لا عليك فصل واما وقتها فلها وقتان جائز

صلى الله عليه وسلم نيست باك بر تو خواه يكجا بگذار خواه متفرق واما وقت آن پس مر او را دو وقت ست يكي جائز ست

فهو بعد طلوع الشمس الى صلوة الظهر ومستحب وهو حين

پس آن بعد برآمدن آفتاب ست تا نماز ظهر و دوم مستحب ست و آن وقتي ست

ترمض الفصال عند قرب الزوال والدليل على استحبابها

كه گرم ميشود شتر بچها نزديك برگشتن آفتاب و دليل بر استحباب آن

في هذا الوقت ما روي ان زيد بن ارقم رض راى قوما يصلون

درين وقت آنست كه مرويست كه زيد بن ارقم رض ديد قومي را كه ميگزاردند

الضحى في مسجد قباء فقال لقد علموا ان الصلوة في غير

نماز چاشت را در مسجد قبا پس گفت هر آئينه دانستند كه نماز در غير

هذه الساعة افضل ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال صلوة

اين ساعت افضل ست كه رسول الله صلى الله عليه وسلم فرمود نماز

الاوابين حين ترمض الفصال ويجوز فعلها ايضا بعد الزوال

اوابين آن وقت ست كه گرم شود شتر بچها و جائز ست كردن آن نيز بعد زوال آفتاب

لما روى عوف بن مالك رض قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ساعة

از جهت آنكه روايت كرد عوف بن مالك رض گفت فرمود رسول الله صلى الله عليه وسلم ساعت

الشَّمْسُ حِيْنَ تَزُوْلُ الشَّمْسُ مِنْ كَبِدِ السَّمَاءِ وَهِيَ صَلَاةُ
الْمُحْسِنِيْنَ وَ أَفْضَلُهَا فِيْ شِدَّةِ الْحَرِّ وَ اِنْ هُوَ لَمْ يُصَلِّهَا اِلَىٰ
أَنْ صَلَّى الظُّهْرَ قَضَاهَا عَلَىٰ وَجْهِ الْاِسْتِحْبَابِ فَصْلٌ
وَ أَمَّا الَّذِيْ يَقْرَءُ فِيْهَا فَمَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ أَنَّهُ قَالَ
صَلٰوةُ الضُّحٰى بِسُوْرَةِ وَالشَّمْسِ وَضُحٰهَا وَالضُّحٰى وَعَنْ عَمْرِو بْنِ
شُعَيْبٍ عَنْ أَبِيْهِ عَنْ جَدِّهِ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ مَنْ
صَلَّى اثْنَتَيْ عَشْرَةَ رَكْعَةً صَلَاةَ الضُّحٰى يَقْرَءُ فِيْ كُلِّ رَكْعَةٍ
فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً وَ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ قُلْ
هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ نَزَلَ مِنْ كُلِّ سَمَاءٍ سَبْعُوْنَ أَلْفَ مَلَكٍ مَعَهُمْ
قَرَاطِيْسُ بِيْضٌ وَ أَقْلَامٌ مِنْ نُوْرٍ يَكْتُبُوْنَ لَهُ الْحَسَنَاتِ إِلَىٰ أَنْ
يُنْفَخَ فِي الصُّوْرِ فَإِذَا كَانَ يَوْمُ الْقِيٰمَةِ أَتَتْهُ الْمَلَائِكَةُ مَعَ
كُلِّ مَلَكٍ حُلَّةٌ وَ هَدِيَّةٌ فَيَقُوْمُوْنَ عَلَىٰ قَبْرِهِ وَ يَقُوْلُوْنَ يَا
صَاحِبَ الْقَبْرِ قُمْ بِإِذْنِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَإِنَّكَ مِنَ الْآمِنِيْنَ
فَصْلٌ وَقَدْ وَرَدَ عَنْ بَعْضِ الصَّحَابَةِ رض إِنْكَارُ صَلَاةِ
الضُّحٰى مِنْ ذٰلِكَ مَا رَوَى ابْنُ الْمُبَارَكِ مِنْ أَصْحَابِنَا بِإِسْنَادِهِ

عن ابن عمر رض انه قال ما صليت الضحى منذ اسلمت الا

از ابن عمر رض که او گفت نگذارده ام نماز چاشت را از آن هنگام که اسلام آورده ام مگر

ان اطوف بالبيت وانها لبدعة ولنعمت البدعة و

آنکه طواف کنم بخانهٔ کعبه و آن بدعت است و نیکو بدعت است

انها لمن احسن ما احدثه الناس وكان ابن مسعود رض

آن هر آینه از نیکوترین چیزهاست که نو پدید آورده اند آنرا مردم و بود ابن مسعود رض

يقول في صلوة الضحى يا عباد الله لا تحملوا الناس ما لم

که میگفت در نماز چاشت ای بندگان خدا بار منهید مردم را بر چیزی که

يحملهم الله اياه فان كنتم لا بد فاعليها فصلوها في

بار ننهاده است ایشان را خدا آن چیز را پس اگر بوده اید شما ناچار کنندهٔ آن نماز را پس بگذارید

بيوتكم وكل هذا لا يدل على رد ما قدمنا ذكره من الفضائل

خانهای خود و همه این دلالت نمیکند برد کردن چیزی که پیش رفت ذکر آن از فضیلتهای

الواردة في فعلها وانما ارادوا بذلك لئلا تشبه بصلاة

که وارد شده در گزاردن آن نماز و جز این نیست که اراده کرده اند تا مشابه نشود بنماز

الفرض فيعتقد الناس وجوبها وليس كل الناس سواء

فرض پس اعتقاد دارند مردم وجوب آنرا و نیستند همه مردم برابر

في نشاط العبادة فطلبوا الخفة عنهم وتسهيل الطاعة

در سرور در عبادت پس خواستند خفت را از ایشان و آسان کردن طاعت را

عليهم ولهذا المعنى روي عن عتبان بن مالك رض قال ان

بر ایشان و بهمین معنی روایت است از عتبان بن مالک رض گفت که

رسول الله صلى الله عليه وسلم صلى في بيته سبحة الضحى فقاموا وراءه

رسول الله صلعم گزارد در خانهٔ خود سبحهٔ ضحی پس ایستادند پس او

فصلوا وكانت عائشة رض اذا ارادت ان تصليها

پس نماز گزاردند و بود عائشه رض که هرگاه میخواست گزاردن آن نماز را

غلقت الباب وابن عباس رض كان يصليها يوما ويتركها

بند میکرد در را و ابن عباس رض بود که میگزارد آنرا یک روز و ترک میکرد آنرا

عشرا **فصل** واما الورد الثالث فالصلاة قبل الظهر

ده روز و اما ورد سیوم پس نماز پیش از ظهر است

وبعدها حدثنا ابو نصر عن والده باسناده عن ام حبيبة

و بعد از آن حدیث خواند ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از ام حبیبه

رض انها قالت من صلى اربع ركعات قبل الظهر واربعا

که او گفت هر که گزارد چهار رکعت پیش از ظهر و چهار

بعدها حرم الله تعالى لحمه على النار وقيل ان ابواب السماء

پس از آن حرام میکند خدا تعالی گوشت او را بر آتش و گویند که درهاے آسمان

والجنة تفتح من بعد الزوال الى ان تصلى الظهر ولهذا قيل

و بهشت کشاده میشود پس از زوال تا گزارده شود ظهر و ازین جهت گفته شد

ان الدعوات تستجاب في هذه الساعة ولهذا تستحب ملازمة

که دعاها قبول میشود درین ساعتها و ازین جهت مستحب است لازم گرفتن

العبادة والدعاء والذكر فيها وفي ذلك حديث مروي عن

عبادت و دعا و ذکر دران وقت و درین باب حدیث است که مرویست از

ابي ايوب الانصاري رض قال ان النبي صلى الله عليه وسلم كان يواظب على

ابو ایوب انصاری رض گفت که نبی صلعم بود که مواظبت میداشت بر

اربع ركعات قبل الظهر فسئل فقال صلى الله عليه وسلم ان ابواب الجنة

چهار رکعت پیش از ظهر پس سوال کرده شد پس فرمود صلعم که درهاے آسمان

تفتح عند زوال الشمس فلا ترتج حتى تقام الصلوة فاحب

کشاده میشود نزد زوال آفتاب پس بند نمیشود تا آنکه قایم کرده شود نماز پس دوست دارم

ان اقدم وسئلت عائشة رض اي صلاة كانت احب الى

آنکه پیش فرستم طاعت را و پرسیده شد عائشه رض که کدام نماز بود دوست تر بود

رسول الله صلى الله عليه وسلم ان يواظب عليها فقالت رض كان صلى الله عليه وسلم

رسول الله صلعم را که مواظبت میداشت بران پس گفت بود

يصلي اربعا قبل الظهر يطيل فيهن القيام ويحسن فيهن

که میگزارد چهار رکعت پیش از ظهر دراز میکرد دران قیام و نیکو میکرد دران

الركوع والسجود **فصل** واما الورد الرابع فيما بين الظهر

رکوع و سجود را و اما ورد چهارم پس آن مابین ظهر

والعصر حدثنا صالح بن مالك قال حدثنا جعفر بن عمر

و عصر است حدیث خواند ما را صالح بن مالک گفت حدیث خواند ما را جعفر بن عمر

قال حدثنا يونس بن ابي عمرة عن عطاء عن ابن عباس رض قال

گفت حدیث خواند ما را یونس بن ابی عمره از عطا از ابن عباس رض گفت

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من احيى ما بين الظهر والعصر احيى الله

فرمود رسول الله صلعم هر که زنده داشت ما بین ظهر و عصر را زنده دارد خدا

قلبه يوم تموت القلوب وعن ابن عمر رض انه كان يحيي ما

دل او را روزی که بمیرند دلها و مرویست از ابن عمر رض که او بود که زنده میداشت

بين الظهر والعصر وعن ابرهيم النخعي انه قال كانوا

وقت ما بین ظهر وعصر را و مرویست از ابراهیم نخعی که گفت بودند

يشبهون الصلوة بين العشائين وفيما بين الظهر والعصر

که تشبیه میکردند نماز بین العشائین و نماز ما بین ظهر و عصر را

بصلوة الليل وكان ذلك دأب كثير من العباد يصلون

بنماز شب و بود این طریقه بسیاری از عابدان پس میگزاردند

اورادهم بين الظهر والعصر ينفردون عن الخلق وينقطعون

وردهای خود را درمیان ظهر و عصر که تنها میشدند از خلقت و قطع میکردند نفس

الى الحق في هذه الساعة وهي ساعة شريفة للخلوة بالرب

بسوی حق درین ساعت و این ساعت بزرگ است از بهر خلوت بخدای

عز وجل وذكره وهي صلوة الغفلة ويستحب الاعتكاف

تعالی و ذکر او و آن نماز بازماندن از غفلت است و مستحب است اعتکاف

في المسجد بين الظهر والعصر للصلوة والذكر ليجمع بين

در مسجد درمیان ظهر و عصر برای نماز و ذکر تا جمع شود بین

الاعتكاف والانتظار للصلوة فقد كان دأب السلف

اعتکاف و انتظار برای نماز و بتحقیق بود طریقه سلف

الا ان يكون قد فاته النوم قبل الزوال فليتم في هذه

مگر آنکه فوت شده باشد او را خواب پیش از زوال پس تمام کند خواب را درین

الساعة ليتقوى به على قيام الليل فان نومه قبل الظهر

ساعت تا قوت یابد بآن بر قیام شب پس بدرستی خواب او پیش از ظهر

لليلة الماضية وبعد الظهر لليلة المستقبلة ولا يستحب

برای شب گذشته است و بعد ظهر برای شب آینده و مستحب نیست

ان يزيد في النوم على ثلاث ساعات وقيل ان نقص في النوم

که زیاده شود در خواب بر سه ساعت و گفته شده که اگر کم کند در خواب

عن هذه المقدار اضطرب بدنه لان النوم قوة البدن

ازین مقدار مضطرب شود بدن او زیرا که خواب قوت بدن است

وراحته وحدثنا ابو نصر عن والده باسناده عن سهل

و راحت اوست و حدیث خواند ما را ابو نصر از پدر خود باسناد خود از سهل

عن أبيه عن أبي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من صلى

از پدر خود از ابی هریره رض گفت هر که گزارد

اثنتي عشرة ركعة كل يوم بنى الله له بيتا في الجنة اثنتين

دوازده رکعت هر روز بنا سازد خدا ایشه مراورا خانه در بهشت دو

قبل الفجر وأربعا قبل الظهر واثنتين بعد الظهر واثنتين

پیش از فجر و چهار پیش از ظهر و دو بعد از ظهر و دو

قبل العصر واثنتين بعد المغرب وعن سعيد بن المسيب

پیش از عصر و دو بعد مغرب و روایت از سعید بن مسیب

عن عائشة رض قالت قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا يزالون

از عائشه رض گفت فرمود رسول الله صلعم همیشه باشند

المصلون لأربع قبل العصر حتى يغفر الله عز وجل لهم

گزارندگان چهار رکعت پیش از عصر تا آنکه بیامرزد خدا ایشان را

مغفرة حتما **فصل** فقد ورد حديث جامع للنوافل

آمرزش واجب و لازم و تحقیق وارد شد حدیث جامع نفلها را

في هذه الأوقات وهو ما حدثنا به أبو نصر عن والده

در این اوقات و آن چیزیست که حدیث خواند ما را ابو نصر از پدر خود

بإسناده قال حدثنا محمد بن أحمد الحافظ قال ثنا محمد

باسناد خود گفت حدیث خواند ما را محمد بن احمد حافظ گفت حدیث خواند ما را محمد

بن بدر الحماري قال ثنا حماد بن مدرك قال حدثنا عثمان

بن بدر حماری گفت حدیث خواند ما را حماد بن مدرک گفت حدیث خواند ما را عثمان

بن عبد الله الشامي قال ثنا محمد بن إبراهيم عن عبد الله

بن عبد الله شامی گفت حدیث خواند ما را محمد بن ابراهیم از عبد الله

بن أبي سعيد عن طاوس عن عبد الله بن عباس رض قال

بن ابی سعید از طاوس از عبد الله بن عباس رض گفت

قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى بعد المغرب أربع ركعات

فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد بعد مغرب چهار رکعت

قبل أن يتكلم أحدا رفعت له في عليين وكان كمن أدرك

پیش از آنکه کلام کند کسی برداشته میشود در علیین و باشد مانند کسیکه دریافت

ليلة القدر في المسجد الأقصى يعني مسجد بيت المقدس

لیلة القدر را در مسجد اقصی یعنی مسجد بیت المقدس

وَهِيَ خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ نِصْفِ لَيْلَةٍ وَهِيَ قَوْلُ اللهِ تَبَارَكَ وَ

وآن بهتر است از قیام نصف شب و آن قول خدای تعالی است

تَعَالَى كَانُوا قَلِيلًا مِنَ اللَّيْلِ مَا يَهْجَعُونَ وَهِيَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ

بوده اند از صحابه اند که از شب خواب میکردند و آن قول خدایتعالی است

وَجَلَّ تَتَجَافَى جُنُوبُهُمْ عَنِ الْمَضَاجِعِ وَهِيَ قَوْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ

دور میدارند پهلوهاشان خود را از خوابگاه و اینست قول خدایتعالی

وَدَخَلَ الْمَدِينَةَ عَلَى حِينِ غَفْلَةٍ مِنْ أَهْلِهَا وَمَنْ صَلَّى أَرْبَعًا

و درآمد موسی در شهر در وقت غفلت از اهل ایشان و هر که گزارد چهار رکعت

بَعْدَ الْعِشَاءِ الْآخِرَةِ كَانَ كَمَنْ أَدْرَكَ لَيْلَةَ الْقَدْرِ فِي الْمَسْجِدِ

بعد عشاء دوم باشد مانند کسیکه دریافت شب قدر در مسجد

الْحَرَامِ وَمَنْ صَلَّى أَرْبَعًا قَبْلَ الظُّهْرِ وَأَرْبَعًا بَعْدَهَا حَرَّمَ اللهُ

حرام و کسیکه گزارد چهار رکعت پیش از ظهر و چهار بعد از آن حرام میکند خدایتعالی

تَعَالَى عَلَى النَّارِ أَنْ تَأْكُلَهُ أَبَدًا وَمَنْ صَلَّى أَرْبَعًا قَبْلَ الْعَصْرِ

بر آتش اینکه بخورد او را همیشه و هر که گزارد چهار رکعت پیش از عصر

كَتَبَ اللهُ تَعَالَى لَهُ بَرَاءَةً مِنَ النَّارِ وَعَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ

مینویسد خدایتعالی مر او را آزادی از آتش و مرویست از نافع از ابن عمر

رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ رَكْعَتَا الْفَجْرِ أَحَبُّ إِلَيَّ مِنَ الدُّنْيَا

رض گفت فرمود رسول الله صلعم دو رکعت فجر دوست‌تر است مرا از دنیا

وَمَا فِيهَا حَدَّثَنَا أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيٍّ

و آنچه در وی است و حدیث خواند بما ابو النصر از پدر خود با سند خود از علی

كَرَّمَ اللهُ وَجْهَهُ أَنَّهُ سُئِلَ عَنْ تَطَوُّعِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ

رض که سوال کرده شد از نوافل نبی صلعم پس فرمود علی رض

وَمَنْ يُطِيقُ ذَلِكَ كَانَ يُمْهِلُ حَتَّى إِذَا كَانَتِ الشَّمْسُ عَنْ يَسَارِهِ

و کیست که طاقت وی دارد این را بود که درنگ میکرد تا آنکه وقتیکه میشد آفتاب از جانب چپ او

مِقْدَارُهَا عَنْ يَمِينِهِ فِي الْعَصْرِ صَلَّى رَكْعَتَيْنِ فَإِذَا كَانَتْ

مقدار آن آفتاب از راست او در وقت عصر میگزارد دو رکعت پس هرگاه باشد

عَنْ يَسَارِهِ مِقْدَارُهَا عَنْ يَمِينِهِ فِي الظُّهْرِ صَلَّى أَرْبَعًا فَإِذَا

از چپ او مقدار آن از راست او در وقت ظهر میگزارد چهار رکعت هرگاه

زَالَتِ الشَّمْسُ صَلَّى أَرْبَعًا فَيُصَلِّي بَعْدَ الظُّهْرِ رَكْعَتَيْنِ وَقَبْلَ

زائل میشد آفتاب میگزارد چهار رکعت پس میگزارد بعد از ظهر دو رکعت و پیش از

العصر اربعاً وفي الجملة يغتنم العبد الصلاة بين الأذان
عصر چهار رکعت و حاصل کلام آنکه غنیمت داند بنده نماز را در میان اذان
والاقامة بالدعاء والتضرع فانها ساعة مرجو اجابة
واقامت وغنیمت داند دعا و تضرع را که آن ساعت ست که امید داشته شده است
الدعاء فيها على ما تقدم فصل واما الورد الخامس
دعا را و آن ساعت چنانچه بالا گذشت واما ورد پنجم
بعد صلوة العصر الى غروب الشمس فهو للذكر من
پس بعد نماز عصر ست تا غروب آفتاب پس آن وقت برای ذکرست از قسم
التسبيح والتهليل والاستغفار والتفكر في الملكوت و
تسبیح و تهلیل و استغفار و تفکر در ملکوت و
قراءة القران لان صلوة النافلة منهي عنها فيه ويقرء
تلاوت قران زیرا که نماز نافله در این وقت ممنوع است و بخواند
قبل غروب الشمس والشمس وضحها والليل اذا يغشى ثم
پیش از غروب آفتاب والشمس وضحها و والليل اذا يغشى پس تر
المعوذتين يختم نهاره ويستفتح ليله بالقران و
معوذتین ختم کند روز خود را و شروع کند شب خود را بقرآن و
الاستعاذة وروي عن الحسن رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال
استعاذه و مرویست از حسن رض از نبی صلعم که فرمود
فيما يذكر من رحمة ربه عز وجل ان الله تعالى قال يا ابن
در آن وقت که ذکر میکرد رحمت پروردگار را عز وجل که خدا تعالی فرمود ای فرزند
ادم اذكرني من بعد صلاة الفجر ساعة وبعد صلاة
آدم یاد کن مرا بعد از نماز فجر یکساعت و بعد از نماز
العصر ساعة اكفك ما بينهما باب في الصلوة الخمس
عصر یکساعت بس میشوم ترا در اوقاتیکه میان این دو وقت ست باب در بیان نماز پنجگانه
وبيان اوقاتها وسننها وفضائلها فصل الصلوات
و بیان اوقات آن و سنتهای آن و فضائل آن نمازهای
المكتوبة خمس الفجر وهو ركعتان والظهر وهي اربع ركعات
مفروضه پنجست فجر و آن دو رکعت ست و ظهر و آن چهار رکعت ست
والعصر وهي اربع ركعات والمغرب وهي ثلاث ركعات
و عصر و آن چهار رکعت ست و مغرب و آن سه رکعت ست

وَعِشَاءُ الْآخِرَةِ وَهِيَ أَرْبَعُ رَكَعَاتٍ فَذَلِكَ سَبْعَ عَشَرَةَ رَكْعَةً

وعشاء دیگر وآن چهار رکعت است پس اینهمه هفده رکعت است

وَقَدْ كَانَتْ فُرِضَتْ خَمْسِينَ صَلَاةً لَيْلَةَ أُسْرِيَ بِالنَّبِيِّ

وتحقیق بود که فرض کرده شد پنجاه نماز در شبی که سیر کنانیده شد نبی را

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ لَيْلَةَ الْمِعْرَاجِ ثُمَّ أُعِيدَتْ إِلَى خَمْسٍ حِكْمَةً مِنَ اللهِ

شب معراج پس باز گردانیده شد بسوی پنجگاه از روی حکمت از خدای

عَزَّ وَجَلَّ لِيَتَبَيَّنَ بِذَلِكَ التَّخْفِيفُ وَسُهُولَةُ مَا أَبْقَى مِمَّا

تعالی تا ظاهر شود بآن تخفیف وسهولت چیزی که باقی گذاشت حق تعالی از آنچه

سَقَطَ عَنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ كَمَا أَسْقَطَ عَنْهُمْ ثُبُوتَ وَاحِدٍ

دور کرده از بندهای خود که مومن اند چنانچه دور کرد از ایشان ثابت بودن یک کس از مسلمانان

لِعَشَرَةٍ مِنَ الْمُشْرِكِينَ فِي الْقِتَالِ إِلَى ثُبُوتِ وَاحِدٍ لِاثْنَيْنِ

در برابر ده کس از کافران در جنگ بسوی ثابت بودن یک کس از مسلمانان در برابر دو کس

مِنْهُمْ وَكَمَا أَسْقَطَ تَحْرِيمَ الْأَكْلِ وَالشُّرْبِ وَالْجِمَاعِ بَعْدَ

از کافران چنانچه دور کرد خدای حرام گردانیدن خوردن ونوشیدن وجماع را بعد از

النَّوْمِ فِي لَيَالِي الصِّيَامِ بِقَوْلِهِ فَكُلُوا وَاشْرَبُوا حَتَّى يَتَبَيَّنَ

خواب در شبهای روزه بقول خود پس بخورید ونوشید تا آنکه ظاهر شود

لَكُمُ الْخَيْطُ الْأَبْيَضُ مِنَ الْخَيْطِ الْأَسْوَدِ بَعْدَ أَنْ كَانَ ذَلِكَ

رشته سفید صبح از رشته سیاه شب پس آنکه بود حرام خوردن بعد از خواب

مُحَرَّمًا عَلَيْهِمْ فَصْلٌ وَالْأَصْلُ فِي وُجُوبِهَا قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ

حرام بریشان واصل در واجب بودن قول خدای عز وجل

وَأَقِيمُوا الصَّلَوٰةَ وَآتُوا الزَّكَوٰةَ وَارْكَعُوا مَعَ الرَّاكِعِينَ وَالْأَصْلُ

برپا دارید نماز را وبدهید زکوة را ورکوع کنید با رکوع کنندگان واصل

فِي بَيَانِ أَوْقَاتِهَا آيَاتٌ وَأَخْبَارٌ أَمَّا الْآيَاتُ فَقَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ

در بیان اوقات آن آیتها واخبارهاست اما آیات پس قول خدا

فَسُبْحَانَ اللهِ حِينَ تُمْسُونَ وَحِينَ تُصْبِحُونَ وَلَهُ الْحَمْدُ فِي

پس پاکی یاد کنید خدا را آنگاه که در شب می درآیید ووقتیکه در صبح می درآیید وحمد وثنا

السَّمٰوٰتِ وَالْأَرْضِ وَعَشِيًّا وَحِينَ تُظْهِرُونَ فَسُبْحَانَ اللهِ أَيْ

آسمانها ودر زمین ودر شبانگاه ووقتیکه ظهر میکنید

صَلُّوا لِلَّهِ حِينَ تُمْسُونَ صَلَاةَ الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ وَحِينَ

نماز گذارید مر خدا را وقتیکه در شب می درآیید نماز مغرب را ونماز خفتن را ووقتیکه

تُصْبِحُونَ صَلَاةُ الْفَجْرِ وَعَشِيًّا صَلَاةُ الْعَصْرِ وَحِينَ تُظْهِرُونَ

و صبح می در آئید نماز فجر و در شبانگاه نماز عصر میگزارید و هنگامی که در ظهر در آئید

صَلَاةُ الظُّهْرِ وَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ إِنَّ الصَّلٰوةَ كَانَتْ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ

نماز ظهر میگزارید و گفت خدای عزوجل که نماز بوده است بر مومنان

كِتَابًا مَوْقُوتًا وَقَالَ جَلَّ وَعَلَا أَقِمِ الصَّلٰوةَ طَرَفَيِ النَّهَارِ وَزُلَفًا

نوشته شده در وقت و فرمود جل و علا بر پای دار نماز را دو طرف از روز و پاره

مِنَ اللَّيْلِ وَقَالَ تَعَالَى أَقِمِ الصَّلٰوةَ لِدُلُوكِ الشَّمْسِ أَيْ عِنْدَ غُرُوبِهَا

از شب و فرمود خدای تعالی بر پای دار نماز را در وقت دلوک آفتاب یعنی در وقت فرو شدن او

وَقِيلَ عِنْدَ زَوَالِهَا وَقَالَ جَلَّتْ عَظَمَتُهُ فَسَبِّحْ بِحَمْدِ رَبِّكَ قَبْلَ

و گفته شده است وقت برگشتن او و گفت بزرگ است عظمت او بپاکی یاد کن بحمد پروردگار خود

طُلُوعِ الشَّمْسِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ فَسَبِّحْ وَأَطْرَافَ

بر آمدن آفتاب و پیش از غروب آن و از اوقات شب پس بپاکی یاد کن و طرفهای

النَّهَارِ لَعَلَّكَ تَرْضَى قَالَ قَتَادَةُ قَبْلَ طُلُوعِ الشَّمْسِ هِيَ صَلٰوةُ

روز تا اگر راضی شوی و گفت قتاده پیش از بر آمدن آفتاب آن نماز

الْفَجْرِ وَقَبْلَ غُرُوبِهَا صَلَاةُ الْعَصْرِ وَمِنْ آنَاءِ اللَّيْلِ صَلٰوةُ

فجر است و پیش از غروب آن نماز عصر است و از وقتهای شب نماز

الْمَغْرِبِ وَالْعِشَاءِ وَأَطْرَافَ النَّهَارِ صَلٰوةُ الظُّهْرِ وَأَمَّا الْأَخْبَارُ

مغرب و عشا و طرفهای روز نماز ظهر و اما اخبار

فَمَا رُوِيَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض أَنَّهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

پس آنچه روایت از ابن عباس رض که گفت فرمود رسول الله ع

أَمَّنِي جِبْرَئِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ عِنْدَ الْبَيْتِ فَصَلَّى بِيَ الظُّهْرَ

امامت کرد مرا جبرئیل ع نزدیک خانه کعبه پس گزارد همراه من نماز ظهر

حِينَ زَالَتِ الشَّمْسُ وَكَانَ بِقَدْرِ الشِّرَاكِ ثُمَّ صَلَّى بِيَ الْعَصْرَ

وقتیکه برگشت آفتاب و بوده است سایه او بمقدار دوال نعلین پس گزارد همراه من نماز عصر

حِينَ صَارَ ظِلُّ كُلِّ شَيْءٍ مِثْلَهُ ثُمَّ صَلَّى بِيَ الْمَغْرِبَ حِينَ أَفْطَرَ

وقتیکه گشت سایه هر چیز مثل او پس گزارد همراه من نماز مغرب وقتیکه افطار کرد

الصَّائِمُ ثُمَّ صَلَّى بِيَ الْعِشَاءَ حِينَ غَابَ الشَّفَقُ ثُمَّ صَلَّى بِيَ

روزه دار پس گزارد همراه من نماز عشا وقتیکه غایب شد شفق پس گزارد همراه من

الْفَجْرَ حِينَ حَرُمَ الطَّعَامُ وَالشَّرَابُ عَلَى الصَّائِمِ ثُمَّ صَلَّى بِيَ

نماز فجر وقتیکه حرام شد طعام و شراب بر روزه دار پس گزارد همراه

الظهر حين صار ظل كل شيء مثله ثم صلى بي العصر حين صار

نماز ظهر وقتیکه گشت سایه هر چیزی مانند او پس گزارد با من نماز عصر وقتیکه گشت

ظل كل شيء مثليه ثم صلى بي المغرب حين أفطر الصائم

سایه هر چیز دو چند آن پس گزارد با من مغرب وقتیکه افطار میکنند روزه داران

ثم صلى بي العشاء إلى ثلث الليل الأول ثم صلى بي الفجر

پس گزارد با من عشاء تا سیوم حصه شب اول پس گزارد با من نماز صبح

حين أسفر ثم التفت إلي فقال يا محمد هذا وقت الأنبياء

را وقتیکه روشن شد صبح پس التفات کرد بمن پس گفت ای محمد این وقت انبیاست

صلوات الله وسلامه عليهم من قبلك والوقت فيما بين

که پیش از تو بوده اند و وقت ما بین

هذين الوقتين وهذا الخبر هو أصل في المذاهب وفي هذا

این هر دو وقت ست و این خبر اصل ست در مذاهب و درین

الباب أحاديث وردت كلها يرجع إلى معناه فلم نذكرها

باب حدیثهاست که وارد شده همه آن راجع ست بسوی معنی آن پس ذکر نمیکنیم آنرا

فصل في ذكر من صلى هذه الصلوات أولا قبل نبينا

در ذکر کسیکه گزارد این نمازها را اول پیش از نبی ما

صلى الله عليه وسلم روي في بعض الأخبار أن رجلا من الأنصار سأل النبي

صلعم روایت ست در بعضی اخبار که مردی از انصار پرسید نبی صلعم

صلى الله عليه وسلم عن صلاة الفجر من صلاها أولا فأخبره أن من

را از نماز صبح که کدام کس گزارد این نماز را اول پس خبر داد او را که کسیکه

صلاها أولا آدم عليه السلام والظهر صلاها إبراهيم

گزارد آنرا اول آدم بود عم و ظهر گزارد آنرا ابراهیم عم

حين نجاه الله تعالى من نار نمرود والعصر صلاها يعقوب

وقتیکه نجات داد او را خدای تعالی از آتش نمرود و عصر گزارد آنرا یعقوب

عليه السلام حين أخبره جبرئيل بيوسف عليه السلام و

عم وقتیکه خبر داد او را جبرائیل بیوسف عم و

المغرب صلاها داود عم حين تاب الله عليه وصلاة العتمة

مغرب گزارد آنرا داود عم وقتیکه توبه داد او را خدای تعالی و نماز خفتن

صلاها يونس بن متى حين أخرجه الله تعالى من بطن

گزارد آنرا یونس بن متی وقتیکه برآورد او را خدای تعالی از شکم

نماز عصر

التفات بالکسر بگردانیدن چشم نگریستن ۱۲ از رشیدی ۱۲

صلعم

عتمة بالفتح نماز خفتن و باتحریک دیر کردن ۱۲ از دو ... در ... فرود آید ۱۲ از

الحوت كالفرخ الذي لا ريش له فجاء جبرئيل عليه السلام
ماهي مانند چوزه که نیست پر او را پس آمد او را جبرائیل ع
فقال ان الله تعالى يقرئك السلام ويقول لك اني مستحي
پس گفت که خدا همیشه میخواند ترا سلام و میگوید ترا که شرم دارم
منك كيف عذبتك في دار الدنيا فهل انت راض عني
از تو چگونه عذاب کردم ترا در دار دنیا پس آیا تو را ضی هستی از من
فقام فصلى اربع ركعات ثم قال اني عن ربي راض اني
پس ایستاد و پس گزارد چهار رکعت بستر گفت هر آئینه من از پروردگار خود راضی ام
عن ربي راض فصل واول ما وجبت من الصلوة على
از پروردگار خود راضی ام و اول آنکه واجب شد از نماز بر
نبينا صلى الله عليه وسلم وامر بفعلها صلوة الفجر والمغرب فكان
نبی ما ص و امر کرده شد بکردن آن نماز فجر است و مغرب پس بود
صلى الله عليه وسلم يصلي ركعتين بالغدوة وركعتين بالعشي وهو
که میگزارد دو رکعت در صبح و دو رکعت در شب و آن
قوله عز وجل فسبح بحمد ربك بالعشي والابكار الى ان اسري
قول خدای عز و جل است پس بپاکی یاد کن پروردگار خود را در شب و صبح تا آنکه سیر کنانیده
به صلى الله عليه وسلم الى السماء ليلة المعراج ففرض عليه خمس صلوات
آن سرور را ص بسوی آسمان شب معراج پس فرض شد بروی پنج نماز
وصلاة الفجر هي اول صلاة النهار ثم الظهر ولا تمايز
و نماز فجر این اول نماز روز است بستر ظهر و جز این نیست که ابتدا کردند
العلماء في بيان صفة الصلوت بالظهر اتباعا للسنة
علما در بیان صفت نماز بظهر از جهت پیروی سنت
وهو قوله صلى الله عليه وسلم في حديث ابن عباس رض امني جبرئيل
و آن قول رسول الله است ص در حدیث ابن عباس رض امامت کرد مرا جبرائیل
عند البيت فصلى بي الظهر الى اخر الحديث فبدا ببيان وقتها
نزد خانه کعبه پس گزارد همین ظهر تا آخر حدیث پس آغاز کرد پیغمبر ص بیان کردن
فجعل اول المواقيت وقتها لا انها فرضت اولا وقد بينا
پس گردانید اول وقت همین نماز وقت نماز ظهر نه آنکه فرض کرده شد اول و تحقیق بیان
ان الفجر هي التي صلاها ادم عليه السلام وهو اول نبي
که فجر آن نماز است که گزارد او را آدم ع و آن اول پیغمبر است

أرسل في الأرض من الإنس فعلم أنها أول صلاة فرضت في

فرستاده شد در زمین از انسان پس دانسته شد که آن اول نماز است که فرض کرده شد

الجملة فصل في بيان وقت صلاة الفجر فأول وقتها الصبح

در جمله در بیان وقت نماز فجر پس اول وقت آن صبح

الفجر الثاني المعترض بالضياء في أقصى المشرق ذاهبا من

صبح دوم است که پهن میشود بروشنائی در کناره مشرق رونده است از

القبلة إلى دبرها حتى يرتفع فيعم الأفق وينتشر على رؤس

قبله سوی پشت او تا آنکه بلند میشود پس در رسد و تمام کناره را و پهن گشته میشود بر سر

الجبال والقصور المشيدة وآخر وقتها الإسفار النير

کوهها و قصرهای استوار و آخر وقت آن اسفار روشن است

الذي إذا سلم منها بدا حاجب الشمس وما بين هذين

که وقتی که سلام دهد از آن ظاهر شود کناره آفتاب و در میان

وقت واسع والمستحب أن تسمى هذه الصلوة صلوة الصبح

وقت فراخ است و مستحب است نامیدن آن نماز نماز صبح

أو الفجر ولا تسمى صلوة الغداة لأن الله تعالى قال وقرآن

یا نماز فجر و نامیده نشود نماز بامداد زیرا که خدا تعالی فرموده

الفجر إن قرآن الفجر كان مشهودا يعني صلوة الفجر تشهدها

فجر را که نماز فجر بوده است حاضر کرده شده فرشتها را و مراد نماز فجر حاضر شوند

ملائكة الليل وملائكة النهار تحصل في آخر صحيفة ملائكة

فرشتهای شب و فرشتهای روز

الليل وأول صحيفة ملائكة النهار عليهم السلام والأفضل

و افضل

التغليس بها خلاف ما قال الإمام أبو حنيفة من أن الإسفار

در تاریکی گزاردن است برخلاف آنچه گفت امام ابو حنیفه که اسفار

بها أفضل وإنما قلنا ذلك لما روي عن عائشة رض أنها

آن افضل است و جز این نیست که گفتیم این را از جهت آنکه روایت است از عائشه رض که

قالت كن النساء يخرجن على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم يصلين

گفت عائشه بوده اند زنان که بیرون برآیند در عهد رسول الله صلعم که گزاردند

الفجر معه ثم يرجعن متلففات بمروطهن لا يعرفن

فجر را با آن حضرت بعد بازگردند پیچیده به چادرهای خود نه شناخته شدند

أحدهن من الغلس وعن إمامنا أحمد رواية أخرى أن
يكے از آنها از تاريكے صبح و روايت است از امام ما احمد رواية ديگر بدرستيكه
المعتبر بحال المأمومين فإن أسفروا فالأفضل الإسفار
معتبر بحال مقتديان است پس اگر در روشنائے نماز گذارند پس بهتر است تاخير اسفار
لتكثير الجمع والثواب وأما الفجر الأول فلا عبرة به لأنه
بسيار شود جماعت و ثواب و اما فجر اول پس اعتبار نيست آن زيرا كه آن
لا يحرم شيئا ولا يوجب شيئا لما روي عن ابن عباس رضي الله عنه
حرام نميكند چيزے را و واجب نميكند چيزے را از جهت آنكه مرويست از ابن عباس رض كه
قال الفجر فجران فالذي تحل به الصلوة ويحرم فيه الأكل
فرمود فجر دو فجر است پس آنكه حلال ميشود باو نماز صبح و حرام ميشود خوردن
والشرب الذي ينتشر على رؤس الجبال هو الذي يحرم وقد
و نوشيدن سپيده آن فجر است كه پراگنده ميشود بر سرهائے كوهها و آنست كه حرام ميشود
وصف بعض العلماء بالله عز وجل الفجرين وحدهما بحدين
وصفت كرده اند بعض علما بخدا تعالى فجر دو فجر است و محدود كرده ايشانرا بدو حد
فقال الفجر الأول هو بدو سلطان شعاع الشمس إذا ظهر
پس گفت فجر اول آن ابتدائے غلبه شعاع آفتاب است هرگاه ظاهر شود
من وراء الأرض الخامسة ليسطع ضوءها في وسط السماء
از پس زمين پنجم تا پراگنده شود روشنی آن در ميانه آسمان
حتى يقطعها بمقدار بقاء الفجر الأول فذلك الضياء الذي
تا قطع شود آن بمقدار بقاء فجر اول پس اين روشنی كه
يظهر في السماء في الثلث الأخير من الليل هو الفجر الأول ثم
ظاهر ميشود در آسمان در ثلث آخر شب آن فجر اول است بعد ازين
يعود سواد الليل كما كان لأن الشمس تغرق في الفلك الأسفل
باز ميگردد سياهے شب چنانچه بود زيرا كه آفتاب غرق ميشود در آسمان زيرين
المتجانف وتحجبها الأرض السادسة فيذهب ذلك الضوء
ميل كننده و پوشيده ميكند او را زمين ششم پس ميرود اين روشنی
الذي ظهر في السماء وأما الفجر الثاني فهو انشقاق شفق
كه ظاهر شد در آسمان و اما فجر ثانی پس آن شگافتن شفق
الشمس بهو بدو بياضها التي تحته الحمرة وهو الشفق
آفتاب است و آن ابتدائے روشنی آنست كه زير او سرخی است و آن شفق

الثَّانِي وَهُوَ أَوَّلُ سُلْطَانِهَا مِنْ آخِرِ اللَّيْلِ وَبَعْدَ طُلُوعِ قَرْصِ

دوم ست و آن اول غلبه گشتن از آخر شب پس از بر آمدن قرص

الشَّمْسِ وَذٰلِكَ أَنَّ الشَّمْسَ إِذَا ظَهَرَتْ عَلَىٰ وَجْهِ أَرْضِ الدُّنْيَا

آفتاب ست و آن اینست آفتاب هرگاه ظاهر میشود بر روی زمین دنیا

الَّتِي هِيَ السَّابِعَةُ وَانْحَسَرَ شُعَاعُهَا مِنَ الْفَلَكِ الْأَسْفَلِ وَهُوَ

که هفتم زمین ست و رمان شد شعاع آن از آسمان زیرین و آن

ذَيْلُ السَّمَاءِ سُتِرَتْ عَنْهَا الْجِبَالُ وَالْبِحَارُ وَالْأَقَالِيمُ الْعَالِيَةُ

دامن آسمان ست پوشیده شد ازو کوهها و دریاها و اقلیمهاے بلند

ظَهَرَ شُعَاعُهَا مُنْتَشِرًا إِلَىٰ وَسَطِ السَّمَاءِ عَرْضًا مُسْتَطِيرًا

ظاهر میشود شعاع او درحالیکه پراگنده باشد بسوے میانه آسمان یعنی در کناره آسمان

وَالْأَوَّلُ يُسَمَّى مُسْتَطِيلًا لِأَنَّهُ يَظْهَرُ فِي وَسَطِ السَّمَاءِ طُولًا

و صبح اول نامیده میشود مستطیل یعنی دراز زیرا که ظاهر میشود در میانه آسمان دراز

ثُمَّ يَذْهَبُ وَالثَّانِي يَظْهَرُ عَرْضًا يَسْتَطِيرُ فَيَعُمُّ الْأُفُقَ

پس دور میشود و دومی ظاهر میشود یعنی در کناره آسمان پس در میگیرد کنارهاے آسمان

وَأَرْجَاءَ السَّمَاءِ كُلَّهَا وَلِلشَّمْسِ شَفَقَانِ عِنْدَ الْغُرُوبِ وَ

و همه کنارهاے آسمان را و مر آفتاب را دو شفق ست وقت غروب و

شَفَقَانِ عِنْدَ الطُّلُوعِ فَصْلٌ وَأَمَّا الظُّهْرُ فَأَوَّلُ وَقْتِهَا

دو شفق وقت طلوع ست و اما ظهر پس اول وقت آن

إِذَا زَالَتِ الشَّمْسُ وَآخِرُهُ إِذَا صَارَ ظِلُّ كُلِّ شَيْءٍ مِثْلَهُ وَالْأَفْضَلُ

وقتی ست که بر گردد آفتاب و آخر آن وقتیکه گردد سایه هر چیز مانند آن و افضل

تَعْجِيلُهَا إِلَّا فِي شِدَّةِ الْحَرِّ وَمَعَ الْغَيْمِ فِي حَقِّ مَنْ أَرَادَ الْخُرُوجَ

تعجیل است مگر در شدة گرمے و گرما با ابر در حق کسیکه میخواهد بر آمدن

إِلَى الْجَمَاعَةِ لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبْرِدُوا بِالظُّهْرِ فَإِنَّ شِدَّةَ

بسوی جماعت از جهت قول نبی صلعم در سختی سردی بگذارید ظهر را که شدة

الْحَرِّ مِنْ فَيْحِ جَهَنَّمَ وَلِمَا رُوِيَ عَنْ بِلَالٍ رض قَالَ أَذَّنْتُ رَسُولَ

گرمی از زبانه دوزخ ست و از جهت آنکه مرویست از بلال رض گفت دانا کردم رسول

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِصَلَاةِ الظُّهْرِ فَقَالَ أَبْرِدْ ثُمَّ أَذَّنْتُهُ ثَانِيَةً فَقَالَ

الله صلعم را بنماز ظهر پس فرمود صلعم سردی کن پس اعلام کردم دوم بار پس فرمود

أَبْرِدْ ثُمَّ أَذَّنْتُهُ ثَالِثَةً فَقَالَ أَبْرِدْ حَتَّىٰ رَأَيْتُ فِي الظِّلِّ التُّلُولَ

سردی کن پس اعلام کردم سوم بار پس فرمود سردی بکن تا آنکه دیدم در سایه پشتهها که سر زده

ثم قال إن شدة الحر من فيح جهنم فإذا اشتد الحر فأبردوا

پس سخت شد گرمی پس سرد کنید از نفس دوزخ است پس هرگاه سخت شد گرمی پس سرد کنید نماز را

بيان معرفة الزوال أن الشمس إذا وقفت فهو قبل الزوال

بیان معرفت زوال آنست که آفتاب هرگاه ایستاد پس آن پیش از زوال است

فإذا زالت أدنى القليل فذلك وقت الظهر وجاء في الحديث

پس هرگاه زایل شد کم از کم پس این وقت ظهر است و آمده در حدیث

أن الشمس إذا زالت بمقدار شراك فذلك أول وقت الظهر

که آفتاب هرگاه زایل شد بمقدار دوال نعل پس این اول وقت ظهر است

فإذا صار ظل كل شيء مثله فهو آخر وقت الظهر وأول وقت

پس هرگاه گشت سایه هر چیز مانند او پس آن آخر وقت ظهر است و اول وقت

العصر فإذا أردت أن تعرف ذلك فقس الظل بأن تنصب

عصر پس هرگاه خواستی که شناسی آنرا پس قیاس کن سایه را باینکه نصب کنی

عمودا أو تقوم قائما في موضع من الأرض مستويا معتدلا

عمود را یا ایستاده شوی ایستاده در جایی از زمین هموار برابر

ثم علم على منتهى الظل بأن تخط خطا ثم انظر أينقص أو

پس نشانه کن بر منتهای سایه خود باینکه کشی خطی پس نظر کن آیا ناقص است یا

يزيد فإن رأيته ينقص علمت أن الشمس لم تزل بعد وإن

زیاده پس اگر دیدی او را که ناقص میشود دانستی که آفتاب زایل نگشته است هنوز و اگر

رأيته قائما لا يزيد ولا ينقص فذلك قيامها وهو نصف

دیدی او را ایستاده نه زیاده است و نه ناقص پس این قیام آنست و آن نصف

النهار لا يجوز الصلوة حينئذ فإذا أخذ الظل في الزيادة

روز است جائز نیست نماز درین وقت پس وقتیکه گرفت سایه در زیادتی

فذلك زوال الشمس فقس من حد الزيادة إلى ظل ذلك الشيء

پس آن وقت برگشتن آفتاب است پس اندازه کن از حد زیادتی تا سایه آنچیز

الذي قست به طول الظل فإذا بلغ إلى آخر طوله فهو آخر

که اندازه کرده بودی بآن درازی سایه را پس هرگاه رسید سایه تا آخر درازی او پس آن آخر

وقت الظهر فإذا زاد شيئا يسيرا فقد دخل وقت العصر

وقت ظهر است پس هرگاه زیاده شد چیزی اندک پس تحقیق در آمد وقت عصر تا آنکه

يتزيد الظل طول ذلك الشيء مرة أخرى فذلك آخر وقت

زیاده شود سایه مقدار درازی سایه آنچیز بار دیگر پس این آخر وقت

العصر ثم يبقى وقت الضرورة إلى قبل غروب الشمس و

عصر است پس باقی میماند وقت عصر تا وقت غروب آفتاب

كذلك تفعل بقيامك فتعلّم على موضع ظلك فإن نقص

همچنین میکنی با ایستادن خود پس نشان کن جای سایه خود را پس اگر کم شد

علمت أنه لم يزل الشمس وإن وقف فهو حال القيام و

بدانی تو که برنگشته است آفتاب و اگر ایستاد پس آن حال ایستادن آفتاب است و

إن زاد فهو الزوال وأما معرفتك المثل بقيامك وطولك

اگر زیاده شد پس آن وقت برگشتن آفتاب است و اما شناختن تو مثل خود را با ایستادن خویش و درازی

فإن طولك سبعة أقدام بقدمك سوى قدمك الذي

پس بدرستی درازی تو هفت قدم است بقدم تو غیر آن قدم که تو

تقوم عليها فإنك تقوم مستقبل الشمس بوجهك ثم

استاده میشوی بر او پس بدرستی تو استاده شوی روبروی آفتاب پس

تأمر إنسانا أن يعلم طرف ظلك بعلامة ثم تقيس من عقبك

فرمائی کسی را که نشان کند نهایت سایه ترا بر نشانی پس قیاس کنی از پاشنه پای خود

إلى تلك العلامة فإن كان بينهما أقل من سبعة أقدام سوى

تا این علامت پس اگر باشد درمیان این هردو نشان کمتر از هفت قدم جز از مقدار

ما زالت الشمس عليه من الظل فتعلم أنك في وقت الظهر

از سایه که گشته است آفتاب از و یعنی از سایه اصلی پس بدانی که تو در وقت ظهر هستی

وأن وقت العصر لم يدخل بعد فإذا زاد الظل على سبعة

و وقت عصر نیامده است هنوز پس هرگاه زیاده شد سایه بر هفت

أقدامك علمت دخول وقت العصر فصل وهو الذي

قدم تو دانستی که درآمد وقت عصر و این چیز

ذكرنا من الأقدام ونصب العمود يختلف في الشتاء والصيف

که یاد کردیم آنرا از اقدام و نصب عمود مختلف میشود در گرمی و سردی

فيزيد الظل وينقص فالزيادة تكون في الشتاء لأن الشمس

پس زیاده میشود سایه و کم میشود پس زیاده باشد در گرمی زیرا که آفتاب

تكون في مسامتة الشخص لأنها تسير في ذيل السماء ولا ترتفع

باشد دربرابر شخص زیرا که سیر میکند در دامن آسمان و بلند نمیشود

في الجو ونقصانه يكون في الصيف لأن الشمس ترتفع إلى

در میان آسمان و کمی آن باشد در سردی زیرا که آفتاب بلند میشود بسوی

٥٢

٥٢

٨١٨

الجو فتشرق على الاشخاص لانها اول ما تصعد تكون من

میانه آسمان پس بر سر می آید مردم را زیرا که آفتاب اول بار که بر آید میباشد

جانب السماء فيمتد ظلها لمقابلة قرصها فكلما صعدت

در کناره آسمان پس دراز میشود سایه آن اشخاص در مقابله قرص آفتاب پس هر چند که

قصر الظل الى ان تنتهي في الارتفاع فتصير في كبد

کوتاه میشود سایه تا آنکه بنهایت رسد در بلندی پس میرسد در میانه

السماء وهو حالة قيامها فاذا اخذت في السير الى وهو

آسمان و آن حال ایستادن آفتاب است پس وقتیکه گرفت آفتاب در نزول از وسط

النزول نحو ما يلي مغربها فيأخذ الظل في الطول وهو الزوال

آسمان بجانب مغرب پس میگیرد سایه در درازی و آن وقت برگشتن آفتاب است

وكذلك يختلف في البلدان فما كان منها تحت وسط

و همچنین مختلف میشود آن سایه در شهرها پس آنچه باشد از آن شهرها در زیر میانه

الفلك كمكة وما حواليها من البلدان تقصر ظل الشمس فيه

آسمان مانند مکه و آنچه گرداگرد آنست از شهرها کوتاه میباشد سایه در آنجا

حتى لا يبقى للشمس ظل اصلا وما كان بعيدا من وسط

تا آنکه باقی نمیماند آفتاب را سایه هرگز و آنچه باشد دور از میانه

الفلك كخراسان وما والاها من النواحي فان ظل الشمس

آسمان مانند خراسان و آنچه نزدیک اوست از نواحی که سایه آفتاب

يطول صيفا وشتاء فيكون صيفها كشتاء غيرها في طول

دراز میباشد در تابستان و زمستان پس باشد تابستان آن مانند زمستان این جای دیگر در درازی

الظل فقد يزول في تلك البلاد **فصل في معرفة الاقدام**

سایه پس تحقیق برمیگردد درین شهرها — در بیان شناختن قدمها

اعلم ان اقل ما تزول عليه الشمس على ما ذكره القدماء من

بدانکه کمتر سایه اصلی که بر میگردد آفتاب بر او بر طریقه که ذکر کرده اند پیشینیان

اهل هذا العلم في حزيران على قدمين واكثر ما تزول عليه

از اهل این علم در حزیران بر دو قدم است و اکثر سایه اصلی که زایل میشود آفتاب بر او

في كانون على ثمانية اقدام وتزول في ايلول على خمسة اقدام

در ماه کانون هشت قدم است و زایل میشود آفتاب در ماه ایلول بر پنج قدم است

وفي تشرين الاول على ستة اقدام وفي تشرين الآخر على

و در تشرین اول بر شش قدم است و در تشرین دوم بر

سبعة أقدام وفي كانون الأول على ثمانية أقدام وذلك

منتهى قصر النهار وطول الليل وهو أكثر ما تزول عليه الشمس

ثم ينقص الظل ويزيد النهار فتزول الشمس في كانون

الآخر على سبعة أقدام وتزول في شباط على ستة أقدام

وتزول في آذار على خمسة أقدام وذلك استواء الليل و

النهار وتزول في نيسان على أربعة أقدام وفي أيار على

ثلاثة أقدام وفي حزيران على قدمين فذلك منتهى طول

النهار وقصر الليل وهو أقل ما تزول الشمس عليه فيكون

النهار خمسة عشر ساعة والليل تسع ساعات وتزول في

تموز على ثلاثة أقدام وفي آب على أربعة أقدام وفي أيلول

على خمسة أقدام وفيه يستوي الليل والنهار وروي عن

سفيان الثوري أنه قال أكثر ما تزول عليه الشمس سبعة

أقدام وأقل ذلك ما تزول على قدم واحد وعن عبد الله

بن مسعود رض قال كانت صلاتنا الظهر مع رسول الله صلعم

في الصيف على ثلاثة أقدام الى خمسة أقدام وفي الشتاء

خمسة أقدام فضل وذكر بعضهم صفة أخرى

پنج قدم ... و ذکر کرده اند بعض ایشان صفت دیگر

فقال تزول الشمس في تسعة عشر يوما من آذار وظل

پس گفته اند گردیدن آفتاب در نوزده روز از ماه آذار و سایه

الإنسان ثلاثة أقدام وكذلك كل شيء بنصفه تزول

انسان سه قدم است و همچنین هر چیز که نصف کنی آنرا که

الشمس تزول يومئذ وظل ذلك الشيء ثلاثة أسباعه

آفتاب برگردد آن روز و حال آنکه سایه آن چیز سه حصه از هفت حصه آن چیز است

ثم ينقص الظل قدما قدما حتى ينتهي طول النهار وقصر الليل

پس کوتاه میشود سایه ... از روی قدم تا آنکه نهایت برسد درازی نهار و کوتاهی لیل

في تسعة عشر من حزيران فتزول الشمس يومئذ وظل

در نوزده روز از حزیران پس برمیگردد آفتاب در آن روز و حال آنکه سایه

الإنسان نصف قدم وذلك أقل ما تزول عليه الشمس ثم

آدمی نیم قدم است و این کمتر سایه چیست که میگردد بر او آفتاب پس

يزيد الظل فكلما مضت ستة وثلاثون يوما زاد الظل

زیاده میشود سایه ... پس هرگاه بگذرد سی و شش روز زیاده میشود سایه

قدما حتى يستوي الليل والنهار في تسعة عشر يوما من

از روی قدم تا برابر میشود شب و روز در نوزده روز از

أيلول فتزول الشمس يومئذ والظل على ثلاثة أقدام ثم

ایلول پس برمیگردد آفتاب در آن روز و حال آنکه سایه بر سه قدم است پس

يزيد الظل فكلما مضى أربعة عشر يوما زاد الظل قدما

زیاده میشود سایه پس هرگاه بگذرد چهارده روز زیاده میشود سایه از روی قدم

حتى ينتهي طول الليل وقصر النهار وذلك في تسعة عشر

تا آنکه نهایت برسد درازی شب و کوتاهی روز و این در نوزده

يوما من كانون الأول فتزول الشمس يومئذ على سبعة

روز از کانون اول پس برمیگردد آفتاب در آن روز بر هفت

أقدام ونصف قدم وذلك أكثر ما تزول الشمس عليه

قدم و نصف قدم و این اکثر چیزیست که برمیگردد آفتاب بر او

ثم كلما مضى أربعة عشر يوما زاد الظل قدما حتى ينتهي

پس هرگاه بگذرد چهارده روز زیاده میشود سایه از روی قدم تا آنکه نهایت

إلى تسعة عشر يوما من آذار فذلك استواء الليل والنهار
تا نوزده روز از آذار پس این استواء شب و روز است
وتزول الشمس على ثلاثة أقدام وذلك دخول الشمس في الصيف
و زوال میکند آفتاب بر سه قدم و این وقت درآمدن آفتاب است در تابستان
وزيادة الظل ونقصانه الذي ذكرنا في كل ستة و
و زیادت سایه و نقصان آن که ذکر کردیم ما اورا در هر سی و شش روز
ثلاثين يوما قدم في الصيف والقيظ وزيادته في كل
یک قدم است در تابستان و خریف و زیادت آن سایه در هر
أربعة عشر يوما قدم في الربيع والشتاء فصل وقد
چهارده روز یک قدم است در ربیع و زمستان و تحقیق
ذكر بعض شيوخنا لذلك صفة أخرى وهو أن قال تزول
ذکر کرده بعض شیوخ ما برای معرفت سایه طریق دیگر و آن اینست که گفته است زوال میکند
الشمس في حزيران كله على ثلاثة أقدام والقدم سبع كل
آفتاب در حزیران همه بر سه قدم و قدم هفتم حصه
شخص منتصب وأول وقت العصر فيه تسعة أقدام و
شخص ایستاده است و اول وقت عصر در آن حزیران نه قدم است و
نصف وأول وقت الظهر في تموز كله أربعة أقدام و
نصف و اول وقت ظهر در تموز همه چهار قدم است و
أول وقت العصر فيه عشرة أقدام ونصف وأول وقت
اول وقت عصر در آن تموز ده قدم است و نصف و اول وقت
الظهر في آب كله خمسة أقدام وأول وقت العصر فيه
ظهر در آب همه پنج قدم است و اول وقت در آن آب
إحدى عشر قدما ونصف وأول وقت الظهر في أيلول
یازده قدم است و نصف قدم و اول وقت ظهر در ایلول
كله ستة أقدام وأول وقت العصر فيه اثنا عشر قدما
همه شش قدم است و اول وقت عصر در آن ایلول دوازده قدم
ونصف وأول وقت الظهر في تشرين الأول كله سبعة
و نیم قدم است و اول وقت ظهر در تشرین اول همه هفت
أقدام وأول وقت العصر فيه ثلاثة عشر قدما ونصف
قدم است و اول وقت عصر در تشرین اول سیزده قدم و نیم قدم است

۱۲۲

وَاَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ فِيْ تَشْرِيْنَ الْاٰخِرِ كُلِّهٖ ثَمَانِيَةُ اَقْدَامٍ وَ
واول وقت ظهر در تشرین آخر ہمہ ہشت قدم ست و

اَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ فِيْهِ اَرْبَعَةَ عَشَرَ قَدَمًا وَنِصْفٌ وَ
اول وقت عصر دران چہاردہ قدم ست و نیم قدم و

اَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ فِيْ كَانُوْنَ الْاَوَّلِ كُلِّهٖ عَشَرَةُ اَقْدَامٍ وَ
اول وقت ظہر در کانون اول ہمہ دہ قدم ست و

نِصْفٌ وَاَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ فِيْهِ سَبْعَةَ عَشَرَ قَدَمًا سَوَآءً
نیم قدم واول وقت عصر در کانون اول ہفدہ قدم ست برابر

وَاَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ فِيْ كَانُوْنَ الثَّانِيْ كُلِّهٖ تِسْعَةُ اَقْدَامٍ وَ
واول وقت ظہر در کانون ثانی ہمہ نہ قدم ست و

اَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ فِيْهِ خَمْسَةَ عَشَرَ قَدَمًا وَاَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ
اول وقت عصر دران کانون دوم پانزدہ قدم ست واول وقت ظہر

فِيْ شُبَاطٍ كُلِّهٖ سَبْعَةُ اَقْدَامٍ وَنِصْفٌ وَاَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ
در شباط ہمہ ہفت قدم ست ونیم قدم واول وقت عصر

فِيْهِ اَرْبَعَةَ عَشَرَ قَدَمًا وَنِصْفٌ وَاَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ فِيْ
در شباط چہاردہ و نیم قدم ست واول وقت ظہر در

اٰذَارَ كُلِّهٖ سِتَّةُ اَقْدَامٍ وَاَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ فِيْهِ اِثْنَا عَشَرَ
آذار ہمہ شش قدم ست واول وقت عصر در آذار دوازدہ

قَدَمًا وَنِصْفٌ وَاَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ فِيْ نَيْسَانَ كُلِّهٖ اَرْبَعَةُ
قدم ست ونیم قدم واول وقت ظہر در نیسان ہمہ چہار

اَقْدَامٍ وَنِصْفٌ وَاَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ فِيْهِ اِحْدٰى عَشَرَ قَدَمًا
قدم ست ونیم واول وقت عصر در نیسان یازدہ قدم ست

وَاَوَّلُ وَقْتِ الظُّهْرِ فِي الْاَيَّارِ كُلِّهَا ثَلٰثَةُ اَقْدَامٍ وَنِصْفٌ
واول وقت ظہر در آیار ہمہ سہ قدم ست ونیم قدم

وَاَوَّلُ وَقْتِ الْعَصْرِ فِيْهِ عَشَرَةُ اَقْدَامٍ فَهٰذِهٖ مَقَادِيْرُ مَا
واول وقت عصر در آیار دہ قدم ست پس این ست مقدارہائے سایہ اصلی کہ

تَزُوْلُ عَلَيْهِ الشَّمْسُ فِيْ شُهُوْرِ السَّنَةِ كُلِّهَا وَاللّٰهُ اَعْلَمُ بِمَا
برمیگردد آفتاب بران در ماہہائے ہمہ سال وخدا بہتر داناتر ست بآنچہ

لَا نُدْرِكُهٗ اِحْسَاسًا وَلَا تَنْتَهِيْ نَحْوَهٗ عُلُوْمُنَا فَصْلٌ
کہ در نیابیم او را حس ہائے ما و منتہی نشود بسوئے علوم ما

ومعرفة الزوال على هذه الصفات والتحديد ليس هو

و دانستن برگردیدن آفتاب باین صفات و تحدید و نیست آن

بامر حتم بل هي جهة من جهات الوصول الى معرفة الزوال

امری واجب بلکه جهتی است از جهات پیوستن بمعرفت زوال

وليس كل احد يدرك ذلك بل كل من غلب على ظنه ويقينه

و نیست هر یکی که دریابد این را بلکه هر کسیکه غالب باشد بر ظن او و یقین او

زوال الشمس وجب عليه فعل صلاة الظهر وذلك ان الناس

برگشتن آفتاب واجب گردد بروی کردن نماز ظهر و آن اینست که مردم

في الاوقات على ثلاثة اضرب من فرضه اليقين وهو من

در دانستن اوقات بر سه گونه اند اول کسی که فرض او یقین است و آن کسی

يعرف الدقائق والساعات وسير الكواكب يستدل بذلك

که میداند دقیقها و ساعتها را و سیر ستاره ها استدلال میکند باین بمعرفت

ليحصل له يقين الوقت ومن فرضه الاجتهاد والتقدير

تا حاصل شود او را یقین بدر آمدن وقت و دوم کسانی اند که فرض او کوشش است و اندازه

بالعمل او تقليد من يعمل وهم الصناع الجهال بالاوقات فانه

بکار خویش یا تقلید جماعتی که عمل میکنند و ایشان اهل پیشه و حرفت اند که جاهل اند از علم اوقات

اجتهد وانقدروا باعمالهم مثل الخباز عادته ان يخبز

کوشش کردند پس اندازه کردند وقت را بعملهای خویش چنانچه نانپز عادتش اینست که نان می پزد

الخبزتين او ثلاثا الى الظهر او الطحان يطحن القفيز الى

دو خمیر یا سه خمیر تا وقت ظهر یا آسیابان که آساید یک پیمانه تا

الظهر استظهر بالتاخير وصلى لان في يوم الغيم كان

ظهر یاری میخواهد بتاخیر و میگذارد نماز ظهر را زیرا که در روز ابر میبود که

الوقت يقصر بغيبة الشمس فيغفل الانسان عن مراعات

وقت کوتاه میشود از جهت غایب بودن آفتاب پس غافل میشود آدمی از نگاهداشتن

الوقت او يتشاغل عنه فان سمع الاذان من عارف بالاوقات

وقت یا بکار باز میدارد از نگاهداشت وقت پس اگر شنید اذان را از عارف بوقت

او من لا يؤذن الا باذن عارف الوقت يقوم للصلوة

یا از کسیکه شنید که او اذان نمیدهد مگر باذن کسیکه داننده وقت است بر خیزد و از برای نماز

والثالث من فرضه التحري والتاخير بجهده الى ان يغلب

و قسم سوم کسیکه فرض او تحری و تاخیر بکوشش خود تا آنکه غالب شود

على ظنه دخول الوقت وهو المطمور والمحبوس في الامكنة

بر گمان او در آمدن وقت و آن کسی است که پوشیده شده است و بند کرده شده در جاهایکه

التي لا يتوصل الى معرفة الوقت بدلالة ولا خبر ولا اسماع

که نتواند رسید بسوی شناختن وقت بدلیل و نه بخبر و نه بشنیدن

اذان لقول النبي صلى الله عليه اذا امرتكم بامر فأتوا منه ما استطعتم

اذان از جهت فرموده نبی ع و هنگامیکه امر کنم شما را بکاری پس بیارید شما او را بمقدار

فصل ومعرفة الزوال امر يدق ويصعب وقد ورد

و دانستن برگشتن آفتاب از میان آسمان کاری باریک است و دشوار و تحقیق وارد شد

في الحديث ان النبي صلى الله عليه سأل جبرئيل عم ازالت الشمس فقال

در حدیث بزرگ که نبی ع پرسید جبرائیل را ع آیا برگشته است آفتاب پس گفت

لا نعم فقال كيف هذا فقال من قولي لك لا نعم قطعت

نه آری پس فرمود چگونه است این جواب پس گفت از گفتن من ترا لا نعم سیر کرد

الشمس من الفلك خمسين الف فرسخ فكان النبي صلى الله عليه وسلم

آفتاب از آسمان پنجاه هزار فرسنگ راه پس چنانچه پیغمبر ع

سأله عن زوالها على علم الله تعالى لكن انك اذا استقبلت

سوال کرده بود از گشتن آفتاب موافق علم خدا تعالی کرد و تفاوت [illegible] لیکن [illegible]

القبلة فكانت الشمس على حاجبك الايمن في الصيف فقد

قبله را پس باشد آفتاب بر ابروی راست تو در تابستان پس تحقیق

زالت بلا شك فصل الظهر فاذا صار ظل كل شيء مثله

برگشته است بی شک پس بگذار ظهر را پس هرگاه گشت سایه هر چیز مانند آن

فهو وقت العصر فاذا كانت الشمس على حاجبك الايسر في

پس آن وقت عصر است پس هرگاه باشد آفتاب برابر ابروی چپ تو در

الصيف ايضا وانت مستقبل القبلة فاعلم انها لم تزل بعد

تابستان هم و تو روبروی قبله باشی پس بدان که برنگشته است هنوز

فاذا كانت بين عينيك فهو قيامها واستواءها في كبد

پس هرگاه باشد میان دو چشم تو پس آن قیام اوست و استوار او در میانه

السماء وقد يجوز انها قد زالت اذا كان في اول الشتاء

آسمان [illegible] و احتمال که میان دو چشم باشد [illegible] آفتاب برگشته است وقتیکه باشد در اول

قصر النهار واما اذا كانت في اول الشتاء على حاجبك

[illegible] کوتاه باشد روز و اما وقتیکه باشد در اول زمستان برابر ابروی راست تو

۸۲۵

الأيمن فيكون قد زالت في جميع الأزمنة لأنه إذا كان

پس باشد تحقیق برگشته است در همه زمانه در تابستان و زمستان زیرا که هرگاه باشد

ذلك في الصيف فهو أول وقت الظهر وإن كان في الشتاء

آن آفتاب برابر وی راست در تابستان پس آن اول وقت ظهر است و اگر باشد در زمستان

فهو آخر وقت الظهر وإذا كانت على حاجبك الأيسر فقد

پس آن آخر وقت ظهر است و هرگاه باشد برابر ابروی چپ تو پس تحقیق

يجوز أنها قد زالت لقصر النهار في أول الشتاء ولا يجوز في

جایز است که آن آفتاب برگشته باشد از جهت کوتاهی روز در اول زمستان و روا نیست در

أول الصيف لامتداد النهار وطوله وإذا كانت بين عينيك

اول تابستان از جهت دراز شدن روز و هرگاه باشد آفتاب میان دو چشم تو

في الشتاء فقد زالت بلا شك فإذا صارت إلى حاجبك الأيمن

در زمستان پس برگشته است بی شک پس هرگاه برود سوی ابروی راست تو در زمستان

فهو آخر وقت الظهر وهذا لأهل إقليم العراق والخراسان

پس آن آخر وقت ظهر است و این حکم از برای اهل عراق و خراسان است

الذين يصلون إلى الركن الأسود وباب البيت من جهة

آنکه نماز گذارند سوی رکن اسود و در خانه کعبه از جانب

الكعبة وأما أهل اليمن والمغرب ومن يليهم فعلى ضد ذلك

کعبه و اما اهل یمن و مغرب و کسی که متصل ایشان است پس بر ضد آنست

لأنهم يصلون إلى الركن اليماني ومؤخر الكعبة فلذلك

زیرا که ایشان نماز گذارند سوی رکن یمانی و سوی موخر کعبه پس از این جهت

اختلف التقدير بفصل فإذا عرفت الزوال وأردت أن

مختلف شد در سایه اندازه زوال پس هرگاه شناختی زوال را و خواستی که

تعرف القبلة فاجعل ظلك على يسارك فإنك تكون حينئذ

بشناسی قبله را پس بگردان سایه خود را جانب چپ خویش که تو این هنگام

مستقبل القبلة فاعلم ذلك مختصراً بلا تعب وإنما طولت

مستقبل قبله باشی پس بدان این را که مختصر است بی رنج و دراز کردم

في ذكر معرفة الزوال لأنه أشكل الأوقات وأدقها وقد

در ذکر معرفت زوال زیرا که آن مشکلترین اوقات و باریکترین آنهاست

ورد ذكر الأقدام في خبر ابن مسعود رض والتنبيه على

وارد شده ذکر قدمها در خبر ابن مسعود و آگاه شدن بر

٨٢٦

معرفة ذلك على ما تقدم بيانه والله اعلم فصل واما
وقت العصر فاوله على ما ذكرنا اذا زاد على المثل وآخر
وقتها اذا صار الظل مثليه ووقت الضرورة الى قبل ان
تغيب الشمس وقد تقدم ذكره والافضل تعجيلها فصل
واما صلوة المغرب فاذا غربت الشمس وهو اذا تدلى حاجب
الشمس الاعلى وهو غيبتها عن الابصار دخل وقتها ولها
وقتان احدهما الغروب والثاني غيبوبة شفق الشمس
هو الحمرة في اصح الروايتين فصل فاذا غاب الشفق
دخل وقت العشاء الآخرة ووقت الفضيلة مبقى الى ثلث
الليل في احدى الروايتين والثانية الى نصف الليل ووقت
العذر والضرورة ما لم يطلع الفجر الثاني ولها اسمان
احدهما عتمة والثاني العشاء الآخرة لان النبي صلى الله عليه وسلم قال
فلا تغلبنكم الاعراب على اسم صلاتكم هذه يسمونها قوله قوم
في ذلك والافضل تأخيرها الى آخر وقتها وهو ثلث الاول
او النصف الاول على ما ذكرنا والافضل ان صليت اذا غاب

الْبَيَاضُ الْغَرْبِيُّ وَأَظْلَمَ مَكَانُهُ وَهُوَ الشَّفَقُ الثَّانِي فَيُؤَخِّرُ

سفیدی که در جانب مغرب است و تاریک شود جای او و آن سفیدی شفق دوم است پس تاخیر کند

إِلَى رُبُعِ اللَّيْلِ أَوْ الثُّلُثِ أَوْ النِّصْفِ كُلُّ ذٰلِكَ مَا لَمْ يَنَمِ الْمُصَلِّي

تا چهارم حصه شب یا سیوم حصه یا نصف همه این اوقات فضل وقتیست که خواب نکند مصلی

قَبْلَ أَنْ يُصَلِّيَهَا فَإِنَّهُ يُكْرَهُ النَّوْمُ عَنْهَا فَمَنْ خَافَ عَلَيْهِ

پیش از آنکه بگذارد نماز را که مکروه است نماز پیش از و پس کسیکه خوف کرد بر نفس خود

النَّوْمَ فَالْأَفْضَلُ أَنْ يُصَلِّيَهَا ثُمَّ يَنَامُ وَهٰذَا الْأَفْضَلُ عِنْدَ

خواب را پس بهتر آنست که بگذارد آنرا پستر خواب کند و از این جهت افضل شد

الشَّافِعِيِّ رح أَنْ يُصَلِّيَ فِي أَوَّلِ الْوَقْتِ وَإِنَّمَا قُلْنَا الْأَفْضَلُ

شافعی رح گزاردن است در اول وقت و جز این نیست که گفتیم ما افضل

تَأْخِيرُهَا لِأَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ أَعْتِمُوا بِالْعَتَمَةِ وَخَرَجَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

تاخیر است زیرا که نبی صلی الله علیه وسلم فرموده دیر کنید نماز عشاء را و برآمد

لَيْلَةً بَعْدَ مَا عَتَمَ فَقَالَ لَوْلَا أَنْ أَشُقَّ عَلَى أُمَّتِي لَأَمَرْتُهُمْ أَنْ

شبی در حالیکه تاخیر کرده بود عشاء را پس فرمود اگر دشوار نمی‌شد بر امت هر آینه امر کردمی

تُصَلُّوهَا هٰكَذَا فَالنَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَخَّرَهَا وَحَثَّ عَلَى تَأْخِيرِهَا فَصَارَ

گزاردن آنرا همچنین پس نبی صلی الله علیه وسلم موخر کرد آنرا و برانگیخت بر تاخیر او

وَأَمَّا السُّنَنُ الرَّاتِبَةُ مَعَ هٰذِهِ الصَّلَوَاتِ الْخَمْسِ فَثَلَاثَ عَشْرَةَ

و اما سنتهای دائمه با این نمازهای پنجگانه پس سیزده

رَكْعَةً رَكْعَتَانِ قَبْلَ صَلٰوةِ الْفَجْرِ وَرَكْعَتَانِ قَبْلَ الظُّهْرِ وَرَكْعَتَانِ

رکعت است دو رکعت پیش از نماز فجر و دو رکعت پیش از ظهر و دو رکعت

بَعْدَهَا وَرَكْعَتَانِ بَعْدَ الْمَغْرِبِ وَرَكْعَتَانِ بَعْدَ عِشَاءِ الْآخِرَةِ

بعد از آن و دو رکعت بعد از مغرب و دو رکعت بعد از عشای آخر

وَيُوتِرُ بِثَلَاثٍ وَهُوَ مُخَيَّرٌ إِنْ شَاءَ صَلَّاهَا بِتَسْلِيمَةٍ وَاحِدَةٍ

و وتر گزارد به سه رکعت و آن مختار است اگر خواهد گزارد آنرا بیک سلام

كَصَلٰوةِ الْمَغْرِبِ وَإِنْ شَاءَ فَصَلَ بَيْنَهَا فَيُسَلِّمُ عَنْ رَكْعَتَيْنِ

مانند نماز مغرب و اگر خواهد جدا کند میان آنها پس سلام دهد از دو رکعت

وَيُوتِرُ بِالْآخِرَةِ وَهُوَ الْأَفْضَلُ فَيَقْرَأُ فِي الْأُولٰى مِنَ الثَّلَاثِ

و طاق کند باخیر و آن افضل است پس بخواند در اول از سه رکعت

بَعْدَ الْفَاتِحَةِ بِسَبِّحِ اسْمَ رَبِّكَ الْأَعْلٰى وَفِي الثَّانِيَةِ بِقُلْ يَا أَيُّهَا

بعد فاتحه سوره سبح اسم ربک الاعلی و در دوم قل یا ایها الکافرون

۸۲۸

الكافرون وفي الثالثة بقل هو الله احد ويقرأ في اول

و در سوم قل هو الله و بخواند در اول

الركعتين من سنة الفجر بقل يا ايها الكافرون وفي الثانية

دو رکعت از سنت فجر قل یا ایها الکافرون و در ثانیه

بقل هو الله احد ويستحب فعلهما في منزله ثم يخرج

قل هو الله احد و مستحب است کردن آنها در منزل خود پستر برآید مسجد

ويستحب الاشتغال بذكر الله عز وجل وترك الكلام الا

و مستحب است مشغول شدن بذکر خدای تعالی و ترک کردن سخن مگر

ان يكون واجبا بعد ان يصليهما حتى يدخل في الفريضة

آنکه باشد واجب پس آنکه بگزارد آنها را تا آنکه درآید در فریضه

والقراءة في الركعتين بعد المغرب كالقراءة في ركعتي

و قرائت در دو رکعت سنت بعد مغرب همچو قرائت در دو رکعت سنت

الفجر روي عن ابن عمر رض انه قال سمعت رسول الله صلى الله عليه

فجر مرویست از ابن عمر رض که گفت شنیدم رسول الله ص را

اكثر من عشرين مرة يقرأ في الركعتين بعد المغرب قل

اکثر از بیست بار که میخواند در دو رکعت بعد از مغرب قل

يا ايها الكافرون وقل هو الله احد وروي عن طاوس انه

یا ایها الکافرون و قل هو الله و مرویست از طاوس که

كان يقرأ في الاولى منهما آمن الرسول وفي الثانية قل هو

بود که میخواند در اول از آن رکعت آمن الرسول و در ثانیه قل هو

الله احد ويستحب تعجيلهما لما روى حذيفة رض عن النبي

الله و مستحب است تعجیل آنها از جهت آنکه روایت کرد حذیفه رض از نبی

صلى الله عليه وسلم انه قال عجلوا بالركعتين بعد المغرب لترفعهما

که فرمود شتاب کنید بدو رکعت بعد نماز مغرب تا بردارند آنرا

الملائكة مع المكتوبة فيستحب تخفيفهما لذلك وفي حديث

ملائکه همراه فرضها پس مستحب است تخفیف آنها از این جهت و در حدیث

آخر قال صلى الله عليه وسلم من صلى ركعتين بعد المغرب قبل ان يتكلم

دیگر فرمود ص هر که بگزارد دو رکعت بعد مغرب پیش از آنکه کلام کند

رفعت صلاته في عليين وقد جاء ما يدل على استحباب

برداشته میشود نماز او در علیین و بتحقیق آمده است چیزی که دلالت کند بر استحباب

تطويلها وهو ما روي عن ابن عباس رض أنه قال كان

دراز کردن قرارت در آن دو رکعت و آن چیزیست که مرویست از ابن عباس رضی الله عنه که گفت بود

رسول الله صلى الله عليه يطيل القراءة في الركعتين بعد المغرب

رسول الله صم دراز میکرد قرارت را در دو رکعت بعد مغرب

حتى يتفرق أهل المسجد وروي كذلك عن حذيفة رض أنه

تا آنکه پراگنده میشدند اہل مسجد و مرویست همچنین از حذیفه رض که

قال أتيت رسول الله صلى الله عليه فصليت معه صلاة المغرب

گفت آمدم رسول الله صم را پس گزاردم با او نماز مغرب را

ثم قام فصلى إلى العشاء الآخرة ثم انتقل إلى منزله وقد

پستر ایستاد پس گزارد تا عشاء آخر پس نقل کرد بسوی منزل خود و تحقیق

ورد أيضا أن الاستحباب في فعلهما في المنزل وهو ما

وارد شده است نیز که استحباب در کردن آن سنتها در منزل خود است و آن چیزیست که

روي عن عائشة رض قالت أن النبي صلى الله عليه كان يصلي

مرویست از عائشه رض که گفت نبی صم بود که میگزارد

الركعتين اللتين بعد المغرب في بيتها وكذلك عن أم

دو رکعت را که بعد از مغرب ست در خانه خود و همچنین از ام

حبيبة رض وروي عن ابن عمر رض قال كان رسول الله صلى الله عليه

حبیبه رض و مرویست از ابن عمر رض گفت بود رسول الله صم

لا يصلي الركعتين بعد المغرب إلا في بيته وروي سهل

نمیگزارد دو رکعت بعد مغرب را مگر در خانه خود و روایت کرد سهل

بن سعد الساعدي رض قال لقد أدركت زمان عثمان

بن سعد ساعدی رض گفت در یافتم زمانه عثمان را

بن عفان رض وإنه ليسلم من المغرب وما أرى رجلا

رض و او سلام میداد از نماز مغرب و نه میدیدم هیچ کس را

يصليهما يعني الركعتين بعد المغرب في المسجد بل كانوا

که گزارده باشد آن دو رکعت را بعد مغرب در مسجد بلکه بودند

يتبادرون باب المسجد يخرجون فيصلونهما في بيوتهم

که جستی میکردند بدر مسجد پس برآمدند و میگزاردند آنها را در خانهای خود

فصل في فضائل الصلوات الخمس روي عن أبي سلمة

در فضائل نماز پنجگانه مرویست از ابی سلمه رض

عن أبي هريرة رضي الله عنه أن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال أرأيتم لو

از ابوهریره رض گفت که رسول الله صلعم فرمود آیا دیدید شما اگر باشد

أن نهرا بباب أحدكم يغتسل كل يوم منه خمس مرات هل

نهر است بدر دروازه یکی که غسل کند هر روز ازان پنج بار آیا

يبقى من درنه شيء قالوا لا قال فذلك مثل الصلوات الخمس

بماند از چرک او چیزے گفتند نه فرمود پس این مثل صلوة خمسه است

يمحو الله تعالى بها الخطايا وعن أبي ثعلبة القرظي قال

کم میکند خدا تعالی بآن خطاها را و مرویست از ابی ثعلبه القرظی رض گفت

سمعت عمر بن الخطاب رض يقول قال رسول الله صلى الله عليه وسلم تحترقون

شنیدم عمر بن خطاب را رض که میفرمود فرمود رسول الله صلعم میسوزید

فإذا صليتم الصبح غسلت الصلوة ما كان قبلها ثم تحترقون

پس هرگاه گزارید صبح را میشوید نماز چیزے را که پیش ازان بوده است پستر میسوزید

فإذا صليتم الظهر غسلت الصلوة ما كان قبلها ثم تحترقون

پس هرگاه گزارید ظهر را میشوید نماز چیزے را که باشد پیش ازان پستر میسوزید

فإذا حضرت صلوة العصر فصليتم غسلت ما كان قبلها

پس هرگاه حاضر شود نماز عصر پس گزارید میشوید نماز چیزے را که بوده است پیش

حتى ذكر صلى الله عليه وسلم الصلوات الخمس وعن الحارث مولى عثمان

تا آنکه ذکر کرد رسول الله صلعم نماز پنجگانه را و مرویست از حارث مولی عثمان

بن عفان رض قال جلس عثمان بن عفان رض ثم دعا بماء

رض گفت نشست عثمان بن عفان رض پس طلبید آب را

فتوضأ ثم قال رأيت رسول الله صلى الله عليه وسلم توضأ وضوئي

پس وضو کرد پستر گفت دیدم رسول الله صلعم را که وضو میکرد مانند وضو کردن من

هذا ثم قال من توضأ وضوئي هذا ثم قام فصلى الظهر

که اکنون کرده ام پستر گفت کسیکه وضو کرد وضو من که کرده ام پستر ایستاد و گزارد ظهر را

غفر له ما بينها وبين صلاة الظهر ثم صلى المغرب

آمرزیده شود مر او را آنچه درمیان آن ظهر و نماز صبح است پستر گزارد مغرب را

غفر له ما بينها وبين صلاة العصر ثم صلى العشاء الآخرة

آمرزیده شود مر او را آنچه درمیان ظهر و درمیان عصر است پستر گزارد عشاء آخر را

غفر له ما بينها وبين صلاة المغرب ثم لعله يبيت و

آمرزیده شود مر او را آنچه مابین عشا و مغرب است پستر شاید او خواب کند و

نهر جاری
درن
١٣١٨
سوخته
شدن
١٢
منتخب اللغات

يتمّ عليه ليلة ثمّ إذا قام فصلّى الصبح غفر له ما بينهما وبين

تجديد آب وبين او در شب بستر هرگاه ایستاد و پس گزارد نماز صبح را پس آمرزیده شود او را

صلاة عشاء الآخرة فإنّ الحسنات يذهبن السيّئات

نماز عشاء آخر است که نیکویها مے برد بدیها را

قالوا هذه الحسنات فما الباقيات الصالحات قال سبحان

گفتند یاران اینست حسنات پس چیست باقیات صالحات گفت این کلمات

الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر ولا حول ولا قوّة

خدا پاک است و ثنا مر خدا را و نیست معبود بحق مگر الله تعالی و الله بلندتر و نیست قوت و توانائی

إلا بالله العلي العظيم وعن جعفر بن محمد عن أبيه عن جده

مگر بخدا تعالی که بلندست و بزرگ و روایت از جعفر بن محمد از پدر خود از جد خود

رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم الصلوة مرضاة الرب وحب

رض گفت فرمود رسول الله صلی الله علیه وسلم نماز رضای پروردگار است و دوستی

الملئكة وسنة الأنبياء صلوات الله عليهم ونور المعرفة

فرشتها و سنت پیغمبران است و نور معرفت

وأصل الإيمان وإجابة الدعاء وقبول الأعمال وبركة في

و اصل ایمان و قبول دعا و سبب روائی است و قبول اعمال وابسته باو و برکت در

الرزق وراحة الأبدان وسلاح الأعداء وكراهية الشيطان

رزق و راحت بدنها و آله جنگ دشمنان و دشواری و سختی شیطان را

وشفيع بين صاحبها وبين ملك السموات وسراج في قبره

و شفاعت خواه شود در میان صاحبش و در میان فرشتگان آسمان و چراغ است در قبر او

وفراش تحت جنبه وجواب منكر ونكير ومؤنس وزائر في

و بستر است زیر پهلوی او و جواب است منکر و نکیر را و مونس است و زیارت کننده او در

قبره إلى يوم القيمة فإذا كان يوم القيمة كانت الصلاة

قبر او تا روز قیامت پس هرگاه باشد روز قیامت باشد نماز

ظلا فوقه وتاجا على رأسه ولباسا على بدنه ونورا يسعى

سایه بالای او و تاجے بر سر او و لباسے بر بدن او و نور دوان

بين يديه وسترا بينه وبين النار وحجة المؤمنين

و پرده باشد که میان او و میان آتش باشد و حجت مومنان است

بين يدي الرب عز وجل وثقلا في الميزان وجوازا على

در پیش پروردگار عز و جل و گرانی در میزان نیکوئیست و سبب جواز است بر

الصراط ومفتاح الجنة لان الصلاة تسبيح وتحميد و

صراط است و کلید دروازه جنت است زیرا که نماز تسبیح است و ثنا گفتن و

تقديس وتعظيم وقراءة ودعاء وان افضل الاعمال كلها

پاکی منسوب کردن و به بزرگی نسبت کردن و خواندن قرآن و خواستن مدد است و افضل ترین همه اعمال

الصلوة لوقتها وعن ابن عمر رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه

نماز است که بر وقت گزارده شود و مرویست از ابن عمر رض گفت شنیدم رسول الله صلعم را

يقول الصلوة الخمس عماد الدين لا يقبل الله الايمان الا بالصلوة

که میفرمود نماز پنجگانه ستون دین است نمی پذیرد خدای ایمان را مگر به نماز

وعن انس بن مالك رض قال قال رجل يا رسول الله صلى الله عليه وسلم كم افترض

و مرویست از انس بن مالک رض گفت گفت مردی یا رسول الله چند چیز فرض کرده است

الله عز وجل على عباده من الصلوات قال خمس صلوات قال هل

خدای تعالی بر بندگان خود از نماز فرمود پنج نماز پنجگانه گفت آیا

قبلهن او بعدهن شيء قال افترض الله على عباده صلوات خمسا

پیش ازین پنج نماز یا پس ازین چیزی هست گفت فرض کرده است خدای تعالی بر بندگان خود

قال ليس قبلهن او بعدهن شيء فحلف الرجل بالله لا يزيد

گفت نیست پیش ازین پنج نماز یا پس ازین چیزی از نماز پس سوگند خورد آن مرد بخدای تعالی که زیاده نکند

عليهن ولا ينقص منهن فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم ان صدق

بر اینها و نه کم کند ازان پس فرمود رسول الله صلعم اگر راست گفته

دخل الجنة وعن تميم الداري رض قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال

درآید در بهشت و مرویست از تمیم داری رض گفت که رسول الله صلعم فرمود

اول ما يحاسب به العبد يوم القيمة صلاته فان هو كملها

اول چیزی که حساب کرده شود بآن بنده روز قیامت نماز است پس اگر کامل کرده و تمام

كتبت له كاملة وان لم يكن كملها قال الله عز وجل للملائكة انظروا

نوشته شود مر اورا نماز را برای او کامل و اگر کامل نکرده است میفرماید خدای فرشتگان را ببینید

هل تجدون لعبدي من تطوع فاكملوا له ما ضيع من ذلك

آیا در می یابید بنده مرا از نفل چیزی پس تمام کنید [illegible] آن نماز را برای او که ضایع کرده ازین

وعن انس بن حكيم الضبي قال قال ابو هريرة رض اذا اتيت اهلك

و مرویست از انس بن حکیم ضبی گفت گفت ابو هریره رض هرگاه آمدی اهل خود را

فاخبرهم اني سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول ان اول ما يحاسب

پس خبر ده ایشان را که شنیدم رسول الله صلعم که میفرمود که اول چیزی که حساب کرده شود

بِهِ الْعَبْدُ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ صَلَاتُهُ الْمَكْتُوبَةُ فَإِنْ أَتَمَّهَا وَإِلَّا قِيلَ انْظُرُوا

آن بنده روز قیامت نماز فریضه اوست پس اگر کامل کرد آنرا و اگر نه گفته شود ببینید

فَإِنْ كَانَ لَهُ تَطَوُّعٌ أُكْمِلَتْ لَهُ الْفَرِيضَةُ بِهَا ثُمَّ يُفْعَلُ بِسَائِرِ

پس اگر باشد مر او را نفل کامل کرده میشود مر او را فریضه بآن پس کرده میشود بهمه

الْأَعْمَالِ كَذٰلِكَ وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

اعمال همچنین و مرویست از انس بن مالک رض گفت فرمود رسول الله صلعم

أَوَّلُ مَا يُحَاسَبُ بِهِ الْعَبْدُ الصَّلٰوةُ وَأَوَّلُ مَا افْتَرَضَ اللّٰهُ تَعَالٰى

اول چیزی که حساب کرده میشود بآن بنده نماز است و اول چیزیکه فرض گردانیده است خدای

عَلٰى هٰذِهِ الْأُمَّةِ الصَّلٰوةُ

بر این امت نماز است

فَصْلٌ فِي الْخُرُوجِ إِلَى الْمَسْجِدِ وَفَضْلِ الْجَمَاعَةِ وَالْخُشُوعِ فِي الصَّلٰوةِ

در خروج بسوی مسجد و فضیلت جماعت و خشوع در نماز

عَنْ نَافِعٍ عَنِ ابْنِ عُمَرَ رض قَالَ إِنَّ

مرویست از نافع از ابن عمر رض گفت که

رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَا بَيْنَ صَلَاةِ الْجَمَاعَةِ وَالْفَذِّ سَبْعٌ وَعِشْرُونَ

رسول الله صلعم فرمود فرق میان نماز جماعت و تنها بیست و هفت

دَرَجَةً وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِذَا

درجه است و مرویست از ابو هریره رض گفت که رسول الله صلعم فرمود هرگاه

تَوَضَّأَ الْعَبْدُ ثُمَّ خَرَجَ إِلَى الْمَسْجِدِ كَتَبَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ لَهُ بِكُلِّ

وضو کند بنده پس برآید بسوی مسجد مینویسد خدای تعالی مر او را بهر

خُطْوَةٍ حَسَنَةً وَيَمْحِي عَنْهُ سَيِّئَةً وَرَفَعَ لَهُ دَرَجَةً وَيَسْتَبْشِرُ

قدم نیکوئی و محو میکند از او بدی و برمیدارد او را درجه و شاد میشود

اللّٰهُ تَعَالٰى كَمَا يَسْتَبْشِرُ بِالْغَائِبِ الطَّوِيلِ غَيْبَتُهُ إِذَا قَدِمَ عَلٰى

خدای تعالی چنانچه شاد میشوند بغایب که دیر غایب بوده باشد هرگاه بیاید

أَهْلِهِ وَعَنْ أَبِي عُثْمَانَ النَّهْدِيِّ عَنْ سَلْمَانَ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ

باهل خود و مرویست از ابی عثمان نهدی از سلمان رض گفت فرمود رسول

اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ مَنْ تَوَضَّأَ فِي بَيْتِهِ فَأَحْسَنَ

الله صلعم میفرماید خدای تعالی هرکه وضو کرد در خانه خود پس نیکو کرد

الْوُضُوءَ ثُمَّ زَارَنِي فِي بَيْتٍ مِنْ بُيُوتِي فَأَنَا زَائِرٌ وَحَقٌّ

وضو را پس زیارت کرد مرا در خانه از خانهای من پس آمد مرا زیارت کنند و حق است

عَلَى الْمَزُورِ أَنْ يُكْرِمَ زَائِرَهُ وَعَنْ سَالِمِ بْنِ عَبْدِ اللّٰهِ عَنْ أَبِيهِ عُمَرَ

بر زیارت کرده شده که اکرام کند زیارت کننده خود را و مرویست از سالم بن عبد الله از پدر خود عمر

عمر بن الخطاب رض قال جاء جبرئيل عليه السلام الى النبي صلى الله عليه

عمر بن خطاب گفت آمد جبرائیل ع بسوے نبی ص

فقال بشر المشائين في ظلم الليل الى المساجد بالنور التام يوم

پس فرمود شادمان ساز روندگان را در سیاهی شب بسوے مسجدها بنور تمام روز

القيمة وعن ابي الدرداء رض عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من مشى

قیامت و مروایت از ابے درداء رض از نبی ص که فرمود هر که رود

في ظلم الليل الى المساجد اتاه الله تعالى نورا يوم القيمة

در تاریکی شب بسوے مسجدها بدهد خداے تعالی او را نور روز قیامت

وعن ابي سعيد الخدري رض انه سمع رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول

و مروایت از ابے سعید خدری رض که شنید رسول الله ص که می فرمود

صلوة الجماعة تفضل على صلاة الفذ بخمس وعشرين درجة

نماز جماعت فضیلت میدهد بر نماز تنها بست و پنج درجه

وعن نافع عن ابن عمر رض قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما بين

و مروایت از نافع از ابن عمر رض گفت که رسول الله ص فرمود فرق میان

صلاة الجماعة والفذ سبع وعشرون درجة وعن انس بن

نماز جماعت و تنها هفت و بست است و مروایت از انس بن

مالك رض قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال يا عثمان بن مظعون

مالک رض گفت که رسول الله ص فرمود ای عثمان بن مظعون

من صلى الفجر في جماعة كانت له حجة مبرورة وعمرة

هر که گزارد نماز صبح را در جماعت باشد مر او را حج مبرور و عمره

متقبلة يا عثمان من صلى الظهر في جماعة كان له خمس و

مقبول کرده شده ای عثمان هر که گزارد ظهر را در جماعت باشد مر او را بست و

عشرون صلاة كلها مثلها وسبعون درجة في جنات

پنج نماز همه مانند اول که بجماعت گزارده و هفتاد درجه در جنات

الفردوس يا عثمان من صلى العصر في جماعة ثم ذكر الله تعالى

الفردوس اے عثمان هر که گزارد عصر را در جماعت پس یاد کرد خداے تعالی را

حتى تغرب الشمس فكانما اعتق نسمة من ولد اسمعيل مع

تا آنکه فرو رود آفتاب پس گویا که آزاد کرد ... از اولاد اسمعیل

كل رجل منهم اثنا عشر الفا يا عثمان من صلى المغرب في

هر مرد از ایشان دوازده هزار ای عثمان هر که گزارد نماز مغرب را در

جماعة كانت له خمس وعشرون صلاة كلها مثلها وسبعون

جماعت باشد مر او را بیست و پنج نماز همه مانند اول که جماعت گزارده باشد و هفتاد

درجة في جنات عدن يا عثمان من صلى العشاء الآخرة في

درجه در جنات عدن ای عثمان هر که گزارد عشاء آخر را در

جماعة فكأنما قام ليلة القدر ويستحب للرجل إذا أقبل إلى

جماعت پس گویا ایستاده شب قدر و مستحب است مرد را که هرگاه آید بسوی

المسجد أن يقبل بخوف ووجل وخشوع وخضوع وأن تكون

مسجد اینکه رو آورد بخوف و ترس و خشوع و خضوع و اینکه باشد

عليه السكينة والوقار وأن يحدث لنفسه فكرا وأدبا غير

بر او آرام و وقار و اینکه در دل آرد فکر و ادب غیر

ما كان عليه وفيه قبل ذلك من حالات الدنيا وأشغالها

آنچه بوده است بر او و در او پیش از این از حالات دنیا و اشغال آن

وليخرج برغبة ورهبة وذل وتواضع وانكسار من غير

و باید که بر آید برغبت و ترس و خواری و تواضع و شکستگی از غیر

عجب وتكبر وافتخار ورؤية النفس والخلق وينوي بذلك

عجب و تکبر و افتخار و دیدن نفس و خلق و نیت کند بدین

التوجه إلى الله عز وجل إلى بيت من بيوته التي أذن الله أن

رو آوردن بسوی خدای تعالی بسوی خانه از خانهای که اذن کرده است خدا که

ترفع ويذكر فيها اسمه يسبح له فيها بالغدو والآصال رجال

بلند کرده شود و یاد کرده شود در آنجا نام او تسبیح گفته شود مر او را در آنجا صبح و شام مردان

لا تلهيهم تجارة ولا بيع عن ذكر الله ثم ما أدرك من الصلاة

که غافل نمی کند ایشان را تجارت و بیع از ذکر خدا پس هر چه یابد از نماز

صلى مع الجماعة وما فاته قضى لما جاء في الحديث عن أبي هريرة

گزارد با جماعت و هر چه فوت کرد او را قضا کند بجهت آنچه آمده است در حدیث از ابو هریره

رضي الله عنه أنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا جاء أحدكم وقد أقيمت

رضی الله عنه که گفت فرمود رسول الله صلعم هرگاه بیاید یکی از شما و حال آنکه برپا کرده

الصلوة فليمش على هيئته فليصل ما أدرك وليقض ما سبقه وفي لفظ آخر فليمش وعليه

نماز پس برود بر حال خود پس بگزارد آنچه یابد و قضا کند آنچه پیش گذشته و در لفظ دیگر پس برود و بر او

السكينة والوقار فليحذر العجب في المواظبة على العبادات والمداومة عليها لأن ذلك يسقطه

آرام و وقار پس باید که بترسد از عجب در مواظبت بر عبادتها و مداومت بر آن زیرا که این عمل را بیندازد

مِنْ عِنْدِ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيُبْعِدُهُ مِنْ قُرْبِهِ وَيُعْمِي عَلَيْهِ حَالَتَهُ

از نزد خدا عز وجل ودور میدارد او را از قرب او وکور میکند براو حالت او را

وَيُزِيلُ نُورَ بَصِيرَتِهِ وَحَلَاوَةَ مَا كَانَ يَجِدُهُ مِنْ قَبْلُ فِي عِبَادَتِهِ

ودور میکند نور بصیرت او و لذت آنچه که مییافت از پیش در عبادت خود

وَيُكَدِّرُ صَفَاءَ مَعْرِفَتِهِ وَرُبَّمَا رُدَّ عَلَيْهِ عَمَلُهُ وَقُصِمَ لِأَنَّهُ

وکدر میکند صفای معرفت او و در بعض اوقات باز گردانیده شود بر او عمل او و شکسته میشود زیرا

رُوِيَ أَنَّهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَا يَتَقَبَّلُ مِنَ الْمُتَكَبِّرِينَ عَمَلًا حَتَّى

مروی است که او تعالی قبول نمیکند از متکبران عملی

يَتُوبُوا وَقَدْ جَاءَ فِي الْحَدِيثِ أَنَّ إِبْرَاهِيمَ خَلِيلَ الرَّحْمٰنِ أَحْيَا

تا توبه کنند و تحقیق آمده است در حدیث که ابراهیم خلیل الرحمن زنده داشت

لَيْلَةً فَلَمَّا أَصْبَحَ أُعْجِبَ بِقِيَامِ لَيْلِهِ فَقَالَ نِعْمَ الرَّبُّ رَبُّ

شبی را پس هرگاه صبح کرد عجب کرد بقیام شب خود پس فرمود بهترین پروردگاران

إِبْرَاهِيمَ وَنِعْمَ الْعَبْدُ إِبْرَاهِيمُ فَلَمَّا كَانَ غَدَاؤُهُ لَمْ يَجِدْ أَحَدًا

ابراهیم است و بهترین بندگان ابراهیم است پس هرگاه شد چاشت او نیافت هیچ یکی را

يَأْكُلُ مَعَهُ وَكَانَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُحِبُّ أَنْ يَأْكُلَ مَعَهُ غَيْرُهُ فَأَخْرَجَ

که خورد با او و بود ع که دوست میداشت که بخورد با او غیر او پس برآورد

طَعَامَهُ إِلَى الطَّرِيقِ لِيَمُرَّ بِهِ مَارٌّ فَيَأْكُلَ مَعَهُ فَنَزَلَ مَلَكَانِ مِنَ

طعام را در راه تا گذرد بآن گذرنده پس بخورد با او پس فرود آمدند دو فرشته از

السَّمَاءِ فَأَقْبَلَا نَحْوَهُ فَدَعَاهُمَا إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَى الْغَدَاءِ

آسمان پس آمدند بسوی او پس طلب کرد ایشان را ابراهیم ع بسوی غذا

فَأَجَابَاهُ فَقَالَ لَهُمَا تَقَدَّمَا بِنَا إِلَى هٰذِهِ الرَّوْضَةِ فَإِنَّ فِيهَا

پس قبول کردند ایشان آنرا پس گفت ایشانرا بیائید با ما بسوی این روضه پس در وی

عَيْنًا وَفِيهَا مَاءٌ فَنَتَغَدَّى عِنْدَهَا فَتَقَدَّمُوا إِلَى الرَّوْضَةِ فَإِذَا

چشمه ایست و در وی آبیست پس غذا خوریم نزدیک او پس آمدند بسوی روضه پس ناگاه

الْعَيْنُ قَدْ غَارَتْ وَلَيْسَ فِيهَا مَاءٌ فَاشْتَدَّ ذٰلِكَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ

چشمه تحقیق فرو رفته بود و نبود در او آب پس سخت شد این بر ابراهیم

عَلَيْهِ السَّلَامُ وَاسْتَحْيَى مِمَّا قَالَ إِذْ لَمْ يَرَ عَيْنَ مَاءٍ فَقَالَا لَهُ يَا

ع و حیا کرد از آنچه گفته بود هرگاه که ندید چشمه آب پس گفتند برای او ای

إِبْرَاهِيمُ فَادْعُ رَبَّكَ وَاسْأَلْهُ أَنْ يُعِيدَ الْمَاءَ فِي الْعَيْنِ فَدَعَا اللّٰهَ

ابراهیم پس دعا کن پروردگار خود را و طلب کن از او که باز گرداند آب را در چشمه پس دعا کرد خدا را

عز وجل فلم يرد شيئا فاشتد ذلك عليه فقال لهما ادعوا
ابراهیم پس باز نیامد چیزے پس گران آمد این بر ابراهیم ع پس گفت ایشانرا که بخوانید
الله فدعا احدهما فرجع الماء في العين ثم دعا الآخر فاقبلت
خدا تعالی را پس دعا کرد یکی از ایشان پس باز آمد آب در چشمه پس دعا کرد دیگر پس پیش آمد
العين فاخبراه انهما ملكان وان اعجابه بقيام ليله رد
چشمه پس خبر داد او را که ایشان فرشته اند و تحقیق عجب او بقیام شب باز گردانید
دعاءه عليه فلم يستجب له فاذا كان هذا فعله عز وجل
دعاے او را بر او پس قبول کرده نشد او را پس هرگاه باشد اینکه کرد پروردگار
بخليله ابراهيم فكيف فعله بغيره بل يعتقد العبد ان جميع
بخلیل خود ابراهیم ع پس چگونه کرده باشد بغیر او بلکه در دل دارد بنده که همه
ما هو فيه من الطاعة والمسارعة اليها توفيق من الله و
آنچه در وے است از طاعت و جستی کردن بسوے او توفیق است از خدا و
نعمة و فضل و رحمة و منة فليقم بين يديه عز وجل خاشعا
نعمت است و فضل و رحمت و منت پس باید که بایستد پیش پروردگار عز و جل عاجز
خاضعا ذليلا كانه يشاهده كما قال النبي صلى الله عليه وسلم اعبد
و فروتن و خوار گویا که می بیند او را چنانچه فرموده نبی ع عبادت کن
الله كانك تراه فان لم تكن تراه فانه يراك وقد ورد في الحديث
پروردگار گویا که می بینی او را اگر نمی بینی تو او را پس او می بیند ترا و تحقیق وارد است در حدیث
ان الله عز وجل اوحى الى عيسى ابن مريم عليهما السلام اذا قمت
که الله تعالی وحی فرستاد بسوے عیسی ع هرگاه بایستی
بين يدي فقم مقام الخائف الذليل اللائم لنفسه فانها
پیش من پس بایست بجاے ترسنده خوار دارنده بنفس خود را پس او سزاوار
اولى بالذم واذا دعوتني فادعني واعضاؤك تنتفض و
بهتر است بخواری پس هرگاه بخوانی مرا پس بخوان مرا که اعضاء تو از هم جدا شود و
كذلك روي ان الله تعالى اوحى مثل ذلك الى موسى عليه السلام
همچنین روایت است که الله تعالی وحی فرستاد همچنین بسوے موسی ع
وروي ان ابن سيرين رض كان اذا قام الى الصلاة ذهب دم
و روایت است که ابن سیرین بود هرگاه می ایستاد بسوے نماز میرفت خون
وجهه خوفا من الله عز وجل فرقا منه وكان مسلم بن
روے او از ترس خدا عز و جل از بیم او و بود مسلم

يسار رضه إذا دخل في الصلوة لم يسمع حساً من صوت ولا

یسار رض وقتیکه می درآمد در نماز نمی شنید آواز را از چیزے

غيره اشتغالاً بالصلوة وخوفاً من الله عز وجل وقال عامر

دیگر را از جهت اشتغال خود بنماز و خوف از خدا تعالی وگفت عامر

بن عبد قيس لأن تختلف الخناجر بين كتفي أحب إلي من

بن عبد قیس هرآینه زدن خنجرها میان هر دو بازوے من دوست تر است مرا از

أن أتفكر في شيء من أمر الدنيا وأنا في الصلاة وقال سعد

فکر کردن در چیزے از کار دنیا در حالیکه در نمازم وگفت سعد

بن معاذ رضه ما صليت صلاة قط فحدثت نفسي فيها

بن معاذ رض نگزاردم نمازے را هرگز پس سخن کردم نفس خود در آن نماز

بشيء من أمر الدنيا حتى انصرفت وقال مجاهد كان ابن

بچیزے از امر دنیا تا آنکه برگشتم وگفت مجاهد بود ابن

الزبير رضه إذا قام في الصلوة كأنه عود من الخشوع وكان طاوس

زبیر رض هرگاه مے ایستاد در نماز گویا چوب است هرگز حرکت ندارد از جهت ترس و بود

إذا قام يصلي كأنما يطلع في جهنم وكان عتبة الغلام

هرگاه مے ایستاد برای نماز گویا دیده ورے میکند دوزخ را و بود عتبه غلام

رحمه الله إذا قام في الصلوة في الشتاء يتصبب العرق منه

رحمة الله علیه هرگاه مے ایستاد در نماز در موسم سرما میریخت از وی عرق

فسألوه في ذلك فقال حياء من الله عز وجل وكان مسلم

پس پرسیدند او را در این پس گفت از جهت حیا از خدا تعالی و بوده است مسلم

بن يسار رحمه الله يصلي فوقع الحريق في داره وهو فيها

بن یسار رح که نماز میگزارد پس افتاد آتش در سرای وی و او در آنجا بود

ففزع أهل البصرة حتى خرجوا فأطفؤه فما علم مسلم

از آن پس فریاد کردند اهل بصره تا آنکه برآمدند و کشتند آتش را پس ندریافت مسلم

إلا بعد ما أطفؤها وقيل إنه أيضاً كان يصلي في الجامع

مگر پس از آنکه کشتند آنرا وگفته شده که نیز بوده است مسلم که میگزارد نماز را در مسجد جامع

فسقطت سارية إلى جنبه ففزع منها أهل السوق وهو

پس افتاد ستونے بپهلوے او پس فریاد کردند از آن اهل بازار و او

لم يعلم بها وعن عمار بن ذبير رحمه الله أنه كان يصلي

ندریافت آنرا و در روایت از عمار بن زبیر رح که او بود که نماز میگزارد

ونعله بين يديه وكان شسع نعله جديدا فالتفت الى
ونعل او در پیش او بود و بود دوال نعل او نو پس التفات کرد بسوی

شسع فلما فرغ من صلاته رمى بنعله ولم يلبس بعد ذلك
دوال پس هرگاه فارغ شد از نماز انداخت نعل را و نپوشید پس ازین

نعلا حتى مات وحكي عن الربيع بن خثيم انه كان يصلي
نعل را تا آنکه مرد و حکایت است از ربیع بن خثیم که بود که میگزارد

تطوعا وبين يديه فرس له يساوي عشرين الف درهم
نفل را و پیش او اسپی بود مر او را قیمت برابر بود بیست هزار درهم

فجاء لص فحله وذهب به فجاء الناس من الغداة يعزونه
پس آمد دزد و بکشاد او را و برد آنرا پس آمدند مردم از صباح تعزیت میکردند او را

فقال اما اني كنت ارى من يحله ولكن كنت في شيء احب
پس گفت آگاه باشید که من بودم که میدیدم کسی را که میکشاد است او را و لیکن بودم در چیزی که

الي منه فلما كان في بعض النهار فاذا الفرس قد اقبل حتى
مرا از اسپ پس هرگاه گذشت پاره از روز پس ناگاه آمد اسپ تا آنکه

قام بين يديه وروي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه صلى في شملة
ایستاد پیش او و مرویست از پیغمبر که نماز گزارد در گلیم

سوداء فيها خيط احمر فلما سلم قال ان هذا الخيط
سیاه که در وی رشته سرخ بود پس هرگاه سلام داد فرمود این رشته

الهاني عن صلاتي فقد وصف الله تعالى الخاشعين في الصلاة
غافل گردانید مرا از نماز من و بتحقیق وصف کرد خدا ایشان خشوع کنندگان را در نماز

في قوله تعالى الذين هم في صلاتهم خاشعون قال الزهري
در قول خود کسانی اند که ایشان در نماز خود خشوع کننده اند گفت زهری

هو سكون المرء في صلاته قيل هو الذي لا يعلم من عن
آن سکون مردست در نماز خود گفته شد که خشوع آنست که نداند که کیست از

يمينه وشماله في الصلاة لاشتغاله بالصلاة ولهذا قال
یمین او و یسار او در نماز از جهت اشتغال او بنماز و ازین جهت فرمود

النبي صلى الله عليه وسلم ان في الصلاة شغلا فصل في المحافظة
نبی که در نماز شغلی هست از هر چه ماسوای حق است فصل در محافظت کردن

عليها وما ورد من العقوبة على من ضيعها روى الاعمش
بر نماز و چیزیکه وارد شد از عقوبت بر کسیکه ضایع کرد آنرا روایت کرد اعمش

عَنْ شَقِيقِ بْنِ سَلَمَةَ عَنِ ابْنِ مَسْعُودٍ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صلى الله عليه وسلم

از شقیق از ابن مسعود گفت و پیغمبر فرمود علیه السلام

إِذَا صَلَّى الْعَبْدُ فِي أَوَّلِ الْوَقْتِ صَعِدَتْ إِلَى السَّمَاءِ وَلَهَا نُورٌ

وقتیکه میگذارد بنده نماز در اول وقت بالا میرود نماز تا آسمان وحال آنکه او را نور است

حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى الْعَرْشِ تَسْتَغْفِرُ لِصَاحِبِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَ

تا آنکه برسد بعرش طلب آمرزش میکند صاحب خود را تا روز قیامت و

تَقُولُ حَفِظَكَ اللهُ كَمَا حَفِظْتَنِي وَإِذَا صَلَّى الْعَبْدُ فِي غَيْرِ وَقْتِهَا

میگوید نگاه دارد ترا خدای تعالی چنانچه نگاه داشتی تو مرا و وقتیکه میگذارد نماز را بنده در غیر وقتش

صَعِدَتْ إِلَى السَّمَاءِ لَا نُورَ لَهَا فَتَنْتَهِي إِلَى السَّمَاءِ فَتُلَفُّ

بالا میرود بسوی آسمان نیست نور مر او را پس برسد باسمان پس پیچیده میشود

كَمَا يُلَفُّ الثَّوْبُ أَوِ الْخِرْقَةُ فَيُضْرَبُ بِهَا وَجْهُهُ ثُمَّ تَقُولُ

چنانچه پیچیده میشود جامه یا کهنه پس زده میشود آن نماز بروے او و میگوید

ضَيَّعَكَ اللهُ كَمَا ضَيَّعْتَنِي وَفِي حَدِيثِ عُبَادَةَ بْنِ الصَّامِتِ رض

ضایع کند ترا خدای تعالی چنانچه ضایع کردے تو مرا و مرویست در حدیث عباده رضی الله عنه

قَالَ إِنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ تَوَضَّأَ فَأَبْلَغَ الْوُضُوءَ ثُمَّ قَامَ إِلَى

گفت بدرستیکه پیغامبر علیه السلام گفت کسیکه وضو کرد پس نیکو کرد وضو را پس ایستاد

الصَّلٰوةِ فَأَتَمَّ رُكُوعَهَا وَسُجُودَهَا وَالْقِرَاءَةَ فِيهَا قَالَتِ الصَّلٰوةُ

بنماز پس تمام کرد رکوع و سجود و قرارت را در آن نماز گوید نماز

حَفِظَكَ اللهُ كَمَا حَفِظْتَنِي ثُمَّ صُعِدَ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ وَلَهَا

نگهدارد ترا خدای تعالی چنانچه نگاه داشتی تو مرا پس بالا برده میشود آن نماز تا آنکه برسد بسوی آسمان وحال آنکه

ضَوْءٌ وَنُورٌ فَتُفْتَحُ لَهَا أَبْوَابُ السَّمَاءِ حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى اللهِ

او را نور است پس گشاده میشود برای او درهای آسمان تا آنکه برسد بسوی حقتعالے

فَتَشْفَعُ لِصَاحِبِهَا وَإِذَا ضَيَّعَ رُكُوعَهَا وَسُجُودَهَا وَالْقِرَاءَةَ

پس شفاعت کند مر صاحب خود را و وقتیکه ضایع کرد رکوع و سجود و قرارت را

فِيهَا قَالَتِ الصَّلٰوةُ ضَيَّعَكَ اللهُ كَمَا ضَيَّعْتَنِي ثُمَّ صُعِدَ بِهَا

در آن نماز گوید نماز ضایع کند ترا خدای تعالی چنانچه ضایع کردے تو مرا پس بالا برده شود

وَلَهَا ظُلْمَةٌ حَتَّى تَنْتَهِيَ إِلَى السَّمَاءِ فَتُغْلَقُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ دُونَهَا

و او را و حال آنکه او را تاریکیست تا آنکه رسد باسمان پس بسته شود درهای آسمان پیش آن نماز

ثُمَّ تُلَفُّ كَمَا يُلَفُّ الثَّوْبُ الْخَلَقُ فَيُضْرَبُ بِهَا وَجْهُ صَاحِبِهَا

پس پیچیده شود چنانچه پیچیده میشود جامه کهنه پس زده شود آن نماز بروے صاحب او

وعن ابن مسعود رض قال سألت رسول الله صلى الله عليه وسلم اي الاعمال

و مرویست از ابن مسعود رضی الله عنه گفت پرسیدم رسول خدا را علیه السلام کدامی عمل

افضل قال الصلوات لوقتهن وبر الوالدين والجهاد في

بهتر است فرمود ادا کردن نمازها در وقتهای ایشان و فرمانبرداری مادر و پدر و جهاد کردن با کفار

سبيل الله عز وجل عن ابرهيم بن ابي محذورة المؤذن عن

در راه خدای تعالی و مرویست از ابراهیم بن ابی محذوره مؤذن از

ابيه عن جده رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم اول الوقت رضوان

پدر خود از جد خود رض گفت فرمود پیغامبر علیه السلام اول نماز در اول وقت موجب

الله واوسط الوقت رحمة الله وآخر الوقت عفو الله تعالى و

رضای خداست و در میانه وقت موجب رحمت خداست و در آخر وقت موجب عفو تعالی و در تفسیر استاد

قال الله تعالى فويل للمصلين الذين هم عن صلاتهم ساهون

فرمود حق تعالی پس هلاکت است از برای نمازیان که ایشان از نمازهای خویش غافل اند

قال ابن عباس رض والله ما تركوها ولكن اخروها عن اوقاتها

گفت ابن عباس رضی الله عنه در تفسیر این آیت سوگند است بخدا که ترک نکرده اند آن نمازیان نماز خویش را

وقال سعد رض سألت النبي صلى الله عليه وسلم عن قوله عز وجل الذين

و گفت سعد رضی الله عنه پرسیدم پیغامبر علیه السلام را از قول خدای تعالی الذين

هم عن صلاتهم ساهون قال صلى الله عليه وسلم هم الذين يؤخرون

هم عن صلاتهم ساهون پس فرمود پیغامبر علیه السلام ایشان آن کسانی اند که تاخیر

الصلوة عن وقتها عن البراء بن عازب رض في قوله تعالى

میکنند نمازها از وقت خویش و مرویست از براء در تفسیر قول خدای تعالی

اضاعوا الصلوة واتبعوا الشهوات فسوف يلقون غيا

اضاعوا الصلوة الخ یعنی ضایع کردند ایشان نمازها را و پیروی کردند شهوتها را پس سرانجام خواهند دید

قال هو واد في جهنم وقال ابن عباس رض لا يدخله الا من

گفت پیغامبر علیه السلام غی وادیست در دوزخ و گفت ابن عباس رض نمی در آید آن وادی را مگر کسی که

اضاع اوقات صلاته يروي عن عبد الله بن عمرو بن

ضایع کرده باشد وقتهای نماز را و مرویست از عبد الله

العاص رض عن رسول الله صلى الله عليه وسلم انه ذكر الصلوة يوما

از رسول خدا صلی الله علیه وسلم بدرستی یاد کرد نماز را روزی

فقال من حافظ عليها كانت له نورا وبرهانا ونجاة

پس فرمود علیه السلام کسی که محافظت کرد او را باشد نماز مر او را روشنائی در قبر و در وقت رفتن به بهشت

يوم القيمة ومن لم يحافظ عليها لم يكن له نورا ولا برهانا

ولا نجاة من النار وكان يوم القيمة مع قارون وفرعون

وهامان وابي بن خلف وعن الحارث عن امير المؤمنين

علي بن ابي طالب عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال من تهاون بصلاته

فان الله عز وجل يعاقبه بخمس عشرة عقوبة ست منها

قبل الموت وثلاث عند الموت وثلاث في القبر وثلاث

عند خروجه من القبر فاما الست قبل الموت فاولها انه

يرفع عنه اسم الصالحين والثانية ترفع عنه بركة الحيوة

والثالث ترفع عنه بركة الرزق والرابعة لا يقبل

منه شيء من اعمال الخير حتى يكمل صلاته والخامسة لا يستجاب

دعاؤه والسادسة لا يجعل له في دعاء الصالحين نصيبا

واما الثلاث التي عند الموت فاولها يموت عطشانا ولو

صب في حلقه سبعة ابحر ما روي والثانية انه يموت بغتة

والثالثة انه اثقل بحديد الدنيا وخبثها واحجار هلكه على

رقبته وكتفه واما الثلاث التي في القبر فيضيق عليه قبره

والثانية يظلم عليه القبر والثالثة يصير عييًّا بالقول

اما الثلاث التي عند خروجه من القبر فاولها يلقى الله عز

وجل وهو عليه غضبان والثانية يكون حسابه شديدا

والثالثة رجوعه من بين يدي الله عز وجل الى النار الا ان

يعفو الله عنه

فصل

الصلاة خطرها عظيم وامرها

جسيم وبالصلاة امر الله تبارك وتعالى رسوله محمدا صلى الله عليه

واول ما اوحى الله بالنبوة ثم بالصلاة قبل كل عمل وقبل

كل فريضة في آيات كثيرة منها قوله تعالى اتل ما اوحي اليك

من الكتب واقم الصلوة وقال عز وجل ان الصلوة تنهى

عن الفحشاء والمنكر وقال جل وعلا وامر اهلك بالصلوة

واصطبر عليها لا نسألك رزقا نحن نرزقك وخاطب جميع

المؤمنين فامرهم بالاستعانة على طاعته كلها بالصبر

والصلوة فقال يا ايها الذين امنوا استعينوا بالصبر و

الصلوة ان الله مع الصبرين وقال تعالى واوحينا اليهم

فعل الخيرت واقام الصلوة وايتاء الزكوة فذكر الخيرات

كلها جملة وهي جميع الطاعات مع اجتناب جميع المعاصي

همه طاعتها بطريق اجمال پس آن چيزها است همه طاعتها است با ترك كردن همه گناهان

فأفرد الصلوة بالذكر وأوصاهم بها خاصة وبالصلوة

و تنها ذكر كرد نماز را و وصيت كرد با آن نماز بطريق خصوص [illegible]

أوصى النبي صلى الله عليه وسلم أمته عند خروجه من الدنيا فقال الله

و بنماز وصيت كرد پيغامبر عليه السلام امت خود را وقت بيرون آمدن از دنيا پس گفت [illegible]

الله الله في الصلوة وفيما ملكت أيمانكم فهي آخر وصيته

از خدا در نماز و آنچه مملوك دستهای شما است [illegible]

صلى الله عليه وسلم وجاء في الحديث أنها آخر وصية كل نبي لأمته

[illegible]

وآخر عهده إليهم عند خروجه من الدنيا فالصلاة أول

[illegible] وقت برآمدن از دنيا پس نماز اول

فريضة فرضت عليه صلى الله عليه وسلم وعلى أمته وهي آخر ما أوصى

[illegible]

به أمته وآخر ما يذهب به الإسلام وأول ما يسأل العبد

[illegible]

عنه من عمله يوم القيمة وهي عمود الإسلام وليس بعد

[illegible] و آن نماز ستون اسلام است [illegible]

ذهابها دين ولا إسلام وجاء في الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم

[illegible] و آمده است در حديث از پيغامبر عليه السلام

أنه قال أول ما تفقدون من دينكم الأمانة وآخر ما

[illegible]

تفقدون منه الصلوة وليصلين أقوام لا خلاق لهم

[illegible]

فتارك الصلوة يكفر عند إمامنا أحمد رحمه الله إذا تركها

[illegible] نزد امام ما احمد رح [illegible]

جاحدًا لوجوبها ووجب قتله لا خلاف في مذهبه وأما

[illegible]

إن تركها تهاونًا وكسلًا مع اعتقاد وجوبها

[illegible]

ليفعلها فان لم يفعلها حتى تضايق الوقت التي يليها

كفر وقتل بالسيف لكفره بعد ان يستتاب ثلاثة ايام

كالمرتد في الحالتين ويكون ماله فيئا يوضع في بيت مال

المسلمين ولا يصلى عليه ولا يدفن في مقابر المسلمين وعنه

لا يجب قتله في التهاون حتى يترك ثلث صلوات ويضيق

وقت الرابعة ويقتل حدا كالزاني المحصن وحكمه حكم

اموات المسلمين يرث ماله ورثته من المسلمين وقال الامام

ابو حنيفة لا يقتل ولكن يحبس حتى يصلي فيتوب او

يموت في الحبس وقال الامام الشافعي رض يقتل بالسيف

حدا ولا يكفر والدليل على كفره ما ذكرنا فيما تقدم من

الآيات والاخبار ونزيد عليها بما روي عن جابر بن عبد

الله رضي الله عنهما قال ان رسول الله صلى الله عليه وسلم قال ما بين الرجل

وبين الكفر والشرك الا ترك الصلاة وقد روي عن عبد الله

بن بريدة عن ابيه رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم بيننا وبينهم

ترك الصلاة فمن تركها فقد كفر وقد روي عن جعفر بن محمد عن

مجمع البحار ١٢

أَنَّهُ رض قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَبْصَرَ رَجُلًا يَنْقُرُ فِي

از پدر خود رض گفت که پیغمبر علیه السلام دید مردی را که نول میزند در

صَلٰوتِهِ كَمَا يَنْقُرُ الْغُرَابُ فَقَالَ لَوْ مَاتَ هٰذَا مَاتَ عَلٰى غَيْرِ

نماز خود همچو نول زدن و دانه چیدن زاغ پس گفت اگر بمیرد این شخص بمیرد بر غیر

دِينِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعَنْ عَطِيَّةَ الْعَوْفِيِّ عَنْ أَبِي سَعِيدٍ الْخُدْرِيِّ

دین محمد علیه السلام و مرویست از عطیه عوفی از ابی سعید خدری

رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا تَرَكَ الرَّجُلُ صَلَاتَهُ مُتَعَمِّدًا

گفت فرمود رسول الله صلعم هرگاه ترک کند مردی نماز خود را دانسته

كُتِبَ اسْمُهُ عَلٰى بَابِ النَّارِ فِيمَنْ يَدْخُلُهَا وَعَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض

نوشته میشود نام او بر دروازه دوزخ در گروهی که درآید دران و مرویست از انس رض

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَلَا مَنْ نَامَ عَنْ صَلَاةِ الْعَتَمَةِ

گفت فرمود پیغامبر علیه السلام آگاه باشید کسیکه خواب کرد از نماز خفتن

وَلَمْ يُصَلِّهَا تَقُولُ الْمَلٰئِكَةُ لَا نَامَتْ عَيْنَاكَ وَلَا قَرَّتْ

پس بگذارد او را میگویند فرشته ها خواب نکنند دو چشم تو و نه روشن باد

حَبَسَكَ اللهُ بَيْنَ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ كَمَا حَبَسْتَنَا فَصْلٌ

بند کند خدا تعالی در میان بهشت و دوزخ چنانکه بند کرده تو ما را

مَرْوِيٌّ عَنِ الْحَسَنِ الْبَصْرِيِّ رض أَنَّهُ قَالَ كَانَ الْعُلَمَاءُ مِنْ

مرویست از حسن بصری رض بدرستی او گفت بوده اند علماء از

أَصْحَابِ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُونَ خَمْسٌ وَأَرْبَعُونَ خَصْلَةً

اصحاب پیغامبر علیه السلام میگفتند چهل و پنج خصلت

مَكْرُوهَةٌ مَنْهِيٌّ مِنْهَا فِي صَلَاةِ الْفَرِيضَةِ وَهِيَ التَّنَخُّعُ عَمْدًا

مکروه منع کرده شده است از آنها در نماز فرض و آن خصلت ها سرفه کردن

وَالتَّثَاؤُبُ عَمْدًا وَالتَّعَاطُسُ عَمْدًا وَارْتِفَاعُ الرَّأْسِ إِلَى السَّمَاءِ

و عطسه زدن دانسته هم و بلند کردن سر را بسوی آسمان

لِمَا رُوِيَ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَ يُقَلِّبُ بَصَرَهُ فِي السَّمَاءِ فَنَزَلَتْ

از جهت چیزی که مرویست بدرستیکه پیغامبر علیه السلام بود که میگردانید چشم خود را در جانب آسمان پس فرود آمد

وَالَّذِينَ هُمْ فِي صَلَاتِهِمْ خَاشِعُونَ فَطَأْطَأَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

آیت و الذین هم فی صلوتهم خاشعون یعنی رستگار شدند آن کسانیکه که در نماز خود فروتنی دارند پس فرود کرد پیغامبر

رَأْسَهُ فَكَانُوا يَسْتَحِبُّونَ لِلرَّجُلِ أَنْ لَا يُجَاوِزَ بَصَرُهُ مُصَلَّاهُ

سر خود را پس بوده اند دوست میداشتند مرد را اینکه در نگذارد چشم خود را از جای نماز خود

وَمِنْهَا إِلْصَاقُ الْحَنَكِ بِالصَّدْرِ وَفِي الثَّوْبِ وَالتَّمَطِّي وَ

و از آن عضلها چسپانیدن ذقن بسینه است وجست و جو کردن در جامه سستی و خمیازه

تَنَفُّسُ الصُّعَدَاءِ وَتَغْمِيضُ الْعَيْنَيْنِ وَالْإِلْتِفَاتُ فِي الصَّلَاةِ

و کشیدن اعضا خود را و دم زدن بلند و پوشیدن چشم را و بجانب راست و چپ دیدن

لِمَا رَوَى عُقْبَةُ بْنُ عَامِرٍ رض فِي قَوْلِهِ تَعَالَى الَّذِينَ هُمْ عَلَى صَلَاتِهِمْ

بجهت آنچه روایت کرد عقبه در تفسیر قول الذین هم علی صلوتهم دائمون یعنی آن کسانیکه ایشان

دَائِمُونَ قَالَ إِذَا صَلَّوْا لَمْ يَلْتَفِتُوا يَمِينًا وَلَا شِمَالًا وَقَالَتْ عَائِشَةُ

بر نماز خویش همیشه اند گفت وقتیکه نماز میگذارند التفات نمیکنند در جانب راست و چپ و گفت عائشه رض

سَأَلْتُ رَسُولَ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنِ الْتِفَاتِ الرَّجُلِ فِي صَلَاتِهِ فَقَالَ

پرسیدم پیغامبر علیه السلام را از التفات کردن در نماز خود این گفت

إِنَّمَا هِيَ اخْتِلَاسَةٌ يَخْتَلِسُهَا الشَّيْطَانُ مِنْ صَلَاةِ الْعَبْدِ

جز این نیست که التفات ربودنی است که میرباید او را شیطان از نماز بنده

وَقِيلَ جَاءَ طَلْحَةُ يَعْنِي ابْنَ مُصَرِّفٍ إِلَى عَبْدِ الْجَبَّارِ ابْنِ وَائِلٍ وَهُوَ

و گفته میشود آمد طلحه یعنی ابن مصرف بسوی عبد الجبار ابن وائل و او

فِي الْقَوْمِ فَسَارَّهُ ثُمَّ انْصَرَفَ فَقَالَ عَبْدُ الْجَبَّارِ أَتَدْرُونَ مَا قَالَ

در قوم نشسته بود پس پنهانی سخن گفت او را پس برگشت پس گفت عبد الجبار آیا میدانید چه گفت

قَالَ رَأَيْتُكَ أَمْسِ الْتَفَتَّ وَأَنْتَ تُصَلِّي وَقَدْ جَاءَ فِي الْحَدِيثِ

طلحه گفت دیدم ترا دیروز التفات کردی تو و حال آنکه نماز میگذاردی و تحقیق آمده در حدیث

عَنْ رَسُولِ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا افْتَتَحَ الصَّلٰوةَ اسْتَقْبَلَهُ اللهُ

در حدیث از پیغمبر علیه السلام بدرستی بنده وقتیکه آغاز کرد نماز را پیش می آید او را خدای

بِوَجْهِهِ فَلَا يَصْرِفُهُ حَتَّى يَكُونَ الْعَبْدُ هُوَ الَّذِي يَنْصَرِفُ أَوْ

بروی خود پس باز نمیگرداند روی خود را از آن بنده تا آنکه باشد بنده آنکسیکه باز گردد

يَلْتَفِتُ يَمِينًا وَشِمَالًا وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ إِنَّ الْعَبْدَ مَا دَامَ

التفات کند سوی جانب راست و چپ و در حدیث دیگر است تا آنکه میباشد بنده در نماز

فِي صَلَاتِهِ فَلَهُ ثَلَاثُ خِصَالٍ الْبِرُّ يَتَنَاثَرُ عَلَيْهِ مِنْ عَنَانِ

است پس او را سه خصلت است نکوئی میریزد بر وی از طرف

السَّمَاءِ إِلَى مَفْرِقِ رَأْسِهِ وَمَلَائِكَةٌ يَحُفُّونَ مِنْ لَدُنْ قَدَمِهِ

آسمان بر بالای سر او و فرشتگان میباشند از

إِلَى عَنَانِ السَّمَاءِ وَمُنَادٍ يُنَادِي لَوْ يَعْلَمُ الْمُصَلِّي مَنْ يُنَاجِي

تا طرف آسمان و منادی ندا میکند اگر داند نماز گزارنده که با که مناجات میکند

ما افتعل أي التفت وانصرف فالالتفات مكروه هذا و
قد قيل إنه يقطع الصلوة وفيه استخفاف بحرمة الصلوة
وآدابها ومن ذلك الإقعاء في القعود فيها والرد على
الإمام وافتراش الذراعين في السجود ووضع الصدر على
الفخذين في السجود وضم الإبطين إلى الجنبين في السجود
بل يفرق بينهما ولا يلصقهما لأنه مروي عن النبي صلى الله عليه وسلم
أنه كان إذا سجد لو مرت بهيمة تحت ذراعيه لنفذت
وذلك لشدة مبالغته في رفع مرفقيه عن ضبعيه وفي
حديث آخر كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا سجد يجافي بين
ضبعيه ومن ذلك تفريق الأصابع في السجود بل يضمها
ووضع اليدين دون الركبتين في الركوع ووضع القدمين
إحديهما على الأخرى وتعليقهما من الأرض والسدل على
الإزار والسراويل والتخليل واسترط الطعام مقدار
الحبة والحمصة والقلس أي ترديد بلغم والنفث باللسان والتهوع
السجود وتسوية الحصا والمشي عرضا ورفع الصوت على الجلوس في التشهد

وتعريك من عن يمينك ومن عن شمالك والايماء والاشارة وبلع

وشناختن تو کسی را که از جانب راست تست واز جانب چپ تو وایما واشارت کردن بسر وا [illegible]

الحصاة او ما يخرج من الحلق والاستعال والتمخط والتبزق والنظر في

[illegible] یا چیزی که بر آید از حلق و سرفه کردن و آب بینی انداختن و آب دهن انداختن [illegible]

الثياب ومسح التراب عن الجبهة قبل ان ينصرف وتسوية الحصا الا مرة

[illegible] جامه خود و پاک کردن خاک را از پیشانی پیش از آنکه برگردد و برابر کردن سنگریزه را [illegible]

[illegible] ولمه وينفض موضع السجود والدعاء بعد التشهد اذا كنت اماما و

یکبار و پاک کردن محل سجده و دعا کردن بعد تشهد وقتیکه باشد امام

القعود في المحراب بعد التسليم حتى يتحرك من مكانه الى يساره والعقد بالـ

نشستن در محراب بعد سلام دادن تا آنکه برگردد از مکان خود بسوی جانب چپ خود و گره کردن [illegible]

الاصابع في الصلوة والعبث باللحية والثوب فيهما لما روي عن النبي

انگشتان در نماز و بازی کردن بریش و جامه در آن از جهت آنکه روایت از نبی

صلى الله عليه وسلم انه قال لا ينظر الله الى صلاة لا يحضر الرجل فيها قلبه مع بدنه

که فرمود نمی بیند خدا بسوی نمازیکه حاضر نکند مرد در آن دل خود را همه بدن خود

وابصر صلى الله عليه وسلم رجلا يعبث بلحيته فقال لو خشع قلب هذا لخشعت جوارحه

و دید مردی را که بازی میکرد بریش خود پس فرمود اگر میترسید دل این کس میترسید جوارح

ونظر الحسن رضي الله عنه الى رجل يعبث بالحصا وهو يقول اللهم زوجني من الحور

و دید حسن رضی الله عنه مردی را که بازی میکرد بسنگریزه و میگفت ای بار خدا نکاح کن مرا حور

العين فقال بئس الخاطب انت تخطب وانت تعبث وقال عبد الرحمن بن

عین پس گفت بد پیغام کننده تو که پیغام میکنی و بازی میکنی و گفت عبد الرحمن بن

عبد الله انه قال لينتهين اقوام يرفعون ابصارهم يعني في الصلاة

عبد الله گفت خواهند رسید قومها که بردارند چشمهای خود را یعنی در نماز

وقال الاوزاعي يكون الرجلان في الصلاة وبين احدهما وبين الاخر كما

و گفت اوزاعی باشند دو مرد در نماز که فرق میان هر دو [illegible]

بين السماء والارض هذا مقبل على الله تعالى بقلبه وهذا لاه وساه وقد

زمین تا آسمان است یکی مقبل علی الله است بدل خود و دیگر لهو کننده و سهو کننده

[illegible] الخبر عنه صلى الله عليه وسلم قال ان المصلي من له من صلاته نصفها فذكر الى

[illegible] خبر از آن سرور فرمود مصلی است که او را از نماز او نیمه است پس یاد کرد تا

عشرها يعني يكتب له منها ما عقل منها وخشع قلبه فيها وفي حديث انه

[illegible] مراد میدارد [illegible] از آن نماز و حاضر کند دل خود را در او و در حدیث [illegible]

قال النبي عليه السلام للمصلي اربعمائة صلاة وللمصلي مائتي صلاة وللمصلي مائة

فرمود پیغمبر مصلی را چهارصد نماز است و مصلی را دویست نماز است و مصلی را صد

وخمسين صلاة وللمصلي سبعين صلاة وصلاة بخمسين صلاة

و پنجاه نماز است و مصلی را هفتاد نماز است و نمازی به پنجاه نماز است

وصلاة بسبع وعشرين صلاة وصلاة بعشر صلوات وصلاة

و نمازی است به بیست و هفت نماز است و نمازی به ده نماز است و نمازی است

بصلاة واحدة فالذي يكتب له اربعمائة صلاة فهو الذي يصلي بمكة

به یک نماز است پس کسیکه نوشته میشود او را چهارصد نماز پس آن کسی است که میگذارد

في البيت الحرام مع الامام في الجماعة بعد ان لا تفوته التكبيرة الاولى و

در بیت الحرام با امام بجماعت بعد از آنکه فوت نشود او را تکبیر اول و

الذي يكتب له مائتي صلاة فهو الامام الذي يؤم بالناس بعد ان يعرف

کسیکه نوشته میشود او را دویست نماز پس آن امام است که امام میشود مردم را پس از شناختن

احكام الصلوة والذي يكتب له مائة وخمسون صلاة فهو المؤذن

احکام نماز و کسیکه نوشته میشود او را یکصد و پنجاه نماز پس آن موذن است

والذي له سبعون صلاة فهو الذي يستاك ويسبغ وضوءه ويصلي في

و کسیکه او راست هفتاد نماز پس آن کسی است که مسواک میکند و تمام میکند وضوء خود را و میگذارد

الجامع في الجماعة والذي يكتب له خمسون صلاة فهو الرجل الذي يصلي

جامع مسجد بجماعت و کسیکه نوشته میشود او را پنجاه نماز پس آن مردیست که گزارد

في الجامع مع الامام في الجماعة ويكون قد فاتته تكبيرة الاحرام والذي

در جامع مسجد با امام در جماعت و باشد که فوت شده باشد او را تکبیر اول و کسیکه

يكتب له سبع وعشرون صلوة فهو الرجل الذي يسبغ وضوءه ويصلي في

نوشته میشود او را بیست و هفت نماز پس آن کسی است که تمام کند وضوء خود را و نماز گزارد در

المسجد في الجماعة ولا تفوته تكبيرة الاحرام والذي يكتب له عشر صلوات

مسجد بجماعت و فوت نشود او را تکبیر اولی و کسیکه نوشته میشود او را ده نماز

فهو الرجل الذي يلحق الجماعة وقد فاته تكبيرة الاحرام والذي يكتب له

پس آن کسی است که لاحق شود جماعت را و فوت شده باشد او را تکبیر اولی و کسیکه نوشته

صلاة واحدة فهو الذي يصلي وحده في غير جماعة والذي لا صلاة له

یک نماز پس آن کسی است که گزارد تنها بغیر جماعت و کسیکه نیست نماز او را

هو الذي يصلي وينقر كنقر الديك ولا يتم ركوعها وسجودها وهو الذي

کسی است که نماز گزارد و منقار کند مانند نقر خروس و تمام نکند رکوع و سجود را و آن کسی است

تطوى صلاته كالثوب الخلق يضرب بها وجه صاحبها ويقال له لا

پیچیده شود نماز او مانند جامهٔ کهنه و زده شود بر روی صاحب او و گفته شود او را

حفظك الله كما لم تحفظ صلاتك. فصل ولا ينبغي لكل مصلٍّ ان

نگهدارد ترا خدا همچنانکه نداشتی تو نماز خود را و سزاوار نیست مر هر مصلی را که

يقدم النية لصلاته ويمثل الكعبة البيت الحرام امامه فنصب عينيه

مقدم کند نیت را برای نماز خود و مشابه بیند کعبهٔ بیت الحرام امام خود را و نصب چشم خود گرداند

على ما تقدم بيانه في اول الكتاب ويتيقن قيامه بين يدي الله تعالى

چنانچه بیان کرده ایم در اول کتاب و یقین کند قیام خود را پیش پروردگار

ولا يشك انه بعين الله منتصب حيث يراه لقوله تعالى الذي يراك حين

و شک نکند که او در حضور خداست ایستاده است جائیکه می بیند او را حق تعالی از جهت قول حق تعالی آنکه

تقوم وتقلبك في الساجدين ولقول الرسول صلى الله عليه وسلم اعبد الله كأنك تراه

ایستاده میشوی و گشتن میکنی تو در سجده کنندها و از جهت قول رسول عبادت کن پروردگار را گویا

فان لم تكن تراه فهو يراك وينوي الصلاة الفريضة يعينها بالاداء او

اگر نمی بینی تو او را او می بیند ترا و نیت کند نماز فریضه را که معین کند آنرا باداء او

القضاء فهو اولى ويرفع يديه الى فروع اذنيه وحذو منكبيه وقد بينا

قضا پس آن اولیست و بردارد هر دو دست خود را تا اعلای دو گوش خود برابر دو دوش خود

ذلك في اول الكتاب وهل يضم الاصابع بعضها الى بعض او يفرجها

این در اول کتاب آیا ضم کند انگشتان را با یکدیگر یا کشاده دارد

على روايتين واذا رفع يديه وكبر كانه رفع الحجاب الذي بينه وبين

بر دو روایت است و هرگاه بردارد دو دست خود را و تکبیر گوید گویا که بردارد حجاب که میان او و

الله تعالى فيحصل في المكان الذي لا يجوز الالتفات فيه ولا التشاغل عنه

خداست پس حاصل شود در جائیکه جایز نیست التفات کردن در آن و نه مشغول شدن از او

لعلمه انه بعين من يرى حركته ويعلم ما يتلجلج في نفسه وينطوي عليه

از جهت دانستن او آنکه او در حضور کسیست که می بیند حرکت او را و میداند هر چه میگذرد در دل او

سره وقلبه فينظر موضع سجوده ولا يلتفت يمينا وشمالا ولا يرفع

سر او و دل او پس نظر کند جای سجده خود را و التفات نکند یمین و شمال خود و بر ندارد

رأسه الى السماء واذا قال سبحانك اللهم وبحمدك وتبارك اسمك وتعالى

سر خود را باسمان و هرگاه گوید سبحانک اللهم و بحمدک الخ

جدك ولا اله غيرك يعلم انه يخاطب من هو سامع منه مقبل عليه ناظر

[illegible]

البته لا يخفى عليه موضع شعرة ولا حركة جارحة عنه وكذلك قوله اياك

پوشیده نیست بر او جای یک موی و نه حرکت عضوی و همچنین و قتیکه گوید

نعبد واياك نستعين اهدنا الصراط المستقيم يعقل ما يقوله ويعلم

ایاک نعبد و ایاک نستعین الخ بداند و در دل چیزی که میگوید و بداند

لمن يخاطب بهذا الخطاب كي لا ينسى مع ذلك الخشوع والتحفظ حذرا

کسی را که خطاب میکند باین خطاب و فراموش نکند با وجود این خشوع و تحفظ را از جهت ترس

من وقوع السهو عليه فيما هو قائم له وما يأتيه ويأتي باحكام عشرة

از وقوع سهو بر او در چیزی که ایستاده است برای او و آنچه آورده است و بیاورد

تشديدة في الفاتحة ويحذر اللحن الذي يغير المعنى فيها فان قراءتها

تشدیدها در سوره فاتحه و حذر کند از لحن که متغیر کند معنی را که قراءت آن

فريضة وهي ركن تبطل الصلاة بتركها مع ذلك يرى كانه واقف على

فریضه است و آن رکن نماز است باطل میشود نماز بترک آن و با اینهمه بیند خود را گویا که ایستاده

الصراط وان الجنة عن يمينه بصفتها والنار عن شماله بما فيها و

بر صراط و اینکه بهشت بر جانب راست اوست بهمه صفت و آتش از جانب چپ اوست با هرچه

انه بصلاته مستنجز ما وعد الله عز وجل بها اذا صحت صلاته من

اینکه او بنماز خود یابنده است چیزی که وعده کرده است خدا تعالی بآن هرگاه صحیح باشد نماز او از

ثواب الجنة ومستخلص بها من وعيد الله بعقاب النار كله ذلك

ثواب جنت و رهاننده است بآن نماز از وعید خدا تعالی بعذاب دوزخ همه اینها را

يتيقن من قلبه وحضور من عقله ويعتقد مع ذلك انه يصلي

یقین کند از دل خود و از حضور از عقل خویش و اعتقاد کند با اینهمه که او میگذارد

صلاة مودع لا يشك انها تعرض على الله تعالى وانه لا يصح له منها

نماز را مانند کسیکه وداع کننده است و شک نکند درین که این نماز عرض کرده خواهد شد و اینکه صحیح نیست

الا ما يصح له عند الله فقط ثم يأتي بقراءة ما تيسر من السور والكوامل

مر او را چیزی که صحیح است نزد حق تعالی فقط پس بیاورد قراءت آنچه آسان باشد از سوره کامل

وهي اولى من قراءة اواخرها واوساطها ويكون ناصتا الى ما يقرؤه

و این بهتر است از قراءت آواخر و اواسط سورها و باشد ساکت متوجه بسوی چیزی که میخواند

متفهما الى ما يلفظ ويتلو وكذلك ان كان ماموما ينصت الى

فهم کننده چیزی را که تلفظ میکند و تلاوت کند و همچنین اگر باشد مأموم خاموش شود بسوی

قراءة الامام ويفهمها ويتعظ بمواعظها وزواجرها ويعتقد امتثال

قراءت امام و فهم کند آنرا و پند گیرد به پندهای آن و زواجر آن و اعتقاد کند

أو أمرها والانتهاء عن نواهيها هكذا إلى أن ينتهي السورة فإذا فرغ من

او امر او را و باز ماندن از نواهی آن همچنین تا تمام شود سوره پس هرگاه فارغ شود از

القراءة ثبت قائماً وسكت حتى يرجع إليه نفسه قبل أن يركع ولا يصل

قراءت ثابت باشد ایستاده و خاموش شود تا آنکه باز آید بسوی او دم او پیش از آنکه رکوع کند [illegible]

قراءته بتكبيرة الركوع ثم يكبر ويرفع يديه إلى فروع أذنيه أو حذو

قراءت خود را به تکبیر رکوع پس تکبیر گوید و بر دارد دست خود را تا اعلای گوش خود یا برابر

منكبيه على ما بيّنا في أول الكتاب فإذا انقضى التكبير حط يديه ثم انحط

هر دو دوش خود چنانچه بیان کردیم در اول کتاب پس هرگاه تمام شود تکبیر فرود آرد دو دست را [illegible]

من قيامه للركوع ويلقم راحتيه ركبتيه ويفرق بين أصابعه ويعتمد

از قیام خود برای رکوع و لقمه کند دو کف خود دو زانوی خود و فرق کند میان انگشتان خود و تکیه کند

على ضبعيه وساعديه ويسوي ظهره ولا يرفع رأسه ولا يخفضه فينكسه

بر دو بازو و [illegible] و برابر کند پشت خود را و بلند نکند سر خود را و نه پست کند [illegible]

فقد جاء عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه كان إذا ركع لو كانت قطرة ماء على ظهره ما

پس بتحقیق آمده است از پیغمبر [illegible] که او بود که هرگاه رکوع میکرد و اگر بودی قطره آب بر پشت او

تحركت عن موضعها وجاء عنه صلى الله عليه وسلم أنه كان إذا ركع لو كان قدح

جنبش نکردی از جای خود و آمده است از وی [illegible] که بود که هرگاه رکوع میکرد اگر بودی قدح

من ماء على ظهره ما تحرك عن موضعه وذلك لاستواء ظهره صلى الله عليه وسلم

آب بر پشت او نمی جنبید از موضع خود و این از جهت برابر بودن پشت او بود

ويقول سبحان ربي العظيم ثلاثاً وهو أدنى الكمال وقال الحسن البصري

و بگوید سبحان ربی العظیم سه بار و این ادنی کمال است و گفت حسن بصری

التسبيح التام سبع والوسط من ذلك خمس وأدناه ثلاث تسبيحات ثم

تسبیح تمام هفت است و میانه از این هر دو پنج است و ادنی سه تسبیح است پس

يرفع رأسه مسمعاً فينتصب معتدلاً فيطمئن مترسلاً يديه ثم ينحط

بر دارد سر خود را در حالیکه سمع الله لمن حمده گوید پس بایستد برابر پس اطمینان کند و بگذارد دست [illegible]

للسجود فيبدأ بوضع ركبتيه على الأرض ثم يديه ثم جبهته وأنفه ويمكن

برای سجده پس ابتدا کند بنهادن دو زانوی خود بر زمین پس دو دست پس پیشانی و بینی [illegible]

من الأرض ويطمئن في سجوده ويتوجه بكل عضو منه وجهه إلى القبلة

[illegible] و آرام گیرد در سجده خود و متوجه شود بهر عضو [illegible] بسوی قبله

وجاء في الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال أمرت بالسجود على سبعة أعظم

و آمده است در حدیث از پیغمبر [illegible] که فرمود امر کرده شده ام من بسجده بر هفت عضو [illegible]

وفي الحديث أن العبد يسجد على سبعة أعضاء فأي عضو منها ضيعه

و در حدیث دیگر است که بنده سجده کند بر هفت عضو پس هر عضو که ضایع شده

لم يزل ذلك العضو يلعنه ويكون في سجوده منقبضا لا ينبسط على

همیشه این عضو ملعون شود و باشد در سجده منقبض گشاده نشود بر

الأرض ولا يفترش ذراعيه بل يضع أصابع يديه على الأرض حتى يحاذي

زمین و نه گسترد دو بازوی خود را بلکه بنهد انگشتان دو دست خود را بر زمین تا آنکه برابر شود

بها أذنيه أو منكبيه الموضع الذي يستحب رفع اليد إليه في التكبير في حالة

بآن هر دو گوش او یا هر دو دوش او جایی که مستحب است برداشتن دست بسوی او در تکبیر در حال

القيام ولا يضعهما حذاء رأسه ويضم أصابعه ويوجههما نحو القبلة

قیام و نه نهد آنها را برابر سر خود و ضم کند انگشتان خود را و متوجه کند آنها را بسوی قبله

ويباين العضدين عن الجنبين والفخذين عن الساقين والبطن عن الأرض

و جدا دارد عضدها را از پهلوها و رانها را از دو ساق و شکم از زمین

على ما تقدم بيانه ويقول في سجوده سبحان ربي الأعلى ثلاثا كالركوع ثم

بر آن طور که بیان کردیم و بگوید در سجده خود سبحان ربی الاعلی سه بار مانند رکوع پس

يرفع رأسه مكبرا ويجلس على رجله اليسرى وينصب اليمنى ويقول رب اغفر

بردارد سر خود را تکبیر گویان و بنشیند بر پای چپ خود و نصب کند راست را و گوید ای پروردگار

لي ثلاثا ناظرا إلى حجره ثم يسجد ثانية كذلك ثم يرفع رأسه مكبرا من

مرا سه بار در آن حال که نظر کننده است بسوی کنار خود پس سجده کند بار دیگر پس بردارد سر خود را

الأرض يديه ثم ركبتيه معتمدا على ركبتيه فينهض على صدور قدميه

زمین پیشتر دو دست خود پیشتر دو زانوی خود تکیه کننده بر دو زانوی خود پس برخیزد بر پیش دو قدم خود

ولا يقدم إحدى رجليه فإنه مكروه وقيل إنه يقطع الصلاة مروي

و تقدیم نکنند وقت برخاستن یکی از دو پا را که مکروه است و گفته شده است که این قطع میکند نماز را روایت

ذلك عن ابن عباس رض ويفعل كذلك في الركعة الثانية فإذا جلس للتشهد

این از ابن عباس و بکند همچنین در رکعت دیگر پس هرگاه بنشیند برای تشهد

الأول جلس على رجله اليسرى ونصب رجله اليمنى ويوجه أصابعه نحو

اول بنشیند بر پای چپ خود و نصب کند پای راست خود و متوجه کند انگشتان خود را بسوی

القبلة ويضع يده اليسرى على فخذه اليسرى ويده اليمنى على فخذه اليمنى

قبله و بنهد دست چپ خود بر ران چپ خود و دست راست خود بر ران راست خود

ويشير بإصبعه التي تلي الإبهام وهي السبابة ويحلق الإبهام مع الوسطى

و اشاره کند بانگشت که متصل است بابهام و آن سبابه است و حلقه کند ابهام را با وسطی

ويقبض الخنصر والبنصر ويكون ناظرا الى اصبعه من اول التشهد الى

وقبض کند خنصر و بنصر را و باشد نگرنده بسوی انگشت خود از اول تشهد تا

آخره لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اذا كان احدكم في الصلاة فجلس

آخر او از انچه روایت شده از نبی که فرمود هرگاه باشد یکی از شما در نماز پس بنشیند

فلا يعبث بشيء فانه يناجي ربه ولكن يجعل يده اليسرى على فخذه اليسرى

پس بازی نکند بچیزی که او مناجات میکند پروردگار خود را ولیکن گرداند دست چپ خود را بر ران چپ

ويده اليمنى على فخذه اليمنى ثم ليكن قلبه وبصره الى اصبعه فانها مذبة

و دست راست خود بر ران راست خود پس باید که باشد دل او و چشم او بسوی انگشت او که آن راننده

للشيطان ويتشهد فيقول التحيات لله والصلوات والطيبات السلام

شیطان را و تشهد خواند پس بگوید تمام عزها مر خدای راست و نماز و صدقها مر خدای راست و سلام

عليك ايها النبي ورحمة الله وبركاته السلام علينا وعلى عباد الله

بر تست ای نبی و رحمت خدا و برکات او سلام بر ما و بر بندگان خدای

الصالحين اشهد ان لا اله الا الله واشهد ان محمدا عبده ورسوله ثم

که نیکوکارانند گواهی میدهم که نیست معبودی مگر خدای و گواهی میدهم که محمد بنده اوست و رسول او است پس

يقوم مكبرا فيقرأ الفاتحة فحسب ويركع ويسجد كذلك ثم يصلي

بایستد در حالیکه تکبیر گوید پس بخواند فاتحه پس بس و رکوع کند و سجده کند همچنین پس بگذارد

الركعة الرابعة كذلك ثم يجلس للتشهد فياتي به على ما ذكرنا فاذا بلغ

رکعت چهارم همچنین پس بنشیند برای تشهد پس بیارد تشهد را بر آنچه بیان کردیم

عبده ورسوله قال اللهم صل على محمد وعلى آل محمد كما صليت على ابرهيم

عبده و رسوله بگوید اللهم الخ ای بار خدا درود بفرست بر محمد و بر آل او چنانچه درود فرستادی بر ابراهیم

انك حميد مجيد وبارك على محمد وعلى آل محمد كما باركت على ابرهيم انك

که تو ستوده بزرگواری و برکت کن بر محمد و بر آل او چنانچه برکت کردی بر ابراهیم که تو

حميد مجيد وعن امامنا احمد رواية اخرى انه يذكر ابرهيم ثم يذكر

ستوده بزرگواری و از امام ما احمد روایتی دیگر است که ذکر کند ابراهیم را پس ذکر کند

آله فيقول على ابرهيم وعلى آل ابرهيم فهذا آخر التشهد ويستحب له

آل او را پس بگوید علی ابراهیم و علی آل ابراهیم و این آخر تشهد است و مستحب است او را

ان يستعيذ من اربع فيقول اللهم اني اعوذ بك من عذاب جهنم

که استعاذه کند از چهار چیز پس بگوید ای بار خدا من پناه میگیرم بتو از عذاب دوزخ

ومن عذاب القبر ومن فتنة المسيح الدجال ومن فتنة المحيا والممات

و از عذاب قبر و از فتنه مسیح دجال و از فتنه زندگی و موت

ثم يدعو فيقول اللهم إني أسألك من الخير كله ما علمت منه وما لم
پس دعا کند پس بگوید این کلمات ای بار خدا میخواهم از تو نیکیها همه آن چیز که دانستم از او و چیزی که
أعلم وأعوذ بك من الشر كله ما علمت منه وما لم أعلم اللهم إني أسألك
ندانستم و پناه میجویم از تو از شر همه آنچه دانم و آنچه ندانم ای بار خدا میخواهم از تو
من خير ما سألك عبادك الصالحون وأعوذ بك من شر ما استعاذ
از نیکوی آنچه خواسته اند از تو بندگان نیکوکار و پناه میجویم از تو از شر چیزی که پناه جسته اند
منه عبادك الصالحون اللهم إني أسألك الجنة وما قرب إليها من قول
از تو بندگان نیکوکار ای بار خدا میخواهم از تو بهشت را و آنچه نزدیک کند بآن از قول
وعمل وأعوذ بك من النار وما قرب إليها من قول وعمل ربنا آتنا في الدنيا
و عمل و پناه میجویم از تو از عذاب دوزخ و آنچه نزدیک کند بآن از قول و عمل پروردگارا بده ما را در دنیا
حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار ربنا اغفر لنا ذنوبنا و
نیکوئی و در آخرت نیکوئی و نگهدار ما را از عذاب دوزخ پروردگارا بیامرز ما را گناهان ما و
كفر عنا سيئاتنا وتوفنا مع الأبرار ربنا وآتنا ما وعدتنا على رسلك
بگذار از ما بدیهای ما و بمیران ما را با نیکوکاران پروردگارا بده ما را آنچه وعده کردی بر پیغمبران خود
ولا تخزنا يوم القيامة إنك لا تخلف الميعاد وإن زاد على ذلك جاز إلا
و خوار مکن ما را روز قیامت که تو هر آینه خلاف نمیکنی وعده را و اگر زیاده کند برین جایز است مگر
أن يكون إماما فيطول ذلك على المأمومين فالمستحب الاقتصار تخفيفا
آنکه باشد امام پس طوالت کند این بر مقتدیان پس مستحب اقتصار است از بهر نگهداشت
لقلوبهم لعل يكون فيهم ذو الحاجة ثم يسلم ويدعو لنفسه ولوالديه
دلهای ایشان شاید که باشد در ایشان صاحب حاجت پس سلام دهد و دعا کند نفس خود را و والدین
وللمسلمين ويكون في جميع ذلك متخوفا من عاقبتها كيف وقعت
و مسلمانان را و باشد درین همه ترسناک از عاقبت خود و که چه شد و حال آنکه چگونه
وقعت عند الله عز وجل الداعي إليها الآمر بها المثيب عليها والمعاقب
واقع است این نماز نزد خدا که طلب کننده ست این نماز را و امر کننده است بآن و ثواب دهنده
عليها عند إسائها فإذا خرج منها عرضها على العلم فإن شهد لها
بر آن وقت بدی آن پس هرگاه برآید از آن نماز عرض کند او را بر علم شریعت پس اگر شهادت دهد
ببراءة الساحة وسلامة المنزلة حمد الله تعالى وأثنى عليه إذ جعله
بپاکی میدان و سلامت منزلت حمد گوید خدا تعالی را و ثنا گوید مر او را از جهت آنکه گردانید
أهلا لذلك وإن وجد فيها نقصانا وخللا تاب إلى الله عز
سزاوار از برای این نماز و اگر دریافت درین نقصانی و خللی بازگردد بسوی خدا تعالی

٨٥٧

٥٤

٥٨

وجل واستغفر الله وتاب واجتهد في التحفظ في التي بعدها و

اگر ترسیں خواہد از خدا بیعز وجل و آمادہ شود و کوشش کند در نگاهداشتن آنچه بعد از آن ست و

للصلوة المقبولة علامة بينة وللمردودة علامة فعلامة

نماز مقبول را علامت ست ظاهر و مردوده را نیز علامت ست پس علامت

المقبولة نهيها وكفها لصاحبها عن الفواحش والمناكر ورغبته في

مقبول باز داشتن آن و دور کردن آن نماز ست صاحب خود را از گناهان فاحش و منکر و رغبت دادن او

الخير وتجديد نيته في الصلاح والازدياد من الطاعات وفعل

نیکوئی و از سر نو کردن نیت او در نیکوکاری و بسیار کردن از نیکوئیها و کردن

الخيرات والرغبة في المثوبات وازدياده عن الاسواء وكراهة المعاصي

نیکی و رغبت در ثوابها و باز داشتن از بدیها و مکروه پنداشتن معاصی

والخطيئات لقول الله عز وجل ان الصلوة تنهى عن الفحشاء والمنكر

و خطیئات را از جهت قول خدا تعالی که نماز باز میدارد از فواحش و منکر

ولذكر الله اكبر وهذا الذي ذكرنا يشترك فيه الامام والمأموم و

و هر آینه یاد کردن خدا بزرگ ست و اینهمه که یاد کردیم مشترک ست در آن امام و مقتدی و

المنفرد فاما شرائط الصلاة وواجباتها ومسنوناتها فقد ذكرناها

منفرد اما شرائط نماز و واجبات آن و سنتهای آن پس بتحقیق یاد کردیم آنرا

في اول الكتاب والله الموفق للصواب فصل فيما يختص بالامام

در اول کتاب و خداوند تعالی توفیق دهنده ست صواب را در آنچه خاص ست بامام

ولا ينبغي للرجل ان يكون اماما حتى يكون فيه هذه الخصال التي نذكرها

و سزاوار نیست مرد را که باشد امام تا آنکه باشد در آن خصلتها که یاد کردیم ما آنرا

وهي ان لا يحب ان يتقدم وهو يجد من يكفيه ذلك ولا يتقدم

و آن خصلتها آنست که دوست ندارد که پیش شود حال آنکه می یابد کسی را که بسند ست برای تقدم و پیش نشود

وهناك من هو افضل منه فان فعلوا ذلك لم يزالوا في سفال فقال

و حال آنکه آنجا کسی باشد که فاضلتر ست از و در علم و اسلام پس کسیکه بکنند این کار را همیشه باشد در پستی

عمر بن الخطاب رض لان اقدم فتضرب عنقي ولا يقربني ذلك من

عمر بن خطاب رض هر آینه پیش کرده شوم و گردن زده شوم من در حالیکه نزدیک نکند مرا این گردن زدن از

اثم خير من ان اتقدم قوما فيهم ابو بكر الصديق رض وان يكون قاريا

گناه بهتر ست از پیش آمدن قومی را که در آنها ابو بکر صدیق رض ست و باید که باشد امام قاری

لكتاب الله فقيها في دين الله بصيرا بسنة رسول الله صلى الله عليه وسلم لانه

کتاب خدا تعالی را فقیه در دین خدا بیننده سنت رسول الله را صلعم زیرا که

۸۵۸

جاء في الحديث اجعلوا أمر دينكم إلى فقهائكم وأئمتكم قراءكم و

آمده است در حدیث گردانید امر دین خود را بسوی فقیهان خود و امامان خود و قاریان خود و

قال النبي صلى الله عليه وسلم أئمتكم خياركم فإنهم وفودكم إلى الله عز وجل وإنما

فرموده نبی صلعم امامان شما بهترین شما زیرا که ایشان وفدهاے شما هستند بسوی خدا

خصهم صلى الله عليه وسلم بذلك لأنهم أهل الدين والفضل والعلم بالله عز وجل و

خاص کرد ایشانرا صلعم باین کارها زیرا که ایشان اهل دین اند و اهل فضل و علم بخداے عزوجل و

الخوف من الله تعالى الذين يعنون بصلاتهم وصلوة من خلفهم ويتقون

اهل خوف از خدا تعالی آنکسانیکه عنایت و خواهش دارند بنماز خویش و نماز کسانیکه پس ایشانند و می ترسند

ما يلزمهم من وزر أنفسهم ووزر من خلفهم إن أساؤوا في صلاتهم و

از آنچه ایشانرا لازم آید از گناهان خود و گناهان کسانیکه پس ایشانند اگر بدی کنند در نماز خود

ما أراد صلى الله عليه وسلم بالقراء الحفظة للقرآن فحسب من غير أن يعملوا به و

نخواسته است صلعم بقراء حافظان قرآن بغیر اینکه عمل کنند بر آن و

إنما أراد صلى الله عليه وسلم العمال بالقرآن مع حفظه وقد جاء في الحديث أن

بلکه خواسته است صلعم عاملان قرآن مع حفظ آن و تحقیق آمد در حدیث که

أحق الناس بهذا القرآن من كان يعمل به وإن كان لا يقرأه وقد يحفظ

سزاوارترین مردم باین قرآن کسی است که عمل کند بر آن و اگرچه باشد قرائت نکند آنرا و گاهی یاد میگیرد

القرآن من لا يعمل به ولا يعبأ بإقامة حدوده مما فرض الله عليه من

قرآن را کسیکه عمل نکند بر آن و اعتبار ندارد باقامت حدود از آنچه فرض کرده است خدا

العمل به وما نهاه من النهي عنه فلا نعني نحن به ولا كرامة له قال

عمل کردن بر آن و آنچه باز داشته است او را از نهی پس عنایت نمیداریم ما با او هیچ کرامت نیست مر او را فرمود

النبي صلى الله عليه وسلم ما آمن بالقرآن من استحل محارمه فلا يجوز للناس

نبی صلعم هرگز ایمان نیاورد بقرآن شریف کسیکه حلال دانست حرامهاے او را پس جایز نیست

أن يقدموا عليهم في صلاتهم إماماً إلا أعلمهم بالله وأخوفهم له

که پیش کنند آنرا بر خود در نماز امام مگر داناترین خود را بخدا و ترسناک تر از او

فإن خالفوا وقدموا غيره لم يزالوا في سفال وإدبار وانتقاص

پس اگر خلاف کردند و مقدم کردند غیر او را همیشه باشند در پستی و بدبختی و کمی

في دينهم ويبعد من الله تعالى ومن رضوانه وجنته فرحم الله قوما

در دین خود و دور شد از خدا تعالی و از خوشنودے او و بهشت او پس رحمت کند خدا

عنوا بدينهم وصلواتهم فقدموا خيارهم واتبعوا في ذلك السنة

که خواهش دارند بدین خود و نمازهاے خود پس پیش کردند نیکوکاران خود را و پیروی کردند در این

نبيهم صلى الله عليه وسلم وطلبوا بذلك القربة إلى ربهم تبارك وتعالى و

پیغمبر را ام و طلب کردند باین قربت بپروردگار خود تبارک و تعالی

ينبغي أن يكون الإمام حافظا لسانه من عيب الناس عليه فيعيبهم

باید که باشد امام نگهدارنده زبان خود را از عیب مردم و عیب ایشان

له الا من الخير ويكون يأمر بالمعروف ويفعله وينهى عن المنكر و

مگر از خیر و باشد که امر بمعروف کند مردم را و خود هم کند و باز دارد مردم را از منکر و

يجتنبه ويحب الخير وأهله ويبغض الشر وأهله عارفا بمواقيت الصلوة

باز ماند از وی و دوست دارد نیکی را و نیکوکاران را و بغض کند شر را و شریران را و دانا باشد

محافظا عليها مقبلا على شأنه عفيف البطن والفرج منقبض اليد

نگاه دارنده و پیش آینده باشد بر حال خود پارسا فرج و بطن باشد بند کننده دست را

عن الحرام قليل السعي إلا في ابتغاء مرضات الله عز وجل قعودا جمودا

از حرام کم سعی کننده مگر در طلب رضای حق تعالی با وقار باشد بردبار

صبورا على الأذى يغض عن الشر يحتمل ممن يتكلم فيه ويصبر على

صبر کننده بر ایذا و چشم فرو گرفته باشد از بدی بردارد از کسیکه کلام کند در آن و صبر کند بر

من يجهل عليه ويحسن إلى من أساء إليه ويكون غضيض الطرف

کسیکه جهل کند بر او و نیکویی کند بسوی کسیکه بدی کرده با او و باشد پوشنده چشم

عن المحارم إن رأى عورة سترها وإن رأى مخزية دفنها يعرض عن

از محارم اگر بیند عورت را و عیب را بپوشد و اگر بیند چیزی خوار کننده را دفن کند آنرا چشم پوشد از

الجاهلين ويقول اللهم سلاما الناس منه في راحة وهو من نفسه

جاهلان و بگوید بار خدا قول سلام و ترک آنند مردم از او با راحت باشند و او خود از خود

في عناء حريصا على فكاك رقبته مجدا في خلاص نفسه ويعلم أنه قد بلي

در رنج حریص باشد بر خلاص کردن گردن خود کوشش کننده در خلاصی نفس خود و بداند که او مبتلا شده است

بشيء عظيم قليل خطره كبير شأنه وليكن همه ما قد كلف من عظم قدر

بچیزی بزرگ ... و باید که باشد قصد او چیزی که تکلیف کرده شده است

الإمامة وخطر قدرها وخيرها قليل الكلام إلا فيما يعنيه له حال و

امامت و خطر و شریف بودن مرتبه او ... کم گو باشد مگر در چیزی که مقصود است او را

للناس حال إذا قام في محرابه علم أنه قائم في مقام النبيين وخليفة

مردم را حالی دیگر هرگاه بایستد در محراب خود داند که ایستاده است در مقام پیغمبران و خلیفه

سيد المرسلين ومناجي رب العالمين يتحرى الاجتهاد لتمام الصلوة

سرور پیغمبران است و مناجات کننده پروردگار عالمیان است ... اجتهاد کند برای تمام کردن نماز

لِتَسْلِيمِ مَنْ خَلْفَهُ مَنْ تَقَلَّدَ إِمَامَتَهُ خَفِيفَ الصَّلٰوةِ تَخْفِيفَ الصَّلٰوةِ

از بهر سلام دادن کسیکه پس اوست کسیکه پیروی کرد امامت او را سبک کردن نماز

فِي تَمَامٍ يُصَلِّي بِصَلَاةِ أَضْعَفِهِمْ فَيَرَىٰ مِنْ نَفْسِهِ أَنَّهُ دُونَهُمْ وَأَنَّهُ مُبْتَلًى

در تمام ارکان گذارد نماز خود را بنماز ضعیف ترین قوم پس بیند بنفس خود را که پایین ایشان است و مبتلاست

بِإِمَامَتِهِمْ وَأَنَّ اللّٰهَ تَعَالَىٰ يَسْأَلُهُ عَنْ أَدَاءِ الْفَرَائِضِ عَنْ نَفْسِهِ وَعَنْهُمْ وَ

بامامت ایشان و خدای تعالی سوال میکند از وی از ادای فرائض از ذات خود و از مقتدیان او و

هُوَ بِتَقَدُّمِهِ بِالْخَلْقِ عَلَىٰ خَطِيئَتِهِ نَادِمٌ عَلَىٰ مَا سَلَفَ مِنْ تَفْرِيطِهِ وَقَدِيمِ تَأَسُّفِهِ

او بسبب پیش شدن خود است گرنده بگناهان خود ندامت کننده بر چیزیکه گذشته از تفریط گناهان و

وَمَا انْقَضَىٰ مِنْ أَوْقَاتِهِ لَا يَتَكَبَّرُ عَلَىٰ مَنْ خَلْفَهُ وَلَا يَتَجَبَّرُ عَلَىٰ مَنْ هُوَ دُونَهُ

و آنچه منقضی شد از اوقات خود بزرگ نه بیند او خود را بر کسیکه پس اوست و نیکو نداند خود را بر کسیکه پایین اوست

وَلَا يَتَعَصَّبُ حَمِيَّةً لِنَفْسِهِ إِذَا قِيلَ مَا فِيهِ وَمَا هُوَ عَنْهُ بَرِيءٌ وَلَا هُوَ

و تعصب نکند از حمیت ننگ نفس خود و هرگاه گفته شود چیزیکه در وست از صفات ذمیمه و چیزیکه از و پاک است

يُحِبُّ حَمْدَهُمْ وَلَا يَكْرَهُ ذَمَّهُمْ فَتَكُونُ الْجَمَاعَةُ عِنْدَهُ فِي الْحَالَيْنِ سَوَاءً لَمْ

دوست ندارد ستایش قوم خود را و مکروه ندارد نکوهش ایشانرا پس باشد نزد او گروه در هر دو حال برابر

يُجَرَّبْ عَلَيْهِ كِذْبَةٌ طَيِّبَ الطَّعَامِ نَظِيفَ اللِّبَاسِ مُتَوَاضِعًا فِي لِبْسَتِهِ مُتَقَشِّفًا

آزموده نشده باشد براو دروغ او پاک باشد طعام او پاک باشد لباس او فروتن باشد در لباس خود

فِي جِلْسَتِهِ غَيْرَ مُحْدِثٍ فِي الْإِسْلَامِ وَلَا ذَا رَأْيَةٍ فِي الْأَنَامِ وَلَا غَمَّازًا عَلَى الْخَلْقِ

در جلسه خود حدث نه ده نباشد در اسلام و نه عذاو ندگمان بد باشد در خلقت و نه غماز باشد بر خلق

عِنْدَ السُّلْطَانِ وَلَا شَاعَ أَسْرَارَ النَّاسِ أَيْ لَا يُفْشِيهِ وَلَا بَاعَ الْكَثْرَةَ النَّاسِ وَ

نزد پادشاه و نه افشا کننده اسرار مردم را و نه سعی کننده بسوی شر مردم و

لَا ذِي زَعْمٍ فِي حَقِّهِ وَلَا خَائِنًا فِي وَدِيعَتِهِ وَتِجَارَتِهِ وَعَارِيَتِهِ وَلَا يَعْقِدُ

نه خداوند زعم باشد در حق براو و نه خیانت کننده باشد در امانات او و تجارت و عاریت او و معقد

وَهُوَ خَبِيثُ الْمَطْعَمِ وَلَا يَتَقَدَّمُ وَهُوَ يَشْتَهِي الْإِمَامَةَ وَلَا يَتَقَدَّمُ وَهُوَ يَعْلَمُ

و حالانکه ناپاک خوار و ناپاک کسب است و مقدم نشود و حالانکه او میخواهد امامت را و مقدم نشود و حالانکه او میداند

أَنَّ فِيهِ حَسَدًا وَلَا بَغْيًا وَلَا حِقْدًا وَلَا إِحْنَةً وَلَا غِلًّا وَلَا رَيْبًا وَلَا رِزَّةً

که در و حسد است و نه کینه و نه حقد و نه کینه و نه خشم و نه کینه

وَلَا طَالِبًا ثَأْرًا وَلَا مُنْتَصِرًا لِنَفْسِهِ وَلَا مُتَشَفِّيًا مِنْ غَيْظٍ وَلَا مُتَتَبِّعًا

و نه طلب کننده خون و نه طلب کننده انتقام نفس خود را و نه طلب شفا کننده از خشم و نه جستجو کننده

عَوْرَةَ رَجُلٍ مُسْلِمٍ وَلَا غَاشًّا لِأَحَدٍ مِنْ أُمَّةِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَلَا يَتَكَلَّمُ فِي نَفْسِهِ

عیب مرد مسلمان را و نه فریب دهنده کسی را از امت محمد صلعم و کلام نکند در نفس خود

ولا يسعى فيها ولا يقويها بل يعين أهل الحق على أهل الباطل بيده و

وسعی نکند در آن و قوت ندهد او را بلکه یاری دهد اهل حق را بر اهل باطل بدست خود و

لسانه وقلبه يقول الحق وإن كان مرّاً لا تأخذه في الله لومة لائم

زبان خود و دل خود گوید حق را و اگر چه باشد تلخ نگیرد او را در راه خدا ملامت ملامت کننده

ولا يحب مدح الناس له ولا يكره ذمهم ولا يخص نفسه بشيء من الدعاء

دوست نباشد مدح مردم مر او را و مکروه نباید مذمت کردن ایشان او را و خاص نکند نفس خود را به دعا

بل يعمم الدعاء له ولهم وقت ما يدعو عقيب الصلاة بهم فإن أفرد

بلکه عام کند دعا را برای خود و برای ایشان وقتیکه دعا میکند پس از نماز پس اگر منفرد کند

نفسه بذلك كان خيانة منه لهم ولا يؤثر بعضهم على بعض إلا

نفس خود را باین باشد خیانت کننده از و مر ایشان را و اختیار نکند بعض ایشان را بر بعض مگر

أولو العلم كما قال النبي صلى الله عليه وسلم ليليني أولو الأحلام والنهى وكذلك

صاحبان علم را چنانچه فرموده نبی هر آینه متصل باشند بمن اهل دانش و عقلهای پاک و همچنین

الذين يلونهم ورآء ظهره ولا يقرب الغني ويزري بالفقير ولا ينبغي

کسیکه متصل باشد با ایشان پس پشت او و مقرب نشود توانگر و حقارت کند بفقیر و سزاوار نیست

له أن يتقدم بقوم وفيهم من يكره إمامته فإن كان فيهم من يكرهه

مر او را که مقدم شود قومی را و در ایشان کسیست مکروه میدارد امامت او را پس اگر باشد در ایشان

ومن لا يكرهه نظر فإن كان الأكثر يكرهونه اعتزل المحراب ولا

و کسیکه مکروه ندارد او را ببیند پس اگر باشد زیاده کسانیکه مکروه میدارند او را معزول کند محراب را

يقربه هذا إذا كانت كراهتهم له بعلم وحق وإن كان ذلك بجهل وباطل و

نزدیک نشود او را این آنوقت ست که باشد کراهت ایشان مر او را بعلم و حق و اگر باشد بجهل و باطل و

رعونة نفس وعصبية لمذهب أو هوى لم يلتفت إلى كراهتهم ولا

رعونت نفس یا تعصب مذهب یا هوای نفس التفات نکند بسوی کراهت ایشان و

يترك الصلاة بهم إلا أن يخاف الفتنة في القوم لأجله فيتنحى

ترک نکند نماز را با ایشان مگر اینکه ترسد از فتنه در قوم بسبب خود و پس آنهنگام گوشه گیرد

ويعتزل المحراب لذلك حتى يصطلحوا أو يرضوا ولا ينبغي له أن يكون

و خالی کند محراب را از جهت فتنه تا آنکه صلح کنند و راضی شوند و سزاوار نیست مر او را که باشد

لجاجاً ولا حلّافاً ولا لعاناً ولا يدخل مداخل السوء والتهم ولا

لجاجت کننده و نه بسیار سوگند کننده و نه لعنت کننده و نه داخل شود در جایهای بدی و تهمتها و نه

يألف ولا يخالط من الناس إلا الصالحين ولا ينبغي له أن يكون إماماً

الفت کند و نه اختلاط کند از مردم مگر نیکوکاران و سزاوار نیست مر او را که باشد امام

وَهُوَ يُحِبُّ الْفِتْنَةَ وَأَهْلَهَا أَوِ الْمَعْصِيَةَ وَأَهْلَهَا وَالرِّيَاسَةَ وَأَهْلَهَا

و حال آنکه دوست دارد فتنه را و اهل آنرا یا معصیت و اهل آنرا و ریاست و اهل آنرا

وَيَنْبَغِي أَنْ يَكُونَ صَبُورًا عَلَى أَذِيَّةِ النَّاسِ مُتَوَدِّدًا إِلَيْهِمْ طَالِبًا لِمَنْفَعَتِهِمْ

و سزاوار است که باشد صبور بر ایذاے مردم و دوستی کننده بسوی ایشان طلب کننده نفع

مُجْتَهِدًا فِي نَصِيحَتِهِمْ لَا يُمَارِي عَلَى الْإِمَامَةِ وَلَا يُقَاتِلُ عَلَيْهَا مَنْ كَفَاهُ

کوشش کننده در نصیحت ایشان جدل نکند بر امامت و قتال نکند بر آن مر کسی را که بسند

عَظِيمَ مُؤْنَتِهَا وَلَقَدْ نُقِلَ عَنِ الْأَكَابِرِ مِمَّنْ تَقَدَّمَ مِنَ السَّلَفِ الصَّالِحِينَ

از جانب او موؤنت و بار امامت را و تحقیق منقول است که پیشتر رفته اند از سلف نیکو کاران

أَنَّهُمْ كَرِهُوا الْإِمَامَةَ وَقَدَّمُوا مَنْ لَيْسَ هُوَ مِثْلَهُمْ فِي الشَّرَفِ وَالدِّيَانَةِ

که ایشان مکروه میداشتند امامت را و مقدم میکردند کسی را که نیست مانند ایشان در بزرگی و دیانت

اِبْتِغَاءَ حَمْلِ الْمُؤْنَةِ عَنْهُمْ وَتَخْفِيفًا وَخِيفَةً مِنْ تَقْصِيرٍ يَقَعُ لَهُمْ وَيَنْبَغِي

از جهت طلب بر داشتن بوجه امامت از ایشان و سبک گردانیدن و از ترسیدن از تقصیر که واقع شود ایشان را

لِلْإِمَامِ إِذَا حَضَرَ عِنْدَهُ ذُو سُلْطَانٍ أَنْ لَا يَتَقَدَّمَ عَلَيْهِ فِي الصَّلَاةِ إِلَّا بِإِذْنِهِ

امام را هرگاه که حاضر شود نزد او صاحب غلبه اینکه مقدم نشود بر او در نماز مگر باذن او

وَكَذَلِكَ لَا يَجْلِسُ إِلَّا بِإِذْنِهِ وَإِذَا نَزَلَ بِقَرْيَةٍ أَوْ مَحَلَّةٍ أَوْ قَبِيلَةٍ أَوْ حَيٍّ مِنْ أَحْيَاءِ

و همچنین نه نشیند مگر باذن او و هرگاه فرود آید بدیهی یا محله یا قبیله یا حیے از احیاء

الْعَرَبِ لَا يَؤُمُّهُمْ إِلَّا بِإِذْنِهِمْ وَكَذَلِكَ إِذَا اتَّفَقَ مَعَ قَوْمٍ فِي قَافِلَةٍ وَسَفَرٍ

عرب امام نشود ایشان را مگر باذن ایشان و همچنین هرگاه که اتفاق کرد با قومی در قافله و سفر

وَمَجْمَعٍ التَّمَامِ لَا يَؤُمُّهُمْ إِلَّا بِإِذْنِهِمْ وَيَنْبَغِي لِلْإِمَامِ أَنْ لَا يُطِيلَ الصَّلَوٰةَ

و مجمع تمام امام نشود ایشان را مگر باذن ایشان و سزاوار است امام را که دراز نکند نماز را

بَلْ يُخَفِّفُهَا مَعَ التَّمَامِ لِمَا رُوِيَ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

بلکه سبک کند آنرا با تمام بجهت چیزے که روایت است از ابی هریره رض گفت فرمود رسول

إِذَا كَانَ أَحَدُكُمْ إِمَامًا فَلْيُخَفِّفْ فَإِنَّهُ يَقُومُ وَرَاءَهُ الصَّغِيرُ وَالْكَبِيرُ وَ

هرگاه باشد یکے از شما امام پس باید که سبک کند که او می ایستد و پس او خورد و کلان و

ذُو الْحَاجَةِ وَإِذَا صَلَّى لِنَفْسِهِ فَلْيُطِلْ مَا شَاءَ وَعَنْ أَبِي وَاقِدٍ رض قَالَ كَانَ

صاحب حاجت و هرگاه گزارد تنها پس دراز کند چندانکه خواهد و مرویست از ابی واقد رض گفت

رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِنْ أَخَفِّ النَّاسِ صَلَاةً عَلَى النَّاسِ وَأَدْوَمَهُ عَلَى نَفْسِهِ

رسول الله صلعم از مختصر ترکنندگان نماز را بر مردم و همیشه بود و بر نفس خود

فَصْلٌ وَيَنْبَغِي لِلْإِمَامِ أَنْ لَا يَدْخُلَ فِي الصَّلَاةِ وَلَا يُكَبِّرَ حَتَّى يَنْوِيَ

سزاوار است امام را که نه در آید در نماز و نه تکبیر کند تا آنکه نیت نکند

الامامة بقلبه وان تلفظ ذلك بلسانه كان احسن ويلتفت يمينا
امامت را بدل خود و اگر تلفظ کند این نیت را بزبان خود باشد نیکو و التفات کند راست

وشمالا فيسوي الصفوف فيقول استووا رحمكم الله اعتدلوا
و چپ پس برابر کند صف ها را پس بگوید برابر شوید رحمت کند خدا شما را برابر شوید

رضي الله عنكم ويأمرهم بسد الفرج وتسوية المناكب ودنو بعضهم
راضی شود خدا از شما و امر کند به بند کردن فرج و برابر کردن دوش و نزدیکی بعضی ایشان

من بعض حتى تماس مناكبهم لان اختلاف المناكب واعوجاج الصفوف
از بعض تا آنکه با یکدیگر آویزند دوشهای ایشان زیرا که اختلاف دوشها و کژی صفها

نقص في الصلوة وحضور الشياطين وقيامهم مع الناس في الصفوف
نقصان است در نماز و حاضر شدن شیاطین است و قیام ایشان با مردم در صفها

جاء في الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال رصوا الصفوف وحاذوا
آمده است در حدیث از نبی ع که فرمود متصل کنید صفها را و برابر کنید

المناكب وسدوا الخلل حتى لا يقوم بينكم مثل اولاد الحذف يعني
دوشها را و بند کنید خلل را تا نه ایستد میان شما مانند اولاد حذف یعنی

مثل اولاد الغنم من الشياطين وقد كان النبي صلى الله عليه وسلم اذا قام للصلوة
مانند اولاد غنم از شیاطین و بتحقیق بود نبی ع هرگاه می ایستاد برای نماز

لم يكبر حتى يلتفت يمينا وشمالا فيأمرهم بتسوية مناكبهم ويقول
تکبیر نگوید تا آنکه التفات کند راست و چپ پس امر کرد ایشان را برابر کردن دوشهای ایشان و بگوید

لا تختلفوا فتختلف قلوبكم ورأى صلى الله عليه وسلم يوما رجلا قد خرج صدره
اختلاف مکنید پس اختلاف کند دلهای ایشان و دید ع روزی مردی را که برآمده است سینه

من الصف فقال لتسون مناكبكم او ليخالفن الله تعالى بين قلوبكم
از صف پس فرمود باید که برابر کنید دوشهای خود را یا اگر مخالفت کند خدا میان دلهای شما

وفيما اتفق عليه مسلم والبخاري عن سالم بن ابي الجعد رض قال سمعت
و در آنچه متفق شده اند برو مسلم و بخاری از سالم بن ابی الجعد گفت شنیدم

النعمان بن بشير رض قال كان النبي صلى الله عليه وسلم يقول لتسون صفوفكم او
نعمان بن بشیر را رض گفت بود نبی ع میفرمود برابر کنید صفهای خود را یا

ليخالفن الله تعالى بين وجوهكم وفي حديث آخر عن قتادة عن انس
مخالفت کند خدای تعالی میان رویهای شما و در حدیث دیگر است از قتاده از انس

بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سووا صفوفكم فان تسوية
بن مالک رض گفت فرمود رسول الله ع برابر کنید صفهای خود را زیرا که برابری

٥١ اعوجاج کج شدن رشید ٥٢ حذف بالفتح ٨٦٤

الصفوف من تمام الصلوة وجاء عن عمر بن الخطاب رض انه كان اذا

صفها از تمامی نماز است و مرویست از عمر بن خطاب رض که بود هرگاه

قام مقام الامام لا يكبر حتى يأتيه رجل قد وكله باقامة الصفوف

می ایستاد بجای امام تکبیر نمیگفت تا آنکه بیاید او را مردیکه موکل کرده بود او را برای درستی صفها

فيخبره انهم قد استووا فيكبر حينئذ وكذلك كان يفعل عمر بن

پس خبر دهد او را که برابر شدند صفها پس تکبیر میگفت در آن وقت و همچنین بود که میکرد عمر بن

عبد العزيز ويروى ان بلالا المؤذن رض يسوي الصفوف ويضرب عراقيبهم

عبد العزیز و مرویست که بلال موذن رض برابر میکرد صف ها را و میزد عرقوب های ایشان را

بالدرة حتى يستووا وقال بعض العلماء ان الظاهر من هذا انه كان

بدره تا آنکه برابر میشدند وگفته اند بعض علما ظاهر ازین آنست که بود بلال

يفعل ذلك على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم اقامته قبل ان يدخل في الصلوة

که میکرد این کار را در زمان رسول صم وقت اقامت خود پیش از در آمدن در نماز

لان بلالا رض لم يؤذن لاحد بعد النبي صلى الله عليه وسلم الا يوما واحدا عند قدومه

زیرا که بلال رض اذان گفته است کسی را بعد از نبی صم مگر روزی وقت باز گشتن خود

من الشام في زمن ابي بكر الصديق رض بسؤاله وسؤال الصحابة رض شوقا الى

از شام در زمان ابوبکر رض بسوال ابوبکر و سوال صحابه رض از جهت شوق ایشان

رسول الله صلى الله عليه وسلم وعهده فلما بلغ بلال رض الى قوله اشهد ان محمدا

رسول الله صم و بزمان او پس هرگاه رسید بلال رض تا قوله اشهد ان محمدا

رسول الله امتنع من الاذان فلم يقدر عليه فسقط مغشيا عليه حبا

رسول الله باز ماند از اذان پس قادر نشد بر آن پس افتاد بیهوش از جهت دوستی

للنبي صلى الله عليه وسلم وشوقا اليه واشتد عند ذلك بكاء اهل المدينة من

نبی صم و شوق بسوی او و سخت شد این هنگام گریه اهل مدینه از

المهاجرين والانصار حتى خرجت العواتق من خدورهن شوقا الى النبي

مهاجرین و انصار تا آنکه بر آمدند زنان جوان سال از پرده های خود از جهت شوق بسوی نبی

صلى الله عليه وسلم فثبت بذلك ان ضربه لعراقيب الناس كان على عهد رسول

صم پس ثابت شد باین که زدن آن بلال عرقوب مردم را بود در زمان رسول الله

الله صلى الله عليه وسلم وينبغي للامام ان لا يدخل طاق القبلة فيمنع من قدامه

صم و سزاوار است امام را که نه در آید در طاق قبله پس منع کند کسی را که پس اوست

رؤيته بل يخرج منه قليلا وعن امامنا احمد رحمه الله رواية اخرى انه

از دیدن او بلکه بیرون ایستد از آن طاق اندکی و مرویست از امام ما احمد حنبل رح روایت دیگر که

يستحب قيامه فيه ولا يقف مقاما اعلى من مقام المأمومين

مستحب است قیام او در آن طاق و نه ایستد مقام بلند تر از مقام مقتدیان

فان فعل ذلك قيل تبطل صلاته على وجهين وينبغي له اذا سلم من

پس اگر کرد این کار را گویند باطل شود نماز او بر دو وجه و سزاوار است او را که هرگاه سلام دهد

صلاته ان لا يلبث في محرابه وليقم ولينتح الى يساره فليأت بنفله

از نماز خود درنگ نکند در محراب خود و باید که بایستد و گوشه گیرد بسوی چپ پس بیارد نوافل

ناحية من المحراب لما روى المغيرة بن شعبة رض قال ان النبي صلى الله عليه وسلم

در کنج از محراب از جهت چیزی که روایت کرد مغیره بن شعبه رض گفت که نبی صلعم

قال لا يتطوع الامام في مقامه الذي يصلي فيه بالناس المكتوبة

فرمود نفل نگذارد امام در مقام خود که میگذارد در آن مقام با مردم نماز فریضه

واما المأموم فجائز له ذلك وهو مخير ان شاء صلى في موضعه او

واما مقتدی پس جایز است او را این و او مختار است اگر خواهد گزارد در موضع خود یا

يتأخر قليلا وينبغي ان تكون له سكتتان سكتة عند افتتاح الصلاة

پس شود اندکی و سزاوار است که باشد امام را دو سکوت قلیل یکی سکوت وقت شروع نماز

وسكتة اذا فرغ من القراءة قبل ان تركع حتى يتنفس ويسكن ويهجم

و سکوتی وقت فراغت از قرائت پیش از آنکه رکوع کند تا آنکه نفس زند و آرام گیرد و سورش

قراءته ولا يصل قراءته بتكبيرة الركوع لان ذلك مروي عن النبي صلى الله عليه وسلم

قرائت او و متصل نکند قرائت خود را بتکبیر رکوع زیرا که این مرویست از نبی صلعم

في حديث سمرة بن جندب رض وينبغي اذا صلى الى سترة ان يدنو منها ولا

در حدیث سمره بن جندب رض و سزاوار است هرگاه گزارد بسوی ستره آنکه نزدیک شود از آن

يدع بينه وبينها فرجة بعيدة لئلا يمر بينهما كلب اسود بهيم او

نگذارد در میان خود و میان ستره کشادگی دراز تا آنکه گذرد در میان ایشان سگ سیاه یا

حمار او امرأة فان صلاته تنقطع بذلك عند امامنا احمد رض وعنه

خر یا زن که نماز او منقطع میشود بدان نزدیک امام ما احمد رض و از امام ما

في المرأة والحمار رواية اخرى لا بأس بهما وينبغي له اذا ركع ان يسبح

در زن و خر روایت دیگر است که باک نیست بهما و سزاوار است او را که هرگاه رکوع کند

ثلاث تسبيحات على ما ذكرنا لا يسرع فيها ولا يبادر ولكن بتمام

سه بار تسبیح گوید بر آنچه یاد کردیم ما و سرعت نکند در آن و پیشدستی نکند ولیکن بجا آرد تمام

من كلامه ويتأيد ويتمكن لانه اذا اسرع بالتسبيح لم يدركه من

از کلام خود با تسکین و آرام و قرار زیرا که هرگاه جلدی کند به تسبیح نمیرسد

خلفه فيؤدي ذلك إلى مسابقة المأموم فتفسد صلاتهم فيرجع وزرهم

دو بار گناه ایشان پس رساند این کار را بسوی مسابقت و جلدی کردن مقتدیان پس فاسد میشود نماز ایشان

إليه وكذلك ينبغي له إذا رفع رأسه من الركوع وقال سمع الله لمن حمده

بسوی او و همچنین سزاوار است او را که هرگاه بردارد سر خود را از رکوع و گوید سمع الله لمن حمده

ثبت قائما معتدلا ويقول ربنا ولك الحمد من غير عجلة في كلامه

ثابت باشد قایم برابر و بگوید ربنا لک الحمد بغیر شتابی در کلام خود

حتى يدركه المأموم وإن زاد على ذلك فقال ملء السماء وملء الأرض

تا دریابد او را مقتدیان و اگر زیاده کند بران پس بگوید این

وملء ما شئت من شيء بعد جاز لأن ذلك قد روي عن النبي صلى الله عليه وسلم

کلمات را جایز است زیرا که مرویست از نبی ص

وجاء عن أنس بن مالك رضه أنه قال كان رسول الله صلى الله عليه وسلم إذا رفع رأسه

و آمده است از انس بن مالک رض که گفت بود رسول الله صلعم هرگاه بر میداشت سر خود را

من الركوع يقوم حتى يقال قد نسي وكذلك يثبت في السجود وفي

از رکوع راست می ایستاد تا آنکه گفته میشد فراموش کرد نماز را و همچنین ثابت باشد در رکوع

جلسة بين السجدتين ليدركه من خلفه في الركن ولا نظر إلى قول

جلسه که میان دو سجده است تا دریابد او را کسیکه پس اوست در رکن و نیست نظر بسوی قول

من يقول إن فعل ذلك سبقه المأموم فبطلت صلاته إذا تكرر ذلك

کسیکه گوید هرگاه کرد این را سبقت خواهد کرد او را مقتدی پس باطل خواهد شد نماز او هرگاه مکرر

منه ففي ذلك فساد لأن الناس إذا رأوه يديم ذلك ويواظب عليه علموا

از مقتدی پس در این تثبیت فساد است زیرا که مردم هرگاه ببینند او را که مداومت میکند برین کار و مواظبت

أن التثبيت كائن فيثبتوا له ولم يبادروا ثم يقال للإمام يستحب لك أن تخوفهم

که تثبیت واقع است پس ثابت باشند او را و جلدی نکنند پس گفته میشود امام را مستحب است

قبل الشروع في الصلاة وتحذرهم من مسابقتك على ما ذكرناه في الفصل

پیش از شروع در نماز و حذر کنی ایشان را از مسابقت خود چنانچه ذکر کردیم آنرا در فصل

الذي يليه فلا يؤدي ذلك إلى فساد بل إلى مصلحة عامة وتمام صلاة

آینده پس نمی رساند این بسوی فساد بلکه مصلحت عام است و تمام شدن نماز

الجميع وقد جاء الحديث أن كل مصل راع ومسؤول عن رعيته وقيل

همه است و بتحقیق آمده است در حدیث که هر نمازگذار راعی است و مسئول است از رعیت خود و گفته شده

إن الإمام راع لمن يصلي بهم فعلى الإمام النصيحة لمن يصلي خلفه

که امام راعی است کسی را که نماز گزارد با ایشان پس واجب است بر امام نصیحت کسیکه گزارد پس او

ويُنهاهم عن المسابقة في الركوع والسجود ويحسن أدبهم إذ هو راعٍ

و باز دارد ایشان را از مسابقت در رکوع و سجود و نیکو کند آداب ایشان زیرا که او نگهبان است

لهم ومسؤل عنهم ويتم صلاته ويحكمها ويحسنها حتى يكون

ایشان را و مسئول است فردا از ایشان و اتمام کند نماز خود را و محکم کند آنرا و نیکو کند آنرا تا آنکه باشد

له مثل أجر من يصلي خلفه ولا عليه مثل أوزارهم إذا أساءوا وقصّروا

او را مثل اجر کسیکه گزارد پس او و اگر نه باشد بر او مثل گناهان ایشان هرگاه که بد کنند و کوتاهی

فصل ويجب على المأموم أن ينوي الائتمام ويقف على يمين الإمام

و واجبست بر مقتدی که نیت کند اقتدا را و ایستد بر راست امام

ولا يقف قدامه ولا على يساره فإن كانوا جماعة فالسنة أن يقفوا خلفه

و نه ایستد پیش او و نه بر چپ او پس اگر باشند جماعت پس سنت است که ایستند پس او

فإن كبّر عن يمينه وجاء آخر فإنه يكبر معه ويحصل معه صفا ثم يخرجان

پس اگر تکبیر گفت از جانب راست و آمد دیگری پس او تکبیر گوید با کسیکه در جانب راست اوست و حاصل شود صف

وراء الإمام فإن كبّر الثاني أخرجها الإمام بيده ولا يتقدم هو عن موضعه

در پس امام پس اگر تکبیر گوید مقتدی دوم برآرد امام دست خود و پیش نشود او از جای خود

إلا أن يكون وراءه ضيقا وإذا حضر الجماعة فوجد في الصف فرجة دخل

مگر آنکه باشد در پس او تنگ و وقتیکه حاضر شود جماعت را پس یافت در صف فرجه در آید

فيها فإن لم يجد وقف عن يمين الإمام ولا يجذب رجلا فيقوم معه

در آن فرجه و اگر نیابد ایستد از جانب راست امام و نکشد مردی را پس بایستد با او

صفا لأنه يؤدي إلى الهرج والفتنة والبغضاء والعداوة ولأنه يؤدي

صف شده زیرا که میرساند بسوی شکستن نماز و فتنه و دشمنی و عداوت و از جهت آنکه میرساند

ذلك إلى بطلان صلاة المجذوب لأنه يصير قد بدل لك وذلك يبطل

این کشیدن بسوی باطل شدن نماز آنکه کشیده شده است زیرا که میگردد تنها با این عمل و این عمل باطل کننده

الصلوة عندنا ولكن يجتهد فيحصل لنفسه في الصف فكبّر ويحرم

نماز است نزد ما یعنی حنفیه ولیکن کوشش کند پس حاصل کند جای خود را در صف پس تکبیر گوید و احرام بندد

بالصلاة لم يخرج مع واحد منهم إلى وراء الصف وإذا دخل المسجد والإمام

بنماز نه برآید با یکی از ایشان بسوی پس صف و وقتیکه در آید در مسجد و حال آنکه امام

في الركوع كبّر تكبيرتين إحداهما للإحرام والأخرى للركوع فإن

در رکوع باشد دو تکبیر گوید یکی برای احرام و دیگر برای رکوع پس اگر

كبّر واحدة ونواهما جاز وإذا دخل والإمام في التشهد الأخير استفتح

یک تکبیر گفت و نیت هر دو کرد جایز است و وقتیکه در آید و حال آنکه امام در تشهد اخیر است

۵۱ الائتمام الاقتداء ۱۲ تاج

۵۲ هرج بالفتح آشوب و فتنه و کشتن ۱۲ ۸۶۸

له أن ينوي الصلوة ويكبر ويجلس مع الإمام ليدرك فضل الجماعة

اورا که نیت کند نماز را و تکبیر گوید و بنشیند با امام تا دریابد فضل جماعت را

فإذا سلم الإمام بنى على تكبيرته وصلى فضل وينبغي للمأموم

پس هرگاه سلام دهد امام بنا کند بر تکبیر او و نماز گزارد و سزاوار است مقتدی را

أيضا أن لا يسبق الإمام في التكبير ولا في الركوع والسجود ولا في الرفع

نیز که سابق نشود امام را و نه در تکبیر و نه در رکوع و نه در سجود و نه در رفع یعنی بلند کردن سر را

عنهما ويحذر ذلك جدا ويجتهد وسعه ويبذل طاقته أن تكون

از آنها و حذر کند ازین عمل بسیار و تمام رساند قدرت خود را و خرج کند تمام طاقت خود را و اینکه باشد

أفعاله جميعها في الصلوة عقيب فعل إمامه وقد جاء في ذلك أحاديث

کارهای او همه در نماز پس از کار امام و تحقیق آمده است درین باب حدیث

كثيرة عن النبي صلى الله عليه وسلم وعن الصحابة رضوان الله عليهم أجمعين من

بسیار مرویست از نبی ص و از صحابه رض از آن جمله

ذلك ما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال أما يخاف الذي يرفع رأسه قبل

چیزیست که روایت کرده شده است از نبی ص که فرمود آیا نمی ترسد کسیکه بردارد سر خود را پیش

الإمام أن يحول الله رأسه رأس حمار وفي حديث آخر عنه صلى الله عليه وسلم

از امام از اینکه بگرداند خدا تعالی سر او را سر خر و در حدیث دیگر است از آنسرور ص

أنه قال الإمام يركع قبلكم ويسجد قبلكم ويرفع قبلكم وعن البراء

که فرمود امام رکوع میکند پیش از شما و سجده کند پیش از شما و سر بر دارد پیش از شما و مروی

بن عازب رض قال كنا خلف النبي صلى الله عليه وسلم فكان إذا انحط من قيامه لا يحني

بن عازب رض گفت بودیم ما پس نبی ص پس بود ص وقتیکه فرود میشد از قیام خود خم نمیکرد

أحد منا ظهره حتى يضع رسول الله صلى الله عليه وسلم جبهته على الأرض وكان

هیچ یکی از ما پشت خود را تا آنکه نهاد رسول الله ص پیشانی خود را بر زمین و بودند

أصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم يثبتون خلفه قياما حتى يخط النبي صلى الله عليه وسلم

اصحاب رسول الله ص که ثابت میبودند در پس او ص ایستاده تا آنکه فرو میرفت نبی ص

ويكبر ويضع جبهته على الأرض وهم قيام ثم يتبعونه وقد جاء

و تکبیر میگفت و می نهاد سر خود را بر زمین در حالیکه ایشان ایستاده اند پس پیروی میکردند او را و آمده

عن الصحابة رض أنهم قالوا لقد كان رسول الله صلى الله عليه وسلم يستوي قائما

از صحابه رض که ایشان میگفتند تحقیق بود رسول الله ص برابر میبود ایستاده

وإنا لنسجد بعد وعن أنس بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم أما يخشى

و حالانکه ما سجده میکردیم هنوز و مرویست از انس بن مالک رض گفت فرمود رسول الله ص آیا نمی ترسد

الَّذِي يَرْفَعُ رَأْسَهُ قَبْلَ الْإِمَامِ أَنْ يُحَوِّلَ اللّٰهُ رَأْسَهُ رَأْسَ حِمَارٍ أَوْ رَأْسَ

کسیکه بر دارد سر خود را پیش از امام آنکه بگرداند خدا ایشان سر او را سر خر یا سر

خِنْزِيرٍ وَعَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض قَالَ سَمِعْتُ أَبَا الْقَاسِمِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ أَمَا يَخْشَى

خوک و مرویست از ابی هریره رض گفت شنیدم ابا القاسم صلعم را که میفرمود آیا نمیترسد

الَّذِي يَرْفَعُ رَأْسَهُ قَبْلَ الْإِمَامِ أَنْ يُحَوِّلَ اللّٰهُ رَأْسَهُ رَأْسَ حِمَارٍ وَرُوِيَ أَنَّ

کسیکه بر دارد سر خود را پیش از امام که بگرداند خدا ایشان سر او را سر خر و مرویست که

ابْنَ مَسْعُودٍ رض نَظَرَ إِلَى مَنْ سَبَقَ الْإِمَامَ فَقَالَ لَا وَحْدَكَ صَلَّيْتَ وَلَا بِإِمَامِكَ

ابن مسعود رض و دید کسی را که سبقت میکرد امام را پس گفت نه تنها گزاردی نماز را و نه با امام

اقْتَدَيْتَ وَالَّذِي لَمْ يُصَلِّ وَحْدَهُ وَلَمْ يَقْتَدِ بِإِمَامِهِ فَذٰلِكَ الَّذِي لَا

اقتدا کردی و کسیکه نگذارد تنها و نه اقتدا کند با امام پس او کسیست که نیست نماز

صَلَاةَ لَهُ وَكَذٰلِكَ رُوِيَ أَنَّ ابْنَ عُمَرَ رض نَظَرَ إِلَى مَنْ سَبَقَ الْإِمَامَ فَقَالَ لَهُ

مر او را و همچنین مرویست که ابن عمر رض و دید کسی را که سبقت کرد بر امام پس گفت مر او را

مَا صَلَّيْتَ وَحْدَكَ وَلَا صَلَّيْتَ مَعَ الْإِمَامِ ثُمَّ ضَرَبَهُ وَأَمَرَهُ أَنْ يُعِيدَ الصَّلَاةَ

نه نماز گزاردی تو تنها و نه با امام پس بزد او را و فرمود که باز گرداند نماز را

وَعَنْ أَبِي صَالِحٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ رض قَالَ قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّمَا جُعِلَ الْإِمَامُ

و مرویست از ابی صالح از ابی هریره رض گفت فرمود رسول الله صلعم جز این نیست که گردانیده شده امام

لِيُؤْتَمَّ بِهِ فَإِذَا كَبَّرَ فَكَبِّرُوا وَإِذَا رَكَعَ فَارْكَعُوا وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ فَارْفَعُوا

تا اقتدا کرده شود بآن پس هرگاه گوید تکبیر گوئید و هرگاه رکوع کند رکوع کنید و هرگاه بر دارد سر را پس بر دارید

رُءُوسَكُمْ وَإِذَا قَالَ سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ فَقُولُوا جَمِيعًا رَبَّنَا لَكَ الْحَمْدُ وَإِذَا

سرهای خود را و هرگاه گوید سمع الله الخ پس بگوئید همه ربنا لک الحمد و هرگاه

سَجَدَ فَاسْجُدُوا وَلَا تَسْجُدُوا قَبْلَ أَنْ يَسْجُدَ وَإِذَا رَفَعَ رَأْسَهُ فَارْفَعُوا رُءُوسَكُمْ وَلَا

سجده کند پس سجده کنید پیش از آنکه سجده کند و هرگاه بر دارد سر خود را پس بر دارید سرهای خود را

تَرْفَعُوا رُءُوسَكُمْ قَبْلَ أَنْ يَرْفَعَ وَإِذَا صَلَّى جَالِسًا فَصَلُّوا أَجْمَعُونَ جُلُوسًا

و نه بر دارید سرهای خود را پیش از آنکه بر دارد امام و هرگاه گزارد امام نشسته پس گزارید همه نشسته

وَرَوَى إِمَامُنَا أَبُو عَبْدِ اللّٰهِ أَحْمَدُ رَحِمَهُ اللّٰهُ فِي رِسَالَةٍ لَهُ بِإِسْنَادِهِ عَنْ أَبِي

و روایت کرد امام ما ابو عبد الله احمد رح در رساله خود با سناد از ابی

مُوسَى الْأَشْعَرِيِّ رض صَاحِبِ رَسُولِ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

موسی اشعری رض که صاحب رسول الله صلعم بود که گفت رسول الله صلعم

عَلَّمَنَا صَلَاتَنَا وَعَلَّمَنَا مَا نَقُولُ فِيهَا قَالَ رَسُولُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا كَبَّرَ

آموخت ما را نماز ما و آموخت ما را چیزی که بگوئیم در آن فرمود رسول الله صلعم هرگاه تکبیر گوید

الامام فكبروا واذا قرئ فانصتوا واذا قال غير المغضوب عليهم

امام پس تکبیر گوئید و هرگاه قرائت کند پس خاموش باشید و هرگاه گوید غیر المغضوب علیهم

ولا الضالين فقولوا آمين يستجب الله تعالى لكم واذا كبر فكبروا

و لا الضالین پس بگوئید آمین تا قبول کند خدای تعالی برای شما و هرگاه تکبیر گوید پس تکبیر گوئید

واذا رفع رأسه فقال سمع الله لمن حمده فارفعوا رؤوسكم وقولوا

و هرگاه بردارد سر خود را پس بگوید سمع الله لمن حمده پس بردارید سرهای خود را و بگوئید

اللهم ربنا لك الحمد يسمع الله لكم واذا كبر وسجد فكبروا واسجدوا

اللهم ربنا لك الحمد میشنود خدای تعالی شما را و هرگاه تکبیر گوید و سجده کند پس تکبیر گوئید و سجده کنید

واذا رفع رأسه وكبر فارفعوا رؤوسكم وكبروا قال رسول الله صلى الله عليه

و هرگاه بردارد سر خود را و تکبیر گوید پس بردارید سرهای خود را و تکبیر گوئید فرمود رسول الله

فتلك بتلك واذا كان في القعدة فليكن من قول احدكم التحيات

پس این عملهای شما با آن عملهای امام است و هرگاه باشد در قعده پس باید که باشد قول هر یک شما التحیات

لله والصلوات والطيبات حتى تفرغوا من التشهد قال الامام ابو عبد الله

لله والصلوات والطیبات تا آنکه فارغ شوید شما از تشهد گفت امام ابو عبد الله

احمد بن محمد بن حنبل الشيباني رضي الله عنه وامامنا على مذهبه اصلا وفرعا

احمد بن محمد بن حنبل شیبانی رضی الله عنه و بمیراند ما را بر مذهب او در اعتقاد و

وحشرنا في زمرته قول النبي صلى الله عليه اذا كبر فكبروا ان تنتظروا الامام

و برانگیزد ما را در زمره او قول نبی صلی الله علیه اذا کبر فکبروا آنست که منتظر باشید امام را

حتى يكبر ويفرغ من تكبيره وينقطع صوته ثم تكبرون بعده و

تا آنکه تکبیر گوید و فارغ شود از تکبیر خود و منقطع کند آواز را پس تکبیر گوئید شما بعد او و

الناس يغلطون في هذه الاحاديث ويجهلونها مع ما عليه عامتهم

مردم غلط کرده اند در این حدیث ها و نمیدانند آنها را با چیزیکه بر آنست عوام الناس

من الاستخفاف بالصلوة والاستهانة بها فتارة ياخذ الامام في

از سبک کردن نماز و اهانت در نماز پس گاهی شروع میکند امام در

التكبير فياخذون معه في التكبير وهذا خطأ لا ينبغي لهم ان ياخذوا في

تکبیر پس شروع میکنند با او در تکبیر و این خطاست سزاوار نیست ایشان را که شروع کنند در

التكبير حتى يكبر الامام ويفرغ من تكبيره وينقطع صوته وهكذا

تکبیر تا آنکه تکبیر گوید امام و فارغ شود از تکبیر خود و منقطع کند آواز را و همچنین

قال النبي صلى الله عليه اذا كبر الامام فكبروا والامام لا يكون مكبرا حتى

فرموده نبی صلی الله علیه هرگاه تکبیر گوید امام پس تکبیر گوئید حالانکه امام نمی باشد تکبیر گوینده تا آنکه

يقول الله أكبر لأن الإمام لو قال الله ثم سكت لم يكن مكبرا

بگوید الله اکبر زیرا که امام اگر گفت الله پس تر ساکت شد نباشد تکبیر گوینده

حتى يقول الله أكبر فيكبر الناس بعد قوله الله أكبر فأخذهم

تا آنکه گوید الله اکبر پس تکبیر گویند مردم بعد قول او الله اکبر پس گرفتن ایشان

في التكبير مع الإمام خطأ وترك لقول النبي صلى الله عليه وسلم لأنك لو قلت

در تکبیر با امام خطاست و ترک سنت قول نبی را … زیرا اگر تو گوئی

إذا صلى فلان تكلمه كان معناه أن تنتظره حتى إذا صلى وفرغ

هرگاه نماز گزارد فلانی پس سخن خواهم گفت با او باشد معناه آنکه انتظار کنی او را تا آنکه نماز گزارد

من صلاته كلمته وليس لك أن تكلمه وهو يصلي وكذلك معنى

از نماز خود کلام کنی او را و نیست سزاوار ترا که کلام کنی او را و حالانکه او نماز میگزارد و همچنین است معنی

قول النبي صلى الله عليه وسلم إذا كبر الإمام فكبروا وإنما طول الإمام في التكبير

قول نبی … هرگاه تکبیر گوید امام پس تکبیر گوئید و لیکن … دراز کند امام تکبیر را

إذا لم يكن له فقه والذي يكبر معه ربما جزم التكبير ففرغ من التكبير

و فقیه نباشد او را دانش و کسیکه تکبیر گوید با او بسا است که قطع کند تکبیر را پس فارغ شود از

قبل أن يفرغ الإمام فقد صار هذا مكبرا قبل الإمام ومن كبر قبل

پیش از فارغ شدن امام پس تحقیق گشت این کس تکبیر گوینده پیش از امام و هر که تکبیر گوید پیش

الإمام فليست له صلاة لأنه دخل في الصلاة قبل الإمام و

امام پس نیست مر او را نماز زیرا که او درآمد در نماز پیش از امام

كبر قبل الإمام فلا صلوة له وقول النبي صلى الله عليه وسلم إذا كبر وركع فكبروا

تکبیر گفت پیش از امام پس نیست نماز او را و قول نبی … اذا کبر … و رکوع کنید

واركعوا معناه أن تنتظروا الإمام حتى يكبر ويركع وينقطع صوته

و رکوع کنید معنی او آنست که انتظار کنید امام را تا تکبیر گوید و رکوع کند و قطع کند آواز

ويتم قيامه ثم تتبعونه وقول النبي صلى الله عليه وسلم فإذا رفع رأسه وقال

و حالانکه ایستاده اند بستر پیروی کنند او را و قول نبی … پس هرگاه بردارد سر خود را

سمع الله لمن حمده فارفعوا رؤوسكم وقولوا اللهم ربنا لك الحمد

سمع الله لمن حمده پس بردارید سرها … خود را و بگوئید اللهم ربنا لک الحمد

معناه أن تنتظروا الإمام وتثبتوا ركوعا حتى يرفع الإمام رأسه

معنی او آنست که انتظار کنید امام را و ثابت باشید در رکوع تا بردارد امام سر خود را

ويقول سمع الله لمن حمده وينقطع صوته وهم ركوع ثم يتبعونه

و بگوید سمع الله لمن حمده و قطع کند آواز خود را و حالانکه ایشان در رکوع باشند

فيرفعون رؤوسهم ويقولون اللهم ربنا لك الحمد وقوله فإذا كبر

پس بردارند سر خودرا و بگویند اللهم ربنا لک الحمد و قول او ص پس هرگاه تکبیر گوید

وسجد فكبروا واسجدوا ومعناه أن يكونوا قياما حتى يكبر ويخط

و سجده کند پس تکبیر گویید و سجده کنید معنی او آنست که باشند ایستاده تا آنکه تکبیر گوید و فرود رود

للسجود ويضع جبهته على الأرض وهم قيام ثم يتبعونه وكذلك

برای سجده و بنهد پیشانی خودرا بر زمین و آنان ایستاده باشند بعد از آن پیروی کنند اورا و همچنین

جاء عن البراء بن عازب رض وهذا كله موافق لقول النبي صلى الله عليه وسلم

آمده است از براء بن عازب رض و اینهمه موافق است قول نبی را ص

الإمام يركع قبلكم ويسجد قبلكم ويرفع قبلكم وقوله إذا كبر

که امام رکوع کند پیش از شما و سجده کند پیش از شما و سر بردارد پیش از شما و قول او ص هرگاه تکبیر گوید

ورفع رأسه فارفعوا رؤوسكم وكبروا ومعناه أن يثبتوا سجودا

و بردارد سر خودرا پس بردارید سرهای خودرا و تکبیر گویید معنیش آنست که ثابت باشید بر سجود

حتى يرفع الإمام رأسه ويكبر فإذا انقطع صوته وهم سجود اتبعوه

تا بردارد امام سر خودرا و تکبیر گوید پس هرگاه قطع کند آواز خودرا و حالانکه ایشان در سجده باشند

فرفعوا رؤوسهم وقول النبي صلى الله عليه وسلم فتلك بتلك يعني انتظاركم إياه

پس بردارند سرهای خودرا و قول نبی ص پس این کارهای شما بمقابله آن کارهای امام است مراد است انتظار کردن شما اورا

قياما حتى يكبر ويركع وأنتم قيام فتتبعونه وانتظاركم إياه ركوعا

در آن حال که ایستاده اید تا وقتیکه تکبیر گوید و رکوع کند و حالانکه شما ایستاده باشید پس پیروی کنید اورا و انتظار کردن شما اورا در رکوع

حتى يرفع رأسه ويقول سمع الله لمن حمده وانقطع صوته وأنتم

تا آنکه بردارد سر خودرا و بگوید سمع الله لمن حمده و قطع کند آواز خودرا و حالانکه شما

ركوع فإذا قال سمع الله لمن حمده وانقطع صوته وأنتم ركوع رفعتم

در رکوع باشید پس هرگاه گوید سمع الله لمن حمده و قطع کند آواز خودرا و حالانکه شما در رکوع باشید بردارید

رفعتم رؤوسكم وقلتم ربنا لك الحمد وقول النبي صلى الله عليه وسلم فتلك بتلك

پس بردارید سرهای خودرا و بگویید ربنا لک الحمد و قول نبی ص پس این کار شما مقابله آن کار امام است

في كل رفع وخفض وهذا تمام الصلوة فاعقلوه وأبصروه وأحكموه

در هر رفع و خفض و این است تمام نماز پس بفهمید و ببینید و محکم کنید اورا

واعلموا أن كثيرا من الناس يوم القيمة ما تكون لهم صلاة لسبقهم

و بدانید که بسیار باشند از مردم روز قیامت که نیست ایشانرا نماز از جهت سبقت

الإمام بالركوع والسجود والرفع والخفض وقد جاء في الحديث أنه

بر امام در رکوع و سجود و در رفع و خفض و تحقیق آمده است در حدیث که

يأتي على الناس زمان يصلون ولا يصلون ويوشك أن يكون زمانا

خواهد آمد بر مردم زمانی که نماز میگزارند و نمیگزارند و نزدیک شود اینکه باشد آن زمانها

هذا فإن الغالب عليهم مسابقة الإمام وتضييع أركان الصلاة

کراهیت پس هر آینه غالب بر ایشان مردم سابقت از امام است و ضایع کردن ارکان نماز

وواجباتها ومسنوناتها وتمامها فصل ويجب على من رآه

و واجبات و سنتهاست و تمام آن نماز و واجب است بر کسیکه ببیند

من يقصر في صلاته ويسقط أركانها وواجباتها وآدابها أن يعلمه

کسی را که قصر میکند در نماز خود و ساقط کند ارکان خود را و واجبات را و آداب او را که تعلیم

ويعلمه وينصحه ليصلح فيما بقي ويستغفر عما مضى فإن لم يفعل

و بیاموزد او را و نصیحت دهد تا اصلاح شود در آنچه باقیست و استغفار کند از چیزیکه گذشته پس اگر نکند

كان شريكه في ذلك وعليه وزره وإثمه وقد جاء في الحديث عن النبي

باشد شریک او درین تقصیر و بر اوست بار او و گناه او و تحقیق آمده است در حدیث از نبی

صلى الله عليه وسلم أنه قال ويل للعالم من الجاهل حيث لا يعلمه فلولا أن تعليم

که فرمود ویل و هلاکت است عالم را از جهت جاهل از انجا که تعلیم نمیکند او را پس اگر نمی بود تعلیم

الجاهل على العالم ولازم له فرض عليه لما توعد صلى الله عليه وسلم بالويل في

جاهل واجب بر عالم و لازم و فرض بر او هر آینه نترسانید پیغمبر به هلاکت در

السكوت عنه لأن الوعيد لا يستحقه إلا من ترك الواجب والفرض

سکوت کردن از و زیرا که وعید مستحق نمیشود او را مگر کسیکه ترک داد واجب را و فرض را

دون النفل وجاء في الحديث عن بلال بن سعد أنه قال الخطيئة إذا

سوای نفل و آمده در حدیث از بلال بن سعد که فرمود گناه وقتیکه

خفيت لم تضر إلا صاحبها وإذا ظهرت فلم تغير ضرت العامة و

پنهان شد ضرر نمیکند مگر صاحب خود را و هرگاه ظاهر شد پس تغییر کرده نباشد ضرر میکند عام را

ذلك لتركهم ما لزمهم من التغيير والإنكار على من ظهرت الخطيئة

این از جهت ترک کردن ایشان چیزیکه لازم است بر ایشان از تغییر و انکار کردن بر کسیکه

منه وسكوتهم عنه فلما سكتوا تعاقم الإثم والوبال على الجميع

از و و از جهت سکوت ایشان از آن تغییر پس هرگاه که سکوت کردند بزرگ شد گناه و وبال بر جمیع

فشارك المحسن المسيء في إساءته إذ لم ينهه ولم ينصحه وقد ورد

و شریک شد نیکوکار بدکار را در بدی او هرگاه که باز نداشت او را و نصیحت نکرد او را و تحقیق

عن ابن مسعود رضي قال من رأى من يسيء في صلاته فلم ينهه شاركه

از ابن مسعود رض فرمود هرکه دید کسی را بد کرد در نماز خود پس باز نداشت او را شریک شد او را

في وزرها وعارها ويكون موافقا للشيطان اللعين لانه يريد
در گناه او و ننگ او و باشد موافق مر شیطان لعین را زیرا که او میخواهد
ان تسكت عن الكلام في ذلك وان يترك التعاون على البر و
سکوت کردن از سخن در این باب و اینکه گذاشته شود یاری بر نیکوکاری و
التقوى الذين اوصى الله تعالى المؤمنين بهما في قوله عز وجل و
پرهیزگاری که پند کرده است خدای تعالی مومنان را باین در قول خود عز و جل و
تعاونوا على البر والتقوى الاية والنصيحة التي هي واجبة عليهم
یاری دهید بر نیکوکاری و پرهیزگاری الآیة و نصیحت را که واجب است بر ایشان بعضی مسلمانان
بعضهم لبعض ويريد ان تضمحل الدين ويذهب الاسلام ويأثم
بعضی مر بعضی را و میخواهد شیطان اینکه دور شود دین و برود اسلام و گنهکار
الخلق كلهم فلا ينبغي للعاقل ان يطيع الشيطان قال الله عز وجل
خلق همه پس نباید عاقل را که اطاعت کند شیطان را فرمود خدا
يا بني آدم لا يفتننكم الشيطان كما اخرج ابويكم من الجنة وقال
ای بنی آدم در فتنه نیندازد شما را شیطان چنانچه بیرون کرد از بهشت پدر شما را و فرمود
جل وعلا ان الشيطان لكم عدو فاتخذوه عدوا انما يدعو حزبه
جل و علا که شیطان شما را دشمن است پس بگیرید او را دشمن جز این نیست که میخواند گروه خود را
ليكونوا من اصحاب السعير واعلم ان جميع ما يوجد من النقص في الصلوة
تا باشند از اصحاب دوزخ و بدان که همه آنچه یافته میشود از نقصان در نماز
والزكوة وسائر العبادات لسكوت اهل العلم والفقه والتقصير عنهم
و زکوة و همه عبادات از جهت سکوت اهل علم و فقه و تقصیر از ایشان است
وترك النصيحة والتعليم والتاديب فينشؤ ذلك اولا من اهل
و از جهت گذاشتن پند و تعلیم و ادب کردن پس پیدا میشود آن نقصان اول بار از اهل
الجهل ثم يعم اهل العلم وينسب اليهم ومن العجب لو راى رجل من
جهل پستر که میگیرد اهل علم را و نسبت کرده میشود بسوی ایشان و از عجب است اگر ببیند مردی
يسرق حبة واحدة او رغيفا من انسان يهودي او مسلم لم يتمالك
که میدزدد یک دانه یا نان را از انسان یهودی یا مسلمان مالک نمیشود
من نفسه حتى يصيح عليه ويزجره ويقبح له ذلك واذا راى من
نفس خود را تا آنکه فریاد میکند بر او و زجر میکند او را و بدی می آید او را این کار و هرگاه میبیند کسی
يصلي ويسرق اركان الصلوة ويسقطها مع الواجب يسكت
که نماز میگزارد و میدزدد ارکان نماز را و ساقط میکند او را با واجب و سکوت میکند

تعاون

۸۷۵

الإمام سكت عنه ولا ينطق فينكر عليه ويعلمه ويستهين أمره

امام را سکوت ورزد ازو و نطق نکند پس انکار کند برو و بیاموزد او را و آسان پندارد

وقد جاء عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال شر الناس سرقة الذي يسرق من

و تحقیق آمده است از رسول الله صلعم که فرموده بدترین مردم از روی دزدی کسی است که میدزدد از

صلاته قالوا يا رسول الله وكيف يسرق من صلاته قال صلى الله عليه وسلم لا

نماز خود گفتند یا رسول الله چگونه میدزدد از نماز خود فرمود صلعم

يتم ركوعها ولا سجودها وعن الحسن البصري رضي قال إن النبي صلى الله عليه وسلم

تمام نکند رکوع و سجود نماز را و مرویست از حسن بصری رض گفت که نبی صلعم

قال ألا أخبركم بأشر الناس سرقة قالوا بلى من هو يا رسول الله قال صلى الله عليه وسلم

فرمود آگاه باشید که خبر دهم شما را از بدترین مردم از روی دزدی گفتند آری کیست آنکس یا رسول الله فرمود

الذي لا يتم ركوع الصلوة ولا سجودها وقال سلمان الفارسي رضي الصلاة

کسیکه تمام نکند رکوع نماز را و نه سجود آنرا و گفت سلمان فارسی رض نماز

مكيال فمن وفى وفي له ومن طفف فقد علمتم ما قال الله تعالى في

پیمانه است پس کسیکه تمام کند و کمال بجا آرد او را تمام و کمال جزا داده خواهد شد او را و کسیکه کم بجا آرد پس تحقیق

المطففين وعن عبد الله بن علي أو علي بن شيبان وكان من الوفد

که دانستگان آنچه گفت خدای تعالی در قول خود ویل للمطففین الایه و مرویست از عبد الله بن علی یا علی بن شیبان و بوده است از گروه

الذين وفدوا إلى النبي صلى الله عليه وسلم قال قال النبي صلى الله عليه وسلم لا ينظر الله إلى

که آمده بودند بسوی نبی صلعم رض گفت فرمود صلعم نظر نمیکند خدای تعالی بسوی

صلاة عبد لا يقيم صلبه في ركوعه وسجوده وعن أبي هريرة رضي قال

نماز بنده که راست نمیکند صلب خود را در رکوع و سجود خود و مرویست از ابو هریره رض گفت

إن رجلا دخل المسجد ورسول الله صلى الله عليه وسلم جالس في ناحية المسجد فصلى

که مردی درآمد در مسجد و رسول الله صلعم نشسته بود در گوشه مسجد پس نماز گزارد آنکس

ثم جاء إلى رسول الله صلى الله عليه وسلم فسلم عليه فرد عليه السلام وقال ارجع

بعد آمد بسوی رسول الله صلعم پس سلام داد بروی پس جواب داد بر وی رسول صلعم و فرمود

فصل فإنك لم تصل فصلى كما صلى ثم جاء فسلم فقال له رسول الله

پس نماز کن که تو نماز نکردهٔ پس نماز گزارد چنانچه گزارده بود پس سلام داد پس فرمود او را رسول الله صلعم

صلى الله عليه وسلم ارجع فصل فإنك لم تصل ففعل ذلك ثلاث مرات فقال

برگرد پس نماز کن که تو نماز نگزاردهٔ پس کرد همچنین سه بار پس گفت

والذي بعثك بالحق نبيا ما أحسن غير هذا فعلمني فقال رسول

سوگند بخدا که فرستاده ترا بحق نیکو تر ازین نمیدانم پس بیاموز مرا پس فرمود رسول

الله صلى الله عليه وسلم إذا قمت إلى صلاتك فأسبغ الوضوء ثم استقبل

الله ص هرگاه ایستاده شوی بسوی نماز خود پس تمام و کمال کن وضو را پستر روی آر

القبلة فكبر ثم اقرأ بما تيسر معك من القرآن ثم اركع حتى تطمئن

بقبله پس تکبیر گو پستر بخوان آنچه آسان ست ترا از قرآن پستر رکوع کن تا آنکه آرام گیری

راكعا ثم ارفع حتى تعتدل قائما ثم اسجد حتى تطمئن ساجدا ثم اجلس حتى

در حالت رکوع پستر بردار سر خود را تا آنکه برابر شوی ایستاده پستر سجده کن تا آنکه آرام گیری در حالت سجده پستر

تطمئن جالسا ثم اسجد حتى تطمئن ساجدا ثم ارفع حتى تطمئن جالسا

آرام گیری در حالت نشستن پستر سجده دیگر کن تا آنکه آرام گیری در حالت سجده پستر بردار سر خود را تا آنکه آرام

ثم اصنع ذلك في صلاتك كلها وفي حديث آخر عن رفاعة بن رافع

پستر بکن این کار در همه نماز خود و در حدیث دیگر مرویست از رفاعه بن رافع

قال بينما نحن جلوس حول رسول الله صلى الله عليه وسلم إذ دخل رجل فاستقبل

گفت در اثنای که ما نشسته بودیم گرد رسول الله ص ناگاه در آمد مردی پس روی آورد

القبلة فصلى فلما قضى صلاته جاء فسلم على النبي صلى الله عليه وسلم وعلى القوم

بقبله پس نماز گزارد پس هرگاه تمام کرد نماز را آمد پس سلام داد بر نبی ص و بر قوم او

فقال له رسول الله صلى الله عليه وسلم ارجع فصل فإنك لم تصل فأمره بذلك مرتين

پس فرمود او را رسول الله ص باز گرد پس نماز کن که تو نماز نکردی امر کرد او را باین دو بار

أو ثلاثا فقال الرجل ما أقصرت ما قدرت فلا أدري ما عبت من

یا سه بار پس گفت مرد قصور نکرده ام آنچه توانا بوده ام پس در نمی یابم چه خواسته تو ای عیب از

صلاتي علي فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم لا تتم صلاة أحدكم حتى يسبغ

نماز من بر من پس فرمود رسول الله ص هرگز تمام نمیشود نماز هیچ یکی از شما تا آنکه تمام و کمال کند

الوضوء كما أمره الله تعالى فيغسل وجهه ويديه إلى المرفقين ويمسح

وضو را چنانچه امر کرده خدای تعالی پس بشوید روی خود را و دو دست خود را تا آرنج و مسح کند

برأسه ويغسل رجليه إلى الكعبين ثم يكبر الله تعالى ويحمده ثم يقرأ

سر خود را و بشوید هر دو پای خود را تا شتالنگ پستر تکبیر گوید خدای تعالی را و حمد کند او را پستر بخواند

من القرآن ما أذن له فيه ثم يكبر فيضع كفيه على ركبتيه حتى تطمئن

از قرآن آنچه دستوری داده شده است او را در آن پستر تکبیر گوید و بنهد دست خود را بر دو زانو تا آرام گیرد

مفاصله وتسترخي ثم يقول سمع الله لمن حمده ويستوي قائما

مفاصل او و سست شود پستر گوید سمع الله لمن حمده و برابر شود ایستاده

حتى يقيم صلبه ويأخذ كل عظم مأخذه ثم يكبر ويسجد فيمكن

تا آنکه راست شود پشت او و گیرد هر عضو جای خود پستر تکبیر گوید و سجده کند و آرام گیرد

وجهه حتى تطمئن مفاصله وتسترخي ثم يكبر ويستوي قاعدا

روی او تا آنکه آرام گیرد مفاصل او و سست شود پس تکبیر گوید و برابر شود

على مقعده ويقيم صلبه ثم وصف صلاته هكذا اربع ركعات

بر مقعد خود و راست کند صلب خود را پس وصف کرد نماز را همچنین چهار رکعت

حتى فرغ ثم قال لا تتم صلاة احدكم حتى يفعل كذلك فقد امر

تا آنکه فارغ شد پس فرمود تمام نمیشود نماز هیچ یکی از شما تا آنکه بکند همچنین پس تحقیق امر کرد

النبي صلى الله عليه وسلم باتمام الصلوة والركوع والسجود واخبر ان الصلوة لا

نبی ع م بتمام کردن نماز و رکوع و سجود و خبر داد که نماز

تقبل الا هكذا وما وسعه صلى الله عليه وسلم السكوت حين راى الرجل يصلي

قبول کرده نمیشود مگر همچنین و نگنجید نبی ع م را سکوت وقتیکه دید مردی را که نماز میگزارد

صلاة ناقصة فلو جاز تاخير البيان عن وقت الحاجة وترك الانكار

نماز ناقص پس اگر جایز بودی تاخیر بیان از وقت حاجت و ترک کردن انکار

على الجاهل وتعليمه لسكت النبي صلى الله عليه وسلم ووكل ذلك الى ما قد تبين من

بر جاهل و تعلیم هر آینه سکوت میکرد نبی ع م و میسپرد آنرا بسوی چیزی که تحقیق بیان

قبل الصحابة رض وتجاوز عنه فلما بالغ في ذلك الانكار عليه والتعليم

پیش صحابه رض و در میگذشت ازان مرد پس هرگاه مبالغه کرد درین انکار بر او و آموختن

له دل على وجوب ذلك وتنبيهه صلى الله عليه وسلم من حضره من الصحابة رض

او را دلالت کرد بر واجب بودن آن انکار و تعلیم و بر آگاهیدن نبی ع م کسی را حاضر بود از صحابه رض

ان يفعلوا كذلك اذا راوا من يفعل في صلاته مثل ما فعل ذلك الرجل

که بکنند همچنین وقتیکه ببینند کسی را که میکند در نماز خود مانند آنچه کرد این مرد

ويعلموا اصحابهم واصحابهم لاصحابهم كيفية احكام الشرع الى

و بیاموزند اصحاب ایشان اصحاب خود را کیفیت احکام شرع تا

ان تقوم الساعة فصل ويجب على المؤذن ان يصحح من لسانه

قایم شدن قیامت و واجبست بر موذن که صحیح کند از زبان خود

ما لا يلحن في الشهادتين ويكون عارفا بالاوقات وان لا يؤذن

آنچه لحن نکند در شهادتین و باشد داننده اوقات و اینکه اذان نگوید

الا بعد دخول الوقت الا في الفجر خاصة ويحتسب باذانه وجه

مگر بعد دخول وقت مگر در فجر خصوصا و خواهد باذان خود رضای

الله تعالى ولا ياخذ على اذانه اجرا ويستقبل القبلة بوجهه

خدای تعالی و نگیرد بر اذان خود مزد را و روی آرد بقبله بروی خود

فِي التَّكْبِيرِ وَالتَّشَهُّدِ يَمِينًا وَيُوَلِّي وَجْهَهُ يَمِينًا وَشِمَالًا فِي الدُّعَاءِ

در تکبیر و تشهد یمین و بگرداند روی را به راست و چپ در خواندن

إِلَى الصَّلَاةِ وَإِذَا أَذَّنَ لِصَلَاةِ الْمَغْرِبِ جَلَسَ بَيْنَ الْأَذَانِ وَالْإِقَامَةِ

بسوی نماز و هرگاه اذان دهد برای نماز مغرب بنشیند در میان اذان و اقامت

جِلْسَةً خَفِيفَةً وَيُكْرَهُ لَهُ أَنْ يُؤَذِّنَ وَهُوَ جُنُبٌ أَوْ مُحْدِثٌ وَلَا

نشستن سبک و مکروه است او را اذان دادن و حال آنکه او جنب است یا محدث و نه

يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَشُقَّ الصُّفُوفَ إِذَا فَرَغَ مِنَ الْإِقَامَةِ لِيَقُومَ فِي الصَّفِّ الْأَوَّلِ

سزاوار است او را که شق کند صفها را هرگاه فارغ شود از اقامت تا بایستد در صف اول

وَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُقِيمَ مَوْضِعَ الْأَذَانِ إِلَّا أَنْ يَشُقَّ عَلَيْهِ مِثْلَ أَنْ يَكُونَ

و سزاوار است او را که بایستد موضع اذان دادن مگر آنکه گران آید بر او چنانچه باشد

قَدْ أَذَّنَ فِي مَنَارَةٍ فَإِنَّهُ يُقِيمُ مَوْضِعَ الصَّلَاةِ أَوْ حَيْثُ تَيَسَّرَ لَهُ فَضْلٌ

که اذان داده در مناره پس او بایستد در موضع نماز یا جائی که آسان باشد او را

رَحِمَ اللهُ مَنْ أَقْبَلَ عَلَى صَلَاتِهِ خَاشِعًا خَاضِعًا ذَلِيلًا لِلَّهِ عَزَّ وَجَلَّ خَائِفًا

پس رحمت کند خدا کسی را که روی آید بر نماز خود در حالی که فروتن [illegible]

وَاعِيًا رَاغِبًا وَجِلًا مُشْفِقًا رَاجِيًا وَجَعَلَ أَكْبَرَ هَمِّهِ فِي صَلَاتِهِ لِرَبِّهِ

[illegible]

تَعَالَى وَمُنَاجَاتِهِ إِيَّاهُ وَانْتِصَابِهِ بَيْنَ يَدَيْهِ قَائِمًا وَقَاعِدًا وَرَاكِعًا

و راز گفتن با او و ایستاده شدن در حضور او در حالی که ایستاده است و نشسته است و رکوع کننده

وَسَاجِدًا وَفَرَّغَ لِذَلِكَ قَلْبَهُ وَثَمَرَةَ فُؤَادِهِ وَاجْتَهَدَ فِي أَدَاءِ فَرَائِضِهِ

و سجده کننده و خالی کند [illegible] دل خود را و میوه دل خود را و کوشش کند در ادای فرایض خود

فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي هَلْ يُصَلِّي صَلَاةً بَعْدَ الَّتِي هُوَ فِيهَا أَوْ يُعَاجَلُ عَلَيْهِ

[illegible]

بِالْمَوْتِ قَبْلَ ذَلِكَ فَقَامَ بَيْنَ يَدَيْ رَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ مَحْزُونًا مُشْفِقًا

[illegible]

يَرْجُو قَبُولَهَا وَيَخَافُ رَدَّهَا إِنْ تَمَّمَهَا سَعِدَ وَإِنْ رُدَّهَا شَقِيَ فَمَا أَعْظَمَ

[illegible]

خَطَرَكَ يَا أَيُّهَا الْمُؤْمِنُ الْمُتَحَلِّي بِأَنْوَارِ الْإِسْلَامِ فِي هَذِهِ الصَّلَاةِ وَفِي

[illegible]

غَيْرِهَا مِنْ عَمَلِكَ وَمَا أَوْلَاكَ مِنَ الْهَمِّ وَالْحُزْنِ وَالْخَوْفِ وَالْوَجَلِ

[illegible]

۵۱

أيها وفيما سواها من قبل ما افترض الله تعالى عليك إنك لا تدري

نماز و در ما سوای آن از عبادت چیزی که فرض کرده است خدا ایشان بر تو که تو نمیدانی

هل قبلت منك صلاة أو حسنة قط أم لا وهل غفرت لك سيئة

که آیا قبول شده از تو نماز یا نیکوئی هرگز یا نه و آیا آمرزیده شده برای تو بدی

أم لا وأنت على ذلك ضاحك فرح غافل منتفع بالعيش كيف وقد

یا نه و تو حالانکه بر این خندانی هستی و خوش غافل نفع گیرنده از زندگانی چگونه باشد این و

جاء اليقين من مخبر صادق أمين إنك وارد النار فقال جل وعلا وإن

آمده یقین مر ترا از خبر کننده صادق امین بدرستی تو وارد شونده به آتش پس فرمود جل علا

إن منكم إلا واردها ولم يأتك اليقين أنك صادر عنها فمن أحق بطول

نیست هیچ کس از شما مگر در آینده است در آتش و نیامده است ترا یقین که تو برونده از آن پس کیست سزاوارتر بدرازی

البكاء وطول الحزن منك حتى يتقبل الله منك ثم مع ذلك لا تدري

گریه و درازی اندوه از تو تا آنکه قبول کند خدا ایشان از تو پس تر با وجود این نمیدانی

لعلك لا تصبح إذا أمسيت ولا تمسي إذا أصبحت فمبشر بالجنة

شاید صبح نکنی هرگاه شام کردی و شام نکنی هرگاه صبح کردی پس مبشر بجنت هستی

أم مبشر بالنار فحقوق أن لا تفرح بأهل ولا ولد ولا مال وإن العجب

یا مبشر بدوزخ پس سزاوار کرده شده که خوش نشوی باهل و نه به فرزند و نه مال و عجب تر

كل العجب من طول غفلتك وطول سهوك عن هذا الأمر العظيم وأنت

از عجب است درازی غفلت تو و درازی سهو تو ازین امر عظیم و حالانکه تو

تساق سوقا حثيثا في كل يوم وليلة وفي كل ساعة وطرفة عين

کشیده میشوی کشیدنی سریع در هر روز و هر شب و هر ساعت و هر چشم زدن

فتوقع أجلك ولا تغفل عن هذا الخطر العظيم الذي قد أظلك

پس امیدوار باش اجل خود را و غفلت مکن ازین امر بزرگ که تحقیق نزدیک آمده است

فإنك لا بد ذائق الموت ولاقيه ولعله ينزل بساحتك في صباحك

که تو ناچار ذائقه موت چشنده و ملاقات کننده او را و شاید فرود آید مرگ بمیدان تو در

أو مسائك أشر ما يكون عليهما حالا فإنك قد أخرجتك من ذلك

یا شام تو حالانکه بدترین چیز است که باشد مرگ بر آنها از روی حال پس بدرستی تو

كله وسلبته فأما إلى جنة وإما إلى نار التي انقطعت

همه و ربوده شده پس یا بسوی بهشت و یا بسوی دوزخ که منقطع شده است

الصفات وقصرت العبادات والحكايات عن بلوغ حقيقة

صفت های او کوتاه است عبادات و حکایات از رسیدن حقیقت

۸۸۰

وَصِفَتِهَا وَمَعْرِفَةِ قَدْرِهَا وَأَنْوَاعِ عَذَابِهَا وَالْإِحَاطَةِ بِغَايَتِهَا

صفت آن و معرفت اندازه او و انواع عذاب آن و احاطه کردن نهایت

خَبَرُهَا قَالَ الْعَبْدُ الصَّالِحُ عَجِبْتُ لِلنَّارِ كَيْفَ نَامَ هَارِبُهَا وَعَجِبْتُ

خبر آن گفت بنده صالح شگفت دارم از آتش دوزخ چگونه خواب کرده گریزنده او و شگفت دارم

لِلْجَنَّةِ كَيْفَ نَامَ طَالِبُهَا فَوَاللهِ لَئِنْ كُنْتَ خَارِجًا مِنَ الْهَرَبِ وَالطَّلَبِ

بهشت چگونه خواب کرده طالب او پس سوگند بخدا است بر آینه اگر بوده تو بیرون از گریختن و از طلب بهشت

لَقَدْ هَلَكْتَ هَلَاكًا بَيِّنًا وَعَظُمَ شَقَاؤُكَ وَطَالَ حُزْنُكَ وَبُكَاؤُكَ

تحقیق شدی هلاک آشکارا و بزرگ شد بدبختی تو و دراز شد اندوه تو و گریه تو

غَدًا مَعَ الْأَشْقِيَاءِ الْمُعَذَّبِينَ وَلَئِنْ زَعَمْتَ أَنَّكَ هَارِبٌ طَالِبٌ

فردا با همه بدبختان که عذاب داده شده اند و اگر گمان داری که بدرستی تو گریزنده و جوینده

فَلَا تَغُرَّنَّكَ الْأَمَانِيُّ وَالْعُجْبُ بِمَا أَنْتَ مُتَحَلٍّ بِهِ فَدُونَكَ الْجِدُّ وَالِاجْتِهَادُ

پس مغرور نگرداند ترا آرزوها و شگفت آنچه تو آراسته بآن پس لازم گیر سعی و کوشش را

وَاحْذَرِ النَّفْسَ وَالشَّيْطَانَ فَإِنَّ مَنْفَذَهُمَا دَقِيقٌ وَغَوَائِلَهُمَا شَدِيدَةٌ

و بترس از نفس و شیطان بدرستی سوراخ در آمد آنها باریک است و غائلت ایشان سخت است

وَمَكَائِدَهُمَا خَبِيثَةٌ وَاحْذَرِ الدُّنْيَا لِئَلَّا تَأْخُذَكَ بِزِينَتِهَا وَتَخْدَعَكَ

و مکر ایشان پلید است و بترس از دنیا تا نگیرد ترا بزینت خود و فریب دهد ترا

بِأَبَاطِيلِهَا وَكَذِبِهَا وَخُضْرَتِهَا وَنَضْرَتِهَا وَقَدْ جَاءَ فِي الْحَدِيثِ

بلذات باطله و دروغ و تازگی خود و تحقیق آمده است در حدیث

عَنْ سَيِّدِ الْبَشَرِ أَنَّ الدُّنْيَا تَغُرُّ وَتَمُرُّ وَتَضُرُّ قَالَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا

از سالار آدمیان که دنیا فریب میدهد و میگذرد و ضرر میکند فرمود خدای عز و جل پس

تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيٰوةُ الدُّنْيَا وَلَا يَغُرَّنَّكُمْ بِاللهِ الْغَرُورُ وَهُوَ الشَّيْطَانُ الرَّجِيمُ

فریب ندهد شما را زندگانی دنیا و فریب ندهد شما را بخدا هیچ فریب دهنده و آن شیطان رجیم است

اَللهَ اَللهَ ثُمَّ اللهَ احْذَرِ الْهَلَاكَ وَالرَّدٰى احْفَظِ الصَّلٰوةَ وَمَا سِوَاهَا

بترس از خدا بترس از خدا بترس از هلاکت محافظت کن نماز را و ماسوای آن را

مِنَ الْأَوَامِرِ وَانْتَهِ عَنِ الْمَنَاهِي أَجْمَعَ وَذَرِ الْإِثْمَ مَا ظَهَرَ مِنْهُ وَمَا بَطَنَ

از اوامر و باز ایست از مناهی همه و بگذار گناه را آنچه ظاهر است از و و آنچه پوشیده است

وَسَلِّمْ إِلَى رَبِّكَ جَمِيعَ الْمَقَادِيرِ فِيكَ وَفِي غَيْرِكَ وَانْقَدْ لِرَبِّكَ طَائِعًا

و بسپار بسوی پروردگار خود همه مقدورات را در حق تو و در حق غیر تو و انقیاد کن پروردگار خود را

فِيمَا أَمَرَكَ وَنَهَاكَ وَلَا تَفِرَّ مِنْهُ بِارْتِكَابِ مَا نَهَاكَ عَنْهُ وَلَا

در آنچه امر کرد ترا و نهی کرد و مگریز از آن بکردن چیزی که منع کرد ترا از و

تسخطه عليك باعتراضك عليه في تدبيره فيك وتركك رضاك

و خشمناک گرداند ترا بر خدا به اعتراض کردن تو بر خدا ایشه در تدبیر او در حق تو و گذاشتن رضای خود

عنه فيما قسم لك من الاقسام والارزاق وفعل فيك من الافعال

از و در آنچه قسمت کرد او برای تو از قسمتها و رزقها و کرد در تو از کارها چیزیکه

ما طوى عنك مصالحها واخفى عنك عواقبها ما سيظهر لك من

پیچیده شده است از تو مصلحتهای او و پنهان کرده شده است از تو عاقبت او و چیزیکه زود ظاهر خواهد شد از

طيب ثمارها ومنافعها قال عز من قائل وعسى ان تكرهوا شيئا

نیکو ثمرهاے او و منافع او فرمود خدا تعالی و نزدیکست آنکه مکروه می پندارید شما چیزی را

وهو خير لكم وعسى ان تحبوا شيئا وهو شر لكم والله يعلم وانتم

حال آنکه او نیکوست مر شما را و نزدیکست که دوست می دارید شما چیزی را و حال آنکه او بد است شما را خدا می داند و شما

لا تعلمون فكن ابدا طائعا لمولاك راضيا بقضائه صابرا على بلائه

نمی دانید پس باش همیشه طاعت کننده مولای خود را راضی بقضای او صابر بر بلای او

شاكرا لآلائه داعيا باسمائه ذاكرا لانعمه وآياته موافقا لفعله

شاکر نعمتهای او را خواننده نامهای او را یاد کننده نعمتهای او را و آیات او را موافق فعل او

ومراده غير متهم له في تدبيره فيك وفي خلقه حتى تاتيك الوفاة

و مراد او را تهمت نکنی او را در تدبیر او در حق تو و در حق خلق او تا آنکه آید ترا وفات

فتوفى مع الطيبين وتحشر مع النبيين فتدخل جنات النعيم

پس میرانده شوی با پاکان و برانگیخته شوی با پیغمبران پس در آیی در بهشت نعمتها

برحمة رب العلمين ومشية اله الاولين والآخرين فصل

برحمت رب العالمین و اراده معبود اولین و آخرین

واما صلاة الخاصة لايقاظ المستيقظين الخاشعين المراقبين

و اما نماز خاصان در نگاه آنکه از برای بیدار کردن دل بیداران که خشوع کنندگان اند و مراقبه کنندگان

حراس القلوب جلساء الرحمن رضوان الله عليهم وسلامه فصفتها

پاسبانان دلها همنشینان رحمن رضای [illegible] پس صفت آن نماز

ما روي ان يوسف بن عصام مر في جامع من جوامع خراسان

چیزیست که روایت کرده شده است که یوسف بن عصام گذر کرد در جامع از مسجدهای جامع خراسان

فاذا هو بحلقة عظيمة فسأل عنها فقيل له انها حلقة حاتم

پس ناگاه رسید بحلقه بزرگ پس سوال کرد از آن حلقه پس گفته شد او را که این حلقه حاتم است

وهو يتكلم في الزهد والورع والخوف والرجاء فقال لاصحابه

و او سخن میگوید در ترک دنیا و ترک مشتبهات و بیم و امید پس گفت یوسف دوستان خود را

قوموا بنا نسأله عن مسألة من أمر الصلوة فإذا هو أجابنا عنها

ایستاده شوید تا بپرسیم از و مسئله از امر نماز پس اگر او جواب داد ما را از آن مسئله

علمنا إليه فوقف عليه وسلم عليه وقال له رحمك الله لي مسألة

می شنیدیم سوی او پس ایستاد بر آن حاتم و سلام داد بر وی و گفت او را رحمت کند ترا خدای مرا سؤال

قال له حاتم سل قال أسألك عن أمر الصلوة فقال له حاتم تسألني عن

گفت او را حاتم بپرس گفت یوسف می پرسم از امر نماز پس گفت او را حاتم آیا سوال از

معرفتها أو عن أدبها قال فصارت مسألتين ووجب لهما جوابان

معرفت او میکنی یا از آداب آن گفت حاتم پس گشت دو مسئله و واجب شد آن هر دو را دو جواب

فقال يوسف أسألك عن أدبها فقال حاتم هو أن تقوم بالأمر وتمشي

پس گفت یوسف می پرسم از تو آداب آن پس گفت حاتم آداب اینست که ایستاده شوی با امر خدا و بروی

بالاحتساب وتدخل بالنية وتكبر بالتعظيم وتقرأ بالترتيل وتركع

با احتساب و در آیی در نماز به نیت پاک و تکبیر گویی به تعظیم و بخوانی مصحف را به ترتیل و رکوع کنی

بالخشوع وتسجد بالتواضع وتتشهد بالإخلاص وتسلم بالرحمة فقال

به خشوع و سجده کنی به تواضع و تشهد بخوانی به اخلاص و سلام دهی به رحمت پس گفتند

أصحاب يوسف عن معرفتها فسأله فقال حاتم هو أن تجعل الجنة

یاران یوسف از معرفت آن پس سوال کرد او را پس گفت حاتم معرفت اینست که گردانی بهشت

من يمينك والنار عن شمالك والصراط تحت قدميك والميزان

از یمین خود و آتش را از شمال خود و صراط را زیر قدمهای خود و میزان را

تحت عينيك والرب عز وجل كأنك تراه فإن لم تكن تراه فإنه

زیر دو چشم خود و پروردگار را عز و جل گویا که می بینی او را اگر چه تو او را نه بینی که او ترا

يراك فقال يوسف يا شاب منذ كم تصلي هذه الصلوة قال منذ

می بیند پس گفت یوسف ای جوان چند مدت است که میگذاری این نماز را گفت مدت

عشرين سنة فقال يوسف لأصحابه قوموا بنا نقضي حتى نعيد

بیست سال پس گفت یوسف یاران خود را ایستاده شوید تا قضا کنیم تا باز گردانیم

صلاة خمسين سنة ثم التفت إليه فقال له من أين لك هذا قال

نماز پنجاه ساله را پس التفات کرد یوسف سوی او پس گفت او را از کجاست ترا این معرفت گفت

من كتابك الذي كنت تمليها علينا وحديث أبي حازم الأعرج

از کتاب تو که میکردی املا آنرا بر ما و حدیث ابی حازم اعرج

يلتقي بهذه الجملة فتذكره وذلك أن أبا حازم قال القيني رجل من

... با این جمله پس یاد کنیم آنرا و آن اینست که ابا حازم گفت ملاقات کرد مرا مردی از

۸۸۳

الاحتساب

مجمع البحار

وإياك لما يحب ويرضى ثم قال والله لقد كملت مفاتيح الجنة فما

وشما را براى چيزى كه دوست ميدارد وراضى است باو گفت سوگند بخدا هر آينه تمام وكمال كردى كليدهاى

الفرض عليك وما فرض الفرض وما فرض تؤدي الى فرض وما السنة

چيست فرض وچيست فرض فرض وچيست آن فرض كه رساند بسوى فرض وچيست سنت

الداخلة في الفرض وما سنة يتم بها الفرض قلت اما الفرض فالصلاة

داخله در فرض وچيست سنت كه تمام ميشود بآن فرض گفتم اما فرض پس نماز است

واما فرض الفرض فالطهارة وفرض تؤدي الى فرض اخذك الماء بيمينك

واما فرض فرض پس طهارت از حدث وجنابت است وفرض كه رساند بسوى فرض گرفتن تست آب بدست راست

الى شمالك واما السنة الداخلة في الفرض فتخليلك الاصابع بالماء وسنة

بسوى دست چپ واما سنت داخله در فرض پس خلال كردن تو انگشتانرا بآب و سنت

يتم بها الفرض فهي الختان فقال ما ابقيت على نفسك حجة يا ابا حاتم

كه تمام ميشود بآن فرض پس ختنه است پس گفت باقى نگذاشتى بر نفس خود حجت را اى ابو حاتم

فكم فرض وسنة عليك في اكل الطعام قلت هل في اكل الطعام فرض و

پس كدام فرض است وسنت بر تو در خوردن طعام گفتم آيا در خوردن طعام فرض هست و

سنة قال نعم اربعة فرض واربعة سنة واربعة مكرمة فاما الفرض فالتسمية

سنت گفت بلى چهار فرض است وچهار سنت وچهار تكرمت است واما فرض پس التسميه است

والحمد والشكر ومعرفة ما اطعمك الله واما السنة فاتكاؤك على الرجل

وحمد وشكر ومعرفت چيزى كه خورانيده است ترا خداى تعالى واما سنت پس تكيه كردن تست بر ران

الايسر والاكل بثلاث اصابع وشد المضغ ولعق الاصابع واما المكرمة

چپ وخوردن به سه انگشت وسخت خائيدن وليسيدن انگشتان واما تكرمت

فغسل اليدين وتصغير اللقم والاكل مما يليك وان تقل النظر الى

پس شستن دو دست است پيش از طعام وپس از و وخورد كردن لقمه ها وخوردن از نزديك خود وكم كردن نظر بسوى

جليسك هكذا كان يفعل رسول الله صلى الله عليه وسلم باب نشير فيه

جليس خود همچنين بود كه ميكرد رسول الله ... باب اشاره ميكنيم در و

الى صلوة الجمعة والعيدين وصلاة الاستسقاء والكسوف والخسوف و

بسوى نماز جمعه وعيدين ونماز استسقا وكسوف وخسوف و

القصر والجمع وصلاة الجنازة مختصرا فصل واما صلاة الجمعة

كوتاه كردن نماز در سفر ونماز جنازه از روى اختصار واما نماز جمعه

فالاصل في وجوبها قوله تعالى يا ايها الذين امنوا اذا نودي للصلاة

پس اصل در وجوب آن قول خداى تعالى است اى آنكسانيكه ايمان آورده ايد هرگاه ندا كرده شود به نماز

مِنْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَاسْعَوْا إِلَىٰ ذِكْرِ اللَّهِ وَذَرُوا الْبَيْعَ وَقَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ

اللَّهَ فَرَضَ عَلَيْكُمُ الْجُمُعَةَ فِي يَوْمِ الْجُمُعَةِ وَقَوْلُ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ مَنْ تَرَكَ الْجُمُعَةَ

ثَلَاثًا مِنْ غَيْرِ عُذْرٍ طَبَعَ اللَّهُ عَلَىٰ قَلْبِهِ وَكُلُّ مَنْ لَزِمَتْهُ الصَّلَوَاتُ الْخَمْسُ لَزِمَهُ

فَرْضُ الْجُمُعَةِ إِذَا كَانَ مُسْتَوْطِنًا مُقِيمًا بِبَلَدٍ أَوْ قَرْيَةٍ جَامِعَةٍ فِيهَا أَرْبَعُونَ

رَجُلًا عُقَلَاءَ بُلَّغًا أَحْرَارًا وَإِنْ كَانَ قَرْيَةٌ لَيْسَ فِيهَا أَرْبَعُونَ رَجُلًا أَوْ

كَانَ مِنْ حَيْثُ يَسْمَعُ النِّدَاءَ مِنْ قَرْيَةٍ أُخْرَىٰ أَوْ مَدِينَةٍ بَيْنَهُمَا فَرْسَخٌ

وَجَبَ عَلَيْهِ إِتْيَانُهَا وَلَا يَسَعُهُ التَّخَلُّفُ عَنْهَا إِلَّا أَنْ يَكُونَ لَهُ عُذْرٌ

فَإِنَّهُ يُعْذَرُ فِي تَرْكِهَا وَتَرْكِ الْجَمَاعَاتِ فِي بَقِيَّةِ الصَّلَوَاتِ مِثْلَ أَنْ

يَكُونَ مَرِيضًا أَوْ يَكُونَ لَهُ مَالٌ يَخَافُ ضَيَاعَهُ أَوْ قَرِيبٌ يَخَافُ مَوْتَهُ فِي

غَيْبَتِهِ أَوْ يُدَافِعُهُ الْأَخْبَثَانِ الْبَوْلُ وَالْغَائِطُ أَوْ أَحَدُهُمَا أَوْ حَضَرَ الطَّعَامُ

وَبِهِ حَاجَةٌ إِلَيْهِ أَوْ يَخَافُ مِنْ سُلْطَانٍ أَنْ يَأْخُذَهُ أَوْ غَرِيمٍ وَلَا

شَيْءَ مَعَهُ يُعْطِيهِ أَوْ يَكُونَ مُسَافِرًا يَخَافُ فَوَاتَ الْقَافِلَةِ أَوْ يَخَافُ

ضَرَرًا فِي مَالِهِ أَوْ يَرْجُو وُجُودَهُ بِتَخَلُّفِهِ عَنِ الْجُمُعَةِ وَالْجَمَاعَةِ أَوْ غَلَبَهُ

النُّعَاسُ حَتَّىٰ يَفُوتَهُ الْوَقْتُ أَوْ يَخَافُ التَّأَذِّيَ بِالْمَطَرِ وَالْوَحْلِ وَالرِّيحِ

الشَّدِيدَةِ وَهِيَ رَكْعَتَانِ يُصَلِّيهَا بَعْدَ الْخُطْبَةِ عَلَى الْإِمَامِ خُطْبَتَانِ قَائِمًا

يصلي أربعا ظهرا إن شاء وحده وإن شاء بجماعة ووقتها قبل الزوال

گذارد چهار رکعت ظهر اگر خواهد یگانه گذارد و اگر خواهد بجماعت گذارد و وقت آن پیش از زوال

في الوقت الذي تقام فيه صلاة العيد وقال بعض أصحابنا في الساعة

در وقتیکه برپا کرده شود در وی نماز عید و گفته بعض اصحاب در ساعت

الخامسة ومن شرط انعقادها حضور أربعين رجلا ممن تجب عليهم

پنجم و از شرط انعقاد وی است حاضر آمدن چهل کس از آن کسانیکه واجب است بریشان

الجمعة وفي رواية خمسين وفي رواية ثلاثة وليس الجهر بالقراءة فيها

نماز جمعه و در روایت پنجاه کس و در روایت سه کس و سنت است باواز بلند خواندن قراءت

وأن يكون سورة الجمعة بعد الفاتحة في الأولى وسورة المنافقين في

و آنکه باشد سوره جمعه بعد فاتحه در اول رکعت و سورة المنافقین در

الثانية وهل يشترط إذن الإمام على روايتين ومن شرطها الخطبتان

دوم و آیا شرط است اذن امام در اقامت جمعه این مسئله بر دو روایت

وليس لها سنة قبلها وأما بعدها فأقلها ركعتان وأكثرها ست

و نیست او را سنتی پیش از وی و اما بعد از وی پس کمتر از وی دو رکعت است و اکثر آن شش

ركعات مروي في ذلك في حديث بعض الصحابة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم

رکعت است مرویست درین باب در حدیث بعض صحابه رض از نبی ص

وقد قال بعض العلماء بالله عز وجل يستحب أن يصلي قبل صلاة

و بتحقیق گفته اند بعض علما مستحب است گزاردن پیش از نماز

الجمعة اثنتي عشرة ركعة وبعدها ست ركعات ويجتنب البيع و

جمعه دوازده رکعت و پس از آن شش رکعت و اجتناب کند از بیع و

الشراء بعد الأذان عند المنبر لقوله تعالى إذا نودي للصلوة من

شرا بعد اذان نزدیک منبر از جهت قول خدای تعالی اذا نودی الآیة

يوم الجمعة فاسعوا إلى ذكر الله وذروا البيع وهذا هو الأذان الذي

روز جمعه پس کوشش کنید بسوی ذکر خدای و بگذارید بیع را و این آن اذان است

كان على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم وهو واجب عندنا ولغيرنا فرض على

که بود بر عهد رسول الله ص و آن واجب است نزدیک ما

الكفاية وروي عنه أنه سنة وأما أذان المنارة أمر به عثمان بن

کفایه است و مرویست از وی که سنت است و اما اذان مناره امر کرد بآن عثمان بن

عفان رض في زمانه لمصلحة عامة وهي إعلام الغائبين عن الأمصار

عفان رض در زمان خود از جهت مصلحت عامه و آن خبر کردن غایبان است از شهرها

والقرى فلا يبطل البيع ولا الشراء ويستحب أن يصلي إذا دخل الجامع

وكان في الوقت سعة أربع ركعات يقرأ فيهن قل هو الله أحد

كرره في كل ركعة خمسين مرة فإنه روي عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من

فعل ذلك لم يمت حتى يرى مقعده من الجنة أو يرى له رواه ابن عمر

وإذا دخل الجامع فلا يجلس حتى يصلي ركعتين قبل أن يجلس وقد ذكرنا

فضائل الجمعة وصفة الخروج إلى الجامع وجميع ما يتعلق بذلك فيما

تقدم **فصل** وأما صلاة العيدين تفرض على الكفاية وإذا قام

بها جماعة من أهل موضع سقطت عن الباقين فإن اتفقوا على تركها

قاتلهم الإمام حتى يتوبوا وأول وقتها إذا ارتفعت الشمس وآخره إذا

زالت ويستحب تقديمها في عيد الأضحى لأجل الأضحية وتأخيرها

في عيد الفطر لعدم ذلك ومن شرطها الاستيطان والعدد وإذن

الإمام كالجمعة وعن إمامنا أحمد رحمه الله رواية أخرى أنه لا يشترط جميع

ذلك وهو مذهب الإمام الشافعي رضي الله عنه ويستحب التبكير إليها ولبس الثياب

الفاخرة والتطيب كما قلنا في فضائل الجمعة من قبل والأولى أن

تقام في الصحراء ويكره في الجامع إلا لعذر ولا بأس بحضور النساء

والأولى أن يكون في خروجه ماشياً وأن يرجع في طريق آخر وقد ذكرنا

و بهتر آنست که باشد در وقت برآمدن پیاده و آنکه بازگردد در راه دیگر و تحقیق یاد کردیم ما

العلة في ذلك في فضائل العيد وينادى لها الصلاة جامعة وهي

سبب در این در فضائل عید و ندا کرده میشود مر آن عید را باین الفاظ که نماز جامعه است و وی

ركعتان يكبر في الأولى بعد دعاء الاستفتاح وقبل التعوذ سبع تكبيرات

دو رکعت است تکبیر گوید در رکعت اول پس از دعاء آغاز یعنی سبحانک اللهم و پیش از اعوذ بالله هفت تکبیر

وفي الثانية قبل القراءة خمس تكبيرات يرفع يديه مع كل تكبيرة و

و در ثانی پیش از قرائت پنج تکبیر بردارد هر دو دست را با هر تکبیر و

يقول الله أكبر كبيراً والحمد لله كثيراً وسبحان الله بكرة وأصيلاً و

گوید الله اکبر کبیرا الخ الله بزرگ است بزرگ بودنی و حمد خدا را بسیار و بپاکی یاد کنم خدا را بامداد و شبانگاه

صلوات الله على سيدنا محمد النبي وآله وسلم تسليماً فإذا فرغ من التكبير

و رحمت خدا بر سید ما محمد ... و آل او و سلام سلام دادنی پس هرگاه که فارغ شود از تکبیر

استعاذ وقرأ الفاتحة وقرأ سبح اسم ربك الأعلى وفي الثانية هل أتاك حديث

اعوذ بخواند و بخواند فاتحه و بخواند سبح اسم ربک و در دوم هل اتاک

الغاشية وإن قرأ في الأولى ق والقرآن المجيد وفي الثانية اقتربت الساعة و

و اگر بخواند در اول سوره ق و در ثانی اقتربت الساعة

انشق القمر فهي روايات منقولة عن إمامنا أحمد رحمه الله أيضاً وإن قرأ غير ذلك

پس این روایت منقولست از امام ما احمد رح نیز و اگر بخواند جز این سورها

جاز وكذلك في تأخير الاستفتاح إلى حين القراءة والإتيان بعدها أيضاً يصح

جایز است و همچنین در تاخیر استفتاح تا وقت قرائت و آوردن بعد از آن نیز صحیح است

عقيب تكبيرة الإحرام والأخرى تؤخر مع التعوذ إلى حين القراءة وإذا صلى

پس تکبیر تحریمه و دیگر تاخیر کند با اعوذ تا وقت قرائت و چون گذارد

العيد لا يشتغل بالنوافل من الصلوة وكذلك لا يصلي قبلها بل يرجع إلى

نماز عید را مشغول نشود بنوافل از نماز و همچنین نگذارد پیش از آن بلکه بازگردد بسوی

أهله ويجمع شملهم بحضوره ويحسن خلقه مع أهله ويجتهد في

اهل خود و جمع کند پراکندگی آنها را بحاضر شدن خود و نیکو کند خلق خود را با اهل خود و سعی کند در

التوسعة عليهم في النفقة لأن النبي صلى الله عليه وسلم قال أيام العيد أيام أكل

فراخی بر ایشان در نفقه زیرا که پیغمبر ... فرمود روزهای عید روزهای خوردن

وشرب وبعال وهذا عام في يومي العيدين وأيام التشريق ولا زمانهم

و نوشیدن و ملاعبت کردن با اهل خود است و این عام است در هر دو روز عید و ایام تشریق ...

٥١

٨٩٠

٥٠

فِي الْمَسْجِدِ جَازَ فَإِذَا دَخَلَ الْمَسْجِدَ فَلَا يَجْلِسُ حَتَّى يُصَلِّيَ رَكْعَتَيْنِ تَحِيَّةَ
در مسجد جائز است و چون درآید در مسجد پس ننشیند تا آنکه بگزارد دو رکعت تحیت
الْمَسْجِدِ لِقَوْلِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا دَخَلَ أَحَدُكُمُ الْمَسْجِدَ فَلَا يَجْلِسْ حَتَّى يُصَلِّيَ
المسجد از جهت قول پیغمبر ﷺ که فرموده هرگاه درآید یکی از شما در مسجد پس نه نشیند تا آنکه بگزارد
رَكْعَتَيْنِ وَهٰذَا عَامٌّ فِي يَوْمَيِ الْعِيدِ وَغَيْرِهِ وَإِنَّمَا نَصَّ إِمَامُنَا أَحْمَدُ ره
دو رکعت و این عام است در هر دو روز عید و غیر آن و جز این نیست که تصریح کرده امام ما احمد رح
عَلَى مَنْعِ التَّنَفُّلِ إِذَا كَانَ فِي الْمُصَلَّى لِأَنَّهُ مَرْوِيٌّ مِنْ غَيْرِ وَجْهٍ أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
بر منع نفل هرگاه که باشد در نمازگاه زیرا که مرویست از ... پیغمبر
لَمْ يُصَلِّ قَبْلَهَا وَلَا بَعْدَهَا وَهُوَ قَوْلُ عُمَرَ وَعَبْدِ اللهِ بْنِ عَبَّاسٍ وَابْنِ عُمَرَ رض وَصَلَاةُ
نگزارده است پیش از عید و نه بعد از آن و این قول عمر است و عبد الله بن عباس و ابن عمر رض و نماز
النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَانَتْ فِي الْمُصَلَّى فِي الْجَبَّانَةِ وَلَوْ كَانَتْ فِي الْمَسْجِدِ لَمَا كَانَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ
پیغمبر ﷺ بوده است در مصلی در صحرا و اگر میبود در مسجد ترک نمیکرد
يَتْرُكُ تَحِيَّةَ الْمَسْجِدِ فَإِنْ فَاتَتْهُ جَمِيعُ صَلَاةِ الْعِيدِ اسْتُحِبَّ لَهُ قَضَاؤُهَا
تحیت المسجد را پس اگر فوت شود او را همه نماز عید مستحب است او را قضای آن
وَهُوَ مُخَيَّرٌ فِي ذٰلِكَ بَيْنَ أَنْ يُصَلِّيَ أَرْبَعًا كَصَلَاةِ الضُّحَى بِغَيْرِ تَكْبِيرٍ أَوْ
و او مختار است درین میان آنکه بگزارد چهار رکعت مانند نماز ضحی بغیر تکبیر یا
بِتَكْبِيرٍ كَهَيْئَتِهَا فَيَجْمَعُ أَهْلَهُ وَأَصْحَابَهُ كُلُّ ذٰلِكَ إِلَيْهِ وَلَهُ بِذٰلِكَ
بتکبیر مانند هیئت آن پس جمع کند اهل خود را و دوستان را همه سوی او است آن نماز و مراو را باین
فَضْلٌ كَثِيرٌ فَصْلٌ وَأَمَّا صَلَاةُ الْاِسْتِسْقَاءِ فَسُنَّةٌ تُقَامُ يَخْرُجُ
ثواب کثیر است و اما نماز طلب باران پس سنت است بپا داشته شود او را برآید
لَهَا الْإِمَامُ كَمَا يَخْرُجُ لِلْعِيدَيْنِ ضَحْوَةً فَهِيَ كَصَلَاةِ الْعِيدَيْنِ فِي جَمِيعِ
برای او امام چنانکه می برآید برای عیدین چاشتگاه پس این مانند نماز عید است در همه
صِفَاتِهَا وَمَوْضِعِهَا وَأَحْكَامِهَا وَيُسْتَحَبُّ لَهُ التَّنَظُّفُ وَالتَّطَهُّرُ مِنْ
صفت ها و جای او و احکام او و مستحب است برای نماز استسقا پاکیزگی و پاک بودن از
جَمِيعِ الْأَحْدَاثِ وَالْأَوْسَاخِ غَيْرَ أَنَّهُ لَا يُسْتَحَبُّ التَّطَيُّبُ لِأَنَّهَا حَالَةُ الْاِفْتِقَارِ
همه حدثها و چرکینها لیکن مستحب نیست خوشبو کردن زیرا که آن حالت افتقار است
وَالتَّذَلُّلِ وَطَلَبِ الْحَاجَةِ وَلِهٰذَا يُسْتَحَبُّ الْخُرُوجُ إِلَيْهَا فِي ثِيَابِ الْبِذْلَةِ مَعَ
و حالت تذلل و طلب حاجت و ازین جهت مستحب است برآمدن برای آن نماز بلباس ...
الْخُشُوعِ وَالتَّضَرُّعِ وَالْاِسْتِكَانَةِ وَالْاِنْكِسَارِ وَالْحُزْنِ وَأَنْ يَخْرُجَ مَعَهُمْ
خشوع و زاری و عجز و شکستگی و اندوه و اینکه برآید با ایشان

الشيوخ والعجائز والصبيان واصحاب العاهات ولئن يخرجوا من

پیران و زنان سالخورده و کودکان و اصحاب آفات یعنی مصیبت زدگان و آنکه برآیند از

المظالم والحقوق المغصوبة وغيرها ولله عز وجل من الزكوات

مظلمها و حقوق از گشته گرفتن و غیر آن و از حقوق خدای عز و جل از زکوه‌ها

والنذور والكفارات ويكثروا الصدقة والصيام ويجددوا التوبة

و نذرها و کفاره‌ها و زیاده کنند صدقه و روزه و نو کنند توبه را

ويعزموا على المداومة عليها الى الممات ولا يبارزوا الرب سبحانه

و عزم کنند بر مداومت بر آن توبه تا مرگ و پیش نیایند پروردگار را سبحانه

بكبيرة من الذنوب ولا صغيرة ويستحيوا منه عز وجل في الخلوات

بکبیره از گناهان و نه صغیره و شرم کنند از خدای عز و جل در خلوات

اذ لا خلوة منه فلا يخفى عليه خافية في الارض ولا في السماء هو عليم

زیرا که تنهائی نمی‌تواند شد از او پس پوشیده نیست برو هیچ پوشیده در زمین و نه در آسمان و او داناست

بالسر والخفيات وكذلك يستحب ان يتوسلوا بالزهاد والصالحين

بر پوشیده و پنهانیها و همچنین مستحب است که وسیله جویند بزاهدان و نیکوکاران

واهل العلم والفضل والدين كما روي ان عمر بن الخطاب رض خرج ليستسقي

و اهل علم و اهل فضل و اهل دین چنانچه مرویست که عمر خطاب رض بر آمد تا نماز استسقا گزارد

فاخذ بيد العباس رض فاستقبل القبلة فقال اللهم هذا عم نبينا جئنا

پس گرفت دست عباس را رض پس پیش آمد قبله پس گفت ای پروردگار این عم پیغمبر است آمده ایم

نتوسل به اليك فاسقنا به فما رجعوا حتى سقوا لان منع القطر

که وسیله جوئیم باو بسوی تو پس آب بران بسبب او ما را پس بازنگشتند تا آنکه آب یافتند زیرا که عدم باران

وحبسه عقوبة ومقابلة عن شوم معاصي بني آدم ولهذا اذا مات

و حبس شدن آن عقوبت و مقابلست از شآمت گناهان بنی آدم و ازین جهت هرگاه میرد

الكافر وقبر وجاءه منكر ونكير وسألاه عن ربه ونبيه ودينه ولم

کافر و در قبر نهاده شود و آیند او را منکر و نکیر و سوال کنند او را از پروردگار او و نبی او و دین او

يقدر على الجواب يضربانه بمرزبة فيصيح صيحة يسمعها الخلائق

و قادر نشود بر جواب بزنند او را بگرزی پس فریاد کند فریادی که بشنوند آنرا خلائق

غير الجن والانس فيلعنه كل شيء حتى شاة القصاب والسكين على

بجز جن و انس پس لعنت کنند او را هر چیز تا آنکه بز قصاب و حال آنکه کارد بر

حلقها يقول لعنة الله عليه عند ذلك هذا الذي كنا نمنع القطر لاجله

حلق او است پس میگوید لعنت خدا باد وقت فریاد این کسیست که بودیم باز داشته شده باران از جهت او

وهو قوله عز وجل أولئك يلعنهم الله ويلعنهم اللاعنون فأما

وآن قول خدا تعالى است آن گروه است كه لعنت ميكند ايشان را خدا ... و لعنت ميكنند ايشانرا لعنت كنندگان

الآدمي إذا فسد تعدى فساده إلى كل شيء من الحيوانات وإذا صلح

آدمي هرگاه فساد كرد تجاوز ميكند فساد او بسوي هر چيز از حيوانات و هرگاه صلح كند

تعدى صلاحه إلى كل شيء فبفساده لمعصيته لربه وصلاحه لطاعته

تجاوز كند صلاح او بسوي همه چيز پس فساد او از جهت نافرماني پروردگار است و صلاح او از جهت طاعت

له عز وجل فيصلي الإمام أو نائبه بالناس ركعتين بغير أذان ولا

اوست عز وجل پس گزارد نماز امام يا نايب او بمردم دو ركعت بغير اذان و بغير

إقامة يكبر في الأولى ستا سوى تكبيرة الإحرام وفي الثانية خمسا سوى

اقامت تكبير گويد در اول ركعت شش بار سواي تكبير احرام و در دوم پنج بار سواي

تكبيرة القيام من السجود على ما ذكرنا في صلوة العيد ويذكر الله تعالى

تكبير قيام از سجود چنانچه ذكر كرديم در نماز عيد و ياد كند خداي تعالى را

ويحمده بين كل تكبيرتين كذلك فإذا صلى خطبهم وإن خطب قبل

ميان هر دو تكبير همچنين هرگاه بگزارد خطبه خواند با ايشان و اگر خطبه خواند پيش از

الصلوة جاز في رواية عنه أنه مخير في ذلك ونقل عنه أنه

نماز جايز است در روايتي و در روايت از امام احمد كه مختار است در اين و منقول است از امام احمد كه

أنه لا يسن لها الخطبة وإنما يدعو فحسب فيفعل الإمام من ذلك

سنت نيست اين نماز را خطبه و دعا كند بس پس كند امام ... از اين كار

ما تيسر عليه فإذا خطب افتتحها بالتكبير كما يفعل في خطبة العيد

هر چه آسان باشد پس هرگاه خطبه خواند آغاز كند آنرا بتكبير چنانچه ميكنند در خطبه عيد

ويكثر الصلاة على رسول الله صلى الله عليه وسلم ويكثر في خطبته فقلت

و بسيار [illegible] درود بر پيغمبر ... و بخواند در خطبه خود اين آيت ...

استغفروا ربكم إنه كان غفارا يرسل السماء عليكم مدرارا

طلب آمرزش كنيد از پروردگار خود ... آمرزنده ... بر شما ...

الآيات فإذا فرغ من الخطبة استقبل القبلة وحول رداءه فيجعل

تا آخر ... پس هرگاه فارغ شود از خطبه رو بقبله كند ... پس گرداند چادر خود را پس گرداند

ما كان على منكبه الأيمن على الأيسر وما على الأيسر على الأيمن ولا

آنچه بود بر دوش راست او بر جانب چپ ... و آنچه بر دوش چپ ... بر دوش راست ...

ينكسه ويفعل الناس كذلك ويتركونه حتى يرجعوا إلى أهلهم

[illegible] و همچنين مردم ... و بگذارند آنرا تا آنكه باز گردند بسوي اهل خود

۸۹۳

يَتَبَرَّعُونَهُ مَعَ ثِيَابِهِمْ يَفْعَلُونَهُ تَفَاؤُلاً لِيَتَحَوَّلَ الْقَحْطُ وَلِأَنَّ السُّنَّةَ

پس برآرند آن چادر را سعه دیگر لباس خود کنند این کار را از جهت فال گرفتن تا برگردد قحط و از این جهت که سنت

بِذَلِكَ وَرَدَتْ وَهُوَ مَا رَوَى عَبَّادَةُ بْنُ تَمِيمٍ عَنْ عَمِّهِ رض أَنَّ رَسُولَ اللهِ

باین کار وارد شده است و آن چیزیست که روایت کرد عباده بن تمیم از عم خود رض که رسول ص

صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَرَجَ بِالنَّاسِ يَسْتَسْقِي فَصَلَّى بِهِمْ رَكْعَتَيْنِ جَهَرَ بِالْقِرَاءَةِ فِيهِمَا

برآمد با مردم تا نماز استسقا گزارد پس بگذارد با ایشان دو رکعت بقرارت جهریه در آن ا

وَحَوَّلَ رِدَاءَهُ وَدَعَا وَاسْتَسْقَى وَاسْتَقْبَلَ الْقِبْلَةَ ثُمَّ رَفَعَ يَدَيْهِ يَسْتَقْبِلُ

و برگردانید چادر خود را و دعا و طلب باران کرد و رو بقبله آورد پستر برداشت هردو دست خود را پس

الْقِبْلَةَ فَيَدْعُو بِدُعَاءِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اللّٰهُمَّ اسْقِنَا غَيْثًا مُغِيثًا مَرِيًّا

پس دعا کنند به دعای پیغمبر ص که اینست که ای بار خدایا بفرست ما را باران خلاصی دهنده از تشنگی

هَنِيئًا مَرِيعًا غَدَقًا مُجَلِّلًا وَذُوي مُجَلِّلًا عَامًّا طَبَقًا سَحًّا دَائِمًا اللّٰهُمَّ

خوشگوار سیراب در گیرنده زمین را بسیار ریزنده و مروست مجللا ای بار خدا

اسْقِنَا الْغَيْثَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِنَ الْقَانِطِينَ وَلَا سُقْيَا عَذَابٍ وَلَا مَحْقٍ

بفرست ما را باران و مگردان ما را از ناامیدان و نه باران و آن عذاب و نه دور کننده

وَلَا بَلَاءٍ وَلَا هَدْمٍ وَلَا غَرَقٍ اللّٰهُمَّ إِنَّ بِالْبِلَادِ وَالْعِبَادِ وَالْخَلْقِ مِنَ

و نه بلا و نه عمارت انداز نده و نه غرق کننده ای بار خدا به شهرها و بندگان و خلق از

اللَّأْوَاءِ وَالْبَلَاءِ وَالْجَهْدِ وَالضَّنْكِ مَا لَا نَشْكُو إِلَّا إِلَيْكَ اللّٰهُمَّ أَنْبِتْ

افسردگی و بلا و مشقت و تنگی چیزیست که نمیت گله ازو مگر بسوی تو ای بار خدا برویان

لَنَا الزَّرْعَ وَأَدِرَّ لَنَا الضَّرْعَ وَاسْقِنَا مِنْ بَرَكَاتِ السَّمَاءِ وَأَنْبِتْ لَنَا

ما را زراعت و بیرون آر ما را شیر از پستان و بفرست ما را از برکات آسمان و برویان ما را

مِنْ بَرَكَاتِ الْأَرْضِ اللّٰهُمَّ ارْفَعْ عَنَّا الْجَهْدَ وَالْجُوعَ وَالْعُرْيَ وَاكْشِفْ عَنَّا

از برکات زمین ای بار خدا رفع کن از ما مشقت و گرسنگی و برهنگی و دور کن از ما

مِنَ الْبَلَاءِ مَا لَا يَكْشِفُهُ غَيْرُكَ اللّٰهُمَّ إِنَّا نَسْتَغْفِرُكَ إِنَّكَ كُنْتَ غَفَّارًا

از بلا چیزیکه دور نکند او را بجز تو. ای بار خدا ما امرزش میجوییم از تو که تو غفار هستی

فَأَرْسِلِ السَّمَاءَ عَلَيْنَا مِدْرَارًا وَيَدْعُو بِمِثْلِ ذَلِكَ اللّٰهُمَّ إِنَّكَ أَمَرْتَنَا بِدُعَائِكَ

پس بفرست ابر را بما ریزنده و دعا کند مانند این دعا ای بار خدا امر کردی تو ما را بدعای خود

وَوَعَدْتَنَا إِجَابَتَكَ فَقَدْ دَعَوْنَاكَ كَمَا أَمَرْتَنَا فَاسْتَجِبْ لَنَا كَمَا وَعَدْتَنَا وَ

و وعده کردی ما را اجابت خود پس بتحقیق دعا کردیم چنانچه امر کردی تو ما را پس قبول کن ما را چنانچه وعده کرده

قِيلَ إِنَّهُ يَسْتَقْبِلُ الْقِبْلَةَ فِي أَثْنَاءِ الْخُطْبَةِ وَيُتِمُّهَا مُسْتَقْبِلَ الْقِبْلَةِ

گویند که رو آرد بقبله در اثنای خطبه و تمام کند آنرا مستقبل قبله

ثُمَّ يُرْدِفُهَا بِالدُّعَاءِ وَالْاَوْلٰى مَا قُلْنَا مِنْ اَنَّهُ اِذَا فَرَغَ مِنَ الْخُطْبَةِ اسْتَقْبَلَ

پس رديف خطبه سازد دعا را و بهتر آنست كه گفته ايم كه هرگاه فارغ شود از خطبه استقبال

الْقِبْلَةَ لِاَنَّ الْخُطْبَةَ وَعْظٌ وَزَجْرٌ وَتَخْوِيْفٌ وَذٰلِكَ اِنَّمَا يَحْصُلُ اِذَا

قبله كند زيراكه خطبه وعظ است و بازداشتن و خوف دادن و اين همه جز اين نيست كه حاصل شود

وَاجَهَ النَّاسَ وَاسْتَقْبَلَهُمْ لِيَبْلُغَ اِلٰى اَسْمَاعِهِمْ وَقُلُوْبِهِمْ وَاَمَّا اِذَا اسْتَقْبَلَ

برو آوردن بمردم و استقبال كند ايشان را تا برسد بگوشهاى ايشان و دلهاى ايشان و اما هرگاه استقبال

الْقِبْلَةَ فَقَدِ اسْتَدْبَرَهُمْ وَقَدْ كَانَ بَيْنَ اَيْدِيْهِمْ حِيْنَ صَلّٰى بِهِمْ فَصْلٌ

كند پس تحقيق پشت داده باشد ايشان را و حالانكه تحقيق بود پيش روى ايشان وقتيكه نماز ميكرد با ايشان

وَاَمَّا صَلٰوةُ الْكُسُوْفِ فَهِيَ سُنَّةٌ مُؤَكَّدَةٌ وَوَقْتُهَا مِنْ حِيْنِ الْكُسُوْفِ

و اما نماز كسوف پس اين سنت است مؤكده و وقت آن از هنگام درگرفتن آفتاب و ماه

اِلٰى حِيْنِ التَّجَلِّيْ وَرَدِّ نُوْرِهِمَا اِلَيْهِمَا يَعْنِيْ اِذَا كَسَفَتِ الشَّمْسُ وَخَسَفَ

تا وقت روشن شدن ايشان و بازآمدن نور ايشان يعنى هرگاه درگرفته شد آفتاب و درگرفته شد

الْقَمَرُ ثُمَّ مِنْ حِيْنِ يَبْتَدِئُ ظُهُوْرُ السَّوَادِ اَوِ الْكَدَرِ بِنُقْصَانِ الشُّعَاعِ

ماه پس از وقتيكه ابتدا كند ظهور سياهى و كدورت و نقصان شعاع

يَدْخُلُ وَقْتُ الصَّلٰوةِ اِلٰى اَنْ تَزُوْلَ ذٰلِكَ فَاِذَا زَالَ زَالَ وَقْتُ الصَّلٰوةِ

درمى آيد وقت نماز تا آنكه زايل شود اين پس هرگاه زايل شود اين درگرفتگى زايل شود وقت نماز

وَالسُّنَّةُ اَنْ تُصَلّٰى فِي الْجَامِعِ مَوْضِعِ صَلٰوةِ الْجُمُعَةِ وَيُنَادٰى لَهَا الصَّلٰوةُ

و سنت آنست كه بگزارد در جامع مسجد جاى نماز جمعه و ندا كرده شود از براى اين لفظ الصلاة

جَامِعَةٌ فَيُصَلِّيْ بِهِمُ الْاِمَامُ رَكْعَتَيْنِ يُحْرِمُ بِالْاُوْلٰى وَيَسْتَفْتِحُ وَيَسْتَعِيْذُ

جامعة مسلمانان پس بگزارد با ايشان امام دو ركعت تكبير تحريمه كند باولى و استفتاح كند و استعاذه كند

وَيَقْرَأُ الْفَاتِحَةَ ثُمَّ يَقْرَأُ سُوْرَةَ الْبَقَرَةِ ثُمَّ يَرْكَعُ فَيُطِيْلُ الرُّكُوْعَ يُكَرِّرُ فِيْهِ

و بخواند فاتحه پس بخواند سوره بقره را پس ركوع كند پس دراز كند ركوع را و دوباره كند

التَّسْبِيْحَ بِقَدْرِ مِائَةِ اٰيَةٍ ثُمَّ يَرْفَعُ رَأْسَهُ قَائِلًا سَمِعَ اللّٰهُ لِمَنْ حَمِدَهُ ثُمَّ يَقْرَأُ

تسبيح بقدر صد آيه پس برداره سر خود را درحاليكه گوينده باشد سمع الله لمن حمده پس بخواند

الْفَاتِحَةَ وَاٰلَ عِمْرَانَ ثُمَّ يَرْكَعُ دُوْنَ الرُّكُوْعِ الْاَوَّلِ ثُمَّ يَرْفَعُ رَأْسَهُ كَذٰلِكَ

سوره فاتحه و آل عمران پس ركوع كند كمتر از ركوع اول پس برداره سر خود را همچنين

ثُمَّ يَسْجُدُ سَجْدَتَيْنِ طَوِيْلَتَيْنِ يُسَبِّحُ فِيْ كُلِّ وَاحِدَةٍ بِقَدْرِ مِائَةِ اٰيَةٍ ثُمَّ

پس دو سجده كند دراز تسبيح گويد در هر يك بقدر صد آيت پس

يَقُوْمُ اِلَى الثَّانِيَةِ فَيَقْرَأُ الْفَاتِحَةَ وَيَقْرَأُ سُوْرَةَ النِّسَاءِ ثُمَّ يَرْكَعُ فَيُطِيْلُ

ايستد براى ركعت دوم پس بخواند فاتحه و بخواند سوره نساء پس ركوع كند پس دراز كند

١٩٥

ثم يركع يقرأ الفاتحة والمائدة وان لم يحسن هذه السورة

من غيرها من سور القرآن بعدد آياتها فان لم يحسن الا قل

هو الله احد قرأها على التفصيل كذلك فتكون قراءته في القيام

الثاني كثلثي قراءته في القيام الاول وتكون قراءته في القيام

الثالث وهو اذا نقم من السجود الى القيام كنصف قراءته في

قيام الاول وتكون قراءته في القيام الاخير وهو الرابع كثلثي القيام

الثالث وهو الذي قبله واما التسبيح فهو كثلثي قراءته في

كل قيام ويركع بعده من غير خلف لم يسلم فيكون اربع ركوعات

واربع سجودات ويزيد في كل ركعة ركوعا واحدا وان تجلى و

الناس في الصلوة فالسنة تخفيفها لا يقطعونها ومن اراد

ان يجلسها وحده في بيته او مع اهله جاز والاولى ما ذكرنا و

الاصل في صلاة الكسوف على ما بينا ما روي عن عائشة رضي الله عنها قالت

كسفت الشمس على عهد رسول الله صلى الله عليه وسلم فاتى النبي صلى الله عليه وسلم المصلى

فكبر وكبر الناس ثم قرأ فجهر بالقراءة واطال القيام ثم ركع فاطال

الركوع ثم رفع رأسه فقال سمع الله لمن حمده ثم قام فاطال القراءة ثم

٥١

٨٩٦

٥٢

رفع رأسه ثم سجد ثم قام ففعل الثانية مثل ذلك ثم قال صلى الله عليه وسلم

پس برداشت سر خود را پس سجده کرد پس برخاست پس کرد در رکعت دوم مثل آن پس فرمود

إن الشمس والقمر آيتان من آيات الله عز وجل لا ينخسفان لموت

که آفتاب و ماه دو آیت اند از آیت های خدای تعالی منخسف نمی شوند بمرگ

أحد ولا لحياته فإذا رأيتم ذلك فافزعوا إلى الصلاة فصل

کسی و نه بزندگی کسی پس هرگاه ببینید شما خسوف را پس بزارید رجوع کنید بسوی نماز

وأما صلاة الخوف فجائز فعلها بشرائط أربع أحدها أن يكون

و اما صلوة خوف پس جایز است کردن آن بچهار شرط یکی آن که باشد

العدو مباح القتال والثاني أن يكون في غير جهة القبلة والثالث

دشمن مباح کننده جنگ دوم آنکه باشد در غیر جهت قبله سوم

أن لا يؤمن من هجومه والرابع أن يكون في القوم كثرة يمكن

آنکه ایمن نباشد از هجوم او چهارم آنکه باشد در قوم مصلیان کثرت که ممکن باشد

تفرقتهم طائفتين فيحصل في كل طائفة ثلاثة فصاعدا فيجعل

متفرق شدن آن قوم بدو گروه پس در هر گروه سه کس باشند یا زیاده پس گرداند امام

إحدى الطائفتين بإزاء العدو والأخرى خلفه فيصلي بها ركعة

یکی طایفه را مقابل دشمن و دیگر را پس خود پس بگزارد با این گروه یک رکعت

فإذا قام إلى الثانية فارقته الطائفة وصلت الركعة لأنفسها

پس وقتی که برخیزد بسوی دوم جدا شود او را گروه که اقتدا کرده اند و بگزارند یک رکعت برای خود

ناوية للمفارقة لأنه لا يجوز للمأموم أن يفارق إمامه إلا بنية

در حال که نیت کننده اند جدایی را از امام زیرا که روا نیست مقتدی را جدا شدن از امام مگر به نیت

فتسلم وتمضي إلى وجه العدو وتأتي الطائفة الأخرى فتحرم بالصلاة

پس سلام گوید آن طایفه و برود بسوی دشمن پس بیاید طایفه دوم پس احرام بندد به نماز

خلف الإمام فيصلي معها الركعة ويجلس الإمام وتقوم هي فتصلي

پس امام پس گزارد با او رکعت را و بنشیند امام و استاده شود آن طایفه پس بگزارد

الركعة الأولى وتجلس وتتشهد وتسلم بهم والإمام يطيل

رکعت اول که امام گزارده بود و بنشیند آن طایفه و تشهد خوانند و سلام دهد امام با آن طایفه و امام دراز کند

القراءة في الركعة الثانية بقدر ما يتم الطائفة الأولى الركعة

قرائت را در رکعت دوم مقدار آنکه تمام کنند طایفه اول رکعت

الثانية وتمضي إلى أصحابها وتأتي الطائفة الأخرى فتحرم معه

دوم را و برود بسوی یاران خود و بیاید طایفه دوم پس احرام بندد با وی

وتطيل التشهد في حق الطائفة الثانية حتى تتم الركعة التي
ودراز کند امام تشهد را در حق طایفه دوم تا تمام کنند رکعت که
فاتتها وتدرك له في التشهد فيسلم بها وتحصل لها فضيلة السلام
برایشان فوت شده و دریابند امام را در تشهد پس سلام دهد با ایشان و حاصل شود ایشان را فضیلت سلام
مع الامام وللاولى فضيلة التحريم مع الامام هكذا صلاها رسول
با امام و طایفه اول را فضیلت تحریمه با امام همچنین گزارده است آنرا رسول
الله صلى الله عليه وسلم بالمسلمين في غزاة ذات الرقاع وقد قال صلى الله عليه وسلم في
الله صلعم با مسلمانان در غزوه ذات الرقاع و تحقیق فرموده در
حديث سهل بن ابي خيثمة رض يحرم الامام وصف خلفه وصف
حدیث سهل بن ابی خیثمه رض تحریمه گوید امام و صف در پس او باشد و صفی
بين يدي العدو فيصلي بالذين خلفه ركعة وسجدتين ثم يقوم
مقابل دشمن پس بگذارد با آنها که در پس او اند یک رکعت و دو سجده پس بایستد
قائما حتى يصلوا لانفسهم ركعة ثم يتقدم اخرى اولئك مكان هؤلاء
ایستاده تا آنکه بگذارند برای خود یک رکعت پس بیایند گروه دیگر اینها مکان آن گروه بروند
ثم يجيئون اولئك فيقومون مقام هؤلاء فيصلي بهم ركعة و
پس بیایند آن جماعه پس استاده شوند مقام اینها پس بگذارد امام با ایشان یک رکعت و
سجدتين ثم يقعد حتى يقضون ركعة اخرى ثم يسلم بهم وقد
دو سجده پس بنشیند تا آنکه قضا کنند این جماعه رکعت دیگر را پس سلام دهد با ایشان و
روي عن امامنا رحمه الله ما يدل على جواز تاخير الصلاة في حالة
مروی است از امام ما رحمه الله چیزی که دلالت میکند بر جواز تاخیر نماز در حالت
التحام القتال والمطاردة الى حين زوالها ووضع الحرب اوزارها
بهم پیوستن جنگ و انداختن یکدیگر را تا هنگام دور شدن آن قتال و نهادن جنگ بارهای خود را
فهذا الذي ذكرناه من صفة صلاة الخوف في صلاة الفجر والرباعية
پس اینکه ذکر کردیم آنرا از صفت نماز خوف است در نماز فجر و رباعیه
اذا قصرت في السفر واما المغرب فيصلي بالطائفة الاولى ركعتين
وقتیکه کوتاه شود در سفر و اما مغرب پس بگذارد با طایفه اول دو رکعت
وبالثانية ركعة ولا ينتقص منها شيء لانها لا تنتصف فاذا جلس في
و با طایفه دوم یک رکعت و کم نکنند از آن چیزی زیرا که آن نیم کرده نمیشود پس هرگاه بنشیند در
التشهد الاول فهل يفارقه او حين يقوم الى الثالثة على تخيير
تشهد اول پس آیا مفارقت کند یا هنگام ایستادن برای رکعت سوم این بر دو ...

٨٩٨

وَإِنْ خَافَ فِي الْحَضَرِ صَلَّى بِكُلِّ طَائِفَةٍ رَكْعَتَيْنِ وَتَقْضِي لِأَنْفُسِهَا

واگر ترس کند در حضر بگذارد به هر طایفه دو رکعت و قضا کند هر طایفه برای خود

رَكْعَتَيْنِ وَإِنْ فَرَّقَهُمْ أَرْبَعَ فِرَقٍ لَمْ تَصِحَّ صَلَاتُهُ وَصَلَاةُ الْفِرْقَةِ

دو رکعت را واگر جدا جدا کند ایشان را چهار فرقه صحیح نیست نماز او و نماز فرقه

الثَّالِثَةِ وَالرَّابِعَةِ وَهَلْ تَبْطُلُ صَلَاةُ الْأُولَى وَالثَّانِيَةِ عَلَى وَجْهَيْنِ

سوم و چهارم و آیا باطل میشود نماز اول و ثانی این مسئله بر دو وجه است

هٰذَا الَّذِي ذَكَرْنَاهُ إِذَا كَانَ الْعَدُوُّ وَرَاءَ الْقِبْلَةِ أَوْ عَنْ يَمِينِهَا

اینهمه که ذکر کردیم از برای نماز خوف وقتیست که باشد دشمن در پس قبله یا در جانب راست

وَشِمَالِهَا وَأَمَّا إِذَا كَانَ فِي جِهَةِ الْقِبْلَةِ فَيَرَى بَعْضُهُمْ بَعْضًا وَلَا

یا جانب چپ و اما هرگاه باشد در جهت قبله پس می بینند بعض ایشان بعض دیگر را و نمی پندارند

يَتَوَهَّمُ هُنَاكَ كَمِينٌ لَهُمْ جَازَ أَنْ يُصَلِّيَ صَلَاةَ الْخَوْفِ يَجْعَلُهُمْ

و وهم نکند اینجا پنهانی مر ایشان را روا است گزاردن نماز خوف پس گرداند امام قوم

صَفَّيْنِ أَوْ ثَلَاثَةً عَلَى قَدْرِ كَثْرَتِهِمْ وَقِلَّتِهِمْ وَيُحْرِمُ بِهِمْ أَجْمَعِينَ

دو صف یا سه مقدار کثرت ایشان و قلت ایشان و تحریمه گوید با ایشان همه

فَيُصَلِّي الرَّكْعَةَ الْأُولَى فَإِذَا أَرَادَ السُّجُودَ سَجَدَ الْجَمِيعُ إِلَّا الصَّفَّ الْأَوَّلَ

پس بگذارد رکعت اول پس هرگاه اراده کند سجده را سجده کنند همه صفوف مگر صف اول

الَّذِي يَلِيهِ فَإِنَّهُ يَقِفُ فَيَحْرُسُهُمْ حَتَّى يَقُومُوا إِلَى الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ

که ملاقی میشود امام را پس آن صف استاده شود و نگهبانی کند تا آنکه استند برای رکعت ثانی

ثُمَّ تَسْجُدُ فَيَلْحَقُهُمْ قِيَامًا فَإِذَا سَجَدَ الْإِمَامُ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ وَقَفَ

پس سجده کنند آن صف اول پس برسد قوم را در حالیکه استاده اند پس هرگاه سجده کند امام در رکعت دوم پس

الصَّفُّ الْأَوَّلُ الَّذِي سَجَدَ مَعَهُ فِي الرَّكْعَةِ الْأُولَى فَيَحْرُسُهُمْ إِلَى أَنْ يَجْلِسَ

صف اول که سجده کرده بود با امام در رکعت اول پس نگهبانی کنند ایشان را تا آنکه بنشیند

الْإِمَامُ فِي التَّشَهُّدِ فَيَتْبَعُهُ فَيُسَلِّمُونَ الْجَمِيعُ هٰكَذَا رُوِيَ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ

امام در تشهد پس متابعت کنند او را پس سلام دهند همچنین روایت است از نبی صلعم

عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ صَلَّاهَا بِعُسْفَانَ وَإِنْ تَأَخَّرَ فِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ الصَّفُّ

که او صلعم گزارده بود نماز خوف بعسفان و اگر تاخیر کند در رکعت دوم صف

الْأَوَّلُ وَتَقَدَّمَ الصَّفُّ الثَّانِي إِلَى مَكَانِ الْأَوَّلِ فَيَحْرُسُ جَازَ وَإِنِ اشْتَدَّ

اول و پیش رود صف ثانی بمکان صف اول پس نگهبانی کنند جایز است و اگر

الْخَوْفُ وَالْتَحَمَ الْقِتَالُ صَلَّوْا جَمَاعَةً وَفُرَادَى عَلَى أَيِّ حَالٍ أَمْكَنَهُمْ

خوف و بهم پیوندد جنگ بگذارند جماعت و تنها تنها بر هر حال که ممکن باشد ایشان را

رجالاً او ركباناً مستقبلي القبلة ومستدبريها ايماءً وغير ايماء
در آنحال که پیاده اند و سوار اند مستقبل قبله باشند پس مستدبر آن با ایما گزارند یا بغیر ایما

وهل عليهم افتتاح الصلوٰة متوجهين الى القبلة ام لا على روايتين
و آیا بر ایشان هست ابتدا کردن نماز در حالیکه متوجه اند بسوی قبله یا نه این مسئله بر دو روایت

فان حصل الامن وانكسر العدو بنوا على صلاتهم وان نزلوا من ظهور
پس اگر حاصل شود امن و شکسته شود دشمن بنا کنند بر نماز خود و فرود آیند از پشتهای

دوابهم متوجهين وان شرعوا في الصلاة مطمئنين ثم اشتد
چهارپایان و در آن حال که متوجه باشند بسوی قبله و اگر آغاز کردند نماز در حالت اطمینان پس سخت شد

الخوف فركبوا واتموا صلاة خوف وان احتاجوا الى الضرب والطعن والكر
خوف سوار شوند و تمام کنند نماز خوف و اگر محتاج شوند بسوی ضرب و طعن نیزه و

والفر ويجوز هذه الصلاة لكل خائف من عدو كالسبع والسيل وقطاع
گریختن و روا است این نماز مر هر خائف را از دشمن مانند درنده و سیل و رهزن

الطريق وغير ذلك وكذلك اذا كان طالباً للعدو ويخاف فوته عند
و غیر آن و همچنین هرگاه باشد طالب دشمن و میترسد فوت شدن او را نزدیک

هزيمته يصليها على احدى الروايتين **فصل** واما قصر الصلاة
شکست یافتن او بگذارد نماز خوف را بر یکی از دو روایت — و اما قصر نماز

فجائز اذا جاوز بيوت قريته او خيام قومه فيقصر الرباعية فيصليها
پس جایز است هرگاه بگذارد خانهای دیه خود یا خیمه های قوم خود پس کوتاه کند رباعی را پس بگذارد

ركعتين اذا كان سفره طويلاً وهو ستة عشر فرسخاً اربع برد وهي
دو رکعت هرگاه باشد سفر او دراز و آن شانزده فرسخ است و چهار برید و آن

ثمانية واربعون ميلاً بالهاشمي والبريد الواحد اربعة فراسخ فيقصر
چهل و هشت میل است بطریق هاشمی و یک برید چهار فرسخ است پس کوتاه کند تا

ما دام راجعاً فان دخل بلدة او قرية فنوى الاقامة فيها اثنين و
رونده و آینده پس اگر در آید در بلده یا قریه پس نیت کند اقامت را در آن بیست و دو

عشرين صلاة اتم وكان حكمه حكم المقيم وان نوى احدى وعشرين
نماز تمام کند و باشد حکم او حکم مقیم و اگر نیت کند بیست و یک

صلاة فعلى روايتين ودون ذلك قصر وان نزل بلدة ولم يدر
نماز پس بر این دو روایت است و در کمتر از بیست و یک قصر کند و اگر فرود آید در بلده و نمیداند

متى يرحل ولا نية له بل قال اليوم اخرج وغداً اخرج قصر ما دام
که کی کوچ کند و نه نیت است او را بلکه گوید امروز کوچ کنم و فردا کوچ کنم قصر کند تا آن

أن النبي صلى الله عليه وسلم أقام بمكة ثمانية عشر يوما وقيل خمسة عشر يوما كان

که پیغمبر صلعم اقامت کرده بمکه هشتده روز و گفته شد پانزده روز

يقصر وفي حديث عمران بن الحصين رض شهدت الفتح مع رسول

که قصر میکرد و در حدیث عمران بن حصین ست رضه حاضر شدم فتح مکه را با رسول الله

الله صلى الله عليه وسلم فكان لا يصلي إلا ركعتين ثم يقول لأهل البلد صلوا

پس بود که نمیگزارد مگر دو رکعت پس میگفت اهل بلده را بگذارید

أربعا فإنا قوم سفر وأقام صلى الله عليه وسلم بتبوك عشرين يوما يقصر وكذ

چهار رکعت و ما مسافرانیم. و اقامت کرد پیغامبر صلعم به تبوک بیست روز که قصر میکرد و

لك الصحابة رض قال أنس بن مالك رض كان أقام أصحاب رسول

همچنین صحابه رضه گفت انس بن مالک رضه اقامت کرده بودند اصحاب رسول

الله صلى الله عليه وسلم برامهرمز سبعة أشهر يقصرون الصلاة وروي أن ابن

الله صلعم برامهرمز هفت ماه که قصر میکردند نماز را و مرویست که ابن

عمر رض أقام بأذربيجان ستة أشهر يصلي ركعتين وإن أحرم بالصلوة

عمر رضه اقامت کرد در آذربیجان شش ماه که میگزارد دو رکعت و اگر تحریمه گوید برای نماز

وهو مقيم ثم صار مسافرا بأن كان في مركب إلى جنب بلده في حدوده

در حالیکه مقیم است بعد از آن گشت مسافر باین طریق که باشد در کشتی که در پهلوی شهر اوست و در حدود

داخلا من حيطانها وسورها ثم دفع الملاح المركب فخرج من حدوده

داخل است در دیوارها و سور او پس دفع کرد ملاح کشتی را پس برآمد از حدود شهر خود

لزمه الإتمام وكذلك لو أحرم في السفر ثم أقام ببلد أو ائتم بمقيم أو بمن تغلب

لازم باشد او را اتمام کردن نماز و همچنین اگر تحریمه کند در سفر بعد از آن مقیم شود در شهری یا اقتدا کند بمقیم یا بکسی

هل هو مقيم أو مسافر أو لم ينو القصر عند شروعه فيها لزمه الإتمام في

که آیا او مقیم است یا مسافر یا نیت نکند قصر را وقت شروع کردن در آن لازم گردد او را اتمام

جميع ذلك ولا يجوز القصر إذا كان قاضيا للصلوة لأنها قد ثبتت في

همه این صورتها و جائز نیست قصر هرگاه که باشد قاضی یعنی قضا کننده نماز زیرا که آن نماز تحقیق ثابت شده

ذمته كاملة ولا يؤثر السفر إلا في الأداء خاصة وإذا أحرم بنية

بر ذمه او تمام و کامل و اثر نمیکند سفر مگر در نماز ادا خاصه و هرگاه احرام کند به نیت

القصر ثم نوى الإقامة أتم وكذلك إن أحرم وهو مقيم ثم نوى

قصر پس نیت کند اقامت را تمام کند آن نماز را و همچنین اگر تحریمه کند در حالیکه مقیم است پس نیت

السفر أتم وكذلك إن كان سفره معصية أو لعبا أو نزهة لا يستبيح

سفر کند و همچنین اگر باشد سفر او از جهت گناه یا بازی و تماشا مباح نمیکند

ذلك الا اذا سافر لواجب كالحج والجهاد او مباح كتجارة او طلب غريم
این سفر رخصتها را اگر سفر کند از برای واجب چون حج و جهاد یا مباح باشد تجارة یا طلب مدیون

وما شاكل ذلك فاما العاصي بسفره فقد اعناه على معصية ربه
و آنچه مانند آنست و فاسق مباح کرده ایم معاصی را بسفر او رخصتهای سفر را پس تحقیق یاری داده ایم اورا

وبقائه عليها وعدم صلاحه بطاعته فلا نقويه على ذلك ولا
و همیشه بودن او بر آن معاصی و عدم صلاح او بر طاعت پروردگار پس تقویت نمیدهیم او را بر این و نه

نعينه بل نمنعه ونكسره والقصر عندنا امامنا احمد رحمه الله افضل
یاری دهیم او را بلکه منع میکنیم و میشکنیم او را و قصر نزدیک امام ما احمد رحمه الله افضلیت

عن الاتمام وله الاتمام والقصر كما له الصيام والفطر وترك التعلل
از اتمام و برای او است اتمام و قصر چنانچه مر او راست روزه گرفتن و افطار کردن و ترک

على الله عز وجل في جميع ذلك واتباع رخصه ورفقه اولى ولو لم يكن
بر خدای تعالی در همه این و پیروی کردن رخصتها و آسانی او را بهتر است و اگر نبود

في اتمامه للصلوة وصيامه في السفر غير رؤية النفس وعجبه وقبولها
در اتمام نماز و روزه گرفتن در سفر غیر از دیدن نفس و عجب و انتخابه

وتعظيمه ذلك وفي قصره وافطاره من ذل النفس وانكسارها وخضوعها
و تعظیم او و در قصر آن و افطار آن از خواری نفس است و انکسار آن و فروتنی آن

لترك تمام العبادة والعزيمة لكان بالحري ان يقال ان القصر والفطر
از جهت ترک تمام عبادت را و آنچه عزیمت است هر آینه بود است سزاوار و آنکه گفته شود که قصر و فطر

اولى فكيف وقد قال صلى الله عليه وسلم لما قيل له في قصر الصلاة ما لنا نقصر وقد
بهتر است و حال آنکه تحقیق فرموده است رسول هرگاه گفته شود او را در قصر نماز چه حال است ما را قصر

امنا فقال صلى الله عليه وسلم تلك صدقة تصدق الله بها على عباده فاقبلوا
با ایمن شده ایم پس فرمود این صدقه است که تصدق کرده است خدا بر بندگان خود پس قبول کنید

صدقته وقال صلى الله عليه وسلم ان الله يحب ان تؤخذ برخصه كما يحب ان
صدقه او را و فرموده که خدای تعالی دوست میدارد که گرفته شود رخصتهای او چنانچه دوست دارد

تؤخذ بعزائمه فالعجب كل العجب ممن يتم الصلوة في السفر ويصوم
گرفته شود بعزیمتهای او پس عجب است از کسی که تمام میکند نماز را در سفر و روزه دارد

فيه ويترك الرخص وهو يرتكب الكبائر من اكل الحرام وشرب المسكر
در آن سفر و ترک کند رخصتها را و میکند گناههای بزرگ را از خوردن حرام و نوشیدن مسکرات

ولبس الحرير والزنا واللواطة واعتقاد السوء في الاصول وغير ذلك
و پوشیدن جامه های ابریشم و زنا و لواطت و اعتقاد بد در اصول و جز این

من العظائم

فصل

وأما الجمع بين الصلاتين فجائز بين الظهر

واما جمع كردن ميان دو نماز پس جائز است جمع كردن ميان ظهر

والعصر وبين المغرب والعشاء في السفر بشرط أن يكون السفر طويلا

وعصر وميان مغرب وعشا در سفر بشرط آنكه باشد سفر دراز

وهو ستة عشر فرسخا على ما بينا ولا يجوز ذلك في القصير وهو دون

وآن شانزده فرسخ است چنانچه بيان كرديم وجائز نيست اين جمع در سفر قصير وآن كمتر

ذلك وهو مخير بين تأخير الأولى إلى وقت الثانية وبين تقديم

از اين است وآن مختار است ميان تأخير نماز اول تا وقت نماز دوم وميان تقديم

الثانية إلى وقت الأولى والاستحباب في التأخير وهو أن يؤخر الأولى

نماز ثانى بسوى وقت اول ومستحب است در تاخير كه موخر كند اول را

ويقدم الثانية فيصليها في أول الوقت الثانية فإن صلاهما في وقت

ومقدم كند ثانى را پس گزارد آنرا در اول وقت نماز دومى پس اگر گزارد آنها را در وقت

الأولة قدم الأولة منهما ثم الثانية ونوى الجمع عند الإحرام بالأولة

اول مقدم كند اول را از آنها پس گزارد دوم را ونيت جمع كند وقت تحريمه گفتن با اول نماز

ولا يفرق بينهما إلا بقدر الإقامة والوضوء إن انتقض وضوءه وإن

وفرق نكند ميان آنها مگر بقدر اقامت ووضو اگر شكسته شود وضوء او واگر

صلى بينهما سنة الصلاة بطل الجمع في إحدى الروايتين والأخرى لا

گزارد ميان آنها سنت نماز باطل شود جمع در يكى از دو روايت ودر دوم

تبطل والأولى أن يؤخر السنة إلى بعد الفراغ من الفرض ولا يفصلهما

باطل نميشود وبهتر است كه موخر كند سنت را تا بعد فراغ از فرائض وفاصله نكند ميان آنها

لشيء وإن جمع في وقت الثانية فنيته في وقت الأولة تجزيه ولا

بچيزى واگر جمع كند در وقت ثانى پس نيت آن در وقت اول بس است و

يفتقر إلى تجديد النية عند فعلهما لأنه ما أخر الأولى ليجمع بينها

محتاج نميشود بسوى نيت نو كردن وقت كردن آنها زيرا كه آنچه تاخير كرد اول را تا كه جمع كند در ميان آنها

وبين الثانية ولا فرق بين أن ينوي ذلك في أول وقت الأولة أو

ودر ميان دوم وفرق نيست ميان آنكه نيت كند آن جمع را در اول وقت نماز نخستين يا

إذا بقي منه مقدار فعلها فإن خرج وقت الأولة من غير نية الجمع

وقتيكه باشد از وقت او مقدار كردن آن نماز نخستين پس اگر برآمد وقت نماز نخستين بغير نيت جمع

لم يجز الجمع بينهما وإذا جمع في وقت الثانية فقدم الأولى ثم الثانية

نشايد جمع كردن ميان هر دو نماز ووقتيكه جمع كند در وقت نماز دومى پس مقدم كند نماز نخستين را

كما لو صلاهما في وقت الأولى وهل يشترط ان لا يفرق بينهما بسنة

وغيرها على وجهين ومن اصحابنا من قال ان الجمع والتفريق لا يفتقر

وغيره اين مسئله بر دو وجه است بر دو وجهی و از اصحاب ما است کسی که گفت که جمع و تفریق

الى نية وهو ابو بكر (ره) واما الجمع لاجل المطر فيجوز بين المغرب والعشاء

بسوی نیت و آن ابو بکر است رح واما جمع از جهت باران پس روا است میان مغرب و عشا

وهل يجوز بين الظهر والعصر على وجهين وكذلك الحكم في الوحل المجرد

وآیا جایز است میان ظهر و عصر این بر دو وجه است و همچنین است حکم در گل مجرد

من غير مطر او ريح شديدة باردة وهل يجوز الجمع لاجله على وجهين فاذا

از غیر باران یا باد تند سرد آیا جایز است جمع از جهت آن این بر دو وجه است پس چون

جمع نظرنا فان كان ذلك في وقت الاولى لاجل المطر اعتبر ان يكون

جمع کرد بیبیند بان نظر کنیم پس اگر بوده است جمع کردن او در نماز پیشین از جهت باران اعتبار باید کرد

المطر موجودا عند افتتاح الاولى وعند الفراغ منها وافتتاح الثانية

باران موجود وقت آغاز اول و وقت فارغ بودن از آن و آغاز کردن ثانیه

وان كان ذلك في وقت الثانية جاز سواء كان المطر قائما او قد انقطع

واگر باشد آن جمع در وقت نماز دوم جایز است برابر است که باشد باران موجود یا منقطع شده

لانه قد اخر الاولى بسبب العذر فلا يؤثر زواله لان اول الوقت قد

زیرا که بتحقیق موخر کرده است اولی را بسبب عذر پس تاثیر نکند زوال آن سبب زیرا که اول وقت

فات وانقضى فلا يمكن تلافيه وادراكه وانما جوزنا له الجمع لاجل

فوت شده است و گذشته پس ممکن نیست تلافی آن و دریافتن او و روا داشتیم برای او جمع را از جهت

المشقة اللاحقة بالناس من بل الثياب والحذاء والاذية فيشق على

مشقت که رسیده است بمردم از تری جامه و نعلها و ایذا پس دشوار است بر

الناس الدخول والخروج وقد قال صلى الله عليه اذا ابتلت النعال فالصلاة

مردم در آمدن و بر آمدن و بتحقیق فرمود هر گاه تر شود نعلها پس نماز

في الرحال روي ذلك في الصحيحين وكذلك عندنا حكم المريض وحكم

در منزلها است مروی است این حدیث در صحیحین و همچنین است نزدیک ما حکم مریض و حکم

المسافر في الجمع لان الله تعالى جمع بينهما فذكرهما في كلام واحد فقال

مسافر در جمع زیرا که خدای تعالی جمع کرد میان آنها و یاد کرد آنها را در یک کلام پس فرمود

عز وجل فمن كان منكم مريضا او على سفر فعدة من ايام اخر فاذا [illegible]

عز وجل پس کسی که باشد از شما بیمار یا مسافر پس بر او است شمردن از ایام دیگر

في التخفيف لعجزه والمشقة وذلك في المريض أشد وأظهر فيه أحق

در تخفیف بعلت ناتوانی و مشقت است و این در مریض قوی‌تر و ظاهر تر است

لأن المسافر قد يكون مترفها مدة الإقامة متفرجا قويا نشيطا في

زیرا که مسافر گاهی میباشد فراخی عیش ... کننده قوی و خوش

سفره أكثر مما كان في الحضر لغنائه وسلطنته وقدرته ومع ذلك

در سفر خود زیاده تر از آنچه میباشد در حضر از جهت غنا و سلطنت و قدرت او و با وجود این

يستبيح له الرخص والمريض بخلافه فكان أولى بالرخص من المسافر

مباح است مر او را رخصت‌ها و مریض بر خلاف اوست پس باشد اولی بر رخصتها از مسافر

فصل وأما الصلوة على الجنازة فهي فرض على الكفاية و

و اما نماز جنازه پس آن فرض کفایه است

أولى الناس بها عندنا وصيه ثم السلطان ثم الأقرب فالأقرب

سزاوارترین مردم بآن نماز نزد ما وصی آن مرده است پس سلطان پستر نزدیک‌تر از عصبه‌ها

من عصباته فيقف الإمام حذاء صدر الرجل ووسط المرأة وإن كانوا

از عصبه‌های او پس ایستد امام برابر سینه مرد و برابر میانه زن و اگر باشند مردگان

جماعة سوى بين رؤسهم وإن كانوا أنواعا قدم أفضلهم مما يلي الإمام

جماعت برابر می‌کند سرهای ایشان را و اگر باشند گوناگون پیش دارد بهتر ایشان را از جائیکه متصل امام است

مثل أن يكونوا رجالا ونساء وعبيدا وخناثا وصبيانا قدم الرجال

مانند اینکه باشند مردان و زنان و بندگان و خنثایان و خوردان مقدم کند مردان را

ثم العبيد ثم الصبيان ثم الخناثا ثم النساء وروي عنه تقديم

پستر بندگان را پستر کودکان را پستر خنثایان را پستر زنان را و مروی است از امام احمد رح تقدیم

الصبيان على العبيد ثم ينظر في الأنواع فيقدم منها إلى الإمام من

کودکان بر بندگان پستر نظر کند در انواع پس پیش دارد از جاییکه متصل امام است از

كل نوع أفضلهم في العلم والقرآن والدين والورع وقيل إذا اجتمع

هر نوع افضل ایشان در علم و قرآن و دین و ورع و گویند هرگاه جمع شود

رجل وامرأة يجعل وسط المرأة حذاء صدر الرجل وإذا وقف الإمام

مرد و عورت گردانیده شود میانه زن برابر سینه مرد و هرگاه ایستد امام

التفت يمينا وشمالا وسوى الصفوف كفعله في هيئة الصلوات

التفات کند راست و چپ و برابر کند صفها را چنانکه در ... نمازها

واستغفر الله تعالى وتاب من ذنوبه وذكر مصرعه والدار الآخرة

و آمرزش خواهد از خدا تعالی و توبه کند از گناهای خود و یاد کند جای افتادن خود ... و دار آخرت

ويحقق انه كاس لا بد من شربه وانه سيرد اليه ولا يفوته

و یقین کند این مرگ کاسه‌ایست که چاره نیست از نوشیدن او و نزدیک است که در جوار او رود و فوت نشود او را

فليحضر قلبه وليخشع جوارحه ليكون اسرع لاجابة دعائه ثم

پس حاضر کند دل خود را و بترسد و فروتنی کند اعضای او تا باشد سبب تر برای قبول کردن دعای او پس

يصلي على الميت وصفتها ان يقول اصلي على هذا الميت فرضا

نماز گزارد بر مرده و صفت نماز جنازه آنست که بگوید نماز میگزارم بر این میت فرض

على الكفاية ولا يحتاج ان يذكر ذكرا او انثى ويكبر اربع تكبيرات يقرأ

کفایه و حاجت نیست که ذکر کند که مرد است یا مونث پس تکبیر گوید چهار تکبیر بخواند

في الاولى الفاتحة لما روي عن ابن عباس رض انه قال امرنا رسول الله

در اول رکعت فاتحه از جهت آنکه مرویست از ابن عباس رض که فرمود امر کرد ما را رسول الله

صلى الله عليه وسلم ان نقرأ بفاتحة الكتاب على الجنازة ثم يصلي على النبي عليه السلام

ص که بخوانیم فاتحه بر جنازه پس درود گوید بر نبی ص

في الثانية كما يصلي في التشهد لما روى مجاهد قال سألت ثمانية

در دوم چنانچه درود میگوید در تشهد از جهت چیزی که روایت کرد مجاهد گفت پرسیدم از هژده

عشر رجلا من اصحاب رسول الله صلى الله عليه وسلم عن الصلاة على الجنازة

شاگرد از اصحاب رسول الله ص از نماز جنازه

فكلهم يقول كبر ثم اقرأ فاتحة الكتاب ثم كبر ثم صل على النبي

پس همه گفتند تکبیر گو پس بخوان فاتحه پس تکبیر گو پس درود بفرست بر نبی

صلى الله عليه وسلم ثم كبر وادع للميت في الثالثة بما تحسنه وتيسر عليه

ص پس تکبیر گو و دعا کن برای میت در سیوم رکعت آنچه نیکو دانی و آسان باشد

من انواع الدعاء ولنفسه ولوالديه وللمسلمين فان المستحب

از انواع دعا و دعا کند برای نفس خود و والدین خود و مسلمانان که آنکه مستحب است

ان يقول اللهم اغفر لحينا وميتنا وشاهدنا وغائبنا وصغيرنا

که بگوید ای بار خدا بیامرز زندگان ما را و مردگان ما را و حاضر ما را و غایب ما را و خورد ما را

وكبيرنا وذكرنا وانثانا اللهم من احييته منا فاحيه على الاسلام

و بزرگ ما را و مرد ما را و مونث ما را ای بار خدا کسی که زنده کردی از ما پس زنده کن او را بر اسلام

والسنة ومن توفيته منا فتوفه عليهما انك تعلم منقلبنا و

و سنت و هر که بمیرانی از ما پس بمیران او را بر این هر دو که تو میدانی بازگشتن ما را و

مثوانا وانت على كل شيء قدير اللهم انه عبدك وابن عبدك

مقام ما را و تو بر هر چیز قادری ای بار خدا این بنده تست و پسر بنده تست

جوارح اعضای آدمی که بدان کسب کنند و جانوران شکاری ۹۰۶

منقلب ... مثوی ...

بِكَ وَأَنْتَ خَيْرُ مَنْزُولٍ بِهِ وَلَا نَعْلَمُ إِلَّا خَيْرًا اَللّٰهُمَّ إِنْ كَانَ مُحْسِنًا

بخود و تو بهترین کسانی که فرود آمده شود بایشان و ما نمیدانیم مگر نیکی ای بار خدایا اگر بود این بنده نیکوکار

فَجَازِهِ بِإِحْسَانِهِ وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ اَللّٰهُمَّ إِنَّا جِئْنَاكَ

پس جزا بده او را بمقابله نیکوئی او و اگر بود بدکار پس درگذر از وی ای بار خدایا ما آمده ایم

شُفَعَاءَ لَهُ فَشَفِّعْنَا فِيهِ وَقِهِ مِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ وَعَذَابِ النَّارِ وَاعْفُ

شفیعان برای او پس قبول کن شفاعت ما در حق او و نگهدار او را از فتنه قبر و عذاب آتش و عفو کن

عَنْهُ وَأَكْرِمْ مَثْوَاهُ وَأَبْدِلْهُ دَارًا خَيْرًا مِنْ دَارِهِ وَجِوَارًا خَيْرًا مِنْ جِوَارِهِ

از وی و بزرگ گردان آرامگاه او و بدل بده سرا بهتر از سرای او و همسایه نیک از همسایه او

وَافْعَلْ ذٰلِكَ بِنَا وَبِجَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ اَللّٰهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا أَجْرَهُ وَلَا تَفْتِنَّا

و کن این کار به ما و بهمه مسلمانان ای بار خدایا مگردان ما را محروم از اجر او و در فتنه میفکن ما را

بَعْدَهُ وَيَقُولُ فِي الرَّابِعَةِ اَللّٰهُمَّ آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ

از پس او و گوید در تکبیر چهارم ای بار خدایا بده ما را در دنیا نیکوئی و در آخرت

حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ وَمِنْ أَصْحَابِنَا مَنْ قَالَ يَقِفُ قَلِيلًا وَلَا يَقُولُ

نیکوئی و نگهدار ما را از عذاب دوزخ و از اصحاب ما است کسیکه گفت ایستاده شود اندکی و نگوید

شَيْئًا وَيُسَلِّمُ تَسْلِيمَةً وَاحِدَةً عَنْ يَمِينِهِ وَإِنْ سَلَّمَ تَسْلِيمَتَيْنِ جَازَ

چیزی و سلام دهد یکی از راست خود و اگر سلام دهد هر دو جایز است

فَهُوَ مَذْهَبُ الْإِمَامِ الشَّافِعِيِّ رح وَالتَّسْلِيمَةُ الْوَاحِدَةُ الْاِخْتِيَارُ عِنْدَ

و آن مذهب امام شافعی است رح و سلام واحد مختار است نزد

إِمَامِنَا أَحْمَدَ رح قَالَ رض يُرْوَى عَنْ سِتَّةٍ مِنَ الصَّحَابَةِ رض أَنَّهُمْ سَلَّمُوا عَلَى

امام ما احمد رح و گفت رض و روایت از شش کس از صحابه رض که ایشان سلام دادند بر

الْجِنَازَةِ تَسْلِيمَةً وَاحِدَةً مِنْهُمْ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ وَعَبْدُ اللّٰهِ بْنُ عَبَّاسٍ

جنازه یک سلام از ایشان است علی ابن ابی طالب رض و عبد الله بن عباس

وَابْنُ عُمَرَ وَابْنُ أَبِي أَوْفَى وَأَبُو هُرَيْرَةَ وَوَاثِلَةُ بْنُ الْأَسْقَعِ رض وَرُوِيَ

و ابن عمر و ابن ابی اوفی و ابو هریره و واثله بن اسقع رض و مرویست

أَيْضًا عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ صَلَّى عَلَى جِنَازَةٍ فَسَلَّمَ عَنْ يَمِينِهِ وَإِنْ أَرَادَ

نیز از نبی صلعم که نماز گزارد بر جنازه پس سلام داد از راست خود و اگر خواهد

غَيْرَ هٰذَا الدُّعَاءِ دَعَا وَقَالَ الْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَمَاتَ وَأَحْيَا وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي

غیر این دعا دعا کند و بگوید سپاس مر خدای را که میراند و زنده کند و سپاس مر خدای را که

يُحْيِي الْمَوْتٰى لَهُ الْعَظَمَةُ وَالْكِبْرِيَاءُ وَالْمُلْكُ وَالْقُدْرَةُ وَالثَّنَاءُ وَهُوَ

زنده میکند مردگان را او راست عظمت و کبریا و ملک و قدرت و ثنا و او است

۹۰۷

عَلٰى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيْرٌ اَللّٰهُمَّ صَلِّ عَلٰى مُحَمَّدٍ وَّعَلٰى اٰلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ وَرَحِمْتَ

بر همه چیز قادر بار خدایا درود فرست بر محمد و بر آل محمد چنانچه درود فرستادی و رحمت کردی

وَتَرَحَّمْتَ وَبَارَكْتَ عَلٰى اِبْرٰهِيْمَ وَعَلٰى اٰلِ اِبْرٰهِيْمَ اِنَّكَ حَمِيْدٌ مَّجِيْدٌ اَللّٰهُمَّ

و ترحم نمودی و برکت دادی بر ابراهیم و بر آل ابراهیم که تو ستوده بزرگی هستی بار خدایا

اِنَّهٗ عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ وَابْنُ اَمَتِكَ اَنْتَ خَلَقْتَهٗ وَرَزَقْتَهٗ وَاَنْتَ

بدرستیکه او بنده تست و پسر بنده تست و پسر کنیز تست تو پیدا کردی او را و روزی دادی او را و تو

اَمَتَّهٗ وَاَنْتَ تُحْيِيْهِ وَاَنْتَ تَعْلَمُ سِرَّهٗ جِئْنَاكَ شُفَعَاءَ لَهٗ فَشَفِّعْنَا

میرانیدی او را و تو زنده گردانی او را و تو دانائی پوشیده او را آمدیم ما بتو شفیعان او پس قبول کن شفاعت ما

فِيْهِ اَللّٰهُمَّ اِنَّا نَسْتَجِيْرُ بِحَبْلِ جِوَارِكَ لَهٗ اِنَّكَ ذُوْ وَفَاءٍ وَّذِمَّةٍ اَللّٰهُمَّ

در حق او بار خدایا بدرستی ما پناه میجوئیم برسن جوار تو برای او بدرستی تو خداوند وفا و ذمه هستی بار خدایا

وَقِهٖ مِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ وَمِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ اَللّٰهُمَّ اغْفِرْ لَهٗ وَارْحَمْهُ وَعَافِهٖ وَ

نگهدار او را از فتنه قبر و از عذاب دوزخ بار خدایا بیامرز او را و رحم کن او را و عفو کن او را

اعْفُ عَنْهُ وَاَكْرِمْ مَثْوَاهُ وَوَسِّعْ مَدْخَلَهٗ وَاغْسِلْهُ بِمَاءِ الثَّلْجِ وَالْبَرَدِ وَ

معاف کن از وی و بزرگ کن آرامگاه او و فراخ کن جای درآمد او و غسل کن او را بآب یخ و سرد و

نَقِّهٖ مِنَ الْخَطَايَا كَمَا يُنَقَّى الثَّوْبُ الْاَبْيَضُ مِنَ الدَّنَسِ وَاَبْدِلْهُ دَارًا خَيْرًا مِّنْ

پاک کن او را از گناهان چنانچه پاک میشود جامه سفید از چرک که در هیچ اثر نماند و فرود آماده او را خانه بهتر از

دَارِهٖ وَزَوْجَةً خَيْرًا مِّنْ زَوْجَتِهٖ وَاَهْلًا خَيْرًا مِّنْ اَهْلِهٖ وَاَدْخِلْهُ الْجَنَّةَ وَنَجِّهٖ

خانه او و زوجه بهتر از زوجه او و اهل بهتر از اهل او و درآر او را در بهشت و نجات ده او را

مِنَ النَّارِ اَللّٰهُمَّ اِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَزِدْ فِيْ اِحْسَانِهٖ وَجَازِهٖ بِاِحْسَانِهٖ وَاِنْ كَانَ

از آتش بار خدایا اگر بوده است این بنده نیکوکار پس زیاده کن در نیکوئی او و جزا ده او را به نیکوئی او و اگر

مُسِيْئًا فَتَجَاوَزْ عَنْهُ اَللّٰهُمَّ اِنَّهٗ قَدْ نَزَلَ بِكَ وَاَنْتَ خَيْرُ مَنْزُوْلٍ بِهٖ وَهُوَ

بدکار پس درگذر از و بار خدایا بدرستی او فرود آمده بتو و تو بهترین کسانی که فرود آیند بایشان و او

فَقِيْرٌ اِلٰى رَحْمَتِكَ وَاَنْتَ غَنِيٌّ عَنْ عَذَابِهٖ اَللّٰهُمَّ ثَبِّتْ عِنْدَ مَسَائِلِهٖ

فقیر است بسوی رحمت تو و تو غنی هستی از عذاب او بار خدایا ثابت دار وقت پرسش

مَنْطِقَهٗ وَلَا تَبْتَلِهٖ فِيْ قَبْرِهٖ بِمَا لَا طَاقَةَ لَهٗ بِهٖ اَللّٰهُمَّ لَا تَحْرِمْنَا اَجْرَهٗ

زبان او را و مبتلا مگردان او را در قبر او بانچه طاقت آن نیست او را بار خدایا ما را محروم مگردان از اجر او

وَلَا تَفْتِنَّا بَعْدَهٗ وَاِنْ كَانَتِ امْرَاَةً قَالَ اَللّٰهُمَّ اِنَّهَا اَمَتُكَ وَابْنَةُ

و در فتنه میفگن ما را از پس او و اگر باشد زن گوید بار خدایا این میت کنیزک تست و دختر

عَبْدِكَ وَابْنَةُ اَمَتِكَ ثُمَّ يُتِمُّ الدُّعَاءَ وَاَحَقُّ النَّاسِ عِنْدَ اِمَامِنَا اَحْمَدَ رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ

بنده تست و دختر کنیزک تست پس تمام کند دعا و سزاوارترین مردم نزد امام ما احمد حنبل رح

۹۰۸

بالصلوة عليه ومن اوصى ان يصلي عليه فالوالي ثم اقرب العصبة لان

ولاية علائم الابن وان سفل ثم اقرب العصبة الاخ وابن الاخ والعم

وابن العم وهل يقدم الزوج على الولد على روايتين وقدنا وصت الصحابة

رض بالصلوة عليهم فروي ان ابا بكر رض وصى ان يصلي عليه عمر رض وعمر رض

وصى ان يصلي عليه صهيب رض وكان ابنه عبد الله رض موجودا واوصى

ابو سريحة ان يصلي عليه زيد بن ارقم واوصى ابو ميسرة ان يصلي

عليه شريح ووصت عائشة الى ابي هريرة رض ووصت ام سلمة رض

ان يصلي عليها سعيد بن جبير واما دعاء الطفل فيقول اللهم

انه عبدك وابن عبدك وابن امتك انت خلقته ورزقته و

انت امته وانت تحييه اللهم اجعله لوالديه سلفا وذخرا وفرطا

واجرا وثقل به موازينهما واعظم به اجورهما ولا تحرمنا واياهما

اجره ولا تفتنا واياهما بعده اللهم الحقه بصالح سلف المؤمنين

في كفالة ابراهيم وابدله دارا خيرا من داره واهلا خيرا من اهله

وعافه من عذاب جهنم اللهم اغفر لافراطنا واسلافنا ومن سبقنا

بالايمان اللهم من احييته منا فاحيه على الاسلام ومن توفيته

منا فتوفه على الايمان واغفر للمؤمنين والمؤمنات الاحياء منهم

از ما پس وفات کن او را بر ایمان و بیامرز مومنان را و مومنات را که زنده اند از ایشان

والاموات وانما يصلى على السقط ويغسل اذا كان قد تبين فيه

و مردگان و جز این نیست که گزارده میشود بر [illegible] و غسل [illegible] هرگاه که باشد که ظاهر شده در وی

شكل الانسان واما اذا كان قطعة لحم لم يتبين فيه شيء من الخلقة

صورت انسانی و اما هرگاه باشد پاره گوشت که ظاهر نشود در وی چیزی از وجود

فلا يغسل ولا يصلى عليه بل يدفن والذي يشرع في الغسل من ذلك

پس غسل داده نشود و نماز گزارده نشود بر وی بلکه دفن کرده میشود و آنکه [illegible] غسل [illegible]

فلا فرق بين ان يغسله رجل او امرأة لما روي ان ابراهيم النبي

پس فرق نیست که غسل دهد او را مرد یا زن از جهت آنکه مرویست که ابراهیم ابن النبی

صلى الله عليه وسلم توفي وهو ابن ثمانية عشر شهرا فغسلته النساء فصل

وفات شد و او شانزده ماهه بود پس غسل داد او را زنان فصل

فيما يفعل بمن حضره الموت وكيفية غسله وتكفينه وتحنيطه

در آنچه کرده میشود بکسیکه حاضر شد او را موت و کیفیت غسل او و کفن کردن او و خوشبو مالیدن او

ودفنه فصل يستحب لكل مؤمن موقن بالموت عاقل ان يكثر

و دفن او مستحب ست هر مومن را که یقین دارد بموت و عاقل است که زیاده کند

ذكر الموت ويستعد له ويكون على اهبة وترقب بتجديد التوبة

یاد موت را و مستعد باشد او را و باشد به ساز و سامان و امید [illegible] نو کردن توبه

كل ساعة ومحاسبة نفسه والخروج من الديون وكتب وصية معدة

هر ساعت و محاسبه نفس خود و بر آمدن از [illegible] و نوشتن وصیت آماده کرده شده

ولا يكون غافلا عن هذا الامر المتيقن العام الشامل في حق جميع الانام

و نباشد غافل ازین امر یقینی که موت [illegible] همه خلق را

الذي لا بد من مجيئه وهجومه وقدومه وكان لا بد من شربه وانما

که چاره نیست از آمدن او [illegible]

قلنا يستحب له ذلك لما روي عن النبي صلى الله عليه وسلم انه قال اكثروا من ذكر

[illegible] مستحب ست هر مومن را یاد موت از جهت [illegible] روایت از نبی [illegible] یاد کنید

هادم اللذات وفي لفظ آخر اكثروا ذكر الموت فانكم ان ذكرتموه

شکننده لذت ها را و در لفظ دیگر [illegible] زیاده کنید ذکر موت را که شما اگر یاد کنید او را

في غنى كدره عليكم وان ذكرتموه في ضيق وسعه عليكم وقال صلى الله عليه

[illegible]

سقط

بالکسر

ناتمام

از شکم

افتاده

أتدرون أيّ الناس أكيس وأحزم أكيسهم أكثرهم ذكراً للموت و

آیا میدانید که کیست زیرک‌تر و هشیارتر زیرک‌ترین آنها کسی است که زیاده کند یاد موت را و

أحزمهم أكثرهم استعداداً له قالوا يا رسول الله صلى الله عليه وسلم وما علامة

هشیارترین آنها کسی است که زیاده کند استعداد خود را گفتند ای رسول الله صلعم و چیست علامت

ذلك قال التجافي عن دار الغرور والإنابة إلى دار الخلود وقال

این هر دو گفت دور داشتن پهلو را از دار غرور و باز گشتن بسوی دار خلود و گفت

لقمان عليه السلام لابنه يا بني لا تؤخر التوبة إلى غد فإن الموت

لقمان عم پسر خود را ای پسرک من موخر مکن توبه را بسوی فردا زیرا که موت

يأتيك بغتة وقال النبي صلى الله عليه وسلم ما حق امرئ له مال أن يبيت ليلتين

می آید ترا ناگاه و فرمود صلعم نیست سزاوار مردی که او را مال است که خواب کند دو شب

إلا ووصيته مكتوبة عنده وجاء في الحديث حاسبوا أنفسكم

مگر آنکه وصیت او نوشته شده است نزد او و آمده است در حدیث حساب کنید نفسهای خود را

قبل أن تحاسبوا وزنوها قبل أن توزنوا وقال عبد الله بن عمر

پیش از آنکه حساب کرده شوید و وزن کنید اعمال را پیش از آنکه وزن کرده شوید و گفت عبد الله بن عمر

سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول اعمل لدنياك كأنك تعيش أبداً و

شنیدم رسول الله صلعم را که میفرمود عمل کن از بهر دنیای خود گویا زنده مانی همیشه و

اعمل لآخرتك كأنك تموت غداً فليجتهد العاقل المؤمن في خلاص

عمل کن برای آخرت گویا که می میری تو فردا پس جهد کند عاقل مومن در خلاص

نفسه من الحقوق اللازمة الواجبة عليه قبل الموت من الذنوب و

نفس خود از حقوق لازمه و واجبه بر وی پیش از موت از گناهان و

المظالم والديون فإن لم يفعل فليقطع وليتيقن أنه سيكون مرتهناً

مظالم و قرضها پس اگر نکند این کار را پس قطع کند و یقین داند که قریب است که باشد در گرو

بها ومؤاخذاً ومعاقباً غداً في قبره حتى ينقطع القوى وتبطل الحس

بسبب آن و گرفتار و عذاب داده شده فردا در قبر خود تا آنکه منقطع میشود قوتها و باطل میشود حسها

والخواطر وهجرة الأهل والجيران وتظافر على ماله الأعداء والخلاف

و خطرها و گسسته اند او را اهل و همسایه و ظفر میجویند بر مال او دشمنان و مخالفان

من الورثة والنساء والولدان فلا ينجيه تبعتها إلا الأداء في الدنيا

از میراث خواران و زنان و بچه ها پس رستگار نمی دهد از رنج آن حقوق مگر ادا کردن در دنیا

والاستحلال والتوبة والإذعان وتغمده الرحيم برأفته ورحمته

و طلب حلال کردن و توبه کردن و گردن نهادن بتقصیر خویش یا آنکه در گیرد او را رحیم برحمت و رافت خود

إِذْ هُوَ أَرْحَمُ الرَّحِمِينَ فَيُعَوِّضُ أَصْحَابَهَا بِمَا يَشَاءُ فِي دَارِ الْخُلُودِ وَ
زیرا که رحیم ترین رحمت کنندگان است پس عوض دهد اصحاب آن حقوق را هر چه خواهند در سرای خلود
الْجِنَانِ رُوِيَ عَنْ سَمُرَةَ بْنِ جُنْدُبٍ رض أَنَّهُ قَالَ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللّٰهِ
بهشت مرویست از سمره بن جندب رض که گفت بودیم با رسول الله
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَصَلَّى عَلَى جَنَازَةٍ فَلَمَّا انْصَرَفَ قَالَ أَهَاهُنَا مِنْ آلِ فُلَانٍ
صلعم پس نماز گزارد بر جنازه پس هرگاه بازگشت فرمود آیا اینجا کسی هست از آل فلانی
أَحَدٌ فَقَالَ رَجُلٌ أَنَا فَقَالَ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ فُلَانًا مَأْسُورٌ بِدَيْنِهِ
پس گفت مردی منم پس فرمود او را ع که فلانی بند کرده شده است بوام خویش
قَالَ فَلَقَدْ رَأَيْتُ أَهْلَهُ وَمَنْ يَتَحَرَّقُ عَلَيْهِ قَامُوا يَقْضُونَ عَنْهُ حَتَّى
گفت راوی پس سوگند بخدا است هر آینه دیدم اهل او را و هر که بسوخت دلش برای آن میت ایستادند میدادند
مَا بَقِيَ أَحَدٌ يَطْلُبُهُ بِشَيْءٍ وَفِي لَفْظٍ آخَرَ قَالَ إِنَّ فُلَانًا مَحْبُوسٌ بِبَابِ
باقی نماند کسی که طلب کند از وی چیزی و در لفظ دیگر هست فرمود که فلانی محبوس است بدروازه
الْجَنَّةِ بِدَيْنٍ عَلَيْهِ وَعَنْ عَلِيٍّ رض أَنَّهُ قَالَ مَاتَ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ الصُّفَّةِ
بهشت بسبب دین که بروی بود و مرویست از علی رض که فرمود بمرد مردی از اهل صفه
فَقِيلَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ تَرَكَ دِينَارًا وَدِرْهَمًا فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَيَّتَانِ مِنْ نَارٍ
پس گفته شد یا رسول الله صلعم گذاشته است دینار و درهم پس فرمود صلعم دو داغ است از آتش
صَلُّوا عَلَى صَاحِبِكُمْ وَكَانَ دَيْنًا عَلَيْهِ وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ شَهِدَ رَسُولُ
دعا کنید بر یار خویش و بوده است دین بروی و در حدیث دیگر هست دید رسول
اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جَنَازَةَ رَجُلٍ مِنَ الْأَنْصَارِ فَقَالَ أَعَلَيْهِ دَيْنٌ قِيلَ نَعَمْ
الله صلعم جنازه مردی را از انصار پس فرمود آیا بروی دین است گفتند آری
قَالُوا فَرَجَعَ فَقَالَ عَلِيٌّ رض أَنَا ضَامِنٌ مَا عَلَيْهِ فَرَجَعَ فَصَلَّى عَلَيْهِ
گفتند پس برگشت پیغمبر صلعم پس فرمود علی رض من ضامنم آنچه بروی است پس بازگشت رسول صلعم پس نماز
فَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَا عَلِيُّ فَكَّ اللّٰهُ رَقَبَتَكَ كَمَا فَكَكْتَ عَنْ أَخِيكَ الْمُسْلِمِ
پس فرمود صلعم ای علی رها کرد خدا تعالی گردن ترا چنانچه رها کردی گردن برادر مسلمان را
مَا مِنْ رَجُلٍ يَفُكُّ عَنْ رَجُلٍ دَيْنَهُ إِلَّا فَكَّ اللّٰهُ بِهِ يَوْمَ الْقِيٰمَةِ قَالَ
نیست مردی که آزاد کند از مردی دین او را مگر آزاد کند خدا تعالی او را روز قیامت فرمود
صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَتُؤَدُّنَّ الْحُقُوقَ إِلَى أَهْلِهَا يَوْمَ الْقِيٰمَةِ حَتَّى يُؤْخَذَ لِلشَّاةِ
صلعم هر آینه ادا خواهید کرد حقوق را بسوی خداوندانش در روز قیامت تا آنکه گرفته خواهد شد حق برای
الْجَمَّاءِ مِنَ الشَّاةِ الْقَرْنَاءِ وَقَالَ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِيَّاكُمْ وَالظُّلْمَ فَإِنَّهُ ظُلُمَاتٌ
بی شاخ از شاخ دار و فرمود صلعم بپرهیزید از ظلم که ظلم تاریکیها است

صفحه
بالضم
تشدید
فشار
ایوان
خانک
بالای
پوشیده
باشد ۱۲

۹۱۲

يوم القيمة وإياكم والفحش فإن الله لا يحب الفحش وإياكم والشح

روز قيامت و بپرهيزيد شما از فحش پس بدرستى كه خداى تعالى دوست نميدارد فحش را و بپرهيزيد شما

فإن الشح أهلك من كان قبلكم أمرهم بالقطيعة فقطعوا وأمرهم

از بخل پس بدرستى كه بخل هلاك كرد كسانى را كه پيش از شما بودند فرمود بخل ايشان را بقطع كردن ايشان از خويشان

بالظلم فظلموا فصل فإذا مرض المؤمن استحبت عيادته

و دوستان و فرمود ايشانرا بظلم پس ظلم كردند پس وقتيكه بيمار شد مومن مستحب است پرسش او

فإذا عاده أخوه المسلم ونظر في حاله فإن رجا خلاصه من مرضه دعا له

پس هرگاه پرسش كرد او را برادر مومن و ببيند در حال او پس اگر اميد دارد خلاصى او از بيمارى دعا نمايد

وانصرف وإن خاف موته رغبه في التوبة من الذنوب والوصية

و برگردد و اگر ترسد موت او را رغبت كند او را در توبه از گناهان و پند كردن

بثلث ماله لمن لم يرثه من الأقارب الفقراء منهم فإن كانوا أغنياء

بسيوم حصه مال خود از براى كسانيكه وارث نيستند او را از خويشان فقير پس اگر باشند خويشان توانگر

فللفقراء والمساكين وأهل العلم والفضل والدين والمنقطعين

وصيت كند براى فقرا و مسكينان و اهل علم و فضل و دين و كسانيكه جدا شده اند

عن الأسباب الذين قطعهم عنها القدر وضيق الورع عليهم التركة

از اسباب كسانيكه جدا كرد ايشانرا از اسباب تقدير الهى و تنگ كرد پرهيزگارى بر ايشان

فيها فانقلبت الأسباب عندهم أربابا فتركوها وزهدوا الرب سبحانه

در اسباب پس گشت اسباب نزد ايشان ارباب پس ترك كردند اسباب را

وتعالى عن أن يكون له شريك يرجعون إليه في الرزق فصار مالهم

پروردگار را از اينكه باشد او را شريك باز ميگردند بسوى حق در روزى پس گشت مال ايشان

الثقة بالحق عز وجل واليأس مما في أيدي الناس فسلم توحيدهم و

استوارى بخدا و نااميدى از آنچه در دستها است پس سلامت ماند توحيد ايشان

اشتاقت أقسامهم إليهم صفوا عفوا من غير تبعة في الدنيا ولا عقوبة

از التفات بغير حق و زوال شدن حصهاى ايشان پاك و فضل از حق بى رنج دنيا و عذاب

في الآخرى فيا طوبى لمن أتاهم بنوال أو حدثهم بحديث أو وصلهم بفضل

در آخرت پس عجب خوشى است و نيكى كه رساند ايشانرا نوالى يا پيوند كرد با ايشان

أو خدمهم يوما من الأيام أو أمن على دعائهم ساعة من الساعات أو

يا خدمت كرد ايشانرا روزى از روزها يا آمين گفت بر دعاى ايشان ساعتى از ساعتها

أحسن القول فيهم حاله من الأحوال طوبى له وذلك لأنهم

نيكو سخن گفت در شان ايشان در حالى از حالها خوشى است او را و اين ثابت است از براى

أهل الله وخاصته فهل يدخل على الملك إلا بخاصته وهل يجدي من

اهل خداوند وخاصان درگاه او اند پس داخل نتوانند شد بر پادشاه مگر بوسیله خاصان او و نتوانند بخشش

السلطان إلا بطريق حواشيه وخدمه من صادف الحواشي والخدم

از پادشاه مگر براه تابعان و خادمان او کسی که رسید تابعان و خادمان پس

أحسن إليهم وخدمهم يوشك أن يوقفوه على الملك الأعظم ثم كانهم

نیکوی کرد با ایشان و خدمت کرد ایشان را نزدیک است اینکه ایستاده کنند او را بر پادشاه بزرگ پس بر یکا

يذكر ما عنده من خير خصاله ومآثره ثم ينعم الملك عليه بما جاء من

یاد کنند خیر که نزد اوست از نیکو خصلتهای او و نیز نیکیهای او پس انعام کند پادشاه او را بجهتی که رسید

نعمه وفضائله فإذا ظهرت أمارة الموت استحب لأهله أن يلزموه

از نعمتها و فضیلتهای خود پس وقتیکه ظاهر کنند نشانهای مرگ مستحب است مر اهل میت را اینکه لازم گیرند

أرفقهم به وأعرفهم بأخلاقه وسياسته وأتقاهم لربه ليذكره بالله

او را از کسی که مهربان تر بود با او و دانا تر بود باخلاق او و تدبیر او و پرهیزگار تر ایشان به پروردگار خود تا

عز وجل ويحثه على ما ذكرنا من طاعته ويتعاهد حلقه بأن يقطر فيه

و برانگیزد او را بر آنچه ذکر کردیم من از طاعت حق تعالی و بجوید تر کردن حلق او را باینکه بچکاند در

ماء أو شرابا ويندي شفته بقطنة ويلقنه قول لا إله إلا الله مرة

آب و یا شربت را و تر کنند لب او را به پنبه و تلقین کنند او را کلمه توحید یک بار

ولا يزيد عليه على ثلاث لئلا يضجر ويسأم فتخرج روحه وهو مستكره

و زیاده نکنند بر سه بار تا آنکه تنگدل نشود پس برآید جان او و حال آنکه مکروه شمرده

لذلك فإن لقنه ثم تكلم بشيء غيره أعاد تلقينه ليكون آخر كلامه

آن کلمه را پس اگر تلقین کرد او را پس سخن کرد بچیز دیگر باز گرداند تلقین تا آنکه باشد آخر کلام او

لا إله إلا الله قال النبي صلى الله عليه وسلم من كان آخر كلامه لا إله إلا الله دخل

کلمه توحید فرمود پیغمبر علیه السلام کسی که باشد آخر کلام او کلمه توحید در آید

الجنة ويكون تلقينه بلطف مداراة وينبغي أن يقرأ عنده سورة

به بهشت و باشد تلقین او به نرمی و مدارات و می باید اینکه خواند نزد او سوره

يس ليكون عونا له على خروج روحه وتسهيله عليه فإذا خرجت روحه

یسین تا آنکه باشد یاری دهنده او را بر برآمدن روح و آسان گرداند موت را بر وی پس وقتیکه برآید

وجهه إلى القبلة على ظهره طولا بحيث إذا قعد كان وجهه إليها

متوجه گرداند او را بسوی قبله بر پشت او دراز باینطریق که وقتیکه نشانده شود باشد روی او بسوی قبله

ثم يبادر بتغميض عينيه لما روى شداد بن أوس رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم

پس تیزی کنند پس پوشیده شود چشم او چنانچه روایت کرد شداد او را از پیغمبر علیه السلام

أنه قال إذا حضرتم موتاكم فأغمضوا البصر فإن البصر يتبع الروح وقولوا

خيرا فإنه يؤمن على ما قال أهل البيت ثم يشد لحييه وصفته ما

روي أن عمر بن الخطاب قال لابنه عبد الله رضي الله عنه حين حضرته الوفاة

أدن مني فإذا رأيت روحي قد بلغت لهاتي فضع كفك اليمنى على

جبهتي تحت نزعي وأغمضني ثم يلين مفاصله بأن ترد ذراعيه

حتى يلصقهما بعضديه ثم يردهما وترد ساقيه إلى فخذيه و

فخذيه إلى بطنه ثم يردهما وتخلع ثيابه وتسجيه بثوب يستر

جميعه لأنه يصير جميعه عورة بالموت ولهذا يجب ستر جميعه

بالكفن ويجعل على بطنه مرآة أو سيفا لأن الميت إذا خرجت روحه

يعلو وينتفخ ثم يوضع على سرير غسله متوجها منحدرا نحو رجليه

ثم يسارع إلى قضاء دينه وإبراء ذمته من الديون والوصايا

بالقضاء ليكون بريء الذمة من المظالم مخلصا من الحقوق والجواذب

فصل ثم يسارع في غسله وتجهيزه وتكفينه ودفنه

إلا أن يكون موته فجأة فيتوقف عن ذلك حتى يتيقن موته

فيستحيل لقاه ويسترخي رجلاه ويميل أنفه وينخسف صدغاه

ثم يشرع في ذلك اما صفة الغسل فيبدأ الغاسل فيجرد الميت

پس شروع کرده شود در آن غسل و تجهیز و تکفین اما صفت غسل پس آغاز کند غاسل پس برهنه کند میت را

ويستره من سرته الى ركبتيه لانه امكن له واعون على مبالغة غسله

بپوشد او را از ناف تا زانو زیرا که این برهنه کردن تواناکننده تر است بر مبالغه کردن

ويغض بصره مهما امكن لا سيما من عورته وقيل ان الافضل ان

و بپوشد چشم خود را غاسل هرچند که تواند خصوصا از عورت میت و گفته شده است بدرستی که بهتر این است

يغسله في قميص خفيف واسع وان كان ضيقا فتق راس الدخاريص

که غسل دهد میت را در پیراهن سبک فراخ و اگر تنگ باشد پاره کند سر تیریزها را

ثم يلين مفاصله برفق ان سهلت عليه والا فليدعها لانه ربما

پس نرم کند بندهای میت را به نرمی اگر آسان شود برو و اگر نه بگذارد بندها را زیرا که بدرستی

ادى ذلك الى كسرها وقد قال النبي صلى الله عليه وسلم كسر عظم الميت ككسره حيا

بسا است که رساند آن نرم کردن بندها بشکستن استخوان و حال آنکه بتحقیق فرموده است پیغمبر صلی الله علیه وسلم شکستن استخوان مرده مانند شکستن استخوان او است در حال

ثم يجلسه قليلا الى ان يبلغ به قريبا من الجلوس ثم يعصر بطنه

پس بنشاند او را اندکی تا آنکه رسد نزدیک به نشستن پس بفشارد شکم او را

عصرا رفيقا ثم يلف على يده خرقة وينجيه كيلا يباشر عورته

فشردن نرم پس بپیچد بر دست خود کهنه را و پاک گرداند موضع برآمدن حدث را تا آنکه مباشرت نکند

بيده ولان الخرقة ابلغ في ازالة النجاسة لخشونتها فكذلك

بدست خود و از جهت آنکه کهنه زیاده مبالغه دارد در دور کردن نجاست از جهت درشتی وی و همچنین

يستحب ان لا يباشر بقية بدنه الا بخرقة ويتابع في صب الماء

مستحب است آنکه دست نرساند باقی اندام میت را الا بکهنه و پیروی کند در ریختن آب

على يده ثم يرمي بالخرقة وياخذ غيرها نظيفة كذلك الى ثلاث

بر دست خود پس بیندازد خرقه را و بگیرد غیر آن خرقه پاکیزه همچنین کند تا سه بار

ثم يلقي الخرقة ويغسل يده ثم يوضيه وضوءه للصلوة مرتبا فيوضيه

پس بیندازد خرقه را و بشوید دست خود را پس وضو کناند او را وضوء نماز با ترتیب پس

ويسمي ويدخل اصبعيه مبلولتين بالماء بين شفتيه فيمسح اسنانه

و بسم الله گوید و در آرد دو انگشت را تر کرده شده به آب در میان دو لب او پس مسح کند دندان او را

وكذلك في منخريه فينظفهما ويصب الماء على فيه وانفه كالمضمضة

و همچنین در آرد دو انگشت را در دو سوراخ بینی او پس پاک کند آن دو سوراخ را و بریزد آب بر دهن او و بینی او

والاستنشاق من غير ان يدخل الماء في فيه وانفه فيوضيه الى

و استنشاق از غیر آنکه داخل کند آب را در دهن و بینی خود پس وضو کند تا

آخر الأعضاء فإذا فرغ من ذلك غسل رأسه بماء وسدر ثم لحيته

ولا يسرح شعره ثم يصب عليها الماء القراح من رأسه إلى رجليه و

يغسل شقه الأيمن ثم يقلبه ثم ماء فيغسل شقه الأيسر وكذلك

يغسل سائر جسده بالماء والسدر في الغسلات كلها ولكن ينظفه

عقيب كل غسله بالسدر بالماء القراح فإن احتاج إلى أشنان يغسل

ويتبع تخلال لتنقية ما تحت الأظفار فيستعملها ويلف القطن على

الخلال فيزيل ما بأنفه وفمه ما خفيه من الأذى وينظفها ثم يرجع فيعيد

ثم يعيد وضوءه ثانية على ما ذكرنا ثم يغسله الآخرة بماء فيه

كافور ثم ينشفه بثوب وأقل ما يغسل الميت ثلث مرات وأكثره

سبع مرات فإذا أنقى بثلاث زاد إلى سبع ولا يقطع إلا على وتر ثلاث أو

خمس أو سبع وإن خرج منه شيء بعد ذلك أعيد عليه الغسل إلى سبع

مرات فإن لم يمنع ذلك خروجه حشي بالقطن وألجم به وبالطين

الحر وقال بعض أصحابنا لا يحشى لأن الإمام أحمد رحمه الله كرهه وقال

إنه إذا خرج شيء بعد تمام الغسل لم يعد إلى الغسل بل يغسل موضع

النجاسة ثم يوضأ وضوءه للصلوة ويكفن ويحمل والأولى أن يغسل

المرة الاولى بماء وسدر وبقية الغسلات بالماء القراح كغسل

الجنابة ويكون الكافور في الاخرة ثم ينشف ويكفن واما تكفينه

فانه يكفن في ثلاث اثواب يدرج فيها ادراجا ويكون لفائف بيض

لا يكون فيها قميص ولا ميزر ولا سراويل ولا شيء مخيط الا اللفائف

فيخاط الضيق عرض الثوب وصغره ثم يبسط بعضها فوق بعض بعد

ان يجمر بالعود والند والكافور ويجعل الطيب بين كل لفافتين

وقيل انه يكفن في قميص ومئزر ولفافة ويكون الميزر مما يلي

جلده ولم يرد القميص عليه وثلاثة اثواب افضل لما روي عن

عائشة رض قالت ان رسول الله صلى الله عليه وسلم كفن في ثلاثة اثواب بيض

سحولية ليس فيها قميص ولا عمامة وقد صحح الامام احمد رح حديث

عائشة رض وبنى مذهبه عليه ثم يجعل الطيب وهو الحنوط والكافور

في قطن فيجعل منه بين اليتيه ويشد فوقه خرقة ويجعل باقيه

من مواضع سجوده ومغابنه كالفخذين وتحت ابطيه وما بين

ومسامه وجبهته وركبتيه وكفيه وظاهر قدميه ولا يدخله

في عينيه ولمن خاف الانتقاض وخروج ما في الباطن الى الظاهر

حَتَّى دَاخِلَ أَنْفِهِ وَيَمْلَأُ خَيْشُومَهُ بِالْقُطْنِ وَالْكَافُورِ وَإِنْ طَيَّبَ جَمِيعَ

پر کنند داخل بینی و دو سوراخ گوش را به پنبه و کافور و اگر خوشبو کنند تمام

جَسَدِهِ بِالْكَافُورِ وَالصَّنْدَلِ كَانَ أَحْسَنَ وَرَوَى نَافِعٌ أَنَّ ابْنَ

اندام میت بکافور و صندل باشد نیکوتر و روایت کرد نافع بدرستی که ابن

عُمَرَ كَانَ يَتَتَبَّعُ مَغَابِنَ الْمَيِّتِ وَمَرَافِقَهُ بِالْمِسْكِ ثُمَّ يُؤْتَى بِالْمَيِّتِ

عمر بوده است طلب میکرد کالبهای میت و بندهای او را بمسک پس آورده میشود میت را

فَيَطْرَحُهُ عَلَى اللَّفَائِفِ وَيَثْنِي طَرَفَ اللِّفَافَةِ الْعُلْيَا عَلَى شِقِّهِ

و انداز داورا بر چادرها پس گرداند طرف چادر بالا بر نیمه

الْأَيْمَنِ ثُمَّ يَرُدُّ طَرَفَهَا الْآخَرَ عَلَى شِقِّهِ الْأَيْسَرِ وَيُدْرِجُهُ فِيهَا إِدْرَاجًا

راست پس گرداند طرف دیگر بر نیمه چپ و در آرد میت را در آن چادر

ثُمَّ يَفْعَلُ بِالثَّانِيَةِ وَالثَّالِثَةِ كَذَلِكَ فَيَجْعَلُ مَا عِنْدَ رَأْسِهِ أَكْثَرَ

پس عمل کند بچادر دوم و سوم همچنین که بگرداند کرده بود و بگرداند آنچه بر سر میت

مِمَّا عِنْدَ رِجْلَيْهِ ثُمَّ يَجْمَعُ ذَلِكَ جَمْعَ طَرَفِ الْعِمَامَةِ فَيُعِيدُهُ عَلَى

زیاده شود از آنچه نزد پای اوست پس جمع کند آنچه زائد است از میت از چادرها مانند جمع کردن طرف دستار پس

وَجْهِهِ وَرِجْلَيْهِ إِلَّا أَنْ يَخَافَ انْتِشَارَهَا فَيَعْقِدُهَا ثُمَّ إِذَا وُضِعَ

بروی او و هر دو پای او مگر آنکه بترسد پراگنده شدن چادرها پس ببندد آنها را پس وقتی که نهاده شود

فِي الْقَبْرِ حَلَّهَا وَلَمْ يَخْرِقِ الْكَفَنَ وَأَمَّا الْمَرْأَةُ فَإِنَّهَا تُكَفَّنُ فِي خَمْسَةِ

میت در گور بگشاید آنها را و پاره نکند کفن را و اما زن پس بدرستی که کفن داده شود در پنج

أَثْوَابٍ إِزَارٍ وَدِرْعٍ وَخِمَارٍ وَلِفَافَتَيْنِ تُدْرَجُ فِيهِمَا إِدْرَاجًا وَالْإِزَارُ

جامه ازار و پیراهن و دامنی و دو چادر که درآورده شود در آنها درآوردنی و ازار

تَحْتَهَا قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا يُسْتَحَبُّ أَنْ يُجْعَلَ لَهَا خَامِسَةٌ تُشَدُّ بِهَا

در زیر تمام آن زن و گفته اند یاران ما مستحب است اینکه کرده شود مر آن زن را جامه پنجم که بسته شود

فَخِذَاهَا فَيَكُونُ ذَلِكَ بَدَلَ الْحِفَاضِ لِلِّفَافَتَيْنِ وَيُضْفَرُ شَعْرُهَا

بآن جامه دو ران او پس باشد آن جامه بدل سینه از دو چادر و بافته شود موی او را

ثَلَاثَةَ قُرُونٍ وَيُسْدَلُ مِنْ خَلْفِهَا وَيُفْعَلُ بِهَا وَبِالرَّجُلِ كَمَا يُفْعَلُ

سه قرن و گذاشته شود از پس او و کرده شود بزن و مرد آنچه کرده شود

بِالْعَرُوسِ فَإِنْ تَعَذَّرَ فِي حَقِّهَا جَمِيعُ مَا ذَكَرْنَا أَجْزَى ثَوْبٌ وَاحِدٌ

بعروس کدخدا و اگر متعذر باشد در حق زن همه آنچه یاد کردیم بسنده است یک جامه

وَأَمَّا الْمُحْرِمُ فَيُغَسَّلُ بِمَاءٍ وَسِدْرٍ وَلَا يُقَرَّبُ طِيبًا وَلَا يُخَمَّرُ رَأْسُهُ

و اما المحرم پس شسته شود باب و سدر و نزدیک کرده نشود بخوشبو و نه پوشیده شود سر او

ولا يخلاه ولا يلبس مخيطا ويكفن في ثوبيه لما روي أن ابن عباس رض
و نه در پای او و نه پوشانیده شود جامه دوخته را و تکفین کرده شود در دو جامه خود که در حال حیات است از

قال بينما رسول الله صلى الله عليه وسلم واقف بعرفة ورجل واقف إذ وقع من
گفت در آن اوقات که رسول صلعم ایستاده بود ناگاه فتاد آن مرد از مرکب خود

راحلته فوقصته فقال رسول الله صلى الله عليه وسلم اغسلوه بماء وسدر
پس زیر کرد او را راحله او پس مرد پس گفت پیغمبر صلعم بشوئید این مرد را به آب و سدر

وكفنوه في ثوبيه ولا تخمروا رأسه فإن الله يحشره يوم القيامة ملبيا
و تکفین کنند او را در دو جامه او و نه پوشید سر او را پس بدرستی حق تعالی خواهد برانگیخت این را در

وأما السقط إذا ولد لأكثر من أربعة أشهر غسل وصلي عليه وإن
و اما افگانه وقتیکه متولد شود زیاده از چهار ماه غسل داده شود و نماز گزارده شود بروی

لم يتبين أذكر هو أم أنثى وسمي اسما يصلح للذكر والأنثى ولا
و اگر چه ظاهر نشده است که مرد است یا زن و نامیده شود بنام او که سزاوار است مرد و زن را و فرق

فرق في غسله بين الرجال والمرأة لأن النساء غسلن إبراهيم
نیست در غسل دادن او در میان مرد و زن زیرا نکه بدرستیکه زنان غسل دادند ابراهیم

ابن النبي صلى الله عليه وسلم وكان عمره ثمانية عشر شهرا مذكور ذلك في حديث
پسر پیغمبر علیه السلام را و بوده است عمر او هژده ماه مذکور است این نقل در حدیث

أم عطية رض ويغسل الرجل الرجل والمرأة المرأة فإن غسلت المرأة
ام عطیه رض و غسل دهد مرد مرد را و زن زن را پس اگر غسل داد زن

زوجها جاز بلا خلاف في المذهب وهل يغسل الرجل امرأته على
شوهر خود را روا است بی خلاف در همه مذاهب و اما غسل دهد مرد زن را پس درین مسئله بر

روايتين وكذلك الحكم في أم الولد وقد غسل علي رض فاطمة الزهراء
دو روایت است و همچنین حکم در ام ولد و تحقیق غسل داده بود علی رض فاطمه

رض وكفن الرجل مقدم على الدين والوصية فإن لم يكن له مال
را و کفن مرد مقدم است بر وام و وصیت او پس وقتیکه نباشد او را مال

فعلى من تلزمه نفقته فإن لم يكن ففي بيت المال وكذلك كفن
پس کفن بر کسی است که لازم است او را نفقه آن میت در حال حیوة پس اگر نباشد آن کسی که بر و نفقه

المرأة ولا يجب على زوجها والأولى أن يتولى دفنه من يتولى غسله
زن مقدم است بر وام و وصیت او تا آخر و واجب نیست کفن زن بر شوهر او و بهتر آنست که متولی گردد دفن میت را کسی که

ويعمق القبر قدر قامة وبسطة ويكون طوله ثلاثة أذرع
و ژرف کرده شود قبر را مقدار قامت میانه و باشد دراز سے او سه گز

وَشِبْرٌ أَيْ عَرْضِ ذِرَاعٍ وَشِبْرٍ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لِعُمَرَ بْنِ الْخَطَّابِ رَضِيَ

ویک بدست در عرض یک گز و یک بدست چنانچه فرمود پیغمبر صلعم عمر بن خطاب را رض

يَا عُمَرُ كَيْفَ أَنْتَ إِذَا أُعِدَّ لَكَ مِنَ الْأَرْضِ ثَلَاثَةُ أَذْرُعٍ وَشِبْرٌ فِي

ای عمر چگونه باشی تو وقتیکه آماده کرده شود ترا از زمین سه گز و یک بدست در

عَرْضِ ذِرَاعٍ وَشِبْرٍ ثُمَّ قَامَ إِلَيْكَ أَهْلُكَ فَغَسَّلُوكَ وَكَفَّنُوكَ وَحَنَّطُوكَ

عرض یک گز و یک بدست پس برخیزند بسوی تو اهل تو پس غسل دهند ترا و کفن دهند ترا و خوشبو مالند ترا

ثُمَّ حَمَلُوكَ حَتَّى يُغَيِّبُوكَ فِيهِ ثُمَّ يُهِيلُوا عَلَيْكَ التُّرَابَ ثُمَّ انْصَرَفُوا

پس بردارند ترا تا آنکه غایب کنند ترا در آن پس ترک ریزند بر تو خاک پس باز گردند

عَنْكَ الْحَدِيثَ وَيُسْتَحَبُّ أَنْ يُسَلَّ الْمَيِّتُ مِنْ قِبَلِ رَأْسِهِ سَلًّا وَإِنْ عَسُرَ

از تو تا آخر حدیث و مستحب است اینکه مرده را از جانب سر او و اگر دشوار شود

ذَلِكَ فَمِنْ جَنْبِ الْقَبْرِ أَوْ أَسْهَلِ الْجِهَاتِ وَهُوَ رِوَايَةٌ عَنِ الْإِمَامِ أَحْمَدَ

این کار پس از پهلوی گور یا آسان ترین جهات و آن روایت است از امام احمد

ره وَأَمَّا الْمَرْأَةُ فَتَوَلَّى دَفْنَهَا النِّسَاءُ كَمَا تَوَلَّيْنَ غُسْلَهَا فَإِنْ تَعَذَّرَ

ره و اما زن پس بجو گیرند دفن او را زنان چنانچه بجو گیرند غسل او را و اگر متعذر باشد

فَذُو أَرْحَامِهَا مِنَ الرِّجَالِ فَإِنْ تَعَذَّرَ فَالشُّيُوخُ مِنَ الْأَجَانِبِ وَيُسْتَحَبُّ

پس ذو رحم آن زن از مردان و اگر متعذر باشد این هم پس پیران از بیگانگان و مستحب است

أَنْ يُسَجَّى قَبْرُهَا خِلَافَ الرَّجُلِ لِأَنَّهَا عَوْرَةٌ وَقَدْ مَرَّ عَلِيٌّ رض بِقَوْمٍ

اینکه پوشیده شود گور زن را بخلاف مرد زیرا که آن زن تمام عورت است و تحقیق گذشت علی رض بقومی

وَقَدْ بَسَطُوا عَلَى رَجُلٍ ثَوْبًا فَجَذَبَهُ وَقَالَ إِنَّمَا يُصْنَعُ هَذَا بِالنِّسَاءِ

و حالانکه گسترده بودند بر گور مردی جامه را پس کشید و فرمود جز این نیست که کرده میشود این کار بزنان

فَإِذَا حَصَلَ أَنَّ الْقَبْرَ مُسْتَقْبِلَةَ الْقِبْلَةِ حُثِيَ عَلَيْهِ التُّرَابُ ثَلٰثَ

پس وقتیکه حاصل شود گور رو بروی قبله است انداخته شود بر او خاک سه

حَثَيَاتٍ بِذَلِكَ جَاءَتِ السُّنَّةُ ثُمَّ يُهَالُ عَلَيْهِ التُّرَابُ وَيُرْفَعُ

مشت باین آمده است سنت رسول الله صلعم پس ریخته شود بروی خاک و بلند کرده شود

الْقَبْرُ مِنَ الْأَرْضِ قَدْرَ شِبْرٍ وَيُرَشُّ عَلَيْهِ الْمَاءُ وَيُوضَعُ عَلَيْهِ الْحَصَاءُ

گور از زمین بقدر یک بدست و ریخته شود بروی آب و نهاده شود بر وی سنگ ریزه

وَإِنْ طُيِّنَ جَازَ وَإِنْ جُصِّصَ كُرِهَ وَيُسَنَّمُ الْقَبْرُ دُونَ تَسْطِيحِهِ

و اگر گل کرده شود روا است و اگر گچ کرده شود مکروه است و سنت است کوهان شتر کردن نه برابر

لِمَا رُوِيَ عَنِ الْحَسَنِ أَنَّهُ قَالَ رَأَيْتُ قَبْرَ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَصَاحِبَيْهِ مُسَنَّمًا

از جهت آنکه مروی است از حسن رض که گفت گور پیغمبر صلعم و هر دو یاران او را کوهان شتر کرده

فاذا فرغ من تقبيره سن تلقينه لما روى ابو امامة رض ان النبي

پس هرگاه فارغ شود از گور کردن او تلقین او سنت ست از جهت آنکه روایت کرد امامه رض که پیغمبر

صلى الله عليه وسلم قال اذا مات احدكم فسويتم عليه التراب فليقم احدكم

فرمود هرگاه بمیرد یکی از شما پس برابر کرده شود بروی خاک پس باید که ایستد یکی از شما

على رأس قبره ثم يقول يا فلان بن فلانة فانه يسمع ولا يجيب ثم

بر سر گور او پس گوید ای فلان پسر فلان زن که او بدرستی میشنود و جواب نمیدهد پس

ليقل يا فلان بن فلانة ثانية فانه يستوي قاعدا ثم ليقل يا

باید که گوید ای فلان پسر فلان زن بار دوم پس بدرستی نشست برابر میشود بحال که نشسته ست پس

فلان بن فلانة فانه ارشدنا يرحمك الله ولكن لا تسمعون

فلان بن فلانه پس هر آینه آن میت میگوید راه راست نمود بدنا رحمت کند ترا خدا لیکن نمیشنوید شما

فيقول اذكر ما خرجت عليه من دار الدنيا شهادة ان لا اله الا

پس بگوید یاد کن چیزی که برآمده تو بر آن از دنیا که گواهی است بآنکه نیست معبودی بحق تعالی

الله وان محمدا عبده ورسوله وانك رضيت بالله ربا و

و آنکه محمد بنده خدا است و پیغمبر او و تو راضی شده بودی بخدای پروردگار و

بالاسلام دينا وبمحمد نبيا وبالقرآن اماما فان منكرا ونكيرا

باسلام دین و بمحمد نبی و بقرآن امام و پیشوا پس بدرستی منکر و نکیر

يقولان ما يقعدنا عند هذا وقد لقن حجته فقال رجل

میگویند چه چیزی نشانده ما را نزد این میت و حالانکه تلقین کرده شده حجت خویش پس گفت مردی

يا رسول الله فان لم تعرف اسم امه قال فلينسبه الى حواء وان

یا رسول الله پس اگر نداند نام مادر او پس فرمود پس منسوب کند او را بسوی حوا و اگر

شاء ان يزيد وبالمؤمنين اخوانا وبالكعبة قبلة وغير ذلك

خواهد که زیاده کند پس آن تلقین و بمؤمنان برادر و بکعبه قبله و جز این

من اعلام الاسلام جاز باب في ذكر فضائل الصلوات

از نشانهای اسلام جایز است باب در ذکر فضیلت نماز

في ايام الاسبوع ولياليه اما ما جاء في صلوات النهار فمن ذلك

در ایام هفته و شبهای آنها اما آنچه آمده در نمازهای روز پس از آنجمله ست

ما روي عن ابي سلمة عن ابي هريرة رض قال قال لي رسول الله

چیزیکه مروی ست از ابوسلمه از ابو هریره رض گفت فرمود مرا رسول الله

صلى الله عليه وسلم اذا خرجت من منزلك فصل ركعتين يمنعانك مخرج

هرگاه برآمدی از منزل خود پس بگزار دو رکعت که منع میکنند آن دو رکعت ترا

السوء وإذا دخلت إلى منزلك فصل ركعتين يمنعانك مدخل
بدی را و هرگاه در آمدی سوی منزل خود پس بگزار دو رکعت منع میکنند ترا در آمدن
السوء وعن أنس بن مالك رض عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال من في
بدی را و مرویست از انس بن مالک رض از رسول الله صلعم فرمود در میان
صلوة الصبح من توضأ ثم توجه إلى المسجد ثم يصلي فيه الصلوة
نماز صبح هرکه وضو کرد پس رو آورد بسوی مسجد پس گزارد در وی نماز
كان له بكل خطوة حسنة ومحي عنه سيئة والحسنة بعشر
باشد مراو را بهر قدم نیکوی و محو کرده شود از وی بدی و نیکوی بده درجه
أمثالها فإذا صلى ثم انصرف عند طلوع الشمس كتب الله عز
مانند آن باشد پس هرگاه گزارد پس باز گشت وقت طلوع آفتاب نویسد خدای
وجل له بكل شعرة في جسده حسنة وانقلب بحجة مبرورة
تعالی مراو را بهر موی بدن او نیکوی و منقلب شد بحج پاک
فإن جلس حتى يركع كتب الله تعالى له بكل جلسة ألفي ألف حسنة
پس اگر نشست تا آنکه رکوع کند مینویسد خدای تعالی مراو را بهر جلسه دو هزار نیکی
ومن صلى العتمة فله مثل ذلك وانقلب بعمرة مبرورة وعن
و کسیکه بگزارد نماز عشا را پس او راست مانند این و منقلب بگردد آن بعمره مبرور و مرویست
عثمان بن عفان رض قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول من
از عثمان بن عفان رض گفت شنیدم رسول الله صلعم را که میفرمود هرکه
صلى العشاء في جماعة فكأنما صلى الليل كله وعن أبي صالح عن
گزارد عشا را بجماعت پس چنانستی که گزارد شب همه شب و مرویست از ابو صالح رض از
أبي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم ما من صلوة أثقل على
ابوهریره رض گفت فرمود رسول الله صلعم نیست هیچ نماز گران تر بر
المنافقين من صلوة العشاء والفجر ولو يعلمون ما فيهما لأتوهما
منافقان از نماز عشا و فجر و اگر میدانستند آنچه در آنهاست از ثوابها هر آینه بیایند
ولو حبوا ولقد هممت أن آمر فتياني فيأخذوا الحطب فأحرق
و اگرچه برو افتاده و هر آینه قصد کرده ام اینکه فرمایم جوانان خود را پس بگیرند هیزم پس بسوزم
على رجال لم يشهدوا معنا في بيوتهم وعن عطاء بن يسار عن
بر مردانی که حاضر نشده اند با ما در خانهای ایشان و مرویست از عطا بن یسار از
أبي هريرة رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من صلى أربع ركعات
ابوهریره رض از نبی صلعم که فرمود هرکه گزارد چهار رکعت

ترغیب
مصابیح
ترغیب
عمر
۹۲۳
مهذب
الاخلاق
وغیره
۱۲

بعد زوال الشمس يحسن قراءتهن وركوعهن وسجودهن صلى

بعد از زوال آفتاب نیکو کند قرائت آنها و رکوع و سجود آنها نماز میگذارد

معه سبعون ألف ملك يستغفرون له حتى الليل ولم يكن رسول

با وی هفتاد هزار فرشته آمرزش خواهند او را تا شب و نبوده است رسول الله

الله صلى الله عليه وسلم يدع أربعًا بعد الزوال يطيلهن ويقول إن أبواب السماء

ترک کند آن چهار رکعت را بعد زوال دراز میکرد آنها را و میفرمود که درهای آسمان

تفتح في هذه الساعة فأحب أن يرفع لي عمل فيها قيل يا رسول الله

کشاده میشود درین ساعت پس دوست میدارم که برداشته شود مرا عملی درین ساعت گفتند یا رسول الله

فيهن سلام فاصل قال صلى الله عليه وسلم لا وروي عنه صلى الله عليه وسلم أنه قال

در آن چهار رکعت سلام است که جدائی کند در آنها فرمود نه و در روایت است از آنسرور که فرمود

رحم الله عبدًا صلى أربعًا قبل العصر **فصل** في ذكر صلاة يوم

رحمت کند خدای تعالی بنده را که گزارد چهار رکعت پیش از عصر در ذکر نماز روز

الأحد عن أبي هريرة رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال من صلى يوم الأحد

یکشنبه روایت از ابوهریره رضی الله عنه از نبی صلی الله علیه وسلم که فرمود هر که گزارد روز یکشنبه

أربع ركعات يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب وآمن الرسول مرة كتب

چهار رکعت بخواند در هر رکعت فاتحه و آمن الرسول یکبار نوشته میشود

الله تعالى بعدد كل نصراني ونصرانية حسنات وأعطاه ثواب

خدای تعالی بعدد هر نصرانی و نصرانیه نیکوییها و میدهد او را ثواب

نبي وكتب له حجة وعمرة وكتب له بكل ركعة ألف صلاة ثم

پیغمبر و نوشته میشود او را حج و عمره و نوشته میشود او را بهر رکعت هزار نماز

أعطاه الله تعالى في الجنة بكل حرف مدينة من مسك أذفر وعن

میدهد او را خدای تعالی در بهشت بهر حرف شهری از مشک اذفر و در روایت از

علي بن أبي طالب رضي الله عنه عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال وحدوا الله تعالى بكثرة

علی ابن ابی طالب رض از نبی ص که فرمود یگانه پندارید خدای تعالی را بسیار

الصلاة في يوم الأحد فإنه واحد لا شريك له فمن صلى يوم الأحد

نماز در روز یکشنبه که او یگانه است نیست شریک او را پس هر که گزارد روز یکشنبه

بعد صلاة الظهر أربع ركعات بعد الفريضة والسنة يقرأ في

بعد نماز ظهر چهار رکعت بعد فریضه و سنت بخواند در

الركعة الأولى فاتحة الكتاب وألم السجدة وفي الثانية فاتحة الكتاب

رکعت اول فاتحه و الم سجده و در دوم فاتحه

وتبارك الملك ثم يتشهد ويسلم ثم يقوم فيصلي ركعتين اخريين

وتبارك الملك بیشتر تشهد خواند و سلام دهد پس برخیزد پس بگزارد دو رکعت دیگر

يقرأ فيهما فاتحة الكتاب وسورة الجمعة ويسأل حاجته كان حقا

که بخواند در آنها فاتحه و سورة جمعه و بخواهد حاجت خود باشد حق

على الله تعالى ان يقضي حاجته ويبرئه مما كانت النصارى عليه

بر خدا تعالی که قضا کند حاجت او و نگاه میدارد او را از چیزی که بوده اند نصاری بروی

فصل في ذكر صلاة يوم الاثنين عن ابي الزبير عن جابر

در ذکر نماز روز دوشنبه روایت از ابو زبیر رض از جابر

بن عبد الله رض انه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى يوم الاثنين

بن عبد الله رض که فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد روز دوشنبه

عند ارتفاع النهار ركعتين يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة

وقت ارتفاع روز دو رکعت بخواند در هر رکعت فاتحه یکبار

وآية الكرسي مرة وقل هو الله احد مرة والمعوذتين مرة مرة

و آیة الکرسی یکبار و قل هو الله احد یکبار و معوذتین یک یکبار

فاذا سلم استغفر الله عشر مرات وصلى على النبي صلى الله عليه وسلم عشر مرات

پس هرگاه سلام دهد استغفار بخواهد از خدای تعالی ده بار و درود فرستد بر نبی ده بار

غفر الله له ذنوبه كلها وعن ثابت البناني عن انس بن مالك رض

بیامرزد خدای تعالی گناهان او همه را و روایت از ثابت بنانی از انس بن مالک رض

قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى يوم الاثنين اثنتي عشر ركعة

گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد روز دوشنبه دوازده رکعت

يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب وآية الكرسي مرة فاذا فرغ من

بخواند در هر رکعت فاتحه و آیة الکرسی یکبار پس هرگاه فارغ شود از

صلاته قرأ اثنتي عشر مرة قل هو الله احد واستغفر اثنا عشر

نماز خود بخواند دوازده بار قل هو الله احد و استغفار کند دوازده

مرة ينادى به يوم القيمة اين فلان بن فلان ليقم فليأخذ

بار ندا کرده شود روز قیامت کجاست فلان بن فلان باید که برخیزد پس بگیرد

ثوابه من الله تعالى فاول ما يعطى من الثواب الف حلة ويتوج

ثواب او از خدای تعالی پس اول چیزی که داده میشود او را از ثواب هزار حلهست و تاج پوشانیده شود

ويقال له ادخل الجنة فيستقبله مائة الف ملك مع كل ملك هدية

و گفته میشود او را در آ در بهشت پس پیش می آید او را صد هزار فرشته با هر یک فرشته هدیه

وَيَسْتَغْفِرُونَ لَهُ حَتَّى يُدْرَ عَلَى أَلْفِ قَصْرٍ مِنْ نُورٍ يَتَلَأْلَأُ فَصْلٌ

فِي ذِكْرِ صَلَاةِ يَوْمِ الثُّلَثَاءِ عَنْ يَزِيدَ الرَّقَاشِيِّ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ مَنْ صَلَّى يَوْمَ الثُّلَثَاءِ عَشْرَ رَكَعَاتٍ عِنْدَ

انْتِصَافِ النَّهَارِ وَفِي حَدِيثٍ آخَرَ عِنْدَ ارْتِفَاعِ النَّهَارِ يَقْرَأُ فِي كُلِّ

رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ ثَلَاثَ

مَرَّاتٍ لَمْ يُكْتَبْ عَلَيْهِ خَطِيئَةٌ إِلَى سَبْعِينَ يَوْمًا فَإِنْ مَاتَ إِلَى سَبْعِينَ

يَوْمًا مَاتَ شَهِيدًا وَغُفِرَ لَهُ ذُنُوبُ سَبْعِينَ سَنَةً فَصْلٌ فِي

ذِكْرِ صَلَاةِ يَوْمِ الْأَرْبِعَاءِ عَنْ إِدْرِيسَ الْخَوْلَانِيِّ عَنْ مُعَاذِ بْنِ جَبَلٍ رض

قَالَ قَالَ رَسُولُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ مَنْ صَلَّى يَوْمَ الْأَرْبِعَاءِ اثْنَتَا عَشْرَةَ رَكْعَةً

عِنْدَ ارْتِفَاعِ النَّهَارِ يَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَآيَةَ الْكُرْسِيِّ

مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ ثَلَاثَ مَرَّاتٍ نَادَى

بِهِ مَلَكٌ عِنْدَ الْعَرْشِ يَا عَبْدَ اللهِ اسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ فَقَدْ غُفِرَ لَكَ مَا

تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَدَفَعَ اللهُ عَنْهُ عَذَابَ الْقَبْرِ وَضِيقَهُ وَظُلْمَتَهُ

وَدَفَعَ عَنْهُ شَدَائِدَ الْقِيَامَةِ وَرُفِعَ لَهُ مِنْ يَوْمِهِ عَمَلُ نَبِيٍّ فَصْلٌ

فِي ذِكْرِ صَلَاةِ يَوْمِ الْخَمِيسِ عَنْ عِكْرِمَةَ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ قَالَ

رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى يوم الخميس ما بين الظهر والعصر ركعتين

رسول الله صلعم هر که گزارد روز پنجشنبه درمیان ظهر وعصر دو رکعت

يقرأ في الركعة الأولى فاتحة الكتاب مرة وآية الكرسي مائة مرة

بخواند در رکعت اول فاتحه یکبار وآیت الکرسی صد بار

وفي الركعة الثانية الفاتحة ومائة مرة قل هو الله أحد وبعد

ودر رکعت دوم فاتحه وصد بار قل هو الله احد وبعد

الفراغ يصلي على مائة مرة أعطاه الله تعالى ثواب من صام

فراغ درود بخواند بر من صد بار بدهد مر او را خدای تعالی ثواب کسیکه روزه داشت

رجب وشعبان ورمضان وكان له من الثواب مثل حاج البيت

در ماه رجب وشعبان ورمضان وباشد مر او را از ثواب مثل حاجیان کعبه

وكتب له بعدد كل من آمن بالله تعالى وتوكل عليه حسنات

ونوشته میشود مر او را بعدد هر کسیکه ایمان آرد بخدای تعالی وتوکل کند بروی نیکوئیها

فصل في ذكر صلاة يوم الجمعة عن علي بن الحسين عن

در ذکر نماز روز جمعه مرویست از علی بن حسین از

أبيه عن جده رضوان الله عليهم قال سمعت النبي صلى الله عليه وسلم يقول

پدر خود از جد خود رض گفت شنیدم من نبی صلعم را که میفرمود

في يوم الجمعة صلوة كله ما من عبد مؤمن قام إذا طلعت

در روز جمعه هنگام نماز است همه او نیست هیچ بنده مؤمن برخاست وقتیکه بلند شد

الشمس وارتفعت قدر رمح أو أكثر من ذلك فتوضأ فأسبغ

آفتاب وبلند شد مقدار نیزه یا بیشتر از آن پس وضو کرد پس تمام گرفت

الوضوء وصلى سبحة الضحى ركعتين إيمانا واحتسابا كتب

وضو را وگزارد تسبیح ضحی دو رکعت از روی ایمان ودانش بنویسد

الله تعالى له مائتي حسنة ومحى عنه مائتي سيئة ومن صلى

خدای تعالی مر او را دو صد نیکی وکم میکند از وی دو صد بدیها وهر که گزارد

أربع ركعات رفع الله تعالى له في الجنة أربع مائة درجة

چهار رکعت برداره خدای تعالی مر او را در بهشت چهار صد درجه

ومن صلى ثمان ركعات رفع الله تعالى له في الجنان ثمان مائة

وهر که گزارد هشت رکعت بردارد خدای تعالی او را در بهشت هشت صد

درجة وغفر له ذنوبه كلها ومن صلى اثني عشر ركعة كتب

درجه وآمرزیده شود او را گناهان او همه وهر که گزارد دوازده رکعت مینویسد

الله عز وجل الفا ومائتي حسنة ومحى عنه الفا ومائتي سيئة
خداى تعالى دو هزار و دو صد نيكويها را و كم ميكند از وى دو هزار و دو صد بديها
ويرفع له في الجنة الفا ومائتي درجة وعن ابي صالح عن ابي
و بر ميدارد او را در بهشت دو هزار و دو صد درجه و مرويست از ابى صالح از ابى هريره
هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى الصبح في يوم الجمعة
رض گفت فرمود رسول الله صلعم هر كه گزارد صبح در روز جمعه
في جماعة ثم جلس في المسجد يذكر الله تعالى حتى تطلع الشمس كان
بجماعت پس بنشست در مسجد ياد كند خداى تعالى را تا بر آيد آفتاب باشد
له في الفردوس سبعون درجة بعد ما بين الدرجتين حضر
او را در بهشت هفتاد درجه فرق ما بين هر دو درجه راه دويدن
الفرس المضمر سبعين سنة ومن صلى صلاة الجمعة في جماعة
اسب خوش رو هفتاد سال و هر كه گزارد نماز جمعه بجماعت
كان له في الفردوس خمسون درجة حضر الفرس الجواد خمسين
باشد مر او را در بهشت پنجاه درجه راه دويدن اسب تيز قدم پنجاه
سنة ومن صلى العصر في جماعة فكانما اعتق ثمانية من ولد
ساله و هر كه گزارد عصر را بجماعت پس گويا كه آزاد كرد هشت كس را از اولاد
اسمعيل كلهم رقيق ومن صلى المغرب في جماعة فكانما حج حجة
اسماعيل كه همه ايشان بنده اند و هر كه گزارد مغرب را بجماعت پس گويا حج كرد حج
مبرورة وعمرة متقبلة وعن مجاهد عن ابن عباس رض قال قال
پاك مقبول و عمره مقبول و مرويست از مجاهد از ابن عباس رض گفت فرمود
رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى يوم الجمعة ما بين الظهر والعصر ركعتين
رسول الله صلعم هر كه گزارد روز جمعه ما بين ظهر و عصر دو ركعت
يقرأ في اول ركعة فاتحة الكتاب وآية الكرسي مرة وخمسا وعشرين
بخواند در اول ركعت فاتحه يكبار و آيت الكرسى يكبار و بيست و پنج بار
مرة قل اعوذ برب الفلق وفي الركعة الثانية يقرأ فاتحة الكتاب
قل اعوذ برب الفلق و در ركعت ثانى بخواند فاتحه
مرة وقل هو الله احد مرة وقل اعوذ برب الفلق عشرين مرة فاذا
يكبار و قل هو الله احد يكبار و قل اعوذ برب الفلق بيست بار پس هرگاه
سلم قال لا حول ولا قوة الا بالله خمسين مرة فلا يخرج من الدنيا
سلام دهد بگويد نيست طاقت و توانائى مگر بخداى پنجاه بار پس نه برآيد از دنيا

حضر الفرس بالضم وسكون الضاد

٩٢١

حتى يرى ربه عز وجل في المنام ويرى مكانه في الجنة او يرى له

تا آنکه ببیند پروردگار خود را عز و جل در خواب و ببیند جای خود را در بهشت یا ببیند

وروي ان اعرابيا قام الى النبي صلى الله عليه وسلم فقال يا رسول الله انا

و روایت کرده اند که اعرابی استاده بود سوی نبی صلعم پس گفت یا رسول الله ما

نكون في البادية بعيدا من المدينة ولا نقدر ان ناتيك في

می باشیم در صحرا دور از مدینه و قادر نمیشویم بر اینکه آئیم نزد تو در

كل جمعة فدلني على عمل اذا رجعت الى قومي اخبرهم في سبب

هر جمعه پس راه نمای کن مرا بر عملی که هرگاه باز گردم بسوی قوم خود خبر دهم او را در سبب

الجمعة فقال النبي صلى الله عليه يا اعرابي اذا كان يوم الجمعة فصل

جمعه پس فرمود نبی صلعم ای اعرابی هرگاه باشد روز جمعه پس بگذار

ركعتين عند ارتفاع النهار فاقرء في اول ركعة فاتحة الكتاب

دو رکعت وقت بلند بر آمدن روز پس بخوان در اول رکعت فاتحه

وقل اعوذ برب الفلق وفي الثاني فاتحة الكتاب وقل اعوذ برب

و قل اعوذ برب الفلق و در ثانی فاتحه و قل اعوذ برب

الناس ثم تشهد وسلم واقرء سبع مرات اية الكرسي جالسا

الناس پس تشهد بخوان و سلام ده و بخوان هفت بار آیة الکرسی نشسته

ثم صل ثماني ركعات اربعا اربعا واقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب

پس بگذار هشت رکعت چهار چهار و بخوان در هر رکعت فاتحه

واذا جاء نصر الله مرة واحدة وخمسا وعشرين مرة قل هو

و سوره اذا جاء یکبار و بیست و پنج بار قل هو الله

الله احد فاذا فرغت من صلاتك فقل سبعين مرة لا حول و

پس هرگاه فارغ شوی از نماز خود پس بگو هفتاد بار لا حول و

لا قوة الا بالله العلي العظيم فوالذي نفس محمد بيده ما من

لا قوة الا بالله العلی العظیم پس سوگند بخدا آنکه نفس محمد بدست اوست نیست هیچ

مؤمن ولا مؤمنة صلى يوم الجمعة هذه الصلاة كما اقول الا

هر مومن و زن مومنه که بگذارد روز جمعه این نماز را چنانچه گفتم مگر

وانا ضامن له الجنة ولا يقوم من مقامه حتى يغفر الله له و

و من ضامنم او را بهشت و نه برخیزد از مقام خود تا آنکه آمرزد او را خدا و

لوالديه ان كانا مسلمين وينادي منادي من تحت العرش يا

والدین او را اگر باشند مسلمانان و ندا کند ندا کننده از زیر عرش ای

عَبْدَ اللّٰهِ إِسْتَأْنِفِ الْعَمَلَ فَقَدْ غُفِرَ لَكَ مَا تَقَدَّمَ مِنْ ذَنْبِكَ وَمَا تَأَخَّرَ

بندهٔ خدا از سر بگیر عمل را پس تحقیق آمرزیده شد ترا آنچه پیش رفت از گناهان خود و آنچه پس رفت

وَذُكِرَ لَهَا فَضَائِلُ كَثِيْرَةٌ يَطُوْلُ شَرْحُهَا وَقَدْ ذُكِرَ بِأَفِيْمَا تَقَدَّمَ

و یاد کرده شود مران نماز جمعه را فضائل کثیره که دراز است شرح آن و تحقیق یاد کرده شد در آنچه گذشت

فَضَائِلُ أُخْرٰى فِيْ صَلٰوةٍ أُخْرٰى ثَمَانِيْ عَشَرَةَ مَرَّةً قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ

فضیلتهاست دیگر در نماز دیگر که هژده بار قل هو الله

فِيْ يَوْمِ الْجُمُعَةِ فَمَنْ شَاءَ أَنْ يُصَلِّيَهَا فَلْيُصَلِّهَا فَصْلٌ فِيْ ذِكْرِ

در روز جمعه پس کسیکه خواهد که بگذارد آنرا پس بگذارد و در ذکر

صَلٰوةِ يَوْمِ السَّبْتِ رَوٰى سَعِيْدٌ عَنْ أَبِيْ هُرَيْرَةَ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ

نماز روز سبت یعنی شنبه روایت کرد سعید از ابوهریره رض گفت فرمود رسول الله

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلّٰى يَوْمَ السَّبْتِ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ يَقْرَأُ فِيْ كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ

صلعم هر که گزارد روز شنبه چهار رکعت بخواند در هر رکعت فاتحه

الْكِتَابِ مَرَّةً وَقُلْ يَا أَيُّهَا الْكَافِرُوْنَ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ فَإِذَا فَرَغَ مِنْ صَلٰوتِهِ

یکبار و قل یا ایها الکافرون سه بار پس هر گاه که فارغ شود از نماز خود

وَسَلَّمَ قَرَأَ آيَةَ الْكُرْسِيِّ كَتَبَ اللّٰهُ تَعَالٰى بِكُلِّ حَرْفٍ حَجَّةً وَعُمْرَةً وَرَفَعَ

و سلام دهد بخواند آیت الکرسی بنویسد خدا تعالی او را بهر حرف یک حج و عمره و برداشته

لَهٗ بِكُلِّ حَرْفٍ أَجْرَ سَنَةٍ صِيَامَ نَهَارِهَا وَقِيَامَ لَيْلِهَا وَأَعْطَاهُ اللّٰهُ

او را بهر حرف اجر سالیکه روزه داشته باشد در روزها و قیام کرده باشد شبها و بدهد او را

بِكُلِّ حَرْفٍ ثَوَابَ شَهِيْدٍ وَكَانَ تَحْتَ عَرْشِهٖ مَعَ النَّبِيِّيْنَ وَالشُّهَدَاءِ

بهر حرف ثواب شهید و باشد در زیر سایه عرش او همراه پیغمبران و شهیدان

بَابٌ فِيْ ذِكْرِ صَلٰوةِ اللَّيَالِيْ فَصْلٌ فِيْ ذِكْرِ فَضْلِ صَلٰوةِ لَيْلَةِ

باب در ذکر نماز شبها در ذکر فضیلت نماز شب

الْأَحَدِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض قَالَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ مَنْ

یکشنبه مرویست از انس بن مالک رض گفت شنیدم رسول الله صلعم را که میفرمود هر که

صَلّٰى لَيْلَةَ الْأَحَدِ عِشْرِيْنَ رَكْعَةً يَقْرَأُ فِيْ كُلِّ رَكْعَةٍ الْحَمْدُ لِلّٰهِ مَرَّةً وَ

گزارد در شب یکشنبه بست رکعت بخواند در هر رکعت الحمد لله یکبار و

قُلْ هُوَ اللّٰهُ أَحَدٌ خَمْسِيْنَ مَرَّةً وَالْمُعَوِّذَتَيْنِ مَرَّةً مَرَّةً وَاسْتَغْفِرِ اللّٰهَ

قل هو الله احد پنجاه بار و معوذتین یکبار و استغفار کند خدای تعالی را

سُبْحَانَهٗ مِائَةَ مَرَّةٍ وَاسْتَغْفَرَ اللّٰهَ لِنَفْسِهٖ وَلِوَالِدَيْهِ مِائَةَ مَرَّةٍ وَصَلّٰى

صد بار و استغفار خواهد از خدا برای خود و والدین خود صد بار و درود

عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مِائَةَ مَرَّةٍ وَيَبْرَأُ مِنْ حَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ وَالْتَجَأَ إِلَى حَوْلِ

بر نبی صلعم صد بار و ابرا بر خواهد از حول و قوة خود یعنی از حول و قوة خود و التجا کند بسوی حول

اللهِ وَقُوَّتِهِ ثُمَّ قَالَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلٰهَ إِلَّا اللهُ وَأَشْهَدُ أَنَّ آدَمَ صَفْوَةُ

خدا و قوت او پس گوید گواهی میدهم اینکه نیست خدا مگر الله و گواهی میدهم که آدم صفی

اللهِ وَفِطْرَتُهُ وَإِبْرٰهِيْمَ خَلِيْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَمُوْسٰى كَلِيْمُ اللهِ تَعَالٰى وَ

خداست و پیدا کرده او و ابراهیم دوست خدا عز و جل است و موسی کلیم خدا است عز و جل و

عِيْسٰى رُوْحُ اللهِ سُبْحَانَهُ وَمُحَمَّدٌ حَبِيْبُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ كَانَ لَهُ مِنَ الْأَجْرِ

عیسی روح است سبحانه تعالی و محمد حبیب خدا است عز و جل باشد مر او را از اجر

وَالثَّوَابِ بِعَدَدِ مَنْ دَعَى لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَلَدًا وَمَنْ لَمْ يَدَّعِ لَهُ وَلَدًا

و ثواب بعدد کسیکه خوانده است خدای را فرزند یعنی کافران و کسیکه نخوانده است او را فرزند یعنی مسلمانان

وَيَبْعَثُهُ اللهُ تَعَالٰى يَوْمَ الْقِيٰمَةِ مَعَ الْآمِنِيْنَ وَكَانَ حَقًّا عَلَى اللهِ أَنْ

و برانگیزد او را خدای تعالی روز قیامت با امن یافتگان و باشد واجب بر خدای تعالی که

يُدْخِلَهُ الْجَنَّةَ مَعَ النَّبِيِّيْنَ **فَصْلٌ** فِيْ ذِكْرِ صَلٰوةِ لَيْلَةِ الْإِثْنَيْنِ

در آرد او را در بهشت با انبیا در ذکر نماز شب دوشنبه

رُوِيَ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ أَنَسٍ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللهِ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلّٰى فِيْ لَيْلَةِ

مرویست از اعمش از انس رض گفت فرمود رسول الله صلعم هر که گزارد در شب

الْإِثْنَيْنِ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ يَقْرَأُ فِي الرَّكْعَةِ الْأُوْلٰى اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللهُ

دوشنبه چهار رکعت بخواند در رکعت اول فاتحه یکبار و قل هو الله

أَحَدٌ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَفِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ

ده بار و در رکعت ثانی الحمد لله یکبار و قل هو الله

عِشْرِيْنَ مَرَّةً وَفِي الرَّكْعَةِ الثَّالِثَةِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ ثَلٰثِيْنَ

بست بار و در رکعت سیوم الحمد لله یکبار و قل هو الله احد سی

مَرَّةً وَفِي الرَّكْعَةِ الرَّابِعَةِ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ أَرْبَعِيْنَ

بار و در رکعت چهارم الحمد لله یکبار و قل هو الله چهل بار

مَرَّةً ثُمَّ تَشَهَّدَ وَسَلَّمَ وَقَرَأَ قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ خَمْسًا وَسَبْعِيْنَ مَرَّةً وَ

بستر تشهد بخواند و سلام دهد و بخواند قل هو الله احد هفتاد و پنج بار

اسْتَغْفَرَ اللهَ تَعَالٰى لِنَفْسِهِ وَلِوَالِدَيْهِ خَمْسًا وَسَبْعِيْنَ مَرَّةً وَصَلّٰى

استغفار خواهد از خدای تعالی برای خود و والدین خود هفتاد و پنج بار و درود فرستد

عَلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خَمْسًا وَسَبْعِيْنَ مَرَّةً ثُمَّ سَأَلَ حَاجَتَهُ كَانَ حَقًّا

بر نبی صلعم هفتاد و پنج بار بستر بخواهد حاجت خود باشد حق

عَلَى اللّٰهِ تَعَالٰى أَنْ يُعْطِيَهُ سُؤْلَهُ وَهِيَ تُسَمّٰى صَلَاةَ الْحَاجَةِ وَعَنْ
بر خدا است تعالى كه بدهد اورا حاجت او و اين نماز ناميده ميشود صلاة الحاجة و مروى

أَبِي أُمَامَةَ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ صَلّٰى لَيْلَةَ الْاِثْنَيْنِ
از ابى امامه رض گفت فرمود رسول الله صلعم هر كه گزارد در شب دوشنبه

رَكْعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِيْ كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَقُلْ هُوَ اللّٰهُ خَمْسَ عَشْرَةَ
دو ركعت بخواند در هر ركعت فاتحه يكبار و قل هو الله پانزده بار

مَرَّةً وَيَقْرَأُ بَعْدَ التَّسْلِيْمِ خَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً آيَةَ الْكُرْسِيِّ وَيَسْتَغْفِرُ
و بخواند بعد سلام پانزده بار آية الكرسى و استغفار

اللّٰهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالٰى خَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً جَعَلَ اللّٰهُ تَعَالٰى اِسْمَهُ فِيْ
گويد پانزده بار گرداند خدا است تعالى نام او در

أَصْحَابِ الْجَنَّةِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ وَغُفِرَ لَهُ ذُنُوْبُ الْعَلَانِيَةِ
اصحاب جنت و اگرچه باشد از اصحاب دوزخ و آمرزيده شود او را گناهان آشكارا

وَكُتِبَ لَهُ بِكُلِّ آيَةٍ قَرَأَهَا حَجَّةٌ وَعُمْرَةٌ وَإِنْ مَاتَ مَا بَيْنَ الْاِثْنَيْنِ
و نوشته شود او را بهر آيه كه خوانده باشد حج و عمره و اگر مرد ما بين دوشنبه

إِلَى الْاِثْنَيْنِ مَاتَ شَهِيْدًا **فَصْلٌ** فِيْ ذِكْرِ فَضْلِ صَلَاةِ لَيْلَةِ
تا دوشنبه آينده مرده باشد شهيد در ذكر فضيلت نماز شب

الثُّلَثَاءِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ مَنْ صَلّٰى لَيْلَةَ الثُّلَثَاءِ اثْنَتَيْ عَشْرَةَ رَكْعَةً
سه شنبه مرويست از نبى صلعم كه فرمود هر كه گزارد در شب سه شنبه دوازده ركعت

يَقْرَأُ فِيْ كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ مَرَّةً وَإِذَا جَاءَ نَصْرُ اللّٰهِ خَمْسَ
بخواند در هر ركعت فاتحه يكبار و سوره اذا جاء پنج بار

مَرَّاتٍ بَنَى اللّٰهُ تَعَالٰى لَهُ فِي الْجَنَّةِ بَيْتًا عَرْضُهُ وَطُوْلُهُ سَبْعُ الدُّنْيَا
بنا كند خدا است تعالى اورا در بهشت خانه كه عرض او و طول او فراخى دنياست

سَبْعَ مَرَّاتٍ **فَصْلٌ** فِيْ ذِكْرِ فَضْلِ صَلَاةِ لَيْلَةِ الْأَرْبِعَاءِ عَنِ
هفت بار در ذكر فضيلت نماز شب چهارشنبه مرويست

النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ صَلّٰى لَيْلَةَ الْأَرْبِعَاءِ عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ
از نبى صلعم كه فرمود هر كه گزارد شب چهارشنبه از نبى ست صلعم كه

قَالَ مَنْ صَلّٰى لَيْلَةَ الْأَرْبِعَاءِ رَكْعَتَيْنِ يَقْرَأُ فِيْ أَوَّلِ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ
گفت هر كه خواند شب چهارشنبه دو ركعت بخواند در اول ركعت فاتحه

الْكِتَابِ مَرَّةً وَقُلْ أَعُوْذُ بِرَبِّ الْفَلَقِ عَشْرَ مَرَّاتٍ وَفِي الرَّكْعَةِ الثَّانِيَةِ
يكبار و قل اعوذ برب الفلق ده بار و در ركعت دوم

فاتحة الكتاب مرة وقل اعوذ برب الناس عشر مرات ينزل من
فاتحه كتاب يكبار وقل اعوذ برب الناس ده بار فرود مي آيد از

كل سماء سبعون الف ملك يكتبون له الثواب الى يوم القيمة
هر آسمان هفتاد هزار فرشته مينويسند اورا ثواب تا روز قيامت

فصل في ذكر فضل صلاة ليلة الخميس عن ابي صالح عن
در ذكر فضيلت نماز شب پنجشنبه مرويست از ابي صالح از

ابي هريرة رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى ليلة الخميس ما
ابي هريره رض گفت فرمود رسول الله صلعم هركه گزارد شب پنجشنبه در

بين المغرب والعشاء ركعتين يقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة
ميان مغرب وعشا دو ركعت بخواند درهر ركعت فاتحه كتاب يكبار

واية الكرسي خمس مرات وقل هو الله احد خمس مرات والمعوذتين
وآيت الكرسي پنج بار وقل هو الله پنج بار ومعوذتين

خمس مرات فاذا فرغ من صلاته استغفر الله تعالى خمس عشرة مرة
پنج بار پس هرگاه فارغ شود از نماز خود استغفار گويد پانزده بار

وجعل ثوابه لوالديه فقد ادى حقهما وان كان عاقا لهما واعطاه
وگرداند ثواب اورا والدين خود را پس بتحقيق ادا كرد حق ايشان واگرچه باشد عاق ايشان را و داد

الله سبحانه وتعالى ما يعطي الصديقين والشهداء فصل
خداي تعالى آنچه ميدهد صديقان وشهيدان را

في ذكر صلاة ليلة الجمعة عن جابر بن عبد الله رض عن النبي
در ذكر نماز شب جمعه مرويست از جابر بن عبد الله رض از نبي

صلى الله عليه وسلم انه قال من صلى ليلة الجمعة بين المغرب والعشاء
صلعم كه فرمود هركه گزارد شب جمعه ميان مغرب وعشا

اثنتي عشرة ركعة يقرء في كل ركعة فاتحة الكتاب وقل هو
دوازده ركعت بخواند درهر ركعت فاتحه وقل هو الله

الله احد عشر مرات فكانما عبد الله تعالى اثنتي عشرة سنة
ده بار پس گويا عبادت كرد خداي تعالى را دوازده سال

صيام نهارها وقيام ليلها وروي عن كثير بن سلمة عن انس
روزه داشت روز آن وقيام داشت شبهاي آن دوازده سال ومرويست از كثير بن سلمه از انس

بن مالك رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى ليلة الجمعة
بن مالك رض گفت فرمود رسول الله صلعم هركه گزارد شب جمعه

صلاة العشاء الآخرة في جماعة وصلى بعدها ركعتين السنة

نماز عشاے آخر بجماعت و گزارد بعد ازان دو رکعت سنت

ثم صلى بعدها عشر ركعات يقرأ في كل ركعة الحمد لله مرة و

پس گزارد بعد ازان ده رکعت بخواند در هر رکعت الحمد لله یکبار و

قل هو الله أحد مرة والمعوذتين مرة مرة ثم أوتر بثلاث ركعات

قل هو الله یکبار و معوذتین یکبار پس وتر گزارد به سه رکعت

ونام على جنبه الأيمن ووجهه إلى القبلة فكأنما أحيى ليلة

و خواب کند بر پهلوی راست خود و روی بقبله کند پس گویا که زنده کرد شب

القدر وقال النبي صلى الله عليه وسلم أكثروا من الصلاة علي في الليلة الغراء

قدر را و فرمود پیغمبر ص زیاده کنید از درود بر من در شب روشن

واليوم الأزهر ليلة الجمعة ويوم الجمعة **فصل** في ذكر

و روز روشن که شب جمعه و روز جمعه است در ذکر

فضل صلاة ليلة السبت عن أنس بن مالك رض عن النبي صلى الله عليه وسلم

فضیلت نماز شب شنبه مرویست از انس بن مالک رض از نبی ص

أنه قال من صلى ليلة السبت بين المغرب والعشاء اثنتي عشرة

که فرمود هر که گزارد شب شنبه میان مغرب و عشا دوازده

ركعة بنى الله تعالى له قصرا في الجنة وكأنما تصدق على كل مؤمن

رکعت بنا کند خداے تعالی او را کوشکے در بهشت و گویا که صدقه داده باشد بر هر مومن

ومؤمنة وتبرأ من اليهودية وكان حقا على الله أن يغفر له

و مومنه و بیزار شد از یهودیت و باشد حق بر خداے تعالی که بیامرزد او را

فصل وقد ذكرنا في مجلس التوبة فيما تقدم في أثناء الكتاب

و تحقیق ذکر کردیم ما در مجلس توبه در فصلے که پیش گذشت در اثناء کتاب

وإنما يشتغل بالنوافل من الصلاة والصيام والصدقة وأنواع

و جز این نیست که اشتغال کرده میشود بنوافل از نماز و روزه و صدقه و انواع

العبادات بعد إحكام الفرائض فلا يشتغل بسواها بل ينوي

عبادات بعد احکام فرایض پس مشغول نشود بسواے آن فرایض

بجميع عباداته فرائض ما عليه من كل جنس منها فينوي بجميع

بجمیع عبادات خود فرایض که بروست از هر جنس فرایض پس نیت کند بهم

هذه الصلوات التي ذكرناها في هذه الليالي والأيام قضاء

این نمازها که ذکر کردیم آنرا درین شبها و روزها قضا را

لِيَسْقُطَ عَنْهُ الْفَرْضُ وَيَحْصُلَ لَهُ الْفَضْلُ يَجْمَعُ اللهُ تَعَالَى بَيْنَهُمَا
تا ساقط شود از وی فریضه و حاصل شود او را فضل که جمع کند خدای تعالی میان
بِمَنِّهِ وَرَحْمَتِهِ وَكَرَمِهِ فَإِذَا تَحَقَّقَ بَرَاءَةُ سَاحَتِهِ مِنَ الْفَرَائِضِ يَجْتَهِدُ
بمنت ورحمت وکرم خویش پس هرگاه ثابت شود پاکی میدان او از فرایض پس اجتهاد
يَنْوِي بِجَمِيعِ ذَلِكَ نَافِلَةً فَصْلٌ فِي ذِكْرِ فَضْلِ صَلَاةِ التَّسْبِيحِ
نیت کند با همه نوافل را در ذکر نماز تسبیح
حَدَّثَنَا الشَّيْخُ أَبُو نَصْرٍ عَنْ وَالِدِهِ قَالَ أَنَا أَبُو الْفَتْحِ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ
حدیث خواند بر ما شیخ ابونصر از پدر خود گفت حدیث خواند بر ما ابوالفتح محمد بن احمد
بْنِ أَبِي الْفَوَارِسِ وَأَبُو مُحَمَّدٍ الْحَسَنُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْخَلَّالُ قَالَ أَنَا أَبُو حَفْصٍ
بن ابی الفوارس وابومحمد حسن بن ابو محمد خلال گفت حدیث خواند ما را ابوحفص
عُمَرُ بْنُ الْوَاعِظِ قَالَ ثَنَا عَبْدُ اللهِ بْنُ مُحَمَّدِ بْنِ الْبَغَوِيِّ قَالَ ثَنَا إِسْحَقُ
عمر بن واعظ گفت حدیث خواند بر ما عبدالله بن محمد بن بغوی گفت حدیث خواند اسحق
بْنُ أَبِي إِسْرَائِيلَ قَالَ ثَنَا مُوسَى بْنُ عَبْدِ الْعَزِيزِ قَالَ حَدَّثَنَا الْحَكَمُ
بن اسرائیل گفت حدیث خواند بر ما موسی بن عبدالعزیز گفت حدیث خواند ما را حکم
بْنُ أَبَانٍ قَالَ حَدَّثَنِي عِكْرِمَةُ عَنِ ابْنِ عَبَّاسٍ رض قَالَ إِنَّ رَسُولَ اللهِ
بن ابان گفت حدیث خواند بر ما عکرمه از ابن عباس رض گفت که رسول الله
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لِلْعَبَّاسِ بْنِ عَبْدِ الْمُطَّلِبِ رض يَا عَبَّاسُ يَا عَمَّاهُ أَلَا أُعْطِيكَ
فرمود عباس بن عبدالمطلب رض یا عباس ای عم آگاه باش که بدهم ترا
أَلَا أَمْنَحُكَ أَلَا أَحْبُوكَ أَلَا أَجْعَلُ لَكَ عَشْرَ خِصَالٍ إِذَا أَنْتَ فَعَلْتَ
آگاه باش ببخشم ترا آگاه شو عطا کنم آگاه شو میگردانم ترا ده خصلت چون تو بکنی آنرا
ذَلِكَ غَفَرَ اللهُ لَكَ ذَنْبَكَ أَوَّلَهُ وَآخِرَهُ قَدِيمَهُ وَحَدِيثَهُ خَطَأَهُ
بیامرزد ترا خدا گناه ترا اول آن و آخر آن و کهنه باشد یا نو از روی خطا
وَعَمْدَهُ صَغِيرَهُ وَكَبِيرَهُ سِرَّهُ وَعَلَانِيَتَهُ أَنْ تُصَلِّيَ أَرْبَعَ رَكَعَاتٍ
یا دانسته خورد باشد یا بزرگ پوشیده باشد یا آشکارا اینکه گزاری چهار رکعت
تَقْرَأُ فِي كُلِّ رَكْعَةٍ فَاتِحَةَ الْكِتَابِ وَسُورَةً فَإِذَا فَرَغْتَ مِنَ الْقِرَاءَةِ
بخوانی در هر رکعت فاتحه و سوره پس هرگاه فارغ شوی از قرارت
فِي أَوَّلِ رَكْعَةٍ وَأَنْتَ قَائِمٌ قُلْتَ سُبْحَانَ اللهِ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ وَلَا إِلَهَ إِلَّا
در اول رکعت و حالانکه استاده باشی بگوئی سبحان الله والحمد لله ولا اله الا
اللهُ وَاللهُ أَكْبَرُ خَمْسَ عَشْرَةَ مَرَّةً ثُمَّ تَرْكَعُ فَتَقُولُهَا وَأَنْتَ رَاكِعٌ
الله والله اکبر پانزده بار بسترده کوع کنی پس بگوئی آنرا و حالانکه در رکوع باشی

عشرا ثم ترفع راسك من الركوع فتقولها عشرا ثم تسجد فتقولها

ده بار پستر بر داری سر خود را از رکوع پس بگوی آنرا ده بار پستر سجده کنی پس بگوی آنرا

عشرا ثم ترفع راسك من السجود فتقولها عشرا ثم تسجد فتقولها

ده بار پستر بر داری سر خود را از سجود پس بگوی آنرا ده بار پستر سجده کنی پس بگوی آنرا

عشرا ثم ترفع راسك فتقولها عشرا فذلك خمس وسبعون في

ده بار پستر بر داری سر خود را پس بگوی آنرا ده بار پس این تسبیحات هفتاد و پنج است در

كل ركعة تفعل ذلك في اربع ركعات فان استطعت ان تصليها

هر رکعت بکنی آنرا در چهار رکعات پس اگر طاقت داشته باشی که گزاری آنرا

في كل يوم مرة فافعل فان لم تفعل ففي كل جمعة مرة فان لم

هر روز یکبار پس بکن پس اگر نکنی پس در هر جمعه یکبار پس اگر نتوانی

تفعل ففي كل شهر مرة فان لم تفعل ففي كل سنة مرة فان لم تفعل

گزاردن پس در هر ماه یکبار پس اگر نتوانی گزاردن پس هر سال یکبار پس اگر نتوانی

ففي عمرك مرة وفي لفظ آخر يقرء في الركعة الاولى بفاتحة الكتاب

پس در عمر خود یکبار و در لفظ دیگر است بخواند در رکعت اول فاتحه

وسبح اسم ربك الاعلى وفي الثانية بفاتحة الكتاب واذا زلزلت

و سبح اسم ربک و در دوم فاتحه و اذا زلزلت

وفي الثالثة بفاتحة الكتاب وقل يا ايها الكافرون وفي الرابعة

و در سوم فاتحه و قل یا ایها الکافرون و در چهارم

بفاتحة الكتاب وقل هو الله احد وحدثنا ابو نصر عن والده

فاتحه و قل هو الله و حدیث خواند ما را ابو نصر از پدر خود

باسناده ان النبي صلى الله عليه وسلم قال لجعفر بن ابي طالب رض الا امنحك

باسناد خود فرمود پیغمبر صلعم بجعفر بن ابی طالب رض آگاه باش بخشم

الا احبوك الا اعطيك وساق الحديث الى آخره وروي انه

آگاه شوی بخشم ترا آگاه شو عطا میکنم ترا و راند حدیث را تا آخر و در روایت کرد آنحضرت

صلى الله عليه وسلم قال ذلك لعمر بن العاص رض وفيه زيادة عشرة في حال

فرمود همین حدیث عمرو بن عاص را رض و در وی زیادت ده تسبیح است در حال

القيام وفي غيره اسقاطها وفي بعض الالفاظ فذلك ثلثمائة

قیام و در غیر آن روایت ساقط کردن آن و در بعض الفاظ این عبارتست پس این سیصد

يعني به التسبيح في الاربع وفي لفظ آخر فذلك الف وما ئتان يعني

مراد داشت بآن تسبیح در چهار رکعت و در لفظ دیگر این عبارت است پس این هزار و دو صد

936

أنواع التسبيح وهي أربع سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله

انواع تسبیح را وزن چهار است سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله

والله أكبر فإذا ضربت في ثلثمائة كانت ألفا ومائتين وقال

والله اکبر پس هرگاه ضرب کرده شود در سه صد باشد هزار و دو صد و گفته اند

بعض العلماء بالله عز وجل يستحب فعلها في الجمعة مرتين

بعض علما مستحب ست کردن آن در روز جمعه دو بار

مرة ليلا ومرة نهارا فصل في صلاة الاستخارة ودعائها

یکبار در شب و یکبار در روز در نماز استخاره و دعای آن

عن محمد بن المنكدر عن جابر بن عبد الله رض قال كان رسول الله

مرویست از محمد بن منکدر از جابر بن عبد الله رض گفت بود رسول الله

صلى الله عليه وسلم يعلمنا الاستخارة في الأمر كما يعلمنا السورة من القرآن

صلعم می آموخت ما را استخاره در کار چنانچه می آموخت ما را سوره از قرآن

يقول إذا هم أحدكم بأمر أو بإرادة خروج فليركع ركعتين من

میفرمود هرگاه قصد کند یکی از شما کاری را یا اراده خروج کند پس دو رکعت بگزارد از

غير الفريضة ثم يقول اللهم إني أستخيرك بعلمك وأستقدرك

غیر فریضه پس گوید بار خدایا من طلب خیر میکنم از تو بعلم تو و طلب قدرت میکنم

بقدرتك وأسألك من فضلك العظيم فإنك تقدر ولا أقدر

بقدرت تو و میخواهم از تو از فضل تو که بزرگ ست که تو قدرت میداری و من قادر نیستم

وتعلم ولا أعلم وأنت علام الغيوب اللهم إن كنت تعلم أن

و تو دانائی و من ندانم و تو دانندهٔ غیبهائی ای بار خدایا تو میدانی که

هذا الأمر وتسميه بعينه خير لي في ديني ودنياي وآخرتي

این چیز و نام برد آن چیز را بهتر ست مرا در دین من و در دنیای من و آخرت من

وعاقبة أمري وعاجله وآجله فاقدره لي ويسره لي ثم بارك لي

و عاقبت کار من و شتاب آن و دیر آن پس مقدر کن آنرا برای من و آسان کن برای من پس برکت ده مرا

فيه وإلا فاصرفه عني ويسر لي الخير حيث كان ما كنت ثم رضني

در وی و الا پس باز گردان آنرا از من و آسان کن برای من نیکی را هر جا که باشد تا هرجا که باشم پس خشنود ساز مرا

بقضائك يا أرحم الراحمين فينبغي لكل أحد إذا تحقق عزمه على الخروج

بقضای خود ای ارحم الراحمین پس سزاوار است هر یکی را هرگاه که ثابت شد عزم او بر برآمدن

إلى وجه من سفر التجارة أو حج أو زيارة أن يقول عقيب الركعتين

بسوی طرفی از سفر تجارت یا حج یا زیارت که گوید پس دو رکعت

اللَّهُمَّ إِنِّي أُرِيدُ الْخُرُوجَ فِي وَجْهِي هَذَا بِلَا ثِقَةٍ مِنِّي بِغَيْرِكَ وَلَا رَجَاءٍ

ای بار خدایا من میخواهم برآمدن در طرف اینست بی تکیه از من بغیر تو و نیست امید

إِلَّا بِكَ وَلَا قُوَّةٍ أَتَوَكَّلُ عَلَيْهَا وَلَا حِيلَةٍ أَلْجَأُ إِلَيْهَا إِلَّا طَلَبَ فَضْلِكَ

مگر بتو و نه قوه که توکل کنم بر آن و نیست چاره که پناه آرم بسوی او مگر طلب فضل تو

وَالتَّعَرُّضَ لِرِزْقِكَ وَرَحْمَتِكَ وَالسُّكُونَ إِلَى حُسْنِ عِبَادَتِكَ وَأَنْتَ

و رسیدن مرا بروزی تو و رحمت تو و سکون بسوی حسن عبادت تو و تو

أَعْلَمُ بِمَا قَدْ سَبَقَ لِي فِي عِلْمِكَ فِي وَجْهِي هَذَا مِمَّا أُحِبُّ وَأَكْرَهُ اللَّهُمَّ

دانا تری بآنچه پیش گذشته مرا در علم تو در سفر این از آنچه دوست میدارم آنرا و مکروه میدارم

فَاصْرِفْ عَنِّي بِقُدْرَتِكَ مَقَادِيرَ كُلِّ بَلَاءٍ وَنَفِّسْ عَنِّي كُلَّ كَرْبٍ وَدَاءٍ

پس بگردان از من بقدرت تو مقدار هر بلا رهایی ده مرا از هر سختی و درد

وَابْسُطْ عَلَيَّ كَنَفاً مِنْ رَحْمَتِكَ وَلُطْفاً مِنْ عَوْنِكَ وَحِرْزاً مِنْ حِفْظِكَ

و فراخ کن بر من طرفی از رحمت خود و لطفی از مدد خود و نگاهبانی از محافظت خود

وَجَمِيعَ مُعَافَاتِكَ ثُمَّ يَرْفَعُ الْأَحْمَالَ وَيَأْخُذُ فِي السَّيْرِ وَيَقُولُ يَا رَبِّ

و همه درگذشت تو پس بردارد بارها را و شروع کند در سیر و بگوید ای پروردگار

قَضَاؤُكَ عَلَى حَقِيقَةِ أَحْسَنِ أَمَلِي وَادْفَعْ عَنِّي مَا أَحْذَرُ وَمِمَّا أَنْتَ

قضا بتو بهترین ثابت است نیکی امید مرا و دور کن از من آنچه میترسم از و و از آنچه تو

أَعْلَمُ بِهِ مِنِّي وَاجْعَلْ ذَلِكَ خَيْراً لِي فِي دِينِي وَآخِرَتِي أَسْأَلُكَ يَا رَبِّ

داننده تری از من و بگردان این کار را نیک مرا در دین من و آخرت من میخواهم از تو ای پروردگار

أَنْ تَخْلُفَنِي بِمَا خَلَّفْتُ وَرَائِي مِنْ أَهْلِي وَوَلَدِي وَقَرَابَتِي بِأَحْسَنِ

که خلیفه شوی مرا در آنچه مانده ام پس خود از اهل خود و ولد خود و قریبان خود به نیکی

مَا خَلَفْتَ بِهِ غَائِباً مِنَ الْمُؤْمِنِينَ فِي تَحْصِينِ كُلِّ عَوْرَةٍ وَحِفْظٍ مِنْ

طریقیکه خلافت کرده بآن طریق غایب را از مومنان در نگاهبانی هر عورت و نگاهبانی از

كُلِّ مَضَرَّةٍ وَكِفَايَةِ كُلِّ مُهِمٍّ وَصَرْفِ كُلِّ مَكْرُوهٍ وَكَمَالِ مَا تَجْمَعُ لِي بِهِ

هر مضرت و کفایت هر مهم و بازگردانیدن هر ناخوشی و تمام چیزیکه جمع سازی مرا بآن

مِنَ الرِّضَا وَالسُّرُورِ فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ ثُمَّ ارْزُقْنِي فِي ذَلِكَ كُلِّهِ

از رضا و خوشی در دنیا و آخرت پس روزی کن مرا در این همه

شُكْرَكَ وَذِكْرَكَ وَحُسْنَ عِبَادَتِكَ حَتَّى تَرْضَى عَنِّي وَتُدْخِلَنِي جَنَّتَكَ

شکر خود و یاد خود و نیکوئی عبادت خود تا آنکه راضی شوی از من و در آری مرا در بهشت خود

بِرَحْمَتِكَ بَعْدَ الرِّضَى يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَيَنْبَغِي أَنْ يُكْثِرَ فِي سَفَرِهِ مِنْ هَذَا

برحمت خود بعد رضای خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان و سزاوار است که زیاده کند در سفر خود از این

۵۵ تنفیس: رهایی دادن از غم و آسایش دادن ۱۲

۵۶ کرب

۹۳۸

الدعاء فإن النبي صلى الله عليه وسلم كان يقوله كثيرا وهو الحمد لله الذي

دعا که نبی ﷺ بود که میگفت آن را بسیار و آن دعا اینست ثنا همه خدا را که

خلقني ولم اك شيئا مذكورا اللهم اعني على اهوال الدنيا و

آفرید مرا و نبودم من چیزی یاد کرده شده بار خدایا یاری ده مرا بر هولهای دنیا و

بوائق الدهور ومصائب الليالي والايام واكفني شر ما يعمل

سختیهای زمانه و مصیبت های شبها و روزها و بسند شو مرا بر شر آنچه میکنند

الظالمون اللهم في سفري فاصحبني وفي اهلي فاخلفني وفيما

ستمکاران بار خدایا در سفر من پس یار شو مرا و در اهل من پس خلیفه شو مرا و در آنچه

رزقتني فبارك لي وفي نفسي فذللني وفي اعين الناس فعظمني

روزی کرده مرا پس برکت ده مرا و در ذات من پس خوار کن مرا و در چشم مردم پس بزرگ گردان

وفي خلقي فقومني واليك يا رب فحببني اعوذ بوجهك الكريم

و در پیدا شدن من پس استوار گردان مرا و بسوی خود ای پروردگار پس دوست گردان پناه میگیرم بذات کریم تو

الذي اشرقت به السموات وكشفت به الظلمات وصلح عليه

که روشن گردید بآن ذات آسمانها و دور کرده شد بآن تاریکیها و صلاح یافته بآن

امر الاولين والاخرين ان لا تحل علي غضبك ولا تنزل بي

کار پیشینیان و پسینیان اینکه فرود نیاری بر من غضب خود و فرود مفرست بر من

سخطك لك العتبى فيما استطعت ولا حول ولا قوة الا بك

قهر خود مر تراست خوشنودی در چیزی که توانستم و نیست گشتن از گناه و قوت بر عبادت

اللهم اني اعوذ بك من وعثاء السفر وكآبة المنقلب ومن

ای بار خدا من پناه میجویم بتو از دشواری سفر و بدی بازگشت و از

الحور بعد الكور ودعوة المظلوم اللهم اطو لنا الارض وهون

کمی پس از افزونی و دعای ستم کرده شده بار خدایا بپیچ برای ما زمین را و آسان کن

علينا السفر اسئلك بلاغا يبلغ خيرا ومغفرة ورضوانا

بر ما سفر را میخواهم از تو رسیدنی که برساند به نیکی و آمرزش و خوشنودی

اسألك الخير كله انك على كل شيء قدير وينبغي ان يقول عند

میخواهم از تو نیکوئی همه آن بدرستی که تو بر همه چیز توانائی و سزاوار است اینکه بگوید وقت

خروجه من منزله بسم الله توكلت على الله ولا حول ولا قوة الا

خروج خود از منزل خود بسم الله توكلت على الله ولا حول ولا قوة الا بالله

بالله فانه قيل في الخبر انه يقول له رفيت وكفيت وحميت و

بدرستی گفته شد که در حدیث است که میگوید مر او را [illegible]

٩٣٩

٥٣

ينبغي إذا ركب راحلته أن يكبر ثلاثا ويحمد ثلاثا ويقول سبحان

سزاوار است هرگاه سوار شود بر مرکب خود اینکه تکبیر گوید و حمد گوید سه بار و گوید پاکست

الذي سخر لنا هذا وما كنا له مقرنين سبحانك لا إله إلا أنت

آنکه رام ساخت بهر ما این را و نبودیم ما او را طاقت آرنده پاکست ای خدای نیست خدای بجز تو

ظلمت نفسي فاغفر لي إنه لا يغفر الذنوب إلا أنت لأنه مروي

من ظلم کردم نفس خود را پس بیامرز مرا بدرستی که نمی‌آمرزد گناهان را مگر تو زیراکه مرویست

عن رسول الله صلى الله عليه وسلم وفي حديث ابن عمر رضـ أن النبي صلى الله عليه وسلم كان

از رسول الله صلعم و در حدیث ابن عمر رضـ که نبی صلعم بود

إذا سافر وركب يقول اللهم إني أسألك في سفري هذا البر والتقوى ومن

هرگاه سفر میکرد و سوار میشد میگفت بارخدایا من میخواهم از تو در سفر خود این نیکوئی و پرهیزگاری و از

العمل ما ترضى اللهم هون علينا السفر واطو لنا بعد الأرض اللهم

عمل آنچه خوشنود شوی بارخدایا آسان کن بر ما سفر و بپیچ برای ما دوری زمین بارخدایا

أنت الصاحب في السفر والخليفة في الأهل اللهم اصحبنا في

تو یار در سفر و خلیفه در اهل بارخدایا یار باش ما را در

سفرنا واخلفنا في أهلنا وزاد ابن جريج فقال إني أعوذ بك

سفر ما و خلیفه ما باش در اهل ما و زیاده کرد ابن جریج پس گفت این کلمات بارخدایا من پناه میجویم بتو

من وعثاء السفر وسوء المنقلب وكآبة المنظر في الأهل والمال

از سختیهای سفر و بدی بازگشت و بدی نظر در اهل و مال

وينبغي له إذا أراد دخول قرية أو مدينة أن يقول كما روي عن

و سزاوار است او را هرگاه خواهد درآمدن در دهی یا شهری اینکه گوید چنانچه مرویست از

النبي صلى الله عليه اللهم رب السموات السبع وما أظللن ورب الأرضين

نبی صلعم بارخدایا ای پروردگار هفت آسمان و چیزهائی که سایه کرده اند آنها و پروردگار زمینهای

السبع وما أقللن ورب الشياطين وما أضللن أسألك من خير

هفت و چیزیکه برداشته اند آنها و پروردگار دیوان و آنچه گمراه کرده اند ایشان میخواهم از تو از

هذه القرية وخير أهلها وخير ما فيها وأعوذ بك من شرها

این ده و بهتر اهل آن و بهتر آنچه در آنست و پناه میجویم بتو از بدی آن

وشر أهلها وشر ما فيها اللهم أسألك مودة خيارهم وأن تنجيني

و بدی اهل آن و بدی آنچه در آن است بارخدایا میخواهم از تو دوستی نیکان او و اینکه دور دار مرا

من شر أشرارهم فصل في حرز المسافر من كل سارق وسبع

از بدی بدان ایشان فصل در نگاه داشتن مسافران از هر دزد و درنده

وَمُؤْذِي اَللّٰهُمَّ احْرُسْنَا بِعَيْنِكَ الَّتِي لَا تَنَامُ وَاكْنُفْنَا بِرُكْنِكَ

و ایذا دهنده بار خدایا پاسبانی کن بچشم خود که نمیخوابد و نگهدار ما را برکن خود

الَّذِي لَا يُرَامُ وَارْحَمْنَا بِقُدْرَتِكَ عَلَيْنَا لَا نَهْلِكُ وَاَنْتَ رَجَاؤُنَا

که قصد کرده نمیشود و رحم کن ما را بقدرت خود که بر ماست تا آنکه هلاک نشویم و توئی امید ما

وَعَنْ عُثْمَانَ بْنِ عَفَّانَ رض قَالَ سَمِعْتُ رَسُوْلَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُوْلُ مَنْ

و مرویست از عثمان بن عفان رض گفت شنیدم رسول الله ص را که میفرمود هرکه

قَالَ فِيْ اَوَّلِ لَيْلَةٍ بِسْمِ اللّٰهِ الَّذِيْ لَا يَضُرُّ مَعَ اسْمِهٖ شَيْءٌ فِي الْاَرْضِ وَ

گوید در اول شب بسم الله الخ بنام خدا که ضرر نمیدهد با نام او چیزی در زمین

لَا فِي السَّمَاءِ وَهُوَ السَّمِيْعُ الْعَلِيْمُ ثَلٰثَ مَرَّاتٍ لَمْ تُصِبْهُ فَجْاَةُ

نه در آسمان و اوست شنونده دانا سه بار نمیرسد او را ناگاه

بَلَاءٍ حَتّٰى يُصْبِحَ عَنْ اَبِيْ يُوْسُفَ الْخُرَاسَانِيِّ عَنْ اَبِيْ سَعِيْدِ بْنِ اَبِي

بلا تا آنکه صبح میکند منقولست از ابی یوسف خراسانی از ابی سعید بن ابی

الرَّوْحَاءِ قَالَ ضَلَلْتُ بِطَرِيْقِ مَكَّةَ فِيْ بَعْضِ اللَّيَالِيْ فَسَمِعْتُ حِسًّا

روحا گفت گمراه شدم در راه مکه در بعضی شب پس شنیدم آوازی

خَلْفِيْ فَاسْتَوْحَشْتُ فَسَمِعْتُ يَقْرَءُ الْقُرْاٰنَ فَلَحِقَنِيْ فَقَالَ اَحْسَبُكَ

در پس خود پس وحشت کردم پس شنیدم که میخواند قرآن پس برسید مرا پس گفت میدانم ترا

ضَالًّا فَقُلْتُ نَعَمْ فَقَالَ اَلَا اُعَلِّمُكَ شَيْئًا اِذَا اَنْتَ قُلْتَهٗ وَاَنْتَ

که راه گم کرده پس گفتم آری پس گفت آیا بیاموزم ترا چیزی که هرگاه بگوئی آنرا و حال آنکه تو

ضَالٌّ اهْتَدَيْتَ اَوْ مُسْتَوْحِشٌ اٰنَسْتَ اَوْ اَرِقْتَ نِمْتَ قُلْتُ

راه گم کرده باشی راه یابی یا در وحشت باشی مونس یابی یا بیخواب باشی خواب کنی گفتم

بَلٰى قَالَ قُلْ بِسْمِ اللّٰهِ ذِي الشَّانِ عَظِيْمِ الْبُرْهَانِ شَدِيْدِ السُّلْطَانِ كُلَّ

آری گفت بگو بنام خدا که خداوند مرتبه است بزرگست برهان و سخت است قدرت او هر

يَوْمٍ هُوَ فِيْ شَاْنٍ اَعُوْذُ بِاللّٰهِ مِنَ الشَّيْطَانِ مَا شَاءَ اللّٰهُ كَانَ لَا

روز او در کار است پناه میجویم بخدا از شیطان آنچه میخواهد خدا میشود نیست

حَوْلَ وَلَا قُوَّةَ اِلَّا بِاللّٰهِ فَقُلْتُهَا فَاِذَا اَصْحَابِيْ قَرِيْبٌ فَطَلَبْتُ

بازگشت از گناه و قوت بر طاعت مگر بخدا پس گفتم آنرا پس ناگاه دوستان من قریب اند پس طلب کردم

الرَّحْلَ فَلَمْ اَجِدْهُ قَالَ اَبُوْ بِلَالٍ فَضَلَلْتُ بِمِنًى مِنْ اَهْلِيْ هٰذَا فَالْتَفَتُّ

اهل خود را پس نیافتم آنرا گفت ابو بلال پس گم شدم در منی از اهل خود پس التفات کردم

كَذَا فَاِذَا اَنَا بِاَهْلِيْ وَعَنْ اَبِي الدَّرْدَاءِ رض قَالَ قَالَ رَسُوْلُ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

چنین پس ناگاه من با اهل خودم و مرویست از ابی درداء رض گفت فرمود رسول الله ص

من قال كل يوم سبع مرات إن وليي الله الذي نزل الكتاب

هر که گوید هر روز هفت بار این کلمات را بدرستی مدد دوست من خدا است که فرستاد قرآن را

وهو يتولى الصالحين حسبي الله لا إله إلا هو عليه توكلت و

و او دوست است نیکوکاران را بس است مرا خدا که نیست هیچ معبود مگر او بر وی توکل کردم و

هو رب العرش العظيم كفاه الله تعالى ما أهمه صادقا كان أو

او است پروردگار عرش عظیم کفایت کند او را خدای تعالی آنچه قصد کرده باشد اگر راست باشد

كاذبا إن شاء الله تعالى وفي الحديث عن النبي صلى الله عليه وسلم قال من

دروغگو اگر خواهد خدای تعالی و در حدیث است از نبی که فرمود هر که

قال عند الكرب لا إله إلا الله الحليم الكريم سبحان الله رب

گوید نزد بلا سختی نیست هیچ معبود مگر خدا بردبار کریم پاکست خدا که پروردگار

العرش العظيم الحمد لله رب العالمين كشف عنه بإذن الله تعالى

عرش بزرگ همه حمد خدا راست که پروردگار عالمست دور کرده میشود از او باذن خدای تعالی

فصل في ذكر صلاة الكفاية وهي ركعتان يصليهما

در ذکر نماز کفایت و آن دو رکعت است که گذارد آنها را

أي وقت كان يقرأ في كل ركعة فاتحة الكتاب مرة وقل هو الله

هر گاه که باشد بخواند در هر رکعت فاتحه را یکبار و قل هو الله

أحد عشر مرات فسيكفيكهم الله وهو السميع العليم خمسين

یازده بار فسیکفیکهم الله و هو السمیع العلیم پنجاه بار

مرة ثم يسلم ويدعو بهذا الدعاء وهو يا الله يا رحمن يا حنان

پس سلام دهد و دعا کند باین دعا که اینست ای خدا ای رحمت کننده ای رحمت دهنده

يا منان يا مسمعا بكل لسان يا من يداه بالخير مبسوطتان يا كافي

ای منت نهنده ای شنیده گفته شده هر زبان ای کسی که دو دست او به نیکی فراخ اند ای بس کننده

محمد الأحزاب ويا كافي إبراهيم النيران يا كافي موسى فرعون و

محمد را از گروهها و ای بس کننده ابراهیم را از آتش ای بس کننده موسی را از فرعون

يا كافي عيسى الجبابرة ويا كافي نوحا الغرق يا كافي لوطا فحش

ای بس کننده عیسی را از گردنکشان و ای بس کننده نوح را از غرق ای بس کننده لوط را از

قومه يا كافي من كل شيء ولا يكفي منه شيء يا كافي عائشة و

قوم او ای بس کننده از هر چیز و بس نمیکند از وی هیچ چیزی ای بس کننده عائشه را و

آسية اكفني عظيم البلاء من كل شيء حتى لا أخاف ولا أخشى

آسیه را بس شو مرا از هر چیز تا نترسم با تمام بزرگ بلا را که بزرگ است

مع اسمك العظيم الاعظم شيئا فانه يكفي ويجمع كلمه وشره

با نام توکه بزرگست بزرگ بودن از هر چیزے بدرستی خواننده این دعا کفایت کرده شده ست

عند صلاته فصل في ذكر صلاة الخصماء وهي اربع ركعات

نزد گذاردن این نماز در ذکر نماز خصومت و آن نماز چهار رکعت ست

بتسليمة واحدة يقرء في الاولى فاتحة الكتاب وقل هو الله احد

بیک سلام بخواند در اول فاتحه وقل هو الله

احد عشر مرات وفي الثانية الفاتحة وقل هو الله عشر مرات و

یازده بار و در دوم فاتحه وقل هو الله ده بار و

ثلاث مرات قل يا ايها الكافرون وفي الثالثة الفاتحة وعشر مرات

سه بار قل یا ایها الکافرون و در ثالث فاتحه و ده بار

قل هو الله احد والهاكم التكاثر مرة وفي الرابعة الفاتحة و

قل هو الله و الهاکم التکاثر یکبار و در چهارم فاتحه و

خمس عشر مرة قل هو الله احد واية الكرسي مرة ثم يجعل ثوابها

پانزده بار قل هو الله و آیة الکرسی یکبار پس بگرداند ثواب آن

لخصمائه يكفيه الله امرهم يوم القيامة ان شاء الله تعالى

خصمان خود را کفایت کند او را خدای تعالی امر او را روز قیامت اگر خواهد خدای تعالی

يصلي هذه الصلاة في سبعة اوقات اول ليلة من رجب

گذارد این نماز را در هفت اوقات اول شب از رجب و

ليلة النصف من شعبان واخر جمعة من رمضان ويومي العيد

پانزدهم از شعبان و جمعه اخیره از رمضان و هر دو روز عید

ويوم عرفة ويوم عاشورا فصل في صلاة العتقاء في

و روز عرفه و روز عاشورا در نماز آزادان در

شوال حدثنا ابو نصر بن الشاهر والده قال حدثنا ابو عبد الله

شوال حدیث خواند برما ابو نصر بن ... گفت حدیث خواند برما ابو عبد الله

الحسين بن عمر العلاف قال انا ابو القاسم القاضي ثنا محمد بن

حسین بن عمر علاف گفت حدیث خواند ما را ابو القاسم قاضی حدیث خواند برما محمد بن

احمد بن صدقة ثنا يعقوب بن عبد الرحمن قال انا ابو بكر احمد

احمد بن صدقه حدیث خواند برما یعقوب بن عبد الرحمن گفت حدیث خواند برما ابو بکر احمد

بن جعفر المروزي قال ثنا علي بن معروف قال حدثني محمد بن

بن جعفر مروزی گفت حدیث خواند برما علی بن معروف گفت حدیث خواند برما محمد بن

٩٤٣

محمود نا یحیی بن شبیب ثنا حمید عن انس رض قال قال رسول

محمود حدیث خواند یحیی بن شبیب حدیث خواند بر ما حمید از انس رض گفت فرمود رسول

الله صلی الله علیه وسلم من صلی فی شوال ثمان رکعات لیلا کان او نهارا

الله صلی الله علیه وسلم هر که گزارد در شوال هشت رکعت شب باشد یا روز

یقرء فی کل رکعة بفاتحة الکتاب وخمس عشر مرة قل هو الله احد

بخواند در هر رکعت فاتحه و پانزده بار قل هو الله

فاذا فرغ من صلاته سبح سبعین مرة وصلی علی النبی صلی الله علیه وسلم

پس هرگاه فارغ شود از نماز خود تسبیح گوید هفتاد بار و درود گوید بر پیغمبر صلی الله علیه وسلم

سبعین مرة والذی بعثنی بالحق نبیا ما من عبد یصلی هذه

هفتاد بار سوگند بخدا است که برانگیخت مرا به بر حق نیست هیچ بنده که گزارد این

الصلاة الا انبع الله تعالی له ینابیع الحکمة فی قلبه ونطق

نماز را مگر بکشاید حق تعالی او را چشمها ی حکمت در دل او و گویا کند

بها لسانه واراه داء الدنیا ودواها والذی بعثنی بالحق نبیا

بآن زبان او و بنماید او را درد دنیا و دوا اس او و سوگند بخدا است که برانگیخت مرا نبی بر حق

من صلی هذه الصلاة کما وصفت لا یرفع راسه من اخر سجوده

هر که گزارد این نماز را چنانچه وصف کردم برندارد سر خود را از آخر سجده خود

حتی یغفر الله له وان مات مات شهیدا مغفورا له وما من

تا آنکه آمرزد خدا تعالی او را و اگر میرد میرد شهید آمرزیده شده و نیست هیچ

عبد صلی هذه الصلاة فی السفر الا سهل الله علیه السیر والذهاب

بنده که گزارد این نماز را در سفر مگر آنکه سهل کند خدا تعالی بر وی سیر و رفتن

الی موضع مراده وان کان مدیونا قضی الله دینه وان کان ذا حاجة

تا جای مراد او و اگر باشد مدیون قضا کند خدا تعالی دین او را و اگر باشد حاجتمند

قضی الله حوائجه والذی بعثنی بالحق نبیا ما من عبد یصلی

قضا کند خدا تعالی حاجت او و سوگند بخدا آنکه فرستاد مرا نبی بر حق نیست هیچ بنده که گزارد

هذه الصلاة الا اعطاه الله تعالی بکل حرف وبکل ایة مخرفة

این نماز را مگر بدهد او را خدا تعالی بهر حرف و بهر آیت مخرفه

فی الجنة قیل وما المخرفة یا رسول الله قال صلی الله علیه وسلم بساتین فی الجنة

در بهشت گفته شد و چیست مخرفه یا رسول الله فرمود صلی الله علیه وسلم باغهایست در بهشت

یسیر الراکب فی ظل شجرة من اشجارها مائة سنة لا یقطعها

که سیر میکند سوار در زیر سایه درختی از درختهای او صد سال بیشتر قطع نمیکند او را

فصل في فضل الصلاة لرفع عذاب القبر عن عبد الله بن الحسن

در فضیلت نماز از بهر دور کردن عذاب قبر مرویست از عبد الله بن حسن

عن علي رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم من صلى ركعتين يقرأ في

از علی رض گفت فرمود رسول الله ص هرکه گزارد دو رکعت بخواند در

احدهما آخر الفرقان من تبارك الذي جعل في السماء بروجا

یکی از آن آخر فرقان از تبارک الذی جعل فی السماء بروجا

حتى يختم السورة ثم يأخذ في الثانية فيقرأ فيها بعد الفاتحة

تا آنکه ختم کند سوره را پس شروع کند در رکعت دوم پس بخواند در آن بعد فاتحه

من اول سورة المؤمنين حتى يبلغ فتبارك الله احسن الخالقين

از اول سوره مومنین تا برسد فتبارک الله احسن الخالقین را

فانه يأمن من مكر الجن والانس ويعطى كتابه بيمينه يوم القيمة

پس بدرستی او در امن باشد از مکر پری و انسان و داده شود کتاب او بدست راست او در روز

ويؤمن من عذاب القبر ومن الفزع الاكبر ويعلمه الكتب

و در امن باشد از عذاب قبر و از فزع اکبر و تعلیم کند خدای تعالی او را آن کتاب

وان لم يكن حريصا وينزع منه الفقر ويؤتيه الله الحكم و

و اگرچه نباشد هوس دار بر آن کتاب و دور کند از و فقر و دهد او را خدای تعالی حکمت و

بصره في كتابه الذي انزله على نبيه صلى الله عليه وسلم ويلقنه حجته

بینا کند او را در کتاب خود آن کتاب که فرستاد او را بر نبی خود ص و تلقین کند او را حجت او

يوم القيمة ويجعل النور في قلبه ولا يحزن اذا حزن الناس

روز قیامت و گرداند نور در دل او و اندوهگین نکند هرگاه اندوهگین شوند مردم

فلا يخاف اذا خافوا ويجعل النور في بصره وينزع حب الدنيا

و خوف نکند هرگاه خوف کنند و گرداند نور در بینایی او و دور کند دوستی دنیا

من قلبه ويكتب عند الله من الصديقين فصل في صلاة

از دل او و نوشته شود نزدیک خدای تعالی از صدیقان در نماز

الحاجة عن ابي هاشم الابلي عن انس بن مالك رض عن النبي صلى الله عليه وسلم

حاجت مرویست از ابی هاشم ابلی از انس بن مالک رض از نبی ص

انه قال من كان له الى الله حاجة مهمة فليسبغ الوضوء و

که فرمود هرکه باشد او را بسوی خدای تعالی حاجتی پس تمام کند وضو را و

ليصل ركعتين يقرأ في الاولى بفاتحة الكتاب وآية الكرسي

بگزارد دو رکعت بخواند در اول رکعت فاتحه و آیة الکرسی

وفي الثانية بفاتحة الكتاب وآمن الرسول الى آخره ثم يتشهد

ودر دوم فاتحه وآمن الرسول تا آخر پس تشهد خواند

ويسلم ويدعو بهذا الدعاء فانها يقضي والدعاء اللهم يا

وسلام دهد ودعا کند باین دعا بدرستیکه قضا کرده شود ودعا اینست بار خدایا ای

مونس كل وحيد ويا صاحب كل فريد ويا قريبا غير بعيد و

مونس هر واحد وای یار هر یگانه وای نزدیک که بعید دور نیست و

يا شاهدا غير غائب ويا غالبا غير مغلوب اسألك باسمك

ای حاضر که غائب نمیشود وای غالب که مغلوب نمیشود میخواهم از تو بنام تو

بسم الله الرحمن الرحيم الذي لا تأخذه سنة ولا نوم واسألك

بنام خدای که بسیار مهربان بخشاینده است آنکه نگیرد اورا سنگی ونه خواب ومیخواهم از تو

باسمك بسم الله الرحمن الرحيم الحي القيوم الذي عنت له

بنام تو بنام خدای که بسیار بخشاینده است زنده است قایم است آنکه فروتنی کرده است اورا

الوجوه وخشعت له الاصوات ووجلت له القلوب ان

رویها وفروتنی کرده است اورا آوازها وترسنده هست اورا دلها اینکه

تصلي على محمد وعلى آل محمد وان تجعل لي من امري فرجا ومخرجا

درود فرستی بر محمد وبر آل محمد واینکه گردانی از امر من فراخی وجای برآمدن

وتقضي حاجتي فصل في الدعاء لدفع الظلم والاحتراز

وقضا کنی حاجت خود را در دعا از بهر دفع ظلم واحتراز

منه روى جابر بن عبد الله رض ان رسول الله صلى الله عليه وسلم علم عليا

ازو روایت کرد جابر بن عبد الله رض که رسول الله صلی الله علیه وسلم آموخت علی

وفاطمة رضوان الله عليهما هذا الدعاء وقال لهما اذا نزلت

وفاطمه را رض این دعا وگفت ایشان را هرگاه فرود آید

بكما مصيبة او خفتما جور سلطان او ضلت لكما ضالة

بر شما مصیبتی یا بترسید شما را جور سلطان یا گمراه کند شما را گمراه کننده

فاحسنا الوضوء وصليا ركعتين وارفعا ايديكما الى السماء

پس نیکو کنید وضو را وبگزارید دو رکعت وبردارید هر دو دست خود را بسوی آسمان

وقولا يا عالم الغيب والسرائر يا مطاع يا عزيز يا عليم يا الله

وگوئید ای داننده غیب وپوشیده ها را ای پادشاه فرمان پذیر ای عزیز ای داننده ای

يا الله يا الله يا هازم الاحزاب لمحمد صلى الله عليه يا كائد فرعون

ای خدا ای خدا ای شکست دهنده گروهها برای محمد ص ای فریب دهنده فرعون

۵ وحید یگانه تنها ۱۲ رشیدی ۵ فرید یگانه در بزرگ ۹۴۶

لموسى عليه السلام يا منجي عيسى عليه السلام من يد الظلمة يا

موسی ع ای نجات دهنده عیسی ع از دست ظالمان ای

مخلص قوم نوح من الغرق يا راحم عبرة يعقوب عليه السلام

خلاص دهنده قوم نوح از غرق ای رحم کننده اشک یعقوب ع در فراق یوسف ع

يا كاشف ضر أيوب عليه السلام يا منجي ذي النون من الظلمات

ای دور کننده رنج ایوب ع ای نجات دهنده ذی النون از تاریکی

الثلاث يا فاعل كل خير يا هاديا إلى كل خير يا دالا على كل خير

سه‌شب ای کننده هر نیکی ای رهنماینده بسوی هر خیر ای رهنما بر هر نیکی

يا أهل خير يا خالق الخير ويا أهل الخيرات أنت الله رغبت

ای خداوند نیکی ای آفریننده نیکی وای صاحب خیرات توئی خدا رغبت کردم

إليك فيما قد علمت وأنت علام الغيوب أسألك أن تصلي

بسوی تو در آنچه تحقیق دانستی و تو داناے غیب هستی میخواهم از تو که درود فرستی

على محمد وعلى آل محمد ثم سل حاجتك تجاب إن شاء الله تعالى

بر محمد و بر آل محمد پس بخواه امید حاجت خود را قبول کرده شود اگر خواهد خداے تعالی

دعاء آخر وهو دعاء النبي صلى الله عليه يوم الأحزاب رواه ابن عمر

دعاے دیگر و آن دعاے پیغمبرست ع روز احزاب روایت کرد آنرا ابن عمر

رضي الله عنه صلى الله عليه وسلم اللهم إني أعوذ بك وبنور قدسك وعظمة

رض از آن سرور ع بار خدایا من پناه میگیرم بتو و بنور پاک تو و بزرگی

طهارتك وبركات جلالك من كل آفة وعاهة وطارق الجن

پاکی تو و برکات جلال تو از هر آفت و رنج و در آینده جن

والإنس إلا طارقا يطرق منك بخير إنك أنت عياذي فبك

و انس مگر درآینده که در آید از تو به نیکی هر آینه توئی پناه من در تو

أعوذ وأنت ملاذي فبك ألوذ يا من ذلت له رقاب الجبابرة

پناه میگیرم و توئی جاے پناه من در تو پناه میجویم ای آنکه خوار شده گردنهاے گردنکشان

وخضعت له مقاليد الفراعنة أعوذ بجلال وجهك وكرم

و خم شده است مر او را کلیدهاے رعایت پناه میگیرم بجلال ذات تو و بزرگی

جلالك من خزيك وكشف سترك ونسيان ذكرك والانصراف

جلال تو از رسوای تو و از دور کردن تو پرده خود را و فراموشی یاد تو و باز گشتن

عن شكرك أنا في كنفك في ليلي ونهاري ونومي وقراري

از شکر تو. من در پناه توام در شب خود و روز خود و خواب خود و آرام خود

وَظَعْنِي وَأَسْفَارِي ذِكْرُكَ شِعَارِي وَثَنَاؤُكَ دِثَارِي لَا

در اقامت و سفر خود ذکر تو شعار منست و ثنای تو لباس منست نیست

إِلٰهَ إِلَّا أَنْتَ تَنْزِيهًا لِاسْمِكَ وَتَكْرِيمًا لِسُبُحَاتِ وَجْهِكَ

هیچ معبود مگر تو برای پاک داشتن نام ترا و بزرگ داشتن انوار ذات ترا

أَجِرْنِي مِنْ خِزْيِكَ وَمِنْ شَرِّ عَذَابِكَ وَعِبَادِكَ وَاضْرِبْ عَلَيَّ سُرَادِقَاتِ

پناه ده مرا از رسوایی تو و از بدی عذاب تو و بندهای تو و برپا کن بر من سراپرده های

حِفْظِكَ وَأَدْخِلْنِي فِي حِفْظِ عِنَايَتِكَ وَقِنِي سَيِّئَاتِ عَذَابِكَ

نگاهبانی خود و درآر مرا در نگاهبانی عنایت خود و نگاهدار از من بدیهای عذاب خود

وَأَغْنِنِي بِخَيْرٍ مِنْكَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ فَصْلٌ فِي

و بی پروا کن به نیکی از خود برحمت خود ای رحیم ترین رحم کنندگان در

الدُّعَاءِ لِذَهَابِ الْهُمُومِ وَقَضَاءِ الدُّيُونِ عَنْ أَبِي مُوسَى رض

دعای برای دور کردن غموم و قضای دین روایت از ابوموسی

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ مَنْ أَصَابَهُ هَمٌّ أَوْ حُزْنٌ فَلْيَدْعُ بِهٰؤُلَاءِ

از نبی که گفت هر که رسید او را غم یا اندوه پس باید که دعا کند باین

الْكَلِمَاتِ اَللّٰهُمَّ أَنَا عَبْدُكَ وَابْنُ عَبْدِكَ نَاصِيَتِي بِيَدِكَ مَاضٍ

کلمات بار خدایا من بنده توام و پسر بنده توام ناصیه من بدست تست روان

فِيَّ حُكْمُكَ عَدْلٌ فِيَّ قَضَاؤُكَ اَللّٰهُمَّ إِنِّي أَسْأَلُكَ بِكُلِّ اسْمٍ هُوَ

در من حکم تو عدلست در من حکم تو بار خدایا من سوال میکنم از تو بهر اسم که

لَكَ سَمَّيْتَ بِهِ نَفْسَكَ أَوْ أَنْزَلْتَهُ فِي كِتَابِكَ أَوْ عَلَّمْتَهُ لِأَحَدٍ

نام نهاده تو بآن اسم ذات خود را یا فرستادی آنرا در کتاب خود یا آموختی کسی را

مِنْ خَلْقِكَ أَوِ اسْتَأْثَرْتَ بِهِ فِي عِلْمِ الْغَيْبِ عِنْدَكَ أَنْ تَجْعَلَ

از خلق خود یا برگزیده آنرا در علم غیب خود که نزد تست اینکه بگردانی

الْقُرْآنَ الْكَرِيمَ رَبِيعَ قَلْبِي وَنُورَ صَدْرِي وَجِلَاءَ حُزْنِي وَذَهَابَ

قرآن کریم را بهار دل من و نور سینه من و روشنی حزن من و رفتن

هَمِّي وَغَمِّي فَقَالَ قَائِلٌ يَا رَسُولَ اللهِ إِنَّ الْمَغْبُونَ لَمَنْ غُبِنَ هٰؤُلَاءِ

غم و هم من پس گفت گوینده یا رسول الله هر آینه زیان آورده شده هر آینه کسیست که

الْكَلِمَاتِ قَالَ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَجَلْ فَقُولُهُنَّ وَعَلِّمُوهُنَّ فَإِنَّهُ مَنْ قَالَهُنَّ

کلمات فرمود صلعم آری پس گو این کلمات را و بیاموز آنها را هر که گوید آنها را

الْتِمَاسَ مَا فِيهِنَّ أَذْهَبَ اللهُ عَزَّ وَجَلَّ حُزْنَهُ وَأَطَالَ فَرَحَهُ

در حالیکه طلب کند چیزیکه در آنهاست میبرد حق تعالی اندوه او را و دراز میکند فرح او را

ظعن بالفتح وبفتحتین برکردن در فتن بجای ٩٤٨

يُروى عن عائشة رض قالت ان ابا بكر الصديق رض دخل عليها

در روايت از عائشه رض گفت بدرستی ابابكر صديق رض درآمد برآن عائشه رض

فقال اهل سمعت من رسول الله صلى الله عليه وسلم دعاءً كان يعلّمناه و

پس گفت آيا شنيدی از رسول الله دعايی که بود پيغمبر که آموخته است ما را آن دعا و

ذكر ان عيسى ابن مريم كان يعلّمه اصحابه ويقول لو كان

گفت ابوبكر رض که عيسی ... بود که مے آموخت اصحاب خود را و ميفرمود اگر باشد

على احدكم مثل جبل احد دينا فقضاه الله عز وجل عنه فقالت

بر يكی از شما مانند کوه احد قرض ادا کند او را خدای تعالی از او پس گفت عائشه رض

كان يقول اللهم يا فارج الهم كاشف الغم مجيب دعوة

بوده است که ميفرمود بارخدايا ای کشاينده هم دور کننده غم قبول کننده دعاے

المضطرين رحمن الدنيا ورحيم الآخرة اسألك ان ترحمني

مضطربان رحمان دنيا و رحيم آخرت ميخواهم از تو که رحم کنی مرا

برحمة من عندك تغنيني بها عن رحمة من سواك دعاء

برحمت از نزد خود مستغنی کن مرا بآن از رحمت کسيکه وراے تست دعاے

آخر في ذلك وهو ما روي عن الحسن البصري رض انه جاءه

ديگر است درين باب و آن آنست که مرويست از حسن بصری رض بدرستی آمد او را

صديق له يكرم عليه فقال له يا ابا سعيد عليّ دين واحب

دوستی مر او را که بزرگ ميداشت مر او را پس گفت آن دوست ای ابوسعيد بر من قرض هست و دوست ميدارم

ان تعلمني اسم الله تعالى الاعظم فقال ان شئت ذلك فقم

که آموزی مرا اسم خداے تعالے که بزرگ است پس گفت اگر خواهی تو اين اسم را پس برخيز

وتوضأ فقام فتوضأ فقال له قل يا الله يا الله انت الله انت

و وضو کن پس ايستاد پس وضو کرد و گفت او را بگو يا الله يا الله تو الله تو

الله بلى والله انت الله لا اله الا انت الله الله الله والله انه

الله آری سوگند بخدا که تو الله نيست هيچ معبود مگر تو الله الله الله سوگند بخدا که

لا اله الا الله اقض عني الدين وارزقني بعد الدين فاصبح الرجل

نيست هيچ معبود مگر تو ادا کن از من قرض را و روزی ده مرا بعد دين پس صبح کرد مرد

فرأى مائة الف درهم صحاحا في مسجده دراهم مختلفة في

پس ديد صد هزار درم بی از عيب در مسجد خود درمهاے گوناگون

جراب على رأس الجراب مكتوب لو سألت اكثر من هذا لاعطيناك

هميان بر سر هميان نوشته اگر ميخواستی زياده ازين ميداديم ترا

فَكَيْفَ لَمْ تَسْئَلِ الْجَنَّةَ فَجَاءَ الرَّجُلُ اِلَى الْحَسَنِ رَضِيَ اللهُ عَنْهُ

پس چگونه نخواستی تو بهشت را پس آمد مرد بسوی حسن رض

فَاَخْبَرَهُ بِذٰلِكَ فَانْطَلَقَ مَعَهُ اِلٰى مَنْزِلِهٖ فَنَظَرَ اِلَى الدَّرَاهِمِ فَقَالَ

پس خبر کرد او را باین پس رفت با او تا منزل او پس دید بسوی درهمها پس گفت

الرَّجُلُ لَيْتَنِيْ نَدِمْتُ حَيْثُ لَمْ اَسْاَلِ اللهَ الْجَنَّةَ فَقَالَ الْحَسَنُ اِنَّ

مرد من شرمنده‌ام که چرا نخواستم بهشت را پس گفت حسن بدرستیکه

الَّذِيْ عَلَّمَكَ هٰذَا الْاِسْمَ لَمْ يُعَلِّمْكَ اِلَّا لِخَيْرٍ يُرِيْدُكَ بِهٖ فَاِنَّكُمْ

کسیکه آموخت ترا این اسم نیاموخت ترا مگر از جهت نیکی که خواسته است خدا به تو زیرا آن

عَلٰى هٰذَا الْاِسْمِ لَا يَسْمَعُ بِهِ الْحَجَّاجُ فَلَا يَنْجُوْ مِنْهُ اَحَدٌ دُعَاءٌ اٰخَرُ

این اسم را نشنود حجاج پس نجات نیابد از و هیچ یکی دعای دیگر

عَلَّمَهُ جِبْرَئِيْلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِنَبِيِّنَا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حِيْنَ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ الْمُشَرَّفَةِ

اموخت آنرا جبرائیل ع نبی مارا ص وقتیکه بیرون آمد از مکه مشرف

يُرِيْدُ جَبَلَ حِرَاءٍ خَوْفًا مِنْ قُرَيْشٍ وَكِفَايَةَ الْهَمِّ وَالرِّزْقِ وَمَعَهُ اَبُوْ بَكْرِ

در حالیکه طالب کوه حرا بود از ترس قریش و از جهت خلاصی از غم و کشایش رزق و همراه او بود ابو بکر

الصِّدِّيْقُ رض اَنَّ جِبْرَئِيْلَ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ يَا مُحَمَّدُ اِنَّ اللهَ تَعَالٰى يُقْرِئُكَ

صدیق رض که جبرائیل ع گفت ای محمد خدای تعالی میخواند ترا

السَّلَامَ وَقَدْ عَلَّمَنِيْ دُعَاءً تَدْعُوْ بِهٖ فَيَجْعَلُ اللهُ بَيْنَكَ وَبَيْنَهُمْ

سلام و بتحقیق آموخت مرا دعا که دعا کنی بآن پس گرداند خدا میان تو و میان آنها

سِتْرًا فَاُعَلِّمُهُ لَكَ فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نَعَمْ يَا جِبْرَئِيْلُ فَقَالَ

پرده پس آموزم ترا پس فرمود نبی ص آری ای جبرائیل پس گفت

قُلْ يَا كَبِيْرُ كُلِّ كَبِيْرٍ يَا سَمِيْعُ يَا بَصِيْرُ يَا مَنْ لَا شَرِيْكَ لَهٗ وَلَا وَزِيْرَ

بگو ای بزرگ بر هر بزرگ ای شنونده ای بیننده ای کسیکه نیست شریکی مر او را و نه وزیر

يَا خَالِقَ الشَّمْسِ وَالْقَمَرِ الْمُنِيْرِ يَا عِصْمَةَ الْبَائِسِ الْخَائِفِ الْمُسْتَجِيْرِ

ای آفریننده آفتاب و ماه روشن ای نگاهدارنده ترسنده خوفناک پناه جوینده

يَا رَازِقَ الطِّفْلِ الصَّغِيْرِ يَا جَابِرَ الْعَظْمِ الْكَسِيْرِ يَا قَاصِمَ كُلِّ جَبَّارٍ

ای روزی دهنده طفل صغیر ای درست کننده استخوان شکسته ای هلاک کننده هر ستمکار

عَنِيْدٍ اَسْاَلُكَ وَاَدْعُوْكَ دُعَاءَ الْبَائِسِ الْفَقِيْرِ دُعَاءَ الْمُضْطَرِّ

دشمن میخواهم از تو دعا میکنم دعای فقیر دعای مضطر …

الضَّرِيْرِ اَسْاَلُكَ بِمَعَاقِدِ الْعِزِّ مِنْ عَرْشِكَ وَمَفَاتِيْحِ الرَّحْمَةِ بَيْنَ

میخواهم از تو بوسیله جاهای بستن عزت و کلید های رحمت که …

٩٥٠

كتابك وبالأسماء الثمانية المكتوبة على قرن الشمس أن تفعل
کتاب تست و بنامهاے هشت که نوشته شده ست بر جانب بالاے آفتاب اینکه بکنی
بي كذا وكذا باب الأدعية التي يدعى بها عقيب الصلوة
همچنین وچنین باب دعاهاے که دعا کرده میشود بآنها پس نماز
الفرض ودعاء الختمة وغير ذلك أما دعاء صلاة الغداة و
فرض و دعاے ختم قرآن و جزآن اما دعاے نماز صبح و
صلاة العصر فهو أن يقول اللهم لك الحمد شكرا ولك المن فضلا
نماز عصر پس اینست که بگوید بار خدایا مر ترا احمد ست از شکر و ترا است منت و نعمت از روی فضل
بنعمتك تتم الصالحات نسألك اللهم فرجا قريبا فإنك لم تزل
بنعمت تو تمام میشود نیکویها میخواهیم از تو خدایا کشادگی نزدیک پس تو همیشه
مجيبا وصبرا جميلا وعافية من جميع البلايا والسلامة من
قبول کننده و صبر بزرگ و عافیت از همه بلاها و سلامت از
طوارق الرزايا برحمتك يا أرحم الراحمين اللهم اجعل اجتماعنا اجتماعا
سه مصیبت و اندوهها برحمت تو ای رحیم ترین رحمت کنندگان بار خدایا بگردان اجتماع ما اجتماع
مرحوما وتفرقنا تفرقا معصوما ولا تجعل فينا شقيا ولا محروما
مرحوم و پراکنده کردن ما را پراکندگی معصوم مگردان در ما کسی را شقی و نه محروم
ولا تردنا بالفاقة إلى غيرك ولا تحرمنا سعة خيرك وحقيقة
و رد مکن ما را بحاجت بسوے غیر خود و مگردان محروم از فراخی نیکی خود و حقیقت
التوكل عليك وخالص الرغبة فيما لديك واملأ قلوبنا منك
توکل بر تو و خالص رغبت کردن در آنچه نزدیک تست و پر کن دلهای ما را از خود
الغنى واكس وجوهنا منك الحيا وارزقنا خير الآخرة والدنيا
بغنا و بپوشان روی ما را از خود از شرم و روزی کن ما را نیکوی آخرت و دنیا
برحمتك يا أرحم الراحمين يا رب اللهم ارزقنا خير الصباح وخير
برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان بار خدایا روزی کن نیکوی صبح و نیکوی
المساء وخير القضاء وخير القدر واصرف عنا شر الصباح وشر
شام و نیکوے قضا و نیکوے قدر و بگردان از ما بدے صبح و بدے
المساء وشر القضاء وشر القدر اللهم وما أنزلت في هذا اليوم
شام و بدے قضا و بدے قدر بار خدایا و آنچه فرستادی تو درین روز
من خير وعافية وسلامة وغنيمة وسعة رزق فاجعل لنا فيه
از نیکوی و عافیت و سلامت و غنیمت و فراخی رزق پس بگردان ما را از آن

الشمس ١
حبیب ...
صلی
نعمتك
وزن
نعمتك
ص
٩٥١
المصيبة
١٢
كذا في
المنتخب
١٢

أَوْفَرَ الْحَظِّ وَالنَّصِيبِ اَللّٰهُمَّ وَمَا أَنْزَلْتَ مِنْ سُوءٍ وَبَلَاءٍ وَشَرٍّ

وافزون کن حظ و نصیب ما را ای بار خدایا و آنچه فرستادی از بدی و بلا و بدی

وَدَاءٍ وَفِتْنَةٍ فَاصْرِفْهُ عَنَّا وَعَنْ جَمِيعِ الْمُسْلِمِينَ وَالْمُسْلِمَاتِ

و درد و فتنه پس بگردان او را از ما و از همه مسلمان مردان و زنان

يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ دُعَاءٌ آخَرُ اَلْحَمْدُ لِلّٰهِ الَّذِي أَحَاطَ بِكُلِّ شَيْءٍ

ای رحم کننده ترین رحم کنندگان دعای دیگر حمد مر خدای را که در گرفته است همه چیز را

عِلْمًا وَأَحْصَى كُلَّ شَيْءٍ عَدَدًا لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ أَهْلُ الْكِبْرِيَاءِ وَ

از روی علم و در گرفته است هر چیز را از روی عدد نیست هیچ معبود مگر او صاحب تکبر و

الْعَظَمَةِ وَمُنْتَهَى الْجَبَرُوتِ وَالْعِزَّةِ وَوَلِيُّ الْغَيْثِ وَالرَّحْمَةِ

عظمت و منتهای جبروت و عزت و خداوند باران و رحمت

مَالِكُ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ عَظِيمُ الْمَلَكُوتِ شَدِيدُ الْجَبَرُوتِ لَطِيفٌ

مالک دنیا و آخرت بزرگست عالم غیب او سخت است توانائی و قهر او مهربان است

لِمَا يَشَاءُ فَعَّالٌ لِمَا يُرِيدُ أَوَّلُ كُلِّ شَيْءٍ وَخَالِقُ كُلِّ شَيْءٍ وَرَازِقُهُ

کسی را که میخواهد فاعلست مر چیزی را که میخواهد اول هر چیز و آفریننده هر چیز و رازق هر چیز

سُبْحَانَهُ لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْ صَبَاحَنَا صَبَاحًا صَالِحًا

پاکیست او را نیست هیچ معبود مگر او بار خدایا بگردان صبح ما صبح نیکو

لَا مُخْزِيًا وَلَا فَاضِحًا اَللّٰهُمَّ اكْفِنَا شَرَّ نَوَائِبِ الزَّمَانِ وَمَكْرُوهَ

نه رسوا کننده و نه فضیحت بار خدایا کفایت ده ما را از بدی سختیهای زمانه و مکروهات او

وَمَصَارِعَ السُّوءِ وَمَصَائِدَ الشَّيْطَانِ وَمَوَارِدَ صَوْلَةِ السُّلْطَانِ

و از جاهای افتادن بدی و جاهای دام شکار شیطان و جاهای وارد شدن صولت سلطان

وَوَفِّقْنَا فِي يَوْمِنَا هٰذَا وَفِي سَائِرِ الْأَيَّامِ لِاسْتِعْمَالِ الْخَيْرَاتِ وَ

و توفیق ده ما را در این روز ما و در همه روزها از جهت استعمال نیکیها و

هِجْرَانِ السَّيِّئَاتِ اَللّٰهُمَّ أَصْلِحْنَا وَأَصْلِحْ قُلُوبَنَا وَأَصْلِحْ أَخْلَاقَنَا

دوری بدیها بار خدایا نیکو کن ما را و نیکو کن دلهای ما را و نیکو کن خلقهای ما را

وَأَصْلِحْ أَفْعَالَنَا وَأَصْلِحْ آبَاءَنَا وَأَبْنَاءَنَا وَأَجْدَادَنَا وَجَدَّاتِنَا

و نیکو کن افعال ما و نیکو کن پدران ما را و پسران ما و اجداد و جدات ما را

وَدُنْيَانَا وَآخِرَتَنَا اَللّٰهُمَّ كَمَا أَمْضَيْتَ اللَّيْلَةَ بِالسَّلَامَةِ وَالْعَافِيَةِ

و دنیای ما و آخرت ما را بار خدایا چنانچه گذرانیدی شب بسلامت و عافیت

فَأَمْضِ عَلَيْنَا النَّهَارَ بِالسَّلَامَةِ وَالْعَافِيَةِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ

پس بگذران بر ما روز بسلامت و عافیت برحمت خود ای رحم کننده ترین

الرحمين اللهم ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة
مهربانان بارخدایا پروردگارا بده مارا در دنیا نیکوئی و در آخرت نیکوئی

وقنا عذاب النار برحمتك يا ارحم الرحمين آمين اللهم آمين
و نگهدار مارا از عذاب دوزخ برحمت خود ای رحیم ترین رحم کنندگان آمین بارخدایا آمین

يا الله يا رب العلمين دعاء آخر الحمد لله الذي خلق السموت
ای الله ای پروردگار جهانیان دعای دیگر همه ثنا مر خدای را که آفرید آسمان

والارض لا اله الا هو عليه توكلت وهو رب العرش العظيم
و زمین را نیست خدا مگر او بروی توکل کردم و او پروردگار عرش عظیم است

سبحانه وتعالى عما يشركون اللهم اغفر ذنوبنا ما اظهرنا وما
پاک است و بلند از آنچه شریک میدارند او را بارخدایا بیامرز گناه ما آنچه آشکارا کردیم و آنچه

اسررنا وما اخفينا وما اعلنا وما انت اعلم به منا اللهم اعطنا
پوشیده کردیم و آنچه پنهان کردیم و آنچه آشکارا کردیم و آنچه تو داناتری از ما بارخدایا بده مارا

رضاك في الدنيا والآخرة واختم لنا بالسعادة والشهادة والمغفرة اللهم اجعل آخر
خوشنودی خود در دنیا و آخرت و ختم کن مارا بسعادة و شهادة و مغفرت بارخدایا بگردان آخر

اعمارنا خيرها وخواتيم اعمالنا خيرها وخير ايامنا يوم نلقاك اللهم انا نعوذ بك من
عمر مارا نیک و خاتمه عملهای مارا نیک و بهترین ایام مارا روزیست که ببینیم ترا بارخدایا پناه میگیریم بتو از

زوال نعمتك ومن فجاءة نقمتك ومن تحول عافيتك اللهم انا نعوذ بك من درك الشقاء
زوال نعمت تو و از ناگهانی کینه تو و از گردیدن عافیت تو بارخدایا پناه میگیریم بتو از رسیدن بدبختی

وجهد البلاء وشماتة الاعداء وتغير النعماء وسوء القضاء
مشقت بلا و خوشنودی دشمنان و تغیر نعمت و بدی قضا

نعوذ بك من جميع المكاره والاسواء ونسألك اللهم خير العطاء
پناه میگیریم بتو از جمیع ناخوشیها و بدیها و میخواهیم از تو بارخدایا بهترین بخشش

اللهم انا نسألك ان تكشف سقمنا وتبرئ امراضنا وترحم موتانا
بارخدایا میخواهیم از تو اینکه دور کنی رنج ما و درست کنی بیماریهای ما و رحم کنی مردگان مارا

وتصحح ابداننا وتخلص لك اللهم اديانا وان تحفظ عبادنا
و صحت ده بدنهای مارا و خالص کن دینهای مارا برای خود بارخدایا و اینکه نگاه داری پناه ما

وتشرح صدورنا وتدبر امورنا وتجبر اولادنا وتستر حرمنا
و کشادی سینه مارا و تدبیر کنی کارهای مارا و درست کنی فرزندان مارا و بپوشی گناهان مارا

وترد غيابنا وان تثبتنا على ديننا ونسألك خيرا ورشدا
و بازرسانی گمشدگان مارا و ثابت داری مارا بر دین خود و میخواهیم از تو نیکی و رهنمائی

۹۵۳

اللّٰهُمَّ رَبَّنَا إِنَّا نَسْأَلُكَ أَنْ تُؤْتِيَنَا حَسَنَةً فِي الدُّنْيَا وَحَسَنَةً
بار خدایا پروردگارا بدرستیکه ما سوال میکنیم از تو که بدهی مارا نیکی در دنیا و نیکی

فِي الْآخِرَةِ وَأَنْ تَوَفَّنَا مُسْلِمِينَ بِرَحْمَتِكَ وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ وَعَذَابَ
در آخرت و بمیرانی مارا مسلمان برحمت خود نگاهداری مارا از عذاب دوزخ و عذاب

الْقَبْرِ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ وَيَا رَبَّ الْعَالَمِينَ فَالدُّعَاءُ مَأْمُورٌ بِهِ وَهُوَ
قبر ای رحیم ترین رحم کنندگان و ای پروردگار عالم پس دعا امر کرده شده است آن و آن دعا

عِنْدَ اللّٰهِ بِمَكَانٍ وَقَدْ بَيَّنَّا ذٰلِكَ فِي أَثْنَاءِ الْكِتَابِ فَلَا يَنْبَغِي لِلْإِمَامِ
نزد خدا امرتبه است و بتحقیق بیان کردیم ما این را درمیان کتاب پس سزاوار نیست امام

وَالْمَأْمُومِ أَنْ يَخْرُجَا مِنَ الْمَسْجِدِ مِنْ غَيْرِ دُعَاءٍ قَالَ اللّٰهُ تَعَالَى فَإِذَا
و مقتدی را که برآیند از مسجد بغیر دعا فرمود خدای تعالی پس هرگاه

فَرَغْتَ فَانْصَبْ وَإِلَىٰ رَبِّكَ فَارْغَبْ أَيْ إِذَا فَرَغْتَ مِنَ الْعِبَادَةِ
فارغ شدی پس بایست و بسوی پروردگار خود پس رغبت کن یعنی هرگاه فارغ شدی از عبادت

فَانْصَبْ فِي الدُّعَاءِ وَارْغَبْ فِيمَا عِنْدَ اللّٰهِ وَاطْلُبْهُ مِنْهُ وَقَدْ
برپا کن خود را در دعا و رغبت کن در آنچه نزد خداست و طلب کن آنرا از خدا و بتحقیق

جَاءَ فِي الْحَدِيثِ عَنْ أَنَسِ بْنِ مَالِكٍ رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ
آمده است در حدیث از انس بن مالک رض از نبی صلعم که فرمود

إِذَا قَامَ الْإِمَامُ فِي مِحْرَابِهِ وَتَوَاتَرَتِ الصُّفُوفُ نَزَلَتِ الرَّحْمَةُ فَأَوَّلُ
هرگاه ایستاد امام در محراب خود و برابر شدند صفها فرود می آید رحمت پس اول

ذٰلِكَ نَصِيبُ الْإِمَامِ ثُمَّ مَنْ عَنْ يَمِينِهِ ثُمَّ مَنْ عَنْ يَسَارِهِ ثُمَّ
این رحمت میرسد امام را بعد کسی را که از راست اوست بعد کسی را که از چپ اوست بعد

تَتَفَرَّقُ الرَّحْمَةُ عَلَى الْجَمَاعَةِ ثُمَّ يُنَادِي مَلَكٌ رَبِحَ فُلَانٌ وَخَسِرَ
پراگنده میشود رحمت بر جماعت بعد ندا میکند فرشته سود کرد فلانی و زیان کرد

فُلَانٌ فَالرَّابِحُ مَنْ يَرْفَعُ يَدَيْهِ بِالدُّعَاءِ إِلَى اللّٰهِ تَعَالَى إِذَا فَرَغَ
فلانی پس سود کننده کسی است که بردارد دو دست خود را بدعا بسوی خدا هرگاه فارغ شود

مِنْ صَلَاتِهِ الْمَكْتُوبَةِ وَالْخَاسِرُ هُوَ الَّذِي خَرَجَ مِنَ الْمَسْجِدِ بِلَا دُعَاءٍ
از نماز مکتوبه خود و زیانکار کسی است که برآید از مسجد بغیر دعا

فَإِذَا خَرَجَ بِلَا دُعَاءٍ قَالَتِ الْمَلَائِكَةُ يَا فُلَانُ اسْتَغْنَيْتَ عَنِ اللّٰهِ
پس هرگاه برآید بغیر دعا گویند فرشتگان ای فلانی بی پروا شدی از خدای تعالی

تَعَالَىٰ مَا لَكَ عِنْدَ اللّٰهِ حَاجَةٌ فَصْلٌ فَأَمَّا دُعَاءُ خَتْمِ الْقُرْآنِ
نبوده است ترا نزد خدا حاجتی اما دعای ختم قرآن اینست

٩٥٤

صَدَقَ اللّٰهُ الْعَظِیْمُ الَّذِیْ خَلَقَ الْخَلْقَ فَابْتَدَعَهٗ وَسَنَّ الدِّیْنَ وَشَرَعَهٗ

راست گو است خدای تعالی بزرگ آنکه آفرید خلق را پس نو پیدا کرد و راه ساخت و دین را نمایان کرد

وَنَوَّرَ النُّوْرَ وَشَعْشَعَهٗ وَقَدَّرَ الرِّزْقَ وَوَسَّعَهٗ وَضَرَّ خَلْقَهٗ وَنَفَعَهٗ

و روشن کرد نور را و شعاع داد او را و مقدر کرد رزق را و فراخ کرد او را و ضرر داد خلق خود را و نفع

وَاَجْرَی الْمَآءَ وَنَبَّعَهٗ وَجَعَلَ السَّمَآءَ سَقْفًا مَّحْفُوْظًا ثُمَّ فَوْقًا رَفَعَهٗ

و روان کرد آب را و گشاد چشمها را و گردانید آسمان را سقف محفوظ بلند برداشت او را

وَالْاَرْضَ بِسَاطًا وَّضَعَهٗ وَسَیَّرَ الْقَمَرَ فَاَطْلَعَهٗ سُبْحَانَهٗ مَآ اَعْلٰی

و زمین بساط گسترده کرد او را و روان کرد قمر را پس طلوع کرد او را پاک است چه بلند است

مَكَانَهٗ وَاَرْفَعَهٗ وَاَعَزَّ سُلْطَانَهٗ وَاَبْدَعَهٗ لَا رَادَّ لِمَا صَنَعَهٗ وَلَا

مرتبه او و بزرگ است و غالب است سلطان او و عجیب است نیست بازگرداننده مر کرده او را و نه

مُغَیِّرَ لِمَا اخْتَرَعَهٗ وَلَا مُذِلَّ لِمَنْ رَفَعَهٗ وَلَا مُعِزَّ لِمَنْ وَضَعَهٗ وَلَا

تغییر دهنده ساخته او را و نیست خوار کننده کسی را که برداشت او را و نیست عزت دهنده کسی را

مُفَرِّقَ لِمَا جَمَعَهٗ وَلَا شَرِیْكَ لَهٗ وَلَا اِلٰهَ مَعَهٗ صَدَقَ اللّٰهُ الَّذِیْ

مفرق کننده کسی را که جمع کرد او را و نیست شریک مر او را و نیست معبودی با او راست گو است خدا آنکه

دَبَّرَ الدُّهُوْرَ وَقَدَّرَ الْمَقْدُوْرَ وَصَرَّفَ الْاُمُوْرَ وَعَلِمَ هَوَاجِسَ الصُّدُوْرِ

تدبیر کرد زمانها را و مقدر کرد مقدورها را و تغییر داد چیزها را و دانست اندیشهای سینه را

وَتَعَاقَبَ الدَّیْجُوْرَ وَسَهَّلَ الْمَعْسُوْرَ وَیَسَّرَ الْمَیْسُوْرَ وَسَخَّرَ الْبَحْرَ

و پی در پی آمدن شبهای تاریک را و آسان کرد دشوارها را و آسان کرد آسانها را و مسخر کرد

الْمَسْجُوْرَ وَاَنْزَلَ الْفُرْقَانَ وَالنُّوْرَ وَالتَّوْرٰىةَ وَالْاِنْجِیْلَ وَالزَّبُوْرَ

دریای پر شده را و فرستاد قرآن و نور و توریت و انجیل و زبور را

وَاَقْسَمَ بِالْفُرْقَانِ وَالطُّوْرِ وَالْكِتٰبِ الْمَسْطُوْرِ فِیْ رَقٍّ مَّنْشُوْرٍ وَ

و سوگند یاد کرد بقرآن و طور و کتاب نوشته شده در کاغذ پراگنده کرده شده و

الْبَیْتِ الْمَعْمُوْرِ وَالْبَعْثِ وَالنُّشُوْرِ وَجَاعِلِ الظُّلُمٰتِ وَالنُّوْرِ وَالْوِلْدَانِ

بیت المعمور و بعث و نشور و آفریننده تاریکیها و نورها و پسران

وَالْحُوْرِ وَالْجِنَانِ وَالْقُصُوْرِ اِنَّ اللّٰهَ یُسْمِعُ مَنْ یَّشَآءُ وَمَآ اَنْتَ

و حوران و بهشت و کوشکها هرآینه خدای تعالی میشنواند کسی را که میخواهد و نیستی تو

بِمُسْمِعٍ مَّنْ فِی الْقُبُوْرِ صَدَقَ اللّٰهُ الْعَظِیْمُ الَّذِیْ عَزَّ فَارْتَفَعَ

شنواننده کسی که در گورهاست راست گو است خدای بزرگ آنکه ارجمند شد پس بلند شد

وَعَلَا فَامْتَنَعَ وَذَلَّ كُلُّ شَیْءٍ لِعَظَمَتِهٖ وَخَضَعَ وَسَمَكَ السَّمَآءَ

و غلبه کرد بر همه چیز پس قوی شد و خوار شد هر چیز نزد بزرگی عظمت او و فروتنی کرد و بلند کرد آسمان را

٩٥٥

٥٢ سمک بالفتح بلند کردن

سقف

بلندی

١٢

قَدَفَعَ وَفَرَشَ الْأَرْضَ فَأَوْسَعَ وَفَجَّرَ الْأَنْهَارَ فَأَنْبَعَ وَمَرَجَ الْبِحَارَ

و بلند کرد و گسترد زمین را و فراخ کرد و روان گرد نهرها را پس چشمه ساخت و آمیخت دریاها را

فَأَنْزَعَ وَسَخَّرَ النُّجُومَ فَأَطْلَعَ وَأَرْسَلَ السَّحَابَ فَارْتَفَعَ وَنَوَّرَ النُّورَ

پس برکرد و مسخر کرد ستارگان را پس طالع ساخت و فرستاد ابر را پس بلند کرد پس روشن کرد نور را

فَلَمَعَ وَأَنْزَلَ الْغَيْثَ فَهَمَعَ وَكَلَّمَ مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَسْمَعَ وَ

پس لامع ساخت و فرستاد باران را پس فرو دوید و سخن کرد موسی را پس شنوانید و

تَجَلَّى لِلْجَبَلِ فَتَقَطَّعَ وَوَهَبَ فَنَزَعَ وَضَرَّ وَنَفَعَ وَأَعْطَى وَمَنَعَ وَ

پرتو انداخت بر کوه پس پاره پاره ساخت و بخشید و دور کرد و ضرر داد و نفع رسانید و داد و باز داشت

سَنَّ وَشَرَعَ وَفَرَّقَ وَجَمَعَ وَأَنْشَأَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ فَمُسْتَقَرٌّ

مسنون کرد و شریعت ساخت و جدا کرد و یکجا کرد و آفرید شما را از یک نفس آدم پس آرام داده شده بد

وَمُسْتَوْدَعٌ صَدَقَ اللهُ الْعَظِيمُ التَّوَّابُ الْغَفُورُ الْوَهَّابُ

و امانت نهاده شده در شکمهای مادران راست گفت خدای بزرگ توبه پذیرنده آمرزنده بخشنده

الَّذِي خَضَعَتْ لِعَظَمَتِهِ الرِّقَابُ وَذَلَّتْ لِجَبَرُوتِهِ الصِّعَابُ

کسیکه عاجز شدند از جهت عظمت او گردنها و خوار شدند از جهت بزرگی او سرکشان

وَلَانَتْ لَهُ الشِّدَادُ الصِّلَابُ وَاسْتَدَلَّتْ بِصَنْعَتِهِ الْأَلْبَابُ

و رام شده اند او را چیزهای سخت و راه برده اند بکار او دانشمندان

وَيُسَبِّحُ بِحَمْدِهِ الرَّعْدُ وَالسَّحَابُ وَالْبَرْقُ وَالسَّرَابُ وَالشَّجَرُ وَالدَّوَابُّ

و تسبیح گفته اند بحمد او رعد و ابر و برق و سراب و درخت و چهارپایها

رَبُّ الْأَرْبَابِ وَمُسَبِّبُ الْأَسْبَابِ وَمُنْزِلُ الْكِتَابِ وَخَالِقُ

پروردگار پروردگاران و پیدا کننده سببها و فرستنده کتاب و آفریننده

خَلْقِهِ مِنَ التُّرَابِ غَافِرُ الذَّنْبِ وَقَابِلُ التَّوْبِ شَدِيدُ الْعِقَابِ لَا إِلٰهَ

خلق خود از گل آمرزنده گناهان و قبول کننده توبه سخت کننده عذاب نیست خدای

إِلَّا هُوَ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَإِلَيْهِ مَتَابِ صَدَقَ اللهُ الَّذِي لَمْ يَزَلْ

مگر او بر وی توکل کردم و بسوی اوست بازگشت راست گفت خدا که همیشه هست

جَلِيلًا ذَلِيلًا صَدَقَ مَنْ حَسْبِيَ بِهِ كَفِيلًا صَدَقَ مَنِ اتَّخَذْتُهُ

بزرگ راه نما راست گفت کسیکه بسند است مرا کفیل راست گفت کسیکه گرفتم او را

وَكِيلًا صَدَقَ اللهُ الْهَادِي إِلَيْهِ سَبِيلًا صَدَقَ اللهُ وَمَنْ أَصْدَقُ

وکیل راست گفت خدای که همیشه راه نماست راست گفت خدا و کیست راست گوینده تر

مِنَ اللهِ قِيلًا صَدَقَ اللهُ وَصَدَقَ أَنْبِيَاؤُهُ وَصَدَقَ اللهُ وَصَدَقَتْ

از خدا از روی گفتار راست گفت خدا و راست گفتند پیغمبران او و راست گفت خدا و راست

أَنْبِيَاؤُهُ صَدَقَ اللهُ وَجَلَّتْ آلَاؤُهُ صَدَقَ اللهُ وَصَدَقَتْ أَصْفِيَاؤُهُ

پیغمبران او راست گفت خدای تعالی و بزرگست نعمتهای او راست گفت خدای تعالی و راست گفتند برگزیدگان او

وَسَمَاؤُهُ صَدَقَ اللهُ الْوَاحِدُ الْقَدِيمُ الْمَاجِدُ الْكَرِيمُ الشَّاهِدُ الْعَلِيمُ

و آسمان او راست گفت خدای یگانه قدیم بزرگ کریم حاضر دانا

الْغَفُورُ الرَّحِيمُ الشَّكُورُ الْحَلِيمُ قُلْ صَدَقَ اللهُ فَاتَّبِعُوا مِلَّةَ إِبْرٰهِيمَ

آمرزگار رحمت کننده شکور بردبار بگو راست گفت خدای تعالی پس پیروی کنید کیش ابراهیم

صَدَقَ اللهُ الْعَظِيمُ الَّذِي لَا إِلٰهَ إِلَّا هُوَ الرَّحْمٰنُ الرَّحِيمُ الْحَيُّ الْعَلِيمُ

راست گفت خدای تعالی بزرگ آنکه نیست خدا بجز او و اوست رحمن رحیم زنده دانا

الْحَيُّ الْكَرِيمُ الْحَيُّ الْبَاقِي الْحَيُّ الَّذِي لَا يَمُوتُ أَبَدًا ذُو الْجَلَالِ وَ

زنده کریم زنده باقی زنده که نمی میرد همیشه صاحب جلالست و

الْجَمَالِ وَالْإِكْرَامِ وَالْأَسْمَاءِ الْعِظَامِ وَالْمِنَنِ الْجِسَامِ وَبَلَّغَتْ رُسُلُ

جمال و بزرگی و صاحب نامهای بزرگ و خداوند نعمتهای بزرگ و رسانیدند پیغامهای

الْكِرَامِ بِالْحَقِّ صَلَّى اللهُ عَلٰى سَيِّدِنَا وَسَلَّمَ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ وَنَحْنُ عَلٰى

بندگی راست گو درود خدا باد بر سردار ما و سلام و سلام بر ایشان باد و ما بر

مَا قَالَ اللهُ رَبُّنَا وَسَيِّدُنَا وَمَوْلَانَا مِنَ الشَّاهِدِينَ وَلِمَا أَوْجَبَ

آنچه گفت خدای تعالی پروردگار ما و سردار ما و مولای ما و چیزی را که واجب

وَأَلْزَمَ غَيْرُ جَاحِدِينَ وَالْحَمْدُ لِلّٰهِ رَبِّ الْعٰلَمِينَ وَصَلَوٰتُهُ عَلٰى سَيِّدِنَا

و لازم گردانید منکر نیستیم و ثنا مر خدای راست که پروردگار عالمیانست و درود او بر سردار

وَسَنَدِنَا مُحَمَّدٍ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَعَلٰى أَبَوَيْهِ الْمُكَرَّمَيْنِ سَيِّدِنَا آدَمَ وَالْخَلِيلِ إِبْرٰهِيمَ وَعَلٰى

و بزرگ ما محمد خاتم انبیا و بر پدران بزرگ او سردار ما آدم و خلیل ابراهیم و بر

جَمِيعِ إِخْوَانِهِ مِنَ النَّبِيِّينَ وَعَلٰى أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ وَعَلٰى أَصْحَابِهِ

همه برادران او از انبیا و بر اهل بیت او که پاکیزه‌اند و بر اصحاب او

الْمُنْتَجَبِينَ وَعَلٰى أَزْوَاجِهِ الطَّاهِرَاتِ أُمَّهَاتِ الْمُؤْمِنِينَ وَعَلَى التَّابِعِينَ

که بزرگ و برگزیده‌اند و بر ازواج پاک او که مادر مومنان اند و بر تابعان

لَهُمْ بِإِحْسَانٍ إِلٰى يَوْمِ الدِّينِ وَعَلَيْنَا مَعَهُمْ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

ایشان به نیکویی تا روز قیامت و بر ما نیز برحمت تو ای رحیم ترین رحمت کنندگان

صَدَقَ اللهُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ وَالْعَظَمَةِ وَالسُّلْطَانِ جَبَّارٌ لَا

حق است خدای صاحب جلال و بزرگی و عظمت و خداوند غلبه راست کننده شکستها

يُرَامُ عَزِيزٌ لَا يُضَامُ قَيُّومٌ لَا يَنَامُ لَهُ الْأَفْعَالُ الْكِرَامُ وَالْمَوَاهِبُ

قصد کرده نمیشود بر او غالبست که جور کرده نمیشود بر او بیدار نه خوابست که خواب نمیکند مر او راست کارهای بزرگ و بخششها

٩٥٧

الْعِظَامِ وَالْاَيَادِي الْجِسَامِ وَالْاِفْضَالِ وَالْاِنْعَامِ وَالْكَمَالِ وَالتَّمَامِ

بزرگ و احسانهای بزرگ و فضلها و انعام و کمالها و تمامیت

يُسَبِّحُ لَهُ الْمَلَائِكَةُ الْكِرَامُ وَالْبَهَائِمُ وَالْهَوَامُّ وَالرِّيَاحُ وَالْغَمَامُ

تسبیح میکنند او را فرشتگان بزرگ و بهایم و خزنده و هواها و ابر

وَالضِّيَاءُ وَالظَّلَامُ وَهُوَ اللهُ الْمَلِكُ الْقُدُّوسُ السَّلَامُ وَنَحْنُ عَلَى مَا

و روشنی و سایه و اوست خدای مالک پاک بی عیب و ما بر آنچه

قَالَ اللهُ رَبُّنَا جَلَّ ثَنَاؤُهُ وَتَقَدَّسَتْ اَسْمَاؤُهُ وَجَلَّتْ آلَاؤُهُ وَشَهِدَ

گفت خدای تعالی پروردگار ما بزرگ است ثنای او و پاک است نامهای او و بزرگ است نعمتهای او و گواهی داد

اَرْضُهُ وَسَمَاؤُهُ وَنَطَقَتْ بِهِ رُسُلُهُ وَاَنْبِيَاؤُهُ شَاهِدُونَ شَهِدَ

زمین او و آسمان او و گویا شدند بآن پیغمبران او و پیغمبران او گواهند گواهی داد

اللهُ اَنَّهُ لَا اِلٰهَ اِلَّا هُوَ وَالْمَلٰئِكَةُ وَاُولُوا الْعِلْمِ قَائِمًا بِالْقِسْطِ لَا اِلٰهَ

خدای تعالی که نیست هیچ معبود بجز او و فرشتگان و خداوندان دانش نیز گواهند بر آن در حالی

اِلَّا هُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ اِنَّ الدِّينَ عِنْدَ اللهِ الْاِسْلَامُ وَنَحْنُ بِمَا شَهِدَ

بجز او اوست غالب دانا هر آینه کیش نزد خدا اسلام است و ما بآنچه گواهی داده است

اللهُ رَبُّنَا وَالْمَلَائِكَةُ وَاُولُوا الْعِلْمِ مِنْ خَلْقِهِ مِنَ الشَّاهِدِينَ شَهَادَةً

خدای پروردگار ما و فرشتگان و دانایان از خلق او گواهان ایم گواهی که

شَهِدَ بِهَا الْعَزِيزُ الْحَمِيدُ وَدَانَ بِهَا الْمُؤْمِنُ الْغَفُورُ الْوَدُودُ وَ

گواهی داده است بآن غالب ستوده شده و نزدیک شدند بآن مومنان غفور دوست داشته شده

اَخْلَصَ بِالشَّهَادَةِ لِذِي الْعَرْشِ الْمَجِيدِ يَرْفَعُهَا بِالْعَمَلِ الصَّالِحِ الرَّشِيدِ

خالص سلیم گواهی را مر خداوند عرش بزرگ را که بر تو میبرد آن گواهی را بالعمل نیک که رشد یافته

يُعْطِي قَائِلَهَا الْخُلُودَ فِي جَنَّةٍ ذَاتِ سِدْرٍ مَخْضُودٍ وَطَلْحٍ مَنْضُودٍ وَ

میدهد قایل شهادت را همیشگی در بهشت که خداوند درخت بیخار و خداوند درخت میوه دار

ظِلٍّ مَمْدُودٍ وَمَاءٍ مَسْكُوبٍ يُرَافِقُ فِيهَا النَّبِيِّينَ الشُّهُودَ وَالرُّكَّعَ

سایه دراز و آب روان است و رفاقت میکنند در آن بهشت پیغمبران را که گواهند بر خلق و رکوع

السُّجُودَ وَالْبَاذِلِينَ فِي طَاعَتِهِ غَايَةَ الْمَجْهُودِ اَللّٰهُمَّ اجْعَلْنَا بِهٰذِهِ

و سجده کنندگان را و بذل کنندگان را در طاعت خدا نهایت کوشش را خدایا بگردان ما را

التَّصْدِيقِ صَادِقِينَ وَبِهٰذَا الصِّدْقِ شَاهِدِينَ وَبِهٰذِهِ الشَّهَادَةِ

تصدیق از جمله راست گویان و باین راستی از جمله گواهان و باین گواهی

مُؤْمِنِينَ وَبِهٰذَا الْاِيمَانِ مُوَحِّدِينَ وَبِهٰذَا التَّوْحِيدِ مُخْلِصِينَ

از جمله مومنان و باین ایمان از جمله موحدان و باین توحید از جمله مخلصان

وَبِهٰذَا الْاِخْلَاصِ مُوْقِنِيْنَ وَبِهٰذَا الْاِيْقَانِ عَارِفِيْنَ وَبِهٰذِهِ الْمَعْرِفَةِ

و باین اخلاص از جمله یقین کنندگان و باین یقین از جمله عارفان و باین معرفت

مُعْتَرِفِيْنَ وَبِهٰذَا الْاِعْتِرَافِ مُنِيْبِيْنَ وَبِهٰذِهِ الْاِنَابَةِ فَائِزِيْنَ وَفِيْمَا

از جمله اقرار کنندگان و باین اقرار از جمله رجوع کنندگان و باین رجوع از جمله رستگاران و در آنچه

لَدَيْكَ رَاغِبِيْنَ وَلِمَا عِنْدَكَ طَالِبِيْنَ وَبِاٰبَائِنَا مُعَرِّفِيْنَ الْمَلَائِكَةِ

نزدیک تست رغبت کنندگان و چیزی را که نزد تست طلب کنندگان

الْكِرَامِ الْكَاتِبِيْنَ وَاحْشُرْنَا مَعَ النَّبِيِّيْنَ وَالصِّدِّيْقِيْنَ وَالشُّهَدَاءِ وَ

و برانگیز ما را با پیغمبران و صدیقان و شهیدان و

الصّٰلِحِيْنَ وَلَا تَجْعَلْنَا مِمَّنِ اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِيْنُ فَشَغَلَتْهُ بِالدُّنْيَا

نیکوکاران و مگردان ما را از آنچه غلبه کرد دست بروی شیطانها پس مشغول کرد او را بدنیا

مِنَ الدِّيْنِ فَاَصْبَحَ مِنَ النَّادِمِيْنَ وَفِي الْاٰخِرَةِ مِنَ الْخٰسِرِيْنَ وَاَوْجِبْ لَنَا

از دین پس صبح کرد از ندامت زدگان و در آخرت از زیانکاران و واجب کن ما را

الْخُلُوْدَ فِيْ جَنَّاتِ النَّعِيْمِ بِرَحْمَتِكَ يَا اَرْحَمَ الرّٰحِمِيْنَ اَللّٰهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ وَ

خلود در بهشت نعمتها برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان بارخدایا مر تراست ثنا و

اَنْتَ لِلْحَمْدِ اَهْلٌ وَاَنْتَ الْحَقِيْقُ بِالْمِنَّةِ ذُو الْفَضْلِ لَكَ الْحَمْدُ عَلٰى تَتَابُعِ

توئی ثنا را لایق و توئی سزاوار نعمتها و فضلها مر تراست حمد بر پیاپی آمدن

اِحْسَانِكَ وَلَكَ الْحَمْدُ عَلٰى تَوَاتُرِ اِنْعَامِكَ وَلَكَ الْحَمْدُ عَلٰى تَرَادُفِ

نیکوئیهای تو و مر تراست حمد بر پی در پی انعام تو و مر تراست ثنا بر همواره بودن

اِمْتِنَانِكَ اَللّٰهُمَّ عَطَفْتَ عَلَيْنَا قُلُوْبَ الْاٰبَاءِ وَالْاُمَّهَاتِ صِغَارًا

منت نهادن تو بارخدایا مهربان کردی بر ما دلهای پدران ما و مادران ما در حالیکه

وَضَاعَفْتَ عَلَيْنَا نِعَمَكَ كِبَارًا وَوَالَيْتَ لَنَا بِرَّكَ مِدْرَارًا وَجَهْلَنَا

دو چند کردی بر ما نعمتهای خود در حال کلانی در رسانیدی پیوسته نیکوئی خود را و ندانستیم

وَمَا عَامَلْتَنَا مِرَارًا فَلَكَ الْحَمْدُ اَللّٰهُمَّ فَاِنَّا نَحْمَدُكَ سِرًّا وَجِهَارًا وَ

و شتابی نکردی در گرفتن ما بارها پس مر تراست ثنا بارخدایا ما حمد میکوئیم ترا پنهان و آشکارا و

نَشْكُرُكَ مَحَبَّةً وَاخْتِيَارًا فَلَكَ الْحَمْدُ اِذْ اَلْهَمْتَنَا مِنَ الْخَطَاءِ اسْتِغْفَارًا

شکر میکوئیم ترا از روی محبت و اختیار پس مر تراست حمد چون الهام کردی مرا از خطاها آمرزش

وَلَكَ الْحَمْدُ فَارْزُقْنَا جَنَّةً وَاَجِرْنَا بِعَفْوِكَ نَارًا وَلَا تَهْتِكْنَا

و مر تراست حمد پس روزی کن ما را بهشت و پناه ده ما را از آتش بعفو خود و پرده مدر

يَوْمَ الْبَعْثِ فَتَجْعَلَنَا بَيْنَ الْمَعَاشِرِ عَارًا وَلَا تَفْضَحْنَا بِسُوْءِ اَفْعَالِنَا

روز بعث و نشر پس بگردانی ما را در گروهها ننگ و رسوا مکن ما را به بدیهای افعال ما

يَوْمَ لِقَائِكَ فَتُنَكِّسَنَا ذِلَّةً وَلَا نَكْسَارًا بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

روز ملاقات خود پس بپوشانی مرا لباس رسوایی و خواری برحمت خود ای رحیم ترین رحمت

اللَّهُمَّ لَكَ الْحَمْدُ كَمَا هَدَيْتَنَا لِلْإِسْلَامِ وَعَلَّمْتَنَا الْحِكْمَةَ وَالْقُرْآنَ

بارخدایا مر تراست حمد چنانچه ره نمودی ما را برای اسلام و آموختی ما را حکمت و قرآن

اللَّهُمَّ أَنْتَ عَلَّمْتَنَاهُ قَبْلَ رَغْبَتِنَا فِي تَعَلُّمِهِ وَمَنَنْتَ بِهِ عَلَيْنَا قَبْلَ

بارخدایا تو آموختی ما را پیش از رغبت ما در تعلیم و منت نهادی بآن بر ما پیش از

عِلْمِنَا بِمَعْرِفَتِهِ وَخَصَصْتَنَا بِهِ قَبْلَ مَعْرِفَتِنَا بِفَضْلِهِ اللَّهُمَّ فَإِذَا كَانَ

دانستن ما معرفت او را و خاص کردی ما را بآن پیش از معرفت ما بفضل او بارخدایا پس هرگاه

ذَلِكَ مِنْ فَضْلِكَ لُطْفًا بِنَا وَامْتِنَانًا عَلَيْنَا مِنْ غَيْرِ حِيلَتِنَا وَلَا

این از فضل تو لطف بر ما و منت بر ما بغیر حیله ما و دست

قُوَّتِنَا فَهَبْ لَنَا اللَّهُمَّ رِعَايَةَ حَقِّهِ وَحِفْظَ آيَاتِهِ وَعَمَلًا بِمُحْكَمِهِ

توانایی ما پس ببخش ما را بارخدایا نگهداشت حق قرآن و یاد کردن آیات او و عمل کردن بآیات

وَإِيمَانًا بِمُتَشَابِهِهِ وَهُدًى فِي تَدَبُّرِهِ وَتَفَكُّرًا فِي أَمْثَالِهِ وَمُعْجِزَاتِهِ

و ایمان آوردن بمتشابهات آن و راه راست در اندیشه آن و فکر کردن در مثلها و قصه‌های آن

وَتَبْصِرَةً فِي نُورِهِ وَحِكْمَةً لَا تُعَارِضُنَا الشُّكُوكُ فِي تَصْدِيقِهِ

و بینش در نور او و حکمت آن که عارض نشود شکها ما را در گرویدن آن

وَلَا تَخْتَلِجُنَا الزَّيْغُ فِي قَصْدِ طَرِيقِهِ اللَّهُمَّ انْفَعْنَا بِالْقُرْآنِ الْعَظِيمِ

و نگیرد ما را کجی در قصد کردن راه آن بارخدایا نفع رسان ما را بقرآن بزرگ

وَبَارِكْ لَنَا فِي الْآيَاتِ وَالذِّكْرِ الْحَكِيمِ وَتَقَبَّلْ مِنَّا إِنَّكَ أَنْتَ السَّمِيعُ

و برکت ده ما را در آیات و ذکر حکیم و بپذیر از ما که توئی شنونده

الْعَلِيمُ وَتُبْ عَلَيْنَا إِنَّكَ أَنْتَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ

دانا و توبه ده ما را که توئی توبه دهنده رحیم برحمت خود ای رحیم ترین

الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ اجْعَلِ الْقُرْآنَ رَبِيعَ قُلُوبِنَا وَشِفَاءَ صُدُورِنَا وَ

رحمت کنندگان بارخدایا بگردان قرآن را بهار دلهای ما و شفای سینه‌های ما و

جَلَاءَ أَحْزَانِنَا وَذَهَابَ هُمُومِنَا وَغُمُومِنَا وَسَائِقَنَا وَقَائِدَنَا وَ

صیقل اندوههای ما را و رفتن غمهای ما و باعث رهایی ما و کشنده ما و

دَلِيلَنَا إِلَيْكَ وَإِلَى جَنَّاتِكَ جَنَّاتِ النَّعِيمِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ

و دلیل ما بسوی تو و بسوی بهشتهای خود بهشت نعمت برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان

اللَّهُمَّ اجْعَلِ الْقُرْآنَ لِقُلُوبِنَا ضِيَاءً وَلِأَبْصَارِنَا جَلَاءً وَلِأَسْقَامِنَا

بارخدایا بگردان قرآن را برای دلهای ما روشنی و برای بینایی ما روشنی و برای بیماریهای ما

دوآءً ولذنوبنا ممحّصًا ومن النار مخلّصًا اللّهم اكسنا به

دوا و از بهر گناهان ما دور کننده واز آتش نجات دهنده بارخدایا بپوشان ما را بآن

الحُلل واسكنّا به الظُلل واسبغ علينا النعم وادفع به عنّا النقم

حلها وسکونت ده ما را بآن در زیر سایه و تمام کن بر ما نعمت ها و دور کن بآن از ما نقمتها

واجعلنا به عند الجزآء من الفآئزين وعند النعمآء من الشاكرين

وبگردان ما را بآن نزد جزا دادن از رستگاران ونزد نعمت ها از شکر کنندگان

وعند البلآء من الصّابرين ولا تجعلنا ممّن استهوته الشّياطين

ونزد بلا از صبر کنندگان ومگردان ما را از آن گروه که غلبه کرده اند بر آن شیاطین

فشغلته بالدّنيا عن الدّين فاصبح من الخسرين برحمتك يا ارحم

پس مشغول کرده اند آنها را از دین به دنیا پس صباح کرده اند از زیانکاران برحمت خود ای رحیم ترین

الرّاحمين اللّهم لا تجعل القرأن بنا ماحلًا ولا الصّراط بنا زآئلًا ولا نبيّنا وسيّدنا

رحمت کنندگان بار خدا مگردان قرآن را بما مکر وسعایت کننده ونه صراط را بما انداز نده ونه نبی ما وسردار ما

سندنا محمّدًا صلّى الله عليه وسلّم فى القيمة عنّا معرضًا ولا مولّينا اجعله يا

بزرگ ما محمد ۳ را در قیامت از ما رو گرداننده واعراض کننده گردان

ربّنا يا خالقنا يا رازقنا لنا شافعًا مشفّعًا واوردنا حوضه و

خدایا پروردگار ما آفریدگار ما ای روزی ده ما برای ما شفاعت کننده وشفاعت قبول کرده شده وفرود

اسقنا بكأسه مشربًا رويًّا سآئغًا هنيئًا لا نظمأ بعده ابدًا

بنوشان ما بکاسه او شراب بگلو فرو رونده گوارا که تشنه نشویم بعد از آن همیشه

غير خزايا ولا ناكثين ولا جاحدين ولا مغضوب علينا ولا

در حالتی که رسوا نباشیم ونه سر زیر کرده ونه انکار کننده ونه غضب کرده شده بر ما ونه

الضّآلّين برحمتك يا ارحم الرّاحمين اللّهم انفعنا بالقرأن الّذى

گمراه باشیم برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان بارخدایا نفع رسان ما را بقرآن که

رفعت مكانه وثبّت اركانه وايّدت سلطانه وبيّنت بركاته

بلند کرده مرتبه او را وثابت داشتی ارکان او را وقوی کردی سلطان او را واشکارا کردی برکات او

وجعلت اللغة العربيّة الفصيحة لسانه وقلت يا عزّ من قآئل

وگردانیدی لغت عربیه فصیحه زبان او وفرمودی ای کسیکه بالاتری از قائل

سبحانه فاذا قرأناه فاتّبع قرأنه ثمّ انّ علينا بيانه احسن كتبك

پس چون بخوانیم قرآنرا پس پیروی کن ای محمد آنرا پس بتحقیق بر ماست بیان آن قرآن

نظامًا واوضحها كلامًا وابينها حلالًا وحرامًا محكم البيان ظاهر

از روی نظام و واضح ترین آنها از روی کلام و آشکاراترین از روی حلال وحرام که محکم است بیان او ظاهر

البرهان محروس من الزيادة والنقصان فيه وعد ووعيد

برهان او محروس ست از زیادة و نقصان در اوست وعده و وعید

وتخويف وتهديد لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه

و تخویف و تهدید ست نه آید اورا باطل از پیش و نه از پس

تنزيل من حكيم حميد اللهم فاوجب لنا به الشرف والمزيد

نازل کرده شده ست از حکیم ستوده شده بار خدایا پس واجب کن مارا بان بزرگی و زیادتی ثواب

والحقنا بكل برّ سعيد واستعملنا في العمل الصالح الرشيد انك

برسان مارا بهر نیکوکار نیکبخت و بکار دار مارا در عمل نیک که رشید ست بدرستی

انت القريب المجيب برحمتك يا ارحم الراحمين اللهم فكما جعلتنا

تو نزدیک و اجابت کننده برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان بار خدایا پس چنانچه گردانیدی مارا

به مصدقين ولما فيه محققين فاجعلنا بتلاوته منتفعين

بان تصدیق کننده و چیزیکه ر اکه در وست تحقیق کننده پس بگردان مارا بتلاوت آن نفع گیرندگان

والى لذيذ خطابه مستمعين وبما فيه معتبرين ولاحكامه جامعين

و بسوی کلام خوش او گوش دارندگان و بانچه در وست پند گیرندگان و احکام او را جمع کنندگان

وللأوامره ونواهيه خاضعين وعند ختمه من الفائزين ولثوابه

و اوامر و نواهی او را ترسندگان و نزدیک ختم او از رسندگان بمطلوب و ثواب او را

حائزين ولك في جميع شهورنا ذاكرين واليك في جميع امورنا راجعين

گرد کنندگان و مر ترا در همه ماهها یاد کنندگان و بسوی تو در همه امور خود رجوع کنندگان

واغفر لنا في ليلتنا هذه اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين اللهم

و بیامرز مارا درین شب ما همه را برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان بار خدایا

اجعلنا من الذين حفظوا للقرآن حرمته لما حفظوه وعظموا

بگردان مارا از ان کسانیکه نگاهداشته اند حرمت قرآنرا هرگاه از بر کردند آنرا و بزرگ پنداشتند

منزلته لما سمعوه وتأدبوا بادابه لما حضروه والتزموا حكمه

منزلت آنرا هرگاه شنیدند آنرا و ادب گرفتند بادب آن هرگاه حاضر شدند آنرا و لازم گرفتند حکم آنرا

لما فارقوه واحسنوا جواره لما جاوروه واراد وا بتلاوته وجهك

چون جدا شدند از و و نیک پنداشتند همسایگی او هرگاه مجاور شدند آنرا و اراده کردند بتلاوت آن ذات

الكريم والدار الآخرة فوصلوا به الى المقامات الفاخرة واجعلنا

کریم تو و سرای آخرت پس رسیدند بان بسوی مقامات فاخره و گردان مارا

به ممن في درج الجنان يرتقي وبنبيه صلى الله عليه يوم عرضه وهو

بان از گروهیکه در درجهای بهشت می بر آیند و به پیغمبر خود صلعم روزیکه پیش آید او را و حالانکه

راضٍ عنه يلتقي والمتشفّع بالقرآن غير الشقي برحمتك يا أرحم

راضی است از وی ملاقات کنند پس شفاعت جوینده بقرآن غیر شقی است برحمت خود ای رحیم‌ترین

الراحمين اللهم اجعلها ختمة مباركة على من قرأها وحضرها

رحمت کنندگان بار خدایا بگردان آنرا ختم مبارک بر کسیکه خوانده است و حاضر شده آنرا

وسمعها وأمّن على دعائها وأنزل اللهم من بركاتها على أهل

و شنیده است آنرا و آمین کرده است بر دعای آن و نازل کن بار خدایا از برکات آن بر اهل

الدور في دورهم وعلى أهل القصور في قصورهم وعلى أهل الثغور

سراها در سراهای آنها و بر اهل محلها در محلهای آنها و بر اهل جاهای ترس

في ثغورهم وعلى أهل الحرمين في حرميهم من المؤمنين اللهم

در جاهای ترس آنها و بر اهل حرمین در حرمین آنها از مومنین و مومنات بار خدایا

وأهل القبور من أهل ملتنا أنزل عليهم في قبورهم الضياء و

و اهل قبرها از اهل ملت ما نازل کن بر ایشان در قبور ایشان روشنی و

الفسحة وجازهم بالإحسان إحسانًا وبالسيئات غفرانًا وارحمنا

فراخی و جزا ده ایشانرا بمقابله نیکی اندر نیکی و بمقابله بدیهای ایشان آمرزش و رحم کن بر ما

إذا صرنا إلى ما صاروا وإليه برحمتك يا أرحم الراحمين اللهم يا

هرگاه بگردیم بسوی آنچه گردیده اند ایشان بسوی او برحمت خود ای رحیم‌ترین رحمت کنندگان بار خدایا

سابق الفوت ويا سامع الصوت ويا كاسي العظام بعد الموت صلّ

ای پیشی گیرنده فوت و ای شنونده آوازها و ای پوشنده استخوانها بعد از موت رحمت بفرست

على محمد وعلى آل محمد ولا تدع لنا في هذه الليلة الشريفة المباركة

بر محمد و آل محمد و مگذار برای ما در این شب شریف و مبارک

ذنبًا إلا غفرته ولا همًّا إلا فرّجته ولا كربًا إلا نفّسته ولا غمًّا إلا

گناهی مگر که آمرزیده آنرا و نه غمی مگر که گشاده آنرا و نه سختی مگر که رهانیده از آن و نه غمی مگر

كشفته ولا سوءًا إلا صرفته ولا مريضًا إلا شفيته ولا مبتلى

دور کنی آنرا و نه بدی مگر که باز گردانی آنرا و نه مریضی مگر که شفا دهی آنرا و نه گرفتاری

إلا عافيته ولا ذا إساءة إلا نقلته ولا حقًّا إلا استخرجته ولا

مگر عافیت دهی آنرا و نه صاحب بدی مگر که بر داشته باشی آنرا و نه حقی مگر اینکه بر آورده باشی آنرا و

غائبًا إلا رددته ولا عاصيًا إلا هديته ولا ولدًا إلا أصلحته ولا

گمشده مگر باز آورده آنرا و نه عاصی مگر هدایت کنی آنرا و نه فرزند مگر که اصلاح کرده باشی و

ميتًا إلا رحمته ولا حاجة من حوائج الدنيا والآخرة لك فيها رضا

مرده مگر رحمت کرده باشی آنرا و نه حاجتی از حاجتهای دنیا و آخرت که مر ترا در آن رضا است

ولي فيها صلاح إلا أعنت على قضائها بيسر منك وعافية مع

و مرا در آن صلاح باشد مگر که یاری کرده باشی بر ادای آن با آسانی از خود و عافیت همراه

المغفرة برحمتك يا أرحم الراحمين اللهم عافنا واعف عنا بعفوك

مغفرت خود برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان بار خدایا عافیت ده ما را و عفو کن از ما بعفو

العظيم وسترك الجميل وإحسانك القديم يا دائم المعروف يا كثير

بزرگ خود و ستر جمیل خود و احسان قدیم خود ای همیشه نیکی کننده ای بسیار کننده

الخير وصل على سيدنا وسندنا محمد وعلى إخوانه الأنبياء وعلى

نیکی و درود فرست بر سردار و بزرگ ما محمد و بر برادران او که پیغمبرانند و بر

آله والملائكة وسلم تسليما ربنا آتنا من لدنك رحمة وهيئ

آل او و فرشتگان و سلام بفرست سلام فرستادنی پروردگارا بده ما را از نزد خود رحمت و آماده کن

لنا من أمرنا رشدا ووفقنا لعمل صالح يرضيك عنا برحمتك يا أرحم

برای ما از امر خود رشد و توفیق ده ما را برای عمل صالح که راضی کند ترا از ما برحمت خود ای رحیم ترین

الراحمين اللهم صل على محمد كما هديتنا به من الضلالة اللهم صل

رحمت کنندگان بار خدایا درود بفرست بر محمد چنانچه ره نمودی ما را بآن از گمراهی بار خدایا درود

على محمد كما استنقذتنا من الجهالة اللهم صل على محمد كما بلغ

بر محمد چنانچه بیدار کردی ما را از جهالت بار خدایا درود بفرست بر محمد چنانچه رسانید تبلیغ

الرسالة اللهم صل على محمد شمس البلاد وقمر المهاد وزين الوراد

پیغام تو بار خدایا درود بفرست بر محمد که آفتاب شهرهاست و ماه گهوارهاست و زینت در آیندگان

وشفيع المذنبين يوم التناد اللهم صل على محمد وعلى ذريته و

و شفاعت کننده گنهکاران روز قیامت بار خدایا درود بفرست بر محمد و بر اولاد او و

جميع صحابته الذين قاموا بنصرته وجروا على سنته برحمتك

جمیع صحابه او که ایستاده بودند برای یاری او و در رفتند بر سنت او برحمت خود ای

يا أرحم الراحمين اللهم صل على محمد الذي بالحق بعثته وبالصدق

رحیم ترین رحمت کنندگان بار خدایا درود بفرست بر محمد آنکه بحق فرستاده او را و بصدق

نعته وبالحلم وسمته وبأحمد سميته وفي القيامة في أمته

صفت کرده او را و بحلم علامت کرده او و باحمد نامیده او را و در قیامت در امت او

شفعته اللهم صل على محمد ما زهرت النجوم وصل على محمد ما

شفاعت قبول کردی او را بار خدایا درود بفرست بر محمد تا زمان که درخشیده اند ستارها و درود بفرست بر محمد

تلاحمت الغيوم وصل على محمد يا حي يا قيوم اللهم صل على محمد ما

تا هنگام که باهم پیوسته اند ابرها و درود بفرست بر محمد ای زنده ای برپا دارنده جهان بار خدایا درود بفرست بر محمد

ذكره الأبرار وصلى على محمد ما اختلف الليل والنهار وصلى على

یاد کنندگان او را نیکان و درود فرست بر محمد تا زمان دیگرگون شدن شب و روز و درود فرست

محمد وعلى المهاجرين والأنصار برحمتك يا أرحم الراحمين الوصية

و مهاجرین و انصار برحمت خود ای رحیم ترین رحمت کنندگان نقل وصیت

واعلموا رحمكم الله أن ليلتكم هذه ليلة الوداع لشهركم الذي

بدانید رحمت کند شما را خدای تعالی بدرستی این شب شما شب وداع ماه شما است که

شرفه الله وعظمه ورفع قدره وكرمه بالصيام والقيام و

شرف داده آن را خدای تعالی و بزرگ گردانید و بلند گردانید قدر او و بزرگ کرد او را به روزه داشتن بروز و قیام در شب

تلاوة القرآن ونزول الرحمة فيه عليكم من الله والرضوان جعله الله

تلاوت قرآن و فرستادن رحمت در وی بر شما از جانب خدای تعالی و خوشنودی او گردانید او را خدا

مصباح العام وواسطة النظام وأشرف قواعد الإسلام المشرقة

چراغ سال و واسطه نظام و بزرگترین قواعد اسلام شرف داده شده

بأنوار الصيام والقيام أنزل الله تعالى فيه كتابه وفتح فيه للتائبين

با نورهای روزه داری بروز و قیام بشب فرستاد خدای تعالی در وی کتاب خود را و گشاد در وی توبه کنندگان را

أبوابه فلا دعاء فيه إلا مسموع ولا خير إلا مجموع ولا ضر إلا

دروازه توبه پس نیست هیچ دعا در وی مگر شنیده شده و نه هیچ خیر مگر جمع کرده شده و نه هیچ نقصانی مگر

مدفوع ولا عمل إلا مرفوع الظافر الميمون من اغتنم أوقاته و

دفع کرده شده و نه هیچ عملی مگر برداشته شده ظفر یابنده مبارک کسیست که غنیمت دانست اوقات او را و

الخاسر المغبون من أهمله ففاته شهر جعله الله لذنوبكم تطهيرا

زیانکار و فریب داده شده کسیست که ترک کرد او را پس فوت کرد او را ماه رمضان ماهیست که گردانید خدای تعالی آن را پاک کننده گناهان شما را

ولسيئاتكم تكفيرا ولمن أحسن منكم صحيفة ذخيرة ونورا و

و از بهر بدیهای شما کفاره و از برای کسیکه نیک کرد از شما صحیفه آن بعبادت ذخیره و نور و

لمن وفى بشرطه ورعى بحقه فرحا وسرورا شهر نوزع فيه أهل

از بهر کسیکه وفا کرد شرایط او را و نگهداشت حق او را خوشی و سرور ماهیست که از رسا میشوند در آن اهل

الفسوق والفساد وازداد فيه من الرغبة إلى الله أهل الجد والاجتهاد

فسق و فساد و زیاده میشود در رغبت بسوی خدای تعالی اهل کوشش و مشقت را

شهر عمارات القلوب وكفارات الذنوب واغتصاص المساجد

ماهیست که آباد میشود در وی دلها و کفاره داده میشود گناهان را و پر می مسجدها

بالازدحام والتحاشد وهبوط الأملاك بصكاك العتق والفكاك

از دحام و اجتماع و فرود آمدن ملکها بقبالها آزادی بندها و خلاصی آنها

٩٦٥
٥٢

شَهْرٌ فِيهِ الْمَسَاجِدُ تُعْمَرُ وَالْمَصَابِيحُ تُزْهَرُ وَالْآيَاتُ تُذْكَرُ وَالْقُلُوبُ

ماهیست که در و مسجد ها آباده کرده میشوند و چراغها روشن کرده میشوند و آیات های قرآن تلاوت میشوند و دلها

تَحْيَى وَالذُّنُوبُ تُغْفَرُ شَهْرٌ فِيهِ تُشْرِقُ الْمَسَاجِدُ بِالْأَنْوَارِ وَتَكْثُرُ

زنده میشوند و گناهان آمرزیده میشوند ماهیست که در و روشن میشوند مسجد با نورها و زیاده میشوند

الْمَلَائِكَةُ لِصُوَّامِهِ مِنَ الْاِسْتِغْفَارِ وَيُعْتِقُ فِيهِ الْجَبَّارُ فِي كُلِّ لَيْلَةٍ

فرشتگان روزه داران او را از استغفار و آزاد میکند در و جبار در هر شب

عِنْدَ الْإِفْطَارِ سِتَّمِائَةِ أَلْفِ عَتِيقٍ مِنَ النَّارِ وَتَنْزِلُ فِيهِ الْبَرَكَاتُ

وقت افطار ششصد هزار گردن از آتش فرود می آید در و برکات

وَتَعْظُمُ فِيهِ الصَّدَقَاتُ وَتُكَفَّرُ فِيهِ السَّيِّئَاتُ وَتُقَالُ فِيهِ الْعَثَرَاتُ

و بزرگ میشود در و صدقه ها و کفاره میشود در و سیات را و عفو کرده میشود در و لغزشها

وَتُدْفَعُ فِيهِ النَّكَبَاتُ وَتُرْفَعُ فِيهِ الدَّرَجَاتُ وَتُرْحَمُ فِيهِ الْعَبَرَاتُ

و دور میشود در و مصیبتها و بلند میشود در و درجها و رحم کرده میشود در و اشکها

وَتُنَادِي فِيهِ الْحُورُ الْحِسَانُ مِنَ الْجَنَّاتِ هَنِيئًا لَكُمْ يَا مَعْشَرَ الصَّائِمِينَ

و ندا کرده میشود در و حوران نیک از بهشت ها خوشگوار باد شما را ای گروه روزه داران

وَالصَّائِمَاتِ وَالْقَائِمِينَ وَالْقَائِمَاتِ مَا أَعَدَّ اللهُ لَكُمْ مِنَ الْخَيْرَاتِ

و زنان روزه داران و مرد شب قایم دارندگان و زنان شب قایم دارندگان آماده کرده است خدا برای شما از خیرات

لَقَدْ عَمَرَتْكُمُ الْبَرَكَاتُ وَاسْتَبْشَرَ بِكُمْ أَهْلُ الْأَرْضِ وَالسَّمٰوَاتِ فَرَحِمَ

هر آینه پوشیده است شما را برکات و شاد میشوند شما اهل زمین و آسمان ها پس رحم کند خدا

اللهُ امْرَءًا مَهَّدَ لِنَفْسِهِ قَبْلَ حُلُولِ رَمْسِهِ وَاشْتَغَلَ بِيَوْمِهِ عَنْ غَدِهِ

مردی را که آماده کرد نفس خود را پیش از فرود آمدن در خاک گور و مشغول شد بروز خود از فردای خود

وَأَمْسِهِ وَتَزَوَّدَ مِنْ بَقِيَّةِ زَادِهِ فَفِي نَفَادِهِ نَفَادُ عُمْرِهِ وَأَظْهَرَ لِفِرَاقِ

و دی روز گذشته خود و توشه گرفت از باقی توشه خود پس در تمامی توشه تمامی عمر او ست و ظاهر کرد فراق

شَهْرِهِ جَزَعَهُ وَسَلَّمَ عَلَى شَهْرِهِ وَوَدَّعَهُ وَقَالَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ

ماه او جزع خود را و سلام داد بر ماه او و وداع کرد او را و گفت سلام باد بر تو ای ماه

رَمَضَانَ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الصِّيَامِ وَالْقِيَامِ وَتِلَاوَةِ الْقُرْآنِ

رمضان سلام باد بر تو ای ماه روزه داری و شب زنده داری و تلاوت قرآن

السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ التَّجَاوُزِ وَالْغُفْرَانِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ الْبَرَكَةِ

سلام باد بر تو ای ماه گذشتن از گناهان و آمرزیدن سلام باد بر تو ای ماه برکت

وَالْإِحْسَانِ السَّلَامُ عَلَيْكَ يَا شَهْرَ التَّهَجُّدِ وَالرِّضْوَانِ السَّلَامُ عَلَيْكَ

و نیکوئی سلام باد بر تو ای ماه تهجد و خشنودی سلام باد بر تو

يا شهر النسك والتعبد السلام عليك يا شهر الصيام والتهجد

اى ماه بندگى و عبادت سلام باد بر تو اى ماه روزه دارى و تهجد

السلام عليك يا شهر التراويح السلام عليك يا شهر الانوار والمصابيح

سلام باد بر تو اى ماه تراويح سلام باد بر تو اى ماه نورها و چراغها

السلام عليك يا انس العارفين السلام عليك يا فخر الواصفين

سلام باد بر تو اى مونس عارفان سلام باد بر تو اى فخر وصف كنندگان

السلام عليك يا نور الوامقين السلام عليك يا روضة العابدين

سلام باد بر تو اى نور دوستان سلام باد بر تو اى باغ عابدان

فيا شهرنا غير مودع ودعناك وغير مقلي فارقناك كان نهارك

اى ماه ما در حالى كه وداع كرده نشده وداع كرديم ترا و در حالى كه دشمن داشته نشده جدائى كرديم

صدقة وصياما وليلك قراءة وقياما فعليك منا تحية وسلاما

صدقه و روزه و شب تو قرائت و قيام پس بر تو باد از ما تحيت و سلام

أترى نعود بعدها علينا ام يدركنا المنون فلا تؤول الينا مصابيح

آيا مى بينيم ترا كه باز مى آيى بعد از آن بر ما يا مى رسد ما را مرگ پس رجوع نمى كنى بسوى ما اى چراغها

فيك مشهورة ومساجد فيك معمورة فالآن تطفى المصابيح

در تو مشهور اند و مساجد در تو معمور اند پس اكنون سرد مى شوند چراغها

وتنقطع التراويح ونرجع الى العادة ونفارق شهر العبادة فيا ليت

و منقطع شد تراويح و باز مى گرديم بسوى عادت و جدا مى شويم ماه عبادت را پس كاش

شعري من المقبول منا فنهنيه بحسن عمله ام ليت شعري من

دانستمى كه كيست مقبول از ما پس مبارك باد گوييم او را به نيكى عمل او يا كاش دانستمى كه كيست

المطرود منا فنعزيه بسوء عمله فيا ايها المقبول هنالك ثواب

مطرود از ما پس تعزيت مى گوييم به بدى عمل او پس اى مقبول خوشا بر تو ثواب

الله ورضوانه ورحمته وغفرانه وقبوله واحسانه وعفوه وامتنانه

خدا و خوشنودى او و رحمت او و آمرزش او و قبول او و نيكوئى او و عفو او و امتنان او

وخلودك في دار امانه يا ايها المطرود باصراره وطغيانه وظلمه

و هميشه بودن در سراى امان او اى مطرود به اصرار خود و طغيان و ظلم

وعدوانه وغفلته وخسرانه وتماديه وعصيانه لقد عظمت

و دشمنى و غفلت خود و زيانكارى خود و بيحد رفتن و نافرمانى هر آينه بزرگ شد

مصيبتك بغضب الله وهوانه فاين مقلتك الباكية واين

مصيبت تو به غضب خدا و خوارى پس كجاست چشم گريان تو و كجاست

زينت

بانفع

ديدن

دوست

وارنده

+١٣

نقيض

التفات

+٣٠

دمعتك الجارية وأين زفرتك الرائحة الغادية لأي يوم أخرت

اشک روان تو و کجاست زفرات که بیگاه تو آینده است مر کدام روز را موخر کردی

توبتك ولأي عام ادخرت عدتك الى عام قابل وحول حائل

توبه خود را و مر کدام سال را گنجینه کردی تو سال آینده و سال گذرنده

كلا إنما إليك مدة الأعمار ولا معرفة المقدار فكم من مؤمل أمل

پس نیست بسوی تو مدت عمرها و نه دانستن اندازه پس بسیار از امید وار آن امید

بلوغه فلم يبلغه وكم من مدرك له فلم يحمه وكم من أعد

رسیدن سال آینده پس نرسید و بسیار از دریابندگان او را و تمام نکرد آنرا و بسیار اند که آماده کرد

طيبا للعيد جعل في التجديد وثيابا للتزين صارت للتكفين

خوشبو را برای عید چون گردانیده شد در لحد خود و آماده کرده اند لباس برای زینت عید گردید کفن

ومتاهبا للفطر صار متهنيا في قبره وكم من لا يصوم بعده

و آماده برای فطر او گردید گرو در قبر خود و بسا کس اند که روزه نمیدارند

سواه وهو يطمع في غيره أن يراه فاحمدوا الله عباد الله على بلوغ

غیر او و او طمع میکند در غیر خود اینکه ببیند او را پس حمد گویید خدا را ای بندگان خدا بر رسیدن

اختتامه وسلوه قبول صيامه وقيامه وارقبوه باداء حقوقه

ختم او را و سوال کنید قبول صیام خود و قیام خود و امیدوار باشید باداء حقوق خود

واعتصموا بحبل الله وتوفيقه واعلموا رحمكم الله أنكم فارقتم

و چنگ زنید برسنهای خدا و توفیق او و بدانید رحم کند خدا ایشان تحقیق شما جدا کردید

شهرا عظيما متفضلا كريما أين الصوام والموافقون ذلك في

ماه بزرگ را که خداوند فضیلت است کریم کجا اند روزه داران و ایستادگان موافقت

سالف الأعوام وأين من كان معكم ليالي شهر رمضان شاهد

سالهای گذشته و کجاست کسیکه بود با شما در شبهای ماه رمضان حاضر

وفي كل حق الله معاملين من الآباء والأمهات والأخوة والأخوات

و در همه حقوق خدا عمل کنندگان از پدران و مادران و برادران و خواهران

والجيرة والقرابات أتاهم والله هادم اللذات وقاطع الشهوات

و همسایگان و نزدیکان داد ایشان را خدای تعالی ویران کننده لذتها و دور کننده شهوت

ومفرق الجماعات فأخلى منهم المشاهد وعطل منهم المساجد

و جدا کننده جماعتها یعنی مرگ پس خالی ماند از ایشان مشاهد و بیکار ماند از ایشان مسجدها

في بطون الألحاد صرعى لا يجدون لما هم فيه دفعا ولا يملكون

در شکمهای لحدها افتادگان نمی یابند چیزی را که ایشان را باید دور کردن و مالک نیستند

لأنفسهم ضرا ولا نفعا ينتظرون يوما الأمر فيه إلى ربهم

مر نفسهاى خود را از زيانى و سودى منتظر اند روزى را كه امر ايشان در آن روز بسوى پروردگار خود

تدعى والخلائق تحشر إلى الموقف وتسعى والفرائص ترعد من

خوانده ميشوند و خلائق حشر كرده ميشوند بسوى حشرگاه و ميدوند و مردم سخت با تك ميلرزند از

هول ذلك اليوم رعبا والقلوب تتصدع من الحساب صدعا

ترس اين روز در احوال كه ديده ميپرند و دلها ميشكنند از ترس حساب شكستن

ونفخ في الصور فجمعناهم جمعا عباد الله من كان منع نفسه من

و دميده ميشود در صور پس جمع ميكنيم ايشان را جمع كردنى اى بندهاى خدا كسيكه باز داشت نفس خود را از

الحرام في شهر رمضان فليمنعها فيما بعده من الشهور والأعوام

حرام در ماه رمضان پس بايد كه منع كند در آنچه پس از رمضان است از ماهها و سالها

فإن رب الشهرين واحد وهو على الزمانين مطلع شاهد أجارنا

پس پرستش خداى ماهها و سالها يكيست و آن بر هر دو زمانه آگاه و حاضر است در گذرد هر ما را

الله وإياكم على فراق شهر البركة وأجزل أقسامنا وأقسامكم من

خداى ما و شما را بر فراق ماه بركت و بزرگ كند حصه هاى ما و شما از رحمت خود كه

رحمته المشتركة وبارك لنا ولكم في بقيته وسلك بنا وبكم

از رحمت خود كه مشتركست و بركت كند ما را و شما را در باقى عمر خود و ببرد ما را و شما را

طريق هدايته برحمته وفضله ومنته اللهم وما قسمت في هذه

راه هدايت برحمت و بفضل خود و منت خود بار خدايا آنچه تقسيم كردى در اين

الليلة من عتق وغفران ورحمة ورضوان وعفو وامتنان وكرم

شب از آزاد ساختن و آمرزش و رحمت و خوشنودى و بخشش و منت و كرم

وإحسان ونجاة من النيران ودخول في نعيم الجنان فاجعل لنا

و احسان و رستگارى از آتش و [illegible] در نعمت هاى بهشت پس بگردان ما را

منه أوفر الحظ وأجزل الأقسام برحمتك يا أرحم الراحمين اللهم فكما

از آن وافرترين بهره و بزرگترين قسمت ها برحمت خود اى مهربان ترين مهربانان بار خدايا پس چنانچه

بلغتنا شهر الصيام فاجعل عامه علينا من أبرك الأعوام وأيامه

رسانيدى ما را ماه رمضان پس بگردان سال او را بر ما از مباركترين سالها و روزهاى آن

من أسعد الأيام وتقبل منا ما قدمناه فيه من الصيام والقيام

از سعيدترين روزها و قبول كن از ما آنچه پيش فرستاديم در اين ماه از روزه و قيام شب

واغفر لنا ما اقترفنا فيه من الآثام وخلصنا من مظالم الأنام

و آمرزش كن ما را آنچه كسب كرديم در اين ماه از گناهان و خلاص كن ما را از ستمهاى مردم

يَوْمٍ لا يَجْزِي فِيهِ سِوَاكَ يا عَلّامُ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ اللّهُمَّ إِنّا قَدْ تَوَلَّيْنا

روزیکه امید واشته نشود و پاداش نیز جز از تو ای دانا ای مهربانترین مهربانان بارخدایا ما متصدی شده ایم

صِيامَ شَهْرِنا وَقِيامَهُ عَلى تَقْصِيرٍ وَأَدَّيْنا فِيهِ مِنْ حَقِّكَ قَلِيلاً

روزه های ماه خود را و قیام آنرا بتقصیر و ادا کردیم در آنماه از حقوق تو اندکی

مِنْ كَثِيرٍ فَقَدْ أَنَخْنا بِبابِكَ سائِلِينَ وَلِمَعْرُوفِكَ طالِبِينَ فَلا تَرُدَّنا

از بسیار و هر آینه گریستیم بر در تو درحالیکه سوال کننده ایم و بخشش ترا جویانیم پس بازمگردان ما را

خائِبِينَ وَلا مِنْ رَحْمَتِكَ آيِسِينَ فَنَحْنُ الْفُقَراءُ إِلَيْكَ الأَسْرى بَيْنَ

ناامید و نه از رحمت خود ناامید پس ما فقیرانیم بسوی تو و اسیرانیم درمیان

يَدَيْكَ إِلَيْكَ تَوَجَّهْنا وَلِمَعْرُوفِكَ تَعَرَّضْنا وَلِبابِكَ قَرَعْنا وَمِنْ

قدرت تو بسوی تو رو آوردیم و احسان ترا رسیدیم و در ترا کوفته ایم و از

رَحْمَتِكَ سَأَلْنا فَارْحَمْ خُضُوعَنا وَاجْبُرْ قُلُوبَنا وَاسْتُرْ عُيُوبَنا

رحمت تو سوال کرده ایم پس رحم کن بر شکستگی ما و درست کن دلهای ما را و بپوش عیبهای ما را

وَاغْفِرْ ذُنُوبَنا وَأَقِرَّ فِي الْقِيامَةِ عُيُونَنا وَلا تَصْرِفْ وَجْهَكَ الْكَرِيمَ

و بیامرز گناهان ما را و روشن فرما در قیامت دیده های ما را و مگردان روی کریم خود را

عَنّا وَاجْعَلْ عَمَلَنا مَقْبُولاً وَسَعْيَنا مَشْكُوراً وَحَظَّنا فِي هذِهِ اللَّيْلَةِ

از ما و بگردان عمل ما را مقبول و سعی ما مشکور و بهره ما در این شب

مَوْفُوراً اللّهُمَّ إِنْ كانَ فِي سابِقِ عِلْمِكَ أَنْ تَجْمَعَنا فِي مِثْلِهِ فَبارِكْ

وافر بارخدایا اگر باشد در آینده علم تو که جمع کنی ما را در سال آینده پس برکت ده

لَنا فِيهِ وَإِنْ قَضَيْتَ بِقَطْعِ آجالِنا وَما يَحُولُ بَيْنَنا وَبَيْنَهُ فَأَحْسِنْ

ما را در آن و اگر حکم کردی بقطع عمر ما و آنچه حایل است میان ما و میان آنماه پس نیکو کن

الْخِلافَةَ عَلى باقِينا وَأَوْسِعِ الرَّحْمَةَ عَلى ماضِينا وَعُمَّنا جَمِيعاً بِرَحْمَتِكَ

خلافت بر بازماندگان ما و فراخ کن رحمت بر گذشتگان ما و در گیر ما را همه برحمت خود

وَغُفْرانِكَ وَاجْعَلِ الْمَوْعِدَ بُحْبُوحَ جَنَّتِكَ وَرِضْوانِكَ مَعَ الَّذِينَ

و آمرزش خود و بگردان جای وعده ما میان جنت خود و خوشنودی خود با کسانیکه

أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَداءِ وَالصّالِحِينَ

نعمت دادی بر ایشان از انبیا و صدیقان و شهیدان و نیکوکاران

وَحَسُنَ أُولئِكَ رَفِيقاً بِرَحْمَتِكَ يا أَرْحَمَ الرّاحِمِينَ اللّهُمَّ وَأَهْلُ الْعُقُوبَةِ

و نیکو اند ایشان رفیق برحمت خود ای مهربانترین مهربانان بارخدایا و اهل

رَهائِنُ ذُنُوبِهِمْ لا يُطْلَقُونَ وَأُسارى وَحْشَةٍ لا يُفَكُّونَ وَغُرَباءُ

گروگانها شده که سر داده نمیشوند و بندیان وحشت اند که گذاشته نمیشوند و غریبان

سَفْرٌ لَا يُنْتَظَرُونَ تَحْتَ دَارِسَاتِ الثَّرَى تُحَاسُ وُجُوهُهُمْ وَ

سفرانند چشم داشته نمیشوند زیر پدید کننده ها خاک خوبیهای روی ایشان را

جَاوَرَتْهُمُ الْهَوَامُ فِي مَلَاحِدِ قُبُورِهِمْ فَهُمْ جُمُودٌ لَا يَتَكَلَّمُونَ وَجِيرَانٌ

همسایه شدند جنندها در لحدهای قبر ایشان پس آنها بیجانند کلام نمیکنند و همسایگان

قُرْبٌ لَا يَتَزَاوَرُونَ وَسُكَّانُ لُحُدٍ إِلَى الْحَشْرِ لَا يَظْعَنُونَ وَفِيهِمْ مُحْسِنُونَ

قریب اند که زیارت نمیکنند و ساکنان لحدانند تا حشر کوچ نمیشوند و در ایشان نیکوکارانند

وَمُسِيئُونَ وَمُقَصِّرُونَ وَمُجْتَهِدُونَ اللَّهُمَّ فَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ

و بدکاران و تقصیر کنندگان اند و کوشش کنندگان بار خدایا پس کسیکه بوده است از ایشان

مَسْرُورًا فَزِدْهُ كَرَامَةً وَحُبُورًا وَمَنْ كَانَ مِنْهُمْ مَلْهُوفًا فَبَدِّلْ

شادمان پس زیاده کن او را بزرگی و شادمانی و کسیکه بوده است از ایشان اندوهگین پس بدل کن

حُزْنَهُ فَرَحًا وَسُرُورًا اللَّهُمَّ وَتَعَطَّفْ عَلَى كَافَّةِ أَمْوَاتِ الْمُسْلِمِينَ

اندوه او را بشادی و خوشی بار خدایا مهربانی کن بر گروه مردگان مسلمانان

الرَّاحِلِينَ الْمُقِيمِينَ الْمُسْتَسْلِمِينَ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اللَّهُمَّ

که پیاده اند و مقیم اند و گردن نهنده برحمت خود ای مهربان ترین مهربانان بار خدایا

اجْعَلْ قُبُورَهُمْ مَغَائِضَ صَلَوَاتِكَ وَمَقَارَّ هِبَاتِكَ وَطُرُقَ إِحْسَانِكَ

بگردان قبرهای ایشان جای ریزش رحمت های خود و جای قرار بخشش های خود و راههای احسان خود

وَمَجَارِيَ عَفْوِكَ وَغُفْرَانِكَ حَتَّى يَكُونُوا إِلَى بُطُونِ الْأَلْحَادِ مُطْمَئِنِّينَ

و جاهای ریختن عفو خود و آمرزش خود تا آنکه باشند در شکمهای لحد آرام کننده

وَبِجُودِكَ وَكَرَمِكَ وَاثِقِينَ وَإِلَى أَعْلَى دَرَجَاتِكَ سَابِقِينَ وَخُصَّ

و بجود و کرم تو تکیه کننده و بسوی بلند ترین درجه های تو رونده و خاص کن

بِذَلِكَ الْآبَاءَ وَالْبَنِينَ وَالْآخِرِينَ وَالْإِخْوَةَ وَالْأَقْرَبِينَ قَبْلَ أَنْ

باین کرامت پدران و پسران و پس ماندگان و برادران و قریبان پیش از آنکه

تَشْمَلَ الْهَدْمُ عَلَى الْبِنَاءِ وَالْكُدُورُ عَلَى الصَّفَاءِ وَيَنْقَطِعَ مِنَ الْحَيَاةِ

در گیرد ویرانی عمارت ها را و کدورت صفاها را و بریده شود از زندگی

حَبْلُ الرَّجَاءِ وَتَصِيرَ الْمَنَازِلُ تَحْتَ أَطْبَاقِ الثَّرَى وَقَبْلَ أَنْ يَصِيرَ

رشته امید و گردند منزلها زیر طبقهای زمین و پیش از آنکه گردد

الرِّيحُ وَيْلًا وَالْقَطْرُ سَيْلًا وَالصُّبْحُ لَيْلًا وَلْيَنْبَجِسُ الْمَوْتُ عَلَى

کلمه مهربانی که نفرین و قطره سیل و روز شب و پیش از آنکه بجوشد موت بر

أَهْلِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ بِلَا وَقَبْلَ أَنْ يَقُولَ الشَّيْخُ الْكَبِيرُ وَا

اهل آسمان و زمین و پیش از آنکه بگوید پیر بزرگ واے

شَيْباً وَيَقُولُ الْكَهْلُ الْخَطِيرُ وَاخَجْلَتَاهُ وَيَقُولُ الْمُذْنِبُ الْمُسِيءُ

پیری و بگوید دو موی باشکوه وا شرمی رسوایی و بگوید گناهکار بدکار

وَاخَيْبَتَاهُ وَيَقُولُ الْحَدَثُ الصَّغِيرُ وَاحَسْرَتَاهُ وَخَجِلُوا مِنْهُ وَ

وا نا امیدی و بگوید جوان خورد وا حسرت و شرمنده شده اند از آن و

اشْفَقُوا وَغَشِيَتْهُمْ مِنَ النَّدَامَةِ وَخُتِمَ عَلَى أَفْوَاهِهِمْ فَلَمْ يَنْطِقُوا

ترسنده اند و پوشیده است آنها را از پشیمانی و مهر کرده شده است بر دهانهای ایشان پس …

وَوُقِفُوا عَلَى عَمَلٍ نُكِّسَ الرُّؤُوسُ فَأَطْرَقُوا وَعَايَنُوا مِنَ الْأَهْوَالِ مَا

و ایستاده شدند بر کارها که نگون کرده شد سرها را پس سر فرود آوردند و دیدند از ترسها چیزی را

وَدُّوا مَعَهُ أَنَّهُمْ لَمْ يُخْلَقُوا اللَّهُمَّ يَا سَابِقَ الْفَوْتِ وَيَا سَامِعَ الصَّوْتِ

دوستی داشتند با آن بودنی ایشان کاشکی آفریده نمیشدند خدایا ای پیش دستی کننده فوت و ای شنونده

وَيَا كَاسِيَ الْعِظَامِ بَعْدَ الْمَوْتِ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَعَلَى آلِ مُحَمَّدٍ وَلَا تَدَعْ لَنَا

و ای پوشنده استخوانها بعد مرگ درود بفرست بر محمد و بر آل محمد و مگذار برای ما

فِي هَذِهِ اللَّيْلَةِ الْمُبَارَكَةِ الشَّرِيفَةِ ذَنْباً إِلَّا غَفَرْتَهُ وَلَا هَمّاً إِلَّا

درین شب مبارک بزرگ گناهی مگر که آمرزنده باشی و نه اندوهی مگر

فَرَّجْتَهُ وَلَا كَرْباً إِلَّا كَشَفْتَهُ وَلَا مُبْتَلًى إِلَّا عَافَيْتَهُ وَلَا إِسَاءَةً

گشاده باشی و نه رنجی مگر که دور کرده باشی و نه مبتلایی مگر که عافیت داده باشی و نه بدی

إِلَّا نَقَلْتَهُ وَلَا حَقّاً إِلَّا اسْتَخْلَصْتَهُ وَلَا غَائِباً إِلَّا رَدَدْتَهُ وَلَا عَاصِياً

مگر که نقل کردی آنرا و نه حقی مگر آنکه خالص کرده آنرا برای خداوند و نه گمگشته مگر که باز آورده او را و نه

إِلَّا قَطَعْتَهُ وَلَا مَيِّتاً إِلَّا رَحِمْتَهُ وَلَا حَاجَةً مِنْ حَوَائِجِ الدُّنْيَا وَ

مگر آنکه قطع کرده آنرا از گناه و نه مرده مگر که رحمت کرده او را و نه حاجتی از حاجتهای دنیا و

الْآخِرَةِ لَكَ فِيهَا رِضًى وَلَنَا فِيهَا صَلَاحٌ إِلَّا أَعَنْتَ عَلَى قَضَائِهَا

آخرت که ترا در آن خوشنودی می باشد و ما را در آن نیکویی مگر یاری دهی بر قضای آن

بِيُسْرٍ مِنْكَ وَعَافِيَةٍ مَعَ الْمَغْفِرَةِ بِرَحْمَتِكَ يَا أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ اغْفِرْ لَنَا

باسانی از تو و عافیت با آمرزش برحمت خود ای مهربان ترین مهربانان بیامرز ما را

ذُنُوبَنَا وَلِآبَائِنَا وَأُمَّهَاتِنَا وَإِخْوَانِنَا وَأَخَوَاتِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا وَ

گناه ما و پدران ما را و مادران ما را و برادران و خواهران ما را و اولاد ما و

قَرَابَاتِنَا وَأَصْدِقَائِنَا وَمُعَلِّمِينَا وَمَنْ قَرَأْنَا عَلَيْهِ وَقَرَءَ عَلَيْنَا وَ

قرابتیان ما را و دوستان ما را و استادان ما را و کسیکه خوانده ام بر آن و خوانده اند بر ما و

تَعَلَّمْنَا مِنْهُ وَتَعَلَّمَ مِنَّا وَمَنْ سَأَلَنَا الدُّعَاءَ وَسَأَلْنَاهُ الدُّعَاءَ

آموختیم ما از و و آموختند از ما و کسیکه سوال کرد دعا برای ما و سوال کردیم ما دعا برای او

ومن احببنا فيك ومن تولانا فيك وتوليناه فيك ومن كان

و کسیکه دوست داشت ما را در راه تو و کسیکه دوست داشتیم او را در راه تو و کسیکه بوده است

منهم حيا ومن كان منهم ميتا برحمتك يا ارحم الراحمين اللهم

از ایشان زنده و کسیکه بوده است از ایشان مرده برحمت تو ای مهربان ترین مهربانان بار خدایا

يا عالم الخفيات ويا دافع البليات ويا مجيب الدعوات ويا كاشف

ای دانای نهان ای دور کننده بلاها ای قبول کننده دعاها ای دور کننده

الكربات صل على محمد افضل البريات وانفعنا بما صرفت في كتابك

رنجها درود بفرست بر محمد که بزرگ ترین خلقت است و نفع رسان ما را بآن قرآن چیزها بیان کرده

من الايات وكفر عنا بتلاوته السيئات وارفع لنا بصيام شهر رمضان

از آیات و بپوش از ما بخواندن آن قرآن بدیها و بلند کن ما را ببرکت روزهای رمضان

وقيامه عندك الدرجات برحمتك يا عالم الخفيات صل على محمد

و قیام شبهای آن نزد خود درجه‌ها را برحمت خود ای دانای نهان درود بفرست بر محمد

وعلى آل محمد واغفر بالقرآن خطايانا واجزل به عطايانا واشف

و بر آل محمد و بیامرز بقرآن گناهان ما را و بزرگ کن بآن بخششها ما را و شفا ده

به مرضانا وارحم به موتانا واصلح به امور ديننا ودنيانا

بآن بیماران ما را و رحم کن بآن مردگان ما را و نیکو کن بآن امور دین ما و دنیای ما

واحطط به عنا ثقل الاوزار وهب لنا حسن شمائل الابرار و

و دور دار بآن قرآن از ما گرانی بارهای گناهان و بده ما را نیکوی خصلتهای پاکان و

اغفر لنا الزلل والعثار وطهر لنا القلوب والاسرار وطيب لنا

بیامرز ما را گناهان و لغزشها و پاک کن ما را دلهای ما و باطنهای ما و پاکیزه کن ما را

به الاذكار وصف لنا به الافكار وارخص لنا الاسعار واصرف

بآن یاد کردن و صاف کن ما را بآن فکرها و ارزان کن برای ما نرخها و بگردان

عنا شر الاشرار وكيد الفجار واحينا على حب الصحابة الاخيار

از ما بدی بدان و مکر بدکاران و زنده دار ما را بر دوستی صحابه نیک

واجمع بيننا وبينهم في دار القرار واجعلنا من عتقائك من

و جمع کن میان ما و میان ایشان در دار قرار و بگردان ما را از آزادان خود از

النار ربنا آتنا في الدنيا حسنة وفي الآخرة حسنة وقنا عذاب النار

آتش ای رب ما بده ما را در دنیا نیکوئی و در آخرت نیکوئی و نگاه دار ما را از عذاب آتش

الحمد لله على سوابغ نعمائه وصلواته على محمد خاتم انبيائه وعلى

حمد خدا را بر تمام نعمتهای او و درود او بر محمد که خاتم انبیاست و بر

آله وعلى أصحابه وأزواجه وسلم تسليماً كثيراً كتاب

آل او و بر اصحاب او و بر ازواج پاک او و سلام بفرست سلام فرستادنی بسیار کتاب

آداب المريدين من الفقراء الصادقين سالكي طريق الصوفية

در بیان آداب مریدان از فقرا صادق که سالک طریق صوفیه اند

الذين صفوا عن الأهوية المضلة وتنسكوا عن الأخلاق الردية

آنانکه پاک شده اند از هواهای نفس اماره که گمراه کننده و کناره اند از خصلتهای ناپسندیده

فادخلوا في زمرة الأبدال وأهل الولاية واتصفوا بالعينية على

پس داخل شده اند در گروه ابدال و اهل ولایت و آراسته شده اند بیگانگی حق بیان کرد

وجه الاختصار والإقلال خشية السآمة والملال فصل

طریق کوتاهیست و اندکی از جهت خوف سر بر آمدن و ملول شدن فصل

في الإرادة والمريد والمراد أما الإرادة فترك ما جرت عليه العادة

در معنی اراده و مرید و مراد اما اراده پس گذاشتن چیزیست که بر آن خو کرده است

وتحقيقها نهوض القلب في طلب الحق سبحانه وترك ما سواه فإذا

و تحقیق اراده راستادن دلست در طلب حق سبحانه و تعالی و گذاشتن ما سوای او پس هرگاه

ترك العبد العادة التي هي حظوظ الدنيا والأخرى تجردت

گذاشت بنده عادت که آن حظ دنیا و آخرت است پس خالص میشود این هنگام

إرادته فالإرادة مقدمة على كل أمر لم يعقبها القصد ثم

اراده او [illegible] پس اراده مقدم است بر هر امر [illegible] پس قصد پس تر

٩٧٤

الفعل فهي بدو طريق كل سالك واسم أول منزل كل قاصد

فعل پس آن اراده آغاز راه هر سالک است و نام اول منزل هر قصد کننده

قال الله عز وجل لنبيه صلى الله عليه وسلم ولا تطرد الذين يدعون ربهم

فرموده خدای تعالی [illegible] مران ای محمد کسانی را که میخوانند پروردگار خود را

بالغدوة والعشي يريدون وجهه فنهى نبيه صلى الله عليه وسلم عن طردهم

بگاه و بیگاه در حالی که میخواهند ذات حق را پس نهی کرد [illegible] از راندن ایشان

وإبعادهم وقال تعالى في آية أخرى واصبر نفسك مع الذين

و دور کردن ایشان و فرمود تعالی در آیت دیگر و صبر کن نفس خود را با آن کسانیکه

يدعون ربهم بالغدوة والعشي يريدون وجهه ولا تعد عيناك

میخوانند پروردگار خود را در بگاه و بیگاه که میخواهند ذات حق را و مگردان دو چشم خود را

عنهم تريد زينة الحيوة الدنيا فأمره بالصبر معهم وملازمتهم

از ایشان در حالیکه میخواهی تو زینت حیات دنیا را پس امر کرد خدای تعالی بصبر [illegible] ملازمت با ایشان

٩

وتصبر النفس في صحبتهم وتصفهم بانهم يريدون وجهه ثم

وصبر داون نفس را در صحبت ایشان و وصف کردن ایشانرا باینکه میخواهند ذات حق را پس

قال ولا تعد عيناك عنهم تريد زينة الحيوة الدنيا فبان

فرمود مگردان دو چشم خود را از ایشان در حالیکه میخواهی زینت دنیا پس ظاهر شد

بذلك ان حقيقة الارادة ارادة وجه الله تعالى دون زينة الحيوة

باین که حقیقت اراده اراده ذات خداست پس سوای زینت زندگی

الدنيا والاخرى فاما المريد والمراد فالمريد من كانت فيه هذه

دنیا و آخرت پس اما مرید و مراد پس مرید کسیکه باشد در وی این

الجملة واتصف بهذه الصفة فهو ابدا مقبل على الله عز وجل و

همه و موصوف باشد باین صفت پس او همیشه پیش آینده است بر خدای عز وجل و

طاعته مولى عن غيره واجابته يسمع من ربه عز وجل فيعمل بما

طاعت او روگردانیده از غیر او و اجابت آن میشنود از پروردگار خود عز وجل پس باید کرد

في الكتاب والسنة ويصم عما سوى ذلك ويبصر بنور الله عز و

در کتاب و سنت است و کر شود از آنچه سوای اوست و به بیند بنور خدای تعالی و

جل فلا يرى لا فعله فيه وفي غيره من سائر الخلائق ويعمى عن

پس نمی بیند مگر فعل حق خود و در غیر خود از سایر خلایق و نابینا شود از

٩٧٥

غيره فلا يرى فاعلا على الحقيقة غيره عز وجل بل يرى آلة وسببا

غیر او پس نبیند فاعل برحق سوای بلکه به بیند آله و سببا

تحرك مدبرا مسخرا قال النبي صلى الله عليه حبك الشيء يعمي ويصم اي

حرکت داده شده تدبیر کرده شده تسخیر کرده شده فرمود دوستی تو چیزی را نابینا میکند و کر میسازد یعنی

يعميك عن غير محبوبك ويصمك عنه لاشتغالك بمحبوبك

نابینا میکند ترا از غیر محبوب تو و کر میسازد ترا از او از جهت اشتغال تو بمحبوب تو

فما احب حتى اراد وما اراد حتى تجردت ارادته وما تجردت

پس دوست نمیدارد مگر ... تا خالص میشود اراده او و خالص نمیشود

ارادته حتى نبتت في قلبه جمرة الخشية فاحرقت كل ما هنالك

اراده او تا روئیده شود در دل او اخگر ترس پس بسوخت آن هر چیز را که آنجاست

قال الله عز وجل ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها وجعلوا

فرمود خدای تعالی بتحقیق پادشاهان هرگاه در آیند در دیه ویران کنند آنرا و میگردانند

اعزة اهلها اذلة كما قيل انها لوعة تهون كل لوعة فنومه

ارجمندان آنرا خوار چنانچه گفته شده است که آن محبت سوزش است آسان میکند هر سوزش

غَلَبَةٌ وَأَكْلُهُ فَاقَةٌ وَكَلَامُهُ ضَرُورَةٌ يَنْصَحُ نَفْسَهُ أَبَدًا فَلَا يَجِيهَا

در وقت غلبه است و خوردن او در وقت فاقه است و کلام او ضرورت است نصیحت میکند نفس خود را همیشه پس نمیخواند

إِلَىٰ مَحْبُوبِهَا وَلَذَّاتِهَا وَيَنْصَحُ عِبَادَ اللهِ وَيَأْنَسُ بِالْخَلْوَةِ مَعَ اللهِ وَ

بسوی محبوب او و لذتهای او و نصیحت میکند بندگان خدا را و انس میگیرد بخلوت با خدا و

يَصْبِرُ عَنْ مَعَاصِي اللهِ تَعَالَىٰ وَيَرْضَىٰ بِقَضَاءِ اللهِ وَيَخْتَارُ أَمْرَ اللهِ

باز داشته میماند از گناهان خدای تعالی و راضی میشود بقضای خدا و اختیار کند امر خدای تعالی

وَيَسْتَحْيِي مِنْ نَظَرِ اللهِ وَيَبْذُلُ مَجْهُودَهُ فِي مَحَابِّ اللهِ تَعَالَىٰ وَيَتَعَرَّضُ

و شرم کند از نظر خدای تعالی و خرج کند کوشش خود را در دوستی خدا و می جوید

أَبَدًا لِكُلِّ سَبَبٍ يُوصِلُهُ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَقْنَعُ بِالْخُمُولِ وَالْاِخْتِفَاءِ

همیشه هر سبب را که رساند او را بسوی خدای تعالی و قناعت کند بگمنامی و پوشیدگی

فَلَا يَخْتَارُ حَمْدَ عِبَادِ اللهِ وَيَتَحَبَّبُ إِلَىٰ رَبِّهِ بِكَثْرَةِ النَّوَافِلِ مُخْلِصًا لِلهِ

پس اختیار نکند ستایش بندگان خدا و دوستی دارد بسوی پروردگار خود بکثرت نوافل خالص مر خدای را

حَتَّىٰ يَصِلَ إِلَى اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَحْصُلَ فِي زُمْرَةِ أَحْبَابِ اللهِ تَعَالَىٰ وَمُرَادِيهِ

تا برسد بسوی خدای تعالی و پیوندد در گروه دوستان خدا و مراد او

فَحِينَئِذٍ يُسَمَّىٰ مُرَادًا فَتَحُطُّ عَنْهُ أَثْقَالُ سَالِكِي طَرِيقِ اللهِ وَيُغْسَلُ بِمَاءِ

پس این هنگام نامیده میشود مراد پس فرود آورده شود بار گرانهای سالکان راه خدا و غسل کند

رَحْمَةِ اللهِ وَرَأْفَتِهِ وَلُطْفِهِ فَيُبْنَىٰ لَهُ بَيْتٌ فِي جِوَارِ اللهِ وَيُخْلَعُ عَلَيْهِ

رحمت خدا و رأفت او و لطف او پس بنا کرده شود او را خانه در همسایگی خدا و داده میشود او را

أَنْوَاعُ الْخِلَعِ وَهِيَ الْمَعْرِفَةُ بِاللهِ وَالْأُنْسُ بِهِ وَالسُّكُونُ وَالطُّمَأْنِينَةُ

انواع خلعت ها و آنست معرفت خدا و انس با او و سکون و طمانیت

إِلَيْهِ وَيَنْطِقُ بِحِكْمَةِ اللهِ وَأَسْرَارِ اللهِ بَعْدَ الْإِذْنِ الصَّرِيحِ بَلِ الْخَبَرِ مِنَ

با او و کلام کند بحکمت خدا و رازهای خدا بعد اذن صریح بلکه خبر از

اللهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيُلَقَّبُ بِأَلْقَابٍ يَتَمَيَّزُ بِهَا بَيْنَ أَحْبَابِ اللهِ تَعَالَىٰ

خدای تعالی و ملقب میشود بالقاب که تمیز میشود بآن میان دوستان خدای تعالی

فَيَدْخُلُ فِي خَوَاصِّ اللهِ وَيُسَمَّىٰ بِأَسْمَاءٍ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا اللهُ وَيَطَّلِعُ

پس در آید در خاصان خدا و نامیده میشود بنامها که نمیداند آنها را مگر خدای تعالی و مطلع میشود

عَلَىٰ أَسْرَارٍ يَخُصُّهُ فَلَا يَبُوحُ بِهَا عِنْدَ غَيْرِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ فَيَسْمَعُ مِنَ

بر اسرار حق که خاصه اوست پس ظاهر نکند آن اسرار را نزد غیر خدای تعالی پس میشنود از

اللهِ وَيُبْصِرُ بِاللهِ وَيَنْطِقُ بِاللهِ وَيَبْطِشُ بِقُوَّةِ اللهِ وَيَسْعَىٰ فِي طَاعَةِ

خدا و می بیند بخدا و گویا میشود بخدا و میگیرد بقوت خدای تعالی و میدود در طاعت

٥٧ بزل وادن ودر یافتن ١٢ اه ٥٢ انس ٩٧٦ بابت جسیمش در بحر خرسند جیب

اللّٰهِ وَيَسْكُنُ إِلَى اللّٰهِ وَيَنَامُ مَعَ طَاعَةِ اللّٰهِ وَذِكْرُ اللّٰهِ فِي كَلَاءَةِ اللّٰهِ

خدای تعالی و آرام گیرد بسوی خدای تعالی و خواب کند با طاعت خدا همیشه و یاد خدا در نگاهبانی خدا

وَحِرْزِ اللّٰهِ فَيَكُونُ مِنْ أُمَنَاءِ اللّٰهِ وَشُهَدَائِهِ وَأَوْتَادِ أَرْضِهِ وَشِحْنِ

و حرز خدای تعالی پس باشد از امینان خدا و گواهان او و اوتاد زمین او و نگهبان

عِبَادِهِ وَبِلَادِهِ وَأَحِبَّائِهِ وَأَخِلَّائِهِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَاكِيًا عَنِ اللّٰهِ

بندگان او و شهرهای او و دوستان و یاران او فرموده ع از روی حکایت از خدای

تَعَالَى لَا يَزَالُ عَبْدِيَ الْمُؤْمِنُ يَتَقَرَّبُ إِلَيَّ بِالنَّوَافِلِ حَتَّى أُحِبَّهُ فَإِذَا أَحْبَبْتُهُ

همیشه بنده مومن من نزدیک میشود بمن بنوافل تا آنکه دوست میدارم او را پس هرگاه دو

كُنْتُ سَمْعَهُ وَبَصَرَهُ وَلِسَانَهُ وَيَدَهُ وَرِجْلَهُ وَفُؤَادَهُ فَبِي يَسْمَعُ وَبِي

باشم شنوائی او و بینائی او و زبان او و دست او و پای او و دل او پس بمن میشنود و بمن

يُبْصِرُ وَبِي يَنْطِقُ وَبِي يَعْقِلُ وَبِي يَبْطِشُ الْحَدِيثَ فَهٰذَا عَبْدٌ حَمَلَ

می بیند و بمن گویا میشود و بمن می فهمد و بمن میگیرد الخ پس این بنده است که برداشت

عَقْلَهُ الْعَقْلُ الْأَكْبَرُ وَسَكَنَتْ حَرَكَاتُهُ الشَّهْوَانِيَّةُ لِقَبْضَةِ الْحَقِّ

عقل او را عقل بزرگ‌تر را و آرام یافته است جنبشهای شهوات او از جهت تنگ گرفتن او را حق

عَزَّ وَجَلَّ فَصَارَ قَلْبُهُ خِزَانَةَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ فَهٰذَا هُوَ مُرَادُ اللّٰهِ تَعَالَى إِنْ

پس گشت دل او گنجینه خدای تعالی پس این همین ست مراد خدای تعالی اگر

أَرَدْتَ أَنْ تَعْرِفَهُ يَا عَبْدَ اللّٰهِ وَقَدْ قَالَ مَنْ تَقَدَّمَ مِنْ عِبَادِ اللّٰهِ عَزَّ

خواهی تو که بشناسی مراد را ای بنده خدا و تحقیق گفته است کسیکه گذشته است از بندهای خدای

وَجَلَّ إِنَّ الْمُرِيدَ وَالْمُرَادَ وَاحِدٌ إِذْ لَوْ لَمْ يَكُنْ مُرَادُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ بِأَنْ

تعالی که بدرستی مرید و مراد یکی است زیرا که اگر نبود مراد خدا

يُرِيدَ لَمْ يَكُنْ مُرِيدًا وَلَا يَكُونُ إِلَّا مَا أَرَادَ لِأَنَّهُ إِذَا أَرَادَهُ الْحَقُّ

بخواستن حق آنرا نبودی مرید و نباشد مگر آنکه خواسته است حق تعالی زیرا که بدرستی شان آنست چون

بِالْخُصُوصِيَّةِ وَفَّقَهُ بِالْإِرَادَةِ وَقَالَ آخَرُونَ الْمُرِيدُ الْمُبْتَدِي وَ

به تخصیص توفیق میدهد او را بخواهش و گفته اند دیگران مرید آغاز کننده سلوک است و

الْمُرَادُ الْمُنْتَهِي الْمُرِيدُ الَّذِي نُصِبَ بِعَيْنِ التَّعَبِ وَأُلْقِيَ فِي مُقَاسَاةِ

مراد بنهایت رسنده مرید کسیکه برپا کرده شده است بچشم رنج کشیدن و انداخته شده است در رنج

الْمَشَاقِّ وَالْمُرَادُ الَّذِي كُفِيَ الْأَمْرَ مِنْ غَيْرِ مَشَقَّةٍ الْمُرِيدُ مُتْعَبٌ وَ

و سختیها و مراد کسیست که رسیده است خیرے را بغیر مشقت و مرید رنج کشنده است و

الْمُرَادُ مَرْفُوقٌ بِهِ مُرَفَّهٌ فَالْأَغْلَبُ فِي حَقِّ الْقَاصِدِينَ الْمُسْلِكِينَ

مراد نرمی کرده شده است پس بیشتر برحق قصد کنندگان آغاز کنندگان اند

في سنة الله تعالى ما قد تم وجرى من توفيق الله تعالى للمجاهدات

در راه خدای تعالی چیزیست که تحقیق تمام شده است و روان شده از توفیق خدا بسیار مشقت ارا

ثم ايصالهم اليه وحط الاثقال عنهم والتخفيف عنهم في كثير

بیشتر رسانیدن ایشان بسوی خدا و فرو نهادن بارها از ایشان و سبک کردن بارها از ایشان در بسیاری

من النوافل وترك الشهوات والاقتصار على القيام بالفرائض والسنن

از نفلها و ترک شهوتها و کوتاهی کردن بر استادن بر فریضها و سنتها

من جميع العبادات وحفظ القلوب ومحافظة الحدود والمقام

از همه عبادات و نگاه داشتن دلها و نگاه داشتن حدها و جاها

والانقطاع عما سوى الحق عز وجل بالقلوب فيكون ظواهرهم

و قطع کردن از ما سوی حق تعالی بدلها پس باشد ظاهر ایشان

مع خلق الله تعالى وبواطنهم مع الله عز وجل السنتهم بحكم الله و

با خلقت خدا و باطن ایشان با خدای تعالی زبانهای ایشان بحکم خدا و

قلوبهم بعلم الله فالسنتهم لنصح عباد الله واسرارهم لحفظ ودائع

دلهای ایشان بعلم خدا پس زبانهای ایشان برای نصیحت بندگان خدا و باطنهای ایشان از برای

الله فعليهم سلام الله تعالى وتحياته وبركاته ورحمته وتحيته

خدای تعالی پس بر ایشان رحمت خدا باد و تحیات و برکات او و رحمت و تحیت او

ما دامت ارضه وسماؤه وقام العباد بطاعته وحقه وحفظ

تا آنکه زمین و آسمان قایم است و قیام میکنند بندگان بطاعت او و حق او و نگهبانی

حدوده وسئل الجنيد رحمه الله عليه عن المريد والمراد فقال

حدود او و پرسیده شد جنید را رح از مرید و مراد پس گفت

المريد تتولاه سياسة العلم والمراد تتولاه رعاية الحق لان المريد

مرید قیام میکند بکار او نگهبانی دانش و مراد میکند بکار او نگاهبانی حق زیرا که مرید

يسير والمراد يطير فمتى يلحق السائر الطائر وينكشف ذلك بموسى

سیر میکند و مراد میپرد پس کی میرسد سیر کننده بپرواز کننده و روشن میشود این

ونبينا محمد صلى الله عليه وسلم كان موسى مريدا ونبينا صلى الله عليه وسلم مرادا انتهى سير

و نبی ما محمد صلعم بود موسی مرید و نبی ما مراد نهایت سیر

موسى عليه السلام الى جبل طور سينا وطيران نبينا الى العرش و

موسی تا کوه طور سینا بود و طیران نبی ما تا عرش و

اللوح المحفوظ فالمريد طالب والمراد مطلوب عبادة المريد

لوح محفوظ پس مرید طالب است و مراد مطلوب عبادت مرید

٩٧

مجاهدة وعبادة المراد موهبة المريد موجود والمراد فان

مشقت ست و عبادت مراد بخشش خدا مرید موجود ست و مراد فانی ست

المريد يعمل للعوض والمراد لا يرى العمل بل يرى التوفيق والمنن

مرید عمل میکند از بهر عوض و مراد نمی بیند عمل را بلکه می بیند توفیق و منت را

المريد يعمل في سلوك السبيل والمراد قائم على مجمع كل سبيل المريد

مرید عمل میکند در رفتن راه و مراد ایستاده ست بر مجمع هر راه مرید

ينظر بنور الله والمراد ينظر بالله المريد قائم بامر الله والمراد

می بیند بنور خدا و مراد می بیند بخدا مرید قایم ست بامر خدا و مراد

قائم بفعل الله المريد يخالف هواه والمراد يتبرأ من ارادته و

قایم ست بفعل خدا مرید مخالف میشود هوای خود را و مراد بیزار میشود از ارادت خود و

٩٨

مناه المريد يتقرب والمراد يقرب والمريد يحمي والمراد يدلل

آرزوی خود و مرید نزدیک میشود بجهد و مشقت و مراد نزدیک میشود و مرید پرهیز کنانیده میشود

وينعم ويغذي ويشهي المريد محفوظ والمراد يحفظ به المريد

و نعمت داده میشود و خورانیده میشود و برسیده میشود آرزوی او و مرید نگاه داشته شده ست و مراد نگاه داشته میشود با

469

في الترقي والمراد قد وصل وبلغ الى الرتب الذي هو المرقى ونال

در بلندی رفتن و مراد تحقیق رسیده ست و رسیده بسوی جدا یکه محل بر آمدن ست و رسیده ست

عنده كل طريف ونفيس ولطيف فنفى مجاز على كل طائع عابد

نزد او هر عجیب و نفیس و پاکیزه و صاف پس در گذشت بر هر بندگی کننده عابد

متقرب بالرتبة فصل ما المتصوف ومن الصوفي اما

نزدیک بخدا بکار نیک کیست متصوف و کدام ست صوفی اما

المتصوف فهو الذي يتكلف ان يكون صوفيا ويتوصل

متصوف پس کسیست که رنج میکشد اینکه باشد صوفی و میرسد

بجهده الى ان يكون صوفيا فاذا تكلف وتقمص بطريق القوم

بمشقت خود بسوی اینکه باشد صوفی پس رنج کشید و پیراهن پوشید بر روش صوفیه

واخذ به يسمى متصوفا كما يقال لمن لبس القميص تقمص ولمن

و گرفته شد نامیده میشود متصوف چنانچه گفته میشود کسی که پوشید قمیص را لفظ تقمص

لبس المدرعة تدرع ويقال متقمص ومتدرع وكذلك يقال

پوشید دراعه را لفظ تدرع و گفته میشود متقمص و متدرع و همچنین گفته میشود

لمن دخل في الزهد متزهد فاذا انتهى في زهده وبلغ وبغضت

هر کسی که در آمد در زهد متزهد پس هرگاه منتهی شد در زهد خود و رسید و دشمن شد

الأشياء إليه وفني عنها فترك كل واحد منهما ما حبب

چیزها سوی او و فانی شود از آن پس گذاشت هر یکے از ایشانها را دوست را

حينئذ زاهدا لما تأتيه الأشياء وهو لا يريدها ولا يبغضها

این هنگام زاهد گشته آید اورا چیزها و حالانکه نمیخواهد آنها را و دشمن نمیگیرد آنها را

بل يمتثل أمر الله فيها وينظر فعل الله فيها فيقال لهذا متصوف

بلکه فرمانبرداری میکند در آن خدا را و انتظار میکند فعل خدا را در آن پس گفته میشود این را

وصوفي إذا اتصف بهذا المعنى فهو في الأصل صوفي على وزن

و صوفی وقتیکه موصوف میشود باین معنی پس آن لفظ در اصل صوفی ست بر وزن

فوعل مأخوذ من المصافاة يعني عبدا صافاه الحق عز وجل ولهذا

فوعل ماخوذست از مصافات بمعنی پاک یعنی بنده که پاک کرده ست او را حق تعالی و بهمین معنی

قيل الصوفي من كان صافيا من آفات النفس خاليا من مذمومها

گفته میشود صوفی کسیکه باشد پاک از آفات نفس خالی از مذمومات آن یعنی صفات مکروهه

سالكا لحميد مذاهبه ملازما للحقائق غير ساكن بقلبه إلى أحد

رونده نیکوترین مذهب‌های اورا ملازم حقایق را که بدل خود آرام نگیرد بکسے

من الخلائق وقيل إن التصوف الصدق مع الحق وحسن الخلق

از خلایق و گویند که تصوف صدق با خداست و نیک کردن خلق

٩٨٠

مع الخلق وأما الفرق بين المتصوف والصوفي فالمتصوف

با خلق خدا و اما فرق بیان متصوف و صوفی آنست که متصوف

المبتدي والصوفي المنتهي المتصوف الشارع في طريق الوصل

مبتدی ست و صوفی منتهی متصوف شروع کننده ست در راه وصل

والصوفي من قطع الطريق ووصل إلى من إليه القطع والوصل

و صوفی کسیکه بریده ست راه را و رسیده ست بسوی کسیکه باوست قطع و وصل

المتصوف محمل والصوفي محمول المتصوف كل ثقيل و

متصوف بردارنده ست و صوفی برداشته ست بار کرده شده ست متصوف هر گران و

خفيف فحمل حتى ذابت نفسه وزال هواه وتلاشت إرادته

سبک را پس برداشته ست تا آنکه گداخت نفس او و دور شد هوای او و نابود شد خواهش او

وأمانيه فصار صافيا فسمي صوفيا فحمل فصار محمول القد

و امیدهای او پس گشت پاک پس نامیده شد صوفی پس برداشت بار حق پس گشت بار کرده شده

رة المشيئة مربى القدس منبع العلوم والحكم بيت الأمن والفوز

قدرت خواست خدا تربیت کرده شده پاکی چشمه علمها و حکمتها خانه امن و رستگاری

كهفًا للأولياء والأبدال ومؤئلهم ومرجعهم ومتنفسهم و

پناه اولیا وابدال و محل بازگشت و مرجع ایشان و محل دم گرفتن ایشان و

مستراحهم ومسترهم إذ هو عين القلادة ودرة التاج منظر

نرجای راحت و پوشیدگی ایشان ناگاه او گشت آفتاب [illegible]

الرب والمريد المتصوف مكابد لنفسه وهواه وشيطانه وخلق

پروردگار و مرید متصوف فریب و تعب دهنده نفس خود را و هوا و شیطان خود را و خلق

ربه ودنياه وأخراه متعبد لربه عز وجل بمفارقة الجهات

پروردگار خود را و دنیا و آخرت را عبادت کننده پروردگار خود را بجدا شدن [illegible] طرفها

والأشياء وترك العمل لها وموافقتها والقبول منها وتصفية

و همه چیزها و ترک کردن عمل از جهت آنچیزها و نکردن موافقت آنها و قبول کردن از آنها و پاک کردن

باطنه من الميل إليها والاشتغال بها فيخالف شيطانه ويترك

درون خود را از میل کردن بسوی آنها و شغل گرفتن بآنها پس مخالفت میکند شیطان را و ترک کند

دنياه ويفارق أقرانه وسائر خلق ربه بحكمه عز وجل لطلب أخراه

دنیا را و مفارقت کند خویشان را و همه خلق خدا را بحکم پروردگار تعالی از جهت طلب آخرت

ثم يجاهد نفسه وهواه بأمر الله عز وجل فيفارق أخراه وما أعد

بستر در مجاهده اندازد نفس خود را و هوای آنرا بحکم خدای تعالی پس مفارقت کند آخرت را و آنچه

الله عز وجل لأوليائه فيهما من جنة لرغبته في مولاه فيخرج

دوستان خود را در آنها از جنت از جهت رغبت او در مولای خود پس بیرون

من الأكوان فيتصفى من الأحداث ويتجوهر لرب الأنام فتنقطع

از اکوان و صاف میشود [illegible] پس جدا میشود

منه العلائق والأسباب والأهل والأولاد فتنسد عنه الجهات

از وی همه علایقها و اسبابها و اهل و اولاد پس بسته میشود از وی همه جهات

وتنفتح في وجهه جهة الجهات وباب الأبواب وهو الرضى بقضاء

و گشاده میشود در روی او جانب همه جانبها و در همه درها و آن رضاست بقضای

رب الأنام ورب الأرباب وبفعله فيه فعل العالم بما كان وما

پروردگار خلق و پروردگار پروردگاران و [illegible] دانا است بآنچه گذشته و آنچه

هو آت والخبير بالسرائر والخفيات وما يتحرك به الجوارح وما

و خبردار است باسرار و چیزهای پنهان و بچیزیکه حرکت داده میشود بآن اعضاء و آنچه

تضمره القلوب والنيات ثم ينفتح تجاه هذا الباب باب يسمى

پوشیده میدارد آنرا دلها و نیت آن بستر گشاده میشود برابر این در بابی که نامیده میشود

باب القربة الى الملك الديان ثم يرفع منه الى مجالس الانس ثم

در قربت بسوی پادشاهی که نیک جزا دهنده است پس بر برگرده میشود ازو بسوی نشستگاه انس

يجلس على كرسي التوحيد ثم يرفع عنه الحجب ويدخل دار الفردانية

می نشیند بر کرسی توحید پس دور کرده میشود ازوی پرده ها و می درآید در سرای یکتائی حق

ويكشف عنه الجلال والعظمة فاذا وقع بصره على الجلال والعظمة

و دور کرده میشود ازو جلال و عظمت پس چون می افتد چشم او بر جلال و عظمت

بقي بلا هو فانيا عن نفسه وصفاته عن حوله وقوته وحركته و

باقی می ماند بی هستی خود فانی از نفس خود و صفات خود از بازگشت خود و قوت خود و حرکت خود و

ارادته ومناه ودنياه واخراه فيصير كاناء بلور مملوء ماء صافيا

اراده خود و آرزوی خود و دنیای خود و آخرت خود پس میگردد مانند آوند بلور که پر است از آب صافی

يتبين فيه الاشباح فلا يحكم عليه غير القدر ولا يوجد غير الامر

ظاهر میشود در وی چیزها پس حکم نمیکنند بر وی غیر تقدیر حق و موجود نمیشود در او غیر حق

فهو فان عنه وعن حظه موجود لمولاه وامره لا يطلب خلوة لان

پس او فانی است از خود و از بهره خود موجود است برای مولای خود و امر او و نمی طلبد تنهائی را زیرا

الخلوة للموجود فهو كالطفل لا ياكل حتى يطعم ولا يلبس حتى

خلوت مر موجود راست از برای خداوند پس او چون کودک است که نمیخورد تا خورانیده میشود و پوشیده نمیشود تا آنکه

يلبس فهو مستسلم مفوض ونقلبهم ذات اليمين وذات الشمال

پوشانیده میشود پس او سر داده شده است سپرده شده و میگردانیم ایشان اصحاب کهف را طرف راست و چپ

لا يبين الا انه كائن بائن بين الخليقة بالجسمان بائن عنهم بالافعال

مگر آنکه او موجود است و جدا است میان آفرینش حق به تن جدا است از ایشان به کردار

والاعمال والسرائر والظواهر والضمائر والنيات فيسمى صوفيا

و اعمال و اسرار و ظواهر و دلها و نیت ها پس بدین سبب نامیده میشود صوفی

على معنى انه يصفى من التكدر بالخليقة والبريات وان شئت

بر معنی که او صاف میشود از مکدر بخلایق و اگر میخواهی

سميته بدلا من الابدال وغيبا من الاعيان عارفا بنفسه وربه

نامی آنرا بدل از ابدال حق و ذاتی از ذاتها بزرگ عارف بنفس خود و پروردگار خود

الذي هو محيي الاموات المخرج اولياءه من ظلمات النفوس والطباع

آنکه او جان دهنده مردگان است که برآرنده دوستان است از تاریکی نفسها و طبیعتها

والاهوية والضلالات الى ساحة الذكر والمعارف والعلوم و

و هواها و گمراهیها بسوی میدان ذکر حق و معرفتها و علمها و

۹۸۲

۵

٩٨٣

الاسرار ونور القربة ثم الى نوره عزّ وجلّ الله نور السموات والارض

اسرار و نور قربت خدا بنزد برآمد است بسوی نور ذات الله نور آسمان ها و زمین است

مثل نوره كمشكوة الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى

یعنی چنانچه نور ظاهر است مظهر عین است همچنین خدا ظاهر است مظهر موجود است و صفت نور خدا او

النور فالله تعالى تولى اخراجهم من الظلمات الى النور وهو عزّ و

نور هدایت پس خدای تعالی در برگرفت برآوردن از تاریکی گمراهی بسوی نور هدایت و آن خدا

جل اطلعهم على ما اضمرت قلوب العباد وانطوت عليه النيات

واقف ساخت ایشانرا برآنچه پوشیده است دلهای بندگان و در گرفته است بران نیت ایشان

اذ جعلهم ربي جواسيس القلوب والامناء على السرائر والخفيات

زیرا که گردانید است ایشانرا پروردگار من جواسیس دلها و امینان بر سر نهانیان

وحرسهم من الاعداء في الخلوات والجلوات لا شيطان مضل

و نگاهداشته است از دشمنان در تنهایی ها و در جلوت نیست شیطان گمراه کننده

ولا هوى متبع يميل بهم الى الزلات قال الله عز وجل ان عبادي

و نه هوای نفس پیروی کرده شده میل کناند بسوی گمراهیها فرمود خدای تعالی بدرستی بندهای من

ليس لك عليهم سلطان ولا نفس امارة بالسوء ولا شهوة غالبة

نیست مر ترا ای شیطان بر انها غلبه و نیست ایشان را النفس فرماینده بدی و نه شهوت غالب

متبعة تدعوه الى اللذات المردية في الدركات المخرجة من اهل

پیروی کرده شده بخواند آن بنده را بسوی لذتها که اندازنده اند در درکات دوزخ که برآرنده اند از اهل

السنة والجماعات قال عز من قائل كذلك لنصرف عنه السوء

سنت و جماعت فرمود عز و جل همچنین تا باز [illegible] از وی بدی و

الفحشاء انه من عبادنا المخلصين نحرسهم ربي وقمع رعونات

ناسزا بدرستی او از جمله بندگان مخلصان است پس نگاهداشت ایشان را پروردگار من [illegible]

نفوسهم وضراوتها بسلطان الجبروت فثبتهم في مراتبهم و

نفسهای ایشان و سرکشی آن [illegible] پس ثابت کرد ایشانرا در مرتبه های [illegible]

للوفاء بشرطه بعد ان وفقهم

از برای وفای عهد پس از انکه توفیق داد ایشانرا

للوفاء بالصدق في سيرهم وبالصبر في محل انقطاعهم واضطرارهم

بوفا کردن براستی در سیر ایشان بسوی حق و بصبر در مقام بریدن ایشان از خلق [illegible]

فادوا الفرائض وحفظوا الحدود والاوامر ولزموا المراتب حتى

پس ادا کردند فریضها را و نگاه داشتند حدها را در راه حق و فرمودها را و لازم گرفتند مرتبه ها

تهذبوا ونقوا وأدبوا وطهروا وطيبوا وسعوا وذكوا و

و پاکیزه کردند خود را و صاف کردند و ادب کردند و پاک و نیکو کردند و فراخ کردند نفقه بر عیال و زکوة مال

شجعوا وعودوا فتمت لهم ولاية الله وتوليته الله ولي الذين

و دلاوری کردند و جهاد و خوی کردند پس تمام شد مر ایشان را ولایت خدا و دوستی او خدا دوست کسانیست که

آمنوا وقوله وهو يتولى الصالحين فنقلوا من مراتبهم إلى مالك

ایمان آوردند و قول او و او خدا دوست میگیرد نیکوکاران را پس برداشته شدند از مرتبهای خود بسوی مالک

الملك فقربت لهم ذلك بين يديه فصار نجواهم كفاحا يناجونه

ملک پس مقرون شد مر ایشان را آن قرب حق پیش خدا پس گشت راز ایشان رو برو راز میگویند او را

بقلوبهم وأسرارهم فاشتغلوا به عمن سواه وتهوا عن نفوسهم و

بدلهای خود و سرهای خود پس روی گردانیدند در حق از همه ما سوای او و باز مانیدند از نفسهای خود و

عن كل شيء هو رب كل شيء ومولاه فصيرهم في قبضته وقيدهم

از هر چیز که او پروردگار هر چیز است و مولای او پس گردانید ایشان را در قبضه خود و مقید ساخت

بعقولهم وجعلهم أمناءهم في قبضته وحصنه وحراسته

بعقلهای ایشان و گردانید ایشان را امینان پس اینها در قبضه او اند و حصن او و حراست او

يتنسمون روح القرب ويعيشون في فسحة التوحيد والرحمة

می بویند بوی نزدیکی خدا و زندگانی میکنند در میدان توحید و رحمت

فلا يشتغلون بشيء إلا بما أذن لهم من الأعمال فإذا جاء وقت

پس مشغول نمیشوند بچیزی مگر بچیزی که اذن داده شد ایشان را از اعمال پس هرگاه می آید وقت

عمل أبدانهم دون قلوبهم مضوا مع الحرس في تلك الأعمال كيلا تضرهم

عمل بدنهای ایشان بدون دلهای ایشان میروند با پاسبانی در آن عملها تا ضرر ندهند ایشان را

شياطينهم ونفوسهم وأهويتهم فتسلم أعمالهم من حظ الشياطين

شیاطین ایشان و نفسهای ایشان و هواهای ایشان پس سلامت میمانند عملهای ایشان از بهره شیاطین

وهنات النفوس من الرياء والنفاق والعجب وطلب الأعواض والشرك

و بدیهای نفس از ریا و نفاق و عجب و طلب بدله و شرک

بشيء من الأشياء والحول والقوة بل يردون جميع ذلك فضلا

بچیزی از چیزها و بازگشت گناهان و قوت بلکه می بینند همه آنها فضل

من الله وتوفيقا من الله خلقا ومنهم بتوفيقه كسبا كيلا يخرجوا

از خدا و توفیق از خدا و می بینند آنرا از جهة توفیق دادن خدا کسب تا بیرون نه آیند این

يعني هذه العقيدة من سنن الهدى ثم يردون بعد أداء تلك

این اعتقاد از راههای هدایت پس باز آورده میشوند پس از اداء کردن آن

الأوامر وتوابع تلك الأعمال إلى مراتبهم التي ألزموها فوقفوا معها

در موها و تابع شدن این اعمال بسوی مرتبهای خود که لازم گرفته بودند پس واقف شدند

وحفظوها بالقلوب والضمائر وقد ينقلون إلى حالة بعد أن

ونگه داشتند آنها را به دلها و ضمیرها و گاه برده میشوند بسوی حالتی دیگر پس از آن

جعلوا الأمناء وخوطب كل واحد منهم بالانفراد في حالته إنك

گردانیده شدند امینان و خطاب کرده شد هر یکی از ایشان با نفراد در حالت خود بدرستی تو

اليوم لدينا مكين أمين فلا يحتاجون إلى الأذن لأنهم صاروا

امروز نزد ما با مرتبه و قدر و امینی پس محتاج نمیشوند در آن مرتبه بسوی فرمان زیرا که گشته اند

كالمفوض إليهم أمرهم فهم في قبضة حيثما ذهبوا في شيء من

همچو کسانیکه سپرده شده اند بایشان کارهای ایشان پس ایشان در قبضه خدا اند هر جا که روند در چیزی از

أمورهم بحقيقة قول النبي صلى الله عليه وسلم فيما يحكيه عن جبرئيل عليه السلام

کارهای خود بحقیقت سخنیکه فرموده نبی صلعم در چیزیکه حکایت کرده است آنرا از جبرئیل عم

عن الله عز وجل أنه قال ما تقرب إلي عبدي بمثل أداء فرائضي

از خدا عزوجل که فرموده نزدیک نمیشود بمن بنده من مانند ادای فرایض من

وإنه ليتقرب إلي بالنوافل حتى أحبه فإذا أحببته كنت سمعه

و بدرستی بنده هر آینه نزدیک میشود بمن بگزاردن نوافل تا آنکه دوست میدارم او را پس هرگاه دوست

وبصره ولسانه ويده ورجله وفؤاده فبي يسمع وبي يبصر و

و بینایی او و زبان او و دست او و پای او و دل او پس بمن میشنود و بمن می بیند و

بي ينطق وبي يعقل وبي يبطش فهذا الخبر قد ذكرناه في مواضع

بمن گویا میشود و بمن می فهمد و بمن میگیرد پس این حدیث یاد کرده ایم این را در بسیار جا

من هذا الكتاب لأنه أصل في هذا المقام فيثبت في قلب هذا

ازین کتاب زیرا که آن خبر اصلست درین مقام پس بر میثبتد در دل این بنده

العبد حب ربه عز وجل ونوره وعلمه والمعرفة به فلا يسع

دوستی پروردگار خود و نور او و علم او و معرفت باو پس نمیگنجد در دل او

غير ذلك ألا ترى إلى قوله صلى الله عليه وسلم من أحب أن ينظر إلى رجل

غیر او آیا نمی بینی بسوی قول پیغمبر صلعم کسیکه دوست دارد اینکه نظر کند بسوی مردی

يحب الله بكل قلبه فلينظر إلى سالم مولى أبي حذيفة رض فظاهره

دوست دارد خدای را به همه دل پس گو نظر کند بسوی سالم که بنده ابی حذیفه است رض پس ظاهر او

متحرك متصرف بفعل الله تعالى وباطنه مملو بالله عز وجل و

جنبنده گردنده است بکار خدا و باطن او پر است بخدای عزوجل و

۹۸۵

قد قال موسى عليه السلام يا رب أين أبغيك قال يا موسى ابغني

تحقیق فرمود موسی ع ای پروردگار کجا جویم ترا گفت خدا ای موسی

بيت يسعني وأي مكان يحملني فإن أردت أن تعلم أين أنا فاطلب

خانه ایست که میگنجی مرا و کدام مکان است که بردارد مرا پس اگر خواهی که بدانی که کجا ام من پس

في قلب التارك الورع العفيف فالتارك هو الذي يترك بجهده

در دل گذارنده و ورع کننده دنیا و پارسا ای ام پس تارک آنست که بگذارد غیر حق را بجهد و

وفيه بقيته ثم من عليه ربه نوع معونته ثم عطف بلا

در حال آنکه در وی چیزی باقیست پس منت نهاد بر او پروردگار پس گذاشت آن باقی را از صحبت مردان

يلتفت الى شيء سوى مولاه فإن قيل فما تلك المنة التي من بها

التفات نمیکند بسوی چیزی سوای مولای خود پس اگر گفته شود چیست آن منت که منت نهاد با آن

ربه عليه وذلك أنه عز وجل أقامه في المرتبة على شرط اللزوم

پروردگار او بر او و آن منت اینست که خدا عز استاده کرد او را در مرتبه بشرط لازم که قائم آنرا

لها ليقوم بها فلما وفى له بالشرط ولم يبغ عملا وحركة غير ذلك

تا بردارد آنرا پس هرگاه وفا کرد آنرا بشرط و نخواست کاری و جنبشی غیر آنرا

وحفظه ولم يتجاوز نقله منها الى ملك الجبروت ليقوم بجبر

و نگاه داشت اورا و تجاوز نکرد و نقل کرد او را و برد آنرا از آن بسوی ملک جبروت تا به ایستد پس

نفسه ثم قمعها بسلطان الجبروت حتى ذلت وخشعت ثم نقله

نفس خود را پستی برکند آنرا بزور جبروت تا خوار شد و فروتنی شد پس برد آنرا

منها الى الملك السلطان ليهذب فهذبت تلك الغدد التي في نفسه

از آن بسوی پادشاه سلطان تا پاک کند پس پاک ساخت این غده ها را که در نفس او است

وهي أصول تلك الشهوات قد صارت غدة ثانية فيها ثم نقله

و آن اصول این شهوات است تحقیق گشت مرتبه دوم در آن پس برد او را

منها الى ملك الجلال فأدب ثم نقله منها الى ملك الجمال فنقي

از آن بسوی ملک جلال پس ادب داد و پستی برد آنرا از آن بسوی ملک جمال پس پاک کرد

ثم نقله الى ملك العظمة فطهر ثم الى ملك البهاء فطيب ثم

پس برد آنرا بسوی ملک بزرگی پس پاک کرد پس برد او را بسوی ملک روشنی پس خوشبو ساخت

الى ملك البهجة فوسع ثم الى ملك الهيبة فربي ثم الى ملك الرحمة

بسوی ملک خوشی پس فراخ ساخت پس از آن برد بسوی ملک هیبت پس تربیت کرد پس برد آنرا بسوی

فوطئ فقوي وشجع ثم الى ملك الفردية فعوده اللطف يغذيه

پس تازه و خوش ساخت پس برد بسوی ملک فردیت پس عادت ساخت

وَالرَّأْفَةُ تَجْمَعُهُ وَتَكْنُفُهُ وَالْمَحَبَّةُ تُقَوِّيهِ وَالشَّوْقُ يُدْنِيهِ وَالْمَشِيئَةُ

و رأفت جمع میکند او را و گرد میگیرد او را و دوستی خدا قوت میدهد او را و شوق نزدیک میسازد او را

تُؤَدِّيهِ إِلَيْهِ وَالْجَوَادُ الْعَزِيزُ يُقَلِّبُهُ فَيُقَرِّبُهُ ثُمَّ يُدْنِيهِ ثُمَّ يُهِيلُهُ

میرساند او را بسوی خدا و بخشاینده عزیز میگرداند او را پس نزدیک میسازد او را پس بنهایت نزدیک

ثُمَّ يُؤَدِّيهِ ثُمَّ يُنَاجِيهِ ثُمَّ يَبْسُطُهُ بِمَنِّهِ ثُمَّ يَقْبِضُ عَلَيْهِ فَأَيْنَ مَا

پس ادب میدهد او را پس از پهلو میدهد او را پس فراخ میکند او را بمنت خود پس قبض میکند بر او پس هر جا که

صَارَ...... وَفِي كُلِّ مَكَانٍ حَالٌ وَفِي كُلِّ حَالٍ لِرَبِّهِ دَانٍ فَهُوَ فِي

گردد و هر جا که زود آید در هر مکان گردنده است و در هر حالی پروردگار خود را نزدیک است

قَبْضَتِهِ وَأَمِينٌ مِنْ أُمَنَائِهِ عَلَى أَسْرَارِهِ وَمَا يُؤَدِّيهِ مِنْ رَبِّهِ إِلَى

قبضه خداست و امین است از امینان او بر اسرار او و هر چیز که میرساند او را از رب او بسوی

خَلْقِهِ فَإِذَا صَارَ إِلَى هَذَا الْمَحَلِّ فَقَدِ انْقَطَعَتِ الصِّفَاتُ وَانْقَطَعَ الْكَلَامُ

خلق او پس چون باین مقام میرسد پس تحقیق برطرف میشود از صفات و برطرف میشود کلام

وَالْعِبَارَاتُ فَهَذَا هُوَ مُنْتَهَى الْعُقُولِ وَالْقُلُوبِ وَغَايَةُ مَا يَبْلُغُ

و سخنها پس همین است نهایت عقلها و دلها و نهایت آنچه میرسد

حَالَاتُ الْأَوْلِيَاءِ إِلَيْهِ وَيَؤُولُ وَمَا وَرَاءَ ذَلِكَ مُخْتَصٌّ بِالْأَنْبِيَاءِ وَالرُّسُلِ

حالات اولیا بسوی او و عائد گرده شده است و هر چه ورای اوست خاصه پیغمبران است

عَلَيْهِمُ السَّلَامُ لِأَنَّ نِهَايَةَ الْوَلِيِّ بِدَايَةُ النَّبِيِّ عَلَى الْجَمِيعِ صَلَوَاتُ

زیرا که نهایت درجه ولی ابتدای درجه نبی است بر همه ایشان درود

اللَّهِ وَتَحِيَّاتُهُ وَرَأْفَتُهُ وَرَحْمَتُهُ وَالْفَرْقُ بَيْنَ النُّبُوَّةِ وَالْوِلَايَةِ

خدا و تحیت او و رأفت او و رحمت او و فرق میان نبوت و ولایت آنست

أَنَّ النُّبُوَّةَ كَلَامٌ يَنْفَصِلُ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى وَوَحْيٌ مَعَهُ رُوحٌ مِنَ اللَّهِ

که نبوت کلامیست که جدا میشود از خدا و وحی است با او و روحیست از خدا یعنی جبرئیل

فَيَقْضِي الْوَحْيَ وَيَخْتِمُهُ بِالرُّوحِ مِنْهُ تَعَالَى قَبُولَهُ فَيَقْبَلُهُ هَذَا هُوَ

پس میرساند آن روح وحی را و تمام کرد او را بواسطه روح از حق تعالی قبول آن کلام این چنین است

الَّذِي يَلْزَمُ تَصْدِيقُهُ وَمَنْ رَدَّهُ فَهُوَ كَافِرٌ لِأَنَّهُ رَادٌّ لِكَلَامِ اللَّهِ

که لازم است گرویدن او و کسیکه انکار کرد آنرا پس او کافر است زیرا که انکار کننده سخن

عَزَّ وَجَلَّ وَأَمَّا الْوِلَايَةُ فَهِيَ لِمَنْ تَوَلَّى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَدِيثَهُ عَلَى طَرِيقِ

و اما ولایت پس آن مر کسی راست که بیخود گرفته است خدا ایشان سخن او بر طریق

الْإِلْهَامِ فَأَوْصَلَهُ إِلَيْهِ فَلَهُ الْحَدِيثُ يَنْفَصِلُ ذَلِكَ الْحَدِيثُ مِنْ

الهام و اندرخت و دل پس رسانید خدا سخن را با او پس مر او راست حدیث پس جدا میشود این حدیث

الله على لسان الحق معه السكينة فتلقاه السكينة التي في قلب العبد وبه

خدای تو بر زبان خدا ... بواسطه جبرائیل پس با آن حدیث ... آرام پس ... آرام کرد دل ...

فيقبله ويسكن اليه فالكلام للانبياء والحديث للاولياء فمن رد

پس ... دل او ... آرام ... پس کلام مر پیغمبرانراست و حدیث اولیاراست پس هر کسیکه رد کرد

الكلام كفر لانه رد على الله كلامه ووحيه ومن رد الحديث لم يكفر

کلام را کافر شد زیرا که او رد کرد بر کلام خدا و وحی او و کسیکه رد کرد حدیث را کافر نمیشود

بل يخيب ويصير وبالا عليه ويبهت قلبه لانه رد على الحق ما جاء به

بلکه نا امید میشود و میگردد بزه و بلا بر و و حیران میشود دل او زیرا که او رد کرد بر حق آنچه آورده

محبة الله تعالى من علم الله في نفسه فاودعه الحق وجعله مؤديا الى القلب

محبت خدا از علم خدا در نفس وی پس سپرد او را حق ... و گردانید او را رسانیده بدل

لان الحديث ما ظهر من علمه الذي يسري في وقت المشيئة فيصير حديثا في النفس كالسر

زیرا که حدیث چیزیست که ظاهر شد از علم خدا که وارد میشود در وقت مشیت پس میگردد حدیث در نفس

انما تقع ذلك الحديث بمحبة من الله لهذا العبد فيمضي مع الحق الى قلبه فيقبله

جز این نیست که ... میشود این حدیث بمحبت خدا مر این بنده را پس میرود آن حدیث ... بسوی دل

القلب بالسكينة باب فيما يجب على المبتدي في هذه الطريقة اولا وما يجب

دل با آرام — در بیان چیزیکه واجب است بر مبتدی درین طریق اول و آنچه واجب

عليه من الادب مع الشيخ ثانيا وما يجب على الشيخ في تاديب المريد والذي

بروی از ادبها با شیخ دوم بار و آنچه واجب است بر شیخ در ادب دادن مرید پس آنچه

يجب على المبتدي في هذه الطريقة الاعتقاد الصحيح الذي هو الاساس

واجب است بر مبتدی درین طریقت اعتقاد درست است که آن بنیاد است

فيكون على عقيدة السلف الصالح اهل السنة القديمة سنة الانبياء و

پس باشد بر عقیده مردم گذشته نیکوکار که اهل سنت قدیم اند که طریقه انبیا و

المرسلين والصحابة والتابعين والاولياء والصديقين على ما

مرسلین و صحابه و تابعین و اولیا و صدیقان است چنانچه گذشت

تقدم ذكره وشرحه في اثناء الكتاب فعليه بالتمسك بالكتاب و

ذکر او و بیان او در میان این کتاب پس واجب است برو چنگ زدن بقرآن و

السنة والعمل بهما امرا ونهيا اصلا وفرعا فيجعلهما جناحيه

سنت و عمل کردن بآن از روی امر و نهی و اصل و فرع پس گرداند آنها را هر دو بازوی خود

يطير بهما في الطريق الواصل الى الله عز وجل ثم الصدق ثم الاجتهاد

که بپرد با آنها در طریق که رساننده است بسوی خدا ... پس ... صدق پس ... کوشش

حتى يجد الهداية والارشاد اليه والدليل وقائدا يقوده ثم
تا آنکه دریابد هدایت و رهنمایی برا[ی او] و دلیل را و کشنده را که میکشد او را بسوی حق پس
مونسا يونسه ومستراحا يستريح اليه في حالة اعيائه ونصبه
مونسی که الفت گیرد و راحت دهنده که راحت دهد در حالت ماندگی او و در رنج او
وظلمته عند ثوران شهواته ولذاته وهناة نفسه وهواه المضلة
و تاریکی او وقت شور رستن شهوتها و لذتها و صفات ذمیمه نفس و میل او بسوی آرزوی گمراه کننده
وطبعه المجبول على التثبط والتوقف عن السير في الطريق قال الله
و طبع او که پیدا کرده شده است بر باز ماندن و ایستادن از رفتن در راه حق فرمود خدای تعالی
عز وجل والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وقال الحكيم
و کسانیکه جهد کردند در طلب ما هر آینه تحقیق مینماییم ایشان را راههای وصول خود و گفت حکیم
من طلب وجد وجد فبالاعتقاد يحصل له علم الحقيقة و
هر که جست و جهد کرد دریافت پس باعتقاد حاصل میشود او را علم حقیقت
بالاجتهاد يتفق له سلوك الحقيقة ثم يجب عليه ان يخلص
و بکوشش حاصل میشود او را رفتن راه حقیقت پستر واجب است بر او اینکه خالص کند
مع الله عز وجل عهدا بان لا يرفع قدما في طريقه اليه ولا يضعها
با خدا این عهد را باینکه بر ندارد قدمی در راه او و بر زمین ننهد آنها را
الا بالله ما لم يصل الى الله فلا ينصرف عن قصده بملامة مليم
مگر بخدا تا که نرسیده است بخدا پس برنگردد از قصد خود بملامت ملامت کننده
لان الصادق لا يرجع ولا بوجود كرامة فلا يقف معها ويرضى
زیرا که صادق باز نمیگردد و باز نگردد بوجود کرامت پس نه ایستد با آن و راضی شود
بها عن الله عز وجل عوضا اذ هي حجابه عن ربه ما لم يصل اليه
با آن کرامت از روی عوض از خدای تعالی زیرا که آن کرامت حجاب اوست از پروردگار او تا رسیدن او
عز وجل فاذا حصل الوصول لا تضره الكرامات اذ هي من باب
بسوی خدا پس هرگاه حاصل شد رسیدن ضرر نمیکند او را کرامت زیرا که این از باب
القدرة وثمراتها وكلاماتها ووصوله الى الحق عز وجل من
قدرت است و ثمره ها و نشانیهای او و در رسیدن او بخدای تعالی از
القدرة فلا ينقص الشيء نفسه وكيف وقد يصير هو حينئذ
قدرت است پس کم نمیکند چیزی ذات خود را و چگونه ضرر کند و حالانکه میگردد آن ولی این زمان
قدرة في الارض وخرق عادة وكلامه حكمة بالغة من بعد
قدرت الهی در زمین و خرق عادات و کلام او حکمت بکمال رسنده از الهی

جهل وعجمة وبلادة وتصوير حركاته وسكناته ونصارة نفسه

جهل وگنگی وکندطبعی وتصویرنفس وحرکات وسکنات او ونضر نفسهای او

عندهم لمن اعتبرها وأفعال الله تجري فيه وعليه مما يبهر

پند انذ پندگیرنده را وافعال خدا روان میشوند دروی وبروی که ما بجز وحیره میکنند

العقول ثم قد يؤمر حينئذ بطلب الكرامة ويجبر عليه

عقلها را پس گاهی امرکرده میشود این هنگام بطلب کرامت ودرزورکرده میشود بر او

ويتحقق عنده أن دماره وهلاكه في ترك الطلب ومخالفة

وتحقیق میشود نزد او که هلاک او وخرابی او در ترک طلب ومخالفت

هذا الأمر وثباته وبقاءه وعبادته وقربته ومرضات ربه

این امر است وثبات وبقای او وعبادت وقربت وخوشنودی پروردگار او

ودنوه منه وزيادة محبة ربه له في طلبها وامتثال الأمر

ونزدیکی او از او وزیادتی محبت پروردگار او سوی او در طلب او وفرمانبرداری امر او

فيها فكيف تضره الكرامة حينئذ إنه يكون ذلك بينه و

پس چگونه ضرر کند او را کرامت این هنگام بدرستی میباشد آن طلب میان او و

بين ربه عز وجل ولا يظهره لأحد من العوام إلا أن يغلب عليه

میان پروردگار او وظاهر نکند آنرا بهیچ یکی از عوام مگر اینکه غلبه کند بر وی

ظهوره لأن من شرط الولاية كتمان الكرامات ومن شرط

ظهور او زیرا که از شرط ولایت پوشیدگی کرامتهاست واز شرط

النبوة والرسالة إظهار المعجزات ليقع بذلك الفرق بين النبوة

نبوت ورسالت اظهار معجزات است تا واقع شود باین فرق میان نبوت

والولاية فلا ينبغي له أن يعرج في أوطان التقصير ولا يخالط

وولایت پس نسزاوار است سالک مبتدی را که باشد در جاهای تقصیر ونه مخالط

المقصرين والبطالين أبناء قيل وقال أعداء الأعمال والتكاليف

قصورکنندگان را وبیکاران که فرزندان قیل وقال اند یعنی دشمنان اعمال وتکالیف اند

المدعين للإسلام والإيمان الذين قال الله عز وجل في حقهم

دعوی کننده اسلام وایمان اند آنانکه فرموده خدای عز وجل در حق ایشان

يا أيها الذين آمنوا لم تقولون ما لا تفعلون كبر مقتا عند الله أن

ای کسانی که ایمان آورده اید چرا میگوئید چیزی که نمیکنید بزرگ است از روی گناه نزد خدای تعالی که

تقولوا ما لا تفعلون وقال في أختها أتأمرون الناس بالبر وتنسون

بگوئید چیزی را که نمیکنید وفرموده خدای تعالی در آیه دیگر آیا میفرمائید مردم را به نیکی وفراموش میکنید

أنفسكم وأنتم تتلون الكتاب أفلا تعقلون وينبغي له أن لا

نفسهاي خود را و حال آنكه شما ميخوانيد كتاب را آيا نمي فهميد و سزاوار است مستفيد را كه

يضن ببذل الميسور ولا يبخل بالموجود خوفا أن لا ينال مثله للإفطار

بخل نكند به خرج كردن چيزي كه آسان آيد و بخل نكند به موجود از بيم خوف كه نرسد او را مثل او براي افطار

والسحور فيقطع في نفسه وبقلبه علما بأن الله لم يخل وليا له في

و سحر خوردن و قطع كند و يقين كند در نفس خود و بدل خود از روي دانش كه خدا نگذاشته دوست خود را

سالف الدهور بخلا ببذل الميسور وينبغي له أن يرضى بالذل الدائم

زمان گذشته بخيل به خرج كردن آسان رسيده و سزاوار است كه راضي شود به خواري دايمي

وحرمان النصيب والجوع الدائم والخمول وذم الناس له وتقديم نظرائه

و محرومي نصيب و گرسنگي دايمي و گمنامي و مذمت مردم ورا و راضي شود به مقدم كردن امثال

وأشكاله وأقرانه عليه في الإكرام والعطاء والتقريب عند الشيوخ

و همچنان و قرينان خود را بر خود در اكرام و دادن و نزديك شدن بشيوخ

ومجالس العلماء فيجوع هو والجماعة يشبعون والكل أعزاء ونصيبه

و مجلسهاي عالمان پس گرسنه ماند او و تمام جماعه سير شوند و همه باعزت باشند و نصيب او

الذل ويعز الجميع ويكون يستخير لنفسه الذل ويجعله نصيبه

خواري و عزت و همه باشد كه برگزيند براي نفس خود خواري و گرداند خواري را بهره

ومن لم يرض بهذا ويوطن نفسه عليه فلا يكاد أن يفلح عليه

و كسيكه راضي نباشد به اين و قرار ندهد نفس خود را بر وي پس نيست قريب اينكه برسد بمراد

ويحصل منه شيء فالنجاح الكلي والفلاح فيما ذكرنا وينبغي له أن

و حاصل شود از وي چيزي پس رسيدن تمام و رسيدن بمقصود در چيزي است كه ذكر كرديم و سزاوار است

لا ينتظر من الله مطلوبا سوى المغفرة لما سلف من الذنوب والعصمة

منتظر نباشد از خدا مقصودي بجز آمرزش از آنچه گذشته است از گناهان و نگهداشتن

فيما يأتي من الدهور والتوفيق لما يحبه من الطاعات وتوصله

در آنچه آيد از زمانها و توفيق چيزي را كه دوست دارد آنرا خدا از طاعات و رساند او را

إليه من القربات ثم الرضا عنه في الحركات والسكنات والتحبب

بسوي خدا از قربتها پس طلب كند رضا از وي در حركات و سكنات و دوستي

إلى الشيوخ من الأولياء والأبدال إذ ذلك سبب لدخوله في زمرة

بسوي شيوخ از اوليا و ابدال زيرا كه اينها سبب اند در آمدن او در گروه

الأحباب ذوي العقول والألباب الذين عقلوا من رب الأرباب

دوستان و صاحب عقول و ذوي الالباب آنانكه عقل كردند از پروردگار

اطلعوا على العبر والآيات فصفت حينئذ القلوب والضمائر

واقف شده اند بر عبرتها و آیتها پس صاف شد بسبب این زبان دلها و ضمیرها

والنيات فهذا الذي ذكرناه صفة المريد فما لم يتجرد قلبه عن

و نیتها پس اینهمه که ذکر کردیم آنرا صفت مرید است پس تا که خالی نشود دل او از

جميع المطلبات والمآرب وينتقي عن غير ما ذكرنا من الحوائج والمطالب

جمیع مطلبها و آرزوها و صاف نشود از غیر آنچه یاد کردیم از حاجتها و مطلبها

لا يكون مريدا على نعت الاستحقاق **فصل** وأما آدابه مع الشيخ

نباشد مرید بر صفتی که سزاوار این نام باشد و اما ادب او با شیخ

فالواجب عليه ترك مخالفة شيخه في الظاهر وترك الاعتراض عليه

پس واجب بر وی ترک مخالفت شیخ است در ظاهر و ترک اعتراض بر وی

في الباطن فصاحب العصيان بظاهره تارك لأدبه وصاحب الاعتراض

در باطن پس اهل گناه بظاهر ترک کننده است ادب را و صاحب اعتراض

بسره متعرض لعطبه بل يكون خصما على نفسه لشيخه أبدا يكف

بسر خود طلب کننده افتادن است بلکه باشد دشمن بر نفس خود از جهت پیر خود همیشه باز دارد

نفسه ويزجرها عن مخالفته ظاهرا وباطنا ويكثر قراءة قوله

خود را و زجر کند او را از مخالفت پیر ظاهر و باطن و بسیار کند قرائت قول تعالی

عز وجل ربنا اغفر لنا ولإخواننا الذين سبقونا بالإيمان ولا تجعل

پروردگارا بیامرز ما را و برادران ما را آنانکه پیشی گرفته اند بایمان و مگردان

في قلوبنا غلا للذين آمنوا ربنا إنك رؤوف رحيم وإذا ظهر له من

در دلهای ما چرکینی مر کسانی را که ایمان آورده اند پروردگارا بتحقیق تو مهربانی رحیمی و در

الشيخ ما يكره في الشرع استخبره عن ذلك بضرب المثل والإشارة

از شیخ آنچه مکروه است در شرع خبر دهد او را ازین بضرب المثل و اشارة

ولا يصرح به لئلا ينفر به عليه وإن رأى فيه عيبا من العيوب

و صراحة نگوید تا در نفرت نیارد پیر را بر خود و اگر ببیند در وی عیبی از عیبها

ستره عليه ويعود بالتهمة على نفسه ويتأول للشيخ في الشرع فإن

بپوشد آنرا و باز گردد به تهمت بر نفس خود و تاویل کند برای شیخ در شرع پس

لم يجد له عذرا في الشرع استغفر للشيخ ودعا له بالتوفيق والعلم و

اگر نیابد او را عذری در شرع استغفار کند برای شیخ و دعا کند او را بتوفیق و دانش

التيقظ والعصمة والحمية ولا يعتقد فيه العصمة ولا يخبر أحدا به

و بیداری و نگاهبانی و حمیت و اعتقاد نکند در وی عصمت را و خبر نکند بعیب شیخ هیچ یک را

وإذا رجع إليه يوماً آخر أو ساعة أخرى يعتقد أن ذلك قد زال

و چون رجوع کند مرید بشیخ روز دیگر یا ساعت دیگر اعتقاد کند که این عیب هر آینه بر طرف شد

وأن الشيخ قد نقل منه إلى ما هو أعلى رتبة ولم يقر عليه وإنما

و اینکه شیخ هر آینه نقل کرد از ان بسوی آنچه اعلیست از روی رتبه و ثابت نمانده است بر وی و جز این

كان ذلك غفلة حدثت وفصلاً بين الحالين لأن لكل حالين فصلاً

بود سبب این از روی غفلت که یافته شده است و جدای میان دو حال زیرا که در میان هر دو حال جدایی

ورجوعاً إلى رخص الشرع وإباحته وترك العزيمة والأشد كالدهليز

و بازگشت است بسوی رخصتهای شرع و اباحتها و بسوی ترک عزیمت و عملهای سخت چنانکه دهلیز

بين الدارين والمنزلة بين المنزلين انتهاء الحالة الأولى والقيام

میان دو سرای است و منزل میان دو منزل است نهایت حالت اول است و استادن

على عتبة الحالة الثانية وانتقال من ولاية إلى أخرى وخلع خلعة

بر آستانه حال دوم است و گذشتن است از ولایت بسوی ولایت دیگر و دور کردن خلعت

ولاية ولبس خلعة ولاية أخرى التي هي الأعلى والأشرف لأنهم

ولایت است و پوشیدن خلعت ولایت دیگر که آن برتر است و بلند تر است زیرا که ایشان

كلهم في مزيد قرب من الله عز وجل وإذا غضب الشيخ وعبس في

همه در زیادتی قرب اند از خدای تعالی و هرگاه غضب کند شیخ و ترش کند روی در

وجهه أو ظهر منه نوع إعراض عنه لم ينقطع عنه بل يفتش باطنه

روی او یا ظاهر شد از او نوعی چشم پوشیدن از او قطع نکند از او بلکه تفتیش کند باطن او را

وما جرى منه من سوء الأدب في حق الشيخ أو التفريط فيما يعود إلى

و آنچه روان شد از او از سوء ادب در حق شیخ یا تقصیر در چیزی که راجع است بسوی

أمر الله عز وجل من ترك امتثال الأمر وارتكاب النهي فليستغفر ربه

فرمود که خدا از ترک فرمانبرداری و ارتکاب نهی پس استغفار کند پروردگار خود را

عز وجل وليتب إليه ويعزم على ترك المعاودة إليه ثم يعتذر إلى

و توبه کند بسوی او و عزم کند بر ترک باز گشتن بسوی او پس عذر کند بسوی

الشيخ ويتذلل له ويتملقه ويتحبب إليه بترك المخالفة له في

شیخ و خوار کند خود را و چاپلوسی کند او را و دوست شود با او و ترک مخالفت مر او را در

المستقبل ويديم على الموافقة له ويواظب عليها فيجعله وسيلة

زمان آینده و دوام کند بر موافقت با او و همیشگی کند بر وی پس گرداند او را وسیله

وواسطة بينه وبين ربه عز وجل وطريقاً وسبباً يتوصل بهما إليه

و واسطه میان خود و میان پروردگار عزوجل و راه و سبب که برسد با و بخدا

كمن يريد الدخول على ملك ولا معرفة له به فإنه لا بد له من أن يصادف

چون کسی که خواهد در آمدن بر پادشاه و نباشد شناخت مر او را با پادشاه پس ناچار است مر او را که

حاجباً من حجابه أو واحداً من حواشيه وخواصه ليبصره بسياسة

دربانی را از دربانان او یا یکی از خدمتگاران او و خاصان او تا بنماید او را سیاست

الملك وآدابه وعاداته ويعلّم الأدب بين يديه والمخاطبة له وما يصلح

ملک و طریقه او و عادات او و آموزد ادب پیش او و کلام کردن با او و چیزی که سزاوار است

له من الهدايا والطرائف مما ليس مثلها في خزانته ومما يؤثر الاستكثار

او را از هدایا و چیزهای کمیاب آنچه نیست مانند آن در خزانه او و از آنچه طلب میکند بسیاری او

فليأت البيت من بابه ولا يتسلق من ورائه من غير بابه فيلام ويهان

پس گو که آید خانه را از در آن و نه در آید از پس او از غیر در او پس ملامت و اهانت کرده شود

ولا يبلغ الغرض من الملك ولا المقصود منه ولكل داخل دهشة لا بد

و نرسد بغرض حق را از پادشاه و نه مقصود از او و هر در آینده را ترس […] ناچار است

له من مذكّر ومنبّه ومن يأخذ بيده فيقعده موضع مثله أو يشير

او را از یاد آرنده و خبردار کننده و از کسی که گیرد دست او پس نشاند او را جایی که لایق باشند او یا اشارت

إليه بذلك لئلا يتطرق إليه المهانة ولا يشار إليه بسوء الأدب و

با او بآن تا راه نیابد با او اهانت و اشارت کرده نشود با وی بسوی ادب و

الحماقة وليتحقق بأن الله عز وجل أجرى العادة بأن يكون في الأرض

حماقت و باید که یقین کند که خدا […] روان کرده است عادات را باینکه باشد در زمین

شيخ ومريد وصاحب ومصحوب وتابع ومتبوع من لدن آدم إلى أن

مرشدی و مریدی صاحب و صحبت داشته شده تابع و تبع کرده شده از فرزندان آدم تا

تقوم الساعة ألا ترى إلى آدم عليه السلام لما خلقه الله تعالى علّمه

قایم شدن ساعت آیا نمی بینی آدم را هرگاه آفرید او را […] آموخت او را

الأسماء كلها وافتتح الأمر به فجعله كالتلميذ مع الأستاذ والمريد

همه اسما و آغاز کرد کار را با او پس گردانید او را همچو شاگرد با استاد و همچو مرید

مع الشيخ وقال له يا آدم هذا فرس وهذا بغل وهذا حمار حتى علّمه

با شیخ و فرمود او را ای آدم این اسپ است و این استر و این خر تا آنکه آموخت او را

قصعة وقصيعة ثم لما فرغ من تعليمه وتهذيبه جعله أستاذاً

کاسه کلان و کاسه خورد پس هرگاه فارغ شد از تعلیم او و تهذیب او گردانید او را استاد

معلماً شيخاً حكيماً وكساه بأنواع الحلل والحلي وتوّج منطقه وأجلسه

معلم شیخ حکیم و پوشانید او را گوناگون لباس و زیور و […] گردانید گویای او و نشاند او

٩٩٥

على كرسي في الجنة واقام الملائكة حوله صفوفاً فقال يا آدم أنبئهم

بر كرسى در بهشت و استاده كرد فرشتگان را گرد او صف صف پس گفت اى آدم خبر ده ايشان را

بأسمائهم بعد ان ظهر عجزهم وعدم علمهم بذلك وقولهم سبحانك

بنامهاى ايشان پس از آنكه ظاهر شد عجز و بيدانشى آنها باين پس از گفتن آنها كه پاكيست ترا

لا علم لنا الا ما علمتنا فصارت الملائكة تلامذة لآدم وآدم

نيست دانش ما را مگر آنچه آموختى ما را پس گشتند فرشتگان شاگرد آدم عم را و آدم

شيخهم فأنبأهم بأسماء الأشياء كلها على ما شهد به القرآن فظهر

شيخ ايشان پس خبردار كرد ايشان را باسماء اشيا همه بر آنچه گواهى داد بآن قرآن پس ظاهر شد

فضله عليه السلام عليهم فصار أفضلهم وأشرفهم عند الله وعندهم

فضل او عم بر ايشان پس گشت افضل ايشان و اشرف نزد خدا و نزد ايشان

فصار متبوعهم وهم تابعون مقتدون صلوات الله عليه فلما جرى

پس گشت متبوع ايشان و ايشان تابع او و پيرو او درود خدا بر وى پس چون روان شد

ما جرى من اكل الشجرة والخروج من الجنة والانتقال الى حالة أخرى و

آنچه روان شد از خوردن درخت و برآمدن از بهشت و نقل كردن بسوى حالت ديگر و

منزل غير الذي لم يعط علمه ولم يستوطنه بعد ولا جرى ذلك في

منزل اول كه نداده شده بود او را دانش او و وطن نگرفته بود هنوز و نگذشته بود آن منزل در

خلده ولا ظن انه سيسار به اليه فلما وصل الى المنزل وحل في

دل او و نه گمان اين داشت كه سير كنانيده شود بسوى او پس هرگاه رسيد بمنزل و در فرود آمد در

الارض استوحش منها ورأى فيها ما لم يكن رآه من قبل فألقي عليه

زمين ترسيد از آن زمين و ديد در زمين آنچه نديده بود پيش از اين پس انداخته شد بر او

الجوع والعطش والحرقة والقبض ما لم يعهده من قبل احتاج الى

گرسنگى و تشنگى و سوزش و قبض كه ندانسته بود او را پيش از اين پس محتاج شد حضرت آدم بسوى

معلم ومرشد واستاذ ودليل ومؤدب ومنبه فبعث الله تعالى

معلم و مرشد و استاد و رهنما و ادب دهنده و خبر دهنده پس فرستاد خداى تعالى

جبرئيل عليه السلام فآنسه وعرفه ما اشكل عليه من امر المنزل و

جبرائيل عم را پس الفت كرد با او و شناسانيد او را آنچه دشوار بود بروى از كار منزل و

أعطاه الحنطة فأمره فبذرها ثم امره فحصدها ثم امره فذراها

داد او را گندم پس امر كرد او را پس تخم ساخت او را پس امر فرمود پس درويد آن را پس امر كرد پس باد داد

ثم امره فطحنها وهيأ له اسبابها ثم امره بالخبز فخبز ثم امره

پس امر كرد او را پس آرد كرد او را و مهيا كرد او را اسباب آن پس امر كرد بنان پختن پس نان پخت

بالأكل فأكل ثم لما طلب الطعام الخروج من المعدة تحيّر ولم يعلم
بخوردن پس خورد پس هرگاه طلب کرد طعام برآمدن از معده حیران شد و ندانست

بالصنع احتاج إلى معلم أيضاً فعلّمه كيف يتغوّط وكيف يتطهّر
برآوردن آن محتاج شد بسوی استاد نیز پس آموخت او را کیفیت قضای حاجت و کیفیت پاکی

وكيف يعبد الله تعالى في المنزل وعلّمه كيف يتوصّل إلى بياض
و کیفیت عبادت خدای تعالی در منزل خود و آموخت او را که چگونه رسد بسوی سفیدی

جسده الذي قد حال لونه من البياض والإشراق إلى السواد والظلمة
جسم خود که هر آینه گردیده بود رنگ او از سفید و روشنایی بسوی سیاهی و تاریکی

فأمره بصيام أيام البيض من الشهر ثالث عشر ورابع عشر وخامس عشر
پس امر کرد او را به روزه داشتن سه روز ایام البیض از ماه سیزدهم و چهاردهم و پانزدهم

فعاد لونه إلى البياض وعلّمه غير ذلك من العلوم والآداب فصار
پس باز گشت رنگ او بسوی سفیدی و آموخت او را بجز این از علمها و ادبها پس گشت

آدم عم تلميذاً لجبرئيل وجبرئيل عم أستاذه وشيخه بعد أن كان
آدم شاگرد جبرائیل ع و جبرائیل ع استاد او و پیر او پس از آنکه بود

آدم شيخه والملائكة أجمع ومتبوعهم وأعلمهم كل ذلك لتغير
آدم ع پیر او و پیر همه ملائکه و متبوع ایشان و داناتر آنان این همه از جهت تغیر

الحال به والانتقال من منزل إلى آخر ثم هلم جرّاً تعلّم شيث بن آدم
حال بود با آن آدم ع و نقل کردن از جایی بجایی دیگر پس همین نوع باد پس تعلیم آموخت شیث

من أبيه آدم عم ثم أولاده منه وكذلك نوح النبي عم علّم أولاده و
از پدر خود آدم ع پسر اولاد او از او و همچنین نوح نبی ع آموخت اولاد خود را و

إبراهيم عليه السلام علّم أولاده قال الله تعالى ووصّى بها إبراهيم بنيه
ابراهیم ع آموخت اولاد خود را فرمود خدای تعالی و وصیت کرد ابراهیم اولاد خود را

ويعقوب أي أمرهم وعلّمهم وكذلك موسى وهارون علّما أولادهما
و یعقوب یعنی فرمود ایشان را و آموخت و همچنین موسی و هارون آموختند اولاد خود را

وبني إسرائيل وعيسى عم للحواريين ثم إن جبرئيل عم علّم نبينا صلى الله عليه وسلم
و بنی اسرائیل و عیسی ع آموختند حواریان را پس از آن جبرائیل ع آموخت نبی ما را ع

الوضوء والصلوة ووصّاه بالسواك وهو قوله صلى الله عليه وسلم وصّاني
وضو کردن و نماز کردن و وصیت کرد او را بمسواک و آن قول اوست ص پند کرد مرا

بالسواك وقوله صلى الله عليه وسلم وصّاني جبرئيل بالسواك حتى كاد أن يدردني
بمسواک کردن و قول او ص و پند کرد مرا جبرائیل ع بمسواک تا آنکه نزدیک کند که بی دندان گرداند

٩٩٦

وصلى بي جبرئيل عليه السلام عند البيت مرتين فصلى بي الظهر

و نماز کرد با من جبرائیل ع نزد خانه دو بار پس گزارد با من ظهر

حين زالت الشمس الحديث الى آخره وقد تقدم ذكره ثم تعلمت

وقتیکه زایل شد آفتاب تا آخر حدیث و هر آینه پیش رفت ذکر او پس آموختند

الصحابة منه صلى الله عليه وسلم ثم التابعون منهم على الجميع السلام ثم تابعو

صحابه از وی ص پس تابعان صحابه از صحابه بر همه ایشان سلام پس تابعان

التابعين منهم قرنا بعد قرن وعصرا بعد عصر فما من نبي الا وله

تابعین از ایشان قرن بعد قرن در زمانه بعد زمانه پس نیست هیچ نبی مگر او را

صاحب يهتدي بهداه ويقفو أثره ويتبع مذهبه ويهدي

صاحبی که راه می یابد براهنمائے او و می ایستد بر قدم او و پیروی می کند مذهب او را

هديه ثم يخلفه مكانه ويقوم مقامه كموسى بن عمران وغلامه

پس خلیفه شود بجاے او و قایم مقام او شود همچو موسے بن عمران و غلام او

وابن اخته يوشع بن نون عليه السلام والحواريين مع عيسى عم و

و همشیره زاده او یوشع بن نون ع و حواریان با عیسی ع و

ابي بكر وعمر رض مع النبي صلى الله عليه وسلم وكذلك عثمان وعلي رض وسائر الصحابة

ابی بکر و عمر رض با نبی ص و همچنین عثمان و علی و همه صحابه

رض وما زالت الاولياء والصديقون والابدال كذلك من بين

رض و همیشه بوده اند اولیا و صدیق و ابدال همچنین از

استاذ وتلميذ كالحسن البصري وتلميذه عتبة بن الغلام و

استاد و شاگرد چنانچه حسن بصری و شاگرد او عتبه بن غلام و

سري السقطي وغلامه وابن اخته ابي القاسم الجنيد وغيرهم مما

سری سقطی و غلام او و همشیره زاده او ابی القاسم جنید رح و غیره از آنچه

يطول شرحه فالمشائخ هم الطريق الى الله عز وجل والادلاء عليه و

دراز است شرح آن پس مشایخ ایشان اند راه بسوی خدا تعالی و رهنمایان بروی و

الباب الذي يدخل منه اليه فلابد لكل مريد لله عز وجل من شيخ

دروازه که در آمده میشود از آن بسوی او تعالی پس لاچار است هر مرید را از شیخ

على ما بينا الا على الندور والشذوذ فيجوز ان يصطفي الله عبدا

چنانچه بیان کردیم بطریق ندرت و شذوذ پس جایز است اینکه برگزیند خدا تعالی بنده را

من عباده فيتولى تربيته وحراسته عن الشيطان وصفات

از بندگان خود پس بر خود گیرد تربیت او و نگاهبانی او از شیطان و صفات

النفس والهوى كابرهيم النبي صلى الله عليه وسلم ونبينا محمد صلوات الله عليه

نفس و هوا همچو ابراهیم نبی و نبی ما محمد

وسلامه واويس القرني رضي الله عنه من الاولياء وغيرهم فلا ننكر الا انا

و اویس قرنی رضی از اولیا و غیره پس انکار کرده نشود

بينا ما هو الاغلب والاكثر والاسلم والاحسن فلا ينبغي ان

بیان کردیم آنچه بیشتر و غالب تر و اکثر و سلامت تر و نیکوتر است پس سزاوار نیست که

ينقطع عن الشيخ حتى يستغني عنه بالوصول الى ربه عز وجل

ببرد از شیخ تا که بی نیاز شود ازو برسیدن بخدا اسے عز و جل

فيتولى تبارك وتعالى تربيته وتهذيبه ويوقفه على معاني

پس برخود گیرد تبارک و تعالی تربیت و تهذیب او را و واقف کند او را بر معانی

اشياء خفيت على الشيخ ويستعمله بما يأتي من الاعمال ويأمره و

اشیاے که مخفی است بر شیخ و بکار فرماید او را بآنچه خواهد از اعمال ها و بفرماید او را

ينهاه ويبسطه ويقبضه ويغنيه ويفقره ويلقنه ويطلعه

باز دارد و فراخ کند و تنگ کند او را و غنی کند او را و فقیر کند او را و تلقین کند او را و مطلع

على اقسامه فما سيؤول امره اليه فيستغني بربه عن غيره بل لا

بر اقسام او و بر چیزیکه باز میگردد کار او بآن چیز پس بی نیاز شود برب خود از غیر او بلکه

يتفرغ لغيره ولا يسعه الا مراعاة الادب لربه ومحافظة حده

مشغول نشود بغیر او و نگنجد در دل او مگر نگاه داشتن ادب پروردگار خود را و محافظت حد شان او

وحرمته وتوقيره فحينئذ ينقطع عن الشيخ قطعا وربما حرم عليه

و حرمت او و توقیر او پس این هنگام قطع میشود از شیخ و بسیار باشد که حرام شود بر

المرور الى الشيخ الا عن صريح وخبر بين الا ما يتفق مجيء الشيخ اليه

رفتن بسوی شیخ مگر از امر آشکارا از حق و خبر روشن مگر آنکه واقع شود آمدن شیخ بسوی او

او الملاقاة له في طريق او جامع قدرا ولا يكون قصدا كل ذلك

یا ملاقات کردن با او در راه یا مسجد و نباشد آن ملاقات قصدا همه این امورات

حفظا للحال واستغناء بالرب وغيرة على الحال وملازمة لها

از جهت محافظت حال و استغنا را برب و از جهت غیرت داشتن بر حال و ملازمت

وخيفة من الزلة والمفارقة لها والعقوبة بذلك وذلك ان

و از جهت ترسیدن از خوارے و جدایی از آن حال و عذاب کردن بدان جدایی و این ثابت است

الحكم يجمع المريد والشيخ ويسعهما والاحوال تفرق بينهما

حکم الهی جمع میکند مرید و شیخ را و احوال جدایی میکند

لأنها قدر والقدر غيب فهي فعل الرب عز وجل والله تعالى في

زیرا که احوال مقدر اند و ازل فراخور استعداد هر کس در اینجا کسب را دخل نیست پس این کار حق و سبحانه

كل يوم هو في شأن في تقديم وتأخير وتبديل وتغيير وولاية

هر روز در کاریست در پیش کردن و پس انداختن و تبدیل و تغییر و ولایت

وعزل وإغناء وإفقار وإعزاز وإذلال يسوق المقادير إلى

و معزولی و غنا دادن و فقر دادن و عزت دادن و ذلت دادن سیراند مقدرات را بسوی

المواقيت لا يدرك ذلك ولا ينضبط لأحد من الخلق ليل مظلم

اوقات آن معلوم نمیشود و در ضبط نمی آید مر کسی را از خلق شب تاریکست

وبحر لجي وبر شاسع لا يحيط بشيء من ذلك إلا الله عز وجل

و دریای عمیق و دشت فراخ محیط نمیشود بچیزی از اینها مگر خدای عز

ومن يطلعه الله تعالى عليه من رسله وأنبيائه وخواص أوليائه

و کسیکه مطلع کند او را خدای تعالی بر وی از رسولان خود و انبیای خود و خاصان اولیای خود

فالاثنان من الأولياء لا يتفقان في طريق بعد دخولهم في الحالات

پس دو کس از اولیا متفق نمیشوند در طریق پس از در آمدن ایشان در حالاتی که

التي هي القدر والفعل فما يصنع المريد بالشيخ وطريقهما مختلفة

مقدر اند و فعل خدا اند پس چه کند مرید بشیخ و حال آنکه راه ایشان مختلفست

فالشيخ يسير به إلى جهة والمريد إلى أخرى فقد خولف بين ظهورهما

پس شیخ سیر میکناند او را حق تعالی بسوی جهتی و مرید را بسوی دیگر جهت پس مخالفت کرده شد

ووجوههما فأنى لهما والصحبة والاجتماع والالتقاء بعد ذلك

و روهای ایشان پس کجاست ایشان را صحبت و اجتماع و التقاء دور است این اجتماع

جدا فإن اتفق فهو نادر شاذ لا التفات إليه ولا معول عليه

یقین پس اگر اتفاق شود پس نادر و شاذ است نیست التفات باو و نیست اعتماد باو

إذ الأغلب ما قد انكشف وظهر وبان فصلوات الله على الشيخ و

زیرا که غالب است بر چیزی که منکشف شد و ظاهر شد پس رحمت های خداست بر آن شیخ و

على المريد الصادق الذي إذا بلغ به إلى حالة استغنى فيها بربه

بر مرید صادق که هرگاه رسد بسوی حالتی که بی نیاز شود در آن حالت به پروردگار

تبارك وتعالى عن الشيخ إلا في الوقت وعن آداب المريدين أن لا يتكلم

تبارک و تعالی از شیخ مگر در وقت و از آداب مرید است آنکه کلام نکند

بين يدي شيخه إلا في حالة الضرورة وأن لا يظهر شيئا من مناقـ

و در پیش شیخ مگر در حالت ضرورة و آنکه ظاهر نکند چیزی از وصف و هنر

نفسه بين يديه ولا ينبغي له أن يبسط سجادته بين يدي

نفس خود پیش او و سزاوار نیست او را که گسترد سجاده خود را در پیش

الشيخ إلا في وقت أداء الصلاة فإذا فرغ من صلاته طوى

شیخ مگر در وقت ادای نماز پس هرگاه فارغ شود از نماز خود به پیچد

سجادته في الحال ويكون متهيئا لخدمة شيخه ومن هو قاعد

سجاده خود را فی الفور و باشد آماده و برای خدمت شیخ و کسی که نشسته است

على بساطه مبسوطا متوطنا مستريحا لا كلفة عليه لغيره

بر بساط خود که مبسوط است و وطن کننده آرام گیرنده که کلفت نیست بر او غیر او را

فهذه حالة الشيوخ لا حالة المريدين ويجتهد في اجتنابه بسط

و این حالت شیخ است نه حالت مرید و کوشش کند در پرهیز از گستردن

سجادته وفوق سجادة من هو فوقه في الرتبة وإدناء سجادته

سجاده خود و بر سجاده کسی که بالاتر باشد از او در رتبه و احتراز کند از نزدیک کردن

من سجادته إلا بأمره فإن ذلك عندهم سوء الأدب وينبغي

از سجاده پیر مگر با اذن او زیرا که این نزد صوفیه از ترک ادب است و سزاوار است

للمريد إذا جرت مسئلة بين يدي الشيخ أن يسكت وإن كان

مرید را که هرگاه جاری شود مسئله در پیش شیخ که ساکت شود و اگرچه باشد

عنده فضل وإشباع جواب فيها بل يغتنم ما يفتح الله على لسان

نزد او دانش و سیری جواب و در آن مسئله بلکه غنیمت داند آنچه گشاده است خدا

شيخه فيقبله ويعمل به وإن رأى في جوابه نقصانا وقصورا

شیخ او پس قبول کند او را و عمل کند بدان و اگر بیند در جواب او نقصانی و قصوری

فلا يرد عليه بل يشكر الله تعالى على ما خصه من فضل وعلم و

پس رد نکند بر وی بلکه شکر کند خدا تعالی را بر آنچه خاص کرده است او را از فضل و دانش و علم

نور ويخفي جميع ذلك في نفسه ولا يكثر حديثه ولا يقول

نور و پوشیده کند همه این در نفس خود و بسیار نکند حدیث خود را و نگوید

أخطأ الشيخ في المسئلة ولا يناقض كلامه إلا أن يغلب عليه

که خطا کرد شیخ در مسئله و نقض کند کلام او را مگر آنکه غلبه کند بر وی

ذلك فيبتدر منه الكلمة فليتداركه بالسكوت والتوبة

این شکستن پس سر زند از او کلمه پس باید که دریابد آن را به خاموشی و توبه

والعزم على ترك المعاودة على ما قدمنا ذكره في أثناء الكتب من

و قصد بر ترک معاودت چنانچه بیان کرده ایم در اثنای کتاب از

الفقر

العقد

بين

الحق

١٠٠٠

فعله في توبته عن معاصي الله عز وجل فالخير كله في حق

کردن آن در توبه خود از گناهان خدای عز وجل پس خیر همه در حق

المريد في سكوته فيما هذا سبيله وينبغي للمريد ان لا يتحرك

مرید در خاموشی اوست در چیزی که اینست سبیل او و سزاوار است مرید را که حرکت نکند

في حال السماع بين يدي الشيخ الا باشارة منه عليه ولا يرى

در حال سماع پیش شیخ مگر باشاره از وی بروی و نه بیند

من نفسه البتة حالا الا ان يرد غلبة تأخذه عن التمييز والاختيار

از نفس خود هرگز حالی مگر آنکه وارد شود بروی غلبه حال که بگیرد او را از تمیز و اختیار

فاذا سكنت فورته فليعد الى حال سكونه وادبه ووقاره وكتمان

پس چون آرام یابد جوشش او پس باید که باز گردد بسوی حال آرام خود و ادب و وقار خود و پوشیدن

ما اولاه الله عز وجل من سره وقد ذكرنا هذا وان كنا لا نرى بالسماع

چیزی که داده است او را خدای عز وجل از سر خود و بتحقیق ذکر کردیم این را و اگرچه بوده ایم ما که روا نمیداریم ما

والقول والقصب في الرقص وقد قدمنا كراهته فيما تقدم الا انا

و گویندگی و آواز نی در رقص را و بتحقیق پیش گذشت ذکر کراهت آن مگر آنکه ما

قد ذكرنا ذلك على ما قد لهج به اهل زماننا في اربطتهم ومجامعهم

ذکر کردیم آنرا موافق چیزی که حریص اند بآن اهل زمانه ما در رباطهای خود و محلهای جمع شدن خود

ولا ينكر ان يكون فيمن يفعل ذلك صادقا فيكون معنى ما قد سمع

و انکار کرده نشود اینکه باشد در کسانیکه میکنند این کار را راستی پس باشد معنی چیزی که شنیده است

مهيجا لنائرة صدقه ومثيرا لها فيشتغل بنائرته ويغيب فيها

برانگیزنده آتش صدق او را و برانگیزنده مر او را پس مشغول شود بآتش خود و غایب شود در وی

فتتحرك اعضاؤه وجوارحه بين القوم وهو في معزل عما القوم

پس حرکت کنند اعضای او و جوارح او میان قوم و او در گوشه است از آنچه قوم

فيه من لذة الطباع والاهوية وبتذكار كل واحد قربه من معشوقه

در آن است از لذت طبعها و هواهای نفس و بیاد کردن هر یک نزدیکی معشوق خود

ممن قد مات وطال به عهده ومن هو حي غائب عنه فاشتد

از کسیکه بتحقیق مرده و دراز شد یاد او و کسیکه او زنده و غایب است از او پس سخت شد

شوقه والمريد الصادق نائرته غير خامدة وشعلته غير هامدة

شوق او و مرید صادق آتش او نه فرو نشیننده است و نه شعله او فرو میرنده

ومحبوبه غير غائب وانيسه غير مستوحش فهو ابدا في زيادة

و محبوب او نه غایب است از وی و دوست او نه دور شونده است از وی پس او همیشه در زیادت

دُنُوٍّ وَقُرْبٍ وَلَذَّةٍ وَنَعِيمٍ فَلَا يُغَيِّرُهُ وَيُهَيِّجُهُ عَنْ حَالَتِهِ غَيْرُ كَلَامِ
نزدیکی و قربست و لذت و نعیم پس تغیر نمیکند اورا و خوب بیاورد از حالت خود غیر کلام
مُرَادِهِ وَحَدِيثِهِ الَّذِي هُوَ رَبُّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَفِي ذَلِكَ عِنْدَهُ مَنْدُوحَةٌ
مقصود او و حدیث کسیکه او پروردگار ست عز وجل پس درین حال نزد آن مرید فراخی و بی نیازیست
عَنِ الْأَشْعَارِ وَالْقَيْنَاتِ وَالْأَصْوَاتِ وَصُرَاخِ الْمُدَّعِينَ شُرَكَاءِ
از شعرها و سرود گفتن و مال و آوازها و فریاد دعوی کنندگان که انباز
الشَّيَاطِينِ رُكَّابِ الْأَهْوِيَةِ مَطَايَا النُّفُوسِ وَالطِّبَاعِ أَتْبَاعِ كُلِّ نَاعِقٍ
شیطان اند سواری کنندگان هوای نفس مرکبهای نفس و طبیعت اند پیروی کننده هر فریاد
وَزَاعِقٍ وَيَنْبَغِي لِلْمُرِيدِ أَنْ لَا يُعَارِضَ أَحَدًا فِي حَالِ سَمَاعِهِ وَلَا يُزَاحِمَ
و صیحه زننده و سزاوارست مرید را که معارضه نکند کسی را در حال سماع و مزاحم نشود
أَحَدًا فِي وَقْتِهِ فِي التَّقَاضِي عَلَى الَّذِي يُنْشِدُ الزُّهْدِيَّاتِ الْمُرَقِّقَاتِ
کسی را در وقت او در طلب کردن بر کسیکه میخواند شعرهای ترک دنیا شعری را که نرم کننده دل
الْمُشَوِّقَاتِ إِلَى الْجِنَانِ وَالْحُورِ وَرُؤْيَةِ الْحَقِّ تَعَالَى فِي الْآخِرَةِ الْمُزَهِّدَاتِ
شوق آرنده بسوی بهشت و حور و دیدار خدای تعالی در آخرت و ارنده اند ترک دنیا
فِي الدُّنْيَا وَلَذَّاتِهَا وَشَهَوَاتِهَا وَأَبْنَائِهَا وَنِسْوَانِهَا الْمُشَجِّعَاتِ عَلَى
در دنیا و لذتهای او و شهوتهای او و فرزندان و زنان آنها دلیر کننده اند بر
الصَّبْرِ عَلَى آفَاتِهَا وَمِحَنِهَا وَبَلَائِهَا وَإِدْبَارِهَا عَنْ أَبْنَاءِ الْآخِرَةِ
صبر بر آفات آن و محنت های آن و بلاهای آن و پشت دادن از فرزندان آخرت
وَإِقْبَالِهَا عَلَى أَبْنَائِهَا وَغَيْرِ ذَلِكَ فَلْيَكِلْ جَمِيعَ ذَلِكَ إِلَى الشَّيْخِ الْحَاضِرِ
و رو آوردن او بر فرزندان خویش و جز این اشعار پس گو که بسپارد همه این بسوی شیخ حاضر
فَإِنَّ الْقَوْمَ فِي وِلَايَةِ الشَّيْخِ اللَّهُمَّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ الْمُسْتَمِعُ حِينَئِذٍ مِنَ
بدرستی قوم در ولایت شیخ اند بار خدایا مگر آنکه باشد شنونده این زمان از
الْمُسْتَحِقِّينَ يَحْفَظُ الْأَدَبَ فِي الظَّاهِرِ وَيُنْكِرُ عَنْ تَكَلُّفِهِ فِي الْبَاطِنِ
اهل تحقیق و راستی پس نگاه دارد ادب را در ظاهر و انکار کند از تکلف در باطن
فَلَا شَكَّ أَنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُقَيِّضُ مَنْ يَتَقَاضَى عَنْهُ أَوْ يُلْهِمُ الْقَائِلَ
پس شک نیست که خدا تعالی خواهد گماشت کسی را که طلب خواهد کرد از آن خواننده یا الهام خواهد کرد گوینده را
بِذَلِكَ التَّكْرَارِ وَالتَّرْدَادِ لِيَقْضِيَ الصَّادِقُ الْمُسْتَمِعُ هِمَّتَهُ وَوَطَرَهُ
باین تکرار کردن و باز گردانیدن تا آنکه تمام کند صادق شنونده قصد و حاجت خود را
مِنْ ذَلِكَ **فَصْلٌ** آخَرُ فِي أَدَبِهِ مَعَ شَيْخِهِ وَيَنْبَغِي لَهُ إِذَا أَرَادَ أَنْ
ازین فصل دیگر در ادب او با پیر و سزاوارست او را هرگاه اراده کند

يتأدب بشيخ أن يكون له إيمان وتصديق واعتقاد وأن لا

ادب گیرد با شیخ آنکه باشد آن مرید را ایمان و راستی و اعتقاد و آنکه نیست

أحد في تلك الديار أولى منه حتى ينتفع به فيما هو مرامه وأن

هیچ کس درین زمانه بهتر از پیر تا نفع گیرد بآن شیخ در آنچه آن مقصود اوست

يقبله الله عز وجل ويحفظ سره في خدمته مع الله تعالى في عقد

قبول کند او را خدای تعالی و نگهدارد راز خود را در خدمت او با خدای تعالی در عقد

إرادته بحفظه حتى لا يجري على لسان شيخه إلا ما هو الأولى بشأنه

ارادت خود بحفظ خود تا آنکه نرود بر زبان شیخ آن مگر چیزیکه بهتر است بحال او

ويحذر مخالفته جدا لأن مخالفة الشيوخ سم قاتل فيها مضرة

و بترسد از مخالفت شیخ بکوشش زیرا که مخالفت شیخان زهر قاتل است که در وی مضرت

عامة فلا يخالفه بتصريح ولا بتأويل ويجتهد أن لا يكتم من

بسیار است پس خلاف نکند او را بتصریح و نه بصرف کردن از ظاهر و بکوشد در آنکه نپوشد از

شيخه شيئا من أحواله وأسراره ولا يطلع أحدا سواه على ما يأمره

شیخ خود چیزی را از احوال خود و اسرار خود و مطلع نکند کسی را سوای او بر چیزیکه امر کرده است او را

شيخه ولا ينبغي له أن يجتمع إلى طلب الرخصة أو يرجع إلى شيء

شیخ و سزاوار نیست او را که میل کند بسوی طلب کردن رخصت او یا باز گردد بسوی چیزی

تركه لله عز وجل فإنه من الكبائر وفسخ الإرادة عند أهل الطريقة

که ترک کرده است برای خدا بدرستی این کار از گناهان کبیره است و فسخ کردن اراده است [illegible]

وقد جاء في الخبر عن رسول الله صلى الله عليه وسلم أنه قال العائد في هبته كالكلب

و تحقیق آمده است در خبر از رسول الله [illegible] که فرمود باز گردنده بسوی بخشش همچو سگ است

يقيء ثم يعود فيه وعليه الانقياد لالتزام ما يأمره به شيخه من

که قی میکند [illegible] و بر وی است فرمانبرداری برای لازم گرفتن چیزیکه [illegible]

التأديب على مقتضى سوء أدبه بأن وقع منه تقصير في

ادب کردن بر موافق بدی ادب او پس اگر واقع شود از و تقصیری در

القيام بما أشار إليه شيخه فالواجب عليه تعريف ذلك لشيخه

در قیام آنچه اشاره کرده است بآن شیخ پس واجب است بر وی نمودن این بر شیخ خود را

ليرى فيه رأيه ويدعو له بالتوفيق والتيسير والفلاح فصل

تا ببیند در وی فکر او را و دعا کند او را بتوفیق و آسانی و رستگاری

وأما الذي يجب على الشيخ في تأديب المريد هو أن يقبله لله عز

واما آنچه واجب است بر شیخ در ادب دادن مرید آنست که قبول کند مرید را برای خدا

وَجَلَّ لَا لِنَفْسِهِ فَعَاشِرْهُ بِحُكْمِ النَّصِيحَةِ وَيُلَاحِظُهُ بِعَيْنِ الشَّفَقَةِ وَ

نه برائے نفس خود پس زندگانی کند او را بحکم پند و به بیند او را بچشم مهربانی

يُلَايِنُهُ بِالرِّفْقِ عِنْدَ عَجْزِهِ عَنِ احْتِمَالِ الرِّيَاضَةِ فَيُرَبِّيهِ تَرْبِيَةَ

نرمی کند با او بآسانی وقت فرو ماندن او از برداشتن مشقت پس تربیت کند او را تربیت

الْوَالِدَةِ لِوَلَدِهَا وَالْوَالِدِ الشَّفِيقِ الْحَكِيمِ اللَّبِيبِ لِوَلَدِهِ وَغُلَامِهِ

مادر مر فرزند خود را و پدر شفیق حکیم و دانا مر فرزند خود را و غلام خود را

فَيَأْخُذُهُ بِالْأَسْهَلِ وَلَا يُحَمِّلُهُ مَا لَا طَاقَةَ لَهُ بِهِ ثُمَّ بِالْأَشَدِّ فَيَأْمُرُهُ أَوَّلًا

پس بگیرد او را بآسانی و بار ننهد بر او چیزے که طاقت نیست او را پس از آن بسخت از وی

بِتَرْكِ مُتَابَعَةِ الطَّبْعِ فِي جَمِيعِ أُمُورِهِ وَاتِّبَاعِ رُخَصِ الشَّرْعِ حَتَّى يَخْرُجَ

بترک متابعت طبع در همه امور و امر کند به پیروی رخصتهائے شرع تا آنکه برآید

بِذَلِكَ عَنْ قَيْدِ الطَّبْعِ وَحُكْمِهِ وَيَحْصُلَ فِي قَيْدِ الشَّرْعِ وَرِقِّهِ ثُمَّ

باین از قید طبع و حکم او و حاصل شود در قید شرع و بندگی او پس

يَنْقُلُهُ مِنَ الرُّخَصِ إِلَى الْعَزِيمَةِ شَيْئًا بَعْدَ شَيْءٍ فَيَمْحُو خَصْلَةً مِنَ الرُّخَصِ

بر دارد او را از رخصتها بسوئے عزیمت چیزے پس از چیزے پس محو کند خصلتے از رخصتها

وَيُثْبِتُ مَكَانَهَا خَصْلَةً مِنَ الْعَزِيمَةِ فَإِنْ وَجَدَ فِي ابْتِدَاءِ أَمْرِهِ فِيهِ

و ثابت کند مکان خصلتے از عزیمت پس اگر دریافت در ابتدائے امر او در وے

صِدْقَ الْمُجَاهَدَةِ وَالْعَزِيمَةِ وَتَفَرَّسَ فِيهِ ذَلِكَ بِنُورِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ

صدق مجاهده و عزیمت و دانست در وی صدق مجاهده بنور خدائے

وَمُكَاشَفَةٍ وَعِلْمٍ مِنْ قِبَلِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مَا قَدْ مَضَتْ سُنَّةُ اللهِ فِي

و مکاشفه و دانست از جانب حق بر طریق که گذشت عادت الهی در حق

عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ مِنَ الْأَوْلِيَاءِ وَالْأَحْبَابِ الْأُمَنَاءِ الْعُلَمَاءِ فَحِينَئِذٍ

بندگان مومن خود از اولیا و دوستان او که امینان و عالمان اند پس این هنگام

لَا يُسَامِحُهُ فِي شَيْءٍ مِنْ ذَلِكَ بَلْ يَأْخُذُهُ بِالْأَشَدِّ مِنَ الرِّيَاضَاتِ الَّتِي

مسامحت نکند او را در چیزے بلکه بگیرد او را بسخت ترین ریاضات که

يَعْلَمُ أَنَّهُ لَا تَتَقَاصَرُ قُوَّةُ إِرَادَتِهِ عَنْهَا إِذْ ثَبَتَ عِنْدَهُ أَنَّهُ مَخْلُوقٌ

داند بدرستی که قصور نکند قوت ارادت او از و نیز اگر ثابت شده است نزد او که پیدا شده

لِذَلِكَ وَجَدِيرٌ بِهِ وَهُوَ مِنْ شَأْنِهِ فَلَا يَخُونُهُ فِي التَّهْوِينِ عَلَيْهِ وَلَا

از جهت اینکار و سزاوار است بآن و آن از حال اوست پس خیانت نکند او را در آسان کردن بر وے و

يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَرْتَفِقَ مِنَ الْمُرِيدِ بِحَالٍ لَا بِالِانْتِفَاعِ بِمَالِهِ وَلَا بِخِدْمَتِهِ

سزاوار نیست او را که بهرہ یابد از مرید بچیزے نه نفع گرفتن از مال او و نه بخدمت او

وَلَا يَأْمُلُ مِنَ اللهِ عِوَضًا فِي تَأْدِيبِهِ وَلَا شَيْئًا بَلْ يُؤَدِّبُهُ وَيُرَبِّيهِ مُوَافَقَةً

و نه امید وار باشد از خدا تعالی عوض را در ادب دادن او و نه چیزے بلکه ادب دهد او را و تربیت کند

لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَأَدَاءً لِأَمْرِهِ وَقَبُولًا لِهَدِيَّتِهِ وَطُرْفَتِهِ فَإِنَّ الْمُرِيدَ

خدای را و ادا کردن امراو و قبول کردن عطاے او و تحفه او پس بدرستی مرید

الَّذِي جَاءَ مِنْ غَيْرِ تَخَيُّرٍ مِنَ الشَّيْخِ وَلَا اسْتِجْلَابٍ بَلْ قَدَرٌ مَحْضٌ وَدَلَّهُ

که آمده است از غیر اختیار پیر و بے کوشش و طلب او بلکه تقدیر محض آورد او را

بِإِرْشَادِ اللهِ تَعَالَى لَهُ وَهِدَايَتِهِ وَإِنْفَاذِهِ إِلَيْهِ فَإِنَّهُ هَدِيَّةٌ مِنَ

بر ارشاد خدای تعالی مر او را و هدایت او و رسانیدن او را بسوی او پس بدرستی مرید بخشش است

اللهِ فَعَلَيْهِ قَبُولُهُ وَالْإِحْسَانُ إِلَيْهِ بِحُسْنِ تَأْدِيبِهِ وَتَرْبِيَتِهِ فَلَا يَرْتَفِقُ

خدای پس واجب است بر شیخ قبول کردن او و نیکوئی کردن با او به نیکو ادب و تربیت پس نبا ساید

بِهِ وَلَا بِمَالِهِ إِلَّا بِأَمْرٍ مِنَ اللهِ تَعَالَى وَخَبَرٍ فِي اسْتِعْمَالِهِ وَقَبُولِ مَا يَأْتِي

با و و نه بمال او مگر بامر از خدای تعالی و خبر او در کار فرمودن او را و قبول کردن چیز که آرد

بِهِ مِنْ مَالِهِ الَّذِي قَدْ جَعَلَ اللهُ تَعَالَى صَلَاحَ الْمُرِيدِ وَنَجَاتَهُ بِهِ وَ

بشیخ از مال خود که گردانیده است حق تعالی اصلاح مرید و رستگاری او و در آن قبول و

قِسْمٌ لِلشَّيْخِ فِيهِ فَحِينَئِذٍ لَا سَبِيلَ إِلَى الْإِعْرَاضِ عَنْهُ وَرَدِّهِ وَيَحْذَرُ جِدًّا

قسمت کرده است بر شیخ را در و پس اکنون نیست راه بسوے روگردانیدن و رد کردن آن مال و بترسد نیکو

أَنْ يَخْتَارَ مِنَ الْمُرِيدِينَ مَنْ يَقَعُ لَهُ بَلْ يَنْتَظِرُ فِي ذَلِكَ فِعْلَ اللهِ وَقَدَرَهُ

از آنکه اختیار کند از مریدان هرچه بدست افتد او را بلکه منتظر باشد در این کار خدا و قدرت او را

فَمَنْ جَاءَ اللهُ تَعَالَى بِهِ مِنْ غَيْرِ تَكَلُّفٍ مِنْهُ وَتَخَيُّرٍ قَبِلَهُ وَرَبَّاهُ فَحِينَئِذٍ

پس کسے را که آورد خدای تعالی بے رنج و اختیار او قبول کند و او را تربیت کند پس این زمان

يُوَفَّقُ فِي تَرْبِيَتِهِ وَيُسْرِعُ فَلَاحُ الْمُرِيدِ وَنُجْحُهُ فَلْيَحْذَرْ أَنْ يَكُونَ هُوَ

توفیق داده میشود در تربیت او و زود حاصل میشود رسیدن مرید بمقصود و بر آمدن حاجت او پس باید که بترسد

فِيهِ فَيَعْدَمَ التَّوْفِيقَ وَالْحِفْظَ فِي حَقِّ الْمُرِيدِ وَعَلَيْهِ أَنْ يُرَبِّيَهُ بِهِمَّتِهِ

در تکلف و تخیر پس نایاب کند توفیق و حفظ را در حق مرید و بر وی است اینکه تربیت کند او را بهمت خود

وَيَتُوبَ عَنْهُ فِي سِرِّهِ إِذَا وَجَدَ مِنْهُ خَلَلًا أَوْ فَتْرَةً وَعَلَيْهِ أَنْ يَحْفَظَ

و توبه کند از جانب مرید در باطن و قتیکه یابد از مرید خلل یا فتور و بر ویست که نگاهبانی کند

سِرَّ الْمُرِيدِينَ فَلَا يُطْلِعُ غَيْرَهُ عَلَى مَا يَحْصُلُ لَهُ مِنَ الْإِشْرَاقِ عَلَى أَحْوَالِهِ

اسرار مریدان را پس مطلع نگرداند غیر او را بر آنچه حاصل شده شیخ را از خبردار شدن بر احوال او

إِمَّا بِطَرِيقِ عِلْمٍ لَدُنِّيٍّ مِنْ مَوَاهِبِ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ أَوْ بِإِفْشَاءِ الْمُرِيدِ لَهُ

یا بطریق علم ربانی که از بخششهای خداست یا بفنا کردن مریدان سر را

واستكتامه اياه فلا ينبغي له ان يفشيه لغيره لانه امانة عنده

و پوشیدن او آنرا پس سزاوار نیست او را که آشکار کند چیز او را بغیر او زیرا که آن امانت است نزد او

فقد قيل صدور الاحرار قبور الاسرار فينبغي له ان يكون مستراحا

و گفته شده است سینه نیکان گور هاے رازست پس سزاوار است او را که باشد محل راحت

للمريدين وخزانة وحرزا لاسرارهم وملجأ لهم وكهفا ومشجعا

مریدانرا و گنجینه و نگاهبان رازهاے ایشان و جاے پناه مرآنهارا و دلیر کننده

ومقويا ومعينا لهم ومثبتا لهم في الطريق ولا ينفرهم عن الطريق

و قوت دهنده و یاری دهنده ایشانرا و ثابت دارنده ایشانرا در راه حق و نگریزاند آنهارا از طریق

ومصاحبتهم والقصد الى الله عز وجل واذا راى شيئا مما يكره في

و مصاحبت ایشان و توجه کردن بسوے خداتعالی و چون بیند از مرید چیزی که مکروه است در

الشرع من المريد وعظه في السر وادبه ونهاه عن المعاودة الى ذلك

شرع از مرید پند کند او را در پوشیده و ادب کند او را و باز دارد او را از باز گردیدن بسوی آن

ان كان ذلك في الاصول او الفروع او لادعاء حالة ليست له او لاعجاب

اگر باشد در گروه در مسایل اعتقادے یا عملی یا دعوے کردن مرید حالتے را که نیست درو یا عجب

بعمله ورؤيته فيصونه عن محل الاعجاب ويصغر في عينه احواله

بر عمل خود و دیدن آن عمل را پس نگاهدارد او را از محل اعجاب و حقیر سازد در چشم او حالات

واعماله لئلا يهلك فان العجب يسقط العبد من عين الله عز وجل

و عملهاے او را تا هلاک نشود زیرا که عجب مے اندازد بنده را از چشم خداتعالی

وان اراد ان يعم الجماعة بالنصح فليجمعهم وليتكلم عليهم فيقول

و اگر خواهد شیخ اینکه فرا گیرد تمام جماعت را به پند پس باید که جمع کند آنها را و سخن کند با ایشان پس بگوید

بلغني ان فيكم من يدعي كذا ويقول كذا ويرتكب كذا ويذكر ما

رسیده است بمن که در شما کسے هست که دعوی میکند چنین و میگوید چنین و ارتکاب میکند چنین و ذکر کند آنچه

يتعلق بذلك من المفاسد والمصالح فيذكرهم ويحذرهم ولا يعين

تعلق دارد بآن از فسادها و مصلحتها و پند دهد ایشان را و ترساند ایشانرا و معین نکند

احدا منهم على ذلك لما في ذلك من التنفير فان اخشن الخلق والقول

یکے را از ایشان بر پند از جهت چیزیکه در روست از گریزانیدن پس اگر درشتی کند خلق و قول را

معهم وافشا اسرارهم واغتابهم وثلبهم وذكر مساويهم نفرت

با ایشان و ظاهر کند اسرار ایشان و غیبت و بدگوئی کند ایشانرا و ذکر کند بدیها گریزان شود

قلوبهم عن قصده ومصاحبته وصار ذلك تهمة عندهم في اهل

دلهاے ایشان از قصد و مصاحبت او و گردد تهمت نزد ایشان در اهل طریقه

١٠٠٦

الطريقة وفيما قد غرس في قلوبهم من حب أولياء الله فليحذر من
طريقت و در چيزے كه نشانده است در دلهاے آنها از دوستی اولياے خدا پس بترسد ازين

ذلك جداً فإن غلب هذا عليه ولا يمكنه تداركه فليعزل نفسه عن
بكوشش پس اگر غالب شود اين كار بر شيخ و ممكن نباشد او را تدارك او پس معزول كند نفس خود را

هذه المنصبة والولاية ولينفرد عن المريدين وليشتغل بمجاهدة
ازين منصب و ولايت و تنها منفرد شود از مريدان و مشغول شود بمجاهده

نفسه ورياضتها وطلب شيخ يؤدبه ويقومه ويهذبه فلا يصلح
نفس خود و رياضت و طلب كردن پيرى كه ادب دهد او را و قايم كند و تهذيب اخلاق كند او را

أن يكون شيخاً مع هذه الدواهي فلا يقطع على المريدين طريقتهم
باشد شيخ با اين بلاها پس قطع نكند بر مريدان طريقت ايشان

إلى الله عز وجل باب في صحبة الإخوان والصحبة مع الأجانب
بسوى خداى تعالى باب در بيان صحبت برادران و صحبت با غيران

كيف الصحبة مع الأغنياء والفقراء أما الصحبة مع الإخوان فبالإيثار
كيفيت صحبت با اغنياء و فقرا اما صحبت با برادران پس برگزيدن ايشان را بر خود

والفتوة والصفح عنهم والقيام معهم بشرط الخدمة لا يرى لنفسه
و بجوانمردی و در گذشتن از تقصير ايشان و ايستادن با ايشان بشرط خدمت نه بيند نفس خود را

على أحد حقاً ولا يطالب أحداً بحق ويرى لكل أحد عليه حقاً ولا يقصر
بر هيچ يكے از ايشان حقی و طلب نكند هيچ يكے را بحقی و ببيند هر كس را از ايشان بر خود حقی و قصور نكند

في القيام بحقهم ومن الصحبة بهم إظهار الموافقة لهم في جميع ما
در قيام كردن بحقوق ايشان را از حق صحبت داشتن با ايشان اظهار موافقت با ايشان در همه انچه

يقولون أو يفعلون ويكون أبداً معهم على نفسه ويتأول لهم ويعتذر
ميگويند يا ميكنند و باشد با ايشان هميشه موافق ضرر رساننده بنفس خود و تاويل كند براى ايشان

عنهم ويترك مخالفتهم ومنافرتهم ومجادلتهم ومنادتهم و
و عذر ايشان و ترك كند مخالفت ايشان و نفرت از ايشان و مجادلت و جنگ با ايشان و

يتعامى عن عيوبهم فإن خالفه أحد منهم في شيء سلم له ما يقول
نابينا شود از عيبهاے ايشان پس اگر مخالف شود او را يكے از ايشان تسليم كند او را انچه گويد

في الظاهر وإن كان الأمر عنده بخلاف ما يقوله وينبغي أن يحفظ
در ظاهر اگرچه باشد امر نزد او خلاف انچه ميگويد او و سزاوار است كه نگاهدارد

أبداً قلوب الإخوان ويجتنب فعل ما يكرهونه وإن علم فيه صلاحهم
هميشه دلهاے برادران را و اجتناب كند از كاريكه مكروه ميدارند اگرچه داند كه در وى صلاح ايشان

فَلَا يَنطَوِي لِأَحَدٍ مِنْهُمْ عَلَى حِقْدٍ وَإِنْ خَامَرَ قَلْبَ وَاحِدٍ مِنْهُمْ كَرَاهَةٌ مِنْهُ

پس نه پيچد مريكے را از ايشان بر حسد و اگر در پوشد دل يكے را از آنها امرى سے از و

تَخَلُّقٌ مَعَهُ بِشَيْءٍ حَتَّى يَنْفُذَ ذَلِكَ فَإِنْ لَمْ يَزُلْ زَادَ فِي الْإِحْسَانِ وَالتَّخَلُّقِ

خوشخوئے كند با او بچيزے كه بر طرف شود آن كراهيت از و پس اگر بر طرف نشود زياده كند نيكى و خلق

حَتَّى يَزُولَ وَإِنْ وَجَدَ هُوَ فِي قَلْبِهِ مِنْ أَحَدٍ مِنْهُمْ اسْتِيحَاشًا وَأَذِيَّةً

تا آنكه دور شود و اگر دريابد او را در دل خود يكے از ايشان وحشت و آزار

بِغِيبَةٍ أَوْ غَيْرِهَا فَلَا يُظْهِرُ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِهِ وَيُرِي مِنْ نَفْسِهِ خِلَافَ

بغيبت يا غير آن پس ظاهر نكند اين را از نفس خود و بنمايد از نفس خود خلاف

ذَلِكَ فَصْلٌ وَأَمَّا الصُّحْبَةُ مَعَ الْأَجَانِبِ فَبِحِفْظِ السِّرِّ عَنْهُمْ وَيَنْظُرُ

آن مر آن كس را و اما صحبت با بيگانگان پس نگاه دارد راز خود را و بيبيند

إِلَيْهِمْ بِعَيْنِ الشَّفَقَةِ وَالرَّحْمَةِ وَأَنْ يُسَلِّمَ أَحْوَالَهُمْ إِلَيْهِمْ وَيَسْتُرَ

بسوى ايشان بچشم شفقت و رحمت و آنكه مسلم دارد احوال ايشان را و پوشيده دارد

عَلَيْهِمْ أَحْكَامَ الطَّرِيقَةِ وَيَصْبِرَ عَلَى سُوءِ أَخْلَاقِهِمْ وَتَرْكِ مُعَاشَرَتِهِمْ

بر ايشان احكام طريقه را و صبر كند بر بدے خلق ايشان و ترك زندگانى با ايشان

مَا أَمْكَنَهُ وَأَنْ لَا يَعْتَقِدَ لِنَفْسِهِ عَلَيْهِمْ فَضِيلَةً وَيَقُولَ إِنَّهُمْ مِنْ

تا حديكه وسع باشد و آنكه اعتقاد نكند نفس خود را بر ايشان فضيلت را و بگويد كه ايشان از

أَهْلِ السَّلَامَةِ فَيَتَجَاوَزُ اللهُ عَنْهُمْ وَيَقُولُ لِنَفْسِهِ أَنْتَ مِنْ أَهْلِ الْمُنَاقَشَةِ

اهل سلامت اند پس در گذشت خواهد كرد خدا تعالى از ايشان و بگويد نفس خود را تو از آن كسانى كه تنگ

فَتُطَالَبِينَ بِالنَّقِيرِ وَالْقِطْمِيرِ وَالْحَقِيرِ وَالْكَبِيرِ وَتُحَاسَبِينَ عَلَى الْكَبِيرِ

پس طلب كرده خواهے شد بنقير و قطمير و خرد و بزرگ و حساب كرده خواهے شد بر بزرگ

وَالصَّغِيرِ وَأَنَّ اللهَ تَعَالَى يَتَجَاوَزُ لِلْجَاهِلِ مَا لَا يَتَجَاوَزُ بِمِثْلِهِ مِنَ الْعَالِمِ

و خرد و بدرستى خدا تعالى در ميگذرد جاهل را آنچه تجاوز نكند مانند آن از عالم

وَالْعَوَامُّ لَا يُبَالِي بِهِمْ وَالْخَوَاصُّ عَلَى الْخَطَرِ فَصْلٌ وَأَمَّا الصُّحْبَةُ مَعَ

و عام انديشه نكنند و خاص بر خطر هستند و اما صحبت با

الْأَغْنِيَاءِ فَالتَّعَزُّزُ عَلَيْهِمْ وَتَرْكُ الطَّمَعِ فِيهِمْ وَقَطْعُ الْأَمَلِ مِمَّا فِي

توانگران پس با ظها را رجمندى بر ايشان و ترك طمع در ايشان و قطع كردن اميد از آنچه در

أَيْدِيهِمْ وَإِخْرَاجُ جَمِيعِهِمْ مِنْ قَلْبِكَ وَحِفْظُ دِينِكَ مِنَ التَّضَعْضُعِ

دست ايشان است و بر آوردن همه ايشان از دل خود و نگاه داشتن دين خود از گردن كارى

لَهُمْ لِنَوَالِهِمْ كَمَا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ فَهُوَ قَوْلُهُ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَنْ تَضَعْضَعَ

براى عطاى ايشان چنانچه آمده است در حديث و اين قول اوست هر كه كند كارے

لِغَنِيٍّ لِأَجْلِ مَا فِي يَدَيْهِ ذَهَبَ ثُلُثَا دِينِهِ فَنَعُوذُ بِاللّٰهِ مِنْ فِعْلٍ يَنْقُصُ

برای توانگری از جهت چیزیکه در دست اوست رفت دو حصه دین او پس پناه میجوییم بخدا از کاریکه ناقص شود

بِهِ الدِّينُ وَصُحْبَةِ أَقْوَامٍ يَنْثَلِمُ بِهِمُ الدِّينُ وَيَنْقَطِعُ عُرَاهُ وَيُطْفِئُ

بان دین و صحبت قومیکه رخنه یابد بایشان دین و منقطع شود دست آویزهای دین و بکشد

نُورَ الْإِيمَانِ شُعَاعُ أَمْوَالِهِمْ وَبَرِيقُ دُنْيَاهُمْ كَمَا جَاءَ فِي الْحَدِيثِ غَيْرَ

نور ایمان را روشنی مالهای ایشان و تازگی دنیای ایشان چنانچه آمده است در حدیث غیر

أَنَّكَ إِذَا ابْتُلِيتَ بِصُحْبَتِهِمْ فِي سَيْرٍ أَوْ سَفَرٍ أَوْ مَسْجِدٍ أَوْ رِبَاطٍ أَوْ مَجْمَعٍ

بدرستی تو اگر مبتلا شوی بصحبت ایشان در سیر یا سفر یا مسجد یا سرا یا در مجلس

فَحُسْنُ الْخُلُقِ أَوْلَى مَا يُسْتَعْمَلُ وَهُوَ حُكْمٌ عَامٌّ شَامِلٌ فِي صُحْبَةِ الْأَغْنِيَاءِ

پس نیکوی خلق بهتر چیزیست که کرده شود و این حسن خلق حکم عام است دیگرنده است صحبت توانگران

وَالْفُقَرَاءِ فَلَا يَنْبَغِي لَكَ أَنْ تَعْتَقِدَ لِنَفْسِكَ فَضِيلَةً عَلَيْهِمْ بَلْ

و فقیران را پس سزاوار نیست ترا اعتقاد کنی برای نفس خود فضیلتی بر ایشان بلکه

تَعْتَقِدُ أَنَّ جَمِيعَ الْخَلْقِ خَيْرٌ مِنْكَ لِتَتَخَلَّصَ مِنَ الْكِبْرِ وَلَا تَطْلُبْ لِنَفْسِكَ

اعتقاد کنی که همه خلق بهتر است از من تا خلاص شوی از کبر و مجو برای نفس خود

فَضِيلَةَ الْفَقْرِ وَلَا تَعْتَقِدْ لَهَا خَطَرًا فِي الدُّنْيَا وَلَا فِي الْآخِرَةِ وَلَا تَرَى

بزرگی فقر و اعتقاد مکنی مر نفس خود را اثر اشتی در دنیا منه در آخرت و نه ببینی

لَهَا قَدْرًا وَلَا وَزْنًا كَمَا قِيلَ مَنْ جَعَلَ لِنَفْسِهِ قَدْرًا فَلَا قَدْرَ لَهُ وَمَنْ

مر او را قدری و نه وزنی چنانچه گفته شد کسیکه گردانید نفس خود را مرتبه پس نیست مرتبه او را و کسیکه

جَعَلَ لَهَا وَزْنًا فَلَا وَزْنَ لَهُ فَأَدَبُ الْغَنِيِّ بِالْإِحْسَانِ إِلَى الْفَقِيرِ وَهُوَ

گردانید مر نفس را وزنی پس نیست وزن مر او را پس ادب توانگر نیکویی کردنست بفقیر و آن

إِخْرَاجُ الْمَالِ مِنْ كِيسِهِ إِلَيْهِ وَيَكُونُ فَارِغًا مِنْ مَالِهِ مُسْتَخْلَفًا فِيهِ

برآوردن مالست از کیسه خود بسوی آن و باشد توانگر فارغ از مال خود خلیفه حق در آن مال

غَيْرَ مُتَمَلِّكٍ لَهُ وَأَدَبُ الْفَقِيرِ إِخْرَاجُ الْغِنَى مِنْ قَلْبِهِ وَيَكُونُ قَلْبُهُ

نه مالک او و ادب فقیر اینست که برآورد توانگری را از دل خود و باشد دل او

فَارِغًا مِنَ الْغِنَى وَمَالِهِ بَلْ مِنَ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ أَجْمَعَ وَلَا يَجْعَلُ لِشَيْءٍ

فارغ از توانگری و مال او بلکه از دنیا و آخرت همه و نگرداند چیزی را

مِنَ الْأَشْيَاءِ فِي قَلْبِهِ مَوْطِنًا وَمَحَلًّا وَمَدْخَلًا بَلْ يُصَفِّي مِنْ ذٰلِكَ

از چیزهای دنیا در دل خود ساکن و نگرداند در دل او محل و مدخل آنها بلکه صاف کند از این

كُلِّهِ وَيُخْلِيهِ مِنْهُ ثُمَّ يَتَرَقَّبُ مَوْلَاهُ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا يَكُونُ لِغَيْرِهِ

همه و خالی کند از و پس امید دار باشد به شدن دل را [illegible]

وُجُودٌ وَلَا لَهُ حَوْلٌ وَلَا قُوَّةٌ فَيَأْتِيهِ عِنْدَ ذَلِكَ فَضْلُ اللهِ عَزَّ وَجَلَّ

وجود ونه مراورا توانائی و طاقت پس می آید نزد این کار فضل خدای تعالی

مِنْ غَيْرِ تَعَبٍ وَلَا هَمٍّ فَصْلٌ وَأَمَّا الصُّحْبَةُ مَعَ الْفُقَرَاءِ فَبِإِيثَارِهِمْ

بغیر رنج و غم و اما صحبت با فقیران پس به برگزیدن

وَتَقْدِيمِهِمْ عَلَى نَفْسِكَ فِي الْمَأْكُولِ وَالْمَشْرُوبِ وَالْمَلْبُوسِ وَالْمَلْذُوذِ

و مقدم داشتن بر نفس خود در خوردن و نوشیدن و پوشیدن و دیگر لذتها

وَالْمَجَالِسِ وَكُلِّ شَيْءٍ نَفِيسٍ وَتَرَى نَفْسَكَ دُونَهُمْ وَلَا تَرَى لَهَا عَلَيْهِمْ فَضْلًا

و مجلسها و در هر چیز نفیس و ببیند نفس خود را کمینه از ایشان و نه ببیند نفس خود را بر ایشان

فِي شَيْءٍ مِنَ الْأَشْيَاءِ أَلْبَتَّةَ عَنْ أَبِي سَعْدِ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ عِيسَى قَالَ صَحِبْتُ

در چیزی از چیزها هرگز مرویست از ابی سعد بن احمد بن عیسی گفت صحبت داشتم

الْفُقَرَاءَ ثَلَاثِينَ سَنَةً وَلَمْ يَجْرِ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ كَلَامٌ قَطُّ تَأَذَّوْا بِهِ وَجَرَى

با فقیران سی سال و نگذشت میان من و ایشان سخنی هرگز که رنجیده شوند بآن و نگذشت

بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ مُنَافَرَةٌ اسْتَوْحَشُوا مِنْهَا قِيلَ لَهُ كَيْفَ ذَلِكَ قَالَ لِأَنِّي

میان من و ایشان نفرتی که وحشت گیرند بآن گفته شد او را چگونه است این گفت زیرا که

كُنْتُ مَعَهُمْ عَلَى نَفْسِي أَبَدًا وَإِذَا دَخَلْتُ عَلَيْهِمْ دَخَلْتُ عَلَيْهِمْ سُرُورًا

بودم من با ایشان بر نفس خود بدگمان همیشه و هرگاه در آمدی بر ایشان در آمدی بر ایشان بسرور

وَرِفْقًا وَاسْتَعْمَلْتُ مَعَهُمْ خُلُقًا هَدِيَّةً وَأَدَبًا وَسَبَبًا مِنَ الْأَسْبَابِ

و رفق و در کار کردی با ایشان خلقی نیک از هدیه و مهمانی و سببی از سببها

فَلَا تَرَى بِذَلِكَ لَكَ عَلَيْهِمْ فَضْلًا بَلْ تَتَقَلَّدُ مِنْهُمْ مِنَّةً فِي قَبُولِهِمْ

پس نه ببینی این کار خود را بر ایشان فضیلت بلکه قبول کنی از ایشان منت در قبول کردن

ذَلِكَ مِنْكَ وَاحْذَرْ أَنْ تَمُنَّ عَلَيْهِمْ بِذَلِكَ أَوْ تَرَاهُ مِنْكَ بَلْ أُشْكُرِ

این کار را از تو و بترس از آنکه منت نهی بر ایشان باین کار یا به بینی او را از خود بلکه شکر کن

اللهَ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مَا أَوْلَاكَ مِنْ تَوْفِيقِهِ عَلَى تَيْسِيرِ ذَلِكَ وَجَعَلَكَ لَهُ

خدای را بر آنچه نعمت داده است از توفیق این کار و بر میسر شدن این کار و گردانید ترا برای

أَهْلًا لِخِدْمَةِ أَهْلِهِ وَخَاصَّتِهِ وَأَحِبَّائِهِ فَإِنَّ الْفُقَرَاءَ الصَّالِحِينَ هُمْ

لایق خدمت اهل خود و خاصان خود و دوستان خود بدرستی فقیران نیکوکار

أَهْلُ اللهِ وَخَاصَّتُهُ كَمَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَهْلُ الْقُرْآنِ هُمْ أَهْلُ اللهِ

اهل الله و دوستان او اند چنانچه فرموده نبی ع م اهل قرآن اهل الله اند

وَخَاصَّتُهُ فَأَهْلُ الْقُرْآنِ مَنْ يَعْمَلُ بِالْقُرْآنِ وَأَمَّا مَنْ يَقْرَأُ وَلَا يَعْمَلُ

و خاصان او یعنی اهل قرآن کسی است که عمل کند بقرآن و اما کسیکه بخواند بغیر عمل

١٠١٠

فليس من أهله قال النبي صلى الله عليه وسلم ما آمن بالقرآن من استحل محارمه

پس نیست از اهل الله فرموده است ایمان نیاورد بقرآن کسیکه حلال بداشت حرام اورا

فالمنة لمن يقبل منك العطية لا لك ومن آداب الصحبة مع الفقراء

پس منت نهادن کسی راست که قبول کند از تو عطیه را نه ترا واز جمله اداب صحبت با فقیران است

أن لا تحوجهم إلى مسئلتك وإن اتفق فاستقرض الفقير منك

که محتاج نسازی ایشانرا بسوی سوال کردن بلکه بیسوال روا کنی پس اگر اتفاق افتد که قرض گرفت فقیر از تو

شيئا فتقرضه في الظاهر ثم تبرئه منه في الباطن وتخبره عن قريب

چیزے پس قرض بده اورا در ظاهر و دو رستنے از گردن او در باطن و خبر کنی اورا یا برادر اورا در زمان قریب

بذلك ولا تبدأه بالعطاء على وجه الصلة لئلا يحتشم بحمل المنة

قرض دادن و ظاهر مکنی اورا بدادن بر وجه پیوند جستن و محبت تا انکه گرانی نکشد به برداشتن منت

منك بذلك ومن الأدب معهم مراعاة قلبه بتعجيل مراده دون

از تو بآن عطا واز جمله ادابست صحبت با ایشان که رعایت کند دل فقیر را بزود اداکردن مراد او نه

تنغيص الوقت عليه بطول الانتظار لأن الفقير ابن وقته كما

تیره ساختن وقت بر او بدرازے انتظار زیرا که فقیر پسر وقتست چنانچه در حدیث

ورد ابن آدم ابن يومه ليس له وقت لانتظار المستقبل ومن

وارد است فرزند آدم پسر روز خود است نیست اورا وقتے برای انتظار آینده واز جمله

الأدب معهم أنك إذا علمت أنه ذو عيال وصبيان فلا تفرده

اداب صحبت با ایشان است که هرگاه دانستی که فقیر عیالدار است پس تنها مکنی اورا

بالإرفاق معه فحسب بل تخلق معه بقدر ما يتسع له ولمن

باحسان بلکه نیکوئی کنی با او بقدر که وسعت دارد او را و کسی را

يشتغل به قلبه ومن الأدب معهم الصبر على ما يذكر الفقير

که مشغولست دل او بآنکس واز جمله آداب با ایشان صبر کردنست بر چیزے که ذکر کند فقیر

من حاله وأن تلقاه في حال ما يخاطبك بوجه طلق مستبشر

از حال خود وانکه پیش آئی فقیر را در حال سخن کردن با تو بروے کشاده و خوش و

لا تلقاه بالعبوس ولا بالنظر الشزر ولا بالكلام الوحش وإذا طالبك

نه پیش آئی به ترش روی و نه بنظر تند و نه بکلام درشت و وقتیکه طلب کند از تو فقیر

بما لا يحضر في الوقت فاصرفه بالوجه الجميل إلى عند مساعدة

بچیزے که نیست حاضر در وقت تو پس بگردان اورا بروی نیکو بوعده نیک تا وقت

الإمكان ولا توحشه بيأس الرد على الجزم لئلا يعود بحشمته

یاری دادن توانائی وغمناک مکن اورا بنا امیدی باز گردانیدن بیقین تا انکه باز نگردد بغضب

الانفاق وعدم الاصابة بحاجته عندك والندم على افشاء سره

تهی دستی و نارسیدن بحاجت خود از نزد تو و ندامت بر ظاهر کردن راز خود

اليك حسيرا وربما يغلب عليه طبعه ويستولي عليه نفسه

بتو با افسوس و حسرت و بسا است که غالب شود بروے طبع او و مستولی شود براو نفس او

فيظهر عليه الجهل بحاله والسخط عليك والاعتراض على الرب

پس غالب آید براو نادانی در حال خود و خشم گرفتن بتو و اعتراض کردن بر پروردگار

عز وجل فيما قسم له من الفاقة الى الخلق والتبذل عنهم ليعمي

در آنچه قسمت کرده است او را از فاقه و حاجت بسوی خلق و قبول عطا از ایشان پس نابینا شود

قلبه وينطفي نور ايمانه فكنت انت مؤاخذا بذلك كله اذ كنت

دل او و کشته میشود نور ایمان او پس باشی تو گرفته شده باین همه معاصی اگر باشی تو

سببا للنور ان ذلك من قلبه بترك الادب في رده وربما حجبت

سبب سوزش این همه از دل او بترک ادب در رد آن و بسا است که در پرده

ايضا عن الثواب والمعارف والعلوم والمصالح المدفونة في سؤاله

نیز بسبب ترک ادب و رد از دریافت راستی و از علوم و مصلحتها که نگاه داشته شده است در سوال او

للخلق التي لو صبر واحسن الادب ظهرت وازال السؤال للخلق

از خلق آن مصلحتها که اگر صبر میکرد و نیز نیکو کرده میشد با ادب ظاهر میشد میگرداند سوال از خلق

وحصل غناء اليد والقلب والبيت وجاءته عساكر فضل الله

و حاصل میشد توانگری دست و دل و خانه و می آمد او را لشکر فضل خدا

والائه ونعمائه ودللته بد الرافة والرحمة والراحة والرعاية

و آلاء و نعمتهاے او و دنبا نمی پرورد دست رافت و رحمت و راحت و رعایت

وتحقق فيه قوله عز وجل وهو يتولى الصالحين وجعل مصانا

و ثابت میشد در وی قول خدا تعالی و او بخود میگیرد کار نیکوکاران را و گردانیده میشد فقیر نگاه داشته

معارا عليه وهو غني عن الاشياء بخالقها واتيه الاشياء و

غیرت برده شده براو و بے نیاز از همه چیزها بیافتن خالق خود و می آمدند او را چیزها و

هو لا ياتيها يقصده القاصدون فينالون من انواره وسره و

او نمی آید آنها را طلب میکنند او را طلبکاران پس میرسند از نورهاے او و سرهاے او و

يلطفون بطيبه وهو لا يشعر بهم في غيبة عنهم مشغول بمولاه

خوشبو میشوند بطیب او و او آگاهی ندارد بایشان در غیبت است از ایشان مشغول است بصاحب خود

وبجاذبه الذي جذبه اليه وانقذه من ظلمات مخالطة الخلق

و بجاذبی که کشیده است او را بسوی صاحب خود و خلاص کرده است او را از تاریکی آمیزش خلق

وَمُوَافَقَةِ النَّفْسِ وَمُتَابَعَةِ الْهَوٰى وَالتَّعَيُّلِ بِإِرَادَةِ الْأَشْيَاءِ

وموافقت نفس و متابعت هوا و از بند شش خواهش چیزها سے

دُنْيَا وَأُخْرٰى إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ أَهْلُ

دنیا و آخرت بدرستی اہل بہشت در آن روز درکار خود خوشحال اند اہل

الْجَنَّةِ لِمَا بَاعُوا فِي الدُّنْيَا أَنْفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ لِرَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ

بہشت ہرگاہ کہ فروختند در دنیا نفسہائے خود را و مالہائے خود را برائے پروردگار عز وجل

بِالْجَنَّةِ كَمَا قَالَ جَلَّ وَعَلَا إِنَّ اللّٰهَ اشْتَرٰى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنْفُسَهُمْ

بہشت چنانچہ فرمود خدای تعالی بدرستی خدا تعالی خرید از مومنان نفسہائے ... الایۃ

وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنَّ لَهُمُ الْجَنَّةَ وَصَبَرُوا عَلَى الْإِفْلَاسِ فِي الدُّنْيَا وَرَدُّوا

ومالہائے ایشان بآنکہ برائے ایشان ہست بہشت و صبر کردند بر افلاس در دنیا و رد کردند

التَّصَرُّفَ فِي الْأَنْفُسِ وَالْأَمْوَالِ وَالْأَوْلَادِ إِلٰى رَبِّهِمْ عَزَّ وَجَلَّ وَسَلَّمُوا

تصرف را در نفسہائے خود و مال و اولاد خود بسوئے پروردگار خود و سپردند

الْكُلَّ جَلَّ جَلَالُهُ سِوَى الْأَوَامِرِ وَالنَّوَاهِي لِمُتَثِلُوا الْأَوَامِرَ وَانْتَهَوْا

ہمہ را بسوئے او بغیر امر و نہی تا بجا آورند امر را و باز ماندند

عَنِ النَّوَاهِي وَسَلَّمُوا فِي الْقَدَرِ وَقَدْ تَحَرَّزُوا مِنَ الْخَلِيقَةِ وَتَجَوَّهَرُوا

از نہی ہا و سپردند خود را در آنچہ تقدیر کردہ شدہ بود و گوشہ گرفتند از خلق و خالص شدند

عَنِ الْإِرَادَةِ وَالْأَمَانِي وَالْهِمَمِ فِي الْجُمْلَةِ أَدْخَلَهُمُ الْجَنَّةَ فَشَغَلَهُمْ

از خواہشہا و آرزوہا و مقصدہا در آورد ایشان را حق تعالی در بہشت پس مشغول

بِمَا لَا عَيْنٌ رَأَتْ وَلَا أُذُنٌ سَمِعَتْ وَلَا خَطَرَ عَلٰى قَلْبِ بَشَرٍ كَمَا قَالَ

بچیزے کہ نہ ہیچ چشم دید و نہ ہیچ گوشے شنید و نگذشت بر دل ہیچ بشرے چنانچہ فرمود

جَلَّ وَعَلَا إِنَّ أَصْحَابَ الْجَنَّةِ الْيَوْمَ فِي شُغُلٍ فَاكِهُونَ فَهٰكَذَا الْفَقِيرُ

خدا تعالی بدرستی اہل بہشت در آن روز در شغل خود خوشحال اند ہمچنین فقیر

إِذَا فَعَلَ ذٰلِكَ فِي الدُّنْيَا وَتَحَقَّقَ بِظَاهِرِ الْقُرْآنِ حُصُولُ الْجَنَّةِ لَهُ بَاعَ

ہرگاہ کرد این کار در دنیا و ثابت شد بظاہر قرآن حصول بہشت مر او را فروخت

حِينَئِذٍ الْجَنَّةَ بِرَبِّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَطَلَبَ الْجَارَ قَبْلَ الدَّارِ كَمَا قَالَتْ

این زمان بہشت را بہ پروردگار تعالی و طلب کرد ہمسایہ را پیش از سرا چنانچہ گفتہ است

رَابِعَةُ الْعَدَوِيَّةُ رض الْجَارَ قَبْلَ الدَّارِ وَكَمَا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ يُرِيدُونَ

رابعہ عدویہ رض خواست ہمسایہ پیش از سرا و چنانچہ فرمود خدا تعالی میخواہند ایشان

وَجْهَهُ وَكَمَا قَالَ اللّٰهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي بَعْضِ كُتُبِ السَّالِفَةِ أَوَدُّ الْأَوِدَّاءِ

ذات حق تعالی و رضای او را چنانچہ فرمود است خدا تعالی در بعض کتاب گذشتہ دوست ترین دوستان

إلى عبد عبدني لغير نوال ليعطي الربوبية حقها قال النبي صلى الله

بسوی من بنده الست که عبادت کرد مرا بغیر بخشش تا اکه دهد ربوبیت را از انچه سزاوار او ست چنانچه

عليه وسلم لو لم يخلق الله تعالى الجنة والنار ما كان أحد يعبده وقول

اگر نمی آفرید خدایتعالی بهشت و دوزخ را هیچکس عبادت نمیکرد پروردگار را و فرموده

علي رض لو لم يخلق الله الجنة ولا النار أما كان أهلاً أن يعبد

علی رض اگر نمی آفرید خدایتعالی بهشت و دوزخ را آیا نبوده است سزاوار اگر کسی عبادت میکرد او را

قال الله عز وجل هو أهل التقوى وأهل المغفرة فإذا اتصف الفقير

فرموده خدایتعالی او ست سزاوار پرهیزگاری و سزاوار آمرزش پس هرگاه موصوف شد فقیر

بهذه الصفة وتحقق إفلاسه عن سوى مولاه وتنظف قلبه

باین صفات و ثابت شد افلاس او از ماسوای خدا و پاک شد دل او

عن التعلق بالأشياء ودني عنها وصار مريداً حقاً وغاب عما سوى

از تعلق بچیزها و فانی شد از ان چیزها و گشت مرید راست و غایب شد از ماسوای

ربه عز وجل كان حقيقاً على كرم الله عز وجل أن يتولاه ويدلله

پروردگار عز و علا باشد سزاوار بر کرم خدایتعالی اینکه بر خود گیرد کار او و بنازد پرورد او را

وينعمه في الدنيا إلى حين اللقاء ثم يزيده على ذلك ويجدد

و نعمت بر دهد در دنیا تا ملاقات خود پستر زیاده میکند او را برین و تازه میدهد

عليه أنواع الخلع والأنوار والنعيم والحياة الطيبة والقرب

او را انواع خلعت و انوار و نعمت ها و حیات طیبه و نزدیکی از خود

على ما أعد وأخبر لأوليائه وأحبابه عليهم السلام بقوله عز

بر انکه که وعده داده است و خبر کرده دوستان و محبان خود را بقول خود

وجل فلا تعلم نفس ما أخفي لهم من قرة أعين جزاء بما كانوا

پس نمیداند هیچ نفسی چیزیکه پنهان کرده شده است برای او از روشنی چشم او جزای چیزیکه

يعملون وقول النبي صلى الله عليه وسلم يقول الله عز وجل أعددت لعبادي

کرده شد و قول نبی میفرماید خدایتعالی آماده کرده ام برای بندگان خود

الصالحين ما لا عين رأت ولا أذن سمعت ولا خطر على قلب بشر

که نیکوکار اند چیزیکه ندید هیچ چشمی و نه گوشی شنید و نه گذشت بر دل هیچ بشر

ثم يقول أبو هريرة رض اقرؤا إن شئتم فلا تعلم نفس ما أخفي

پستر گفت ابو هریره اگر میخواهید شاهد این سخن بخوانید این آیت را که فرموده فلا

لهم من قرة أعين الآية فإن رددت الفقير اليد الغني القلب

تعلم نفس الآیه پس اگر باز گرداند فقیر خالی دست غنی دل را

الممتثل لأمر مولاه في إخباره كلك عن حاله لأجل عياله أو نفسه
که بجا آرنده امر مولا ست در خبر کردن ترا از حال خود بسبب عیال خود یا نفس خود

طائعاً لربه عز وجل في ذلك مما يناله لو ترك سؤالك إذ كلفه
فرمانبرنده ست پروردگار را در اظهار حال ترسنده ست از صاحب خود اگر ترک کرد سوال از جهت آنکه

ذلك وابتلاه به قال الله عز وجل وجعلنا بعضكم لبعض فتنة
بسوال و مبتلا ساخت بسوال فرمود خدا تعالی و گردانیده ایم بعض شما را برای بعض دیگر آزمایش

أتصبرون وهي حالة لا تدوم بل تنقضي عن قريب وينقل إلى ما
آیا صبر خواهید کرد یا نه و این فقر حالیست که همیشه نمی ماند بلکه میرود از نزدیکی و نقل میکند بسوی چیزیکه

قسم له من الغنا والعز الدائم بقرب مولاه وإعطائه عاقبك الله
قسمت کرده شد مر اورا از غنا و عزت دائمی بسبب قرب صاحب خود و بخشش او عذاب کند ترا خدا که

يا غني اليد فقير القلب الجاهل بنفسه وبربه ومنشاه ومنتهاه
ای توانگر دست فقیر دل جاهل بخود و به پروردگار خود و با آغاز و انجام خود

بأن يسلب الغنى عن يدك فتصير فقير اليد كما كنت فقير القلب
بآنکه کشیده گرد توانگری را از دست تو پس باشی تو فقیر دست چنانچه بودی تو فقیر دل

فتكون أبداً فقيراً إلى الأشياء فلا تشبع منها حريصاً عليها طالباً
پس باشی تو همیشه فقیر بسوی چیزها پس سیر نمیشوی حرص داری بر آنها جوینده

لها معذباً في إرادتها وتحصيلها وهي غير مقسومة لك كما
و محنت کشنده در خواهش و تحصیل آنها و آن چیزها قسمت کرده نشده ست برای تو چنانچه

قيل إن من أشد العقوبات طلب ما لا يقسم إلا أن يتغمدك الله
گفته شده بدرستی سخت ترین عذابها جستن چیزیست که غیر مقسوم ست مگر اینکه دریگیرد ترا خدا

برحمته فينبهك لذنبك فتستغفره وتتوب إليه من ذلك
برحمت خود پس آگاه کند ترا بر گناه تو پس تو بخواهی آمرزش از او و اندیشی جوابست از این

وتعترف بتفريطك ويتوب عليك ويغفر لك ذلك فتبدل لك
و اقرار کنی بتقصیر خود و باز گردی بسوی او و آمرزد ترا این گناه پس توبه کن

الله وهو أرحم الراحمين غفور رحيم

فصل في آداب الفقير

بخدا و او مهربان ترین مهربانان ست آمرزگار رحمت کننده
در آداب فقیر

في فقره ينبغي للفقير أن تكون شفقته على فقره كشفقة الغني
در فقر خود پس سزاوار ست فقیر را اگر باشد شفقت و مهربانی او بر فقر خود چنانچه باشد شفقت

على غناه فكما أن الغني يفعل كل شيء ويجتهد حتى لا يزول غناه
بر غنای او پس چنانچه غنی میکند هر چیز و جهد میکند تا دور نشود غنای او

فكذلك ينبغي للفقير أن يفعل مثل ذلك حتى لا يزول فقره فيسأل
پس همچنین سزاوارست فقیر را که بکند مانند این تا دور نشود فقر او پس سوال کند
الله عز وجل زوال فقره إلى غناه أو يتعرض بالمعايش والاكتساب
از خدای تعالی زوال فقر خود را بسوی غنا یا دست زند بحرفت ها و کسب ها
والأسباب للاستغناء والتكثر بالمال لا للعيال وعفة النفس عند
و اسباب ها برای توانگری و بسیار شدن مال نه برای عیال و پارسائی خود وقت
الضيقة ومن شرط الفقير أن يقف مع كفايته ولا يأخذ فوقها
تنگی و از شرط فقیر سنت اینکه باشد بقدریکه بس کند او را و نگیرد زیاده از آن
بحال ويكون أخذه لذلك القدر بامتثال الأمر الله تعالى وخوفا
بهیچ حال و باشد گرفتن او این قدر بجای آوردن امر خدای تعالی و از جهت ترسیدن
من الوقوع في إثم قتل النفس قال الله عز وجل ولا تقتلوا أنفسكم
از افتادن در گناه که قتل نفس است فرمود خدای تعالی مکشید نفس خود را
إن الله كان بكم رحيما لأن منعه لنفسه حقها حرام وهو القوت
بدرستی خدای تعالی بر شما رحمت کننده است زیرا که باز داشتن او از نفس خود حق او حرام است و آن مقدار قوت است
من الطعام والشراب والكسوة والقدر الذي يقوم به الأودية
از طعام و شراب و کسوة و مقدارے که بر پا شود حاجت فقیر
ولا يضعف عن أداء الأوامر من الإتيان بشرائط الصلاة وأركانها
و ضعیف نشود از ادا کردن فرموده ها از کردن شرائط نماز و ارکان آن
وواجباتها واجب ويترك ما هو حظها فإن كان قسمته فيساق
و واجبات آن و ترک کند چیزیکه حظ و لذت نفس است پس اگر باشد قسمت پس میرسد
إليه من غير أن يكون هو فيه بل بفعل الله عز وجل فلا يتعرض
بسوی او بغیر اینکه باشد آن فقیر در وے بلکه بفعل خدا باشد پس پیش نیاید
للحظ أبدا إلا أن يكون مريضا فيوصف له شيء من الحظوظ فيتناوله
مر حظ را همیشه مگر آنکه باشد بیمار پس گفته شود او را چیزے از حظها پس بخورد آن را
على وجه التداوي فيصير الحظ حينئذ حقا في حال مرضه كالقوت
بوجه دوا کردن پس میگردد حظ این زمان در حال مرض او مانند قوت
في حال صحته وينبغي أن يكون استلذاذه بفقره أكثر من استلذاذ
در حالت صحت او و سزاوارست اینکه باشد لذت گرفتن او بفقر خود زیاده تر از لذت گرفتن
الغني بوجود غناه وينبغي له أن يؤثر ذله وخموله وعدم
توانگر بوجود توانگری خود و سزاوارست فقیر را که اختیار کند خواری و گمنامی خود را و نه

١٠١٦

قَبُولِ النَّاسِ لَهُ وَقَصْدِهِمْ إِلَيْهِ وَازْدِحَامِهِمْ لَدَيْهِ وَمِنْ شَرْطِهِ

گردیدن مردمان او را و قصد کردن مردم بسوی او و جمع شدن آنها پیش او و از شرط فقیر است

أَنْ يَكُونَ قَلْبُهُ أَقْوَى بِصَفَاءِ الْحَالِ عِنْدَ خُلُوِّ يَدِهِ مِنَ الْمَالِ فَكُلَّمَا

که باشد دل او قوی‌تر بسبب صفای حال وقت تهی بودن دست او از مال پس چند آنکه

قَلَّ الْفُتُوحُ كَثُرَ طِيبُ قَلْبِهِ وَقُوَّتُهُ وَنُورُهُ وَازْدَادَ فَرَحُهُ بِشِعَارِ

کم شود فتوح زیاده شود خوشی دل او و قوت او و نور او و زیاده شود خوشی او بیافت علامت

الصَّالِحِينَ وَأَمَّا إِذَا أَظْلَمَ ذٰلِكَ قَلْبَهُ وَأَوْحَشَهُ وَأَسْخَطَهُ عَلَى

نیکوکاران و اما وقتیکه تاریک کند آن تهیدستی دل او را و در وحشت اندازد و غضبناک کند او را بر

رَبِّهِ فَلْيَعْلَمْ أَنَّهُ مَفْتُونٌ قَدْ أَحْدَثَ فِي فَقْرِهِ ذَنْبًا عَظِيمًا فَلْيَتُبْ

پروردگار پس گو که بداند که او در بلا انداخته شده است هر آینه کرده است در فقر خود گناه بزرگ پس باید که توبه کند

إِلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَيَسْتَغْفِرْهُ وَيَخْلُدْ إِلَى التَّفْتِيشِ وَالتَّعْيِيرِ وَلَوْمِ

بسوی خدای تعالی و طلب آمرزش کند و میل کند بسوی جستجو و کاویدن و ملامت

النَّفْسِ وَمِنْ حَقِّ الْفَقِيرِ أَنْ يَكُونَ كُلَّمَا كَثُرَ عِيَالُهُ كَانَ قَلْبُهُ فِي بَابِ

نفس خود و از حق فقیر است که باشد چند آنکه زیاده شود عیال او باشد دل او در باب

أَمْرِ الرِّزْقِ أَسْكَنَ وَبِرَبِّهِ أَوْثَقَ يَمْتَثِلُ أَمْرَ رَبِّهِ فِي الْكَسْبِ لَهُمْ فِي الظَّاهِرِ

امر رزق ساکن‌تر و به پروردگار خود محکم‌تر فرمانبرداری کند امر پروردگار خود را در کسب برای ایشان در ظاهر

وَيَسْكُنُ إِلَى وَعْدِ رَبِّهِ فِي الْبَاطِنِ وَيَقْطَعُ بِأَنَّ لَهُمْ رِزْقًا عِنْدَ اللّٰهِ

و ساکن شود بسوی وعده رب خود در باطن و یقین کند که مر ایشان را روزی است نزد خدا تعالی

قَدْ وَعَدَ بِهِ وَقَدَّرَهُ فَهُوَ سَائِقُهُ إِلَيْهِمْ عَلَى يَدِهِ أَوْ يَدِ غَيْرِهِ بَلْ نَحْوَ

که وعده کرده است بر آن و مقدر کرده و آن را راننده است بسوی ایشان بر دست او یا دست غیر او بلکه رفتار گیرد

مِنَ الْوَسَطِ وَلَا يَكُونُ فُضُولِيًّا فَيَدْخُلُ بَيْنَ الْخَلْقِ وَخَالِقِهِمْ بَلْ يَمْتَثِلُ

از میان و نه باشد بیهوده کار پس در آید درمیان خلق و خالق ایشان بلکه بجا آرد

الْأَمْرَ فِيهِمْ وَلَا يَعْتَرِضُ وَلَا يَسْخَطُ وَلَا يَتَّهِمُ الرَّبَّ وَلَا يَشُكُّ فِي

امر ایشان و اعتراض نکند و خشمناک نشود و تهمت نکند پروردگار را و شک نکند در

وَعْدِهِ وَلَا يَشْكُو إِلَى أَحَدٍ بَلْ يَكُونُ شَكْوَاهُ إِلَى رَبِّهِ وَإِنْزَالُ الْحَاجَةِ بِهِ

وعده روزی او و گله نکند بسوی کسی بلکه باشد شکوه او به پروردگار خود و فرود آوردن حاجت او بدو

عَزَّ وَجَلَّ وَكَلَامُهُ وَسُؤَالُهُ لَهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي تَوْفِيقِهِ بِالصَّبْرِ وَأَدَاءِ الْأَمْرِ

و کلام او و سوال او مر او را در توفیق دادن بصبر و ادای امر

فِي حَقِّهِمْ وَالرِّضَى بِمَا قَضَى عَلَيْهِمْ بِإِضَافَتِهِمْ وَإِلْزَامِهِ لَهُ مُؤْنَتَهُمْ

در حق ایشان و خشنودی بآنچه قضا کرده حق تعالی بر ایشان به پیوستن آنها و لازم گردانیدن مر او را بار آنها

وَيَسْأَلُهُ تَسْهِيلَ رِزْقِهِمْ وَتَيْسِيرَهُ فَهُوَ قَرِيبٌ مُجِيبٌ لَكِنَّمَا يَبْتَلِي

و بخواهد از حق تیسیر آسانی روزی ایشان پس حق تعالی قریب است قبول کننده مبتلا میکند

عَبْدَهُ لِيَرُدَّهُ بِالْبَلِيَّةِ إِلَيْهِ عَزَّ وَجَلَّ لِأَنَّهُ يُحِبُّ الْمُلِحِّينَ لَهُ بِالسُّؤَالِ

بنده خود را از جهت آنکه باز گرداند او را به بلا بسوی خویش زیرا که خدای تعالی دوست میدارد الحاح کنندگان را

لِأَنَّ بِالسُّؤَالِ يَتَمَيَّزُ الرَّبُّ مِنَ الْمَرْبُوبِ وَالسَّيِّدُ مِنَ الْعَبْدِ وَالْغَنِيُّ

زیرا که بسؤال جدا میشود پروردگار از بنده و سردار از بنده و غنی

مِنَ الْفَقِيرِ وَيَخْرُجُ الْعَبْدُ مِنَ الْكِبْرِ وَالِاسْتِنْكَافِ وَالتَّعْظِيمِ وَالنَّخْوَةِ

از فقیر و بر آید بنده از کبر و از ننگ و تعظیم و نخوه

إِلَى التَّوَاضُعِ وَالذِّلَّةِ وَالِافْتِقَارِ فَإِذَا تَحَقَّقَ ذَلِكَ مِنَ الْعَبْدِ

بسوی تواضع و خواری و حاجتمندی پس هرگاه ثابت شد این صفتها از بنده

تَحَقَّقَتِ الْإِجَابَةُ سَرِيعًا عَاجِلًا مَعَ مَا يُدَّخَرُ لَهُ مِنَ الثَّوَابِ فِي الْعُقْبَى

ثابت شود اجابت سریعا با چیزی که ذخیره کرده میشود از ثواب در عقبی

وَمِنْ آدَابِهِ أَنْ لَا يَكُونَ لَهُ هَمُّ الْوَقْتِ الْمُسْتَقْبَلِ بَلْ يَكُونُ بِحُكْمِ وَقْتِهِ

و از آداب اوست آنکه نباشد او را غم وقت آینده بلکه باشد مشغول بحکم وقت خویش

لَا يَطَّلِعُ لِلْوَقْتِ الثَّانِي بَلْ يَحْفَظُ الْحَالَ وَحُدُودَهَا وَشَرَائِطَهَا

مطلع نشود در وقت ثانی بلکه نگاه دارد حال را و حدود او را و شرایط

وَآدَابَهَا مُطْرِقًا غَاضًّا عَمَّا سِوَاهَا لَا أَعْلَى مِنْهَا وَلَا دُونَهَا وَلَا يَتَشَوَّقُ

و آداب آنرا که سزاوار حالست درین حال که سر فرو افکنده و پوشیده چشم است از آنچه ماسوای حال است

إِلَى حَالِ غَيْرِهِ وَرُبَّمَا كَانَ هَلَاكُهُ فِيهَا وَهِيَ لِأَهْلِهَا سَلَامَةٌ وَنِعْمَةٌ

بسوی حال دیگری و بسا است که باشد هلاک آن فقیر درین حال غیر و او از برای اهل آن حال سلامتی و نعمت است

كَالْأَغْذِيَةِ فَمِنَ الْأَغْذِيَةِ مَا يَزِيدُ لِشَخْصٍ عَافِيَةً وَلِآخَرَ سُقْمًا وَبَلَاءً

چنانچه خوردنیها پس از بعضی خوردنیها چیزیست که زیاده میکند شخصی را تندرستی و دیگری را بیماری و بلا

فَلَا يَنْبَغِي لِلْمَرِيضِ أَنْ يَتَنَاوَلَ شَيْئًا مِنْهَا إِلَّا بِأَمْرِ الطَّبِيبِ فَكَذَلِكَ

پس سزاوار است مریض را که نخورد چیزی از خوردنیها مگر بفرموده طبیب پس همچنین

يَنْبَغِي لِلْفَقِيرِ أَنْ لَا يَخْتَارَ حَالَةً لِنَفْسِهِ حَتَّى يَدْخُلَ فِيهَا مِنْ غَيْرِ أَنْ

باید فقیر را آنکه اختیار نکند حالتی را برای نفس خود تا آنکه در آورده شود در آن حالت از غیر آنکه

يَكُونَ هُوَ فِيهَا بَلْ بِفِعْلِ الْمَوْلَى عَزَّ وَجَلَّ قَدَرًا مَحْضًا وَإِرَادَةً مُجَرَّدَةً

باشد او در آن بفعل صاحب خود بتقدیر محض و باراده الهی خالص

لَا يُحِلُّ نَفْسَهُ فِي شَيْءٍ مِنَ الْحَالَاتِ وَالْمَقَامَاتِ وَيَتْرُكُهَا بِفَضْلِ

فرود نیارد نفس خود را در چیزی از حالات و مقامات و تا نازل کند نفس را آن

وَيُرْدِي حَتَّى يَأْتِيَهُ أَمْرُ الَّذِي أَمَاتَ وَأَحْيَا وَيَنْقُلُهُ مِنْهَا فِعْلُ
و هلاک گرداند تا آنکه بیاید او را امر آنکه میرانید و زنده گرداند و ببرد او را از استحالت فعل

الَّذِي مَنَعَ وَأَعْطَى وَأَفْقَرَ وَأَغْنَى وَأَضْحَكَ وَأَبْكَى لِأَنَّ ذَلِكَ أَلْيَقُ بِهِ
کسیکه باز داشت و داد و محتاج کرد و توانگر گردانید و خندانید و گریانید زیرا که اختیار را از وجود

وَإِلَيْهِ أَقْرَبُ وَأَدْنَى هَكَذَا تَقَدَّمَ وَمَضَى أَمْرُ مَنْ سَلَفَ مِنْ أُولِي
و نزدیک کننده است او را به پروردگار او همچنین گذشته است کار کسانیکه گذشته اند از خداوندان

الْعِلْمِ مِنْ أَهْلِ الطَّرِيقَةِ فِيمَا خَلَا فَبِهِمُ الِابْتِدَاءُ وَإِلَى رَبِّ الْخَلِيقَةِ
علم از اهل طریقه در زمانه گذشته پس با ایشانست ابتدا و بسوی پروردگار خلق است

الْمُنْتَهَى وَمِنْ أَدَبِ الْفَقِيرِ أَنْ يَكُونَ مُسْتَعِدًّا لِوُرُودِ الْمَوْتِ مُتَهَيِّئًا
انجام و نهایت و از ادب فقیر است آنکه باشد آماده از برای در آمدن موت و سامان کننده

لَهُ مُنْتَظِرًا مُتَرَقِّبًا فِي السَّاعَاتِ كُلِّهَا لِيَكُونَ ذَلِكَ عَوْنًا لَهُ عَلَى الرِّضَى
مر او را منتظر و دیده بر راه در هر ساعت تا آنکه باشد این امر یاری دهنده او را بر رضا

بِفَقْرِهِ وَحَمْلِ مَا حَلَّ بِهِ مِنَ الْأَذَى لِأَنَّ بِهِ يَقْصُرُ الْأَمَلُ وَتَنْكَسِرُ النَّفْسُ وَ
بفقر خود و بر برداشتن چیزیکه فرود آمده است باو از آزار زیرا که با این موت هر اینه کوتاه میشود امید و شکسته میشود نفس و

يَزُولُ مِنْهَا وَهَجُ شَهَوَاتِ الدُّنْيَا قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَكْثِرُوا مِنْ ذِكْرِ
دور میشود از و انگیزش شهوات دنیا فرمود نبی صلعم زیاده کنید از یاد

هَادِمِ اللَّذَّاتِ يَعْنِي الْمَوْتَ وَمِنْ أَدَبِهِ أَنْ يَخْرُجَ مِنْ قَلْبِهِ ذِكْرُ
دور کننده لذت ها مراد وی است بآن موت و از آداب اوست که بر آید از دل او یاد

الْمَخْلُوقِينَ وَمِنْ أَدَبِهِ أَنْ يَتَخَلَّقَ مَعَ الْغَنِيِّ إِذَا دَخَلَ عَلَيْهِ بِمَا تَصِلُ
مخلوق و از آداب اوست که خوی کند با غنی وقتیکه در آید بر وی

يَدُهُ إِلَيْهِ مِنَ الْقُوتِ أَوْ فَاكِهَةٍ وَإِنْ كَانَ شَيْئًا يَسِيرًا لِأَنَّهُ بِقَلْبِهِ
دست فقیر با آن چیز از طعام و میوه و اگرچه باشد چیزی اندک زیرا که آن فقیر زیرا که آن بدل

مُحْتَرِزٌ عَنِ الْأَسْبَابِ فَهُوَ بِالْإِيثَارِ أَوْلَى مِنَ الْغَنِيِّ الَّذِي هُوَ فِي
گریزان است از اسباب پس او با ایثار خلق بر خود سزاوارتر است از توانگری که او در

أَسْرِ غِنَاهُ إِلَّا أَنْ يَكُونَ ذَا عِيَالٍ فِي ضِيقِهِ فَلَا يُضَيِّقُ عَلَى عِيَالِهِ
بند توانگری است مگر آنکه باشد خداوند عیال در تنگی پس تنگ نکند بر عیال خود

بِإِيثَارِهِ ذَلِكَ لِلْغَنِيِّ إِلَّا أَنْ يَكُونَ يَعْلَمُ مِنْ عِيَالِهِ الْإِيثَارَ وَطِيبَ
با ایثار کردن این توانگر را بر ایشان مگر آنکه بداند از عیال خود ایثار را و خوشی

النَّفْسِ بِذَلِكَ وَالْمُوَافَقَةَ وَالصَّبْرَ وَالرِّضَاءَ وَالْمَعْرِفَةَ وَالْيَقِينَ وَ
نفس با ایثار و بداند موافقت ایشان و صبر بر تنگی و راضی بودن از حق و رضا و معرفت و یقین

الأنوار تظهر من قلوبهم على ألسنتهم وجوارحهم وأنفسهم
و نورها که باطن که ظاهر میشود از دلهای ایشان بر زبانهای ایشان و اعضاها و نفسهای ایشان

فحينئذ لا يبالي في البذل والمنع والإيثار والإمساك ومن أدب
پس این زمان باک ندارد در خرج کردن و باز داشتن و ایثار کردن و نگاه داشتن و از ادب

الفقير أن لا يترك الاحتياط في الورع في حال ضيق اليد فلا يخرج
فقیر است اینکه ترک نکند احتیاط را در ورع در حال تنگدستی پس نه بر آید

إلى ما لا يحل في الشرع لفقره فيخرج من العزيمة إلى الرخص لأن الورع
بسوی چیزیکه حلال نیست در شرع از جهت فقر خود پس بر آید از عزیمت بسوی رخصتها زیرا که ورع

ملاك الدين والطمع هلاكه وتناول الشبهات فساده كما قال
سر دین است و طمع هلاک دین و خوردن شبهات فساد دین چنانچه گفته اند

بعض الصالحين من لم يصحبه الورع في فقره أكل الحرام وهو لا يدري
بعضی نیکوکاران کسیکه همراه نیست او را ورع در فقر او میخورد حرام و حالانکه او نمیداند

فعليه أن لا يخلد إلى التأويلات في دينه في حالة فقره بل يركب
پس بر وی است اینکه میل نکند بسوی تاویلها در دین خود در حالت فقر خود بلکه سوار شود و بکند چیزی را

الأشق والأحوط الذي هو العزيمة **فصل** في سؤال الفقير
که دشوارتر و احوط است که آن عزیمت است — فصل در سوال فقیر

فمن أدب الفقير ترك السؤال للخلق ما دام يجد عنده ما يكفيه
پس از آداب فقیر است ترک کردن سوال مر خلق را تا وقتیکه دریابد نزد خود آنچه کفایت میکند

فإن ألجأته الضرورة والحاجة المحقرة فيسأل بقدر الحاجة
پس اگر مضطر کند او را ضرورت و حاجت حقیر پس سوال کند بقدر حاجت

فتكون حاجته كفارته فحينئذ يسلم له السؤال وينبغي أن لا
پس باشد حاجت او کفاره او پس این هنگام سلم است او را سوال و سزاوار است اینکه

يسأل لأجل نفسه ما أمكنه بل لعياله على ما قدمناه فإن كان
سوال نکند از جهت نفس خود تا تواند بلکه برای عیال خود براینچه بیان کردیم پس اگر باشد

بيده دانق وهو محتاج إلى درهم لم يسلم له السؤال حتى يصرف
در دست او دانگی و او محتاج درهم است سلم نیست او را سوال تا آنکه صرف کند

الدانق ويخلو عن المعلوم جدا كما قيل لا يظهر من الغيب شيء
دانگ را و خالی شود از معلوم از روی جهد چنانچه گفته شد ظاهر نمیشود از غیب چیزی

ما دام في الجيب شيء ومن شرط سؤاله للخلق أن لا يراهم بل يكون
تا وقتیکه باشد در جیب چیزی و از شرط سوال او است خلق را اینکه نه بیند ایشان را بلکه باشد

قوله رضی الله عنه بل لعیاله

١٠٢٠

إشارته إلى الله عز وجل ويرى الخلق كالوكلاء والأمناء المتصرف

اشارت او بسوی خداست و بیند خلق را همچو وکیلان و امینان که تصرف کرده شده است

فيهم المفعول فيهم فلا يتخذهم أربابا من دون الله عز وجل

در ایشان و کار کرده شده است در ایشان پس نگیرد ایشان را پروردگاران جز خدای تعالی

فيكون معنى سؤاله لهم إخبارا بحاله وعياله لا شكوى من ربه

پس باشد معنی سوال او مر ایشان را خبر کردن بحال او و عیال او نه شکوی از پروردگار خود

ويكون سؤاله استخبارا فيقول هل دفع لنا إليك بشيء هل أحيل

باشد سوال او خبر گرفتن از روزی خود پس بگوید آیا سپرده شد از ما یان بسوی تو چیزی آیا حواله کرده

عليك هل أذن لك يا وكيل يا خازن يا أمين يا مملوك يا فقير

بر تو آیا اذن داده شد ترا ای وکیل ای گنجینه دار ای امانت دار ای مملوک ای فقیر

يا من أنا وهو سواء فيما في يده المالك له غيرنا كلنا في عياله

ای آنکه من و تو برابریم در آنچه در دست اوست مالک او غیر ما یان و همه ما یان در عیال او

فإذا سأل على هذا الوجه جاز له السؤال وإلا فلا ولا كرامة لكل مشرك

پس هرگاه سوال کند برین وجه جایز است مر او را سوال و اگر نه جایز نیست و کرامت نیست مر هر شرک

دجال مراء عابد الأصنام خارج على أهل الطريقة مدعي كذاب

و دجال ریاکار پرستار صنمها خارج بر اهل طریقت مدعی دروغگو

منافق زنديق ثم إن أعطي شكر وإن منع صبر هكذا يكون صفات

منافق و زندیق را پس اگر داده شود شکر کند و اگر باز داشته شود صبر کند همچنین است صفات

الفقير الصادق ولا يستوحش بالرد ولا يتغير فيتسخط ويعترض

فقیر صادق و متوحش نشود برد کردن و متغیر نشود پس در خشم آید و اعتراض نکند

ويذم الراد له فيظلمه لأنه مأمور ووكيل والوكيل هو الذي

و مذمت کند رد کننده را پس ظلم کند او را زیرا که او مامور است و وکیل و وکیل کسی است که

يتصرف فيما في يده بإذن آمره وموكله المعطي وهو الله عز و

تصرف کند در چیزیکه در دست اوست باذن امر و موکل و دهنده خود و آن خداست عز و جل

جل بل يرجع إليه عز وجل فيسأله التيسير والتسهيل المسخر

بلکه رجوع کند بسوی او پس سوال کند تیسیر و تسهیل را تا مسخر کند

له القلوب ويذلل له الصعاب ويدر له الأرزاق ويسوق

برای او دلها را و خوار کند برای او دشوارها را و بریزد برای او روزیها را و برساند

إليه الأقسام ويرفع عنه الجوع والعذاب والتبذل إلى العبيد

بسوی او قسمتها را و بردارد از او گرسنگی را و عذاب را و خواری را از بندگان

وَالْأَرْبَابِ وَأَعَلَّهُ قَبْضَ أَيْدِي الْخَلْقِ عَنْهُ بِالْعَطَاءِ لِيَرُدَّهُ إِلَيْهِ

و پروردگاران و شاید چند ایشان تنگ گرد و بستهاسے خلق را از تقصیر بعطا تا آنکه باز گرداند او را بسوی خود

فَيُلَازِمُ الْبَابَ وَيَرْفَعُ بِدُعَائِهِ وَتَضَرُّعِهِ الْحِجَابَ فَيَكُونُ هُوَ

پس لازم شود و تقصیر درگاه را و دور کند بدعاء او و تضرع خود حجاب را پس باشد همو

الْمُعْطِي لَهُ دُونَ الْعِبَادِ فَصْلٌ فِي آدَابِ الْعِشْرَةِ وَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ

دهنده مر او را از بندگان فصل در آداب عشرت و سزاوار است اینکه

يُحْسِنَ الْعِشْرَةَ مَعَ إِخْوَانِهِ فَيَكُونُ مُنْبَسِطَ الْوَجْهِ غَيْرَ عَبُوسٍ وَلَا

نیکو کند عشرت با برادران خود پس باشد گشاده روی نه ترش روی و نه

يُخَالِفُهُمْ فِيمَا يُرِيدُونَ عَنْهُ بِشَرْطِ أَنْ لَا يَكُونَ فِيهِ خَرْقٌ لِلشَّرْعِ

مخالفت کند ایشان را در آنچه خواهند از و بشرط آنکه نباشد در وی رخنه در شرع

وَمُجَاوَزَةٌ لِلْحَدِّ وَارْتِكَابٌ لِلْإِثْمِ بَلْ يَكُونُ مِمَّا أَبَاحَهُ الشَّرْعُ وَأَذِنَ

و در گذشتن از حد و آماده گناه را بلکه باشد از آن قسم که مباح است در شرع و اذن داده

فِيهِ الرَّبُّ وَلَا يَكُونُ مُمَارِيًا وَلَا لَجُوجًا وَيَكُونُ أَبَدًا مُسَاعِدًا لِلْإِخْوَانِ

در وی پروردگار و نه باشد جدال و خصومت کننده با ایشان و باشد همیشه مددکار برادران را

عَلَى الشَّرْطِ الَّذِي ذَكَرْنَا وَمُتَحَمِّلًا عَنْهُمْ مَا يُخَالِفُونَهُ فِيهِ وَيَكُونُ

بشرطیکه ذکر کردیم و بردبار از ایشان در آنچه مخالفت کنند او را در آن و باشد صبر

صَبُورًا عَلَى أَذَاهُمْ غَيْرَ حَقُودٍ وَلَا يَنْطَوِي لِأَحَدٍ مِنْهُمْ عَلَى سُوءِ دَخْلَةٍ

کننده بر اذیت ایشان نه کینه ور و نه پوشد در دل هیچ یکے از ایشان بدخلقی

وَغِشٍّ وَمَكْرٍ غَيْرَ مُغْتَابٍ لَهُمْ فِي حَالِ غَيْبَتِهِ وَلَا يَكُونُ سَيِّئَ الْمَحْضَرِ

از غش و مکر و فریب و نه غیبت کننده ایشان را در حال غیبت و نه باشد بد محضر

وَيَذُبُّ عَنْ أَخِيهِ فِي حَالِ غَيْبَتِهِ عَنْهُ وَيَسْتُرُ الْعُيُوبَ عَلَى إِخْوَانِهِ مَا

و دور کند از برادر خود در حال غیبت او و بپوشد عیب ها را بر برادران تا

أَمْكَنَهُ وَإِنْ مَرِضَ أَحَدٌ مِنْهُمْ عَادَهُ فَإِنْ شَغَلَهُ عَنْ ذَلِكَ شَاغِلٌ مَضَى

تواند و اگر مریض شود یکی از ایشان عیادت کند او را و اگر باز دارد از عیادت شغلی رود

إِلَيْهِ فَهَنَّأَهُ بِالْعَافِيَةِ وَإِنْ مَرِضَ هُوَ وَلَمْ يَعُدْهُ بَعْضُ إِخْوَانِهِ اعْتَذَرَ

بسوی او پس مبارکباد گوید او را بعافیت و اگر خود مریض شود و عیادت نکند او را بعض اخوان او معذور دارد

عَنْهُ فَإِذَا مَرِضَ لَمْ يُقَابِلْهُ بِذَلِكَ بَلْ يَعُودُهُ وَيَصِلُ مَنْ قَطَعَهُ وَيُعْطِي

او را پس هرگاه مریض شود او بدله ندهد او را باین بلکه عیادت کند او و پیوند کند کسی را که قطع کرد او را و بدهد

مَنْ حَرَمَهُ وَيَعْفُو عَمَّنْ ظَلَمَهُ وَإِذَا أَسَاءَ أَحَدُهُمْ إِلَيْهِ اعْتَذَرَ عَنْهُ

کسی را که محروم کرد او را و عفو کند از کسیکه ظلم کرد او را و هرگاه بد کرد کسی از ایشان بسوی او عذر پردازد

عند نفسه ويرجع بالملامة على نفسه ولا يرى ملكه ممنوعا عن غيره

پیش خود و باز گردد بملامت بر نفس خود و نه بیند ملک خود ممنوع از غیر خود

من الاخوان ولا يتحكم في ملكهم بغير اذنهم ولا ينسى الورع في جميع

از برادران و حکم نکند در ملک ایشان بی حکم ایشان و فراموش نکند ورع را در همه

حركاته وسكناته وان انبسط معه احد من اخوانه في شيء من ماله

حرکات و سکنات خود و اگر خوش شود با او یکی از برادران در چیزی از مال او

اجابه الى ذلك مسرعا مستبشرا فرحا مسرورا متقلدا منة في ذلك

قبول کند او را بزودی بشاش و خرم و مسرور و قبول کننده باشد از و در این باب

منه حيث جعله اهلا لمباسطته معه وان الحاجة به ولا يستعير

منت را از جهت آنکه گردانید او را سزاوار برای فراخی کردن با او و در بر آوردن حاجت او و عاریت

من احد شيئا ان امكنه وان استعار احد منه شيئا لا يسترده

از کسی چیزی اگر ممکن باشد او را و اگر عاریت گرفت از وی کسی چیزی باز نخواهد از و

ما امكنه لانه ما استعار منه الا لحاجته ولا يليق بالفتوة

تا تواند زیرا که آنکس عاریت نخواسته است از وی مگر برای حاجت خود و سزاوار جوانمردی نیست

استرداد المعار كما لا يحسن في الشرع استرجاع الهدية والهبة فان

باز گرفتن عاریت داده چنانچه نیکو نیست در شرع رجوع هدیه و هبه پس اگر

لم يقدر على ذلك فليسرع اعادته ولا يمنعه من ذلك ولو كل يوم

قادر نشود برین پس سرعت کند در عاریت دادن او و منع نکند او را از وی اگرچه هر روز باشد

اذ لا يليق بحاله ان ينفرد عن احد من الناس بماله لانه امين ليس

از جهت آنکه سزاوار نیست بحال فقیر اینکه تنها باشد از مردم بمال خود زیرا که او امین است نیست

في رقه شيء من الاشياء فلا يملكه شيء فكل من تملك شيئا فذلك

در بند چیزی از چیزها پس مالک نیست او را هیچ چیز هر که مالک شد چیزی را پس آن چیز

الشيء يملكه لان المرء عبد لمن زمامه بيده بل يرى الاشياء التي

مالک است او را زیرا که مرد بنده است کسی را که زمام او در دست اوست بلکه بیند چیزها را که

في يده ملكا لله عز وجل وهو وبقية الناس عبيد الله عز وجل

در دست اوست ملک خدا و او و همه مردم بندگان خداوند

والكل متساو في ملكه عز وجل واما ما كان في يد الغير يستعمل فيه

و همه مساوی اند در ملک او و اما آنچه باشد در دست دیگری عمل کند در وی

حكم الشرع والورع وحفظ الحدود لئلا يصير في زمرة المباحية

حکم شرع و ورع و نگاه داشت حدود تا آنکه نگردد در گروه مباحیه

الزَّنَادِقَةِ وَيَنْبَغِي لَهُ إِذَا مَسَّتْهُ مِحْنَةٌ أَوْ فَاقَةٌ أَنْ يَسْتُرَ حَالَهُ

زنادقه و سزاوارست اورا اگر هرگاه برسد اورا محنتی یا فاقه بپوشد حال خود را

عَنْ إِخْوَانِهِ مَا أَمْكَنَهُ لِئَلَّا تَشْتَغِلَ قُلُوبُهُمْ بِسَبَبِهِ فَيَتَكَلَّفُونَ

از برادران خود تا تواند تا مشغول نشود دلهاے ایشان بسبب او پس تکلف کنند

لَهُ وَكَذٰلِكَ إِنْ مَسَّهُ هَمٌّ أَوْ أَصَابَهُ حُزْنٌ لَا يُظْهِرُ ذٰلِكَ لِإِخْوَانِهِ

برای او و همچنین اگر برسد اورا غمی یا برسد اورا اندوهے ظاهر نکند این را بر برادران خود

وَلَا يُشَوِّشُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ فِيهِ مِنَ الْفَرَحِ وَالسُّرُورِ وَالرَّاحَةِ وَلَذَّةِ

و مشوش نکند بر ایشان انچه ایشان در آنند از فرح و سرور و راحت و لذت

الْعَيْشِ وَلَوْ رَأَى إِخْوَانَهُ مَنْ نَزَلَ بِهِمْ غَمٌّ وَهَمٌّ وَقَدْ أَظْهَرُوا فَرَحًا

عیش و اگر ببیند برادر خود را که فرود آمده است بایشان غم و هم و تحقیق ظاهر کرده اند ایشان فرح

وَسُرُورًا سَاعَدَهُمْ فِي الظَّاهِرِ مِنْ إِظْهَارِ النَّشَاطِ وَالْاِسْتِبْشَارِ وَكَتَمَ

و سرور مدد کند ایشانرا در ظاهر از اظهار شادی و خوشی و بپوشد

عَنْهُمْ مَا هُوَ فِيهِ مِنَ الْاِسْتِيحَاشِ وَالْحُزْنِ وَالْهَمِّ فَلَا يُقَابِلُهُمْ بِمَا

از ایشان انچه ایشان در اند از وحشت گرفتن و اندوه و غم پس مقابل نشود ایشانرا بانچه

يَكْرَهُونَ وَلَا يَخْتَلِفُ عَنْهُمْ فِي شَيْءٍ مِنْ ذٰلِكَ وَيَنْبَغِي لَهُ فِي أَدَبِ

کراهت کنند و مختلف نشود از ایشان در چیزے ازین و سزاوارست اورا در ادب

حُسْنِ الْعِشْرَةِ إِذَا اسْتَوْحَشَ مِنْ شَيْءٍ أَنْ يَتَكَلَّمَ فِي حُسْنِ الْخُلُقِ

حسن عشرت هرگاه وحشت گیرد از چیزے اینکه کلام کند در حسن خلق

وَيَرُدَّ قَلْبَهُ إِلَيْهِ لِتَزُولَ وَحْشَتُهُ وَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُعَاشِرَ كُلَّ أَحَدٍ

و باز گرداند دل خود را بسوی آن تا زایل شود وحشت و سزاوارست فقیر را که معاشرت کند هر یکے را

مِنْ حَيْثُ هُوَ لَا يُكَلِّفُهُ مُجَاوَزَةَ حَدِّهِ وَمُوَافَقَتَهُ بَلْ يُتَابِعُهُ هُوَ

بر نیگونه که تکلیف نده اورا هم برگذشتن از حد و موافقت بلکه متابعت کند اورا آن فقیر

فِيمَا عَلَيْهِ ذٰلِكَ الْإِنْسَانُ مَا لَمْ يَكُنْ فِيهِ خَرْقًا لِلشَّرْعِ قَالَ النَّبِيُّ

در انچه بر وے است این کس تا وقتیکه نباشد در وے خلاف شرع فرمود نبی

صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أُمِرْنَا مَعَاشِرَ الْأَنْبِيَاءِ أَنْ نُحَدِّثَ النَّاسَ عَلَى قَدْرِ عُقُولِهِمْ

امر کرده شده ایم ما گروه پیغمبران که سخن کنیم مردم را بر قدر عقلهاے ایشان

وَيَنْبَغِي أَنْ يُعَاشِرَ مَنْ دُونَهُ بِالشَّفَقَةِ عَلَيْهِ وَمَنْ فَوْقَهُ بِالْإِجْلَالِ

و سزاوارست اورا که زندگانی کند با کسیکه کمترست ازو بشفقت کردن بروی و کسیکه بزرگ ست بر

وَمَنْ هُوَ مِثْلُهُ بِالْإِفْضَالِ وَالْإِيثَارِ وَالْإِحْسَانِ فَضْلٌ فِي

و کسیکه برابرست بفضل و ایثار و احسان فضل در بیان

١٠٣٤

آداب الفقراء عند الأكل من ذلك أن لا يأكلوا بالشره ولا على

آداب فقرا در وقت خوردن از آنجمله است که نخورند بغلبهٔ حرص و نه بر غلبهٔ

الغفلة بل يذكروا الله عز وجل بقلوبهم عند الأكل ولا ينسونه

غفلت بلکه یاد کنند خدا تعالی را بدلهای خویش وقت خوردن و فراموش نکنند او را

ومن ذلك أن لا يمدوا أيديهم عند الطعام قبل من هو فوقهم

و از آنجمله است که دراز نکنند دستهای خود را وقت طعام خوردن پیش از کسیکه او برتر است از ایشان

ومن ذلك أن لا يقولوا لغيرهم كل ولا يضعوا مما بين أيديهم

و از آنجمله است که نگویند غیر خود را بخور و نه نهند از پیش خود

شيئا بين يدي غيرهم لا على طريق الخدمة ولا على طريق الانبساط

چیزی پیش کسی نه بطریق خدمت و نه بطریق انبساط

إلا صاحب الطعام فإنه مسلم له ذلك لأنه نوع خدمة منه و

مگر صاحب طعام پس بدرستیکه او را مسلم است این کار زیرا که یک نوع خدمت است از و و

لا يقولوا لصاحب الطعام كل معنا وإذا أقعد موضعا فلا يختار

نگویند صاحب طعام را بخور با ما و وقتیکه نشانده شوند در جای پس اختیار نکند

غيره ويقعد حيث يؤمر ولا يرفع يده من الطعام ما دام يأكل

جای دیگر را و بنشیند در جای که امر کرده شود و نه بردارد دست خود را از طعام تا وقتیکه میخورد

من معه لئلا يحتشم صاحبه فيحمله على الامتناع ولا ينبغي أن يرفع

همراهی او تا که در غضب نیاید همراه او پس باعث شود او را بر امتناع و سزاوار نیست که بردارد

الطعام من بين يدي الفقير ما دام يأكل وما دام عينه عليه و

طعام از پیش فقیر تا وقتیکه میخورد و تا وقتیکه چشم او بروی است و

يساعد الأصحاب على الأكل بقدر ما لا يكون مخالفة وإن لم يكن

یاری دهد یاران را بر خوردن به مقداری که نباشد مخالف شرع و اگرچه نباشد

به شهوة ولا ينبغي أن يلقم على المائدة أحدا وإن أعرض عليه

با آرزوی طعام و سزاوار نیست که لقمه دهد کسی را و حال آنکه او بر خوان است و اگر آورده شود برو

الماء لا يرد الساقي ولو بقطرة واحدة ولو قام صاحب الطعام

آب رد نکند آب دهنده را و اگرچه یک قطره باشد و اگر ایستاده شود صاحب طعام

بالخدمة لا يمنع ولو أراد صب الماء على يده فلا يمنعه وينبغي

بخدمت باز ندارد و اگر خواهد ریختن آب بر دست او باز ندارد و سزاوار است

أن يأكل مع الأغنياء بالتعزز ومع الفقراء بالإيثار ومع الإخوان

که بخورد با توانگران، بزرگی و با فقیران بایثار طعام بر ایشان و با برادران

بل للانبساط ولا يخطر الاكل بباله الا اذا حضر فحينئذ ياكل ولا

بگشاده روی و نگذراند خوردن را بدل خود مگر وقتیکه حاضر شود طعام پس این زمان بخورد و نه

يساعد نفسه في اشتهاء شهوة ولعلها لو تكن مقسومة فلا ينالها

یاری دهد نفس خود را در آرزوی شهوت و شاید نباشد آن شهوت قسمت کرده شده مر او را پس نرسد

ابدا فيبقى محجوبا بها عن الله تعالى ويشتغل بها عن طاعته و

هرگز پس بماند در پرده از خدای تعالی و باز ماند بآن شهوت از طاعت او و

مراقبة حاله فاذا اعرض عن ذلك واشتغل بحاله كان سليما

پاس داشتن حال خود پس وقتیکه رو گرداند از آن آرزو و مشغول شد بحال خود باشد سلیم

فان كانت مقسومة ثم حضرت اشتهاها وتناولها وشكر

پس اگر باشد مقسوم و پیش آید آرزو کند او را و بخورد و شکر گوید

الله تعالى ولا يجعل الاكل همه ويعلق قلبه به ويجعله حديثه

خدای تعالی را و نگرداند خوردن مقصود خود و چسپاند دل خود را بخوردن و نگرداند سخن خود را

بل يعهد مع نفسه بانها مريضة ومن حالها الاحتماء عن الطعام

بلکه معهد کند بنفس خود که براستی آن نفس بیمار است و حال او پرهیز است از خوردن

والشراب والشهوة حتى يبرء عن المرض والمرض هواها وارادها

و آب و آرزوها تا تندرست شود از مرض پس مرض آرزوی او و خواست او

ومناها والرب عز وجل طبيبها ومداويها فاذا بعث الطعام

و امید اوست و پروردگار عز وجل طبیب اوست و معالج او پس وقتیکه فرستد طعام

والشراب على يد مملوكه تناولها وعلم ان دواءها وعافيتها في

و شراب بر دست بنده خود بخورد آنها را و بداند که دارو و تندرستی او در

ذلك دون غيره واشتغل بحفظ الحال والمراقبة واخراج

آنست نه در غیرے از طعام و شراب و مشغول شود در نگاهداشت حال خود و پاسبانی و برآوردن

الاشياء من القلب ولا ركون الى شيء من الاشياء والطمانينة

چیزها را از دل و از میل کردن بسوی چیزے از چیزها و آرام گرفتن

اليه ابدا في جميع حركاته وسكناته فصل في ادابهم فيما

باو همیشه در همه حرکات و سکنات خود فصل در آداب فقراء در میان

بينهم من ذلك ان لا يمنعوا شيئا يكون لهم من اصحابهم من

خود ها از اینجمله است که باز ندارند چیزے که باشد برای ایشان از یاران خود از

ثيابهم وسجاجيدهم وركابهم وما يجري مجراه ولو طلبها احد

جامهها و جای نماز و کوزه ها و چیزے که بجای این چیزها است و اگر [illegible]

ومنهم سجادته بقدمه لا يستوحش منه ولا يضع قدمه على سجادة

از یاران جای نماز او را ستوحش نشود از و و خود ننهد قدم بر جای نماز دیگری

غيره ولا يبسط سجادته على سجادة من هو فوقه في الرتبة ولو

و نگسترد سجاده خود بر سجاده کسی که بزرگ است از و در رتبه و اگر

مد أحد يده إلى كتفه لا يمنعه ولا يمد هو يده إلى كتف غيره

دراز کند یکی دست خود را بسوی بازوی او باز ندارد و دراز نکند خود دست خود را بسوی بازوی دیگری

ولا يستخدم أحدا من الفقراء ويخدم هو بنفسه كل أحد و

و خدمت نطلبد از هیچ یکی از فقیران و خدمت کند خود هر یکی را

يغمز رجل الفقراء ولو أراد أحد أن يغمز رجله لا يمنعه و

و بر کنند پاهای فقیران را و اگر خواهد کسی که بر کند پای او را باز ندارد او را و

إذا دخلوا الحمام فليس في أدب الفقراء أن يمكنوا القيم من دلكهم

هرگاه در آیند در حمام پس نیست در ادب فقیران که توانا گردانند مالیدن شخصی را که برپا است کار مالیدن

ولو أراد بعضهم ذلك بعض أمكنه منه ولا يمنعه وإذا نظر

و اگر خواهند بعضی از ایشان مالیدن تن بعض را او را توانا گردانند او را و منع نکنند و وقتیکه دید

فقير إلى شيء من خرقته أو سجادته أو غير ذلك فليدفعه إليه

فقیر بسوی چیزی از خرقه او یا جای نماز او یا چیزی دیگر پس باید بیندازد آن چیزی را بسوی آن فقیر

في الوقت وليؤثره به ولا ينبغي أن يجعل الفقراء في انتظاره

در همان نظر کردن و باید که اختیار کند فقیر را بر نفس خود بآن چیز و نباید که نگه دارند فقیران را در انتظار خود

عند الأكل وكذلك في كل شيء لا يؤذي قلب أحد بأن ينتظره

در وقت خوردن و همچنین در هر کار آزار نکند دل هیچ یکی را بلکه خود منتظر باشد

ما أمكنه فإن المنتظر مستثقل وإذا أراد أن يقدم إلى فقير

هر گاه میسر تواند پس بدرستی منتظر گرانی کشنده است و وقتیکه بخواهد که پیش آرد بفقیر

طعاما فيجب أن لا يحبسه في الانتظار لأن انتظار المرتبة ذل

طعام را پس لازم است که بند نکند فقیر را در انتظار زیرا که انتظار شوربا خواری است

ولا ينبغي أن يدخر شيئا مما يمكنه وإذا لم يكن الطعام كثيرا

و نباید که ذخیره کند چیزی را از آنچه تواناست و هرگاه که نباشد طعام زیاده

فلا يأكل إلا بعد ما يفضل منهم ويجتهد في تقديم الطعام

پس نخورد مگر بعد از آنکه پس ماند از ایشان و جهد کند در پیش آوردن طعام

إلى الفقراء أن يكون أنظف ما يمكنه وأوفقهم وإن كان

بسوی فقیران اینکه باشد طعام پاکیزه ترین چیزی که ممکن است او را موافق تر برای ایشان و اگر باشد

في قومٍ فلا ينبغي أن ينفرد عنهم بأكلِ شيءٍ ولا بأخذِ شيءٍ فإن
در گروہے پس نباید کہ تنہا شود از ایشان بخوردن چیزے و نہ بگرفتن چیزی پس اگر

فُتِحَ له بشيءٍ ينبغي أن يطرحه في الوسط وإن مرض وهو بين
فتوح شود او را چیزے پس باید کہ اندازد او را درمیان فقرا و اگر بیمار شد فقیر و حالانکہ او درمیان

قومٍ فاحتاج إلى تخصيصه بدواءٍ فينبغي له أن يستأذن
جماعتی ست پس محتاج شد بسوی خاص گردانیدن خود را بدارو پس باید او را کہ دستوری خواہد از

الجماعة في ذلك وأما إذا نزل برباطٍ أو مدرسةٍ وفيها شيخ أو
جماعت دران دارو واما چون فرود آید برباط یا مدرسه و در انجا شیخ یا

خادمٌ فينبغي أن يكون بحكم ذلك الشيخ ولا يفعل شيئاً إلا
خادم ست پس میباید کہ باشد بحکم آن شیخ و دستوری خواہد ازو و نکند چیزے را مگر

باستطلاع رأيه وإذا ورد على قومٍ فينبغي أن يوافقهم على ما هم
بدریافت فکر او و چون کسیکہ وارد شود بر قومے باید کہ موافقت کند ایشان را بر انچہ کہ ایشان

عليه ولا ينبغي أن يرفع صوته بين الفقراء بتسبيحه وقراءته
بر او اند و نباید کہ بلند کند آواز خود را میان فقیران بتسبیح گفتن و بخواندن

بل يخفي ذلك عنهم ويستتر به أو ينقل ذلك إلى تفكرٍ واعتبارٍ
بلکہ نہان دارد این را از ایشان و پوشیده کند او را یا آنکہ نقل کند آنرا بسوی اندیشه و اعتبار کردن

عبادةٍ باطنةٍ وإن كان من الخواص ذوي الأسرار فلا كلفة عليه
عبادت اندرون را و اگر باشد آن فقیر از خاصان کہ صاحب رازها اند پس نیست رنج بر او

في ذلك لأن ربه يتولاه ويهيئ له ويأمره وينهاه في ذلك
در بلند کردن زیرا کہ پروردگار او بخود گرفته ست او را و آماده کند برائے او و میفرماید او را و منع میکند او را

ويسخر له قلوب الجماعة ويعطفها عليه ويملأها من حبه تارةً
مسخر گرداند برائے او دلہاے جماعت و مہربان کند آن دلہا را برو و پر میکند آنہا را از دوستی او گاہی

وهيبته واحترامه أخرى وكذلك لا ينبغي أن يرفع صوته بغير
و ہیبت و حرمت او بار دیگر و ہمچنین سزاوار نیست کہ بلند کند آواز خود را بغیر

ذلك من الكلام بينهم وإذا كان بين قومٍ فينبغي أن لا يسارّ
تسبیح و دیگر از سخن درمیان درویشان و چون باشد درمیان گروہے پس سزاوار ست کہ پنہانی سخن نکند

أحداً دونهم ولا يتكلم بين الفقراء بشيءٍ من حديث الدنيا
ہیچ یکی را جدا از دیگران و سخن نکند میان فقیران بچیزے از سخن دنیا

والمأكولات ما أمكنه ومن شرطه أيضاً أن لا يكتب بين
و از خوردنیها تا تواند و از شرط فقیر ست کہ ننویسد میان درویشان

۵ رباط بالفتح مسافرخانہ بکسر چیزیکہ با آن سخت بندند
۱۰۲۸

الفقراء شيئا ما امكنه ووجد من ذلك بدا بل يشتغل بالعمل

چیزے تا توانند وبا بداز نوشتن چاره بلکه مشغول شود بعمل

بالمكتوب ومراقبة قلبه وحفظ حاله والتفكر فيهما ولا يكثر من

که نوشته شده است ونگاهبانی دل خود وحفظ حال خود وفکر کردن درین هر دو وزیاده نکند از

النوافل بين ايديهم واذا صام الجماعة وافقهم في ذلك

نوافل پیش ایشان وهرگاه روزه دارند جماعت موافقت کند ایشانرا درین

وكذلك اذا افطروا وافقهم في ذلك ولا ينفرد عنهم بالصوم

وهمچنین هرگاه افطار کنند موافقت کند ایشانرا درین افطار وتنها نشود از ایشان بروزه

ولا ينام بين الفقراء وهم ايقاظ الا ان يغلب عليه النوم

وخواب نکند میان فقیران درحالیکه ایشان بیدار باشند مگر آنکه غلبه کند بر وے خواب

فينفرد عنهم ويضطجع بقدر ما تنكسر فورته ولا ينبغي له

پس تنها شود از ایشان وخواب کند بمقدار یکه بشکند جوش خواب وسزاوار نیست اورا

ان يتقدم بمشيئة شيء واختياره على الفقراء اذا امكنه

که پیش شود بخواهش چیزے واختیار کردن او بر درویشان تا وقتیکه تواند

وان طالبه الفقير بشيء فلا يرده ولو بقليل ولا يؤذي قلبه

واگر طلب کند او را فقیر چیزے پس رد نکند او را اگرچه اندک باشد وایذا ندهد دل اورا

بطول الانتظار واذا شاوره احد فلا يعجل عليه بالجواب

بدرازئ انتظار وهرگاه مشورت کند کسے با او پس زودی نکند بر وے در جواب

فيقطع عليه كلامه بل يمهله حتى ينهي جميع ما في قلبه ولا

پس قطع کند بر وے کلام او را بلکه مهلت دهد او را تا آنکه تمام کند همه آنچه در دل اوست ونه

يجيبه بالرد والانكار فاذا فرغ من ذلك وراه غير صواب

جواب دهد او را برد وانکار پس وقتیکه فارغ شود از آن کس از آن سخن وبیند آن سخن را

قابله اولا بالموافقة فقال هذا وجه ثم يبين له ما هو صواب

برابری کند او را بموافقت وبگوید این وجه است پس بیان کند او را آنچه درست تر باشد

منه عنده برفق لا بخشونة ووحشة ومن ادابهم ان لا

از آن سخن نزد او بنرمی نه بدرشتی ووحشت واز آداب ایشان است که

يمدحوا الطعام حال الاكل ولا يذموه فصل في ادابهم مع

مدح کنند طعام را وقت خوردن نه مذمت فصل در آداب ایشان با

الاهل والولد من ذلك حسن الخلق والانفاق عليهم بالمعروف

اهل وفرزند از آنجمله است نیکوئی خلق ونفقه دادن بر ایشان بطریقیکه معلوم است

٦ ربيع ١٠٢٩

بما أمكنه وإذا ملك في اليوم ما يكفيه ليومه فلا يحبس شيئا

بچیزے که ممکن باشد او را و هرگاه مالک شد در روز آنچیز را که کفایت کند او را برای روز او پس نباید

لغده وله إلى ذلك أقدر حاجة في الحال فإن فضل من ذلك شيء

برای فردای خود و حال آنکه مر او را بسوی جای اندازه حاجت است در حال پس اگر زیاده باشد از آن چیزی

فليدخره لغد للعيال لا لنفسه فلا يأكل إلا تبعا لهم بل

پس باید که ذخیره کند آنرا برای فردا از بهر عیال نه بهر نفس خود پس نخورد مگر به تبع ایشان بلکه

يكون كالوكيل والخادم لعياله والمملوك لسيده ويعتقد بخدمة

باشد همچو وکیل و خادم مر عیال خود و غلام با خواجه خود و اعتقاد کند بخدمت

عياله والكد عليهم والقيام بمصالحهم أداء أمر الله وطاعته

عیال خود و رنج کشیدن برای ایشان و قیام بمصالح ایشان ادای فرموده خدا و طاعت او

وليعزل خدمة نفسه من الوسط ويؤثر عياله على نفسه وإذا

و باید که کناره دارد خدمت نفس خود از میان و برگزیند عیال خود را بر نفس خود و وقتیکه

أكل أكل لشهوتهم ولا يحملهم على متابعة شهوة نفسه وإذا كان

بخورد بخورد بآرزو عیال و باعث نشود ایشانرا بر پیروی کردن آرزوی نفس خود و هرگاه باشد

في ذات يده شيء يصلح لشتائه وهو في الصيف يحتاج لثمنه

در دست او چیزیکه سزاوار است برای زمستان و او در تابستان محتاج است بسوی بهای او

صرفه في وجه حاجته في الصيف وإن وجد كفاية يومه وكان

خرج کند او را در وجه حاجت خود در تابستان و اگر دریابد کفایت روز خود و باشد

فيه فضل الكسب في يوم لكفاية غد لعياله لم يشتغل بذلك بل

در روز زیادتی کسب در روز او از جهت کفایت فردا برای عیال او مشغول نشود بآن کسب

يقف مع الكفاية في يومه لأن الوقوف مع الكفايات واجب و

بایستد بکفایت در روز خود زیرا که ایستادن با کفایتها واجب است در طریقت و

آخر تدبير غد إلى غد فإن كان له قوة في التوكل وصبر على مقاساة

پس اخیر از و تدبیر فردا را بسوی فردا پس اگر باشد او را قوت در توکل و صبر بر کشیدن رنج

القلة والجوع والضر ويقصر قوة عياله عن ذلك فلا يجوز له

قلت و گرسنگی و ضرر و بریده شده است قوت عیال او ازین جایز نیست او را

أن يدعوهم إلى حالة نفسه بل يتحرك ويكتسب لأجلهم وإن رأى

که بکشد ایشانرا بحال خود بلکه بجنبید و کسب کند از بهر ایشان و اگر ببیند

من أهله الطاعة لله عز وجل وحسن السيرة والعبادة فعليه يكسب

از اهل خود طاعت خدا و حسن سیرت و عبادت پس لازم است بر وی کسب

١٠٣٠

الحلالَ وإطعامهم المباحَ حتّى يثمر ذلك الطاعةَ والصلاحَ ولا

حلال و خورانیدن ایشان را مباح تا که ثمره دهد آن طاعت و صلاح را و نه

يطعمهم الحرامَ فإنّه يثمر العصيانَ والجُناحَ وليجتهد في ذات

خوراند ایشان را حرام که آن ثمره میدهد گناه و سیاه دل و بکوشد در ذات

نفسه بإصلاح العمل والصدق وطهارة الباطن حتّى يُصلحَ الله أمرَه

خود به نیکو گردانیدن عمل و به راستی و پاکیزگی باطن تا نیکو کند خدای تعالی کار او را

بينه وبين عياله في حسن الصبر وحسن الطاعة له ولله عزّ وجلّ

در میان او و در میان عیال او در نیکوی صبر و نیکوی طاعت او و برای خدای تعالی

والموافقة له وتعود بركة صلاحه على عياله قال النبي صلى الله عليه وسلم من أصلح

و موافق بودن با او و باز گردد برکت صلاح او بر عیال او فرموده نبی صلی الله علیه وسلم هر که نیکو کرد

ما بينه وبين الله عزّ وجلّ أصلح الله تعالى ما بينه وبين الناس وأهله

آنچه میان او و میان خداست نیکو کند خدای تعالی آنچه میان او و میان مردم است و اهل او

وعياله من جملة الناس وإذا نزل به ضيفٌ فيجب أن يطعم عياله

و عیال او از جمله مردم اند و هرگاه فرود آید بر او مهمانی پس واجب است که بخوراند عیال خود را

ممّا يطعم الضيفَ إذا كان بذات يده سعةٌ وتمكّنٌ فليوفّر ذلك

از آنچه میخوراند مهمان را هرگاه باشد در دست او فراخی و توانائی پس بسیار کند طعام را

بحيث يعمّ الجميع ويكفيهم ويفضل عنهم فإن كان هناك فقر

بحیثیکه در گیرد همه را و کفایت کند او را و زیاده شود از ایشان و اگر باشد آنجا فقر

وقلّة وضيق يد وعلم من عياله الإيثار والرضاء بذلك الحنين

و قلت و تنگی دست و داند از عیال خود برگزیدن او را و راضی شدن ایشان با ایثار پس ...

يؤثر للضيفان فإن فضل عنهم شيءٌ تناولوه على وجه التبرّك

برگزیند مهمانان را پس اگر زیاده شود از ایشان چیزی بخورند آن را بر وجه تبرک

فإنّ الله تعالى سيخلف عليهم ويوسّع ما لديهم فإنّ الضيف

پس بدرستی خدای تعالی سرانجام عوض خواهد داد بر ایشان و فراخ خواهد گردانید آنچه نزد ایشان است

ينزل برزقه ويرحل بذنوب أهل البيت كما جاء في الحديث وإذا

می آید به رزق خود و میبرد گناهان اهل خانه را چنانچه آمده است در حدیث و هرگاه

دُعي الفقير إلى دعوة وله عيال وليس له ما يصلح شأنهم فليس

خوانده شود فقیر بسوی دعوت و مر او را عیالست و نیست مر او را چیزی که است که حال عیال را اصلاح کند پس نیست

في الفتوة أن يضيّع عياله ويمضي إلى الدعوة ويؤثر شهوته

در مروت اینکه بگذارد عیال خود را و برود بسوی دعوت و برگزیند آرزوی خود را

عَلَى فَاقَةِ عِيَالِهِ وَلَا يَسْتَقِيمُ فِي الطَّرِيقَةِ وَالشَّرِيعَةِ أَخْذُ الزَّلَّةِ

بر فاقه عیال خود و نیست درست در شریعت و طریقت گرفتن زلت

وَالْخِبْنَةِ لِأَجْلِ الْعِيَالِ مِنَ الدَّعْوَةِ فَلْيَمْتَنِعْ مِنَ الْحُضُورِ وَلْيَصْبِرْ

و سختی از جهت عیال از دعوت پس باز ماند فقیر از حضور دعوت و باید که صبر کند

مَعَ أَهْلِهِ فَإِنْ كَانَ فِي صَاحِبِ الدَّعْوَةِ فُتُوَّةٌ وَعَلِمَ بِأَنَّ لِلضَّيْفِ

با عیال خود پس اگر باشد در صاحب دعوت جوانمردی و داند آنکه مهمان را

عِيَالًا فَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ لَا يُفْرِدَهُ بِالِاسْتِحْضَارِ بَلْ يُفَرِّغُ قَلْبَ الضَّيْفِ

عیال است پس سزاوار است او را که تنها نگذارد او را بطلب حضور بلکه خالی کند دل مهمان

عَنْ شُغْلِ عِيَالِهِ بِأَنْ يَكْفِيَهُ ذَلِكَ وَيَحْمِلَ إِلَيْهِمْ مَا يَحْتَاجُونَ

از شغل عیال خود بآنکه کفایت کند او را آن میزبان و بردارد بایشان چیزیکه محتاج اند

إِلَيْهِ وَيُعْلِمَ ضَيْفَهُ بِذَلِكَ وَالْوَاجِبُ عَلَى الْفَقِيرِ أَنْ يُؤَدِّبَ

باو و دانا کند مهمان خود را باین امر و واجب است بر فقیر آنکه ادب دهد

أَهْلَهُ بِمُلَازَمَةِ ظَاهِرِ الْعِلْمِ وَالشَّرِيعَةِ وَلَا يُمَكِّنَهُمْ مِنْ مُخَالَفَةِ

اهل خود را بملازمت ظاهر علم و شریعت و توانا نگرداند ایشان را از مخالفت

الْعِلْمِ فِي الْقَلِيلِ وَالْكَثِيرِ وَلَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يُسَلِّمَ أَوْلَادَهُ إِلَى السُّوقِ

علم در کم و زیاده و سزاوار نیست او را که بسپارد اولاد خود را بسوے بازار

وَتَعَلُّمِ الْحِرَفِ بَلْ يُعَلِّمُهُمْ أَحْكَامَ الدِّينِ وَيَحْمِلُهُمْ عَلَى تَرْكِ طَلَبِ

و یاد گرفتن هنرها بلکه بیاموزد ایشان را احکام دین و باعث شود ایشان را بر ترک طلب

الدُّنْيَا إِلَّا أَنْ يَغْلِبَ عَلَيْهِ الْفَقْرُ وَقِلَّةُ الصَّبْرِ وَانْكِشَافُ الْحَالِ

دنیا مگر آن که غلبه کند بروے فقر و قلت صبر و ظاهر شدن حال

وَالْفَضِيحَةُ وَالرُّجُوعُ إِلَى الْخَلْقِ فِي الْقُوتِ وَمَا يَسُدُّ بِهِ الْخَلَّةَ

و رسوائے و باز گشتن بسوے خلق در قوت و در آنچه بند شود باو حاجت او

فَلْيَشْغَلْ أَهْلَهُ وَوَلَدَهُ وَنَفْسَهُ بِالْكَسْبِ وَتَحْصِيلِ مَا يَحْصُلُ بِهِ

پس باید که مشغول کند اهل خود را و فرزند خود را و نفس خود را بکسب و حاصل کردن چیزیکه حاصل شود

الْغِنَاءُ عَنِ النَّاسِ فَهُوَ أَفْضَلُ مِنْ غَيْرِهِ مَعَ حِفْظِ الْحُدُودِ وَيُعَرِّفُ

غنا از مردم پس این مشغول بودن بهتر است از کار دیگر با نگاه داشت حدود شرع و بدانا نند

أَوْلَادَهُ وُجُوبَ مُرَاعَاةِ حُقُوقِ الْوَالِدَيْنِ وَمُجَانَبَةِ الْعُقُوقِ وَيُعَرِّفُ أَهْلَهُ مُرَاعَاةَ حَقِّ اللهِ وَحَقِّهِ وَ

اولاد خود را واجب بودن نگاه داشت حق والدین و دور بودن از عقوق و بدانا ند اهل خود را نگاه داشتن حق خدا و حق

فَضِيلَةَ الصَّبْرِ مَعَهُ وَطَاعَتِهِ وَغَيْرِ ذَلِكَ عَلَى مَا بَيَّنَّا فِي بَابِ آدَابِ النِّكَاحِ فَصْلٌ فِي آدَابِهِمْ

و فضیلت صبر و طاعت او و جز این آنچه بیان کردیم در باب آداب نکاح فصل در آداب ایشان

فِي السَّفَرِ وَقَدْ ذَكَرْنَا فِي كِتَابِ الْأَدَبِ فِي أَثْنَاءِ الْكِتَابِ أَنَّهُ يَجِبُ

در سفر و بتحقیق یاد کردیم ما در کتاب ادب در میان کتاب بدرستی و جب ست

أَنْ يَكُونَ سَفَرُ الْمُؤْمِنِ الْخُرُوجَ مِنْ أَوْصَافِهِ الْمَذْمُومَةِ إِلَى صِفَاتِهِ

که باشد سفر مومن برآمدن از اوصاف بد بسوے صفات

الْمَحْمُودَةِ فَيَخْرُجُ مِنْ هَوَاهُ إِلَى طَلَبِ رِضَاءِ مَوْلَاهُ بِتَصْحِيحِ تَقْوَاهُ

ستوده پس بر آید از هواے خود بسوے طلب رضاے مولای خود بدرست گردن پرهیزگاری خود

فَإِذَا أَرَادَ الْفَقِيرُ أَنْ يُسَافِرَ مِنْ بَلَدِهِ فَأَوَّلُ شَيْءٍ يَجِبُ عَلَيْهِ أَنْ

پس وقتیکه خواهد فقیر که سفر کند از شهر خود پس نخستین چیزے که واجب ست بر وی اینکه

يُرْضِيَ خُصُومَهُ وَيَسْتَأْذِنَ وَالِدَيْهِ أَوْ مَنْ هُوَ فِي حُكْمِهِمَا فِي

راضی کند خصمان خویش را و اذن گیرد از والدین خود یا از کسیکه در حکم اوست در

وُجُوبِ الْحَقِّ عَلَيْهِ مِنَ الْعَمِّ وَالْخَالِ وَالْجَدِّ وَالْجَدَّةِ فَإِذَا رَضُوا

واجب بودن حق او برادر از عم و خال و جد و جده پس وقتیکه راضی شوند

بِذَلِكَ خَرَجَ فَإِنْ كَانَ ذَا عِيَالٍ وَفِي سَفَرِهِ عَنْهُمْ مَضَرَّةٌ عَلَيْهِمْ

باین برآید پس اگر باشد خداوند عیال و در سفر او بر ایشان ضرر

وَضَيْعَةٌ فَلَا يَسُوغُ لَهُ السَّفَرُ إِلَّا بَعْدَ إِصْلَاحِ أُمُورِهِمْ أَوْ

و ضایع شدن ست پس روا نیست او را سفر مگر بعد از درست ساختن کارهاے ایشان یا

يَسْتَصْحِبُهُمْ مَعَهُ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَفَى بِالْمَرْءِ إِثْمًا أَنْ يُضَيِّعَ

همراه برد ایشان را با خود فرمود نبی صلعم بس ست مرد را از روی گناهان اینکه ضایع کند

مَنْ يَقُوتُ وَمِنْ شَرْطِ الْفَقِيرِ إِذَا سَافَرَ أَنْ يَكُونَ قَلْبُهُ مَعَهُ

کسے را که قوت میرساند ایشان را او از شرط فقیر ست که هر گاه سفر کند اینکه باشد دل او با خود

لَا يَكُونُ قَلْبُهُ مُلْتَفِتًا إِلَى عَلَاقَةٍ وَرَاءَهُ وَلَا يَكُونُ قَلْبُهُ مُتَعَلِّقًا

نباشد دل او التفات کننده بسوے علاقه و نباشد دل او وابسته

بِمُطَالَبَةِ أَمَامِهِ بِحَيْثُ مَا نَزَلَ يَكُونُ قَلْبُهُ مَعَهُ وَيَكُونُ قَلْبُهُ

بخواست پیش و پس پس هر جا که فرود آید باشد دل او با خود و باشد دل او

فَارِغًا خَالِيًا عَنِ الْأَشْيَاءِ كَمَا قِيلَ عَنْ إِبْرٰهِيمَ بْنِ دَوْحَةَ أَنَّهُ قَالَ

فارغ خالی از همه چیزها چنانچه گفته شد از ابراهیم بن دوحه که گفت

دَخَلْتُ مَعَ إِبْرٰهِيمَ بْنِ شَيْبَةَ الْبَادِيَةَ فَقَالَ لِي اطْرَحْ مَا مَعَكَ

در آمدم با ابراهیم بن شیبه در بادیه پس او گفت مرا بر آر آنچه با تست

مِنَ الْعَلَائِقِ فَطَرَحْتُ كُلَّ شَيْءٍ إِلَّا دِينَارًا فَقَالَ لَا تَشْغَلْ سِرِّي

از علاقها پس برآوردم هر چیز مگر دینارے پس گفت مشغول مکن دل مرا

۱۰۳۳

إطرح ما معك فطرحت الدينار فقال اطرح ما معك من

بیفگن آنچه که با تست پس انداختم دینار را پس گفت بیفگن آنچه که با تست از

العلائق فتذكرت أن معي شسوعا للنعل فطرحتها فوالله ما

علایق پس یاد کردم که با من دوال نعل ست پس انداختم آنرا پس سوگند بخدا

احتجت في الطريق إلى شسع إلا وجدته بين يديه فقال ابن

محتاج نشدم در راه بسوے دوال مگر یافتم او را در پیش خود پس گفت ابن

شيبة هكذا من عامل الله تعالى بالصدق ولا ينبغي أن يقصر

شیبه اینچنین ست حال کسیکه معامله کند با خدا تعالی بصدق و سزاوار نیست اینکه کوتاهی کند

في سفره من أوراده التي كان يفعلها في حضره لأن السفر

در سفر خود از اوراد خود که میکرد آنها را در حضر خود زیرا که سفر

زيادة في أحوالهم فلا ينبغي أن يحصل له خلل في أعماله وأحواله

زیادتی ست در احوال ایشان پس نباید که پیدا شود مرد درویش را خلل در اعمال او و احوال او

بسفره وإنما الرخص للضعفاء والعوام وما للأقوياء والخواص

سفر او و جز این نیست که رخصت ضعیفان و عوام راست و چیست کار توانایان و خاصان را

بالرخص بل العزيمة شأنهم أبدا في جميع أحوالهم والتوفيق

با رخصت ها بلکه عزیمت کار ایشان ست همیشه در همه حالها و توفیق الهی

شامل لهم والرحمة نازلة عليهم والحرس قائم معهم والحفظ

در گیرنده ست ایشان را و رحمت فرود آینده ست بر ایشان و پاسبانان استاده ست با ایشان و نگهبانی

دائم لهم والحبيب جالس معهم والأنس به زائد والغناء به

همیشه بر ایشان ست و دوست همنشین با ایشانست و انس ایشان با دوست زاید ست و بی نیازی

قائم والأمداد به متداركة ومتواترة والنصر لهم لازم والحدود

برپاست و مدد الهی با ایشان پیاپے در پیے رسنده ست و یاری حق لازم ایشان ست و لشکر الهی

لهم متكاثفة متتابعة ومشتبكة لديهم فالسفر أقوى لهم

بسیار و انبوه پیاپے در پیاپے رسنده ست و درهم در آمده ست نزد ایشان پس سفر قوی تر ست ایشان را

وأليق وأحسن بهم لما بصدده إذ فيه من الأسباب التي هي

و لایق تر و نیکو تر ست بهم نسبت که ایشان در پے آنند زیرا که در سفر ست دوری از اسباب که آنها

الأرباب والخلق الذين هم الأصنام وأقتل من الصلبان

ارباب اند و از خلق که ایشان بتها اند و ضرر رساننده تر از چلیپاے نصاری

وأشد من الشيطان وينبغي للفقير أن يراعي قلبه في أول

و سخت تر از شیطان و سزاوار ست فقیر را که رعایت کند دل خود را در آغاز

١٠٣٤

بیافت محبوب

سَفَرِهِ وَلَا يَخْرُجُ عَلَى الْغَفْلَةِ وَيَجْتَهِدُ فِي سَفَرِهِ حَتَّى لَا يَنْسَى بِقَلْبِهِ

سفر خود و نبر آید بر غفلت و جهد کند در سفر خود تا آنکه فراموش نکند با دل خود

رَبَّهُ فِي سَفَرِهِ وَلَا يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَكُونَ سَفَرُهُ لِغَرَضٍ مِنْ أَغْرَاضِ

پروردگار خود را در سفر و سزاوار نیست فقیر را که باشد سفر او از جهت غرضی از اغراض

الدُّنْيَا بِوَجْهٍ مِنَ الْوُجُوهِ بَلْ يَكُونُ سَفَرُهُ لِطَاعَةٍ مِنَ الطَّاعَاتِ

دنیا بوجهی از وجوه بلکه باشد سفر او برای ادای طاعت او از طاعت ها

إِمَّا لِلْحَجِّ أَوْ لِلِقَاءِ شَيْخٍ أَوْ زِيَارَةِ مَوْضِعٍ مِنَ الْمَوَاضِعِ الْمُقَدَّسَةِ

یا برای حج یا برای دیدار شیخ یا زیارة جای از جا های پاک

الشَّرِيفَةِ وَإِذَا سَافَرَ الْفَقِيرُ فَوَجَدَ قَلْبَهُ بِمَوْضِعٍ مِنَ الْمَوَاضِعِ

بزرگ و هرگاه سفر کند فقیر پس یافت دل خود را در جای از جا ها

وَرَآهُ فِيهِ أَصْفَى مِنَ الْكُدُورَاتِ وَعَيْنَهُ أَوْفَى فَيَلْزَمُ ذَلِكَ الْمَوْضِعَ

و دید او را در آنجا صاف تر از تیرگیها و دیدگاه خود را کاملتر پس باید که لازم گیرد آنجا را

وَلَا يَزُولُ عَنْهُ إِلَّا بِأَمْرٍ جَزْمٍ أَوْ نَقْلٍ مَحْضٍ وَقَدَرٍ فَلْيَتَّبِعْ حِينَئِذٍ إِلَى

و دور نشود از وی مگر بامر الهی یقینی که در باطن او شود یا بنقل محض حق و قدر او پس باید که ...

مَا يُؤْمَرُ بِهِ أَوْ يَحْمِلُهُ الْقَدَرُ إِذَا كَانَ مِنَ الْمَفْعُولِينَ فِيهِمُ الزَّائِلِي

آنچه امر کرده شود یا ببرد او را قدر وقتیکه باشد از مفعولین یعنی در تصرف قدر اند و دور شده اند

الْهَوَى وَالْإِرَادَاتِ وَالْأَمَانِي الْفَانِينَ عَنْهُمْ وَالْمُرَادِينَ الْمَحْبُوبِينَ

از هوا و خواهشها و امیدها و فانی شده اند از خود ها مراد و مختار و محبوب حق اند

وَإِذَا ظَهَرَ لِلْفَقِيرِ جَاهٌ وَقَبُولٌ بِبَعْضِ الْمَوَاضِعِ فَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ

و هرگاه پیدا شود مر فقیر را جاهی و قبولی در بعض جا ها پس سزاوار است او را که

يَخْرُجَ مِنْهُ وَيُشَوِّشَ عَلَى نَفْسِهِ ذَلِكَ الْقَبُولَ لِئَلَّا يَنْسَى بِهِ عَنِ

بر آید از آنجا و تشویش دهد بر نفس خود را بدین قبول تا آنکه باقی نماند با آن قبول از

اللَّهِ وَيُحْجَبَ عَنْهُ فَيَكُونُ الْخَلْقُ نَصِيبَهُ وَهَذَا إِنَّمَا يَكُونُ مَعَ

خدا و در پرده شود از وی پس باشد خلق نصیب او و این ترک جای قبول هنگامی باشد که با

وُجُودِ الْهَوَى وَأَمَّا مَعَ زَوَالِهِ فَلَا وُجُودَ لِلْخَلْقِ وَلَا لِقَبُولِهِمْ أَثَرٌ

یافت میل نفس بسوی آرزوهای خود و اما با دور شدن هوا پس هیچ وجود خلق را نزد درویش و نه قبول ایشان را

فَهُمْ خَارِجُونَ عَنِ الْقَلْبِ وَبَيْنَهُمَا حُجُبٌ وَحَرَسٌ يَحْفَظُونَ الْقَلْبَ

پس ایشان بیرون شده اند از دل و در میان دل و ایشان حاجبان و نگهبانان اند که نگاه میدارند دل را

عَنْ دُخُولِ الْخَلْقِ إِلَيْهِ لِئَلَّا يَحْصُلَ الشِّرْكُ فَيَتَشَعَّثَ التَّوْحِيدُ

از در آمدن خلق بسوی او تا پیدا نشود شرک خفی پس پراگنده شود توحید صرف

١٠٣٥

وينبغي للفقير أن يعاشر أصحابه في سفره بحسن الخلق وجميع

وسزاوارست فقیر را که آمیزش کند با یاران خود در سفر خود به نیکوی خلق و همه

المداراة وترك المخالفة واللجاج في جميع الأشياء ويشتغل

درگذشت و ترک مخالفت و ستهیدن در همه چیزها و مشغول شود

بخدمتهم ولا يستخدم منهم أحدا وينبغي أن يكون أبدا في

بخدمت یاران و طلب خدمت نکند از هیچ یکی از ایشان و سزاوارست که باشد همیشه در

سفره على الطهارة وإن لم يجد الماء يتيمم ما أمكنه ذلك كما

سفر خود بر طهارت و اگر در نیابد آب تیمم کند تا تواند چنانچه

يستحب له في حضره أن يكون على الطهارة لأن الوضوء سلاح

مستحب ست مر او را در حضر او که باشد بر طهارت زیرا که وضو سلاح

المؤمن كما جاء في الخبر وهو أمان له من الشياطين وكل مؤذي

مومن ست چنانچه آمده است در حدیث و آن وضو امان ست مر او را از دیوان و هر ایذا دهنده

وينبغي أن لا يصحب الأحداث المردان في السفر على الخصوص فإنهم

و سزاوارست که مصاحبت نکند جوانان امرد را در سفر خصوصا بدرستی ایشان

أقرب من مصافاة الشياطين والقبول منها وإلى الشر والفتن

نزدیک ترانند از دوستی شیطان و گرویدن از آنها و نزدیک اند بسوی بدی و فتنه

ومتابعة الهوى وهنات النفس والتهمة وفي صحبتهم خطر عظيم

و متابعت هوی و قبایح نفس و تهمت و در صحبت ایشان خطر عظیم است

إلا أن يكون الفقير ممن يقتدى بهم من الشيوخ والعلماء

مگر آنکه باشد فقیر از آنجمله که اقتدا کرده شود بایشان از شیخان و عالمان

بالله والأبدال وأنبيائه المحفوظين الأئمة الهداة الربانيين معلمي

و ابدال پیغمبران او که نگاه داشته شده اند امامان راه نمای الهی اند آموزنده

الخير المؤدبين المنذرين للخلق والمهذبين لهم السفراء بين

نیکوی اند ترسانده اند از عذاب حق مر خلق را و ادب دهند خلق را و پاک کننده

الحق والخلق الجهابذة فحينئذ لا يبالي بمن يصحبه من الأحداث

حق و خلق پس اکنون باک نیست هر کس که صحبت دارد از جوانان

والشيوخ وإذا دخل بلدا وفيه شيخ فينبغي أن يبدأ بسلامه

و پیران و هرگاه در آید در شهری که در وی شیخی ست پس سزاوارست که ابتدا کند بسلام او

عليه وخدمته له وينظر إليه بعين الإكبار والحشمة والتعظيم

بروی و خدمت خود مر او را و نظر کند بسوی وی بچشم بزرگی و حشمت و تعظیم

لئلا يحرم فائدته وإذا فتح له بشيء فلا يستأثر به دون أصحابه

تا اگر محروم نماند از فائده او و وقتیکه فتح شود او را چیزی پس اختیار نکند خود را بآن تنها از یاران

وإذا وقع لأحدهم عذر يوقف معه ولا يضيعه والله الموفق للصواب

و وقتیکه واقع شود یکی را از یاران عذری بایستند با وی و ضایع نسازند او را و خدای توفیق دهنده است

فصل في آدابهم في السماع من ذلك أن لا يتكلفوا السماع ولا

فصل در آداب ایشان در سرود و از آنجمله است اینکه رنج نبرد در سماع و

يستقبلوه بالاختيار فإذا اتفق السماع فمن حق المستمع أن يقعد

پیش نباید او را باختیار پس اگر موجود شود سماع او پس سزاوار شنونده است اینکه بنشیند

بشرط الأدب ذاكرا لربه بقلبه مشتغلا بحفظ قلبه من طوارق

بشرط ادب یاد کننده پروردگار خود را بدل مشغول شونده بنگاهداشت دل از رودها

الغفلة والنسيان فإذا قرع سمعه شيء من القاري للقرآن كأنه

غفلت و فراموشی پس اگر کوبید گوش او چیزی از خواننده قرآن چنانکه

مستنطق من قبل الحق عز وجل فيما يرد عليه من تعريفات الغيب

که نطق میکند از جانب حق تعالی در آنچه وارد میشود برو از دانانیدن های غیب

إياه مما يوجب ترغيبا أو ترهيبا أو إيناسا أو عتابا أو زيادة

او را از آنچه موجب است راغب گردانیدن یا ترسانیدن یا انس یا عتاب یا زیادتی

في القيام بعبادته عز وجل أو غيره فعند ذلك بادر إلى ما يرد عليه

در بازداشتن بعبادت حق تعالی پس نزد آن سماع جستی کند بسوی چیز که وارد

وقابل الإشارة عليه بالبدار وإن كان السماع بحيث يصير كأن

و مقابل کند اشارت را بسوی آن وارد بجا آوردن او و اگر باشد سماع بآنگونه که گردد گویا که

لسان القاري لسانه وصار كأنه يخاطب هو الحق بما يقرأ القاري

زبان قاری زبان اوست و گشت شنونده چنانکه خطاب میکند او با حق بچیزی که میخواند

فعل ما يحصل مما يجد قلبه في ذلك بحيث يكون موافقا للحق

بکند آنچه حاصل شود از آنچه میابد دل او در آن سماع بحیثیتی که باشد موافق حق

العبودية وآداب الشريعة وفي الجملة لا يكون في الطريقة ولا في

بندگی و ادب شریعت و بجمله کلام اینست که نیست در طریقت که عبارت از سلوک است و نه در

علم الحقيقة شيء يخالف آداب الشريعة وإذا كان في القوم شيخ

علم حقیقت که عبارت از مکاشفه است چیزی که مخالف ادب شریعت و هرگاه باشد در قوم شیخ

حاضر في السماع فالواجب على الفقير السكون ما أمكنه ومراعاة

حاضر در سماع پس واجب است بر فقیر سکون تا تواند و نگاهداشت

حشمة ذلك الشيخ فإن ورد عليه أمر غالب فبقدر الغلبة يسلم

بزرگی این شیخ پس اگر وارد شد بروی امری غالب پس باندازه غلبه مسلم داشته شده بسوی

إليه الحركة فإذا سكنت الغلبة فالأولى له السكون وتمام الحشمة

او جنبیدن حرکت پس وقتیکه ساکن شود غلبه پس بهتر مر او را سکون است و نگهداری بزرگی

الشيخ ولا ينبغي للفقير أن يتقاضى القارئ ولا القوال أن

شیخ و سزاوار نیست فقیر را که طلب کند خواننده و گوینده را که

استبدل القول الذي هو أدنى بالذي هو خير يعني الألحان

بدل کن سخن را که پست است بسخن نیک یعنی الحان بخوان بجای قرآن

بالقرآن على ما هو عادة أهل الزمان اليوم فلو صدقوا في قصدهم

چنانچه عادت اهل زمان است امروز پس اگر صادق میبودند در خواهش خود

وتجردهم وتصرفهم لما انزعجوا في قلوبهم وجوارحهم بغير سماع

و تجرد وجود از ذات و در تصرف خود هر آینه نمی جنبیدند در دلهای خویش و اعضای خویش بغیر

كلام الله عز وجل إذ هو كلام محبوبهم وصفته وفيه ذكره

کلام خدای تعالی زیرا که آن کلام محبوب ایشانست و صفت اوست و در وی ذکر او

وذكر الأولياء الأولين والآخرين والماضين والغابرين و

و ذکر اولیای پیشینیان و پسینیان و گذشتگان و آیندگان و ذکر

١٠٣٨

المحب والمحبوب والمريد والمراد وعتاب المدعين المحبة

محب و محبوب و مرید و مراد و عتاب و سرزنش دعوی کنندگان محبت او

ولومهم وغير ذلك فلما اختل صدقهم وقصدهم وظهرت

و ملامت ایشان و جز این پس هرگاه خلل پذیرفت راستی و قصد ایشان و پیدا شد

دعواهم من غير بينة وزورهم وقيامهم مع الرسم والعادة من

دعوی ایشان بی گواه و دروغ ایشان و استاده بودن ایشان با رسم و عادة در دلشان

غير عزيمة باطنة وصدق التربة والمعرفة والمكاشفة والعلوم

بغیر طبیعت باطنی و راستی و معرفت حق و کشف حقائق و علوم

الغريبة والاطلاع على الأسرار والقرب والأنس والوصول إلى المحبوب

غریبه و مطلع شدن بر رازها و نزدیکی حق و انس و رسیدن بمحبوب

والسماع الحقيقي وهو الحديث والكلام الذي هو سنة الله عز

و سماع حقیقی و آن حدیث و کلامی که آن سنت است عز و جل

وجل مع العلماء به والخواص من الأولياء والأبدال والأعيان

با عالمان خود و با خاصان از اولیا و ابدال و اطراف

وخلت بواطنهم من ذلك كله وتغنوا مع القوال والابيات و
وخالی شد باطنهای ایشان ازینهمه و ایستاده اند با گوینده و بیتها و

الاشعار التي تثير الطباع وتهيج نائرة العشاق بالطباع لا بالقلوب
شعرهای که برانگیزد طبیعتها را و برانگیخته میکنند نایرهٔ عشاق طبیعتهای نفسانی

والارواح فينبغي للفقير في الجملة اعني فقير الحق عز وجل وفقير
وارواح را پس سزاوارست فقیر را فی الجمله یعنی فقیر حق را عز وجل و فقیر

الخلق اعني فقير المعنى وفقير الصورة اعني فقيرا من الدنيا
خلق را یعنی فقیر معنی را و فقیر صورت یعنی فقیر دنیا

وفقيرا من العقبى والاكوان ان لا يتقاضى القاري والقوال
و فقیر عقبی و اکوان را چه در دل او جای هیچ کدامی ازینها نیست آنکه تقاضی نشود قاری و قوال را

بالتكرار والاعادة بل يكل ذلك الى الحق سبحانه ان شاء قيض
بتکرار و باز گردانیدن قرائت و قول بلکه بسپارد این را بسوی حق تعالی اگر خواهد بگمارد

من ينوب عنه في التقاضي او يلهم القوال بالتكرار اذا كان
کسی را که نایب باشد از آن درویش در طلب یا الهام کند قوال را بتکرار هرگاه باشد

الفقير المستمع صادقا وله في التكرار دواء ومصلحة ولا ينبغي
فقیر مستمع صادق و باشد او را در تکرار دارو و مصلحت و سزاوار نیست

للفقير ان يستعين بغيره في حال السماع فان سال الفقراء
فقیر را که یاری جوید بغیر خود در حال سماع پس اگر خواستند از وی فقیران

منه المساعدة في الحركة فليساعدهم وذلك ضعف في الحال
یاری را در جنبش پس یاری دهد ایشان را و این سستی است در حال

واذا سمع الفقير اية او بيتا فلا يجب ان يزاحمه احد ويجب ان
و هرگاه بشنود فقیر آیتی یا بیتی پس واجب نیست که مزاحمت کند او را هیچ یکی و واجبست

يسلم له وقته وان خولف فزوحم فالاولى للمزاحم له التسليم
مسلم داشته شود برای او وقت او و اگر مخالفت کرده شد پس مزاحمت رسانیده شد او را پس اولی [illegible]

واذا تحرك الفقير على اية او بيت يجب ان يسلم له وقته وان
و هرگاه حرکت کند فقیر بر آیتی یا بیتی پس واجبست که مسلم داشته شود او را وقت او و اگر

وقع للحاضرين عليه اشراف فداووا فيه تقصيرا او نقصانا
واقع شد حاضران را بر وی وقوف و دیدند در وی تقصیر یا نقصان

فالواجب عليهم الستر عليه والحمل عنه فان اقتضى الوقت
پس واجب بر ایشان پوشیدن است بر وی و برداشتن از وی پس اگر تقاضا کرد وقت

تنبيهه فلينبهه بالرفق أو بالقلب لا باللسان وههنا يحتاج

آگاهانیدن او پس باید آگاهانید او را به نرمی یا بدل نه بزبان و اینجا یعنی در دریافتن تفصیل و آگاها

إلى قوة حال وصفاء باطن وعلم ذي تنوع واطلاع وآداب كاملة

بسوی قوت حال و صفاء باطن و علم باریک و واقف شدن بر راز دیگری و آداب درست

ومحافظة شديدة حميدة فإذا خرج في حال سماعه من خرقة

و نگاهداشت سخت نیکو و وقتیکه بر آید در حال سماع خود از خرقه

أو من شيء من ثيابه فلا يخلو إما أن يكون قد تخلق به مع القارئ

یا از چیزی از لباس خود پس خالی نیست یا اینکه احسان کرده ست با و یا خواننده

فهو للقارئ على الخصوص أو يطرحه في الوسط فيكون حكمه إليه

پس آن خرقه باشد قاری را تنها یا انداخته ست آنرا در میانه مجلس پس باشد حکم آن خرقه

فيقال له ما الذي أردت به فإن قال تصدقت به أن يكون

پس گفته شود مراد را چه چیز خواسته باین انداختن پس اگر گوید خواستم بآن اینکه باشد خرقه

بحكم الفقراء كان ذلك خلقا منه معهم فهو لهم بحكم الفتوح

بحکم درویشان باشد این انداختن خرقه نیکوی از وی با درویشان پس آن خرقه ایشان را بحکم فتوح است

وذلك إليهم يرون فيه رأيهم وإن قال أردت به موافقة

و این خرقه با ایشانست به بینند در وی فکر خویش را و اگر گوید خواستم بآن موافقت

شيخ طرح خرقته فهذا ضعيف الحال جدا لأن ترك الأمر حقا

شیخ که انداخته ست خرقه خود را پس این شخص سست حال است بیقین رکیک ست کار او

لأنه إنما ينبغي أن يوافق الشيخ في حكم خروجه عن خرقته

زیرا که بدرستی سزاوار نیست موافقت پیر در حکم بر آمدن از خرقه خود

من توافق الشيخ في وجده وحاله وذلك بعيد جدا أن

مگر کسی را که موافق شد با پیر در وجد و حال او و این دورست بیقین که

يتفق اثنان منهم في حال واحد والذي جرت به العادة بين

متفق باشند دو کس از ایشان در یکحال و آنچه گرفته ست آن عادت میان

الفقراء واستمر به الرسم بينهم اليوم في الموافقة في طرح الخرقة

فقیران و همیشه شده ست با و رسم میان ایشان امروز در موافقت کردن در انداختن خرقه

فليس له أصل ثم إذا جرى منه ذلك مع ضعفه فحكم خرقته

پس نیست این را هیچ دلیلی پس اگر رفت از درویش این کار با سستی او پس حکم خرقه

المطروحة إلى ذلك الشيخ في رسم العادة لا في العلم والشريعة

انداخته شده او که بوی این شیخ ست در رسم عادت نه در علم و شرع نیست

أو في مقتضى الطريقة والحقيقة وإن قال صاحب الخرقة

یا در حکم طریقت و حقیقت و اگر گفت صاحب خرقه

أردت موافقة القوم الحاضرين فهذا أيضاً أضعف من الأول

خواستم موافقت قوم که حاضر اند پس این شخص سست تر است از اول

لأنه إنما ينبغي أن يكون الاشتراك في الفعل عند الاتفاق في الحال

زیراکه سزاوار نیست شرکت در کار مگر وقت اتفاق در حال

والوجد وقل ما يتفق ذلك للقوم حتى يستووا في الشرب والحال

و وجد و اندکی است که متفق شود حال مر قوم را تا آنکه برابر شوند در شرب و حال

فيرجع في ذلك إلى القوم فيما يكون حكم خرقهم فله أسوتهم

پس رجوع کرده شود در حکم آن خرقه بسوی قوم پس هرچه باشد حکم خرقها قوم پس او راست پیروی ایشان

في ذلك فإن قال لم يكن لي في الوقت قصد ولا نية يقال فلان

در این حکم پس اگر نبوده است مرا در وقت اندرین قصد و نیت گفته شود پس فلان

هو يحكمك فاحكم فيه بما شئت وليس لأحد من الحاضرين ولا

آن خرقه بحکم تست پس حکم کن در وی هرچه خواهی و نیست مر هیچ یکی را از حاضران و نه

للشيخ إن كان حاضراً في ذلك حكم ألبتة إذ ليس صاحبه فيه

پیر را اگر حاضر باشد در آن خرقه حکم هرگز از جهت آنکه نیست صاحب خرقه در او

محق ولا له قصد ولا لذلك أصل في الطريقة فإن قال وردت

محقق و نه مر او را قصد است و نیست مر این را اصل در طریقت پس اگر گفت وارد شد

علي في الوقت الإشارة بالخروج من الخرقة من غير قصد إلى شيء

بر من در وقت سماع اشارة از حق به بیرون آمدن از خرقه بی قصد بسوی چیزی

على التعيين فقد يكون هذا في الطريقة أصل لأن من خلع عليه

معین پس گاهی پیدا شود این را سلوک در طریقت و دلیل زیرا که اگر بدرستی که پوشانید

السلطان خلعة فالواجب على المخلوع عليه أن ينزع ملبوسه

پادشاه خلعت پس واجب است بر وی آنکه بکشد پوشاک خود را

ثم يلبس الخلعة فهكذا حكم هذا الفقير أن يخرج من خرقته و

پس بپوشد خلعت را پس همچنین این حکم درویش است که برآید از خرقه خود و

يلبس ما خلع عليه الباري عز وجل من الأنوار والقرب واللطائف

بپوشد چیزی که خلعت داده است او را حق تعالی از نورها و نزدیکی و لطفها

ثم إن حكم خرقته إلى الشيخ الحاضر إن كان هنالك وإلا فللحاضرين

پس بدرستی حکم خرقه اندرویش بسوی پیر حاضر است اگر باشد در آنجا و اگر نه درویش حاضران راست

من الفقراء ان يفردوا القاري او القوال بها وقد قيل ان ذلك

اینکه جدا سازد خواننده یا گوینده را بآن خرقه و بتحقیق گفته شده است آن رسیدن

الى الفقير وهو اولى بحكم خرقته من غيره فاما معارضة الحاضرين

بسوی همان درویش است و او سزاوار است بحکم خرقه خود از دیگری و اما پیش آمدن حاضران

من ارباب الدنيا ليشتروا الخرقة ثم ترد الى صاحبها فذلك

از اهل دنیا تا اینکه بخرند آن خرقه را پس باز گردانیده شود بصاحب او پس این کار

غير محمود في الطريق وغير مرضي اللهم الا ان يكون المشتري فيه

ستوده نیست در طریقت و ناپسندیده است مگر اینکه باشد خرنده در و

فتوة وايمان بالقوم يريد ان يتخلق معهم وهو نوع من المعارضة

جوانمردی و گرویدن بقوم درویشان میخواهد اینکه نیکویی با ایشان و این نوعیست از طلب عوض

والسؤال بالتلطف ولكنه مذموم جدا لانه في حال خروجه عن

و سوال کردن بلطف و تازگی ولیکن اینکار بد است بیقین زیرا که به درستی او در حال برآمدن از

الخرقة اظهر الصدق من نفسه في الحال وبرجوعه الى الخرقة فاضح

خرقه ظاهر ساخت راستی را از نفس خود در حال و به باز گشتن بسوی خرقه فضیحت کننده

لنفسه ومكذب لها وذلك غير مرضي ولا ينبغي لمن خرج من خرقة

نفس را او دروغگو کننده است او را این کار نیست پسندیده و سزاوار نیست کسی را که برآمده است از

١٠٤٣

ان يعود اليها ويقبلها فان كان ذلك باشارة شيخ بان امره

اینکه باز گردد بسوی او و قبول کند او را پس اگر باشد آن قبول باشارة پیر باینکه فرمود

بأخذها فانه يأخذها جهرا امتثالا لامر الشيخ ثم يخرج منها بعد

بگرفتن آن پس بگیرد ازین آشکارا از جهت فرمانبرداری شیخ پس برآید از آن خرقه پس

ذلك فيتخلق بها مع غيره واذا وقع شيء في الوسط للجماعة فالواجب

از و پس احسان کند بآن خرقه بدیگری و چون چیزی واقع شود در میانه برای جماعت پس واجب است

التسوية بينهم فان كان فيهم شيخ ورأى تخصيص قوم او واحد

برابری در میان ایشان پس اگر باشد در ایشان پیر و ببیند خاص کردن گروهی یا یکی را

من الحاضرين فحكم ذلك الى الشيخ يتبع رأيه فيه فلو طرح خرقته

از حاضران پس حکم آن مفوض بسوی پیر است پیروی کرده شود رای خود را و اگر انداخت خرقه خود را

فردت عليه فكانت طريقته ان لا يرجع الى شيء خرج منه و

پس باز گردانیده شد بسوی او پس بوده است عادت او اینکه باز نگردد بسوی چیزیکه برآید از و و

عاد الفقراء الى خرقتهم فان كان له شيخ كان له ان لا يرجع

باز گشتند درویشان دیگر بسوی خرقهای خود پس اگر بوده است او را پیر بوده است او را که باز نگردد

إلى خرقته ويلزم طريقته فلا يرجع إلى ما خرج منه ولا ينقض

بسوی خرقه خود ولازم گیرد عادت خود را پس باز نگردد بسوی چیزی که بر آمده است از وی و نه شکند

حالته اتباعاً لأحوال الجماعة وإن كان واحد من الفقراء فالأمر

حالت خود را از جهت پیروی حال جماعت و اگر بود یکی از درویشان پس نیکوتر

من حاله والأليق بها أن توافق بالجماعة في الحال فيعود إلى خرقته

بحال او و سزاوارتر باو آنست که موافقت کند بجماعت در حال پس گردد بسوی خرقه خود

لئلا يخجل القوم ويستحيوا ويمقتوه ثم بعد ذلك يخرج منها

تا آنکه خجل نشوند قوم و شرمنده نشوند و غضب نکنند او را پس بعد ازین بر آید از آن خرقه

إلى الحاضرين وهو الأولى فإن دفعها إلى غائب عن المجلس جاز و

بسوی حاضران و این بهتر است و اگر داد او را بشخصی که غایب است از مجالس جایز است و این

هذا آخر ما ألفنا من آداب القوم على وجه الاختصار والإقلال

آخر چیزیست که تالیف کرده ایم از ادب گروه بر وجه اختصار و کمی

والإمكان في الوقت وأما ما يتعلق بدخول الربط والسقايات و

و گنجایش وقت و اما چیزی که وابسته است بدر آمدن به رباطها و سقایها و

لبس الحذاء وأشياء أحدثوها ووضعوها ورسموها بينهم فذلك

پوشیدن نعل و اشیایی که پیدا کرده اند و نهاده اند و رسم کرده اند در میان ایشان پس

يستفاد بممارستهم ونحا الصحبة والاستخبار والإشارة منهم

استفاده کرده میشود بممارست و انس ازیشان و خبر گرفتن و اشارة از ایشان

فلم نسطره في الكتاب وقد ذكرنا معظم ذلك في كتاب الأدب

پس ننوشته ایم در کتاب و تحقیق ذکر کردیم اکثر او را در کتاب ادب

في الشرع في أثناء الكتاب ثم نختم الكتاب بذكر باب يشتمل على

در شرع در میانه کتاب پس تمام میکنیم کتاب را بذکر باب که در گیرنده است بر

باب المجاهدة والتوكل وحسن الخلق والشكر والصبر والرضاء

باب مجاهده و توکل و نیکوی سیرت و شکر و صبر و رضا

والصدق إذ هذه الأشياء السبعة أساس هذه الطريقة والكل

و صدق از جهت آنکه این هفت چیز بنیاد است این طریقه را و همه

خير

نیکی اند

فصل

فأما المجاهدة فالأصل فيها قول الله عز وجل

اما مجاهده پس اصل درین قول خداست عز و جل

والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا وروى أبو نضرة عن

کسانیکه مجاهده کرده اند در طلب من هر آینه مینمایم ایشانرا راههای وصول خود و روایت کرد ابو نضره از

له من الوقت وهو الغضب ١٢

سه ٤٠

له أي أكثر ذلك ١٢

أبي سعيد الخدري رض قال سئل رسول الله صلى الله عليه وسلم عن أفضل

ابا سعید خدری رض گفت پرسیده شد رسول الله صلعم را از بزرگ ترین

الجهاد فقال كلمة حق عند سلطان جائر فدمعت عينا أبي

جهاد فرمود گفتن سخن راست نزد سلطان ظالم و اشک روان کرد دو چشم ابو سعید

سعيد رض وقال أبو علي الدقاق رح من زين ظاهره بالمجاهدة

و گفت ابو علی دقاق رح کسیکه آراسته کرد ظاهر خود را بمجاهده و مشقت

حسن الله سرائره بالمشاهدة قال الله عز وجل والذين جاهدوا

نیکو کند خدای تعالی باطن او را بمشاهده و مکاشفه فرمود عز و جل کسانیکه مجاهده کرده اند

فينا لنهدينهم سبلنا وكل من لم يكن في بدايته صاحب مجاهدة

در راه ما هر آینه می نمائیم ایشانرا راه وصول و کسیکه نبوده است در آغاز کار صاحب مشقت در ریاضت

لم يجد من هذه الطريقة شمة وقال أبو عثمان المغربي رح من ظن أنه

نیافت از طریقه بوئے و گفت عثمان مغربی رض کسیکه گمان برد که بر وی

يفتح عليه بشيء من هذه الطريقة أو يكشف له شيء منها بغير

کشاده میشود بروی چیزی از این طریقت یا کشف کرده میشود او را چیزی از آنها بغیر

لزوم المجاهدة فهو في غلط وقال أبو علي الدقاق رح من لم يكن له

لازم گرفتن مجاهده پس او در غلط است و گفت ابو علی دقاق رح کسیکه نبوده است او را

في بدايته قومة لم يكن له في نهايته جلسة وقال رض أيضا الحركة

در آغاز کار ایستادن نباشد او را در نهایت خود نشستن و گفت رض نیز قول در ایشان

بركة حركات الظواهر توجب بركات السرائر وقال الحسن بن علويه

برکت است جنبشهاے ظاهرها ثابت میگرداند اندرون ها را و گفت حسن

قال أبو يزيد رح كنت ثنتي عشرة سنة حداد نفسي وخمس سنين

گفت ابو یزید رح بوده ام دوازده سال آهنگر نفس خود پنج سال

كنت مرآة قلبي وسنة أنظر فيما بينهما فإذا في وسطي زنار ظاهر

بودم آیینه دل خود و سالی میدیدم در میان آنها پس ناگاه دیدم در میان خود زنار آشکارا

فعملت في قطعه ثنتي عشرة سنة ثم نظرت فإذا في باطني زنار

پس کار کردم در بریدن او دوازده سال پس دیدم پس ناگاه در باطن من زنار است

فعملت في قطعه خمس سنين أنظر كيف أقطع فكشف لي فنظرت

پس کار کردم در بریدن او پنج سال میدیدم چگونه ببرم او را پس کشف شد بر من پس دیدم

إلى الخلق فرأيتهم موتى فكبرت عليهم أربع تكبيرات وعن الجنيد

بسوی خلق پس دیدم ایشانرا مرده پس تکبیر گفتم بر ایشان چهار تکبیر جنازه و مروی است از جنید

قال سمعت السري رض يقول يا معشر الشباب جدوا قبل أن

گفت شنیدم سری را رح که میگفت ای گروه جوانان کوشش کنید پیش از آنکه

تبلغوا مبلغي فتضعفوا وتقصروا كما قصرت وكان في ذلك

برسید بجای رسیدن من پس سست شوید وکوتاهی کنید در عبادت چنانچه کوتاهی کردم و بود در آن

الوقت لا يلحقه الشباب في العبادة وقال الحسن القزاز رحمه الله

وقت ضعیف نمیرسید او را جوانان در عبادت وگفت حسن قزاز

بني هذا الأمر على ثلاثة أشياء أن لا يأكل إلا عند الفاقة ولا

بنا کرده شده است این امر سلوک بر سه چیز آنکه نخورد مگر نزد فاقه

ينام إلا عند الغلبة ولا يتكلم إلا عند الضرورة وقال إبراهيم

و نخوابد مگر وقت غلبه و کلام نکند مگر وقت ضرورت عظیمه وگفت ابراهیم

بن أدهم رض لن ينال الرجل درجة الصالحين حتى يجوز ست

ادهم رح هرگز نرسد مرد درجه نیکوکاران را تا آنکه درگذرد شش

عقبات الأولى يغلق باب النعمة ويفتح باب الشدة والثانية

عقبه اول آنکه به بندد در نعمت را و بگشاید برخود در سختی را و دوم

يغلق باب العز ويفتح باب الذل والثالثة يغلق باب الراحة

به بندد در عزت را و بگشاید در خواری را سوم به بندد در راحت را

ويفتح باب الجهد والرابعة يغلق باب النوم ويفتح باب السهر

و بگشاید در جهد را چهارم به بندد در خواب را و بگشاید در بیداری را

والخامسة يغلق باب الغنى ويفتح باب الفقر والسادسة

پنجم به بندد در غنی را و بگشاید در فقر را ششم

يغلق باب الأمل ويفتح باب الاستعداد للموت وقال أبو عمرو

به بندد در امل را و بگشاید در استعداد موت را وگفت ابو عمرو

بن نجيد رح من كرمت عليه نفسه هان عليه دينه وقال

بن نجید رح کسیکه بزرگ گشت برو نفس او خوار است برو دین او وگفت

أبو علي الروذباري رح إذا قال الصوفي بعد خمسة أيام أنا جائع

ابو علی رودباری رح هرگاه گوید صوفی پس از پنج روز من گرسنه ام

فالزموه السوق وأمروه بالكسب وقال ذو النون المصري رح ما أعز

پس لازم گردانید او را بازار و بفرمایید او را بکسب وگفت ذو النون مصری رح عزیز نساخت

الله عبدا بعز هو أعز له من أن يدله على ذل نفسه وما أذل

حق تعالی بنده را بهیچ عزت که عزیزتر است او را از آنکه راه نماید او را بر خواری نفس خود و خوار نساخت

اللّٰه عبدًا بذل هو اذل له من ان تحجبه عن ذل نفسه وقال

حق تعالى بنده را بخواری که خوارتر باشد از آنکه در پرده دارد از خواری نفس خود وگفت

ابرهيم الخواص ما هالني شيء الا ركبته وقال محمد بن الفضل

ابراهیم خواص نترسانید مرا چیزی مگر آنکه سوار شدم و کردم او را وگفت محمد بن فضل

رحمه الله الراحة هي الخلاص من اماني النفس وقال منصور بن

رحمه آسایش خلاصی از امیدهای نفس است وگفت منصور بن

عبد الله سمعت ابا علي الروذباري رحمة الله عليهما يقول دخلت

عبد الله شنیدم ابا علی روذباری را رحمه که میگفت درمی آید

الآفة من ثلاث سقم الطبيعة وملازمة العادة وفساد الصحبة

آفت از سه چیز از بیماری طبیعت و ملازمت عادت و فساد صحبت

فسألته ما سقم الطبيعة فقال اكل الحرام قلت وما ملازمة

پس پرسیدم او را چیست بیماری طبیعت پس گفت خوردن حرام پس گفتم و چیست ملازمت

العادة قال النظر والاستمتاع بالحرام والغيبة قلت فما

عادت گفت دیدن و نفع گرفتن بحرام و غیبت گفتم پس چیست

فساد الصحبة فقال كلما هاجت في النفس شهوة يتبعها وقال

فساد صحبت پس گفت همه هرچه پیدا کند در نفس شهوت پیروی آن کند وگفت

النصراباذي رحمه الله سجنك نفسك اذا خرجت منها وقعت

نصراباذی زندان تو نفس تست هرگاه برآیی از آن افتادی

في راحة الابد وقال ابو الحسن الوراق رحمه الله كان اجل احكامنا

در راحت ابدی وگفت ابو الحسن وراق رحمه باشد بزرگترین احکام ما

في مبادي امرنا في مسجد ابي عثمان الايثار بما يفتح علينا وان

در آغاز کار در مسجد ابی عثمان ایثار کردن چیزی که فتح میکنند برما و اینکه

لا نبيت على معلوم ومن استقبلنا بمكروه لا ننتقم منه لانفسنا

شب نکنیم بر چیزی که معلوم است و هرکه پیش آید ما را به ناسزا انتقام نمیگیریم از وی از برای نفسهای خود

بل نعتذر اليه ونتواضع له واذا وقع في قلوبنا حقارة لاحد

بلکه عذر میکردیم بسوی او و تواضع میکردیم مر او را و هرگاه واقع شد در دلهای ما حقارت برای کسی

قمنا بخدمته فمجاهدة العوام في توفية الاعمال ومجاهدة

برخاستیم بخدمت او پس مجاهده عوام در تمام ساختن اعمال ظاهریست و مجاهده

الخواص في تصفية الاحوال وقد يسهل مقاساة الجوع والعطش

خواص در پاک کردن احوال است از ذمایم وگاهی آسان میشود رنج کشیدن گرسنگی و تشنگی

سقم بالضم و بالفتح بیماری

رشید

سجن بالکسر زندان

١٠٤٦

والسهر ومعالجة الاخلاق الردية تعسّر وتصعب من آفات

و بیداری و علاج کردن سیرتهای نکوهیده دشوار است و صعب و از آفات

النفس ركونها الى استحلاء المدح والذكر الطيب وثناء الخلق

نفس میل کردن اوست بسوی شیرین پنداشتن ستایش خلق و یاد کردن نیکو و ستودن خلق

وقد تحمل اثقال العبادات لذلك ويستولى عليه الرياء والنفاق

وگاهی بر میدارد بارهای عبادت را از جهت شیرینی و غالب میشود بروی ریا و نفاق

وعلامة ذلك رجوعها الى الكسل والفشل عند انقطاع ذلك و

و نشان این و علامه آنست که باز گردد نفس بسوی سستی و ناتوانایی وقت جدا شدن آن شیرینی و

ذم الناس لها فلا يتبين لك آفات نفسك وشركها ودعواها

نکوهیدن مردم او را از ظاهر نمیشود مر ترا آفتهای نفس تو و شرک خفی و دعوے او

وكذبها الا عند الامتحان في مواطن دعواها وعند الموازنة

کذب او مگر نزد امتحان در مواطن دعوای او و نزدیک سنجیدن

لها لانها تتكلم بكلام الخائفين ما لم تضطر الى الخوف واذا

مر او را زیرا که او سخن میکند سخن ترسندگان تا وقتیکه مضطر نشده است بسوی خوف و وقتیکه

احتجت اليها في مواطن الخوف وجدتها آمنة وتقول قول الابرار

محتاج شد بسوی نفس در جاهاے خوف که در آنجا از حق باید ترسید مییابی آنرا امین و همه وعید را فراموش کار

ما لم تمتحن بالتقوى واذا احتجت اليها وطالبتها بشروط التقوى

تا وقتیکه نه آزموده شده است به پرهیزگاری و وقتیکه محتاج شدی بسوی نفس و خواستی از وی پرهیزگاری

وجدتها متكبرة مرائية معجبة وتصف العارفين ما

مییابی تو او را بزرگ کننده نماینده آراینده برای خلق عجب کننده بفعل خود می ستاید نفس صفات عارفان

لم يحتج الى الغاية فاذا طلبت منها ذلك وجدتها كذابة و

تا وقتیکه محتاج نیست بسوی غرضی پس وقتیکه طلب میکنی از وصدق را اندر هنگام عرض مییابی او را دروغگو و

تدعي دعوى الموقنين ما لم تمتحن بالاخلاص وتزعم انها من

دعوی میکند نفس دعوی اصحاب ایقان تا وقتیکه نه آزموده است به پرهیزگاری پس وقتیکه محتاج شد بسوی اخلاص

المتواضعين ما لم يحل بها خلاف هواها عند الغضب وكذلك

جمله متواضعان ام تا وقتیکه فرود نیامده است باو خلاف میل خود وقت غضب و همچنین

تدعي السخاء والكرم والايثار والبذل والغناء والفتوة وغير

دعوے میکند سخاوت و کرم و ایثار و خرج کردن و توانگری دل و جوانمردی و غیر

ذلك من الاخلاق الحميدة اخلاق الاولياء والابدال والاعيان

غیر این از اخلاق ستوده که اخلاق اولیا و ابدال و اشراف است

تمنيا ودعونة وحمقا وإذا طالبتها بذلك وامتحنتها لم تجد

بطريق آرزو وحماقت وحق ووقتيكه طلب ميكني تو آن نفس را باين سيرتها وآزمايش نيابي

هناك إلا كسراب بقيعة يحسبه الظمآن ماء حتى إذا جاءه

آنجا آن سيرتها مگر مانند سراب كه در دشت ميباشد مي پندارد آنرا تشنه آب تا آنكه هرگاه مي آيد اورا

لم يجده شيئا ولو كان ثم صدق وإخلاص وصح منها القول و

نميابد اورا چيزے واگر ميبود آنجا راستي واخلاص ودرست ميشد از و سخن و

صدقت بالقول لسانها لما أظهرت لتزين للخلق الذين لا يملكون

راست ميگفت سخن را بزبان خويش هر آينه ظاهر نميكرد آرايش عمل نيك براي خلق كه مالك نيستند

لها ضرا ولا نفعا ولصحت أعمالها عند الامتحان توافق قولها

براي او ضرر ونفع را وهر آينه درست ميشد اعمال او وقت امتحان پس موافق ميشد سخن او

عملها وقال أبو حفص رحمه الله النفس ظلمة كلها وسراجها سرها

عمل اورا وگفت ابوحفص رح نفس تماما تاريكي ست همه او وچراغ او باطن او

يعني الإخلاص ونور سراجها التوفيق فمن لم يصحبه في سره توفيق

يعني اخلاص اوست ونور چراغ او توفيق ست پس كسيكه همراه نيست اورا در سر او توفيق

من ربه كانت ظلمة كلها وقال أبو عثمان رحمه الله لا يرى أحد

از پروردگار او باشد سراسر تاريكي وگفت ابوعثمان رح نمي بيند كسي

عيب نفسه وهو يستحسن من نفسه شيئا وإنما يراه من يتهمها

عيب نفس خود وحال آنكه نكو ميبيند او از نفس خود چيزے را وجز اينكه مي بيند عيب نفس ميكند

في جميع الأحوال وقال أبو حفص رحمه الله أسرع الناس هلاكا

در همه احوال وگفت ابوحفص رح چست ترين مردم از روے هلاك

من لا يعرف عيبه فإن المعاصي بريد الكفر وقال أبو سليمان

كسے ست كه نشناسد عيب خود چه رستي گناهان پيك كفر اند وگفت ابوسليمان

رحمة الله عليه ورضوانه ما استحسنت من نفسي عملا فاحتسبت

رح نيكو نه پنداشتم از نفس خود چيزے را پس شمرده باشم

به وقال السري رضي الله عنه إياكم وجيران الأغنياء وقراء الأسواق

اورا وگفت سرے دور اندازيد از همسايگي توانگران وخوانندگان بازارها

وعلماء الأمراء وقال ذو النون المصري رضي الله عنه إنما دخل الفساد

ودانشمندان اميران وگفت ذو النون رح در آمد فساد

على الخلق من ستة أشياء أولها ضعف النية بعمل الآخرة و

بر خلق مگر از شش چيز اول آن شش سستي نيت ايشان در عمل آخرت ست و

١٠٤٨

بعض النسخ ١٢

الثاني صارت أبدانهم رهينة بشهواتهم والثالث طول الأمل
دوم گشت تنهای ایشان گرو آرزوهای ایشان سوم درازی امیدها
مع قرب الأجل والرابع آثروا رضاء المخلوقين على رضاء الخالق و
با نزدیکی موت چهارم اختیار کردند رضا مخلوقات بر رضای خالق
الخامس اتبعوا أهواءهم ونبذوا سنة نبيهم صلى الله عليه وسلم وراء ظهورهم
پنجم پیروی کردند هواهای خود را وانداختند طریقه پیغمبر را در پس پشت های خویش
والسادس جعلوا قليل زلات السلف حجة لأنفسهم ودفنوا كثير
ششم گردانیدند لغزشهای پیشینیان حجت و دلیل برای نفسهای خود و پنهان کردند بسیاری
مناقبهم **فصل** والأصل في المجاهدة مخالفة الهوى بفطم
از صفات ستوده ایشان و اصل در مجاهده مخالفت نفس است پس جدا کند
نفسه عن المألوفات والشهوات واللذات ويحملها على خلاف
نفس خود را از چیزهائی که الفت گرفته است بانها و آرزوها و لذتها و بردارد او را بر خلاف
ما تهوى في عموم الأوقات فإذا انهمك في الشهوات ألجمها
آنچه مایل است باو در اکثر اوقات پس وقتیکه فرو رفت در شهوتها باز دارد او را
بلجام التقوى والخوف من الله عز وجل فإذا حرنت ووقفت
بلگام پرهیزگاری و ترس از حق تعالی پس وقتیکه حرون کند و بایستد
عند القيام بالطاعات والموافقات ساقها بسياط الخوف و
نزد برخاستن بطاعتها و موافقت نفرمودها براند او را بتازیانه ترس و
خلاف الهوى ومنع الحظوظ **فصل** ولا تتم المجاهدة إلا
خلاف هوا و باز داشتن از حظها و تمام نمیشود مجاهده مگر
بالمراقبة وهي التي أشار إليها رسول الله صلى الله عليه وسلم حين سأله جبريل
بمراقبه و آن مراقبه چیزیست که اشارت کرد باو رسول الله صلی الله علیه وسلم وقتیکه پرسید او را جبرائیل
عليه الصلوة والسلام عن الإحسان فقال الإحسان أن تعبد الله كأنك تراه فإن
علیه السلام از احسان پس گفت احسان اینست که عبادت کنی خدا را گویا که می بینی او را
لم تكن تراه فإنه يراك لأن المراقبة علم العبد باطلاع الرب
اگر نبوده تو بیننده او را پس او بیننده است ترا ازیرا که مراقبه دانستن بنده است به واقف بودن پروردگار
سبحانه عليه واستدامته لهذا العلم مراقبة لربه وهذا هو أصل
بر او و همیشه داشتن بنده این دانش را مراقبه است مر پروردگار را و این مراقبه اصل
كل خير وقلما يصل إلى هذه الرتبة بعد المحاسبة وإصلاح حاله
هر نیکی است [illegible] رسد بنده باین مرتبه مگر پس از محاسبه و درست گردانیدن حال خود را

في الوقت ولزوم طريق الحق واحسان مراعاة القلب بينه وبين

در وقت ولازم گرفتن راه راست را ونیکو رعایت کردن دل را در میان خود و در میان

الله تعالى وحفظ الانفاس مع الله عز وجل فيعلم ان الله تعالى عليه

خداے تعالی ونگهداشتن دمها را با خداے تعالی که بیاد او بر آیند پس بداند بدرستی خداے تعالی برو

رقيب ومن قلبه قريب يعلم احواله ويرى افعاله ويسمع اقواله

پاسبان است واز دل او نزدیک است می داند احوال ورا ومی بیند افعال اورا ومیشنود سخنهای

ولا تتم ايضا الا بمعرفة خصال اربع اولها معرفة الله تعالى والثانية

وتمام نشود نیز مجاهده مگر بدانش چهار خصلت اول شناخت خداے تعالی ودوم

معرفة عدو الله ابليس والثالثة معرفة نفسك الامارة بالسوء

دانستن دشمن خدا ابلیس را وسوم دانستن نفس خود را بسیار فرمان دهنده ببدی

والرابعة معرفة العمل لله تعالى ولو عاش انسان دهرا في العبادة

چهارم دانستن کار برای خداے تعالی واگر زندگانی کند انسان عمری در عبادت

مجتهدا ولم يعرفها ولم يعمل عليها لم تنفعه عبادته وكان

کوشش کننده ونداند آن چهار خصلت را وعمل نکند بروی نفع نکند اورا عبادت او وباشد

على الجهل ومصيره الى النار الا ان يتفضل الله تعالى عليه

بر جهالت وبازگشت او بسوی آتش است مگر آنکه فضل کند حق تعالی برو

برحمته فاما معرفة الله عز وجل فهو ان يلزم العبد قلبه قربه

برحمت خود اما معرفت خداے تعالی پس این است که لازم گیرد بنده دل خود را نزدیکی او

عز وجل وقيامه عليه وقدرته عليه وشهادته وعلمه به و

حق تعالی وقایم بودن او برو وتوانا بودن برو وحاضر بودن ودانا بودن باو و

انه رقيب حفيظ وانه واحد ماجد لا شريك له في ملكه وانه

بدرستی خداے پاسبان ونگاهبان است ویگانه است از روی قوت وگزیدن نیست انباز مر اورا در ملک او وبدرستی

عند ما وعد صادق وعند ما ضمن واف وعند ما دعى

نزد وعده خود است ونزد چیزے که ضامن او شده است از روی رسانیدن است ونزد چیزی که طلب کرد

اليه وندب اليه ملي وله وعد ينجزه ووعيد صادق ينفذه

حق را بسوی او وخواست باو توانگر است ومر اورا وعده است که وفا خواهد کرد واورا وعید راست است که روان خواهد کرد

ومقام يصير اليه الخلائق ومصدر يتصرف من عنده وله

ومقام است که بازگشت باو خلایق وجاے برآمدن است تصرف میکنند از پیش خود مر اورا

ثواب وعقاب ليس له شبه ولا مثيل وانه كافي رحيم ودود

ثواب وعذاب مر اورا نیست مر اورا مانند در صفات ونه در ذات وبدرستی خداے بسیار رحمت کننده

سميع عليم وانه كل يوم هو في شان لا يشغله شان عن شان
شنونده است داننده است وبدرستی آنخدا ایتعالی هر روز در کاریست مشغول نمیگرداند او را کاری از کاری

يعلم الخفي وفوق الخفي والضمير والخطرات والوسوسة والهمة
میداند چیز نهان را وانچه بالای نهانست وچیز پوشیده را وخطرات دل را ووسوسه را وقصد را

والارادة والوسواس والحركة والطرفة والغمزة والهمزة وما فوق
وخواهش را ووسواس را وحرکت وبر هم زدن چشم را واشارت چشم را وانچه بالای

ذلك وما دون ذلك مما دق فلا يعرف وجل فلا يوصف مما
آنست وپایین آنست از چیزهای باریک پس غایب میشود از چیزهای بزرگ از آنچه

كان وما يكون وانه عزيز حكيم وقد استوفينا ذلك في باب
شده است وآنچه خواهد شد وبدرستی خدایتعالی ارجمند است حکیم وتحقیق تمام بیان کردیم این را در باب

معرفة الصانع من قبل فاذا الزم هذا قلبه في اليقين الراسخ والعمل
معرفت صانع پیش ازین پس وقتیکه لازم ساخت این معرفت را دل خود بیقین استوار وعمل

النافع ولزم ذلك كل عضو منه وكل جارحة وكل مفصل وعرق
نافع ولازم شدن این معرفت هر عضو وهر اندام وبند ورگ

وعصب وشعر وبشر وكذلك يتيقن ان الله تعالى قائم على ذلك
وپی وموی وچهره وهمچنین یقین کند بدرستی خدایتعالی قایم است برو

عالم به احاط به علما لا تعزب منه عازبة وانه خلقه فاحسن
عالمست او را دگرفته است او را از روی علم غایب نیست از وی هیچ غایبی وبدرستی خدایتعالی پیدا کرد او را پس

خلقه وصوره فاحسن صورته وثبت جميع ذلك في قلبه
پیدایش او وصورت بندی او کرد پس نیکو کرد صورت او را وثابت شد این علم در دل او

وصح به عزمه واكمله عقله ثبتت حينئذ فيه المحاسبة
وصحیح شد باو نیت او وکامل کرد او را عقل او وثابت شد این هنگام در آنکس محاسبه

ووصلت اليه المعرفة وقامت عليه الحجة وكان في مقام من
ورسید باو معرفت وقایم شد براو حجت الهی وشد در جایی بزرگ از

الله شريف والحذر يصحبه في ذلك كله فحفظت جوارحه
حق تعالی وترس صحبت میدارد او را در همه اینها پس نگاهداشته شد اندامها و

قلبه فلا ينال شيئا من هذه الجملة الا ان يقطع الاشغال
دل او از معاصی وپنهان نمیرسد بسالک چیزی را ازین مجموع مگر که ببریدن شغلها همه

كلها الا ما دله على هذا والفرق لا يفارق قلبه حذرا من
مشغول شدن بچیزیکه راه نماید او را برین وحال آنکه ترس جدا نمیشود از دل او بسبب ترسیدن از

١٠٥١

اشاره

نیکو کردن

شغلوا به لتفردهم عليه لما قد ملك وبما يكون منه وحياء منه

[illegible]

لقربه منه ولم يتقطع منه ارادة ولم يبد منه همة ولا خطرة

[illegible]

الا له وفيه فيكون العالم القائم بما يجب لله منه والتارك له

[illegible]

مما يكره منه ولا يكون منه خطرة ولا لحظة ولا وسوسة ولا

از آنچه کراهیت میدارد حق تعالی و نباشد او را خطره و نه دیدنی و نه وسوسه و

ارادة ولا حركة ظاهرا ولا باطنا الا وعلم الله عنده قائم في

نه اراده و نه جنبش ظاهر و نه باطن مگر آنکه علم حق تعالی قائم است در

قلبه قبل الخطرات والحركات والوساوس فهو مقام العلماء بالله

دل او پیش از خطره و جنبشها و وسوسها و این مقام علماست که با حق [illegible]

عز وجل الخائفين العارفين الاتقياء الورعين واما معرفة

ترسنده اند عارف اند پرهیزگار اند تارک شبهات اند و اما شناختن

عدو الله ابليس فقد امر الله تعالى بمحاربته ومجاهدته في السر

دشمن خدا ابلیس است پس تحقیق فرموده است حق تعالی بجنگ او و مجاهده او در پنهان

والعلانية في الطاعة والمعصية واعلم العباد بانه قد عادى

و آشکارا در طاعت و گناه و اعلام کرده بندها را به درستی آن ابلیس تحقیق دشمنی کرد

الله عز وجل وعبده ونبيه وصفيه وخليفته في الارض آدم

با خدای عز و جل بزرگ [illegible] و بنده او و پیغمبر او و برگزیده او و خلیفه او در زمین او که آدم است

عليه السلام وضاره في ذريته وانه لا ينام اذا نام الادمي و

و ضرر رسانید او را و اولاد او و به درستی آن ابلیس خواب نمیکند وقتیکه خواب کرد آدمی و

لا يغفل اذا غفل الادمي ولا يسهو اذا سهى في نومه ويقظته

غافل نمیشود وقتیکه غافل میشود آدمی و سهو نمیکند وقتیکه سهو کند در خواب خود یا بیداری خود

مجتهدا في هلاك الادمي تهلاكه لا يالوه خديعة وحيلة و

کوشش کننده است در هلاک آدمی [illegible] در حق او فریب و حیله و

مكرا ومصائده الشهوة اللذيذة في طاعته ومعصيته ما

مکر را و آلات شکار آن ابلیس که آرزو داشته است لذیذ اند در طاعت او و معصیت او پنهان [illegible]

يجهله كثير من خلق الله من العابدين المغرورين المخدوعين و

[illegible] نمیدانند او را بسیاری از خلق خدا از عبادت کنندگان که مغرور اند و فریب داده شده اند و

كثير من العاقلين ليست لهم راحة أن يوقعوا ابن آدم في معصية

بسیار از عاقلان نیست آسودگی شیطان آنکه بیندازد فرزند آدم را در گناه

ربه أو عجب إنما بغيته أن يرده معه حيث يرد جهنم وبئس

رب یا عجب نیست مقصود او مگر آنکه بیارد فرزند آدم را با وجود جای که خواهد آمد در دوزخ چنانچه

قال جل وعلا إنما يدعوا حزبه ليكونوا من أصحاب السعير فإذا عرف

فرمود خدا جز این نیست که میخواند آن شیطان گروه خود را تا باشند از اهل دوزخ پس وقتیکه دانست ابلیس را

العبد بهذه الصفة فينبغي له أن يلزم قلبه معرفته في الحق و

بنده باین صفت پس سزاوار است مر بنده را آنکه لازم سازد دل خود را معرفت ابلیس در حق و

الباطل بلا غفلة ولا سهو منه فيحاربه بأشد المحاربة ويجاهده

باطل بی غفلت و بی سهو پس جنگ کند با وی سخت ترین جنگها و مجاهده کند

بأشد المجاهدة سرا وعلانية ظاهرا وباطنا لا يقصر في ذلك

سخت ترین مشقت پنهان و آشکارا ظاهر و باطن کوتاهی نکند در آن جنگ

حتى يبذل مجهوده في محاربته ومجاهدته في كل ما يدعو إليه

تا آنکه خرج کند سعی خود را در جنگ و مشقت با او در هر چیزی که خواند ابلیس بسوی آن چیز

من الخير والشر ولا يدع التضرع واللجاء إلى الله عز وجل والاستعانة

از نیک و بد و نگذارد زاری و التجا بسوی خدای تعالی و مدد خواستن

به في حركاته كلها ليعينه عليه ويري الله عز وجل من نفسه الفقر

باو در حرکات خود همه تا آنکه یاری دهد او را بر ابلیس و نماید حق تعالی را از نفس خود درویشی

والفاقة إليه فإنه لا حيلة ولا قوة إلا به ويستغيث بالله عز

و فاقه بسوی او پس بدرستی نیست خلاصی و نیست توانائی بر محاربه او مگر بیاری حق تعالی و فریاد رسی خواهد

وجل بالبكاء والتضرع ويسأله النصر عليه جاهدا مدة الأبد ليلا

بگریه و زاری و طلب کند از حق تعالی غلبه بر ابلیس در حالیکه کوشش کننده است مدت ابد شب

ونهارا سرا وعلانية في الخلاء والملا حتى يصغر في عينيه لمجاهدته

و روز پنهان و آشکارا در خلوت و میان مردم تا آنکه خرد و حقیر نماید در چشم بنده مجاهده او

لمعرفته بتوفيق الله إياه فإنه عدو مولاه وهو أول من عصى الله

از جهت دانستن او بتوفیق خدا پس بدرستی که آن ابلیس دشمن مولای بنده است و اول کسی است که بیفرمانی

من خلقه وأول من مات من خلقه يعني من عصاه وكل عاص لله

از خلق او و اول کسیکه مرده است از خلق یعنی کسیکه بیفرمانی کرد او را و هر عاصی خدا

عز وجل ميت كما جاء في الحديث قال الله عز وجل إن أول من مات

مرده است چنانچه آمده است در حدیث فرمود خدای تعالی بدرستی اول کسیکه مرد

اول

من خلقي إبليس وهو الذي عادى أولياءه من الأنبياء والصديقين

از خلق من ابلیس است و او است که دشمنی کرد دوستان خدا از پیغمبران و صدیقان

وأضعفه من خلقه أجمعين وينبغي للعبد أن يعلم أنه في

و بر گزیدگان از خلق او همه و سزاوار است مر بنده را اینکه بداند که در سختی او در

جهاد عظيم في قربه من الرب جل ثناؤه ولا يوصف شرف

جهادی بزرگ است و در نزدیکیست از پروردگار خود جل جلاله و بیان کرده نمیشود بزرگی

مقامه فليثبت ولا يعجز فإنه إن عجز أو مل فقد عصى ربه عز

جای او را نزد حق پس باید که ثابت بماند و عاجز نشود در سختی که اگر عاجز شد یا ملول شد پس تحقیق نافرمانی کرد

وجل ووقع في جهنم وغضب الله عليه ويكون قد أعطى عدو

و افتاد در دوزخ و غضب کرد بر وی حق تعالی و میباشد تحقیق داده شده است دشمن خدای

الله أمنية منه وقوي عليه لعنة الله وليس لإرادته في العبد

تعالی را امید او از وی و توانا شد دشمن خدای تعالی بر وی و نیست مر خواهش آن شیطان را در بنده

غاية ولا نهاية إلا الكفر بالله فإنه إنما ينقله من حال إلى حال

نهایتی و انتهایی مگر کافر ساختن بنده را بخدا پس او نقل میکند بنده را از حالی بحالی

حتى يغضب الله عليه فيكله إلى نفسه فيعطب ويقع في النار

تا اینکه غضب میکند حق تعالی بر وی و پس میسپارد آن بنده را بنفس او پس هلاک میشود و می افتد در آتش

مع الشيطان فلا خلق أشد على العبد منه فالحذر الحذر فإنما

با شیطان پس نیست هیچ مخلوقی سخت ترین بنده را از شیطان پس باید ترسید ترسیدنی

هو الورود على العطب وإلى النجاة بفضل الله ورحمته أعاذنا الله

حال که هلاک یا رستگار رسید بفضل خدا و رحمت او پناه دهد ما را خدا

وجميع المسلمين من شر إبليس وجنوده ولا حول ولا قوة إلا

و جمیع مسلمانان از بدی ابلیس و لشکر او و نیست قوت و توانایی مگر

بالله العلي العظيم وأما معرفة النفس الأمارة بالسوء فيضعها

بخدای بزرگ است و بلند و اما معرفت نفس بسیار فرمان دهنده به بدی پس اینست که بنهد

حيث وضعها الله عز وجل ويصفها بما وصفها الله تعالى و

جائیکه نهاده است او را خدای تعالی و صفت کند او را بانچه صفت کرده است خدای تعالی و

يقوم عليها بما أمره الله عز وجل فإنها أعدى له من إبليس

قایم باشد بر وی بانچه فرموده است خدای تعالی پس بدرستی او دشمن ترست بنده را از شیطان

فإنما يقوى عليه إبليس بها وبقبولها منه فيعرف أي شيء

و توانا میشود شیطان بر بنده مگر بوسیله وی و به گرویدن نفس از شیطان پس بشناسد که چه چیز است

لطلبها وما ارادت نيلها والى ما تدعو اليه وبما تأمر وكيف خلقها

طلبيت او رسيدن است او وسوى چه چيز طلب ميكند وچگونه ست پيدايش او

خلقة ضعيفة قوي طمعها شرهة مذبذبة خارجة عن

پيدايش او ضعيف ست استوار ست طمع او ليسيار ست حريص ومذبذب ست بدر رفته از

طاعة الله سبحانه متملكة متمنية خوفها امن ورجاؤها اماني

فرمانبردارى خدا مالك شونده ست آرزو كننده ست خوف او امن ست ورجاى او آرزوها ست

وصدقها كذب ودعواها باطلة وكل شيء منها غرور وليس لها

وراستى او دروغ است ودعوى او باطل ست وهر چيز كه ازوست فريبست ونيست مر او را

فعل محمود ولا دعوى حق فلا تغتر به بما يظهر لك منها ولا ترجو

كارى ستوده ونه دعوى راست پس مغرور مكن شده را بآنچه كه ظاهر ميشود مر او را واميدوار شده

بما تأمل ان تحمل عنها قيودها سررت وان اطلق واثقها جمحت وان

بچيزيكه اميد دارد كه نفس اگر گشاده از وى بند او بر شود واگر دور كرده شود از وى بند او بر آيد از فرمان

اعطيتها سؤلها هلكت وان غفل عن محاسبتها ادبرت وان

اگر دهد او را خواهش او هلاك شود واگر غافل شود از محاسبه او بر شود واگر

عجز عن مخالفتها غرقت وان اتبع هواها تولت الى النار ورفقها

عاجز آيد از مخالفت او غرق شود واگر پيروى كند هواى نفس او بر گردد بسوى آتش ودوستى

هوت ليس لها حقيقة ولا رجوع الى خير وهي رأس البلاء ومعدن

افتد نيست مر نفس را حقيقتى وبازگشتن بسوى نيكى واين سر بلاها ست وكان

الفضيحة وخزانة ابليس ومأوى كل سوء ولا يعرفها احد غير خالقها

فضيحت وگنجينه ابليس ست وجاى بازگشت هر بدى ست ونميداند او را هيچ كسى غير از خالق او

عز وجل فهي في الصفة التي وصفها الله عز وجل كلما ظهرت

پس نفس در صفتى ست كه ستوده ست او را حق تعالى هر گاه كه ظاهر كند

خوفا فهو امن وكلما ادعت صدقا فهو كذب وكلما ذكرت

ترس از حق پس او امن ست وهر گاه كه دعوى كند راستى پس او دروغست وهر گاه ياد كند

الاخلاص فهو رياء واعجاب عند الحقائق تبين صدقها

اخلاص را در عمل پس او ريا ست وخود پسندى ست وقت ظهور حقايق احوال ظاهر ميشود راستى او

ويعرف كذبها وعند الامتحان ترجع الى دعواها فليس لا دعاء لها

ودانسته ميشود دروغ او ونزد آزمودن باز گردد بسوى دعوى خود پس نيست

الا وقد حل بها فعلى العبد محاسبتها ومراقبتها ومخالفتها

مگر آنكه فرود آمده ست باو پس بر بنده لازم ست حساب گرفتن از آن نفس وپاسبانى او ومخالفت او

ويجاهدها في جميع ما تدعو إليه وتدخل فيه فالنفس لها دعو

وجهاد کند او را در همه چیزها که میخواند بسوی آنها و در آید در آنها پس بدرستیکه مر او را دعوی

ى وانما تميل الى هلاكها وتدميرها لا توصف بشيء من الاوصاف

[illegible] و نیست میل او مگر بهلاک خود و خرابی خود و ستوده نمیشود آن نفس بهیچ صفت [illegible]

الذميمة فهي كنز اللعين ومستراحه ومستقره ومعدنه

بلکه [illegible] نکوهیده شده است پس آن نفس گنج شیطان است و جای آسایش اوست و جای قرار اوست

ومسكن ثقته فاذا عرفت العبد صفتها فقد عرفها فانت عليه

و یار اوست پس هرگاه دانست بنده صفت او پس تحقیق دانسته او را [illegible]

ذلت وقوي عليها بالله عز وجل فاذا اجتمعت في العبد هذه

خوار شده و توانا شد بنده بر او بیاری حق تعالی پس وقتیکه جمع شد در بنده این

الخصال الثلاث فليستعن بالله عز وجل عليهن ولا يغفل ولا

خصلتهای سه گانه پس باید که طلب یاری کند از خدا تعالی بر این خصلتها غافل نشود و

يطيع نفسه لانه اذا قوي على ادب نفسه ومخالفتها عما

فرمانبرداری نکند نفس را زیرا که [illegible] وقتیکه توانا شد بر ادب نفس خود و مخالفت او از آنچه

تهوى قوي على الخصال كلها ان شاء الله تعالى فعليه بدوام

میل کند [illegible] باشد بتحقیق توانا شده است بر خصلتهای همه اگر خواسته است خدا تعالی پس بر بنده است

التقدم بالعزم بالله عز وجل وحده لا شريك له ولا يميل في

پیش آمدن بقصد خود بسوی خدا تعالی که تنهاست نیست انبازی مر او را و میل نکند در این

هذا كله الى احد غير الله عز وجل فانه ان فعل ذلك فلا يرزق

همه کارها بسوی هیچ کس غیر از خدای تعالی پس بدرستی اگر کرد این را پس روزی داده نمیشود

الخير ويكله الله عز وجل الى نفسه فينبغي له ان يستعين بالله

بر نیکی و میسپارد او را حق تعالی بسوی نفس او [illegible] از خدا

تعالى في هذا كله ويتبع مرضاته في جميع ما امره الله به ونهاه و

تعالی در همه این چیزها و پیروی کند رضای خدا تعالی در همه چیزها که فرموده است و نهی کرده است

لا يريد بذلك احدا غير الله عز وجل فاذا فعل ذلك ارشده الله و

و اراده نکند باین هیچکس را غیر از خدای تعالی پس هرگاه کرد این کار را راه نماید او را حق تعالی و

وفقه واحبه وجعله مكانه وستره بستر الاصفياء العلماء

[illegible]

بالله الذين كذلك قالوا العلم بالله عز وجل واما معرفة العلم

[illegible]

ثم لو جهد أن يعلم العبد أن الله تعالى يريد أمرا [illegible]

[illegible]

أمرا وهو الذي أمره به وهو الطاعة والذي نهاه عنه وهو المعصية

[illegible]

الله عز وجل وأمره بالإخلاص فيهما والفصل بينهما [illegible]

[illegible]

على نهج الكتاب والسنة ولا يكون في ضميره في فعله كل شيء

بر طریق کتاب و سنت و نباشد در دل بنده در کردن او [illegible]

عند الله عز وجل ولا يكن ممن ترك المعاصي الظاهرة وأصر على

جز از حق تعالی و نباشد از کسانیکه گذاشته اند گناهان ظاهر را و [illegible] اند از

ترك المعاصي الباطنة التي هي أمهات الذنوب وأصولها لأن الله

گذاشتن گناهان باطن که آنها سر گناهان و اصل ایشانند زیرا که حق تعالی

تعالى ليس على هذا وعد بالمغفرة ولا على هذا ضمن الثواب في دار

وعده نکرده است بر ترک گناهان ظاهری آمرزش را ونه برین ضامن شده است ثواب را در سرای

الجزاء فلا يجهدن العبد في العبادة بالظاهر بفساد النية وسقم

جزا پس کوشش نکند بنده در عبادت ظاهر بفساد نیت و [illegible]

الإرادة فيعود إذ ذاك طاعاته معاص كلها فيحصل له عقوبات

قصد پس باز گردد آنگه طاعت گناهها پس فرود آید باو عقوبات

الدنيا والآخرة مع تعب البدن وقلة المراد به وترك الشهوة واللذة

دنیا و آخرت با رنج دادن تن را و [illegible] آرزو و لذت

فيخسر الدنيا والآخرة بل يزين طاعته بالإخلاص والتقوى والورع

پس زیان کند دنیا و آخرت را [illegible] طاعت خود را باخلاص و تقوی و پرهیزگاری

ونيته بالصدق ويحفظ إرادته بالمحاسبة وليكن همه طلب

النية الصادقة وعزمه طلب الإخلاص والتوحيد في أقواله و

أفعاله وأحواله كلهم عند أخذه في الطاعة وإعراضه عن المعصية

على حسب معرفة الله كما ثبت معرفة العمل وجهله أن

فيحذر من أن يخدعه إبليس اللعين بهواه ويعترضه بمكائده

ويوقعه في غروره فيذهب به بمكره وخدعه فإن له مصائد

ومغالات في القلوب وغوائل شهية وطرائف لذيذة يحسبه

الجاهل نفعًا ويقينًا وهو شك وظلمة يفتح له مائة باب من

الطاعة يريد بذلك أن يدخله في أدنى منزلة يستغرق عمله

فإذا أتاه فليحذره الحذر فإن قدر أن يتعلم خدعه كما يتعلم

القرآن فليفعل فهذا أمر الله جل ثناؤه فليحذره العبد في

طاعته كما يحذره في معاصيه فإن خطر بباله أمر أو دعته

نفسه إلى شيء أو تحرك بحركة فلا يعجلن دون المعرفة و

العلم وليرفق بنفسه وليترسل بترسل العلماء ويجالس

الفقهاء العالمين بالله وبأمره ونهيه حتى يدلوه على طريق

الله عز وجل ويعرفوه ذلك ويدلوه على دوائه وداءه على ما

قدمناه في مجلس التوبة ولا ينبغي له أن يغتر بطول القيام و

كثرة الصيام والنوافل الظاهرة بلا معرفة منه بعلمه فإذا كان

كذلك فدأب فعله مع معرفته بنفسه وربه وبعلمه وصحة فعله

۱۰۵۸

فعندها يورث العلم والفقه فما كان من فعلها طاهرا ما طرق

پس نزدیک این چیزها داده می‌شود ... [illegible]

إلا كان شيئا خالصا صادقا فقبله الله منه وأثابه عليه ومن كان قد رد

مگر باشد چیزی خالص برای خدا ... درست قبول کند خدا از وی و ثواب دهد او را بر وی و هر که باشد ... [illegible]

ردّه عليه فلم يسقطه عند ذلك فعل ولا يخفى عليه أمر فإذا

باز گردانید حق تعالی آن عمل را بر بنده پس فرو نیفتاد ... [illegible]

كان كذلك فقد أعطي كل خلق حسن وصح عقله وثبت عمله

پس هرگاه باشد چنان پس داده شد هر خصلت نیکو و درست شد عقل او و استوار شد کار او

وزاد حلمه وكان من أولياء الله وأصفيائه الذين بالله ينظرون

و افزود حلم او و شد از دوستان خدا و برگزیدگان او آنکه بخدا می‌بینند

وبالله يتكلمون وبه يأخذون وبه يعطون ومع ذلك إنهم نفس

و بخدا سخن می‌گویند و بخدا می‌گیرند و بخدا می‌دهند ... [illegible]

وإنهم هواه على نفسه ودينه وإنهم إبليس فحينئذ إنهم مع

و تهمت کند آرزوی خود را بر نفس خود و دین خود ... [illegible]

ذلك معرفته بنفسه على معرفته بها فضل ولأهل المجاهدة

با وجود این حال دانستن خود را بنفس خود بر معرفت خود ... او و مر اهل مجاهده

والمحاسبة وأولي العزم عشر خصال جربوها لأنفسهم فإذا أقاموها

و اهل محاسبه و خداوندان عزم را ده خصلت است که آزموده اند آنها را برای نفسها پس هرگاه که ... [illegible]

وأحكموها بإذن الله تعالى وصلوا إلى المنازل الشريفة أولهن أن

و استوار کردند آنها را بفرمان خدا رسیدند بجاهای بزرگ اول آن خصلتها اینست که

لا يحلف العبد بالله عز وجل صادقا ولا كاذبا عامدا ولا ساهيا

سوگند نه کند بنده بخدای عز و جل نه از روی صدق و نه از روی کذب نه دانسته و نه نادانسته

لأنه إذا أحكم ذلك من نفسه وعوّد لسانه رفعه ذلك إلى أن

زیرا که بدرستی هرگاه که استوار کرد این عمل را از خود و آموخت زبان خود را برداشت او را بسوی

يترك الحلف ساهيا وعامدا فإذا اعتاد ذلك فتح الله له بابا

ترک سوگند نادانسته و دانسته پس هرگاه عادت گرفت این عمل را بکشاید خدا مر او را دری

من أنواره يعرف منفعة ذلك في قلبه وزيادة في بدنه و

از نورهای خود که بشناسد سود آن در دل خود و زیادتی میکند در تن او

رفعة في درجته وقوة في عزمه وفي بصره والثناء عند الإخوان

بلندی میکند در درجه او و قوت در عزم او و در بینایی ... و ستایش نزد برادران

وكرامة عند الله او حتى يأمر به من يعرفه وينهاه من يراه

و بزرگی نزد خدا تا اگر فرمان ببرد او را هر کس و بشناسد او را و بپرهیزد او را هر کس که ببیند او را

والثانية ان يجتنب الكذب هازلا وجادا لانه اذا فعل ذلك

دوم آنکه بپرهیزد دروغ را در حال هزل و جد زیرا اگر بدرستی چون کرد این کار را

واحكمه من نفسه واعتاده لسانه شرح الله به صدره وصفا

و استوار ساخت آنرا از نفس خود و عادت کرد آنرا زبان او بگشاید خدا بآن سینه او و صاف

به علمه حتى كانه لا يعرف الكذب واذا سمعه من غيره عاب

بآن دانش او تا آنکه چنانستی که نمیداند دروغ را و چون میشنود آنرا از دیگری عیب کرد

ذلك عليه وعيره به في نفسه وان دعي له بزوال ذلك كان

آنرا بر آنکس و عار میکند آنکس را بآن در دل خود و اگر دعا کند مر او را به دور شدن آن دروغ

له ثواب والثالثة ان يحذر ان يعد احدا شيئا يخلفه اياه و

مر او را ثواب و سیوم آنکه بترسد از آنکه وعده کند کسی را بچیزی پس خلاف کند آنرا آن وعده

هو يقدر عليه الا من عذر بين او يقطع العدة البتة فانه

آنکه قادر باشد بروی مگر از عذری بین یا آنکه قطع کند وعده کردن را البته

اقوى لامره واقصد لطريقه لان الخلف من الكذب فاذا فعل ذلك

استوارترست مر کار او را و درست ترست براه زیرا که خلاف وعده از دروغ است پس چون کرد این را

فتح له باب السخا ودرجة الحيا واعطي مودة في الصادقين ورفعة

گشاده شود او را دروازه سخاوت و پایه از حیا و داده شود دوستی در دل دوستان و بلندی

عند الله جل ثناؤه والرابعة ان يجتنب ان يلعن شيئا من الخلق او

نزد خدا و خصلت چهارمی آنست که بپرهیزد از آنکه لعنت کند چیزی را از خلق یا

يؤذي ذرة فما فوقها لانها من اخلاق الابرار والصادقين وله

ایذا دهد مورچه را یا زیاده از آن زیرا که آن از اخلاق نیکوکاران و راستکاران است و او را

عاقبة حسنة في حفظ الله اياه في الدنيا مع ما يدخر له عنده من

عاقبت نیک است در نگهبانی خدا مر او را در دنیا با چیزیکه ذخیره کرده است مر او را نزد خود از

الدرجات ويستنقذه من مصارع الهلكة ويسلمه من الخلق

درجها و رهایی میدهد او را از محلهای هلاکت و نگاه میدارد او را از خلق

ويرزقه رحمة العباد والقرب منه عز وجل والخامسة ان يجتنب

و روزی میکند او را رحمت بندگان و قرب از خود عز و جل و پنجم آنکه بپرهیزد از

الدعاء على احد من الخلق وان ظلمه فلا يقطعه بلسانه ولا يكافيه

دعا کردن بر کسی از خلق و اگرچه ظلم کرده باشد او را پس قطع نکند او را بزبان خود

بفعاله ويحمل ذلك لله تبارك وتعالى ولا يكافيه بقول ولا

بکردار خود و برد از وی آن ظلم را برای خدا تعالی و مکافات نکند او را بگفتار و نه

بفعل فان هذه الخصال ترفع صاحبها في الدرجات العلى اذا داوم

بکردار پس بدرستی این خصلتها بلند میکنند صاحب آنرا در درجهای بزرگ چون ادب گرفت

بها ينال بها منزلة شريفة في الدنيا والآخرة والحب والمودة

آن خصلتها میرسد بسبب اینها بجای بزرگ در دنیا و آخرت و محبت و مودت

في قلوب الخلق اجمعين من قريب وبعيد واجابة الدعوة و

در دلهای خلق همه از نزدیک و دور و میرسد بقبولیت دعا و

العلو في الخير والعز في الدنيا في قلوب المؤمنين والسادسة

علو در نیکوئی و عزت در دنیا در دل مسلمانان و خصلت ششم آنست

ان لا يقطع الشهادة على احد من اهل القبلة بشرك ولا كفر ولا

که یقین نکند گواهی بهیچ یکی از اهل قبله بشرک و نه کفر و نه

نفاق فانه اقرب للرحمة واعلى في الدرجة وهي تمام السنة وابعد

بنفاق پس بدرستی آن نزدیکترست بمهربانی و بلندتر در درجه و این تمام طریق پیغمبرست و دورتر

من الدخول في علم الله سبحانه وتعالى وابعد من مقت الله عز و

از در آمدن در علم خدا تعالی و دورتر دارنده است از غضب خدا تعالی

جل واقرب الى رضاء الله تعالى ورحمته فانه باب شريف كريم على

و نزدیکتر بسوی رضای خدا تعالی و رحمت او پس بدرستی این باب یعنی گواهی نادادن

الله يورث العبد الرحمة للخلق اجمعين والسابعة يجتنب النظر

خدا تعالی میراث میکند رحمت بر خلق همه و این و خصلت هفتم آنست که پرهیز کند از دیدن

والهم الى شيء من المعاصي ظاهرا وباطنا ويكف عنها جوارحه

و قصد کردن بسوی چیزی از گناهها آشکارا و پنهان ظاهر و باطن و نگهدارد از آن گناهها دست و پای خود را

فان ذلك من اسرع الاعمال ثوابا في القلب والجوارح في عاجل

پس بدرستی آن نگهداشتن از شتاب‌ترین کردارهاست از روی ثواب در دل و در اعضا در

الدنيا مع ما يدخر الله تعالى له من خير الآخرة نسأل الله تعالى

دنیا با چیزی که ذخیره میکند مر او را از نیکوئی آخرت میخواهیم از خدا تعالی

ان يمن علينا اجمعين بالعمل بهذه الخصال وان يخرج شهوتنا

اینکه منت نهد بر ما همه بعمل کردن باین خصلتها و اینکه بر آرد آرزوهای ما را

من قلوبنا والثامنة يجتنب ان يجعل على احد من الخلق مؤونة

از دلهای ما و خصلت هشتم آنست اینکه گرداند هیچ یکی از خلق از خود بار خرج

١٠٦١

١٢

مُنْتَشِرَةٌ كَثِيرَةٌ بَلْ يَرْفَعُ مَرَاتِبَهُ عَنِ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ مِمَّا اخْتَارَهُ

[illegible] و بار خود از خلق [illegible] الا آنچه [illegible]

الْيَدِ وَالسَّعْيِ جُنَّةً فَإِنَّ ذَلِكَ تَمَامُ عِزَّةِ الْعَابِدِينَ وَشَرَفُ الْمُتَّقِينَ

[illegible] پس بدرستی آن [illegible] تمامی عزت عابدان است و شرف پرهیزگاران

وَبِهِ يَقْوَى عَلَى الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَيَكُونُ الْخَلْقُ عِنْدَهُ

و بآن توانا [illegible] بر امر کردن به نیکویی و باز داشتن از بدیها و باشند خلق نزدیک او

أَجْمَعِينَ بِمَنْزِلَةٍ وَاحِدَةٍ فِي الْحَقِّ سَوَاءً فَإِذَا كَانَ كَذَلِكَ نَقَلَهُ اللَّهُ

همه یک مرتبه در راستی برابر پس چون باشد این چنین ببرد او را خدا

تَعَالَى إِلَى الْغِنَاءِ وَالْيَقِينِ وَالثِّقَةِ بِهِ عَزَّ وَجَلَّ فَلَا يَرْفَعُ أَحَدًا بِهَوَاهُ

بسوی توانگری و یقین و تکیه کردن بخدا [illegible] و بلند نکند هیچ یکی را بهوای خود

وَيَكُونُ النَّاسُ عِنْدَهُ فِي الْحَقِّ سَوَاءً وَيَقْطَعُ بِأَنَّ هَذَا الْبَابَ عِزُّ

و باشند مردم نزد او در راستی برابر و یقین کند که این باب عزت

الْمُؤْمِنِينَ وَشَرَفُ الْمُتَّقِينَ وَهُوَ أَقْرَبُ بَابٍ إِلَى الْإِخْلَاصِ وَالتَّاسِعَةُ

مومنان و شرف پرهیزگاران است و آن نزدیکترین درهاست بسوی اخلاص خصلت نهم آنست که

يَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَقْطَعَ طَمَعَهُ مِنَ الْآدَمِيِّينَ لَا يُطْمِعُ نَفْسَهُ فِي شَيْءٍ مِمَّا

می سزد او را اینکه ببرد طمع خود را از آدمیان طمع نکند نفس را در چیزی که از آنچه

فِي أَيْدِيهِمْ فَإِنَّهُ الْعِزُّ الْأَكْبَرُ وَالْغِنَاءُ الْخَالِصُ وَالْمُلْكُ الْعَظِيمُ وَ

در دست ایشان است پس بدرستی این عزت اکبرست و غنای خالص و ملک عظیم و

الْفَخْرُ الْجَلِيلُ وَالْيَقِينُ الصَّافِي وَالتَّوَكُّلُ الشَّافِي الصَّحِيحُ وَهُوَ

فخر بزرگ و یقین صافی و توکل شافی درست است و آن خصلت

بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الثِّقَةِ بِاللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الزُّهْدِ وَ

دری است از درهای اعتماد بخدا و آن دری است از درهای پرهیزگاری و

بِهِ يَنَالُ الْوَرَعَ وَيَكْمُلُ نُسُكُهُ وَهُوَ مِنْ عَلَامَاتِ الْمُنْقَطِعِينَ إِلَى اللَّهِ

باین خصلت میرسد به پرهیزگاری و کامل میشود عبادت او و آن از نشانهای بریدگان از دنیا بسوی خدا

تَبَارَكَ وَتَعَالَى الْخَصْلَةُ الْعَاشِرَةُ التَّوَاضُعُ لِأَنَّهُ بِذَلِكَ يُشَيَّدُ

خصلت دهم تواضع است [illegible] بدرستی باین خصلت [illegible] محکم کرده میشود

[illegible] وَتَعْلُو مَنْزِلَتُهُ وَيَسْتَكْمِلُ الْعِزَّ وَالرِّفْعَةَ عِنْدَ اللَّهِ تَعَالَى

جای عابد و بلند میشود پایه او و کامل میگرداند عزت و بلندی نزد خدا [illegible]

وَعِنْدَ الْخَلْقِ وَيَقْدِرُ عَلَى مَا يُرِيدُ مِنْ أَمْرِ الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ وَهَذِهِ

و نزد خلق و توانا میشود بر هر چیز که میخواهد از کار دنیا و آخرت و این خصلت

الفضل أجل المقامات وكلها وأرفعها وأعلاها بها يدرك

[illegible]

العبد منازل العليا من الأصفياء من الله تعالى [illegible]

بنده [illegible]

وهي كمال التقوى والتواضع وهو أن لا يلقى العبد أحدا من الناس

واين خصلت كمال [illegible] تواضع است كه نبيند بنده هيچ كسى را از مردم

إلا رأى له الفضل عليه ويقول عسى أن يكون عند الله خيرا مني

مگر بيند او را [illegible] بر خود وگويد [illegible] اينكه باشد آن نزد خدا بهتر از من

وأرفع درجة فإن كان صغيرا قال هذا لم يعص الله وأنا قد عصيته

و بلند تر از روى درجه پس اگر باشد آن كس خورد گويد كه اين كس معصيت نكرده [illegible]

فلا أشك أنه خير مني فإن كان كبيرا قال هذا عبد الله قبلي وإن

پس شك نيست كه اين كس بهتر است از من پس اگر باشد بزرگ گويد كه اين كس [illegible]

كان عالما قال هذا أعطي ما لم أبلغ ونال ما لم أنل وعلم ما جهلت

اگر باشد عالم گويد [illegible] داده شده است [illegible] رسيده ام [illegible]

وهو يعمل بعلم وإن كان جاهلا قال هذا عصى الله بجهل وأنا عصيته

و او عمل ميكند بعلم و اگر باشد جاهل گويد اين كس [illegible]

بعلم ولا أدري بم يختم له وبم يختم لي وإن كان كافرا قال لا

بعلم و نميدانم [illegible] اگر باشد كافر گويد

أدري عسى أن يسلم هذا فيختم له بخير العمل وعسى أكفر أنا فيختم

نميدانم [illegible] مسلمان [illegible] بهترين كار [illegible]

لي بشر العمل وهذا باب الشفقة والوجل وأول ما يصحب وآخر ما

مرا [illegible] بدترين كار و اين خصلت باب شفقت و ترس است [illegible]

يبقى على العباد فإذا كان العبد كذلك سلمه الله من الغوائل و

[illegible] پس هرگاه باشد بنده چنين نگهدارد او را خدا [illegible]

بلغه منازل النصيحة لله عز وجل وكان من أصفياء الرحمن و

[illegible]

أحبابه وكان من أعداء إبليس لعنه الله عدو الله وهو باب

و دوستان او و باشد از دشمنان ابليس لعنت الله عليه كه دشمن خدا است و آن خصلت باب

الرحمة ومع ذلك يكون قد قطع طريق الكبر وحبال العجب ونفى

رحمت است و با وجود آن [illegible]

درجة العلو وجانب درجة التعزز في نفسه في الدين والدنيا

پایهٔ بلندی را و یکسو شد درجهٔ بزرگی را در خود در دین و دنیا

والآخرة وهو مخ العبادة وغايته وشرف الزاهدين وسيما الناسكين

و در آخرت و آن مغز عبادت ست و نهایت بزرگی زاهدان ست و علامت عابدان ست

فلا شيء أفضل منه ومع ذلك يقطع لسانه عن ذكر العالمين

پس نیست چیزی بزرگتر ازو و با وجود آن ببرد زبان خود را از ذکر جهانیان

فلم يتم له عمل إلا به ويخرج الغل والبغي والكبر من قلبه في جميع

پس تمام نشود او را کاری مگر باین خصلت برآرد کینه را و نافرمانی و تکبر را از دل خود در همه

أحواله وكان لسانه في السر والعلانية واحدا ومشيئته في السر

احوال خود و باشد زبان او در پنهان و آشکارا یکی و ارادهٔ او در پنهان

والعلانية واحدة وكلامه كذلك والخلق عنده في النصيحة

و آشکارا یکی و سخن او هم چنین و خلق نزد او در نصیحت

واحدا ولا يكون من الناصحين وهو يذكر أحدا من خلق الله

یک پایه و نباشد کسی از نصیحت کنندگان و حال آنکه او یاد میکند یکی را از خلق خدا

بسوء أو يعيره بفعل أو يحب أن يذكر أحد عنده بسوء أو يرتاح

به بدی یا عار میکند او را به کاری یا دوست دارد آنکه یاد کرده شود یکی را نزد او به بدی یا خوش شود

قلبه إذا ذكر عنده بسوء وهذا آفة العابدين وعطب الناسكين

دل او هرگاه یاد کرده شود نزد او به بدی و این آفت عابدان ست و هلاک کنندهٔ عبادت کنندگان

وهلاك الزاهدين إلا من أعانه الله عز وجل على حفظ لسانه و

و هلاک زاهدان مگر کسی را که یاری داده ست او را خدای تعالی بر نگاه داشت زبان او و

قلبه برحمته **فصل** وأما التوكل فالأصل فيه قوله عز وجل

دل او برحمت خود و اما توکل پس اصل در آن قول خدای تعالی ست

ومن يتوكل على الله فهو حسبه وقوله تعالى وعلى الله فتوكلوا

و هر که توکل کند بر خدای تعالی پس آن خدای تعالی کافی ست او را و قول خدای تعالی و بر خدای تعالی پس توکل کنید

إن كنتم مؤمنين وعن عبد الله بن مسعود رض قال إن رسول الله صلى الله عليه وسلم

اگر بوده اید ایمانداران و منقول ست از عبد الله بن مسعود رض که گفت بدرستی رسول الله ص

قال أريت الأمم بالموسم فرأيت أمتي قد ملأت السهل والجبل

فرمود نموده شدم امتان را در هنگام حج پس دیدم امت خود را بتحقیق پر کرده اند زمین نرم و کوه را

فأعجبتني كثرتهم وهيئتهم فقيل لي أرضيت قلت نعم قيل

پس عجب آورد مرا بسیاری ایشان و حال ایشان پس گفته شد مرا خوشنود شدی تو گفتم آری گفته شد

1064

وهم هؤلاء سبعون الفا يدخلون الجنة بغير حساب لا يكتوون

ولا يتطيرون ولا يسترقون وعلى ربهم يتوكلون فقام عكاشة

بن محصن الاسدي فقال يا رسول الله ادع الله ان يجعلني

منهم فقال صلى الله عليه وسلم سبقك بها عكاشة وحقيقة التوكل

تفويض الامور الى الله عز وجل والتنقي عن ظلمات الاختيار

والتدبير والترقي الى ساحات شهود الاحكام والتقدير فيقطع

العبد ان لا تبديل للقسمة فما قسم له لا يفوته وما لم يقدر

له لا يناله فيسكن قلبه الى ذلك ويطمئن الى وعد مولاه

فيأخذ من مولاه والتوكل ثلث درجات وهي التوكل ثم التسليم

ثم التفويض فالمتوكل يسكن الى وعده وصاحب التسليم

يكتفي بعلمه وصاحب التفويض يرضى بحكمه وقيل التوكل

بداية والتسليم اوسط والتفويض نهاية وقيل التوكل صفة

المؤمنين والتسليم صفة الاولياء والتفويض صفة الموحدين

وقيل التوكل صفة العوام والتسليم صفة الخواص والتفويض

صفة خاص الخاص وقيل التوكل صفة الانبياء والتسليم

اكتفاء العبد الذليل بالرب الجليل كاكتفاء الخليل بالخليل
حين لم ينظر الى [illegible] جبريل وقيل التوكل [illegible]
الاعتماد على [illegible] الارض والسماء [illegible] وقيل [illegible] الجنون [illegible]
عليه متى يكون العبد متوكلا قال اذا كان بالنفس غريبا بين
العلوي وبالقلب قريبا الى الحق وقيل لحاتم الاصم رحمه الله عليه
على ما بنيت امرك هذا من التوكل قال على اربع خلال علمت
ان رزقي ليس ياكله غيري فلست اشتغل به وعلمت ان عملي
لا يعمله غيري فانا مشغول به وعلمت ان الموت ياتي بغتة
فانا ابادره وعلمت اني بعين الله تعالى في كل حال فانا مستحي
منه وعن ابي موسى الديبلي قال سالت عبد الرحمن بن يحيى عن
التوكل فقال لي لو ادخلت يدك في فم التنين حتى تبلغ الى
الرسغ لم تخف مع الله شيئا فقال ابو موسى رحمه الله فخرجت
الى ابي يزيد البسطامي رحمه الله اساله عن التوكل فدخلت بسطام
ودققت عليه الباب فقال لي يا ابا موسى ما كان لك في جواب
عبد الرحمن من القناعة حتى تجيء وتسالني فقلت يا سيدي

افتح الباب فقال لو جئتني زائراً لفتحت لك الباب خذ الجواب

من بگشا در را پس گفت بایزید اگر آمدی مرا زیارت کننده هر آینه بگشادم برای تو در را بگیر جواب

من البيت [illegible] ان الميت [illegible] المطوقة بالعرش

از در [illegible]

كم تبدلك لم يعقبها [illegible] الله ربنا قال ابو موسى رحمه الله فانصرفت

[illegible] گفت ابو موسی [illegible] پس برگشتم

حتى جئت الكوفة فاقمت بها سنة ثم اعتقدت الزيارة فخرجت

تا آمدم بسوی کوفه پس ایستادم در آن یک سال پس قصد کردم زیارت شیخ پس بیرون آمدم

الى ابي يزيد فلما وصلت اليه فقال لي الآن جئتني زائراً مرحبا

بسوی ابا یزید پس هرگاه که رسیدم بسوی او پس گفت مرا اکنون آمدی زیارت کننده

بالزائر ادخل فاقمت عنده شهراً لا يقع لي شيء الا اخبرني به

آمدی مرا زیارت کننده پس ایستادم نزد شیخ ماه [illegible] در خاطر مگر آنکه خبر میکرد

قبل ان اسأله فقلت له يا ابا يزيد اريد الخروج فاطلب منك

پیش از آنکه [illegible] پس گفتم ای بایزید میخواهم برآمدن را پس طلبم از تو

فائدة فقال اعلم ان فائدة المخلوقين ليست بفائدة فانصرفت

فایده پس گفت بدانکه فایده مخلوق نیست فایده پس برگرده

فجعلتها فائدة وانصرفت وعن ابن طاوس اليماني رحمه الله

پس گردانیدم [illegible] فایده و برگشتم و روایت است از ابن طاوس

عن ابيه طاوس رضه قال ان اعرابياً جاء براحلة له فاناخها وعقلها

واو از پدر خود [illegible] که بدرستی صحرائی آمد با شتر خود پس نشاند او را و بست

ثم رفع رأسه الى السماء فقال اللهم ان هذه الراحلة وما عليها

پس برداشت سر خود را بسوی آسمان و گفت ای بار خدایا بدرستیکه این شتر و چیزیکه بروی هست

في ضمانك حتى اخرج اليها ومضى ثم دخل المسجد الحرام فخرج

در ضمانت تست تا که برآیم بسوی آن و گذشت پس درآمد در مسجد حرام پس برآمد

الاعرابي من المسجد الحرام وقد اخذت الراحلة وما عليها فرفع

اعرابی از مسجد حرام و تحقیق گرفته شد شتر و چیزیکه بروی بود [illegible]

رأسه الى السماء فقال اللهم ما سرق مني شيء وما سرق الا

پس برداشت سر خود را بسوی آسمان پس گفت ای بار خدایا چیزیکه دزدیده نشده است از من و نه دزدیده [illegible] مگر

منك قال طاوس رضه فبينما نحن كذلك مع الاعرابي اذ رأينا

از تو گفت طاوس پس [illegible] اعرابی بودیم ناگاه دیدیم

1069

رجلا نازلا من رأس جبل أبي قبيس يقود الراحلة بيده اليسرى

مردی را فرود آینده از سر کوه ابی قبیس که میکشید شتر را بدست چپ

وبيده اليمنى مقطوعة معلقة في عنقه حتى جاء إلى الأعرابي فقال

خذ راحلتك وما عليها فسألته عن حاله فقال إني استقبلني فارس

بگیر شتر خود را و چیزیکه بر وی است پس پرسیدم اورا از حال او پس گفت پیش آمد سوار

على فرس أشهب في رأس أبي قبيس فقال لي يا سارق مد يدك

بر اسپ اشهب در سر کوه ابی قبیس و گفت مرا ای دزد دراز کن دست خود را

قال فمددتها فوضعها على حجر ثم أخذ حجرا آخر فقطعها وعلقها

في عنقي فقال اذهب فرد الراحلة وما عليها إلى الأعرابي وروي

عن عمر بن الخطاب رض قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم لو توكلتم

از ابن عمر رض روایت است گفت او که گفت پیغمبر خدا اگر توکل کنید

على الله حق توكله لرزقكم كما يرزق الطير تغدو خماصا و

تروح بطانا وروى محمد بن كعب عن ابن عباس رض قال قال رسول

الله صلى الله عليه وسلم من سره أن يكون أكرم الناس فليتق الله ومن سره

أن يكون أغنى الناس فليكن بما في يد الله أوثق منه بما في

يديه وكان عمر رض يتمثل بهذين البيتين هون عليك فإن

الأمور بأمر الإله مقاديرها فليس يأتيك منهيها ولا قاصر

عنك مقدورها وسئل يحيى بن معاذ رض متى يكون الرجل

متوكلا فقال إذا رضي بالله وكيلا وقال بشر رض يقول أحدهم

۱۰۷۰

توكلت على الله وهو كاذب بالله فانه لو توكل على الله رضي
توكل كردم بر خدا وحال آنكه او دروغ گوينده است سوگند به خدا پس بدرستى اگر توكل ميكرد بر خدا راضى ميشد
بما يفعل الله به وقال ابو تراب النخشبي هو طرح البدن في
بچيزيكه ميكند خدا باوه وگفت ابو تراب نخشبى توكل انداختن تن است در
العبودية وتعلق القلب بالربوبية والطمانية الى الكفاية
بندگى وآويختن دل است بربوبيت حق وآرام يافتن بسوى كفايت
فان اعطى شكر وان منع صبر وقال ذو النون المصري ره التوكل
پس اگر داده شود شكر كند واگر منع كرده شود صبر كند ره وگفت ذو النون توكل
ترك تدبير النفس والانخلاع من الحول والقوة وقال ذو النون
گذاشتن تدبير نفس است وبرآمدن از توانائى است وقوة وگفت ذو النون
رح ايضا لرجل ساله عن التوكل فقال هو خلع الارباب وقطع
رح نيز براى مردى كه سوال كرد اورا از توكل پس گفت آن بر آمدن از ارباب وبريدن
الاسباب فقال له السائل زدني فقال القاء النفس في العبودية
اسباب است پس گفت سايل بيفزا مرا پس گفت انداختن نفس است در بندگى
واخراجها من الربوبية وقال ايضا هو انقطاع المطامع واما
وبرآوردن آنرا از خداوندى وگفت ذو النون نيز آن بريدن طمعها است واما
الحركة بالظاهر التي هي الكسب بالسنة لا ينافي توكل القلب بعد
جنبش در ظاهر او كه كسب است بطريق سنت پيغامبر دور نميكند توكل دل را پس
ما يحقق العبد ان التقدير من قبل الله تعالى في قلبه لان محل
از آنكه درست كرده شده در دل خود بدرستى تقدير از پيش خداست در دل او زيرا كه جاى
التوكل القلب وهو تحقيق الايمان فمن انكر الكسب فقد انكر
توكل دل است واين است حقيقت ايمان ه پس كسيكه منكر شد كسب را پس منكر شد
السنة ومن انكر التوكل فقد انكر الايمان فان تعسر شيء من
سنت را وكسيكه منكر شد توكل را پس منكر شد ايمان را ه پس اگر دشوار شد چيزى از
الاسباب فبتقدير الله عز وجل وان تيسر شيء منها فبتيسيره
سببها پس بتقدير خداست واگر آسان شود چيزى از سببها پس بآسانى
عز وجل فتكون جوارحه وظواهره متحركة في السبب بامر الله عز
گروهى اوست پس باشند اندام او وظاهرهاى او جنبانى در سبب بحكم خدا
وجل وباطنه ساكن لوعد الله عز وجل وقد روي عن انس بن مالك
وآرام گيرنده اورا جنبيدن بوعده خدا ه وبتحقيق روايت كرده شده است از انس بن مالك

١٠٧١

أنه قال رجل على ناقته يا رسول الله أدعها وأتوكل

بدرستی آن مرد آمد بر شتر خود پس گفت ای پیغمبر خدا میگذارم او را و توکل کنم

فقال صلى الله عليه وسلم اعقلها وتوكل وقيل المتوكل [illegible] من يعرف

پس گفت پیغمبر [illegible] بند کن او را و توکل کن و گفته شده [illegible] نشناسد

شيئا يأوي إليه إلا الذي أمره لذلك المتوكل لا يهتدي إلا

چیزیکه رجوع کند بسوی او مگر [illegible] راه نیابد مگر

إلى الله عز وجل وقيل التوكل نفي الشكوك والتفويض إلى مالك

بسوی پروردگار خود و گفته شده توکل دور کردن گمانها است و سپردن خود را بسوی صاحب

الملوك وقيل التوكل الثقة بما في يد الله عز وجل واليأس

و گفته شده است توکل تکیه کردن بچیزیست که در دست خداست و نومید شدن

مما في أيدي الناس وقيل التوكل فراغ السر عن التفكر في التقاضي

از چیزیست که در دست مردم است و گفته شده است توکل فارغ کردن دل است از اندیشه کردن

في طلب الرزق فصل وأما حسن الخلق فالأصل فيه

در طلب روزی و هر چیزیکه باشد نکوئی خلق پس دلیل در آن

قول الله عز وجل لنبيه صلى الله عليه وسلم في كتابه المنزل عليه وإنك

قول حق است مر پیغمبر خود را در کتاب که فرستاده شده است بر وی بدرستی که تو

لعلى خلق عظيم وما روي عن أنس بن مالك رضي الله عنه أنه قال قيل يا

هر آینه بر خلقی بزرگی و دلیل [illegible] حدیثیست که روایت است از انس بن مالک بدرستی گفت او گفته

رسول الله أي المؤمنين أفضل إيمانا قال صلى الله عليه وسلم أحسنهم

شد ای پیغمبر خدا کدامی از مسلمانان بهتر است از روی ایمان پس گفت پیغمبر نیکوترین ایشان

خلقا الخلق الحسن أفضل مناقب العبد وبه يظهر جواهر

از روی خلق خلق نیک بهترین خصلتهای بنده است و بآن ظاهر میشود جوهرهای

الرجال والإنسان مستور بخلقه مشهور بخلقه وقيل إن الله

مردان و آدمی پوشیده است بخلق خود نامی است باعتبار خوی خود و گفته شده است بدرستی

عز وجل خص نبيه ورسوله محمدا صلى الله عليه وسلم بما خصه به من

خاص کرد و [illegible] پیغمبر خود را که محمد است بچیزیکه خاص کرد او را بآن چیز از

المعجزات والكرامات والفضائل ثم لم يثن عليه بشيء من

معجزها و کرامتها و فضیلتها پس ثنا نگفت او را بچیزی از خصلتهای او

خصاله بمثل ما أثنى عليه بخلقه فقال عز من قائل وإنك لعلى

مانند چیزیکه ثنا کرد بروی بخلق او پس گفت خدا عز و جل بدرستی تو یا محمد

خلق عظيم وقيل إنما وصفه الله تعالى بالخلق لأنه جاد بالكونين

واكتفى بالله عز وجل وقيل الخلق العظيم أن لا يخاصم ولا يخاصم

من شدة معرفته بالله تعالى وقيل معناه لم يؤثر فيه جفاء

الخلق بعد مطالعته للحق وقال أبو سعيد الخراز هو أن لم تكن

له همة غير الله عز وجل وقال الجنيد سمعت الحارث المحاسبي

يقول فقدنا ثلاثة أشياء حسن الوجه مع الصيانة وحسن

القول مع الأمانة وحسن الإخاء مع الوفاء وقيل الخلق الحسن

استصغار ما منك واستعظام ما لك وقيل علامة حسن الخلق

كف الأذى واحتمال المؤن وقال النبي صلى الله عليه وسلم لأصحابه إنكم

لن تسعوا الناس بأموالكم فسعوهم ببسط الوجه وحسن الخلق فصل

حسن الخلق مع الله عز وجل أن تؤدي أوامره وتترك نواهيه

وتطيعه في الأحوال كلها من غير اعتقاد واستحقاق العوض عليه

وتسلم جميع المقدور وبلائه من غير تهمة وتوحده من غير

شرك وتصدقه في وعده من غير شك وقيل لذي النون المصري

ه من أكثر الناس هما قال أسوأهم خلقا وقال الحسن البصري

في قوله عز وجل وثيابك فطهر أي فخلقك فحسن وقوله

تعالى وأسبغ عليكم نعمه ظاهرة وباطنة قيل الظاهرة تسوية

الخلق والباطنة تصفية الخلق وقيل لإبراهيم بن أدهم رحمه الله

هل فرحت في الدنيا قط فقال نعم مرتين إحداهما كنت قاعدا

ذات يوم فجاء كلب وبال علي والثانية كنت قاعدا فجاء إنسان

فصفعني وقيل كان أويس القرني رحمه الله إذا رآه الصبيان يرمونه

بالحجارة فيقول إن كان لا بد فارموني بالصغار لئلا تدموا

ساقي فتمنعوني عن الصلاة وقيل شتم رجل الأحنف بن قيس

وكان يتبعه فلما قرب من الحي وقف وقال يا فتى إن كان بقي

في قلبك شيء فقله لئلا يسمعك بعض سفهاء الحي فيجيبوك

وقيل لحاتم الأصم رحمه الله يحتمل الرجل من كل أحد قال نعم إلا من

نفسه وروي أن أمير المؤمنين علي بن أبي طالب كرم الله وجهه

دعا غلاما له فلم يجبه فدعاه ثانيا وثالثا فلم يجبه فقام

إليه فرآه مضطجعا فقال أما تسمع يا غلام قال نعم قال فما حملك

على ترك جوابي قال أمنت عقوبتك فتكاسلت فقال امض فأنت

عز وجل عليه تعالى وقيل الخلق الحسن ان تكون من الناس قريبا

وفيما بينهم غريبا وقيل الخلق الحسن قبول ما يرد عليك من

جفاء الخلق وقضاء الحق بلا ضجر ولا قلق وقيل مكتوب في

الانجيل عبدي اذكرني حين تغضب اذكرك حين اغضب و

قالت امرأة لمالك بن دينار يا مرائي فقال يا هذه قد وجدت

اسمي الذي اضله اهل البصرة وقال لقمان لابنه يا بني لا يعرف

ثلاثة الا عند ثلاثة الحليم عند الغضب والشجاع عند الحرب و

الاخ عند الحاجة اليه وقال موسى عليه السلام يا الهي اسألك ان

لا يقال لي ما ليس في فاوحى الله تعالى اليه ما فعلت ذلك لنفسي

فكيف افعله لك **فصل** واما الشكر فالاصل فيه قوله عز

وجل لئن شكرتم لازيدنكم وما روي عن عطاء رحمه الله قال

دخلت على عائشة رض فقلت اخبرينا باعجب ما رأيت من رسول

الله صلى الله عليه وسلم فبكت ثم قالت واي شيء من شانه لم يكن عجبا

انه اتاني في ليلة فدخل معي في فراشي او قالت في لحافي حتى مس

جلده جلدي ثم قال يا بنت ابي بكر ذريني اتعبد لربي قالت

فقلت إني أحب قربك ولكني أوثر هواك فأذنت له صلى الله عليه وسلم

فقام إلى قربة من ماء فتوضأ وأكثر صب الماء ثم قام فصلى

فبكى حتى بلت دموعه على صدره ثم ركع فبكى ثم سجد فبكى

ثم رفع رأسه فبكى فلم يزل صلى الله عليه وسلم كذلك حتى جاء بلال يؤذنه فأمره

بالصلاة فقلت يا رسول الله ما يبكيك وقد غفر الله لك ما

تقدم من ذنبك وما تأخر قال صلى الله عليه وسلم أفلا أكون عبدا شكورا

ولم لا أفعل وقد أنزل الله عز وجل علي إن في خلق السموات و

الأرض الآية وحقيقة الشكر عند أهل التحقيق الاعتراف بنعمة

المنعم على وجه الخضوع وعلى هذا المعنى وصف الله تعالى نفسه

بأنه الشكور توسعا معناه أنه يجازي العباد على الشكر فسمى

جزاء الشكر شكرا كما قال عز وجل وجزاء سيئة سيئة مثلها

وقيل حقيقة الشكر الثناء على المحسن بذكر إحسانه إليه و

شكر الحق سبحانه للعبد ثناؤه عليه بذكر إحسانه له ثم إن

إحسان العبد طاعته لله وإحسان الحق سبحانه إنعامه على

العبد وشكر العبد على الحقيقة إنما هو نطق اللسان وإقرار

پس شکر بنده برای خدا ستودن بنده است بر خدا بیاد کردن احسان او

الْقَلْبِ بِإِنْعَامِ الرَّبِّ ثُمَّ الشُّكْرُ يَنْقَسِمُ أَقْسَامًا إِلَى شُكْرٍ بِاللِّسَانِ

دل است بنعمت خداوند تعالی پس بدرستیکه شکر منقسم میشود چند قسم بسوی شکر زبانی

وَهُوَ اعْتِرَافُهُ بِالنِّعْمَةِ بِنَعْتِ الْاِسْتِكَانَةِ وَشُكْرٍ بِالْبَدَنِ وَ

و آن گرویدن است بنعمت و صفت نیازمندی و شکر است بتن و

الْأَرْكَانِ وَهُوَ اتِّصَافٌ بِالْوَفَاءِ وَالْخِدْمَةِ وَشُكْرٍ بِالْقَلْبِ وَ

اندام آن و آن آراسته شدن است بوفا کردن بعهد عبودیت که روز میثاق و خدمت کردن و شکر بدل است و

هُوَ انْعِكَافٌ عَلَى بِسَاطِ الشُّهُودِ بِإِدَامَةِ حِفْظِ الْحُرْمَةِ وَقِيلَ

آن استادن است بر بساط حضور به همیشه داشتن نگهداشت حرمت و گفته اند

شُكْرُ الْعَيْنَيْنِ أَنْ تَسْتُرَ عَيْبًا تَرَاهُ لِصَاحِبِكَ وَشُكْرُ الْأُذُنَيْنِ

شکر چشم که بپوشے عیب را که مے بینی بیار خود و شکر گوش آنست

أَنْ تَسْتُرَ عَيْبًا تَسْمَعُهُ فِيهِ وَفِي الْجُمْلَةِ الشُّكْرُ أَنْ لَا تَعْصِيَ اللّٰهَ

که بپوشے عیب را که مے شنوی در یار خود و بجمل سخن شکر آنست که نافرمانی نکنے خدای

تَبَارَكَ وَتَعَالَى بِنِعَمِهِ وَيُقَالُ شُكْرٌ هُوَ شُكْرُ الْعَالِمِينَ يَكُونُ مِنْ

تعالی را بنعمت و گفته میشود یک شکر است که آن شکر عالمان است می باشد آن از

جُمْلَةِ أَقْوَالِهِمْ وَشُكْرٌ هُوَ شُكْرُ الْعَابِدِينَ يَكُونُ نَوْعًا مِنْ أَفْعَالِهِمْ

جمله گفتارهای ایشان و شکر است که آن شکر عابدان است می باشد یک نوع از فعلهای ایشان

وَشُكْرٌ هُوَ شُكْرُ الْعَارِفِينَ يَكُونُ بِاسْتِقَامَتِهِمْ لَهُ عَزَّ وَجَلَّ فِي

و شکریست که آن شکر عارفانست می باشد آن باستواری ایشان مر خدا را در

عُمُومِ أَحْوَالِهِمْ وَاعْتِقَادِهِمْ أَنَّ جَمِيعَ مَا هُمْ فِيهِ مِنَ الْخَيْرِ وَمَا يَظْهَرُ

همه حال و بگرویدن ایشان با آنکه همه چیزی که ایشان در آنند از نیکی و چیزیکه ظاهر میشود

مِنْهُمْ مِنَ الطَّاعَةِ وَالْعُبُودِيَّةِ وَالذِّكْرِ لَهُ عَزَّ وَجَلَّ بِتَوْفِيقِهِ وَلِنِعَمِهِ

از ایشان از بندگی و بندگی و یاد حق عز و جل بتوفیق او و نعمت او

وَعَوْنِهِ وَحَوْلِهِ وَقُوَّتِهِ عَزَّ وَجَلَّ وَانْبِرَائِهِمْ عَنْ جَمِيعِ ذٰلِكَ وَالْفَنَاءِ

و یاری او و توانای او است و گوشه گرفتن ایشان از همه آنها و فنا شدن

فِيهِ وَالْاِعْتِرَافِ بِالْعَجْزِ وَالْقُصُورِ وَالْجَهْلِ ثُمَّ الْاِسْتِكَانَةِ إِلَيْهِ

در او و اعتراف به ناتوانی و تقصیر و نادانی پس ترک نیازمندی بسوی او

عَزَّ وَجَلَّ فِي جَمِيعِ الْأَحْوَالِ وَقَالَ أَبُو بَكْرٍ الْوَرَّاقُ رَحِمَهُ اللّٰهُ شُكْرُ النِّعْمَةِ

در همه احوال و گفت ابوبکر وراق شکر نعمت

مُشَاهَدَةُ الْمِنَّةِ وَحِفْظُ الْحُرْمَةِ وَقِيلَ شُكْرُ النِّعْمَةِ أَنْ تَرَى

دیدن منت است و نگاه داشتن حرمت و گفته شده است شکر نعمت آنست که ببینے

نفسك فيه طفيليا وقال أبو عثمان رحمه الله الشكر معرفة

العجز عن الشكر وقيل الشكر على الشكر أتم من الشكر وذلك بأن

ترى شكرك بتوفيقه ويكون ذلك التوفيق من أجل النعم عليك

فتشكره على الشكر ثم تشكره على شكر الشكر إلى ما لا يتناهى وقـ

يل الشكر إضافة النعم إلى مولها بنعت الاستكانة له وقال

الجنيد رحمه الله الشكر أن لا ترى نفسك أهلا للنعمة وقيل

الشاكر الذي يشكر على الموجود والشكور الذي يشكر على

المفقود ويقال الشاكر الذي يشكر على النفع والشكور الذي

يشكر على المنع ويقال الشاكر الذي يشكر على العطاء والشكور

الذي يشكر على البلاء ويقال الشاكر الذي يشكر عند البذل

والشكور الذي يشكر عند المطل وقال الشبلي رحمه الله الشكر

رؤية المنعم لا رؤية النعمة وقيل الشكر قيد الموجود وصيد

المفقود وقال أبو عثمان رحمه الله شكر العامة على المطعم و

المشرب والملبس وشكر الخواص على ما يرد على قلوبهم من المعاني

قال الله عز وجل وقليل من عبادي الشكور وقال داود عليه السلام

إلهي كيف أشكرك وشكري لك نعمة من نعمك فأوحى الله تبارك

وتعالى إليه الآن قد شكرتني وقيل إذا قصرت يدك من المكافأة

فليطل لسانك بالشكر وقيل لما بشر إدريس عليه السلام بالمغفرة

سأل الحيوة فقيل له لم فقال لأشكره فإني كنت أعمل قبله للمغفرة

فبسط الملك جناحه وحمله إلى السماء وقيل مر بعض الأنبياء

عليه السلام بحجر صغير يخرج منه الماء الكثير فتعجب منه فأنطقه

الله له فسأله عن ذلك فقال منذ سمعت الله عز وجل يقول

نارا وقودها الناس والحجارة فأنا أبكي من خوفه فدعى ذلك

النبي عم أن يجيره ذلك الحجر من النار فأوحى الله عز وجل إليه

إني قد أجرته من النار فمر ذلك النبي فلما عاد وجد الماء يتفجر

منه أو فر مما كان قبل ذلك فتعجب فأنطق الله تعالى الحجر له

فقال له لم تبكي وقد غفر الله لك فقال ذلك كان بكاء الحزن

والخوف وهذا بكاء الشكر والسرور وقيل الشاكر مع المزيد لأنه

في شهود النعمة قال الله تعالى لئن شكرتم لأزيدنكم والصابر

مع الله لأنه تعالى في شهود البلاء قال الله تعالى إن الله

مَعَ الصَّابِرِينَ وَقِيلَ الْحَمْدُ عَلَى الْأَنْفَاسِ وَالشُّكْرُ عَلَى نِعَمِ الْحَوَاسِّ وَقِيلَ

با صبر کنندگان است و گفته اند حمد بر مقابل نفسهاست و شکر بر مقابل نعمتهاست بر حواس و گفته اند

فِي الْخَبَرِ الصَّحِيحِ أَوَّلُ مَنْ يُدْعَى إِلَى الْجَنَّةِ الْحَمَّادُونَ لِلّٰهِ وَقِيلَ الْحَمْدُ

در خبر صحیح اول کسیکه خوانده میشود بسوی بهشت ستایش کنندگان اند که حمد گویندگان مر خدا را و گفته اند حمد

عَلَى مَا دَفَعَ وَالشُّكْرُ عَلَى مَا صَنَعَ وَحُكِيَ عَنْ بَعْضِهِمْ أَنَّهُ قَالَ رَأَيْتُ

بر چیزیست که دور کرد و شکر بر چیزیست که بسیار داده است و حکایت کرده اند از بعضی مردمان که او گفت دیدم

فِي بَعْضِ الْأَسْفَارِ شَيْخًا كَبِيرًا قَدْ طَعَنَ فِي السِّنِّ فَسَأَلْتُهُ عَنْ حَالِهِ

در بعضی سفرها پیر بزرگ را که بتحقیق رسیده بود به سال پس پرسیدم از حال او

فَقَالَ إِنِّي كُنْتُ فِي ابْتِدَاءِ عُمْرِي أَهْوَى ابْنَةَ عَمٍّ لِي وَهِيَ كَذٰلِكَ

پس گفت بدرستی بودم در اول عمر من دوست میداشتم دختر عم خود را و آن دختر همچنین بود

كَانَتْ تَهْوَانِي فَاتَّفَقَ أَنِّي تَزَوَّجْتُ بِهَا فَلَيْلَةَ زِفَافِهَا قُلْتُ لَهَا

دوست میداشت مرا پس اتفاق افتاد پس بدرستی من نکاح کردم او را پس شب زفافت آن گفتم مر او را

تَعَالَيْ حَتَّى نُحْيِيَ هٰذِهِ اللَّيْلَةَ شُكْرًا لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ عَلَى مَا جَمَعَنَا

بیا تا زنده داریم این شب را از جهت شکر خدای تعالی بر چیزیکه یکجا کرده ما را

فَصَلَّيْنَا تِلْكَ اللَّيْلَةَ وَلَمْ يَتَفَرَّغْ أَحَدُنَا إِلَى الْآخَرِ فَلَمَّا كَانَتِ اللَّيْلَةُ

پس نماز کردیم آن شب و فارغ نشد یکی از ما تا آخر شب پس هرگاه بود شب

الثَّانِيَةُ فَاسْتَمَرَّ بِنَا كَذٰلِكَ فَمُنْذُ سَبْعِينَ سَنَةً أَوْ ثَمَانِينَ سَنَةً

دوم پس همیشه شد بما همچنین پس مدت هفتاد سال یا هشتاد سال است

نَحْنُ عَلَى تِلْكَ الْحَالَةِ كُلَّ لَيْلَةٍ وَكَانَتْ زَوْجَتُهُ مَعَهُ وَسَأَلَهَا وَقَالَ

که ما بر آن حالیم همه شب و بود زن او با او و پرسید شیخ زن را و گفت

لَهَا أَلَيْسَ كَذٰلِكَ يَا فُلَانَةُ فَقَالَتِ الْعَجُوزُ هُوَ كَمَا قَالَ الشَّيْخُ

مر او را آیا نیست همچنین ای فلانه پس گفت زن زال همچنین است که گفت شیخ

فَصْلٌ وَأَمَّا الصَّبْرُ فَالْأَصْلُ فِيهِ قَوْلُ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ

و اما صبر پس دلیل در و قول خدای تعالی است ای آن کسانیکه

آمَنُوا اصْبِرُوا وَصَابِرُوا وَرَابِطُوا وَاتَّقُوا اللّٰهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ وَ

ایمان آورده اید صبر کنید و با یکدیگر صبر کنید و بند کنید بر ایمان و از خدا بترسید تا شاید شما رستگار شوید و

قَوْلُهُ عَزَّ وَجَلَّ وَاصْبِرْ وَمَا صَبْرُكَ إِلَّا بِاللّٰهِ وَمَا رُوِيَ عَنْ عَائِشَةَ

دلیل قول خدای تعالی است و صبر کن و نیست صبر تو مگر بیاری خدا و دلیل چیزیست که روایت است از عائشه

رض عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ الصَّبْرَ عِنْدَ الصَّدْمَةِ الْأُولَى وَمَا

رضی الله عنها از پیغمبر صلی الله علیه وسلم بدرستی گفت که صبر نزد صدمه اول است یعنی در اول

رُوِيَ أَنَّ رَجُلًا قَالَ يَا رَسُولَ اللّٰهِ ذَهَبَ مَالِي وَسَقِمَ جِسْمِي فَقَالَ

و نقل چنین است که روایت کرده اند که مردی گفت یا رسول الله رفت مال من و بیمار شد تن من پس فرمود

النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَا خَيْرَ فِي عَبْدٍ لَا يَذْهَبُ مَالُهُ وَلَا يَسْقَمُ جِسْمُهُ إِنَّ

پیغمبر صلعم نیست نیکی در بنده که نرود مال او و بیمار نشود تن او به درستی

اللّٰهَ تَعَالَى إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا ابْتَلَاهُ وَإِذَا ابْتَلَاهُ صَبَّرَهُ وَمَا رُوِيَ

خدا تعالی هرگاه دوست میدارد بنده را مبتلا میکند او را و چون مبتلا میکند او را صبر میدهد او را و آنچه روایت

عَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ قَالَ إِنَّ الرَّجُلَ لَتَكُونُ لَهُ الدَّرَجَةُ عِنْدَ اللّٰهِ عَزَّ

از پیغمبر به درستی فرموده که مرد هر آینه باشد مر او را پایه نزد خدا

وَجَلَّ لَا يَبْلُغُهَا بِعَمَلِهِ حَتَّى يُبْتَلَى بِبَلَاءٍ فِي جِسْمِهِ فَيَبْلُغُهَا بِذٰلِكَ وَ

نمیرسد بکردار خود تا مبتلا میشود به بلا در تن خود پس میرسد آنرا به بیماری و

مَا جَاءَ فِي الْخَبَرِ أَنَّهُ لَمَّا نَزَلَ قَوْلُهُ تَبَارَكَ وَتَعَالَى مَنْ يَعْمَلْ سُوءًا يُجْزَ بِهِ

چیزیست که آمده است در خبر به درستی هرگاه که فرود آمد قول خدا هرکه بد کند پاداش داده میشود با آن

قَالَ أَبُو بَكْرٍ الصِّدِّيقُ رَضِيَ اللّٰهُ عَنْهُ يَا رَسُولَ اللّٰهِ كَيْفَ الْفَلَاحُ بَعْدَ هٰذِهِ الْآيَةِ

گفت ابوبکر صدیق یا رسول الله چگونه است رستگاری بعد ازین آیت

فَقَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ غَفَرَ اللّٰهُ لَكَ يَا أَبَا بَكْرٍ أَلَسْتَ تَمْرَضُ أَلَسْتَ يُصِيبُكَ

پس فرموده صلعم بیامرزد ترا خدا ای ابوبکر آیا بیمار نمیشوی آیا نمیرسد ترا

الْبَلَاءُ أَلَسْتَ تَصْبِرُ أَلَسْتَ تَحْزَنُ فَهٰذَا مَا تُجْزَوْنَ بِهِ يَعْنِي أَنَّ جَمِيعَ

بلا آیا صبر نمیکنی آیا اندوهگین نمیشوی پس اینست آنچه پاداش داده میشوید با عمال بد یعنی همه

مَا يُصِيبُكَ يَكُونُ كَفَّارَةً لِذُنُوبِكَ فَالصَّبْرُ عَلَى ثَلَاثَةِ أَضْرُبٍ

هرچه میرسد ترا میباشد کفاره گناهان ترا پس صبر بر سه گونه است

أَحَدُهَا صَبْرٌ لِلّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ عَلَى أَدَاءِ أَمْرِهِ وَالْانْتِهَاءِ عَنْ نَهْيِهِ وَصَبْرٌ

یکی صبر برای خدا است و آن بر ادای اوامر و باز ماندن از نواهی است دوم صبر

مَعَ اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ الصَّبْرُ تَحْتَ جَرَيَانِ قَضَائِهِ وَأَفْعَالِهِ فِيكَ مِنْ

با خدای عز و جل و آن صبر است در زیر رفتن قضای خدا تعالی و افعال او در تو از

سَائِرِ الشَّدَائِدِ وَالْبَلَايَا وَصَبْرٌ عَلَى اللّٰهِ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ الصَّبْرُ عَلَى وَعْدِهِ

همه سختیها و بلاها سوم صبر بر خدا است و آن صبر بر وعده اوست

مِنَ الرِّزْقِ وَالْفَرَجِ وَالْكِفَايَةِ وَالنَّصْرِ وَالثَّوَابِ فِي دَارِ الْآخِرَةِ

از روزی و گشادگی و بسنده بودن و یاری دادن و ثواب در سرای آخرت

وَقِيلَ الصَّبْرُ عَلَى ضَرْبَيْنِ أَحَدُهُمَا صَبْرٌ عَلَى مَا هُوَ كَسْبُ الْعَبْدِ

و گویند صبر بر دو قسم است یکی صبر است بر چیزی که آن کار بنده

۱۰۸۱

وصبر على ما ليس بمكتسب له فالصبر على المكتسب على قسمين

وصبری بر چیزی که نیست کارنده پس صبر بر کارنده بود دو قسم است

أحدهما على ما أمر الله به عز وجل والثاني على ما نهاه عز وجل عنه

یکی از آن صبر بر چیزیست که فرموده است خدای تعالی آن چیز را و دویم بر چیزیست که منع کرده است خدای تعالی از آن

وأما الصبر على ما ليس بمكتسب للعبد فصبره على مقاساة ما يتصل

واما صبر بر چیزی که نیست کارنده پس صبر اوست بر رنج کشیدن چیزی که پیوسته است

به من حكم الله وقضائه فيما له فيه مشقة وألم في القلب والبدن

با او از حکم خدای تعالی و قضای او در چیزی که مراو راست در آن مشقت و درد سخت در دل و تن

وقيل الصابرون ثلاثة متصبر وصابر وصبار وقيل وقف

و گفته اند صابران سه گونه اند یکی آنست که بزور صبر کند و دوی صابر است بی رنج زور و سی بسیار صبر کننده و گفته شد

رجل على الشبلي رح فقال له أي الصبر أشد على الصابرين فقال

مردی بر شبلی رح پس گفت کدامی صبر سخت ترست بر صابران گفت

الصبر في الله فقال لا فقال الصبر لله فقال لا فقال الصبر مع الله فقال

صبر در خدا پس گفت آن مرد نه گفت شبلی صبر برای خدا گفت نه گفت شبلی صبر با خدا گفت

لا قال فأيش قال الصبر عن الله فصرخ الشبلي صرخة كادت

نه گفت پس کدام چیز است گفت آن مرد صبر از خدا گفت آن مرد پس آواز کرد شبلی رح آوازی که نزدیک بود

روحه تتلف وقال الجنيد رح السير من الدنيا إلى الآخرة سهل

که جان او تلف شود معنی این قول بتفصیل معلوم خواهند کرد و گفت جنید رح رفتن از دنیا بسوی آخرت نرم

هين على المؤمن وهجران الخلق في جنب الحق شديد والسير من

آسان بر مومن و جدائی نمودن خلق را در پهلوی حق سخت است و رفتن از نفس

النفس إلى الله صعب شديد والصبر مع الله أشد وسئل رح عن

خود بسوی خدا دشوار ترست و صبر با خدا سخت ترست و پرسیده شد جنید رح از

الصبر فقال تجرع المرارة من غير تعبيس وقال علي بن أبي طالب رض

صبر گفت اندک اندک آشامیدن تلخ است بی ترشروی و گفت علی ابن ابیطالب رض

الصبر من الإيمان بمنزلة الرأس من الجسد وقيل ذلك عن النبي صلعم

صبر از ایمان بجای سر است از جسم و گفته شد این قول از نبی صلعم است

وقال ذو النون المصري رحمه الله الصبر التباعد عن المخالفات

و گفت ذوالنون مصری رحمه الله صبر دور شدن است از مخالفت

والسكون عند تجرع غصص البلية وإظهار الغناء مع حلول

و آرامیدن است نزد نوشیدن غصهای بلا و ظاهر کردن توانگری با فرود آمدن

١٠٨٣

الفقر بباحة المعيشة وقيل الصبر الوقوف مع البلاء بحسن

فقر و میدان معیشت وگفته اند صبر استادن ست با بلا به نیکوی

الأدب وقيل هو الغناء في البلوى بلا ظهور شكوى وقيل الصبر

ادب وگفته اند صبر توانگری ست در ابتلا بی ظاهر شدن گله وگفته اند صبر

هو المقام مع البلاء بحسن الصحبة كالمقام مع العافية وقيل

استادن ست با بلا به نیکوی صحبت همچو استادن با تندرستی وگفته اند

أحسن الجزاء على العبادة الجزاء على الصبر ولا جزاء فوقه قال الله

نیکوترین پاداش بر بندگی پاداش صبر ست آن فرمود خدای

تعالى ولنجزين الذين صبروا أجرهم بأحسن ما كانوا يعملون وقال

بر آئینه پاداش دهیم آن کسانی را که صبر کرده اند مزد ایشان به نیکوترین چیزی که بوده اند که میکردند و فرمود

عز وجل إنما يوفى الصابرون أجرهم بغير حساب وقيل الصبر

خدای جزا این ست که تمام داده میشود صابران مزد ایشان بی حساب وگفته شد صبر

هو الثبات مع الله عز وجل وتلقي أذيته بلائه بالرحب والدعة

ثابت بودن ست با خدای و پیش آمدن آزار و بلا را بکشاده دلی و فراخی

وقال الخواص الصبر الثبات مع الله تعالى على أحكام الكتاب والسنة

وگفت ست خواص صبر استوار بودن ست با خدای بر حکمهای کتاب و سنت

وقال يحيى بن معاذ الرازي ره صبر المحبين أشد من صبر الزاهدين

وگفت یحیی بن معاذ رازی ره صبر محبان سخت تر ست از صبر زاهدان

واعجبا كيف يصبرون وأنشد شعر الصبر يجمل في المواطن

ای عجب چگونه صبر میکنند و خواند این بیت را صبر پسندیده میشود در همه جاها

كلها إلا عليك فإنه لا يجمل وقيل الصبر ترك الشكوى وقيل

مگر بر تو پس به درستی بر داشته نمیشود وگفته اند صبر گذاشتن شکوی ست وگفته اند

هو الاستكانة والاستعاذة بالله عز وجل وقيل هو الاستعانة

صبر استکانت و پناه بردن ست بخدای وگفته اند صبر استعانت ست

بالله وقيل الصبر كاسمه تعالى وقيل الصبر هو أن لا يفرق بين

بخدای وگفته اند صبر همچو نام خدای ست وگفته اند صبر آنست که فرق نکند میان

حال النعمة والمحنة مع سكون الخاطر فيهما والتصبر هو السكون

حالت نعمت و محنت با آرام خاطر در هر دو و تصبر آرام ست

مع البلاء مع وجدان أثقال المحنة **فصل** وأما الرضاء

با بلا با وجود گرانی محنت و اما رضا

فالأصل فيه قول الله عز وجل رضي الله عنهم ورضوا عنه وقوله

پس اصل درو قول خدا ایتعالی ست رضی ست خدا ایتعالی از مومنان و راضی اند ایشان ازو و قول او

تبارك وتعالى يبشرهم ربهم برحمة منه ورضوان الآية وروي

تبارک و تعالے بشارت میدهد ایشانرا برحمت خود و رضاے خود و مرویست

عن ابن عباس بن عبد المطلب رضه أنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم

از ابن عباس رض که گفت فرمود رسول خدا ص

ذاق طعم الإيمان من رضي بالله عز وجل ربا وقيل كتب عمر بن

چشید لذت ایمان کسیکه خوشنود شد از خدا از روی پروردگار و گویند نوشته عمر بن

الخطاب رضه إلى أبي موسى الأشعري رضه أما بعد فإن الخير كله في الرضاء

خطاب رض جانب ابوموسے اشعری رض اما بعد بدرستی خیر همه آن در خوشنودی است

فإن استطعت أن ترضى وإلا فاصبر وروي عن قتادة رضه في قوله

پس اگر طاقت میداری که خوشنود شوی بهتر و گرنه صبر کن و مرویست از قتاده رض در قول

عز وجل وإذا بشر أحدهم بالأنثى ظل وجهه مسودا الآية هذا

خدا ایتعالی چون خبر داده میشود یکے از ایشان بدختر که متولد شده در خانه میگردد روی او سیاه حالانکه او پر غم است این

صنيع مشركي العرب أخبر الله عز وجل بخبث صنيعهم فأما المؤمن

کار مشرکان عرب است خبر داده است خدا ایتعالی به بدی کارهاے ایشان پس مومن

فهو حقيق أن يرضى بما قسم الله تعالى له وقضاء الله عز وجل

پس سزاوار است اینکه خوشنود شود به چیزیکه خواسته است خدا ایتعالی مراد را و قضاے خدا ایتعالی

خير من قضاء المرء لنفسه وما قضاه الله لك يا ابن آدم فيما

بهتر است از قضاے مرد مر نفس خود را و آنچه قضا کرده است خدا ایتعالی مر ترا ای فرزند آدم در آنچه

تكره خير لك مما قضى الله عز وجل لك فيما تحب فاتق الله تعالى

کراهت میداری نیکوست ترا از چیزیکه خواسته است آنرا مر ترا در آنچه دوست میداری پس بترس از خدا

وارض بقضائه قال الله تبارك وتعالى وعسى أن تكرهوا شيئا

و خوشنود شو بقضاے او فرمود خدا ایتعالی نزدیک است اینکه ناخوش میدارید چیزے را

وهو خير لكم وعسى أن تحبوا شيئا وهو شر لكم والله يعلم و

و حالانکه آن نیکوست مر شما را و نزدیک است اینکه دوست میدارید چیزیرا و حالانکه بد است مر شما را و خدا میداند

أنتم لا تعلمون يعني ما فيه صلاح دينكم ودنياكم والله عز وجل

و شما نمیدانید یعنی میداند چیزیکه در وست نیکوی دین شما و دنیاے شما خدا ایتعالی

طوى عن الخلق مصالحهم وكلفهم بالعبودية من أداء الأوامر

پوشیده از خلق نیکوی هاے ایشان و تکلیف کرد ایشانرا به بندگی از جمله از بجا آوردن فرمودها

١٠٨٤

والانتهاء المناهي والتسليم في المقدور والرضاء بالقضاء

و بازماندن از مناهی و گردن نهادن در انچه تقدیر کرده شده و خوشنودی بقضا

فيما لهم وعليهم في الجملة واستأثر هو عز وجل بالعواقب و

در هر چه برای ایشان و ضرر ایشان ست بطریق اجمال و سزاوار ست خدا بانجام کارها و

المصالح فينبغي للعبد أن يديم الطاعة لمولاه ويرضى بما قسم الله

نیکوئیها پس سزد بنده را اینکه همیشه کند بندگی خداوند خود را و خوشنود شود بچیزی که قسمت کرده خدا

له ولا يتهمه واعلم أن تعب كل واحد من الخلق على قدر منازعته

مر او را و تهمت نکند او را و بدان اینکه رنج هر یک از خلق بر اندازه کشاکش اوست با آنچه

المقدور للقدر وموافقته لهواه وترك رضاه بالقضاء فكل

تقدیر کرده شده ست و از جهت موافقت اوست آرزوی خود را و گذاشتن خوشنودی بقضا پس هر که

من رضي بالقضاء استراح وكل من لم يرض به طالت شقاوته

خوشنود شد بقضای خدا پس راحت یافت و هر که راضی نشد بآن دراز کشید شقاوت او

وتعبه ولا ينال من الدنيا إلا ما قسم له فما دام هواه متبع

و رنج او و نمیرسد از دنیا مگر آنچه قسمت کرده شده ست مر او را پس تا وقتیکه آرزوی او پیروی کرده شد

قاض عليه فهو غير راض بالقضاء لأن الهوى منازع للحق عز و

و روانده ست بر او پس آن ناخوشنود ست بقضای خدا زیرا که آرزوی نفس جنگ کننده ست بحق

جل فتعبه متكاثف متزايد فاستجلاب الراحة في مخالفة

ما پس بسیار شد رنج انبوه و افزون پس کشیدن راحت در مخالفت کردن

الهوى لأن فيه الرضاء بالقضاء بلا بد واستجلاب التعب و

هوا ست زیرا که در وی خوشنودی بقضا ست ناگزیر ست و کشیدن رنج

النصب في موافقة الهوى لأن فيه منازعة الحق عز وجل بلا بد

مشقت در موافقت هوای ست زیرا که در وی جنگ بخدا ناگزیر ست

فلما كان الهوى وإذا كان فلا كان واختلف أهل العلم والطريقة

پس نبوده ست هوای نفس و چون باشد پس نباشد و اختلاف کرده اند اهل علم و طریقت

في الرضاء هل هو من الأحوال أو من المقامات فقال أهل العراق

در رضا آیا رضا از حالات ست یا از مقامات ست

هو من جملة الأحوال وليس هو كسبا للعبد بل هو نازلة تحل

رضا از جمله احوال ست و کسب نیست بنده را بلکه آن فرود آینده ست از حق جا میکند

بالقلب كسائر الأحوال ثم تحول وتزول ويأتي غيرها وقال

بدل همچو دیگر حالها پس بگردد و نابود شود و می آید دیگر و گفته اند

الخراسانيون الرضا من جملة المقامات وهو نهاية التوكل

خراسانیان رضا از جملهٔ مقامات است و آن رضا انجام توکل است

حتى يؤول إلى أنه مما يتوصل إليه العبد باكتسابه والجمع

تا آنکه میگردد قول بسوی آنکه نهایت میرسد بسوی او بنده بکسب خود و جمع کردن

بينهما ممكن بأن يقال بداية الرضا مكتسبة للعبد وهي

میان دو قول ممکن است بآنکه گفته میشود که آغاز رضا کار هر بنده است و آن

من المقامات ونهايته من جملة الأحوال وليست بمكتسبة

از مقامات است و انجام او از جملهٔ احوالات است و این کار نیست هر بنده را

وفي الجملة الراضي هو الذي لا يعترض على تقدير الله عز وجل وقال

و بجمله سخن اینست که راضی آنست که اعتراض نمیکند بر تقدیر خدای تعالی و گفت

أبو علي الدقاق ره ليس الرضا أن لا تحس بالبلاء إنما الرضا

ابو علی دقاق نیست رضا اینکه نه دریابی بلا را جز این نیست رضا

أن لا تعترض على الحكم والقضاء وقد قالت المشايخ رحمهم الله

که اعتراض نکنی بر حکم خدا و قضا او و بتحقیق گفته اند مشایخ رح

الرضا بالقضاء باب الله الأعظم وجنة الدنيا أي من أكرم بالرضا

رضا بقضا باب خدای بزرگ است و بهشت دنیا است یعنی کسیکه بزرگی داده شده است برضا

فقد لقي بالترحيب الأوفى وأكرم بالقرب الأعلى وقيل أن تلميذا

پس بتحقیق پیش آمده شد او بکشادگی تمام و بزرگی داده شد بنزدیکی بلند و گفته شد بدرستی شاگرد

قال لأستاذه هل يعرف العبد أن الله تبارك وتعالى راض عنه

گفت استاد را آیا میشناسد بنده که خدای تعالی راضی است از و

قال لا كيف يعلم ذلك ورضاه غيب فقال التلميذ يعلم

گفت استاد نه چگونه داند این را و حالانکه رضای او پوشیده است پس گفت شاگرد دانسته میشود

ذلك فقال كيف قال إذا وجدت قلبي راضيا عن الله تعالى

این پس گفت استاد چگونه گفت هرگاه دریافتم دل خود را راضی از خدای تعالی

علمت أنه راض عني فقال الأستاذ لقد أحسنت يا غلام و

دانستی که خدا هم راضی است از من پس گفت استاد هر آینه نیکو گفتی ای پسر و

لا يرضى العبد عن الله حتى يرضى الحق جل وعلا عنه قال الله

راضی نمیشود بنده از خدا تا آنکه راضی میشود حق تعالی از و فرمود خدای

عز وجل رضي الله عنهم ورضوا عنه أي برضاه عنهم ورضوا

راضی شد خدا از ایشان و راضی شده اند یعنی خوشنود مسلمانان از و راضی شدند از ایشان

عنه وقيل سأل موسى عليه السلام ربه عز وجل فقال الهي دلني

ازو و گفته اند سوال کرد موسی ع پروردگار خود را پس گفت پروردگارا رهنمون باش مرا

على عمل اذا عملته رضيت عني فقال انك لا تطيق ذلك فخر

بر عملی که هرگاه بکنم آنرا راضی شوی از من پس فرمود تو طاقت آن نداری پس افتاد

موسى عليه السلام ساجدا متضرعا فاوحى الله عز وجل اليه يا ابن

موسی ع سجده کننده و تضرع نماینده پس وحی فرستاد خدا تعالی بسوی او ای پسر

عمران ان رضائي في رضاك بقضائي وقيل من اراد ان يبلغ

عمران بدرستی خوشنودی من در خوشنودی تست بقضای من و گویند کسیکه خواهد که برسد

محل الرضاء فليلزم ما جعل الله عز وجل رضاه فيه وقيل الرضا

محل رضا را پس باید که لازم گیرد آنچه کرده است خدا تعالی خوشنودی خود در و و گفته اند رضا

على قسمين رضاء به ورضاء عنه فالرضى به مدبرا والرضى عنه

بر دو قسم است یکی رضا بخدا است و دیگر از خداست پس رضا بخدا ... و رضا از خدا

فيما يقتضي حاكما فاصلا وقيل الراضي ان لو جعلت جهنم

در چیزیست که قضا میکند در حال حکم کردن ... و گویند رضا آنست که اگر گردانیده شود دوزخ

عن يمينه ما سأل ان تحولها الى يساره وقيل الرضاء اخراج

از دست راست او نخواهد اینکه گردانیده شود بسوی چپ او و گفته اند رضا بر آوردن

الكراهية من القلب حتى لا يبقى الا فرح وسرور وسئلت رابعة

کراهیت از دل است تا آنکه باقی نماند مگر فرح و سرور و پرسیده شد رابعه

العدوية رحمة الله عليها متى يكون العبد راضيا بالقضاء

عدویه را رح که میشود بنده راضی بقضا

فقالت رحمها الله اذا سر بالمصيبة كما يسر بالنعمة وقيل

پس گفت رح هرگاه خوشنودی کند بمصیبت چنانچه خوشنودی میکند بنعمت و گویند

قال الشبلي رض بين يدي الجنيد رض لا حول ولا قوة الا بالله

گفت شبلی پیش جنید لا حول ولا قوة الا بالله

فقال الجنيد رض قولك ذا ضيق صدر وضيق الصدر لترك

پس گفت جنید رض قول تو این تنگی سینه است و تنگی سینه از جهت ترک

الرضاء بالقضاء وقال ابو سليمن رحمه الله الرضاء ان لا تسأل

رضا بقضا است و گفت ابو سلیمان رح رضا اینست که نخواهی

الجنة من الله ولا تستعيذ به من النار وقال ذو النون المصري

بهشت را از خدا تعالی و پناه نجویی باو از آتش و گفت ذو النون مصری رح

الثلاثة من علامات الرضا ترك الاختيار قبل القضاء

سه چیز از علامات رضاست کردن ترک اختیار پیش از قضاے خدا

وفقدان المرارة بعد القضاء وهيجان الحب في حشو البلاء

و گم کردن تلخی پس از قضا و انگیختن دوستی در میان بلا

وقال ايضا هو سرور القلب بمر القضاء وسئل ابو عثمان

و گفت ذو النون رضا خوشنودی دل است به تلخی قضا و پرسیدند ابو عثمان را

عن قول النبي صلى الله عليه وسلم اسالك الرضا بعد القضاء فقال لان

از قول نبی ص که میخواهم از تو رضا پس از قضا گفت ابو عثمان زیرا که

الرضى قبل القضاء عزم على الرضا والرضى بعد القضاء هو الرضا

رضا پیش از قضا قصد است بر رضا و رضا بعد قضا آن رضاست اوست

وروي انه قيل للحسين بن علي بن ابي طالب رضي الله عنهما

و روایت است که گفته شد حسین بن علی بن ابی طالب را رض

ان ابا ذر رض يقول الفقر احب الي من الغناء والسقم احب الي

که ابوذر میگوید فقر دوست تر است بمن از غنا و بیماری دوست تر است بمن

من الصحة والموت احب الي من الحيوة فقال رحم الله ابا ذر

از تندرستی و موت دوست تر است مرا از زندگی پس گفت رحم کند خدا ابوذر را

اما انا فاقول من اتكل على حسن اختيار الله لم يتمن ما اختار

اما من پس میگویم کسیکه تکیه کرد بر نیکوی اختیار خدا آرزو نکرد غیر چیزی که خواسته است

الله له وقال الفضيل بن عياض لبشر الحافي الرضا افضل

خدا او را و گفت فضیل بن عیاض بشر حافی را رضا افضل است

من الزهد في الدنيا لان الراضي لا يتمنى فوق منزلته والذي

از زهد در دنیا زیرا که راضی آرزو نمیکند بالاے مرتبه خود آنچه

قال الفضيل هو الصحيح لان فيه الرضا بالحال وكل خير في الرضا

گفته است فضیل صحیح است زیرا که در وی خوشنودی است بحال و هر نیکی در رضاے

بالحال قال الله عز وجل لموسى عليه السلام اني اصطفيتك

بحال او است فرمود خدا تعالی موسی ع را بدرستی من بر گزیدم ترا

على الناس برسالتي وبكلامي فخذ ما اتيتك وكن من الشاكرين

بر مردم به پیغمبری خود و بکلام خود پس بگیر چیزے که داده ام ترا و باش از شکر کنندگان

يعني بحفظ الحال وكذلك لنبينا محمد صلى الله عليه لا تمدن عينيك

یعنی خوشنود باش بچیزی که داده ام ترا و مخواه مرتبه غیر خود و باش از شکر کنندگان و همچنین گفت

١٠٨٨

إلى ما متعنا به أزواجا منهم زهرة الحيوة الدنيا لنفتنهم
بسوی چیزیکه بهره مند کرده ایم بآنچیز از ایشان گروهانرا که تازگی حیوة دنیاست تا بیازمایم ایشانرا
فيه فأدب نبيه عليه السلام وأمره بحفظ الحال والرضاء
در آنچیز پس ادب داد پیغمبر خود را علیه السلام و فرمود او را بنگاهداشت حال خود و خوشنودی
بالقضاء والعطاء بقوله تعالى ورزق ربك خير وأبقى يعني
بقضا و دادن بقول خود و رزق پروردگار تو بهتر و پاینده تر است یعنی
ما أعطيتك من النبوة والعلم والقناعة والصبر وولاية
چیزیکه داده ام ترا از نبوت و علم و قناعت و صبر و ولایت
الدين والقدوة فيه أولى مما أعطيت غيرك وأحرى فالخير كله
دین و قدوه بودن و اولیست از آنچه داده ام ترا و سزاوارست پس نیکوی همه آن
في حفظ الحال والرضاء به وترك الالتفات إلى ما سواه لأنه لا
در نگاهداشت حال است و رضا بآن و گذاشتن التفات بسوی غیر آن حال است زیراکه
يخلو إما أن يكون ذلك قسمك أو قسم غيرك أو أنه لا قسم لأحد
خالی نیست یا اینکه باشد آن نصیب تو یا نصیب غیر تو یا آنکه بدرستی نیست نصیب هیچ یکی را
بل أوجده الله تعالى فتنة فإن كان قسمك فهو واصل إليك
بلکه آفریده است او را خدا تعالی آزمایش پس اگر باشد نصیب تو پس او رسنده است بسوی تو
شئت أم أبيت فلا ينبغي أن يظهر منك سوء الأدب و
بخواهی تو یا نخواهی پس نمیسزد اینکه ظاهر شود از تو بے ادبی و
الشره في طلبه فإن ذلك غير محمود في قضية العقل والعلم
وشدت حرص در خواهش پس بدرستی این ناپسندیده است در حکم عقل و دانش
وإن كان قسم غيرك فلم تتعب فيما لا تناله ولا يصل إليك
واگر باشد نصیب دیگرے پس چرا رنج میکشی در آنکه نمیرسی او را و نخواهد رسید بسوے تو
أبدا وإن كان ليس بقسم لأحد بل هو فتنة فكيف يرضى العاقل
همیشه و اگر باشد که نیست نصیبه هیچکس بلکه آزمایش است پس چگونه راضی میشود مرد دانا
ويستحسن اللبيب أن يطلب لنفسه فتنة ويستجلبها وقال
و نیک میداند زیرک اینکه میجوید مر نفس خود را فتنه و بکشد آنرا بخود و گفت قومی
قوم الرضا بالقضاء هو أن يستوي عندك ما تحب وما تكره
قومی رضا بقضا آنست که برابر باشد نزد تو چیزیکه دوست میداری و مکروه می پنداری
من قضائه عز وجل وقال بعضهم هو الصبر على مر القضاء
از قضاے خدا تعالی و گفت بعض ایشان آن صبر است بر تلخی قضا

وقال آخر هو طرح الكنف بين يدي الله عز وجل والتسليم
> وگفت دیگرے رضا انداختن جگر گوشه است پیش خدا و گردن نهادن

لأحكامه وقال الآخر هو إسقاط التمييز على المدبر وقال آخر هو
> احکام او را است وگفت دیگرے رضا انداختن تمیز است و تمیز بر مدبر کننده وگفت دیگرے رضا

ترك الاختيار وقال بعضهم أهل الرضا هم الذين قطعوا عن
> ترک اختیار است وگفت بعضی ایشان اهل رضا کسانے اند که قطع کردند از

قلوبهم في الأصل الاختيار فهم لا يختارون شيئا من الأشياء
> دلهاے خود در اصل اختیار را پس ایشان اختیار نمیکنند چیزے از چیزها

مما تريد أنفسهم ولا شيئا مما يريدون به الله ولا يسألونه ولا
> آنچه خواهند نفسهاے ایشان و نه چیزے که میخواهند بآن خدا را و نه سوال میکنند آنرا و نه

يطالعون حكما قبل نزوله فإذا وقع حكم من الله من حيث لا
> مطالعه میکنند هیچ حکم را پیش از فرود آمدن آن پس چون واقع شود بایشان حکم از خدا از جائیکه

يتشوقوا إليه ولم يطالعوه رضوا به فأحبوه وسروا بها و
> شوق نداشتند بسوی او و نه مطالعه کردند خوشنود شدند بآن پس دوست میدارند آنرا و شاد میشوند بآن و

قال إن لله عبادا إذا وقع بهم الحكم من البلوى أو نعمة من
> گفت بدرستی مر خدا را بندگانی اند چون واقع شود بایشان حکم آزمایش یا نعمت از

الله عليهم فشكروه عليها وسروا بها ثم رأوا بعد سرورهم بالنعم
> خدا بر خود پس شکر میکنند خدا را بر آن نعمت و شاد میشوند بسبب و دانستند بعد از شادی بنعمت

أن اشتغالهم بالنعمة عن المنعم نقص فاشتغلت قلوبهم بالمنعم
> بدرستی شغل گرفتن بنعمت از نعمت دهنده نقصان است پس مشغول شد دلهاے ایشان بمنعم

عن النعم فكان البلاء جاريا عليهم وقلوبهم غائبة عنه فلما
> از نعمتهم پس باشد بلا روان شونده است بر ایشان و دلهاے ایشان غایب است از وی پس هرگاه

استوطنوا هذا المقام وداوموا عليه نقلهم مولاهم إلى ما هو
> وطن کردند این جا را و همیشگی کردند بر آن ببرد ایشان را خداوند ایشان بسوے جائیکه

أعلى لهم وأسنى من ذلك لأن مواهبه عز وجل لا غاية لها ولا
> بلند تر است مر ایشان را و روشن تر است از آن پس بدرستی بخششهاے خدا هیچ نهایت ندارد

نهاية وأقل ما في الرضا أن ينقطع طمعه عما سوى الله عز وجل
> وکمترین چیزے که در رضا بقضا است که ببرد طمع خود را از کسیکه غیر خدا است

وقد ذم الله عز وجل الطمع في غيره عز وجل فروي عن يحيى بن
> و بتحقیق نکوهش کرده است خدا تعالی طمع را در غیر خدا تعالی پس روایت است از یحیی بن

كَثِيرًا أَنَّهُ قَالَ قَرَأْتُ التَّوْرٰيةَ فَرَأَيْتُ فِيهَا أَنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ وَتَعَالَىٰ

کثیر بدرستی گفت خواندم توریت را پس دیدم در و که خدای تعالی

يَقُولُ مَلْعُونٌ مَنْ كَانَ ثِقَتُهُ بِمَخْلُوقٍ مِثْلِهِ وَرُوِيَ فِي بَعْضِ

میگوید ملعون است کسیکه بود پشت تکیه او بآفریده مانند خود و روایت است در بعض

الْأَخْبَارِ أَنَّ اللّٰهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ وَعِزَّتِي وَجَلَالِي وَجُودِي وَ

اخبار که خدا تعالی میگوید سوگند مرا بعزت و جلال و جود و

مَجْدِي لَأَقْطَعَنَّ أَمَلَ كُلِّ مُؤَمِّلٍ أَمَّلَ غَيْرِي بِالنَّاسِ وَلَأُلْبِسَنَّهُ

بزرگی خود هر آینه قطع میکنم امید هر امیدواری را که امید دارد از غیر من بمردم و هر آینه بپوشانم او را

ثَوْبَ الْمَذَلَّةِ بَيْنَ النَّاسِ وَلَأُبْعِدَنَّهُ مِنْ قُرْبِي وَلَأَقْطَعَنَّهُ مِنْ وَصْلِي

لباس خواری میان مردم و دور میکنم او را از قرب خود و قطع میکنم او را از وصل خود

أَيُؤَمِّلُ غَيْرِي فِي الشَّدَائِدِ وَالشَّدَائِدُ بِيَدِي وَأَنَا الْحَيُّ وَيَرْجُو

آیا امید میدارد غیر مرا در سختیها و سختیها در دست من است و من زنده ام و امید میکند

غَيْرِي وَيَطْرُقُ بِالْفِكْرِ أَبْوَابَ غَيْرِي وَهِيَ مُغْلَقَةٌ وَمَفَاتِيحُهَا

غیر من و میکوبد باندیشه درهای غیر مرا و حال آنکه درهای غیر قفل کرده شده اند و کلیدهای آنها

بِيَدِي وَرُوِيَ فِي خَبَرٍ آخَرَ أَنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ مَا مِنْ عَبْدٍ

در دست من است و مرویست در خبر دیگر بدرستی خدا تعالی میفرماید نیست هیچ بنده

يَعْتَصِمُ بِي دُونَ خَلْقِي أَعْلَمُ ذٰلِكَ مِنْ قَلْبِهِ وَنِيَّتِهِ فَتَكِيدُهُ

که چنگ زند بمن نه بمخلوق من میدانم آنرا از دل او و نیت او پس ریخ رسانند آنکس را

السَّمٰوٰتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ إِلَّا جَعَلْتُ لَهُ مِنْ ذٰلِكَ مَخْرَجًا

آسمانها و زمین و آن کسانیکه در آنها اند مگر گردانیدم او را از آنها گشادگی

وَمَا مِنْ عَبْدٍ يَعْتَصِمُ بِمَخْلُوقٍ دُونِي إِلَّا قَطَعْتُ أَسْبَابَ السَّمَاءِ

و نیست هیچ بنده که چنگ زند بمخلوق من نه بمن مگر آنکه بریده ام اسباب آسمان

مِنْ فَوْقِهِ وَأَسَخْتُ الْأَرْضَ مِنْ تَحْتِ قَدَمَيْهِ ثُمَّ أَهْلَكَهُ فِي الدُّنْيَا

از بالای او و شوره ستان میکنم زمین را از زیر دو پای او پس هلاک میکنم او را در دنیا

وَأَتْعَبَهُ فِيهَا وَرُوِيَ عَنْ بَعْضِ الصَّحَابَةِ رِضْوَانُ اللّٰهِ تَعَالَىٰ عَلَيْهِمْ

و رنج میدهم او را در آن و مرویست از بعض صحابه رض

أَجْمَعِينَ أَنَّهُ قَالَ سَمِعْتُ رَسُولَ اللّٰهِ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ مَنْ تَعَزَّزَ

که گفت شنیدم رسول الله صلعم را که میفرمود هر که طلب عزت کرد

بِالنَّاسِ ذَلَّ وَقِيلَ مَنِ اتَّكَلَ عَلَىٰ مَخْلُوقٍ مِثْلِهِ ذَلَّ وَكَفَاهُ الطَّمَعُ

بمردم خوار شد و گفته اند کسیکه تکیه کرد بر مخلوقی همچو خود خوار شد و بس است او را طمع

١٠٩١

بما ينا له من اطلاع قلبه وتشتت همه وذله ومسكنته فقد
بچیزی که میرسد او را از دیده ور رسیدن دل او بدیده و پریشان شدن فکر او و خواری و خاکساری او پس

اجتمع عليه امران ذل في الدنيا وبعد من الله تعالى بلا ازدياد
جمع شد بر وی دو چیز یکی خواری در دنیا دوم دوری از خدا ایشان بدون زیاده شدن

في رزقه ذرة واحدة وقال بعضهم لا اعرف شيئا اضر على
در رزق او ذره ... وگفت بعض از علمای نمیشناسیم چیزی ضرر کننده تر بر

المريدين والطالبين من الطمع ولا اخرب لقلوبهم ولا اذل
مریدان وطالبان از طمع ونه ویران کننده تر دلهاے ایشان را ونه خوار کننده تر

لهم ولا اظلم لقلوبهم ولا ابعد لهم ولا اشد تشتيتا لهممهم
ایشان را ونه تاریک کننده دلهای ایشان را ونه دور کننده تر ایشان را از حق ونه سخت تر از روی پریشان کردن همتهای ایشان

انما كان ذلك كذلك لانه شرك انما كانوا الا لان الرجل منهم
جز این نیست که بود است آن طمع همچنین از جهت آنکه طمع شرک است ... که باشند آگاه باش هر نیستی مردی از ایشان

اشرك بالله عز وجل حيث طمع في مخلوق مثله لا يملك ضرا
شریک کرده است بخدا هرگاه که طمع کرد در آفریده همچو خود که مالک نیست ضرر خود را

۱۰۹۲

ولا نفعا ولا عطاء ولا منعا فجعل ملك الملك لمملوكه فاني
ونه نفع خود را ونه دادن ونه بازداشتن را پس گردانید ملک پادشاه مر بنده را پس از کجا

يكون له ورع فلا يتحقق ورعه حتى ينسب الاشياء الى
باشد او را پرهیزگاری پس ثابت نمیشود پرهیزگاری او تا آنکه پیوند نمیکند چیزها را بسوی

مالكها عز وجل فيطلبها منه ولا يطلبها من غيره وقيل
خداوند آنها که بزرگ است پس بخواهد چیزها را از وی ونه خواهد از غیر او وگفته شد

الطمع له اصل وفرع فاصله الغفلة وفرعه الرياء والسمعة
طمع را اصل است وفرع اصل او غافل شدن است وفرع او نمودن وشنوانیدن است

والتزين والتصنع وحب اقامة الجاه عند الناس وقال
وزیب دادن وآراستن ودوستی برپا داشتن مرتبه است نزدیک مردم وگفت

عيسى عليه السلام للحواريين الطمع القاتول الموحي وعن
عیسی ع حواریان خود را طمع کشنده است سود ... کننده است ونقل است از

بعضهم انه قال طمعت يوما مرة في شيء من امر الدنيا فهتف
بعض از اکابر که گفت طمع کردم روزی یکبار در چیزی از امر دنیا پس آواز داد مرا

لي هاتف وهو يقول يا هذا انه لا يجد بالحر المريد اذا كان
مرا هاتف وآن میگوید ای آنکس که ستوده نیست آزاده که مرید است چون باشد

يجد عند الله كل ما يريد أن يركن بقلبه إلى العبيد واعلم أن

که می یابد نزد خدا هر چیزی که خواهد اینکه مایل شود بدل خود بسوی بندگان و بدان

لله عبادا لا يخفى عليهم الطمع فيمن يملك لهم ما فيه يطمعون

خدا را بندگان اند که پنهان میشود بر ایشان طمع کردن از کسیکه مالک ست مر ایشان را چیزی را که در آن طمع می کنند

حتى يكون البركة داخلة عليهم من حيث لا يطمعون ويرون

تا آنکه پیدا شد برکت در آینده بر ایشان از جا بیجا که طمع نمیکنند و می بینند

أن حالة الطمع نقص في الأحوال وهو أدنى درجة من درجات

که حال طمع نقصان ست در همه احوال و این کمترین پایه ست از پایهای

العارفين من أهل التوكل ولا يخطر على قلب مريد شيء من الطمع

عارفان از اهل توکل و نگذرد بر دل مرید چیزی از طمع

وسكونه إلا لأجل كمال البعد من الله عز وجل حيث طمع في مخلوق

و سکون کند او را مگر از جهت کمال دوری از خدا تعالی چونکه طمع کرد در مخلوق

مثله وهو يرى أن مولاه مطلع عليه ثم لم يحجزه الخوف من ذلك

که مثل اوست و او می بیند که خداوند او آگاه ست بر و پس باز نمیدارد و ترس از طمع

فصل وأما الصدق فالأصل فيه قوله تعالى يا أيها

اما راستی پس دلیل در و قول خدا تعالی ست ای آن کسانیکه

الذين آمنوا اتقوا الله وكونوا مع الصادقين وما روي عن عبد الله

ایمان آورده اید بپرهیزید خدا را و باشید با راستان و چیزیکه مرویست از عبد الله

بن مسعود رض عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال لا يزال العبد يصدق

بن مسعود رض از نبی صم که فرمود همیشه بنده راست میگوید

ويتحرى الصدق حتى يكتب عند الله صديقا ولا يزال يكذب

و طلب میکند راستی را تا آنکه نوشته میشود نزد خدا صدیق و همیشه دروغ گوید

ويتحرى الكذب حتى يكتب عند الله كذابا وقيل إن الله أوحى إلى

و طلب میکند دروغ را تا آنکه نوشته میشود نزد خدا تعالی کذاب و گویند که خدا تعالی وحی کرد بسوی

داود عليه السلام يا داود من صدقني في سريرته صدقته

داود عم که ای داود کسیکه راست دارد مرا در باطن خود راست دارم او را

عند المخلوقين في علانيته واعلم أن الصدق عماد الأمر وبه

نزد مخلوق خود در ظاهر و بدان که راستی ستون کار ست و بآن

تمامه وفيه نظامه وهو ثاني درجة النبوة وهو قوله عز وجل

تمامی اوست و در آن پیوند کار ست و راستی دومی مرتبه از پیغمبریست و آن قول خدا تعالی ست

فأولئك مع الذين أنعم الله عليهم من النبيين والصديقين و

پس آنها کسانی اند که نعمت داده است خدا ایشان را از پیغمبران و راستگویان و

الشهداء والصالحين والصادق هو الاسم اللازم من الصدق و

شهیدان و نیکوکاران و صادق آن اسم لازم است از صدق و

الصديق هو المبالغة منه وهو من تكرر منه الصدق فصار دأبه

صدیق صیغه مبالغه است از صدق و صدیق کسی است که مکرر شده از و صدق پس گشته است عادت

وسجيته فصار الصدق غالبه فالصدق استواء السر والعلانية

و خوی او پس گشت راستی اکثر حال او پس راستی برابر بودن پنهان و آشکارا است

فالصادق هو الذي صدق في أقواله والصديق من صدق في

پس صادق آنست که راست باشد در گفتار خود و صدیق کسی است که صدق کرد در

أقواله وجميع أفعاله وأحواله وقيل من أراد أن يكون الله معه فليلزم

گفتار و همه کردار و احوال خود و گویند کسیکه خواهد که باشد خدا با او پس باید که لازم گیرد

الصدق فإن الله مع الصادقين وقال الجنيد الصادق يتقلب في

راستی را پس بدرستی خدا همراه راستان است و گفت جنید راست بر میگردد در

اليوم أربعين مرة والمرائي يثبت على حالة واحدة أربعين

روز چهل بار یعنی او را تردیدات است و نماینده خلق را استوار میباشد بر یکحال چهل

سنة وقيل الصدق هو القول بالحق في مواطن الهلكة وقيل

سال و گفته اند راستی سخن حق است در جاهای هلاکت و گویند

الصدق موافقة السر بالنطق وقيل الصدق منع الحرام من الشدق

راستی موافق بودن دل است بگفتار و گویند صدق باز داشتن حرام است از جانب دهان

وقيل الصدق الوفاء لله بالعمل وقال سهل بن عبد الله لا يشم رائحة

و گفته اند صدق وفا برای خدا بکار کردن و گفت سهل بن عبد الله نمیبوید رایحه

الصدق عبد داهن نفسه أو غيره وقال أبو سعيد القرشي الصادق

راستی بنده که سستی و آسانی در امر شرع میکند نفس خود را یا دیگری را و گفت ابوسعید قرشی صادق

الذي يتهيأ له أن يموت ولا يستحيي من سره لو كشف قال الله تعالى

آنست که آماده است برای مردن و شرم ندارد از راز خود اگر آشکارا کرده شود از جهت قول خدا تعالی

فتمنوا الموت إن كنتم صادقين وقيل الصدق صحة التوحيد مع

پس آرزو کنید موت را اگر هستید از شمار راستان و گفته اند صدق صحت توحید است با

القصد وقيل حقيقة الصدق أن تصدق في موطن لا ينجيك

قصد و گویند حقیقت صدق آنست که راست گویی در جایگه نجات نمیکند ترا

٥

مع النهاية في الحديث كان خلقه سجية له طبيعة من غير تكلف ١٢ مجمع

١٠٩٤

طريقه او

الشدق جانب الفم بالجيم

مِنهُ الّا الكذب وقيل ثلاثة لا تخطئ الصادق الحلاوة والهيبة و

از اینجا کر دروغ و گویند سه خصلت خطا نمیکند راستگو را شیرینی در عبادت و هیبت در حلقه

الملاحة وقال ذو النون الصدق سيف الله ما وضع على شيء الا قطعه

و نمک و کلام و گفت ذو النون راستی شمشیر خدا است نهاده نشده است بر چیزی مگر آنکه بریده است آنرا

وقال سهل بن عبد الله اول جناية الصديقين حديثهم مع انفسهم

و گفت سهل بن عبد الله اول گناه صدیقان سخن کردن ایشان است در دلهای خود

وسئل فتح الموصلي عن الصدق فادخل يده في كانون الحداد واخرج

و سوال کرده شد فتح موصلی از صدق پس انداخت دست خود را به کوره آهنگران و برآورد

الحديدة وهي تشتعل نارا ووضعها على كفه حتى بردت وقال هذا

آهن را و حالانکه می تافت به آتش و نهاد آنرا بر کف دست خود تا سرد شد و گفت اینست

هو الصدق وسئل الحارث المحاسبي عن علامة الصدق فقال

صدق و سوال کرده شد حارث محاسبی از علامت صدق پس گفت

الصادق هو الذي لا يبالي لو خرج كل قدر له في قلوب الخلق من اجل

صادق کسی است که باک ندارد اگر بیرون آید هر پایه که مر او راست در دلهای خلق از بهر

صلاح قلبه ولا يحب اطلاع الناس على مثاقيل الذر من حسن عمله و

صلاح دل خود و دوست ندارد آگاه شدن مردم بر مقدار مورچه از نیکویی عمل او و

لا يكره ان تطلع الناس على السيء من عمله فان كراهته على ذلك دليل على انه يحب

نداند اینکه آگاه شوند مردم بر بدی عمل او پس بد داشتن مر آنرا دلیل است بر اینکه دوست دارد

الزيادة عندهم وليس هذا من اخلاق الصديقين وقال بعضهم من لم يؤد

افزونی مرتبه نزد ایشان و نیست این از خصلتهای صدیقان و گفته اند بعضی اکابر کسیکه ادا نمیکند

الفرض الدائم لا يقبل منه الفرض الموقت قيل ما الفرض الدائم قال الصدق

فرض دائمی قبول نمیشود ازو فرض موقت گفتند چیست فرض دائم گفت صدق

وقيل اذا طلبت الله بالصدق اعطاك مرآة تبصر فيها كل شيء من

و گویند هرگاه طلب کردی خدا را براستی داد ترا خدا آینه که می بینی در آن هر چیز از

عجائب الدنيا والآخرة

از عجائبات دنیا و آخرت مخفی نیست که در لفظ آخرت حسن اختتام است

تمت الكتاب بعون الله الملك الوهاب وكان تاريخه دالا على العام الالي

تمت بالخير ١٢٨٢

خاتمة الطبع

چه یارا آفریده را که آفریدگار را ستایش نماید اما به فکر هر کس بقدر همت اوست و دم می زند و بسر میرود پس آنکه سپاس گزار باید باعث شکر مجدد آنست که این کتاب غنیة الطالبین از شیخ محی الدین عبد القادر جیلانی بنیه و رهوپ پریس بنید در مطبع حسامی بسعی مولوی حسام الدین صاحب و حاجی عبد الستار و حاجی محمد زاد الله شفقتهم و کوشش وافر و سعی مشکاتر شرف الدین صاحب سلمه به صحت فاضل جلیل عالم نبیل مولوی محمد یحیی صاحب بتاریخ ششم جمادی الثانی سنه ۱۲۸۴ هجری حلیه انطباع در بر کشید بمنه و کماله

قطعه تاریخ انطباع از مولوی غلام رسول صاحب

تم هذا الکتاب بالبرکات	نسئل الله من مواهب	قد سعی فیه عابد الستار
حاجی البیت من عنایاته	ایضا للمولوی حسام الدین	نال من طبعه برکاته
قلت تاریخ ختمه فورا	رب وصل لنا فتوحاته	

ایضا از فاضل اجل عالم اکمل مولوی غلام یاسین صاحب کابلی

بحمد الله شد اتمام طبع نسخهٔ جامع	بوعظ و پند و اوراد و رموز و علوم ایمانی	کلید فتح باب معرفت هر باب و هر فصلش
بود پیدا ز هر حرفش کنوز سر پنهانی	ز تصنیف امام اولیا و پیشوای یزدانی	جناب غوث اعظم محی دین محبوب سبحانی
بجا شو عاشق ای آنکه میخواهی شدن آزاد	ز تلبیسات شیطانی و تسویلات نفسانی	ز بهر سال طبعش ز شیگاه فکر من یاسین
	ندا آمد چه این نسخه عجیب از شاه جیلانی	

ایضا از بندهٔ عمر دراز فایض عفی عنه ترجمه نویس این کتاب فیض نصاب

دست طبع چرخ پیمای مرا	کیست انگیزان زیب این نوشت	بیع شاه انس و جان کز صدق دل
غنیه بهر طالبان دین نوشت	آنکه مهر چرخ خط بندگیش	بر جبین خود پی تزئین نوشت
شیخ عبد القادر آن کش خادم ام	مهر نتوانست گرچندین نوشت	دعوی بیع مرا نسبت لیس ا
چون کبوتر رقعه بر شاهین نوشت	وه چه زیبا نسخه کز هر باب و فصل	میتوانش با صد یقین نوشت
چون مضامین همی از زر سرشت	حرف حرفش میتوان زرین نوشت	این زمان مطبوع شد با ترجمه ۱۲۸۴
میتوانش به از آن و این نوشت	فایض از تاریخ او چون دم شد	یادگار شیخ محی الدین نوشت

اشتهار یہ ہے کہ حق حاشیہ و صحت کا ملحوظ رکھکے کوئی صاحب بدون اجازت ہماری کی اس کتاب کو چھاپے

